

ابوالحسن بنی‌صدر  
اولین رئیس جمهور ایران

روزها پر راین جمهور چگونه می‌گذرد؟

مطالعه بالینی پویا در شکل گزارشها و هشدارهای روزانه

به مرثم ایران

تا کودتای خرداد ۱۳۶۰



به کوشش : جهانگیر گلزار

ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس جمهور

مطالعه بالینی پویا در شکل گزارشها و هشدارهای روزانه به مردم  
ایران تا کودتای خرداد ۱۳۶۰

روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد؟

به مناسبت سی و نهمین سال کودتا برضد اولین منتخب ایران

تاریخ انتشار مرداد ۱۳۹۹  
انتشارات انقلاب اسلامی

به کوشش جهانگیر گلزار

## فهرست

- گزارش روز به روز، بازسازی استبداد وابسته به یمن شناسایی علمی عوامل  
شرکت کننده در آن، از ابوالحسن بنی صدر ..... ۵۳
- کارنامه مطالعه بالینی با شناسایی ..... ۵۳
- امرهای واقع مستمر و پویایی های نظام سلطه گر - زیرسلطه ..... ۵۳
- توضیح تنظیم کننده ..... ۹۵
- اولین گزارش رئیس جمهور به مردم زیر عنوان ..... ۱۰۰
- دیدارهای قبل از ظهر ..... ۱۰۱
- نامه به امام و شرح وضعیت اقتصادی و کارشکنی ها ..... ۱۰۱
- سنجش افکار عمومی راجع به بازتاب بیانات امام ..... ۱۰۲
- ( مردم تقصیر را در عهده چه مقامی می دانند؟) ..... ۱۰۲
- رفتن به جلسه هیأت وزیران ..... ۱۰۳
- ۱۲ شب رئیس بانک مرکزی آمد و در باره مسئله بهره و هماهنگی اقتصادی  
صحبت شد ..... ۱۰۵
- دیدار از پادگان عشرت آباد و گفتگو با سربازان ..... ۱۰۷
- گفتگو با عده ای درباره نخست وزیر آینده و وزراء ..... ۱۰۸
- شرکت در سمینار کارگران بازار و گفتگو در باره تعدیل قیمت ها ..... ۱۰۸
- شرکت در بنیاد مفتوح، به دعوت سپاه پاسداران و صحبت در باره فرهنگ تولید  
و مصرف ..... ۱۰۹
- ساعت ۱ بعد از نیمه شب خبر اعدام ۱۴ نفر را دادند ..... ۱۱۰
- به ارومیه و از آنجا به مرز ایران و ترکیه رفتیم ..... ۱۱۰
- صحبت با مردم در باره شادی از دیدن ابتکارات ..... ۱۱۲
- دیدار با دو نفر در باره طرز اداره رادیو و تلویزیون ..... ۱۱۳
- آمدن آقایان احمد خمینی و حسین خمینی و محلاتی ..... ۱۱۳
- و صحبت در باره اداره سپاه ..... ۱۱۴

- گفتگو با نماینده بانوان..... ۱۱۴
- صحبت برای بانوان در جلوی نخست وزیری..... ۱۱۵
- گزارشی در باره اینکه از امام بخواهند که نخست وزیری را تکلیف شرعی کند .  
..... ۱۱۶
- گفتگو با مسئول شورای انقلاب و مسئول گمرک ایران در مورد اختلالها.. ۱۱۷
- صحبت با دانشگاهیان جندی شاپور در باره دستگیر شدگان..... ۱۱۸
- سرلشکر باقری و گزارش در مورد تهدیدهایی که متوجه امنیت کشورند..... ۱۱۹
- دیدار با سفیر ایران در کویت و گفتگو در باره مشکلات منطقه..... ۱۱۹
- نماینده مجلس که مشکلاتشان را مطرح نمود..... ۱۱۹
- مخالفت با اعتبارنامه آقای غضنفرپور و طرح..... ۱۲۰
- توطئه برضد رئیس جمهور..... ۱۲۰
- آمریکا به هیچ قیمت از دو کشور صرفنظر نخواهد کرد: یکی ایران و دیگری  
آلمان..... ۱۲۱
- بعد، نوبت به قیمتها رسید..... ۱۲۳
- مردم روستاهای منطقه «پادنو» آمده بودند..... ۱۲۳
- جلسه با مسئولان امور نظامی..... ۱۲۴
- متخصصین صنایع هلی کوپتر آمده بودند..... ۱۲۵
- برای صحبت به میدان خراسان رفتم..... ۱۲۵
- ترتیب دادن يك محاکمه بین المللی برای محاکمه سیاست آمریکا در ایران ۱۲۶
- گزارش درباره کردستان و کرمانشاه..... ۱۲۸
- بن بلا و بین الملل اسلامی..... ۱۲۸
- کارگران و زبان تفهیم و تفاهم..... ۱۲۹
- تجدید سازمان دستگاههای دولتی..... ۱۲۹
- دیدار با سفیر روسیه شوروی..... ۱۲۹
- قضاوت خودسرانه..... ۱۳۰
- وضع فعلی کشور و توطئه آمریکا..... ۱۳۱
- جلسه شورای امنیت کشور ، حمله ضد انقلاب از خاک عراق..... ۱۳۱
- گزارش آقای معین فر درباره صنعت نفت..... ۱۳۲

- قطب زاده : حزب توده بنای کارش را گذاشته بر کوبیدن من و روزنامه‌های  
 ۱۳۳..... اسلامی نیز در این کار با آنها همقدمند.....
- وزیرانی که در دولت آینده می‌توانند عهده‌دار مسئولیتهایی باشند..... ۱۳۳.....  
 ساعت ۱۲ شب رئیس بانک مرکزی و صراف معاون وزارت امور اقتصادی  
 آمدند..... ۱۳۵.....
- ورود به عمل توطئه‌گران در نیروهای ارتش..... ۱۳۶.....  
 این هفتمین توطئه‌ای است که از طریق من در مدت ریاست جمهوری کشف  
 می‌شود..... ۱۳۷.....
- آمریکا می‌داند که من چه می‌کنم و چگونه ریشه‌های تابعیت و وابستگی ایران را  
 به آن قدرت می‌خشکانم..... ۱۳۷.....
- ضعف بزرگ ما ناهماهنگی نیروهای ما است..... ۱۳۸.....
- هیأت ویتنامی..... ۱۴۰.....
- مسئولین اطلاعات نیروهای مسلح نزد من آمدند..... ۱۴۱.....
- به اراک رفتیم..... ۱۴۲.....
- اگر این توطئه به انجام می‌رسید..... ۱۴۳.....
- البته من و پدر جد من هم حریف نمی‌شد..... ۱۴۳.....  
 از شگفتی‌ها اینکه استاندار اهواز فرمانده برای نیروهای زمینی و دریایی و  
 هوایی معین کرده‌است!..... ۱۴۵.....
- بجای پاکسازی در واقع ناپاکسازی کرده‌ایم و..... ۱۴۶.....
- بجای گندزدایی گندانده‌ایم..... ۱۴۶.....
- رئیس جمهوری در پی آن است که این نهادها از حدود قانونی خودشان بیرون  
 نروند..... ۱۴۷.....
- تشکیل کمیسیون امنیت ملی و بحث در مورد منطقه غرب کشور..... ۱۴۷.....
- فرمانده نیروی هوایی گفت :..... ۱۴۸.....
- طرح کودتا را خود ارتش کشف کرده‌است..... ۱۴۸.....
- چگونه می‌توان کودتای موفق را به زیان انقلاب در ایران انجام داد؟..... ۱۴۸.....
- طرح ضد انقلاب :..... ۱۴۸.....
- برای این که عامل اقتصادی از کار بیفتد،..... ۱۴۹.....

- چند کار لازم است انجام شود..... ۱۴۹
- در مورد ارتش برای این که کودتا انجام بگیرد ..... ۱۴۹
- استاندار خوزستان نصب فرمانده برای نیروهای مسلح زمینی و هوایی کرده است  
!..... ۱۵۱
- شکنجه در دادستانی انقلاب ارتش ..... ۱۵۱
- جهاد سازندگی تبریز، طرحها و راه حلها و بودجه ..... ۱۵۲
- بحث درباره قیمتها و عوامل بالا رفتن قیمتها ..... ۱۵۳
- آمدن استاندار خوزستان با معاون وزارت کشور..... ۱۵۵
- جلسه‌ای برای تشکیل جبهه اسلامی..... ۱۵۵
- صحبت در مسجد امام در باره بینش توحیدی و بینش بر اصل تضاد..... ۱۵۶
- شرکت در جهاد ارزانی و توضیح بیست عامل داخلی و خارجی افزایش قیمتها  
..... ۱۵۷
- صحبت دوباره با استاندار خوزستان ..... ۱۵۸
- جلسه شورای امنیت ملی و بحث در باره وضع در خوزستان ..... ۱۵۸
- جلسات سه شنبه امنیت ملی در باره رفع سوء تفاهمها و ... ..... ۱۵۹
- مصاحبه نویری را پخش کرده‌اند و ... ..... ۱۶۱
- جلسه با ۷ استاندار در باره مراتع و عشایر و برنامه عمرانی ..... ۱۶۲
- بعد به دیدار امام رفتم، آنچه که من می‌بینم مشکل تراشی است ..... ۱۶۳
- شورای نظامی ..... ۱۶۴
- هیئتی که گزارش از آذربایجان شرقی آورده بود ..... ۱۶۵
- جلسه در منزل با استعدادهای مسلمان ..... ۱۶۵
- به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رفتم ..... ۱۶۶
- پخش مصاحبه نویری رئیس بانک مرکزی در تلویزیون ..... ۱۶۷
- و احضار او به دادستانی ..... ۱۶۷
- اسقف کاپوچی آمد درباره مشکل مدارس مسیحی ..... ۱۶۸
- تغییر این نظام، بدون حل مسئله سلطه خارجی دروغ است ..... ۱۶۹
- طرحهایی که بنی‌صدر در آنها نقش داشته است ..... ۱۷۰
- آمدن چند نفر که در باره طرحهای دولت مطالعه می‌کنند ..... ۱۷۱

- ۱۷۲..... رفتن به خرم آباد و کوهدشت و ...
- ۱۷۳..... صحبت در باره کودتا و نوار آیت و طرح کودتا
- ۱۷۴..... بعد از نماز ظهر محل جبهه ملی را تصرف کرده‌اند
- ۱۷۶..... اینجا تحت عنوان بیم و امید مطالبی را با مردم در میان می‌گذارم
- ۱۷۸..... پیشنهادات افراد سپاه پاسدار زابل
- ۱۷۸..... گروه‌های قدرت در دزفول و اندیمشک و قصر شیرین
- ۱۷۹..... مصاحبه‌ها و گزارشها و آنچه از آنها می‌توان دید
- ۱۸۰..... فرمول بختیار در اختلاف انداختن میان رئیس جمهوری و دیگران
- ۱۸۱..... کوبیدن به اصطلاح اطرافیان رئیس جمهور
- ۱۸۲..... مطالعه گزارشها
- ۱۸۴..... جلسه بحث بودجه و تثبیت قیمتها
- ۱۸۴..... مشوش شدن محیط کار در کارگاههای صنعتی و غیر صنعتی
- ۱۸۶..... نامه ای به امام و توضیح عمل کودتاگران
- ۱۸۸..... صحبت‌های امام را حضور شورای عالی قضایی خواندم
- ۱۸۸..... و نامه بنی صدر به امام و توضیح مشکلات و راه حلها
- ۱۸۹..... نوشته‌هایی خطاب به اعضای شورای انقلاب
- ۱۹۰..... محتوای نوار (کودتا) يك به يك انجام گرفته‌اند
- ۱۹۲..... کارهایی که تا سحر انجام دادم عبارت بودند از
- ۱۹۲..... سنجش افکار دیگری است درباره رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها
- ۱۹۳..... گزارش در باره آقای تقوی رئیس دفتر ریاست جمهوری
- ۱۹۴..... ساعت ۹ صبح آقای معین فر وزیر نفت خبر داد که
- ۱۹۵..... عراقیها حمله کرده‌اند
- کمیسیون امنیتی تشکیل شد، مسئله شهادت، پنج مورد بدام انداختن پاسداران
- ۱۹۶..... انقلاب اسلامی در ارومیه، بانه، چاه بهار، مشهد و کردند کرمانشاه
- ۱۹۷..... رئیس جمهوری نمی‌تواند دولتی را که با او هماهنگی ندارد، تأیید کند
- ۱۹۸..... صبح با خواندن گزارشها و ضبط درس تضاد و توحید شروع شد
- ۱۹۹..... نوبت دیکتاتوری ملاحا است

- بنی‌صدر: یقیناً مجلس مراقب اهمیت خطر هست و زیر بار توطئه‌گرها نخواهد رفت..... ۲۰۰
- صنایع ملی شده و نحوه عمل آنها ..... ۲۰۰
- دکتر چمران و آقای انواری وضع مجلس را تشریح کردند ..... ۲۰۱
- در جلسه نمایندگان استان زنجان حاضر شدم ..... ۲۰۲
- گفتگو با عده‌ای در این باره که چگونه دولتی تشکیل بشود..... ۲۰۲
- گزارش در باره تشنج در کارخانه‌های ملی شده و ..... ۲۰۳
- گزارشها و راه حلها ..... ۲۰۳
- آقای نازدکای گزارش استان مازندران را داد ..... ۲۰۵
- به سخنرانی رفتم برای صحبت درباره مفهوم مستضعف در قرآن ..... ۲۰۶
- گزارشهای فراوانی در باره برق، پالایشگاه، حمل و نقل، کامیونداران و ...  
..... ۲۰۷
- در مکتب الزهرا درباره وضع کشور و مشکلاتی که با آنها روبرو هستم صحبت کردم ..... ۲۰۹
- این ترتیب دعوت به مجلس صحیح نیست ..... ۲۱۰
- در مجلس رأی گرفته‌اند: آقای رجایی ۴۰ امتیاز و آقای میرسلیم ۲۵ امتیاز و  
آقای کلانتری ۱۳ امتیاز ..... ۲۱۰
- جلسه اعضای سابق شورای انقلاب در منزل آقای معین فر ..... ۲۱۲
- تحریک و برانگیختن کینه‌ها در پوششهای خودی ..... ۲۱۲
- در منزل آقای معین فر مطالب زیادی درباره دولت آیند گفتگو شد؛ ..... ۲۱۳
- کاری بکنید که این کشور از بین نرود ..... ۲۱۳
- در اجتماع زنان از توطئه‌ای حرف زدم و ..... ۲۱۵
- رادیو تلویزیون حرف مرا سانسور کامل کرد ..... ۲۱۵
- به اجتماع دختران و زنان رفتم و به سئوالات آنها پاسخ گفتم ..... ۲۱۵
- می‌خواهند برخورد کامل بشود و رئیس جمهور در نظر مردم در مقابل امام و  
مجلس قرار بگیرد ..... ۲۱۶
- در مشهد در اجتماع بسیار بزرگ مردم ..... ۲۱۷
- در باره مستکبران در قرآن بحث کردم..... ۲۱۷



- ۲۱۸..... دیدار از شهرک امام در نیشابور و مزرعه نمونه  
گزارش‌های مختلف و گزارش در باره حزب توده و تماسش با فدائیان و
- ۲۱۹..... مجاهدین برای همکاری
- ۲۲۰..... دکتر مکرری سفیر ایران در مسکو در باره طرح توطئه گفت:  
احمدآقا فرزند امام کسی را فرستاده بود درباره نامزدهای نخست وزیری نظری  
داشت
- ۲۲۱..... گروهی از تلویزیون آموزشی آمده بودند می‌خواستند که مسئله رادیو تلویزیون را  
جدی‌تر بگیریم
- ۲۲۲..... در کرج در باغ جهانبانی، عده‌ای بنام فدایی اسلام جمع شده‌اند
- ۲۲۳..... هتل هایت خزر را امام جماعت گفته است که زایشگاه بشود
- ۲۲۴..... هیأت تشخیص صلاحیت نخست وزیر برگزیده مجلس آمده بودند  
عده‌ای می‌خواهند قبل از این که دیر بشود، رئیس جمهوری را از سر راه بردارند
- ۲۲۵..... چگونه می‌خواهید من مسئولیت هیأت دولت را بپذیرم که آن را به مصلحت  
کشور نمی‌دانم ؟
- ۲۲۶..... طرح استاندار فارس برای هماهنگی در استانهای مختلف بین نیروهای مسلح
- ۲۲۷.....
- ۲۲۷..... هیچ حقی از هیچ انسانی تضعیف نشود
- ۲۲۹..... هیئتی از مجلس برای احراز صلاحیت داوطلبان نخست وزیری آمدند
- ۲۳۱..... از سازمان صنایع هوایی آمده بودند
- ۲۳۲..... شب به نازی آباد در جنوب شهر برای سخنرانی رفتم  
به حسینیه بنی فاطمه رفتم و در مورد خشونت طلبان جدید صحبت کردم  
با آقایان رفسنجانی و محمد یزدی و محلاتی و رجایی درباره نخست وزیر  
صحبت‌ها را از سر گرفتم
- ۲۳۳..... افتتاح سفارت فلسطین  
مصاحبه رئیس مجلس را شنیدم. در این مصاحبه کوتاه چهار مطلب بود که با  
حقیقت وفق نمی‌داد
- ۲۳۴..... بازدید از نیروهای مسلح
- ۲۳۶.....

- ۲۳۸..... ساعت ۶ بود که به محلی در سر پل ذهاب رفتیم
- ۲۳۹..... از سر مرز رفتیم به قصر شیرین
- هلی کوپتر ما در کردستان سقوط کرد، حادثه‌ای بود که احتمال نجات در آن  
ضعیف بود..... ۲۳۹
- با وجود کوفتگی بدن به ستاد لشکر رفتم..... ۲۴۵
- به پاره رفتیم و میان مردم از محبت‌های روستاییان صحبت کردم..... ۲۴۶
- دور تا دور شهر کرمانشاه کمربندی از کلبه‌های فقیرنشین قرار گرفته..... ۲۴۶
- محاکمه نیم ساعته آقای رازینی حاکم شرع:..... ۲۴۷
- ده نفر بالا را اعدام کنید..... ۲۴۷
- با امام درباره وضعیت دفاعی خودمان در غرب کشور صحبت کردم..... ۲۴۹
- در محل دفتر هماهنگی مردم، بزرگداشت مدرس را برگزار کردند..... ۲۴۹
- مصاحبه با خبرنگارن خارجی و دیدارهای مختلف در باره مسائل مختلف ۲۵۱
- خواندن گزارش‌های مختلف و دیدارها و گزارشات آنها..... ۲۵۲
- مشکلات ذوب آهن اصفهان و راه حلها..... ۲۵۳
- آقای مهندس بازرگان گزارش از کسی که نزد او آمده و تهدیداتی کرده بود، داد  
رئیس دانشگاه سیستان و بلوچستان آمد و گزارش از منطقه و مشکلات داد..... ۲۵۴
- ۲۵۴.....
- سفير کره شمالی پیام همکاری در موارد مختلف اقتصادی داشت..... ۲۵۴
- هیأتی که برای بررسی نقائص هلی کوپتر رفته بودند، گزارش دادند..... ۲۵۴
- کار اساسی ما این است که این سازمان را از بنیاد، تغییر دهیم..... ۲۵۶
- به معدن ذغال سنگ و شستشوی ذغال سنگ رفتیم..... ۲۵۸
- برای کارگران از پنج مشکل صنعت ذوب آهن گفتم..... ۲۵۸
- قانون برای کشاورزان وضع شده اما اجرای قانون نه هماهنگ، نه یکسان و نه  
به طور امید بخش، اجرا شده..... ۲۶۱
- از طبس به فردوس رفتیم..... ۲۶۲
- به صرف این که اینها موافق با رئیس جمهور هستند مورد تصفیه واقع می‌شوند  
..... ۲۶۳

- این نقطه نیز از محرومترین مناطق کشور ما است ..... ۲۶۴
- به خواب رفتیم ..... ۲۶۵
- به تایید رفتیم ..... ۲۶۵
- به تربت جام رفتیم ..... ۲۶۶
- در این مسافرت شش مسئله اساسی را با مردم مطرح کردم ..... ۲۶۶
- آقای تقوی نزد من آمد و فهرست وزیران آقای رجایی را داد ..... ۲۷۲
- خواندن گزارشها و تعیین تکلیف آنهايي که باید به اجرا درآید ..... ۲۷۳
- آقای رجایی آمد ..... ۲۷۳
- رهبر انقلاب ما، به صورت چماقی در هر فرصتی بر سر این و آن کوبیده نشود ..... ۲۷۳
- به آقای رجایی گفتم : نمی توانم از آنچه که مردم بر اساس آن مرا به ریاست جمهوری انتخاب کرده اند انحراف بجویم ..... ۲۷۴
- پیرحسینی آمد، درباره چاههای نفت در مرز عراق و تجاوزی که عراق در بردن نفت می کند ..... ۲۷۸
- دکتر علی اصغر بهزادنيا آمد و درباره هیأتهاي مذهبی که بعضاً فعالیتهاي جاسوسی داشتند، صحبت کرد ..... ۲۷۸
- آقای کلانتری وزیر راه آمد و انتقادهایی مطرح کرد. می خواهند شما را با نهادهای انقلاب مقابل کنند ..... ۲۷۹
- شعار مردم : بنی صدر حمایت می کنیم ..... ۲۸۱
- آقایان آمده بودند و در باره وزیران صحبت کردند ..... ۲۸۲
- مشخصات دولت قوی را شرح دادم ..... ۲۸۲
- عامل دوم قوت دولت ..... ۲۸۳
- عامل سوم قوت يك دولت کاردانی و لیاقت و علم اعضای آن دولت است ..... ۲۸۴
- عامل دیگر قوت کار دولت در جامعه روحیه امید، روحیه کار و تلاش، روحیه سازندگی به وجود آوردن است ..... ۲۸۴
- ما با علم ستیزی نداریم ..... ۲۸۵
- بسیج به صورت زائده و تابع نیروها درنیايد که این خطری است برای کشور ..... ۲۸۷

- اطلاعاتی راجع به تمرکز قوای عراق در مرز با ایران..... ۲۸۸
- امام جمعه خوزستان گزارشی از وضعیت خوزستان نوشته است..... ۲۸۹
- اسناد یکی از دادگاهها را خواندم؛ در چند دقیقه حکم صادر می‌کنند..... ۲۹۰
- گزارشی درباره بلوچستان خواندم..... ۲۹۱
- بعد نوبت به مصاحبه‌ها رسید..... ۲۹۲
- چند ژاپنی هم آمدند، می‌خواهند بدانند آن نظریه‌ای که نه سرمایه داری است و نه مارکسیستی، چیست؟..... ۲۹۳
- به جلسه هیأت وزیران رفتم..... ۲۹۳
- استاندار کردستان هم آمد و چند مسئله داشت طرح کرد..... ۲۹۳
- یکی از روحانیان آذربایجان آمده بود و شکایت داشت..... ۲۹۴
- علت عصیانهای مردم ایران در طول تاریخشان، فقدان منزلت انسانی، فقدان حقوق..... ۲۹۵
- مجازات در اسلام برای انتقام نیست، برای تنبیه و تنبه است..... ۲۹۵
- صبح معاونان وزارت بهداری آمدند..... ۲۹۷
- دکتر فخر ایراد داشت که آقای خلخالی کارش تعقیب فروشندگان و سازندگان و قاچاقچیان مواد مخدر است..... ۲۹۷
- تعمیر زندان گوهردشت و آماده کردن آن برای معتادان..... ۲۹۸
- نمایندگان قائم شهر از مشکلات مردم گفتند..... ۲۹۸
- آقایان محمدی نماینده همدان و دو نماینده هم از شهرهای شیراز و گیلان آمده بودند..... ۲۹۸
- آقای یمینی نماینده من در استان زنجان آمد..... ۲۹۹
- سفیر فلسطین آمد..... ۲۹۹
- ساعت ۱۰ شب صحبت‌های آقای رجایی را در تلویزیون گوش کردم..... ۳۰۰
- نامه‌ای نوشتم خطاب به هیأت تشخیص صلاحیت..... ۳۰۳
- ۱۸۰۰ انجمن اسلامی از ریاست جمهوری بنی‌صدر حمایت کرد..... ۳۰۴
- بعد شنیدم که رئیس مجلس گفته است که من خواستم نامه‌ها در مجلس خوانده نشود..... ۳۰۵
- در سئوالها يك دسته‌اش این بود که با نهادهای انقلاب مخالفم..... ۳۰۵

- دروغهایی در باره خسرو قشقایی و یک ژاپنی که به من نسبت داده اند... ۳۰۵
- آقای رجایی و آقای هاشمی و چند تن از نمایندگان مجلس آمدند و درباره دولت صحبت شد..... ۳۰۶
- آقای رجایی و دوتن از روحانیون و ۴ تن از نامزدهای وزارت آمدند..... ۳۰۷
- افراد باید معتقد به انقلاب مدیر و مدبر و فعال باشند..... ۳۰۸
- باید تا ممکن است لااقل آنهایی که از نظر من معرف یا مسئول روشهای تخریبی هستند در کار نیایند..... ۳۰۹
- نقل و انتقالات نظامی در مرزهای ایران و عراق از سوی دولت عراق..... ۳۰۹
- در مقام ریاست جمهوری در برابر تمایلات قدرت طلبانه ایستاده‌ام..... ۳۱۲
- ما از خود می‌پرسیم چرا به اطلاعات سپاه اعتماد نمی‌شود؟..... ۳۱۳
- گفتگو با اعضای سابق شورای انقلاب در باره کابینه:..... ۳۱۴
- سفیر آلمان، مدرسه آلمانی، مسئله کمپلکس فولاد اهواز و مسئله گروگانها..... ۳۱۵
- رفتن به اهواز برای اطلاع از وضعیت نیروهای مسلح و ..... ۳۱۵
- استادان دانشگاه شیراز: می‌گویند عده‌ای می‌خواهند همه پستها را داشته باشند..... ۳۱۶
- گفتگو با مسئولان بانکها..... ۳۱۷
- گزارش حادثه سقوط هلی‌کوپتر را آوردند..... ۳۱۸
- علم بیرون از دین نیست، جدا از دین نیست، مکتبی کیست؟..... ۳۱۸
- حاج سید علی اصغر بهاری آمد و خوابش را تعریف کرد..... ۳۱۹
- یک ناشر عرب از فرانسه آمده بود..... ۳۲۰
- شورای نظامی را صبح تشکیل دادیم..... ۳۲۱
- آیه‌الله طاهری از کردستان آمده بود..... ۳۲۱
- به نزد امام رفتم و ۳ موضوع را صحبت کردم..... ۳۲۲
- همین جنگها وسیله تثبیت نظامی شده‌است که انقلاب برای تغییر آن روی داد..... ۳۲۳
- وزیر کشاورزی خواهان واردکردن ۵۰۰۰ تراکتور بود..... ۳۲۳
- آقای رجایی با فهرست وزیران آمد..... ۳۲۴

- گزارشهایی در باره حزب دمکرات و کومه له و چریکهای فدایی خلق شعبه کردستان خواندم..... ۳۲۴
- لوموند نوشته بود و مخبرش هم به من گفت اینها شما را دشمن اصلی می دانند: ۳۲۵
- مطالبی که در آن نامه بود:..... ۳۲۶
- پاسخ به نامه : حذف بهره بانکی از کدام بخش و چگونه..... ۳۲۷
- گزارشهایی در باره هوانیروز، آمادگاه کرمان، برنامه‌ای که دولت به مجلس داده ۳۲۹
- سفرای هلند، اسپانیا و ژاپن در باره گروگانگیری صحبت کردند..... ۳۳۰
- درجه دار ارتش يك دستگاهی ساخته بود برای هدایت مسلسل از دور..... ۳۳۰
- استاندار آذربایجان غربی ۵۰۰ میلیون تومان بودجه می خواست..... ۳۳۱
- پرده‌ها بیفتد و مردم از زبان هرکس درون او را بشنوند..... ۳۳۱
- تحلیلی که قرار شد در باره شفاف سازی بگویم..... ۳۳۲
- نقش تخریبی رادیو روشن تر می شود..... ۳۳۲
- از رادیو به مردم پیام دعوت آمدن به میدان شهدا دادم..... ۳۳۳
- محتوی اصلی بیان من در جمع مردم در میدان شهدا در ۱۷ شهریور..... ۳۳۵
- سفیر هند همراه وزیر دارایی هند پیامی از خانم گاندی نخست وزیر هند آورده بود..... ۳۳۷
- مخبران هندی مصاحبه‌ای انجام دادند..... ۳۳۸
- در پاسخ به اظهارات من در میدان شهدا آقایان هاشمی و بهشتی مصاحبه کردند و به اصطلاح لحن پرخاشگر داشتند..... ۳۳۸
- می خواستیم سانسور و تحریف اخبار نشود و امور همان طور که واقع می شوند به اطلاع مردم برسند..... ۳۳۹
- این همه تبلیغات دروغ بر ضد رئیس جمهور می کنند که بودجه جهاد را قطع کرده است..... ۳۳۹
- گفتند که در ۱۷ شهریور تند گفتیم، آرام گفتیم..... ۳۴۰
- دانشور آمد و مفصل راجع به غرب کشور گفت و اشک در چشم داشت..... ۳۴۱
- روزنامه‌ها اول دروغ می نویسند و بعد دروغ خودشان را تکذیب می کنند... ۳۴۱

- آقای اشراقی آمد و گفت: امام مایلند فردا در سخنرانی بر مزار طالقانی مطلبی  
 عنوان نشود و قضیه کش پیدا نکند..... ۳۴۲
- قبل از سخنرانی بعد از ظهر در بهشت زهرا اعلامیه هایی را که داده شده بود  
 بررسی کردم..... ۳۴۳
- ضرورت شوری‌ها و بحث آزاد برسر این که مردم تکیه گاه رژیم جدید بگردند  
 ..... ۳۴۴
- مخالفین در تظاهرات را آوردم و پرسیدیم که سئوالتان چیست؟..... ۳۴۶
- به طالقان رفتیم و به مردم هشدار دادم که استبداد تجدید می‌شود..... ۳۴۷
- به روستای گرمارود رفتیم و نهار را با روستائیان خوردیم..... ۳۴۸
- به ستاد ارتش در کرمانشاه رفتیم و آنها گزارش نیروهای خودمان و نیروهای  
 خارجی را دادند..... ۳۴۸
- به ایلام رفتیم و گزارش یک پاسگاه ژاندارمری مبنی بر مانور تانکها در کنار  
 مرز..... ۳۵۰
- رفتیم تا به خطوط مقدم جبهه رسیدیم..... ۳۵۰
- خلبانهای هلی کوپتر گفتند میک روسی بالای سر هلی کوپتر است..... ۳۵۱
- صبح به بیمارستان برای عیادت زخمیهای جبهه جنگ رفتم..... ۳۵۲
- دیدار از جبهه سر پل ذهاب و صحبت با افراد مختلف..... ۳۵۲
- پنجاه متر جلوتر از ماشین ما دو گلوله توپ به جاده خورد..... ۳۵۳
- از ابتدا می‌دانستم که برنامه آنها برداشتن من از میان است..... ۳۵۵
- به هیئت وزیران رفتم..... ۳۵۶
- آقای سعید سنجابی گزارشی درباره کودتای ترکیه داد..... ۳۵۶
- آقای رجوی تماس گرفت و گفت:..... ۳۵۷
- عقیده و ایمان بدون کار تحقق پیدا نمی‌کند..... ۳۵۸
- لیبرالیزم چیزی جز تعادل قوا نیست..... ۳۵۹
- سفیر فرانسه برای خدا حافظی آمد..... ۳۵۹
- به ستاد ارتش رفتم، شورای امنیت بود؛ می‌خواستم و می‌خواهم که این ارتش  
 روح پیدا کند..... ۳۶۰

کشیک نخست وزیری تلفن کرد: يك چمدان از پولهایی که از مهاباد دزدیده‌اند پیدا شده..... ۳۶۲

رئیس خبرگزاری فرانسه آمد و تقاضاهایی داشت که برای مخبران این خبرگزاری امکانات بیشتر فراهم بشود..... ۳۶۳

درس گفتم درباره دیالکتیک مطابق معمول و بعد هم به جلسه بررسی وضع جبهه غرب رفتم..... ۳۶۳

قاطعت بر پایه حاکمیت گروهی و فردی معنی ندارد..... ۳۶۳

حرفی محرمانه از مردم نداریم که با مردم نتوانیم زد..... ۳۶۵

خطر حمله عراق به ایران را بزرگ می‌کند برای این‌که جلو تشکیل دولت خط امام را بگیرد..... ۳۶۶

رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آمدند..... ۳۶۸

ابوالولید و سفیر فلسطین که به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند نزد من آمد و می‌گفتند:..... ۳۶۸

نظرهای من در باره جنگ و آینده آن، بین دو کشور و منطقه و خواسته های ما در گفتگو با سفیر فلسطین..... ۳۶۸

با رئیس ستاد به مسایل نظامی پرداختم، روی هم وضع خوب بود..... ۳۷۰

مردم باید بدانند که مسئولین چه می‌کنند و چه مقدار نفت فروخته می‌شود و با پول آن چه می‌شود..... ۳۷۱

گزارش صراف در باره نفت..... ۳۷۱

در حال حاضر ما مواجه هستیم با کمی صادرات نفت، کاهش ذخایر ارزی، کاهش واردات و افزایش هزینه‌های جاری..... ۳۷۲

از جبهه غرب، شب خانم اعظم طالقانی بعد از او برادر و دامادشان تا يك بعد از نیمه شب گزارش محلی دادند..... ۳۷۳

اولین خبر صبح: استاندار آذربایجان غربی تلفن کرد که دیشب با آرپی جی ۷ به مخازن بنزین شهر ارومیه حمله کردند..... ۳۷۴

مرکز اطلاعات کامپیوتری برای ضبط قطعات یدکی مشغول بکار شد..... ۳۷۵

قسمت تعمیرات هواپیما و قطعات سازی بسیار فعال و رشد کرده است..... ۳۷۵

از جهاد سازندگی نیروی هوایی دیدن کردم..... ۳۷۶



- صبح در محل سپاه انقلاب قرار برای تنظیم عملیات در جبهه غرب گذاشته بودند که ظهیرنژاد آورد خواندم. ۳۷۷.....
- اطلاع دادند که يك ناو جنگی عراق را با موشك زده‌اند. ۳۷۷.....
- یکی از اعضای شوری: ما بچه‌های جهاد باید به تمام روستاها برویم و جنایات بنی صدر و این که وی در خط امام نیست را به گوش روستاییان برسانیم. ۳۷۸.....
- برای بازدید از اداره اطلاعات ارتش به آنجا رفتم. ۳۷۹.....
- ستاد خبر داد که فرودگاهها را دارند بمباران می کنند. ۳۸۰.....
- وقتی حمله غافلگیرانه عراقیها انجام گرفت، باید بلافاصله حمله غافلگیرانه واقعی به فرودگاههای نظامی و مراکز نظامی عراق بشود. ۳۸۱.....
- به رادیو تلویزیون رفتم و پیام خود را به مناسبت تجاوز عراق ایراد کردم. ۳۸۱..
- نیروی هوایی ماموریتی را که بر عهده‌اش بود بخوبی انجام داد. ۳۸۲.....
- هوایم‌های ما به سلامت به پایگاههای خود برگشتند. ۳۸۳.....
- ساعت ۲ سفیر شوروی آمد، با او گفتگوی مفصل شد. ۳۸۳.....
- سفرای کشورهای اسلامی آمدند. ۳۸۴.....
- امشب هم مثل دیشب تا صبح تلفنها در کار بودند. ۳۸۵.....
- با سفرای لیبی و سوریه ملاقات کردم. آنها گفتند: در این که عراق تجاوز کرده تردیدی نیست. ۳۸۵.....
- به اتفاق رئیس ستاد سرتیپ فلاحی و سه تن از نمایندگان مجلس به خوزستان رفتیم. ۳۸۶.....
- استاندار شرح وضعیت جنگی را داد که به گفته فلاحی نادرست بود. ۳۸۶.....
- به کوشک رفتیم و با سربازان صحبت کردم. ۳۸۷.....
- نمایندگان استان خوزستان گفتند کسی را گرفته‌اند که نامه‌ای به امضای من برای مذاکره با دموکراتها داشته است. ۳۸۸.....
- روزنامه‌ها نوشتند که ما محاصره اقتصادی را بزرگ می کنیم، مسئله ترس از جنگ را طرح می کنیم. ۳۸۹.....
- از سنجش افکاری حرف بزنیم که درباره ارتش انجام گرفته است. ۳۹۰.....
- به دیدار از جبهه «عین خوش» رفتیم. ۳۹۰.....
- در همان وقت در ۳۰ متری ما گلوله تویی به زمین خورد. ۳۹۱.....

- ۳۹۲.....فلاحی فریاد می‌زد در جای خود سنگر را ترك نکنید.  
روز طولانی در جبهه جنگ، بعد از ظهر گفتند که مردم خرمشهر دارند شهر را تخلیه می‌کنند..... ۳۹۳
- ساعت ۱۲ شب ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان تلفن کرد و صحبت کرد که به ایران بیاید..... ۳۹۶
- دو تن از نظامیان که برای رفتن به سفری آمده بودند باهم به منزل امام رفتیم..... ۳۹۶
- امام گفت: اگر به ارتش روحیه و دل بدهیم می‌تواند در برابر تهاجمات بزرگ مقاومت بکند..... ۳۹۷
- مسئله آمدن رؤسای دلت‌های مسلمان به ایران طرح شد..... ۳۹۸
- آمدیم به محل ستاد ارتش..... ۳۹۸
- با سفرای پاکستان و الجزایر در اتاق رئیس ستاد دیدار کردم..... ۳۹۸
- سفیر الجزایر گفت: صدام حسین این طور وانمود کرده بود که انگار به يك گردش گاه می‌رود..... ۳۹۹
- خطاب به نیروهای مسلح..... ۴۰۰
- علمای بلوچستان آمدند و تقاضاهایی داشتند..... ۴۰۱
- گزارشی آورده بودند درباره طرحی که عده‌ای برای تسویه حساب با گروه‌های سیاسی دارند..... ۴۰۱
- ابوشریف آمد: شخصی اطلاعاتی از اروپا آورده و باز بختیار گفته: تا ۱۵ روز دیگر در ایران خواهد بود..... ۴۰۲
- گزارشات جبهه‌های مختلف جنگ..... ۴۰۲
- در جبهه خوزستان، وضع جبهه‌ها به خرابی گراییده و دو تیپ زرهی دشمن از خط مستقیم به سوی اهواز آمده..... ۴۰۳
- بعد یاسر عرفات آمد؛ گفتگو در باره گفته‌ها، شنیده‌ها و شایعات و راه حل‌ها..... ۴۰۳
- برگشتم به جلسه شورای امنیت و وضع را درخوزستان بررسی کردیم..... ۴۰۴
- رئیس جمهور پاکستان و هیأت او آمدند..... ۴۰۵
- ساعت ۵ بعد از نیمه شب وضع جبهه‌ها را پرسیدم..... ۴۰۵

- آقای قطب زاده آمد و اطلاعاتی آورد درباره تشکیل يك ارتش از مزدوران. ۴۰۶
- ما ملتی هستيم به اسم ملت ايران دارای يك هويت مستقل، يك فرهنگ... ۴۰۶
- مکتبی باشد، بیسواد باشد؛ مکتبی باشد و دست چپش را نشناسد..... ۴۰۷
- صبح پیش از رفتن به ستاد ارتش، به امور غیر نظامی پرداختم..... ۴۰۸
- شطی و ضیاءالحق دو مطلب مطرح کردند..... ۴۰۸
- به هنگام صحبت برای خلبانهای این پایگاه ( نوژه ) به هیجان آمدم و همراه آنها از شوق با هیجان گریستیم..... ۴۰۹
- حواسم پیش سرها بود و پیش خلبانها بود، پیش همه آنهايي بود که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته اند..... ۴۱۱
- راهی ستاد ارتش شدم و در آنجا جلسه‌ای را با فرماندهان تشکیل دادم.... ۴۱۲
- سرهنگ عطاریان به من گفت: در جبهه غرب ۸۰ تانک دشمن را نابود کرده‌اند..... ۴۱۳
- یاسر عرفات گفت: من پیشنهاد می‌کنم شما آتش بس را به قید عقب نشینی نیروهای عراقی به مرز خود بپذیرید..... ۴۱۳
- آمدن حاج احمد آقا و آقای اشراقی..... ۴۱۴
- عملیات نیروی هوایی، فرمانده لشکر اهواز بسیار اظهار رضایت می‌کرد... ۴۱۵
- قضیه «مجلس» و «مجلسی»..... ۴۱۵
- رادیو فرانسه مصاحبه تلفنی انجام داد: می‌گفت که دولت عراق مدعی شده است که دزفول را گرفته است و الآن هم اهواز را در محاصره دارد، نظر شما چیست؟..... ۴۱۶
- راهی دزفول شدیم، همراهان من سرتیپ فلاحی، سرتیپ ظهیرنژاد و سرهنگ فکوری، سرهنگ آذین و کسانی که همیشه با من همراهند..... ۴۱۷
- «معنی قاطعیت»..... ۴۱۸
- در شهر از سپاه، بسیج، شهربانی بیمارستان و سنگرهای مردم در خیابانها دیدن کردیم..... ۴۱۸
- با زخمیهای جنگ گفتگو کردیم، یکی دو تا از این گفتگوها، فوق تصور بر ما تأثیر گذاشت..... ۴۱۸
- سرشب به مشکین شهر رفتیم..... ۴۱۹

- گزارش خلبانها..... ۴۱۹
- به شورای نظامی رفتیم ..... ۴۱۹
- دکتر چمران را فرستادم تا جنگ شبانه را وسعت ببخشد ..... ۴۲۰
- فرماندهان نیروها را يك به يك پذیرفتم ..... ۴۲۰
- این لحظه، لحظه انتخاب میان ننگ و افتخار است ..... ۴۲۱
- به اهواز رفتیم و در مرکز عملیات نظامی حاضر شدیم ..... ۴۲۲
- نمایندگان خوزستان می گفتند: در خرمشهر جنگ در ناحیه انبار و راه آهن تن به تن است ..... ۴۲۳
- امید در کرمانشاه ..... ۴۲۳
- با هواپیما به کرمانشاه رفتیم، وضع عمومی جبهه‌ها خوب است ..... ۴۲۳
- سرهنگ وطن پور در راه دفاع از شهر در جبهه اهواز و خرمشهر شهید شد ..... ۴۲۴
- به قرارگاه لشکر ۱۶ رفتیم و سرتیپ فلاحی از آنها سئوالاتی کرد ..... ۴۲۵
- امروز هم تانکهای زیادی را شکار کرده بودند ..... ۴۲۵
- مصاحبه‌گر رادیو کانادا پرسید: نظر شما نسبت به اظهار نظر دولت عراق که گفته است ایران را قوی یافته است، چیست؟ ..... ۴۲۶
- از تیپ زرهی همدان، تانکها، توپها دیدن کردیم و کسریها را مورد بررسی قرار دادیم ..... ۴۲۷
- برای بازدید تیپ زرهی زنجان رفتیم ..... ۴۲۷
- کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد تلفن کرد؛ گفتم: ما ملتی نیستیم که حضور دشمن را در خانه خودمان تحمل کنیم ..... ۴۲۸
- وانود می‌کنند که يك جناحی خواهان سازشکاری با عراق است و يك جناحی مخالف سازشکاری ..... ۴۲۹
- دشمن در جبهه خرمشهر تا مرز عقب رانده شده بود ..... ۴۳۰
- می‌خواهم يك مسئله عبرت انگیزی را درباره خرمشهر بگویم ..... ۴۳۰
- صبح به ستاد ارتش رفتیم. جانشین رئیس ستاد آمد و گزارش جبهه‌های جنگ را داد. بعد کم و کسریها را معین کردیم و تصمیمات لازم را گرفتیم ..... ۴۳۲
- آنها که باید تاریخ جنگ را بنویسند، باید تنها به میدانهای نبرد اکتفا نکنند ..... ۴۳۳
- وزیر خارجه کویا آمد و نامه‌ای هم از فیدل کاسترو آورده بود ..... ۴۳۴

- بعد دادستان کل و نخست وزیر و اینها آمدند و يك مطلبی را درباره کم و کسریهای جبههها طرح کردند و من به نظامیان گفتم که داستان مسجد شیخ لطف الله را یادتان نرود. ۴۳۵.....
- عدهای شروع می کنند به «اینجا کج است» «آنجا کج است» و روحیهها را خراب کردن. ۴۳۵.....
- سفیر پاکستان آمد به دفتر؛ پیام ضیاءالحق را آورده بود در باره آتش بس و خواستههای وزیر امور خارجه عراق. ۴۳۶.....
- به مجلس فاتحه افسر هوانیروز رفتم. ۴۳۷.....
- از آنجا به فرودگاه رفتیم؛ با دو مخبر، یکی مخبر روزنامه لوموند و یکی هم مخبر مجله معروف ایتالیایی به اسم «اکسپرسو» گفتگو کردم. ۴۳۸.....
- هوایمهای توپولوف عراقی در فرودگاه بمب انداختند و سقوط میگها. ۴۳۹.....
- وقتی رسیدیم، گزارش دادند که همین الان پالایشگاه تبریز را بمباران کردند. ۴۳۹.....
- ۴۴۰.....
- دو یا سه خلبان هم که پاکسازی شده بودند، دوباره آمدند به کار. ۴۴۰.....
- با آنهایی که عملیات دفاع زمین به هوا را اداره می کردند، گفتگو کردیم. ۴۴۱.....
- ۹ هوایمهای دشمن سرنگون شده است. ۴۴۲.....
- با چه روحیهای خلبانها را آماده پرواز می کردند. ۴۴۳.....
- باز گشت به تهران؛ دیدار با روحانیون. ۴۴۴.....
- جداً از خبردهندگان می خواهم تا چیزی برایشان قطعی نشده، خبر ندهند. ۴۴۴.....
- تقریباً يك ماه از جنگ می گذرد؛ صدام گمان کرده بود که روز سوم جنگ، جشن پیروزی خواهد گرفت. ۴۴۵.....
- وقتی همه شان در حضور امام بودند، گفتند که ما به فرماندهان ارتش اعتماد نداریم. ۴۴۶.....
- من بارها گفته بودم که هر وقت اخطارها به نتیجه نرسد، به مردم مراجعه می کنم. ۴۴۷.....
- این درس خوب را از جریان مقاومت ما و مردم ما در برابر دشمن جلاد بگیرید. ۴۴۸.....

- آنها هستند که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند و این چهره لجن آلود را به دنیا وانمود کردند..... ۴۴۹
- ما در سخت‌ترین موقع، بر حساسترین مقامها کم مایه‌ترین و کم استعدادترین‌ها را گمارده‌ایم..... ۴۵۱
- نمایندگان ایلام و اسلام آباد آمدند و توضیح دادند..... ۴۵۱
- دکتر سنجابی آمد، از منطقه کرمانشاه آمده بود؛ قرار شد عشایر از مناطق خودشان دفاع بکنند..... ۴۵۳
- در ستاد ارتش گزارشی از فعالیت و طرحهای ضدانقلاب دادند: طرح طولانی کردن جنگ..... ۴۵۳
- تا ظهر به حل و فصل مسایل مربوط به جبهه‌های جنگ مشغول بودم..... ۴۵۴
- اعضای شورای عالی قضایی آمدند و با آنها در باره امنیت قضایی، محاکمه، همکاری و هماهنگی با قوه مجریه گفتگو شد..... ۴۵۵
- به دیدار امام رفتم..... ۴۵۶
- سفیر سوئیس را که احضار کرده بودم، آمد؛ خطاری به دولت آمریکا کردم در باره آواکس‌ها و اطلاعاتی که ممکن است به دشمن بدهد..... ۴۵۷
- شیبانی از آبادان تلفن می‌کرد و از کمبود مهمات ناله می‌کرد، گفتم: حتماً ایشان را پیدا کنید ببرید و مهمات را نشان بدهید..... ۴۵۷
- آقای رجایی دو، سه نفر را معرفی کرده بود و توضیح رئیس جمهور..... ۴۵۹
- مجلس، مشغول تهیه يك قانونی در مورد اداره رادیو تلویزیون است..... ۴۶۰
- بخشنامه نخست وزیر..... ۴۶۰
- آقای صادق طباطبایی که در خارج کشور بود، آمد و گزارش سفر داد و پیام سفیر آلمان غربی..... ۴۶۱
- بعد سفیر سوئیس آمد؛ جواب آمریکا را آورده بود..... ۴۶۲
- گزارش خوبی از سرتیپ فلاحي در مورد خرمشهر و شلمچه و هنر هوانیروز..... ۴۶۳
- فردای پیروزی، مدعی پیروزی زیاد خواهد شد،..... ۴۶۳
- سفیر روسیه شوروی آمد و من ۶ مطلبی را که در موردش توضیح می‌خواهیم، به او گفتم..... ۴۶۶
- مسئله پیشنهاد من به امام..... ۴۶۷

- ضدانقلاب در کردستان و جاهای دیگر نشسته و تصمیم گرفته‌اند که زمینه  
 ۴۶۷..... اغتشاش و برخورد مسلحانه را به وجود آورند  
 ۴۶۸..... هوانیروز رفته و این نیرو را متلاشی کرده‌است  
 ۴۶۹..... پذیرش پیشنهاد توسط امام  
 ۴۷۰..... وظیفه رادیو تلویزیون نه مداحی است و نه تبلیغات شخصی  
 ۴۷۱..... پیام دولت ترکیه  
 معلوم شد دسته دموکراتها یا دسته دیگری بوده‌اند که در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰  
 ۴۷۱..... نفری به ارومیه حمله کرده‌اند  
 ۴۷۲..... انعکاس بیانیه امام در مردم  
 حکیم فرزند مرحوم آیه‌الله حکیم به اتفاق سه تن آمدند و از وضعیت عراق  
 ۴۷۴..... گفتند  
 ۴۷۵..... اطلاعاتی که درباره خرمشهر و آبادان می‌رسید، نگران کننده بود  
 ۴۷۶..... هر روش و شیوه‌ای که هست به کار بردیم برای این که خطر را بشناسانیم  
 ۴۷۶..... قضیه شورای دفاع و شکست احتمالی!  
 ۴۷۷..... ایجاد هماهنگی در کارهایی که به جنگ راجع می‌شد  
 نزدیک ظهر به استان خوزستان رفتیم و بلافاصله به مرکز عملیاتی نیروی زمینی  
 ۴۷۹..... رفتیم  
 ۴۷۹..... صحبت با خلبانها و مفهوم هنر  
 ۴۸۰..... گلوله‌های توپ کاتوشاست که از بالای سر ما رد می‌شود  
 ۴۸۱..... ساعت ۱۱ به جمع خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز رفتم  
 ۴۸۲..... در میان سنگر، يك خبر، بيم ايجاد می‌کرد و يك خبر امید  
 ۴۸۴..... با استفاده از روش علمی کار، پیروزی به دست می‌آید  
 در يك جا هم گلوله درست در کنار اتومبیل به زمین خورد و ترکش آن به اطراف  
 ۴۸۷..... پاشیده شد  
 عده‌ای فکر می‌کنند که اگر جنگ به پیروزی بیانجامد، چه نیرویی رو می‌آید  
 ۴۸۸.....  
 بعضی می‌گویند رئیس جمهور جانب ارتش را گرفته و عده‌ای هم جانب سپاه  
 ۴۸۹..... را

- هیچ وقت و هیچ تاریخی نیروی مسلح محبوب، کودتا نمی کند ..... ۴۹۱
- وزیر ناشناخته چگونه با رئیس قوه مجریه کار کند ..... ۴۹۱
- توطئه خود مختاری ..... ۵۰۶
- باز تاب استقامت در جنگ ..... ۵۰۶
- درخشندگی مجدد انقلاب ..... ۵۰۷
- قضیه کمیسیون خرمشهر ..... ۵۰۸
- جنگ مردمی ! ..... ۵۰۹
- جنگ طولانی و توسعه جنگ ..... ۵۱۰
- واقعیت اسرائیل ..... ۵۱۰
- جنگ در جبهه های جنگ ! ..... ۵۱۱
- با وجود ۵۰ روز جنگ و مقاومت در برابر چندین لشکر دشمن ..... ۵۱۲
- سرداران بزرگ جنگ ها به ابتکارهایشان مشخص شدند ..... ۵۱۳
- صبح نامه ای به امام نوشتم مفصل و دردآلود ..... ۵۱۷
- به محض ورود به جبهه رفتیم ..... ۵۱۷
- روح تهاجمی در نیروهای زمینی ..... ۵۱۸
- هماهنگی ارتش و سپاه ..... ۵۲۰
- «باوند پور» افسر قابلی که بی دلیل دستگیر شده بود ..... ۵۲۲
- حالا آمده اند باز با همان تهدید از من پول بگیرند ..... ۵۲۶
- استیضاح کننده ای اگر باشد منم، منم که باید بپرسم و استیضاح کنم ..... ۵۲۹
- صحبت در باره سازش پنهانی با ریگان و بوش بر سرگروگانها ..... ۵۳۰
- درست در این موقع خنجر زدن از پشت شروع شده است ..... ۵۳۲
- در نامه به رئیس مجلس: من از این آقایان هیچ چیز نمی خواهم جز این که مرا به حال خود بگذارند تا این جنگ را به نتیجه برسانم. .... ۵۳۴
- نامه به امام: اگر قرار بر کشمکش است من در مجلس غیر علنی حاضر نمی شوم ..... ۵۳۵
- در جبهه ها روحیه تهاجمی روز به روز گسترده تر می شود ..... ۵۳۶
- در همان وقت گفتم که جنگ بدون برنامه را متوقف کنید ..... ۵۳۷



- روزهای اول آنها که مأیوس بودند می گفتند: چاره نیست، جز جنگ چریکی.  
 ۵۳۷.....
- به امام گفتم: اگر روحیه‌ها را خراب نکنند، ما موفق و پیروز می شویم ..... ۵۳۸  
 شب پیش در رادیو تلویزیون آقای قطب زاده و آقای اسلامی به طور «باز»  
 حرف زده‌اند ..... ۵۳۹
- آقای قطب زاده را دستگیر کرده‌اند؛ نامه به دادستان کل نوشتم تا در تاریخ ضبط  
 بشود ..... ۵۴۱
- در عمر جامعه لحظاتی هست که سکوت مرگ است ..... ۵۴۱
- هرکس بگوید تخصص لازم است، خط آمریکا است! ..... ۵۴۲  
 خلبانان هوانیروز در هوای بارانی به دشمن حمله و تلفات سنگینی بدو وارد  
 کرده بودند. .... ۵۴۳
- ما در چه محیطی مشغول کار هستیم. از چپ، راست، پس و پیش مشغولند و با  
 دروغ می‌خواهند ما را بشکنند ..... ۵۴۴
- از نداشتن علم و تخصص، وابستگی پیدا کردیم ..... ۵۴۷
- ایمان و عقیده از علم بیگانه و بریده نیستند ..... ۵۴۸
- بعد از کودتای ۲۸ مرداد تبلیغات بسیاری بر ضد «فاطمی» شد ..... ۵۴۹
- این رژیم به حرف مردم اهمیت می‌دهد ..... ۵۵۰
- از وقتی که من در جبهه هستم، يك نفر را هم تنبیه نکرده‌ام ..... ۵۵۵  
 دیشب به من گفتند برای خودشان مشغولند قانونی وضع کنند که رادیو تلویزیون  
 را به ترتیب دلخواه خودشان اداره کنند. .... ۵۵۸
- حکومت باید از خود لیاقت نشان بدهد تا بتواند اعتماد عمومی را جلب بکند  
 ..... ۵۶۳
- خبرهای خوب از نقاط مختلف جنگ و گزارشی از ضایعات دشمن ..... ۵۶۴
- در خرمشهر در مرحله اول کوشش ما به نتیجه رسید ..... ۵۶۷
- آنهايي که داوطلب شدند و جنگیدند، همه مردم ایرانند ..... ۵۶۷
- امیدوارم این توضیحات برای بدبین‌ها نیز مؤثر باشد ..... ۵۶۹
- روزنامه با تیراژ ۲۰۰ هزار منتشر شده‌است ..... ۵۶۹

- این رهبری باید پیروز بشود، رهبری که همه را فعال می‌کند، همه استعدادها را به کار می‌آورد ..... ۵۷۱
- حزب بعث عراق و چگونگی تحول رهبری آن و سستی کار صدام ..... ۵۷۲
- ظهور نژاد طرحی با مسئولیت مشخص هر کدام از نواحی، تنظیم کرده بود ... ۵۷۴
- برای من دیگر مثل سابق «انتصاب فرمانده» آسان نیست. .... ۵۷۵
- هر «قدرت» حاکمی زور خود را خوب و زور مخالفانش را بد می‌داند.... ۵۷۷
- افراد بسیج اتومبیل فرمانده نیروی زمینی را متوقف کرده از او کارت شناسی خواسته‌اند ..... ۵۷۹
- شکنجه و زندان و محاکمات فوری و اعدام‌های دسته جمعی و ... ۵۸۰
- همه از نو در کار خواهند آمد..... ۵۸۰
- و هم طرز تفکری متناسب با راه و رسم پیدا بکنیم و نیروهای مسلح ما بر پایه اصالت خدا و مکتب و اسلام راه بروند و انجام آن برای ما به جای ضرر، فایده به بار آورد. در این جبهه این احساسات را، همه سربازان و درجه داران و افسران داشتند و اینست آن میل مقاومت و تلاش تا حد شهادت که برانگیخته شده است..... ۵۸۵
- تا دشمن نیرویش مهار بشود و ما بتوانیم با اطمینان خاطر جنگ را ادامه بدهیم ..... ۵۸۶
- روشنفکر و روحانی ..... ۵۸۷
- منزلت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ..... ۵۸۸
- ما هم اکنون ۶ زندان داریم ..... ۵۹۱
- درس خوانده‌ها متوحش شده و از ایران رفته‌اند..... ۵۹۳
- تعطیل کنندگان دانشگاه و طرز فکر و استدلالشان؟ ..... ۵۹۳
- سفیر روسیه آمد و مطالبی از دولت خودش درباره سفر طارق عزیز گفت .. ۵۹۵
- بحث مفصلی راجع به جنگ در سوسنگرد شد..... ۵۹۶
- دل در جبهه بود و خبر از جبهه می‌خواست. .... ۵۹۸
- امروز فرماندهان نیروها می‌گفتند که قطعاً روحیه تهاجمی پیدا شده ..... ۶۰۰
- خلبان‌هایی که بیش از ۵۰ بار پرواز کرده بودند ..... ۶۰۲

- رئیس جمهور در جبهه‌ها حاضر شد نه برای ترساندن، بلکه برای ایجاد خودآگاهی و اطمینان خاطر..... ۶۰۳
- مردم را به میدان آزادی دعوت کرده بودم تا همه چیز را باز بگویم..... ۶۰۹
- جمهوری سقوط نکرده است؟..... ۶۱۱
- اولاف پالمه نماینده دبیر کل سازمان ملل آمد..... ۶۱۴
- بنابراین، صدام حسین نه می‌تواند متوقف شود، نه می‌تواند عقب نشینی کند و نه می‌تواند راه حلی ارائه کند،..... ۶۱۵
- در حسینه ارشاد در باره رابطه آزادی و اتحاد صحبت کردم..... ۶۱۷
- مثل همان که در نوار هم بود، که رئیس جمهور مقابل امام ایستاده است، چرا؟..... ۶۱۸
- چریک‌های فدایی خلق اکثریت یعنی طرفداران فعلی حزب توده صحبت شده و آنها گفته‌اند که بنی صدر بناپارت است و بنا بر این ما در کنار مخالفان او قرار گرفته‌ایم..... ۶۲۰
- جریانهای جانبدار استبداد از راست و چپ به هم نزدیک شده‌اند..... ۶۲۱
- دو اسیر سالم را پیش من آوردند، از نیروی مخصوص بودند، خودشان خواسته بودند..... ۶۲۴
- ما با توجه به وضعیت کشور، تحمل شکست را نداریم و باید پیروز بشویم..... ۶۲۵
- سنگر به سنگر با سربازان صحبت کردم..... ۶۲۷
- آنچه در جبهه آبادان باعث ضعف ما بود، نبودن وحدت فرماندهی و نظم و انضباط و به هم ریختگی در جنگ بود..... ۶۲۹
- جنگ کار زشتی است و من که به این کار مشغولم در حقیقت به کاری مشغول هستم که از آن نفرت دارم..... ۶۳۲
- جوانی در جبهه گفت: «شما این همه دهن کجی به امام نکنید»..... ۶۳۶
- اگر ما توانایی نداریم، چگونه می‌توانیم برداشتن محاصره را انجام بدهیم؟..... ۶۴۰
- دشمن در سوسنگرد شکست سخت خورد،..... ۶۴۱
- برای عده‌ای از دست رفتن خوزستان گواراتر از پیروزی بنی صدر است؟..... ۶۴۳
- مسئله قانونگذاری وسیله شورای عالی قضایی..... ۶۴۵

- در مورد قوه مجریه می‌خواسته‌اند که رأی رئیس جمهوری به حساب نیاید! ۶۴۷
- مسئله روحانیت و رئیس جمهوری..... ۶۴۸
- چرا که گفته‌ام زندان‌های گوناگون نباید باشد!..... ۶۴۹
- تا مردم بدانند چه دست‌های خیانتکاری در کار است..... ۶۵۰
- مسئله فرار مغزها..... ۶۵۱
- اوضاع اقتصادی ایران..... ۶۵۴
- به هیئت تحریریه گفتم که شما باید در انتقاد کردن بر اساس «موازنه عدمی»  
عمل کنید..... ۶۶۱
- تبلیغات راه می‌افتد که «می‌خواهند جنگ را طولانی بکنند تا کودتا به راه  
بیاندازند!»..... ۶۶۴
- گفتم از نظر من یک توطئه برای ساقط کردن جمهوری وجود دارد..... ۶۶۹
- شما گارد ریاست جمهوری تشکیل داده‌اید..... ۶۶۹
- قرار شد هیئت پنج نفری در روحانیت مبارز تهران برای کارنامه های رئیس  
جمهوری تشکیل بشود..... ۶۷۰
- شانزده آذر، مسئول قتل آن دانشجویان چه کسی بود، تنها شاه و دژخمیان او؟  
..... ۶۷۴
- در بازدید از جبهه ها به یک روستای عرب نشین هم رفتیم..... ۶۷۶
- امروز حالم خوش نبود. با وجود این، گزارش‌های زیادی را خواندم..... ۶۷۹
- تحول نظر گروه‌های سیاسی خودی درباره نحوه انجام جنگ..... ۶۷۹
- خط سیر تحول مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های دنیا درباره جنگ عراق با ایران  
..... ۶۸۰
- صبح ساعت حدود هفت و نیم آقای خامنه‌ای آمد..... ۶۸۲
- البته در جنگ احتمال خیانت صفر نیست، اما صد هم نیست..... ۶۸۳
- گفتند آقای رجایی در مجلس عنوان کرده است که آیا اگر دفتر ریاست  
جمهوری پرونده‌ای را خواست، باید داد یا نباید داد؟..... ۶۸۶
- به کرمان رفتیم؛ قرار بود از آنجا به جیرفت برویم..... ۶۸۷
- در همدان مردم شعار می‌دهند:..... ۶۹۱
- «رهبر ما خمینی رئیس جمهور بنی صدر»..... ۶۹۱

- ۶۹۲..... اگر آزاد نباشیم چه خواهد شد و انقلاب فرهنگی چیست؟
- ۶۹۵..... بروند درباره شکنجه تحقیق کنند
- با تمام توانایی کوشیده‌ام و می‌کوشم آزادی‌ها را به نام جنگ و یا به هر نام دیگری محدود نکنند..... ۶۹۶
- در جمهوری ما اخلاق باید جای روشهای تخریبی را بگیرد..... ۶۹۸
- جلسه‌ای با استانداران؛ وضوح همان پرسشنامه بود و سئوالهایی که می‌گفتند
- ۷۰۳.....
- روز سه شنبه عده‌ای از نمایندگان اعلام جرم کرده‌اند..... ۷۰۶
- مطالعه کتابی درباره اولاف پالمه و سوسیالیزم سوئد..... ۷۱۰
- مسئله فرماندهی و وحدت آن..... ۷۱۲
- عده‌ای جبهه جنگ اصلی را جبهه جنگ با رئیس جمهوری قرار داده‌اند.. ۷۱۳
- از تهران تلفن کردند که شما خویست به تهران بیایید..... ۷۱۶
- ما باید با همین نیروها بجنگیم و ضعف‌های همین نیروها را به قوت تبدیل بکنیم..... ۷۱۸
- بیانیه دفتر امام درباره لغو راهپیمایی..... ۷۱۹
- میل سلطه بردیگران و توانایی تخریب دیگران..... ۷۲۰
- سر واقعی جنگی اینها هستند و نه دروغ و راستیهایی که عده‌ای نسبت می‌دهند
- ۷۲۴.....
- پاره شدن عکس در اصفهان و جو سازی تلویزیون..... ۷۲۵
- دعوا بر سر آزادی است..... ۷۲۷
- شما بیایید و بگویید خیر استبداد از هر نظر برای پیشرفت لازم است و آزادی لازم نیست..... ۷۲۹
- مطلب دیگر، جوابی بود که آقای رجایی به کارنامه من درباره بانکها داده بود
- ۷۳۱.....
- روحیه نظامیان خودتان را خراب نکنید..... ۷۳۵
- مردم به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری حدود ۱۱۰ میلیون تومان پول ریخته‌اند
- ۷۳۷.....

- نمی‌توانم حاکمیت هیچ گروهی را در وزارت دارایی و وزارت بازرگانی بپذیرم  
 ۷۳۸.....
- چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی - تبلیغاتی که ایران ظرف ده روز گذشته  
 داشت، به خود جرئت جنگیدن بدهد؟ ..... ۷۳۹
- از روزنامه آمده بودند، تأکید کردم که کمتر یا حتی اصلاً وارد زد و خورد و  
 جدال قلمی نشوید..... ۷۴۰
- گزارش درباره منطقه کرمانشاه و رفتار وحشیانه‌ای که از طرف شخصی از  
 مأمورین دولت جمهوری اسلامی انجام گرفته است ..... ۷۴۳
- هرگونه سستی در برابر گروههایی که «زور» را اصل می‌شمارند ما را با مشکل  
 بزرگ که قربانی کردن انقلاب است مواجه خواهد کرد. .... ۷۴۴
- بعد نامه دادستان انقلاب اسلامی اهواز را خواندم..... ۷۴۶
- اینک من با همسر او و خواهر خودم کمی درددل میکنم ..... ۷۴۸
- خواهرم!..... ۷۴۸
- عدم وابستگی بخشی از استقلال است..... ۷۵۱
- آیزنهاور در خاطرات خود مصدق را دشمن غرب و دشمن آمریکا می‌خواند ۷۵۴  
 علی (ع) می‌گوید: «دوست نمی‌دارد که ناموس صلح بدست سربازان اسلام  
 شکسته گردد»..... ۷۵۶
- خطرناکترین زورپرستیها آن است که خود را به لباس مذهب و ایدئولوژی در  
 می‌آورد..... ۷۵۸
- غرور سه منشاء می‌تواند داشته باشد و سه معنا پیدا می‌کند..... ۷۶۲
- چگونه هیتلر که خود را طرفدار طبقه فقیر جامعه می‌دانست در خدمت سرمایه  
 داران شد..... ۷۶۶
- علاج و پیشگیری از يك مصیبت بزرگ، ایستادگی و قاطعیت است..... ۷۷۳
- دشمن را زمین گیر کرده‌ایم بنابراین وقت ضربه زدن است..... ۷۷۵
- پی آمدهای جنگ..... ۷۸۲
- پاسخ رئیس جمهور به صدام حسین و پیام به ارتش عراق..... ۷۸۳
- نیروهای روسیه بطور علنی و آشکار وارد افغانستان شدند..... ۷۹۱
- امروز بازدیدی از جبهه‌ها داشتیم..... ۷۹۴

- ۷۹۷..... خطاب به نیروهای مسلح
- ۸۰۲..... این تجربه، تجربه بزرگی است  
هراندازه در درون ارتش توجه به آموزش علم و فن و تخصص بیشتر بشود،
- ۸۰۶..... آسیب پذیری کشور کمتر می شود  
رابرت تا کر مشاور آقای ریگان کسی است که می گوید آمریکا باید میدانهای
- ۸۰۷..... نفتی خلیج فارس را بتصرف نظامی خود درآورد.  
ریگان تصمیم دارد پایگاههای دائمی برای آمریکا در منطقه خلیج فارس ایجاد
- ۸۰۸..... کند
- ۸۱۰..... چه رژیمهایی در خاورمیانه مورد حمایت آمریکا قرار می گیرند؟
- ۸۱۱..... جاده صاف کن بازگشت نظام پیشین
- ۸۱۳..... اهمیت خودجوشی
- ۸۱۳..... معایب تخریب در ایران
- ۸۱۸..... راهپیمایی جایز نیست و راهپیمایی شما باید به سوی مرزها باشد
- ۸۲۰..... چه انتظاری از نیروهای مسلح می رفت و حالا چه انتظاری می رود؟
- ۸۲۲..... کسی هم تابحال نیامده است تا ما دردمان را به او بگوییم
- ۸۲۵..... عدهای «بداخلاق» هر روز يك شایعه می سازند.
- ۸۲۶..... قول گرفتم که با تمام وجود در پی پیروزی باشند
- ۸۲۸..... نزد خلبانان و کارکنان فنی هوانیروز رفتیم.  
ما نه می توانیم بصورت باز در زمینه های نظامی حرف بزنیم و نه می توانیم
- ۸۳۱..... نگوییم.
- ۸۳۳..... اداره جنگ وقتی پای سرنوشت يك کشور و پای يك اعتقاد در میان باشد
- ۸۳۶..... خلبان جوانی است که دیروز با چهارمین هلی کوپتر خود پرید  
بخش مهمی از وقتم را باید صرف جبران تأثیرات کشنده تبلیغات در روحیه
- ۸۳۷..... نیروهای مسلح بکنم.  
برای آشفته کردن ذهن، عدهای این طور عنوان کردند که من قرار بود روز عاشورا
- ۸۴۰..... استعفا بکنم
- ۸۴۱..... هم اکنون گزارش آوردند: تا حالا ۹۰۰ اسیر گرفته ایم

- مردم بارها گفته‌اند که مرا حمایت می‌کنند و فعلاً در این مرحله این حمایت را  
 ۸۴۳..... می‌خواهم که به حرف جو سازان گوش ندهند.....
- ارتش ما در این جنگ روحیه عالی از خود نشان داد..... ۸۴۴.....
- مطمئن هستم که مردم امروز ما و تاریخ کسانی را که بهر بهانه روحیه نیروهای  
 ۸۴۵..... مسلح را تضعیف می‌کنند، نخواهد بخشید.....
- نه تسلیم یأس می‌شویم، نه تسلیم دشمن..... ۸۵۲.....
- هیچکسی نمی‌تواند ادعا کند که بیش از یک فرمانده خواهان پیروزی است ۸۵۵  
 وقتی حمله می‌کنیم و دو تیپ دشمن را یکجا نابود می‌کنیم..... ۸۵۷.....
- ما تا این زمان نتوانسته‌ایم از بازارهای خارجی برای رفع کمبودهایمان سود  
 بجوئیم..... ۸۵۸.....
- باهم بایستیم تا فکر تجاوز به سرزمین ما از دماغ ابرقدرتها بیرون برود..... ۸۶۰.....
- گزارشها در باره کشاورزی و تولید گندم، برق، تولید نفت و قیمتها..... ۸۶۲.....
- شما که این نوشته را می‌خوانید حق ندارید تسلیم دستورات غیرقانونی بشوید  
 ۸۶۵.....
- از کشتن رئیس جمهور و اعلام عزای عمومی صحبت کرده‌اند..... ۸۶۸.....
- استبداد در لباس لیبرالیسم و مارکسیسم و شاهنشاهی و استبداد در لباس دین،  
 اشکالی هستند که محتوایشان یکی است..... ۸۶۹.....
- من سؤال می‌کنم: خوب خود شکنجه بسود کیست؟..... ۸۷۱.....
- ما با علم غربی مخالفت نداریم چون علم را غربی و شرقی نمی‌دانیم..... ۸۷۳.....
- آنچه قابل رد و ابطال است باور و برداشت ما از واقعیت است..... ۸۷۵.....
- نوشته‌های مرا خوانده‌اید؟ و بینش مرا غربی یافته‌اید!..... ۸۷۵.....
- انقلاب ما به تشخیص مردم ما و سنجش افکار..... ۸۷۹.....
- عمله ظلم و عامل بی‌اختیار ستمگران شده‌اید..... ۸۸۰.....
- در نوار هست: باید شخص امام را از خط امام جدا کرد و به دومی چسبید ۸۸۱  
 ببینیم مسئله گروگانها چگونه بوجود آمد، چگونه تحول پیدا کرد و چگونه پایان  
 پذیرفت؟..... ۸۸۳.....
- خطاب به حزب دمکرات: شما بگویید چگونه می‌خواهید در جدایی و یا به  
 قیمت تجزیه کشور در این دنیا آزاد، خودمختار و خودکامه زندگی کنید؟..... ۸۸۵.....



- در سنج راه بر نیروهای ارتش جمهوری اسلامی می‌بستید ..... ۸۸۶
- دانشجویان در برابر نیروهای مسلح سرکوب مقاومت شدیدی کردند ..... ۸۸۹
- به مردم اطمینان می‌دهم در صورتی که مشکلی برای ما ایجاد نکنند، ما این جنگ را با پیروزی به پایان می‌بریم ..... ۸۹۱
- در جهان، تجربه و دست آورد آن را نباید مطلق کرد ..... ۸۹۳
- تقدم بخشیدن مکتب بر تخصص، فریب سخت خطرناک نسل امروز است ..... ۸۹۵
- کشور را بدون علم نمی‌شود اداره کرد ..... ۸۹۶
- آن کس که دین دارد، علم هم دارد، دین خود علم است ..... ۸۹۷
- اما خود مسئله گروگانها و نحوه حل این مسئله امری نیست که بتوان واقعیت آن را با های و هوی پوشاند ..... ۸۹۸
- عناوین کارنامه این هشت روز را می‌توان به این ترتیب آورد: ..... ۸۹۹
- قسمت اول ..... ۹۰۰
- در اجتماع مردم قزوین ..... ۹۰۰
- در اجتماع مردم اصفهان ..... ۹۰۰
- در هر سه شهر بر نقش مردم تکیه کردم و ضرورت حفظ و توسعه آزادیها را شرح کردم ..... ۹۰۱
- در اصفهان مردم پرتاب کنندگان کفش بسوی رئیس جمهور را ادب کردند ..... ۹۰۳
- وقتی آزادی بیان از بین رفت، انسان ناگزیر هر چه می‌شود یکطرفه است ..... ۹۰۵
- ویژگی سوم این اجتماعات خودجوشی است، ..... ۹۰۷
- درسمان جمعیت موج موج می‌آمد، با همان وحدت در شعار و وحدت در عمل و با چه شور و هیجانی ..... ۹۰۸
- ای مردم شما باید که اگر به توانایی‌های خودتان پی ببرید، هیچ نیرویی در برابر شما یارای مقاومت ندارد ..... ۹۱۱
- رهبری درست این است که ضعف‌ها را بگوید و قوت‌ها را هم بگوید ..... ۹۱۵
- تو پنداری مردم یک نقش بیشتر ندارند و آن تصدیق است! ..... ۹۱۷
- مردمند که به عمل خوانده می‌شوند یا مردمند که به تصدیق و کناره‌گیری از عمل و دنباله روی خوانده می‌شوند؟ ..... ۹۱۹

- آزادی سازنده شما است، زبانی به جنگ ما نمی‌رساند و برعکس کمک هم هست..... ۹۲۱.....
- همه چیز به مقاومت این نسل بسته است..... ۹۲۳.....
- جوانان از کشور می‌روند چونکه در این جا مجال ابداع و ابتکار ندارند.. ۹۲۵..  
 آنها که ابتکارها کردید، صدای مرا بشنوید: بکوشید و کوششایتان را دوجندان و ده چندان کنید..... ۹۲۷.....
- برای این که جامعه عرصه ابداع و ابتکار بشود، باید جو اجتماعی ما جو تفاهم باشد..... ۹۲۹.....
- شما با من به عنوان شخص مخالف نیستید، بلکه به عنوان رئیس جمهور مخالف هستید..... ۹۳۰.....
- در کنفرانس طائف آقای صدام حسین صحبت هشاد دقیقه‌ای کرد..... ۹۳۳.....
- بازدید از جبهه‌ها..... ۹۳۵.....
- اداره رادیو تلویزیون و حفظ بی‌طرفی آن..... ۹۳۷.....
- آنچه هیتلر از انجامش عاجز شد، استالین بدان توانا شد..... ۹۳۸.....
- یک طبقه حاکم صاحب امتیاز دیوان سالار مثل یک ساندویچ سه طبقه است..... ۹۴۰.....
- تولید طبقه جدید حاکم در روسیه..... ۹۴۱.....
- لنین می‌گوید: مهمترین ویژگی انقلاب بیرون آمدن قدرت از دست طبقه‌ای و افتادن آن در دست طبقه‌ای دیگر است..... ۹۴۵.....
- در برابر تجاوزات آشکار به حدود و حقوق و آزادیهای خودمان لاقید نمائیم، بایستیم، مقاومت کنیم..... ۹۴۸.....
- بالا تصمیم می‌گیرد و پایین تصمیم را اجرا می‌کند..... ۹۵۲.....
- تصفیه سراسری شد و طبقه جدید کاملاً مستقر گشت..... ۹۵۵.....
- به خواننده بگویم: هشدار! هشدار! هشدار!..... ۹۵۶.....
- چگونه سازماندهی قدرت را بشناسیم..... ۹۶۰.....
- عنوان این فصل این است: «این طبقه انگل است» چرا انگل است؟..... ۹۶۰.....
- به خواست قدرت، نزدیکترین کسان را هم باید قربانی کرد..... ۹۶۴.....

- زور و قدرت فاسد کننده است و هر اندازه که مطلق تر باشد فساد آن بیشتر است
- ۹۶۵.....
- ۹۶۸..... طبقه حاکم در جامعه روس
- ۹۷۰..... اما اقتصاد را در رابطه با قدرت چگونه سازمان داده اند؟
- ۹۷۱..... بحران دائمی کمبود تولید و تقدم صنعت سنگین
- ۹۷۲..... بهره کشی بر پایه مارکسیسم
- ۹۷۴..... سیستم تایلور چیست
- ۹۷۶..... چگونه در روسیه از کارگران بیشتر کار می کشند
- ۹۷۷..... شیوه دوم، پایین نگاهداشتن مرزها
- ۹۷۹..... ارزیابی میزان استثمار در روسیه
- ۹۸۲..... طبقه صاحب امتیازان
- ۹۸۴..... فساد مالی در شوروی
- ۹۸۸..... درباره دیکتاتوری طبقه جدید:
- ۹۸۹..... دبیر کل حزب و حدود اختیارات او
- نویسنده سپس به «سکرتاریای» حزب، (دبیرخانه حزب) و بعد به «پولیت بورو» و سپس به روابط اینها با هم می پردازد
- ۹۹۱.....
- ۹۹۲..... طبقه ای که بدنبال سلطه بر جهان است
- جامعه اگر امنیت را نیافت اندیشه ها و مغزها و ثروتها از آن جامعه می گریزد
- ۹۹۹.....
- ۱۰۰۱..... اگر اکثریت جامعه به فاشیزم رأی داد، باید بدان تمکین کرد؟
- ۱۰۱۱..... حفظ آزادی موکول به دفاع قاطع از آن است
- حق اطلاع از واقعیتها و حق مشارکت در تصمیماتی که به امور جامعه راجع می شود
- ۱۰۱۵.....
- ۱۰۱۷..... وابسته ها به حکومت برسند
- ۱۰۱۸..... بگذارند در این اردوگاهها حب و بغض های سیاسی وارد نشود
- این مردم چرا مرا انتخاب کرده اند؟ آیا انتخاب کرده اند برای این که من ماشین امضا بشوم؟!
- ۱۰۱۹.....
- از جنگ چه خبر؟
- ۱۰۲۱.....

- ۱۰۲۲..... امریکا قطعات هواپیما و اسلحه و غیره را به ایران نخواهد داد
- ۱۰۲۵..... چند نوبت درباره فرار مغزها از ابتدای انقلاب تا به امروز صحبت کرده‌ام
- ۱۰۲۶..... لحظه پیروزی، لحظه وحدت است. لحظه شکست، زمان اختلاف است.
- ۱۰۲۷..... تبلیغ زیادی می‌کنند مبنی بر این که من مسلمان نیستم  
مطلب دیگری که مطرح شد این بود که روزنامه‌هایی که بد و بیراه می‌نویسند،
- ۱۰۲۹..... تعطیل بشوند تا مردم راحت شوند
- ۱۰۳۱..... قرار گذاشتم که اول تذکر بدهم و بعد به اطلاع مردم برسانم
- ۱۰۳۳..... چند گزارش و نظر در باره صحبت بنی‌صدر در ۲۲ بهمن
- چهار رکن راه حل‌های کشور همچنان معنویت، امنیت و حل مشکلات اقتصادی و دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال است
- ۱۰۳۵.....
- ۱۰۳۸..... کار علمی به همراه همسر در باره مسئله زن و خانواده
- اعتلای مقام زن در جامعه بدون این که خود زن برای آزادی و رشد خود کوشش کند شدنی نیست
- ۱۰۳۹.....
- ۱۰۴۱..... سولیوان سفیر سابق آمریکا در ایران مصاحبه‌ای کرده
- ۱۰۴۲..... وقتی راجع به امیرانتظام بگویند، باید به زندان برود
- ۱۰۴۳..... سرمقاله به مناسبت ۱۴ اسفند
- ۱۰۴۵..... یادبود مصدق، عده‌ای از سازمان چماقداران آمده بودند
- این جمهوری جمهوری‌ای نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم
- ۱۰۵۱.....
- ۱۰۵۳..... مراگاردی نیست
- ما با توجه به امکانات مان، اما با تکیه بر ابتکارات مان از میهن اسلامی دفاع می‌کنیم
- ۱۰۵۵.....
- ۱۰۵۷..... دشمن باور کرده بود ما ارتش نداریم و به کشور ما حمله کرد
- ۱۰۵۸..... مراکز متعدد تصمیم‌گیری و قدرت در کار ارتش دخالت می‌کنند
- اهمیت آن جمله معروف روشن می‌شود و آن اینکه: «ما نباید بگذاریم این رئیس جمهور در هیچ کاری موفقیت بیابد.»
- ۱۰۵۹.....
- هموطنان من، به این قسمت از کارنامه خوب گوش کنید و این قسمت از کارنامه را بخوبی بخوانید و درباره آن درست بیندیشید.
- ۱۰۶۱.....
- ۱۰۶۲..... دو ابرقدرت، مایل به پیروزی ما نیستند

- دو گزارش درباره دستگاه قضایی بود که با کمال تأسف حکایت از فقدان امنیت قضایی و قضاوت‌های غیر اسلامی، زورگویانه و حق‌کُشانه می‌کند:
- ۱۰۶۴.....
- قرار گرفتن در برابر مردم برای جمهوری بسیار زیان بخش است و هیچ قابل تحمل نیست ..... ۱۰۶۵.....
- گزارشی از دو خبرنگار هندی درباره مداخله غیر نظامیان در اداره امور نظامی:
- ۱۰۶۶.....
- دو سال است که نسبت به وضعیت اقتصادی پی در پی هشدار می‌دهم: ۱۰۶۷..
- بگین در کنتست گفته بود: باید در داخل ایران مسئله ایجاد کرد ..... ۱۰۶۷.....
- ریگان می‌گوید: آیت‌الله خمینی امروز فقط نماینده یک قشر در ایران است
- ۱۰۶۸.....
- در سیاست خارجی می‌خواهیم برگردیم و از پیش از کودتای ۲۸ مرداد شروع کنیم؛ یعنی می‌خواهیم مستقل باشیم ..... ۱۰۶۹.....
- مطبوعات غربی می‌گویند: صدام در حساب‌های خود اشتباه کرده‌است: ۱۰۷۲..
- اطلاعاتی که ما داریم می‌گوید که «سیا» به عراق اطلاعات اشتباه داده که به ایران حمله کند تا هر دو ضعیف بشویم. ۱۰۷۲.....
- گزارش از استاندار سابق استان اراک درباره قتل اشخاص بطور خودسرانه
- ۱۰۷۳.....
- گزارش روزنامه‌هایی که مشی سیاسی دارند ..... ۱۰۷۴.....
- همسر من درباره موضوع «زن و خانواده» کار می‌کرد ..... ۱۰۷۶.....
- ارزش مرد به پست و ضعیف شمردن زن نیست ..... ۱۰۷۸.....
- وقتی به بازدید جبهه‌ها می‌روم، چقدر رنج می‌برم آنگاه که زنان را می‌بینم که انبوه بزرگی از خار و چوب بر سر از صحرا به خانه می‌روند ..... ۱۰۸۱.....
- اینهایی که به تضاد معتقدند، اگر زورشان چربید، اویسی‌ها را از بین می‌برند و اگر زورشان نچربید، و زور اویسی‌ها به آنان چربید، خطاب به او «غلط کردن نامه» می‌نویسند ..... ۱۰۸۴.....

- به نظر من سازش با رژیم، رژیم را نجات نمی‌داد چرا که آن رژیم محکوم به سقوط بود؛ بلکه به قدرت‌های مسلط بر کشور ما امکان می‌داد که جانشین آن را خود انتخاب کنند. .... ۱۰۸۵
- احتیاجات عظیم جامعه ما را به فن و دانش، از کدامین راه تأمین خواهیم کرد؟ آیا از راه گسترش نادانی‌ها؟ و یا از راه گسترش دانش‌ها؟ ..... ۱۰۸۶
- هیچکس به یاد راه حل امیرکبیر نمی‌افتد ..... ۱۰۸۹
- باید با فریاد به شما مردم هشدار بدهم ..... ۱۰۸۹
- هیچکس برنامه ندارد، دروغ است ..... ۱۰۹۰
- اما استقلال را یک روزه نمی‌توان به دست آورد؛ چرا که تحصیل استقلال نیازمند اجرای برنامه طولانی است. .... ۱۰۹۲
- این سیاست‌ها، شکست خورده‌اند و به درد رژیم‌های کاملاً وابسته می‌خورند. .... ۱۰۹۴
- مرا از تبلیغات و مخالفان و مستقیم حمله کردن و غیر مستقیم حمله کردن‌ها باکی نیست. .... ۱۰۹۵
- روزنامه کیهان در چهار شماره تعطیل دانشگاه را ..... ۱۰۹۶
- به من نسبت می‌دهد ..... ۱۰۹۶
- آسودن این مردم از شر آن فریب تاریخی که: «چاره جز وابستگی نیست!» ..... ۱۰۹۷
- پیروزی حق شما است و پیروزی استقلال شما در تعیین سرنوشت خویش است ..... ۱۰۹۸
- دیدار با امام و تأکید بر دادن روحیه به نیروهای مسلح ..... ۱۰۹۹
- با اولاف پالمر و یکی از همراهانش در باره روش صلح گفتگو کردیم ... ۱۱۰۰
- آمریکا قیم ملت‌های دیگر نیست و ..... ۱۱۰۲
- حق ندارد در زندگی آن‌ها مداخله کند ..... ۱۱۰۲
- بعد به خوزستان آمدم ..... ۱۱۰۳
- در باره وضعیت اقتصادی بار دیگر باید هشدار بدهم ..... ۱۱۰۳
- در جمهوری ما مسئولان زبان توضیح پیدا نکرده‌اند و بدتر از وضعی که در رژیم سابق بوده است در بعضی موارد عمل می‌کنند. .... ۱۱۰۴

- استدلال من در آن سخنرانی این بود که برای جلوگیری از مرحله سوم، یعنی وقوع دیکتاتوری، راه وجود دارد..... ۱۱۰۵
- اگر ما بخواهیم انقلاب را از خطرها حفظ بکنیم باید به آن تداوم ببخشیم یعنی هدف‌های آن را پیگیری کنیم..... ۱۱۰۶
- امنیت قضایی و چماقداری..... ۱۱۰۸
- عنوان مطلب بعدی: «فعال کردن نقش قانونی نظارت رئیس جمهوری بر قوای سه گانه..... ۱۱۰۹
- مسئله کردستان: بعد در سندج راه بستن بر ارتش پیش آمد..... ۱۱۱۰
- دشمن ناگزیر شد عقب نشینی کند و تلفاتی هم در این عقب نشینی تحمل کرد..... ۱۱۱۱
- از جبهه‌های جنگ بازدید کردم و تا نزدیک‌ترین خط تماس با دشمن رفتم..... ۱۱۱۲
- وضع جبهه، مثل سرنوشت گروگان‌ها شد؛ این احساس به این نیروها دست می‌دهد که از پشت به آن‌ها خنجر زده‌اند و به کشورشان خیانت کرده‌اند. ۱۱۱۴
- روانشناسی دیگر این است که دنبال پیروزی برویم و پیروز بشویم و مشکلات را بهانه قرار ندهیم..... ۱۱۱۵
- شیطان همین موانع و مشکلاتی است که بر سر راه انسان قرار می‌گیرد و آدمی را دچار یأس و خستگی و پشیمانی از پیشرفت می‌کند..... ۱۱۱۶
- ملت ما زندگی را از کسانی دارد که وارد میدان می‌شوند و مسئولیت را بر عهده می‌گیرند..... ۱۱۱۷
- در کتاب تاریخی دانش آموزان نوشته‌اند، مصدق مردی جانبدار سیاست انگلیس است..... ۱۱۱۸
- استالیتیسیم چیست؟..... ۱۱۲۰
- روزنامه «اطلاعات» و تحریف‌ها!..... ۱۱۲۰
- پول‌های بلوکه شده ایران توسط آمریکا با زیانی در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار..... ۱۱۲۱
- روند بلوکه شدن پولهای ایران..... ۱۱۲۲
- در مکتب شما دروغ واجب است؟! تقلب واجب‌تر از واجب است؟!..... ۱۱۲۶

- دومین تقلب، در باره شورای انقلاب: ..... ۱۱۲۷
- من به عنوان رئیس جمهوری اگر جانبدار آزادی شدم، معنایش این است که  
 نمی‌خواهم زور بگویم ..... ۱۱۲۹
- (\* پاسخ رئیس جمهور به اطلاعات هفتگی) ..... ۱۱۳۱
- شما اسلام را چماق کرده‌اید و کشور بدون آزادی، گورستان اندیشه و انسانیت  
 است ..... ۱۱۳۱
- اگر لایق نیافتم به صرف و دلیل آنکه عضو حزب شما هستید به آن‌ها وزارت  
 نخواهم داد ..... ۱۱۳۳
- زشت‌ترین روش‌های استبدادی شکنجه و داغ و درفش، زندان و اعدام‌های بی  
 محاکمه از بدترین‌ها شروع می‌شود اما به بهترین‌ها ختم می‌گردد ..... ۱۱۳۵
- اما درباره کتاب خواندن رئیس جمهوری در جبهه ..... ۱۱۳۶
- اینها بنیانشان بر حذف رئیس جمهوری است ..... ۱۱۳۷
- گفتگو با سران هشت کشور اسلامی ..... ۱۱۴۰
- آنچه به نام اسلام اجرا می‌گردد غیر اسلام بلکه ضد اسلام است ..... ۱۱۴۳
- چگونه می‌توان بدون قضاوت الگو و راهنما شد؟! ..... ۱۱۴۴
- دور دوم گفتگوها و پیشنهادات ایران ..... ۱۱۴۵
- پیروزی دوم در مورد شط‌العرب ..... ۱۱۴۶
- در منزل آیه‌الله اردبیلی ..... ۱۱۴۷
- روز جمعه ماشین تبلیغاتی گردانندگان چماقداری به کار افتاد و ..... ۱۱۴۷
- تا اوضاع شلوغ پلوغ و هواگرد خاکی است، رئیس جمهوری را بر زمین بزنند  
 ..... ۱۱۵۱
- چماقداری پدیده تازه‌ای در تاریخ ما نیست. در رژیم سابق نیز بود، ..... ۱۱۵۱
- آن کودتای خزنده‌ای که از آن صحبت می‌شد همین است ..... ۱۱۵۲
- حل مسئله گروه‌های مخالف اسلام و گروه‌های التقاطی ..... ۱۱۵۵
- در گرو دو امر است: ..... ۱۱۵۵
- ما که از ابتدا با چماقداری و با شیوه اداره بدون برنامه و بدون حساب و کتاب  
 هم مخالف بودیم ..... ۱۱۵۶
- در درون کشور حداقل امنیت قضایی وجود ندارد ..... ۱۱۵۷



- ۱۱۵۸.....میل به ادامه جنگ از سوی بعضی
- ۱۱۶۰.....در پاسخ به آقای حجتی کرمانی
- در اینجا نمی‌دانم حق گله دارم یا اگر گله کردم خدای ناکرده تعبیر می‌شود به
- ۱۱۶۲.....مخالفت با روحانیت؟
- باید به هر قیمت که هست برویم دنبال تشخیص حق بینیم حق کجاست، از
- ۱۱۶۳.....دارنده حق دفاع کنیم
- آخرین گزارشی که من دریافت کردم این است: فکر کرده‌اند اگر جنگ طولانی
- شود و رئیس جمهور را حذف کنند، امور در دست خودشان قرار می‌گیرد
- ۱۱۶۹.....
- ۱۱۷۴.....چاره‌ای جز ایستادگی و استقامت نیست
- ۱۱۷۴.....شما از استقلال و آزادی حرف می‌زنید و آنها از مستضعفان
- گروه بعدی این مبحث را پیش آوردند که نسل امروز به شما رأی داده است و از
- ۱۱۷۸.....شما استقامت می‌خواهد.
- بسیاری کارها که بنام اسلام انجام می‌شود ضد اسلام است؛ از تجاوزها،
- ۱۱۷۸.....نامنی‌ها، خودسری‌ها و.....
- ممکن نیست من در برابر جبهه‌های گوناگونی که بر ضد استقرار جمهوری
- اسلامی بر پایه دو اساس استوار استقلال و آزادی از داخل و خارج گشوده‌اند،
- ۱۱۷۹.....تسلیم شوم:
- من بنوبه خود در جبهه جنگ با فقر و جهل به کوشش برای شکستن سانسور
- ۱۱۸۰.....همه جا حاضریم:
- نوه امام آمد به او گفتم می‌خواهند به جامعه بقبولانند من به خلاف عقاید
- ۱۱۸۰.....عمل می‌کنم.
- ۱۱۸۲.....آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی آمدند
- رفته بودند منزل آقای موسوی اردبیلی و با پیغامی از سوی او آمده بودند. این
- ۱۱۸۳.....پیغام سه پیشنهاد بود:
- از آنها پرسیدم که این موضعگیری بر ضد گروهکها تا حال سودی در برداشته
- ۱۱۸۴.....است؟
- ۱۱۸۵.....راجع به ۱۴ اسفند صحبت به میان آمد که مفصل صحبت کردم

- آقای حجتی می گفت: آخر حق نسبی است. گفتم: نه ما نسبی هستیم، علم ما نسبی است والا حق یکی است ..... ۱۱۸۶
- وقتی مجریان قانون خود ناقضان قانون شدند مردم چگونه به ما اطمینان می کنند؟ ..... ۱۱۸۶
- گزارشها راجع به ۱۴ اسفند ..... ۱۱۸۷
- مردم از نظر من آگاهند و می دانند که آگاهند ..... ۱۱۹۰
- آنها در حقیقت قدرت اقتصادی را طالبند و از بحث آزاد جلوگیری می کنند ..... ۱۱۹۱
- وقتی دانشگاه را تعطیل کردند ..... ۱۱۹۳
- آقای حجتی کرمانی گفتند: «بخاطر امام آوردم بحثی را که رئیس جمهور با فدائیان خلق درباره گنبد داشت ..... ۱۱۹۳
- شب نطق آقای صدام حسین را شنیدم؛ از نو تهدید می کرد ..... ۱۱۹۵
- از نظر ما تا نیروهای خارجی که مربوط به رژیم عامل دست آمریکاست کشور ما را ترك نگوید، حل و فصل مسائل معنا و مفهوم پیدا نمی کند ..... ۱۱۹۶
- ابتکارهای جوانها در صحنه ها و میدانهای جنگ ..... ۱۱۹۸
- این طور تبلیغ می شود که وطن و دوست داشتن وطن و این طور مطالب، ملی گرایی است و یا اسلام ناسازگار است ..... ۱۲۰۰
- در آغاز کارنامه امروز به سه نامه اشاره می کنم البته به یکی از آنها مفصل می پردازم: ..... ۱۲۰۴
- نظم بهترین ارزشهاست، بشرطی که نظمی استبدادی نباشد ..... ۱۲۰۴
- اما نامه سوم، نامه ایست باین شرح: ..... ۱۲۰۵
- آیا ملی کردن تجارت اگر ما استقلال نداشته باشیم، به نفع محرومان تمام می شود؟ ..... ۱۲۰۷
- تا آگاهی در مردم نباشد، زود می شود جو درست کرد و بنام محرومان بر ضد آنان عمل کرد ..... ۱۲۱۰
- به دو شیوه بیشتر نمی توان نظام اجتماعی را دگرگون کرد ..... ۱۲۱۲
- صدام این دومین بار است که پس از آمدن هیئت هشت نفری ما را تهدید می کند: ..... ۱۲۱۶

- در داخل کشور ما و کشورهای دیگر جهان نیز زورگویان بسیارند..... ۱۲۱۷
- ساعت ۸ صبح به منزل امام رفتم. آقایان مهندس بازرگان، بهشتی، هاشمی  
رفسنجانی، خامنه‌ای، رجائی، موسوی اردبیلی هم آمده بودند..... ۱۲۲۰
- دو جلسه شورای جنگی تشکیل دادیم..... ۱۲۲۰
- فهرست گزارشهایی که در این مدت خواندم..... ۱۲۲۱
- شکوائیه‌ها را برای مقامات قضائی می‌فرستم..... ۱۲۲۳
- برای بازدید از طرحها و ابتکارات مهندسان، فن دانان و کارگران نیروهای مسلح  
به تهران آمدم..... ۱۲۲۴
- برای مراسم شهدای ارتش و سپاه به بهشت زهرا رفتم..... ۱۲۲۵
- سنجش افکار درباره حوادث ۱۴ اسفند، مسئله چماقداری و ریشه‌های آن  
..... ۱۲۲۵
- به مشهد رفتم. يك هفته بود پی در پی خبر می‌رسید که گفته‌اند ممکن است  
چماقدارها برنامه‌ای اجرا کنند..... ۱۲۲۷
- تبدیل اقبال عمومی به ادبار عمومی..... ۱۲۳۰
- چگونه محبوبیت به مغضوبیت تبدیل می‌شود؟..... ۱۲۳۴
- مردم خود وحدت خویش را حفظ می‌کنند..... ۱۲۴۱
- چرا آدمی در بیماری کیش شخصیت تا بدین حد پیش برود که زیبایی‌ها را  
زشت ببیند؟..... ۱۲۴۱
- امیدوارم مسئولان خبرگزاری پارس این تذکرات را جدی تلقی بکنند.... ۱۲۴۲
- همان شور و هیجان که در مشهد بود، در بهشت زهرا و در فسا و برازجان هم  
بود..... ۱۲۴۶
- اصلاً این چه اسلام بی یال و دم و اشکمی است..... ۱۲۴۹
- يك طرح درست، صحیح و انقلابی آنست که ما از آگاهی و علم مردم نترسیم  
بلکه مشوق آن باشیم..... ۱۲۵۰
- فرق هنر با غیر هنر در این است که هنر ممکن کردن غیر ممکن است.... ۱۲۵۲
- چند نوبت درباره کاربرد آزادی در نیروهای مسلح صحبت کرده‌ام..... ۱۲۵۳
- وقتی وحدت فرماندهی نبود، نظم نبود، ابتکار و هنر نیز نیست، آزادی هم  
نیست..... ۱۲۵۴

- اگر ملت ما بخواهد زندگی مستقل در جهان داشته باشد باید ابتکار را بجای تقلید بنشاند..... ۱۲۵۶
- بیان قرآنی صحیح است: ترساندن از علم گناه است ..... ۱۲۵۸
- یکی از کارهای این هفته که وقت بسیاری را گرفت خواندن گزارشها بود ۱۲۶۱
- خراب کردن رئیس جمهور با هر دروغ و دوز و کلکی ..... ۱۲۶۱
- گزارش اول مربوط به گرانی است ..... ۱۲۶۴
- گزارش دیگری است درباره بهره بانکی ..... ۱۲۶۵
- وعده کرده بودم درباره نظم و سازمان به نحو گسترده صحبت بکنم ..... ۱۲۶۶
- بدون استبداد نظم بوجود نمی آید! ..... ۱۲۶۷
- هر اندازه مردم آگاهتر و عالمر و در صحنه حاضرتر و فعالتر، نظم و سازمان بیشتر ..... ۱۲۷۱
- سازمان و نظم و تعمیم امامت با هم پیمان ناگسستی دارند ..... ۱۲۷۳
- ۹۸/۹ درصد مردم با چماقداری مخالفند ..... ۱۲۷۴
- استقامت کنید، احساس مسئولیت کنید، اختیاری که خدا به شما داده است مفت از دست ندهید و ابتکار کنید ..... ۱۲۷۵
- سازش غرب با اسلام ..... ۱۲۷۷
- بر من این طور معلوم شده است که آمریکائیان با هر گرایش و شخص و دسته ای تماس گرفتند ..... ۱۲۷۸
- گزارش دوم طرحی است برای عمران کردستان ..... ۱۲۸۱
- ما باید جنگ که تمام شد تمام خدمت را به مردم عرب خوزستان بکنیم ..... ۱۲۸۲
- بر این باور بوده ام که باید به مردم کردستان اعتماد کرد ..... ۱۲۸۳
- گزارش دیگری درباره خلیج فارس خواندم ..... ۱۲۸۵
- گزارشی درباره صنایع و بخصوص ماشین سازی خواندم ..... ۱۲۸۷
- گزارشها مربوط به افغانستان ..... ۱۲۸۸
- بازدیدي هم از جبهه آبادان کردیم ..... ۱۲۹۰
- سفر هیئت صلح اسلامی به کشورمان و مذاکرات صلح ..... ۱۲۹۰
- پس از این که صحبت های آقای سکوتوره تمام شد، در جواب ایشان گفتم: ۱۲۹۲

- نیروهایی که در ایجاد رژیم کودتا شرکت می‌کنند و نیروهایی که ضد این نیروها هستند و باید خنثی شوند..... ۱۳۰۳
- رژیم استبدادی تا وقتی مردم در صحنه بمانند و فعال باشند قابل استقرار نیست..... ۱۳۰۴
- به گمان من ضد کودتا یعنی مجموعه زمینه و روشهایی که امکان کودتا را به حداقل برساند آنها کدامند؟..... ۱۳۰۸
- اگر محرومان حقی را که دارند، در دست خود یافتند به این آسانی نمی‌شود آن را از دستشان بیرون آورد..... ۱۳۱۱
- مسئله دوم وضع سه تغییر بنیادی است بطوریکه اکثریت عظیم محرومان از حقوق اقتصادی و فرهنگی و آزادی و معنویت، برخوردار شوند:..... ۱۳۱۳
- نحوه رهبری و مدیریت نیروهای مسلح در جنگ..... ۱۳۱۷
- اوایل جنگ افسران غالباً می‌گفتند: می‌دانیم که فردای پیروزی همه ما را اعدام خواهند کرد:..... ۱۳۲۰
- وظیفه اصلی ارتش دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال آن است..... ۱۳۲۱
- آمدن هیئت هشت نفری به ایران و شرح گفتگوها با آنها..... ۱۳۲۴
- من از نو تأکید کردم که ملت ما طالب صلح است اما طالب صلح توأم با تسلیم نیست..... ۱۳۲۶
- در این فاصله، چهار وزیر خارجه کشورهای غیر متعهد آمدند..... ۱۳۲۹
- مطلب دیگر این هفته، موضوع شکنجه بود..... ۱۳۳۱
- روزهای نخست جنگ روحیه، روحیه تدافعی بود، امروز روحیه، روحیه تهاجمی است..... ۱۳۳۳
- بازدید از جبهه‌ها بود و خلبانانی که آن هنرنمایی چشمگیر را در خاک عراق کرده بودند:..... ۱۳۳۵
- تشکیل اجتماعی اجازه قبلی نمی‌خواهد..... ۱۳۳۶
- هر روز يك طرحی می‌برند برای اینکه اطراف اختیارات رئیس جمهوری را بچینند..... ۱۳۳۷
- حضور در مسجد، در ختم مرحوم اللهیار صالح وقتیکه به خوزستان می‌آمد..... ۱۳۳۸

- در کشور ما هر وقت شخصیتی بوجود آمده است، کوشیده‌اند او را خراب بکنند، از اعتبار بیندازند..... ۱۳۳۹
- بررسی یکی از سوره‌های قرآن، به عنوان روش..... ۱۳۴۱
- سوره کوثر..... ۱۳۴۱
- بر انسان است خود را بازجوید و از تار عنکبوت روابط اجتماعی بیان کننده اصالت زور آزاد سازد:..... ۱۳۴۷
- نامه مصدق خطاب به آقای ایرج افشار..... ۱۳۵۱
- آنهايي که می‌خواهند نقش تاریخی در این دوران داشته باشند، بدانند تعمیم امامت بدون سازمان و نظم میسر نمی‌گردد:..... ۱۳۵۲
- به سفیر شوروی: ما جانبدار استقلال هستیم، معنای استقلال این است که نه بشما امتیازی بدهیم، نه به امریکا:..... ۱۳۵۵
- در این هفته دو سفر ناکام کردیم..... ۱۳۵۶
- روزنامه میزان موافق رأی يك قاضی شجاع و جانبدار حکومت قانون از توقیف آزاد شده است..... ۱۳۵۷
- دستگاه قضایی ما بجای اینکه اطمینان ببخشد ترس ایجاد کرده است... ۱۳۵۹
- دستگاه قضایی باید به جامعه اطمینان کامل ببخشد و نه ایجاد ترس کند. ۱۳۶۰
- گزارش درباره وضع صنعت کشور در سال ۱۳۵۹..... ۱۳۶۲
- مردم ما مردم باشعور و آگاهی هستند:..... ۱۳۶۳
- گزارشهایی که درباره عراق خواندم؛ در مجموع بیشتر از ۲۰۰ صفحه... ۱۳۶۴
- هیچ ملتی حاضر نمی‌شود که ما نقش قیم و متولی را برای او بازی کنیم. ۱۳۶۹
- آزادی را بنام جنگ نمی‌توان از بین برد..... ۱۳۷۰
- طرح استفاده از آب در جنگ، غیر ممکن را ممکن کرد..... ۱۳۷۱
- به این نسل اعتماد کنیم که او حکومت جهل را نخواهد پذیرفت..... ۱۳۷۲
- در این جبهه‌ها مسئله چشمگیر اول هماهنگی میان نیروهای مسلح، ارتشی، سپاهی، بسیجی، نیروهای چریکی است..... ۱۳۷۵
- به بهبهان بدون اطلاع قبلی رفتیم..... ۱۳۷۸
- به مناسبت روز زن، کتاب خانواده از چاپ خارج شود و در دسترس زنان کشور قرار بگیرد..... ۱۳۸۲

- سنجش افکار که از زنان بعمل آمده است ..... ۱۳۸۳
- هنر زندگی در همین است که دو نفر با وجود اختلاف با هم زندگی کنند و  
بکوشند در رفع این اختلافها ..... ۱۳۸۵
- چهار کشف فروید ..... ۱۳۸۷
- در زندگی مشترک بتعبیر قرآن، منع جنسی، فشار جنسی و محدودیت جنسی، شرم  
جنسی هیچ وجود ندارد: ..... ۱۳۸۹
- نیمی از پاسخ دهندگان بر اثر آشنایی قبلی با هم ازدواج کرده‌اند ..... ۱۳۹۳
- کتاب ناپلئون ..... ۱۳۹۷
- با ملی که نزد ما بمعنای استقلال از سلطه خارجی است، ..... ۱۳۹۹  
می‌خواهم از يك مطلب اساسی برای شما بحث کنم و آن اندیشه ناپلئون است  
در باره سلطنت ..... ۱۳۹۹
- انقلاب وقتی اصالت دارد که استبداد را از بین ببرد یعنی دولت به اکثریت  
عظیم جامعه که توده‌های محرومند تکیه کند ..... ۱۴۰۲
- سه نفر را در ازنا بجرم عضویت در دفتر هماهنگی محکوم کرده‌اند: ..... ۱۴۰۵  
شما رئیس جمهوری دارید، طرفداران او را می‌گیرند از شگفتی‌های تاریخ  
است: ..... ۱۴۰۵
- داستان شیخ بهایی و مقدس اردبیلی ..... ۱۴۰۶
- روز بیست و پنجم اسفند در حضور امام قرار بر متارکه شد این متارکه را محترم  
بشماریم: ..... ۱۴۱۲
- گزارش دیگر تحلیلی درباره مهمترین رویدادهای سیاسی پیرامون جنگ تحمیلی  
بشرح زیر: ..... ۱۴۱۳
- صدام برای جلب کمک آمریکا دست به اقدامات زیر زده است: ..... ۱۴۱۴  
اما گزارش بعدی درباره تقابل سیاست‌های اقتصادی اروپا و ژاپن با آمریکاست:  
..... ۱۴۱۶
- اما گزارش بعدی کتابی است مفصل در ۸۵ صفحه قطع بزرگ درباره عملکرد  
و سیاست روسیه در ایران. .... ۱۴۱۸
- به عنوان روش به بیان سوره «والعادیات» می‌پردازم ..... ۱۴۱۹

- یکدیگر را فراموش نکنید. یعنی بداد هم برسید و مثل يك تن واحد عمل کنید.  
 ۱۴۲۰.....
- باید نقش را به انسان داد ..... ۱۴۲۰.....
- بعنوان روش این را باید گفت: اگر میان علاقه و عشق به هدف عالی و عمل  
 هماهنگی وجود داشته باشد، پیروزی قطعی است..... ۱۴۲۲.....
- شب در شورای دفاع رئیس ستاد با عکس و نقشه وضعیت جبهه‌های جنگی را  
 توضیح داد: ..... ۱۴۲۹.....
- دیدار از خرم‌آباد، همچنین دیدار از شهر کارگری قزوین و خانه و زندگی آنها  
 ..... ۱۴۳۲.....
- چرا در جمهوری اسلامی رئیس جمهوری محبوب مردم باید احضار بشود؟  
 ..... ۱۴۳۳.....
- روز بعد باز بی‌اطلاع و برای ادای احترام به مقام کار و کارگر به شهر صنعتی  
 قزوین رفتیم: ..... ۱۴۳۵.....
- بعد از ظهر آن روز بدیدار کارگران کوره پزخانه رفتیم: ..... ۱۴۳۵.....
- چه کسی خودمختاری می‌خواهد؟ ..... ۱۴۳۷.....
- چرا جنگ داخلی به پا کرده‌اند و نیروهای مسلح ما را در این جنگ درگیر  
 کردند: ..... ۱۴۳۸.....
- برادران و خواهران کرد من، بدانید که ما می‌خواهیم يك جمهوری اسلامی باشیم  
 و همه را متحد کنیم ..... ۱۴۳۸.....
- ضرر و زیانی که از بسته بودن این دانشگاهها متوجه کشور می‌شود، مفصل  
 صحبت کردند ..... ۱۴۳۹.....
- شب جلسه شورای عالی دفاع بود ..... ۱۴۳۹.....
- خیر، من ایستاده‌ام و کوتاه هم نمی‌آیم ..... ۱۴۴۰.....
- ایستادگی شماس است که به ایستادگی من معنی می‌بخشد: ..... ۱۴۴۱.....
- بحث مفصلی تا ۲ صبح درباره سیاست ابرقدرتها در منطقه و تأثیر آن بر جنگ  
 ایران و عراق ..... ۱۴۴۱.....
- روز اول هفته مصادف است با روز نخست وزیری مصدق: ..... ۱۴۴۲.....



- مطابق این سنجش افکار مردم ایرانیت و اسلامیت را از هم جدا نمی‌کنند  
 ۱۴۴۲.....
- تخصص نداریم وابستگی داریم ..... ۱۴۴۴
- در خوزستان شورای نظامی تشکیل دادیم..... ۱۴۴۴
- گزارش‌ها درباره شهرانی و ژاندارمری، درباره لیبی، هفتگی مطبوعات، درباره  
 زد و خورد‌ها و کردهای رانده شده و کشاورزی نیشابور، تربت حیدریه، گنبد را  
 خواندم ..... ۱۴۴۷
- مجله فورچون Fortune معامله با ایران کم سود هم نبود..... ۱۴۴۷
- بحث آزاد: اگر مقصود ما از بحث کشف حقیقت باشد ..... ۱۴۴۸
- در سه نوبت از همه هموطنان خود خواستم که این درگیریها را متوقف کنند و  
 بگذارند که پشت جبهه ما جبهه دیگری باز نشود..... ۱۴۴۹
- چگونه دولتی که در ۸ ماه سال قبل کسری داشته است امسال کسر بودجه ندارد  
 ..... ۱۴۵۰
- علامتهای مرض در يك اقتصاد که جنبه اصلی دارد ..... ۱۴۵۱
- گزارش هم درباره وضع کشاورزی در گرگان و گنبد و تربت حیدریه و نیشابور:  
 ..... ۱۴۵۲
- مجله فورچون: بعضی نکات را بطور مفصل درباره موافقتنامه الجزایر آورده  
 است:..... ۱۴۵۵
- در ماه نوامبر ۱۱ بانک عمده آمریکایی خود موافقت کردند و پیشنهاد کردند که  
 وامها به وضع قبل از انسداد حسابها بازگردد..... ۱۴۵۷
- یکی از مقامات عالیرتبه مذاکره کننده اظهارداشت چیزی نمانده بود که  
 بانکداران از خوشحالی پردرپیاورند!..... ۱۴۵۷
- عربستان سعودی با افزایش تولید مانع از این شد که کمبود نفت حاصل از  
 جنگ ایران و عراق در قیمتها اثر بگذارد ..... ۱۴۵۹
- سئوالات مربوط به گزینش دانشجو مدرسه عالی علوم اراک، مصداق تفتیش  
 عقیده و القای ایدئولوژی نیست؟ ..... ۱۴۵۹
- می‌گویند نباید گذاشت رئیس جمهوری در هیچ کاری موفق بشود: ..... ۱۴۶۳

- آیا کسانی که با ما در يك عقیده نیستند حق اظهار وجود بر طبق قانون اساسی ما دارند یا ندارند؟..... ۱۴۶۵
- دشمن اصلی بنی صدر است، نه بعنوان شخص که بعنوان خط ..... ۱۴۶۶
- بدون آزادی، استقلال بدست نمی آید و بدون این دو اسلام بی محتوی است  
..... ۱۴۶۸
- الله اکبر ..... ۱۴۶۸
- تصرف رشته بلندیهای الله اکبر و بیرون آوردن آن از دست دشمن ..... ۱۴۶۸
- روشهای درست را جانشین مهماتی می کنید که منتظرید قدرتهای بیگانه آن را به شما بفروشند: ..... ۱۴۶۹
- بازتاب پیروزی در مردم ..... ۱۴۷۱
- رادیو تهران را گرفتم اعلامیه ای بنام سپاه می خواند، اثری کشنده و مرگبار داشت  
..... ۱۴۷۴
- ۱ - آمدن هیأت ها ..... ۱۴۷۷
- هیأت نمایندگان چهار کشور غیر متعهد و یکی هم ضیاء الرحمن رئیس جمهور  
بنگلادش و حبیب شطی ..... ۱۴۷۸
- عده ای هستند که می خواهند ما بهر قیمت شکست بخوریم ..... ۱۴۷۹
- ۲ - دیدارها و امور اداری ..... ۱۴۸۰
- بحث آزاد یا فریب ..... ۱۴۸۲
- لایحه حذف فرمان همایونی ..... ۱۴۸۴
- بودجه ..... ۱۴۸۵
- برخورد گروهی یا ..... ۱۴۸۷
- بودجه کشور و نقشش در تحول ..... ۱۴۸۷
- خرید اسلحه ..... ۱۴۹۳
- استقلال برنامه مفصل می خواهد و این برنامه مفصل باید اجرا گردد ..... ۱۴۹۳
- حضور در اداره دوم ارتش ..... ۱۴۹۶
- مردم ما قرنهای امنیت به معنای اطمینان خاطر نداشته اند ..... ۱۴۹۸
- جامعه ای که گرسنه و بی کارند برای دزدی مجازات را دست بردن قرار بدهید،  
بعد از مدتی مردم بی دست خواهند شد! ..... ۱۴۹۹

- در جمعیت هلال احمر بمناسبت روز جهانی صلیب سرخ حاضر شدم... ۱۵۰۲
- در این جمهوری اخلاق، فرشته‌ای بوده که گویا به آسمان رفته است و باید همه حقایق را وارونه به مردم جلوه بدهند!..... ۱۵۰۳
- در رقابت بر سر قدرت، اصل راهنما تضاد است ..... ۱۵۰۵
- یکی از اصلی‌ترین بندها یا فصل‌های کودتای خزنده این بود که «مردم را از بنی‌صدر بگیرند»..... ۱۵۰۷
- بازدید از لشکر ۷۷ خراسان ..... ۱۵۰۸
- مطالعه گزارش‌ها ..... ۱۵۰۹
- هنری کیسنجر و ایران ..... ۱۵۰۹
- گزارش‌های دیگر..... ۱۵۱۱
- در منزل شریعتی ..... ۱۵۱۳
- کتاب تیتو و برداشت من برای شما خوانندگان ..... ۱۵۱۴
- استبداد همزاد سلطه خارجی ..... ۱۵۱۵
- جنگ عجیب ..... ۱۵۱۹
- نسل امروز و نسل فردا بداند بجای آن‌که به کسی که مسئولیت عملی این جنگ را برعهده دارد کمک بشود، تمام عوامل به ضد او عمل می‌کنند ..... ۱۵۱۹
- حماسه، نه، معجزه انسان..... ۱۵۲۲
- ضمیمه ها ..... ۱۵۲۴
- پیام آقای بنی‌صدر به مردم ایران ، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ ..... ۱۵۲۴
- هشدارنامه رئیس جمهوری به مردم مسلمان ایران ، ..... ۱۵۲۶
- ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ ..... ۱۵۲۶
- ۷ مصاحبه جهانگیر گلزار با آقای بنی‌صدر ..... ۱۵۳۱
- چرا و با چه هدفی اولین رئیس جمهوری روزانه به مردم گزارش مکتوب می داد؟، (۱) ..... ۱۵۳۱
- چرا روح الله خمینی مجلس شورای اول را با تقلب در مقابل ریاست جمهوری اول قرارداد؟(۲) ..... ۱۵۴۴
- چه نیازی داشتند در خرداد ۱۳۶۰ برضد رئیس جمهوری اول کودتا کنند؟
- جبهه داخلی کشته‌تر بود یا جنگ با عراق؟(۳) ..... ۱۵۵۹

- ۱۵۷۷..... (۴) هشدارهای روزانه به مردم برای چه بود؟
- ۱۵۹۰..... (۵) هشدارهای روزانه به مردم برای چه بود؟،
- ۱۶۰۵..... (۶) آیا مطلبی مهمی هست که با مردم مطرح نکرده باشید؟
- در صورت اطلاع از طرح محرمانه روح الله خمینی چه کاری باید انجام می‌شد؟
- ۱۶۲۳..... (۷)
- ۱۶۳۵..... مصاحبه های آقای علی صدارت با آقای بنی صدر

گزارش روز به روز، بازسازی استبداد وابسته به یمن شناسایی علمی  
عوامل شرکت کننده در آن، از ابوالحسن بنی صدر

## کارنامه مطالعه بالینی با شناسایی

### امرهای واقع مستمر و پویایی‌های نظام سلطه‌گر – زیرسلطه

انقلاب ایران این اقبال را یافت که موضوع مطالعه بالینی شد. گزارشهای روزانه رئیس جمهوری به مردم ایران، بخش عمده این مطالعه است. آن را کامل می‌کند، سرمقاله‌های انقلاب اسلامی که پیش از این گزارشها انتشار می‌یافتند و نامه‌ها به آقای خمینی و دیگران که در دوران ریاست جمهوری نگارش یافته‌اند و نیز کتاب خیانت به امید که دنباله گزارشهای روزانه است و سه کتاب در باره سیاست امریکا در ایران و کتاب توانایی‌ها و ناتوانایی‌ها و نیز کتاب انقلاب. در کتاب انقلاب، عواملی که در رژیم باید وجود یابند و عواملی که در جامعه باید پدیدآیند، تا انقلاب روی دهد و کاستی‌های انقلاب ایران، شناسایی شده‌اند.

بگاه انقلاب، ایران کشوری در موضع زیرسلطه بود. چراکه نیروهای محرکه را صادر و تخریب می‌کرد و دستخوش پویایی‌هایی بود که هر کشور قرارگرفته در این موضع، گرفتار آن است. خارج کردن کشور از این موضع، نیازمند طرح و برنامه جامع است. طرح مجموع اصول راهنما و برنامه جامع، راهکارها، راهکارهایی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بودند. اجرای برنامه جامع برپایه استقلال و آزادی، کاری است که باید انجام می‌گرفت و کاری است که باید انجام گیرد. این برنامه، به یمن مطالعه جامعه ایران در چهار بُعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، تهیه شده‌بود. برای این که اجرا گردد، باید انقلاب انجام می‌گرفت اما بجای اجرای آن، استبداد وابسته بازسازی می‌شد.

بدین‌سان، وضعیت امروز کشور نه حاصل انجام انقلاب که فرآورده انجام نگرفتن انقلاب است. خواننده امروز کارنامه، نه تنها وضعیت امروز ایران را وضعیت آن روز می‌یابد که بازسازی وضعیت ایران در استبداد وابسته پهلوی‌ها است، نه تنها وضعیت امروز را بسیار وخامت‌بار تر می‌یابد، بلکه در می‌یابد آن روز پویایی‌های نظام سلطه‌گر - زیرسلطه شناسایی شده‌اند و نسبت به وضعیتی که، جامعه ایرانی، در صورت ماندن در آن نظام، پیدا خواهد کرد، هشدار داده شده‌است. آن زمان، عوامل وخامت‌بارتر شدن مستمر وضعیت کشور شناسایی شده‌اند و با تمام توان در برابر بازسازی استبداد وابسته و بازسازی کنندگان، ایستادگی شده‌است و این ایستادگی، در میدان‌های جنگ، همچنان ادامه دارد.

اما چرا و چگونه بازسازی استبداد وابسته ممکن شد و، با سقوط شاه، انجام اصول راهنمای انقلاب جای به بازسازی استبداد وابسته داد؟ این پرسش، پرسش نسل امروز است نه تنها برای این‌که بداند چرا در این وضعیت است، بلکه برای این‌که بداند چگونه می‌تواند این وضعیت را تغییر دهد. بدین‌قرار، هرگاه بخواهد بداند چرا کار اول و آخر وجدان به حقوق پنج‌گانه و فعال شدن بمثابة مجموعه‌ای از استعدادها است و بلادرنگ دست بکار بگردد، بر او است که به سراغ مطالعه بالینی برود و بخواهد خواند که

۱. خلاء اقلیتی که رأس هرم اجتماعی را تشکیل می‌دهد و سود خود را در نگاهداشتن جامعه ایرانی در وضعیت زیرسلطه می‌داند، با اقلیتی که انقلاب را فرصتی برای پرکردن این خلاء تلقی می‌کند، بنابراین، رویارویی بر سر تحول از بالا (جانشین کردن نخبه‌هایی که در رأس هرم جا و منزلت دارند و پیشه آنها حکومت‌گری است) و یا تحول از پایین (تغییر قاعده هرم اجتماعی که پرشمارترین مردم یک کشورند و فروریختن آن)، امر واقع مستمر و جهان شمول است. در تمامی انقلابها، این رویارویی وقوع یافته‌است. هر بار که تحول از بالا انجام گرفته، کار به بازسازی استبداد کشیده‌است. و هر بار، به نسبتی که تحول از پایین ممکن گشته‌است، از استبداد پرهیز شده‌است و شهروندان نیز رشد کرده‌اند.

بنابراین، پس از سقوط رژیم شاه، تحول از بالا و یا تحول از پایین، یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی بود که، بر سر آن، دو جریان رویارو شدند. این رویارویی در نوفل لوشاتو، آغاز گرفت، در شورای انقلاب و سپس بهنگام ریاست جمهوری بنی‌صدر و از آن پس تا امروز، ادامه یافته است. اسناد گزارشگر این رویارویی هستند:

۱/۱. اصول بیست‌گانه که به آقای خمینی پیشنهاد شد و او، منهای عفو عمومی، نوزده اصل را در مصاحبه‌ها با مطبوعات دنیا بازگفت، بعلاوه طرح شوراها که پذیرفت مردم شرکت‌کننده در انقلاب خود آنها را تشکیل دهند. رویارو است با طرح محرم‌انهای که آقای دکتر یزدی می‌گوید به آقای خمینی داده و او با آن موافقت کرده است. این طرح، بر اصل تحول از بالا تهیه شده است؛

۱/۲. صورت جلسات شورای انقلاب می‌گوید این شوری محل رویارویی دو طرف، یکی جانبدار تحول از پایین و دیگری جانبدار تحول از بالا بوده است. طرفه این که پس از دیدار آقای طالقانی با آقای خمینی در قم و موافقت آقای خمینی با شوری‌ها، جانبداران تحول از بالا نیز طرفدار شوری می‌شوند. اما، در عمل، به سبک رژیم روسیه دوران کمونیست، تعریف شوری را از خود بیگانه می‌کنند و شوری‌های دست‌نشانده حزب و برخوردار از «بازوی نظامی»، با عنوان «شورای اسلامی»، جانشین شوری‌هایی می‌شوند که مردم خود می‌باید تشکیل می‌دادند. این امر موضوع اعتراض در جلسه‌های شورای انقلاب می‌شود. شکایتها از این شوری‌ها، خصوصاً از سوی کارگران، پر شمار می‌شوند. بهنگام بازدید رئیس جمهوری از شهر صنعتی قزوین، کارگران از شوری‌های سلاح در دست، شکایت می‌کنند و رئیس جمهوری می‌گوید: «شوری بی‌شوری!». اعلان روز شوری از سوی او و کوشش او و همکارانش برای تغییر ذهنیت «پایین» تا که خود را حقوند و مسئول تغییر کردن و تغییر دادن بدانند، یکی از موضوع‌های اصلی کارنامه است. این کوشش تا انتشار کتاب قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه و از آن پس، همچنان ادامه دارد تا که همه انسانها به حقوق خویش وجدان بجویند و بمثابه مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها فعال بگردند.

تحول از بالا، به ضرورت، نیازمند تنظیم رابطه‌ها، از بالا تا پایین، با قدرت است و بازسازی استبداد وابسته را ناگزیر می‌کند. برقرارکنندگان «استبداد صالح»، با استفاده از فقر بینش و دانش کسانی که سلاح به دست آنها داده‌اند، این دروغ را در ذهن آنها القاء می‌کنند که زور از پایین از آن مستضعفان است و با زور از بالا که از آن مستکبران است فرق می‌کند. این زور کارش استکبارزدایی است. درکارنامه، این دروغ موضوع بحث می‌شود: زور همواره از پایین به بالا جریان می‌یابد و در بالا متمرکز می‌شود و از بالا تا پایین بکار می‌رود و مستکبر و مستضعف می‌سازد. سبب بازسازی شبکه روابط شخصی قدرت، غافل شدن شهروندان از حقوق خویش و از میان رفتن امکان‌های عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق و گرفتار شدن شهروندان به جبر پویایی‌های نظام سلطه‌گر - زیرسلطه می‌گردد. بخصوص زن است که منزلت از دست می‌دهد؛ چرا که زن وسیله اتصال تارها و ایجاد شبکه‌هاست؛ از این رو، استقلال و آزادی نمی‌جوید. از این رو، رویارویی بر سر تحول از بالا و یا از پایین، نخست رویارویی بر سر حقوقند بودن زن می‌شود:

۲. برابر اسناد انقلاب، تا سقوط رژیم شاه، بر زبان خمینی جاری است که ۲/۱. در حقوق انسان و حقوق شهروندی، زن و مرد برابرند؛ «زن می‌تواند رئیس جمهوری بگردد». زنان در پوشش خود، آزادند. می‌توانند چادر نپوشند و سر را با روسری نپوشانند؛

۲/۲. با سقوط رژیم شاه، زن موقعیت مادون را باز می‌یابد. برابر صورت جلسات شورای انقلاب، این بنی‌صدر است که از آزادی زنان در پوشش، حق آنان در داشتن نماینده در شورای انقلاب و از حقوق برابر آنها با مردان دفاع می‌کند. در پیش نویس قانون اساسی، برابری زن و مرد در حقوق انسان و حقوق شهروندی - آن اندازه از این حقوق که در پیش نویس آمده بود - لحاظ می‌شود. یکی از ایرادهای آقای خمینی به پیش نویس، این است: ولایت به زن نمی‌رسد و زن نمی‌تواند رئیس جمهوری بگردد. نقض موضع صریح او در نفل لوشاتو. و



۲/۳. کارنامه گزارش رویارویی مداوم بر سر استقلال و آزادی زن است. بنی‌صدر می‌گوید: آزادی انسانها با آزادی زن آغاز می‌گیرد. اما کار تنها در موضع‌گیری در برابر گرایش قدرتمدار و قدرت طلب که زن را «ضعیفه» می‌داند، خلاصه نمی‌شود؛ کوشش عملی برای تغییر ذهنیت زنان نسبت به خود و مردان نسبت به زنان کار همه روزه است. برای آگاهی از میزان موفقیت، سنجش افکار نیز بعمل می‌آید. این سنجش گویای موفقیت این کوشش بی‌سابقه در تاریخ ایران است.

۲/۴. زنان و مردان جامعه‌ها، از ممنوعیت‌های جنسی نیز رنج می‌برند. این ممنوعیت‌ها که از عوامل مهم ناکامی‌های جنسی و از هم پاشیدن خانواده‌ها هستند، فرآورده موضع زیرسلطه زن و قدرتمداری مرد هستند. زن شی جنسی، زن شهوت‌انگیز، زن... بنابراین، باید مدام در مهار باشد. باز یافتن استقلال و آزادی و حقوق شدن و مدار نگشتن «سکس» در تنظیم رابطه‌ها، از جمله، با شکسته شدن قالب ذهنی (زن شی جنسی) و از میان برخاستن منع‌ها و ممنوعیت‌های جنسی در رابطه زناشویی، متحقق می‌گردد. این امر اجتماعی مستمر و جهان شمول نیز، موضوع کار رئیس جمهوری و همکاران او بوده است.

۲/۵. بدین‌خاطر که شبکه بندی‌های شخصی قدرت از طریق زن برقرار می‌شوند و بدین‌خاطر که قاعده هرم اجتماعی قدرت محور را زنان، تشکیل می‌دهند - چرا که در هر رابطه قوایی، پیشاپیش، مقام مسلط به مرد داده شده‌است -، پس، وقتی هرم از میان برداشتنی است که زنان استقلال و آزادی باز یابند. چرا که با حقوق شدن زنان، هرم از قاعده محروم و فرو می‌پاشد. نظام اجتماعی که، حالا دیگر، در آن، رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند، باز و تحول‌پذیر می‌شود و انسان‌ها از زن و مرد، می‌توانند رشد کنند. بدین‌قرار، مبارزه بر سر حقوق گشتن زنان نه مبارزه‌ای آسان که جنگی به غایت سخت است. پیروزی در این جنگ که بسا طولانی‌ترین جنگ‌ها است زیرا با پیدایش انسان بر روی کره زمین آغاز گشته و همچنان ادامه دارد، آن پیروزی است که آسان بدست نمی‌آید و هر زمان بدست آید؛ نه تنها نیاز به وجدان به حقوق دارد، بلکه نیاز به عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق، بنابراین، شناسایی تبعیض‌ها و نابرابریها - این کار

انجام شده و ضمیمه قانون اساسی بر پایه حقوق پنج گانه است - و از میان برداشتن آنها، بنابراین، تغییر محتوای ذهنی، سنن و رسوم و عاداتها و ساختارهای جامعه دارد. بنی صدر و همکاران او نخستین گروه هستند که جرأت ورود به این جنگ سخت را به خود دادند و همچنان در صحنه هستند.

۲/۶. سامانه‌های فکری وقتی بر میزان عدالت بمعنای تمیز حق از ناحق، بنا می‌شوند، با نابرابری زن و مرد در حقوق ناسازگار هستند. بنابراین، هرگاه بگویند کسی که این سامانه را اندیشیده، زن و مرد را در حقوق برابر نمی‌داند و به نابرابریها و تبعیض‌ها قائل است، با سامانه نمی‌خواند. اگر شنونده این قول، آن را، درجا، به سامانه محک بزند، بر او دروغ بودن قول معلوم می‌شود. برعکس، اگر سامانه فکری بر میزان عدالت، بمعنای برابری برابرها و نابرابری نابرابرها و یا قرارگرفتن هر چیز در جای خود تعریف شود که دو تعریف عدالت به نابرابری هستند، زن و مرد در حقوق و در منزلت نابرابر می‌شوند. بنابراین، هرگاه او خود بگوید و یا دیگران بگویند که موافق برابری زن و مرد و الغای تبعیض‌ها و نابرابری‌ها است، گفته دروغ است زیرا با سامانه فکری نمی‌خواند.

پس چرا ما برابری‌ها که خمینی بر زبان می‌آورد را با سامانه فکری او نمی‌سنجیدیم و در نمی‌یافتیم که او راست نمی‌گوید؟ زیرا، در فرانسه، او اصل موازنه عدمی را پذیرفت و اصول راهنمای انقلاب را خطاب به جهانیان بر زبان آورد. گفت ولایت با جمهور مردم است. آنچه او خطاب به جهانیان می‌گفت تعهدهای او بودند. مصاحبه در باره اصولی که باید به عمل در می‌آمدند، یعنی این که او جهانیان را شاهد می‌گیرد که سامانه فکری خود را تغییر و اسلام از خود بیگانه در بیان قدرت را با اسلام بیان استقلال و آزادی و در بردارنده حقوق انسان جانشین می‌کند. بدین خاطر بود که وقتی او عهد شکست، احساس فریب بس رنج‌آور شد و کوشش انسانی فوق طاقتی بکار رفت تا مگر او به عهد با اصول راهنمای انقلاب بازگردد.

۲/۷. در کارنامه اثری از «موی زن اشعه دارد» نیست. یعنی اینکه این دروغ در خارج از ایران، توسط زورپرست‌هایی ساخته شده‌است که، بنابر ذهنیتشان، زن شی جنسی و موجودی شهوت برانگیز است. چراکه، دروغ گویای ذهنیت

سازنده آن است. هر کس این دروغ را با سامانه فکری بنی‌صدر محک بزند، درجا، در می‌یابد دروغ است.

۲/۸. جامعه آن روز ایران - جامعه امروز بیشتر -، جامعه فقرزده، جامعه مستضعفان بود. جامعه‌ای در موضع زیرسلطه بود و هست. بنابراین، استقلال و آزادی زن، عامل تغییر بنیادی نظام جهانی نیز هست. در حقیقت، جامعه‌ها باید از نظامهای جهانی و منطقه‌ای و کشوری و طبقاتی و فرد با فردی سلطه‌گر - زیرسلطه رها شوند، تا شهروندان آنها زندگی حقوق‌دوستانه بیابند. از این رو، بنی‌صدر گفت و می‌گوید: استقلال و آزادی انسانها، از زن و مرد، با استقلال و آزادی زن شروع می‌شود.

۳. هرم اجتماعی جامعه در موضع زیرسلطه را که در نظر بگیریم، قاعده هرم را مستضعف‌ترین‌ها تشکیل می‌دهند. در نظام اجتماعی بیشتر بسته که نیروهای محرکه تخریب و یا صادر می‌شوند، اندازه محرومیتی که هر قشر، تحمل می‌کند، گویای میزان استضعافی است که بدان گرفتار است. در نوفل لوشاتو، این تعریف از مستضعف، پذیرفته شد. بنابراین، زنان، کارگران، دهقانان، و دانشجویان و معلمان بدین‌خاطر که هم محروم و هم نیروی محرکه بودند، بیشتر از قشرهای دیگر، مستضعف شمرده می‌شدند.

تا سقوط رژیم شاه، بر سر مستضعف کیست، نزاع نبود. در شورای انقلاب، مستضعف تعریف یافت. از خود بیگانه شدن آن تعریف، با جدا کردن «مستضعف مالی و اقتصادی» از «مستضعف سیاسی» و این ادعا که در ایران امروز، «مستضعف سیاسی نداریم»، گویا است؛ گویای این واقعیت است که قدرت فکر راهنما را از خود بیگانه می‌کند: بنابر صورت جلسه‌های اسفند ماه ۱۳۵۷ شورای انقلاب، خامنه‌ای بر این بوده است که قرآن، فقیر مالی را محروم و فقیر معنوی را مستضعف می‌خواند. اینک که خود را قدرت مجسم می‌انگارد، تعریف مستضعف را به شرح بالا، تغییر می‌دهد. تعریف شوری<sup>۱</sup> نیز گرفتار این از خودبیگانگی گشت. بدین‌قرار، مردم ایران و اسلامی که در انقلاب اندیشه راهنما شد و انقلاب قربانی شدند تا استبداد وابسته باز سازی بگردد.

تا تشکیل مجلس اول، حضور نیروهای محرکه‌ای که زنان و دانشجویان و دانشگاهیان و معلمان و کارگران و دهقانان و پیشه‌وران هستند، در صحنه، آن روزها که ستون‌پایه‌های جدید قدرت هنوز شکل نگرفته و بر ستون پایه‌های پیشین افزوده نشده بودند، گرایش جانبدار تغییر نظام اجتماعی از بسته به باز، توانست یک‌چند از تدابیر اقتصادی و غیرآن را بقبولاند و به اجرا بگذارد. در نتیجه، سطح درآمد خانوارها، در شهرها و روستاها از سطح هزینه بالاتر رفت. با تصرف سه قوه، به زور خمینی، مستضعف‌ستایی زبانی جانشین برخوردار شدن مستضعفان از حقوق خویش گشت و تعریف مستضعف نیز از خود بیگانه شد. چراکه رژیم نیازمند پایگاه اجتماعی سازگار با استبداد وابسته، مستکبر پرور شد. چنان‌که در حکومت رجائی، اقلیت صاحب امتیاز، ۱۱۷ میلیارد تومان سود عاید کرد. دلار آن روز ۳/۴ برابر دلار امروز قدرت خرید داشت، بنابراین، در آن دوره، به دلار آن روز، ۱۷ و به دلار امروز، ۵۱ میلیارد دلار از ثروت کشور را این اقلیت صاحب شد.

این امر که جانبداران مستضعفان کیانند و دشمنان آنان چه کسانی هستند، از امرهای واقع مستمر و جهان شمول است و از موضوع‌هایی است که در کارنامه، بطور مداوم بدان پرداخته می‌شود. پس از کودتای خرداد ۶۰، نقاب‌ها می‌افتند و آنها که استبداد وابسته را باز می‌سازند و در مقام مستکبر قرار می‌گیرند، ایران را به موضع زیرسلطه باز می‌گردانند و در سطح جهان، مردم ایران مستضعف برجا می‌مانند.

۴. صورت جلسات شورای انقلاب می‌گویند که دولت به جا مانده از رژیم پهلوی، دولتی با خزانه خالی و با قرضه خارجی است. کارفرمایی‌های صنعتی نیز فاقد پول حتی در حد پرداخت دستمزدها هستند. بنی‌صدر پیشنهاد می‌کند دولت ورشکسته اعلان بگردد. بی‌کاران و راه‌پیمایی‌های همه روزه آنها و فقر همگانی از مسائلی هستند که حکومت و شورای انقلاب، باید حل کنند. نسل امروز هرگاه بخوهد وضعیت نسل آن روز را آن‌سان که بود درک کند، نه در تبلیغات بقایای آن رژیم که در وضعیت امروز خود باید بنگرد و بداند که پویایی‌های فقر و نابرابری و بی‌کاری و تخریب طبیعت و نیروهای محرکه و...

از پویایی‌های نظام سلطه‌گر - زیرسلطه هستند. بنابراین، فقر و نابرابری و بی‌کاری و تخریب نیروهای محرکه و طبیعت ... امروز، همان فقر و نابرابری و بی‌کاری و تخریب ... آن روز هستند که، به ضرورت، بیشتر شده‌اند. پیشروی فقر همه جانبه و بی‌کاری و نابرابری و تبعیض‌ها، چه روشی باید بکاربرد؟ این پرسش دو پاسخ یافت:

یک پاسخ، پاسخ استبدادیان است: اینان، به تدریج که کار تصرف دولت را پیش می‌بردند، راه‌حل مشکل فقر را استفاده از آن، برای از آن خود کردن دولت می‌گرداندند. به استخدام درآوردن فقر و فقیران و استفاده از این دو در سرکوب نیروهای محرکه انقلاب و طولانی کردن جنگ، جنایتی تاریخی است که استبدادیان مرتکب آن می‌شدند. اینان همان جنایت را مرتکب شدند و می‌شوند که در جامعه‌های دیگر نیز استبدادیان، خصوصاً آنها که بانی استبداد فراگیر شدند، مرتکب شده‌اند و می‌شوند. توجیه‌گر این جنایت، در همه جامعه‌ها یکی است: «فقر انسان را چون موم در دست قدرت قرار می‌دهد و قدرت هر شکل بخواهد می‌تواند به او بدهد» و «مردم فقیر انقلاب نمی‌کنند».

پاسخ دوم را آنها می‌دادند و می‌دهند که با سقوط رژیم شاه، متوجه شدند که در عملی کردن اصول راهنمای انقلاب تأخیر شده‌است و خطر آن وجود دارد که استبداد بازسازی شود. در حقیقت، حقوق انسان و برخورداری هر شهروند از این حقوق و برابری جستن زنان و مردان در حقوق و رفع تبعیض‌ها و نابرابریها، کاری نبود که انجام آن موقوف به سقوط رژیم بگردد؛ کاری بود که باید پیشاپیش انجام می‌گرفت. ناچیز نشمردن فقر در فقر مالی و جریان فقرزدایی را جریان ره‌اشدن از موضع زیرسلطه دانستن، بازیافتن استقلال را بازیافتن موقعیت نه مسلط و نه زیرسلطه، دانستن و کردن و آزادی را فعال شدن بمثابة حقوق و استعدادمند، شناختن و کردن، کاری بود که ایستادگان بر اصول راهنمای انقلاب، انجامش را برعهده گرفتند. کارنامه گزارش می‌کند رویارویی اینان را با استبدادیان و توضیح می‌دهد چرا گسترش مداوم فقر همه جانبه، افزایش میزان بی‌کاری و بیشتر شدن نابرابریها و تبعیض‌ها و تخریب نیروهای محرکه و طبیعت، حاصل راه‌حلی است که استبدادیان به اجرا گذاشتند؛

۵. چهار امر واقع بالا و امرهای مستمر دیگری که در کارنامه به آنها پرداخته شده است، می‌گویند چرا نقش رهبری انقلاب تعیین کننده بوده و چرا شخص خمینی، موضوع تلاش دو طرف برای کشاندن او به طرف خود بوده است. در حقیقت، در همه تحول‌ها، حتی آنها که رهبری هدف مبارزه را «بدست آوردن قدرت، در اختیار نگاهداشتن قدرت و بکاربردن قدرت» تصور کرده‌اند، دو تمایل وجود یافته‌اند. یکی در کار کشاندن رهبر به سرای قدرت و بستن در بروی او و دیگری در کار جلوگیری از زندانی شدن او در سرای قدرت و برانگیختن او به وفای به عهد بوده‌اند. همواره، قدرتمدار بودن عقل رهبر کار تمایل اول و مستقل و آزاد بودن عقل او، کار تمایل دوم را آسان کرده است. مقایسه مصدق و خمینی بس گویا است: تمایلی مصدق را بر می‌انگیخت که با امریکا و انگلیس کنار بیاید، از جمله، تأکید داشت پیشنهاد بانک بین‌المللی را بپذیرد و مصدق نپذیرفت و تمایل دیگری، با او در ایستادن بر دو اصل استقلال و آزادی، همفکر و همراه بود و به نهضت ملی ایران وفادار ماند. در آنچه به خمینی مربوط می‌شود، بنابر اسناد:

۵/۱. در نوفل لوشاتو، تمایل ایستاده بر دو اصل استقلال و آزادی، بیست اصل بمثابة اصول راهنمای انقلاب به خمینی پیشنهاد کرد و خمینی که گرفتار دلهره به نتیجه نرسیدن انقلاب و ناگزیر شدن از ماندن در فرانسه بود، با نوزده اصل از بیست اصل آن موافقت کرد و خطاب به جهانیان اعلان‌شان کرد. او طرح سازمانی سازگار با این اصول، یعنی با شوراهای روستایی و شهری و استانی و کشوری نیز موافقت کرد. هم‌زمان، طرح سازمانی دیگری، قدرت محور، توسط دکتر یزدی به او پیشنهاد شد. در خفا، با آن نیز موافقت کرد. تمایل او به قدرت، سبب شد که طرح دوم، در حدی که وضعیت انقلابی اجازه می‌داد، اجرا شود.

۵/۲. بنابر صورت جلسات شورای انقلاب، بر سر نقش خمینی، این دو تمایل، رویارو هستند:

• بنی‌صدر انتقاد می‌کند برای آن‌که خمینی به خشونت آلوده نگردد و نماد معنویت بماند. در آن شوری<sup>۱</sup> می‌گوید: به آقا گفتم شما را با هیتلر مقایسه می‌کنند. او اصرار می‌ورزد که خمینی نباید مصدر خشونت بگردد؛ با تمرکز

قدرت و وسیله تمرکز قدرت شدن «نهادهای انقلاب» مخالفت می‌کند. او با شورای انتخابی موافق است و اصرار دارد این شوری تشکیل شود و...

• تمایل مقابل، در کار آن‌است که خمینی را نه مصدر بیم و امید که مصدر بیم بگرداند. شاهان مستبد را مصدر بیم و امید می‌دانستند؛ اما در مرحله تصرف قدرت، مصدر بیم بکار می‌آید. «قاضی باید مثل شمر قاطع باشد» (قول خمینی)، اعضای شوری<sup>۱</sup> و وزیران باید منصوب او باشند، فرماندهی کل قوا با او است و به دستور او، سپاه و دادگاه انقلاب باید زیر نظر شورای انقلاب (= با رهبری حزب جمهوری اسلامی بدین‌خاطر که اکثریت شوری<sup>۱</sup> با آنها بود) قرارگیرند. و...

۵/۳. کارنامه رفتار ایستادگان بر اصول راهنمای انقلاب ایران با خمینی را بطور مداوم گزارش می‌کند: تمام کوشش بعمل می‌آید تا مگر او در سرای قدرت زندانی نگردد و به عهد خود با انقلاب ایران که در حضور جهانیان بسته بود، وفا کند. بنابر اصل غلط تقدم مصلحت بر حق و حقیقت، برای این‌که او رشته عهد خویش را یکسره نگلسد، رفتار این گروه با او را، تا زمانی، مصلحت تعیین می‌کرد. خواننده کارنامه می‌تواند، به روشنی، دو روش را تشخیص بدهد که با هم عمل می‌شدند: یکی، نقد نظرها و موضع‌گیری‌های و اقدامهای خمینی (وزارت ارشاد رژیم در دو جلد این نقدها را با عنوان خط مخالفت و تضاد با امام خمینی منتشر کرده‌است)، بخصوص در مورد گروگانگیری، جنگ، حکومت رجائی، مجلس، قوه قضائی، نهادهای انقلاب که بنی‌صدر قصد انحلال آنها را داشت. این روش حاصل ورود به ابتلی<sup>۱</sup> بود. فرآورده کشاندن خمینی به آزمایش و ناگزیر کردنش به آشکارکردن درون خویش بود؛ کاری که باید پیش از انقلاب انجام می‌گرفت و با تأخیر بسیار، با انتشار کارنامه، آغاز گرفت. دیگری، راه آمدن با او و موافقت کردن با او تا جایی که ممکن است تا مگر او یکسره نبرد و خود را به تمایل جانبدار «استبداد صالح» نسپرد. از زمانی، بطور مشخص از زمستان ۱۳۵۹ ببعده، به یمن نقد اصل غلط، مصلحت رها می‌شود و سنجش قول و عمل به حق و تنظیم رابطه با حق در کار می‌آید. هنوز، در نامه‌ها به خمینی این روش صریح‌تر بکار می‌رود.

اما آنها که قدرت را هدف و روش کرده بودند و در کار تصرف دولت به هر قیمت بودند و کودتای خزنده را به پیش می‌بردند، بنشان بر زندانی کردن خمینی در سرای قدرت بود. دست او را به هر خیانت و جنایت و فسادی می‌آلودند تا که راه به پیش و پس نیابد: از تشکیل حکومت و سپس و اعدامها و خود را فرمانده کل قوا خواندن و دستور سرکوب صادر کردن و تشکیل «نهادهای انقلاب»، تا گروگان‌گیری و اجازه تقلب در انتخابات مجلس دادن و از آن، تا تجاوزهای مستمر به قانون اساسی و تعطیل دانشگاه و تشکیل کمیته انقلاب فرهنگی و ... تا تحمیل حکومت رجایی و سازش بر سر گروگانها با گروه ریگان - بوش (اکتبر سورپرایز) و قرارداد الجزایر و کودتای خرداد ۶۰ با هدف ادامه دادن به جنگ و معامله‌های پنهانی (ایران گیت‌ها) و از آن تا سرکشیدن جام زهر شکست و دم زدن از ولایت مطلقه فقیه و دستور بازنگری در قانون اساسی و دستور کشتار زندانیان سیاسی محاکمه و محکوم شده.

چرا وفاداران به اصول راهنمای انقلاب و جانبدار برخوردار ایرانیان از حقوق انسان و حقوق شهروندی نتوانستند مانع از رفتن خمینی به سرای قدرت و زندانی شدنش در آن بگردند؟ دو دسته دلایل و عوامل می‌گویند چرا تا رفتن شاه، محل عمل خمینی نمایندگی از مردم بود و پس از آن، محل عمل او سرای قدرت شد:

• زیرا، انقلاب بمعنای برخورداری از حقوق انجام نگرفته بود و کاستی‌های انقلاب برجا بودند - این کاستی‌ها در کتاب انقلاب شناسایی شده‌اند -؛ زیرا، دفاتر هم‌آهنگی مردم با رئیس جمهوری که، بطور خودجوش تشکیل شده بودند، هنوز سازمانی پایدار از حقوندان توانا به ایفای نقش الگو در جامعه، نگشته بودند؛ زیرا هسته‌ای که از بنی صدر و دوستان او تشکیل بود، به این مهم نپرداخته بود؛ زیرا بنابر مصلحت، بر سر حق ایستادگی نشده بود؛ زیرا تا کودتای خرداد ۶۰، خمینی ۷۵ بار قانون اساسی را نقض کرده بود، از جمله، با نصب رئیس و دادستان دیوان کشور بر خلاف قانون اساسی و با تحمیل مجلسی که ۷۰ درصد انتخاباتش قلبی بود و با تحمیل نخست‌وزیر و وزیران و با...، با این تجاوزها مخالفت قاطع بعمل نیامده بود. کارنامه گزارش می‌کند



چگونگی تصحیح این اشتباه‌ها را. تصحیح اشتباه و اتخاذ روش درخور، کار خمینی را به جایی رساند که در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، گفت: «۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه». بدین‌سان، او از نماد اصول راهنمای انقلاب و اجماع مردم ایران به نماد زور، یکی در برابر همه، سقوط کرد. روشی که به یمن نقد اصلاح شد می‌گوید: هرگاه از نخست، بنا بر ابتلی<sup>۱</sup> می‌شد و روش صحیح بکار می‌رفت، انقلاب می‌توانست، پیش از سقوط شاه، در آنچه به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق مربوط می‌شود، دست‌کم، در سطح بخشی از نیروهای محرکه جامعه انجام گیرد و با سقوط رژیم شاه، دستگاه‌های اداری و نظامی بر پایه استقلال و آزادی تجدید سازمان بگردند و بازسازی استبداد را غیر ممکن بگردد.

• در سطح سازمانهای سیاسی، لنین‌زدگی فراگیر بود. اغلب سازمانهای سیاسی به دو «اصل» او عمل می‌کردند: یکی، هدف مبارزه سیاسی، تصرف قدرت و حفظ و بکاربردن آن است و دیگری، مهم نیست انقلاب را چه کسانی می‌کنند، مهم این است که چه کسانی عنان آن را به دست می‌گیرند. بنابراین، گروهایی مسلحانه و گروهایی غیر مسلحانه، در تقلائی «رسیدن به قدرت» و بدست آوردن عنان انقلاب بودند. نقش این دو گروه نیز در کارنامه، بطور مداوم نقد می‌شود و به آنها هشدار داده می‌شود. شگفتا! با چه لجاجتی چشم و گوش بر واقعیت می‌بستند!

مطالعه بالینی که منتخب اول تاریخ ایران، به آن، کارنامه نام داد، این هشدار همواره صادق را در بردارد: گروه‌هایی که اختیار از کف می‌دهند و به مدار نزاع برسر قدرت وارد و یا کشانده می‌شوند، مدار بر روی آنها بسته می‌گردد، و با قربانی کردن خود، وسیله بازسازی استبداد وابسته می‌گردند.

قدرت‌مداران در حال تصرف دولت نتوانستند ایستادگان بر اصول استقلال و آزادی را به درون مدار نزاع بر سر قدرت بکشانند. جبهه داخلی که جبهه جنگ با قوای مسلح صدام، در مقایسه با آن، بس کوچک می‌نماید، جبهه‌ای شد که، در آن، ایستادگان بر حق، از موضع حق‌طلبی، با مثلث زورپرست، رویارو شدند. کارنامه گزارش روز به روز این دو جنگ را می‌دهد و تا بخواهی شگفت است. جنگ با قوای متجاوز، در خرداد ۶۰، می‌توانست با پیروزی به پایان رسد. اما خائنانی که کودتا کردند، این پیروزی را نیز از مردم ایران و نیروهای

مسلح و فرمانده آنها دزدیدند. و جهاد در جبهه داخلی، از موضع حقوق ذاتی حیات، نه آسان است و نه زود پایان می‌یابد. ایستادگی بدون تزلزل بر حق و تن ندادن به کشاننده شدن به مدار نزاع برسر قدرت است که نوید می‌دهد، ایران، سرزمینی که اندیشه استقلال و آزادی در آن بالیده‌است، وطن حقوندان می‌گردد و الگو برای جهانیان می‌شود:

۶. جنگ در دو جبهه: در جبهه داخلی، استبدادیان تعرض همه جانبه خود را شروع کرده بودند. از سقوط رژیم شاه تا روز حمله قوای عراق به ایران، اینان، بدست خمینی، این مواضع را به تصرف کرده بودند:

- ستون پایه‌های جدید قدرت (سپاه پاسداران انقلاب و دادگاه انقلاب و کمیته‌ها و وسائل ارتباط جمعی و بنیاد مستضعفان و اوقاف و تأسیس نمازهای جمعه و...)

- گروگان‌گیری و قراردادان کشور تحت منگنه قدرتهای خارجی، در واقع، بازگرداندن ایران به ساختار منطقه‌ای و جهانی نظام سلطه‌گر - زیرسلطه؛

- تصویب قانون اساسی که، در آن، هم ولایت فقیه در سطح نظارت گنجانده شد و هم هر حقی، از استقلال و آزادی و حقوق دیگر، به قید «موازین اسلام» مقید گشت؛

- تعطیل دانشگاهها با هدف «محروم کردن رئیس جمهوری از پایگاه مردمی خویش» (برابر نوار آیت)؛

- به انحصار درآوردن وسائل ارتباط جمعی هنوز کامل نشده بود اما ملاتاریا در کار کامل کردن آن بود؛

- تصرف مقامهای کلیدی توسط «مکتبی»ها با شعار تقدم مکتب بر علم؛

- سپردن واردات و صادرات به سودبران از نظام جدید و اسباب چینی برای مهار کامل بازارهای ایران. و

- اشغال سه قوه قضائی و قانون‌گذاری و مجریه منهای مقام ریاست جمهوری. جبهه جنگ دین با علم و دین با حقوق و دین با دموکراسی و دولت با مردم را نیز گشوده بودند. قدرت ایجاب می‌کرد که اسلام فیضیه نیز در «اسلام بی یال و دم و اشکم» از خود بیگانه بگردد و تعریف مستضعف تغییر کند و

مردمی که در جریان انقلاب دانا و هوشمند و رهبر شمرده می‌شدند، اینک عنوان عوام نادان را بازیابند.

آن زمان، ملایان مسحور قدرت دم از تأسیس «سلسله روحانیت» و «دیکتاتوری ملاتاریا» می‌زدند. پیش از آن‌که خمینی دم از ولایت مطلقه فقیه بزند، از «بسط ید ولی امر بر جان و مال و ناموس مردم» و تقدم حکومت ولی فقیه بر احکام دین صحبت می‌کردند. مهم‌تر از همه این‌که گروگان‌گیری به آنها آموخته بود چگونه می‌توانند، با محور سیاست داخلی و خارجی کردن قدرت بیگانه، مردم ایران را به گروگان بگیرند. بدین خاطر بود که جنگ را نعمت خواندند و از آن روز تا امروز، کشور را در حلقه آتش و گرفتار جنگها نگاه داشته‌اند؛ بدین سان بود که قدرتهای خارجی، با تحمیل جنگ و تحریم اقتصادی و... دستیار ملاتاریا در بند اسارت نگاه‌داشتن مردم ایران شدند.

بدین قرار، وقتی بنی‌صدر نامزد ریاست جمهوری شد، دولت به تصرف «ملاتاریا» درآمده بود. هسته‌ای که چاره را در مقاومت می‌دید، نامزد ریاست جمهوری شدن بنی‌صدر را شرط جلوگیری از استقرار استبداد وابسته بطریق قانونی دانست. خود او امیدوار بود به یمن حضور مردم در صحنه، دولت را از تصرف استبدادیان خارج سازد. بدین خاطر بود که به زبان و قلم، مردم کشور را از بازسازی استبداد وابسته آگاه می‌کرد و روشهای پیش‌گیری از آن را، به شهادت کارنامه، خود بکار می‌برد و از مردم نیز می‌خواست آنها نیز بکاربرند. جبهه داخلی بیش از حد تصور گسترده بود. تصرف شده‌ها که باید از تصرف استبدادیان خارج می‌شدند، بکنار، هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پهنای رویایی حق با قدرت بودند:

۱. بازگرداندن ایران به موضع نه مسلط و نه زیرسلطه، مستقل و آزاد، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مبارزه بود و همچنان هست. استبدادیان می‌دانستند و می‌دانند که بدون جا پیدا کردن در ساختار منطقه‌ای و جهانی نظام سلطه‌گر - زیرسلطه، رژیم آنها، رژیم تک پایه‌ای محکوم به سقوط می‌شود. در کارنامه ۲۲ اسفند ۱۳۵۸، خواننده می‌خواند که مهندس بازرگان و دکتر سحابی نزد رئیس جمهوری رفته و به او گفته‌اند: برنامه امریکا است که دارند انجام می‌دهند. اگر مقاومت شما نبود، تا حالا انجام شده بود. راستی این است که

بدون در نظر گرفتن روابط و سازشهای پنهانی (اکتبر سورپرایز و ایران گیت‌ها و...) و نیاز استبدادیان به بازگشت به نظام‌های کشوری و منطقه‌ای و جهانی سلطه‌گر - زیرسلطه، شناسایی وضعیت آن روز، شناسایی تاریخ آن‌سان که روی داده‌است، نخواهد شد. بدین خاطر بود که خمینی به ارتباط مستقیم با امریکا و روسیه بسنده نمی‌کرد (تعیین یک روحانی برای ارتباط با سلیوان، واپسین سفیر امریکا در ایران، گسیل صادق طباطبائی به آلمان برای گفتگو با طرف امریکایی بر سر گروگانها، فرستادن نماینده به روسیه و...)؛ او و دستیاران او اصرار بر دراختیارگرفتن وزارت خارجه نیز داشتند. بدین‌سان بود که ایران دو دستگاه برای تنظیم رابطه با کشورهای جهان پیدا کرد و در بازنگری قانون اساسی، تعیین سیاست خارجی نیز با «رهبر» شد؛

۲. جنگ خود نیز میدان مبارزه بود: بمحض این‌که قوای صدام زمین‌گیر شدند، استبدادیان «نصف کشور از دست برود بهتر از آن است که بنی‌صدر پیروز بشود» (حسین خمینی در مصاحبه با انقلاب اسلامی این گفته گویندگان قدرت پرست و ایران ستیز را بازگو کرد)، را رویه خود کردند. در حقیقت، این رویه، سازش پنهانی را می‌پوشاند که آنها با ریگان و بوش انجام داده بودند. هرگاه بنی‌صدر این سازش را امضاء نمی‌کرد، باید حذف می‌شد. افزون بر این، نسل انقلاب نیز مزاحم استبدادیان بود و باید حذف می‌شد. این واقعیت‌ها را کارنامه به مردم گوشزد می‌کرد. چون دیدند جنگ دارد پایان می‌پذیرد و باوجود جبهه جنگ داخلی گسترده، کار ارتش ایران، بنابر قول، سران هشت کشور عضو کنفرانس اسلامی، «نه حماسه که معجزه بود»، ممانعت از آمدن هیأت کنفرانس عدم تعهد و شتاب در کودتا را به خمینی قبولانند. از آن پس، با انگلستان و امریکا و اسرائیل، در طولانی کردن جنگ، هم سود شدند. در طول جنگ، ارتش ضعیف و سپاه نیروی مسلح اول شد. حالا دیگر تمام کردن جنگ در شکست، وسیله تصرف کامل دولت شد: باید ایران در جنگ شکست بخورد تا میانه روها، دولت را در اختیار بگیرند؛

۳. بازگشت به نظام سلطه‌گر - زیرسلطه، بدون اقتصاد مصرف و رانت محور، بنابراین، وابسته ممکن نبود. بدین خاطر، اقتصاد نیز میدان مبارزه با استبدادیان شد و همچنان هست. تغییر ساختار بودجه و تغییر ساختار واردات و تغییر

ساختار اعتبارات بانکی و تغییر رابطه ریال با دلار که به دلار نقش‌ها، از جمله، در بودجه دولت می‌دهد و ریال را، از جمله، وسیله جریان سرمایه‌ها از داخل به خارج می‌کند و جانشین کردن توزیع برابرتر درآمدها با توزیع نابرابر درآمدها و ایجاد زمینه برای پیدایش و رشد انگلی مافیاهای مالی و سپس نظامی - مالی، بنابراین، پایان بخشیدن به تدابیری که برای تغییر اقتصاد مصرف و رانت محور به اقتصاد تولید محور به اجرا گذاشته شده بودند، این همه را استبدادیان تصدی می‌کردند. کارنامه به خواننده امروز خود امکان می‌دهد شدت این جنگ را برآورد کند و در یابد چرا همچنان شدت دارد؛ امروز می‌بیند که آن روز حق با بنی‌صدر بود: در کشور در موضع زیرسلطه، بدون اقتصاد مصرف و رانت محور، استبداد وابسته بازسازی نمی‌شد؛

۴. دست‌یافتن بردستگاه بانکی، به خصوص، بانک مرکزی و وزارت نفت، هدف اول رانت‌خواران حامیان آنها در دولت است. بدین‌خاطر بود که برای تغییر رئیس بانک مرکزی و تبدیل این بانک به بانکی که اکنون هست و نقش‌ها که اینک دارد، لایحه‌ای به مجلس بردند با عنوان «لغو فرامین همایونی!» بدین‌خاطر بود که، در عمل، تعیین وزیر نفت به «رهبر» اختصاص یافت و گروه‌های مستقر در سرای دولت، از نفت و ارز سهم یافتند و بیشترین ارز در دست «خصولتی» قرار گرفت و...؛

۵. ملاتاریا به گرفتن و محکوم کردن فعالان بسنده نمی‌کرد؛ «شکار انسان» را نیز رویه کرده‌بود: هر هفته، ۱۲۰۰ عمل مسلحانه برضد گروه‌های سیاسی و اعضای آنها، انجام می‌گرفت. در واپسین روز، روزی پیش از آن‌که خمینی و دستیاران او مرحله آخر کودتای خزنده را بعمل درآوردند، او از بنی‌صدر خواست هشت گروه سیاسی را محکوم کند. بنابر طرح محرمانه، قرار بر حزب واحد مأمور مهار جامعه بود. بعد از کودتای خرداد ۶۰، هاشمی رفسنجانی مدعی شد که هرچا انقلاب شده، حزب واحد تصدی دولت را در دست گرفته‌است. اما این حزب خود مزاحم از کار درآمد و با پیشنهاد سران آن، به دستور خمینی منحل شد. نقش آن را حزب سیاسی مسلح، یعنی سپاه پاسداران برعهده گرفته‌است. خواننده امروز، هشدار نسبت به این خطر را در کارنامه می‌یابد و در می‌یابد چرا جنگ بر سر کثرت‌گرایی و دو حق از حقوق انسان و حقوق

شهروندی او، یکی حق اختلاف و دیگری حق اشتراک، جنگی سخت بود و هست و باید در آن پیروز شد تا که مردم سالاری استقرار بجوید؛

۶. مبارزه با سانسور و تفتیش عقاید و ایستادگی در برابر به انحصار درآمدن وسائل ارتباط جمعی، اجتناب ناپذیر بود. واپسین صحنه تا کودتای خرداد ۶۰، صحنه توقیف فله‌ای روزنامه‌هایی بود که به انحصار در نیامده بودند. در دوران شاه، بنی‌صدر تمامی انواع سانسورها را یافت و در کتاب تعمیم امامت و مبارزه با سانسور، در اختیار نسل آن روز قرارداد. در روزهای اول بعد از سقوط رژیم شاه، روزنامه‌ای تحقیق در باره سانسور را انتشار نیز داد. از هدفهای روزنامه انقلاب اسلامی، یکی مبارزه با سانسور بود و هست. در حال حاضر که وسائل ارتباط جمعی گسترشی یافته‌اند که آن روز، نداشتند، تولید انبوه «خبر دروغ» (نظر و قول و داده و اطلاع دروغ) و انتشار آنها، جامعه‌ها را گرفتار گیجی کرده‌است، جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها بیشتر از آن روز اهمیت دارد. جنگ بر سر جریان آزاد اندیشه و... جنگی بس سخت بود و امروز سخت‌تر است. کارنامه گزارش می‌کند روش‌هایی را که در این جنگ بکار رفته‌اند. آن روشها، همچنان بکار می‌روند. بدین‌خاطر است که جریان آزاد اندیشه‌ها و... بطور کامل قطع نشده‌است و این امید هست که این جریان آزادی کامل خود را بازیابد؛

۷. دانشگاه‌ها بطور خاص و علم بطور عام هم از صحنه‌های بزرگ جنگ داخلی بود. تقدم مکتب بر علم و تخصص که استبدادیان رویه کردند، تنها بکار تصرف مقامهای کلیدی توسط کم دانش‌ها نمی‌آمد، وسیله توجیه «اسلامی‌کردن دانشگاه و دانشهای اجتماعی» نیز بود. مهم‌تر از آن، کاربردی که به علم و فن باید داد، نیز مایه نزاع بود. کاربردی که رژیم هم اکنون به دانش و فن می‌دهد همان‌است که قدرت به این دو نیروی محرکه می‌دهد: ترکیب با زور و پول و دیگر نیروهای محرکه و بکاربردن ترکیب در تخریب.

پس از انتخابات ریاست جمهوری، «محروم کردن رئیس جمهوری از پایگاه خود»، (بنابر «نوار آیت»)، بنابراین، تعطیل دانشگاه‌ها، به بهانه انقلاب فرهنگی در دستور کار قرارگرفت. تقسیم دانشگاهیان و مردم کشور به مکتبی و نیمه مکتبی و بی‌تفاوت و ضد مکتبی و ضرورت تصفیه دانشگاهها

از ضد مکتبی، دست‌آویز استبدادیان در تعطیل دانشگاه بود. از این‌رو، جنگ بر سر دانشگاه و علم و رابطه این دو با دین، یکی دیگر از جنگ‌های سخت شد. بحث آزاد را هم تعطیل کردند زیرا می‌دانستند شکست قطعی خواهند خورد. چرا که علم و دین دو کارکرد دارند و یکی نمی‌تواند جانشین دیگری بگردد. در حقیقت، علم تا با زور یا حق و فن و پول و ... ترکیب نشود، کاربرد پیدا نمی‌کند و کار دین توجیه بکار بردن این یا آن ترکیب است.

پس از آن‌که بدستور خمینی دانشگاه‌ها را تعطیل کردند و «شورای انقلاب فرهنگی» را تشکیل دادند - تا کودتا، بنی‌صدر مانع عمل آن شد زیرا تشکیلش و مأموریتش خلاف قانون اساسی بود -، در مقام‌گریز از بار مسئولیت سنگین آن، باوجود سندی که «نوار آیت» بود، دروغی ساختند - این دروغ در داخل کشور ساخته شد از این‌رو از آن اطلاع حاصل و بدان پرداخته شد - که بنابراین، دانشگاه‌ها با موافقت رئیس جمهوری تعطیل شده‌اند. نوار دوم آیت که می‌گفت طرح تعطیل دانشگاه شکست خورد و «بنی‌صدر موفق شد سوار موج بشود»؛ این بار طرحی ریخته‌ایم که پدر بنی‌صدر هم حریف آن نمی‌شود. این بود که فرصت برای شکست استبدادیان در جنگ برضد دانشگاه و علم مغنم شمرده شد و نه تنها در کارنامه این دروغ - ولو باوجود نوارها بدان نیاز نبود -، بلکه سمینار دانشگاه ترتیب داده شد و، در آن، بنی‌صدر ماجرای تعطیل دانشگاه‌ها را به تفصیل بازگفت و تلاش خویش را در جلوگیری از آن شرح داد؛

۸. دستگاه قضائی در حکومت بازرگان تصفیه شد و سرانجام، کشور یک دستگاه قضائی سالم یافت. در بیرون آن، بر وفق طرح محرمانه، «دادگاه انقلاب» با صفت «موقت» تشکیل شد. وقتی قانون اساسی به اجرا گذاشته شد، رئیس جمهوری برآن شد این «دادگاه» را تعطیل کند. آقای خمینی مخالفت کرد. نه تنها این «دادگاه» دائمی شد، بلکه قوه قضائی نیز به انحصار درآمد و وظیفه‌اش که دادن حق به حقدار است، «حفظ نظام» شد. برخلاف قانون اساسی، خمینی رئیس و دادستان کل دیوان کشور را منصوب کرد و رئیس منصوب به تبدیل قوه قضائی به دستگاه سرکوب مشغول شد. بر رئیس جمهوری، ستون‌پایه‌های استبداد فراگیر شناخته بودند و او می‌دانست که قوه

قضائی یکی از این ستون پایه‌ها و در شمار مهم‌ترین‌ها است. بدین‌خاطر، در کارنامه به قوه قضائی و عامل سلب امنیت گشتن و ستون‌پایه استبداد وابسته شدنش مرتب پرداخته می‌شود. امنیت قضائی برای مردمی که همواره از منزلت محروم بوده‌اند، واجد بیشترین اهمیت است. از این‌رو، جنگ بر سر استقلال آن، جنگی سخت بود. امروز این جنگ سخت‌تر است چرا که رژیم نهادهای خود را پابرجا کرده‌است؛

۹. این واقعیت که مجلس وسیله کودتا شد، یادآور مجبورکردن نمایندگان مجلس پنجم توسط رضاخان به پایان‌دادن به سلطنت قاجار، برخلاف قانون اساسی، است. رضاخان کودتا کرده بود و یک کودتاچی بود که نمایندگان را ناگزیر می‌کرد برابر حکم او رأی بدهند و خمینی موقعیت خود را از جنبش همگانی مردم ایران، داشت و مرجع تقلید بود و نه یک افسر قزاق، با این‌حال، او نیز، اصول راهنمای انقلاب و قانون اساسی که خود رأی دادن به آن را واجب شرعی خوانده بود را زیرپا گذاشت و با تحمیل مجلس قلابی، آن‌را وسیله اجرای طرح کودتای خزنده کرد؛ بنابر یادداشتهای هاشمی رفسنجانی، او به مجلس دستور داد کار بنی‌صدر را تمام کند. بدین‌سان، امر واقعی که وسیله کودتا شدن مجلس است، شکل جدیدی به خود گرفت. در کارنامه و در نامه‌ها به خمینی، مجلس ضعیف مجلسی خوانده می‌شود که آلت فعل است و به دستور عمل می‌کند و مجلس قوی مجلسی برآمده از رأی واقعی مردم، بنابراین، مستقل و آزاد و حافظ قانون اساسی و حقوق شهروندان و مانع پیدایش گرایش به استبداد توسط قوه مجریه، توصیف می‌شود. خمینی مجلس را «بالا تر از همه» خواند، نه برای آن‌که بدان اهمیت بدهد، بلکه برای این‌که آلت فعل خود برضد رئیس جمهوری بگرداند و گرداند. او نیز می‌دانست ولایت مطلقه فقیه بدون مجلسی که نقشی بیشتر از آلت فعل نداشته باشد، استقرار نمی‌یابد. این شد که با نقد روش و اتخاذ روش صحیح، جنگ برسر مجلس دست نشانده، جنگی شدید شد. امروز که مجلس نقش آلت فعل را هم، جز در موارد اضطراری (تصویب قرارداد وین در ۲۰ دقیقه!) ندارد، نه تنها آن جنگ ادامه دارد، بلکه نسل امروز، به اهمیت پیروزی در این جنگ بیشتر پی می‌برد.



۱۰. وجود احزاب و سازمانهای متعدد ترجمان اصل کثرت آراء، با استبداد آن‌هم از نوع وابسته نمی‌خواند چه رسد به استبداد فراگیر. در استبداد فراگیر، یک حزب بمثابه وسیله‌ای از وسائل مهار جامعه، حق حیات ندارد. بدین‌خاطر بود که احزاب و سازمانهای سیاسی نیز باید تعطیل می‌شدند. برابر طرح محرمانه، نظام تک حزبی باید برقرار می‌شد. تنگ کردن عرصه بر سازمان‌ها و احزاب سیاسی، همه روزه بود و معارضه خمینی با احزاب و سازمانها، هر روز، آشکارتر می‌شد. بدین‌سان، بر سرسازمان‌ها و حزب‌های سیاسی نیز جنگ درگرفت. خمینی تا آنجا پیش رفت که در ۲۵ خرداد ۶۰، گفت: «جبهه ملی از امروز، مرتد است». در واپسین پیام توسط برادر زاده او، از بنی‌صدر خواسته بود هشت سازمان و حزب سیاسی را محکوم کند.

در روزهای پس از سقوط رژیم شاه، بوی استقرار «فاشیسم مذهبی» به مشام می‌رسید. بنی‌صدر، خطر را احساس کرد و از نمایندگان احزاب و سازمان‌های چپ دعوت کرد در جلسه‌ای برای چاره‌اندیشی، شرکت کنند. دو تن بیش نیامدند. توسط آن دو تن، به همه آنها هشدار داد که بنای استبداد بنام دین، در حال ساخته شدن است. هرگاه تقلا برای تصرف قدرت را که بدان توانا نمی‌شوید، رها نکنید و در دفاع از استقلال و آزادی متحد نگردید، زود است که استبدادیان شما را به قصاب‌خانه خواهند سپرد. واپسین کوشش او ایجاد جبهه وسیع در بهار ۶۰ نیز بجایی نرسید و آمد بر سر احزاب و سازمانهای سیاسی، آنچه آمد.

بدین‌ترتیب بود که دفاع از سازمانها و احزاب سیاسی برعهده رئیس جمهوری شد. در کارنامه، یکی از صحنه‌های جنگ داخلی، صحنه جنگ بر سر سازمانها و احزاب سیاسی است. این جنگ همچنان ادامه دارد بی آن‌که سازمانها و احزاب سیاسی نقش موضوع جنگ بودن را رها کنند!؟

۱۱. «نهادهای انقلاب» که صفت «موقت» می‌داشتند و با تصویب و اجرای قانون اساسی، باید منحل می‌شدند، هم موضوع و صحنه‌ای از صحنه‌های جنگ بود. تمرکز قدرت و وسیله این تمرکز شدن این سازمانها، از امرهایی است که بطور مداوم، در کارنامه به آن پرداخته شده‌است. می‌دانیم که هم در اجرای طرح امریکایی گروگان‌گیری و هم در ایفای نقش «بازوی نظامی» خمینی و هم در

کودتای خرداد ۶۰ و هم از آن زمان تا این زمان، «نهادهای»، بخصوص سپاه و دادگاه انقلاب، بمتابه وسیله، نقش اول را برعهده داشته‌اند.

انقلاب که تغییر ساختارها با هدف ناممکن کردن بازسازی استبداد وابسته‌است، انجام نگرفت و در عوض، ستون‌پایه‌های جدید ساخته و بر ستون‌پایه‌های پیشین افزوده شدند. شگفتا! انقلابی که، در آن، گل بر گلوله پیروز شد، اینک، پاسداری از آن نه کاری شد که تغییر ساختارها است، بلکه کاری گشت که تشکیل «نهادهای انقلاب» و سپردن پاسداری انقلاب به آنها است. چرا؟ زیرا استبداد جدید بدون ایجاد ستون پایه‌های جدید، بناکردنی نبود و استبداد فراگیر نیاز قطعی به این ستون پایه‌ها دارد. کتاب غائله چهارده اسفند در ۱۰۰۰ صفحه، نه تنها سندی ماندگار از تبدیل قوه قضایی به آلت فعل استبدادیان است، بلکه گویای نقش این ستون پایه‌ها در کودتای خزانده‌ای است که واپسین مرحله آن، در خرداد ۱۳۶۰ انجام گرفت. در حال حاضر، این ستون پایه‌ها در جنگ با مردم ایرانند؛

۱۲. ارتش بطریق اولی صحنه جنگ بود: ترس از کودتایی نظیر کودتای ۲۸ مرداد، توجیه‌گر تأسیس سپاه بود. بنابر صورت جلسه‌های شورای انقلاب، «نیاز انقلاب به بازوی نظامی» نیز علت دومی شد. سران ارتش موضوع تصفیه‌های هرچه وسیع‌تر شدند و دستگیری و زندانی کردن افسران، کار همه روز بود. کودتای نوژه دست‌آویز آوردن طرح انحلال ارتش از سوی رهبری حزب جمهوری اسلامی به شورای انقلاب شد. مخالفت قاطع رئیس جمهوری مانع از انحلال ارتش شد. باوجود این، دادگاه انقلاب و سپاه را به جان ارتش انداختند. وقتی عراق به ایران حمله کرد، افسران و درجه‌داران لشکر خوزستان درزندان بودند. در طول جنگ نیز شعار این بود: «ما آن پیروزی را که با این ارتش بدست آید نمی‌خواهیم»، تضعیف روحیه نظامیان کار روزانه استبدادیان بود. هم برای جلوگیری از پیروزی در جنگ و هم برای کودتا. سازش پنهانی (اکتبر سورپرایز) این امر را ناگزیر می‌کرد.

بدین‌سان، عراق وقتی به ایران حمله کرد که ارتش ایران متلاشی بود. تجدید سازمان ارتش زیر ضربات دو دشمن، یکی داخلی و دیگری خارجی و پرکردن خلاء اسلحه و مهمات، با آفریده‌های راه‌بردی و کاربردی ارتشیان و دست بالا

را پیدا کردن در جنگ، این است آن رویداد که سران هشت کشور مسلمان، معجزه‌اش خواندند. یک دلیل از دلایل کودتا در خرداد ۶۰، این معجزه بود. از جمله به دلیل نیاز ملاتاریا به ضعیف کردن ارتش و تمام کردن جنگ در شکست، او با انگلستان و آمریکا و اسرائیل در ادامه جنگ، هم‌سود شد؛

۱۳. شهروند باید حقوق و فعال باشد، یا تکلیف‌مند و مطیع باشد، بسا صحنه اصلی جنگ داخلی بود. فیلسوفان واضح «ولایت مطلقه» و روحانیان مسیحی که این «ولایت» را از آن پاپ شناختند و بساط ولایت مطلقه پاپ را گسترده کردند، بنا بر این پایه ساخته‌اند که جمهور مردم از خود رأی ندارند و به گوسفند می‌مانند و چوپان چوب بدست می‌باید که گله را از گزند گرگان حفظ کند. فقدان اسلحه و مهمات لازم، فرصتی ایجاد کرد تا رئیس جمهوری، همه روز، از استعداد های انسان و خلاقیت او و اهمیت وجدان به حقوق و به خود بمثابة دارنده مجموعه‌ای از استعدادها و ضرورت حضور فعال مردم در صحنه، سخن بگوید. تکرار کنم که فعال شدن افراد نیروهای مسلح در جبهه‌ها و ابتکارها و ابداع‌ها آفریده‌های راه‌بردی و کاربردی آنان خلاء کمبود اسلحه و مهمات را پرکرد و سرنوشت جنگ را تغییر داد. پس از یک دوران طولانی که، در آن، به ایرانیان می‌قبولانند توان ابتکار نیز ندارند، اینک ایرانیان خویشتن را بمثابة خلاق، کشف می‌کردند. وقتی این قسمت از کارنامه با کارهای این زمان متفکران غرب مقایسه شود که این روزها چاره را در وجدان انسان به حقوق و خلاقیت خود می‌دانند، مشاهده می‌شود که، نزدیک به نیم قرن پیش، در ایران آن روز، وجدان به حقوق و استعداد های خویش، به بوته تجربه نیز سپرده شده است. کشف خود بمثابة خلاق است که توضیح می‌دهد چسان مبارزه مستمر ایرانیان با دیکتاتوری ملاتاریا و ناتوان شدن ملاتاریا از استقرار استبداد فراگیر، از جمله حاصل فعال و خلاق شدن ایرانیان و جنگ سرنوشت در تمامی جبهه‌ها بود و هست؛

۱۴. امرهای بالا و امرهایی که در زیر فهرست می‌شوند، خواننده را از این واقعیت آگاه می‌کند که ولایت مطلقه فقیه، طرح استبداد فراگیر است. بنابراین، می‌باید تمامی ستون‌پایه‌های این استبداد ساخته می‌شدند. استبدادیان به این کار موفق نشدند. چرا که به یمن روشی که کارنامه آن را به ایرانیان می‌شناساند و در

جنگ‌ها بکار رفته‌اند و می‌رود، ملاتاریا از بنای استبداد فراگیر ناتوان شد. این جنگ ادامه دارد تا برخورداری ایرانیان از حقوق پنج‌گانه و به اجرا درآمدن قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه. پیشنهادکنندگان این قانون تردید ندارند که جبهه جنگ‌ها را تا پیروزی ترک نخواهند گفت.

نقد دین، دین بمثابه بیان قدرت و جعل ولایت فقیه در آن و هشدار نسبت به این واقعیت که قدرت، دین را از خود بیگانه می‌کند، روشی است که نخست در کارنامه بکار رفته‌است. این روش، از آن پس، بطور مداوم، بکار می‌رود. بدین‌سان بود که اسلام خود نیز عرصه جنگ شد. استبداد بنام دین و بدون اختیار انحصاری بر دین، ناممکن است. از این‌رو، در کارنامه، امر مهمی که هنوز هم از آن غفلت می‌شود، مرتب خاطر نشان می‌شود: تمرکز قدرت و وسیله توجیه قدرت شدن دین، سبب از خود بیگانه شدن دین توسط قدرت می‌گردد و کار را به جایی می‌رساند که «اسلام بی یال و دم و اشکم می‌شود». مقایسه خمینی با لنین (ولایت مطلقه فقیه با دیکتاتوری پرولتاریا با تصدی «حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر» بنابر تعریف لنین و اعلان اصول راهنما پیش از انقلاب و بلااجرا گذاردن آنها بعد از زمامدار شدن و...) و تشریح نقش «رهبر» در از خود بیگانه گرداندن مداوم دین و مرام، در کارنامه انجام می‌گرفت.

بدین‌سان، در جنگ بر سر استبداد فراگیر، پیروزی نسبی بدست آمد؛ در روسیه، استالین موفق به ایجاد استبداد فراگیر گشت و در ایران، نه خمینی و نه جانشین او به این کار توانا شدند. کامل کردن این پیروزی تحقق می‌یابد با از میان برداشتن استبداد فراگیر؛

۱۵. از امرهای واقع مستمر، یکی نگاه‌داشتن کشور در مهلکه تجزیه است. «اقلیت‌های قومی» همواره وسیله استبدادیان در توجیه استبداد بمثابه حافظ وحدت کشور بوده‌اند. در ایران دوران جنگ، «اقلیت‌های قومی» از دو سو تحریک می‌شدند: خمینی و دستیاران او؛ خمینی حتی حاضر نبود، در ازای زمین گذاشتن اسلحه، تأمین بدهد و رژیم صدام و قدرت‌های بیگانه، امریکا و انگلیس و استبدادهای وابسته منطقه صدام را به حمله به ایران برانگیخته بودند. آتش‌بیار جنگ شدن در کردستان، پیش از حمله عراق به ایران، هدفی

جز این نداشت که حمله قوای صدام به ایران با موفقیت کامل روبرو شود. در زمان جنگ نیز بخشی از قوای ایران در کردستان، گرفتار بود.

دانستنی است که «پوتین‌های خود را از پا در نیاورید تا...» نیز دروغی نبود که در ایران ساخته شده باشد. زیرا روشی که یافتن تناقض‌های دروغ است، بکار می‌رفت و بکار می‌رود. این دروغ در داخل ساختنی نیز نبود زیرا سند، هم نوار و هم نوشته، موجود بود و مردم کشور هم سخنان بنی‌صدر را در سال‌روز انقلاب در حضور جمعیتی چنان عظیم، شنیده و خوانده بودند. اگر هم دروغ‌سازان به خود یارای ساختن این دروغ را می‌دادند، درجا، در کارنامه به آن پرداخته می‌شد. در عوض، در کارنامه، مرتب نقش آنها که «در سنج جنگ افروزی کردند» و پیش مرگ‌های صدام شدند، خاطر نشان می‌شود و به آنها اخطار می‌شود که در برابر وطن و مردم وطن مسئول هستند؛

۱۶. ساختارهای دستگاه اداری و قوای مسلح برجا بودند؛ زیرا انقلاب که تغییر ساختارها است انجام نگرفته بود. اما افراد قشرباز و «طبقه سرمایه‌دار» وابسته به درآمد نفت که پهلوی‌ها می‌ساختند، رفته بودند و «طبقه جدید» بسیار حریص و سخت رانت‌خوار، خلاء را پر می‌کرد و دستیار استبدادیان در جنگ‌های داخلی می‌شد. طرفه این‌که حکومت رجائی عامل تنگ کردن عرصه بر تولید کنندگان می‌گشت. بودجه‌ای که ۳۵ میلیارد دلار آن (معادل ۱۱۹ میلیارد به دلار امروز، آنهم برای جمعیتی حدود ۳۷ تا ۳۸ میلیون نفر که جمعیت آن روز ایران بود) باید از محل فروش نفت تحصیل می‌شد، هم مایه قوت گرفتن «طبقه جدید» می‌گشت و هم بازسازی اقتصاد مصرف و رانت محور را آسان می‌کرد. این «طبقه جدید» نقش ستون پنجم را در سطح جامعه، هم برای دشمن متجاوز و هم برای ملاتاریا در برچیدن بساط مردم‌سالاری، بازی می‌کرد. استبدادیان و افراد طبقه جدید شبکه‌های تار عنکبوتی را برای مهار دولت و جامعه تشکیل می‌دادند. کارنامه خواننده را از چند و چون نقش این شبکه‌های این طبقه انگل، در شگفت‌انگیزترین جنگ تاریخ، آگاه می‌کند؛

۱۷. در طول تاریخ، تحمیل موقعیت اجتماعی دون انسان به زنان را نهادهای سیاسی و اقتصادی به دستگیری نهاد دینی، تصدی کرده بودند. تکرار کنیم که

در انقلاب، خمینی ناگزیر شد منزلت برابر زن و مرد را بپذیرد و اعلان کند. اما استقرار «دیکتاتوری ملاتاریا» بدون سلب منزلت از زن میسر نمی‌شد. استبدادیان می‌دانستند که سرکوب زنان وسیله مهار جامعه نیز می‌شود. در حقیقت، سرکوب زنان و اقلیت‌های قومی و دینی و سیاسی، همواره وسیله مهار جامعه بوده‌است. بدین خاطر بود که استقلال و آزادی زن، بنابراین، رهایی او از نقش‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که در نظام اجتماعی قدرت محور، یکی دیگر از میدان‌های جنگ بود. بنابر کارنامه، این میدان یکی از میدان‌های جنگ اصلی و همه روزه و بدون توقف بود. «دزدیدن» کتاب زن و زناشویی نوشته بنی‌صدر در راه چاپخانه، یکی از کارهای استبدادیان بود. سانسور همه دیگر نقدهای از خود بیگانه کردن دین در آنچه به منزلت زن مربوط می‌شود وسیله ایجاد جو ترس و سنگین‌کردن هرچه بیشتر آن و وضع قانون و جلوگیری از تصدی مقام‌هایی که ملاتاریا «مقام ولایتمندی» می‌خواند و... کارهای دیگر بودند و هستند؛

۱۸. برای «دیکتاتوری ملاتاریا»، درجا، «نسل انقلاب» مشکلی شد که باید از میان برداشته می‌شد. بخصوص که آن نسل تمایل صریح خود را به متحقق شدن انقلاب از راه تغییر ساختارها و به عمل درآمدن اصول راهنمای انقلاب، بخصوص در نخستین انتخابات ریاست جمهوری اظهار می‌کرد: نامزد استبدادیان کمتر از ۴ درصد رأی آورد. آن نسل گفت و به صراحت: این او بود که خودانگیخته به جنبش درآمد؛ نه تنها دنباله‌رو روحانیان قدرتمدار نبود، بلکه اینان بودند که دنباله‌رو آن نسل شدند. خمینی خود نیز گفت: او پیرو مردم است.

باوجود نفعی نداشتن نسل انقلاب در جنگ و سرکوب، از آن زمان تا این زمان، رژیم از گسترش پایگاه اجتماعی خود همچنان ناتوان مانده‌است. جنگ از میان برداشتن این نسل را بسیار آسان می‌کرد. پیش از آن، سرکوب شدید و برانگیختن موج‌های مهاجرت استعدادها، با حکم «به جهنم که می‌روند»، روش کار شد. ادامه جنگ برای حل «مسئله نسل انقلاب» ضرور بود. بدین‌سان، نیاز انگلستان و امریکا و اسرائیل به طولانی کردن جنگ (قول آلن کلارک وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاچر) و نیاز ملاتاریا به حل «مسئله نسل

جوان» انطباق جستند و در جنگی که هشت سال بطول انجامید، آن نسل نفله شد. بدین خاطر بود که «نسل انقلاب» و نسل جوان یکی از میدان‌های دو جنگ، یکی با استبدادیان و دیگری با قوای مهاجم صدام شد. کارنامه گزارش این جنگ بسیار سخت نیز هست.

۱۹. بن‌مایه اندیشه‌های راهنمای نسل انقلاب، وطن و وطن‌دوستی بود: از منظر باورمندان به اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی، تقدم ایرانیت بر اسلامیت و یا اسلامیت بر ایرانیت، که دست ساخت قدرتمداران بود، جای خویش را به همراهی ایرانیت و اسلامیت می‌سپرد (بر اصل موازنه عدمی که مدرس و مصدق طرح کردند و بنی‌صدر بسط داد) بدین معنی که ویژگی‌های ایرانیت، در اسلام پذیرفته و بیان شده‌اند. از دیدگاه باورمندان به دین‌ها و مرامهایی که در ایران گرونده داشتند و گروندگان آنها به استقلال و آزادی باورداشتند نیز، ویژگی‌های ایرانیت پذیرفته باوردینی (زردشتی، یهودی، مسیحی و... و مارکسیسم و لیبرالیسم و...) یا مرامی آنها بود. بدین‌سان، همه ایرانیان، به استثنای وابسته‌های بیگانه، در وطن دوستی، بنابراین، در استقلال و آزادی، اشتراک می‌جستند. اما تضاد این اشتراک با استبداد وابسته، کامل است. از این‌رو، نه تنها اسلامیت بر ایرانیت مقدم شد، بلکه استبداد وابسته، از زبان خمینی، گفت: «ملی‌گرایی کفر است!» بود و نبود ایران فاقد اهمیت و «اسلام عزیز» اما میان تهی، یعنی دین ستم‌دیده‌ای که محکوم به توجیه استبداد ولایت مطلقه فقیه است، هدفی می‌شود که بخاطر آن، جان و شرف و وطن را باید داد. بدین‌سان، این میدان، میدان بزرگ جنگ بود و هست، نه تنها با ملاتاریا که با دو رأس دیگر مثلث زورپرست نیز. نظرهای خمینی در باره تقدم اسلام، از جمله بر ایرانیت، گویای تقدم مطلق قدرت بر دین است: در خرداد ۴۲، او جانبدار تقدم اسلام است؛ در انقلاب، او استقلال و آزادی را از ویژگی‌های اسلام و وطن دوستی می‌شناسد و در مقام معمار استبداد، ملی‌گرایی را کفر می‌خواند!

کارنامه گزارش این جنگ، جنگ سرنوشت، است؛

۲۰. استبداد وابسته بدون سازمان ترور و چماقداری، فاقد یکی از مهم‌ترین ستون‌پایه‌های خود می‌شود. تاریخ انقلاب شهادت می‌دهد که ترور، در جریان انقلاب، توسط ملاتاریا روش شد. برابر خاطرات دکتر یزدی، خمینی اجازه

ترور برخی از سران ارتش را نیز داده بود. اما این درجریان تصرف دولت بود که سازمان ترور و چماقداری شکل می‌گرفت. پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و ورود او و دوستانش به میدانهای جنگ‌های سرنوشت، ترور او نیز در دستور کار سازمان ترور قرارگرفت. مبارزه با سازمان ترور و چماقداری، هم در دوران ریاست جمهوری (در ۱۴ اسفند ۵۹، در همان حال که چماقداران مأمور شده بودند، اجتماع بزرگ را بر هم زدند، دو تن نیز مأمور ترور بنی‌صدر شده بودند) و هم از آن بدین‌سو، ادامه دارد. در کارنامه، خواننده می‌خواند که نزدیک به اتفاق آرای (۹۸/۵ درصد) مردم تهران چماقداری را محکوم می‌کردند. باوجود این، پس از کودتا، سازمان ترور و چماقداری گسترش یافت و مأمور ایجاد خفقان، در درون و برون مرزها شد و هست. در کتاب غائله ۱۴ اسفند، ملاتاریا نه تنها می‌پذیرد که چماقداران و مأموران سلاح بدست را سازمان داده‌است، بلکه در توجیه کار خود، می‌گوید: اگر این کار نمی‌شد، «نظام ولایت فقیه» نیز برقرار نمی‌گشت.

اطلاع بر ترور و چماقداری بمثابة امر واقع مستمر، بر خواننده کارنامه درک در معرض ترور و خطر مرگ بودن بنی‌صدر و همکاران او را آسان می‌کند. این گروه بر حقوق ایرانیان استوار ایستاده بودند و ایستاده‌اند، در همه جنگها، حضور داشتند و همه روز، در خطر مرگ بودند. باوجوداین، همچنان، در میدانهای جنگ تا امروز مانده‌اند و همچنان مصمم هستند تا پیروزی کامل بمانند؛

۲۱. در انقلاب ایران، گل بر گلوله، بنابراین، خشونت‌زدایی بر خشونت‌گرایی پیروز شد. ادامه دادن به خشونت‌زدایی تغییر ساختارها و زندگی حقوندی، بمعنای عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌های با حقوق را ایجاب می‌کرد. چنین خشونت‌زدایی بازسازی استبداد وابسته را غیر ممکن می‌گرداند. بدین‌خاطر است که باوجود قواعد خشونت‌زدایی در قرآن و حق صلح که از حقوق ذاتی حیات هر انسان و هر جامعه‌ای است، خمینی خشونت‌گرایی را رویه کرد و تا تقدیس خشونت پیش رفت؛ او یکی از عوامل تعیین کننده‌ای شد که آتش خشونت را به جان کشورهای مسلمان انداختند و انقلاب ایران را با خشونت‌گری هم هویت کردند.



پیشنهاد کنندگان رویارویی گل و با گلوله، از راه اهدای گل به ارتشیان، به دنبال سقوط رژیم شاه، برای این که خشونت، در عرصه‌ها سیاسی و مرامی و اجتماعی بی‌محل شود، بحث آزاد را تأسیس کردند و به ترویج خشونت‌زدایی پرداختند. نتایج حاصل از بحث‌های آزاد و خشونت‌زدایی، ملاتاریا و دو رأس دیگر مثلث زورپرست را به تعطیل بحث‌های آزاد برانگیخت. کارنامه گزارش صحنه جنگ با خشونت‌گرایان و خشونت‌زدایی است که تا امروز، زمان پیشنهاد حقوق پنج‌گانه و قانون اساسی بر پایه این حقوق و دربردارنده قواعد خشونت‌زدایی، ادامه دارد و همچنان تا نجات زندگی طبیعت و انسان و همه دیگر جانداران که گرفتار جهنم خشونت هستند، ادامه می‌یابد.

۲۲. تأمل در میدانهای جنگ بالا و میدان‌های جنگی که در زیر شرح خواهند شد، بر خواننده معلوم می‌کند که کشاندن «رهبر» به سرای قدرت و زندانی کردنش در آن، از راه، برانگیختن او با گشودن جبهه‌های جنگ و تصدی فرماندهی در جنگها که حاصل آنها خیانت و جنایت و فساد هستند، اجتناب ناپذیر می‌شود. بدیهی است که «رهبر» باید عقل قدرتمدار داشته باشد و در شمار کسانی باشد که نه پندار و گفتار و کردار خود را با اندیشه راهنما که اندیشه راهنما را با پندار و گفتار و کردار قدرت محور خویش سازگار می‌کند. ولایت مطلقه فقیه یعنی تابعیت مطلق دین از قدرت؛ به قول خمینی تقدم حکومت فقیه بر احکام دیگر دین. با وجود این، تمرکز قدرت در او و نقشی که جنگ در همه میدانها به قصد استقرار استبداد فراگیر پیدا می‌کند، او و توسط او اندیشه راهنما را در معرض از خودبیگانگی روزافزون، قرار می‌دهد و او تا آخر، یعنی نماد جنایت و خیانت و فساد شدن، می‌رود. این امر، امر واقع مستمر و جهان شمول است. هیچ رهبری که عنان خویش را به دست قدرت سپرده باشد، نیست که قدرت او را از خود بیگانه و بدست او مرام را از خود بیگانه نکرده باشد.

بدین خاطر بود که وقتی بنی‌صدر گفت هیچ کس از خطا مصون نیست، خمینی به او گفت: قصد او این بوده است که تقصیر به گردن خمینی بنهد و او را خطاکار جلوه دهد. خواننده کارنامه در کارنامه می‌خواند: نباید قدرت در یک شخص متمرکز شود؛ اگر قدرت در رئیس جمهور هم متمرکز بگردد، او،

در مستبد، از خود بیگانه می‌شود. بدین‌خاطر بود که در مجلس کودتاچی، دو جرم از جرم‌های بنی‌صدر، یکی مخالفت با ولایت فقیه و دیگری مخالفت با «امام» شدند و تمرکز قدرت در خمینی، ولایت مطلقه فقیه را که به قول منتظری از مصادیق شرک و در واقع انکار خدا و دین است، ناگزیر گرداند؛

۲۳. در صحنه‌های جنگ، تنها یک رأس از سه رأس مثلث زورپرست، حاضر نبود. دو رأس دیگر مثلث زورپرست نیز حاضر بودند. ایستادگان بر اصول استقلال و آزادی، در هر دو جنگ، جنگ‌های داخلی و جنگ با قوای صدام، با مثلث زورپرست روبرو بودند. حزب توده نقش معلم حزب جمهوری اسلامی را به خود داده بود و شعار «سپهسالار پینوشه ایران شیلی نمیشه» را در دهان افراد این حزب می‌نهاد و فدایی خلق، نماد استقلال و آزادی را ناپلئون بناپارت ایران می‌خواند و رأس وابسته به آمریکا و انگلیس، به ترتیب دادن کودتای نوژه و کشاندن قشون بیگانه به کشور بسنده نکرده، اینک، بنی‌صدر را «دشمن اصلی» می‌خواند و دستیار ملاتاریا با به راه انداختن شدیدترین جنگ تبلیغاتی برضد بنی‌صدر بود. کارنامه رویارویی مداوم با مثلث زورپرست و قدرتهای حامی آن را نیز گزارش می‌کند؛ خواننده امروز را آگاه می‌کند چرا پیشنهادکنندگان قانون اساسی برپایه حقوق پنج‌گانه، همچنان در جنگ با مثلث زورپرست هستند. آن مطالعه بالینی او را آگاه می‌کند که ادامه حیات ایران بمثابه کشوری مستقل و آزاد، با شهروندانی حقوند، بدون شکست این مثلث و صحنه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را ترک گفتن اینان، نا ممکن است. ضعف امروز این مثلث گویای پیروزی در حال کامل شدن آزادگان ایران بر این مثلث است؛

۲۴. اما قدرتهای حامی مثلث زورپرست نیز در جنگ داخلی و خارجی حاضر و نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. برابر اسناد، آمریکا برانگیزنده صدام به حمله به ایران بود؛ در همان‌حال، نامزدهای ریاست و معاونت ریاست جمهوری حزب جمهوری‌خواه، به دستکاری کسانی چون کیسینجر و راکفلر، با خمینی و دستیاران او معامله پنهانی بر سر به تأخیر انداختن آزادی‌گروگانها تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ازای دریافت اسلحه (اکتبر سورپرایز) را انجام می‌دادند. حکومت تاچر، جنگ را در سود انگلستان و غرب می‌دانست و

اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم می‌آورد و سفیر رژیم «اتحاد جماهیر شوروی»، در تهران، حمایت از بنی‌صدر را مشروط به پذیرفتن سه شرط می‌کرد (حمایت نکردن از جنبش مقاومت مردم افغانستان و رهاکردن بررسی طبقه جدید در «شوروی» و پیمان امنیت خلیج فارس با شرکت روسیه) و دبیر کل حزب توده بنی‌صدر را تهدید می‌کرد اگر نپذیرد، روسیه شوروی از خمینی و حزب جمهوری اسلامی حمایت خواهد کرد. چون بنی‌صدر شرطها را نپذیرفت، حزب دست‌نشانده روسیه دستیار ملایان در بنای دیکتاتوری ملاتاریا شد. هر سه قدرت همه کار می‌کردند که جنگ با پیروزی ایران پایان نپذیرد و تا ممکن است ادامه پیدا کند. کارنامه و «ناگفته‌ها»، تشریح روابط پنهانی، در نامه‌ها به خمینی و در کتابهای خیانت به امید و سیاست امریکا در ایران و گروگانگیری و ایران گیت، گفته شدند. این مطالعه‌ها حضور این سه قدرت را در شکست‌انگیزترین جنگ تاریخ گزارش می‌کنند. اسناد سری نیز که انتشار می‌یابند، همه مصدق آن گزارش هستند.

نسل امروز بدون آگاهی بر نقش این سه قدرت، نمی‌تواند سر از چند و چون کودتا بر ضد انقلاب درآورد و نمی‌تواند دریابد چرا آنها که انقلاب را فرآورده خود و نسل انقلاب می‌دانستند، حاضر نشدند و همچنان حاضر نیستند میدانهای جنگ بدین گستردگی را ترک کنند و چرا تردید ندارند پیروز می‌شوند و تاریخ که می‌سازند شهادت خواهد داد اینان، کسانی هستند که میدانهای جنگ را ترک نگفته و پیروزی را اجتناب‌ناپذیر کرده‌اند؛

۲۵. حضور مثلث زورپرست و قدرت‌های بیگانه در بعدها‌ی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی حیات یک ملت، جز این معنی نمی‌دهد که دولت استبدادی و وابسته؛ در نتیجه، جامعه گرفتار پویایی‌های نظام سلطه‌گر - زیرسلطه است. از جمله این پویایی‌ها، دو پویایی تبعیض‌ها و نابرابری‌ها هستند. استبدادیان جدید بر نابرابریها و تبعیض‌های بجا مانده از رژیم پهلوی، می‌افزودند. چشم‌گیرترین نابرابریها، نابرابری در توزیع درآمدها و نمایان‌ترین تبعیض‌ها، تبعیض بسود روحانیان دولتی و به زیان همه دیگر مردم، حتی به زیان روحانیانی که تن به دولتی شدن نمی‌دادند، تبعیض بسود «مکتبی» و به زیان دانش و دانشمند، تبعیض بسود مرد و به زیان زن، تبعیض بسود کارفرما و

به زیان کارگر، تبعیض بسود پاسدار و به زیان ارتشی، تبعیض بسود اعضای حزب جمهوری اسلامی و به زیان همه دیگر فعالان سیاسی، تبعیض... این تبعیض‌ها نه تنها هم‌اکنون نیز وجود دارند، بلکه بر کم و کیف آنها افزوده شده‌است.

اما پویایی‌هایی که جامعه در موضع زیرسلطه گرفتارشان است، جامعه را گرفتار پویایی مرگ می‌کنند. کارنامه شهادت می‌دهد که آن روز، نه تنها رئیس جمهوری و همکاران او با نابرابریها و تبعیض‌ها مبارزه می‌کرده‌اند، بلکه وضعیت امروز ایران و وضعیت بعد از امروز ایران را در صورت بازسازی شدن استبداد وابسته، می‌دیده و نسبت به آن، بطور مداوم هشدار می‌دادند.

۲۶. از تبعیض‌ها یکی تبعیضی بود که بسود «رهبر» و به زیان روحانیان، حتی مراجع تقلید برقرار می‌شد. هنوز تبعیض بسود او و به زیان دین از پرده بیرون نیفتاده بود. اما تجاوزهای روزمره به جان و مال مردم، به این عنوان، که بهنگام استقرار نظام جدید، وقوع این‌گونه امور اجتناب‌ناپذیر است، توجیه می‌شدند. این توجیه‌ها را خمینی خود نیز در پاسخ روحانیان بلند پایه می‌کرد. اما این تبعیض در تضاد بود با رفتار پیامبر (ص) و علی (ع). در مقام توجیه، سخن از «بسط‌ید» ولی‌امر بمیان می‌آمد. خمینی به نامه یک روحانی که او را بخاطر نقض مکرر قانون اساسی، انتقاد کرده بود، پاسخ داده بود که عمل بر خلاف قانون اساسی - که او خود رأی به آن را تکلیف شرعی گردانده بود -، خلاف شرع نیست. حالا دیگر، خمینی برای خود ولایت مطلقه قائل بود اما زمان را مناسب علنی کردن آن نمی‌دید. تا انتشار کارنامه و ورود به ابتلی، خلفا که انجام می‌گرفتند را به خود نسبت نمی‌داد و حتی می‌گفت به من مربوط نیست. در مورد اعدام و شکنجه و... می‌گفت: راضی نیستم کسی این‌کارها را به من نسبت بدهد. اگر کسی این کار بکند، در قیامت از او شکایت می‌کنم. بدین‌خاطر بنا بر این گذاشته شد که هیچ جنایت و خیانت و فساد مسکوت گذاشته نشود؛ تا اگر او بی‌اطلاع بود، جلوگیری شود و اگر نه، ناگزیر شود از پس پرده بدرآید و خود را نشان بدهد.

اگر این میدان جنگ در شمار گسترده‌ترین میدان‌ها بود و درکارنامه، مرتب از پویایی فساد، مرتب به سلطه قدرت بر دین که سبب فساد دین و دولت،

مرتب به خطر تمرکز قدرت، مرتب به سنجیدن شخص به حق و نه حق به شخص، مرتب... پرداخته می‌شد، بخاطر پویایی فساد ناشی از سلطه قدرتمدار بر دین و بسط ید او بر جان و مال و ناموس مردم بود. آن میان‌تهی کردن دین و این فساد همه جانبه امروز، حاصل پویایی فساد آن روز تا امروز و از این روز تا وقتی است که ایرانیان از این نظام رها شوند.

۲۷. «مصدق از اسلام سیلی خورد»، اعتراف خمینی به ایفای نقش در کودتای ۲۸ مرداد بود. اما کاری بسیار مهم‌تر از آن بود: محروم کردن جامعه از الگو/بديل استقلال و آزادی بود و هست. این امر که استبداد ضد شخصیت و استبداد کش است، امر واقعی، مستمر و جهان شمول است. اما این در ایران است که شخصیت و استبدادکشی ابعادی گسترده دارد. چنان گسترده که ملک‌الشعراى بهار را بر آن می‌دارد بنویسد: (کتاب احزاب سیاسی) در ایران کرمی هست که کارش تباه کردن استبداد است. این کرم به جان استبداد می‌افتد و تا می‌خواهد بشکفتد، تباهاش می‌کند. اگر خود او را نتواند خراب کند، اطرافیان او را به جانش می‌اندازد تا خرابش کنند. از این‌رو، اندک شمارند، استبدادهایی که از پس کرم شخصیت و استبدادخوار بر می‌آیند و می‌مانند. این کرم جز استبداد که از رأس تا قاعده هرم اجتماعی را در بر می‌گیرد نیست. وجود استبداد نافی استبداد است؛ از این‌رو، استبداد استبدادکش می‌شود. دوران پهلوی و دوران ولایت مطلقه فقیه، اقوی دلیل بر استبدادکشی استبداد. کارنامه گزارش می‌کند که نه تنها نمادهای استقلال و آزادی موضوع و هم یکی از میدان‌های جنگ بودند، بلکه حفظ استبدادهای نظامی و غیر نظامی که از راه ابتکار و خلق می‌شکفتند، نیز، کاری بغایت سخت بود. رئیس جمهوری پذیرفت که نخست‌وزیر و وزیران کسانی باشند با دانش که قدر استبدادهای خویش را شناخته و آنها را پرورده باشند ولو مخالف با او باشند؛ استبدادیان نپذیرفتند چرا که گفتند و صریح: مقام‌ها را باید کسانی تصدی کنند که مطیع باشند!

۲۸. بهمان نسبت که طبقه جدید شبکه‌های تار عنكبوتی خویش را می‌گستراند، زمینه پیدایش و رشد مافیاهای نیز آماده می‌شد. این بعد از کودتای خرداد ۶۰ بود که مافیاهای پوشش از دست دادند و «پدر خوانده»ها مشخص شدند. دیرتر،

مافیاهای نظامی - مالی شکل گرفتند. این مافیاهای فرآورده و فرآورنده ترکیب زور و فساد و پول و علم و فن و این و آن نیروی محرکه دیگر هستند که در تنظیم رابطه‌ها بقصد به حداکثر رساندن بهره‌کشی، به شیوه‌های گوناگون، بکار می‌رود. هراندازه نظامی استبدادی‌تر و تمرکز قدرت در رأس هرم اجتماعی بیشتر، مافیاهای بزرگ‌تر. در جامعه‌های سرمایه‌داری، قلمرو مجاز را شبکه خانواده‌های سرمایه‌دار تصدی می‌کنند و قلمرو غیر مجاز (مواد مخدر و همه دیگر قاچاق‌ها و سفیدکردن پول و بخشی از بازار فرآورده‌های مشتق) را مافیاهای در اختیار دارند.

با تصرف دولت توسط استبدادیان، مافیاهای نیز شکل می‌گرفتند و بر اقتصاد و سه قوه چنگ می‌انداختند. بنابراین، موضوع جنگ و یکی از مهم‌ترین میدان‌های جنگ می‌شدند. ولایت مطلقه فقیه چون مجازانگاری اختیار مطلق بکاربردن زور معنی می‌دهد و «رهبر» را مجاز می‌کند اگر حکمی از احکام دین، مانع بود، «بطور موقت» به حال تعلیقش درآورد، نیازمند شبکه‌های تار عنکبوتی روابط شخصی قدرت می‌شود. بدین‌خاطر، خمینی نه تنها نمی‌توانست اختیار مطلق بکاربردن زور را در جلوگیری از پیدایش مافیاهای بکاربرد، بلکه بکاربردن زور ایجاد این مافیاهای را ناگزیر می‌کرد: زور از فساد جدایی‌ناپذیر است. کارنامه پیدایش مافیاهای بمثابه غده سرطانی و نقش ویران‌گر آن را در طول زمان، گزارش می‌کند و نسبت به آن هشدار می‌دهد.

۲۹. از فرق‌های تنظیم رابطه‌ها با حقوق یا با قدرت، یکی این است که در اولی، انسان و جاندار و طبیعت و نیز اشیاء منزلت ثابت دارند و در دومی، این منزلت را ندارند. به تدریج که کودتای خزنده پیش می‌رفت، منزلت انسان و مالکیت و منزلت جاندار و طبیعت و اشیاء نیز از میان بر می‌خاست. استقرار ولایت مطلقه فقیه، بدون سلب منزلتها بمثابه برخورداری از حقوق و تضمین این برخورداری، ناممکن بود. این است که مالکیت شخصی یعنی مالکیت بر کار و مالکیت خصوصی که پذیرفته فقه بود و هست، بی‌ثبات می‌گشت و این بی‌ثباتی، اقتصاد تولید محور را ناممکن و تکیه بودجه دولت بر تولید داخلی را که از مبانی مردم سالاری است، محال می‌گرداند. بدین‌خاطر تسلط ملاتاریا بر بودجه و وابستگی اقتصاد مصرف محور به بودجه و بودجه به اقتصاد مسلط،

هم موضوع و هم میدانی از میدان‌های اصلی جنگ بی‌مانند بود. از این‌رو، در کارنامه بمثابه مطالعه بالینی، به بودجه و منابع آن و به ضرورت استقلال آن از اقتصاد مسلط و به مالکیت شخصی و تابعیت مالکیت خصوصی از مالکیت شخصی و ثبات منزلت مالکیت، بطور مداوم پرداخته می‌شود. اقتصاد مصرف محور امروز و این واقعیت که مالکیت تابعی از جای مالک در سلسله مراتب قدرت است، به سخن روشن، این امر که نه حیات انسان و نه مالکیت او بر کار و حاصل کار واجد منزلت است و مالکیت تابع بی‌چون و چرای جای مالک در سلسله مراتب قدرت، بنابراین، بی‌ثبات است، بیانگر واقعیت دیگری است که آن استبداد وابسته است. این استبداد تک پایه نیز در نظام منطقه‌ای و جهانی، تابع تعادل ناپایدار قوا است و نمی‌تواند ثبات بجوید. از این‌رو، جنگ در این میدان، جنگ بر سر حیات اقتصادی، بنابراین، زندگی در استقلال و آزادی، زندگی حقوند، بود و هست. و

۳۰. چشم‌پوشی خمینی از قدرت و چشم‌پوشی او از حقوق، هم از ویژگی‌های استبداد و مستبد فراگیر است و هم مسبب وضعیتی است که ایران امروز در آن است. بنابر صورت جلسات شورای انقلاب، بنی‌صدر بی‌ثباتی خمینی را انتقاد می‌کند. خمینی نوزده اصل را بمثابه اصول راهنمای انقلاب و هدفهایی که برعهده می‌گرفت متحققشان کند، در حضور جهانیان، اعلان کرد. پس از آن‌که خود را نشسته بر اریکه قدرت دید، نه تنها آن اصول را بر زبان نیاورد که گفت آنها را از راه مصلحت گفته است و حالا هم خلاف آنها را می‌گوید. خلاف آنها را گفت و کرد. اما او تنها نبود. همه آنها که تصرف قدرت را هدف کرده‌اند و زور را وسیله رسیدن به هدف، ناگزیر، چشم بر حقوق بسته‌اند؛ بسا حقوق را نفی نیز کرده‌اند. در مجلس اول، جرائم دوازده گانه‌ای که برای رئیس جمهوری برشمردند، همه طرفداری او از حقوق و اصول راهنمای انقلاب ایران و یا مخالفت او با ستون پایه‌های قدرتی بودند که استبدادیان ایجاد می‌کردند.

این انعطاف‌ناپذیری استبدادیان، در آنچه به قدرت مربوط می‌شد و می‌شود و آسان چشم‌پوشیدن آنها از اصول و فروع مرام راهنما و حتی ضد آنها گفتن و کردن، ویژگی استبداد فراگیر است. این ویژگی است که واقعیت پوشیده را لو

می‌دهد. واقعیت پوشیده این است: از منظر عقل قدرت‌مدار، سلطه قدرت بر مرام مطلق است. چراکه اگر جز این بود، هیتلر و استالین و ... و خمینی می‌باید نسبت به مرام انعطاف‌ناپذیر و نسبت به قدرت، انعطاف‌پذیر می‌بودند. خمینی تا آنجا رفت که حکومت خود را مقدم و حاکم بر احکام دین خواند.

اما دریدن پرده و عیان‌کردن واقعیت نه کاری آسان است. ورود به میدان جنگی سخت و بسا سخت‌ترین جنگها است. چراکه از منظر جمهور مردم نیز، چشم پوشیدن آدمی از قدرت، امری بسیار نادر است؛ حال این‌که چشم پوشیدن از مرام و خلاف اصول و فروع آن عمل‌کردن، امری عادی است. هنوز در هیچ جامعه‌ای قدرت از خود بیگانه ساز مرام، مقصر شناخته نشده‌است، در عوض، جنایت و فساد و خیانت‌کاری قدرت به مرام نسبت داده شده‌است و می‌شود. مردمان، هم‌چنان، واقعیت را وارونه می‌بینند. واقعیت این است که انسانها در رابطه قوا، پندار و گفتار و کرداری را انجام می‌دهند و مرام خود را مأمور توجیه آن می‌کنند. از خود نیز نمی‌پرسند: آیا اول عمل و آنگاه به مرام برای توجیه عمل مراجعه کرده‌اند و یا نخست به مرام مراجعه و برطبق آن عمل کرده‌اند؟ هرگاه انسان‌ها بدانند پیشقدم شدن در ورود به روابط قوا، بدون اصالت و تقدم مطلق بخشیدن به قدرت ناممکن است، می‌توانند بر این واقعیت نیز وجدان بیابند که، در رابطه با قدرت، مرام تنها در توجیه رابطه انسان با قدرت، محل عمل پیدا می‌کند. بدین‌سان، نقشی که قدرت در تنظیم فعالیتها و رابطه‌ها پیدا می‌کند، دین یا مرام وابسته به خود را به از خودبیگانی مستمر محکوم می‌کند. بدین‌خاطر است که قدرتمدار نسبت به قدرت و توقعات آن بی‌گذشت می‌شود و «حفظ نظام را اوجب واجبات» می‌گرداند و در چشم پوشیدن از اصول و فروع مرام، نه تنها اندازه نمی‌شناسد، بلکه ارتکاب جنایت و خیانت و فساد و رسمی کردن دروغ و... را ناگزیر نیز می‌گرداند:

۳۱. از امرهای واقع مستمر و جهان شمول، یکی دیگر، رابطه انسان با دین یا مرام است: دین یا مرام برای انسان است و یا انسان برای دین یا مرام؟ قدرت چون نمی‌تواند بگوید انسان برای قدرت است، دین یا مرام را پوشش خود می‌کند و گفته می‌شود: انسان برای دین است. خمینی «انسان برای دین است» را دست‌آویز تجویز دروغ و بهتان و جاسوسی و... کرد. مشاور رئیس جمهوری



را به جاسوسی او گمارد و در توجیه این فعل حرام، به او گفت: دیگران بخاطر اسلام جان می دهند شما آبرو بدهید؛ بعد هم، به شهادت «صحیفه های نور» بخاطر «حفظ اسلام»، ارتکاب محرمات را جایز گرداند.

بدین خاطر رابطه دین و مرام با انسان، یکی از مهم ترین میدانهای جنگ بود و هست. درکارنامه به افشای این دروغ پرداخته می شود:

• چون حقوق ذاتی حیات انسان هستند و چون قدرت از تضاد قوا و حیات ستانی پدید می آید، هیچ انسانی نمی پذیرد که بخاطر قدرت خلق شده است. زیرا تناقض این ادعا که انسان خلق شده است تا که بخاطر قدرت قربانی شود، فاحش است. هرانسانی، درجا، این تناقض فاحش را به چشم عقل می بیند. زیرا با حیات او در تناقض است؛

• بدین خاطر که قدرت با حیات و حقوق ذاتی آن در تضاد است، خود نیز نیازمند توجیه است. چون قابل توجیه به حق نیست، مصلحت جانشین حق و حاکم بر حق می شود؛

• چرا خمینی در نوفل لوشاتو نگفت آنچه می گوید نه بدین خاطر است که حق می پندارد و بدانها باوردارد، بلکه بنابر مصلحت، برزبانشان می آورد؟ زیرا درجا بی اعتبار می شد. بدین سان، در نوفل لوشاتو، اسلام برای انسان بود. در تهران، انسان برای اسلام شد؛

• رابطه عمل با اندیشه راهنما (خواه دین و خواه مرام غیر دینی)، هر انسانی را از دو رابطه، یکی رابطه عمل به قدرت و دیگری رابطه اندیشه راهنما با قدرت آگاه می کند. توضیح این که انسان دو نوع تصمیم می گیرد و عمل می کند: یک نوع آن، تصمیم و عمل مستند به اندیشه راهنما و انطباق عمل با اندیشه راهنما است و نوع دیگر تصمیم و عمل بدون مراجعه به اندیشه راهنما و انطباق دادن اندیشه راهنما با تصمیم و عمل است. دومی تصمیم و عملی به ضرورت قدرت فرموده است. زیرا، به ضرورت، بدون نادیده گرفتن آنچه تصمیم گیرنده و عمل کننده حق می داند، ممکن نیست تصمیم گرفت و عمل کرد. راستی این است که تصمیم و عمل خارج از حق، تصمیم و عملی است که زور یکی از عناصر ترکیب کننده آن است. قرآن، فراوان، بر تابعیت عمل از ایمان تأکید می کند. باوجود این، خمینی و دستیاران او بانی عمل بدون مراجعه به دین و انطباق دین

با عمل شدند (ولایت مطلقه فقیه که از «مصادیق شرک است») و سرانجام، او به این کار رسمیت بخشید و مجمع تشخیص مصلحت تشکیل داد. کار این مجمع این است که هر تصمیم ناسازگار با احکام دین را، هرگاه مصلحت اقتضا کند، قانون بگرداند. بدین سان، اندیشه راهنما قربانی اول قدرت و قدرتمداری است.

• چرا نمی‌گویند بخاطر قدرت می‌شود دروغ گفت اما می‌گویند بخاطر دین یا مرام، می‌شود دروغ گفت؟ زیرا همگان، همه روزه، در معرض روابط قوا هستند و می‌دانند دروغ زبان رسمی قدرت است و اگر کسی بگوید بخاطر قدرت دروغ می‌گوید، همگان او را فریبکار و دغلكار خواهند شناخت. بدین خاطر، قدرت را با دین یا مرام می‌پوشانند و می‌گویند: بخاطر دین یا مرام می‌شود دروغ گفت، جاسوسی کرد و... این تناقض آسان شناسایی نمی‌شود از جمله به این دلیل که اغلب انسان‌ها همین کار را می‌کنند و در توجیه آن می‌گویند: مصلحت این‌طور ایجاب کرد! حال آن‌که

• هرگاه دین یا مرام برای انسان باشد، باید حقوق را دربرداشته باشد و انسان بتواند به آنها عمل کند و کمال جستن زندگی دلیل بگردد بر درستی دین یا مرام. اما اگر انسان برای دین یا مرام شد، دین یا مرام قالبی می‌شود که انسان باید، در آن، قالب‌گیری شود. قالب‌گیر کیست؟ آلت فعل‌های قدرتمند. بدین سان، دین و مرام در دست دولت جبار وسیله توجیه خود و نیز قالبی می‌شود که، قدرت بنابر نیازهای خود، مرتب تغییرش می‌دهد و انسانها را مجبور می‌کند به این قالب در آیند و انسانهای نگون بخت باید چون موم مدام شکل و محتوی عوض کنند.

شگفتا! چرا انسانها از خود نمی‌پرسند: انسان برای دین یا مرام است، بدین معنی<sup>۱</sup> که انسان باید بخاطر دین یا مرام، هر چه دارد و خود را نیز در اختیار دین یا مرام سالاران بگذارد، آلت فعل قدرت شدن است و یا خدمت به دین یا مرام؟ اگر این پرسش را از خود کنند، در می‌یابند که جز در رابطه با قدرت، انسان بکاربردی نیست. در حقیقت، وقتی گفته می‌شود بخاطر دین باید جان داد، باید دروغ گفت، باید جاسوسی کرد، باید... پس باید رابطه قوایی باشد که، در آن،

باید جان و یا... داد. برای مثال، از مشاور فرهنگی رئیس جمهوری خواسته شده بود جاسوسی کند و قول و فعل او را به خمینی گزارش کند. این گزارشها در تنظیم رابطه قوای خمینی با بنی‌صدر کاربرد پیدا می‌کردند و حاصل این رابطه، قدرت خمینی بر بنی‌صدر می‌شد. بدین‌سان، انسانی که مشاور فرهنگی رئیس جمهوری بود، جز در رابطه با قدرت، بکاربردنی نبود. پس، انسان برای دین است دروغ بزرگی است. بدین دروغ، قدرتمدارها دین یا مرام را توجیه‌گر قدرت و آن را از حقوق خالی و از توجیه‌گرهای قدرت پر می‌کنند. این از خود بیگانه کردن تا میان تهی شدن کامل دین یا مرام ادامه می‌یابد.

• صدور جواز ارتکاب جرم و جنایت برای دین یا مرام، تناقض‌گویی آشکاری است: اگر به کسی بگویند: بخاطر حق به ضد حق عمل کن، بر می‌آشوبد. پس از چه رو، بخاطر دین که دروغ را گناه کبیره می‌داند و جاسوسی را ممنوع می‌کند، دروغ گفتن و جاسوسی کردن واجب می‌شود؟ دین روش کرامتمندتر شدن است چرا انسان در نمی‌یابد که از دست دادن آبرو و کرامت، دشمنی با دین است و نه دوستی با آن؟ این پرسش را هرکس از خود بکند، درجا در می‌یابد که این تنها در رابطه قوا است که دروغ و جاسوسی و... کاربرد دارد. رابطه‌ای که حقوق تنظیمش می‌کند، دروغ و جاسوسی و... و آدم‌کشی، کاربرد پیدا نمی‌کنند. بنابراین، کسی که بنام دین یا مرام دروغ می‌گوید و جاسوسی می‌کند و... و آدم می‌کشد، آلت فعل قدرت و ضد دین یا مرام است.

بدین‌خاطر، ضد اخلاق و ضد فرهنگ قدرت، آن‌هم در پوشش دین و مرام (استبداد ملاتاریا بنام دین و استبدادهای دیگر بنام مرام)، صحنه جنگ بود و هست. غفلت انسانها از حقوقشان سبب شده‌است که سرتاسر جهان، همواره، صحنه این جنگ بزرگ باشد.

۳۲. در یادآوری میدانهای جنگ، خاطرنشان شد که چون انقلاب انجام نگرفت و پویایی‌هایی که جامعه زیر سلطه‌گرفتارشان بود، به دستگیری «طبقه جدید» با شتاب و شدت بیشتری نیروهای محرکه حیات جمعی و فردی مردم ایران را ویران کرد، ایران امروز در این وضعیت است. پس، اینک، خواننده

می‌داند چرا انقلاب خود، موضوع و میدان جنگ و جنگی شدید بود و هست. در حقیقت، استبدادیان در کار تصرف دولت، نه تنها به نسل انقلاب که با خود انقلاب نیز مسئله داشتند. از دید خمینی و دستیاران او، انقلاب او را جانشین شاه کرده بود و حالا دیگر «باید برود». زیرا انقلاب بمعنای متحقق شدن اصول راهنمای آن و تغییر ساختار دولت و بازشدن نظام اجتماعی، استقرار ولایت مطلقه فقیه را ناممکن می‌کرد. بدین‌خاطر، استبدادیان با امریکا و انگلیس و اسرائیل و دولتهای دست‌نشانده، در از کارانداختن چرخ انقلاب، هم‌سود و هم‌داستان شدند.

تغییر موضوع از «رهبر انقلاب» به «رهبر ضد انقلاب» با ورود به ایران آغاز شد. در حکم انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری، خمینی به دو منبع مشروعیت استناد می‌کند: اقبال مردم به او و «ولایت شرعیه» او. بطور روزافزون، مردم بی‌نقش و تحت مهار شدند و «ولایت شرعیه» ولایت مطلقه گشت. انقلاب نیز که تغییر نظام اجتماعی و حقوق‌شدن شهروندان ایران و استقلال و آزادی بمعنای خارج شدن از نظام‌های جهانی و منطقه‌ای و کشوری سلطه‌گر - زیرسلطه بود، با کودتای خزنده، جای به ضد انقلاب سپرد و انقلاب چماق شکن خود چماق شد و همچنان چماق است.

در کارنامه، جنگ بر سر انقلاب، جنگی همه‌روزه است. این جنگ با کودتای خرداد ۶۰ متوقف نشد و همچنان ادامه دارد. بر نسل امروز است که خود را از این «عیب ملی» که هرکار را در نیمه رهاکردن است، مبری کند و بداند انقلاب وجدان به حقوق و استعدادها و فضل‌های خویش و عمل کردن به حقوق و فعال‌کردن خود بمثابه استعدادها و فضل‌ها است و بلادرنگ دست بکار موفق کردن انقلاب بگردد تا چون نسلهای پیشین، نسل نیمه تمام نگردد. سی و دو میدان جنگ برشمرده، که هریک جنگی بزرگ است، اگر امروز، برجا نباشند، حتی اگر این میدان‌ها بزرگتر و جنگها سخت‌تر نشده باشند، نسل امروز حق دارد کارنامه را بمثابه مطالعه بالینی، مطالعه‌ای مربوط به گذشته تلقی کند. اما اگر این میدانها وجود دارند که دارند و جنگها سخت‌تر شده‌اند، بر او است که کارنامه و نیز کتابهایی چون حقوق پنج‌گانه و قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه و استقلال و آزادی را سلاح خویش کند و وارد این میدان‌ها

شود. صلح حقی از حقوق انسان است و بر هر انسان است که بر حقوق خویش وجدان یابد و بدانها عمل و از آنها دفاع کند. میدان اصلی، هریک از ما انسانها هستیم. در این میدان است که می‌توانیم در هر سی و دو جنگ پیروز بگردیم و حق صلح را بازیابیم.

نسلی که از راه این نوشته وارد کارنامه بمثابه مطالعه بالینی می‌شود، در می‌یابد چرا بنی‌صدر بطور مداوم، تأکید می‌کند: صحنه ایران، صحنه‌ای برای حضور کوتوله‌ها نیست، صحنه‌ای برای حضور پهلوان‌ها است. چرا بطور مداوم از «حماسه انسان» و از «معجزه انسان» ایرانی در جنگی سخن می‌گوید که آن را شگفت‌انگیز توصیف می‌کند. آنها که در این صحنه مانده‌اند، بجا است به خود بمثابه پهلوانان بیالند و بدانند که پیروزی در صحنه اصلی آدمی را الگو/امام استقلال و آزادی و حقوندی می‌کند و او را ضامن پیروزی ایرانیان، بلکه جهانیان در همه جنگها می‌گرداند. آنها و همه انسانهایی که می‌خواهند داوطلب ورود در این جنگها بگردند، سزا است بدانند که قدرت‌مدار و قدرت محور توانایی پهلوان شدن را ندارد. چراکه قدرت را نمی‌توان بکار نبرد و بمحض بکاربردن، بکاربرنده زندانی سرای قدرت می‌گردد. همه قدرت‌مدارها که قدرت را محور فعالیت‌های خود می‌کنند، نه تنها خود به دنبال فرصت، و اگر نبود، ایجاد فرصت، برای بکار بردن قدرت هستند، بلکه دیگران نیز، برای آنها فرصت ایجاد می‌کنند. بدین‌سان، هر قدرتمدار و قدرت محوری، خود و دستیارانش و دیگران، با ایجاد فرصت اعمال قدرت، او را در سرای قدرت زندانی و صادرکننده تجویز خیانت و جنایت و فساد می‌گردانند. از این‌رو، آنها که ایستاده‌اند و آنها که می‌خواهند به حق قیام کنند و وارد شگفت‌انگیزترین جنگها بگردند، باید مشی پهلوانی کنند: عقل را مستقل و آزاد و دل را از ایران و مردم ایران دوستی پرکنند؛ وجدان به حقوق و عمل به حقوق و تنظیم رابطه‌ها با حقوق را روش زندگی کنند؛ وفای به عهد را تمرین کنند و مدام بر توانایی‌های خویش بیفزایند. زندگی در خور انسان، خصوص انسان ایرانی، زندگی پهلوانی است و وارد این زندگی بگردند.

ابوالحسن بنی صدر  
۱۷ مرداد ۱۳۹۹

## توضیح تنظیم کننده

همراه با نسل جوان فریاد می کشیدیم استقلال ، آزادی و خواهان عدالت بودیم و گریزان از خشونتها و فسادها و در فردای تغییر استبداد به آزادی عطش تحول و رشد برای تمامی مردم و وطن داشتیم.

خمینی در پاریس وعده ها می داد و از آزادی و استقلال و رشد ایران و حقوق سخن می راند و خود را متعهد می کرد به اینکه روحانیت در حکومت شرکت نخواهد کرد و او به قم می رود و در سیاست دخالت نمی کند . نسل قدیم با عملکرد روحانیت در دوران مصدق ، نگران از آینده و نقش ملایان در قدرت بودند . پدرم بارها می گفت که ملایان آنچه را نمی دانند، می خواهند به مردم یاد بدهند!! و اگر خمینی به وعدههایش عمل کند و در تحول کشور دخالت نکند می شود ایران را ساخت .

جوانان عاشق تغییر و شکوفایی وطن، خمینی را متعهد به تعهداتش می دانستند . گفته می شد که مرجع به تعهد خود وفا می کند . هر روز تعهد جدیدی از او شنیده می شد.

آزادیهای زن و مرد و احزاب و گروهها را یک به یک بر می شمرد . در استقلال طلبی ، روحیه می داد و نوید ایرانی سربلند که نه شرقی است و نه غربی که باز تاب شعاری بود از دهان مردم فریاد می شد را تکرار می کرد. انقلاب شروع تحول برای تغییر زیر ساختهای استبداد به استقلال و آزادی است .

متاسفانه و بر خلاف وعدههای داده شده از طرف خمینی در فرانسه ، بعد از آمدن وی به ایران ماشین اعدام به دستور وی به حرکت آمد . بسیاری فکر می

کردند ، او مثل پیامبر که وقتی به مکه وارد شد عفو عمومی داد ، همه را عفو می کند . متأسفانه او دادستانهای خون ریز را بر قدرت نشانند و جنایت بر جنایت افزوده شد.

در آن زمان طرز تفکر بنی صدر برای نسلی همچون من که خواهان استقلال و آزادی و برابری و رشد ایران بود چراغ راهنما گردیده بود.

من با نظراتش در سن ۲۲ سالگی آشنا شده بودم . او خود را متعهد و مسئول می شناخت و برنامه برای ایرانی آزاد و مستقل داشت . بنی صدر در دیدگاه دینیش اعتقاد به هستی محض داشت و از دگمهای فقه تکلیف مدار و خشونت طلب بدور بود و در کتبش راه و روش زیست بدون خشونت در توحید را می آموخت . با روشهای پیشنهاد وی زندگی انسان از هر گونه خشونت رها می گردید و با مهربانی تکرار میکرد: هر کس خود خویشتن را هدایت می کند

دفاع از آزادیها و استقلال کشور و دفاع از احزاب و گروهها و دفاع از حقوق همگان و برنامه ایران سبز در نوشته ها و سخنان و عمل او روزانه مشاهده می شد.

در تاریخ هر کشور لحظه های حساس تاریخی وجود دارد که مورخین می گویند صدای آزادی خواهی شنیده نشده است و بر سر آن ملت آمده آنچه نباید می آمد . در تاریخ آلمان معروف است که یک خبرنگار به مردم هشدار داد که صدای پای فاشیسم می آید و با افشاگری خود در این راه جان داد . مورخین می گویند چرا آن زمان مردم و مخصوصا روشنفکران بجای شنیدن صدای بر حق این خبرنگار ذوب در قدرت شدند و به دلایل مختلف با او همصدا نگردیدند . نتیجه اینکه جهان با خشونت هیتلر تغییر نمود و به بشریت و طبیعت جنایتها شد.



کتاب حاضر شهادت بر نسلی است که منتخب او هر روز به مردم گزارش می دهد که استبداد در شکل جدید و بر روی زیرساختهای استبداد گذشته دارد بازسازی می شود. خواننده با مطالعه روزانه گزارشات رئیس جمهوری به مردم، متوجه عمق فاجعه بر خورد استبدادیان حاکم بر کشور با منتخب و سخنگوی مردم برای محقق شدن اهداف انقلاب می گردد.

جنگ در دو جبهه کاملاً واضح شرح داده شده است. جنگ با ارتش عراق و جنگ در داخل کشور با کسانی که عطش رسیدن به قدرت به آنها بهانه برای هر نوع جنایتی را می داد.

گزارش روزانه بر خورد منتخب و سخنگوی حق طلبی مردم ایران برای ساخت وطن و کسانی که برای رسیدن به قدرت در زیر عبای ولایت فقیه خود را پنهان کرده و روزانه تولید خرابی و فساد و جنایت می کردند.

این کتاب به صورت روزانه هشدار به ایرانیانی می دهد که خواهان تحول بودند و بدین خاطر انقلاب کرده بودند. افشا و اعتراض رئیس جمهور با قرارداد الجزایر و افشای طرح کودتای بر ضد رئیس جمهور در نوار آیت و مخالفت با چماقداری و شکنجه و اعدام و گروگانگیری که با این عمل ایران به گروگان آمریکا در آمد و ... هشدارها به اینکه استبداد ولایت فقیه جایگزین استبداد قدیم می شود و اعتراض به کابینه رجایی و اعتراض انتخابات دور اول مجلس و تقلب در آن انتخابات، افشای شکنجه در زندانها و گزارشات روزانه از وضعیت جنگ و جبهه ها و ...

امروز که ما بعد از تجربه هستیم و به شهادت زمان و شهادت آنچه در این کتاب به عنوان "گزارشات روزانه رئیس جمهور به مردم" در اختیار شما قرار دارد، متوجه می شویم که انقلاب مردم ایران پاک و بدور از خشونت و خواهان رهایی از زور بوده است و نه انقلاب بلکه استبدادیان بودند که انقلاب

را به خشونت می آلودند . در این گزارشات خواننده متوجه صداقت و یکرنگی نویسنده گزارشات به مردم می گردد .

این گزارشات از تاریخ ۱۱ تیر ماه ۱۳۵۹ تا تاریخ ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در روزنامه انقلاب اسلامی با شعار "مژده آن بندگان مرا که به سخنها گوش فرا می دهند و از بهترین آنها پیروی می کنند " ، انتشار می یافت . قابل توجه اینکه روزنامه انقلاب اسلامی پر تیراژترین روزنامه کشور بود و خوانندگان آن بعد از خواندن روزنامه را به دیگر هموطنان می دادند تا حقایق نشر بیشتری یابد.

این مجموعه اول بار در ۵ جلد در ایران بصورت کتاب هم انتشار یافت و در ۶ جلد بصورت کتاب در سایت آقای بنی صدر بیش از دو دهه است که انتشار یافته اند.

در کتاب تیتراژ گزارشات روزانه به مردم و تیتراژ بعضی از صفحه های روزنامه به جهت اهمیت تاریخی آنها وارد شده است . در ضمن جملاتی از گزارش که پر رنگتر شده اند و تیتراژ بندها از طرف اینجانب می باشد . به مناسبت عکسهای مختلف از روزنامه و از آرشیو عکسهای جنگ در کتاب وارد شده اند.

جهت شفافیت بیشتر بعد از اتمام کار تنظیم جدید کتاب ، اینجانب ۷ مصاحبه با آقای بنی صدر انجام داده ام که به صورت ضمیمه در پایان کتاب آمده است.

۱۱ مصاحبه نیز آقای صدرات در همین زمینه با آقای بنی صدر انجام داده اند که لینک آنها را در ضمیمه آورده شده است .

امید که نسل جوان از تجربه بیاموزد و هشدارهایی که برای رهایی هموطنان داده می شود و از حقوق آنها دفاع می گردد و مدافع استقلال و آزادی وطن است را بشنود و به آنها اهمیت بدهد و در دام قدرت پرستان در اشکال

مختلف با شعارهای تو خالی نیفتند تا ما با جنبش عمومی از استبداد دینی  
حاکم بر کشور به آزادی و استقلال و جمهوری گذر کنیم.

جهانگیر گلزار

آبان ۱۳۹۹

# اولین گزارش رئیس جمهور به مردم زیر عنوان

## روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد

کارنامه چهارشنبه ۱۱ تیر ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار شنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۲۹۵

# انقلاب اسلامی

### بنی صدر باید ریشه های فساد خشکانه شود و نظام تغییر یابد

رئیس جمهور و وزیران باید ریشه های فساد خشکانه را در نظام تغییر دهند. بنی صدر در سخنرانی خود در تهران اعلام کرد که نظام فعلی را نمی تواند اصلاح کند و باید تغییر یابد. او گفت که مردم باید در این باره تصمیم بگیرند.



### لیگک دعوت آیت الله العظمی منتظری راهپیمایی در سراسر کشور برای تجدید بیعت با امام

آیت الله العظمی منتظری دعوت کرده است که مردم در سراسر کشور راهپیمایی کنند و با امام خمینی تجدید بیعت کنند. او گفت که این کار برای تقویت وحدت ملی و مبارزه با فساد ضروری است.

### قانون استخدام و عزل و نصب قضات دادگستری و دادگاههای انقلاب تصویب شد

مجلس شورای انقلاب تصویب کرد که قانون استخدام و عزل و نصب قضات دادگستری و دادگاههای انقلاب به تصویب برسد. این قانون برای افزایش شفافیت و مبارزه با فساد در دستگاه قضایی تدوین شده است.

### شغال سافارت ایران توسط دژهای سرتوسط دانشجویان مسلمان

دانشجویان مسلمان در سراسر کشور تظاهرات کردند و اعلام کردند که شغال سافارت ایران توسط دژهای سرتوسط دانشجویان مسلمان خواهد بود. این تظاهرات به دلیل اعتراض به سیاست های دولت بود.

### نماز جمعه قم

در نماز جمعه قم، امام خمینی سخنرانی کردند و به مردم توصیه کردند که با فساد مبارزه کنند و با امام خمینی تجدید بیعت کنند. او گفت که این کار برای آینده کشور ضروری است.

### روزهای رئیس جمهور چگونه می گذرد

روزهای رئیس جمهور در این کشور چگونه می گذرد؟ این مقاله به بررسی زندگی روزمره رئیس جمهور و چالش های او می پردازد. از جمله مسائل مربوط به فساد و مبارزه با آن.

### تحریف آشکار روزنامه جمهوری اسلامی

روزنامه جمهوری اسلامی در این روزها تحریف آشکار کرده است. این تحریف ها شامل تخریب شخصیت های مبارز و پنهان کردن حقایق است.

### بشایسته برای یادها

بشایسته برای یادها، این مقاله به یادآوری شهدای انقلاب می پردازد. این شهدا برای آزادی و استقلال کشور جان خود را فدا کردند.

### تذکیه و آموزش

تذکیه و آموزش، این مقاله به اهمیت آموزش و پرورش در جامعه اسلامی می پردازد. آموزش باید به گونه ای باشد که انسان را به سوی خدا و اخلاق مبارک هدایت کند.

### نوشته جدید آبریکا برای مرکز کوشش نمایان

آبریکا یک نوشته جدید برای مرکز کوشش نمایان منتشر کرد. این نوشته حاوی اطلاعاتی است که می تواند برای مبارزه با فساد در ایران مفید باشد.

### نماز جمعه تهران

در نماز جمعه تهران، امام خمینی سخنرانی کردند و به مردم توصیه کردند که با فساد مبارزه کنند. او گفت که این کار برای آینده کشور ضروری است.

### تذکیه و آموزش

تذکیه و آموزش، این مقاله به اهمیت آموزش و پرورش در جامعه اسلامی می پردازد. آموزش باید به گونه ای باشد که انسان را به سوی خدا و اخلاق مبارک هدایت کند.

## دیدارهای قبل از ظهر

صبح استاندار کردستان آمد برای شروع کارهای عمرانی پول نگرفته بود و مشکلات دیگری نیز داشت. مدتی به حل مشکلات او گذشت، بعد از تلویزیون آمده بودند برای ضبط درس درباره دیالکتیک تضاد. بعد وزیر نیرو به اتفاق دکتر جعفریان آمده بودند برای مشکل سازمان آب. در آنجا کارکنان سه روزی بود اعتصاب کرده بودند و می گفتند که قطع اضافه ها و هزینه مسکن مشکل برای کارکنان بوجود آورده. از جهت دخل و خرج زندگی. قرار شد نمایندگان آنها بعد از ظهر همان روز به دفتر من بیایند که به کارشان رسیدگی شود. مسئله تکاب مدتی وقت گرفت، ضد انقلاب حمله کرده بود و نیروهای ما را در راه تکاب بودند برای مقابله با آنها. و بعد دادستان و حاکم شرع آبادان آمد و مشکلات آبادان و اطراف آبادان و گمرک خوزستان، کالاها متروکه و نیم متروکه را که در معرض خرابیست طرح کرد و درباره آن مشکلات با آقای موسوی اردبیلی دادستان کل صحبت شد. درباره مشکلات گمرکی و بیکاری و آب و راه منطقه با استاندار خوزستان تلفنی صحبت شد. گفت هفتاد میلیون بودجه توسعه آب آبادان است و ۹۰ میلیون توسعه شبکه آب اطراف آبادان و ۵۰ میلیون برای راهسازی صرف می شود و اطلاع داد که میزان برق تولیدی ۲۰۰ هزار کیلووات ظرف یک سال افزایش پیدا کرده است. این تا ساعت ۲ بعد از ظهر به طول انجامید.

## نامه به امام و شرح وضعیت اقتصادی و کارشکنی ها

برای بعد از ناهار مشغول نوشتن نامه ای به امام شدم. ابتدا شرح دادم که دولت ما چگونه موانع روزافزونی پیدا می کند و مشکلات زیاده تر است و هم مشکل تراشیدها. شرح دادم که ما در جو یک جنک اقتصادی هستیم در خارج از آمریکا و در داخل با نیروهایی که از هر رزمی می گریزند. ما نه تنها از نظر اقتصادی با ابرقدرت آمریکا در حال نبردیم و باید تمام دستگاهها و همه افراد و گروهها

کمک کنند تا ما پیروز بشویم، بلکه با کمال تأسف یا از راه بی‌اطلاعی یا آنها که مغرضند، از راه تحریک، مشکلات اقتصادی را افزایش هم می‌دهند. جو ناامنی و خشونت را تشدید می‌کنند و تمایل به سرمایه‌گذاری و پس انداز را کاهش می‌دهند. طوری که امروز ما کمتر از یک سوم کالا و خدماتی که لازم است در اختیار می‌گیریم و در نتیجه تورم را جز از طریق معنویت و ایجاد یک جو اطمینان نمی‌توانیم مهار کنیم. علاوه بر این مشکل، ما در سطح بین‌المللی در محاصره نیروهای مخالف هستیم. دور تا دور ایران نیروهایی که ما را احاطه کرده‌اند، نیروهای موافق نیستند، نیروهای مخالف هستند. در داخل ما با ناهماهنگی‌های شدید در همه سطوح مواجهیم. دستگاه تبلیغاتی آهنگ مخالف دارد. نیروهای گروه‌های مسلح هنوز اینجا و آنجا استقرار حاکمیت دولت را دچار اختلال می‌کنند.

نظم نیروهایی که باید به وسیله آنها حاکمیت مستقر بشود برقرار نشده و کوششهایی که برای برقراری نظم و انضباط در نیروها می‌شود وسیله گروه‌های فشار عقیم می‌ماند. آن نیروهایی هم که باید حمایت کنند حمایتی ابراز نمی‌دارند و بر مشکلات می‌افزایند. دستگاههایی هم که از رژیم سابق بجا مانده آنها هم خود مشکلات عظیمی هستند و نه کمک و یار در این مبارزه داخلی و خارجی برای استقرار جمهوری اسلامی مستقل از سلطه ابر قدرتها. می‌گفتم گمان من این بود که دست کم این نیروها به موقعیت خطیر کشور توجه می‌کنند و مناقشات موسمی را اصل نمی‌گیرند و در مبارزه بر ضد سلطه امریکا دولت را یاری می‌رسانند. و در زمینه‌هایی پیشنهادهایی برای اینکه دولت بتواند از محاصره این مشکلات و موانع بیرون بیاید کردم.

## سنجش افکار عمومی راجع به بازتاب بیانات امام ( مردم تقصیر را در عهده چه مقامی می‌دانند؟ )

بعد سنجش افکار عمومی راجع به بازتاب بیانات امام را آوردند، که مردم تقصیر را در عهده چه مقامی می‌دانند. بسیار گویا بود از این جهت که دست کم برای ۸۰ درصد مردم معلوم است که رئیس‌جمهور آنها در محاصره موانع

است. از ۲۰ درصد بقیه، ۹ درصد گفته‌اند من حرف می‌زنم عمل نمی‌کنم و ۷ درصد گفته‌اند کمی تقصیر دارم و ۲ درصد هم گفته‌اند کاری ندارم. برای این عده از مردم من باید توضیح بدهم که همین کارنامه برای این است که آنها ببینند ما چه می‌کنیم و بطور روزمره در جریان کارها قرار بگیرند. اگر من نتوانم همه آنچه که می‌کنم به طور روزمره به اطلاع عموم برسانم و بسیاری از مطالب باشد که گفتم نباشد، اطمینان می‌دهم که آنچه می‌گویم حقیقت است. بعد نمایندگان من که به گنبد رفته بودند آمدند و گفتند که مشکل ناهماهنگی است میان نهادها. همان مشکلی که پیش از این گفتم خود از موانع مهم پیشرفت کار دولت است. در همین زمان آنهایی که از بلوچستان آمده بودند مشکلات ناحیه را طرح می‌کردند که از جهت اقتصادی و امنیتی و سمیناری که قرار است از هفدهم تشکیل بشود صحبت کردند و بالاخره عده‌ای از کردستان آمدند که در گذشته وسیله همین نیروهای مسلح از آنجا تارومار شده بودند. زندگی خودشان را از دست داده بودند و نظرهایی داشتند نسبت به آن استان. بعد نوبت به نمایندگان کارکنان سازمان آب و برق رسید مدتی با آنها درباره حقوق و دستمزد و اینکه پایین آمده و زندگی آنها را مشکل کرده صحبت شد و توضیح دادیم که دولت با چه مشکل اقتصادی روبروست و شرح دادیم که افزایش بودجه به یک تورم شدید میدان می‌دهد که از قابلیت کنترل می‌گریزد و عواقب بسیار ناگواری برای اقتصاد کشور دارد و توضیح دادیم با همه این که برای کارمندان و کارکنان مشکلات بوجود می‌آید ولی در مقایسه با ۳۶ میلیون مردم این کشور، سطح درآمد آنها هنوز بالاترین سطح را دارد. چون هیئت وزیران و اعضای شورای انقلاب آمده بودند و آقای اشراقی هم آمده بودند تا به مشکلات برسند دنباله بحث آنها را در عهده آقای پیرحسینی گذاشتم تا مشکل را فی المجلس حل کند و به جلسه هیئت وزیران رفتم که تا ساعت ۱۵ و ۱۱ دقیقه شب به طول انجامید.

رفتن به جلسه هیأت وزیران

در این جلسه بحث در موانع دست و پاگیر بود و قرار شد که رسیدگی بشود تا معلوم بشود در کجا گیر است تا آن گیرها از بین برود. من هنوز بر نظر خود باقی هستم و بیشتر به این نتیجه رسیدم که غالب اعتراضها اگر با این فکر با مسئله برخورد بشود که هر دستگاهی در دستگاه خود موانع کار را رفع بکند از بین خواهد رفت. اما اگر این دستگاهها بخواهند دیگران موانع کار آنها را رفع بکنند مشکل هرگز از بین نخواهد رفت. و مفصل توضیح دادم که ما در این نبرد اقتصادی با دشمن در خارج و این مشکلات در داخل بدون این که تغییر سازمان را اصل بینداریم و جو تفکر و عمل را عوض نکنیم نخواهیم توانست از محاصره مشکلات بیرون برویم. وزیاری که خدمت امام رسیده بودند از من گله داشتند که چرا گفتم مسئول کارهای وزیران نیستم و مشکلاتی که این سخن برای آنها به وجود آورده بود، البته برای آنها هم آشکار بود که مسئولیت با شورای انقلاب است و لازمه يك هیئت وزیران، هماهنگی است و اگر کوشش شده بود برای ایجاد هماهنگی و تغییر سازمان و رابطه‌ها، دستگاه خیلی سریعتر و زودتر از اینها راه افتاده بود و همه اینها همان طور که قبلاً گفتم بسیاری از وزیران با دل و جان کوشیده‌اند و البته باید تا وقتی وزیر هستند در سازمانهای اداری، دیگران در کار آنها دخالت نکنند و هیچ گروهی به هیچ عنوان حق ندارد عامریت و حاکمیت آنها را در دستگاهی که رهبری می‌کنند تضعیف کند. از لحاظ من این کار می‌تواند توطئه بزرگی باشد برای به زانو درآوردن ما در این جنگ تعیین کننده و در این موقعیت حساس. با این حال من تأکید می‌کنم که وضعیت وزیران باید از انسجام و هماهنگی درونی و هماهنگی با رئیس جمهوری برخوردار باشد تا حمایت معنوی و کوشش برای رهبری آنها به سوی هدفهای مشخص بتواند ما را از کلاف سردرگم مشکلات بیرون بکشد. این روزها مداخله در کارهای دولت زیاد شده در همه جا هر مقامی بی جا و باجا در امور این ادارات دخالت می‌کنند. کسانی که فرصت را مناسب می‌بینند پا را از گلیم خودشان بیرون گذاشته و پشت سر هم اعلامیه‌ها صادر می‌کنند و نسبت به سازمانها امر و نهی می‌کنند که چنین بکنند و چنان نکنند. اینها تماماً نتیجه‌ای جز تشدید اخلال نظم و کم اثر کردن دستگاه



اداری و کشاندن کشور به فلج ندارند دو تا قانون هم برای سازمانهای اداری درست شده بود آنها هم باقی ماند برای این که شنبه طرح بشود. آئین نامه مبارزه با اعتیاد تصویب شد، استاندار کردستان در مجلس حاضر شد و مشکلات خود را طرح کرد و باز همانجا به همان نقطه رسیدیم و قرار شد امروز وزیر دارایی و وزیر مسکن به مسئله برسند ببینند گیر کار کجا بوده است آیا در دستگاه خود استانداری بوده که پول را دریافت نکرده یا در دستگاههایی بوده که باید پول را در اختیار او می گذاشتند.

### یکریع به دوازده شب استادان و طیبیان آمدند

بعد از جلسه هیئت وزیران ساعت یکریع به دوازده شب استادان و طیبیان آمده بودند به عنوان اعتراض به اعدام يك طیب در اهواز که از نظر من واقعه غم انگیز و تاسف باری بود. مدتی هم با آنها گفتگو کردیم و به این امید که جامعه ما به این واقعیت توجه بکند که بدون بازگشت به معنویت اسلام در جو مادی خشونت، خشونت می آورد و ما را به کجاها می کشاند و می تواند عواقب وحشتناکی از لحاظ مبارزه تعیین کننده ما با سلطه بیگانه ابرقدرتها و استقرار جمهوری و اجرای مکتب داشته باشد.

## ۱۲ شب رئیس بانک مرکزی آمد و در باره مسئله بهره و هماهنگی اقتصادی صحبت شد

ساعت ۱۲ شب نوبت به رئیس کل بانک مرکزی رسید و او شرح می داد چگونه اظهارنظرهای اقتصادی موجب شده است که کار مبارزه با نبرد اقتصادی دچار مشکلات بشود. از او خواستم، دیروز هم با قم صحبت کردم تا در نماز جمعه قم حاضر بشود و درباره مسئله بهره توضیح بدهد.

چهارده قرن است، بهره ربا حرام است و در این چهارده قرن این حرمت به عمل درنیامده است. امروز ما وارث يك دستگاه بانکی و پولی هستیم که بر پایه رباخواری شکل گرفته و واقعیت پیدا کرده. ما ربا را برداشتیم و سال گذشته متجاوز از ۳۰ میلیارد تومان ضرر دستگاه بانکی شد از نظر لغو بهره،

با وجود این ما به پس انداز کنندگان سود می‌دهیم و از وام گیرندگان سود می‌گیریم و همین امر بوده که از نظر آیت الله منتظری بهره تلقی شده اما ایشان باید توجه بفرمایند که ما نمی‌توانیم چند هزار سال سازماندهی اعتبارات را، قرض دادن را برای بهره گرفتن در ظرف ۲ یا ۳ ماه در تمام اقتصاد ایران از بین ببریم، ما مشغول به تعمیر ساختمان و ترکیب بانکها برای این که این بانکها تبدیل بشوند به دستگاههای سرمایه‌گذاری تا هم بهره از بین برود و هم این که پولها و درآمدهای کوچک مردم از طریق دستگاه بانکی تبدیل به سرمایه‌های بزرگ بشود و برای پیشرفت اقتصاد کشور و ما دچار عواقب هیچ کدام از دو نظام سرمایه داری و روسی نشویم. این کار در شرایط معاصر اقتصادی و فقدان امنیت داخلی البته با سرعت مطلوب پیش نخواهد رفت.

در حال حاضر بخش مهمی از وامهای دستگاه بانکی به صنعت می‌رود و با ملی شدن بازرگانی خارجی وامهای بازرگانی نیز به دولت داده می‌شود و این تغییر بنیادی خود به خود مسئله بهره را از هرگونه شبهه‌ای می‌زداید یعنی از بین می‌رود. بدون شبهه، چرا که بانکها سرمایه‌گذاری می‌کنند و از سودی که به دست می‌آورند به پس انداز کنندگان می‌دهند پس ما در این زمینه هم مشغول کاریم و هم این که صنایع ما به کار افتاده، صناعی که خوابیده بودند هم اینکه کارگاههای ساختمانی مهمی را که خوابیده بودند، بانکها بر عهده گرفته به کار انداختند.

مقایسه کنیم با ساختمانهایی که هنوز معطل مانده‌اند ببینیم که زحمت و تلاش دستگاههای بانکی ما برای تجدید حیات اقتصادی ایران و در هم شکستن محاصره اقتصادی تلاشی فوق العاده عظیم بوده، دیروز هم در جلسه وزیران گفتم، تصور کنیم که با امریکا در حال نبرد اقتصادی - سیاسی باشیم و تصور کنیم که همان رویه اداری بانکها پیش از مسئولان جدید ادامه می‌یافت در این صورت الان ما شاید نبودیم تا بحث در این بکنیم که مقصر کیست. پس وقتی در این مشکلات زیاد این کوشش عظیم به عمل آمده است این همان چیزی است که می‌توان گفت معجزه اقتصاد. امیدوارم این توضیحات موجب بشود که مسئولان و آنها که به سرنوشت جمهوری اسلامی علاقمندند به جای تشدید این جو برخورد، بی‌اعتمادی، سوءظن و عیب جویی کوشش

کنند جو معنوی امن و امان و سازنده بوجود آید و تولید افزایش پیدا کند تا ما بتوانیم از چنبره مشکلات خود را بیرون بکشیم و کشور را در جهت صحیح پیش ببریم.

این بحث برای حل مشکلات بانکها که از طریق اظهار نظرها مداخله‌ها و غیره به وجود آمده بود هم تا ساعت ۱/۱۵ دقیقه بعد از نیمه شب به طول انجامید. من آنچه را که کلی و اصلی بود در برنامه کار این روز گفتم و از جزئیاتی که در لابلای این کارها انجام دادم صرف نظر کردم. تا دفعه بعد خداحافظ.

کارنامه پنجشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۶ تیر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۲۹۷

## دیدار از پادگان عشرت آباد و گفتگو با سربازان

صبح بعد از مطالعه گزارشات مربوط به وضع امنیت کشور برای بازدید از پادگان عشرت آباد (ولی عصر) به آنجا رفتیم. در پادگان عشرت آباد نخست از خوابگاه آشپزخانه و کلاسهای درس دیدن کردیم. پیش از این بازدید بودجه‌ای برای رفع نواقص آشپزخانه و یخچال آنجا داده بودیم. در مسجد برای افسران و درجه داران و سربازان صحبت کردم. پیش از صحبت درجه دارها صحبت کردند و مشکلات خودشان را گفتند و انتقادهایی که به وضع پادگان داشتند گفتند و خواستار تغییراتی در سازماندهی و رابطه افسر و درجه دار و سرباز شدند. دو نفر صحبت کردند بعد سربازی صحبت کرد و گفت به ما باید آموزش بدهند و کار بدهند و خصوصاً آموزش اخلاقی و معنوی ما ناقص است و وقت ما به بطالت می‌گذرد. برای شان صحبت کردم و شرح دادم که چرا برای ایجاد یک ارتش اسلامی پیش از آنکه تفنگ بدست سرباز بدهند باید اندیشه او را با بینش اسلامی مسلح کنند. و تفاوت‌هایی که روشها

پیدا می‌کنند بر پایه بینش‌ها، را برایشان توضیح دادم و کوشیدم این معنی را حالی کنم که وقتی افسر بنا را بر جذب سرباز می‌گذارد و سرباز بنا را جلب افسر و رابطه اینها بر پایه اعتماد می‌شود، اینها شکست‌ناپذیر می‌شوند و می‌توانند با روحیه قوی با دشمن‌های بزرگ روبرو شده و پیروز گردند.

اشکالات مادی هم فراوان داشتند، که طرح کردند، و من گفتم این اشکالات ماده هست، اما اهمیتش باندازه مشکلات معنوی نیست و ما باید بیشتر همت و توانایی خودمان را صرف حل مشکلات معنوی بکنیم تا با حل اینها زمینه و جوی درست کنیم که بتوان در آن زمینه و جو کارها را با سرعت سامان داد.

این بازدیدها که جنبه تشریفاتی اش به کلی زایل شده و فرصتی است که سرباز، درجه دار و افسر جوان می‌تواند حرفهای خودشان را با رئیس جمهور در میان بگذارند، جو را تغییر می‌دهد و برای اینها افقی که غیر افق رژیم پیشین است، به طور ملموس نشان می‌دهد. از آنجا که آمدیم، به کارهای جاری مشغول شدیم.

### گفتگو با عده‌ای درباره نخست وزیر آینده و وزراء

بعد از ظهر جلسه‌ای تشکیل شد از کسانی که در طی ۱۶ ماه گذشته با هم همکاری کرده و به عنوان مسئول امور درباره نخست وزیر آینده و وزراء بحث شد. من گفتم کسانی که به درد این دوره و این بحران می‌خورند، گروههایی هستند که فعالند، خودجوشند، مبتکرند و می‌توانند زبان یکدیگر را بفهمند. و الا اگر کسانی در يك مجموعه ناهماهنگی از لحاظ انواع شخصیت‌ها جمع شوند که پس از مدتها همکاری نتوانند زبان یکدیگر را حالی بشوند، مشکل بتوانند از عهده وضعیت برآیند. قرار بود من فهرستی عرضه کنم، این فهرست ناقص بود و چون نزد خودم نبود، این بحث ناتمام ماند.

شرکت در سمینار کارگران بازار و گفتگو در باره تعدیل قیمت‌ها

شب پیش از این جلسه من در سمینار کارگران بازار شرکت کردم و برای آن‌ها شرح دادم که مسئله قیمت‌ها را يك وقتی هست که می‌خواهیم از طریق مسکن یعنی خشونت حل کنیم و يك وقتی هست که می‌خواهیم به طور ریشه‌ای و اساسی حل کنیم. برنامه‌هایی را که انجام داده‌ایم در میان گذاشتم که ما چگونه می‌خواهیم به بازرگانی خارجی و بازرگانی داخلی سازمان بدهیم تا تفاوت قیمت‌هایی که از خریدار اولی تا مصرف کننده هست از بین برود و ما بتوانیم تعدیل قیمت‌ها را عمل کنیم. برای شان توضیح دادم که امروز در کشور ما بازار مبارزه، یا شعار بر ضد پولدار و خان، داغ است اما اگر فرض کنیم که همه اینها ثروتهایشان را روی هم بگذارند و ما آنها را بگیریم، البته آنهایی که مانده‌اند، شاید به صد میلیون دلار نرسد، وقتی توجه کنیم که ما ۱۶ میلیارد دلار در بانکهای خارجی داریم و به لحاظ روابط ناسالم و عدم درک درست موقعیت کشور و امکانات جهانی و تضادهای موجود در جهان نمی‌توانیم از این سرمایه استفاده بکنیم، متوجه می‌شویم که بعضی شعارها طرح می‌شوند برای اینکه مسائل اساسی و واقعی طرح نشوند. این طور که بر من روشن شد مردمی که در آنجا بودند کاملاً فهمیدند و موافق بودند که مسئله و مشکل را باید ریشه‌ای حل کرد.

## شرکت در بنیاد مفتح، به دعوت سپاه پاسداران و صحبت در باره فرهنگ تولید و مصرف

شب به دعوت سپاه پاسداران در بنیاد مفتح برای صحبت درباره فرهنگ تولید و مصرف شرکت کردم. برای آن جمع واضح کردم که دو فرهنگ وجود دارد، فرهنگ توحید و فرهنگ شرك، يك فرهنگ بینابینی هم که فرهنگ التقاطی باشد وجود دارد و گفتم که بنیاد این فرهنگ التقاطی همان فرهنگ شرك است و توضیح دادم که فرهنگ شرك فرهنگ تخریب است و گفتم که غرب در ابتکارات تخریبی تا بجایی رفته که در ماوراء آن نمی‌تواند قدمی بردارند. برای این که نیروهای مخرب عظیمی که بوجود آورده است در صورت استفاده، اثری از انسان و کره خاکی ما بر جا نمی‌گذارد، بنابراین غرب به

بن‌بست رسیده و بشر برای بیرون رفتن از بن‌بست بی‌قرار در جستجوی فریاد نو، پیام نو و افق تازه‌ای است و این پیام جز در فرهنگ توحید نیست و پرسیدم آیا بهتر نیست که ما در فرهنگ تخریبی غرب گم نشویم خود را نبازیم، بر سختیها استقامت کنیم و راه تازه‌ای به روی بشر بگشاییم؟ چرا ما باید از خود مأیوس باشیم؟ چرا ما نخواهیم نقش جهانی که سربازان صدر اسلام داشتند داشته باشیم؟ چرا به بشری که هراس و اضطراب او را حیران کرده و می‌داند که در ماورای مرزهای تخریب، مرزی باقی نمانده است ما افق سازندگی، افق توحید و افق بازگشت به خدا را عرضه نکنیم؟ و برای این که این کار را بکنیم باید خود بینش‌ها و روش‌ها را تغییر دهیم. بر پایه بینش تخریبی، روشهای تخریبی و فرهنگ تخریبی به وجود می‌آید و بر پایه بینش توحیدی، روش سازندگی و ابتکار به وجود می‌آید.

### ساعت ۱ بعد از نیمه شب خبر اعدام ۱۴ نفر را دادند

نزدیک ساعت ۱۲ شب به منزل بازگشتم و حدود ساعت ۱ بعد از نیمه شب آیت الله ربانی شیرازی تلفن کرد که حال پدرم از این که ۱۴ نفر در فاصله کوتاهی محکوم به اعدام شده‌اند بهم خورده است و عده‌ای هم الان در معرض اعدام هستند. گفتم از فارس توضیح بخواهید و در جواب شنیده شد که سه ربع پیش حکم اجرا شده است. بعد از منطقه اصفهان تلفن شد. درباره مشکلاتی که خانها با بستن راه برای روستانشین‌ها بوجود آورده‌اند و با فرمانده نیروی زمینی در این باره صحبت کردم و دستوراتی به او دادم.

کارنامه جمعه ۱۳ تیر ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۶ تیر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۲۹۷

به ارومیه و از آنجا به مرز ایران و ترکیه رفتیم

صبح ساعت ۸ قرار بود عده ای از سپاه انقلاب بیایند و صحبت هایی بکنیم . آنها ساعت ۸ صبح را ۹ صبح فهمیده بودند و ۹ و بیست دقیقه بود که آمدند . در این فاصله گزارشی در باره وضع امنیتی ، اقتصادی کشور از استانهای مختلف خصوصا آذربایجان غربی مطالعه کردم . ساعت ۹ و نیم به طرف فرودگاه براه افتادیم تا به ارومیه برویم . دکتر چمران وزیر دفاع همراه من بود ، در فرودگاه فرمانده نیروی زمینی ، وزیر راه به ما پیوستند و سوار شدیم . در ارومیه هواپیما به زمین نشست ، مراسم معمولی انجام گرفت . علما و روحانیون شهر اصرار داشتند که من در اجتماع مردم شهر ولو برای چند دقیقه شرکت کنم . سر راه توقفت کردیم و در حدود ۲۰ دقیقه برای مردم صحبت کردم . در آن فرصت هم باز تفاوت روشها را بر پایه بینش ها توضیح دادم . از آنجا به مرز ایران و ترکیه رفتیم ، مردم روستا به استقبال آمده بودند ، افراد ژاندارمری و سربازان ما که با دلاوری آن خطه را پاک کردند ما را با گرمی زیاد در میان گرفتند . و من برای آنها صحبت کردم .

گفتم که ارزش کار سربازان ، در این نیست که امنیت را بدست آوردند و حاکمیت دولت را از دست دادند ، بلکه اهمیت کار آنها در این است که روش تازه ای را در این کشور اجرا کردند که خود می تواند در میان فریادهای جهنمی خشونت بر پایه فرهنگ و شرک ، آن فریادهای توطئه و تحریک و تخریب و کوششهایی که برای تضعیف رئیس جمهوری بکار می رود ، نمایشگر و بیانگر فرهنگ توحیدی باشد .

بعد از موتورهای برق که یاغیان سوزانده و از بین برده اند ، و از موتوری که جدیداً به جای آن نصب کرده اند ، از اسلحه هایی که جمع آوری کرده بودند و حدود ۵۲۰ قبضه تفنگ ، مین و از اینها بود دیدن کردیم . بعد روستائیان آمدند و شکایت داشتند از این که بعضی کسان آنها را گرفته اند و در خواست رفتار عادلانه با آنها را داشتند . ما هم دستور دادیم به کارشان رسیدگی کنند . بعد به سر کوهی که دره را در میان گرفته بود رفتیم و از سنگرهای سربازان دیدن کردیم . از آنها پرس و جو کردیم ، گفتند که مدتهاست در آنجا هستند و شکایت داشتند که با خانواده های خود تماسی ندارند اما روحیه شان بسیار عالی ، ایمان شان بسیار استوار ، و شاد بودند . هوای آنجا بسیار خوب بود .

سبزی بر زمین و کوه و دره پوشیده بود ، وقتی نگاه می کردی مثل مخمل به چشم می آمد و منظره‌ای زیبا داشت. بعد از گفت و شنود با سربازان و افسران و تشویق و درلگرمی دادن به آنها آمدیم به خوی .  
در آنجا هم با عالم روحانی شهر صحبت کردیم، از امنیت شهر و وفاداری مردم به جمهوری اسلامی رضایت داشت.

از خوی به ارومیه و از ارومیه به تهران آمدیم، از فرودگاه برای دیدن مادرم نزد او رفتم. در آنجا از سپاه آمده بودند برای دادن گزارش و بعد هم رفتم برای دیدن ابتکارات فنی و علمی گروه ژرفا که کارهای بسیار جالبی بود در زمینه‌های مختلف که حال و آینده ایران به آنها نیاز دارد و از این که در این انقلاب همه در بازار زد و خورد جذب نشده‌اند و عده‌ای هم هستند که در پی کارهای تخریبی نیستند و با پشتکار بدون احساس یأس به ابتکار و خلاقیت علمی و فنی مشغولند بسیار شاد شدم.

### صحبت با مردم در باره شادی از دیدن ابتکارات

بعد برای مردم صحبت کردم. گفتم که امروز روز شادی بود برای من، چون که از صبح تا این هنگام هرچه دیدم ابتکار بود بر پایه بینش و روش. شرح دادم که آنچه در قطور ( شمال غربی آذربایجان ) انجام گرفته است اهمیت اساسی آن به لحاظ بینش راهنماست در طرح نقشه جنگی. ژاندارمری ما که همه از آن قطع امید کرده بودند، جنگی را انجام داد که هم یک پیروزی نظامی است و هم نمایشگر همان جنگهای پیغمبر ما در صدر اسلام است. چون بدون تلفات و بدون خراب کردن یک دیوار پیروزی به دست آمده بود. در حقیقت برپایه سازندگی روش فرق می‌کند، تا وقتی، که روش برپایه تخریب و تضاد است. مثلاً ارتش آمریکا چون بنایش بر تخریب است در فکر این که دشمن را دور کند نیست، در پی تخریب و ویرانی کامل که می‌خواهد تصرف کند با خاک یکسان می‌کند تا اثری از ذیجودی در آنجا نماند. بعد شروع می‌کند به پیشروی. این جنگ بر پایه فرهنگ شرك و تضاد، یک جنگ تخریبی تمام عیار است. جنگ بر پایه توحید که همان جهاد است عکس اینست، این



جنگ برای نجات است و در این جنگ يك كشته و چند زخمی داشته، ۲ كشته و چند زخمی هم از وزارت كار بر اثر برخورد با مین شهید شده‌اند نه در جنگ. در همین جا هم كه ابتكارات علمی انجام گرفته است، ابتكار سازنده بر اساس تضاد غیر ممكن است ناچار کسانی كه این دستگاهها را اختراع کرده بودند باید روشی بر پایه بیشش توحیدی به كار برده باشند.

### دیدار با دو نفر در باره طرز اداره رادیو و تلویزیون

از آنجا به منزل آمدم. دو نفری از رادیو تلویزیون آمده بودند و بحث در طرز اداره آنجا می‌کردند و این كه در قطعنامه يك ماده هم آمده است كه رادیو خوب است تلویزیون هم باید مثل آن بشود. خوب این استفاده از فرصت برای بازیهای گروهی تازگی ندارد. از نظر من خوبی و بدی يك وضعیت را باید از روش تبلیغ در جامعه محك زد. اگر روش تبلیغ يك روش تهدیدآمیز و تخریبی باشد، خواهی نخواهی این روش، جامعه را به يك اكثريت بی‌تفاوت و يك اقلیت تقسیم می‌كند. اكثريت مردم تماشاگر می‌شوند و اقلیتی بجان هم می‌افتند و این همان جامعه‌ایست كه بسیاری از جنبشها را از پای درآورده است. امید من اینست كه مقایسه بیشش و روشها موجب شود كه دستگاههای تبلیغی ما بیدار شوند و كمی هم بیشش ور روشهای اسلامی را اساس قرار بدهند و به جای تحريك و تخریب، تولید و سازندگی و ابتكار را بر جامعه عرضه كنند تا كشور از وضعیت كنونی در خط سازندگی بیفتد و امید ضدانقلاب و توطئه‌گران برای همیشه از بین برود. این گفتگوها هم تا يك ربع به ساعت ۲ بعد از نیمه شب به طول انجامید.

كارنامه روز شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۲۹۷

آمدن آقایان احمد خمینی و حسین خمینی و محلاتی

## و صحبت در باره اداره سپاه

صبح یادداشتی تهیه کردم و برای فرزند امام فرستادم. چند دقیقه‌ای از رفتن پیک نگذشته بود که خود او تلفن کرد و به دیدار من آمد. آقای محلاتی و آقای حسین خمینی هم آمدند. درباره سپاه انقلاب و اداره آن مدتی صحبت کردیم. توضیح دادم که سپاه یک نهاد انقلابی است و ناگزیر توجه ما به این نهاد باید بیش از نهادهای دیگر باشد، چه این نهاد باید مظهر اطاعت از قانون اسلامی باشد و کار و عمل آن نباید سرسوزنی از قانون عدول کند.

## گفتگو با نماینده بانوان

بعد با آنها درباره تظاهرات امروز (شنبه) بانوان صحبت کردیم، فرزند امام پیشنهادی به من کرد. بعد از رفتن او آقای پیرحسینی که در بسیاری از مأموریت‌ها شایستگی فوق‌العاده از خود نشان داده است و یکی از کسانی است که بر وفق بینش توحیدی روشهایی پیدا کرده و به کار می‌برد که با سرعت مشکلی را که ماهها وقت می‌گرفته، حل می‌کند، آمد. از او خواستم که برود و نمایندگان بانوان را به نزد من بیاورد. آورد و با آنها گفتگو کردم. برایشان شرح کردم که موقعیت کشور موقعیت خطیری است و انقلاب ما انقلابی است اساسی برای دگرگونیهای بنیادی. ما نباید اجازه بدهیم که این انقلاب با برخوردها زیون شود و خدای نکرده دشمنان بر ما چیره شوند. پرسیدم: آیا ما باید بر پایه تضاد و زورآزمایی با هم مقابل شده مشکل را حل کنیم؟ اگر بر پایه منطق بخواهیم عمل کنیم، که من بر پایه همین فرهنگ توحید و روش متناسب با آن می‌خواهم گفتگو کنم، از انقلاب تا امروز ۱۶ ماه گذشته و این مسئله بارها طرح شده و موضوع برخوردها و خصومت‌ها و تضادها شده و چیزی حل نشده. امروز من می‌خواهم بر اساس بینش توحیدی و روش متناسب با آن با این موضوع برخورد کنیم و ببینیم چگونه می‌توان برای آن راه حل پیدا کرد. پیش از این پیرحسینی صحبت کرده بود و سه پیشنهاد را نوشته بود که خواند من به آنها گفتم این که دولت خود باید در دستگاه اداری تصدی این امور را بکند افراد و اشخاص و گروههای غیر مسئول نباید در این موضوع

خود را به جای حکومت قرار دهند، مطلب صحیحی است و ما اگر می‌خواهیم دولت داشته باشیم و قانون اساسی را اجرا کنیم باید این کار را بکنیم. اما از لحاظ بینش توحیدی آن، شکل و ظاهری که در دیگری به صورت رابطه غالب و مغلوب اثر بگذارد صحیح نیست و در این جهانی که ما هستیم انسان همیشه باید متوجه این معنی باشد که چقدر دیگران می‌توانند نابرابریها را و اصرار بر نشان دادن این نابرابریها را تحمل بکنند و برای آن توضیح دادم که يك محیط تفاهم و يك محیط آرام اقتضا دارد که تحريك در آن به حداقل برسد. اگر بخواهید تحريك به حداقل برسد و میلیونها زن ایرانی ببینند که شما هم که خود را درس خوانده می‌دانید مثل آنها می‌پوشید، این آرامش می‌دهد و در این آرامش به جای این که فکر و ذهنشان متوجه این کارهایی که مصرف در آن زیاد، تولید در آن کم است، بشود، ناچار جامعه ما نخواهد توانست به خود آمده و به راه تولید و سازندگی و در نتیجه استقلال و پایداری برود. بنابر این امام - که آنها او را پدر خطاب می‌کردند - بر ناحق نیست اگر از شما دعوت می‌کند که به پوشش اسلامی درآیید. این برای جامعه ما قدم مفیدی می‌تواند باشد و جو تحريك را هم تخفیف می‌دهد و در محیط خارج از اداره نیز همان طور که بارها گفته‌اند کسی مزاحم نوع پوشش شما نیست.

قرار شد که من بر این اساس عمل کنم که دولت خود الگوی پوشش اسلامی را اعلام می‌کند و برعهده می‌گیرد و آنها هم رفتند که این مطلب را با دیگران در میان بگذارند و من می‌شنیدم که با بلندگو وقتی از دیگران نظر خواستند آن دیگران مخالفت خود را اعلام کردند. (۱).

### صحبت برای بانوان در جلوی نخست وزیری

بعد جلسه مشترك هیئت وزیران و شورای انقلاب بود و در این جلسه بودیم که آمدند و گفتند برای این که برخوردی پیش نیاید بهتر است خود من برای دو طرف موافق و مخالف که در جلوی نخست وزیری جمع شده بودند سخن بگویم.

من صحبت کردم به آنها گفتم به شایعات اعتنا نکنند. دولت، کسی را به دلیل زن بودن از دستگاه اداری نمی‌راند. ما از دیدگاه احترام و شخصیت دادن

به زن صحبت می‌کنیم نه از دیدگاه تحقیر، از آنها خواستم در صورتی که هنوز مسئله برایشان مبهم است نمایندگانی را معین کنند و با من صحبت کنند و بعد از آنکه قانع شدند به این که روش ما روش صحیحی است من بیانیه‌ای را صادر خواهم کرد. و از آن‌ها خواستم که بدون هیچ‌گونه برخوردی متفرق بشوند و هر دو گروه بدون هیچ‌گونه برخوردی متفرق شدند. بعد به جلسه هیئت وزیران آمدم و دو قانون مطرح شد یکی درباره کارمندان دولت که به تصویب رسید و ماده‌ای هم تصویب شد برای تجدید سازمان و دستگاههای دولتی در ظرف ۶ ماه. جلسه هیئت وزیران تمام شد.

۱. از گفتگوها بخشی ذکر نشد. آن بخش ناگفته در باره مقاومت بود. رئیس جمهوری به نمایندگان بانوان گفت: در صورتی که در خود توان مقاومت می‌بینید، من از شما حمایت می‌کنم. با هر اقدامی موافق شدید، همان را می‌کنم. در عمل، او حاضر نشد «پوشش اسلامی» را اعلان و ورود بانوان بدون حجاب به ادارات را ممنوع کند. این شد که خمینی، ۱۰ روز مهلت داد برای این‌که ادارات «اسلامی» شوند. در ۱۶ تیر، شورای انقلاب که اکثریت اعضای آن عضو حزب جمهوری اسلامی بودند، ورود بانوان بدون حجاب را به ادارات ممنوع کرد. هاشمی رفسنجانی این ممنوعیت را اعلان کرد: «خانم‌ها بدون پوشش اسلامی حق ورود به ادارات را ندارند». در ۱۷ تیر، قدوسی، «دادستان انقلاب» اخطار کرد: «با زنانی که پوشش اسلامی را رعایت نکنند، بشدت برخورد می‌شود». و این در سال ۱۳۶۲ بود که مجلس «قانون حجاب» را تصویب کرد.

## گزارشی در باره اینکه از امام بخواهند که نخست وزیری را تکلیف شرعی کند .

گزارشی آمده بود که عده‌ای دارند متنی را به امضا می‌رسانند تا کسی را به امام پیشنهاد کنند و از امام بخواهند که به او پذیرفتن نخست وزیری را تکلیف شرعی کند. اینهم نوع دیگری از مقدمه چینی است برای بازی‌های سیاسی. و

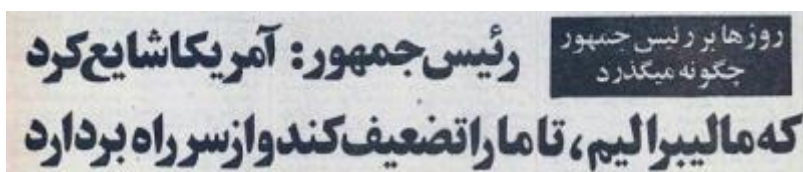
به یاد آوردم که وقتی انتخابات ریاست جمهوری بود، قضیه طرح برای مجلس خبرگان در میان بود، کسانی که امروز از نشر این طرح برای جلوگیری از نخست وزیری داوطلبی استفاده می کنند آن روز وجود چنین طرحی را انکار می کردند و چه خوب گفته است قرآن «آنها که از راه عقیده عمل نمی کنند امروز با چیزی موافق می شوند و فردا با عکس آن چیز موافق می شوند» و لابد يك ماده از قطعنامه روز جمعه هم، مقدمه همین گونه امضاء کردنها بوده است. متن آراستن برای «نخست وزیر سازی.»

بعد نظامیان و پاسداران آمدند که با آنان هم تا ۱۲ شب برای طرح گوناگونی که باید به اجراء درآید گفتگو کردیم و قرار شد که فردا بعد از ظهر، با فرمانده نیروی زمینی بیایند.

کارنامه روز یکشنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۶۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۱۷ تیر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۲۹۸



## گفتگو با مسئول شورای انقلاب و مسئول گمرک ایران در مورد اختلالها

صبح، نوبت اول با مسئول پیگیری شورای انقلاب بود. آمده بود که اشکالات و پیشرفتهای کار خود را بگوید. و طرحی برای استانی کردن پیگیری داشت. قرار بود نتیجه تجربه در خوزستان را که خوب بوده است در استانهای دیگر هم تعقیب شود. به دردها و شکایتها و نیازهایی که مردم

دارند، در دستگاه‌های اداری به درستی رسیدگی شود تا با فشاری که بر شانه‌های مردم سنگینی می‌کند کم شود. بعد نوبت به مسئول گمرک ایران رسید. درباره دخالت‌های فراوانی که نهادهای مختلف در کار گمرک می‌کنند و آشفتگی‌های زاید الوصفی که به بار آورده است، صحبت می‌کرد.

بهرحال، من با دادستان کل صحبت کردم و قرار شد موضوع را در شورای انقلاب طرح کنیم و به طور قطع به این آشفتگی وضع در گمرکات در ایران پایان بدهیم چرا که ما در حال نبرد اقتصادی با غرب هستیم. به خصوص و با آمریکا و اگر به آشفتگی‌ها پایان ندهیم نمی‌توانیم در این مبارزه مرگ و زندگی پیروز بشویم. خصوصاً آشفتگی‌های اقتصادی، خصوصاً نظم و خصوصاً وضع گمرک و دستگاه‌های اقتصادی.

دقیقاً هربار که دشمن می‌بیند تدابیر او در خارج از مرزها به نتیجه نیانجامیده است، در داخل شروع به ایجاد اختلالاتی می‌کند و این، بار اول نیست که در گمرک این چنین اختلال‌هایی به وجود آورده‌اند، بلکه در شمال و جنوب اختلال‌های زیادی در طی چند ماه اخیر به وجود آورده‌اند تا بلکه با این اختلال‌ها، از سر گرفته شدن فعالیتهای اقتصادی در ایران را غیر ممکن سازند. هم اکنون نمایندگان ما در مرز بازرگان مشغول گشودن این راه هستند. و راه قطور هنوز يك راه نیست که گشوده شده است و قطارهای حامل کالا چند روزی است که وارد کشور می‌شوند.

### صحبت با دانشگاهیان جندی شاپور در باره دستگیر شدگان

بعد، دانشگاهیان دانشگاه جندی شاپور آمده بودند و آنها هم اصرار داشتند که بقیه دستگیرشدگان آن دانشگاه، «لااقل در يك محاکمه علنی محاکمه بشوند» تا مردم ببینند و بدانند که اگر تقصیر دارند میزان آن چقدر است و محکومیت آنها متناسب با تقصیرشان هست یا نه؟ قرار شد که بازرسان قضائی بفرستیم و پرونده‌های آنان را مطالعه کنند.

## سرلشکر باقری و گزارش در مورد تهدیدهایی که متوجه امنیت کشورند

بعد، سرلشکر باقری آمده بود. اطلاعاتی درباره بعضی نقاط کشور داشت و تهدیدهایی که نسبت به ما می‌شود، و نیز مسأله توطئه بخش خبر صدای آمریکا و بی بی سی و رادیو اسرائیل که جملگی همان طور که پیش از این نیز گفته‌ام برای این است که میان همه آنهایی که ظاهراً این فشارها را وارد می‌آورند و این گونه کسان که منشأ آن هم در صفوف خودمان است از این ظواهرالصلاح‌ها کسانی هستند که با تبلیغات و عکس و تفصیلات می‌خواهند تا ممکن است کسان را به دشمنی با این جمهوری برانگیزند. اطلاعاتی که درباره امنیت کشور به من داد، فوق العاده ذیقیمت بود.

### دیدار با سفیر ایران در کویت و گفتگو در باره مشکلات منطقه

سفیر ما در کویت آمده بود و نخستین سئوالی که می‌کرد این بود که آیا، در خلیج فارس سیاست خارجی داریم یاخیر؟ می‌گفت که ما در این منطقه مسئول سیاسی نداریم. يك نفر دیپلمات در منطقه نداریم. و در این منطقه حساس سیاست روشنی ارائه نمی‌کنیم و گزارشهایی که درباره وضعیت این نواحی می‌فرستند معلوم نیست که با آنها چه می‌کنند. مصراً می‌خواست که ما از يك سیاست روشنی در منطقه پیروی کنیم و این منطقه حساس را این طور رها نکنیم تا دشمنان ما در این منطقه استوار بشوند و بر ضد ما آنها را به سنگر تبدیل کنند. موضوع دیگری را درباره این که در آن مناطق با کارگران ما سختگیری می‌شود، طرح کرد، و گفت که اقامت آنها تجدید نمی‌شود تا آنها ناگزیر از بازگشت به ایران بشوند و این که موضوع از کارگران را با بانک مرکزی حل کرده و امیدوار است که وسیله کار قاچاقچیان هم از بین رفته باشد و محدود شده باشد.

نماینده مجلس که مشکلاتشان را مطرح نمود

بعد یکی از نمایندگان آمده بود و می‌گفت که در مجلس بر ضد رئیس جمهوری تبلیغ می‌شود و از این قبیل. و یا نمایندگان آمده‌اند و مسکن ندارند. می‌گویند که تقصیر آن با رئیس جمهوری است. و حتی آن کس که در کار وکالت است تقصیر آن با رئیس جمهوری است. من یقین دارم که این گونه سمپاشی‌های بی مزه بر نمایندگان مردم مؤثر واقع نمی‌شود. اولاً درباره این امور ما تا توانستیم تلاش کردیم که نمایندگان مردم از امکانات برخوردار باشند و به صورتی هم نباشد که گمان کنید ما این کارها را برای آن می‌کنیم که نظر موافق آنها را جلب کنیم. این شیوه‌ها و این روشها در جمهوری اسلامی نباید مثل گذشته تجدید بشود.

دیروز خواستیم که آقای رسولی مسأله را تعقیب کند و گفت دو سه جا محل بوده ولی نمایندگان آنها را نپسندیده‌اند، و يك محل پیدا شده است و قرار شد که نمایندگان بروند و ببینند و اگر متناسب دیدند در اختیارشان قرار گیرند.

## مخالفت با اعتبارنامه آقای غضنفرپور و طرح

### توطئه برضد رئیس جمهور

در همین جا بگویم که خبر آمد با اعتبارنامه آقای غضنفرپور به دو علت این قدر مخالف شده است: یکی از آنها این است که او چون پیش از آنکه به اسلام درآید مارکسیست بوده بنا بر این مرتد بوده و نمی‌توان او را مسلمان به حساب آورد. و اعتبارنامه‌اش باید به این دلیل رد شود. البته خواننده این کارنامه یا شنونده‌اش تعجب خواهد کرد که چطور ما در يك جمهوری که باید هزارها جوان را به اسلام جلب بکنیم با کسانی که در سختی‌ها از راه اعتقاد و کار علمی اسلام را پذیرفته‌اند، به جای تشویق ممکن است همچون برخوردی بکنیم.

اگر به مطالبی که بعد از این صحبت خواهم گفت توجه کنید می‌فهمید چرا؟! اگر آن طرح توطئه که يك باند معینی تدارک می‌بینند، و نوار آن هم در دست است، واقعیت است که واقعیت است و آن طرح این است که تمام کسانی را که می‌توان به دشمنی با جمهوری برانگیخت، باید آنها را به دشمنی



برانگیخت و متحد کرد تا بتوان رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. اگر این طرح صحیح است معنای این چنین دلیل قلبی جز این نیست که جوانها مایوس بشوند و به جای آن که با علم و اطلاعی که در این جمهوری از اسلام به آنها داده می‌شود به اسلام درآیند، این‌ها مطمئن بشوند ولو مسلمان بشوند ولو با تمام وجود به اسلام خدمت بکنند، این پذیرفته نیست و یک سرنوشت بیشتر ندارند و آن سرنوشت مرتد است.

چه معنایی می‌تواند در زمان ما و در جمهوری ما چنین استدلالی داشته باشد، جز این که میان ما و آنهایی که از راه نادانی به بیراهه رفته‌اند، هیچ رابطه‌ای جز رابطه طرح خونریزی نیست.

درست یادم می‌آید وقتی که او و انصارش نزد من آمدند یک هفته از صدور بیانیه منافقین گذشته بود که چرا اسلام را رها کرده‌اند و مارکسیسم را چسبیده‌اند و او در همان بحبوحه یأس ساز که همه حالت درماندگی داشتند نزد من آمد و گفت که از راه علم به این نتیجه رسیده است که حق با اسلام است و سالها در مطالعه بود و همیشه هم با من در ارتباط بود و برای شنیدن بحث‌ها و طرح مشکلات و رفع آنها پیش من می‌آمد. و بعد هم با من به تبلیغات وسیعی برای از بین بردن اثرات آن بیانیه، پرداخت و امروز هم از سوی این گروهها پاداش چنین دردناک می‌گیرد به جرم این که اسلام را انتخاب کرده است.

اما اگر به ۳ خبری که دیروز به من دادند دقیق بشویم می‌فهمیم که مسأله به این سادگی نیست.

## آمریکا به هیچ قیمت از دو کشور صرفنظر نخواهد کرد: یکی ایران و دیگری آلمان

دیروز از جمله ملاقات‌ها، ملاقات یک فرانسوی با من بود. دو اطلاع داد. یکی مطلبی که رئیس جمهور فرانسه به سفیر فرانسه در تهران گفته است. سفیر فرانسه در تهران در مخالفت با ما و پیوستن به محاصره اقتصادی ایران و اثرات زیانبار این کار و بی‌فایده‌گی این کار گزارشی به او داده. رئیس جمهور

فرانسه به او پاسخ داده است که می‌دانم، اما آمریکا فشار طاقت فرسایی به ما وارد می‌کند و کارتر به صراحت به ما گفت که «آمریکا به هیچ قیمت از دو کشور صرف‌نظر نخواهد کرد. یکی ایران و دیگری آلمان.»

خبر دوم را، از قول «وانس» وزیر خارجه سابق آمریکا می‌داد او گفته است که اختلافش با کارتر و مشاور امنیتی و مطبوعاتی او بر سر شیوه عمل در ایران است و این سه نفر بر این باورند که با تشدید اختلافهایی مثل اختلاف با دولت مرکزی ( برانگیختن توطئه‌هایی در قسمتهای مختلف کشور و کشاندن دولت به درگیری‌ها در همه جا و ایجاد توسعه اختلاف در میان گروههای مختلف می‌توان دولت ایران را به حد کافی ضعیف کرد و با ناتوانیهای اقتصادی، او را از پا درآورد.

این دو خبر را که داد، خبر سومی را هم اضافه کرد که دو وجه دارد. يك وجهش در روزنامه لوموند فرانسوی بود که نیروهای نظامی در خاک عراق آماده عملیات در ایران می‌شوند. و بختیار تصدیق کرده است که چنین نیروهایی وجود دارد.

خبری که از منبع ایرانی بود که در منطقه کرمانشاه خواب يك آشفتگی و توطئه خونینی را از حالا تا پانزده روز آینده دیده‌اند. وقتی که این مطالب را در کنار هم مطالعه کنیم می‌بینیم که دشمن چه هدفهایی را تعقیب می‌کند و بعد سر درمی‌آوریم که چطور ناگهان مسئول بانک مرکزی مورد حملات گزافه‌گری قرار می‌گیرد و این گونه مطالب طرح می‌شود که کسی به جرم ترك مکتب انحرافی و قبول مکتب اسلام به عنوان مرتد ناچار باید از وکالت مردم محروم بشود؟ و حال آنکه این تازه خلاف قانون اساسی هم هست.

و باز بیشتر متوجه می‌شویم که وقتی ما با دو جبهه اساسی در حال جنگ هستیم آنچه که اتفاق می‌افتد و حادثه‌هایی که می‌آفرینند باید در آنها نقش دشمن را دید و با هشیاری از افتادن در آن حوادث و توطئه‌ها اجتناب ورزید. من در مقام مسئول امور کشور باید بگویم که وضع به غایت حساس است و اگر این امور ادامه پیدا کند ناگزیرم که مردم را دعوت کنم تا در اجتماعی حاضر بشوند و من در آن اجتماع گفتنی‌ها را بگویم و از مردم کسب تکلیف کنم که چه باید کرد؟

### بعد، نوبت به قیمت‌ها رسید.

مسئله گوشت به ترتیبی حل شد که در مصاحبه تلویزیونی دیشب گفتم. و بنا شد در همه شهرها گوشت سرد کیلویی ۲۵ تومان و گوشت گرم کیلویی ۴۰ تومان عرضه بشود و در دو مرحله.

در تهران مثل اینکه اقلیت کوچکی از گوشت کیلویی ۱۳ تومان استفاده می‌کردند و قرار شد در شهر و اطراف آن گوشت به کیلویی ۲۵ تومان عرضه بشود.

درباره شبکه توزیع میوه و تره بار در درازمدت نیز بحث شد و قرار شد که این طرح تکمیل بشود ولی تا تکمیل آن طرح یک گروهی برای تعیین قیمت در میدان‌ها به وجود بیاید و تا جایی که ممکن است قیمت‌ها را کنترل کند و از طریق رادیو تلویزیون با مردم در میان بگذارند تا قیمت‌ها بالا نروند.

این طور که از گزارش دیروز بر می‌آید، سیمان پائین آمده است، برنج پایین آمده و کالاهای دیگر هم پایین آمده است و از جنبه مصرف دو طرح عمده به صورت دو قانون تصویب شد که باید اجرا بشود. و امیدوارم که در اجرای این دو قانون ما بتوانیم تولید داخلی و واردات را وارد شبکه توزیع بکنیم به طوری که در فاصله تولید تا توزیع و توزیع تا مصرف قیمت از یک تا سه و بلکه چند برابر نشود اما این کار، اساسی و ریشه‌ای است و به طول می‌انجامد و قرار ما بر این شد که هفته آینده درباره عوامل ترقی قیمت در وجه تولید بحث کنیم. یعنی آن عواملی را بحث کنیم که موجب می‌شود که کالایی که تولید می‌گردد گران بشود.

### مردم روستاهای منطقه «پادنو» آمده بودند

در این فاصله عده‌ای از مردم روستاهای منطقه «پادنو» آمده بودند و از دست خانهای قشقائی شکایت می‌کردند که این‌ها راههای ما را بسته‌اند و زندگی ما را مشکل کرده‌اند.

به آنها گفتم ساعت ۵ بعد از ظهر درباره مسائل امنیت داخلی جلسه و بحث می‌کنیم. و البته شما را در کام ناامنی رها نخواهیم ساخت. بعد ساعت ۵ قبل از این جلسه آقای نوری آمدند و از وضع سفارتخانه‌ها در خارجه گزارش دادند و پیشنهادشان این بود که هیئتی برای ترکیه این سفارتخانه‌ها و پاکسازیشان مأمور بشوند و قرار بر همین شد.

### جلسه با مسئولان امور نظامی

بعد، جلسه با مسئولان امور نظامی تشکیل شد درباره طرح مقابله با ضدانقلاب در غرب و توطئه‌های نظامی مسلحانه در سایر نقاط صحبت شد و مسئولان به شدت از تصمیمات خود کامانه‌ای که در این محل و آن محل اتخاذ می‌شود و به اجرا درمی‌آید که فرماندهی از آنها بی اطلاع است شکایت داشتند و می‌گفتند که ناچار ما باید دنبال حادثه سازها برویم. و من آنچه در ضرورت خودداری از این رویه‌های خودکامه بود با قاطعیت تمام گفتم و تا وقتی که این وضعیت را مهار نکنیم، احتمال این که بتوانیم امنیت واقعی در ایران به وجود بیاوریم و پاسخی برای انتظار انبوه مردمی که در انتظار پیشرفتهای سریع در جمهوری اسلامی هستند، نخواهیم داشت.

بعد از این مقدمات ما آنچه لازم بود به مسئولان امر گفتیم تا مشکلات مردم مناطق مختلف را حل بکنند و به طرح مقابله با ضدانقلاب در منطقه غرب کشور پرداختیم. بحث طولانی کردیم. دو طرح بود و قرار شد که آنها به بحث خودشان ادامه بدهند و فردا به پیش من بیایند. (چون وقت دیر شده بود و من باید به جلسه شورای انقلاب می‌رفتم)

و بعد در شورای انقلاب شرکت کردم و در آنجا چند بحث درباره مسائل مختلف به میان آمد. وزیر کشور دو سه قانون آورده بود که به تصویب رساند. مسئله پوشش در ادارت دولتی طرح شد و قرار شد شورای انقلاب بیانیه‌ای بدهد و من هم بیانیه‌ای در این باره صادر کردم و امیدوارم که با توجه به حساسیت وضع همه بانوان ما در برخورد با این موضوع برخورد انقلابی خواهند کرد و بهانه‌ای به دست حادثه سازان و توطئه پردازان نخواهند داد.

## متخصصین صنایع هلی کوپتر آمده بودند

در این فاصله از صنایع هلی کوپتر آمده بودند. یعنی صنایعی که باید هلی کوپترهای ما را پشتیبانی کنند و گفتند، قبل از انقلاب، ۱۴۶۰ خارجی در ایران کار می‌کرد. از این ۱۴۶۰ آمریکایی این‌ها ۲۵۰ نفر را آموزش داده بودند که فقط ۵۰ نفر از این‌ها قادر بکار بودند و امروز، جای خالی این آمریکاییها را پر کردیم و به کار این تأسیسات وسیع نیز توسعه بخشیدیم و تفاوتش هم هزینه‌ای که برای کشور داشته است از اندازه بیرون است. و کارهایی که برای جبران کمبود قطعات یدکی و آمادگی هلی کوپترهای ما کرده بودند شرح دادند و مشکلی داشتند که اساسنامه آنها تجدید نشده، آیین نامه نیز ندارند طبقه بندی مشاغل ندارند و خواهان رفع این مشکلات بودند و به ما امید می‌دادند که به این کوششهایی که در ماههای گذشته از خود نشان داده‌اند در آینده خواهند افزود تا ایران همیشه آمادگی خود را داشته باشد. بنا بر گزارشی که آنها به ماداند ما می‌توانیم تاحد زیاد مطمئن باشیم که ندادن قطعات یدکی موجب مشکلات غیرقابل حل برای ما نخواهد شد.

## برای صحبت به میدان خراسان رفتم

بعد از شرکت در شورای انقلاب برای صحبت به میدان خراسان رفتم و برای مردم شرح دادم که در چه جبهه‌ای می‌جنگیم. گفتم که تشخیص من این است که دشمن در دو جبهه به ما هجوم آورده است. یکی در جبهه اقتصادی و دیگری در جبهه سیاسی از طریق ایجاد حادثه و مشکلات و برانگیختن برخوردهای مسلحانه در همه جای کشور اگر این تشخیص صحیح است و من از سوی مردم انتخاب شدم و بر عهده من می‌دانند که به این امور بپردازم پس من می‌گویم که این دو جنگ، جنگ اصلی است و بهتر است آنها که در قبال انقلاب اسلامی، و سرنوشت آن احساس مسئولیت می‌کنند و اگر هم نمی‌خواهند مرا در این جنگ اصلی یاری بکنند لاقلاً برای ما مشکل نتراشند. بعد این مجلس به محل کار آمدم و ساعت ۱۱ و ۵ شب رئیس کل بانک مرکزی آمد و شرح کارهای اقتصادی را داد و این که عده‌ای بر ضد او در

روزنامه‌ای مطالبی سراپا دروغ نوشته‌اند و او بیش از ۲۰۰۰ نفر از کارمندان را به اجتماع خوانده است و آن مطالب را در حضور آنها حلاجی کرده و با تائید خیلی قاطع و شورانگیز کارکنان بانک روبرو شده که خستگی‌های او را از بین برده و روحیه امید را در او تقویت کرده است.

در همین وقت يك هموطن خودمان که برادرزاده امام است نزد من آمد و اطلاعاتی را که از سفر خود به خارج آورده بود داد و در همین زمینه‌ها که گفتیم و بعد به بحث درباره مسئله این که چگونه ما باید در سه جهت سیاست خارجی عمل بکنیم.

## ترتیب دادن يك محاکمه بین‌المللی برای محاکمه سیاست آمریکا در ایران

یکی ترتیب يك محاکمه بین‌المللی برای محاکمه سیاست آمریکا در ایران بدهیم بترتیبی که به سه هدف عمده زیر برسیم:

۱ - تغییر ساخت ذهنی مردم آمریکا به طوری که نظام موجود خودش را دیگر نتواند تحمل کند و پی ببرد که این نظام سراسر فساد و تخریب و کوشش برای قربانی کردن خود مردم آمریکاست در جهت رشد سرمایه و قدرت سیاسی.

۲ - تغییر ساخت ذهنی مردم اروپاست که پیروی رژیمهای خودشان را از سیاست آمریکا نتوانند دیگر برای خودشان توجیه کنند و بپذیرند.

۳ - توجه مردم کشورهای مستضعف دنیا خصوصاً کشورهای اسلامی به تخریب فرهنگ غرب در این جامعه‌ها و توجه به این مسئله که اثرات ویران سازی فرهنگی بیشتر از اثرات ویران سازی اقتصادی بوده و مدتهای طولانی لازم است تا این اثرات رفع بشود و از بین برود و این مسئله را بحث کردیم که آمریکا چون متوجه بود که ما می‌توانیم به لحاظ این که سالها در اروپا بودیم و با سیاستهای اینها آشنا هستیم و هم به لحاظ اینکه روش علمی ما امکان می‌دهد که خطوط عملی او را دربیاوریم از لحظه اول کوشید که ما را هم از راه بی اعتبار کردن و هم از راه تضعیف از سر راه بردارد.

نخست مطبوعات آمریکایی نوشتند که ما آدم «میانه روی» هستیم. و «لیبرال» هستیم. و کسانی که در ایران آن روی سکه هستند یعنی همان حرفها را به عنوان مخالف آمریکا تکرار می کنند تکیه را گذاشتند بر «لیبرال» بودن ما. در همان حال که این تبلیغات را در خارج و داخل می کردند سیاست آمریکا بر این بود که ما را سرگرم مسئله گروگانها و روز به روز کند از امروز به فردا. و این موضوع را هم يك بهانه تضعیف موقعیت رئیس جمهور در داخل و خارج قرار بدهد. با توجه به این دو امر ما به تنظیم برنامه مبارزه اقتصادی و سیاسی پرداختیم و در هر زمینه مانع از این شدیم که نقشه های آمریکا به نتیجه برسد و امروز همان دولت و همان دستگاههای تبلیغاتی از این صحبت می کنند که رئیس جمهوری ایران کسی است که با او کنار آمدن ممکن نیست.

چاره ای هم ندارند جز اقرار به این حقیقت به چه دلیل؟ به دلیل آشکاری که امروز مردم دنیا به رای العین می بینند که دست آمریکا در حوادثی مثل کردستان که جزیی از توطئه طیس بود و می بینند دست آمریکا را در محاصره اقتصادی، می بینند که ما درست تشخیص داده بودیم هدفهای دشمن را و خود را برای مقابله با این هدفها آماده کرده بودیم. و در داخل مرزها نیز دستها دارد رو می شود و مخالف نماها از مخالفین واقعی برای مردم به طور روزافزونی و روشنتری شناخته می شود.

در آینده نیز ما در همین رویه ادامه می دهیم تا ایادی دشمن در هر لباسی هستند شناخته شوند و مردم اینها را با قیافه واقعی شان بشناسند. این بحث و تصمیم گیری درباره سیاست خارجی خصوصاً در قبال آمریکا تا ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب ادامه یافت و حالا هم ساعت يك ربع به دو بعد از نیمه شب است.

کارنامه دو شنبه ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار پنجشنبه ۱۹ تیر ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۰۰

## گزارش درباره کردستان و کرمانشاه

صبح ابتدا آقایان محلاتی و حسین خمینی که از کرمانشاه آمده بودند به همراه آقای میرسلیم معاون وزارت کشور آمدند. درباره کردستان و کرمانشاه گزارش دادند و معلوم شد که نیروهای دشمن در خاک عراق تدارکاتی دیده‌اند و خبری که قبلاً به ما داده شده بود صحت دارد. به دنباله حادثه خونین کردند که به شهادت ۲۰ پاسدار انجامید، گروهی به عملیات انتقامی دست زده و دهکده‌هایی را آتش زده‌اند و عده‌ای رفته‌اند برای تحقیق تا رسیدگی بشود و این حوادث اسف بار در جمهوری اسلامی تکرار نشود.

بعد، به دیدار از نمایشگاه آرمهایی که هموطنان ما برای جمهوری اسلامی کشیده بودند که آرم فعلی از آن میان برگزیده و انتخاب شده رفتیم. می‌توان گفت که این انتخاب شاید بهترین انتخاب‌ها بوده و به این دلیل که تنها در این آرم بود که علائم مادی برای معنویت و اندیشه و تفکر اسلامی به کار رفته است.

در مراجعت فرمانده نیروی هوایی آمد. کارهای نیروی هوایی را آورده بود. که انجام داد و گزارشی درباره یک جریان ناسالم در نیروی هوایی داد که از پیش تحت پیگیری بوده و این پیگیری پیشرفت کرده است. نزدیک ظهر دوباره آقایان محلاتی و حسین خمینی آمدند و درباره سپاه و اداره آن و وضعیت آن در استان کرمانشاه بحث و گفتگو کردیم. امیدوارم که مشکل اداره سپاه بزودی حل بشود.

## بن بلا و بین الملل اسلامی

بعد از ظهر نخست يك الجزایری نزد من آمد و درباره جریان تفکر بن بلا صحبت کرد که او کاملاً تفکر اسلامی پیدا کرده و در این تفکر به خلوص رسیده است. او پیشنهادهایی درباره بین الملل اسلامی داشت. در این وقت من برای شرکت در جلسه هیئت وزیران رفتیم. در این جلسه مسایل مختلفی بحث شد و به تصویب رسید. مسئله اولی که وزیر کار مطرح کرد، مسئله جذب مازاد کارگران بنادر خوزستان در طرحهای تولیدی بود که قرار شد این طرحهای



تولیدی را ارائه بدهند و بانکها در این طرحها سرمایه گذاری کنند. قرار شد رئیس کل بانک مرکزی، گروهی را به خوزستان بفرستد تا طرحهای موجود را ارزیابی کرده و در آنها سرمایه گذاری کنند.

## کارگران و زبان تفهیم و تفاهم

بعد مسئله کارگران پیش آمد و این که کسانی بین آنها اخلال کرده و مانع کار می شوند و موجب توقف کار می شوند و این که چگونه باید با چنین مشکل روبرو شد. نظر من این بود که با کارگران زبان تفهیم و تفاهم بهترین است و وقتی مسائل روشن شد می توان آنها را حل شده تلقی کرد. منتهی بیان می شد که این زبان را هم بکار می برند و می دانند که مفید است. ولی گاه مثل سیمان آبیك عده ای که قصد اخلال دارند مانع از این می شوند که کارخانه به کار بیافتد، در این صورت باید که به مسئله تولید و اخلال در تولید خارج از نوبت رسیدگی بشود و قرار شد که در شورای انقلاب راه حل فوری و قانونی برای این کار پیدا بشود. چند تا نمونه آوردند درباره این گونه اخلالها و از جمله گفتند کارگاهی در تهران پارس هست که حسن خان نامی در آنجا مانع پیشرفت تولید می شود.

## تجدید سازمان دستگاههای دولتی

مسئله بعدی تجدید سازمان دستگاههای دولتی بود، که صراف به این مسئله پرداخت و درباره وظایف معمولی دولت و وظایف تازه دولت صحبت کرد. بعد مسایل و مشکلات کارگران و کارکنان شرکت توانیر در خوزستان طرح شد که آمده بودند و مسایل شان را طرح می کردند، می گفتند تورم در خوزستان از همه جا بیشتر است و حذف کردن یا نصف کردن هزینه مسکن کارمندان مشکل ایجاد کرده است.

## دیدار با سفیر روسیه شوروی

در همین موقع من برای دیدار سفیر روسیه شوروی جلسه را ترك كردم. در ملاقات با وی در مورد مسئله افغانستان و حضور نظامی شوروی در آنجا، روابط ایران و شوروی و مسئله سفارتخانه‌ها و کنسولگریها و مسئله تعداد پرسنل آنها و همچنین شایعاتی که سفیر شوروی از آن صحبت می‌کرد بحث و گفتگو کردیم.

پس از ملاقات با سفیر شوروی دوباره به جلسه هیئت وزیران بازگشتم. صحبت از انرژی اتمی بود و قرار شد چهارشنبه صبح این مسئله در دفتر من موضوع بحث قرار گیرد و به نتیجه برسد.

وقتی به دفتر کارم بازگشتم، آقای اردبیلی و آقای قطب زاده آمدند و با شورای سپاه ارومیه تا يك بعد از نیمه شب صحبت کردیم، درباره ضرورت تبعیت از نظم در حکومت اسلامی.

### قضاوت خودسرانه

بعد با آقایان قطب زاده و اردبیلی تا ساعت يك و نیم بعد از نیمه شب بحث و گفتگو کردیم و تأثیرات زیان بار بعضی حوادث که در ایران می‌گذرد و معلوم نیست چه وقت قضاوت شده، چه وقت به نتیجه رسیده و چه وقت حکم اجرا شده، از جمله موضوع سنگسار کردن در کرمان بود و این که کار قضاوت خودسرانه دارد انجام می‌گیرد و این برای ایجاد يك جو مسموم در داخل و خارج کشور تأثیر بسیار زیان باری دارد.

آنها مطالبی گفتند و دلایلی آوردند، از جمله گفتند که ما در جریان انتخاب ریاست جمهوری برای انتخاب شما فعالیت می‌کردیم و من به آنها گفتم که مسئله طرفداری و پیروی از نظم و قانون دو چیز است. کشور ما اگر به نظم و قانون باز نگردد، در معرض خطر جدی است. ما در نبرد بزرگی در جبهه اقتصادی و سیاسی هستیم، در این نبرد بدون انسجام و وحدت در رهبری، بدون نظم و انضباط انقلابی، نمی‌توانیم پیروز شویم و همه اینها ایجاب می‌کند که هر کس در هر مقامی که قرار گرفت در حدود اختیارات و مسئولیت هایش عمل کند و در امور دیگران دخالت نکند، متی را نوشتند و امضا کردن و قرار شد آقای موسوی اردبیلی به ارومیه بروند و مسئله را از

نزدیک بررسی کنند و بنا بر آن بررسی در صورتی که خروج از حد قانون ملاحظه شد طبق قرار عمل کنند و همه از آن تبعیت کنند.

## وضع فعلی کشور و توطئه آمریکا

از يك و نیم تا سه صبح هم باز درباره نحوه اداره کشور صحبت کردیم، موضوعات مختلفی طرح شد از جمله این که چون نمی گذارند کار پیش برود، چه بهتر که رئیس جمهوری تشکیل دولت را به عهده دیگران بگذارد و خود را کنار بکشد تا يك امیدی برای مردم باقی بماند که اگر به آن ترتیب به نتیجه برسند که به زعم گویندگان به نتیجه نمی رسد، مردم از حال و آینده خود مأیوس نشوند.

من شرح مفصلی درباره سیاست آمریکا در ایران دادم و نمونه های آشکاری آوردم از توطئه هایی که در جهت نفاق افکنی در رادیو بی بی سی و بعضی مطبوعات داخلی و خارجی می شود و در نقش مخربی که دستگاه های تبلیغاتی دارند، صحبت کردم و گفتم که مسئله حساسیت وضع و نبرد تعیین کننده ایجاب می کند که رهبری از انسجام کامل برخوردار باشد و قرار شد که این موضوع در جلسه طولانی با اعضای شورای انقلاب مورد بحث واقع شود. ساعت یک ربع به سه است و روز دوشنبه من این طور به پایان رسید.

کارنامه سه شنبه ۱۷ تیر ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۱ تیز ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۰۱

## جلسه شورای امنیت کشور ، حمله ضد انقلاب از خاک عراق

صبح جلسه شورای امنیت کشور بود. مسایل گوناگونی طرح شد. نخست راجع به غرب کشور بحث شد و احتمال حمله ضد انقلاب از خاک عراق. مطلبی که من در گزارش روز قبل از یاد برده بودم مسئله طرح امنیت عمومی

منطقه غرب و مقابله قطعی با ضد انقلاب بود. در این جلسه درباره اطلاعاتی که در نحوه عمل ضد انقلاب رسیده بود، بحث کردیم و گفتم هدف ارتش عراق، مشغول کردن ما در مرزهاست تا در درون عناصر مسلح اش توطئه‌هایی را در نقاط مختلف ترتیب بدهند. گفته شد که برژینسکی مشاور امنیتی کارتر نیز در عراق بوده است. وقتی از او درباره سفر سؤال کرده‌اند، لبخند زده است.

در مجموع از آرایش نظامی و استعدادهایی که ما در منطقه داریم اظهار رضایت شد و این‌طور به نظر رسید که همه نیروهای معتقد به استقلال ایران اسلامی، باید در این موقع حساس از حادثه آفرینی در اینجا و آنجای کشور دست بردارند و هیچ‌گونه عملی در جهت تضعیف دولت انجام ندهند. بعد، درباره سایر نقاط کشور و مسایل امنیتی آن نقاط گفتگو شد و آنچه باید تدبیر سنجد تا امنیت کشور تأمین گردد. این جلسه تا ساعت ۱ بعد از ظهر به طول انجامید.

ساعت یک بعد از ظهر به منزل آقای خامنه‌ای امام جمعه تهران و عضو شورای انقلاب رفتیم و تا ساعت دوازده شب در آنجا جلسه‌ای داشتیم. در این جلسه طولانی که البته به صورت نیمه رسمی بود و بیشتر جلسه رفع ابهامات و رسیدگی به مسایلی بود که به جو تفاهم صدمه می‌زند.

### گزارش آقای معین فر درباره صنعت نفت

آقای معین فر مفصلاً درباره صنعت نفت و نحوه کار خود در آن صنعت و مشکلاتش صحبت کرد و متنی را از انجمنی در شرکت نفت که خود را اسلامی می‌خواند نشان داد که بسیار تکان دهنده بود. این انجمن معلوم نیست چگونه بخود اجازه می‌دهد با وجود حکومت و مقامات مسئول خود را قائم مقام وزیر بکند و به دستگاه‌های اداری دستور بدهد که صورت حضور و غیاب را برای او بفرستند و بگویند که از این لحظه وزیر را هم به رسمیت نمی‌شناسیم. ظاهراً چنین عملی با معیارهای هر جایی که حساب کنیم، یاگیری آشکاریست علیه حکومت اسلامی. مسئولان امور کشور تا وقتی

مسئولند باید مجری قانون باشند. موافقت و مخالفت ما با اشخاص نباید به قیمت متزلزل کردن اساس جمهوری اسلامی تمام شود. شورای انقلاب به اتفاق بر این نظر بود که چنین اعمالی باید تقبیح بشود و موقع مسئولان کشور در کارهای خودشان باید تحکیم پیدا کند.

## قطب زاده : حزب توده بنای کارش را گذاشته بر کوبیدن من و روزنامه‌های اسلامی نیز در این کار با آنها همقدمند

بعد آقای قطب زاده درباره کارهایی که در خارجه قرار بوده است، انجام بشود، از جمله تصرف سفارت صحبت کرد و این که حزب توده خصوصاً بنای کارش را گذاشته بر کوبیدن او و روزنامه‌های اسلامی نیز در این کار در واقع با آنها و روزنامه آنها همقدم هستند. باز همه ما بر این نظر شدیم که اگر وزیری خوب نیست باید او را تغییر داد. ولی وقتی نه امام و نه شورای انقلاب و نه رئیس جمهور او را تغییر نمی‌دهد، تضعیف او در واقع تضعیف نهادیست که از این انقلاب به وجود آمده است. متأسفانه این دو غالباً با یکدیگر اشتباه می‌شوند.

بعد صحبت در این شد که چگونه جریان فرصت طلب از جریان اصیل سوء استفاده می‌کند و چگونه به جلد او می‌رود تا وقایعی را به وجود بیاورد و با این وقایع ما را در جبهه اصلی نبرد، ضعیف کند. من مثالی آوردم مثال بانکها را، و گفتم در حال حاضر ما در نبرد اقتصادی با آمریکا، بیش از همه به بانک بعنوان يك وسیله جنگی تعیین کننده نیاز داریم و اختلال در کار این نظام چیزی نیست، که قابل تأمل و اغماض باشد و من به عنوان رئیس جمهور و مسئول امور کشور چنین چیزی را به هیچ روی تحمل نمی‌کنم و در این فرصت به همه مسئولان و به همه کارمندان بانکها اخطار می‌کنم هرگونه بی نظمی در کار اداره بانک به هر بهانه‌ای به مثابه از پشت خنجر زده است به ما در این مبارزه حیاتی که برای مقابله با توطئه‌های اقتصادی آمریکا می‌کنیم.

**وزیرانی که در دولت آینده می‌توانند عهده‌دار مسئولیتهایی باشند**

بعد مسئله نوع وزیرانی که در دولت آینده می‌توانند عهده دار مسئولیت‌هایی باشند، بحث شد، نخست به ضوابط پرداختیم که اینها چه ضوابطی می‌توانند داشته باشند و آنگاه بر آن شدیم که کوشش کنیم کسانی را که با این ضابطه‌ها سازگارند، بیابیم تا از مجموع آنها ترکیبی بدست بیاید که بتواند کشور را در دوران بحران اداره کنند. در آنجا هم بر این اساس توافق شد که انسجام رهبری و هماهنگی يك ضرورت قطعی در وضعیتی است که کشور اکنون با آن روبرو است و اگر ما نتوانیم در ماه‌های آینده ثبات را از لحاظ ایجاد امنیت واقعی چه امنیت قضایی و چه امنیت از لحاظ جان و مال و ناموس مردم به وجود بیاوریم، کشور با مشکلات لاینحلی روبرو خواهد شد و حل این مشکلات در ماه‌های آینده بدون انسجام در رهبری ممکن نیست، دو سه پیشنهاد هم طرح شد. یکی درباره ضرورت دفاع از مدیران و جلوگیری از روشهای تخریبی که بنایشان بر خراب کردن مدیران است که موجب شده استعدادهای خوب، پا جلو نمی‌گذارند و مسئولیتها را بعهده نمی‌گیرند و آنهایی که احساس مسئولیت و وظیفه می‌کنند باید در مقابل این جریان‌های تباہ کننده بایستند و آنها را افشا کنند و نگذارند مسئولان بی پناه زیر رگبار دشنام و دروغ و روشهای تخریبی دیگر از پای درآیند.

مسئله دومی که همه بر آن موافقت کردند، این بود که هیچ مدیری را تا وقتی که محرز نشود از او خطایی سرزده، نباید تغییر داد و به **صرف رابطه**، کسی در مقابل **قرار نگیرد**. و اساس **ضابطه** باشد. این ثبات در مدیریت یکی از شرایط مهم مقابله با مشکلات زمان حاضر است.

مطلب سوم که قرار شد با امام در میان گذاشته شود، این بود که ما خود مسایل و مشکلات را پیش از آن که دیر شود، حل کنیم.

امام هم اگر مطالبی را که ضرور می‌بینند انجام بگیرد، به مسئول امر یا به مسئولان امر بگویند و مهلتی هم معین کنند تا در آن مهلت این مسایل انجام بگیرد و تنها بعد از این که این مهلت گذشت آن مقام در صورتی که انجام نداده بود به جمع مورد بازخواست قرار بگیرد.

## ساعت ۱۲ شب رئیس بانک مرکزی و صراف معاون وزارت امور اقتصادی آمدند

ساعت ۱۲ شب من به محل کارم بازگشتم و مدیر کل بانک مرکزی و صراف معاون وزارت امور اقتصادی و دارایی و مسئول امور بانکها آمده بودند و از این که آشفتگیهایی در بانکها به وجود می‌آورند، صحبت کردند. من مطلبی را که در شورای انقلاب گفته بودم، به آنها گفتم و گفتم که با قاطعیت تمام در برابر این گونه اختلالها خواهم ایستاد چون بانکها وضعیت کاملاً استثنایی دارند و وضع آنها غیر از جاهای دیگر است به این دلایل در مورد بانکها باید با قاطعیت عمل کرد تا به بهانه‌های ریز و درشت اصل اساسی که ضرورت مبارزه برای جلوگیری از پیروزی دشمن در زمینه اقتصادی است فراهم نشود و اینک يك ربع به دو بعد از نیمه شب است. امروز من نیز با این گزارش در این ساعت به پایان می‌رسد.

کارنامه ۱۸ تیر ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۲ تیر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۰۲



## ورود به عمل توطئه‌گران در نیروهای ارتش

مسئله مهم که از صبح زود محور کار امروز قرار گرفت، مسئله ورود در عمل توطئه‌گران در نیروهای ارتش و خارج آن بود. صبح مسئول اطلاعات سپاه با من صحبت کرد و بعد به دیدن من آمد. من با اینکه مسئله توطئه که همه چیز را زیر و رو می‌کرد طوری که من حریف آن نشوم، مسئله اساسی بود. با این حال چون از یک ماه پیش این توطئه را مطلع بودیم و تعقیب می‌کردیم، بدون اینکه تغییری در برنامه بدهم، یک ساعت و خورده ای درس گفتم برای بخشی از تلویزیون. بعد مأمور اطلاعات سپاه آمد و نقشه توطئه‌گران را که با همکاری اطلاعات مستقر در دفتر ریاست جمهوری و نیروی هوایی به دست آورده بودند با من در میان گذاشت و معلوم شد که توطئه‌گران قرار دارند در محلی نزدیک پایگاه حرّ همدان، نیمه شب جمع شوند و بعد پایگاه حرّ را بگیرند و از آن جا فانتوم‌ها را به پرواز در آورند و نیروهای دیگری که در جاهای مختلف کشور داشتند این‌ها وارد عملیات بشوند. نزدیک ظهر من فرماندهان نیروها را به دفتر خود خواندم و آن‌ها را در جریان امر قرار دادم و از آن‌ها خواستم که در همه جا آماده باش بدهند و کاملاً مراقب باشند. بنا بر اطلاعاتی که ما داشتیم، نیروهای عراقی نیز باید همزمان وارد عملیات می‌شدند تا مانع از آن گردند که ما به اندازه کافی نیرو برای سرکوب توطئه‌گران بسیج کنیم. بعد از ظهر آن روز آقای وزیر امور خارجه به نزد من آمد. شاید در همان وقت که فرماندهان نزد من بودند، آمد و اطلاع داد که خطر اصلی (اطلاعی از این جریان نداشت ولی اطلاع به دست آورده که توطئه‌ای در خوزستان انجام خواهد گرفت با همکاری دولت عراق و آنجا را به پایگاهی بر ضد انقلاب تبدیل خواهند کرد و این کاملاً در رابطه با توطئه می‌خواند، بنابراین ما فرض کردیم که خوزستان منطقه خطر اصلی است)، این است که در این باره هم به استاندار خوزستان و هم به مقامات نظامی هشدار کافی دادم و از دستگیر شدگان خوزستان معلوم است که آن شاخه از توطئه‌گران از امکاناتی برخوردار بودند برای ایجاد خطر مهم.



## این هفتمین توطئه‌ای است که از طریق من در مدت ریاست

### جمهوری کشف می‌شود

چگونه این اطلاعات به ما رسید، این هفتمین توطئه‌ای بود که از طریق من در مدت ریاست جمهوری کشف می‌شود. اطلاعات را مردم معتقد، نظامیان معتقد، غیر نظامیان معتقد، خصوصاً زنان معتقد به من می‌رسانند. این اطلاعات را من با همان روش علمی که ابتکار کرده‌ام یعنی روش شناخت بر پایه توحید با هم در رابطه می‌گذارم و یک خطی را که پیدا شد به مسئولین می‌دهم که تعقیب کنند. این اطلاعات نیز از چند منبع به من رسید و از دو سو، مورد تعقیب قرار گرفت. معلوم شد دو جریان با هم متصل هستند و امروز که دارم این نوار را پر می‌کنم می‌بینم که وسعت بسیار می‌داشته و ممکن بوده است کمترین غفلتی به قیمت گرانی برای کشور تمام شود.

در این جا می‌خواهم با آن‌ها که صداقت دارند اما علم ندارند، روش علمی هم ندارند و تصورات و خیالات خود را تجزیه و تحلیل علمی تصور می‌کند، کمی صحبت کنم. یک متنی از مجاهدین انقلاب اسلامی بود که در آن جا حساب شخص مرا به عنوان رئیس جمهور کنار گذاشته بود تا به خیال راحت آن‌هایی را که در کشف این توطئه‌ها و برای پیروزی این مردم با استواری مبارزه می‌کنند، متهم کند که گویا خط آنها در زمره خط آمریکا است. این صفت توطئه را چه قدرتی تدارک کرد و بر ضد چه دستگاهی تدارک کرد. این توطئه آخری در عین حال امتحان من نیز هست.

## آمریکا می‌داند که من چه می‌کنم و چگونه ریشه‌های تابعیت و وابستگی ایران را به آن قدرت می‌خشکانم.

این است که هیچ فرصتی را برای تدارک توطئه در چهار ماه گذشته از دست نداده است. اگر فکر می‌کرد مماشاتی از سوی من و آنهایی که می‌دانند استقلال چیست، در قبال سیاست سلطه‌جویانه آن دولت هست، حتماً این توطئه‌ها را تدارک نمی‌دید، به شیوه دیگری برای کشاندن بیش از پیش ما به دایره نفوذ سلطه خود عمل می‌کرد. بنابراین، ما در دو زمینه سیاسی - نظامی و اقتصادی با

سلطه آمریکا می‌جنگیم. آن‌ها که عقیده دارند کشور اسلامی‌شان را دوست می‌دارند، چرا باید وسیله دست مشت‌ی فرصت‌طلب توطئه‌گر بشوند و در این لحظات حساس مطالبی را از قول آنها نقش بدهند که بنیاد اعتبار و اطمینان عمومی را به دستگاه‌های اقتصادی و بانکی سست کند. برای اهل عقیده این توطئه امتحان بزرگی بود تا همه بدانند چه کسانی واقعاً در خط آمریکا هستند و چه کسانی ضد سلطه آمریکا در ایران هستند و درست عمل می‌کنند. خصوصاً توجه کنید، اهمیت مسئله در مخالفت با سلطه آمریکا نیست، اهمیت مسئله در درست عمل کردن برای ریشه‌کن کردن سلطه آمریکا است. پس این تحلیل‌ها که امروز واقعیت خط بطلان بر آنها کشید باید چشم‌ها و گوش‌ها را باز کند و استعداد‌های خلاق و معتقد را با هم متحد بسازد تا در راه استقرار رژیم اسلامی بکوشند. بهر رو، مطالب و موضوعات بسیاری در این روز مطرح شده، حل و فصل شد. من می‌خواهم به آنها برگردم چون فکر مشغول این توطئه بود، و تا دیرگاه شب همچنان بیدار و مراقب کشف این توطئه بود. ساعت یک بعد از نیمه شب معلوم شد عده‌ای از توطئه‌گران در تهران و همدان دستگیر شدند. کمیته‌ها، شهربانی و ژاندارمری همدان، سپاه پاسداران، فرمانده نیروی هوایی (فکوری) و افراد معتقد نیروهای مسلح ارتش جمهوری اسلامی با تلاش بی‌مانندی کوشیدند تا توطئه را خنثی کردند. حالا ساعت ۳ بامداد است.

کارنامه پنجشنبه ۱۹ تیر ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۲ تیر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۰۲

### ضعف بزرگ ما ناهماهنگی نیروهای ما است

صبح گزارش‌های مربوط به پیشرفت تعقیب توطئه‌گران را به من دادند تا آن وقت بیست و چند نفر توقیف شده بودند و ۶ یا ۷ نفر کشته شده بودند و توطئه خنثی شده بود. روز پیش سرگرد شیرازی، برای اجرای طرحی در غرب

کشور نزد من آمده بود و ناهماهنگی و عدم توافق میان فرماندهان و او بر سر این طرح بود و مطلبی نوشته بود تا این مخالفت‌ها را به موافقت تبدیل کند، اما من خواستم اجتماعی از فرماندهان در حضور من تشکیل بشود. این هفتمین اجتماع بود و در این اجتماع از نو دو مسئله و دو روش بر پایه دو بینش به آزمایش گذاشته شد. یک روش بر پایه تضاد که ظرف ۶ جلسه به نتیجه‌ای نیا انجامیده بود، یک روش بر پایه توحید که در این جلسه به اجرا گذاشته شد و به خواست خدا به نتیجه رسید. طرح پذیرفته شد. سرگرد شیرازی با دو درجه ترفیع به سرهنگی ارتقاء یافت و مسئول عملیات در منطقه شد تا امنیت و صلح را به منطقه بازگرداند و مانع توطئه‌های دولت عراق بشود. من برای آنها به تفصیل صحبت کردم و گفتم می‌بینید که وقتی بینش عوض می‌شود، روش دیگر می‌شود، ناممکن، ممکن می‌شود. ضعف بزرگ ما ناهماهنگی نیروهای ما است. گاه تلف شدن نیروهای ما در برخوردهای درونی این نیروها است و این هماهنگی که به دست آمد یکی از دستاوردهای بزرگ بینش توحیدی که انقلاب واقعی همین است. ایمان و اعتقاد من همواره بر این بوده و همواره بر این است که تضاد تخریب است و ویران سازی و قهر است و آنچه بر جا می‌گذارد زخم‌های خوب نشدنی کینه‌ها و بغض‌های دیرپاست. توحید به عکس، سازندگی است، سرعت است، دوستی و جوّ سازندگی پایدار است. روی همین زمینه نحوه کار و عمل را در کردستان مورد بحث قرار دادیم و به آنها گفتم ارتشی که بخواهد ارتش نجات‌بخش باشد باید به اندازه سر سوزنی ظلم به مردم روا ندارد، هیچگونه خشونت‌ی روا ندارد. به من گفتند که اگر ما مثلاً فرض کنیم می‌توانیم از راه سرکوب دختران و پسران جوانی را که کومله و غیره برای آنها فضای عمل و آرمان بوجود آورده از رفتن به سوی آنها باز بداریم، اشتباه است و با کمال تأسف ما این اشتباه را در همه جا تکرار می‌کنیم. ما باید آرمان‌های انسانی و معنوی، عالی برای انسان جوان بوجود بیاوریم. ما باید میدان عمل گسترده‌تری در سازندگی برای آنها بوجود بیاوریم تا آنها تخریب را با سازندگی عوض کنند و به خط سازندگی و به افق عالی و رشد واقعی انسانی بیایند. صحبت شد که در آنجا مردم خو گرفته‌اند به قاطعیت و با دموکراسی نمی‌شود کار کرد. جواب دادم قاطعیت یعنی صبر و

استقامت در هدایت قاطعیت. یعنی خسته نشدن، دل‌تنگ و دلگیر نشدن. مثال آوردم یونس پیغمبر را که عصبانی شد، از هدایت مأیوس شد و به شکم ماهی رفت، نشان اینکه دعوت محتاج خستگی ناپذیری است. محتاج صبر و استقامت و پایداری است و بنابراین، باید قاطع بود. یعنی تسلیم و سوسه‌های کسانی که می‌خواهند ما را از خط توحید بیرون ببرند، از خط سازندگی بیرون ببرند و در خط تخریب بیاندازند، نشد. ایستادگی و استقامت کرد در برابر ناسزا، توهین، دشنام و تحقیر و روش‌های تخریبی دیگر و حتی در برابر تیر و تانک ما باید همچنان در هدایت استقرار بمانیم و در خط هدایت عمل کنیم تا انسان، انسان گم‌گشته و سرگشته به راه آید و راه واقعی را پیدا کند. بعد، پس از این بحث‌ها، اجتماع ما به نتیجه رسید و محیط تفاهم بوجود آمد و من امیدوارم این یکی از بزرگترین موفقیت‌ها در جمهوری اسلامی ما باشد و آن را یک دگرگونی اساسی در بینش و روش دست‌اندرکاران و نهادهای اجرایی بگردد. پس از این اجتماع بسیار بارور و سودمند، در ساعت ۳ بعد از ظهر مخبر مجله آلمانی اسپیگل با من مصاحبه انجام داد. سؤال‌هایی کرد و جواب‌هایی شنید و من در جواب‌ها مبانی نظری عملی سیاسی دولت را چه در زمینه داخلی و چه در زمینه خارجی شرح دادم.

## هیأت ویتنامی

بعد از آن نوبت به هیأت ویتنامی رسید. این هیأت دو نامه از سوی رئیس جمهور موقت و نخست‌وزیر آن کشور آورده بود. من از تأثیرات مقاومت مردم ویتنام در کشور ما و ستایشی که ما برای این مقاومت در برابر ارتش آمریکا، مردم ویتنام از خود نشان دادند و اینکه اگر مردم آسیا ابرقدرت‌ها را از زندگی خودشان برانند و به یاری یکدیگر برخیزند، با سرعت کافی می‌توانند بر مشکلات خود غلبه کنند و نسل امروز و آینده آسیا می‌تواند از نو نقش جهانی در راه بارور کردن تمدنی نو را ایفاء کند را با او در میان گذاشتم. او ضمن اظهار پشتیبانی کامل از انقلاب اسلامی ایران مشکلات سیاسی را که دولت ویتنام با آن روبرو هست با ما در میان گذاشت و از روش دولت چین انتقاد

کرد. بعد از من دعوت کرد به ویتنام سفر کنم و گفت که نام خمینی برای مردم ما بسیار شناخته و نامی است که محبت بر می‌انگیزد، چرا که مظهر مقاومت مردم شما است در برابر رژیم وابسته به دولت آمریکا، و وعده کرد که آماده همه‌گونه همکاری با ما در زمینه‌های اقتصادی و غیر آن برای تحکیم مبانی برای مقاومت در برابر سلطه آمریکا هست.

بعد از آن نوبت به نمایندگان مجلس از مناطق مختلف کشور رسید. نماینده‌ای از استان ایلام و نماینده‌ای از استان کهگیلویه و نماینده‌ای از استان سیستان و بلوچستان نزد من آمدند و درباره مسائل مناطق خودشان که به طور عمده راه، بهداشت، پاکسازی، آموزش و پرورش، آب و برق، خرید محصولات کشاورزان و توسعه فعالیت‌های تولیدی تقاضاهایی داشتند. بنا بر رویه‌ای که دارم تا آنجا که دسترسی حاصل بود فی‌المجلس با مسئولان، با وزراء و مسئولان دیگر تماس حاصل شد و آن مقدار که حل شدنی بود حل شد. بقیه به کار و تلاش مسئولان مختلف گذشت. ساعت نزدیک ۷ بعد از ظهر

### مسئولین اطلاعات نیروهای مسلح نزد من آمدند

و آخرین اطلاعات را درباره موفقیت‌های حاصله در تعقیب توطئه‌گران دادند و قرار شد من همان شب بطور خیلی مختصر خبر شکست توطئه را به مردم ایران بدهم. در این ساعت به شورای انقلاب رفتم. در شورای انقلاب سخن تلویزیونی‌ام را خطاب به مردم و در همان جا ضبط کردم و آن مقدار که لازم بود اطلاع بود، به اطلاع اعضاء شورا رساندم. بعد لایحه‌ای تهیه شد برای اینکه بودجه‌های عمرانی بدون پیچ و خم‌های اداری و در دسترس وزیران مسئول طرح‌های اجرایی، عمرانی قرار بگیرد که از سوی وزیر مسکن تهیه شده بود، طرح شد و تصویب شد به شرط آنکه آقای صراف یک ملاحظه‌نهایی در آن بکند و اگر مسئله تازه‌ای به نظر او رسید و عیب و علت و ایرادی، از نوع طرح بشود. بعد من جلسه شورای انقلاب را ترک گفتم و دیشب ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب مسئول اطلاعات سپاه بوسیله تلفن اطلاع داد که کسان دیگری نیز دستگیر شدند و گروه نقاب که ابتدا یک ماه پیش از این گروه بر ما شناخته

و معلوم شدند، قرار دارند که فردا جمعه عملیات تروریستی انجام بدهند. تلفنی هم از یکی از همین تروریست‌ها که مدعی است پشیمان شده است، کرده بود توصیه به اینکه من به اراک نروم. و امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه ۲۰ تیر ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۲۲ تیر ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۰۲

### به اراک رفتیم

صبح پیش از سفر، اطلاعاتی درباره پیشرفت تعقیب شبکه گسترده توطئه‌گران گرفتیم. گفتند در اهواز ۵ نفر جزء هسته مرکزی این توطئه بوده‌اند. ما به فرودگاه رفتیم و با هلیکوپتر روانه اراک شدیم. استقبال مردم در شور و هیجان گرمی حد و اندازه نمی‌شناخت و آدمی در برابر این صمیمیت خارج از حد مردم احساس شرمندگی می‌کرد و می‌دید که اگر آدمی صد برابر آنچه می‌توانست می‌کرد، باز نمی‌توانست از عهده جبران اینهمه احساسات پاک و شورانگیز برآید. از فرودگاه تا کارخانه ماشین‌سازی که دیدن کردیم و از آن جا تا بازار، همه جا احساسات بود و گرمی بود و صفا و یکدلی مردم بود با منتخب خودشان. در کارخانه مسائل بر ما معلوم شد. از جمله آنکه کارخانه با سوم تولید کار می‌کند. مشکلات مالی دارد اما حل آن آسان است. چرا که بودجه‌ای برای بکار انداختن دستگاه‌ها پیش از این تصویب شده بود به مبلغ ۵۰۰ میلیون تومان اما جو اجتماعی کار، جو مناسبی نیست. آن تلاش و کوشش و هیجان مثبت کار هنوز در این قسمت، در این کارخانه بوجود نیامده. هنوز شاید برای کارگران، قسمتی از کارگران و کارکنان این صنعت روشن نشده که پیروزی ما در این نبرد سهمگین جز با کار و تلاش میسر نیست. البته اشکالاتی هم از جهت قطعات و مواد هم داشتند و خصوصاً از

لحاظ بازار. آنچه تولید می‌کردند نه برای گذشته‌ای بود. آن گذشته بر نخواهد گشت. بنابراین باید نوع تولید متناسب با اقتصاد مستقل جدیدی بشود. امیدواریم که در روزهای آینده فرصت کنیم و برای بکار انداختن این تأسیسات عظیم، آنچه باید بکنیم. از آن جا به شهر رفتیم. انبوه جمعیت در خیابان‌ها و راسته‌های بازار به حدی بود که همراهان تدبیری اندیشیده بودند و بنا بر آن تدبیر من را از پشت بام بازار به چهار سوقی بردند و من در آنجا سخنرانی خودم را ایراد کردم. صحبتی که من در آنجا کردم همین بود که هفت توطئه در چهار ماه و این توطئه‌ای که در حال کشف شدن است و این خود شاید ما را رهبری کند به شناسایی هسته اصلی این توطئه‌ها در ایران نشان می‌دهد که آمریکا، این رژیم و مسئولانی که مردم برای این رژیم برگزیده‌اند و رئیس جمهوری را هدف قرار داده است، برای هر کس شک و تردید بود اینک این رخداد و واقعیت برای اینکه شک و تردید او را بزداید.

### اگر این توطئه به انجام می‌رسید

#### البته من و پدر جد من هم حریف نمی‌شد

بنابراین، توطئه‌هایی در جریان بود که اگر به نتیجه می‌انجامید همه چیز زیر و رو می‌شد. ولی ما کسانی نبودیم که اینگونه مطالب را بلندپروازی‌های ساده تلقی بکنیم و قاطعانه دنبال ریشه‌ها و توطئه‌گرها نرویم و آنها را کشف نکنیم. برای آنها توضیح دادم که ما در جنگ اقتصادی و در جنگ سیاسی - نظامی هستیم و دشمن برای پیروزی در این دو جنگ از وسایل تبلیغاتی استفاده می‌کند. با وسائل تبلیغاتی خود ما جوّ تخریب و خشونت و بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی بوجود آورد و در این جوّ تحریک و بی‌ثباتی زمینه را برای پرورش روحیه توطئه چینی آماده می‌کند و با اختتام فرصت، ضربه وارد می‌آورد. غیر از این به شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی دست می‌زند. به آنها توضیح دادم که بیند اشخاصی بودند با رژیم سابق، بسیار بدسابقه فعلاً هم در اینجا و آنجا به کارهایی مشغولند. اشخاصی بودند با سابقه مبارزه و اینک هم برای پیروزی در جنگ اقتصادی، پیروزی در جنگ سیاسی - نظامی شب و روز کار می‌کنند.

این دسته اول هیچکس به کارشان کار ندارد، اما این دسته دوم هر جا که ببینند کسی از آنها هست و کاری می‌کند مورد حمله قرار می‌گیرند. با دستگاه‌ها، با روزنامه‌ها، با وسائلی که خود ما بوجود آورده‌ایم. بعد طرح کردم که به سرنوشت وطن باید دل سوزاند. به سرنوشت انقلاب اسلامی دل سوزاند و اجازه نباید داد که تزلزل بوجود بیاید و بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی بوجود بیاید و بعد درباره شروع ماه رمضان و ضرورت بازگشت به بینش توحیدی معنوی و روش‌های متناسب با خداپرستی برایشان صحبت کردم و از آن‌ها خواستم که وقتی حضور قلب پیدا می‌کنند، در دل شب که برای عبادت آماده و برای روزه داری بر می‌خیزند، دعا کنند برای سلامت امام و برای پیروزی رئیس جمهور منتخب خودشان در این نبرد بسیار مشکل و سخت و سهمگین. از آن‌جا به دانشسرای دختران رفتم و بعد از ناهار با گروه‌هایی که از سپاه پاسداران آن شهر، دادستان انقلاب شهر و تنی چند از مسئولان آمده بودند صحبت کردم. هر کدام مطالبی داشتند. غالباً در رد یکدیگر. بعد در اجتماع فرمانداران استان حاضر شدم و برای آن‌ها صحبت کردم و گفتم که شما باید بروید روی طرح‌های تولید. این طرح‌ها را تنظیم بکنید از راه دلسوزی و کمال علاقه به پیروزی در نبرد اقتصادی و بانک‌ها در این زمینه سرمایه‌گذاری کنند. زمینه دوم کار، پیدا کردن روش‌ها برای انجام مسئولیت‌ها در هماهنگی و تفاهم.

باز برایشان توضیح دادم که دو روش وجود دارد، یک روش بر پایه توحید و یک روش بر پایه تضاد. از اتفاق جوانی برخاست و به استاندار ایراد گرفت که او را دعوت به بحث آزاد کرده، استاندار گفته است در نماز جمعه بیا تا بحث آزاد کنیم. او گفته است که روز جمعه کارمندان تعطیلند و می‌روند دنبال تعطیلات و نمی‌آیند و حاضر به بحث آزاد نشده، در عوض او را اخراج کرده‌اند. بعد از او خواستم بگویم وقتی استاندار را به بحث آزاد دعوت کرد او چه گفت، او گفت استاندار را به بحث آزاد دعوت کردم و گفتم جمعه روز خوبی نیست، وسط هفته روزی را قرار بدهید، او نپذیرفت و گفت من را از اتاقش بیرون کنند. بعد گفت دو نفر هم آن‌جا شاهد بودند. از اتفاق یکی از آن دو نفر در مجلس بود و شهادت دادند که نه، او گفت روز جمعه و این جوان پاسخ داد که این جمعه و (شنبه که به مناسبت نیمه شعبان تعطیل بود)



کارمندان به تعطیلات می‌روند. استاندار گفت که جمعه بعد. او گفت نه، باید در وسط هفته باشد و اگر هم نیایی ما ترا محکوم می‌کنیم. به او گفتم این «اگر نیایی ما ترا محکوم می‌کنیم» و این شیوه برخورد بر پایه بینش تضاد است. اگر بر پایه بینش توحید عمل می‌کردی اول باید می‌رفتی استاندار را امر به معروف می‌کردی یعنی می‌گفتی اگر اینطور عمل بکنی بهتر است، بعد نهی از منکر می‌کردی بعد دست آخر کار به بحث می‌کشید و از این بحث هر چه به دست می‌آمد در جهت بهبود و سازندگی بود. حال اینکه نتیجه کاری که کرده این تخریب بوده است، به قول خودت اخراج شده‌ای و میان تو و استاندار رابطه برادری از بین رفته است. به آن جمع گفتم دقیقاً اختلاف دو روش بر پایه دو بینش را در همین نمونه‌ها می‌توان دید و وقتی در زمینه اقتصادی، بر پایه توحید، روش اقتصادی پیدا بکنیم می‌رویم دنبال روشی که متکی به خودمان باشد. استعدادها و امکانات خودمان را بسیج کنیم و وابستگی را پاره کنیم و دیگر نمی‌رویم دنبال اینکه زودتر مردم را ساکنیم و به هر وسیله ساکت کنیم، بلکه می‌رویم دنبال اینکه مردم را رها کنیم، آزاد کنیم، مستقل کنیم. بعد به فرودگاه آمدم و در راه هم همان احساسات را بدرقه راه خود دیدم. در تهران به نزد مادرم رفتم و در آنجا مسئول اطلاعات سپاه نزدیک نیمه شب به نزد من آمد و اطلاعات تازه‌ای را داد. در همان اراک که بودم به من اطلاع دادند که یک سرتیپ که قرار بوده فرمانده نیروی هوایی بشود (در صورت پیروزی توطئه)، دستگیر شده و ۱۵ تن در اهواز از جمله فرمانده لشکر اهواز نیز دستگیر شده‌اند.

## از شگفتی‌ها اینکه استاندار اهواز فرمانده برای نیروهای زمینی و دریایی و هوایی معین کرده‌است!

آقای گرمارودی با او تماس گرفته بود و او گفته چنین کاری نکرده بلکه برای خواباندن هیجان عمومی از برادران پاسدار خواسته است که در مراکز این نیروها حاضر بشوند و فرمانده نیروی زمینی هم اکنون که یک بعد از نیمه شب است اطلاع می‌دهد که نه، درباره استاندار حکمی نوشته است که بنابر امر به

وزارت کشور چنین کاری کرده است که این بیشتر شگفتی بر می‌انگیزد. تا وقتی در جامعه ما حدود معین نشود و مسئولان از حدود خود پا بیرون نگذارند با کمال تأسف زمینه پیدایش این توطئه‌ها از بین نمی‌رود و در آینده ما باید با توطئه‌های بزرگتری روبرو بشویم. امروز بعد از ظهر در همانجا نیز من این صحبت را برای اجتماع فرمانداران کردم. پیش از این نیز در شورای انقلاب این سئوالات را طرح کرده بودم که آیا اگر امروز وضع دگرگون شود چند درصد کارمندان با رژیم بعدی همکاری خواهند کرد. جواب شنیدم ۹۰ درصد. و پاسخ دادم بنابراین، ما

## بجای پاکسازی در واقع ناپاکسازی کرده‌ایم و

### بجای گندزدایی گندانده‌ایم

و گفتم وقتی هفت توطئه در چهار ماه کشف می‌شود، البته همه این توطئه‌ها بزرگ نبوده، اما بوده‌اند. خود نشان می‌دهد که زمینه اجتماعی آن بوجود آمده است. شب که بازگشتم بیانات امام را در تلویزیون دیدم و شنیدم. از توجه عمیقی درباره این مسئله حکایت می‌کرد. اگر زمینه اجتماعی بیماری توطئه از بین نبرد با کشف و خنثی کردن توطئه‌ها، توطئه‌ها از بین نخواهند رفت و برای اینکه زمینه اجتماعی توطئه از بین برود باید حالا که معلوم شد این توطئه‌ها وجود دارد، حالا که معلوم شد آمریکا حضور فعال دارد، باید همه جوانان ما چه آنها که در سپاه انقلابند، چه آنها که در جهاد سازندگی و چه آنها که در جاهای دیگر به خود آیند. در اراک هم گفتم حالا نیز می‌گویم. اینکه می‌آیند نزد شما و می‌گویند رئیس جمهوری نهادهای انقلابی را می‌گوید در حقیقت دلسوزی برای شما نمی‌کند، می‌خواهند به این عنوان شما را در افکار عمومی بی‌اعتبار کنند، بگویند که رئیس جمهور منتخب مردم این نهادها را نهادهای انقلابی نمی‌داند، تا آنها بی‌اعتبار بشوند. به هوش باشید.

## رئیس جمهوری در پی آن است که این نهادها از حدود قانونی خودشان بیرون نروند

تا ما بتوانیم با موفقیت هم توطئه‌ها را در هم بشکنیم، هم در آن دو جنگ اساسی پیروز بشویم و هم زمینه انقلاب فرهنگی اصیلی را بوجود بیاوریم. من خود را دوست شما می‌دانم و آنچه می‌گویم برای حفظ تداوم رابطه صمیمانه میان شما و مردم است. مطلبی که باید مردم بیشتر به آن توجه بکنند همین است. همین زمینه اجتماعی بیماری است. این زمینه است که باید از میان برود و برای از میان بردن این زمینه تلاش بسیار لازم است. پیش از همه امنیت قضایی لازم است. آسان می‌شود اعمال خشونت کردن آسان می‌شود محکوم کرد و حکم را به اجرا گذاشت. اما اگر شبهه‌ای، شکی در صفت حکم باشد، اگر جامعه شک کند بر عدالت و یا چنان در زیر فشار دستگاه‌های تبلیغاتی شیفته ستایش خشونت بشود که عدالت را از یاد ببرد و نسبت به عدالت لاقید بشود فاجعه رخ داده، همه آن‌ها که تشویق می‌شوند، به عنوان قاضی عمل می‌کنند.

کارنامه روز ۲۱ تیر ۱۳۵۹

تاریخ انتشار شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۰۴

### تشکیل کمیسیون امنیت ملی و بحث در مورد منطقه غرب کشور

امروز صبح بعد از خواندن گزارشهای زیاد ساعت ۱۰ کمیسیون امنیت ملی تشکیل شد. مسأله اولی که طرح شد و مورد بحث قرار گرفت، منطقه غرب بود. این منطقه از روز اول انقلاب منطقه توطئه ضد انقلاب بوده است و طرح آینده توطئه وسیع بر ضد انقلاب نیز در همین جایگاه خواهد داشت. در رسیدگی به مسأله غرب، مسائل متعددی طرح و مورد بررسی قرار گرفت. حل مسأله وحدت فرماندهی قبلاً انجام گرفته بود و آسفالت راهها برای جلوگیری از مین گذاری، مسایلی بود که هر بار مورد بحث قرار می‌گرفت.

مسئله دیگر خودیاری مردم در دفاع از منطقه شان بود. و چون ما در طرح غرب وحدت فرماندهی را تأمین کرده بودیم، انجام این امور را بر عهده آن فرماندهی گذاشتیم. در عوض طرحهای عمرانی بر عهده مقامات اجرایی غیر نظامی است که اینها باید این طرحها را آماده کنند و بودجه آنها را تا آنجا که تأمین است اجرا کنند و برای بقیه، ما بودجه تأمین کنیم تا به اجرا درآید.

### فرمانده نیروی هوایی گفت :

#### طرح کودتا را خود ارتش کشف کرده است

بعد، مسأله کودتا طرح شد و می باید بگویم که وقتی به نوشته‌های بعضی روزنامه‌ها و بعضی مطالب رادیو تلویزیون توجه کردم، متوجه خطر دوم شدم چون طرح اصلی کودتا بدنبال خواهد آمد. و هیچ کودتایی بدون زمینه سازی ممکن نیست. در این جلسه فرمانده نیروی هوایی گفت که طرح را خود ارتش کشف کرده است و این جوری وانمود می‌شود که گویی ما اصلاً در جریان امر نبوده‌ایم. من برداشت خودم را از زمینه سازی برای کودتای وسیع می‌گویم و بهتر است تحت این عنوان بگویم:

### چگونه می‌توان کودتای موفق را به زیان انقلاب در ایران انجام

داد؟

#### طرح ضد انقلاب :

اگر من تا این زمان در کشف این توطئه‌ها موفق نبوده‌ام و از سوی مردم انتخاب شده‌ام تا حافظ سرنوشت جمهوری باشم ناچار باید طرح و برداشت خودم را از آنچه ممکن است دشمن برای ما پیش بیاورد بگویم تا هیچ نقطه ابهامی نماند. بنابراین تحت عنوان طرح ضد انقلاب ، من برداشتم را برای مردم به شرح زیر می‌گویم:

اول: زمینه سازی

برای این که زمینه کودتای موفق آماده بشود لازم است ۲ عامل خنثی بشود. يك عامل، عامل اقتصادی است و عامل دوم عامل نظامی است. عامل اقتصادی:

### برای این که عامل اقتصادی از کار بیفتد، چند کار لازم است انجام شود

اول: مشکل کردن خرید از بازارهای خارجی  
دوم: متزلزل و بی اعتبار کردن نظام بانکی و خصوصاً پول ایران.  
سوم: ایجاد اغتشاش و آشفتگی در محیط کار در کارخانه‌ها و دستگاههای اداری.

با کمی دقت روشن می‌شود که چه دستهایی در این سه زمینه عمل می‌کنند تا زمینه فلج اقتصادی یا دست کم رکود اقتصادی و گرانی روزافزون فراهم بشود. برای این که بهانه برای کسی نماند، برای چندمین بار اخطار می‌کنم آنهايي که حسن نیت دارند و خیال می‌کنند با کارهایی که انجام می‌دهند به جمهوری خدمت می‌کنند، هشدار می‌دهم که این رویه به زیان جدی جمهوری اسلامی است.

### در مورد ارتش برای این که کودتا انجام بگیرد

اما در مورد ارتش برای این که کودتا انجام بگیرد لازم است که نیروهای مسلح ما:  
اولاً: در جامعه بی اعتبار بشوند.

ثانیاً: اجرای فرامین نظامی در داخل آنها غیر ممکن گردد و اگر دقیق بشویم می‌بینیم که باز همان دستها، همان دستهایی که خیلی به خود رنگ مکتبی هم می‌دهند در کار است که به این دو نتیجه برسیم. اگر در نیروهای مسلح سلسله مراتب فرماندهی از بین برود و در واقع در صورت حمله دشمن این نیروها دست کم قادر به مقابله نخواهند بود. و این يك خطر بسیار بزرگی است که در توطئه‌هایی مثل طبس و توطئه اخیر دشمن هدفش این بوده

است که اگر موفق شد که خوب شده است و اگر موفق نشد که جنبه منفی این بی اعتباری را به وجود بیاورد و امکان اجرای احکام و دستورات نظامی را در داخل نیروهای مسلح غیر ممکن کند.

اما در جهت بی اعتباری آن.

یکی دو گروه که من امیدوارم در این عمل فریب خورده باشند و وسیله کار همان کسانی قرار گرفته باشند که می خواستند و آن طور که در عمل معلوم شد همه چیز را زیر و رو بکنند تا بابای منم حریف نشود اینها يك تبلیغاتی کردند و شاید هنوز هم می کنند که رئیس جمهوری نهادهای انقلابی را می گوید!

ظاهر قضیه دلسوزی برای این نهادهاست و درست که دقیق بشویم، بی اعتبار کردن این نهادهاست.

نهادی که رئیس جمهوری او را بگوید، محبوب مردم نمی شود. به این ترتیب این نهادها را در همه جا از سویی در مقابل روحانیت قرار دهند و از سوی دیگر مورد بی اعتمادی رئیس جمهوری. در این صورت آنها اگر خطری پیش بیاید قادر به مقابله جدی نخواهند بود. حال آن که مسایل کاملاً بر عکس است رئیس جمهور می خواهد این نیروها و خصوصاً سپاه از هر عیب و نقصی مبرا باشد و در مرز وظایف قانونی خود بماند و از آنها بیرون نرود تا همواره محبوب مردم باشد و بتواند در مشکلات، جمهوری را یاری رساند.

بنابراین، یا از راه دلسوزی و یا از راه حمله می خواهند به يك نتیجه برسند و آن بی اعتبار کردن نیروهای مسلح است. چنان که شنیده شد در يك برنامه ای که بعد از نیمه شب در رادیو ایران اجرا شده به مقامات یادآور می شده اند که ارتش از سرباز به بالا همه فاسد و خرابند.

فضای این حرف این است که ارتش هیچ علاجی ندارد جز ایستادن در برابر جمهوری و این تبلیغات همان تبلیغاتی است که زمینه کودتای طرح گسترده آینده را فراهم می سازد.

## استاندار خوزستان نصب فرمانده برای نیروهای مسلح زمینی و هوایی کرده است!

پس از این که این مطالب را من توضیح دادم کار استاندار خوزستان مطرح شد که بدون تماس با ریاست جمهوری و بدون این که اختیارات قانونی داشته باشد و بدون توجه به حساسیت موقعی خوزستان کاری کرده است که با هیچ عقل و منطقی جور نیست و آن نصب فرمانده برای نیروهای مسلح (نیروهای زمینی - دریایی و هوایی) است.

در این باره این نکات باید به اطلاع مردم برسد:  
چون پیش از انجام طرح به ما اطلاع رسیده بود که خوزستان منطقه حساس است و از آنجا حمله خواهد شد، شخص خود من به استاندار خوزستان تلفن کردم که اوضاع خوزستان حساس است و باید مراقب باشد. بنابراین ما کاملاً در جریان وضع در خوزستان بودیم و خود قبلاً به استاندار اطلاع داده بودیم.

پس از این که معلوم شد چند تن از نظامیان خوزستان نیز در این طرح کودتا شرکت داشتند: به لحاظ حساسیت وضع در آنجا و ضرورت متزلزل نشدن فرماندهی در آن منطقه با مسئول اطلاعات سپاه قرار شد که اگر اختلالی ایجاد نکند این‌ها را توقیف کنند به طوری که هیچ سگته‌ای و تزلزلی برای فرماندهی به وجود نیاید. ولی ناگهان در اراک که بودم به من تلف شد که استاندار خوزستان به يك چنین کار شگرفی دست زده است که البته من این مسأله را مسکوت نخواهم گذاشت و با قاطعیت در این زمینه عمل خواهم کرد برای این که این گونه کارهای ناسنجیده به قیمت سرنوشت کشور تمام می‌شود.

### شکنجه در دادستانی انقلاب ارتش

مسأله بعدی که در شورای امنیت ملی طرح شد، مسئله شکنجه در دادستانی انقلاب ارتش بود، گفته شد که این کارها در اینجا می‌شود و قرار شد که مورد بازرسی قرار بگیرد.

بعد از این جلسه که جزئیاتش قابل بیان نیست. تا ساعت ۳ بعد از ظهر نیز به وضع سپاه و بهبود آنها پرداختیم.

بعد از ظهر به منزل آمدیم و در اینجا به مطالعه پرونده‌ها و گزارشها و طرحهای عمرانی که فرستاده بودند پرداختم و چند طرح را خواندم و آنگاه دوباره به مسأله طرح کودتا مشغول شدیم و گزارشهایی که آمده بود مطالعه کردیم.

شب وزیر امور خارجه آمد و اطلاعات تازه‌ای درباره طرح وسیع کودتای اصلی را برای من آورد که در دست مسئولان اطلاعاتی قرار گرفت.

کارنامه روز یکشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۵ تیرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۰۵

### جهاد سازندگی تبریز، طرحها و راه حلها و بودجه

صبح به ترتیب، اول جهاد سازندگی تبریز آمد و گفت که طرحهای وسیعی را برای انجام دارد ولی بودجه کافی ندارد و گفت که سه سد را می‌توان ساخت، راه و ساختمان، بناها، کشت و صنعت و صنایع، آزمایشگاه برای پوشاندن منطقه آذربایجان شرقی که همه اینها را استانداری پذیرفته بود که با ساختمانهای نیمه تمام استانداری بودجه‌اش را تأمین بکند.

راه و ساختمان همین طور، و کشت و صنعت را به بانکها بسپارند، تا آنها سرمایه‌گذاری کنند. و قرار شد که طرح سد را بیاورند تا بودجه‌اش پرداخت شود و بسازند. برای آزمایشگاهها نیز با وزیر بهداشتی صحبت شد و قرار شد بودجه‌ای تعیین کنند.

بعد شیخ الاسلام سقز آمد و درباره مشکلات منطقه کردستان صحبت کرد و آنچه شدنی بود دستور دادیم انجام بگیرد.



## بحث درباره قیمتها و عوامل بالا رفتن قیمتها

در ساعت ۱۱ برای بحث درباره قیمتها جلسه‌ای تشکیل شد که مسئله گوشت مطرح شد که چگونه اجرا شده است و مسئولان از اجرای آن اظهار رضایت می‌کردند تا جایی که می‌گفتند که بعضی از اعضای صنف قصاب مشکلاتی را ایجاد کرده‌اند. از جمله روز سه شنبه ۱۸۵ مغازه، روز چهارشنبه ۸۰۷ مغازه، روز پنج شنبه ۵۶۰ و روز شنبه ۲۰۰ و روز یکشنبه ۲۰۰ مغازه گوشت نگرفته‌اند.

عده‌ای هم با چماق نمی‌گذاشتند که گوشت بفروشند و این اعتراض‌ها به خاطر فعالیتهای دلال مآبانهای بوده است که داشته‌اند و سودهای هنگفتی که از تفاوت قیمت گوشت و کمبود عرضه‌اش می‌بردند. و حالا که عرضه زیاد شده است و کمبود نیست و سود آنها بسیار کم شده است، این بازیها را در می‌آورند.

از این جا به بعد به عهده خود مردم است که مراقبت کنند و این فروشندگان و قصابهایی را که اخلاص می‌کنند سر جای خودشان بنشانند تا وضع از این نظر تثبیت بشود و امیدوارم این کاری که برای شهرهای ایران شده است یکی از کارهای مفید باشد.

بعد مسئله شورای نرخ به میان آمد و این طور که گزارش کرده‌اند از روز سه شنبه شورای نرخ شروع بکار می‌کند و من پیشنهاد کردم که یک برنامه بازرسی برای مسئولان دولت بگذارند و وزراء و شهردار هم در آن شرکت بکنند تا به طور مرتب و روزمره قیمتها را در سطح شهر کنترل کنند.

بعد درباره عوامل خارجی مؤثر در افزایش قیمتها بحث شد.

عامل اول این است که ما چون در محاصره اقتصادی هستیم غالب خریدهایمان را بوسیله دلالها باید انجام دهیم و خود این هم موجب می‌شود که دست کم ۱۰٪ گرانتر بخریم. غالب اجناس را از کویت و شیخ نشینها توسط دلالها می‌خریم. بعضی واسطه‌ها در داخل هستند و این عوامل واسطه داخل و خارج موجب می‌شود که بین ۱۰ تا ۱۵ درصد جنس گرانتر خریداری شود.

عامل دوم این است که بسیاری اجناس را به دلیل آن که با تولید داخلی رقابت نکند اجازه ورود نمی‌دهند و همین امر موجب افزایش قیمت کالاها است.

عامل سوم واسطه‌های داخل بازارند. که آنها هم به نوبه خودشان موجب می‌شوند که قیمت ۱۰ درصد بالا برود به این ترتیب که با محاسبه‌ای که کردیم گفتند که ۲۰ درصد واردکننده به علاوه ۵ تا ۱۰ درصد واسطه که می‌شود ۳۰ درصد به علاوه ۵ درصد بنکدار که می‌شود ۳۵ درصد به علاوه ۳۵ درصد خرده فروش و در جمع ۷۰ درصد به قیمت وارده اضافه می‌شود.

عامل دیگر، این است که نفس تحریم اقتصادی و محاصره اقتصادی بین ۵ تا ۱۰ درصد قیمت را افزایش می‌دهد. برای این که فروشندگان با توجه به این که ما در تحریم اقتصادی هستیم به ما جنس می‌فروشند.

عامل دیگر، حمل و نقل و تخلیه در بنادر بسیار بد است. و علت آن مسائل کارگری و غیر کارگری و عدم کارآیی در این بنادر و آشفستگی در اداره گمرک‌ها است.

عامل دیگر، اعتبارات بانکهای خارجی است که با سخت‌گیری بیشتری می‌دهند و این موجب می‌شود که کالا دیر به بازار عرضه شود و خود این دیر عرضه شدن در افزایش قیمت‌ها مؤثر است.

و بالاخره این عامل که واردکنندگان به استناد تحریم، قیمت‌ها را بالا می‌برند و به اندازه‌ای که لازم است وارد نمی‌کنند.

برای مثال يك ميليون لامپ لازم است ولی ۳۰ هزار لامپ وارد کرده‌اند و مسلماً با این کمبود جنس در بازار این عمل موجب افزایش شدید قیمت‌ها می‌شود.

حل این عوامل در گرو اجرای قانون اساسی است تا تأثیر این عوامل بر افزایش قیمت‌ها که قطعاً در مجموع، قیمت‌ها را از دو برابر بیشتر بالا می‌برد، از بین برود.

بعد به کارهای جاری پرداختیم به ترتیب مقاماتی آمدند و درباره مسائلی صحبت کردند.

## آمدن استاندار خوزستان با معاون وزارت کشور

استاندار خوزستان با معاون وزارت کشور آمد، بعد گفت که مسأله را بزرگ کرده‌اید و فرمانده نصب نکرده است در حالی که در تلگراف به امام صراحتاً گفته است که فرمانده نصب کرده‌ایم و من خطرات این کار را به او گوشزد کردم بعد،

### جلسه‌ای برای تشکیل جبهه اسلامی

جلسه‌ای برای تشکیل جبهه اسلامی بود که افرادش آمدند و درباره چگونگی تشکیل این جبهه بحث کردند، با آقای موسوی اردبیلی رهنمود هایی دادیم و از جمله من به آنها گفتم که باید تمام روش پیغمبر اسلام را به کار ببرید و از آنها که به این مسأله باور دارند شروع کنید و اساس استواری بگذارید و راه سخت و طولانی است و با عجله نمی‌شود طی کرد.

بعد از این آقای اشراقی داماد امام آمدند.

بعد با ایشان درباره چند موضوع صحبت شد که به عرض امام برسد.

بعد از آن به جلسه شورای انقلاب آمدم بعد از شورای انقلاب قرار بود مسأله حقوق...؟ کارمندان طرح بشود و در نیمه بحث جلسه را ترك کردم بعد از پرداختن به مسایلی که به پیشرفت کار تحقیق در زمینه توطئه می‌دادند و بعد از تبادل نظر با مسئولان نیروهای مسلح کشور درباره خبرهایی که در مرز بود. برای سخنرانی نخست به بنی فاطمه رفتم (برای افتتاح آنجا) از همان جا به محل دیگری رفتم. و درباره مفهوم روزه به معنای بازگشت از مادیت تخریبی به معنویت سازنده صحبت کردم دیر وقت بود که به منزل آمدم. امروز به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه دوشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۰۶

در شورای انقلاب تصویب شد  
رادیو تلویزیون باید بامسئولان  
درباره کارهاییکه میکنند مصاحبه  
کنند و پخش نماید  
طرح خانه سازی برای ارتشیان  
بتصویب رسید

## صحبت در مسجد امام در باره بینش توحیدی و بینش بر اصل تضاد

امروز دوشنبه، صبح بعد از گرفتن اطلاعات درباره وضع امنیت کشور مصاحبه تلویزیونی انجام دادم که در آنجا برداشتهای خودم را درباره مسایل مختلف توضیح دادم و زمینه عمل دشمن را برای بینندگان و شنوندگان روشن کردم.

بعد از آن برای حضور در مسجد امام خمینی در اولین روز ماه مبارک رمضان رفتم و در آنجا درباره دو بینش و دو روش یعنی بینش توحیدی و روش مبتنی بر این بینش و بینش شرك (یا تضاد) و روش مبتنی بر آن صحبت کردم برای این که روشن کنم که چطور بر پایه بینش توحیدی سرعت عمل بیشتر می شود و تخریب به حداقل می رسد و گاهی هم حذف می شود و سازندگی به حداکثر می رسد و در روش تخریبی بر پایه شرك بر عکس سازندگی به حداقل می رسد و تخریب به حداکثر و سرعت هم کم می شود. کوشیدم با مثالها و شواهدی از قرآن و رفتار پیغمبر و امامان برای مردم این معنا را روشن کنم که انقلاب ما به لحاظ اینکه بینش حاکم بر آن، بینش توحیدی بود همه مردم در آن شرکت کردند و سرعت حداکثر را بدست آورد با تخریب حداقل و اگر ما بخواهیم در دوران ساختن این انقلاب و ایجاد جامعه اسلامی همین بینش و روش را، رویه کنیم با همان سرعت می توانیم اساس

جامعه اسلامی را بنیاد بگذاریم و توضیح دادم که کمتر رژیمی به توانایی و ثبات رژیم ایران می‌توان یافت چرا که به همه مردم متکی است و اثر تبلیغات تحریک‌کننده دقیقاً در خلاف جهت انقلاب است برای این که چیزی را که حقیقت ندارد وانمود می‌کند و آن بی‌ثباتی رژیم است.

## شرکت در جهاد ارزانی و توضیح بیست عامل داخلی و خارجی افزایش قیمت‌ها

بعد، به منزل آمدم و ساعت چهار در سمینار جهاد ارزانی شرکت کردم و بیست عامل داخلی و خارجی افزایش قیمت‌ها را تشریح کردم. پس از آن به جلسه هیئت وزیران آمدم و در این جلسه مسائل بسیاری مطرح شد. آن‌طور که به یادم مانده است مسائل عمده‌ای که طرح شد، یکی مسأله ساعات کار کارگران و کارمندان بود که به تصویب رسید و قرار شد که بعد اعلام بشود قانونی درباره حذف قید و بندهای اداری در عملیات و فعالیتهای عمرانی وزارتخانه‌ها، به تصویب رسید. بنابراین از جهتی یک قدم مهم در تسریع کارها برداشته شد، اما از جهتی این ضرر را دارد که هماهنگ کردن برنامه‌ها دچار مشکل می‌شود و ما امیدواریم در آینده با تجهیز دستگاه‌های اداری و واقعیت بخشیدن به طرح یک برنامه مشکل دراز مدت به این نحو، ضرر را جبران کنیم. بعد، قراردادهای کارهای وزارت دفاع طرح شد. خانه سازی برای ارتشیان و کارهای ساختمانی وزارت دفاع که آن نیز به نتیجه رسید و به تصویب رسید و طرح همزمان با افطار تمام شد و بعد از افطار برای صحبت به حوزه علمیه چیدر رفتم. در آنجا مطلبی را که ظهر در مسجد توضیح داده بودم بیشتر شرح و بسط دادم زیرا به نظر من مسأله اساسی در ماه رمضان همین بازگشت به خویشتن خویش است. بازگشت به فطرت خویش و رها کردن شیوه‌ها و روشهای تخریبی و در پیش گرفتن روشهای سازنده بر پایه بینش توحیدی است.

ساعت یک بعد از نیمه شب به منزل آمدم و تا ۲ به گفتگو و پرس و جو و جدل گذشت و امروز هم به این ترتیب سرآمد.

کارنامه سه شنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۰۶

## صحبت دوباره با استاندار خوزستان

صبح نخست لوایحی را که در کمیسیونهای شورای انقلاب تصویب شده بود امضاء کردم بعد استاندار خوزستان آمد و بار دیگر خطرات خروج از حوزه مسئولیت را شرح دادم و گفتم که آسان است که کسانی بدون اطلاع از واقعیتهایی که مسئولان اجرائی کشور با آنها روبرو هستند، شعار بدهند و کف بزنند و کار شما هم يك کار انقلابی به حساب بیاید اما با توجه به اطلاعاتی که با او در میان گذاشتم این کار وی (۱) يك خطای بزرگ بوده است و قرار شد که این خطا جبران بشود و او عصر در شورای امنیت ملی شرکت بکند.

## جلسه شورای امنیت ملی و بحث در باره وضع در خوزستان

بعد به مطالعه گزارشها در زمینه مسائل مختلف صنعتی و کشاورزی و طرحهایی که ارائه داده شده بود پرداختم و چند طرح را مطالعه کردم ساعت ۴ جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و وضع در خوزستان، موضوع بحث قرار گرفت و تصمیماتی برای تحکیم موضع و موقع نظامی در آن منطقه اتخاذ شد تا در صورت هرگونه احتمال خطر خارجی بتواند با استحکام تمام مقابله کند. غیر از این مسأله مسأله مرز با عراق و این که حملات فرسایشی که به طور روزمره از سوی دولت بعثی عراق انجام می‌گیرد بحث شد و در این باره نیز تصمیماتی اتخاذ شد. درباره اثرات تبلیغات در روحیه ارتشیان نیز بحث شد و با این امید که آنها که خود را مکتبی می‌دانند و مسئول می‌شناسند از نظر تبلیغ، بیان و روشی که موجب تضعیف روحیه‌ها می‌شود در پیش نگیرند.

این مسأله که در ارتش يك تغيير كیفی مهمی انجام گرفته است که این گونه حرکت‌ها را می‌تواند از خود بروز بدهد و ظاهر بکند مسأله‌ای نیست که بتوان آن را پوشیده داشت و این همان دست آورد روش جدید بر پایه همان بینش توحیدی در ارتش است. پیش از این نیز همین آدمها در ارتش بودند اما ارتش آنها را بیگانه از خود نمی‌یافت و آنها می‌توانستند خود را بپوشانند. اما تغییرات كیفی در ارتش موجب شده است که اینها دیگر قابل پوشش نیستند و خود ارتش این‌ها را بروز و لو می‌دهد و از خود می‌راند. در این زمینه نیز برای شان صحبت کردم و گفتم که نباید در اظهار نگرانی نسبت به تبلیغاتی که می‌شود زیاده روی کرد، چرا که يك سرماخوردگی ساده يك هفته طول می‌کشد تا علاج پذیرد بنا بر این عوارض چنین توطئه‌ای چیزی نیست که بتوان آن را به زودی از بین برد اما باید با دلگرمی و ایمان و صداقت و استحکام و ثبات قدم عمل کرد و به تدریج در درون و برون جامعه این احساس را به وجود آورد که ارتش به طور قطع جانب ملت را برگزیده است و می‌خواهد، ارتش اسلامی باشد.

### جلسات سه شنبه امنیت ملی در باره رفع سوء تفاهمها و ...

بعد از جلسه امنیت ملی به شورای انقلاب رفتم و تا يك بعد از نیمه شب در این شورا گذراندم. (البته جلسات سه شنبه جهت رفع سوء تفاهمها و انتقاد کارهایی است که در طول هفته در جهت سست کردن بنیاد وحدت انجام گرفته است و باید جبران شود.)

با این حال راجع به بعضی از لوایح صحبت شد و بحث در زمینه‌های مختلفی انجام گرفت از جمله موافقت شد که تا ۴۸ ساعت مرزها بسته باشد و درباره همکاری صحبت شد و آقای موسوی اردبیلی در این زمینه بیانی از امام آورده بودند. در این زمینه‌ها بحث شد.

بعد در زمینه توطئه و دامنه آن بحث شد و من وضع کشور را تشریح کردم و زمینه‌های عمل دشمن را از نو توضیح دادم و درباره ضرورت انسجام رهبری و نظم و خودداری از خودکامگی در تصمیمات باز صحبت شد و همه اتفاق

نظر داشتند. اما با این حال هر روز تصمیماتی را مقاماتی که صلاحیت اتخاذ آن را ندارند انجام می‌دهند و در برابر امر انجام شده باید وقتی را صرف کرد برای تدارک این تصمیمات خودسرانه و اگر این‌ها که این تصمیمات را می‌گیرند با بینش توحیدی به مسائل برخورد نکنند، و نتایج تصمیمات خودشان را ارزیابی نکنند و از راه اعتقاد، ضرور ببینند که انجام هر کاری را از مسئول آن کار بخواهند مسلماً وقت کافی برای رسیدگی به مشکلات اساسی کشور پیدا می‌کنیم و اینهمه وقت صرف اصطکاک داخلی نخواهد شد. این کارها که وقت عمده ما را به خود مصروف می‌دارد در جمع چیزهایی نیست که اگر انجام نگیرند موجب خسران بزرگی برای کشور بشوند حال آن که در زمینه سیاسی، اقتصادی، تجدید سازمان اداری، در زمینه پاک کردن واقعی محیط کار اداری، در زمینه تجدید سازمان نیروهای مسلح، در زمینه تأمین امنیت قضایی و در زمینه بهبود خدمات اساسی که جامعه به آنها احتیاج دارد مخصوصاً بهداشت که در حال، وضع ناجوری دارد مسایل مهم و اساسی موجود است. برای مثال گزارشی برای کمبود داروهای اساسی لازم داشتیم و نیز نابسامانی وضع اداره بیمارستانها. طبیعتاً پرداختن به این مسایل زمینه این توطئه را از بین می‌برد و به جامعه اطمینان و به رژیم این جامعه ثبات می‌بخشد و اگر ما به این کارهای اساسی نپردازیم و از این‌ها اساسی‌تر که همان معنویت جامعه است که باید در سازندگی واقعیت پیدا بکند ناگزیر زمینه برای بی‌ثباتی روزافزون رژیم فراهم می‌شود. در حقیقت ما می‌توانیم دو راه را برویم:

یک راه - راه کنونی است که با واقع بینی اگر به این راه و اثرات آن نگاه کنیم خستن شدن از زمینه و پایگاه رژیم کنونی است.

و یک راه دیگر همان راه بر پایه بینش توحیدی و روش متناسب با آن است که موجب گسترده شدن پایگاه اجتماعی رژیم و پیوستن روزافزون مردم با جان و دل به این رژیم می‌شود.

فراموش کردم بگویم که امروز ضمن گزارشهایی که می‌خواندم گزارشی بود راجع به کارهای گروه صنعتی دفتر ریاست جمهوری درباره به کار انداختن صنایعی که به جهات گوناگون یا تعطیل شده است و یا در شرف تعطیل بوده است و یا تولید کافی نداشته است.



روشهایی که در به کار انداختن این کارخانه‌ها به کار رفته است بار دیگر مسلم می‌دارد که این روش تنها روشی است که در شرایط فعلی، کشور ایران و انقلاب و اسلام را از بحران بیرون بکشد و به پیروزی برساند.

### مصاحبه نوبری را پخش کرده‌اند و ...

به منزل که رسیدم معلوم شد که تلویزیون مصاحبه آقای نوبری را پخش کرده است. البته در شورای انقلاب هم آقای موسوی اردبیلی از قول آقای قدوسی می‌گفت که در این مصاحبه گفته است که مثلاً اعدام می‌کنند و چه می‌کنند و چه می‌کنند و قیمت بالا می‌رود و فردا و پس فردا هم در همین روزها هم توطئه‌گرها باید محاکمه بشوند. این چه بیانی در این مسأله است. غافل از این که این مصاحبه مدتی پیش انجام گرفته است و انتشارش را آن شب کردند. بنا بر این نمی‌توان رئیس بانک مرکزی را مقصر شمرد. البته این تأثیرات را در قیمت‌ها دارد اما مصالح کشور را باید در نظر گرفت و هر بار مصالح کشور و عدالت را در نظر گرفت و تأثیرات این کار را بر قیمت‌ها از طریق تأثیرات سودمند معنوی مجازات در اسلام به شرطی که آن قسمت دوم انجام بگیرد جبران کرد.

به منزل که آمدم معلوم شد که پخش کنندگان این مصاحبه گفته‌اند که چون مسئولیت مطالب رئیس بانک مرکزی را درباره «ربا» نپذیرفته بوده‌اند. پخش نکرده‌اند و این که باید مسائل از طریق مجاری قانونی انجام بگیرد.

در مورد اول رادیو تلویزیون به هیچ رو مسئول سخن مقامات مسئول نیست، آنها خودشان مسئول حرف‌های خودشان هستند و اگر قرار باشد که رادیو تلویزیون بخواهد حرف‌هایی را منتشر کند که مسئولیت آنها را بپذیرد، حرف‌های کمی برای انتشار می‌ماند. مسئول هر سخنی گوینده اوست، وقتی که گوینده مقام مسئول کشوری است.

و اما جزء مصوبات شورای انقلاب یکی این بود که متصدیان رادیو تلویزیون باید با مسئولان امور، وزراء و غیر وزراء درباره کارهایی که می‌کنند، مصاحبه بکنند و این‌ها را منتشر بکنند تا جامعه بداند که چه کارهایی انجام

می‌گیرد و چه نواقصی وجود دارد، چه مشکلاتی وجود دارد و حالت یأس پیدا نکند و حالت امید پیدا نکند و دقیقاً این همان کاری بود که باید می‌کرد و دستور من يك دستور قانونی بوده است. تعطیل بحث آزاد در حقیقت انجام ندادن تصمیم قانونی شورای انقلاب بوده است.

و من امیدوارم که آنها که به کار تبلیغ می‌پردازند توجه به این مسأله نکنند که اثرات کارشان در روحیه مردم چیست؟ جامعه‌ای که دائم در جو تحریک زندگی می‌کنند، جامعه‌ای نیست که در آن توطئه فراهم نباشد. همین دیروز که من در مسجد امام خمینی توضیح دادم که چرا این رژیم، رژیم با ثبات است و شرح دادم که چگونه دید عوض می‌شود، روش سازنده می‌گردد، روحیه از یأس به امید و از کینه به محبت تحول می‌یابد، به من گفتند که مردم احساس آرامش کردند احساس اطمینان کردند و بزبان آوردند که چقدر راحت از صبح تا شب می‌گویند که معلوم نیست چه می‌شود ثبات نداریم و این حرفها و باید به او دائم گفت که تو ثبات داری و آینده هم معلوم است.

الآن ساعت ۲/۵ بامداد است.

کارنامه چهارشنبه ۲۵ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۰۸

### جلسه با ۷ استاندار در باره مراتع و عشایر و برنامه عمرانی

صبح استانداران ۷ استان جنوب آمده بودند، اصفهان، فارس، کهگیلویه، بویراحمد، بوشهر، بلوچستان و سیستان و خوزستان و درباره مراتع عشایرنشین و برنامه عمرانی، فرهنگی در این قلمرو پهناور صحبت کردیم. مسایلی که مورد بحث قرار گرفت جو سیاسی در مناطق ایل نشین، سیلها و ضررهایی که از سیل ناشی می‌شود، جاده و نقش آن افزایش و تولید، تعلیم و و تربیت و بهداشت متحرک شبکه آبرسانی، فرودگاه برای جذب نیروهای متخصص، راه، توسعه شبکه رادیو و تلویزیون، شرکتها و... سیستم تلفن برای این که بتوان به

موقع به داد خانواده‌ها یا حتی مناطقی که در مشکل یا خطری واقع می‌شوند رسید. هرکدام کارهایی که باید در مناطق شان کرد عنوان کردند و نتیجه این شد که باید برنامه‌ای جمعی برای این مناطق تهیه کرد و به اجراء گذاشت و رفتند تا ظرف سه روز این کار را انجام دهند و طرح عمومی که حاضر شد ما به اجراء بگذاریم.

**بعد به دیدار امام رفتم، آنچه که من می‌بینم مشکل تراشی است**  
مسائل گوناگونی موضوع گفتگو واقع شد از جمله برخوردها. امام برای حفظ حیثیت من به عنوان رئیس جمهوری تأکید بر وارد نشدن در این برخوردها نمودند. در مورد فرماندهی سپاه و رادیو تلویزیون باز هم برای شان توضیح دادم که مسئله کمتر از نظر تبلیغاتی که به سود یا به زیان ریاست جمهوری از نظر شخصی به نفع اوست اما از نظر کشور تبلیغات تحریک‌آمیز، یعنی تبلیغ بی ثباتی، یکی از عوامل اساسی زایش توطئه هاست. قرار شد که راه حلی پیدا شود. بعد مسئله امنیت در نقاط مختلف کشور پیش آمد سپس رابطه با کسان و گروهها. من برای شان توضیح دادم و گفتم آنچه در زمینه اقتصادی، امنیت بدست آمده نشان می‌دهد که ما توانایی کار را داریم و می‌توانیم مشکلات را حل کنیم.

اما ببینیم که چقدر برای ما مشکل تراشیده‌اند و چقدر به ما در حل مشکلات کمک شده است. آنچه که من می‌بینم مشکل تراشی است و مسئله جنبه شخصی ندارد. از نظر من وضع کشور هیچ‌گونه ناهماهنگی را نمی‌توانند تحمل کند و باید هماهنگی کامل باشد و بدون این هماهنگی کامل پنجه در پنجه مشکلات افکندن با همه تلاش شبانه روزی کاری پرخطر است. بعد چند نمونه هم ذکر کردم که هر کس به طور عینی می‌خواهد به کارها سامان ببخشد و واقعاً بنای استواری برای این رژیم بگذارد و کاری کند که در برابر آمریکا از پا در نیاییم، مورد حمله واقع می‌شود. در زمینه‌های اصلی، در زمینه‌های فرعی و هیچ‌گونه کمکی، راهنمایی، حتی این که بگویند بشیوه اسلامی عییش که گفتمی هنرش را هم بگو. کارهایی هم که می‌کند بگو، نه یکسر ناسرا، فحش و

دروغ و عنوان کردن مطالبی که جز تحریک و توطئه چیزی بدان نام نمی‌توان نهاد. بعد غیر از این موضوع، موضوع توطئه و مطالبی که به دست آمده و کسانی که در این کار دست داشتند صحبت شد و من قبلاً هم از توطئه دیگری توسط آقای اشراقی به ایشان اطلاع داده بودم و پیشرفتهایی که در آن باره حاصل شده بود مطالبی گفتم و بعد از سه ربع ساعت دیدار، ساعت یک بعدازظهر از منزل ایشان خارج شدم و به محل کار آمدم و مطابق معمول هر چهارشنبه درس گفتم، درباره دیالکتیک هگل برای پخش از تلویزیون.

### شورای نظامی

بعد از ظهر شورای نظامی تشکیل شد. شورای نظامی مسایل اداری داخلی ارتش که در رژیم سابق از سیر تا پیاز در دست شاه مخلوع بود مورد بحث واقع شد و این اختیارات در اداره و فرماندهی به فرماندهان تفویض شد. بعد، هرکدام از فرماندهان نیروها مسایلی داشتند که در میان گذاشتند و این مسایل حل و فصل شد و بحثی پیش آمد، بعد درباره تنظیم رابطه میان وزارت دفاع و ستاد ارتش طرحی مطرح شد و قرار شد در یکی دو نکته که میان ستاد ارتش و وزارت دفاع اختلاف نظر وجود داشت بحث و رفع اختلاف کنند و طرح را برای شور و تصویب بیاورند. و در این جا باز بحث شان درباره تجدید سازمان ارتش از دو جهت است. یکی از جهت کل زمان وظایفی که در خدمت استقلال ایران دارد و دیگری از لحاظ روابط درون سازمان و مقدار دیگری که در این جا طرح تصویب شد، تبعیضاتی بود و شمردن ۴۸ نوع تبعیض میان افسر و درجه دار و سرباز، که تصویب کردیم. این تبعیضات از بین برود. بعد، با دو نفر از مشاوران کردستان درباره وضع آن منطقه بحث شد و گفته شد در سندج یکی از مشکلات مهم مشکل دیپلمه‌های بیکار است. امیدواریم در هفته‌های آینده هیئتی را برای پیگیری عمران کردستان بفرستیم. بعد با برادری که از افغانستان آمده بود و نماینده یکی از جنبشهای آن سامان برضد سلطه بیگانه بود، درباره مشکل افغانستان گفتگو شد و نکات قوت و ضعف جنبش مورد بحث قرار گرفت و این که

مردم افغانستان امروز می‌توانند به استیلاي دولت روسیه بر کشور خودشان پایان بخشند.

### هیئتی که گزارش از آذربایجان شرقی آورده بود

بعد، يك نفر از «پیگیری» آمد هیئتی که روانه مرز آذربایجان شرقی و روسیه شده بود برای بازدید از آن نقاط آمد و گزارشی داد، از جمله اظهار داشت که دکل آنجا هنوز به کار نیفتاده و مردم آنجا از اخبار رادیو و تلویزیون و همه برنامه‌های ما محرومند و بعضی روستاها هنوز خبر از وقوع انقلاب ندارند. و از من قول گرفت که برای دیدار آن نقاط سفر کنم، از من خواست که يك دستگاه صد شماره‌ای تلفن نیز برای آن نقاط تصویب بشود تا آنها بتوانند وقتی با مشکل برخورد می‌کنند، کسی باشد که به دردشان برسد. از کارهای ذی قیمت جهاد سازندگی در آن مناطق صحبت کرد که امیدوارم خود سفر کنم و از نزدیک مناطق را ببینم و این جوانان پرکار و پرتلاش را از نزدیک دیدار کنم. نزدیک افطار خانم اعظم طالقانی و چند تن از بانوان آمدند، برای کنفرانس زنان آماده سفر بودند و صحبت از وضع سازمان زنان که در آنجا پاکسازی نشده و حقوقهای کلان می‌دهند پیش آمد و این که کسانی هستند در خدمت سیاست‌های گذشته.

### جلسه در منزل با استعدادهای مسلمان

بعد، به منزل آمدم و با استعدادهای مسلمان که از دیرگاه با من کار می‌کنند تا يك بامداد، جلسه کردیم و مسئله اساسی شان این بود که دارند جوی درست می‌کنند که هیچ معتقد با استعدادی قدم پیش نگذارد و می‌گفتند که ما لاقول خودمان را می‌شناسیم. می‌دانیم که هم مسلمانیم و هم معنای سلطه آمریکا را می‌دانیم و هم با این سلطه مبارزه می‌کنیم آن وقت از خود می‌پرسیم چرا حملاتی که به ما می‌شود و شدید هم می‌شود، در زمینه اصلی کار ما نیست. مثلا رئیس بانک مرکزی می‌گفت چرا کسی مرا بخاطر سیاست پولی، انتقاد و ارزیابی نمی‌کند، چرا برای کار و تلاشی که در تغییر و تبدیل اسکناسها شده

است مورد سؤال قرار نمی‌دهد. چرا آنچه درباره سازمان دادن به کار بانکها کرده‌ایم مورد انتقاد قرار نمی‌دهد و چرا و چرا و چرا. و مسایلی را طرح می‌کنند که تمامشان دروغ است و در يك جو هو و جنجال می‌خواهند که دستگاه بانکی را فلج کنند، و دیگران هم بحثهایی از این مقدمه پیش آوردند و به ارزیابی وضع کشور پرداختند و این که به طور قطع این توطئه، توطئه‌ای است که می‌خواهد استقلال عمل را از استعدادهای معتقد بگیرد و مقامهای اجرایی را زبون کسانی بکنند که انحصار وسایل تبلیغاتی را در دست دارند و هر جا هم که دارند از قوه قضایی استفاده می‌کنند. این توطئه از توطئه‌ای که کشف شد به مراتب مهم‌تر است. من نیز بر این باورم که این توطئه، توطئه کوبیدن استعدادهای معتقد، توطئه‌هایی است در جهت ایجاد فلج عمومی به قصد زمینه سازی برای يك تغییر کلی آن تغییر رژیم انقلابی ماست و دفاع از این استعدادهای و مبارزه با این جو مسموم از وظایف اولیه من به عنوان رئیس جمهور است و مردم در این دفاع مقدس است که باید با تمام قدرت از من حمایت کنند تا بتوانیم کشور را به سلامت از مصائب بیرون ببریم.

کارنامه پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ تیرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۰۹

### به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رفتم

صبح به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رفتم و بار دیگر يك جنبه از جنبه‌های دو روش برپایه دو بینش را مورد بحث قرار دادم. سخنرانی طولانی بود. امیدوارم که به تدریج جامعه ما پیام مرا دریابد و اطمینان خاطر پیدا کند که بر پایه بینش توحیدی برای حل مشکلات کشور در کوتاه مدت روشهای بهتری می‌توان جست. در آن جا از نمایشگاه کتاب کودکان نیز دیدار کردم و بعد به محل کارم آمدم. وقتی به محل کار آمدم معلوم شد که مخبر تلویزیون به لحاظ مصاحبه‌ای که با من انجام داده و مصاحبه پیش از آن، از مصاحبه ممنوع شده است. بعد موضوع احضار آقای نوبری به اطلاع من رسید

که در روزنامه‌ها هم به چاپ رسید و جوانی که به عنوان نماینده دادستان به آنجا رفته بود، شرحی در روزنامه نوشته و به کنایه مطلبی گفته است. وقتی این جوان به آنجا رفته بود، از آنجا با من صحبت کرد، من به او گفتم با وجودی که آقای اشراقی با دو نفر دیگر از همه وزارتخانه‌ها دیدار می‌کنند، حضور شما چه مجوزی دارد. و از او با هیجان و حرارت پرسیدم، چرا وسیله کار این و آن می‌شوید. چرا نمی‌گذارید در مبارزه و جنگ اقتصادی که در پیش داریم، با آسودگی خاطر کارها را اداره کنیم و چرا به هم می‌ریزید و چرا و چرا و چراهای بسیار دیگر.

### پخش مصاحبه نوبری رئیس بانک مرکزی در تلویزیون و احضار او به دادستانی

شب پیش از آن نوار مصاحبه با رئیس بانک مرکزی را تلویزیون پخش کرده بود و در آنجا جمله‌ای بوده است که اعدام، شلاق... نابجا موجب افزایش قیمت‌ها می‌شود همین موجب احضار آقای نوبری به دادستانی انقلاب شده است. از نظر من مسئله ساده نیست دقیق که می‌شوم می‌بینم يك کارهایی صورت می‌گیرد که ظاهراً ساده است ولی باطن آن غیر ظاهر آنست مجلس دارد آماده کار می‌شود و در همین احوال هر کس ببیند، نظر به کار و تلاش یا توانایی‌های گوناگونش می‌تواند نامزد احتمالی مقام نخست وزیری یا مسئولیتی در دولت آینده بشود، این‌ها مستقیم یا غیرمستقیم کویده می‌شوند والا دادستان انقلاب هیچ مجوز قانونی برای چنین احضاری را ندارد بیان این که، مجازات‌های نا به جا افزایش قیمت می‌دهند و تصادف این بیان با محاکمه‌ای که از توطئه گران در پیش است و این را تحريك‌آمیز قلمداد کردن خود توضیح لازم دارد. این مصاحبه مدتی پیش انجام گرفته و سانسور شده است. بعد منتشر شده. بنابراین گوینده هیچ نمی‌توانسته است از محاکمه‌ای که در آینده ممکن بود واقع بشود اولاً مطلع بشود ثانیاً دوا هم که انسان می‌خورد در بدن عوارض به وجود می‌آورد اما آن عوارض برای سلامت قابل توجیه می‌شود.

بنابراین هیچ تحریکی در این بیان نیست. ثالثاً گفته شده است نابه جا که این نابه جا معنایش اینست که امنیت قضایی وجود ندارد، اگر قرار بشود مجازات‌های خودسرانه رواج پیدا کند؛ بنابراین باید دادستان به او جایزه نیز می‌داد. گذشته از همه اینها اظهار بیان تحریک‌آمیز اگر قرار است جرم باشد، کار نماینده دادستان بیشتر تحریک‌آمیز بود و آنچه در روزنامه‌ها من غیر حق نوشته‌اند بیشتر تحریک‌آمیز است. خواهرزاده يك مقامی بودن، در جمهوری اسلامی جرم نیست. خوبست که ما مسلمانیم و پیغمبر ما از قریش بود و عموها و پسرعموهای او ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند. اگر قرار باشد، به استناد عموها و عموزاده‌ها، ما راجع به پیغمبر قضاوت کنیم، لابد باید او را نمی‌پذیرفتیم. این امور که مستقیماً تحریک است برای متزلزل کردن مبانی اقتصاد کشور به هیچ روی موجب جلب کسی نشد و مهمتر از این همه تحریکات که شب و روز می‌شود، بر ضد این حکومت تا به حال موجب جلب کسی نشد و البته من از این جهت گله‌ای هم ندارم و از افتخارات منست که امور را شخصی نمی‌کنم و کسی را به خاطر خود در معرض تهدید قرار نمی‌دهم. اما این يك بام و دو هوایی چیزی نیست که قابل دفاع باشد.

خصوصاً این که هفته پیش از آن دادستان انقلاب، از همین محاکمات و مجازات‌های خودسرانه به من شکایت کرده بوده که چرا به این‌ها رسیدگی نمی‌شود، چرا مانع این کارها نمی‌شوید و قرار ما هم بر این است که این امور از بین برود. تکرار همین مطالب از زبان رئیس کل بانک مرکزی جرم تلقی نمی‌شود و نمی‌تواند موجب جلب باشد خصوص که شورای عالی قضایی هم یکی از وظایفش بسط آزادی هاست. طبق اصل ۱۵۶ و هم آزادی بیان در قانون اساسی ما از حقوق مردم است و گذشته از همه اینها نباید کاری کرد که مقامات اجرایی زبون این گونه مقدمه چینی‌ها هستند و من یقین دارم که در ذهن دادستان انقلاب القای شبهه کرده‌اند و با توجه به این حقایق او تصمیم نادرست را لغو خواهد کرد.

اسقف کاپوچی آمد درباره مشکل مدارس مسیحی



بعد دو مصاحبه با دو خبرنگار خارجی انجام دادم. بعد، اسقف کاپوچی آمد درباره مشکل مدارس مسیحی و این که مطالبی در روزنامه‌ها درباره رفتار در این مدارس نوشته بودند. در این جا باز این نکته ظاهری و باطنی دارد. ظاهر این قضیه اینست که مدارس باید طبق ضوابط بیایند، اما تبلیغاتی که درباره این مدارس شد، این تبلیغات را نمی‌شود ساده تلقی کرد. برای به انزوا درآوردن کامل ما، با توجه به این که انقلاب ما يك انقلاب اسلامی است، از جمله کارهایی که باید کرد، یکی هم جریحه دارد کردن وجدان مذهبی مسیحیان جهان بر ضد انقلاب ما است و این گونه کارزار تبلیغاتی راه انداختن درباره مدارس خواهی نخواهی برای ما زیانهای بزرگ خواهد داشت و طبعاً از جمله مقدمه چینی‌های طرحهای توطئه در آینده است که اگر بر سر ما ریختند مردم مسیحی و غیر مسیحی دنیا برای این سرکوب جشن هم بگیرند. قرار شد که اسقف کاپوچی با وزیر آموزش و پرورش مصاحبه مشترکی ترتیب داده، رفع سوء تفاهم کنند. بعد درباره طرح سازمان کمک به نهضت‌های رهایی بخش جلسه‌ای شد. و قرار شد که وزیر خارجه این طرح را آماده بکند و برای امضای من بفرستد. بعد با يك گروه سیاسی، درباره وضعیت کشور گفتگو شد. آنها می‌گفتند ما مسلمانیم، ما جانبدار مستضعفانیم و در صورتی که شما جانبدار مستضعفان باشید، از شما حمایت کامل می‌کنیم و ما از جمله کسانی هستیم که باین نکته پی برده‌ایم که تضعیف ریاست جمهوری در شرایط کنونی کشور در حالی که ما برای اولین بار رژیم جمهوری برقرار کرده‌ایم و رئیس جمهوری هرکس باشد نخستین رئیس این جمهوری است. اینست که وظیفه شرعی دینی خود دیدیم که از شما حمایت بکنیم به شرط این که جهت کوشش برای تغییر نظام اقتصادی، اجتماعی ایران باشد.

### تغییر این نظام، بدون حل مسئله سلطه خارجی دروغ است

و من برای آنها شرح دادم که کوشش برای تغییر این نظام، بدون حل مسئله سلطه خارجی دروغ است. و فریب است. دروغهای حاکم، وابسته، تا آن وابستگی‌ها از بین نروند از بین نخواهند رفت و برای مبارزه با آن سلطه

خارجی است که ما باید تمام نیروی خودمان را بسیج کنیم و وقتی در مبارزه بر ضد آن سلطه خارجی دقیق می‌شویم می‌بینیم، هرکس قدم پیش می‌گذارد و به طور جدی عمل می‌کند، آنهایی که مأمور کوبیدنند، می‌کوبند

### طرح‌هایی که بنی‌صدر در آنها نقش داشته است

و برای آنها شرح دادم در قوانینی که در دوران انقلاب به سود تغییرات نظام، در عین حال در داخل و در رابطه با سلطه‌گران خارجی تصویب شده است یا طرح را مستقیماً من تهیه کردم یا از طراحان بوده‌ام و برای تصویب شدن آنها کوشیدم و مثال آوردم و قانون ملی کردن بانکها که وقتی به شورای انقلاب آمد، قانونی بود. برای مدیریت بانکها و در شورای انقلاب تبدیل شد به قانون ملی شدن بانکها بعد، بیمه‌ها هم ملی شد. بعد، انبارهای عمومی ملی شد و بخش مهمی از صنایع ملی شد و در همه این‌ها کوششهای من بی‌تأثیر نبوده‌ام.

بعد حل مسئله زمین و قانونی که در این زمینه تهیه شد و کوششی که به کار رفت برای تصویب آن بعد، بازرگانی خارجی و دو قانونی که برای اداره بازرگانی خارجی و توزیع داخلی برای حذف واسطه‌ها تهیه شده بود و بالاخره طرحی که گمان می‌کنم قسمتی از حمله به بانکها به خاطر همین طرح باشد، برای تبدیل بانکها گاو شیرده همان سرمایه‌داری سلطه‌خارجی بودند و اعتبارات بانکی در انحصار آنها بود و اگر قرار باشد که بازرگانی خارجی با این قانون از دست آنها بدر آید. در زمینه داخلی نیز بانکها باید خود به سرمایه‌گذاری بپردازند و به این طریق قدم اساسی برای حذف هرگونه بهره را فراهم بیاورند. البته آنها از سودهای بسیار بسیار مهمی محروم می‌شوند و حق هم هست که این حمله‌ها را بکنند آنها توجه داشتند که چطور این امور را نمی‌دانستند که من در آنها ذی‌مدخل بودم و زمینهای شهری و بسیاری تصمیمات مهم پولی در زمینه قطع رابطه با دلار، در زمینه تغییر پشتوانه پول، در زمینه تغییر بازارهای خرید از خارج و در زمینه تغییر ترکیب اعتبارات بانکی و طرحی که هست برای ایجاد تعاونیهای تولید که سرمایه‌گذاری‌های بانکی مستقیماً با نظام صحیح منطبق با نظام بینش اسلامی انجام بگیرد. این که آنها نمی‌دانستند که من در

این امور نقشی داشته‌ام، عجیبی نیست، چرا که همان طور که صبح در کانون کودکان و نوجوانان گفتم، من همواره تحت سانسور بودم و هنوز نیز هستم اما همان طور که پیامبر ما در محیط سانسور آن روز راه بیرون رفتن از دیوارهای سانسور را پیدا کرد، من نیز با همان روش عمل می‌کنم و این دیوارها را به خواست خدا می‌شکنم.

### آمدن چند نفر که در باره طرحهای دولت مطالعه می‌کنند

بعد از این گروه چند تنی که درباره طرح سازمان دولت مطالعه می‌کنند، آمدند و این طرحی را که آماده کرده بودند برای من تشریح کردند که امیدوارم با دولت جدید به اجرا درآید. از قسمت حقوقی دفتر پیگیری آمده بودند و ارقامی دادند که شاید برای خوانندگان جالب باشد، گفتند: در این مدت که به کار مشغولند ۱۴۷۰۰ شکایت دریافت کرده‌اند. ۴۸۴۹ شکایت مورد رسیدگی قرار گرفته. ۶۱۱۶ شکایت تحت رسیدگی است، ۳۰۲۵ شکایت غیر قابل اقدام بوده و ۳۲۳۰ شکایت به نتیجه رسیده است. مشکل در کار خودشان داشتند که قرار شد با مسئولین پیگیری درباره آن صحبت کنیم. بعد آقای موسوی اردبیلی آمدند و درباره همان مسئله احضار دادستانی صحبت شد. صبح هم با تلفن صحبت کرده بودیم و قرار شده بود که خود ایشان حل کنند و ایشان گفتند بر عهده او بگذارند تا حل کنند، حل خواهند کرد و من هم پذیرفتم. بعد هیأتی که به استان زنجان رفته بودند آمدند و گزارش کمبودها و مشکلات آنجا را در میان گذاشتند و استاندار آنجا هم آمده بود که معلوم شد که او را تغییر دادند و در این تغییر، رعایت قانون اخیر استانداران را نکرده بودند، یعنی نه هیأت دولت تصویب کرده و نه رئیس جمهور.

بعد، من به شورای انقلاب رفتم و در آنجا درباره دو سه موضوع گفتگو شد. وقت افطار به منزل آمدم و تا یک بامداد رسیدگی به اموری که ضمن روز به صورت نامه و گزارش و غیره به دست من رسانده بودند پرداختم مقداری هم با کسانی که آمده بودند، درباره مسائل مختلف گفتگو و تبادل نظر شد و این روز هم باین ترتیب به پایان رسید.

کارنامه جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۱۰



### رفتن به خرم آباد و کوهدشت و ...

پیش از ظهر به مطالعه گزارشها و تعیین تکلیف آنها پرداختم ساعت یک بعد از ظهر به سوی خرم آباد رفتیم نماز را در فرودگاه مهرآباد به جا آوردیم. در خرم آباد احساسات و هیجان مردم به قدری بود که عملاً صحبت ممکن نشد. محل سخنرانی زیر فشار مردم بود و یک بسته بسیار بزرگ نامه هایی بود که مردم دادند. در آنجا می‌خواستیم مطالب و واقعیتهایی را با مردم در میان

بگذارم اما پیش از رفتن. با احمد آقا خمینی صحبت کردیم و مصلحت این شد که بلکه این مسایل و مشکلات به طریق دیگری حل بشود. این احساسات و عواطف غیر قابل توصیف به گمان من از وجدان و شعور مردم به وضعیت خطیر کشور ناشی می‌شود.

چون در حال حاضر و با وجود مشکلاتی که از هر سو ما را در میان گرفته‌اند، بدون وحدت فرماندهی و بدون هماهنگی کامل مواجهه با این مشکلات مقدور نیست. بعد از آنجا به کوهدشت رفتیم. در آنجا هم همین احساسات و همین تظاهرات و همین موج بی پایان انسان بیانگر این واقعیت بود که مردم ایران بینش اسلامی و روش انقلابی واقعی را از غیر آن فرق می‌گذارند و تا وقتی رئیس جمهوری همان را می‌خواهد که توده‌های مستضعف ایران می‌خواهند، نباید باکی از توطئه، توطئه‌گران و بازیهای سیاسی فرصت طلبان داشته باشند.

### صحبت در باره کودتا و نوار آیت و طرح کودتا

در آنجا ضمن صحبت درباره مسایل و مشکلات استان و کارهایی که می‌توان و باید کرد، درباره مشکلات عمومی کشور صحبت کردم و در مورد این مطلب که وظیفه ما از بین بردن زمینه کودتاست، گفتم که یکی از نکاتی که توجه به آن مهم است و در نوار کذایی ( منظور نوار آیت است که طرح کودتا را مطرح کرده است ) به تعبیر آنها که می‌خواهند آن را کوچک جلوه بدهند آمده همین انزوا است. یعنی خنثی کردن همه گروه‌ها و راندن همه به مخالفت است تا رژیم ما، در درون و برون به انزوا درآید و زمینه توطئه‌های بعدی فراهم‌تر بشود و احتمال سقوط بیشتر گردد. از آنجا به بروجرد آمدم و در اینجا شدت هیجان و احساسات عمومی حد نمی‌شناخت. مردم از درود و نقاط اطراف نیز آمده بودند و کارتهایی داشتند که در آنها تقاضاهایشان را نوشته بودند. مردم درود نارضاییهایی از طرز اداره شهرستان داشتند و صناعی که در آنجا هست و نیمه تمام است. در آنجا گفتم، گروهی از بانک مرکزی برای مطالعه محلهای

سرمایه‌گذاری خواهد آمد و وزارت دفاع نیز پذیرفته است تا صنایع آنجا را به راه بیاورد.

در بروجرد نیز گفتم که وطن ما بر سر دوراهی خطر انهدام و پیروزی قرار گرفته است. عده‌ای می‌خواهند جمهوری را از راه زورگویی‌ها و دخالت در اموری که به آنها مربوط نیست به عصر جاهلیت شاهنشاهی برگردانند. در آنجا گفتم که اگر ما سال جدید را با شعار دو برابر کردن تولید و با شعار سالم کردن جو حیات اجتماعی بسر نبریم، ناگزیر با تورم بیشتر بسر خواهیم برد و مشکلات ما روزافزون خواهد شد. گفتم از زمان ریاست جمهوری من، یک بررسی کنید، خودتان ببینید چه مشکلات جدیدی علاوه بر مشکلاتی که بوده است در سر راه ما به وجود آورده‌اند و ببینید چه کسانی این مشکلات را به وجود آورده‌اند. آنها هستند کسانی که نمی‌خواهند ایران سامان بگیرد و دانسته و ندانسته، اسباب کار دشمنان ما می‌شوند. از آنجا به خرم آباد و از خرم آباد به تهران بازگشتیم.

### بعد از نماز ظهر محل جبهه ملی را تصرف کرده‌اند

بعد از ساعت ۱۰/۵ شب آقای دکتر سنجابی به منزل من آمد و گفت که امروز بعد از نماز ظهر محل جبهه ملی را تصرف کرده‌اند. بعد پاسداران آمده و سران کمیته در آنجا مستقر شده‌اند، او می‌پرسید چه باید کرد. و حق این است که ما این قانون را برای چه تصویب کرده‌ایم؟ اگر قرار باشد قانون اساسی را که تصویب کرده‌ایم، اجرا نکنیم و از ابتدا بلا اجرا بگذاریم این خود یک ضربه اساسی نیست که به جمهوری اسلامی وارد کرده‌ایم؟ و اما جبهه ملی و سرنوشت آن از زمان مصدق تا امروز سرنوشت جریانی است که کسانی در آن پیدا شدند که بعد به رژیم دست نشانده خارجی پیوستند و کسانی هم بودند که نه گفتند و بر سر نه‌ای که گفته بودند ماندند. اگر در مبارزه کارآئی جدی از خود ظاهر نساختند، اما ارزش انسانی خود را از دست ندادند و در نه‌ای که گفته بودند، باقی ماندند. امروز چه چیز مورد حمله قرار می‌گیرد؟ آنهایی که به رژیم پیوستند به خاطر تسلیم‌طلبی آن‌ها این حمله صورت می‌گیرد که از آن‌ها

در دستگاه حکومت جدید کم نیستند و در همه جا هستند. اگر به مبارزاتی که با سلطه خارجی جنگیدند حمله می‌شود این وجه غم انگیزی است و اگر به استناد این است که اینها در توطئه اخیر دست داشته‌اند، هیچ علامتی از این که جبهه ملی در این توطئه وارد بوده نیست. تنها نام یکی دو تن از افراد حزب ایران، حزبی که بختیار نیز مدتی رهبر آن بود به میان آمده است و با یکی دو تن نمی‌توان یک جمعی را بخصوص جمعی که رهبر آن دکتر سنجابی در پاریس به حضور امام رسید و با ایشان میثاق بست متهم کرد و اگر بتوان کرد این حکم را باید درباره همه کرد و باستناد خرابکاری هر کدام از اعضای هر یک از احزاب، باید در آن احزاب را بست و یک بام و دو هوایی امری نیست که قابل دوام و ادامه باشد. بنابراین خوبست که یک قرار عمومی گذاشته بشود (حالا که قرار نیست قانون اساسی اجرا شود) و همه این گروهها به استناد کارهای افرادشان مورد ارزیابی قرار بگیرند و هر وقت معلوم شد که یکی از افرادشان خلافکاری عمده کرده است آن گروه و آن حزب تعطیل بشود. این مطالبی که می‌گویم بخاطر دفاع از قانون اساسی است که اگر این حداقل آزادیها هم از بین برود ایران ناگزیر بطرف رژیم می‌رود که در آن رژیم هر که توانست زور را بهتر سازمان بدهد زودتر حاکم خواهد شد. بر همه روشن است که من چه در دوران مصدق که بسیار جوان بودم و چه پس از آن و چه در سالهای ۴۲-۳۹ با شکل و محتوای رهبری جبهه ملی مخالف بودم و از درون و برون برای تغییر این شکل و محتوی مبارزه می‌کردم و بعد هم در اروپا تا انحلال جبهه ملی دوم این مبارزه را ادامه دادیم و زمانی هم با امام در پاریس و شاید به هنگام اقامتشان در نجف درباره اینان صحبت کردیم و من نظرهای خودم را درباره ضعف این رهبری به ایشان عرض کرده‌ام. اما امروز مسئله، مسئله دیگری است. مسئله اینست که حذفهای پی در پی کار را می‌رساند به این که باقی می‌مانیم خودمان و ناچار باید حذف را در داخل خودمان بکنیم. این جریانی است که همه رژیم‌هایی که باین خط افتادند طی کردند. رژیم‌هایی که قدرت بزرگی بودند و دخالت در کار آنها از خارج مشکل بود مثل روسیه و چین که به استبداد مطلق گراییدند و رژیم‌هایی که ضعیف بودند و امکان دخالت از خارج فراوان بود، کارشان به تغییر رژیم کشید مثل شیلی و دیگر

کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای عربی که نمونه هایی از این گونه رژیم‌ها هستند و ما برای بقای رژیم خودمان لازم است که به قانون اساسی که مردم به آن رأی داده‌اند و آزادی‌هایی که در آن برای همه شناخته شده است پای بند بمانیم و بهای این پای بندی را با خون بپردازیم. بایستیم و مقاومت کنیم و نگذاریم توطئه‌گران از آن مجاری به درون ما رخنه کنند. البته افشای این توطئه‌ها از پیش مانع از این شده است که تأثیراتی را که انتظار داشته‌اند به جا بگذارند، اما در درازمدت محیط اجتماعی ما، آماده انفجار خواهد شد. برای جلوگیری از آن باید این شیوه‌ها را با قاطعیت مانع شد.

بعد به مطالعه کارها و گزارشها تا دیرگاه شب پرداختم و امروز هم به این ترتیب به پایان رسید. روزی بود از نظر من بسیار امیدبخش و من می‌خواهم در اینجا تحت عنوان بیم و امید مطلبی را با مردم مسلمان و آزاده ایران در میان بگذارم.

### اینجا تحت عنوان بیم و امید مطالبی را با مردم در میان می‌گذارم

وقتی انسان در میان توده‌های مردم و در حضور آنهاست امید سراپای او را می‌گیرد. اطمینان پیدا می‌کند به این که این مردم به هیچ قیمتی از شعار خودشان ( بنی‌صدر حمایت می‌کنیم ) دست نخواهند کشید.

احساس می‌کند که این موجهای عظیم انسانی هر سد و مانعی را از سر راه بر می‌دارد. در آنجا هم در حضور آن قیافه‌های مصمم و شاد، آدمی اراده خداوندی را منعکس می‌بیند و اطمینان پیدا می‌کند که در برابر خواست الهی که در قیافه‌های مصمم و حمایت‌گر مردم موج می‌زند توطئه توطئه‌گران و بازیهای فرصت‌طلبان ناچیز است. وقتی به عظمت روح و معنویت که در این اجتماعهای بزرگ بروز و ظهور می‌کند می‌نگریم، آمریکا و قدرت او خرد و کوچک می‌شود و وقتی در تنهایی و با اینان می‌نشینیم و مسایل و مشکلات پیش می‌آید و دخالت‌های نابجا و اینکه هر کس در هر جا حکم صادر می‌کند و به اجرا می‌گذارد و اینکه در هر روز تعداد کثیری کشته می‌شوند و مشکلاتی که پدید می‌آورند و بازیها که جور می‌کنند، بیم به آدمی دست می‌دهد که با این



همه مشکلات و بازیها آیا می‌توان از چنبره چرخ شتاب‌گیر مشکلات و موانع به سلامت بیرون رفت و بازیچه آنها نشد؟

و این بیم‌ها، وقتی آدمی خطوط عمل دشمن را می‌شناسد و با یک روش درستی می‌تواند از روی علائم و بیانها، عملکردهای دشمن و خطوط عمل او را بدست بیاورد و می‌بیند که این خطوط دارند عمل می‌شوند و به اجرا در می‌آیند فزونی می‌گیرد و در این حال باید به خدا پناه برد و از راه سخن با او امید را جایگزین بیم کرد. پناه بر خدا که بیاری او و حمایت مردم، امید بطور قطع جای بیم را بگیرد.

کارنامه ۲۸ تیر ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۱۱

## روش علمی را باید بطور قطع جانشین روشهایی کرد که بنایش بر گرفتن اقرار از راه اعمال زور است

امروز صبح به مطالعه نامه‌ها و پرونده‌ها پرداختم، نزدیک به ظهر مسئول اطلاعات دفتر ریاست جمهوری در سپاه پاسداران، آمدند و گزارشی درباره پیشرفت تعقیب توطئه گران دادند. از اطلاعاتی که دادند بر من معلوم شد که، گر چه گنگ، اما می‌توان سرنخی میان این توطئه و توطئه دیگری که در حال تکوین است یافت و من، آنچه را که برای روشن کردن سازمان توطئه بعدی ضرور بود، از آن اطلاعات گرفتم و یادداشت کردم تا به تدریج این سازمان را پیدا کنم به مسئولان که آمده بودند گفتم در این طور کارها باید روش علمی داشت، روش علمی را باید بطور قطع جانشین روشهایی کرد که بنایش بر گرفتن اقرار از راه اعمال زور است و توضیح دادم که اساس این اقرار گرفتن نیست، اساس کشف سازمان باید باشد. تا سازمان بدست نیاید و ما راه تلاشی کردنش را پیدا نکنیم توطئه کاملاً کشف نمی‌شود، و بخشی که می‌ماند، می‌تواند از نو

اعضای از دست داده را ترمیم کند و فتنه را از سر بگیرد. به آنها توصیه کردم که به خود زحمت مطالعه و تمرین روش شناخت بر پایه توحید را بدهند. گزارشی هم درباره جریان کشف این توطئه آورده بودند که من آن را خواندم و به نظرم نقایصی داشت. اموری را نگفته‌اند و در ارزیابی رعایت عدالت را نکرده‌اند.

بعد، گروه تحقیقی که به قم رفته بود، آمدند. معلوم شد که عده‌ای از مردم ساوه را سپاه قم گرفته است و این‌ها رفته‌اند آنها را آزاد کرده‌اند که دو تن از آنها مانده‌اند. این‌ها همان اموری است که در پیام دیروز امام هم بود و بطور جدی امنیت قضایی و جو تفاهم را از بین می‌برد و باید هر چه سریعتر بدان پایان بخشید.

### **پیشنهادات افراد سپاه پاسدار زابل**

بعد، از سپاه پاسداران زابل آمده بودند. درباره وضع آنجا گزارش کردند و پیشنهادهایی داشتند که باید با مسئولین در میان گذاشت که انجام بدهند. یکی پمپاژ دریاچه هامون که مدعی بودند که دشت تخت رستم را با آن می‌توان آبیاری کرد. دوم، طرح کانال کشی برای آب هیرمند، سوم، سد سیستان و بیمارستان که در زابل یکی است و باید دو تا بشود.

### **گروههای قدرت در دزفول و اندیمشک و قصر شیرین**

بعد، مدیر دولتی شرکت فرمانفرما آمد و شرح مفصلی گفت درباره این که هر دستگاهی که به راه می‌افتد، عده‌ای هم برای از کار انداختن آن به راه می‌افتند. بعد کسی را از قم فرستاده بودند آمد و درباره گروههای قدرت در دزفول و اندیمشک صحبت کرد که این گروهها هنوز در آنجا از قوای مسلح برای تحکیم حاکمیت شان، استفاده می‌کنند. می‌گفت یکی از آنها ۷۵۰ قبضه اسلحه گرفته و معلوم نیست، چه کرده است. البته این اطلاعات را باید به فرمانده جدید سپاه بدهیم که برود برای تحقیق. او از طرح کارخانه دزفول صحبت کرد که باید با ۳۵۰ میلیون تمام می‌شد ولی ۱۲۵۰ میلیون خرج آن

شده و هنوز هم نیز به پایان نرسیده است بعد، آقای بدیعی آمد درباره اوضاع قصر شیرین قلیخانیها، صحبت کرد و گفت مردم بعضی روستاها از ترسی که در آنها ایجاد شده است به عراق متواری شده‌اند. می‌گفت می‌توان به آنها تأمین داد که بازگردند که این را باید در کمیسیون امنیتی طرح کنیم. بعد، از سد ماهبری در آباده و ۲۵ حلقه چاه صحبت کرد که اگر بهره برداری بشود، همه آن نواحی را می‌توان آبیاری کرد.

### مصاحبه‌ها و گزارشها و آنچه از آنها می‌توان دید

نزدیک افطار به منزل آمدم و بعد از افطار به مطالعه گزارشهای روز و نوشته‌های مطبوعات خارجی پرداختم. این نوشته‌ها که درباره ایران است خطوط اصلی کار دشمن را به ما می‌نمایاند خصوصاً، مصاحبه‌ای که بختیار انجام داده است. این خطوط همان‌ها هستند که من بارها یادآور شدم. در زمینه جهانی کشاندن ایران به انزوای کامل، انزوای سیاسی، تنها در قبال دولتها نیست؛ چرا که در آن صورت ما می‌توانستیم براحتی تحمل کنیم. رژیم‌های دیگری هم بوده‌اند که مدت‌ها در این نوع انزوا قرار داشته‌اند، بلکه انزوا در افکار عمومی دنیاست. مثلاً آنچه در مدارس مسیحی و اداره مدارس مسیحی انجام گرفته و تبلیغات و بزرگ کردن این مسئله در مطبوعات داخلی و خارجی زمینه‌ای فراهم می‌آورد، برای تبلیغات نزد مسیحیان دنیا درباره رژیم که مذهبی است، یعنی رژیم ما و هدف این تبلیغات جریحه دار کردن وجدان مذهبی مسیحیان، بر ضد انقلاب ما است. در مصاحبه بختیار و چند مقاله‌ای که در مطبوعات شمال آفریقا، انگلیس، امریکا و اروپا نوشته شده‌اند این خطوط را براحتی می‌توان یافت، یکی از هدفهای آنها فلج اقتصادی ایران است. و همه آنها با ساز و دهل، بوق و کرنا نوشته‌اند که اقتصاد ایران خوابیده و بختیار ادعا کرده است ما ۳ میلیون بیکار داریم. بنابراین می‌توان گفت که یکی از زمینه‌هایی که آنها می‌خواهند به آن ضربه کاری وارد کنند، همین زمینه اقتصادی است و در این معنی من نه پیش از این تردید داشتم و نه حالا که این نوشته‌ها را فرصت کرده و خوانده‌ام.

زمینه سوم که باز حمله آنها آشکار است، حمله به روحانیت است و حملاتی که به آنها می‌شود «که این‌ها بلدوزر بودند خراب کردند اما توانائی سازندگی ندارند.» در این معنی تقریباً متفقند. پس بی‌اعتبار کردن روحانیت از دو طریق مورد نظر آنها بوده و هست، یکی از طریق تبلیغ که می‌کنند و دیگری از طریق تمایلاتی که نزد بعضی از روحانیون به مداخله در هر کار ملاحظه می‌شود و این‌ها را بزرگ کردن و همان‌طور که امام در پیام خود گفتند، کاری کردند که مردم نسبت به وضع بدبین بشوند و کشور را در استبداد پراکنده توأم با هرج و مرج ببینند. اینست که بر همه ما واجب و ضرور است به این وضع با سرعت و قاطعیت پایان بدهیم و نظم و انتظام در همه امور به وجود بیاوریم.

### فرمول بختیار در اختلاف انداختن میان رئیس جمهوری و دیگران

خط چهارمی که در این نوشته‌ها و مصاحبه‌ها ملاحظه می‌شد، کوشش در اختلاف انداختن میان رئیس جمهوری و دیگران و ناتوان کردن رئیس جمهوری است. تبلیغات شدید می‌کنند که رئیس جمهور فاقد هرگونه توانایی برای عمل است و این که وسایل کار در اختیار او نیست تا بتواند به وضع نابسامان سامان ببخشد، مخصوصاً آن فرمولی که آن بینوا (بختیار) در مصاحبه خود گفته است، «خمینی بعلاوه بنی‌صدر مساوی است با خمینی. بنی‌صدر بعلاوه خمینی مساوی است با صفر.» و اگر این خطوط را ما دنبال کنیم می‌توانیم بفهمیم داخل کشور ما چه دستهایی آنها را تعقیب می‌کنند. در آن صورت ب راحتی می‌توانیم هم مجاری و ایجاد کنندگان بی‌نظمی‌ها در کشور، خصوصاً در دستگاه قضایی (آشفتنگی در محاکم دادگستری) را شناسایی کنیم. ما می‌توانیم این زمینه‌ها را از بین ببریم و راه را بر دشمن ببندیم. در اروپا هم که بودیم بر اساس همین نوشته‌ها یعنی علائم ظاهری که دشمن از خود نشان می‌داد و همان شیوه علمی که امروز نیز از آن پیروی می‌کنیم، خطوط عملی را که باید در پیش بگیریم به دست می‌آوریم و پیشنهاد می‌کردیم. در این جا نیز بهمان شیوه عمل می‌کنیم و توفیق ما در کشف ۷ توطئه و دیروز که

از ارتش خبر دادند يك جريان هم در يك نقطه ديگري كشف شده، بنا براین با آن می‌شود هشت، خود گواهی می‌دهد که این شیوه، شیوه درستی است.

در تضعیف رژیم که اینک از راه تضعیف ریاست جمهوری است خوبست ببینیم گفته‌ها چگونه به عمل درآمد. اگر آنچه را که افشا شده است، در نظر بگیریم، می‌بینیم یکی مقابل کردن مجلس با رئیس جمهور بود که در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نکردند و نمی‌کنند. ولی بعلت افشای این خط فساد، این کار هنوز تأثیرات قطعی بجایی نگذاشته است.

### کوبیدن به اصطلاح اطرافیان رئیس جمهور

دیگری کوبیدن به اصطلاح اطرافیان رئیس جمهور بود که آنهم با شدت دنبال شد. سه نفر مورد حملات جدی قرار گرفتند و برای این که رئیس بانک مرکزی را بکوبند، خاله زادگی را جرم کردند بعد، معلوم شد که آن خانم خاله زاده نیست، حجاب اسلامی هم داشته است. و برای اینکه بهر ترتیب شده، وسیله‌ای برای کوبیدن پیدا کنند، بر خلاف دستور صریح قرآن داخل کیف او را هم تفتیش کرده‌اند. و سوم این که تبلیغات را در دست بگیرند و آن را وسیله حملات مستقیم و غیر مستقیم به رئیس جمهور قرار بدهند که مردم ما بسیار خوب این معنی را فهمیده‌اند و در سنجش افکاری که درباره رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها انجام گرفته نزدیک به ۸۰ درصد مردم برایشان روشن است که این دستگاهها به وسیله جریانی، یا کنترل شده یا در حال کنترل شدن است و هدف آنها به کار بردن این وسایل است بر ضد رئیس جمهور. بالاخره تراشیدن دولتی که بیانگر تضاد باشد و هماهنگی با رئیس جمهوری نداشته باشد. همان‌طور که در آن نوار آمده است وقتی مجلس مقابل رئیس جمهور شد، و دولتی به رئیس جمهور تحمیل شد که با او هماهنگی نداشت فرماندهی کل قوا هم خالی از معنی می‌شود. برای این کار که اداره قشون و تغییر انقلابی آن و اداره نیروهای مسلح بدون همکاری دولت ممکن نمی‌گردد، در نتیجه می‌رسد به همان جایی که باید رسید و رئیس جمهوری در وضعی قرار می‌گیرد که ناگزیر باید از این عنوان صرف‌نظر کند.

اینها اموری است که هر روز واقع می‌شود. نمی‌توان گفت اینها مسایلی است که به مردم کاری ندارد، به هر حال رئیس جمهوری، خود را منتخب مردم می‌داند و زیر بار هیچگونه تحمیلی نمی‌رود و در صورتی که کار به تحمیل بکشد چون خود را در برابر سرنوشت انقلاب و این ملت مسئول می‌داند، با قاطعیت مطالب را با مردم در میان خواهد گذاشت و تسلیم اراده مردم هست و می‌ماند.

خداوند مدد می‌کند تا ما به سلامت از میدان توطئه، توطئه گران و بازیهای فرصت طلبان بیرون برویم. دیرگاه شب است، به سحر نزدیک می‌شویم. شما را به خدا می‌سپارم.

کارنامه یکشنبه ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار یکشنبه ۴ مرداد ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۱۳

روزها بر  
رئیس جمهور  
چگونه میگذرد

نامه رئیس جمهور  
به امام امت

مطالب نوارهای کذائی  
یکت به یکت انجام گرفته و میگیرد

مطالعه گزارشات  
یکشنبه ۲۹ تیر ۱۳۵۹

صبح با مطالعه گزارشها کارم را شروع کردم. گزارشی که خواندم و بهمان ترتیب که خواندم اینها هستند:  
گزارش در باره سدی در سبزوار، بقعه سد خلق، مطالب امامیک  
مبجروسویس چاپ کراچی - گزارش در باره سپاه پاسداران، سپاه  
منجیل و کیلان، طرح و برنامه تربیت مربی، دوگزارش بسوفند

مطالعه گزارشها

صبح با مطالعه گزارش‌ها کارم را شروع کردم. گزارشاتمی که خواندم، به همان ترتیب که خواندم، این‌ها هستند:

گزارش درباره سدی در سبزواری، بقیه سد خلق، مقاله اسلامیک میچر سرویس چاپ کراچی - گزارش درباره سپاه پاسداران، سپاه منجیل و گیلان، طرح و برنامه تربیت مربی، دو گزارش بودند یک گزارش درباره جهاد سازندگی غرب و یک گزارش درباره افزایش ۲۰۰ هزار شماره به تعداد خطوط تلفن ایران و بهره‌گیری از امکانات موجود، سه متن درباره کامیونداران و دیروز هم رانندگان بیکار آمدند در برابر نخست وزیری، مشکلات سیستان، نوشته نماینده زابل مهندس خداینده شهرکی. ۱۴ مشکل شمرده بود به این ترتیب که آب، کشاورزی و دامداری، راههای سیستان، بهداشت و درمان، زمین، آموزش، بیکاری، مسکن، عدم کارآیی ادارات، عدم وجود کارخانجات کوچک، عدم کنترل مرزها، تثبیت شنهای روان.

گزارش جهاد ارزانی، بعد، گزارش درباره کردهای مهاجر، نامه و گزارش مدیر کل کار کردستان، درباره وضع اداره کار در آن سامان و مطالب دیگر، گزارش درباره مؤسسه عبدالعزیز و فرمانفرمایان و همکاران، گزارش مفصل درباره ساوه، گزارش درباره دادگاه تقی شهرام که بر خلاف قانون اساسی بدون حضور متهم و وکیل مدافع انجام می‌گیرد، گزارش پیشنهاداتی درباره کردستان - گزارشهایی درباره استانها، گزارش کار در مورد استان هرمزگان، گزارش اخراج ایرانیان از شارجه، رواج قاچاق و طرحهای انجام شده در قشم، شهر میناب، گزارش درباره... گزارش درباره وضع کرمانشاه و فساد کارهای آن از نماینده دادستان کل انقلاب، گزارش گروه کنترل ارز، گزارش مربوط به مشارکت ایران در فعالیتهای مربوط به برگزاری سال جوانان، بخشنامه آموزش و پرورش قم و نامه معلمین در این باره، گزارش درباره خسارات وارده به میدان اسب دوانی، گزارش نادرست به امام درباره دادگستری اراک، تحقیق انجمن اسلامی کارکنان گمرک درباره طرح تجارت ملی از حسین عرفانی، گزارش وزیر کشاورزی درباره مشکلات بانک کشاورزی تعداد گزارشهایی که من خواندم و عناوین آنها نشان می‌دهد که تا کجا مطالب متنوع و گسترده است و این که مشکلات ما تا چه حد اندازه زیاد است درباره این گزارشها من

آنچه را که باید کرد برای اقدام مسئولان یادداشت کرده‌ام و امیدوارم که اهل خبره و اطلاع و علم به کار تهیه گزارشهای اساسی درباره مشکلات کشور بپردازند و بکوشند راه حل اساسی برای آنها، پیشنهاد نمایند.

بعد، اسقف کاپوچی به ملاقات من آمد و بار دیگر مسایل مدارس مسیحی را طرح کرد و من پرسیدم مسئله چیست و بهر حال کسانی که به سرنوشت کشور و انقلاب اسلامی علاقمندند نباید بازتاب آنچه در اینجا می‌گذرد را در دنیا نادیده بگیرند.

### **جلسه بحث بودجه و تثبیت قیمتها**

بعد، به جلسه بحث درباره قیمتها رفتیم در این جلسه قرار بود درباره تأثیرات میزان اعتبارات و صرف بودجه کشور در افزایش قیمتها بحث و گفتگو کنیم. بحث به همان نتیجه انجامید که به دفعات با مردم در میان گذاشته‌ام. مطلب ساده است، بودجه ما کسر زیاد دارد، اگر ما بخواهیم، این بودجه را تماماً خرج بکنیم قیمتها بشدت بالا می‌رود و اگر خرج نکنیم بودجه را صرف نکنیم با دو مشکل روبرو می‌شویم یکی افزایش بیکاری و یکی دیگر تورم و بنابراین اگر بخواهیم صرف بکنیم و برای جذب تورم، کم کردن افزایش قیمتها، واردات بکنیم، اولاً شش ماه طول می‌کشد تا سفارشات به ما برسد ثانیاً با وجود محاصره اقتصادی کار آسان نیست. بنابر این يك راه حل، راه حل سیاسی است. باین معنی که ما باید جوی را درست بکنیم که بتوانیم از معنویت اسلامی در افزایش تولید استفاده کنیم و در این که مردم به کار و تلاش رغبت بکنند زیاد کار کنند و کم مصرف کنند تا ما بتوانیم در عین این که بودجه عمرانی را به تمامی به مصرف می‌رسانیم از اثرات تورمی این بودجه در امان باشیم و گرنه وضع اقتصادی به غایت مشکل خواهد شد.

### **مشوش شدن محیط کار در کارگاههای صنعتی و غیر صنعتی**

البته در این جلسه گفته شد که آن موج کار و معنویت بر اثر موج تخریب دو سه هفته اخیر عقب زده شده و بار دیگر محیط کار در کارگاههای صنعتی و



غیر صنعتی مشوش شده. از جمله سیمان در مجموع تولیدش تا ۴۷ درصد ظرفیت کارخانه‌های سیمان کاهش یافته و اگر این وضع ادامه پیدا کند موجب تعطیل بخش ساختمان می‌شود و بیکاری فوق‌العاده وسیعی را به وجود می‌آورد. چرا این سیمان تولیدش کم شده، سه علت آوردند: ۱- وضع مدیریت ۲- تشنج محیط کار این دوتا با هم یکی هستند ۳- نوسانات برق که خاموش و روشنی‌های پی در پی که موجب می‌شود کوره‌ها و آجرهای کوره می‌ریزد و تا بخواهند آن را مرمت کنند یک هفته طول می‌کشد.

بعد، صحبت زیاد شد درباره کالاهای متروکه در گمرک که وضع آن‌ها همچنان مانده و پیشنهاد شد که باید یک هیئت مقتدری وضع گمرکات را حل بکند. در این جلسه شش تن از اعضای شورای انقلاب هم آمدند و شرکت داشتند و آنها هم این مطالب را شنیدند. دفعه اول نیست که ما این مطالب را بحث و گفتگو می‌کنیم دفعات فراوانی در این باره صحبت کرده‌ایم و همواره هم بهمین نتیجه رسیده‌ایم و هر بار هم گفته‌ایم، باید نظم باشد. امنیت باشد و معنویت باشد و مردم از این جو تحریک و تخریب به جو سازندگی و کار بروند و اگر تأخیر در این کار بشود فاجعه‌آمیز است برای این که ما در بن‌بست اقتصادی هستیم، بن‌بست اقتصادی رانمی‌توان جدا از مسایل سیاسی دانست.

بعد، در همان جلسه درباره گوشت نیز بحث شد این طور که خود مسئولان می‌گفتند وضع گوشت رضایت بخش است و امیدوارند که به همان ترتیبی که وعده داده بودند در همه کشور گوشت، با قیمت‌هایی که اعلام شد توزیع بشود. در این جا به مناسبت بگویم که در جنوب شهر تهران فاسدانی در هر لباس و رنگ تبلیغ می‌کنند که قیمت گوشت را که ما افزایش دادیم، سیزده تومان می‌خریدند و حالا باید بیست و پنج تومان بخرند. البته حقایق بسیاری را از شنوندگان خودشان پوشیده می‌دارند، حقیقت اول اینست که درست است که به قسمتی از شهر تهران گوشت را سیزده تومان می‌دادند، اما باقی قیمت را دولت از جیب خود می‌داد و رقم بزرگی را هم بابت باقی قیمت می‌داد. دو میلیارد تومان و بیشتر. این تفاوت را اگر می‌خواست به تمام شهرهای ایران بدهد رقم فوق‌العاده بزرگی می‌شد و دولت از عهده‌اش بر نمی‌آمد. این رقم را قرار شد برای توسعه دامداری به روستاییان بدهند. پس حقیقت اول اینست

که مردم روستاها هم که تابحال به کلی از نعم مادی محروم بودند، دولت به فکر آنها هم افتاده است و مطلب دوم آن که چقدر از مردم تهران با این قیمت گوشت را مصرف می‌کردند و چقدر از مردم ایران گوشت را به قیمت ۶۰ تومان می‌خوردند. اطراف همین تهران و بخشهای مهمی از همین تهران گوشت را به پنجاه تا هفتاد تومان می‌خوردند. فراوان کردن گوشت و تعیین قیمت، گوشت سرد ۲۵ تومان و گوشت گرم را ۴۰ تومان بخرند. بنابراین و به این ترتیب آنها که برای خودشان مسئولیت می‌شناسند تا حقیقت را به مردم بگویند اینست که وسایل ارتباط جمعی ما، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها به وظیفه خودشان در توضیح این حقایق برای مردم عمل نمی‌کنند. باید جای خالی آنها را خود کسانی که مسئولیت شناسند پر کنند و همان رویه را در پیش بگیرند که در جریان انتخابات ریاست جمهوری - تا مردم حقیقت را آن طور که هست دریابند و به آن پی ببرند.

بعد در همان جلسه، فرمانده جدید سپاه نزد من آمد و درباره پیشرفت واقعی کار در سپاه از جهت نظم، پیشرفت فکری، انسجام بیشتر و افزایش آمادگی و کارآیی نظامی و فکری سپاه صحبت شد و من تأکید کردم که باید فرماندهی مستقل از فشارها بتواند سپاه را نظم و انتظام بدهد و بعد از رفتن کسانی که برای بحث در قیمت و اقتصاد آمده بودند، نمایندگان رانندگان بیکار آمدند. با این‌ها هم گفتگو زیاد شد، این دولت چند شرکت کامیون داری را ملی کرده و آنها می‌خواستند که این کامیونها را دولت در اختیار آنها بگذارد و قرار شد که فردای آنروز با وزرای بازرگانی و کار و راه مشکل‌شان را حل بکنند. بعد از افطار من نامه‌ای را برای امام شروع کردم.

### نامه ای به امام و توضیح عمل کودتاگران

در این نامه وضع اقتصاد کشور را شرح کردم، ضرورت حل سیاسی را یادآور شدم و نوشتم که دو راه حل بیشتر در تشکیل دولت جدید نیست و هر دو راه حل می‌تواند عملی باشد.

يك راه حل اينست كه با توجه به جوسازيها و با توجه به اين كه مطالب نوارهاي كذايي يك به يك انجام گرفته و مي گيرد، از جمله اينها را شمردم، حمله به گروههاي سياسي و تصفيه حساب با آنها انجام گرفته و مي گيرد. وزارت خانهها عملاً از كار افتادند و كويدن اطرافيان بني صدر توسط ارگانهاي حزب به شدت ادامه دارد.

اگر كودتاي نافرجام انجام گرفته بود همه چيز زيرو رو مي شد و اگر وضع كنوني ادامه پيدا كند باز در آينده خواهد شد. از همه بدتر چهره اقتصادي كشور كه با كار شبانه روزي به حركت افتاده بود روي به ركود مي نهد بعد، كار مقابل كردن مجلس با دولت با رئيس جمهوري و جلوگيري از اين كه كاري انجام بگيرد در اين اوضاع با توجه به اين كه دشمن در دو زمينه اساسي با ما جنگ خواهد كرد، يكي زمينه اقتصادي و اتفاقاً در همين وقت ترجمه مطبوعات خارجي را آورده بودند و از جمله آنها تايمز مالي لندن كه تحت عنوان كشتي انقلاب ايران به گل مي نشيند مقاله اي نوشته و پيش بيني کرده بود كه تا زمستان اقتصاد ما فلج مي شود كه نشان مي دهد دشمن برنامه اي را براي فلج كردن اقتصاد دارد و تعقيب مي كند.

در اين اوضاع و احوال دو راه حل بيشتر نيست. يكي كه من آن را از چند ماه به اين طرف متوالياً گفته ام، اين كه اختيار انتخاب نخست وزير و دولت را به هر گروهی كه بخواهد در اين موقعيت مشكل مسئوليت را بر عهده بگيرد بسپارد در اين صورت ناگزير بايد مردم بدانند كه رئيس جمهوري مسؤل عملكرد دولت نيست و راه حل دوم راه حل تفاهم است كه يك دولت متجانس به وجود بيايد و اين دولت متجانس و هماهنگ با مجلس و رئيس جمهوري بتواند كار خود را در اين وضعيت مشكل پيش ببرد.

و بخصوص تأكيد كردم كه تا درون تغيير نكند، بيرون تغيير نمي كند. تا باطن عوض نشود، تغيير ظاهر بازتاب تخريبي دارد و به صورت يك رشته فعاليتها، نظرها حركات تخريبي تجلي خواهد كرد و گفتم كه اين حرف بدان معني نيست كه ظواهر مراقبت نمي خواهد، بلكه بدان معني است كه بايد تغيير اساسي را از هدايت انتظار داشت، معني اين حرف اينست كه در اوضاع فعلي بن بست ها را بايد از طريق ايجاد جو اميد و كار از بين برد والا اگر قرار باشد

که عده‌ای راه بیفتند و توی شهر و هر چه را مخالف خود می‌دانند ببندند و بدون اینکه به وجود قانون اساسی اعتنائی داشته باشند و بدون این که اعتنایی داشته باشند به وجود دولت، وضع به صورتی در می‌آید که سرانجام ما از آنچه شده و می‌شود، پشیمان خواهیم شد، بعد، عده‌ای آمدند و تا نزدیک سحر درباره مسایل مختلف کشور بحث و گفتگو شد.

کارنامه دوشنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۵ مرداد ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۱۴

## صحبت‌های امام را حضور شورای عالی قضایی خواندم و نامه بنی‌صدر به امام و توضیح مشکلات و راه حلها

امروز صبح که برخاستم صحبت‌های امام را حضور شورای عالی قضایی خواندم در چند مورد امام گفته بودند که اشتباه شده، یکی تشکیل دولت موقت، کردستان، وزرایی که انتخاب شده‌اند و درست کار نمی‌کنند یا نکرده‌اند و این که وزرا باید مکتبی و قاطع و جوان باشند. و از مطالب دیگر امام می‌گذرم و درباره همین چند مسئله بعضی نکات را توضیح می‌دهم.

صبح که این مطالب را خواندم، جمله‌ای در آغاز نامه خودم اضافه کردم و چند جمله‌ای هم در پایان نامه، در آغاز نامه نوشتم: این عریضه را دیشب نوشتم و صبح بیانات شما را خواندم، بنظرم رسید از این عریضه برخی از توجهات الهی بوده است، در مورد دولت بازرگان. من در همان زمان، دو سه گزارش تحلیل وضع، دیدگاهها و امکانات دولت مهندس بازرگان، برای مواجهه با وضع خدمت ایشان دادم و مخالف بودم با تشکیل آن دولت.

بعد، در مورد کردستان نیز به همین ترتیب وقتی به کردستان رفتیم، گزارشی به ایشان دادیم و به همین قیاس، آنچه در آنجا می‌شد را انتقاد کردم و پیشنهادهای مشخصی درباره آنجا ارائه دادم و این صحبتها را در مجامع

عمومی در کردستان در همان وقت شرط کردم، اما وقتی که انتخابات ریاست جمهوری انجام شد، دو تا راه حل پیشنهاد شد:

- يك راه حل این بود که من از مداخله در کارها خودداری کنم تا تشکیل مجلس و با مراسم سوگند شروع رسمی به کار کنم.

- دوم اینکه بلافاصله دولت جدید تشکیل بشود و شروع به کار بکند تا تشکیل مجلس، بعد، پیشنهادها شد ( بعضی از اعضای شورا پیشنهاد کردند و اکثریت هم رأی داد) که شورا منحل بشود و آن دولت کار بکند و اختیارات شورا هم به آن دولت داده شود، این طرح نشد، تا این که من يك نوبت برای این که ابهامی، تردیدی، سوءظنی هیچ ممکن نباشد فرزند امام را برای نخست وزیری پیشنهاد کردم. بعد هم سه ماده مشهور را پیشنهاد کردم که موافقت شد، ولی در عمل انجام نگرفت.

منظور از این بیان و این صحبت این است که به جای واقع بینی، راه قاطعیت واقعی انقلابی، آنچه باید می شده است، پیشنهاد شده اما همیشه موانعی به وجود آمده که مانع از تحقق آنها شده این موانع کدامها هستند؟ این را در نوبت دیگر، توصیف خواهم کرد. به هر حال وقتی من بیانات ایشان را خواندم، بسیار آرام شدم برای این که وضعیت روشن شد و می توان راهی را رفت و مسئولانه با مسایل و مشکلات و عملکردها و خلاصه اداره کشور معلوم و مشخص می شود و هیچکس کوششی برای دیگری نمی دهد. نه کسی این ضعفهای رئیس جمهور را پوشش می شود و نه رئیس جمهور پوشش ضعفهای احتمالی دولت یا نهادهای دیگر می گردد.

در حال حاضر هنوز ما از این که حاکمیت دولت مستقر شده باشد بسیار فاصله داریم. چه وقتی این حاکمیت مستقر خواهد شد و چگونه؟ خدا می داند؟ امیدوارم که دیر نشود.

### نوشته‌هایی خطاب به اعضای شورای انقلاب

بعد، به نوشته‌های خطاب به اعضای شورای انقلاب پرداختم و این چند بند دارد،

بند اول این که رئیس جمهوری در شرایط بحرانی امروز مسئولیت بسیار سنگینی بر عهده دارد و آن ممانعت از تأثیر مشکلات همه گونه بر روحیه امید و وحدت در جامعه است. ایران بدون این روحیه نمی تواند از گرداب مهیب مشکلات اقتصادی سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی بیرون برود و رئیس جمهوری باید مظهر این امید و وحدت باشد و دستگاه های تبلیغاتی خصوصاً مرتکب جرم بزرگی می شوند و حتی می خواهند رئیس جمهوری را بشکنند که مردم او را دوست می دارند.

مطلب دوم این بود که در همان روزها مسئله گروگانها و تحویل آنها به دولت و عدم تحویل شان به دولت طرح بود، من در حال هیجان و گریه به اعضای شورای انقلاب گفتم شما با من يك دل نیستید و صحیح نیست که اولین رئیس جمهوری تاریخ ایران تسلیم فشار امریکا بشود. و گفتم که بهتر است من عقب بروم و شما کسی را که با او یکدل هستید به عنوان نخست وزیر انتخاب بکنید و امور کشور را اداره کنید. آنها گفتند نه، ما با شما یکدلیم و دنباله را خود مردم می دانند که چگونه گذشته است.

بهرحال من این مطلب را یادآور شدم تا بر آنها معلوم کنم که از همان ابتدا با توجه به واقعیتها، من آمادگی کامل داشته ام برای این که کمک باشم در حل بن بستها و شکستن بن بستها و کوشش داشتم برای این که وحدت واقعی بر اساس برنامه مشخص برای بیرون بردن کشور از مشکلات بوجود بیاید. مسئله سومی که توضیح دادم، مشکلات اقتصادی کشور است که بطور اجمال در کارنامه دیروز (یکشنبه) آورده ام.

مطلب چهارم این که قرار ما این شد ما بعد از این که این مشکلات، دو سه نوبت در حضور شورای انقلاب طرح شد، قرار شد که همه ما بکوشیم که يك جو معنوی که دست کم موجب بشود تمایل شدید به مصرف کم بشود و جو امنیت برای تمایل به پس انداز و کار و تولید افزایش پیدا کند، را، به وجود بیاوریم. این هم عملاً آن طور که باید انجام نگرفت و همان جو تحريك و يك دور جهنمی شدت گرفت.

محتوای نوار (کودتا) يك به يك انجام گرفته اند

و این موضوع ادامه پیدا کرد تا داستان نوارها و میثاق. بعد، نوشتم که بعضی از شما کوشیدید که بگویند: این نوارها يك مخالفت شخصی و درد دل بوده. اما به واقعیت أمور که بنگرید، می‌بینید محتوای این نوارها يك به يك انجام گرفته‌اند و می‌گیرند؛ مطالبی را در این زمینه پیش از این گفته‌ام.

بالاخره، نامه را رساندم به این جا که باید مسئولیتها روشن باشد و معلوم باشد که مشی چگونه است. نمی‌توان از رئیس جمهوری خواست حامی يك دولتی باشد و با دولتی کار بکند که این دولت با او تفاهم ندارد. و از راه مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری تشکیل شده است.

بنابراین، اگر این دولت قرار است تشکیل بشود، از ابتدا مردم باید بدانند که رئیس جمهور آنها مسئولیتی در تشکیل این دولت ندارد. و اگر این خط را بخواهیم برویم و بخواهیم دولتی مبین و معرف تفاهم تشکیل بشود، باید که باز مطلب بدون ابهام برای مردم معلوم باشد. برای این که وضعیت کشور، وضعیت آسانی نیست و ما باید از عهده وضعیت مشکل بر بیاییم.

این در مجموع خلاصه بسیار کوتاه از نامه مفصلی است که من برای اعضای شورا که فردا بطور رسمی آخرین جلسه‌اش تشکیل می‌شود برای باصطلاح اعلام ختم (خط) نوشتم.

بعد، نمایندگان دو سه شهر نزد من آمدند و به آنها هم مسایلی درباره منطقه خودشان گفتم. نماینده «فسا» آمد درباره وضع برق منطقه آب، تأمین نان و آب و حمام و مسایل دیگر برای عشایر لایروبی قنات فسا و راههای روستایی فسا و رفتار نهادهای جدید (جهاد سازندگی و سپاه) و درخواست مسافرت من به فسا تأسیس دبیرستان کشاورزی در آنجا و مطالب دیگر را در میان گذاشت.

بعد من به جلسه هیئت وزیران رفتم. در جلسه هیئت وزیران چندین مساله مطرح شد. بعد تا نزدیک افطار من به مناسبت ۳۰ تیر به ابن بابویه رفتم و مزار شهدا را زیارت کردم، کسانی که نخستین بار بر ضد دربار پهلوی قیام کردند و این قیام نتیجه وحدتی بود که در اسلام به وجود آمده بود و به پیروزی انجامید. این پیروزی درس بزرگی بود برای ایران و امیدی برای نسلی که رو می‌آمد تا رژیم نو را در ایران مستقر بگرداند.

## کارهایی که تا سحر انجام دادم عبارت بودند از

به منزل آمدم و بعد از افطار تا سحر به کار ادامه دادم. کارهایی که تا سحر انجام دادم عبارت بودند از:

۱ - مطالعه دو سنجش افکار. یکی درباره نظر مردم راجع به کودتا که بسیار گویاست و نشانگر روحیه مقاومت مردم است در صورتی که کودتایی انجام می‌گرفت، مردم کاملاً آمادگی داشتند که به مقابله جدی با آن برخیزند. در همین جا سؤال‌ها فراوان است و من نمی‌خواهم آنها را در این جا بیاورم و نشان دهنده دلبستگی مردم است به رژیم جدید.

## سنجش افکار دیگری است درباره رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها

سنجش افکار دیگری است درباره رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها. همین طور که قبلاً نیز گفته‌ام با کمال تأسف رویه غلط موجب شده‌است که مردم اعتمادی به اخبار رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها ندارند و ۷۲ درصد مردم معتقدند که سانسور می‌شود. و ۱۷ درصد می‌گویند نمی‌شود. و ۱۰ درصد جواب نمی‌دهند. با این وضعیت، تجدید نظر اساسی لازم است و سؤال است که چرا به رادیوهای بیگانه گوش می‌کنند و درصد بالایی به این رادیوها گوش می‌دهند به علت این که دنبال خبرهای متنوع اند و در جستجوی این هستند که ببینند حقیقت چیست؟ در جواب این سؤال که: به نظر شما چه کسانی به رادیوهای بیگانه گوش می‌کنند، ۲۲ درصد گفته‌اند ضد انقلاب، ۱۵ درصد گفته‌اند مردم عادی، اکثر مردم و خیلی‌ها، ۱۱ درصد گفته‌اند نمی‌دانم. ۱۰ درصد گفته‌اند ساواکی‌ها و عوامل وابسته به رژیم سابق، ۱۰ درصد متقابلاً گفته‌اند که از رژیم فعلی ناراضیند. ۹ درصد گفته‌اند که کسانی که اخبار صحیح می‌خواهند. بنابراین درصدهای موافقان و مخالفان تقریباً با هم یکسانند و این علامت نگرانی آور است و یک هشدار است برای دستگاه‌های تبلیغاتی ما که از حمله و ناسزا و تحریک کم کنند و جو کشور را جو اطمینان، حقیقت و واقعیت بگردانند.



## گزارش در باره آقای تقوی رئیس دفتر ریاست جمهوری

بعد از این کار با تلفن خبر آمد که جوانی گفته است که آقای تقوی را من نمی‌گویم ساواکی است اما گزارشهای ساواک برای او می‌رفته است. آقای تقوی رئیس دفتر ریاست جمهوری است.

وقتی قرار بود که او به این کار گمارده بشود، من به مطالعه قبلی که درباره او شده بود اکتفا نکردم و از هیئت پاکسازی خواستم از نو پرونده او را مطالعه کند و آن‌ها طی گزارشی گفتند که پرونده او پاک است. آن جوان را آقای انتظاریون رفت و آورد او می‌گفت از سال ۴۲ پرونده آقای تقوی را مطالعه کرده و سندی که خوانده و رادیو تلویزیون منتشر کرده‌اند و چه رادیو تلویزیون خوبی ما داریم! با آنکه بنا بر تصمیم شورای انقلاب باید در این گونه موارد به خود کسی که درباره او افشاگری می‌شود نیز اطلاع بدهد تا حرف خود را بزند. با شتاب و عجله این مطلب نادرست را پخش کرده است.

بهرحال، سندی که خوانده بود، مطلبی بود که وزارت خارجه فرستاده بود برای سفارت ایران در پاکستان. در آن مطلب نوشته بود که «يك جمعی از دانشجویان عرب رانده شده تشکیل شده است با اسم و رسم معلوم یعنی علنی. و بعد اعلامیه‌ای داده است که به دولت وقت ایران، مصر و کجا و کجا حمله کرده است.» آقای تقوی در آن وقت کاردار بوده است و مسئول سفارت از جمله از او نظر خواسته. او در جواب نوشته که:

وجود این گونه افراد با خصوصیات که ذکر شده قابل انکار نیست ولی آیا منشاء اثری هستند؟ بعد، افشا کننده «ولی آیا منشاء اثری هستند» را خوانده است: «ولی در ده متری هستند.» يك همچون عبارتی و وقتی در این جا معلوم شد که عبارت را اشتباه خوانده است، قرار شد که برود و تصحیح کند و من مدتی برای او درباره اهمیت اخلاق در اسلام صحبت کردم و گفتم چون آقای تقوی در دستگاه دولتی کارمند بوده مثل بسیاری دیگر نمی‌توانم من بگویم که در گذشته‌اش هیچ خطا، عیب، انحراف نداشته. اساسی نیست. ممکن است که هر آن اطلاعاتی برسد و معلوم کند که چنین چیزهایی هست اما اگر این است که شما بدست آوردید که نشان می‌دهد کاملاً بر پاکی او و معلوم می‌کند که

این آدم نمی‌خواسته است این گونه فرصتها را هیچ گونه مغتنم بشمارد بلکه آشکارا ولی با صراحت گفته است که این گونه امور را او پاسخ نخواهد گفت: این نشانه سلامت اوست که در آن دستگاه فاسدپرور توانسته پاك بماند. با این حال از هیئت سه نفری و شورای انقلاب سابق خواستم که به وضعیت آقای تقوی رسیدگی کنند. و امیدوارم که این مورد برای مردم روشن کند که يك حساب و کتاب روشنی است در کوبیدن باصطلاح «اطرافیان بنی‌صدر» با این حال برای آنها که طرح ریزی آینده را بر پایه تضعیف ریاست جمهوری کرده‌اند هیچ فرصتی را برای این گونه کارهای جنایت آلود از دست نمی‌دهند.

در آینده نیز باید شاهد این گونه روشهای تخریبی که در جامعه اسلامی از غم انگیزترین صحنه هاست بود. این مساله تا يك بعد از نیمه شب وقت ما را گرفت. البته از لحاظ من اساسی بود برای این که وظیفه رئیس جمهور پاسداری از اخلاق، آزادی و حقوق مردم است. هر چند این کار به غایت مشکل شده و در این روزها عده‌ای خوکامه محلی برای اطمینان مردم از وجود آزادیها و دفاع از آنها باقی نگذارده‌اند.

بعد از این مسایل تا سحر با عده‌ای درباره گرایشهای عمومی اوضاع ایران صحبت کردیم و این گونه مباحثات برای رئیس جمهوری واجب است برای این که او باید همواره بر اساس برداشت روشن و علمی از جهت عمومی تحول در کشور عمل بکند و چنان کند که بتواند پاسدار استقلال، آزادی و رژیم جمهوری اسلامی باشد. و ساعات ۵/۴ صبح بود که ما بعد از سحر و ادای فریضه نماز صبح خوابیدیم.

کارنامه سه شنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۶ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۱۵

ساعت ۹ صبح آقای معین فر وزیر نفت خبر داد که

## عراقیها حمله کرده‌اند

ساعت ۹ صبح بود. آقای معین فر وزیر نفت با سروصدا مرا از خواب بیدار کرد. وارد شد و گفت که عذر می‌خواهد از این که می‌داند من ۵ صبح بخواب رفتم ولی عراقیها حمله کردند و... نزدیک به شعله‌ور شدن است و باید کاری کرد. بلافاصله با ستاد ارتش تماس گرفتیم. قبلاً هم خود وی با ستاد ارتش تماس گرفته بود فلاحی گفت که آتش دشمن را خاموش کرده و تیراندازی از سوی دشمن متوقف شده و عملیات اطفای حریق آغاز شده، با هلی کوپتر از نقاط مختلف کمک بمن رساندند و مدتی با وی درباره اوضاع اثر آن تحریکات، توطئه‌ها، مشکلات اقتصادی و غیر آن صحبت کردیم و نزدیک ساعت ۱۱ برای ادای سوگند به مجلس رفتم.



**دیروز رئیس‌جمهور  
در حضور نمایندگان مجلس سوگند یاد کرد**

در مجلس معلوم شد که هیچ‌گونه ترتیبی از پیش برای ادای سوگند ندادند و مراسم به صورتی انجام گرفت که بینندگان و شنوندگان رادیو و تلویزیون از آن مطلع شدند. آشکار است که قضیه چه در روزنامه‌ها و چه در

رادیو تلویزیون بنا بر اینست که به اصطلاح خودشان حتی المقدور رئیس جمهوری جزو فراموش شده‌ها باشد. این رویه از لحاظ من کمال مطلوب است. توضیح این مطلب را در يك نوبت دیگری خواهم داد. به هر حال از مجلس به منزل آدم تا ساعت نزدیک به ۵/۵ يك گروه از پناه آمده بودند. با فرماندار، آنها را دیدم و تقاضاها و توقعاتشان جنبه امنیت و دفاع داشت و نیز آسفالت راهها و این که سفری به آن حدود بکنم. اگر به یادم درست مانده باشد، مصاحبه‌ای هم با تلویزیون فرانسه انجام دادم.

### کمیسیون امنیتی تشکیل شد، مسئله شهادت، پنج مورد بدام انداختن پاسداران انقلاب اسلامی در ارومیه، بانه، چاه بهار، مشهد و کرند کرمانشاه

ساعت نزدیک ۶ هم به منزل دکتر شبیانی رفتیم و در آنجا کمیسیون امنیتی تشکیل شد، مسئله شهادت پنج مورد بدام انداختن پاسداران انقلاب اسلامی در ارومیه، بانه، چاه بهار، مشهد و کرند کرمانشاه بود که این موارد را من گفتم قطعاً به آنها برسند از دو جهت یکی از جهت جنایتی که واقع شد. دومی از این که این پنج مورد با اصطلاح بدام انداختن در ۵ نقطه کشور می‌تواند حکایت از يك سازماندهی بکند که دشمن این سازماندهی را کرده و باید روی این خط رفت تا توانست این سازمان را در حیطه شناخت و مهار آورد.

بعد به وضع عمومی در غرب ایران، برآورد نیروها ما و دشمن، خصوصاً جنگ فرسایشی که عراق در خدمت سلطه گران آمریکایی در پیش گرفته است. بعد، اطلاعاتی که راجع به احتمال عملیات مسلحانه ضدانقلابی وجود داشت، مورد مطالعه قرار گرفت. و لازم به نظر رسید دادستان کل نیز در جلسات شورای امنیت ما شرکت کند برای تنظیم بسیاری از رابطه‌های میان قوای مسلح اجرایی و دادگاههای انقلاب و ضد انقلاب. در این جا درباره رابطه بین نیروهای مسلح هم بحث شد. و این که باید این‌ها هماهنگ بشود، مورد تأکید قرار گرفت. بحثی هم پیش آمد راجع به رابطه بین مشکلات اقتصادی و

تشدید مشکلات سیاسی و این که حل بن‌بستهای اقتصادی و بن‌بستهای سیاسی باید، با هم انجام بگیرد والا مشکلات روزافزون خواهد شد.

پیش از افطار... اطلاعات را با اعضای شورای سابق انقلاب در میان گذاشتم. بعد از افطار بحث تا ۱۲ شب به طول انجامید، نامه‌ای را که خطاب به اعضای شورای انقلاب نوشته بودم به آنها دادم هر کدام جدا جدا مطالعه کردند. بعد، بحث شد راجع به دولت، در آنجا من گفتم باید حدود معلوم باشد و اوضاع کشور به صورتی که هست، اوضاعی نیست که در ناامنی و در خودکامگی، ما بتوانیم عمل کنیم و موفق بشویم. توضیح دادم که رژیم سابق می‌خواست بن‌بست اقتصادی را از راه تشدید فشار سیاسی حل بکند و سقوط کرد. در تمام جامعه‌هایی که فشار اقتصادی هست می‌باید دولت رویه‌ای در پیش بگیرد که حداکثر مشارکت مردم را از روی رضا و رغبت در یک محیط تفاهم به مشارکت برای حل مشکل برانگیزد و اگر چنین نکند و همان روش رژیم سابق را در پیش بگیرد، جو برخورد و خشونت را تشدید می‌کند.

رئیس جمهوری نمی‌تواند دولتی را که با او هماهنگی ندارد، تأیید کند

این قطعاً بحران اقتصادی را شدیدتر خواهد کرد و بر مشکلات خواهد افزود و ما قربانی حادثه آفرینان خواهیم شد. بنابراین رئیس جمهوری نمی‌تواند دولتی را که با او هماهنگی ندارد، تأیید کند ناچار باید نظر خود را راجع به این دولت روشن بکند تا یک امیدی یک احتمال دیگری هم متصور باشد برای مردم. بنابراین من چنانکه در آن نامه نوشته بودم و بارها گفته بودم آماده‌ام اگر گروهی داوطلب است، دولت را تشکیل بدهد و مسئولیت اوضاع را به عهده بگیرد موافقت بکنم اما مسئولیت آن دولت را نمی‌پذیرم. مدتی گفتگو شد. فهرستی هم تهیه کرده بودند که من گفتم بسیاری از افراد این فهرست را من صالح نمی‌دانم با این حال اگر حزب جمهوری مایل باشد که مسئولیت این دولت را بپذیرد، من همین لیست را به مجلس معرفی خواهم کرد. بعد، آقایان گفتند که ما قرار بر تفاهم داریم این را هم چون قرار بود ما اسامی پیشنهاد کنیم، پیشنهاد کردیم.

اصراری نداریم و بین کسانی که داوطلب نخست وزیری هستند و با وضعیتی که هست و یا جوی که بوجود آمده است شما ببینید چه کسی را انتخاب می‌کنید و با آن کس رئیس وزراء را معین کنید. من از ضرورت این که دولت باید معرف همه این جامعه باشد و نباید خصوصاً معرف يك حزب باشد صحبت کردم. گفتم در همه جای دنیا دولت معرف اکثریت است رئیس جمهوری معرف تمام مردم است ولو همه مردم به او رای نداده باشند ولی دولت باید معرف اکثریت باشد. بنابراین به دو شرط یکی این که آقایان تحمیلی نکنند در تعیین وزرا و دیگر این که دولت مستقل از تصمیمات حزب عمل کند. با توجه به جوی که به وجود آمده است یا آورده‌اند قرار شد که من نخست وزیر را به مجلس معرفی کنم. ساعت ۱۲ شب به منزل آمدم و باز دو ساعتی را به بحث و تبادل نظر درباره مسایل مختلف کشور از جمله دولت گذرانیدیم و امشب هم باین ترتیب به پایان رسید.

کارنامه چهارشنبه ۱ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۷ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۱۶

### صبح با خواندن گزارشها و ضبط درس تضاد و توحید شروع شد

صبح به مطالعه گزارشها پرداختم. بعد، مطابق معمول هر چهارشنبه درسی را ضبط کردند (درس تضاد و توحید) بعد، آقای میرسلیم نزد من آمد و به تفصیل با او درباره دولت صحبت کردم و گفتنی‌ها را به او گفتم. گفتم علامت انحطاط يك انقلابی، این است که استعدادهایی که معتقد از زور می‌گیرند و بی استعدادهای سست اعتقاد برای او محور باشند. ما نباید این رویه را در پیش بگیریم ما امروز متاسفانه با این جو تحریک و تخریب که دستگاههای تبلیغاتی ما بوجود آورده‌اند، نمی‌توانیم استعدادهای معتقد را بسوی خود جلب کنیم.

استعدادها را به اعتقاد بیاوریم و چرخهای کشور را به حرکت درآوریم. گفتم من بارها درباره اینکه بنیست اقتصادی را با فشار و خفقان سیاسی نمی‌توان حل کرد، گفته، نوشته و اصرار ورزیده‌ام.

### نوبت دیکتاتوری مالاها است

صحبت این شد که رفته‌اند و گفته‌اند که نوبت دیکتاتوری مالاهاست و ما این دیکتاتوری را برقرار می‌کنیم و چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم و تکلیف رئیس جمهور در این وسط معلوم نیست. اگر بنا بر اجرای قانون اساسی است که قانون اساسی برای جلوگیری از هرگونه دیکتاتوری است و قطعاً در اسلام دیکتاتوری بنام «دیکتاتوری مالاها» نداریم تا کسانی بخواهند آنرا برقرار کنند و نمی‌تواند هم برقرار شود، این وضعیتی که الآن هست، دیکتاتوری در هرج و مرج همان وضعیتی است که دنباله‌اش، پرده آخر آن مراحل است که در نوار آمده است که پرده سقوط است. من چون می‌خواهم معلوم شود برای خود مردم که این روشها سم مهلکند برای رژیم اسلامی ما و بدانند که عدم مراقبت در استقرار قانون و نظم چه اثرات زیانبار و مهلکی دارد، دو هفته‌ای است که امور را از این جهت یله داده و رها کرده‌ام.

این موجها که بر می‌حیزد اثرات آنها در اقتصاد ظاهر می‌شود و در آنجاست که ما می‌بینیم تولید از نو مشوش می‌شود و حرکاتی که بیانگر احساس ناامنی و آشفتگی است، نمایان می‌گردد.

بعد، راجع به رادیو تلویزیون صحبت کردم و گفتم که کمتر خواسته‌اند توجه بکنند که حرف من چیست؟ و گمان کرده‌اند که این مساله بر سر این است که چه کسی در آنجا مورد مدح و چه کسانی از گروهها مورد دشنام قرار می‌گیرند در حالی که صحبت بر سر این است که آن دستگاه تبلیغاتی که بنای کارش بر مدح و دشنام باشد، از کسانی مدح کند و به کسانی دشنام بدهد. آن مدح شونده‌گان را خراب می‌کند و آن دشنام خورده‌گان را می‌سازد.

خصوصاً که يك طرفه باشد، آنها که دشنام می‌خورند، نتوانند از خود هیچ دفاعی بکنند و این همان تبلیغات رژیم سابق بود و همه نتیجه آن تبلیغات را دیدند و دیدند که چه بر سر آن رژیم آمد.

بعد، مطلب سومی که صحبت کردیم این بود که حقیقت را نباید فوری مصلحت کرد و دولت چنانکه رویه من در گذشته هم بوده در کار هیچ وزیری دخالت نمی‌کند و اعتقاد به این که او باید مسئول حوزه مسئول خود باشد. از او باید مسئولیت خواست .

اما وقتی تصمیمی گرفته شد، دولت باید آن تصمیم را اجرا کند و تابع موثرهای خارجی نباشد که از این جا به آن جا فشار بیاورند و تصمیم را لغو بکنند و تصمیم دیگری را تحمیل بکنند.

بعد به محل کارم رفتم و «صراف» (معاون وزارت امور اقتصادی) آمد و راجع به مسایل اقتصادی و تجدید سازمان دولت بحث شد و در این وقت آقای اشراقی ( داماد خمینی ) آمد و گفت که امروز در خدمت امام درباره شما صحبت شد و امام همچنان اصرار دارند که شئون ریاست جمهوری حفظ بشود و از رئیس جمهور حمایت بشود و من هم متقابلاً مطالب مفصلی را گفتم که امیدوارم در موقع مقتضی آن مطالب را برای ضبط در تاریخ بنویسم و بگویم.

بعد وزیر خارجه آمد و درباره اطلاعاتی که به دست آورده بود مدتی صحبت کرد و قرار شد که این اطلاعات را تکمیل بکند و به من برساند.

کارنامه پنجشنبه ۲ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۸ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۱۷

**بنی‌صدر: یقیناً مجلس مراقب اهمیت خطر هست و زیر بار  
توطئه‌گرها نخواهد رفت**

### **صنایع ملی شده و نحوه عمل آنها**

امروز صبح گزارشها را مطالعه کردم و درباره آنها اقدام نمودم. این گزارشها درباره صنایع ملی شده و نحوه عمل آنها بود. گزارشی درباره ۵



کارخانه که به علت اختلاف با مدیریت با مشکلات روبرو شده است، گزارشی درباره حل مشکل شرکت پارس لایت، گزارشی درباره افغانستان و گزارشی درباره امنیت داخلی و خارجی.

### دکتر چمران و آقای انواری وضع مجلس را تشریح کردند

بعد، بین ساعت یک تا دو بعد از ظهر دکتر چمران و آقای انواری نزد من آمدند و وضع مجلس را تشریح کردند. آقای انواری گفت که به لحاظ محیط و جو ترور در مجلس که عده‌ای به وجود آورده و با رای علنی در واقع می‌خواستند صف بندی را در برابر صف بندی به وجود بیاورند، استعفا کرده است. من به او گفتم تا زود است و هنوز دیر نشده و این طرح شیطانی نیز به اجرا در نیامده باید عمل کرد. دشمن اگر بخواهد رژیم جمهوری را از پا درآورد، جز از راه این گونه صف بندی‌ها چگونه می‌تواند به این کار موفق بشود. و این که در مجلس محیطی به وجود بیاید که نتوانند اشخاصی مثل شما ( انواری ) اظهار نظر بکنند این چیزی نیست که قابل تحمل و قبول باشد و یقیناً خود مجلس مراقب اهمیت خطر هست و زیر بار توطئه گرها نخواهد رفت. فقط کافیست که به نمایندگان واقعی فرصت بدهیم تا آنها حقیقت را آن‌طور که هست درک و فهم کنند.

بعد به محل کار رفتم و مسئولان اطلاعات سپاه که از استانهای مختلف آمده بودند درباره وضع امنیتی و تحریکات مخالفان جمهوری در قلمرو مسئولیت خودشان گزارشهایی دادند و من از آنها خواستم که این مساله ای که در نقاط مختلف سپاهیان عزیز ما را غافلگیر کرده‌اند با جدیت تعقیب کنند تا معلوم شود که آیا ارتباطی بین این غافلگیری‌ها وجود دارد یا خیر.

بعد، گروههایی در مورد گیلان و مازندران بعضی تحریکات را گزارش کردند و باید با کار جدی مساله را تعقیب کنیم. گفتند که مساله زمین در مازندران هنوز حل نشده است و از طرحی صحبت کردند که سپاه گرگان در منطقه «آفاقلا» به اجرا گذاشته و می‌تواند در مناطق دیگر نیز به اجرا درآید که باید با استاندار مازندران در میان بگذاریم که هیئت ۷ نفری با سرعت بیشتر و قاطعیت تمامتر این مشکل را در استان حل کنند.

بعد از رفتن آنها، رئیس اطلاعات ارتش را که خواسته بودم درباره اطلاعاتی که به من رسیده بود تحقیق کند و عین واقعه قبل از وقوع رسیدگی شود و به تدریج داخل و خارج این قشر پاک گردد.

### در جلسه نمایندگان استان زنجان حاضر شدم

بعد، ظاهراً در جلسه نمایندگان استان زنجان حاضر شدم و مسئولان امور مختلف آنجا آمده بودند و این حرفها را می‌زدند: استاندار زنجان عوض شده است و نمایندگان استان مخالفند و این تغییر نیز مطابق قانون اخیر اختیارات استانداران انجام نگرفته است و غیر قانونی است. درباره پشتیبانی از استاندار، آقای مهدوی، نامه‌ای را مسئولان نهادهای انقلابی و مقامهای استان و روحانیت و نمایندگان امضاء کردند و روزنامه جمهوری اسلامی نوشته است جعلی است و الآن ما آورده‌ایم تا شخصاً بدهیم و بگوییم ما خود امضاء کرده‌ایم و جعلی نیست.

گفتند که مردم طومار تهیه کرده‌اند و راجع به استاندار جدید هم اظهار عدم رضایت می‌کردند و از قول آقای رجایی وزیر آموزش و پرورش می‌گفتند که او توانا به این کار نیست.

### گفتگو با عده‌ای در این باره که چگونه دولتی تشکیل بشود

بعد، نزدیک افطار بود به منزل آمدم و بعد از افطار تا دیرگاه صبح به مسائل و مشکلات کشور پرداختیم و با عده‌ای که اهل نظرند و رهجویی می‌کردند بحثهای طولانی درباره این که چگونه دولتی تشکیل بشود، بعمل آمد.

نزدیک ۲ صبح این جلسه پایان یافت قرار شد دو سه متن تهیه کنند و فردای آن روز به من بدهند برای معرفی نخست وزیر جدید.

کارنامه جمعه ۳ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۹ مرداد ۱۳۵۹

## گزارش در باره تشنج در کارخانه‌های ملی شده و ...

امروز صبح اول گزارشها را خواندم. گزارشی درباره تشنج در کارخانه‌های ملی شده، تشنج شدید در کارخانه‌های خودروسازی، کارخانه زامیاد، کارخانه بنز خاور، کارخانه سایپا، ایران یاسا، جنرال تایر، سیمان آبیگ، کارخانه مینو، صنایع نساجی ملی شده، کارخانه بار، کارخانه رحیم زاده، کارخانه تاج و صنایع پشم. گزارش دیگری درباره احیای کشاورزی ایران، گزارشهای محرمانه و مفصل درباره اوضاع کشور، گزارش از جهاد سازندگی درباره پیشرفت امور و موانع کار جهاد در کردستان. گزارش کسی که از سپاه «بابا هادی» در قصر شیرین آمده بود و می‌گفت که وسایل کم دارند و وسایل می‌خواهند. و اسفالت جاده مرزی هنوز انجام نگرفته است.

دو گزارشی که از جهاد ارزانی درباره گرانی قیمتها و دو گزارش که دو روز پیش به من داده بودند، درباره عشایر فارس و یک گزارش درباره بازسازی مناطق زلزله زده استان چهارمحال بختیاری و اعتبارهایی که لازم دارد. اینها را صبح خواندم. بعد، نامه‌ای نوشتم برای امام و یک به یک مشکلات کار را شرح دادم، که اگر این طرحها اجرا بشود برای کشور ما خطر دارد. در نامه نخست به وضع روز پیش مجلس اشاره کردم و نکات مبهمی را روشن کردم، به وضع پایین آمدن روحیه ارتش و به وضع اقتصاد کشور با تأکید اشاره کردم و خواستم که هیأتی تشکیل شود و نیز درباره رسیدگی به تخلفات وزرا، قضات و غیره که با سرعت، معلوم شود که چه کسی خوب می‌کند و چه کسی بد. و این حالت تزلزلی که به وجود آمده که هیچکس در هیچ شغلی در شئون خود ایمن نیست، از بین برود. و مطالب دیگری بود که فعلاً وقت انتشارش نیست.

## گزارشها و راه حلها

بعد، به کار پرداختم و درباره گزارشاتی که مطالعه کرده بودم، دستور دادم. گزارش درباره تقاضای بودجه برای راههای جدید مرزی، گزارش درباره سپاه

پاسداران ارومیه و ماکو و خوی، گزارش از سپاه پاسداران ماکو، شکایت کشاورزان ناحیه شاهین دژ از عدم امنیت. گزارش درباره کارخانه نرگس شیراز، نمونه تعدد مراکز تصمیم‌گیری. گزارش درباره شکایت مردمانی از نقده، گزارش از قصر شیرین درباره امنیت منطقه. گزارش از اعضای هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نگرانی درباره سرنوشت دانشگاه و امنیت شغلی، گزارش سازمان برنامه در زمینه ارتقاء مرحله‌ای محل سکونت، لایحه مفصل درباره نقش وکیل دعاوی دادگستری در رد اظهارات رئیس دیوان عالی کشور، گزارش آشتیانی مدیر عامل ذوب آهن که برای بار دوم به نقائص و مشکلات توجه کرده و نکات و مطالب او را، موضوع اقدامات لازم قرار داد. گزارش گروه توحیدی الله اکبر در مبارزه با بیکاری، گزارش استانها. استان زنجان و همدان و سمنان و آذربایجان غربی و بوشهر. گزارش اصفهان، گزارش گیلان توسط هیأت اعزامی درباره کارهایی که انجام شده و کارهایی که باید انجام بشود.

کارنامه شنبه ۴ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۲۰



باید بگوییم که این هفته کار پرکردن نوار به تأخیر افتاد به لحاظ این که گرفتاریها بیشتر بود و دستگاه هم خراب، بنابراین حالا که شنبه یازدهم مرداد است گزارش روز به روز هفته پیش را می‌دهم البته تا آنجا که حافظه یاری رساند و نکات مهم را بعد از مطالعه و تصمیم‌گیری درباره گزارشهای روز شنبه (قبلا چاپ شده است).

### آقای ناژداکی گزارش استان مازندران را داد

در ساعت ۳ بعد از ظهر آقای ناژداکی آمد و گزارش استان مازندران را داد. درباره کارهایی که در آن استان می‌شود انجام داد و موانعی که برای پیشرفت کارها وجود دارد من به او گفتم که بهتر است اینها را در هر زمینه، کارهای انجام شدنی را مشخص کنند با استاندار آنجا هماهنگی کنند و طرحهای مشخص را آماده کرده و موانع شخصی هم که وجود دارد آنها را هم رفع کنند تا بتوان به طور دقیق دید مشکلات کجاست، موانع کجاست و آنها را از پیش

پا برداشت. باو گفتم که مثل این که در همه جای کشور يك برنامه است که برای هر کس در هر مقام موانعی تراشیده شود طوری که همه در بن بست باشند و هیچ کدام نتوانیم کاری را از پیش ببریم شاید به يك مناسبت دیگری موانعی را که در برابر خود من تراشیده شده‌اند را شرح دهم. دیدار با استاندار آذربایجان غربی و ...

بعد، دکتر حقیگو استاندار آذربایجان غربی آمد با فرمانده نیروی زمینی فرمانده لشکر ارومیه، فرمانده ژاندارمری، و یکی دو نفر دیگر درباره نحوه ی برکناری خودش صحبت کرد و گفت که بدون اطلاع قبلی او، او را از کار برکنار کرده و دیگری را به جای او گذاشته‌اند و مقداری راجع به موانع و مشکلات منطقه خود آذربایجان غربی صحبت کرد بعد آقای مدرسی از ستاد بزرگداشت روز قدس آمد و بودجه می‌خواست. بودجه را گرفت و بعد آقای محمد صادق موسوی خلخالی آمد راجع به معاودین عراقی که می‌گفت وضع آنها بد است و به آنها رسیدگی نمی‌شود. این مسئله را باید پیگیری کنیم. البته راجع به معاودین نقل زیاد است همه جور حرف زده می‌شود، باید رسیدگی کنیم و ببینیم چگونه است وضع آنها و کم و کسرهای چیست.

بعد آقای جلالی آمد که از او خواسته بودم راجع به مرکز پژوهشها مطالعه کند. بعد، آقای وزیر خارجه آمد و گزارش‌هایی آورد که این گزارشها بیانگر توطئه‌های گسترده ایست درباره جمهوری که با اطلاعات دیگری که فراهم شده همخوانی دارد. بعد یکی از نمایندگان مجلس که الان یادم نیست که بود گزارش مجلس را داد. درباره برخورد با مسئله نخست وزیری

### به سخنرانی رفته‌ام برای صحبت درباره مفهوم مستضعف در قرآن

بعد از افطار به سخنرانی رفته‌ام برای صحبت درباره مفهوم مستضعف در قرآن. احساسات و عواطف مردم رنگ هرگونه بیم و ناامیدی را از بین می‌برد و من در آنجا با تشریح مفهوم مستضعف در قرآن بر این نکته تأکید کردم که مستضعف ناآگاه، مستکبر ساز است و اصرار و تأکید ما برای این که باید مردم از مسایل اساسی کشورشان آگاه بشوند، سانسور نشوند و همه چیز با مردم در میان گذاشته بشود برای اینست که ما بتوانیم مستضعف ناآگاه را به مستضعف

آگاه تبدیل کنیم، تا راه بر رشد قشرهای مستکبر بسته گردد. لابد این صحبت چاپ خواهد شد و لازم نمی‌بینم آن را در این جا تکرار کنم. بعد از بازگشت از مسجد مطابق معمول تا سحر به رسیدگی به اوضاعی که سخت نیازمند رسیدگی است، پرداختم.

کارنامه یکشنبه ۵ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۲۰

## گزارشهای فراوانی درباره برق، پالایشگاه، حمل و نقل، کامیونداران و ...

امروز سنجش افکاری انجام شده بود من آن را مطالعه کردم این سنجش افکار بیانگر آن بود که مردم هم بر اعتماد و علاقه و محبتشان نسبت به رئیس جمهوری افزوده‌اند و هم مشکلات کار او را می‌شناسند و می‌دانند چگونه در برابر او مانع و سد ایجاد می‌شود. بعد، چند نامه درباره کردستان خواندم وضع آنجا را برای من تشریح کرده بودند بعد گزارشی درباره تولید پالایشگاه و مشکل حمل و نقل که می‌گوید، به لحاظ نابسامانی کار حمل و نقل، کامیونداران به بندرها می‌روند و به پالایشگاه نمی‌آیند و شکایت از برق پالایشگاه که با قطع و وصل‌های پی‌درپی وضع را به صورتی درآورده است که پالایشگاه ممکن است بزودی مجبور به کاهش تولید حتی توقف تولید بشود برای این که پمپها کار نمی‌کند. بعد، گزارشی درباره مدارس اقلیتها خواندم و چهارشنبه هم (سه روز بعد) نزد من آمدند که به موقع می‌گویم حرفه‌اشان چیست.

بعد، گزارشی درباره مشکلات چهارصد نفر از کارگران اخراجی سرچنگل داری کل لرستان را خواندم و گزارشی درباره مرز و مرزداری. آمار برق در سال ۱۳۵۸ و بعد، شکایت وزارت نفت از قطع نفت در آبادان و اثر

آن بر کمبود نفت در زمستان، همان که در بالا گفتم که برق زیاد قطع می‌شود و تولید ممکنست طوری بشود که در زمستان مشکل ایجاد کند. بعد گزارش تصرف ساختمان بانک توسعه صناعی و معدن ایران. برنامه سپاه و مدارک ضمیمه درباره عمل فداییان اسلام شاخه کرج و این که در آنجا شکنجه می‌کنند و می‌گیرند و می‌بندند و یک دستگاه حکومتی مستقلی هستند را مطالعه کردم. با کمال تأسف فعلاً ما حکومت یکپارچه‌ای نداریم و روز به روز هم خصوصاً در قلمرو قضا این گونه هرج و مرج‌ها بیشتر می‌شود. روزنامه بامداد نمونه دیگری است از این گونه دخالت در کارهای دولت و دستگاه قضایی. بعد، گزارشی درباره کردستان خواندم و چند گزارش درباره مسایل امنیتی کشور. بعد، گزارش از استاندار زنجان و چگونگی مداخلات معاون مالی و اداری وزارت کشور در کار او و نحوه برکناری او و بعد، گزارش درباره فعالیت‌های ضدانقلاب. گزارش‌های کارهای انجام شده کمیسیونهای صنعتی را مطالعه کردم. بعد، گزارش وزیر مسکن درباره ساختمان ۲۳ هزار واحد مسکونی ارزان قیمت در سراسر کشور.

بعد، مشکلات اجرایی و امور اصلاحات ارضی بعد هم لایحه قانونی درباره صنایع ملی شده را، مطالعه کردم. مطالعه این گزارشها تا ساعت ۳ بعد از ظهر ادامه پیدا کرد، در ساعت ۳ بعد از ظهر کسانی که بیدار من آمده بودند به نزد من آمدند. نخست دو نفر از مدیران بانک آمده بودند راجع به مشکلات کار در بانکها صحبت کردیم که من همان وقت با رئیس کل بانک مرکزی در میان گذاشتم و او هم توضیحاتی داد امیدوارم با همه مشکلات و موانعی که ایجاد می‌کنند ما بتوانیم به پیشرفت کارها ادامه دهیم و امیدوار باشیم.

بعد آقایان انصاری و جلالی نمایندگان نیشابور آمدند و درباره شهرک امام که آقای انصاری در نیشابور ساخته‌اند صحبت شد و کارهایی که باید در آن منطقه کرد، از بستن سد و غیره که قرار شد که روز جمعه من از آنجا دیدن بکنم. بعد، کسی که رفته بود برای خرید قطعات یدکی آمد و معلوم شد که کار خرید قطعات با وجود این که تصور می‌شد مشکل است اما بیش از حد مشکل نیست و در داخله خود ما هم در اثر همین جوی که به وجود آمده و هیچ کس



هیچ اطمینانی در حیثیات و شئون خود ندارد کسی جرأت به تصمیم گرفتن نمی‌کند. بعد روحانیون ترکمن صحرا آمدند و مفصل صحبت کردند و گفتند نزد امام نیز رفته‌اند و شکایت از زیر پا گذاشتن قوانین و مقررات، عدم رعایت اصول و روابط اسلامی و مشکلات کارشان صحبت کردند پانزده نفر بودند و قرار شد ما نماینده‌ای بفرستیم آنجا و بطور دقیق آنجا را مطالعه کند و آنچه انجام دادنی است به ما گزارش دهد. هر چند هر وقت بخواهی قاطعیتی، قاطعیت واقعی، نشان بدهی یعنی با متخلف، قاطعانه برخورد بکنی، کارزارهای تبلیغاتی راه میافتند و دهها مانع می‌تراشند برای این که کار پیشرفت نکند، ولی وظیفه ماست. مردم ما را انتخاب کردند که در این زمینه‌ها مقاومت کنیم و از میدان بیرون نرویم تا این که همه به خط بیایند و از حدود قانونی خودشان بیرون نروند. در قرآن ما است که مستکبر کسی را می‌دانند که از حد قانونی خود بیرون برود.

## در مکتب الزهرا درباره وضع کشور و مشکلاتی که با آنها روبرو

### هستم صحبت کردم

شب در مکتب الزهرا صحبت کردم و درباره وضع کشور و مشکلاتی که با آنها روبرو هستم و بهتر است بگویم مشکلاتی که برای رئیس جمهور می‌تراشند صحبت کردم و ظاهراً این صحبت هم پخش شده است، دیر وقت به منزل آمدم و معلوم شد که کسانی همان روز بعد از ظهر هم آمده بودند و گفتند که قرار شده است من در جلسه خصوصی مجلس شرکت کنم. شب هم تا دو ساعتی بعد از نیمه شب در همین باره با عده‌ای صحبت شد، که این‌طور با تلفن دعوت رئیس جمهور به مجلس. آن هم بدون آن که جهات قانون اساسی رعایت بشود صحیح نیست. و این روز هم باین ترتیب تمام شد.

کارنامه دوشنبه ۶ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ مرداد ۱۳۵۹

### این ترتیب دعوت به مجلس صحیح نیست

ساعت ۹/۵ صبح همسرم گفت که از مجلس تلفن کردند که نمایندگان منتظرند و می‌خواهند به مجلس بروم. گفتم بگویید این ترتیب دعوت به مجلس صحیح نیست باید ترتیب قانونی رعایت بشود. بعد نامه‌ای از رئیس مجلس آمد و بعد آقای محلاتی آمد و بعد، آقای سلامتیان تلفن کرد و مرا تشویق می‌کرد که من به نحو تفاهم‌آمیزی در مجلس حاضر بشوم و من با تلفن به آقای رئیس مجلس گفتم که توطئه‌ای برای تضعیف و تخفیف مقام ریاست جمهوری هست و گفتم شما هم اصرار دارید بر این کار و او انکار داشت و می‌گفت عکس اینست و به شما درست گزارش نمی‌کنند و بهر صورت من قبول کردم و در مجلس حاضر شدم. نزدیک یک دو ساعت صحبت کردم و به سوالهای نمایندگان جواب گفتم. در آنجا راجع به جلسه سه شنبه گذشته با اعضای سابق شورای انقلاب صحبت کردم که به اعضای عضو حزب جمهوری شورا گفتم که شما قرار بود افرادی را فهرست کنید و در اختیار من بگذارید و من از همه آنها که نام و عنوانشان را در اختیار می‌گذارند یک ترکیبی برای دولت بیرون بیاورم که هماهنگی داشته باشد و مشخصات لازم را هم داشته باشد و شما قرار نبود این مسئله را در شورای مرکزی حزبتان مطرح کنید.

### در مجلس رأی گرفته‌اند: آقای رجایی ۴۰ امتیاز و آقای میرسلیم

### ۲۵ امتیاز و آقای کلانتری ۱۳ امتیاز

بهر حال آنها گفتند که روز اول رأی گرفته‌اند. آقای رجایی ۴۰ امتیاز و آقای میرسلیم ۲۵ امتیاز و آقای کلانتری ۱۳ امتیاز داشته‌اند. روز بعد از شهرستانها رأی گرفتند و آقای فارسی امتیاز اول را آورده است. در آنجا من گفتم اما آقای فارسی را شما خودتان می‌دانید که توانایی اداره امور را ندارد. آنها هم تصدیق

کردند که توانایی ندارد. رفتیم بر سر وقت آقای رجایی من گفتم که او آدم خوبی است اما خشک سر است و از این کلمه مردام تخفیف یا کوچک کردن او نبود بلکه مقصودم این بود که او چیزهایی را که صحیح می‌داند اولاً به زحمت حاضر می‌شود درباره اش بحث بکند. ثانیاً بعد از آنکه بحث انجام گرفت باز وقتی تنها می‌شود و در مقام اجرا همان را که صحیح فرض کرده بود عمل می‌کند و برای اداره کشور این يك ضعف بزرگی است. باز این مسئله اگر هم تأیید نکردند، چند نفر از آنها تأیید کردند و در نتیجه خود آنها هم باین نتیجه رسیدند که میرسلیم خوب انتخابی است و قرار شد بروند با قاطعیت در مجلس از او حمایت بکنند و من در آنجا شوخی کردم و گفتم شما خواستید رندی بکنید و این دو نفر را آوردید که من به میرسلیم راضی بشوم. این‌ها را با همین صراحت برای وکلای مجلس شرح کردم. البته گمان می‌کنم راجع به آقای رجایی صحبت نکردم.

بعد به منزل آمدم و ساعت ۵ در جلسه هیأت دولت حاضر شدم و مدتی از هر دری صحبت شد. مشکلاتی که در هر وزارتخانه بود و مراجعاتی که به ما می‌شد و در این زمینه‌ها صحبت کردیم و در همین جلسه هم اتفاقاً بحثی میان آقای مهدوی کنی و قطب زاده و خود من و یکی دو نفر دیگر با آقای رجایی درباره مدارس درگرفت و این بحث هم ظاهراً به نتیجه مشخصی نیانجامید. شب هم در مسجد انصارالحسین خواجه نظام الملك صحبت کردم. بعد هم به منزل آمدم و با آقای سلامتیان و تنی چند که آمده بودند درباره اثرات گردهم‌آیی با نمایندگان محترم مجلس صحبت شد و ارزیابی فوق العاده مثبتی از این گردهم‌آیی داشتند.

در مورد مجلس هم گفتم، دو نفر از آنجا (اسم آقای محلاتی را بردم) ، این دو نفر زیاد کوشش می‌کنند که مانع آن برنامه جدایی افکندن میان مجلس و رئیس مجلس و رئیس جمهور خصوصاً اختلاف بشوند. یکی محلاتی و یکی هم سلامتیان است. گرچه عده‌ای در خارج عکس این را درباره آقای سلامتیان تبلیغ می‌کنند.

کارنامه سه شنبه ۷ مرداد ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۵ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۲۱

## جلسه اعضای سابق شورای انقلاب در منزل آقای معین فر

مطلب مهم امروز مطلب کمیسیون امنیتی است. و بعد جلسه اعضای سابق شورای انقلاب در منزل آقای معین فر. اما در کمیسیون امنیتی، نخست وضع در کردستان مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت و عملیات گروههای مسلح در دیوان دره، بانه، شاهین دژ، میاندوآب، تکاب و در خود سنندج و سقز و پاوه. و این که در فاصله پاوه و نوسود، پل را منفجر کرده اند و مینی خودروها که، در آنجا، دشمنان ما گرد آورده اند و بر ضد جمهوری بسیج شده اند. بعد، وضع در نقاط دیگر از جمله بلوچستان که از عمان، از طریق چاه بهار احتمال می دهد مهمات می آورند و کشتی های آمریکایی که گزارش رسیده بسوی آبهای ایران راه افتاده اند با اسلحه و غیره و این که بعضی ایلها یک ماه زودتر دارند به بیلاق بر می گردند. در آنجا من این مسئله را عنوان کردم که پیش از آن دوبار گفته بودم که احتمالاً با توجه به این درگیری ها که به اسم مبارزه با خان پیش آمده، احتمال می رود که یک طرحی عمومی دشمن دارد برای درگیری همه جانبه. امروز گزارشهایی که مسئولان اطلاعات سپاه و ارتش هر دو آورده بودند، حکایت از این می کرد که برداشت من صحیح بوده و علائم روشنی از چنین طرحی از سوی دشمن بدست آورده اند. در پنج شنبه گذشته رئیس ستاد و مسئول اطلاعات ارتش بنزد من آمده بودند برای دیدار فوق العاده و گفته بودند که اطلاعات خیلی روشن کننده ای در این زمینه بدست آورده اند که به موقع خود خواهم گفتم:

## تحریک و برانگیختن کینه ها در پوششهای خودی

ظاهراً همین روز یا روز پیش از امروز گفتند که در تلویزیون عنوان کرده اند که کسی به اسم جهاد خوزستان گفته است که من گفته ام «شیخ یعنی همان عامل

اجتماعی مسلط در جامعه عرب خوزستان، وجود نازنینی است و باید حفظش کرد که این‌ها مرزهای ما را حفظ کنند.» من مات شدم که این دروغ را چگونه جوانی می‌توانسته است بسازد و بگوید ولی دقیق که بشویم می‌بینم این نیز بخشی از توطئه گسترده‌ای است که من یقین دارم برای انهدام این جمهوری دشمنان داخلی و خارجی این جمهوری چیده‌اند.

برای این که می‌دانم تا وقتی مردم، مستضعفان از این دولت جدا نشده‌اند هیچ گونه توطئه‌ای احتمال پیروزی ندارد. بنابراین چه بهتر که با تحریک و برانگیختن کینه‌ها در پوشش‌های خودی مثل همان پوششی که در رادیو تلویزیون از آن استفاده کرده‌اند. القای این فکر را در مردم بکنند که رئیس جمهور آنها طرفدار خان و شیخ است. مردی که همه عمر با این گونه عوامل در مبارزه بوده است از سوی کسانی که به احتمال قریب به یقین از عناصر این توطئه‌ها هستند این گونه متهم واقع می‌شود. و چه عجب که رادیو تلویزیون خود ما که ظاهراً باید مبلغ و معرفی کننده برنامه‌ها و کارها و توجیه کننده علل و اسباب تصمیمات باشد، خود از اسباب این گونه تبلیغات است ولی عجیبی نیست وقتی که من به نوبه خود خواهم گفت که چگونه در هر جا مانع می‌تراشند تا ما را در بن‌بست قرار دهند با این موضوع نیز خواهم پرداخت. بعد از این جلسه امنیتی دو سه گروه به نزد من آمده بودند که پذیرفتم.

## **در منزل آقای معین فر مطالب زیادی درباره دولت آیند گفتگو شد؛ کاری بکنید که این کشور از بین نرود**

بعد به منزل آقای معین فر رفتیم بعد از افطار تا نزدیک يك بعد از نیمه شب در آنجا ماندم و مطالب زیادی گفتگو شد درباره دولت آیند. من ایراد گرفتم که چرا از میرسلیم که عضو حزب هم بود دفاع نکردید و بهتر از آن که می‌گفتید دارید و چون با من تفاهم نداشته معرفی نکردید؛ چه کسی بوده؟ و دو نفرشان گفتند از نظر ما رجایی بهتر بوده. خوب این مطلب پیش آمد که چرا در جلسه قبل نگفتید و بالاخره این‌ها حرفهای بعد از وقوع است و من گفتم فرض کنید که شما خودتان هم تحت تأثیر جوی قرار بگیرید که جوی

قلابی است و آنرا می‌سازند چون شما برای پذیرش این جوسازی‌ها زمینه دارید و این‌ها در شما مؤثر واقع می‌شود. و مطلبی را گفتم که روز بعد چهارشنبه در اجتماع دختران و زنانی از گوشه و کنار کشور بازگو کرده بودم که این مطلب را در همانجا می‌گویم. بعد تنی چند پیشنهاد کردند که آقای بهشتی یا آقای هاشمی خودشان یکی از این دو نفر نخست وزیر بشوند و به من گفتند فایده ندارد. اینها نمی‌گذارند. بنابراین چه بهتر که خود اینها بیایند و عهده‌دار دولت بشوند. من گفتم هیچ عیبی ندارد به شرط این که مسئولیتی متوجه من نباشد. نظر من این بود که در هیجده ماه گذشته در حقیقت حکومت را همین عده در دست داشتند به لحاظ این که اکثریت شورا را تشکیل می‌دادند و اگر هنر و توانایی اداره بود در این مدت باید از خود نشان داده باشند. و این نکته را مورد تأکید قرار دادم که کشور ما در وضعیتی نیست که ما بتوانیم هر چند یکبار عده‌ای را بیاوریم و وزیر و نخست وزیر بکنیم بعد آنها را کنار بگذاریم. از نو يك عده دیگری بیاوریم. این وضعیت که کشور را در این اوضاع و احوال آزمایشگاه تلقی بکنیم وضعیت درست و قابل تحمل نیست.

پس باید هر گروه که می‌خواهند عهده دار دولت بشوند، به طور واضح و روشن مسئولیتها را برعهده بگیرند و در قبال مردم پاسخگو باشند. ساعت يك بعد از نیمه شب به منزل آمدم وقتی که از خانه آقای معین فر خارج می‌شدم خانمی که تا آن ساعت در بین عده دیگری ایستاده بودند تا مرا به هنگام رفتن ببینند گفت که با من حرفی دارد و من باو نزدیک شدم تا او حرفش را بزند و او با لحن غم‌انگیز گفت، کاری بکنید که این کشور از بین نرود. صدای او صمیمی، لرزان و در عین حال که حکایت از اعتماد به توانایی رئیس جمهوری در پاسداری از موجودیت و استقلال کشور می‌کرد در عین حال نگران و بیم‌آلود بود. من تا سحر در فکر این جمله بودم و بارها مسایل را از نظر داخلی و خارجی مورد مطالعه قرار دادم. به خود گفتم در این شطرنج مرا يك طرف قرار داده‌اند همه راهها را دارند می‌بندند تا من مات بشوم. آن بن‌بست خارجی که امروز ما را در وضعیت سختی قرار داده، این بن‌بستهای داخلی که حالا بنا دارند آن را با تبلیغات رادیو و تلویزیونی و روزنامه‌ای و منبری تکمیل بکنند جوری که رئیس جمهور از هر سو در محاصره قرار بگیرد

و هیچ در رویی نداشته باشد و ناگزیر عطای این عنوان را به لغایش ببخشد و برود و بعد هم البته رژیمی که نخستین رئیس جمهوری خود را با بن‌بستهای مصنوعی از پا در می‌آورد قابل دوام و بقا نیست. این مسئله‌ای است که همه آنرا می‌توانند بدانند و بفهمند.

## در اجتماع زنان از توطئه‌ای حرف زدم و رادیو تلویزیون حرف مرا سانسور کامل کرد

روی این فکر و خیال روز بعد که در اجتماع زنان حاضر شدم با صراحت بیشتر حرف زدم. از يك توطئه‌ای حرف زدم، آن وقت کارکنان رادیو تلویزیون داشتند ضبط می‌کردند و من خواستم که این را بدون سانسور پخش کنند و عجب این که رئیس جمهور کشور حق ندارد از رادیو تلویزیون کشور بخواهد حرف او را بدون کم و زیاد برای مردم پخش کنند. برای اینکه این مطلب را پخش نکردند با این که من گفتم بدون سانسور با مردم در میان بگذارید.

این امور را من برای مردم می‌گویم. ممکن است مردم بگویند چطور ممکن است رادیو تلویزیون در برابر رئیس جمهوری بایستد. این مسئله ایست که وقتی مردم به اندازه کافی دانستند که نقش تخریبی عناصری که در این دستگاه دارند کار می‌کنند چه اندازه است من بکمک مردم آنرا حل خواهم کرد.

کازنامه چهارشنبه ۸ مرداد ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۵ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۲۱

به اجتماع دختران و زنان رفتم و به سئوالات آنها پاسخ گفتم  
به هر رو آنچه که من در روز چهارشنبه که حالا به گزارش این روز  
می‌پردازم، انجام دادم این بود که به اجتماع دختران و زنان رفتم و در آنجا تا  
ساعت ۳/۵ به سئوالهای آنها جواب دادم. در آغاز گفتم فرض کنید که

توطئه‌ای در کار باشد برای کامل کردن موانع و تکمیل بن‌بستی که باید رئیس جمهوری را در آن قرار بدهد. و برای این که این کار را بکنند ناچار باید مجلس را در برابر رئیس جمهوری قرار بدهند. چگونه می‌توان مجلس را در برابر رئیس جمهوری قرار داد؟ رابطه مجلس با رئیس جمهور چیست؟ جز از طریق دولت البته مسایلی که در مقام هماهنگی قوای سه‌گانه پیش می‌آید ولی اصل قضیه دولت است. فرض کنید که برای این که دولت معرف هماهنگی نباشد طرحی تهیه کرده باشند و به اجرا گذاشته باشند که بنا بر آن طرح، تمام کسانی که می‌توانند با رئیس جمهوری کار بکنند اینها کنار گذاشته شوند و باقی نماند در فهرست، مگر آنها که نمی‌توانند همکاری کنند و همه شان هم تعریف خود را این طور کرده‌اند که ما با رئیس جمهوری همکاری نمی‌کنیم. و شما ببینید از کمی قبل از افتتاح مجلس تا امروز

### می‌خواهند برخورد کامل بشود و رئیس جمهور در نظر مردم در مقابل امام و مجلس قرار بگیرد

اشخاص معینی مورد حمله و هجوم تبلیغاتی هستند البته برای آنها توضیح دادم که مکتب و معرف مکتب من هستم برای این که می‌خواهم قانون و اسلام اجرا گردد و در اخلاق ما نه بر چسب زدن هست نه افترا گفتن هست نه دروغ و بهتان و نه غرض و نه مرض ما اعتقاد و لیاقت را اصل می‌شناسیم و از نظر ما گروه و تعلق گروهی مسئله‌ای نیست. بعد از اینکه آنها کوبیده شدند نوبت به کسانی رسید که اینها نیز به درجه‌ای کمتر، اما می‌توانستند با رئیس جمهوری هماهنگی و همراهی داشته باشند. آنها هم کنار زده شدند. برای آقای میرسلیم و کلانتری وضعی را به وجود آوردند که اینها هم مقبول نیافتند. همین طور اگر ادامه پیدا کند کار می‌رسد به آنها که همکاری با آنها مقدور نیست به دلائلی که (اگر همچو فرضی پیش آمد با روشنی با مردم در میان می‌گذارم). البته این که من می‌گویم حدس تنها نیست شنیده نیز شد. می‌توانند به نزد امام بروند و بگویند که رئیس جمهوری حاضر نیست با افرادی که مورد نظر مجلس است همکاری بکند و مسئولیت آنها را بپذیرد و امام خود بفرمایند که من مسئولیت



می‌پذیرم. به این ترتیب برخورد کامل بشود و رئیس جمهور در نظر مردم قرار بگیرد در مقابل امام و مجلس. بدیهی است که رئیس جمهوری این وضع را تحمل نخواهد کرد. یعنی با امام قطعاً مقابل نخواهد شد و نخواهد ایستاد و ترجیح خواهد داد استعفا کند و کنار برود. مصلحت انقلاب بر همه چیز مرجح است و او مصلحت انقلاب را فدای مصلحت شخصی نخواهد کرد. گرچه یقین هم دارد که امام چنین کاری را نخواهد فرمود و به هر حال این جزو طرح هست و بیان هم شده است. پس به آنها گفتم وظیفه من اینست که در حدود امکاناتم و برای پرهیز از این گونه فاجعه‌ها و خنثی کردن این گونه طرحها عمل کنم. حدود عمل، نحوه عمل و روش کار را انتخاب کنم. مردم باید مطمئن باشند که با پایداری و سماجت بر سر آنچه که حق می‌دانم می‌ایستم. همین معنی را در نامه‌ای که روز بعد از طریق نماینده خود در هیأت تشخیص صلاحیت مجلس فرستادم بازگو کردم. کوشیدم پیشنهادهایی در آنجا بدهم که به این گونه بحثها نینجامد بعد از آمدن از آنجا به مسایل جاری پرداختم.

کارنامه جمعه ۱۰ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ مرداد ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۲۵

## در مشهد در اجتماع بسیار بزرگ مردم در باره مستکبران در قرآن بحث کردم

صبح به طرف مشهد راه افتادیم. در آنجا در اجتماع بسیار بزرگ و فوق‌العاده شورانگیز مردم، درباره مستکبران در قرآن بحث کردم و گفتم که آنها با حکومت عدل عدلی چه کردند، چون این پدیده‌ها، این گروه‌ها، گروههایی نیستند که در آن دوره بوده‌اند و امروز نباشند، بلکه در آن وقت بوده‌اند و امروز هم هستند. گفتم: مستکبر يك پدیده تاریخی است و این پدیده تاریخی با اسباب و عوامل گوناگونش برجا هست، باقی می‌ماند و نقش‌هایی که در هر

دوره برای خنثی کردن و از بین بردن حکومت مستضعفان اجرا می‌کنند، البته از نظر محتوی یکی است و از جهت شکل متناسب با زمان تغییر می‌کند. برای این که مردم به استمرار آن پدیده توجه نکنند مقایسه‌ای میان مستکبر زمان خودمان و آن زمان کردم که این مقایسه بعضی گروههای موجود را خوش نیامده است و گمان کرده‌اند که روی سخن با آنها بوده است. خوب این که خود آنها این طور تلقی کرده‌اند، خود يك ضعفی است.

### دیدار از شهرک امام در نیشابور و مزرعه نمونه

بعد به نیشابور رفتیم. اول به شهرک امام که داشتند آن را می‌ساختند، سر زدیم و از مسجد و درمانگاه و يك خانه به طور نمونه دیدن کردیم، ساختمان این شهرک تقریباً نزدیک به اتمام بود، بعد رفتیم به چاههای عمیقی که زده‌اند و مزارعی که ایجاد کرده‌اند. آقای انصاری که بانی شهرک است توضیحاتی داد و من از این که او در چنین کار سازنده‌ای موفقیتی چشمگیر داشته است برآستی لذت بردم. بعد از بازدید قرار شد که آنها طرح تکمیل شهرک را تهیه کنند و این طرح و بودجه‌اش تصویب و تأمین شود تا آنها بتوانند کار خود را ادامه دهند.

بعد از این بازدید به نیشابور رفتیم، در نیشابور نیز اجتماع و احساسات مردم فوق العاده بود. آقای جلالی نماینده نیشابور در مجلس شورای اسلامی صحبت کرد، بعد من در ادامه بحث مستکبران، آنچه را که برای روشن شدن ذهن جامعه امروز ایران لازم است، گفتم. بعد از صحبت در نیشابور به خانه پدر و مادر یکی از پاسدارها رفته و چند دقیقه‌ای در آنجا نشستیم. بعد به مشهد بازگشتیم و از مزرعه نمونه‌ای که يك افسر نیروی هوایی به وجود آورده است، دیدن کردم. حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ هکتار زمین را زیر کشت برده بود. او تراکتوری را که به يك دروکنی بسته بود و می‌شود با ده هزار تومان آن را تهیه کرد به ما نشان داد. این وسیله به گفته او جای کمباین کار کند که قیمتش بین ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار تومان است. در آنجا سالن‌هایی متعلق به نیروی هوایی وجود داشت که در اختیار سازمان پژوهش‌ها و ابتکارات علمی قرار داده‌اند. این کوشش‌ها که حکایت از تحرك در جهت سازندگی دارد و برآستی انقلاب

به معنای واقعی کلمه است و در جهت استقلال ما از سلطه خارجی است، امیدوارم روزافزون بشود و ما به تدریج از این جو تبلیغات تخریبی به درآییم و مردم پی ببرند که با کار و تلاش است که می‌توان بر سلطه خارجی پیروز شد. شب از سفر مشهد به تهران برگشتیم و باز تا دیرگاه به مسایلی که بیانش دیگر جنبه تکراری دارد پرداختم.

کارنامه شنبه ۱۱ مرداد ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۹ مرداد ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۲۴

## گزارش‌های مختلف و گزارش در باره حزب توده و تماسش با فدائیان و مجاهدین برای همکاری

امروز گزارشهای متعددی درباره اقلیت کشور، تأسیسات الکترونیک، دیپلماتهای خارجی که ایران را ترك می‌کنند، خصوصاً در مورد دیپلماتهای انگلیسی و استرالیایی، غرب کشور و عملیات عراق، حزب توده و تماسش با فدائیان و مجاهدین برای همکاری، اغتشاش در غرب کشور و نیروهایی که در آن دست دارند خواندم.

ظهر آقای فضلی نژاد آمد و درباره پاکسازی و موانعی که در کار آنها به وجود آمده صحبت کرد و رفت که متنی تهیه کرده بیاورد تا برای حل این مشکلات امضا کنم. بعد علامه نوری آمد و درباره یکطرفه شدن رادیو تلویزیون و این که دائم بر ضد مخالفان تحریک می‌کند، صحبت کرد و این که باید کوشید تا رادیو تلویزیون واقعاً یک نقش آموزنده داشته باشد و آنچه را که جامعه نیاز دارد و اساسی است به جوان‌ها بیاموزد. بعد، آقای یحیوی وزیر مسکن و شهرسازی آمد، چند تن از وزرا هم آمده بودند که آنها پایین بودند، او دوباره این که باید تکلیف دولت را زود معین کرد صحبت کرد، من هم به او

گفتم که صورت را داده‌ام به مجلس و آنها هستند که باید نتیجه را گزارش کنند.

### دکتر مکرری سفیر ایران در مسکو در باره طرح توطئه گفت:

بعد دکتر مکرری سفیر ایران در مسکو آمد و شرحی از آنچه در باکو پیش آمده بود و نماز وحدت در آنجا و کارشناسان روس در ایران و مرزهای مشترک ما در آذربایجان صحبت کرد و اطلاعاتی هم که می‌گفت در فرانسه به دست آورده است داد. او درباره توطئه‌ای می‌گفت، که طرح آن را ریخته‌اند که مشابه بود با اطلاعاتی که ما بدست آورده بودیم.

بعد از او مسئولین اطلاعات نیروهای مسلح آمدند و درباره مشکلات کارشان صحبت کردند و از جمله گفتند اعتماد شغلی وجود ندارد و باید یکدیگر را قبول کنیم که در گذشته نمی‌کردیم و اطلاعات را هماهنگ مبادله نمی‌کردیم، و من به تفصیل برای آنها صحبت کردم و گفتم اگر ما نخواهیم رژیم استبدادی برگردد، باید يك نظام اطلاعاتی علمی داشته باشیم تا بتوانیم با این نظام اطلاعاتی قوی نقاط ضعف و قوت خودمان را بفهمیم، چون دشمن از نقاط ضعف ما بهره برداری می‌کند و برای خراب کردن نقاط قوت ما کوشش می‌کند، و ما باید چگونگی عملکرد دشمن را در زمینه ضعف‌ها و قوت هایمان با علائمی که دشمن به دست می‌دهد، به دست آوریم و کوشش کنیم، از روی روش علمی بتوانیم زمینه‌های عمل دشمن را معلوم کنیم و با خنثی کردن آنها، بتدریج فکر امکان تغییر رژیم را از کله قدرت‌های خارجی و ایادی داخلی آنها برانیم. آنها از دستگاههای تبلیغاتی شکایت داشتند، خصوصاً که تبلیغات آنها روحیه ارتش را تضعیف می‌کند و مستقیم و غیر مستقیم کوشش می‌کنند که بگویند ارتش مردمی نیست.

بعد از این جلسه آقای محلاتی آمد و درباره مسائل مختلفی صحبت کرد. فرزند ایشان که در صندوق تعاون صنفی کار می‌کند همراه او بود و پیشنهاد کرد که وامهایی را که بانک مرکزی در اختیار این صندوق می‌گذارد به طرحهای تولیدی اختصاص بدهند. او درباره رفتن آقای میناچی به مکه و حل مسئله حج هم گفتگو کرد. در همین موقع آقای اسقف کاپوچی آمد و در باره

کشیشان مسیحی و میسیونرهای مذهبی در ایران که به بعضی از آن‌ها ابلاغ کرده‌اند که ایران را ترك کنند، صحبت کرد و پیام مفصلی هم از پاپ برای من و يك پیام هم برای امام آورده بود. قرار شد فردای آن روز بیاید به دفتر من و اسناد کشیش‌های اخراجی را هم من از مسئولش بخواهم که بیاورد و بینم آیا این‌ها را به حق اخراج کرده‌اند یا به ناحق.

نزدیک افطار من به منزل آمدم و بعد از افطار برای سخنرانی رفتم و صحبت کردم، نزدیک نیمه شب بود که به منزل برگشتم، در این موقع دو خبر به من دادند، یکی درباره نزدیک شدن کشتی آمریکایی به جزیره لاوان و یکی هم درباره تجاوز مرزی از سوی عراق که این‌ها را تا دیرگاه پیگیری کردم که بینم چه بود.

کارنامه دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۰

## احمدآقا فرزند امام کسی را فرستاده بود درباره نامزدهای نخست

### وزیری نظری داشت

امروز مشغول شدم به خواندن گزارشهای مربوط به موقعیت دفاعی مرز با عراق، درباره عملیات و فعالیت‌های ضد انقلاب در منطقه دالاهو، گزارش مجموع پیامهای تلفنی که به دفتر من شده است و نظرهای مردم و مسایل مختلف، شکایات متعدد از وضع گنبد که نماینده‌ای برای رسیدگی فرستادم، خلاصه روزنامه‌ها در هفته گذشته را خواندم.

بعد از این کار آقای احمدآقا فرزند امام کسی را فرستاده بود درباره نامزدهای نخست وزیری نظری داشت که با من در میان گذاشت. منم با تفصیل در مواردی که بنظر می‌رسید عیب و نقص در کار هست صحبت کردم و پیغام فرستادم. بعد چهار تن از همافران آمده بودند و نسبت به نحوه رسیدگی در کار

خودشان شکایت داشتند.... بعد فرمانده نیروی هوایی آمد و درباره يك مسئله‌ای با او صحبت کردیم و بعد، گروه امور تربیتی آمدند که درباره وضع در آموزش و پرورش برای من گزارش کردند که کسانی دیگری که آمده‌اند همکاری و کار کنند و خدمت کنند.

گروه امور تربیتی در واقع کنترل مدارس است و در این اوضاع و احوال روحیه دانش‌آموزان آماده بشود برای قبول تبلیغات سو از جانب گروههای دیگر. مسئول امور تربیتی گفت آنجا را رها کرده است به لحاظ چرخش نادرست کار. به نظر من می‌رسد که محیطهای تربیتی طالب تربیت محیطهای حساسی است و باید این محیطها را با روشهای درست به ترتیبی آماده کرد تا آدمی از راه علم، از راه شناخت واقعی و عینی به حقانیت عقیده برسد و این وضعیتی که در کشور ما و در همه دنیا هست و غالباً عقاید بدون این که آدمی امکان ارزیابی صحیح پیدا کرده باشد پذیرفته می‌شوند، از بین برود و محیطی بشود که آدمی عقیده را از روی علم و اطلاع بپذیرد.

## گروهی از تلویزیون آموزشی آمده بودند می‌خواستند که مسئله رادیوتلویزیون را جدی‌تر بگیرم

برای این که همین است که سد شکست ناپذیری در برابر هجوم نیروهای جهل و تباهی به وجود می‌آورد. بعد گروهی از تلویزیون آموزشی آمده بودند و از من می‌خواستند که اولاً مسئله رادیوتلویزیون را جدی‌تر بگیرم. آنها جو تلویزیون را از بعد تبلیغات برای اهداف اسلامی ما نه تنها غیر سودمند بلکه مضر می‌یافتند و در دو مورد هم مثلاً در زمینه‌های فنی برخورد با کارمندان و کارگران در آنجا مطلبی را با من در میان گذاشتند. دستگاهی ساخته و در زمان رژیم سابق به مناسبت ساختن این دستگاه جایزه گرفته و حالا به مناسبت همان جایزه پاکسازی شده است و در مورد کارگران گفتند که حق مسکن آنها کم شده و وضعیت آنها مشکل شده. البته وقتی که آن بودجه تصویب شد، قرار شد اضافات کم بشود، قانون دیگری هم قرار شد تصویب بشود درباره یکسان کردن دستمزدها که دستمزدهای پایین را بالا می‌آورد و بالا را پایین می‌آورند

که آن ماند برای مجلس که این کار را بکند. البته این اندازه اجرای این قانون يك مقدار فشار برای درآمدهای کم به وجود آورد.

### در کرج در باغ جهانبانی، عده‌ای بنام فدایی اسلام جمع شده‌اند

بعد از گفتگو با اینها من به جلسه هیأت وزیران رفتم در آنجا مسایل گوناگونی بحث شد از جمله گفتند که در کرج در باغ جهانبانی عده‌ای بنام فدایی اسلام جمع شده‌اند و در آنجا عملاً حاکمیت را بخود اختصاص داده‌اند و در آن منطقه کارهای عجیب و غریب می‌کنند که من در این زمینه تلفنی صحبت کردم. بعد آئین نامه اجرایی لایحه قانونی خدمت نیروی انسانی و درمانی و بهداشتی تصویب شد. افزایش سرمایه کارخانجات مخابراتی شیراز طرح شد و تصویب شد. تأمین نیروی انسانی برای وزارت نیرو و سازمانهای تابع طرح و تصویب شد.

### هتل هایت خزر را امام جماعت گفته است که زایشگاه بشود

بعد، راجع به این که در استانهای مختلف اشخاصی که صلاحیت ندارند در کار پاکسازی وارد می‌شوند و عمل می‌کنند و هر کس زورش رسید و تیغش برید عمل می‌کند حرف زده شد. وزیر ارشاد گفت که هایت خزر را امام جماعت گفته است که زایشگاه بشود. که البته زایشگاه در آنجا، در این هتل جور نیست. و يك ثروت عظیمی از بین می‌رود. باید فرستاد و دید که مسئله چیست. بعد، معاون عمرانی استاندار کردستان آمد و درباره مسایل گوناگونی به این قرار صحبت کرد.

اولین موضوعی که مطرح کرد این بود که پولی که در خرداد تصویب شده و در ۲۱/۴ حواله شده چهار روز پیش رسیده، که این کندی را در مجاری اداری می‌رساند و بعد گفت: مصالح ساختمانی از قبیل سیمان، شیشه، قیر و لوله کم است که باید از وزیر بازرگانی بخواهیم برای آنها تهیه کند. بعد گفت، سد قشلاق کسر بودجه دارد که قرار شد که این کسری از محل طرحهای فوری تهیه شود. سپس گفت به جای کارمندانی که از ادارات پاکسازی شدند

کارمندانی می‌فرستیم که جانشین آنها شود و بعد بودجه عشایری برای کردستان می‌خواست و می‌گفت که سهمیه حجاج پانصد تا کم است اگر هزار و پانصد نفر بشود بهتر است که حالا ببینیم این یا نمی‌شود.

بعد از آن دادستان انقلاب آمل آمد، گفت کارخانه‌های آمل که چهل واحد است، تولیدشان کم شده بود به یک پنجم رسیده بود که حالا بر اثر تلاش و کوشش ما ۵ برابر شده، بعد در مورد آب سد لتیان صحبت کرد و راجع به شایعات دروغی که رواج داده‌اند که مثلاً من گفته‌ام باید آب را بر روی دهقانان بست و البته آنهایی که از محبوبیت رئیس جمهوری نگرانند و او را مانع مهمی برای پیشرفت خودشان می‌دانند از این گونه شایعات هر روز در همه جا می‌سازند. بعد گفت که اگر شماره گذاری اتومبیل در خود شهربانی آمل بشود درآمدش برای این شهر بیشتر است و معلوم نیست چرا این کار را نمی‌کنند. و می‌گفت که بانک تجارت در دادن وام به چند کارخانه سهل انگاری می‌کند و گفت یکی از گاوداری‌های کرج را اذیت می‌کنند و نمی‌گذارند کار انجام بدهد و پیشنهاد می‌کرد که گاوهای این گاوداری به مجتمع شیر و گوشت آمل منتقل شود. بعد از افطار هم به مسایل امور جاری و اداری پرداختیم و امروز هم به این ترتیب تمام شد.

کارنامه سه شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۰

## هیأت تشخیص صلاحیت نخست وزیر برگزیده مجلس آمده بودند

صبح دوتا گزارش درباره کردستان خواندم. یک گزارش درباره اعتبارات بانک مرکزی و یک گزارش درباره وامهای وزارت دفاع. بعد، هیأت تشخیص صلاحیت نخست وزیر برگزیده مجلس آمده بودند و با آنها مفصل صحبت کردیم و در حدود ۲/۵ ساعت بلکه بیشتر آنجا بودیم که درباره صلاحیت افرادی که به من پیشنهاد کرده بودند تک تک صحبت کردیم. قبلاً هم گفته بودم و به آنها نوشته بودم که بنای کار طراحان، بر اینست که وضع را به صورتی



در بیاورند که در فهرست کسی نماند جز آنها که نمی‌توانند با رئیس جمهوری همکاری داشته باشند و این مقدمه توطئه‌ها و فتنه‌های بعدی شان است. بعد آنها با این بیان که باید کوشش کرد و کسی را یافت که مبین همکاری و تفاهم باشد رفتند. بعد از این و در محل کار عده‌ای آمدند و در زمینه‌های مختلف کارهایی داشتند و گفتند و رفتند. بعد من به منزل آقای موسوی اردبیلی رفتم و با اعضای سابق شورای انقلاب در آنجا دیدار و گفتگو کردیم و نیمه شب طول کشید. من به آنها انتقاد کردم که شما بنابراین نداشتید که نخست وزیر مبین تفاهم باشد، پس بهتر این است که برویم روی خط این که حالا که کشور ما آزمایشگاه شده خوب است هرکس بیاید، آزمایش بکند و برود. آقای معین فر با هیجان زیاد و بطور مفصل گفت که بهتر است که این‌ها خودشان بیایند و کار را در دست بگیرند و کسی را که بهتر از همه می‌دانند سرکار بیاورند. تا فردا نگویند بهتر از این هم داشتیم. ولی خوب چون با رئیس جمهور تفاهم نداشت ما کس دیگر را معرفی کردیم. من در آنجا هم با تفصیل تمام راجع به این که اصطلاحات و کلماتی که به کار می‌رود خود بیانگر و حکایت کننده مشی و تعلق انسان است. گزارشاتی را که درباره توطئه‌های دشمن در همان روز رسیده بود برای شان تشریح کردم. مطالبی که آن روز بر من گزارش شد بسیار شگفت‌انگیز بود که اگر درست از آب دربیاید، موجب تأسف بسیار خواهد شد. دستور دادم که این اطلاعات را تعقیب کنند تا ببینیم چه نتایجی بیار می‌آورد.

**عده‌ای می‌خواهند قبل از این که دیر بشود، رئیس جمهوری را از سر**

### **راه بردارند**

موضوع دیگری که مورد بحث واقع شد این بود که عده‌ای می‌خواهند قبل از این که دیر بشود، رئیس جمهوری را از سر راه بردارند و برای این هر سخن و حرفی را شاخ و برگ می‌دهند و تغییر می‌دهند و عوض می‌کنند و می‌برند، هر جا که بتواند مورد بهره برداری قرار می‌دهند و این جامعه را بسوی بحران می‌برند. بعد از این گفتگوها من گفتم که شما که نامزدهاتون را برای نخست

وزیری می‌خواهید به رئیس جمهور تحمیل کنید، يك را بنویسید و امضا کنید نزد من بگذارید که اگر این دولت خوب از آب درنیامد، بعد نگویید که ما مسئول نبودیم و مثل گذشته نشود که باید رفت دنبال جن و پری و تشخیص مسئول. وضعیت مشخص باشد که چه کسانی مسئول بودند و این‌ها بیایند در برابر مردم جوابگو باشند. آقای هاشمی قبول کرد که این نامه نوشته شود اما در عمل و واقع این نامه نوشته نشد.

## چگونه می‌خواهید من مسئولیت هیأت دولت را بپذیرم که آن را به مصلحت کشور نمی‌دانم؟

بعد من پرسیدم در این صورت چگونه می‌خواهید من مسئولیت هیأت دولت را بپذیرم که او را به مصلحت کشور نمی‌دانم؟ در اینجا من باید به خوانندگان این ستون بگویم که در مقام ریاست جمهوری منتهی کوشش من باید صرف این بشود که نهادهای جدیدی که در قانون اساسی آمده و مستقر می‌شوند خوب و منظم پیش بروند و این‌گونه مباحثات نه به معنای سازشکاری است و نه به معنای زدوخورد و برخورد و این هاست. بلکه کوششی است برای اینکه جمهوری را از شر خناسهای زمان و توطئه‌گران گوناگون در امان بداریم و در يك محیط سالمی دولت جدید تشکیل شود تا بتواند کار خود را انجام دهد و در این مجلس هم به اصطلاح داوطلبهای آقایان عضو حزب جمهوری آقای رجایی بود و آقای معین فر (خطاب به آنها) گفت که اگر هم شما فارسی را بهتر می‌دانید او را نخست وزیر بکنید، فردا نیایید و بگویید رجایی را از راه ناچاری پذیرفته بودیم. گفتند نه ما در شرایط فعلی او را بر همه ارجح می‌دانیم. از آنجا به منزل آمدم که نزدیک يك بعد از نیمه شب بود و به کارهایی که معمولاً می‌پردازم، پرداختم تا این که دکتر چمران وزیر دفاع که الان نیز وکیل مجلس است آمد و درباره اطلاعاتی که آن روز در زمینه تحرکات دشمن رسیده بود تا نزدیک سحر صحبت کردیم قرار شد که پی‌گیری شود، ببینم نتایج چه خواهد بود.

کارنامه چهارشنبه ۱۵ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۰

## طرح استاندار فارس برای هماهنگی در استانهای مختلف بین نیروهای مسلح

صبح ساعت ده و نیم جلسه شورای امنیت ملی برقرار شد. طرحی را که استاندار فارس برای هماهنگی در استانهای مختلف بین نیروهای مسلح تحت سرپرستی استاندار تهیه کرده بود، عرضه شد. بعد، مسئله این که آیا توطئه‌های دشمن منطقه‌ای است و یا در سراسر کشور انجام می‌گیرد، بحث شد و رئیس ستاد ارتش توضیحاتی داد که این یک طرح سراسر کشوری است و من درباره این که وقتی طرح کشوری است باید طرح مقابله با آن هم کشوری باشد صحبت کردم قرار شد چهار یا پنج موضوع مهم مورد بحث قرار گیرد و برای آنها طرحی تهیه بکنیم و به اجرا در بیاوریم تا میان نیروهای ما در استانها اولاً بین خودشان هماهنگی کامل به وجود آید، ثانیاً بین آنها و مرکز نیز هماهنگی کامل وجود داشته باشد. بعد از آن جلسه من برای شرکت در نماز وحدت به رادیو تلویزیون رفته بعد از نماز هم صحبت مختصری کردم و از آنجا به گیلان برای افتتاح کارخانه چوکا رفتم.

### هیچ حقی از هیچ انسانی تضعیف نشود

بعد از رسیدن به کارخانه و بازدید از کارخانه کاغذسازی و چوب بری در اجتماع کارگران و کارمندان این کارخانه حاضر شدم و برای آنها صحبت مختصری کردم. گفتم این چندمین محل و کارخانه‌ای است که من می‌بینم به دست و فکر کارگران و متخصصین ما به کار افتاده است و در میان همه اسباب ناراحتی همین سازندگی به معنای واقعی کلمه است که به ما امید و نوید می‌دهد. امید می‌دهد که ما بتوانیم از مشکلات بیرون بیاییم و نباید از مشکلات بترسیم. باید مشکلات را یکی پس از دیگری حل کنیم و نوید

می‌دهد که ما می‌توانیم آینده را نجات بدهیم و یک جمهوری براساسی اسلامی بسازیم، که در آنجا هیچ حقی از هیچ انسانی تضعیف نشود. احساسات کارگران و کارکنان کارخانه برادرانه، صمیمانه و شورانگیز بود من از این که ایران اسلامی در این جوی که کمتر تبلیغ سازندگی در آن می‌شود و بیشتر حواسها در جو فعالیتهای تخریبی است باید به وجود این گونه کارگران، مهندسان و فعالان ببالند. اینها هستند که راه واقعی را در پیش گرفته‌اند، چون مبارزه با سلطه خارجی جز با به کار انداختن اندیشه و دست برای تولید علم و فن و کالا در حد ضرور ممکن نیست. معنویت انسان از راه سازندگی او توسعه پیدا می‌کند. رشد می‌کند و کمال انسان از این راه است و وقتی این راه را نیروم و به خط تخریب نیفتیم، از کمالی به نقص میل می‌کنیم و به تباهی روی می‌آوریم.

بعد از بازدید از این کارخانه به شهر انزلی رفتیم در میدان ورزشی آنجا مردم و علمای شهر آمده بودند و من برای آنها صحبت کردم. گفتم در چه زمینه‌هایی ما کار کرده‌ایم و در همان زمینه‌ها از راه مشکل تراشی مانع پیشرفت کار ما شده‌اند و می‌شوند ولی گفتم که این‌ها ما را نباید قانع بکند و بگوییم خوب چون مانع تراشیدن و ما کاری نتوانستیم بکنیم پس هیچی. نه ما باید به کار و تلاش خودمان ادامه دهیم و این موانع را از پیش پا برداریم سمج و استوار باشیم، متزلزل نشویم و براه خود ادامه دهیم.

آن روز در راه رفت و بازگشت استاندار گیلان نیز چند مورد را با من در میان گذاشت. یکی این که هواپیمایی ملی به گیلان پرواز ندارد ولی خرج آنها را می‌دهد، که من پرسیدم و معلوم شد که مسافر کافی نیست.

کارنامه پنج‌شنبه ۱۶ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۱



## هیئتی از مجلس برای احراز صلاحیت داوطلبان نخست وزیری آمدند

صبح هیئتی از مجلس برای احراز صلاحیت داوطلبان نخست وزیری نزد من آمدند، گفتگوی مفصلی انجام گرفت. من به آنها گفتم آن که در بیان امام بود «بر چه اختلاف دارند» اختلاف را چه کسی با چه کسی دارد، چون تا آنجا که به رئیس جمهور مربوط می‌شود، کاری را که من کرده‌ام، هیچ رئیس جمهوری در هیچ تاریخی نکرده است.

نخست بر اساس پیشنهادی به حزب جمهوری که خود آن‌ها هم قانع شدند یا شاید قانع بودند، من با آنها شوخی کردم گفتم قصه شما از مطرح کردن آن دو نفر برای سومی بود که بر اساس تفاهم، من او را به مجلس معرفی کردم. بعد در جلسه خصوصی بحث و گفتگو کردید، از من خواستید به مجلس آمدم صحبت کردم. پیشنهاد کردیم هیئتی تشکیل شود و احراز صلاحیت بکند، همه کسانی که به من پیشنهاد شده بود ضمن یک نامه‌ای برای شما صورت دادم که شما ببینید این‌ها مکتبی هستند، مسلمان هستند، صلاحیتشان به چه میزان است. شما رفتید به دنبال احراز صلاحیت، بعد هم آمدید. پس، از ناحیه من

ترك اولی ای نبوده، تفاهم طلبی هم بوده منهم می دانستم و می دانم و اگر بنا بر این بود که اختلاف و مقابله باشد روش دیگری در پیش می گرفتم. ولی این که گمان برود روش حکومتی صحیح این است که ما برای هر مسئولی يك مقابلی درست کنیم که نتواند تکان بخورد، این کار کشور را به بن بست می کشاند و در این بن بست انقلاب و کشور زیان می بیند. مثالی هم برای آنها آوردم که در بسیاری جاها ما وضعیت را می بینیم کسی برای جایی مسئول می شود و ذیل او اشخاصی تحمیل شده اند که مقابل او هستند در نتیجه امور معوق و تعطیل و گاه در جهت خرابی پیش می رود.

اینکه بیاییم و نهادهای مختلف را دست اشخاص بدهیم که مقابل هم باشند، این فساد و سقوط است.

مردم اگر امروز تمکین بکنند و اوضاعی را که حقایق به آنها گفته نمی شود بپذیرند و تحمل کنند، بعد از مدتی که برخورد پیش آمد و زدوخورد شد، مردم مقصرین این وضع را به شدت کیفر خواهند داد.

بالاخره آنها گفتند با مطالعاتی که کرده اند يك نفر را هم صالحتر یافته اند و هم گفته اند که در مجلس زمینه بیشتری دارد. من گفتم که شما در مجلس خصوصی آن ۱۴ نفر را به رأی بگذارید، اگر تمایل مجلس به کسی شد که من دلم از او قرص نبود، سکوت می کنم.

یکی از اعضای هیئت پرسید، آیا شما در سخنرانیهایتان هم حرفی نمی زنید؟ گفتم چرا، وقتی که معلوم شد حق با من است و آن روز که معلوم شد روش پیشنهادی من درست است آن روز حرف می زنم ولی تا آن روز، نه.

بعد از رفتن آن هیئت در نخست وزیری با نمایندگان کامیونداران ملاقات داشتم. فراموش کردم قبلاً بگویم که سه شنبه که ساعت ۵ خوابیده بودم در ساعت ۸ صبح با صدای کامیون داران که در مقابل نخست وزیری اجتماع کرده بودند، بیدار شدم. این چندمین بار بود که این ها می آمدند. در این جلسه وزیر بازرگانی و نمایندگان وزارت کار و مسئولان هم شرکت داشتند، صحبت شد و قراری را من پذیرفتم که قرار شد ماشین کنند و من امضا کنم و به آنها بدهند و این قضیه تا يك ماه دیگر حل شود. بعد گزارشی هم در مورد کامیونهای موجود خواندم که طبق همان گزارش ۱۸۰۰ کامیون در چند شرکت

با ترتیب فعلی به اداره دولت درآمده و کامیونداران می‌گفتند آن تعداد کامیونی که شناسایی کرده‌اند از ۸۰۰۰ متجاوز است، و دو انبار قطعات یدکی نیز کشف کرده‌اند. وزیر بازرگانی می‌گفت که باید دولت خود یک سازمان و شرکت حمل و نقل کامیون در حدود ۵۰۰۰ لاقل داشته باشد که آنها نتوانند برای دولت بازی در بیاورند و دستش را در پوست گردو بگذارند. بعد مدیر عامل بانک سپه آمده بود و می‌گفت که در آنجا باز همین طور است. البته نمی‌دانست که در جاهای دیگر هم وضع همان طور است و وضع خودش را می‌گفت که مدیریت در بن بست است به لحاظ مداخلاتی که می‌شود، گروه‌های فشاری که هستند اشخاصی که هستند، خودشان تصمیم می‌گیرند، خودشان هرکاری می‌خواهند می‌کنند، مشهد را مثال آورد و می‌گفت که در آنجا عده‌ای از کارمندان کار را در دست گرفته و مدیری که در سابق بود او را نپذیرفتند و من هم به او گفتم که در این گونه موارد باید رسیدگی کرد که «کلمه الحق مراد به الباطل» نباشد. حرف حقی می‌زنند برای این که امور را در دست خودشان بگیرند و هر کار که می‌خواهند بکنند باید به آنها هم قاطع بود و بهتر این است که ما در این گونه موارد هیچ گونه اغمازی روا نداریم .

### از سازمان صنایع هوایی آمده بودند

بعد، از سازمان صنایع هوایی آمده بودند با فرمانده نیروی هوایی و دو طرح را ارائه کردند درباره صنایع هواپیماسازی که در چند مرحله برنامه‌ای را اجرا کنیم تا برسیم به ساخت موتور و بر این عقیده بودند که اگر این برنامه را اجرا بکنیم بعد از ۱۵ سال می‌توانیم ۶۰٪ موتورجت را در ایران بسازیم. امیدواریم که کشور در جهاد سازندگی بیفتد و ما بتوانیم در ظرف ۱۰ سال به صد درصد تولید برسیم که تمامش در ایران تولید بشود البته اگر این صنایع در ایران پا بگیرد تنها ساختن موتورجت نیست که در اینجا خواهیم ساخت بلکه خود این برای بسیاری از صنایع ما وسایل و ابزارهای لازم را خواهند ساخت بعد از رفتن آنها بی نهایت خسته بودم. یک ربعی دراز کشیدم و کمی قبل از افطار عده‌ای از دوستان و همکارانم آمده بودند راجع به تشکیل دولت و این که چه باید کرد که برای انقلاب مفید باشد صحبت کردم بعد به منزل آمدم

## شب به نازی آباد در جنوب شهر برای سخنرانی رفتم

و شب به دو جا برای سخنرانی رفتم، اول به نازی آباد در جنوب شهر؛ در آنجا، سئوالهایی کردند که به آنها جواب دادم. بعد، از زمان انتخاب خود به ریاست جمهوری تا آمدن هیأت به نزد من تا روز پنجشنبه، آنچه بر من گذشته بود با مردم در میان گذاشتم و به آنها گفتم که زمان خواهد گفت و به سرعت و بزودی که حق با کیست .

## به حسینیه بنی فاطمه رفتم و در مورد خشونت طلبان جدید صحبت

### کردم

از آنجا به حسینیه بنی فاطمه رفتم و درباره جوسازی و جوسازان صحبت کردم و خطر بزرگشان را برای جمهوری گفتم. گفتم که اینها می‌توانند با همان جوسازیها، لحظه شروع به سازندگی، سازندگی همه جانبه و عمومی کشور را به تأخیر بیندازند. برایشان صحبت کردم در مجلس هم این مطلب را گفتم که وقتی يك اعمال بی‌رویه‌ای، خلاف قانونی، خلاف دینی شنیده می‌شود از متصدی امر و کسانی که به خودشان اجازه می‌دهند این کارها را انجام بدهند، در جواب این گفته که سابق هم این کارها می‌شد می‌گویم بله سابق هم این کارها با مستضعفان می‌شد. حالا این کارها با مستکبران می‌شود. در اروپا هم استالینیستها و مارکسیستها این جور به ما، در برابر ما صحبت می‌کردند که بله جهت زور فرق می‌کند در سرمایه داری از بالا به پایین است و در سوسیالیستی از پایین به بالا است. خوب ما به همین دلیل هم گفتیم که:

لیبرالیسم و مارکسیسم خیلی از هم بیگانه نیستند چون بنای هردوشان بر اعمال قوه و زورآزمایی است و روابط قواست و مکتب اسلام از این دو جداست چون بنایش بر اجرای قانون خداست و نه زورآزمایی.

و در این مکتب فرق نمی‌کند قانون را باید یکسان اجرا کرد مثال هم زدیم

که:



وقتی ما درباره کسانی که آنها را مستکبر می‌دانیم مثلاً شکنجه بکار می‌بریم بعد از این که مسئله جا افتاد و سنت شد و قبول شد و تحمل شد این روش را با هرکس که بخواهد دم از حق و حق‌طلبی بزند، خواهند کرد.  
بنابراین خود این روشها هستند که مستکبر می‌سازند و آنها که این روشها را بکار می‌برند در حقیقت مستکبرانی هستند که دارند در رژیم جدید شکل می‌گیرند.

و موقعیت خودشان را تحکیم می‌کنند پس دیگر ترس از این که از بیرون بیایند و رژیم را سرنگون کنند و سابقه‌ها برگردند يك ترس بیجاست برای این که در داخل وقتی کسانی هستند و این روشها را به کار می‌برند مستکبر دوباره حکومت خودش را مستقر می‌کند و به توضیحاتی که امشب دادم يك تفصیل هم دادم. بازتابش در مردم احساسات بسیار گرم و صمیمانه و برادرانه بود. نزدیک ۱/۵ یا ۲ بعد از نیمه شب به منزل بازگشتیم. گزارش امروز هم به این ترتیب تمام شد.

کارنامه جمعه ۱۷ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۱

با آقایان رفسنجانی و محمد یزدی و محلاتی و رجایی درباره نخست وزیر  
صحبتها را از سر گرفتم

صبح چند گزارش درباره چند افسر ارتشی خواندم و بعد با آقایان رفسنجانی و محمد یزدی و محلاتی و رجایی درباره نخست وزیر صحبتها را از سر گرفتم و من گفتم بیش از آنچه که دیروز پذیرفتم نخواهم کرد و صحبت‌هایی راجع به جوسازیها و این مطالب به میان آمد و من نظرهای خود را دادم. بعد از رفتن آنها به امور جاری که در پیوندها نوشته است رسیدم.

افتتاح سفارت فلسطین

ساعت ۵ برای افتتاح سفارت فلسطین رفتیم و در آنجا صحبت کردم و سه مطلب را به عنوان سه مسئله‌ای که باید حل بشود پیش کشیدیم. یکی این که مسئله فلسطین، مسئله یک سرزمین نیست، یک ملت نیست، بلکه مسئله‌ایست جهانی و باید به همین عنوان طرح و حل و پذیرفته شود. دیگر این که این مسئله قومی و ملی نیست مسئله ایست مربوط به همه مستضعفان و تا وقتی به این صورت طرح نشود، قابل حل نیست. و یکی هم مسئله رژیم‌های عربی است و این که اینها قیم مردم فلسطین شده‌اند و بیشتر از خود اسرائیل در خرابی کار مردم فلسطین اثر گذاشته‌اند. اگر مسئله از حیطة عمل آنها خارج شود و ما بتوانیم ظرف یک سال به افکار عمومی مسلمانان مستضعف این بیان را تبلیغ بکنیم که اسرائیل یک سرطانی است از سلطه گران غربی در منطقه و زندگی همه آنها را تباہ می‌کند و جزیی از همین راه حل، مسئله رژیم‌های این کشورها است ما به حل مسئله فلسطین نزدیک شده‌ایم البته باید تفسیر این مسئله را جداگانه خوانندگان بخوانند. بعد از افطار در محل دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهوری حاضر شدم و درباره مدرس بحثی طولانی را عنوان کردم تحت عنوان «تجربه‌ای که خود از سر می‌گذرانیم» و گفتم حالا می‌توانم راجع به برخورد مدرس با رضاخان به عنوان برخورد دو روش و دو بینش صحبت کنم بینش و روشی که می‌خواست با تغییر محتوی شکل را متناسب با آن تغییر دهد و بینش و روشی که به عنوان عامل سلطه غربی می‌خواست با تغییر شکل، محتوی را تغییر بدهد و در این زمینه مفصل بحث کردم.

## مصاحبه رئیس مجلس را شنیدم. در این مصاحبه کوتاه چهار مطلب بود که با حقیقت وفق نمی‌داد

ساعت یک بعد از نیمه شب به منزل آمدم در راه آمدن مصاحبه رئیس مجلس را از رادیو شنیدم. در این مصاحبه کوتاه چهار مطلب بود که با حقیقت وفق نمی‌داد. مطلب اولی که ایشان گفتند در مجلس خصوصی من ( رئیس جمهور ) گفته‌ام یک گروهی انتخاب کنید که اینها بنشینند و احراز صلاحیت

بکنند، البته کلمه احراز صلاحیت را نمی‌دانم، ولی آنچه که من یادداشت کرده‌ام این بود که یک گروهی انتخاب کنند بنشینند و نامزد مطلوب نخست وزیری را بیابند. این سخن تمام حقیقت نیست. من گفته بودم یک گروه بی‌طرف، مستقل در قضاوتی را انتخاب کنید بنابراین، این گروه می‌باید دارای دو صفت باشد (بی‌طرف) و مستقل در قضاوت. مطلب خلاف حقیقت دوم این که از قول من (رئیس جمهور) نقل کرده‌اند که از آن سه نفر هم که مجلس پذیرفت آن دو نفر را به علت آنکه قبلاً قضاوت کرده بودند نباشند، از آن سه نفر هم که مانده بودند من گفته‌ام که یک نفر از آن‌ها بهتر است باشد و مجلس زیر بار نرفت. آن یک نفر را من نمی‌دانستم عضو حزب است بعد فهمیدم و گفتم این با پیشنهاد من سازگار نیست، هیچ اصراری هم نکردم که آن یک نفر نباشد. خلاف حقیقت سوم ایشان آن است که گفته‌اند: نامه‌ای از رئیس جمهور به مجلس آمد که باز مثلاً جو را خراب کرد این نامه همان نامه‌ای است که من در آن چهارده نفر را پیشنهاد کرده بودم و تمام فرضهای مختلف را آورده بودم و تا هیچ بهانه‌ای برای این نباشد که من کمترین میلی به کشمکش با مجلس و یا با آنهایی که در خارج مجلس به این کارها مشغولند دارم و مطلب چهارم این که من (رئیس جمهور) گفته‌ام مجلس حاضر شد تنازل کند و در مشورت برای یافتن نخست وزیر شرکت کند، این هم خلاف حقیقت است، مسئله عکس بود و به این ترتیب عنوان شد که من پشت سر هم به مجلس معرفی کنم، پشت سر هم رد بکنند این موجب ضعف مجلس و رئیس جمهوری هر دو می‌شود و بیشتر این ضعف متوجه مجلس می‌شود چون توضیح این مسایل آسان نیست که چرا یک اشخاصی با کدام دلیل رد شدند و من برای این که مجلس تضعیف نشود، این پیشنهاد را ارائه دادم، خود آن هیئت هم انصاف دادند که اگر بنای من بر تضعیف مجلس بود باید آن روش را در پیش می‌گرفتم، این مطالبی که من گفتم تنها برای این نبود که خلاف حقیقت تصحیح شود بلکه به آن منظور بود که مردم توجه بکنند که اگر ما دقت بکنیم در بیان و در عمل بسیاری اختلافها اصلاً به وجود نمی‌آید و برخوردها به وجود نمی‌آید و وقتی که دقت در بیان نکنیم آن وقت باید علی‌الدوام یک رشته تکذیب نامه بنویسیم برای یکدیگر و کار به جایی برسد

که دیگر مردم هرگونه اعتمادی را نسبت به حرفهای ما از دست بدهند و این برای سلامت جمهوری ما خطرناک است. حالا هم ساعت دو و ربع بعد از نیمه شب است و من با شما خوانندگان خداحافظی می‌کنم.

کارنامه جمعه ۲۴ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۲

### بازدید از نیروهای مسلح

این روز را مقدم می‌دارم برای آن که بسیاری مراجعه می‌کنند از خبرنگاران و مردم که شرح ماقع را از زبان رئیس جمهور بشنوند صبح در همدان مراجعان از هفت صبح شروع به آمدن کردند و تقاضاها و نظرها را در میان می‌گذاشتند که البته بیشتر شامل تقاضاها بود. ساعت هفت و نیم صبح امام جمعه شهر آمد و راجع به این که دیروز مردم به استقبال آمده بودند، ولی من وقت را به بازدید پایگاه هوایی گذراندم و در نتیجه تغییری در برنامه پیش آمد که برای او توضیح دادم هدف اصلی از مسافرت بازدید از نیروهای مسلح و رسیدگی به وضع این نیروها در غرب کشور بود. مسئول امور کشور باید به مسئولیتهای خود پردازد و به همین ترتیب هم عمل کردم روز قبل از آن هم از مردم به مناسبت انتظارشان عذرخواهی کردم. بعد از مرکز سپاه همدان دیدن کردم. مشکلاتی را داشتند که در میان گذاشتند و عده زیادی از آنها در عملیات غرب شرکت دارند و من نسبت به بکار و تلاش و شجاعت و خصایل انقلابی آنها قدردانی کردم بعد به پایگاه هوایی همدان آمدم و عازم کرمانشاه شدیم. در کرمانشاه اول در اجتماع رؤسای دوایر دولتی شرکت کردم و مسایلی را آنها مطرح کردند که عبارت بود از يك مساله‌ای که من طرح کردم. مساله آسفالت راه مرزی که مدتی دراز است معوق مانده و هنوز به جایی نرسیده نماینده جهاد سازندگی گفت: آماده است که این کار را بکند و در صورتی که ما امکانات در اختیارشان بگذاریم، در اختیار ما، راه آسفالت بگذارند، بعد با مدیر کل راه استان که فعالترین مدیر عامل در منطقه است، صحبت کردم.

یعنی او پیش من آمد صحبت کرد، بعد خواهیم گفت که چه گفت. به هر حال می‌گفت باید دستگاه تولید آسفالت و کارخانه تولید آسفالت را به آن منطقه برد تا بشود به اصطلاح آسفالت را گرم کرد.

بعد مشکل پاسگاهها بود که همان روز رفتیم دیدار کردیم که بعد خواهیم گفت. بعد راجع به کمبودهای ورزشی، تأسیسات آن نیمه تمام مانده و این که برای آنها استخدام باید کرد که آنها را مورد گفتگو قرار دادیم، بعد، بهداری استان و خصوصاً شهر را گفتم که از اطراف همه به آنجا هجوم می‌آورند و خدمات درمانی را که باید تأمین بکند دو برابر شده، اما وسایل کم شده و تعداد پزشکان کمتر شده به علت آن که تعدادی از آنها منطقه را ترک کرده‌اند حتی تعداد پرستار هم کم شده و از منطقه رفته‌اند و گفتند برای هر ۱۲۰۰ نفر يك تختخواب هست. آمبولانس و غیره را نیز ندارند. مسئله بعد، کسر بودجه شهرداری برای کارهای عمران شهری بود، گفتند ۳۸ میلیون کسر بودجه دارد، بعد، مسئله حاشیه نشینان که گفتند کمربند فقر است.

در جلسه با علما در شنبه (روز بعد) این مسائل مطرح شد که یکی از اسباب ناامنی، همین حاشیه فقر اطراف کرمانشاه است. بعد در بیرون هم جوانی فریاد می‌زد و به اصطلاح می‌خواست که از منزل او دیدن کنیم و مقر سیاه او را ببینیم و نشانی او را هم گرفتیم که برویم ببینیم، به مناسبت حوادثی که پیش آمد، این کار میسر نشد در عوض ما وعده کردیم که بلکه بتوانیم با تأمین امکانات این فقر را کم بکنیم. بعد صحبت پاکسازی شد، می‌گفتند این جا محیط از خودیهاست و خودیها یکدیگر را ممکن است درست پاکسازی نکنند و حتی گفتند عده‌ای از بهداری که متخصص و مشغول کار هستند این‌ها پاکسازی شدند، بر اثر غرض و مرضهای گروهی که این‌ها وضع را آشفته کرده این عقیده همه بود و انتظار داشتند که يك نماینده از سوی رئیس جمهوری و نماینده‌ای هم از دادستان کل اضافه بشود و اینها يك پاکسازی درست حسابی انجام دهند. بعد بودجه‌ای برای عشایر می‌خواستند که به وضع بد آنها برسند. بعد نماینده جهاد گفت که مسئله بودجه جهاد هنوز حل نشده است و مشکل دارند که ما گفتیم هر وقت شما طرح آوردید، ما طرحهای شما را اجرا می‌کنیم

که بیشتر از کمبود امکانات می‌نالیدند مشکل بعدی که در میان گذاشتند این بود که چون منطقه ناامن است پیمانکار به منطقه نمی‌آید و به نماینده بنیاد مستضعفان که گفت بنیاد مستضعفان بودجه‌ای ندارد که مستضعفان شهر مانده‌اند از آنجا به محل نماز جمعه رفتیم که استادیوم ورزشگاه بزرگی بود که مملو از جمعیت در آنجا گرد آمده بودند. در آنجا راجع به مساله امنیت غرب صحبت کردم. که ما نمی‌توانیم وضعیت سابق را ادامه بدهیم. بگذاریم که عراقیها بیایند و بروند و برانند و ما بشویم عکس العمل.

### ساعت ۶ بود که به محلی در سر پل ذهاب رفتیم

بعد از ادای نماز جمعه و نماز عصر راه افتادیم به باشگاه شرکت نفت بعد از نطق در جلسه شورای امنیت از نمایندگان نیروی زمینی، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده عملیات غرب و فرمانده سپاه پاسداران که شرکت کردند و فرمانده عملیات غرب توضیحاتی راجع به عملیات مخرب داد و نقشه‌ها و برنامه‌ها. بعد نمایندگان سپاه گفتند که مطالبی را در میان بگذارند تا واقعیات آن چنان که هست، معلوم شود و نواقص هم در محل رفع شود. ضمناً اصرار کردم که از منطقه دیدن کنم. دلیلش این بود که کسی در مقام فرماندهی کل قوا نمی‌تواند با کسانی که رویاروی خطر هستند از دور رابطه بگیرد و حتی حاضر نشود خطر را خود لمس کند و ثانیاً وقتی مستقیم خود به چشم و گوش دید و شنید، گزارشهایی که بعد از آن خواهد خواند با توجه به واقعیهایی که دیده و شنیده است، در آن‌ها نظر خواهد کرد.

این است که از آنها خواستم که حرفهایشان را بگذارند، بعد از این که منطقه را دیدن کردیم آنها حرفهایشان را بزنند و ما گوش کنیم. غالباً موافق نبودند که این دیدار انجام بگیرد ولی من اصرار کردم و سوار هلی کوپتر شدیم و ساعت ۶ بود که به محلی در سر پل ذهاب رفتیم از آنجا سوار جیب شدیم رفتیم به مرز. جاده‌ها مقداری آسفالت بود و مقدار خاکی می‌شد و نگرانی هم داشتند که مین باشد و منفجر شود و اتوموبیلی پیشاپیش می‌رفت. رفتیم و از پاسگاه ژاندارمری که در دست سپاه پاسداران بود و یک محل دیگر که در دست ارتش بود و مرزداری می‌کردند. آنچه نظرگیر بود در این دیدار اولاً این

مواضع، پاسگاهها را مثل رژیم سابق به جای آنکه با مصالح محکم بسازند  
ظاهر سازی کرده‌اند، نتیجه این که با توپخانه دشمن این‌ها کوبیده شده‌اند.  
اما چیزی که دشمن از آن غافل است این است که دیوارهای پاسگاه نیست  
که در برابر او مقاومت می‌کنند. این دیوار اراده‌ها و عقیده‌ها است که در برابر  
او مقاومت می‌کند و همین دیوار است که از بتون و آهن و هر مصالح ساختمانی  
دیگری قویتر و مستحکمتر است. همین دیوار است که باید رابطه را تغییر دهد  
و یکسره مرز را از وجود این عملیات سازهای دشمن پاک کند.

### از سر مرز رفتیم به قصر شیرین

در راه هم پیاپی به ما می‌گفتند که این دیدار خطرناک است، برای این که  
از پاسگاه دشمن خوب می‌شود منطقه را با دوربین دید. البته فاصله هم نزدیک  
بود دقیق می‌شود دید و تشخیص داد. به هر حال با اتکا به عنایت خداوندی  
ما تغییر تصمیم ندادیم و پاسگاهها را بازدید کردیم و در مراجعت آمدیم به  
قصر شیرین. به قصر شیرین که رسیدیم ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی گفت،  
خوب است داخل شهر بشویم و شاید مردم بعد بفهمند شما به شهر آمدید و  
وارد شهر نشدید دلگیر بشوند. این بود که وارد شهر شدیم و مردم با هیجان و  
احساس دنبال اتومبیل می‌آمدند میدان را دور زدیم و آمدیم به پاسگاههای  
ژاندارمری که سوار هلی‌کوپتر شویم جمعیت زیادی هم با ما آمدند. البته  
مقداری از مشکلات شهرستان را مطرح کردند و یک نفر از میان جمعیت  
برخاست و صحبت کرد من هم چند جمله‌ای برای آنها صحبت کردم از این که  
فلسفه ما فلسفه عدم سازش و مقابله و مقاومت و حمله به دشمن است.

**هلی‌کوپتر ما در کردستان سقوط کرد، حادثه‌ای بود که احتمال نجات  
در آن ضعیف بود**



(گزارش خلبانها در شماره ۳۲۹ در تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۵۹ روزنامه انقلاب اسلامی چاپ شده است)

بعد، سوار هلی کوپتر شدیم به طرف کرمانشاه گویا ساعت هشت و سی دقیقه بود. آمدیم و من هم در دنیای افکار خودم بودم که استاندار کرمانشاه به من گفت شما کمربندتان را بستید؟ گفتم نه این جا در آسمان برایم معمول نیست کمربند بستن. گفت: هلی کوپتر نقص فنی دارد. گفتم: نقص فنی چه کار به کمربند دارد.

بعد سرهنگ صیاد شیرازی برخاست و باخلبانها صحبت کرد. بعد ظاهراً به اطلاع ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی رساند. او هم میخواست طوری عمل کند که من متوجه نشوم که خطری در پیش است ولی من فهمیده بودم که هلی کوپتر مواجه باخطر است. ولی کمربند را نبستم چرا؟ دلیلی هم نداشت. کاملاً حالت اطمینان قلبی داشتم و هیچ نگرانی نسبت به واقعه در من احساس نشد



يك دفعه دیدم هلی کوپتر دور می‌زند و من نمی‌دانستم که نقص فنی در چه مرحله‌ای است. چیزهایی است که بعد فهمیدم. بعد دیدم که دارد می‌رود به طرف دهکده‌ای به نظرم رسید که می‌خواهد بنشیند و من از بیرون نگاه کردم چراغها را دیدم، دیدم که اگر بخواهد بنشیند، روی سقفهای خانه‌های مردم می‌نشیند و بعد مصیبت درست می‌کند. فریاد کشیدم که این جا خانه است و نباید این جا بنشیند. دوباره اوجی گرفت و رفت به طرف زمین. این جور به نظر من رسید. دقیقاً به این ترتیب بوده یا نه، این چیزی نیست که من بتوانم اظهار نظر کنم به نظرم رسید مثل يك تویی که بخورد به زمین و برخیزد. هلی‌کوپتر نزدیک زمین چنین حالتی داشت. تا این که خورد به زمین. يك مرتبه داشت می‌خورد به زمین انتظار یون روبروی من نشسته بود پرید به طرف من و من هم به طرف او به اصطلاح دست به گریبان شدیم مثل حالت کشتی. البته این حالت کشتی موجب شد که من نه در این پریدن به مقابل خودم صدمه ببینم و نه او به مقابل خودش بخورد و صدمه ببیند هر دو سالم ماندیم. در این موقع، ظهیرنژاد فوراً در هلی‌کوپتر را باز کرد و کاملاً مسلط بر اعصابش بود و يك خصلت برجسته نظامی از خود نشان داد و آن این است که اول رئیس جمهور را از معرکه خطر برون ببرد و دست مرا گرفت که بیرون بروم. من هم بیرون پریدم. گفت: ممکن است هلی‌کوپتر منفجر شود و من گفتم نه، نگران نباش ولی او گوش نمی‌کرد کشان کشان مرا می‌برد که نکند يك وقت هلی‌کوپتر منفجر شود تا اینکه ایستادیم. چند نفر دیگر را که پریده بودند هم آمدند بعد من پرسیدم بقیه کجا هستند؟ دیدم صیاد شیرازی می‌آید و صورتش خون می‌آید. این‌ها را هم که من می‌دیدم به لحاظ آن بود که «کبرا» از بالا نورافکنش را انداخته بود و داشت دور میزد که بنشیند. «به اصطلاح هلی‌کوپتر محافظ و مادر». اول جایی را نمی‌دیدم فقط از هلی‌کوپتر که پایین پریدم عینکم افتاد و نفهمیدم کجا افتاد و می‌دیدم که تکه پاره‌های هلی‌کوپتر پخش است در اطراف. این می‌گفت به زمین اصابت سختی داشته و موجب شده که قطعات هلی‌کوپتر جدا شده و این طرف و آن طرف پریده. بعد صیاد شیرازی آمد. بعد رضایی فرمانده سپاه آمد. که عواطف بردارانه ابراز کرد و اول مسئله‌ای که پرسید که به شما چیزی نشده و بعد نگران آمد و اول مسئله‌ای

که طرح کردند صیاد شیرازی و ظهیر نژاد و این‌ها که چگونه در صورتی که مورد حمله واقع شوند و در آن‌جا باید از من رئیس جمهوری حفاظت بکنند. بعد «کبرا» نشست. آنها گفتند من سوار «کبرا» بشوم و بروم و من نپذیرفتم از باب این که من در آنجا به عنوان فرماندهی کل قوا حاضر بودم و نمی‌توانستم همراهان خود را رها کنم و تنها خود را به سلامت از معرکه بیرون ببرم.



«کبرا» بلند شد رفت که خبر بدهد که دیدیم روستائیان جمع شدند اطراف ما حلقه زدند. ظهیر نژاد چون مسئولیت را برعهده خود می‌دید، اصرار داشت که من شناخته نشوم ولی خود مردم حتی بدون عینک در شب شناختند و شروع کردند به شادی و شکرگزاری و سخت شگفت زده شده بودند از این که هلی کوپتری سقوط بکند، قطعات او این طرف و آن طرف پراکنده شود اما هیچکس کمترین صدمه نبیند. البته سر صیاد شیرازی کمی شکسته بود آن هم چیز جدی نبود. یکی از محافظین من فرهاد هم مانده بود در هلی کوپتر و رفتند او را آوردند. حالا اگر سرش بجایی خورده بود نمی‌دانم به هر حال. از آنجا آورده بودند و از من می‌پرسید کجا بودید؟ از کجا آمدید؟ حالا کجا

هستیم. به من چی شده و من گفتم شما عاقل بودید عاقلتر شدید. چیزی به شما نشده آرام باش در این جا مسئله‌ای نیست.

زنان کرد روستایی آمدند دست به دعا بلند کردند. بالاخره مردها رفتند و دوتا تراکتور آوردند و یک جیپ و آنها اصرار داشتند که ما به ده برویم و با آنها بنشینیم بعد خود آنها هم گفتند ممکن است خطری پیش بیاید و ما زودتر شما را به پاسگاه ژاندارمری برسانیم و ما را در جاده خاکی آوردند به پاسگاه ژاندارمری در راه گاه طبع آدمی مقتضی می‌شود به شوخی و شاید هم این که وضعیت بدون خطر تمام شده بود دلشادی به وجود آورده بود و آماده شوخیها شده بودیم از جمله به استاندار کرمانشاه گفتم شما که نمی‌خواستید بیاید اصرار هم داشتید که نرویم و بعد چطور شد که آمدید بوی شهادت شنیدید. ولی خوب حالا نصیب شما نشد از ان قبیل صحبتها برای این که روحیه مطمئنی در جمع ما به وجود بیاید تا رسیدیم به پاسگاه. ظهیرنژاد پرید و فرمانده پاسگاه را احضار کرد ماشین و بالاخره تدارکات دید و روانه شدیم به طرف کرمانشاه. در راه هم نفربرها و قوای ارتش رسیدند و ما را همراهی کردند تا رسیدیم به کرمانشاه نزدیک؛ به بعد از نیمه شب بود. آمدند که قضیه ممکن است منتشر بشود و ضرورتی هم ندارد و مسئله‌ای نبوده است. بعد گفتند که خواهی نخواهی سقوط هلی‌کوپتر چیزی نیست که مردم از آن خبر نشوند. بعد ممکن است دشمن جور دیگری وانمود کند و نگرانی برای مردم بشود به هر حال از ما سئوالی کردند و جوابی دادم و بعد قریب ساعت ۲ صبح بود که روحانیون شهر آمدند کمی دیرتر هم برای استراحت رفته بودم امام جمعه شهر آمده بود. آنچه را که آموختنی است از این حادثه این که خلبان هلی‌کوپتر خیلی مهارت نشان داد. هلی‌کوپتر به زمین خورد و او منتهای مهارت را به خرج داد که جوری زمین نخورد که سرنشینان از بین بروند. به هر حال مسئله، مسئله فوق العاده نادری است که به این ترتیب نقص فنی پیش بیاید که همه چیز، همه امکانات فنی، از دسترس خلبان خارج شود. حتی اتصالش با هلی‌کوپترهای دیگر را هم از دست می‌دهد. شب هم باشد و منطقه هم منطقه نامنی باشد و شناسایی از آن منطقه هم هیچ نباشد و هلی‌کوپتر زمین بخورد و هر طرفش پراکنده شود و سرنشینان آن، همه تقریباً مثل این که قبلاً کسی به آنها

گفته باشد که هیچ خطری متوجه شما نیست، سالم از آن خارج شوند. من حتی يك صدای ناراحتی که نشانه ترس باشد، نشنیدم. این اطمینان قوی، جز تأیید الهی، همان اطمینان قلبی، نمی‌توانست باشد. این بسیار آموزنده بود و در این موقع خطر اشخاص که در آنجا بودند نیز قیافه‌های واقعی خودشان را نشان می‌دادند و این قیافه‌ها به من اطمینان می‌داد که در ایران امروز کاملاً انسانیت نوری در حال پدید آمدن و تولد است و همه نگرانی من این است که این انسان نو پیش از این که پرورده و جوان و شاداب و قوی بشود، خدای نکرده تندبادهای فساد اخلاقی، روشهای تخریبی، کینه‌ها، ضدیتها آنچه که روح را مکدر می‌کند، تباهاش کنند و این نهال رشد نکنند. بر عهده همه ما است که مراقبت بکنیم این نهالها، قوی، تنومند بشوند. به هر حال آنچه که من از آنجا از همراهان خود دیدم صمیمیت، دستپاچه نشدن و خونسرد بودن و اطمینان خاطر و يك حالت بی‌اعتناء و توانا برابر مرگ بود. نیروی عظیم انقلاب ما در همین خونسردی در برابر خطر و مرگ است. امیدوارم که این گونه انسانها در جامعه ما بسیارتر از بسیار باشند. باز تکرار می‌کنم آنچه که کاملاً شگفتی داشت حالت اطمینان خاطری بود که همه ما داشتیم که با خطری مواجه نخواهیم شد. هیچ صدایی که حاکی از نگرانی و ترس باشد از هیچ کس بیرون نیامد این بسیار، بسیار مهم است از باب این که حادثه، حادثه‌ای بود که احتمال نجات در آن ضعیف بود.

پس آنچه که می‌شود به طور خلاصه از این حادثه گفت این است که، خود خطری بزرگ بود برای سرنشینانش که به یمن اعتماد به نفس و واکنش نشدن و کنش شدن، بی‌تأثیر شد. این امر به انسان امکان می‌دهد که به حکم تجربه بفهمد می‌تواند خود را به خطر نسپرد و چاره بجوید و از آن در امان بماند. ما باز هم در تمام مسیر راه آن حالت اطمینان خاطر را داشتیم که هیچ خطری متوجه ما نخواهد شد.

هیچ احساس قبل از وقوعی به من نمی‌گفت که خطری تهدید می‌کند کاملاً مثل این که هیچ خطری نیست و با همان اطمینان خاطر راه را آمدیم وسط راه یکجا از مقابل اتومبیلی می‌آمد ظهیرنژاد کلاه نظامی را جلو صورت من گرفت که من دیده نشوم و من به او گفتم که همین کار شما طرف

مقابل بر می‌انگیزد، هیچ نگران نباشد هیچ خطری نیست و مسئله سوم این که پیشروی خطر، آنهایی که آنجا بودیم چهره واقعی یکدیگر را دیدیم و من دیدم که قیافه‌ها و ظاهرها هیچ وقت نمی‌توانند بیان‌کننده واقعیت درون باشند. بعضیها عواطف سرشار دارند که ظاهر نمی‌کنند یا کم ظاهر می‌کنند بعضیها توانایی و خونسردی تسلط بر خود دارند که این را در آنجا می‌توانند از خود نشان بدهند و از هر دو گروه در جمع ما بودند.

اما خوشبختانه کسی در آن جمع حالت ترس و وحشتی را بیان نکرد و به نظر من امتحانی بود برای آن جمع تا بدانند مکتبی و غیر مکتبی چیست، آن حالت اتکا به خداوند و آن اطمینان خاطر در قبال خطر و این که مرگ مسئله حل شده‌ای برای انسان باشد که هر وقت در رسید، در رسید این هست آن اساسی که هرکسی داشت مکتبی است و من بسیار از این حادثه عبرت گرفتم.

از باب این که انسان باید بدون اعتنای به مشکلات و مسایل به راه خود برود و نترسد از مشکلات و بداند که خدا قویتر و بزرگتر از همه است و به بهترین وجه خود را در آنجا بر ما نمایان ساخت؛ توانایی شگرف خداوندی بر ما نمایان شد. این حالت رویارویی با مرگ، به من درس داد: تا چند لحظه دیگر ممکن است بمیریم. در آن حالت رسیدن مرگ، در یک لحظه و دو لحظه پیش رو، یک توانایی از او دیدیم که می‌رس. انشاءالله در آینده بیشتر از گذشته به او توکل خواهیم کرد و از حادثه‌ها نخواهیم ترسید. ساعت ۲ بعد از نیمه شب من به رختخواب رفتم تا از این روز پرحادثه بی‌آسایم.

کارنامه شنبه ۲۵ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ مرداد ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۳

## با وجود کوفتگی بدن به ستاد لشکر رفتم

صبح که از خواب برخاستم، بدنم کوفته بود و طبیعی است این کوفتگی ناشی از سانحه شب پیش بود ساعت هشت و نیم صبح به ستاد لشکر رفتم و جلسه‌ای با فرماندهان ارتش و سپاه تشکیل شد. با مطالبی درباره نیازمندیها و

احتیاجات منطقه از جهت نیروهای دفاعی این مطالب مفصل است و بیان و انتشار آنها هم با ضرورت کارهای نظامی سازگار نیست. اشکالات، ایرادات و انتقادات طرح شدند. و جلسه نزدیک یازده و نیم تمام شد و بعد عازم سفر به پاوه شدم. بیرون ساختمان مدیر کل راه استان آمد و درباره اسفالت راههای مرزی و این که اسفالت سرد است و مشکلاتی را که با آن مواجه هستند صحبت کرد و من گفتم خوب، با توجه به خطرات موجود، آسفالت سرد نمی‌تواند مشکلی را حل کند و او گفت برای اسفالت گرم دو کارخانه اسفالت سازی باید اینجا منتقل شود و قیر و سنگ شکن نیز لازم است.

### به پاوه رفتیم و میان مردم از محبت‌های روستاییان صحبت کردم

بعد با هلیکوپتر به پاوه رفتیم. شهر پاوه در دره‌ای است و دامنه کوه و خانه‌ها در دامنه کوه ساخته شده است و پر از باغ و درخت و بسیار زیبا و مصفاست. مردم بر مزار شهدا در بالای شهر جمع شده بودند. چون من عینک نداشتم مرانشناختند تا این که رسیدم به محل مردم. بعد پیاده شدم و مردم شناختند و احساسات گرم و صمیمانه و شورانگیزی را اظهار کردند و من با زحمت تا مزار شهدا رفتم. در آنجا برای مردم صحبت کردم و از ضرورت وحدت اسلامی حرف زدم از خاطره سقوط هلی‌کوپتر و محبت‌های مردم روستایی کرد صحبت کردم و مردم هم با گرمی و صمیمیت مطالب را بالاتفاق تأیید می‌کردند نزدیک ساعت ۹ با هلی‌کوپتر به کرمانشاه برگشتم تا ساعت چهار با واحدها صحبت شد

### دور تا دور شهر کرمانشاه کمربندی از کلبه‌های فقیرنشین قرار گرفته

و آن وقت به جلسه علمای شهر رفتم علمای شهر مسایلی داشتند که مطرح کردند عدم همکاری ارگانهای اجرایی و غیره با روحانیت، کمربند فقر بر گرد کرمانشاه که قبلاً هم صحبت کردم و این که مردم از هر جا که مانده و درمانده شوند به سوی شهر روی می‌آورند و در حاشیه شهر، دور تا دور شهر کمربندی

از کلبه‌های فقیرنشین قرار گرفته و این‌ها از شدت فقر طبیعتاً به کارهای مختلف کشانده می‌شوند و من این مطلب را گفتم که تا وقتی ما برگرد شهرهایمان و اگر راست‌تر بخواهی در درون و بیرون شهرهایمان یک رشته کمرندهای فقر داریم نمی‌توانیم به خود و به دیگران به قبولانیم که جمهوری ما اسلامی شده و اسلام مستقر شده است برای این که کمرندها را از بین ببریم باید این حالت فعلی را که در واقع می‌شود گفت یک رشته کمریند فقر است، از بین ببریم مسئله سومی که طرح کردند وضع بهداری کرمانشاه بود. مسئله چهارم انتخابات بود و می‌خواستند که مرحله اول انتخابات کوتاه بشود و می‌گفتند بازرسهایی که آمدند با ما تماس نگرفتند و درست و راست از کم و بیش‌هایی که در کار انتخابات بوده است اطلاع ندارند. بعد چگونگی ارتباط با ریاست جمهوری را، که گاهی اگر مطالبی دارند تماس بگیرند، تنظیم رابطه.

بعد درباره امنیت منطقه و وضعیت در مرزها و رسیدگی به وضع کسانی که از مرزها دفاع می‌کنند از جهت تأمین اسلحه و ارزاق عمومی. بعد مسئله پاکسازی در ادارات مطرح شد و گفتند کسانی را که مصلح هستند پاکسازی نکنند و غیر مصلحها و ناپاکها را پاکسازی کنند و از این جهت نگرانی داشتند و بعضی می‌گفتند وضع ارزاق شهر، وضع نان و میوه و این‌ها خوب نیست و گران است.

## محاكمه نیم ساعته آقای رازینی حاکم شرع:

### ده نفر بالا را اعدام کنید

بعد از دادگاهها گفتند: عده‌ای هستند دخالت می‌کنند و از یک محاكمه نیم ساعته آقای رازینی حاکم شرع صحبت کردند البته یک سندی هم به نظر من رسانده شد. در این مجلس نبود در جای دیگر - یازده نفر فهرست بود و زیر آن نوشته شده بود «ده نفر بالا را اعدام کنید». این سند حکایت از این داشت که قاضی توجه نکرده که یازده نفر در لیست هستند، و نه ده نفر. البته به من گفتند که حتی پرونده و این حرفها هم برای این یازده نفر تشکیل نشده، تمام پرونده شان همین یک ورقه است و البته باید یک کسی را فرستاد تا تحقیق جدی بکند

و این که کارهای بسیاری از این قبیل گفته شد درباره دادگاه. بعد از وضع هیئت هفت نفری آنجا شکایت کردند که روحانیت را شرکت نمی دهند در این هیئت. بالاخره از مشکل بیکاری که این جا بیشتر از جاهای دیگر است.

بعد از جلسه، با علما به مسجد بروجردی رفتم و به دعوت علما که به مناسبتی جمع شده بودند کمی برای آنان صحبت کردم.

وقتی از پاوه برگشتم با مسئله مهم دیگری مواجه شدم و آن تلگرام امام بود از توجه امام و از پیام محبت آمیز و دعای خیر ایشان شاد و سپاسگزار شدم و جوابی خطاب به امام تهیه و مخابره کردم. بعد از مسجد به خانه کسی که دو روز پا به پای ما از صبح تا نیمه شب همراه بود و صاحبخانه ما در پذیرایی هم محسوب می شد آمدم و در جمع علمای شهر خداحافظی کردم و از محبت های صاحب خانه و همسرش تشکر کردم. بعد از خداحافظی، آمدم به فرودگاه برای آمدن به تهران. در تهران از هواپیما که پایین آمدم روی دست مردم به هر سو کشانده می شدم، بالاخره بعد از طی مراحل یعنی موج احساس گرمی و صمیمیت و برادری من را به اتاقی آوردند و مدتی در آنجا نشستم. سوار اتوبوسی شدم و به نزد مادرم رفتم. تا نیمه شب آنجا بودیم و بعد از نیمه شب به اقامتگاهم آمدم و این روز هم به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه یکشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ مرداد ماه ۱۳۵۰

شماره روزنامه ۳۳۳

امروز پیش از رفتن به دیدن امام مسئله ای برایم پیش نیامد. به جز این که وزیر صنایع تلفن کرده بود که معاون وزارت کشاورزی و کسانی را که کارشان توزیع گوشت در شهرهای کشور بود گرفته اند چرا؟ معلوم نیست. می توان گفت این هم مثل بقیه موارد که در آن نوار کذایی آمده است: باید مانع پیشرفت هر کاری شد و چون آن کار هم داشت جنبه قطعی پیدا می کرد، مسئول آن را گرفتند. می توان هم گفت شاید تقصیرهایی هم داشتند. ولی خوب اگر



تقصیرهایی هم داشتند چرا در این ۱۸ ماه هیچکس از تقصیرهای آنها  
نپرسید؟

**با امام درباره وضعیت دفاعی خودمان در غرب کشور صحبت کردم**  
به هر حال يك دست مرموز و سری است که هر جا عمل می کند و جلو  
انجام قطعی هرکاری را می گیرد. چه وقت ما از این دست آسوده خواهیم شد؟  
بسته به لطف خداست و کوشش ما و آگاهی مردم. ساعت ۱۱ نزد امام رفتم.  
وقتی وارد شدم قیافه امام بسیار شاد و خندان بود دست مرا در دست گرفتند و  
چند مرتبه گفتند الحمدلله، الحمدلله، الحمدلله با امام مدتی درباره وضعیت  
دفاعی خودمان در غرب کشور صحبت کردم و بعد از کم و کسری ها و نواقص  
کارمان حرف زدیم. بعد هم مذاکره دیگری پیش نیامد. وقتی برمی خاستیم  
ایشان گفتند بیشتر احتیاط کنید. برای حفظ جان خودتان این که این بار از  
خطر رستید نشانه آنست که خدا با ماست و می خواهد که شما بیشتر خدمت  
کنید.

و من امیدوارم که اسباب این خدمت در اختیار من قرار بگیرد. بقیه روز  
به کارهای جاری گذشت. تا شب.

کارنامه دوشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۴ شهریور ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۷

**در محل دفتر هماهنگی مردم، بزرگداشت مدرس را برگزار کردند**  
این روزها، فرصت کمتر است برای ضبط گزارش کار روزانه و وقتی  
نمی ماند. یادداشتها هم آن گویایی را از دست می دهند و حتی خود این  
یادداشت هم از دسترس خارج می شوند. از هفته پیش که من تا روز جمعه،  
شنبه و یکشنبه را گفتم دیگر مطلب زنده ای در ذهنم نیست، آنچه به یادمانده

از سه شنبه عید فطر و دیدار با امام است که دیداری طولانی بود و در مورد مسایلی گفتگو شد که الآن وقت بازگو کردن آن نیست. گزارشهایی به امام داده بودند، بجز تفتین نمی‌توان نامی به آن داد که روز بعد، گزارش دهنده را شناختم و باید پیگیری کنیم که معلوم شود انگیزه او از تفتین و چنین گزارش‌هایی چیست؟ گرچه این انگیزه بر من معلوم است. مطلبی را امام گفتند که آقای امامی کاشانی به ایشان گفته‌اند درباره نخست وزیر، من آن شب پس از بازگشت از کاشان این مطلب را به صورت حقیقی به آقای امامی کاشانی معین کردم و روز بعد آن را به همراه يك نامه برای امام فرستادم این مقدار هم که درباره این روز می‌گویم برای اینست که فرصت بیشتری نیست، بماند برای وقتی دیگر، بنابراین از آن هفته مطلب تازه‌ای بجز آنچه گفتم در ذهن من نماند به جز چهارشنبه شب که آن نامه را وقتی برای امام فرستادم. شب در محل دفتر هماهنگی مردم، بزرگداشت مدرس را برگزار می‌کردند، میزگرد بود و احمدآقا فرزند امام هم به آنجا آمد و به اتفاق، پیش مهدوی کنی رفتیم، مسایلی مطرح شد که مهمترین آن اشاره به گروگانها بود که مطالبی گفته شد و جزئیات آنرا به بعد می‌گذارم تا در موقع خود بازگو کنم.

پنجشنبه هم به همدان رفتم، از پایگاه هوایی نوژه دیدن کردم در آنجا مطلب قابل بیان این بود که پس از بازدید کوشیدم صحبتی با خلبانها بکنم تا گفت و شنودها انجام شود و به این ترتیب به حقیقت وضع پی ببرم و تلاش کردم که روحیه پایگاه يك روحیه قوی بشود، برای وضعیتی که ممکن است پیش بیاید بعد به شهر رفتم و در شهر با علما و مسئولان شهر در مورد مسائل و مشکلات شهر گفتگو کردیم. در اینجا يك نوع مسایل و مشکلاتی هست که همان مسایل و همان مشکلات ما را در وضعی قرار داده که من به آن وضع بن‌بست می‌گویم. یعنی خود ما وضعیتی فراهم آورده‌ایم و خودمان مهره‌ها را چنان در مقابل هم چیده‌ایم که عملاً يك حالت فلج پیش آمده و عملاً کار پیش نمی‌رود. در آنجا هم ما با يك نوع مشکل روبه رو هستیم و این مسایل هم يك راه حل منطقه‌ای نمی‌جوید، بلکه باید سراسری و از پایه چاره شود. برای مردم هم صحبت کردم که تا حالا لابد پخش شده است.

## مصاحبه با خبرنگارن خارجی و دیدارهای مختلف در باره مسائل مختلف

می ماند هفته بعد از حادثه هلی کوپتر که من تا یکشنبه صحبت کرده بودم و حالا درباره روز دوشنبه به بعد صحبت می کنم: روز دوشنبه صبح مسایل جاری به کنار، اول رئیس مجلس آمد برای دیدار. بعد آقای رجایی آمد و مطلب اساسی راجع به دولت نگفت، جز راجع به وزیر دفاع. بعد از ظهر ۲ الی ۳ مصاحبه مطبوعاتی با مخبرین خارجی انجام دادم، سپس وکلای مجلس آمدند، آنها مطالبی که عنوان کردند از این قرار بود: یکی از آنها گفت، مسئله ای که در جنوب خراسان مطرح است یکی این است که راه وجود ندارد و بسیاری مشکلات و عده ای در لباس مذهب توطئه می کنند و نماینده ای پیشنهاد کرد برادری از اهل تسنن به عنوان وزیر مشاور برگزیده شود که پیشنهاد جالبی است و ضرورت دفاع هوایی مناطق مرزی مطرح شد و دامداران شهر اصفهان آمدند نامه ای هم به وزیر کشاورزی نوشته بودند. این ها می گفتند، کسی به وضعشان نمی رسد و استاندار اصفهان هم عملاً توانا به کاری نیست. پس از آن آقای موسوی اردبیلی نماینده اردبیل آمد. می خواست از من قول بگیرد برای مسافرت به اردبیل، که حالا دارم یعنی یکشنبه دوم شهریور یک طومار ۳۰ متری از اردبیل آورده اند که مردم مرا دعوت به شهرستان می کنند تا وضعیت و مشکل شهرستان را بینم تا بلکه راه حلی برای مشکلاتشان پیدا شود. درباره این که مردم از ما چه انتظار دارند مصاحبه ای انجام دادم (۲ شهریور) گفتم این را در گزارش امروز مطرح می کنم. عجالتاً برای این که مردم مرا دعوت می کنند عمده این است که روحیه کار و تلاش را در مردم بینم، به آنها امید بدهیم و مقداری هم نظم و انضباط و امنیت تا بلکه کارها به روال بیفتد. این طور که به من می گویند مسافرتها مفید است، محیط را گرم و برخوردارها را کم می کند و میل و تلاش به کار را زیاد می کند و احتمالاً در بعضی محل ها به آن مشکلات رسیدگی و رفع می شود اما برای خود من این درس بزرگ را دارد که آن گیرها و آن مشکلات عمومی را ضبط می کنم و در صورتی که یک هماهنگی بتوانیم به وجود بیاوریم با فهمیدن این مسایل، راه

حلقها و رهنمودهایی برای آنها می‌توانیم پیدا بکنیم. در هر حال رفتن به نقاطی که در گذشته و هم در دوره انقلاب کمتر کسی یا اصلاً کسی به آنجاها نرفته است، کمترین فایده‌اش اینست که روشن می‌شود منتخبان مردم نگران سرنوشت همه مردم ایران هستند و مایلند تا می‌توانند به حل مشکلات برسند. بعد به جلسه وزیران آمد، مسایلی در آنجا مطرح شد از آن جمله است ترکیب دولت جدید و من نظرهاي خودم را دادم و مشکلات را توضیح دادم برای وزیرانی که حالا دیگر باید جای خود را به دولت جدید بسپارند.

کارنامه سه شنبه ۲۸ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۴ شهریور ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۷

## خواندن گزارشهای مختلف و دیدارها و گزارشات آنها

صبح این گزارشها را خواندم. گزارشی درباره نیروی هوایی، گزارشی درباره مس غنی آباد، گزارشی درباره استفاده از عنوان کمک به نهضت‌های آزادیبخش برای مبارزه بر سر قدرت در داخل کشور، گزارش يك کارمند زن درباره وضع بد کارمندان بندرعباس، گزارش درباره قوچان و ارتش در آن نواحی گزارش يك محافظ درباره سرپرست خود، گزارش درباره يك منطقه عشایری، پس از خواندن این گزارشها آقای محلاتی آمد. مدتی درباره رابطه با سپاه صحبت کردیم بعد، هیئت پاکسازی ارتش آمد، استاندار آذربایجان غربی آمد و گزارشهایی درباره شهرهای مختلف و تدارکاتی که ضدانقلاب می‌چیند که انطباق داشت درباره توطئه عمومی دشمن که به ما داده بودند، درباره عدم هماهنگی ارتش و ژاندارمی در آن ناحیه گزارشی داد و مطالبی که باید در کمیسیون طرح و مورد رسیدگی قرار بگیرد. بعد گزارشی درباره صنعت اتومبیل سازی که کارمندان و کارگران آن واحد هر يك و انتی می‌خواهند و رسیدگی به درخواستهای نمایندگان نسبت به حوزه انتخابیه خودش و بعد هم به منزل آقای هاشمی رفسنجانی رفتم و در آنجا مطلب مهمی که به میان آمد،

تنظیم رابطه با رئیس مجلس بود که گزارشهای کم و زیاد دارد وضع را بد نکند  
و اما...

کارنامه چهارشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۴ شهریور ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۳۷

### مشکلات ذوب آهن اصفهان و راه حلها

روز پیش گزارشی درباره کارکنان مسلمان ذوب آهن آوردند و درباره کمبود ذغال و خطرات ناشی از آن و این که خدای ناکرده کوره از کار بیفتد، صحبت کرد. روز بعد مدیر عامل ذوب آهن اصفهان آمد و گفت ذغال آلمانی به صفر رسیده، مقداری ذغال خریده‌اند که تا یک ماه دیگر می‌رسد. راجع به ذغال کرمان گفت تولیدش خوب است. ولی اگر بخواهیم کوره دوم را راه بیندازیم تولید ذغال کفاف نمی‌دهد. در مازندران هم تولید خوب انجام نمی‌گیرد و اگر کارخانه‌ای که با گاز به کار می‌افتد، شروع شود در مجموع ۷ میلیون تن آهن تولید می‌کنیم که از وابستگی و واردکردن رها می‌شویم و می‌گفت که اگر ۶۰۰ هزار تن فعلی با کوره بعدی راه بیفتد می‌شود ۲ میلیون تن و این خود درآمدی خواهد داشت حدود ۹ میلیارد. به لحاظ این که آن کوره به کار نیفتاده ما کسری را که حدود ۴ میلیون تن است از خارج وارد و مقدار زیادی ارز می‌دهیم و این نفع را هم نمی‌بریم و بابت ذوب آهن ضرر هم می‌دهیم. اما کوره گازی؛ قرارداد را این دفعه که به اروپا رفت، توانست با اتریشها منعقد بکند. کوره گازی قرار بود ماه اردیبهشت به کار بیفتد ولی به لحاظ محاصره اقتصادی به کار نیفتاده و حالا به اتریشها باید امیدوار بود که بیایند و آن کارخانه و کارخانه دیگری را به کار بیندازند که هر دو تولیدی در حدود ۸ میلیون تن به ما بدهند که آن وقت ما از لحاظ آهن خود کفا می‌شویم اما تا وقتی ما به لحاظ محاصره اقتصادی این کارخانه‌ها را راه نیندازیم، باید که ارز بیشتری به خارج بدهیم.

## آقای مهندس بازرگان گزارش از کسی که نزد او آمده و تهدیداتی کرده بود، داد

بعد، آقای مهندس بازرگان آمد و گزارشی از کسی که نزد او آمده و تهدیداتی کرده و احتمالاً آن هم جریانی است از جریانات توطئه که دادم پیگیری و تعقیب بکنند.

## رئیس دانشگاه سیستان و بلوچستان آمد و گزارش از منطقه و مشکلات داد

بعد رئیس دانشگاه سیستان و بلوچستان آمد و گفت شخصی به اسم خادم که کارمند دانشگاه بوده و می فروش بوده و قبلاً تاج می ساخته، حالا پاکسازی شده آقای موسوی اردبیلی و آقای قدوسی هم نوشته اند که پاکسازی نشود ولی می شود. رفتار با بلوچها هم بد است که عکس العمل خواهد داشت. بعد، گروهی که مسئله امنیتی مهمی را تعقیب می کنند با نقشه های مهمی از گروهی و فرقه ها که تهیه کرده اند نزد من آمدند. چون بنظرم رسید مسئله حیاتی و جدی است، شاید لازم باشد یک روزی همین نقشه ها و اسناد را پیش امام بیرم و به نظر ایشان برسانم. سپس مصاحبه ای مطبوعاتی انجام دادم.

## سفیر کره شمالی پیام همکاری در موارد مختلف اقتصادی داشت

بعد سفیر کره شمالی آمد. در مورد همکاری پیرامون ساختن مترو، بهداری، نیرو و بهره برداری از معادن و پیام دوستی که رئیس جمهوری کره شمالی فرستاده بود و دعوای دو کره صحبت شد.

## هیأتی که برای بررسی نقائص هلی کوپتر رفته بودند، گزارش دادند

بعد هیئتی که برای بررسی نقائص هلی کوپتر رفته بودند، آمدند گزارشی دادند، هر چند دقیق و کامل نیست ولی از محتوای آن پیدا بود که منطقه پرخطری بوده که شاید لحظات و نحوه عمل ما در آن ثانیه می توانسته در سرنوشت و حیات ما تأثیر کند مثلاً می گفتند مطابق معمول جعبه دنده باید به طرف اتاق

هلی کوپتر فرو می‌آمد و اگر اول به سر ما فرود می‌آمد ممکن بود ما زنده در نرویم و بسیاری این گونه مسایل که همه حکایت از فراهم بودن اسباب مرگ می‌کرد ولی همان طوری که شاعر گفته:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم  
شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

همین هیئت عنوان کرد که گروهی به آزار و اذیت روستاییانی که به ما کمک کرده بودند، پرداخته و حتی به یک زن روستایی تجاوز کرده‌اند و این که ده را از بالا با راکت زده‌اند. گرچه باید فرستاد برای رسیدگی، ولی ما باید بگوییم، به مردم که مسایل را از طریق عقیده باید حل کرد نه زور. بعد از آنها فرمانده نیروهای هوایی و دریایی آمدند از آن جمله مسایلی که مطرح شد شایعات ضدانقلاب در مورد فرار فلان هواپیما و هلی‌کوپتر بود که به شدت از سوی ضدانقلاب مطرح می‌شود. هدف اینست که بگویند همین وسایل فراری است که در اختیار ضدانقلاب می‌گیرد. مسئله دیگر این که باید جامعه را آماده قبول سختی‌ها کرد. در این روز دیگر مطلب قابل ذکری نیست جز گزارشی که صراف در مورد یزد تهیه کرده بود درباره سرمایه‌گذاری‌هایی که نظام بانکی می‌تواند در رشته‌های مختلف بکند که جالب بود. لازم است که ما با بسیج دستگاه‌های بانکی به طرف اقتصادی دیگری برویم.

کارنامه پنج‌شنبه ۳۰ مردادماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۵ شهریور ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۸



کار اساسی ما این است که این سازمان را از بنیاد، تغییر دهیم صبح قبل از رفتن، گفتگو داشتیم با کسانی که قطعات یدکی می خواهند برای ما تهیه کنند که تا به حال هم توفیقی در این زمینه دست نداده و دنبال راه حل این مشکل بودیم، حال به چه طریقی راه حل این مشکل پیدا شود، مسئله ای است که امیدواریم در آینده بتوانیم آن را حل کنیم. بعد، دختران و پسران فارس آمده بودند و راجع به جهاد و بنیاد مستضعفان و خود مستضعفان فارس صحبت می کردند و بعد، رفتیم بسوی کرمان.



# رئیس جمهور: آنچه موجب نگرانی است دخالت در کارهاست

رئیس جمهور در اجتماع مردم کرمان



در صفحه ۲

برای جهاد  
سازندگی  
سه نوع بودجه  
گذاشته ایم:

- بودجه جهاد
- بودجه در اختیار
- استانداري
- بودجه اضطراری

به کرمان وارد شدم. نخست به محل اجتماع مردم رفتم و برای آنها صحبت کردم. بعد از نهار آقای احمدی آمد که در آنجا چهل مدرسه ایجاد کرده و این طور که گفتند مردی است کوشا و جانبدار مستضعفان و محرومان، گفتند این جا افرادی هستند که روزی دو تومان بیشتر مزد ندارند و از قالیبافان کودک و دختران جوانی که قربانی قالیبافی می شوند، صحبت کرد و در حین صحبت به هیجان آمد و گریست و گفت این جا افرادی هم هستند که روزی يك میلیون بیشتر دارند و من هم در جواب به کوتاهی گفتم:

خوب که دقیق بشویم می بینیم اکنون ما مواجه هستیم با يك جریان فریب، جریانی که کوشش می کند نسل جوان را سرگرم شعار بکند. و در عمل چنان تقابل هایی میان سازمانهای مختلف به وجود بیاورد که رکود باشد و هیچ کار جدی پیش نرود و تمام هیجان و انرژی و کارمایه جامعه در همین برخوردهای شفاهی و خطابی و شعاری خلاصه بشود تا وقتی که این کارمایه انقلابی به تدریج از گرمی و شدت بیفتد و نظام پیشین استوار برجا بماند و ادامه پیدا کند. بنابراین، کار اساسی ما این است که این سازمان را از بنیاد، تغییر دهیم و این محتاج اجرای برنامه جامعی است يك دولتی است هماهنگ، مصمم، دارای

دید روشن و این که بتواند کار را انجام بدهد و موانع و مشکلاتی برای او ایجاد نشود و او در بن‌بست نماند و گزینه قوانین ممکن است پبایی تصویب بشوند چنان که در دوره شورای انقلاب تصویب شدند، اما در عمل همانهایی به عمل درآمد که کاری به کار نظام اجتماعی که سازنده استبداد پیشین بوده، نداشته باشد پس اگر ما می‌خواهیم مشکل مستضعف و مستکبر را در ایران حل کنیم این بازگشت به همان سخن دائمی ماست که آن مقدار که ما می‌پردازیم به افراد، باید بپردازیم به روابط میان گروهها و آن رابطه‌ها را از بنیاد تغییر بدهیم تا مستضعفان مطمئن بشوند که انقلابی به سود آنها انجام شده است.

### به معدن ذغال سنگ و شستوشوی ذغال سنگ رفتیم

بعد از آنجا به معدن ذغال سنگ رفتیم و از دو معدن دیدن کردیم مردم و کارگران معدن با هیجان و شور زاید‌الوصفی ما را پذیرفتند و من هم برای آنها صحبت کردم؛ از این که نسل امروز نسلی نیست که راحت بطلبد و امتیاز بخواهد. نسلی است که باید در او روحیه کار روز به روز قوی‌تر بشود و او این را بپذیرد که برای بیرون بردن ایران از وابستگی و عقب ماندگی این نسل باید حماسه بسازد و این حماسه را با کار و تلاش بسازد و در قبول محرومیت و رنج و قبول این معنی که برای ساختن ایران مستقل اسلامی، این نسل باید ایثار و قربانی شدن را بپذیرد. بعد از آنجا به کارخانه شستوشوی ذغال رفتیم و در آنجا برای کارگران صحبت کوتاهی کردم. کسی که گمان کرده بود این سخن من که تولید ذغال کم شده بنابراین احتمالاً ذوب آهن صدمه خواهد دید، ناظر است به مراجعه چند طاغوتی که تصفیه شده‌اند، پیش من آمد و من رفع اشتباه از او کردم که نه من اینها را اصلاً ندیده‌ام مراجعه کنندگان کارکنان مسلمان ذوب آهن بوده‌اند. بالاخره کسانی هم فرستاده بودیم برای حل مشکلات به ذوب آهن که در کرمان به ما پیوستند و گزارش جامعی به من دادند

برای کارگران از پنج مشکل صنعت ذوب آهن گفتم

و من در یکی از همین سخنرانی‌ها برای کارگران از پنج مشکل صنعت ذوب آهن حرف زدم: یکی همان مسئله مواد اولیه است، ذغال و خود آهن که اگر به اندازه تولید نشود طبیعی است که ما نخواهیم توانست این دستگاهها را به کار بیاوریم.

مسئله دوم وابستگی فنی است که الآن چون ما در محاصره هستیم کارخانه‌های گازی به موقع به کار نیفتادند و خود این‌ها چقدر خسارت برای ما به بار می‌آورد.

سومین مشکلی که برایشان شرح دادم مسئله اضافی بودن نیروی کار است که بیشتر از آنچه که کارگر لازم است این صنعت، کارگر در اختیار دارد که اگر ما صنایع تولید را بتوانیم بالا ببریم. یعنی همه کارخانه‌ها را به کار بیندازیم طبیعی است که این مسئله حل می‌شود اما اگر نتوانیم، در حال حاضر اضافه باری است سنگین بر هزینه‌های این کارخانه.

چهارمین مشکل مسئله اداره است، محیط اجتماعی کار و اداره این صنعت بزرگ و این که در همین اداره کردن هم طبیعی است که مشکلات بسیاری حل شده ولی دوباره ایجاد شده است و هنوز هم این مشکلات کم و بیش وجود دارند و بالاخره مشکل پنجم وجود صنایع دیگر که در مجموع بتوان صنایع ذوب آهن را صنایع سودآوری شمرد و اگر این مشکلات پنج‌گانه را حل نکنیم، خود این صنعت به صورت یکی از مشکلات مهم کشور و صنعتی که کارش خوردن منابع مالی ما است، در می‌آید؛ یعنی باید مقداری از درآمد نفت را هم خرج آن بکنیم. کشوری که بخواهد انقلابی را پیش ببرد، طبیعی است چنین وضعی را نمی‌تواند تحمل کند. بعد از آنجا به زرنده آمدیم شب بود و ابراز احساسات مردم برآستی قدر و اندازه نمی‌شناخت و بار دیگر همان احساس شرمندگی که این همه گرمی و صمیمیت و امید را آیا ما توانایی داریم، به صورت خدمت مشخص و ملموسی پاسخ دهیم یا خیر؟ برای این مردم صحبت کردم و گفتم من امشب این جا نیامدم از مشکلات حرف بزنم یا راه حل مشکلات شهر شما را بگویم و یا به شما وعده‌ای بدهم. آمده‌ام از این نقطه که يك نقطه کارگری است به مردم ایران، به همه آنهایی که به سرنوشت کشور و انقلابشان می‌اندیشند و احساس مسئولیت می‌کنند پیام بدهم که تا در ما روحیه

کار بوجود نیاید، کشور نمی‌تواند از بن‌بست‌هایی که در آن است بیرون برود و این روحیه را روحانیت، معلمان، روشنفکران، نویسندگان و گویندگان باید در مردم به وجود بیاورند.



تا در ما روحیه گار بوجود نیاید کشور  
نمی‌تواند از بن‌بست‌هایی که در آن است بیرون  
برود و این روحیه را روحانیت، معلمان،  
روشنفکران، نویسندگان و گویندگان باید در  
مردم بوجود بیاورند. باید از سازندگی حرف  
زد و شیوه‌های تحریک‌آمیز را کنار گذاشت

باید از سازندگی حرف زد و شیوه‌های تحریک‌آمیز را کنار گذاشت و نیروهای نسل امروز را در برخوردها تلف نکرد و جامعه را به راه تولید و سازندگی برد. تا ما از بحرانها به درآئیم و استوار شویم و انقلاب اسلامی را به تحقیق به واقعیت برسانیم.

در همان شب آقای رجایی از تهران تلفن کرد و گفت من چه وقت به تهران برمی‌گردم و می‌پرسید که آیا باید وزیران را به نزد من بیاورد یا نخست اسم و رسم آنها را به من بگویند و من خواستم که اسامی آنها را به من بدهد که ببینم چه کسانی هستند بعد در اجتماع مدیران و مسئولان نهادهای مختلف استان کرمان شرکت کردم. یکی از روحانیون گفت که وضع کشاورزان خوب نیست و قانونی نیز برای آنها وضع نشده است.

## قانون برای کشاورزان وضع شده اما اجرای قانون نه هماهنگ، نه

### یکسان و نه به طور امید بخش، اجرا شده

و من توضیح دادم که قانون برای آنها وضع شده است اما اجرای قانون نه هماهنگ، نه یکسان و نه به طور امید بخش، اجرا شده است. پس مسئله همان گیر عمومی تاریخی است که قوانین وضع می‌شوند اما مجری پیدا نمی‌کنند و یا مجریانی پیدا می‌کنند که آنها را نه آن طور که قانونگذار می‌خواهد بلکه آن طور که خود می‌خواهند به صورت‌های گوناگون اجرا می‌کنند؛ حتماً یک هماهنگی، عمومی در این زمینه ضرور است. گیریم به این که در باره این پرسش که آیا قانون باید اجرا بشود و یا نباید اجرا بشود سخن هنوز بسیار است.

کارنامه جمعه ۳۱ مرداد ۱۳۵۹

تاریخ انتشار پنج شنبه ۶ شهریور ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۳۹

صبح جمعه از سپاه پاسداران زرنند دیدن کردیم و من برای آنها کمی صحبت کردم و آنها هم مشکلاتشان را با من در میان گذاشتند. از آنجا به راه افتادیم و به طبس آمدیم برای دیدن جایی که ساخته شده بود و جاهایی که ساخته نشده بود. مسئله اولی که با آن روبرو شدیم احساسات بیشتر از گرم و وصف‌ناپذیر مردم بود. اجتماع عظیم شان و فریادهای صمیمی‌شان و شعارهایشان. در آنجا بسیار کوتاه صحبت کردم به لحاظ این که در این روز بازدیدهای ما سنگین بود و باید از بسیاری جاها دیدن می‌کردیم.

در راه که می‌رفتیم، میان فرماندار و مسئول امور ساختمانی آن منطقه برخورد بود و هرکدام کاری را می‌خواستند یکی می‌خواست ما کارهای انجام شده ویرانه‌های برجای مانده را ببینیم که خواست فرماندار بود و مهندس

مسئول ساختن خانه در آنجا می‌خواست آنچه را که انجام گرفته بینیم و بالاخره ما هر دو را دیدیم هم انجام گرفته‌ها را و هم انجام نگرفته‌ها و این نمونه‌ای است از بسیاری نمونه‌های ناهماهنگی و دیگر این به دستگاه اداری مربوط نیست. بازگشت می‌کند به همان چیزی که ما تحت عنوان اخلاق و یا کیش شخصیت مورد بحث قرار می‌دهیم. آنها در اتوبوسی که ما را این طرف، آن طرف می‌برد به جر و بحث مشغول بودند و منم مطابق معمول کوششی برای این که این جر و بحثها قطع شود نکردم، بلکه بالعکس ترجیح دادم با دقت آنها را بدون این که نشان دهم مواظبم، گوش بدهم تا بینم از این برخوردها شان که جنبه تقریباً نوعی بحث آزاد البته با کمی خشونت داشت حقیقت را می‌توانم بدست آورم یا نه.

به روستای محمدآباد هم رفتیم از آنجا هم دیدن کردیم و چند کلمه‌ای با مردم صحبت کردیم. از آنها پرسیدم که مشکلات و دردهایشان چیست و کارهای ساختمانی چگونه پیشرفت می‌کند و آنها گفتند و ایراد داشتند که کارهای ساختمانی با دقت انجام نمی‌گیرد و بالاخره ما به این نتیجه رسیدیم که يك عده‌ای اهل خیره باید بروند محل را يك بار دیگر ارزیابی کنند بینند آیا سریعتر و بهتر می‌توان انجام داد، چگونه با مشارکت خود مردم می‌توان این مشکل را زودتر از میان برداشت.

### از طبس به فردوس رفتیم

بعد از طبس به فردوس رفتیم، همان احساسات، همان صمیمیت و همان فریادها، همان گرمی به علاوه این که ما در فردوس میهمان سپاه بودیم. برای نخستین بار من دیدم که نظافت به کمال است و قیافه‌ها شاد است و صمیمی و اعصاب راحت. و این طور که نماینده آن شهر، آقای فردوسی گفتند در این جا هیچ گونه مشکلی از جهت عدم هماهنگی میان نهادها وجود ندارد و همه با هم با صمیمیت کار می‌کنند و من بسیار خوشحال شدم، چون ظاهر را بیانگر درون می‌دانم. البته در حدی که جو غالب، ظاهر را تابع خود نکند چون در این صورت نه تنها بیانگر درون نیست بلکه نقطه مقابلی هم هست و بسیاری از این داستانها درباره تضاد برون و درون گفته و شنیدیم و می‌گوییم و

می‌شنویم. اما اگر فرض کنیم که درون تکلیفش معلوم است و برون هم دلیلی نمی‌بیند که از غیر درون پیروی بکند ناچاراً رنگ رخسار گواهی می‌دهد از سر ضمیر. بنابراین، نظافت ظاهری این سپاه را علامت نظافت باطنی این سپاه تلقی کردیم و همان طور که گفتیم بسیار بسیار شاد شدم و لذت بردم امیدوارم این نمونه يك الگو برای همه سپاه در همه شهرها باشد و آنها هم در نظافت ظاهری به عنوان نشانه‌ای از نظافت باطنی بکوشند بعد از آنجا رفتیم محلی را که ساخته بودند دو اتاقه با حیاط كوچك دیدن کردم باز مردم آن محل و خود شهر جمع شده بودند و مشکل بود، حتی دیدن ساده به لحاظ هجوم مردم و احساسات صمیمانه شان این طور که یادم می‌آید در فردوس يك محل دیگر را هم قبل از رفتن به گناباد بازدید کردیم و بعد رفتیم به گناباد در آنجا هم اجتماع مردم عظیم، احساساتشان گرم و صمیمانه، جدی و دلگرم کننده بود. در آنجا من مفصل حرف زدم راجع به نظام اجتماعی و این که اگر ما به جای امور روینایی که فعلاً بدانها سخت مشغولیم و پاره‌ای مسایل کاملاً ذهنی و انحرافی به تغییر بنیادی این نظام نپردازیم، مستکبران می‌توانند از نو، حتی از نو نیز بی‌معنی است، آنها می‌توانند سلطه خود را ادامه دهند و اشکال جدید و مناسب با موقعیت پیدا کنند و حکومت کنند بر کشور.

به صرف این که اینها موافق با رئیس جمهور هستند مورد تصفیه

### واقع می‌شوند

بعد از این صحبت در گناباد به محل فرمانداری رفتیم، مردم يك روستا که آمده بودند و دیر رسیده بودند. با آنها نیز کمی صحبت کردیم و در فرمانداری به تدریج اول مسئولان جهاد سازندگی آمدند و همان مسئله تصفیه‌ای که این روزها در آموزش و پرورش، در جهاد در سپاه در همه جا به راه افتاد بازگو کردم که به صرف این که اینها موافق با رئیس جمهور هستند مورد تصفیه واقع می‌شوند.

و این هم از شگفتیهای زمان است کسانی که طرفدار رئیس جمهور، رئیس قوه اجرایی، کشور هستند، به وسیله دستگاههایی که فرض اینست که تحت

ریاست او هستند، تصفیه بشوند و گفتند که چگونه این خطر هست که بجای کار اصلی، کارهای دیگری را به جهاد تحمیل بکنند بعد افراد سپاه آمدند و نامه‌ای مفصل را هم امضا کرده بودند که يك فرمانده‌ای برای آن‌ها قرار دادند که آن فرمانده به اصطلاح حزبی است و بنا بر بیرون کردن هر کس که مخالف آن خط باشد گذاشته خصوصاً موافق رئیس جمهور، بعد روحانی شهر آمد. یکی از روحانیون شهر همین مطالب را بازگو کرد و گفت که کسانی که در رژیم سابق بودند با آن رژیم هماهنگی داشتند و حضور عاری از مهر پرست بودند و حالا هم همانها نبض امور را در دست دارند و کارها را می‌چرخانند و قدرت محلی را قبضه کرده‌اند.

بعد فرمانداران منطقه و استاندار آمدند آنها هم همان مشکلاتی که من شمردم برای منطقه خودشان شمردند و آن اینست که مناطق جنوب خراسان همان مشکلاتی را که مناطق کرمان دارند، بلکه شدیدتر، دارد. (۱ به شماره پیشین رجوع کنید).

کارنامه شنبه ۱ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار شنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۴۰

### این نقطه نیز از محرومترین مناطق کشور ما است

از بالا هم که کویر را می‌دیدیم و گاهی هم در يك دره‌ای مختصر سبزی و چند خانه گلی را تشخیص می‌دادیم می‌توانستیم حدس بزنیم که این نقطه نیز از محرومترین مناطق کشور ما هست و بعد رفتیم و این محرومیت‌ها را به چشم دیدیم. آنها در زمره مسائلی که طرح کردند یکی مسئله امنیت مرزها بود. ورود افغانی‌هایی که زیر فشار به مرزهای ما وارد می‌شوند و آنهایی که از این فرصت استفاده می‌کنند و به داخل کشور ما می‌آیند و کارهایی که می‌کنند، این‌ها هم مسائل شان را شرح کردند. بعد از این هم يك گروه دیگر آمدند. این طور که به یادمانده گروهی بودند که آنها هم مسائل مختلف منطقه و برخوردهایی که هست طرح کردند و به اصطلاح خطراتی که این برخوردها دارند از جهت حال



و آینده برشمردند و حضور عوامل گوناگون و افغانی و غیرافغانی را در منطقه بازگو کردند.

مدتی هم با وزیر مسکن آقای یحیوی درباره مسائل عمومی بحث کردیم و آن طور که می‌دیدیم برداشتهایی کرده بود که من تصحیح کردم و گفتم که کجای مسئله به نظر من این طور نیست و این طور عمل نمی‌کند و مقداری هم البته تبلیغاتی بود که شده و می‌شود و بنای من تقویت چه نیرویی است در مقابل چه نیرویی و این مطالب بحث کردیم شب دیروقت خوابیدم.

صبح زود بیدار شدیم بعد از نماز تا ساعت هفت صبح صبحانه بود بعد رفتیم به سپاه پاسداران. من برای آنها به کوتاهی صحبت کردم و از آنجا به فرودگاه آمدم و رفتیم به دیدار چند شهر.

### به خوفا رفتیم

اول رفتیم به خوفا مردم آمده بودند به فرودگاه و صحبت را هم در همان فرودگاه برای مردم کردم. آنجا مردم هم شیعه هستند و هم سنی. طبیعتاً از مسایلی که در آنجا بحث شد یکی همان ضرورت وحدت اسلامی بود.

بعد رفتیم به مدرسه دینی اهل سنت در آنجا هم با علمای اهل سنت صحبت کردیم بعد یکی از بازاریان درخواست‌های مردم را در آنجا به صورت شعری درآورده بود که خواند و مهمترینش این بود که خوفا فرمانداری بشود، نماینده خوفا هم بود و همین را می‌خواست. بعد رفتیم دهی را که به صورت کلافه بندی ساخته بودند که فاصله این کلافه‌ها را خود مردم پر می‌کنند دیدیم. مردم جمع بودند و احساساتشان گرم صمیمانه و زایدالوصف بود که توانایی وصف آن در من نیست و این که این‌ها مطالبی است که وصفش هم به من احساس شرم می‌دهد. از آنجاها رفتیم به شهر یا بخش مرزی کاریز.

### به تایباد رفتیم

بعد از آنجا به تایباد رفتیم. در تایباد در ورود همان شور و هیجان هموطنان مسلمان ما از سنی و شیعه و علمایشان که در آنجا جمع بودند بعد من

به کوتاهی برای مردمی که حاضر بودند صحبت کردم و به دیدن بیمارستانی در دهی رفتیم در بیمارستان يك طیب هندی بود و پرستارانی که نوشته‌ای خواندند که در آن درخواستهایی برای تکمیل آنجا بود. اما در اتاقها غالباً بیمار زن خوابیده بود و اینها معتاد بودند و غالباً جوان، معتاد به تریاک که معلوم شد در آن منطقه اعتیاد بسیار شایع است.

### به تربت جام رفتیم

از آنجا برگشتیم به تربت جام. تربت جام، جایی است که می‌گفتند جو انقلابی در روزهای انقلاب نداشته، اما شور و هیجان مردم آنجا شاید بسیار بیشتر بود. از محل ورود هلی کوپتر تا محل اجتماعشان در شهر، فوق‌العاده هیجان‌انگیز. در آنجا هم من مختصر در ضرورت وحدت صحبت کردم. و اینکه ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که بدون این وحدت، دشمنان بر ما چیره می‌شوند و ما نباید بهانه بسازیم و بهانه‌هایی که به وجود می‌آید را جدی بگیریم و وحدت خود را قربانی حرف و نقل‌های این و آن نکنیم.

### در این مسافرت شش مسئله اساسی را با مردم مطرح کردم

در پایان خواهم گفت. در این مسافرت شش مسئله اساسی را با مردم مطرح کردم و به میان گذاشتم. با علما شیعه و سنی صحبت کردم و آنها درخواست‌ها و توقعاتشان را اظهار کردند که همان خواست‌ها و توقعات جاهای دیگر است. شهردار آنجا با پشتکاری از کمبودهای شهر صحبت کرد و این که ما را حواله وزرا نکنید و خودتان به این کمبودهای ما برسید. بعد از ظهر و پیش از سفر از آنجا به مقبره جامی رفتیم و فاتحه خواندم. ولو هیچ وضع خوبی نداشت و از این که در رژیم گذشته به عنوان فرهنگ و هنر وزارتخانه‌ای وجود می‌داشته کمترین کار و توجه به این گونه امور و حفظ بناهای تاریخی که هم اثری است از هنر مردم، وقتی معتقدند و هم این که نشانه تداوم فرهنگ است مراقبت نکردند، البته حالت تأسف به من دست داد. امیدوارم که این بنا مرمت بشود و شهردار هم بجد آنرا می‌خواست. مسئله آب

هم برای شهرها در همه جا طرح بود که آب شور است و آب می‌خواستند که آب تصفیه شده و بهداشتی برای شهرها تأمین شود از آنجا بنا بود به روستایی برویم به اسم حاجی آباد که زلزله آنرا ویران کرده بود و بنا بود آنجا را بسازند به بالای آنجا هم رسیدیم اما احتمال کم آمدن بنزین مانع از فرود آمدن شد و ناگزیر رفتیم به بیرجند در بیرجند اجتماع مردم در فرودگاه و هجوم و هیجان آنها و دیدار ما از مناطق فقیرنشین و شرکت در اجتماع بسیار بسیار بزرگ مردم شهر پایان این سفر بود و من در آنجا طی سخنان کوتاهی پنج مسئله‌ای را در این دیدار از چندین و چند شهر با مردم طرح کرده بودیم، به طور خلاصه برای آن اجتماع بیان کردم و مطلب و آنچه را که من برداشت دارم از این سفر مطلبی است که دنباله این گزارش کار روزانه است.

شش موضوع اساسی که با مردم در میان گذاشتم عبارتند از: روحیه کار و تلاش و سازندگی، به نظر من تا وقتی که این روحیه در مردم ما ایجاد نشود، در این تلاش و سازندگی و کار خود مردم پیشگام نشوند و حل مسایل را از این طریق نخواهند توسل به دولت و دستگاه دولتی برای کار و رفع مشکلات کشور به نتیجه‌ای نخواهد انجامید. يك ملت انقلابی بعد از پیروزی انقلاب برای این که انقلاب او به ضد انقلاب تبدیل نشود محتاج روحیه کار و تلاش است و این روحیه را روحانیون روشنفکران، نویسندگان، مسئولان باید در مردم تقویت کنند و به صورت يك هیجان عظیم و مثبت درآورند تا کشور با سرعت و شتاب به حل مشکلات خود پردازد.

موضوع دومی که با مردم در میان گذاشتم ضرورت تغییرات بنیادی اجتماعی است و این مطلب را کوشیدم روشن کنم جریانی هست که می‌کوشد نظام اجتماعی را بعد از انقلاب از تغییرات اساسی دور سازد و برای این که به این کار موفق بشود مسایل کاملاً فرعی و کوچک را بزرگ می‌کند و با آنها جو می‌سازد و بخشی از این نسل را به آن مسایل سرگرم می‌کند و در نتیجه مشغول شدن به این مسایل ما را از پرداختن به تغییرات اساسی باز می‌دارد و در نتیجه دستگاههای کشور همان‌طور که بوده‌اند برجای می‌مانند و روابط اساسی نیز همان طور که بوده‌اند به جای می‌مانند و بعد از مدتی که محرکهای اصلی انقلاب از کار افتادند به راحتی می‌توانند نظام را در شکل پیشین ادامه دهند و

دستگاه حکومتی را در خدمت نظام درآوردند و مخالف‌ها و مزاحم‌ها را هم حذف کنند. بنا بر این مسئولان کشور وظیفه الهی دارند که پی در پی به مردم هشدار بدهند تا خود را با سرگرمی‌ها مشغول نکنند و برای انقلاب خودشان تغییرات بنیادی نظام اجتماعی را بخواهند و البته تا آنجا که ممکن بود توضیح دادم که این تغییرات کدامها هستند.

مسئله سومی که با مردم در میان گذاشتم این بود که ما در جهان امروز به عنوان مسلمان مشترکات فراوان داریم و حق داریم که این مشترکات را اساس وحدت خود قرار بدهیم. مسئله افغانستان را به مناسبتی که در مرز افغانستان سفر می‌کردم با مردم مرزنشین در میان گذاشتم که اگر مردم افغانستان وحدت اسلامی داشتند دچار حکومت مشتی اقلیت نمی‌شدند و امروز سربازان روسی خاک آنها را مورد تجاوز قرار نمی‌دادند و ملتی را به این روز در نمی‌انداختند و این ضرورت وحدت به قدری اساسی است که بیان غیرمسئولانه این و آن شخص درباره این و یا آن مقام دینی محترم در نزد اهل سنت یا نزد شیعه نمی‌باید موجب برانگیختن احساسات مخالفت‌آمیز بلکه تعصب‌آمیز شود.

مسئله چهارمی که با مردم این نواحی در میان گذاشتم این بود که کارها در کشور محتاج ضوابط است و ما اگر بخواهیم مشکلات را بر ضابطه زور حل و فصل کنیم و قانون حکومت نکند، بلکه زور و زورگرویی حاکم بشود ما دچار فاجعه تاریخی می‌شویم انقلاب به ضدانقلاب تبدیل می‌شود. این را به تفصیل توضیح دادم که عدم تغییرات اساسی اجتماعی معنایی جز این ندارد که ما بر همان اساس که پیش از این قدرت حاکم به وجود می‌آمد، قدرت حاکم به وجود بیاوریم و بگوییم آنها که زور دارند باید حکومت بکنند آنهايي هم که زور ندارند باید تابع حکومت بشوند. مردم تشخیص ندارند، مردم هشداري ندارند؛ وجدانی به نام وجدان عمومی حرف مفت است و وجود ندارد. در نتیجه مردم بی‌مردم. باید برویم بینیم چه کسانی تشکیلات دارند، تشکل دارند آنها باید حکومت کنند آنها هم دو دسته‌اند: يك دسته غیر مسلمانان و یا غیرمکتبی‌ها و يك دسته مکتبی‌ها.

و مکتبی‌ها آنها هستند که خداوند آنها را آفریده است برای حکومت کردن و بر آنها هم واجب نیست که گناهان کبیره از قبیل دروغ، افترا، شایع

پراکنی و، و... انجام ندهند. وگفتم به این که اگر امر به این صورت تلقی بشود و کسانی به عنوان مسلمان به خودشان اجازه بدهند به هر قیمت حکومت را در دست بگیرند خواهی خواهی اولاً این بریدن از مکتب است و ثانیاً آنها نیستند که توانایی حکومت خواهند داشت. در جهان قدرتها و ابرقدرتها، آنهايي می‌توانند حکومت را بدست بیاورند که در این ساخت عمومی قدرت جهانی می‌توانند تکیه گاه مطمئنی داشته باشند و توضیح دادم که اینها فقط جاده صاف کن می‌شوند و دیر یا زود نوبت معاویه‌ها و مستبدها می‌رسد و در شرایط فعلی خیلی زود این نوبت به آنها می‌رسد. این معنی را کوشیدم حالی کنم که این جاده صاف کن‌ها که امروز در يك گروههای اقلیتی خودشان را منزوی می‌کنند خواهی خواهی باید برای حکومت کردن دنباله تکیه گاهی بگردند. ناگزیر باید در روابط عمومی قدرت در جهان برای خودشان جا پیدا کنند اما به لحاظ ذهنیتی که بیان کننده آن هستند حاضر به پیدا کردن جا نمی‌شوند و زمان حذفشان به این ترتیب فرا می‌رسد به زودی زود. از مردم پرسیدم آیا در جریان انقلاب این گروهها بودند که انقلاب را ایجاد کردند یا زعامت و رهبری امام که به مردم ما اجازه داد که بدون کسب اجازه از این گروهها متحد شوند و انقلاب عظیمی را که در تاریخ معاصر بی نظیر است به وجود بیاورند. به همان مردمی که چنان وجدان آگاهی داشتند حق دارند امروز نیز دولتی را داشته باشند متناسب با آن وجدان.

مسئله دیگری که با مردم در میان گذاشتم این بود که ما امکانات فراوان داریم برای این که بتوانیم مشکلات را با آنها حل کنیم اما کافی است که يك محیط آزاد داشته باشیم برای بحث و گفت و شنود تا واقعاً معلوم بشود، چه کاری انقلابی و مکتبی است و باید کرد و چه کاری ضدانقلابی و ضدمکتبی است و نباید کرد. متأسفانه با جوسازی در این ماههای گذشته فراوان کارهای ضدانقلابی، انقلابی وانمود شده و به جامعه تحمیل شده و امروز ما هنوز جرئت این که بگوییم آن کارها کارهای درستی نبوده‌اند را نداریم. اگر کسانی باشند و بخواهند برای این مردم تصمیم بگیرند این اشخاص باید بیایند و حال روز مردم واقعی این کشور را که در چنان فقر سیاهی زندگی می‌کنند، ببینند و

متناسب با این واقعیت برای کشور تصمیم بگیرند و جوسازی نکنند در صورتی که البته حسن نیتی داشته باشند و از ما بهتران نباشند.

و بالاخره مسئله آخری که از نظر ترتیب قطعاً مسئله اول است، مسئله معنویت و جای آن در انقلاب اسلامی ایران است. گفتم که در حل رابطه‌ها میان نیروها تنها يك راه انقلابی دارد و آن هم اجرای قانون است اگر قانون اسلام اجرا بشود و تنها قانون اجرا بشود و هر کسی از جایی در قانون دارد بیرون نرود، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که دیگر مستکبران به شکل و عنوان دیگر بر نمی‌گردند؛ برای این که قانون حکومت بکند ناگزیر باید جای زور مادی را چیزی پر بکند، و آن هیچ چیز جز معنویت و بازگشت به خدا نیست. از اینجاست که حتی از نظر علمی این معنویت پایه اصلی تحول در جامعه باید تلقی بشود و ما بر اساس آن کوشش بکنیم اندیشه و ابزارهای قانونی را جایگزین روشهای تخریبی زورمداری بکنیم.

و اما آنچه من برداشت می‌کنم از مسافرت خودم به این نقاط اگر بخواهم اثرات این مسافرت را از دید مردم این نقاط، روحانیون، مسئولان و آنهایی که فرصت کردند به من نامه بنویسند یا با من گفتگو کنند و درمیان بگذارند، نخستین و مهمترینش ایجاد این روحیه است که تنها در این جمهوری مسئولان از مردم غافل نیستند. از دورافتاده‌ترین مردم غافل نیستند و این مردم برایشان دور و نزدیک فرقی نمی‌کند و خطر را و مشکلات را مانع رفتن به دورافتاده‌ترین نقاط و گفت و شنود با محرومترین مردم نمی‌کنند و در نتیجه خود این امر برای ثبات وضع و امنیت سیاسی و امنیت عمومی کشور لازم و به غایت مهم و ضرور است. مطلب دوم از دید خودم علاقه، هیجان و صمیمیت خارق العاده‌ای است که مردم در این دیدارها از خود نشان می‌دهند. قطعاً غرق شدن در امواج مردم برای کسی که مسئولیت برعهده اوست موجب تنبه دائمی است و توجه شبانه روزی به این که این عشق و علاقه در عین حالی که خود از اسباب مهم ثبات وضع در کشور می‌شود مسئولیت مسئولان را بیش از آنچه باید سنگین می‌کند و هربار و در هر نوبت این عشقها و صمیمیت و عشق و علاقه بیشتر و روشن‌تر و واضح‌تر و قاطع‌تر می‌شود. عده‌ای هستند که فکر می‌کنند تضعیف رئیس جمهور ضرور است. آنها اگر وابسته به جایی نیستند،

خوب است از این رابطه‌ای که به وجود آمده است عبرت بگیرند و بدانند در شرایط موجود یکی از اسباب و بلکه مهمترین اسباب ثبات رژیم جمهوری، همین علاقه میان مردم و مسئولان است. بنابراین تضعیف به معنای از بین بردن عامل عمده ثبات وضع در کشور است. اسبابی که در همه حال می‌تواند ما را از خطرهایی مهم برهاند و بالاخره مسئله سوم، محرومیت فوق العاده مردم است رژیم پیشین به همه چیز مشغول بوده، جز پرداختن به از بین بردن محرومیتهای غیرقابل تحمل. ما در کویر پرواز می‌کردیم در حاشیه‌های کویر می‌نشستیم در میان دره چند درخت و مقداری سبزی زندگی مردمی را تشکیل می‌داد که در این عصر به خود نام انسان داده‌اند و حق دارند انسان باشند و انسانی زندگی کنند. برای این محرومیت بی‌نهایت هیچ معنویتی گویاتر از کوشش برای کاستن از آن محرومیت نیست، محرومیت فرهنگی، معنوی و محرومیت مادی بی‌انتهاست و اگر مردم شهرهای بزرگ فشار می‌آورند و چیزهایی را می‌خواهند، باید دست آنها و دست نمایندگان آنها را گرفت و به این نقاط محروم برد و گفت کمی انصاف، شما از توقعاتتان کم کنید و بگذارید دولت کمی به محروم‌ترها برسد. هر چند پرداختن به آنها به چشم خبرنگاران و دوربینهای رادیو تلویزیون نیاید. چون آنها دهات دورافتاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد.

برداشت چهارم من اینست که بدبختانه در جمهوری اسلامی، به خاطر حسن نیت بسیار در بیشتر موارد علم شرط‌گزینش مسئولان نیست، در نتیجه از آنچه باید کرد ناآگاهند و دنبال راه‌هایی می‌روند که یا در سابق رفتند یا در حال حاضر اینجا و آنجا عده‌ای در پیش گرفته‌اند و به نظر من این امر و ناهماهنگی میان مسئولان در غالب جاها از موانع مهم پیشرفت کارهاست این ناهماهنگی خلاف آنچه وانمود می‌شود، میان نهادهای پیشین و نهادهای جدید نیست میان مسئولانی است که جدیداً در این نقاط گمارده شده‌اند و اینها چون همه خود را در وضعیت مشابه می‌دانند به اصطلاح خود را مکتبی می‌دانند ناچار زیربار هم نمی‌روند و برخورد بینشان فراوان دیده می‌شود و این مسأله‌ای است که باید به کمک همان معنویت، قانون و ضرورت اجرای قانون حل بگردد و راه حل دیگری هم نمی‌جوید؛ چنان که در سطح کشور نیز مسئله

امروز، دعوای این دستگاه قدیمی و جدیدی نیست، بلکه دعوا بین آنهایی است که همه خود را مسلمان و مکتبی می‌دانند اما گروهی می‌خواهد خود را تحمیل بکند و حکومت را به انحصار خود درآورد و بقیه این وضع را تحمل نمی‌کنند و در مقابل آن می‌ایستند. این مشکل در همه جا هست و این ظاهر قضیه است، اما زیر قضیه را که درست دقت بکنیم، می‌بینم همان گروههای حاکم هم با زرنگی و تردستی خاص خودشان که طی قرون از راه حکومت کردن - که به صورت يك سنت و فرهنگ شده است -، خود را در ورای پوششهای جدید پنهان می‌کنند و از راه تراشیدن این مقام‌ها در مقابل هم ایجاد بن‌بست می‌کنند؛ به طوری که هیچ کار اساسی شدنی نباشد. بالاخره در قبال همه این مسایل روحیه امید در مردم هنوز زنده و قویست و این مسافرت‌ها در عین حالی که به من فرصت می‌دهد با يك به يك مشکلات مردم این نواحی آشنا بشوم و بعد از هر سفر با فرستادن هیئتی بخشی از مشکلات این‌ها را حل بکنم، در عین حال امکان می‌دهد که این روحیه امید از بین نرود؛ بلکه ما امکان پیدا کنیم و بیشتر به فریاد آنها برسیم. به نظر من در حال حاضر از اسباب قوام این جمهوری همین روحیه امید است که به صورت آن عشق و علاقه اظهار می‌شود و از خداوند می‌خواهم که ما را در حفظ این روحیه امید، یاری دهد.

این سفرها این فایده را دارد که به مردم فرصت بدهد آنها نیز از مشکلات کار مسئولان کشور مطلع بشوند. بلکه ما بتوانیم فرصت و مجال پیدا بکنیم تا مشکلات را بترتیب اهم و فی‌الاهم از پیش پا برداریم.

### **آقای تقوی نزد من آمد و فهرست وزیران آقای رجایی را داد**

شب بعد از مراجعت از این سفر ساعت قریب به ۱۱ شب آقای تقوی نزد من آمد و فهرست وزیران را که آقای رجایی فرستاده بود به من داد و این اولین بار است که من از نام و نشان وزیران آگاه می‌شوم. ساعت ۱۲ شب از نزد مادر به محل کارم آمدم و بدین ترتیب آن روز ما به پایان رسید.



کارنامه یکشنبه ۲ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار یکشنبه ۹ شهریورماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۴۱

## خواندن گزارشها و تعیین تکلیف آنهایی که باید به اجرا درآید

امروز مشغول پاکسازی شدیم. پاکسازی اتاق از پرونده‌ها و نامه‌ها. مشغول شدیم به خواندن گزارشها و تعیین تکلیف آنهایی که باید به اجرا درآید. دو سه نفر هم آمدند و در این کار سنگین مرا یاری کنند. پرونده‌های بسیاری را، نامه‌های بسیاری را خواندم.

این که این همه گزارش برای من می‌فرستند لطف بزرگی است که مردم ما در حق رئیس جمهر خودشان می‌کنند و او را نه تنها از واقعیتها آگاه می‌کنند، بلکه نظرهای خودشان، راه‌حلهای خودشان را هم با او در میان می‌گذارند. لویح بسیاری هم و تصویب نامه‌های هیئت دولت، مثل آنچه باقیمانده از شورای انقلاب بود، آنها هم آورده بودند و خود کوهی شد، آنها را هم امضا کردم.

## آقای رجایی آمد

بعد آقای رجایی آمد. صحبت راجع به وزرا پیش آمد و مسئله تفتیش عقاید در فرهنگ را تکذیب کرد و مسئله طرح را به میان آورد. چون آن را حالا در مجلس طرح کرده و مطابق معمول بداخلاقها مورد سوء استفاده قرار داده‌اند، بازگو کرد. صحبت این که دو خط وجود دارد را پیش آورد؛ از خطی که خود در آن است و خطی که من در آنم صحبت کرد. من در مصاحبه‌ای که بعد از رفتن او کردم، اشاره به این خطوط کردم.

رهبر انقلاب ما، به صورت چماقی در هر فرصتی بر سر این و آن

کوبیده نشود

البته قاعده این است که دوره ما مثل دوره شاه سابق نباشد و این طور رهبر انقلاب ما، به صورت چماقی در هر فرصتی بر سر این و آن کوبیده نشود از جمله، بر سر رئیس جمهور ایران. در اینجا من گفتم که رئیس جمهور و خط وی از خط قانونیت نباید جدایی داشته باشد و باید قانون را اجرا کند. اگر غیر قانون اجرا بشود در آن صورت رابطه زور و تناسب و تقابل قوا اصل می‌گردد و خواهی و نخواهی آنها که می‌توانند در ساخت عمومی قدرت جهانی جا و موقعیت پیدا کنند، آن‌ها حکومت پیدا خواهند کرد و این یعنی مرگ انقلاب پس من، اگر دیدم غیرقانون حاکم می‌گردد، نمی‌توانم این را تحمل بکنم و ناگزیر باید با مردم درمیان بگذارم. همین مسئله را با تأکید خیلی زیادی در مصاحبه گفتم و حالا عده‌ای بد اخلاق این را بدون مقدمه طولانی که گفته شده است، چرا باید قانون و نه گروه بندی‌ها حکومت کند و خط من خط قانون است، آن خط قانون را برداشتند و گفتند: «هان» پس رئیس جمهور خطی غیر خط امام دارد و از خط خود دم می‌زند.

چرا این بد اخلاقی‌ها را می‌کنند، روشن است. روشن است و وقتی مقدمات مسئله معلوم است می‌توان گفت که آگاهانه هم این کار را می‌کنند. برای این که به خیال خودشان به این ترتیب نه تنها در حال حاضر رئیس جمهور را تضعیف می‌کنند بلکه در موقع پیش آمدن خطرهای نیز، از پیش، رئیس جمهور را در مقابله با آن خطرهای تضعیف کرده‌اند.

**به آقای رجایی گفتم: نمی‌توانم از آنچه که مردم بر اساس آن مرا به ریاست جمهوری انتخاب کرده‌اند انحراف بجویم**

البته من علاوه بر این به آقای رجایی گفتم: من را مردم بر اساس يك برنامه‌ای که به آنها ارائه دادم انتخاب کرده‌اند، پس من نمی‌توانم از این برنامه بیرون بروم. از نظر من مکتب دارای بعد اقتصادی است. دارای بعد سیاسی است، دارای بعد اجتماعی هم هست. دارای بعد فرهنگی و معنوی نیز هست و این بعد معنوی انقلاب هست که ما را بی‌نیاز می‌کند از مادی کردن روشها یعنی اعمال قوه از روی قرار و قاعده و این را بارها و بارها با مردم در میان

گذاشتم، در مقاله‌ها و سرمقاله‌ها نوشته‌ام، در کتابها نوشته‌ام، در بیان‌ها گفته‌ام. پس من نمی‌توانم از آنچه که مردم بر اساس آن مرا به ریاست جمهوری انتخاب کرده‌اند انحراف بجویم.

بعد از رفتن آقای رجایی، دو دختری که در امتحان از آنها تفتیش عقاید کرده بودند، آمدند و شرح مآووع را دادند که در مصاحبه گفتم و گفتند به این که با وجود توصیه از آن‌ها، یکی مشروط پذیرفته شده بود، یعنی مشروط به اینکه مدت یکسال تحت نظر حزب باشد و دیگری رد شده بود و او می‌گفت خواهرش که بدون توصیه رفته و از همین تفتیش عقاید از او شده، او رد شده است.

و به گمان من این گونه مواقع، مواقعی است که يك نسل انقلابی باید خصلت انقلابی خود را نشان بدهد و نمی‌باید تسلیم این جریانهای مفتضح بشود و اگر این جریانها وجود دارد، باید مردم بر سر این مفتشان بریزند و به آنها حالی کنند که عصر معاصر عصر انقلاب است و انقلاب ما، انقلاب اسلامی است و نمی‌باید به چنین شیوه‌های ننگین آن هم در آموزش و پرورش دست زد.

بعد از آنها، روزنامه نگاران آمدند، مخیران آمدند و مصاحبه کردند. من به طور مفصل به سؤالهایشان که البته سؤالها هم از آن‌ها نبود و بیشتر مثل ضبط صوت بودند، جواب دادم.

و سومی در را باز کرد و وقتی جوابهای مرا شنید، سؤالهایی طرح کرد برای این که پاسخها واضح و روشن بشود و من هم پاسخ دادم. این مخیرها مطمئن نبودند بابت این سؤالها و جواب مورد تعقیب واقع نشوند. خوب بشود، تا ببینیم چه وقت امنیت، امنیت شغلی به وجود می‌آید و آزادی در اقلا پرسیدن و سؤال کردن و جواب شنیدن.



بعد به همین پاکسازی مشغول شدیم تا دیرگاه شب و الآن وقتی شب به پایان رسید. ( چون حالا چهارشنبه شب ساعت نزدیک دو بعد از نیمه شب است که من دارم نوار یکشنبه را پر می‌کنم و روز بعد هم این پاکسازی را ادامه دادیم و پرونده‌ها و گزارشها را خواندیم و امروز که چهارشنبه است روی میز باز پرونده هست، اما نه به شلوغی که پیش از این بود، صاف شده، پاک شده روی میزها و می‌شود به اصطلاح دنبال کاغذ و مطلب نوشته و پرونده اینجا و آنجا را چرخید.)

### آقای دادستان کل و آقای مهدوی کنی و میرسلیم نزد من آمدند

شب احمدآقا تلفن کرد و قرار شد فردا دوشنبه پیش من بیاید. حال فراموش کردم که شب آقای دادستان کل و آقای مهدوی کنی و میرسلیم نزد من آمدند. آنها آمده بودند تا درباره چند مسئله گفتگو کنند، برای تأمین امنیت: یکی امنیت قضایی و مسئله گروههای مسلح، یکی مسئله احزاب و جمعیتها و حدود عمل آنها و یکی مسئله دادگاههای انقلاب و نحوه تنظیم رابطه آنها یا ضابطین دادگاهها و شیوه عمل آنها و آن طور که یادم می‌آید، شاید مسئله دیگری نبود، من بیاد نمی‌آورم. در این باره ها تصمیم گرفتیم. یکی هم مسئله گروههای مسلح مثل این که غیرمجاز عمل می‌کنند. و چگونه باید اینها را از

عمل بازداشت. امیدوارم که تصمیماتی را که اتخاذ کردیم به اجرا گذاشته شود. و در این حال، مطالبی درباره سیاست روز، نگرانیهایی که موجود است و نگرانی از به مسئولیت گماردن اشخاص غیرصالح برای مسئولین صحبت شد. خودشان اظهار نگرانی کردند، نگرانی شدید و خواستند و خود هم تلفن کردند و وقت گرفتند برای روز بعد (یعنی دوشنبه ساعت ۶ تا ۶/۵ بعد از ظهر) به خدمت امام برسند و مطالب خودشان را بگویند. در آنجا آقای مهدوی کنی گفت: من از اظهار نظر رئیس جمهوری به او معتقدتر می شوم، برای آن که اگر می خواست تقابل قوا بکند، نمی باید این طور اظهار نظر می کرد. البته در زمینه همین مسئولیت و مسئول چه کسانی می توانند به عنوان مکتبی مسئول امور مردم باشند.

بعد از این جلسه من به منزل آمدم. بعد این طور که بیادم مانده، رئیس بانک مرکزی آمد، نه رئیس بانک مرکزی فردا شب آمد. بنابراین باز به خواندن گزارشات و پروندهها مشغول شدم تا دیروقت شب و این بود گزارش یکشنبه.

کارنامه دوشنبه ۳ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار دوشنبه ۱۰ شهریور ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۴۲

امروز صبح نامه ای را نوشتم خطاب به آقای رجایی. نامه مفصلی است و در موقع خود به اطلاع مردم خواهد رسید. بله حین نوشتن نامه، حاج احمدآقا آمد، درباره ترکیب دولت صحبت شد و بعد از رفتن او آقای رجایی آمد. من نامه را به او دادم. دو ساعت و نیم اینجا بود. صحبت های بسیار شد و کوشیدم برای او روشن کنم، انسان وقتی بخواهد بر اساس عقیده کار کند نمی تواند روحیه اغماض و مسامحه داشته باشد.

## پیرحسینی آمد، درباره چاههای نفت در مرز عراق و تجاوزی که عراق در بردن نفت می‌کند

بعد، آقای نوبری از بانک مرکزی آمد و مدتی راجع به کارهای بانک و آنچه باید کرد و نباید کرد، صحبت کرد و بعد پیرحسینی آمد، درباره چاههای نفت در مرز عراق و تجاوزی که عراق در بردن نفت می‌کند، صحبت کرد و اطلاعاتی راجع به توطئه‌های دشمن در خوزستان و رفتار به غایت نادرستی که استاندار خوزستان با او کرده بود داد. بعد کسی از آموزش و پرورش آمد و راجع به وضع آشفته آنجا صحبت کرد که از ۲۴ استان مدیر کل ندارد و مسایل اساسی آموزش و پرورش مثل محتوی کتابهای درسی، برنامه ریزی و سازماندهی وزارتخانه صحبت کرد و گفت امسال چاپ کتاب درسی به تأخیر افتاده و در فروردین هم کتابها حاضر نمی‌شود. گفت تفتیش عقاید وجود دارد، تکلیف ساواکیهای وزارت آموزش و پرورش هنوز معین نشده و بسیاری از این مسایل را شماره کرد که امیدواریم و این فقط امیدواری است، بر این که در هر جای دیگر هم هر کاری که خواسته است به راه بیفتد عواملی آمده‌اند. اشکال تراشی کرده اند و مانع تراشیده‌اند.

بعد، عده‌ای آمدند و اطلاعاتی راجع به توطئه‌هایی که در داخل و خارج کشور در شرف انجام است با من در میان گذاشتند خبرهایی هم آورده بودند که به من دادند.

بعد، آقای خلخالی و یکی از روحانیون آمدند و از گرانی سیگار شکایت کرد که می‌گفت مردم جانشان به لب رسیده. گمان من این است که از بسیاری امور، مردم جانشان به لب رسیده. بعد دو نفر از نمایندگان آمدند راجع به امور خودشان گفتگو کردند.

## دکتر علی اصغر بهزادنی آمد و درباره هیأت‌های مذهبی که بعضاً

### فعالیت‌های جاسوسی داشتند، صحبت کرد

بعد هم دکتر علی اصغر بهزادنی آمد و درباره هیئت‌های مذهبی که بعضاً فعالیت‌های جاسوسی داشتند، صحبت کرد. قبلاً هم یک گزارش مفصلی در این

بارہ پیش من آورده بود که خوانده بودم. او از کوششی که شده است برای این که این ہیئتہا را از جاسوسان پاک بکنند، ہم سخن گفت. البتہ در این روز ہم همان طور کہ گفتم کار پاکسازی پروندہہای روی میز را ادامہ دادیم و تکلیف پروندہہای بسیاری را معلوم کردیم. بعد گزارشہای بسیاری را خواندم و دیروقت شب ہم، تولد علی فرزندم بود کہ بہ منزل خواہرم رفتم. در آنجا فرزند امام تلفن کرد و گفت کہ نتیجہ گفتگو در حضور امام این شدہ است کہ فردا عصر (سہ شنبہ) نزد شما بیایم.

کارنامہ سہ شنبہ ۴ شهریورماہ ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۱ شهریور ۱۳۵۹  
شمارہ روزنامہ ۳۴۳

## آقای کلانتری وزیر راه آمد و انتقادهایی مطرح کرد. می‌خواهند شما را با نهادهای انقلاب مقابل کنند

امروز تصوینامہ‌های زیادی را امضا کردم، گزارشی درباره وضع تاجکستان کہ توسط گروه سیاسی دفتر ریاست جمهوری تهیه شدہ بود مطالعہ کردم. بعد بہ پاکسازی روی میز ادامہ دادم. و سپس طرحی از سرہنگ شیرازی خواندم. بعد، آقای کلانتری وزیر راه آمد و انتقادهای بسیاری را در چند دستہ مطرح کرد. یکی این است کہ می‌خواهند شما را با نهادهای انقلاب مقابل کنند کہ باید مواظب باشید و ہمین حرفهایی کہ می‌گویند. مثل «دارد کار بازرگان را می‌کند، منم، منم می‌زند، جوری عمل می‌کند مثل این کہ دیگران عقلشان نمی‌رسد». و خصوصاً این کہ گفته‌اید: «خط من». او از قول خواہرش ہم مطالبی در ہمین موارد نقل کرد.

بعد، از دودستگی و اختلاف کہ مردم را مایوس می‌کند و مسئلہ مجلس و مخالفت با آن بالاخرہ این کہ عنوان می‌کنند آنها کہ بہ نفع من و برای من شعار می‌دهند، فدائیان و مجاہدین هستند، صحبت کرد. من بہ طور مفصل شاید در بیشتر از یک ساعت و نیم برای او توضیح دادم. علت این کہ زحمت این ہمہ

توضیح را به خود دادم این بود که آن را جوان با جوهری می‌یابم و فکر می‌کنم اگر فکر او مستقیم بشود و با این گونه القائات منحرف نشود، استعداد خوبی است برای کشور. برای او مفصل مسئله برخورد با نهادها را توضیح دادم، گفتم که خود کلمه نهاد که می‌گویند يك جریان و حرکتی است وقتی يك جریانی يك حرکتی نهاد شد، سازمان شد، در و پنجره و پیکر پیدا کرد، مدیر و اداره کننده سازمان دهنده، دیوانسالار و دفتر و دستک پیدا می‌کند و طبیعتاً این‌ها، قدرتها را در خودشان متمرکز می‌کنند و می‌کوشند در ساختمان اجتماعی و روابط قدرت جای خوبی برای خودشان دست و پا کنند. جریان انقلاب به این ترتیب است که می‌شود جریان ضدانقلاب و من درست از جهت و موضع مقابل دارم عمل می‌کنم. جهت عمل من ۱۸۰ درجه با جهت عمل دولت مهندس بازرگان متفاوت است. من می‌خواهم مانع نهاد شدن این جریان بشوم که اگر نهاد شد، نظام پیشین را تثبیت کرده است و همین نیروهای فعال، نیروهای انقلابی واقعی که در این به قول شما نهادها هستند با تمام وجود محافظ رئیس‌جمهورند و می‌دانند او چه می‌خواهد و به تدریج آگاه می‌شوند که تغییرات اساسی نظام اجتماعی چیزی غیر از «به سرعت گرفتن‌ها و بستن‌ها» و محاکمه کردن‌ها و این حرف‌ها است. راجع به خط من هم از قبل از آن گفتم و برای او روشن کردم که قصه چه بود و در چه رابطه‌ای این حرف زده شده و ثانیاً ما باید کاری بکنیم که مردم خط داشته باشند و از خط و مکتب حرف بزنند. امام هم گفت: نگویید من، بگویید خط من، مکتب من، حالا هم که می‌گویم خط من، مکتب من مقصر واقع می‌شوم، چون عده‌ای هستند که کارشان این است که هر حرفی را بهانه يك افسادی قرار بدهند. البته مفسدها، ابولهب‌ها هستند. ما یا باید به کلی لب فروبندیم و یا باید که از راه افشای روشهای تخریبی، این ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها را به مردم معرفی کرده و بی اعتبار بکنیم.

اما راجع به مجلس، من همیشه بر این باور بوده‌ام که خود ما در شورای انقلاب قربانی يك روشی بودیم و آن این بود که هروقت راجع به مسئله، می‌ایستادیم و دلخواه بعضی‌ها عملی نمی‌شد، فوراً متوسل می‌شدند به این که امام این طور فرموده‌اند، امام آن طور خواسته‌اند و ما هم با همه نزدیکی که



داشتیم هر وقت که می‌خواستیم می‌توانستیم به خدمت ایشان برسیم، در صدق گفتار آنان تردید نمی‌کردیم و این کار را نمی‌کردیم. ولی خیلی دیر متوجه شدیم که این روش درستی نبوده است. این احتمال می‌رود که با مجلس هم همین رفتار بشود.

بنابراین اگر مجلس به حال خود گذاشته بشود و برای آن جو درست نکنند، من تردید ندارم که مجلس درست عمل خواهد کرد و با رئیس جمهور هیچ وقت هیچ مسئله‌ای، هیچ مشکلی پیدا نخواهد کرد.

این با مجلس نیست و با کسانی است که می‌خواهند نقش متولی مجلس را بازی کنند و چنان که پنداری مجلس در وجود آنها خلاصه می‌شود و تصمیمات آنها عین تصمیمات مجلس است. به نظر من باید مجلس اجازه دهد و نمی‌دهد که عده‌ایی نقش متولی آن را بازی کنند.

### شعار مردم : بنی‌صدر حمایت می‌کنیم

اما در مورد این که این بد اخلاق‌ها راه افتاده‌اند که «مجاهدان و فدائیان هستند که شعار می‌دهند بنی‌صدر حمایت می‌کنیم» به او گفتم ما به فردوس رفتیم به طبرس رفتیم به گناباد رفتیم و تمام مردم به گفته آنهايي که اهل آنجا بودند، آنجا حاضر بودند، حتی از روستاها و نقاط دیگر هم آمده بودند، اینها همه اگر مجاهد و فدایی باشند، پس تمام ملت مجاهد و فدایی شده‌اند شما چگونه حکومت می‌کنید؟ و چرا برای ضایع کردن احساسات و عواطف صمیمانه يك ملتی، عده‌ای تا این حد بد اخلاق باشند که آنها را بیاورند و نسبت بدهند به يك اقلیت بسیار کوچکی در جامعه که عواقب این نسبت دادن‌ها از نظر حال و آینده ایران بسیار خطرناک است.

ولی متأسفانه آنهاييکه روش تخریبی دارند، آنها برایشان سرنوشت انقلاب، سرنوشت اسلام و سرنوشت کشور مطرح نیست. قدرت می‌خواهند و برای قدرت بدست آوردن باید خراب کرد و برای خراب کردن همین روشها را خیال می‌کنند باید به کار برد، اما من به آنها اطمینان می‌دهم که به لحاظ درکی که دارم و شناختی که از اسلام به عنوان يك نظام دارم با کمک روشهای قرآنی، نحوه

برخورد با این روشهای تخریبی را می‌دانم و امیدوارم که مانع از اثربخشی این روشها بشوم.

### آقایان آمده بودند و در باره وزیران صحبت کردند

ساعت ۴ یا چهار و نیم آقایان رجایی، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، موسوی اردبیلی دادستان کل و مهدوی کنی و احمدآقا آمدند و درباره وزیران تا بعد از نیمه شب صحبت شد. البته اعضای شورای انقلاب سابق هم در حدود ساعت ۹ آمدند، اما آنها در این مذاکرات شرکت نکردند. در مطالبی که گفتگو شد، اگر من بخواهم اینجا بازگو کنم، شاید از لحاظ وضعیت کشور فعلاً مصلحت نباشد، بهتر است برای یک موقع دیگری بگذارم.

### مشخصات دولت قوی را شرح دادم

اما من این مطالب را درباره وضع کشور و ضرورت یک دولت قوی گفتم و مشخصات دولت قوی را شرح دادم. گفتم که یک شرط قوت و قدرت دولت داشتن برنامه عمل است و برنامه عمل این نیست که دم دمهای معرفی دولت به مجلس برویم یک کسی را پیدا کنیم که برای ما برنامه بنویسد، مثل فرانسه که مرسوم بود و افراد مختلف پیش آنها می‌رفتند و می‌گفتند موافق با منی و ایدئولوژی ما یک برنامه‌ای برای ما بنویسید که فعالیت انتخاباتی بکنیم. حالا ما هم برویم همان کارها را بکنیم، یک کسی را پیدا کنیم و بگوییم برنامه بنویس بپریم مجلس. برنامه از شناخت می‌آید و باید شناخت دقیقی از وضعیت کشور داشت، خصوصاً فهمید که مکتب یک بعد ندارد، مکتب بعد سیاسی دارد، مکتب بعد روابط اجتماعی دارد، مکتب بعد اقتصادی دارد و مکتب بعد فرهنگی و معنوی دارد و پیاده کردن و یا به اجرا درآوردن مکتب ملازمه دارد با یک تغییر همه جانبه در همه این ابعاد و این تغییر را نمی‌شود داد مگر خود واقعیت ایران را در این چهار بعد شناسایی کرد و سپس شرح دادم که چگونه برای این کار من ۲۰ سال وقت صرف کردم تا بیانیه جمهوری اسلامی ایران را تنظیم کردم (این برنامه نخست برنامه حکومت ملی نام داشت، بعد از

انقلاب زیر عنوان بیانیه جمهوری اسلامی ایران در ایران منتشر شد). جای تأسف است با این که از آغاز شرکت من در شورای انقلاب همواره این مسئله طرح شد که باید برنامه داشت و روی برنامه عمل کرد، ولی ما روی حوادث عمل کردیم و یکی از اساسی‌ترین نواقص دوره دولت موقت و بعد هم شورای انقلاب همین بود. آقای مهدوی کنی هم تصدیق کرد که این مهمترین عیب کار بوده، پس این شرط یکی از مهمترین شرایط مهم قوت دولت است و چقدر جای تأسف است با این که چنین متن آماده است تا حالا هیچ گروه و هیچ کس در صدد نشده که ما جمع بشویم و ببینیم که این برنامه به عنوان خطوط اساسی تغییرات بنیادی در ایران، کافی است؟ کافی نیست؟ چه باید کرد؟ چه نباید کرد؟

علاوه بر این هم در همان دوره موقت در دفتر وزیر مشاور کمیسیونهای مختلفی تشکیل شد و آنها هم برنامه هایی تهیه کردند که خود ما دادیم که مشغول هستند تا آنها را پیاده کنند و به صورت کتابی درآورند برای نظام مالی و پولی جدید ایران که در واقع پیاده کردن همین برنامه یعنی بیانیه جمهوری اسلامی است. ولی خوب کسی به سراغ اینها نمی‌رود، همه گرفتار عمل زدگی، عشق به عمل، منتهی هر عملی بدون نظم و قاعده شده است؛ و این ممکن است برای کشور ما فاجعه‌انگیز باشد.

معنای مکتبی عمل کردن این است که ما روش داشته باشیم و کلمه قرآن ما اصلاً به معنای روش است چطور ممکن است مکتبی بود ولی برنامه نداشت؟ امری که در اسلام برای اولین بار عنوان شده و اسلام خود روش تکامل انسان است.

## عامل دوم قوت دولت

بعد عامل دوم قوت دولت، البته هماهنگی داخلی بین وزیران است اما مهمتر در شرایط امروزی ایران و با وجود توطئه‌ها و احتمالات تأمین هماهنگی میان مجلس و رئیس جمهوری است و اگر از ابتدا معلوم باشد که این هماهنگی وجود ندارد و تقابل به جایش وجود دارد البته این از اسباب ضعف مهم دولت خواهد شد.

## عامل سوم قوت يك دولت كاردانی و لياقت و علم اعضای آن دولت است

عامل سوم قوت دولت يك كاردانی و لياقت و علم اعضای آن دولت است و این که محیطی که آنها می‌خواهند در آن محیط کار کنند، آنها را به قابلیت و شخصیت بشناسد و از آنها تمکین کند

## عامل دیگر قوت کار دولت در جامعه روحیه امید، روحیه کار و تلاش، روحیه سازندگی به وجود آوردن است

و بالاخره عامل دیگر قوت کار دولت این است که بتواند در جامعه روحیه امید، روحیه کار و تلاش، روحیه سازندگی بوجود بیاورد. در اینجا باز برای آنها که می‌روند از توی يك مجموعه يك جمله بریده‌ای را در بیاورند تا با آن بزرگترین دروغها را بسازند را خود من عنوان کردم که بله من در سفر جنوب خراسان گفتم که «شما معطل دولت نشوید خودتان بروید بسازید و عمل کنید» و عده‌ای گفته‌اند که هان، چون حالا دولت تشکیل شده و این دولت، دولت مجلس است، البته دولت مجلس معنی ندارد، از قول آنها که گفته‌اند عنوان کردم، شما گفته‌اید که مردم، خودشان عمل کنند، حال این که خیر، این برای کمک به دولت و به حکومت است ما نه در این باب که شما بروید خود جای قوه مجریه بنشینید خیر، گفتیم شما بروید خود راه بکشید، خود خانه بسازید، خود کارخانه به وجود بیاورید، یا مقدماتش را فراهم کنید تا دولت سرمایه و ابزار در اختیار شما بگذارد. همه را شما نایستید که دولت بیاید مدرسه بسازد، دولت بیاید بیمارستان بسازد، حالا این را در این نوبت گفتم یا نوبت دیگری به خود آقای رجایی که خوب یادم نیست. به هر حال این در جهت کمک است به دولت، چون هر دولتی بیاید اگر با يك روحیه منفی از جانب مردم مواجه بشود، ناتوان می‌شود و اصل را نمی‌شود فدای این فرع کرد. پس این حرف را وارونه کرده و عنوان کرده‌اند. این که باید مردم بکنند به این معنی نیست که جانشین قوه مجریه بشوند و کارهای او را بکنند بلکه

این است که خودشان مقدمات تغییر جامعه شان را از طریق شرکت فعال در سازندگی و تولید، خلاقیت‌های لازم در زمینه‌های گوناگونه فراهم بیاورند. مطلب دیگری که در اینجا عنوان شد، این بود که اگر کسانی هم به عنوان وزیر باشند نتوانند خودشان کار کنند، دیگران قول داده‌اند به آنها کمک کنند. در این باره به تفصیل صحبت کردم؛ گفتم که فرنگی‌ها به این امر می‌گویند «پایت»، کاغذکی که هیکل موهومی دارد می‌گذارند و بعد دیگران در ورای او عمل می‌کنند، گفتم اگر کسانی هستند که قول کار داده‌اند، بهتر است خود آنان به این کار گمارده شوند و بعد گفتم که آیه قرآنی در این معنی صریح است و می‌گوید: «شما اشخاص آلت را نیاورید؛ اینها وبال گردن شما می‌شوند، باری بر دوش شما می‌شوند.» گفتم وقتی از جهت اعتقاد خیالمان راحت است باید اصل را بر لیاقت و علم بگذاریم.

### ما با علم ستیزی نداریم

یعنی وقتی می‌دانیم که معتقدند برویم و بین معتقدها، با استعدادها، بهترین و کاردان‌ترین خبرگان را پیدا کنیم و کار را به دست آنها بسپاریم و این هم یکی از اسباب مهم قوت دولت خواهد شد. در اینجا يك معنی معلوم شد و آن این که صحبت پیش آمد که اسلام از خود نظامی دارد و گفته شد که مثلاً ما سعی می‌کنیم که اقتصاد اسلامی را از قرآن اخذ کنیم ولی اگر از آقای بنی‌صدر بپرسیم، می‌گوید برو کتابهای اقتصاد بخوان، فرمولهای اقتصادی معین را نوشته است و من بسیار تعجب کردم با این که «اقتصاد توحیدی» شاید بیش از يك میلیون نسخه در ایران در نوبتهای متعددی چاپ و پخش شده با این که غالب مجلات علمی و حتی روزنامه‌های دنیا راجع به خطوط اصلی این کتاب که ما بر اساس آیات قرآنی و برای تغییر بنیادهای علم اقتصاد عرضه کرده‌ایم مطلب نوشته‌اند، اگر کسی این مقدار مسئول باشد و این مقدار بی‌اطلاع که نداند رئیس جمهور کشور چه دیدگاه اقتصادی دارد و گمان کند که او به حکم این که در غرب تحصیل کرده است، لابد مقداری از همان فرمولها در کله دارد، گیریم به این که آن فرمولها هم همه غلط نیستند، فرمول آب را هم همان غربی‌ها پیدا کرده‌اند، ما با علم ستیزی نداریم، ما نمی‌گوییم که علم، هر

چه در غرب پیدا شده چون در آنجا پیدا شده باید گذاشت کنار؛ ما می‌گوییم که بنیاد و نحوه استفاده از فرمولهای اقتصادی در جهت سلطه غرب بر بقیه جهان است؛ این فرمولها در جهت تراکم قدرت اقتصادی در غرب مورد استفاده قرار می‌گیرند والا عرضه و تقاضا مسئله‌ای نیست که غربی کشف کرده باشد، بشر از آغاز زندگی می‌دانسته است که عرضه کم، قیمت را بالا می‌برد. تقاضای زیاد، عرضه کم موجب افزایش قیمت می‌شود، به عکس عرضه زیاد، تقاضای کم موجب کاهش قیمت‌ها می‌شود. این چیزی نیست که بگوییم فرمول اقتصادی است و بگذاریم کنار. آموزش قرآنی هم مخالف نیست که از این فرمولهای آزموده همه بشریت، باید در تدوین يك برنامه اقتصادی استفاده کرد. این امر محل تردید احدی در دنیا نبود و نیست الا اینکه ممکن است امروز از نظر مکتب بازاها، این‌ها همه مورد تهدید واقع می‌شوند. آقای مهدوی کنی هم در این باره اگر حق و انصاف بدهیم بسیار خوب صحبت کرد و مطلب را روشن کرد. به هر روی يك قسمتهایی از کار انجام شد و بقیه هم ماند.

بعد تا ساعت دو بعد از نیمه شب در تفکر و روشن کردن ذهن گذشت راجع به آنچه شنیدیم و آنچه گفتیم.

کارنامه چهارشنبه ۵ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار چهارشنبه ۱۲ شهریورماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۴۴



چهارشنبه صبح به مطالعه گزارشها و کارهای اداری ادامه دادم، بعد درس گفتم و در همان وقت هم به چهار سؤال روزنامه انقلاب اسلامی جواب گفتم. یعنی سه سؤال را جواب دادم و جواب چهارمی را برای روز پنجشنبه گذاشتم. ساعت نزدیک به ۲/۵ الی ۳ بعد از ظهر به سر سفره رفتم بعد هم به مطالعه گزارشهایی که اطلاعات سپاه تهیه کرده بود و یک گزارش از سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده عملیات غرب پرداختم. بعد در شورای امنیت ملی شرکت کردم و امام جمعه اهواز، استاندار کهگیلویه و بویراحمد، استاندار کردستان و آیت الله ربانی شیرازی نیز در این جلسه شرکت داشتند.

## بسیج به صورت زائده و تابع نیروها در نیاید که این خطری است برای کشور

سه مطلب اساسی در جلسه دیروز که تا ساعت ۹ شب به طول انجامید مورد بحث و گفتگو قرار گرفت: یکی مسئله بسیج و تدارک احتیاجات بسیج که امیدوارم این بار حل شده باشد. وجه سیاسی یعنی استقلال عمل بسیج برای این که بسیج به صورت زائده و تابع نیروها در نیاید که این خطری است برای کشور و تمایلی را برمی انگیزد به استبداد. بسیج باید مستقل و مردمی باشد و به تدریج با آموزش عموم مردم، زمینه گرایش به استبداد نیروهای مسلح را از بین ببرد و به این جهت، مورد توجه کامل من است و مایلم که این بسیج استقلال داشته باشد و مال خود مردم باشد. فقط دستگاههای نیروهای مسلح ما وسایل آموزش را در اختیار بگذارند تا توده مردم و جوانان ما همان طور که درس می خوانند، آموزش نظامی نیز ببینند و بتوانند، کشور خودشان را در مواقع بروز خطر حفظ نمایند؛ و آن رابطه‌ای که از ابتدای تشکیل دولت در ایران، میان دولت بمثابه مجموع قوای مقننه، مجریه و قضاییه، با ستون فقراتی به اسم نیروهای مسلح در کشور، وجود داشته است، از بین برود. برای اینکه حالا جامعه خود در دفاع از میهن شرکت می کند و در مواقع بروز خطر، چه داخلی و چه خارجی می تواند، در برابر آن بایستد.

موضوع دوم خطر توطئه در استانها و قسمتهای مختلف و چگونگی عمل و اختیاراتی که می‌توان در این موارد به شوراهای امنیت شهر و استان داد، این قبلاً پیشنهاد شده بود و روی این پیشنهاد کار شده و نواقصی به نظر رسید و قرار شد این نواقص از بین برود و ابلاغ بشود. بدین ترتیب خود این مسئله نوعی توزیع توان مدیریت در کشور است که البته امیدوارم که در نقاط مختلف مورد سوء استفاده قرار نگیرد و دوباره تمایل به تمرکز را بر نیانگیزد. و من در اینجا موافق نظریه‌ای که از قدرت سیاسی داشته‌ام عمل کرده‌ام، یعنی کوشیده‌ام به جای تمرکز، عدم تمرکز و توزیع قدرت را اساس کار قرار بدهم و امیدوارم یکی از وجوه همان تغییرات اساسی و بنیادی در نظام اجتماعی ایران باشد که باید به تدریج مناطق مختلف کشور، خود مسئول امور خویش بگردند.

### اطلاعاتی راجع به تمرکز قوای عراق در مرز با ایران

و بالاخره مطلب سوم اطلاعات راجع به عملیات دشمن در منطقه و در قسمتهای مختلف کشور که رسیده بود، مورد ارزیابی قرار گرفت. این که ناو اتمی آمریکا به خلیج فارس آمده و کاربرد این ناو و قوایی که دولت عراق در مرزهای ما متمرکز کرده. چاههای نفتی که زده و غارتی که می‌کند، رفتاری که با مرزهای ما این دولت در خدمت آمریکا می‌کند و این صحبت که دولت عراق، به قول روسیه - این مطلبی است که به طور غیرمستقیم از ناحیه آنها به ما رسیده که از چهار سال به این طرف دولت عراق دیگر آن گرمی را با دولت روس ندارد- روابط با روسیه سرد شده و منابع اسلحه عراق بیشتر انگلیسی و فرانسوی است یعنی اغلب از این کشورها است و این که بالاخره روابط دولت صدام حسین با آمریکا درست در همان مرحله اوایل کار انورسادات است در رابطه با آمریکا. همه این‌ها مبین این چند مطلب است. یکی این که اگر تجاوزی به ایران از ناحیه عراق بشود و درگیری پیش آید، دولت روسیه جانب عراق را نخواهد گرفت دوم اینکه دولت روسیه می‌داند که عراق با آمریکا بر ضد ایران تفاهم و همکاری و مواضعه دارد. و این که مرزهای غربی ما به این ترتیب نامطمئن است.



## امام جمعه خوزستان گزارشی از وضعیت خوزستان نوشته است

بعد امام جمعه خوزستان مطالبی را گفت که به صورت گزارشی نوشته است راجع به صنعت نفت و این که مانع استخراج نفت ما در مرز می‌شوند. و باید ما با قوت و قدرت در مقابل آن عمل بکنیم و خود چاههای نفت و دستگاه نفت ما و ۶۵ هزار پرسنل باید مورد مراقبت خیلی بیشتری قرار بگیرند و اداره آن باید که اداره درستی باشد. بعد گفتند که انجمن اسلامی شرکت نفت را چون ضدانقلاب در آن رخنه کرده بود منحل نموده‌اند و به تائید دادستانی هم رسیده است و من بسیار از این که يك روحانی با این صراحت صحبت کرد لذت بردم به خصوص این که نام و عنوان انجمن اسلامی موجب فریب وی نشده و این فریب زمانش باید سرآمده باشد و از این به بعد، نام و عنوان نباید ما را بفریبد و مسلمانهای واقعی، دلسوز و علاقمند به پیشرفت کشورشان و به اجرا درآمدن اسلام طرف شور و گفتگو و مشارکت در اداره امور قرار بگیرند نه کسانی که تحت این عناوین می‌خواهند همه چیز را بخوابانند.

بعد، نوشته است وضع دانشگاه جندی شاپور هم از لحاظ سیاسی و هم مالی رقت بار است و این که بخشی از انفجاراتی که واقع می‌شود، از لحاظ احکام صادره ناسنجیده، بی مطالعه و بدون جمع شدن اسباب و علل صدور حکم بوده و اینها در خانواده‌های آنها حس انتقام برمی‌انگیزد و آنها را به انتقام جویی تحریک می‌کند. باید که دادگاهها مورد يك رسیدگی جدی قرار بگیرند و احکامی که صادر می‌کنند قطعاً بر موازین شرعی منطبق باشد و وضع شرکتها در جنوب به ویژه در خوزستان از مسایل مهم کشور است. کلی از اموال (به قول ایشان) مصادره شده و معطل مانده. بعد، مسئله کارخانه تصفیه شکر اهواز است که از موقعیت مهمی برخوردار است و این کارخانه احتیاج به شکر خام دارد ولی آنرا در اختیار ندارد و در مناطق عشایری اظهار آمادگی کرده که بتواند در آنجا عمل کند.

بعد از این گفتگوها و این که ۵۰۰ نفر از مسافران را ضدانقلاب در آذربایجان غربی با متوقف کردن اتوبوسها به گروگان بردند و مردم میاندوآب تهدید کردند که اگر آنها را آزاد نکنند خودشان با چوب و چماق می‌روند

برای آزاد کردن آنها بجنگند که قرار شد با سرعت و قاطعیت عمل بشود و بالاخره قرار شد که قسمت سوم یعنی تهیه طرح عملیات در همه مناطق صبح شنبه در يك جلسه نظامی مورد بررسی دقیق قرار بگیرد و برنامه کار تهیه بشود.

## اسناد یکی از دادگاهها را خواندم؛ در چند دقیقه حکم صادر می‌کنند

از آنجا به منزل آمدم و اسناد یکی از دادگاهها را که مثل طبابت بوعلی سینا بود، دیدیم... می‌گویند بوعلی سینا صبحها که می‌رفت به يك حمام که دارای آب معدنی بود. سر راه، مریضها صف می‌کشیدند و بوعلی مریضها را نگاه می‌کرد و از آنها سان می‌دید و می‌رفت به حمام، در مراجعت برای آنها نسخه می‌نوشت و کسی هم نسخه را می‌داد به مریضهایی که در صف بودند و آنها هم می‌رفتند نسخه را عمل می‌کردند و خوب می‌شدند. حالا هم محاکمه صفی است. اشخاص را به صف می‌کنند، ورقه‌های نوشته شده هم از پیش آماده است، فقط جای مدت محکومیت خالی است و می‌آیند جلوی میز حاکم و حاکم هم حکم محکومیت را حالا به چه طریقی ارزیابی می‌کند و در چند دقیقه خدا داند. و بعد حکم را در دست محکوم می‌نهد. این امور، اموری نیست که در این جمهوری، انسان بتواند در مقابل آن سکوت کند و اینها را نادیده بگیرد. ما باید با سرعت و قاطعیت عمل کنیم و از ابتدا هم ما گفته بودیم که کار غلط را همیشه با بدتر شروع می‌کنند و بعد نوبت به مستضعف‌ترین مردم می‌رسد. اگر از ابتدا مراقبت کنیم محاکمه فاسدهای بزرگ، شرعی و اسلامی باشد وقتی نوبت به مستضعفین رسید نیز همین طور خواهد شد. و در نتیجه حقوق آنها از بین نخواهد رفت به هر حال تا دیروقت هم به رسیدگی این امور مشغول بودیم. بعد هم ساعت ۱۲/۳۰ شب دکتر تقی‌زاده و دو نفر دیگر آمدند و درباره امور دانشگاهها تا ساعت دو صحبت کردند و امشب هم بدین ترتیب پایان رسید.

کارنامه پنجشنبه ۶ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۵۰



### گزارشی درباره بلوچستان خواندم

صبح گزارشی درباره بلوچستان خواندم مسئله بلوچستان در آغاز کار یعنی در روزها و ماههای اول بعد از انقلاب مسئله آرامش و امنیت در آنجا بود. کسانی خود را بلوچستان شناس می شناساندند و این طور که در این گزارش خواندم، رفتند و ساخت اجتماعی آن سامان را با پول و اسلحه و حمایت دولت تثبیت کردند و اکنون معرفهای آن ساخت، یعنی سران بلوچ زمزمه مخالفت و ناسازگاری می کنند. تنها بلوچستان نیست در بسیاری از نقاط دیگر ایران نیز این سیاست به کار رفت. نظام اجتماعی ما طوریست که در گذشته هیچ وقت نمی گذاشتند دولت بفهمد که با او مخالفند. مخالفان را يك جوری سربه نیست می کردند.

ما بیش از حد می گذاریم مخالف نیرومند بشود و در برابر ما بایستد و عجیب این جاست که آن وقت که وقتش بود و توده مردم با امید و میل و رغبت

و همه وجود و عقیده به انقلاب گرویده بودند، رها شدند. نتیجه به همان ساختمان اجتماعی که داشتند پناه بردند.

اینک همان آدمها که آن اشتباهات را کردند، می‌خواهند نقش قهرمان خان شکنی را پیدا کنند؛ غافل از آن که کاری که آن روز شدنی بود امروز به همان روش شدنی نیست، روشی دیگر باید. البته دشمن هم از این مقوله استفاده می‌کند. گفتند که مطبوعات مهم اروپایی نوشته‌اند آمریکا سیاست خود را در ایران عوض کرده و حالا بنا را بر متلاشی کردن وضع از درون گذاشته است. به هر حال این گزارش مفصل را خواندم و بعد با نویسنده گزارش مدتی دراز صحبت کردم و مسایلی را که باید روشن گردد، از او خواستم. امیدوارم که بتوانیم به موقع به داد مردم برسیم و این هم نمونه دیگری است از همان نمونه‌ها که پیش از این برشمردم، یعنی تثبیت نظام از راه دوستی و از راه دشمنی بی برنامه و بی حساب و ما راهی دراز در پیش داریم که باید آن را طی کنیم تا نظام اجتماعی ایران دگرگون شود. حرفها و نقلهای بسیاری در آن گزارش جالب بود که شاید در فرصت مناسب برای اطلاع مردم منتشر گردد. بعد، نمایندگان کارکنان بلاتکلیف خبرگزاری پارس آمدند و موارد بسیاری را عنوان کردند و قرار شد که من مسئول آنجا را بخوادم و درباره این موارد از او بپرسم.

### بعد نوبت به مصاحبه‌ها رسید

بعد نوبت به مصاحبه‌ها رسید. کاووس قانع بصیری که خود روزنامه می‌نویسد و به خویشان و نزدیکان خود می‌دهد پیش من آمد. چند سؤال کرد: جواب گرفت و رفت امیدوارم که کودکان ما با همان روحیه کنجکاو و مبتکر بار بیایند تا نسل جدید نسلی دیگر بشود. نسل سازندگی و ابتکار واقعی. بعد به سؤال روزنامه انقلاب اسلامی جواب دادم درباره امیدها به حال و آینده ایران و بعد مصاحبه با خبرنگاران خارجی داشتم که چند خبرنگار خارجی پی‌درپی آمدند و مصاحبه کردند چند ژاپنی هم آمدند و چند سؤال درباره وضع اقتصادی کردند.

## چند ژاپنی هم آمدند، می خواهند بدانند آن نظریه‌ای که نه سرمایه داری است و نه مارکسیستی، چیست؟

و این بار اول نیست، چندمین بار است که این گونه کسان می‌آیند و می‌خواهند بدانند، آن نظریه‌ای که نه سرمایه داری است و نه مارکسیستی چیست. و من اختصاصات و مبانی اقتصاد اسلامی را تشریح کردم.

### به جلسه هیأت وزیران رفتم

بعد، چند تن از دانشجویان دانشگاه آمده بودند و می‌پرسیدند که تکلیف دانشگاه و دانشجو چه می‌شود. از قول شخصی بسیاری حرفها، سؤالها، نقل قولها و بیمها عنوان کردند. بعد به جلسه هیئت وزیران رفتم،

### استاندار کردستان هم آمد و چند مسئله داشت طرح کرد

استاندار کردستان هم آمد و چند مسئله داشت طرح کرد و ظاهراً وزیران تعهد کردند که انجام بدهند. مسئله‌ای هم راجع به رادیو سنندج داشت که رادیو در سنندج هم شنیده نمی‌شود و تلویزیون در مریوان تصویر ندارد. بعد از جلسه وزیران یکی دو ساعتی را در جمع خانوادگی گذراندم به گفت و شنودها و البته جمع واسع و بزرگی بود و هرکس شنیده‌ها و دیده‌های خود را برای من گفت که خود می‌گوید چه اسباب و چه دلایلی و نارساییهایی در کشور وجود دارند و تأثیرات این نارساییها چگونه است. به دقت به مطالبی که هر يك از این‌ها می‌گفتند گوش می‌دادم تا محیطهای مختلف اجتماعی را شناسایی کنم و این شناسایی باید به ما امکان بدهد رفتارها و روشها و کارهایمان را تصحیح بکنیم. بعد به منزل آمدم.

کارنامه جمعه ۷ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ شهریورماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۵۰

## یکی از روحانیان آذربایجان آمده بود و شکایت داشت

امروز صبح یکی از روحانیان آذربایجان آمده بود و از رفتار نادرستی که با او شده بود شکایت داشت، من اسم و رسم او را نمی‌گویم اما از بیان و حرفهایی که زد همان حقیقت را به ذهن من آورد که روشهای غلط، نخست با آدمهای بد به کار می‌رود ولی بعد که این روشها حاکم شدند با همه به کار خواهد رفت و بازگشت به ضدانقلاب نیز همین است. من باید بگویم که شب انسان وقتی دیروقت می‌خواهد بخوابد، تازه بیاد مسئولیت‌ها می‌افتد. مسئولیت کسانی که بی‌تقصیر گرفتار می‌شوند، کسانی که بی‌تقصیر احتمالاً مورد کمال بدرفتاری قرار می‌گیرند، بی‌تقصیر محکوم می‌شوند و من امیدوارم که از میدان بدر نروم و با استقامت عمل کنم.

روزی برسد که مردم ما منزلت و امنیت قضایی واقعی را به دست بیاورند. آن روحانی، بعد از مقداری که از خدمات خود نقل کرد از سازندگی و کارهایی که کرده بود به گریه درآمد، که من در دوران رژیم سابق مبارزه‌ها کرده بودم و به پای میز محاکمه آنها رفته بودم و اینک با من این طور رفتار می‌شود. امیدوارم بتوانیم به درد او برسیم. درد او و بسیاری چون او. بعد از رفتن او برای مطالعه گزارشها آمدم، گزارشهای نظامی، راجع به وضع امنیت کشور در نقاط مختلف و نقشه‌هایی که تهیه شده بود. بعد سه یادداشت فرستادم برای امام و فرزند امام. یکی از یادداشتها در باره همین مسئله امنیت کشور بود و یکی دیگر درباره بی‌عدالتی‌ها در رسیدگی به جرایم بود و بی‌تقصیر گرفتن‌ها و غیره و سومی راجع به دولت. بعد با رئیس ستاد تماس گرفتم و خواستم که ساعت ۳ بعدازظهر به دیدن من بیاید. او ساعت ۳ بعدازظهر با افسری آمد داستان آن افسر را به موقعی دیگر می‌گذارم. بعد راجع به اطلاعات رسیده گفتگو شد و فردا صبح شنبه دنباله این گفتگو را خواهیم گرفت. بعد از آن یکی از نمایندگان مجلس پیش من آمد و مدتی راجع به مسایل روز صحبت کرد. بعد، نوبری رئیس بانک مرکزی آمد برای کارها و مسایلی که باید حل و فصل شود. بعد، سرهنگ شیرازی آمد درباره مسایل غرب و اوضاع امنیتی غرب کشور که روز شنبه ساعت ۹ صبح جلسه شود. بعد در همین احوال فرزند

امام تلفن زد و با او مفصل صحبت کردم و احتمالاً شنبه به نزد امام خواهم رفت، بعد، ساعت ۹/۳۰ شب بود که به نزد مادرم رفتم در آنجا کارمندی از وزارت کشاورزی آمد و شرح داد که چگونه بازخرید می‌کنند و مدعی بود که رویه‌ای سخت به کار می‌برند؛

## علت عصیانهای مردم ایران در طول تاریخشان، فقدان منزلت انسانی، فقدان حقوق

در اینجا باید این مسئله را عنوان بکنم با این که چندبار هم عنوان کرده‌ام ولی باز می‌گویم که آنچه موجب شد که مردم با آن یکپارچگی بر ضد رژیم شاه مقاومت کنند و آن استقامت شگفت را به خرج بدهند، از جمله یکی از عوامل و شاید عامل بسیار بزرگ نیز این بود که مردم ما در رژیم پیشین و در استبداد شاهی منزلت نداشتند. کسی که شناخت علمی از تاریخ داشته باشد می‌داند که یکی از اسباب بزرگ قیامها و شورشها و عصیانهای مردم ایران در طول تاریخشان فقدان منزلت انسانی، فقدان حقوق و حمایتهای قانونی بوده است.

هر بار مردم ما انقلاب کردند امیدوار بودند که پس از پیروزی انقلاب این حقوق و این حمایتها برقرار شود. اگر اینها برقرار نشود و مردم ببینند که هنوز همانند دوران پیشین منزلتها وجود ندارد ناگزیر چه بخواهیم، چه نخواهیم از ما سر می‌خورند و به ما پشت می‌کنند. از آنچه که در مجلس گذشت درباره قانون پاکسازی می‌توان نتیجه گرفت که مسئله ثبات منزلتها هم چنان از جمله مهمترین مسایل کشور است که مراجع به امام نوشته‌اند و پاسخی که امام داده‌اند کاملاً پیداست که تا کجا ترس و بیم که از تزلزل کامل در منزلتها، دارند می‌تواند به یک ترس بزرگ عمومی تبدیل می‌شود.

مجازات در اسلام برای انتقام نیست، برای تنبیه و تنبه است در همین شب برادر من حاضر بود و گفت شما باید راجع به این محاکمه‌ها و اعدامها موضع بگیرید به پای شما خواهند نوشت، ولو شما هیچ اطلاع و دخالتی نداشته باشید. بدیهی است که من همواره گفته‌ام و حالا نیز می‌گویم،

هیچ مخالف قاطعیت انقلابی نیستم، مجرم مجازات می‌خواهد اما اثبات جرم باید به روشی انجام بگیرد که برای جامعه تردیدی در مجرم بودن کسی که مجازات می‌شود باقی نماند.

مجازات در اسلام برای انتقام نیست، برای تنبیه و تنبه است، برای سالم شدن جامعه است. مجازات که جامعه را ناسالم‌تر کند، احساس بی‌ثباتی و عدم اطمینان را تشدید کند، مجازاتی است که قطعاً با ضوابط مکتب ناسازگار و حتماً به زیان استقرار اسلام در ایران است.

من این مطالب را با صراحت به دفعات گفته‌ام و اکنون نیز می‌گویم و حتماً باید دستگاه قضایی ما به صورتی درآید که احکام آن در جامعه ما آرامش و ثبات و میل به خودداری از جرم و جنایت پدیدآورد.

از آنجا به منزل آمدم و فکر کردم که بد نیست مقداری تاریخ مطالعه کنم. دیروقت ساعت ۱/۳۰ نیمه شب است و من چند داستان درباره قائم مقام و تنهایی او خواندم و در آخر این جمله به نظر رسید که بسیار عبرت‌آموز است: «امید من این است که اجل من نزدیک باشد چرا که هرقدر خوش به من بگذرد آن اقتداری که پیش از این در بروبحر عالم داشتم ممکن نخواهد شد و هرقدر به عزت باشم با ایام سابق که موازنه کنی، ذلت خواهد بود. مرگ به از ذلت است. هرگاه نمردم و ماندم، آرزوی خودم این است که در عتبات عالیات ان‌شاءالله تعالی بمانم و بعد از ۵۶ سال در فکر آخرت باشم». نویسنده این طور کتاب خود را به پایان برده بود. قائم مقام راست می‌گفت، دنیای او تمام شد و خود او تمام شد و گرفتاریهایش هم تمام شد، اما گمان من اینست که گرفتاریهایش تمام نشد بلکه برای نسلهای بعد ماند و آن گرفتاریها به صورت رژیم پهلوی درآمد و ملت ما انقلاب کرد و اینک ما با آن گرفتاریها روبرو هستیم. ان‌شاءالله اینک که خدا اجل را از ما برگرداند از او توفیق می‌خواهیم که ما را در از بین بردن آن گرفتاریها موفق بدارد. ان‌شاءالله.

کارنامه یکشنبه ۹ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار یکشنبه ۲۳ شهریور ماه ۱۳۵۹



## صبح معاونان وزارت بهداشتی آمدند

صبح معاونان وزارت بهداشتی آمدند و مسایل گوناگونی مطرح کردند؛ من هم مسئله‌ای داشتم که با آنها در میان گذاشتم. اول اینکه وضع بیمارستانها خوب نیست، دارو، طبیب و امور دیگر درست نیست و مردم ناراحت هستند. آنها يك مقدار مشکل را به گردن ممیزهای وزارت دارایی انداختند و این که نمی‌توانند به اندازه کافی دستمزد پرداخت کنند به اطبا و پرستاران و تنظیم مواد دارویی نتیجه این است که این اختلالات و مشکلات به وجود آمده.

بعد مسئله‌ای طرح شد درباره این که رادیو تلویزیون برای این که ما بتوانیم آموزش به مردم بدهیم درست همکاری نمی‌کنند. خصوصاً این مسئله در مورد ترك اعتیاد طرح شد و آنها غافلند از این که رادیو تلویزیون فعلاً برنامه‌اش تخریب است، تخریب سیاسی و هنوز ما به لحاظ جو موجود نتوانسته‌ایم رادیو تلویزیونی به وجود بیاوریم که پی ببرد يك انقلاب پیروز محتاج این همه جوسازی و تحریک نیست، بلکه محتاج برانگیختن میل به ابتکار، گذشت و ایثار است تا اگر طبیبان در هر کجا داریم به ایران بیایند، اندیشمند اگر داریم به ایران بیاید و ابداع و ابتکار بکنند، توده جوان ما در راه سازندگی بیفتد و مکتب، مکتب تخریب و ویران سازی انسان نیست. مکتب سازندگی انسان است.

## دکتر فخر ایراد داشت که آقای خلخالی کارش تعقیب فروشندگان و

### سازندگان و قاچاقچیان مواد مخدر است

اگر رادیو تلویزیون وقتی دارد، برای مبارزه با آن روشها و روحیه‌های تخریبی است. به هر حال امیدواریم که روزی، یا آنها که هستند عبرت بگیرند، به خود بیایند یا ما بتوانیم آنها را جانشین کنیم با کسانی که نقش سازندگی می‌خواهند داشته باشند و دکتر فخر ایراد داشت که آقای خلخالی کارش تعقیب فروشندگان و سازندگان و قاچاقچیان مواد مخدر است. اما در کار معالجه

معتادان نیز دخالت می‌کند و گفت که تریاک در اختیار او نمی‌گذارد که او قرص بسازد چون یکی دو خانم رفته‌اند و به او گفته‌اند که قرص لازم نیست بدون قرص اینها معالجه می‌شوند و او که خود طبیب است می‌گفت که برای معالجه قرص لازم است. او می‌خواست که تریاک در اختیار او قرار بگیرد برای ساختن قرص و من به خلخالی گفتم و قرار شد که تریاک در اختیار وی بگذارند تا او کارش را انجام دهد و اطبا هم بیایند تا من ببینم که واقعاً احتیاج هست یا نیست.

### تعمیر زندان گوهردشت و آماده کردن آن برای معتادان

بعد مسئله تعمیر زندان گوهردشت و آماده کردن آن برای معتادان که آنها بروند آنجا هم کار کنند، هم ترک اعتیاد کنند و به تدریج به جامعه برگردند. بعد تا آنجا که معاونان وزارت بهداشتی مشکل داشتند و در میان گذاشتند؛ آن مشکل حل شد و رفتند و امیدوارم که موانع در جاهایی که قرار شد رفع بشود، رفع شود و کمی وضع دوا و درمان مردم بهتر بشود.

### نمایندگان قائم شهر از مشکلات مردم گفتند

بعد، نمایندگان قائم شهر آمدند و درباره چند موضوع صحبت کردند: وضع کشاورزی، وضع آب، وضع کارگری، بیمه و درمان و درگیری که در آنجا شنبه هشت شهریور پیش آمده بود و یک نفر هم کشته شده صحبت کردند و این که برخوردها احتمال دارد که در آینده تشدید بشود و مسئله بیکاری که در آن شهر می‌گفتند خیلی زیاد است، ناامنی، در مورد کشت زمین و دادگاه انقلاب قائم شهر مشکلات زیادی دارد. بعد از رفتن آنها

### آقایان محمدی نماینده همدان و دو نماینده هم از شهرهای شیراز و گیلان آمده بودند

آقایان محمدی نماینده همدان، دو نماینده هم از شهرهای شیراز و گیلان آمده بودند و اینها چند مسئله را مطرح کردند. یکی مسئله کلاه سبزه‌های درون

منجیل و بوشهر و شمال. یکی مسئله بودجه عمرانی همدان بود که لازم است به روستاها داده شود. شکایتی که اینها نسبت به کمیته شیراز داشتند و این که این کمیته جذب در همان نظام سابق است و من همین مسئله را برای آنها گفتم که مسئله مهم آنچه که ما باید با تمام قوه مانع آن بشویم جذاب این نهادهای جدید دوران انقلاب است، در نظام اجتماعی پیش از این دوران. اگر این کار صورت بگیرد انقلابمان به ضدانقلاب تبدیل شده و نظام سابق ادامه یافته است.

### آقای یمینی نماینده من در استان زنجان آمد

بعد، آقای یمینی نماینده من در استان زنجان آمد و گفت: بعد از بازدید من از استان زنجان وضع بهتر نشده و بدتر شده. گفت: ده میلیون تومان برای تجدید ساختمان محله‌ای در قزوین تصویب شده بود هنوز نرسیده که این بسیار بسیار جای تعجب است و گفتم از وزیر مسئول و سازمان برنامه پرسند که چرا بدین ترتیب است؟ بعد این که دادگاه قزوین هم چنان دارای نیروی‌های مسلح است و مردم اعتصاب کرده‌اند بر ضد این دادگاه (البته قرار شد که این نیروهای مسلح جمع بشوند با کدام سپاه این نیرو را جمع بکنند) و این که شما وعده یک وام ۳۰ میلیون تومانی برای کشاورزی دادید، یاد نمی‌آید، ولی به هر حال اگر این وام ضرور است باید داده بشود و این که هیئت سه نفری فرستاده بودیم برای صنایع و معادن استان، پنجشنبه گزارش حاضر می‌شود و این که مسئول شهرک صنعتی غرب که قرار بود عوض بشود، هنوز عوض نشده است. رئیس آب هم قرار بود تغییر بکند، تغییر نکرده و بالاخره این که اگر مشکل روحانیت استان حل نشود هیچ کاری پیش نمی‌رود و تقاضا داشت که نمایندگان استان در مجلس دیداری با امام داشته باشند. مطالبی از لحاظ امنیت کارخانه سرب می‌گفت و ضعف ژاندارمری استان زنجان که بسیار چشمگیر است.

### سفیر فلسطین آمد

بعد سفیر فلسطین آمد درباره مطالبی که در خاورمیانه در جریان است به تفصیل صحبت کرد دو سه نکته‌اش قابل بازگو کردن است. در حال حاضر یکی این که می‌گفت آمریکا گفته است اگر اروپا بخواهد به خاورمیانه بیاید، دستش را قطع می‌کنیم یعنی آمریکاییها دست اروپاییها را قطع می‌کنند، اگر بخواهند به خاورمیانه بیایند. چرا روشن است به دلیل روشن این که امکاناتی که خاورمیانه به آنها احتیاج دارد آنچنان نیست که غیر ابرقدرتها نتوانند تأمین کنند. بنابراین آمدن اروپا به خاورمیانه به معنای استقلال خاورمیانه از نفوذ ابرقدرتها است و البته این ابرقدرتها دست اروپا را قطع می‌کنند و نمی‌گذارند بیاید مگر این که به عنوان عامل اجرای سیاست آنها بیاید. این است که ما همواره به این مسئله توجه داشته‌ایم و باید توجه داشته باشیم که دو نوع اروپا داریم و دو نوع رابطه می‌توانیم با اروپا برقرار کنیم: اروپا به عنوان عامل ابرقدرت امریکا اروپا مستقل از ابرقدرت و با این دومی است که ما می‌توانیم روابط داشته باشیم. البته او می‌گفت که بین آمریکا و روسیه نیز درباره نوعی تقسیم منافع برپایه تعادل قدرت میان این دو ابرقدرت در جریان است. او رفت و ساعت حدود ۹ شب بود و من به کارهای دیگر مشغول شدم.

### ساعت ۱۰ شب صحبت‌های آقای رجایی را در تلویزیون گوش کردم

۱۲ مورد از بیانات ایشان یا نتیجه بد فهمیدن بیان بوده است و یا تمام حقیقت نبود. من يك مورد را می‌گویم تا ببینیم بقیه را هم آنچه پیش آمده در گزارش دوشنبه خواهم گفت. آن يك مورد اینست که من به او نوشته بودم که نباید اخلاق و رویه ملوک را در پیش گرفت. اعزه را فرود آورد و اذله را برکشید. ایشان این طور فهمیدند که هرکه گمنام است، هرکه نام و نشان ندارد، سابقه وزارت ندارد، درجات بالا ندارد، این اذله است و هر که اینها را دارد اعزه و بزرگ است. من این طور نمی‌فهمم. می‌گویم آن اعزه در قرآن در بیان ما، آنها هستند که عالم‌ترند، که عادل‌ترند، که متقی‌ترند و پایه اعتقادشان آگاهی و دانش است. ملوک، این مردم را فرود می‌آورند، نمی‌گذارند اینها کار کنند. چنان که شاه سابق هم نمی‌گذاشت. برای این که اینها روی عقیده عمل می‌کنند و اطاعت کورکورانه نمی‌کنند. به عکس مردم سفله و پست یعنی آنها

که این صفات را ندارند، دانش ندارند، عادل‌تر نیستند. متقی‌تر نیستند مدبرتر نیستند اما مطیع‌تر هستند. ملوک اینها را می‌آورند به وزارت و مقامهای دیگر می‌گمارند. ما نباید این اخلاق را داشته باشیم. ما باید به دنبال اعتقادهای روشنتر برویم، آدمهای معتقد، مدبر، مدیر، عادل، متقی و آنها را بیاوریم و از آنها بخواهیم مسئولیت امور را بر عهده بگیرند. هیچ دینی به اندازه اسلام تأکید درباره ضرورت رهبری عالم‌ترها، دانشمندترها، عادل‌ترها و متقی‌ترها نکرده است. از نظر ما اعزه مردم با عزت اینها هستند، اینها هستند که به مال و منالشان، به موقعیتهایشان نمی‌نازند، بر پایه اعتقاد و دانش و عدل و تقوا عمل می‌کنند. و ما باید در پی این مردم باشیم والا برویم و کسانی را بیاوریم، وزیر بکنیم که اینها برای شان وزارت شان يك ناباوری است. يك خواب و رویایی است و هیچ با امکاناتی که دارند، با امکانات تجربی، با امکانات علمی، بضاعت علمی آنها سازگار نیست، وزیر بکنیم اینها البته ممکن است بی‌چون و چرا پیروی بکنند، اما قطعاً نمی‌توانند خوب اداره کنند. مراد من جستن و به کار گماردن این مردم بود. والا همه کس می‌داند که در يك نظام خرابی استعدادهاى بهتر، اعتقادهای بهتر پیش نمی‌آیند، جلو نمی‌آیند و خود را نمی‌نمایانند. اگر ما در جمهوری مان، پس از ۱۸ ماه استعدادهای بهتر و عقیده‌های بهتر، تقواها و عدل‌های بهتر، واپس زده شده باشند و نتوانند خود را نشان بدهند، این همان رویه ملوک است و این برای سرنوشت این انقلاب، تعیین کننده و سخت خطرناک است. امیدوارم این توضیحات برای ایشان و مردمی که آن بیانات را شنیده‌اند روشنگر باشد و در عصر انقلاب، ما به عنوان مکتب و مکتبی عمل کردن با این درکها عمل نکنیم. درك صحیح را ملاك و ضابطه حرف و عمل قرار بدهیم.

بعد با تنی چند از دوستان به بحث و گفتگو درباره مسایل و همین صحبتی که شنیده بودیم، مشغول شدیم و آن موارد را من گفتم. مواردی که در بیان ایشان یا همه حقیقت نبود، یا بد فهمیده شده بود و یکی از حاضران نوشت. ساعت ۱ بعد از نیمه شب، توضیح و نوشتن آن، تمام شد.

بنابراین با کسانی که در این روشها بوده‌اند، نمی‌توانم موافقت کنم و این موافقت را سازشکاری می‌دانم. به نظر من معنای مکتبی عمل کردن، همین

است که انسان بر اساس موازنه عدمی، رابطه با خدا عمل کند. یعنی اگر ناتوان بود هیچ، والا تا می‌تواند باید با کسانی که در آن روشهای تخریبی هستند، تفاهم نکند. و من خود را ناتوان نمی‌یابم که مخالفت خودم را بی‌اثر بینم. و گمان می‌کنم مردم این کشور که وحدت می‌خواهند و وحدت ضامن پیروزی انقلابشان است، رئیس‌جمهوری را می‌خواهند که مظهر همین وحدت باشد. این مظهر بودن ایجاب می‌کند عدم سازشش با گروههایی را که اساس کار را تخریب قرار داده‌اند. روشهایی که جملگی در قرآن نفی شده است. مثال می‌آورم: چطور می‌توانم با وزارت مسئول نوشته و روزنامه‌ای موافقت کنم که مرا در سابق مقایسه کرده است با ناصر که او هم شهر به شهر سفر می‌کرد و سخنرانی می‌کرد. بنابراین، من در خط ناصر هستم. در واقع، ناصر را می‌گویید تا مرا بگوید! چطور می‌توانم امضا کنم که او جزء هیئت دولت باشد. این روش، روشی تخریبی است. همه آنها که با اصرار می‌خواهند رئیس‌جمهور از مناطق مختلف کشور دیدن کند، می‌دانند که چقدر این دیدارها به محیط ایجاد تفاهم در جامعه ما کمک می‌رساند و چه تضمینی است در برابر توطئه‌های داخلی و خارجی که متوجه اساس موجودیت جمهوری اسلامی ماست. مردم ما می‌دانند که حمایتشان از رئیس‌جمهوری تا کجا ضامن ثبات کشور، ثبات نظام جمهوری و ضامن امنیت داخلی و خارجی کشور است. و به هر روی، نشستیم و راجع به ده یازده نفر از وزراء گفتم که مخالفتی ندارم. این که چقدر توانا به کار هستند و آیا بهترین کسان اند، مسئله دیگری است. مسئله فعلی ما این نیست، مسئله ما فعلاً این است که ما وزرایی نداشته باشیم که با آنها هر روز مجبور به مجادله باشیم و در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها یک در میان در مخالفت و ستیز با هم حرف نزنیم. ایران امروز این چنین وضعی را تحمل نمی‌کند.

مقداری هم راجع به مطالب شب پیش آقای رجایی صحبت شد و به ایشان یادآور شدم و وی این موارد را تصحیح کرد. بقیه ماند برای فردا.

کارنامه دو شنبه ۱۰ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار سه شنبه ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۵۴



### نامه‌ای نوشته‌م خطاب به هیأت تشخیص صلاحیت

صبح نامه‌ای نوشته‌م خطاب به هیئت تشخیص صلاحیتی که در مجلس تشکیل شده بود و قرار شده بود که یک نفر هم به آنها اضافه بشود و اینها مراقبت بکنند که خارج از تعهدها کاری انجام نگیرد. نامه تقریباً مفصلی است، دایره به اینکه هرکسی را باید به آنچه مدعی است آزمون.

بنابراین متصدیان این روزها را هم باید به آنچه مدعی هستند آزمون. مدعی اند، مکتبی اند، باید به مکتب آزمون. مدعی اند، راستگویند، صدیقند، در این صورت باید صداقت شان را آزمون. مدعی اند در خط امامند، باید ادعاشان را از این نظر آزمون. مدعی اند پیرو قانون اساسی اند، باید از این جهت اینها را

آزمود و شرح دادم که چگونه این آزمایش‌ها نتیجه‌ای که برای من حاصل کرده است نگرانی‌آور است.

این نکته را هم در پایان نامه یادآور شدم و امیدوارم روزی این نامه‌ها در يك مجموعه‌ای منتشر بشود، برای این که مردم بدانند رئیس جمهور آنها چرا چنین کرد و چرا چنان کرد.

(کتاب نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران در تاریخ خرداد

۱۳۸۵ انتشار یافته است <https://banisadr.org/ketab/nameh.pdf>)

روشی وجود دارد و احزاب چپ به خصوص احزاب لنینی - استالینی در آن مهارت دارند و آن اینست که خودشان را به عناوین مختلف در می‌آورند. سابق، حزب توده در پوشش جمعیت مبارزه با استعمار، خانه صلح، جوانان دمکرات، انجمن‌های ادبی، ورزشی و اتحادیه کارگری و دهها عنوان دیگر عمل می‌کرد.

بعد به اصطلاح امروز نهادها هر وقت می‌خواستند اهمیت بدهند به کارشان، نمایندگان این نهادها را جمع می‌کردند و به نام آنها مثلاً اعلامیه می‌دادند یا اتخاذ موضع می‌کردند. ما نباید این روشها را داشته باشیم، این‌ها با مکتب ما سازگار نیست. نمی‌شود که همه نهادها جمع بشوند و به افراد وابسته یا پیوسته، یکی دو دسته رأی بدهند که شما وزیر باشید و این‌ها مطالبی است که بعد در گفتگویی که امروز هم داشتیم و حالا بنوبه خود از آنها صحبت می‌کنیم و به نظر من یکی از قسمتهای بیانات آقای رجایی که این مسئله را عنوان می‌کرد که با انجمن‌ها صحبت کرده، عیناً همین است که گفتم.

## ۱۸۰۰ انجمن اسلامی از ریاست جمهوری بنی‌صدر حمایت کرد

۱۸۰۰ انجمن اسلامی از ریاست جمهوری من حمایت کرد و نمی‌دانم با چندتا از این انجمنها درباره تشکیل دولت صحبت شده است. بعد از نوشتن این نامه برای صحبت از امنیت و نقش شهربانی به سمینار شهربانی رفتم و در آنجا صحبتی مفصل کردم که نمی‌دانم پخش شده است یا نه، از آنجا به منزل آمدم، از مجلس به من تلفن کردند و دوتن از کسانی که نامه را خطاب به آنها



نوشته بودم از من خواستند که نامه هایی که به مجلس نوشته بودم در مجلس خوانده نشود. من استنکار داشتم و آنها اصرار داشتند. من گفتم عیب ندارد و اگر می‌خواهید، گفتگو بشود. بعد این مسئله در مجلس عنوان بشود، حرفی نیست ولی من موافق نیستم.

**بعد شنیدم که رئیس مجلس گفته است که من خواستم نامه‌ها در**

### **مجلس خوانده نشود**

بعد شنیدم که رئیس مجلس گفته است که من خواستم نامه‌ها در مجلس خوانده نشود. خوشبختانه آقای انواری توضیح داده‌است که نه ما از رئیس جمهور خواسته‌ایم که نامه‌ها خوانده نشود.

بعد از ظهر به سپاه رفتیم. در آنجا چهار پنج نوع و دسته سؤال طرح شده بود. من همیشه این حساسیت را داشته‌ام که جریان و حرکت به سازمان و نهاد تبدیل نشود و متولی، دستگاه تجاری و جوسازی و دروغ باز و امثالهم پیدا نکند. همین حساسیت موجب می‌شود که نسبت به این گونه امور لاقید نمانم.

**در سئوالها يك دسته‌اش این بود که با نهادهای انقلاب مخالفم**

در این سئوالها دسته‌ای مربوط به خان و حمایت از خان بود، يك دسته‌اش این بود که با نهادهای انقلاب مخالفم. يك دسته نیز مربوط بود به کردستان و غرب و سئوالهایی که درباره خانها بود، حتی یکیش هم راست نبود و دوسه نمونه را که یادمانده بازگو می‌کنم.

**دروغهایی در باره خسرو قشقایی و یک ژاپنی که به من نسبت داده**

### **اند**

می‌گفتند که شما و روزنامه شما گفته‌اید که خسروخان قشقایی مکتبی و ملی و در خط امام است. چنین بیانی، البته من نگفته بودم. گفتند: روزنامه شما بود. روز بعد روزنامه را خواستم که برایم بفرستند، معلوم شد نه روزنامه

هم گفته ما او را مکتبی نیافتیم. پس هست را نیست خوانده‌اند، حالا چرا، چیزی است که بعد به آن می‌پردازیم.

مطلب دیگری بود که یک ژاپنی را که خطایی کرده بوده، دفتر شما از نوشهر یا چالوس رها کرده است و برای او پاسپورت گرفته و روانه کرده، روز بعد پرسیدم معلوم شد که متأسفانه این هم صحیح نبوده است. یا این که رئیس کل ژاندارمری از قول شما یا خود شما گفتند: خود شما تلگرامی به ناصر خان کردید و حمایت از او کردید. بعد که معلوم شد این صحیح نیست، گفتند که رئیس ژاندارمری از قول شما کرده است و امروز که دارم این گزارش را ضبط می‌کنم، قرار است که فرمانده نیروی زمینی آن تلگراف را برای من بیاورد، ولی آن طور که پیش از این به من گفت، این سخن هم دروغ است. بعد وقتی که روشن شد این‌ها خلاف حقیقت بوده، پرسیدم چرا انسان استفاده کند از خلاف حقیقت برای ایجاد دوری و مخالفت؟ شرح دادم که هیچ دلیل دیگری لازم نیست وقتی گروهی تبلیغات خودشان را بر پایه دروغ می‌گذارند، روشن است که در پی ایجاد قدرتی هستند و می‌خواهند مانع این قدرت را از سر راه بردارند و این همان خطری است که رئیس جمهوری نسبت به آن حساسیت شدید دارد و وظیفه خود می‌داند که با تمام قدرت در برابر آن بایستد.

از سپاه به محل کار آمدم، آقای کریمی نماینده نوشهر آمده بود و راجع به نیازمندیهای حوزه انتخابیه خود، این امور را می‌خواست: آسفالت از علمده تا دوآب تا به چالوس، آب آشامیدنی علمده که یا باید دستگاه تصفیه بدهد و یا باید از چشمه‌ای در دوکیلومتری روستا بیاورند، کارخانه حریربافی چالوس بیکار افتاده است، باید فکری برای آن کرد که کار ایجاد بشود، آب نمک جوب کلاردشت بودجه دارد اما کار آن متوقف است. مقداری هم راجع به مسایل تشکیل دولت و غیر صحبت کرد و رفت.

**آقای رجایی و آقای هاشمی و چند تن از نمایندگان مجلس آمدند و درباره دولت صحبت شد**

بعد آقای رجایی و آقای هاشمی و چند تن از نمایندگان مجلس آمدند و تا يك بعد از نیمه شب درباره دولت صحبت شد. من گفتم نسبت به وزراء می توان بی نظر بود، یعنی نظر مخالف نداشت یا نظر مخالف داشت. ضابطه ام برای نظر مخالف نسبت به بعضی از وزراء این است که اگر عده ای روش های تخریبی را اساس کار قرار داده باشند و من وزارت آنها را تصویب بکنم، معنایش این است که به نسل امروز می گویم: در جمهوری اسلامی اصل این است که هر حزبی بیشتر ناسزا بگوید، هر که بیشتر تهمت بزند، هر که بیشتر جو مخالف درست بکند، هر که بیشتر اذهان را مشوش کند او احتمال به دولت رسیدنش بیشتر است.

و این نفی همه تفکر و عمل من است. این نفی معنوی است که بر اساس آن، مردم رأی داده اند. نفی معنویت انقلاب است. و به نظر من در واقع نفی خط امام است، خط امام یعنی همین که ما معنویت و اعتقاد به خدا و اخلاق ناشی از این اعتقاد را اساس کار بشناسیم. اگر چنین نشد، خط، خط ضد امام است.

کارنامه سه شنبه ۱۱ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار پنجشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۵۶



آقای رجایی و دوتن از روحانیون و ۴ تن از نامزدهای وزارت آمدند

## افراد باید معتقد به انقلاب مدیر و مدبر و فعال باشند

صبح تا ساعت ۱۱ به کارهای جاری پرداختم، از ساعت ۱۱ با آقای رجایی و دوتن از روحانیون و ۴ تن از نامزدهای وزارت تا ساعت ۲ تا ۳ بعدازظهر گفتگو شد. من در این گفتگوها تأکید داشتم بر اخلاق و می‌گفتم اخلاق یعنی عقیده. در عمل، مکتبی کسی است که اخلاق او معرف اعتقاد او و اینکه عمل او منطبق با اخلاق اسلامی باشد. بنابراین به کار بردن روشهای تخریبی و این که یک گروهی از راه این روشها بخواهند استعدادها را از بین ببرند دور از این اخلاق است. همه در این اصل با من موافق بودند و می‌گفتند زینده رئیس جمهوری نیست که تسلیم فشار روشهایی بشود که تمام نوشته‌ها و گفتارهایش در افشای آن روشها بوده است و در مبارزه با آن روشها بوده است. تأکید کردم که بیش از نوشته امام که مداخله ندارم، باید افراد معتقد به انقلاب مدیر و مدبر و فعال باشند. باز وجهی وجود داشت که اما حالا هیچ وجهی وجود ندارد. باید تا ممکن است لاقل آنهایی که از نظر من معرف یا مسئول روشهای تخریبی هستند در کار نیایند و من کسی نیستم که تسلیم ناسزا شوم یا روشهای دیگر تخریبی که به کسانی وعده بدهم که اگر بیشتر حمله کنند زودتر موقعیت پیدا خواهند کرد. گفتم که ما تحت حمله واقع شدیم. از ده تا حمله‌ای که به ما شده یکی را پاسخ گفتیم. خواهان تفاهم بودیم و هستیم. در لابلای آن حرفهای شما در جستجوی یک جمله‌ای هستیم که نوید تفاهم بدهد و این مطالب؛ گفتم: یک شروع داریم و یک بعد از شروع داریم. شروع هست که رابطه تضاد را به وجود می‌آورد بعد از شروع هم باید قطع کرد. یک طرف لاقل باید قطع کند تا طرف مقابل در روشهای تخریبی تنها بماند منتها آن طرف که رها می‌کند دست از افشاگری به معنای واقعی کلمه نباید بردارد و آن روشهای تخریبی را باید افشا کند. گفتم: این متنی که نوشته شده بود و با ده دروغ شروع کرده بود ولو آنها دروغ نبودند و راست بودند، وقتی در این موقعیتی که وزرا باید به تصویب رئیس جمهوری برسند چنین متنی منتشر می‌شود، معلوم است که مراد تحت فشار قرار دادن رئیس جمهوری است برای امضا کردن. و این همان کلام علی است که فرمود «کلمة حق یراد بها الباطل» اگر راست بود کلمه حقی بود که مراد از نوشتن آن باطل بود و در آغاز

حکومت جمهوری اسلامی نمی‌بایستی که رئیس‌جمهور را با این روشها تحت فشار گذاشت. یک رادیویی در خدمت این خط تخریبی قرار بگیرد و این نوشته را چندبار بازگو کند و حال این که بیان رئیس‌جمهوری یا اصلاً منتشر نمی‌شود و یا حداکثر یک بار. مخاطبان من گفتند نامه خطاب به رئیس‌جمهوری نبوده. البته من این را نپذیرفتم. گفتند: کار درستی نبوده اگرچه مطالبش بعضاً مورد قبول باشد؛ اما موافقت داشتند که این کار درست نبود.

## باید تا ممکن است لااقل آنهایی که از نظر من معرف یا مسئول روشهای تخریبی هستند در کار نیایند

بعد از رفتن آنها من به آقایان یزدی و انواری گفتم برای من دشوار است که اقتصاد نوشته باشم برپایه اخلاق و معنویت. کیش شخصیت نوشته باشم درباره اخلاق اسلامی، مادیت و معنویت و اصول و ضابطه‌های حکومت اسلامی نوشته باشم و برنامه حکومت و دولت خود را به عنوان رئیس‌جمهوری، معنویت قرار داده باشم و تسلیم کسانی بشوم که از نظر من این معنویت را بی‌قدر کرده‌اند. و بالاخره قرار شد که درباره دو سه تا از این نامزدها، تحقیقات تکمیلی انجام بدهم و اگر هم نظری نداشتم اعلام بکنم بعد به

## نقل و انتقالات نظامی در مرزهای ایران و عراق از سوی دولت عراق

به جلسه شورای امنیت ملی رفتم. در آنجا وضع امنیت کشور را بررسی کردیم. اطلاعات مختلفی از نقاط مختلف کشور رسیده بود، راجع به نقل و انتقالات نظامی در مرزهای ایران و عراق از سوی دولت عراق و تصمیماتی که لازم بود اتخاذ شد. از آنجا به سپاه پاسداران انقلاب رفتم. در آنجا عنوان شد که شما به عنوان رئیس‌جمهوری باید به سپاه اعتبار بدهید و از حیثیت سپاه دفاع بکنید. من در مورد مطالبی که درباره نهادهای انقلاب گفته‌ام به تفصیل صحبت کردم. یکی از آنها گویا از سپاه قم بود گفت: دولت بازرگان با نهادهای انقلاب مخالفت می‌کرد و امروز نیز همان وضع ادامه دارد. با این که

شما پیش از انتخاب ریاست جمهوری این روش را نداشتید و از شما انتظار می‌رفت که از نهادها حمایت بکنید، من در پاسخ گفتم که این تبلیغ است و مبتکران این تبلیغ هم شناخته شده و معلومند، این به جای خود، آنها می‌خواهند نیروهای فعال انقلاب را به خیال خودشان نه تنها از رئیس جمهوری جدا کنند بلکه در مقابل او قرار دهند.

اما مسئله این است که چرا این تبلیغات نزد اشخاص و یا قشری مؤثر واقع می‌شود؟ چه زمینه‌ای وجود دارد که این تبلیغ مؤثر واقع می‌شود؟ خودم به این مسئله چنین پاسخ دادم: اگر شما کارهای مرا خوانده باشید از جمله اگر اصول راهنمای حکومت اسلامی را خوانده باشید، می‌فهمید که من با نهاد شدن حرکت مخالفم. من سالها پیش وقتی که هنوز به اروپا نرفته بودم متوجه این معنی شدم که اسلام از وقتی که از حرکت به نهاد تبدیل شد قوه انقلابی خود را از دست داد و همه هنر امام خمینی در این است که از نو اسلام نهاد شده را به اسلام حرکت تبدیل کرد. در آن وقت یعنی در سال ۴۰ من در این معنی مطلب نوشتم. وقتی به اروپا رفتم (این توضیحات را برای خواننده اضافه می‌کنم) با شریعتی در این مورد صحبت کردیم و هر دو موافق شدیم که تا وقتی نهاد را به حرکت بدل نکنیم، امیدی نیست و تمام عمر را در این تلاش شدیم که از نو اسلام را در ابعاد گوناگونش عرضه کنیم تا به عنوان نیروی محرکه نسل جوان يك دوران انقلابی را آغاز کنیم و بکوشیم که این دوران پایان نپذیرد. بنا بر این مسئله اینجاست که روز نخست در آن زمان که مخالفت با این نیروهای متحرك انقلابی می‌شد، بنا بر حفظ نظام موجود بود. اما در حال حاضر خطر جذب در نظام استبداد وجود دارد. نهاد شدن از حرکت افتادن است. به طور مثال همین سالنی که در آن ایستاده‌ایم این يك نهاد است، ساخت معینی دارد. اما ثابت است و هیچ تحرك ندارد و هیچ تغییری نمی‌کند مگر شما به آن این یا آن تغییر را بدهید. اگر حرکتیایی که در اشکال و محتوای گوناگون مثل جهاد سازندگی، کمیته‌ها و سپاه نهاد بشوند یعنی ساختی پیدا کرده و جایی در نظام اجتماعی پیداکنند، دیگر نیروی انقلابی نیستند. بخشی از نظام هستند و این معنی را برای آنها توضیح دادم که من در اصول راهنمای حکومت اسلامی و در کارهای دیگر گفته‌ام که نیروی مسلح سازمان یافته، نهاد شده چه بخواهیم و

چه نخواهیم، ستون فقرات نظامهای طبقاتی می‌شود. بنابراین بهترین طرح برای يك جامعه توحیدی این است که خود جامعه دفاع از خود را بر عهده بگیرد. به همین دلیل است که من به جد خواهان استقلال بسیج هستم. بیش از همه کوشش خواهم کرد که بسیج، واقعیت پیدا کند و تعلیمات نظامی عمومیت پیدا کند و دفاع از شهرها، کوچه‌ها، محله‌ها، روستاها سازمانهای خودجوش بیابند و نیاز جامعه به نیروهای مسلح سازمان یافته خارج از جامعه و حاکم بر آن تقلیل پیدا کند و این نیروها به صورت سازمان تعلیم دهنده درآیند و ضربه واردآوردند در خارج مرزها به دشمنانی که قصد داشته باشند جمهوری را به خطر افکنند. بر اساس این باور و این خط و ربط، با نهادها برخورد می‌کنم. کوشش من این است که نیروی جوان ایران نه تنها به نهاد تبدیل نشود، بلکه نهادها یعنی همان سازمان‌های مانده از دوران پیشین را نیز به حرکت درآوردند و به جریانهای سازنده ایران انقلابی اسلامی تبدیل کنند. و دوران نویی را در جهان به وجود آورند. ای کاش مانع‌ها برداشته می‌شد، پرده‌های سانسور دریده می‌شد و نسل امروز ایران به عمق بینش و روش اسلامی ما پی می‌برد و این گرفتاریهای پیش پا افتاده برطرف می‌شد و ما می‌توانستیم بال و پر درآوریم و در افق انقلاب و افق دید بشر جلوه‌های انقلابی پدید آوریم و به پرواز درآییم، و در سراسر جهان بشیر انقلاب باشیم.

بنابراین، توضیحات مفصلی هم درباره بودجه جهاد که گفتند بودجه جهاد قطع شده، دادم، گفتم اولاً بودجه را رئیس جمهوری تهیه نمی‌کند، بودجه را بحث می‌کنند و بعد از تصویب می‌آورند رئیس جمهور امضاء می‌کند. با این حال بودجه جهاد ۱/۵ برابر شده، پس آنچه در توان ما بود کرده‌ایم، آن هم در سالی که به لحاظ محاصره اقتصادی وضع بودجه ما غم‌انگیز است و همین امروز گزارش سازمان برنامه که برای من تهیه شده است، درباره وضع درآمد و هزینه اقتصاد کشور نشان می‌دهد که وضع خطیر است. چرا به جای این که از ما بپرسید وضع چگونه است و چه کمکی در این وضع سخت می‌توانید به ما بکنید می‌آید و بدون اطلاع از واقعیتها این طور برای حمله بهانه می‌تراشید؟ و به آن گروهی که می‌خواهد با تضعیف موقع ریاست جمهوری بنیاد این رژیم را سست بکند، میدان می‌دهید؟

و چند سند را هم که در همان روز درباره حرف‌های دیروز در زمینه حمایت از خان را به من داده بودند، در آنجا ارائه دادم که معلوم می‌کرد همه آن‌ها دروغ است. پرسیدم آیا کسی دروغ را قرینه‌اً الا الله می‌گوید؟ چرا باید برپایه دروغ کسی را متهم کرد؟ و آن کس هم رئیس جمهوری است که باید معرف ایران اسلامی باشد. بر همه شماسست که نگذارید با تبلیغات دروغ و سوء، این مقام، از آغاز پست و لکه دار بشود.

در مقام ریاست جمهوری در برابر تمایلات قدرت طلبانه ایستاده‌ام بعد گفتم علت این است که این تبلیغات نزد بعضی کسان مؤثر می‌افتد، همان چیزی است که ما در کیش شخصیت مطالعه کرده‌ایم؛ یعنی تمایل به قدرت و اعمال آن و این تمایل زیاده‌طلبی به وجود می‌آورد و زیاده طلب وقتی کسی را مقابل خودش ببیند طبیعی است که تحریک به مخالفت می‌شود. پس ناچار یا نصف حقیقت را می‌بینند و می‌گویند که بزرگترین دروغ‌ها است و یا یکسره جعل می‌کند و با دروغ می‌کوشد مانع را از سر راه بردارد. برای من هیچ چیز زیباتر از این نیست که در مقام ریاست جمهوری در برابر تمایلات قدرت طلبانه ایستاده‌ام. این آن چیزی است که نسل انقلابی، آن نیروی انقلابی واقعی آن سپاهی که در سنگر می‌جنگد نه آن که دفتر و دستک دارد و دیوان سالارها که سالاری می‌کنند، آنها که می‌جنگند آنها که برای عقیده شان و برای آن که نسل امروز و فردا با اسلام آزاد و سربلند و مستقل زندگی کند می‌جنگند، آنها با تمام وجود مرا دوست می‌دارند و من نیز آنها را دوست می‌دارم همه عمر به وجود آنان فخر می‌کنم و آنها می‌دانند. که من آنها را تضعیف نمی‌کنم، بلکه به عکس آن‌ها را تقویت می‌کنم.

بله آنهایی را تضعیف می‌کنم که می‌خواهند این فداکاری را وسیله رسیدن به قدرت قرار دهند. تا بتوانم این گونه اشخاص را تضعیف می‌کنم. این فخری است برای نخستین ریاست جمهوری، جمهوری اسلامی ایران که به استواری بنیانگذاران اسلام پیش می‌رود و نه تنها خود مایل نیست که به یک قدرت خودکامه تبدیل شود، بلکه از هر خودکامگی تا می‌تواند جلوگیری می‌کند.



پس این امر زمینه قبول تبلیغ است، امری که اساس کیش شخصیت را تشکیل می‌دهد و به گمان من قرآن برای از بین بردن این روحیه و این زمینه در انسان است که روش تعالی، روش آزادی انسان شده است. من باید بگویم که حالا که کارنامه این روز را می‌گویم توضیحاتی را هم اضافه کردم تا تو خواننده عزیز بهتر دید من و فکر من را بدانی و بشناسی.

### ما از خود می‌پرسیم چرا به اطلاعات سپاه اعتماد نمی‌شود؟

بعد، محیط تفاهم آمیزتر شد. یکی از افراد سپاه گفت که ما مایلیم که شما به ما بیشتر اعتماد بکنید. ما از خود می‌پرسیم چرا به اطلاعات سپاه اعتماد نمی‌شود؟ من به این سؤال به تفصیل پاسخ گفتم و حالا آنچه را که در آنجا گفتم مطالبی دارد که فعلاً جایز نیست انتشار پیدا کند. اما این مقدار گفتم که بیش از آنچه اطلاعات ارزش دارد، علامتهای همراه اطلاعات ارزش دارد و آن روشهایی که برای تهیه آنها به کار می‌رود ارزش دارند. من ترجیح می‌دهم اطلاعات به دست نیاوریم، اما برای آوردن آنها روشهایی که با اسلام سازگار نیست به کار نبریم. بنابراین نه به اطلاعات است که اعتماد می‌شود یا نمی‌شود، انتقاد به روشها است.

در پایان این گفتگوها گمان می‌کنم برای آنهایی که اهل انصاف بودند و امیدوارم که اکثریت قاطع بودند، مطالب روشن شد و امیدوارم که خواننده‌های این یادداشت اگر سپاهی یا سربازان جهاد و فعالیت‌های دیگر هستند بدانند که این تبلیغها، تبلیغات دشمن است و هیچ هدفی را جز این دنبال نمی‌کند که با سرگرم کردن نسل امروز به امور کاملاً فرعی ارکان نظام پیشین را استوار کنند و حفظ کنند. و من مایلیم از این موارد آسوده و فارغ‌بال باشم، صحیح‌تر بگویم به نظر من ترجیح ما این است که این و آن خان را دنبال نکنیم و تغییر روابطی را که خان می‌تراشد دنبال کنیم چرا که کار اول بی‌نتیجه است. در همه جوامع بی‌نتیجه از آب درآمده و اتفاقاً باعث استواری نظام پیشین شده است. از جمله این گونه روشها موجب تمرکز قوا می‌شود و قوه متمرکز پس از این که هدفهای خود را زد، به دستگاه حاکم تبدیل می‌شود و خواهی نخواهی نمایندگان قدرت خویش را در اینجا و آنجا می‌گمارد. و اینها خانهای جدید می‌شوند اما اگر ما

به تغییر رابطه‌ها پردازیم و اساس روابط اجتماعی را دگرگون کنیم خان خودبخود محل اجتماعی را از دست می‌دهد و از بین می‌رود و گفتم که در آغاز انقلاب يك روش کاملاً مخالف با این بیان به کار رفت. خانها با دادن اسلحه و پول حمایت شدند، تثبیت شدند و اینک که ما می‌خواهیم بر روشهای اصولی و اساسی دگرگونیهای بنیادی به وجود بیاوریم، توجه به آنها به عنوان هدف، سودی جز این ندارد که ما را از کار اساسی باز می‌دارد.

به نظر من ما در تغییرات اساسی روابط اجتماعی و اقتصادی بسیار تأخیر کردیم يك تغییراتی را به وجود آوردیم اما تغییرات مهمتری را باید به وجود بیاوریم و باید ذهن ما از این جزئیات آزاد باشد تا بتوانیم به آن کارهای اساسی پردازیم. بعد اتفاقاً یکی از فرماندهان سپاه در یکی از شهرهای فارس گفت که بله من برنامه شما را قبول می‌کنم. مبارزه با نظام خانی هست ولی دیر به نتیجه می‌رسد باید در کوتاه مدت سرکوب کرد، جای شکرش باقی است که حداقل قبول شد که مخالف خان و نظام خان پرور هستم و برنامه هم برای این کار دارم به گمان من بدون اجرای يك برنامه برای ایجاد تغییرات اساسی و تغییر روابط قدیم روش سرکوب به حذف یا حتی فراهم آمدن زمینه حذف نظامی که خان محصول آنست نخواهد انجامید. آیا کسانی که مانع اجرای آن برنامه شوند باید حذف شوند یا به عکس اصل برنامه را باید قربانی کنیم؟

### گفتگو با اعضای سابق شورای انقلاب در باره کابینه:

بعد به منزل آمدم، سه شنبه شب بود. اعضای سابق شورای انقلاب که دیگر عمر آن پایان پذیرفته آمدند. چند تن از آنها نیامده بودند. درباره مسائل مختلف گفتگو کردیم یکی از آن مسایل ترکیب کابینه و اظهار نظر نسبت به این وزیران بود. و من توضیحاتی درباره روش کارم به آنها دادم. گفتم که يك وقتی هست که انسان دولتی را تشکیل می‌دهد کاملاً موافق وهماهنگ با خود با برنامه‌های خود و يك وقت هست متناسب با شرایط موجود دولتی را می‌پذیرد که امور کشور معطل و تعطیل نماند و احتمالاً اگر آزمایش دیگری ممکن است، به نتیجه بیانجامد. البته در حدودی که نتایج آزمایش از حد کنترل و مهار بیرون نرود. و خرابی به بار نیاورد.

و با وضعی که فعلاً داریم، حالت دوم فعلاً صادق است، گفتگو در این زمینه با این آقایان هم تا یک بعد از نیمه شب به طول انجامید و آن روز هم بدین ترتیب به پایان رسید.

کارنامه چهارشنبه ۱۲ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۵۷

## سفیر آلمان، مدرسه آلمانی، مسئله کمپلکس فولاد اهواز و مسئله گروگانها

صبح ساعت هشت سفیر آلمان آمد و چند مسئله داشت. یکی بستن مدرسه آلمانی؛ می‌گفت قرار بود که یک مدرسه کاملاً خالص آلمانی باز کنیم و باید اجازه‌اش را زودتر به ما بدهند تا سال تحصیلی را بتوانیم زودتر شروع کنیم. بعد مسئله کمپلکس فولاد اهواز را مطرح کرد و گفت یک مقام ایرانی که بتواند با یک نماینده آلمانی صحبت بکند و کار تکمیل کارخانه را زودتر پیش ببرد، معین کنیم و بالاخره مسئله کارخانه دارویی، که باید حل شود و دست آخر نیز مسئله گروگانها را طرح کرد و متنی را که آمریکاییها به او داده بودند به من داد، که آماده‌اند شرایطی را بپذیرند و گفتگو چه از طریق رسمی و چه از طریق غیر رسمی را خواهانند. من گفتم باید صبر کنند تا تصمیم مجلس مشخص بشود.

### رفتن به اهواز برای اطلاع از وضعیت نیروهای مسلح و ...

بعد به اهواز رفتیم. در اهواز قصد ما اطلاع از وضعیت نیروهای مسلح در آنجا بود. چند ساعتی گزارشها را شنیدم، سئوالات طرح شده و جوابها را شنیدم و نتیجه گیریهای لازم را کردیم برای این که بتوانیم آمادگی رزمی نیروهایمان را در آنجا به حداکثر برسانیم. امیدوارم که نتیجه این سفر به

صورت تلاش برای ایجاد هماهنگی کامل و رفع نواقص و بالابردن روحیه نیروهای مسلح ما کاملاً ثمربخش بوده باشد. در آنجا درباره ضرورت هماهنگی در سراسر مرزهای غرب بحث کردیم و تصمیماتی نیز در این باره گرفتیم. البته در آنجا ایرادهایی هم بود که طرح شد و درباره آنها هم صحبت کردیم. البته قرار بود در اجتماع مسئولان استان شرکت کنیم که بحث و گفتگو در این زمینه‌ها طولانی شد و من در چند جمله گفتم که قرار بود من يك ماه در خوزستان بمانم ولی يك هفته ماندم، سه هفته دیگر را من باید برگردم، يك هفته را به سپاه و ارتش و ژاندارمری و شهربانی بپردازم و يك هفته را به صنعت نفت و صنایع دیگر بپردازم و يك هفته را نیز به مسایل اجتماعی مردم که البته در سفر بعدی مجال گفتگو بیشتر خواهد بود.

این سفرنامه آنجا بود و از آنجا به تهران برگشتیم، تهران و مسایل خود، همان مسایلی که هر روز گرفتار آنها هستیم وقتی انسان از تهران بیرون می‌رود مثل اینست که پنجره اتاق را باز می‌کند تا هوا خوب بشود و وقتی در خود تهران به میان مردم می‌رود مثل آنست که پنجره اتاق را باز می‌کنید تا هوا خوب بشود. در این روز گمان من اینست که مسئله قابل ذکر دیگری پیش نیامده تا من درباره آن بنویسم.

کارنامه پنجشنبه ۱۳ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۵۷

## استادان دانشگاه شیراز: می‌گویند عده‌ای می‌خواهند همه پستها را داشته باشند

صبح استادان مسلمان دانشگاه شیراز آمدند از روحیه مردم حرف می‌زدند که روز به روز تغییر می‌کند و همان حالت انقلابی دارد در مردم زنده می‌شود، راجع به این گروه کوچکی که بدون آن که توانایی کار را داشته باشد. می‌خواهد با پنجه انداختن بر همه پستهای کلیدی، حاکمیت بر همه نهادها کشور را در

قبضه آورد، دیگر بی تفاوت نیستند. من برای آنها مثال آوردم، مثال روباهی که از سوراخش بیرون آمد شتری را در جلوی سوراخ خود خوابیده یافت. میخواست او را به داخل سوراخ بکشد و او را بخورد و تلاشی کرد و نتوانست. دم خود را به دم شتر گره زد و شتر برخواست و او به دم شتر آویزان بود. گفتم اینها کاری که می کنند برانگیختن و بی تفاوت کردن است. برانگیختن قشرهایی از جامعه است که از هرج و مرج، ناامنی، خودکامگی، تعدد مراکز تصمیم گیری به تنگ می آیند و جامعه است که نسبت به وضع بی تفاوت می شود. آن وقت اینها در برابر آن، قشرهایی که توانایی حکومت دارند يك به هزار هم نیستند و ناگزیر سقوط می کنند و انقلاب هم سقوط می کند. مردم باید آگاهی و وجدان پیدا کنند به این خطر و رئیس جمهوری خودشان را یاری بکنند. لذا ایستادگی در برابر این خطر لازم است. من این مسائل را می دانم و در برابر مشکلات نیز ایستاده ام. آنها هم گفتند که ما آمده بودیم به شما روحیه بدهیم، اطمینان بدهیم که مردم دیگر بی تفاوت نیستند. آماده اند، عمل می کنند و نمی گویند حالا بگذارید انجام دهند تا بینیم چطور می شود؛ نه ایستاده اند تا به این وضعیت خاتمه داده شود. و حالا می بینیم که روحیه شما قویست و شما به ما روحیه می دهید. من به آنها گفتم که مهم و اساسی اینست که ما بدانیم تغییر انقلابی در جامعه چیست و در همان جهت عمل کنیم که آن تغییر واقعی را به وجود بیاوریم.

### گفتگو با مسئولان بانکها

بعد درباره کار بانکها گزارشی به من رسید و با مسئولان بانک صحبت کردم. این طور که به من گفتند کار ادغام بانکها خوب پیشرفته و از تجربه کشورهای دیگر موفق تر بوده. من درباره وضع اعتبارات صحبت کردم خصوصاً درباره صنایع کوچک که آیا شما آن موانع را که وجود داشت برای کمک به این صنایع از بین برده اید یا نه و آیا باز اینها باید وثیقه های سنگین بسپرنند که نمی توانند؟ آیا شیوه های دیگری پیدا کرده اید که اینها بتوانند از وامهای بانکی استفاده کنند و با گسترش کارشان به افزایش تولید برسند؟ گفتند

که مدتهاست که این کار را انجام داده‌اند و اشکال و ایرادی از این بابت نیست.

### گزارش حادثه سقوط هلی‌کوپتر را آوردند

بعد گزارش حادثه سقوط هلی‌کوپتر را آوردند. گزارش مفصلی بود. من این گزارش را خواندم و خلاصه آن اینست که نقص فنی نداشته با اینکه خلبانها افرادی معتقد، صمیمی بودند اما تجربه کافی نداشتند، علم کافی نداشتند، در نتیجه، در هدایت هلی‌کوپتر درمانده شده‌اند و حادثه هم به شرحی که نوشته‌اند هلی‌کوپتر را با احتمال فوق‌العاده ضعیفی که سرنشینانش نابود نشدند به زمین خورده و خود این دلیل دیگری است بر عنایت خداوندی که هلی‌کوپتر با این که نقص فنی نداشته و خلبانهای عالم باتجربه نبودند، وجود نقص در هدایت موجب این حادثه شده و در این حادثه هم تمام اسباب برای نابودی سرنشینان فراهم بوده که مهم‌ترینش ناتوانی در هدایت هلی‌کوپترها بود؛ بحمدالله به کسی کمتر صدمه‌ای وارد نشده اما خود يك تجربه است.

### علم بیرون از دین نیست، جدا از دین نیست، مکتبی کیست؟

برای ما که باید به آن دوران طولانی که از زمان قاجار شروع می‌شود و تا امروز ادامه یافته است پایان بدهیم، علم بیرون از دین نیست، جدا از دین نیست، چیزی غیر از دین هم نیست ما مسلمانها معتقدیم اسلام عین علم است و در اسلام ما شرط مسئولیت، علم است و نمی‌توان بدون علم عهده دار مسئولیت شد. ما همواره گفته‌ایم فقیهی که باید مرجع بشود باید اعلم فقها باشد، داناتر و عالمترین فقها باشد. هر روز که تجربه می‌کنیم، درستی این نظر را بیشتر می‌فهمیم که اگر در بسیاری از کارها ما ناتوان شویم، خسران و زیان بیار می‌آید. و این به لحاظ آن است که ما به عنوان این که «مکتبی» باید باشد، عالم نشد، نشد؛ هر نادانی را به کارهای بزرگ گذاشتیم و آنها در این کارها ناتوان شدند و برای انقلاب و کشور خسرانهای بزرگ بیار آوردند.

وقتی علم حسابش از حساب مکتب جدا شد، می‌شود همان دوران پیش و چون علم ضرورت زندگی این جهان است، خواهی نخواهی علم حاکم می‌شود و باز دوران سیاهی در زندگی ما به وجود می‌آید که در این دوران آنها که علم دارند و دین ندارند حاکمند و آنها که دین دارند و علم ندارند محکومند. باید توجه داشت که علم و دین يك واقعیت است کسی که علم ندارد و مسئولیت می‌پذیرد مکتبی نیست. قبول مسئولیت وقتی علم نیست، بهترین نشانه مکتبی نبودن و اسلامی عمل نکردن است. کسی داوطلب مقام و مسئولیتی می‌شود، بدون این که علم و تجربه آن را داشته باشد، دین ندارد.

این با عدل نیز سازگار نیست و ما در مسئولیت، شرط عدالت را هم داریم. شما ببینید (در حادثه سقوط هلی‌کپتر) اگر خدا، اراده خدایی بر زنده ماندن ما تعلق نمی‌گرفت و ما نابود می‌شدیم قربانی کم علمی و کمبود تجربه شده بودیم. چگونه بیاییم و سرنوشت کارهای بزرگ کشور را به کسی بسپاریم که علم و تجربه ندارند و تنها دلخوش بداریم که اینها مکتبی هستند، اساساً آدم مکتبی که علم و تجربه نداشته باشد خود را داوطلب مقام نمی‌کند و اگر کرد، این دلیل که مکتب را وسیله کار قرار داده است و چون سرمایه دیگری نداشته، این مکتب بینوا را سرمایه خود قرار داده است والا در مکتب، مسئولیت امری نیست که کسی آن را سرسری بگیرد و بدون علم و اطلاع و تجربه، خود را داوطلب کاری بکند. کسی که خود را مسئول قرار می‌دهد و یا خود را داوطلب و نامزد مسئولیتی می‌کند باید علم و اطلاع و مدیریت و توانایی کار را در آن مسئولیت داشته باشد اگر نداشت و گفت من مکتبی هستم این مسئولیت را به من بدهید، بعد تجربه خواهم آموخت؛ جواب ما به او اینست که تو مکتبی نیستی بلکه مکتب را سرمایه قرار داده‌ای.

### حاج سید علی اصغر بهاری آمد و خوابش را تعریف کرد

بعد شب، حاج سید علی اصغر بهاری آمد و شگفت که در همین روز که گزارش سقوط هلی‌کوپتر را آورده بودند او هم آمد. از همسن‌ها و همراهان پدر من بود. آمد و گفت که من برای گزارش خوابی آمدم که همان شب پنجشنبه‌ای که به همدان آمدم و به کرمانشاه رفتید این خواب را دیده بودم و روز پنجشنبه

سوار اتوبوس شدیم با مردم بهار همدان و من، در راه، خواب را برای تنی چند نقل کردم و حالا هم برای شما نقل می‌کنم. می‌گفت: پدر شما را در خواب دیدم که نشسته بود و شما را دیدم که مرده‌اید و کفن پوشانده‌اند به تن شما و ما شما را در قبر گذاشتیم. پدر شما رو به قبله نشسته بود و بسیار مغموم بود، شما چشم باز کردید و من گفتم: حضرت آقا فرزند شما چشم باز کرد. عکس‌العملی نشان نداد. دوباره گفتم حضرت آیه‌الله، زنده شد و او دست به دعا برداشت و سپاس و شکر خدا را بجا آورد. او گفت که من در اتوبوس که به دیدار شما می‌آمدم، بسیار مشوش و ناآرام بودم. در راه پرسیدند که شما چرا نگران هستید و من خواب را برای آنها گفتم و آنها گفتند به سوی مرگ رفته و دوباره برگشته و عمر طولانی می‌کند و دعا کردند و شکر گزار شدند.

البته آن وقت هم موفق نشده بودند مرا ببینند. این خواب را این روحانی پیر يك روز پیش از حادثه دیده بود و بحمدالله تعبیر شد. عمر دراز را خدا می‌داند، ولی بازگشت از مرگش تحقق پیدا کرد.

### یک ناشر عرب از فرانسه آمده بود

سر شب يك ناشر عرب که در فرانسه بنیاد نشر کتاب دارد، آمد درباره چاپ کتابهای من به زبانهای انگلیسی و فرانسه و عربی می‌خواست اجازه بگیرد. البته چند تا کتاب ترجمه و چاپ شده و بنیادهای مختلفی مراجعه و پیشنهاد کردند و من موافقت کردم. سئوالهایی هم درباره طرز فکر و این مطالب داشت و مثل این که از قرار خود او اهل فکر بود، بعد مدتی را به مطالعه وضعیت در قصر شیرین و سرپل ذهاب گذراندم. که در آنجا عراقیها حمله کرده بودند و باید ما وضعیت را تحت نظر می‌گرفتیم و کمبودها را جبران می‌کردیم تا ضربه ما دشمن شکن باشد. شب فرماندهان نظامی را دعوت کردم که صبح جمعه در حضور من شورای نظامی تشکیل بدهند و وضع عمومی نیروهای مسلح را در غرب کشور بررسی کنیم. آن شب هم بدین ترتیب پایان یافت.



کارنامه جمعه ۱۴ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۵۸



### شورای نظامی را صحیح تشکیل دادیم

آقای محلاتی هم آمد درباره سه چهار موضوع بحث کردیم. یکی تجهیزات و تکمیل آنها، یکی امنیت خاطر و روحیه نظامیان که باید بالا برود و قرار شد که من مصاحبه‌ای بکنم که این مصاحبه را به روز شنبه گذاشتیم. یعنی فردا یکی مسئله مداخلات در کار ارتش که گروهها و اشخاصی که در سلسله مراتب فرماندهی نیستند دخالت می‌کنند و یا از خارج دخالت می‌کنند که دستور اکید و قاطع دادیم که این مداخلات را منع بکنند و اگر انجام گرفت، کسانی که انجام می‌دهند را از ارتش برانیم. یک مسئله دیگر هم بود که قرار شد به اطلاع ما برسد و امام درباره آن نظر بدهد و قرار شد که تجهیزات فوراً عمل کنند و نتیجه را به اطلاع من برسانند.

آیه‌الله طاهری از کردستان آمده بود

بعد آيةالله طاهري که به کردستان رفته بود، آمد و درباره چند مسئله صحبت کرد. بستن مرزها، ايجاد کار و رسيدن به وضعيت مردم و اصرار به اين که يك مسافرتي به آن منطقه داشته باشم. درباره ضرورت توضيح امور به مردم کردستان، ضرورت به کار انداختن بيمارستانها و وسايلي که به مردم خدمات برسانند و اين که مردم کردستان توجه بيشتري از دولت بينند صحبت کردم. من پذيرفتم سفری به کردستان داشته باشم، حالا يا اين هفته و يا آخر هفته آينده سفری به کردستان بکنم. درباره ارتش و نيروهای مسلح ما در آنجا مطالبی گفتم، که بايد انجام بگيرد، بعد از ظهر باز همين آمدن ها و گفتگو کردن ها بود و مطالب مهم و قابل ذکری نبود.

### به نزد امام رفتم و ۳ موضوع را صحبت کردم

حدود ساعت شش به نزد امام رفتم در آنجا درباره سه موضوع به اختصار صحبت شد که عبارتند از مسئله امنيت ما در غرب کشور. از آذربايجان غربی تا خوزستان آنچه گفتمی بود به عرض ايشان رساندم و مطلب دوم دولت بود که گفتم من در پی بهترين استعدادها و لياقتها نيستم، همين مقدار قانعم که بعضی ضوابط اصلي رعايت بشود و وزارتخانه‌هایی که با کارگر سروکار دارند، با اقتصاد کشور سروکار دارند اينها به دست کسانی نيفتند که وضعيتی غيرقابل جبران به وجود بياورند، یکی هم اين که کسانی که روشهای تخريبي را رويه کرده‌اند و می‌خواهند به اين ترتيب خود را تحميل بکنند، اينها با همين وسايل کارهای ديگر را هم در قبضه خواهند آورد و چون توانایی اين بار سنگين را ندارند خود به خود عامل رشد ضدانقلاب می‌شوند و انقلاب ما را به خطر می‌افکنند. اينست که معنويت اخلاق اسلامی را ناچار بايد به جد اساس قرار دهيم تا خطر رشد ضدانقلاب به حداقل برسد.

مطالبی را که فکر کرده بودم، بعد از تکميل، در روز هفده شهريور بگويم، با ايشان در ميان گذاشتم. ايشان فرمودند بله عيب ندارد آنهایی که معين شده‌اند به مجلس معرفي بشوند. بحث و کارها بشود و بقيه را هم به تدريج بعداً اشخاص لايق پيدا شوند و به کار گمارده شوند. اين روز را هم در دنباله‌اش مطلب گفتمی در ذهن من نيست. می‌ماند اين که شب باز مراجعات

بود و گفتگوها در زمینه‌های مختلف ادامه یافت. و از آنجا که آمدم یادم می‌آید که آقای رجایی تلفن کردند و پرسیدند، نظر امام را؛ گفتم. ایشان گفتند ترجیح می‌دهم بماند تا همه را باهم معرفی کنم و من گفتم پس باید منتظر نتیجه تحقیق من درباره دوسه تن از وزرا شد. این روز هم بدین ترتیب پایان گرفت.

کارنامه شنبه ۱۵ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار دوشنبه ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۵۸

## همین جنگها وسیله تثبیت نظامی شده‌است که انقلاب برای تغییر آن روی داد

اول صبح که آقای مفتی زاده و تنی چند آمده بودند. بعد که آنها رفتند، درباره این که نظام پیشین اجتماعی در کردستان چگونه دارد تجدید می‌شود و همین جنگها خود وسیله تثبیت این نظام شده است گزارشی به من دادند که دیدم این همان خطر است که من دارم درباره آن صحبت می‌کنم و هشدار می‌دهم و از آنها که برآستی می‌خواهند نظام اجتماعی ایران دگرگون بشود به جد می‌خواهم که این مطالب را سرسری نگیرند. در کوتاه‌مدت سرکوب می‌کنند، بدون اینکه این کوتاه‌مدت جایی در برنامه درازمدت داشته باشد بنابراین نتیجه‌ای جز همین نتایج به بار نمی‌آورد و به دست خود ما همان نظام پیشین تحکیم می‌یابد و طبیعی است که آن نظام حکومت متناسب با خود را می‌خواهد. خدایا تو در دل مسئولان و جوانان این توجه را بیانداز که این حرف و این هشدار را بشنوند و به این واقعیت پردازند و خود را مشغول مجاز نکنند.

## وزیر کشاورزی خواهان واردکردن ۵۰۰۰ تراکتور بود

بعد وزیر کشاورزی صحبت از این کرد که ما از بانک مرکزی بخواهیم که برای وارد کردن پنج هزار تراکتور اعتبار باز کند و پولی را که برای کار

دیگری می‌خواست برای وارد کردن بز می‌خواست به او بدهم، که من به شوخی به او گفتم شیطان در اینجا کم نداریم که بخواهی بز هم وارد کنی البته مرادم از شیطان در این جا بازیگوشی است.

### آقای رجایی با فهرست وزیران آمد

بعد آقای رجایی آمد و با فهرست وزیران. همان فهرستی که روز اول بود. گفتم که این همان فهرست است. گفت آنهایی را که شما قبول ندارید، قبول نکنید و آنهایی را که قبول دارید به مجلس بنویسید و من هم چنین کردم.

### گزارشهایی در باره حزب دمکرات و کومه له و چریکهای فدایی خلق شعبه کردستان خواندم

بعد شروع کردم به خواندن گزارشها، یکی درباره وضع عمومی، یکی درباره حزب دمکرات و کومه له، یکی درباره چریکهای فدایی خلق شعبه کردستان، يك گزارش هم درباره استان آذربایجان غربی بود، که خواندم و بعد مقاله‌ای خواندم تحت عنوان يك نامه از صد و بیست هزار نامه و چون در این مقاله و در يك روزنامه دیگر مطلب را دیدم. شایع هم شده بود که مطبوعات خارجی به استناد قول رئیس جمهوری می‌گویند که وضع در ایران خراب است و چنین است و چنان است، رجایی کارآیی ندارد و خلاصه رئیس جمهور به دولت حمله می‌کند، من ناچار ضمیمه گزارش‌های ویژه خبرگزاری پارس را خواندم ببینم که این رادیوها و روزنامه‌های خارجی دقیقا چه گفته‌اند، در نتیجه معلوم شد که مطابق معمول اینها نصف حقیقت را عنوان کرده‌اند و در بیان آن نصف حقیقت هم صادق نبوده‌اند، یعنی همه آنچه را که این رادیوها گفتند بازگو نکردند و زمینه اصلی این گفتارها را هم نگفتند. یکی از نمایندگان آمد و همین مسئله را عنوان کرد و من به او گفتم خوب وقتی امام در پاریس بودند، غالب رادیوها و مطبوعات و تقریبا غیر از يك قشر معینی از مطبوعات دست راستی از امام طرفداری می‌کردند و به رژیم شاه سابق حمله می‌کردند. اگر معنای این حمایت و حمله این باشد که آنها طرفدار امام بودند و شاه سابق

مخالف آنها بوده پس این هم همان است. بعد گفتم: اول باید ببینیم که در چه زمینه‌ای این مسایل رخ می‌دهد.

## لوموند نوشته بود و مخبرش هم به من گفت اینها شما را دشمن اصلی می‌دانند:

لوموند نوشته بود و مخبرش هم به من گفت: این که اینها شما را دشمن اصلی می‌دانند، يك حقيقت بارز است برای این که اجرای استقلال يك برنامه می‌خواهد و اگر ما این برنامه را اجرا بکنیم از نظام بیرون می‌آییم، از نظام جهانی آمریکای سلطه‌گر بیرون می‌آییم و این برای نظام ضربه‌ای مهلك خواهد بود. و من روشی در پیش گرفته‌ام و این مانع از آنست که آمریکاییها بتوانند برنامه شان را در ایران پیاده کنند. خیلی روشن این که اگر مردم از صحنه بیرون بروند و گروههای سازمان یافته در صحنه سیاسی تنها بمانند، آنهایی که خود را مکتبی می‌دانند، حتی ( اگر در مکتبی بودنشان تردید نکنیم) از جهت کمیت يك هزارم و از جهت کیفیت کمتر از این در برابر گروههای سازمان یافته دیگری هستند که مکتبی نیستند و یا ضد مکتبی هستند. در نتیجه، این اقلیت ناچیز جز این که جاده را برای آن اکثریت صاف بکند کاری از پیش نمی‌برد. و اگر خود مردم در صحنه بمانند - که غیبت امام معنایش همین بقای مردم است در صحنه - به تدریج می‌توانیم استعدادهای مسلمان را بیپروانیم و اینها را در رهبری کشور به کار برانگیریم. غیر از این باشد یعنی اگر دشمن موفق بشود از طریق تحریک همان طور که برژینسکی گفته از طریق تحریک عناصر افراطی به تدریج جامعه را لاقید بکند، بی‌طرف کند و از صحنه بیرون ببرد، فاجعه حتماً رخ خواهد داد. و رژیم انقلابی سقوط خواهد کرد. چون من در پیروی از خط امام مصرم و در حفظ مردم در صحنه و این را يك عامل اصلی می‌دانم، مردم را هم بی‌شعور نمی‌دانم، مردم را احساسات خشک و خالی نمی‌دانم و آنان را آگاه و هشیار می‌دانم، ناگزیر توجه اصلی و اولی دشمن ضربه زدن به رئیس جمهوری و ساقط کردن او است. برای این که این موجب می‌شود در یکی دو ماه آینده به اصطلاح آنها به اصطلاح آقای برژینسکی جناح

افراطی رو بیاید و این جناح افراطی به لحاظ این که با عملیات خود مردم را به ستوه می‌آورد و قشرهایی که می‌توانند اداره امور را داشته باشند نیز به مخالفت می‌راند، خود به خود زمینه رشد ضد انقلاب و حاکمیت او را فراهم می‌آورد.

### مطالبی که در آن نامه بود:

این آن واقعیتی است که اساس تبلیغات دستگاه‌های تبلیغاتی غرب است و آنها می‌دانند که چگونه تبلیغ بکنند، آن هم غالباً در برنامه‌های به زبان فارسی خود که چه نوع عکس‌العملهایی را به وجود می‌آورد. به گمان این که مردم شعور تشخیص ندارند و نمی‌توانند مسایل و مطالب را بفهمند همین قدر که گفتیم رادیوهای بیگانه به فلان کس حمله کردند و در حرفهایشان به قول رئیس جمهور تکیه کردند، مردم می‌گویند که رئیس جمهور ما عامل آنها است و این آقایان مخالفان دو آتشه غرب. مطالب دیگری هم در این نامه بود، نویسنده نامه در پایان به رسم مبتلایان به کیش شخصیت خواسته است بگوید: آدمی است که از روی کمال حسن نیت این نامه را می‌نویسد و در هیچ حزب و گروهی هم نیست، نیازی هم به تشکر ندارد و آنچه که نوشته است از روی صدق و صفا است و اما خود نامه، در آنجا که گفته است، نکند ما دیگران را در همان چهارچوبی که در کتاب کیش شخصیت درست کردیم، می‌بینیم، معلوم می‌کند که بی‌طرف نیست و کتاب را درست نخوانده و ندانسته بدان رجوع می‌دهد. ای‌کاش می‌خواند و می‌دانست و این روشها را به کار نمی‌برد. حالا من در پاسخ به این نویسنده فرض را می‌گذارم بر این که حرفهایش درباره صداقت خودش صحیح است و می‌گویم برادر عزیز شما گفتید که سؤال می‌کنید اما يك دفعه دیگر مقاله خودتان را بخوانید، ببینید که شما یکی دوتا سؤال بیشتر نکردید و بقیه تماماً حکم است و حتی سؤالهایتان هم حکم است. حکم محکومیت رئیس جمهوری. می‌گویید اولاً قبول بفرمایید که منظور خبرنگار به طور صددرصد تفتیش عقاید در آموزش و پرورش نبوده و من هم که این را سوق دادم به آنجا خوب این يك حکم است شما که اینجا نبودید، از کجا می‌دانید که در اتاق من چه می‌گذشت که بگویید صد درصد منظورش تفتیش عقاید در آموزش و پرورش بوده یا نبوده؟ شما نبودید که

ببینید سؤال کننده خود کسی است که این مسئله را تعقیب کرده و گزارش مفصلی درباره تفتیش عقاید در آموزش و پرورش تهیه کرده و به من داده است. خبرنگار نبود که می پرسید خبرنگار حرف کسی را که می پرسید، ضبط می کرد. درباره رادیوهای خارجی توضیح دادم، بعد يك حکمی صادر کرده است که مقداری از این برنامه ها مربوط است به ندانستن واقعیات که جوابی هم ندارد. می خواستم سؤال کنم. کدام واقعیتهای و کدام ندانسته های مربوط به سرکار بوده، بعد يك فصلی زیر این نوشته است که بخیال خود کشف کرده که این واقعیتهای در ذهن من چه بوده و آنها را پروراند و قانونها روشهای کاملاً اسلامی است و شما نویسنده این مسئله کاملاً مکتبی عمل کردید. آن واقعیتهای را من چندتايش را برایتان می گویم. برای این که ببینید ما با چه اموری سروکار داریم: مثلاً زن و شوهری با هم دعوا کردند و آنها حل مشکلشان را در تصمیم رئیس جمهوری می بینند و گمان می کنند که من دادگاهم و می توانم به جای دادگاه عمل بکنم. مثلاً کسی به دیگری پول قرض داده و او پس نداده و آمده است که من دعوای آنها را حل کنم و از این گونه امور که اینها باید به مقامات صالحه محل خود مراجعه شود و ارجاع هم داده می شود. و اینها هم چیزهایی نیست که رئیس جمهور به آنها جواب بدهد. یا امکان داشته باشد که به آنها جواب بدهد آن واقعیتهای این ها است. واقعیت این زمان را نویسندگان نامه ها توجه نمی کنند و گمان می کنند که رئیس جمهوری باید به جای همه تصمیم بگیرد و همه مشکلات را هم او باید پاسخ بدهد.

### پاسخ به نامه : حذف بهره بانکی از کدام بخش و چگونه

کمی پایین تر بعد از صدور این حکم که حذف بهره بانکی میلیونها رأی را متوجه من کرد، بعد بهره بانکی به قله اوج خود رسید. اولاً معنایش این است که این وسیله ای بوده که من به کار بردم برای انتخابات ریاست جمهوری مان. روز اول انقلاب این مسئله طرح شد و ما حدود ۳۰ نفر اقتصاددان را جمع کردیم و با آنها يك رشته بحثهای طولانی انجام دادیم که بزودی به صورت کتاب منتشر می شود. و برای کوتاه مدت طرحی تهیه کردیم آن طرح يك ماه

بلکه بیشتر مورد بحث بود. در دولت و شورای انقلاب و در قم نزد امام و دیگران دادیم و آن طرح تصویب شده را عیناً به اجرا گذاشتیم. روز اول هم گفتیم این به معنای آن نیست که یک روزه بهره بانکی از بین می‌رود. گفتند یک کسی هم مقاله نوشته و گفته مگر مشاوران اقتصادی رئیس جمهوری بیشتر از خدا می‌دانند که می‌گویند، بهره از بین رفتنی نیست. نه آنها هم نگفته‌اند بهره از بین رفتنی نیست؛ گفته‌اند بهره را یک روزه و با یک تصمیم نمی‌توان از بین برد. باید یک برنامه‌ای اجرا کرد تا از بین برود به خلاف نوشته نویسنده، بانک بهره از روستائیان نمی‌گیرد و از کشاورزان نمی‌گیرد، از خرید و یا ساختن خانه نمی‌گیرد، از صنایع کوچک نمی‌گیرد. با توجه به این که کمیته امور صنفی میزان سود تجارت و کسب در بازار را ۲۰ درصد می‌داند و حال آن که بسیار بیش از این‌ها است، چطور جناب نویسنده انتظار دارد که به این‌ها، به تجار و واردکنندگان، پول داده شود و هیچ مشارکتی در سود مطالبه نگردد؟ بانک کاملاً حق دارد با آنها در سود شریک بشود. تازه با اجرای قانون مربوط به بازرگانی خارجی توزیع داخلی زمینه کار، به طور کلی تغییر خواهد کرد و این قسمت نیز کاملاً بر موازین اسلامی منطبق خواهد شد. و به اطلاع این نویسنده برسانیم که در سال گذشته بابت بهره‌هایی که حذف شده است، ۳۰ میلیارد تومان نظام بانکی ما زیان کرده است. پس اگر این بهره‌ها به جای خودشان برگشته‌اند این پولها به آسمان رفته‌اند؟ چرا باید کسی به خود اجازه بدهد به اسم این که من چنین دلسوزم و چنان دلسوزم، این گونه اجر کار را از بین ببرد و زحمت آنهايي که شب و روز کار می‌کنند را بی‌قیمت بکند و با اطلاعات غلطی که می‌دهد و کاملاً دروغ برای این و آن خوراک تهیه کند تا به منبر نشینند و چون و چرا بکنند؟

در جای دیگری بعد از این گفته است «اما با صراحت عرض می‌کنم، شما با این که مخلص و مؤمن به مکتب هستید برخورداردی یأس آلود و سیاستی منفصل از توکل را پیشه کرده‌اید و اگر روزنامه منسوب به سرکار را غننامه لقب دهم، مطمئنم که اغراق نگفته‌ام». البته بعد راجع به نویسنده نامه تحقیق کردم، معلوم شد که خلاف آن ادعایی است که در پایان مقاله کرده است و از همین نوشته‌ها هم معلوم است. در آغاز گفته است که من قصدم سؤال است،



در حالیکه این‌ها همه‌اش احکام است، سؤال نیست، چطور من تناقضم؟ مؤمن به مکتب هستم، مخلص هستم، متوکل هستم، اما در عمل منفصل هستم از توکل! چطور می‌شود یک کسی چنین حکم دهشتناکی بدهد؟ چرا منفصلم از توکل؟ برای این که به نظر خودم باید حقایق را به مردم بگویم. و این حقایق به نظر او یأس‌آلود است. در حالی که به نظر من، به عکس اطمینان و ثبات در اطمینان را در جامعه افزایش می‌دهد و جامعه را مطمئن می‌کند در این که مسئولان او قصد بازی با احساسات و عواطف او را ندارند. قصد هم ندارند با دروغ واقعیتها را به او وارونه جلوه دهند. مطلب دیگری هم درباره حقایق اقتصادی ایران عنوان کرده بود که در ۱۷ شهریور به تفصیل خواهم گفت.

شب گزارش درباره وزرایی که آقای رجایی پیشنهاد کرده بودند، درباره سه نفر از آنها برای من آوردند و تا دیروقت شب هم درباره مسایل مختلف گفتگو کردیم و همین امروز هم مصاحبه مطبوعاتی انجام دادم، مصاحبه با تلویزیون برای امنیت غرب کشور و تقویت روحیه نظامیان که این روزها سخت لطمه دیده است یعنی متجاوز از یک ماه است که درباره روش غلط با ارتش در حال بحث و گفتگو و هشداریم و چه وقت این روشهای غلط به پایان می‌رسد، خدا می‌داند. ولی من خود می‌دانم که در لحظه خطر ما صدمات سخت این رفتار را خواهیم چشید. یا باید به هشدار تنها اکتفا کرد و باید دست به عمل زد. امیدوارم شرایط عمل فراهم بشود تا بتوانیم این نیروهای مسلح را در وضعیت دفاع از کشور قرار بدهم.

کارنامه یکشنبه ۱۶ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۱ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۵۹

گزارشهایی در باره هوانیروز، آمادگاه کرمان، برنامه‌ای که دولت به

مجلس داده

امروز صبح گزارشهایی را درباره مشکلات هوانیروز در کرمان و گزارش بازدید از آمادگاه کرمان را خواندم. بعد برنامه‌ای را که دولت به مجلس داده بود. درباره این برنامه‌ها و دید عمومی حاکم بر برنامه باید بگویم که متأثر از همان حاکمیت گروهی است که من بعداً درباره‌اش صحبت خواهم کرد. بعد شکایت کارگران سازمان آب تهران و گزارش مشاور در امور صنفی درباره همین سازمان را خواندم. حالا این مشکلی بود که به نحوی حل شده بود. ظاهراً بعد با همان رویه‌های نادرست مقابله قدرت خواستند که مشکل را حل کنند که در نتیجه دوباره مشکل ایجاد کرده بود باز از نو خواستم که با وزیر نیرو صحبت بشود و این مشکل حل گردد.

### سفرای هلند، اسپانیا و ژاپن در باره گروگانگیری صحبت کردند

بعد سفرای هلند، اسپانیا و ژاپن آمده بودند و درباره گروگانها صحبت می‌کردند و همان مطالب و حرفهایی را می‌گفتند که در نامه وزیر امور خارجه آمریکا هم بود. می‌گفتند که آماده‌اند همکاری کامل با ایران بکنند، در صورتی که این مانع برداشته شود.

### درجه دار ارتش يك دستگاهی ساخته بود برای هدایت مسلسل از

#### دور

بعد يك درجه دار ارتش آمد. يك دستگاهی ساخته بود برای هدایت مسلسل از دور که در اینجا به من نشان داد. گفتم برایش اسباب این کارها را فراهم بکنند تا آن دستگاهی را که ساخته است تکمیل کند.

بعد فرمانده تیپ سر پل ذهاب آمد و از مشکلات و کمبودهایی که در آن منطقه داشت صحبت کرد و مطلب همان مطلب است. ما باید راهی دیگر در پیش بگیریم و جوی دیگر ایجاد بکنیم والا وقتی خطر نیست چنان عمل بکنیم که انگار در دنیا غیر از ما هیچ موجودی وجود ندارد، خطر که آمد از اینوری تفریط بکنیم به این ترتیب کار کشور به سامان نمی‌رسد. خوب مطالبی گفت که

از باب حفظ اسرار نظامی نمی‌شود بازگو کرد. اما در مجموع همان مشکلاتی است که به دفعات از آن صحبت شده و می‌خواست کمبودهایی جبران بشود.

### استاندار آذربایجان غربی ۵۰۰ میلیون تومان بودجه می‌خواست

بعد استاندار آذربایجان غربی تماس گرفت، ۵۰۰ میلیون تومان بودجه می‌خواست برای خسارات و خرابیهای ناشی از جنگ و حل مسئله پروتکل آذربایجان غربی با ترکیه. بعد گزارشی درباره کرمانشاه و معدن ذغال خواندم که امروز ۵ هزار تن به جای ۹ هزار تن در زمان رژیم سابق تولید می‌شود یعنی حدود نصف، باز همان درد و مصیبت. بعد درباره آموزش و پرورش گزارشی خواندم و نامه «بن بلا» که نوشته بود که مطالبی از قول او گفته‌ام دروغ است و او کاملاً در کنار مردم ماست و با تمام وجودش از انقلاب اسلامی ما و رفتار انقلابی دانشجویان ما حمایت می‌کند. بعد هم نشستیم به گفتگو درباره محتوی صحبت فردا، این روز هم بدین ترتیب گذشت.

دوشنبه ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۱ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۵۹



برده‌ها بیفتد و مردم از زبان هرکس درون او را بشنوند

امروز صبح تا ظهر مطابق معمول ملاقاتهای گروهها بود. آمدند و دیدیم و بحثی هم درباره محتوای صحبت بعد از ظهر کردیم و نزدیک ظهر به من گزارش دادند که لحن رادیو به غایت تحریک آمیز است. من مشغول مطالعه روش کار و عمل بودم و، در سخنرانی امروز، روش را در قرآن می‌جستم.

برنامه خاص من این بود که پرده‌ها بیفتد و مردم از زبان هرکس درون او را بشنوند، بدانند برای اینکه این از لحاظ حال و آینده نقشی تعیین کننده دارد و اگر این مسایل در ابهام بماند، دیر یا زود وضعیت بن‌بستی که کشور در آنست قیافه خود را نشان خواهد داد. و آن وقت، وقتی است که بر اثر ابهام موجود در مردم، از رئیس جمهوری هم کاری ساخته نخواهد شد و فاجعه رخ خواهد داد. پس دنبال روشی بودم که به زبان و بیان بیاورد هر کسی را به طوری که برای مردم هر ابهامی از بین برود و از زبان هر کس، خود او را، هر طور که هست، بشناسد. این روش را گرچه بارها در گذشته از قرآن اخذ کرده و آزموده بودم از نو مراجعه به قرآن نمودم برای این که چیزی از این روش کسر نیاید و نتایجی که لازم است به بار آورد تحلیلی که قرار شد عرضه بدهم این بود که:

### تحلیلی که قرار شد در باره شفاف سازی بگویم

یک گروه کوچکی که می‌خواهد به خیال خود، دنده‌های کلید را بگیرد، مثل همان داستان روباه و شتر است. و این نخواهد توانست دیوان سالاری و ارتش را به خود جلب کند و پایه قدرت را بوجود بیاورد بر فرض که بتواند، پایه دوم این زاویه، قدرت مقصود است که خواهی نخواهی به طرف قدرت خارجی می‌رود و اگر نخواهد به طرف قدرت خارجی برود، نخواهد به طرف مردم برود، پس ناگزیر باید مردم را به صورت عامل تعیین کننده بپذیرد.

و این دقیقاً همان چیزی است که مقصود است، زیرا که در این دید، مردم صاحب شعور و توانا به سازمان یابی نیستند؛ بنابراین قادر به انجام کار اساسی نخواهند شد. احساسات هستند، موج‌اند، می‌آیند و می‌روند.

### نقش تخریبی رادیو روشن تر می‌شود

نزدیک سه بعداً ظهر به من گفتند که نقش تخریبی رادیو روشن تر می شود. و برنامه این است که شما را با میدان خالی روبرو کنند. از روز پیش از این روز، شایعه رواج پیدا کرده بود که در روز هفده شهریور زدوخورد خواهد شد، به صورت شدید، بین مجاهدین خلق و فدائیان خلق و مخالفین بنی صدر، برخورد زد و خورد خواهد شد و این شایعه را با منتهای رذالت درست کرده بودند. یعنی مردم دیگر با رئیس جمهور نیستند و موافقین او خلاصه می شوند در مجاهدین خلق و فدائیان خلق، همان مطلبی که در آن نوار کذایی بود. در نتیجه با یک تیر دونشان می زنند هم مردم را رم می دهند و هم این که آنها از بیم زد و خورد و مفت کشته و زخمی شدن به میدان شهدا نمی آیند. کار را از این هم بالاتر بردند و اعلامیه ای از قول روابط عمومی سپاه پخش کردند که احتمالاً در میدان بمب منفجر خواهد شد و ممکن است زد و خورد مسلحانه بشود و به رادیو نیز حمله بشود. خود رادیو از قرار مرتب می گفته است که عده ای قصد دارند به رادیو نیز حمله بکنند و از پاسداران و افراد کمیته می خواستند که از آنجا حمایت بکنند. در همین وقت تلفن کردند که پاسداران یک کلانتری را نیز محاصره کردند، یک جوی بدینسان درست می کردند برای این که رئیس جمهوری را با میدان خالی روبرو کنند و مردمی در آنجا نباشند. در ضمن صبح در بهشت زهرا گفته شده بود که بروید به میدان شهدا و مواظب شعارهای انحرافی باشید که تأیید همان شایعه ها است و معلوم می کند که منشاء این شایعه ها کیانند.

### از رادیو به مردم پیام دعوت آمدن به میدان شهدا دادم

و ناچار من در ساعت چهار، بعد از اینکه با مشکل زیاد، رادیو را پیدا کردم. البته به هم حواله می دادند. پیامی خطاب به مردم فرستادم که به خیابانها بریزند، اساس این جمهوری از لحاظ من وقتی محکم است که رئیس جمهوری قوه بسیج در حداکثر داشته باشد و الا با خطرهایی که موجود است ما نخواهیم توانست با این خطرها روبرو شویم. و احتمال تکرار صحنه های ۲۸ مرداد زیاد می شود. و آنهایی هم که این اوضاع را بوجود می آورند اگر انصاف داشتند لااقل اگر آزادمرد بودند ناگزیر باید متوجه اهمیت همین مسئله

می‌شدند که این همه در تخریب موقعیت اولین رئیس جمهوری سعی نمی‌کردند، که در موقع خطر از کسی کاری ساخته نباشد. به هر رو من با هلی‌کوپتر به محل سخنرانی رفتم. از بالا می‌دیدم که مردم در خیابانها می‌آیند و به سوی میدان می‌روند و جمعیت عظیم را می‌دیدیم و از این که مردمی اینسان خود جوش بدون این که سازمانی، حزبی، گروهی آنها را فراخوانده باشد. عین دوران انقلاب بر ضد رژیم در چنین اجتماع بزرگی شرکت کرده‌اند به دو نتیجه روشن رسیدم.

یکی این که مردم خود می‌دانند که چه باید بکنند و همان شعور عمومی، وجدان عمومی آنها را بر می‌انگیزد که در موقع احساس خطر در صحنه حاضر بشوند. نکته دوم این که این گروههای سیاسی از مردم بریده‌اند و توانایی انطباق با افکار عمومی و خواستههای مردم را ندارند و همان روحیه قیامت، همان که مردم کاره‌ای نیستند و باید آنها را راه برد آن هم با شیوه‌های زورمداران، موجب می‌شود که روز به روز از مردم بریده بشوند و در حقیقت توان بسیج را هم ندارند و همیشه این اسباب قوت و ضعف رژیم جمهوری است در صورتی که مردم همین حالت را نگه بدارند و رژیم موفق بشود مردم را دائم در صحنه نگه بدارد، خطرهایی که ما را تهدید می‌کند قابل رفع است.

در صورتی که این توانایی را از دست بدهد، در آن صورت سقوط او کار ساده‌ای می‌شود، بعد من سخنرانی مفصل خود را ایراد کردم، مردم با هیجان زایدالوصفی این سخنان را تأیید کردند. جمعیت بیش از آن بود که بتوان گفت این یا آن گروه است. نمی‌توان گفت فدایی خلق و مجاهد خلق هستند که آنجا اجتماع کردند، آن قدر جمعیت بزرگ و قیافه‌ها مصمم بود که تمام کسانی که بعد مرا دیدند بر این معنی متفق بودند که همان روحیه همان احساس و همان رفتار روزگار انقلاب بود و پنداری آن مردم خواهان تجدید آن خاطره‌اند و می‌خواهند که هر روز چنان زندگی کنند که پنداری انقلاب امری دائمی است. که از نظر من بعثت نیز امری دائمی است و باید این روحیه انقلابی به طور دائم به عمل انقلابی تبدیل بگردد.

شب از آنجا به دعوت به منزل یکی از بستگان رفتم در آنجا نامه‌ای از يك کارگر به من دادند که در همسایگی آنها زندگی می‌کرد، مستأجر بود و بعد از

شام به منزل او رفتم و خانه او را بازدید کردم. امیدوارم که او بتواند با کمکی که می‌شود، خانه‌ای برای خود تهیه بکند. این روز هم بدین ترتیب به پایان رسید. چون آن سخنان منتشر شده، من درباره آن در اینجا صحبت نمی‌کنم، جز این که محتوی اصلی بیان من این بود که:

**محتوی اصلی بیان من در جمع مردم در میدان شهدا در ۱۷ شهریور در حال حاضر این گروه، یک هیئت وزیران یک دست نیز نمی‌تواند تشکیل بدهد. بنابراین موضوع که بتواند در مقامهای تعیین کننده افرادی از خود بگذارد و بقیه نیز مثل موم از او تبعیت بکنند، امری محال است.**

در نتیجه، اگر مردم از صحنه بیرون بروند و ما از آنهایی که با ما سر سازگاری ندارند در صحنه تنها بمانیم، ما یک در مقابل هزار و آنها براحتی ما را از میدان به در خواهند کرد. اینها به عنوان گروه کوشیده‌اند رادیو را در دست بگیرند، روزنامه‌ها را در دست بگیرند، در فرماندهی نیروهای انقلابی خود را جا کنند و حاکم کنند و دولت را در دست بگیرند و تریبون مجلس را هم در دست داشته باشند، با این اموری که در دست دارند، پس مسئله اساسی و تعیین کننده مردمند. اما نظریه این گروه اینست که مردم نقشی نمی‌توانند داشته باشند، به لحاظ این که مردم سازمان یافته نیستند تابع احساساتند. موج اند، می‌آیند و می‌روند. پس اینها هستند که مصالح مردم را تشخیص می‌دهند. و اینها هستند که از راه روشهای غیر لیبرالی، مکتبی یعنی زورمدارانه باید این مسائل را حل کنند و حرف ما اینست که اگر مردم از صحنه بیرون بروند شما هیچ وسیله‌ای برای اجرای نیت خود ندارید. نه تنها روز به روز مخالفانتان را قویتر می‌کنند، بلکه آنها هم که در صف نیروهای انقلاب بودند را هم ناتوان می‌کنند. مثلاً روحانیت، اگر پای امام خدای نکرده بیرون برود این روحانیت یک پارچگی ندارد و موافق با این روشها نیست و عمل می‌کند. در نتیجه آنها با این گروه نخواهند ماند. با این رده بندی که می‌کنند، مکتبی و غیرمکتبی و ضدمکتبی، گروههای عظیم مسلمان را هم اقلأً اگر مخالف نکنند بی تفاوت می‌کنند. مشکلات اقتصادی کشور عظیم است. ما در سال گذشته به طور متوسط واردات خود را ۲۵٪ گرانتر وارد کردیم. از قول رئیس سازمان برنامه

که رقمی حدود دومیلیارد و نیم دلار می‌شود. در این مدت پولهای ما در بانکهای خارجی مورد استفاده آنان بوده و ما توانا در استفاده از آنها نبودیم. در داخل کشور گرانی، بیکاری ماتمام تلاش دستگاههای بانکی ما هم چنان مشکل مهم مردم باقی مانده. ما نتوانستیم از امکانات داخلی و خارجی بهره برداری کنیم و آن طور که باید به دردهای مردم برسیم و برای آنها، کمی از محرومیت‌هایشان بکاهیم و کار و زندگی فراهم آوریم. بودجه ما از صدور نفت تأمین می‌شود. صدور نفت به حداقل رسیده و در نتیجه، بودجه ما کسر عظیم دارد و به لحاظ نبودن امکانات فنی، ما قادر نیستیم بودجه عمرانی را جذب بکنیم و همه اینها مشکلات ما را تشدید می‌کنند. در این جو اجتماعی اقتصادی از نظر فرهنگ یعنی فکر و راهنما و ایدئولوژی و دین پاسخ‌هایی که برای این مسائل و مشکلات یافته‌ایم یکسان نبوده و برخوردها روز به روز شدیدتر شده، در نتیجه اگر مردم از صحنه بیرون بروند گروهها چنان تجزیه شده‌اند و چنان روابط شان با هم خصمانه شده که تنها ماندنشان در صحنه يك تکانهای شدید، برخوردهای تخریبی غیر قابل کنترل و در نتیجه استقرار يك استبداد پایداری را متکی به قدرتهای خارجی موجب خواهد شد. اینها مسایلی است که لازم است با مردم در میان گذاشت تا وجدان عمومی روشن شود، وضوع پیدا کند و ما بتوانیم از این همه مشکلات و مسایلی که با آنها روبرو هستیم بیرون برویم.

اینها مسائلی بود که نمی‌توانستیم بازگو کردن آنها را به مردم به تأخیر بیاندازیم، خصوصاً که ظرف دو ماه پیاپی هشدار دادیم. از نقشه‌های دشمن و مشکلات گفتیم، از وضع نیروهای مسلح و این که توطئه‌ها خواهد رسید صحبت کردیم و تقریباً در همان زمان که کودتای نافرجام کشف شد خبر از طرح توطئه بزرگتر و وسیع‌تر دادیم و ما واقع شدیم در موقعیتی که از حمله عراق به مرزها ناشی می‌شد و همان طور که خواهد آمد و خواهیم دید، کودتای ترکیه نیز بر آن مرید شد. در این اوضاع و احوال چگونه می‌توان باز سکوت کرد و نگفت به مردم چه موانع و چه مشکلات بر سر راه است که نمی‌توان کارها را پیش برد.



تاریخ انتشار ۲ مهر ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۶۰



## سفیر هند همراه وزیر دارایی هند پیامی از خانم گاندی نخست وزیر هند آورده بود

صبح سفیر هند همراه وزیر دارایی هند آمدند. او پیامی از خانم گاندی نخست وزیر هند آورده بود و درباره روابط اقتصادی دو کشور صحبت کرد. من به او گفتم که ما تغییر را در همین اجلاس اوپک مطرح خواهیم کرد به این صورت که از نظر ما کشورهای صنعتی از کشورهای نفت خیز نفت ارزان می‌خرند به لحاظ نقشی بزرگ که نفت در اقتصاد آنها دارد و کشورهای غیرصنعتی یا بهتر بگوییم کشورهایی که دارای اقتصاد مسلطی نیستند، نفت را گران می‌خرند و ما جانبدار طرحی هستیم که اقلأ عدالت رعایت بشود و طوری

بشود که کشورهای رشد نیافته بهای گرانی نپردازند و این طرح را در همین اجلاس اوپک طرح خواهیم کرد.

بعد درباره روابط اقتصادی دو کشور صحبت کردیم و من به او گفتم که ما بسیار چیزهاست که می‌توانیم خودمان با یکدیگر مبادله کنیم و نیازهایمان را برآورده بسازیم و محتاج کشورهای صنعتی نشویم و حوزه فرهنگی ما امکان می‌دهد که اقتصاد بزرگی را در این حوزه که از اقیانوس کبیر تا اقیانوس اطلس وسعت دارد به وجود بیاوریم و این حوزه بزرگ به ما امکان بدهد در برابر غولهای اقتصادی بایستیم. به هر حال امیدواریم که مبادلات بازرگانی بین دو کشور توسعه پیدا کند.

### مخبران هندی مصاحبه‌ای انجام دادند

بعد مخبران هندی مصاحبه‌ای انجام دادند و به سئوالات آنها جواب گفتم. بعد پیشمرگان کرد آمدند و تقاضایی داشتند و مطالبی عنوان می‌کردند که ماحصل این مطالب نکته‌ای که در اینجا بازگو بکنیم نیست. بعد خلبنانی که بال هواپیمایش در مرز عراق بر اثر شلیک دشمن آسیب دیده بود و هواپیما را سالم به زمین نشانده بود آمد و مطالبی درباره کم و کسریها گفت که باید هر چه زودتر آنها را جبران کنیم.

و بعد آقای صدر وزیر بازرگانی آمد. درباره مسائل گوناگونی مطالبی داشت که گفتگو شد. بعد فرمانده نیروی دریایی آمد. بعد فرمانده سپاه بعد هم جلسه سه شنبه در همان وقت بود که آمدند و گفتند

### در پاسخ به اظهارات من در میدان شهدا آقایان هاشمی و بهشتی

#### مصاحبه کردند و به اصطلاح لحن پرخاشگر داشتند

آقایان هاشمی رئیس مجلس شورای اسلامی و آقای بهشتی مصاحبه کردند و به اصطلاح لحن پرخاشگر داشتند در پاسخ به اظهارات من در میدان شهدا. این که این دو تن به خود زحمت اینگونه پاسخگویی را داده‌اند، مرا از هرگونه توضیح دیگری بی‌نیاز می‌کند و امیدوارم مردم آنچه را که باید، دانسته باشند.

می‌خواستیم سانسور و تحریف اخبار نشود و امور همان طور که واقع

می‌شوند به اطلاع مردم برسند

اما دو سه نکته است که این‌ها مهم هستند. برای این که مردم از آنها آگاه بشوند: یکی مسئله رادیو و تلویزیون که باید تحت نظر سه قوه باشد. این پیشنهاد از خود من بوده است. که در تهیه پیش نویس و چه در تهیه قانون اساسی مجلس خبرگان، آنچه پیشنهاد داده شده و توضیحات من موجود است. برای این که ما می‌خواستیم سانسور در اخبار نباشد، اخبار تحریف نشود و امور همان طور که واقع می‌شوند به اطلاع مردم برسند.

دوم اینکه رادیو و تلویزیون وسیله برخورد‌های گروهی و تبلیغات و تفسیرهای گروه نشود و حقایق را از مردم نپوشاند و دروغ را به جای حقیقت به خورد مردم ندهد.

سوم این که برای رادیو و تلویزیون دو راه بیشتر نیست یا باید حل مسایل عقیدتی را از طریق سرکوب انجام داد که رژیم سابق نمونه آن بود. یا آن‌طور که من عقیده دارم، محل بحث آزاد بشود.

این همه تبلیغات دروغ بر ضد رئیس جمهور می‌کنند که بودجه

جهاد را قطع کرده است

به هر حال امیدوارم که مطلب برای خوانندگان این سطور روشن شده باشد اما مطلب دیگری را عنوان کردند که من حق نداشتم بگویم «اگر جهاد سازندگی به پول محتاج شد، من تضمین می‌کنم که پول به او داده بشود»، که رئیس جمهور نمی‌تواند پول به کسی بدهد. ظاهراً ایشان از یاد برده‌اند که من در همان سخنرانی گفتم که ۱۰ میلیون تومان برای مواقع اضطراری و فوری پیش بینی شده و به تصویب شورای انقلاب رسیده تا اگر طرحی باشد که بودجه نداشته باشد و اجرای آن واجب باشد، از محل این اعتبار پرداخت شود و این کار تاکنون شده است و معلوم نیست چگونه است که اگر رئیس جمهور اختیار این تفویض بودجه را نداشته، چطور این همه تبلیغات دروغ بر ضد

رئیس جمهور می‌کنند که بودجه جهاد را قطع کرده است؟ چطور در قطع کردن، اختیار داشته و در دادن اختیار ندارد و این خود بحمدالله از زبان خودشان افشای دروغ هایشان است. به گمان من اگر دروغ از این جمهوری رخت بریندد همه مشکلات کشور حل می‌شود. بسی جای تأسف است که این دروغ در دستگاه مدیره کشور روز به روز محل باز می‌کند و مشکلات را افزونتر می‌سازد.

### گفتند که در ۱۷ شهریور تند گفتیم، آرام گفتیم

به هررو، در این باره‌ها با آن اعضای سابق شورای انقلاب که آمده بودند، البته چند تن از آقایان نیامده بودند، بحث و گفتگو شد که در ۱۷ شهریور تند گفتیم، آرام گفتیم. آقای کنی عقیده داشت که می‌توانستیم بدون حمله این نکات را بگوییم ولی ما عقیده مان این بود که بعد از ماهها تکرار، هشدار، این موانع و مشکلات که هیچ کاری حل نمی‌شود و هر حل مسئله‌ای را فوراً مشکلی در برابرش ایجاد می‌کنند و پوشاندن حقایق از مردم وقتی که خطر نزدیک می‌شود، این احتمال را دارد که ایجاد یأس و سرخوردگی در مردم بکند. این خطری است که من نمی‌توانم به آن تن بدهم.

اگر قرار برگرفتن باشد، مطالب زیاد است. اما من گمان می‌کنم که خود مردم تناقضات را در همه این مواضع می‌یابند. وقتی این مواضع اتخاذ می‌شود خود تصدیق می‌کنند بیان مرا در ۱۷ شهریور و نشان می‌دهند که موانع و مشکلات کجا هستند. دیروقت بود ساعت تقریباً یک بعد از نصفه شب بود و روز ما هم بدین ترتیب پایان یافت.

کارنامه چهارشنبه ۱۹ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار چهارشنبه ۲ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۶۰

## دانشور آمد و مفصل راجع به غرب کشور گفت و اشك در چشم داشت

صبح اطلاعات رسیده را درباره حمله به مرزهای غرب کشور خواندم. بعد اطلاعیه‌ای کوتاه تهیه کردم و نامه‌ای برای منزل امام. بعد دانشور آمد و مفصل راجع به غرب کشور گفت و اشك در چشم داشت. بعد سه نفر از اطبا آمدند، درباره مبارزه با اعتیاد و وضعیت غم انگیزی که بر کار این مبارزه حاکم است صحبت کردند. بعد دختر من و دخترخواهرم آمدند این‌ها را که وارد دسته و گروهی هم نیستند. و من با آنها سرپر می‌گذارم، می‌گویم شما هم (حدود ۱۳ و ۱۴ ساله هستند) در فامیل جمع بشوید و حزب درست کنید. این‌ها هم مطلب را جدی گرفتند و رفتند پولی حدود ۳۰۰ تومان تهیه کردند و چون از رادیو شکار بودند و یکی دو تا متن را از گفته‌های من استخراج کرده بودند و داده بودند در نسخه‌های معدودی چاپ کرده بودند و روز ۱۷ شهریور در میدان شهدا پخش کردند. روزنامه جمهوری اسلامی این نسخه‌ها را به عنوان برگه و توطئه مجاهدین خلق عرضه کرده بود و آنها هم متعجب بودند که چطور ممکن است چنین چیزی را به يك گروه سیاسی نسبت داد و دعوای گروهی طی کرد و در عین حال خنده‌شان گرفته بود که این‌ها هروقت لازم ببینند، گاهی را کوه می‌کنند.

## روزنامه‌ها اول دروغ می‌نویسند و بعد دروغ خودشان را تکذیب می‌کنند

بعد مطلب دیگری آوردند که از دفتر امام آقای صانعی گفته است که امام نگفته‌اند که من دستور دادم که وزرا را به مجلس آن مقدار که تعیین شده‌اند معرفی کنید. البته خود این روزنامه‌ها اول دروغ می‌نویسند و بعد دروغ خودشان را تکذیب می‌کنند. چون من هیچگاه نگفتم که امام دستور داده‌اند. من گفتم که این مقدار از وزرا تصویب شده‌اند همان‌ها را ببرند مجلس، بعد هم بقیه به تدریج از اشخاص ذیصلاح انتخاب بشوند. امام هم گفتند خوب است همین کار را بکنند. این اظهار نظری بود که خود این‌ها برداشته و نوشتند

دستور. این دفعه اول نیست بارها این کار را کرده‌اند. يك دفعه دروغ می‌نویسند، بعد دروغ را پایه توهین قرار می‌دهند. به هر حال فعلاً در جمهوری اسلامی این روشها، روشهایی است کسی با آن مبارزه جدی و اساسی نمی‌کند. بعد مسایل روز به میان آمد و این که

## آقای اشراقی آمد و گفت: امام مایلند فردا در سخنرانی بر مزار

### طالقانی مطلبی عنوان نشود و قضیه کش پیدا نکند

سربش بود آقای اشراقی آمدند که امام مایلند فردا در سخنرانی بر مزار طالقانی مطلبی عنوان نشود و قضیه کش پیدا نکند. من گفتم که چرا و چگونه؟ اینها می‌خواستند رئیس جمهوری را با میدان خالی خالی روبرو کنند. شرح دادم که اطلاعیه‌هایی دادند ممکن است در میدان بمب منفجر بشود. ممکن است برخورد مسلحانه بشود. به رادیو حمله مسلحانه بشود و شایعه کرده بودند که بین مجاهدین خلق و فداییان خلق و مخالفان آقای بنی‌صدر زدو خورد روی بدهد و در عین حال از راه مهربانی برای نخستین بار بیانات مرا به طور مستقیم پخش می‌کنند و مردم بیرون نیابند که خطر دارد و در خانه بنشینید و سخنرانی را گوش بدهید. و این مسئله ۴۸ ساعت پیاپی ادامه یافت ولی مردم ما هوشیارند. آگاهند و يك بار دیگر به اینها که روشها را به کار برده‌اند نشان دادند که سطح آگاهی آنها تا کجا بالاست و فریب این بازیها را نمی‌خورند و من نیز ناگزیر طی پیامی از مردم خواستم که به خیابانها بریزند. و این خود نشان داد قوه بسیج ما تا به کجاست. آقای اشراقی گفت که جمعیت، فوق تصور بوده، عظیم بوده و بسیج مردم همه را شکفت زده کرده. با این همه بهتر است که برخوردها پیش نیاید. و من شرح دیگری دادم از مطالبی که برای پاسخ طرح کردند و گفتم به اینکه اینها در مقام پاسخ، رعایت هیچ مسئله‌ای را نکردند و کوشیده‌اند که از نام امام و از وضعیت مزاجی امام کمال سوءاستفاده را بکنند و کردند و تلاش داشتند که جو ایجاد کنند. در جو مسمومی مرام خودشان را پیش ببرند و پرسیدم: بدون استفاده از موقعیت امام و اتکای خودشان به او، اینها توانایی گفتن این مطالب را داشتند؟ به هر طریق،

من يك طرفه دائم بايد ملاحظه بكنم و اين همه خطرها پيش مي آيد به دفعات بگويم و هيچ ترتيب اثرى نينم و اين همه از هر سو دخالت در امور بينم و ساكت بمانم كسى هم بايد جلو اينها را بگيرد و اين روشها را ترك كنند. بالاخره قرار شد كه من اين مقدار در صحبت بگويم. و من به احترام نظر امام صحبتى نمى كنم، اميدوارم خود امام اينها را نصيحت بكنند. بعد از او آقاى محلاتى آمد. همين حدود حرفها رد و بدل شد و از منزل امام آمده بود. بعد هم من به منزل خواهرم به ديدار مادرم رفتم. تا ديروقت شب در آنجا بودم و اين روز هم با اين ترتيب تمام شد.

كارنامه پنج شنبه ۲۰ شهريورماه ۱۳۵۹  
تاريخ انتشار پنجشنبه ۳ مهر ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۶۱

**قبل از سخنراني بعدازظهر در بهشت زهرا اعلاميه هايي را كه داده**

**شده بود بررسي كردم**

پيش از ظهر را غير از كسانى كه به ديدن من آمدند، از جمله آنها دو تن از نمايندگان مجلس بودند و روحانيت مبارز كه با تلفن از محل اجتماعشان صحبت كردند. بقيه ساعات را به بررسي وضعيت در غرب کشور مشغول بودم و قبل از اين كه براى سخنراني بعد از ظهر به بهشت زهرا بروم اعلاميه هايي را

که داده شده بود بررسی کردم ببینم اینها از کدام منشاء است. به طوری که بعد بهتر بر من معلوم شد و در روزهای آینده خواهم گفت از همان گروه بودند.

روابط عمومی ستاد عملیات غرب سه چهار نفری هستند که عضو هیچ يك از گروههای مسلح نیستند و مسئول آنها هم کسی است همانم با کسی که عهده دار دفتر رئیس دیوانعالی کشور است. شورای فرماندهی سپاه شورایی است که در آغاز عهده داری مسئولیت نیروهای مسلح، در واقع وجود نداشت و می باید يك چنین شورایی وجود می داشت. به هر حال، اینها هم از همان گروهند. خوب کمی دقت بکنیم این مطلبی است که در بهشت زهرا گفتم که اینها را مردم بروند شناسایی بکنند و ببینند اگر از يك گروه نبودند، معلوم می شود حق با ما نبوده. کوشیدم در سخنرانی بهشت زهرا سه پایه قدرت و رژیم را بگویم و چون مفصل است، اینجا نمی توانم بازگو کنم و به اختصار می گویم که رژیم سابق قائمه قدرتشش را در داخل دیوان سالاری و ارتش و در خارج قدرت غرب و در رأس آن آمریکا تشکیل می داد. با این حال قائمه را به وجود آورده بود و ضلع سوم و پایه سوم را آن قشرهایی از جامعه تشکیل می دادند که منافعی در این رابطه پیدا می کردند. انقلاب اسلامی ما به رهبری امام خمینی، از خرداد ۴۲ بدین سو پایه اجتماعی رژیم را متزلزل کرد، اداره‌ای‌ها نیز به اعتصابیون پیوستند و نظامیان نیز از پیروی رژیم سرباز زدند.

## ضرورت شوری‌ها و بحث آزاد برسر این که مردم تکیه گاه رژیم جدید بگردند

در نتیجه تعادل به کلی بر هم خورد و قدرت خارجی نیز نتوانست به حمایت از آن رژیم ادامه بدهد و رژیم ساقط شد. رژیم جدید که رژیم ما باشد اگر بخواهد رژیمی استوار باشد نمی تواند نه در نهاد جدید و نه در نهاد قدیم به تنهایی ضلع قدرت به وجود آورد، چرا که ضلع دوم نهاد، ناگزیر قدرت دیگر خواهد بود و قدرت دیگر غیر از قدرت خارجی نمی تواند باشد. اینست که خطر عود رژیم سابق شدیداً وجود دارد. برای اینکه چنین فاجعه‌ای رخ ندهد، باید مردم ضلع اصلی این قائمه باشند، حضورشان در صحنه دایمی باشد و



برای این حضور دائمی دو اصل را باید پذیرفت. البته نباید آنها را وسیله‌ای قرار داد که باز تبدیل گردند به نهاد اداری برای حکومت بر مردم. یکی شورا یکی بحث آزاد. شورا برای شرکت مردم در اداره امور خویش بدون این که شوراها باز از مردم جدا بشوند و به صورت گروههای حاکم دربیایند، دوم بحث آزاد برای این که آگاهی شرط حضور مردم است در صحنه ضلع دوم این قائمه را باید تغییر بنیادی نظام اداری - نظامی ایران به وجود بیاورد. مسئله قدیم و جدید مسئله ثانوی است.

مسئله اصلی ایجاد نظامی است اداری - نظامی خدمتگزار مردم و نه حاکم بر مردم. این مسئله اصلی ماست. اگر ما یک دستگاه جدیدی داشته باشیم که در راه حکومت بر مردم بیافتد و چنان عمل کند که شنیده‌اید؟ که امروز که دارم این نوار را تهیه می‌کنم، یعنی دوشنبه ۲۴ اردیبهشت شنیدم عده‌ای، مردم اصفهان را به دلیل این که بازار را بسته بودند، ریخته و کتک زده‌اند. این دیگر فرق نمی‌کند، آن نهادی که مردم را کتک می‌زند، طبعاً نمی‌تواند با مردم قائمه رژیم را به وجود بیاورد؟ ناچار است برای کامل کردن قائمه ضلع بعد، یعنی پایه دیگر رژیم را جای دیگر جستجو کند. و دیر یا زود می‌شود همان نظام پیشین، برای این که این طور نشود باید دستگاهها، نهادها، خدمت‌گزار مردم بشوند و معجزی قانون بگردند. این همان چیزی است که ما در پی آنیم و من یقین دارم جوانان انقلابی ما می‌فهمند که من چه می‌گویم و به این راه می‌آیند. آنهایی که می‌خواهند با در دست گرفتن تبلیغات و مدیریت این نهادها آن چنان وانمود کنند که بیان آنها به نفع آن نهادها است، آنها از این نهادها به عنوان وسیله قدرت می‌خواهند سوءاستفاده کنند و من هشدار می‌دهم و هشدار جدی و می‌خواهم در گوش دل بماند که بعد فردا نگویند که نمی‌دانستیم و بر ما معلوم نبود و به ما نگفتند. اگر این رابطه میان مردم و نهادها از قدیم و جدید مثل سابق باشد یعنی نهادها بر مردم حکومت کنند، فساد خواهند آفرید فاسد خواهند شد و فساد خواهند کرد و رژیم پیشین را تجدید خواهند نمود. نهادها باید چنان ترکیبشان تغییر کند و محتوایشان عوض بشود که به طور قطع خدمتگزار مردم بشوند. در این صورت است که می‌توانند با خود مردم قائمه‌ای را به وجود بیاورند و این قائمه داخلی ضلع سوم خود را در مستضعفان جهان بجوید

و رژیم جدید با آنها پیوند بجوید و به آن ترتیب سه پایه رژیمی انقلابی به وجود آید که بتواند در جهان نقش انقلابی ایفا کند و انقلاب را به معنای صحیح کلمه ثابت کند.

این مطالب را در آنجا عنوان کردم و این طور که به من گفتند پیش از ورود من احساسات مردم نسبت به رئیس جمهوری مثل همیشه کوبنده، شکننده بود برای آنها که نمی‌خواهند مردم در صحنه باشند و تشویق‌آمیز و امیدبخش برای رئیس جمهوری بود. خود من وقتی آمدم مدتی دراز احساسات عمومی مانع از این بود که من بتوانم صحبت بکنم. بعد از آن اجتماع به منزل آمدم و باز به گزارشهایی پرداختم که از غرب کشور می‌رسید. فرمانده نیروی هوایی آمده بود نزد من تا گزارش بدهد و مطالبی را گفت که لازم شد که من فردای آن روز شخصاً به غرب کشور بروم آقای رجایی هم تلفن کرده و خواستار شد که در این سفر همراه من باشد. امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه جمعه ۲۱ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۵ مهرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۲

### مخالفین در تظاهرات را آوردم و پرسیدیم که سئوالتان چیست؟

صبح عده‌ای آمده بودند در جلوی نخست وزیری جمعی «درود بر بنی‌صدر» می‌گفتند و من فرستادم بینم که چه کسانی هستند، گفتند که به حمایت از رئیس جمهور آمده‌اند.

گفتم که قرار بود مخالفین بیایند، گفتند يك عده خیلی آمده‌اند، گفتم پس موافقین به کنار، مخالفین بیایند داخل. آمدند از آن‌ها پرسیدم آنهایی که موافق بوده و مخالف شدند چند نفرند. ۱۰ نفری دست بلند کردند و وقتی که صحبت کردیم، این جور که به من گزارش کردند، اینها عضو حزب بودند. بنابراین از پیش معلوم بود که نمی‌توانستند موافق بوده باشند بعد مخالف شده باشند،

بالاخره پرسیدیم که سئوالتان چیست؟ دیدیم همان حرفهایی که این آقایان با دروغ به خورد این‌ها داده‌اند. و من این‌ها را جواب گفتم.

### به طالقان رفتیم و به مردم هشدار دادم که استبداد تجدید می‌شود

نزدیک ساعت ۱۱ رفتیم به طالقان در آنجا احساسات پرشور و هیجان مردم نه تنها برای من مایه دل‌گرمی امید و پشت‌گرمی بود، بلکه پاسخی بود به پرسشی که در ذهن داشتم: اگر بگویم مردم از نظر خود برمی‌گردند؟ در آنجا بعد از این که من صحبت کردم، مطلبی طرح شد: من گفته بودم بله عده‌ای عقیده ندارند که مردم می‌فهمند. آقای انصاری که وکیل مجلس است، یادداشتی جلوی من گذاشت که خوب شما خود می‌گفتید ۵۰ درصد مردم طرفداران نخست وزیری مدنی بودند. حکایت از این که اگر مردم می‌دانند وجدان و شعور و آگاهی جمعی وجود دارد چطور طرفدار نخست وزیری مدنی بودند؟ من برای او و مردم شرح دادم که مردم دو مسئله را می‌خواهند، دو مشکل اساسیشان که بعد از ۱۸ ماه الی ۱۹ ماه که از انقلاب می‌گذرد، لاینحل مانده است. یکی مسئله اقتصاد، یکی مسئله امنیت. معنویت هم که در این انقلاب روز به روز پایین می‌آید. اما در دستگاه تبلیغاتی در ماههای اول انقلاب این جور تبلیغات می‌کردند که این مرد در خوزستان هم اقتصاد را به راه انداخته و هم امنیت آورده به عنوان نخست وزیر که بتواند این دو مشکل شان را حل بکند. به همین دلیل است که من می‌گویم رادیو و تلویزیون باید اخبار را صحیح به مردم برساند، و بر آن اضافه و کم نکنند و بحث‌ها آزاد باشند.

حقایق بر مردم معلوم بشود و آنچه را که خواست آنهاست، یعنی امنیت و اقتصاد را از کسانی بخواهند که توانایی انجام این مسئولیت‌ها را دارند. این طور نشود که در جمهوری اسلامی که باید علم و تجربه یکی از ضابطه‌های اصلی مسئولیت باشد و شرح دهم در اینجا، باز یک بار دیگر بر این مسئله تأکید کنم که نمی‌شود کسی خود را مکتبی بداند و بداند که نه علم دارد و نه تجربه، بعد بیاید خود را داوطلب یا نامزد انجام کاری بکند.

## به روستای گرمارود رفتیم و نهار را با روستائیان خوردیم

بعد از آنجا به روستای گرمارود رفتیم. در دل دره‌ای با کوههای بلند و سرسبز جای بسیار باصفایی و مردم بسیار باصفاتری نمی‌دانستند که ما می‌رفته‌ایم آنجا نهار بخوریم. هلی‌کوپتر که نشست و مردم که چند نفری که در راه بودند و دیدند و فریاد و شادی بلند کردند، همه روستا از دم مثل همان نانی که به آب بیفتد و ماهیها جمع بشوند، جمع شدند با چه شور و با چه شوقی که انسان در عین امید، در عین پیدا کردن روحیه مقاومت، در عین حال، احساس شرمندگی پیدا می‌کنند که در خور این همه شوق و علاقه و صمیمیت کاری نمی‌تواند بکند. نهار نان تازه و پنیر و خربزه خوردیم و سپس کباب هم آوردند و نصیب آنها شد که دیرتر بر سر سفره نشستند و بعد از به جا آوردن فریضه نماز سوار هلی‌کوپتر شدیم و دهقانان تا پای هلی‌کوپتر ما را بدرقه کردند، با شعار، با شور، با هیجان. آنجا سیهایی دیدیم که بسیار بزرگ بودند، هنوز کال بودند اما بسیار خوشمزه بودند و می‌گفتند راه نداریم که این‌ها را به موقع در شهر عرضه کنیم. امیدوارم که این راه کشیده شود.

## به ستاد ارتش در کرمانشاه رفتیم و آنها گزارش نیروهای خودمان و نیروهای خارجی را دادند

از آنجا آمدیم به تهران. آقای رجایی و کسانی که قرار بود به کرمانشاه بیایند، در فرودگاه بودند. سوار هواپیما شدیم و راهی آن دیار شدیم. رسیدیم به غرب و در کرمانشاه رفتیم به ستاد ارتش و در آنجا، نخست ما را توجیه کردند. یعنی اطلاعات مربوط به جبهه را و نیروهای خودمان را، و نیروهای خارجی را و موقعیت‌هایشان را شرح دادند. بعد جانشین رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آمدند و آنها خواستند که گفتگوها در یک محیط بسته‌تری انجام بگیرد و گفتگوها در محیط بسته انجام گرفت. بنابر یادداشتهایی کرده بودم، ۵ نتیجه حاصل کردیم که با آنها عنوان کردیم. و آنها موافق بودند که مسئله همین ۵ تاست و تصدیق کردند که برداشت ما صحیح بوده و قرار شد که ما بحث کنیم و در یافتن راه حل. در آنجا سئوالی را من مطرح کردم که سئوالیست که

جوابش به فکر و روحیه نیاز دارد و آن این بود: وضع نیروهای دو طرف چگونه است؟ (۱)

شبی متنی از يك گروه خواندم که در آن نوشته بود که این گروه ما را مثلاً به رخ رقیب خود می‌کشند که چه و چه بکنند. شبی را گریستم سخت که چطور ممکن است در ذهن عده‌ای این مسایل پیش بیاید. کسانی در مقام و مسئولیت بیایند خطر جلب کند برای کشور، برای ترساندن این و آن وبدف خودش را از پیش ببرد. گفتم که آنها فرض بنا را بر این می‌گذارند که خود را يك گروه مخالفی می‌دانند و فرضشان این است که باید حکومت با آنها باشد و یا نمی‌دانند و اطلاع ندارند و این حرفها را می‌نویسند. گرچه انسان غمگین می‌شود از این که در جمهوری اسلامی این جور بنا بر تخطئه باشد و با اطلاعاتی که راجع است به موجودیت کشور و جمهوری بازی بکند. ولی خوب، این توجیه دارد که نمی‌دانند ولی آنها که اطلاعات دقیق داشتند چه موجب شده بود که خود را برای موقعیت خطر آن طور که باید، آماده نکردند. این بحث و سؤال اساسی بود و جواب آن حل مشکل زمان ماست. در این زمینه بحث طولانی کردیم و چون مطالب نظامی را نمی‌شود بازگو کرد این مطالب را بازگو نمی‌کنیم. شب دیروقت بحث را به نتیجه‌ای رساندیم و صورتجلسه‌ای تهیه کردیم و آن را امضاء کردیم و بقیه را گذاشتیم برای روز بعد.

۱. در واقع، پرسش این بود که ارتش چه مدت می‌تواند مقاومت کند؟ شهید سرلشگر فلاحی گفت: چهار روز. سپاهی‌ها می‌گفتند زمین بدهیم زمان بخیریم و به روش چریکی به جان ارتش صدام بیفتیم. رئیس جمهوری پذیرفت و گفت تا بتوانیم نباید یک شصت انگشت از زمین کشور را به اشغال دشمن بسپاریم. در این باره خواننده می‌تواند به کتاب نامه‌ها و خیانت به امید و درس تجربه مراجعه کند.

کارنامه شنبه ۲۲ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۵ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۲

## به ایلام رفتیم و گزارش یک پاسگاه ژاندارمری مبنی بر مانور تانکها در کنار مرز

صبح را به بحث نشستیم، تا ظهر بحث و گفتگو کردیم (گمان می‌کنم آنچه که دیشب ما صورت جلسه‌ای تهیه کردیم و بعد امروز صبح بود یعنی شنبه صبح بود، چون الآن من نوار را روز دوشنبه است که پر می‌کنم) و نتایج بحث را دوتا از موضوعات را به نتیجه رساندیم و امضاء کردیم. بعد نهار خوردیم. بعد به اصطلاح خودشان نهار سربازی خوردیم. بعد از نهار گفتیم که برویم به ایلام و وضع را از نزدیک ببینیم. رفتیم ایلام به استانداری ایلام رفتیم به یک پاسگاه ژاندارمری، آنجا اطلاعاتی به ما دادند. کسی می‌گفت ۲۰۰۰ تانک دشمن را شمرده. بعد از کسی سؤال شد که چطور ممکن است ۲۰۰۰ تانک آنجا مانور کنند؟ تخفیف داد تا ۵۰۰ عدد. بالاخره رفیقی داشت که به ۷۰ تانک قانع شد و می‌گفتند دارند پیشروی می‌کنند و آنها داد و قال و هیجان راه انداخته بودند که بگذارید بجنگیم و چرا دستور حمله نمی‌دهید و ظهیرنژاد رسید. از قیافه اینها فهمید که اینها از جبهه نمی‌آیند. اینها به اصطلاح قهرمانهای سالی هستند. گفت: خوب اگر در جنگ بودید حالا اینجا چه می‌کنید و چرا از جبهه آمدید و فرماندهشان گفت من ساعت ۱۱ صبح آمدم، و ظهیرنژاد به کنایه گفت بله از زانوی شتر معلوم است، تو اگر در جبهه بودی یک ذره خاک بر سر و روی تو می‌نشست. البته چون ما هنوز نرفته بودیم در جبهه نمی‌دانستیم که رفتن و برگشتن صحبت یک ذره و دو ذره نیست و انسان غرق در خاک می‌شود.

### رفتیم تا به خطوط مقدم جبهه رسیدیم

به هر حال از آنها انکار که نروید خطر دارد و از ما اصرار که نه خیر باید برویم و دلیل ندارد که ما برادران سرباز خودمان را در جبهه تنها بگذاریم. رفتیم تا به خطوط مقدم جبهه برسیم، بر تمام سر تا پای ما خاک کاملاً نشسته بود. موها همه رنگ خاک گرفته بود. آنجا رسیدیم یکی دیگر شرح دلآوری

داد که بله صبح ما رفتیم و آن تپه را گرفتیم و چون پشتیبانی نشدیم آن تپه را از دست دادیم باز ظهیرنژاد آمد و نگاهی به قیافه طرف کرد و گفت تو هنوز از تپه بالا نرفتی و این قیافه قیافه‌ای که تپه تصرف کرده باشد، نیست. از سر و روی تو يك ذره معلوم نیست که در جبهه جنگیده باشی بالاخره رفتیم. با بی‌سیم تماس با جلوتر گرفتیم و سؤال کردیم که شما تپه را صبح اشغال کردید؟ گفت خیر ما هیچ وقت اشغال نکردیم. معلوم شد در مورد هم تشخیص فرمانده درست بوده که حکایت از این می‌کرد که تجربه در کار هدایت و رهبری چقدر نقش دارد. آنجا با سربازان و افسران صحبت کردیم. روحیه قوی داشتند حتی سروانی در حالی که بغض کرده بود، می‌گفت که آقا ما تا اینجا هستیم تکان نخواهیم خورد و ما نمی‌خواهیم وطنمان را دیگران بگیرند، تصرف نکنند. و به ما کمک و امکانات برسانید و ما پیشروی کنیم و من از این روحیه قوی که پیشاروی خطر و مرگ این چنین صمیمانه صحبت می‌کردند و مرگ را ناچیز می‌شمردند، بسیار به هیجان آمدم و امیدوارم که برای ما و همه آنها که این ستون را می‌خوانند این قهرمانان قابل ستایش، درس عبرتی باشند. پس از گفتگوی زیاد با آنها و تصحیح اطلاعاتی که دریافت کرده بودیم که اغلب، اغراق‌آمیز و خالی از حقیقت بود به صالح آباد و آن پاسگاهی که از آنجا راه افتاده بودیم، برگشتیم و در آنجا سوار هلیکوپتر شدیم به طرف ایلام.

### خلبانهای هلی‌کوپتر گفتند میک روسی بالای سر هلی‌کوپتر است

قرار بود که به کرمانشاه برویم. بعد گفتیم شب را در ایلام می‌مانیم. در راه خلبانهای هلیکوپتر گفتند میک روسی بالای سر هلیکوپتر است و پایین آمدند و هلیکوپتر را پایین آوردند جوری که خیلی نزدیک به زمین پرواز می‌کرد و بعد آنها که در داخل بودند، می‌گفتند که این جور پرواز، خودش خطرناک است، ولی می‌گفت بالا نمی‌شود رفت چون میگ می‌زند، توی دره با همان پرواز پایین ماریچی داشت می‌آمد که حت المقدور از تیررس به دور باشیم. این طور که بعد گفتند از پایین عشایر مسلح تیراندازی کرده بودند، به گمان این که هلیکوپتر دشمن است، ولی بعد به آنها اطلاع می‌دهند که نه هلیکوپتر دوست

است و آنها دیگر تیراندازی نکردند. بعد از مدتی گفتند که میگ نبوده و فانتوم بوده است. تا شب که ما آمدیم معلوم نبود که فانتوم بود یا میگ. ولی به تهران که رسیدیم، خلبانها گفتند که اول میگ بالای سر ما بود که با دیدن فانتوم در رفت. حالا به هر حال این مسئله بر ما گذشت. فانتوم بود یا میگ بود دقیق نمی دانم. بعد آمدیم منزل، خود را در آینه نگاه کردیم و دیدیم نه خیر از این که جبهه رفته باشیم، آمده باشیم باید خیلی کم و زیاد کرده باشیم. از خاکی که بر سر و روی ما نشسته بود، می شد فهمید که رفتن و آمدن به جبهه و در جبهه و ماندن و جنگیدن این مسایل را دارد. به هر حال سرورویی شستیم. با همراهمان تا یک بعد از نیمه شب صحبت می کردیم از آنچه که در سفر دیده بودیم. امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه یکشنبه ۲۲ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۵ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۲

### صبح به بیمارستان برای عیادت زخمیهای جبهه جنگ رفتم

صبح اول وقت به بیمارستان رفتم، برای عیادت زخمیهای جبهه جنگ. سرباز، درجه دار و افسر بودند. روحیه بسیار قوی داشتند و خیلی با صمیمیت برخورد کردند و به من اطمینان می دادند و وضعیت خودشان را شاهد می آوردند که در اخلاص نسبت به دین و کشور از هیچ چیز فروگذار نخواهند کرد و از هیچ چیز کم ندارند. از مریض های دیگر بیمارستان هم عیادت کردم. و در آنجا متوجه شدم که به لحاظ اختلاف دراداره کنندگان بهداری وضع بیمارستان رضایت بخش نیست، با این که بودجه خوبی هم دارد، اما هم کثیف و هم نظم و انضباط جدی نداشت. البته یک دلیلش این بود که خیلی بیش از ظرفیت خود مریض داشت.

### دیدار از جبهه سر پل ذهاب و صحبت با افراد مختلف



بعد از بیمارستان آمدیم به سرپل ذهاب برای این که از جبهه این طرف دیدن کنیم. از آنجا سوار اتوموبیل سواری شدیم و رفتیم به جبهه رسیدیم به محلی که به اصطلاح توپخانه بود. و در آنجا نشستیم و آنها تیراندازی می کردند و ما هم سؤال و جواب می کردیم تا ببینیم وضع از چه قرار است. در آنجا هم ظهرنژاد آمد و از شیوه عمل آنها انتقاد کرد، اما درجه داری اجازه گرفت و توضیح داد به او که به چه دلیل این شیوه ای که دارد ارجح است. ساعت نزدیک به دو بعد از ظهر بود، ما فکر کردیم نهار را در همانجا بخوریم، نان سربازی و پنیر و خربزه بسیار مزه کرد و محیط را همان محیط صمیمیت سربازی و فداکاری در نظر جلوه گر ساخت. بعد از سربازان، و محل خدمتشان بازدید کردیم، درجه داران و افسران خیلی شاد بودند و آنهایی که از مهد آذربایجان بودند، قوی و با هیجان بودند و مصمم، بعد از اینکه یک به یک از سربازان و درجه داران و افسران در محل کارشان دیدن کردیم به اتوموبیل سوار شدیم تا به جای دیگر برویم. بعد از سوار شدن، یک کامیون نگه داشته بود و پر از جمعیت بود که گفتند ما تکاوران هستیم و می خواهیم رئیس جمهور را ببینیم، آنها آمدند و مقداری با آنها گفت و شنود کردیم، آنها سوار شدند که بروند و ما سوار شدیم و آمدیم.

### پنجاه متر جلوتر از ماشین ما دو گلوله توپ به جاده خورد

در جلوی ما دو نفر در کنار راننده نشسته بودند و ماشین کوچک رسیدیم به یک اتومبیلی که همراه ما بودند و جای زیادی داشتند. و سه نفر داخل اتومبیلشان بود. به یکی از دو نفر که در جلو بودند، گفتم بروید داخل آن یکی اتومبیل، وقتی راه افتادیم و مقداری آمدیم، ناگهان راننده اتومبیل فریاد زد: زدند، زدند و فلاحی گفت که اتومبیل را نگهدار، اتومبیل را نگهداشت. فلاحی دست مرا گرفت و کشان کشان از اتومبیل برد که به اصطلاح به پناهگاه برسیم، این هنگام پنجاه متر جلوتر، دو گلوله توپ به جاده خورد. پناهگاهی که فلاحی ما را برد، در حقیقت کمی گودی داشت اما کاملاً جلوی ما باز بود برای گلوله توپ دشمن و من به شوخی گفتم اینجا خرج قبرکنی و غیره ندارد. اگر بخورد اینجا راحت می خوابیم. بعد بلند شدیم جای بهتری گیر بیاوریم دو

گلوله توپ دیگر در همان محل اولی به زمین خورد و ما دیگر منتظر نشدیم که به قول خودشان آتششان را میزان کنند که به ما بخورد آمدیم و سوار اتومبیل شدیم و برگشتیم از راه مقابل رفتیم، و آمدیم به سر پل ذهاب. ابتدا رفتیم برای رفع تشنگی به سرچشمه‌ای که سربازی که با ما بود می‌شناخت و در آنجا آبش گوارا اما گرم بود. در این حین، از پاسگاه و روستا هم که ما را دیده بودند آمدند و آنجا ما را در میان گرفتند. از این خطر به فاصله نیم دقیقه جستیم. اگر ما آن توقف را نمی‌کردیم، قطعاً گلوله‌های توپ را نوش جان می‌کردیم.

به هر حال از این که از خطر رسته بودیم راضی بودیم. مسئولیتهای سنگینی بر عهده من و همراهانم بود. البته همراهان داخل اتومبیل؛ چون بقیه بسیار عقب بودند. ما برای این که اگر خطر آمد، همه با هم از بین نرویم، هرکدام در یک اتومبیل قرار گرفته بودیم و فلاحی در اتومبیل ما بود. بعد به سر پل ذهاب آمدیم، رفتیم برای غذا و نماز و نماز را خوانده بودیم که دو نفر آمدند و خبرآوردند که دو میگ عراقی را زدند و قطعه پاره‌هایی آورده بودند. من هم به آنها هدیه‌ای دادم؛ در عین حال متأثر شدیم، از این که این مسائلی که باید بر ضد دشمن مشترک به کار برود، و ارتش متجاوز اسرائیل را بکوبد، این جور در مرز به دست خودمان اینها را از بین می‌بریم، که ثروتهایی بسیار از ما بابت تهیه این وسایل به غارت رفته است.

باری ما آمدیم و سوار شدیم و به طرف کرمانشاه آمدیم باز در آنجا دنباله بحث را گرفتیم و یک صورت جلسه دیگر هم تهیه کردیم و سه مسئله دیگر را هم در این گفت و شنود حل کردیم. سرهنگ صیاد شیرازی هم آمده بود، و گزارش کار خود را در مورد ضدانقلاب داد، و ما بلند شدیم و رفتیم توی راه مطلب مهمی پیش نیامد. مصاحبه‌ای با خبرگزاری پارس انجام دادم به تهران رسیدیم و به منزل آمدیم. و این روز هم به این ترتیب به پایان پذیرفت.

کارنامه دوشنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار دوشنبه ۷ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۳

## از ابتدا می‌دانستم که برنامه آنها برداشتن من از میان است

امروز صبح ابتدا يك گزارش درباره سيستان و بلوچستان، يك گزارش مفصل و خواندنی درباره شكار آدم به وسيله آمريكاييان كه بيانگر بعضی از اطلاعاتی بود كه قبلا داشتيم و نشان می‌داد كه خیالات زیادی درباره ايران دارند. و نکته جالب اين كه به اصطلاح كار با مرا غير ممكن دانسته بودند و من نیز از ابتدا می‌دانستم كه برنامه آنها برداشتن من از میان است. چرا كه من نقش آنها را می‌شناسم و می‌دانم كه جدایی از مردم یعنی قانع شدن به سازمانها و نهادهای حاكم و اين حاكمان به لحاظ جدایی و حكومت، ناگزير محتاج يك هم پيوند خارجی می‌شوند و از همین جاها به سر وقت سلطه گران می‌روند چون اين را می‌دانم و در همین جدایی از مردم خطر را می‌بينم و جلوی اين خطر می‌ايستم بنابراین حذف من به اصطلاح نظامیها هدف مقدم آنهاست. اين گزارش بسیار مفصل و همان طوری كه گفتم بسیار خواندنی بود. بعد يك گزارش درباره فعاليت عوامل ضدانقلاب در خارج از کشور بود. البته کشور را هم معین کرده بود كه من نمی‌خواهم نام ببرم و مقداری گزارش ديگر. بعد واقعه جالب امروز اين است كه مرا به مجلس ( در اين متن مجلس اشتباه تایپ شده بوده است و منظور مجلسی بوده است. برای همین اشتباه تایپی در مجلس جنجال کردند و در گزارش روزانه به تاريخ ۵ مهر ۱۳۵۹ آمده است: آقای محلاتی آنجا بود و مطالبی را طرح كرد كه از جمله اين بود كه در كارنامه روز ۲۴ شهريور نوشته شده، مرا به مجلس دعوت كردند و من استخاره کرده و نرفته‌ام و همان كلمه مجلس موجب شده است كه آنهايي كه كارشان دائم تبليغ است و تبليغ برای مقابل كردن مجلس با رئيس جمهوری گفته‌اند كه رئيس جمهور مجلسی‌ها را قوم لوط شناخته است) دعوت کرده‌اند و من در پذيرفتن اين دعوت تردید داشتم؛ برای رفع تردید به قرآن كريم پناه بردم و دفعه اول داستان جالب قوم لوط آمد، سؤال من اين بود كه اينها بر حق نيستند. بنابراین، آیا رفتن در اين اجتماع موجب هدايت به حق می‌شود يا خير و جواب اين بود كه لوط قوم خود را از اين كار زشت برحذر می‌داشت كه آنها به هیچ روی زیر بار نرفتند تا خداوند تصميم بر نازل كردن عذاب گرفت، لوط از

خدا خواست که او را معاف بدارد. از او و کسان او، خداوند جز درباره عجزه‌ای استغاثه او را پذیرفت و این قوم را معاف داشت. شاید به گمان این که این داستان را من فراخور این دعوت قبلاً نشانه کرده‌ام خواستم که دوباره از قرآن بپرسم. عصرهنگام بود دوباره از قرآن پرسیدم شاید دفعه سوم بود و این بار داستان فرعون آمد که آل او، لشکر او فنا شده خود او در آب گیر کرده بود و البته در آنجا خدا به او گفت توبه کن و این وقتی بود که توبه هم دردی از او دوا نمی‌کرد که این دو پایه هم نوید می‌دهد و هم رویه‌های بی‌فایده را به آدمی می‌شناساند. بعد از ظهر، تا ساعت چهار به اوضاع نظامی غرب کشور مشغول بودم و پی در پی اطلاع می‌گرفتم برخورد جدی نبوده.

### به هیئت وزیران رفتم

ساعت ۵ به هیئت وزیران رفتم در حیاط نخست وزیری عده‌ای دانش‌آموز که از پاوه آمده صف کشیده بودند. خیرمقدم گفتند. من هم برای آنها آرزو کردم از خدا مسئلت کردم از خدا که آنها را در جمهوری اسلامی جوان برومند بسازد و کارآمد برای جمهوری. بعد به جلسه هیئت وزیران آمدم چند موضوع مورد بحث قرار گرفت و قرار شد که پایان هر جلسه اطلاعیه‌ای حاضر کنند و به مطبوعات بدهند. من از آنجا ظاهراً به لحاظ تعقیب مسایل امنیت کشور ساعت ۸/۵ شب جلسه را ترک کردم و به منزل آمدم.

قبل از ترک جلسه، جانشین رئیس ستاد اطلاع داد که لشکر ۴۴ ارومیه با نظارت فرمانده نیروی زمینی و خود او طرحی تهیه کردند برای پاکسازی شهرهای آذربایجان غربی و از پاوه و میانه به طرف مهاباد راه افتادند و در راه هم برخورد داشتند اما تلفاتشان بسیار اندک بود و ساعت ۵ بعد از ظهر مهاباد را در میان گرفتند و امیدواریم که به تدریج و با سرعت زیاد این مناطق پاکسازی بشود.

**آقای سعید سنجابی گزارشی درباره کودتای ترکیه داد**

در منزل که آدام آقای سعید سنجابی گزارشی درباره کودتای ترکیه داد و مقصود من از گزارش که خواسته بودم این بود که بدانم چه تأثیری در برنامه‌های دشمن در داخل کشور ما خواهد داشت و امروز با این اطلاع تقریباً اطلاعات خیلی گسترده‌ای، راجع به فعالیت‌های آمریکا و ایادی او به دست آمد. حالا هم شب است. کسی آمد و شرح داد که در خانه یکی از کسانشان دو اطلاع راجع به فعالیت ضد انقلاب کشف کرده بود و آمده بود به رئیس جمهور بدهد اطلاع او همان اطلاعی بود که ما قبلاً داشتیم برای این که مقداری خط و ربط در داخل به دست می‌داد

### آقای رجوی تماس گرفت و گفت:

بعد گفتند آقای رجوی می‌خواهد با شما صحبت کند اجازه دادم که وصل کنند و صحبت بکند. گفت با رئیس مجلس صحبت کرده و درباره صحبت‌هایی که در مجلس شده در خصوص مشارکت مجاهدین خلق در کودتای نافرجام و گفت که به رئیس مجلس گفته است که ما به موقع به رئیس جمهوری گزارش کتبی کردیم و این گزارش موجود است؛ چطور ما را متهم می‌کنند به این که ما در این کودتا دخالت یا دست داشتیم؟ گفت که رئیس مجلس گفته است که چرا به خود رئیس جمهوری مراجعه نمی‌کنید. من گفتم بله تصدیق می‌کنم که شما گزارش فرستاده‌اید و لابد برای همین است که گفته است چرا به رئیس جمهور مراجعه نمی‌کنید. اگر من تصدیق می‌کردم، بعد بوق و کرنا راه می‌انداختند این هم دلیل دیگر بر همکاری! ولی به هر حال حالا که این مناسبت پیش آمد من باید بگویم همان طور که در بهشت زهرا گفتم در فردای سقوط رژیم جمهوری هیچ گروهی نمی‌تواند به خود نوید کمترین امکانی را بدهد و معنای این سقوط خارج شدن مردم است از صحنه وقتی مردم از صحنه خارج شدند گروه‌های کوچکی که باقی می‌مانند توانایی زنده ماندن را هم ندارند چه برسد به حکومت کردن. بنابراین با توجه به این که من وقتی هم در اروپا بودم با نوشته‌های این سازمان در برخورد بودم می‌خواندم و انتقاد می‌کردم و بعد هم که به ایران آمدم و به همین روش ادامه دادم به نظر من می‌رسد که اندیشه اسلامی خالص، اندیشه علمی است که علم واقعی است و

باید از هرگونه التقاط خودداری کرد. به گمان من آنها هم که فلسفه ارسطویی را اسلام کرده‌اند و اساس قرار داده‌اند آنها هم اهل التقاطند. و اینها مسئله‌ای نیست که از راه زور و زد و خورد و چماق حل بشود. مسئله‌ای است که از راه بحث آزاد حل می‌شود. و هیچ راه حل دیگری هم ندارد. این برخوردها جز به تضعیف ما نمی‌انجامد. این است که به نظر من راه حل مشکل بحث آزاد است و الا کارهای نکرده را دست آویز کردن و برضد یکدیگر عمل کردن گره از مشکل کار باز نمی‌کند و روزبروز وضع را مشکل‌تر می‌سازد. جزاین مسئله، مصاحبه‌ای خواندم:

### عقیده و ایمان بدون کار تحقق پیدا نمی‌کند

سؤال شده است که در میان این حرف امام که تأکید بر تقدم عقیده دارد و حرف رئیس جمهور که تأکید بر کار و تولید دارد، شما تضادی نمی‌بینید؟ پاسخ دهنده به سؤال، بعد از این که تأکید می‌کند تقدم با عقیده است، می‌گوید: اما کار و تلاش هم برای تنظیم زندگی اقتصادی لازم است و نتیجه می‌گیرد که تضادی در این میان به نظر او نمی‌رسد باز جای شکرش باقی است. اما اساساً عقیده و ایمان بدون کار تحقق پیدا نمی‌کند از راه فعالیت و ابداع است که انسان عقیده‌مند می‌شود و ایمان می‌آورد کسی که کار نمی‌کند ابداع نمی‌کند تولید نمی‌کند مبانی عقیده را نمی‌تواند بفهمد تا ایمان بیاورد. و بخواهیم درست بفهمیم معنای سخن امام صادق را وقتی آن عرب به کنار مزرعه آمد و با ترش رویی به او گفت: این قدر حرص دنیا را چرا می‌زنی؟ و امام که از سروریش عرق می‌ریخت، پاسخ داد: عبادت که می‌کنم، همین است. کسی که کار نکند فکر و تراوش و تولید و خلاقیت نداشته باشد چگونه می‌تواند بفهمد عقیده درست کدام است و بدان معتقد بشود؟ اینها يك اموری نیست که بتوان از هم جدا کرد کسی که کار نمی‌کند و ابداع ندارد نیروی خود را چگونه به مصرف می‌رساند جز در تخریب؟ این آدمی که نیروی خود را در تخریب صرف می‌کند چگونه معتقد می‌شود به توحید و قبول خدا و عمل در جهت رضایت او؟ و کسی که برای رضای خدا کار کند و به خدا معتقد باشد چگونه می‌تواند کار نکند؟ بنابراین، مسئله تضاد نیست؛ مسئله تقدم به این

معنا که این برآن ترجیح دارد اما هر دو هم لازم است، نیست. يك واقعیت است آنها که کار نمی‌کنند و محصول فکر و دماغ و دستشان کار سازنده و خلاقیت مثبت و ارزنده نیست، آنها قطعاً محصول دیگری بیرون می‌دهند چون نه مغز را می‌شود تعطیل کرد، نه نیروهای موجود در تن را می‌توان بی کار گذاشت مغز و تن که نمی‌سازند، لاجرم خراب می‌کند.

### لیبرالیسم چیزی جز تعادل قوا نیست

این نظریه، یعنی جدا کردن عقیده و معنویت از مادیت، یکی از مبانی لیبرالیسم غربی است؛ شگفت اینجاست که اینها که این همه به لیبرالیسم بدون آن که بدانند چیست می‌تازند خود در مقام استدلال به همان مبانی متوسل می‌شوند، جدا کردن دین از دنیا، امر دینی از امر دنیایی، دین از سیاست، دین از اقتصاد، اخلاق از اقتصاد، این را اصل و یا آنرا اصل شناختن، اینها تماماً از مبانی لیبرالیسم هستند و من به دفعات گفته‌ام که اینها نمی‌دانند معنای لیبرالیسم چیست و آن را به کار می‌برند. لیبرالیسم چیزی جز تعادل قوا نیست. البته لیبرالیسم اصل تعادل قوا در سطح فرد با فرد است؛ یعنی نیروها باید در حد افراد خرد بشوند و هیچ گونه تمرکز نیرویی نماند و این افراد نیروها را از راه رقابت به کار ببرند و مدعیند که این رقابت فردی برپایه حقوق فردی موجب پیشرفت و ترقی می‌شود. این هم گزارش امروز بود.

کارنامه سه شنبه ۲۵ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۸ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۶۴

### سفیر فرانسه برای خدا حافظی آمد

صبح چند گزارش خواندم، از جمله گزارشی درباره سیستان و بلوچستان. بعد سفیر فرانسه آمد و می‌خواست خداحافظی بکند و به کشور خود بازگردد. او به تفصیل راجع به اشتباه اروپا در دنباله روی از سیاست آمریکا در مورد

ایران صحبت کرد و من موقعیت ایران را شرح کردم و گفتم ما ایرانیها احساس تلخ انزوا داریم. و این مسئله امروز ما نیست يك امر تاریخی است. و ما در تاریخ، همیشه در محاصره قدرهایی بودیم که به چشم طمع در کشور ما می‌نگریستند. و امروز هم ما همان احساس انزوا را با شدت بیشتری داریم. بدیهی است در انزوا دو سیاست بیشتر امکان عرضه ندارد. سیاستی که برای بیرون رفتن از انزوا در پی سازش با ابرقدرتها می‌رود. غالباً گروههای افراطی با شعار ضدیت شروع می‌کنند، اما وقتی به عنوان قدرت مستقر شدند به راه سازش می‌روند. از این‌گونه حکومتها در جهان معاصر ما کم نیستند، حکومتهایی بودند که با شعار استقلال و تکیه به مردم بر سر کار آمدند، اما چون اساس رابطه خود با مردم را حاکمیت مطلق بر مردم گذاشته بودند، ناگزیر از مردم جدا شدند و در جدایی از مردم مجبور به سازش با خارج شدند.

اگر اروپا از آمریکا جدا بشود و سیاست مستقلی داشته باشد، محتاج يك تغییرات اساسی در نظام اجتماعی کشورهای اروپایی و رژیم حکومتی آنها می‌شود، در این صورت ما می‌توانیم تغییرات اساسی در روابط سیاسی، بین المللی را انتظار داشته باشیم.

**به ستاد ارتش رفتیم، شورای امنیت بود؛ می‌خواستیم و می‌خواهیم که**

### **این ارتش روح پیدا کند**

بعد سفیر سوئیس آمد یادداشتی از دولت آمریکا آورده بود. گفتم آن را ترجمه کنید و برای امام و مجلس بفرستند. بعداً احمدآقا فرزند امام آمد، با او هم در مسایل مختلفی گفتگو کردیم و رفت. امید که نتیجه داشته باشد. بعد به ستاد ارتش رفتیم، شورای امنیت بود و مفصل درباره وضعیت کشور توضیح داده شد.

البته هر بار که جلسات تشکیل می‌شود، مسئله هماهنگی نیروها طرح می‌شود. به نظر من يك مانع وجود دارد، برای هماهنگی کامل با همه کوششهایی که در این مدت به کار برده‌ایم و آن مانع ایدئولوژی قدرت و تفوق



است که به صورت‌های گوناگون خود را عرضه می‌کند. تا وقتی که این ایدئولوژی که از نظرمن، بنیاد آن ضد اسلامی است جای خود را به ایدئولوژی دینی و توحیدی ندهد و دستها همه برای خدا کار نکنند، در نتیجه خود را برادر و برابر یکدیگر ندانند، ما این مشکل را خواهیم داشت. با این حال در آنجا این مسئله از روی انصاف طرح شد که در دوره ریاست جمهوری، با همه دخالتها که در کار اداره ارتش، اینجا و آنجا شده است و می‌شود، هنوز هم با این که در تضعیف فرماندهی از سوی کسانی که حق دخالت در امور ارتش را ندارند، قطع نگشته. با این حال ارتشی که چند ماه پیش صدام حسین گفته بود نیروی هوایش ۲ سال وقت می‌خواهد تا تجدید حیات کند و نیروی دریایش آن وقت می‌گفتند ده درصد بیشتر آمادگی ندارد و در نیروی زمینی همه جا تظاهر و اعتصاب و برخورد بود و آن روز آمادگی رزم او در حداقل بود و آشفته‌گی کار فراوان می‌داشت، امروز نیروی کارآمدی است که در غرب کشور با استواری با دشمنان داخلی و خارجی روبرو است و می‌رزد.

این مطالب را گفتم و من در این مسئله پای فشردم برای این که ارتش روح پیدا کند.

بسیاری این کوشش را نوعی وسیله حمله و انتقاد قرار دادند، که چرا این همه رئیس جمهور به ارتش توجه می‌کند و در حقیقت این همه بی‌معناست، من می‌خواستم و می‌خواهم که این ارتش روح پیدا کند. و روح او اعتقاد دینی است و از راه این اعتقاد است که در دفاع از میهن اسلامی استوار می‌شود، توانا می‌شود، با اعتقاد عمل می‌کند. و این امری است که تضمین کننده پیروزی است. این که من چه در کرمانشاه، چه در تهران، ساعتها وقت را به بحث درباره حل مسئله هماهنگی، صرف کرده‌ام و ترجیح داده‌ام در این مورد بحث را جانشین روشهای دیگر بکنم، بدان امید است که بتوانیم این مسئله را حل بکنیم. مسئله‌ای که توانایی نیروهای مسلح ما را چندین و چند برابر خواهد کرد. نمی‌باید خوش باور بود و گمان کرد که این امور، امور دستوری هستند و با يك دستور حل می‌شوند. این امور به کوشش و صبر و بردباری و شکیبایی دور از حد احتیاج دارد تا حل بگردد. اگر ما موفق بشویم دروغ را از میان برداریم و به جای آن ایدئولوژی توحید یا تفاهم جویی و وحدت

جویی در راه الله را بگذاریم، مشکل ما از اساس حل می‌شود و برای مواجهه با همه توطئه‌ها آماده می‌شویم.

شب به منزل آمدم. آقای اشراقی داماد امام آمد و با او گفتگو شد، بعد اعضای سابق شورای انقلاب آمدند. غیر از معین فر که در سفر بود، چهارتن نیامده بودند و بقیه آمده بودند و با آنها تا یک بعد از نیمه شب درباره مسایل کشور و وضعیتی که ایران با آن روبروست صحبت کردم. بحث به اصطلاح در کلیات بود برای این که همگان در جریان وضعیتی که کشور با آن روبروست قرار بگیرند.

کارنامه چهارشنبه ۲۶ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۸ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۶۴

## کشیک نخست وزیری تلفن کرد: یک چمدان از پولهایی که از مهاباد دزدیده‌اند پیدا شده

امروز صبح علی الطلوع کشیک نخست وزیری تلفن کرد و گفت کسی به او تلفن کرده و گفته است یک چمدان از پولهایی که در مهاباد دزدیده‌اند پیدا شده و به خانه کسی برده‌اند. او نپذیرفته و آنهایی که این پول را آورده‌اند هم می‌شناختند و من از او خواستم که با کمیته شهربانی تماس بگیرد و تعقیب بکند، تعقیب کرده بودند و مقداری از این پولها را با عده‌ای از ربایندگان یافتند. این ربایندگان را هم گرفتند و حالا مشغولند ببینند بر سر پولها چه آمده است. بعد گزارشی درباره شهر صنعتی البرز خواندم و پیشنهادهایی که برای رفع مشکلات کارگران آن شهر کرده بودند برای وزارتخانه‌های کار، صنایع، مسکن و شهرسازی و سازمان برنامه بود. بعد گزارشی درباره گوشت خواندم. بعد نمایندگان صلیب سرخ آمدند گفتند: زندانها را مرتب بازدید می‌کنند، زندانهای معمولی وضع خوب و عادی دارند.

راجع به برخوردهای مرزی با عراق و این که بازرسان صلیب سرخ می‌توانند اسرای ایرانی را، سربازهایی که اسیر دست دشمن می‌شوند، و اسرای آنها را در ایران ببینند و خدمتی بکنند، صحبت کرد. می‌خواست که تغییر علامت و نام صلیب سرخ را به هلال احمر به طور رسمی به دولت سوئیس اطلاع بدهیم.

بعد از او سفیر سوریه آمد و احساسات خودش را درباره جمهوری اسلامی گفت و درباره وحدت با لیبی صحبت کرد. و من متقابلاً از تجاوز عراق به ایران، و مسئله اطلاعاتی که درباره امام موسی صدر بدست آمده با او صحبت کردم و خواستم که حتماً این مسئله را پی‌گیری کند و حسن ختامی به این مشکل بدهد. مذاکراتی هم درباره زمینه‌های همکاری شد.

**رئیس خبرگزاری فرانسه آمد و تقاضاهایی داشت که برای مخبران**

**این خبرگزاری امکانات بیشتر فراهم بشود**

بعد رئیس خبرگزاری فرانسه آمد و تقاضاهایی داشت درباره مخبران این خبرگزاری که امکانات بیشتر برایشان فراهم بشود و مصاحبه‌ای هم با من انجام داد.

**درس گفتم درباره دیالکتیک مطابق معمول و بعد هم به جلسه بررسی**

**وضع جبهه غرب رفتم**

بعد درس گفتم درباره دیالکتیک مطابق معمول و بعد هم به جلسه بررسی وضع جبهه غرب رفتم و این جلسه تا ساعد ۹/۵ به طول انجامید. بعد با هیئت نظامی که از سفر خارج آمده بود، دیدار کردم و با آنها گفتگو کردم؛ دستورالعمل‌هایی به آنها دادم و ۱۰ شب به منزل آمدم. الآن هم بعد از نیمه شب است.

**قاطعیت بر پایه حاکمیت گروهی و فردی معنی ندارد**

امروز باز مسئله ما، همان مسئله‌ای است که تا حل نکنیم مشکل اساسی از پیش پا برداشته نمی‌شود، قاطعیت بر پایه حاکمیت گروهی و فردی معنی ندارد، قاطعیت برپایه نفی این حاکمیت و همکاری و تفاهم یک معنای دیگر دارد. وقتی بر پایه ایدئولوژی قدرت صحبت از قاطعیت و صحبت از هماهنگی می‌شود، مسئله در واقع چیزی جز این نیست که صحبت کننده می‌خواهد خودروا باشد، خودحاکم باشد. طرف مقابل باید با او تفاهم کند و از او پیروی داشته باشد. تا وقتی که ما این مرض را که در واقع همان بیماری است که انواع بیماریهای کیش شخصیت از آن ناشی می‌شود حل نکنیم، قادر به استقرار حکومت اسلامی نمی‌شدیم. باز به این نتیجه رسیده‌ام که تا کیش شخصیت از بین نرود و انسانها تنها به خاطر خدا کار نکنند، مشکل کشور حل نمی‌شود و انقلاب به راه خود نمی‌تواند ادامه بدهد.

انقلاب وقتی است که این بنیاد تغییر کند، انسان توحیدجوی بشود، یعنی در راه خدا قرار بگیرد و برای خدا کار بکند و خود را از روابط غیرخدایی بیرون کشد تا بلکه ما به جایی برسیم؛ والا به جایی نمی‌توانیم رسید. همه این مسایل بارها و بارها تکرار می‌شود، گفته و حل می‌شود و اما از نو همان مسئله ایدئولوژی قدرت باز به صورت بیماری رواج پیدا می‌کند و محور بحثها می‌گردد. شاید همه بحثهایی که می‌شود، اگر بخواهیم آنچه را که پایه و مبنای خودخواهی و کیش شخصیت دارد، جدا کنیم، قسمت کوچکی بحث جدی باقی می‌ماند، بقیه را باید به دور ریخت. یعنی نه بدور ریخت، بلکه حرفهایی است که باید شنید. ممکن است خواننده بپرسد: چرا می‌گذارید این مطالب طرح بشود؟ ما نمی‌توانیم بگذاریم این مطالب طرح نشوند، چون تا وقتی مرض وجود دارد، علایم خود را نشان می‌دهند و از روی علایم مرض است که ما می‌توانیم مرض را کشف کنیم و بکوشیم برای رفع آن، اگر ما مرض را کشف نکنیم و علایم را نبینیم، چگونه می‌توانیم مرض را کشف کنیم و اگر مرض را کشف نکنیم، چگونه می‌توانیم به نحو صحیح آن را درمان کنیم؟

بنابراین ما باید بگذاریم این بحثها انجام بگیرد، تا بتوانیم از آنها راه حلها را بیرون بکشیم و نقایص کار را بدانیم و آنها را رفع بکنیم. اگر روزی این برخوردها و بحثها، به یک تفاهم اساسی و بنیادی انجامید و تفاهم ادامه

یافت، قیافه واقعی انقلاب ایران تجلی خواهد کرد. اما اگر چنان نشد و اگر خصوصاً دستگاه قضایی ما استقلال، به معنای عدم تابعیت از نوسانات سیاسی، پیدا نکرد، یعنی اگر دستگاه قضایی ابزار قدرت شد و وسیله اعمال عاملیت يك فرد یا يك گروه گشت، در آن صورت مشکل می‌توان در اداره امور کشور قاطعیت به معنی اسلامی کلمه برقرار کرد؛ چرا که این دستگاه می‌تواند برای جلوگیری از انجام کاری وارد عمل بشود، یا شدن کاری را تحمیل نکند. این است که دیشب هم با دادستان کل این معنا بحث شد و او نیز تصدیق داشت که استقرار حکومت اسلامی، یکی از شرطهای اصلیش استقلال دستگاه قضایی است به همین معنا که هیچ‌گونه تابعیتی از مبارزه بر سر قدرت سیاسی نکند و حتی از هیچ‌گونه جوسازی تأثیر نپذیرد. بیشتر از این، از جوهای واقعی نیز نهراسد. تنها خدا و حکم اسلام را بشناسد و اجرا کند. و اگر چنین دستگاه قضایی به وجود آمد و عدالت اسلامی مستقر شد و مردم حقوق و منزلتهای ثابت و قانونی پیدا کردند، آن وقت انقلاب ما از خطر رهیده و وارد مرحله‌ای شده است که در ابتدا، مرحله استقلال ملی بود و برخورداری از حقوق. اما در حال حاضر در همه جبهه‌ها درگیریم.

### حرفی محرمانه از مردم نداریم که با مردم نتوانیم زد

به من می‌گویند و یا گفته‌اند چرا حرفها را به مردم می‌زنم و چرا نمی‌روم بنشینم در اتاقها و این مسایل را با کسانی که این حرفها راجع به آنهاست حل کنم، جواب این چرا هم این است که به قول مرحوم طالقانی، اولاً حرفی محرمانه از مردم نداریم که با مردم نتوانیم زد و با قیم‌های مردم بتوان زد، ثانیاً مسئله این جاست که ما درباره مسایل مختلف کشور، چه مسایل نظامی و امنیتی و چه مسایل اقتصادی، چه مسایل فرهنگی و چه مسایل معنوی بارها و بارها هشدار می‌دهیم، اطلاعات جمع‌آوری می‌کنیم، و اینها را به صورت تحلیل‌هایی روشن در می‌آوریم و ارائه می‌دهیم و کوشش می‌کنیم، توجیه می‌کنیم و توضیح می‌دهیم برای این که متقاعد کنیم به ضرورت انجام عملی و یا انجام نگرفتن کاری. اما در عمل، می‌بینیم نه تنها سر جای اولیم، بلکه عقب‌تر هم نیز می‌رویم و مشکلات و موانع و خطرات سر می‌رسد و آن وقت

همه مات می‌مانند که با وجود این همه تبلیغات رادیو و روزنامه، چطور این مسئله به این صورت انجام گرفت و البته افکار عمومی آسان نمی‌پذیرد که این تبلیغات نادرست بوده و سکوت برای او بی‌معنا و غیرقابل فهم می‌گردد. اگر ما تصمیماتی را که حالا آماده‌ایم بگیریم، به موقع گرفته بودیم - معنای مکتبی بودن هم همین بموقع خود تصمیم گرفتن است - ، الان مشمول همان سخن خودمانی نبودیم که می‌گوید: قربان عقل آخر مسلمان، اگر عقل آخر را اول نیز به کار می‌بردیم، این مشکلاتی که داریم، از ابتدا نمی‌گذاشتیم به وجود بیایند. بدیهی است که وضع ما وضع دیگری بود.

## خطر حمله عراق به ایران را بزرگ می‌کند برای این که جلو تشکیل دولت خط امام را بگیرد

اما غصه گذشته را هم نمی‌توان خورد. ناچار باید عمل کرد و معنایش این است که از هم اکنون باید پذیرفت که مکتبی کسی است که برای تصمیم به هر کاری، تصدی هر کاری، صلاحیت و علم و تجربه آن کار را دارد. اگر کسی کاری را می‌خواهد، اما تجربه و علم آن کار را ندارد، آدم مکتبی نیست، ضد مکتبی است. ما در ۱۸ ماه گذشته بسیار ضرر بابت ناشی‌گریها، ندانم کاریها، ناآشناییها و ندانسته عمل کردن، داده‌ایم. اینک زمان، زمان آن است که بدانیم انسان معتقد آن انسانی است که برای کاری، خود را داوطلب می‌کند که علم و تجربه و توانایی انجام آن کار را داشته باشد و اگر نداشت و داوطلب شد مکتبی نیست و با خود و مردم خود به راه دورغ رفته است، یعنی دروغ گفته است.

اگر این مشکل حل بشود که مثل همان ایدئولوژی قدرت است و از همان هم ناشی است، کار کشور سامان می‌یابد. انسان معتقد به خدا، هرگز زیر بار کاری که آن را نمی‌داند، نمی‌رود و همان طور که پیش از این گفتم انسان معتقد نمی‌تواند بی‌کار هم بماند، باید شب و روز کار کند. همین مسئله اگر درست فهمیده بشود، همه بفهمند و از روی اعتقاد به آن عمل کنند، خود به خود نزدیک به تمام مشکلات، حل شده‌اند. اینها که می‌گویم یک نظری نیست که به

مناسبت تهیه بیان کارنامه روز، عنوان شده باشد. اینها یکی از دهها مطالبی است که در این زمینه‌ها امروز هم در جمع مسئولان امنیت حفاظت مرزهای میهن اسلامی مورد بحث واقع شد. بنابراین ما ناگزیر با یک مشکل روبرو هستیم و نمی‌توانیم آن را نبینیم. اگر امروز که عراق حمله کرده است، احتمال دارد این حمله گسترده نیز بشود، بخاطر آن است که در موقع خود هشدارها شنیده نشدند و ناصالحان تصمیم گیرندگان شدند. امروز، می‌توان خطر را دید؛ روزهای پیش از امروز چون خطر دیده نمی‌شد، باز می‌شد گفت و گفته می‌شد که آمادگی عراق برای حمله، حرفی است که می‌زنند برای این که بترسانند و قدرت بگیرند. اگر آنهایی که نوشته بودند من خطر تجاوز عراق را بزرگ می‌کنم تا مانع تشکیل دولت خط امام بشم و دهها اگر دیگر را بر این اگرها وقتی می‌افزاییم، آن وقت اهمیت این مسئله را بهتر و دقیق‌تر می‌فهمیم، می‌فهمیم که چگونه نحوه حل این مسئله اساسی برای ما نقش مهم و تعیین کننده دارد. می‌فهمیم چرا باید ساعتها وقت صرف بشود برای حل مشکلی که در حقیقت از پیش می‌دانیم چندان حل ساده‌ای ندارد.

چون همه از موضع ایدئولوژی قدرت با یکدیگر برخورد می‌کنند، برای این که حجت تمام شود و مردم کشور دقیقاً بدانند موانع ذهنی که همین ایدئولوژی قدرت است که به صور مختلف در رفتارها، بروز و ظهور می‌کند و از جمله موانع پیشرفت کارهاست، مرتب بدان می‌پردازم. بسیاری چیزها است که چه کتباً، و چه در گفتگوها در اطاقهای در بسته عنوان کرده‌ام، البته آن‌ها را به مردم نگفتم‌ام و همواره این خطر هست که کاسه کوزه‌ها، بر سر من بشکند و تقصیرها را به گردن من بیاندازند. اما از ابتدای انتخاب به ریاست جمهوری و پیش از آن تا امروز من یک به یک نسبت به مسایل کشور هشدار داده‌ام و این هشدارها مانع از آن نشده است که خود شب و روز بکوشم تا با وجود همه موانع کارها را پیش ببرم. با این حال مشکلات جدیدی سر بر می‌آورند که باید ما را در برابر خود، استوار و نستوه بیابند.

کارنامه پنجشنبه ۲۷ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۸ مهر ماه ۱۳۵۹

### رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آمدند

صبح نخست خبری را و سپس گزارش هیئت نظامی را مطالعه کردم. بعد رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آمدند و درباره وضع نظامی در غرب کشور و دیگر نقاط صحبت کردیم. از آنها خواستم که به اتفاق فرمانده سپاه پاسداران به نزد امام بروند و وضعیت را به ایشان عرض کنند و کسب دستور کنند. بعضی مشکلات را هم که دارند در میان گذارند تا با راهنمایی‌های امام آن مشکلات رفع بشود. بعد گزارشاتمی درباره سیاست خارجی خواندم.

### ابوالولید و سفیر فلسطین که به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند نزد من آمد و می گفتند:

پس از آن ابوالولید و سفیر فلسطین که می گفتند به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند، آمدند و مطالبی را که او به آنها گفته بود به من گفتند. گفتند که او به حملات و ضربات پاسخ می دهد و آنها زمین هایی را که به دولت عراق متعلق است می خواهند و کار دیگری ندارند و قصد جنگ ندارند. می گفتند ابرقدرتها از این جنگ استفاده می کنند و باید راه حل سیاسی یافت.

### نظرهای من در باره جنگ و آینده آن، بین دو کشور و منطقه و خواسته های ما در گفتگو با سفیر فلسطین

پس از آنکه صحبت‌ها را شنیدم و پیامی را هم که یاسر عرفات فرستاده بود خواندم، نظرهای خود را با آنان گفتم. بعضی نکات را در شکل سؤال گفتم. گفتگو را نوشته‌اند و به موقع خود منتشر خواهد شد. چند اصلی را که ما در رابطه با عراق از آن پیروی می کنیم، یادآور شدم. مسئله از لحاظ ما اینست که درگیری تا آن حد توسعه نیابد که موجب شود فشار اسرائیل بر همسایگان و خصوصاً سوریه و لبنان و نیروی مقاومت فلسطین افزایش پیدا کند. به گمان ما حمله نظامی صدام حسین به خاک ما با توطئه‌ای که آمریکا و



سادات و بگین در خاورمیانه دارند عملی می‌کنند، آشکارا در رابطه است. بعد گفتم مسئله دوم که ما در مقابله با یورش نظامی عراق بدان پای بندیم این است که نمی‌خواهیم در دوران جمهوری اسلامی احساسات ضدعربی را که رژیم سابق کوشش داشت در جامعه ما به وجود بیاورد برانگیخته شود، بلکه خواهانیم به حکم تعالیم اسلامی، ملت‌های مسلمان در برابری و برادری زندگی کنند. مطلب سوم این است که ما می‌دانیم دولت عراق می‌تواند در کوتاه مدت از اینجا و آنجا مخصوصاً از غرب برای جنگ با ما سلاح تهیه کند و ما این را هم می‌دانیم که رژیم عراق به مردم عراق متکی نیست. بنابراین قادر به جنگ طولانی با ما نخواهد بود. و قسمت‌های کوهستانی غرب ایران به قریانگاه ارتش عراق تبدیل خواهد شد و البته ما مایل نیستیم نیروهایی که باید و می‌تواند برضد دشمن مشترك ما، صهیونیسم، به کار روند در مرزهای ما مستقر بشوند. من به آنها گفتم که وقتی دو درجه دار و افسر ایرانی به نزد من آمدند تا بگویند دو میگ عراقی را ساقط کرده‌اند به آنها گفتم من از شجاعت شما بسیار خوشحالم و احساس غرور می‌کنم، اما از این که دو میگ که می‌توانست بر ضد اسرائیل به کار رود سقوط کرده است غمگینم. البته مطالبی دیگر هم عنوان کردند. بالاخره گفتم تا وقتی که ما آثار تجاوز را از بین نبریم طبیعی است که نمی‌توانیم هیچ گونه پیشنهاد دیگری را مورد بررسی قراردهیم. از نظر ما اول باید آثار تجاوز از بین برده شود، بعد از آن مداخلات در امور داخلی ما چه در کردستان، چه در خوزستان به کلی قطع گردد؛ آن وقت می‌توان نشست. راجع به امکان مذاکره درباره مسائل فی‌مابین با نظر مجلس راه حل جست. بعد درباره تبلیغات شدید ضدانقلاب اسلامی ایران مفصل صحبت کردند و اصرار داشتند که ما تبلیغات نداریم، باید به این تبلیغات خصمانه به طور جدی پاسخ بدهیم. البته اینرا درست می‌گویند. بعد از حمله عراق در جایی از دنیا به سود ایران عمل و تظاهری انجام نگرفت. این خود نشان می‌دهد که آنچه در ایران می‌گذرد، در خارج ایران آن طور که بعضی کوشش می‌کنند وانمود کنند، نیست و فقدان تبلیغات صحیح از میدان دادن به دشمن که هرگونه خواست انقلاب ما را معرفی کند عذاب آورتر است و عواقب ناهنجاری دارد.

بعد چند تن از دانشگاهیان آمدند و درباره اوضاع دانشگاهها و بازگشایی دانشگاهها و يك موضوع ديگر گفتگو كرديم. در همين وقتها بود كه خانم اعظم طالقانی از مرز تلفن كرد. او يك كمبودهائی را در آنجا ملاحظه كرده بود كه میخواست به زودی رفع شوند.

كارنامه شنبه ۲۹ شهریورماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۹ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه دهماره شماره ۳۶۵

### با رئیس ستاد به مسایل نظامی پرداختم، روی هم وضع خوب بود

صبح به ستاد ارتش رفتم، تا ساعت ۱/۵ در آنجا با رئیس ستاد به مسایل نظامی پرداختم، روی هم وضع خوب بود. كوشیدم كه تصویری از میزان كارآیی ارتش به دست آورم در مقایسه با روزهای اول انتخاب من به ریاست جمهوری، میزان كارآیی ارتش در نیروی دریایی موافق گزارش فرمانده نیروی دریایی از میزان مادی، یعنی وسایل و تجهیزات ۶ تا ۷ برابر و از نظر روحیه و كارآیی بمراتب بیشتر شده است و نیروی هوایی از نظر تجهیزات و امکانات ۸ برابر و از نظر روحیه، بیشتر از این و از نظر نیروی زمینی حالات گسیختگی و عدم انسجام روزهای اول، به کلی از بین رفته و اینك انسجام پیدا کرده است و تردید نیست كه این روحیه قوی كه در ارتش و در نیروی زمینی كه در مرز خود شاهد آن بودیم، نشانه‌ای از رسوخ جدی اندیشه اسلامی، اخلاق و فكر اسلامی در ارتش است. یقین داریم كه این ارتش روز به روز اسلامی‌تر نیز خواهد شد. پس از این ارزیابی كه با حضور فرماندهان به عمل آمد، دستور احضار نیروی ذخیره را امضا كردم و تماس با جبهه‌های مختلف برقرار شد و من به سنجش کلی وضع در نقاط مختلف كشور پرداختم، بعد به محل اطاق عملیات فرماندهی رفتیم و در آنجا آقای معین فر، گزارش سفر به اوپك را داد.

**مردم باید بدانند که مسئولین چه می‌کنند و چه مقدار نفت فروخته**

**می‌شود و با پول آن چه می‌شود**

قبل از او، شب پیش، من فراموش کردم در گزارش، درست بیان کنم. صراف آمده بود و او نیز گزارش سفر خود را داده بود. خلاصه این گزارش این است. اما قبل از این که گزارشش را بگویم، لازم است این معنا را با شما خوانندگان در میان بگذارم. لابد شما نیز شنیده یا خوانده‌اید که می‌گویند من در انتقاد از وضعیت، ایجاد یأس می‌کنم و دشمن را از نابسامانیها آگاه می‌گردانم، حال این که این گونه امور را اینها بهتر می‌دانند، چرا که خریدار نفت ما هستند و می‌دانند چقدر می‌خرند و چه پولی بابت آن می‌پردازند و حتی می‌دانند در کدام بانکهای خارجی ما این پولها را به حساب خودمان می‌گذاریم. آن که نمی‌داند هموطن خود ماست و لازم است که بداند، برای این که وقتی خطر رسید و از پیش نمی‌دانست، از خود می‌پرسد آیا مسئولان امور حقایق را به ما نگفته‌اند؛ آیا می‌توان به حرفهای آنها اعتماد کرد یا نه؟ بنابراین مسایل، مسایلی نیستند که آنها را با مردم در میان نگذاریم، باید با مردم در میان بگذاریم تا به طور روشن مردم از وضع کشور آگاه بشوند.

### **گزارش صراف در باره نفت**

پس از ذکر این مقدمه باید گفت که موافق گزارش این دو نفر، عربستان سعودی و عراق بر روی هم ۱۲ میلیون بشکه در روز نفت صادر می‌کنند و ۳ میلیون بشکه در روز نفت اضافه بر احتیاج بازار در دریاها سرگردان است، معنای این حرف آن است که بازار نفت اشباع شده و نیاز به نفت ایران کم از کمتر می‌شود.

بنابراین روشن است که این دو کشور دست در دست امریکا در صدد يك جنگ اقتصادی بر ضد ایران هستند و همه کس نتیجه این روش را می‌تواند بفهمد. به هررو، ذخایر ارزی ما که در همان روزهای اول رفتن من به وزارت دارایی کوشش شد افزایش پیدا کند، افزایش نیز پیدا کرد، در اثر محاصره اقتصادی رو به کاهش است و میزان صادرات نفت ما نیز کم است، اما مشکل

اصلی ما جای دیگر است، مشکل ما این است که بودجه ما دچار دو عیب اساسی است:

- عیب اول اینکه بسیار کسر دارد تقریباً یک سوم
- و عیب دوم این که به خلاف داد و قال‌ها که می‌شد و این که سازمان برنامه نمی‌دهد و نمی‌گذارد و به موقع پول نمی‌رساند و کوشش‌هایی که شد، برای این که این موانع برداشته شود، بودجه عمرانی کم مان به مصرف نرسیده است و این به دو علت اساسی است: یکی این که به مصرف رساندن بودجه، ابزار و امکانات فنی می‌خواهد که وجود ندارد و دیگر این که کسانی که به مصرف رساندن بودجه عمرانی را تصدی می‌کنند، باید علم و تجربه داشته باشند و این را به صورت طرح‌های واقعی قابل اجرا درآورند و اجرا کنند و از نابخش‌یاری چنین کسان، بسیار کمند. این دو عیب موجب می‌شود که هزینه‌های مصرفی بالا برود، یعنی بودجه عادی دولت و هزینه‌هایش زیاد بشود و تولید در داخل کم بگردد و ناچار از واردات بشود و وقتی امکان وارد کردن نیز نباشد، آن وقت تورم افزایش شدید می‌یابد.

## در حال حاضر ما مواجه هستیم با کمی صادرات نفت، کاهش ذخایر ارزی، کاهش واردات و افزایش هزینه‌های جاری

در حال حاضر ما مواجه هستیم با کمی صادرات نفت، کاهش ذخایر ارزی، کاهش واردات و افزایش هزینه‌های جاری و این البته برای یک اقتصاد، علامت بدی است و باید به سرعت در صدد تدارک برآمد. تدارک یکی به رفع موانع برای واردات ابزار و وسایل تولید است و دیگری لج نکردن با واقعیت و میدان دادن به استعداد و علم و تجربه.

پس از این که گفت که در اوپک، عربستان سعودی و عراق از سیاست محافظه کارانه پیروی کردند و وقتی نماینده ایران به آنها گفت: تولید نفت را پایین آورید، نماینده عربستان جواب داد: قیمت را پایین بیاورید تا ما تولید را پایین بیاوریم. ظاهراً خود آمریکا و غرب بهتر از منافع خودشان دفاع نمی‌کنند. گفت: با این حال درباره کاهش تولید و درباره قیمت نفت و این که چگونه با

کشورهای صنعتی و غیر صنعتی معامله شود، قراری گذاشته شده است. نمایندگان ایران طرح ما را در آنجا عنوان کردند. عربستان سعودی و عراق مخالف بودند. می‌گفتند: وضع بودجه خوبست ما یک صندوق داریم و از آن صندوق به کشورهای غیرصنعتی کمک می‌کنیم. الجزایر و لیبی هم ظاهراً در پی تشکیل صندوق کمک به کشورهای غیر صنعتی بوده‌اند. به نظر من باید این اصل را پذیرفت که کشورهای صنعتی نفت را ارزان می‌خرند؛ باوجود نقشی که نفت در اقتصاد آنها ایفا می‌کند. ۹۰ درصد نفت را آنها می‌خرند. کشورهای غیر صنعتی نفت را گران می‌خرند، برای این که نفت در اقتصاد آنها تنها یک نقش دارد، افزایش واردات از کشورهای صنعتی و بهای نفت نقش مهمی دارد در کسر بازرگانی خارجی آنها و باید ما به عدالت عمل کنیم. یعنی نفت را برای آنها ارزانت‌تر و برای کشورهای صنعتی گران‌تر بکنیم.

### از جبهه غرب، شب خانم اعظم طالقانی بعد از او برادر و دامادشان تا یک بعد از نیمه شب گزارش محلی دادند

بعد ما از نو، به مسایل نظامی در خلیج فارس پرداختیم و تهدیدهایی که عراق کرده است که پرچم عراق را بزنند و چنین کنند و چنان کنند. بعد، اطلاعاتی رسید که یک ناوچه آنها را غرق کرده‌اند و آنها هم ناوچه ژاندارمری را غرق کرده‌اند. بعد آقای محلاتی آمد درباره این که فردا یکشنبه در سپاه جلسه بشود برای تمرین هماهنگی در جبهه غرب، شب خانم اعظم طالقانی آمد و بعد از او برادر و دامادشان تا یک بعد از نیمه شب گزارش محلی را می‌دادند. او می‌گفت: من تا این سفر را نکرده بودم نمی‌دانستم ارتش این روحیه را پیدا کرده و خوشبین نبودم. سابق بخاطر مسایلی بدبین بودم بعد از انقلاب هم خوشبین نبودم و آنجا که رفتم دیدم که ارتش چه روحیه قوی و اسلامی پیدا کرده و مثل اسب خوش جنس، بی‌قرار حرکت است و می‌خواهد که حمله بشود و اگر زود دستور حمله ندهیم، ممکن است خود آنها کاری بکنند. نامه‌هایی هم از ارتشی‌ها آورده بود. بعضی از آنها تقاضاهایی داشتند.

گزارشی هم آورده بود، یعنی خود از سفر خوش تهیه کرده بود و امروز هم به این ترتیب تمام شد.

کارنامه یکشنبه ۳۰ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۰ مهرماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۶۶

## اولین خبر صبح : استاندار آذربایجان غربی تلفن کرد که دیشب با آربی جی ۷ به مخازن بنزین شهر ارومیه حمله کردند

صبح اول وقت استاندار آذربایجان غربی تلفن کرد که دیشب با آربی جی ۷ به مخازن بنزین شهر ارومیه حمله کردند و آتش گرفته و احتمال خطر برای شهر است، باید فوراً مواد آتش خاموش کن به آن جا رسیده شود. صبح را با این خبر شروع کردم. خواننده این کارنامه‌ها خوب می‌تواند انصاف بدهد که اعصاب آدمی چه وضعی پیدا می‌کند، وقتی از صبح تا نیمه شب و گاه تا ۲ تا ۳ بعد از نیمه شب از این جا و آن جای کشور از این گونه گزارشها می‌رسد، با این حال اضافه می‌شود زخم زبان‌ها و ناسزاگفتن‌ها در این و آن مجلس و در این و آن نشریه و این دنیا، دنیای ذهنی آدمی می‌شود.

به هررو، بعد آقای مهندس بازرگان آمد درباره جریانی که ممکن است برای کشور دردسری دیگر درست کند، مطلبی گفت. قرار شد دستور پی‌گیری بدهم، پی‌گیری شود و ضد انقلاب مهار گردد. بعد به بازدید انبارهای نیروی هوایی رفتیم از ساعت ۹/۳۰ تا ۱/۳۰ بعد از ظهر به طول انجامید.

نخست مرکز کامپیوتری و بعد اطاق فرماندهی را بازدید کردیم و در آنجا با افسران مشغول به کار، گفتگو کردیم معلوم شد برای این که يك دستور نظامی صادر شود، دو سه گروه باید کار کنند و خود فرمانده نیروی هوایی می‌گفت که ۳۴ اطلاع باید جمع بگردد و این اطلاعات با هم بخوانند، يك نتیجه حاصل بشود و يك دستور صحیح صادر بگردد. البته در خود بدن هم که انسان دقت کند، می‌بیند دهها اطلاع لازم است تا جمع بشود و عملی صورت

بگیرد و عجب این که در کشور ما با وجود آموزش قرآن، اطلاع یافتن را شرط عمل نمی‌دانند و غالب کارها از روی عدم اطلاع و عدم تجربه انجام می‌گیرد. به هر رو، از آنجا به محل انبارهای نیروی هوایی رفتیم. این انبارها را قرار بوده در دوره رژیم سابق ۲۵۰ میلیون دلار بدهند و کامپیوتری بکنند معنایش این است که مشخصات قطعات را در کامپیوتر ضبط کنند که هر وقت که خواستند، کامپیوتر بگوید این قطعه در کجا است تا از آن بردارند. این کار نشده بود.

### مرکز اطلاعات کامپیوتری برای ضبط قطعات یدکی مشغول بکار شد

در دوره تصدی من این کار شروع شد. در دوره تصدی فکوری فرمانده نیروی هوایی با جدیت بیشتر به این کار پرداخته و شش گروه به کار تنظیم این انبارها مشغول شدند. یافتن قطعات یدکی که به ما نمی‌دادند یک عامل مهم افزایش کارایی نیروی هوایی ما همین بود که ما این قطعات را در انبارهای خودمان داشتیم. بقیه را هم مشغول هستند. امیدواریم به زودی این کار به سامان برسد کار این تیم‌ها از هر لحاظ قابل تقدیر و ستایش است که این گونه با دلسوزی برای این جمهوری شب و روز مشغولند و تپه‌های قطعات را که همان طور آورده بودند و ریخته بودند در فضای باز و انبارها، تنظیم می‌کنند در قفسه‌ها می‌چینند به ماشین می‌دهند تا هر زمان که نیاز شد بتوانند رفع نیاز کنند.

### قسمت تعمیرات هواپیما و قطعات سازی بسیار فعال و رشد کرده

#### است

از آنجا به قسمت تعمیرات هواپیما رفتیم این قسمت را که صنایع، تعمیر وسایل الکترونیک و موتور و هواپیما و این حرفها بود قبلاً پیش از ریاست جمهوری به دعوت پرسنل نیروی هوایی رفته و دیده بودم و می‌خواستم ببینم از آن زمان تا این زمان چه تغییراتی در آنها شده است. تغییرات بسیار نظرگیر بود تغییر اول این که درصد تعمیر در بعضی قسمتها به صددرصد رسیده بود یعنی

این که بسیاری از قسمت‌ها را سابق باید در خارج تعمیر می‌کردند. حالا تقریباً همه آن قسمت‌ها را در آنجا تعمیر می‌کنند. تغییر دوم این که بسیاری از ماشین‌ها به کار نیافتاده بود این بار با ابتکارات فن شناسهای خودمان به کار افتاده بود. و خود این امر به تکمیل آن کارگاه‌ها کمک رسانده بود که می‌توانستند تعمیرات را به طور کامل در این جا انجام دهند. تغییر سوم این بود که قسمت اطلاعاتی این کارگاه‌ها تکمیل شده بود و خود این، نشان دهنده روح استقلال طلب فرزندان میهن اسلامی ماست که می‌کوشند فقدان امکانات خارجی را از راه تلاش‌های خودشان جبران بکنند. از فرمانده نیروی هوایی خواستم که آنها را تشویق بکند. یکی از آنها یک دستگاه ماشین فرکانس را که در دهه پیش به کار نیافتاده بود این بار با تعبیه دستگاهی به کار انداخته بود، به نزد من آمد گفت: در روزهای اول انقلاب، من به خدمت امام رسیدم و تشویق من را این قرار بدهید که یک بار دیگر به خدمت امام برسم. عصر هم آمده بود که با من به نزد امام برویم ولی ما گرفتار جلسه شورای دفاع شده بودیم و به او وعده کردم در همین روزها که به خدمت امام می‌رسم، او را نیز به خدمت امام ببرم.

### از جهاد سازندگی نیروی هوایی دیدن کردم

بعد من از جهاد سازندگی نیروی هوایی دیدن کردم، در آنجا هم اجناس کالاهای به اصطلاح فرسوده، که غالباً فرسوده نبود ولی در انبار کالاهای فرسوده بود، که اینها را آورده و درست کرده و آماده کرده بودند و همه اینها حکایت از به وجود آمدن روح تازه‌ای در نسل جوان امروز مفهوم واقعی سخن من را می‌فهمد و می‌داند که جز به ابتکار و تولید راهی به استقلال و در نتیجه استقرار حکومت اسلامی واقعی نیست.

امام جماعت یا متصدی مهدیه آمده بود که ما را به ناهار در مهدیه دعوت کرد، ناهار را قرار بود با ستاد ارتش بخوریم ولی ما دعوت به مهدیه را پذیرفتیم و همگی به آنجا رفتیم و ناهار را مهمان آنها شدیم.



## صبح در محل سپاه انقلاب قرار برای تنظیم عملیات در جبهه غرب گذاشته بودند که ظهیرنژاد آورد خواندم.

بعد از ناهار به ستاد ارتش آمدم، معلوم شد که آتش سوزی ارومیه خاموش شده و گزارشی هم از برخوردهایی که در جبهه‌های غرب کشور بود دادند و بعد دوباره ساعت ۳ به کار و بحث و رسیدگی به امور نظامی پرداختیم. صبح در محل سپاه انقلاب قرار برای تنظیم عملیات در جبهه غرب گذاشته بودند که ظهیرنژاد آورد خواندم. خدا را سپاس گفتم و امیدوارم که اجرای این قرار به پیروزی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بیانجامد. بعد سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری که از جبهه غرب آمده بود آمد، گزارش و پیشنهادهایی داد. بعد قرار بود جلسه شورای عالی دفاع که در قانون اساسی آمده است، تشکیل بشود تا ساعت ۶ چند نفر از اعضا نیامده بودند، بعد معلوم شد اشتباه شده، به هرحال نشستیم. به تدریج بقیه هم آمدند. بعد تا ساعت ۸ درباره آنچه باید در جبهه غرب کرد، بحث و گفتگو کردیم و به تصمیم رسیدیم. تصمیم تقریباً همان تصمیمی بود که در سفر قبل نیز به آن رسیده بودیم. امیدواریم که این تصمیم با قاطعیت و توأم با موفقیت به اجرا گذاشته شود.

## اطلاع دادند که يك ناو جنگی عراق را با موشك زده‌اند

در این وقت اطلاع دادند که يك ناو جنگی عراق را با موشك زده‌اند این ناو جنگی را قرار بوده که امروز صبح بزنند چون جای آن را شناسایی کرده بودند، آمده بود به طرف دهانه شط العرب ولی صبح که هلی‌کوپتر نیروی دریایی می‌رفته برای زدن آن با سیم کابل برق آبادان برخورد می‌کند و سقوط می‌کند و سرنشینان آن شهید می‌شوند. شب با موشك می‌زنند و به این ترتیب يك ناو و يك ناوچه و آن طور که ارتشی‌ها می‌گفتند این ناو خیلی اهمیت داشته چه ۲۴ گره دریایی سرعت و دارای موشکی با برد ۴۰ مایل بوده توپخانه ضدهوایی و غیرضدهوایی داشته و خیلی به این کار اهمیت می‌دادند. ساعت ۸ به خانه آمدم و بعد از شور، مقداری به مطالعه کتاب مدرس پرداختم. يك داستان از مدرس نقل کرده بود که بسیار جالب به به نظرم رسید. نوشته

بود: در مجلس که مدرس نیز در آنجا نماینده بود، کسی راجع به شرع و ضرورت رعایت آن صحبت می‌کرده است. مدرس به او می‌گوید سپهسالار دو ساختمان ساخت. یکی این جا که مجلس است و دیگری آن پایین که مدرسه و مسجد است. این مطالب را آنجا بروید بگویید. اگر من بخواهم به این حرف مدرس معنای روشنی بدهم، این می‌شود که آدمی که در مقام فعالیت سیاسی عمل می‌کند، کار مکتب است که عقیده خود را در آن کار سیاسی نشان بدهد نه این که با به میان کشیدن آن گونه بحثهایی که به قول مدرس جایش در جای دیگر است بخواهد وضعی و یا جوی را به وجود بیاورد که در آن جو يك قصد و غرضی را از پیش ببرد.

بعد به گزارشهایی که رسیده بود پرداختم و آنها را به این شرح خواندم. گزارشی درباره قیمت نفت و مقایسه آن با قیمت طلا در جهان و گزارشی درباره نوسانات قیمت طلا در جهان، تحلیلی در مورد آموزش و پرورش و مسئله انقلاب فرهنگی در مدارس در رابطه با سمینار بروجن.

## یکی از اعضای شوری: ما بچه‌های جهاد باید به تمام روستاها برویم و جنایات بنی‌صدر و این که وی در خط امام نیست را به گوش روستاییان برسانیم

بعد گزارشی از برگزاری سمینار ترکیه معلمین در بروجن خواندم. موافق این گزارش تنی چند این فرصت را مغتنم شمرده‌اند برای بدگویی از رئیس جمهوری. گزارش در برداشت ارزیابی عمل کرد گروههایی که در آموزش و پرورش عمل می‌کنند و زمینه‌های فکری و عقیدتی دانش‌آموزان را. در حقیقت تصدیق همان نظری است که پیش از این از راه سنجش افکار نیز به آن رسیده بودیم و اطلاعات و اخباری از جاهای داخل و خارج از کشور، یکی از آنها از کرمان، گویای صحت آن است: نهادها را ضد رئیس جمهور کردن. خبر این است: در شورای مرکزی جهاد استان کرمان یکی از اعضای شورا طی سخنان خاطرنشان کرده است که ما بچه‌های جهاد باید به تمام روستاها برویم و جنایات بنی‌صدر و این که وی در خط امام نیست را به گوش روستاییان

برسانیم و این که وی باعث جلوگیری از فعالیتهای جهاد می‌باشد و اگر هم زده است از روی ناآگاهی بوده وگرنه کار او در پیشگاه خدا سخت می‌شود که کسی بخواهد خود را با دروغ بفریبد و سخنی بگوید که حقیقت ندارد. بعد کسی از آذربایجان غربی آمده بود و گزارشی درباره وضع نیروهای مسلح، کمیته‌ها، استاندار و روحانیت داد که باید دنبال کنیم، ببینیم چه می‌شود و در این بین گزارشاتمی می‌رسید از تشدید حمله نیروهای مسلح عراق به منطقه ایلام و خرمشهر و جاهای دیگر. حالا هم ساعت ۱۱ شب است و اگر مسئله‌ای پیش آمد در گزارش فردا خواهم گفت.

کارنامه دوشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۲ مهر ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۶۷



### برای بازدید از اداره اطلاعات ارتش به آنجا رفتم

صبح به ستاد ارتش آمدم. بعد برای بازدید از اداره اطلاعات ارتش به آنجا رفتم و با مسئولان امور اداری صحبت کردم و هرکدام گزارش کار خودشان را دادند. گفتم کار آنها تهیه گزارشهای استراتژیک است و

پیش‌بینی‌هایشان و اطلاعاتشان درباره طرح وسیع داخل و خارج برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران صحیح از آب درآمده است. اطلاعاتشان راجع به نیروهای دشمن و موقعیت آنها صحیح است. با اینحال قرار کردیم که باید هم دقت اطلاعات را بیشتر کرد و هم کوشش برای تهیه اطلاعات را فزونتر کرد و برای این که این اطلاعات حتماً اطلاعاتی باشد که بهتر ارزیابی و تحلیل گردد، باید اطلاع دهنده معتقد باشد. معتقد به این معنی که در اخذ و دادن اطلاعات هیچ گونه دخل و تصرفی به نفع دلخواه خود نکند.

بعد از قسمتهای مختلف اداره دیدن کردیم. در يك جا يك جعبه شیشه‌ای بود که در آن اشیای بدست آمده از جاسوسها را نگاه داشته بودند. یکی از آنها مربوط به سرلشگر مقربی جاسوس روسی بود که برای روسیه جاسوسی می‌کرد. بر اساس شایعات، دستگیری او بخاطر عقیده سیاسی او بوده است و نه جاسوسی. وقتی من آن وسایل و ابزار را دیدم، متوجه این امر مهم شدم که يك رژیم چقدر باید به دروغگویی معروف شده باشد که هر چه آن دستگاه و آن رژیم ادعا کند، مردم خلاف آن را بپذیرند. حتی خود ما هم خلاف قضیه مقربی را حقیقت شمرده بودیم و نوشتیم و گفتیم. البته در این موارد فریب‌های جنگهای روانی هم هست و فریبهای گروههایی که سودشان در فریب دادن است، نیز هست. به هر حال قدر مسلم این که وقتی دولتی بنایش بر راستگویی باشد و جز راست نگوید، مردم حرفهای او را باور می‌کنند. اما اگر يك دستگاه تبلیغاتی برای دروغ توجیه تراشید، یعنی دروغ گفت برای رسیدن به فلان هدف مقدس و پاک، مردم به تدریج اعتمادشان را به آن دستگاه از دست می‌دهند و نتیجه از دست دادن اعتماد به آن دستگاه این است که دستگاه باطلی می‌شود و مردم به حرفش اعتماد نمی‌کنند و در نتیجه جاسوس را هم که می‌گیرد، مردم خیال می‌کنند کسی را گرفته است که به وطن، به دین و یا به يك مرامی بالاخره معتقد بوده است.

**ستاد خبر داد که فرودگاهها را دارند بمباران می‌کنند**

بعد از آنجا به ستاد ارتش بازگشتم که مسئله حمله به فرودگاه به وقوع پیوست.

ستاد نیز خیر داد که فرودگاهها را دارند بمباران می کنند. بعد فرمانده نیروی هوایی آمد و بحث طولانی شد. «تصمیم گرفتن»، دل و جرأت می خواست، به لحاظ جوی که عده ای از آن قماش مردمی که کارشان توهین و افترا و دروغ پراکنی است به وجود آورده بودند، برای نظامیان اتخاذ تصمیم مشکل بود. من به آنها گفتم: حضور من در این جا نه به لحاظ علم من به امور نظامی است، بلکه برای ایجاد اطمینان در شماست که تصمیمات قاطع بگیریید و بدون تردید و تزلزل به اجرا بگذارید.

**وقتی حمله غافلگیرانه عراقیها انجام گرفت، باید بلافاصله حمله غافلگیرانه واقعی به فرودگاههای نظامی و مراکز نظامی عراق بشود**

این طور نظر داشتم که وقتی این حمله به اصطلاح غافلگیرانه عراقیها انجام گرفت، باید بلافاصله حمله غافلگیرانه واقعی به فرودگاههای نظامی و مراکز نظامی عراق بشود تا نیروی هوایی او ناتوان بگردد و ما بتوانیم در زمین، تفوق بدست بیاوریم. بحث در این باره طولانی شد و بالاخره این نظر پذیرفته شد و نیروی هوایی مأمور اجرای مأموریت تعیین کننده گشت.

تا عصر بسیاری کسان آمدند و هم چنان بحث درباره این مسئله بود. و اصرار این بود که وسیله اطلاعیه ای به مردم داده شود. من موافق نبودم و می گفتم ما باید کاری بکنیم و بعد به مردم بگوییم که ضربه ای زدند و ضربه ای خوردند. گزارش به آن صورت دادن صحیح نیست و خواستم که صبر کنند، مطالب و طرحهایی را آماده کنیم و خط روشنی را پیدا کنیم، بعد برویم با مردم صحبت کنیم.

**به رادیو تلویزیون رفتم و پیام خود را به مناسبت تجاوز عراق ایراد کردم**

بعد نزد امام رفتم و از آنجا به رادیو تلویزیون رفتم و پیام خود را به مناسبت تجاوز عراق ایراد کردم. بعد از آنجا برای این که مردم ببینند که وضع غیرعادی نیست، به محل زندگی ام آمدم و شب را هم در آنجا گذراندم. در این فاصله کسان بسیاری آمدند و راجع به کارهایی که چه در زمینه سیاست خارجی، چه در زمینه سیاست داخلی باید کرد بحث کردیم. گزارشی که در همین روز اداره اطلاعات ارتش به من داده بود،

### نیروی هوایی ماموریتی را که بر عهده‌اش بود بخوبی انجام داد

گزارش برای من روشن کرد که ما جنگ را برنده شده‌ایم، چرا که تلفات دشمن ده برابر تلفات ما بود و این که حمله هوایی دشمن با شکست کامل روبرو شده بود، خود معرف ناتوانی نیروی هوایی او و برتری نیروی هوایی ما بود، آنچنان که در گزارش فردا خواهم گفت، نیروی هوایی ماموریتی را که بر عهده‌اش بود بخوبی انجام داد و در نتیجه، نیروی هوایی دشمن و قدرت نظامیش ضربه جدی خورد. در هر صورت تبادل نظر در این گونه امور به درازا کشید و شب هم تقریباً خواب ممکن نشد، به لحاظ این که تلفنها پیاپی از همه جای ایران می‌رسید. ساعت ۴ صبح تلفنی به من گفتند که خرمشهر را گرفتند، کجا را گرفتند و کجا را گرفتند همان حالت جنگ روانی که در این گونه مواقع دشمنان به وجود می‌آورند و دوستان ناآگاه نیز این تبلیغات دروغ را می‌پذیرند و یک مقداری قانع می‌شوند.

من بلافاصله با رئیس ستاد تماس گرفتم. نمی‌دانم این بار دوم یا سوم بود که با او تماس می‌گرفتم و وضع را از او جویا می‌شدم. به هر حال، بعد هم تلفنهای دیگر شد. بعد هم نمی‌دانم یکی دو ساعت فرصت خواب به من دست داد یا نه. به هر حال آن روز و شب هم به این ترتیب سپری شد. و حال این که دل من امید بیشتری در خود داشت و افق دیدم روشنتر شده بود. و این را هم فراموش نکنم که آقای اشراقی آمد و باهم رفتیم پیش امام و من نامه‌ای که نوشته بودم و چند پیشنهاد درباره ارتش داشتم و به او دادم که به امام بدهد.

کارنامه سه شنبه ۱ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۲ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۷

## هواپیماهای ما به سلامت به پایگاههای خود برگشتند

صبح به ستاد ارتش رفتم. اطلاعات مربوط به آخرین تحولات را دریافت کردم و بعد تا ظهر، گفتگوها درباره امور نظامی را ادامه دادیم. پی در پی از فرمانده نیروی هوایی می پرسیدم که نتیجه عملیات چطور شد. ظهر به من گزارش داد که نتیجه عالی شد و هدفها زده شدند و هواپیماهای ما به سلامت به پایگاههای خود برگشتند و حدود ۶٪ تلفات این جنگ بود که از نتیجه عملیات هم بسیار راضی بود. بعد ساعت ۲ رادیو بیانیه امام را درباره ارتش خواند. مطالب پیشنهادی مورد قبول ایشان قرار گرفته بود و بر طبق نظر خودشان آن بیانیه را اعلام فرمودند.

## ساعت ۲ سفیر شوروی آمد، با او گفتگوی مفصل شد

ساعت ۲ سفیر شوروی آمد، با او گفتگو مفصل شد. نوشته ای را به من داد که صورت مذاکرات معاون صدام حسین با مقامات دولت شوروی در مسکو بود. در این مذاکرات دولت روسیه شوروی به دولت عراق گفته بود که این تجاوز را تصویب نمی کند و خواسته بود که به این جنگ تعرضی پایان داده شود و مسایل از راه گفتگو حل بشود، اما این غیر از اتخاذ يك موضع رسمی است. من به سفیر روسیه گفتم ایران در این تعرضی که به او واقع شده است نسبت به عمل هر دولتی حساسیت فوق العاده ای دارد، برای اینکه این حمله نه برای تصحیح مرزهاست و نه هیچ هدف دیگری الا این که برای سرنگونی رژیم انقلابی ایران است. رژیمی که مردم ما پس از ۵۵ سال تحمل سلطنت پهلوی و قرنها استبداد به آن دست زده اند و با تمام وجود به آن دلبستگی دارند. بنابراین اثر کمك به دشمن ما قرنها خواهد ماند و نسلها از پی هم آن را به یاد خواهند داشت و سبب کینه ای پایان ناپذیر در دل مردم ما نسبت به هر دولتی که

به متجاوزان بعثی کمک کند خواهد شد. سفیر روسه یادداشت هم از دولت آمریکا آورد حاکی از این که دولت آمریکا هیچ گونه دخالتی در این جنگ ندارد، ولی فقط معلوم نیست چطور نه دولت آمریکا موافق است نه دولت روسیه موافق است اما این تجاوز صورت می‌گیرد! به هر رو، برای ما روشن است که دولت عراق حتی از لحاظ منابع مادی لازم برای تجاوز نیز ناتوان است. مهمات باید تهیه کند و همین مهمات را لابد یا از آمریکا می‌گیرد یا از روسیه یا از اروپا. اما وقتی نوع تسلیحات او روسی است ناچار باید از روسیه بگیرد و اگر آن‌ها ندهند ناگزیر باید نوع تسلیحات خود را عوض کند. یعنی دولت‌های دیگر منطقه که تابع آمریکا هستند به او کمک کنند. یعنی آمریکا به او کمک کند. این است که من در مصاحبه مطبوعاتی که مفصل بود و منتشر شد، این مطلب را گفتم که اگر هر دولتی در خاورمیانه بخواهد به دولت عراق در تجاوز بر ضد ایران کمک بکند ما تأسیسات نفتی او را خواهیم زد، برای اینکه از نظر ما این جنگ یک جنگ حیاتی است و دلیل ندارد ما به دشمنان ملتمان و دینمان اجازه زندگی بدهیم، آن هم یک زندگی توأم با فساد و غارت و چپاول.

### سفرای کشورهای اسلامی آمدند

مصاحبه مطبوعاتی منتشر شده است و من در اینجا نمی‌خواهم مطالب آن مصاحبه را تکرار بکنم و از نظر ضبط تاریخ هم برای اینکه مسئله مبهم نماند وقتی که این کارنامه‌ها به صورت کتاب در می‌آید این اسناد هم ضمیمه می‌شوند یعنی مصاحبه هم به عنوان ضمیمه چاپ می‌شود یا در همین گزارش امروز چاپ می‌شود. اما از نظر خوانندگان ضرورت ندارد که ما عین آن مصاحبه را در اینجا بازگو کنیم.

بعد از مصاحبه، سفرای کشورهای اسلامی آمدند و ما به آنها دلایل رفتار خودمان را و صبر و بردباریمان با متجاوزان عراقی را تشریح کردیم و روشن کردیم که تجاوز به کشور ما صورت گرفته است و ما هیچ صدایی در اعتراض به آن نشنیده‌ایم، نه سازمان ملل صدایی به اعتراض بلند کرد، نه دولتهایی که برای خود نقش قیم قائلند صدا به اعتراض بلند کردند و نه اروپا اعتراض کرد و نه هیچ جای دیگر دنیا. ملتی که این احساس تنهایی را با تلخی تمام دارد، البته



تکیه گاهی جز خدا و نیروی خویش نباید داشته باشد و ندارد. اما انتظار دارد که به او بگوید چطور برای گروگان‌گیری این همه سروصدا در دنیا راه افتاد، همه به صدا درآمدید و به فرض شما که ناحق بود، آیا تجاوز به یک کشوری و بمب ریختن به سر مردم آن ناحق نیست؟ چطور شد که کسی در برابر این ناحق صدا به اعتراض بلند نکرد؟

گفتگو با سفرا هم مفصل است، صورت آن را ضبط کرده‌اند. این گفتگوها هم البته در آینده باید منتشر شود تا اسناد روزهای تعیین کننده ضبط شود،

### امشب هم مثل دیشب تا صبح تلفنها در کار بودند

بعد اشخاصی به ملاقات آمدند و تا دیروقت شب به اطلاعاتی که از جبهه‌ها می‌رسید و کارهایی که باید می‌شد پرداختیم و امشب هم مثل دیشب تا صبح تلفنها در کار بودند و پیاپی اطلاعات و خبرها می‌رسید. البته خبرهایی که نگرانی آور بود و حکایت از سقوط این جا و آن جا می‌کرد و صبح که شد معلوم شد هنوز ما برجاییم محکم ایستاده‌ایم و ظاهراً این خبرها صحت نداشته فقط آنچه شده خواب را از کیسه ما زده است.

کارنامه چهارشنبه ۲ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۲ مهرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۷

### با سفرای لیبی و سوریه ملاقات کردم. آنها گفتند: در این که عراق تجاوز کرده تردیدی نیست

صبح اطلاعاتی را که از اطراف و اکناف کشور رسیده بود، مطالعه کردم. پیش از رفتن به ستاد، آخرین اطلاعات را از ستاد ارتش گرفتم و بعد به آنجا رفتم. در آنجا طرح عملیاتی را برای من تشریح کردند.

در همین مکان با سفرای لیبی و سوریه ملاقات کردم. آنها گفتند «در این که عراق تجاوز کرده تردیدی نیست. این تجاوز، تجاوزی است برای رسیدن به هدفهای مشخص که می‌توان آنها را در يك کلام خلاصه کرد و آن سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران به سود ابرقدرت آمریکاست». در این جلسه پیشنهادهایی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، صورت این مذاکرات موجود است که به موقع خود باید جزء اسناد دوره حساس و پرخطر و تاریخی کشور و انقلاب ما منتشر شود.

### به اتفاق رئیس ستاد سرتیپ فلاحی و سه تن از نمایندگان مجلس به خوزستان رفتیم

بعد از ظهر به خوزستان رفتیم، با این که از تهران اطلاع داده بودند که من به اتفاق رئیس ستاد سرتیپ فلاحی و سه تن از نمایندگان مجلس به خوزستان می‌رویم، با این حال وقتی به فرودگاه اهواز رسیدیم اولین تیراندازی به سوی هواپیما شروع شد و ما در میان استقبال گلوله‌های توپ، در فرودگاه اهواز به زمین نشستیم. هیچ چیز حکایت از نظم و انتظام نمی‌کرد. اما شور و هیجان جوانهایی که در فرودگاه بودند زایدالوصف بود. سوار یکی دو ماشین شدیم و به مقر ستاد ارتش رفتیم.

استاندار شرح وضعیت جنگی را داد که به گفته فلاحی نادرست بود در اطاق عملیات وضعیت جبهه را برایم تشریح کردند، استاندار شرح می‌داد که ۲۰۰ تانک تا يك ناحیه‌ای بین خرمشهر و اهواز آمده بودند که از آنجا به اهواز حمله کنند. اما در آنجا متوقف شده و به گل نشستند. او شرحی از جاده‌ها داد که یأس آور بود. بعد رئیس ستاد از فرمانده لشکر خواست او گزارش بدهد، گزارش او تعدیل کننده بود، در این حال فلاحی به گوش من گفت که از نظر نظامی روشن است که گزارش استاندار بیست درصدش بیشتر صحت ندارد و این ناشی از بی اطلاعی او از جنگ و امور نظامی‌گری است. بعد خلبان کبرایی که بالای آن منطقه پرواز کرده بود آمد و گفت تعداد تانکها

۴۰ تا بیشتر نیست که آنها هم به گل نشسته‌اند. حالا شما خوانندگان ببینید، چگونه با اطلاعات می‌شود کار یک ارتشی را به شکست کشاند. همین خبر (۲۰۰ تانک) در رادیو اهواز گفته شده بود و موجب نگرانی شدید مردم شده و روحیه یأس در سپاهیان و ارتشیان ما بوجود آورده بود.

### به کوشک رفتیم و با سربازان صحبت کردم

از آنجا به کوشک رفتیم و سربازان که هیچ انتظار نداشتند و غافلگیر شده بودند، با فریادهای الله اکبر و درود بر خمینی و سلام بر بنی‌صدر استقبال کردند. با واحدهای آنها یک به یک صحبت کردیم. با سربازها و توپچیها صحبت کردیم. روحیه شان فوق‌العاده قوی بود. یکی از میان جمع گفت برآستی که خستگی از تمان بیرون رفت. مهتاب خوبی بود، شب بسیار زیبایی بود و من بسیار مایل بودم در همان جا در کنار سربازها بمانم. اما گفتند که به خرمشهر برویم. ناچار سربازها را ترك کردیم و آنها به ما قول و اطمینان می‌دادند که چون سنگ استوار برجا خواهیم ایستاد و ضربه‌ها را تحمل خواهیم کرد. اما زمین را به دشمن نخواهیم داد.

به طرف خرمشهر رفتیم. استاندار خود اتومبیل را می‌راند و به یک پاسگاه ژاندارمری رسیدیم و استاندار رفت اطلاعات بگیرد و بالاخره آمد و گفت که شب است و دیروقت است و جاده هم ناامن و در کنترل توپخانه دشمن است و بهتر است بازگردیم و بازگشتیم. البته از جهت این که شب بود و دیر بود من حاضر شدم بازگردیم برای این که دیدن شهر عملاً ممکن نبود. بازگشتیم و شب را در استانداری گذراندیم و صبح به دیدار جبهه‌ها رفتیم.

کارنامه پنج شنبه ۳ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۲ مهرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۶۷

## نمایندگان استان خوزستان گفتند کسی را گرفته‌اند که نامه‌ای به امضای من برای مذاکره با دمکراتها داشته است

قرار بود امروز صبح حمله هوایی به پایگاههای عراق بشود، در این باره پرسیدم. معلوم شد که حمله انجام گرفته و باید منتظر بمانیم تا نزدیکهای ظهر از نتیجه موفقیت‌آمیز این حمله مطلع شویم. در این وقت یکی از نمایندگان استان خوزستان صحبتی پیش آورد؛ گفت: کسی را گرفته‌اند که نامه‌ای به امضای من برای مذاکره با دمکراتها داشته است و گفتند که این حرف توسط یکی از سپاهیان یکی از شهرها عنوان شده و روحیه آنها را تغییر داده است. من به او گفتم این حرف دروغ است، برای این که اگر مذاکره‌ای لازم باشد انجام بگیرد، این را محرمانه نمی‌کنیم و به دست یک آدم هم نوشته نمی‌دهیم که برو مذاکره کن. حرفی درباره این که این حرف دروغ است نیست. برای این که کار کردستان را پس از آن که کومله توطئه چیده بود و می‌خواست پایگاهها را ساقط کند، خود من شروع کردم و استقامت کردم. بنابراین درسی از کسی نباید درباره مقاومت و قاطعیت در این باره بگیریم. اما حرف این است که چرا چنین زمینه‌ای در ذهن ما وجود دارد که این دروغ‌ها مؤثر واقع می‌شود و این مسئله نگرانی آور است که ما باید به آن بپردازیم.

اگر روحیه خالص اسلامی باشد، یعنی اگر فکر راهنما و مبنای حرکت تضاد نباشد و این که اعتقاد بر پایه ساختن و بزرگ کردن کسی و یا خراب کردن کسی استوار نباشد، اگر آدم را به حق بسنجند، همان طور که امام علی بن ابی طالب می‌فرماید و نه حق را به آدم، در آن صورت این گونه تبلیغات، مؤثر واقع نمی‌شود. اگر این تبلیغات مؤثر می‌شود، علت آن ضعف در بینش است، یعنی هنوز اسلام آن طور که هست حاکم نشده، حتی شناخته هم نشده است و چون زمینه، زمینه تضاد است و در زمینه تضاد، ساختن هر چیزی ملازمه دارد با خراب کردن چیز دیگری، ناگزیر اگر بخواهند یک کسی را در ذهن او بی‌ارزش بکنند و لابد کسانی می‌خواهند در ذهن سپاهیان ارزش بشوند. و لازم است که رئیس جمهور بی‌ارزش بشود و این گونه دروغ‌ها را می‌سازند. آن عیب اصلی در بینش راهنماست.

اگر از آن روز نخست زورمداری و قدرت‌طلبی و این حس تفوق و حاکمیت را در افراد به وجود نمی‌آوردیم، خصوصاً در سپاهیان به وجود نمی‌آوردیم، این‌گونه عوارض را به بار نمی‌آورد و این چیزی است که ما باید با آن مبارزه کنیم. والا دائم تکذیب کردن که این دروغ است و آن دروغ است، مسئله‌ای را حل نمی‌کند و آنهایی هم که یک دروغی می‌تواند نظر و باور آنها را تغییر بدهد، کسانی نیستند که من بابت تغییر نظرشان ناراحت بشوم. برای این که آنها علی‌الاصول مبنای تفکر و عملشان نادرست است و اگر هم با من موافق می‌مانند، باز به مناسبت دیگری این موافقت را از دست می‌دادند. آنها باید بر اساس عقیده با رئیس جمهوری در رابطه قرار بگیرند و نباید رابطه شان یک رابطه شخصی باشد. باید بر اساس دین و عقیده رابطه داشته باشند، تا این رابطه استوار بماند.

## روزنامه‌ها نوشتند که ما محاصره اقتصادی را بزرگ می‌کنیم، مسئله ترس از جنگ را طرح می‌کنیم

آنها هم که این تبلیغات دروغ را می‌کنند، بویی از واقعیت اسلام نبرده‌اند و دلی هم برای سرنوشت ایران نمی‌سوزانند و نمی‌دانند که حالا جنگ پیش آمده است. اول که این جنگ را باور نداشتند و با صراحت در روزنامه‌ها نوشتند که ما این مطالب را بزرگ می‌کنیم، محاصره اقتصادی را بزرگ می‌کنیم، مسئله ترس از جنگ را طرح می‌کنیم، از یک توطئه حرف می‌زنیم و از این حرفها که به خیال آنها هیچ پایه‌ای ندارد. روزی هم که بالاخره معلوم شد که پایه دارد و جنگ شروع شد، تبلیغ می‌کردند که از ارتش کاری ساخته نیست و این را باید به کنار گذاشت و گروههای چریک تشکیل داد که اجرای این طرحها مساوی بود با نابودی انقلاب و کشور ما و امروز معلوم می‌شود که خیر، ارتش ما توانا بوده فقط لازم بوده ما روحیه‌اش را خراب نکنیم به آن روحیه بدهیم، آن را از خود بدانیم و فکر اسلامی را در آن تقویت بکنیم تا در عمل صداقت، قاطعیت و پایداری خودش را نشان دهد. من خوشوقتم که کوششهایم بی‌نتیجه نماند و مردم ایران می‌بینند که ارتشی که ۲۰ ماه از هر سو در تخریب می‌کوشیدند ما با

استقامت و مقاومت این ارتش را با آن چنان روحیه‌ای وارد کارزار کردیم و چنان وفاداری از خود به جمهوری اسلامی و به کشور خویش نشان داد که مایه شگفتی همه هموطنان خود ما که باور نداشتند این ارتش بتواند مقاومت بکند، و مردم دنیا شد و موجب افزایش احترام ما نزد افکار عمومی دنیا گشت.

از سنجش افکاری حرف بزنیم که درباره ارتش انجام گرفته است خوبست در این جا از سنجش افکاری حرف بزنیم که درباره ارتش انجام گرفته است. مردم ما مثل رئیس جمهورشان ۹۰ درصدشان به توانایی ارتش اطمینان داشتند و اطمینانشان هم از متوسط بالا بود. ۵۵% مردم ما با همه تبلیغات سویی که درباره ناتوانی ارتش شده بود به موقعیت ارتش اطمینان داشتند. این اطمینان عمومی به ارتش، طبیعتاً در برخورد مردم به ارتشیان و در نتیجه بالا رفتن روحیه آنها مؤثر واقع می‌شود و یکی از اسباب بزرگ موفقیت نیروهای ارتش و دیگر نیروهای مسلح ما بوده است. باری امیدوارم که این مقدار که گفتم برای خوانندگان مایه عبرت بشود و آنهایی هم که این تبلیغات سوء را در واحدهای سپاه می‌کنند به خود بیایند و بیش از این با سرنوشت انقلاب و کشورشان بازی نکنند. من نه از سپاه و نه از هیچ کدام از نیروهای مسلح هیچ انتظار خلاف قانونی ندارم. به عکس انتظار و اصرار دارم که قانون را اجرا کنند و اضافه بر قانون هیچ کاری نکنند.

### به دیدار از جبهه «عین خوش» رفتیم

بعد به دیدار از جبهه «عین خوش» رفتیم جایی که عراقی‌ها مدعی بودند آن را که گرفته‌اند و ۱۰۰ کیلومتر هم آن طرف‌تر آمده‌اند. هلی‌کوپتر در نزدیک امامزاده‌ای به زمین نشست مردم آن منطقه به پیشواز آمدند و اسلحه می‌خواستند برای این که بتوانند با دشمن به جنگند. ما از آنجا با جیب نظامی به طرف جبهه «عین خوش» رفتیم. به نزدیکی‌های جاده که رسیدیم، دیدیم که باران گلوله‌های توپ می‌بارد و وقتی به زمین می‌خورد و خاک بر می‌خواست

رأس زیبایی به وجود می آورد که می شد آن را رأس گلوله های توپ عنوان کرد و من هم با همین عنوان شروع می کنم.

فلاحی جانشین ستاد به من گفت از این جا به بعدش را باید تصمیم بگیرید، چون هر آن ممکن است که جیب به هوا برود. معنای این حرف روشن بود. من باید به عنوان رئیس جمهوری تصمیم می گرفتم که آیا می بایست زندگی رئیس جمهوری و همراهانش را با توجه به وضعیت کشور و اثری که فقدان رئیس جمهوری ممکن بود به بار بیاورد، به خطر بیافکنم؟ اما يك طرف قضیه این بود که فرمانده نیروهای مسلح و فرمانده کل قوا به دیدار جبهه و سربازانی که در جبهه می جنگند می رود. اگر از این جا باز می گشت، دیگر چگونه می توانست از فرزندان اسلام، فرزندان ایران بخواهد که با استواری از میهن خودشان دفاع بکنند؟ این است که این بنده، به عنوان معرف استقامت کشور در آنجا باید در کنار سربازان حاضر می شد و از آنها می گفت: خدا و دین و تاریخ و موجودیت کنونی و آینده کشور در گرو استقامت شماست، شرف و حیثیت يك ملتی در گرو استقامت شماست و شما باید بایستید و استقامت کنید. يك همچون کسی نمی توانست از باران گلوله های توپ بترسد، ملاحظه زندگی رئیس جمهوری را بکند و بازگردد. گفتم: می رویم.

### در همان وقت در ۳۰ متری ما گلوله توپی به زمین خورد

آقای غفاری مشغول نقل قصه ای شد که در همان وقت در ۳۰ متری ما گلوله توپی به زمین خورد و همه گفتند خدا رحم کرد. من به غفاری گفتم بقیه داستان در شماره قیامت! او پرسید که توپ چقدر میزان از اطرافش را می زند و خراب می کند. گفتند در حدود ۵۰ تا صد متر اطرافش را خراب می کند. او تعجب کرد که در فاصله ۲۰ متر هم نیست، چطور آسیبی به ما نرسید. بعد معلوم شد که زمین شل است این هم از نعمتهای زمین شل که گلوله فرو رفته و ضرر و زیان به بار نیاورده و ما زنده مانده بودیم. به هرحال همین گلوله های توپ می آمدند و می خوردند و رقص گرد و غباری که نتیجه زمین خوردن گلوله بود، شروع می شد و دور تا دور ما این رقصها بود. یکی دو گلوله هم به اسفالت جاده خورد و با همه اینها به سلامت به جبهه رسیدیم.

## فلاحی فریاد می‌زد در جای خود سنگر را ترك نکنید

در آنجا هم گلوله‌ها از هر سو می‌آمدند و سربازها هم با کمال خونسردی کارشان را می‌کردند و تا مرا دیدند ریختند از سنگرها بیرون؛ با ناباوری تمام. فلاحی فریاد می‌زد در جای خود سنگر را ترك نکنید و به فرماندهان امر می‌کرد که سربازها را در جای خودشان نگه بدارند و می‌گفت که رئیس جمهور پیش شما می‌آید. برای این که وضع دشمن را بفهمم، گفتم به نزدیکترین نقطه دشمن یعنی محل دیدبانی برویم و رفتیم آنجا. سربازها و مأمورین دیده بانی در حالی که از شوق نمی‌توانستند جلوی اشک خودشان را نگه بدارند، می‌گفتند: «ما جان خودمان را هم بدهیم کم ارزش است چرا که ما يك چنین کشوری پیدا کرده‌ایم، که رئیس جمهوری کشور می‌آید و در کنار ما و زانو به زانوی ما توی سنگر می‌ماند، ما شکست ناپذیریم». از آنجا با دوربین ما وضع تانکهای دشمن را دیدیم و تقریباً از دو سو به سوی این قرارگاه نظامی تیراندازی می‌کردند. بعد پایین آمدیم. نیروهای ما يك تانک عراقی را گرفته بودند، تانک روسی بود و آن را به ما نشان دادند. دیدیم که باز سربازان تاب نمی‌آورند و دور ما جمع می‌شوند. من دچار این بیم شدم که نکند مثل «جنگ احد» بشود و اینها سنگرهای خود را به شوق دیدن رئیس جمهور ترك بکنند و موجب شکستی کلی، فراهم آید. آنها که آمده بودند پشتیبانی می‌خواستند، مطابق معمول فانتوم می‌خواستند و تانک و توپ و همه چیز می‌خواستند. مخصوصاً از جهت فرماندهی که شب پیش هم این حرف را می‌زدند و فرماندهی قابل می‌خواستند، و ما هم در بازگشت نخستین کارمان این شد که فرماندهی نیروهایمان را بهتر بکنیم و کردیم. فلاحی به آنها گفت شما بی‌خود داد و بیداد نکنید. نیروهایی که شما دارید دو لشکر زرهی را پاسخگو است و شما باید در اینجا نمایشگر روح پیروزی، روح قوی و اراده استوار باشید و نمایش دهنده پیروزی بر تانک و توپ. موضع شما خوب است، موقع شما قوی است و باید بایستید و مقاومت کنید. در همین حدود که داشتیم از این جا به آن جا می‌رفتیم يك گلوله دیگر نزدیک ما زمین خورد و قطعات آن به اطراف پراکنده شد. يك قطعه آن هم نزدیک پای آقای غفاری زمین افتاد و معلوم شد



که بدشانسی آورده است؛ شهید نشد! به هر حال ما سوار جیب شدیم، این بار گلوله‌های توپ دشمن دقیق‌تر شلیک می‌شد و رقص گلوله‌ها نزدیکتر به اتومبیل بود ولی به خواست خدا آسیبی به ما وارد نیامد. ما آمدیم و سوار هلی‌کوپتر شدیم و به مقر ستاد ارتش بازگشتیم.

بعد از ظهر در ستاد ارتش نشسته بودیم که ناگهان دیدیم از هر سو به آسمان تیراندازی می‌شود. معلوم شد میگهای عراقی آمده‌اند. دو سه تا میگ عراقی آمده است و دفاع ضدهوایی مشغول است و افرادی که توی اطاق‌ها بودند، از صداها نگران شدند و روی زمین دراز کشیدند. من به آنها گفتم اینجا توی اطاق دراز کشیدن یعنی زودتر در معرض مرگ قرار گرفتن، چون به خود اطاق نمی‌خورد یا به سقف اطاق می‌خورد یا به نزدیک اطاق می‌خورد که دیوار را خراب می‌کند یا سقف را بر سر آدم می‌ریزد. بهتر است که شما سرپا بمانید که اگر به جایی خورد و خرابی به بار آمد، بتوانید از معرکه در بروید. به هر رو آمدند و گفتند بهتر است شما به پناهگاه بروید و جواب دادم: توکل به خدا بکنید و همین جا بمانید، نه از این باب که نباید در مقابل خطر به پناهگاه رفت، البته انسان نباید دستی دستی خود را به خطر بیاندازد، از این باب که نباید بابت هر هواپیما به آسمان آوردن، روش‌هایی در پیش گرفت که بیم و اضطراب در دیگران به وجود بیاورد.

## روز طولانی در جبهه جنگ، بعد از ظهر گفتند که مردم خرمشهر دارند شهر را تخلیه می‌کنند

بعد از ظهر گفتند که مردم خرمشهر دارند شهر را تخلیه می‌کنند و هر آن ممکن است شهر سقوط کند. تصمیم گرفتم از این دو شهر بازدید کنم و سوار جیب آهو شدیم و راه افتادیم. محافظی هم در این وقت نداشتیم و اتومبیل‌هایی که ما را همراهی کنند نخواستیم و راه افتادیم. یعنی منتظر نماندیم که آنها بروند و این مقدمات را بچینند. راه افتادیم، در راه مردم که نمی‌دانستند من در خوزستان هستم، اتومبیل را که می‌دیدند فریاد می‌زدند بنی‌صدر، بنی‌صدر و می‌دویدند، در راه می‌دیدیم که اتومبیل‌ها دارند می‌آیند و یک قطار طولانی از

تمام وسایل نقلیه. رسیدیم به آبادان و به همان ترتیب برایشان ناگهانی بود و عکس العمل خودجوش از خود نشان می‌دادند و بنی‌صدر بنی‌صدر و اتومبیل را در میان می‌گرفتند. و دود هم تمام فضا را پوشانده بود. يك کسی آمد و گفت که پالایشگاه دارد می‌سوزد و امکانات خاموش کردن نیست، کار نمی‌کنند و از این مقوله حرفهایی یأس‌آمیز و ما برای این که اطلاع بگیریم از وضع خود آبادان و خرمشهر به محل سپاه پاسداران انقلاب در آبادان رفتیم. در محوطه چمن آنجا نشستیم و گزارش فرمانده سپاه را گوش کردیم و فهمیدیم که پالایشگاه را به وسیله خمپاره و توپ از نخلستانی که پشت آنجاست، می‌زنند و باید آن نخلستان را خاموش کنیم و از آنجا راه افتادیم آمدیم به مرکز بسیج. گزارشی هم در آنجا به ما دادند و همین معنا تأیید شد و فهمیدیم که چه باید بکنیم. از آنجا مردم در خیابانهای مسیر می‌دیدند و می‌فهمیدند که من حاضرم، خیابانها همه سنگر بندی بود، جوانها در سنگرها بودند و با همان فریاد شادی و «حمایت می‌کنیم و درود و امید» و اینها، از آنجا به خرمشهر رفتیم.

در خرمشهر دیدیم فرق بین دیده و شنیده بسیار است. آنچه می‌شنیدیم و آنچه را می‌بینیم یکی نیستند. خرمشهر سقوط نکرده بود، ما به دژ خرمشهر رفتیم؛ در نزدیکی آنجا يك عرب مسلحی از هموطنان ما آمد و گفت این جا خبری نیست برگردید فرمانداری، ستاد آنجاست. به علاوه اینجا را دارند با توپ می‌زنند البته توپ زدن موجب انصراف ما نمی‌شد، الا این که وقتی ما فهمیدیم مرکز فرماندهی عملیات در جای دیگر است، رفتنمان به آنجا بی‌معنی بود. آمدیم به مرکز فرماندهی عملیات و ناخدا جوادی وضع استقرار توپ و تانکهای دشمن را برای فلاحی تشریح کرد و تقاضا کرد فانتوم بالا برود و بزند. يك سرهنگ دیگری هم بود که فرمانده عملیات منطقه بود. فلاحی به آنها گفت، این کار ساده‌ای است شما وسیله بهتری از فانتوم در اختیار دارید و معلوم شد چند قبضه توپ کاتیوشا دارند که ۴۰ گلوله با هم رها می‌کند. و جهنمی از آتش به وجود می‌آورد. گفت که اینها را به سمت این محل برگردانید و گلوله باران کنید. آن سرهنگ گفت که دو سه قبضه را به طرف دیگری، طرف خاک دشمن شلیک می‌کند که مبادا دشمن از آنجا حمله بکند. فلاحی برای او روشن کرد که از آنجا حمله‌ای نمی‌تواند انجام گیرد و نیرو را تلف

نکن و همه آتش را به این طرف برگردان و از او خواست تا فوراً این کار را بکند. خوب، شهر که سقوط نکرده بود هیچ، البته مردم شهر را ترك می‌کردند. اما جوانهای زیادی مانده بودند سنگرهایشان را داشتند، این جوانها ارتشیان بودند، سپاهیان انقلاب بودند و گروههایی از جوانان دیگری که ما در خیابانها می‌دیدیم.

وقتی ما می‌خواستیم بازگردیم، هوا تاریک شده بود و صحبت از خطرهای بسیاری بود که در بازگشت بهنگام تاریکی وجود داشت. چون حالا دیگر همه فهمیده بودند که در خوزستان و در آبادان و خرمشهر هستیم و می‌دانستند که نیروی مدافعی هم نداریم، آیا مسلح همراه ببریم یا نبریم. این بحثها پیش آمد و به همان ترتیب که آمده بودیم، برگشتیم برای این که من فکر کردم، اولاً بردن یکی دو ماشین چیزی از خطر نمی‌کاهد، در تاریکی بود و نبود آنها بی تفاوت است. و اگر از جایی به ما حمله یا تیراندازی بشود، هیچ چیزی تغییر نخواهد کرد. ثانیاً، وقتی مردمی که داشتند شهرشان را ترك می‌کردند، و آنها که مانده بودند دیدند که نه ما با همان سادگی آمدیم و از خطر واهمه نکردیم با همان سادگی در تاریکی داریم باز می‌گردیم، از يك راهی که بسیار پر خطر است و اطراف این راه نخلستانها بودند و هر آن ممکن بود از پشت این نخلها به سوی ما شلیک شود، روحیه پیدا می‌کردند. هوا هم تاریک بود و چراغ را هم نمی‌باید روشن می‌کردیم. بنابراین جایی را نمی‌دیدیم اما آنهایی که می‌خواستند به ما حمله کنند، می‌توانستند در جاده ما را تشخیص بدهند و حمله کنند. در همین مراجعت به طوری که بعد به من گفتند، (همین رفتن و برگشتن ساده) موجب تقویت جدی روحیه مردم شد و ما به سلامت در تاریکی محض بدون روشن کردن چراغ از خرمشهر سوار شدیم و به مرکز ستاد آمدیم. در آنجا گزارشهای جبهه را گرفتیم، معلوم شد چیپ به بال هواپیمایی که می‌خواست ما را ببرد خورده است و قرار شد صبح برویم. بعد هواپیما يك پرواز آزمایشی انجام داد و ما سوار شدیم و نزدیک ساعت ۱۱ شب به تهران بازگشتیم.

## ساعت ۱۲ شب ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان تلفن کرد و

### صحبت کرد که به ایران بیاید

وقتی وارد تهران شدیم، نزدیک ساعت ۱۲ شب ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان تلفن کرد و صحبت کرد که به ایران بیاید. به او گفتم: ما از آمدن شما و شخصیت و مسئول هر کشور مسلمانی استقبال می‌کنیم. برای این که ببینید ما چه می‌گوییم و حقی که داریم کدام است نه برای میانجی شدن، چون در این مسئله حق معلوم است. و آنهایی که می‌خواهند جانب حق را بگیرند باید بگیرند. معلوم است که ما مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم، معلوم است که دولت عراق يك جانبه قرارداد الجزیره را نقض کرده است و بعد تجاوز کرده است. معلوم است که این تجاوز هیچ توجیهی ندارد و باید محکوم بشود و همه آنهایی که خود را مسلمان می‌دانند، باید در کنار ما با متجاوز بجنگند. برای این گونه گفتگوها آمدن شما عین مطلوب است با این حال من فردا پس از شور با امام و دیگران نظر خودم را به وسیله سفیر شما خواهم گفت. دوستان آمده بودند. مقداری آنها صحبت کردند در ضرورت فرستادن هیاتهایی به کشورهای اسلامی برای توضیح موقعیت ایران و این که ما باید يك هجوم تبلیغاتی ببریم و وضع را برای مردم دنیا روشن کنیم. بسیاری در دنیا نمی‌دانند وضعیت از چه قرار است و این قبیل مطالب و ساعت يك بعد از نیمه شب خوابیدیم به امید فردا.

کارنامه جمعه ۴ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ مهرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۶۹

دو تن از نظامیان که برای رفتن به سفری آمده بودند باهم به منزل

### امام رفتیم

صبح بعد از این که دکتر چمران آمد. پس از ملاقات و رفتن دو تن از نظامیان که برای رفتن به سفری آمده بودند، باهم به منزل امام رفتیم و با امام

دیدار کردیم. اما چهره بشاشی داشت و بسیار از سفر خوزستان راضی بود. وضع را برای ایشان تشریح کردم. گفتم به این که ارتش ما خوب مقاومت کرده و این شنیده‌ها نادرست است و با آنچه انسان می‌بیند، نمی‌خواند. گفت پس این اخبار چیست که می‌گویند اینجا سقوط کرد آنجا سقوط کرد؟ گفتم این اخبار را آدم‌های نادان و ناشی و مسئولین محلی می‌سازند و می‌گویند و برای خودشان و دیگران اضطراب درست می‌کنند، که واقعیت ندارد. من جبهه‌ها را رفتم و یک به یک بازدید کردم و هم روحیه قوی است و هم وضع خوب است و ارتش ما خوب مقاومت کرده است. چمران گفت که این حمله که قرار بود نتایج بسیار اسف باری برای انقلاب ما به بار بیاورد، ظاهراً به نفع تمام می‌شود عجب این است که سفیر الجزایر هم که عصر آمد و بعد هم خواهم گفت، همین حرف را زد.

### **امام گفت: اگر به ارتش روحیه و دل بدهیم می‌تواند در برابر تهاجمات بزرگ مقاومت بکند**

به هر حال امام گفت بله اولاً معلوم شد که این ارتش به اسلام وفادار است به جمهوری اسلامی وفادار است و کاملاً به انقلاب گرویده است و امید دشمنان ما را که پشت کند به این جمهوری و به نفع آنها عمل کند بر باد داده است. دوم اینکه به داخلی و خارجی معلوم کرد که قوی است و اگر روحیه و دل به او بدهیم می‌تواند در برابر تهاجمات بزرگ مقاومت بکند و این هم خارجیه‌ها را برای نقشه‌های بعدی منصرف کرد و هم اشرار داخلی را سر جای خود نشانند که بدانند این یک نیروی قوی است و باید حساب کار خودشان را بکنند و دست از شرارت بردارند. قرار شد که درباره خطابهایی به ارتش خودمان به سپاهیان انقلاب خودمان به ژاندارمری، شهربانی و کلیه نیروهای مسلح مکرر بفرمایند و دائم به آنها روحیه بدهند و همین طور خطاب به ملت عراق و ارتش عراق و آنها را از این که وسیله دست صدام حسین بر ضد یک ملت برادر مسلمان بشوند بازدارند.

## مسئله آمدن رؤسای دلت‌های مسلمان به ایران طرح شد

مسئله آمدن رؤسای دلت‌های مسلمان به ایران طرح شد و من نظر خودم را دادم و عرض کردم که اگر اینها برای میانجیگری بیایند، ما نباید بپذیریم اما برای این که ببینند ما چه موقعیتی داریم و چه ظلم و تجاوزی بر ما شده است، بیایند قدم آنها بالای چشم. ایشان هم گفتند بله جنبه میانجیگری به هیچ وجه نباید در میان باشد، ولی خوب برای آمدن و فهمیدن نقطه نظرهای ما هر کدام می‌خواهند بیایند، بیایند مفید هم هست. احمد آقا هم نشسته بود، او درباره فایده هر یک از این مسافرتها در صورتی که در همین حد باشد اصرار بیشتری کرد.

بعد از منزل امام بیرون آمدیم. در ضمن بگویم که گفتند کم و کسری هم نداریم {ارتشی‌ها} به شما بروز نمی‌دهند و هیچ کم و کسری هم نداریم. خوب این روحیه قوی انسان را هم قویدل می‌کند و وقتی بلند شدیم ایشان خطاب به من فرمودند که انشاءالله پیروز بشوید.

## آمدیم به محل ستاد ارتش

در بیرون گفتگوی مختصری با منبر تلویزیون انجام دادیم و آمدیم به محل ستاد ارتش، با نظامیان نشستیم و توجه امام را به آنها گفتیم و راجع به طرح جنگی صحبت کردیم و بعد از داد و قالهایی که در این گونه امور پیش می‌آید و هیجانها، قراری برای ساعت پنج بعدازظهر گذاشتیم و رفتیم بالا برای این که سفرای پاکستان و الجزایر را در اتاق رئیس ستاد ببینیم.

با سفرای پاکستان و الجزایر در اتاق رئیس ستاد دیدار کردم  
سفیر پاکستان آمد و من نظر خودم را گفتم، گفتم با امام هم صحبت شده و با دیگران هم صحبت شده و در همین حد اگر کشورهای اسلامی به اتفاق آراء نمایندگانشان از رئیس جمهور پاکستان و دبیر کل کنفرانس اسلامی خواستند که به ایران بیایند ما برای تشریح موقعیت خودمان با کمال میل می‌پذیریم اما برای این که میانجی بشوند و مذاکره‌ای انجام بدهند نمی‌پذیریم.

برای این که میانجی معنی ندارد و حق روشن است و باید جانب حق را بگیرند، او هم گفت: سخنان آن شب شما خطاب به سفرا خیلی روشن بود و ما تردید نداریم که تجاوز انجام گرفته و حق هم با شماست.

**سفیر الجزایر گفت: صدام حسین این طور وانمود کرده بود که انگار به يك گردش گاه می رود**

بعد سفیر الجزایر آمد، با او مفصل تر صحبت شد. او چند مطلب را گفت که بسیار در خور توجه است؛ بعد از این که گفت امیر کویت با رئیس جمهور الجزایر صحبت کرده است که به ایران بیایند و من گفتم: در همین حدود، آمدن آنها مفید است و قدمشان بالای چشم، او گفت صدام حسین این طور وانمود کرده بود که انگار به يك گردش گاه می رود. یعنی هیچ مقاومتی در برابر قوای نخواهد شد چون به خیال آنها ارتش متلاشی شده و قوه مقاومت و روحیه مقاومت ندارد و اصلاً مایل به مقاومت هم نیست، حضور ارتش عراق را بهانه قرار خواهد داد که به جمهوری اسلامی پشت کند.

اما در عمل دنیا با يك واقعیت دیگری روبرو شد و معلوم شد که هنوز روح این ملت را مردم دنیا و دستگاه های تبلیغاتی که به مردم دنیا اطلاع می دهند نشناخته اند.

نیروی هوایی شما ضربات جانانه ای وارد کرده و همه فهمیدند که این نقشه موشه دایان این بار نگرفت. آنها به پایگاه های هوایی شما از زمین و آسمان حمله کردند اما به نتیجه نرسیدند و از امروز همه می دانند که زور ارتش عراق به انتها رسیده و از قول سفیر روسیه در الجزایر نیز گفت که آنها ( روسیه ) بنا ندارند کمک های بیشتری به عراق بکنند، برای این که این علاوه بر این که يك تجاوز آشکار است، امید پیروزی هم ندارند.

من بعد از این دیدار و گفتگو که خیلی امیدبخش بود از جهت این که وقتی يك ملتی مقاومت کرد چقدر احترام در دنیا پیدا می کند، امروز بعد از بیست ماه سران این دولتها می خواهند به ایران بیایند و خود این يك احترامی است به قوه

مقاومت ما است و من هم به همین صفت آنها را می‌پذیرم تا معلوم بشود که چقدر روح مقاومت در ملت ما قوی است.

بعد من در کمیسیون امنیت ملی حاضر شدم و این مطالب را به نظامیان گفتم، گفتم شما با مقاومت خودتان در جایی قرار گرفتید که باید پیروز شوید اگر آنچه را که به دست آورده‌اید نتوانید نگاه دارید، ما بسیاری چیزها را از دست خواهیم داد. باید حیثیت و اعتباری را که به دست آورده‌ایم با عمل خود نگهداری کنیم و همچنان به میزان آن نیز بیفزاییم.

### خطاب به نیروهای مسلح

امروز آن لحظات و آن لحظه تاریخی فرا رسیده است روح مقاومت ملت ما می‌تواند در وجود شما تجلی کنند و همه نیروهای مسلح ما باید با تمام استعداد و توانایی بایستند؛ تاریخ خفت و ذلت را ورق بزنند دو قرن بود که ملت ما را با خفت خو می‌دادند و رجال ما به نوکری اجنبی فخر می‌فروختند و امروز باید این دوران بسر برسد. هیچ لحظه‌ای شکوه‌مندتر و زیباتر از این برای شما نیست که یک قسمت از این تاریخ را مقاومت شما تشکیل بدهد و شما مردمی باشید که با مقاومت خودتان به طور قطع تاریخ دو قرن خفت و خواری را ورق می‌زنید و در صفحه جدیدی که پیشاروی نسل امروز گشوده می‌شود، نخستین سطور را با خون خودتان بنویسید: ایرانی در اسلام از خفت بیرون آمد و زندگی سربلند و آزاد خویش را شروع کرد. گفتم ما باید همان روشی را در پیش بگیریم که موسی با قوم خود در پیش گرفت و آنها را در سینا چهل سال در کار و تلاش و مبارزه نگهداشت. طوری که یک نسل نسلی که به خفت و تسلیم خو کرده بود، جای خود را به یک نسل نو و زنده‌ای با روح آزاد داد که آماده برای یک زندگی مستقل و آزاد است و اینک شما باید بدانید ما هیچ بهانه‌ای برای مقاومت نکردن را نمی‌پذیریم؛ هیچ کمبودی نباید انسان را از فکر چاره منصرف کند و مبنای کار را که مقاومت است رد کند و حالا وضعیت نظامی را تشریح کنید. آنها هم وضعیت نظامی را تشریح کردند و من گفتم در این صورت با توجه به وضعیتی که شما گزارش می‌کنید هدف



نیروهای ما باید خنثی کردن مقاومت نظامی دشمن و ایجاد زمینه برای حمله باشد.

ساعت ۵ بعد از ظهر برای شرکت در شورایی عالی دفاع به محل نخست وزیری آمدم. اما این شورا تشکیل نشد، من از فرصت استفاده کرده و درباره اوضاع نظامی غرب با وزیر دفاع، فرمانده نیروی هوایی، رئیس ستاد ارتش، فرمانده نیروی زمینی و دکتر چمران صحبت کردم.

### علمای بلوچستان آمدند و تقاضاهایی داشتند

بعد علمای بلوچستان آمدند تقاضاهایی داشتند که با من در میان گذاشتند. یکی این بود که دانشگاه اسلامی آنجا افتتاح بشود. دیگر این که رسانه‌های گروهی به خلفای اسلام توهین نکنند، یک وزیر مشاور از اهل سنت باشد قاضی از اهل سنت باشد و... و بالاخره به وضعیت اقتصادی بسیار بد بلوچستان رسیدگی شود و رئیس جمهوری از آن استان دیدن کند و به دردهای مردم برسد.

### گزارشی آورده بودند درباره طرحی که عده‌ای برای تسویه حساب با گروه‌های سیاسی دارند

عده دیگری آمدند، گزارشی آورده بودند درباره طرحی که عده‌ای برای تسویه حساب با گروه‌های سیاسی دارند و این مسئله را با تفصیل با من در میان گذاشتند و جعلیات و دروغهایی را که در روزنامه‌ها می‌نویسند و درج می‌شود و از رادیو می‌گویند و اینها مقدمه چینی است برای برخوردها و عوارضی که در پی خواهد داشت. خصوصاً در اوضاع کنونی کشور ممکن است بی‌رابطه با توطئه گسترده‌ای که دشمن برای ما تدارک کرده است نباشد.

بعد حاج احمدآقا به اتفاق رئیس مجلس آمد و از من و فرماندهان نظامی دعوت کرد که برای ساعت ۹ به خدمت امام برسیم. البته موقعی که ما می‌خواستیم راه بیافتیم موقعیت قرمز اعلام شده بود و همه جا تاریک بود. با این حال من به طرف منزل امام راه افتادم و نزدیک منزل کسی آمد و گفت:

وضع همان وضعیت قرمز است و ملاقات به فردا می ماند. از آنجا به منزل مادرم آمدم و نزدیک نیمه شب ضیاءالحق تلفن کرد و قرار شد که فردا بعدازظهر به ایران بیاید.

## **ابوشریف آمد: شخصی اطلاعاتی از اروپا آورده و باز بختیار گفته: تا ۱۵ روز دیگر در ایران خواهد بود**

ساعت ۱۲ شب ابوشریف با یک نفر دیگر آمد اطلاعاتی از اروپا آورده بود. باز بختیار خائن در جایی گفته است که تا ۱۵ روز دیگر در ایران خواهد بود. این برای چندمین بار است که چنین آرزویی را در دل می پرورد و بر زبان می آورد، اما هنوز به جایی نرسیده این بار نیز به جایی نخواهد رسید، جمهوری ما استوار است. این مردم خواهان این جمهوری هستند و مسلماً از جمهوری خودشان دفاع می کنند. امیدوارم تحمل این سختی ها به استحکام هرچه بیشتر جمهوری ما بیانجامد. ساعت یک و نیم شب دست از کار کشیدم.

کارنامه شنبه ۵ مهرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۷ پنجشنبه مهرماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۳۷۲

## **گزارشات جبهه های مختلف جنگ**

اول صبح گزارشات جبهه های مختلف جنگ را دریافت کردم. گزارشات خوب بود می گفت که فشار به خرمشهر از بین رفته و تیراندازی به آبادان هم کم شده و فعالیت نیروی هوایی دشمن تقریباً نزدیک به صفر است. در سر پل ذهاب قشون دشمن به عقب می رود. و اما در قصرشیرین شهر در دست دشمن است.

به ملاقات امام رفتم و یک ربع در حضور ایشان راجع به وضع عمومی جبهه و هدفهایی که تعقیب می کنیم صحبت کردیم و این که نیروهای مسلمان دارای روحیه عالی هستند و با روحیه و عقیده جنگ می کنند و ما تا می توانیم

باید این روحیه را تقویت کنیم. بعد از آن چون قرار بود به استقبال رئیس جمهور پاکستان بروم. امام فرماندهان نیروها را پذیرفتند و کلام تشویق‌آمیز پرهیجانی خطاب به آنها فرموده بودند که در روحیه آنها بسیار اثر گذاشته بود.

## در جبهه خوزستان، وضع جبهه‌ها به خرابی گراییده و دو تیپ زرهی دشمن از خط مستقیم به سوی اهواز آمده

من به ستاد ارتش بازگشتم و بلافاصله از جبهه‌های مختلف اطلاعات خواستم، معلوم شد که وضع در جبهه خوزستان به خرابی گراییده و دو تیپ زرهی دشمن از خط مستقیم به سوی اهواز آمده و اهواز در تیربرد توپخانه آنها قرار گرفته است. بلافاصله از نیروی هوایی خواستم که به کمک نیروی زمینی برود و در تلاشی کردن این دو تیپ، تمام همت و توانایی خود را به کار ببرد. نیم ساعت به نیم ساعت از جبهه اطلاع می‌گرفتم. وضع در برخی جاها آرام بود، فقط در جبهه اهواز بود که اوضاع تقریباً نگرانی‌آور بود.

## بعد یاسر عرفات آمد؛ گفتگو در باره گفته‌ها، شنیده‌ها و شایعات و راه حلها

ما با او گفتگو نشستیم. این گفتگو تا ساعت ۱۵:۴۰ ادامه یافت. آقای رجایی هم در این گفتگو بود. از نظر روش، بر این امر تأکید می‌کردیم که دو روش در قرآن به ما آموخته شده، یک روش در مورد اختلاف بین خود مسلمانهاست که در آنجا یک طرف حق کامل و یک طرف باطل کامل است و نمی‌شود هر طرف مقداری از حق را داشته باشند. در آنجا دستور این است که میانجی بیاید و صلح برقرار کند و حق را به حق‌دار بدهد. یک وقت هم هست که اختلاف بین حق و باطل است، یک طرف مسلمان است و یک طرف غیر مسلمان است و این طرف که مسلمان است حق هم دارد. در اینجا میانجیگری معنی نمی‌دهد، حمایت و در کنار صاحب حق بر ضد باطل جنگیدن معنی می‌دهد. و ما چون مورد تجاوز واقع شده‌ایم و خود را حق می‌دانیم، از شما انتظار داریم

که کنار ما بایستید و با باطل بجنگید. از جمله این که از نظر روش گفتیم که ما چرا نمی‌توانیم میانجی را بپذیریم و گفتیم که میان حق و باطل سازش ممکن نیست تا میانجی ممکن باشد. بعد به بررسی وضع پرداختیم و او گفت که انقلاب ماست و شکست این انقلاب قبل از همه، ما را از پا در می‌آورد. من گفتم: شکست انقلاب ما وقتی است که ما تن به سازش با باطل دهیم. و این مطلب را برای او شرح کردم که قدرت يك قانون ساده دارد، اگر نتواند بزرگ بشود و رشد بکند، ناگزیر میل به تخریب می‌گذارد و فلج می‌گردد. بنابراین ما به خواست خدا می‌توانیم آن تجاوز را دچار شکست بکنیم. قدرت صدام حسین روی به تخریب خود می‌گذارد و زود از پا در می‌آید. او می‌گفت شما گمان می‌کنید که در این دنیا می‌توان بغداد را گرفت یا صدام حسین بتواند تهران را بگیرد این ابرقدرتها این امور را تحمل نمی‌کنند. ما جواب دادیم خیر، ما قصد این را نداریم که اینجا یا آنجا را تصرف کنیم، ما می‌خواهیم يك رژیم باطلی نباشد، رژیمی که به ناحق به کشور ما حمله کرده. او گفت که صدام حسین مدعی است که شما می‌خواستید آماده شوید و به آنها حمله کنید و آنها پیش دستی کرده‌اند. قطب زاده در پاریس گفته است که ما می‌خواهیم صدام حسین را بکشیم و چمران گروههایی خرابکار و چریک به خاک عراق می‌فرستد و با شیعیان آنجا می‌خواهد ترتیب قیام بر ضد دولت عراق را بدهد و ما چون به دفعات گفتیم آماده مذاکره هستیم و کسی نشنید، ناچار عمل کردیم. من جواب دادم که اولاً ما آماده حمله به آنجا نمی‌شدیم، چون او نمی‌تواند هیچ نشانه‌ای از این امر ارائه بدهد. حال این که ما از يك ماه و نیم پیش از حمله عراق، می‌دانستیم که يك طرح آمریکایی وجود دارد و آنها هم در این طرح شریک هستند و بنابر ساقط کردن جمهوری اسلامی ما است. و دلیل هم داشتیم، اطلاعاتی که داشتیم صحیح بود؛ چون نیروهای آنها در مرزهای ما متمرکز می‌شدند ولی ما متقابلاً چنین تمرکزی به وجود نیاورده بودیم، برای این که احتمال و یا قصدی هم برای حمله نداشتیم. این گفتگوها طولانی شد و ما از موضع قاطع خودمان عدول نکردیم.

برگشتم به جلسه شورای امنیت و وضع را درخوزستان بررسی کردیم

ساعت ۴:۳۰ به فرودگاه رفتیم و با ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان صحبت کردیم و شب هم او آمد که بعد خواهم گفت. من برگشتم به جلسه شورای امنیت و وضع را درخوزستان بررسی کردیم و تصمیماتی گرفتیم که قرار شد امروز یا فردا یکشنبه به اجرا گذاشته شود و وضع رابه کلی تغییر بدهد. من از شورای امنیت به اطاق رئیس ستاد رفتم.

### رئیس جمهور پاکستان و هیأت او آمدند

بعد رئیس جمهور پاکستان و هیئت او آمدند و در آنجا هم ما همان دو روش را شرح کردیم و گفتیم که به دلیل این که مسئله دعوا بین حق و باطل است، ما میانجی نمی‌توانیم بپذیریم. حرف ما روشن و واضح است، ما مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم و از آنهایی که خود را مسلمان می‌دانند حمایت می‌خواهیم. نه بیش و نه کم. رئیس جمهور پاکستان گفت که روشها صحیح است، ولی در قرآن آمده است که در ماههای حرام جنگ نکنید. خصوصاً در این ماه جنگ حرام است و اگر از شما بپرسند چرا در این ماه جنگ کردید، چه جواب دارید؟ گفتیم: يك دليل ديگري براي اين که دعوا بين حق و باطل است و اين رژیم رژیمی ضد اسلامی است، خود این که درست جنگ با ما را به همین ماه انداخته، یعنی وقتی شروع کرده که حرام است، دلیل بر ضد اسلامی بودن آن رژیم است. خوب اگر رژیم اسلامی بود که با کشور اسلامی جنگ نمی‌کرد. و اگر می‌کرد، آن را در این ماه نمی‌کرد و ناچار او هم قانع شد. بعد در زمینه اثرات اقتصادی جنگ، وزیر دارایی مسئله‌ای را عنوان کرد و این جلسات تا پنج بعد از نیمه شب به طول انجامید. صورت گفتگوهای ما با هیئت پاکستانی نوشته شده.

### ساعت ۵ بعد از نیمه شب وضع جبهه‌ها را پرسیدم.

وضع بهتر شده بود و نیروهای ما در منطقه سرپل ذهاب پیشروی کرده بودند. در منطقه اهواز وضع تثبیت شده بود و آن نگرانی که از ظهر تا شب داشتیم، کم شده بود.

## آقای قطب زاده آمد و اطلاعاتی آورد درباره تشکیل يك ارتش از مزدوران

به منزل آمدم، آقای قطب زاده آمد؛ اطلاعاتی آورد درباره تشکیل يك ارتش از مزدوران که به اصطلاح موج بعدی است که اگر حمله عراقیها موفق شد، آنها می آیند مستقر می شوند و از آنجا شروع می کنند مابقی ایران را اشغال کردن و اگر هم موفق نشدند، به اصطلاح موج بعدی است که روانه ایران خواهد شد او گفت، البته در همان طراحی اولی که ارتش عراق دارد انجام می دهد يك ارتش ایرانی هم هست و اینها منتظرند وقتی که منطقه ای آزاد شد مستقر شوند به علاوه به این اطلاعات نباید زیاد اهمیت داد، باید رفت تحقیق کرد دید چقدر درستی دارد و چگونه باید با آن برخورد کرد. کاری که در گذشته ما کم کرده بودیم. بعد او گفت که مشغول يك زمینه سازی هم هستند که بعضی ها بی دلیل و با دلیل می آیند به ستاد که اگر موفق شد، بگویند ما بودیم که نگذاشتیم شکست بخوریم و اگر ما نبودیم، شکست می خوریم. اگر هم به شکست انجامید بگویند فرمانده کل قوا رئیس جمهور بوده و او نتوانسته کار را درست رهبری کند.

من به او گفتم: این جنگی که ما به آن مشغولیم و به خواست خدا هم پیروز می شویم، کم و کسر زیاد دارد. غالب اموری که باید در دست فرماندهی باشد در دست نیست، ولی بهر حال ما کسی نیستیم که از کم و زیادیها بنالیم و وظیفه را انجام ندهیم. برای افتخارات هم نمی جنگیم، برای نجات انقلاب اسلامی و میهن اسلامی می جنگیم.

## ما ملتی هستیم به اسم ملت ایران دارای يك هویت مستقل، يك فرهنگ

در راه که می رفتم پیام امام را در پاسخ تلگرافات علماء و مجلس از رادیو شنیدم که در آن امام، میهن را عزیزتر از جان گفتند و این مسئله این مقدار به نظر ما یعنی ایرانیت، همین مقدارش ایرانیت است، یعنی ما ملتی هستیم به

اسم ملت ایران دارای يك هويت مستقل، يك فرهنگ و این بر پایه دین ما که اسلام است، استوار است. ما نمی‌توانیم این هويت را نادیده بگیریم و این را نباید هم تضعیف بکنیم، آن ملی‌گرایی که غربی است به معنای تقدم يك ملت است بر همه چیز و بر دیگران آن ملی‌گرایی است که تجاوز کار است، می‌خواهد به دیگران تجاوز کند. این آن چیزی است که در اسلام باطل است، ما در این نبرد چیزهایی را که از دست داده بودیم دوباره داریم به دست می‌آوریم که مهمترین آنها لیاقت و قابلیت اداره است.

### **مکتبی باشد، بیسواد باشد؛ مکتبی باشد و دست چپش را نشناسد.**

این موجی که برخاسته بود و آن گروههایی که می‌خواستند اموری را قبضه کنند افراد کاردان، لایق، آگاه عالم هم نداشتند، افتاده بودند روی این خط که مکتبی باشد، بیسواد باشد. مکتبی باشد، دست چپش را نشناسد. امیدوارم که این جنگ به ما حالی کرده باشد که این گونه اشخاص برای موجودیت انقلاب خطرناکند و مکتبی راستگو کسی است که برای کاری که بر عهده می‌گیرد، توانایی داشته باشد.

به هر حال، اطلاع او این که، بعد ارتش مزدور می‌آید و به ارتش عراق اضافه می‌شود. اما اینها ما را زبون نمی‌کند. آن چیزی که ما را زبون می‌کند ضعفهای خودمان است و عدم اقرار به این ضعفهاست و اشخاص لایق و کاردان را در کارها نگذاشتن است.

در مذاکره با هیئت پاکستانی، ما تأثیر ضعف ایران را در شرق ایران و در غرب ایران شرح دادیم و گفتیم، ضعف ایران به ضعف پاکستان و ضعف افغانستان هم می‌انجامد، و در جبهه غرب قبل از همه به ضعف جبهه فلسطین و سوریه در برابر اسرائیل می‌انجامد و به تقویت جناح آمریکایی در خاورمیانه. اینها را مفصل گفتیم که در جای خود خواهم گفت. امروز هم تا ساعت يك بعد از نیمه شب به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه یکشنبه ۶ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۹ مهرماه ۱۳۵۹



**صبح پیش از رفتن به ستاد ارتش، به امور غیر نظامی پرداختم**  
صبح پیش از رفتن به ستاد ارتش، به امور غیر نظامی پرداختم که در این مدت معطل مانده بود و بعد به ستاد ارتش رفتم. اول از رئیس ستاد گزارش عملیات جنگی را خواستم. گزارش خوشبینانه امیدبخش بود. بعد از لشکر اهواز گزارش خواستم که همچنان امیدبخش بود. لشکر کرمانشاه به همین ترتیب همه حکایت از این می کرد که به نیروهای دشمن ضربات جدی وارد آورده اند.

بعد سفیر کره شمالی آمد و درباره امکانات همکاریهای صنعتی میان دو کشور صحبت شد. بعد از آن گزارش وضع جبهه ها را خواستم، حکایت از هزیمت نیروهای عراق می کرد. خصوصاً در جبهه ای که به اهواز منتهی می شود.

**شطی و ضیاءالحق دو مطلب مطرح کردند**



بعد ضیاءالحق و یأس عرفات و حبیب شطی آمدند و گفتگو کردیم و ناهار را هم با آنها خوردیم.

امروز شطی و ضیاءالحق دو مطلب مطرح کردند. شطی می گفت پیغمبر در مورد «صلح حدیبیه» و زمینه های دیگر، دانشهایی به جای گذاشته است و از من می خواست که دولت ایران با ختم جنگ موافقت کند. من همان جوابی را که شب پیش به ضیاءالحق و روز پیش به یأس عرفات داده بودم تکرار کردم که ما جنگ را شروع نکردیم جنگ به ما تحمیل شده و تا وقتی که سرباز خارجی در سرزمین ما هست و امکان تجاوز هست و از بین نرفته است، نمی توانیم دفاع از خود را متوقف کنیم. ضیاءالحق گفت: می فهمم که شما چرا نمی توانید جنگ را متوقف کنید. ملت شما با این امر موافقت نخواهد کرد. من هم اگر بودم جنگ را ادامه می دادم؛ اما در عین حال می شود پا به پای جنگ گفتگو هم کرد. من به او گفتم گفتگو در کنار جنگ، وقتی است که ما تصمیم خود را نگرفته باشیم یا تردیدی در راهی که در پیش داریم داشته باشیم؛ ما این تردید را نداریم، تصمیم ما استوار است و ما جنگ را تا بازگشت به وضع قبلی ادامه خواهیم داد.

## به هنگام صحبت برای خلبانهای این پایگاه (نوژه) به هیجان آمدم و همراه آنها از شوق با هیجان گریستیم

بنابراین گفتگوی ما حول این دو مطلب بود و با این جواب صریح و قاطع ما، تقریباً دنباله بحث، دیگر معنا پیدا نکرد و پس از رفتن آنها من همراه وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی به پایگاه نوژه رفتم. در آنجا از قسمتهای مختلف دیدن کردم. همه جا امید و شور و هیجان و شادی بود. با چنان هیجانی ما را در میان گرفتند و ابراز احساسات کردند که من به هنگام صحبت برای خلبانهای این پایگاه به هیجان آمدم و همراه آنها از شوق با هیجان گریستیم. به آنها گفتم ما همواره مدیون میهنیم و اما لحظاتی از عمر يك وطن می رسد که در آن لحظات این وطن است که مدیون فرزندان خود می شود و این لحظات همین لحظات هستند. شما چنین درسی از پاکبازی و فداکاری دادید و چنان

فداکاری آشکاری از خود داده‌اید که هیچ کس، نه من و نه کس دیگری نمی‌تواند به شما درسی بدهد. به خلبانها گفتم آنها که شهید شدند، وظیفه شان این بود که برای من و شما امکان به وجود بیاورند تا استعداد خودمان را، توانایی، فداکاری و ایثار خودمان را، لیاقتهای خودمان را و قوه ابتکار خودمان را بروز بدهیم، آنها شهید شدند تا ما نقش پیدا بکنیم و اینک که این نقش را فرزندان میهن اسلامی ما پیدا کرده‌اند، باید هر چه توانایی دارند از خود بروز بدهند.

این صحبت مفصل شد و من دیدم که نتیجه این بیان و پاسخی که به سئوالهای آنها دادم، حتماً ایمان استوارتری، تصمیم راسخ‌تری به درهم شکستن نیروهای متجاوز در آنها به وجود آورده است. یقین دارم که در روزهای آینده اثرات این تصمیم ظهور و بروز خواهد کرد.

بعد به تهران بازگشتم. در تهران ۳ گزارش را خواندم یکی احتمال حمله آمریکا به ایران، یکی مسئله جنوب و قشقایها و حزب توده، و یکی درباره صنار مامندی.

در مجموع وضع کشور حساس است. هر لحظه ممکن است با دخالت عوامل خارجی، وضعیت تازه‌ای به وجود بیاید. مراقبت‌ها را باید صد چندان کنیم، امشب که در پایگاه نوره بودیم، موافق گزارش خلبانها، عراقیها نیروهای تازه‌ای را وارد کرده‌اند و توپنداری دشت خوزستان را از تانک، توپ و وسایل زرهی دیگر پر کرده‌اند.

خلبانها اظهار نگرانی می‌کردند. من به آنها گفتم دل من گواهی می‌دهد که آنها در همین حمله، خود را شکست دادند و به زودی از پای در خواهند آمد. بعد از خواندن آن گزارشها درستاد ارتش، تا ساعت ۱۵ بعد از نیمه شب گزارش خواندم. گزارشهای ستاد تایید می‌کرد که وضع نظامی بدتر شده است و خوشبینی که تا ظهر وجود داشت از بعدازظهر کم شده و حالا کمتر از کم شده است. حاصل این جنگ، مسئله تغییراتی است که زود به زود گاهی این و گاهی آن پیش می‌رود و وضعیت تازه‌ای را به وجود می‌آورد. آنچه اساسی است این پیش و پس رفتن‌ها نیست، بلکه ضربه‌های کاری است که ارتش باید

بتواند وارد کند تا به تدریج دشمن را از تك و تاب بیندازد و بعد بتواند آن را مهار کند.

### حواسم پیش سربازها بود و پیش خلبانها بود، پیش همه آنهايي بود که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته‌اند

شب را دیر به پایان بردم اما آرام نداشتم، دلم و حواسم پیش سربازها بود و پیش خلبانها بود، پیش همه آنهايي بود که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته‌اند، رفته‌اند تا بمیرند و با مرگ خود شرف و افتخار بیابند و بتوانند به ذلت و خواری قوم ایرانی پایان بدهند و امکان بدهند که در ایران، اسلام حاکمیت پیدا کند و انسانها در پرتو حاکمیت اسلام آزاد بشوند. ای کاش یادم می‌ماند و این صحبتی که برای خلبانهای پایگاه نوزه کردم در اینجا می‌آوردم. اما مختصری که گفتم آن قسمتی از آن بیانی است که در آنجا بر زبان آمد، ظاهراً ضبط و وسیله‌ای هم نبود و ضبط نشد و شاید این هم یکی از دلایل آن بود که لحن و بیان در آن لحظات آزاد بود، من امیدوارم در خاطر شنوندگان من ثبت و ضبط شده باشد و در عمل قهرمانی آنها تبلور بجوید.

به هر رو از آنجا که بازگشتم، هم امید من و هم اعتماد من و کارآیی و توانایی فرزندان کشور اسلامی ایران صد چندان شده بود. آنها سئوالهایی داشتند، یکی این بود که چرا رادیو تلویزیون نقش ستون پنجم دشمن را بازی می‌کند. چرا اصرار هست که نقش رئیس جمهوری را کوچک جلوه دهند، یا نادیده بیانگارند حتی بیانات و مصاحبه‌ها را به ترتیبی پخش می‌کنند که آشکار است که زورکی است، اما به قول خود آنها مردم هشیار و آگاهند و همه چیز را می‌فهمند.

به هر رو می‌گفتند اطلاعات زیادی به وسیله اخبار، به دشمن می‌رسد که فوق‌العاده برای او ذیقیمت است و نمونه‌های بسیاری را نقل می‌کردند. از جمله این نمونه: وقتی شما می‌گفتید بمب در فرودگاه نخورد، دورتر خورد، معنایش این است که باید کار خود را تصحیح کند و وقتی می‌گویید به اسفالت خورد و مردم در مدت نیم ساعت تعمیر کردند، معنایش این است که

بمبی که به کار برده کافی نبوده، باید بمب قوی‌تری به کار برد و بسیاری از این نکات که امیدوارم از این پس رعایت بشود.

کارنامه دوشنبه ۷ مهرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۹ مهرماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۷۳



## راهی ستاد ارتش شدم و در آنجا جلسه‌ای را با فرماندهان تشکیل دادم

صبح خیلی زود تلفن شد که چرا خود را به خطر می‌اندازم و دلسوزی. پاسخ من این بود که جان برای این گونه خدمات است، اگر نه، به چه کار می‌آید. بعد اطلاع از ستاد ارتش گرفتم، می‌گفتند که وضع تغییر نکرده و آرام است. بعد راهی ستاد ارتش شدم و در آنجا جلسه‌ای را با فرماندهان تشکیل دادم و بعد از دو ساعت گفتگو بالاخره به شیوه عمل نظامی جالبی رسیدیم و این شیوه از بعد از ظهر امروز به اجرا گذاشته شد. تا ظهر پی در پی گزارشهایی

از وضع لشگرهای خوزستان و غرب کشور می‌گرفتم و همه این گزارشها خوش بینانه بود و حکایت از این داشت که نیروهای دشمن به شدت از زمین و هوا سرکوب می‌شود.

## سرهنگ عطاریان به من گفت: در جبهه غرب ۸۰ تانک دشمن را نابود کرده‌اند

ظهر سرهنگ عطاریان به من گفت که امیدوار است قصرشیرین را بازپس بستاند و بعد از ظهر می‌گفت که در جبهه غرب ۸۰ تانک دشمن را نابود کرده‌اند. و نیروهای ما رادیو تلویزیون را بازپس گرفته‌اند. امروز با منزل امام تماس گرفته شد، برای حل چند مسئله که کم و بیش هست. یادداشتی هم من تهیه کردم و به آقای اشراقی دادم. برای این که لااقل در دوره جنگ کارشکنی در کار کسی که مسئولیت سنگین هدایت جنگ را دارد، نشود.

## یاسر عرفات گفت: من پیشنهاد می‌کنم شما آتش بس را به قید عقب نشینی نیروهای عراقی به مرز خود بپذیرید

بعد یاسر عرفات آمد برای این که با هم ناهار بخوریم و خداحافظی کند. او گفت من پیشنهاد می‌کنم شما آتش بس را به قید عقب نشینی نیروهای عراقی به مرز خود بپذیرید والا هر آن ممکن است قدرتهای دنیا وارد عمل بشوند و کار را مشکل کنند. من به او پاسخ دادم علاوه بر این که قبول آتش بس وقتی که نیروهای دشمن در خاک ما هستند ولو به قید عقب نشینی، امری است که برای ما قبولش غیر ممکن است. ارتش ما دو آزمایش بزرگ و گران قدر را گذرانده و می‌گذرانند. آزمایش اول که از روز اول انقلاب تا امروز مشغول گذراندن آنست و در این جنگ به بهترین وجه از عهده آن برآمده است، وفاداری به جمهوری اسلامی ایران است.

اطلاعی هم رسیده بود که بختيار يك روز قبل از حمله عراق در بغداد بوده و گفته بوده است ۲۴ تا ۳۶ ساعت بیشتر طول نمی‌کشد و رژیم سرنگون می‌شود

و آن بینوا به ایران می‌آید و بر کشور حاکم می‌گردد. آزمایش دوم، آزمایش خود جنگ است، باید اجازه بدهیم ارتش ما آزمایش خود را کامل کند. نیروهای مسلح ما آزمایش خودشان را کامل بکنند و در نیمه متوقف نکنیم. به هر حال متوجه شد که من هیچ تغییری در رویه خود نمی‌دهم و برای او توضیح دادم که وقتی انسان بر پایه مبانی روشن و با روش علمی کار می‌کند، نه ضد و نقیض می‌گوید، نه وقتی ضعیف شد دم از تفاهم و سازش می‌زند و نه وقتی هم قوی شد از قاطعیت‌های قلبی، بلکه همیشه صراط مستقیم را در پیش می‌گیرد و همان بیان را دارد. بعد او به باکو رفت تا از آنجا به مقصدی که من از آن آگاه نبودم برود. من در مقابل پیشنهاد او پیشنهادی عرضه کردم که در شورای امنیت ملی هم مطرح کردم و برای امام نیز فرستادم و وقتی که موافقت او جلب شد و به اجرا درآمد، آن را با خوانندگانم در میان خواهم گذاشت.

### آمدن حاج احمد آقا و آقای اشراقی

عصر آن روز بعد از رفتن یاسر عرفات، حاج احمد آقا با اتفاق آقای اشراقی آمدند که صبح هم تا ساعت ۳ بعد از ظهر با ما در ستاد ارتش بودند و درباره همان موانع و مشکلات کار صحبت شده بود و مجدداً هم در این موارد صحبت شد و امیدوارم که این مشکلات رفع بشود. بعد جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و گزارش نظامی از جبهه‌های مختلف داده شد. در همین جا با ابراهیمی استاندار ایلام صحبت کردم که مردی بسیار کوشاست. با او وضع را در جبهه‌های مختلف بررسی کردیم و امروز را در مجموع، بسیار بهتر از دیروز یافتیم. این طور که امروز به من گزارش دادند، ۷ میگ عراقی سرنگون شده و داستان سرنگونی یکی از آنها بسیار جالب بود. میگی به شکار هلی کوپتر ایرانی می‌رود و سرنشین هلی کوپتر با بی سیم استمداد می‌کند. فانتومها در بالا به کمک او می‌آیند و میگ مشغول هلی کوپتر بوده و غافل می‌شود. فانتوم او را می‌زند، میگ سقوط می‌کند و هلی کوپتر نیز می‌نشیند و خلبان مقتول را در داخل هلی کوپتر می‌گذارد و به اهواز می‌آورد.

## عملیات نیروی هوایی، فرمانده لشکر اهواز بسیار اظهار رضایت می‌کرد

امروز موافق گزارش، در ناحیه قصرشیرین و سرپل ذهاب و خوزستان، صد تانک منهدم شده است و از عملیات نیروی هوایی، فرمانده لشکر اهواز بسیار اظهار رضایت می‌کرد. به هر حال ما بررسی وضع را در ساعت ۸ شب به پایان بردیم و تصمیماتی گرفتیم که امیدوارم با موفقیت به اجرا گذاشته شود.

### قضیه «مجلس» و «مجلسی»

آقای محلاتی آنجا بود و مطالبی را طرح کرد که از جمله این بود که در کارنامه روز ۲۴ شهریور نوشته شده، مرا به مجلس دعوت کردند و من استخاره کرده و نرفته‌ام و همان کلمه مجلس موجب شده است که آنهایی که کارشان دائم تبلیغ است و تبلیغ برای مقابل کردن مجلس با رئیس جمهوری گفته‌اند که رئیس جمهور مجلس را قوم لوط شناخته است و حال این که کلمه «مجلسی» در روزنامه «مجلس» چاپ شده و این «مجلسی» هم مجلس شورای کنونی نیست و اصلا مجلس به این معنا نیست. مجلسی پذیرایی بود، دعوتی بود از چهار نفر و اینجانب که باهم بنشینیم و رفع اختلاف کنیم. آن استخاره درباره رفتن به آن مجلس بود و حالا آن را به پای مجلس شورا گذاشتن، خود معلوم می‌کند که این اشخاص هیچ لحظه و هیچ زمانی را برای القاء شبهه و پاشیدن تخم نفاق از دست نمی‌دهند. مطلب دومی هم که باز در اینجا درباره مجلس گفتند، این بود که عده‌ای از مسئولان قطعنامه‌ای جمع کرده‌اند که «به هیچ وجه ما زیر بار سازش نمی‌رویم. هیچ نباید سازش بشود، هیچ نباید چنین بشود». چنان که پنداری کسی دارد سازش می‌کند و این آقایان قاطع، انقلابی و مکتبی با سازش مخالفند. اینها نیست، مگر تبلیغات سوء و استفاده از فرصت، برای طلبکار شدن و زحمات و کوششهای طاقت فرسای شبانه روزی را به هیچ کردن و در ازای آن یک چیزی هم طلبکار شدن، که گویا ما در حال سازش بودیم، آنها آمده و مانع شده‌اند. اگر رفتارها را نگاه کنیم، می‌بینیم نسبت به کوششها و تقلاها چنان عمل می‌شود که پنداری ما وجود

خارجی نداریم و اگر هم صحبتی ایراد می‌شود، البته بدون اسم بردن و به همین صورتها است، حال این که ما موافق اصل ۱۱۰ این گونه امور را باید با امام در میان می‌گذاشتیم و درحضور امام هم نظر خودمان را درباره کاری که باید کرد، عرض می‌کردیم و امام هم بر این عقیده بودند و بر همین اساس هم عمل کردیم و قاطعیت ما کامل بود. به هر رو این گونه اعمال استفاده از فرصت برای وارونه جلوه دادن است وای کاش کسانی که این کار را می‌کنند به جای این کارها کمی اخلاص و فداکاری از خود بروز می‌دادند و یک جوی را که به این زحمت و ناراحتی و مشقت زیاد فرزندان این آب و خاک و با شهادت بهترین انسانها فراهم می‌شود، این را با این کارها از نو خراب نمی‌کردند. ولی در هر حال مردم ما دفاع خود را کرده‌اند و هوشیار و آگاه هم هستند و همه حقیقت را درک و فهم می‌کنند و می‌دانند آنها که به این روشها دست می‌زنند، مردمی نیستند که در حرف خودشان اخلاص داشته باشند. اگر داشتند این را می‌رفتند در جبهه‌ها از خود نشان می‌دادند. به هر حال امیدوارم که نمایندگان مجلس شورای اسلامی متوجه حقیقت امر هستند و بر این اساس جعل قول و جهد کنندگان در نفاق نفعی از کار خود نخواهند برد.

بعد به منزل آمدم، رئیس بانک مرکزی آمد گزارشی آورده بود و سنجش افکاری شده بود، که آنها را دیدم. توجه عمومی به مسایلی از قبیل جنگ با عراق، نقشهای شخصیتها و فرماندهان ارتش و بسیاری جوابهای دیگر که داده شده بود و از هر جهت آموزنده بود. این نظر سنجی نشان می‌داد که اعتماد مردم به فرماندهان نظامی نسبت به آغاز جنگ دهها برابر بیشتر شده است و این نشانه امیدبخشی است. امیدوارم که ارتش ما و مردم ما در این جهاد یکی بشوند، همراه و همگون بشوند و به خواست خدا می‌شوند.

رادیو فرانسه مصاحبه تلفنی انجام داد: می‌گفت که دولت عراق مدعی شده است که دزفول را گرفته است و الآن هم اهواز را در محاصره دارد، نظر شما چیست؟



ساعت ۱۰ شب، رادیو فرانسه تلفن کرد و با من يك مصاحبه تلفنی انجام داد. او می گفت که دولت عراق مدعی شده است که دزفول را گرفته است و الآن هم اهواز را در محاصره دارد، نظر شما چیست؟ و من گفتم که او دروغ می گوید. البته نگفتم که فردا خودم به دزفول می روم. بعد گفت که صدام حسین گفته است که آماده است آتش بس را بپذیرد و مذاکرات را شروع کند. من پاسخی را که به یأسر عرفات داده بودم به او دادم و گفتم از نظر ما هیچ کدام از این دو حرف معنی نمی دهد. تا وقتی خاک ایران از سرباز صدام حسین خالی نشود و دخالت‌های آن دولت در امور ما قطع نشود، آتش بس نخواهد بود و آتش خاموش نخواهد شد. الآن هم ساعت ۱۲ شب است و من از رئیس ستاد گزارش جبهه‌ها را خواستم. شاد و پیروز باشید.

کارنامه سه شنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۷۴

**راهی دزفول شدیم، همراهان من سرتیپ فلاحی، سرتیپ ظهیرنژاد و سرهنگ فکوری، سرهنگ آذین و کسانی که همیشه با من همراهند**  
امروز صبح مقداری کارهای جاری و معمولی آوردند انجام شد. بعد راهی دزفول شدیم، همراه من سرتیپ فلاحی، سرتیپ ظهیرنژاد و سرهنگ فکوری، سرهنگ آذین و کسانی که همیشه با من همراهند، بودند. در راه يك گزارش درباره معاودین عراقی و گفتارهای رادیوهای دنیا را درباره جنگ ایران و عراق خواندم. بعد وارد فرودگاه وحدتی شدیم، هیجان خلبانان، همافران و دیگر پرسنل نیروی هوایی زایدالوصف بود. ما از پایگاه دیدن کردیم، از دفاع ضدهوایی، از میگی که سقوط کرده بود و از جاهایی که عراقیها با بمب زده بودند، دیدن کردیم. بعد به گزارشی که فرمانده پایگاه، درباره وضع عمومی جبهه داد گوش دادیم، بیان او بیان واقع بینانه ای بود. افسر صریح و به

اصطلاح رك گویی است، آنچه را که حقیقت یافت، به ما گفت. ما تا ظهر به بازدید مشغول شدیم.

### «معنی قاطعیت»

## در شهر از سپاه، بسیج، شهربانی بیمارستان و سنگرهای مردم در خیابانها دیدن کردیم

بعد از ظهر به شهر رفتیم. در شهر از سپاه، بسیج، شهربانی بیمارستان و سنگرهای مردم در خیابانها دیدن کردیم. از شور و هیجان عمومی که بگذاریم، در این جاهایی که دیدیم کم و کسرهایی که از نظر تسلیحاتی داشتند، سؤال کردیم و سعی کردیم تأمین کنیم.

## با زخمیهای جنگ گفتگو کردیم، یکی دو تا از این گفتگوها، فوق تصور بر ما تأثیر گذاشت

در بیمارستان یکی از آنها جوانی بود که دست خود را از دست داده بود. بر اثر اصابت گلوله توپ. او بدون اینکه نگران دست خود باشد، با قیافه باز و شاد به من می گفت در جنگ چه کرده و چگونه با رشادت پیش رفته و هدفهای خود را زده و مشغول هدفی بوده که گلوله توپ دست او را برده است. او قرار بود که دوباره بازگردد و در جبهه بجنگد، روحیه او از - غم دست نداشت - از تلاش و سخت کوشی در نبرد حکایت می کرد و این همان روحه ای است که ایمان و اعتقاد در آدمی پدید می آورد. این روحیه که روحیه زندگی و حیات است، در خطرهای بزرگ، به وجود می آید و موجب پایداری حیات يك ملت می شود. این قیافه ای که در او هیچ بیم و هیچ دلواپسی، هیچ نگرانی خواننده نمی شد و در او فقط هیجان تلاشن به خاطر نجات يك کشور بود باید به عنوان روح حاکم بر نسل امروز تلقی شود. روحیه های نوع دیگر هم در جنگ پیدا می شود بیم و اضطراب های شدید هم دیده می شود، اما آن روحیهایی که روح غالب و روح های حاکم اند، آن روحیهایی هستند که در برابر

خطر عجز و ناتوانی نشان نمی‌دهند، ایستادگی و پایداری نشان می‌دهند. معنای درست قاطعیت همین ایستادگی و پایداری در برابر خطر است.

### سرشب به مشکین شهر رفتیم.

در آنجا هم از سپاه، بسیج، شهربانی، بیمارستان و سنگرها دیدن کردیم و همان هیجان و گرمی و صمیمیت در این شهر نیز بود. این شهرها خود می‌گویند، بدون این که نیازی به کاوش باشد، یا نیازی به پرس و جو باشد، از سروصورت و قیافه و ظواهر شهر آشکار است که تسخیر ناپذیرند. در همین زمانی که ما از این شهرها بازدید می‌کردیم، تماس خود را با جبهه‌ها نیز قطع نکرده بودیم. در خرمشهر زد و خورد شدید بود و در جاهای دیگر هم همین طور. اما در همه جا همان روح مقاومت تجلی داشت و در میان ترها و نظرهای یأس آلود دل من محکم بود که تا این روح حاکم است، ما بر دشمن غالبیم. شب که به شهر برمی‌گشتیم، اعلام خطر هوایی کردند و ما ناچار در خیابان مشکین شهر درگوشه‌ای ایستادیم.

### گزارش خلبانها

در جمع خلبانان پایگاه شرکت کردیم. آنها وضعیت را آن جور که از بالا دیده بودند، برای ما تشریح کردند. یکی از آنها گفت: من به شما در همدان هم همین مطلب را گفتم. اما مثل این که اطلاعاتی که به شما می‌دهند، زیاد از حد خوشبینانه است. من به او پاسخ دادم که در آنجا من گفتم که دل من گواهی می‌دهد که خطر، متوجه ما نخواهد شد و در همین لحظه هم همان دل به من گواهی می‌دهد که خطر دور می‌شود. پس از آن که اطلاعات کافی را از خلبانان گرفتیم و مقداری هم با آنها صحبت کردیم، آنها هم با ما و ما هم با آنها هم نظر شدیم،

### به شورای نظامی رفتیم

و این شورای نظامی تا نیمه شب به طول انجامید. بحثهای این شورا قابل بیان نیست. اما این مقدار می‌توانم بگویم که چنین شورایی را يك بار دیگر هم در مورد کردستان داشتیم، با همین نوع بحثها و من همان جوابها را دادم. آنها گفتند آنچه ما می‌خواهیم پیروزی است و شما باید فکر هر چیز دیگری را از کله به در برید، جز يك فکر و آن فکر پیروزی است و راه حل آن را پیدا کنید. چون آن روز با حضور من در دزفول و فرستادن فرماندهان به جبهه استقامت فزون‌تر شده بود و پاسداران در يك محل، شش بار حمله دشمن را عقب زده بودند، من به آنها گفتم، همه چیز بسته به درجه مقاومت شماست تا ما نقشه جنگی خود را به اجرا درآوریم، باید مقاومت کنید و آن قدر به دشمن ضربه بزنید تا برای ضربه نهایی به قدر کافی ضعیف شده باشد. آنها شیوه جنگی را در میان گذاشتند و در همان جا کوشیدیم تا گروههای ضربت شبانه تشکیل و حرکت دهیم. این گروهها تشکیل شد و حرکت کردند. در ناحیه اهواز هم این گروههای شبانه را ما در سفر اولی که آمدیم به کمک دانشجویان دانشکده افسری قرار بود تشکیل شود، تشکیل شده و عمل هم کرده بودند، اما با ابعاد کوچک.

### دکتر چمران را فرستادم تا جنگ شبانه را وسعت ببخشد

از تهران دکتر چمران را فرستادم تا جنگ شبانه را وسعت ببخشد، تا دشمن خود را مجبور ببیند، هم در شب و هم در روز بجنگد و این جنگ شبانه به تدریج در همه جا در حال توسعه است، آن شب هم در ناحیه دزفول این گروه تشکیل شد و رفت. روز بعد خواهم گفت که چه کرده است.

### فرماندهان نیروها را يك به يك پذیرفتم

بعد از شورای نظامی، من فرماندهان نیروها را يك به يك پذیرفتم و با آنها وضع را بررسی و به آنها گفتم سرنوشت را اسلحه و میزان آن تعیین نمی‌کند. اراده پیروزی و ایمان به حق و عدالت هست که تعیین کننده سرنوشت جنگ است. بنابراین بی‌خود مسئله فزونی تانکهای دشمن و فزونی توپخانه دشمن را

بزرگ و بهانه نکنید. همه سربازان، پاسداران، همه ما ایمان و اعتقاد به حقانیت این جهاد داریم. این ایمان و اعتقاد به حقانیت جهاد، چندین و چند برابر تواناتر از اسلحه دشمن است. به جای این که خطر فزونی میزان اسلحه دشمن را بزرگ کنید، یا بزرگ کنند، اهمیت این ایمان را بزرگ کنید، واقعیت آن را تکیه گاه قرار بدهید و در خودتان اراده پیروزی به وجود آورید و با این اراده بجنگید. مهم این است که شما دستور بدهید، مهم این است که پیگیری کنید که این دستور اجرا بشود. قاطعیت هم در این نیست که تا شما گفتید دستور اجرا بشود، چنین قاطعیتی ناچار باید با قاتلیت همراه بگردد. قاطعیت این است که دستور را به طور مستمر پی گیری کنید تا به اجرا درآید. و اگر شما دستورها را پیگیری کنید و اجرا بشود، ما قطعاً دشمن را زبون می کنیم و به زانو در می آوریم.

### این لحظه، لحظه انتخاب میان ننگ و افتخار است

در آن وقت که من می خوابیدم ساعت ۱۲:۳۰ شب بود، وضع عمومی جبههها خوب نبود. در یکی دو جبهه صحبت از یأس از مقاومت می شد؛ ولی امید من این شد که این فرماندهان خوب دریافته باشند. تمام آنهایی که رهبری عملیات جنگ را بر عهده دارند، خوب دریافته باشند که ما فکر شکست، فکر عقب نشینی، فکر رها کردن جنگ و اینها را نمی توانیم بپذیریم و من یک مطلبی هم به آنها گفتم، گفتم اگر قرار باشد کشور ما شکست از قشون صدام حسین بخورد، بعدش ما قطعاً نخواهیم بود و اگر فرض، شما بودید و ارتشی هم وجود داشت، این ارتش با این ننگ و شما ارتشیان چگونه خواهید توانست در این جامعه زندگی سربلندی داشته باشید؟ پس این لحظه، لحظه انتخاب میان ننگ و افتخار است، میان مرگ و زندگی است، شجاع باشید و زندگی را انتخاب کنید.

در همان شب، آربی جی برای عملیات شبانه لازم بود، از اهواز خواستیم و تجدید سازمان لازم بود، فشار آوردیم که انجام بگیرد، سلاحهای سنگین لازم بود، اسلحه لازم بود، تا صبح مقداری رسید و از هوانیروز و هواپیمایی خواستیم که بر تلاش خود بیفزایند و به این ترتیب این روز را بسر بردیم.

کارنامه چهارشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۷۴

## به اهواز رفتیم و در مرکز عملیات نظامی حاضر شدیم

صبح، اول اخبار جبهه‌ها را گرفتم، خوب بود. هواپیماها و هوانیروز فعالیت خود را شروع کرده بودند. بعد به اهواز رفتیم. در مرکز عملیات نظامی حاضر شدیم و مسئولین هر قسمت گزارش کار را دادند. در آنجا هم خطاب به افسران گفتم: این جنگ، جنگ روحیه است. شما باید در خودتان روحیه پیروزی به وجود آورید و ضربه‌های کاری به دشمن بزنید. از هیچ چیز نترسید. قطعاً کسانی که نمی‌ترسند، دشمن را با همه توانائیش کوچک می‌یابند و اندیشه آنها برای جستن راه حق، قوی می‌شود. در این وقت خلخال آمد، يك لیست ۵۰ نفری دستش بود، گفت من رفتم از صبح زندان و اینها را می‌بینم که بی‌تقصیرند و غالباً به کلی بی‌تقصیرند. باید آزاد بشوند، بروند جبهه من هم امضاء کردم و به او گفتم، این بهترین کاری است که در عمر خود کرده‌ای، چون جنگ و جهاد جزء مطهرات است و اینها اگر گناهی داشته باشند، وقتی رفتند با اخلاص و فداکاری جنگیدند، حر می‌شوند و حالا همین امروز یکی از اینها حر شد و شهید شد که داستان آن را خواهم گفت. در آنجا ما در اطاق فرمانده لشکر اهواز نشسته بودیم که چند گلوله توپ نزدیک ساختمان بر روی زمین خورد و از این طرف هم پاسخ داده شد. آنها می‌گفتند که این نتیجه گزارشات ستون پنجم دشمن است، دشمن گزارش می‌دهد و آنها به موقع عکس العمل به صورت این جور گلوله باران نشان می‌دهند و این که ستون پنجم دارند و اطلاعات می‌گیرند و چنین می‌کنند و چنان می‌کنند. من مدتی برایشان حرف زدم که جنگ بدون ستون پنجم نمی‌شود شما هم يك اطلاعاتی دارید که آنها را هم يك کسانی به شما می‌دهند. بنابراین اینها را برای خودتان بزرگ نکنید به تدریج شکل پیروزی را همان عوامل از ذهن شما خواهد برد،

هر عامل را باید در جای خود و به اندازه‌ای که عینیت دارد قرار داد و بیشتر از آن نه.

بعد در زمانی که می‌خواستیم از آنجا به کرمانشاه برویم، چمران آمد و بشارت داد که در منطقه اهواز طی عملیاتی، گروهی که دیشب دستور داده بود عمل بکند، خوب عمل کرده و بخش مهمی از نیروهای دشمن را از بین برده‌اند و در نتیجه دشمن آن منطقه را رها کرده و عقب نشسته است.

در همان وقت خیر از سوسنگرد آمد که از بالا هوانیروز با هلی‌کوپتر مشغول زدن است و آنها در حال فرارند. بعد يك عده‌ای می‌خواستند آنها را تعقیب کنند و نگذارند که دوباره بروند و برگردند و مهمات خودشان را بردارند. این است که با وسایل زمین و هوا عده‌ای را به آنجا فرستادند و آن عملیات را قرار شد تعقیب بکنند، تا به نتیجه برسند.

### نمایندگان خوزستان می‌گفتند: در خرمشهر جنگ در ناحیه انبار و راه آهن تن به تن است

در این وقت چند تن از نمایندگان خوزستان در مجلس شورا، به اهواز آمده بودند و می‌گفتند که در خرمشهر جنگ در ناحیه انبار و راه آهن تن به تن است و تقاضای کمک و امکانات می‌کردند. البته در آنجا تکاوران نیروی هوایی، دانشجویان دانشکده افسری، سپاهیان پاسدار و گروههای داوطلب از مردم، دفاع شهر را به عهده دارند و از بالا هم هواپیما و هلی‌کوپتر قرار شد برود و عمل کند.

### امید در کرمانشاه

با هواپیما به کرمانشاه رفتیم، وضع عمومی جبهه‌ها خوب است از آنجا ما سوار شدیم و با هواپیما به کرمانشاه رفتیم. اخبار کرمانشاه خوب بود. در همانجا خبر دادند که ناحیه مهران آزاد شده و وضع عمومی جبهه‌ها خوب است و نیروهای دشمن را در همه جا عقب زده بودند و تلفات زیادی به آن وارد کرده بودند. در هر حال وضع را امیدبخش می‌گفتند. در

آنجا از خوزستان خبر خواستیم، معلوم شد که مردم، یعنی همان نیروهایی که گفتم دشمن را عقب زده‌اند، عده‌ای را هم اسیر گرفته‌اند و خرمشهر با قهرمانی مقاومت کرده و دشمن را به خود راه نداده است.

## سرهنگ وطن پور در راه دفاع از شهر در جبهه اهواز و خرمشهر شهید شد

اما سرهنگ وطن پور افسری که من برای نخستین بار در اهواز دیدم نیز در این روز در راه دفاع از این شهر در جبهه اهواز و خرمشهر شهید شد. او افسر بسیار قابل و توانایی بود؛ از آن افسرهایی بود که به زحمت از پاکسازی شدنش جلوگیری کرده بودند و در عمل، برجستگی خود، صداقت خود، درجه ایثار و فداکاری خود را در راه دفاع از میهن اسلامی نشان داد. روح او شاد باد. خدا از او راضی باد و وطن که اینک گور اوست به او پایدار باد. در کرمانشاه هم شورای نظامی تشکیل جلسه داد و وضع را بررسی کردیم. قرار شد تا می‌توانند نیروهایی که هست، بسیج و آماده کنند و آماده عمل بگردند.

شب آمدیم که به تهران بیاییم. آژیر خطر حمله هوایی را کشیدند، در حالت قرمز مدتی در فرودگاه ماندیم، دوباره و سه باره و بالاخره قرار شد که آن شب را در کرمانشاه بمانیم و صبح به تهران بیاییم. به لشکر بازگشتیم و دوباره با جبهه‌ها تماس گرفتیم ببینیم چه خبر است. خبرها همه خوب بودند و ما آسوده خاطر خوابیدیم. بین روحیه شب پیش و آن شب کاملاً تفاوت محسوس بود. امیدوارم که این تجربه برای فرماندهان ما تجربه گران قدری باشد و بدانند آن کس که زور آخر را می‌زند و سماجت و پایداری نشان می‌دهد، پیروز می‌شود. دشمن هر چه بیشتر در بیابانهایی که به خیال خود تصرف کرده بماند زبون‌تر می‌شود. امیدواریم ما او را زیاد معطل نکنیم.

کارنامه پنجشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۱ مهر ماه ۱۳۵۹





**به قرارگاه لشکر ۱۶ رفتیم و سرتیپ فلاحی از آنها سئوالاتی کرد**  
امروز صبح در بازگشت از کرمانشاه بلافاصله به قرارگاه لشکر ۱۶ رفتیم. مسئولان هر قسمت گزارش دادند و سرتیپ فلاحی از آنها سئوالاتی کرد. بعد واحد توپخانه و واحد تانک آمدند از برابر ما گذشتند، تا آمادگی رزمی شان را ببینیم، به چه میزان است. از آنجا هم به انبار اسلحه رفتیم. در يك محل دیگری بود که آنجا را هم بازدید کردیم. کسریهای لشکر را در همه جا ایستادیم تا ترمیم بشود. افسر مسئول آمده بود کسریهای خود را صورت داد. بعد فلاحی ماند آنها را تحویل بدهد و شب دوباره به لشکر ۱۶ برگردد تا صبح از آنجا با ما به تیپ همدان و تیپ زنجان برای بازدید برویم.

### **امروز هم تانکهای زیادی را شکار کرده بودند**

در طول بازدید، ما پی در پی از جبهه‌ها گزارش می‌گرفتیم و اعلامیه‌ای هم من امروز صادر کردم. در جبهه‌های مختلف، در جبهه سوسنگرد دشمن به کلی هزیمت پیدا کرده بود و به قولی ۱۵۰ و به قولی ۱۰۰ به هر حال، از تانک و

نفربر گیر ارتش ما افتاده بود و دشمن در آن قسمت به کلی تارومار شده بود. در ناحیه زیریل نیز همین طور. اما در ناحیه خرمشهر به عکس فشار دشمن افزایش پیدا کرده بود و از هر سو می‌کوبید، و ما پیایی می‌خواستیم که هواپیماها و هوانیروز ما آنجا را بکوبند. امروز هم تانک زیاد شکار کرده بودند.

شب دوباره تماس گرفتیم، ساعت ۱۰ شب، معلوم شد که در خرمشهر در همان قسمت انبار، و اینها که بیرون خرمشهر است جنگ تن به تن انجام می‌گیرد و شهر با قهرمانی از خود دفاع می‌کند. با آن حال لازم بود که نیروی کمکی به کمک مردم شهر بروند و قرار شد که برود که امیدوارم اینها به موقع برسند. حالا ساعت ۱۲:۲۰ دقیقه شب است. خیر تازه‌ای از آنجا نرسیده و امیدوارم که صبح که می‌دمد خرمشهر بار دیگر نشان بدهد که تسخیرناپذیر است و ما در حال آماده شدن هستیم. امیدوارم که وقتی برنامه آمادگی انجام گرفت، دشمن نیز به حد کافی ضعیف شده باشد و ضربه‌هایی را که ما وارد می‌کنیم، کاری باشد.

## مصاحبه‌گر رادیو کانادا پرسید: نظر شما نسبت به اظهار نظر دولت

### عراق که گفته است ایران را قوی یافته است، چیست؟

امشب نیز با رادیو کانادا با تلفن مصاحبه رادیویی انجام دادم. مصاحبه گر می‌پرسید، نظر شما نسبت به اظهار نظر دولت عراق که گفته است ایران را قوی یافته است، چیست؟ گفتم در روزهای آینده قوی‌تر هم خواهد یافت. به هر حال این جنگ، تحمیلی است که به ما شده است. البته قابل احتراز بود. طی ماههای گذشته، ما می‌توانستیم سیاست صحیحی اتخاذ کنیم تا خیال این نوع جنگها به ذهن دشمنان ما هم خطور نکند، اما چنین نکردیم، امیدوارم که این درس عبرتی بشود.

کارنامه جمعه ۱۱ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۱ مهرماه ۱۳۵۹

## از تیپ زرهی همدان، تانکها، توپها دیدن کردیم و کسریها را مورد بررسی قرار دادیم

صبح برای رفتن به تیپ همدان و زنجان به فرودگاه مهرآباد رفتیم و سوار هواپیما شدیم و رفتیم. مسافت زیادی رفته بودیم و فکر می‌کردیم که در همدان می‌نشیند، اما بعد معلوم شد فشار هوایی که باید چرخها را به هنگام فرود آمدن باز کند، از ۲۵۰۰ پاین آمده و مصلحت را در نشستن ندیدند و چرخهای هواپیما را در هوا باز کردند و به فرودگاه مهرآباد بازگشتیم و با هواپیمای دیگری باز از نو به همدان رفتیم. در همدان در راه اخبار جبهه‌ها را گرفتیم و معلوم شد که اوضاع در همه جبهه‌ها مساعد است. در تیپ زرهی همدان تانکها، توپها و وسایل نظامی دیگر آمدند از برابر ما گذشتند و ما وضعیتشان را دیدیم. بعد به دفتر فرماندهی رفتیم و در آنجا يك به يك موجودی و کسری را مورد بررسی قرار دادیم و فهرست کردیم که این کسریها تأمین می‌شود، تا این تیپ زرهی بتواند در اولین فرصت آماده عمل در جبهه بشود. در همان جا از نو اخبار جبهه‌ها را گرفتیم که مساعدتر شده بود. هوانیروز يك هلی‌کوپتر کبری با دو سرنشین از دست داده بود و دو تن از جوانان فداکار شهید شده بودند. نیروی هوایی و هوانیروز، دشمن را در خرمشهر کوبیده بودند و عقبه دشمن را بریده بودند و شهر همچنان در مقاومت بود. جبهه‌های دیگر نیز همین طور، وضع آرام و مساعد بود.

### برای بازدید تیپ زرهی زنجان رفتیم

از تیپ همدان برای بازدید تیپ زرهی زنجان رفتیم. مردم مطلع شده بودند و در فرودگاه جمع بودند. هواپیما نتوانست به دلیل هجوم مردم به باند فرودگاه بنشیند، ناچار دو سه دور زد و مردم را از باند فرودگاه بیرون بردند و هواپیما نتوانست بنشیند و به محض این که من از هواپیما خارج شدم، در هجوم مردم گم شدم. فشار و هیجان بیش از حد بود، ناچار مرا با تقلای بسیار

به داخل هواپیما بازگرداندند و در همان جا ماندم تا اتومبیلی آوردند و مرا سوار آن کرده و به پادگان بردند. بازدید از پادگان نیز به ترتیبی که در همدان انجام گرفته بود، انجام گرفت و ما در میان شور و هیجان خارج از حد توصیف مردم سوار هواپیما شدیم و به تهران آمدیم.

در در راه تهران باز اخبار جبهه‌ها را گرفتیم، وضع بهتر شده بود و می‌شد گفت که مقاومت قهرمانی خرمشهر پیروز شده است. در راه که می‌آمدیم من دیدم که هواپیما مثل گهواره حرکت می‌کند، از چپ به راست تکان می‌خورد، علت را پرسیدم معلوم شد که دارد خود را در ابرها گم می‌کند، هواپیمایی را دیده بود و می‌خواست از دست او بگریزد. هواپیما هم که یک فانتوم نیروی هواپیمایی جمهوری اسلامی بود، در صفحه رادار خود یک هواپیما دیده بود و گمان کرده بود که شکار مفتی گیر آورده و خیز برداشته بود که این شکار را بگیرد، از زیر بال هواپیما به سرعتی که دارد گذشت که اگر هواپیما، هواپیمای دشمن بود بزند. خوشبختانه متوجه شده بود که هواپیما، هواپیمای خودی است. علامتی داده بود و رفته بود. به هر حال به فرودگاه مهرآباد رسیدیم و من برای دیدار مادرم به نزد او رفتم.

### **کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد تلفن کرد؛ گفتم: ما**

#### **ملتی نیستیم که حضور دشمن را در خانه خودمان تحمل کنیم**

کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد تلفن کرد، گفت که نامه جوابیه من را دریافت کرده و ممکن است هفته آینده جلسه شورای امنیت تشکیل بشود. او از من می‌پرسید که آیا شما مایلید نماینده‌ای در آن جلسه شورا داشته باشید که از حق ایران دفاع بکند؟ چون عراق وزیر خارجه خود را فرستاده است و آیا نظر دیگری نسبت به این مسئله ندارید؟ من به او گفتم نه و آتش بس معنی ندارد. متجاوز بدون دلیل و منطق و حرف تجاوز کرده و سازمان ملل، همان که آن همه برای گروگانها سروصدا کرد، چطور شد که برای این تجاوز آشکار که در نتیجه آن صدها نفر کشته شدند و خانه‌های بسیاری ویران شده و تاسیسات اقتصادی از بین رفته است، چه در کشور ما و چه در

کشور عراق و مسئول همه اینها کشور متجاوز است، چطور راجع به اینها سازمان ملل، حتی اعتراض نیز نکرده است؟ به او گفتم من راجع به آتش بس مطلب تازه‌ای ندارم و قابل پذیرش نیست. ما ملتی نیستیم که حضور دشمن را در خانه خودمان تحمل کنیم و آتش بس بدهیم، به ناچار جنگ را ادامه خواهیم داد.

## وانود می‌کنند که يك جناحی خواهان سازشکاری با عراق است و يك جناحی مخالف سازشکاری

بعد به مناسبت اظهار این قاطعیت، گفته شد که یکی از مسئولین چون فکر کرده‌اند که بهتر است از هم اکنون تبلیغاتی راه بیندازند تا اگر کاری نمی‌کنند، لااقل قهرمان قاطعیت باشند با مسئولان رادیو تلویزیون جمع آمدند که ما باید طوری اخبار را تنظیم و تفسیر بکنیم که معلوم بشود که يك جناحی خواهان سازشکاری با عراق است و يك جناحی مخالف سازشکاری و جوری وانمود کنیم که آن جناح خواهان سازشکاری، رئیس جمهور است.

امیدوارم که این مطلب راست نباشد. اما در گذشته نیز ما نمونه‌هایی از این رفتار فرصت طلبانه را داشته‌ایم. عده‌ای می‌جنگند و خود را به آب و آتش می‌زنند و با همه وجود کار می‌کنند و شب و روز کار هم می‌کنند، برای این که کشورشان مستقل بشود و شعار «انقلاب اسلامی ایران استقلال، آزادی جمهوری اسلامی» تحقق پیدا کند. عده‌ای هم فرصت طلبند و به لحاظ زد و بندهاشان و نوع سازماندهی‌شان مثل گفتار در حاشیه، منتظر طعمه قدرت‌اند که فوراً به میدان بپرند و قهرمان قاطعیت بشوند. معلوم نیست که در جنگ، معنای سازشکاری و قاطعیت چیست؟ آنها که قاطعند، می‌جنگند تا پیروز بشوند و آنها که سازشکارند، وقتی سخت شد می‌گویند، خوبست آتش بس را بپذیریم و اتفاقاً این تمایل به سازشکاری هم از سوی همان گروهها و اشخاص اظهار شد و من در آن موقع نپذیرفتم. حالا ناگهان می‌خواهند خود را قهرمان سازش ناپذیری بگردانند.

يك وقتی به يك دانشجویی که در دانشگاه تهران دانشجو بود ليسانس اقتصاد شده بود، گفتم ماهی چقدر حقوق می‌گیری؟ رقم بالایی گفت. گفتم این نتیجه مبارزه مبارزان است که به شماها این جور آجیل می‌دهند که ساکت بمانید. گفت تا بوده همین طور بوده است، عده‌ای می‌جنگند و بار سخت مبارزه را بر دوش می‌گیرند و زیر این بار خرد می‌شوند، عده‌ای دیگر هم نان آن را می‌خورند و هنوز نیز متاسفانه همین طور است. به هررو، مرا این داستان بسیار متأثر کرد که در سختیها نیز آن روح ایمان و توکل هیچ فرصتی برای این اشخاص جز به معنای فرصت‌طلبی برای قدرت، معنای دیگری ندارد. و اینها همه چیز را به بازی گرفته‌اند؛ ارزشها، کشور، همه چیز را. در همه کار ناتوانند جز در يك کار و آن تبلیغات تخریبی و تحمیل خود از راه این تبلیغات تخریبی. تا مگر مردم خود به این وضع پایان ببخشند.

### دشمن در جبهه خرمشهر تا مرز عقب رانده شده بود

شب به منزل آدمم و با جبهه‌های مختلف از نو تماس گرفتم و اطلاعات دیگر را هم گرفتم. این اطلاعات، بسیار امیدبخش بودند، دشمن در جبهه خرمشهر تا مرز عقب رانده شده بود. آن طور که به من گزارش داده‌اند، در جبهه سوسنگرد تا «بستان» عقب زده شده و پست ژاندارمری مرزی اشغال شده بود. در جبهه اهواز هم همینطور. در جبهه دزفول، یعنی جنوب پل نیز دشمن عقب رفته بود. در جبهه‌های کرمانشاه و ایلام و به طور کلی منطقه غرب نیز وضع تثبیت بود. این هم گزارش امروز.

### می‌خواهم يك مسئله عبرت انگیزی را درباره خرمشهر بگویم

حالا می‌خواهم يك مسئله عبرت انگیزی را درباره خرمشهر بگویم. گزارش پنجشنبه را که تمام کردم، ساعت شاید يك بعد از نیمه شب بود و شاید دیرتر که تلفن از دفتر شد که خرمشهر در حال سقوط است. به خانه‌ها می‌ریزند، قتل و غارت می‌کنند. وضع بسیار نگرانی آوراست. بلافاصله با لشکر اهواز تماس گرفتم که اطلاعی از این وضعیت نداشت. البته دفتر ما گفته که

اطلاع دهنده گفته است این مطالب مورد تایید ستاد لشکر خوزستان هم هست که تایید نکرد. با این حال من فشار آوردم که در همان وقت تکاوران به خرمشهر فرستاده بشوند. عده‌ای را هم فرستادند و شبانه از جاهای دیگر با هواپیما راهی اهواز کردند. دو سه نوبت دیگر با فاصله‌های زمانی این اطلاع را تکرار کردند، که در نتیجه امکان استراحت به کلی از بین رفت. اما من به حکم تجربه و به حکم آنچه از تجارب دیگران آموخته‌ام، در این گونه مواقع اعتماد خودم را از مدافعان از دست نمی‌دهم.

خطاب به مدافعان می‌گویم، در این گونه مبارزه‌ها برد و موفقیت با کسی است که زور نهایی را می‌زند و پافشاری را به آخر می‌رساند. وقتی مردم یک کشوری حاضر شوند، تمام فداکاری را برای دفاع از شهر و کشور خود به کار ببرند، چگونه بیگانه حاضر خواهد شد تمام فداکاری را برای تسخیر آن سرزمین بکند؟ بنابراین اگر مردمی از سرزمین خود با تمام فداکاری دفاع می‌کنند، قطعاً بر مهاجمان پیروزی خواهند یافت. این یک تجربه‌ای است که در این روزها ما باید درستی آن را نشان بدهیم. اما پیش از ما نسلهای پیش نیز هربار که به این حد استقامت کرده‌اند، درستی این تجربه را نیز ثابت کرده‌اند. و هربار که به لحاظ نارضایتی به لحاظ احساس بیم و ترس و دهها عامل دیگر تمام فداکاری را نکرده‌اند، تسلیم دشمن شده‌اند که بدترین نمونه آن، تسلیم در برابر هجوم مغول بود و بعد در دوران معاصر، تسلیم در برابر هجوم همه جانبه اقتصادی، سیاسی، نظامی، و فرهنگی غرب و ابرقدرتها و کشورها. بنابراین این بیهوده با پخش اطلاع نادرست روحیه سربازان و مدافعان خودمان را خراب نکنیم.

در جنگها همه گونه مسایل رخ می‌دهند؛ عده‌ای فرار می‌کنند، عده‌ای هم ایثار می‌کنند، عده‌ای وظایف خود را انجام نمی‌دهند، عده‌ای هم وظایف خود را خوب انجام می‌دهند، عده‌ای خوبند، عده‌ای فداکارند، عده‌ای اهل ایثارند و عده‌ای هم بدند. اگر ما بخواهیم در این موقعیت، ضابطه‌ها و ملاک را بدھا قرار بدهیم و از روی آنها درباره همه نیروهای مسلح قضاوت بکنیم، خدای ناکرده شکستمان قطعی خواهد شد. نباید به کسانی که در لباس دوست کار دشمن را می‌کنند، اجازه بدهیم چنین توطئه خطرناکی را بچینند و به انجام

برسانند. ما باید به فداکاریها، به ایثارها به خوبها و به بهترها تکیه کنیم و خصوصاً به آنهایی اعتماد کنیم که در سنگرها می‌جنگند، تا آنها نیز به نوبه خود بدانند اگر سنگری را ترك کردند، ملت ما چه بهای سنگینی باید بابت ترك کردن سنگر بپردازد. اینك پای زندگی مستقل ما، تاریخ ما و آینده کشورمان در میان است. امروز هرکسی که در سنگر است، در سنگر دفاع از تاریخ ما، فرهنگ ما، دین و انقلاب ما، حال و آینده ما است و باید بداند ترك سنگر یعنی به خطر انداختن همه این‌ها. بنابراین نه با خبرهای اغراق‌آمیز، روحیه این مدافعان دلیر را ضعیف کنیم و نه با بی‌اعتمادی به آنها، امکان و توانایی‌های خودمان را کم کنیم.

ما و خصوصاً مسئولان امور باید به نیروهای خودمان اعتماد بکنیم تا آنها احساس مسئولیت و شخصیت بکنند و با تمام وجود بجنگند، حضور من در جبهه‌ها برای اظهار همین اعتماد و اطمینان به آنهاست، تا آنها بدانند مسئولیتشان سنگین است و با تمام وجود از مسئولیت خودشان دفاع بکنند. من یقین دارم که خرمشهر سقوط نخواهد کرد و مدافعان آنجا با احساس مسئولیت و با توجه به اعتمادی که فرمانده نیروهای مسلح و رئیس جمهوری به آنها می‌کند و با توجه به اعتمادی که مردم به آنها می‌کنند و با توجه به اعتمادی که امام و روحانیت به آنها می‌کنند، این‌ها خواهند ماند و خواهند جنگید و پیروز خواهند شد.

کارنامه شنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۷۶

صبح به ستاد ارتش رفتم. جانشین رئیس ستاد آمد و گزارش  
جبهه‌های جنگ را داد. بعد کم و کسریها را معین کردیم و  
تصمیمات لازم را گرفتیم



به دیدار امام رفته و مشکلات سیاسی را که در اشتغال من در امور جنگی دارند، به وجود می‌آورند با ایشان در میان گذاشتم

ساعت ۱۱ به دیدار امام رفته. امام قیافه خندان و راضی داشت. آمد و نشست و گفت که هیچ فکر می‌کردید از علم و کتاب و نوشتن کار شما به اداره جنگ و نظامی‌گری بینجامد؟ وضع جبهه‌ها را برای ایشان شرح دادم و دو داستان از دزفول و برخورداری که با نظامیان کرده بودم برای شان گفتم، که الآن به لحاظ شرایط جنگ قابل گزارش نیست و بماند برای بعد.

مشکلات سیاسی را که در اشتغال من در امور جنگی دارند، به وجود می‌آورند با ایشان در میان گذاشتم و ایشان گفتند: همین که عده‌ای مشغول تحکیم مواضع خویشند و چیدن مهره‌ها با استفاده از اشتغال رئیس جمهوری به امور جنگ، نشان می‌دهد به این که اعتقاد و اخلاص و این‌گونه امور که در مجموع می‌شود مکتب، چقدر مورد اعتناست و اداره جنگ باید با اداره امور سیاسی هماهنگی داشته باشد. نمی‌شود که ما در زمینه جنگی یک سیاستی اتخاذ کنیم و سیاست خارجی با آن هماهنگی نداشته باشد. سیاست تبلیغاتی ضد او باشد و در نتیجه ما یک وقت ببینیم که دیگر تنها با نیروهای عراق نیست که می‌جنگیم، بلکه به دست خودمان دیگران را هم وارد معرکه کرده‌ایم. به ایشان گفتم صحیح است باید همین طور باشد، باید تحت نظر باشد و من از ایشان خواستم که این مطالب را بنویسند. ایشان دو سه بار تأکید کردند که خدا با شماست و مشکلات حل می‌شود، رفع می‌شود و این مطالب.

**آنها که باید تاریخ جنگ را بنویسند، باید تنها به میدانهای نبرد اکتفا**

**نکنند**

از آنجا به ستاد ارتش آمدم: فکوری آمد گزارش عملیات نیروی هوایی را بسیار چشمگیر و در خور تقدیر داد و بعد درباره امور نظامی گفتگو شد و ما رفتیم برای بازدید از آمادگاه و کارخانجات نظامی. به نظر من حماسه واقعی، همین حماسه‌ای است که نیروهای زنده کشور از خود نشان می‌دهند. کاری که کارگران ما در کارخانه‌ها می‌کنند و با سرعت و تلاش شبانه روزی موتورهای

خودروها را آماده می‌کنند، با چه تلاشی قطعات لازم را می‌سازند، با چه تلاشی فرآورده‌های ضرور را تولید می‌کنند، چه شوری و چه شوقی دارند و چه هیجانی از خود به هنگام دیدار رئیس جمهوری نشان می‌دادند. تمام وجودشان علاقه به استقلال کشور است و برای تأمین این استقلال است که با جان و دل کار می‌کنند. آنها که باید تاریخ جنگ را بنویسند، باید تنها به میدانهای نبرد اکتفا نکنند، باید به تمامی دستگانهایی که در رابطه با نیروهای مسلح ما کار می‌کنند و حالت بسیجی که در مردم کشور به وجود آمده است، نیز عنایت بکنند و ببینند این مردم چگونه با جان و دل برای پیروزی نیروهای مسلح کار می‌کنند.

به هر حال این بازدید از نظر این که ما به طور آشکار روحیه اعتقادی و وطن دوستی کارگران را دیدیم، به ما اطمینان می‌دهد که هیچ تبلیغی و تلاشی موفق نخواهد شد که این روحیه را از نظر نیروهای فعال کشورمان بازستاند. از این نظر بسیار آموزده و سخت امیدبخش بود. در همانجا از نیروهای ذخیره که آمده بودند و آماده می‌شدند که به جبهه‌های جنگ بروند، دیدار کردیم و بعد صحبت کوتاهی برای آنها کردم: شما که به جبهه‌ها می‌روید، دو چیز معرف این خدمت توأم با فداکاری و ایثار شماس و نشان می‌دهد که این نبرد، نبرد مردمی است. یکی رعایت دقیق نظم و اطاعت از فرامین فرماندهی و دیگری استقامت و پایداری در برابر ضربه‌هایی است که دشمن می‌زند.

صحبت از نیروهای مردمی فراوان می‌شود. مردمی‌ترین نیروها، همین‌ها هستند که بدون این که مأمور برسر آنها برود، حدود ۸۰۰۰۰ نفر با اعلان بسیج و آماده باش آمده‌اند و احضار ذخیره‌ها که شد، این عده خود را معرفی کردند و با اخلاص و صمیمیت خواستار شرکت در نبرد بر ضد دشمن متجاوز شده‌اند.

### وزیر خارجه کوبا آمد و نامه‌ای هم از فیدل کاسترو آورده بود

سر شب ساعت نزدیک ۶ بعدازظهر، از آنجا به محل ستاد ارتش آمدم. وزیر خارجه کوبا آمد و نامه‌ای هم از فیدل کاسترو آورده بود حکایت از این که این جنگ به زیان کشورهای غیر متعهد و به سود ابرقدرت امپریالیسم است و

ما حاضریم که کمک کنیم، کوشش کنیم. تلاش کنیم که این جنگ تمام بشود و مطالبی هم سفیر درباره امکانات خاتمه جنگ گفت و رفت.

**بعد دادستان کل و نخست وزیر و اینها آمدند و یک مطلبی را درباره کم و کسریهای جبهه‌ها طرح کردند و من به نظامیان گفتم که دادستان مسجد شیخ لطف الله را یادتان نرود.**

پیرزنی از کنار مسجد رد می‌شد، در حالی که مسجد را داشتند می‌ساختند. او رو کرد به معمار و گفت: معمارباشی دیوار کج است و معمار از بالا پایین آمد و پشتش را داد به دیوار و شروع کرد به تظاهر به این که دارد فشار می‌دهد به دیوار که راست شود و از پیرزن پرسید که راست شد؟ او گفت یه کمی بیشتر و یه کمی بیشتر و باز فشار آورد و پیرزن گفت: خدا عمرت دهد دیوار راست شد. بعد از معمار باشی پرسیدند که تو خود می‌دانی که دیوار راست بود، شاغول داری، وسایل مهندسی داری. چطور به حرف یک پیرزن رفتی، آن هم با پشت، مگر دیوار کج با فشار پشت راست می‌شود؟! گفت اگر من این کار را نمی‌کردم، این پیرزن می‌رفت و در همه شهر پر می‌کرد که دیوار مسجد شیخ لطف الله کج است.

**عده‌ای شروع می‌کنند به «اینجا کج است» «آنجا کج است» و روحیه‌ها را خراب کردن**

در هر جنگی جنبه‌های منفی هم پیدا می‌شود و فراوان. اما جنگ را با آن وجوه منفی نمی‌کنند، با وجوه مثبت می‌کنند. با ضعفها نمی‌کنند، با تواناییها می‌کنند. و اگر ما تمام تکیه را روی ضعفها بگذاریم، البته خود به دست خودمان اسباب شکست را فراهم کرده‌ایم و اگر روی قوتها بگذاریم، و تلاش بکنیم برای از بین بردن ضعفها، قطعاً پیروز می‌شویم و ما تا بحال هم به همین ترتیب عمل کرده‌ایم و موفقیتی که نصیبمان شده، نتیجه این روشها است. به هر حال آنهایی که «حب غرض» خورده‌اند و «حب مرض» کارشان همین است. می‌روند از آن دور دورها یک نگاهی کرده یا نکرده برمی‌گردند، می‌شوند

متخصص جنگ و شروع می‌کنند به «اینجا کج است» «آنجا کج است» و به اصطلاح خودشان روحیه‌ها را خراب کردن. من در این مقام از همه آنها که این حرفها را می‌شوند انتظارم این است که به مسئولان این جنگ اعتماد نکنند و توجه داشته باشند که اگر خدای ناکرده کم و کسری پیش آید و شکستی فراهم بشود، اینها هستند که مسئول واقعی خواهند شد. بنابراین اینها ناگزیر به این امور مراقبشان بیشتر است و نروند و اینجا و آنجا و جو و روحیه متناسب با یأس و سوءظن و اینها را درست نکنند.

### سفیر پاکستان آمد به دفتر؛ پیام ضیاءالحق را آورده بود در باره آتش بس و خواسته‌های وزیر امور خارجه عراق

بعد سفیر پاکستان آمد به دفتر و پیام ضیاءالحق را آورد. خلاصه‌اش این است که دولتهای اسلامی باز اتفاق نظر دادند که مأموریت متوقف کردن جنگ را ادامه بدهند و گفته بود که با وزیر خارجه عراق صحبت کرده و او گفته است که آماده است آتش بس را بپذیرد و بعد این که ما نسبت به خاک ایران هیچ طمع نداریم، همه جا را تخلیه می‌کنیم غیر از آنجاهایی که طبق قرارداد الجزیره به ما متعلق شده است. قرارداد الجزیره را هم قبول نداریم. سیادت کامل ما باید بر شط العرب پذیرفته شود و راجع به آن سه جزیره گفته بود که «نه» و آنها را در صورتی که خود آن شیخ نشینها بخواهند، ما از آنها حمایت خواهیم کرد. من پاسخی برای او فرستادم که اولاً اگر قرارداد الجزیره را لغو کرده و قبول ندارند، چطور آن خاکها را طبق قرارداد مطالبه می‌کنند؟ دوم، اگر آن خاکها طبق آن قرارداد به دولت عراق متعلق است، سیاست يك طرفه عراق و شط العرب مخالف آن قرارداد است و اگر قرارداد باطل است، هردو طرفش باطل است. و این ضد و نقیض گوییها آشکار می‌کند که آن دولت زورگو و متجاوز است و هدفش نه شط العرب است و نه آن يك وجب زمین، هدفش همان هدف آمریکای سلطه‌گر است، و ما نمی‌توانیم این شرایط را بپذیریم. خاک ما چندان در دست آنها نیست که نتوانیم آنها را بیرون کنیم و محتاج باشیم برای بیرون کردن آنها این شرایط را بپذیریم. و از همه اینها

گذشته، با چنین دولت متجاوز زورگویی و چنین اشخاص زورگویی که آلت فعل سلطه گران بین المللی هستند، مذاکره چه معنایی می تواند داشته باشد؟ این یادداشت را شبانه دادم بردند و به سفیر دادند و چون اخباری که از جبهه ها می رسید ناراحت کننده نبود و از جایی هم تلفنی خبری نشد، آن شب را راحت خوابیدم و چشمم که سرخ و خراب شده بود، صبح کمی آسایش پیدا کرد.

کارنامه یکشنبه ۱۳ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۳ مهر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۷۷

صبح به ستاد ارتش رفتم، رئیس ستاد آمد، گزارش عمومی جبهه های جنگ را داد و آمادگی نیروهایی که باید برای ضربه زدن به دشمن به جبهه بروند را شرح کرد. درجه آمادگی شان را، تجهیزاتی که لازم دارند، که قبلاً ما این نیروها را بازدید کرده بودیم و نیازمندی هایشان را بنا بود که به سرعت تأمین بکنند. بعد چند تن از علما آمدند، از جمله آقای یحیی نوری، گزارش سفر پر طول و درازش را به پاکستان و هند و شرق دور داد؛ مسایلی را که در آنجا در رابطه با انقلاب اسلامی ما طرح کردند و تبلیغاتی را که دشمن مشغول آنست، به طور مفصل بیان کرد.

### به مجلس فاتحه افسر هوانیروز رفتم

بعد به مجلس فاتحه افسر هوانیروز رفتیم. فرزند ۱۳ ساله او را و همسر و پدر او را دیدم و به آنها گفتم خدا از او راضی باد. او برای این کشور شهید شد. پدر او گفت قبل از رفتن به مأموریت، خدمت شما رسید. آیا خدا این شهادت را می پذیرد؟ گفتم بله او یک ساعت قبل از رفتن به مأموریت پیش من آمد و انشاءالله خداوند خدمت او را می پذیرد و او را در زمره شهدا به حساب می آورد. فرزند او روحیه بسیار خوبی داشت، این روحیه از او فوق العاده تکان دهنده بود و امیدبخش. فرزندى در آن سن با این روحیه حکایت از صلابتی و یک تصمیمی و یک امیدی به این انقلاب و این کشور و به سرنوشت مستقل

ایران می‌کند. من از قیافه مصمم، بی‌دغدغه و آرام او و قوه تحملش سخت به عجب آمدم. خداوند به او توفیق بدهد و با همین روحیه بزرگ بشود و استعدادی بارور در خدمت دین و وطنش بگردد.

## از آنجا به فرودگاه رفتیم؛ با دو مخبر، یکی مخبر روزنامه لوموند و یکی هم مخبر مجله معروف ایتالیایی به اسم «اکسپرسو» گفتگو کردم

از آنجا به فرودگاه رفتیم با دو مخبر، یکی مخبر روزنامه لوموند و یکی هم مخبر مجله معروف ایتالیایی به اسم «اکسپرسو» که در جریان انقلاب هم در ایران بود و تیر خورد و بسیار به این انقلاب علاقمند است، گفتگو کردم. این دو که در روزهای اول جنگ در بغداد بوده‌اند، مصاحبه طولانی با من کردند. مخبر ایتالیایی هم از صبح در اتاق کار من نشست، تا شیوه یک روز کار رئیس جمهوری را ببیند و گزارش بکند. چند نکته جالب نقل می‌کردند: خبر لوموند می‌گفت: صدام حسین عقیده داشت قوی‌ترین ارتش خاورمیانه را به وجود آورده. من به او گفتم که آن هم مثل شاه سابق یک دیکتاتور است و دیکتاتور کور می‌شود، خیال می‌کند که «قوی‌ترین» یعنی انبارکردن تانک و توپ و مسلسل و بمب و بمب افکن. «قوی‌ترین» وقتی معنا پیدا می‌کند که ارتش تفکر و مکتب بر او حاکم باشد، (تفکر عقیدتی) یعنی ایمان داشته باشد و کاری که می‌کند درست بداند و از نظر علمی تربیت شده باشد، تا برای آن کار درست و آن ایمان با فداکاری بجنگد. این گونه ارتش قوی است و پیروز می‌شود. والا تجهیزات و وسایل، ارتش قوی به وجود نمی‌آورد.

ارتش ما امروز در جهت قوی شدن است، به لحاظ تلاشی که به عنوان مسئول این ارتش به عمل آورده‌ام تا ایمان جای خود را در این ارتش بیابد، تا این که مسایل برای افراد ارتشی توجیه بشود و بدانند چرا می‌جنگند و تا از نظر عملی، فداکاری ارزش بشود و گفتم که ما از نظر سرنوشت کشورمان یک آزمایش بزرگ داریم انجام می‌دهیم و آن آزمایش یکی کردن ارتش و جامعه است. اگر ما در این کار موفق بشویم و مکتب و فداکاری را ضابطه‌های اصلی

بگردانیم و روحیه وطن دوستی را قوت ببخشیم، به قرنها سلطه قوای مسلح بر جامعه پایان بخشیده‌ایم؛ ارتش را با مردم یکی کرده‌ایم و اساس يك زندگي آزاد و مستقل و قانونی را فراهم آورده‌ایم و این انقلاب اساسی است. در جریان این جنگ نشانه‌هایی از توفیق تلاش ما به چشم می‌خورد. آنها همین مسئله را فوق العاده مهم و کاری بس عظیم یافتند و آرزوی موفقیت نمودند. به هر حال با آنها به فرودگاه رفتیم و سوار هواپیما شدیم.

### هواپیماهای توپولوف عراقی در فرودگاه بمب انداختند و ...

هواپیما که روشن کرد تا راه بیفتد، گفتند وضعیت قرمز است و دو هواپیما به طرف فرودگاه «از هواپیماهای دشمن» می‌آیند. ناچار باید هواپیما را ترك کنید و پناهگاه بروید. از هواپیما بیرون آمدیم و در جلوی ساختمانی که معروف است به پایون دولت، به انتظار آمدن هواپیماها ماندیم. يك وقت دیدیم که يك هواپیمایی مثل این که دارد از زمین بلند می‌شود، از برابر ما گذشت و کمی بعد، یکی از محافظان من فریاد کرد «بمب انداخت»، «بمب انداخت» و به اصطلاح هر کس به طرف پناهگاه دوید، اما چون فاصله دور بود، دیدیم بمب در آن فاصله که ما بودیم، به زمین نمی‌خورد. در نتیجه من در همانجا ماندم و کمی بعد همان محافظ گفت زدند، زدند و سقوط کرد. بعد رفتیم با اتوبوس ببینیم که کجا سقوط کرد. يك مسافتی هم رفتیم، بعد گفتند اگر سقوط کرده باشد در دامنه‌های کوه سقوط می‌کند. در نتیجه بازگشتیم.

### سقوط میگها

دوباره سوار هواپیما شدیم، باز راه افتادیم و مسافتی هم آمد. مدتی در هواپیما نشستیم، گفتند قرمز است و در قزوین دو هواپیما پیدا شده است. میگ عراقی بود، آن که ما دیدیم «توپولوف» بود. به هر حال هواپیما را بردند به يك جای دیگر که درخت بود و باز ما پیاده شدیم و به نظاره آسمان مشغول شدیم که این هواپیمای دوم بیاید. مدتی هم آنجا بودیم. اطلاع دادند که بله در قزوین یکی را زدند و در نتیجه خطر رفع شده و وضعیت سفید است. تا اینجا

اگر اولی هم واقعاً سقوط کرده باشد، در آغاز سفر از يك فرودگاه پرخطر دوتا هواپیما ساقط شده بود. سوار هواپیما شدیم و حرکت کردیم به طرف تبریز.

## وقتی رسیدیم، گزارش دادند که همین الان پالایشگاه تبریز را بمباران کردند.

به تبریز رسیدیم، در فرودگاه افراد نیروی هوایی بودند. آقای مدنی عالم شهر و آقای موسوی بودند با آنها مقداری خوش و بش کردیم، از این وضعیت قرمز و سفید و این که تا این جای سفر دو تا هواپیما زدند. بعد سوار هلی کوپتر شدیم، رفتیم به بازدید پالایشگاه. دور اول را زد، ما دیدیم که کجاها را زده اند و دور دوم را داشت می زد که گفتند وضعیت قرمز است.

بعد ما را بردند در يك بیابانی به زمین نشستیم. از هلی کوپتر بیرون آمدیم و باز به آسمان چشم دوختم. مدتی آنجا ماندیم، خبر دادند که آن هواپیما را هم ساقط کردند و این شد ۳ تا. تا به اتاق عملیات برسیم، چهارمی را هم ساقط کرده بودند. می شود گفت که سفر پرپرکتی بود، گرچه آنها که زده اند، مردم پرتلاش و مخلص و ماهری بودند. و ما در حقیقت نظاره گر این فداکاریها و تلاشها بودیم. در اطاق فرماندهی که بودیم و آنها نقشه عراق و وضعیت نیروها و کارهایی که کرده بودند را آوردند. می شود گفت که علت حمله عراق به این پایگاه چیست.

## دو یا سه خلبان هم که پاکسازی شده بودند، دوباره آمدند به کار

این پایگاه یکی از فعالترین پایگاههای ماست و سختترین ضربه ها را به دشمن زده است و دو یا سه خلبان هم که پاکسازی شده بودند، دوباره آمدند و آمادگی خدمت اعلام کردند و رشادتها و عملیات نظامی محیرالعقولی انجام داده اند.

فرمانده پایگاه مردی بسیار معتقد و مخلص و قاطع بود، آنها را به ما معرفی کرد. در آنجا مطلبی را به فرمانده گفتم که روز بعد در جلسه شورای امنیت بازگو کردم: میدان جنگ و جهاد، میدان تصفیه و تزکیه و طهارت



است. کسانی که می‌آیند برای خدمت، باید به شرط چاقو باشد، یعنی فقط کسانی باشند که آماده می‌شوند که به جبهه بروند و در آنجا اخلاص و فداکاری از خود نشان دهند والا کسانی که می‌خواهند فرصت را مغتم بشمارند و بیایند در این دفتر و آن دفتر، میز اشغال کنند، باید بازگردانده شوند. و این که پاکسازی واقعی در همین وقت باید انجام بگیرد. آنهایی که از جنگ می‌گریزند، آنها اگرچه نادر و تك و توك می‌شوند، ولی همانها هم باید تسلیم دادگاه زمان جنگ بشوند. آنهایی که اهمال می‌کنند، آنهایی که کار نمی‌کنند، آنهایی که از زیر بار مسئولیت فرار می‌کنند، باید پاکسازی و کنار گذاشته شوند. ما در جریان جنگ، يك ارتشی بسازیم که بیشتر مکتبی، بیشتر معتقد، بیشتر فداکار باشد و آن تجربه‌ای که پیش از این گفتم، واقعیت پیدا کند والا مردم ممکن است نگران بشوند که این فرصت را آیا عده‌ای مغتم نمی‌شمرند، برای این که برگردند و باز جاهای خودشان را در ارتش اشغال بکنند؟

## با آنهایی که عملیات دفاع زمین به هوا را اداره می‌کردند، گفتگو

### کردیم

پس از آن جاهایی که با بمب زده بودند، دیدن کردیم و يك به يك مراکز عملیاتی را دیدیم و با آنهایی که عملیات دفاع زمین به هوا را اداره می‌کردند، گفتگو کردیم که شما باید هیچ هواپیمای دشمنی را، هیچ شکاری را از دست ندهید. با آنها مقداری خوش و بش کردیم. بعد با فرمانده آن پایگاه و فرمانده نیروی هوایی و خلبانان آنجا يك مصاحبه تلویزیونی انجام دادیم. مطالبی را هم در آنجا عنوان کردم، از جمله این که وقتی صحبت از انزوای ایران در دنیا می‌شد، عده‌ای که متأسفانه خود، به عنوان هنر، برای خودشان، هنر جوسازی قائلند و فرصت‌های این گونه را برای جلوه کردن مغتم می‌شمرند، داد و قال راه انداخته بودند که بله ما در انزوا هستیم. اما از ناحیه چه کسی، از ناحیه ابرقدرتها و قدرتها، والا مستضعفان جهان همه با ما هستند. قلب و دلشان برای انقلاب ما می‌تپد. وقتی جنگ درگرفت معلوم شد که يك دولت در دنیا نیست که این جنگ را محکوم کند و از مستضعفان هم صدایشان برنخاست،

و این همه‌اش به دلیل این نیست که مستضعفان دنیا هم بی‌بخار شده‌اند و همه دولتهای دنیا دولتهایی هستند مستکبر، یعنی حتی به طور نسبی هم دولتی که تا حدودی جانب حق را می‌گیرد، وجود ندارد. این نشانه آن است که ما خود يك کارهایی انجام داده‌ایم و يك جلوه و نمودی از انقلاب خودمان به دنیای خارج دادیم که نتیجه‌اش این انزواست و آن کارهاست که نباید بشود و آن تبلیغات است که باید قطع بشود و يك تبلیغات سازنده‌ای جایش را بگیرد و آن سیاست خارجی است که باید رها بگردد و ما واقعاً به معنای درست کلمه، دارای سیاست خارجی بشویم و مقصود از سیاست خارجی این نباشد که بینیم در خارج چه چیزهایی می‌گوییم که در داخل يك انعکاس مطلوبی پیدا کند بسود این شخص یا آن گروه؛ بلکه ما بینیم آنچه را که برای پیشبرد انقلاب اسلامیمان و کشورمان لازم است و هرآنچه که برای آزادی واقعی مستضعفان دنیا لازم است، آنها را بگوییم. مطالب دیگر هم در این جا عنوان شد که منتشر کردند و شما خوانندگان دیده و شنیدید.

## ۹ هواپیمای دشمن سرنگون شده‌است

بعد دوباره به مرکز فرماندهی نیروی هوایی آمدم. تا ۱۲ شب خبرهای مختلف را از جاهای مختلف گرفتیم و معلوم شد که تا آن وقت ۹ هواپیمای دشمن سرنگون شده است، یعنی تا آن وقت ۶ تا تایید شده بود و ۵ تای آن تایید نشده بود. روز بعد ما فهمیدیم که ۹ تایش تایید شده، آن شب را در جمع خلبانها خوابیدیم و البته خواب دراز و طولانی نبود، به لحاظ این که ساعت ۴:۳۰ صبح اطاقها به کار افتاده بود و صداها بلند شده بود و دیگر بیش از آن نمی‌شد خوابید. به هر حال شب خوشی بود و امیدوارم این دیدار با کسانی که دیدار کردم تجدید بشود و آنها عملیات جنگی را با موفقیت انجام بدهند و زنده بمانند و باز به میهنشان خدمت بکنند؛ انشاءالله.

کارنامه دوشنبه ۱۴ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار پنجشنبه ۲۴ مهرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۷۸

کتابخانه  
 در مورد قانونی  
 بودن یا نبودن  
 اجبار وزارت  
 ارشاد:

# فرمانده کل قوا و اعضای شورای عالی دفاع ملی در زیر رگبار گلوله‌های توپخانه دشمن از جبهه‌های جنگ دیدن کردند

فرمانده کل قوا؛ و قس شما به تنهایی  
 زیر وزشده‌ها دایا دچار شکنجه خواهد  
 شد و و یا ما بازی نخواهید کرد

در عقابله با مزدوران بعث:  
**مردم قهرمان، آبادان را به دژ تسلیحاتی تبدیل کرده‌اند**

گزارشی از جبهه‌های جنگ جنوب کشور

از آذربایجان؛  
**۳ گردان و یزه تانک**

وزارت کلان سازمان و خبرگزاری‌ها در بیان نظر فرمانده کل قوا و اعضای شورای عالی دفاع ملی در خصوص وضعیت جبهه‌های جنگ و اقدامات انجام شده در این زمینه در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۱ در تهران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۱

در این زمینه  
 دقیقاً  
 بررسی  
 قانونی  
 نگردام

وزارت کلان سازمان و خبرگزاری‌ها در بیان نظر فرمانده کل قوا و اعضای شورای عالی دفاع ملی در خصوص وضعیت جبهه‌های جنگ و اقدامات انجام شده در این زمینه در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۱ در تهران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۱

## و جنگ چرا؟

با وجود حمایت‌های گسترده فرمانده کل قوا و اعضای شورای عالی دفاع ملی از جبهه‌های جنگ و اقدامات انجام شده در این زمینه در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۱ در تهران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۱

## با چه روحیه‌ای خلبانها را آماده پرواز می کردند

صبح بعد از این که اطلاعات را از جبهه‌ها گرفتیم، ساعت ۶:۳۰ صبح به بازدید از پایگاه ادامه دادیم. قسمتی از آن را شب قبل دیده بودیم، باز از نو همان حماسه‌ای که در جاهای دیگر دیده بودیم، دیدیم؛ دیدیم با چه شور و شوق و تلاشی هواپیماها را آماده می کردند، تعمیر می کردند. با چه روحیه‌ای خلبانها را آماده پرواز می کردند، چه شور و شوقی نسبت به آنها اظهار می کردند. چه علاقه‌ای نسبت به امام و رئیس جمهور اظهار می داشتند. همه و همه بیانگر يك انقلاب بود. انقلابی که درونی است و درون را تغییر می دهد. در آنجا من برای همافران و دیگر پرسنل نیروی هوایی صحبت کردم و از همسن انقلاب صحبت کردم که شما را کسی مجبور نمی کند، کسی به زور به این کار بر نمی انگیزد، آن ایمان و اخلاص و فداکاری و وطن دوستی است که شما را برمی انگیزد. شمایی که حالا نقش پیدا کردید در جمهوری، به حساب می آید، شب و روز کار می کنید و هواپیماها را آماده می کنید تا بر فراز جبهه‌ها به پرواز درآیند و به دشمنان موجودیت ما ضربه بزنند. هواپیماهایی که به يك رژیم دست نشاندگی داده شده بود، تا آن رژیم از این هواپیماها در خدمت

هدفهای ابرقدرت آمریکا استفاده کند، اینک آن هواپیماها در جهت استقلال ایران و بر ضد توطئه آن ابرقدرت دارد عمل می‌کند.

### بازگشت به تهران؛ دیدار با روحانیون

بعد از پایان بازدید به فرودگاه آمدیم و به تهران بازگشتیم. بعد از ظهر از ساعت ۳ تا ۵ در جلسه شورای امنیت شرکت کردم. بعد دیدارها شروع شد و از جمله از روحانیت مبارز تهران، آقایان خسروشاهی و شاه آبادی و یکی دو نفر دیگر هم که از سفر غرب و خوزستان آمده بودند، در این دیدار شرکت داشتند. مشاهدات و تجربیاتی که داشتند را بیان کردند. این مشاهدات و تجربیات به جهت وضعیت جنگی، قابل بازگو نیست. اما نتایجی که به آن رسیده بودند، درست بود. من هم مقدماتی که به آن وضعیت انجامیده بود را برای آنها گفتم و افزودم که غالباً بعد از وقوع، متوجه می‌شوند که در آن وقت رئیس جمهور حق داشته که این حرف را می‌زده و غرض و نیت شخصی نداشته، ولی بعد از وقوع بی‌فایده است.

هنگامی که باید کاری را کرد، به این امور باید توجه نمود. به هر حال، گذشته را نمی‌شود بهانه قرار داد. باید در صدد جبران برآمد و ما در صدد جبران هستیم. بعد آقای موسوی اردبیلی تلفن کرد که ما با اعضای شورای عالی قضایی، صحبت کردیم و همه برای هرگونه همکاری در این وضعیتی که کشور دارد، حاضرند و هیچ چیز بهتر از این نیست که بنا بر همکاری باشد، نه برابر و مقابل هم ایستادن. امیدوارم که ما بنشینیم و فکر کنیم و ببینیم در چه زمینه‌هایی می‌شود همکاری کرد که این جنگ با موفقیت تمام پیش برود.

جداً از خبردهندگان می‌خواهم تا چیزی برایشان قطعی نشده، خبر

ندهند

بعد عده‌ای آمدند راجع به سیاست خارجی يك کشور و نواقص کارش صحبت کردند. این صحبتها هم طول کشید. بعد دو تلفن از کرمانشاه راجع به وضع جبهه‌ها شد. با فرمانده لشکر در آنجا تماس گرفتم، نظر او را خواستم.

بعد با رئیس ستاد صحبت کردم و امیدوارم که وضع در آنجا به سود ما باشد. بعد هم به منزل آمدم. باز تا نیمه شب تلفنها به راه بود و خبرها بود که می‌دادند. دوبار هم احمدآقا فرزند امام تلفن کردند در دو موضوع اطلاعاتی به او رسیده بود که به من گزارش کرد. من بار دیگر تکرار می‌کنم و جداً از خبردهندگان می‌خواهم تا چیزی برایشان قطعی نشده، خبر ندهند و از خبرگیرندگان نیز می‌خواهم تا تحقیق نکرده‌اند، به این خبرهایی که می‌رسد، اعتنا نکنند. برای این که اگر ما بخواهیم دنبال خبرهایی برویم که اصل و فرعی ندارند، ممکن است خدای نکرده کار ما از موفقیتی که حالا داریم به طرفش می‌رویم، منحرف شود.

دشمن ما تنها عراق نیست، تمام دشمنان اصلی ما به این رژیم دست نشانده عراق کمک می‌کنند. و ما باید در کارمان دقیق باشیم و اگر این بار بخواهیم مثل گذشته به عده‌ای میدان بدهیم که با خبرهای دروغ جوسازی بکنند و گيجی و سردرگمی به وجود بیاورند، خدای ناکرده پیروزی ما تبدیل می‌شود به شکست و ما به تعبیر قرآنی، از زیانکاران خواهیم بود. امروز هم به این ترتیب تمام شد. بگویم که امروز هم چندین بار آژیر کشیدند و هواپیماهای دشمن به تهران آمدند و دو جا را هم بمباران کردند. گزارش تفصیلی را هنوز به من نداده‌اند.

کارنامه سه شنبه ۱۵ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار پنجشنبه ۲۴ مهرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۷۸

## تقریباً يك ماه از جنگ می‌گذرد؛ صدام گمان کرده بود که روز سوم جنگ، جشن پیروزی خواهد گرفت

دشمن برای سه روز جنگ، برنامه چیده بود. اما يك ماه از جنگ گذشته است و وضع عمومی جبهه‌ها به زیان دشمن است. او گمان کرده بود که روز سوم

جنگ، جشن پیروزی خواهد گرفت. خبرنگاران خارجی را از سراسر دنیا دعوت کرده بود و پیش خود تاریخ معین کرده بود که روز سوم جنگ، نطق پیروزی بکند. و با این کار داستان جنگ شش روزه را کهنه کند و رکورد جدید و اصطلاح تازه‌ای تحت عنوان جنگ «سه روزه» به وجود بیاورد.

**وقتی همه شان در حضور امام بودند، گفتند که ما به فرماندهان**

### **ارتش اعتماد نداریم**

اما آنچه به حساب نیاورده بود، قوه «مقاومت» ملت ما و توانایی و نظم خودجوش این ملت بود. توانایی سازماندهی خودجوش مردم بود. آنچه به حساب نیاورده بود، انقلاب عظیمی بود که در نیروهای مسلح ما به وجود آمده بود. او گمان می‌کرد که انقلاب پشت دیوارهای سربازخانه‌ها مانده است و به درون نیامده و میان مردم انقلابی و ارتش ما تضاد آشتی ناپذیر وجود دارد و به محض حضور دشمن در مرزها، ارتش مجال پیدا می‌کند که به مردم پشت کند و رو در روی مردم بایستد. دشمن تنها نبود. بسیاری از خودیها، حتی گزارشهای کتبی تهیه کرده بودند و در حضور امام نیز گفته بودند، در حضور فرماندهان ارتش هم گفته بودند. وقتی همه شان در حضور امام بودند، گفتند که ما به فرماندهان ارتش اعتماد نداریم. گزارش نوشته بودند که ارتش در همان روزهای اول شکست می‌خورد، بنابراین راه کار دیگری پیشنهاد کرده بودند. پیش از آن هم بسیاری به عنوان مدافعین نهادی انقلابی خود را وانمود می‌کردند و این طور تبلیغ می‌کردند که رئیس‌جمهوری، نهاد تسلیم شده به انقلاب، یعنی ارتش را رجحان می‌دهد. و این تبلیغات، خیانت به اسلام و ایران بود. امروز بر مردم ایران معلوم می‌شود که رئیس‌جمهوری بر حق است و درست عمل می‌کند و نتیجه تلاش و کوشش او اینک بر همگان عیان می‌شود. اگر آن روز همه تبری می‌جستند و دور می‌شدند که نکند ننگ شکست ذره‌ای از دامن آنها را بگیرد امروز می‌خواهند از این انقلاب فرهنگی واقعی عظیم، که در نیروهای مسلح ما واقع شده است، سهم ببرند. به خود نسبت می‌دهند که این تغییرات نتیجه تلاشهای آنهاست. اما این تغییر، نتیجه انقلاب ما است. نتیجه

انقلاب در روح و دل سربازان، افسران و درجه داران ما است. همین انقلاب است که نوید می‌دهد عصر جدیدی در تاریخ ایران دارد شروع می‌شود و تاریخ دارد ورق می‌خورد. امروز جامعه می‌تواند احساس ایمنی کند. زیرا نیروهای مسلح او به وظیفه اساسی دفاع از میهن اسلامی عمل می‌کنند و زندگی قانونی جامعه را مختل نمی‌کنند و در صدد استقرار استبداد جدید بر نمی‌آیند. اگر در این خدمت موفق بشویم، همان آغاز خوب و پایانی است بر یک دوره طولانی تاریخ ایران.

زمانی تضاد ملت و ارتش بود و ارتش و نیروهای مسلح بر ملت حاکم بودند؛ اینک زمان آن می‌رسد که این تضاد پایان پذیرد و ملت خود حاکم بر سرنوشت خویش بشود و نیروهای مسلح نیز ببینند که خدمت به کشور در دفاع از مرزها است و نه در حاکم کردن سرنیزه بر مردم. اگر ما در این تلاش موفق بشویم، توانسته‌ایم تاریخ جدیدی را در زندگی مردمان میهنمان آغاز کنیم و من امیدوارم که در این کار موفق بشویم. از خدا مدد می‌طلبم. اما این یک ماه جنگ، چیزهای دیگری را هم به ما آموخت. به ما آموخت که اگر نیرویی برای یک مقصود معینی تربیت شد، از عهده متحقق کردن آن هدف برمی‌آید. اما اگر برای یک هدف معینی استخدام شد، و به جای پرداختن به آن هدف، به امور دیگری پرداخت که وظیفه او نبود، دیگر آن کارایی را از دست می‌دهد و در وقت عمل، آنچه می‌نمود، از آب در نمی‌آید. ضعفهای خودمان و ضعفهای دشمن به ما درسها آموخت و ما بر اساس روش درست در صدد شدیم که ضعفهای خود را بشناسیم و آنها را کم کنیم. و باز به ما آموخت که ملت ما یک ملت رشید و بالغ و عاقلی است. ملتی که لشکرهای زرهی دشمن را به چیزی نشمرد و به شهرهای خود راه نداد. طبیعی است تابع و منقاد زورگوهای کوچولو، چه داخلی و چه خارجی نخواهد شد.

من بارها گفته بودم که هر وقت اخطارها به نتیجه نرسد، به مردم مراجعه می‌کنم

مردمی که ارتش عراق را به شهر خود راه ندادند، زورگوها را زودتر از شهر خود بیرون می‌کنند. من بارها گفته بودم که هر وقت اختارها به نتیجه نرسد، به مردم مراجعه می‌کنم و حالا وقت آنست که به زورگوها بگویم: ببینید که مردم در راه ندادن دشمن توانا هستند. اگر به اختارهای من توجه نکنید و دست از رویه‌های غیرقانونی برندارید، به مردم مراجعه می‌کنم و مردم بر راندن شما توانا هستند.

## این درس خوب را از جریان مقاومت ما و مردم ما در برابر دشمن جلاد بگیرید.

اگر تابحال من از مردم دعوت نکرده‌ام، برای این بوده است که اقناع و توضیح و کوشش برای تغییر رویه را کافی می‌دانستم؛ اگر اینها را کافی نمی‌دانستم، تردیدی در مراجعه به مردم، به خود راه نمی‌دادم. باز از چیزهایی که این يك ماه جنگ به ما آموخت، این است که مردم میان آنها که برآستی خدمت می‌کنند و آنها که نمایش خدمت می‌دهند و در پی قدرت‌طلبی هستند خوب تشخیص می‌دهند و فرق آشکار می‌گذارند. مردم را تبلیغات فریب نمی‌دهد، عملکرد انسانها رامی بیند و موافق با آن قضاوت می‌کنند. پس آن عده‌ای که گمان می‌کنند با تبلیغات می‌توانند سیاه را سفید و سفید را سیاه وانمود کنند، درس عبرت بگیرند و ببینند که نمی‌توانند. این جنگ آموخت و درس بزرگی آموخت: فرق است میان انسانهای با استعداد و آدمهای جلوه فروش بی‌کاره‌ای که مکتب را سپر قرار داده و خود را در ورای آن مخفی کرده و ناتوانی‌های خود را می‌خواهند به نام و عنوان مکتب بیوشانند. بودند کسانی که در این نهادها دم از طرحهای بزرگ می‌زدند، اما وقت عمل کاری از آنها ساخته نمی‌شود. و هستند کسانی که در سختی، کار پذیرفتند و امروز با توانایی تمام عمل می‌کنند. چمران و چند نظامی که باز آنها هم بازنشسته بودند، از این جمله‌اند که رفتند و در عمل توانایی سازماندهی از خود نشان دادند و در جایی که گمان نمی‌رفت، نیروی زیادی آماده کردند و وارد عمل نمودند. به من گزارش دادند که اینك دوش به دوش نیروهای مسلح باگروهی بزرگ حدود



سه هزار نفر می‌جنگند، شبها و روزها می‌جنگند و دشمن را به ستوه می‌آورند. نیروهای واقعی مردمی این نیروها هستند. صحبت از نیروهای مردمی شد. باز هم ما مواجه با واقعیتی شدیم که تا این لحظه معلوم نبود حدود هشتاد هزار نفر از افراد ذخیره، به طور داوطلب، آمادگی خود را برای خدمت اظهار کردند. آنها که داوطلبانه آماده شده‌اند که در جبهه‌ها فداکاری کنند، از روز اولی که ما ذخیره را احضار کردیم، همه گمان می‌کردند که ده هزار نفر نیز نخواهند آمد. این‌ها نیروهای واقعی مردمی هستند، که خود آمده‌اند تا در خدمت ارتش بجنگند و از میهن اسلامی خودشان دفاع بکنند و هیچ مأموری هم به سراغ آن‌ها نرفت. این‌ها نیروهای مردمی واقعی هستند که چون در پی کسب قدرت و مقام و حقوق نبودند تاکنون به نهادهای مختلف مراجعه نکردند. این‌ها حالا که موقع جنگ و دفاع از میهن اسلامی است برای مرگ و ایثار آمده‌اند. این‌ها بهترین نمونه‌ها و زیباترین چهره‌های انقلاب اسلامی ما هستند. بی‌آنکه کسی از آنها درخواستی بکند و چیزی بخواهد، خود آمده‌اند و با چه شور و شوق و اصراری، برای رفتن به جبهه‌ها. سربازان گمنام واقعی که نام جاوید از معنویت انقلاب اسلامی برجا می‌گذارند، اینها هستند و نیروهای واقعی مردمی که در این نبرد خود را به صورت یک چهره تابناک نمایانده‌اند، اینها هستند. نیروهای مردمی آنها نیستند که گروه‌هایی تشکیل می‌دهند، برای این که به نام مردم و به نام مکتب حکومت بکنند.

## آنها هستند که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند و این چهره لجن آلود را به دنیا وانمود کردند

من پیش از این گفته بودم که مکتبی بدون علم معنی نمی‌دهد. امروز می‌گویم مسلمان واقعی، مکتبی واقعی بدون استعداد وجود ندارد چرا که دین ما دین استعداد، پرورش استعداد و دین علم است. کسی که می‌خواهد مسئولیتهای بزرگ برعهده بگیرد ولی علم و استعداد آن را ندارد، قطعاً مکتبی نیست. بهترین علامت مکتبی نبودنش، نداشتن علم و تجربه و استعداد است. به هر رو، این جنگ به ما درسهای بزرگ آموخت. به ما نشان داد که چقدر

فاصله است میان تبلیغات و واقعیت. چقدر تبلیغ می‌شد که ما در دنیا تمام مستضعفان را به حرکت آوردیم و با ما هستند. و این جنگ نشان داد که آن بدکاران، آن کسانی که رویه‌های ضد اسلامی شان را به نام اسلام و به نام قاطعیت به اجرا در می‌آورند، چه ضربه کشنده‌ای بر انقلاب اسلامی ما زدند و چگونه زیباترین انقلابها را به بدترین شکلها درآورده و به جهان عرضه کردند. آنها که محاکمات چند دقیقه‌ای تشکیل می‌دادند و پیاپی اعدام می‌کردند، آنهایی که به نام اسلام و قاطعیت، قاتلیت را رویه می‌کردند. آنهایی که هرج و مرج ایجاد می‌کردند. و از استقرار نظم جلوگیری می‌کردند. آنهایی که تبلیغات تخریبی را بعنوان تبلیغات مکتبی به خورد مردم ایران و دنیا می‌دادند. آنهایی که به این عنوان که ما برای اقتصاد انقلاب نکرده‌ایم، عملاً زمینه فعالیت‌های سازنده و تولیدی را از بین می‌بردند. آنهایی که از استقرار حکومت قانون جلوگیری می‌کردند و می‌کنند و... آنها هستند که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند و این چهره لجن آلود را به دنیا وانمود کردند، به جای آن چهره زیبای واقعی. دشمنان ما نیز هم دست اینها شدند در به زشتی معرفی کردن انقلاب ما به مردم دنیا. این که می‌گویند اگر ما تنها بودیم، دشمن به خود زحمت حمله به انقلاب ما را نمی‌داد و جنگ نمی‌کرد، دروغ است. باز از آن فریبها است که ادامه دارد. دشمن باید وقتی حمله کند که مطمئن باشد کسی به داد ما نخواهد رسید و این مسئله آشکاری است. اگر دشمن می‌دانست که جهان به تکان خواهد آمد و وجدان بشری مقابل این تجاوز خواهد ایستاد، به خود یارای حمله نمی‌داد. این دیگر درس اول جنگ است و همه می‌دانند. برای این که يك مهاجمی موفق بشود، باید با تبلیغات، درد دنیا زمینه ایجاد بکند و مورد حمله را منزوی بسازد. مردم را فریب ندهیم و فریب هم نمی‌خورند. کوشش نکنیم آن رویه را ادامه بدهیم، از آموزش جنگ، از تجربه جنگ بیاموزیم، آنچه آموختنی است و دست از رویه‌های غلط گذشته برداریم. به هر رو، این آموزشهای جنگ است، آنچه از آنها به ذهن من مانده است. اگر آموزشهای دیگری به ذهنم رسید، در فرصتهای دیگری خواهم گفت.

## ما در سخت‌ترین موقع، بر حساسترین مقامها کم مایه‌ترین و کم استعدادترین‌ها را گمارده‌ایم

باری امروز گزارشهایی را خواندم. گزارشی درباره سیاست خارجی و وضع وزارت خارجه و این که عملاً تعطیل است و چند گزارش محرمانه درباره سیاست خارجی ایران، سیاست خارجی دشمنان ما درباره ایران و باز این داستان که ما در سخت‌ترین موقع، برحساسترین مقامها کم مایه‌ترین و کم استعدادترین‌ها را گمارده‌ایم. و اکنون باید نتایج آن را تحمل کنیم. بعد گزارشی از جبهه‌ها خواندم. بعد رئیس ستاد آمد و گزارش جبهه‌ها را داد و حالت آمادگی نیروهای مسلح خودمان را و بعد خبر حمله نیروهای ما در «دب دهران» آمد که موفقیت‌آمیز بوده و بخشی از نیروی دشمن در آن‌جا نابود شده. بعد گزارشی از گیلان غرب آمد، درباره مقاومت مردم و فریدون آرمان رئیس فرهنگ گیلان غرب که قهرمانی کرده، استقامت کرده و نیروهای عراقی را از شهر خوزستان رانده (البته در روزهای قبل، نه امروز) و به دشمن گفته است که شهرهای ما قتلگاه دشمن است.

## نمایندگان ایلام و اسلام آباد آمدند و توضیح دادند

بعد نمایندگان ایلام و اسلام آباد آمدند و چند نکته را می‌گفتند، یکی اینکه آیا از جنگ یاد نمی‌گیریم که به دوره بی‌توجهی به مردم پایان بدهیم و از این پس به مردم ایلام و کرمانشاه توجه کنیم و از خود آن‌ها بخواهیم در دفاع از سرزمین خودشان شرکت بکنند و علوفه برای دامداران ایلام و کرمانشاه تقاضا کردند و گفته شد که بهتر است اینک که زمینه شرکت خود مردم در دفاع از سرزمینشان به وجود آمده است، بروند و آن سرزمینهایشان را بگیرند و دامهای خودشان را ببرند و بچرانند. برای سوخت در ایلام و مسئله تراکتور کشت و این گونه مسایل صحبت به میان آوردند که این مسائل را باید به طور جدی حل بکنیم و این که عدم هماهنگی میان نیروها هست و باید رفع بکنیم. متأسفانه برای بعضی، هنوز مسئله حل نشده و در جنگ نیز نمی‌خواهند دست از گرایش‌های قدرت مدارانه بردارند و در کنار هم قرار بگیرند، نیرو بشوند و

با دشمن بجنگند. بعد جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد و تا ساعت ۶ ادامه یافت. بعضی جبهه‌ها نیروهای ما و چگونگی توانایی و نحوه عمل ما مورد بررسی قرار گرفت و يك مسئله‌ای که به میان آمد، این بود که با کسانی که پاکسازی شدند، بازخرید یا بازنشسته شدند و حالا داوطلب می‌شوند به خدمت نیروهای مسلح باز گردند و فداکاری کنند. چگونه باید رفتار کرد؟ صحبت از این طرف و آن طرف شد که بعضی نگرانی‌ها به وجود آمده و معلوم شد در این جهت ۱۰۰ نفر به خدمت برگشتند و من در آنجا گفتم دو کار را باید با هم انجام داد. یکی آن که آنها که برای خدمت و فداکاری می‌آیند، اینها باید به جبهه بروند و در عمل، فداکاری بکنند و «حر» بشوند به معنای واقعی کلمه «حر» بشوند، نه اینکه بیایند درون اطاق و دفتر بنشینند و این فرصت را مغتتم بشمرند، برای بازگشتن به خدمت. بنابراین هیچ کس را نباید بازگرداند، مگر برای خدمت در جبهه و تحقیقات ابتدایی هم درباره صداقت او به عمل آورد. حالا در آنجا اگر شهید شد، که ما به آنها عنوان «حر» می‌دهیم، اگر هم ماند، باز به آنها «حر» می‌گوییم و جهاد، آنها را پاك می‌کند. کار دوم این که، باید دادگاههای زمان جنگ تشکیل بشود و کسانی که فرار می‌کنند از جبهه یا خیانت می‌کنند (البته اینها نادرند، ولی هستند و در جنگ این اتفاقات می‌افتد) اینها را فوراً مورد رسیدگی قرار بدهند و مجازات بکنند و همین طور کسانی که کاهلی می‌کنند، تنبلی می‌کنند، تن به کار نمی‌دهند، آنها را پاك بکنند و پاکسازی واقعی هم همین است. امروز مردم می‌بینند که سخن من راست بوده. اگر يك سازمانی اصلاح بشود، پاك بشود و زمینه کار و تلاش به وجود بیاید و انسانها به اعمال پاك خوانده بشوند، و در عمل خود را نشان بدهند، این بهترین شیوه پاکسازی است. امیدوارم که این جنگ این درس را هم به ما آموخته باشد و مردم به رأی‌العین ببینند که معنای واقعی پاکسازی کدام است و بمن حق بدهند در اینکه آن شیوه پاکسازی را که عده‌ای بنشینند و خود را پاك به حساب بیاورند و بقیه را ناپاك به حساب بیاورند، اینها دخل آنها را بیاورند؛ این شیوه، شیوه موفق نیست. شیوه موفق آنست که سازمان را تصحیح کنیم، زمینه کار و سازندگی را به وجود بیاوریم و انسانها را در کار

بیازماییم. آن‌ها که تن به کار سازنده می‌دهند و برای این کار فداکاری می‌کنند، آنها پاك می‌شوند.

بعد به منزل آمدم. تا نیمه شب، مراجعان می‌آمدند و درباره مسایل مربوط به جنگ یا مسایل دیگر گفتگو می‌کردند.

کارنامه چهارشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار شنبه ۲۶ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۷۹

**دکتر سنجابی آمد، از منطقه کرمانشاه آمده بود؛ قرار شد عشایر از**

**مناطق خودشان دفاع بکنند**

صبح اول وقت دکتر سنجابی آمد از منطقه کرمانشاه آمده بود و درباره بسیج عشایر منطقه مطالبی داشت و درباره کارهای آنجا گفتگو شد. نیازهایی داشتند. رفع شد و قرار شد این عشایر از مناطق خودشان دفاع بکنند هم با نیروهای عراقی درگیر بشوند و هم با ضد انقلاب که در آن منطقه، احتمال فعالیت آنها می‌رود.

**در ستاد ارتش گزارشی از فعالیت و طرحهای ضدانقلاب دادند:**

**طرح طولانی کردن جنگ**

بعد به ستاد ارتش رفتم و گزارش روزانه عملیات را آوردند، دیدم نواقصی در کارها بودند، آمدند گزارشاتمی آورده بودند در سه زمینه مشخص. یکی از آن‌ها درباره فعالیت ضدانقلاب است که طرح بعدی آنها است. در صورتی که حمله نظامی نتوانست از مرزها تجاوز بکند و در همان حدود مرزها ماند، جنگ را طولانی بکند بعد ضدانقلاب را به موقع وارد عملیات بکنند. اطلاعاتی هم در این باره پیش از این داشتیم. یکی از پایگاههای ضدانقلاب در خاک عراق پیش از این بر ما شناخته شده بود و توسط نیروهای هوایی ما در هم کوبید شد، ولی خوب این ضد انقلاب وجود دارد و ما باید اطلاعات خودمان را

راجع به فعالیت‌ها کامل بکنیم و از روی کمال اطلاع، عملیات آن را خنثی بکنیم و زمینه عمل و رشد آن را با تصحیح انقلابی کارهای نادرست و تأمین پیشرفت و رشد جامعه از بین ببریم. بعد حاج احمد آقا آمد، يك محل نظامی را دیده بود. دوباره برای بازدید مجدد همراه من به آن محل آمد، با هم به آن محل رفته و آنجا را بازدید کردیم و آنچه لازمه انجام دادن بود، انجام دادیم. شب در مراجعت به تهران، مدتی طولانی هوا را با گلوله‌های ضد هوایی روشن یافتیم. یعنی برق می‌زدند. این گلوله‌ها در هوا مثل ستاره‌ها خاموش می‌شدند. قطعاً در این مدت طولانی، هواپیما نمی‌تواند در آسمان تهران و اطراف آن بماند. مدت طولانی قطعاً يك ساعت بیشتر می‌شد، پس می‌باید که مدافعان ما توجه بکنند که اولاً اسراف در تیراندازی نکنند، هم از نظر روانی برای مردم شهر ناراحت کننده است و هم از نظر خرج و امکانات که این‌ها نباید بی‌جا هدر برود و هرکس باید احساس مسئولیت کند. و واقعاً به سوی يك هدف مشخص تیراندازی بکند و به اندازه از این امکانات استفاده کند. شب فلاحی به منزل آمد و دو طرح جنگی آورده بود درباره آنها بحث شد و با فرمانده نیروی زمینی نیز صحبت شد و به تصویب رسید آن روز هم به این ترتیب تمام شد.

کارنامه پنج شنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ مهر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۸۰

**تا ظهر به حل و فصل مسایل مربوط به جبهه‌های جنگ مشغول بودم**  
صبح آقای ربانی شیرازی آمد، درباره مسایل استان فارس گفتگو شد و قرار شد که رویه تازه‌ای اتخاذ شود که خیال ما و خیال مردم از همه مناطق کشور راحت بگردد. بعد به ستاد ارتش رفتم، گزارش تازه جبهه‌ها را دادند، تا ظهر به حل و فصل مسایل مربوط به جبهه‌های جنگ مشغول بودم.

## اعضای شورای عالی قضایی آمدند و با آنها در باره امنیت قضایی، محاكمه، همكاری و هماهنگی با قوه مجریه گفتگو شد

ظهر، اعضای شورای عالی قضایی آمدند و با آنها در چند زمینه، تا ساعت ۳:۳۰ گفتگو شد. امنیت قضایی، محاكمه، همكاری و هماهنگی با قوه مجریه، جبهه‌های جنگ و نحوه مشاركت برای بالا بردن روحیه و ایجاد اطمینان و مسایلی که از لحاظ من برای ایجاد يك جامعه اسلامی اساسی است که مشخصات آن، نحوه قضاوت و امنیت خاطری که به وجود می‌آورد، اساس است.

برای این که يك جامعه‌ای با اطمینان خاطر، دست بكار ساختن يك عصر تازه‌ای وارد بشود، این مطالب بحث شد و مورد موافقت بود و امیدواریم به عمل درآید و دستگاه قضایی مستقل از قدرت سیاسی بشود. باید قضا، تابعیت از مقتضیات قدرت نکند و در گروه بندی‌های قدرت وارد نشود. قطعاً کشور ما يك کشور نمونه خواهد شد و استعدادها شکفته خواهند شد.

پیش از این گفته‌ام، حالا هم می‌گویم: دین اسلام، دین رشد است، دین شکوفایی استعدادهاست، دین علم است و اگر امنیت واقعی به وجود بیاید، مردم ما منزلت پیدا کنند، منزلتی که قرن‌ها از آن محروم بوده‌اند، هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از پیشرفت ایران اسلامی نخواهد شد و همه دنیا خواهند دید که به اجرا درآمدن اسلام چه تغییرات شگرفی به وجود خواهد آورد.

همین جنگ به نظر من نمونه است، اگر بتوان هنری برای فرماندهی کل قوا قائل شد. این است که به جای خطر انداختن موقعیت‌ها و ترساندن، زمینه بروز استعدادها را فراهم آورده و جو اطمینان ایجاد کرده تا که در این جو اطمینان با اتخاذ روشهای مساعد، استعدادها به کار افتند و این استعدادها به کار افتادند و شگرفیها آفریدند. و دنیا را دچار یکی دیگر از شگفتیهای بروز و ظهور استعدادها (وقتی امکان بروز ظهور آنها هست) کردند. این ایجاد اطمینان خاطر، به مراتب مهمتر و اثر آن عظیم‌تر است از خطری که يك یا چند گروه می‌توانند برای رژیم به وجود آورند. وقتی همه اطمینان خاطر پیدا کردند که قضاوت تابعیت از قدرت سیاسی و بازیهای قدرت نمی‌کند و در جامعه

این اطمینان به وجود آمد که دستگاه قضایی به راستی مستقل و بی‌طرف است و قانون را اجرا می‌کند و بدون این که بنگرد درباره کیست که قانون را اجرا می‌کند، ما می‌توانیم امیدوار باشیم که جامعه ما با شتاب تمام خرابیهای دورانهای پیشین را جبران خواهد کرد و راه رشد خود را هموار خواهد کرد. این آن چیزی است که ما در پی آنیم. با اصرار و پیگیری و قاطعیت همین پیگیری است تا رسیدن به نتیجه.

### به دیدار امام رفتم

ساعت ۱۱ صبح به دیدار امام رفتم و وضع را برای ایشان گفتم، ایشان خیلی سرحال بود، برای پیروزی نیروهای مسلح ما دعا کرد. و مطلبی گفتند یادآور همان روزهای انقلاب و رژیم شاه؛ گفتند ملاحظات را کمی باید کم کرد، تا ممکن است نیروها را بسیج کرد و به میدانهای نبرد فرستاد. در صورتی که در این جنگ خدا پیروزی را نصیب ما کند، این رژیم استواری کامل پیدا خواهد کرد. و دیگر آن اشخاصی که خیال می‌کردند می‌توانند يك کارهایی بکنند، این‌ها سر جای خود خواهند نشست. اما اگر ما دچار همان ملاحظات بمانیم و شکست در کار بیاید، بدترین‌ها حکومت خواهند کرد. بعد من برای ایشان توضیح دادم که آنهایی که داوطلب می‌شوند برای نبرد، ما به آنها در صورتی که واقعاً به نبرد بروند، میدان عمل می‌دهیم و همه جور امتیاز قایل می‌شویم و امکان می‌دهیم. عقیده‌مان هم اینست که خود این نبرد و این جهاد، پاك کننده و مطهر است. پاکسازی واقعی هم همین طور انجام می‌شود. البته آنهایی که می‌جنگند، آنها آدم‌هایی هستند که پاك می‌شوند، آنهایی که نمی‌جنگند، آنهایی هستند که یا گندیده‌اند یا می‌گندند. به این ترتیب آنها را کنار می‌زنیم و امیدواریم ارتش ما از این آزمایش سخت، يك ارتش با همان روحیه و اخلاق و خلق و خوی اسلامی از همه جهت بیرون بیاید.



## سفیر سوئیس را که احضار کرده بودم، آمد؛ خطاری به دولت آمریکا کردم درباره آواکس‌ها و اطلاعاتی که ممکن است به دشمن بدهد

بعد به ستاد ارتش آمدم. این ملاقات قبل از دیدار با شورای قضایی بود بعد از دیدار با شورای قضایی، سفیر سوئیس را که احضار کرده بودم، آمد. خطاری به دولت آمریکا کردم درباره آواکس‌ها و اطلاعاتی که ممکن است به دشمن بدهد. قرار شد که فردای آن روز جواب بیاورد. بعد به بررسی وضع جبهه‌ها پرداختم و آن طور که معلوم شد، وضع جبهه‌ها خوب و خطری تا آن وقت نبود. گروه به اصطلاح عملیات نامنظم که تحت رهبری چمران به وجود آمده است و عمل می‌کند و دو افسر ارتش را هم خواسته بود که روانه شدند. به دفترم آمدند. این‌ها قرار بود امروز یک عملیاتی انجام بدهند و تا شب چندین بار راجع به این عملیات پرسیدیم، گفتند رفته‌اند اما هنوز نتیجه‌ای نیامده. شب گفتند که یکی از انبارهای مهمات آتش گرفته و من به منزل امام هم تلفن کردم که خود من یک توضیحی بدهم، مردم ناراحت نشوند. تا حدودی که به من اطلاع داده بودند توضیحی دادم و شب در منزل، تا یک بعد از نیمه شب اخبار جنگ را تعقیب می‌کردیم.

## شیبانی از آبادان تلفن می‌کرد و از کمبود مهمات ناله می‌کرد، گفتم: حتماً ایشان را پیدا کنید ببرید و مهمات را نشان بدهید

و این که امکانات چنین است و چنان است. من بلافاصله با فرمانداران نظامی تماس گرفتم، آنها گفتند که همه چیز به اندازه هست. به هر حال چون این‌گونه اطلاعات خود موضوع یک جنگ روانی و سبب به پایین آوردن روحیه‌ها می‌شود، گفتم حتماً ایشان را پیدا کنید ببرید و مهمات را نشان بدهید. این را باید بگویم که از ابتدای جنگ، ما در چند جبهه مشغولیم. یکی هم جبهه «می‌گویند» که دائم اطلاعات نادرست اغراق‌آمیز، گاه وحشت‌آور با تلفن به امام به دفتر ریاست جمهوری، به خود من، به وکلای مجلس، پی در پی داده می‌شود و خنثی کردن این اطلاعات هم کار بسیار مشکلی است و اگر

هم به حال خود بگذاریم، به تدریج فرماندهی نیروهای مسلح را ضعیف می‌کند و امکان اتخاذ تصمیم را از آنها می‌گیرد. این است که برای چندمین بار از این هموطنان عزیز خود خواهش می‌کنم که اطلاعات و اخبار را در هیچ جا منعکس نکنند، مگر نزد مسئولان نظامی. تا آنها از روی ارزیابی صحیح، اندازه درستی آن را برآورد کنند و نقایص کار را از بین ببرند و دشمن را با سرعت بیشتری سرکوب کنند. این اطلاعاتی که ایشان دادند، شاید به پنج شش جای دیگر هم داده شده و از آنجاها یکی دفتر امام و آقای موسوی اردبیلی و دیگران این اطلاعات را عیناً به من منتقل کردند. این روز هم به این ترتیب تمام شد.

کارنامه جمعه ۱۸ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ مهرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۸۱

**کارنامه  
رئیس جمهور**

این شدنی نیست که ما بآنهايي که  
علم و تخصص دارند بگوئيم  
شما بجنگيد و کشور را حفظ  
کنيد و آنرا بسازيد، برای اینکه ما  
يعنی عده‌ای که علم و تخصص  
نداريم بر شما حکومت کنیم

بسم الله الرحمن الرحيم  
کارنامه جمعه ۱۸ مهرماه

**آقای رجایی دو، سه نفر را معرفی کرده بود و توضیح رئیس جمهور**  
نامه‌ای اول وقت از آقای رجایی بود. دو، سه نفر را معرفی کرده بود در مقدمه‌اش هم نوشته بود که وزیری را که موافقت نکردید، کتباً دلیلش را نوشتید که معلوم بشود چرا موافق نیستید، البته من پرونده‌ای که رفته‌اند و درباره هرکدام تحقیق کرده‌اند و تشکیل شده است، به ایشان داده‌ام که معلوم بشود که چرا موافقت کرده‌ام.

معنای این که قانون اساسی گفته است وزراء باید به تصویب رئیس جمهور باشد، برای این است که بنای قانون اساسی بر این است که اینها با هم کار کنند و رئیس جمهور که رئیس قوه مجریه است و نخست وزیر و وزیران، قطب مقابل و مخالف او را تشکیل نمی‌دهند. حتی نسبت به هم بیگانه هم نیستند. وقتی وزیری را رئیس جمهور نمی‌شناسد، قاعدتاً این آن وزیری نیست که مطلوب قانون اساسی و روح قانون اساسی باشد. پس خود این که وزرا کسانی هستند که معرفی می‌شوند و من آنها را نمی‌شناسم، این خود به خود امری نیست که با قانون اساسی ما سازگاری داشته باشد. با این حال نظر به اوضاعی که کشور با آن روبرو بود و هست، به حداقل قانع شدم و آن حداقل این بود که سوابق این وزرا برای این دولتی که خود را مکتبی می‌داند، آن که در جریان انقلاب در میدان اخلاص، فداکاری کار کرده باشد و جامعه او را پذیرفته باشد. ثانیاً توانایی اداره داشته باشد و روشهای او در گذشته یعنی در دوران انقلاب، روشهای غیرقانونی نبوده باشد. بگذریم از این که رئیس جمهوری موظف به دادن توضیحات کتبی نیست، اما ... سوم این که علم و اطلاع هم در مکتب ما و دین ما محلی دارد و بنابراین باید مسئول يك کار توانایی علمی انجام آن کار را نیز داشته باشد و این جنگ از جمله اموری را که بر ما واضح کرد، اینست که ما بی‌نیاز از علم و تخصص نیستیم، و اگر بخواهیم بدون علم و تخصص عمل کنیم، حتماً شکست حاصل می‌شود. شدنی هم نیست که ما، به آنهایی که علم و تخصص دارند، بگوییم شما بجنگید و کشور را حفظ کنید و آن را بسازید برای این که ما یعنی عده‌ای که علم و تخصص نداریم، بر شما حکومت کنیم.

**مجلس، مشغول تهیه يك قانونی در مورد اداره رادیو تلویزیون است**

مطلب دیگری هم در همین زمینه باید بگویم که از چندی به این طرف به وجود آمده است، این است که مجلس، مشغول تهیه يك قانونی در مورد اداره رادیو تلویزیون است. من در فرصتی که یافتم، به طور اتفاقی، این مطلب را در روزنامه خواندم، که سه مخالفت آشکار و مبین با قانون اساسی دارد، یکی این که در اصلی که من خود تهیه کننده و پیشنهاد کننده‌اش بوده‌ام، رادیو تلویزیون اداره مستقلی دارد و تابع وزارت ارشاد نیست. دوم این که این سه قوه بر آن از جهت محتوی، نظارت دارند که طبق همان اصل باید، بی طرفی و آزادی و در حدود اسلام تأمین بشود. سه قوه برای این نبود که يك دسته از سه جهت بیابند و بر رادیو تلویزیون مسلط بشوند و هر چه دلشان می‌خواهند بگویند، بلکه به این دلیل بود که سه قوه بر آن نظارت بکنند و نه اداره مستقیم، اداره مستقیم آن خواهی نخواهی تابع قوه مجریه است و محتوی کار، باید موافق آزادی باشد و حدود موازین اسلامی که در آن اصل آمده است. سوم این که قوه مجریه، هیئت وزیران نیست. من که پیشنهاد کننده بودم، می‌دانستم که قوه مجریه چه معنی می‌دهد. هیئت وزیران بخشی از قوه مجریه است و رئیس این قوه مجریه طبق همان قانون اساسی رئیس جمهوری است. نمی‌شود که نماینده قوه مجریه را انتخاب بکنند بدون اطلاع و نظر رئیس قوه مجریه. اینها بیانگر همان روحیه فرصت طلبی است؛ فرصت جنگ را برای این گونه قدرت‌طلبی‌ها مغتنم شمردن است.

### **بخشنامه نخست وزیر**

از دیگر نمونه‌های این روش نادرست، بخشنامه ایست که نخست وزیر صادر کرده است. بر طبق این بخشنامه معلوم می‌شود که ایشان فوق رهبر، فوق رئیس جمهور، فوق مقننه و فوق قوه قضاییه و فوق همه اینها هستند. برای این که همه کارها و نامه‌های آنها که در واقع منعکس کننده کارهای آنهاست، بایستی از طریق دفتر ایشان مبادله بشود و تحت موافقت و اطلاع ایشان باشد که مخالفت صریح با قانون اساسی دارد، چون طبق قانون اساسی، رئیس

جمهوری است نه نخست وزیر نمایندگانی که به خارج فرستاده می‌شوند، باید با تصویب رئیس جمهوری باشد و... باز این مورد هم غنیمت شمردن اشتغال رئیس جمهوری است به مسایل جنگ و میخ قدرت را محکم کردن است که با هیچ اخلاقی هم موافق نیست. و من این را شفاهاً به ایشان گفتم. گفتم لااقل این امور را در زمان جنگ تعطیل کنید و اگر یاری اساسی نمی‌کنید، بهتر است این کارها را هم نکنید و دست و پا را نگیرید تا جنگ تمام بشود. بعد خواهیم دید؛ مردم یا خواهند آمد و خواهان يك انسجام میان رئیس جمهور و حکومت خواهند شد و یا او را معاف از خدمت خواهند کرد و خواهند گفت شماها هر کار که می‌خواهید بکنید. تصویب نامه‌ها را هم که باید موافق قانون اساسی، برای تصویب رئیس جمهوری می‌فرستادید، تا به حال نفرستاده‌اید. بنابراین اعمالی که تا به حال به نام هیئت وزیران انجام گرفته است، غیرقانونی است و این رویه‌ای نیست که من به عنوان رئیس جمهوری و مجری قانون اساسی بتوانم آن را تحمل کنم.

## آقای صادق طباطبایی که در خارج کشور بود، آمد و گزارش سفر داد و پیام سفیر آلمان غربی

باری بعد گزارش‌های نظامی را به من دادند و سپس آقای صادق طباطبایی که در خارج کشور بود، آمد و گزارش سفر را داد و پیام فوری سفیر آلمان غربی را که مطلبی است مهم و به موقع خود مردم را از آن مطلع خواهیم کرد، به من داد.

بعد دو تن از جوانان مبتکر اهل علم آمدند و درباره مرکز پژوهش‌های علمی صحبت کردند و این که در حال جنگ ما می‌توانیم این مرکز را تبدیل کنیم به مرکز ابتکارات و اختراعات و کارهایی زیاد در جهت استقلال واقعی انجام بدهیم، چون استقلال واقعی فرهنگی را با شعار نمی‌توان تحصیل کرد، با علم و ابتکار می‌توان به دست آورد. قرار شد بروند و طرحی برای مرکز پژوهش‌های علمی بنویسند که فعال و فعال‌تر بشود و به صورت يك مرکز بزرگ برای جذب مغزها درآید.

بعد دو نفر آمدند راجع به امور ارتش و اطلاعاتی که جمع کرده بودند، صحبت کردند و بعد از آن، چمران از محل کارش در خوزستان تلفن کرد و مطالبی را گفت. آنها را در اتاق عملیات جنگی با مسئولان نظامی در میان گذاشتم و مفصل درباره‌اش صحبت کردیم. سپس با خود او، از آنجا صحبت کردیم. و من امیدوارم که این ها يك راه حل فوری پیدا کنند.

### بعد سفیر سوئیس آمد؛ جواب آمریکا را آورده بود

بعد سفیر سوئیس آمد و جواب آمریکا را آورده بود که آواکس‌های ما به هیچ رو اطلاعاتی را از ایران به عراق نمی‌دهند. در همین حال فرمانده نیروی هوایی گفت که ما اطلاعاتی به دست آورده‌ایم که روسها هم در شمال مرزهای کشور، مدلی از همین آواکس‌ها را که گویا سه - چهار سال هم از آمریکاییها در این مورد جلوتر هستند، را دارند و اطلاعات می‌دهند یا هر دو می‌دهند، موضوع بحث ما شد. شب هم وزیر دفاع نزد من آمد و اطلاعات تازه‌تری آورد و من گفتم باید بنشینید و مغزهایتان را به کار بیاندازید و فرض بکنید که آنها در هر حال، اطلاع را خواهند داد یعنی هم روسها و هم آمریکاییها. با این فرض شما راه حل بجوئید و بروید روی خطی که با همه این اوضاع ما بایستی پیروز بشویم.

بعد سفیر ترکیه آمد. او هم مسایلی گفت که مهم است و به موقع، شما خوانندگان را از آن مطلع می‌کنم. بعد احمد آقا آمد و این اطلاعاتی را که جمع شده بود، به او دادم و وضع را شرح کردم که برای امام تشریح کند، بلکه وضعیتی به وجود بیاید که ما لااقل در رهبری عملیات درنمانیم. متن يك گزارش هم آمده بود که خبرگزاری «تاس» گفته است اگر وضع عراق به خطر بیافتد، دولت روسیه لاقید نخواهد ماند. راجع به این مسئله گفتم که سفیر روس را برای فردا شنبه ۵ بعدازظهر احضار کنند، تا در این زمینه و زمینه‌های دیگر همان مطالبی را که به دولت آمریکا اخطار کردیم، به دولت روسیه هم بگوییم.

## گزارش خوبی از سرتیپ فلاحي در مورد خرمشهر و شلمچه و هنر

### هوانیروز

شب دیروقت سرتیپ فلاحي تلفن کرد و دو خبر داد. یکی درباره خرمشهر که هوانیروز، یعنی زرهی هوایی وابسته به نیروی زمینی که هلیکوپترهای ما هستند، در بین خرمشهر و شلمچه پاکسازی کرده‌اند و دویست نفر از دشمن را کشته‌اند و ۱۹ نفر را با هلیکوپتر نشسته و اسیر کرده‌اند و تجهیزات دشمن را هرچه بود، زده‌اند و نابود کرده‌اند. در این جنگ خوزستان این نیرو هنرنمایی‌های شگرفی از خود بروز داده است که از چند جهت در خور کمال تشویق و تقدیر است و حتماً از نظر نظامی هم تجربه ایست که به جا خواهد ماند و می‌شود گفت، نخستین بار در تاریخ ماست بعد از يك قرن و نیم که نظامیان ما به جای تقلید از آمریکاییان به ابتکار روی آورده‌اند. برای این که موافق با آن ضوابط رسمی نظامی این کارها نمی‌توانست انجام شدنی باشد. اما اینها، همان طور که هنر انجام کاری است در ماورای ممکن، اینها هم واقعاً هنر کرده‌اند و در ماورای ممکن کاری را انجام داده‌اند که دشمن را در خوزستان شکست.

### فردای پیروزی، مدعی پیروزی زیاد خواهد شد،

هر کسی و هر گروهی خواهد گفت که این پیروزی را او بدست آورده است، اما برای يك ملت رشید و يك جامعه اسلامی با اخلاق، هیچ چیز بدتر از این نیست که حقایق در زیر موج‌های تبلیغاتی گم بشوند و آن ملت نتواند از تجربیات خوب در آینده استفاده کند و اساس يك تعلیم و تربیت نظامی را به وجود آورد.

دیگر این که دشمن را می‌توان با چندین روش شکست داد، اما روش خواجه نصیرالدین بهترین آنهاست و عملاً این نیروها نتوانستند با همان روش «روش نمدمالي» بخش مهمی از استعدادهای زرهی دشمن را نابود کنند و این هم از نظر نظامی بسیار بسیار درخور اهمیت است. عملاً این طور شد که دشمن، زمین را خالی تصور کرد و میان بیم و امید، گاه زیاد پیش آمد و برای

این که گیر نیفتد، شبها برگشت؛ یعنی مقداری از آن فاصله‌ای را که پیش می‌آمد، برمی‌گشت. در نتیجه بخشی از تحرك او در حالت تمرکز انجام می‌گرفت و این فرصت را نیروهای ما اعم از هوایی و هوانیروز، مغتنم شمردند برای وارد آوردن ضربه‌های کاری.

در این جنگ معلوم شد که کار را انسان انجام می‌دهد. خصوصاً وقتی زمینه ابتکار عمل فراهم باشد؛ آن کسی که پشت فرمان می‌نشیند، وقتی بداند که می‌تواند قوه ابتکار خود را به کار اندازد و به دشمن ضربه بزند، هنرها از او سر می‌زند که وقتی باید از يك ضوابطی آن هم با ترس و لرز زیاد پیروی کند، بدان قادر نمی‌شود. باری من برای همه نیروهای مسلح امید پیروزی دارم و از خدا می‌خواهم شهدای آنها را بیامرزد و به زنده‌های آنها روحیه قوی، توان ابتکار باز هم بیشتر عنایت فرماید تا ما پیروز بشویم.

خبر دیگر فلاحی، در مورد خارك بود که دشمن ده هواپیما برای کوبیدن آنجا فرستاده بود که ۴ هواپیما از این ده هواپیما را از دست داده است و اطلاع دقیق دیگر، هنوز در این مورد به من نرسیده است.

کارنامه شنبه ۱۹ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ مهرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۸۲





صبح گزارشهای نظامی را به من دادند که کتبی هم بود و خواندم. بعد از آبادان تلفن شد و دکتر شیبانی با داد و قالهای مرسوم خودش که بله «باز ریختند و پل زدند و جاده قدیم آبادان به اهواز را گرفته‌اند و باید به داد رسید و چنین کردند و چنان کردند». از فرمانده لشکر خوزستان در این مورد سؤال کردم. معلوم شد که خودروها و تانکهایی را به این طرف آورده‌اند که از تعداد و کم و کیفش هنوز اطلاع دقیق نداشت. حدود محل آن را شناسایی کرده بودند و قرار بود برنامه‌ای را اجرا کنند.

بعد مصاحبه مطبوعاتی بود که دو ساعت و بیشتر به طول انجامید و لابد منتشر شده است و خواننده از آن مطلع است.

بعد گزارشی درباره کردستان به من داده شد و این که چگونه آنهایی که مدعی بودند چیزی نمی‌خواهند و شیفته استقلال ایرانند، با رژیم بعث متجاوز همکاری دارند و در آن منطقه عمل می‌کنند. بعد وزیر دفاع از تأثیرات

زیانبخشی که ممکن است بعضی بیان‌ها و بعضی برخوردها در روحیه نیروهای مسلح به جای گذارد، گزارشی داد و من از او خواستم در ملاقاتی که قرار بود ۵ بعد از ظهر با امام داشته باشند، موضع من را به اطلاع ایشان برساند. بعد جلسه شورای امنیت بود که در آنجا چند مسئله مورد بحث واقع شد که به جهات امنیتی نمی‌توان آنها را ذکر کرد.

## سفیر روسیه شوروی آمد و من ۶ مطلبی را که در موردش توضیح می‌خواهیم، به او گفتم

بعد سفیر روسیه شوروی آمد و من ۶ مطلبی را که در موردش توضیح می‌خواهیم، به او گفتم. دوسه مورد را جواب داد و بقیه‌اش قرار شد از دولت خودش بپرسد. مطالبی را که توضیح خواستم، یکی همین مسئله «توپولف» بود که متأسفانه آن سند آن روز در وزارت خارجه پیدا نشد و در دست نبود تا در میان بگذارم. سند وزارت خارجه حاکی از این است که دولت روسیه تضمین گرفته بود از دولت عراق که توپولف‌ها را جز در جنگ با اسرائیل، بکار نبرد. بعد مسئله قراردادی که بین ایران و روسیه در مورد تجهیزاتی که به ما داده بودند و تأمین قطعات و مهمات، آنها را گفتم. مسئله بعدی، مسئله برداشتن سیمهای خاردار در مرزهای مشترک از سوی دولت روسیه مطرح شد. بعد مسئله خیر خبرگزاری تاس مبنی بر این که «اگر عراق به خطر بیفتد، روسیه ساکت نمی‌نشیند». فکر می‌کنم که تقریباً مسایل همین‌ها بود که در باره‌شان توضیح خواستم. او شرحی گفت که پیشنهاد کمک نظامی نکرده بودند و عنوان شدن این مطلب، موجب شده است که امریکاییها بسیار سوءاستفاده کنند و ما خواهان حسن تفاهم هستیم و اگر این نوع مطالب عنوان می‌شود، ما تکذیب بکنیم، ناراحتی پیش می‌آورد و این طور مطالب، البته بسیار ناراحت بود. بالاخره به او گفتم: خیر، در صورتی که در امور داخلی ما دخالت نشود؛ ما امیدواریم و آرزو داریم که دولتها در امور یکدیگر دخالت نکنند و دو ملت ما قرن‌ها در کنار هم در صلح و صلاح زندگی کنند. مطلب دیگری هم که عنوان شد، راجع به این بود که آواکس‌های روسی اطلاعات به دولت عراق

می‌دهند و قرار شد درباره بعضی از آنها اگر از دولت متبوع خودش توضیحی گرفت، به ما بدهد.

### مسئله پیشنهاد من به امام

بعد وزیر دفاع از نزد امام آمد، احمدآقا هم تلفن کرد و گفت قرار شد که فردا بیایم در دفتر شما و آن پیشنهاد شما را به صورت یک دو سه چهار درآوریم و امام طی یک بیانیه‌ای آن را اعلام کنند. اما مسئله پیشنهاد چیست؟ اولین مسئله‌ای که پیش آمد، این بود که جنگ را بدون سیاست خارجی مشخص نمی‌توان پیش برد و خود این که سیاست خارجی را چه کسی باید اداره کند و چگونه به پیش ببرد، چه مضامینی را پیروی کند، اینها سئوالاتی بود که جوابی نداشت و هر کس هم نوعی اظهار نظر می‌کرد. اظهار نظرهای گاه با هم مخالف می‌افتاد و طبیعی است که دولتهای خارجی وقتی ببینند ما یک سیاست هماهنگ نداریم، دیگر حاضر نمی‌شوند از جهت مواجهه و طرف صحبت قرار گرفتن با ما، خود را بی‌اعتبار بکنند. این مسئله بود. به علاوه سیاست تبلیغاتی که بر فرض که آنها این خطر را بپذیرند، اینجا در آماج حملات گوناگون دستگاههای تبلیغاتی ما واقع می‌شوند. از این جهت لازم بود که در زمان جنگ، تعیین تکلیف بشود و این که معلوم شود چه مقامی و چه ارگانی آن را تنظیم کند و به اجرا بگذارد تا بازتاب سیاست خارجی و تبلیغاتی در روحیه نیروهای مسلح و در وضع جبهه‌ها به زیان ما نباشد. در این حال اطلاعات و اخباری هم که از ضدانقلاب می‌رسید به اینها اضافه می‌شد.

### ضدانقلاب در کردستان و جاهای دیگر نشسته و تصمیم گرفته‌اند که

#### زمینه اغتشاش و برخورد مسلحانه را به وجود آورند

در این روز به ارومیه حمله کردند و در قائم شهر هم گفتند، گروهی را در جنگل با بی‌سیم و دیگر وسایل گرفته‌اند. گفته شد ضدانقلاب در کردستان و جاهای دیگر نشسته و تصمیم گرفته‌اند که زمینه اغتشاش و برخورد مسلحانه را به وجود آورند. از اینها گذشته اخبار جنگ هم، چنان بی‌نظم و ضد و نقیض

پخش می‌شود و منعکس می‌شود که خود يك صحنه جنگی علیحده است. یعنی ما باید برای جلوگیری از پایین آمدن روحیه‌ها هم با این گونه جنگ‌های روانی مقابل بشویم که غالباً خودی‌های ما را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، هم باید در جبهه بجنگیم و هم باید با تضادهای مربوط به سیاست خارجی روبرو باشیم، هم برخوردهای داخلی و هم اداره مناطق جنگی را تصدی کنیم؛ تا که هر کس هر چه دلش می‌خواهد عمل نکند که می‌تواند از اسباب کندی کار و خدای نکرده از اسباب بسیاری ناکامیها بگردد. این بود که من از ده روز به این طرف اصرار داشتم که این مسایل در شورای دفاع تمرکز پیدا کنند و این شورا باشد که سیاست خارجی در رابطه با جنگ، سیاست تبلیغاتی در رابطه با جنگ، اداره مناطق جنگ زده را بر عهده بگیرد و بیاناتی که درباره نیروهای مسلح گفته می‌شود متوقف بگردد و نظم و قاعده پیدا کند. يك نماینده هم از مجلس باشد، تا هم در رابطه روزمره با جریان مستقیم امور باشند و هم این که این اخبار عجیب و غریب، جو مجلس را هر روز آشفته نسازد. این صحبت که شد، امیدوار شدند و قرار شد که فردا صبح بیایند و بنشینند و این مسایل را حل کنند. بعد هم تا نیمه شب به مسایل دیگر پرداختم، در حالی که دنباله مسئله حضور نیروهای عراقی را در جاده آبادان - اهواز تعقیب می‌کردم.

کارنامه یکشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ مهرماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۸۲

### هوانیروز رفته و این نیرو را متلاشی کرده‌است

صبح جانشین رئیس ستاد مشترك آمد و گزارش نظامی را داد. من گزارش نظامی مکتوبی را هم که هر روز تهیه می‌کنند، خواندم و با فرماندهان نظامی منطقه تماس گرفتم. معلوم شد که شب گذشته به لحاظ بدی هوا، برنامه حمله به آن نیروی مهاجم عراقی را انجام نداده‌اند و بنا شد که همان روز انجام

بدهند. من انجام این برنامه را لحظه به لحظه تعقیب می‌کردم. بالاخره عصر امروز به من گزارش دادند که هوانیروز رفته است و این نیرو را متلاشی کرده و اکنون نیروی زمینی در تعقیب است تا مانع از فرار باقی مانده آن بشود. در همین وقت اطلاع دادند که نیروی هوایی دشمن به کرمانشاه رفته و به خانه‌های مسکونی پرسنل هوانیروز حمله کرده و دوسه خانواده از خانواده‌های این پرسنل بر اثر بمباران شهید شده‌اند.

خود این که دشمن به چنین شیوه جنایتکارانه و فاشیستی دست می‌زند، بهترین بیان از اندازه تأثیر عمل هوانیروز در صحنه جنگ، یعنی هلی‌کوپترهایی که در خدمت نیروی زمینی‌اند، می‌باشد. دشمن را چقدر باید حمله‌های این‌ها عاجز و ناتوان کرده باشد که در مقام انتقام‌گیری دست به چنین جنایاتی بزند و زن و فرزندان مدافعان میهن اسلامی را به بمب ببندد. هراندازه که من به عنوان فرمانده کل قوا می‌خواستم از خدمات هوانیروز و نیروی هوایی و دیگر نیروهای مسلح تقدیر کنم و ارزش بگذارم، به اندازه عکس‌العملی که دشمن به خرج می‌دهد، نمی‌توانستیم بکنم. امیدوارم که روحیه این مدافعان میهن از این حمله قوی‌تر بشود و اندازه اثر عظیم تلاش خودشان را در همین حمله وحشیانه ببینند و تلاش را چند برابر بکنند تا نیروهای مهاجم به طور کلی متلاشی و نابود شوند.

### پذیرش پیشنهاد توسط امام

ساعت ده و ربع، احمدآقا و آقای اشراقی و وزیر دفاع آمدند. وزیر دفاع روز پیش به خدمت امام رسیده بود. احمدآقا از من خواست تا متن پیشنهاد را تهیه کنم. من برای این که این کارهای متفاوتی که به جنگ مربوط است در شورای دفاع متمرکز بشود، ۴ ماده تهیه کردم، اما موارد دیگری هم داشتند که بر آن افزودند. از جمله این که در صورتی که دو مشاور امام، در شورای عالی دفاع در تهران نبودند، به جایشان رئیس مجلس و نماینده دیگری بیایند و در جلسات شرکت کنند و این که ضرورت محاکمه کسانی که عمل تخریبی می‌کنند و یا از جنگ فرار می‌کنند، که این‌ها هم خیلی مفید بود. اما هدف اصلی ۴ ماده پیشنهادی ما بود، چون اگر هم دولت بخواهد عمل کند، هم

هیئت وزیران و نخست وزیر و هم رئیس جمهور و هم مجلس و هم همه، به این ترتیب نظم و قاعده از بین می‌رود و دنیای خارج هم نمی‌داند بالاخره با کی طرف است؟ و این طوری ممکن نیست بتوان جنگ را پیش برد. همین طور است در مورد سیاست تبلیغاتی که باید از نظم و انضباط برخوردار باشد و این روزها همان طور که قبلاً گفتم، بعضی‌ها فکر کرده‌اند که جبهه داخلی مهمتر از جبهه خارجی است و باید این گرفتاریها را صرف تحکیم مواضع کرد. همین طور بود مسئله اداره مناطق جنگی که اگر قرار باشد هر دسته‌ای برود آنجا و خود حاکم خویش باشد، ممکن است خدای نکرده نتایج تلاشها و زحمات منظم را هم به باد بدهند، بنابراین لازم است که این‌ها تحت یک حکم و یک فرماندهی قرار بگیرند.

امیدوارم شورای عالی دفاع، در یک محیط تفاهم یک سیاست خارجی، یعنی آن چیزی که در وظیفه‌اش هست، تعیین کند تا کار فرماندهی کل قوای مسلح را آسان بکند و یک سیاست تبلیغاتی و مسئولینی برای اداره هر یک از مناطق جنگی تعیین کند و بالاخره بیانها و گفته‌ها و اخبار را تنظیم کند. به طوری که مجاری خبری مورد اطمینان، همان مسئول شورای عالی دفاع در هر منطقه باشد، که دیگر نمایندگان محترم ناراحت، خبرهایی که با تلفن به مجلس می‌شود، نباشند. روزنامه‌ها همین طور و مردم هم همین طور و همین الآن می‌گفتند امروز صبح در مجلس عنوان شده است که خرمشهر را گرفته‌اند و از خارجه هم تلفن شد که رادیو تلویزیونها گفته‌اند خرمشهر را گرفته‌اند و حال این که چنین نیست.

### وظیفه رادیو تلویزیون نه مداحی است و نه تبلیغات شخصی

بعد آقای اشراقی، آن متن را برد که امام به صورت بیانیه در بیاورند، که درآوردند و از رادیو تلویزیون خواندند و احمدآقا هم به مجلس رفت. بعد مدیر عامل رادیو تلویزیون و مسئول خبر و چند نفر دیگر آمده بودند درباره عزل و نصب و این که حق با کیست و کار شده یا نشده است، صحبت شد. هرکدام توضیحاتی دادند و رفتند در اطاق پهلویی بنشینند و ببینند کاری انجام گرفته یا نگرفته و چه پولهایی به هدر داده شده است. بالاخره آمدند و نتیجه روشنی

نداشتند. قرار شد فردا يك نفر آدم بی طرف فقیه از آقای موسوی اردبیلی بخواهند و او برود آنجا ببیند کار شده است یا نشده است. اگر او گزارش کرد کاری نشده است، آنهایی که تصدی داشتند، جای خودشان را بدهند به کسانی که کاری نکنند و تأکید کردند که وظیفه رادیو تلویزیون نه مداحی است و نه تبلیغات شخصی، باید خط عمومی جمهوری اسلامی را بر اساس واقعیات و همان طور که هست، تبلیغ بکند و من نه به عنوان رئیس جمهور و نه به عنوان يك شخص، خواهان هیچ گونه تبلیغ شخصی از رادیو تلویزیون نیستم اما در سود جمهوری هم نیست که عکس این بشود. یعنی رادیو تلویزیون در جهت تضعیف رئیس جمهوری تبلیغ بکند. جملگی تصدیق داشتند و گفتند که در این معنی همگی موافقیم. امیدواریم اداره این دستگاه به صورتی درآید که جامعه ما از آن راضی بشود و واقعاً در خدمت هدف های عمومی انقلاب باشد و نه گروه گرایی و گروه بازی و آشتی و قهر و گروهها و تبلیغات دسته ای.

### پیام دولت ترکیه

سفیر ترکیه که به اصرار خواسته بود مرا ببیند، نزدیک ظهر به دیدارم آمد، پیامی از سوی دولت خود داشت که آن را در شورای دفاع طرح و راجع به آن صحبت می کنیم. بعد گزارشی که به صورت جزوهای تهیه شده و دو سه روز است که آن را می خوانم و گزارشی از محیط بلوچستان و وضع آنجا نظرات و پیشنهاداتی در مورد بهبود وضع آنجا و امیدی که مردم آن دیار به رئیس جمهوری دارند که بتواند به فقر سیاه آنها، بدردهایشان، به فقر سیاهشان، به اجحافتی که به آنها می شود و به این تبعیضی که از قدیم الایام، فارس درباره بلوچ روا داشته است، پایان دهد.

**معلوم شد دسته دموکراتها یا دسته دیگری بوده اند که در حدود ۳۰۰**

**تا ۴۰۰ نفری به ارومیه حمله کرده اند**

البته در همین وقت گزارشی هم با تلفن از وضع ارومیه دادند که معلوم شد دسته دموکراتها یا دسته دیگری بوده اند که در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفری به

ارومیه حمله کرده‌اند و خیال می‌کردند که ارومیه سقوط می‌کند و خوب این ضربه‌ای است به جمهوری. اما نیروهای مسلح ما با آنها برخورد قاطعی کرده‌اند و به قول فرمانده لشکر، ۴۰ نفر از آنها تا وقتی که او شمرده است، کشته شده‌اند و ۱۰ نفر هم دستگیر شده‌اند. شب که دوباره استاندار راجع به پیرانشهر تلفن می‌کرد، گفت که تلفات آنها ۸۰ کشته است و بقیه‌شان هم متواری شده‌اند.

بعد در جلسه شورای امنیت شرکت کردم و گفتم: حال که امام پیشنهادات را پذیرفت و از رادیو هم خوانده شد. امیدوارم که دیگر بهانه‌ای و شکایتی درباره ناهماهنگی‌ها نباشد و بتوانیم عملیات در مناطق را به طور قاطع هماهنگ و یکنواخت بکنیم تا ضربه‌های ما کاری باشد و در واقع يك بخش مهمی از فعالیت‌های سیاسی، نظامی کشور در این شورای دفاع متمرکز شود و اسباب آسودگی خاطر همه نهادهای قانونی فراهم آید و مردم نیز از اینکه بازیچه خبرهای پراکنده بشوند، راحت شوند. فرماندهان نظامی صحبت کردند و از سخنانشان معلوم بود که امید به موفقیت این طرح دارند. بعد بحث‌هایی راجع به مطالب روز و اطلاعاتی که از روز پیش رسیده بود انجام شد. معلوم شد که نیرویی که قرار بوده از پشت، آبادان را دور بزند و آن را بگیرد توسط هوانیروز ضربه سختی خورده است و امشب دکتر چمران از اهواز گزارش کرد که تنها ۱۶ تانک برایشان باقی مانده و امیدوار است بقیه را هم تا فردا نابود کنند. در عوض خیری داد راجع به خرمشهر که به پادگان دژ حمله سختی شده. اما در تهران گفتند که با فرمانده نظامی منطقه تماس گرفته‌اند و چنین گزارشی را تایید نکرده است.

### انعکاس بیانیه امام در مردم

بعد از جلسه شورای امنیت، به اطاق رئیس ستاد ارتش که فعلاً اطاق کار من شده است آمدم، معلوم شد که پس از پخش بیانیه امام همه جا، خانه امام، دفتر ریاست جمهوری، خانه نزدیکان من، دفتر ستاد ارتش از تهران و شهرستانها تلفن باران شده است و مردم گمان کرده‌اند بیانیه امام نوعی تحدید حدود اختیارات رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا است. بعد احمدآقا تلفن



کرد که خوبست شما يك مصاحبه‌ای بکنید و روشن کنید که بیانیه به پیشنهاد خود شما بوده است. من هم همین کار را کردم. اما عده‌ای که گویا وظیفه شان این است که همواره امور را وارونه جلوه بدهند و هر امری را وسیله يك کار نسنجیده‌ای بکنند، از رادیو و تلویزیون به من تلفن کردند که آن مصاحبه را به عنوان این که شورای دفاع تصویب نکرده است، پخش نکرده‌اند. در حالی که هنوز شورای دفاع تشکیل نشده است، رئیس جمهور سانسور می‌شود و حال این که آن شورای دفاع برای کمک به رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا بود و نه برای بستن دست و پای او. من می‌خواستم آن حالت قبلی که تزلزل روانی ایجاد می‌کرد و برخوردها و نظرها و تصمیمات گوناگون بی‌ابتدا و انتها و بی‌خبر و بی‌مبتدا را موجب می‌شد، نظم و قاعده‌ای بگیرد تا رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا بتواند راحت، حواس خود را جمع جبهه‌ها بکند و روحیه نیروهای مسلح ما بالا برود تا با قوت و استحکام به نبرد خودشان ادامه بدهند و نه اینکه نتیجه عکس حاصل بشود. به هر حال امیدوارم که این گونه اشخاص و مسئولان اخطار مرا جدی بگیرند و این گونه رویه‌ها را ترك بگویند و خود را در خدمت نبرد سهمگین قرار بدهند که به ما تحمیل شده است و سرنوشت ما را تعیین می‌کند، همچنان که سرنوشت دشمنان ما را. اگر ما پیروز بشویم، چهره خاورمیانه و بلکه جهان تغییر خواهد کرد. این يك پیروزی بزرگی است و نمی‌باید اشخاص روی ذهنیت کوتاه، مانع دست یافتن ما به این پیروزی بشوند. باید کمک کنند تا این پیروزی تحصیل شود. من امیدوارم این اخطار برای آن‌ها کافی باشد و دیگر این گونه کارها را کنار بگذارند.

به هر حال گفتیم که شورای دفاع را برای فردا دعوت بکنند و امیدوارم که نماینده مجلس هم همین فردا انتخاب بشود و در شورای دفاع شرکت کند و ما تصمیماتی درباره استانهای جنگ زده و سیاست خارجی و سیاست تبلیغاتی اتخاذ کنیم.

## حکیم فرزند مرحوم آیه‌الله حکیم به اتفاق سه تن آمدند و از وضعیت عراق گفتند

بعد آقای حکیم فرزند مرحوم آیه‌الله حکیم به اتفاق سه تن از روحانیان آمدند و درباره وضع داخلی عراق و جنایات بی‌حد و حساب رژیم بعثی صحبت کردند و این که در چنین جوی هیچ اعتمادی برای زندگی مردم عراق نیست و نمی‌توانند راضی باشند، ناراضی هستند، اما کشتارها و جنایات و اعدام‌ها و شکنجه‌ها چنان از حد و اندازه بیرون است که نوعی فلج به وجود آورده؛ این امید هست که ضربه‌های ارتش جمهوری ما بتواند راه را برای بلند شدن فریاد مردم عراق باز کند. در همین وقت به لحاظ آن تلفن‌ها و تلفن از منزل امام مصاحبه مطبوعاتی کردم و آن‌ها هم که حضور داشتند، راجع به وضع داخلی عراق توضیحاتی دادند. بعد آقای محلاتی و فرمانده سپاه خرم آباد آمدند و گزارشی درباره تیپ خرم آباد داد. خواستم کم و کسری‌ها را جبران کنند.

بعد يك نامه کوتاهی هم به مجلس نوشتم که نماینده خودشان را در شورا تعیین کنند. بعد به منزل آمدم که گفتند تلفن‌های بسیار زیادی می‌شود، البته چون بعد از پخش اخبار، مصاحبه تلویزیونی پخش شده بود، تا حدی موجب آرامش خاطر شده بود. اما من نگران این بودم که نکند همین سوء تعبیرها در جبهه‌ها اثر بدی بگذارد، چون گفتند که از بسیاری جاها و پایگاه‌های نظامی تلفن‌ها شده است.

امیدوارم توضیحاتی که داده شد، برای افکار عمومی روشنگر باشد و امیدوارم اعضای شورای عالی دفاع با توجه به مسئولیت سنگین شان روشی را پیش بگیرند که مبین هماهنگی کامل باشد و موجب تسریع پیروزی ما بگردد. بعد تا الآن که ده دقیقه بعد از نیمه شب است، اطلاعاتی که از خوزستان می‌رسد را مورد ارزیابی و سنجش قرار دادیم و درباره آنها آنچه انجام دادنی است، انجام دادیم. اینجا این گزارش را پایان می‌دهم، ضمن این که امیدوارم روز خوبی باشد و در این مرحله که ما آماده حمله به دشمن می‌شویم، این

تصمیم امام موجب تمرکز تصمیم شده و تعدد تصمیم را که فلج کننده است از بین ببرد و ما بتوانیم بر دشمن پیروزی پیدا بکنیم.

کارنامه دوشنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱ آبان ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۳۸۳



اطلاعاتی که درباره خرمشهر و آبادان می‌رسید، نگران کننده بود  
صبح مطابق معمول اول وقت گزارش نظامی بود. البته امروز جانشین  
رئیس ستاد و وزیر دفاع به مأموریت نظامی رفته بودند و نبودند. معاون

جانشین رئیس ستاد گزار کرد. بعد تا نزدیک ظهر تلفن‌ها و اخبار متفاوتی بود که از نقاط مختلف می‌رسید که یکی وضع را نگران‌کننده و یکی وضع را خوب توصیف می‌کرد، اما اطلاعاتی که درباره خرمشهر و آبادان می‌رسید، نگران‌کننده بود.

## هر روش و شیوه‌ای که هست به کار بردیم برای این که خطر را

### بشناسانیم

نزدیک ظهر آیة‌الله منتظری و آیة‌الله طاهری که به دزفول رفته بودند، آمدند و مشاهدات و نظرهای خودشان را در میان گذاشتند و صحبت شد در این باره که با وجود اطلاع قبلی از حمله، چگونه ما آمادگی نداشتیم. من به آنها گفتم شما در مورد سخنرانی ۱۷ شهریور من بدون سؤال قبلی داوری کردید، اگر آن وقت می‌پرسیدید که چرا آن مطالب را با مردم در میان گذاشتم، شاید حالا این سؤال را نمی‌کردید. دو ماه پیاپی است که فریاد است و نامه است و جلسه است و خواهش است و امر است و هر روش و شیوه‌ای که هست، به کار بردیم برای این که خطر را بشناسانیم و به جای بازی‌های قدرت، به تدارک کشور برای مقابله با توطئه داخلی و خارجی بپردازیم؛ متأسفانه آنچه به جایی نرسید، فریاد بود. بلایی بر سر لشگر کرمانشاه و لشگر اهواز آورده بودند که خود داستانی است ماندنی. تا نزدیک ساعت یک بعد از ظهر آقایان نشسته و گفتگوهای مختلف کردیم و نظرشان این بود که حالا باید گذشته را کنار گذاشت و به تدارک مافات پرداخت، تا به کاری که ما امیدواریم موفق بشویم.

### قضیه شورای دفاع و شکست احتمالی!

همچنان تا این وقت تلفن‌ها پی در پی راجع به وخامت وضع در خرمشهر و آبادان می‌شد. جواب‌ها همیشه این بود که مقاومت کنید، بایستید و تسلیم نشوید، به این امید که حمله نیروهای ما به موقع در جایی که باید شروع شود. بعد از ظهر از ساعت ۳، شورای دفاع کار خودش را شروع کرد که تا ۱۲ شب جلسه داشتیم. گزارش مفصل نسبت به وضع جبهه‌ها داده شد.

## ایجاد هماهنگی در کارهایی که به جنگ راجع می‌شد

امکانات نظامی کشور به اطلاع جمع رسید. طرحهای نظامی موجود عرضه شد و مورد گفتگو قرار گرفت و همه اینها را من در يك یادداشتی خلاصه کرده‌ام تا در جلسات بعد، خواننده بشود. یکی از اعضای شورای عالی دفاع گفت، بایست يك ارزیابی از وضع بشود تا اگر در آینده شکستی پیش آمد، به حساب شورا گذاشته نشود. من گفتم که این شورا و این که ما خواستیم تشکیل بشود و اختیارات در آن متمرکز بشود، برای تقصیر به پای این و آن گذاشتن نبود، بلکه برای ایجاد هماهنگی در کارهایی بود که به جنگ راجع می‌شد و در چهار پنج زمینه مشخص بود. یکی سرنوشت خود جنگ و انواع آنها، یعنی جنگ کوتاه مدت جنگ بلندمدت فرسایشی و احتمال‌های گوناگونی که ممکن است پیش بیاید. یکی راجع به اقتصاد در رابطه با جنگ، یکی درباره سیاست خارجی، یکی درباره اداره مناطق جنگ زده که از هم آهنگی برخوردار بشود و بالاخره تبلیغات و یکی کردن تصمیم‌ها و برخورد نکردن به مشکل، به صورت مراکز متعدد و پراکنده و گرنه آنچه شده است، در رابطه با واقعیت، یعنی امکاناتی که موجود بوده است، يك حماسه فراموش ناشدنی تاریخی است که فرزندان این مردم این حماسه را با هنر واقعی خودشان که در عین فداکاری و ایثار و با خون خودشان نوشته‌اند، به وجود آوردند. چون این گزارشها و این مباحثات قابل بیان نیست. گزارش امروز را بدون ذکر این گفتگوی هفت ساعته تمام می‌کنم.

کارنامه سه شنبه ۲۲ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱ آبان ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۸۳

دوازدهمین جلسه شورای عالی دفاع

## طرح نظامی برای پیروزی مورد بحث قرار گرفت - فرمانده کل قوا



مشارکت عسکری آنگیان مرتضی رضائی فرمانده سپاه پاسداران و آقای پوروش نماینده مجلس را در اختیار گذاشتیم.

## نزدیک ظهر به استان خوزستان رفتیم و بلافاصله به مرکز عملیاتی

### نیروی زمینی رفتیم

صبح گزارش نظامی طبق معمول بود و وخامت وضع آبادان و خرمشهر - شب پیش نیز تا دیروقت تلفن‌ها درباره بدی وضع این دو شهر می‌شد. امروز قرار بود من همراه اعضای شورای دفاع به خوزستان بروم که بالاخره نزدیک ظهر به استان خوزستان رفتیم. قبلاً گفته بودند که به پایگاه دزفول با چندین موشک حمله کرده‌اند و باند پایگاه را زده‌اند. بنابراین معلوم نبود ما در کدام فرودگاه خواهیم نشست. سرانجام در همان فرودگاه دزفول نشستیم. به فرودگاه آسیبی وارد نشده بود. بلافاصله به مرکز عملیاتی نیروی زمینی رفتیم و نقشه‌های جنگی را برای ما توضیح دادند. بعد به اجتماع خلبانها و تکنسینها و دیگر کارکنان هوانیروز مستقر در پایگاه رفتیم و در جمع آنها به تفصیل صحبت کردم. از اینکه این جنگ حماسه است، و با همه مشکلات موجود و مشکلاتی که پیش از جنگ به وجود آوردند و زمینه چینی‌های نادرستی که شد و هشدارها و اخطارها را نیز به هیچ گرفتند و با وجود همه کمی‌ها و نقصانهایی که وجود دارد، مقاومت ۴۲ روز است که ادامه دارد و باید هم ادامه پیدا بکند تا قوای دشمن تحلیل برود و ما بتوانیم آنها را از خاک خودمان بیرون برانیم.

### صحبت با خلبانها و مفهوم هنر

با آنها مقداری درباره مفهوم هنر، صحبت کردم که عرصه هنر در ماورای ممکن واقع می‌شود و هنر با ضوابط معمولی نمی‌خواند. هنرمند ضابطه‌ها و قاعده‌ها را خود ایجاد می‌کند. امروز روزی است که هنرمندان و تنها هنرمندان می‌توانند پیروز بشوند. باید شما این حماسه را که با خون نوشته می‌شود، با ابتکار و فداکاری و ایثار نوشته می‌شود، به نقطه اوج برسانید و به دنیا درس ارزش هنر و ایثار را بدهید که در میان ناباوری هنری تحقق پیدا کرد و با وجود نابرابری عظیم نیروها، روح مبتکر و فعالیت هنرمندانه و فداکاری تا حد

ایثار سبب شد که ما بر دشمن پیروز بشویم و جمهوری، استواری بجوید. پس از این صحبت مفصل، در چهره‌های آنها دقت کردم. همه امید و شور بود، همه احساس توانایی و کارآیی بود. بعد به جمع خلبانان نیروی هوایی رفتم و با آنها هم سؤال و جواب کردیم و میزان آمادگی شان بالا بود، عالی بود و امیدوارم فردا، هنرنامه‌یهایشان سرنوشت جنگ را تغییر بدهد.

### گلوله‌های توپ کاتوشاست که از بالای سر ما رد می‌شود

اول شب به جبهه رفتیم، اما نتوانستیم زیاد جلو برویم و تنها عایدی ما از این جبهه رفتن این بود که اول از بالای سر اتوبوس، يك صدایی مثل غرش هواپیما، وقتی از نزدیک پرواز می‌کند، شنیدیم که معلوم شد گلوله‌های توپ کاتوشاست که از بالای سر ما رد می‌شود. از هر سو تیراندازی می‌شد. صدا و روشنایی گلوله‌های توپ تنها چیزی بود که در بیابان شنیده و دیده می‌شد. غیز از این آسمان زیبا بود و ماه در آسمان بود و کمی روشن می‌کرد. اگر جنگ نبود، آن صحرا و آن لحظه سرشار از زیبایی معنوی بود. فردا قرار است نیروهای ما دست به حمله بزنند، لحظاتی است که انسان، ضعف خود را می‌بیند و از قدرت خداوندی برای جبران و تدارک آن مدد می‌جوید. اگر این رابطه معنوی نبود، اعصاب و فکر آدمی در يك تلاطم دائمی عاجز می‌شد به هر حال، حالی نداشتیم که بنشینیم و بحث بکنیم. بهتر دیدم و به دیگران هم گفتم امشب را تنها می‌گذرانم، اینست که به محل اقامت آمدیم. اما مشکل خرمشهر و اهواز تا نیمه شب نگذاشت، تلفن‌ها پیاپی شد. گفتند دشمن خیابان طالقانی از خرمشهر را هم تصرف کرده است. لذا در صدد تدارک نیرو برای آنها شدیم، از هر جا که شد و به هر ترتیب که توانستیم و وعده شد که تا فردا نیرویی برای آنها برود.

از نو با نظامیان صحبت کردیم و قرار شد که لحظه حمله را به جبهه اطلاع بدهند. با دلی مستلت جو، پرسشگر از خدای بزرگ در تاریکی به رختخواب رفتم.



چهارشنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱ آبان ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۸۳

## قبل از نماز صبح ساعت ۴:۳۰ صبح بود که از آبادان زنگ زدند دشمن در آستانه شهر است

خدایا این مقاومت را، مقاومت طولانی این دو شهر را دشمن می خواهد بشکند. آنها می گفتند چرا قوای زرهی نمی فرستید و من گفتم شما مقاومت کنید و ما امیدواریم دشمن را بشکنیم. مقاومت کنید و مقاومت کنید، برای يك مسؤل، هیچ لحظاتی مشکل تر از این لحظه ها نیست. باید با توجه به همه نتایجی که نابرابری نیروهای مهاجم و مدافع به بار می آورد، همچنان به مقاومت اصرار ورزد.

کمی بعد، امام جمعه شهر تلفن کرد و من به او گفتم امیدواریم بتوانیم کاری بکنیم، اما شما باید مقاومت کنید. بعد از نماز صبح از وضع جبهه ها پرسیدم، هنوز حمله شروع نشده بود. ساعت ۶ صبح نیروهای ما دست به حمله زدند. ساعت ۸ دو ساعت از حمله ما گذشت و خدا می داند که بر ما چه گذشت. هر لحظه به انتظار خبر بودیم که نتیجه حمله چه می شود. شورای دفاع در چنین محیطی تشکیل شد، اما يك در میان از آبادان - خرمشهر و تهران خبر بود، می رفتیم و می آمدیم برای این که نیرو به اینجا و آنجا برسانیم و کاری بکنیم.

## ساعت ۱۱ به جمع خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز رفتم

ساعت ۸ به قرارگاه عملیاتی رفتیم و در آنجا از فرماندهی در مورد چگونگی وضع جبهه ها سؤال کردیم، گفتند پیشرفت نیروهای ما خوبست. ساعت ۹ وضع بهتر بود. فرمانده هوانیروز آمد و گزارشی داد که حکایت از توقف در يك قسمت از جبهه می کرد. بعد اطلاعاتی آمد که معلوم کرد نیروهای ما در حال پیشرفت هستند. بعد فرمانده نیروی زمینی و جانشین

رئیس ستاد آمدند و به خلبانها گفتند، همان طور که دیروز رئیس جمهوری گفت، امروز روز هنر است، روز حماسه است و روز کار معمولی خوب نیست. روز مافوق و تا حد مافوق تصور بشری کارکردن است. باید دشمن را بزنید. بالاخره نزدیک ساعت ۱۱ من به جمع خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز رفتم. از آنها که می‌نشستند اخبار جبهه را می‌پرسیدم و از آنها که می‌خواستند پرواز کنند «هنر» می‌خواستم. در چشمانشان خیره می‌شدم لبخند به لب می‌آوردند و اطمینان می‌دادند که هر چه هنر دارند به خرج دهند. به یکی از آنها گفتم، بیشتر از آنچه که داری هنرهای جدیدی خلق کن. شاید تا نیم بعدازظهر به آشیانه‌های مختلف رفتم و از آخرین نفری که نشسته بود وضع جبهه را پرسیدم. خوب و عالی توصیف کرد و گفت نیروهای ما در حال پیشرفتند. از آنجا به بیمارستان به دیدار زخمی‌هایی که تازه از جبهه می‌آوردند، رفتم. به اتاق عمل رفتم و تصدیق می‌کنم که جراحی شجاعت بسیار می‌خواهد. دیدن آن منظره‌ها و با خونسردی تمام به کار پرداختن و آن هم پشت سر هم، شجاعتی عالی لازم دارد و من به جراحان گفتم، شما دل شیر دارید.

**در میان سنگر، يك خبر، بیم ایجاد می‌کرد و يك خبر امید**



از بیمارستان که بیرون آمدم، جوانی که با آمبولانس زخمی می‌آورد، گفت: در سرپل کرخه ازدحام است، چرا نیروی هوایی ضربه‌های کاری نمی‌زند. البته من به او جواب دادم که من الآن در جمع نیروها بودم، شما از دور می‌نگرید و هنرنماییهای آنها را نمی‌بینید تا بگویید. به هر حال ساعت ۳ معلوم شد که مقاومت دشمن زیاد شده است و پیشرفت نیروهای ما در يك قسمت متوقف شده است. درباره امکانات ادامه پیشروی، چون پس از تپه‌ها دشت است، با فرماندهان صحبت شد و بالاخره به مرکز فرماندهی رفتیم که در آنجا هم نماندیم و به جبهه رفتیم. در جبهه در محلی که دیده بانها مشغول بودند، با دوربین نگاه کردیم جز گلوله‌های توپ که به زمین می‌خورد و دود بلند می‌کرد من چیزی از دشمن ندیدم. آنها متقابلاً تیر می‌انداختند و در اطراف ما به زمین می‌خورد و خاک برمی‌خواست. در سنگری نشستیم و بعضی از فرماندهان آمدند و گزارش جبهه را دادند. لحظاتی بود میان بیم و امید. يك خبر، بیم ایجاد می‌کرد و يك خبر امید. هوا داشت تاریک می‌شد که بازگشتیم. در راه يك هلی‌کوپتر که از بازدید جبهه‌ها آمده بود، دیدیم. از سرهنگی وضع را پرسیدم، گفت وضع نیروهای ما خوب است و مواضعی را که به دست آورده

بودند، خوب و قابل دفاع است و ما وضع را خوب یافتیم. امیدوار شدیم و به راه ادامه دادیم تا شهر.

در شهر سرهنگ آرزین که با هلی‌کوپتر برای بازدید عملیات بالا رفته بود، آمد و وضع نیروها را برای ما شرح داد. بعد فلاحی و ظهیرنژاد آمدند و تا نیمه شب گفتگوهای مختلفی در میان آمد. آنها می‌گفتند تا فرمانده لشکر نیاید و گزارش کار خود را ندهد، ما نمی‌توانیم درباره دنبال کار تصمیم بگیریم. بالاخره به اتفاق فرمانده هوانیروز و فرمانده نیروی هوایی، نشستیم و بعضی از کارهایی را که باید از اول صبح روز بعد انجام بگیرد تا راه پیشروی نیروهای ما هموار بشود را مشخص کردیم. این بحث تا ۱۲ نیمه شب ادامه پیدا کرد، در این فاصله نیز با سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری که اینک در خوزستان است و دفاع از شهرهای آبادان و خرمشهر را سامان می‌دهد، گفتگو کردیم. قرار شد که نیروهای تازه نفس که يك قسمت از آن به اهواز رسیده بودند را به این دو شهر منتقل کند و مقاومت را ادامه بدهد. امشب هم به این ترتیب پایان رسید. تا فردا چه شود.

این را فراموش کردم بگویم که امروز در جلسه شورای دفاع در باره وضعیت نظامی، وضعیت را با اعضای شورای دفاع در میان گذاشتم. گفتم شما نه نظامی هستید که از راه علم نظام، وضع جنگ را عوض بکنید و نه می‌توانید با امکانات موجود، داده‌ها و واقعیت‌ها را تغییر بدهید. بنابراین نه مسئول پیروزی هستید و نه مسئول شکست. کار شما در همان زمینه‌هایست که در صحبت روز پیش نقل کرده و آورده‌ام. شما امکانات داخلی و خارجی را افزایش بدهید و از این طریق در سرنوشت جنگ موثر بشوید.

کارنامه جمعه ۲۵ مهرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳ ابان ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۸۴

با استفاده از روش علمی کار، پیروزی به دست می‌آید.

امروز دومین روزیست که من جنگ را با روش علمی اداره می‌کنم، به این ترتیب که اطلاعات گوناگونی را که می‌شود از دشمن فراهم آورد در روی نقشه می‌آوریم، از همه گونه اطلاعات جمع می‌کنیم. در اینجا نمی‌توان گفت چگونه این اطلاعات را به دست می‌آوریم، اما به زودی که راههای تحصیل آنها را تا حدودی پیدا کردیم، باید گسترش بدهیم. در جنگ ولو امکانات هم بی‌نهایت باشد، وقتی عملیات بدون اطلاع از وضعیت دشمن انجام بگیرد، احتمال پیروزی‌اش ضعیف است. اما وقتی از روی اطلاعات و ارزیابی علمی و جهت یابی علمی انجام بگیرد، با امکانات کم می‌توان کارهای بزرگ کرد. بازده کار ما در این دو روز بسیار بالا رفته است و امیدوارم هم چنان افزایش پیدا کند و به زودی دشمن را زبون بسازیم. اگر این روش شمره‌هایی را به بار آورد که من از آن انتظار دارم، ما توانسته‌ایم «زیر» را «رو» کنیم و پیروزی به دست آوریم، آن هم در وقتی که کسی جز در انتظار شکست نیست. یعنی همه فکر می‌کنند و هنوز هم این فکر را دارند که با امکانات موجود جز این هم نمی‌توان فکر کرد، که ما شکست بخوریم. و من می‌خواهم بلکه با استفاده از روش علمی کار، یعنی روشی که بارها از آن با شنوندگان و خوانندگان صحبت کرده‌ام، پیروزی به دست آید. هر روز اطلاعات تازه‌ای به ما می‌رسد.

امروز صبح روحانی فداکار و باگذشت یعنی آل اسحق آمد و اطلاعاتی آورده بود و من فوراً دادم پیگیری کردند و آن اطلاعات تبدیل شد به مختصات يك نقطه روی نقشه و نیروی توپخانه ما آن مختصات را کویید و امشب دیده بانها می‌گفتند يك گردان دشمن ضربه سخت و مهلك و نابودکننده‌ای دیده است. همین طور به مرکز فرماندهی نیروی هوایی رفتیم. در آنجا اطلاعاتی که پی در پی می‌آمد در حضور من، به مختصات تبدیل می‌شد و به خلبانها داده می‌شد و آنها هم به آن سومی پریدند. امیدوارم از فردا سیستم کسب اطلاع و ارزیابی و تبدیل آن به هدف تکمیل بشود و ما بتوانیم به سرعت روشهای ضربه زدن به دشمن را به نحو کاری به دست آوریم. اما بسیار متأسفم که چرا از ابتدا به محل نیامدم و لااقل در این زمینه که از من کاری ساخته بود و ورزیده بودم، کمک‌های لازم را نکردم. در جاهای دیگر هم کارهای بسیار بود و ما باید به همه این کارها می‌رسیدیم. به هر حال شاید این

کار از آنها واجب‌تر بود. البته احتمال من این نبود که نظام کسب اطلاعات و ارزیابی اینها تا این حد ضعیف باشد و جنگ تقریباً در تاریکی انجام بگیرد. به هر حال امروز مقداری بر امیدواری من افزوده شد. خبرهایی هم که از آبادان و خرمشهر می‌رسید. دلگرم کننده بود. دیروز خبرها مایوس کننده بود، دیشب گفتم که سرهنگ رضوی چه می‌گفت و شبیانی چه می‌کرد. امروز همان سرهنگ نزدیک ظهر تلفن کرد که دیشب براساس امر شما، من بچه‌ها را جمع کردم، برایشان صحبت کردم و به خرمشهر حمله کردیم و دشمن را عقب راندیم. باز می‌گفت که نیروی کمکی شما هنوز نرسیده است. بعد آقای هاشمی رفسنجانی تلفن کرد و من گفتم که حالا داریم مقداری کار را روی علم و اطلاع انجام می‌دهیم، نتایج هم خوبست. گفت که هزار نفر از اهواز به آبادان و خرمشهر رفته‌اند کمی خیال من راحت شد. اما شب، سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری صحبت کرد که یک گردان پیاده زرهی به خرمشهر می‌برد. گفتم هزار نفری که امروز رفتند چطور شد؟ گفت ما کسی را ندیدیم. پیش از این هم یک نوبت قرار بود ده هزار نفر از تهران به خرمشهر ببرند، شد ۵ هزار نفر و شد ۵۰۰ تا و هنوز هم یکی از آنها به خرمشهر نرسیده است. به هر حال غرضم این است که مشکل است «نیرو را به میدانی فرستادن» که منتهای فداکاری را طلب می‌کند. بنابراین مقاومت این دو شهر، قهرمانی است. امروز رضوی می‌گفت بسیاری از تکاوران، دانشجویان دانشکده افسری، فرمانده توپخانه، معاونان ژاندارمری کجا، جزء شهید شدگانند و بسیاری شهید شده‌اند. در حقیقت زندگی واقعی را آنها یافته‌اند.

من به او قول دادم که امشب به همان طریقی که او پیشنهاد کرده است، حتماً نیرو به خرمشهر برود. اما بیلان کار نیروی هوایی و هوانیروز امروز فوق العاده عالی بود. توپخانه هم بیلان کارش عالی بود و خساراتی که به دشمن زده‌اند، خیلی زیاد است. هم در ناحیه خرمشهر و آبادان و هم در ناحیه دزفول. شب، کسانی را که آل اسحق فرستاده بود، آمدند و اطلاعات جدیدی آوردند. باز چند محل با ارزیابی این اطلاعات معین شد که فردا اول وقت به آنها حمله می‌شود. اگر چند روز بر این قیاس عمل کنیم، ضعف دشمن، بلکه کلی بشود و

وقتی نیروهای ما حمله می‌کنند، ما قادر بشویم دشمن را از سرزمین خودمان برانیم.

## در يك جا هم گلوله درست در کنار اتومبیل به زمین خورد و ترکش آن به اطراف پاشیده شد

به هر حال انسان دائم در بیم و امید زندگی می‌کند. اگر بتواند از امکانات درست استفاده کند، می‌تواند از استعدادهای خود استفاده کامل ببرد و ضعف خود را جبران کند. امیدوارم خداوند برحال این ملت عنایت و رحمت و شفقت بیاورد و به خدمتگزار این ملت راه نشان بدهد تا ما بتوانیم در برابر خدا، خلق خدا و تاریخ، روسفید بشویم. بعدازظهر به بازدید از محل نیروهای نظامی رفتیم. چند نفری را به دلیل بی‌انضباطی تنبیه کردیم. در يك جا هم گلوله درست در کنار اتومبیل به زمین خورد و ترکش آن به اطراف پاشیده شد. فلاحی به راننده گفت، سریع برو که شلیک دومی، اتومبیل را به هوا خواهد برد و از این خطر به سلامت جستیم. بازدید از نیروهای نظامی و مرکز عملیات توپخانه که بسیار قوی هم شده است، امیدوارکننده بود. ده روز پیش در اینجا، توپخانه هیچ قوه‌ای نداشت. شاید یکی دو تا توپ بیشتر نداشت. حالا فراوان آتشبار مستقر شده است و تمام مدت دشمن را زیر آتش گرفته است. یکی از کارهایی که در این دو روز کردیم، تصحیح دیده‌بانی توپ هاست. یکی کمک به هوانیروز برای رساندن دیده بانها به پستهایشان و دیگری مختصات و اطلاعات دقیق به توپخانه. دنیای امروز بیشتر از هر زمان دیگری دنیای عمل بر اساس اطلاعات، یعنی کار علمی است. بدون کار علمی باید فراوان نیرو هدر داد و نتیجه‌ای یا نگرفت، یا اندک گرفت. نتیجه این دو روز کار به ما، به این مردم، و به نسل امروز باید ثابت کند که «هردمبیل» و «کتره‌ای» کار کردن، ما را به جایی نمی‌رساند، جز به شکست و ناکامی. باید کار را به صورت علمی کرد و با دقت پیش برد. علم لازمه اعتقاد است. اعتقاد بدون علم واقعیت ندارد. البته علم هر کس در حد خودش، نه اینکه از همه بخواهیم در يك حد، علم داشته باشند و بر اساس آن هم اعتقاد.

بعد ما به مرکز توپخانه رفتیم و از آنجا بازدید کردیم. فرمانده توپخانه را آوردیم و با فرمانده نیروی هوایی و فرمانده هوانیروز يك هماهنگی در بینشان به وجود آوردیم که امیدوارم به این ترتیب اطلاعات به سرعت مبادله بشود و به سرعت مورد استفاده قرار بگیرد و در نتیجه دشمن زبون و خوار بگردد. بحث با فرماندهان درباره نتیجه کار امروز تا ساعت ۱۰ شب به طول انجامید. در این ساعت دوباره همانهایی که قبلاً اطلاعاتی آورده بودند، امروز آمدند و اطلاعات تازه‌ای دادند.

(۱) دنباله مسافرتی است که از روز پنج شنبه ۳۰ مردادماه به طرف کرمان شروع شده بود.

کارنامه ۱ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۱ آبان ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۳۹۰

## عده‌ای فکر می‌کنند که اگر جنگ به پیروزی بیانجامد، چه نیرویی رو می‌آید

صبح با کسانی که از تهران آمده بودند در مورد گرایش‌های مختلف در تبلیغات صحبت کردیم و این که عده‌ای فکر می‌کنند که اگر جنگ به پیروزی بیانجامد، چه نیرویی رو می‌آید و چه نیرویی زیر می‌رود و همین‌ها بر تبلیغاتی که از هم اکنون مشغولند تأثیر می‌گذارد. من پاسخ می‌دهم که اینها که به این فکرها مشغولند، بیمارند. امروز روزی نیست که ما به این بحث‌ها پردازیم. امروز روزی است که ما باید برای نجات میهن اسلامی بکوشیم نه برای افتخارات شخصی و نه برای بازی‌های قدرت، غیر از این بیماران، عده‌ای هم هستند که خدای نکرده از ما بهترانند و این بحث‌ها را پیش می‌آورند، چرا که از این یکدلی مردم با نیروهای مسلح، به سختی نگرانند و می‌ترسند. در تاریخ این گونه يك دلی یا نبوده است و یا جزء نوادر بوده است که مردم با نیروهای مسلح تا این حد يك دل باشند و تا این حد آنها را حمایت کنند. قوت ارتش و



توانایی نیروهای مسلح ما در همین حمایت همه جانبه مردم ما است. مردمی که به يك اعلان ۸۰ هزار نفر آمدن و ثبت نام کردند، و به خانه يك نفر هم مأمور نرفت. مردمی که به حساب رئیس جمهور، برای جبران خسارات جنگ با این که به اطلاع عموم نرسیده بود و تا به حال همه نمی دانستند، ۱۲ میلیون تومان پول ریختند. مردمی که خرابیهای شهر را با گشاده رویی می پذیرند و لحظه به لحظه قوه مقاومتشان بالا می رود. این عده برای اینکه این حالتی را که پیدا شده از بین ببرند، این بحث ها را به میان می آورند تا روحیه نیروهای مسلح را پایین بیاورند و خدای نکرده احتمال پیروزی را به احتمال شکست تبدیل کنند. به آنها گفتم امروز من در وضعی نیستم که به این گونه امور پردازم و بر سر تبلیغات با این آقایان چون چرا کنم. امروز وقت این است که من تمام قوه و فکرم را متوجه کسب پیروزی در این جنگ بکنم و قضاوت نسبت به این کارها را بر عهده مردم می گذارم. بالاخره مردم يك روز به حساب آنهايي که می خواهند از این فرصت ها استفاده سوء بکنند، خواهند رسید.

تا ظهر به مسایل نظامی مشغول شدیم و این که آیا برنامه دیشب (چون هر شب برای روز بعد برنامه تهیه می کنیم) در چه مرحله ای از اجرا است.

ظهر عده دیگری از جمله همسر و فرزندانم به دیدنم آمدند. بعد از ظهر برای بازدید از نقاط نظامی رفتیم وقتی که برگشتیم به منزل، ساعت شش و نیم شده بود. ساعت ۷ خانم اعظم طالقانی و دو تن از نمایندگان آقایان جعفری و محمدی آمدند. با آنها مقداری گفتگو کردیم. آنها گفتند در تهران نگرانی هایی درباره ناهماهنگی ها ابراز می شود و من گفتم: خیر این طور که موانع کلی ایجاد کند، نیست و بعد این مسئله را پیش آوردند که فکر می کنند يك تقابلی به وجود می آید و نگرانند

**بعضی می گویند رئیس جمهور جانب ارتش را گرفته و عده ای هم**

**جانب سپاه را**

جواب دادم خیر اینها را هم همان «بعضی» بوجود می آورند. من از ابتدا گفتم و در این جنگ هم روشن شد و آن این نیست که آن انبوه عظیم سپاه که

اهل عمل‌اند و اهل فداکاری و ایثار، با من‌اند و در جبهه‌ها دوش به دوش با سربازها در حال جنگ با دشمن‌اند و توی این خطها و این بازی‌ها نیستند. اینها آماده شهادتند و حیف است که خیال خود را متوجه این امور بکنند و برای ما هم هیچ فرقی نمی‌کند. تمام آنها که در جبهه‌ها می‌جنگند، برادرند و یارند و ما با همه آنها یکسان عمل می‌کنیم الا این که ما مسئول سرنوشت کشوریم و باید نیروها را برای زدن دشمن آماده کنیم و شیوه‌هایی را به کار ببریم که پیروزی ما را مسلم بگرداند. بعد مسئله دیگری پیش آوردند که همین صبح هم عده‌ای گفتند، این بود که آن جمله‌ای که شما گفته‌اید بعد از جنگ، آنها که جنگ کرده‌اند معنی ندارد که کنار بروند و آنها که کار نکرده‌اند بیایند حکومت کنند و این کلی نگرانی ایجاد کرده است. گفتم این نگرانی هم از قبیل همان نگرانی است که به جای دعوت به «مجلسی» نوشته شده بود که به «مجلس» دعوت شده بودم و آن قشقرقی که راه انداختند. حالا هم عده‌ای هستند که در آنجا نشسته‌اند برای این که پس و پیش جمله‌ها را بزنند و کشف نیت کنند! مطلب روشن و واضح است. در هر کدام از این نیروهای ما عده‌ای هستند که کار و تلاش می‌کنند و جان و همه چیزشان را در دست گرفته و می‌جنگند، يك عده هم هستند که «بازی» می‌کنند و کار نمی‌کنند و اینها همان فرصت طلبهایی هستند که بعد می‌آیند و می‌شوند وارث خون شهیدان. حرف من این بوده که باید این اشخاصی را که در این جنگ جانبازی می‌کنند، شناسایی کرد و بعد از جنگ پایه هر کدام از این نیروها را بر اساس آنهايي که در این جنگ از خود جوهر نشان می‌دهند قرار داد. در میدان سیاست هم همین اصل را باید رعایت کرد. آنهايي که چوب لای چرخ می‌گذارند و به جای این که کمک کنند همه‌اش در فکر این هستند که مواضع قدرت خودشان را تحکیم کنند و از فرصتها استفاده کنند، اگر در حکومت و مواضع حاکم بمانند، جامعه ما را باز به پرتگاههای دیگری خواهند برد و هر روز هم نمی‌شود کشور را به پرتگاه برد و قهرمان بیرون کشیدن کشور از پرتگاه شد. یعنی آنها ببرند و ما بیرون بیاوریم. این طور نمی‌شود و حرفی که زده‌ام این بوده است.

**هیچ وقت و هیچ تاریخی نیروی مسلح محبوب، کودتا نمی کند**  
بعد به آنها گفتم که در هیچ وقت و هیچ تاریخی نیروی مسلح محبوب، کودتا نمی کند. این ارتش چون پایه مردمی دارد و از خود مردم است، در این گونه زمینه‌ها از رهبری نظامی پیروی نمی کند. تمام کودتاها را ارتشهای غیر محبوب انجام داده‌اند. به هر حال در زمینه‌های مختلف با این نمایندگان بحث شد و بعد از رفتن آنها، جلسه شورای نظامی تشکیل و فعالیت روزگزارش شد. هر نیرویی فعالیت خودش را گزارش کرد و بعد نتایج حاصل را جمع بندی کردیم. دستورالعمل فردا را معین کردیم و نزدیک ساعت یازده و نیم شب جلسه نظامی هم پایان گرفت.

### **وزیر ناشناخته چگونه با رئیس قوه مجریه کار کند**

در این روز آقای رجایی تلفن کرد و گفت امام گفته‌اند که نخست وزیر و رئیس جمهور هر دو غایب از تهران نباشند، بنابراین بهتر است جلسات شورای دفاع در تهران تشکیل بشود. به او جواب دادم که امام شاید سفرهای طولانی را گفته‌اند، نصف روز آمدن و برگشتن را غیبت از تهران نمی‌دانند، به علاوه ما در اینجا مشغولیم و هر زمان کاری پیش می‌آید که باید انجام دهیم و نمی‌توانیم به تهران بیاییم. بهتر است شورای عالی دفاع در همین جا تشکیل بشود. بعد هم با فرزند امام صحبت کردم که امام چنین صحبتی فرموده‌اند و مصلحت نیست؟ او گفت که نخیر! امام گفته‌اند رئیس جمهور در همان محل بماند و شورای دفاع هم در همان جا تشکیل بشود و اکثریت شورای دفاع هم که در محل هستند، در صورتی که آنها هستند لازم نیست علی‌البدل‌ها هم بروند.

نکته‌ای که در این بین مطرح است، این است که ما هنوز در این گونه مسایل بحث داریم. بعد آقای رجایی راجع به تعدادی از وزرا که پیشنهاد کرده بود و من سؤال کرده بودم، جواب آمده بود صحبت کرد و من متحیرم که درباره کسانی که ایشان معرفی می‌کند، چه نظری بدهم زیرا با آن مشخصاتی که قرار بود، نمی‌خوانند. شنیدم ایشان در مجلس هم گفته است که چون من

سخت گرفتار جنگ هستم نمی‌رسم که اینها را مطالعه کنم. در حالی که يك دفعه هم گفته‌ام وقتی يك وزیری آن قدر برای من ناشناخته است که مطالعه طولانی لازم دارد تا من او را بشناسم، چگونه او می‌تواند وزیری باشد که تحت ریاست رئیس قوه مجریه کار کند. این قانون اساسی برای وزیران و نخست وزیران در تصویب لازم دیده است. تصویب رئیس جمهوری، تصویب مجلس. هر کدام از اینها نباشد، ناقص است و حق این است و بهتر است ایشان زحمت کشیده و وزرایی را پیدا کنند که بتوانند از عهده کار برآیند و یا به عبارت دیگر رئیس جمهور مطابق قانون اساسی آنها را قادر به کار بیابد. این را هم به ایشان دو سه نوبت گفته‌ام. باری فعلاً که ما هنوز نمی‌خواهیم از واقعیت‌ها درس بگیریم. هنوز گمان می‌کنیم عالم از جاهل پیروی می‌کند، هنوز گمان می‌کنیم که کشور را می‌شود به این شیوه‌ها اداره کرد و... و... و... دل پر است، بماند تا وقت خود.

کارنامه شنبه سوم آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۲ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۱

شب پیش را تقریباً بی‌خواب گذراندم. پی در پی از آبادان تلفن می‌شد که «خرمشهر تمام شد، سقوط کرد» و نیرو می‌خواستند و من کماکان آنها را به استقامت می‌خواندم. البته نمی‌توانستم در تلفن بگویم که برای فردا چه برنامه‌ای داریم. شب به سختی گذشت. ساعت ۴ صبح نیروهای ما در محور خرمشهر - آبادان به دشمن حمله کردند، در این حمله، هم کامیاب و هم ناکام بودند. طبیعی است که تا عصر هم من گرفتار این جبهه بودم و زمان به زمان اطلاع راجع به آن را می‌خواستم اینک پیش از این که به مسایل دیگر پردازم سرانجام این جنگ را که دو روز بعد با جزئیات گزارش کرده‌اند يك جا می‌گویم.

در ساعت ۳ بعداز ظهر آتش دشمن قطع می‌شود و دشمن از منطقه رانده می‌شود. اما نیروهای ما هم بر اثر خستگی زیاده از حد، از پا در می‌آید، یعنی

رمق را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به ماند و زمین را نگهدارد و هر دو طرف زمین را خالی می‌کنند. به يك نسبت هر دو نیروی ما و خصم ضعف مشابهی داشتیم. هیچ کدام از ما نتوانستیم نیروی احتیاط در محل داشته باشیم و به موقع وارد عمل کنیم و کار را یکسره کنیم. البته ضعف ما بیشتر بوده است برای این که وقتی نیروهای ما ناگزیر آن منطقه را ترك گفته‌اند، روز بعد دشمن توانسته است آن منطقه را در کنترل بگیرد و در خود خرمشهر نیز مواضع جدیدی را اشغال کند. بعد از این تجربه من مطابق معمول روش خودم در تحقیق، ضعف‌ها و قوت‌های کار نیروهای خودمان و ضعف‌ها و قوت‌های نیروهای دشمن را ضبط کردم. البته از اول جنگ این کار را می‌کنم. تا این زمان ۱۴ ضعف از دشمن ثبت شده است و امیدوارم این ضعف‌ها که من ثبت کرده‌ام در طرح عملیات نظامی مامورد توجه قرار بگیرد و پیروزی نیروهای ما را تضمین بکند. این حمله به ما نشان داد که در صورتی که شتاب نکنیم و تدارک را کافی بکنیم، در هر حمله پیروزی با ما خواهد بود و به گمان من این اگر کامل می‌شد، از خود پیروزی مهمتر است.

درس‌های دیگری هم از این جنگ گرفته شد که به لحاظ این که دشمن ممکن است از اطلاعات منتشر در این کارنامه استفاده کند، در اینجا ذکر نمی‌کنم بعد از پیروزی در جنگ به صورت ضمیمه می‌تواند آورده شود. بر اساس این اطلاعات از ضعف‌ها و قدرت‌ها و با توجه به اطلاعات دقیق از دشمن که باید جمع‌آوری شود، طرح عملیاتی هر قسمت تهیه و به اجرا گذاشته شود. نکته جالب در این جنگ اینست که روحیه، تأثیری قاطع در عملیات جنگی و سرنوشت آن دارد، من روز پیش از آغاز این نبرد از واحدهایی که در این جنگ شرکت می‌کردند بازدید کردم و تقریباً با همه آنها جدا جدا صحبت کردم و از سنگر به سنگر آنها دیدن کردم. البته بعضی از این سنگرها در مواضع نیروهای ما خوب کنده شده بود و بعضی‌ها کمتر دقت کرده بودند. من برای اینها توضیح دادم که برای رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا، هیچ چیز ناخوشایندتر از این نیست که بیاید و شما را تشویق کند برای رفتن به جنگ. اگر این جنگ يك هدف عالی نمی‌داشت و هدفهای آن قدرت طلبانه و دنیایی می‌بود، تشویق به رفتن به میدان جنگ که در آنجا گلوله هست و ترکش توپ

است و خمپاره است مین و این حرفها، معنی انسانی و معنوی ندارد، مگر این که هدف عالی باشد و توضیح می‌دادم که هدف ما در این جنگ عالی است، چرا که دشمن به کشور ما حمله کرده است و حیات ما را به عنوان يك ملت متحد و کشور يك پارچه مورد تهدید جدی قرار داده است معنی نجنگیدن، گندیدن با ذلت است. بنابراین هر چند دعوت به قبول مرگ در موارد عادی دعوتی خوشایند نیست، بلکه دعوت بد و زشتی است اما وقتی پای حیات ملی در میان می‌آید و حفظ کشور، وقتی بنا بر آنست که جامعه‌ای با عقیده و مرام دینی معینی زندگی بکند و این عقیده و زیست در این عقیده مورد تهدید است، مرگ از زندگی خوش آیندتر می‌شود و زندگی را در کام مرگ باید جست. بنابراین شما برای هیچ و پوچ نمی‌جنگید، برای آن هدف عالی می‌جنگید و نمی‌باید هیچ ترزلی به خود راه بدهید و هر وقت خواست این فکر در ذهن شما بیاید که در سختی‌های جنگ ماندن بی‌فایده است، بلافاصله در نظر بیاورید که چیره شدن دشمن مساویست با مرگ و ذلت و خفت بار زیر سرنیزه و رگبار دشمن در شهرها و روستاها «زندگی کردن».

مدتی که من در جبهه‌ها هستم و با هر گروه جدا جدا صحبت می‌کنم به طور محسوس می‌بینم که نیروهای زمینی ما دارند روحیه تهاجمی را که بدون آن جنگ ناممکن است پیدا می‌کنند و من امیدوارم که این روحیه تهاجمی قوت و توان روزافزون بگیرد و دشمن شکن بشود.

ساعت ده صبح به لشکر رفتیم و در آنجا برای افراد و خدمه تانک صحبت کردم. این صحبت ضبط شده است در پاسخ من یکی از درجه داران گفت که ما نیز در دلمان جز امید به پیروزی نیست و به شما اطمینان می‌دهیم پشت به دشمن نخواهیم کرد. پاسخ، این معنی بود که امام علی ابن‌ابی‌طالب «کرار غیر فرار بود»، یعنی پی در پی به دشمن حمله می‌کرد و هیچگاه نمی‌گریخت. توضیح دادم که این شیوه، علاوه بر این که نشانگر شجاعت است، بیانگر هوش و دانش نظامی هم هست و مایه کاهش خطر هم هست. غالب کشته‌ها و زخمی‌ها به تردیها و احياناً جاخالی کردن‌ها و پشت به دشمن کردن‌ها مربوط است. از آنجا که آدم اعضای شورای دفاع آمده بودند و با آنها صحبت شد. بعد از ظهر هم از ساعت ۲ تا ۴:۳۰ همین برنامه بود. قبل از

اینها سفیر روسیه را پذیرفتم او پاسخ سئوالهایی را که کرده بودم آورد. این پاسخ موجود است چون انتشارش فعلاً مصححت نیست، بعد به عنوان ضمیمه کارنامه می‌تواند چاپ بشود.

یک متنی را هم برای من آورده بود که این هم بعد می‌تواند منتشر شود. من هم مطالبی در پاسخ به بیانات او گفتم که آنها هم ضبط شده است. بعد از رفتن او ساعت ۲ تا ۴:۳۰ شورای دفاع جلسه داشت و وضع عمومی جبهه‌ها گزارش شد و قرار شد هفته‌ای دوبار جلسه باشد. ساعت شش و نیم از خرمشهر تلفن شد و گزارش حمله امروز را دادند که در واقع یک پیروزی ناکام از لحاظ این که توانایی جسمی برای تعقیب دشمن وجود نداشته، بوده است.

بعد ساعت هفت شورای نظامی تشکیل شد و فرماندهان لشگرها و مسئولین مختلف هرکدام گزارش کار خودشان را دادند. این جلسه به درازا کشید. بعد کسانی که از تهران آمده بودند، آمدند و مطالبی را که آورده بودند گزارش کردند و در زمینه‌های مختلف از جمله در زمینه نظامی، امکانات و طرحهای مختلف دادند که باید ارزیابی شده و مورد استفاده قرار گیرد.

کارنامه یکشنبه ۴ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۳ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۲



صبح با اخبار جنگ در جبهه‌ها برخاستیم و از محل اقامت خود به پادگان دزفول و از آنجا هم بعداً به شهر دزفول که شب گذشته مورد اصابت موشک قرار گرفته بود، رفتم و از محل اصابت موشک‌ها دیدن کردم. احساسات، هیجان و عصبانیت مردم بیش از حد و توصیف‌ناپذیر بود. هم عصبانیت بود هم تصمیم بود و هم تأثر از این جنایت بود و هم تلخی، و اظهار آگاهی از رفتارهای نادرستی بود که ما را در چنین وضعی قرار داده است. شعارها گویای واقعیتی بود و کلماتی بر زبانها جاری می‌شد که من بارها، با آن کلمات، حالت مردم را توصیف کرده‌ام.

شعارهایی که می‌دادند و حرفهایی که می‌زدند تا حدودی ضبط شده است و به وضوح بیانگر واقعیتی است که من آن را هم اکنون توضیح دادم. در عین حالی که فریاد می‌زدند ما می‌دانیم با شما چه می‌کنند، و چه بر سر کشور می‌آورند، فریاد بر می‌آوردند: «موشک، جواب موشک» و از ما می‌خواستند که به دشمن ضربه بزنیم. فشار و ازدحام جمعیت به حدی بود که بازدید واقعی امکان‌پذیر نشد. من در دو محل برای مردم به اختصار صحبت کردم و از



سئوالها سؤال سوم حاصل از دو سؤال اول را طرح کردم. گفتم اگر فرض کنیم خود ما نیز در ضعف خودمان آنچه لازم بوده است، انجام داده‌ایم آیا اینک بدان دلیل می‌توانیم جنگ را دنبال نکنیم و آن را قطع کنیم و تسلیم بشویم؟ فریاد می‌زدند نه نه نه. حالا که نمی‌توانیم جنگ را متوقف کنیم، آیا می‌توانیم شکست را در جنگ بپذیریم؟ و توضیح دادم که به چه دلیلی نمی‌توانیم شکست را بپذیریم و بهای سنگین شکست را برای آنها روشن کردم و گفتم حالا که نه می‌توانیم به جنگ ادامه ندهیم و نه می‌توانیم شکست را بپذیریم، پس باید بهای پیروزی را بپردازیم و البته این بها ممکن است سنگین باشد.

از آنجا به محل کار نظامی بازگشتم و پس از گفتگویی با مسئولان نظامی و پرس و جو از وضع جبهه‌ها، هیئتی از مردم شهر دزفول را که به نزد من آمده بودند، پذیرفتم و با آنها به تفصیل صحبت کردم و آنها هم بسیار روشن و آگاه بودند و گفتند می‌دانند و آگاهند که مقدمات امر از نظر داخلی برای این تجاوز خارجی چگونه فراهم شده است و هشدارها و اخطارهای مرا بیاد دارند و خصوصاً اهمیت خطاب ۱۷ شهریور را خوب درک می‌کنند و می‌دانند که آن خطاب تا کجا در تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد و تا چه اندازه روشنگر و قیامی است که پیش از این رخ داده و امروز هم واقع می‌شود. گفتند ما در این لحظات تلخ که مردم شهر عزادار شده‌اند و این ضربه‌ها وارد می‌آید، مایلیم به شما بگوییم که آمده‌ایم تا با شما اظهار یک دلی کنیم و به شما بگوییم این محبت و احساسات و وفا و عهدی که مردم در سختی با شما می‌بندند، قیمتی عظیم دارد و غیر از احساسات و عواطف در مواقع دیگر است، چیزی بیشتر از احساسات و عواطف است، یک تصمیم است و یک عهد است، یک اعتقاد به صداقت و کارآیی است و در اینجا هستیم و با شما می‌مانیم و امیدواریم که همه بدانند، ما دیگر چون گذشته نظاره‌گر نخواهیم ماند، گرچه در گذشته نیز نظاره‌گر نبوده‌ایم.

من هم برای آنها به تفصیل از احساس خودم وقتی نیروها را آماده حرکت به جبهه‌ها می‌کنیم، وقتی چشم در چشم سرباز و پاسداری می‌دوزم که به جبهه می‌رود، وقتی چشم در چشم خلبانی می‌دوزم که آماده پرواز جنگی است،

صحبت کردم، گفتم چه احساسی به من دست می‌دهد و گفتم گذشته هر چه بوده، امروز جز اندیشیدن به پیروزی در جنگ هر چه بکنیم، خطاست و باید تمام همت و توانایی خودمان را صرف این پیروزی بکنیم.

بعد از ظهر حدود ساعت ۴:۳۰ به دزفول رفتم و در مسجد جامع آن شهر برای مردم صحبت کردم که آن صحبت نیز ضبط شده است. برایشان توضیح دادم که وقتی يك دولتی دست به چنین جنایاتی می‌زند، هم به ما می‌گوید و هشدار می‌دهد که معنی شکست چیست و ما را مصمم‌تر می‌کند به تعقیب جنگ تا پیروزی و هم بیانگر اوست. دولتی که جنگ تجاوزکارانه را آغاز کرده است، اگر می‌دانست که پیروزی نظامی به دست می‌آورد، دست به چنین جنایاتی نمی‌زد. پس معنی و مفهوم این اعمال جنایتکارانه اینست که باید با تصمیم و استواری جنگ را ادامه بدهیم تا دشمن در هم شکسته شود.

پس از بازگشت از دزفول به اجتماع نظامیان رفتم که تا دیروقت شب گزارش نظامی بود و شرح عملیات انجام شده و تدارکاتی که می‌شود کرد و برآورد امکانات و شیوه‌های توسعه این امکانات، بحث شد که تا ۱۲ شب هم به طول انجامید و امروز هم به این ترتیب به پایان رسید.

کارنامه دوشنبه ۵ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۳



صبح آنچه از تصمیمات گرفته شده دیشب باید تعقیب می شد تعقیب شد. بعد آقای فروهر که از تهران آمده بود نزد من آمد و درباره جنگ و مسایل آن بحث شد و به اتفاق به ماه شهر رفتیم. در آنجا موقعیت نظامی را با مسئولان نظامی محل برای تغییر امکانات و تضعیف دشمن در جبهه خرمشهر و آبادان صحبت کردیم. می شود گفت تا نیمه شب ما بحثی جز این نکردیم. مجموع این مباحثات را که می شود گفت خلاصه تحقیق و جستجو و علم و اطلاع در مدت جنگ و اقامت در خوزستان است در متنی آوردیم که این متن خط و ربط نظامی ما و چگونگی به کار گرفتن امکانات ما و چگونگی هدایت عملیات در جبهه های مختلف را در بر می گیرد. قطعاً اگر ما در اداره امور برای علم بهایی می شناختیم و آگاهی را شرط مسئولیت و علم را شرط مسئولیت قرار می دادیم و از روی نادانی آنچه کردیم، نمی کردیم امروز وضع غیر از این بود؛ اما جبران مافات به این است که از این پس با روش علمی و از روی حساب و کتاب کار کنیم. به هر حال برآورد نیروهایی که باید در جبهه ها به کار گیریم تا نیروی دشمن را منهدم کنیم به عمل آوردیم و به نظر

رسید ، تدارك این نیروها با همه مشکلاتی که داریم در امکان ما هست و بعد مسئولیتی هم معین کردیم برای تدارك و آماده کردن و بکار گرفتن این نیروها و امیدواریم که این تصمیمات به موقع اجرا گردد. و از حالا هیچ کس هیچ کاری در تضعیف نیروهای ما نکند تا پیروزی مسلم شود. در اینجا باز وضع جنگ روز شنبه در جبهه خرمشهر مورد بررسی قرار گرفت و نقاط ضعف کار دشمن و کار خودمان را يك به يك برشمردیم و امیدواریم در طرحهای آینده از این ضعفها و قوتها در کار خودمان و دشمن استفاده درست بکنیم تا اسباب پیروزی فراهم بشود.

شب برای خوابیدن به خانه‌ای رفتم؛ همسر شخص نظامی صاحب خانه، متنی کوتاه نوشته و در اتاق گذاشته بود به این شرح:

حضرت رئیس جمهوری کشور اسلامی ایران، به خانه سربازی ما خوش آمدید، امیدواریم به زودی ارتش و ملت ایران بر قوای کفر صدام مزدور پیروز گردد.

این روحیه قوی و پرامید و پراحساس باید ما را به پیروزی رهبری کند. آنچه هست، همین روحیه است و اهمیت دارد و آن چه باید بکنیم، قوت بخشیدن به این روحیه است تا مردم، مصائب جنگ را با استواری تحمل کنند و به سوی پیروزی بروند.

سه شنبه ۶ آبان ماه ۱۳۵۹

به مادر سعید محبی تلگرافی فرستادم و در این تلگراف گفتم شاهد پیروزی، وجود مادری چون توست که فرزند خود را از انگلستان به ایران می‌آوری و به جبهه می‌فرستی و اصرار می‌ورزی که او را در خطوط مقدم جبهه به نبرد وادارند. ایران با وجود این روحیه شکست نمی‌خورد و به دلیل همین روحیه در مادران فرزندان ما در جبهه هاست که ما پیروز می‌شویم.

تاریخ ما دورانهای مختلف به خود دیده است. در آن دوره هایی که حیات ملی ما به خطر افتاده، این گونه مادرها پیدا شده‌اند و فرزندان خود را به

تلاش و مبارزه و جانبازی و فداکاری برای نجات میهن برانگیخته‌اند و به یمن این تلاشها و فداکاریها و ایثارها بوده که میهن ما برپا مانده است و امروز نیز برپا می‌ماند.

این نامه را به صورت تلگراف برای او فرستادم. بعد وقتی می‌خواستیم ماهشهر را ترك كنیم، جنازه سوخته دو خلبان هوانیروز را آورده بودند، آنها را در پتو پیچیده بودند. وقتی پتو را کنار زدند، منظره‌ای که دیدم وصف نکردنی است. از انسان مشتی بیش نمانده بود کباب شده، خدایا ما در برابر اینها مسئولیم. سیاست ما، تدبیر ما، نحوه اداره امور کشور از جانب ما، اینهاست که وظایف آنها را معین می‌کند. آیا آنها باید تاوان نادانی‌ها را بپردازند؟ آنها هم به این شکل؟ اینست آن سؤالی که هر مسئولی باید از خود بکند به این دلیل است که مسئولیت يك مسئول سنگین‌ترین مسئولیت هاست.

مسئولیت يك مسئول جامعه ما در حال حاضر، مسئولیت يك طیب و یا يك معلم، يك مادر، يك پدر، و... و... و... نیست؛ همه اینها هست. مسئولیت نسل امروز و تاریخ دیروز و تاریخ فردا و نسل‌های آینده نیز هست. کسی اگر توانایی انجام این مسئولیت را نداشته باشد و خود را داوطلب این مسئولیت کند، جنایت‌کار است.

جامعه‌ای که فرزندان خود را این طور تحت دستور مسئولان قرار می‌دهد حق دارد از آنها استیضاح کند و بپرسد، چه شد؟ چرا چنین شد؟ اما اینها همه مربوط می‌شود به زمان دیگری. ما وقتی این منظره‌ها را می‌بینیم باید به این امر اساسی توجه کنیم که ایران امروز در خطر است. دشمنی که به این سماجت و با تحمل تلفات عظیم عمل می‌کند، قطعاً تضمین‌های کافی از قدرت‌های جهانی گرفته است و ما نمی‌توانیم کم و بیش‌ها را بهانه تلاش نکردن، فداکاری نکردن و دشمن را در هم نشکستن قرار دهیم. امروز مهمترین وظیفه و تنها وظیفه، درهم شکستن دشمن است و باید به این مهم بپردازیم. این نتیجه‌ای بود که من در ذهن خودم از منظره‌ای که دیدم بدان رسیدم؛ بعد آمدیم.

در اینجا آقای موسوی اردبیلی دادستان کل آمده بود و می‌گفت که نزد امام رفته است و دو سه مطلب را گفتگو کرده است. یکی این که بگومگوهایی هست، شایعاتی هست که فرماندهان ارتش اهمال کرده‌اند، کم

کرده‌اند، زیاد کرده‌اند، و بیشتر از اینها، خیانت کرده یا می‌کنند. او گفت من به امام عرض کردم که من هم در این جا و هم در قیامت شهادت می‌دهم که من به غرب کشور رفتم و تحقیق کردم هیچ اثری از اهمال و خیانت ندیدم. آنها از جان و دل کار می‌کنند، اشکالات هست اما تلاش و ایثار هم هست. امام گفته‌اند آقای خامنه‌ای هم همین مطلب را گفته است.

بعد درباره این که در کارنامه رئیس جمهور بعضی اشاره‌ها هست که فایده‌ای بر آنها نیست و یادآور اختلافهاست گفت که من مفصل برایش صحبت کردم. گفتم وقتی عده‌ای در تهران هیچ فرصتی را برای تحکیم مواضع شخصی از دست نمی‌دهند و در مقام تلاش برای تصرف قدرت، از هم اکنون نوید يك فردای تاریکی را می‌دهند؛ از آنچه در رادیو تلویزیون واقع شده است، مواردی که بخشنامه شده که رئیس جمهور باید نامه هایش را از طریق دفتر نخست وزیری به وزارتخانه‌ها ارسال دارد و... و... و... گفتم و بعد پرسیدم در کجای دنیا دیده شده است که به جای کمک و یاری این طور فرصت‌طلبی‌ها بشود؟ قرار بود که اخطار بشود که اینها موقوف بشوند. اما هیچ اثری ظاهر نشد. ایشان هم موارد را یادداشت کردند که بگویند.

منهم به ایشان گفتم: ما هر کاری را می‌گذاریم ببعد؛ وقتی به بهترین صورت ممکن است، نمی‌کنیم و بعد آن را به بدترین صورت انجام می‌دهیم. آنچه را در گذشته به بهترین صورت می‌شد انجام داد، با این عنوان که «خلاف مکتب است» و «غیر مکتبی است» نکردیم، حالا آن را به شکل بدش انجام می‌دهیم.

و بهمین مناسبت صحبت قطب زاده پیش آمد که هفته پیش می‌گفت، من دبیر کل سازمان ملل را به ایران آوردم و شورای انقلاب با شرط و شروط زیادی او را به حضور پذیرفت و گفتند او دست اشرف را بوسیده و این کار غیر مکتبی بوده است، ولی نخست وزیر به آمریکا رفت و دوبار در اتاق همین دبیرکل او را دید و کسی نگفت این عمل غیر مکتبی بوده است. البته مردم ما هشیار و آگاه هستند و به موقع خود این سؤالها را خواهند کرد، اما ما به همان ترتیب که گفتم در مقام مسئول نمی‌توانیم سرنوشت يك کشوری را به این گونه جدل‌ها و الك دolk بازی کردن‌ها بسپاریم و کشور را آزمایشگاه بکنیم و

هرکس بیاید پس از مدتی همان کارها را به بدترین شکل انجام بدهد و بعد بگوییم «دیدی تو هم همان کار را کردی!» ما باید يك جامعه رشیدی باشیم و مسئولان کشور به جای استفاده از روشهای تخریبی روی خط بحث آزاد بروند و آنچه در صلاح کشور است پیشنهاد کنند، تصویب بشود و انجام بدهند.

باری ایشان هم این نکات را ضبط کرد. سخن با او طولانی شد، شب هم تا نیمه شب بعد از جلسه مشاوره نظامی این بحث را با او ادامه دادیم.

من گفتم در صورتی که کار خلاف رویه و خلاف قانون اساسی نکنند و این فرصت‌ها را برای قدرت‌طلبی‌های بی‌مزه و بی‌قدر مغتنم نشمرند، مطلبی نمی‌ماند که من در کارنامه روزانه از آنها حرف بزنم.

بعد سفیر فوق‌العاده‌ای از ایتالیا آمده بود که من او را پذیرفتم و گفتگوهایی کردیم. صحبت از امکانات همکاری در حال و آینده شد، به او مطلبی را که قبلاً به سفیر فرانسه هم گفته بودم گفتم، گفتم: ملت ما در تنهایی کامل جنگ نابرابر و تحمیلی را ادامه می‌دهد. نابرابر از این لحاظ که ما در تنهایی می‌جنگیم و دشمن از امکانات خارجی که در دسترس اوست استفاده می‌کند شما و همه دنیا گمان می‌کردید که ما در روزهای اول از پا درمی‌آییم و اینک ارتش عراق در بیابانهای ما جز سرگردانی نصیبی عایدش نیست و ما تصمیم داریم از حیات انقلابمان و کشورمان دفاع بکنیم و با تمام وجود هم این کار را خواهیم کرد، اما از شما می‌پرسم آیا در این دنیا هیچ ارزش معتبری که همه بشریت آن را پذیرفته باشد نیست؟ آیا این ارزش جهان شمول نیست که باید از مظلوم در برابر ظالم دفاع کرد؟ آیا این ارزش جهانی نیست که باید از صاحب حق در مقابل تجاوزگر به آن حق دفاع کرد؟ کجاست دفاع اروپا از حق مظلوم و کجاست اعتراض شما به این تجاوز آشکار؟ صحبت گروهانها را پیش آورد. این که ما با دولت آمریکا تعهداتی داریم و خود این هم يك ارزش بین‌المللی است که سفرا از نظر سیاسی باید مصونیت داشته باشند. من در پاسخ او گفتم: در صورتی که جهان به حملات موشکی عراق به دزفول اعتراض می‌کرد و شما هم اعتراض می‌کردید، به این جنگ بدون دلیل و به این تجاوز اعتراض می‌کردید باز محلی برای این که این سخنها را بگویید، داشتید، اما شما که این اعتراض را هم نکردید. ما فکر می‌کنیم تا

وقتی این ارزش‌ها معتبر شمرده نشوند و اساس رابطه ملت‌ها نگردند، جامعه بشری، جامعه خوشبختی نخواهد شد. بنابراین ما ناگزیر باید مبارزه را دائمی بکنیم و به تلاش و کوشش ادامه بدهیم تا وقتی که این ارزش‌ها جهان شمول بگردند و آن ارزش‌های جهان شمول ضامن اجرا پیدا بکند و اساس رابطه و عمل در مقیاس ملی و بین‌المللی بگردد.

بعد سفیر هند آمد و درباره گروه کشورهای غیر متعهد که گویا هفت، هشت کشور معین شده‌اند که به وضعیت تجاوز عراق رسیدگی کنند، صحبت کرد. او گفت عراقیها دو مطلب دارند، یکی مسئله مرزهایشان و یکی مسئله صدور انقلاب که می‌گویند معنی صدور انقلاب اینست که شما نیروی مسلح به کشورهای دیگر می‌فرستید. گرچه امام در توضیحاتی که دادند روشن کردند که چنین وضعی نیست ولی بعضی گویندگان چنین تصویری را ایجاد کرده‌اند. او از من توضیح می‌خواست و می‌پرسید که توضیحات شما در کدام جهت است؟ گفتم آیا پیش از تجاوز عراق مطلبی راجع به ادعای دولت عراق درباره مرزهایش با ما شنیده بودید؟ گفت نه ولی دولت عراق می‌گوید چند نامه فرستاده است. گفتم اگر فرض کنیم که راست می‌گوید و چند نامه فرستاده است، آیا در روابط بین‌المللی بعد از فرستادن چند نامه نیروی نظامی می‌فرستند؟ گفت خیر. گفتم بنابراین دولت عراق متجاوز است و ادعاهایش هم دروغ است. در مورد صدور انقلاب از او پرسیدم آیا بسیاری از عناصر فرهنگی در جهان مشابه و یکسان نیستند؟ گفت چرا. گفتم چطور شده است که این ارزشها و این عناصر فرهنگی در جهان همه جاگیر شده است؟ آیا نه این که همه بشریت این عناصر را پذیرفته‌اند؟ گفت: چرا. پرسیدم: فن غربی را شما اخذ نکردید؟ گفت: چرا. گفتم: هم اکنون که ما در اینجا نشستیم، آیا برق وجود ندارد و روشنایی به اتاق نمی‌دهد؟ گفت: چرا. گفتم: بنابراین يك انقلاب مثل يك نظریه است. وقتی صحت آن بر همه معلوم شد و قطعیت پیدا کرد، علم می‌شود و همه ناگزیر می‌پذیرند. آیا شما ترکیبات شیمیایی و عناصر موجود در این جهان مادی را نپذیرفته‌اید؟ گفت: چرا. گفتم: انقلاب هم همین طور است، منتها تا این انقلاب به صورت علم درآید یعنی صحت و قطعیت خود را در عمل اجتماعی نشان بدهد زمان می‌خواهد و وقتی چنین



شد، چه ما بخواهیم یا نخواهیم دیگران اخذ خواهند کرد؛ والا شما بیاید تحقیق کنید و ببینید آیا ما نیروهایی در مرزها داشتیم برای این که تجاوز نکنیم؟ و صدور انقلاب بکنیم؟ و به او گفتم اتفاقاً يك همکاری بین عناصر ضد انقلاب ما و دولت عراق در ناحیه کردستان وجود داشت. امروز باید مردم ما در آن منطقه و در همه جای ایران و مردم جهان در همه جای دنیا ببینند که چگونه این کسانی که ادعاهایی داشتند و ما به واقع که بنگریم، آنچه لازمه اداره خودمختار مناطق هست در قانون پیش بینی کرده‌ایم و در عمل هم رعایت شده است، این را بهانه قرار دادند و لشگرهای ما را در آنجا به خود مشغول کردند و از پیش مقدمات تجاوز را فراهم آوردند.



## توطئه خود مختاری

این همدستی با دولت بعث عراق از ابتدا معلوم بود، اما این طور توجیه می‌کردند که برای بدست آوردن خودمختاری است که اینها کمک‌های بعضی‌ها را می‌پذیرند. ولی وقتی توطئه آشکار شد، بر همه معلوم شد که خیر چیزی بیشتر از آن ادعاهاست. به هررو، ما توانستیم این نیروها را جمع بیاوریم و تازه آماده جنگ واقعی شده‌ایم. به سفیر گفتم اگر نیروهای مسلح ما را در آغاز جنگ با امروز مقایسه کنید، با توجه به این که ما از جایی امکانی در اختیار نمی‌گیریم، می‌بینید که ما این جنگ را فرصتی برای بازسازی ارتش شمردیم و امروز ارتش ما به مراتب قوی‌تر از زمان شروع جنگ است. بنابراین ما نگرانی از آینده جنگ نداریم. خسارت‌ها و ویرانی‌ها را هم تحمل می‌کنیم و ترجیح می‌دهیم میهن خودمان را هم مستقل و ویرانه نگهداریم تا این که تجزیه شده و از بین رفته یا چند ساختمان در این شهر و آن شهر برپا. ویرانه مستقل را می‌شود با تلاش پی‌گیر یک ملت آبادان ساخت اما کشور از دست رفته را نمی‌توان دوباره به دست آورد. تجربه‌های زمان خود ما و گذشتگان می‌گوید که به دست آوردن آن چیزی که انسان از دست می‌دهد، خصوصاً اگر وطن باشد، تا کجا مشکل است.

## باز تاب استقامت در جنگ

سفیر گفت که از جهت خارجی نیز وضع تغییر کرده است، رهبری شما و استقامتی که در جنگ نشان داده‌اید اینک نظر کشورهای بسیاری را تغییر داده است و آنچه در کشور شما نسبت به شما احساس می‌شود و اعتمادی که مردم به شما اظهار می‌کنند، در خارج نیز انعکاس دارد و مردم دنیا که انتظار سقوط فوری را داشتند و دیدند که این سقوط واقع نشد، اینک در وجود شما واقعیت دیگری از ایران امروز را احساس می‌کنند و همین امر تغییراتی را در رفتار سیاسی دولت‌ها سبب شده است. البته در مورد حرفی که سفیر می‌زد، حتماً خواننده عزیز به یاد دارد که من از آغاز همواره می‌گویم که به عنوان پشتوانه

انقلاب و مصونیت از تجاوز مهمتر از پشتوانه افکار عمومی مردم دنیا نیست. و ما نمی‌باید کارهایی که این پشتیبانی را از بین می‌برد بکنیم، نمی‌باید کارها را به صورتی انجام بدهیم که موجب بشود انقلاب ما پشتیبانی و حمایت افکار عمومی دنیا را از دست بدهد. من بیم دارم از این که آنچه فرزندان این کشور به قیمت ایثار به تمامه از نو به دست می‌آورند، بعد از پایان جنگ با ادامه همان رفتارها و همان روش‌ها از نو از دست بدهیم. افکار عمومی در جهان ما به قدری قوی است و اهمیت داد که در حقیقت جنگ‌های فردا بیشتر از امروز، جنگ اطلاعات و جنگ تبلیغات و اینهاست. اگر کسی بد از خود دفاع کرد، شکست می‌خورد. ما از انقلابمان نه تنها بد دفاع کرده‌ایم، بلکه اصرار ورزیده‌ایم که آن را در قیافه زشتی به دنیا ارائه کنیم.

### درخشندگی مجدد انقلاب

بعد از رفتن سفیر، چند تنی که از اروپا آمده بودند به دیدارم آمدند و درباره بازتاب مقاومت ما در آن کشورها و آنچه روزنامه‌ها نوشته بودند و در محیط‌های مردمی آن کشورها مطرح است، مطالبی را گفتند که حکایت از آن داشت که درخشندگی فداکاری و ایثار و پایداری و استقامت مردم ما لجن‌هایی را که به رخسار انقلاب ما پاشیده بودند را دارد می‌شوید. امیدوارم این بار ما قدر افکار عمومی را بدانیم و بدانیم که با آن روشها جز شکست و ناکامی به بار نمی‌آید. با این روشها جز گریزانیدن استعدادها عاید ما نمی‌شود و از نو کشور در تاریکی و برخوردها فرو می‌رود و این بار ممکن است دیگر ضربه خارجی لازم نباشد و ضربه داخلی کفایت کند.

بعد مطابق معمول جلسه شورای نظامی تشکیل شد که تا نیمه شب ادامه یافت. حاصل اقامت خود در خوزستان را به صورت يك جمع بندی مورد بحث قرار دادیم. آنچه از ضعف‌ها و قوت‌ها که خود داریم و دانیم در فهرستی تنظیم کرده بودم. آنچه از ضعف‌ها و قوت‌های دشمن دریافته بودیم را هم فهرست کرده بودم. کارهایی را هم که باید برای آمادگی کامل و شکستن قاطع دشمن انجام بدهیم، مورد بررسی قرار دادیم. البته مطابق معمول هر شب

گزارش اقدامات انجام شده نیروهای زمینی، هوایی و دریایی ما طرح شد و تصمیماتی که برای روز بعد لازم است، گرفته شد.

### قضیه کمیسیون خرمشهر

بعد از رفتن آنها باز با آقای موسوی اردبیلی صحبت کردیم. گفتم نه تنها من اصراری به این ندارم که برخورد باشد، اصرار دارم که برخورد نباشد، اما وقتی عده‌ای هر مسئله‌ای را می‌خواهند بهانه برای برخورد قرار بدهند، نمی‌توان ساکت نشست. اطلاع یافتم که در يك مجلس خصوصی باز همان‌ها که همواره مایه این وضعیت بوده و هستند، راه افتاده‌اند که باید کمیسیون تحقیق درباره خرمشهر تشکیل بشود، البته امام با قاطعیت نپذیرفته‌اند. اما مسئله اینجا نیست، مسئله اینجاست که واقعاً باید يك هیئت تشکیل بشود و به مقدمات وضعیتی که کار را بدین جا رساند و وضعیتی که در حین جنگ حاکم شد، برسد و اصرار قاطعی که من داشتم به این که در نقاط جنگی اداره و فرماندهی واحد باشد؛ اما متأسفانه این کار فقط در جاهایی که توانایی داشتیم شد، ولی در جاهایی که حمایت‌های غیرقابل قبول وجود داشت نشد. در شهری که ۱۵ دسته بخواهند بجنگند و هیچ فرماندهی واحدی نباشد، ایثار ایثار کنندگان و فداکاری بیش از حد هم نتایج لازم را به بار نمی‌آورد. این وضع از يك نظریه سرچشمه می‌گرفت که پیش از جنگ هم بود. نظریه‌ای که در مصاحبه یکی از نمایندگان به يك روزنامه نگار ایتالیایی گفته بود که در جریان جنگ ارتش از بین می‌رود و جنگ به صورت مردمی ادامه پیدا می‌کند و از طرح ادامه جنگ و آینده‌ای که ممکن است با جنگ مردمی تصور کرد، و توسعه جنگ در منطقه صحبت کرده است. این نظریه را در خوزستان هم عده قلیلی طرح می‌کنند و برآنند که باید کاری کرد که جنگ ادامه پیدا کند. پس من با يك نظریه روبرو هستم و باید نسبت به آن اظهار نظر بکنم.

## جنگ مردمی !

معنی جنگ مردمی این نیست که ما در هرج و مرج جنگ بکنیم و هر گروه جداگانه بیایند و با دشمن به دلخواه و روش خود و بی‌اعتنا به کار دیگران بجنگند، مثلاً وقتی دیگران آتش را خاموش کردند تا کمین کنند او آتش کند و وقتی دیگران آتش می‌گشایند او خاموش کند و یا یکی بکند و یکی نکند. چنین جنگی ضد مردمی‌ترین جنگ هاست. جنگ مردمی به این معنی است که یک سازمانی بتواند نیروهای زنده و فعال جامعه را بسیج کند و برای دفاع از موجودیت انقلاب و کشور به کار گیرد. مردمی‌تر از این جنگی که ما در حال حاضر مشغول آن هستیم، وجود ندارد. برای این که وقتی ما ذخیره‌ها را احضار کردیم، بدون این که مأموری به دنبال آنها بفرستیم همه آمدند و ما کاری شگرف کردیم که در کمتر از یک ماه تعداد کثیری را آموزش دادیم و تجهیز کردیم و به کار گرفتیم. آنهایی که می‌دانند معنی تجهیز ارتش چیست، می‌توانند بفهمند که اهمیت این کار تا به کجاست.

در این دوران جنگ همه آنچه خوابیده بود به کار افتاد. ارتش ما امروز قویتر شده است و آن روح و فعالیتی که به دلیل همان روش‌هایی که این‌گونه طرز فکرها حاکم کرده بودند از بین رفته بود، زنده شد کار و تلاش شروع شد. تانکهای خوابیده و منتظر تعمیر، تعمیر شد؛ مثلاً امشب به من گفتند تعمیر کاران ما کاری دارند انجام می‌دهند که هیچ ممکن نبود کسی تصور آن را هم بکند. ما به سرعت مشغول آماده کردن تانکها هستیم و به زودی تعداد تانکهای آماده ما، شاید چند برابر تعداد تانکهایی بشود که در شروع جنگ به کار گرفتیم، با وجود این که حدود ۵۰ روز از جنگ می‌گذرد. این از نظر سازماندهی؛ اما از نظر فکری و کیفی: جنگ وقتی مردمی است که نیروی مسلح و سازمان مسلح انجام دهنده جنگ در محدوده عقیده این کار را انجام بدهد، در این صورت مطلوب مردم و مورد قبول مردم است. این محبوبیت نیروهای مسلح ما در تاریخ ما هرگز سابقه نداشته است.

## جنگ طولانی و توسعه جنگ

اما جنگ طولانی و توسعه جنگ، این تصورات را بسیاری در کشورهای دیگر هم کرده‌اند و این نظریه آزمایش‌های شکست خورده‌ای هم در آمریکای لاتین و هم جاهای دیگر داشته است. اگر هم قرار باشد که ما این روش را ادامه بدهیم، چرا دشمن را نرانیم و سپس در کشورهای تحت سلطه این جنگ را ادامه ندهیم؟ گذشته از این سئوالات، جنگ در صورتی که به انقلاب فکری در یک جامعه و یا در جامعه‌هایی نیانجامد، تأثیراتی را که نظریه سازان برای آن قائلند، به بار نمی‌آورد. هیچ ملتی مثل ملت ما که با مشکلات بسیار و گوناگونی روبروست، تن به این آزمایش نمی‌دهد و کشور خود را آزمایشگاه نظریه‌ها نمی‌کند که ما این طور بجنکیم، روحیه فرماندهان نظامی را خراب بکنیم، در افکار عمومی نسبت به آنها سوءظن برانگیزیم به نحوی که آنها در تصمیمات نظامی خوشان متزلزل بشوند و دشمن در خاک ما بتواند همچنان پیشروی کند. و بعد این پیشروی موجب بشود که ما جنگ را به اصطلاح توده‌ای و مردمی! بکنیم و به همه جا بسط بدهیم. چه کسی تضمین می‌کند پس از این که دشمن پیش آمد و استانی از خاک ما را گرفت و ریشه حیات اقتصادی ما را قطع کرد، بعد این آقایان بمانند و به جنگ مردمی ادامه بدهند؟ چه کسی از ما به عنوان مسئول خواهد پذیرفت که ما موجودیت مستقل کشور را نادیده بگیریم و ما آن را در یک قمار نظری به بازی بگذاریم، و سرمایه استقلال را به بازی بگذاریم، و احتمالاً بیازیم و عاقل هم باشیم.

## واقعیت اسرائیل

این طرح‌های نظری، با وجود «واقعیت اسرائیل»، از ذهن‌های آگاه و عالم بیرون نمی‌آید؛ این طرحها ذهنیتی است که دیگران برای شما می‌سازند. این بازیها را رها کنید. واقعیت اینجا است، واقعیت پیشاروی شما است، واقعیت اسرائیل آنجاست، اگر آن نسل فلسطینی هم دل به این نظریه‌ها خوش نمی‌کرد و به واقعیت که وطن است و زمین است می‌چسبید و گوش به حرف اعلامیه

دولتهای عرب وقت نمی‌داد و سرزمین خود را ترك نمی‌کرد و نسبت به سرنوشت خویش لاقید نمی‌ماند و به امید عمومی کردن جنگ نمی‌نشست، امروز این واقعیت به اسم اسرائیل به وجود نمی‌آید. برای این که يك ملتی را از پای درآورند لازم است که از درون آن، عوامل مقاومت را سست کنند، چه کسی می‌پذیرد که نیروهای مسلح ما ضعیف بشوند و بعد جنگ «مردمی» بشود و ما به جایی برسیم؟ تجربه خرمشهر برای شما نظریه سازان کافی است. اینجا نیروهای مسلح ما از چند جهت ضعیف شدند؛ خصوصاً از جهت از بین رفتن وحدت فرماندهی. با وجود چندین و چند گروه که به طور خودکامه می‌جنگیدند و دخالت‌هایی که غیر نظامیان در کار نظامیان می‌کردند. فرماندهان نظامی به دفعات به آنها فریاد کردند و هشدار دادند که آقا به این ترتیب جنگ پیروز نمی‌شود. و امروز که ما این تجربه را پیشاروی داریم این مطلب را می‌گوییم که برای ادامه نبرد در این منطقه و در دست گرفتن کامل خرمشهر امید من بیشتر شده است بلحاظ این که امکان ایجاد وحدت فرماندهی در آنجا به وجود آمده است و من به فرماندهان نظامی گفته‌ام هیچ گونه تعدد فرماندهی را نپذیرند.

## جنگ در جبهه های جنگ !

به هر حال ما در این روزهای سخت باید در چندین و چند جبهه بجنگیم. در جبهه شایعه سازان، در جبهه فرصت طلبان قدرت دوست که به هیچ چیز جز همان سرگرمی‌های خودشان، هوش و حواس نمی‌دهند. در جبهه ضدانقلاب، در جبهه مشکلات گوناگون اقتصادی، سیاسی داخلی و خارجی و بالاخره در جبهه جنگ نظامی. و ما باید در قبال همه اینها صبور باشیم و با استواری این جنگ را تا بیرون راندن دشمن از خاک وطن ادامه بدهیم.

کارنامه چهارشنبه ۷ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۸ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۶

## با وجود ۵۰ روز جنگ و مقاومت در برابر چندین لشگر دشمن

صبح تا ظهر به تعقیب تصمیمات شب پیش گذشت برای این که بینیم کدامیک از آن تصمیمات اجرا شده‌اند. این ترتیب یعنی پی‌گیری تصمیمات بتدریج به متصدیان امر معلوم می‌کند که بهترین شیوه اجرای فوری تصمیمات است تا آن حالت باری به هر جهت و از امروز به فردا کردن و با کاغذ رد و بدل کردن مطالب که به شکل کاغذ بازی مرسوم است بتدریج متروک شود.

ما امروز که این جنگ تحمیلی را از نظر تأثیری که بر بازسازی ارتش و سرعت گرفتن کارها گذاشته است ارزیابی می‌کنیم، می‌شود گفت که اثر معجزه آسا داشته است. تلاش شبانه روزی موجب شده است که غالب اموری که معطل و بی‌حرکت و به حال خود رها شده بودند، از نو به جریان افتند و کارها، روزبه روز، شتاب بیشتری بگیرند؛ به طوری که امروز با وجود ۵۰ روز جنگ و مقاومت در برابر چندین لشگر دشمن، ارتش ما قویتر از زمان شروع جنگ است و اگر همین رویه را ادامه بدهیم، امیدوارم در روز پیروزی قویتر از امروز هم باشد. علت‌های اینکه قویتر شده است بسیارند، اما به لحاظ استفاده دشمن ما نمی‌توانیم آنها را در اینجا بازگو کنیم. در آینده، آنها را به اهل تحقیق خواهیم گفت و افراد نظامی آنها را تکمیل خواهند کرد. یک علتش اینست که ما توانسته‌ایم با مشارکت اهل فن بیشتر از آن تلفات ابزار جنگی، ابزارهای جنگی تازه تعمیر را آماده کار کنیم. بنابراین گرچه دستمان از خارج کوتاه بوده است با بهره برداری از ابزارهای جنگی موجود که به لحاظ نقائص فنی بلااستفاده بوده‌اند ما نه تنها آنچه را که از دست داده‌ایم جبران کرده‌ایم، بلکه بر آنها نیز افزوده‌ایم به طوری که کارآیی نظامی ما از نظر ابزار به مراتب بیشتر از روز شروع جنگ است، البته توسعه، تحرك بسیار و تلاش پیگیر آموزشی نیز در افزایش کارآیی ما مؤثر بوده است.



## سرداران بزرگ جنگ‌ها به ابتکارهایشان مشخص شدند

بعد از ظهر امروز از مراکز توپخانه بازدید کردیم و اگر بخواهیم آتش آغاز جنگ را با آتش توپخانه فعلی مقایسه کنیم، مقایسه موش و فیل است. توانایی امروز آتش توپخانه ما به لحاظ آمادگی رزمی خدمه توپ و استخدام استعدادها چندین و چند برابر آغاز جنگ است. از نظر آماده کردن افراد ذخیره برای رزم نیز در مدتی که این کار انجام گرفته، کار فوق‌العاده خارج از حد و اندازه‌ای است.

در این بازدید، من از فرماندهان خواستم که پی در پی شیوه‌های جدیدی به آزمایش بگذارند و بهترین شیوه را برای زبون کردن دشمن بیابند. به آنها یادآور شدم که سرداران بزرگ جنگ‌ها به ابتکارهایشان مشخص شدند و می‌شوند و نه به اجرای قوانین معین و مرسوم. در یک جا یک سرگرد توپخانه پیشنهادی ارائه داد که جالب بود و امیدواریم این پیشنهاد اجرا بشود و بالاخره راه کار مناسب، با این جنگ به دست آید. بعد از این بازدید به بازدید گروهی از اهل فن و کسانی که از تعمیرکاران بودند و از قم آمده بودند پرداختیم. اینها دو نفر سرپرست داشتند که یکی را حاجی احمد جوهری و دیگری را حاج محمد می‌گفتند و کارگاههای خودشان را در آنجا مستقر کرده بودند. کار و کسب شان را رها کرده بودند و برای کمک به ارتش به جبهه آمده بودند و مشغول تعمیر اتومبیل و خودرو و از این قبیل بودند. با آنها هم قدری صحبت کردیم. می‌گفتند اگر صدام حسین می‌توانست در ذهن خود این یکدلی و یگانگی و این حالت مشارکت عمومی مردم را در این نبرد تصور کند، هرگز تن به این کار نمی‌داد و خود را در این هچل نمی‌انداخت. در واقع اگر تمام کسانی که در همه جای کشور کار می‌کنند تا ارتش ما کم و کسری نداشته باشد را به حق جزو ارتش به حساب آوریم، امروز آن بخش فعال و جوان و پرتلاش کشور در جنگ با دشمن است و هر روز بر شرکت کنندگان در این نبرد افزوده می‌شود. بنابراین به همین دلیل هم هست که ما با وجود جنگ رو به قوت می‌رویم و بر قوت ما افزوده می‌شود. ایران امروز کشوری است که به لحاظ مشارکت عمومی مردم درنبرد، آنچه از دست می‌رود، به مراتب کمتر از

چیزیست که جایگزین آن می‌شود. ما توانسته‌ایم به یمن مقاومت دلیرانه و با فداکاری و ایثار نیروهای زمینی در برابر دشمن متجاوز و به یمن ضربه‌های کاری و هراس آور نیروی هوایی و هوانیروز فرصت بیابیم و نیروهای تازه‌ای را آماده نبرد کنیم. در حقیقت وقتی دشمن خسته و فرسوده از جنگ زبون شده است ما تازه نفسیم و آماده کارزار. این است آن دلیل من برای امید به فرجام پیروز این جنگ تحمیلی که از آن ماست.

و آنها گفتند تا پیروزی به کمک و تلاش خودشان خواهند افزود و در مقابل این روحیه‌ها تک و توك کسانی نیز یافت می‌شوند که از راه شعبده بازی ترس خودشان را در قالب شجاعت‌های مصنوعی از داستانهای قلابی می‌پوشانند. از جمله آنها سرگردی است که من نمی‌خواهم از او نام ببرم، این شخص ادعا کرده که در جنگ کور شده است. اما طیبی به من اطلاع داده است که در چشم او هیچ بیماری نیست. می‌گوید که شما بنویسید که من برای معالجه باید به انگلستان بروم چرا که اگر ننویسید مرا به جبهه خواهند برد و این آدم چقدر ادعای مکتبی بودن و غیره و غیره کرده و می‌کند بماند. این گونه اشخاص هم پیدا می‌شوند و همان‌طور که یکبار دیگر نیز گفته‌ام حماسه مثل طاووس می‌ماند و پای زشت خود را نیز دارد و این گریزها و حقه بازیها دوز و کلک‌ها و مانع تراشی‌ها و فرصت‌طلبی‌ها و ده‌ها از روشهای تخریبی و منش‌های نانجیبانه نیز بروز و ظهور می‌کند و جلوه قهرمانان درست به دلیل همین ضعف‌ها و زبونی‌هاست و گرنه دیگر مجالی برای بروز جوهرهای پاک و نیرومند و تجلی غیرت و همت و پهلوانی نمی‌ماند.

ساعت ۷ شب مطابق معمول فرماندهان نظامی آمدند و شورای نظامی کار خود را به مدت سه ساعت ادامه داد. گزارش عملیات روزانه ضربه‌هایی که زده شده بود، داده شد. بعد طرح‌هایی که با توجه به موقعیت دشمن می‌توان به اجرا گذاشت، عنوان شد و قرار شد که با تکمیل اطلاعات، عملیات مختلف، انجام گیرند و این بار، با مطالعه بیشتر، طرح نهایی برای مقابله روحی با دشمن فراهم بیاید.

کارنامه پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۹ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۷

## بگذارند اهل خیره کار خودشان را بکنند و جنگ را به نتیجه

برسانند

دیشت احمد آقا تلفن کرد که امروز صبح ساعت ۱۰ خدمت امام باشید. صبح به تهران حرکت کردم و به منزل امام رفتم. کسانی هم آمده بودند. نماینده آبادان، فرماندار آبادان، سپاه آبادان و خرمشهر. آنها ایرادات و اشکالاتی را که به نظرشان رسیده بود طرح کردند. پس از رفتن آنها ظهیرنژاد وضع و سازمان ارتش را در گذشته شرح کرد و طرحهایی را که هست مطرح کرد. امام هم گفتند باید از اهل خیره یعنی نظامی‌ها در امور نظامی نظر خواست و نظر آنها را به کار گرفت و این اظهار نظر بسیار به موقع بود و امیدوارم برای بسیاری مجاب کننده باشد و بگذارند اهل خیره کار خودشان را بکنند و جنگ را به نتیجه برسانند. مطالب دیگری هم در حضور امام مطرح شد که به لحاظ جنگ فعلاً قابل بیان نیست.

بعد صحبت از این شد که جلسات شورا در کجا تشکیل می‌شود و به لحاظ جهاتی که در آغاز سفر من به خوزستان موجب شده بود که این سفر انجام بگیرد و آن دلایل هنوز هم باقی بودند امام هم اصرار داشتند که ما در محل باشیم و در نتیجه همان تصمیم سابق تایید شد. بعد به منزل آمدم. دوستان و همکاران آمده بودند. با آنها دیداری کردیم و وضع عمومی را بررسی کردیم. آنها مطالبی را می‌گفتند که عده‌ای مشغولند مواضع قدرت را می‌گیرند و هر بار که می‌خواهی بگویی چرا گرفتید؟ می‌گویند این نوشته یا آن گفته اختلاف انگیز است. چون در منزل امام هم مسئله سرمقاله (روزنامه انقلاب اسلامی) طرح شده بود و من در آنجا گفتم شما يك کارهایی می‌کنید و

آنها را عیب نمی‌دانید و فکر نمی‌کنید اصل اختلاف را همان کارها ایجاد می‌کند، نه گفتن این که فلان خطا انجام گرفته است.

### وقتی شما می‌خواهید همه مسایل را با ژ-۳ حل بکنید، این کار است که اختلاف ایجاد می‌کند

بعد من آن سرمقاله‌ای را که در انقلاب اسلامی چاپ شده بود و در حضور امام طرح شده بود خواندم. غیر از این مسئله که نخست وزیر بدون اطلاع رئیس جمهور به آمریکا رفته است، بقیه صحیح است. البته در حضور امام هم گفتم اطلاع غیر از تصویب است. شورای عالی دفاع آن سفر را تصویب نکرده بود. بعد من به آنها گفتم همان رویه‌ای که پیش از این بارها به کار برده‌ایم و یک آموزش قرآنی است، همچنان به کار ببریم و مطمئن باشیم موفقیت با ماست. آن روش این است که ما به جای پاسخ گفتن به این گونه کارها و تبلیغ‌ها، کار بکنیم، بیشتر کار بکنیم؛ خصوصاً حالا که پای موجودیت کشور ما در میان است، ما باید با تمام نیرو کار بکنیم و میهن اسلامی خودمان را نجات بدهیم. پس از اینکه میهن اسلامی‌مان را نجات دادیم و در این میهن اسلامی رژیم انقلابی اسلامی ثبات و استقرار پیدا کرد، امر را به خود مردم واگذار کنیم. در این صورت امیدوارم شرکت مردم در امور، شرکتی باشد که به تداوم انقلاب و خصوصاً به بازسازی کشور جنگ زده و از رژیم فاسد گذشته رها شده بیانجامد.

بعد به دیدار مادرم رفتم. مشغول نماز بود و متوجه ورود من نشد هر چند چشم او نیز خوب کار نمی‌کند. خیلی از دیدن من تعجب کرد و بسیار هم شاد شد. اما متأسفانه این دیدار به حکم اجبار کوتاه بود و من از آنجا به ستاد ارتش رفتم و در ستاد پس از این که به کارها، مدتی که در تهران نبودم رسیدگی کردم، اعضای شورای عالی دفاع آمدند تا ساعت ده شب گفتگو و بحث بود و یکی دو تصمیم هم اتخاذ شد. البته احمدآقا فرزند امام هم آمد که در آن جلسه هم بود و بعد جلسه‌ای با او داشتم و راجع به دو سه مطلب که حالا نمی‌توانم این جا بازگو کنم، تذکراتی دادم.

کارنامه جمعه ۹ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۸

## صبح نامه‌ای به امام نوشتم مفصل و دردآلود

آنچه را که به نظرم در صلاح دین و انقلاب و کشور بود، پیشنهاد کردم. در همین وقت اخبار از خوزستان پشت سر هم می‌رسید که دشمن در ناحیه دزفول حمله کرده است دو لشکر داشت، یک لشکر سومی را هم وارد منطقه کرده است و با این لشکر حمله کرده است. موج اول حمله را پیاده نظام با ۵۰ تا ۶۰ تانک و خودروهای زرهی دیگر شروع کرده که نیروهای ما دشمن را عقب زده بودند. اما ظهر به ما گفتند که موج دوم حمله را با ۲۰۰ تانک و نفربرهای زرهی از ساعت ده شروع کرده‌اند و تمایل فرمانده منطقه این بود که من در منطقه باشم. پس من برای شرکت در جلسه شورای دفاع نماندم و به خوزستان آمدم.

## به محض ورود به جبهه رفتیم

اول به مقر فرماندهی لشکر رفتیم و از فرمانده لشکر گزارش وضع را گرفتیم. جنگ بود و دشمن تلفات سنگین داده بود. یک کوشش سومی هم برای حمله کرده بود که مشغول بودند و آنها را می‌زدند. روحیه‌ها به قدری خوب و عالی بود که من گفتگوی کسانی را که در خط اول جبهه بودند، در بی‌سیم می‌شنیدم که یکی می‌گفت ۵ تانک دارد پیش می‌آید، دیگری می‌گفت بگذار بیاید به تیررس برسد که دخلش را بیاوریم. این روحیه همان روحیه‌ای است که من منتظر پیدایش آن بودم و امیدوارم به ایجاد آن موفق شده باشیم. اصرار من به اینکه نق و نوق‌ها و گوشه و کنایه‌ها و شایعه‌ها متوقف بشود و

جنگ روانی نباشد، برای همین بود که نیروهای مسلح، بدون روحیه تهاجمی نمی‌توانند دشمن را بشکنند؛ روحیه‌ای که من امروز در جبهه، خود آن را دیدم. این همان لشگری است که دو سه روز پیش يك حمله آزمایشی برای برآورد توان رزمی دشمن انجام داده بود. از این به بعد در چند نوبت، من به فرمانده لشگر گفتم آنچه سازنده است و آنچه اساسی است نقش انسان است. اگر شما به افراد لشگر خود حالی کنید که انسان است که نقش دارد، انسان است که می‌تواند نیروها و تعادل آنها را دگرگون کند، انسان است که وقتی به خود مطمئن بود می‌تواند بایستد و بشکند؛ اگر شما به جای تکیه به ابزار، تکیه به انسان کردید و به او اعتماد کردید، از آنجا که کمتر کسی حاضر می‌شود اعتماد دیگران را به خود نادیده بگیرد، بلکه می‌کوشد ثابت کند آن اعتماد، اعتماد به جایی بوده است، در این صورت ابزار را دقیق و خوب و با کارایی تمام به کار می‌برد، شجاع می‌شود و با همین شجاعت با دشمن مقابله می‌کند.

### روح تهاجمی در نیروهای زمینی

بعد که به خطوط اول جبهه رفتیم، دیدیم که در این جنگ يك روح مقاوم ستیزگر توانایی بروز کرده است. دشمن تا جایی آمد که سرنیزه‌های سربازان ما در شکم‌های آنها فرو رفت که حد اعلاى استقامت يك نیروست. آن طور که فرماندهان به من می‌گفتند، يك فرمانده از نیروی تحت فرماندهی خود توقعی تا این حد نمی‌تواند داشته باشد که دشمن تا جایی پیش بیاید که مدافع، برای عقب زدن او سرنیزه به شکمش فرو کند. اینها يك وجب عقب ننشسته بودند. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که در نیروی زمینی ما هم همان روحیه تهاجمی که در هوانیروز و نیروی هوایی وجود داشت و دارد به وجود آمده است. و امیدواریم که پیش بینی ما درست باشد و سرنوشت جنگ به سود ما تغییر کند. البته تنها این دلیل نیست که ما را امیدوار می‌کند، تلاش عظیم همه‌آنهايي که فنی را می‌دانند و برای بازسازی نیروهای ما کار می‌کنند، نشانگر اراده شکست‌ناپذیری است که برای پیروزی ما به وجود آمده است. هر روز وقت من در بازدیدها از نیروها می‌گذرد و من می‌بینم که نتیجه این کار خوب و مثبت

است و امیدوارم که با گسترش این روحیه و افزایش آمادگی رزمی نیروهای ما، دشمن را تعقیب کنیم و به آنها و محرکانشان درسی را که باید و شاید، بیاموزیم.



در خطوط مقدم جبهه که البته زیر رگبار توپخانه دشمن بود، برای محفوظ ماندن از ترکش‌های توپ در سنگری کنار یک برادر سرباز جای گرفتیم. روحیه هایشان فوق‌العاده عالی بود، فوق‌العاده عالی بود و گلوله‌های توپ را به چیزی نمی‌شمردند. البته من آنجا تذکر دادم که شجاعت غیر از تهور است. شجاع کسی است که احتیاط هم می‌کند، مراقب جان خود هم هست، اما البته به هیچوجه جان نمی‌زند و ضربه را با ضربه کاری جواب می‌دهد. بنابراین در سنگرهایتان بمانید و خلاف نظم و انضباط نظامی عمل نکنید. به

آنها یادآور شدم که دو عامل موجب این پیروزی بوده است. البته از میان عوامل گوناگون این دو عامل برجسته است، یکی به وجود آمدن روحیه تهاجمی و دومی بالا رفتن درجه نظم و انضباط نظامی، این دو عامل را از دست ندهید. آنها هم از فرمانده خودشان که يك افسر جوان بود خیلی راضی بودند و از من خواستند که به او درجه بدهم. می گفتند اگر ما کمی فرصت خوابیدن داریم او اصلاً نمی خوابد و تمام وقت مراقب است. من هم در جا از او قدردانی کردم و امیدوارم این گونه افسران جوان و همه کسانی که از خود در این جنگ جوهر نشان می دهند، شناخته شوند. گفته ام نام و نشان همه آنها را جمع آوری کنند تا ارتش اسلامی به دست همین افسران بازسازی شود و موجب دوام استقلال کشور بگردد.

### هماهنگی ارتش و سپاه

بعد به مرکز فرماندهی توپخانه رفتیم. آنها هم بسیار شاد بودند و دارای روحیه عالی. امروز همه خوب زده بودند. نیروی هوایی، هوانیروز، توپخانه، نیروی زمینی با يك هماهنگی کامل عمل کرده بودند. این خود هم یکی از تجربه هایی است که در مدت اقامت در خوزستان، کوشیدم آرام آرام آن را کامل کنیم و نقطه کمال این تجربه در همین روز بوده است که همه نیروها با هماهنگی کامل عمل کرده اند، در نتیجه تلفات دشمن بسیار بالا بوده است. ما نوع دیگری از هماهنگی را تجربه می کنیم و آن هماهنگی در تقسیم فضا و زمین برای ضربه زدن به دشمن است. امیدوارم این تجربه همچنان ادامه و کمال پیدا کند تا ما بر اساس شناخت بر پایه توحید، روشی را درخور را به وجود بیاوریم.

علاوه بر اینها، گروههایی که در شب عمل می کنند و کارشان ضربه و دستبرد است، موفق شده اند از همین لشکر دشمن يك آتش بار «کاتیوشا» را با نفراتش نابود کنند و فرمانده آن را که يك سرگرد عراقی بود، دستگیر کرده و آورده بودند. این هم خود يك نمونه عالی از روحیه تهاجمی و مهارت نظامی است. در این جا همکاری سپاه و ارتش که تحت نظر خود من انجام گرفته



است و از ابتدا خودم به آنها گفتم که آرام آرام پیش بروید، چون همکاری و تفاهم مهمتر از نتایجی است که در روزهای اول انتظار داشتیم، نتایج خود را دیرتر، اما مطمئن‌تر به بار می‌آورد. من مراقبت روزمره دارم که این هماهنگی و همکاری به راه کمال بیفتد و پیش برود. در نتیجه در اینجا شاید بهتر از هر جای دیگر این دوتا با هم ترکیب شده‌اند. از مرکز توپخانه به منزل آمدیم. از آنجا به محل دیگری رفتیم و شورای نظامی را تشکیل دادیم. وضع را بررسی کردیم. گزارش کار روزانه را هر کدام دادند، معلوم شد که هم نیروی هوایی، هم هوانیروز و هم توپخانه فوق‌العاده موفق بوده‌اند چه در خود جبهه که دشمن حمله کرده بود و چه در پشت جبهه در زدن خطوط مواصلاتی. در همین روز در جبهه آبادان نیز نیروهای ما موفق شدند دشمن را که مشغول پل زدن بود، در هم بشکنند و موافق اطلاعاتی که گرفتیم، حدود ۲۰۰ نفر بلکه بیشتر تلفات وارد کردند و در نتیجه دشمن در کار خود موفق نشد. پس در اینجا هم ضربه‌ها به دشمن کاری بود.

بعد از بحث‌هایی که در شورای نظامی کردیم، از آنها خواستم که از اوضاع برآوردی بکنند، از تواناییهای خودمان و ضعف هایمان، از توانیها و ضعف‌های دشمن، و برای شب بعد عرضه کنند. دستورالعمل روز بعد را هم تهیه کردیم و دیروقت شورای نظامی ما پایان یافت.

کارنامه شنبه ۱۰ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۱ آبان ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۳۹۹



### «باوند پور» افسر قابل‌بی‌دلیل دستگیر شده بود

صبح تا ظهر با جانشین رئیس ستاد، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده ژاندارمری و طراحان طرح‌های نظامی بحثی درباره دستورالعمل کلی جنگ داشتیم و حدود و ثغور این دستورالعمل معلوم شد. بعد برای بازدید از جبهه‌ها رفتیم که این بازدید را تا تاریخ شدن هوا ادامه دادیم. شب جلسه شورای نظامی تشکیل شد و گزارش روز را دادند. امروز هم در جبهه آبادان و هم در جبهه دزفول ضربات کاری به دشمن وارد آمده بود و فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز می‌گفتند، مدتهای دراز بود که این طور به دشمن ضربه نزده بودند.

در این موقع امام جمعه اهواز، آقای بهشتی و آقای ربانی املشی آمدند. در مسایل گوناگون بحث کردیم. از جمله درباره این که باید میزان اعتماد را افزایش بدهیم تا دل‌های نیروهای ما به هم نزدیک شود و در جنگ موفق بشویم. من به آنها گفتم که باید پیش از همه با روحیه تفوق‌طلبی مبارزه کرد. «باوند پور» افسر قابل‌بی‌دلیل دستگیر شده بود هم امروز آمده بود که ابتدا هم جرأت نمی‌کرد که بگوید، ولی بالاخره گفت که چه کسی زندگی من و زن و بچه‌هایم را تأمین خواهد کرد. بعد پای خودش را نشان داد که با کمال تأسف رفتار غیرانسانی با او شده بود، با این حال او آماده جنگ

بود و نشان می‌دهد که اعتقاد او تا کجا استوار است. فرمانده سپاه دزفول هم بر این عقیده بود که او باید در این منطقه به لحاظ دانش نظامی و توانایی فرمانده‌ای‌اش فرمانده بشود. اینهاست کارهایی که متأسفانه در گذشته کرده‌ایم و حالا سزای آنها را دریافت می‌داریم. من به لحاظ وضعیت جنگی نخواستیم شرح بدهم، ولی در موقع خود شرح خواهم داد که رفتارها از چه نوع بوده است. به هر حال تا وقتی نیروهای ما بر اساس اخوت اسلامی و با هم کار و عمل نکنند و تا زمانی که تلاش کنند بر یکدیگر تفوق داشته باشند و خصوصاً این مسئله را به ذهن خود نسپردند که يك ملتی انقلاب کرد تا خود سرنوشت خویش را در دست بگیرد، خود رأی بدهد و منتخب‌های او باشند که حکومت را معین بکنند، انقلاب نکرد تا ترکیبی از نیروی مسلح حکومت کند؛ خیر انقلاب کرد تا نیروی مسلح به وظیفه خودشان و فقط به وظیفه خودشان مشغول باشند؛ حکومت را از آن و حق خود مردم بشناسند تا از طریق منتخبان خود، این حق را اعمال بکنند، خطر بازسازی استبداد وجود دارد. این مسئله برای فردای جنگ نیز اهمیت خود را دارد و به این لحاظ است که ما باید نقش مردم را اساسی بدانیم و هیچ کاری که نقش مردم را کاهش بدهد، انجام ندهیم. این را بدانیم که در این دنیا، باورهای ذهنی، هر چند هم این باورهای صحیح، باید ضامن و بانی قوی داشته باشند و این ضامن و بانی، خود مردم هستند. اگر مردم نقش داشته باشند و آنها باشند که در امور و از طریق انتخاب آزاد رأی خود را اظهار بدارند و هیچ‌گونه عملی که این رأی را مختل کند و یا غیر آزاد بسازد، نکنیم، این امید هست که انقلاب ما تداوم پیدا کند و الا این را باید از هم اکنون گفت که خدای نکرده کشور عرصه «زورآزمایی»‌هایی خواهد شد که سرانجامش برای کشور سرانجام تاریک و شومی خواهد بود. همان طور که «زورآزمایی»‌ها در گذشته وضعیتی را که در آنیم، به بار آورده است. این گفتگوها هم تا بعد از نیمه شب ادامه پیدا کرد.

صبح به بازدید از آموزش نظامی رفتیم و از وضع آموزش سربازان و درجه داران بازدید کردیم. قرار شد سه روز بعد مجدداً برویم و میزان پیشرفت را ببینیم. از آنجا به محل استقرار تیپ دزفول رفتیم و درباره تجربه‌های حاصل از جنگ از آغاز تا این زمان به تفصیل سؤال و جواب کردیم. در این که چگونه شده‌است که دشمن توانسته از معبر «عبود» بگذرد و داخل بشود، سؤال کردم. برای جواب در آن موقع فرمانده نبود، یک سرگرد مخابرات که در نزدیکی کرخه یک دست خود را هم از دست داده است، فرماندهی داشت و توانا به دادن این توضیح نبود و این همان مسئله است.

فرد مکتبی که تخصص یک کار را نداشته باشد، نمی‌تواند و نباید کار را بپذیرد، ولی خوب همان داستان بلایی که بر سر لشگر خوزستان آورده بودند و چگونگی پراکنده کردن تانکها و بالا رفتن ضربه پذیری آنها طرح شد و این که فرماندهی نتوانسته است بعد از وارد آمدن ضربه‌های اول لاقل در هنگام عقب نشینی، نیروهای خود را در یک جا متمرکز کند و این ضربه دومی کاری‌تر از اولی بوده است.

همین پراکندگی به علت ضعف فرماندهی موجب شده که هنگام عقب نشینی هم پراکندگی ادامه پیدا کرده و مقدار زیادی از تواناییهای رزمی آن تیپ کاسته و دشمن چند تا از تانکهای آن را از بین برده است.

چون ما از ابتدا متوجه شدیم که نمی‌توان با بازگو کردن ضعف‌های گذشته و بلاهایی که بر سر این لشگر آورده‌اند، جنگ را ادامه داد، بنا را بر این گذاشتیم که آینده را مستند به آن گذشته نکنیم و ارتش را در زیر ضربات دشمن و در جبهه جنگ بازسازی کنیم هر چند می‌گفتند این کار شدنی نیست، اما عمل به ما گفت که انسان به هرکاری تواناست، در صورتی که اراده انجام آن را داشته باشد و ناشدنی، شدنی شد. این تیپ که آن عقب نشینی‌ها را به حکم اجبار داشته است، در مرحله آخر توانسته است از پل بگذرد و سرپلی را در آن سوی کرخه تسخیر کند که نشان می‌دهد در صورتی که انسان اراده کند،

می‌تواند ضعف ابزار را جبران کند. به هر حال این تیپ در حال بازسازی است، روحیه گذشته‌اش را از دست داده است روحیه تازه‌ای پیدا کرده است که امیدواریم با تکمیل تجهیزات، هر چه سریع‌تر به دیگر نیروهای ما در جبهه بپیوندند و ضربه‌های خود را به دشمن بزنند، با روحیه‌ای که حالا دیگر روحیه پیشروی و پیروزی است.

ساعت دو و سی دقیقه برای بازدید این تیپ آمدم و تا تشکیل شورای نظامی، از جبهه‌های مختلف جنگ خبر گرفتیم کسانی را که از تهران آمده بودند ملاقات کردیم، درباره وضعیت اقتصادی و اطلاعاتی که در باره امکانات نظامی موجود در داخل کشور به ما رسیده بود گفتگو کردیم، از آبادان درباره موقعیت جنگ شان پرسیدیم، معلوم شد نیروهای ما در آنجا مستقر شده‌اند. امروز نیز نیروی هوایی و زمینی ما ضربه‌های کشنده‌ای به دشمن زده‌اند و از این کار راضی هستند. بعد به شورای نظامی رفتیم، امروز هم نیروهای ما شکار قابل‌گیری آورده بودند و از این که تدارکات دشمن را زده بودند خیلی راضی بودند، تانکهای دشمن را در جبهه‌های آبادان و دزفول زده بودند، به طوری که همگی دلگرم بودند و روحیه قوی داشتند. کاملاً امیدوار بودند که ما با این گونه ضربه‌ها می‌توانیم دشمن را ذلیل کنیم و بعد به او حمله ببریم.

در پایان این گزارش کار روزانه و تعیین دستورالعمل فردا، درباره روش شناخت برپایه توحید برای فرماندهان نظامی صحبت کردم و درباره امامت هم مقداری برایشان صحبت کردم و گفتم که میزان نیروهایی که دو طرف دارند اهمیت کمتری دارد، آنچه مهم است، توانایی هر یک از دو طرف در رساندن نتیجه قوا به حداکثر برای ضربه زدن در نقطه ضروراست. این کار محتاج نوعی از هماهنگی است که در روشهای معمول تا به حال ندیده‌ایم، نه دشمن توانسته این روش را به کار ببرد و نه خود ما این روش را به کار برده‌ایم. حتی می‌توان گفت در سطح پایین‌تری از هماهنگی، یعنی تقسیم فضا و زمین بین نیروها برای رساندن ضربه به حداکثر، دشمن ضعف بزرگی از خود ظاهر ساخته است و ما در این زمینه البته به آن حد ضعیف نبوده‌ایم، اما تلاشی که

برای درهم شکستن حمله دزفول روز جمعه کرده‌ایم، نتیجه خود را به بار آورده است، ما به این سطح رسیده‌ایم و باید آن را تکامل ببخشیم.

این بحث هم تا نیمه شب به طول کشید و قرار شد که دو طرح را برای اجرا آماده کنند، یکی در همین سطح هماهنگی به دست آمده و یکی در سطح متعالی تری که من با آنها در میان گذاشتم، امیدوارم که این طرحها نتایج خوبی به بار بیاورد و ما بتوانیم با همین کمیت، کیفیت کار را به حداکثر برسانیم و دشمن را بشکنیم. و این در حالی است که از نظر کمی نیز ما هم چنان بامراقبت‌های روزمره می‌کوشیم آمادگیها را افزایش بدهیم. آنچه در یک ماه گذشته نیروی ارتش از جهت آماده کردن افراد ذخیره و تعداد آنها، از جهت ساختن مهمات و اسلحه، و از جهت ارتباطات و اطلاعات انجام داده، چیزی فوق تصور است و این البته در سایه کوششی است که در جهت ایجاد هماهنگی انجام شده است. همین بازده است که روحیه ما را بالا برده است و امیدوارم موجب بشود که تلاش برای انتظارات بیشتر افزایش پیدا کند و قدم به قدم راه را برای پیروزی هموار سازد.

کارنامه دوشنبه ۱۲ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۰۱

## حالا آمده‌اند باز با همان تهدید از من پول بگیرند

امروز صبح از یک تعمیرگاه و آمادگاه دیدن کردیم. کوشش و تلاشی که در همه جا انجام می‌گیرد تا ابزارها، خودروها، تانکها، توپها و سایر اسلحه‌ها آماده استفاده بشوند، کوششی است خودجوش، ایمان و علاقه و تلاشی است که ما برای ایجاد این حرکت، کرده‌ایم و وقت مهمی را به این کار در همه شهرها صرف کرده‌ایم؛ در نتیجه ابزارهای ما از پی هم آماده می‌شوند. در اینجا گروههای «فن دان» و فن شناس داوطلبانه آمده‌اند و کار می‌کنند. این بازدید تا دو بعد از ظهر به طول انجامید. در این کارگاهها ظرف ماه گذشته ۶۰۷

خودرو تعمیر و آماده شده است، بیشتر از حدود پنجاه تانک و توپ و سایر اسلحه‌ها هم تعمیر و آماده شده است، این تلاش در همه جا هست. يك حاجی در اینجا بود که کارش تراشکاری بود و بسیاری از قطعات را که ما نمی‌توانیم از خارج وارد کنیم او داوطلبانه آنها را تعمیر می‌کند و عیناً از روی آنها چند نمونه را به من نشان داد. اگر این جنگ همین روح ابتکار را برانگیزد و عمومیت پیدا کند و مردم همه جا خودشان در پی ساختن آن چیزهایی باشند که از خارج وارد می‌کنند، ما باید بگوییم که توانسته‌ایم به جای زیان، از جنگ سود ببریم و این استعدادها و نیروهای نهفته را به کار بگیریم.

به دلیل همین کارهاست که ما توانسته‌ایم نه تنها جای ابزاری که در جنگ از دست می‌دهیم را پر کنیم، بلکه ابزار جنگی خودمان را چند برابر کنیم. اما این حاجی سرگذشتی هم داشت که برای ما گفت، نامه‌ای را نشان داد که فرماندار شهر به او نوشته است که حاجی فلان، شما در رژیم سابق ۲۰۰۰ تومان چک به نفع بنیاد فرح کشیده‌اید که صرف امور خیریه بشود، لازم است که (درست یادم نیست) مثلاً ۶ هزار تومان به حساب فلان بریزید (حساب مستضعف یا غیر مستضعف) وگرنه تهدید کرده بود که این داستان را عیان خواهیم کرد و برای تو اسباب زحمت درست خواهند کرد. می‌گفت خوب در رژیم سابق هم با من همین رفتار را کردند. آن وقت که از من چک می‌گرفتند، رقمش را تعیین نکردند، حالا آمده‌اند باز با همان تهدید از من پول بگیرند و مبلغش را هم معین می‌کنند! لابد اگر وضع برگشت، بعدها هم خواهند آمد و به استناد همین نامه از من خواهند خواست که چکی را امضاء کنم!

این که در جمهوری اسلامی ما این رفتارها هست، همان چهره زشتی است که ما از جمهوری اسلامی برای مردمان خودمان و دیگران می‌سازیم. به هر حال این گونه رفتارها توأم با این گونه تهدید و ارباب‌ها به هیچ رو با شئون اسلامی ما موافقت ندارد و همین کارهاست که مانع از قوت گرفتن بنیاد حکومت اسلامی ما می‌شود. امیدوارم این تذکر برای همه کار به دستان کفایت کند و آنها بالمره این رویه‌ها را ترك کنند و تا وقتی که يك حکومت قوی

قانونی برقرار نشود، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که وضع منزلتها در کشور ما تثبیت شده و انسان در جمهوری اسلامی منزلت واقعی خود را به دست آورده است.

به هر حال، هیجان کارگران «فن دانان» و کارکنان این تعمیرگاه بی‌حد است، با دل و جان کار می‌کنند و امیدواریم در همه جای کشور چنین کنند و چنین نیز می‌کنند باز هم بیشتر کار کنند با تمام قوت و توانایی خودشان کار کنند و نیروهای ما را با سرعت تمام مجهز بگردانند تا ما بتوانیم دشمن را بشکنیم، استقلال کشور را از خطر نجات بدهیم و راه را برای رژیم تازه‌ای در کشور عراق هموار بسازیم.

بعد اعضای شورای دفاع آمدند و تا ساعت دو صبح جلسه شورای دفاع به طول انجامید. طرح عمومی جنگ که تهیه شده بود، به اطلاع اعضای شورا رسید. نیروهای تازه و استعدادهای جدیدی که آماده کارزار شده بودند، گزارش شد. میزان ابزارهای جنگی جدیدی که با همین کار و تلاش آماده شده است به اطلاع رسید و وضع در آبادان به تفصیل مورد بحث واقع شد. کارهایی که انجام داده‌ایم به اطلاع عموم رسید و جلسه پایان یافت. در مورد جزئیات گفتگوها فعلاً نمی‌توانم صحبتی بکنم، می‌گذارم به بعد.

کارنامه سه شنبه ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۲۵ آبان ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۰۲





استیضاح کننده‌ای اگر باشد منم، منم که باید پیرسم و استیضاح کنم در کارنامه دیروز یادم رفت بگویم که از تهران تلفن کردند که عده‌ای از نمایندگان در جلسه خصوصی مجلس اظهاراتی کرده‌اند و نامه‌ای هم امضاء کرده‌اند و نزد امام برده‌اند. من امروز تلفنی با احمدآقا صحبت کردم و به او گفتم که عده‌ای فراموش می‌کنند و یا نمی‌خواهند توجه بکنند که وضع کشور در چه حال است و گمان می‌کنند هر موقعیتی را می‌توان برای بازی بر سر قدرت مغتنم شمرد. استیضاح کننده‌ای اگر باشد منم، منم که باید پیرسم و استیضاح کنم کسانی را که با کارهای خودشان وضع را به صورتی درآورده‌اند که دشمنان ما به خودشان جرئت دادند به وطن ما حمله کنند. من نخواستهم همه چیز را بگویم به لحاظ این که دشمن در کمین است که از اطلاعات و صحبت‌ها استفاده کند ولی اگر ببینم اینها می‌خواهند به هر قیمت اسباب سقوط قطعی کشور را فراهم بیاورند، چاره‌ای جز این نیست که همه چیز را با

مردم صریح و روشن بگویم و از آنها بخواهم خودشان درباره سرنوشت کشورشان تصمیم بگیرند.

به هر حال صبح امروز به بازدید از تیپ خرم آباد رفتیم و تا عصر در آنجا بودیم. مواضع را بازدید کردیم، نواقص را دیدیم و یادداشت کردیم که رفع شود. فرمانده نیروی زمینی در آنجا ماند تا آنچه را ما فرصت نیافتیم ببینیم، ببیند و این تیپ را فعالتر کند، بطوری که ما بتوانیم عرصه را به دشمن از هر سو تنگ کنیم. در این تیپ با سربازان و درجه داران و افسران صحبت کردم و اهمیت این جنگ را برایشان توضیح دادم و گفتم: ما در وضعی نیستیم که اگر نجنگیدیم وضع کمی بدتر بشود. ما در وضعی هستیم که اگر نجنگیم و دشمن را نکوییم موجودیت ما به خطر می‌افتد، روحیه‌ها را خوب یافتیم و امیدواریم که این روحیه‌ها هر روز بهتر بشود.

### صحبت در باره سازش پنهانی با ریگان و بوش بر سرگروگانها

سروش مطابق معمول در محلی که دور از مراکز شهری و نظامی است شورای نظامی را تشکیل دادیم و وضع را در همه جبهه‌ها بررسی کردیم و گزارش کار روزانه را دریافت کردیم. دوباره از تهران اطلاع دادند که عده‌ای قصد گشودن جبهه جنگ سیاسی - روانی را دارند و سخت مشغولند که مطابق معمول «خوارج» تقصیری را که خود کرده‌اند، به گردن کسی بگذارند که با وجود این تقصیرها و در وضعیتی سخت خطرناک مسئولیت را به عهده گرفته است و شب و روز، با به خطر انداختن همه چیز خود، دارد تلاش می‌کند.

تا دیرگاه ما وقت را به مباحث نظامی گذراندیم و فرصتی نماند که من درباره این بازیها فکر بکنم؛ بعد نشستم و مقداری در این زمینه‌ها فکر کردم. گذشته‌ای که ما را به اینجا رسانده است از نظر گذراندم، دیدم هشت ماه پیش‌تر گفتم من نمی‌توانم مسئولیت تغییر روانشناسی جامعه آمریکایی را به خشونت و مداخله جویی بر عهده بگیرم و آنچه کرده‌ایم و آنچه کرده‌اند و کار را به اینجا رسانده‌اند جریانی است که امروز نتیجه خود را به بار می‌آورد و گمان من اینست

که ریگان نه به عنوان جمهوریخواه در برابر دمکرات، بلکه بعنوان بیانگر تغییر روانشناسی جامعه آمریکایی انتخاب می‌شود. چند روز پیش‌تر به دوستان گفته بودم که تصمیم درباره گروگانها در زمانی و به صورتی اتخاذ شده است که به سود کارتر مؤثر نخواهد شد، بلکه به زیان او مؤثر خواهد شد و گمان می‌کنم این نظر من که مستند به مطالعه و تجربه طولانی من در شناسایی روحیه و روانشناسی غربی‌ها به لحاظ اقامت در آنجاها و مطالعه‌ام در این زمینه‌ها است، درست از آب درآمده‌است. بنابراین وضع خارجی ما مشکل‌تر خواهد شد و من کسی نیستم که از برابر مشکلات بگریزم. می‌دانم که به موقع هشدار داده‌ام، گفته‌ام مؤثر واقع نشده است و نتیجه نداده است. اما به این دلایل نمی‌شود تلاش را در نیمه گذاشت و به تلاش برای استقرار يك حکومت اسلامی مستقل ادامه نداد. به هر حال زندگی در این جهان پایان همه چیز نیست، تاریخ استمرار دارد و همان طور که مردم ما امروز قضاوت روشنی دارند، تاریخ فردا نیز قضاوت روشن و بلکه روشنتری نسبت به آنچه حالا می‌گذرد خواهد داشت و گمان می‌کنم در این قضاوت لاقول در مورد این که ارزیابی‌های من از روی علم و اطلاع و دقیق بوده است، حق را به من خواهد داد. با این همه ما حق نداریم به دلیل این که تاریخ حق را به ما می‌دهد یا نمی‌دهد، از تلاش و کوشش برای نجات میهن اسلامی باز بایستیم.

فکر کنم که به اینجا رسید، آرام گرفتم و با همان تصمیمی که داشتم، به ادامه نبرد مصمم شدم. شما مردم می‌دانید که جنگ در دو جبهه، کار ساده‌ای نیست، خصوص وقتی که يك جبهه، جبهه داخلی است و جبهه جنگ روانی - سیاسی است. در همه جای دنیا این طور عمل شده است که وقتی جنگی پیش آمده همه از موافق و مخالف متحد شده‌اند و چون ستونی استوار تکیه‌گاه مسئول جنگ گشته‌اند و او را در نبرد یاری کرده‌اند و چنان کرده‌اند که او در سختی‌ها روحیه خود را از دست ندهد. جنگ دوم جهانی را بیاد بیاورید، وقتی چرچیل نخست وزیر شد و قوای هیتلر نیروهای فرانسوی و انگلیسی را در هم شکست و فرانسه را اشغال کرد و ملت انگلیس در انتظار بود که سربازان آلمانی پای در خاک آن کشور بگذارند، او در برابر مجلس خطاب به ملت انگلیس گفت: «من جز خون و اشک و آه چیزی ندارم به شما بدهم» و

ملت انگلیس و رهبران انگلیسی یکپارچه پشت سر او ایستادند تا در جنگ پیروز شد.

قوای هیتلر تا دروازه‌های مسکو آمد و با این که استالین يك ديكتاتور بود با این حال ملت روس نگفت چون این آدم يك ديكتاتور است و آن تصفیه‌های خونین را کرده است و این بلاها را به سر ما آورده است، ما از وطنمان دفاع نمی‌کنیم، بلکه ایستادند و تحت همان حکومت با آلمان هیتلری جنگیدند و بالاخره هم پیروز شدند.

در سال ۱۹۶۷ ناصر شکست خورد و ارتش اسرائیل با غافلگیر کردن، ضربه سختی به ارتش مصر زد و ناصر ناگزیر شد آتش بس را بپذیرد و استعفا کرد. ملت مصر یکپارچه به خیابانها ریختند و استعفای او را نپذیرفتند. حال این که ارتش را خود او ساخته بود و ناچار مسئول وضعی بود که پیش آمده بود، معهدا مردم مصر دارای این رشد بودند که در آن شرایط نباید پشت مسئول را خالی کرد و به دشمن امکان داد تا از موقعیت حاصل از پیروزی بیش از حد سوءاستفاده کند.

### درست در این موقع خنجر زدن از پشت شروع شده است

قوای صدام به ایران حمله کرد؛ اما در این حمله از سوی ما یعنی از سوی رئیس جمهوری کاری که زمینه سازی این حمله تلقی بشود، انجام نگرفت، برعکس هشدارها داده شد، اخبارها داده شد، کوشش‌های فوق طاقتم انجام گرفت، بلکه جریان تضعیف نیروهای مسلح متوقف بشود، اداره امور کشور جریان صحیح پیدا کند و این ضعف‌ها به دشمن امکان حمله ندهد. از نایبخت یاری، این کوشش‌ها موفق نشد و قدرت پرستان مانع شدند، اخبار در ۱۷ شهریور هم اینها را بخود نیاورد. تا در نتیجه دشمن به تصور ضعف کامل ما، حمله کرد. با این حال، ما متوسل به این معنی نشدیم که چون در این حمله نقش با «قدرت بازها» بوده است و آنها این بلا را بر سر کشور آورده‌اند، پس مسئولیت هم با آنها باشد. چون می‌دانستیم از آنها برای نجات کشور کاری ساخته نیست. اینست که با تمام وجود به تلاش پرداختیم تا کشور نجات یابد

و حالا نتیجه این تلاش عظیم این شد که کم و بیش توانستیم دشمن را متوقف کنیم و نیروهای تازه‌ای وارد صحنه کرده و امکانات را به کار بگیریم و این امید را به وجود بیاوریم که بیابانهای خوزستان گورستان ارتش متجاوز خواهد شد. درست در این موقع خنجرزدن از پشت شروع شده است. آنهایی که ضعیف و ناتوانند و جز قدرت هیچ واقعیتی را نمی‌پذیرند، آیه یأس خواندن را شروع کردند و استاندار خوزستان تلگراف می‌کند که همه چیز از دست رفت، خوزستان می‌رود، اگر خوزستان برود نصف جمعیت ایران تلف می‌شود و باید این مطالب را به مردم گفت. آقای رجایی این تلگراف را در شورای دفاع خواند و من در آنجا به او گفتم، این آدم وقتی هم در کردستان بود، می‌گفت کردستان از دست رفته. این را بدانید خود او که از مسبین تضعیف ارتش در خوزستان بوده است، حالا به جنگ روانی مشغول است تا روحیه‌ها را به کلی از بین ببرد و سقوط قطعی بشود. من نمی‌گویم او عمداً این کار را می‌کند، اما آدمی که این مقدار ضعیف است و این اعصاب ناتوان را دارد، چرا باید در این استان ما و با شرایط جنگ مسئول باشد؟

عده‌ای از نمایندگان در مجلس تومار جمع می‌کنند. آن هدفی را که از دو سه ماه پیش به این طرف داشتند و شب و روز هم مشغول بودند، یعنی بازگرفتن فرماندهی کل قوا از رئیس جمهور، دنبال می‌کنند که به آن برسند و نامه‌ای نزد امام می‌برند. اینها نمی‌دانند که این کارها بازتاب فوری در جبهه‌ها دارد، روحیه‌ها را می‌شکند، مقاومت را از بین می‌برد و دشمن مثل آبی که سد از برابر او برداشته شده باشد، همه جا را می‌گیرد. اینهایی که سردمدار هستند، می‌دانند که دروغگو هستند و حقایق را وارونه جلوه می‌دهند. آنها می‌دانند که وضع چگونه بود و حالا چگونه شده است و می‌دانند که جز من با توجه به افکار عمومی، با توجه به توانایی در برانگیختن هیجان مثبت کار و میل به ایثار و فداکاری کس دیگری در این شرایط نمی‌تواند این وظیفه سنگین را بر عهده بگیرد. بنابراین آشکارا می‌خواهند از پشت جبهه ما را بکشند.

به هر رو، تهران مرکز این توطئه‌ها است. از روز انتخاب به ریاست جمهوری این توطئه‌ها بوده و هنوز هم هست. امشب از مسئولان نیروهای مسلح خواستم که يك طرحی برای جبهه جنگ تهیه کنند که حالا نمی‌خواهم

بگویم کدام جبهه و چگونه طرحی است. اما برای آنها صحبت کردم و وضع را از جهت سیاسی - اجتماعی - روانی تشریح کردم و اهمیت و ضرورت پیروزی در جنگ را برایشان روشن کردم. شب دیروقت آنها رفتند و من امیدوارم که این روحیه آنها با تحریکات نشکنند و بتوانند با همه سختی‌های موجود، دشمن را بشکنند.

کارنامه چهارشنبه ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار دوشنبه ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۰۳

امروز، پس از اطلاع از آن توطئه تازه نقشه کشان در تهران، من دو نامه تهیه کردم یکی خطاب به رئیس مجلس و یکی هم خطاب به امام.

**در نامه به رئیس مجلس: من از این آقایان هیچ چیز نمی‌خواهم جز این که مرا به حال خود بگذارند تا این جنگ را به نتیجه برسانم.**

نوشتم که شما در شورای انقلاب بوده‌اید و حقایق را می‌دانید و آن حقایق را يك به يك بازگو کردم و الان به خاطر جنگ نمی‌خواهم بازگو کنم و می‌دانید که چه چیز در اختیار من قرار گرفت و من آن را به چه صورت آماده کردم. این توطئه‌ها و تحریکها، جایی برای این می‌گذارد که انسان فرض کند اشخاص از روی دلسوزی و به مقصد خدمت این کارها را می‌کنند. اگر کسی آماده است شب و روز تلاش کند و از هیچ کاری فروگذار نکند، بگو بیاید و مشغول بشود. من از این آقایان هیچ چیز نمی‌خواهم جز این که مرا به حال خود بگذارند تا این جنگ را به نتیجه برسانم. و خیال می‌کنم که این حداقل تقاضاست، در هر حال نامه مفصل است و در موقع خود به عنوان ضمیمه این گزارش خواهد آمد.

## نامه به امام : اگر قرار بر کشمکش است من در مجلس غیر علنی

### حاضر نمی شوم

در نامه به امام این نکات را یادآور شدم که من این نامه را برای مجلس نوشتم و نوشتم به رئیس مجلس که اگر قرار بر کشمکش است من در مجلس غیر علنی حاضر نمی شوم، باید در مجلس علنی حاضر بشوم و آنچه می گویم باید به اطلاع عموم مردم برسد و مردم تکلیف را تعیین بکنند.

در نامه به امام نوشتم که پس ملاحظه می کنید که حرفهای من نیست که اختلاف به وجود می آورد، اینها این نقشه ها را می کشند و من از آنها مطلع می شوم و درباره آنها حرف می زنم برای اینکه وسیله دفاعی دیگری هم ندارم و وسیله دفاعی من آگاهی عموم از این توطئه ها است که می شود و اگر آنها این توطئه ها را نمی کردند، کار به اینجا نمی کشید. حالا هم اگر توطئه نکنند، ما پیروز می شویم و من تعهد می کنم که در این جنگ پیروز می شویم به شرط این که ما را به حال خود بگذارند و به شرط این که بگذارند کارم را انجام بدهم و با اختیار کشور را به سوی پیروزی ببرم.

این نامه هم در وقت خود به صورت ضمیمه این گزارشها چاپ خواهد شد. بعد از تهیه این دو نامه به کارهای نظامی پرداختم، خصوصاً از جهت این که بدانیم بازسازی نیروها در چه وضعی است و تا وقت تشکیل شورای نظامی، به این طرح مشغول بودیم.

شورای نظامی تشکیل شد و بعد از گزارش فعالیت های روزانه آن طرح آماده شده بود و عنوان نشد و قرار شد در مراجعت فرمانده نیروی زمینی که برای بازدید رفته بود این طرح با او در میان گذاشته شود و ما ببینیم که چه باید بکنیم.

پنج شنبه ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار دوشنبه ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۰۳

## در جبهه ها روحیه تهاجمی روز به روز گسترده تر می شود

صبح فرماندهانی که احضار کرده بودم، آمدند و تا ساعت ۴ بعد از ظهر درباره آن طرح بحث کردیم. فرمانده نیروی زمینی بنا به دلایلی که داشت و دارد با آن موافق نبود.

ولی دیگران با دلایلی که داشتند و دارند با آن موافق بودند. به هر حال من با انجام طرح موافقت کردم. و گفتم: بقیه را باید با توکل به خدا انجام دهیم و اگر این طرح پیروز بشود، خیلی چیزها تغییر می کند. امکانات را سنجیدیم، برای بسیاری از خیرگان تردید نبود که این امکانات به ما اجازه اجرای آن طرح را می دهد. گرچه فرمانده نیروی زمینی در این معنا تردید داشت. به هر حال شب شد جلسه شورای نظامی تشکیل شد و گزارش های روزانه را دادند و امروز و دیروز هم همینطور، هوانیروز و نیروی هوایی خیلی خوب عمل کرده بودند و تلفات بسیار سنگین به دشمن وارد ساخته بودند. گشتی های نیروی زمینی نیز کارهای برجسته ای انجام داده بودند که نشان می داد روحیه تهاجمی روز به روز گسترده تر می شود و میل به عمل روز به روز فراگیرتر می گردد.

به هر حال، امروز دستورالعمل طرح را صادر کردم و این در واقع تکمیل طرح بود و تضمین بیشتر برای اجرای طرحی بود که در جلسه پیش شورای دفاع تصویب شد. امروز هم به این ترتیب گذشت؛ امروز روز طرح بود. اما راجع به طرح، لازم است که با خواننده کمی صحبت بکنم در تجربه زندگی سیاسی اجتماعی خودم، با دو جریان دایم سروکار داشتم. يك وقت تب عمل همه را می گیرد، کما اینکه در ماههای اول انقلاب هم تب عمل همه را گرفته بود و همه می گفتند نقشه و برنامه را باید دور ریخت و باید عمل کرد. و نتیجه این عملهای بی نقشه و بی برنامه و دیمی، بهم ریختن وضعیت شد. این جمله «باید عمل کرد» بدون برنامه و نقشه در همه جا رواج گرفت و سازمانهایی هم که به وجود آوردیم، بدون برنامه و بدون نقشه و دیمی، خود شدند مصیبت.



## در همان وقت گفتم که جنگ بدون برنامه را متوقف کنید

در جنگها هم که با ضد انقلاب بود، همیشه این مسئله بود، باید عمل کرد و نتیجه همین «باید عمل کرد» تلفات سنگین می شد تا «جری» شدن دشمن. من در همان وقت، خصوصاً در زمان سندج که بعد معلوم شد که مقدمه همین طرح حمله عراق بوده است، برای این که نیروهای ما را در آنجا تا می توانند مشغول کنند و بعد از خوزستان حمله کنند. همان وقت گفتم که جنگ بدون برنامه را متوقف کنید جنگ بدون طرح و نقشه را متوقف کنید و ببینید که امکانات خودتان چیست و امکانات دشمن چیست. قوت های خودتان چیست و قوت های دشمن چیست؟ ضعف های خودتان کدام است و ضعف های دشمن کدام است و از روی برنامه و نقشه جنگی عمل کنید. در نتیجه، پس از اینکه این ضعفها و قوتها معلوم شد، آوردند در دفتر من طرح جنگی تهیه شده را، ارائه کردند و به اجرا گذاشتند.

## روزهای اول آنها که مایوس بودند می گفتند: چاره نیست، جز جنگ چریکی.

در مورد جنگ باعراق هم همین مسائل پیش آمد. روزهای اول آنها که مایوس بودند از توانایی ارتش، این حرفها را باطل می دانستند و می گفتند ارتش شکست می خورد و زود کارش ساخته می شود و چاره نیست، جز جنگ چریکی. بعد مطابق نظر آنها نشد و ارتش مقاومت کرد و از بین نرفت و در حین جنگ به تجدید سازمان و تقویت پرداخت، زمانی رسید که طرح معنا پیدا کرد. وقتی نیرو هست، طرح معنا دارد آن نیرو باید يك طرحی را به اجرا بگذارد. وقتی نیرو نیست، طرح هم معنا پیدا نمی کند، چون طرح را باید يك نیرویی به اجرا درآورد، وقتی این نیرو و این سازمان نیست، طرح در واقع سرگرمی ذهنی است. اینها در آن وقت که برای اجرای طرح نیرویی نبود، افتادند به جان ما که چرا طرح عمومی وجود ندارد و ما هر چه گفتیم که بابا

طرح عمومی وجود دارد بلکه نیرویی که آن طرح را ایجاد کند هنوز وجود ندارد، فایده نمی‌کرد، گفتیم در مقابله با ضعف، مردم سه دسته هستند:

- آنهایی که تسلیم ضعف می‌شوند.
- آنها که ضعف را وسیله قدرت جویی قرار می‌دهند
- آنهایی که کوشش می‌کنند که ضعف را به قوت تبدیل کنند، اینها از دسته دوم هستند. یعنی هر ضعفی را ولو ضعفهایی را که خودشان به وجود آورده‌اند، اینها را اسباب قدرت جویی قرار می‌دهند و این اخلاق! اخلاق خوارج است.

به هر رو، حالا نیرویی هست که آن طرح را اجرا کند. امیدوارم این نیرو طرح را با موفقیت اجرا کند و قدمی باشد برای تغییر اساسی جهت جنگ و تغییر سرنوشت جنگ. امروز شورای نظامی هم تشکیل شد و مطابق معمول کارهایمان را انجام داده‌ایم و دیروقت تمام شد.

کارنامه جمعه ۱۶ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ آبان ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۰۴

**به امام گفتم: اگر روحیه‌ها را خراب نکنند، ما موفق و پیروز می‌شویم**

صبح قبل از رفتن به تهران خبر دادند که دشمن به دزفول حمله کوچکی و یا حمله را شروع کرده است. البته باید بگویم که در این منطقه باریدن باران آغاز شده است و این برای دشمن که فقط می‌تواند از راه زمین با ما بجنگد خوب نیست. در هر حال به تهران رفتیم. به منزل امام رفتیم. به ایشان گفتم که وضع نیروها در حال بهبود است. امکانات تازه‌ای را که به وجود آمده است به او گفتم و گفتم که اگر ما را به حال خود بگذارند و نیروهای مسلح را به حال خود بگذارند و روحیه‌ها را خراب نکنند، ما موفق و پیروز می‌شویم اما اگر بخواهند به طور مرتب روحیه‌ها را خراب بکنند، ما پیروز نمی‌شویم و شکست می‌خوریم و این شکست سرنوشت ایران را دگرگون خواهد کرد.

ایشان گفتند که نه، شما مطمئن باشید که قدر زحمات شما معلوم است و به آنها هم که برای انجام کاری به اینجا آمده بودند، گفته‌ام که يك عده رفته‌اند آنجا و فداکاری می‌کنند و شما هم اینجا نشسته‌اید و نقشه می‌کشید! به هر حال، من به ایشان گفتم این عده علاوه بر این که نشسته‌اند و نقشه می‌کشند، اسباب و مقدمات ضعف را هم خودشان فراهم آورده‌اند و مقصر این وضع آنها هستند. حالا اینها طلبکار هم شده‌اند و می‌خواهند به خیال خودشان فرصت را مغتنم بشمارند.

این را به شما بگویم اگر اینها موفق بشوند و تزلزلی در این روحیه‌ای که الآن به وجود آمده به وجود بیاورند، قطعاً نیروهای مسلح ما کارایی خودشان را از دست خواهند داد و شکست حاصل خواهد شد و این شکست به قیمت سنگینی برای کشور تمام خواهد شد. آن قدر قیمتش سنگین است که نمی‌توانم تصور کنم که اثر این شکست چقدر وحشتناک خواهد بود.

حال این که ما کاملاً دشمن را مهار کرده‌ایم و می‌توانیم امیدوار باشیم که پیروز می‌شویم. از نزد امام که بیرون آمدم، ایشان اطمینان دادند که شما نگران نباشید، هیچ نگران نباشید و به کار مشغول باشید، کوشش کنید و انشاءالله خداوند به شما پیروزی می‌دهد و نگران این حرفها نباشید و اینها اثر نمی‌کند. خدا کند که این طور باشد و این کارها اثر نکند و ما بتوانیم این جنگ را به پیروزی برسانیم.

## شب پیش در رادیو تلویزیون آقای قطب زاده و آقای اسلامی به طور «باز» حرف زده‌اند

در بیرون منزل امام، مردم زیادی جمع شده بودند. احساسات گرم و صمیمانه‌ای ابراز کردند و بعد به منزل آمدم. در آنجا شنیدم که شب پیش در رادیو تلویزیون آقای قطب زاده و آقای اسلامی به طور «باز» حرف زده‌اند. خیلی «باز» حرف زده‌اند و این بازتاب داشته است. و تغییراتی را در رادیو تلویزیون موجب شده است.

من با آقای اردبیلی صحبت کردم و در این باره؛ گفتم: قرار بر این بود که تحصیل رضایت و توافق بشود اما ترتیبی که شده درست در جهت خلاف این منظور است و گفتم که من کماکان تا وقتی که این دستگاه رادیو تلویزیون اصلاح نشود و دست از جنگ روانی برندارد، در این دستگاه صحبت نخواهم کرد.

حالا ایشان وعده داده‌اند که من عمل می‌کنم و شما مطمئن باشید. بعد جلسه شورای عالی دفاع شروع شد و تا ۱۰:۳۰ شب به طول انجامید و در چهار قسمت تصمیمات گرفت. بعد هم به نزد مادرم رفتم و تا نیمه شب هم پیش او بودم.

کارنامه شنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱ آذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۰۵



## آقای قطب‌زاده را دستگیر کرده‌اند؛ نامه به دادستان کل نوشتم تا در تاریخ ضبط بشود

صبح وزیر خارجه کوبا آمد، به همراه او عده زیادی هم آمدند. مدتی گذشته بود که معلوم شد آقای قطب‌زاده را دستگیر کرده‌اند. من شاید متجاوز از ده سال باشد که حول يك امر صحیحی ایستادگی کرده‌ام و آن اینست که ما باید کار جمعی را تمرین کنیم و بیاموزیم و تکروی در کارمانم نباشد. من در کار جمعی، آقای قطب‌زاده را ضعیف می‌یافتم و در نتیجه عملاً با هم نبودیم و نمی‌توانستیم باشیم. بعد از آمدن به ایران نیز، دوباره من چند نوبت به او خاطرنشان کردم که وقتی استعدادها نتوانند کار جمعی بکنند و بیاموزند، بی‌استعدادها، قدرت طلب‌ها، آلت بازها و آلت‌ها به قدرت می‌رسند و آنچه را که انتظارش را نداشتید بر سر شما می‌آورند. به هر حال با شنیدن این خبر، نامه به دادستان کل نوشتم تا در تاریخ ضبط بشود که در جمهوری اسلامی چه روش‌ها و چه منش‌هایی هنوز هستند و حکومت می‌کنند. همین رادیو تلویزیون صدها بار به همین شخص که وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب بود بد و بیراه گفت و يك نفر هم برای این کار تعقیب نشد، بلکه آنها که این کار را می‌کردند، تشویق هم می‌شدند. حالا از او دعوت کرده‌اند و رفته است در تلویزیون حرف زده است، خوب آزاد بوده و حرفش را زده است. او را گرفته‌اند. برای چه کسی در این جمهوری تصور امنیت وجود دارد، وقتی هیچ قید و بند اخلاقی و قانونی وجود ندارد؟ این سقوط انقلاب است، چیزی نیست که بتوان آن را تحمل کرد.

### در عمر جامعه لحظاتی هست که سکوت مرگ است

تا آنجا که بر من معلوم شد، کسی هم به طور علنی به این کار اعتراضی نکرده است که خود این هم داستان غم‌انگیز دیگری است. به هر رو در عمر جامعه لحظاتی هست که سکوت مرگ است. در این لحظات سکوت مرگ انقلاب است و نمی‌باید اجازه داد این طور با اساسی‌ترین ارزش‌های انقلاب و بهترین معیارهای اخلاق اسلامی بازی شود. عده‌ای تبلیغات ضد، یعنی

تبلیغاتی که واقعاً برای روحیه نیروهای مسلح ما مضر است را تشویق می‌کنند و اجاز می‌دهند و هیچ کس هم معترض آنها نیست. کسی می‌رود و می‌گوید:

## هرکس بگوید تخصص لازم است، خط آمریکاست!

خوب البته کسی که علم ندارد نمی‌داند علم چیست، اما این که تخصص را کویدن و این سرمایه‌های بزرگ کشور را به این ترتیب از بین بردن، به نظر من خط واقعی آمریکا همین است؛ چون این یعنی وابستگی کامل. به گوینده این سخن که با منتهای غرض هم صحبت کرده است، کسی اعتراضی نکرده است، اما قطب زاده زندانی شده است.

به هر حال نامه مفصلی به دادستان کل نوشتم. او نزدیک نیمه شب به من تلفنی صحبت کرد و گفت که من نامه شما را خواندم، در خصوص رادیو تلویزیون شما به من اعتماد کنید، من درست می‌کنم. در مورد قطب زاده هم من نمی‌خواستم خود را وارد کنم، حق با شماست بازتاب داخلی و خارجی آن زشت و زننده است. البته شب گزارش اخبار خیرگزاریها و رادیوهای خارجی را هم که آورده بودند، خواندم. همه راجع به این توقیف گفته بودند. خوب لابد باز خواهند گفت که «ما اعتنایی به افکار عمومی نداریم!»

وزیر خارجه کویا گزارش سفر خودش به بغداد را داد و گفت که به یمن تلاش عظیم شما و ایستادگی غیرقابل وصفی که از خود نشان دادید، دولت عراق اکنون دیگر آن ادعاهای سابق را ندارد و در حد معقولی حرف می‌زند که می‌توان گفت، حاضر است قبل از مذاکره عقب نشینی بکند. او ۴ ماده پیشنهاد داد که قرار شد در جلسه شورای عالی دفاع طرح بشود و جواب بدهیم.

خود این معنی که وزیر خارجه کویا می‌گفت و قبل از او هم دیگران می‌گفتند، نشان می‌دهد که کار و کوشش ما اگر برای بازیگران صحنه قدرت داخلی قدر و منزلت ندارد، در دنیا قدر و منزلت دارد و همه می‌دانند که با امکانات ما با وجود محاصره اقتصادی و دهها مشکل داخلی و خارجی این مقاومت یک هنر و حماسه بزرگ زمان ما است. و صد افسوس که چشم تنگ و خردبین زورپرستان آن را نمی‌بینند. به هر حال در یک برهه سختی هستیم.

اگر این برهه را به سلامت بگذارنیم و دشمن را مهار نکنیم، دیگر ما را باکی از توطئه این گروه نیست و اعتنایی به جنگ روانی - سیاسی اینها نخواهیم کرد. البته این گروه خود قوه و قدرتی ندارند و گمان می‌کند اگر هر روز گزارش‌های دروغ تهیه کنند و با تلفن و نوشته و حضوری به امام برسانند، بالاخره آنچه نباید بشود، خواهد شد.

به هر حال، تلاشی که من می‌کنم برای رضایت خداست و مقصدی جز نجات ایران از ورطه‌ای که او را در آن انداخته‌اند ندارم، زمان هست، امروز هست، فردا هم هست، مردم هم هستند، مردم کور و کر نیستند، مردم این امور را می‌بینند و می‌فهمند و درباره این امور لاقید نمی‌مانند. من تردید ندارم که مردم لاقید نخواهند ماند. به اینهایی که این بازیها را راه انداخته‌اند، می‌گویم «شما می‌دانید ما چه داریم و می‌دانید آنچه می‌کنیم چندین و چندبار بیشتر از حد توانایی مان است و می‌دانید که اگر ناکام شویم، اول شما نابود می‌شوید، پس به خود آید و بگذارید که ما با خاطر جمع به کار و تلاش مشغول باشیم و به نتیجه برسیم.

بعد از ظهر به خوزستان آمدم و به نزد خلبانان هوانیروز رفتم. این خلبانان روز پنجشنبه و جمعه کار برجسته‌ای انجام داده بودند. دشمن تصور کرده بود که هوا بارانی است پس از هوا خیالش راحت است.

## خلبانان هوانیروز در هوای بارانی به دشمن حمله و تلفات سنگینی بدو وارد کرده بودند.

این خلبان‌ها بعد از گذشت این مدت جنگ و کار مداوم، برای تعویض رفته بودند، اما بعد از ۴۸ ساعت با شور و شوق به میدان‌های جنگ باز گشتند و من به آنها گفتم که بدلیل این روحیه و ایمان و اخلاص است که ما پیروز می‌شویم. اگر از داخل به ما ضربه نخورد، قوه خارجی نمی‌تواند بر ما مؤثر باشد.

شب مطابق معمول شورای نظامی تشکیل شد و معلوم شد که در این دو روز همه نیروهای ما خوب کار کرده‌اند و جنگهای غیر منظم هم دارد به

تدریج توسعه پیدا می‌کند و امیدواریم که ما به زمانی رسیده باشیم که سرنوشت جنگ با قوت گرفتن نیروهای ما تغییر بکند. از اتفاق شب در خبرهای خبرگزاریها که آورده بودند، مصاحبه‌ای با رئیس ستاد ارتش عراق هم بود. خبرنگار از او پرسیده بود پیشروی شما در خاک ایران دلیل بر موفقیت نظامی شما نیست، چون که اگر شما راه پس و پیش نداشته باشید، سرنوشتی جز نابودی ندارید. او جواب داده بود که نه نیروهای ما قوی هستند، چنین هستند، چنان هستند و این مطالب صحیح نیست ولی معلوم است یک جواب از سر بازکردنی است و واقعیت هم همین است که در صورتی که ما موفق بشویم به مهار دشمن، او راه پس و پیش نخواهد داشت مطلب دیگری هم درباره تندگویان گفته بود که او را در میدان جنگ گرفته است و او مثل سایر اسرای جنگی است که این هم دروغ بود، چون او را در حالی که با عده‌ای دیگر برای سرکشی می‌رفته، گرفته‌اند به لحاظ این که اینها راه را نمی‌دانستند. غالب جوابهای دیگری هم که داده بود، دروغ بود.

در راه که به خوزستان می‌آمدم، جوابی به تلفن‌گرام من داده شده بود که من نمی‌خواهم بگویم چه کسی داده بود. اما این جواب هم به موقع خودش به صورت سند ضمیمه در کارنامه خواهد آمد تا مردم روشن‌تر مسایل را بدانند و بفهمند. به هر حال از ابتدا تا انتها دروغ بود و من به سختی در شگفت شدم. این را قبلاً می‌دانستم که برای خلاف حقیقت گفتن توجیه پیدا کرده‌اند و می‌گویند، اما تا این حدش را نخوانده بودم! وقتی که این سند در ضمیمه این کارنامه خواهد آمد، خواننده نیز خواهد دانست که چرا دروغ بود و دروغ‌هایش کدام‌ها بودند. به هر حال گیرندگانی هم معین کرده بود، یکی از آنها دفتر امام برای اطلاع امام بود و حال مردم ببینید که

**ما در چه محیطی مشغول کار هستیم. از چپ، راست، پس و پیش  
مشغولند و با دروغ می‌خواهند ما را بشکنند**

ولی به دلیل حقانیت راهمان، تکیه ما به خداست و حمایت افکار عمومی و از این گونه بازیها هیچ نگرانی نداریم.



امشب من در شورای نظامی گفتم که وقتی از هر سو می‌خواهند عرصه را تنگ بکنند، شما باید خونسردی خود را از دست ندهید و طرحهای نو به نو تهیه کنید و به اجرا بگذارید و حواستان به طور «شش دانگ» باید متوجه ضربه زدن به دشمن باشد، از آنها خواستم که يك طرحی برای تشدید ضربه هایی که می‌توان به دشمن زد، تهیه کنند. به آنها گفتم که آمریکا از نظر من بانی این جنگ بوده و شاید این جناحی که انتخابات را برده است، بانی این جنگ بوده است و ادامه جنگ به سود آمریکاست. شرح دادم که چگونه این جنگ وضعیت دلار را تثبیت می‌کند و قیمت‌های مواد ساخته شده و خام را به سود آمریکا پایین و بالا می‌برد و موقعیت سیاسی - نظامی آمریکا را درخاورمیانه تثبیت می‌کند و...

بنابراین برای آنها مسئله‌ای نیست که ما چه زیان و ضررهایی از این جنگ خواهیم کرد، برای آنها مسئله قدرت خودشان مطرح است و ما مجال و فرصت کمی داریم تا با تلاش زیاد و ایثار و فداکاری، نقشه‌های آنها را بر هم بزنیم. و گفتم که به نظر من دستهای آنها قوی است و می‌توانند با جوسازیهای گوناگون، سیاستی را که می‌خواهند تحمیل کرده و پیش ببرند، مگر این که ما این بار مسامحه نکنیم و بایستیم و مقاومت کنیم و دشمن را بشکنیم، پیش از آنکه آنها فرصت داشته باشند که به ما ضربه بزنند. امروز ایران صحنه ایست که در آن یا ما موفق می‌شویم و حیات کشور را نجات می‌دهیم و یا خدای نکرده از پای در می‌آییم که معلوم نیست چه بر سر کشورمان خواهد آمد. در این شرایط جا برای مسامحه نیست و اگر مسامحه کنیم، اگر نایستیم، اگر ایثار نکنیم، موجودیت ما در خطر قطعی قرار خواهد گرفت. روزهای آینده خواهد گفت که آیا طرحهای عملیاتی تهیه شده و به اجرا در می‌آیند یا خیر. روزهای گذشته می‌گوید که ما در اثر فعالیت نیروهایی که در هوا می‌جنگند و نیروی توپخانه و حملات کوچک ضربه‌ای، موفقیت‌های چشم‌گیری به دست آورده‌ایم، حمله دشمن را در بسیاری از جاها متوقف کرده‌ایم. امیدوارم روزهای آینده، گزارش‌ها امیدبخش باشند و من بتوانم به مردم گزارش‌های شادی بخش بدهم.

در تهران که بودم، به من گفتند پولی که مردم به حساب ۸۸۸ ریخته‌اند در حدود ۴۰ میلیون تومان تا این زمان است که از ۲۰ تومان و ده تومان و بیشتر به این حساب ریخته شده و جمع شده و حالا این مبلغ شده است. این اعتماد توده عظیم مردم ما را نشان می‌دهد. شاید يك علت این کوشش‌های تخریبی برای همین است که می‌دانند افکار عمومی آنچه را که باید بداند، دانسته است. در شورای عالی دفاع من راجع به وضع آوارگان در خوزستان بحث کردم. حلال احمر کارهایی انجام داده است. اما با وجود این که دو ماه از جنگ می‌گذرد، هنوز يك ترتیب اساسی برای اداره این آوارگان داده نشده است و ما در این شرایط می‌جنگیم. خود مردم آنچه را که باید بدانند می‌دانند. می‌دانند چه کسانی مخلصانه کار می‌کنند و می‌دانند چه کسانی حواسشان پیش حقایق و مسایل اساسی نیست و پیش کارهای دیگر است.

کارنامه یکشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۰۶



## از نداشتن علم و تخصص، وابستگی پیدا کردیم

امروز صبح بعد از پرس و جو از وضعیت جبهه‌ها در جمع خلبانها حاضر شدم و ۹۰ دقیقه برای آنها صحبت کردم. سخنی بود که از دل بر می‌آمد. من ملاحظات را کنار گذاشتم و آنچه در دل داشتم گفتم. از ضعف و سه دسته مردم صحبت کردم. مطلب اول که طرح کردم این بود: در کارها و در سازمان دادن هر نیرویی ضعف‌هایی هم به وجود می‌آید و مردم در برابر این ضعف‌ها سه دسته‌اند. آنهایی که تسلیم می‌شوند و خود را با آن ضعف‌ها منطبق می‌کنند، آنها که این ضعف‌ها را فرصت مغتنمی برای تحکیم موقعیت و بیرون کردن رقبا از میدان قدرت می‌شمرند و آنهایی که می‌کوشند این ضعف‌ها را به قوت بدل سازند. این دسته سوم‌اند که راه کاروان فرهنگ و تمدن بشری را می‌گشایند و خدمتگزاران راستین بشریت‌اند.

در جمع کنونی نیز در برابر ضعف‌هایی که داریم هر سه گروه این مردم وجود دارند و عمل می‌کنند، اما گروه دوم یعنی آنهایی که از فرصت این ضعف‌ها به سود قدرتمداری می‌خواهند استفاده کنند، بسیار خطرناک عمل می‌کنند. اینها حتی به لحاظ فقدان علم و اطلاع منافع خودشان را هم تشخیص نمی‌دهند. توجه نمی‌کنند که این فرصت، فرصت دعوی قدرت کردن نیست. این فرصتی است که اگر صرف این امور بشود، موجب چیرگی دشمن و از بین رفتن همه چیز حتی آنهایی است که به دنبال قدرت همه واقعیت‌ها را از یاد برده‌اند. بعد به مسئله عقیده و علم پرداختم. چون روزنامه دست خلبانها بود و مطالب یکی از نمایندگان را که گفته بود «آنها که تکیه روی تخصص می‌کنند، در خط آمریکا هستند» نشان می‌داد، گفتم: ما در دو سه قرن اخیر وابستگی را از داشتن علم و تخصص نداریم، بلکه از نداشتن علم و تخصص، وابستگی پیدا کردیم و امروز هم اگر خودمان علم و تخصص کافی داشتیم، دیگر دست به دامان این و آن نمی‌ماندیم و عراق به تصور این که چون ما در محاصره اقتصادی هستیم و کسی به ما امکانات و تجهیزات نخواهد داد، به خود یارا و جرأت حمله نمی‌داد. آنهایی که علم ندارند و از

ارزش علم خیر ندارند و چون علم ندارند علم و تخصص را تخطئه می‌کنند، کسانی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه در خط سلطه قدرتهای حاکم بر این جهانند، چرا که صاحبان تخصص و علم را که سرمایه بزرگ موجودیت کشور ما و پیشرفت کشورند، با ایجاد جو اجتماعی خطرناک می‌گریزانند و امروز هم که علاقمندان به موجودیت کشور بدون توجه به رفتار این مردم در حال و گذشته با جان و دل به کار مشغولند و دست بردار نیستند، اینها هستند کسانی که دارند اسباب اسارت واقعی کشور را فراهم می‌کنند. امیدوارم اهل علم و تخصص بدانند که حق ندارند رفتار این نابخردان را بهانه خدمت نکردن به کشور قرار بدهند.

### ایمان و عقیده از علم بیگانه و بریده نیستند

آنها که علم دارند، بهتر می‌دانند که حقیقت دین چیست. بنابراین خط کشیدن میان مکتب و دین و علم جنایتی است که از دوره قاجار، عده‌ای مرتکب شدند و کار را به استقرار رژیم پهلوی و آن را وسیله کوبیدن دین و کشور و فرهنگ خودی قراردادند و کار را به جایی رساندند که رساندند. امروز هم چون اینان می‌خواهند حکومت بکنند و علم آن را ندارند، تخصص را منکر می‌شوند تا حکومت نادانان و جاهلان و بی‌مایگان را توجیه کنند. آنجا گفتم که در نامه به امام نوشته‌ام و در مصاحبه با روزنامه هم گفته‌ام کسی به مظلومیت من در حکومت، لااقل در تاریخ دو سه قرن اخیر نبوده است. دست و پای مرا بسته‌اند و می‌گویند بجنگ! و من پذیرفته‌ام و دارم می‌جنگم. با این حال می‌آیند و باز هم بندهای تازه‌ای بر دست و پای من می‌گذارند! شرح دادم که اگر توجه افکار عمومی، عمل افکار عمومی، حرکت مردم و علاقه مردم نبود، قطعاً کشور از پا درآمده بود. در برابر کارهایی که قدرت طلب‌ها می‌کنند، تنها پشتیبانی مردم است که موجب شده ما در جنگ مقاومت کنیم و دشمن را از رسیدن به هدفهایش مأیوس بگردانیم. اگر آن‌ها مطمئن بودند که مردم عکس العمل نشان نخواهند داد و یا عکس العمل ضعیفی نشان خواهند داد، خیلی کارهای دیگر کرده بودند و شاید در برابر خطری که پیش آمد، دیگر مقاومتی نبود. اما شکر خدای را هر بندی اینها بر دست و پای ما می‌گذارند،

موج حرکت مردم، آن را پاره می‌کند و ما به یمن پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ مردم بر مشکل‌ها پیروز شده‌ایم و از این پس نیز پیروز خواهیم شد.

پس از این صحبت به محل کارم بازگشتم تا عصر به مسایل نظامی مشغول بودیم، از جمله بازسازی نیروهای مسلح و چگونگی پیشرفت کار در این زمینه که شرط اساسی و ضرور تغییر جهت در جنگ از دفاع به حمله است. شب مطابق معمول، شورای نظامی تشکیل شد و عملیات روزانه گزارش شد و پیشرفت در بعضی تحرك‌های نظامی مورد بررسی قرار گرفت. اندک اندک نیروهای ما در روی زمین دارند روحیه تهاجمی پیدا می‌کنند. دیر وقت این جلسه تمام شد.

کارنامه دو شنبه ۱۹ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳ آذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۰۷

### بعد از کودتای ۲۸ مرداد تبلیغات بسیاری بر ضد «فاطمی» شد

امروز سالروز شهادت دکتر حسین فاطمی است. من می‌خواهم به مناسبت شهادت او مطلبی را با خوانندگان خودم در میان بگذارم. آن این است: بعد از کودتای ۲۸ مرداد تبلیغات بسیاری بر ضد «فاطمی» شد. آن قدر این تبلیغات شدید بود که من فکر می‌کردم فاطمی در کودتا بر ضد دولت مصدق، دستیار آمریکا و انگلیس بوده است. وقتی فهرست نامزدهای انتخابات از سوی نهضت مقاومت ملی منتشر شد، به لحاظ همین جوی که بر ضد او به وجود آورده بودند، اسم او در آن فهرست نبود. البته خودی‌ها این جو را بر ضد او به وجود آورده بودند. نظیر همین کسانی که امروز هم به این گونه جوسازیها مشغولند. در نتیجه من و بسیاری از آن جوانان به سن و سال و بزرگتر از من معتقد شده بودند که فاطمی خائن است. او را دستگیر کردند، در حالی که دستبند به دست داشت، چاقوکشها را به جان او انداختند و آنها با چاقو بدن او

را پاره پاره کردند و در همان حال او را محاکمه کردند و در همان حال او را با بدن پاره پاره و تب دار اعدام کردند.

### این رژیم به حرف مردم اهمیت می دهد

صبح زود اخبار ساعت ۷ خبر اعدام فاطمی را منتشر کرد. اعدام او مثل يك ضربه ای بر سر من فرود آمد. و اگر من یا کسان دیگر نظیر من، حرفها و ادعاها و راست و دروغهای جوسازان را نمی پذیرفتیم و تحقیق را برای قضاوت درباره شخصیت آن قربانی لازم می دیدیم و افکار عمومی با توجه کافی به مسئله برخورد می کرد و همه در بی تفاوتی محکومیت او را تماشا نمی کردیم!؛ کجا رژیم می توانست به این آسانی او را محکوم و اعدام کند. شاید يك مقایسه ای بتواند روشن کند که چه می خواهم بگویم. شنبه، که من از دستگیری آقای قطب زاده مطلع شدم به دادستان کل نامه نوشتم که این يك امر غیرقانونی است و در مصاحبه نیز گفتم اگر قرار بود که کسی به عنوان دادستان صاحب تشخیص باشد، خود تشخیص بدهد و خود هم نیروی مسلح داشته باشد و این نیروی مسلح را بفرستد و دستگیر کند، و کسی هم نتواند بپرسد، که چرا دستگیر کردی و چه کسی به تو اعلام جرم کرد؟ دیگر قوای سه گانه لازم نیست، نه مجلس لازم است و نه قوه مجریه لازم است و نه حتی قوه قضاییه، به دنبال آن، تلفن هایی به محل کار من شد و بعضی ها می پرسیدند که چه باید بکنند و من گفتم مقاومت نشان بدهید که تسلیم این بازیها نمی شوید. و مردم مقاومت کردند و نشان دادند که تسلیم این بازیها نمی شوند. در تهران و قم و جاهای دیگر اعتراض کردند به این توقیف. و اعتراضشان مؤثر واقع شد. ممکن است شما بگویید که طبیعت رژیم ما با رژیم سابق فرق می کند و در این رژیم به حرف مردم اهمیت می دهند. این صحیح است، خوشبختانه هنوز ما به جایی نرسیده ایم که مردم و حرف آنها احترام و ارزشی داشته باشد.

اما موقعیت ما خطرناکتر است، یعنی اگر مردمانی گونه رفتارهای غیر قانونی، قدرت طلبانه و زورگویانه را ببینند و دم نزنند، این خطر هست که ماهیت رژیم سابق را پیدا کنیم. از این پس نیز به نظر من مردم باید همیشه گوش به زنگ باشند و در برابر این رفتارها با قاطعیت مقاومت کنند. این

دادگاهها قرار نبود تا ابد بمانند و به صورت يك كابوس دربیایند و زندگی آرام را از مردم بگیرند و کسی نتواند حرف خود را بزند و بر خلاف دستور امام اینها خود نیروی مسلح هم داشته باشند. و خود حکم کنند و خود بگیرند و خود ببندند و هر کار که می‌خواهند بکنند! اگر این روحیه مقاومت همیشه در جامعه وجود داشته باشد، حتی مقتدرترین رژیمها توانایی انجام کارهایی را که می‌خواهد، پیدا نمی‌کند. این است که جوسازی در آن وقت اهمیت داشته است و اگر آن جوسازی نبود، رژیم پهلوی آن طور آسان نمی‌توانست فاطمی را اعدام کند.

این درس که در آن زمان من گرفتم، موجب شد که با خود عهد کنم نسبت به اشخاص، تا وقتی اطمینان دقیق پیدا نکرده‌ام، لااقل قضاوتی که در موقعیت آنها تأثیر جدی داشته باشد، نکنم.

امروز روزی است که نسل جوان ما باید همین هشباری را پیدا کند و با خود عهد کند که نسبت به مسایل تا وقتی اطلاع دقیق پیدا نکرده است، قضاوتی که تعیین کننده باشد، نکند، چرا که جوسازان آسان می‌توانند جوی بوجود بیاورند که در آن جو کسی یارای دم زدن نکند.

خوب، آنهایی که به توقیف قطب زاده دست زده‌اند، در حقیقت تنها نمی‌خواستند او را به جهت حرفهایی که در تلویزیون زده بود بگیرند، بلکه فکر می‌کردند که با استفاده از این موقعیت و فرصت اگر شدت عمل را نشان بدهند و «او» و «مبلغی» را بگیرند، دیگر کسی جرأت نخواهد کرد که لب باز کند و عملاً سانسور رئیس جمهوری کامل خواهد شد. می‌ماند خود او (رئیس جمهور). وقتی خود او هم اسباب بیان نداشت، در حقیقت جو مناسب می‌شود با آرزوهای قدرت پرستان. اما واکنش شدید مردم موجب شد که نتوانند برنامه خودشان را اجرا بکنند. در بیان کارنامه شنبه گفته بودم که کسی اعتراض به این توقیف نکرد، اما این طور که معلوم می‌شود، روز بعد و امروز شخصیت‌ها و بسیاری کسان اعتراض کردند. امیدوارم آنچه به دست می‌آورند آنها را متقاعد کند که از حق، به هیچ دلیل و بهانه‌ای نمی‌باید پشتیبانی نکرد. بسیاری موارد پیش می‌آید که فرصت طلب‌های قدرت جو را چنان سنگین می‌کنند که، در آن، اظهار نظر بی‌فایده، بلکه در عین حال خطرناک به نظر می‌رسد. حتی در

این مورد نیز شکستن سکوت، یک ضرورت است برای این که وقتی سکوت شکست، ناحق ناگزیر است عقب بنشیند. این سخن‌ها را کسی می‌گوید که رئیس جمهور است. بنابراین مایل است به خواننده خود بگوید: نه تنها در صدد نیست که قدرت‌ها را در خود جمع کند که اگر این قصد را داشت، نباید این حرف‌ها را می‌زد، بلکه می‌خواهد بگوید شرط عدم انحراف خود او هم بعد از خدا و اعتقاد به هدایت خدا و مبارزه با کیش شخصیت، همین توجه عمومی است.

بنابراین مردم در این جریان نقش تعیین کننده خودشان را نشان دادند. بعد از این نیز باید نقش خودشان را نشان بدهند. چون به مناسبت، مسئله رادیو تلویزیون در میان است، باید این را بگویم که من راضی به انتصابات که شده است نشدم و اگر مطلبی جز این عنوان شده باشد، صحیح نیست. باید مقاومت بکنند تا این دستگاه بی‌طرف شود. از قانونی که می‌خواهند در مجلس تصویب بکنند، آشکار است که نمی‌خواهند دستگاه رادیو تلویزیون، دستگاهی باشد که بی‌طرفانه حقایق را با مردم در میان بگذارد، بلکه می‌خواهند ابزار تبلیغاتی آنها باشد و چون قوه مجریه، یک رئیس جمهوری در رأس آنست و به ناچار حق تصویب دارد، با انواع و اقسام می‌کوشند بلکه این حق را هم از او بگیرند تا هر سه نفری که در قانون می‌خواهند پیش بینی کنند و ناظری که می‌خواهند بگذارند از خودشان باشد و یک طرفه هر چه می‌خواهند بکنند. اینجاست که باید مردم مقاومت کنند. مردم باید بدانند که ضرر این کار متوجه خودشان خواهد شد. این همه مشکلات که ما داریم، به لحاظ همین بی‌طرف نبودن دستگاه تبلیغاتی است و یا یکی از مهمترین عوامل آن اینست که تابع و منقاد جوسازان شده است و بسیاری حقایق را وارونه جلوه داده و موجب پیدایش مشکلات بزرگ برای کشور شده است؛ مشکلات اقتصادی بزرگ، مشکلات نظامی - سیاسی بزرگ و... کشور را در ورطه خطرناکی که سرنوشت او را به خطر افکنده قرار داده است. سلطه بر دستگاه رادیو تلویزیون یکی از عوامل مهم این وضعیت است و این دستگاه در اختیار کسانی است که می‌خواهند انحصار قدرت را در دست داشته باشند.



باری صبح امروز به دو سه مسئله مشغول شدیم، یکی مسئله دستگیری آقای قطب زاده، معنی آن و ایستادگی برای این که این خلاف با سرعت جبران بشود، یکی بازسازی نیروهای مسلح، خصوصاً نیرویی که باید دشمن را واپس بزند، و یکی مسایل اقتصادی ناشی از جنگ و ضرورت علم و اطلاع برای اداره اقتصادی کشور متأسفانه در دو سه ماه اخیر، کارهای بی‌قاعده و بیانه‌های نادرست تهدید و انواع و اقسام کارها که از روی ناآگاهی از علم اقتصاد انجام گرفته، موجب شده است که وضعیت اقتصادی ایران بدتر بشود.

بعد از ظهر به بازدید نیروهای مستقر در جبهه جنگ رفتیم. دشمن تحرکاتی را شروع کرده بود و نیروهای ما مشغول سرکوب این تحرك‌ها بودند. روز اول در اینجا توپخانه ماعلاوه بر این که يك توپ بیشتر نداشت، بسیاری کسری‌ها هم داشت و مقایسه امروز با آن روز مقایسه کوه است با کاه، توانایی فعلی توپخانه ما اصلاً غیرقابل مقایسه با آن روز است. نه تنها از جهت توپخانه، بلکه از نظر روحیه و استعداد نیروی انسانی که با این ابزارها می‌جنگند. در این بازدید از يك تیپ هم بازدید کردم. آنها قبلاً يك گردان «کاتیوشا»ی دشمن را طی يك عملیات گشتی گرفته بودند که من در موقع خود داستان این کار دلاورانه را گفته‌ام. افراد این گردان را هم از بین برده و فرمانده آن را که يك سرگرد بود توقیف کرده بودند.

کارنامه دو شنبه ۱۹ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳ آذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۰۷



امروز هم باز حمله کرده بودند و دو اسیر گرفته و آورده بودند و گله داشتند که وسایل ارتباط جمعی، رادیوتلوویزیون از این مقوله گردان «کاتیوشا» صحبتی نکرده است. بعد به قسمت دیگر رفتیم که مشغول تیراندازی با توپخانه بودند. يك به يك با خدمه توپ صحبت کردم؛ روحیه شان عالی بود. البته در پای توپ سرکردن با آن صداهاى مهیب کار آسانی نیست، خصوص که توپخانه آسیب پذیرترین جاهاست. از لحاظ این که دشمن می کوشد کشف موضع کند و آنجا را بزند. مقداری هم راجع به تأثیری که در شنوایی دارد صحبت کردیم و گمان می کنم بیشتر هموطنان این تنبلی را داریم که وسایل لازمی را که برای صدمه کمتر پیش بینی شده به کار نمی بریم، آنها هم مطابق معمول آن چیزهایی را که باید به گوش بگذارند تا صدای توپ، صدمه به شنوایی شان نزند، بکار نبرده بودند. امیدوارم این تذکر در همه آنها مؤثر بیفتد و این کار را بکنند. مطلبی که در بازدید از این جبهه، امروز برای من بسیار جالب بود و مرا به هیجان آورد، این بود که روز اول همه از این که دیده بانی خوب نیست و دیده بان نداریم و تیراندازی توپخانه چون دیده بان نیست، تجهیز نمی شود و پرت و پلا است، ناله داشتند. اما امروز خودم در کنار بی سیم چی نشسته بودم. دیده بان می گفت، تانک از مخفی گاه خود بیرون آمد و دستور تیراندازی می داد

و بعد می‌گفت «خورد، به عقب برگشتند» که نشان می‌دهد پیشرفت در این زمینه تا کجا است و چقدر مؤثر است که ما هم از روی دلسوزی و هم اعتقاد و هم از روی آگاهی و علم عمل کنیم، آن وقت دشمن عاصی می‌شود. امروز تقریباً طوری شد که در مدتی که من در جبهه بودم، تحرك دشمن متوقف شد. توپخانه دشمن که نواحی مقدم جبهه ما را می‌کوبید، خاموش شد و دشمن از تحرك افتاد.

### از وقتی که من در جبهه هستم، يك نفر را هم تنبيه نکرده‌ام

امیدوارم خوانندگان متوجه می‌شوند که انسان وقتی از نزدیک نتیجه کار و تلاش خود را می‌بیند، چقدر به هیجان می‌آید و من نیز امروز بسیار به هیجان آمدم. به لحاظ این که در این جنگ از وقتی که من در جبهه هستم، يك نفر را هم تنبيه نکرده‌ام و با برانگیختن استعدادها و ایجاد هیجان مثبت کار، انسانها خودجوش به کار و تلاش برخاسته‌اند. گمان می‌کنم توفیق ما در این زمینه همان انقلاب اساسی است، همان معنویت بزرگی است که من در پی آن بوده‌ام. این را هم بگویم، وقتی که به تهران می‌رفتم، نامه‌ای را به من دادند که خواندم. یکی از برادران و یاران نوشته بود، نامه بسیار زیبایی بود، لازم است متن آن نامه در اینجا بیاید تا خوانندگان نیز ببینند هدف و خط ما کدام است و ما در پی برانگیختن چه چیز در انسانها هستیم که اگر آن برانگیخته شد، انسان شکست‌ناپذیر می‌شود.

وقتی من این روحیه جدید و این تلاش بی‌مانند و کوشش همه را و از بین رفتن آن روحیه‌های کسل، غمگین، ترش‌خو، کینه‌توز و به وجود آمدن قیافه بشاش، امیدوار، پرتوان، پرتلاش و پرابتکار را می‌بینم، مطمئن می‌شوم که اگر استقامت بکنیم، این دوران بیماری سپری خواهد شد و انقلاب ما چهره زیبا و معنوی خود را بازخواهد یافت و این همه تأکید بر قاتل‌یت و خشونت، جای خود را به تأکید بر معنویت، محبت، همکاری، تعاون و سازندگی، ابتکار و خلاقیت خواهد داد. این قیافه‌ها که روز به روز نسبت به هم خشن‌تر و کینه‌توزتر می‌شدند، روز به روز نسبت به هم خندانتر و امیدوارتر و با محبت‌تر

بشوند. ایران را با کینه‌ها و در کینه‌ها نمی‌توان ساخت. این جنگ باید به ما بیاموزد که ایجاد محیط همکاری و صمیمیت و صفا، چقدر در تغییر روحیه و پیروزی در جنگ مؤثر است. در جنگ با مشکلات کشور و در جنگ با ویرانی‌ها و عقب ماندگی‌ها، به این روحیه بیشتر احتیاج است. امیدوارم نسل جوان امروز دیگر گوش به جو سازان کینه توز نسپارد و خود را وسیله اغنای میل به زورگویی و تجاوزطلبی و خشونت آنها نگرداند.

بعد از مراجعت از جبهه، در ساعت ۵:۳۰ جلسه شورای عالی دفاع تشکیل شد و تا ساعت نیم بعد از نیمه شب ادامه یافت. نخست درباره سیاست خارجی و پیشنهادات وزیر خارجه کوبا، تلگرام دبیرکل سازمان ملل، پیام رئیس جمهور پاکستان تصمیم گرفتیم. بعد به مسایل مختلفی که پیش آمده بود، پرداختم و دست آخر به طرحهای نظامی. تا پایان جلسه درباره این مسایل تصمیم گرفتیم. در میان جلسه وقتی برای شام برخاستند، نماینده مجلس و عضو شورای عالی دفاع مطالبی عنوان کرد که نمایندگان به شما عشق می‌ورزند و خواهان تفاهم با شما هستند و چقدر به جاست که شما سعه صدر و گذشت می‌فرمودید و بعضی حرکات رانادیده می‌گرفتید و حالا که همه برای تفاهم آماده‌اند، یک محیط تفاهم جدی بوجود بیاوریم. به او گفتم من از ابتدا خطاب به مردم گفته‌ام که اگر شما نمایندگانی انتخاب نکنید که هماهنگی داشته باشند، کشور با مشکلات بزرگی روبرو خواهد شد و حالا عملاً می‌بینیم که عده‌ای می‌خواهند به جای هماهنگ کردن مجلس با رئیس جمهور و رئیس جمهور با مجلس، اینها را با هم ضد بکنند و از قبل این ضدیت در تنور فرصت‌طلبی نان قدرت برای خودشان بپزند. برای این که آنها نتوانند به این کار دست یابند، نمایندگان مجلس باید خودشان در صدد کشف حقایق بربایند و اجازه ندهند اشخاصی بیایند و در آنجا جو سازی بکنند و محیط اختناق درست کنند که کسی نتواند حرف حق را بزند و بعد یک سردی به وجود بیاید و این سردی به تقابل بیانجامد و فاجعه به بار بیاورد. در هر حال من همواره آماده بوده‌ام و آماده‌ام در یک محیط تفاهم با هم کار بکنیم و در نامه به رئیس مجلس هم گفته‌ام اگر بنابر تفاهم باشد، من چه در جلسه علنی و چه در جلسه غیرعلنی حاضرم شرکت بکنم و آنچه لازم به توضیح هست، می‌دهم. حرف من این

است که اسباب و مقدمات وضعیتی که کشور در آن به سر می‌برد را من فراهم نیاورده‌ام و آنهایی که دارند این جوسازیها را می‌کنند، فراهم آورده‌اند. من با تمام نیرو کوشیدم که کشور را در این وضعی که هست، قرار نگیرد، و این کوشش‌ها را آنها بودند که خنثی می‌کردند. حالا این بدهکاران واقعی می‌خواهند طلبکار بشوند با استفاده از جوسازی. این چیزی نیست که ما بتوانیم تحمل بکنیم و نسبت به آن مسامحه روا بداریم. برای این که اوضاع کشور خطرناک است و چنین کاری مساوی است با به خطر انداختن سرنوشت کشور. به هر حال از بیان او من امیدوار شدم به این که بلکه يك دوران بحرانی سپری شده باشد و آن بخش از نمایندگان که گمان می‌کردند تضاد بهتر از توحید است، اینک قانع شده باشند که توحید، شعار اصلی اسلام، بهتر است و همین امروز هم در روزنامه دیدم که عده‌ای از نمایندگان، متنی را خطاب به امام در تقدیر از زحمات من امضاء کرده بودند. من سپاسگزار آنها هستم و به آنها اطمینان می‌دهم که از هیچ کوششی در استخلاص کشور مضایقه نکنم و امیدوارم این قدم بزرگ آنها جو را دگرگون کند و آنهایی که فکر می‌کنند می‌توانند نهادهای قانون اساسی را در مقابل هم قرار بدهند، متقاعد بشوند که روش‌شان خطاست و مجلس بازیچه آنها نخواهد شد.

امروز باز در روزنامه دیدم اعتراضات بسیار به دستگیری آقای قطب زاده و احضار آقای مبلغی بود. تظاهرات مردم در قم و در بازار تهران. باز هم تکرار می‌کنم که مایه بسیار امیدواری است. برای این که اگر مردم لاقید بمانند، این زورگویی‌ها استقرار پیدا می‌کند و به روش حکومت تبدیل می‌شود و آن هم «تنها روش حکومت» که در آن صورت ابزارهای مناسب خود را به وجود می‌آورد، یعنی آدمهای مستبد و استبدادطلب، با همان روش‌هایی که در رژیم پیشین بود و «استبداد حتماً و قطعاً وابستگی می‌آورد» و ما از نو به رژیم سابق برمی‌گردیم با آدمهایی دیگر. بنابراین مردم نمی‌باید نسبت به تجاوزاتی که به آزادی و قانون اساسی می‌شود، لاقید بمانند. هربار که این تجاوز صورت می‌گیرد، باید با قاطعیت به صحنه بیایند و در برابر تجاوزگر بایستند. این شرط پیروزی انقلاب ما است. عده‌ای زیاد از مردم حرف می‌زنند، اما برای مردم نقشی جز کف زدن یا الله اکبر در تایید گفتن قائل نیستند. ما می‌خواهیم مردم

در صحنه باشند و جلو تجاوزها بایستند این است شرط سلامت رژیم ما. امیدوارم که مردم ما خسته و لاقید نشوند و نسبت به این گونه تجاوزات آشکار به حقوق قانونی اشخاص، لاقید نمانند و با قوت تمام بایستند و از همین تجربه خود درس بگیرند که ایستادگی متضمن بسیاری فواید است.

کارنامه سه شنبه ۲۰ آبان ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار چهارشنبه ۵ آذرماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۰۹

دیروز دو مصاحبه و امروز هم يك مصاحبه مطبوعاتی انجام دادم. قاعده اینست که من زود به زود به سؤالها جواب بدهم تا مردم دائم در جریان امور باشند. مقداری را از طریق کارنامه روز انجام می‌دهم ولی به لحاظ وضع ناسامان رادیوتلوویزیون و وجود سانسور بر آن ترجیح می‌دهم تا وقتی که وضع به طور جدی در رادیو تلوویزیون تغییر نکند، از آن استفاده نکنم و بقیه مسایل را از طریق مصاحبه مطبوعاتی به اطلاع مردم برسانم.

### **دیشب به من گفتند برای خودشان مشغولند قانونی وضع کنند که رادیوتلوویزیون را به ترتیب دلخواه خودشان اداره کنند.**

اینها از يك نکته مهم غافل مانده‌اند و آن اینست که در دست داشتن انحصار يك وسیله تبلیغاتی نیست که به مردم کمک می‌کند. این دستگاه از اول انقلاب در دست‌های معینی بوده و به سود گروه‌های خاصی عمل کرده است اما نتیجه عملی کار به ضرر آنها تمام شده است و رژیم شاه سابق هم این دستگاه را به انحصار تام و تمام در اختیار داشت. اما در عمل این دستگاه به زیان او کار کرد، چرا؟ برای این که در جهان ما امکان محدود کردن تمام مجاری خبری نیست. ده‌ها و صدها مجرا در جهان ما وجود دارد و اگر دستگاه تبلیغاتی محلی برای بحث آزاد نباشد و اندیشه‌ها و نظرها یکدیگر را

در آنجا نیابند و اگر اخبار آن طور که واقع می‌شوند به اطلاع عموم نرسند، و اساس و پایه نظرها قرار نگیرند، حتی گروهی بنا بر دخل و تصرفی که در اطلاعات و اخبار می‌کند، آن را پایه نظریه خود قرار می‌دهد، در نتیجه جامعه از اطلاع درست محروم می‌شود و گروه‌ها به تعبیر قرآنی بدانچه دارند، دل خوش می‌شوند و تعصب‌ها شدید می‌گردد و جامعه سیاسی به گروه‌های متخاصم تجزیه می‌شود؛ یا موج مردم می‌آید و این گروه‌ها محل‌هایی را که اشغال کرده‌اند، ترك می‌کنند و یا موج استبداد می‌آید و به نام این که می‌خواهد این گروه‌ها را از سر راه مردم بردارد، حاکمیت خود را مستقر می‌کند. اینست که از جهت کشوری و انقلابی و اسلام و کشور است که من برای اصلاح جدی رادیو تلویزیون پافشوده‌ام و پا می‌فشرم، نه از لحاظ شخصی که از لحاظ شخص من، این دستگاه پیش و بعد از ریاست جمهوری، به ضد رئیس جمهوری عمل کرده و کار به سود من تمام شده است و هر اندازه از این پس هم در روش گذشته اصرار بورزد، باز در نزد افکار عمومی به سود من است و بر حقانیت من دلالت قطعی می‌کند.

در کشوری که رئیس جمهور آن به رأی عمومی انتخاب شده است، وقتی این رئیس جمهور سانسور بشود کسی از این دستگاه باور نخواهد کرد که حرف راست می‌زند. بنابراین، تبلیغات دستگاهی که مردم از پیش به این که حرف نادرست می‌زند معتقد و متقاعد شده باشند به زیان کسی تمام نمی‌شود بلکه به سود او تمام می‌شود؛ اما به زیان کشور و به زیان اسلام خواهد بود. چون مشخصه رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی باید این باشد که حقیقت و واقعیت را تبلیغ کند. وقتی این کار را نکرد، این چنین جمهوری، اسمش اسلامی و واقعیتش ضداسلامی است. به هر حال از نظر من وضع رادیو تلویزیون بهتر نشده و جای بسیار تأسف است که دادستان کسانی را که ژ-۳ کشیده‌اند و خواسته‌اند به زور اسلحه خود را تحمیل کنند، عنوان متصدی داده و تصدی کار را به آن‌ها سپرده است! و این امری نیست که با قانون تطبیق داشته باشد.

باری مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی که از مناطق جنگی دیدن کرده‌اند را انجام دادم. بعد به بازدید از پیشرفتهای آموزش نظامی رفتیم. يك

وسيله جنگي که دشمن همواره استفاده مي کند و ما هم داريم ولي نه پيش و نه بعد از انقلاب آموزش لازم براي استفاده از آن داده نشده بود، اينک پرسنل آموزش مربوطه را مي بينند تا ما نيز آن را به کار گيريم. بار اولي که من رفتم کساني که مي خواستند با اين وسيله کار کنند، از فقدان آموزش کافي اظهار نارضايتي مي کردند. براي شان صحبت کردم و گفتم آموزش را خود انسان است که به خودش مي دهد. آنهايي که بيشتر آموخته اند و نقش معلم را بازی مي کنند، کمک هستند. شما اگر بخواهد ميهن اسلامي تان را نجات بدهيد، بايد تلاشتان را چند برابر کنيد و زحمت بيشتری بکشيد و بهتر بياموزيد و خصوصاً توجه داشته باشيد که همان سنت قديمي را زنده کنيد و آن اين که نمي بايد هيچ گلوله اي را بيهوده شليک کرد. شما هم بايد طوري ياد بگيريد که وقتی هدف را يافتيد، تير را به هدف بزنيد. اين بار که رفتم، روحيه شان فوق العاده و عالي شده بود. از آموزش بسيار راضي بودند و مي گفتند که نگرانيهايشان رفع شده است. قرار شد که من دو سه روز ديگر بار ديگر بروم و حالت آنها را در تيراندازي ببينم. در اينجا بار ديگر تاکيد در اين معني را لازم مي بينم که کار يك رهبري اينست که نيروها و استعدادها را در وجود آدمي برانگيزد و بدو هم اميد و هم اعتماد به نفس بدهد، به طوري که او به طور خودجوش استعدادهای خود را بکار اندازد. روحيه قوی پيدا کند و آن چيز که ناممکن بود ممکن بگردد. دشمني که به ما حمله کرد نه تنها مطمئن بود در هفته اول کار ما را خواهد ساخت و رژيم ما را سرنگون خواهد کرد، بلکه در داخل خود کشور ما نيز دست اندرکاران بطور عمومي اعتقادشان بر اين بود که در همان هفته اول کارمان ساخته مي شود؛ پس از آن، شيوه های جنگي بود که بعد از سلطه دشمن بر خوزستان ما بايد اتخاذ مي کرديم. به استناد اينکه ارتش ما ضعف هايي دارد، مي گفتند از ارتش کاري ساخته نيست بنا بر اين بايد کار ديگري کرد. من مطابق با اعتقاد اسلامي و روش کارم با اينکه در باره خود و ديگران آزموده و تجربه کرده بودم بر اين باور بودم که بايد ضعف ها را بر طرف کرد و امکاناتي را که وجود دارد بکار گرفت، ميزان کارآيي را که وجود دارد بکار گرفت، ميزان کارآيي ارتش را بالا برد و روحيه او را تقويت کرد تا استقامت کند و دشمن را بشکند و همين روش را بکار بستيم. تجربه



حق را به جانب من داد. ارتش مقاومت کرد و امروز از حمله به خوزستان ۵۰ روز می‌گذرد، از شروع جنگ بیش از دو ماه می‌گذرد؛ نه تنها دشمن به هدفهای خود نرسیده است این احتمال که ما پیروز بشویم بسیار قوت گرفته است. من ضعف‌های ارتش را چه آنها که از پیش می‌شناختم و چه آنها که در جریان جنگ شناختم را شروع به از بین بردن و رفع کردن کردم و امروز ارتش با روحیه جنگی و با استعدادهایی که هر لحظه در حال افزایش است با دشمن می‌جنگد. در اینجا این معنی را بگویم که تبلیغات همان گروه‌ها که می‌خواهند هر ضعفی را وسیله بازی قدرت قرار دهند، از مدتی به این طرف سعی دارند حتی المقدور اسم ارتش را نیاورند و به عناوین دیگری از نیروهای مسلح ما یاد می‌کنند. حال اینکه اینها باید بدانند وقتی ارتش ما موفقیتی بدست می‌آورد و به عنوان دیگر از آن حرف می‌زنند، در روحیه آنها اثر منفی می‌گذارد و این فکر را در آنها القا می‌کند که کسانی هستند که بر دستگامهای تبلیغاتی ما سلطه دارند و نمی‌خواهند ما در این جنگ پیروز شویم و به هر وسیله می‌خواهند روحیه نظامیان را تضعیف بکنند. همین امشب در شورای نظامی بسیار مطالب را می‌گفتند که ما این کار را انجام داده‌ایم و بنام دیگران در رادیو و تلویزیون و مطبوعات انتشار داده‌اند که بسیار در روحیه سربازان اثر منفی داشته‌است.

این مطلب را که می‌گویم برای این است که مردم بدانند ما در چه موقعیتی مشغول جنگیدن هستیم و چگونه از هر سو بجای کمک بما صدمه می‌رسانند. به هر حال، با وجود همه این صدمه‌ها و ضربه‌ها، ما بکار بازسازی به جد مشغولیم. اول بازسازی روحی و فکری و نشان دادن کارآیی اندیشه اسلامی و پایبندی به فرهنگ خودی در نبرد و دوم کارآیی از لحاظ آماده کردن سازوبرگ. تا این زمان همیشه عنوان می‌شد که سربازان، درجه داران و افسران ما روحیه ندارند و باید ترکیبی از غیر اینها بوجود آورد تا بتوانند بجنگند. در این جنگ، پس از ملاحظه اثرات منفی این ترکیب در روحیه ارتش با اینکار موافقت نکردم و تکیه را گذاشتم بر اینکه خود اینها که می‌جنگند روحیه پیدا کنند و بجنگند. بر اساس این باور که روحیه آدمی و عقیده او بزک لباس او نیست با بازدید مستمر و شرکت مستمر در عملیات جبهه‌ها و تشویق مستمر و کوشش برای شکستن آن موانع روانی و ذهنی ارتشی‌ها، موفق آمدم که در آنها

روحیه جدیدی بوجود بیاورم. امروز طوری شده است که در جبهه‌ها ارتشیان ما بی‌قراری می‌کنند و هم امروز میزان ضرباتی که از جبهه کرمانشاه تا آبادان بر دشمن وارد ساخته اند فوق‌العاده عظیم است.

من در قسمت دیگری از عملیات امروز یاد خواهم کرد. بهر حال، می‌خواهم به مردم بشارت بدهم که ۴۵ روز است ما در وضعیت ۴۵ روز پیش از این نیستیم. هفتم و یا نهم مهر بود؛ آنها که کارنامه را می‌خوانند می‌توانند ببینند که چه روزی بوده است؛ چون من الان بیاد ندارم. همراه فرمانده نیروی زمینی، رئیس ستاد، فرمانده نیروی هوایی به دزفول آمدم. همه چیز در این جبهه حکایت از شکست می‌کرد، قیافه‌ها یأس‌آمیز بودند. در اینجا برای این قیافه‌های یأس‌آمیز صحبت کردم. آنها با امید برخاستند و به جبهه باز گشتند و امشب هیچ کدام از فرماندهان و مسئولان نظامی نبودند که به پیروزی ما مطمئن نباشند، این تغییر روحیه در زمانی انجام گرفته است که، در آن، جریان فرصت طلب تمام کوشش خود را برای تضعیف همین روحیه به کار برده است.

بعد تا ساعت چهار و پنج بعد از ظهر گروه‌های مختلفی آمدند و در مسایل مختلفی گفتگو کردیم. یکی از آن مسایل مشکلات اقتصادی کشور بود. ما پیش از جنگ بر آن بودیم که در عین محاصره اقتصادی بکوشیم و هم بحران اقتصادی را حل بکنیم و هم کشور را روی جاده سازندگی و تولید بیاندازیم، همان وقت آنهایی که قرارشان این بود در هر زمینه‌ای که دیدند موفقیت نزدیک است به دست آید، موانعی ایجاد کنند و نگذارند که ما به مقصود برسیم تا بعد بگویند، این رئیس جمهور ناتوان است، در زمینه نظامی همین کار را با ما کرده‌اند و می‌کنند. گرچه اینجا بازی با موجودیت کشور است، اما آنها را باکی نیست. هرگاه کارها که باید کرد، انجام نگیرند، اثرات اقتصادی جنگ مرگبار خواهد شد.

## حکومت باید از خود لیاقت نشان بدهد تا بتواند اعتماد عمومی را جلب بکند

وضع اقتصادی ما خوب نیست و بخش مهمی از این بدی وضع اقتصادی، نتیجه عدم استقرار قانون و نظم و انضباط در کشور است. این وضع اقتصادی به لحاظ اظهارها، بیانها و عملها از سوی دست اندرکاران سیاست ایران بدتر نیز می‌شود. دولت به لحاظ عدم اطلاع از واقعیت‌های اقتصادی مشی‌هایی در پیش می‌گیرد که وضع اقتصادی را بدتر نیز می‌کند، ما هنوز نمی‌خواهیم باور کنیم در این جهان باید کار را اهل خبره‌ای که معتقد باشند در دست بگیرند، حتی فراموش کرده‌ایم که پیشینیان ما گفته بودند:

دشمن دانا بلندت می‌کند بر زمینت می‌زند نادان دوست

و این قدر برای علم و دانش در اداره امور نقش قائل بودند.

بر ما گذشت آنچه گذشت و این صدمه در این سه قرن از نادانی و جهل مدیران و مسئولان و حاکمان بود. اینک ماییم و یک اقتصاد درمانده از رژیم پیشین که به ما ارث رسیده است و خود بر این درماندگی‌ها صدچندان افزوده‌ایم. مردم به لحاظ همین عدم اعتماد، پولهای خود را از دستگاه بانکی بیرون کشیدند، در جریان جنگ نیز پولهای خود را بیرون بردند و در نتیجه مشکلات نظام بانکی که داشت حل می‌شد، دوباره به صورت یک مرض عود کرد. شاید ملاحظه رفتار کسانی که فرصتهای خطیر را به جای مغتنم شمردن برای یکدلی و وحدت و کار تلاش، آنها را برای بازی قدرت مغتنم می‌شمردند، آنها نیز مؤثر افتاد و این طور گمان بردند که کشور را از این جنگ جان سالم بدر نخواهد برد و در پی آن شدند که لااقل پولهای خودشان را در دست داشته باشند و در صورت لزوم به نقاط امن بروند و یا حداقل از جهت مادی در نمانند. اینک که ما به خواست خدا دشمن را مهار کرده‌ایم، این را باید مردم از من بپذیرند که وضع نه تنها نجات یافته است، بلکه امید پیروزی ما روز به روز بیشتر می‌شود، بنابراین بهتر است پولها را به بانکها بازگردانند و بدون بیم و هراس زندگی عادی خود را از سر بگیرند و با اظهار بی‌اعتمادی، به اقتصاد کشورشان بیش از آنچه ضربه خورده است، ضربه نزنند.

من امیدوارم همه به رئیس جمهور خودشان اعتماد می‌کنند و به نیروهای مسلح خودشان اعتماد می‌کنند و این حرف را می‌پذیرند که دشمن هرگز به هدفهای خودش نخواهد رسید و ما موفق خواهیم شد تجاوزگران را سرنگون بسازیم.

بنابراین هیچ بیمی نباید داشته باشند، نگران نباید بشوند و پولهای خودشان را به بانکها برگردانند دولت نیز باید بداند اقتصاد و دانش اجتماعی پیچیده‌ترین دانشهاست، به خلاف تصور بسیار مشکلتر است از علوم «دقیقه» و از علم طبیعی؛ چرا که در اینجا عامل انسان است و تصمیم و اندیشه او تغییر می‌کند و کارشناسایی را بسیار بسیار مشکل می‌سازد؛ بنابراین تدابیر اقتصادی واقعاً دانش و بصیرت کافی می‌خواهد، این طور نیست که هرکسی بنشیند عالم علم اقتصاد بشود و دستورالعمل صادر کند و کار انجام بگیرد. بنگرید که در دوران انقلاب چه در داخل و چه در خارج مرزها چه زیانهای عظیم بر اقتصاد ما وارد آمده است.

بنابراین کمی هم برویم دنبال کسانی که اعتقاد و علم هر دو را دارند. اعتقاد بدون علم، اعتقادی نیست که بشود روی آن قسم خورد که به کار می‌آید. علم بدون اعتقاد هم البته به کار ما نمی‌آید. نمی‌دانم اصلاً علم بدون اعتقاد ممکن است یا نه؟ چرا که علم، خواهی نخواهی انسان را صاحب نظر می‌کند. عقیده من اینست که علم واقعی با اسلام یکی است و مسلمان وقتی به «حقانیت» اسلام می‌رسد که «عالم» بشود.

کارنامه ۲ آبان ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۶ اذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۰

## خبرهای خوب از نقاط مختلف جنگ و گزارشی از ضایعات دشمن

اما علمیات نظامی امروز: امروز جهاد سازندگی دزفول و مردم شهر چند گوسفند و نقل و نبات برای تشویق خلبانهای هوانیروز به لحاظ کار برجسته

شان آورده بودند. بعد فرمانده عملیات در کرمانشاه یعنی سرهنگ عطاریان اطلاع داد که در آنجا هم دشمن تلفات سنگینی داده است. توپخانه ما که حالا با استفاده از تکنیک، فن و دانش بسیار خوب شده است و دقیق هدفها را می‌زند، امروز انبار مهمات دشمن و بسیاری نقاط حساس دشمن را زده است و بالاخره در ناحیه اهواز و آبادان لشکر مشهد، پاکسازی را با موفقیت ادامه می‌دهد و غنایم جنگی مهمی به دست آورده است. بندر «فاو» را نیز توپخانه ما از آبادان جانانه کوییده است. حالا فهرست این ضایعاتی را که به دشمن وارد شده است در اینجا برای شما می‌آورم. تا شما بدانید دشمن وقتی متوقف شد، نمی‌تواند هر روز این تلفات را تحمل کند و از پا در نیاید.

- توپخانه ما در گیلانغرب يك آتشبار توپخانه و دو انبار مهمات دشمن را از بین برده است.

- در غرب اهواز در دب حردان و دب سلیمان ۴ تانک، ۱۰ تیربار و ۸۳ نفر کشته به دشمن خسارت وارد آمده است.

- در شمال شرقی آبادان نیروی ارتش ما با توپخانه خود تلفات سنگینی به دشمن وارد کرده است. دشمن تارومار شده و آنچه به جای گذاشته است، ۱۷ دستگاه «لودر» ۵۰ دستگاه خودرو، غالباً سالم، ۴۵ جسد غیر از زخمی‌ها و جسدهایی که با خودشان برده‌اند.

- هوانیروز ما در سرپل ذهاب ۳۵۰ نفر تلفات به دشمن وارد کرده است. در جبهه دزفول نیز ۱۲۰ نفر تلفات به دشمن وارد آمد و ۳ تانک و ۱۰ خودرو با نفرات و تعدادی بولدوزر و گریدر منهدم کرده و به غنیمت گرفته است.

- هوانیروز در غرب اهواز ۵ تانک و يك جیب فرماندهی را با سرنشینانش از بین برده و ۵۰ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی هم به دشمن تلفات وارد آورده است.

- نیروی هوایی ما هم خطوط مواصلاتی دشمن را زده و خودروهای بسیاری را از بین برده و این طور که گزارش دادند، يك ستون از خودروها که شامل تعداد زیادی کامیون بوده است از عراق تدارکات برای لشگرهای دشمن می‌آورده مورد حمله قرار داده و بخش مهمی از آنها را منهدم کرده‌اند.

بالا رفتن تلفات دشمن و این ضربه‌های کاری نتیجه پیروزی يك تجربه است که به ترتیب برای خواننده شرح می‌کنم تا خود او با توجه به اخباری که هر روز خوانده و شنیده است، بیان مرا ارزیابی کند و ببیند که حق با من است. - نیروی هوایی ما کمتر در معرض برخورد بوده، نظم و انضباط داشته و مداخله در کار او هم نبوده. در نتیجه با روش علمی و انضباط نظامی عمل کرده و از ابتدای جنگ تفوق هوایی را به دست آورده و یکی از عوامل مهم متوقف کردن پیشرفت دشمن بوده است. تا اینجا خود عملکرد این نیرو می‌گوید که نظم و انضباط و دانش و فن اگر داشته باشیم، ما بر دشمن غلبه می‌کنیم.

در دریا نیز مداخله کم بوده است. نیروی دریایی ما موضوع دعوا نبوده است و ما در اینجا هم دنبال حل اختلاف ندویده‌ایم. سخن چینیان و توطئه‌سازان کمتر به جان آن نیرو افتادند. در نتیجه در آنجا هم ما تفوق قطعی بر دشمن پیدا کردیم و بسیاری از ناوهای دشمن را از بین بردیم و در واقع سیادت کامل دریایی با ماست و همین دیروز فرمانده نیرو و معاون او در اینجا بودند و از کار بسیار قابل تقدیر مهم‌شان گزارشی آورده بودند و آن دست یافتن بر اسکله صدور نفت عراق که در حدود ۶۵٪ نفت صادراتی خودش را از اینجا صادر می‌کند بود که رفته‌اند بدون دادن حتی يك کشته آن را از بین برده‌اند. در این نیرو هم دانش و فن و نظم و انضباط باعث غلبه بر دشمن شد. در هوانیروز که به اصطلاح نیروی هوایی مجهز به هلی‌کوپتر است و تابع و جزء نیروی زمینی است هم چون مداخله و کوشش برای در دست گرفتن نبوده، جدل و این حرفها نبوده، نظم بوده و انضباط بوده و فن بوده و دانش، از ابتدای جنگ با این که می‌گفتند خوزستان دشت است و این نیرو در دشت چندان کارآیی ندارد، با کمال کارآیی وارد عمل شده و ضربات مرگباری به دشمن وارد کرده و روز به شب نمی‌رسد، مگر این که ضربات سنگینی بر دشمن وارد آورد.

در اینجا هم نیروی ما خوب عمل کرده است. هلیکوپترهای دشمن یا جرأت نکردند بیایند و یا اگر آمدند مورد اصابت گلوله‌ها قرار گرفته و فرار کردند. سه چهار روز پیش گفتند ۲ هلی‌کوپتر آمده بودند که هلیکوپترهای ما

آن‌ها را تعقیب کرده و یکی از آنها را در داخل خاک خودمان زدند و افتاد و یکی دیگر را تا داخل خاک عراق تعقیب کرده و در آنجا زدند.

پس تا اینجا نظم، دانش و فن البته برپایه اعتقاد به دفاع از میهن اسلامی سودمند بوده و در آماده بودن و آماده کردن نیروهای ما مؤثر افتاده است. در نیروی زمینی هم توپخانه توانست به سرعت روی نظم و فن سازمان پیدا کند و در نتیجه نه تنها بر توپخانه دشمن تفوق پیدا کرد، بلکه عملاً بر جبهه مسلط شد. پس تا اینجا هر چه را ما برده‌ایم، روی نظم و انضباط و دانش و فن برپایه اعتقاد توفیق پیدا کرده‌ایم و بر دشمن تفوق به دست آورده‌ایم.

### در خرمشهر در مرحله اول کوشش ما به نتیجه رسید

حال خود نیروی زمینی، در اینجا است که ما میان ارتش و سپاه و بسیج و دیگر نیروهایی که به جبهه می‌آیند، مسئله هماهنگی را داریم. همین مسئله است که یکی از ضعف‌های بزرگ نیروی‌های ماست. هر جا که ما موفق شدیم نظم و انضباط و فن و علم بر بنیاد اعتقاد را اساس قرار بدهیم، موفقیت با ما شده است. در خرمشهر در مرحله اول کوشش ما برای ایجاد هماهنگی از طریق کسانی که ما در خوزستان به این کار گمارده‌ایم، به نتیجه نرسید و این هماهنگی به وجود نیامد، وحدت فرماندهی ممکن نشد. در نتیجه با همه کوشش‌های نیروهای مسلح ما دشمن توانست بخش مهمی از شهر را در دست بگیرد. یک گروه سیاسی از طریق چاپ نشریه‌ای مطالبی سراپا دروغ و فوق‌العاده خطرناک برای روحیه ارتش ما را عنوان کرده بود که «اگر مقاومت مردم و سپاه نبود، خرمشهر در روز اول سقوط کرده بود». من می‌خواهم در اینجا به شما مردم بگویم که کار ما این نیست که بین مردم خط کشی کنیم و عده‌ای را بد و عده دیگری را خوب بنامیم.

### آنهايي که داوطلب شدند و جنگيدند، همه مردم ايرانند

و من گفتم که فهرست زخمی‌ها و شهدای خرمشهر را تهیه کنند تا شما مردم بدانید این جوسازانی که جز قدرت، هیچ چیز را نمی‌بینند، در چه مرحله

حساسی با به راه انداختن جنگ روانی، چه ضربه‌های کاری می‌خواهند بر پیکر موجودیت ما بزنند.

امروز از فرمانده نیروی دریایی پرسیدم تکاوران شما در خرمشهر چقدر تلفات داشتند، معلوم شد ۷۰ کشته و ۳۰۰ زخمی داشته‌اند.

حال ما در آنجا سه گردان نیروی زمینی را هم از دست داده‌ایم و از آنها چیزی در حدود ده درصد باقی مانده است اینها مردم نیستند و در پایداری و استقامت شهر تأثیر نداشته‌اند؟

باری بگذریم، داشتم می‌گفتم که در خرمشهر این تجربه شکست خورد و به جایش در آبادان ما بر وحدت فرماندهی تکیه کردیم و یک تیپ بدانجا گسیل داشتیم و این تیپ با همان نظم و انضباط و دانش و فن بر پایه اعتقاد عمل کرد. پل دشمن را با دادن شهید و زخمی منفجر کرد و دشمن را از آن منطقه راند و دو طرف بهمن شیر را در تصرف آورد و مشغول پاکسازی و پیشروی است. وضع را به کلی در آبادان دگرگون کرده است. گفتند همین دیروز عملیات آنها این قدر درخشان و حماسی بوده است که آقای فرماندار که در این اواخر کارش شده بود دویدن به این مجلس و خانه امام و این طرف آن طرف و شکایت از ارتش، البته بی‌دلیل - که در موقع خود خواهم گفت چرا بی‌دلیل -، به هیجان آمده و برای تشویق نظامیان تظاهرات به راه انداخته است. پس در آنجا هم ما می‌بینیم این عوامل وقتی با هم جمع بشوند، پیروزی ما بر دشمن مسلم است. امیدوارم همه ما این درس و تجربه‌ای را که واقعیت می‌دهد، بیاموزیم و آنچه را که با خون بهترین فرزندان خودمان به دست می‌آوریم، یعنی تجربه‌ای را که با خون شهیدان بدست می‌آوریم، بار دیگر به دست طوفان فرصت‌طلبی و جوسازی نابود نکنند.

امشب شورای نظامی تشکیل شد و گزارش عملیات داده شد. من مدتی برایشان از واقعیت رهبری و فرماندهی صحبت کردم و خود آنها هم تصدیق کردند که بدون این که خود متوجه بشوند، به تدریج می‌بینند روحیه دیگری پیدا کرده‌اند و دیگر دنبال آن دلایل و علایم شکست نیستند، دنبال ضعفهایی که کار ما را به اینجا کشانده نیستند، دنبال رفع آن ضعفها و ایجاد قدرت برای شکستن دشمن هستند. فرمانده لشکر ۲۱ که خود او نیز دچار این دگرگونی



اساسی روانی - فکری شده است، به من اطمینان می‌داد که به زودی دشمن را «جای کن» خواهد کرد. توجه کنیم که روز اول استقرار من در خوزستان، همین لشگر به دشمن حمله کرد و تلفات تانک و ابزار جنگی بسیار دید و عقب نشست و بعد همین لشگر حمله دشمن را درهم شکست. خواننده می‌تواند ببیند چه دگرگونی اساسی به وجود آمده و چرا من به سرنوشت جنگ خوشبین هستم.

### امیدوارم این توضیحات برای بدبین‌ها نیز مؤثر باشد

و آنها کوشش نکنند در مقاله‌ها و خطابه‌ها ایجاد روحیه یأس و بدبینی بکنند. بعد از رفتن فرماندهان نظامی، آقای قطب‌زاده تلفن کرد، مدیر روزنامه انقلاب اسلامی تلفن کرد و معلوم شد که آیه‌الله پسندیده برادر بزرگ امام، نامه به مجلس نوشته است و نگذاشته‌اند در مجلس خوانده شود. گفتند مضمون نامه، تقدیر از زحمات ریاست جمهوری و اعتراض به سلب آزادی و یادآوردن حدود و ثغور دستگاه قضایی است. مدیر روزنامه گفت که امروز تیراژ روزنامه را ۲۰۰ هزار کرده‌ایم و استقبال مردم عظیم است. من این انتظار را نیز داشتم و خوب می‌دانم که مردم با سانسور مخالف هستند و وقتی دیدند یک روزنامه‌ای کوشش می‌کند حقایق را با آنها در میان بگذارد، جرأت و جسارت دارد و در برابر خلافاکاری‌ها سکوت نمی‌کند، از آن حمایت می‌کنند. من یقین دارم این حمایت، روزافزون خواهد شد و مردم خریدن روزنامه را نوعی مقابله با گرایش زورمداری تلقی می‌کنند که می‌خواهد وسایل ارتباط جمعی مثل رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها را به ابزار کار خود تبدیل کند و هرگونه صدا و بیانی را که مخالف حاکمیت و قدرت انحصاری باشد، خفه و خاموش کند.

### روزنامه با تیراژ ۲۰۰ هزار منتشر شده‌است

روز اولی که ما روزنامه را به راه انداختیم، فکر می‌کردیم که چگونه معضل و مشکل روزنامه را حل کنیم. از سویی اگر بخواهیم مطالبی بنویسیم

که به کار اهل فکر و اندیشه بیاید و کمی علم و دانش در آن باشد که به کار خواننده بیاید، خوانندگان کم خواهند شد و اگر بخواهیم مطالب را جوری بنویسیم که دارندگان معلومات پایین هم بتوانند از روزنامه استفاده کنند، باید به اخبار و مطالب سطحی بسنده کنیم. بالاخره به این فکر افتادیم که از تیراژ زیاد در مرحله اول، صرف نظر کنیم به این امید که اهل علم و فکر و نظر وقتی روزنامه را خوانند، خود وسیله انتقال به سطوح و اقشار دیگر جامعه نیز می‌شوند. تا این که به تدریج بخش زیادی از این اهل فکر و علم جذب به روزنامه بشوند و تیراژ در طول زمان بالا برود.

روزنامه در مرحله اول با تیراژ صد هزار شروع کرد اما ۵۰ هزار پایین آمد و حتی در یک دوره کوتاه تا ۳۰ هزار هم کم شد. دوباره بالا رفت و در حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار باقی ماند. بعد که این جریانات به وجود آمدند و من در ۱۷ شهریور از آن‌ها حرف زدم و کارنامه مرتب خود را در روزنامه منتشر کردم، تیراژ بالا رفت به ۸۰ هزار و این اواخر به ۱۰۰ هزار رسید. و گویا حرکتی که از داستان رادیو تلویزیون ناشی می‌شد و تلاشی که عده‌ای برای استفاده از فرصت در ضربه زدن به رئیس جمهوری از پشت داشتند، موجب شد که توجه عمومی به روزنامه تا این حد افزایش یافت که اینک با تیراژ ۲۰۰ هزار منتشر شده‌است. امیدواریم که همین ترتیب هم ادامه پیدا کند.

بعد آقای قطب‌زاده که آزاد شده بود، تلفن زد. به او گفتم به من گزارش کرده‌اند که با شما بد رفتاری شده‌است. گفت خیر. پاسداران مثل ما فکر می‌کنند، با ما هستند، یکدل هستند و صاحب اعتقاد. من به او گفتم پس می‌بینید که حق به جانب من بوده‌است، عده‌ای هستند که کارشان جوسازی است، اینها یک گروه سیاسی هستند و خود را قیم و متولی این پاسداران ساخته‌اند و به نام آنها حرف می‌زنند و پاسداران یعنی آنها که عقیده دارند و فداکارند، از ابتدا با ما بودند، امروز بیشتر از گذشته با ما هستند، چون می‌بینند و به تجربه حس می‌کنند که چه کسانی برای دفاع از موجودیت کشور و انقلابشان ایستاده‌اند. امیدوارم این امر واقع مستمر در دوران ما پایان پذیرد و آن امر اینست که همواره اهل اعتقاد را کسانی متولی شده و به نامشان حرف زده‌اند که اهل اعتقاد نبوده‌اند. انقلابها به دست کسانی افتاده‌است که به قول

آقای اشراقی در انقلاب شرکت اساسی نداشتند. نه شرکت داشتند و نه اعتقادی به انقلاب دارند. اینها از فرصت برای در دست گرفتن قدرت استفاده می‌کنند. من امیدوارم که اهل اعتقاد اینها را از خود برانند و جو اجتماعی، سیاسی ما اسلامی واقعی بشود.

کارنامه چهارشنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۸ آذر ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۱۱



**این رهبری باید پیروز بشود، رهبری که همه را فعال می‌کند، همه استعدادها را به کار می‌آورد**

امروز تا ۲ بعد از ظهر را به مطالعه چند گزارش گذراندم. يك گزارش راجع به تولید اسلحه و مهمات که تقریباً می‌شود گفت در مهرماه به میزان دوبرابر ماههای قبل، افزایش پیدا کرده‌است و این خود همان هیجان مثبت کار و خودجوشی است که رهبری می‌تواند ایجاد کند. انسان وقتی میدان پیدا کرد و جهت یافت در آن میدان و آن جهت سرعت می‌گیرد. در این جنگ هم کوشش من این بود که به جای فعال کردن يك نفر یا چند نفر، همه را فعال کنیم، چون این است آن چیزی که پیروزی به بار می‌آورد. و این رهبری باید

پیروز بشود، رهبری که همه را فعال می‌کند، همه استعدادها را به کار می‌آورد و میدان آزاد فعالیت و جوشش به همه می‌دهد، آن رهبری، رهبری اسلامی مکتبی واقعی است. این رهبری که میدان را می‌گیرد، روحها را پژمرده می‌کند، ترس ایجاد می‌کند، امکان تغییر و تحول فکری و عملی را از انسانها می‌گیرد و می‌خواهد خود به جای همه کار کند، این رهبری شکست خورده مفلوکی است که يك نمونه آن رهبری شاه سابق است و نمونه‌هایی هم ما در درون انقلاب اسلامی مان داریم. کسانی که می‌خواهند مجال کار و تلاش را از استعدادها بگیرند و یا به کارگماردن بی استعدادها خوشان همه کار شوند، به خودشان و به کشورشان ظلم می‌کنند.

به هررو، از این گزارش و آنچه از استعدادها در میدانهای جنگ شکفته می‌شوند، همه بیانگر پیروزی این رهبری است که بر پایه دادن آزادی عمل، ایجاد هیجان مثبت کار، تلاش برای عرضه معنویت و ارزش‌های پاک و خالص اسلامی و توانایی و توانمندی و ارزش‌های انسانی استوار است. این پیروزی باید برای مردم ما امکان قضاوت به وجود بیاورد که در باره دو روش و دو رفتار ارزیابی و داوری کنند:

- آنهایی که گمان می‌کنند با زور و زدوبند و بگیر و بکش می‌توانند از بالا به جای همه کار کنند و کشور را در جهتی که می‌خواهند ببرند، بدانند که این روش شکست خورده است و رژیم پهلوی شکست آشکار این روش است. و این روش به هر صورت و محتوایی که درآید، شکست خواهد خورد.

- روشی که بنای آن بر این است که استعدادها میدان پیدا کنند، لیاقت‌ها عرضه بشوند و ما نپذیریم که عقیده پوششی باشد برای بی‌دانش‌ها و بی‌استعدادها و در نتیجه، کشور در حرکت به پیش و در رشد، شتاب بگیرد.

## حزب بعث عراق و چگونگی تحول رهبری آن و سستی کار صدام

بعد گزارش دیگری خواندم درباره حزب بعث عراق و چگونگی تحول رهبری آن و سستی کار صدام که به لحاظ تسویه‌های پی در پی در رهبری، اینک او به جای همه کار می‌کند و استعداد قابل‌برجاست که بتواند بخشی

از بار گران کار را بر دوش بکشد. پس رژیمی است ضربه‌پذیر؛ این رژیم قادر به تحمل شکست نیست.

گزارش دیگری درباره وضع عراق خواندم و اگر روشنفکری گناه نباشد، این گزارش را روشنفکران عراقی که مسلمان هستند، تهیه کرده‌اند که علاقمند به انقلاب اسلامی می‌باشند. این دو گزارش کمکهای زیادی به ما کرد که بعضی تجارب جنگی را بهتر و روشن‌تر ببینیم. بعد مصاحبه صدام حسین را خواندم که بسیاری چیزها دستگیرم شد. مهمترین اینها این است که او از طولانی شدن جنگ به سختی نگران است. این همه تهدید که اگر جنگ طولانی شود، تلفات ما (ایران) بالا می‌رود و چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم. نشان می‌دهد که توانایی تحمل جنگ طولانی را ندارد. نوع سلاحها و تاکتیکهای جنگی که به کار می‌برد، معلوم می‌کند که او خود را برای یک جنگ طولانی آماده نکرده بوده است. اما ما چرا. در جریان جنگ است که خود نیروهای مسلح‌مان را می‌سازیم و چندان نگران زمان نیستیم. با این وضع ارتش صدام نمی‌تواند مدت درازی در بیابانها سرگردان بماند. خیلی زیاد حرف زده که ما چقدر راه ساختیم برای این که فکر زمستان را هم کرده‌ایم، اما خود او می‌داند که این حرفها به درد مصاحبه می‌خورد و منعکس کننده واقعیت نیست. او می‌داند که اگر تانکها و زره پوشهای او از گودالی که در آن مخفی شده‌اند، به جاده‌ها بیایند، چه بر سر ارتش او خواهد آمد و گل و لای باران هم او را ناگزیر می‌کند که به جاده بیاید. تازه جاده‌هایی هم نساخته است و اگر هم ساخته باشد، برای ارتش زرهی او قتلگاه خوبی است.

به هر حال لازم است که به طور مرتب قسمتی از وقتم را صرف این گونه مطالعه‌ها بکنم تا با علم و اطلاع بیشتری نسبت به چگونگی اداره عملیات جنگی ارزیابی و انتقاد بکنم. بعد به بازدید عملیات جنگی رفتیم و از فرماندهی توپخانه بازدید کردیم و گزارش کار را به ما دادند. معلوم شد دیشب و امروز تلفات سنگینی به دشمن وارد کرده‌اند. در یک منطقه تعداد کثیری از دشمن کشته بودند و یک زخمی را هم اسیر کرده و آورده بودند. مقداری راجع به تصحیحاتی که در تیراندازی با توپ به عمل آورده بودند، سؤال کردم و قرار است از فردا آموزش ببینند و همین روزها تصحیحات بیشتری هم به عمل

بیاورند تا نتیجه کار توپخانه بسیار بهتر از آنچه که شده است، بشود. بعد به محل کارم آمدم.

## ظهیرنژاد طرحی با مسئولیت مشخص هرکدام از نواحی، تنظیم کرده بود

که آورد و مطرح کرد. در موردش بحث کردیم. بعد جلسه شورای نظامی شد که فرماندهان گزارش کار خودشان را دادند. امروز هم معلوم شد نیروی هوایی و نیروی زمینی و هوانیروز ضربات خیلی سنگینی بر دشمن زده و تلفات زیادی بر او وارد آورده‌اند. در منطقه آبادان گفتند رادیو گفته است ۵۰ تانک و نفربر به عنیمت گرفته شده است. گفتم با فرمانده نظامی شهر تماس گرفتند. معلوم شد عنیمت بوده اما نه به این مقدار. نیروی ما از وقتی که نظم و انضباطی پیدا کرده و فرماندهی معینی دارد و معلوم است که چه می‌کند مطابق همان بیان قبلی امروز، هم پیشرفت کرده است و هم تلفات جانی به دشمن وارد کرده و هم تجهیزات دشمن را نابود کرده است. مقداری هم جیب و لودر و نفربر و غیره به عنیمت گرفته است.

امروز از همه فرماندهان خواستم که با هم جلسات مداوم داشته باشند و طرحهای مشترک تهیه کنند و عملیات را با هماهنگی انجام بدهند و مدتی هم در این باره صحبت کردم و اهمیت آن را گوشزد کردم و گفتم خصلت فرمانده خوب این است که انتقادپذیر باشد. وقتی ضعفی رابه او یادآور شدند، فوراً برود و بکوشد تا آن ضعف را از بین ببرد و تبدیل به قوت کند. باری آنچه که می‌شود از مجموعه کارها و مطالعه‌ها به عنوان نتیجه آموزش‌ها ذکر کرد، این است که جنگ به تدریج در انسان مؤثر می‌شود و آدمی که حاضر نبود يك مورچه را زیر پا بگذارد، اینک باید از صبح تا شام در فکر تلفاتی باشد که باید به دشمن وارد کرد و نگران تلفاتی باشد که دشمن بر او وارد می‌آورد. این سان است که چشم آدمیان راخون و دلشان را سیاهی می‌گیرد. يك تلاش پیگیر در جهت تصفیه روح می‌خواهد که روح معتاد نشود و به این گونه امور خو نکند. جنگ کار زشتی است و هیچ توجیهی بر نمی‌دارد. چطور کسی در مقام مسئول يك کشور به خود اجازه می‌دهد جوانان را از کلاسهای درس بیرون ببرد و به

جان دیگران بیندازد و هر روز دو طرف کارشان شماره کردن کشته‌ها بشود. این کشته‌ها چه از ما و چه از آن‌ها انسانند، مسلمانند، می‌توانستند با هم برادر باشند و در واقع نیز برادر هستند. بالاخره جنگ روزی به پایان می‌رسد و این دو ملت باید باز هم باهم در کنار هم زندگی کنند. در تاریخ بشری جنگ هیچگاه نتوانسته است مشکل گشای انسان باشد. هیچ دو جامعه‌ای نبوده‌اند که از راه جنگ زندگی بهتر و دوستانه‌تری را با هم شروع کرده باشند. خاطره جنگ گاه چند نسل می‌ماند و آنها که مسئولیت ایجاد جنگ و ادامه آن را بر عهده می‌گیرند، قطعاً از انسانیت بویی نبرده‌اند، و وقتی مصاحبه صدام حسین را می‌خوانم، می‌بینم که دقیقاً او آدمی است که چیزی از انسانیت نمی‌شناسد و بویی هم از آن نبرده است. برای او جز قدرت، مسئله دیگری طرح نیست و اگر از بازخواست مردم عراق نمی‌ترسید، همه آن ملت را قربانی قدرت خویش می‌کرد. افسران ما، درجه داران و سربازان ما چون جنگ به آنها تحمیل شده است، ناچارند با قاطعیت بجنگند، اما آن جهاد اکبر و مبارزه با کیش شخصیت نیز برای اینها واجب است تا به تدریج به این امر خو نگیرند و معتاد نشوند. من در مطالعاتی که داشته‌ام، درباره جنگ و تاریخ آن و غالب حماسه‌های بزرگ دنیا کتاب خوانده‌ام، اما تجربه کردن و لمس کردن چیز دیگری است. در جبهه رفتن و زخمی و کشته دیدن چیز دیگری است. انسان تا معنویت را در خود نپرورد، نمی‌تواند معنی مسئولیت در قبال ملت و جامعه و تاریخ و گذشته و حال و آینده جامعه را حس کند و بفهمد.

انسان مسلمان باید نه تنها خود را در برابر نیروهای خودی و ملت خود مسئول بداند، بلکه باید در برابر نیروی دشمن نیز مسئول بداند. اگر ما دستگاه تبلیغاتی خوب و قوی می‌داشتیم، بلکه موفق می‌شدیم سربازان و افسرانی را که بناحق با ما به جنگ انداخته‌اند، نجات می‌دادیم اما افسوس؛ به هررو، حالا من می‌دانم که فرق میان فرمانده خوب و بد کدام است.

**برای من دیگر مثل سابق «انتصاب فرمانده» آسان نیست.**

از نظر من ظهیرنژاد يك فرمانده خوبیست. به لحاظ این که او سخت مراقب جان و آموزش و راحت سربازان، افسران و درجه داران تحت فرماندهی خویش

است. برای او تلفات دادن «مسئله» است، اصلاً نمی‌تواند جان افراد تحت فرمان خود را به خطر افکند و نمی‌افکند. این صفت در فرمانده يك صفت برجسته است، برای این که ما مسئول جان این انسانهای ارزشمندی که برای يك هدف عالی آماده کمال فداکاری شده‌اند، هستیم. بسیار می‌گویند که این فرمانده این خصلت و آن فرمانده آن خصلت را دارد. این مکتبی است، او فلان است، آن کذاست، اما وقتی من تجربه این مدت را در نظر مجسم می‌کنم، می‌بینم برای کسی چون من، مراقبت و مواظبت از جان افراد این کشور يك وظیفه مهمی است و نمی‌توانم و نباید بتوانم فرماندهی را به دست کسانی بسپارم که به جای طرح خوب و به جای استفاده از دانش، از عامل زور و به صورت قبول تلفات سنگین و به خطر انداختن سرباز و درجه دار و افسران تحت فرماندهی خود، استفاده می‌کنند. اگر خودخواهی در انسان کم باشد و برای انسان مقام و ارزش قائل باشد، اگر علم نداشت، مسئولیت نمی‌پذیرد و علم را برای این به کار می‌برد که به قول آن نویسنده چینی که می‌گوید: «مهمترین اثر را در فن جنگ و فرماندهی آن در طول هزاران سال از خود به جای گذاشته است، فرمانده خوب کسی است که بدون دادن تلفات و حتی بدون گرفتن تلفات از دشمن در جنگ پیروز بشود». وقتی انسان در صحنه است و دائم باید از طریق تزکیه، اثرات اخبار مربوط به تلفات را از دهن خود پاک کند، می‌تواند بفهمد اهمیت فرماندهی که بدون تلفات دادن و گرفتن پیروز می‌شود، تا چه میزان است؟

به هر حال، این نتیجه‌ای که در تجربه عملی بدان رسیدم، بسیار برای من گران قدر است و امیدوارم از این پس آنهایی که نمی‌دانند چرا این کس فرمانده می‌شود و آن کس نمی‌شود، توجه به این مسئله و این تجربه و تجربه‌های دیگر داشته باشند. بهتر است ما آدم آگاه و با دانش نظامی و معتقد را فرمانده کنیم و او تلفات ندهد و جان برادران و فرزندان ما را بی‌جا و بی‌دلیل به خطر نیافکند، تا این که کسانی را بگذاریم که برایشان جان افراد قیمت ندارد. اما فرصت طلبانی هستند که می‌خواهند، با عنوان کردن شهید و از راه شهیدپروری، ضعف خودشان یعنی نبود دانش فرماندهی و ضعف فرماندهی را بپوشانند. من هر بار که تجربه‌ای از جنگ می‌آموزم، با شما



خوانندگان نیز در میان می‌گذارم. اینهم تجربه‌ای که امروز به مناسبت همان گزارشهایی که درباره عراق خواندم و بازدیدی که از جبهه‌ها داشتم و گفتگویی که با سرهنگ آذین انجام دادم، در ذهنم روشن شد و در خاطرماند که برای شما خوانندگان بیان کنم.

کارنامه پنجشنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۹ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۲

## هر «قدرت» حاکمی زور خود را خوب و زور مخالفانش را بد می‌داند

امروز صبح به اهواز رفتیم برای دو کار، یکی بازدید از جبهه اهواز و یکی هم حل يك مشکل. در این سفر هم مثل بسیاری موارد دیگر و تجربه طولانی گذشته، به روشنی و وضوح می‌دیدم که يك مانع بزرگ بر سر راه انجام گرفتن يك طرح نظامی و یا همه کارها به بهترین شکل و وضع، وجود دارد و آن کیش شخصیت است. یعنی امور و عواملی که در بیرون آدمی به صورت واقعیت‌های عینی وجود دارند و در ذهن آدمی بازتاب پیدا می‌کنند و به يك امور ذهنی تبدیل می‌شوند و به صورت رفتار آدمی درمی‌آیند. این که ذهن چگونه واقعیت خارجی را می‌گیرد و چه عملی روی آن انجام می‌دهد هم مسئله بزرگ فرد و جامعه در همه عصرها بوده و هست. عقیده‌ها، مکتب‌ها، ایدئولوژی‌ها، برای این است که سامانی به این مسئله بدهند و این پایه هر تفکری است. در هر مکتبی، تبدیل واقعیت عینی ملموس خارجی به يك امر ذهنی اهمیت قطعی پیدا می‌کند. من چند بار هم این مسئله را بازگو کرده و کتابی هم تحت عنوان «موازنه‌ها» منتشر کرده‌ام. همان پایه است که اگر تغییر نکند «اسم» و «صورت» هر چه باشد آن «پایه» رفتارهای متناسب با خود را تحمیل می‌کند. این مسئله را در کیش شخصیت هم با تفصیل زیاد مورد مطالعه قرار داده‌ام و

به طور روزمره هم می‌بینیم که وقتی پایه و اصل «قدرت» باشد، چه قدرت شخصی و فردی که همان لیبرالیسم بر پایه اندیویدوآلیسم است و «فرد» و آزادی فردی اصالت دارد و چه قدرت گروهی که نمونه‌های آن انواع مکاتب امروز دنیاست و شناخته شده‌ترین آنها مارکسیسم است، هر واقعیت خارجی در ذهن آدمی به عنصر ذهنی تبدیل می‌شود و قضاوت آدمی بر این اساس (قدرت) استوار می‌گردد.

در تمام مکاتبی که «قدرت» را به عنوان اصل می‌شناسند، زور و قدرت به خوب و بد تقسیم می‌شود و هر «قدرت» حاکمی زور خود را خوب و زور مخالفانش را بد می‌داند و به خود حق می‌دهد که آن «زور بد» را حذف کند. این رابطه را چه جوامعی که بر پایه «رقابت آزاد» سلامت جامعه را در خرد کردن قدرت و برخوردها در سطح «فرد» در جامعه می‌جویند که همان لیبرالیسم بر پایه «اندیویدوآلیسم» است و چه در مکتبهایی که می‌خواهند از طریق طبقه و قدرتهای جمعی طبقاتی یا گروهی مشکل جامعه را حل کنند، یعنی یک قدرت را که دارای زور و قدرت «خوب» است حاکم بکنند، همواره بشر با این مشکل روبرو شده است و تا وقتی این پایه تفکر و عمل را ویران نکنیم، کیش شخصیت و بیماری‌های ناشی از آن وجود خواهند داشت، رفتارهای ضد و نقیض وجود خواهند داشت. در مورد رژیم سابق لازم نیست که شرح بدهیم که شاه سابق چه اعمال و اقوال و حرفهای ضد و نقیضی گفته است. او فراوان ضد و نقیض گفته و کافی است که در همین دوران بعد از رژیم سابق از زمان بعد از انقلاب در رفتار دست اندرکاران بنگریم و ببینیم چه مقدار ضد و نقیض پیدا می‌شود؟ چطور یک خبری امروز بد است، فردا خوب می‌شود و یا امروز خوب است و فردا بد می‌شود و چرا این طور است؟

جواب این است که وقتی «قدرت» اصل و پایه قرار داده شد، امروز چیزی برای «قدرت» خوب است که فردا ممکن است برای آن مضر باشد، به راحتی می‌شود امروز این نظر را داشت، فردا ضد این نظر را و آب هم از آب تکان نخورد. این همان بیماری کیش شخصیت است و اگر ما پایه را «قدرت» قرار ندهیم، یعنی از آن مکتبهایی که بر پایه قدرت اند، بیرون بیاییم و به مکتب

توحید به معنای واقعی کلمه برسیم و بفهمیم توحید چیست، این که اصل «خدا و رابطه با خداست» چه معنی میدهد؟ اگر این را بفهمیم، آن وقت می‌توانیم از آن دسته ایدئولوژیها بیرون بیاییم و وارد قلمرو واقعی مکتب اسلام بشویم. به هر حال در اهواز مشکل این طرح حل شده بود و اگر خود طرح هم در آغاز موجب اختلاف بود، حالا از بین رفته است.

مسایلی از خود طرح نبود و در مجری آن بود که در خود داشت. من به خلاف کسانی که بر پایه قدرت حکومت کردند و می‌کنند، بنا را بر این نگذاشتم که بین مسئولان اختلاف بیندازم و خود از بالا اینها را با هم مقابل کنم و حکومت کنم. من این را عین فساد می‌دانم و متأسفانه باید بگویم این فساد در رژیم امروز ما هم هست. از طریق يك رشته تقابل‌ها و «مقابل هم قرار دادن‌ها» سعی می‌کنند همدیگر را خنثی کنند و عملاً هم همه دست بسته‌اند و این که طرح‌ها پیشرفت ندارد، به این دلیل است و وقتی من می‌گویم دست بسته‌ام، به این دلیل است. به هر حال کوشش من در این بوده و هست که بین مسئولان الفت بوجود بیاورم، آنها با هم یکدل بشوند، با هم همکاری بکنند و به سوی هدف بروند.

## افراد بسیج اتومبیل فرمانده نیروی زمینی را متوقف کرده از او کارت شناسایی خواسته‌اند

در بازگشت به دزفول واقعه‌ای برای فرمانده نیروی زمینی پیش آمد به این ترتیب که شب دیرگاه مدتها بعد از من به مقصد رسیده و یکی از همراهان خود را فرستاده بود تا به من اطلاع دهد که افراد بسیج اتومبیل او را متوقف کرده و از او کارت شناسایی خواسته‌اند. او از آنها خواسته بود که خود را معرفی کنند، کارت شناسایی خود را نشان بدهند که ببیند کیستند و بعد به آنها کارت شناسایی نشان بدهد. آنها هم به جای معرفی خود و دادن کارت شناسایی، با او با لحن بد و بی‌ادبانه‌ای صحبت کرده و او را پیاده کرده‌اند. او هم در پیاده رو خیابان نشسته است و گفته است باید بنشینم این جا تا صبح بشود و مردم بیایند و ببینند نتیجه زحمت و خدمت برای جمهوری و کشور

چیست. اینها نمونه‌های دیگریست از همان بیماری کیش شخصیت و همان رفتار بر پایه قدرت که جوانانی که در این جا این عمل را انجام داده‌اند، در حقیقت خواسته‌اند بگویند که زور آنها بیشتر است و این رفتار همان رفتار بیمارگونه‌ایست که در جامعه ما به علت حاکمیت استبداد وجود دارد. به نظر من مکتب توحید علاج این بیماری بزرگ اجتماعی است که مادر همه بیماریها بوده‌است و هست.

در حالی که این مسئله را به طریق دیگری هم می‌توانستند حل کنند. آن جوانان که البته در شب با فداکاری به انجام وظیفه حفظ امنیت شهر می‌پردازند، می‌توانستند سخن فرمانده را سخن حقی تلقی کنند و بگویند که چون شما فرمانده نظامی هستید - اگر نمی‌دانستند که او فرمانده نیروی زمینی است - و ممکن است مسئولیت حساسی داشته باشید و از طرف دیگر هم چون ممکن است ضد انقلاب و یا هر کس دیگری قصد استفاده از این فرصت‌ها را برای از بین بردن فرماندهان و مسئولان داشته باشند، ما خود را معرفی می‌کنیم و دیگر مسئله دنباله پیدا نمی‌کرد و برخورد به وجود نمی‌آمد که هیچ، بلکه صفا، اعتماد، صمیمیت و همدلی هم ایجاد می‌شد. وقتی يك فرمانده می‌دید که جوانان با او چنین رفتاری دارند، دلگرم‌تر می‌شد و در کارش کوشاتر شده و با دل و جان بیشتری به کار مشغول می‌شد. اگر چنین می‌کردند، می‌شد آن را رفتار بر پایه توحید نامید.

## شکنجه و زندان و محاکمات فوری و اعدامهای دسته جمعی و...

### همه از نو در کار خواهند آمد

در این جا لازم است من به يك مسئله مهمی که چند بار هم پیش از این درباره‌اش صحبت کرده‌ام، بپردازم و از تکرار آن عذر بخواهم، چون ممکن است که گفته‌ها و نوشته‌ها را خوانندگانی که این کارنامه را می‌خوانند، نخوانده باشند. من تحت عنوان «القاء ایدئولوژی» بحث‌هایی را طرح کردم و در آن روش کار را شرح کردم. فرض کنید يك جنبشی در ضدیت با آمریکا شروع می‌شود؛ به تدریج، متخصصین القاء ایدئولوژی از طریق عناصر افراطی به القاء

ایدئولوژی می‌پردازند و آخر سر می‌بینیم ما سر جای اول هستیم و تغییر و تحولی که می‌خواستیم بکنیم، در عمل پذیرفته‌ایم که نکنیم و ضد آن را بکنیم. ما انقلاب کردیم برای این که استقلال به دست بیاوریم و وابستگی‌ها را از بین ببریم؛ اما رفتارهایی را که به ما تحمیل کردند که خودمان فکر می‌کنیم خود ما مبتکر این رفتارها هستیم و خیلی انقلابی هستند و با این رفتارها مقدمات را چنان فراهم می‌آوریم که ناچار شویم در آن وابستگی‌ها بمانیم و بلکه آن را بیشتر هم بکنیم و برای این کار هم شروع کردیم دلیل و مدرک جمع کردن و استدلال کردن و با آن مردم را قانع کردن که این کار درست است، در آن صورت ایدئولوژی وابستگی به دست خود ما از طریق خود ما تحمیل و القاء شده و جای مرام استقلال را پر کرده است. فرض کنید که ما انقلاب کردیم برای این که آزادی به دست بیاوریم و مردم آزاد باشند، اما به دست همان عناصر، ضرورتهایی برای ما به وجود می‌آورند و اوضاعی به وجود می‌آورند که به دلیل آن اوضاع، می‌گویند باید آزادی نباشد، یکی از آنها همین جنگ است. می‌گویند اگر شما آزاد باشید، فلان حرف را بزنید و فلان مطلب را بنویسید، روحیه نظامی ما در جنگ پایین می‌آید، پس ننویسید، اگر فلان مطلب را بنویسید، اختلاف‌ها آشکار می‌شود ما جبهه داخلی مان، ضعیف می‌شود و....

در نتیجه سانسور حاکم می‌شود و به این ترتیب شعار استقلال و آزادی دنبال کارش می‌رود و می‌ماند جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی هم در زمینه رژیم و حکومت دو پایه اصلی اش را همان استقلال و آزادی تشکیل می‌دهد آن دوپایه را که از دست داد، می‌ماند نتایج حاصل از آن دو پایه یعنی شیوه اداره کشور، اگر کسی ایراد گرفت که مگر شما نبودید که می‌گفتید زندانها را ببندند و شکنجه‌ها را تمام کنید، حالا چطور خودتان در همان زندانها شکنجه می‌کنید؟ باید دهانش را بست، در حکومت هم وقتی آن دوپایه را از دست دادیم، ناچار زندان را خواهیم پذیرفت، شکنجه در زندان را خواهیم پذیرفت، محاکمه‌های فوری و عدم امنیت قضایی را خواهیم پذیرفت. پس آنچه که معرف آن رژیم بود، یعنی تفتیش عقاید و داغ و درفش و شکنجه و زندان و محاکمات فوری و اعدامهای دسته جمعی و... همه، از نو در کار خواهند آمد، خوب در چنین محیطی کار و فعالیت تولیدی محتاج مغزها و

تخصص‌ها و امنیت است وقتی آنها نبود، اینها هم نخواهند آمد و وقتی نیامدند کار نکردند، زندگی که با دروغ نمی‌شود، ناچار باید بیشتر وارد کرد حتی بیشتر از آنچه که در رژیم سابق وارد می‌کردیم. پس وابستگی اقتصادی ما باز هم فزونتر می‌شود، اما وقتی ما بیشتر وارد کردیم، دستگاههای اداری ما، اداره شهرها و روستاها می‌رود روی پایه توزیع واردات. بنابر این، رشد جامعه شهر و روستایی ما هم مثل همان رژیم سابق می‌شود و همین طور بقیه امور از ارتش و نیروهای مسلح تا غیره و غیره، ما می‌رویم روی همان خط و بعد از آن می‌بینیم ای داد! همه عناصر حکومت پیشین که ما برای مبارزه با آنها قیام کرده بودیم و می‌خواستیم با استقرار اسلام، آن امور را از بین ببریم، به نام خود اسلام همه آنها برگشته است، آن خطری که من همواره نسبت به آن هشدار داده‌ام و در برابر آن ایستاده‌ام، اینست. هم اکنون آثار این بازگشت‌ها به رژیم پیشین فراوان شده‌اند. ما می‌بینیم که هر کس نه متناسب با مسئولیت خود، بلکه متناسب با قدرتی که توانسته در خویش متمرکز کند، بر پایه همان قدرت یا به اصطلاح من «زورمداری» حوزه عمل و مسئولیت خود را گسترش داده و امروز دستگاه قضایی که مسئولیتش طبق قانون اساسی معین است، در یک دایره فوق العاده وسیعتری عمل می‌کند و خود به جای ایجاد منزلت و امنیت قضایی، از عوامل سلب امنیت و منزلت قضایی سیاسی و حتی قضایی و اقتصادی، شده است. آدمی شب همه چیز دارد، صبح ممکن است از جا برخیزد ببیند همه چیزش مصادره شده است، این یک نوع القاء ایدئولوژی است.

من موافق با این نظر نیستم که بگوییم اصل را تغییر داده‌ایم، اینها همه فرع هستند و به تدریج اصلاح می‌شوند چون وقتی یک چیزی به وجود آمد، معلوم می‌شود زمینه اجتماعی پیدا کرده که به وجود آمده است. وقتی یک مرضی در بدن به وجود آمد، معلوم می‌شود زمینه بروز مرض در بدن بوده که به وجود آمده است. آن زمینه اجتماعی که به وجود آمده تا در زمینه آن، مرضها عوده کرده‌اند، همان زمینه‌ای است که رژیم سابق را به وجود آورده بود. پس خطر جدی است و باید گفت که آمریکا سخت به کار القاء ایدئولوژی مشغول و در این کار پیش رفته است. قدرت مقابل او هم به شیوه خاص خود، برای

القاء ایدئولوژی عمل می‌کند. هردو این قدرتها با این نظر که در کشورهای کوچک جهان، «خود مردم» رأی داشته باشند، نظر داشته باشند در خیر و شر خودشان دخالت داشته باشند، مخالفند. روشی که اینها برای القاء ایدئولوژی دارند، به این ترتیب است که عناصری از آنها رنگ آن ایدئولوژی که مال خودشان نیست و به اصطلاح غالب است را به خودشان می‌دهند و می‌روند توی آن خط. بعد يك هماهنگی بین آنهايي که ایدئولوژی مارکسیستی مطابق میل ابرقدرت روس را تبلیغ می‌کنند، با اینها که رنگ ایدئولوژی غالب بر جامعه را پذیرفته‌اند، به وجود می‌آورند. اینها که ایدئولوژی مارکسیستی متناسب با قدرت روس را دارند، تبلیغ مرام خودشان را می‌کنند. پا به پای اینها، آنها که در رنگ و لباس دیگر مشغولند هم با استفاده از «اصطلاحات» آن ایدئولوژی، همین مفهوم و مضامین و همی رفتارها را به اصطلاح آرام، آرام جا می‌اندازند. طوری که، به تدریج که جلو می‌روی می‌بینی اسم، کلمات، عناوین، يك چیزهایی هستند؛ مثلاً فرض کنید ظاهرشان اسلامی است اما محتوی، همان است که آن دسته دارای ایدئولوژی طرفدار قدرت روس دارد. حالا اگر مجال به دست آوردند، مثل همان «بیانیه اعلام مواضع» بیانیه‌ای هم صادر می‌کنند و به اصطلاح اعلام مواضع می‌کنند، پوست و رنگ را می‌اندازند و می‌گویند ما همانیم که بودیم. یا اگر ببینید اوضاع مناسب شد، می‌گویند ما «تحول ایدئولوژیک» کرده‌ایم.

در تاریخ معاصر خودمان از مشروطه تا امروز هر دو این طرز فکرها وجود داشته‌اند؛ چه در انقلاب مشروطه و چه پس از آن کوشیده‌اند به اصطلاح ایدئولوژی خاص خودشان را به حرکت‌های اسلامی ما القاء کنند. امروز هم در صدر کار نشسته‌اند. البته باور نادرستی که جو غالب ایجاد می‌کند برای اصل و پایه قرار دادن زور و قدرت، کار القای ایدئولوژی را آسان می‌کند. در سطح کارگردانان قدرت طلب و آلت فعل‌های آنها، این جو حالا غالب شده است. اما انقلاب بر این پایه غلط رخ نداده است. پس چرا قدرت محور و هدف و زور روش شده‌است؟ این به این دلیل است که پایه ویران نشده و واقعاً خدا در تنظیم اندیشه و عمل ما اصل قرار نگرفته است، از این رو، القاء ایدئولوژی آسان است. ما اگر يك جدولی از رفتارهای رژیم سابق و آنچه که بعد از آن

رژیم و از آن وقت تا حال پیدا شده و هر روز ابعاد بزرگتری پیدا کرده ترتیب بدهیم، می‌بینیم که چقدر خطر بزرگ است. اگر وابستگی اقتصادی رژیم سابق را با وابستگی هایی که از دوران انقلاب تاکنون استقرار پیدا کرده و ابعادش بزرگتر شده مقایسه کنیم، شما که خواننده این کارنامه هستید، مثل من به این نتیجه می‌رسید که وضع بیش از حد نگرانی آواراست و هشدارهای دائمی من به جا و در جهت مبارزه واقعی با سلطه آمریکا بوده و هست. شاید امروز که مسئله گروگانها به این صورت درآمد، برای خواننده این سطور که می‌داند در گذشته، من در این باره چه گفته‌ام، آشکار است که میان مبارزه واقعی باسلطه خارجی و این نوع مبارزه که ما را در جایی قرار داد که هستیم، تفاوت هست. امروز در وقت بازدید از جبهه، یک سربازی آمد و گفت: من تقاضایی دارم به او گفتم: بگو. گفت: تقاضای من این است که رئیس جمهور را در آغوش بگیرم، بعد سر روی شانۀ من گذاشت و از شوق گریه کرد.



این شیوه اداره جنگ بر پایه برانگیختن همان معنویت و احساس انسانی است که ما بر پایه رهنمودهای قرآن و سنت محمدی در پیش گرفته‌ایم



و هر روز هم نتایج آن را می‌بینیم. این تحول بزرگی که در فکر و عمل نیروهای مسلح ما به وجود آمده، امیدوارم آن قدر غنی و معنوی باشد که بتواند اثرات و بازتاب‌های جنگ را از بین ببرد. چون جنگ تمرین زورآزمایی است و اعتیاد به زور می‌آورد و ناچار باید با نفس با بیماریهای کیش شخصیت مبارزه کرد، تا اثرات اعتیاد به زور از بین برود. يك جریان قوی معنوی می‌خواهد که باز ما را از اثرات القاء ایدئولوژی راحت کند و بی‌آساید. اگر این اثرات جنگ به این صورت در ذهن بنشیند که اصل زور است و برویم روی تحصیل زور، ناچار نظم متناسب با این طرز فکر به ما تحمیل خواهد شد.

**من امیدوارم این روابط صمیمانه معنوی و شیوه اداره جنگ که نه بر اساس زور، بلکه بر پایه برانگیختن انسان در برابر زور، استوار است، موجب بشود که ما در جنگ پیروز بشویم**

و هم طرز تفکری متناسب با راه و رسم پیدا بکنیم و نیروهای مسلح ما بر پایه اصالت خدا و مکتب و اسلام راه بروند و انجام آن برای ما به جای ضرر، فایده به بار آورد. در این جبهه این احساسات را، همه سربازان و درجه داران و افسران داشتند و اینست آن میل مقاومت و تلاش تا حد شهادت که برانگیخته شده است.

من امیدوارم این میل قوت بگیرد. اینست آن پیروزی واقعی که از پیروزی بر ارتش صدام حسین به مراتب بزرگتر و پراهمیت‌تر است. بعد از بازدید از جبهه اوایل شب بود که ما به محل اقامت برگشتیم و تا پاسی از شب به سایر کارها و مذاکرات مشغول شدیم.

کارنامه جمعه ۲۳ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۰ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۳

## تا دشمن نیرویش مهار بشود و ما بتوانیم با اطمینان خاطر جنگ را ادامه بدهیم

صبح راهی تهران شدیم. در تهران کمی از ظهر گذشته بود، خبر یافتیم نیروهای عراقی به سوسنگرد حمله کرده‌اند. بعد از ظهر هم جلسه شورای دفاع بود و هم مسئله سوسنگرد. تا طرح چند مسئله در شورای دفاع در زمینه تبلیغات خارجی و سیاست خارجی و... رسیدگی کردیم و من برای رسیدن به مشکل سوسنگرد آمدم. در سوسنگرد نیروی نظامی مسئولیت جنگی نداشت. آنجا در حوزه ژاندارمری و سپاه پاسداران و عملیات غیر منظم و بسیج و اینها بود. این حمله‌های ارتش عراق، در عین حال، که نشانه کوششی است برای ارزیابی نقاط ضعف قوای ما و متناسب با ابتکارات نظامی آن است، تقلای است برای خارج شدن از بی‌جرکتی ارتشی که زمین گیر شده‌است. الا این که دیگر مثل سابق نیست و با مقاومت سخت روبرو می‌شوند و تلفات سنگین می‌پذیرند و می‌روند در جایی که فکر می‌کنند توانایی نظامی ما کم است و حمله می‌کنند. اما ما این آمادگی را پیدا کرده‌ایم که در همه جا تلفات دشمن را به آن حد سنگین بکنیم که نتیجه این جنگ در محل هر چه باشد، نتیجه نهایی جنگ به سود ما گردد. تا دشمن نیرویش مهار بشود و ما بتوانیم با اطمینان خاطر جنگ را ادامه بدهیم. تلفات دشمن را در این جنگ بسیار زیاد بوده و این معنا مورد اقرار همه ناظران جهان است و به یقین این تلفات را نمی‌تواند ادامه بدهد و از قوه تحمل او بیرون است. بنابراین اگر ما صبر و استقامت خود را از دست ندهیم و با جنگ روانی خود را تضعیف نکنیم، دشمن از پا درآمده است. این که دشمن روزهای جمعه و غیبت ما را برای حمله مغتنم می‌شمرد، برای این است که متوجه همان معنا که گفتم هست، همان حرکت سرباز در جبهه که سر بر دوش من گذاشت و گریست هست و می‌داند که از نظر ما این جنگ بیانگر معنویتی است و بیانگر همبستگی است و چون اینها در قالب یک روابطی عرضه می‌شود، فکر می‌کند لابد غیبت ما از محل موجب می‌شود که در کار جنگی سستی و کاهلی پیش آید و او بتواند برود و به هدف خود دست یابد. اما من امیدوارم نیروهای مسلح ما به او این

درس را داده باشند که وقتی کار خودجوش شد، دیگر غیبت یکی دو روزه موجب سستی و کاهلی یا سست شدن نمی‌شود.

ساعت ۹ شب بود که به دیدار مادرم رفتم. شاید هم دیرتر، متأسفانه چند دقیقه بیشتر نتوانستم نزد او بمانم و به منزل آمدم و تا دیروقت شب برای آگاهی از چگونگی اوضاع سوسنگرد با جبهه در تماس بودم.

کارنامه دو شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۰ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۳

## روشنفکر و روحانی

اول وقت خیلی زود از سوسنگرد پرسیدم از هر سو دشمن حمله کرده و نیروهای ما به حد کفایت به جبهه نرسیده‌اند، مطابق معمول خبرها ضد و نقیض اند. مقداری وقت با داد و بیداد درباره رساندن نیرو به این جبهه گذشت. بعد چند نفری آمدند برای کارهایی که به جنگ راجع می‌شود و یا نتایج و آثار و عواقب جنگ است. ساعت ۹:۳۰ آقایان انواری، حجتی کرمانی، موسوی بجنوردی و مدرسی آمدند و در چند مورد صحبت کردیم و چون دیروقت بود، من می‌خواستم به منزل امام بروم، گفتم شما سرشب بیایید و دنباله صحبت را ادامه بدهیم. سرشب آمدند و باز آن موضوعات را صحبت کردیم و من یک موضوع را که به نظرم برای حال و آینده ما مهم است، می‌آورم و آن موضوع روشنفکر و روحانی است. به نظر من کار مهم ما از ۱۵ خرداد به این طرف این شد که یک زخم بزرگی را که رژیم‌های دست نشانده به وجود آورده بودند، پر کردیم. آن زخم، تضاد بین روشنفکر و روحانی بود و از دوره قاجار این را به وجود آورده بودند. ۱۵ خرداد کاستی‌های مبارزه موفق با سلطه خارجی و رژیم دست نشانده را معلوم کرد. اسباب بزرگ شکست، ضعف در ایجاد یک رهبری توانا بود. خود من از همان زمان در این زمینه، هم بسیار

مطالب گفته و بسیار نوشته‌ام و هم بسیار عمل کرده‌ام و این وضع تا پیروزی انقلاب بود. پیروزی انقلاب موجب شد که رژیم پیشین از بین برود. حکومت و تشکیل حکومت از سوی ما موضوعیت پیدا کرد و ناچار مسئله قدرت و مبارزه برای در دست گرفتن قدرت پیش آمد. اندک اندک آنها که می‌خواستند قدرت را به انحصار خود درآورند، رفتند و روی «زخم به هم آمده» را باز کردند و کار را به جایی رساندند که از شرایط وزارت و مسئولیت یکی این شد که نباید در فرنگ درس خوانده باشد.

## منزلت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی

دشمن بنا بر روش القاء ایدئولوژی که در کارنامه ۵ شنبه به تفصیل به آن پرداختم، کوشید تا با دست‌هایی که دارد، روز به روز برای این تضاد خوراک فراهم کند و آتش این تضاد را تیز کند. نتیجه این برخوردها این شد که سرمایه‌های بزرگ این کشور یعنی درس خوانده‌ها و متخصص‌ها و دانش پژوهان یا در خارجه ماندند، یا آنها که آمده بودند رفتند و یا هستند و دل به کار نمی‌دهند و به کار نزدیک نمی‌شوند. من به آنها گفتم از انواع جنگ‌های کاذبی که به وجود آورده بودند و هرکدام ضررهای بسیار برای ما آورد، یکی هم همین کوبیدن متخصص و روشنفکر و متقابلاً هم کوبیدن روحانی بوده و هست. اسلام خم رنگریزی نیست که کسی را بکنند توی آن خم و بیرون بیاورند، بگویند «مکتبی» شد. اسلام روشی است که انسان بدان آزاد می‌شود و خود می‌شود و با خدا در رابطه می‌شود و در کارها و فعالیت‌های خویش این رابطه را اصل قرار می‌دهد. پس یک تحولی است و روشی است برای یک تحول بنیادی و یک انقلاب واقعی. اصل در این روش «جذب» است و تمام پیغمبران ما برای «وصل» آمده بودند نه برای «فصل». اگر این خطاها را زود جبران نکنیم، واقعیت‌ها سرجای خود هستند و زندگی هم دروغ نیست. ما به عنوان حکومت اسلامی برای مردم چه به ارمغان آورده‌ایم؟ کدام بی‌عدالتی از بین رفته است؟ کدام عدالت به کرسی نشسته است؟ کدام بی‌کاری و گرانی از بین رفته است؟ کدام عبادت به معنای واقعی کلمه را آوردیم؟ کو معنویتی که

آوردیم؟ پس هم مادیت و هم معنویت دارد همان مسیر رژیم سابق را طی می‌کند. مانده بود اسباب انحطاط این انقلاب فراهم بشود که آن هم دارد فراهم می‌شود. پس ما همان راه را داریم می‌رویم و همان مرام به ما القاء می‌شود. همان ایدئولوژی که از عصر قاجار تا امروز از اسباب بزرگ بدبختی ما بوده است. کشور برای زندگی عالی تخصص‌های بسیار لازم دارد و ما نمی‌توانیم هم زندگی را از هر جهت بر اینها سخت بگیریم و هم به اینها ناسزا بگوییم و هم سرکوفت بزنیم، طرد کنیم و هم بگوییم کار کنید. این ممکن نیست و ناچار واقعیت‌ها غالب می‌آیند و «زمان»ی که حالا با ماست «برما» می‌شود و وای از آن روز. ظاهراً این ۴ نفر هم به این معنا قانع بودند و گفتند باید کوشید و زود تا دیر نشده و وقت نگذشته است این ضعف را جبران کرد. نکند ما وقتی به خود آییم که کار از کار گذشته باشد و حل این مسئله هم مثل حل مسئله گروگانها در وقتی انجام بگیرد که به زیان ما تمام بشود.

بعد به دیدار امام رفتم، در آنجا چند نفر که در جنگ زخمی شده بودند، آورده بودند که دیداری با آنها داشتیم. احساسات بسیار صمیمانه‌ای از خود نشان می‌دادند. بعد با امام درباره مسایل مختلفی صحبت کردیم. از جمله درباره تحول روحیه و طرز فکر و عمل در جبهه‌ها. بعد درباره خانواده شهدا صحبت کردم و مسئله‌ای را که از خیلی وقت پیش مشغول حلس بودم و آن هم تهیه خانه برای خانواده شهداست به ایشان گفتم، که معلوم شده بانکها خانه دارند و می‌توانند این خانه‌ها را با شرایط سهلی به خانواده شهدای جنگ و خانواده‌های ارتش و سپاه و کسانی که در جنگ فداکاری‌های بی‌مانند کرده‌اند واگذار کنند. خود ایشان چون از پیش در جریان بودند، گفتند اگر حل شود که خوب است و باید از آنها تشویق به عمل آورد و نباید گذاشت به اینها سخت بگذرد.

بعد به من گفتند روز عاشورا که صحبت می‌کنید، راجع به آنها حرفی نزنید و صحبتی نکنید. من گفتم الان پای بود و نبود ما در میان است و این‌ها در این وضعیت هم دست از کارشان برنداشته‌اند و به جای تقویت در تضعیف کوشیده‌اند و فکر کرده‌اند فرصت مناسب است که پیش شما بیایند و یک ضربه‌ای بزنند و کار مرا بسازند. کسانی که از نوک بینی‌شان دورتر را نمی‌بینند و

جز قدرت شخصی واقعی رانمی‌توانند ببینند، برای این جمهوری سم مهلك اند. بعد چند مطلب را که شنیده بودم به ایشان گفتم. يك مطلب هم این بود که در این گفتگویی که داشته‌اند اینها گفته‌اند اگر من در جبهه بمانم از دو صورت یکی واقع خواهد شد. یا پیروز می‌شویم و در این صورت سوار تانکم! می‌شوم و قهرمانم به پایتخت می‌آیم و اگر شکست بخورم خواهم گفت آنهایی که در تهران نشسته‌اند و از پشت، جبهه روانی سیاسی گشوده‌اند، نگذاشتند. پس من باید فرمانده کل قوا نباشم و در تهران هم نباشم. پس هر حادثه‌ای را هم که خودشان مقدماتش را فراهم آورده‌اند و زمینه را خراب کرده‌اند، باید مغتم بشمرند و نگذارند من در محل بمانم و اگر توانستند مرا از کار جنگ دور بسازند. ایشان گفتند: شما گوش به این حرفها نکنید، بلکه کسانی هستند که این حرفها را خودشان می‌سازند و می‌آیند به شما می‌گویند. من گفتم وقتی این حرفها تحقق پیدا کرده و به عمل پیوسته است، دیگر نمی‌شود گفت کسانی این حرفها را از خودشان ساخته‌اند. به هر حال، بسیار خوب من حرفی ندارم اما شما باید قدری به اینها سخت بگیرید، اقلأ در این وقت که پای سرنوشت ما در میان است، بگذارند من با خاطری آسوده کارم را بکنم.

بعد از آنجا به منزل آمدم و ساعت ۳ بعد از ظهر به دانشکده افسری رفتم و در جشن فارغ‌التحصیلی افسری شرکت کردم. جریان آن را لابد خوانندگان خوانده یا از تلویزیون دیده‌اند. از آنجا به منزل برگشتم. چهار نفری که صبح آمده بودند، آمدند و همان بحثی را که گفتم ادامه دادیم و به توافق رسیدیم که این مسئله، مسئله عاجلی است و باید حل بشود و آن مسایل دیگر را هم با من هم نظر بودند و قرار شد بروند و عمل کنند. در گفتگوی شب، آقای بجنوردی این مطلب را پیش آورد که حد مالکیت صنعتی را معلوم کنیم تا بلکه کار و تولید به وجود بیاورد و البته او عقیده داشت که سرمایه‌های خیلی کم را مجاز بکنیم و بقیه یعنی سرمایه‌های بزرگتر را ملی بکنیم و بر عهده دولت بگذاریم. من به او گفتم که این يك اشتباه است که ناشی می‌شود از فریب ایدئولوژیک. این فریب را هم مکتبهای سرمایه داری و مارکسیسم به بشر داده‌اند و آن اینست که مالکیت را اصل گرفتند حالا این یکی مالکیت فردی را اصل گرفته و آن یکی مالکیت جمعی را. چون اینها قدرت را اصل گرفتند، مالکیت نقش

تعیین کننده‌ای در رونق اقتصادی و تولید ندارد. برایشان توضیح دادم که اساس کار و فعالیت در هر جامعه‌ای امنیت است و ثبات منزلتها، یعنی چه؟ یعنی این که انسان حقوق و تکالیف قانونی خود را بداند و این حقوق و تکالیف دارای تضمین‌های قانونی باشد، به طوری که کسی نتواند به حقوق و تکالیف افراد و گروهها تجاوز کند؛ وقتی حقوق تضمین پیدا کرد، در آن صورت امنیت و فعالیت به وجود می‌آید و جامعه بارور می‌شود. با برخورداری همگان از منزلت سیاسی، اختلافها از بین نمی‌روند اما اختلافها وجه تخریبی شان کم می‌شود و به صورت تلاش برای ارائه راه‌های نو در می‌آید و به تدریج جامعه بسوی یک همگامی و هماهنگی عمومی سیر می‌کند. اما اگر منزلت انسان نقض شد و از سوی قاضی هم نقض شد، دستگاه قضایی که باید آزادی‌ها را توسعه بدهد و حراست کند و حقوق و فعالیت و وظایف فرد و گروه را پاسداری کند، خود ناقض این حقوق شد و خود سبب اصلی تزلزل منزلت سیاسی گشت؛ در آن صورت، صحبت کردن از امنیت خاطر و جو تفاهم و جو سالم و وحدت و همکاری سیاسی و این مضامین پوچ و بی‌معنی خواهد بود. چنان که در حال حاضر هم بحث از این مضامین پوچ و بی‌معنی است. قطب زاده را گرفتند، من در همان اولین لحظه مخالفت قاطع کردم و به دادستان کل نامه نوشتم و مردم تظاهرات کردند و ایستادند و آزاد شد. اما دهها و صدها نفر بی‌جهت گرفتار می‌شوند.

### ما هم اکنون ۶ زندان داریم

ما هم اکنون ۶ زندان داریم، زندانهای آقای خلیلی و دستگاه قضایی مستقل ایشان، که این را هر جا می‌نشینند سعی می‌کنند بگویند من به او قضاوت داده‌ام و حال این که من صراحتاً در روزنامه‌ها نوشتم که من نمی‌توانم و نمی‌توانم بر اساس قانون به او مقام قضاوت بدهم و نه موافق بودم و نه موافق این کار هستم، دستگاه زندان و دادگاه انقلاب، دستگاه زندان شهربانی و دادگستری، دستگاه زندان کمیته‌ها، دستگاه زندان پاسداران، دستگاه زندان کمیته مبارزه با منکرات. با ۶ نوع زندان ما چیزی بدتر از گذشته شده‌ایم. در

حالی که ۶ نوع زندان و در همه آنها انواع بدرفتاری رواج دارد، صحبت کردن از حقوق و تکالیف و منزلتها عبث است؛ در چنین جوی، تفکر و ابتکار بارور و خلاقیت بی معنی خواهد بود. همین طور است منزلتهای اقتصادی آدمی. در جامعه‌ای که حقوق و تکالیف اقتصادی فرد و گروه تعیین شده باشد و قانون آن را تضمین کند و یک دستگاه قضایی بی طرفی ضامن آن باشد، البته فعالیت اقتصادی به هر شکلی که شما تعیین کردید، چه به صورت مالکیت خصوصی و فردی و چه به صورت مالکیت جمعی معنا پیدا می‌کند، والا اینها اسم‌های بی محتوایی خواهند بود، برای این که وقتی همین انواع دستگاهها حکم به مصادره کردند و اجرا شد، حکم به از شغل انداختن کردند و اجرا شد، حتی در مورد مشاغل، بی‌ثباتی، از این هم بیشتر، عدم امنیت به وجود آمد و با این که در ۶ شهریور قانون پاکسازی مدتش تمام شده، هنوز در بسیاری از دستگاههای دولتی و غیر دولتی پاکسازی از سوی گروههای غیر مسئول و مسئول ادامه دارد، در چنین جو بی‌اعتمادی، در این جوی که فاقد هرگونه امنیت و منزلتی است، چگونه شما می‌خواهید فعالیت تولیدی رونق بگیرد؟ این غیر ممکن است؛ در این جو، همه می‌روند دنبال فعالیت‌های روزمره و سودآور. در رژیم سابق هم همین طور بوده است. همان چیزی که من می‌گویم «القاء ایدئولوژی» ما می‌بینیم انقلاب کرده‌ایم ولی سر جای اول ایستاده‌ایم، بلکه انحطاط هم پذیرفته‌ایم.

از منزلت فرهنگی در جامعه مثال آوردم که معلوم باشد در این جامعه ما که تعلیم و تربیت حق مردم است و باید تضمین وجود داشته باشد و همه بتوانند از این حق استفاده کنند، بر اساس یک پندار غلط، دانشگاهها تعطیل شد، مدارس ما تق و لقاقت و منزلت فرهنگی در جامعه ما در بسیاری از جهات کمتر از رژیم سابق می‌باشد. حالا دیگران به کنار، مسلمانها خودشان به جان هم افتاده‌اند، عده‌ای که «زور و زندان» هم دست آنهاست با یک عناوینی که خودشان هم مفهوم آن را نمی‌دانند، مسلمانها را می‌گیرند، می‌بندند و می‌زنند. در چنین جوی چگونه ممکن است اندیشه ما به طرف باروری و خلاقیت برود و ما بتوانیم از مدار عقب ماندگی بیرون بیاییم؟



## درس خوانده‌ها متوحش شده و از ایران رفته‌اند

چقدر سرمایه‌های بزرگ ما که همین درس خوانده‌ها بودند، متوحش شده، از ایران رفته‌اند و یا در ایران همان‌طور که قبلاً گفتم از کار می‌گریزند؟ در چنین وضعیتی، کارخانه بخواد کار کند، مهندس می‌خواهد، مهندسی که با او این‌گونه رفتار شود، چگونه حاضر است بیاید کار کند؟ آن هم در دنیایی که در هر کشوری برسر بودن این صاحب فکرها مسابقه است و اینها را هم می‌برند. شما خوب است به کشورهای آمریکایی، اروپایی، کانادا و حتی آفریقا بروید، حتما تعجب می‌کنید که این همه درس خوانده و تحصیل کرده ایرانی در آن کشورها پراکنده اند. در زمان رژیم سابق یکی از تکیه کلام‌های امام همین معنی بود که رژیم چنان است که درس خوانده‌های ما به وطنشان بر نمی‌گردند که کار کنند. متأسفانه در دوران بعد از انقلاب نیز ما کاری نکردیم که اینها برگردند بلکه همان‌طور که گفتم، با ایجاد تضاد، کاری کردیم که اینها برنگردند و آنهایی هم که بودند، در بروند. کاری بدتر از این برای کوبیدن روحانیت شد. در دوره قاجار عنوان می‌کردند که روحانیت ضد علم است، مخالف علم است، مخالف اینست که بچه‌های مردم درس بخوانند، و می‌خواست مردم عوام کالانعام باشند. در نتیجه هر کس مدرسه می‌رفت، همین حرفها را به او القاء می‌کردند. وقتی از مدرسه بیرون می‌آمد دشمن روحانیت می‌شد. آنها که کارشان القاء ایدئولوژی است و بنایشان اینست که جامعه ما را از يك ركن که همان روحانیت است محروم کنند، در این برهه نیز با يك مهارت و تردستی شگرفی به تدریج این را در ذهن ما نشانند و با بعضی عمال نسنجیده قبولانند که روحانیت ضد علم است،

## تعطیل کنندگان دانشگاه و طرز فکر و استدلالشان؟

طوری که امروز تعطیلی دانشگاهها و تق و لقی مدارس را به غلط به پای روحانیت می‌نویسند. به عنوان انقلاب فرهنگی، چرا این کار را کردند؟ در این طرز فکر غلط و نادرست که ۱۰% مسلمانند و مکتبی، ۱۰% ضد اسلام،

۸۰٪ بی تفاوت و اگر دانشگاه را از آن ۱۰٪ درصد پاك کنند، ۸۰٪ بی تفاوت پیروی خواهند کرد و آنگاه در دانشگاه را می شود باز کرد. و من بسیار اصرار کردم که چنین نیست و آن ۸۰٪ چوب خشك نیستند و اسلام را به این ترتیب نمی شود پیش برد، اسلام باید در صحنه نبرد، عملاً حاضر بشود و همان طور که در صدر اسلام پیغمبر می کرد، بکنیم و علمیت خود را به کرسی بنشانیم و از راه اغناء و هدایت، درس خوانده ها را جذب کنیم.

از لحاظ منزلت اجتماعی هم جا و موقع آدمی در جامعه به اینجا رسیده است که هیچ مقام و موقعی محترم نیست، در رژیم سابق باز يك مقدار مقام و موقع اجتماعی احترام داشت، حالا آن هم از بین رفته و در این حالت عدم امنیت کامل، شما چگونه می خواهید فعالیت سازنده و تولیدی انجام بگرد؟ اینهاست که اگر درست کردیم، فعالیت اقتصادی هم به وجود می آید و رونق می گیرد و اگر نکردیم، آب در هاون نکوییم. با تعیین حدود، کاری از پیش نمی رود ظاهراً با هم موافق شدیم که ایجاد این امنیت مقدم بر هر کار دیگر است. بعد از رفتن آنها باز ما ماندیم و داستان جنگ خوزستان و خیرهایی که از سوسنگرد و اهواز می رسید و باز تا دیرگاه شب و حتی می توانم بگویم تمام شب ادامه داشت و ساعت به ساعت من وضع را در سوسنگرد می پرسیدم. یکی می گفت دشمن وارد شهر شده، کشتار بسیار کرده، یکی می گفت نه وارد شهر نشده است، یکی می گفت دشمن ضربات سختی خورده و از این قبیل گفت و شنودها بسیار بود و صبح تقریباً بدون این که خوابی کرده باشم، آماده شدم برای کار روزانه.

کارنامه یکشنبه ۲۵ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۱ اذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۴

## سفیر روسیه آمد و مطالبی از دولت خودش درباره سفر طارق عزیز گفت

صبح اول وقت آقای میرسلیم آمد. قبل از او آقای امامی کاشانی که می‌خواستند به يك سفر توجیهی در کشورهای آسیایی بروند آمد. با ایشان مطالبی گفتگو کردیم. بعد ساعت ۷:۳۰ آقای میرسلیم آمد و از طرف وزارت کشور درباره آوارگان جنگ گزارش داد و گفت که به اتفاق هلال احمر مشغول ایجاد مراکزی برای آوارگان هستند. البته این کار را باید از ابتدا مشغول می‌شدند، حتی پیش از شروع جنگ نه بعد از جنگ و در این وضعیت که زمستان نزدیک می‌شود و مردم جنگ زده در سختی و عسرت قرار گرفته‌اند. به هر حال فعلا باید آنچه می‌توانیم بکنیم و متأسفیم که اشتغال به جنگ برای من امکان زیادی نمی‌گذارد که به این کار به طور جدی پردازم. ناگزیر باید انتظار بکشم و امیدوار باشم که هلال احمر و دولت، عقب ماندگی در این زمینه را جبران بکنند و از درد و رنج جنگ زدگان بکاهند. بعد سفیر روسیه آمد و مطالبی که از دولت خودش درباره سفر طارق عزیز به شوروی دریافت کرده بود. گزارش کرد و مواضع دولت خودش را برای ما گفت. در جواب، موقعیت را برای او شرح کردم. گفتم که نه ما و نه او سودی در جنگ نداریم. آقای صدام حسین راهم دیوانه نمی‌دانیم که يك جنگ را شروع کرده باشد، بدون اینکه امیدی در این جنگ داشته باشد و آنها که او را بر این کار برانگیختند، همانها هستند که به او قدرت دادند و آنها هم جزء قدرتهای این زمان نیستند! و شما هم می‌گویید که آن قدرت نیستند. ما هم دلیلی نداریم که شما را آن قدرت بدانیم. ما اطلاع داریم که امریکایی‌ها در این کار دخیل بودند و فکر می‌کردند که ما در همان دو سه روز اول از پا در می‌آییم، اما، نه با کمک اینان، بلکه به نیروی ایمن و ایثار سربازانمان ایستاده‌ایم و جنگیده‌ایم و امروز دشمن را از دستیابی به هدفهایش مأیوس کرده‌ایم.

## بحث مفصلی راجع به جنگ در سوسنگرد شد

بعد به خوزستان آمدیم. به محض ورود، به اهواز تماس گرفتیم. فرمانده نیروی زمینی برای تهیه طرحی که باید در سوسنگرد به مورد اجرا گذاشته شود، به اهواز رفته بود. بعد به دیدار از واحدهای توپخانه پرداختم که تا دیروقت طول کشید. شب شورای نظامی تشکیل شد، گزارش این دو سه روز را دادند. در آنجا بحثی درباره توانایی‌های ما و توانایی‌های دشمن انجام گرفت و یکی از نظامیان در مورد کم و کیف نیروهای ما و نیروهای دشمن صحبت کرد من در جواب او توضیح دادم که «کم» نیروهای دشمن معلوم است، اما «کیف» آن معلوم نیست، «کم» نیروهای ما هم معلوم است، اما «کیفش» آن چیزی است که دارد تغییر می‌کند و با تغییر «کیف» است که «کم» نیز تغییر می‌کند. این حالتی که حالا در نیروی زمینی ما هست، اگر از روز اول بود، وضع جور دیگری می‌شد و حالا همین «کیف» که دارد تغییر می‌کند. هم «کم» را تغییر می‌دهد و هم «کم و کیف» دشمن را دارد تغییر می‌دهد. بعد بحث مفصلی راجع به جنگ در سوسنگرد شد. فرمانده نیروی زمینی هم آمد و تا ۱۱ شب درباره این جنگ بحث و گفتگو شد و آنها مرا از طرح خودشان آگاه کردند. امیدوارم طرح فردا اول وقت که به اجرا در می‌آید، موفقیت کامل به بار بیاورد. آنها رفتند و نزدیک نیمه شب چون شب پیش هم نخوابیده بودم، فکر کردم حالا هم که مقدمات کار در سوسنگرد فراهم شده می‌شود با خیال راحت خوابیدم و خوابیدم. نیم ساعت بعد یا یک ساعت بعد، دکتر چمران زنگ زد و گفت طرحی که قرار بود اجرا بشود، تلفن شده که فرمانده لشکر اهواز طرح را اجرا نکند و نگران این معنی بود؛ بعد معلوم شد که مطلب را اشتباه حالی شده است. تلفن کردم و گفتم به او که تلفن کند به فرمانده لشکر اهواز که این طرح را اجرا کنند. البته او هم قصد اجرا داشته و به جهاتی لابد فکر کرده بود بهتر است راجع به اجرا شدن یا نشدن آن سخنی نگویید و همین امر موجب سوءتفاهم شده بود. با این حال ساعت ۵ بود که دوباره چمران تلفن کرد و داد و قال و فریاد که او نمی‌خواهد این طرح را اجرا کند و الآن آنها می‌ریزند به شهر و بچه‌های ما شهید می‌شود. من تلفن کردم خودم با فرمانده

لشگر اهواز صحبت کردم، دیدم بله گیر کار همان است، اینها چون نظامی هستند، فکر می‌کنند که باید طبق ضوابط خودشان و به اصطلاح در شرایط استتار و پوشاندن اطلاعات عمل بکنند، حاضر نشده راجع به ساعت اجرای طرح توضیح بدهد گرچه دکتر چمران هم باید همکاری می‌کرد و نحوه اجرا را هم می‌دانست. بعد من گفتم نه، شما به ایشان اطمینان بدهید و با هم راه بیایید و بعد ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی آمد و خداحافظی کرد. او به سوسنگرد رفت تا در جبهه حاضر باشد. در نتیجه او، فلاحی جانشین رئیس ستاد، قاسمی فرمانده لشگر اهواز و چمران با هم رفتند به جبهه و امیدوارم موفق بشوند. فراموش کردم که بگویم که امروز وقتی که از بازدید توپخانه آمدم، خبر آوردند که هلی‌کوپتربرادر سرهنگ آذین، سرگرد احمد آذین در بازگشت از مأموریت سوسنگرد با سیم کابل برق تصادف کرده و شهید شده است.

چقدر برای من از جهت عاطفی و احساسی این روزها سخت می‌گذرند؛ مثل کسی هستم که گرفتار جریانهای برق قوی و شدید می‌شود. تحمل این لحظات، مشکل است. افسری که تمام روز و شب با من است روبروی من نشسته بود تا نیمه شب و من می‌دانستم که برادر او شهید شده، اما من نمی‌خواستم به او بگویم چون ما مشغول کار نظامی بودیم و علاوه بر این که شب بود و او تا صبح باید ناراحت می‌گذراند. به جای او من رنج می‌بردم، گرچه صبح هم که در تهران پیش من آمد، قیافه‌اش مغموم بود، یک احساس قبل از وقوع همیشه به آدمی دست می‌دهد و وقتی واقعه تلخ است، انسان غم گنگی پیدا می‌کند و وقتی واقعه شیرین است، بخاطر آن واقعه‌ای که در آینده رخ خواهد داد، انسان یک شادی گنگی پیدا می‌کند. من در تعجب بودم که چرا قیافه او مغموم و غم زده است. با خود گفتم که شاید به لحاظ جبهه جنگ در سوسنگرد است که پی در پی می‌گفتند وارد شهر شدند، زدند، کشتند. به هر حال متنی برای او نوشتم که صبح به او دادند و او فهمید که برادرش شهید شده. در نامه به او نوشتم قائمه حیات و استمرار حیات هر جامعه‌ای، آن استعدادها و جوهرهای نمونه‌ای هستند که با قبول شهادت، زندگی مستمری

پیدا می‌کنند و چهره‌هایی دایما حاضر در زندگی جامعه و همشهری، همیشگی نسل‌هایی می‌شوند که از پی هم می‌آیند و الگو می‌شوند برای آنها. اینها هستند آن الگوی ثابت و عناصر پایدار اجتماعی ادامه و استمرار حیات هر جامعه‌ای. در نامه به او نوشتم، شهادت حق است این حق را خدا از آن‌هایی قرار داده است که در راه او با پرهیزگاری می‌جنگند، برادر شما به حق خود رسید، خدا کند من نیز به این حق برسم.

کارنامه دو شنبه ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار چهارشنبه ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۱۵

### دل در جبهه بود و خبر از جبهه می‌خواست.

همان طور که در کارنامه دیروز گفتم، امروز از ساعت ۵ صبح با تلفن دکتر چمران کار ما شروع شد. بعد با فرمانده خوزستان صحبت کردم که آماده رفتن به جبهه بود. بعد فرمانده نیروی زمینی برای خداحافظی و رفتن به جبهه سوسنگرد آمد که قرار بود در ساعت ۷ صبح حمله را آغاز بکنند. سرهنگ آذین هم از خواندن نوشته من فهمید برادرش شهید شده است و رفت.

تا ظهر مشغول شدیم به کارهای وزارت دفاع، اما دل در جبهه بود و خبر از جبهه می‌خواست. نزدیک ظهر سرهنگ آذین تلفن کرد و اطلاع داد که ضربات کاری به دشمن وارد آمده و هوانیروز (هلی‌کوپترهای نیروی زمینی) تانکها و خودروهای زیادی را زده است و وضع نیروهای ما خوب است. این سقوط هلی‌کوپتر برادرش رفته بود، مسئله اولی که در ذهنش مطرح بود، سرنوشت نیروهای ما در جبهه بود و اولین خبرهای موفقیت‌آمیز را هم او داد. او شب هم از اصفهان تلفن کرد و می‌خواست بداند که سرنوشت جنگ سوسنگرد چه شده است. وقتی شنید که جنگ با موفقیت ما همراه بوده است، از لحنش پیدا بود از این که شهادت برادرش بی‌فایده نبوده و به شکست آنها

انجامیده است، رضایت خاطر کامل پیدا کرده است. به هر حال از این گونه افسران امروز در ارتش جمهوری اسلامی زیاد شده و اینها هستند که بابت ثبات رژیم انقلابی و پاسداری از استقلال کشور به ما اطمینان خاطر می‌دهند.

ساعت ۱ بعد از ظهر من برای چندمین بار از ستاد لشکر خوزستان خبر خواستم و نیم ساعت بعد آقای خامنه‌ای خبر داد که نیروهای ما دشمن را شکستند و با موفقیت وارد شهر شدند و تا این زمان ما فقط یک شهید داشتیم. من هم به امام اطلاع دادم. او گفت چمران از ناحیه پا زخمی شده است. من یکه خوردم. این استعدادهای و این روح فداکار و سرسخت در مبارزه و پیکار، موجودی نیست که انسان به آسانی بتواند از آن بگذرد. بسیار اصرار کردم که بدانم زخم تا چه حد کاری بوده و او به من اطمینان داد که زخم کاری نبوده است. بعد فهمیدم که گلوله به پای او خورده و البته به استخوان و رگ نخورده است و در نتیجه جای نگرانی جدی نیست. سر شب فلاحی تلفن کرد و گزارش عملیات را داد. شب هم ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی آمد و گفت که چگونه عملیات با موفقیت قرین شده است. در این جبهه دشمن نوجوان ۱۵ الی ۱۶ ساله را هم به کار گرفته بود و این خود حکایت از تلفات سنگینی می‌کند که متأسفانه به جوانان عراقی وارد آمده است و بازیچه هوسهای صدام حسین و محرکان جهان‌خوار او شده‌اند. جمله‌ای بود از قول برژینسکی مشاور امنیتی کارتر که گفته است تفاوتی میان منافع عراق و آمریکا مشاهده نمی‌کند. این از ابتدا بر ما معلوم بود و می‌دانستیم که دولت صدام حسین دولتی نیست که به خود جرأت حمله به ایران را بدهد. بنابراین امروز از جهت جنگ روز خونینی بود. این سومین حمله دشمن در سه هفته اخیر است که هر سه به شکست کامل انجامید.

ظهیرنژاد و سرهنگ حسینی که هر دو از جبهه آمده بودند، حماسه نیروهای مسلح ما را بازگو کردند و گفتند که چگونه روحیه‌ها کاملاً تفاوت کرده و سربازان پنداری بازی می‌کنند. جنگ برایشان نوعی بازی شده است. همین روحیه آنها را هم سخت تکان داده بود. شرحی از هنر و فداکاری خلبانان هوانیروز دادند که از میان انبوه آتش دشمن مثل پرنده‌ای در نقش مار از لابلای این آتش‌ها به سوی هدف می‌روند، بالا و پایین می‌روند و بالاخره خود

را به هدف می‌رسانند و می‌زنند. آنها می‌گفتند به هیچ رو به این کار یک کار نظامی نمی‌توان گفت، این فوق کار نظامی است. فوق هر کاری است. هنر است و هنرنمایی و همه اینها جلوی چشم ما انجام می‌شد. تا امروز ما می‌شنیدیم، اما امروز خود در صحنه بودیم و دیدیم. به هر حال دشمن تلفات سنگین داده و تجهیزاتش را یا جا گذاشته و گریخته و یا به دست نیروهای ما از بین رفته است.

### امروز فرماندهان نیروها می‌گفتند که قطعاً روحیه تهاجمی پیدا شده

در شورای نظامی، من برای فرماندهان نظامی صحبت کردم و گفتم دیشب را به یاد بیاورید و ببینید که جنگ امروز چه نتیجه‌ای داشته است. دشمن ضعیف است. در صورتی که ما با صبر و حوصله از روی طرح و برنامه، نیروی لازم را برای ضربه زدن به دشمن، تدارک کنیم، پیروزیم. دشمن بیش از حد توانایی تلفات دیده است و دیگر آن کارآیی لازم را برای ادامه موفق جنگ ندارد. پس ما باید سیاستی را که داریم ادامه بدهیم؛ یعنی به تجدید سازمان و افزایش تجهیزات و آموزش با قاطعیت بیشتری ادامه بدهیم و به ضربات کاهنده ادامه بدهیم تا دشمن ضعیف و ما قوی بشویم و بتوانیم او را از خاک کشور خود برانیم. همه امیدوار بودند و طبیعتاً از یأس‌های سابق در قیافه شان اثری نبود. بعد استاندار خوزستان تلفن کرد، او هم امیدوار شده بود درست نقطه مقابل ناامیدی‌های سابقش. در اینجا می‌خواهم به خوانندگان مطلبی را که یکی دو بار هم عنوان کرده‌ام، بازگو کنم و آن اینست که در این جنگ بارها شده اشخاص دست اندرکار دور از کار فریاد یأس سرداده‌اند و یکی از کارهای من این بود که این فریادزنان را آرام بکنم و اثرات تبلیغات یأس آمیزشان را خنثی بکنم و روحیه نیروها را افزایش بدهم. چون ما اگر روی انسان اثر نمی‌گذاشتیم و با تغییر روحیه‌ها «کیفیت» نیروها را تغییر نمی‌دادیم «کمیت» نیروها را هم نمی‌توانستیم تغییر بدهیم. با این حال جنگ، جنگ است و حادثه‌های غیر مترقب در آن بسیار. آیا اگر عوامل همین‌ها باشند که هنوز هستند، ما می‌توانیم مطمئن باشیم که در این جنگ شکست نخواهیم



خورد؟ امروز فرماندهان نیروها می‌گفتند که قطعاً روحیه تهاجمی پیدا شده و روز بروز هم این روحیه تقویت می‌شود. بنابراین ما نیز به پیروزی نیروهای خودمان معتقد شده‌ایم و امیدواریم بدون دغدغه خاطر بتوانیم طرحهای جنگی را اجرا کنیم و دشمن را زبون سازیم. سرهنگ حسینی از شجاعت پاسداران و نیرویهای بسیج و به اصطلاح خودشان غیرارتشی‌ها صحبت کرد و گفت روحیه‌ها عالی بود، تلاش و مجاهده عظیم بود و از حق نگذریم، بسیار با شجاعت می‌جنگیدند، اما سازمان نداشتند و چقدر جای افسوس است که این میل به ایثار و فداکاری بی‌سازمان بماند. گفت حتی خود آنها هم مراجعه می‌کردند و از ما می‌خواستند به آنها و کارشان سازمان بدهیم و حتی به حالت استیضاح می‌پرسیدند، چرا نمی‌آیید این نیروها را سر و سامان بدهید؟ فرمانده نیروی زمینی گفت که این کار را انجام داده و هم او و هم سرتیپ فلاحتی از فداکاری فرماندار سوسنگرد صحبت کردند و من به این ترتیب از او تقدیر می‌کنم و در دیدارم از آن شهر البته حضوراً نیز از فداکاری و تلاش زیاد او در این روز سرنوشت ساز تشکر خواهم کرد. بعد در شورای نظامی، فعالیتهای امروز در جبهه مطرح شد، در همه جا نیروهای ما موفقیت به دست آورده‌اند و تلفات و ضربات به تجهیزات دشمن بسیار بوده است. خود این معنی نیز ما را مطمئن می‌کند که دشمن قادر نخواهد بود که این تلفات را در مدت طولانی تحمل کند. پیروزی امروز تأثیر بزرگی بر روحیه نیروهای مسلح دارد و امیدوارم همه متوجه بشوند که راست می‌گفتم و جنگ را آن ارتش و نیروی مسلحی می‌برد که روحیه قوی داشته باشد. تقویت روحیه نیروهای مسلح ما یکی از مهمترین عوامل پیروزی در این جنگ است؛ چرا که خودمان تجهیزات را باید آماده بکنیم و نیروهای مسلح، این تجهیزات را با کمک فن دانان باید آماده کنند و به کار ببرند. چون ما از جایی از دنیا تجهیزات جنگی دریافت نمی‌کنیم؛ بنا بر این ارتشی که باید هم ساخته بشود و هم بسازد و در همان حال بجنگد، باید تا حد ممکن روحیه‌اش تقویت بشود و این تقویت روحیه او را بر آن بدارد که با کار و تلاش و به کار انداختن علم و هوش و استعداد کمبودهایش را جبران کند و بر نیروی دشمن تفوق پیدا بکند. به هر حال، امشب قیافه‌ها همه شاد و بشاش بود. معلوم شد در جبهه آبادان نیز ضربه

کاری به دشمن زده شده و تقریباً محاصره در يك قسمت شکسته شده است. امیدوارم که روزهای آینده موفقیت‌هایی که حاصل می‌کنند، بزرگتر و تعیین کننده‌تر باشد.

کارنامه سه شنبه ۲۷ آبان ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار پنجشنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۱۶

### خلبانهایی که بیش از ۵۰ بار پرواز کرده بودند

امروز صبح در بوشهر به پایگاه هوایی و دریایی رفتیم و تا نزدیکی ظهر در بازدید از پایگاه دریایی گذرانیدیم. در اینجا برای خلبانها و دریانوردان صحبت کردیم و در يك مجلس کوتاهی به خلبانهایی که بیش از ۵۰ بار پرواز کرده بودند، يك کلام الله مجید و يك بسته کوچکی به رسم تشویق و قدرشناسی از تلاش عظیمشان اهدا کردم؛ برای اینها و برای دریانوردان صحبت کردم. چه کسی آن خلبانها را مجبور کرده بود ۵۰ بار پرواز کنند و در میان دریای آتش به سوی هدفهای خود بروند و آن هدفها را بزنند؟ چه کسی آن شجاعت را در آنها به وجود آورده بود که از مرگ نترسند و به کام مرگ بروند تا زندگی ملت خویش را از شنا در اقیانوس مرگ بجویند؟ برای اینها يك معنا را توضیح دادم که این جنگ يك آزمایش بزرگی شد، همه روشها اکنون در پرتو نتایج حاصل از این آزمایش بزرگ قابل مقایسه و مطالعه است. روشهایی که در ۲ سال انقلاب بر اساس تهدید، ارباب، خفقان و انواع روشهای تخریبی، برچسب زدن تا زندان و اعدام؛ نتیجه‌ای که دلخواه آنهايي که به این روشها دلبسته‌اند بود را به بار نیاورد و حاکمیت انحصاری را ممکن نگرداند و روز به روز حکومت در جامعه ما ضعیفتر شد. این جنگ، بر اساس برداشت و رهبری بر پایه توحید، نه بر اساس فلسفه ارسطویی و یا افلاطونی قدرت، بلکه بر پایه توحید و اصل و اصیل شناختن خدا، میوه بزرگ خود را به بار آورد؛ این حماسه زیبا و شکوهمند پر اثر ماندنی را به وجود آورد. حال این رهبری باقی بماند یا خیر، خدا می‌داند. من در کتاب اصول راهنمای

حکومت اسلامی، در تعمیم امامت، در کیش شخصیت با تفصیل از این نوع رهبری صحبت کرده‌ام؛ اساس این رهبری بر این حقیقت استوار است که در وجود آدمی استعدادها ودیعه‌ای است الهی، صفات خدایی در مخلوق هم هست. علم خدایی در حد نسبیّت در انسان هست و پرورش هم می‌توان داد، گسترش هم می‌توان داد. بنابراین کافی است که ما مطلقهای ذهنی را که روشهای تخریبی به وجود می‌آورند را بشکنیم و آدمی را از اسارت کینه، بغض، سوء ظن ترس، بی‌اعتمادی به خود، رها سازیم تا میدانی برای عمل بیاید و از راه دانش، تأکید می‌کنم از راه دانش، از راه پی بردن و دانستن و آگاه شدن بر استعدادهای خویش و به کار رفتن آنها، در میدان باز، عمل خود را بیازماید و به صورت هنرمند عرضه وجود کند و هنر بیافریند. یعنی دائم مرزهای ممکن را بشکند و فراتر برود، خلبانهای ما مرزهای ممکن را شکستند، ظرف ۲ ماه با وجود محدودیت امکانات ما، در کمتر از ۲ ماه ۵۰ بار پرواز کردند کاری بی‌نظیر، بی‌مانند. این جنگ بدین‌سان آزمایش بزرگ زمان ما شد و ما این رهبری را در این جنگ آزمودیم.

## رئیس جمهور در جبهه‌ها حاضر شد نه برای ترساندن، بلکه برای ایجاد خودآگاهی و اطمینان خاطر

اطمینان خاطر از این که سربازی که به نقش خویش آگاه است، سنگر خویش را ترک نخواهد کرد و این را از صورت شعار به صورت عمل درآورد. در جبهه‌ها با نیروهای زمینی از ارتشی و غیر ارتشی که روزهای اول عقب نشینی کرده بودند، مواجه شد و برایشان صحبت کرد و اشکالات کارشان را شنید، ضعفهای آنها را شماره کرد و نوشت و در صدد رفع این ضعفها برآمد و به تدریج اعتماد به نفس را در آنها برانگیخت. ارزش پیروزی در جنگ را به آنها نشان داد و همان‌ها از دور دوم جنگ با چنان صلابتی ایستادند که تمام حمله‌های مهم دشمن در جبهه‌ها به دست همان سربازها در هم شکسته شد. و ارتش ما که موافق پیش بینی‌ها، موافق اظهار نظرهای فرماندهانش و دیگران، که به صورت کتبی نیز موجود است، قادر نبود یک هفته بیشتر در برابر دشمن در خوزستان بایستد، پس از ۲ ماه ایستادگی در برابر دشمن و ناتوان کردن دشمن

روز به روز قدرت گرفت و به تجدید سازمان موفق شد. امروز امید به پیروزی برانگیخته شده است و اگر ما باشیم و ارتش عراق، پیروزی ما حتمی است و تلاش در همه جهت موجب شد که نیروهای ما روز به روز بر میزان آمادگی خود بیفزایند، چون صحبت از بی‌نظمی، بی‌انضباطی در نیروی دریایی بود، طوری که همه می‌گفتند نیروی دریایی تقریباً تعطیل است ۱۰ درصد بیشتر کارایی ندارد و این نیروی دریایی است که امروز صد در صد کارایی دارد. ناوهایی را که در زمان رژیم سابق هم از کار افتاده بود، امروز، تعمیر کردند، آماده کردند و روانه دریا نمودند. آن طور که مهار کامل دریا در دست ماست و دشمن بی‌خود به خود وعده می‌دهد، گلوگاه او در دست ماست و برای مدت طولانی هم نمی‌تواند از عقبه و راه کویت و امثال آن نیازهای عظیمش را تأمین کند. این جوان‌ها که در دریا و در آن ناو بودند همین جوانها بودند. آن قیافه‌های پرامید و پرصلابت خود نشانگر خودجوشی سازنده انسانی همین آدمها است. چه شد که این‌ها این‌سان دگرگون شدند؟ این انقلاب در این‌ها چگونه به وجود آمد؟ و این استعدادها از این‌ها چگونه بروز کرد؟ فقط ما آن دیوار رعب را شکستیم، آن بی‌اعتمادی و یأس را نسبت به این که در این جمهوری به آنها اعتنایی نشود، شکستیم، گفتیم میدان، میدان هنرمندان است، میدان شجاعان است، میدان انسانهایی است که به خود اعتماد دارند و برای نجات میهن اسلامیشان می‌کوشند. آنها این اعتماد را که دیدند، آن هیجان و گرمی را که دیدند، به حرکت آمدند و هنر آفریدند، مرزهای ممکن را شکستند، غیر ممکن را ممکن کردند. نه تنها دشمن پیروز نشد، بلکه امروز باید راجع به عواقب شکست بیندیشد. آنها که به عنوان روشهای اسلامی جز تخریب، جز ایجاد کینه، جز تهدید، جز ایجاد ترس، جز محاکمه‌های فوری و آنی بی‌پایه و بی‌مایه، نشناختند و به کار نبردند، از این آزمایش می‌آموزند درسی را که باید آموخت. آیا بهتر نیست به جای این که مردم سرگرمیشان اعدام و مصادره بشود، سرگرمیشان حماسه‌های شگرف و بی‌مانند بگردد؟ بهتر نیست به جای این که در روزنامه خبر اعدام ۲۰ یا ۳۰ نفر یا ۴۰ نفر را بخوانند، خبر هنرنمایی‌های فرزندان خود را در سازندگی و دشمن شکنی بخوانند؟ بهتر نیست مردم و جوانان ما خلاقیتها در زمینه علم و هنر را سرگرمی بشناسند؟

بہتر نیست به جای ترسیدن، دوست بدارند؟ بہتر نیست به جای کینہ ورزیدن، مانند روزہای نخست انقلاب، مہر بورزند؟

بہتر نیست به جای مادیت خشن، خشونت مادی، به معنویت اسلام کہ در روزہای نخست انقلاب تجلی می کرد، باز گردند؟ آیا تجربہ دو سال اعمال آن روشہا کہ به شکست انجامید و امروز نہ تنها حکومت در عمل و واقع قادر بہ اعمال حاکمیت نیست بلکہ روز بہ روز از حاکمیت دولت کاستہ می گردد، کافی نیست کہ بہ ما بفہماند ممکن نیست در جامعہای مثل ایران با ترکیب قومی، با ترکیب سیاسی، با ترکیب فکری، با ترکیب جغرافیایی و سیاسی کہ دارد، پیوستہ بتوان حکومت انحصاری کرد و در روشہای قہرآمیز، خشونت آمیز تخریبی دیگران را خفہ و خاموش ساخت؟ اتحاد، وحدت یا آزادی پشت و روی یک سکہ اند در محیطی کہ آزادی نیست، وحدت ہم نیست، امید ہم نیست، گروہہا ناچار بر ضد یکدیگر و مخرب یکدیگر می شوند. این آزمایش بزرگ تاریخی کہ در جنگ حاصل آمد، پیروزی نظریہ ای است کہ من دربارہ امامت از قرآن نقل کردم و عیناً بہ کار بردم. رئیس جمہوری در جہہہای جنگ معرف ہیچ ترسی نبود. ہیچ کس از حضور او در جہہ وحشت نمی کرد و او نیز دوست نمی داشت و نمی دارد کہ از او بترسند. حضور او در جہہہا ترس ایجاد نمی کرد بلکہ اعتماد ایجاد می کرد، امید ایجاد می کرد، شخصیت ایجاد می کرد سرباز بہ اتکای این شخصیت، مقاومت شکست ناپذیر پیدا می کرد و می کند، می ایستد و می جنگید و پیروز می شود. این است نقش من در جنگ و این است آزمایشی کہ در حماسی ترین شکل خود بہ عمل درآوردم و موفق شدم. این حماسہ، حماسہ زندگی و پیروزی، حماسہ پیروزی روشہای اسلامی است. روشہای سازندہ، روشہایی کہ فردای ایران را باید بر اساس آن ساخت تا در مدت کم، استعدادہای شگرف کہ در نہاد ہمہ جوانہای ما ہست بشکفند و آن عقب ماندگی خیرہ کننده را، آن عقب ماندگی وحشت زا را از بین ببرند، انقلاب ما بتواند بہ ملت ما امکان بدهد مشعلدار دانش و بینش و شہید زمان بگردد. چہ می شد اگر در دانشگاهہا ہمین روش را بہ کار می بردیم و بہ نام «انقلاب فرہنگی» دانشگاهہا را بہ تعطیل نمی کشانیم و وضع را بہ این صورت غم انگیز در نمی آوردیم؟ علم در برابر دین و در مقام

تضاد با آن تبلیغ نمی‌شد؟ اگر ما میدان بروز استعدادها را در دانشگاه‌ها گسترده می‌کردیم؟ اگر ما اندیشه‌ها را به خلاقیت می‌خواندیم و به آنها میدان می‌دادیم؟ این دانشگاه‌ها چه زود انقلاب فرهنگی را به خود می‌دید و میدان خلاقیت اندیشه‌های دانا می‌گشت. چقدر فرق است میان آنها که در این جنگ، با همه کمبود ابزار جنگ، این هنرنمایی‌ها را می‌کنند، با آنها که استعدادهای خویش را تعطیل کرده و زور را وسیله تخریب شدن و کردن می‌کنند. آنها که این تلاشها را می‌کنند، این اسلحه‌ها را می‌سازند و این زورمداران هر دو ایرانی هستند. تفاوت در حق و زور است. چه کسی باور می‌کرد يك ملتی که در رژیم پیشین آن چنان ناتوان بود، بتواند در عین محاصره اقتصادی و انزوای سیاسی به کار و تلاش برخیزد و آن قدر ابزار جنگی آماده کند که میزان آماده شدن ابزارهای جنگی، بیشتر از میزان کسانی باشد که در ارتش ما می‌توانند این ابزار را به کار ببرند، اگر ما در مدارس نیز این روش را در پیش می‌گرفتیم، امروز انقلاب اسلامی ما در زمینه تفکر و علم و در زمینه دستاوردهای علمی کجا بود و حال کجاییم؟ چرا ما این سرزمین را به يك سرزمین تاریکی تبدیل کنیم یا کرده‌ایم که استعدادها، تخصصها، دانشمندان و دانش پژوهان از آن بگریزند؟ این چه بلایی بود که ما بر سر علم آوردیم... و دانشگاه‌ها را بستیم. آیا کسانی که این کارها را کردند، برایشان ثابت شده بود که آدمی تحول‌پذیر نیست؟ مگر اسلام بعد از علم نیست، چطور ممکن است کسی به دانش و علم دست بیابد و مسلمان نشود؟ آنها که علم ندارند و مدعی اسلامیت هستند در برابر علم از اسلامیت دفاع می‌کنند در حقیقت، حق و حقیقت اسلام را نشناخته‌اند و از قدرت شخصی و گروهی خود دفاع می‌کنند، نه اسلام.

تا شب از دریا بازدید کردیم تا جزیره خارك رفتیم و شب به محل خود بازگشتیم و تا يك بعد از نیمه شب به بحث درباره طرح‌های نظامی مشغول شدیم. بحثی تحت عنوان «ترس از عمل» گشوده شد. من به یکی از فرماندهان گفتم شما با همه قابلیت نظامی که دارید از عمل می‌ترسید، می‌ترسید دست به اجرای طرحی بزنید و ناکام بشوید و این جغدها که دورتادور آماده ایستاده‌اند تا ما شکستی در جایی بخوریم، به پرواز درآیند و نوای یأس سر دهند یا به پرواز آیند و با ایجاد جبهه روانی، سیاسی، به تبلیغ مشغول شوند

که: «فرماندهان خیانت کردند»، «فرماندهان بی‌عرضگی کردند»، فرماندهان شکست خوردند» و و... دل قوی بدارید نترسید. اولاً برای خدا بکنید خدا با شما می‌شود، با شما هست. از تشویق و تکذیب رنجیده خاطر نشوید و ثانیاً من همه مسئولیت را به گردن می‌گیرم. شما طرحها را به اجرا بگذارید. هر چه پیش آمد، بگویید دستور رئیس جمهوری بوده و ما اجرا کردیم. مردم می‌فهمند، مردم ما آگاهند، چندبار گفتم رژیم پهلوی به مردم ظلم کرد تحمل کردند، خیانت کرد مخالفت کردند اما تحمل کردند، در فقر نگهداشت تحمل کردند آن روز که آمد گفت که مردم شما نفهمید مرا به خدایی پرستید و شروع کرد مردم را ابله تصور کردن بر آن شوریدند و او را سرنگون کردند. نترسید از کسانی که مردم را ابله تصور می‌کنند. مردم از آنها منزجرند، منزجر نیز می‌شوند و حرف آنها را نمی‌شنوند. همه کس می‌داند که ما بیش از آن امکانی که داریم می‌جنگیم و هیچ فروگذار نمی‌کنیم، بنا براین از شما حمایت می‌کنند. امیدوارم توانسته باشم این ترس موهوم را بشکنم، گرچه زیاد هم موهوم نیست. گذشته پشت سر شماست اگر نگاهی به وضع نیروی هوایی بکنید، می‌توانید از خود بپرسید بر سر فرماندهانی که با زحمت زیاد این نیروی هوایی را آماده کردند و امروز در جنگ با تمام آمادگی عمل کرد چه آمد. با این حال گمان می‌کنم از این نظر نیز جنگ آزمایشگاه بزرگی شد و باید بشود تا مردم ما در این آزمایشگاه ببینند راه دیگری هم وجود دارد. ببینند که فرماندهی کار ساده‌ای نیست. سربازان و درجه داران ما به خود بیایند، که آمده‌اند و متوجه بشوند که فرمانده و فرماندهی خیلی ضرور است، فرمانده مسئول جان اوست، باید آن طور بجنگد که هم حداقل تلفات را بدهد و هم پیروزی به دست بیاید. بداند که اگر دشمن پیروز بشود، از کشورش چیزی نمی‌ماند و دشمن پیروز نمی‌شود، مگر وقتی که ارتش ما نظم و انضباط فرماندهی نداشته باشد. بنابراین باید او حالا ببیند آن تبلیغات و آن کوششها که برای بی‌اعتبار کردن فرماندهی و انضباط می‌شد به زیان او بود. هر جا فرماندهی و انضباط نبود، او زیان می‌دید. هر جا فرماندهی و انضباط نبود، دشمن پیش می‌آمد و شمار کشته‌ها و زخمی‌ها و تلفات ما زیاد می‌شد. هر جا فرماندهی بود، دشمن متوقف شد و ما توانستیم نیروهامان را سروسامان و

افزایش بدهیم. همین لشگر خوزستان اگر در آغاز فرماندهی قوی می‌شد و افسر مخابرات فرمانده تیپ نمی‌شد، نیروی ما این‌گونه دچار عقب نشینی و تلفات نمی‌شد. خیلی دیر، در عین خوش و بعد در بیمارستان بود که درجه داران ما متوجه شدند که فرماندهی يك ضرورت است. در عین خوش در بیمارستان از من می‌پرسیدند چرا کسی بر ما فرماندهی می‌کرد که نمی‌دانست، علم فرماندهی نداشت و افسر مخابرات بود.

اما از یاد می‌برند که این افسر مخابرات را عده‌ای از خود افسران جزء و درجه داران به همراهی عناصر مداخله‌گر خارج از ارتش تحمیل کرده بودند. آن هم يك آزمایش بزرگی است برای این که ما بدانیم رهبری بدون علم متصور نیست، نمی‌توان هر کس را به هر کاری گماشت، هر کاری علم مخصوص آن کار را می‌خواهد. وقتی هرکس را به هر کاری گماشتیم، نتیجه‌اش همین وضعیتی می‌شود که در آن هستیم. امیدوارم نتیجه این بحث سودمند باشد و همان خودجوشی و خودآگاهی را پدید آورد و ابتکارها در جنگ بیشتر بشود و ضربه‌ها بر دشمن کاری‌تر.

کارنامه چهارشنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۵ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۷





مردم را به میدان آزادی دعوت کرده بودم تا همه چیز را باز بگویم صبح به تهران آمدم. مردم و دسته‌های عزاداری به سوی میدان آزادی می‌رفتند و هر جا متوجه ما می‌شدند، ابراز احساسات شورانگیز و صمیمانه می‌کردند. به منزل آمدم، لباس را عوض کردم و با هلی‌کوپتر به میدان آزادی برگشتم. از بالا که نگاه می‌کردی، میدان سراسر از جمعیت انبوه و فشرده پر

بود. در خیابانهای اطراف هم جمعیت بود. آن احساسات و آن صمیمیت و صفا را مردم خود دیدند. قبلاً گفته‌ام که جمعه پیش امام از من خواستند که نسبت به اینها حرفی نزنم و من هم به شرط این که اینها تقلاً برای تسخیر مواضع قدرت را کنار بگذارند، پذیرفتم و این طور قرار شد که اینها این کارها را نکنند، با این که مردم را دعوت کرده بودم تا همه چیز را به لحاظ موقعیت بسیار خطیر و حساس کشور، باز گویم.

آخر چطور بتوان مسئولیت سنگین را بر عهده داشت و عده‌ای هم دائم در جلسات خصوصی و غیرخصوصی و مجلس و غیر مجلس به تفتین مشغول باشند، حقایق را وارونه جلوه بدهند، اعلامیه و بخشنامه‌های دروغ صادر بکنند؟ در رادیو و تلویزیون که در انحصار آنهاست، هر چه می‌خواهند در تخریب روحیه ما و ارتشیان بکنند و هر پیروزی را به شکست بدل کنند و ما همچنان ساکت بمانیم تا خدای نکرده کار از کار بگذرد؟ در عین حال قصد نداشتم مطلبی را عنوان کنم و در حقیقت هم عنوان نکردم والا در همان زمینه‌هایی که در همین هفته به خلاف قول و قرار انجام گرفته بود صحبت فراوان داشتم. وقتی وارد تهران شدم، به من گفتند روز پیش ضمن سخنی از جمله مطالبی گفته شده و به اصطلاح درس قانون اساسی، در زمینه عزل رئیس جمهوری و چگونگی فرماندهی کل قوا صحبت شده است. اگر آن نوار کذایی نبود، اگر امضاء جمع کردن بر ضد «فرماندهی کل قوای» رئیس جمهوری نبود، انسان می‌گفت که ضمن حرف، این حرف هم به میان آمده است. اما آن سابقه هست، آن کوششها هست، آن سخن که آقای تهرانی گفته است که اینها گفته‌اند «امام هم با رئیس جمهوری مخالف است و منتظر فرصت است که او را بزند» هست وقتی اینها همه هست و در بحبوحه جنگ و پس از بیان امام باز این حرف زده می‌شود، خیلی ساده اندیشی می‌خواهد که آدمی آن را ساده تلقی کند و از آن بگذرد.

## جمهوری سقوط نکرده است؟

در همین روز، حمله به روزنامه میزان نیز هست، خوانندگان می‌دانند که من وقتی به روزنامه آیندگان حمله شد، با این امر به سختی مخالفت کردم چون می‌دانستم کار در آن حد متوقف نمی‌ماند و بالاخره به جایی می‌رسد که گروه‌های مسلمان نیز به تخطئه یکدیگر بر می‌خیزند، با چوب و چماق به جان هم می‌افتند و این آغاز انحطاطی است که پایانش سقوط جمهوری و نابودی انقلاب است. دفاع از روزنامه میزان در مقابل حمله‌ای که مخالفت صریح و قاطع با قانون اساسی دارد، دفاع از یک گروه سیاسی نیست، هر چند این دفاع نیز مقدس است و وظیفه رئیس جمهوری است، بلکه دفاع از خود انقلاب است. یک سیر از ابتدا تا امروز بکنیم و ببینیم چماقداران از چه وقت شروع کردند، از کجا شروع کردند و حالا به کجا رسیده‌ایم که استاد شریعتی پیرمرد ۸۰ و چند ساله نیز امکان حرف زدن ندارد. او عمری دراز را در راه اسلام گذرانده است و از قلم و قدم و بیان او و فرزندش یک نسلی از کام انحراف بیرون کشیده شده‌است و علی، فرزند او، در این راه جان داده‌است. خوب آیا این چماقداران در این مرز خواهند ایستاد و جلوتر نخواهند آمد؟ آیا ما از این پس ناظر حمله به نمازهای جماعت نخواهیم بود و نخواهیم شد؟ آیا وقتی کار به آنجا رسید، جمهوری سقوط نکرده است؟ پس چرا بیدار نمی‌شویم و چرا به خود نمی‌آییم؟ چرا این مناظر شوم را به وجود می‌آوریم و چگونه باید باز هم نسبت به این امور اغماض کنیم؟ چطور نبینیم یک دسته‌ای طرح انحلال ارتش را می‌دهند و از این دسته، عده‌ای وزیر می‌شوند؟ عده‌ای عنوان منافق می‌گیرند؟! پایان این برخوردها ای کاش پایان عمر ما می‌بود و پایان عمر وطنمان و دینمان نمی‌شد. اما شما خوانندگان این را بدانید که باید از حق دفاع کرد. اگر آن روز اول که سران رژیم سابق را بعضی‌ها شکنجه می‌کردند، ما می‌ایستادیم و از حق آنها دفاع می‌کردیم، امروز به عنوان امر به معروف و نهی از منکر زندانها به وجود نمی‌آوردند و عده‌ای خودکامه به توسعه منکرات نمی‌پرداختند و این جنایتهای عجیب و باورنکردنی را مرتکب نمی‌شدند. پس، بله آسان است بگویند که فلانی از ضدانقلاب دفاع کرد، از خان دفاع کرد، از

لیبرال دفاع کرد، اما شما ببینید کسی که امروز به عنوان لیبرال به روزنامه او می‌ریزند، نخستین نخست وزیر در جمهوری اسلامی است و به نص امام واجب الاطاعه بود. وقتی يك انقلابی به اینجا رسید و به این سان کوشید تسویه حسابهای سیاسی و رقابتها بر سر قدرت را پیش ببرد، این انقلاب به جاهلیت بازگشته و جاهلیت است. دارد به طرف خلافت اموی می‌رود. این محتاج قیام است، قیام حسینی، حسین گونه و حسین وار قیام کردن و ایستادن و جلوی این کارها را گرفتن

از مهندس سبحانی از قول آقای موسوی دادستان کل شنیدم که اینها قصد داشتند بعد از میزان به روزنامه انقلاب اسلامی بریزند. پس بعد از آن نوبت انقلاب اسلامی بود و فکر می‌کنم «میزان» هم قربانی همین روزنامه انقلاب اسلامی شده است و قصد اصلی شان همین روزنامه بوده است و زمینه را آماده می‌کرده‌اند. معاون آقای مبلغی در زندان است. گفتگو و آن مصاحبه را مبلغی کرده معلوم نیست معاون او چه جرمی کرده است! این مصاحبه اگر جرم است، چرا انجام آن کارهایی که در آن مصاحبه عنوان شده آنها جرم نیست و مرتکبان آنها نه تنها در امان هستند، بلکه مسئولند و همان کارها را می‌کنند؟ این امور را به من گفتند و من دیدم در این لحظات که ما در جنگیم و با توجه به ترکیب فکری - روانی انسانی که می‌جنگد، شیوع این روشها در تهران و شهرستانها مثل يك خنجر زهرآگینی است که از پشت به قلب ما بخورد. قطعاً روحیه‌های کسانی را که می‌جنگند، خواهد شکست و این کمک بزرگی برای دشمن خواهد شد. ناگزیر در زمینه همین کارها و حرفها به اختصار مطالبی را گفتم بدان امید که واقعاً اینها به خود آیند و این روشها را ترك بگویند. اعضای شورای عالی قضایی قبلاً نزد من آمده و همکاری خودشان را اظهار کردند. آیا انتظار از این شورا هست که قوه قانونگذار بشود و قانون مجازات بنویسد و ابلاغ بکند؟ آیا این طور با صراحت مرزهای قانون اساسی را شکستن و آن هم به دست کسانی که خود باید پاسدار این قانون باشند، صحیح است؟ دستگاه قضایی که باید آزادیها را توسعه بدهد و این گونه تهدیدهای عجیب و غریب؟ این روشها که در بدترین دیکتاتوریا هم دیده نمی‌شود و دیده نشده است، صحیح است؟ شما فقط مردم را تشویق بکنید، خود مردم نخواهند کرد و هیچ

احتیاجی به این تهدیدهای شگرف و عجیب که برای هزارها ظلم، تصفیه حسابها و بروز کینه‌ها زمینه می‌سازد، نیست. آخر اینها به چه کار می‌آید؟ شما هرکدام يك شب بیايد با مردم صحبت کنید که آقا اگر چراغتان روشن باشد، این خطر به وجود می‌آید، اگر زیاد مصرف کنید، آن وضع می‌شود و بعد بروید ببینید خود مردم چگونه آماده فداکاری هستند، چه جوری از مصرف می‌کاهند تا ما در این جنگ پیروز بشویم. چه حاجت به این خلاف است؟ خلافي که هزارها خلاف از پس خود خواهد آورد و من به عنوان مجری قانونی اساسی چگونه بتوانم این کارها را نادیده بگیرم؟

صحبت در میدان آزادی را به پایان بردم، چند نفری هم در آن جلو آمده بودند شاید ۳۰ الی ۴۰ نفری و «درود و حمایت می‌کنیم» که در حقیقت می‌خواستند شلوغ بکنند تا من نتوانم صحبت بکنم. مطابق معمول اینها کاری از پیش نبردند، و اواخر هم بلندگو خراب شد، اینها را هم می‌گوییم اتفاقی بودند. به هر حال استقبال مردم از این صحبت‌ها فوق تصور بود و من برای اینکه باز نگویند عده‌ای مجاهد خلق و فدایی خلق در آن جلو بودند و آنها شعار می‌دادند، از متصدی دوربین خواستم که دوربین خود را به طرف مردم برگرداند تا ببینند سراسر میدان استقبال می‌کنند و احساسات به خرج می‌دهند و تأیید می‌کنند.

از آنجا به منزل آمدم، شب بعضی از اعضای سابق شورای انقلاب آمدند و با آنها تا ۱۱:۳۰ شب صحبت کردیم و گفتیم که وضع کشور این طور است. وضع خوبی نیست. ماییم و مردم و حالا وقت این نیست که از روشهایی که این مردم را رودرروی هم قرار بدهد و برخورد به وجود بیاورد و جبهه ما را در برابر دشمن بشکند، استفاده کنیم. این روشهاست که اختلاف ایجاد می‌کند نه بیان این که این روشها را چرا به کار می‌برید. آن بیان بلکه موجب می‌شود که اثر این روشها کم بشود. برای کشوری که در جنگ است، درس اول اقتصادی این است که باید مانع از گرانی قیمتها شد، چون بزرگترین دشمن خانگی نیرویی که می‌جنگد، گرانی قیمتهاست و این مهمترین یار و ستون پنجم دشمن است. وقتی کسانی متصدی امر باشند که ندانند اقتصاد چیست؟ و روشهایی در پیش بگیرند که یکی از آنها سه برابر کردن قیمت بنزین است که خود

ایجاد تورم بکند، خواهی نخواهی مردم به تنگ می‌آیند، به ستوه می‌آیند و این حالت نگرانی و ستوه آمدن در جبهه‌ها منعکس می‌شود.

به هر حال وضعیت ما وضعیت سختی است، وضعیت آسانی نیست و عده‌ای در این وضعیت سخت به جای این که بفهمند اگر توانایی کاری را ندارند باید کنار بروند، به عکس فکر می‌کنند این بهترین فرصت برای تسخیر قطعی مواضع قدرت است!

کارنامه پنجشنبه ۲۹ آبان ۱۳۵۰

تاریخ انتشار ۱۶ اذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۸

## اولاف پالمه نماینده دبیر کل سازمان ملل آمد

صبح، کارهای واجبی که عقب مانده بود آوردند انجام شد. ساعت ۱۰ اولاف پالمه نماینده دبیر کل سازمان ملل آمد و چون او نخست وزیر سوئد بود و البته سوسیالیست است، باورهایش هم با باورهای بقیه سوسیالیست‌های اروپایی جور نیست او مخالف امریکاست، مخالف سلطه ابرقدرتهاست، جانبدار حقوق مردم فلسطین است، صفات بارزی هم دارد، من به او گفتم با شما مثل يك سیاستمدار صحبت نمی‌کنم، بلکه به زبان يك مبارز حرف می‌زنم. گفت من برای واسطه‌گری نیامده‌ام، همان طور که دبیر کل گفته آمده‌ام بینم مطلب شما چیست و حرف شما چیست؟ گفتم که شما این مقدار بدانید که صدام حسین راه پس و پیش ندارد. قدرت او سه پایه دارد یکی پایه قدرتهایی که امکانات در اختیار او گذاشته‌اند که می‌گذارند به ایران حمله کند و در عراق حکومت مطلقه داشته باشد. يك پایه‌اش دستگاه‌های پلیسی و زندان و دادگاه‌های قلابی و ارتش است. پایه سوم لازم دارد که اتصال به افکار عمومی است. این دو پایه وقتی مردم به صورت کارپذیر حکومت را تحمل نکنند، نمی‌تواند يك رژیم را بر پا نگهدارد. او برای این که این پایه را

پیدا بکند به ایران حمله کرد به این تصور که با این حمله و پیشرفت برق آسا و مثلاً تصرف سریع خوزستان در ظرف سه روز یا یک هفته افکار عمومی مردم عراق را قانع می‌کند که رژیم او یک رژیم مؤثر و کارآیی است. او توانست یک ارتش بزرگ و نیرومند بوجود آورد که بگمان او می‌توانست همان ارتشی را بشکند که شاه سابق گفته بود، یکی از پنج ارتش بزرگ دنیا است. با شکست ایران، مردم در داخل به او اقبال خواهند کرد و او همان وضعی را پیدا خواهد کرد که ناصر در مصر پیدا کرد! در دنیای عرب هم این پیروزی، او را به مرد امید بدل خواهد کرد. همه دنیای عرب در او شخصیتی خواهند دید که بلکه بتواند اسرائیل را هم بشکند. امریکا هم به آمال خود می‌رسید و آن این که با شکستن جمهوری و انقلاب اسلامی وضعیتی در این کشور به وجود می‌آمد که خواه و ناخواه در اختیار وابستگان به آن دولت قرار می‌گرفت و ایران ضعیفی در کنار می‌ماند و محور بغداد - قاهره به صورت دو محور ثبات منطقه در می‌آمد. همه اینها نیز روی توانایی ابزارها حساب می‌کردند نه روی توانایی انسانها. آقای برژینسکی بسیار دیر فهمید رئیس جمهوری ایران استعداد ویژه‌ای دارد و چیزهایی هم سرش می‌شود. چون دید که ما توانستیم با برانگیختن خودجوشی در انسان، با ابزار کم و محدود آن پیروزی برق آسا را غیر ممکن بکنیم.

**بنابراین، صدام حسین نه می‌تواند متوقف شود، نه می‌تواند عقب نشینی کند و نه می‌تواند راه حلی ارائه کند،**

مگر این که ما یک امتیازهایی به او بدهیم و از استقلال خودمان صرف‌نظر کنیم؛ به او یک باجهایی بدهیم و او بتواند به استناد این باجها، از پیروزی دم بزند و آبروی ریخته‌اش را برگرداند.

بنابراین ما نمی‌توانیم در این مرحله از جنگ آتش بس را بپذیریم. پالمه گفت: او می‌گوید تبلیغات شما برای او مضر است آیا دستگاههای رادیو و تلویزیون شما می‌تواند این تبلیغات را نکند؟ به او گفت: این حرف را هم

دروغ می‌گوید ما صدای رادیوی خودمان را در دزفول و اهواز نمی‌توانیم بشنویم.

او را چه باک از رادیو و تلویزیون ما که به گمان من تبلیغات غلط ما بزرگترین یار تبلیغات اوست. خیر او را هیچ باکی از این تبلیغات ما نیست. این هم مثل همان قضیه مرز بهانه است. او فعلاً درمانده شده و از این بهانه‌ها می‌آورد.

خود من گفتم که در این رادیو تلویزیون مصاحبه نخواهم کرد، به لحاظ این که شیوه تبلیغات این رادیو و تلویزیون را به سود جمهوری و به سود انقلاب نمی‌دانم. حال او چطور از این رادیو تلویزیون می‌ترسد؟ بعکس آنهایی که در اینجا هستند و اهل عراق اند و از مبارزان مسلمان هستند، چندین بار از جمله آخرین بار از غلط بودن تبلیغات ما بسختی شکوه کرده بودند که اینها جملگی به سود رژیم بغداد است؛ برای این که شما از روی ناآگاهی نسبت به واقعیت‌های عراق حرفهایی می‌زنید که به سود او تمام می‌شود. من آن را به مسئول تبلیغات شورای دفاع گفتم و به او گفتم این گزارش را بخواند و اقلأً تغییراتی در تبلیغات داده شود که به زیان حرکت اسلامی در داخل خاک آن کشور نباشد.

به او گفتم بهتر است از جنبه واقعیت و ماهیت رژیم بعث بغداد به موضوع بنگریم. از این دریچه که به قضیه بنگریم، می‌بینیم که این رژیم را بعضی‌ها به عنوان شخص گرفته‌اند در حالی که شخص نیست، مثل رژیم شاه این يك رژیم فاشیستی هم هست. این رژیم فاشیستی مؤلفه می‌خواهد که برای شما گفتم سه مؤلفه دارد و شکست در این جنگ به معنای پایان این رژیم در عراق است، برای اینکه مردم را به دست نیاورده ارتش را از دست می‌دهد و وقتی این دو پایه نبود، پایه خارجی نیز قادر به حفظ او نمی‌شود و مثل رژیم شاه سرنگون می‌گردد. این است که مردم ما آمادگی دارند سختیهای جنگ را تحمل کنند و جنگ را برای میهن خودشان و نجات مردم عراق ادامه دهند. برای ما جنگ با رژیم صدام حسین مثل مبارزه با رژیم شاه است و ما خود را غمخوار و برادر ملت عراق می‌دانیم و این رژیم را مثل رژیم دست‌نشانده استبدادی، فاشیستی می‌شناسیم.



## در حسینیه ارشاد در باره رابطه آزادی و اتحاد صحبت کردم

بعد از این گفتگو تا نزدیک يك بعد از ظهر کسان دیگری آمدند. کارهایی که بود مورد گفتگو قرار گرفت و انجام شد. بعد به حسینیه ارشاد برای سخنرانی رفتم و درباره رابطه آزادی و اتحاد صحبت کردم و ربط این دو با هم را شرح کردم و تأکید روی این نکته بود که وقتی ما حق را درباره مقصرتین آدمها رعایت کردیم و حقوق او را محترم شمردیم، منزلت او را رعایت کردیم، می‌توایم اطمینان داشته باشیم که در مورد همه این کار را خواهیم کرد؛ ولی اگر مثل گردانندگان رژیم سابق، فاسد و خائن بودند و در مواردی که حق دارند، حق را درباره آنها اجرا نکردیم، این عادت به تجاوز از حق به تدریج عمومیت پیدا می‌کند و کار به جایی می‌رسد که دایره مسلمانی تنگ می‌شود. روزگاری دایره مسلمانی نه تنها وسیع بود، بلکه غیر مسلمانها هم در دایره همکاری بودند و می‌جنگیدند. آنها ضد شدند و از دایره مسلمانی بیرون رفتند.

بعد به تدریج گروههای دیگری حذف شدند تا رسید نوبت به مسلمانها که عده‌ای به عنوان لیبرال حذف شدند و یواش یواش دایره تنگ‌تر شد. نوبت به امثال آقای تهرانی و استاد شریعتی رسید. اگر اینجا هم ما باز روی حق نایستیم، دایره از این هم تنگ‌تر خواهد شد و به زودی ما خدای نکرده شاهد حمله به نمازهای جماعت خواهیم شد. به تفصیل شرایط وحدت را مورد گفتگو قرار دادم و تأکید کردم که بدون آزادی، وحدت معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند. آرام و با اعصاب راحت حرف زدم. در این روز از نظر احساسات و عواطف مردم و نامه‌هایی که به من دادند، چیزی را دیدم که در این حد، تا این زمان ندیده بودم. بسیار زنان و مردان بودند که از شدت هیجان خود را می‌زدند و می‌گریستند. پیش از این در جبهه گاه می‌شد که سربازی، درجه داری، افسری این گونه احساسات به خرج می‌داد، اما شرایط جبهه، غیر شرایط شهر است. این احساسات گرم و صمیمانه، مرا در عین حال شرمنده و هم نگران می‌کند. نگران از این که نتوانم از عهده خدمت به این مردم برآیم و

این همه شور و هیجان را سپاس بگذارم. از اینجا به محل کارم آمدم و تا نیمه شب به امور کشور مشغول بودم.

کارنامه جمعه ۳۰ آبان ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۷ آذرماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۱۹



مثل همان که در نوار هم بود، که رئیس جمهور مقابل امام ایستاده است، چرا؟

صبح آقای مهدوی کنی آمدن درباره اختلاف و رفع اختلاف و این مطالب صحبت شد و من نظرهای خودم را گفتم و پیشنهادی شد و قرار بر اجرای آن پیشنهاد (که در موقع خود معلوم خواهد شد). بعد آقای حسین خمینی آمد،

معلوم شد که بله مطابق معمول و بر طبق روال راه افتاده‌اند مثل همان که در نوار هم بود، که رئیس جمهور مقابل امام ایستاده است، چرا؟ این را از آنهایی که این مطلب را در می‌آورند باید پرسید. آنها که کارهای خلاف را می‌کنند. آنها هستند که مقابل می‌شوند. به هر حال او حدسی را طرح کرد، سه چهار نفری را هم نام برد که قبل از سخنرانی آمده‌اند و مطالبی را گفته‌اند و من بر اساس آنها مطالبی را عنوان کرده‌ام. گفتم خیر و به عرض امام هم برسانید که این طور نیست، هیچکس با من صحبتی نکرد. من البته مطلب مفصلی داشتم، بعد که امام گفتند صحبتی درباره اینها نکنید و جمعه پیش قصد نداشتم صحبت کنم، اما وقتی به تهران آمدم با سه مطلب مواجه شدم: یکی سخنرانی روز قبل (تاسوعا) که به اصل ۱۷۵ از قانون اساسی و توضیح وظائف رئیس جمهوری پرداخته شده بود و اینکه امام ناخوش بوده‌اند، فرماندهی را به من واگذار کرده‌اند. با توجه به سوابق توطئه‌ای که بود، به نظر من این امر صادق نیامد. مطلب بعد «وضع قانون و مجازات» به نظرم بسیار خطرناک آمد. این کار امروز برای برق و روشنایی است، فردا ممکن است برای زبان و اندازه درازی آن قانون وضع شود و این گونه دخالت در قوا آن هم در آغاز اجرای قانون اساسی ساده به نظرم نرسید. مطلب سوم حمله به روزنامه میزان و قراری که داشته‌اند بعدش به روزنامه انقلاب اسلامی حمله بکنند که این هم به نظرم تأیید همان پیش بینی آمد. چون در هر حال این را گفته بودند و پس این سه امر مسلماً تخلف آشکار از بیان امام بود. یا لااقل من این طور تلقی کردم و به نظرم رسید که سکوت یعنی امکان دادن که این کارها بسهولت انجام بگیرد و مقدمات خفقان فراهم آید و نادانسته (نمی‌خواهم کسی را متهم کنم) به دست خودمان مقدمات سقوط را فراهم کنیم. اینست که در همین حدود مطالبی در آخر بیان عنوان کردم.

بعد يك تا ۲ بعد از ظهر به دیدار مادرم رفتم و تا ساعت ۵ در آنجا ماندم، ساعت ۵ برای شرکت در شورای دفاع به ستاد ارتش رفتم که تا ساعت ۱۱ در آنجا بودم. دو ساعت اول را به امور جاری ارتش و اطلاعات در امور جبهه‌ها پرداختم. جلسه شورای دفاع با دو ساعت و نیم تأخیر تشکیل شد. کارهای مختصری بود که انجام شد. بعد بحثهایی راجع به صحبت من در

عاشورا پیش آمد و صحبت راجع به قضاوت درباره اشخاص کشید. یکی از اعضای شورا به من انتقاد کرد که در يك موردی شما بدون تحقیق درباره انگیزه و واقعیت امر قضاوت کرده و در سخنرانی خود آن را مطرح کرده‌اید. و این با عنایتی که شما به کرامت انسان و ارزش او دارید، ناسازگار است. البته من توضیح دادم که چند نوبت در این باره به عنوان مطلب طرح شده بود يك بار هم مصاحبه مطبوعاتی شده بود و من برای این که مردم گمان نکنند بی حساب و کتابی بوده، من مطلب را عنوان کردم. اما تصدیق می‌کنم که حق این بود که نمی‌کردم، برای این که برای تحمل این فشار، مصاحبه و غیره مجوزی برای کاستن از اعتبار و حیثیت انسان نیست. چنان که حالا می‌گویم بسیاری از امور هستند که در دل من پر شده اند و بسیار میل دارم که آنها را بگویم، اما به دلیل بسیاری رعایتها به خصوص رعایت مصلحت کشور، از بیان آنها خودداری می‌کنم. به هر حال این مطلب را هم در اینجا لازم می‌دانم بگویم تا اگر حقی ضایع شده است، به این ترتیب ادا گردد.

وقتی به منزل آمدم، به من گفتند که با

**چریک‌های فدایی خلق اکثریت یعنی طرفداران فعلی حزب توده  
صحبت شده و آنها گفته‌اند که بنی‌صدر بناپارت است و بنا بر این ما  
در کنار مخالفان او قرار گرفته‌ایم**

برای این که او خطرناکتر است.

برای خوانندگان این سطور شاید معلوم نباشد که بناپارتیسم يك برداشتی است در تفکر مارکسیستی از توضیح روی کار آمدن بناپارت و دوام حکومت او. این حرف همان است؛ همان حرف یا شایعه‌ای که از مدتی به این طرف بر سر زبانها است: من می‌خواهم کودتا کنم. لابد معنای این حرف این است که بگیر و ببند می‌خواهم براه بیندازم و قلمها را بشکنم و زبانها را ببرم و... تشابه این تبلیغ نشان می‌دهد که

## جریانهای جانبدار استبداد از راست و چپ به هم نزدیک شده‌اند

مطلب مبهم نیست، اگر من می‌خواهم کودتا کنم و اگر من بناپارت هستم، چرا دیگران زندانها را در دست دارند و می‌گیرند و به بندن می‌کشند و هر چه می‌خواهند می‌کنند؟ چرا من جانبدار آزادی بیان، بحث آزاد، آزادی قلم و آنها که از کودتا می‌ترسند مخالف اینها هستند؟ و عملاً هم این آزادیها را به حداقل رسانده‌اند؟ قاعده‌اش این بود که عکس می‌بود. گمان من اینست که اینها می‌خواهند به عنوان ترس از کودتا، کودتا را بر ضد آزادیهای مصوب در قانون اساسی و ثمرات انقلاب اسلامی ما را تکمیل بکنند، به طوری که دیگر کسی را یارای دم زدن نباشد. به هر حال روش من معلوم است، به نظر من ملتی که قرن‌ها در استبداد زیسته است و امروز در آخرین دو دهه واپسین قرن بیستم میلادی و آغاز قرن ۱۵ هجری است، بیش از هر ملتی به استقلال و آزادی به معنای واقعی کلمه احتیاج دارد تا بتواند عقب ماندگی‌ها را با سرعت تمام جبران کند. تا پایان شب هم در همین زمینه‌ها بحث کردیم. و من امیدوارم با بحثی که دیروز درباره آزادی و وحدت کردم، دیگر شبهه‌ای نمانده باشد.

مطلب دیگری که امروز به من اطلاع دادند، این بود که مثل همان دوره انتخابات ریاست جمهوری از نو همین کسان راه افتادند و ناگهان مدافع روحانیت شده‌اند. تو پنداری خیلی دلسوخته روحانیت و اسلام اند و يك خطر بزرگی را می‌خواهند رفع کنند! عقیده من اینست که وقتی خلفا انجام می‌گیرد، آنجاست که باید به فکر روحانیت باشند و به نام روحانیت، کارهایی که روح روحانیت از آن خبر ندارد نکنند تا بعد مجبور نشوند وقتی به آنها گفته می‌شود این خلفا چیست؟ بروند زیر عبای روحانیت خود را پنهان کنند. ما يك بام و دوهواها و تناقض‌های بسیاری را می‌بینیم. گر چه سابق یکی از زشتی‌ها در رفتار و گفتار تناقض بود، یعنی يك چیزی را امروز بگوئید و بکنید، و فردا عکس آن را بگوئید و بکنید. اما این روزها مثل این که قبح این قضیه هم از بین رفته، چنانچه وقتی بسیاری خلفا انجام می‌گیرد، اعدامهای برق آسا انجام می‌گیرد و رفتارهای نادرست در زندانها، دستگیر کردنهای

بی‌وجه انجام می‌گیرد، وقتی می‌گویی چرا این کارها را می‌کنی؟ افکار عمومی دنیا اینها را به اسلام نسبت خواهند داد؛ می‌گویند ما اعتنایی به افکار عمومی دنیا نداریم. این حرفها غرب زدگی است. اما به محض اینکه از این کارها انتقاد می‌کنی، می‌گویند افکار عمومی دنیا به استناد این حرفها بر ضد ما عمل خواهند کرد. اولاً معلوم نیست چرا خود عمل، افکار عمومی را بر ضد ما نمی‌کنند که کرده‌است و انتقاد از عمل آن افکار را بر ضد ما می‌کند؟ چرا وقت انجام عمل خلاف نباید به افکار عمومی دنیا اعتناء کرد اما بگاه انتقاد از آن باید نگران برضد شدن افکار عمومی دنیا شد؟ من علت بزرگ انزوای خودمان را همین امر می‌دانم و به گمان من انتقاد قاطع و ایستادن برای از بین بردن این امور تنها راه اگر نباشد، اساسی‌ترین راه برای بیرون آمدن از انزوا است. ثانیاً با روضه خواندن برای حال امام، هر کار که می‌خواهند می‌کنند، به محض این که می‌گویی چرا این کارها را کردی؟ شروع می‌کنند که این حرف‌ها را زده‌ای، حال امام این طور شد، آن طور شد. ممکن است، نمی‌توانم بگویم که ایشان از شنیدن این حرفها ناراحت نمی‌شوند، چون حکایت از اختلاف می‌کند اما قطعاً امام بیشتر ناراحت می‌شود از انجام آن کارهایی که مورد انتقاد قرار می‌گیرند و امشب شنیدم که این طور روضه‌ها امروز خوانده شده است و آن هم در نماز جمعه. من يك بار دیگر هم گفته‌ام نماز جمعه جای این گونه تسویه حسابها نیست. بهتر است در نماز جمعه خط عمومی بیان شود نه این که وقت برای بیان مطالبی صرف بشود که لااقل جواب طلب می‌کند

کارنامه شنبه ۱ آذر ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۷ اذر ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۱۹

صبح تا ساعت ۱۰ مراجعات از نقاط مختلف کشور بود. اشخاص آمده بودند. بعضی از نقاط غرب کشور آمده بودند و درباره اوضاع جبهه‌ها گزارش می‌دادند و کارهای دیگری که بود. پس از انجام آنها به خوزستان آمدم. این

جا که رسیدیم تا ساعت ۶ بعدازظهر درباره طرحهای نظامی گفتگو کردیم و تصمیماتی هم گرفتیم. ساعت ۷ شورای نظامی تشکیل دادیم که گزارش سه روز گذشته که با امروز ۴ روز می‌شود را دادند. مقداری هم راجع به پیشرفت بازسازی نیروهای مسلح صحبت کردیم و تأثیر صحبت‌ها را در روحیه نیروهای مسلح سؤال کردم؛ البته آن روز از هیجان و گرمی استقبال سربازان، درجه داران و افسران می‌شد فهمید.

به هر حال، نه از آن طرحها می‌شود صحبتی کرد، و نه از گفتگوهای شورای نظامی، روز به این ترتیب گذشت و البته در صورتی که طرحها اجرا شدند، بعد می‌توانیم راجع به آنها صحبت کنیم.

کارنامه یکشنبه ۲ آذر ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۸ آذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۲۰



## دو اسیر سالم را پیش من آوردند، از نیروی مخصوص بودند، خودشان خواسته بودند

امروز صبح برای بازدید نیروها در جبهه و امکان اجرای طرحهایی که دیروز از آن صحبت کردم تا شب را در جبهه‌ها گذراندم. در آغاز مدتی را در جبهه سوسنگرد در چادر فرماندهی به گفتگو و بحث درباره شکست حمله امروز دشمن و چه باید کرد، پرداختیم.

در حقیقت دیشب آن طور که فرمانده نیروی زمینی گزارش می‌کرد، دشمن از ساعت چهار صبح یورش خود را آغاز کرده بود و هدف این حمله بنا به مدارکی که به دست آمده، این بوده است که بعد به اهواز سرازیر بشوند. تلفات دشمن بسیار سنگین بوده است. تا وقتی که من آنجا بودم، خودروهای بسیاری را دیدم که پر از جنازه سربازان عراقی بود و تازه می‌گفتند صحرا از جنازه پر است. این طور که می‌گفتند شش یا هفت نفر را هم سالم اسیر گرفته بودند، حدود ۲۲ تانک و نفر بر را هم از بین برده بودند؛ حدود ده نفر هم اسیر زخمی گرفته بودند. دو اسیر سالم را پیش من آوردند، از نیروی مخصوص بودند، خودشان خواسته بودند که مرا ببینند. از آنها پرسیدم در مقام توجیه این جنگ به شما چه می‌گویند؟ صدام در مورد دلیل این که با ما در جنگ هستید چه می‌گوید؟ گفتند به ما می‌گویند که ایران به عراق حمله کرده است و ما (عراقیها) در مقام دفاع برآمده‌ایم و باید آن قدر بجنگیم تا ایران آتش بس اعلام کند.

البته معلوم می‌شود که صدام آدم کذابی است و بسیار تأسف خوردم از این که جوانان را این طور می‌آورند و با تبلیغات دروغ بکشتن می‌دهند، برای مقاصدی اینها می‌جنگند که هیچ اطلاعی از کم و کیف آن ندارند.

وقتی به محل کارم رسیدم ساعت ۸ بود. از ۸ صبح تا ۸ شب ۱۲ ساعت در راه و در جبهه‌ها، روحیه‌ها بسیار عالی بود. اصلاً در مقام مقایسه با روزهای اولی که من به خوزستان آمدم، هیچ قابل مقایسه نیست. و این مثل يك اسب خوش جنسی است که وقتی برای سواری می‌آورند، بی‌تاب است که تاخت



بردارد. نیروهای مسلح ما هم بی‌تاب حمله‌اند. امیدوارم این روحیه عالی و تجدید تجهیزات که سخت بدان مشغولیم، نتایج جنگ را که پیروزی است، زودتر به بار آورد. به اینجا که رسیدم روزنامه‌ها و گزارش‌ها را که از تهران آورده بودند، خواندم. نگاهی هم به روزنامه‌ها کردم و الآن هم ساعت نزدیک به نیمه شب است.

مطلبی که باز می‌خواهم تأکید بکنم، اینست که انسان در عین حال که لایق‌ترین و قوی‌ترین موجودات است، اگر باور به خود و اعتماد به خود را از دست بدهد، ضعیف‌ترین موجودات است و اگر این اعتماد به نفس در او القاء بشود، قوی‌ترین موجودات است و عمده تلاش من وقف این معنا و بازپس دادن اعتماد به نفس به کسانی است که ظرف دو سال کوشش مستمر به کار رفته است و به کار برده‌اند که این اعتماد به نفس را از آنها بگیرند.

## ما با توجه به وضعیت کشور، تحمل شکست را نداریم و

### باید پیروز بشویم

من به لحاظ شیوه نادرست تبلیغات، جز این که از مردم استمداد کنم و از آن‌ها به جد بخواهم نه تنها اعتنا به تبلیغات نادرست نکنند، بلکه با حمایت قاطع همه جانبه این اعتماد به نفس را در نیروهای مسلح ما به وجود بیاورند، تا همه آنها مطمئن بشوند و مثل بسیاری که زحماتی کشیده‌اند و اجر زحمتشان را به صورت زندان دریافت کرده‌اند، چنین سرنوشتی پیدا نکنند. ما با توجه به وضعیت کشور، تحمل شکست را نداریم و باید پیروز بشویم. پیروزی هم به توانایی رزمی نیروهای مسلح ما بسته است و با توجه به محدودیت امکانات ما از لحاظ وسایل و ابزار و آلات جنگ، آن عامل تعیین‌کننده که ما می‌توانیم روی آن تکیه بکنیم، انسان و بسط و گسترش تواناییهای انسان است. ما باید تا می‌توانیم، روی این عامل عمل کنیم به طوری که توان رزمی ما از لحاظ روحیه و شجاعت و کاردانی و لیاقت و تخصص به حداکثر برسد و به این ترتیب کیفیت انسان در جنگ نقش پیدا کند.

کارنامه دوشنبه ۳ آذرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۸ آذرماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۲۰

امروز صبح به بازدید از پایگاه اصفهان رفتم. تا ساعت پنج آنجا بودم. حال خوب نبود سرما خورده بودم ولی امروز مقداری احساس کوفتگی می‌کنم. با این حال رفتم. این پایگاه بسیار بزرگ بود و بازدید از آن طول کشید و خستگی زیاد شد و با وجود سرما خوردگی، ضعف من بیشتر شد. احساسات افراد پایگاه هم بسیار شورانگیز بود، و هر جا می‌رفتم افراد هم می‌آمدند؛ اما قاعده این نیست و امیدوارم از این پس رعایت بکنند و نیایند. هم از لحاظ این که جنگ است و اجتماع متحرک صحیح نیست و هم از لحاظ رعایت نظم و انضباط؛ اما آن هیجان و گرمی همه حدود را می‌شکند. در تعمیرگاه دیدیم که مثل جاهای دیگر دستگاه‌ها راه افتاده است. دستگاههایی که آمریکاییها گذاشتند و رفتند، ایرانیها با هوش و پشتکار خودشان آنها را به کار انداخته‌اند. و این مسئله به قدری مهم است و به وجود آمدن روحیه ابتکار در يك جامعه آن قدر اهمیت دارد، که می‌خواهم بگویم رمز بقای يك ملت در همین است. اگر این روحیه ابتکار به وجود آید، در حقیقت ما به مرزی که بتوانیم سلطه فرهنگی غرب را برافکنیم و خود را از قید سلطه فرهنگی غرب آزاد کنیم، خود سازنده بشویم، اندیشه ما خلاق بشود، رسیده‌ایم.

کارنامه سه شنبه ۴ آذرماه ۱۳۵۹

## سنگر به سنگر با سربازان صحبت کردم

صبح از خواب برخاستم، سرماخوردگی هنوز همراهم بود، اما هوا هم آفتابی بود. آقای خامنه‌ای و فرمانده نیروی زمینی آمدند. چون فرمانده نیروی زمینی شب پیش هم خیلی از روحیه عالی سربازان در جبهه تعریف کرد، ملاحظه سرماخوردگی را نکردم و به جبهه رفتیم.

به نقاط تازه‌ای در بلندیها که نیروهای ما در آنجا مستقر شده‌اند رفتیم. این بازدید تا ساعت دو بعد از ظهر به طول انجامید. سنگر به سنگر با سربازان صحبت کردم. روحیه شان بسیار خوب و عالی بود. به محل دیده بانها رفتیم و از آنجا استقرار دشمن را دیدیم. دشمن نیز مشغول تیراندازی با خمپاره و توپ به همان محلی بود که ما از آن بازدید کردیم. چون بالا و پایین رفتن از سربالاییها و در هوای آفتابی موجب عرق کردن زیاد شد، به خود نوید دادم که سرماخوردگی خوب می‌شود و گرمی محیط و صمیمت سربازان هم موجب فراموشی سرما خوردگی نیز شد. اما در مراجعت معلوم شد که نخیر، همین رفتن موجب تشدید سرماخوردگی شده است.

به هر حال به قرص‌های مسکن پناه بردم و تمام بعدازظهر و شب را به کار مشغول شدم. جلسه شورای نظامی هم بود. تا دیروقت شب کار بود و برای این که زیون مرض نشوم، قرص مسکن خوردم و این روز هم این طور گذشت.

## کارنامه چهارشنبه ۵ آذر ۱۳۵۹

امروز صبح به راه افتادیم و برای بازدید از جبهه آبادان و خرمشهر به ماهشهر رفتیم. سرماخوردگی هنوز بر جا بود؛ با خوردن همان قرص‌های مسکن راه افتادیم. این روز را به جبهه ماهشهر پرداختیم، از سپاه پاسداران، عملیات نامنظم و واحدهای توپخانه دیدن کردیم و مطابق معمول سنگر به سنگر رفتیم و یک به یک بازدید و گفتگو کردیم، هوا که تاریک شد تا دیروقت شب هم در گرفتن اطلاعات نظامی و بحث درباره کارهای نظامی گذشت.

## کارنامه پنجشنبه ۶ آذر ۱۳۵۹

با وجودی که مرض بر جا بود، با خوردن همان قرص‌های مسکن راه افتادیم و به آبادان رفتیم. در آنجا از همه خطوط مقدم جبهه بازدید کردیم. «سرهنگ کهتری» را دیدم و کار قهرمانی گردان او را هم دیدم. از بهمن شیر گذشتیم و پس از بازدید از سنگرها با موتور به جلوترین سنگر رفتیم. در آنجا با سربازان و افراد بسیج به گفتگو نشستیم. از آنجا به جبهه دیگری رفتیم که افراد کمیته‌های تهران بودند. با آنها در سنگر نهار خوردیم



در صورتیکه قانون  
اداره رادیو  
و تلویزیون بطریق  
صحیح اصلاح  
نشود، من  
از رأی خودم  
صرف نظر  
میکنم

و یکی از آنها گفت: آقا ببینید در اینجا يك سرباز نظامی هست؟ من به او گفتم که از مرز آذربایجان غربی تا خلیج فارس جبهه عمومی دشمن است. يك جا شما هستید، يك جا مردم عادی و بسیج، يك جا سربازان و يك جای دیگر سپاهیان انقلاب، شما ببینید عرض و طول جبهه آنان چه میزان است و شما چند نفرید؟ بقیه این جبهه گسترده را چه کسانی حفاظت می‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهید این مطالب نادرست را به شما القاء کنند و در شما نسبت به هم سوء ظن به وجود بیاورند؟ دور تا دور سنگر است. پس اینها که این سنگرها را اشغال کرده‌اند، چه کسانی هستند؟ معنای حفاظت از مرز و نگهداری جبهه

همین است که به طور قاطعی و در هم عمل شود و هر نیرویی يك قسمت را بگیرد. اینجا شما هستید. يك جای دیگر سپاه است يك جای دیگر برادران ارتشی شما هستند. همه سربازید شما هم سربازید و آنها هم سرباز هستند. همه به اسلام و میهن اسلامی تان خدمت می‌کنید و می‌خواهید این میهن را از تجاوز حفظ کنید و متجاوز را برانید. بعد از این که من این مطالب را برایشان گفتم، دیگران آمدند و گفتند که نه، این اشتباه است و این برادر ما حرف درستی نزده است ما می‌دانیم که برادران ارتشی ما هم فداکاری می‌کنند و درست است و صحیح است.

خوب، من در آنجا برای آنها توضیحی دادم و اینک برای شما خوانندگان نیز توضیح می‌دهم.

اگر فرماندهی می‌خواست دائماً به کار خود جلوه بدهد، باید همین حرفها را او می‌زد. زیاده‌تر از اینها هم می‌زد که بله آقا من وارث يك وضع نابسامان هستم. خرابی‌ها چنین است. اوضاع چنان است. ضعفها فلان است و می‌شمرد و می‌شمرد تا بگوید من تقصیری ندارم و اگر این جور شد، تقصیری ندارم و اگر آن جور شد نیز تقصیری ندارم. اما اگر کسی اینها را نگفت، نه این که معنایش اینست که ضعفها رانمی‌شناسد، بلکه معنایش این است که می‌خواهد این ضعفها را از بین ببرد و تبدیل به قوت بکند. تکرار می‌کنم

## **آنچه در جبهه آبادان باعث ضعف ما بود، نبودن وحدت فرماندهی و نظم و انضباط و به هم ریختگی در جنگ بود.**

امروز که بازدید می‌کردیم، می‌دیدم که نظمی در حال پیدایش است. یعنی هر نیرویی جبهه‌ای را نگهداری می‌کند و نقشی در جنگ منظم برعهده دارد و معلوم است که چه می‌کند. بنابراین می‌ماند به اینکه ما با آن اخلاق، اخلاق مبتلایان به کیش شخصیت که برای جلوه‌گر ساختن کار خود، کار دیگری را خراب می‌کند، مبارزه کنیم و بگوییم که هر کس کار خود را باید عرضه کند و جلوه بدهد و نگوید کار دیگری خراب است، این حسنی برای او نمی‌شود چرا که وظیفه اوست که برود دیگری را از راه راهنمایی و هدایت برانگیزد که کار

خراب را به کار درست تبدیل کند. اگر ما ارتشی را که از رژیم سابق به جا مانده است، هم در رویه و هم در تفکر و هم فرهنگ و هم در کارآیی منقلب بکنیم، این هنر ماست. وگرنه باقی گذاشتن آن ارتش به همان صورت و دلخوش کردن به کم و زیاد گفتن به او نه تنها دردی را دوا نمی‌کند، بلکه بر دردهای ما می‌افزاید و ضعف‌ها را شدیدتر و خطر سقوط را قطعی‌تر می‌کند. امیدوارم که این توضیحات موجب بشود که عناصر سالم یعنی آنهایی که نمی‌خواهند تسلیم منطق و ایدئولوژی نفاق بشوند، اندر بیابند و مرا در آنچه می‌کنم و بر حق می‌شمارند یاری رسانند.

در آن سنگر یکی دیگر از افراد کمیته درباره سخنرانی من در میدان آزادی انتقاد کرد. که ما می‌خواهیم همه متحد باشند.

گفتم: در «نفاق در قرآن» کتابی که جلد اول آن منتشر شده است، در يك جا در صفحه ۲۸۷ درباره «معنای وحدت» این طور گفته‌ام:

«.. وحدت این نیست که يك اقلیتی بخواهد به يك اکثریتی، از طریق «شانناژ» حکومت کند، این اسمش تسلیم است نه وحدت. اگر بخواهی تسلیم نشوی باید حقیقت را آن طور که می‌یابی بگویی. وقتی این طور شد، طرف حساب دستش می‌آید...»

شما که در جبهه‌ها هستید چطور نمی‌دانید که بر من چه می‌گذرد؟ شما که از نبودن سرباز با این که می‌دانید سرباز در همه این جبهه‌ها هست، این طور فریاد می‌کنید، چطور فکر می‌کنید که من حق ندارم فریاد بکنم وقتی ده‌ها کم و کسری در کار من ایجاد می‌کنند!؟

بعد بقیه گفتند که ما می‌دانیم شما فداکاری می‌کنید، و این طور خودتان را به خطر می‌اندازید و به جبهه‌ها می‌آیید و آرزوی پیروزی شما را می‌کنیم. همان برادر هم با دیگران در این معانی هم صدایی کرد.

از آنجا می‌آمدیم؛ دشمن مستقیم این سنگرها را می‌زد. یعنی با تانک و توپ، و ترکش‌های گلوله‌هایشان در اطراف ما به زمین می‌خورد.

باری از آنجا آمدیم و به زیر پل خرمشهر رفتیم، سربازان روحیه خوب و قوی داشتند. اما از این که خبرنگاران و رادیو تلویزیون به سراغ آنها نمی‌رود و آنها نمی‌توانند يك پیام برای خانواده خود بفرستند، شکایت و گله داشتند.



خبرنگار خبرگزاری پارس آنجا بود و از آنها برای خانواده‌هایشان و برای مردم پیام گرفت. در آنجا دشمن در آن سوی رود دیده می‌شد و تیراندازی هم بود.

از آنجا به يك نقطه منطقه دیگر رفتیم و از توپخانه دیدن کردیم. در آنجا دیده بان گزارش تانک‌هایی را می‌داد که از مواضع خودشان درآمده بودند و مختصاتی را می‌داد و می‌خواست که با توپخانه تیراندازی بشود و آنها را بزند. آنجا ماندیم و از تیراندازان و توپچی‌ها خواستم که دقیق تیراندازی کنند و از دیده بان بپرسند که نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که بنا به گزارش دیده بان آن تانکها را توپخانه زد. من هم تشویق‌شان کردم.

وقتی این کارآیی توپخانه را با روزهای اول جنگ حتی يك ماه پیش از این مقایسه کنیم، می‌فهمیم که تغییر روحیه یعنی چه و در انسان چه توانایی‌های شگرفی وجود دارد؟ و انسان از ضعف تا قوت و توان چگونه می‌تواند تغییر جهت بدهد؟ یکی از شکایت‌ها همواره این بود که دیده بان

حضور ندارد و آنها هم که حضور دارند درست دیده بانی نمی‌کنند و امروز در همه جبهه‌ها همه به این می‌نازند که نمی‌گذارند دشمن سر از سوراخ خود بیرون بیاورد و تا دشمن از سنگر سر در می‌آورد یا تانکی را بیرون می‌آورد، آتش توپخانه به سوی او گشوده می‌شود. خودشان می‌گویند مثل روزهای اول که آنها با ما می‌کردند حالا ما با آنها می‌کنیم بلکه بهتر.

## جنگ کار زشتی است و من که به این کار مشغولم در حقیقت به کاری مشغول هستم که از آن نفرت دارم

و تو خواننده می‌توانی معنای تلاش شبانه روزی و کاری را که انسان از آن نفرت دارد را بفهمی. چه سرباز ایرانی و چه سرباز عراقی هر دو انسان هستند. تلاش کردن برای کشتن، تلاشی در شأن و مرتبت انسانی نیست. اما وقتی راه بسته می‌شود و دشمن هر راهی را می‌بندد جز راه جنگ، چاره نیست مگر این که ما با قاطعیت به این کار پردازیم و معنای قاطعیت بر پایه توحید هم همین است. جنگ برای خدا و جهاد یعنی این که با علم و اطلاع از زشتی کار، در حد برداشتن مانع، با قاطعیت بجنگیم.

این جنگ نه تنها بدون کینه انجام می‌گیرد، بلکه در عین تأسف و تأثر و مهرورزیدن برای قربانی انجام می‌گیرد، نه یک تلاش از راه مذاکرات مرسوم با نیروی تجاوزگر، بلکه از راه نشان دادن قاطعیت به متجاوز که سودی از تجاوز خود نخواهد جست و به جز شکست سرنوشتی در انتظار او نیست.

آنها که ندای صلح سر می‌دهند، آنها که تلاش می‌کنند تا کسانی را که می‌جنگند بر سر میز مذاکره بیاورند و به جنگ خاتمه بدهند، اگر واقعاً در پی این بودند یا باشند (این را می‌گویم، چون، شاید ندانند؛ برای این که بدانند می‌گویم) و اگر بخواهند صلح واقعی برقرار شود، باید به قربانیان تجاوز که با قاطعیت می‌ایستند و مانع تجاوز تجاوزگر می‌شوند جایزه صلح بدهند.

تا وقتی فرهنگ انقیاد، قبول اطاعت و سروری زورمدار از بین نرود و این از بین نمی‌رود مگر از راه ایستادگی قاطع در برابر تجاوزگر می‌شود، به استقامت ایستادگان است که باید جایزه صلح داد.



تا وقتی فرهنگ انقیاد، قبول اطاعت و سروری از بین نرود و این از بین نمی‌رود مگر از راه ایستادگی قاطع در برابر تجاوزگر، صلح واقعی در جهان برقرار نمی‌شود. صلح واقعی آن روزی برقرار می‌شود که همه انسانها از فرهنگ سلطه آزاد بشوند. از فرهنگی آزاد بشوند که به گروهی اقلیت که می‌خواهند خود را به يك اکثریتی تحمیل کنند، امکان این کار را می‌دهد و آن اکثریت، همراه با پذیرش سلطه، حکم اقلیت متجاوز زورگو را می‌پذیرد. چه در سطح يك کشور و چه در سطح جهان، آنها که در برابر تجاوز می‌ایستند، آنها طالبان واقعی صلح هستند. این است که از نظر من حسین بن علی (ع) بزرگترین صلح طلب جهان بود و همین‌طور بود شیوه پدر و جدش. چرا؟ زیرا که در برابر تجاوز و زور و ستم با قاطعیت تمام ایستاد و اگر از این الگو پیروی بشود، تجاوزگر می‌فهمد که نمی‌تواند تجاوز کند؛ ناگزیر خوی تجاوز و سلطه‌گری را از سر بدر می‌کند و همه امکانهای تخریبی که برای سلطه ایجاد می‌شود بی‌مصرف می‌گردند و صلح واقعی در جهان به وجود می‌آید.

من از آنها که خواهان صلح در این جهان هستند دعوت می‌کنم که به تجاوز عراق به ایران با دیده ساده‌بین ننگرند و آسان از آن نگذرند. این تجاوز را مطالعه کنند و درباره این تجاوز تحقیق کنند.

اگر به این نتیجه رسیدند که این تجاوز، يك توطئه بین‌المللی برای تحمیل يك رژیم دست‌نشانده به این ملت بوده است، که سلطه‌گران این جهان از راه این جنگ می‌خواستند ملت ما را به فرهنگ انقیاد و تابعیت باز بگردانند و با استقرار يك رژیم ستمگر صلح واقعی داخلی، منطقه‌ای و جهانی را به طور جدی و از اساس از بین ببرند، در این صورت باید به ملت ما به عنوان ملتی که با قاطعیت و وحدت بی‌نظیرش در برابر این تجاوز ایستاده است و مانع از تحقق هدفهای این تجاوز شده است، جایزه صلح بدهند...

در جلسه، ضعف و قوت‌های دو طرف را شرح کردند. در اواخر جلسه دیدم که سرم گیج می‌رود و دیگر توانایی نشستن ندارم.

آقای دکتر شیبانی مرا در اتاقی روی تخت خواباند. دستگاه «فشار خون سنج» هم آورد و گفت که فشار خون طبیعی است. روز بعد که فشار خون را در تهران سنجیدند معلوم شد که احتمالاً دستگاه «فشار خون سنج» او خوب

کار نمی‌کند. با این حال تا ساعت ۱۲ شب آمدند و راجع به مسایل نظامی کم و کسری‌ها و وضع گذشته که چگونه بود که ما ناتوان شده‌ایم صحبت شد. ضعف‌هایی که من نمی‌خواهم آن را تکرار کنم و در یک کلمه موافق شدیم در جایی که ۱۱ و به قول بعضی ۱۵ دسته در یک شهر مثل خرمشهر بجنگند، البته امید به کسب پیروزی خیال پرستی است. ولی امروز که بازدید می‌کردیم به نظرم رسید که وحدت فرماندهی تا حدود زیاد تأمین شده است و دیگر آن حالت هرج و مرج که در نخستین بازدید از خرمشهر دیده بودم در کار نبود. با این حال باید کوشش‌های بیشتری بشود تا انضباط و نظم و وحدت فرماندهی به نحو کامل برقرار گردد.

کارنامه جمعه ۷ آذرماه ۱۳۵۹



رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا زیر بار گلوله‌های دشمن از کنار پل خرمشهر میگذرد ،  
 نیروهای دشمن در ۲۰۰ متری قرار دارند .



رئیس جمهور و فرمانده کل قوا پس از گذشتن از رودخانه بهمن‌شیر با موتورسیکلت از  
 ۱۵۰ متری نیروهای عراقی میگذرد .

صبح از آبادان به ماهشهر و از آنجا به اهواز آمدیم. تا ساعت يك بعد از ظهر در ستاد لشکر اهواز به مسایل نظامی منطقه پرداختیم و در مورد اجرا نشدن طرحی که قرار بود در یکی از این مناطق اجرا بشود سؤال کردم. در جستجوی علت آن، کسانی را که باید آن طرح را اجرا می‌کردند، خواستم و با آنها صحبت کردم. ساعت يك یا نزدیک ۲ بود که به محل سپاه پاسداران رفتم

و در آنجا درباره همان طرح چون طرح عملی را مسئولان سپاه تهیه کرده بودند صحبت شد و برای من تشریح کردند. دیدم که آن حالت گیجی و بیماری که شب پیش به من دست داده بود باز دست داده است. ناچار باید به دزفول می‌رفتم که رفتم و بعد هم به تهران بازگشتم.

### جوانی در جبهه گفت: «شما این همه دهن کجی به امام نکنید»

جوانان احساسات خیلی گرم و صمیمانه‌ای از خود نشان دادند و عده‌ای هم می‌خواستند که من در اجتماعشان حاضر بشوم سئوالهایی داشتند و می‌خواستند که سئوال و جواب بشود. اما حال من هیچ مقتضی نبود و وقتی سوار شدیم، دو نفر آمدند و یکی از آن‌ها می‌گفت اگر بخواهد پولی که بابت انتشار روزنامه داده است پس بگیرد چه باید بکند و دیگری به من می‌گفت که «شما این همه دهن کجی به امام نکنید». البته از این که ذهن این جوانان این طور مسموم شده است خیلی ناراحت شدم. با این حال به آنها گفتم که حالا وقت این حرفها نیست و اینجا هم محل جنگ است. با این حال همان حقی که شما دارید این حرف را به من بزنید من هم دارم به کسانی که فکر می‌کنم هر روز به من سوزن می‌زنند و بدتر از سوزن نیش و بیشتر از آن زهر در جانم می‌ریزند، به اندازه شما بگویم که این کار را نکنید. چرا شما از یاد می‌برید که اگر شما حق دارید به رئیس جمهور و فرمانده کل تان این حرف را بزنید، من هم حق دارم همین حرف را به کسانی که فکر می‌کنم همین کار را کرده‌اند بزنم. و اگر ما بخواهیم (البته این را حالا می‌گویم چون آن وقت اتومبیل ما راه افتاد) بگومگو نداشته باشیم، اختلاف نداشته باشیم، نمی‌شود که یک گروهی هم هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند و اگر دیگری خواست اقدامی بکند بگویند که «تو از خط خارج شده‌ای عرش به هم می‌خورد، زمین بالا رفت آسمان به زمین رسید». در کتاب «نفاق در قرآن» گفته‌ام: وحدت این نیست که اقلیت باج‌گیری بخواهد بر یک اکثریت قاطعی حاکم بشود و آن اکثریت بپذیرد که وحدت برقرار بشود! وحدت این است که همان طوری که گفتم روحیه سلطه‌گری از بین برود و در جامعه اسلامی، همه خود را بنده خدا

بدانند و برای خدا عمل کنند و نخواهند از حدود خود فراتر روند و بر یکدیگر سلطه بجویند و قدرتها را همه در دست خود متمرکز کنند.

اگر به عناوین همین کتاب «نفاق در قرآن» توجه کنید و اگر این کتاب را که مجموعه سخنرانی‌های من در ماه رمضان ۱۳۵۸ در اجتماعات مردم را بخوانید خواهید دید که من بیان قرآنی را در رابطه با مسایل و واقعیتهای روزمره‌ای که ایران دوران انقلاب با آنها روبرو بوده است، چگونه توضیح کرده‌ام و آنگاه متوجه خواهید شد که خطر کجاست و با آن خطر چگونه باید جنگید؟ در این کتاب که به صورت دو جلد کتاب آماده شده است و جلد اول آن چاپ شده، عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیدایش نفاق را شرح و عوامل غلبه ضد انقلاب بر انقلاب را توضیح داده و مشخصات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نفاق را نیز بیان داشته‌ام.

وقتی کسی از روی دقت، کتاب را که اینک به زبان بسیار ساده‌ای تنظیم شده است بخواند، می‌فهمد که درد ما چیست؟ شما مردم ببینید چه تبلیغات سویی در این نهادها خصوصاً در سپاه پاسداران انقلاب بر ضد رئیس جمهوری می‌شود! حتی کار را به اینجا رسانده‌اند که یک نماینده مجلس گفت که از یک سپاهی این سخن را شنیده است که «محل تندگویان را رئیس جمهور به عراقیها گفته و آنها آمده‌اند و او را گرفته‌اند» تا این حد تبلیغات سوء؟! آیا این خدمت به اسلام است، خدمت به سپاه است؟! آنچه من کرده‌ام و می‌کنم در این جهت است که در نیروهای مسلح و خصوصاً سپاه پاسداران خلق و خوی سلطه‌گری تفوق‌طلبی و استبداد رأی و حاکمیت جویی به وجود نیاید؛ چرا که اگر این خلق و خو به وجود آمد، دیگر فاتحه انقلاب خوانده است.

اگر نیروهای مسلح این خلق و خو را پیدا بکنند، ما به همان وضعیت سابق که سازمانهای مسلح بر کشور حاکم بودند باز می‌گردیم و چون چنین است طبیعتاً آنها که می‌خواهند سپاه و هر نیروی مسلح را مثل یک ابزار به کار ببرند، آسان تحمل نمی‌کنند و شب و روز به تبلیغ مسموم‌کننده مشغول می‌شوند تا با بی‌اثر کردن رئیس جمهور و سخن و عمل او همان فرهنگ سلطه‌گری و تفوق‌طلبی را حاکم کنند تا آنها که قدرت طلب و زورمدارند، این نیروها را به ابزار کار خویش بدل بسازند.

همین مورد یکی از زمینه‌های مهم مبارزه اجتماعی ماست. در اینجا هم ما باید با قاطعیت بایستیم. از این تبلیغات سوء و اثر بخشی احتمالی آن نیز نرنجیم و عقب نرویم. بایستیم تا اسلام در کشور به اجرا درآید و قانون حاکم بگردد. من نمی‌خواهم در اینجا شدت تبلیغات سویی را که می‌کنند و گروه بازیهایی که به وجود آورده‌اند و از کوششی که این گروهها برای حاکم شدن بر نیروهای مسلح و بر کشور می‌کنند به تفصیل صحبت کنم، این کار را در نوبتی دیگر خواهم کرد فقط می‌خواهم به آنها بگویم بیهوده گمان مبرید که من تسلیم این شانتاژها و بازیهایی می‌شوم و به حکم زورمداران گردن می‌نهم کسی که خویشتن خود را از این زورمداری آزاد ساخته است، از آزادی‌های مردم با تمام توان حمایت خواهد کرد

او در برابر هر توطئه‌ای که در پی تمرکز قدرت باشد و بخواهد استبداد را با هر شکل آن تجدید بکند خواهد ایستاد؛ زیرا می‌داند که استبداد بدون وابستگی ممکن نیست و دیر یا زود، عذر می‌خواهم، نه دیر، بلکه زود ما از استبداد به وابستگی خواهیم رسید. گرچه این حرف هم از واقعیت فاصله دارد چون ما وابستگی داریم و استبداد موجب می‌شود که نه تنها این وابستگی باقی بماند و از بین نرود بلکه تشدید نیز بگردد. ممکن نیست يك جامعه‌ای که در آن قدرت در يك جا متمرکز است، در موقعیت کشور ما و با وجود وابستگی‌هایی که داریم، به تابعیت قدرتهای بزرگ جهانی در نیاید.

این حرفی است که من چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب بارها و بارها گفته و تشریح کرده‌ام و از گفتن و تشریح آنها خسته نمی‌شوم. این را نیز می‌گویم که وقتی در عده‌ای این تبلیغات مؤثر واقع می‌شود، نشانه آن است که در آنها یا اخلاق سلطه جویی و زورمداری وجود دارد و دنبال توجیه‌اند تا قدرت‌طلبی خود را موجه سازند و یا اخلاق تابعیت و زورپذیری وجود دارد؛ یعنی اشخاصی هستند که به دنبال قدرت طلب‌ها می‌روند و به آنها می‌چسبند و آلت دست آنها می‌شوند و نسبت به مخالفان آنها کینه و بغضی بیشتر از خود آنها نشان می‌دهند تا ناتوانی و ضعف خودشان را بپوشانند.

انسان آزاد موحد، مستقل می‌شود؛ هر سخنی شنید دنبالش می‌رود و چون و چرا می‌کند، می‌پرسد که این حرف چرا زده شد، چگونه زده شد و برای چه

هدفی زده شد و تا حقیقت را به دست نیاورد، آرام نمی‌گیرد و وقتی حقیقت را دانست می‌ایستد و در برابر آنها که از راه شایعه سازی و جو سازی می‌خواهند انقلاب را از بین ببرند و حاکمیت خود را جایگزین آن بسازند مقاومت می‌کند.

### می‌خواهند رئیس جمهور را مخالف روحانیت وانمود کنند

از هم اکنون به روشنی و وضوح می‌بینم که در روزها، بلکه هفته‌های آینده، جریان سازان و جوسازان برای تضعیف جبهه‌های ما، تضعیف ملت ما و زمینه سازی برای پیروزی دشمنان داخلی و خارجی انقلاب یک زمینه تازه‌ای به وجود خواهند آورد و این‌طور که از مقدمات امر بر می‌آید، این بار کوشش خواهند کرد که رئیس جمهور را مخالف روحانیت وانمود کنند و از هیچ حادثه سازی برای این کار رویگردان نخواهند شد. و همه کار خواهند کرد تا به مردم بیاوراند که این امر حقیقت است چنان که معاویه کوشید به مردم شام بیاوراند که علی (ع) قاتل عثمان است، پیراهن عثمان را علم کرد و خود را خونخواه خلیفه جلوه داد و با علی (ع) جنگید. و همه سرنوشت تلخ ملت اسلام را پس از حاکمیت معاویه دیدند و تاریخ هم گواهی داد.

حالا روزها که خواهند آمد، معلوم خواهند کرد که آیا این پیش‌بینی من صحیح است یا خیر. اما وقتی علائم را به روش علمی ببینیم، ناگزیر تصدیق می‌کنیم که این پیش‌بینی راست از آب در خواهد آمد.

بعد از این بازدیدها به تهران آمدیم. شب به تهران رسیدیم. حالم بسیار بد بود. بنا بود به شورای دفاع بروم که از این کار ناتوان شدم و وقتی فشار خون مرا سنجیدند معلوم شد که حداقل ۶ و حداکثر ۸/۵ است.

کارنامه شنبه ۸ آذرماه تا پنج‌شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۳ آذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۲۴

## اگر ما توانایی نداریم، چگونه می‌توانیم برداشتن محاصره را انجام بدهیم؟

این چند روز را يك جا می‌آورم برای این که عملاً در رختخواب بودم. اگر چه از میزان فعالیت‌ها کم نشد، اما غیر از مواردی که مورد بحث قرار می‌دهم، بقیه امور جاری بود. يك مسئله مربوط به ارتش و جنگ روانی سیاسی در جلسات خصوصی مجلس و جلسات علنی آن بود، به من گفتند که نماینده اهواز در جلسه خصوصی این مطالب را گفته است:

- با این که سه هفته است امام گفته‌اند باید محاصره آبادان شکسته شود، ولی تاکنون این کار نشده است. و به نقل از چمران و ظهیرنژاد گفته است:
- فرمایش امام بی‌جاست و این کار عملی نیست.

این که محاصره آبادان سه هفته است شکسته نشده است، به این معنی است که نیروهای آماده‌ای در آنجا بوده‌اند و توانایی شکست محاصره را هم داشته‌اند، اما دست روی دست گذاشته و تماشا می‌کنند. این حرف با آنچه که از قول چمران نقل کرده است و من در دروغ بودنش ذره‌ای تردید ندارم و قطع دارم که چمران چنین سخنی را نمی‌گوید، تناقض آشکار دارد. برای این که بنا بر آن قول از نظر فرمانده نیروی زمینی این کار شدنی نیست، یعنی ما توانایی انجام این کار را نداریم. می‌ماند به این که ببینیم آیا در دینی که خدا انسان را به بیشتر از آنچه که در توانایی اوست مکلف نمی‌کند، اگر ما توانایی نداریم، چگونه می‌توانیم این تکلیف برداشتن محاصره را انجام بدهیم؟ ملاحظه می‌شود که این حرفها يك هدف بیشتر را تعقیب نمی‌کند و آن اظهار ضدیت با رئیس جمهوری است بدون توجه به اینکه تأثیرات زیان بار این گونه شایعه‌سازیها و جنگ روانی به قیمت بسیار سنگینی برای کشور تمام می‌شود. سه ماه از جنگ می‌گذرد، دشمن سه ماه وقت صرف کرده تا آبادان را محاصره کرده است، با همه نیرو و تجهیزاتی که داشته و به کار گرفته است و به گمان این نماینده محترم، ما يك شبه بدون هیچ گونه آمادگی می‌توانیم این محاصره را بشکنیم. ولی ما کوشش بسیار کرده‌ایم و به تدریج این محاصره را عقب زده و در يك جا نیز شکسته‌ایم و آنچه از تجهیزات لازم بوده و هست



فراهم آورده و می‌آوریم تا این محاصره را بشکنیم و شهر خرمشهر را نیز پس بگیریم.

باز از قول اوست که گفته است نیروهای ارتشی يك كيلومتر ونیم با دشمن فاصله دارند و پاسدارها در جبهه مشغول درگیری اند و ارتشیان میخکوب شده‌اند در حالی که از آذربایجان غربی تا خلیج فارس نیروهای ما گسترده‌اند. این گونه سخنان به سود پاسدارها نیست، اما روحیه ارتشیان که در غالب این جبهه‌های گسترده رو در روی دشمن اند و شب و روز شهید و زخمی می‌دهند را می‌شکند و معلوم است که چه بلایی بر سر ایران می‌آید. دنباله‌اش هم تشدید تضاد میان پاسدار و ارتشی است که آن نیز به زیان این جمهوری و این انقلاب است.

خوب چرا این دروغها را باید گفت، مسئله ایست که بعد از جنگ باید روشن بشود که چه کسانی پیش از جنگ عملاً و با همین جنگهای روانی و تبلیغاتی ارتش را تضعیف می‌کردند و در جریان جنگ هم با این گونه تبلیغات، هم چنان به تضعیف نیروهای مسلح ما مشغول بوده‌اند و هستند، و اینها چرا این کار را کرده‌اند و می‌کنند.

باز به نقل از جانشین سرهنگ فکوری در دزفول و به نقل از سرهنگ فکوری گفته‌اند: آقای بنی‌صدر با اعزام نیروی هوایی برای سرکوب مهاجمین به سوسنگرد مخالفت کرده‌است و این عمل باعث موفقیت نیروی دشمن در سوسنگرد شده است. من از سرهنگ فکوری پرسیدم معلوم شد این هم مثل بقیه حرفها کذب محض است. چطور يك کسی می‌تواند خود را مسلمان بداند و این همه دروغ بگوید؟ امری است که در این جمهوری هرگز مورد رسیدگی واقع نشده است. بلکه روزی مردم به تنگ بیایند و بخواهند که به این دروغگویی‌ها و اشاعه اکاذیب رسیدگی بشود.

### دشمن در سوسنگرد شکست سخت خورد،

ما دو هواپیما از دست دادیم و عکس این قضیه هم بود. با این که به لحاظ قوت ضد هوایی دشمن احتمال تلفات هوایی زیاد بود، من از خلبانان

خواستم که فداکاری را به سرحد ایثار برسانند و دشمن را در این جبهه به هر قیمت بشکنند و حالا خلبانهایی که بر اساس این دستور و با احتمال سقوط زیاد هواپیما پریدند، این حرف را می‌خوانند، خود متوجه می‌شوند که چه کسانی این جبهه جنگ روانی را گشوده‌اند و چه مقاصد شومی دارند؟ و باید بیشتر فداکاری بکنند تا جبهه روانی که به سود دشمن گشوده شده‌است، از پشت چون خنجری ننشیند و نیروهای مسلح ما را ضعیف نگرداند.

حرفهای دیگری نیز همین نماینده و یک نماینده دیگر که جمله از همین قبیل اند، مثلاً «چطور وقتی از پیش معلوم بود که دشمن حمله خواهد کرد، خود را آماده نکرده‌اند» که نامی جز همین جنگ روانی نمی‌توان بر آن نهاد. این سخن را در جلسه علنی گفته‌اند؛ ظاهراً وقت پاسخ به این سؤال بعد از پایان جنگ است. آن وقت که می‌خواهیم وضعیتی درست کنیم که این گونه اتفاقات تکرار نشود. چون در وسط جنگ از لحاظ ما عیبی ندارد، همین الان بیاییم رسیدگی کنیم و مقصرها را معلوم بکنیم و ببینیم این دستگاهی که ما می‌خواهیم به نام اسلام درست بکنیم، اقلأً یک بار و این بار با مقصران واقعی برخوردی از روی عدالت می‌کند یا خیر. اما قطع داریم که اگر این مسئله را ما حالا طرح بکنیم، باز فریاد و قشقرق به راه خواهند انداخت که این مسایل طرح شد و باعث شد که روحیه سربازها در جبهه ضعیف بشود. معلوم می‌شود که آقایان هر چه از این حرفها بگویند، ایجاد سوء ظن و شک بر پایه وهم و دروغ بکنند، روحیه‌ها را ضعیف نمی‌کند! اما اگر بخواهی بگویی که چطور شد با این که می‌دانستیم که دشمن حمله خواهد کرد، به جای این که به آمادگی نیروها بپردازیم، در از بین بردن فرماندهی نیروها و انواع تضعیفها کوشیدیم، تا معلوم کنیم که دلیل چیست، داد و قال راه می‌اندازند که روحیه‌ها تضعیف شده و اختلاف به وجود آمده است و هزار حرف و نقل دیگر... اینست که در این مقام اعلام می‌کنم به این جنگ روانی خاتمه بدهید و بگذارید نیروهای مسلح این جنگ سخت و مشکل را با موفقیت پیش ببرند و اگر نکردید، بعد نگویند که چرا نفرستاد، چرا نگفت و چرا توضیحی نداد. آن وقت ناگزیر می‌شوم مطالب را باز و بی‌پرده با افکار عمومی در میان بگذارم ولو بلغ و مابلغ.

## برای عده‌ای از دست رفتن خوزستان گواراتر از پیروزی بنی‌صدر است؟

نیروهای مسلح ما مثل هر نیروی مسلح دیگر با روحیه و اعتماد باید بجنگند. وقتی بر دوام در خراب کردن روحیه‌ها و ضعیف کردن روحیه آنها کوشش می‌شود، چگونه بجنگند؟ آیا این مطالب و عنوان کردن آنها برای این نیست که برای عده‌ای از دست رفتن خوزستان گواراتر از پیروزی بنی‌صدر است؟ در جمع خود، به این نتیجه نرسیده‌اند؟

من به اینها می‌گویم: از دست رفتن خوزستان از دست رفتن ایران است و در ایران از دست رفته، شماها هم از دست خواهید رفت. بدانید که با این کارهایتان خوزستان از دست نخواهد رفت. فرزندان مسلح ما که در جبهه‌ها می‌جنگند برای خاطر شما نمی‌جنگند که این حرفهای کشنده موجب بشود دست از جنگ بکشند، سستی کنند و به دشمن مجال بدهند که خوزستان را از آنها بگیرد.

گفته بودند که نیروهای مسلح ما در خوزستان کار معطل می‌کنند و عمل نمی‌کنند برای این که در تهران قرار است کودتا بشود. بعد که تحقیق شد، معلوم شد خیر، یأسر عرفات مطلبی را عنوان کرده و آن را در ایران وارونه کرده‌اند. او گفته است نیروهای مسلح عراق می‌توانند اهواز را هم تصرف کنند و در جبهه‌های دیگر هم پیشروی کنند، اما این کار را نمی‌کنند، چون منتظرند فعل و انفعالاتی در تهران بشود. خود این حرف نشان می‌دهد که اولاً سخن ما درست بوده و حمله عراق جزئی از طرح وسیع و گسترده‌ای به دستگیری آمریکا بوده است؛ والا فعل و انفعالات در تهران یا حتی حمله نکردن نیروهای عراق در خوزستان دلیل موجهی نداشت. اما مطلب آن نیست، هیچ ارتشی که «توانا» باشد، ۵۰ روز در جبهه‌های خوزستان زیر گلوله‌های توپ و تانک و بمبهای هواپیما و راکت‌های هلی کوپتر و موشکها تلفات سنگین تحمل نمی‌کند، به امید انجام کودتا در تهران. راست مطلب این است که ارتش عراق توانایی پیشرفت خود را در جبهه‌های خوزستان از دست داده است. این فعل و انفعالی که قرار

است بشود، بلایی بوده است که باید بر سر فرماندهی کل قوا و رئیس جمهوری می‌آوردند؛ به گمان این که این بلا موجب بشود جبهه‌های ما در خوزستان از هم بپاشد و دشمن به راحتی خوزستان را تصرف بکند و زمینه از بین رفتن رژیم جمهوری اسلامی را فراهم بیاورد. به مناسبت صحبت‌هایی که آقای حسین خمینی در روزنامه کرده بود، دیشب یادداشتی برای او تهیه کردم و یک رشته سؤال هم مطرح کردم و از همین جا هم شروع کردم و از او پرسیدم اگر این توطئه بر ضد رئیس جمهوری نبوده که دولت عراق به انتظار آن نشسته است، چگونه متن امضاء شده برای بازپس گرفتن فرماندهی از رئیس جمهور را توجیه کنیم؟ چگونه صحبتی را که در جایی درباره عزل رئیس جمهوری انجام گرفته است، توجیه کنیم؟ و این که صحبت عاشورا را در همین زمینه‌ها انجام گرفت و همین شایعات و جنگ روانی که من هم اکنون راجع به آن صحبت کردم، و این نشر نامه رئیس جمهوری به امام که من به جد خواسته‌ام این مسئله تحقیق بشود معلوم بشود چه دست خیانتکاری این نامه را منتشر کرده است؟ چه هدفی از انتشار آن جز برانگیختن امام به ضد رئیس جمهوری داشته است؟ و بسیاری از این چراها که وقتی در این سئوالها دقت شود و بیاد بیاورید «نواری» را که چند ماه پیش منتشر شد، می‌بینید که یک برنامه تدوین شده منظمی از روی قرار و قاعده برای نابودی این جمهوری به اجرا درآمده است و هدف اجرای آن هم اینست که تمام موانع رژیم بعدی را خصوصاً روحانیت را از پیش پا بردارد. چه کسی در قم اعلامیه پخش می‌کند که ما به طرفداری از رئیس جمهوری، در مدرسه حجتیه بمب گذاشته‌ایم؟ چه مقصودی از پخش این اعلامیه هست؟ چه کسی شب در مشهد راه می‌افتد و شعار می‌دهد و آن را برای تظاهرات آن چنانی بهانه می‌کنند که به نظر همه یاد تظاهرات ایام شاه را در خاطره‌ها زنده می‌کند؟ که دشمن در فکر و اندیشه آنست که شکست نظامی خود را در خوزستان از طریق یک پیروزی با این گونه توطئه‌ها در تهران به دست بیاورد. در مورد این مسئله نباید ذره‌ای تردید کنیم. اگر در این جبهه هم به خواست خدا دشمن را شکست دادیم، باید امیدوار باشیم که نتیجه این جنگ منجر به سقوط رژیم صدام حسین خواهد شد و بسیاری پیامدهای دیگر در جهت آزادی مردم خاورمیانه از سلطه ابرقدرتها

خواهد داشت. بنابراین این جنگ بزرگی است. جنگی نیست که قدرتهای این جهان نسبت به آن لاقید و تماشاگر باشند و هیچ کاری نکنند. با توجه به آنچه ما در خوزستان انجام دادیم و توانایی ما در رهبری نیروهای مسلح به سوی پیروزی، اهمیت و ابعاد این گونه توطئه‌ها بیشتر معلوم و آشکار می‌شود. به فضل خدا و توجه او به حال مردم و آگاهی و هشیاری عموم ملت و روحانیت بزرگ، امیدوارم این توطئه‌ها با شکست روبرو بشود و نیروهای مسلح ما با دلگرمی و استواری به جنگ پیروز خود ادامه بدهند.

### مسئله قانونگذاری وسیله شورای عالی قضایی

مطلب دیگری که در این چند روز بدان پرداختم، مسئله قانونگذاری وسیله شورای عالی قضایی است. شورای عالی قضایی در متن مفصلی درباره چراغ روشن کردن، شایعه ساختن و نظایر اینها قانون وضع کرده و مجازاتهایی مقرر داشته است. نامه اولی به این شورا نوشتم که قانونگذاری در شأن مجلس است و در شأن شما نیست و اخطار کردم که این قانون را لغو کنند. مدتی گذشت و جوابی نیامد، نامه دومی نوشتم که این کار جرم است و مجدداً خواستم که این قانون را فوراً لغو کنند. آنها بدون اعتنا به این اخطار، دادگاههای غیرقانونی را تشکیل دادند و به اجرای همین قانون من درآوردی خودشان پرداختند. در جواب من هم نامه‌ای نوشته بودند که «این يك دستورالعمل است و این کار هم موافق قانون اساسی هست و یا نیست و ما حق داشتیم یا نداشتیم، با شورای نگهبان است و اصل ۱۱۳ که می‌گوید رئیس جمهوری مجری قانون اساسی است، مجری بودن به معنی دخالت در قوه قضاییه نیست و با این که نوشته‌اید، اخطار می‌کنم خاطره رژیم سابق را در خاطره‌ها زنده می‌کند». گفتم: برای این جواب يك جوابی تهیه کنند تا يك روزی اگر قرار شد در این کشور قانون حکومت کند، معلوم باشد که با قانون شکن چه باید کرد. به آنها خاطر نشان کردم که اولاً مجری قانون اساسی یعنی این که نه فقط رئیس جمهوری مجری قانون اساسی است، بلکه هماهنگ کننده سه قوه هم رئیس جمهوری است. شورای نگهبان جزیی از قوه مقننه است و قوانینی را که قوه مقننه می‌گذارند مورد رسیدگی قرار می‌دهد که آیا با

احکام اسلام و قانون اساسی انطباق دارد یا ندارد. این که قوای دیگر چه می‌کنند، موافق قانون اساسی عمل می‌کنند یا نمی‌کنند، و مراقبت در حسن اجرای این قانون اساسی با رئیس جمهوری است. اگر رئیس جمهوری چنین نقشی ندارد، معلوم نیست که برای چه انتخاب می‌شود. ثانیاً آنچه را که شورای قضایی اعلام کرده است، دستورالعمل نیست. باید معلوم باشد که چه چیز شایعه است. چرا چراغ روشن کردن جرم است؟ اینها اموری است که قانونگذار تعیین می‌کند. تازه شورای دفاع باید راجع به این امور اگر لازم دید از مجلس تقاضای قانون بکند و مجازاتهایی را تقاضا کند و لایحه به مجلس ببرد و شورای قضایی طبق آن عمل کند. والا آیا شورای قضایی بیشتر از شورای دفاع باید نگران اثرات روشن و خاموش بودن چراغ باشد؟ در کجای دنیا چنین چیزی را کسی شنیده و قابل قبول است؟ پس وقتی بنا بر این است که شما چراغ روشن کردن را در هنگام جنگ جرم تلقی می‌کنید، این جرم تلقی کردن قانونگذاری است و این که برای این کار مجازات قائل می‌شوید، این اسمش دستورالعمل نیست، بلکه این يك تخلف آشکار از قانون اساسی است. به جای این که از تذکر این مطلب که به شما یادآور شده‌ام قانونگذاری نکنید خوشحال باشید، جواب می‌دهید که این امور به شورای نگهبان راجع است؟ کجای این امور به شورای نگهبان راجع است؟ و حال آن که این امور به فرد فرد مردم ایران که به این قانون اساسی رأی داده‌اند راجع است.

اما خوب است خود آقایانی که عضو شورای عالی قضایی هستند می‌دانند که در يك محکمه بازپرس هم اخطار می‌کند، قانون کارش اخطار است و در تمام رژیم گذشته و رژیمهای گذشته‌تر از این رژیم، يك مورد هم نیست که رئیس دولتی الزام به قانون و دعوت به اجرای قانون اساسی بکند. ملت هر چه دید از سرباز زدن از اجرای قانون بوده است و حالا شکر خدا را که رئیس دولتی آمده که با اصرار می‌خواهد قانون اساسی اجرا بگردد و این را در این مقام می‌گویم که مردم نگاه کنند ببینند این قانون اساسی از ابتدا تا امروز چگونه اجرا شده است و اگر از ابتدای امر قرار بر نادیده گرفتن قانون اساسی باشد، معلوم است که وقتی تناسب قوا در داخل و خارج تغییر کند، چه بر سر این قانون اساسی خواهند آورد. اگر قرار باشد قوای مختلف بر اساس تناسب قوای

گروهی یعنی قوای مجریه، مقننه و قضاییه هر يك از اینها متناسب با قوای خودشان و نه مرزهای قانون عمل بکنند، این درس بسیار بدی است و عواقب بسیار خطرناکی برای جمهوری به وجود می‌آورد. من امیدوارم این تذکرات کفایت کند و «قانون» محاکمی که بر خلاف قانون به وجود آمده از بین برود.

## در مورد قوه مجریه می‌خواسته‌اند که رأی رئیس جمهوری به حساب نیاید!

گفتم نامه دیگری در جواب آقایان نوشته بشود چون بنای من بر این نبود که این نامه‌ها منتشر بشود، به لحاظ این که جو را سنگین‌تر نکند. اما اگر ببینیم که رویه بر این است که قانون اساسی نادیده گرفته شود، این متون منتشر می‌شود و

من از ایستادگی برای رعایت قانون اساسی باکی نخواهم داشت. نظیر این کار دستگاه قضایی، قانونی است که در مجلس راجع به رادیو تلویزیون گذرانده‌اند. در آنجا قوه مجریه را به رئیس جمهوری، نخست وزیر و هیئت وزیران تجزیه کرده‌اند. این کار را با قوه قضاییه نکرده‌اند، با قوه مقننه نکرده‌اند اما با قوه مجریه کرده‌اند، چرا؟ خوب آنهایی که این کار را کرده‌اند ممکن است بگویند برای این که نگویند رئیس جمهور نادیده گرفته شد، ما يك رأی برای رئیس جمهور دادیم. اما واقع امر غیر از این است. از مجلس و شورای قضایی خیالشان راحت است، در مورد قوه مجریه می‌خواسته‌اند که رأی رئیس جمهوری به حساب نیاید! این قانون در دنیا بی‌نظیر است! در هیچ جای جهان قوه مجریه تجزیه نشده است وزیران و نخست وزیر طبق قانون اساسی، يك هیئت مشترك هستند و رئیس جمهوری هم رئیس قوه مجریه است. چرا در مورد شورای عالی قضایی این کار را نکرده‌اند که بگویند دادستان کل يك رأی، رئیس دیوانعالی کشور هم يك رأی و بقیه هم يك رأی؟ و چرا در مورد مجلس این کار را نکرده‌اند؟ چه کسی از مردم عالم و عامی این مطالب را نمی‌فهمد؟ به نظر من این کارها جز تضعیف جمهوری اسلامی و بی‌اعتباری یکدیگر نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. مردم نیز هستند و قضاوت می‌کنند و خود این وضع به معنی این است که این دولت در واقع مصوب

رئیس جمهوری نیست. چون که اگر مصوب بود، ترسی از اختلاف در قوه مجریه و ضرورت این که کاری بکنند که رأی رئیس جمهوری در اقلیت واقع بشود، وجود نمی‌داشت. خود این يك اقراری است به خارج شدن از حدود قانون اساسی. علاوه بر این که این قانون با اصل ۱۷۵ قانون اساسی که رئیس جمهور بر این سه قوه باید نظارت بکند مغایر است، با اصل ۱۳۳ هم مغایر است. و اگر قرار باشد که ملاحظات دیگر در کار بیاید و قانون اساسی به طور مستمر نادیده گرفته بشود، ظاهراً بیشتر به زیان کسانی است که این کارها را به نفع خود می‌بینند و بیشتر از همه به زیان دین و کشور و موجودیت جمهوری اسلامی است. این را از راه تذکر گفتم و از هم اکنون می‌گویم، در صورتی که این قانون به طریق صحیح اصلاح نشود، من از رأی خودم، حق رأیی که به من داده‌اند صرفنظر می‌کنم. بهتر که این رادیو تلویزیون که تا به حال هم در انحصار بوده از این پس هم در انحصار آقایان باقی بماند.

### مسئله روحانیت و رئیس جمهوری

مسئله دیگری هم که در این هفته طرح بود، مسئله روحانیت و رئیس جمهوری بود که با من هم زیاد مطرح شد. باید بگویم که روحانیت يك مفهومی است که بیانگر مصادیق یا مفاهیمی است و اگر قرار باشد که هر کس منهای ضوابط، خود را مشخص روحانیت قلمداد کند و مخالفت با خود را مخالفت با کل تلقی کند، با کمال تأسف بزرگترین ضربه را به اعتبار روحانیت وارد آورده است. حساب افراد از حساب روحانیت جداست، این افراد باید بر اساس عملکرد های خودشان مورد قضاوت قرار بگیرند، اگر روحانی کسی است که دانای به علم و دین و عامل به احکام دین و مروج این احکام و مجری احکام است، بنابراین چنین آدمی هیچ وقت مورد مخالفت هیچ آدم دین داری قرار نمی‌گیرد و همیشه هم مورد احترام واقع می‌شود و همه بحث هم در این است.

پس ما باید ببینیم که آیا وقتی با کردارها و گفتارها مخالفت می‌شود این مخالفت با گفتار و کردار صحیح است یا خیر؟ این که چون ما بگوییم چرا در



زندان این گونه رفتار بد با مردم می‌شود، عده‌ای راه بیفتند که این مخالفت با روحانیت است، این به زیان من نیست بلکه به زیان روحانیت است، چطور ممکن است کسی چون من که بیست سال در دفاع از روحانیت قلم و قدم خود را به خدمت گرفته‌ام و در ضرورت همگامی روحانی و روشنفکر برای ایجاد يك کشور مستقل و آزاد، کشوری که در آن دین حاکم بشود و انسان از راه دین استقلال و آزادی واقعی را به دست بیاورد، سعی و کوشش فراوان کرده‌ام، حالا در تبلیغات عده‌ای که از ابتدا برنامه شان این بوده و «نوار تعزیه گردان» هایشان هم افشا شد و همه از آن اطلاع دارند، مخالف روحانی شده باشم؟

### چرا که گفته‌ام زندان‌های گوناگون نباید باشد!

خوب ممکن بود به جای این طور برخورد با صحبت عاشورا بیایند و بگویند «بله این زندان‌ها هست و قوه ما هم بی‌نهایت نیست حالا که معلوم شد حساسیت افکار عمومی وجود دارد، ما می‌رویم و اینها را تعطیل می‌کنیم» و به جای همه این حرف و نقل‌ها محیط ما سالم شده بود، وحدت و یگانگی شده بود و این همه تبلیغات هم ادامه پیدا نمی‌کرد. به هر حال، چون قضیه از سخنرانی‌های مشهد بالا گرفت، من خواستم که نوارهای دو سخنرانی را بیاورند تا خودم گوش بدهم و هر دو نوار موجود است، این رادیو که این همه تبلیغات بر ضد این دو سخنرانی کرده است، آیا بهتر نبود به عنوان رادیو تلویزیون دولت اسلامی بر پایه مجهول تبلیغات ضد نکند و حساسیت بوجود نیاورد؟ آیا بهتر نبود این دو سخنرانی را عیناً به اطلاع مردم برساند تا مردم خودشان ببینند که آیا در این سخنرانیها به روحانیت مبارز توهینی شده است یا خیر؟ آیا کسی به شعار دادن تشویق شده است یا خیر؟ حالا هم به عنوان رئیس جمهور از اینها می‌خواهم که این کار را بکنند و مردم خودشان قضاوت بکنند که آیا این داستان‌سازیه‌ها صحیح بوده است یا خیر؟

## تا مردم بدانند چه دستهای خیانتکاری در کار است

من گفتم تحقیق کردند و معلوم شد که سه مقام دولتی هم که در محل هستند و یکی از آن‌ها به طوری که در گزارش روز جمعه خواهم گفت، به نزد من آمد، گفتند که آن جریان به طور کلی ساختگی بود و ربطی هم به سخنرانیها نداشت.

گزارشهایی هم به وزارت کشور فرستاده شده است و حالا من از وزیر کشور می‌خواهم آن گزارش‌ها را که به شهربانی و وزارت کشور آمده است برای اطلاع افکار عمومی عیناً منتشر کند تا مردم بدانند چه دستهای خیانتکاری در کار است، تا به اساس این جمهوری ضربه بزند و چگونه می‌خواهد به دست خود، ریشه این جمهوری را بزند.

در همین تحقیق معلوم شد که دو مقام دولتی در این کار دست داشته‌اند و آنها بوده‌اند که این تظاهرات قلبی و ساختگی بعد از سخنرانیها را به وجود آورده‌اند و موافق و مخالف هم خودشان بوده‌اند، البته متخصصین خوبی هم در این زمینه‌ها داریم، توده ایها، درباریهایی سابق که در دوره مصدق هم همین بازیها را می‌کردند، موافق و مخالف از خودشان درست می‌کردند و جریان سازی و جوسازی می‌کردند. این هم از مسایلی است که تحقیق در آن و انتشار نتیجه تحقیق نهایت ضرورت را دارد. باید محکم ایستاد که این تحقیق انجام بگیرد، هر چند من یقین دارم که این ایستادگی به این زودی به نتیجه نخواهد رسید و شاید هیچ وقت هم به نتیجه نرسد، چون اگر از روز اول هر مسئله‌ای رسیدگی و تحقیق شده و به نتیجه می‌رسید، کار ما به اینجا نمی‌کشید. بسیاری از مسایل و مشکلاتی که کشور با آن دست به گریبان است، به وجود نمی‌آید. حالا هم این رسیدگی نخواهد شد با اینحال باید ایستادگی کرد تا این رسیدگی به عمل بیاید.

## مسئله فرار مغزها

از دیگر مسایل که در این چند روز با وجود بیماری با آن روبه رو بودم، یکی مسئله فرار مغزها بود که هر روز می‌گریزند و به جای این که به کشور ما بیایند از کشور ما می‌روند. يك بیان آسان و ساده این است که بگوییم اینها می‌روند و همان بهتر که بروند؛ اما ما مسئولیم.

آیا معنای صدور انقلاب غیر از این نیست که ما دیگران را به اسلام دعوت کنیم و آنها اسلام را بپذیرند؟ و آیا کشوری که این مغزها از آن بیرون می‌روند و قطعاً بر ضد اسلام و حکومت ما هم تبلیغ خواهند کرد، در چنین وضعی آیا می‌توانیم انقلابمان را صادر کنیم؟ آیا این تناقض گویی نیست؟ نقض غرض نیست؟ مردم دنیا به ما نخواهند گفت شما قبل از این که دیگران را به دین خود درآوردید، بهتر است درس خوانده‌های خود را به دین خود درآوردید و به آنها بقبولانید که اسلام برای زندگی، راه بهتری است و بهترین راههاست؟ وقتی مغزهای کشوری در سراسر دنیا بر ضد این جمهوری تبلیغ کنند، چگونه می‌توان این جمهوری و این انقلاب را صادر کرد؟ پس آنهایی که این حرفها را می‌زنند خیراندیش نیستند، می‌خواهند حقایق را به ما وارونه جلوه دهند. ما باید که بتوانیم روشهای واقعاً اسلامی بر اساس معنویت اسلام پیشی بگیریم و برای علم در جمهوری اسلامی جا و منزلت تعیین کنیم، تا نه تنها مغزهای ما فرار نکنند، بلکه آنها که رفته‌اند نیز به کشور بازگردند. ارقامی که به من داده‌اند، آدمی را سخت به تأمل و تفکر وامی‌دارد. ما با این مشکلات کشور، وقتی که استعدادها و تخصصهای لازم را برای حل مشکلات در دست نداریم، چه خواهیم کرد؟ گفتند کشور کانادا و اخیراً استرالیا بیش از هر جای دیگر مغزهای ما را جذب می‌کنند. اگر قرار است جمهوری برجا بماند و کشور برجا بماند، باید ما مسایل جامعه را حل کنیم. مسایل جامعه را چگونه می‌توانیم حل کنیم وقتی مغزها می‌گریزند؟

چند نوبت از ابتدای انقلاب تا به امروز من در این باره هشدار داده‌ام، بسیار کوشیده‌ام که این مشکل را حل کنم و يك جوی در جامعه به وجود بیاید که این مشکل حل بشود. یکی از اموری که باید از بین برود تا این مشکل حل

بشود، این است که واقعاً فرقی میان مکتبی واقعی و فرصت طلبان مکتبی نما، قائل شویم. برای مکتبی ضابطه تعیین بشود که در نتیجه جامعه ما جامعه‌ای بشود و ایران کشوری بشود که انسانهای مکتبی در همان حدی مسئولیت بپذیرند که دانش آن را دارند. وقتی چنین شد، مغزها به اسلام متمایل می‌شوند و استعدادها به کشور حذب می‌شوند. این را به مناسبت بگویم که گفتند نمایشنامه‌ای را در رادیو تلویزیون در مقام تخطئه بحث آزاد راه انداخته‌اند و یا در روزنامه (حالا درست یادم نیست) يك کسی آدم کشته و رفته‌اند او را بگیرند، گفته باید بحث آزاد بکنیم! این جور تخطئه کردنها را برای این آوردم که مشخص کنم چه عواملی موجب فرار مغزها می‌شوند. بحث آزاد میان دو جریان و دو اندیشه، دو فکر، دو راه حل است. «بحث آزاد» را این جور سبک کردن و دست انداختن خود نشان می‌دهد برای بعضی اشخاص ترس از فکر، مثل ترس جن از بسم الله است. چه مشابهتی است میان برخورد آرا و عقاید درباره مسایل معین و این که کسی جنایتی کرده است و او را می‌خواهند بگیرند؟ آیا باید او را بگیرند و یا با او بحث آزاد کنند؟ این که این قدر در دنیا و در طول تاریخ برای درست اجرا شدن محاکمات فکر شده است، برای همین است که از طریق انجام يك رشته مباحثه حقیقت امر کشف شود و معلوم شود چرا این جنایت انجام گرفت. چون جنایت تنها مربوط به فرد نیست، مربوط به جامعه و بشریت است و اگر اینها از راه مباحثات دادگاه بر عموم معلوم نشود، از کجا بدانند چگونه اسبابی فراهم شد تا قتل انجام گرفت؟ اگر قاتلی خواهان بحث آزاد شد، این در حقیقت قدم بزرگی است که خود او در جهت سلامت جامعه برداشته است. اگر شمایی که این نمایشنامه‌ها را تنظیم می‌کنید، فکر اسلامی داشتید می‌دانستید که باید فوراً این دعوت را مغتنم بشمارید، او را بیاورید و در يك بحث آزاد شرکت دهید که چرا این جنایت را کردی و ضمن این سؤال و جواب‌ها و مباحثات بسیاری از قتلهایی که بر اساس انگیزه‌هایی که آن قاتل را به قتل برانگیخته از بین می‌رفت و آنهایی که این انگیزه‌ها را داشتند که اینکار را بکنند، دیگر گرد این امور نمی‌گشتند. اینها کاش کمی درباره تاریخ قضاوت‌های امام علی بن ابی‌طالب (ع) می‌خواندند. شگفت است که من اولین بار در کتابی که به زبان

فرانسوی منتشر شد، در حدود چهار سال پیش، در آن، چند نمونه از قضاوت‌های علی (ع) را خواندم که به عنوان بهترین قضاوت‌های تاریخ آورده بود. وقتی انسان این نمونه‌ها را می‌خواند و این گونه نمایشنامه‌ها را در این عصر می‌بیند که می‌نویسند تا خواننده بخواند و یا بازی می‌کنند تا مردم ببینند و بشنوند، از خود می‌پرسد، اینها پیروان همان آدمند؟ و آیا بعد از چهارده قرن به راه او می‌روند؟ بجای تکامل، این همه سقوط؟ به جای رفتن در آن خط، این همه تضاد با آن خط؟! در قرآن هم مورد «قضاوت» داود هست که خدا او را سرزنش می‌کند که چرا قبل از پرس و جو حکم کردی؟ حالا این روش‌های استالینیستی از قلم همان استالینیست‌های نقاب زده دارد در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون انتشار پیدا می‌کند تا به قضاوت اسلامی رنگی بدهد موافق استقرار این نوع استبداد. این است آن خطری که من مایلم پرهیز بشود و با صمیمیت تمام نسبت به آن هشدار می‌دهم. يك وقت به خود خواهیم آمد که هیچ چیز در اختیار ما نیست، آن وقت دست روی دست زدن و لب پشیمانی به دندان گزیدن سودی نخواهد داشت. آنها که باید ما را به جایی که باید راهبری کرده‌اند، به هر حال، این گونه تراوشات قلمی و فکری، زمینه‌ای در افکار عمومی در جو سیاسی ایران به وجود می‌آورد که خود از اسباب مهم فرار مغزها است. در جامعه‌ای که دستگاه تبلیغاتی آن مباحثه دو فکر را با رفتار نسبت به يك جانی یکسان می‌کند و تخطئه می‌نماید، چگونه مغزها دوام بیاورند و نگرینند؟ در هر حال، می‌گویند اینها را نگوئیم؛ آیا اگر نگوئیم مشکل از بین می‌رود و یا برعکس؟ مثل «بیماری» است که می‌گویند مرضش را به او نگوئید یا خود هم نمی‌خواهند بدانند که مرض او چیست؛ آن قدر در شناخت مرض و بیان واقعیت مسامحه می‌شود و تأخیر که دیگر وقتی می‌خواهند بگویند، کار از کار گذشته و مریض مرده است. کمی باید به این فکرها باشیم، این مغزهایی که از ایران می‌روند یا هرگز به ایران باز نمی‌گردند، که خود يك زیان بزرگ است و اگر بازگردند، قطعاً شرایط شان را چنان خواهند کرد که «نه از تانک نشان ماند و نه از تاکنشان» پس تا زود است بجنیم، دست به کار بشویم و واقعاً شرایط اسلامی برای زندگی به وجود بیاوریم. دست از این جوسازیها برداریم و بگذاریم مسایل جامعه در يك محیط آزاد مورد بحث و

گفتگو قرار بگیرد. راه حلها پیدا بشوند، احساس آسایش در جامعه به وجود بیاید و این همه تشدید و تشتت از بین برود. اینها هم که اخیراً نقاط مثبت برای لیبرالیزم قائل شده‌اند - حالا نقاط منفی آن را صرف نظر می‌کنیم - فعلاً آنها را گرامی بداریم. به گمان من که همیشه هم بر این گمان بودم، وقتی دیدم در این هفته روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون تمام حمله‌شان را متوجه من کرده‌اند، شکسته دل نشدم، به عکس گفتم خدا را سپاس که ایستادگی من در روز عاشورا برای آزادی مطبوعات این نتیجه را داشت و حالا ممکن است در میان دهها صدا و قلم که در انحصار است و بر ضد می‌نویسند، اقلای یکی دو صدا هم بتوانند حق را بنویسند و این موجب بشود که مغزها بفهمند و کمی امید پیدا کنند و در کشورشان خدمت کنند. اما این مقدمات که گفتم مرا به ناچار به آخرین مسئله و موضوعی که در این هفته موضوع کار من بود، می‌رساند.

## اوضاع اقتصادی ایران

یکی از آنها موضوع وضع اقتصادی و گرانی و عوارض آنست. بدیهی است که اشتغال به جنگ وقت برای کار دیگر نمی‌گذارد و در این مدت با اینکه من همواره راجع به اقتصاد هشدار داده‌ام، در صحبت چند روز پیش هم گفتم، در تهران که آمدم باز این مسئله مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، همان طور که گفتم، گزارشی از وضع اقتصاد کشور تهیه شده بود که من آن را خواندم. درباره وضع اقتصادی، بیست مشخصه در این گزارش هست که من آنها را يك به يك و فهرست وار ذکر می‌کنم و بار دیگر هشدار می‌دهم که باید تلاش ما بسیار بشود و این تلاش شدنی نیست مگر با قبول ضرورت اداره صحیح واحدهای اقتصادی و مدیریت صحیح آنها و قبول دانش و تخصص برای اداره آنها. این مشخصات و علایم اقتصاد در کل اقتصاد ایران بدین قرارند:

۱. کاهش قابل ملاحظه رشد اقتصادی نسبت به سال قبل و کاهش ارزش افزوده به علت عدم سرمایه‌گذاریهای جدید. یعنی اقتصاد ما به جای این که

رشد بکند، پس رفته است. به جای این که تولیدش اضافه بشود از تولید اقتصاد ما کم شده است.

۲. افزایش قابل ملاحظه بی‌کاری، در بخشهای تولیدی و نیز در خدمات، مشخص است که بی‌کاری زیادتر شده است.

۳. تورم واضح در شاخص کالاها و خدمات مصرفی و پیش بینی تشدید آن در آینده، گرانی قیمت‌ها زیاد شده است، در تهران که بودم به دفعات به من می‌گفتند و حتی کارگری نامه نوشته بود که آخر ما چطور می‌توانیم این زندگی را تحمل کنیم وقتی عدس کیلویی ۲۰ تومان است؟

۴. خروج سریع سیرده‌ها از سیستم بانکی به دلیل بی‌اعتمادی و عوارض جنگ و اظهارنظرهای گوناگون. در اینجا باید بگویم که در همه جای دنیا یکی از کارهایی که می‌کنند تا نظام بانکی تقویت شده و محکم بشود و مردم به آن اعتماد پیدا کنند، ادغام بانکها است. در این هفته برای علت بی‌پولی و بی‌اعتمادی مردم به بانکها، آقای نخست وزیر گفته است که یکی از عوامل آن ادغام بانکها بوده است. چون ایشان اقتصاد نمی‌دانند، این را هم نمی‌دانند که بانکها به هنگام ادغام چه وضعی داشتند. این بانکها نزدیک به تمامشان ورشکسته بودند، صحبت در این بود که اعلام ورشکستگی بشود و برچیده شوند و یا از طریق ادغام بر اساس وظایف جدید و فعالیتهای متناسب بدون اینکه تزلزلی در اعتماد عمومی به وجود آید از وضعیت سختی که بانکها در آن بودند، نجات داده شوند و مدتها بین اهل نظر در این باره بحث جریان داشت و بالاخره قرار بر این شد که اعلام ورشکستگی نشود، بلکه از طریق ادغام و تقویت بانکها در فعالیتهای صحیح، موقعیت بانکها بهتر بشود و نفعها، ضررها را بپوشاند بلکه بانکها بتوانند در نظام جدیدی از طریق تولید عمل بکنند که هم به سوی اسلامی کردن اقتصاد برویم و هم ضعف شدید نظام بانکی را از بین ببریم. در جاهای دیگر دنیا البته ادغام صورت می‌گیرد اما همیشه برای این است که بانک اعتبار بیشتری به دست بیاورد. عکس این

جریان در هیچ اقتصادی دیده نشده است. حالا مشاوران ایشان چه کسانی بوده‌اند و بر چه اساسی این اظهار نظر را کرده‌اند، امیدوارم بعضی از گردانندگان بازار نباشند زیرا که این بانکها در واحدهای کوچک، ابزار دست آنها بود و حالا با ملی شدن و ادغام، از دست آنها بیرون رفته است. به هر حال ما وقتی در وضعیت اقتصادی که داریم دقت کنیم می‌بینیم که «پول سپرده را از بانک بیرون بردن» به تعداد بانک مربوط نیست که ۳۶ تا باشد یا ۸ تا باشد، بلکه به جوی مربوط می‌شود که در آن جو مردم ترجیح می‌دهند پولشان نزد بانک نباشد و دست خودشان باشد.

این جو چگونه جوی بوده و چه وقت به وجود آمده و چه اظهار نظرهایی در ایجاد این جو مؤثر بوده است، اینهاست که وقتی مشخص شد و در کنار هم قرار دادیم، معلوم می‌شود چرا مردم سپرده‌های خود را از بانکها بیرون می‌آورند. اما چون مردم ما جمهوری را دوست دارند و اسلام را دوست دارند، کشورشان را دوست دارند، باید اعتماد پیدا کنند و پولهایشان را به بانکها بازگردانند. به هر حال دقیق که بشویم می‌بینیم که اغلب به اظهارنظرهای ناآگاهانه بعضی مغرضان و کسانی که می‌خواهند جبهه جنگ روانی - سیاسی به وجود بیاورند تا ما را در برابر تجاوز خارجی تضعیف بکنند، مربوط می‌شود و اگر این حقایق را باز جور دیگر به مردم بگوییم متأسفانه جو بی‌اعتمادی را روز به روز زیادتر می‌کنیم و هیچ سودی نمی‌بریم جز زیان و تسریع انحطاط اقتصادی کشور.

۵. رکود واردات لازم اعم از کالاهای ضرور و مواد اولیه به علت محاصره اقتصادی و شرایط جنگ که از نظر من باید به اینها افزود، به علت ناکارآمدی متصدیان این وزارتخانه که البته ممکن است بگویند شما با وزیر موافقت نکردید و اگر موافقت می‌شد این مسئله به وجود نمی‌آمد. حال آن که اولاً این تصدی در آنجا وجود دارد منتها ضابطه است که مهم است، ما قانون اساسی داریم و یک قانون هم در شورای انقلاب در باره ملی کردن بازرگانی خارجی تصویب کردیم و برای اجرای آن هم قانون اساسی گذرانیدیم که آن را دارند از بین می‌برند و در نتیجه دید حاکم بر رهبری اقتصاد است که این وضع را به



وجود آورده و دقیقاً به همین دلیل است که من نمی‌توانم با هر کسی به عنوان وزیر این وزارتخانه موافقت کنم، به امید این که ایستادگی من موجب شود این وزارتخانه اسباب دست این گروه و آن جمع و آن حزب و... واقع نشود و وزیر بدانند که مسئول اقتصاد کشور است و به اقتصاد خدمت کند و ممکن هم هست؛ پس می‌بینید که در گذشته با وجود این که ما در محاصر اقتصادی بودیم، کشور هیچ وقت از کمبود دچار رنج نشد. حالا ممکن است بگویید الآن اگر کمبود هست، لابد در گذشته به اندازه کافی وارد نکرده‌ایم، خیر اولاً روغن نباتی و این جور چیزها را دولت باید به وظیفه‌اش عمل می‌کرد و این چیزها و بسیار کالاهای دیگر را زود از گمرک خارج می‌کرد تا در گمرک از بین نمی‌رفت؛ ثانیاً مسئله وجود در انبار يك چیز است و احتمال این که جای این موجودی در صورت مصرف پر شود، يك چیز دیگری است، اگر این احتمال وجود نداشت، ناچار قیمت‌ها بالا خواهند رفت و وضعیتی پیش می‌آید که آمده‌است و مقصرش کسانی هستند که به این مسئله واضح اقتصادی توجه نکردند.

۶. از بین رفتن اعتبار خارجی، سیستم نظام بانکی به علت مسایل سیاسی و روابط بین‌المللی و مشخص نبودن وضع ارزی در آینده، البته رئیس بانک مرکزی این امور را به دفعات کتباً و شفاهماً هشدار داده است که بانک برای همین واردات باید در خارج اعتبار داشته باشد و نظام بانکی ما از جهت موجودی ارزی و غیره باید معتبر باشد، تا بتواند کار واردات را تسهیل بکند ولی گوش شنوا کم است.

۷. کاهش ذخایر ارزی آزاد به علت عدم صدور نفت و ادامه این وضع در هفته‌های آینده.

۸. مسایل متعدد در بخش کشاورزی به دلیل ابهامات و تناقضات و عدم حکومت قانون.

۹. مسایل بخش صنعتی خاصه بعلت کمبود مواد اولیه و دیگر مواردی که از جزئیات آن آگاهید (خطاب به من نوشته شده است).
۱۰. رکود نسبی و گاه مطلق برخی از فعالیتهای بخش خدمات.
۱۱. رکود بخش ساختمان به دلیل ابهامات حقوقی و کمبود برخی از مصالح خاصه سیمان.
۱۲. نبودن برنامه مشخص برای توسعه اقتصادی کشور.
۱۳. رکود عمومی فعالیتهای اقتصادی و عدم گردش پول.
۱۴. کمبود بعضی از کالاهای اساسی از جمله گندم و گوشت.
۱۵. نبودن تأمین قضایی در فعالیتهای اقتصادی برای اشخاص حقیقی و حقوقی و شکل نگرفتن بخش تعاونی.
۱۶. ضعف مدیریت و از بین رفتن قدرت لازم و مناسب مدیریت.
۱۷. تعدد وافر تناقضات و اعمال سلیقه‌های شخصی در اکثر زمینه‌ها.
۱۸. عدم اجرای قوانین و نداشتن ضامن اجرا برای قوانین و تبدیل آن به زمینه‌های متعدد قدرت.
۱۹. کم نشدن توقع برخی از گروههای شهری و حرص در مصرف، خاصه در خوراک.

۲۰. نبودن سوخت که در کلیه زمینه‌ها نقش واسطه حیات دارد و بازتاب وسیع آن در اکثر رشته‌ها است.

در بخش دوم این گزارش به تعادل مالی پرداخته و نوشته شده است که از حدود ۱۱۰ میلیارد تومان اعتبارات عمرانی سال جاری تا کنون فقط ۳۲ میلیارد تومان به مصرف رسیده است. با همه امیدواری، سطح این مبلغ تا پایان سال از ۴۵ میلیارد تومان تجاوز نخواهد کرد.

مفهوم این ارقام از لحاظ تولید اشتغال روشن است و من اضافه کردم آن همه جوسازی برای پول که سازمان برنامه نمی‌دهد، فقط به درد این خورد که حکومت نادان و بی‌اطلاع‌ها را تثبیت بکند و در عمل واقعیت این است که تا این لحظه از ۱۱۰ میلیارد فقط ۳۲ میلیارد تومان مصرف شده است یعنی از یک سوم کمتر. بعد در گزارش روز جمعه خواهم گفت که در جمع استانداران، بعضی از استانداران می‌گفتند که ما همه بودجه‌های خودمان را جذب کرده‌ایم و کم هم داریم. البته اقتصاد کشور در بودجه‌ای که در اختیار استاندارها قرار گرفته است، خلاصه نمی‌شود. استاندار در هر محل باید کاری کند که مجموع بودجه عمرانی آن محل را به مرحله بهره برداری برساند و از آن استفاده کند. اگر نشد این کارهای جزئی اقتصاد را بارور نمی‌کند، چون باید کارهای اساسی انجام بگیرد که به این ترتیب معلوم می‌شود انجام نگرفته است و قضیه به این دلیل نیست که «مقررات مانع شده است یا جلو دست را گرفته است»، البته مقررات نقش دارند، اما نقش خیلی کم. نقش عمده را برنامه‌گذاری دارد. چون برای اینکه پول بتواند در اقتصاد جذب شده و به سرمایه تبدیل شود و تولید ایجاد کند، باید مدیریت وجود داشته باشد. آن ۲۰ ضعفی که در بالا گفتیم نباشد و اهل آگاهی از علم اقتصاد و برنامه‌گذاری بنشینند و برنامه صحیح تدوین کنند و به اجرا بگذارند. البته وقتی که این ۲۰ ضعف را از بین برداشتیم، چون اگر اینها وجود داشته باشند، پول خرج کردن بر فرض که ممکن باشد، چیزی جز افزایش تورم نتیجه نخواهد داد.

مطالب دیگری هم در این گزارش هست که گفتنش طولانی است ولی خود این گزارش، گزارشی است که باید به اطلاع عموم برسد و مردم بدانند که

وضع اقتصادشان چگونه است و متوجه باشند که جنگ تنها مشکل ما نیست و مشکلات بزرگتر از مشکل جنگ داریم که مشکل اقتصاد، بزرگترین آنهاست. همه این مشکلها بود و هست که مرا بر آن می‌داشت و بر آن می‌دارد که هشدار بدهم و هماهنگی طلب کنم. با این حال مسئله‌ای که در شرایط فعلی مثل يك «بیماری حاد» عرض وجود می‌کند، مسئله جنگ است و ما باید به این جنگ مشغول باشیم. برای همین است که من در مصاحبه سه شنبه کوشیدم واقعیت‌ها را با زبان نرم بیان کنم؛ نخواستم زبان مانع از توجه به این حقایق بشود.

از وضعیتی که هست چقدر رنج می‌برم، خدا می‌داند و بس. امیدوارم خدا خود اسباب خیر را فراهم بیاورد و همان‌طور که در آن تاریکی رژیم پهلوی، روشنایی انقلاب را به وجود آورد، خود گره از مشکل‌ها باز کند و تاریکی مشکلات را به روشنایی بدل سازد. پناه بر خدا.

کارنامه جمعه ۱۴ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۲۶



به هیئت تحریریه گفتم که شما باید در انتقاد کردن بر اساس «موازنه  
عدمی» عمل کنید

صبح مسئولان و بعضی از اعضای هیئت تحریریه روزنامه انقلاب اسلامی آمدند. با آنها صحبت کردم و گفتم که شما باید در انتقاد کردن بر اساس «موازنه عدمی» عمل کنید. چند نمونه هم آوردم و گفتم که به جای رد و بدل کردن ناسزا، حتی اگر هم ناسزا نباشد به جای این که یک حرفی زده بشود و شما هم یک جوابی بدهید، بهتر است خود مسئله را بشکافید و آن را در روزنامه طرح کنید. اینست آن خطی که فرصت طلب و منافق واقعی را - همه

عناوینی را که داده‌اند - روشن باز می‌شناساند و به مردم می‌شناساند. مثلاً مبارزه با مواد مخدر و این کارهایی که به نام مبارزه با مواد مخدر شده است، آیا خوبست یا بد است؟ طرفداری و مخالفت با آقای خلخالی بر اساس گفته‌ها و مواضع و رد و بدل کردن اتهام و از این دست مطالب می‌شود همان «موازنه وجودی». اما اگر رفتید و خود، مسئله را مطالعه و تحقیق کردید که چه بوده است و روشی که به کار گرفته شده چه تأثیری داشته است و از این تجربه روش صحیح را چگونه می‌توان به دست آورد، چه ضعف‌هایی داشت و چه قوت‌هایی داشت؟ مسایل مربوط به محاکمه، مصادره، زندان، شلاق و چگونگی ترك اعتیاد و اثرات آنها چه بوده است؟ و ... اگر اینها را مطالعه و تحقیق کردید و انتشار دادید، دیگر مطلب بر خواننده روشن می‌شود و حجت بر او تمام.

مثلاً فلان روزنامه ناسزا می‌نویسد؛ اگر شما بخواهید جواب ناسزاهای او را بنویسید، می‌گویند دو تا روزنامه به هم فحش می‌دهند. اما اگر رفتید و مشخص کردید که خوب آقای روزنامه شما از کجا آمده‌ای؟ چگونه تأسیس شده‌ای؟ از بنیاد مستضعف می‌خوری، یا از غیر بنیاد مستضعف می‌خوری؟ به کجا وابسته هستی؟ و وقتی چگونگی ربط آن با مراکز قدرت و غیره را روشن کردید این می‌شود يك تحقیق جدی و وقتی آن را با مردم در میان گذاشتید، اقلا می‌دانند که این ناسزها از کجا سرچشمه می‌گیرد و چرا این ناسزها حواله می‌شود. شما باید حتی المقدور از پاسخ دادن پرهیز کنید چون که این تقابل است و تقابل، طرفین را خراب می‌کند. فرض کنید جنگ که مسئله خیلی مهمی است و من در اینجا به مناسبت باید بگویم که پیش از این دو روز و بعد از این روز این مسئله طرح بوده است. همه بخاطر دارند که در زمان شروع جنگ دو نظریه وجود داشت، یکی این که ارتش ناتوان است و باید آن را کنار گذاشت و به جنگ‌های چریکی با دشمن مشغول شد و جنگید و باید جنگ را هر چه طولانی‌تر کرد که من این نظریه را نپذیرفتم، برای این که هیچ کس عزیزی را از دست نمی‌دهد و به عنوان این که «ما باید جنگ را درازمدت و مردمی و چریکی بکنیم» دشمن را درخانه خود جا نمی‌دهد؛ خصوصاً این که من از طرح توطئه آگاه بودم، حالا هم جسته و گریخته روزنامه‌ها می‌نویسند که

صدام در مرز اردن با برژیسسکی یا کس دیگری ملاقات کرده است و او به آقای صدام حسین گفته است که دولت آمریکا با تشکیل جمهوری عربستان یعنی خوردن خوزستان به وسیله عراق، مخالفت نخواهد کرد که این از طرح توطئه عظیمی حکایت می‌کند و این نکته را تأیید می‌کند که تنها عراق نیست که جنگ را بر ضد ما راه انداخته باشد. پس بر طبق آن نظریه ما باید بیاییم و قسمت‌های اساسی از خاک کشورمان را از دست بدهیم و ملتی را در کام حوادث فرو ببریم به این عنوان که می‌خواهیم آبدیده بشویم! این کاری نیست که يك مسئول بدان تشویق بشود، تاریخ کشورهای دنیا شاهد موارد بسیاری بوده است که نظریه‌های فرصت طلبانه موجودیت آن کشورها را بر باد داده است.

اگر امروز به تاریخ فلسطین مراجعه کنیم، می‌بینیم اگر در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ ملت فلسطین برمی‌خاستند و با چنگ و دندان و با هر وسیله‌ای از میهن خود دفاع می‌کردند و فریب حکام فاسد عراق را نمی‌خوردند که «شما از فلسطین بیرون بیایید ما می‌خواهیم فلسطین را بمباران کنیم و کلک این تأسیسات صهیونیستی را بکنیم» و بیرون نمی‌رفتند، امروز وطن داشتند و آواره نبودند و شاید سرطان اسرائیل هم به این صورت وجود نمی‌داشت.

و حالا به ما می‌گویند که شما بیایید و همان فریب را بخورید و جنگی را با امکاناتی که جنگهای امروز طلب می‌کند و باید کرد، نکنید و بروید يك کار دیگر بکنید و بگذارید حوادث بر شما حاکم بشود. من زیر بار این نظریه نرفتم. پس در آن روز، نظریه جنگ طولانی و مردمی به این معنی وجود داشت؛ من هم به دلیلی که گفتم مخالفت کردم و امام هم با این نظر سخت مخالف بودند و بر این که جلوی ارتش عراق سد بشود تأکید داشتند. خوب جنگ پیش آمد و ما ارتشی را که به درد نمی‌خورد، به ارتشی مقاوم بدل کردیم که توانست پیشروی ارتش عراق را سد کند. بعد دوره تثبیت ارتش عراق را با موفقیت بسر آورد تا دوره هجوم رسید. طبیعتاً بین متوقف و تثبیت کردن ارتش دشمن و حمله بردن به آنها يك دوره‌ای باید طی بشود که همان دوره تضعیف نیروی دشمن است. بهنگام اجرای این مرحله طرح، ارتش ظاهراً تحرکی را نشان نمی‌دهد و کارش این نیست که جایی گرفته شود، یا جایی پس گرفته شود. این وضعیت يك نوع رکود و توقفی را بیان می‌کند که در آن

طرفین کوشش می‌کنند در همان نقاطی که ایستاده‌اند همدیگر را تضعیف کنند. خوب این مسایل که بر مردم معلوم نیست، بنابراین میدان برای استفاده از این حالت توقف ظاهری و در واقع مرحله تضعیف باز می‌شود و

## تبلیغات راه می‌افتد که «می‌خواهند جنگ را طولانی بکنند تا کودتا به راه بیاندازند!»

حالا بگو آقا شما همانها بودید که در آغاز می‌گفتید جنگ باید طولانی بشود و چنین و چنان بشود، حالا می‌گویید جنگ را طولانی می‌کنند برای این که می‌خواهند کودتا بکنند؟! پس لازم است درباره این مسئله که جنگ چگونه انجام گرفت، دشمن چگونه حمله کرد، با چه امکاناتی حمله کرد، ما با چه امکاناتی دفاع کردیم، با چه امکاناتی موفق شدیم دشمن را متوقف بکنیم، چگونه به نیروهای ارتشی تجدید سازمان دادیم، دوران تضعیف ارتش دشمن را چگونه می‌گذرانیم و دوره حمله چگونه شروع خواهد شد، یک تحقیق کاملی انجام بشود، آن وقت مردم به روشنی خواهند دانست که یکی از دست آوردهای این تجربه اینست که بدون استفاده از علم، تجربه، مدیریت و نظم و انضباط، بدون استفاده از تکنیک‌های جدید جنگی و اسلحه‌های متناسب با جنگهای امروز ممکن نبود ما بتوانیم موفق بشویم و آن وقت مردم براحتی می‌توانند چشم‌ها را ببندند و این مطالبی را که می‌گویم تصور کنند:

- اگر نیروی هوایی ما نیروی هوایی آن وقتی بود که عملاً بلحاظ همین بی‌نظمی‌ها فلج شده بود و بنا بر این عمل نمی‌کرد،
  - اگر هوانیروز ما هم عمل نمی‌کرد و اگر ما موفق نمی‌شدیم، نیروی توپخانه را به این صورت علمی و به روش صحیح به پای کار بیاوریم،
  - اگر ما موفق نمی‌شدیم نظم و انضباط را به نیروهای مسلح بازگردانیم،
  - اگر ما موفق نمی‌شدیم تانکهای رها شده را تعمیر بکنیم، برای آن خدمه تربیت کنیم و اینها را به پای کار بیاوریم، و بسیار اگرهای دیگر...
- حالا کشور در چه وضعی بود؟ این دستاورد جنگ است و واقعیت جنگ آن را به ما می‌آموزد. آن وقت به بسیاری از این بحث‌ها پایان داده می‌شود، آن



وقت آسان است که برای مردم توضیح بدهیم، آیا این حرف که چه در جلسه خصوصی، چه در جلسه علنی و چه در اینجا و چه آنجا تبلیغ می‌کنند که امام فرموده‌اند «محاصره آبادان شکسته شود» و تا حالا اقدامی نشده است، صحیح است یا غلط. آن نماینده‌ای یا شخصی که این حرف را می‌زند، کافی است یک قدم رنج‌های کرده و به آبادان بیاید و ببیند مردم برگشته‌اند یا خیر؟ دارند برمی‌گردند یا خیر؟ و چرا دارند برمی‌گردند؟ تا ببینند که این حصر شکسته شده است و ما به هدف رسیده‌ایم.

امروز ما در جبهه آبادان به لحاظ همین که می‌خواستیم نظر امام تأمین بشود، نیروی عظیمی را آماده کردیم و در اینجا به جنگ واداشتیم برای این که می‌خواستیم، تصمیم داشتیم و تصمیم داریم که دشمن را برانیم. اما اگر به اینها بگوییم که این حرفها را برای این می‌زنند که رئیس جمهور را تضعیف بکنند - گرچه راست است و این حرفها را برای همین می‌زنند - می‌گویند چرا گفتی؟ پس مردم چطور بدانند که حق با کیست؟ پس وقتی مسئله‌ای را طرح می‌کنند که ظاهراً برای مردم روشن نیست، صرف این که این مسئله برای فلان هدف طرح شده کافی نیست. این یک زد و خورد سیاسی عقیمی است؛ ولی اگر بگویید بسیار خوب این مسئله طرح شده است، برویم مطالعه کنیم تا روشن شود که قضیه چه بوده است، این روش اصولی است.

چند مورد دیگر را هم برایشان مثال آوردم که یکی هم همین گارد ریاست جمهوری است که از چند ماه به این طرف مرتباً طرح می‌شود. گفتند که ۴ روزنامه با هم مواضعه کرده بودند که هر کدام یک سؤال مشخص را بپرسند تا آن ۴ سؤالی که مورد نظرشان است، حتماً جواب داده شود و من در «دام» بیفتم. البته این که آنها در جامعه اسلامی و حکومت اسلامی این چنین روحیه‌ای دارند، جای تأسف است. اما باید بدانند که این طور برخورد هم دردی را دوا نمی‌کند و من در آن مصاحبه تا آنجایی که حال داشتم سؤالهایی را که در پیش رویم گذاشتند جواب دادم اما اگر این سؤال طرح می‌شد، در آن مناسبت جواب نمی‌دادم. برای اینکه می‌باید در وقت دیگری برای مردم این مسئله را باز کرد تا همه از کم و کیفش مطلع بشوند. یک وقتی می‌گفتند ده هزارتا و بعد هزارجور حرف راجع به همین حرف دروغ درآوردند. آیا رئیس

جمهور، حق داشتن محافظ را دارد یا خیر و آیا محافظین او را دیگران باید معین کنند یا خودش؟

در این مورد توضیحات مفصلی دادم و این مسئله فردای آن روز هم در جامعه روحانیت مبارز طرح شد که در گزارش فردا می‌آورم. به هر حال به آنها گفتم حتی‌المقدور خط برخورد را رها کنید و خط طرح مسایل را در پیش بگیرید. از جمله مسایلی که برایشان طرح کردم، همین مسئله مشهد بود که گفتم بروید و تحقیق کنید که آیا در سخن لاهوتی و یا در سخن سلامتیمان مطلبی بر ضد روحانیت بوده است؟ عین آن را برای جامعه منتشر کنید؛ آیا این سخنرانی‌ها منجر به این و آن جریانات شده است و یا منشأ آنها بوده است؟ این هم تحقیق می‌خواهد که روشن بشود آنچه که بعد واقع شده چه بوده و چرا به وجود آمده است. آن وقت ریشه بسیاری از فسادها رو می‌شود و مردم برآستی می‌توانند این امور را ببینند. گفتم که در خارج از کشور هم ما همین روش را با گروه‌های سیاسی آن وقت به کار گرفتیم و هر مسئله‌ای را طرح می‌کردند که با های و هوی و جوسازی و این طور مسایل همراه بود، - که متخصص این کارها هم همین گروه‌های حزب توده و آنهایی که آموزش دیده این مکتب اند، بودند و هنوز هم همانها هستند - آن مسئله رامی‌شکافتیم، حالا هم شما همین کار را بکنید.

بعد مصاحبه‌ای با رادیو کانادا کردم و بعد در جمع استانداران حاضر شدم. مسایلی طرح کردند که قرار شد برای جمعه آینده بماند. يك مسئله‌ای هم بود و آن این که برخی استانداران گفتند عده‌ای به عنوان سنجش افکار از ناحیه دفتر ریاست جمهوری آمده‌اند و سئوالاتی از این گونه طرح کرده‌اند:

- آیا امام آمریکایی است؟

- کدامیک از این سه نفر رجایی - بهشتی - رفسنجانی ممکن است بنی‌صدر را ترور کنند؟

و چند سؤال دیگر که من یادم نمانده است. من مسئله را پی‌گیری کردم. گفتم این سئوالها نشان می‌دهد که سؤال‌کنندگان نمی‌خواسته‌اند به نفع رئیس جمهوری عمل کنند و مشغول پرونده سازی برای او بوده‌اند. این روشن می‌کند که جریان پرونده سازی طبق همان برنامه‌ای که در آن «نوار» کذایی آمده است

دارد پیش می‌رود. پرسیدم این پرسشنامه چگونه به دست شما رسیده است و این پرسشگران چه کسانی بوده‌اند؟ بالاخره استاندار اراک گفت «بله ما تحقیق کردیم و پرسشنامه‌ها را به دست آوردیم و معلوم شد جعلی است و امضاء آن هم جعلی است. خواستیم افراد مرتبط با این قضیه را بگیرند، فرار کردند.» خوب در حسن نیت استاندارها تردید نمی‌کنم که بپرسم چطور وقتی اینها را می‌خواستند بگیرند فرار کرده‌اند؟! یقیناً ایشان دستور داده‌اند اما تا این دستور اجرا بشود، آنها فرار کرده‌اند. حالا اگر من همین مسئله رانمی شکافتم و این موضوع به این صورت توضیح داده نمی‌شد، معلوم نمی‌شد به دو استان پرسشنامه‌هایی رفته و چنین سؤالهایی را طرح کرده است و یک زمینه ذهنی برای تشدید بحران موجود به وجود می‌آورد.

اتفاقاً شب در شورای دفاع، استاندار ایلام هم پس از ذکر مطالبی که قرار شد رسیدگی بشود، گفت که در استان ایلام چریکهای فدایی خلق اکثریت یعنی آنها که طرفدار حزب توده هستند و به این نظریه معتقدند که «اول باید کار بنی‌صدر را ساخت تا بعد» و در هر جا که تظاهراتی باشد که بدانند به ضرر رئیس جمهور است حاضر می‌شوند، به دو دسته تقسیم شده‌اند. یک دسته طرفدار رئیس جمهوری و یک دسته هم مخالف تا جوسازی بکنند. او هشدار می‌داد عجیب است که سابق می‌گفتند کسانی که به اجتماعات رئیس جمهور می‌آیند فدایی خلق هستند، البته بر طبق آن «نوار» هم باید چنین می‌گفتند که حالا معلوم شد دروغ بوده و هست. همین مسئله را می‌توان شکافت و این یکی از مسایلی است که باید رفت و رسیدگی کرد، گسترده کرد و با مردم در میان گذاشت تا مردم بدانند که عده‌ای هستند که دارند آنها را فریب می‌دهند. واقعیت این نیست که اینها در تظاهرات به سود رئیس جمهور شرکت می‌کنند و عکس این هم صحیح نیست. حالا شما این دو مطلب را در کنار مطالبی که آن دو استاندار گفتند قرار دهید، معلوم می‌شود قضایا به آن سادگی هم که ظاهراً می‌خواهند جلوه بدهند نیست.

در جلسه با استانداران، استاندار خراسان گفت که بله اینها که به طرفداری شما آمدند و در آنجا صحبت کردند در واقع به شما ضربه زده‌اند. من به او گفتم مطابق گزارشی که به من رسیده است، خود شما و مخصوصاً معاون شما

نقش اساسی در وضعیتی که به وجود آمده داشته‌اید. از پله‌ها که پایین آمدم کسی از مسئولین استان آمده بود که می‌خواست استاندار هم او را نبیند و چندین گزارش را به من داد که خواندم. متأسفانه حکایت از این داشت که معاون استاندار و یک شخص دیگری در کمیته مشهد بازیگران اصلی آن صحنه‌ها بوده‌اند و او می‌گفت در صورتی که امام ما را احضار کند، فقط در محضر ایشان حاضر است حقیقت را آن‌طور که واقع شده به عرضشان برساند. او مدارک فراوان داشت که تأیید می‌کرد که این یک بازی و صحنه سازی بوده است. البته معلوم است که چه کسانی این صحنه‌ها را می‌سازند و برای چه مقاصدی می‌سازند. من فکر کردم که اگر یک تحقیق جدی در این مسئله به عمل آید و منتشر بشود، شاید جلوی فسادهایی از این نوع گرفته شود.

بعد به منزل برادرم رفتم و از آنجا به شورای عالی دفاع آمدم که تا ساعت ده شب این جلسه به طول انجامید. البته قبل از رفتن به جلسه شورای عالی دفاع با یک هیئت نظامی که آمده بودند دیدار و گفتگو کردم. بعد به دیدار مادرم رفتم و از آنجا به منزل آمدم. حالم بسیار بد شده بود. سردرد شدید و خستگی مفرطی داشتم.

کارنامه شنبه ۱۵ آبان ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۲۸

شنبه ۱۵ آذر ۵۹

امام فرمودند:  
اجر خدمت به اسلام  
و کشور محفوظ میماند

توطئه برای ساقط کردن  
جمهوری وجود  
دارد که ظاهرش مخالفت  
بارئیس جمهور است

گفتم از نظر من يك توطئه برای ساقط کردن جمهوری وجود دارد

صبح امروز به اجتماع روحانیت مبارز تهران رفتم، در آنجا خواستند به اختلافات رسیدگی کنند. من گفتم این کار که «شما چه کردی، او چه کرد» به «سمبل کاری» منجر می شود و کاری از پیش نمی رود. بهتر است هیئت تعیین بشود و موارد را يك به يك تحقیق کند و گفتم از نظر من يك توطئه برای ساقط کردن جمهوری وجود دارد که ظاهرش مخالفت با رئیس جمهور است، بعد از این که کار او را ساختند دیگر معلوم است بنایی که پایه اش سست شد چقدر دوام می آورد. بار دیگر تأکید کردم که امور باید يك به يك رسیدگی بشود.

شما گارد ریاست جمهوری تشکیل داده اید

آقای رفسنجانی مدارکی را ارائه کرد و به او گفتم بهتر است که رسیدگی شود و او يك مورد را ذکر کرد که شما گارد تشکیل داده اید. در جواب به او

گفتم شما يك بار ديگر هم اين مسئله را طرح كرديد و در شوراي انقلاب به شما توضيح دادم، حالا كه دوباره طرح مي كنيد، معلوم است كه دنبال «دم گاو» هستيد و قضيه اين است، گارد و اين حرفها در كار نيست. گيريم به اين كه رياست جمهوري مقامی است كه ناچار مثل هر جای ديگری محتاج اينست كه مستحفظ از محل كار و اينها حفاظت بكنند، ناچار مثل مجلس و جاهای ديگر محافظ می خواهد اما من همچو گارد محافظی را هم تشكيل نداده ام، صحبت از اين بود كه عده ای محافظ شخصی تربيت بشوند و با ففوننی كه لازمه اين كار است آشنا بشوند. فكر شد و گفتند ۳۲ نفر برای چهار نوبت ۶ ساعته در ۲ ساعت مورد نیاز است. گفتند اگر ۱۵۰ نفر تعليم بدهند، از میان اينها ۳۲ نفر را می توان انتخاب كرد، بقيه را هم نسبت به ميزان مهارت می شود به ديگران داد. بر اين اساس عده ای را برای تعليم گرفتند تا ۴ گروه ۸ نفری برای حفاظت از شخص رئيس جمهور و محل كار او تربيت بشوند. به همین ترتيب هم عمل شد. طبق قانون، پرسنل دفتر رياست جمهوري باشند. اما من پرسيدم مسؤليت حفاظت از رئيس دولت را چه مقامی و چه دستگاهی بايد برعهده بگيرد؟ گفتند ارتش. گفتم: كار يگان حفاظت را ارتش برعهده بگيرد و همین و بس. حالا شما اين همه هياهو بر سر هيچ راه انداخته ايد، اگر باز هم مایلید تکرار كنيد. گرچه حالا كه من در جبهه هستم معمولاً با يك محافظ بيشتر به اين طرف و آن طرف نمی روم ولی اصلی بايد رعايت بشود كه وقتی ديگران آمدند، مجبور نباشند همه چيز را از ابتدا شروع كنند. آن مجلس در قبال اين توضيح ساكت شد و رفتيم به بحث بر سر پيشنهاد تشكيل هيأت. متنی را آقای محلاتی نوشت برای رسيدگی به اختلافها و روشن كردن آنها و رسيدگی به شكايات و... و... و... كه عبارتش يادم نيست.

## قرار شد هيئت پنج نفری در روحانيت مبارز تهران برای كارنامه های رئيس جمهوري تشكيل بشود

و من هم چون پيشنهاد كننده بودم پذيرفتم، امضاء كردم. قرار شد از تاريخ شنبه ۱۵ آذر مواردی را كه من در كارنامه روز طرح می كنم اعمالی كه انجام

می‌شود و من آنها را طرح کرده و اظهار نظر می‌کنم، قبلاً به هیئت ۵ نفری بدهم و در صورتی که به وجهی که باید حل و فصل شد، من به همان صورت طرح بکنم.

بعد از آن‌جا به فرودگاه آمدیم و به سوی خوزستان راهی شدیم. به اینجا که رسیدیم، فرمانده نیروی زمینی آمد و گزارش مفصلی از وضع جبهه‌ها داد به طوریکه من فکر کردم بسیار طولانی بود و من که حالم خوب نبود، پس از دو ساعت بی‌حال شدم. طیب آمد و فشار خون را سنجید، معلوم شد دوباره پایین آمده است. با این حال ما آن شب شورای نظامی را تشکیل دادیم و من از آن‌ها خواستم که بیشتر بجنبند و بیشتر کار کنند. آنها گفتند که بعضی‌ها دارند جریانی را برای سلب اعتماد به راه می‌اندازند. به طوری که تقریباً مطمئن هستیم به محض تمام شدن جنگ، یقه ما را خواهند چسبید و همان بازیهای قبل از جنگ را بر سر ما خواهند آورد. صحبت‌هایی که در مجلس شده است. صحبت‌هایی که بعضی متصدیان دادگاه انقلاب و غیره کرده‌اند، و این که خلبانها را اینجا و آنجا زیاد گرفتار کرده‌اند. دو مورد در تهران بود که گفتند حتی در يك مورد چشم خلبانی را بسته‌اند و به او گفته‌اند همه شما را باید کشت، بعد «گلن‌گدن» کشیده‌اند به این عنوان که می‌خواهیم شما را اعدام کنیم. این رفتارها دیگر روحیه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارد که بجنگیم.

من شرح مفصلی از دیدارم با امام برای آنها گفتم: گمان نکنید که امام اجازه خواهد داد تا این گروهها این بازیها را از سر بگیرند و چقدر تأکید داشتند که من به شما افسران اطمینان بدهم که اجر خدمت به اسلام و کشور محفوظ می‌ماند، احترامات محفوظ می‌ماند. گفتم امروز هم وزیر دفاع و رئیس ستاد در شورای عالی دفاع هستند و گمان می‌کنم همین مطالب را به آنها خواهند گفت.

خلاصه تا می‌توانستم به آنها دلداری دادم و آخر سر هم گفتم معنی فداکاری و ایثار همین است ولو این که این حرفها و تهدیدها راست باشد، زمینه سازی و پرونده سازی برای بازیهای سیاسی در آینده است، معنی ایثار اینست که شما با علم به این که پس از آزاد کردن میهن اسلامی بازیچه دست بازیگران قدرت خواهید شد، باز بایستید و بجنگید. آن وقت شما گمان

می‌کنید که ۳۶ میلیون مردم ایران مجسمه هستند و اجازه خواهند داد که عده‌ای پاداش خدمت به میهن را با کارهای سبک سرانه و گاه جنایتکارانه بدهند؟ مطمئن باشید روحانیت پشت ما است، امام پشت ما است و هیچ تزلزل خاطری نداشته باشید، استوار و با استواری به جنگ خودتان ادامه بدهید و بجنگید.

آنها گفتند حالا مرحله تضعیف دشمن است و در مرحله تضعیف تحرك به معنی گرفتن زمین انجام نمی‌گیرد، در نتیجه گمان می‌رود که نیروهای نظامی کاری نمی‌کنند گفتند که ما کار تضعیف دشمن را به خوبی داریم انجام می‌دهیم و گمان ما اینست که بر همه آشکار است که دشمن میل تعرض را از دست داده است.

گفتم با این حال ممکن است زمین گرفتن و پس دادن و این گونه تحركها در مرحله تضعیف وجود نداشته باشد، اما کوبیدن دشمن چیزی نیست که اگر خوب انجام گرفت از دیده مخفی بماند، اگر هم این حرف و نقل روحیه شما را کسل کرده است، از من بشنوید «راه علاج همین حرف و نقل‌ها هم تلاش و کوشش بیشتر است»، راجع به نیرویی که می‌جنگند، نیرویی که پیش می‌رود و نیرویی که ضربه می‌زند اگر کسی حرف زد «عرض خود می‌برد و زحمت ما می‌دارد».

شما باید وقتی نگران باشید که تحركتان کم می‌شود، تاریخ همواره این مسئله اساسی را گزارش می‌کند که در این گونه مواقع که جوسازی یکی از موانع بزرگ وحدت و پیشرفت می‌شود، آنها که توانسته‌اند خود را از بحران بیرون بکشند، کسانی بوده‌اند که به پیش تاخته‌اند، معطل نمانده‌اند، خود را به جو و جوسازی مشغول نساخته و گرفتار نکرده‌اند؛ در همان جا درجا زده‌اند تا يك وقت چشم باز کنند و ببینند که آب از سر همه گذشته است.

همین‌طور اگر می‌خواستیم در تهران بمانیم و به تقابل بپردازیم و در آن جوها فرو برویم چه بسا مصیبت کشور را گرفتار خود کرده بود؛ تا حس کردم ماندن در تهران یعنی غرق شدن در آن محیط مسموم و برخوردهای عقیم، رها کردم و آمدم؛ برای این که آنچه اصلی است، فدای آن اموری که فرعی هستند نشود.



همان طور که می بینید ما از نقطه‌ای که شروع کردیم نزدیک به یأس مطلق بودیم و حالا به جایی آمده‌ایم که همه صحبت از این می‌کنند که چرا حمله نمی‌کنید، حتی نیروها و سربازان، پاسداران و همه کسانی که می‌جنگند. بنابراین ما به نقطه امید آمده‌ایم. اکنون چاره کار ما باز به پیش تاختن است. البته دست دشمن در کار است؛ آنهایی که دو قرن بر ایران حکومت می‌کردند ما را به حال خود نخواهند گذاشت و همه گونه توطئه خواهند کرد و خواهند کوشید کارهایی بکنند که روحیه خلبانها را پایین بیاورند، روحیه شما را هم پایین بیاورند.

اما علاج همه اینها همه، رفتن به جلو است. بنابراین اگر شما پیش بروید و دشمن را بشکنید، آنها هم که به این کارها سرگرم هستند، چاره خودشان را در سکوت خواهند دید.

پس از این گفتگو، فکر می‌کنم قیافه‌شان امیدوار شد و من امیدوارم که این رکودی که در هفته پیش به وجود آمده بود از بین برود و باز در اینجا به همه آنها که صداقت دارند، اما شاید واقعیت را نمی‌دانند هشدار می‌دهم که ما ممکن است که به هم علاقه نداشته باشیم و حتی خواهان مرگ یکدیگر باشیم اما باید انقلابمان و دین و وطنمان را دوست بداریم. ما نیروی دیگری برای جنگ نداریم؛ همین نیروهایی که داریم باید دچار انقلاب بکنیم؛ ضعفهای آن را به قوتها تبدیل بکنیم که بجنگند و میهن و دین و انقلابمان حفظ بشود.

بنابراین اگر مسایلی هست که نمی‌دانید، بپرسید. زیرا زیاد هستند کسانی که آماده‌اند به شما توضیح بدهند و اگر مسایلی هست که فکر می‌کنید طرحش ضرورت دارد، نگاه بدارید برای بعد از جنگ. وقتی که رسیدگی معنا دارد. اما در حین جنگ عنوان کردن این گونه مسایل جز این که روحیه‌ها را پایین بیاورد و خدای ناکرده فاجعه به بار آورد، نتیجه‌ای ندارد.

آن شب نظامیان مسئله دیگری هم طرح کردند، چون در این باره با آقای خامنه‌ای صحبت کردند این را می‌گذارم در گزارشهای روز دوشنبه.

کارنامه یکشنبه ۱۶ آذرماه ۱۳۵۹

## شانزده آذر، مسئول قتل آن دانشجویان چه کسی بود، تنها شاه و دژخمیان او؟

امروز شانزدهم آذر است سالگرد روزی که کودتاچیان، کلاس درس را در دانشگاه تهران به رگبار بستند. سه دانشجو در این روز شهید شد البته زخمی‌ها به کنار.

در اولین ۱۶ آذری که اجتماع و سخنرانی ممکن شد، من متنی را تهیه کردم که الآن به خاطر ندارم چه کسی آن را خواند. و اینک که مسئولیت بزرگی بر عهده من است، این سؤال تاریخی طرح است که مسئول قتل آن دانشجویان چه کسی بود؟ تنها شاه و دژخمیان او؟ یا آنها که با ندانم کاریها جبهه داخلی را تضعیف کردند و زمینه سازی کردند و کودتا به وجود آمد و یا هر دو یعنی هم رژیم شاه و هم آنها؟

در تاریخ بشری هر بار که يك جریان صحيح به يك جریان غلط تبدیل می‌شود، این سؤال پیش می‌آید؛ چنان که در حمله مغول هم این سؤال مطرح است که آیا تنها چنگیزخان مغول و لشکر خونخوار او مقصر بودند و یا حاکمان و متصدیان امور داخلی هم که کشور را ضعیف کردند و با «قدرت بازی» هاشان و با گروه گراییه‌اشان و با اختلاف هاشان و با فسادگراییه‌اشان و... و... در سقوط کشور و اثرات مرگبار حمله مغول شریک بودند؟

يك انقلاب وقتی مصونیت پیدا می‌کند و قادر به دفاع از خود می‌شود که این سئوالها را برای جامعه طرح کند و از راه بحث علمی روشن بگرداند. تا جامعه به روشنی و وضوح عوامل انحطاط را بشناسد و از به وجود آمدن آن عوامل جلوگیری کند.

در جهان ما نه تنها عامل اصلی در زمره عوامل اصلی رشد و پیشرفت بشری، دانش و آگاهی است، بلکه تاریخ به ما می‌گوید اگر هم انقلاب علم و فن نبود، «آگاهی» عامل رشد و «ناآگاهی» عامل سقوط يك جامعه در يك

دوره تاریخی است. به این دلیل است که ما با تمام وجود با سانسور مخالف هستیم. در کتاب «تعمیم امامت» من تمامی انواع سانسورها را فهرست کرده‌ام، تا نسل امروز، این سانسورها را بشناسد و به مقابله جدی با آنها برخیزد و بداند که وقتی ورق برگشت، نشستن و لب حسرت به دندان گزیدن بی فایده است.

یک ربع قرن، ملت ما یک فساد بی مانند، استبداد و خفقان بی مانند، زندان و اعدام و شکنجه‌های بی مانند، دزدی و غارت بی مانند، خیانت‌های بی مانند و سلطه بی مانند آمریکا بر همه شئون زندگی‌اش تحمل کرد و بعد از یک ربع قرن، امروز در ۱۶ آذر، به این مناسبت این سؤال را طرح کردم؛ جای پرسیدن دارد که چطور تا امروز این سؤال طرح نشده است؟ چطور اینک که می‌توان و یا لاقلاً باید بتوان تاریخ صحیح را بازنوشت و این سؤال تاریخی تا این زمان بررسی نشده است؟

اگر از من بپرسید، می‌گویم قبل از انقلاب این سؤال را خودم طرح کرده‌ام و کوشیده‌ام که به آن پاسخ بگویم. اما این پرسش و پاسخ مطرح نیست، چون در دسترس مردم قرار نگرفته است. چرا؟ روشن است. اگر بخواهند همان وضعیت تجدید بشود، باید همان سؤال پرسیده نشود. اگر قرار باشد اوضاع برای یک دوران تاریک دیگری مساعد گردد، پس باید این سؤال طرح نشود و با جوسازی‌هایی که به آن آشنا هستید. البته وقتی جرأت طرح سؤالی پیدا نشد، کسی نیز یارای پاسخ گفتن بدان را نمی‌کند.

با این وجود امیدوارم من در یک فرصتی این سؤال و پاسخی را که به آن داده‌ام منتشر کنم و امیدوارم آن‌ها که مطلب را می‌خوانند، بدانند در قبال تاریخ این ملت مسئول هستند و باید این سؤال را طرح کنند و از هر امکانی که دارند برای پاسخ دادن به آن استفاده نمایند.

راه درست کار این بود که رادیو، تلویزیون و روزنامه‌های ما این سؤال‌های اساسی را در یک محیط باز و آزاد و براساسی اسلامی طرح کنند و از راه تحقیق علمی جواب واقعی پیدا کنند و مردم را از آن آگاه بگردانند و تا آگاهی مردمی ضمانتی بشود برای این که، تاریخ استمرار پیدا نکند و همان جریان را دوباره نبینند.

در بازدید از جبهه ها به یک روستای عرب نشین هم رفتیم  
 مطلب دیگری که امروز واقع شد، این که ما امروز به بازدید یکی از  
 جبهه ها رفتیم و به این مناسبت به یک روستای عرب نشین هم رفتیم. مردم  
 چقدر احساسات گرم و صمیمانه بروز دادند که واقعاً وصف ناکردنی است.



و باز این سؤال است: مردمی که با چنان صمیمیتی و با چنان آرامشی و با  
 وجود آن که حکومت مستبدها، فاسدها و غارتگرها موجب شده است که آنها  
 از امکانات خود و طبیعت نتوانند بهره بجویند و با این حال فرهنگی غنی و  
 انسانی دارند، آیا درست است که این مردم را بنام عرب و فارس و هندی و  
 اروپایی و افریقایی به جان هم بیاندازیم؟ این همان عنصر آگاهی است که اگر  
 نبود، این نادرست، درست جلوه می کند و براحتی می توان انسانهای محروم را  
 به جان هم انداخت و یک بدبختی را به همه آنها تحمیل کرد.  
 صدام به نام عربیت، جنگی را شروع کرد. او می توانست به نام عربیت و  
 می توانست به نام اسلامیت دست برادری دراز کند و به نام ارزشهای والای

انسانی، پول و عمر و جوانهای مردم عراق را قربانی جاه‌طلبی‌های احمقانه خویش نسازد. آیا مردم فلسطین از همین «ایسم» ابلهانه رنج نمی‌برند و قربانی یهودگرایی و صهیونیسم نیستند؟

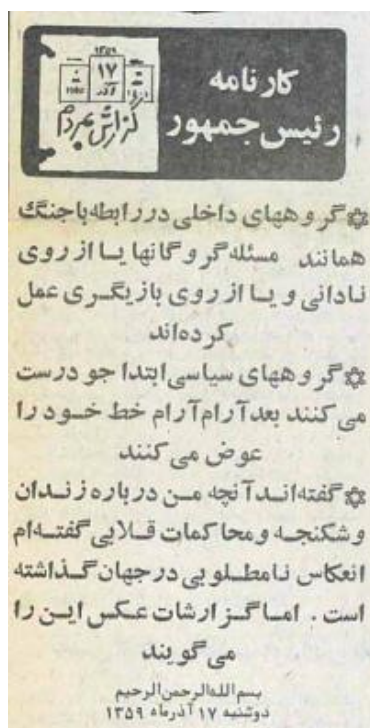
وقتی آقای صدام حسین، در اصل با «موشه دایان» یکی می‌شود، ناچار با او از یک جنس می‌شود. دعوای آن‌ها دعوای رهایی یهود و عرب از این «ایسمهای» لعنتی نیست، بلکه دعوای آن‌ها دعوای «قدرت» است و راز پیروزی اسرائیل در این امر است. اگر دعوا بر سر دو «باور» و دو «ارزش» بود، اسرائیل یا به وجود نمی‌آمد و یا چون امروز چکمه را بر حلقوم عرب نمی‌فشرده. اگر از نخست، ملت اسلام بر سر این امر می‌ایستاد که دعوا، دعوای حق و باطل است و دعوا، دعوای عرب و یهود نیست، نه این رژیمهای باطل بر کشورهای عربی تحمیل می‌شدند و نه ملت فلسطین آواره می‌شد و نه سی سال ثروتهای عظیم سرزمین‌های اسلامی به غارت می‌رفت و توپ و تانک می‌شد و به کشت و کشتار اختصاص پیدا می‌کرد.

مطلب دیگر این که، امروز شرح جنگ نظامی و غیرنظامی رمضان ۱۹۷۳ را خواندم. خوب، یک تجربه‌های بسیار ذقیمتی بود. دیدم بعضی از این ابتکارها را ارتش ما نیز به کار برده است؛ ابتکارهای دیگری نیز ما به کار برده‌ایم که در آن جنگ به کار نرفته است و ابتکارهایی هم هست که لازمست ما به کار ببریم.

شب که شورای نظامی شد، این مسایل را با آنها در میان گذاشتیم و معلوم شد که آنها این شرح را خوانده‌اند، با این وجود، قرار شد نخوانده‌ها هم بخوانند و تا ممکن است بر ابتکارها بیفزایند تا جنگ سرنوشتی پیدا کند که متجاوز و تجاوزگر پشیمان بگردد و مردمی که آواره هستند از آوارگی به درآیند. در حقیقت ما از جنبه انسانی تحت فشار شدید هستیم. زندگی آواره‌ها و سختی‌هایی که تحمل می‌کنند، مسئولیتش بر عهده ماست. و این همان بار سنگینی است که آدمی را از پای درمی‌آورد. به این مردم چه جواب بدهیم و چگونه جواب بدهیم؟ همان سؤال ۱۶ آذر در اینجا هم مطرح است که آیا مقصر تنها صدام حسین است که نیروهای عراق را به تجاوز برانگیخت، یا ما خود نیز مقصریم؟ هم از راه معرفی که از انقلاب خودمان در خارج کردیم،

که موجب کاهش اعتبار آن شد و هم از لحاظ ایجاد ضعف در نیروهای خودمان که موجب جری (پرو) شدن دشمن شد. به هر حال این سؤال هم باید موضوع تحقیق جدی قرار بگیرد و برای مردم روشن بشود. اگر ما می‌خواهیم انقلابمان بر جا بماند، باید این سؤالها را برای مردم روشن بکنیم و گرنه، زخم روانی که این جنگ ایجاد کرده است - که نتیجه کوچک آن يك میلیون آواره است - حتی در صورت پیروزی نیز بر جا می‌ماند و نه خیلی دیر، تأثیر خود را بر وضعیت کشور بروز می‌دهد.

کارنامه دوشنبه ۱۷ آذر ۱۳۵۹  
 تاریخ انتشار ۳۰ آذر ماه ۱۳۵۹  
 شماره روزنامه ۴۳۰



## امروز حالم خوش نبود. با وجود این، گزارشهای زیادی را خواندم

که در مجموع يك كتاب می‌شد. درباره عراق و احزاب آن کشور و برنامه کارشان که خود این گزارش، بسیار آموزنده است. اگر کسی تنها درباره احزاب عراق و گروههای سیاسی فعال در آن کشور تحقیق بکند و تحول آنها را ظرف دو سالی که از انقلاب ما می‌گذرد بررسی کند و بشناسد، متوجه بسیاری از ضعفهای خود ما خواهد شد و خواهد دید که چگونه آن جاذبه عظیم انقلاب ما در روزهای اول اینک دیگر وجود ندارد.

خط سیر احساسی، سیاسی و عقیدتی این گروهها نشان می‌دهد که يك موجی در همان روزها و ماههای اول انقلاب اسلامی ایران در عراق برخاسته بوده که به تدریج فرو نشسته است. این مطالعه چیزهایی را که پیش از این برایم روشن بود، روشن‌تر کرد. ما باید در پرتو واقع بینی جنگ را رهبری کنیم، اگر بخواهیم بدون در نظر گرفتن جریان دو سال اخیر در کشورمان و بازتاب آن در کشورهای اسلامی، جنگ را هدایت کنیم، باز زندگی در وهم است و در خیال، همان نتایجی را به بار می‌آورد که هر بار که در جو خیال عمل کرده‌ایم به بار آورده است.

## تحول نظر گروههای سیاسی خودی درباره نحوه انجام جنگ

بعد گزارشی درباره تحول نظر گروههای سیاسی خودی درباره نحوه انجام جنگ خواندم. مثل مسئله گروگانها، خط سیر فکری این گروهها نیز در رابطه با جنگ خواندنی است و نشان می‌دهد که یا از روی کمال نادانی و یا از روی بازیگری عمل کرده‌اند. نخست جوی را درست می‌کنند، بعد در طی يك دوره‌ای، آرام آرام خط خود را عوض می‌کنند و به نقطه مقابل آن چیزی که روز اول می‌گفتند می‌رسند. به نظر من هم خواندنی است و هم مطبوعات ما باید منعکس کننده این خط سیر نظرها در زمینه‌های مشخص باشند تا هم ما با آن فاجعه‌ها روبرو نشویم و هم همه مردم به طور روشن و واضح دلایل اتخاذ يك موضع و تغییر آن و رسیدن به نقطه مقابل آن را بدانند. این جور نباشد که عده‌ای گمان بکنند مردم بازیچه‌اند و آنها را يك روز می‌شود برای يك منظور

بسیج کرد و روز بعد می‌شود همان مردم را برای عکس آن منظور بسیج کرد. تا به تدریج هم آگاهی عمومی مردم افزایش پیدا بکند و هم گروهها و افراد و شخصیت‌ها متوجه بشوند که هستند کسانی که از راه پژوهش و تحقیق علمی حرفها را دنبال می‌کنند و خط سیر را پیدا کرده و منعکس می‌کنند.

يك دليل اين كه در نزد قدرت مداران و كاربدستان تمایل به سانسور به وجود می‌آید، همین است. چون قدرت نمی‌تواند صراط مستقیم داشته باشد و يك خطی را داشته باشد كه همان را بگیرد و پیش برود. آن چیزی كه امروز برای قدرت خوبست، فردا ممكن است بد باشد. اینست كه امروز يك نظر و فردا مخالف این نظر اتخاذ می‌شود. اگر آزادی بیان باشد، این سؤال پیش می‌آید كه این حرف چرا دیروز آن طور بود و امروز این طور است؟ چرا آنچه دیروز خوب بود، حالا بد است؟ چرا آنچه برای شما خوب بود برای دیگران بد است و آنچه برای دیگران بد بود برای شما خوب است؟ طرح همین سئوالها موجب می‌شود كه موقعیت‌ها در جامعه از بین برود و قدرت از دست برود. به این دلیل تمایل به سانسور به وجود می‌آید و یکی از مشخصه‌های قدرت پرستان همین «تناقض‌گویی» و اتخاذ موضع به مناسبت نیاز روز برای حفظ و یا افزایش قدرت است. به هر حال این دومین گزارشی بود كه من درباره احزاب سیاسی و تغییر مواضعشان خواندم.

## خط سیر تحول مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های دنیا درباره جنگ عراق با ایران

مطلب سومی كه خواندم خط سیر تحول مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های دنیا درباره جنگ عراق با ایران بود. این گزارش آموزنده بود؛ لاقلاً این نکته را به طور برجسته نشان می‌داد كه وقتی ملتی با همه مشكلات داخلی و خارجی ایستاد و از موجودیت خویش دفاع كرد، دنیا ناگزیر نمی‌تواند بر این واقعیت پرده بكشد، پرده را باز می‌كند. هر اندازه ما به ارزش‌هایی كه در جریان انقلاب خود را بدانها پای‌بند معرفی می‌كردیم، در عمل پای‌بند بمانیم، بیشتر پرده تزویری كه دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا بر واقعیت انقلاب ما كشیده‌اند،



دریده خواهد شد. امیدوارم نه تنها حماسه بزرگ ما در جنگ در شرایط داخلی و خارجی که در آنیم نظر اعجاب و تحسین جهان را برانگیزد، بلکه ایستادگی و استقامت ما درباره ارزش‌های والای اسلام نیز همین اثر را بگذارد. گفته بودند که آنچه من درباره زندان و شکنجه و محاکمات قلابی گفته‌ام، انعکاس نامطلوبی در جهان داشته است. اما همین گزارش‌ها عکس این را می‌گویند و معلوم می‌کند آنها که می‌خواهند سانسور باشد و این اعمال بر مردم شناخته نگردد و تا زود است این پایه‌هایی که هنوز استوار نشده‌اند، استوار شود تا شاید بنای قدرتشان محکم بگردد، این دروغ را هم از پیش، خودشان ساخته‌اند. برعکس همه مطبوعات کشورهای دنیا این سخنان را نشانه قوت انقلاب ما تلقی کرده‌اند و خود این که رئیس جمهور یک کشور این امور را با این صراحت و قاطعیت انتقاد کرده است، تمام تبلیغاتی را که بر ضد انقلاب و نه بر ضد کسانی که این کارها را می‌کردند خنثی کرد و موجب شد که دنیا بداند اسلام و انقلاب، این کارها نیست و اینها ضعف‌ها و بیماریهایی است که بر انقلاب ما عارض شده است. ما باید اینها را از بین ببریم چون آنها تبلیغ می‌کردند که اسلام و انقلاب اسلامی یعنی همین کارها که برخی انجام می‌دهند.

خواستم تا این گزارش‌ها جمع آوری بشود و اگر واقعاً خواستند درباره اثرات سخن من در جهان، از روی تحقیق حرف زده بشود، نه این که بروند و یک حرفهایی را بزنند و بگویند که این اثر را گذاشت و آن اثر را گذاشت. اینها بماند تا بر خدمت بزرگی که با انتقاد این کارها به اسلام و انقلاب اسلامی کرده‌ام گواهی بدهد.

همان طوری که گفتم، امروز حالم خوش نبود با این حال جلسه شورای عالی دفاع تشکیل شد و تا ساعت یک بعد از نیمه شب نیز ادامه پیدا کرد. طرحهای جنگی، سیاست خارجی در رابطه با جنگ مورد بحث واقع شد و به مرحله تصمیم رسید. بعد از پایان جلسه از آقای خامنه‌ای خواستم که فردا صبح پیش از رفتن، درباره ارتش یک مقداری با هم صحبت کنیم.

کارنامه سه شنبه ۱۸ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۱

## صبح ساعت حدود هفت و نیم آقای خامنه‌ای آمد

و درباره وضع ارتش دو سه موضوع را با او صحبت کردیم که او هم با نظر من موافق بود و گفت عمل خواهد کرد. یکی موضوع روحیه و رفتارهایی که اشخاص ناآگاه غیر مسئول در بیان و عمل انجام می‌دهند، بود که اثرات فوق‌العاده خطرناکی ممکن است به جا بگذارد. او نیز در خوزستان است و می‌فهمد که من چه می‌گویم. وضعیت را برایش شرح کردم و تأثیر عمل روزنامه و رادیو تلویزیون و صحبت‌ها را در میل به عمل و جنگ توضیح دادم. یکی دو مورد برای او از رفتاری که اخیراً با نظامیان کرده‌اند، مثال آوردم. خود او گفت که متوجه اثرات زیانبخش این مسئله هست و قرار شد در حد خودش عمل نکند، بلکه ما با خیال راحت این جنگ را به پیش ببریم و وضعی پیش نیاید که جبران نداشته باشد. مسئله دیگری که نظامیان طرح کرده‌اند و گفتم به این مناسب بدان خواهم پرداخت، این بود که می‌گفتند ما جرأت نداریم یک طرح جنگی را به مورد اجرا بگذاریم، برای این که اجرای طرح جنگی با احتمال موفقیت و احتمال عدم موفقیت ملازمه دارد. اگر موفق شدیم که دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو تلویزیون) جوری وانمود کنند مثل این که ما به حساب نمی‌آمده‌ایم و چند نفری بوده‌اند که پیرزوی را کسب کرده‌اند! اما اگر ناکام شدیم یک دفعه فریاد خائن، خیانت و خیانت شد به هوا می‌رود و تهدید به دادگاه و غیره از هر سو شنیده می‌شود، گفتند شما حتماً می‌خواهید بگویید که ما این جا برای دفاع از میهن اسلامی هستیم، بله هستیم ولی چه کسی یا چه چیزی ما را مجبور می‌کند که به اینجا بیاییم و به جز عشق و علاقه ما به دفاع از میهن اسلامی مان؟ چرا با ما این رفتار را می‌کنند؟ اگر یک فرماندهی نتواند نقشه‌های جنگی تنظیم کرده، به اجرا بگذارد، چگونه شما توقع دارید که ما دشمن را بشکنیم؟

## البته در جنگ احتمال خیانت صفر نیست، اما صد هم نیست.

ما این مسئله را هم مورد بحث قرار دادیم و با هردو موافق بودیم که در این جو، جنگیدن کار ساده‌ای نیست و لازم است که افراد، اشخاص، نویسندگان و رادیو تلویزیون ما از روی مسئولیت شناسی با این مسئله برخورد نکنند و خطر بزرگ بی‌توجهی به این مسایل را گوشزد کنند تا همه بدانند و نگویند که نمی‌دانستند و می‌ترسیدند و این حرفها را از ترس عود بیماری میلیتاریسم (نظامی‌گری) زده‌اند یا نوشته‌اند!

البته کسانی هم هستند که برای تحکیم موقعیت خودشان این «لولو» را ساخته‌اند که بله آرام آرام دارد نظامی‌گری و میل به حکومت نظامیان رشد می‌کند، چنین می‌شود و چنان می‌شود! حال این که این میل وقتی قوت و شدت می‌گیرد که در جنگ عدم موفقیت داشته باشیم و نظامیان و غیرنظامیان بدانند که علت عدم موفقیت، گشوده شدن جبهه روانی - سیاسی در پشت سر بوده است؛ در آن صورت است که میل به حاکمیت نظامیان به یک تصمیم تبدیل می‌شود و حاکم می‌شوند.

تاریخ کشور ما و کشورهای دیگر، همه تجربه‌هایی است که از درستی این سخن حکایت می‌کند. کودتای رضاخانی که انجام گرفت؟ درست بعد از شکست و پس از آن که بر نظامیان و غیرنظامیان، در نتیجه بحث‌های عقیم سیاسی و ناتوانی گروهها و شخصیت‌های سیاسی از گرفتن تصمیم، ناتوانی آنان در یکپارچه ماندن و حفظ وحدت در جنگ معلوم شد، زمینه این کودتا فراهم آمد. این تاریخ خیلی دوری نیست؛ از آن نزدیک‌تر کودتای ۲۸ مرداد است. وقتی که شرایط پیروزی فراهم می‌شود و پشت جبهه قوی و یکدست و متحد است، هیچ نیروی نظامی به فکر حاکمیت نظامیان نمی‌افتد. اما ما باید از عواقب ناکامی‌های نظامی بترسیم که مردم و نظامیان رابستوه می‌آورد. اگر به انقلاب اسلامی اعتقاد داریم و اگر وطنمان را دوست داریم، باید همه تلاش را به کار ببریم و بکوشیم تا زمینه پیروزی را هموار کنیم. باز کوشش نکنیم با

جوسازی نتایجی را که از تجربه جنگ به دست آورده‌ایم، از دید و چشم مردم بپوشانیم.

### اینها جهل خودشان را علم تلقی می‌کنند

ما باید اعتماد کنیم و بگذاریم طرحهای نظامی را تهیه و اجرا کنند و از شکست‌های نظامی، برای پیروزیهای نظامی راه پیدا کنیم. این که فلان عملیات انجام نگرفت و ۱۵ روز دربارهاش تبلیغ کردن و القاء سوء ظن کردن چه نتیجه‌ای دارد؟ کمترین نتیجه منفی آن، «ترس از عمل» است. در آن صورت همه از عمل کردن خواهند ترسید و آن وقت چطور ما می‌خواهیم نیروهای نظامی ما عرصه را بر دشمن تنگ کنند وقتی آن‌ها را از عمل می‌ترسانیم؟ عده‌ای هم راه افتاده‌اند که بله چیزی نیست، اسلحه سنگین را به خود مردم بدهید، به غیر ارتشی بدهید، مردم می‌جنگند و پیروز می‌شوند. گویندگان این حرفها تروش عقل است که به عقل همان مادر می‌ماند که بچه‌اش را به آهنگری برده بود و گمان می‌کرد به محض این که آهن را در کوره گذاشتی و گرم و نرم شد، دراز کنی میخ می‌شود، پهن کنی بیل می‌شود!!

خیال می‌کنند به محض این که کسانی توانستند تانک برانند، لشکر زرهی به وجود می‌آید. اینها جهل خودشان را علم تلقی می‌کنند و با چنان گستاخی این علم قلابی را عرضه می‌کنند که پنداری سالها در علوم و فنون نظامی کار کرده‌اند، اما چنین نیست.

این جنگ به ما آموخت که نه یک تانک را تا هنگامی که یک گروه هماهنگ به نام خدمه نداشته باشد، می‌توان نیرو به حساب آورد و نه یک گروهان را تا وقتی به صورت تیم و با انضباط کامل عمل نکرده است، می‌توان گروهان به حساب آورد. به همین ترتیب تا بالا بروید. حالا در گرماگرم جنگ ما آنچه را که داریم و می‌توانیم هم ذهن او را از راه القای باور و روحیه و عقیده تغییر بدهیم و هم توانایی‌ها و امکانات او را افزایش بدهیم، این را به کار نگیریم؟ این همان حرفهای روزهای اول جنگ است، آنچه را که داریم نسازیم و به کار نبریم، تا به امید چیز دیگری که آیا بشود آیا نشود باشیم

و بیاییم جنگ چریکی کنیم که معلوم نیست سرنوشتش چه خواهد شد. کمی به خود بیاییم و بدانیم که حرف مفت را به آسانی می‌شود زد.

لاف از سخن چو در توان زد      آن خشت بود که پرتوان زد

با سرنوشت خودمان، دینمان و کشورمان بازی نکنیم. ما داریم به مرزهای پیروزی نزدیک می‌شویم، به شرط این که کمی تأمل کنیم و این همه با اعصاب و روحیه کسانی که می‌جنگند، بازی نکنیم. لازم دیدم این مسئله را در این جا با تفصیل با خوانندگان صحبت بکنم.

با آقای خامنه‌ای راجع به موضوعات دیگری هم بحث کردم که به مناسبت موقع جنگ نمی‌خواهم آنها را در این جا مطرح کنم و امیدوارم که نتایج منتظر را به بار بیاورد.

پس از رفتن آقای خامنه‌ای، فرمانده نیروی زمینی آمد که شاید تا نیم بعدازظهر هم کارهای نظامی را که باید انجام می‌دادم به انجام رساندم. او به تهران رفت که به حضور امام برسد. در یکی دو مناسبت ارزش کار فرمانده نیروی زمینی را با خوانندگان در میان گذاشته‌ام، اما همان طور که می‌دانید به محض این که استعدادی را تشویق می‌کنم و کار او را مورد ارزیابی قرار می‌دهم، برای او «زدن» را شروع می‌کنند. طوری شده‌است که من دیگر کارهای خوب و استعدادهایی را که می‌بینم، فکر می‌کنم بهتر است راجع به آنها حرف نزنم و برایشان دردرس هم ایجاد نکنم!

امیدوارم مردم از همین سخن‌ها بتوانند عمق نابسامانی‌ها را درک کنند. برای ظهیرنژاد هم می‌زنند، چرا که ظاهراً دشمن هم فهمیده‌است که این افسر بسیار پرکار معتقد و جمع و جور کن و «سازمان ده» است. اگر وضع نیروهای مسلح ما را با آن روزی که ما به دزفول آمدیم مقایسه کنید، آن وقت ملاحظه خواهد شد که کار يك آدم دانا و توانا، آگاه خبیر و در کار خود صمیمی چقدر می‌تواند بزرگ باشد. البته معنی این حرف این نیست که دیگران خوب کار نکرده‌اند. افسرانی که مسئولیت پیدا کردند همگی خوب کار کردند و خوب جمع و جور کردند. جانشین رئیس ستاد هم همین طور بسیار خوب کار کرده‌است.

امروز گفتند که آقای حسین خمینی در روزنامه توضیحاتی نسبت به سئوالهای رئیس جمهوری داده است. آن را خواندم يك نکته از این جواب را در اینجا ذکر می‌کنم و آن اینست که او گفته است ممکن است نامه منتشر شده را دفتر ریاست جمهوری منتشر کرده باشد. باید بگویم این نامه‌ها، نامه‌هایی نیست که از طریق دفتر ریاست جمهوری فرستاده شود که آن دفتر از آن مطلع شده و احیاناً آن را منتشر کرده باشد. هر آدم عاقلی که ببیند چگونه این نامه را به همه جا حتی به دفتر خود ما هم پست می‌کنند و در بالای نامه هم با ماشین تحریر نوشته‌اند «دفتر ریاست جمهوری» برای اینست که خوانندگان ساده، خیال کنند دفتر ریاست جمهوری این کار را کرده است! و حال این که اگر دفتر این کار را می‌کرد، دلیلی بر مخفی کردن نداشت. وقتی درست به برنامه‌ای که در «نوار» معروف ارائه شده دقیق بشویم، می‌بینیم که منتشر کنندگان قطعاً خیرخواه رئیس جمهوری نبوده‌اند بنابراین با این که اطلاعاتی که کمابیش نشان می‌دهد و معلوم می‌کند که از کجا این نامه منتشر شده است به دست آورده‌ایم، اصرار نمی‌کنم که خیر حتماً از فلان طریق بوده است یا از فلان طریق نبوده است ولی اصرار می‌کنم که این مسئله تحقیق بشود تا به آن ریشه فساد برسیم و آن را قطع کنیم. بلکه این جمهوری راحت بشود.

## گفتند آقای رجایی در مجلس عنوان کرده است که آیا اگر دفتر

### ریاست جمهوری پرونده‌ای را خواست، باید داد یا نباید داد؟

در رژیم‌هایی که رئیس جمهوری کاملاً تشریفاتی است، لااقل این مقدار به او حق می‌دهند که اگر خواست از پرونده‌ای یا مسئله‌ای مطلع بشود، اطلاعات لازم درباره آن مسئله را در اختیار او می‌گذارند. در این جمهوری که رئیس جمهوری باید تمام تصویب نامه‌ها را ببیند، چطور می‌تواند این تصویب‌نامه‌ها را ببیند در حالی که پرونده مربوط را در اختیار او نگذارند و او نتواند تحقیق کند و بداند که چطور و چرا این تصویب نامه صادر شده؟ در این صورت رئیس جمهور چگونه می‌تواند راجع به آن اظهار نظر کند؟!

رئیس جمهوری حق احضار وزیران و حکم به اجتماع هیئت وزیران دارد و اگر خواست مسئله‌ای را در آنجا طرح کند و برای طرح مسئله لازم دید قبلاً اطلاعات به دست آورد، آیا نباید آن اطلاعات را بگیرد؟

گذشته از این که این ترتیب برخورد با رئیس جمهور و قانون اساسی برای مردم روشن می‌کند که درد کجاست، با این حال به همین تذکر قناعت می‌کنم و بقیه را بر عهده هیئت ۵ نفری که به این مسئله قرار است رسیدگی کنند می‌گذارم.

می‌گفتند که آقای هاشمی رفسنجانی مصاحبه کرده و گفته است که همین طوری در مجلس روحانیت مبارز رفته و آقای رجایی هم بر سبیل اتفاق آمده بود. البته این بر عهده هیئت ۵ نفری است که اندازه درستی این سخن‌ها را ارزیابی کنند. به هر حال آنچه ما طالب آنیم اینست که در دو جبهه نجنگیم و با آرامش خاطر تنها با دشمن رو به رو باشیم.

غیر از این امور، امروز مسئله‌ای پیش نیامد. مطابق معمول، شب شورای نظامی تشکیل شد و گزارش‌های کارهای نظامی داده شد مقداری هم درباره نقش ابتکار در جنگ بحث کردیم، به امید این که میل به ابتکار افزایش پیدا کند. گرچه پیش از این گفته‌ام که گیر این کار کجاست ولی امیدوارم بتوانیم این طرح‌ها را بریزیم و میل به ابتکار را هر چه بیشتر افزایش بدهیم و با افزایش میل به ابتکار، جنگ را با پیروزی به پایان برسانیم.

کارنامه چهارشنبه ۱۸ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۲

### به کرمان رفتیم؛ قرار بود از آنجا به جیرفت برویم

از دیشب قرار بود که امروز در سه راهی آبادان عملیات نظامی انجام بگیرد، البته محدود. صبح هواپیماها رفتند و خوب عمل کردند، بعد هلیکوپترها رفتند. نیروهای شب پیش‌گویا حملاتی کرده بودند و آنچه را که باید بشناسند و بدانند شناخته و دانسته بودند اما تا وقتی ما به کرمان رفتیم،

تنها می‌دانستیم نیروی هوایی رفته و خوب عمل کرده؛ البته به سوی هواپیماها تیراندازی کرده بودند ولی هواپیماها سالم به پایگاهشان برگشتند.

به کرمان رفتیم؛ قرار بود از آنجا به جیرفت برویم و اردوگاه پناهندگان را بازدید کنیم. تا از کرمان راه بیفتیم ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر شده بود. در هر حال به طرف جیرفت رفتیم. در آنجا گفتند هوا هر چه جلوتر بروید خراب‌تر است و دید وجود ندارد خودم هم نگاه کردم و دیدم چیزی دیده نمی‌شود. تازه در اینجا بود که متوجه شدم معنای این که دیدنیست، چیست. چون غالباً می‌گفتند برای عملیات نظامی رفتیم و دید نبود. البته گاهی به لحاظ فقدان علم این حالت ناباوری به انسان دست می‌دهد که دید نبود یعنی چه؟ ولی وقتی خودم آنجا رفتم، متوجه شدم که هیچ چیز دیده نمی‌شود؛ فهمیدم که دید هم مسئله بسیار مهمی است.

به هر حال از آنجا هم برگشتیم، بدون این که اردوگاه را بازدید کنیم. تنها کاری که کردیم بازدید از تأسیسات نظامی و خواندن دو گزارش راجع به همان اردوگاه جیرفت بود. از استاندار راجع به کارخانه ذوب مس و سدی که در ناحیه جیرفت باید ساخته شود که نیمه تمام مانده است و راههای استان پرسیدم. معلوم شد همه همچنان تعطیل و رها شده است. این مشکلات درکنار مشکل جنگ انبوهی است که حل آنها علم زیاد، توانایی کار زیاد، هشیاری زیاد و واقع بینی زیاد طلب می‌کند.

باری فعلاً جز اندوهگین شدن کاری نمی‌توان کرد چون تمام توجه و تلاش خود را معطوف به این جنگ کرده‌ام و باید هم چنین باشد و همه باید توجه خود را متوجه این جنگ بکنیم.

شکست و پیروزی ما در این جنگ بهای بسیار بزرگی دارد که اگر پیروز بشویم راه برای حل مشکلات دیگر نیز باز می‌شود.

پس از مراجعت از کرمان مطابق معمول شورای نظامی را تشکیل دادیم و بانظامیان بار دیگر بحثی درباره جنبیدن و حرکت کردن و ابتکار کردن پیش آوردیم. آنها بیم‌هایی را که دو سه بار بیان کرده بودند از نو به میان کشیدند. در پاسخ، توضیح دادم که شما می‌دانید که یکی از نگرانی‌های من در این جنگ این بود که نکند به نام جنگ، آزادیهای مردم از آنچه که هست کمتر بشود.



چرا من این توجه را دارم؟ برای این که فاصله ما از حد متوسط رشد بشر در این عصر بسیار زیاد است.

فرزندان این مردم نباید از فکر کردن بترسند تا بتوانند شتاب بگیرند و این فاصله را کوتاه بکنند. به آنها گفتم در صدر اسلام، اسلام آن ذهنیت دست و پاگیر و اسیرساز و آن عینیت دست و پاگیر را که نظام جاهلی عرب بود پاره کرد و انسان را از آنها آزاد کرد. در نتیجه قوم عرب که در اعماق جاهلیت زندگی می‌کرد با سرعت برق رشد کرد، بر دو امپراطوری غلبه کرد و وارث تمدن بزرگی شد و خود حامی ابتکارها و خلاقیت‌ها و بستر رشد فرهنگی بشر شد. این آزادیها در خلافت‌های عباسی و اموی و بعد فاطمی محدود و محدودتر شدند.

سلسله‌های سلطنتی از نو آن «ذهنیت» و «عینیتی» را که دست و پای آدمی را از حرکت می‌اندازد و فکر او را از جولان باز می‌دارد برقرار کرد و موجب شد که حرکت فرهنگی متوقف شود، میل به ابتکار و آزادی کم شود و اروپا که در موقع خاص سیاسی جغرافیایی و دوری و مصونیت از کشمکشها بود، محل جذب سرمایه‌ها و افکار و جریانهای فکری شد و به سرعت رشد کرد و حامل و بستر جریان فرهنگی شد.

حالا ما انقلاب کرده‌ایم تا با این اسلام صاف و بی‌غش، اسلام رشد، اسلام شفقت و درستی، اسلام، اخلاص و پرهیزگاری، اسلام استقلال و آزادی، بتوانیم با سرعت فاصله عقب افتادگی را طی کنیم و پیش‌تاز بشویم. اگر چنین نکنیم و به هر عنوانی استبداد را بازگردانیم و هر نوع ترسی در ذهن ما بنشیند و سنگینی کند، این خطر هست که ما هیچ‌گاه نتوانیم حتی بخشی از عقب ماندگیها را از بین ببریم و فاصله را پر کنیم. به آنها گفتم که شما در طی شصت سال و اگر از پیش از انقلاب مشروطه حساب کنیم، تا امروز شاید یک قرن برای آن که از آزادیهای مردم محدود بشود، وسیله شدید در نتیجه جریان رشد هم در کشور متوقف شد.

مردم ما صمیمانه خواهان آزادیهایشان هستند، اگر هم نبودند وظیفه ماست که پاسدار این آزادیها باشیم و نترسیم و نترسانیم. بگذاریم اندیشه‌ها بسازند، ابتکار کنند و مردم ما این فاصله را بردارند. امروز خود شما در

جنگید و می‌دانید معنای عقب ماندگی چیست و مزه تلخ و کشنده آن چگونه است. اگر ما یک ملت پیشرو و مستقلى بودیم و خودمان می‌ساختیم و خود به کار می‌بردیم، چه کسی به خود اجازه حمله به ما را می‌داد و اگر حمله می‌کرد، آیا جز زیان و خسران عایدی دیگر می‌برد؟

حالا بیاییم ببینیم وقتی ما در محاصره اقتصادی همه جانبه هستیم، چه چیز به ما اجازه داد تا در برابر دشمن با همه تجهیزات و امکانات و کم و کیف برترش بایستیم و پیشروی او را متوقف کنیم و اینک نشسته باشیم مثل این که از یک امر عادى داریم حرف می‌زنیم، از چگونگی ابتکارهای لازم برای شکست دشمن صحبت کنیم؟ پرسیدم آیا چیزی جز همان بالا رفتن میل به ابتکار و تلاش و تکیه به خود بوده است؟ گفتند: خیر نبوده است. گفتم همین است و اگر ما میدان عمل را بیشتر بکنیم، می‌توانیم همان‌طور که امروز توانستیم با اختیار و میدان دادن به جوانها، هواپیماها، هلیکوپترها، تانک‌ها، توپهایی که فکر می‌شد ما نمی‌توانیم آنها را تعمیر بکنیم، تعمیر بکنیم و از آنها بیش از آن مقدار که قرار و مدارهای کارخانه‌های سازنده عنوان می‌کنند، کار بکشیم، ما براحى این چیزها را خواهیم ساخت و هراندازه میل به ابتکار در جامعه افزایش پیدا کند، پیشرفت می‌شود و زمان و لحظه استقلال واقعی زودتر فرا می‌رسد.

پس وقتی ما متوجه اهمیت افزایش ابتکار می‌شویم، ناگزیر متوجه اهمیت آزادی به معنای امکان روزافزون سازندگی و ابتکار و خلاقیت هم می‌شویم. مردم مایلند که از ناحیه شما هیچ خوف و ترسى نسبت به آزادیهایشان نداشته باشند. آن روز که شما از بن‌دندان پذیرفته باشید ملتى که بخواهد رشد کند، نمی‌تواند و نباید قیم بپذیرد، مثل همان بچه‌ای که می‌خواهد درس نخواند تا در او میل به تحصیل به وجود نیاید و به این کار تشویق نشود، چیز یاد نمی‌گیرد و بچه‌ای که باترس و لرز و به ضرب کتک درس بخواند از او آدم مبتکر انتظار نمی‌توان داشت، تا وقتی که شما به این اصل معتقد نشوید و در عمل نشان ندهید که مردمند که باید راه زندگی خودشان را با تجربه و با ابتکار و با حرکت پیدا کنند، این بیم همیشه وجود دارد و براحى می‌شود مردم را ترسانند که از نو دارد «نظامی‌گری» در دماغ شما رشد و نشو و نما می‌کند.

پس يك راه سالم كردن محيط برای این که آنها که می‌خواهند سوءاستفاده کنند، نتوانند، اینست که خود شما به این معانی و مفاهیم توجه بکنید و بدانید که وظیفه شما دفاع از استقلال ایران است و نه تعیین تکلیف برای مردم کشور. این تکلیف را خود مردم با رأی خودشان باید تعیین بکنند. طبیعی است که اوایل کار فشارها زیاد و برخوردها فراوانند اما اگر مردم آزاد گذاشته بشوند، به سرعت راه را پیدا می‌کنند و جامعه در خط رشد می‌افتد و به سرعت پیش می‌رود. باری امشب ما از بیم دیگری با افسران صحبت کردیم و امیدواریم که آنها از انقلاب ما آنچه را که آموختنی است آموخته باشند و در جریان این جنگ و شیوه رهبری این جنگ که تجربه سخت و گران قدری است آموزش خود را تکمیل کرده باشند. و به این معنا پی‌برده باشند که وقتی آدمی به طورخودجوش به حرکت آمد و نظم را پذیرفت، جامعه در جهت رسیدن به «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» به رشد خود ادامه خواهد داد.

کارنامه پنجشنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۳ دی ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۳۳

### در همدان مردم شعار می‌دهند:

#### «رهبر ما خمینی رئیس جمهور بنی‌صدر»

امروز صبح سرتیپ فلاحی آمد و با او مدتی درباره وضع نیروهای مسلح بحث و بررسی کردیم. با بررسی‌های دیروز و امروز معلوم است که وضع نیروهای مسلح خوب شده است. بعد طرح‌های جنگی و عملیات نظامی دیروز بعد از ظهر را بررسی کردیم.

قرار بود به تهران برویم که هوا خراب شد و رفتن به عقب افتاد. البته اگر ظهر می‌آمدیم، شاید هوا خوب بود. به من هم گفتند، اما گفتم روز را ضایع نکنیم. نتیجه این که هوا بد شد و هر چه ماندیم که خوب بشود، خوب نشد،

شب معلوم شد که بهتر است بمانیم و فردا برویم. از تهران تلفن کردند و دو سه خبر دادند، یکی این که رادیو اسرائیل به نقل از رادیوعراق گفته است که، عراقیها دو تا اتومبیل بنز را هدف قرار داده و زده‌اند و «گفته‌اند حتماً در این اتومبیل‌ها شخصیت‌های مهمی بوده‌اند». به این خاطر، مردم نگران شده‌اند که نکند شما تیر خورده‌اید. گفتم: خیر حالم خوب است و تیر نخورده‌ام البته آن بیماری هنوز رفع نشده است چون آزمایش خون کردند، معلوم شد هنوز آن سموم و ویروس در خونم هست و مریض هستم.

خبر دیگر راجع به تظاهرات در همدان بود که ۴ روزی است تمام وسایل تبلیغاتی از جمله رادیو تلویزیون همدان فشار می‌آورند که مردم تعطیل کنند و امروز مردم به خیابانها ریخته و عکسهای رئیس جمهوری را به همه جا چسبانده‌اند و شعار می‌دهند «رهبر ما خمینی رئیس جمهور بنی‌صدر» و «ما حزب نمی‌خواهیم» همه شهر در این تظاهرات به طور خودجوش شرکت کرده‌اند. با وجود فشاری که بر آنها وارد کردند، این جریانی است که چند روزی است در همدان به وجود آمده و کمابیش در همه جا هست.

اما برگردیم ببینیم اصل این جریان چیست و ما چه گفته‌ایم، خیلی چیزها روشن می‌شود، چطور است که اگر تظاهرات بر ضد رئیس جمهوری بشود، هیچ عیبی ندارد؛ اما اگر به نفع او بشود، باید این همه مصیبت دید؟ رادیو تلویزیون این همه شلوغ کند، جریان سازی و جو سازی بکند؟ اما ما چه گفته‌ایم، ما گفته‌ایم که باید به شعار خودمان «استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی» در عمل پای بند باشیم و حالا می‌خواهم به مناسبت این وضعیت که پیش آورده‌اند و به لحاظ این تجربه دوساله از رابطه آزادی با استقلال صحبت کنم، گرچه چند نوبت این کار را کرده‌ام.

## اگر آزاد نباشیم چه خواهد شد و انقلاب فرهنگی چیست؟

سؤال اینست که اگر آزاد نباشیم چه خواهد شد؟ اول از اینجا شروع می‌کنم: بعد از آن که باب بحثی پیرامون لیبرالیسم و آزادی بر پایه اصالت فرد در غرب را گشودم، حالا بر اساس آن بحث، به خواننده می‌گویم که اصلاً

دعوا بر سر نوع آزادی غربی نیست؛ چرا که موقعیت ما موقعیت غرب نیست، آزادی برای ما که به معنای نجات اسلام و استقرار اسلام از راه تأمین استقلال است، یعنی چه؟ یعنی این که در جهان امروز روابط بین سلطه‌گر و وزیر سلطه روابطی نیستند که با حرف و شعار بشود از بین بروند. اگر جریان قهر در جامعه یعنی آن نیروی اجتماعی که برای سرنگون کردن يك رژیم همسو می‌شود که در انقلاب ما هم شد جهت خود را عوض بکند، دیگر نیرو نیست، زور است و تخریب می‌کند. این دیگر تخریب بیگانه نیست، رژیم دست نشانده نیست که موضوع تخریب بشود بلکه خودمان هستیم. حال سؤال این است که چه وقت جهت نیروی قهر در جامعه تغییر می‌کند؟ وقتی که فرهنگ فریب، دروغ، زور و استبداد به حاکمیت خود شکل جدید داده و ادامه می‌یابد، فرهنگ استضعاف همین فرهنگ است؛ فرهنگ تخریب خویش است. معنی انقلاب از بین بردن این فرهنگ است چه وقت ما می‌توانیم این فرهنگ را از بین ببریم؟ وقتی که آزاد باشیم، وقتی بتوانیم بدون بیم و هراس از چماقهای مرثی و نامرثی، نظر خودمان را راجع به مسایل مهم اظهار کنیم، معنی آزادی همین است تجربه این انقلاب به ما نشان داد که سهم انقلاب فرهنگی در رهایی زیر سلطه از سلطه بیگانه بیشتر است.

ما وابستگی‌هایی به غرب داشته‌ایم اما آیا در جریان انقلاب، این وابستگی‌ها را از دست داده‌ایم؟ واقعیت‌ها می‌گویند خیر، این وابستگی‌ها تشدید نیز شده است. نیاز ما به واردات امروز به لحاظ کاهش تولید داخلی افزایش پیدا کرده است؛ به لحاظ کاهش سطح تعلیم و تربیت نیاز ما به تسلیحات افزایش پیدا کرده است؛ به لحاظ محاصره اقتصادی، نیاز ما به پول خارجی (ارز) افزایش پیدا کرده و کسری بودجه، بیشتر از زمان رژیم سابق است.

در زمینه این وابستگی‌های شدید اقتصادی و در زمینه وابستگی شدید فرهنگی به فن و علم و ابزار، در زمینه وابستگی نظامی به ابزار جنگی و فنون جنگی و تشدید این وابستگی اگر آزادی‌ها را هم همین‌طور که داریم از دست می‌دهیم از دست بدهیم، با این وابستگی‌ها کدام رژیم سیاسی امکان استقرار را دارد؟

آیا ما باید همچنان خود را بفریبیم؟ چه نیرویی به غیر از نیروی مردم است که می‌تواند هنوز ما را نجات بدهد؟ و این نیروی مردم چگونه ممکن است همسویی بجوید و از خط و راه تخریب به راه و خط سازندگی بیفتد اگر آزادیها گسترش پیدا نکند؟ اگر بحثها بر سر آنچه واقعی است برانگیخته نشوند، اگر میزان فشار و اختناق در جامعه کاهش نپذیرد؟ هر فسادى که بر آزادى و گسترش آن مترتب باشد، صد يك و هزار يك و ده هزار يك و يك ميليونيم فسادى که از استبداد به لحاظ استقرار مجدد نظام پيشين نتيجه مى‌شود نيست. بنا بر اين دفاع من از آزادى دفاع از من از استقلال کشور و دفاع من از اسلام است. اگر قرار باشد به نام اسلام اين وابستگى‌ها تشديد بشوند و رژيم سياسى به سوى وابستگى روزافزون برود و استبداد بيشتر بشود .. و... چه از اسلام مانده است؟ آیا ما به خودمان به کشورمان به دینمان به بشریت امروز و فردا خیانت نکرده‌ایم؟ و يك پیام آزادى و رهاى را کاملاً غير از آنچه که هست و بود به دنيا نداده‌ایم؟

پس ای به خواب رفتگان بیدار شوید. ای مردم به شما هشدار که اگر من دنبال عقاید نبودم، پای بند به اعتقاد نبودم چه کسی بهتر و بیشتر از من فرصت می‌داشت که خود را با این جریان حاکمیت زور و استبداد موافق کند و بر این جریان سوار شود؟ اما من می‌دانم که این جریان به ما وفا نخواهد کرد، به مردم ما هم وفا نخواهد کرد، کشور را به سوى همان رژيمى خواهد برد که پيش از اين در کشورهای ديگر آزموده‌اند و آزموده را آزمودن خطاست.

امروز مردم افريقا مى‌گویند از دست اين استقلال چه وقت راحت مى‌شویم؟ اين را فانون نوشته است و بسيارى از گزارشگران گزارش کرده‌اند. مى‌دانيد چرا؟ برای اين که انقلاب آن‌ها بر ضد استعمار اروپايى بوده اما وقتى استعمار رفت، رابطه‌ها و وابستگى‌ها بر جا ماندند و آن نیروهائى که انقلاب کرده بودند، در اثر تمرکز قدرت در دولت جديد و استبداد، خود عامل همان سلطه‌اى شدند که مردم بر ضد آن قيام کرده بودند و به نام استقلال نه تنها آنچه را که استعمار مى‌خواست انجام دادند، بلکه بيشتر هم کردند و در نتيجه امروز مردم از خودشان مى‌پرسند اين استقلال کى مى‌رود تا آنها راحت بشوند. در

همین مورد می‌توان از قیام افسران مصر یاد کرد که به رژیم انورسادات انجامید و دهها نمونه دیگر هم در همین دنیا می‌شود ذکر کرد و هشدار داد.

سؤال این است که آیا ما می‌خواهیم به همان سرنوشت‌ها دچار بشویم؟ آیا مردم ما می‌خواهند ما به جای اولمان برگردیم و بلکه از آن هم عقب‌تر برویم؟ و این بار آنها بگویند که خودتان تجربه کردید و چون خودتان تجربه کردید لابد راهی جز این نیست و مطابق آن ضرب‌المثل فرنگی «همه راهها به رم ختم می‌شود» از هر راهی که بروی در جهان امروز چاره‌ای جز قبول سلطه سلطه‌گران نیست، آیا قرار است ما به این نتیجه برسیم؟ در آن صورت شما بدانید همین ظواهر را هم نمی‌توانید حفظ کنید، چرا که هر محتوی، سیما و ظاهر بیفکنید، ظواهر اسلامی کاملاً رعایت می‌شود، اما شما وقتی وارد خانه‌ها می‌شوید، مثل اینست که وارد هالیوود شده‌اید، بی‌کم و کاست. انواع مشروبات، به علاوه انواع شهوت‌رانی و لذت‌جویی‌ها. ظاهر حفظ است اما باطن کاملاً معکوس. اما همان ظاهرهم دیر یا زود در برابر فشار آن محتوی از دست خواهد رفت و دیری نخواهد گذشت که شهرهای عربستان ظاهراً هم مثل هالیوود خواهند شد. این مسئله اساسی است.

آزادی به معنی واقعی کلمه و آنچه که منظور نظر ماست، به معنای آزادی در غرب نیست و نمی‌تواند هم باشد. آزادی مقدمه اساسی آگاهی است و آگاهی لازمه‌رهایی از سلطه فرهنگی غرب و بازجستن خویش به عنوان فرهنگ ساز است و این مقدمه‌رهایی از سلطه و استقرار یک رژیم مستقل است و تنها در این رژیم مستقل است که می‌توان به استقرار اسلام واقعی دل بست.

### بروند درباره شکنجه تحقیق کنند

این بحث را برای این پیش کشیدم که همه بدانیم بر سر چه بحث می‌کنیم. خوب این حرفی که امام زدند که برونند درباره شکنجه تحقیق کنند. همان فردای عاشورا آقایی که مسئولند خود می‌توانستند این حرف را بزنند و برونند و این بساط را برچینند، انواع زندانها را برچینند. در این صورت ما محتاج این گونه صحنه‌سازها نبودیم. محتاج این گونه «تظاهرپردازی‌ها» و

«تظاهرات به راه انداختن»ها نمی شدیم به تضعیف جبهه داخلی نمی پرداختیم که هیچ، بلکه تقویت می شدیم، متحدتر می شدیم و به روی هم خنده دوستی و امید می زدیم.

این که به جامعه بگوییم که اینها خوب کارهایی است و شایعه است و هر کسی که بگوید شکنجه هست آمریکایی است، آیا صحیح است؟ حال کارهای دیگر تمام شد، از این پس این برچسب به میان آمد؟ مگر امام نفرمود و مگر حدیث نیست که به «ما قال» بنگر و ببین چه می گوید؟ حال گیریم به فرض محال حرف شما راست و «آمریکایی» می گوید و شایعه می سازد؛ آیا صحیح است یا غلط؟ خوب با تحقیق می توان معلوم کرد، اگر صحیح است، ما باید بگوییم که این دشمن در اینجا به ما خدمت کرد برای این که يك عیبی را بر ما معلوم کرد و رفتیم دیدیم هست و آن را بر طرف کردیم.

## با تمام توانایی کوشیده ام و می کوشم آزادی ها را به نام جنگ و یا به هر نام دیگری محدود نکنند

کوشش نکنید با این حربه های ضداسلامی و شیوه های کاملاً ضداسلامی، واقعیت ها را بپوشانید. وقتی شکنجه باشد، معلوم است که آزادی نیست، چون تا بحال دیده نشده است و در تاریخ هم موارد معدودی است که مرتکبان جرایم عمومی را شکنجه داده باشند. غالباً شکنجه مخصوص کسانی است که «فکر» دارند و یا عمل سیاسی دارند؛ البته مال کسانی هم هست که چیزهای دیگری دارند که می شود با شکنجه از آنها گرفت. دیگران می باید نگران می شدند که نکند ما به لحاظ این که حکومتیم، این کارها را بکنیم و آنها باید هشدار می دادند. اما... و باز تکرار می کنم، اگر مردم آزادی نداشته باشند، آگاهی هم به دست نمی آورند، آن «نیروی قهری» که دشمن را با وحدت شکست. به میان خود مردم می افتد و به صورت يك ماده منفجره پی در پی منفجر می شود و خود مردم را نابود می کند. دست آخر جامعه خسته و کوفته تسلیم همان رژیمی می شود که برضدش انقلاب کرده بود. این واقعیت را خوب خوب خوب بشناسید.



مردم، باور نکنید که آزادی برای شما بد است. اگر چند نفر چند گروه هم با استفاده از آزادی، بعضی حرفها را بزنند، خطرش بسیار ناچیز است. اگر شما را از این که ضد انقلاب چنین و چنان می‌کند بترسانند نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت، آخر از این جنگ که بالاتر نمی‌شود. آن «ضد انقلاب» هر چه که نیرو داشته باشد بزرگتر از این ارتشی که به جان ما انداخته‌اند که نیست. من يك امتحان دادم شما قدر این امتحان را بدانید. نه تنها تا به حال تقاضای اعلام وضعیت فوق العاده نکرده‌ام. نه تنها نخواستم بگیر و ببند راه بیندازیم، نه تنها خفقان به وجود نیاورده‌ام، بلکه با تمام توانایی کوشیده‌ام و می‌کوشم آزادی‌ها را به نام جنگ و یا به هر نام دیگری محدود نکنند، چون می‌دانستم آزادی وقتی محدود شد و از بین رفت، بعد از پیروزی رژیم خواهیم داشت نزدیک به رژیمی که بر ضد او انقلاب کردیم و باز پس دادن آزادیها دیگر ممکن نمی‌شود. آن وقت چه ما بخواهیم و چه نخواهیم دین ما در معرض نابودی قرار می‌گیرد، استقلال ما هم همین طور. ما رژیمی پیدا خواهیم کرد که بیا و بپرس. خدایا تو می‌دانی در آنچه کردم پایبندی به دین تو بود و اصرار در این که این ملت صمیمی، با عاطفه پاک و صاف، پس از دو سال افتادن در این «دست اندازها» بی‌ی که می‌شد از همه آنها پرهیز کرد، در يك «دست انداز» بزرگی نیفتد که نتواند از آن بیرون برود.

ای مردم، اگر خدمتی من در این جنگ کرده‌ام و ناممکن ممکن شد و نیروهای مسلح ما توانستند دشمن را سد کنند، و مانع از انجام توطئه بشوند، به گمان خودم در برابر خدمتی که برای حفظ آزادیهای شما کرده‌ام ناچیز است. ارزش این جنگ و این رهبری در این است که با کوشش برای دفاع از آزادیهای شما توأم شد. حالا به من چه می‌گویید؟

می‌گویید که يك ارتش ساخته و پرداخته و آماده در اختیار من گذاشته بودید که نتوانستم با آن درست عمل کنم؟ آیا نمی‌دانید که این ارتش را در همین جریان جنگ بازسازی کردیم؟ و با همان ایجاد خودجوشی و دفاع از آزادی است که این جوانها با این صمیمیت و صداقت در برابر دشمن ایستاده‌اند و او را سد کرده‌اند؟

آیا می‌گویید چرا من گفته‌ام مردم باید آزاد باشند و تحدید آزادیها خطرناک است؟ ای کسانی که ناسزا می‌گویید اگر برای این آزادیها تلاش نمی‌کردم، آیا شما بودید که این ناسزها را بگویید؟ اقلأ قدر آنچه را که از آن دفاع شده است بدانید ممکن است شما بگویید «در هر حال ما آزاد بودیم چون کار ما حمله به شما است». اما این را بدانید که این آزادی نیست. آزادی و تخریب با هم ناسازگارند آزادی و سازندگی است که با هم ربط پیدا می‌کنند. تخریب آزادی نیست این را قبلاً هم گفته‌ام.

### در جمهوری ما اخلاق باید جای روشهای تخریبی را بگیرد

به هر حال من همواره به رأی و نظر مردم احترام گذاشته‌ام. عده‌ای خواسته‌اند این طور وانمود کنند که تکیه به رأی مردم مفهوم مخالفی هم دارد و آن نفی ولایت فقیه است. اما از دید من این دو نقطه مقابل هم نیستند و بلکه يك واقعیت هستند. چطور ممکن است فقیه به زیان مردم نظر بدهد؟ غیر ممکن است پس این دو در سازندگی، يك واقعیت اند. آنهایی که کارشان تبلیغ تخریبی به قصد استقرار استبداد است. هر چه من بگویم يك تعبیری برای آن خواهند تراشید.

اما مردم بدانید، در تاریخ شما ملت، نخستین بار است که رئیس دولتی جانبدار آزادی شما است و این آزادی را برای آن می‌خواهد که نسل امروز ایران بتواند عقب ماندگیها را با سرعت تمام جبران کند، برای آن که می‌خواهد که بندهای وابستگی به غرب سلطه‌گر را پاره کنیم، برای آن می‌خواهد، در ایران مستقل، امکان استقرار حکومت اسلامی به وجود بیاید، چون او عمر خود را در مطالعه سلطه و نظریه‌های سلطه گذرانده است و خود در این باره بر اساس رهنمودهای قرآنی نظریه‌ای عرضه کرده است. می‌داند که در وابستگی «محال و محال و محال است که اسلام استقرار پیدا کند و دیر یا زود از آن «اسمی» می‌ماند و اگر حکومتی به اسم «اسلامی» بماند محتوایی سراپا «ضد اسلامی» خواهد داشت. چون این را می‌داند و عمر خود را به این سن در مطالعه اسلام و این واقعیت‌ها گذرانده است به شما می‌گوید که هیچ

چیز نخواهید، آزادی نخواهید، بخواید که رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها مطالب را از طریق بحث آزاد به شما عرضه کنند، بخواید که اجتماع‌ها آزاد باشد و مردم بتوانند آزادانه صحبت خودشان را بکنند. بخواید که این گونه جوسازیها بر ضد نماینده‌ای که نظر خود را اظهار کرده است نکنند، اگر امروز با این حقه بازیها و با این توطئه‌سازیها و صحنه آراییها بتوانند نماینده‌ای را خارج کنند، فردا این کار را با دیگران خواهند کرد.

اگر آزادی داشته باشید، می‌توانید مانع انحطاط خودتان و دولتتان و کشورتان بشوید، آنچه بر سر شما آمده از نبود آزادی است. آزادی و استقلال يك واقعیت اند. و اگر شما همان‌طور که بندهای وابستگی را بر دست و پای خودتان دارید زبانتان را هم ببندید و یا برای شما ببندند، دیگر نخواهید توانست از سلطه سلطه‌گران حاکم بر این جهان رهایی بجوید. این حقیقتی است که نمی‌خواهند شما بدانید. ولی شما می‌دانید. آنچه در همدان شد، در ابعاد کوچکتر در جاهای دیگر هم شده است. و حالا به آنها می‌گوییم که وقتی شما این سنت غلط را پایه‌گذاری کردید و همان روال سابق را از سر گرفتید، يك سنگ بزرگی از پایه نظام ضداسلامی را گذاشته‌اید.

به شما مردم نمی‌گویند این کارها از «ما» هم ساخته است. دست بالا را می‌گیرند و می‌گویند که شما با این کارها موفق می‌شوید جوی به وجود بیاورید و بر اثر آن جو، رئیس جمهوری دست از کار می‌کشد و دنبال کار خود می‌رود. خوب گیریم که چنین شد، بعد چه می‌کنید؟

آن رژیم می‌گوید که بعد بر سر کار می‌آورید چگونه رژیمی خواهد بود؟ در آن «نوار کذایی» آمده بود که «ما اگر ببینیم بنی‌صدر به هر کاری مشغول است، يك کاری می‌کنیم که نتواند انجام بدهد و موفق بشود» تا مردم گمان کنند و معتقد بشوند که از او کاری ساخته نیست. چند نمونه هم هست که نشان می‌دهد همین طور عمل کردند. آن داستان گوشت که تا خواست حل بشود، متصدیان آن را گرفتند و درس عبرت برای دیگران کردند؛ به هیچ و پوچ محکوم شدند و «درس عبرت» شدند. و حالا باز گوشت را ارزان و گران فروختن و همه چیز کما فی‌السابق است. گمان می‌کنم دیر یا زود بر سر بانک‌ها هم همین بلا را بیاورند در حالی که کاری که بانکها و همین مدیریت در به کار انداختن

کارگاه‌های صنعتی و مبارزه با فشار بی‌کاری و به خصوص در همکاری با وزارت بازرگانی در شکستن محاصره اقتصادی کرده، یکی از صفحات درخشان تاریخ این دوره انقلاب است. البته آنها که می‌خواهند جمهوری اسلامی را از پای درآورند، با استفاده از مجراهایی که پدید آورده‌اند و همچنین ناآگاهی‌ها و برخوردها، خودی‌ها را نیز بفریبند و این طور کسان را کنار بزنند و از راه فلج اقتصادی آخرین ضربه را بر موجودیت کشور وارد کنند. اگر انصاف یاری دهد توجه می‌کنید که اگر امکان حکومتی هست، مقداری به خاطر همین تلاش شبانه روزی این طور آدمهاست و گرنه همانها که با بی‌قراری منتظر حکومت انحصاری بر اقتصاد کشورند، بسیار زودتر از اینها کشور را قربانی کرده بودند. ولی چون آزادی به معنی واقعی کلمه نیست، نمی‌توان این موضوعات را براحتی مورد بحث قرار داد.

چطور جامعه نداند عرض و طول این قضیه گرفتن و محاکمه متصدیان گوشت چگونه بوده است؟ در رژیم سابق این گونه امور را کم و بیش می‌شد طرح کرد. این مقدار را مقایسه کنید و ببینید از آزادیها و آن اشعار آزادی چه چیز را به دست آورده‌اید، چه آزادیهایی را از دست داده‌اید؟ تا به میزان خطر پی ببرید.

به هر حال، در این مناسب، با شما، بنا بر مسئولیت‌های بزرگ که بر عهده دارم، حرف می‌زنم. زود به هیجان نیایید، تخدیر این جوسازیها نشوید، بیندیشید، نتیجه زود نگیرید برآورد کنید و بعد به عمل دست بزنید. اگر صاف و صریح بخواهم حرف بزنم، از بین رفتن آزادی فقط به سود دو ابرقدرت است: ابر قدرت آمریکا و ابر قدرت روسیه، آزادی که نبود. وابستگی‌ها بر جا می‌ماند. بنابراین، این دو ابرقدرت بر پایه این وابستگیها می‌توانند به تناسب قدرت، رژیمهای وابسته به خود را مستقر بکنند. اما آزادی که بود، این وابستگیها طرح می‌شوند و به جای واقعیت، مجاز جلو نمی‌آید، به جای واقعیت، جوهای مصنوعی ساخته نمی‌شود. در نتیجه، مسایل اساسی بر مردم شناخته می‌شود و مردم با تمام قوت به حل مسایل می‌پردازند و بندهای وابستگی را یکی پس از دیگری پاره می‌کنند و جامعه‌ای مستقل، آزاد و اسلامی می‌سازند.

به هر رو، حرف اینست، حاشیه نمی‌روم، اگر این حرف بدی است، بسیار خوب استدلال خودتان را بیاورید و یا لااقل بحث آزاد در این زمینه لازم است. مردم هم قضاوت بکنند، من همواره به قضاوت مردم‌گردن می‌گذارم و برای من هیچ چیز خواستنی‌تر از این نیست که مردم به من بگویند شما را از این مسئولیت سنگین و خردکننده معاف کردیم. این همه سروصدا راه نیاندازید؛ می‌شود از مردم خواست که نظر خودشان را بدهند. من به آن نظر همواره‌گردن می‌نهم. جمهوری ما یک جمهوری اسلامی است. جمهوری است که در آن اخلاق باید جای روشهای تخریبی را بگیرد. فقط کمی اخلاق.

کارنامه جمعه ۲۱ آذر ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۸ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۶

دیروز به علت بدی هوا نتوانستم به تهران بازگردم. امروز هم گفتند هوا خوب نیست، ناچار مسافرت را به تعویق انداختم. تا ساعت ۳ بعد از ظهر مطالعه کردم و در ضمن به امور جاری پرداختم. ساعت ۳ بعد از ظهر به جبهه رفتم. نسبت به بازدید قبلی، مقداری مواضع را توسعه داده و جلو رفته بودند و ما خیلی جلو رفته بودیم. در این جا از سنگرهای خوبی که ساخته بودند، دیدن کردم و برای رفع کمبودها دستور دادم که زود عمل کنند.



از بازدید جبهه که آمدم، شورای نظامی تشکیل دادیم. در این جلسه طرحهایی را که برای عملیات نظامی آماده کرده بودند، مورد بحث قرار دادیم. باز هم بیم و امید نه تنها در زمینه عملیات نظامی، بلکه در زمینه بازتاب این عملیات که «به چه صورت خواهد بود؟ اگر با موفقیت باشد چه بازتاب پیدا می‌کند؟ اگر نباشد، چگونه بازتاب پیدا می‌کند؟» کوشیدم برایشان روشن کنم که اگر انسان خود را برای هدف، وقف بکند در آن صورت دیگر نگران نوع قضاوت‌ها نیست، البته آنها از قضاوت‌ها نگران نبودند، بلکه از اصل پاپوش و توطئه و این حرفها می‌ترسیدند که نکند در حالی که در جبهه‌ها می‌جنگند برایشان در دسر درست کنند، گفتم با قاطعیتی که شما برای نجات کشورتان دارید و آماده مرگ هستید، دیگر خیلی بی‌معنی است که خود را سرگرم این دلواپسی‌ها بکنید.

به هر حال امروز روحیه‌شان بهتر بود. امیدشان بیشتر شده بود و چند طرح را که آماده کرده بودند، عنوان نمودند. فعلاً نمی‌توانم این طرحها را برای خوانندگان بازگو کنم.

کارنامه شنبه ۲۲ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۸ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۶

صبح گفتند که برای ساعت ۹ تا ۹/۳۰ دقیقه هوا خوب می‌شود و می‌توان به تهران رفت. به تهران آمدم. تا ساعت ۵ یک ریز مراجعات بود، کارهایی که باید انجام می‌گرفت، مراجعه می‌کردند و انجام می‌گرفت. بعد جلسه شورای عالی دفاع بود. در آنجا هم کارهایی که بود انجام شد و بعد به منزل آمدم. صحبت از اصفهان و کارهایی که در آنجا می‌کنند و مقدمه چینی‌ها و توطئه‌ها و هیجان مردم اصفهان شد، گفته بودم که خود به آنجا خواهم رفت که البته هر وقت این رفتن ممکن شد، مردم اصفهان از آن مطلع خواهند شد.

کارنامه یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۸ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۶

### جلسه‌ای با استانداران؛ وضوح همان پرسشنامه بود و سئوالهایی که می‌گفتند

صبح دو نفر طبیب آمدند و معاینه‌ام کردند. آقایان نظرشان این شد که باید اقلاً ده روز استراحت کامل بکنم. اما روشن است در این اوضاع و با وجود جنگ این کار ممکن نیست و ناچار نپذیرفتم، بعد اشخاصی که به ملاقات آمده بودند، ملاقات کردیم و رفتند.

بعد از ظهر جلسه‌ای با استانداران شد. دو سه موضوعی که قرار بود موضوع بحث واقع شود، واقع شد و مشکل حل شد. یکی از این موضوعات که قبلاً هم درباره‌اش صحبت کرده بودیم، موضوع همان پرسشنامه بود و

سئوالهایی که می‌گفتند دایره سنجش افکار ریاست جمهوری از مردم می‌کرده است. مسئول این دایره حاضر شد و توضیح داد و معلوم شد که اصلاً و ابداً موضوع چیز دیگر بوده و ۱۸۰ درجه تغییر محتوی و صورت به آن داده شده و به آن صورت درآورده و طرح کرده‌اند. سؤال این بوده است که آخرین شایعه‌ای که شنیده‌اید چیست؟

جوابهایی داده‌اند و این دایره به حساب این که می‌خواهد به استاندارها کمک کند تا آنها محیط کار خودشان را بهتر ببینند و بدانند که چگونه است، به صورت پاکت سری برای آنها نتیجه آن سنجش افکار را فرستاده است. البته در این باره باید خیلی حرف زده می‌شد که چطور «جواب» به «سؤال» به «پرسشنامه» تبدیل شده و در نزد همه کس طرح شد و به صورت یک مسئله مهم درآمد. ولی چون در جلسه استانداران گفتند که رفع سوء تفاهم از آنها شده است و خودشان می‌روند و این مسئله را تعقیب می‌کنند تا از دیگرانی هم که این سوء تفاهم به وجود آمده است رفع کنند. من در این جا از تفسیر این مسئله خودداری کرده و این موضوع را حمل بر صحت می‌کنم می‌گویم ناشی از نادانی، ندانستن و اشتباه بوده است و بس.

فقط می‌خواهم این مسئله را با این آقایان در میان بگذارم که مشخصه یک جامعه اسلامی دست کم، باید این باشد که انسان وقتی چیزی برایش مبهم بود، سؤال کند تا رفع ابهام بشود؛ بعد بر اساس موضوع روشن عمل بکند. قلب حقیقت، هیچ با اسلام سازگار نیست و قطعاً عملی ضد اسلامی است و در آن مجلس هم گفتم که اثراتی فوق‌العاده زیانبار و خطرناک به جا می‌گذارد. در یک محیطی که آماده تحریک است، اینگونه مسایل را در هیئت دولت، مجلس و در جامعه عنوان کردن ممکن است این نتیجه را بدهد که بر پایه یک ظن ساخته و مصنوعی، یک جریان غیر قابل‌کنترلی در جامعه به وجود بیاید و جامعه را در کام خود فرو برد. امیدوارم این هشدار برای مسئولان و برای مردم کفایت کند و مفید باشد.

موقعیت کشور ما موقعیت حساسی است، چطور می‌خواهید کسی مسئولیت سنگین جنگ را بر دوش داشته باشد و جو کار و فعالیت‌اش هم این طور باشد؟ هر روز به جای این که اگر مسایلی هست و واقعاً هم هست کمک



در رفع آنها بکنند تا او بتواند با آسودگی خاطر بیشتری تمام هم خود را مصروف پیروزی بکند، هر روز يك مسئله تراشی‌هایی هم انجام بگیرد و اشخاصی این جا و آنجا مسئله را عنوان کنند و به جان او بیافتند، او باید به جای پرداختن به ده‌ها مسئله‌ای که خود جنگ ایجاد کرده است، بیاید به مسایلی بپردازد که اصل و فرعی ندارد. در چنین موقعیتی قاعده‌اش این است که همه به او کمک کنند تا در آن مسایل اصلی مربوط به جنگ پیروز شود. والا اگر قرار باشد او در برابر دشمن باشد و تمام پشت و اطراف او هم این گونه محیط را بر ضدش بسازند، این جنگ در واقع يك جنگی می‌شود کشنده و از پای در آورنده.

مایلم مردم بدانند که محیط کار ما بسیار مسموم است و در مسموم‌ترین محیطها به سخت‌ترین کارها مشغولم، اما به هیچ روی در من سستی راه نخواهد یافت و به فضل خدا به کار جنگ با تمام وجود خواهم پرداخت. با وجود همه این مشکل‌ها و مشکلاتی از این نوع که هر روز و هر ساعت به وجود می‌آورند و هدفی جز این ندارند که توجه ما را از جنگ برگیرند و به پشت جبهه مشغول کنند و خدای نکرده آن فاجعه‌ای را که می‌خواهند به وجود آورند، تصمیم دارم چنان که تا این زمان عمل کرده‌ام، تنها به جنگ مشغول باشم و بر وعده خودم که در انتخابات ریاست جمهوری داده بودم، وفادار بمانم و انشاءالله يك وجب از خاک ایران از دست نرود؛ حال این که در این قضیه تنها مسئله، خاک ایران نیست؛ اساس جمهوری اسلامی و اساس انقلاب اسلامی هم هست. به هر حال بعد به منزل آمدم و تا دیروقت شب، باز همین ملاقاتها و صحبت درباره کارهای جاری کشور ادامه یافت.

کارنامه دوشنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۹ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۷



## روز سه شنبه عده‌ای از نمایندگان اعلام جرم کرده‌اند

صبح در ستاد ارتش مصاحبه‌ای با مخبران خارجی که از مناطق جنگی دیدن کرده بودند، داشتم. بعد به دیدار امام رفتم و درباره وضعیت نیروها در جبهه‌های جنگ صحبت شد، مطالبی درباره بهبود وضع نیروهای نظامی به اطلاع ایشان رساندم. امیدوارم که عملیات نظامی به صورتی انجام بگیرد که خیال مردم از جهت عقب راندن نیروهای دشمن آسوده شود. بعد به منزل آمدم تا آماده رفتن به خوزستان بشوم. گفتند در مجلس بحث شده است که دو سه مطلبی را که من در کارنامه روز، موضوع بحث قرارداده‌ام، اینها اسرار بوده و

این اسرار را افشا کردن بر خلاف قانون اساسی است و موجب رو به رویی ارتش با مجلس می‌شود و از این قبیل مطالب. معلوم شد روز سه شنبه عده‌ای از نمایندگان اعلام جرم کرده‌اند (چون مطلب این کارنامه را من بعد از آن روز پر کرده‌ام) ناچار این چند جمله را می‌گویم: اولاً در قانون اساسی مطالبی که نباید در خارج نشر بشود، طبق اصل ۶۹ مطالب جلسه سری است. جلسه سری غیر از جلسه خصوصی غیر علنی است. مطالب جلسه خصوصی در همه جای دنیا کم و بیش منتشر می‌شود، البته نه با تفصیل. در ایران هم سابق مجلس بود. مذاکرات مجلس خصوصی همان روز در روزنامه‌ها تا حدودی منتشر می‌شد. ثانیاً حرف يك نماینده، حرف مجلس نیست تا احتمال رویارویی ارتش با مجلس برود و ثالثاً کسانی که در آن حمله‌ها هدف اتهامات دروغ قرار گرفته بودند، ارتش نیستند تا این صحبتها درباره آنها توهین و یا تخفیف کل ارتش تلقی بشود. رابعاً این حرفها «سر نظامی» و یا «سر غیرنظامی» نبوده است که بازگو کردنش موجب استفاده دشمن بشود. خامساً دروغ حقیقت نمی‌شود تا درباره ضرورت پوشاندن و نپوشاندنش بحث و گفتگو لازم باشد. سادساً نماینده‌ای که این مطالب را در نامه‌ای برای من نوشته بود، از من خواسته بود يك توضیحاتی در این باره بدهم تا رفع سوء تفاهم بشود که اگر این چیزها صحیح نیست، جوی به مناسبت این حرفها به وجود نیاید.

پس از توضیحات که گمان می‌کنم برای هر کسی روشن است که مقصود از این کارها جز این که يك هیچ و پوچی را اسباب جوسازی قرار بدهند نیست، می‌خواهم از مردم انصاف بخواهم که تکلیف من چیست؟ اگر توضیح ندهم، این جوسازی‌های در مجلس و در جاهای دیگر، روحیه فرماندهان را به حداقل کاهش می‌دهد و واضح است که برای جنگ، يك خطر قطعی و حتمی است. اگر به درخواست آن نماینده و به مناسبت، توضیح بدهم که با این مقدمه چینی‌ها. حتماً به اعلام جرم تبدیل می‌شود، آیا واقعاً می‌شود به این که در این جو مابتوانیم بر مشکلات غلبه بکنیم و دشمن را برانیم امید بست؟ ما در چه جوی باید با دشمن بجنگیم؟ چرا این نماینده‌ای که این مطلب را طرح کرده است به خود زحمت نداده که بیاید توضیح بخواهد تا از او رفع ابهام بشود و اینها مسائل را این طور طرح نکنند و وقتی هم که طرح کردند، اینهایی که

می‌گویند چه سر نظامی است؟! اگر کسی رفت و به نادرست، مطالبی را عنوان کرد، این دروغها سری هستند؟! و سر مجلس هستند؟! این که در مجلس و یا غیر مجلس، کار عده‌ای نشر اکاذیب باشد، آن هم از این نوع اکاذیب، آیا این اعمال روحیه جنگی باقی می‌گذارد؟ شما اگر راست می‌گفتید باید آن نماینده را مورد سؤال قرار می‌دادید که چرا این حرفها را بر خلاف حقیقت زده است؟ اینها هیچ کدام «سرجنگی» نبوده است چرا شما این قدر از واقعیت و قانون دور می‌شوید، برای این که حرف نادرستی را به این صورتها دریاورید و منعکس بکنید؟ حرف من این است و این را بدانید که این کارها جز تضعیف جبهه ما، هیچ نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد.

اگر مقصود شما شخص من هستم، صبر کنید جنگ تمام بشود، از اینها و بیشتر از اینها را طرح بکنید و من به شما اطمینان می‌دهم که وارد جر و بحث با شما هم نشوم، شما هم هر چه می‌خواهید بگویید. و اگر مقصود شما شخص من نیست و می‌خواهید اثبات بکنید که این ضعفها در کار ما هست، خوب با بیان این ضعفها آن هم به این صورت بسیار نادرست، جز تشدید آنها چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ باید ضعفهایی را که داریم به قوت تبدیل کنیم. اگر می‌خواستیم خودستایی بکنم و مردم را به خواندن و شنیدن خودستایی‌های خود مشغول بکنم، هر روز می‌آمدم قسمتی از ضعفها را، خودم بیشتر از شما شرح می‌کردم و می‌گفتم: خوب مردم، من با این وسیله‌ای که این ضعفها را دارد، چگونه می‌خواهید بجنگم؟ اما کار انسان معتقد و مکتبی واقعی این نیست، کار او این است که این ضعفها را به قوت تبدیل کند و دشمن را بشکند. اگر قبول است که ما در جنگ هستیم و در جنگ آزاد نیستیم که تمام حقیقت را به طور آشکار و علنی طرح بکنیم، پس این حرفها را هم طرح نکنید، بگذارید جنگ که تمام شد، در یک محیط باز، وقتی امکان طرح این حرفها فراهم شد، این امور را طرح می‌کنیم و موضوع بحث و گفتگو قرار می‌دهیم و مردم هم داوری می‌کنند.

امروز پس از این که مدتی به این مسئله مشغول بودیم، خبر آوردند که (حالا نمی‌دانم همین را هم بگویم، جزء اسرار است؟) لو رفتن سر است؟ یا این که باید بگویم) یک نظامی را به مجلس آورده‌اند. متصدیان مجلس

نمی‌باید امور را از مجری صحیح خودشان خارج کنند و اشخاصی را بیاورند در آنجا و آنها حرفه‌ایی را بزنند که در دمامد عملیات نظامی بدترین ضربه از پشت است؛ کسی را بیاورند و او یک حرفه‌ایی بزند که کسی هم نیست در آنجا حقیقت حرفها را آشکار کند؛ باز این کار شده‌است. حال این که نظامی‌ها باید موافق قوانین خاص خودشان عمل بکنند، یعنی اگر گزارشی دارند، به فرمانده خودشان بدهند، فرمانده او هم به فرمانده بالاتر از خودش بدهد، والا نفری را برداشتن و بردن و گفتن که آقا بیا حرفه‌ایت را بزن، نیروهای مسلح ما پانصد، ششصد هزار نفر دارند. شما فکر کنید اگر هر کس بخواهد بیاید و حرفه‌ایش را بزند، از جبهه‌های ما چه باقی می‌ماند؟ و به این مناسبت هشدار می‌دهم، هشدار جدی می‌دهم و می‌گویم که مردم، با این که تواناییهای جنگی دشمن زیاد است، ما در جنگ شکست نخوردیم و روز بروز هم بر تواناییهای خود افزودیم، اما پناه بر خدا از آنچه در پشت جبهه‌های جنگ می‌گذرد و کارهایی که هر روز انجام می‌گیرند و ما را در یک وضعیت سختی از جهت روحیه نیروهای مسلح قرار می‌دهند.

نه تنها شما مردم مراقب باشید، بلکه شما نیروهای مسلح هم که می‌جنگید، این را بدانید که زندگی با فرض وجود شیطان است، یعنی شیطان هست و به این کارها می‌پردازد. ما باید فرض کنیم این مشکلات هستند و این کارها و این جنگ روانی وجود دارد و تشدید هم می‌شود. اما با وجود اینها با قوت بیشتری بجنگیم. ما باید پاسخ همه این حرف و نقلها و توطئه‌ها را در تلاش بیشتر برای پیروزی بدهیم. یک پیروزی قاطع و سریع. والا راه دیگری نیست، نیروهای ما باید متوجه اهمیت موقع باشند و با تمام توانایی برای پیروزی بکوشند. هیچ چیز به اندازه پیروزی، ما را از شر این وسوسه‌ها و جنگ‌های روانی راحت نمی‌کند. اگر مردم یا نیروهای مسلح ما به این جوسازیها و به این بازیها و به این کارهایی که از یک مسلمان، هیچ براننده نیست و قطعاً از کارهای شیطانی است، تسلیم بشوند، در این لحظاتی که امید به پیروزی به دست آمده است، پیروزی به شکست بدل خواهد شد.

با وجود همه این فعالیت‌ها که واقعاً هیچ کس یا کمتر کسی در تاریخ ما با آنها رو به رو بوده است که در حین جنگ شب و روز برای او مسئله بتراشند و از

هر سو او را در تنیده تار عنكبوت مشکلات واقعی و این گونه مشکلات که باید آنها را در مجموع جنگ روانی در جبهه دوم گفت، قرار داده باشند و با این حال جنگیده باشد، تا آنجا که در توان دارم و با اتکا به حمایت خداوندی با تمام وجود می ایستم و می جنگم و داوری را به خود مردم می گذارم که وجدان پاکشان بهترین قاضی و بهترین یار و کمک کار ما در این تلاش بزرگ است.

امروز به خوزستان بازگشتم و برای بررسی وضع جبهه های آبادان، خرمشهر به آن ناحیه رفتم. علاوه بر مشکل هماهنگی میان نیروها، مشکل تدارک نیز از مشکلات کار ما است و این مشکلات در این جبهه نیز وجود داشت. به محض رسیدن، به حل آن پرداختیم. در حقیقت می شود گفت از مشکلات مهم هر جنگی یکی هم توزیع امکانات است که در جبهه های ما هم از ابتدا این مشکل وجود داشته است. تلاش و کوشش ما این بود که تا حدودی این مشکل را حل بکنیم؛ مقداری موفق شده ایم و امیدواریم که بیش از اینها نیز موفق بشویم. نیروهای مسلح ما توجه بکنند به این که پیروز شدن وقتی معنی و مفهوم پیدا می کند که ما بتوانیم این گونه مشکلات را از پیش پا برداریم. به هر حال تا ساعت نه و ده شب به حل مسایل پرداختیم و بعد محل نظامی را ترک کردیم. باران هم می بارید که به محل اقامت آمدیم.

### مطالعه کتابی درباره اولاف پالمه و سوسیالیزم سوئد

در هر فرصتی که دست می دهد، من به مطالعه کتاب می پردازم. به مطالعه يك کتاب پرداختم که درباره اولاف پالمه و سوسیالیزم سوئد بود. دلیل مطالعه یکی این بود که پالمه از سوی سازمان ملل به ایران آمده بود و شناختن طرز فکر و حوزه عمل و محیط زندگی او از نظر ما کار را آسان می ساخت. در مطالعه این کتاب به نکات جالبی هم برخوردم. مثلاً او در گذشته و در جوانی مدتی از زندگی خود را در آسیا گذرانده و در مبارزات ضد استعماری کشورهای آسیایی و همه دنیای سوم (به اصطلاح کتاب) فعالانه شرکت داشته است. در ویتنام بر ضد آمریکا موضع صریح و قاطع گرفته، در انقلاب رهایی بخش الجزایر جانب انقلاب را گرفته است. دیدی که در این کتاب بیان

شده است رابطه میان استقلال و سوسیالیزم است که از هر حیث جالب بود و نشان می‌داد که واقعیت‌ها در همه جا به راه حل‌های مشابه انجامیده است، اگر ملتی بخواهد رهایی از استکبار را تجربه کند، حالا هر اسمی به این جریان بگذارد مهم نیست. ناگزیر به اینجا می‌رسد که میان رابطه میان سلطه‌گر و زیر سلطه و وابستگیها با رهایی مستضعفان از سلطه مستکبران، رابطه تنگاتنگی است. استقلال به معنای از بین رفتن پیوندهایی است که قشرهای مستکبر را پدید می‌آورد و به جامعه تحمیل می‌کند. اگر این پیوندها را پاره کنیم، وابستگیها را پاره کنیم، به آزادی به معنای واقعی کلمه نیز دست یافته ایم؛ به بیان دیگری می‌توان چنین گفت: این معنا که در قانون اساسی ما هست که استقلال و آزادی يك واقعیتند و از هم تفکیک ناپذیرند، معنایی جز این ندارد که تا مردمی آزاد نباشند، نمی‌توانند آن بندهای وابستگی را پاره کنند و تا بندهای وابستگی را پاره نکنند، آزاد نمی‌شوند. باز به همان مسئله می‌رسیم که پیش از این نیز به توضیح آن پرداختم. آزادی در کشوری که می‌خواهد از رابطه مستکبر و مستضعف رها گردد معنایی جز آزادی در کشورهای اروپایی دارد و خوب آن چند بار بیشتر است. هر آن قدر که ما به اندیشه میدان بدهیم، امکان فکر کردن و ابتکار را فزون‌تر بکنیم به همان نسبت مستقل‌تر می‌شویم و فرهنگ ما مستقل‌تر می‌شود، به همان نسبت آزادتر می‌شویم و به همان نسبت امکان «استقرار واقعی اسلام» و «اسلام واقعی» و نه «هر کاری به نام اسلام» بیشتر فراهم می‌گردد. این واقعیت را از تجربه تاریخ داریم. تاریخ کشور خودمان از جنبش تنباکو تا امروز گزارشگر روشنی بر این واقعیت است که جریان‌های مخالف با آزادی سرانجام زمینه ساز بازگشت به شرایط وابستگی بوده‌اند و نتایج انقلاب مردم را بریاد داده‌اند و سلطه خارجی را بر کشور ما تحکیم بخشیده‌اند.

نتایج قیام ما بر ضد انحصار تنباکو چگونه از بین رفت؟ انقلاب مشروطه ما به چه روز افتاد؟ و با کودتای ۲۸ مرداد بر سر نهضت مردم ما برای ملی کردن نفت چه آمد؟ و چه خطرهایی در کمین انقلاب اسلامی ماست؟ نگرشی بر این واقعیت تاریخی باید چشم و گوشهای ما را باز بکند و بدانیم هیچ چیز برای ملتی که انقلاب می‌کند و در شرایط وابستگی است عزیزتر و گرامی‌تر از

آزادی نیست و اسلام واقعی آن اسلام که انقلاب ما را با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، ممکن کرده در آن «اسلام» است که می‌توان بدین آزادی رسید، انسان منزلت پیدا کند و قانون استقرار پیدا کند و آدمیان بتوانند درباره جستن راه حل مشکلات تاشی از وابستگیها بیاندیشند و راه پیدا کنند.

این واقعیات در کشورهای دیگر نیز هست. اگر انقلاب ما برای این واقعیت یعنی رهایی از وابستگی، یعنی نشان دادن رابطه آزادی و استقلال در تحقق آزادی و استقلال راهی پیدا کند، گمان می‌کنم به حل مشکل انسانیت معاصر دست یافته است. تلاش و کوشش ما برای دستیابی به این راه حل است. اگر نه، زمان ما را به وادی ناکامیها خواهد کشاند. واقعیتی که در آن کتاب بود، برای کشور سوئد کمتر محسوس است تا کشورهایی مثل ما، چون که سلطه ابرقدرتها بر کشورهای مثل ما حد و مرز نمی‌شناخته است. اما آدمی مثل پالمه که در قاره‌های زیر سلطه غرب مدتی از عمر را گذرانده است با تجربه عملی و واقعی باید معلوم کرده باشد که ارزش استقلال چه میزان است و عجیب این که وقتی او برای گفتگو درباره جنگ ایران و عراق پیش ما آمد، ما قضیه را از همین ضرورت استقلال شروع کردیم. در آن موقع به او گفتم از نظر ما حمله عراق تلاشی برای محو استقلال ایران از سوی ابرقدرتهایی است که در خاورمیانه به دسته بندیهای جدید دست زده‌اند و یک نگرش به وضعیت منطقه نشان می‌دهد که آمریکا در کار ایجاد حلقه‌ای به دور ایران می‌باشد و ما ناچار در این نبرد از استقلال خودمان دفاع می‌کنیم.

کارنامه سه شنبه ۲۵ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۰ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۳۸

### مسئله فرماندهی و وحدت آن

امروز از صبح تا ظهر در محل ستاد اروند حاضر شدم و اعضای ستاد وضعیت نظامی را تشریح کردند و طرحهای نظامی خودشان را توضیح دادند.



این توضیحات را یادداشت کردم، امکانات نظامی که در اختیارشان قرار گرفته بود، کارهای دشمن و کارهای خودشان را هم گفتند که همه را یادداشت کردم و همین طور تواناییها و ضعفهای دشمن و تواناییها و ضعفهای خودشان را برای من شرح دادند.

بعد از این توجیه نظامی، بعد از ظهر، به مسئله دیگری مشغول شدیم که آن مسئله فرماندهی و وحدت آن بود، که گفتگوها تا دیروقت شب به طول انجامید و امیدوارم که از این نظر وضع را بسیار بهتر کرده باشد.

از روز نخست جنگ این مسئله یکی از مسایل مهم جبهه‌های جنگ بوده است. علت این که حل این مسئله با همه ضرورتی که دارد، این همه طول کشیده و هنوز نیز حل قطعی نشده است، جز این نیست که عوامل غیرمادی و مؤثر در جنگ خصوصاً آن عامل سیاسی مانع از تحقق آن بوده است. چطور یک نیروی نظامی می‌تواند در شرایطی که اعلام راهپیمایی می‌شود و با این اعلام جوی بوجود می‌آید که پنداری روز پنجشنبه «روز مصاف» تعیین کننده سرنوشت سیاسی کشور است، فرمانده درجبهه جنگ جرأت عمل نظامی به خود بدهد؟ عمل نظامی ممکن است موفقیت داشته باشد ممکن است با شکست توأم بشود. اگر عملیات نظامی یک فرمانده موفق نمی‌شد چه وضعی پیدا می‌کرد اگر روز پنجشنبه راهپیمایی هم انجام می‌گرفت؟ خود این معنا که عده‌ای شب و روز به تخریب روحیه فرماندهان مشغولند و گمان می‌کنم این معنا امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست و همه مردم دیگر همه اینها را می‌شناسند، یکی از عوامل مهم بازدارنده ما در جبهه‌های جنگ بوده است.

## عده‌ای جبهه جنگ اصلی را جبهه جنگ با رئیس جمهوری قرار داده‌اند

آنچه من کرده‌ام و می‌کنم برای خنثی کردن این عامل که از نتایج آن یکی هم ضعف فرماندهی و نبود وحدت آنست. هر جا انسجام و وحدت فرماندهی قویتر است، در آن جبهه توانایی‌های ما بیشتر و پیشرفت‌های ما بیشتر است. ضربه‌هایی که به دشمن زده و می‌زنیم، کاری‌تر بوده است و هر جا این وحدت

فرماندهی بر اثر حاکمیت این روحیه کمتر بوده ضعیف‌تر بوده‌ایم و دشمن چیره بوده است. با همه این مشکلات و با آنکه با کمال تأسف عدّه‌ای جبهه جنگ اصلی را جبهه جنگ با رئیس جمهوری قراردادها، تلاش عمده و همه جانبه شبانه روزی‌ام وقف ایجاد روحیه و ایجاد وحدت فرماندهی شده است و خوشبختانه نتایج به دست آمده ما را از نگرانی به در آورده است. امروز با وجود جو سیاسی ناسالم و با وجود لحن تهدیدآمیزی که از سوی این و آن به کار می‌رود، روحیه فرماندهان خوب است، روحیه نیروهای مسلح ما خوب است.

به آنها که شاید به علت عدم دسترسی به اطلاعات صحیح و عدم امکان توضیح، در ابهام هستند و از ظن خود نسبت به رئیس جمهوری بدبین شده‌اند می‌گویم فرض کنید رئیس جمهوری هم مثل شما به ضعف‌ها، به نارسایی‌ها، به بدیها و به هر چیز دیگری که شما در ذهن تصور می‌کنید آگاه باشد، و فرض کنید که بیشتر از اینها آگاه باشد، اما خواهران و برادران من، آیا نیروهای خوب دیگری با تجهیزات کامل وجود دارد که من آنها را گذاشته باشم و این نیروها را به کار برده باشم؟ اگر شما هم به این نتیجه می‌رسید که «وجود ندارند»، آیا وظیفه من این نیست که این نیروها را با مراقبت شبانه روزی آماده کنم، ضعف‌هایشان را به قوت تبدیل کنم و به کار بگیرم؟ آیا اگر شما به جای این که فکر کنید من می‌خواهم پرده و حجابی بر این ضعف‌ها باشم، از راه همدلی و همدردی فکر کنید بلکه به دلیل این نیرویی که باید آن را به کار بگیرم شما باید به من کمک کنید، آیا وضع به کلی عوض نمی‌شود؟ آنچه تجربه به ما آموخت، این است که آدمی تغییرپذیر است و روش اسلامی که پیامبر ما به کار برد روش درستی بود. انسان را نمی‌توان سنگ و جماد تلقی کرد حال این که امروز از نظر علمی این مسلم شده است که سنگ نیز تغییر پذیر است. فکر کنید از نظر نظامی می‌گویند در حال جنگ و در حین عملیات جنگی تجدید سازمان و تکمیل سازمان نظامی امری محال و بی‌سابقه بوده است؛ اما این امر محال و بی‌سابقه انجام گرفت. ما امروز در جبهه‌های جنگ ۸ تا ۱۰ برابر روز اول از نظر تجهیزات و امکانات نظامی قویتر

شده‌ایم، فکر کنید که این انسانها در این مدت و در زیر ضربات دشمن چگونه توانسته‌اند این مهم را به انجام برسانند؟

آنها که این کار را توانسته‌اند در این وضعیت انجام دهند، آیا پیش از این زمان و در وضعیت مناسبتری بهتر نمی‌توانستند این کار را انجام بدهند؟ آنچه شد این بود که در این دوره، فرماندهی نیروهای مسلح بیشتر از سابق واقعیت پیدا کرد و نظم و انضباط ممکن شد، در نتیجه ایجاد نیروی عظیم میسر گشت. برای این که اثر این قوت گرفتن را در ذهن آنهايي که گمان می‌کنند وظیفه‌ای جز «مخالف خوانی» ندارند، بدانیم خوبست گفته‌ها و نوشته‌های آنها را مرور کنیم.

اوایل می‌خواستند که ما دشمن را سد کنیم و مانع پیشروی آنها بشویم. به مناسبت جنگ من نمی‌توانم بگویم چه اظهارات و چه تلگرافاتی می‌کردند. در مرحله بعدی می‌گفتند «شما نگذارید آبادان به دست دشمن بیفتد ما دیگر کاری به طول جنگ نداریم، هر طور می‌خواهید با دشمن بجنگید». و امروز می‌گویند چرا مسامحه می‌شود و چرا ارتش هجوم و حمله و پیشروی خود را شروع نمی‌کند؟ این قدر گفته و می‌گویند که همه این سؤال را می‌کنند. امروز این سؤال يك سؤال عمومی شده است از لحاظ من این سؤال نشانه خوبی است در عین حال که معرف ناشکیبایی است و ظاهراً بیم هموطنان ما هم در آن هست، در عین حال نشانه آن است که به تدریج همه پذیرفته‌اند که نیروهای مسلح ما غیر از نیروهای مسلح روزهای اول است. گرچه تقدیر و تشویق را هنوز آن عده که گفتم، وظیفه خود نمی‌دانند، اما قبول دارند که زحمتهای طاقت فرسایی که گاه جان آدمی را به لب می‌رساند به نتیجه رسیده و امروز نیروهای مسلح ما می‌توانند هجوم موفقیت‌آمیزی را به انجام برسانند. از این به بعد وظیفه این نیروهای مسلح است که به این خواست عمومی پاسخ بدهند و بی‌توجه به جوسازیهایی که می‌شود با اتکاء به خداوند بزرگ در سر پیروزی بی‌روند و برای به دست آوردن این پیروزی به تلاش عظیم برخیزند. آنها باید بدانند همان‌طور که آن نا ممکن‌ها ممکن شد و ما توانستیم نیروهای خودمان را به این حد از توانایی برسانیم، باید پیروزی هم ممکن بشود، باید هجوم‌های ما در هر شرایط جوی انجام بگیرند و باید دشمن شکسته بگردد.

این عهدی است که ارتش ما با انقلاب ما دارد، این آزمایش قبول شدن است و این ارتش با این پیروزی، به انقلاب امتحان قبولی می‌دهد. به ملت هم امتحان قبولی می‌دهد و از این پس مردم ما می‌توانند با آسودگی خیال از این که ارتش پاسدار مرزهای آنها است و سودای دخالت در امور زندگی روزمره آنها را ندارد، پی‌های زندگی اجتماعی خودشان را محکم بگردانند و با اطمینان خاطر بیشتری نسبت به عدم تأثیر توطئه‌های داخلی و خارجی و ابرقدرت‌ها این زندگی اجتماعی را بازسازی کنند.

### از تهران تلفن کردند که شما خوبست به تهران بیاید

شب پس از بحث مفصل با نظامیان وقتی آنها رفتند، از تهران تلفن کردند که شما خوبست به تهران بیاید چون یکی از مواد قطعنامه که قرار است در راهپیمایی خوانده بشود مربوط به فرماندهی کل قوا است و قرار است فردا به نزد امام بروند و از ایشان اجازه بگیرند که این ماده در قطعنامه باشد. من پاسخ دادم که به تهران نمی‌آیم؛ به لحاظ این که این مسئولیت سنگین سلامت مرا مختل کرده است. مرا به این جا کشانده است و هر آن که از این مسئولیت آزاد بشوم خواهم گفت: «آسوده شدم»، والا اگر قرار باشد بابت هر توطئه محل کار را رها کنم، خود نیز باور خواهم کرد که از روی اعتقاد در این کار نیستم. فرماندهان نظامی نیز این مسئله را شنیده بودند و از این مسئله به شدت اظهار نگرانی می‌کردند. از باب تأثیرات این کار در وضع جبهه‌ها و خطرات عظیم آن در از بین بردن همه زحمت‌ها و تلاش‌ها و خدای نکرده چیره شدن دشمن. به آنها گفتم شما کارتان کار نظامی‌گری و فن جنگ است. کار من هم شناسایی امور اجتماعی است. داستان اصفهان و فیلم برداشتن و نمایش دادن و بدنبال آن اعلام راهپیمایی، داستان خنگی است؛ خصوص که آیه‌الله خادمی در اعلامیه‌ای گفتند که این يك بازی تصنعی است و اگر هم کسانی تا حالا شك داشتند که جریان سازی است، آن شك شان از بین رفته است. آشکار است که کسانی می‌خواهند، پس از این که آن تظاهرات به نتیجه نرسید، اینک از

محبوبیت بی‌مانند امام استفاده کنند و از نام او برای تثبیت قدرت خود بهره جویند و من تردید ندارم که امام اجازه این راهپیمایی را نخواهد داد.

به آنها گفتم که شما به میزان آگاهی امام واقف نیستید، به میزان فکر و توانایی او وارد نیستید. می‌دانم که او به این کار رضا نخواهد داد و بر فرض این که این تظاهرات انجام بگیرد، در پی آن چیزی نیست. گیریم این بیم شما راست باشد و آنان چنین قطعنامه‌ای را در این تظاهرات بخوانند و مردم هم تصدیق بکنند این مردمی که خود رأی داده‌اند و خود می‌بینند که ما با چه خون دلی از وطن دفاع می‌کنیم، اگر قطعنامه‌ای را تصدیق کردند، بعد چه؟ فردای آن روز چه خواهد شد؟

چه کسانی مسئولیت کم و زیاد در جبهه‌ها را بر عهده خواهند گرفت؟ جز بر عهده آنها که این جریانها را ایجاد کرده‌اند؟ آن نارسایی و ضعف‌ها و خدای نکرده شکست‌ها را چه کسانی بر عهده خواهند گرفت؟ پس این تظاهرات مرا نخواهد شکست بلکه آنهایی را خواهد شکست که این شیوه‌ها را شیوه‌های مؤثری آنهم در این شرایط جنگ می‌دانند، همانها که در این موقعیت از راه انصاف حتی اگر من آدم بدقلقی هم بودم می‌باید با تمام قوت از من حمایت می‌کردند تا وطن شان مستقل بماند. بعد در وطن مستقل به این امور بپردازند. پس چون از فردای این تظاهرات امور در جهت بهتر سوق نمی‌کند، بلکه در جهت بدتر شدن سیر خواهد کرد، خواهی نخواهی به زیان آنهایی تمام می‌شود که می‌خواستند یا می‌خواهند یا تصور می‌شود که می‌خواستند این روز را روز تعیین تکلیف رئیس جمهوری قرار بدهند.

ممکن است به شما بگویند دشمنان ما استفاده خودشان را می‌برند و بعد از این که استفاده شان را بردند و کاری که نباید بشود شد، فاجعه‌ای که نباید رخ دهد رخ داد، دیگر این که نتیجه به سود چه کس و چه گروهی و به زیان چه کس یا چه گروهی تمام شد، حرف پوچ و بی‌معنایی می‌شود و این حرف صحیح است. در کودتای ۲۸ مرداد نیز همین طور شد. اما وضعیتی که ما امروز داریم امیدبخش است. مردم ما آگاه و هشیارند و من گمان نمی‌کنم امروز روزی باشد که بتوان به این مردم چیزی را که نمی‌خواهند تحمیل کرد. به آنها گفتم پس نگران نباشید و به کار خودتان با اطمینان خاطر مشغول

باشید. آنها در حالی که می‌دانستم نه کاملاً باور کرده‌اند و نه کاملاً متقاعد شده‌اند، از نزد من رفتند و من خود می‌دانم که تا نتیجه راهپیمایی اینها دست به اقدام نظامی چشمگیری نخواهند زد.

در هر حال امروز هم به این ترتیب در جایی که من در ماهشهر بودم تمام شد.

کارنامه چهارشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۱ دی ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۳۹

## ما باید با همین نیروها بجنگیم و ضعف‌های همین نیروها را به قوت تبدیل بکنیم

صبح حالم خوب نبود، از قرار وضع فشار خون پایین آمده بود. با این حال می‌باید ماهشهر را ترك می‌کردم، طبق قرار قبلی باید به محل سپاه پاسداران می‌رفتم، اما به لحاظ ضعف نتوانستم این کار را بکنم و از مسئولان آنها خواستم که پیش من بیایند. آمدند و درباره وضع جبهه، نیروهای نظامی با آنها صحبت کردم. گفتم فرض کنید آنچه که شما می‌دانید، من هم می‌دانم به علاوه چیزهایی هم هست که شما نمی‌دانید و من می‌دانم. اما ما باید با همین نیروها بجنگیم و ضعف‌های همین نیروها را به قوت تبدیل بکنیم تا پیروز بشویم این برای ما مسئله مهم‌تری است. پیروزی در این جنگ برای ما تعیین کننده است در حالی که بقیه امور فرعی است. هیچ مسئولی حق ندارد آنچه را که اساسی است فدای اموری بکند که فرعی هستند.

آن طور که از بیانشان به نظر می‌آمد، روحیه تفاهم داشتند و معلوم بود متوجه هستند که من چه می‌گویم. امیدوارم که با روحیه تفاهم و هماهنگی در این جبهه با ارتش کار خواهند کرد و پیروزیهای جدید به دست خواهیم آورد.

پس از پایان این جلسه بیرون آمده اما دیدم آمادگی مسافرت با هلیکوپتر را ندارم، بنابراین با اتومبیل و از راه زمین حرکت کردیم. باران می‌بارید، هر

چه هم در راه پیش می‌آمدیم بر شدت باران افزوده می‌شد. در راه رئیس ستاد و فرمانده نیروی هوایی و سرهنگ آذین با من همراه بودند،

## بیانیه دفتر امام درباره لغو راهپیمایی

ساعت ۲ اخبار رادیو را باز کردند و بیانیه دفتر امام درباره لغو راهپیمایی را خواندند. این افسران که دیشب ناباوری داشتند و با حرفهای من قانع نشده بودند، از ارزیابی درست من بسیار متعجب شده بودند. گمانم این است که با شنیدن این خبر در همه جبهه‌ها يك حالت آسایشی به وجود آمد. این فشارها و تشدید و تشدد‌ها فروکش کرد و بارقه امید از نو در دلها روشن شد.

به مناسبت می‌گویم امید من است که همه براستی در خط امام قرار بگیرند و آنچه اصل است فدای اموری که گاه فرع هم نیستند نکنند. ما نمی‌توانیم به مردم خودمان بگوییم در نخستین سال استقرار جمهوری از دفاع عاجز شده‌ایم و به دشمن اجازه داده‌ایم مردم مؤمن را آواره بکند و بر قسمتی از خاک ما تسلط پیدا بکند، بیرون راندن دشمن اصل است، بقیه امور فرع و کمتر از فرع است. چند نوبت هم امام این معنا را تأکید کرده‌اند. به ملت اطمینان می‌دهم اگر هم گاهی من حرفی می‌زنم، حالت من به حالت کسی می‌ماند که به او نیش و سوزن به طور بی‌سروصدا می‌زنند و او از روی ناچاری گاه فریاد می‌زند. دیگر حالا آنچه واقع شده، مردم از آن اطلاع دارند و می‌دانند من چه می‌گویم و تازه آن فریادی هم که می‌زنم در رابطه با جنگ است، حالت من به حالت کسی می‌ماند که با تقلای کشنده‌ای دارد بنایی را می‌سازد و می‌بیند که هنوز خشت بعدی را نگذاشته، چند خشت از دیوار بنا را فرو ریخته‌اند و او ناچار باید آنها را بر سر جای خود بگذارد و مراقبت هم بکند که آنها را نریزند و يك خشت تازه‌ای هم به روی آنها بگذارد. انصاف داشته باشید به دست من، نیرویی قابل و کارآمد نداده بودند، این نیرو ایجاد شده است. من نه تقدیر و تشویق می‌خواهم و نه ستایش می‌خواهم؛ آنچه می‌خواهم اینست که با فشار سیاسی - روانی این نیرو تضعیف نشود و ما بتوانیم دشمن را سرکوب کنیم. همین و بس.

به هر حال ساعت ۳ بعد از ظهر به قرارگاه نظامی خودمان رسیدیم، در حالی که باران مثل سیل می‌بارید. به محض رسیدن، بعضی فرماندهان را احضار کردم و با آنها درباره جنگ در شرایط جوی متغیر بحث و تبادل نظر کردیم. گفتم: آمادگی شما باید در آن حد باشد که باران را یار خود تلقی کنید، همان‌طور که همواره می‌گفتید باران در کار ما مفید است. ضربه‌هایی که به دشمن می‌زنید افزایش دهید و طرح‌های لازم را برای این کار باید فراهم کنید. اگر فراهم کرده‌اید، در تجربه عملی همین روزها تکمیل بکنید. چنان نباشد که باران به کاهش فعالیت‌های رزمی بیانجامد.

بعد راجع به طرح‌های نظامی که می‌باید به اجرا در می‌آمدند صحبت کردیم و آنها راجع به کم و کسر این طرح‌ها توضیحاتی داشتند که دادند و رفتند.

### میل سلطه بر دیگران و توانایی تخریب دیگران

شب من مشغول چند کتابی که آورده بودند شدم. یکی از آنها «گریز از آزادی» بود. من این کتاب را در اروپا البته به زبان انگلیسی خوانده بودم ولی کتاب حاضر ترجمه فارسی بود. من فصلی را درباره «قدرت‌گرایی» از نو خواندم. در قسمت‌های مهمی با نظر من که در کیش شخصیت شرح کرده‌ام همسانی دارد، اما در مینا تفاوت دارد. یک تفاوت یا مانع دیگر هم در این گونه متفکران به نظرم هست که اگر آن مانع و حجاب را بدرند به اندیشه توحیدی پی خواهند برد. و آن این که راه علم به اسلام می‌انجامد. به هر حال صحبت نویسنده کتاب اینست که دو نوع آدمی وجود دارد، آنها که سلطه جو هستند و آنها که سلطه‌پذیرند. دسته اول را سادیست‌ها و دسته دوم را مازوخیست‌ها تشکیل می‌دهند که هر دو بیمارند. هر دو یک نوع بیماری دارند. در حالی که به ظاهر متضادند، اما در واقع یک پایه و مینا دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند، زوجهند، همزیستی دارند و یکی بدون دیگر واقعیت خود را از دست می‌دهد. این دو دسته بیمار که ما نیز در کیش شخصیت به تفصیل برپایه بیان قرآنی آنها را شناسانده‌ایم، انحراف از فطرت را به دلیل گریز از آزادی و



تنهایی دارند. البته این سؤال پیش می‌آید، چرا از تنهایی و آزادی می‌گیرند و تنهایی و آزادی چیست که از آن می‌گیرند؟

قدر مسلم به نظر صاحب کتاب آزادی و تنهایی جامعیتی است که انسان در حال فطری و تعادل در پی آن است، اما به دلایل و عللی که برشمرده است، اینها در موقعیت فردی و اجتماعی معینی از آن می‌گیرند، اگر من بخواهم بیان صاحب کتاب را در این باره توضیح بدهم طولانی می‌شود و بازگو کردن این کتاب بعلاوه تفسیری که من از آن می‌کنم، خیلی مفصل‌تر از خود کتاب می‌شود؛ از این کار صرف‌نظر می‌کنم. می‌پردازم به يك معنی که در این کتاب توضیح داده شده است و آن فرق میان قدرت به معنای میل سلطه بر دیگران و توانایی تخریب دیگران برای احساس لذت و آسایش در خویشتن با قدرت بمعنای توانایی انجام کاری است.

به یاد خواننده بیاورم که این معنا بسیار مهم است سالها پیش و شاید ده سال پیش در سالهای ۴۷ و ۴۸ و ۴۹، من برای «مکتب مبارز» (آن مجله که که انجمن اسلامی دانشجویان در خارج کشور منتشر می‌کرد) مقاله‌ای تحت عنوان چهارچوبی برای اندیشه و علم نوشتم. در آنجا به همین معنا پرداختم به لحاظی که تمام بحث در روشن کردن معنای قدرتی است که قرآن برای خدا می‌شناسد و آن معنا و مفهومی از قدرت که ما در ذهن می‌پرورانیم.

گمان من اینست که مانع اصلی جامعه، در همین روزها، همین دو معناست. از این دو، قدرت بمعنای «میل به سلطه‌گری و ایجاد قدرت به معنای حاکمیت بی‌چون و چرا بر دیگران»، مفهومی از قدرت است که خواص مردم به خدا نسبت می‌دهند و بدان قدرت‌طلبی و زورمداری خود را توجیه می‌کنند، حال این که این «قدرت» ضعف است. از نظر من گریز از آزادی به معنای واقعی کلمه گریز از فطرت و خداست چرا این گریز انجام می‌گیرد؟ این را در کیش شخصیت به خصوص در دو مبحث اول مطالعه کرده‌ام و در اینجا نمی‌خواهم بدان بازگردم، اما این گریز، گاه به صورت سلطه‌گری و گاه به صورت سلطه‌پذیری، انجام می‌گیرد. آنها که به خط سلطه‌گری می‌روند، درک دیگری از قدرت را نه می‌توانند به ذهن خود راه دهند و نه تبلیغ کنند؛ پس برای خدا قدرت را همان می‌شناسند (البته در

صورتی که خدایی را قبول داشته باشند) که برای خود می‌شناسند. آن ضعیفی را که در خودشان هم هست و به صورت گریز از فطرت بروز می‌کند و آن بیماری که در خودشان هست و به صورت سلطه‌جویی یا سلطه‌پذیری تجلی می‌کند، به خدا نسبت می‌دهند. گمان می‌کنند قدرت، زور برای شکنجه کردن، زدن و کشتن، گرفتن مال و آزادی دیگری، و حتی صورتهای ریاکارانه‌تر این قدرت‌طلبی و واداشتن دیگران به پیروی و انقیاد، واداشتن دیگران به دوست داشتن همه، اینها یعنی قدرت خدایی هم همین است. حال آن که ما خدا را «بی‌نیاز» می‌دانیم و همه اینها از «نیاز» و «ضعف» است و خدا ضعیف و نیازمند نیست.

پس توانایی به نظر صاحب کتاب این است که انسان بتواند استعدادهای خود را فعلیت ببخشد. آن قوت و توانایی غیر سلطه‌گری است که در آن نیرو به يك زور و قوه تخریبی تبدیل می‌شود و این عین ضعف است. به گمان من اگر آدمی به فطرت خویش نزدیک باشد، توانایی در رشد تجلی می‌کند، یعنی آدمی در سیر و سلوک به سوی معبود، تکامل می‌یابد. در این صورت خاصه‌های بارز این توانایی در سازندگی است. آدمی وقتی بر فطرت خویش است، خود را می‌سازد و جو اجتماعی را جوی متناسب با سازندگی می‌گرداند. به همان میزان که ضریب‌سازندگی در جامعه افزایش پیدا می‌کند، می‌توان گفت که جامعه سالم‌تر شده است.

این توضیحات را از آن رو ضرور دیدم که به مناسبت با خوانندگان این مسئله اساسی را در میان بگذارم که نگرش ما در انقلاب خودمان باید يك نگرش علمی باشد، چون ما آن مقدار که ضریب سازندگی را در جامعه افزایش می‌دهیم به انقلاب خدمت می‌کنیم. اگر انقلاب ما جهت صحیحی در پیش گرفته باشد، این را باید افزایش ضریب سازندگی در جامعه نشان بدهد. اگر ضریب سازندگی در جامعه افزایش یافته باشد، اگر معنویت در جامعه بیشتر شده باشد و خصومت‌ها کمتر شده باشد، در این صورت، ما می‌توانیم بگوییم که جو جامعه ما بعد از انقلاب، اسلامی‌تر شده و مجموع جامعه به فطرت اسلامی نزدیک‌تر شده و جامعه ما تواناتر شده است. اما اگر به عکس ضریب سازندگی کاهش پذیرفته باشد و ضریب تخریب افزایش پیدا کرده باشد،

توضیحات ما واقعیت را عوض نمی‌کند. این بدان معناست که ما از واقعیت اسلام دورتر شده‌ایم و آینده نوید کمتری دربردارد و به عکس بیم‌ها زیادتیر شده‌اند و می‌شوند.

پس این «متر» و «ضابطه» در دست همه می‌تواند باشد. خود هر کسی در محیط خویش می‌تواند ببیند که میزان سازندگی چقدر بالا رفته، محیط چقدر تفاهم آمیزتر و یک‌رنگ‌تر و یک‌دست‌تر شده است و بداند که به همان نسبت انقلاب پیروز شده است. اما اگر هر کس در محیط خود ببیند که از میزان سازندگی کاسته شده، میل به سازندگی کم شده و هر کس در پی آن است که از راه تخریب دیگری، برای خود موقعیتی دست و پا کند، در آن صورت باید گفت که نشانه‌های مرض در بدن انقلاب ظاهر گشته‌اند و باید تا وقت باقی است به درمان آن پرداخت و گرنه اگر دیر عمل کنیم، گاه ممکن است کار به جایی برسد که برای درمان بیماری جراحی‌هایی از نوع «صحرای کربلا» لازم افتد و برای دفاع از واقعیت انقلاب ایستادگی و ایثار بیشتر از آن لازم گردد.

کارنامه پنجشنبه ۲۷ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۳ دیماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۴۰



## سر واقعی جنگی اینها هستند و نه دروغ و راستیهایی که عده‌ای نسبت می‌دهند

امروز صبح چون قرار بود بعد از ظهر به تهران بروم، جلسه فرماندهان نظامی را تشکیل دادیم، پس از آنکه گزارش نظامی سه چهار روز گذشته را دادند و معلوم شد که در همه جبهه‌ها به دشمن تلفات سنگینی وارد کرده‌اند، ما وارد بحث اصلی شیدم و درباره سه طرح نظامی به طور مفصل گفتگو کردیم. درباره امکان تغییر شرایط جوی و بارانی شدن هوای خوزستان و چگونگی هدایت عملیات جنگی در هنگام ریزش بارانهای طولانی و دیگر مسایل مربوط به اوضاع جوی نیز گفتگو کردیم. این مطالب را نمی‌توانم به لحاظ شرایط جنگی بازگو کنم و سر واقعی جنگی هم اینها هستند و نه دروغ و راستیهایی که عده‌ای نسبت می‌دهند.

## پاره شدن عکس در اصفهان و جو سازی تلویزیون

بعد از ظهر به تهران آمدم، یعنی تقریباً اوایل شب بود. مطابق معمول گزارشهای فراوانی درباره رویدادهای مختلف کشور در روزهای پیش تهیه شده بود که من آنها را خواندم. یکی از آنها درباره مسئله عکس در اصفهان بود. بنا بر آن گزارش شخصی که عکس پاره را در دست داشته است (چون فیلم پاره کردن عکس را نشان نداده است و عکسی که در دست داشته است پاره بوده است) دست خود را تکان می‌داده است و به احتمال قریب به یقین اگر فرض کنیم که خود او در توطئه نبوده، هیجان و علاقه خود را اظهار می‌کرده است و پاره شدن یک عکس در شلوغی تظاهرات امری طبیعی است.

موافق این گزارش در اصفهان کسانی که ندانند این جریان ساختگی بوده است بسیار اندک‌اند. گزارش می‌گوید که نوارهای پخش شده به وسیله رادیو تلویزیون اصفهان از هر جهت جریان را افشا کرده‌اند! طی روزها این دستگاهی که باید به تفاهم کمک کند، خصوصاً در این شرایط جنگ، محیط اجتماعی ما را پر از تفاهم و امید به پیروزی بگرداند، تمام وقت خود را صرف این کار کرده است که نشان بدهد رئیس جمهوری ضد روحانیت است. از جمله چیزهایی که گفته‌اند این بود که در یک نواری از یک خانم تظاهر کننده می‌پرسد که شما برای چه آمده‌اید؟ آن خانم گفته است برای حمایت از رئیس جمهور. خلاصه این سؤال و جواب را کشانده است به آنجا که خوب رئیس جمهور در جبهه است و کسی مگر به او حرفی زده است؟ و او جواب داده که بله آخوندها نمی‌گذارند که او کارش را بکند. در اینجا سؤال و جواب را قطع می‌کنند و شروع می‌کنند به روضه خوانی!

در هیچ جای دنیا و در هیچ تاریخی چنین کاری نه دیده و نه شنیده شده است که رادیو و تلویزیون یک کشوری این طور اسباب دوئیت و ضدیت را فراهم بکند. قبلاً هم این را بارها گفته‌ام در زمانی که ما در جنگیم و رئیس جمهور فارغ از این جوسازیها در جبهه بسر می‌برد، طبیعی است هر اندازه پشت سر او آرام باشد، پر از تفاهم و امید باشد، جنگ بهتر رهبری می‌شود و پیروزی را نزدیکتر می‌کند. ولی واقعاً چه کسی فریب می‌خورد؟

چطور ممکن است مردم ما ندانند این گونه تبلیغات در ذهن سرباز و پاسدار و این همه رزمنده مؤثر واقع می‌شود؟

چطور شما نمی‌دانید که آدمی با خاطر ناآرام نمی‌تواند بجنگد و چرا این ستم بزرگ را در حق انقلاب و کشور خودتان می‌کنید؟ چرا نقش شیطان را بر عهده گرفته‌اید؟

و چون است که حالا کسی نمی‌آید از اینها بپرسد این تبلیغات شما چیست و چرا این تبلیغات خطرناک را می‌کنید؟

اینها از ظن خود گمان می‌کنند که این کارها به زیان رئیس جمهوری است. ما به شما اطمینان کامل می‌دهیم که این کارها «از نظر شخصی» کاملاً به سود رئیس جمهوری است و با همه تلاش شما کاری جز این نمی‌کنید که میزان محبوبیت او را در افکار عمومی افزایش بدهید، «اما این کار شما به زیان کشور است». به زیان انقلاب است. به زیان این نسل است و کاری جز این نمی‌کنید که ضریب سازندگی را در جامعه ما کاهش بدهید، میل به تفاهم را کاهش بدهید و ضریب تخریب و میل به خصومت را افزایش بدهید بدانید که در این جو خصومت و تخریب، انقلاب قربانی می‌شود. کشور هم قربانی می‌شود. به خودتان رحم کنید. این بازیها را به خاطر خودتان و به خاطر کشورتان ادامه ندهید و گرنه هراندازه این بازی‌های شما بیشتر شوند، هراندازه قوه تحمل من در برابر این بازیها بیشتر شود، از نظر شخصی محبوبیت من در افکار عمومی افزایش می‌یابد.

گزارش دیگری از قم بود که باز در آنجا کسی رفته است و «قطعنامه» خوانده و عنوان کرده است که «توسط دفتر هماهنگی همکارهای مردم با رئیس جمهوری (نمی‌دانم در رابطه و مواضعه با این دفتر) قرار بوده چهل نفر از روحانیان به نام ترور بشوند». سؤال این است آیا این توطئه کوچکی است؟ مطلب کوچکی است؟ اگر چنین توطئه‌ای قرار بوده است انجام بگیرد، چطور شده است که این شخص که لابد خود را مسلمان و مکتبی هم می‌داند به خویش زحمت نداده است گزارش این امر را به مقامات انتظامی بدهد و آنها تحقیق بکنند و نتیجه تحقیق را در اختیار مقامات قضایی بگذارند؟ پیگیری بکنند ببینند مسئله چه بوده؛ چطور در شهر قم پایگاه اسلام این چنین

جعلهایی می‌توان کرد و هیچ کس هم نمی‌پرسد چرا چنین می‌کنید؟ حتماً این جعلیات نه به جنگ زیان می‌زند و نه به سلامت روحیه عمومی. هیچ هم بعید نیست که همین سخنرانی موجب بشود که سخنران فردا از جایی به نمایندگی انتخاب بشود و به مجلس هم برود! ظاهراً این کارها امتحان است و باید عده‌ای این امتحانها را بدهند. مثل همان تفتیش عقاید است که در همه جا دارد رایج می‌شود و اشخاص باید امتحان بدهند تا بتوانند وارد دستگاهها بشوند.

### دعوا بر سر آزادی است

اما شما مردم، این امور را ساده نگیرید. چندبار گفته‌ام که این فرهنگ فرهنگ نفاق است. در کتاب «نفاق در قرآن» این معنا را روشن کرده‌ام که ایدئولوژی نفاق، مبانی فکر نفاق، اعتقاد نفاق آلود همین است. همین جعل و تزویر در قلمرو فرهنگ جعل و تزویر و تحریک و تخریب برای تشدید جو خصومت در جامعه است. چرا که منافق در محیط توحید، در محیط زندگی، در محیط دوستی و تفاهم نمی‌تواند زندگی کند. منافق برای ایجاد محیط زیست اجتماعی خود باید این محیط را، جامعه را به مرداب تبدیل کند. آیا با آب زلال می‌توان مرداب به وجود آورد؟ یا باید در آب زلال آن قدر گند ریخت تا به گندآب تبدیل شود؟ شما درباره این کسان یا منافقان که کارشان تبدیل زلال انقلاب به گندآب است، لاقید نمانید. اقبالاً برسید. در همان کتاب «نفاق در قرآن» گفته‌ام که مرض «آدم» را نداشته باشید که «چون و چرا» نکرد و از در بهشت بودن محروم شد. شما چون و چرا کنید. اقبالاً در این قضیه برسید چگونه بوده است؟ دلالتان چیست؟ مدرک شما کدام است؟ شما چه وقت به این واقعیت پی می‌برید؟ آیا مقامات مسئول کشور را در جریان امر قرار داده‌اید؟ اگر قرار داده‌اید تحقیقات در آن مرحله‌ای است که افشای توطئه بدون اشکال باشد؟ و دهها از این چراها می‌شد و می‌شود از این گوینده برسید.

و اما در همانجا از نو همین هایی که در پی این ایدئولوژی نفاق هستند باز راه انداختند که «ما سپهسالار نمی‌خواهیم». خوب اگر من هم قبلاً در

همین کارنامه روز توضیح نداده بودم، می شد گفت که وهم، شما را برداشته و ترسیده اید، اما سپهسالار یعنی فرمانده قشون، فرمانده ارتش و برای من عنوانی نیست و من هیچ گاه به خواست خدا نه خود به خود، عنوانی داده ام و نه از عنوان هایی که دیگران به من داده اند به خود بسته ام و نه طالب این عناوین بوده ام و نه آنها که این چیزها را بهانه قرار می دهند، برای مسموم کردن جو ترسشان از این عنوان است، بلکه در حقیقت آنها خود می خواهند در حوزه قدرت خودشان سپهسالار و پدر جد سپهسالار باشند، هر کار که می خواهند بکنند، بی پرسیدن و بی جستجو، و بی قانونی، بی مرز و بی حد. و گمان می کنند که رئیس جمهوری مانع تحقق و یا لااقل دائمی شدن این موقعیت است.

يك بار گفته ام و حالا نیز تکرار می کنم در تاریخ ایران هیچ گاه سابقه نداشته است و هیچ جا هم سابقه نداشته است که رئیس دولتی در حین جنگ، بیش از آن که نگران جنگ و حمله دشمن باشد، نگران حمله گرگهای آزادیخواه به آزادیهای اساسی مردم باشد و با تمام تلاش و توانایی بکوشد تا گرگها این آزادیها را ندرند و از بین نبرند. شما بیهوده می خواهید مردم را بفریبید. بر فرض پیروزی در جنگ که انشاءالله فرض مسلمی است، من خود را به لقب سپهسالار دلخوش نخواهم کرد. من فرزند علی و حسین هستم و بیشتر دوست می دارم که پاسدار آزادیهای واقعی مردم باشم و شما از همین امر نگرانید. دعوا بر سر چند و چون سپهسالاری نیست و شما هم این را نیک می دانید و در این زمینه بحثی نداریم.

دعوا بر سر آزادی است، شما حاکمیت مطلق می خواهید و با آزادی مردم مخالفید، می خواهید درباره کارهایتان کسی جرئت چون و چرا نکند، پرس و جو نکند، و رئیس جمهور موافق این آزادیها است و به مردم هشدار می دهد که اگر آزادی را از دست دادید، رشد را از دست داده اید و دیگر هرگز نخواهید توانست زندگی يك ملت زنده را در این جهان داشته باشید.

این يك مسئله کوچکی نیست، يك بحث اصلی و اساسی است، یا ما موفق می شویم و محیطی اجتماعی به وجود می آوریم که در آن اندیشه ها با شتاب تمام خلاق بشوند، بشکفند و بسازند و مغزها در این کارگاه عظیم به کار



افتند، صلاحیتهای علمی به کشور جذب شوند و در این کارگاه بزرگ، در این کارگاه بازگشت به فطرت و بازگشت به سازندگی، با واقعیت اسلام آشتی کنند و یا این که اینجا از نوگورستان و بدتر از آن کارگاه تخریب استعداد و اندیشه‌ها خواهد شد، همچنان که بود. و فاصله ما از مرزهای دانش و پیشرفت بشری بیشتر خواهد شد و البته در آن وقت ما جز به عنوان طبیعت، به عنوان یک موجوداتی که روی این طبیعت گذران ابتدایی دارند، مثل جانوران، به حساب نخواهیم آمد. خدایا تو می دانی هر حرف دیگری فریب است.

آزادی برای پیشرفت سریع در اسلام مثل آبی است که نسل امروز، این ماهی، به آن نیاز دارد. این پیام اول و وسط و آخر من است. پس چرا بحث را منحرف می کنید، چرا به بحث واقعی بلزنی گردید؟

## شما بیایید و بگویید خیر استبداد از هر نظر برای پیشرفت لازم است و آزادی لازم نیست.

این مدت که من رئیس جمهورم، کدامیک از آزادیهای مردم را به خطر افکنده‌ام و در برابر خطراتی که این آزادیها را تهدید کرده‌اند و می کنند چه وقت سکوت کرده‌ام؟ که حالا شما نگران این شعار مردمید. چرا در همین شعار هم آنچه راست است نمی گویید؟ شما نمی دانید که در اسلام دروغ گناه کبیره است؟ شما نمی دانید چرا مردم این شعار را می دهند و باهمه این حرفهایی که شما زدید، مردم باز این شعار را می دهند؟ برای این که شما شب و روز مشغول توطئه هستید که عنوان فرماندهی کل قوا را از رئیس جمهوری بازپس بگیرید. چرا می خواهید این کار را بکنید؟ جز برای این است که می خواهید تمام عناصر قدرت در دست خودتان باشد؟ این را مردم فهمیده‌اند، مردم می دانند که در شرایط جنگ این کار خیانت آشکاری به کشورشان است و موجب از دست رفتن کشورشان می شود و بنابراین به صورت این گونه شعارها با آن مخالفت می کنند. شما این را می دانید و حالا می خواهید با این بازیها مانع از آن بشوید که مردم آنچه را که از آن آگاهند، به زبان بیاورند تا شما در محیط سکون و سکوت کار خودتان را از پیش ببرید.

به هر حال از این نوع گزارشها از همه جا بود و باید بگویم که من منتخب مردم هستم. هر وقت و هر زمان که مردم مرا نخواهند، همان لحظه و همان زمان خواهم گفت آسوده شدم و به دنبال کار خویش خواهم رفت. به مردم کشور، به وجدان آگاه و بیدار مردم اطمینان دارم، اعتماد دارم و از ابتدا نیز چنین بودم، نوشته‌ها و گفته‌های من هستند و عمل من هست و گواهی می‌دهد که من از آن جریان فکری که گمان می‌کنید مردم فعل پذیرند، کار پذیرند، هر چه به آنها القا کنی می‌پذیرند، اگر در اجتماعاتی آمدند هر قطعنامه‌ای که بخوانی «الله اکبر» می‌گویند و تصویب می‌کنند نیستم. من بر این باور نبوده‌ام و نیستم، عقیده‌ام بر این است که وجدان عمومی، شعور عمومی، آگاهی عمومی وجود دارد و به هر قطعنامه‌ای بله نمی‌گوید. در اجتماع‌هایی هم که قطعنامه بگذرانند و عده‌ای در آن «الله اکبر» بگویند و به پای عموم بگذارند، دیگران ساکت نمی‌مانند و نباید ساکت بمانند. باید صدای خودشان را بلند کنند و می‌کنند و از همان ساعت به بعد مردم به تلاش برمی‌خیزند که نشان بدهند این حرفها را نباید به پای آنها بنویسند، چنان که همین معنا در اصفهان معلوم شد.

بعد از آن که قطعنامه خوانده شد، مردم اصفهان لاقید نماندند. آن هفتاد هزار و بیشتر امضاء جمع شد. تظاهرات صورت گرفت و به رغم دستگاه تبلیغاتی انحصاری، مردم صدای خود را به اعتراض بلند کردند و یک جریان قوی پدیدار شد. طومارهایی با امضای شصت هزار و هفتاد هزار و بیشتر تهیه شد. تظاهرات صورت گرفت و به رغم دستگاه تبلیغاتی انحصاری مردم صدای خود را بلند کردند و تمام ایران این صدا را شنیدند.

چون من به مردم اعتماد دارم، بنابراین همواره نگران اعمال خود هستم که نکند کاری بکنم که در جهت خدا نباشد، در خیر این مردم نباشد. با این حال من اشتباه می‌کنم و از همه می‌خواهم از روی صدق و صفا این اشتباهها را به من گوشزد کنند تا من بتوانم اشتباه را رفع کنم و کار کشور بهتر شود و در مدار صحت قرار بگیرد. اشتباه مسئولان، اشتباه شخصی شان نیست. در جامعه منعکس می‌شود و بازتاب دارد. بنابراین باید آنها را نصیحت کرد. باید به آنها راه نشان داد، باید اشتباههای آنها را یادآور شد.

## مطلب دیگر، جوابی بود که آقای رجایی به کارنامه من درباره بانکها داده بود

مطلب دیگری هم که امروز خواندم، جوابی بود که آقای رجایی به کارنامه من درباره بانکها داده بود. در اینجا نمی‌خواهم وارد تفصیل بشوم برای این که هر گفته و نوشته‌ای خود آینه است و بر خواننده معلوم می‌کند که واقعیت چیست؟ فقط دو سه نکته را برادرانه به خود او یادآور می‌شوم، چون باز جواب داده است، این یادآوری هم به همین صورت انجام می‌گیرد.

یکی این که اگر تقوای کلام موجب بود که شما نگوید ضعف مدیریت بانک مرکزی موجب این وضع شده است، پس چطور این حرف را در نامه خود نوشتید؟ در کیش شخصیت این معنا را به تفصیل آورده‌ام. یکی از علائم ریا تناقض میان قول و فعل است و در این نامه چند نمونه از این تناقض وجود دارد.

دوم این که حیف است که نتیجه کار و تلاش شبانه روزی را این طور پاداش بدهیم. و آیا شما می‌دانید روزی که این مدیر بر آن تأسیسات بانکی مستقر شد، تأسیسات بانکی ما در چه وضعی بود و حالا در چه وضعی است؟ و آیا این تشکر از آن خدمات شبانه روزی است؟

سوم این که شما ببینید چه وقت چه بیانی کرده‌اید و چه تأثیری بر کاهش پس اندازها و سپرده‌ها گذاشت؟ و بعد چقدر دوندگی شد و همین مدیر بانک مرکزی ناگزیر به نزد امام رفت و بیان امام و بعد رئیس جمهور چه تأثیری بر جلب مجدد اعتماد گذاشت. شما از قرار از یاد برده‌اید که همین چکهای تضمینی را که یک ماه از انتشار آن ممانعت کرده‌اید، موجب این وضع شده بود چون آن ممانعت رفع شد و این چکها انتشار پیدا کرد، مشکل شروع به حل شدن نهاد. چون این را از یاد برده بودید، آنچه را که نوشته‌اید خلاف حقیقت بوده است.

دو مطلب در این نامه هست، مطالب دیگر هم زیاد است که اگر من بخواهم به آنها پردازم، باید این نامه را به عنوان نمونه بگیرم و مطالب آن کتاب را از روی این نامه توضیح بدهم.

یکی راجع است به این که چون ادغام بانکها هنوز خوب جا نیفتاده است، کندی‌هایی در کار است. این به معنای این نیست که ادغام بانک کار بدی است. یک کاری که در هر جای دنیا مدت طولانی وقت می‌گیرد و در این مدت طولانی که ادغام انجام می‌گیرد این نارضایی‌ها هم ضرور است. در کشور ما بر اثر سخت‌کوشی و تلاش مدیران و مسئولان و خود اعضای بانکها این طرح در مدت کوتاهی انجام گرفته است و خواهی نخواهی مثل یک عمل جراحی خونریزی دارد، اثر زخم به جا می‌ماند، احتمالاً کمی هم چرک می‌کند. همه اینها به این معنی نیست که ادغام بانک عملی است که در نتیجه آن اعتماد عمومی به بانک کم بشود و وضع بانک بد بشود. خیر وضع بانک خوب می‌شود، اعتماد عمومی افزایش می‌یابد. البته تا حسابها تنظیم بشود و کارها به جریان بیفتد، یک کندی‌هایی در کار به وجود می‌آید.

در اینجا باز این معنی را یادآور شده‌اید که وزراء تعیین نشده‌اند. یک مطلبی هم آقای رئیس مجلس گفته‌اند که با حقیقت سازگار نیست. رسیدگی به این مطالب را به همان هیئت ۵ نفری واگذار می‌کنم. ولی این را شما باید به گوش خود راه بدهید که قانون اساسی تصویب وزراء را حق رئیس جمهوری می‌شناسد و بابت این حق، او در برابر مردم مسئول است. اگر قرار باشد که علت تصویب نشدن به مردم توضیح داده شود، خوب باید مردم بدانند چرا تصویب نشد و از همه اینها گذشته شما مسئولید که می‌دانید وزرایی را که رئیس جمهور تصویب نمی‌کند، معرفی می‌کنید و نه رئیس جمهور؛ من ماشین امضاء نیستم. تصدیق امضاء کننده هم نیستم. مردم این کشور رأی داده و رئیس جمهور معین کرده‌اند برای این که او طبق قانون اساسی وزرایی را تصویب بکند تا آن وزراء بتوانند با اتکاء به رأی مردم و اعتماد مجلس که از طریق اعتماد متقابل رئیس جمهور و مجلس بروز و ظهور می‌کند مشکلات کشور را با سرعت از پیش پا بردارد.

چرا باید جوسازی کرد؟ این مسئله بدیهی است که اگر کسی نتواند وزرایی که بتوانند مورد تصویب قرار بگیرند، معرفی کند این نقص در کار اوست. من کجا مجبورم هرکسی را که شما معرفی کردید تصویب بکنم و اگر

نکردم دستگاہهای تبلیغاتی به راه بیفتند و هم از این طرف و آن طرف و دادو  
قال!

این دادو قالها را باید با شما بکنند که چرا وزرایی را معرفی می‌کنید که  
تصویب نمی‌کنم؟ اگر ناتوانید چرا این ناتوانی را بیان و اظهار نمی‌کنید؟ و آن  
را به صورت یک مسئله درمی‌آورید که در این اوضاع و احوال جو را از آنچه  
که هست، سنگین‌تر نیز می‌کند. در هر حال، این مسئله، ضعفی برای من  
نیست. دلایل دارد که چرا و چگونه شد که من آن‌طور عمل کردم که کرده‌ام و  
چرا در این موارد نمی‌کنم؟

با این حال نامه‌ای برای ۵ نفر روحانی می‌فرستم (منظور هیئت حل  
اختلاف است) و این نکات را برای آنها توضیح می‌دهم.

\* جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری اسلامی ایران  
محترما به استحضار عالی می‌رساند اینجانب محمود امیدی دادستان  
انقلاب اسلامی سابق اهواز که بفیض دیدار آن ریاست جمهوری عزیز در  
حین انجام وظیفه در خوزستان نائل آمدم و در مورد پرونده افسران متهم  
به کودتای نافرجام نظریات خیراندیش خود را به حکم وظیفه شرعیه به  
عرض آنجانب رسانیدم و نتیجتا با تصمیم بجا و بموقع آن ریاست  
جمهوری از وجود افسران متهم در خط اول جبهه استفاده گردید یاد آور  
می‌شود وجود افسران موصوف در جبهه جز عواملی بوده که در آن روز در  
حدود ۵ کیلومتر دشمن بعقب رانده شد و شاید در خاطر مبارک نبود که  
در مصاحبه تلویزیونی این امر مهم را از نظر اطلاع همگان بیان فرمائید .  
اینک نظر آن ریاست جمهوری را به آنچه پس از این رویداد بر من قاضی  
متعهد و مسئول که متجاوز از سی سال است در راه به ثمر رسانیدن  
جمهوری اسلامی ایران مبارزات پیگیر، سرسختانه داشته‌ام و منجر به  
زندانیهای متعدد گردیده و از بدو انقلاب با داشتن لیسانس علوم معقول و  
منقول و اجازه اجتهاد از مدرسه عالی مطهری و دارا بودن سابقه خدمت  
در دادگستری بمدت ۲۱ سال برابر احکامیکه فتوکپی آن منضمنا از خاطر

مبارک خواهد گذشت در دادرای انقلاب اسلامی خدمات موثر و مفید داشته ام ، معطوف می دارد .

۱. نظر خیر خواهانه در دیدار با رئیس جمهوری اسلامی ایران که بعرض رسید موجب گردیده تا مورد بی لطفی و کم مهری دادرای انقلاب اسلامی ایران قرار گرفته و به تهران احضار شوم .

۲. مصاحبه تلویزیونی ریاست جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۵۹/۶/۱۲ که تلویحا از دادستان انقلاب اسلامی اهواز یاد آور فرمودند موجب شدت عمل زیادتر در مورد اینجانب گردیده که در نتیجه در حالیکه بیش از ۲۱ سال سابقه خدمت در دادگستری دارم و مسلما با توجه به نیروی خدمتی وافریکه در خود سراغ دارم بخوبی می توانم در راه اهداف عالی جمهوری اسلامی ایران استوارانه قدم برداشته و کما فی السابق از عهده خدمات موثر و مفید در راه اسلام برآیم ، باصطلاح به افتخار بازنشستگی نایل گردیده و به مرحمت آن ریاست جمهوری فعلا در خانه نشسته و منزوم نموده اند .

۳. خاتمتا اینک که به برکت مرحمت و لطف آن آقایان تنها بجرم بیان یک حقیقت ، آنهم بمقام ریاست جمهوری اجبارا محکوم شده ام منزوی گردم . سزاوار دانستم مراتب بعرض ریاست جمهوری برسد تا بتوانم بالطف آنجناب از این انزوا خارج شده و بافتخار خدمات شایسته نایل گردم .  
با تقدیم احترامات فائقه - محمود امیدی

دادستان سابق انقلاب اسلامی اهواز، شیراز، زنجان، بندعباس، نوشهر، چالوس که اینک بجرم ابراز حقایق به رئیس جمهوری اسلامی ایران خانه نشین شده است .

کارنامه جمعه ۲۸ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ دی ماه ۱۳۵۷

شماره روزنامه ۴۴۱

## روحیه نظامیان خودتان را خراب نکنید

امروز صبح در خانه به چند کار رسیدگی کردم. تا نیم بعد از ظهر پزشک مشغول یافتن علل ناراحتی در من بود. بعد هم به دیدار مادرم رفتم و تا ساعت ۵ بعدازظهر با افراد خانواده، برادران، خواهران و فرزندان آنها گذراندم. ساعت ۵ برای شرکت در شورای عالی دفاع به ستاد ارتش رفتم.

قبل از شرکت در شورای عالی دفاع به وضع جبهه‌ها پرداختم؛ از رفع کمبودهایی که قرار بود انجام بشوند و هنوز رفع نشده بودند، صحبت کردیم. ظاهراً این کمبودها رفع شدند و خیالم آسوده شد.

ساعت ۶ شورای عالی دفاع تشکیل شد و تا ساعت ۹ ادامه داشت. در چند زمینه مشخص بحث شد که یکی در زمینه سیاست خارجی، یکی دو مورد عملیات نظامی در جبهه‌ها و ضرورت گذار به مرحله سوم و تعیین تاریخ این گذار و یکی هم در زمینه حل مسایل و مشکلات، یعنی احتیاجات ارتش برای ادامه جنگ.

نزدیک ساعت ۱۰ برگشتم، دو تن از نمایندگان محترم مجلس آمده بودند تا ساعت ۱:۳۰ بعد از نیمه شب درباره مسایل گوناگونی با آنها صحبت کردم. آنها هم نظرهایی داشتند که با نظرهای من بسیار مشابه بود. و در آن زمینه‌ها صحبت کردیم، امیدم این است که از ناحیه من نتایج خوبی از این گفتگوها در تصحیح بعضی اشتباهات حاصل بشود.

امروز هم به این ترتیب گذشت. البته باز برای من در سه چهار صفحه صورت حرفه‌هایی را که در جلسه غیرعلنی مجلس گفته شده بود آورده بودند که من در مناسبت‌هایی اینها را توضیح بدهم تا رفع اشتباه بشود. من در این باره قبلاً توضیح داده‌ام، حالا هم به این آقایان که این مطالب را در مجلس غیرعلنی عنوان می‌کنند، برادرانه می‌گویم که کشور شما در وضعیت خطرناکی است. هیچ نیازی به اثبات تقصیر با توسل به سخنانی که من خواندم و عاری از حقیقت بودند نیست. روحیه نظامیان خودتان را خراب نکنید. و واقعیت را غیر از آنچه که هست، نه در ذهن خودتان به خودتان بقبولانید و نه آن را بازگو بکنید. تناسب نیروها را در نظر بگیرید. خصوصاً در اوایل جنگ، بعد ببینید

که ما چه توان داشتیم و چقدر مقاومت کرده‌ایم و بعد ببینید که این مقاومت هنر و حماسه بوده است یا تقصیر و گناه؟  
اوضاع جنگ مناسب با بیان آشکار واقعیت‌ها همان طور که بودند و هستند، نیست که اگر بود، برای احدی تردید نمی‌ماند که آنچه شده است حماسه است.

يك افتخار تاریخی برای نسل امروز ایران است. حالا دیگر همه دنیا می‌گفت صدام امید به يك پیروزی برق آسا، سه روز تا يك هفته بسته بود. و امروز باز همه دنیا می‌داند که او حداکثر آمادگی مایحتاج غیرنظامی حاصل از جنگ مثل مواد غذایی و غیره را برای سه هفته برآورد کرده بود.

لابد در این برآورد آنها که او را بر این کار برانگیخته بودند، اطلاعاتی راجع به توانایی رزمی ما در اختیار او گذاشته بودند. پس او می‌دانست که توان رزمی نیروهای ما چه میزان است و با علم به این توان رزمی او و اربابانش این مدت را برای جنگ تعیین کرده بودند. چه چیز تغییر کرد جز روحیه و میل انسانها و ایجاد اراده تسلیم ناپذیری به ضعف و ارتش بیگانه؟ این تغییر روحیه بود که خلبان ما را برانگیخت تا در کمتر از يك ماه، پنجاه پرواز انجام بدهد؟ چه چیز سرباز ما، پاسدار ما، شهری ما، روستایی ما و روحانی ما را برانگیخت تا همه دست در دست هم داده و سدی نفوذناپذیر به وجود آورند؟ و در پشت سر اینها فن‌دانه‌های ما، تکنسینهای ما، کارگران ما به کار و تلاش بی‌مانندی برخاستند و از همان ابزار «از کار افتاده» ابزار «جنگی» آماده کردند و ارتشی را پدید آوردند؟

این همه کار يك حماسه جاودانی است زیباتر و رساتر از حماسه‌هایی که در داستانهای ملی سرزمین ایران وجود دارد. حماسه‌ای واقعی. چرا این حماسه واقعی را برای اثبات تقصیر در جنگ سیاسی بی‌حاصل، جور دیگر جلوه می‌دهید؟ اگر مطالب اینها باشد که در اختیار من قرار گرفت، شما گویندگان این مطالب به مردم خوزستان و کلاً به مردم ایران جفا می‌کنید. و آنچه می‌گویید در صلاح این مردم نیست؛ جز این که روحیه‌ها را تضعیف کرده و جنگ را طولانی‌تر بکنید، نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد.



آهسته برانید و کمی انصاف، تا ما از جنگ بیاساییم. امیدوارم که بعد از جنگ، محیط گرم و پرفشایی به وجود آید. محیطی معنوی که در آن این همه تلاش در ضدیت و تخریب جای خود را به تلاش در سازندگی و رشد بدهد. تا در محیطی پاک و دوستانه و مصفا ملت ما بتواند به ترمیم خرابی‌ها بپردازد و ساختمان ایران مستقل اسلامی را آغاز کند.

کارنامه شنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۶ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۴۲

## مردم به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری حدود ۱۱۰ میلیون تومان پول ریخته‌اند

امروز صبح اول اعضای دفتر ریاست جمهوری برای گفتگو درباره تنظیم فعالیت‌های دفتر آن طوری که شایسته این عنوان باشد، آمدند و در ضمن معلوم شد که به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری تا این زمان مردم در حدود ۱۱۰ میلیون تومان پول ریخته‌اند که از اعتماد عظیم مردم حکایت می‌کند. تمام مردم در این یاری و کمک شرکت کرده‌اند و کمترین رقمها و زیادترین رقمها در حدی است که نشان می‌دهد نزدیک به تمام شرکت‌کنندگان در این کمکها، اغلب مردم مستضعف‌اند.

از این مبلغ حدود چهل میلیون در اختیار هلال احمر قرار گرفته است تا آنچه فوراً در این فصل برای آوارگان جنگ و جنگ‌زدگان لازم است، تهیه شود و بقیه نیز باید صرف نیازهای حال و آینده آنها بگردد.

جز این که از این کمک بی‌شائبه سپاس بگزارم، کاری از من ساخته نیست. البته فقط این مقدار می‌توانم که کوشش خود را برای موفقیت در این جنگ که به نظر من از لحاظ حال و آینده ایران تعیین‌کننده است، بیشتر بکنم.

## نمی‌توانم حاکمیت هیچ گروهی را در وزارت دارایی و وزارت بازرگانی بپذیرم

بعد عده‌ای از بازاریان تهران آمده بودند درباره مسایل مختلفی صحبت می‌کردند که می‌شود آنها را به دو دسته صحبت تقسیم کرد. صحبت درباره اقتصاد و صحبت درباره سیاست. درباره اقتصاد صحبت چنین بود که تلاش يك عده محدود و معدود برای این که همه چیز را در دست بگیرند عیان و آشکار است. بعضی از کارها را هم در دست گرفته‌اند مثال کاغذ را آوردند و یکی از آن‌ها که ناشر کتب دینی بود، می‌گفت برای چاپ قرآن، کاغذ به من نمی‌دهند. حرف و نقل‌هایی به میان آوردند و شرط و شروطی. شب پیش از آن هم مطلبی در مورد معامله شکر به اطلاع من رسید که چون خواسته‌ام در این باره تحقیق بیشتری شود، فعلاً درباره آن حرفی نمی‌زنم ولی به آنها گفتم، و حالا نیز می‌گویم این طور نیست که در مورد وزارت دارایی و وزارت بازرگانی موافقت و یا مخالفت با این یا آن شخص جنبه شخصی داشته باشد. من مسئولیت سنگینی در این باره احساس می‌کنم. این خطر و خطرهای بزرگتر از آن را نیز آشکارا می‌بینم و به این دلیل است که نمی‌توانم حاکمیت هیچ گروهی را در این دو وزارتخانه بپذیرم.

درباره سیاست می‌گفتند که عده‌ای که آنها هم وابسته به همان گروه اول هستند، می‌خواهند جو خفقان به بازار تحمیل کنند و هر کس را حس کنند جانب رئیس جمهور را دارد، از طریق تهدیدی‌های تلفنی و غیر تلفنی نوید سختی‌ها و بسیاری چیزهای دیگر را به او می‌دهند.

گمان من این است که اینها علامت خطر و زنگ خطر است. امیدوارم که آن هیئت پنج نفری به این مسایل به طور جدی برسد. چرا که اگر این رویه‌ها باب بشوند، معلوم است چه نوع حکومت و رژیمی بر این کشور حکومت خواهد کرد. به هر حال آنچه من از آنها خواستم این بود که گفتم از شما این عذر و بهانه که مورد تهدید واقع شده‌اید پذیرفته نیست، چرا که شما بودید، بازارها بودند که بر ضد همین نوع بهانه‌ها، همین نوع تهدیدها قیام کردند و با

تعطیل بازارهای شهرها اساس رژیم پیشین را متزلزل ساختند، شما همان آدمها هستید و اینک نباید تسلیم این بازیها بشوید.

## چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی - تبلیغاتی که ایران ظرف ده روز گذشته داشت، به خود جرئت جنگیدن بدهد؟

بعد به دیدار امام رفتم. رئیس ستاد، وزیر دفاع و آقای خامنه‌ای هم بودند، درباره وضع جبهه‌ها امام سؤال کردند، جانشین رئیس ستاد پاسخ گفت. امام گفتند: مدتی است درباره حمله صحبت می‌شود اما حمله نمی‌شود. چرا؟ در جواب، مسئله عوامل مادی، تجهیزات و غیره که باید آماده بشوند تا این حمله صورت بگیرد، به اطلاع ایشان رسید. اما من گفتم: گمان من این است که عوامل غیرمادی مؤثرترند. جنگ روحیه می‌خواهد، فرمانده باید جرئت کند طرح نظامی خود را با علم به این که ممکن است به پیروزی یا عدم موفقیت بیانجامد، به اجرا بگذارد. چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی - تبلیغاتی که ایران ظرف ده روز گذشته داشت، به خود جرئت جنگیدن بدهد؟ جرئت هجوم بدهد؟ امام گفتند که ملت پشتیبان ارتش است. حرف یکی دو نفر حساب نیست و در صورتی که به دشمن هجوم نشود، احتمال این هست که روحیه‌ها برگردد و خطری پیش آید که نه از من و نه از رئیس جمهور، کاری ساخته نباشد، من به ایشان گفتم همین سخن را من هم به فرماندهان نظامی گفته‌ام که حالا شما فرمودید، خوب است که رئیس ستاد به فرماندهان بخشنامه کند، عین بیان شما و متنی کوتاه به این شرح که شما هجوم کنید، ملت پشتیبان شما است. قرار شد که رئیس ستاد از قول امام به فرماندهان نظامی ابلاغ کند. من خیلی آسوده خاطر شدم وقتی که از پیش امام برخاستم و ظاهراً همه آنها که می‌جنگند و واقعاً می‌خواهند که دشمن را بشکنند و این انقلاب را استوار کنند، همه آسوده خاطر شدند و می‌شوند به لحاظ این که، اینک روشن است که نیروهای مسلح ما می‌توانند بدون هیچ‌گونه بیم از سخنان کسانی که جز غرض، چیزی در چنته ندارند به جنگ ادامه دهند.

## از روزنامه آمده بودند، تأکید کردم که کمتر یا حتی اصلاً وارد زد و خورد و جدال قلمی نشوید

برای رفتن به خوزستان به منزل آمدم. از روزنامه آمده بودند و درباره مشکل چاپخانه می‌گفتند که تیراژ روزنامه به ۳۲۰ هزار رسیده است اما برای چاپ مشکلی پیش آمده است. من به آنها گفتم اگر این تعداد خوانندگان به روزنامه شما اقبال کرده‌اند، همان‌طور که روزهای اول اقبال کرده بودند، حالا هم گمان می‌کنم حاضر شوند و به شما کمک می‌کنند تا این روزنامه را بیشتر از این چاپ کنید. امری که من باز تأکید دارم، این است که کمتر یا حتی اصلاً وارد زد و خورد و جدال قلمی و آنچه که من «موازنه وجودی» می‌گویم نشوید و در یک خط «موازنه عدمی» در رابطه با «خدا» مطلب بنویسید؛ چون جستجوی واقعیت‌ها و حقیقت‌ها و بازگو کردن آنها تأثیرات عمیق‌تر و زیباتری به جای می‌گذارد. بعد راه افتادیم به طرف خوزستان. در اینجا بعد از رسیدن، شورای نظامی را تشکیل دادیم تا ببینیم طرحها و عملیات نظامی در چه مرحله‌ای هستند. رئیس ستاد، بیان امام خطاب به فرماندهان را در حضور من بازگو کرد، احساس من این بود که آنها اطمینان خاطر پیدا کرده‌اند و این اطمینان خاطر در روزهای آینده برای ما در عملیات نظامی و سرنوشت جنگ بسیار تعیین کننده است. امیدوارم آنها که خود را در خط امام می‌دانند، خصوصاً دستگاههای تبلیغاتی ما متوجه حساسیت موقع بشوند و حرفی و بیانی که این روحیه و این اطمینان خاطر را از بین ببرد نزنند. پیروزی در جنگ ارزشی عظیم دارد و حیف است آن را با سخنانی که معلوم نیست پایه و مبنایی هم داشته باشند از بین ببریم. اگر چه برای عده‌ای درست به همین دلیل لازم است آن «حرفها» زده شود.

به هر حال علاج همه این نابسامانی‌ها و دردها و بیماری‌های اجتماعی، پیروزی است و فرماندهان نظامی باید با قاطعیت به پیروزی بیندیشند و برای کسب آن، کار کنند. اینها مطالبی بود که من به فرماندهان نظامی گفتم. فرمانده نیروی زمینی نبود، ولی شب برای دادن گزارش نظامی و توضیح وضع آمد و تا

ساعت ۱۱ شب به تفصیل درباره اوضاع نظامی منطقه و کارهایی که شده است و باید بشود، صحبت کردیم. و امروز به این ترتیب به شب رسید.

کارنامه يك شنبه ۳۰ آذرماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۷ دی ماه ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۴۳



کارنامه  
رئیس جمهور

نجات انقلاب ایران  
و نجات  
بشریت معاصر در گرو  
ایستادگی است

دربرابر زورپرستان با  
استحکام تمام مقاومت کنید،  
میدان را رها نکنید و تسلیم  
تبلیغات و فشارهای تبلیغاتی  
و انواع روشهای تخریبی  
و برچسب زدنهایشان نشوید

بسم الله الرحمن الرحيم  
سه شنبه ۲ دیماه ۵۹

امروز به مطالعه گزارش‌ها پرداختم و چند گزارش درباره جزایر خلیج فارس، سیستان و بلوچستان تنگه هرمز خواندم. بقیه روز را به بررسی وضع نظامی جبهه‌ها پرداختم. این روزها کارهای فوق‌العاده بزرگی انجام گرفته است، ولی من جرئت ندارم از کسانی که این خدمات بزرگ را کرده‌اند، نام ببرم برای این که تا این زمان هرکس که خدمتی کرد و من از او نام بردم، یک بلای به سر او آوردند.

در یک جا یک فرمانده نظامی، توانایی رزمی و تجهیزات جنگی نیروهای ما را بیشتر از هفت برابر کرده است و در گذشته با او رفتاری به غایت زشت شده است و این توانایی که در کار از خود نشان داد، گویای این امر است که اگر در کار خود مانده بود، جبهه خوزستان به این صورت در نمی‌آمد. از روزی که این فرمانده در سمت جدید خود قرار گرفته است، نه تنها نیروی نظامی ما تجدید سازمان یافته و توانایی جنگی به دست آورده، بلکه پی در پی پیروزیهایی در جبهه‌های جنگ به دست آورده و با توانایی زیاد امید دشمن به دستیابی به هدفهایش را در جبهه‌هایی که او فرماندهی دارد نقش بر آب ساخته است. امیدوارم روزی بتوانم نام او را بگویم و ملت از او قدردانی کند.

در جلسه شورای نظامی امروز، این فرمانده لایق نیز شرکت کرد. او مقداری نیروی احتیاط برای این که حمله کند می‌خواست. در جلسه شورای نظامی امروز مقداری درباره امکانات نظامی دشمن بحث کردیم. این طور که استنباط می‌شود، برای این که دشمن بتواند خود را از مخمصه‌ای که در آن قرار گرفته بیرون ببرد، ناگزیر نیروی دیگری، اتفاق دیگری، واقعه دیگری باید روی دهد وگرنه نیروهای فعلی عراق در وضعیتی که قرار دارند، نه توانا به ادامه جنگ هستند و نه می‌توانند بمانند. به هر رو، ما وضع را از نظر خودمان با بحث‌هایی که در این شب کرده‌ایم و می‌کنیم امیدبخش می‌بینیم و امیدواریم که جو اجتماعی ما این امید را تقویت کند. امروز هم در این کارها گذشت.



رئیس‌جمهور و فرمانده گل‌گوا فعالانه و محکم در همه جبهه‌ها بر عملیات حماسی نرماندگان  
جمهوری اسلامی ایران نظارت میکند.  
به امید پیروزی

۱۷ دی ماه ۱۳۵۹

کارنامه دوشنبه اول دیماه ۱۳۵۹

## گزارش درباره منطقه کرمانشاه و رفتار وحشیانه‌ای که از طرف شخصی از مأمورین دولت جمهوری اسلامی انجام گرفته است

امروز اول به مطالعه گزارش‌ها مشغول شدم. اولین متنی که خواندم صحبتی بود که درباره «علم و دین» کرده بودم و آن صحبت را به نوشته درآورده‌اند و آورده بودند که پیش از چاپ خودم آنرا ببینم. بعد گزارشی درباره جبهه‌ها و پیشنهادهایی که درباره بهبود کار در جبهه‌ها شده بود خواندم. گزارشی درباره غرب کشور خواندم و یک گزارش دیگری درباره منطقه کرمانشاه و رفتار وحشیانه‌ای که در این منطقه از طرف شخصی از مأمورین دولت جمهوری اسلامی انجام گرفته است که چون مشغول تحقیق در این باره هستم، من درباره محتوای این گزارش فعلاً چیزی نمی‌گویم. اما اگر راست باشد در حقیقت می‌شود گفت که نشانه و علامت یک بیماری عمیق و ریشه داریست که عنوان دیگری جز «بیماری زورمداری» به آن نمی‌توان داد. آنها که خوی

سلطه‌گرانه دارند و به این بیماری گرفتارند، در شدت بیماری، از نابودی دیگری لذت می‌برند و اینها هستند که جنایتهای هولناک مرتکب می‌شوند. جامعه‌ای که در آن نیروهای رهبری کننده این گونه احساسات را در مردم می‌پرورند، در حقیقت به رفتارهای استبدادگرایانه، «زورپسندانه» و به تعبیر امروزی و غیر مکتبی!، «فاشیستی» و در اصطلاح قرآنی، «فرعونی» مشروعیت می‌دهند.

## هرگونه سستی در برابر گروههایی که «زور» را اصل می‌شمارند ما را با مشکل بزرگ که قربانی کردن انقلاب است مواجه خواهد کرد.

گزارش دیگری درباره سپاه قزوین خواندم و باید بگویم این گزارش هم در نوع خود اولین گزارش نیست و در جای دیگری بمناسبت تحلیل فصلی از يك کتاب که تازه خوانده‌ام به این مسئله بر می‌گردم و آن مسئله مهم که در اینجا به اشاره می‌گویم اینست که اگر فرض کنیم سه گروه مردمند،

- آنها که مستقل و آزادند، «نه بر اشتری سوارند و نه چو خر به زیر بارند، نه خداوند رعیت نه غلام شهربارند»، اینها را بعنوان کسانی که می‌توانند در خط خدا و صراط مستقیم قرار بگیرند، می‌شناسیم.

- يك دسته هم «مغضوب علیهم» اند، آنها که طاغوتی مسلکند و می‌خواهند بر انسان‌ها مسلط بشوند

- دسته سوم یعنی انبوه مردم می‌توانند در صورتیکه خوب رهبری بشوند «صالحین» بشوند و در قلمرو کسانی قرار بگیرند که «موحد» بمعنی درست کلمه‌اند یعنی نه می‌خواهند بر دیگران سلطه بجویند نه این خو را تشویق و تبلیغ می‌کنند و نه مایلند زیر سلطه و تابع باشند.

از بخت بد، يك رهبری نادرست برای حفظ مواضع خود تبلیغی می‌کند که در جهت تشویق گروههایی است که «زور» را جانشین همه چیز و همه کار کرده‌اند و می‌خواهند از روی قرار و قاعده زور خود را بعنوان يك اقلیت بر جامعه تحمیل کنند. وظیفه ما به عنوان معتقدان به اسلام و کسانی که باید حافظ اسلام باشیم اینست که این نکته اساسی را بدانیم.



آن کس که خوی تجاوز و برتری جویی و زیاده‌طلبی دارد با مهر و محبت و امتیاز آرام نمی‌گیرد، بلکه خوی او تشدید می‌شود و حتی نسبت به کسانی که این امتیازها را داده و می‌دهند، احساس نفرت هم می‌کند و تمایلی در وجودش برای تحقیر و فشار بیشتر و گرفتن امتیازهای بیشتر بوجود می‌آید. گمان من این است که با این توضیحات گرچه در موقع خودش به تفصیل در این باره توضیح خواهم داد، برای همگان این مسئله روشن است که قاطعیت من و ایستادگی من در برابر این تمایلات از هر جا و هر گروه چه نهاد پیش و چه نهاد پس از انقلاب ناشی از این باور می‌شود که اگر ما نایستیم، انبوه مردم دوباره به فرهنگ وابستگی و تابعیت باز می‌گردند و این انقلاب در حقیقت نابود می‌شود.

ما نمی‌باید واهمه کنیم و باید بپرسیم. مخالفت کسانی که دیروز شاید به ملاحظه اینکه اگر من به ریاست جمهوری انتخاب شوم، میدان عمل به آنها خواهم داد و سیطره و حاکمیت خود را بسط خواهند داد و حالا چون چنین نشده مخالف شده یا می‌شوند، نباید ما را نگران کند. بعکس، باید امیدوار باشیم زیرا ما می‌بینیم که در خط درستی هستیم که علی (ع) رفت و ما باید پیرو او باشیم. شما می‌دانید که بردارش عقیل بدو نوشت بسیاری از دوستان از تو بازگشته‌اند و علی (ع) گفت: آنها دوستان قدرت و زور و سلطه‌گری بودند و نه دوستان حق و حقیقت، و از اینکه آنها مرا ترک کرده‌اند رنجی نیست.

باری، مطلبی را در روزنامه میزان خواندم تحت عنوان بی‌حاشیه و یا شاید در حاشیه، که آن مطلب همانست که هر وقت تظاهراتی و اجتماعی می‌شد، می‌گفتند آنها فدائیان خلق و مجاهدین خلق هستند که برای رئیس جمهور تظاهرات می‌کنند، حالا آن فدائی‌های خلق اعلام موضع کرده‌اند و عجب اینکه مواضع همدیگر را باز جسته‌اند.

در حاشیه نوشته شده بود: چطور دو قطب مختلف در یک جهت همسوسه‌اند؟ این را بمناسبت ذکر کردم برای اینکه بگویم وقتی گروه‌هایی زور را اصل بدانند، در اصل یکی هستند و بالاخره یکدیگر را باز می‌یابند. آنچه که ما را باید از آنها ممتاز کند، نپذیرفتن زور بعنوان اصل است. در نتیجه، ما روش‌هایی را که بر آن اصل مبتنی است، نباید بکار ببریم و در برابر

اینها باید با قاطعیت بایستیم. هرگونه سستی در برابر گروههایی که «زور» را اصل می‌شمارند و بجز زور، به هیچ واقعیتی در جهان، اصالت نمی‌دهند ما را با مشکلات بزرگ بلکه بزرگترین مشکلات که قربانی کردن انقلاب است مواجه خواهد کرد.

بعد گزارشی درباره نامه‌هایی که از استان کرمان به دفتر ریاست جمهوری آمده بود و همچنین گزارشی درباره احضارشدگان سال ۵۶ خواندم و بالاخره تحلیلی مفصل درباره نظرهای سه گروه متضاد درباره مسائل سیاسی روز و اینکه چگونه این سه در این مسائل هم نظر شده‌اند.

### بعد نامه دادستان انقلاب اسلامی اهواز را خواندم

(عین نامه در شماره ۴۴۰ - شنبه ۱۳/۱۰ در ستون گزارش به رئیس جمهور بچاپ رسیده است) همان‌طور که چند نوبت هم گفته‌ام باز به خوانندگان یادآور می‌شوم: هر کسی که «صداقتی و لیاقتی از خود بروز داده و به این جمهوری خدمت کرده و با بیان من مورد تشویق قرار گرفته است، یک بلایی بر سرش آورده اند. البته این یکی مورد تشویق هم قرار نگرفته بود، بلکه در یک لحظه سختی، کار عادلانه و عاقلانه‌ای انجام داده است و آن آزاد کردن عده‌ای افسر و درجه دار بی‌گناه فداکار است. البته من در آن مصاحبه مطبوعاتی فراموش کردم بگویم که در آن موقع وضع شهر آن قدر سخت و مشکل بود که انتظار سقوط می‌رفت و آقای خلخالی که در آنجا بود به زندانبانان گفته بود «اینها را نگه داشته‌اید که عراقیها بیایند آزادشان کنند!»؟ البته او تنها نبود و بسیاری بودند که این احتمال را می‌دادند. ولی پس از آزاد کردن آنها و صحبت‌هایی که در اطراف قضیه کردند و شد، حالا بلحاظ اینکه معلوم شده است آنچه درباره دخالت رئیس جمهور در کار قضایی (آزاد کردن زندانیان) گفته‌اند دروغ بوده است؛ همین‌طور بلحاظ اینکه دادستان انقلاب آن شهر کار درستی انجام داده و کسانی را آزاد کرده که تقصیری نداشته و بقول خود او در همان زمان آزاد شدن همه به جبهه رفته و دشمن را از اطراف شهری

که در معرض سقوط بوده با رهبری صحیح خود ۵ کیلومتر هم عقب نشانده‌اند، او را که دستور آزادی آنها را صادر کرده بود بازنشسته کرده‌اند. این مورد را که یکی از دهها مورد است برای این آوردم که خوانندگان متوجه بشوند که پس از اینکه اینگونه موارد پیش می‌آید و کوششها هم برای حل آنها به نتیجه نمی‌رسد و مدتها از همینگونه امور برهم افزوده می‌شوند، من ناگزیر اینها را در فرصتی با شما در میان خواهیم گذاشت. ولی با این حال درباره اینکه چه کس و کسانی این کار را کرده‌اند فعلاً حرفی نمی‌زنم و رسیدگی به آن را هم بر عهده همان هیئت ۵ نفری منتخب روحانیت مبارز می‌گذارم.

دیگر از کارهای امروز اینکه یکی از سرپرستان هیئت تکنسینها و فن دانان که از قم آمده بودند و در تعمیر خودروها کار می‌کردند و برای دهه به قم بازمی‌گشتند پیش من آمد و علاوه بر اینکه او را تشویق کردم، اطلاعاتی داد که باید تعقیب بکنیم.

بعد گروهی آمدند درباره طرحی که نمی‌توانند بر اساس آن وجوهی را که مردم به حساب ۸۸۸ رئیس جمهوری ریخته‌اند، در خوزستان خرج کنند صحبت کردند که قرار شد در اینباره تحقیق بیشتری بعمل آورند و نتیجه تحقیق را بصورت يك طرح قابل اجرا درآورند و به اجرا بگذارند. بعد متصدیان امور بهداری ارتش آمدند و درباره تهیه وسایل لازم برای معلولین جنگ صحبت و پیشنهادی کردند. قرار شد با کمک سازمان هلال احمر اقدام کنند. در اینجا طیب که خود جراح «خلبان شجاع شهید کشوری» افسر هوانیروز بوده ساعتی درباره او شرحی گفت. گفت که ترکشی بر گردن او نزدیک به بزرگ رگ خورده بود که با اصرار همسرش و من او را خواباندم و جراحی کردیم ولی او نماند که خوب بشود و تا توانست سرپا بایستد راه افتاد به جبهه رفت و در جبهه چنانکه می‌دانید شهید شد و

## اینک من با همسر او و خواهر خودم کمی درددل میکنم

خواهرم!

می‌دانید که متهور داریم و شجاع هم داریم. اما شجاعت هم صفتی نیست که بهمه یکسان بتوان داد. به آن کس که یک عملی را انجام می‌دهد و احتیاطهای لازم را هم رعایت می‌کند ولی خطرها را هم می‌پذیرد شجاع می‌گویند. اما این شجاع معمولی است. ولی آن کس که ابداعی می‌کند و هنری بخرج می‌دهد و احتیاطهای لازم را هم می‌کند ولی خطرها را هم می‌پذیرد اینست آن شجاعی که با اعمالش بر زندگی انسانها اثر می‌گذارد و اینها هستند شجاعانی که در حماسه‌ها صفت قهرمان بدانها داده می‌شود و یاد آنها به روزگاران می‌ماند. یادی که از آنها می‌ماند در واقع متناسب با اثری است که ابداع و ابتکار بر جامعه دارد. هر اندازه این اثر پایدارتر باشد این نام ماندنی‌تر می‌شود. در این جنگ ما متهور داشته‌ایم، شجاع بمعنی کسانی که کاری که به آنها سپرده شده را با توانایی و قبول خطر و رعایت احتیاطها انجام داده‌اند هم داشته‌ایم و داریم و افسرانی چون «کشوری» هم داریم. آنها که از راه ابداع و ابتکار کوشیده‌اند میهن اسلامی خودشان را حفظ کنند و به انقلاب اسلامی خودشان خدمت بکنند. چون او، شوهر شما و برادر من، در این جنگ کم بوده‌اند ولی زیاد شده‌اند و من می‌خواهم بگویم علاوه بر اینکه شوهر شما مردی مبتکر و در انجام ابتکارها شجاع بود، مردی بود که توانست نقش «دلیل» را بازی کند و شجاعتهای و ابتکارها را برانگیزد.

گمان من این است که همه آنها که در هوانیروز این نوشته را می‌خوانند با من هم عقیده‌اند که شهید کشوری این نقش را خوب ایفا کرد و بسیارند آنها که امروز با ابداعها و ابتکارهایشان و با قبول خطر برای انجام آن ابداعات براه «کشوری» می‌روند و این تغییر کیفی در ارتش جمهوری اسلامی ایران از مردانی چون او مایه می‌گیرد.

خواهر من، می‌دانم از دست دادن شوهری چون او سخت است. اما او همان‌طور که یکبار دیگر نیز این معنی را گفته‌ام بعنوان شهید قهرمان در زندگی این ملت پایدار می‌ماند و به زندگی نسل امروز و نسلهای آینده رنگ و بو

می‌بخشد و جوانان ما را براهی می‌برد که آن راه به تحقق واقعی آرمان مردم این کشور یعنی «استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی» می‌انجامد.

خواهرم! بدان که اگر اینگونه مردان نباشند الگوها، الگوهای دیگری خواهند شد. اگر کسانی نباشند که برای يك اصل مقبول و درستی فداکاری کنند، البته نه فداکاری خشک و خالی، بلکه فداکاری توأم با ابداع و ابتکار و هنر و حماسه، آن وقت الگوها چه کسانی خواهند شد؟ تو خواهرم می‌دانی که در این دنیا بسیارند کسانی که برای افزودن بر قدرت خویش و سلطه جستن بر دیگران و مقهور کردن و منقاد و ذلیل کردن دیگر انسانها، حاضرند خون بریزند و از اینکه کشته بشوند هم نمی‌هراسند که فاتحان تاریخ جنگها از این گروهها هستند و رژیم بعثی عراق که بما حمله کرده است هم از این گونه آدمیان است؛ در آن صورت، اینها الگو خواهند شد.

خواهرم! تو می‌دانی که اینها نماینده و مظهر زور، قدرت‌طلبی و زورمداری هستند، انسانهایی که از ویران کردن بنای موجودیت دیگران و از پایمال کردن دیگران لذت می‌برند؛ اینها همان الگوهای فرعونی و طاغوتی بمعنی واقعی کلمه هستند؛ الگوهایی چون صدام که بعثیسم و صهیونیسم و فاشیسم دوران ما را به بشر عرضه کرده‌اند. اینها هستند انسانهایی که زیاد می‌کشند و چون زیاد ویران می‌کنند و این اندازه معرفی ناراست.

مردمی که مثل يك تریاکی که با تریاک نشئه می‌شوند، از حاکمیت بر دیگران نشئه می‌شوند و وقتی اینها الگو شدند زمینه روانی - فرهنگی عود بیماری استبداد شاهنشاهی فراهم شده است.

بنابراین، خواهرم! شوهر تو بلحاظ فداکاری نمونه‌ای که در راه دین و میهن اسلامی کرده است نه تنها به گردن ملت خود حق دارد، بلکه بر نسل امروز و نسلهای آینده نیز حق پیدا می‌کند؛ چون که او انسان الگویی است که در عین رنج بردن از جنگ و تخریب، برای نجات انسان، فداکاری می‌کند و درس می‌دهد. بنابراین، «آزاده انسانی» است که بمنظور اعتلای کلمه حق به استقبال شهادت می‌رود و در پیشاپیش، چون الگو، چون گوهر در شب راه را برای نسلهایی که می‌آیند روشن می‌کند. بنابراین او آنچه در این جهان شدنی

بود، کرد و اثری که باید از خود به یادگار گذاشت و امیدوارم که الگو شدنش نظایر او را فراوان کند و نسلی که می‌آید چون او بشود.

باری امشب مطابق معمول شورای نظامی را هم تشکیل دادیم و موافق بررسی که انجام دادیم در این هفته بر فعالیت‌های نظامی در منطقه افزوده شده و امیدوارم در روزهای آینده خبرهای خوشی از میدانهای جنگ به اطلاع مردم کشور برسد.

مطلبی که امشب در شورای نظامی گفتم این بود که کار تدارک همواره طولانی و خسته کننده است و تدارک نیرو برای جنگ به حکم طبیعت غیر علنی بودنش بیشتر بی‌صبری ببار می‌آورد و فشار را بیشتر می‌کند. آنها که بی‌تابند و آنها که متأسفانه اسیر غرضهای خود هستند و نمی‌خواهند «فرصتها» را از دست بدهند، این تدارک را بمعنی رکود می‌گیرند و بدان دهها پیرایه می‌تنند. اما من همان قدر در مرحله عمل به سرعت معتقد هستم در مرحله تدارک به فراهم آوردن حداکثر امکانات لازم معتقدم. البته تدارک در شرایط محاصره اقتصادی کاری است عظیم. خود حماسه و هنری است که از نسل امروز به روزگار یادگار خواهد ماند. این کار کاری نیست که طولانی نباشد. با اینحال ما هرگاه که حس کردیم امکانات کافی شده، همان‌طور که به مردم گفته‌ایم در آن موقع حمله خواهیم کرد.

این جریان بلحاظ طبیعت تدارک برای جنگ نمی‌توانسته است باز و واضح با مردم در میان گذاشته شود. اما تدارک جنگ ما را در وضعیتی قرار داده است که می‌توانیم نسبت به حال و آینده جنگ با اطمینان خاطر حرف بزنیم. البته آن روز که مردم از واقعیتها آن طور که اتفاق افتاده‌اند مطلع بشوند، ارزش کار شما را چنانکه باید و شاید در خواهند یافت و باز بر شماست که بر چند و چون ابتکارهایتان بیفزایید. جنگ گرچه کار زشتی است اما بناچار آن را باید بعنوان فرصتی برای سازندگی مغتنم شمرد و بر دایره و شمار ابتکارها افزود و از نظر من در این وضعیت هیچ چیز به اندازه ابتکار ارزش ندارد.

بهرحال چون فصل زمستان آغاز می‌شود و چون تغییر هوا ناچار موقعیت نیروهای مسلح را چه نیروهای مسلح ما و چه نیروهای مسلح دشمن، برهم می‌زند باید به ابتکارهای جدید دست زد تا جنگ بحالت رکود در نیاید.

تاریخ انتشار ۱۷ دیماه ۱۳۵۹

سه شنبه ۲ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۳

## عدم وابستگی بخشی از استقلال است

امروز صبح گزارشهای بسیاری خواندم و علاوه بر این جزوه‌هایی هم خواندم. گزارش‌ها درباره عراق و ارتش آن و ارتش ایران بود. جلسه‌ای هم در باره یکی از این دو گزارش برای تدارکات ارتش تشکیل شد که کم و کیف آن را نمی‌توان گفت جزوه‌ای درباره سه جزیره خلیج فارس متعلق به ایران، از سابقه تاریخی آنها و آنچه در رژیم سابق گذشته است خواندم. گزارشی هم درباره کردستان و بیم‌ها و امیدهای موجود در این استان که در کوتاه و درازمدت می‌تواند اثرات بسیار زیان‌بخش داشته باشد. بالاخره متنی را که از چند روزنامه با افقهای ظاهراً متفاوت ولی با نقطه نظرها و با نظرگاههای یکسان خواندم. این متن درباره مفهوم استقلال بود. من پیش از این درباره استقلال مقاله بسیار نوشته‌ام و در نظریه سلطه با تعریف مشخصی از استقلال به تشریح این نظریه پرداخته، نظریه‌های موجود را انتقاد کرده‌ام. به باور من موازنه عدمی یا منفی همان استقلال بمعنای واقعی کلمه است. موقعیتی که در آن کشوری نه سلطه‌گر است، نه زیر سلطه در تعریفی که یکی از این سه جریان از استقلال بدست داده بود، آمده است که استقلال یعنی عدم وابستگی و صاحبان آن نظر یعنی حزب توده، پیش از این جانبداری از نظریه استقلال را به نوعی به بورژوازی ملی نسبت میدادند. چنانکه پنداری (پرولتاریا) طبقه کارگر خواهان استقلال نیست!

همان‌طور که امروز سه گروه بظاهر بی‌رابطه با هم، بمحض اینکه کلمه آزادی بمیان می‌آید، تحت عنوان «لیبرالیسم» نسل امروز را از آن می‌ترسانند و اینجا جای این سخن است که عدم وابستگی تمام استقلال نیست. همان‌طور که اگر بورژوازی ملی خواهان استقلال است، کارگران و مستضعفان باید خواهان استقلال کامل باشند، همان‌طور هم وقتی که لیبرال خواهان آزادی

است، مدعی غیر لیبرال مسلمان باید خواهان آزادی کامل باشد نه اینکه همان آزادی ناقص را هم نخواهد این سخن را به چه معنی می‌گوییم، آزادی کامل چه وقت است؟ وقتی است که سانسورها نباشند، و انسان از تأثیر عاملهایی که او را به فعالیت‌های تخریبی ناگزیر و مجبور می‌کنند، رها باشد و این وقتی است که او در خط خداست و تمام نیروها و استعدادهايش در يك جریان «شتاب گیر»ی رشد می‌کند و از راه سازندگی می‌سازند و ساخته می‌شوند؛ جهان سراسر سازندگی و ابداع و رشد است و انسانها بمعنی واقعی کلمه از تمام عوامل تحدید کننده آزادی رها و آسوده هستند. وقتی می‌گویند «استقلال» چیزی است که بورژواها آن را می‌خواهند خودبخود مفهوم مخالف آن اینست که کارگر آن را نمی‌خواهد. مستضعف آنرا نمی‌خواهد! این تعریف از استقلال، زمینه سازی برای سلطه ابرقدرت شرق است و حال آنکه کارگر استقلال کامل را می‌خواهد. عدم وابستگی بخشی از استقلال است نه همه آن. خود وابستگی هم مفهوم مطلقی نیست. یعنی چنین نیست که زیر سلطه وابسته باشد و سلطه گر وابسته نباشد. اگر بگوییم عدم وابستگی یعنی استقلال، پس در این جهان کشور مستقلی وجود ندارد. چون مسلطها هم وابسته‌اند. فکر کنید اگر نفت کشورهای نفت خیز به کشورهای صنعتی نرود آن کشورها چه وضعی خواهند داشت؟ اقتصادشان از پای در می‌آید و آن جامعه‌ها دچار بدترین سرنوشت‌ها می‌شوند. پس آنها هم مستقل نیستند اما در هر حال مسلط است و زیرسلطه زیرسلطه. مستکبر مستکبر است و مستضعف مستضعف. پس این سخن تمام نیست. یعنی اگر ما گفتیم استقلال یعنی عدم وابستگی، آنچه را که مبین مفهوم واقعی کلمه استقلال است تعیین نکرده‌ایم، سلطه گرها وابسته‌اند اما از موضع سلطه‌گر. پس صرف اینکه بگوییم تنها مراد ما از عدم وابستگی به سلطه گر باشد کافی نیست حتی ممکن است دو کشور با هم رابطه داشته باشند اما زیر سلطه یکدیگر باشند یعنی مستقل نباشند. شما دو کشوری را فرض کنید که هر چه می‌کنند در رابطه با قدرت یکدیگر باشد اینها بهم وابسته‌اند و نمی‌توانند خود را نسبت به دیگری مستقل بدانند. اگر آمریکا و روسیه در توازن عمومی قوا خود را ناگزیر ببینند، که متناسب با قدرت رقیب قوه ایجاد بکنند پس هرکدام از این دو، بخش مهمی از مازاد تولید داخلی را باید صرف ایجاد



تعادل بکنند که در این حالت این دو نسبت بهم وابسته‌اند و یکدیگر را به تحلیل می‌برند. بسیاری مثالهای دیگر می‌توان آورد.

آنچه الان ضرورت دارد و نسل جوان باید بدان توجه داشته باشد اینست که در جایی دیگر هم آمده است و مسئول حزب توده درباره سخن من که گفته‌ام در عدم وابستگی کشورهای الجزایر و لیبی و سوریه جای حرف هست، گفته است، «این سخن معلوم نمی‌کند که من اینها را وابسته میدانم یا مستقل. بهمین دلیل جوابی مبهم داده‌ام». در حالیکه پیش از اینها در این باره اظهار نظرهای صریح کرده‌ام و در این جا هم بنظرم بنابر همین تعریف که از استقلال کرده‌ام جای حرف هست که این کشورها را مستقل بدانیم. خیر اینها بندهای وابستگی بسیار بر دست و پای خود دارند چنانکه ما خود نیز داریم.

مسئله‌ای که هست ابهام در مفهوم استقلال برای گوینده این سخن موجب شده است که او گمان کند که سخن من مبهم است، در حالیکه از دید من استقلال موضعی است که کشور وقتی در آن موضع قرار گرفت انگیزه‌های خارجی در کاربرد نیروهای محرکه او موثر نباشند و آن کشور تمام امکانات خودش را بتواند در دورن نظام اجتماعی خودش در جهت سازندگی و رشد بکار اندازد و هیچ بخشی از نیروهای خود را در رابطه با خارج به نیروهای تخریبی تبدیل نکند و یا از کشور خارج نسازد. با این تعریف از استقلال طبیعی است که خواننده خواهد گفت پس در این جهان هیچ کشور مستقلی وجود ندارد و جوابم اینست که چنین است و چون هیچ کشور مستقلی وجود ندارد، جامعه کاملاً آزاد، یعنی جامعه آزاد از مستکبر و مستضعف هم وجود ندارد. در این جهان جامعه‌ها همه طبقاتی هستند و شکل طبقات است که از این جامعه به آن جامعه تفاوت می‌کند. والا محتوای اجتماعی همه جامعه‌ها طبقاتی است.

مشخصات سلطه‌گرها این است که جذب می‌کنند، از زیر سلطه‌ها خون می‌مکنند و مشخصات زیر سلطه‌ها اینست که نیروها و استعدادها و ثروتها و توانها و منابع طبیعی خویش را به سلطه‌ها می‌دهند.

پس اگر ما بینیم رابطه‌ای متضمن چنین دادوستدی است، باید بگوییم: رابطه رابطه سلطه است و دیگر فرق نمی‌کند که این رابطه را با روسیه برقرار کنیم یا با آمریکا. اینها با یک دید نادرستی از واقعیت و یک بیان مجملی تحت

عنوان اینکه کشور روسیه چون سرمایه داری نیست پس امپریالیست نیست، پس سلطه گر هم نیست؛ بنابراین رابطه با آن بمعنای رابطه مستقل با مستقل است، این يك فریب است و آنهایی هم که از چنین بیانی دفاع می کنند می خواهند مردم را بفریبند. اما همه کس می داند که چکسلواکی پیش از جنگ تولید ناخالصی برابر با تولید ناخالص سرانه آلمان داشت و امروز ثلث آن هم نیست. دو ثلث بقیه را لابد کشوری می برد، این کشور کدام است؟ گازی که خود ما به روسیه می فروختیم. یا قیمت بین المللی چقدر اختلاف قیمت داشت؟ و این مابه التفاوت را چه کسی به جیب می زد؟ حمله به افغانستان برای استقرار کدام نوع استقلال در آن کشور است؟ و بسیاری از این نمونه ها که می توان ذکر کرد. وقتی چنین معنی و مفهومی را از استقلال دانستیم می بینیم که خیر، تعریف ما بلحاظ اینکه زور و قدرت را اصالت نمی دهیم هم با تعریف لیبرالها نمی خواند و هم با تعریف استالینیست ها و فاشیست ها و انواع و اقسام دیگر زور پرستان نمی خواند. ما این تعریف را بر پایه رهنمود قرآنی و بر اساس فرهنگ اسلامی و تاریخ اندیشه توانایی که ایران را در این جهان مستقل نگاه داشته است ارائه کرده ایم. این مقدمه را در تعریف استقلال برای این گفتم تا برخواننده معلوم باشد آن روزی ما مستقل هستیم که البته از وابستگی ها رها شده باشیم. اما انگیزه ها و تحرك های اجتماعی نیز در خود ما باشد و ما تمام استعداد های اجتماعی را بتوانیم در سازندگی بکار گیریم. البته می دانم که آن روز نزدیک نیست؛ ولی الگویی که ما باید از آن پیروی کنیم، این الگوست و نسل امروز باید متوجه خطیر بودن موقعیت کشور خویش باشد و زود فریب نخورد.

## آیزنهاور در خاطرات خود مصدق را دشمن غرب و دشمن آمریکا می خواند

صحبتی هم از قول روزنامه در تحلیل نظرگاهها درباره مصدق آورده اند که «او آمریکا را جانشین انگلستان کرد!» پس از ۳۰ سال در زمانی که باید بیان آزاد باشد، درباره مردی که در جهان شناخته شده است و معرف شخصیت يك

ملت و دارنده نظریه روشن در زمینه استقلال و مبارز سخت کوش با سلطه بیگانه، این‌طور داوری می‌کنند، آنهم وقتی که «کاسه‌های داغ‌تر از آتش می‌شوند و آمریکایی‌تر از آیزنهاور»؟! او در خاطرات خود مصدق را دشمن غرب و دشمن آمریکا می‌خواند. نه او تنها که دهها کتاب و مقاله از سوی کسانی که بطور مستقیم در کودتای ۲۸ مرداد شرکت داشته‌اند و یا در این باره تحقیق کرده‌اند، در دست است. بسیاری از آنها به فارسی ترجمه شده است؛ اسناد وزارت خارجه آمریکا درباره این کودتا منتشر شده است و آشکار و واضح و روشن است که مصدق با نظریه موازنه منفی خواهان استقلال کامل بود و مخالفان او وابسته بودند و اسناد وابستگی آنها نیز برجاست.

اینگونه تبلیغات نسل امروز را نمی‌فریبد و آنهاهم که چنین می‌کنند سودی از این تبلیغات نمی‌برند، اگر معاویه در شام می‌توانست تبلیغات دروغ بر ضد علی (ع) بکند، برای این بود که او بدور شام دیوار نفوذناپذیری کشیده بود. امروز در جهانی که ما هستیم بدور ایران نمی‌شود چنین دیواری کشید و بر دور مغز نسل امروز نیز نمی‌توان این دیوار را کشید و حقیقت را به او واژگونه نشان داد. اما زیان این کار اینست که برای نسل امروز الگو نمی‌ماند. اگر در کشور ما مصدق امریکایی باشد چه کسی نیست و درباره چه کس دیگری نمی‌توان این حرف را زد؟ این ابهام اخلاقی و معنوی، بمعنای سقوط اخلاق در جامعه اسلامی است. من تردید ندارم و گذشته نیز این معنا را نشان می‌دهد و آینده نیز نشان خواهد داد که حمله به انسانهایی که در خدمت به این کشور تا حد جانبازی امتحان فداکاری و اخلاص داده‌اند، چیزی از ارج و ارزش آنها نمی‌کاهد اما نشان می‌دهد که با کمال تأسف در این جمهوری، اخلاق که می‌باید پایه و اساس جمهوری بگردد نه تنها پایه و اساس نگشته بلکه اخلاق طاغوتی، اخلاق زورمداری و فساد و تباهی حاکم شده است.

البته در این بازار آشفته آنها که پیش از ۲۸ مرداد یکی از عوامل مهم شکست جنبش ملی کردن نفت بودند، نیز فرصت می‌یابند که خود را پاک و سره بنمایند و تقصیر را به گردن کسی بیندازند که در این دوران وانفسا بلادفاع شده‌است. از آن جمله حزب توده نیز طلبکار شده است که در آن دوره گویا هیچ تقصیری بعهدہ نداشته است. اما باز اسناد و گواهی يك نسل برجاست و

آنها خود فراموش نکنند که در خارج کشور زیر فشار واقعیتها و انتشار همین اسناد پلنوم ۱۲ آنها «انتقاد از خود» کرد و خطای حزب توده را در قبال جنبش ملی کردن نفت بگردن گرفت. حالا عدول از این اشتباه لابد بلحاظ اینست که می‌بینند دیوار مصدق کوتاه شده و آنها می‌توانند از این دیوار بپرند.

## علی (ع) می‌گوید: «دوست نمی‌دارد که ناموس صلح بدست سربازان اسلام شکسته گردد»

بعد از ظهر به بازدید از جبهه رفتیم و از مرکز توپخانه و همچنین یک گردان توپخانه دیدن کردیم. در مراجعت شورای عالی نظامی را تشکیل دادیم و به بحث در مسائل جنگ پرداختیم. فرمانده نیروی زمینی که با من به بازدید جبهه آمده بود، در این شورا شرکت نکرد و به من گفتند مسموم شده است. حالا ببینیم حال او چه می‌شود. بعد از رفتن فرماندهان نظامی، طیب آمد و معاینه کرد و به گفتگو نشستیم. قبلاً هم پرسیده بود و از من خواست بداند آیا من کاری می‌کنم که از آن نفرت داشته باشم چون این خستگی آور است. پاسخ من روشن بود. این کار جنگ است. جنگ کاری نفرت‌آور است و من تمام شب و روز بدان مشغولم. آنهم با برادران عرب خود، کاری که هرگز در عمر، تصورش را نمی‌کردم؛ تصور نمی‌کردم که روزی برسد و من، که همه عمر در شوق و شور یکی شدن مسلمانها بوده‌ام و تلاش می‌داشتم که ملت اسلام یکی بشوند و با سلطه‌گران با سلاح وحدت بجنگند، امروز ناگزیر از بامداد تا شامگاه به کار تخریبی مشغول باشیم و همه شب از اخبار جنگ بپرسیم، از تعداد کشته شدگان خودی و بیگانه که او نیز خودی است بپرسیم. و دائم در جستجوی راههای جدید برای ضربه زدن به دشمن باشیم. بیش از این نیز در این باره صحبت کرده‌ام. اما در این جا می‌خواهم کمی تفصیل بدهم که حس می‌کنم این توضیح برای نسل امروز کشورم و جهان امروز ضرور است.

جنگ صریحترین و بی‌پرده‌ترین و بی‌ریاترین شکل برخورد قوا و تضاد نیروها است. از این جهت بر اشکال دیگر تضاد و تقابل نیروها رجحان دارد برای اینکه بر همگان معلوم، شناخته و واضح است؛ برای اینکه صادقانه‌تر

انجام بگیرد دو نیرو با هم برخورد می‌کنند و بر ضد یکدیگر به قصد تخریب یکدیگر عمل می‌کنند و پیروزی یکی وقتی است که دیگری تسلیم را بپذیرد. بنابراین اگر کسی تضاد نیروها را اصل نشناسد، وارد شدن او در جنگ در حقیقت وارد شدن در جهاد هم نیست. این همه امکان و استعداد و نیرو که توسط انسان در تخریب بکار می‌افتد، می‌توانست و می‌تواند در سازندگی بکارافتد. از دیدگاه اسلامی آن طور که من فهمیده‌ام جنگ ابتدائی ممنوع و جنگ تدافعی و اشکال دیگر اعمال قوه و زور آخرین علاج است.

وقتی که راههای دیگر همه بسته شده باشند، وقتی که شکستن سد راه خدا جز به جنگ میسر نباشد، نباید آغازگر جنگ در مقام دفاع نیز شد. علی (ع) می‌گوید: «دوست نمی‌دارم ناموس صلح بدست سربازان اسلام شکسته گردد». گذشته از این که وارد شدن در جنگ و وارد کردن نیرو در تضاد نیروها بقصد تخریب رنج‌آور می‌شود و آدمی باید رنج هر آنچه ویران می‌گردد و از بین می‌رود و کشته می‌شود را تحمل کند، آثار و نتایجی که بجا می‌گذارد دیرپاست.

اینست که آنها که جنگ را می‌آغازند بواقع جنایتکاران واقعی هستند. جنایتکارانی که راه را نه تنها طولانی‌تر می‌کنند بلکه از راه ایجاد انحرافها در صراط مستقیم، ای بسا ممکن است بشریت را به جهنم نابودی رهنمون بگردانند. اما چاره چیست؟ آیا چون جنگ کار بدی است و آدمی که انسان مستقل بمعنی انسانی بیرون از برخورد قوا را انسان توحیدگرا می‌شناسد، وقتی جنگ پیش آمد باید دست روی دست بگذارد؟

عده زیادی برای اینکه زورپرستی را در پوششهای گوناگون به خورد نسل جوان امروز بدهند، این‌طور تبلیغ می‌کنند که اصل عدم زور به معنای تسلیم‌طلبی به زور است. اما واقع امر چنین نیست، خطاب منم به همه کسانیست که می‌دانند من چه می‌گویم. با استحکام تمام در برابر زورپرستان مقاومت کنید و میدان را رها نکنید، تسلیم تبلیغات و فشارهای تبلیغاتی و انواع روشهای تخریبی و برچسب زدنهایش نشوید و بایستید. نجات انقلاب ایران و نجات بشریت معاصر در گرو ایستادگی است. آنجا که می‌گوید ایستادگی يك انسان مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد، آنجا که «ابراهیم ملت می‌شود، بشریت می‌شود»

همین جاست. در این «لحظات سخت گذر» است که معتقدان به اصل عدم زور آنها که می‌دانند تا انسان خود را از سیطره زور رها نکند و فرهنگ زورپرستی را چون رسوبی بر اندیشه و ذهن خود پاک نکند، نمی‌تواند نور خدا را در دل ببیند. آنها باید در این روزها بایستند و مقامت کنند تا مردم فریب نخورند و گمان نکنند که انتخابی جز میان رنگهای گوناگون زورپرستی ندارند.

## خطرناکترین زورپرستیا آن است که خود را به لباس مذهب و ایدئولوژی در می‌آورد.

با این زورپرستی است که باید با قاطعیت بیشترین مقابله را کرد. بهمین نظر همچنانکه پیش از این نیز گفته‌ام با جنگ افروز باید با قاطعیت تمام جنگید. این است تفاوت بنیادی میان جانبدار موازنه عدمی با معتقد به موازنه وجودی و تضاد نیروها. وقتی انسان خدا را اصل شمرد و در رابطه با او کار کرد نمی‌تواند به سازش با کس یا گروهی که زور را اصل قرار داده است تن بدهد.

پس نبرد با صدامیان با قاطعیت تمام، باید انجام بگیرد تا شکست آن تجاوز به معنا و مفهوم شکست اصل قرارداد روز تلقی نشود و ملت ما و مردم عراق و همه مسلمانان به حقیقت اسلام بازگردند و در آن متحد شوند. با این حال، جنگ رنج آور است. خصوصاً برای کسیکه سالهای دراز در آرزوی اتحاد مسلمانها و در آرزوی یکی کردن آنها و ایجاد جبهه مشترک بر ضد سلطه‌گران غربی و شرقی بوده است و اینک می‌بیند که، از آن سو، بجای آنکه دست دوستی دراز بشود، سرباز عرب مسلمان را به جان سرباز ایرانی مسلمان انداخته‌اند. فصل مشترک را که اسلام است رها کرده‌اند و به آنچه که هویت است، اصلیت بخشیده‌اند و عربیت و «عجمیت»، عربیت و ایرانیت را اساس تضاد قرار داده‌اند و به ما حمله کرده‌اند.

پس می‌بینیم که کار بدان سادگیها هم نیست و ما در تبلیغ انقلابمان راهی دیگر باید می‌رفتیم. ما می‌باید با این فریبه‌ها و فریبکاریها و از خودبیگانگیها از راه تبلیغ مبارزه می‌کردیم و باید‌های بسیار دیگر که خود آنها هم بر رنجهای

آدمی می‌افزاید. خود اینکه ما بسیاری کارها می‌توانستیم انجام دهیم و نکردیم. خود اینکه ما می‌توانستیم معنویت انقلابمان را جهانی کنیم و نکردیم و اینکه ما می‌توانستیم ترکیب سیاسی نظامهای حکومتی بسیاری از کشورهای جهان را تغییر بدهیم و نکردیم و بسیاری از کارها که می‌توانستیم و نکردیم و از راه عقب نشینی‌های پی در پی در برابر فشار گروههای زورپسند و زور پرست بدانها میدان دادیم که کار کشورمان و انقلابمان را به اینجا رساندند.

اگر همین انتقاد از خود تلقی بشود با کمال میل من این انتقاد را می‌پذیرم، گرچه من بطور مرتب انتقاد کرده‌ام، بطور مرتب ایستادگی و مقاومت کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام قدم پس نگذاشته‌ام. با این وجود، شاید مقاومت بیشتر از اینها لازم بوده است. بهر حال در شرایط کنونی مجموعه آنچه در کشور می‌گذرد و جنگ و آنچه در جهان می‌گذرد و آنچه ممکن بود بجای اینها بیاید، مقایسه‌ای است رنج آور و یا لااقل برای من رنج‌آور است.

با این حال، در این جنگ، کوشش من بر این بود و بر این هست که در جایی که باید، آزمایش اصل توحید را با موفقیت پیش ببرم. و اینکار را در نیروهای مسلح انجام داده‌ام. این بحث را در اینجا نمی‌توانم به مناسبت جنگ طرح بکنم، اما می‌خواهم بشما بگویم آن دگرگونی اساسی که می‌باید انجام بگیرد تا در عین حال تغییر انسان به تغییر سرنوشت جنگ بیانجامد و با این تغییر محتوای فکری و فرهنگی ارتش نیز تغییر بکند، آزمایشی گران قدر بود و من این آزمایش را انجام داده‌ام.

شگفتا! آنها که دائم از ارتش می‌ترسیدند و می‌ترساندند مردم را و خودشان را، بجای آنکه به تقدیر و تشویق برخیزند، بنا بر همان اصلی که بدان معتقدند، یعنی زور، روشهای تخریبی بکار بردند و می‌برند و بجای تقدیر، همین کار را هم در خور انواع تخطئه‌ها شمرده‌اند و بدان انواع معانی از پیش خود ساخته داده‌اند.

ولی ای ملت عزیز، بدان که من آنچه کردم و می‌کنم بر اساس اعتقاد و عقیده کردم و می‌کنم، تناقضی در گفته‌ها و عملکردهایم نیست و گذشته از اینکه نجات کشور ما در این جنگ بسته به پیروزی این آزمایش است. اگر نیروهای مسلح، معتقد بشوند که وقتی انسان زور را اصل شناخت و جنگید،

خدا راههای پیروزی را بدو می‌نمایاند، در جریان جنگ، عقلهای خود را خلاق می‌یابند و راههای پیروزی را می‌گشایند.

وقتی فهمید فداکاری آنگاه معنا و مفهوم می‌یابد که انسان جنگ را تلاشی برای نجات خود و دشمن که خود او نیز قربانی جنگ است، تلقی کند و بدون کینه که بازتاب زورپرستی است، بجنگند.

وقتی ارتش در این آزمایش دید که به کار نبرد زور در سازماندهی درونی ارتش، میل به ابتکار را افزایش می‌دهد و در جامعه نیز چنین است.

این دگرگونی بنیادی در باور و اعتقاد او موجب خواهد شد که در حال و آینده بعنوان عامل تعیین سرنوشت سیاسی کشور وارد صحنه نگردد و بگذارد مردم ما این آزمایش بزرگ را در سطح جامعه تکرار کنند و از راه اعتقاد به خدا و تلاش برای «قرب به خدا» اتحاد ملی خود را محکمتر کنند، تلاش خود را روزافزونتر کنند و آن‌سان نباشند که تمامی چهره و سیمای جامعه از افزایش میزان بکاربردن زوردرمناسبات اجتماعی گواهی بدهد. پس اگر این جنگ و رنج‌آور باشد، بیهوده نیست. با اینحال انسانی که نخواهد خود را به دست حادثه جنگ بسپرد و مهار این حادثه را در دست بگیرد، می‌تواند آنرا به آزمایش بزرگ تبدیل کند.

تفاوت جنگ ما با دیگران یکی این است که در این موقع در همه جای دنیا رسم بر وحدت است. حتی احزاب مخالف و با هم متضاد، با هم یکی می‌شوند اروپای جنگ بین المللی دوم و دهها جنگ دیگر در نقاط مختلف را لابد باید به یاد داشته باشید، کسی که می‌جنگد باید خیالی آسوده داشته باشد نه هر روز در اینجا و آنجا و همه جا بر ضد او کارزار تبلیغاتی و غیرتبلیغاتی بکار بیندازند. آنها که اینکارها را می‌کنند باید بدانند ممکن است کشور بهای سنگینی بابت اینکارها بپردازد و اگر خدا خواست و چنین نشد باید جواب این اعمال خودشان را به مردم پس بدهند، اگر جنگ بیشتر طول بکشد، اگر خرابی بیشتر شود، اگر شهیدان باز فزونی گیرند، اگر معلولین ما بیشتر شوند و اگر... باید پاسخگو باشند باید به مردم بگویند:

- چرا وقتی که می‌باید جز وحدت هیچ نباشد، با طرح مسائلی غالباً بی‌پایه، هر روز تزلزل تازه‌ای در روحیه‌ها بوجود می‌آورند؟



گمان نمی‌کنم مردمی که آن‌سان در برابر رژیم شاه ایستادند این پرسشها را بکنند و آنها را که فرصت را برای تشدید برخوردهای داخلی مغتنم شمرده‌اند بحال خود رها کنند. آنها بدانند که آینده بدتر از حال خواهد شد، اگر پرسیده بشود که چرا چنین کرده‌اید.

این هم درد دل من با توجه به اینکه بنا بر آنچه پذیرفته‌ام نمی‌باید بیش از این درد دل کنم!

کارنامه چهارشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۴

تاریخ انتشار ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

**کارنامه  
رئیس جمهور**

آنها که به «زور» در خلوص و تمامیت  
آن معتقدند همواره کارشان خط کشی  
است تا آن حد که معتقدان به یک فکر  
را هم دسته‌بندی می‌کنند

●

اسلام می‌گوید، مردم باید آگاه بشوند،  
عقیده را بفهمند و بدان باور بیابند  
و نمی‌باید آنها را بدین کار مجبور  
ساخت

●

علاج و پیشگیری از یک مصیبت  
بزرگ ایستادگی و قاطعیت است

## غرور سه منشاء می‌تواند داشته باشد و سه معنا پیدا می‌کند

امروز به مطالعه سه جزوه بزرگ درباره تجزیه و تحلیل جنگها از نظر کاربرد اصول جنگ پرداختم. هر سه این جزوات به جنگهای اسرائیل با اعراب راجع بودند. جزوه دیگری هم درباره استراتژی و تاکتیک و امنیت ملی - تعاریفی درباره استراتژی امنیت ملی و مصالح ملی و از این قبیل معانی مطالعه کردم. بمناسبت می‌گویم که در اروپا در زمینه تدوین ایدئولوژی شاهنشاهی از روی نشریاتی که ظرف ۲۵ سال از گفته‌ها و نوشته و اعمال آن رژیم جمع آوری کرده بودم، مطالعه‌ای کردم و ایدئولوژی شاهنشاهی را مشخص کردم که بخش مهمی از این مطالعه در خصوص ارتش بود که یک قسمت مهم آن استراتژی و امنیت ملی است.

بعد به بازدید از جاده‌ها رفتم و تا نیم بعد از ظهر، از ساعت ۹ تا نیم بعد از ظهر، این بازدید بطول انجامید. این مطالعات و این بازدیدها همه به خاطر این است که آن مقدار از مسئولیت که بر عهده من است با آگاهی و علم و اطلاع و تجربه انجام بگیرد.

بعد از ظهر به کار مطالعه فصلی از یک کتاب درباره «فاشیزم» پرداختم که در پایان این کارنامه چون خود من نیز درباره قدرت و رژیمهای متکی به اصل اصالت زور مطالعه فراوان کرده و بسیار نوشته‌ام بحثی را به مناسبت می‌آورم که برای هوشیاری نسل امروز بسیار ضرور است. شب شورای نظامی شد و در آغاز بحثها بمناسبت حادثه‌ای که اتفاق افتاده بود یکی از افسران گفت: ارتش و ارتشی به غرور زنده است، شخصیت دارد و می‌جنگد؛ اگر غرور او را از او بگیرند یک اجیر است، کسی است که حقوقی می‌گیرد برای انجام کاری، در حالیکه کار ارتشی ایثار است، جانبازی است، هیجان و شور و شوق است و همه اینها وقتی غرور ما نظامیان را شکستند و باز هم می‌شکنند، دیگر نیستند. از انقلاب بدین سو، تحقیر نظامیان از حد و اندازه گذشته و حتی جنگ و اینهمه فداکاری در جنگ هم آن جریان را متوقف نکرده است.

با شنیدن این سخنان درباره مفهوم غرور برایشان صحبت کردم و گفتم: غرور سه منشاء می‌تواند داشته باشد و سه معنا پیدا می‌کند. چون انسانها یکی از این سه نوع هستند و بنا بر نوعی که هستند به غرور معنی می‌دهند.

- آنها که خوی سلطه‌گری دارند، غرور را تسلط بر دیگران تعریف و تعیین می‌کنند. بهمین دلیل، وقتی غرور دارند که میل سلطه جوشان ارضاء شده باشد. مثلاً مردی که به عشق این معنی را می‌دهد که بر معشوق سلطه بی‌چون و چرا داشته باشد، در این حالت است که احساس غرور می‌کند. ولی آن لحظه که این سلطه را از دست بدهد، احساس غرور او جای به احساس خفت می‌سپارد؛ کز می‌کند و حاضر است زیر دست و پای معشوق بیفتد بشرط اینکه، ظاهر حفظ شود.

- نوع دیگر مردمانی هستند که توانایی استقلال ندارند و ناگزیر باید خود را به جایی بچسبانند و به قدرتی متصل کنند و وقتی خود را تابع يك قدرت و در پناه او ببینند احساس غرور می‌کنند. نوکرهای زیادی هستند که به جای ارباب غرور و تفاخر او را از خود نشان می‌دهند. شاه سابق در عین اینکه از تابعیت نسبت به امریکا و سلطه نسبت به هموطنان خود احساس غرور می‌کرد، حرفهایی می‌زد که یادآور حرفهای فرعون بود با این تفاوت که فرعون قدرت را از خود داشت و او قدرت را هم از خودش نداشت.

البته آدمهایی هم هستند که این دو احساس در آنها باهم جمع می‌شود.

- منشاء سوم غرور در انسان، اعتقاد و ایمان است. از مشخصات این انسان استقلال و عدم تمایل به سلطه‌گری و تابعیت است. این غرور در برابر دشمن زورگو معنا پیدا می‌کند و انسان از اینکه به خود متکی است و تسلیم نمی‌شود احساس غرور می‌کند.

گفتم: ارتش محتاج این نوع غرور است. حضور من در خوزستان برای جایگزین کردن این غرور در ارتش و از بین بردن آن غرورهای سابق است. این نوع غرور که بیان‌کننده استقلال، آزادی و ایمان واقعی است، موجب می‌شود که انسان اگر مورد تحقیر هم قرار بگیرد و به او ناسزا بگویند، مثل رفتاری که با پیامبر اسلام کردند و بر سر او خاکستر و بدتر از اینها ریختند، نه تنها غرورش نشکند، بلکه غرورش بیشتر هم بشود؛ مقاومت و تسلیم ناپذیرش

بیشتر هم بشود و مهمتر از این اینکه این موارد را به انگیزه تحرك بیشتر تبدیل بکند.

پس شما اگر بخواهید ارتش يك جامعه انقلابی با تفكر اسلامی باشید، باید این موارد را این تحقیرها را که از يك منشاء سلطه‌گری می‌آید که عده‌ای می‌خواهند از این راه حاکمیت مطلق پیدا کنند، به انگیزه تحرك بیشتر تبدیل کنید و تلاش برای پیروزی را دو چندان و صد چندان کنید. خود من چنین می‌کنم. همه کوششهایی را که دشمنان برای زمین زدن ما بکار می‌برند، باید توانایی داشته باشیم و به انگیزه‌هایی برای تحرك بیشتر مردم و بدست آوردن استقلال بیشتر، خلق فرهنگ استقلال و آزادی و بازیافتن شخصیت مستقل و آزاد تبدیل کنیم. من امیدوارم که شما با توجه به این مطالبی که گفتم دیگر خود را درگیر و عاجز این حرفها نکنید. این حرفها را برای پرورش توانایی خویش و تلاش بیشتر و تکیه به خود لازم ببینید. ارتش ما باید از نظر فرهنگی وابستگی خود را از دست بدهد و مستقل بشود. چون این جنگ، برای شما فرصت مغتنمی است و باید از این فرصت برای دگرگونی اساسی سود بجوید و بنیاد فرهنگ مستقل را بر پایه اسلامیت بگذارید. ایران امروز درگیر خطرهای بسیاری است اما بزرگترین خطری که ما را تهدید می‌کند این است که از رشد بگریزیم، از ترقی بگریزیم، بدان پشت کنیم و این گریز از رشد بیانگر پایین آمدن میل به ابتکار در جامعه است. این خطر بزرگترین خطرهایی است که در کمین کشور، جمهوری اسلامی ایران و همه چیز ما است. انقلاب می‌باید به آنچه اساسی است پردازد، هم چنانکه ما در جریان جنگ در حدود توانایی چنان کردیم یعنی میدان دادن به ابتکار، نترسیدن از ابتکار و دستاوردهای ابتکار، اگر این میدان را به شما نمی‌دادند، اگر شما نبودید که خود می‌باید بهترین شیوه‌ها را پیدا کنید، خود می‌باید امکاناتتان را بسیج کنید، چگونه این ضعف روز اول را به این توانایی تبدیل می‌کردید؟ یادتان هست که می‌گفتید دو سال ارتش را از هر سو ویران کرده‌ایم؟ و حالا باید عواقب این ویرانسازی را بپذیریم؟ آن روحیه چگونه به این روحیه تبدیل شد که اینکه بی‌قرار عملید در پی ابتکارهای نو هستید؟ برای ضربه زدن احساس قوت می‌کنید و مطمئن هستید که می‌توانید جلوی پیشرفت دشمن را بگیرید بلکه

می‌توانید دشمن را هم از وطنتان برانید؟ در حالیکه هیچ امکان تازه‌ای از تجهیزات و مهمات از خارج در اختیار شما قرار نگرفته است. همه این امکانات در داخل و به یاری مردم و کوشش خودتان فراهم شد.

گفتم: به یاد دارید روزهای اول توپخانه چه کم و کسرهایی داشت؟ دیده‌بان نداشت؟ دیدبانها یا کفایت نداشتند و همه صحبت از این بود که نظام و روحیه ندارند و حتی امام هم می‌گفتند که شما را با دیگران ترکیب کنیم تا با روحیه و بی‌روحیه در کنار هم قرار بگیرید تا ناگزیر بی‌روحیه‌ها هم بجنگند؟ و من با این کار مخالفت کردم چرا که تردید نداشتم این به نابودی ارتش و از بین رفتن جبهه‌ها و تسلط دشمن می‌انجامد و تأکید را روی این گذاشتم که خود سرباز و درجه‌دار و افسر است که باید منقلب بشود، روحیه پیدا بکند و بجنگد و این ممکن نیست مگر ما به او اعتماد کنیم و به او مسئولیت بسپاریم، دلیل خودجوشی و عمل و ابتکار را در او برانگیزیم و اینک شما خود می‌بینید که سربازانتان بی‌قرار عملند، در همه جا روحیه هجوم بوجود آمده است.

پس در کنار اینها به قول امام وقتی ملتی از شما پشتیبانی می‌کند، خود امام پشتیبانی می‌کند، رئیس جمهوری پشتیبانی می‌کند، آیا نمی‌خواهید از اینجا و آنجا دو «غر» هم بشنوید؟! این شدنی نیست. این روحیه است که باید در شما تغییر بکند، روحیه امام صادق باید در شما بوجود بیاید که ناسزاگو را به منزل ببرید و سرورویش را بشوید، به او شربت بدهید و مجال بدهید رفع خستگی کند بعد هم برایش توضیح بدهید و با هم دوست بشوید؛ این آن فرهنگ آزادگی است که می‌باید در ارتش ما بوجود بیاید.

امیدوارم این بحث برای خوانندگان ما نیز مفید باشد و همه ارتشیان بتوانند این بحث را بفهمند و در خودشان بجای غرورهای کاذب آن غروری را که اصیل است پیدا کنند و بدنبالش باشند.

## چگونه هیتلر که خود را طرفدار طبقه فقیر جامعه می دانست در خدمت سرمایه داران شد

در ضمن امروز فصل دیگری از کتاب «گریز از آزادی» را درباره «نازیسم» خواندم و بمناسبت اهمیت این فصل و اینکه بالاخره تحقیر، بنابر رهنمود صحیح قرآن، به زورمداری می انجامد، من این فصل را نخست به اختصار برای شما باز می گویم و بعد به تحلیل می پردازم:

اول بینیم اصل و پایه این نظریه چیست؟ خود هیتلر این کار را ساده کرده و با وضوح این اصل و پایه را توضیح داده است. می گوید: «حکمت زندگی بازی آزاد نیروها در تضاد تنازع است. حتی گروههای مختلف ناسیونالیست و ملی گرایان نیز نباید با هم همکاری کنند؛ بلکه باید باهم رقابت داشته باشند و تا «گزیده ترین» ها بمانند و «ناگزیده ترین» ها بروند. این دسته بندی از اینکه انرژی ها آزادانه به بازی ادامه دهند، جلوگیری خواهد کرد و تنازع برای برگزیده شدن بهترین را متوقف خواهد ساخت. و بدین ترتیب پیروزی واجب و نهایی مرد تندرست و نیرومند را برای همیشه دچار مانع خواهد کرد». این اصل پایه است. اصل پایه و راهنمای تفکر او این است. وقتی آدمی این همه خط کشی ها را در زمان خود تحت عناوین گوناگون می بیند و با مراجعه به همین بیان هیتلر، به راحتی می تواند بفهمد وقتی اصل یکی شد کلمات و اصطلاحات ممکن است گوناگون بشوند، اما واقعیت و محتوی یکی باقی می ماند. آنهایی که به «زور» در خلوص و تمامیت آن معتقدند همواره کارشان خط کشی است؛ تا آن حد که معتقدان به یک فکر را هم دسته بندی می کنند و به وحدت آنها هم اعتقادی ندارند. توجیهشان این است که وحدت موجب می شود الگوها و نمونه های عالی مکتب دیرتر پیروز بشوند! این تضاد خالص است.

در یک بحثی لوفور فیلسوف جامعه شناس مارکسیست فرانسوی، درباره استالینسیم، همین مسئله را طرح کرده بود؛ نوشته بود: «استالینسیم»، فاشیزم خالص است، برای اینکه آنچه هیتلر از انجامش عاجز شد استالین بدان دست یافت. «به لحاظ اینکه هیتلر ساخت اجتماعی و گروههای اجتماعی را که

قدرت را محدود می‌کردند از بین نبرد و یا نتوانست از بین برد و استالین بدین کار توانا شد. این دوتا از لحاظ تفکر اجتماعی در قطب مخالفند. اما از آنجا که اصل و پایه شان یکی است؛ هر دو به زور اصالت می‌دهند، بخواهی یا نخواهی هر دو به یک راه می‌روند. استالین نیز پس از اینکه کار اختلاف بین مارکسیست‌ها را ساخت. به جان خود مارکسیست‌ها افتاد و آن تصفیه‌های خونین دست زد که از آن خبر دارید که سر به میلیون‌ها می‌زند.

هیتلر هم تصفیه‌های خونین در حزب خود بسیار کرده است، یعنی می‌خواهم بگویم مسئله آن نبود که او موافق نبود ناسیونالیست‌ها، یعنی کسانی که همان گرایش خود او را داشتند با هم متفق بشوند، بلکه مسئله این بود که بعد از استقرار در قدرت، آن‌ها بعنوان گروه‌هایی که شرکتشان در قدرت به محدود کردن قدرت می‌انجامد، باید حذف می‌کرد و حذف کرد. نوبت حذف به درون حزب خود او و به تصفیه‌های خونین رسید. تمام جریان‌هایی که به زور اصالت می‌دهند رنگ ظاهری آنها هرچه باشد همین سرنوشت را پیدا می‌کنند. یعنی جریان حذف ابتدا از طرف مقابل تضاد شروع می‌شود، بتدریج به متحدان، بعد به خودی‌ها و بالاخره به حلقه تنگ گروه حاکم و افتادن به جان هم و تصفیه‌های خونین می‌رسد.

پس خواننده اگر بخواهد ساده‌اندیش باشد و بخواهد ببیند که گروهی چگونه می‌اندیشد و عمل می‌کند، اول باید برود اصل پایه و راهنمای قدرتمدار را پیدا کند. همچنان که من برای هیتلر این کار را درباره قدرتمداری و نازیسم بمتابه تویجه گر قدرت کرده‌ام؛ بعد باید بروید ببیند این «اصل پایه» را چگونه در نقل قولها، برداشتها منعکس می‌کند و به اصطلاح مرسوم چگونه آنرا پیاده می‌کند. دست آخر هم ببینید نتیجه راه افتادن با این اصل در قلمرو اجتماعی چیست. یعنی فرض کنیم که نازیسم با شعار سوسیالیسم و ناسیونالیسم که در واقع «سوسیالیسم و ناسیونالیسم» و یا سوسیالیسم ملی و سوسیالیسم مذهبی را بهم می‌آمیخت، عملاً بسود کدام گروه اجتماعی عمل کرد؟ و سرنوشت جامعه بکجا رسید؟ برای اینکه این معنا را روشن ببینیم. اول ببینیم که برداشت هیتلر از مردم و توده چیست؟ و رابطه بین خود بعنوان پیشوا و گروه خود را بعنوان حزب نازی با مردم چگونه رابطه‌ای می‌شمارد؟ او در کتابش می‌گوید: «ما به

صفوف عظیم کسانی روی می‌آوریم که چنان در فقر بسر می‌برند که زندگانی شخصی آنان همسنگ بزرگترین ثروت دنیا است». او چه می‌خواهد بگوید؟ او می‌گوید: «فلسفه انکار نفس و فداکاری» برای کسانی تدوین شده است که وضع اقتصادی آنها به آنها اجازه خوشبخت شدن نمی‌دهد و نتیجه می‌گیرد که: بدون اینکه اینها را خوشبخت کنیم می‌توانیم در آنها با تبلیغ تسلیم از روی رضا و رغبت در برابر پیشوا و گروه او و حزب او و فداکاری برای پیشبرد مرام او بوجود آوریم.

او در واقع نوعی تضاد میان خوشبختی توده فقیر و فداکاری او می‌بیند و می‌گوید برای اینکه این توده فقیر تن به فداکاری بدهد باید خوشبخت نباشد؛ وقتی خوشبخت نشد، بجای خوشبختی مادی و معنوی، فداکاری در راه کشور، حزب و شخص پیشوا را می‌توان نشانند. پس از نظر او، این توده‌ها ابزار کارند و برای اینکه خوب در خدمت او قرار بگیرند، باید که محروم باقی بمانند. خوب وظیفه‌شان چیست؟ وظیفه‌شان تصدیق است. تصدیق او و حزب او و هدفهای او و سیاست او و برای اینکه به این صورت درآیند ناگزیر باید برای قدرت اصالت قائل شوند و بیک طرز فکر متناسب با نقش آلت فعل شدن ایمان بیاورند. این است که می‌گوید «تنها هیتلر است که می‌گوید تنها ایده‌آلیسم است که آدمیان را راهبر می‌شود تا خود بالااختیار مزیت قدرت و نیرو را بازشناسند و تصدیق کنند و ایشان را بر آن می‌دارد تا بصورت ذره‌ای خاکی در نظامی که سراسر کیهان را به قالب شکل می‌کشد درآیند». پس یک شرط اینکه توده بتواند نقش خود را در خدمت هدفهای او خوب ایفا کند، این است که خود را ناچیز، هیچ، بی‌اختیار بشمرد و یکجا چون موم در دست او قرار بدهد. ایده‌آلیسم از لحاظ هیتلر همین است: مردم بجای همه چیز به آن آرمانی بیندیشند که پیشوا و حزب او دارند.

گفتم که در میان ما نیز هستند زورپسندان و زورمدارانی که می‌گویند توده‌ها نادانند، قرآن گفته است که اکثرشان عقل ندارند، پس حق دخالت در سرنوشت خودشان را ندارند و باید اختیارشان را بدست آنها بسپارند تا هرطور مایلند با آنها رفتار کنند. حالا بگذریم از اینکه این معنا صحیح باشد یا نباشد که این به کنار، بنا را می‌گذاریم براینکه اکثر مردم نمی‌دانند اما یک تفاوت بنیادی میان



برخورد با جهل عمومی از سوی اسلام و قرآن هست و این برخورد کاملاً نقطه مقابل یکدیگر است.

چگونه باید مردم به عقیده دست یابند؟ نظر اسلام این است که مردم آگاه بشوند، عقیده را بفهمند و بدان باور بیاورند. نمی‌باید آنها را بدین کار مجبور ساخت. اما در نظر هیتلر اولاً مردم کسی را دوست می‌دارند که تسلیم او بشوند او می‌گوید: «همچون زنی که تسلیم به مردی نیرومند را بر چیرگی بر مردی ضعیف ترجیح می‌دهد، توده‌ها نیز حکمفرمایان را بر «لابه‌گران» مرجح می‌دارند و باطناً از نظریه‌ای که به رقیبان مجال عرضه وجود نمی‌دهد، بیشتر رضایت برمی‌گیرند تا از آزادی همگان؛ چه وقتی به آزادی رسیدند غالباً نمی‌دانند با آن چه کنند و به آسانی دچار این احساس می‌گردند که ترکشان گفته‌اند، گستاخی از جسارتی که روحشان را از وحشت می‌آکند و تهدید شنائت‌آمیز آزادی‌هایشان هر دو از دایره فهم توده‌ها بیرون است. چه هرگز به فریب نهفته در این نظریه پی نمی‌برد».

پس از نظر او آشکار است، توده‌ها فرمانروایی می‌خواهند که تسلیم او بشوند اما اینکه چگونه باید برای این توده‌ها تبلیغ کرد؟ خود او می‌گوید «باید اولاً وقتی تبلیغ کرد که مردم خسته باشند، و هر چه به آنها القاء می‌شود بپذیرند». از نظر او مسئله این نیست که مردم بفهمند، مسئله این است که مردم بپذیرند. خود او می‌گوید: «وقتی را باید برای سخنرانی‌ها انتخاب کرد که در آن وقت مردم خسته باشند و حرفهایی که به آنها القاء می‌شود بپذیرند.» دستیار تبلیغاتی او، گوبلز، می‌گوید: «دروغ را باید آن قدر بزرگ گفت تا کسی در حقیقت بودن آن تردید نکند.»

اخلاق؟ نه! نه! این دشمن او و حزب است! چرا؟ چون روشن است که تا وقتی مردم يك کشور باور دارند که اصول اخلاقی در مقامی بالاتر از هستی ملل جای دارد و وقتی افراد از این اصول پیروی می‌کنند، ناگزیر تصرف آنها، تسخیر آنها، حاکمیت بی‌چون و چرا بر آنها ممکن نمی‌شود. پس باید این نوع از اخلاق را برداشت و بجای آن نوع دیگر از اخلاق را، اطاعت کورکورانه، را گذاشت. خود او می‌گوید: «باید چنان کنیم که در مدرسه هم بچه‌ها نه تنها تنبیهات عادلانه را بپذیرند، بلکه تنبیه‌های ظالمانه را هم بی‌چون و چرا

بپذیرند و اطاعت کنند». بنابراین اخلاق در نازیسم، اطاعت کورکورانه از پیشوا، کینه در برابر اقلیت‌های نژادی و سیاسی، آرزوی فتح و استیلا، تجلیل و تمجید قوم و نژاد برتر و مرام جناب ایشان است.» و برای اینکه هیچگونه مخالفتی ممکن نباشد، تنها راه این نیست که مخالفان را بگیرند و زندانی و مجازات کنند، بلکه باید کاری کنند که مخالفت ممکن نباشد. راه آن چیست؟ «راه آن این است که حمله به حزب نازی و هیتلر حمله به آلمان تلقی شود.» همان‌طور که ما در کیش شخصیت و نفاق در قرآن موضوع بحث قرار داده‌ایم، تمام آنهایی که زور را اصل می‌شناسند چنین با مخالفان خود برخورد می‌کنند. فرعون هم به موسی همین حرف را زد.

صاحب کتاب می‌نویسد: «پس از برافتادن دیگر احزاب سیاسی، حزب نازی به منزله آلمان شد و مخالفت با آن مخالفت با آلمان بحساب آمد. از نظر افراد متوسط ظاهراً تحمیل هیچ چیز مشکل‌تر از آن نیست که نتوانند حزب را با گروه بزرگتری یکی ببینند. هر اندازه يك آلمانی با اصول کار نازیسم مخالف باشد، اگر قرار شد بین تنهایی و احساس تعلق به آلمان یکی را برگزیند، اغلب شق دوم را انتخاب خواهد کرد. بسیار می‌توان مشاهده کرد که کسانی که از حزب نازیسم هم نیستند از نازیسم در برابر حملات بیگانگان دفاع می‌کنند، چه حمله به نازیسم را تاختن بر آلمان می‌دانند؛ پس از تسلط بر دستگاه دولت هر حزبی می‌تواند در جلب و وفاداری قاطبه خلق از ترس تنها ماندن و ضعف نسبی اصول اخلاقی آنان مدد بگیرد.»

بدین‌سان می‌بینید که همه گروههایی که به زور اصالت می‌دهند و می‌خواهند سلطه و سیطره همه جانبه‌ای بر جامعه تحمیل کنند، «جزء را کل» بحساب می‌آورند و اگر به یکی از آنها بگویی چرا خطا کردی؟ می‌گوید حمله به کل است. و همین روزها در کشور ما این مسئله عیناً اتفاق افتاده است. کسانی مورد انتقاد واقع شده‌اند و همانها دو مطلب را تبلیغ کرده‌اند. یکی اینکه به انقلاب پشت شده است!

خوب در عمل، چه نتیجه‌ای بیار آورد و این ناسیونال سوسیالیسم بسود کدام گروه تمام شد؟ طبقه سرمایه دار. چگونه؟ نازیسم که سخت مخالف سرمایه داران بود چطور شد که سرمایه داری آلمان از آن سود جست؟ در

مجلس آلمان که اکثریت با سوسیالیستها، کمونیستها و ناسیونال سوسیالیستها بود، با این حال چگونه شد که این حزب در خدمت گروههای حاکم، سرمایه دارها درآمد و به تثبیت موقعیت آنها پرداخت؟ اگر قبل از وقوع بود تشریح این معنا که چرا با آنهمه ادبیات احساسی مخالف با سرمایه داری که ناسیونال سوسیالیزم هیتلری ارائه می کرد کسی باور کند که حزب او در خدمت مستضعفان نیست در خدمت مستبکران است مشکل بود، اما امروز بعد از وقوع است، واقعیت انجام گرفته و آشکار است که این حزب در خدمت سرمایه داری آلمان نه تنها به توسعه حاکمیت آنها در داخل مرزها بلکه در خارج مرزها نیز کوشیده است. خوب چگونه این کار انجام گرفته است؟ روشن است چون بنیاد «نظریه نفرت از ضعیف و تقویت قوی است». و اگر بخواهد بنیاد قدرت محکم بشود و در مقیاس داخل و خارج به نیروی توانایی دست پیدا کند، ناگزیر باید قدرت متمرکز بشود و همانطور که قدرت سیاسی متمرکز می شود قدرت اقتصادی هم متمرکز شود؛ همین دلیل است که با اینکه در ابتدای کار، هیتلر بصورت مسیح موعود وعده می داد که «فروشگاههای بزرگ» ویران می گردند، به استیلاي بانکداران و سرمایه داری پایان داده خواهد شد. معهدا در عمل بسود طبقه سرمایه دار مشکل اجتماعی آلمان را حل کرد. چگونه؟ گروههایی که در اصطلاح جامعه شناسی مارکسیستی خرده بورژوا می گویند را آورد و در دستگاه اداری نازی بکار گرفت و به اصطلاح آنها را در قدرت با سرمایه داران بزرگ شریک کرد و این ترکیب نو به يك ثبات اجتماعی انجامید که سرمایه داری آلمان بدان احتیاج داشت. اما همانطور که سرنوشت جنگ برای آلمان شوم بود، برای توده های آلمانی هم شوم بود.

همه این نوع طرز فکرهای توجیه گر قدرت سرانجام مردم را قربانی می کنند؛ گرچه با ایجاد احساس و به اصطلاح امروزی «جو سازی» توده ها را بسیج می کنند به شوق و هیجان می آورند. اما سرانجام به آنها خیانت می کنند آنها را به حادثه های گوناگون می کشانند و قربانی قدرت طلبی می سازند، يك نسل آلمانی قربانی شد و نسلهای بعد نیز هم هنوز باید کفاره گناه فریب را بپردازند.

آلمان يك تجربه است، شرقی و غربی هم دارد و بسیاری چیزها ملت آلمان از دست داده که هنوز نیز بدست نیاورده است.

این مطالبی که برای شما خوانندگان گفتم تشریح اختصاری مبنای تفکر نازیسم، بازتاب این تفکر در روشها، اخلاق، سیاستها و سودی که مردم از این طرز فکر می بردند بود که برای شما آوردم برای بسیاری از خوانندگان توضیح بیشتر لازم نیست خود آنها می توانند ببینند و با اوضاع بسنجند ببینند که این معانی و مفاهیم که در نازیسم بوده به چه اشکال و صورتهایی می تواند درآید و چه خطری ممکن است از آن متصور باشد.

اما می خواهم روی این نکته پافشاری کنم که مهمترین مشخصه نازیسم از بین بردن اخلاق است که هم در روشهایی که خود بکار می برد و هم نزد توده مردم و در جامعه آن ارزشهای والای يك فرهنگ را بی قدر و بی اعتبار می کرد، تا مقاومتها شکسته گردند و حاکمیت آن گروهی که می خواستند بنام سعادت آلمان، بنام حاکمیت نژاد آلمانی بر جهان و بنام بسیاری دیگر از این عناوین برآن بودند حاکمیت بی چون و چرا پیدا کنند و توده را نرم در دست داشته باشند از بین برود. اگر مردمی باشند و این روشها را از سوی يك گروه ببینند و نترسند در برابر این روشها مقاومت کنند و اخلاق عالی و ارزشهای والا را به یاد مردم بیاورند و برای مردم خطرها را توضیح بدهند، اینگونه مرامها هیچ خطری در بر ندارند، یعنی پذیرفته نمی شوند و مردم آنها را از خود می رانند. اما اگر اینگونه واقعیتها بازگو نشدند، اگر مثلاً فرعون و روشهای کار او، برخورد او با توده، اخلاق و ارزشهایی که به توده تحمیل و القاء می کرد، هدفهایی که داشت و آنها را هدفهای کل جامعه تلقی می کرد و... و... و... از قرآن اخذ نشود و با توده مردم درمیان گذاشته نشود و پی در پی هشدار داده نشود، گروههایی که به زور اصالت می دهند، در شرایط فعلی که هنوز استالینیستها در جهان قوی هستند و يك شکل از زور محکوم و متروک شده است، اما اشکال دیگر آن برجا هستند، اینها حاکمیت پیدا خواهند کرد و دیگر چیزی از کشور بجا نخواهند گذاشت.

## علاج و پیشگیری از يك مصیبت بزرگ، ایستادگی و قاطعیت است

به آنها که در نیروهای مسلح، چه نزد افراد ساده و سالم سپاه چه نزد ارتشیان القا می‌کنند که «رأی مردم اعتبار ندارد برای اینکه مردم نادانند تا آنها را به مخالفت و ایستادگی در مقابل رئیس جمهوری برانگیزند، می‌گویم حرف من به آنها این است: اولاً من هیچ ناراحتی از این نمی‌شوم آنها که می‌خواهند به زور وابسته بشوند و خود را به گروه زورمداران ببندند، با من مخالف باشند، ثانیاً مردم می‌فهمند؛ آنچه هیتلر نمی‌دانست و زورگرایان مثل او نمی‌دانند این است که جامعه مثل فرد شعور و آگاهی دارد که از این شعور و آگاهی به وجدان جامعه تعبیر می‌کنند و اگر این وجدان نسبت به يك امری، نسبت به يك شخصی، نسبت به يك فکری، پیدا شد، جامعه نسبت به او مصمم و پابرجا می‌شود و این دیگر چیزی نیست که بگویم از روی آگاهی نیست، پس رأی او اعتبار ندارد؛ «خیر این رأی است که از روی آگاهی داده است» آگاهی يك امر مطلق نیست، يك چیزی نیست که یا همه چیز آن را جامعه داشته باشد یا اگر همه‌اش را نداشت هیچ چیزش را نداشته باشد. می‌توان به يك امری آگاه بود، به يك مسئله‌ای شعور داشت و به يك امور و مسائلی آگاهی نداشت.

ثالثاً اگر فرض کنیم صحیح باشد که مردم نمی‌دانند روش‌آینمایی که زور را اصل می‌شناسند این است که به زور باید مردم را به راهی بکشند که می‌خواهند؛ اما در بینش و روش انبیاء چنین نیست؛ آنها می‌کوشیدند به مردم حالی کنند، بفهمانند، آگاهی بدهند و از راه آگاه کردن، جامعه را جلب و جذب بکنند. «توده‌ها» را جلب و جذب بکنند. سؤال از اینهایی که این فکرها را می‌پذیرند و چون ساده اندیشند بازگو هم می‌کنند، آن مراکزی را که این فکرها را القاء می‌کنند «لو» می‌دهند، این است: اگر «چون توده‌ها نمی‌فهمند باید از راه زور آنها را به مکتب آورد»، چرا خدا خود چنین نکرد؟ خداوند که توانایی نامحدود دارد چرا از روز نخست این کار را نکرد؟ دیگر لازم به فرستادن پیامبر و رسول و مبلغ هم نبود. وقتی فیض‌خدایی شامل حال آدمی شده است تا که او از راه تلاش و کوشش آگاهی بدست بیاورد و به راه او

برود، شما این بندگان خدا کیستید که می‌خواهید بشر را از این فیض ربانی محروم کنید؟ و به او بگویید خیر، تو باید از راه جبر و فشار و زور به راهی کشانده شوی که ما می‌خواهیم! این همه امامان ما چرا شهادت را پذیرفتند؟ و اگر این راه درست بود و بجای اقتناع، اجبار درست بود به جای قانع کردن مردم می‌باید آنها را مجبور می‌کردند، چرا آنها این روش را در پیش نگرفتند؟ چطور شد که در انقلاب اسلامی ما چنان وحدت بی‌مانندی بوجود آمد؟ چه کسی مردم را مجبور کرد؟ اگر شعور وجدان و آگاهی، این هر سه به یک معنی، در کار نمی‌آمد و مردم به این واقعیت که رژیم پیشین بنای موجودیت او را به خطر انداخته است نمی‌رسیدند چگونه و با چه فشار و جبری متحد می‌شدند و در برابر آن رژیم می‌ایستادند؟ وقتی آزادی حتی در چهارچوب رژیم پیشین، آزادی در قبول، فهم یک واقعیت این معجزه بزرگ را بیار آورده است، اینک که انقلاب انجام گرفته است چرا آنچه ما را به انقلاب توانا کرد از دست بدهیم؟ اینهاست سئوالهای اساسی در وضعیتی که ما در آنیم و روشها آن طور که بکار برده می‌شود.

بر مردم است که عالمیان و گروهها را از روی روشهاشان شناسایی کنند و بدانند آنها که روشهای تخریبی بکار می‌برند، کسانی هستند که می‌خواهند با از پیش پا برداشتن مزاحمان و مخالفان راه را برای سطره کامل یک استبداد از نوع جدید در جامعه هموار کنند و مردم در برابر این گروهها باید با قاطعیت بایستند. علاج و پیشگیری از یک مصیبت بزرگ ایستادگی و قاطعیت است. این است آنچه رفتار ما را در پاسداری از شعار انقلاب اسلامی ایران، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» موجه می‌کند. این هم روزی که بر ما گذشت.

کارنامه پنجشنبه ۴ دی ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۵



## دشمن را زمین گیر کرده ایم بنابراین وقت ضربه زدن است

امروز صبح با جانشین رئیس ستاد ارتش وضع جبهه‌ها را بررسی کردیم. تحولاتی در وضع جبهه‌ها انجام گرفته و در همه جا نیروهای ما حالت تعرضی به خود گرفته و دشمن را پس زده‌اند. قدمهای اول قدمهای مشکلی است، سخت است، تجهیزات و امکاناتی که فراهم شده است باید با وسواس و دقت بکار برود تا در حین شکست دشمن این تجهیزات و امکانات برای ما بماند. با توجه به موقعیت کشور و محاصره همه جانبه البته معنای این سخن بر خوانندگان روشن است. امیدوارم قدمهای بعد سریع و شتابگیر باشند. از نظر نظامی از نقطه ضعف به نقطه قوت رفته‌ایم و اینک زمان عمل فرا رسیده است. دشمن را زمین گیر کرده ایم بنابراین وقت ضربه زدن است. پس از بحث و گفتگوی مفصل که من نمی‌توانم به لحاظ مصالح جنگ آن گفتگوها را

بازگو کنم قرار شد که من فردا و پس فردا از جبهه‌ها دیدن کنم و قسمتهای بعدی طرحهای جنگی را ارزیابی کنیم و به عمل دریاوریم.



سروش شورای نظامی تشکیل شد و در آنجا هم از نو وضع جبهه‌ها فعالیت‌های روزانه مورد بحث قرار گرفت. حمله‌های آزمایشی بلحاظ اطلاعاتی که به ما داده است، از جهتی امیدبخش، از جهتی مبهم است. ما نمی‌دانیم دشمن چه امکاناتی را برای مقابله با نیروهای ما دارد بعضی اطلاعات ما دقیق نیست ولی امیدواریم علائمی که از دشمن ثبت می‌کنیم این اطلاعات را دقیق کند.

بعد لازم دیدم بر اساس اطلاعات و اخباری که در مورد سخنان صدام و اخبار رادیوهای بیگانه و خبرگزاری‌های جهان جمع آوری کرده و در اختیارم گذاشته‌اند، خطاب به صدام حسین و ارتش عراق مطلبی بنویسم. این مطلب را نوشتم و فرستادم برای روزنامه انقلاب اسلامی که بعنوان سرمقاله چاپ کنند



که لازم است بعداً در کتابی که از این مطالب کارنامه روزنامه چاپ می‌شود  
جزء مطالب همین روز انتشار یابد.  
نوشتن این مطالب تا آخر شب وقت گرفت و این روز هم باین ترتیب  
بپایان رسید، بامید روزهای آینده.

کارنامه جمعه ۵ دی ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۵

امروز برای بازدید از جبهه‌های اهواز و سوسنگرد رفتیم. در جبهه اهواز  
این‌طور که به ما گفتند و ما رفتیم و دیدیم دشمن حدود ده کیلومتر عقب  
نشسته بود. زیر فشار آتش در قسمتی و زیر فشار آب در قسمتی دیگر. با اینکه  
این عقب نشینی تازه صورت گرفته و مشغول جمع کردن مین‌ها بودند، ما تا  
جلوترین نقطه‌ای که نیروهای ما داشتند مستقر می‌شدند، رفتیم.



آنجا من خواستم که سنگرهای ارتش عراق، سنگرهای تانک و نفربر را ببینم و دیدم. یکی دیگر از ضعفهای بزرگ ما در این جنگ ضعف اعتماد است. اطلاعاتی که ما از دشمن داریم اندک، نارسا و برای این جنگ غیر کافی است و این نقصی است که ما می‌باید تلاش خودمان را برای از بین بردن آن صد چندان کنیم. به لحاظ اینکه من وقتی آن حرفها را راجع به سنگرهای اینها و چگونگی عمل اینها شنیده بودم و آنچه دیدم و با سنگرهای سربازان خودمان مقایسه کردم، دیدم سنگرهای آنها نه محکم هستند و نه محفوظ. محکم پنداشتن سنگرهای عراقی‌ها، یکی از عوامل کندی کار بود. یعنی همه گمان می‌کردند، دشمن چنان خوب در زمین فرو می‌رود که حمله به او کار ساده‌ای نیست و وقتی ما این سنگرها را دیدیم، به فرماندهان گفتم از نظر کار علمی درست این است که شما حالا در همین محوطه بچرخید و همه علائمی که از دشمن باقیست ثبت کنید همه اطلاعاتی را که لازم دارید بشما خواهد داد. در هر حال گمان من اینست که این بازدید با دقتی که در آن بکار رفت به کار فرماندهان بسیار آمد و امید به پیروزی را در آنها زیاد کرد.

همیشه میان شنیده و دیده تفاوت هست اما می‌خواهم بگویم که تفاوت بسیار بود. این است که در دنیای ما غالباً از راه بازی با داده‌ها و عناصر اطلاعاتی شنیده‌های مردم را بصورتی در می‌آورند که تأثیر لازم را در آنها بگذارند. ایجاد بیم و ایجاد روحیه کارپذیری، دنباله روی، تسلیم طلبی که در جامعه‌های بشری امروز بوجود می‌آید حاصل بکاربردن ضد اطلاعات است. بر این اساس، مردم در خود احساس عجز می‌کنند و خود را تحت اختیار يك حامی می‌گذارند که نیرویی جز خود آنها ندارد و از خود آنهاست که نیرو می‌گیرد و این نیرو او را بیک قدرت مسلط تبدیل می‌کند و مردم از نیرویی که از خودشان گرفته شده است می‌ترسند و تسلیم آن می‌شوند. این است که درباره شنیده‌ها همواره باید با تردید و سوء ظن برخورد کرد تا آنکه انسان تحقیق کند و ببیند تا صحت آنها را تصدیق کند. بهرحال خوب اینجا مجال بحث در این نیست که چگونه می‌توان اطلاعات صحیح از شنیده‌ها و دیده‌ها بدست آورد. مسئله این است که آنچه دیدیم با آنچه شنیدیم یکسان نبود. از آنجا به محل دیگری رفتیم که به لحاظ موقعیت جنگی نمی‌توان نام آن محل را گفت و مجموع این بازدید به ما گفت که يك قسمت از طرح نظامی اجرا شده است.

ما ساعت ۸ صبح راه افتاده بودیم و نزدیک چهار بعد از ظهر به اهواز رسیدیم، در راه بازگشت احساس سردرد شدید می‌کردم. به سرهنگ فروزان گفتم به این جبهه‌ها هم بیاید.

بعد با همه حال زار با فرماندهان جبهه‌های مختلف يك جلسه بحث و گفتگوی شور و تصمیم تشکیل دادیم. وضع را در جبهه‌های مختلف بررسی کردیم. کسریهایی در کار بود سعی در جبران کردن آنها کردیم و البته باید یکی دو روز منتظر ماند. ظاهراً روحیه‌ها برای عمل خوب بود. در آنجا تصمیم گرفتیم که از جبهه‌های دیگری هم بازدید کنیم و همچنین نیروهای ما در همه جبهه پیشروی را شروع کنند. مثلاً در همان جبهه که صبح بازدید کردیم قرار شد که روز بعد لشکر خوزستان تا جاییکه سینه به سینه دشمن باشد، پیش برود. و قرار شد که روز دوشنبه برای بازدید همان جبهه و میزان پیشروی اش برگردیم همینطور در سوسنگرد و جبهه‌های دیگر.

از این بررسی، ما به این نتیجه رسیدیم که بنابر گزارشها یعنی شنیده‌ها قسمت اول طرح انجام گرفته و توام با موفقیت بوده است. قسمت دوم طرح باید شروع بشود. تا دیروقت شب درباره همین مسائل و رفع کمبودها در جهت تسلیحات و مهمات و اینها مشغول شدیم و به مسئولان مختلف دستورات لازم داده شد که اینها را به واحدهای ما در جبهه‌های مختلف برسانند.



این را در نوبت دیگری یعنی در گزارش فردا خواهم آورد و آن اینکه روحیه در جبهه‌هایی که من دیدم خوب و آماده تعرض بود. يك حالت تعرضی و تهاجمی وجود داشت. در همین جبهه بود که همیشه از ضعف دیده‌بانی توپخانه شکایت می‌شد و دیده‌بانهای ما به دشمن نزدیک نمی‌شدند و امروز از دو دیده‌بان یاد کردم و برای آنها درجه خواستم که اینها برای «درست دیده‌بانی کردن» به وسط دشمن می‌روند و از نقطه‌ای دیده‌بانی می‌کنند که وقتی تیراندازی با توپخانه می‌شود خود آنها هم در معرض خطر واقع می‌شوند. این مشخص می‌کند که کوشش ما برای ایجاد آن «خود جوشی»، «آن حرکت»،

خود انگیخته و «خودخواسته» بی نتیجه و بی ثمر نبوده است. این جنگ جنگی است که پیروزی در آن، ابتدا باید در این سطح بدست آید. ارتشی که از رژیم پیشین بجا مانده و طی دوران بعد از انقلاب روی به تضعیف گذاشته بود، اینک می باید با تجدید روحیه‌ای که هرگز امکان داشتش را پیدا نکرده بود و بوجود آمدن روحیه ابتکار و خودجوشی به یک ارتش توانا و نیرومند تبدیل بگردد و با پیشرفت جنگ و زمان نه تنها آنچه را که از دست می دهد، تدارک و جبران کند، بلکه به نسبت توان خود بر آن بیفزاید بطوریکه در پایان جنگ قویتر از روز نخست شده باشد.

اینرا بدین لحاظ می گویم که یک روزنامه اروپایی نوشته است، آمریکا از تحریک صدام برای جنگ با ایران سه مقصود و هدف را تعقیب می کرده است:

- یکی بوجود آوردن «ناصر»ی آمریکایی و اینکه آقای صدام حسین را مرکز دنیای عرب بگرداند منتها صدام حسینی که اختیارش دست خود آمریکا باشد.  
- دوم تضعیف ایران برای اینکه رژیمی دلخواه خود آمریکا در آن بر سر کار بیاید که اگر اینکار ممکن شد نیروی مسلح ما برای مراحل بعدی ضعیف شده باشد.

- هدف سوم تحکیم موقعیت خودش (آمریکا) در خلیج فارس و ناگزیرکردن کشورهای منطقه به خرید بیشتر از آمریکا.

نویسنده مقاله نوشته است که «آمریکا در هدف واژگونی رژیم ایران و بوجود آوردن «ناصر آمریکایی» کامیاب نشده است؛ اما در هدفهای دیگر مثل از بین رفتن تجهیزات جنگی ایران و تضعیف آن و احساس نیاز به افزایش تسلیحات نظامی آمریکایی از سوی کشورهای خلیج و تحکیم پایگاههای آمریکا در این منطقه موفق شده است.

در اینجا می خواهم همه آنهایی که برای دفاع از موجودیت میهن اسلامی اسلحه در دست دارند، اینرا بدانید که رئیس جمهور شما فقط از روی عقیده و برای نجات میهن اسلامی عمل می کند، از نظر خودش این کار و تلاش کشنده جان او را چون آرش از تن بدر خواهد آورد و امیدی به زندگی بعد از پیروزی بر دشمن و تامین استقلال و تمامیت ارضی کشور ندارد. اگر بخواهد

از روی عقیده عمل کند، نباید بگذارد که جنگ با تضعیف نیروهای مسلح ما به پایان برسد. پس تلاشی که می‌کند را بپای تقویت این جناح و تضعیف آن جناح نگذارید. بلکه بپای تقویت خود در برابر بیگانه و دشمنی مثل آمریکا بگذارید. نقشه‌های دشمن نقشه‌هایی نیست که اگر یکی از آنها شکست خورد، دیگر از تعقیب بقیه نقشه هایش منصرف بشود.

## پی آمدهای جنگ

ما می‌باید در فکر پیامدهای جنگ باشیم: وقتی دشمن را به مرز برسانیم اگر نیروهای نظامی ما تضعیف شده باشند، آنها می‌توانند برنامه دیگری را برای اهداف خود به اجرا بگذارند. پس شما خودتان ببینید که بی‌جهت نیست که در جنگ جانب احتیاط را رعایت می‌کنیم؛ اگر حتی المقدور سعی می‌کنیم با از دست دادن حداقل وسائل جنگی حداکثر پیروزی را بدست آوریم، باین علت است. بی‌صبر و ناشکیبا نباشید، بگذارید ما به همین ترتیب در حین اینکه دشمن را می‌زینم و متواری می‌کنیم نیروهای خودمان را افزایش بدهیم. اما امروز خوشحالیم که میزان تانک‌هایی که ما آماده کرده‌ایم بسیار زیاد است امیدوارم که نیروی ما در پایان جنگ چندین و چند برابر روز شروع جنگ شده باشد و دشمن در این هدف خود نیز با شکست مواجه شود. آنچه من بیشتر روی آن تکیه می‌کنم، تغییر روحیه ارتش ما است. این ارتش بعد از این جنگ که روی پای خود ایستاد و روی پای خود جنگید و مزه استقلال را چشید، تردید ندارم که دیگر هرگز تسلیم هیچ نقشه و توطئه‌ای به زیان استقلال کشور و در موافقت با سیاست هیچ ابرقدرتی نخواهد شد. باری این برداشت و ارزیابی اول من از بازدید جبهه‌ها در مقایسه با روزهای اول و هدفهای آمریکا، ابرقدرتی که مثل گرگ تیرخورده بخود می‌پیچد و می‌خواهد طعمه از دست رفته را بلکه دوباره بدست آورد.

سر مقاله روزنامه انقلاب اسلامی ۱۴ دی ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ دی ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۴۰۵

## پاسخ رئیس جمهور به صدام حسین و پیام به ارتش عراق

خلاصه سخنان صدام حسین به علاوه اخبار روز که رادیوهای بیگانه و خبرگزاریهای جهان داده‌اند را برای من آوردند.

و اینک که سه ماه و چند روز بلکه سه ماه و نیم از جنگ تجاوزکارانه رژیم صدام حسین می‌گذرد فکر کردم خطاب به او مطالبی را بیان کنم تا شاید برای تاریخ معاصر ما بی‌فایده نباشد:

### مطلب اول:

آقای صدام حسین! يك زمامدار وقتی دروغ گفت او دیر یا زود محکوم به زوال است. شما اولین زمام دار نیستید که دروغ می‌گویید. البته آخرین آنها هم نخواهید بود.

اما وقتی حکومتی فشار و اختناق و دروغ را بعنوان روش اصلی حکومت پذیرفت، ناگزیر محکوم به سرنگونی است. دروغهای شما را در همین بیانات خطاب به وزیران نه تنها من بلکه هموطنان من و برادران عراقی ما نیز می‌توانند خیلی واضح و روشن و بدون زحمت بفهمند.

شما گفته‌اید که ما هواپیماهای خود را به پاکستان فرستاده‌ایم.

چرا باید به پاکستان می‌فرستادیم؟ آیا این حمله‌های پی در پی به مواضع نظامی در داخل خاک عراق را هواپیماهای ما از پایگاه‌های پاکستان بلند می‌شوند و می‌آیند و انجام می‌دهند؟ آیا این کار شدنی است؟ خیر.

هواپیماهای ما در فرودگاههای خود ما بودند و ما به هیچ يك از کشورها نفرستادیم حتی تغییر محل نیز ندادیم. شما چون نیروی هوایی عراق را قربانی کردید ناگزیر از این دروغ شده‌اید برای اینکه لابد ارتشیان و ملت عراق گمان کنند که اگر نیروی هوایی ما برجا مانده است، بخاطر این است که در پاکستان پناه گرفته است.

## مطلب دوم:

بعد گفته‌اید که اگر ایران حقوق عراق را بپذیرد و حاضر به مذاکره بشود، شما چنین و چنان روح تفاهم نشان خواهید داد. اما شما خوب می‌دانید که شما را امریکا به این تجاوز برانگیخت. و انگیزه این تجاوز همان است که بر زبان شما آمده است: می‌خواهید به مرکز دنیای عرب یعنی مرکز قدرتی جهانی در این منطقه از جهان، خاورمیانه، تبدیل بشوید. خواب عظمت‌های ابلهانه را می‌بینید و همین خواب شما را بر آن داشت که فریب امریکا را بخورید و از ابتدا در دام این سیاست جهانخوار بیفتید و به منافع ملت عرب و همه ملت‌های مسلمان خیانت کنید. چه خیانتی بالاتر از این که حمله به ایران را اولیای امور دولت اسرائیل بحساب خود گذاشته‌اند؟ چه واقعه‌ای بهتر از این برای سیاست آمریکا که به تثبیت مواضع و موقعیتهای خود در خلیج فارس و منطقه پرداخته‌است؟ اما باز امریکا در ارزیابی اشتباه کرد و شما را هم به اشتباه انداخت. شما نتوانستید ایران را بشکنید و اینک نوبت آن است که خود شکسته شوید و شکسته خواهید شد.

شما نمی‌توانید قدرت منطقه بشوید چون ارتش شما از روی عقیده و ایمان نمی‌جنگد و اساساً تجاوز با ایمان ناسازگار است پس نمی‌توانست پیروز بشود. گفته‌اید روح پیروزی را باید حفظ کرد. کدام پیروزی؟! این همه کشته و زخمی و آواره، شیخ اینها همه شب خواب جنایتکاران و سر دسته آنها شما را پریشان می‌کند و خواهد کرد. ارتش عراق را در بیابانها زیر ضربات تمام نشدنی نیروهای مصمم ما انداختن نامش پیروزی نیست.

اگر در شما خلق و خوی مسلمان بود، می‌دانستید که بر فرض پیروزی بر نیروهای مسلح ما، تازه شکست خورده‌اید. نیرویی را از بین بردن که تازه آزاد شده است تا در کنار برادران مسلمان از حق عمومی مسلمانان دفاع کند، پیروزی نیست.

از پیش رفتن و پس رفتن در میدانها حرف زده‌اید و می‌دانید که در همه جا نیروهای شما در حال عقب رفتن است. در سه راهی آبادان، در منطقه اهواز، در سوسنگرد و در دزفول، در گیلان غرب و کرمانشاه، و در همه جا



نیروهای شما زیر فشار ضربات نیروهای ما تلفات می‌دهند و عقب می‌نشینند. شاید خواسته‌اید از پیش، ذهن ملت عراق و ارتش خود را برای تحمل این عقب نشینی‌ها آماده کنید.

### مطلب سوم

و چرا ما حاضر نیستیم مذاکره کنیم؟ گفته‌اید برای اینکه دولت ما مسئول نیست. دولت ما گوشش به حرف حساب بدهکار نیست. خیر، گوش این دولت، سابق هم به این حرفها بدهکار نبود. گوشش در ایام رژیم شاه هم به این حرفها بدهکار نبود. آن دولت هم حاضر به مذاکره نشد. با تجاوزکار تا وقتی متجاوز است، به مذاکره نشستن معنایش تصدیق تجاوز است. وقتی که تجاوز را تصدیق کردید، ناگزیر باید امتیازات مورد مطالبه متجاوز را هم بپذیرید و بدهید.

آب در هاون می‌کوبید، ما نه به تجاوز شما صحنه می‌گذاریم و نه آثار تجاوز را تحمل می‌کنیم و بطریق اولی امتیازی هم نمی‌دهیم. اما کار ما بزرگتر از این کارهاست از نظر من که زحمت طاقت فرسایی را برای درهم شکستن تجاوز گریهای شما بر عهده گرفته‌ام، سرنوشت جهان در این جنگ معین می‌شود. به چه معنی؟ به این معنی که اگر ما از قبول حکم تجاوزکار امتناع ورزیدیم و با مقاومتمان متجاوز را درهم شکستیم، ملت عرب نیز به این اسلام که چنین روح سازش‌ناپذیر، تسخیرناپذیر و تسلیم‌ناپذیر به انسان می‌دهد، باز می‌گردد و تسلیم سیاست و فلسفه تجاوز که از طریق رژیم صهیونیسم اعمال می‌شود، نمی‌شود.

این استقامت به دگرگونیهای اساسی در همه کشورهای مسلمان منجر خواهد شد. روانشناسی برادران عرب ما را تغییر خواهد داد و این جنگی است که سرباز عرب در آن، در صورت شکسته شدن تجاوز، احساس حقارت نخواهد کرد. بلکه احساس آزادی خواهد کرد. احساس خواهد کرد او نیست که شکست خورده است؛ بلکه تجاوز است که شکست خورده است.

بنا بر این اگر او نیز تن به تجاوز ندهد و بر ضد تجاوز کار بجنگد، پیروز می‌شود. با تغییر دید و با تغییر برداشت، رابطه میان مردم عرب و رژیم

صهیونیست دگرگون می‌گردد و رابطه میان ملت‌های مسلمان و با قدرتها دگرگون می‌گردد.

پس این جنگ دگرگونیهای بزرگ در پی دارد و قیمت و بهای پیروزی در این جنگ را، بخاطر اسلام، بخاطر، بخاطر همه مسلمانها و بخاطر کشورمان، استقلال و موجودیت خودمان، ما باید بپردازیم و می‌پردازیم.

### مطلب پنجم

آقای صدام حسین، شما، همچون آنها که شما را به این تجاوز برانگیختند می‌دانید، که سرنوشتی که در این جنگ تعیین می‌شود، سرنوشت يك و جب خاك و تغییر مرز از اینجا به آنجا و از آنجا به اینجا در شن زارها نیست. بلکه سرنوشت انسان است. سرنوشت انسان در باورها و رفتارها و روش‌ها است. با این تغییر است که انسان نوی ولادت خواهد یافت. ما با نیروی شما به عنوان ارتش عراق نمی‌جنگیم و تجاوز يك دولت ستمگر متکی به روشهای تخریبی؛ دروغ، نیرنگ، قتل، آدمکشی، شکنجه، اعدام و... می‌جنگیم.

از نظر من پیروزی در این جنگ پیروزی بر همه این روشها چه در ایران و چه در عراق و چه در همه جا است. گمان من این است که شما و اربابان شما (من بعنوان ناسزا نمی‌گویم اربابان شما، بعنوان بیان يك رابطه می‌گویم زیرا تصمیم حمله به ایران را شما به تنهایی نگرفته‌اید. شما و من هر دو این حقیقت را می‌دانیم) می‌دانید که اهمیت این جنگ تا کجا است. این جنگ، چیزی از قبیل جنگهای اسرائیل و عرب نیست که در آنها اسرائیل شکست‌ناپذیر از آب در آید و عرب تحقیر بشود و در نتیجه زمینه برای استبدادهای نظامی و شبه نظامی نظیر استبداد فاشیستی دولت شما فراهم بیاید. این جنگ، جنگی است که در آن بازنده اصلی دشمنان استقلال و آزادی ملت‌های ما هستند و پیروز دوستی و صمیمیت و صلح و برادری ملت‌های ما است.

به همین نظر، پس از آنکه از ضربات نظامی شما کاری ساخته نشد، ناچار از طرق غیر مستقیم، رژیم آمریکا کوشید به شما و ارتش شما کمک کند: پی در پی توطئه و تحریک بر ضد رئیس جمهوری اسلامی ایران بلحاظ تلاش عظیم

او در بسیج استعدادها و نیروها و بکار گرفتن آنها در این جنگی که از نظر من جنگ ما علیه تجاوز جنگی عادلانه و جنگی تغییر دهنده سرنوشت است.

در این مورد نیز بگمان من ارزیابی شما و آنها که شما را به این جنگ برانگیختند، از روانشناسی، هوش و میزان آگاهی و شعور و وجدان اجتماعی مردم ما، به خطا بوده است. این ملت، ملتی نیست که بتوان او را فریب داد و حقیقت را در نظر او وارونه جلوه داد. هیچ دولتی که مورد تایید ملت خود قرار گرفته است، از راه خود مردم سرنگون نشده است.

تاریخ ما هیچ زمان بیاد نمی‌آورد که دولت خیرخواه مردم، دولت محبوب مردم به دست خود مردم سرنگون شده باشد. این‌گونه دولتها از پی توطئه‌های قدرت‌طلبان و وابستگان خود و میهن فروش، سرنگون شده‌اند.

تا این زمان، این توطئه‌ها نیز به نتیجه نیانجامید و شما در عین حال که "رجز" می‌خوانید ترس خود را نیز بیان می‌کنید.

اگر قدرتهایی که شما را به این تجاوز برانگیختند به کمک مستقیم شما نیابند، نیروهای شما محکوم به شکست هستند و این امری واضح است. هیچ گریزی از آن نیست و اینک زمان حقیقت فرا رسیده است. می‌توان «حر» شد و می‌توان «شمر» شد.

تا این زمان شما نشان داده‌اید که قصد حر شدن ندارید اما ناگزیر از دعوت هستیم. پیش از آنکه دیر شود در برابر این خیانت بزرگ که به ملت‌های ما روا داشته‌اید اعتراف به خطا کنید و لباس حکومت را که بنا حق و از راه زور، قتل، کشتار و ترور و بدون رضایت و رأی ملت برادر ما به تن پوشیده‌اید، بدر آرید.

حقیقت را به ملت‌های برادر عرب و عراق بگویید و بگویید که بی‌هیچ دلیلی نیروهای خود را، وقتی بر ضد ایران بکار بردید که این کشور در محاصره بود و شما مستقیماً به یاری سیاست آمریکا رفتید تا کشورها را از نو تسلیم رژیم‌های هم‌چون رژیم خود سازید.

اکنون، جنگ به مرحله‌ای رسیده است که شما می‌دانید هر چه از این پس پیش بیاید بزبان نیروهای عراقی است و به دروغ می‌خواهید به این نیروها و ارتش عراق این‌طور وانمود بکنید که ادامه جنگ موجب می‌شود که ایران

تسلیم بشود و شما اگر چه زیان می‌بینید اما، بلحاظ بدست آوردن پیروزی و ایجاد موقعیت برای عراق در خاور میانه، موقعیتی که مدعی شده‌اید، یعنی مرکز قدرت در منطقه، ناگزیرید تن به این زیان بدهید! از باب از دست دادن تانکها و توپها و ابزار جنگی نیز شما آنها را دلداری داده و گفته‌اید این چیزها را نداشته‌اید و رژیم شما در این مدت خریداری کرده و جمع کرده و در آینده هم باز می‌توانید بخرید.

ظاهر این منطق صحیح است یعنی آنچه را که در این جنگ از جهت ابزار از دست داده‌اید می‌توان خرید. اما واقع امر غیر از این است. این ظاهر صحیح و استدلال ظاهراً صحیح بر پایه‌های غلطی قرار گرفته است. از آن پایه‌های غلط،

یکی این است که ما تسلیم می‌شویم. خیر، ما تسلیم نمی‌شویم ما به جنگ تا پیروزی ادامه می‌دهیم. بنا بر این ضربه‌ها، ضربه‌هایی است برای بیرون راندن نیروی متجاوز.

دوم این است که وقتی يك نیرویی بعد از دوازده سال تجهیز شدن به دلیل اینکه جنگ از نظر آن نیرو جنگ موجهی نیست، ناتوان می‌شود؛ بنا بر این وعده مرکز قدرت گشتن، يك سراب است و ارتش عراق باید این حقیقت را بداند. این همان حقیقتی است که تلاش گرداندگان رژیم و در رأس آنها شما بر این است که آن را بپوشانید.

پایه نادرست سومی هم این دروغ و استدلال ظاهری شما دارد و آن این است که بر فرض اینکه ما تن به تسلیم بدهیم باز عراق قدرت منطقه نخواهد شد، به لحاظ اینکه، ایران، ضعف امروزش (بر فرض وجود این ضعف) ضعف دائمی نیست که همیشه در جهت شما باشد. ممکن است امکانات نظامی فراوانی در اختیار ایران قرار بگیرد و تعادل قوا به زیان شما بر هم بخورد. پس آنها که شما را به این کار برانگیخته‌اند، لابد هدفی دارند که اگر به آن هدفها رسیدند معلوم نیست که باز به شما بعنوان قدرت منطقه نیاز داشته باشند.

پس، بر فرض اینکه شما در این برنامه‌ای که برای شما طرح کرده‌اند و مأمور اجرای آن شده‌اید، موفق بشوید، معلوم نیست نتیجه‌ای را که می‌خواهید بدست بیاورید.

پس از اینکه پایه‌های استدلال شما غلط بودنش محرز شد، اینک نوبت صحبت با ارتش عراق است:

ملت ایران، حق دارد آزاد و مستقل زندگی کند و حق دارد رژیم اسلامی داشته باشد. این حق ملت ما است.

رژیم صدام حسین تمام همین حق را که شما بنام عرب در فلسطین طلب می‌کردید، از بین برد. حمله شما به ایران نقض آشکار این حق طبیعی ما است؛

وقتی شما بخود اجازه دادید که شهرها را با موشک بزنید، نمی‌توانید بگویید چرا صهیونیست‌های تجاوزگر چنین کاری می‌کنند.

وقتی شما به قلمرو یک کشور دیگر حمله می‌کنید نمی‌توانید بگویید چرا صهیونیست‌ها، خاکهای شما و زمینهای شما را گرفته و ضمیمه کرده‌اند؟

وقتی شما اشخاص عادی را می‌گیرید و به اسارت می‌برید، نمی‌توانید بگویید چرا صهیونیست‌ها این کار را می‌کنند؟

وقتی شما شهرها را بتوپ می‌بندید، نمی‌توانید بگویید چرا اسرائیلی‌ها این کار را می‌کنند؟

وقتی شما وسیله تجاوز به برادران مسلمان خودتان واقع می‌شوید و مردم خوزستان را آواره می‌کنید، نمی‌توانید بگویید چرا اسرائیل فلسطینی‌ها را آواره کرده است.

پس این کارها که رژیم صدام حسین شما را بدانها برانگیخته است، هیچ جز این نکرد که ارتش عراق را بدنام کرد. اعتبار او را هم از نظر نظامی برد و هم از نظر ارزشهایی که ارتشهای عرب تا این زمان از آنها در فلسطین دفاع می‌کردند، برد و هم زمینه تفاهم اسلامی را برای رساندن ملت فلسطین به حق خود، از بین برد.

و بالاخره آنچه برای کشور شما باقی گذاشت آنهم چیز قابل قبولی نیست، سالها پول یک ملتی را اسلحه خریدن و آنرا در یک جنگ بی‌حاصل از بین

بردن و گفتن اینکه ما سابق اینها را نداشتیم و تهیه کردیم، خیانتی است به ارتش شما و به ملت اسلام؛ چرا که این پولها می‌توانست بجای آنکه صرف خریدن اسلحه بشود برای جایگزین کردن اسلحه‌های از بین رفته، صرف بهبود وضع زندگی مردم شود.

این‌همه تأسیسات که در خاک عراق از بین رفته، از بین نمی‌رفت، تأسیسات جدیدی هم در این مدت و در آینده بر آنها قابل افزودن بود و در ایران هم تأسیسات زیادی از بین نمی‌رفت. من برآن نیستم که مثل آقای صدام حسین مقایسه کنم و بگویم که تأسیسات ما کمتر صدمه دیده است و تأسیسات شما بیشتر صدمه دیده است. برای اینکه از نظر من همه اینها، تأسیسات ما هستند. و مال ملت اسلام است.

مال ما برادرها است و اینها از بین رفته است و اگر ما بخواهیم اینها را جایگزین بکنیم، باید باز ثروتهای طبیعی‌مان (را که ارتشها برای پاسداری از آنها هستند، نه برای نابود کردن آنها) زودتر و بیشتر به مصرف برسد.

این ثروتها را باید بفروشیم به آنها که رژیم صدام را وادار به این حمله کردند و از آنها ابزارهای جدید بخریم و تأسیسات صنعتی جدید بخریم.

ارتشیان عراق! آیا بنظر شما همه اینها درست بوده است؟

من مایلیم که شما روح ایرانی را نشناخته‌اید، بدانید که شیوه جنگی ما، شیوه خاصی است. اما مسلماً تسلیم، بر آن راه ندارد.

شما بنگرید تاریخ ایران را از دوران قاجار تا امروز می‌بینید که این ملت سختیهای بسیار تحمل کرده است. ولی بهر حال کشور خود را حفظ کرده است. در کام ابر قدرتها که چندین بار ایران را در بین خودشان تقسیم کرده‌اند، این کشور حفظ شد. در برابر این تجاوز هم این ملت کشور خود را حفظ خواهد کرد.

پس ارتش شما یک سرنوشت بیشتر ندارد و آن شکست است. و حالا باید از شما به عنوان ارتش پرسید، آیا شما در دست رژیم صدام موم هستید؟ که او برای سیاستهای بین‌المللی معینی شما را بکار برد و بعد آنچه باقی می‌ماند ویرانی باشد و شکست؟

پاسخ این سؤال تعیین کننده است و من امیدوارم پاسخی که شما می‌دهید، موجب بشود ملت عراق از ستم رژیم صدام رها بشود و جنگ در کمترین زمان پایان برسد. ما نمی‌توانیم پیشنهاد آتش بس رژیم صدام را بپذیریم و شما که در جبهه‌ها هستید می‌دانید که ما کاووس را از سر گذرانده‌ایم و اینک نوبت ما است که به تجاوز پایان ببخشیم.

آیا به نظر شما از نظر دید ارتشی صحیح است که ارتشی، بعد از آنکه قد راست کرد، آتش بس را بپذیرد؟

خیر، ما نه تنها از نظر نظامی نمی‌توانیم این کار را بکنیم، بلکه بلحاظ پایان بخشیدن به سیاست تجاوز در جهان، نیز نمی‌توانیم این راه حل را بپذیریم. ما قبول آتش بس را خیانت به روح اسلام، خیانت به ملت فلسطین و به همه دوزخیان روی زمین و همه مستضعفان می‌دانیم که هر روز از سوی قدرتهای این جهان مورد تجاوز قرار می‌گیرند.

بنا بر این قاطعیت ما در جنگی که می‌کنیم کامل است و هر چه این جنگ بطول بیانجامد ما تا پیروزی ادامه خواهیم داد. چون ما خود را بر حق می‌دانیم، مطمئنیم که در این جنگ شکست نخواهیم خورد. چرا که بنا بر وعده قرآنی حق پیروز است.

ابوالحسن بنی‌صدر

کارنامه شنبه ۶ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۱ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۶

## نیروهای روسیه بطور علنی و آشکار وارد افغانستان شدند

امروز روزی است که نیروهای روسیه بطور علنی و آشکار وارد افغانستان شدند. از زمان ورود این نیرو و قبل از زمانیکه بصورت آشکار و با این عرض و طول باشد، ما مخالفت صریح و جدی خودمان را با ورود این نیروها و

حضورشان در افغانستان اعلام کرده‌ایم. دلیل مخالفت ما هم آشکار است. وقتی يك رژیمی بزور به يك ملتی تحمیل شد ولو بهترین کارها را هم برای آن مردم بکند، مانع رشد آن مردم می‌شود. برای اینکه رشد امری خودجوش است و خود انسانها هستند که باید به حرکت درآیند و راه کمال را پیدا کنند و در این راه شتاب بگیرند. علاوه بر این تجربه تاریخ بشر می‌گوید، هیچ نیروی سلطه‌گری موجب رشد زیر سلطه نشده است و اگر دولت روسیه قصد داشت افغانستان رشد کند و پیش برود، بهترین کار این بود که در امور آن کشور دخالت نمی‌کرد. نیروهای نظامی به آنجا نمی‌فرستاد و طرفداران خود را به کودتا بر نمی‌انگیخت. از این کودتا حمایت نمی‌کرد و مردم افغانستان وقتی از این سو فشاری نمی‌دیدند و احتمالاً فشار طرف مقابل (ابرقدرت آمریکا) را بجای اینکارها خنثی می‌کرد، ملت افغانستان مجال و فضا برای يك تحرك انقلابی می‌یافت و راه رشد خود را پیدا می‌کرد.

اما از آنجا که هر رژیم زورگو و سلطه‌گری خود را قیم دیگران تصور می‌کند، همان‌طور که در سطح يك کشور هم همینطور است، گروه‌هایی زورمدار و سلطه جو هستند که خود را قیم مردم تصور می‌کنند و گمان می‌کنند که مردم نادانند و نمی‌فهمند و آنها باید بزور این مردم «نادان»! را براه ترقی به ترتیبی که آنها فکر می‌کنند - اینروزها «به راه مکتب» - ببرند. ولی چنین نیست؛ یکبار هم گفته‌ام: اگر این طریق و شیوه درست بود خدا خود این کار را می‌کرد. از ابتدا هم می‌کرد و بسیاری از فسادها در این جهان واقع نمی‌شد. دولتی که به کشور دیگری نیروی نظامی می‌فرستد برای اینکه بقول خودش مانع دخالت دیگران در آن کشور بشود، از یاد می‌برد که آنچه را که بر دیگران نمی‌پسندد خود، می‌کند. این حضور نیروهای مسلح روسیه در افغانستان آشکار و واضح و ثابت است، اما حضور دیگران را باید ثابت کرد. تازه ما چند نوبت پیشنهاد کردیم که در مورد دخالت دیگران در امور تحقیق کنیم و هیئتی بروند و تحقیق کنند و شرائطی فراهم بیاورند که هیچ دولت خارجی در افغانستان حضور نداشته باشد. اما دولت روسیه نپذیرفت. ما برای کمک به مردم افغانستان چه کردیم؟ البته ممکن است بگویید که همین حرفهایی را که زدید باین معنی است که شما هم نمی‌باید کمکی بکنید چون



يك گروه طرفدار فكر روسی بودند و از آنها كمك خواستند يكعهده هم طرفدار شما هستند و از شما كمك می‌خواهند حالا آنها بیشتر دارند و بیشتر كمك می‌کنند. شما ندارید و كم‌تر كمك می‌کنید.

مطلب ظاهراً همین‌طور است ولی واقعاً این‌طور نیست ما به مردمی باید كمك بکنیم که در برابر تجاوز آشکار به کشورشان از سوی يك نیروی نظامی خارجی ایستاده‌اند و این كمك را باید منهای هرگونه دخالتی در تصمیم‌گیری‌های آنها بکنیم و یا در حدی كمك بکنیم که آنها بدفاع از موجودیتشان قادر بشوند و هیچ‌گونه، تعیین تکلیفی برای آنها نکنیم. البته این نوع كمك بکلی با كمکی که يك ابرقدرت برای مسلط شدن می‌کند و نیروی نظامی می‌فرستد و دولت و ارکان حکومتی را در دست دارد، از زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ با این‌حال نمی‌تواند، هیچ‌گونه اثری نداشته باشد. اما با این‌همه و با کمال تاسف ما پشتیبانی و حمایت سیاسی - تبلیغاتی تاحدودی کرده‌ایم اما پشتیبانی عملی و كمک‌های عملی ما بسیار ناچیز بوده است و این ضعف بزرگی برای ما است که باید آنرا جبران بکنیم.

بهررو، ما و ملت افغان همان‌طور که یکبار دیگر گفته‌ام هر دو قربانی تجاوز دوابرقدرت هستیم. هر دو در شرایط سختی برای دفاع از موجودیت خودمان می‌جنگیم و هر دو باید تمام تواناییهای خودمان را برای پیروزی در این جنگ سرنوشت بکار ببریم. ما هم باید به مردم افغانستان كمك جدی و تا آنجا که ممکن است وسیع بکنیم. برای آنکه آنها بتوانند از موجودیت خودشان دفاع بکنند. زمان ما زمانی است که مرگ و زندگی يك ملت جز به توان و مقاومت آن ملت بستگی ندارد. توازنهای بین‌المللی بسرعت فرو می‌ریزند و تغییر می‌کنند و اگر ملتی خود نتواند از خویش دفاع کند، در این تغییرهای سریع ممکن است موجودیت او بریاد برود. آنچه مردم ایران کرده‌اند و می‌کنند حماسه زندگی است، این حماسه بزرگی است که آیندگان بعنوان يك مبداء تاریخی بزرگ از آن یاد خواهند کرد. تلاش و کوشش عظیم ما برای استقلال، تلاش و کوششی است بدنبال تلاش و کوشش نسلهای پیش. چرا که ما در کام غولها موجودیتمان هر آن تهدید می‌شود و تنها با سنگین کردن بها می‌توانیم

این امر را که می‌توانند ما را به آسانی ببلعند از ذهن این ابرقدرت‌ها پاک کنیم و خوردن ملت‌های خودمان را در نظرشان غیرممکن بسازیم.

درباره کمک به افغانستانیها برای جنگ سرنوشت باید بطوری جدی کوشا بشویم و آنها و ما در این تلاش و جهاد مشترک به یکدیگر کمک کنیم تا با پیروزیمان راه برای همه ملت‌های مستضعف و مأیوس و محروم باز شود.

### امروز باز دیدی از جبهه‌ها داشتیم.

از جبهه «الله اکبر» و جبهه «کرخه کور» دیدن کردیم. در جبهه الله اکبر نیروهای ما پیشروی کرده بودند و بدامنه آخرین کوهی که در دست دشمن است رسیده بودند. و ما تا این دامنه با وجود مخالفت فرمانده منطقه رفتیم. بقول خودشان با يك خیز دیگر باید این تپه را تسخیر کنند که فرمانده را به این کار تشویق کردم. از آنجا به جبهه کرخه کور آمدیم. فرمانده این تیپ مرد لایقی است. نسبت به باز دید قبلی حدود ۶ کیلومتر و بلکه بیشتر پیشروی کرده بود و این دو قسمت از طرح به این ترتیب انجام گرفته بود. البته گلوله‌های توپ دشمن می‌آمد و این جنگ، جنگ گلوله‌ها است.



این بازدید برای این نبود که ما ببینیم نیروهایمان در چه وضعی هستند، برای این بود که ببینیم نیروهای ما چقدر آمادگی برای بیرون راندن دشمن دارند پس از این بازدید به محل خودمان بازگشتیم. پیش از بازگشت به فرمانده لشکر ابلاغ کردم که تا پس فردا دوشنبه باید در جبهه اهواز تا جایی که با دشمن سینه به سینه بشود پیش برود و گفتم که عصر دوشنبه برای بازدید خواهیم آمد.

بعد شورای نظامی تشکیل دادیم و نظر خودم را درباره وضع نظامی بعد از بازدید گفتم و اینک این نظر را با خوانندگان در میان می‌گذارم.

می‌شود در کلمه بیم و امید حاصل این بازدید را خلاصه کرد و حالا من این بیم و امید را برای شما می‌شکافم.

نیروهای ما در همه جا آماده عمل شده‌اند هم از نظر روحیه هم از نظر تسلیحات با روزهای اول فرق کرده‌اند. این فرق از حد انتظار خیلی بیشتر است.

نیروهای ما دشمن را از نظر تواناییهای رزمی، روحیه، نظم و انضباط شناخته‌اند.

- نیروهای ما آن حالت دستپاچگی و سردرگمی روزهای اول را از دست داده‌اند و بر اعصابشان، بر کارشان مسلطند و می‌دانند چه می‌خواهند بکنند.
- نیروهای ما در زمین و هوا و طبیعت هم چیره شده‌اند و می‌دانند که در تغییرات جوی چگونه باید عمل کرد.
- نیروهای ما تجهیزات خود را تقریباً تکمیل کرده‌اند.

این صفات و خاصه‌هایی که بر شمردم آشکارترین جنبه‌هایی است که بازدید به آدمی امکان می‌دهد آنها را ببیند. امروز وقتی انسان وارد جبهه می‌شود می‌بیند که نظم و انضباط در جبهه‌ها غیر از نظم و انضباط روزهای نخستین است و از زمین تا آسمان فرق کرده است اعتماد به فرماندهی، اعتماد فرمانده به افراد، تجربه جنگی و از این قبیل، اموری هستند که بروشنی و وضوح ملاحظه می‌شوند. این جنبه‌های امیدبخش هستند که به ما و نیروهای ما امید می‌دهند. میل به حمله بالا رفته است که نوید می‌دهد. با اینحال، بیم هم هست. من چند نوبت از این بیم‌ها صحبت کرده‌ام و تکرارشان را بجا نمی‌دانم باید بگویم که این بیم‌ها از دشمن نیست، البته يك بیم از دشمن هست و آن از ضعف اطلاعات، از ندانستن نقاط ضعف و قوت دشمن و تواناییهای دشمن ناشی می‌شود، ولی این بیم مهمی نیست. بیم مهم از مسائلی است که در پشت جبهه مطرح می‌شود و این هم البته به شدت یکی دو ماه پیش نیست و بشدت یکی دو هفته قبل هم نیست، ولی هست. در همین جبهه کرخه کور چند درجه دار و سرباز با گریه بمن گفتند که آقای غفاری نزد ما حرفه‌ایی راجع به رئیس جمهور زده که برای ما قابل تحمل نیست. من البته آنها را دلداری دادم و گفتم شما نگران از حرفهای کسی که غیبت می‌کند نباشید. این حرفها اعتبار ندارد.

این کارها به نیروهای ما در جبهه‌های جنگ ممکن است صدمه‌های جبران‌ناپذیر بزنند. نیرویی که می‌جنگد نباید تشویش داشته باشد. تشویش فکری، عقیدتی برای این نیروها خطرناک است. آنها که بنام دین و یا هر نام دیگری در نیروهای مسلح این گونه تبلیغات را می‌کنند بدانند که ضربه‌های

بزرگ به توانایی رزمی نیروهای ما وارد می‌کنند. زمان زیاد است و اگر بخواست خدا ما در این جنگ پیروز شدیم مجال هست که آشکارا و نه به این ترتیب هر حرفی که هست طرح بشود و بطور آشکار مورد بحث قرار بگیرد و اگر عیبی هست رفع بشود. جامعه اسلامی جامعه تخریب یکدیگر آنهم به این صورت نیست. همه کس می‌داند که غیبت مثل خوردن گوشت برادر است و این گونه تبلیغات به من زیان وارد نمی‌کند، بلکه صدمه به روحیه نیروهای ما وارد می‌کند و آن اعتماد و ثبات قدم و روح ایستادگی را در برابر خطر از او می‌گیرد. اینست که در این فرصت خطاب به آنها که این کارها را می‌کنند می‌گویم این کارها ضداسلامی هستند، ضد روحیه هستند، برای موجودیت کشور و حتی موجودیت دینی خود آنها خطرناک هستند.

ممکن است غیر از این بیمی که به این ترتیب بوجود می‌آید بیم‌های دیگری هم باشد اما من آشکار و ظاهر ندیده‌ام. بیم‌های کوچک شخصی یا گروهی است. البته اینکه هر عملی احتمال پیروزی و شکست دارد و خواهی نخواهی متضمن مقداری بیم است، ولی در مجموع میزان امید بسیار بالا رفته و امیدواریم که پیروزی در این نبرد حاصل بشود. بسیارند آنها که صبرشان کم است، عجز دارند، یا این عجله را لازم دارند، تا که برای خود هم سهمی در این نبرد قائل بشوند. اما در نبردی که نیروهایی در آن شرکت داشته‌اند سخت نابرابر بوده‌اند، جز با صبر و استقامت نمی‌توان دشمن را شکست. باید صبر یعنی تلاش پی‌گیر و ایستادگی بکار برد تا استعدادهای تسلیحاتی، استعدادهای انسانی را جمع آورد، نیرو ایجاد کرد و با آن جنگید.

### خطاب به نیروهای مسلح

اکنون می‌خواهم از بیم و امید شخصی به بیم و امید عمومی بروم و کمی خطاب به نیروهای مسلح صحبت بکنم. شما برادران من آنچه را که دیگران نمی‌دانند می‌دانید. اینکه چه بوده‌اید و شده‌اید را می‌دانید. رئیس جمهوری برای تبدیل آن ضعف به قوت چه کرده است را هم شما می‌دانید. خودتان چه تلاش کرده‌اید را هم می‌دانید. من نیز می‌دانم این تلاش و کوشش با توجه به

تناسب قوا حماسه واقعی زمان ما و عصر ماست و مثل خود انقلاب، اثری عظیم است؛ کاری است هنرمندانه و الگو برای انقلابهای دیگر. بیاد بیاورید که يك ملتی قیام کرد، بدون اسلحه و بدون کمک از هیچ جا و رژیمی را شکست که ادامه آن رژیم به نابودی این ملت می‌انجامید. ممکن است شما هم بگویید ضعف‌های بسیاری که در آن رژیم بود حالا هم هست. من هیچ انکار نمی‌کنم، اما ضعف‌ها غیر از جریانی هستند که داشت اساس موجودیت ما را از بین می‌برد. فکر کنید اگر به همان ترتیب نفت صادر می‌شد در ۲۰ سال بعد ما کجا بودیم؟ چه موجودیتی داشتیم؟ آن اقتصاد، ما را جز به نابودی به راه دیگری نمی‌برد. شما خود نظامی هستید همین حالا می‌دانید و تجربه به شما آموخته است که چقدر فرق است بین اسلحه انبار کردن و نیروی مسلح واقعی بوجود آوردن و بسیاری حرف‌ها که حالا نمی‌خواهم آنها را بازگو کنم.

این انقلاب اثری حماسی، هنری و بی‌نظیر در زندگی بشری بود در این عصر از سوی يك ملتی با دست خالی بدون هیچ یاری از هیچ جای دنیا به انجام رسید. شما هم به راه ملت خود بروید. دست تنها بدون هیچ کمکی از هیچ کجا و در عین محاصره اقتصادی باید با نیرویی بجنگید که ۱۲ سال آن را ساختند تا بقول آقای صدام حسین مرکز دنیای عرب بشود.

شما هم موفق شدید این نیرو را متوقف کنید و اکنون نیز در حال عقب راندن آن هستید. تقریباً در تمامی جبهه‌ها دشمن در حال عقب نشینی بسیار کندی است. اما در حال عقب نشینی هست.

پس این تجربه تجربه‌ای است که خود شما انجام داده‌اید، تجربه استقلال، تجربه فرهنگ استقلال، تجربه یکی شدن با ملت. تجربه قبول فرهنگ و اعتقاد این ملت که البته شما داشتید، اما داشتن يك چیز است و اسلام را اساس قرار دادن برای پیروزی يك چیز دیگری است. و این آن تحول انقلابی است که می‌باید در ارتش بوجود می‌آید. امید مردم به اینست که این تحول در شما خوب انجام بگیرد. همه امید مردم به این است و این می‌ارزد به خرابی‌های جنگ که اگر بعد از جنگ ارتشی با فرهنگ مستقل، استقلال، متکی به خود، متکی به ملت خود، متکی به دین ملت خود پیدا کنیم.

دو نوع برخورد با ارتش بوده است. برخوردیکه «این ارتش بکار نمی‌آید باید به تدریج یا یکباره از بین برد و ارتش دیگر به ترتیبی دیگر بوجود آورد». آنها که این برخورد را داشتند «شاید در عمل» دیدند که نه عیب از آدمها نیست و یا لااقل آن عیب را همه دارند، عیب از جا و نقش و موقعی است که به یک گروه مسلح داده می‌شود. اگر به یک گروه مسلح جا و موقع مسلط در جامعه داده بشود و به آنها بگویند شما حافظ همه چیز هستید و حاکم، این موقعیت هر نیروی مسلحی را بتدریج فاسد و تباه می‌کند. طرز فکر سلطه‌جویی، سلطه‌گری، توفق‌طلبی، خصوصاً وقتی سطح فرهنگ و آموزش پایین است عوارض خود را بیار می‌آورد؛ یعنی ابتدا از سوی آن نیرو در حل هر مشکلی زور بکار می‌رود، بعد این زور عمومیت پیدا می‌کند و وضع بصورتی درمی‌آید که همه را نگران می‌سازد. جامعه را نگران می‌سازد و تحول انقلابی رژیم سابق را مشکل، بلکه غیر ممکن می‌کند.

روش دوم روش کسانی بود که می‌گفتند «ارتش را باید بطور انقلابی و از درون دگرگون ساخت. ساختمان درونی آن را دگرگون کرد، وابستگیهای آن به خارج را از بین برد و این تغییر ساخت را با تغییر فرهنگ همراه کرد تا ارتش جدید روحیه سلطه‌گری و قیومت بر جامعه را از دست بدهد».

و بیم و امید اصلی در همین جاست: یکبار این مطلب را در سپاه پاسداران گفته‌ام و اکنون خطاب به همه نیروهای مسلح می‌گویم، رئیس جمهوری برای حفظ موقعیت و قدرت خود نمی‌باید هیچوقت محتاج به نیروهای مسلح بشود و هیچ نمی‌باید دستورهای غیرقانونی به این نیروها بدهد. می‌باید همواره متکی به مردم باشد، همواره آنچه را که «تحول خودجوش» جامعه طلب می‌کند بخواهد و آنچه می‌خواهد از خود مردم بخواهد. مردم هم با حمایت خودشان راه رشد خودشان را باز کنند.

وقتی چنین شد نیروهای مسلح نقش سیاسی در جامعه بصورت حاکم بلامنازع یا با منازع پیدا نمی‌کنند و تواناییها و امکانات خودشان را صرف وظایفی می‌کنند که قانون برای آنها تعیین کرده است.

آنچه شما در این جنگ به تجربه دیدید، این محبت و شور و شوقی که مردم ما از خود بهنگام دیدن شما نشان می‌دهند - خود من بارها در شهرها و

روستاها شاهد این احساسات شورانگیز مردم نسبت به نیروهای مسلح بوده‌ام - این محبت خالص و بی‌شائبه نسبت به کسانی که از موجودیتشان دفاع می‌کنند، چیزی نیست که آن را با استکبار با حاکمیت بر این مردم عوض کنید و جای این محبت بی‌شائبه را غیض، کینه و نفرت بگیرد، آن‌طور که در دوران شاه سابق و پدر او بود.

اکنون با شکافتن مسئله می‌بینیم که تنها موضوع این نیست که نباید محبت این مردم را با کینه آنها عوض کرد، بلکه شما در این جنگ مسئله‌ای را بوضوح تمام دیدید و آن اینکه آمریکا عاشق چشم و ابروی رژیم و ارتش ما در دوران گذشته نبوده است؛ آنچه بما می‌داده بخاطر منافع عظیمی بوده است که از این کشور می‌برده است. آن روز که مردم ما قیام کردند و آن منافع به خطر افتاد، همین کشور، عراق را به حمله به ایران برانگیخت و شما اکنون با عامل او که می‌خواهد جای رژیم سابق را بگیرد، در حال جنگ هستید. این يك واقعیت عیان و روشنی است که شما با چشم می‌بینید، و گوشت و پوست و استخوان و خون شما هر روز در معرض این تجربه است؛ یعنی گلوله‌ها بدن‌های فرزندان این آب و خاک را سوراخ سوراخ می‌کند، گلوله‌هایی که ما می‌دانیم محرك شلیکشان ابرقدرتی است که می‌خواهد بر منطقه مسلط بشود. ممکن است کسانی بین ما باشند و بگویند درست بهمین دلیل رژیم پیشین ترجیح داد که منافی را برای این ابرقدرت به رسمیت بشناسد و با این امر موجودیت کل کشور را در این جهان پر از تلاطم، حفظ کند. درست بهمین دلیل که عراق بما حمله کرده است و پیش از این نمی‌کرد. علت این‌که ما همه گونه تجاوز می‌کردیم و جواب هم نمی‌داد، همین است که آن وقت پشت ما به ابرقدرت بود، تسلیحات ما کامل بود و اگر به اسلحه نیاز داشتیم فوراً در اختیار ما قرار می‌گرفت. اما امروز این‌طور نیست و ما به خطر افتاده‌ایم. پس چون در این جهان زندگی کمال مطلوب و ایده‌آل نمی‌توان داشت، باید واقع بین بود و واقع بینی ایجاب می‌کند که ما جای خودمان را در این جهان باز شناسیم و البته هیچ ابرقدرتی حاضر نمی‌شود در کنار خود بما جا بدهد و از ما حمایت بکند خطر جنگ را بپذیرد و منافع هم نداشته باشد.



جواب این استدلال چیست؟ در اروپا که بودم يك اقتصاددان اروپایی شبیه همین استدلال را می‌کرد که یا باید «استقلال خواست و عدم رشد» و یا باید «رشد خواست و تابعیت». حالا هم می‌توان گفت یا باید موجودیت کشور را نخواهیم و استقلال خواب و خیالی را بخواهیم و یا باید موجودیت کشور را خواست و تن به تابعیت داد!

جواب ما به این استدلال که در ایدئولوژی شاهنشاهی حکم سنگ پایه را داشت و در مورد موقعیت ژئوپولیتیک ایران هم پایه استدلال همین بود، چیست؟

جواب ما اینست که اولاً آن تابعیت خود به از بین بردن موجودیت انجامیده بود و تا پایان موجودیت کامل ایران هم فاصله‌ای نبود. باید این‌طور فکر کرد که اگر جمعیت ما افزایش پیدا می‌کرد که می‌کند و منابع طبیعی ما (نفت) تمام می‌شد که می‌شود چه می‌کردیم؟

آن تابعیت و وابستگی جوابی برای این سؤال نداشت، و بنیست اقتصادی که رژیم پهلوی بدان گرفتار بود برای اینکه ما چشم انداز ۲۰ ساله بعد آن رژیم را در نظر مجسم کنیم کفایت می‌کند.

گذشته از این مگر موجودیت چیست؟ وقتی يك کشوری اجازه و اختیار اداره امور خود را نداشته باشد، چه موجودیتی دارد؟

خصوصاً اینکه وقتی شما بعنوان يك نیروی نظامی حق ابتکار نداشته باشید، شما چه نیرویی هستید؟ و ما چه کشوری داریم؟ گذشته از این، ما می‌توانیم استقلال داشته باشیم، نه تنها به این دلیل که همان تعادل عمومی قوا در جهان که وابستگی را توجیه می‌کند، استقلال را هم توجیه می‌کند، یعنی ما می‌توانیم بین دو ابرقدرت چنان عمل کنیم که هیچک نتوانند بر ما مسلط بشوند، تکیه به مردم نه بصورت اینکه فقط نقش مردم تصدیق و کف زدن باشد بلکه برانگیختن مردم و فراهم آوردن شرایط تحرك خودجوش مردم، از بین بردن زور بعنوان اساس تنظیم رابطه در جامعه برای ایجاد شرایط خودجوشی و افزایش میل به ابتکار در جامعه می‌تواند استقلال ما را تامین بکند و منافع را هم بدیگران ندهیم و در حالیکه صحبت منافع تنها نیست، بلکه صحبت موجودیت است. در تابعیت اندیشه جامعه، عقیم می‌شود، میل به

ابتکار می‌میرد. شما اگر وضع فعلیتان را بعنوان نیروی مسلح با وضع خودتان در زمان رژیم پیشین مقایسه کنید می‌فهمید که من چه می‌گویم، چرا که تجربه کرده‌اید. آن انسان مبتکری که امروز کمبودها را از بین می‌برد و جنگی را که يك هفته بیشتر امید به ادامه آن نبود، به ماه چهارم می‌رساند و در این ماه پیشروی او آن قدر افزایش پیدا کرده که خود او امید به پیروزی کامل یافته است. این میل و ابتکار و خودجوشی همان گوهر بزرگی است که در رژیم استبدادی و در وابستگی از بین می‌رود.

اینست آن چیزی که تجربه به شما آموخته است؛ این تجربه را گرامی بدارید

دنباله کارنامه ۶ دیماه

۲۲ تاریخ انتشار دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۷

### این تجربه، تجربه بزرگی است

وقتی شما در عین محاصره اقتصادی، یعنی در وقتی که نه آمریکا حاضر است اسلحه‌هایی را که قبلاً بما فروخته است بدهد، نه روس حاضر است مهمات اسلحه‌ای را که قبلاً بما فروخته بود، بدهد، و نه از جای دیگری می‌توانیم اسلحه مناسب این جنگ را فراهم بکنیم، در این شرایطی است که ما بنا بر رهنمود قرآن، شیوه عدم سازش را اتخاذ کرده‌ایم و با قاطعیت جنگیده‌ایم و راهها پیدا شده‌اند. همین تجربه را اگر ادامه بدهیم، ارتش مستقلمی بمعنی درست کلمه، یعنی بدون وابستگی در فرهنگ، تسلیحات، سازماندهی، بودجه، جا و موقعیت در دولت از باب اینکه ستون سلطه خارجی در داخل نشود، بوجود آورده‌ایم، این تجربه، تجربه بزرگی است. این تجربه غیر تجربه کشورهای دیگر است چرا؟ برای اینکه دو مشخصه بزرگ دارد که در تجربه کشورهای دیگر نیست:

یکی اینکه شما استبدادی برقرار نکرده‌اید مردم در فشار حکومت استبداد نبوده‌اند، از روی میل و بطور خودجوش در این جنگ، شرکت همه جانبه کرده‌اند و شما را از هر جهت یاری دادند. فرزندانشان را به ارتش سپردند تا بعنوان سرباز و افسر بچنگند؛ فن شناسان و اهل فن به کارگاهها آمدند و آن قدر از وسایل و ابزار جنگی شما را آماده کردند که شما اینک خود از این موضوع خوشحالید. به شما امکانات مالی دادند علاوه بر بودجه دولتی، کمکهای عظیمی که مردم برای سربازخانه‌ها و نقاط جنگی فرستادند و... و... همه بطور خودجوش انجام گرفت و این مسئله ایست بغایت مهم و بزرگ.

خود شما بعنوان ارتش بر اثر رابطه‌ای که فرماندهی کل قوا با شما برقرار کرد، امکان پیدا کردید ابتکار کنید و در تمام این مدت می‌کوشید تا نظم بر اساس تفاهم و رسیدن به یک فکر و نظر و تجربه را جایگزین نظم بر اساس ترس کنید و در همه سلسله مراتب چنین بشود و این موجب شد که آن خودجوشی و میل به ابتکار زنده بشود و ترس از ابتکار از بین برود و همین ابتکارها در هوا و زمین و دریا موجب شد سرنوشت جنگ تغییر کند.

پس در حقیقت، این جنگ به فرماندهی کل قوا امکان داد که کاربرد آزادی را، بمعنای گسترش امکان تحرك خودجوش انسان در جهت سازندگی، در ارتش، تجربه کند تا که ارتش به نقش واقعی خویش که پاسداری از استقلال کشور در مرزهاست بسنده کند. ارتش در خدمت دفاع از استقلال کشور، سبب تحرك خودجوش مردم و شتاب گرفتن آن می‌شود؛ بدین تغییر، جامعه ما موفق می‌شود با تکیه به خود و استعدادهای نهفته در فرزندان خود با سرعتی که عقل را به حیرت خواهد افکند راههای رشد خویش را پیدا کند و در آنها پیش‌رود.

مسئله دیگری که تجربه این جنگ بما آموخت اینست که هرچند برای قدرت وجود اختلاف میان فرماندهان و واحدها و نیروهای مسلح ضرورت است اما برای ضد قدرت «برای استقلال» برای حکومت دین خلاف این ضرورت است یکی از ضعفهای مهم ما عدم وحدت نیروهای مسلح ما است. من امیدوارم تحول مطلوب ما را بسوی یگانگی نیروهای مسلح ببرد و این جو

سوء ظن، جو حاکمیت ایدئولوژی زور در شکل زور که عنوان ظاهریش دین است را از بین ببرد و حاکمیت واقعی دین یعنی حکومت قانون بجای حکومت گروهها بنام قانون و با ابزار کردن قانون، مستقر می‌شود.

برای اینکه این وحدت تحقق پیدا بکند دو کار باید کرد یکی اینکه آن ترس از این که در رژیم پیشین در ارتشیان ایجاد می‌کردند باید جای خود را به قبول و عمل به دین می‌دهد. همه مسلمانند صحیح است اما با کمال تأسف اگر اسلام به عمل درآمده بود،

اول این که جهان ما جهان اسلامی بود؛ اگر هم به این حد موفق نمی‌شدیم لاقلاً ملت اسلام این همه در تاریخ ذلت نمی‌دید و امروز نیز در موقعیتی که هست نبود.

دوم اینکه مردم از موجودیت و اعتبار و قوت ارتش خودشان حمایت بکنند؛ در نتیجه، بتدریج، بیمها، اضطراب‌ها فرو بریزد و همه در یک جو امید بسوی مرزهای نو و افق‌های تازه پیش برویم.

مطلب سوم اینکه این جنگ بما آموخت که در جهان ما دفاع از کشور وقتی کاملاً تامین می‌شود که همه مردم در این دفاع شرکت بکنند. نه تنها ارتش ما بجنگد، نیروهای مسلح ما بجنگد، خود مردم نیز فن دفاع از خود را بیاموزند. در اصول راهنمای حکومت اسلامی در این باره تأکید بسیار کرده‌ام و بر این باورم که در دراز مدت، نه در کوتاه مدت، ارتش واقعی خود مردم هستند. اگر همه مردم دفاع از خویش را بیاموزند، هم هزینه‌های نظامی کاهش می‌پذیرد و هم نوآوریها در ساختن اسلحه بما امکان می‌دهد که کاملاً بخود متکی باشیم و هم اینکه هر دولت متجاوز می‌کند حمله ما برای او به چه قیمتی تمام می‌شود؟ خود ما می‌توانیم این سؤال را حالا بکنیم که اگر آمریکاییها و آلت دست آنها صدام حسین می‌دانستند که هزینه حمله به ایران این قدر گران است و به نتیجه مطلوب نیز نمی‌انجامد و عکس دلخواه آنها را بیار می‌آورد و ارتش و ملت را این سان بهم جوش می‌دهد و این تجربه گران قدر را برای ارتش فراهم می‌آورد تا او، در عمل، مزه دفاع از استقلال، مزه عمل به استقلال را بچشد، آیا تن به این کار می‌دادند؟ و وقتی ما بیشتر از این بکنیم، آنهم نه با شتاب و بصورتی که انجام می‌شد بلکه از روی علم و اطلاع و

قرار و قاعده آموزش نظامی را جزء درسها در همه جا بیاوریم و این آموزشها را افسران مبتکر در مدارس، تعلیم بدهند بعد از يك دوره بلند مردم خود فن دفاع از خویش را آموخته‌اند که هم از نظر داخلی مهم است چون تمایل به اینکه يك دسته‌ای قدرت را در دست نگیرد کم می‌کند. برای اینکه همان چیزی را که آن دسته بلند بلد است و هم از نظر خارجی تأمین استقلال ما را به تمامه ممکن می‌گرداند.

و بالاخره مسئله دیگری که نیروهای مسلح ما می‌باید با استفاده از تجربه جنگ بدان بجد پردازند، مسئله آموزش است این جنگ بما آموخت بدون علم در این جهان نمی‌توان از موجودیت کشور دفاع کرد و استقلال بی‌معنی است. ما نه تنها در دوران قاجار جنگ را بدلیل اینکه علم جنگ را نداشتیم، باختیم و شکست خوردیم و پی‌آمد آن شکست، خفت و خواری تاریخی و از دست رفتن بسیاری از نقاط کشور شد، بلکه امروز هم ما در این جنگ و حتی در جنگ چریکی و نامنظم هم دیدیم که بدون علم نمی‌توان نتیجه گرفت.

برای اینکه جهان ما جهانی است که شما هر فنی ابتکار بکنید و هر اسلحه‌ای بسازید ضد آنرا هم می‌سازند، خنثی‌کننده آنرا هم می‌سازند. پس اگر يك وقتی ابتکارهایی بوده است و در جنگ نامنظم چریکی نتیجه داده است، نه تنها ضد آن ابتکارها را ابتکار کرده‌اند و آموخته‌اند، بلکه بیشتر از آن هم کرده‌اند. هر ارتشی در آموزش ابتدا آنچه را که باید بر ضد دشمن بکار ببرد آموخته و بعد آنچه را که خود باید بکند می‌آموزد. در این زمان که بکلی فلسفه آموزش نظامی تغییر کرده است و ارتش ما از این جهت در دوران رژیم سابق ضعف بزرگی داشت، در دوران انقلاب به لحاظ اینکه می‌باید ضد آن ابتکارهای دشمنان را می‌یافت و بکار می‌برد، دارد آن ضعف را از دست می‌دهد و از حالا به بعد باید بطور جدی اساس آموزش خود قرار بدهد.

آموزش جنگی نخست باید دارای دو جنبه باشد یکی آموزش ابتکار ضد ابتکارت دیگران و دیگری آموزش ابتکارهایی نو که امکان پیروزی می‌دهد.

## هراندازه در درون ارتش توجه به آموزش علم و فن و تخصص بیشتر بشود، آسیب پذیری کشور کمتر می‌شود

علاوه بر اینکه تکیه بر آموزش سبب پیشرفت فنون نظامی می‌شود، کمک شایانی به کسب استقلال فرهنگی نیز می‌کند که در برگیرنده استقلال فنی و علمی و... نیز می‌باشد. از نظر انسجام و یکپارچگی درونی ارتش نیز وقتی آموزش تعمیم پیدا کرد و ارتش بصورت يك دانشگاه درآمد که هر فردی وقتی وارد آن شد تا پایان دوره خود در آموزش باشد. این سدهای طبقاتی که در ارتش بوجود آمده بود که درجه دار، درجه دار می‌ماند، افسر جزء، افسر جزء می‌ماند، از بین می‌رود و هر کس توانایی آموختن و کارکردن داشت بالا می‌رود. البته اگر کسی نداشت بالا نمی‌رود.

اینها نکات مهمی است که از این جنگ آموختیم. تجربه‌های دیگری هم بوده‌اند که من پیش از این در باره آنها صحبت کرده‌ام. اما در این فرصت که ما در موقعیت قوت هستیم و کابوس را پشت سر گذاشته‌ایم که شما خودتان خوب می‌دانید من چه می‌گویم و چه کابوسی را از سر گذرانیم، چه وضعیت سخت و تلخی را پشت سر گذاشتیم تا به اینجا رسیدیم و در وضعیتی هم بودیم که نمی‌توانستیم دردها مان را با مردم در میان بگذاریم تا اینهمه زبان شماتت این و آن، مغرضانه و غیر مغرضانه دراز بشود، در این موقعیت، لازم بود با شما ارتشیان و مردم این صحبت‌ها را در میان بگذارم، بدان امید که نیروهای مسلح ما بی‌زلزل و با استقامت به پیشروی عمومی خودشان سرعت ببخشند و در همه جا در زمین و آسمان و دریا تحرك را به حداکثر برسانند و در فاصله کوتاه دشمن را از خاک خودشان بیرون برانند.

شما ارتشیان و غیر ارتشیان مسلح امروز می‌بینید که اداره کل حفاظتی آمریکا اعلام می‌کند که اخیراً ایالات متحده فروش ۸ کشتی جنگی به عراق از طریق ایتالیا را تصویب کرده است، این کشتی‌ها متعلق به آمریکا هستند و علیرغم قوانین لغو فروش اسلحه به کشورهایی که بقول آمریکا از تروریسم (یعنی از مسئله فلسطین) پشتیبانی می‌کنند به عراق تحویل داده می‌شود. شما می‌بینید که

## رابرت تاکر مشاور آقای ریگان کسی است که می گوید آمریکا باید میدانهای نفتی خلیج فارس را بتصرف نظامی خود درآورد.

و شما در عمل می بینید ما چه می کنیم، به زیان آمریکا عمل می کنیم یا به سود او؟ و امروز کسانی را می بینید که بظاهر بر ضد آمریکا تبلیغ می کنند اما بواقع در جهت منافع و سیاست آمریکا عمل می کنند.

در این اوضاع احوال، می بینید که دولت ایتالیا هلیکوپترهای ما را به این بهانه که چون جواز فروش را آمریکا نمی دهد، با اینکه ما از ایتالیا خریده ایم بما تحویل نمی دهد و همین آمریکا به او (ایتالیا) اجازه می دهد که کشتی جنگی به عراق بفروشد و بسیاری امور دیگر که می بینید. واقعیت، واقعیت است، ادعا، ادعا، ادعاست. بسیاری هستند خیلی داغ ضد آمریکایی تبلیغ می کنند، اما در عمل و در واقع با تضعیف نیروهای مسلح ما، با تضعیف رئیس جمهوری که در جبهه است بسود آمریکا عمل می کنند. همه اینها برای کسانی که می جنگند اموری تخریبی و ملموس هستند. حال بشما می گویم چون اینها همه را می دانید، پس در کسب پیروزی شتاب کنید، زمان جنگ را هر چه کوتاهتر کنید و ناگزیر تلاش تان را هرچه بیشتر و بزرگتر بکنید چون بسود ما است.

از این نظر بسود ما است که بیهوده گی این تشبثات را به آمریکا ثابت می کنند و میهن اسلامی ما هم با اعتماد و اعتقاد کافی کار بازسازی را از سر می گیرد. انشاءالله

کارنامه یکشنبه ۷ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۳ دیماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۴۸



## ریگان تصمیم دارد پایگاههای دائمی برای آمریکا در منطقه خلیج فارس ایجاد کند

امروز پیش از ظهر چند تن آمده بودند که درباره ایجاد افکار عمومی در جهان بسود انقلاب اسلامی ایران بحث می کردیم. آنها نخست درباره توسعه دامنه فعالیت آمریکا در منطقه خاورمیانه بحثی را بمیان آوردند. بحث از اینجا شروع شد که ریگان تصمیم دارد پایگاههای دائمی برای آمریکا در منطقه خلیج فارس ایجاد کند و به احتمال زیاد اولین پایگاهها در «ایتام» و



«تربوده» که پایگاههای هوایی اسرائیل هستند، خواهد بود. این پایگاهها، طبق قرارداد کمپ دیوید از سال ۱۹۸۲ به مصر تعلق میگیرد. اما ریگان می‌کوشد که رضایت سادات را برای اینکه این پایگاهها به آمریکا تحویل بشوند، بدست بیاورد. و به عربستان سعودی نیز، برای کسب اجازه ساختن پایگاههای جدید نظامی برای آمریکا در آن کشور فشار می‌آورد. و البته کارتر قبل از او با عمان، کنیا، سومالی و و... قراردادهایی برای ایجاد پایگاههای نظامی امضاء کرده است که ریگان همه قراردادهای را قبول دارد و آن پایگاهها را حفظ می‌کند، و تلاش دارد پایگاههای جدیدی نیز بدست بیاورد.

پیش از آنهم یکبار در شورای عالی دفاع این بحث پیش آمد که از شرق ایران تا غرب ایران یک رشته گروه بندی‌هایی تحت حمایت آمریکا درحال شکل گرفتن است و ما در یک حلقه‌ای از پایگاههای آمریکا و دسته بندی‌های کشورهای منطقه در جهت منافع و سلطه آمریکا قرار خواهیم گرفت.

و اما اروپا تا این زمان بخود یارا نداده است که در این منطقه سیاست مستقلی داشته باشد. چرا؟ خوب معلوم است. چون رژیم‌های حاکم بر اروپا میان استقلال و تغییر نظامهای اجتماعی در اروپا و وابستگی و حفظ موقعیت خودشان، دومی را ترجیح داده‌اند. ما نیز رژیم‌هایی نداشته‌ایم و کشورهای مسلمان و نفت خیز نیز رژیم‌هایی نداشته‌اند که چنان عمل کنند که در اروپا آن نیروهایی که مایل به استقلال عمل از ابرقدرتها هستند امکان رشد پیدا نکنند. رژیم‌های حاکم بر اروپا نیز همواره با این استدلال «که اگر آنها نباشند، شیخ‌ها، شاه‌ها و رئیس‌جمهوری‌های متکی به دیکتاتوری نظامی، قراردادهای بزرگ با آنها و با کشورشان منعقد نخواهند کرد و در نتیجه بیکاری زیاد خواهد شد و صنایع خواهند خوابید و چنین و چنان خواهد شد»، رأی آورده و حکومت کرده‌اند، اگر این رژیمها، (رژیمهای کشورهای نفت خیز) چنان رژیم‌هایی نبودند، کاملاً می‌توانستند بگویند که ما با اروپایی کار می‌کنیم که از خود استقلال نشان بدهد. در آن صورت، مستضعفان اروپا، کارگران، دهقانان و مردم خرده پا، فریبی را که امروز می‌خورند، نمی‌خورند و رأی‌شان عوض می‌شود و در پی آن، قیافه جهان هم دیگر می‌شود. بهرحال در شرایط فعلی، اروپا بیشتر دنباله‌رو است و از خود ابتکاری نشان نمی‌دهد.

## چه رژیمهایی در خاورمیانه مورد حمایت آمریکا قرار می‌گیرند؟

مسئله سوم مورد بحث، مسئله خطر تصرف مناطق و حوزه‌های نفتی از سوی آمریکا بود. بنابراین اطلاعات نوع تازه‌ای از تعادل قوا میان دو ابرقدرت در منطقه بوجود خواهد آمد. که اگر او بخواهد این مناطق را تصرف کند ناگزیر باید «یک مابه‌ارائی» به رقیب خود بدهد.

خوب، نتیجه این ۳ پایه و این سه مبنای بحث، مبنای چهارمی است و آن اینست که چه رژیمهایی در خاورمیانه مورد حمایت آمریکا قرار می‌گیرند؟ در اینکه آمریکا می‌خواهد به یک جریان طولانی از تفکر انقلابی و عمل انقلابی در خاورمیانه پایان ببخشد محل تردید نیست. پیش از جنگ جهانی دوم تا امروز این جریان (جریان تفکر انقلابی) در کشورها شدت و ضعف داشته است، اما در مجموع شدت یافته و به تحولاتی در کشورهای اسلامی انجامیده است. اما این تحولات که رژیمهای جدیدی را بوجود آورد، اگر به اینجا بیانجامد که این رژیمها نیز قلب ماهیت کنند و تابع آمریکا و یا یک ابرقدرت دیگری بشوند، در آن صورت، می‌شود گفت: «تمام راهها به رم ختم می‌شوند». و هر جریان انقلابی پس از یک دوره‌ای به همانجا برمی‌گردد که از آنجا حرکت را شروع کرده بود. به عنوان مثال: رژیم بعثی عراق به عنوان یک جریان و یک تفکر گذشته از محتوای بعث، بالاخره درگذشته خواهان رهایی و استقلال از حاکمیت قدرتهای خارجی بود و حالا بنام همان بعث، رژیم صدام حسین بوجود آمده است که در تفاهم کامل با آمریکا می‌خواهد قدرتی در منطقه بشود. معنای این حرف این است که این آزمایش، جانشین آزمایش پیشین می‌گردد، یعنی در رژیم سابق، شاه دارای این ایدئولوژی بود. قدرت طلبی را با این مرام توجیه می‌کرد: باید با ایجاد یک دولت قوی از راه روشهای خشن، راه پیشرفت کشور را بسوی غربی شدن بازکرد. در این نوع ایدئولوژی، کمال رشد، قبول فرهنگ غربی است و باید این فرهنگ را به جامعه‌های ما تحمیل کرد تا نسل بعدی فرنگی بشود!

آن تجربه شکست خورد چون هدفش این بود که انسان تازه‌ای بوجود بیاید که در خدمت سلطه بیگانه باشد، تا ثروت و هستی و موجودی و استعداد‌های انسانی و همه چیز ما به جامعه‌های مسلط سرازیر بشود.

اینک نوبت تجربه دیگری است. تجربه رژیم‌های متکی به ایدئولوژی‌هایی که این ایدئولوژی‌ها در مخالفت و ضدیت با غرب بوجود آمده است. آنجا که گفتیم در جنگ ضد هر چیز را می‌سازند و بکار می‌برند، در واقع تبدیل این جریان (انقلاب) به ضد خود، محتوی اصلی سیاست ابرقدرتها را در دوران ما تشکیل می‌دهد و این همان چیزی است که ما از آن به القاء ایدئولوژی یاد کرده‌ایم و پیش از انقلاب و نیز بعد از انقلاب و هر روز نسبت به آن اعلام خطر نموده‌ایم.

بحث بر این چهارپایه شروع شد و به این نتیجه انجامید که در جهان امروز ما امکان برای رهبری و پیشگامی و امامت مستضعفان را پیدا کرده‌ایم. اما برای اینکه از این فرصت استفاده کنیم لازم است که در داخل کشور انسان منزلت خود را بازیابد یعنی در ایران قانون اجرا شود و مستضعفان کشور ما در يك نظام قانونی، حقوق از دست رفته خود را بازیابند و حاکمیت زور از بین برود و معنویت والای اسلامی در جامعه الگویی صاف و بی‌غش به بشر نشان داده شود. در اینصورت جریانهای ضد سلطه ابرقدرتها، در همه جا بخصوص در اروپا قوت می‌گیرند و تمایل به زیست مستقل، عمومی و جهانی می‌شود و ما می‌توانیم برای بیرون رفتن انسان از نظام جهانی که بر پایه سلطه قدرتها شکل و محتوی گرفته است، راهی باز کنیم.

## جاده صاف کن بازگشت نظام پیشین

در داخل کشور ما بسیارند عناصر و گروههایی که با قیافه‌های داغ انقلابی، دانسته یا ندانسته، در واقع، در خط تحکیم سلطه ابرقدرتها از طریق سازمان دادن به تمرکز زور و اعمال قدرت خودکامه، مشغولند. نتیجه این روشها جز این نمی‌شود که این گروهها گرچه کوچک‌اند، اما در حقیقت بصورت عامل صاف کننده جاده برای بازگرداندن نظام پیشین دربیایند.

این بحث ما را به اینجا آورد که در داخل کشور برای جهت دادن به حرکت مردم برنامه‌ای بر پایه اندیشه اسلامی و سازماندهی آن لازم است تا تشکل بوجود بیاید و این تشکل بتواند در برابر جریانهایی که با قیافه‌ای ضد آمریکایی در واقع محتوایی جز سیاست آمریکا برای به زانو درآوردن انقلاب ایران ندارند، بایستد. گفته می‌شد که این روزها يك اسنادی هم منتشر شده و اسنادی هم گفته می‌شود هست که بعضی مشتها را باز کرده و معلوم کرده که آن قیافه‌های ظاهراً ضد آمریکایی تا کجا با آنها در رفاقت و موافقت بوده‌اند. بنابراین مردم دارند قیافه‌ها را می‌شناسند. مردم قیافه‌های زیادی می‌دیدند و خیال می‌کردند اینها خیلی انقلابی هستند، مسلمانهای چپ و یا چپ اسلامی چنین و چنان هستند، اما از آنها نامه‌هایی منتشر شده و درباره خود آنها افشاگری شده است که معلوم می‌کند اینها در رژیم پیشین تسلیم طلب‌های زبونی بوده‌اند. اینک دوباره «وجدان عمومی» روشنی و وضوح پیدا کرده است و می‌توان بر اساس اسلام و با برنامه‌ای که در بیانیه جمهوری اسلامی ایران عنوان شده است، سازمانی را بوجود آورد و کشور را از مهلکه بیرون کشید. اما گفته می‌شود که رئیس جمهور چون به حرکت معتقد است و سازمان را قالبی که مانع از قوت گرفتن و شتاب گرفتن حرکت می‌شود تلقی می‌کند، با سازمان موافق نیست.

اما حق اینست که «سازمانهای حزبی» که از مشروطیت به این طرف در ایران بوجود آمده‌اند کما بیش شبیه «حزب عدالت» بوده‌اند. می‌گویند از جمال امامی پرسیدند: حزب عدالت چیست؟ پاسخ داد: «ع» و «د» آن علی دشتی و بقیه آلت است. سازمانهایی که يك عده در آن همه کاره و بقیه وسیله باشند، فقط شکل هستند و سازمانهایی برای گرفتن سهمی از قدرت‌اند که اسم حزب را بر خود گذاشته‌اند و حزب نیستند. آن چیزی که توده مردم، خواستها و نیازهای اساسی آنها و هدفهای معنوی و مادی در بر گرفته آنها را بازگو کند و در پی تحقق آنها برآید نیستند.

## اهمیت خودجوشی

پس مسئله مقدم بر سازمان «خودجوشی» است یعنی ایجاد سازمان باید به ایجاد رابطه میان انسانهایی پردازد که فعال، خلاق و بطور خودجوش در پی کمالند و در نتیجه مستقل هستند و می‌توانند، آزادانه، با همکاری با یکدیگر، راه را برای بیرون رفتن از مشکلات، از بن‌بست مشکلات بازکنند. این سازمان همان است که پیامبران بوجود آوردند و باید این مؤمنان با استعداد و لایق و مستقل و آزاد نه به خاطر اینکه خود را به جایی متصل کنند و قدرتی حاصل کنند بلکه به خاطر تعقیب راه خدا، صراط مستقیم را بازیابند و با هم تلاش مشترکی برای موفقیت در صراط مستقیم بعمل آورند. این است آن سازمانی که باید بوجود آید و این نمی‌تواند از بالا با اعلامیه من با یک گروهی بوجود بیاید. باید از جامعه و از درون انسانهای مبتکر و خلاق و معتقد بچوشد. افراد جامعه، نباید خود را به تقدیر بسپارند که از بالا تعیین می‌شود، بلکه باید به تلاش برای بازیافتن یکدیگر پردازند؛ باید همدیگر را پیدا کنند، با هم همکاری کنند و به یمن این همکاری، قرار و مداری برای ادامه و دوام همکاری و تعقیب هدف‌ها پیدا کند.

## معایب تخریب در ایران

به مناسبت می‌گویم که موافق تحقیقی که در تاریخ این احزاب در طی ۲۰ سال گذشته بطور مستمر و پیگیر بعمل آورده‌ایم، پنج عیب سبب شده است که هم به جایی نرسیدند:

- عیب اول ابهام در طرز فکر، بینش، اصول اعتقادی با هر اسمی دیگر که می‌خواهد رویش بگذارند بوده. غالب این احزاب يك اسمی روی خود می‌گذارند اما محتوای این اسم معلوم نیست، روشن و واضح نیست که در گذشته تقریباً همیشه این‌طور بوده است.

- عیب دوم نامعلوم بودن و غیر منطقی بودن برنامه عمل بوده است؛ البته يك اصولی و يك خطوط کلی (که غالباً هم ترجمه شده بوده است) بعنوان برنامه

عرضه کرده‌اند، اما برنامه چیزی نیست که مثلاً انسان بگوید حزب ما صنایع را ملی می‌کند، بانکها را ملی می‌کند، چنین می‌کند و چنان می‌کند، این برنامه نمی‌شود. برنامه باید از واقعیت‌ها بیاید، مثل نسخه طبیب می‌ماند مرض را تشخیص بدهد بعد برای آن نسخه بنویسد برای مرضی که معلوم نیست یا نمی‌شناسد و تشخیص نداده است، نسخه نمی‌توان نوشت.

- عیب سوم اخلاق است. اگر تعبیر قرآنی را بگیریم دو حزب بیشتر نداریم یا حزب خدا و یا حزب شیطان. بهرحال، هر حزبی اخلاق می‌خواهد و دارد؛ یا اخلاق متناسب با حزب خدا را می‌خواهد و می‌یابد و یا اخلاق متناسب با حزب شیطان را. غالب این احزاب اگر نگوییم همه، اخلاق حزب خدا را، آن اخلاقی را که در قرآن برای مؤمن، برای افرادی قائل است که خود را در راه خدا می‌دانند، نداشته‌اند. از جهت اخلاق هم گرفتار ابهام و التقاط و گوناگونی فراوان بوده‌اند.

- عیب چهارم مسئله سازمان و درون حزب است و همانست که در آغاز بحث گفتم. احزاب اگر هم موفق شدند استعدادها را جذب بکنند، آن استعدادها را بتدریج در سازمان عقیم کرده و مانع از پرورش آنها و روآمدن استعدادها شده‌اند. غالباً احزاب سکوی پرش بوده‌اند. اینست که حزب در ایران در اذهان مردم جلوه خوبی نداشته است.

- عیب پنجم قدرت طلبی را با هدف مطلوب پوشندان است: هدف از تشکیل حزب در ابهام است؛ رابطه میان حزب و جامعه چه رابطه‌ای است؟ حزب چه رابطه‌ای با جامعه و نظام آن برقرار خواهد کرد؟ آیا نقش قیم جامعه را خواهد داشت یعنی به جای جامعه تصمیم خواهد گرفت؟ هدفهایی که خود معین کرده است را همان هدفهای جامعه خواهد شمرد؟ آیا این هدفها را از واقعیت‌های جامعه خواهد گرفت؟ برنامه را در رابطه با چه دیدگاهی و چه آینده نگری از جامعه تنظیم خواهد کرد؟ و خلاصه جامعه را از کجا به کجا خواهد برد؟ ممکن است بعضی از احزاب چپ بگویند که از روی دیدگاه علمی جامعه را از شکل طبقاتی‌اش بیرون می‌بریم و یک جامعه سوسیالیستی با این مشخصات بوجود خواهیم آورد. البته در مقام حرف، این حرف آسان است و

اگر تازه برنامه‌های همانها را هم مطالعه کنیم می‌بینیم سردرگم هستند و آینده واضحی را نوید و بشارت نمی‌دهند.

پس اگر يك سازمان سی‌ا‌سی به معنای درست کلمه بخواهد بوجود آید و پا بگیرد باید این پنج عیب را نداشته باشد. استعدادهای خلاق و مستقل، مؤمن به مرام و راه و روش مشترک، همدیگر را یافته باشند و پاسخ روشنی برای این امور داشته باشند. مردم اخلاق آنها را بدانند، بدانند که چه نوع مردمی هستند و اگر خواستند جذب آنها بشوند معلوم باشد که به جمع چه نوع انسانهایی جذب می‌شوند. طرز فکر و اعتقاد آنها را به روشنی بدانند. برنامه آنها را بدانند، روابط درونی سازمان و جای انسان در آن را بدانند. روابط این سازمان را با جامعه و تغییراتی که ساختمان عمومی جامعه بر فرض رهبری این سازمان پیدا خواهد کرد را بدانند.

امیدوارم آنهایی که خواهان بیرون بردن ایران از این بن‌بست در پناه اسلام هستند این کار را از راه حاکم کردن اسلام انجام بدهند و این مختصر را پندی و پیامی از جانب من تلقی کنند.

بعد شورای نظامی تشکیل شد و به بحث در امور نظامی پرداخت. ما در وضعیتی هستیم که حساس و دقیق است و روزها و بلکه ساعتها در آن برای ما قیمت دارد در این شورای نظامی من این مسائل را به تفصیل با نظامیان در میان گذاشته‌ام. ادامه و تأخیر جنگ همه زیان است و ممکن است این زیان برای منطقه ما غیرقابل جبران بشود. بنابراین، چاره کار اینست که لحظه عمل را نزدیک کنیم و دوره عمل را کوتاه کنیم. از لحاظ جنگ من نمی‌توانم عوامل این ارزیابی را با خوانندگان در میان بگذارم، اما این بار اول هم نیست که من با نظامیان این مطلب را در میان می‌گذارم و به آنها هشدار می‌دهم. در همین حدود هم با مردم در میان گذاشته‌ام. بهرحال آنها باید به حرفهای پشت سر توجه نکنند، ارتش اسلام یعنی ترکیبی از کسانی که آماده‌اند برای استقلال میهنشان بمرند و نباید گلمه‌مند حرفهایی باشند که اینجا و آنجا زده می‌شود. هر چه که بعد از جنگ پیش بیاید ارتش نمی‌باید حتی فکر آنرا هم بکند. ارتش باید با تمام توان و با همه روحیه يك انسان معتقد بجنگد و از میهن اسلامی خویش دفاع کند و دشمن را بیرون براند. بعد، چه امری پیش خواهد

آمد؟ اولاً و ثانیاً بر فرض که پیش بیاید ملت پشتیبانی خواهد کرد اجازه نخواهد داد به کسانی که در راه وطنشان فداکاری کرده‌اند حتی بی‌حرمتی بشود چه رسد به بیم‌های موهوم دیگر.

اگر من می‌توانستم برای این مردم توضیح بدهم که چه کار سنگینی نیرو و توان مرا می‌کاهد، مردم می‌توانستند معنای داستان آرش کمانگیر را بفهمند. آن داستان این است: وقتی قرار شد مرز این کشور را معین کنند آرش از کوه دماوند بالا رفت و نیزه در کمان گذاشت و جان خویش را در آن نیزه نهاد و رها کرد. نیزه در آنسوی جیحون بر زمین آمد و جان آرش از تن او بیرون رفت. امیدوارم این بار نیز دشمن از میهن اسلامی ما بیرون برود اما این بیرون بردن دشمن همان‌سان جانکاه است. من نمی‌خواهم روضه خودم را بخوانم، بلکه می‌خواهم با مردم درد دلی کرده باشم. بیشتر از اینهم نمی‌گویم.

دوشنبه ۸، سه شنبه ۹ و چهارشنبه ۱۰ دیماه ۱۳۵۹

۲۴ تاریخ انتشار دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۴۹

### آنچه می‌کنم برای خدا و موفقیت و پیروزی در این جنگ است

این سه روز همه را در راه و در بازدید از مواضع گذراندیم. نمی‌گویم بازدید جبهه‌ها بلکه بازدید مواضع و گفتگو و رفع مشکلات آنها تا حد امکان. خصوصاً مشکلات نیروهای مسلح. البته این بار چون از جبهه‌ها بازدید نمی‌کردیم، مجال هم پیدا نشد تا با سربازان و درجه داران جز به ندرت صحبت کنیم. سر راه از سوسنگرد گذشتیم و البته مجال توقف نبود و نشد اگر چه دلم می‌خواست آنجا توقفی می‌داشتیم و با سپاه آن شهر و افرادش گفت و شنودی می‌کردیم، اما نشد. نه آنها و نه سربازانی که من در آن بازدید سه روزه نتوانستم با آنها صحبت بکنم نباید هیچ دلگیر بشوند برای اینکه در این سه روز مقصود مراقبت، معاینه، رفع نواقص طرحی بود که می‌باید به اجرا گذاشته می‌شد. البته نمی‌باید این دیدارها هم به یک صورتی در می‌آمد که توجه دشمن را جلب می‌کرد. با توجه به این جهات، اگر خاطر کسانی که مرا در حرکت



می‌دیدند از اینکه نمی‌ایستم و با آنها گفتگو نمی‌کنم آزرده شده است، این آزرده‌گی را از دل بدرکنند.

پیش از این گفته‌ام. آنچه می‌کنم برای خدا و موفقیت و پیروزی در این جنگ است و خدا می‌داند که هیچ هدف دیگری را در سر نمی‌پرورم. امیدوارم در آینده نزدیک فرصت پیدا بکنم و از جبهه‌ها و این قسمت‌هایی که دیدن می‌کنم با همه این مردم مبارز، معتقد، جانباز دیدار کنم و با آنها به گفتگو بنشینم. البته کار از نظر بدنی بسیار خسته کننده بود.

برآوردها و واقعیتهای را شاید تحت این عنوان به لحاظ موقعیت جنگی و واقعیتهای که مرا به طرح این مسئله برانگیخته است به میان بیاورم. می‌خواهم این را بگویم که همواره میان آنچه انسان برآورد می‌کند و آنچه در واقع انجام می‌گیرد یک فاصله‌ای وجود دارد. اگر در ارزیابی همه جهات را در نظر بگیرد این فاصله کمتر می‌شود و اگر جهاتی را در نظر بگیرد و جهاتی را در نظر نگیرد، فاصله زیاد می‌شود. مثلاً هر کسی برای خود برنامه می‌چیند که در فلان مدت، فلان کار را تمام کند. اما چون همه عوامل را در نظر نگرفته است، ضمن عمل، مسائلی پیش می‌آید که سبب می‌شود آن برنامه در آن مدت انجام نمی‌گیرد و مدتها بیشتر از آنچه او پیش بینی کرده بود طول می‌کشد. به مسائل و مواردی برخورد می‌کند که پیش از آن فکرش را هم نکرده بود، در نتیجه همواره با خود این گفتگو و ملامت‌گری را دارد که چرا درست ارزیابی نکردی و این مدت را معین کردی و عرض و طول کار را به این صورت برآورد کردی و چرا کار را در مدت معین و بنحوی که پیش بینی کرده بودی انجام ندادی؟ و از این قبیل.

گمان می‌کنم وضع صدام حسین هم همین‌طور است. او هم پیش بینی آنچه پیش آمد را نکرده بود و حالا با همه این مسائل روبرو است. وضع ما هم کم و بیش همین‌طور است. مسائل زیادی هست که پیش از عمل درست ارزیابی نمی‌شود و در نتیجه وقتی عمل انجام می‌گیرد، انسان می‌بیند اولاً در زمانی که معین شده بود انجام نشده، ثانیاً به ترتیبی که تعیین شده بود انجام نگرفته است. بدین‌سان این مشکل همیشگی است و برای همه وجود دارد. اما چرا این مشکل را مطرح کردم؟

می‌خواهم بگویم آن عاملی که در بین این عوامل انسان کمتر به فکر آن می‌افتد، از راه خودخواهی عامل اساسی است، یعنی میل به کار انسان در چگونگی انجام يك کار و زمان انجام آن تعیین کننده است. اگر انسان کاری را از روی میل و بدون بیم و تشویش انجام بدهد، در ارزیابی تمام جوانب کار دقت می‌کند. از این رو، مردم باید خدمتگزاران خود را از راه تشویق، از راه یاری و روحیه دادن، تقویت بکنند تا که آنان شوق به کار پیدا کنند.

### راهپیمایی جایز نیست و راهپیمایی شما باید به سوی مرزها باشد

من چند بار راجع به تلاش این و آن برای پایین آوردن روحیه ارتشیان صحبت کرده‌ام، عده‌ای هم فکر می‌کنند که این کار یعنی ضربه زدن به من است. چرا؟ نمی‌دانم و می‌دانم. کاری کرده اند که بقای من در این مقام، مطلقاً سازگار نیست. بهر حال، عده‌ای بیشمار از نظامیان بطور خودجوش در یادگانهای مختلف خواستند به جانبداری از رئیس جمهوری راهپیمایی بکنند و پیش من آمدند که ما می‌خواهیم بگویم این را می‌دانیم که شما چه زحمتی کشیده‌اید و می‌کشید. به آنها گفتم: اگر شما می‌خواهید بگویند که می‌دانید چه کرده‌ام و چه می‌کنم بهترین راهپیمایی‌ها، اصرار و سماجت در بهتر و سریعتر جنگیدن است. ساعتها برای ما شمرده است. هر ساعت تأخیر ممکن است برای میهن ما سرنوشت دردناکی را بیاورد و همینطور است که برای منطقه ما. پس جواب شما به این حرکات، اعمال و گفتار، باید کار و تلاش و کوشش برای پیروزی باشد. هیچ راهپیمایی جایز نیست و راهپیمایی شما باید به سوی مرزها باشد. شما از پشت سر مطمئن باشید. ملت اینجا و در پشت ماست، امام هست و پشت ماست و هیچ نگران از این نقل و صحبتها نباشید.

گمان من این است که این توضیحاتی که برای خوانندگان دادم و برای ارتشیان نیز گفته‌ام، بصورت يك انگیزه‌ای برای همه درآید. برای همه آنهایی که می‌خواهند میهن شان سقوط نکند، انقلابشان سقوط نکند، رژیم جمهوری اسلامی سقوط نکند. این روشهای تخریبی را نه دلیلی برای مقابله بگیرند و نه حجتی برای کار نکردن. به عکس اینها را باید دلیل و حجتی برای سخت کوشی و استقامت برای پیروزی در جنگ بدانند و بعد پیروزی بر مشکلات

اقتصادی و استقرار حاکمیت دولت و امنیت در سرتاسر کشور بشمارند. اینها هستند هدفهایی که همه ما باید با جان و دل برای آنها بکوشیم، بایستیم و استقامت کنیم و به هیچ رو از میدان بدر نرویم. ولی از میدان بدر رفتن معنایش يك و بدو کردن نیست. معنایش انجام وظایفی است که ما به عنوان مسئول، همه ما و همه ملت، باید بدانها قیام بکنیم. این آن عاملی است که اگر پیدا شد و بوجود آمد ما می‌توانیم ابرهای تیره یأس را از افق ایران پراکنده کنیم و به جای آن ابرهای بارور رحمت بازآوریم و آنها باران رحمت را ببارند. ما در این سه روز کارهای دیگری هم داشته‌ایم از قبیل تشکیل شورای دفاع و اموری که معمول وظایف روزانه ما است و من نمی‌خواهم چون مطالب عمده‌ای ندارد در این مقام درباره آنها حرف بزنم. این سه روز همان‌طور که گفتم برای این در راهها و بازدید مواضع گذشت که بلکه بتوانیم تأخیرهایی را که به علت‌های پیش‌بینی نشده، ممکن است بوجود بیاید را با سرعت در کار و ایجاد هیجان کار جبران بکنیم و مواضعی که بدست می‌آوریم ما را در موقعیتی قرار بدهد که در نتیجه پیروزی ما بر دشمن قابل پیش‌بینی و سریع باشد، بقیه بسته به عنایت خدا است. امیدوارم آنچه کرده‌ایم در این زمینه‌ها نتایج بایسته را به بار آورده باشد که در موقع خود مردم از چگونگی انجام کار مطلع می‌شوند

کمت‌ر مسئله‌ای نباید از دید بگریزد، با يك دید روشنی باید با واقعیت برخورد کرد و کار را در موقع خود، همان‌طور که پیش‌بینی می‌شود، به انجام برد. بدین سان، خواننده می‌بیند که ما برمی‌گردیم به همان «عامل روحیه» برای اینکه، در مورد آنچه می‌خواهیم درست انجام بگیرد، روحیه عامل مهمی است و این روحیه بدوگونه در آدمی پیدا می‌شود: آنها که در رابطه با خدا عمل می‌کنند، چون برای خدا کار می‌کنند، دیدشان همه چیز را می‌بیند: دغل کاری‌ها، مرضها، خواستها، ناخواستها پرده نمی‌شدند که او واقعیت را نبیند یا آنها را به بنحوی ببیند که دلخواه او است. کسی که برای خدا کار می‌کند امور را همان‌طور که هست می‌بیند و هیچ رنگی از مجاز به واقعیت‌ها نمی‌دهد. وقتی امور را همان‌طور که هستند دید، در ارزیابی آنها نیز، میل، خواست، ناخواست، نفع و ضرر خود را دخالت نمی‌دهد در نتیجه واقعیت را آن‌طور که

هست شناسایی می‌کند و متناسب با آن عمل می‌کند. البته نتیجه هم می‌گیرد. در این صورت حتی گوشه و کنایه و زخم زبان و شایعه و این روشهای تخریبی به جای آنکه او را از کار بازدارند و او را خسته کنند، به عکس در او میل به کار را افزایش می‌دهند؛ چرا که او از همین روشها می‌فهمد که کار خود را دارد درست انجام می‌دهد و با روحیه قوی‌تری کار خود را انجام می‌دهد. اینست که وقتی کار برای خدا است، می‌دانیم و می‌بینیم که چسبیت و تا انجام کار روحیه بالا است. اما همه مردم، همه آنها که کار می‌کنند این معانی برایشان روشن نیست؛ ناچار جو اجتماعی در پیدا کردن روحیه و یا از دست دادن روحیه اثر می‌گذارد و همین اثر موجب می‌شود که کاری به موقع و خوب و کار دیگری بی‌موقع و بد انجام می‌گیرد. اینست که به عنوان دستور اسلامی ما، به این که «کسی که از مخلوق در مقام خدمت تشکر نکرد، از خالق هم تشکر نخواهد کرد»، این قدراهمیت داده‌اند. چرا که در يك جامعه اسلامی یکی از وظایف مسلمانان اینست که برای خدمتگزاران خود از راه تشویق از راه یاری و کمک، روحیه بوجود آورند و آن را تقویت کنند.

کارنامه پنج شنبه ۱۱ دی ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۵ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۵۰

## چه انتظاری از نیروهای مسلح می‌رفت و حالا چه انتظاری می‌رود؟

امروز تمام مدت با به بررسی مجدد طرحهای نظامی که می‌باید به اجرا درآید پرداختیم و به نظارت بر انجام کارهای نظامی که باید انجام می‌گرفت، مشغول بودیم. شرایط جنگ به من اجازه نمی‌دهد بگویم این کارها و آن طرحها چه بودند. قرار این بود که اطلاعاتی که به درد دشمن می‌خورد در گفتگوها به میان نیاوریم؛ اما عده‌ای که گویا دشمن واقعیشان داخلی و رئیس جمهور منتخب مردم است، این قاعده را رعایت نکرده و نمی‌کنند و پی در پی به تضعیف روحیه و ایجاد تردید در افکار عمومی و تلاشهای شبانه روزی

را وارونه جلوه دادن، مشغولند. عوامل دشمن و ستون پنجم نیز سخت درکارند تا از طریق شایعه سازی بطور مستقیم و از طریق غیرمستقیم، توسط همین گروهها این کارزار تبلیغاتی را سخت گرم‌تر کنند.

صبر کردن در این امور مثل همان بیان امام است. یعنی استخوان در گلو، دم بر نیاوردن. چه بودیم و چه شدیم؟ و چه انتظاری از نیروهای مسلح می‌رفت و حالا چه انتظاری می‌رود؟ آیا کندی در کار عمدی است یا این کندیها نتیجه فقدان بسیاری از عوامل از جمله نارساییهای اداری است. ناتوانیهای مسئولان در تدارک نیروهای مسلح و... است؟ بهرحال ما برآن نیستیم که به بهانه وجود نارساییها و ناتوانیها، دست روی دست بگذاریم و دشمن را چیره کنیم؛ نیروهای مسلح ما هم حق ندارند به این بهانه‌ها، ولو درست، کار خودشان را زمین بگذارند و به نقش خود در بازداشتن دشمن از پیشروی بیشتر قانع باشند.

مسئله‌ای که هست اینست که بسیاری از مسئولان آنچه را که باید بدانند، می‌دانند و بنابراین نباید بیانی خلاف حق و حقیقت بکنند، اما حرفها همینطور بر زبان می‌آید و من بخاطر سلامت و بخاطر جلوگیری از استفاده دشمن فرو می‌برم. اما، دلم سخت پر درد است. بگذریم.

پس از اینکه در یک جلسه‌ای به وضع تسلیحات نیروهای مسلح رسیدگی کردیم و وضع را آن طور که هست دیدیم، من فرماندهان جبهه‌های مختلف را فراخواندم و برای اینها صحبت کردم. وضع سیاسی کشور را توضیح دادم. وضع اقتصادی کشور را توضیح دادم. وضع اجتماعی و جریانهای را که به جای هر کار دیگر به جوسازی مشغولند، توضیح دادم. وضع اعتبارات معنوی، ارزشها، خواستها و تمایلات مردم را و موقعیت خودمان در جهان را توضیح دادم. پس از توضیح همه این امور به آنها گفتم ما نمی‌توانیم لحظه عمل را به تأخیر بیندازیم. هر فرماندهی باید بداند که تأخیر مساوی است با زبانی که هرگز جبران شدنی نیست. زمان از ابتدای جنگ هم به سود ما نبود و هر چه معطلی بیشتر باشد، بیشتر به زیان ما است. باید که شما تصمیم اساسی بگیرید، مردم از شما کار قهرمانی انتظار دارند. مقدمات را هم نمی‌دانند اما با توجه به اینکه ما مردمی هستیم دارای حماسه‌ها که قهرمانهای ملت ما

ساخته‌اند، حفظ روحیه حیات و روحیه پیروزی را در وجود و عمل قهرمانها می‌جویند، این ممکن است عیبی برای ملت ما بشمار بیاید و از يك نظر نیز هست چون بسوی شخصیت پرستی می‌رود و حتی از آنهم رد می‌شود. اما در کشوری مثل ایران که از هر سو و همواره تهدید می‌شده و مورد تعرض قرار می‌گرفته است جز هنرمندان و قهرمانان نتوانسته‌اند از حیات این ملت دفاع کنند. بنابراین از شما کار قهرمانانه طلب می‌شود. سریع و قاطع.

### کسی هم تابحال نیامده است تا ما دردمان را به او بگوییم

بعضی از آن‌ها گفتند که نیروهای مسلح برای اینکه بجنگند و پیروزمندانه هم بجنگند باید همه امکانات بسیج بشود و در اختیار آنها قرار بگیرد. حال اینکه چنین نیست. یکی از آنها گفت، دادگاه انقلاب رأی داده تعدادی کامیون که در اختیار ما بوده، پس بگیرند. حال اینکه در جنگ سرعت نقل و انتقالات تعیین کننده است. اگر يك نقل و انتقالی در ظرف ۴۸ ساعت امکان‌پذیر باشد. باید چنان بکنیم که این عمل در ۲۴ ساعت انجام بگیرد، حال اینکه اگر این ۴۸ ساعت در يك هفته، بلکه بیشتر انجام گرفت در حقیقت آن غافلگیری که زمینه اصلی هجوم پیروزمندانه است از بین می‌رود. بنابراین لازم نیست کسی به ما یادآوری بکند که سرعت عمل لازم است. ما درونمان می‌سوزد، تمام وجودمان می‌سوزد. می‌خواهیم فریاد بکشیم، اما ملاحظه دشمن مانع می‌شود که ما بگوییم. شما چطور می‌خواهید همه چیز را از ما بگیرید و بعد به ما بگویید چرا سریع نمی‌جنگید. همه وسائل مهندسی، وسایل حمل و نقل در تمام دنیا در ایام جنگ فوراً در اختیار نیروهای مسلح قرار می‌گیرد و اصلاً اداره اینها تحت امر نیروهای مسلح درمی‌آید حال اینکه ما باید بدویم دنبال این اداره، آن اداره، بنز کمرشکن، کامیون، اتومبیل بهداری، گرید، بولدوزر و... طلب کنیم. روز اول که نقشه را طرح می‌کنیم و می‌خواهیم عمل کنیم می‌پرسیم که چه وقت این چیزها را در اختیار ما می‌گذارید؟ می‌گویند همین فردا. ما بر اساس این قرار جواب می‌دهیم. اگر این قرار رعایت بشود ما فلان روز می‌توانیم عملیات نظامی را انجام بدهیم.

اما آنها که گفته بودند فردا به قرارشان وفا نمی‌کنند، می‌گویند پس فردا و پس فردا هم همین‌جور عقب می‌افتد. گاه هیچ‌وقت به وعده‌شان عمل نمی‌کنند و بجای اینکه بیایند و اعتراف بکنند که در عمل خودشان ناتوانی داشته‌اند می‌روند به دفتر امام، به قم به هر جا که دستشان می‌رسد و متهم می‌کنند که اینها وقت‌کشی می‌کنند، تأخیر می‌کنند، چنین می‌کنند و چنان می‌کنند و کسی هم تابحال نیامده است تا ما دردمان را به او بگوییم و بگوییم آقا خودتان بیایید بنشینید، محاسبه بکنید، ببینید يك نقل و انتقال با این مسائلی که ما داریم در چه مدت ممکن است و برای اینکه این سرعت را داشته باشیم، چه باید کرد؟

اینها شرایط جنگی است و ما هم يك دستگاه تبلیغاتی که از طریق آن این مسائل را عنوان بکنیم نداریم و البته بر فرض هم که داشته باشیم نباید بکنیم. ولی به من و شما هم گفتند عنوان بکنید بلکه این مشکلها حل بشود. مردم شما از ما توقع دارید و گمان ما اینست که اگر این حقایق را بدانید، از آنها که این تبلیغات را بر ضد ما می‌کنند و روحیه ما را می‌شکنند، خشمگین خواهید شد و خواهید پرسید چطور این امکانات در اختیار نیروهای مسلح قرار نمی‌گیرد. البته ما در همین مدت يك هفته کوشیده‌ایم که پاره‌ای از این نیازها را برآورده کنیم و تا مقداری هم برآورده شده است ولی این راست است که این امکانات در اختیار ما قرار نمی‌گیرد و یا «آن‌طور که باید» در اختیار قرار نمی‌گیرد.

بعد من مفصل صحبت کردم که يك مسئول امور جنگی در حد مقدمات باید به فکر انجام مأموریت خود باشد. معنای «در حد مقدمات عمل کند» این نیست که خود را به این مقدمات محدود کند و بگوید چون مقدمات من اینست عملی هم که می‌توانم انجام بدهم، همین است که می‌کنم. بلکه معنایش این است که این مقدمات را چنان بکاربرد که بر آنها بیافزاید و از مقدمات دشمن بکاهد و راه کاری را پیدا بکند که او را پیروز بگرداند. در اینجا بحث مفصلی درباره تناسب قوا پیش آمد.

بعضی از فرماندهان می‌گفتند که نسبت نیروهای حمله‌کننده به حمله شونده، باصطلاح تك‌کننده به پدافندکننده باید سه به يك باشد. حتی در جنگ

ویتنام معلوم شد که این نسبت هم کافی نیست و باید چهار به يك باشد. گفتم این با آموزش قرآنی ما سازگاری ندارد. قرآن می‌گوید: اگر شما بیست نفر باشید البته به شرط «ایمان» و «اخلاص» (درباره این دو کلمه بعد توضیح خواهم داد) بر صد نفر و اگر صد نفر باشید بر هزار نفر غلبه خواهید کرد. یعنی نسبت حمله کننده به حمله شونده در این بیان قرآنی يك تن به پنج و يك در مقابل ده است. آیا این بیان قرآنی نادرست است؟ اگر از دید حمله کننده‌ای مثل آمریکا در ویتنام نگاه کنیم بله نادرست است؛ ولی از دید ویتنامی وقتی به مسئله نگاه بکنیم درست در می‌آید. چرا چنین است؟ برای اینکه حمله کننده آمریکایی باید به جنگی که می‌کند معتقد باشد و آن جنگ برای او معنا و مفهوم روشنی داشته باشد و بخش اساسی بلکه همه زندگی او را تشکیل بدهد. اما همه ما میدانیم که آمریکایی‌هایی که در ویتنام می‌جنگیدند، این جنگ برایشان بی‌معنی بود. استدلال‌های دستگاه حاکمه آمریکا سربازان آمریکایی را قانع نکرده بود که آنها باید در هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکا برای حفظ يك دولت فاسد بجنگند. حال آنکه برای ویتنامی این جنگ، جنگ سرنوشت بود، جنگ هستی بود. جنگی بود که با آن می‌خواست به نوعی از زندگی در تابعیت و سلطه بیگانه خاتمه بدهد و نوع دیگری از زندگی را در استقلال بسازد.

اما کسانی که مردم آمریکا را رهبری می‌کردند، این باورها را داشتند؟ این يك مسئله است و اینکه مردم ویتنام این باورها را پیدا کرده‌اند، مسئله اصلی است. همین‌طور در جنگ الجزایر که با سه شعار «اسلام دین ماست، الجزایر وطن ماست، عربی زبان ماست» شروع شد. برای الجزایری، برای آن پانصد نفر الجزایری که مبارزه مسلحانه را شروع کردند و برای آن بیست هزار نفر هسته اصلی که انقلاب الجزایر را به صحنه تاریخ آوردند، این جنگ، جنگ حیات و ممات بود. این است که عده کم آنها توانست نیروهای عظیمی را بسیج کند، از حد امکانات و مقدرات خود که همان عده کم بود بیرون برود. بطوریکه می‌گویند يك میلیون الجزایری را در میدانهای جنگ کشاند که جنگیدند و پیروز شدند.



اینست که از نظر من معنای بیرون رفتن از امکانات معنای خلوص و ایمان اینست. در تمام جنگها همینطور بوده است. نیروی مخلص و مؤمن که می‌جنگد به سبب درجه خلوص ایمان و خلوص عملش نسبت نیروهایش با دشمن تغییر می‌کند. اگر خیلی خالص باشد نیرویی فوق‌العاده قوی خواهد یافت که می‌تواند دشمن دوبرابر خود را بشکند.

بنابراین در این جنگ، ایمان و خلوص نیت، یعنی انسان است که نقش تعیین‌کننده پیدا می‌کند؛ اگر در وجود انسانها بود شما می‌توانید مطمئن باشید که پیروز می‌شوید.

یکی از افسران که پیش از این در جبهه سوسنگرد عمل کرده و پیروز شده بود، این مسئله را تصدیق کرد چون خود او به سبب يك به پنج به دشمن حمله کرده و پیروز شده بود.

اما در حال حاضر ما در بسیاری از جبهه‌ها اگر نه در همه جا با دشمن نیرویمان برابر است و یا می‌چربد. پس می‌ماند که فرماندهان ما در افراد خود ایمان و خلوص در عمل را بیورند و بدانند که این جنگ، جنگی برای تصحیح مرزها نیست جنگی میان اراده زیست مستقل و اراده تحمیل سلطه آمریکا بر این کشور است.

### عده‌ای «بداخلاق» هر روز يك شایعه می‌سازند

در اینجا به آنها گفتم که عده‌ای «بداخلاق» هر روز يك شایعه می‌سازند و گاه که فرصت می‌کنم این رادیوهای خارجی را گوش می‌دهم می‌بینم که منشاء این شایعه‌ها، همه، از آنها است. می‌گویند رئیس‌جمهور جنگ را به تأخیر می‌اندازد برای اینکه خدای نکرده امام چیزی بشود یا او با نیروهای ارتشی به تهران بیاید و چنین و چنان کند. آنها که این حرفها را می‌زنند قطعاً نه به اسلام عقیده دارند و نه صداقت دارند و نه در خور این هستند که به آنها «انسان» خطاب کنیم. می‌گویند: «رئیس‌جمهوری گفته است که رابطه او با امام رابطه «فرزند و پدر» و «مرید و مراد» است پس...!» چه کسی خود را از این حمایت عظیم محروم می‌خواهد؟ علاوه بر اینکه تمام این کوشش و تلاش ما بر این

بوده است که جنگ هیچ بهانه‌ای برای تحدید آزادیها نباشد، اما تمام زورپرستها دارند یکدیگر را باز می‌یابند. علنی و مخفی باهم زد و بند می‌کنند و از راه حمله به هر کس که کلمه آزادی را بر زبان می‌آورد می‌خواهند زمینه استقرار استبداد خاص خودشان را فراهم بیاورند.

همه شب که شورای نظامی تشکیل می‌شود به شما یادآوری می‌کنم و بحث می‌کنیم که هیچ فسادى بالاتر از این نیست که نیروهای مسلح نقش تنظیم‌کننده و اداره‌کننده اصلی را در زندگی مردم پیدا کنند. تمام فسادهایی که در تاریخ بشری بوجود آمده از این مسئله و از اینجا سرچشمه می‌گیرد. به اسلام و بلایی که بر سر آن در صدر اسلام آمد بنگرید، به انقلاب روسیه و بلایی که بر سر مارکسیسم آمد بنگرید، به انقلاب فرانسه و بلایی که بر سر اندیشه راهنمای آن انقلاب آمد توسط ناپلئون با حاکمیت دادن به نیروی مسلح آمد بنگرید، و... و... و...

در این انقلاب باید مردم و رأی آنها ملاک باشد تا مطمئن باشیم که این مردمند که رشد خواهند کرد. مردمی که در خیر و شر خودشان نظر نداشته باشند و نتوانند عمل بکنند و آزادی نباشد که این مسائل برای مردم شکافته شده و بازگو و روشن بشود، هیچوقت رشد نخواهد کرد. تصمیم گرفتن برای مردمی که نمی‌دانند هیچ لذتی ندارد، این کار فقط برای بیماران و آنهایی که از جهل و نادانی و دنباله روی گروههای مردم لذت می‌برند دوست داشتنی است؛ اینها بیمارند که اگر بیمار نباشند، کوشش می‌کنند بجای بکاربردن زور، شعور بکار ببرند و مسائل را با مردم در میان بگذارند و کوشش کنند تا مردم با این مسائل از روی آگاهی موافقت بکنند. اینکه پیامبران از این راه رفتند نیز بی‌جهت نبود چون وقتی مردم نمی‌دانند نمی‌پذیرند و وقتی نپذیرفتند در حقیقت چیزی تغییر نکرده است.

### قول گرفتم که با تمام وجود در پی پیروزی باشند

باری پس از پایان گفت و شنودها و رفع ابهام‌ها و رسیدن به این نظر که باید عمل کنیم، قول گرفت م که با تمام وجود در پی پیروزی باشند. معنای

شکست را برای خودشان، برای کشورشان و برای سرنوشت نسل امروز و فردا خوب در نظر بیاورند و با تمام قوت برای پیروزی تلاش کنند.

بعد من دو نامه نوشتم یکی برای امام درباره ضرورت افزودن بر روحیه‌ها از راه تشویق و حمایت و شرح مشکلات و علت تأخیر و اینکه زمان عمل چه وقت خواهد بود و یکی هم برای هیئت پنج نفری تهران که باید به رفع اختلافها پردازند.

باز تا نیمه شب افراد و اشخاص تازه‌ای آمدند. دکتر چمران هم نظرهایی درباره طرحها داده بود که بسیار هم به نتیجه کار امیدوار بود. آنها هم مورد بحث قرار گرفت و این روز هم بدین‌سان تمام شد.

کارنامه جمعه ۱۲ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار شنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۵۱

دیشب برای حل مشکل کامیون بزرگ و کوچک، جانشین رئیس ستاد و سرهنگ حشمت را به اهواز فرستادم. اما آن طور که بعداً معلوم شد، آنها رفته و در راه به ایست نظامیان توجه نکرده و آنها هم تیراندازی کرده و سرهنگ حشمت زخمی شده است. ناچار برگشتند و امروز صبح بسیار زود رفتند بلکه این مشکل را حل کنند؛ مشکلی که از ابتدای جنگ یکی از ضعفهای بزرگ ما و یکی از یاران و متحدان بسیار ذقیمت دشمن بوده است. در حقیقت انجام کار دوازده وقتی دوازده روز طول کشید خواننده باید متوجه باشد که وضع ما از این جهت چقدر غم‌انگیز است. اما مشکلی نیست که قابل حل نباشد. حل مشکل نظم و انضباط در کار می‌خواهد و آن چیزی است که تا کنون کم بوده است والا چندین بار این مسئله مورد گفتگو قرار گرفته و قرار شده‌است این امکانات در اختیار نیروهای مسلح قرار بگیرد. اکنون از خود نیروهای مسلح خواستم تا به این ترتیب مشکل حل شود و نیز از تمام کسانی که این وسایل را در اختیار دارند می‌خواهم که اینها را در اختیار ما بگذارند. بهرحال دیروقت امشب تلفن کردند که انتقالات تا فردا یعنی تا شنبه تمام

می‌شود و ما می‌باید دو هفته پیش اینکار را که امروز انجام شد انجام می‌دادیم. این یکی از بسیاری از مشکلات ما است. بسیار راجع به تأخیر و وقت‌کشی و مسامحه و این عناوین بحث کرده‌اند، اینک می‌بینم که این مشکل را داریم حل می‌کنیم و از این پس می‌رسیم به حد مطلوب سرعت در عمل. بنابراین دشمن نمی‌تواند از این بیانی که می‌کنم، استفاده کند. این را با شما در میان گذاشتم تا ببینید که علت تأخیرها این نیست که افسران، فرماندهان و یا رئیس جمهوری نمی‌خواهد سرعت عمل باشد. البته يك ضعفهایی هستند که آنها را ما نمی‌توانیم فعلاً از بین ببریم. البته ارتش دشمن هم بنا بر اطلاعات و شیوه جنگی‌اش ضعفهایش از ما کمتر نیست با این تفاوت که او دسترسی به بازارهای خارجی دارد و ما بعثت محاصره اقتصادی و سیاسی این دسترسی را نداریم که این مسئله مهمی است و خواننده نسبت به آن نمی‌باید لاقید باشد.

### نزد خلبانان و کارکنان فنی هوانیروز رفتیم

پیش از ظهر پس از آنکه این مسئله را بررسی کردیم، رفتیم به بازدید هواپیمایی‌هایی که تازه با يك ابتکار فنی مصونیت آنها را از ضد هوایی‌های دشمن بیشتر کرده بودند. چقدر ابتکار آدمی را شاد می‌کند. در میان همه این عوامل ناشادی، خواننده خود می‌تواند تصور کند که این احساس خوشحالی کم ارج نیست. بعد به نزد خلبانان و کارکنان فنی هوانیروز رفتیم. خلبانان، بنا بر مسائلی که در اینجا احتیاج به بازگو کردن ندارد و شما از آن آگاهید، کسل بودند. برای آنها صحبت مفصلی کردم که گمان می‌کنم انتشارش برای بالابردن روحیه نیروهای مسلح ما واجب و لازم باشد.

بعد از ظهر باز به رسیدگی به کارهای نظامی از جبهه‌های مختلف گذشت برای اینکه ببینم که همه کار و همه چیز به همان روال است که باید می‌بود و می‌شد یا خیر.

ساعت شش شورای نظامی تشکیل دادیم و برداشت نظامیها از تلفات و ضایعات دشمن خوشبینانه بود و امیدوارکننده. باز بحث در این مسئله که یا باید به ما اعتماد بشود - حالا بعضی از آنها می‌گفتند که حقیقتاً وطن دوستی

ما اگر از دیگران بیشتر نباشد قطعاً هیچ کس، از هیچ کس کمتر نیست - یا اینکه يك وقتی در رادیوتلوویزیون سئوالهایی باشد در حدودیکه از جهت جنگی زیان نرساند توضیح دهیم، اشکالی که در اذهان است رفع بشود. بالاخره ما دوباره درباره اینکه انسان معتقد باید حتی ناسزا را به انگیزه‌ای برای تحرك بیشتر تبدیل بکند، مدتی برای آنها صحبت کردم و با آرامش بیشتری رفتند و حالا به شما خوانندگان می‌گویم:

شما خود را به جای من بگذارید و ببینید بر من چه می‌گذرد. از سویی به حکم پیام قرآنی که در کارنامه دیروز به آن پرداختم ما می‌باید بنا را بر يك روحیه قوی و نیرومند بگذاریم و از سوی دیگر به طور مرتب و از روی قرار و قاعده این روحیه را می‌شکنند. با آنکه امام به دفعات گفته‌اند که نباید اینکار را بکنند. باز بگذریم...

شب هم باز بعد از رفتن آنها به کار جبهه‌های مختلف که چه در آنها می‌گذرد و امور در چه مرحله‌ای است پرداختیم. آنهم باز تا نیمه شب طول کشید و این روز هم به این ترتیب گذشت.

از شنبه ۱۳ الی پنجشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۸ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۵۲



شنبه تا پنجشنبه روزها و ساعتها و دقیقه‌ها و بلکه لحظه‌های تلخ و شیرینی بودند این هفته تمام در تدارك جنگ، حمله و پیامد آن گذشت، برای خوانندگان باید این معنا روشن باشد که اثرات پیش رفتن و پس آمدن و موفق شدن و موفق نشدن و اضطراب لحظه‌ها که هنوز معلوم نیست وضع چه خواهد شد، بر سر آدمی چه می‌آورد. اما می‌خواهم بگویم که روی هم رفته خونسرد بودم و این پنج، شش روز را که تمام از صبح تا نیمه شب در میدانها گذرانده بودم، با وجود عوامل موجود برای تشدید و تشندهای عصبی و روانی، آرام بودم.

## ما نه می‌توانیم بصورت باز در زمینه‌های نظامی حرف بزنیم و نه می‌توانیم نگوئیم.

آنچه من می‌توانم بگویم این است که ما در حقیقت بر روحیه و بر میل به فداکاری و هنرسازی تکیه داریم. وضع ما چنان است که چون باید خود، به تنهایی و بدون اتکاء به خارج بجنگیم، حتی بدون دریافت امکانات، پس باید به عامل انسان تکیه کنیم و عامل انسان بدون ایجاد روحیه در او، بدون ایجاد میل به فداکاری در او، نمی‌تواند به تنهایی تعیین کننده باشد. اگر این عامل انسان نبود، تناسب قوای ما و دشمن چنان بود که دشمن می‌توانست امیدوار باشد در همان هفته اول به هدفهای خود برسد. اما به لحاظ تلاش و کوشش که در ایجاد این روحیه در نبردهای مسلح و کسانی که این نیروهای مسلح را تدارک می‌کردند بکار رفت، چه در بازسازی وسایل نظامی و چه در سایر اسباب جنگی، موجب شد که ما بتوانیم جنگ را ادامه بدهیم. این نکات را که در زیر می‌آورم به ما امکان می‌دهد جنگ را تا مأیوس شدن دشمن و بیرون راندن او ادامه بدهیم:

- اول اینکه حمله تدارک می‌خواهد؛ حمله یک کاری نیست که تا تصمیم گرفتی بلافاصله انجام بگیرد. اولاً باید از نظر تجهیزات در وضعی باشیم که بتوانیم این حمله را انجام دهیم و عواقب چنین حمله‌ای را هم تحمل کنیم، باین معنی که اگر پیشرفت کردیم و تلفات دادیم، ضمن جبران این تلفات به پیشرفت خودمان هم ادامه بدهیم و اگر پیشرفت نکردیم نیروهایی داشته باشیم که از تبدیل حمله به عقب نشینی و شکست جلوگیری کند. این مسئله مهمترین مسئله هر جنگی است.

- دوم اینکه باید از دشمنی که به آن حمله می‌کنیم اطلاعات کافی داشته باشیم؛ از طبیعت، زمین، هوا و موقع مناسب برای حمله اطلاعات نسبی داشته باشیم؛ توانسته باشیم حمل و نقل را بصورتی تنظیم کنیم که همه وقت و به موقع مهمات را به میدانهای جنگ برسانیم؛ بتوانیم و توانسته باشیم در نیروهای مسلح هم‌آهنگی کامل بوجود بیاوریم و بطور کلی طرح حمله ما بر اطلاعات صحیح مبتنی باشد. چه يك ارزبابی نادرست می‌تواند برای پیروزی فاجعه‌آمیز

باشد. تازه این همه هم کافی نیست ما باید سازماندهی خوب در نیرویی که می‌جنگند بوجود بیاوریم و ستون فقرات این نیرو را که همان رهبری این نیرو است خوب انتخاب کرده باشیم، به طریقی که توانایی رهبری جنگ را داشته باشند و حالا از عوامل دیگر هم می‌گذریم.

تدارك اینها و این همه عوامل را فراهم کردن، خواننده خود می‌تواند تصور کند که چقدر وقت می‌گیرد تازه همه اینها به يك سو،

این مسئله که ما چه نوع از حمله را انتخاب بکنیم، حمله‌های وسیع و همه جانبه و قبول تلفات بزرگ یا حمله‌های کوچک و متوسط و تدریجی با تلفات بسیار کم و وارد آوردن تلفات بسیار بزرگ به دشمن،

این بخش آخری اسمش سیاست جنگ است و این تدارکها و اتخاذ این سیاست ممکن نمی‌شود مگر اینکه در کشور يك زمینه سیاسی روشنی وجود داشته باشد. اگر ما جنگ را وسیله‌ای برای تسویه حسابهای سیاسی مان بکنیم، ناچار کسانی که مسئول اداره جنگ هستند تحت فشارهای گوناگون قرار می‌گیرند، چنانکه ما قرار گرفته‌ایم و تحت این فشارها ناگزیر همین وضع تحمل می‌شود و در اینجا عامل سیاسی است که در همه آن محاسبه‌های جنگی اثر تعیین کننده می‌گذارد. و تازه بعد یکی از دو سرنوشت پیش می‌آید که اگر پیروزی بدست آمد آن را در نتیجه فشارهای سیاسی تلقی می‌کنند و اگر شکست شد به گردن مسئول بیچاره می‌اندازند و همه اینها در جریان این جنگ ملاحظه شده است.





## اداره جنگ وقتی پای سرنوشت يك کشور و پای يك اعتقاد در میان باشد

با ملاحظه همه این عوامل بود که من طی تلگرافی از آقای منتظری خواستم که خود به خوزستان بیایند، از نزدیک آنچه را که شده است و می شود ببینند و خود در کار ما حاضر باشند. اما بلحاظ جو مسمومی که بوجود آورده اند، ایشان ظاهراً تلگراف مرا نوعی اعتراض تلقی کرده و گفته بودند اشخاصی که به مرخصی می روند، نزد ایشان می روند و مطالبی را می گویند. از آن اشخاص نزد من زیادتر می آیند. چون من در همه وقت در جبهه هستم. فرق است بین آنچه من به چشم می بینم و آنچه ایشان به گوش می شنود. درایت با روایت، در مقام تراحم، روایت از اعتبار ساقط است. احساس شخصی و میل به جنگ و اظهار بی تابی يك چیز است و اداره جنگ وقتی پای سرنوشت يك کشور و پای يك اعتقاد در میان باشد، يك چیز دیگری است. ما نمی توانیم بنا را بر صحبت هایی بگذاریم که افراد برای نشان دادن احساساتشان می کنند و

برای اینکه این احساسات را گرامی می‌داریم، عمل نظامی را تابع آن کنیم. برای اینکه بنا روی حساب و کتاب باشد، بر پایه و اساس باشد، باید طوری عمل کنیم که در این اوضاع و احوال دنیا از پا در نیاییم، و مردم امروز و آینده این کشور به ما نگویند شما طوری رفتار و عمل کردید که کشور از دست رفت و مردم به ذلت افتادند، این مسئولیت سنگینی است.

بهرحال، روز اول حمله، پیروزی ما کامل بود. امام جمعه اهواز آمد؛ به او گفتم من مایل بودم و این تلگراف را برای همین کردم که آقای منتظری هم می‌آمدند و در لحظه حمله حاضر می‌شدند. همه خوشحال بودیم.

روز بعد در بعضی روزنامه‌ها بعضی اشخاص گفتند و نوشتند «اگر تلگراف آیه‌الله منتظری نبود این پیروزی هم نبود». آیا اینها گمان می‌کنند خوانندگان آن مطالب هیچ نمی‌دانند؟ از هیچ چیز اطلاع ندارند؟ آیا می‌شود حمله را یکی دو روزه سازمان داد؟ تنها شناسایی زمین برای نیرویی که در آن زمین مستقر می‌شود و می‌خواهد از آنجا حمله کند، اقلأً اگر نگوئیم شناساییهای قبلی طولانی لازم دارد، یک هفته وقت می‌خواهد و حتی همین حمله هم باید بسیار زودتر از این واقع می‌شد، اما به لحاظ ضعفهایی که ما داشتیم و کوشیده‌ایم که آنها را بر طرف بکنیم به تأخیر می‌افتاد.

باری این هم نوعی تقسیم کار است! اگر شکست پیش می‌آمد بعهدہ رئیس جمهوری و فرمانده قل قوا است و داد و قال راه می‌اندازند و متن امضاء می‌کنند که باید او را چنین و چنان کرد، اما وقتی پیروزی پیش می‌آید ایندفعه از خوش شانس آقای منتظری، این پیروزی به ایشان تعلق گرفت. من از او که او را مردی با اخلاق می‌دانم انصاف می‌خواهم که در جمهوری اسلامی با این اخلاق آیا می‌شود واقعاً دنبال یک کاری را گرفت و پیش برد و مشکلات را از پش پا برداشت؟

باری اینها واقعیهایی است که زمان و حوادث، سبب بروز آنها می‌شوند. برای همه مردم شناسایی اخلاق هر کس و هر گروه را چه کسانی که اخلاق فرصت طلبانه دارند و چه کسانی که اخلاق اسلامی دارند، ممکن می‌گرداند. آدمهای فرصت طلب همیشه هم شانس و اقبال نمی‌آورند. گاهی هم بد اقبالی می‌آورند یعنی وضع تغییر می‌کند. آن وقت در می‌مانند که چه کنند، اگر

مشکلی پیش آمد چطور؟ در آن صورت آیا تلگراف کننده مقصر است یا فرمانده کل قوا؟

باری منظور من از این سؤال این بود که با چنین اخلاقی ما بطور دائم در جو فشار سیاسی قرار داریم و برای دنبال کردن جنگ ضمناً باید این جو فشار را از بین ببریم. وگرنه به شما مردم بدین وسیله اعلام خطر می‌کنم اگر این جو را از بین نبریم، مشکل کشور حل نخواهد شد. این لحظه، لحظه حقیقت است و باید حقیقت را به مردم گفت، هر چند که از نظر من همه لحظه‌ها، لحظه‌های حقیقت بوده‌اند و من به مردم جز حقیقت نگفتم.

اما روز دوم: مطلب دومی می‌خواهم به شما بگویم و آن این است که این پیروزی و دستگیر شدن قریب ۷۵۰ نفر و از بین رفتن تمام تجهیزات جنگی دو تیپ عراقی یا نزدیک به تمام دو تیپ عراقی برای رژیم عراق بسیار گران آمد و این بار دو لشکر به مقابله نیروهای ما آورد. ظاهراً از همه جا جمع کرده و آورده بود. این یک معنا را می‌رساند و آن اینکه قابلیت تحرک دشمن در مقایسه با وضع ما خوب است. و بهمین دلیل هم حمله کرد، نیروهای ما مقاومت نشان دادند و این لحظه‌ها، لحظه‌های اضطراب بودند. تمام وقت ما در اضطراب بودیم. از ظهر سه شنبه تا پایان پنجشنبه هیجدهم دیماه و بسیار حادثه‌ها بر ما گذشت. در برابر این حادثه ساعت شش دو شنبه شب رخ داد. دو نفر از سربازان ما در اثر اصابت ترکشهای گلوله‌های توپ بر زمین افتادند، بسیار نزدیک به من.

شب در لب کرخه کور در جمعی که شاید بیست تا بیست و پنج نفر می‌شدیم، از جمله همراهان من، سربازان و درجه داران و افسری که مشغول توضیح دادن بود، ناگهان دشمن سد آتش ایجاد کرد. یعنی با توپ کاتیوشا گلوله‌های مسلسل وار ریخت. فاصله بسیار نزدیک بود نزدیک به چند قدم. مرا بر زمین خواباندند و آن سروان ارتش خود را بر روی من انداخت و انفجارها چنان نزدیک به ما انجام می‌گرفت که او در اواسط این انفجارها گفت دیگر تمام شد. «انالله وانالله راجعون». اما از شگفتی نه تنها به هیچکدام ما کمترین خراشی وارد نشد بلکه به اتومبیل ما که توپها کاملاً برکنار آن بر زمین می‌خوردند، نیز هیچ صدمه‌ای وارد نیامد و کمترین صدمه‌ای نخورد. تانکر بنزین هم در این

طرف ایستاده بود که آنهم صدمه‌ای نخورد. وقتی برخاستیم به لحاظ سنگینی وزن افسری که خود را بر روی من انداخته بود نفسهای من به شماره افتاده بود. همه آنجا فریاد زدند «الله اکبر، الله اکبر» با وجود این گلوله باران، چگونه ما زنده ماندیم؟ امری بس شگرف بود و در پی آن، گفتند: ما شکست نخواهیم خورد. آنچه رخ داد معلوم کرد که شما زنده می‌مانید. بنابراین است که زنده بمانید و بنا بر این ما پیروز می‌شویم.

تردیدها به یک تصمیم قاطعی تبدیل شد و من می‌خواهم بگویم از این لحظه به بعد تا روز بعد هر روز مقاومت نیروهای مسلح ما فوق تصور بود، فوق تصور بود.

این را هم بگویم ظاهراً علت اینکه گلوله‌ها هیچ آسیبی به هیچکدام نرساند، این بود که گلوله‌ها به خاکی که برای سنگر تانک توده و انباشته کرده بودند می‌خورد و در آنها فرو می‌رفت و در نتیجه ترکش‌هایش قوت از دست می‌داد و می‌افتاد اما صدمه نمی‌زد. این عده که در آنجا بودند، از این واقعه به سختی به هیجان آمدند. خود من هم بسیار به هیجان آمدم. هیجان از روح گذشت، فداکاری نمی‌دانم آن سروان در فاصله این سه روز زنده مانده است یا نه؟

از شنبه ۱۳ الی پنجشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ دیماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۵۳

### خلبان جوانی است که دیروز با چهارمین هلی‌کوپتر خود پرید

اما اگر زنده مانده است و احتمالاً این سطور را خواهد خواند، بداند که این زندگی همه امتحان است. آنچه او کرد برای شخص من نبود. بلکه برای احساس مسئولیتی بود که می‌کرد. او و همه آنها که در دو جبهه می‌جنگند و می‌دانند که فرمانده کل چه مسئولیت سنگینی بر عهده دارد و باید نه تنها

بخاطر مسئولیتش اعتبار و منزلتش حفظ بشود بلکه می‌باید از حیات او هم دفاع بشود و بر این اساس آن فداکاری شگرف را کرد.

اگر شما خوانندگان هم در آن جبهه می‌بودید و از این شگرفیها می‌دیدید و هر روز می‌دیدید، شما نیز به این نتیجه می‌رسیدید که انسان بر فطرت پاک خدایی آفریده شده است. اما همین انسان در صورتیکه راه تعالی، راه راست و یا صراط مستقیم را از دست بدهد، از خود بیگانه شده و به نمونه پستی و دناوت بدل می‌گردد. آنچه من کوشیده‌ام انجام دهم این است که نگذارم جنگ روحیه خشونت‌گری کدر را در ما بوجود بیاورد. بلکه فرصتی برای بروز و ظهور آن ارزشهای والا و معتبر فرهنگ اسلامی خودمان بشود.

مورد دیگری از این نمونه‌ها خلبان جوانی است که دیروز با چهارمین هلی کوپتر خود پرید. چون دشمن سه هلی کوپتر قبلی او را زده است و خداوند او را زنده نگهداشته است. اما توجه داشته باشید که آسان نیست که انسان سه بار سانحه دیده باشد و باز در هلی‌کوپتر بنشیند و بدشمن حمله ببرد. اینها نمونه‌هایی هستند که موجب شدند جنگ بجای یک‌هفته، چهار ماه ادامه پیدا کند و همین‌ها هستند که راه پیروزی را خواهند گشود.

اما مردم عزیز ایران، هر کس طالب پیروزی باشد من به مناسبت مقام مسئولیتی که دارم، اگر بیشتر از او طالب پیروزی نباشم کمتر از او طالب نیستم. ممکن بود بسیاری چیزها را نادیده بگیرم و بخواهم جنگ را به میدان يك رشته اعمال نمایشی تبدیل کنم اما در آن صورت این مقدار هم که انجام گرفته است و ما در برابر دشمن ایستاده‌ایم و او را سد کرده‌ایم هم انجام نمی‌گرفت و این میهن در وضعی قرار می‌گرفت که ما قادر نمی‌شدیم آن را از آن وضع بیرون بیاوریم.

**بخش مهمی از وقتم را باید صرف جبران تأثیرات کشنده تبلیغات در روحیه نیروهای مسلح بکنم.**

کار هر کس را باید بر اساس امکاناتی که در اختیار اوست ارزیابی نمود و دید که چه چیز در اختیار اوست و با آنچه در اختیار اوست چه کرده است؟

گمان من اینست که اگر اهل انصاف بیایند و کار نیروهای مسلح ما را ارزیابی کنند، با توجه به امکاناتی که داشته‌اند و دارند، متوجه می‌شوند که این کار یک کار خوب نیست، یک کار عالی هم نیست، بلکه بیشتر از اینها است، یک حماسه و هنر جاودانی است. آن وقت در حق کسانی که این هنر را بوجود آورده‌اند و می‌آورند در پیش گرفتن روش تبلیغاتی تجدید نظر خواهند کرد و خواهند پذیرفت که ایجاد جو مسموم کننده گناه بزرگی است. گناه بزرگ نه فقط در حق آنها، بلکه در حق تو ملت عزیز و کشور ایران و بیشتر از اینها در حق دین اسلام. امیدوارم زمان فرصتی پیش بیاورد تا در این زمینه روشن و واضح همه چیز را با شما بگویم. تا بدانید این جنگ روانی - سیاسی چند برابر به ما بیشتر صدمه رسانده است تا حمله دشمن و شما خود در نظر بگیرید که بخش مهمی از وقتم را باید صرف جبران تأثیرات کشنده تبلیغات در روحیه نیروهای مسلح بکنم. در هر حال، این هم مطلب دومی بود که در این سه چهار روز خود را می‌نمود.

قبل از اینکه مطلب سوم را برایتان بگویم باید اضافه کنم که امروز از مشهد نامه‌ای داشتم که آن را خواندم و بعداً در زمینه آن صحبت خواهم کرد. اما مطلب سوم اینست که با وجود روحیه شکنی، وقتی پیروزی بوجود می‌آید، هر کسی، حتی روحیه شکنان کوشش می‌کنند پیروزی را به خود نسبت بدهند؛ اما وقتی ناکامی پیش می‌آید دنبال «مقصر» می‌گردند و می‌پرسند چرا ناکام شدید؟ یکی می‌گوید مهمات به من نرساندند، یکی می‌گوید نیروی هوایی بموقع نرسید، یکی می‌گوید کمک نداشتم، نیروی احتیاطی در اختیار نداشتم. خلاصه، هر کس کوشش می‌کند تقصیر را از گردن خود به گردن دیگری بیاندازد. اما روی سخن من با شما نیروهای مسلح است.

شما در این روزها آنچه از تجربه چهار ماه جنگ آموخته بودید کم و بیش خوب استفاده کردید. هم‌آهنگی خوب بود و باید بهتر از این نیز بشود، اما خوب بود ولی آنچه مهم است اخلاق آدمی و نحوه نگرش او به امور است. ما ممکن بود بنا را بر ناتوانی خودمان بگذاریم که در آن صورت دنبال راه حل‌هایی می‌رفتیم که معلوم نبود تاکنون چه بر سر ما آورد بود. می‌توانیم هم مبنا را بر توانایی و امکاناتی که باید بکار بگیریم بگذاریم و این تواناییها را توسعه

بدهیم که بنظر من باید با این دید به امور و کارها نگرست و کوشید امکانات را درست استخدام کرد تا پیروزی را بدست آورد. اما همین استفاده از امکانات مجال و اعتماد می‌خواهد.

شما مردم و همه کسانی که بنحوی مسئول هستید اگر اعتماد نکنید و فرماندهان در يك جو بی‌اعتمادی کامل عمل بکنند، اعصاب قویشان به اعصاب ضعیف تبدیل می‌شود و ناگزیر می‌شوند به کارهایی دست بزنند که کمتر در رابطه با دشمن و بیشتر در رابطه با جوسازی است و ممکن است برای کشور گران تمام بشود. نه اینکه ممکن است، قطعاً گران تمام می‌شود. حضور من در خوزستان برای این بوده است که نیروهای مسلح ما بدانند که من همه مسئولیتها را می‌پذیرم. تا آنها با خیال راحت عمل بکنند. بدون تدارک هم وارد کار نشوند تا اطراف و جوانب را نسنجیده‌اند عمل نکنند و سیاست جنگی را اتخاذ بکنند که ما را به موفقیت برساند.

این حمله فرصتی فراهم آورده است تا به همه بطور باز هشدار بدهم. به آنها بگویم اولاً اگر شما هم در صحنه جنگ می‌بودید و می‌دیدید که فرمانده چگونه حاضر نمی‌شود خط مقدم جبهه را ترك بگوید و ترجیح می‌دهد که در آنجا بماند و کشته بشود، آن وقت با من هم عقیده می‌شدید که ما سرمایه‌های بزرگی داریم و نباید با دست خودمان آن را تباه کنیم. این فرماده را نمی‌خواهم حال بمناسبت موقع نام ببرم اما داستان شجاعت، ایستادگی، روحیه وطن دوستی و ایمان دینی او امری است که جوانی که دیشب او را آورده بود، نقل می‌کرد و می‌گفت.

و بالاخره مسئله چهارمی که بعنوان تجربه پیش آمده است و اینجا و آنجا عنوان شده است، اینست که قاعدتاً با این حمله باید معلوم شده باشد که اینگونه تبلیغات تا کجا ضد اسلامی، بی‌انصافانه و از نظر موقعیت کشور خطرناک است، این طور تبلیغ کرده بودند و می‌کردند که علت تأخیر در حمله اینست که رئیس جمهور می‌خواهد حمله را آن قدر به تأخیر بیاندازد که در نتیجه جنگ طولانی بشود تا در تهران... حیغم می‌آید که عنوان کنم.

## برای آشفته کردن ذهن، عده‌ای این‌طور عنوان کردند که من قرار بود روز عاشورا استعفا بکنم

آنها که این امور را تبلیغ می‌کنند، نه تنها بر خلاف اسلام عمل می‌کنند، بر خلاف اخلاق اسلامی هم عمل می‌کنند، بلکه ظلم بزرگی بر کشور خودشان و خودشان می‌کنند. ما آنچه از دست داده‌ایم و آنچه بر سر کشور خودمان آورده‌ایم از نسنجیده عمل کردن و ندانم کاریها و شتابها است و اینکه دائم تبلیغ کرده‌ایم که انقلابی و کار انقلابی یعنی کار شتابزده، با شتاب و عجله بکن و برو جلو و پشت سرت را هم نگاه نکن. خوب ببینیم نتیجه این شتابها و عجله‌ها چطور از آب درآمده است. در قلمرو امنیت قضایی نگاه بکنید و اثرات این ناسنجیده و بی‌حساب و کتاب خودکامانه کارکردن را ببینید.

مثلاً در مجمعی بحث بوده است که یأسر عرفات گفته است که صدام حسین می‌توانسته است حمله کند و جاهایی که نگرفته بگیرد اما اگر نکرده است، برای این است که منتظر تغییراتی در تهران است. این حرف را می‌زنند برای خنثی کردن آنچه که حقیقت است. حقیقتی را که وارونه جلوه می‌دهند، یعنی «تغییرات در تهران» توطئه‌ای برضد فرمانده کل قوا بود که انجام هم شد؛ بصورت امضای يك متنی انجام شد که در آن، عزل فرمانده کل قوا خواسته شده بود. اما آنها امام را نشناخته بودند. توطئه این بود و با قاطعیت امام از بین رفت. چون واقعیت این بود که انجام شد و به نتیجه هم نرسید، برای آشفته کردن ذهن عده‌ای این‌طور عنوان کردند که من قرار بود روز عاشورا استعفا بکنم، بعد مردم آشوب بکنند و دوباره من با نیروهای مسلح به قدرت بازگردم و بعد با صدام حسین کنار بیایم و بقیه قضایا! حالا چطور شد که من روز عاشورا این کار را نکردم؟ چه کسی مانع شد؟ در حالیکه حتی تصور این حرفها هم توی ذهن من نیامده است و این شایعه‌ها که البته شایعه هم نیست بلکه جعل به قصد تخریب روحیه‌ها است. جعلیاتی از این قبیل می‌سازند و پخش می‌کنند برای این که جو ناسالمی بوجود آید و ما در این جو ناسالم، ناگزیر شویم بدون حساب و کتاب عمل بکنیم و ضربه‌های سخت بخوریم.



در حالیکه در این جا پای کشور در میان است، پای رژیم جمهوری اسلامی در میان است. تجربه را قدر بگذاریم و گرامی بداریم. ما باید با امکانات خودمان بجنگیم. این امکانات را باید بتوانیم بصورتی در بیاوریم که نیروهای ما در جنگ موفق بگردند. همه اینها زمان می‌خواهد. وقتی نمی‌توان تانک خرید تانکهای موجود را باید تعمیر کرد و آماده بهره‌برداری ساخت این را بدانید چاره دیگری نیست و اینکار زمان می‌خواهد.

باید امکانات بوجود بیاوریم که بتوانیم آنچه را که کم داریم از دنیا، کشورهایی که جزء ابرقدرتها نیستند، تهیه بکنیم و یا اینکه خودمان بسازیم. ایجاد آن امکانات خارجی «سیاست روشن خارجی» و همین‌طور «زمان» می‌خواهد و اگر نتوانیم و در داخل بخواهیم امکانات بوجود بیاوریم، آن هم زمان می‌خواهد و بالاخره وقتی قرار است که با هر وسیله‌ای از خودمان دفاع کنیم، باید باصطلاح پی همه چیز را به تن بمالیم. اینها حقایقی هستند که باید به مردم گفت. ما باید روی حساب و کتاب، وسایل و امکاناتمان را بکار ببریم؛ وگرنه اگر در يك عملیات بی‌حساب و کتاب آنها را بکار ببریم و از دست بدهیم، هم شیرازه امور از هم می‌پاشد و هم دفاع از وطن ناممکن می‌شود. چه کسی مسئولیت بعد از آن را بر عهده خواهد گرفت؟

پس شما علمای بزرگ، شما روشنفکران با اخلاق و با فضیلت و شما مردم ایران اگر رأی داده‌اید و مرا به ریاست جمهوری انتخاب کرده‌اید بگذارید روی حساب و کتاب و با سنجیدگی عمل کنیم. بی‌تابی نکنید جنگ، جنگ است، خرابی دارد. دشمن ما وحشی است، شهرها را به توپ می‌بندد.

## هم اکنون گزارش آوردند: تا حالا ۹۰۰ اسیر گرفته‌ایم

مطابق صورتی که گرفته‌ایم و هم اکنون آورده‌اند تا حالا ۹۰۰ اسیر گرفته‌ایم. با توجه به ترکیب نیروهای زرهی در واقع چیزی در حدود دو تیپ باید از بین رفته باشد، تا دشمن این مقدار اسیر داده باشد. فکر کنید، چقدر تدارک لازم داشتیم تا این نتیجه را بتوانیم بگیریم؟ و بتوانیم بعد از این نتیجه حملات متقابل دشمن را که می‌گویند با دو لشکر حمله کرده‌است، با وارد

کردن تلفات سنگین دفع کنیم؟ در چنین حالی دشمن این حساب را برای خود می‌کند که اگر اعصاب ما از دست نرود و توپهایی را که او به شهرهای ما رها می‌کند، تحمل بکنیم، در درازمدت ما وطنمان را حفظ می‌کنیم و برنده خواهیم بود و رژیم عراق بازنده.

پس شما لااقل به این مسائل توجه بکنید. درباره زمان فشار نیاورید. این را مطمئن باشید که ما از این کار بسیار رنج می‌بریم. لحظه لحظه این کار برای ما رنج آور است. تمام نیروی خود را بکار برده‌ام و بکار می‌برم که زمان جنگ کوتاه بشود، جنگ زشت‌ترین کارهاست. جنگ خرابیها را بیشتر می‌کند و می‌داند که بعد از جنگ تدارک اینهمه خرابی و مشکلات چقدر مشکل است. به این لحاظ است که شب و روز کار می‌کنیم و در همین جنگ است که ارتش ما دگرگونی بنیادی پیدا کرده و یک ارتش واقعی متعلق به این کشور می‌شود. اینها همه را می‌دانم و برای اینکه در حین جنگ ارتش ما تقویت بشود و توان رزمی‌اش افزایش پیدا کند و نه کاهش، باید یک شیوه جنگی بکار ببریم که در طول زمان دشمن را ضعیف کنیم و خودمان تقویت بشویم.

روزهای اول جنگ گمانم این بود که جنگ بسیار کوتاه خواهد بود اما این طور نشد و دلایلی داشت که حالا نمی‌خواهم آنها را عنوان کنم؛ بماند برای فرصتی مناسب. ناگزیر ما باید با امکانات خودمان بجنگیم و جنگ با امکانات خودمان بایستی بصورتی باشد که نیروهای ما را تحلیل نبرد. و در مقابل از قدرت نیروهای دشمن بکاهد. این سیاست جنگی، شیوه‌ها و تاکتیکهایی را ایجاب می‌کند که باید فرماندهان نظامی با اطمینان خاطر از اینکه مورد انواع سوءظن‌ها قرار نمی‌گیرند، پیدا کنند و به اجرا بگذارند.

بهرحال، هنوز نمی‌توان گفت، پیروزی که در این حمله بدست آمد چقدر در تناسب قوای دو طرف مؤثر است. یکی دو روز و شاید تا اواسط هفته آینده هنوز باید صبر کرد و دید چه خواهد شد. اگر ما توانستیم آسیبهایی را که نیروهای خودمان دیده اند جبران کنیم و اگر آسیبهای دشمن به حدی رسیده باشد که ما انتظار داشتیم، آن وقت ما می‌توانیم حمله را، حمله‌های آینده را از سر بگیریم و همان شیوه را ادامه بدهیم تا پیروز شویم و اگر چنین نشد یعنی

دشمن نیروهای تازه‌ای وارد عمل کرد، باز وضع دیگری پیش خواهد آمد که البته در کارنامه‌های روزهای آینده به شما مردم گزارش خواهم داد.

## مردم بارها گفته‌اند که مرا حمایت می‌کنند و فعلاً در این مرحله این حمایت را می‌خواهم که به حرف جوسازان گوش ندهند

و مطلب آخر اینکه در این چند روز بارها اشخاصی آمدند و بمناسبت راجع به رابطه با مردم صحبت کردیم. آنها با توجه به علاقه مردم و اعتمادی که پیدا کرده‌اند، اصرار داشتند که سخنرانیها را ترك نکنم. برای مردم هر هفته یکی دو بار صحبت بکنم گفتم من حرفهای خودم را زده‌ام در این کارنامه هم می‌زنم. اما حالا وقت این است که مردم حرف خودشان را بزنند البته در مواقعی که لازم شد با مردم صحبت خواهم کرد، اما کسیکه بار سنگینی جنگ بر دوش اوست و مسئولیت را با امکاناتی که اگر مردم به موقع خود آگاه بشوند خواهند دید که چگونه امکاناتی بوده است، مجال دیگری ندارد که وقت را در این شهر و آن شهر به سخنرانی بگذارند. مردم بارها گفته‌اند که مرا حمایت می‌کنند و فعلاً در این مرحله این حمایت را می‌خواهم که به حرف جوسازان گوش ندهند. در وجود من هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه نجات جمهوری اسلامی و کشور ایران نیست و این هدف آن قدر عالی و والا است که برای آن آماده‌ام هر لحظه مرگ فرا رسد و آنرا با آغوش باز بپذیرم. هرگز حاضر نخواهم شد که این هدف والا و بلند را این هدف خدایی را رها کنم و خودم را به امور پست دلخوش بکنم. مرا هیچ لذتی از سلطه بر دیگران دست نمی‌دهد. استبداد از نظر من سقوط و انحطاط انسان است. بنابراین من جنگ را وسیله هیچ کاری قرار نداده، نمی‌دهم و نخواهم داد. جنگی است بر ما تحمیل شده، ما باید آن را آن‌طور به پایان ببریم که وطن ما برای ما بماند و این را با امکاناتی که داریم و توسعه این امکانات از راه کار و تلاش و فداکاری فرد فرد مردم ایران، انجام بدهیم.

اینها مسائلی بود که در این چند روز از تلاشها حاصل شد که من با شما خوانندگان در میان گذاشتم. تمام مدت من در جبهه‌ها بودم و در بحثهای

نظامی و تصمیم‌گیری‌هایی که بیشتر جنبه کمک به فرماندهی نظامی را داشت  
شرکت کردم تا خداوند خودش ما را یاری رساند. انشاء الله

کارنامه جمعه، شنبه و یکشنبه ۱۹ تا ۲۱ دیماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۳۰ دی ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۴۵۴

### قسمت اول



### ارتش ما در این جنگ روحیه عالی از خود نشان داد

چون مطالب این سه روز بهم پیوسته بود، مثل هفته گذشته صبر کردم تا به  
نتایج روشنی برسیم و در این کارنامه بیاورم.

صبح از جبهه «کرخه کور» دیدن کردم. با افراد نیروهای مسلح صحبت کردم. با فرماندهانشان صحبت کردم. مسئله تازه‌ای که در نبردهای این هفته بود، اینست که چه در این جبهه و چه در جبهه‌ای که بعد از ظهر جمعه رفته و بازدید کردم در جبهه آبادان نسبت خسارات ما به دشمن نسبت يك به دو است. یعنی نیروهای مسلح ما آنچه از دست داده‌اند، نصف است. این نسبت، نسبت حداقل است. خود نظامیها برآوردهایی که می‌کنند تناسبش بسیار بزرگتر از اینها است، ولی قدر مسلم اینست که نسبت يك به دو است، یعنی اگر ما در جبهه‌ای يك تانک از دست می‌دهیم، دشمن ۲ تانک از دست می‌دهد. این نشان می‌دهد نیروهایی که ما در جبهه‌ها داریم، هم ایمان دارند و هم میزان مهارتشان نسبت به دشمن بالاست. بنابراین مسئله عمده‌ای که در این جنگ مطرح است اینست که آیا ما آن خساراتی که از لحاظ تجهیزات و مهمات می‌بینیم می‌توانیم به موقع جانشین کنیم یا خیر؟ اگر بتوانیم بموقع جانشین کنیم، این جنگ در يك دوران معینی به نابودی ارتش مهاجم خواهد انجامید.

### **مطمئن هستیم که مردم امروز ما و تاریخ کسانی را که بهر بهانه روحیه نیروهای مسلح را تضعیف می‌کنند، نخواهد بخشید.**

این مسئله اولی بود که از این جنگ تهاجمی ما در ده روز گذشته بدست آمد.

مسئله دوم این بود که ارتش ما در این جنگ روحیه عالی از خود نشان داد و مقاومتی کاملاً غیر قابل مقایسه با پیش از این زمان (در آغاز جنگ و قبل از جنگ) از خود نشان داد و این دستاورد دوم مهم و بسیار مهم این جنگها است.

فرماندهان با قابلیت تمام و با استقامت رأی و بدون تزلزل عمل کردند، افراد زرهی نیز چنین بودند. البته در مواردی غیر از اینهم دیده شد اما این سستی زود ترمیم شد و نیروهای ما با استقامتی در خورتحسین جنگیدند. بنابراین مسئله دوم که در این جنگ و بحکم تجربه خود این جنگ بدست آوردیم، اینست که اولاً ایجاد روحیه از طریق «پیوند با روحیه‌ها به

بی‌روحیه‌ها» شدنی نیست، بلکه در خود سرباز و درجه دار و افسر است که باید روحیه برانگیخته بشود و این یکی از عوامل عمده و اساسی پیروزی ما در جنگ است.

امروز چون ما دسترسی به منابع اسلحه خارجی نداریم باید روی خودمان تکیه کنیم. این را به دفعات گفته‌ام، اما در جریان جنگ بیشتر آشکار شد که منابع خود ما، در درجه، اول انسانها و درجه ایمان، اعتقاد و روحیه آنها است که از جو اجتماعی و معتقدات شخصی ناشی می‌شود. مطمئن هستم که نه مردم امروز ما و نه تاریخ، کسانی را که بهر بهانه روحیه نیروهای مسلح را تضعیف می‌کنند، نخواهند بخشید. دیر یا زود حقایق بر مردم روشن خواهد شد و فکر من اینست که هم اکنون نیز بر مردم ما این حقایق روشن است. روزی مردم خوزستان از آنها که پیش از این انقلاب و پیش از این جنگ سازمان و روحیه ارتشیان را در این استان ویران کردند، خواهند پرسید که چرا در این جنگ، بجای کمک، بنابراین خط و ربط عمل کردند که، اگر ارتش پیروز بشود خطرناک می‌شود؛ از این رو به تضعیف روحیه ارتش پرداختند، خواهند پرسید چرا با سرنوشت کشورشان، با مردمی که زیر رگبار گلوله‌های توپ و تانک و بمب و اینها قرار داشتند، بازی کردند؟

در اینجا من از آنها دعوت می‌کنم فوراً تغییر رویه بدهند و تا دیر نشده همه به تقویت عمومی روحیه نیروهای مسلح مشغول بشوند، بلکه کمبود اسلحه را با افزایش روحیه، میل به ابتکار، شجاعت و پایداری جبران بکنیم. در صورتیکه بتوانیم روحیه نیروهای مسلح را بالا ببریم اصلاً لازم نیست که به حد دشمن اسلحه داشته باشیم. این روحیه به عوامل متعدد و متغیری بستگی دارد.

نیرویی که در جبهه است در صورتیکه وسایل و ابزار خود را کافی نیند، روحیه‌اش پایین می‌آید. در صورتیکه جوی را پشت سر خود می‌بینید که جو تحقیر و بهانه جویی باشد، جو شایعه سازی باشد، تضعیف می‌شود و این خیلی تضعیف کننده است. اگر این مسائل در پشت سر نباشد و بجای آن تقویت باشد، راحتی می‌شود به او گفت: دشمن اسلحه دارد، از او بگیر. اما برای این که نیروهای ما به آن حد از قوت روحی و معنوی برسند که اسلحه را

از دشمن بگیرند، باید تقویت همه جانبه بشوند و این خود موجب يك دگرگونی بنیادی در برداشت‌های عمومی آنها بگردد؛ و گرنه يك حس انزجاری در این نیروها که زیر ضربات مستقیم دشمن هستند، بوجود می‌آید و علائم این انزجار در جبهه‌ها ملاحظه می‌شود که برای سلامت جامعه ما چه در حال و چه در آینده خطرناک است.

بر من است که این هشدارها را بدهم و بر همگان است که در صورتی که تردید دارند در درستی این هشدارها برای درك واقعیت آن‌طور که هست و نه آن‌طور که مایلند باشد، خود به جبهه‌ها بیایند و از نزدیک واقعیتها را ببینند.

در جبهه آبادان با فرماندهان آن جبهه مفصل صحبت شد. آنها حمله کرده بودند و دو برابر تلفاتی که تحمل کرده بودند بدشمن تلفات وارد کرده بودند، با این وجود حرفشان این بود که چرا در اتخاذ شیوه‌های جنگی نمی‌باید آن شیوه‌هایی را انتخاب کنند که به دشمن حداکثر تلفات را وارد می‌کند و می‌تواند وارد کند؟ و در مقابل نیروهای خودمان هم حداقل خسارات و تلفات را متحمل بشوند؟ آنها می‌گفتند که ما چنین روشی را می‌توانیم با موفقیت بکار ببریم و آزمایش ما نشان می‌دهد که این روش کاملاً موفق است و ما این روش را در چند نوبت و به اصرار به فرماندهی نیروهایمان اظهار کرده‌ایم ولی فرماندهی نپذیرفته و دستور حمله برق آسا داده است. برای آنها توضیح دادم که در جو سیاسی موجود با توجه به جریانهایی که بوجود می‌آید. این حمله و این روش تحمیل شده است و البته امیدواریم که حاصل تجربه همه را قانع کرده است که ما لااقل باید به شما امکان بدهیم روشهای نظامی پیدا کرده و بکار ببرید که در عین تضمین موفقیت تلفات ما را به حداقل برساند. چون تعقیب عملیات نظامی تا کسب پیروزی کامل محتاج ابزار و آلات نظامی و مهمات است. با اینحال از کار خودتان راضی باشید به لحاظ اینکه این تجربه به ما نشان داد، دشمن بسیار آسیب‌پذیر است و ما می‌توانیم به نسبت يك به دو با موفقیت عمل بکنیم. کوشش خودتان را بیشتر متوجه آموزش کارهای موجود و تکمیل آموزش آنها و آموزش گروههای جدید بکنید.

پس از اینکه مفصل برایشان صحبت کردم که جنگ يك حرکتی نیست که شروع بشود و تمام بشود، بلکه استفاده از تجربه‌های بدست آمده برای گامهای

بعدی ضرورت اساسی دارد و شما باید از خودتان راضی باشید که توانسته‌اید در يك عملیات نظامی شرکت کنید و به دشمن ضربات سنگین بزنید و تلفات بسیار وارد کنید و بدانید که قدمهای بعدی را چگونه باید بردارید. بله نسبت به آن موقع که شما با همان ضربه اول کار را تمام بکنید، کامیابی بدست نیامده است. اما دشمن برای يك عمل گاه پنج نوبت، شش نوبت حمله کرده است. ما بلحاظ صرفه جویی زیادی که باید در امکانات نظامی خودمان بکنیم نمی‌توانیم همان روش را در پیش بگیریم. اما می‌توانیم از تجربه‌ای که بدست می‌آوریم، استفاده کنیم و قدم بعدی را چنان برداریم که ضربه ما موثرتر و تلفات دشمن بزرگتر. میزان تضعیف دشمن هم بیشتر باشد و همینطور ضربه‌ای که خودمان می‌پذیریم خیلی کمتر باشد.

فرماندهان بسیار دلگرم شدند. کتباً هم از زحمات و کوششها و تلاشهایشان تقدیر بعمل آوردم.

از آنجا برای گفتگو با سربازانیکه در جبهه‌ها بودند به خطوط مقدم جبهه رفتیم. شب پیش ما با اتومبیل روی همین جاده بسیار جلو رفته بودیم تا جاییکه خمپاره‌های دشمن از اتومبیل ما استقبال کرد. بعداً معلوم شد در تاریکی شب، از خطوط خودمان هم جلوتر رفته بودیم، البته ما به لحاظی که نمی‌دانستیم کجا باید برویم، رفته بودیم. امروز با نفریر زرهی رفتیم و به خطوط مقدم رسیدیم با سربازان سنگر به سنگر صحبت کردیم. در حین صحبت با سربازان يك سنگر، گلوله خمپاره‌ای در همسایگی همان سنگر، خورد و چهار سرباز ما را شهید کرد و اینرا خود بچشم دیدم که تاثرم بسیار شد و بدیهی است که دیگر دل و دماغی نماند که با سربازان خوش و بش کنیم.





اما حرفهایی زدیم و جوابها شنیدیم که اگر شرایط جنگی نبود در اینجا يك بيك می‌آوردیم و خوانندگان ملاحظه می‌کردند که اینکه یکبار گفته‌ام بعضی‌ها هنوز خشت دوم را روی خشت اول نگذاشته می‌زنند همه را می‌ریزند و کار را باز باید از سر شروع کنیم، گزاف نبوده است. با این حال، حضور در جبهه‌ها اثر خود را بوجود می‌آورد و با گفت و شنود و توضیح ابهامات رفع می‌شود. وقتی يك عملیاتی انجام می‌گیرد و آن‌طور که انتظار دارند يك دفعه دشمن نابود نمی‌شود اینکه چرا چنین شده؟ و مقصر پیدا کردن، شروع می‌شود. در اینجا نیز، برایشان صحبت کردم و پرسیدم که شما چقدر تلفات داده‌اید؟ گفتند و گفتم دشمن چقدر تلفات داده است؟ گفتند. گفتم خوب شما راضی نیستید از اینکه به نسبتی که خودتان می‌گویید يك به سه به دشمن تلفات وارد آورده‌اید؟ گفتند که چرا ما وقتی همه می‌گویند چرا ما کاری نمی‌کنیم در ما این تصور بوجود می‌آید که ما لابد باید يك کاری بکنیم که در همان شب اول ارتش دشمن نابود بشود؛ تا دائم سرکوفت نشویم. اما می‌دانیم که اگر امکاناتی که دشمن داشت ما هم در اختیار داشتیم کار او را برق آسا می‌ساختیم. هیچ‌کس نیست که بگوید ما با چه امکاناتی می‌جنگیم و دشمن با چه امکاناتی می‌جنگد. با این همه، ما جلوی دشمن را سد کرده‌ایم و اگر ارزیابی صحیحی از کار ما باشد، تقدیری باشد، معلوم باشد که ما داریم زحمت می‌کشیم و ما را به کار خودمان بگذارند، ما می‌توانیم دشمن را هم از پا در آوریم.

بعد از این بازدید با فرماندهان جلسه‌ای کردیم و به راهجویی و رایزنی پرداختیم. نقشه‌ای را که از مدتها پیش تهیه کرده بودیم در پرتو وضعیت جدید مورد بررسی قرار دادیم، حالا وضعیت جدید چیست؟ وضعیت جدید اینست که ما بر اثر عملیات نظامی ظرف یک هفته بطور قطع يك لشکر دشمن را نابود کردیم. با این حال دشمن نیروهای جدیدی وارد کرده و در جبهه‌ها بکار گرفته است. پس مسئله اول ما مهار کردن نیروهای جدید و نابود کردن آنها است. در همه جبهه‌هایی که ما با دشمن درگیر شدیم، دشمن نیروهای تازه نفس وارد میدان کرده و این بدان معناست که نیروهای موجود دشمن برای مقابله کافی نیست و حالا وقت آنست که ما دنبال این فکر را که از ابتدای جنگ روزروز

بدان قوت داده‌ایم و پی بسته‌ایم و زمینه آن را فراهم کرده‌ایم، بگیریم. یعنی اینکه ما در محاصره اقتصادی هستیم و آن تجهیزات نظامی که در اختیار دشمن هست در اختیار ما نیست، خصوصاً در ارتش زمینی با عواملی که در خود کشور داریم ترکیب مناسبی را بوجود بیاوریم و از امکانات گوناگون بدون از دست دادن نیروی نظامی و تجهیزات نظامی، بخشی از نیروهای دشمن را بی‌اثر بکنیم. یعنی شرایطی فراهم بکنیم که نتواند عمل بکند.

روی این فکر پیش از اینهم کار کرده بودیم و زمینه‌ها آماده شده بود. چمران در این زمینه کار کرده بود. دیگرانی که حالا نمی‌خواهم نامشان را ببرم کار کرده بودند، بعد از اینکه عمل انجام گرفت اسم آنها را خواهم آورد و از آنها تقدیر خواهم کرد و بدین ترتیب اتخاذ تصمیم کردیم.

مرحله اول خنثی کردن آن بخش از نیروهای دشمن که در برابر نیروهای ما هستند، عملاً هیچکدام از دو نیرو نمی‌توانند عملیات نظامی چشمگیری انجام بدهند و هر دو بی حرکت شده‌اند.

کارنامه جمعه، شنبه و یکشنبه ۱۹ تا ۲۱ دیماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار اول بهمن ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۴۵۵

### قسمت دوم



نه تسلیم یأس می شویم، نه تسلیم دشمن  
ما باید آن نیروها را از عمل بازداریم و نیروهای خودمان را آزاد کنیم برای  
اینکه در جایی که لازم است، به دشمن، ضربه‌ای که باید وارد کنیم.

- مطلب دوم تدارك تجهیزات، تکمیل تجهیزات نیروهایی که داریم و آماده کردن آنها برای بکار بردنشان در جایی مثل کرخه کور که ضربه مرگ آوری بر دشمن در آنجا وارد کردیم، باشد.

مطلب سوم انتخاب زمان و مکان، بطوریکه دشمن در مکانی که ما به عملیات می‌پردازیم نتواند نیروی قابلی را وارد عمل بکند. ما اینک در این باره به نظر روشنی رسیده‌ایم.

امیدوارم در پرتو این عملیات، واقعیتها بر آنهایی که حسن نیت دارند، شناخته شده باشد و ما را به حال خود بگذارند تا با خاطری آسوده از نبودن فشارهای گوناگون روانی و روحیه شکن، بتوانیم راههای پیروزی را هموار کنیم. در این تلاش جدید همه عوامل موجود در کشور بدون آنکه من بخواهم فعلاً اسم آن عوامل را ببرم در کنترل و مهار بکار گرفته می‌شوند، یعنی ما می‌دانیم چه عاملی را در چه مکانی و به چه میزانی مورد استفاده قرار دهیم تا نتیجه‌ای را که می‌خواهیم بگیریم و نیروهای دشمن را خنثی بکنیم و اینک چند روز باید برای تهیه و تدارك آخرین عوامل صبر بکنیم بعد در زمان عمل با هماهنگی کامل شروع بکنیم و نتیجه‌ای را که می‌خواهیم بدست بیاوریم.

چهار ماه پیش از این، در نخستین جلسات شورای دفاع، وعده داده شده بود، امکانات لازم تهیه و در اختیار قرارگیرند. پیش از آنکه در خارج امکاناتی بوجود بیاید و اینها بتوانند سلاح مورد لزوم را تهیه بکنند که وضعش فعلاً نامعلوم است، فشار آوردند ارتش چرا عمل نمی‌کند؟ بترتیبی که اینها مجبور شوند حتی تدابیر نظامی را هم که خود می‌توانند به کار ببرند، بکا نبرند و جنگ را بصورتی پیش ببرند که آسیب پذیری نیروهای ما را افزایش می‌دهد. پس از گفتگوهای امشب و آنچه که درباره بکار بردن عوامل گوناگون و یافتن ترکیب جدیدی از عوامل و تبدیل عوامل طبیعی و غیر طبیعی به اسلحه نظامی شنیدند و گفتگو شد، چهره‌هایشان باز شد و بسیار امیدوار شدند. بعد که این طرح به خواست خدا با موفقیت انجام شد با خوانندگان از آن صحبت خواهیم کرد.

عجالتاً می‌خواهم این را بگویم که انسان نمی‌باید در هیچ شرایطی روحیه خود را از دست بدهد و به پیش آمدها تسلیم بشود؛ باید در هر شرایطی دنبال

راه حل برود. عوامل موجود را از نو با هم ترکیب کند و نیروی تازه‌ای را بوجود بیاورد و با آن به مبارزه ادامه بدهد. بسیار خوب بود اگر امکانات لازم را می‌داشتیم. در صورتیکه امکانات جدیدی را بوجود بیاوریم امیدواریم بسیار بهتر باشد. با این همه، من نمی‌باید خوش‌بینی فریبنده‌ای در ذهن شما خوانندگان بوجود بیاورم.

ما بر خلاف طبیعت جنگهای زرهی، با توجه به امکانات، به جای جنگی چهار پنج روزه و حداقل ده روزه، اکنون چهار ماه است می‌جنگیم. در تمام این مدت، ما هر زمان عامل جدیدی را نزد خودمان یافته‌ایم، آن را بکار گرفته‌ایم و مانع پیشروی دشمن شده‌ایم. ضربات سنگین به دشمن زده‌ایم و مجموع این تجربه‌ها موجب شده که جنگ تا اینجا ادامه پیدا کند و دشمن از پیشروی بیشتر مأیوس بشود. با وجود این تجربه آخری، ما برای اینکه يك ضربه کاری و فوری بدشمن وارد کنیم و کار او را بسازیم، ترکیب متناسبی از عوامل را آماده کنیم. حمله اخیر ما، قبل از اینکه به نتیجه کامل برسد با ورود نیروهای جدید دشمن به صحنه متوقف ماند. این توقف معلوم کرد که ما باید ترکیب جدیدی از عوامل را از نو بسازیم و با آن با دشمن گلاویز شویم؛ در عین حال، موجب شد که نیروهای بیشتری از دشمن در کشور ما حضور پیدا کنند. بنابراین اگر ما مقدمات آن طرحی را که فکر کرده بودیم و مشغول بودیم، فراهم می‌کردیم، اینک با توجه به نیروهای بیشتر دشمن، تغییرات لازم بوجود آمده و بصورت اسلحه در اختیار ما بود. امید ما اینست که با خنثی کردن نیروهای دشمن، بقیه نیروهایی که برای او می‌ماند برای مقاومت در برابر نیروهای مسلح ما کافی نباشد.

هیچکسی نمی‌تواند ادعا کند که بیش از یک فرمانده خواهان پیروزی  
است



بهرحال ما به تلاش خودمان ادامه می‌دهیم. نه تسلیم یأس می‌شویم، نه تسلیم دشمن می‌شویم. اما ما می‌توانستیم وقتی این مقدار توانایی در ما بوده که با امکانات اندک طی چهار ماه با دشمن که دوازده سال تجهیز نظامی کرده و یکسال اخیر بطور کامل در تدارک حمله به کشور ما بوده است بجنگیم و او را متوقف کنیم، اگر ما هنوز می‌توانیم عوامل مختلفی را ترکیب بکنیم و باز با دشمن جنگ را ادامه بدهیم و احتمالاً ضربه کاری به دشمن وار بکنیم، پس، قطعاً این توانایی را داشته‌ایم که پیش از شروع جنگ شرایط شروع آن را هم از بین ببریم و امکان تجاوز را به حداقل برسانیم.

روزهایی که بر ما می‌گذرد روزهای سختی است اما کسی که از جانب مردم و به رأی آنها مسئول شد، نمی‌باید خود را دستخوش یأس و ناامیدی بگرداند و بر اوست که راههای پیروزی را بیابد و بیماید.

بهر حال، امشب که تا ساعت يك و نیم دو بعد از نیمه شب درباره این ترکیب نو گفتگو می‌کردیم و به يك تصمیم رسیدیم. بسیار سبک شدم و امیدوارم موج بعدی حمله نیروهای مسلح تلاش و کوشش آنها با موفقیت کامل روبرو بگردد. آنچه از مردم خودمان می‌خواهیم که بکنند اینست که جنگ را سرسری نگیرند. خیال نکنند که مسئله کوچک و سبکی است؛ سرنوشت کشورمان در میان است. ما نباید رفتاری را در پیش بگیریم که در ذهنهای مردم خاطره جنگهای اول و دوم ایران و روس را زنده کند و در تاریخ اثری ننگین از این نسل و مسئولان این عصر بجا بماند.

به همه هشدار می‌دهم لحظه‌ها مهمند تصمیمها باید با دوراندیشی و مطالعه کامل اتخاذ بشود. باید به فرماندهان نظامی که در این جنگ با فدکاری و اخلاص عمل کرده‌اند امکان بدهیم تا تدابیر نظامی را از روی علم و اطلاع تنظیم کنند و به اجرا بگذارند.

هیچکسی نمی‌تواند ادعا کند که بیش از يك فرمانده خواهان پیروزی است. برای اینکه کار فرمانده جنگ نظامی تحصیل پیروزی است.

هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که بیش از يك فرمانده نظامی خواهان عمل نظامی است برای اینکه کار او عمل نظامی است و بسیار دیده‌ام فرماندهانی که برای شهدای خودشان می‌گریستند. سرباز و درجه دار و افسر تحت فرماندهی خودشان را مثل فرزندان خودشان دوست می‌دارند. اینها باید از روی علم و اطلاع عمل کنند و ما ناگزیر باید به آنها مجال بدهیم، امکان بدهیم، اعتماد بکنیم؛ تا بتوانیم امکان استفاده از هر عاملی در ترکیب عوامل را در نظر بگیریم و راههای پیروزی را هموار بکنیم. این هم کارنامه این چند روز.



کازنامه دوشنبه ۲۲ تا چهارشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار دوم بهمن ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۴۵۶



### وقتی حمله می‌کنیم و دو تیپ دشمن را یکجا نابود می‌کنیم

نخستین کار ما در این سه روز، در دنباله روزهای پیشین، تدارک ابزار و آلات جنگی است که در جریان هجوم دشمن از دست داده‌ایم. بدیهی است وقتی حمله می‌کنیم و دو تیپ دشمن را یکجا نابود می‌کنیم و بعد دشمن از همه جا نیرو جمع کرده و هفت موج پیاپی بجلو می‌فرستد و در برابر این نیروی عظیم مقاومت می‌شود و به آن تلفات سنگینی وارد می‌آید، ما خود نیز از نظر ابزار و مهمات خسارات بسیار می‌بینیم. از تلفات انسانی این جنگ هم فهرستی آوردند که نسبت به تلفات دشمن بسیار ناچیز است بالنسبه افسر بیشتر، بعد درجه دار و بعد سرباز از دست داده‌ایم و جبران اینها با

سرعت زیاد و ضرورت جنگ و ادامه هجومهای حساب شده بقصد شکستن نیروهای دشمن مشکل است.

بر اساس گزارشی که شب قبل دادند کار جبران و تدارک از نظر اسلحه و مهمات تقریباً نزدیک به اتمام است و ما بلکه در مهلت مناسبی از نوآمادگی ضربه زدن پیدا بکنیم و این مسئله مهم و اساسی است؛ یکی از این نظر که مردم خودمان بدانند، علامت و نشانه کاردانی يك رهبری در آنست که بتواند تحت هر شرایطی نیروی لازم را برای دفاع از موجودیت کشور فراهم بیاورد. شرایط ما بسیار سخت و مشکل است، با این همه، بر ما نیست و حق نداریم که به عذر فقدان منابع خارجی کار دفاع از موجودیت کشور را معطل بگذاریم.

### ما تا این زمان نتوانسته‌ایم از بازارهای خارجی برای رفع کمبودهایمان سود بجوییم.

وقتی تجهیزات و مهمات کم است، آنچه از دست می‌رود، باید جانشین شود. کمبودها هم باید رفع شوند؛ اما این‌ها کار ساده‌ای نیست. زیرا، نه تنها دوستان نادان و دشمنان ما بیکار نمی‌مانند و بر دوام با آنچه می‌کند و می‌گویند تردید و سئوالهای روحیه شکن در ذهن نیروهای مسلح بوجود می‌آورند، بلکه در میدان جنگ علم بوجود امکانات همان قدر در تقویت روحیه مؤثر است که فقدان آن امکانات در شکستن روحیه تأثیر دارد.

این امور را باید از با حضور دائمی در جبهه‌ها، سنگر به سنگر، توضیح داد تا ذهن نیروهای ما از این سئوالها و گفتگوها پاك بشود و با دلی محکم و اراده‌ای قوی جنگ را تا پیروزی ادامه بدهند. پس کار دوم ما این شده‌است؛ از جبهه‌ها بازدید کردیم و به بازدید از جبهه‌ها ادامه می‌دهیم.



در محل، با افسران و درجه داران و سربازان گفتگو کردیم، سئوالها بسیار بود که از باب شرایط جنگی آنها را مطرح نمی‌کنم. بنظرم وضع خوب شده و امیدوارم که بهمین کار ادامه بدهیم و حملات بعدی ما به دشمن با ضربه‌های سنگینتر و پیروزیهای بزرگ همراه باشد.

دوشنبه شب شورای عالی دفاع تشکیل شد و وضع جبهه‌ها تشریح، همین سئوالهایی که گفتم با من در جبهه‌ها در میان گذاشتند، مطرح شد و یادآور شدم که در همان جلسه اول یا دوم قرار شد که امکانات خارجی برای تهیه تسلیحات لازم فراهم بگردد و از آن زمان تا این زمان هیچ نشانه‌ای از اینکه ما بتوانیم با اطمینان خاطر این امکانات را پیدا کنیم ملاحظه نشده است و طبیعتاً با امکانات موجود نمی‌توان جنگ را با سرعت ادامه داد.

فهرستی از امکانات لازم و مورد نیاز در این جلسه شورای دفاع از سوی رئیس ستاد به اطلاع رسید که در همین جلسه گفتم ما می‌کوشیم با یک طرحی از امکانات موجود در کشور استفاده کنیم، ترکیب مناسبی از همه امکانات بدست بیاوریم و با آن ترکیب دشمن را عقب بزنیم. به اشاره، از آن طرح

صحبت شد و گفتم چون هنوز در جوانب آن مطالعه کامل نشده است، زمانی دیگر در جلسه شورای عالی دفاع آن را طرح خواهیم کرد.

مطابق معمول انجام هر عملیاتی، افرادی مغرض بدون علم و اطلاع هم هستند که کارشان گزارش تهیه کردن است و گزارش می‌دهند. در این گزارشها مطالبی طرح شده که باز به جهات جنگی نمی‌خواهم در اینجا آنها را عنوان بکنم، اما وقتی طرح شد روشن و واضح بود که پایه و اساس ندارند که توضیح داده شد.

در اینجا می‌خواهم به آنها که این کارها را می‌کنند و این گزارشها را تهیه می‌کنند بگویم که اگر صادقید، بشنوید وقتی امکاناتی که ما داریم معلوم است که کدامها هستند، عقل و دین حکم می‌کند که این امکانات را خرابتر از آنچه هستند نکنیم، بلکه رفع عیب کرده و آنها را درست بکار ببریم تا نتیجه بگیریم. خرابتر کردن این امکانات برای موجودیت کشور خطرناک است.

فعلاً بهمین مقدار اکتفا می‌کنم، بقیه بماند برای وقتی که بتوانم با خاطری آسوده از جهت دشمن، همه این دردهایی را که برای ما بوجود آورده‌اند برای مردم باز و روشن بگویم.

مطلب دیگری که در این مدت بدان مشغول بودیم گزارشهای گوناگون درباره مسائل مختلف بود. البته مسائل مختلف که مهمترینش بنا بموقع ما مسئله جنگ است و بنابراین مهمترین و مفصل‌ترینشان گزارش طرحهایی است که درباره احتمال حمله نظامی آمریکا و آنچه ما برای مقابله با چنین حمله‌ای در اختیار داریم تهیه شده است.

## باهم بایستیم تا فکر تجاوز به سرزمین ما از دماغ ابرقدرتها بیرون

### برود

این طرح اولین طرح نیست که در این باره تهیه شده است، اما طرحی است که با توجه به طرحهای قبلی و تغییرات حاصله در دوران جنگ بر اساس امکانات موجود کشور و بسیج عمومی برای مقابله با چنین حمله‌ای تهیه کرده‌اند.

ما باید کشور را بصورتی آماده کنیم که هیچ دولت خارجی بخود وعده خشک و خالی نسبت به کشور ما ندهد و همه افراد این ملت باید آموزش کافی ببینند و آن روز که ما توانستیم از نظر ابداعات نظامی و آماده کردن عموم مردم کشور وضعی را بوجود بیاوریم که برای هیچ قدرت خارجی حتی ابرقدرتها صرف نکند که به قلمرو ما تجاوز کنند، ما بنیادهای اساسی استقلال را بوجود آورده‌ایم.

اینکه ما در این جنگ هم بطور عمدۀ به نیروهای خودمان و امکانات داخلی تکیه کردیم و کوشیدیم جنگ را بعنوان فرصتی برای بازسازی روحیه و بکار انداختن میل به ابتکار بگردانیم، گمان می‌کنم برای این ملت احترام و اعتقاد و اعتبار در جهان بوجود آورده است و امروز مردم دنیا می‌توانند نتیجه ایستادگی و مقاومت در برابر تجاوز را به رأی‌العین ببینند. مایلیم از همه آنها که در جبهه‌ها هستند از سربازان، پاسداران، افراد ژاندارمری، افراد شهریانی، بسیج، عشایر همه و همه بخواهم که صبر و استقامت داشته باشند و ارزشی را که دارند بوجود می‌آورند گرامی بدانند. با کمی استقامت بیشتر دشمن شکسته می‌گردد.

اگر استقامت نکنید بدانید که طرحهای دیگری برای شما به اجرا خواهند گذارد. ما امروز درباره احتمال حمله آمریکا باید طرح تهیه کنیم، فردا درباره احتمال حمله هر کوچک و بزرگ دیگری و تمام عمر این ملت باید در جنگ و خرابی و ویرانی و کشت و کشتار بگذرد. پس شما سختیهای این جنگ را تحمل کنید و بایستید، منم در کنار شما در همین جا که شما هستید هستم، از راه دور به شما نمی‌گویم بایستید، بلکه همه در جبهه‌ایم، باهم بایستیم تا این فکر تجاوز به سرزمین ما از دماغ ابرقدرتها بیرون برود.



بهرحال این طرح را امضاء کردم و تأکید کردم که به جنبه‌های عملی بیشتر پرداخته گردد و بطور عملی همه امکانات ما بکار گرفته شود، تا در صورت انجام چنین تجاوزی، کشور بلاذفاع نماند و ایران چکسلواکی آمریکا نشود که اینها ظرف چند ساعت بتوانند کشور ما را بگیرند و تحت الحمایه خودشان بگردانند!

### **گزارشها در باره کشاورزی و تولید گندم، برق، تولید نفت و قیمتها**

بعد از این گزارش، گزارش دیگری درباره کشاورزی و وضع کشت گندم در سال پیش و سالی که در پیش است را خواندیم، بسیار نگرانی آور است؛ طرح ما برای بازسازی کشور سنگین است. نباید اینها را شوخی بگیریم؛ اگر این گزارش قسمتی از ضعفهای ما را نشان می‌دهد، هنوز تمام این ضعفها را نشان نمی‌دهد. کشت گندم موافق این گزارش در سال ۵۹ - ۵۸ یعنی سال جاری ۹۲۰ هزار تن کاهش داشته است و، در این سال، عرضه گندم به دولت ۵۳

درصد کاهش داشته یعنی دولت در سال جاری نصف سال قبل توانسته گندم بخرد.

بسیاری کمبودها نارساییها و خصوصاً چیزی که ما همیشه در مورد آن فریاد زده‌ایم مثل فقدان امنیت قضایی موجب چنین روندی در کشاورزی ایران شده است که این برای ما بسیار خطرناک است.

سه گزارش درباره برق، یکی درباره اثرات افزایش نرخ فروش برق به مصرف‌کننده در شئون اجتماعی و اقتصادی و همین‌طور بررسی‌های اقتصادی و فنی در مورد نرخ فروش آن خواندم. این گزارشها حکایت از این دارد که اگر ما مدیریت را تصحیح بکنیم و از ظرفیتهای موجود بهره‌برداری بکنیم در آن صورت نه تنها به افزایش قیمت برق نیازی نیست، بلکه می‌توان آن را کاهش هم داد. نظر تهیه‌کنندگان گزارش این است که افزایش قیمت‌های برق فقط نقص مدیریت را می‌پوشاند و ضعف بر جا می‌ماند. مثل مسکنی است که درد را تسکین می‌دهد اما صاحب درد را از پا درمی‌آورد.

نتیجه این افزایش قیمت بر زندگی مردم این است که در رفتارهای اقتصادی مردم منعکس می‌شود و ضررهای بسیار بار می‌آورد. در اقتصاد کشور ناراحتیهای بسیار بوجود می‌آورد. گمانم این است که اگر هم لازم است قیمت‌ها را افزایش بدهیم، وقتی باید این کار را بکنیم که تمام راههای دیگر را رفته باشیم؛ چون افزایش قیمت به معنای تورم و در شرایط تورمی کاری خطرناک است. پس اگر راههای دیگر را برای کاهش هزینه تولید نرفته باشیم، برای تولید بیشتر و کاهش میزان استفاده از انرژی و بسیاری کارهای دیگر از این قبیل را باید بکنیم. اگر اینها موثر واقع نشد، در آن صورت به حکم ضرورت می‌توان افزایش قیمت را پذیرفت. اما در شرایط جنگی و وضعیتی که هنوزما داریم، افزایش قیمت برای مردم ما تحملش آسان نیست. بهرحال کاری نیست که بتوان با آن موافقت کرد.

گزارش دیگری درباره وضع عرضه نفت به بازارهای داخلی و توزیع نفت خواندم که این هم باز از مسائلی است که ایجاد نگرانی می‌کند. همین گزارش خود می‌گوید که باید بجنیم و بعضی از اقلام نفت را به مقدار کافی تهیه کنیم

وگرنه خود این مسئله نیز از مشکلات مهم خود ما خواهد شد؛ هست و بیشتر خواهد شد.

گزارش دیگری درباره قیمتها خواندم. خوب بهرحال وظیفه‌ام این است که به مردم ایران هشدار بدهم و به آنها بگویم که این وضعیت اقتصادی وضعیتی نیست که نسبت به آن بتوان لاقید و بی تفاوت بود. بالاخره دست آخر گزارشی درباره هیئتی که برای بازرسی و بازدید به استان خراسان رفته بودند مطالعه کردم لازم است مقامات اداری در آن استان و در همه جا بدانند رئیس جمهوری منتخب مردم است و نوع رفتار آنها با مردم باید توأم با احترام و خدمت‌گزاری به آنها و حفظ حقوق آنها باشد. قاطعیت معنایش حاکمیت به هر قیمت بر مردم نیست. من چه به صفت شخصی چه به صفت مسئولیتی که دارم نسبت به هیچ خطایی لاقید نمی‌مانم. اگر حال به جنگ مشغولم، برای اینست که این را مهمترین مشکل و لازم‌ترین کار می‌دانم و پرداختن بدان را لازم‌ترین کار. اما به محض آنکه دست از این کار بشویم به همه این اموری که انجام گرفته است يك به يك خواهم رسید.

به هیچ قیمت پذیرفته نیست که کسانی به جرم حمایت از رئیس جمهوری از سوی مقامات اداری مورد تعقیب قرار بگیرند و بعضاً گرفتار بشوند. این را اخطار جدی تلقی کنید و بدانید که شماها کسانی نیستید که قویتر از شاه سابق باشید و بتوانید در برابر امواج بی‌انتهای توده‌های مردم مقاومت کنید. اگر مردم رئیس جمهور خودشان را خواسته‌اند من می‌مانم اما با اقتدار می‌مانم من کسی نیستم که به این بازیها تمکین کنم و اجازه بدهم از بالا تا پایین يك جریانی به ضد نهاد قانون اساسی بوجود آورند و روز به روز گسترش بیشتری بدان بدهند و اساس ثبات این رژیم را به خطر بیندازند. به استان خراسان خواهم آمد و در جا تکلیف کسانی که به این ترتیب (اگر این گزارش صحیح باشد) موافق آن عمل کرده‌اند را با مردم معین خواهم کرد. تنها این‌جا نیست، در استان دیگری هم استاندار منع کرده است کسانی را به حساب رئیس جمهوری برای کمک به جنگ زدگان پول بریزند. من به همه این جاها خواهم رفت.



کارنامه بقیه دوشنبه ۲۲ تا چهارشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۶ بهمن ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۴۵۸

بگفته اند باید در تصادف اتومبیل  
رئیس جمهوری را ازین ببرند،  
بعدهم عزای عمومی اعلام  
کنند.

## شما که این نوشته را می خوانید حق ندارید تسلیم دستورات غیرقانونی بشوید

به همه اینها يك به يك خواهام رسید، اما شما که این نوشته را می خوانید نیز وظیفه دارید. شما حق ندارید تسلیم دستورات غیرقانونی بشوید. هر کس در این جمهوری آزاد است به هر حسابی که می خواهد کمک بکند. مقامات دولتی حق ندارند افراد را مجبور بکنند که به این حساب پول نریزند و به حساب دیگری بریزند.

بهرحال این کارها سقوط اخلاقی و معنوی جمهوری اسلامی است آنها که به اینکارها دست می زنند، بخاطر سخافت و پستی طبع نمی کنند؛ این اعمال جنبه شخصی ندارد، در يك جمهوری اسلامی باید معنویت حاکم باشد، معنویت اسلامی. این کارها به انزجار و وسعت گرفتن دامنه انزجار عمومی می انجامد که خدا می داند عواقب آن چیست. امیدوارم این اخطارها کفایت کند و خود مردم هم نسبت به این امور لاقید نمانند اعتراض کنند. مقاومت کنند و نگذارند این فسادها در جمهوری آغاز بگیرد و بعد ادامه پیدا کند که اگر چنین بشود ما به همان فسادهای رژیم سابق بر خواهیم گشت. شما مردمید که مسئولید. شما می توانید و ظاهراً این مقدار در این جمهوری حق دارید که تمایل

و اعتماد خودتان را اظهار بکنید و پول خودتان را به حسابی که می‌خواهید بریزید. اگر این حق را هم از شما بگیرند و شما دم نزنید، دیگر صاحب چه حقی می‌توانید باشید؟ پس این مسائل مستقیماً به حقوق و آزادیهای شما که در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصویب شده است راجع می‌شود و خود شما باید که باید پاسدار آزادیها و حقوق خودتان باشید.

باری، اطلاع دیگری که همین چهارشنبه شب از آن مطلع شدم گزارش کوتاهی به پایگاه اطلاعاتی خوزستان به این عبارت است. بنا بر يك گزارش موثق قرار است که در جاده اندیمشک به اهواز در مسیر راه، با آر - پ - جی - هفت، به اتومبیل رئیس جمهوری حمله شود. ماشین ایشان قبلاً شناسایی شده است. از اطلاعات و بررسیهای سیاسی سپاه اهواز.

دیروز هم گزارشی درباره يك متن ۴۰ صفحه‌ای که برنامه کار یکی از همین گروههای سیاسی موجود است به دستم آمد که شش، هفت ماده است و در شرایط جنگی نمی‌خواهیم این مواد را ذکر کنیم. اما يك ماده‌اش به چگونگی از بین بردن رئیس جمهوری راجع است و نکته‌ای که دارد این است که در آن به تصادف اشاره شده است. گفته‌اند باید در تصادف اتومبیل رئیس جمهوری را از بین ببرند بعد هم عزای ملی اعلام بکنند و لابد هم نان این رئیس جمهور را بخورند. این گروه در این زمان ما از آتش بیارهای معرکه است و از آنهاست که باید گفت: هر چه بکند، آخر سر باید بگوییم که از ماست که بر ماست.

فعلاً در این باره بیشتر از این نمی‌گوییم. امیدوارم این اطلاعات دقیقتر بشوند و اینها را برای مردم افشاء کنم بلکه این جمهوری اسلامی از دست و زبان و عمل اینها آسوده بشود. اینهم گزارش این سه روز.

کارنامه از جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۷ بهمن ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۵۹

قسمت اول



امروز تا بعد از ظهر را در اهواز گذرانیدیم. چون چند کاری باید انجام می گرفت و من ماندم تا آن کارها انجام بگیرد. اینکه این کارها چه کارهایی بودند، را بعد که طرح به اجرا درآمد از آنها صحبت خواهم کرد. بعد از ظهر به دزفول رفتیم و در آنجا با فرماندهان نظامی که از جبهه های سراسر غرب آمده بودند به بررسی طرحهای نظامی که باید به اجرا درآیند پرداختیم و مسائل

امنیت داخلی این حوزه را هم مورد بحث قرار دادیم. از آنجا به تهران آمدم. وقتی به تهران رسیدیم شب بود و من به منزل رفتم. در این روز و روزهای بعد که در تهران ماندم ضمن کارهای دیگر به تهیه وسایل و امکاناتی که اجرای طرحهای نظامی بدانها نیاز دارد، مشغول شدیم و تا حدود زیادی هم این ابزار و وسایل را فراهم آوردیم. به مناسبت با خوانندگان مطلبی را در میان می‌گذارم که تهیه هر طرح و اجرای آن در شرایطی که ما داریم جز با تلاش پی‌گیر انسانهایی که جز به هدف نمی‌اندیشند ممکن نمی‌شود. مشکلات و نارساییها زیادند و امکانات محدود و کم. در این جوی که ما داریم کارکردن هم آسان نیست و حالت یأس خیلی زود بوجود می‌آید. بنابراین آنها که تلاش می‌کنند و شب و روز زحمت می‌کشند، باید آدمهایی معتقد و تا آن حد معتقد باشند که این ناملايمات و فشارها را هم بجای اینکه مانع تلقی کرده و دلسرد بشوند، انگیزه تلقی کرده و بیشتر بکوشند.

### از کشتن رئیس جمهور و اعلام عزای عمومی صحبت کرده‌اند

اینگونه انسانها تعدادشان زیاد نیست، اما سخت کوشی و پایداری آنها موجب شده‌است که همه به تلاش برانگیخته شوند. حالا این جا به مناسبت، در باره آنچه در این جنگ کرده‌اند و از نقش بزرگشان یاد می‌کنیم و از آنها سپاسگزاری می‌کنم.

چون در ورود به تهران تا شب برنامه دیداری نداشتم، وقت را به مطالعه چند گزارش، نامه و همچنین فصلی از يك کتاب گذراندم. یکی از نامه‌هایی که خواندم از يك کسی بود که در روز عاشورا در میدان آزادی با لباس مبدل و بطور مسلح همراه گروهی بوده است که مأموریت داشته‌اند رئیس جمهوری را به قتل برسانند. قبلاً مطالبی راجع به توطئه قتل ریاست جمهوری گفته‌ام و در این جا نیز به مناسبت می‌آورم که يك گروهی در بخشی از يك متن به اصطلاح درون سازمانی و قاعدتاً محرمانه خود از کشتن رئیس جمهور و اعلام عزای عمومی صحبت کرده‌اند. مدتی قبل هم يك نامه سرگشاده در روزنامه‌ها چاپ شد که در آخر آن نامه - مثل اینکه من نمی‌دانم - اطمینان داده بودند که اگر

خط آمریکا پیروز بشود نخستین کسی که کشته خواهد شد رئیس جمهور خواهد بود. من این را خوب می‌دانم اما مسئله این است که خط آمریکا چگونه برنده می‌شود؟ کم نیستند در دنیای ما رژیم‌هایی که به عنوان مبارزه با آمریکا بر سر کار آمدند و خط آمریکا را عمل کردند. ولی هر چیزی مشخصات می‌خواهد بهر حال اینها را که می‌گویم برای ایجاد مصونیت جانی برای خودم نیست مرگ و زندگی بدست خداست و من به این امر ایمان دارم و روی این ایمان هم از مرگ نمی‌ترسم، تازه مرگ هم پایان زندگی نیست.

## استبداد در لباس لیبرالیسم و مارکسیسم و شاهنشاهی و استبداد در لباس دین، اشکالی هستند که محتوایشان یکی است

در کتابی هم که خوانده‌ام فصلی راجع به روش بود. این کتاب از پوپرفیلسوف اطریشی مقیم انگلستان است. در مقدمه تضاد و توحید نظر او و انتقاد بر این نظر را هم آورده‌ام. به گمان من تفاوت بنیادی میان اندیشه توحیدی و اندیشه حاکم بر تمدن غرب همین است که اندیشه غرب در پی ایجاد موازنه و تعادل قوا است و اندیشه توحیدی چنین فکری را عبث می‌داند و مقصود از آن را جز تخریب نمی‌داند و بر پایه رابطه انسان و خدا می‌خواهد انسان را از این موازنه قوا بیرون ببرد. اگر این مسئله از نظر علمی جا نیفتد و حل نشود، بشریت امروز نخواهد توانست از ایدئولوژی زور رها شود و به توحید به معنی قبول بندگی، خدا و پایه و اساس قرار دادن این معنی در زندگی اجتماعی برسد. بنابراین تا استقلال و آزادی عمومی بشر راه درازی در پیش است. حتی اگر این بنیاد فکری تغییر نکند، سرعت پیشرفت علم با همه سرعتی که دارد، کند باقی می‌ماند. اما اگر در علم برای ماورای ماده جا و محل بوجود آید و اگر اندیشه علمی از حاکمیت تضاد قوا رها گردد، بطور قطع سرعت و دامنه پیشرفت علمی به دفعات بیشتر خواهد شد. تا این اندیشه ضد علمی که بعضی تضاد قوا که طبیعت سلطه‌گری آن را پدید آورده و حاکم می‌کند از بین نرود، استبدادهای رنگارنگ حاکم بر جامعه بشری نیز بر جا می‌مانند: استبداد در لباس لیبرالیسم، استبداد در لباس مارکسیسم، استبداد در

لباس شاهنشاهی، استبداد در لباس دین، اشکالی هستند که محتوایشان یکی است. آن محتوی و بنیاد همان تضاد و تقابل زورها است. تا این غلط بر کرسی قبول است، علم در اکثر موارد بکار تخریب می‌آید و پیشرفت آن کند است و جامعه بشری در رنج و جنگ و تخریب بسر خواهد برد.

در این فصل کتاب که خواندم، پوپر نظرش را درباره روش علمی توضیح داده بود که انتقاد آن در این جا کار دوباره است با این حال مطالبی هست که می‌توان با خواننده در میان گذاشت. نویسنده کتاب می‌گوید که آراء پوپر را غالباً بد فهمیده‌اند یا کسانی تعمد داشته‌اند، آن را بدلائل سیاسی و غیر آن، جز آنچه که هست وانمود کنند. در کشور خودمان و در تاریخ مان متفکران ما نیز به این درد مبتلا بوده‌اند. و حالا خودم هم به این درد مبتلا هستم. به همین مناسبت می‌گویم که بعضی از روحانیون محترم که در این دو سه روز آمدند، آن قسمت از تألیفاتم که چاپ شده و در اتاق کار بود را به آنها نشان دادم، ۲۶ جلد بود. در این ملاقاتها دو معنی را برای آنها توضیح دادم یکی اینکه این کتابها را در توضیح و تبیین اصول و فروع دین، نظریه سلطه و استقلال و خصوصاً سلطه فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و بازتاب اجتماعی این سلطه‌ها نوشته‌ام، دیگر اینکه ایدئولوژی‌های حاکم بر این جهان، را انتقاد قاطع کرده‌ام.

کسانی که نمی‌دانند غرب چه می‌گوید و فکرش چیست برای اینکه زحمت کار علمی را بخود نداده‌اند و برای اینکه نمی‌دانند غرب چه می‌گوید، خود قربانی محصول تفکر غربی یعنی همان زورمداری و روشهای تخریبی هستند. این غرب زدگان دوآتشه که جز روشهای تخریبی هیچ روشی را نمی‌شناسند، با برچسب‌ها براه افتاده و برچسب می‌زنند؛ اینها شده‌اند مسلمان که در واقع بویی از اسلام نبرده‌اند و من باید بروم مسلمانی خود را در محضر این آقایان ثابت بکنم! به آنها گفتم بنام يك گروهی که اگر من از ابتدای تشکیل آن خودم حضور نداشتم و عامل نبودم، ممکن بود ندانم محتوی فکر و توان اندیشه‌شان چقدر است، مطلبی بعنوان نامه سرگشاده تهیه می‌کنند که سرتاپا دروغ است و خدا را سپاس می‌گذارم که اینها در مقام حمله، هیچ اسلحه‌ای جز دروغ ندارند که این دروغها را در فرصت دیگری يك به يك برای مردم بازگو خواهم کرد.

همین‌ها که نمی‌دانند غرب چه می‌گوید، مدعی‌اند کارهای مرا مطالعه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که بینش من غربی است؛ در حالی که من به عنوان منتقد اندیشه غربی در محافل علمی غرب شهرت و اعتبار داشته‌ام. کارهایم در زمینه سلطه فرهنگی غرب به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر شده است. آنچه درباره موازنه قوا و انتقاد و رد نظریه تضاد بیان کرده‌ام، اساس این تفکر را دچار تزلزل ساخته است و همواره در این فکر بوده‌ام که اگر ما موفق به ایجاد يك جمهوری اسلامی واقعی بشویم، زمینه‌رهایی انسان از تفکر غربی به معنی موازنه قوا فراهم می‌شود و سدهای راه خدا شکسته می‌شود و انسان در رابطه مستقیم با خدا به سازندگی و رشد روی می‌آورد.

مطلب دومی که به مناسبت با آن آقایان روحانیون در میان گذاشتم این بود که چگونه می‌توانم آنچه را که در این نوشته‌ها بیان کرده‌ام انکار کنم؟ گفتم ما، بعنوان «تن» عمر کوتاهی داریم و بقای ما در عمل ماست. اگر تن ما به زیر خاک برود و آیندگان همچون مردمان معاصر قول و فعل ما را یکسان ببینند ما در این و آن جهان زنده می‌مانیم. و اگر غیر از این کنیم ما می‌میریم. این حرف را به این مناسبت زدم که مسئله شکنجه و این مطالب به میان آمد و اینکه تبلیغ کرده‌اند و شاید حالا هم می‌کنند که بیان من موجب تبلیغاتی در خارج از کشور شده است که «در ایران، جمهوری اسلامی، شکنجه هست». غافل از اینکه خیر این گزارش‌ها عکس‌ها و شکایت‌ها نخست به خارج رفته و نزدیک بود بصورت يك کارزار تبلیغاتی گسترده برای تشدید توطئه جنگ درآید و بصورت زمینه‌سازی دخالت‌های دیگران نیز مورد استفاده قرار گیرد که از این کار به موقع لازم جلوگیری کردم. و در روز روشن انتقاد هم کردم؛ چون با این کارها مخالف هستم.

### من سؤال می‌کنم: خوب خود شکنجه بسود کیست؟

در همان نامه‌گذاری گفته‌اند که این‌طور از شکنجه صحبت کردن بسود آمریکا است. من سؤال می‌کنم: خوب خود شکنجه بسود کیست؟ اگر کاری انجام گرفت آن را خواهند گفت؛ پس خود آن عمل بیشتر بسود سیاست

آمریکا برای بزمین زدن جمهوری اسلامی است. شمایی که این نامه‌ها را می‌نویسد چطور تا بحال جلوی این کارها نایستاده‌اید؟ گیریم به اینکه عناصری از خود نویسندگان این نامه‌ها در همین کارها هستند. اگر پای رسیدگی جدی و واقعی به میان آمد معلوم خواهد شد که درد اینها از کجاست و چرا به این صورت وانمود می‌کنند. اگر رسیدگی به معنی واقعی کلمه انجام شد و قرار شد که برسند و ببینند که چه کسانی این کارها را کرده‌اند، آن وقت خواهند دید که این فریادها از کدام دهانها خارج می‌شود.

بهرحال، به آنها گفتم من علی‌الاصول نمی‌توانم آنچه را که نوشته‌ام منکر بشوم. حالا با آنچه را که نوشته‌ام صحیح است یا ناصحیح است، خوب این را انتقاد علمی معلوم می‌کند. بجای ناسزا، دروغ و فحش و برچسب، بهتر است اهل علم بنشینند و بگویند که فلان مطلب خلاف علم است من هیچ دشمنی با علم ندارم؛ به محض اینکه فهمیدیم بیانم خلاف علم بوده است، آنچه را که علمی است خواهم پذیرفت. البته باید یادآور بشوم که به باور من اسلام عین علم است اما این‌هایی که این روشهای تخریبی را بکار می‌برند، بدانند که من گذشته‌ای طولانی از استقامت و مقاومت در برابر این روشها در پشت سر دارم و بخواست خدا در گذشته بکاربرندگان این روشها را رسوا کرده‌ام و امروز نیز از این کار ناتوان نیستم.

باری، مطلب دیگری که در این فصل از این کتاب، خواندم و جالب توجه است، این است که احکام جزمی در زمینه علمی آن‌طور که در دیالکتیک استالینی وجود دارد، پیشرفت کار علمی را غیرممکن می‌کند. به گمان من اگر ما بعنوان مسلمان، فکر اسلامی را به جهان عرضه کنیم، همین بحران حاصل از تضاد میان واقعیت پیشرفت علیم و طرز فکر حاکم بر این پیشرفت که همان تضاد و تقابل قوا و نیروها باشد، برای جهان شمول شدن اندیشه اسلامی، زمینه را فراهم کرده است. همه آنها که دلسوز اسلامند و براستی معتقد به اسلام باید با نگرانی بسیار به آنچه واقع می‌شود و آنچه اسلام است برخورد بکنند و مانع از آن بشوند که عملکردهای برخی اسلامی تلقی بشود. برای اینکه این کار اگر جریان اندیشه اسلامی در جهان را متوقف نکند آن را بسیار بسیار کند خواهد کرد و بر حیرت زدگی و بحرانی که بشریت گرفتار آنست خواهد افزود.



تفکر علمی غرب در بحران است و به گمان من این بحران حل نمی‌شود مگر با رها کردن بنیاد که ماده‌پرستی و ماتریالیسم است که، آن هم، در تضاد و تقابل نیروهای مادی خلاصه می‌شود. شگفتا! وقتی در اروپا بودیم، بعضی از هموطن‌های ما چه آنها که تحت عنوان اسلام بازگو کننده تئوریهای غربی بودند، چه آنها که یکسره خود را حاملان آن تئوریا می‌دانستند به ما برجسب می‌زدند و نسبت می‌دادند که پیراهن و شلوار خود را هم می‌فرستد ایران که در آنجا آب بکشند و خشک می‌کنند و بفرستند تا او، من، آنها را بیوشد! کنایه از این بود که من برای علم مرز می‌شناسم، علم شرقی و علم غربی می‌شناسم و در را بروی علم غربی بسته‌ام. البته این را هم می‌گفتند که «راست هم نمی‌گویند چون از امتیازات علم غربی استفاده می‌کند! در اروپاست و از برق استفاده می‌کند! از رادیو استفاده می‌کند! از وسایل رفت و آمد استفاده می‌کند! و...». آنها که آن وقت آن حرفها را می‌زدند دروغ می‌گفتند، حالا هم کسانی که عکس این حرفها را می‌زنند دروغ می‌گویند. علم مرز نمی‌شناسند، علم غربی و ترقی نداریم و مطلب دوم این فصل دقیقاً همین موضوع است. چون طرفداران مسلک تحقیقی باصطلاح جدید، می‌گویند «بر روشهای علمی ایدئولوژی حکومت دارد» و آن روشی را باید جست که از ایدئولوژی پرداخته باشد.

کارنامه از جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۸ بهمن ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۶۰

قسمت دوم

ما با علم غربی مخالفت نداریم چون علم را غربی و شرقی نمی‌دانیم در مقدمه کتاب تضاد و توحید در نقد این حرف، روشن کرده‌ام که عمل بدون نظر ممکن نیست. هیچ کاری، حرفی و بیانی وجود ندارد که متضمن طرز

فکری نباشد. «پوپر» نیز بر این باور است که روش را نمی‌توان خالی از ایدئولوژی کرد و اگر بخواهیم این کار را بکنیم دیگر چیزی بر جا نمی‌ماند. در دو فصل اول «کیش شخصیت» نیز در مقام انتقاد مارکسیسم و نظر مارکس در این باره و هم در مقام انتقاد نظر «هگل» درباره تقدم ایده بحث کرده و روشن کرده‌ام که «فکر و عمل عنان به عنان هستند» و نمی‌توان به تقدم یکی بر دیگری قائل شد. اکنون که این فصل را خواندم به این نتیجه رسیدم که اندیشه غربی اگر بخواهد از بحران بدر برود، باید همین خط را دنبال کند. خوب وقتی ایدئولوژی را از عمل و از روش نمی‌شود جدا کرد، پس مسئله علم نیست. مسئله این نیست که شیمی راجع به ترکیب و تجزیه اجسام چه می‌گوید. مسئله آن ایدئولوژی حاکم بر علم است. و همانست که مورد انتقاد ما است. ما با علم غربی مخالفت نداریم چون علم را غربی و شرقی نمی‌دانیم. علم، علم است همگانی و عمومی است و مال همه بشر است، ما «شبه علم» را انتقاد می‌کردیم که به اسطوره‌ای بعنوان اصالت ماده معتقد است و این ماده را در تضاد نیروها خلاصه می‌کند. من این مسئله را علمی نمی‌دانم و حتم دارم که علم به ابطال این نظر رسیده است و این را در «تضاد و توحید» روشن کرده‌ام که بسیاری از متفکران ماتریالیست ماده‌گرا و دیالکتیسیست‌ها به این نظرها رسیده‌اند و من نظرهای آنها را هم آورده‌ام.

اما از عجایب زندگی این است که هم در اروپا متهم بودم به اینکه پیراهن و شلوار خود را به ایران می‌فرستیم که آب بکشند و بفرستند نکند در آنجا از «غربیات» چیزی به بدن من تماس پیدا کند! و هم در این جا به این که بینش غربی دارم متهم می‌شوم. این هر دو يك منشاء دارد و منشاء آن جهل و غرض سیاسی است و قطعاً بنیاد هر دو گروه چه آنها که آن حرف را در آنجا می‌زدند و چه اینها که این حرف را حالا در این جا می‌زنند بر يك اصل است؛ «همان اصالت زور». وگرنه، چگونه این مشابهت روشها را بتوان توجیه کرد؟ ممکن نیست دو ایده، دو فکر، دو ایدئولوژی متضاد روش همسانی بکار ببرند. اگر ما پذیرفته باشیم که ایدئولوژی در روش، مستتر است - که نمی‌تواند هم نباشد - مرامها زورپرستان یکی است و اختلاف آنها اختلاف رنگ است. حالا بحث نمی‌کنم که اگر ایدئولوژی با علم خوانایی داشت، روش کار علمی،

علمی می‌شود و ما را به علم می‌رساند. این امر را در مقدمه تضاد و توحید مورد بحث قرار داده‌ام. اما این بیان از «پوپر» برایم تازگی داشت و از نظر من قدمی است به پیش و امکان می‌دهد که مطلق‌گرایی در روش در غرب روی به افول گذارد.

## آنچه قابل رد و ابطال است باور و برداشت ما از واقعیت است

مطلب سوم، که عیناً بر انتقاد من در مقدمه تضاد و توحید منطبق است باز برای من تازگی داشت و آن اینکه در آنجا گفته بودم علم قابل رد نیست، قابل ابطال هم نیست. آنچه قابل رد و ابطال است باور و برداشت ما از واقعیت است که در اصطلاح به نظریه و در اصطلاح فرنگی به تئوری گفته می‌شود که در این نظر و برداشت و تئوری ممکن است يك و یا چند عنصر نامعقول وجود داشته باشد. بنابراین این عناصر نامعقول قابل ابطال است، پس اصل ابطال پذیری که از سوی جانبداران مسلک تحقیقی جدید و خود جناب پوپر هم پیش کشیده شده است، ناظر به علم نیست. ناظر به نظریه علمی است و خود این معنی هم از نظر ما پیشرفت بزرگی است خصوصاً در شکستن جزم‌ها. مقصود من از طرح این مفاهیم این است که بلکه با استفاده از فرصت انقلاب اسلامی ایران، مردم کشور ما از اخلاق استبداد رها و آزاد بشوند و اخلاق اسلامی پیدا کنند.

## نوشته‌های مرا خوانده‌اید؟ و بینش مرا غربی یافته‌اید!

غرب زدگی در تاریخ بشری مسئله تازه‌ای نیست. خطاب من به شماست که به دروغ نوشته‌اید، نوشته‌های مرا خوانده‌اید و بینش مرا غربی یافته‌اید! توصیه من به شما و همه آنهایی که روشهای اخلاقی مبتنی بر ماده پرستی تخریبی دارند این است که تا زود است خود را آزاد کنید. اگر شما نوشته‌های مرا خوانده بودید، قطعاً تحقیق مرا درباره سلطه فرهنگی و ریشه‌های آن در حاکمیت فلسفه یونانی از باستان تا امروز هم

خوانده بودید و اگر خوانده بودید، می‌دانستید و متوجه می‌شدید چه کوشش عظیمی بکار برده‌ام تا انسان را از اسارت فلسفه‌ای که هیچ حقیقتی جز زور و روابط میان زورهای متضاد نمی‌شناسد، رها کنم.

خطاب من به شما غرب‌زده‌ها است، همه غرب‌زده‌ها است: هلنیزاسیون یا یونانی کردن که امروز تحت عنوان غرب و غرب‌زدگی از آن صحبت می‌شود، مفهوم تازه‌ای نیست و در تاریخ کشور ما خیلی بیشتر از اسلام کوشش برای حاکم کردن فکر و فلسفه و فرهنگ یونانی آغاز شده بود. خوب است از خود بپرسید که این فلسفه که در دوران پیش و بعد از اسلام در حوزه‌های علمی ما حاکم بود کدام فلسفه بود و از کجا آمده بود؟ و غیر از این فلسفه بعنوان فکر و خط فلسفی چه خطی هست؟ آن وقت می‌فهمید که تاریخ غرب‌زدگی، تاریخ تازه‌ای نیست چون به‌رحال نمود و تجلی این غرب‌زدگی در عمل آدمیان و در اخلاق آنهاست. فکر غرب زده قدرتمدار تخریب در آنجا است که غرب‌زده مثل يك ماده منفجره دائم تخریب می‌کند برای ویران‌گرا است؛ از بین می‌برد و نمی‌سازد؛ می‌آلاید و پاک و بی‌غش نمی‌کند. اما خود غربی در کارش سازندگی هست و انتقاد علمی در غرب وجود دارد. پس، تا از این اخلاق غرب‌زده نجات نیابیم، تا از این ماده پرستی تخریب‌گر رها نشویم، اسلامی و مکتبی نمی‌گردیم. خویست بدانید که بیست سال کوشش علمی من حول این معنا بوده است.

شما اگر کارهای مرا خوانده بودید لاقلاً این را می‌دانستید نخستین فریاد اقلاد در دوران بعد از ۲۸ مرداد بر ضد غرب‌زدگی را من بلند کرده‌ام و در آن دوران هم تأثرم از اخلاق تخریب‌گر بود.

بهرحال تا زود است، برادران من، خود را از این ماده‌پرستی و اخلاق حاصل از این ماده‌پرستی رها کنید. غرب در بحران خود وامانده است و نشانه‌های کوشش برای بیرون رفتن از این بحران بصورت توجه به معنویت در آثار علمی دانشمندان غرب به چشم می‌خورد. بیش از اینکه دیر شود خود را از ماده‌پرستی غربی رها کنید، رها کنید و به خدا بازگردید، به اخلاق اسلامی بازگردید. این همه روش تخریبی بکار بردن، این همه بر پایه دروغ خود و مردم را در برخوردهای تخریبی نفله و نابودکردن، جز نابودی خودمان و انقلابمان

ثمری به بار نمی‌آورد. آنچه در کشور ما بوجود آمد، نتیجه حاکمیت همین ماده پرستی، و نتیجه اخلاق ماده‌پرستی است، گفتن اینکه در کشور بیکاری هست، گفتن اینکه اقتصاد ما فلج است، گفتن اینکه شکنجه هست، گفتن اینکه ما می‌توانستیم با نکردن بسیاری از کارها و انجام آنچه لازم بود نیرومند و توانا بشویم تا دشمنان نتوانند به ما حمله کنند و بسیاری گفتن‌های دیگر نیست که بسود آمریکا است بلکه نگفتن اینهاست که بسود آمریکا است. انجام آن کارهایی که ما را به این جا رسانده است، بسود آمریکا است. اگر ما درست کار می‌کردیم، بی‌کاری، گرانی، فلج اقتصادی، جنگ، بی‌عدالتیها، اخلاق فاسد تباه یا بوجود نمی‌آمد و یا آنچه بود از بین می‌رفت و عدالت قضایی و امنیت را برقرار می‌کردیم و اگر همه این کارها می‌شد آمریکا از کدامین ضعف ما استفاده می‌کرد؟ این عیناً مثل کبک سر را به زیر برف کردن است، اینکارها می‌کنید و کار کشور را به تباهی می‌کشانید بعد می‌گویید از آن‌ها حرف نزنید، چون آمریکا استفاده می‌کند؟ آمریکا از این حرفها استفاده نمی‌کند بلکه از این اعمال است که استفاده می‌کند.

چگونه شد که انقلابهای ما از دوران قاجار تا به امروز کارشان به انحراف کشید

بنابراین بهتر است که ما تا وقت باقی است آنچه را که نجات دادنی است نجات بدهیم و بسوی سازندگی برویم و ضعفهایی را که دشمنان ما می‌توانند از آن سود بجویند، از بین ببریم. در آن صورت، آمریکا هیچ کاری نمی‌تواند بکند. اما اگر این ضعفها برجای ماندند و ما با همین اخلاق تخریبی که از ماده‌پرستی مایه می‌گیرد، ضعفها را تشدید کردیم، مردم به ستوه می‌آیند و دنبال يك راه حل دیگری می‌روند. خوب است، بلافاصله اهمیت، همین جا این مسئله را بشکافیم. یعنی به تاریخ معاصر بازگردیم و ببینیم چگونه شد که انقلابهای ما از دوران قاجار تا به امروز کارشان به انحراف کشید. در آن دوران يك قدرت شمالی وجود داشت و يك قدرت جنوبی؛ روس بود و انگلیس. اینها بر کشور ما مسلط بودند. انقلاب مشروطه شد. يك بنیاد محکم و اساسی این انقلاب

استعمار بود و حق هم همین است وقتی در يك کشور زیرسلطه، مردم آزادی بدست آوردند به معنای آنست که استقلال هم بدست آورده‌اند. برای اینکه در کشور زیرسلطه استبداد بدون سلطه خارجی معنا و مفهوم و امکان پیدا نمی‌کند. اما آن خط آزادی و استقلال که با رهبری روحانیان و روشنفکران آن زمان پیش رفته بود و انقلاب را به نتیجه رسانده بود، نتوانست آزادی را با نظم توأم کند. جریانهای فکری - سیاسی در هر گوشه کشور عملاً حاکمیت دولت مرکزی را از بین برده بودند. در آن دوران، بیم از متلاشی شدن کشور بر میل به آزادی غلبه کرد و این تفکر حاکم شد که در این جهان بدون تکیه بر قدرتهای خارجی نمی‌توان در داخل يك نظمی برقرار کرد و یکپارچگی در اداره کشور را بوجود آورد. نتیجه این شد که گروهی متمایل به قدرت شمالی شدند و گروهی متمایل به قدرت جنوبی و بعد کودتای رضاخانی بوجود آمد و ۵۵ سال کرد آنچه کرد .

در حال حاضر نیز خطر این‌جاست: در جهانی که ما هستیم، گذشته از آنکه قانون رشد يك قانون عام است و از دیدگاه ما نیز قرآن روش رشد است (قد تبين الرشد من الغي) و راه رشد از راه «غی» و طغیان و سرکشی باز می‌شناساند و با در نظر گرفتن اینکه این مسئله که عمل «برخود افزا» است، امروز در علم ثابت شده‌است، هیچ موجودی نیست که در طریق رشد نباشد. پس ما نیز نمی‌توانیم رشد کنیم اگر ما خط مستقی از دو قدرت روس و آمریکا بوجود نیاوریم و این خط مستقل امنیت و در استقلال و تمامیت ارضی کشور، معنویت و رشد را تامین نکند، بگویید چگونه این جمهوری را حفظ خواهیم کرد؟ آیا شما این سؤال را برای خود طرح کرده‌اید که آن مطالب را در نامه سرگشاده نوشته‌اید و این کارها را می‌کنید؟ حذف این رئیس جمهوری که با آن اعتماد عمومی انتخاب شده است و امروز هم بیشتر از یکسال پیش از این اعتماد عمومی برخوردار است آیا به معنای شکست قطعی این راه نیست؟

آیا این همه، به دروغ، تبلیغ جدایی و حتی تضاد میان رئیس جمهور و امام و روحانیت را محض رضای خدا می‌کنید؟

فکر نمی‌کنید که از همین جدایی بود که رضاخان بوجود آمد؟ از همین جدایی بود که کودتای ۲۸ مرداد ساخته شد؟ و آیا شما هم بدون غرض و مرض این کار را می‌کنید؟

## انقلاب ما به تشخیص مردم ما و سنجش افکار

انقلاب ما به تشخیص مردم ما بنا بر سنجش افکاری که در همین هفته بعمل آمده است، برای تحقق هدفهای زیر بوده است:

- بازیافت آزادی، سرنگونی شاه و رژیم او، تحقق اسلام و جمهوری اسلامی، از بین بردن ظلم و ستم و بی‌عدالتی در رژیم گذشته، تامین نیازهای اساسی اجتماعی و اقتصادی، از بین بردن فاصله طبقاتی، کسب استقلال از سلطه خارجی.

مردم ما گفته‌اند که انقلاب برای تحقق این هدفها بوده است. این امر که مردم در این سنجش افکار بوضوح و روشنی از هدفهای انقلاب صحبت کرده‌اند و آنها را شماره کرده‌اند، بیانگر روشنی و وضوح وجدان عمومی مردم ما است. اینها است هدفهایی که زمینه روشن در جامعه ما دارند و عامل ذهنی وحدت مردم کشورند.

این سنجش افکار نشان می‌دهد که نزدیک به تمام کسانی که به رئیس جمهوری اعتماد کرده‌اند، او را در این هدفها صادق و پابرجا یافته‌اند و این است آن پاداشی که یک رئیس جمهوری می‌باید از مردم توقع کند. برای من جای هزار شکر به درگاه خدا دارد که بگویم خداوندا ترا سپاس که مردم مرا در آزادی شان، در دینشان، در مخالفت با اخلاق و عملهای استبدادی، در مبارزه با ظلم و ستم و عدم امنیت قضایی، در کوشش برای رساندن مستضعفان به حق خودشان و دگرگون کردن بنیادهای اجتماعی بطوریکه مردم مستضعف ما بتوانند رها و آزاد بشوند، در حفظ استقلال این کشور و در مبارزه با نابرابریها و ستمهای طبقاتی، مرا امین خود یافته‌اند.

خداوندا مرا بر این صراط مستقیم بدار و چنان کن که این بنده تو همواره در این امور که برای استقرار دین تو اساسی است امین مردم باشد. خداوندا!

اینکه مردم بیشترین اعتماد را در این زمینه‌ها به رئیس جمهوری کرده‌اند، این بندهات را در وضعی قرار می‌دهد که هر لغزش او برای این جامعه ضربه‌ای کشنده خواهد شد. پس مرا از لغزشها حفظ فرما و به من قوت دل ده تا در برابر این همه ملایمتها بایستم.

## عمله ظلم و عامل بی‌اختیار ستمگران شده‌اید.

از کسانی که این همه بر به انحصار درآوردن وسایل تبلیغاتی اصرار دارند می‌پرسم: اگر شما راست می‌گویید، حق می‌گویید، چرا می‌خواهید خود بگویید و خود تصدیق کنید؟ چرا زمینه‌های بحث آزاد را از بین می‌برید و برده‌اید؟ مگر امام صادق بنیانگذار بحث آزاد نبود؟ مگر امام بارها درباره بحث آزاد تأکید نکرده‌اند؟ شما چرا این مسائلی را که طرح می‌کنید در یک محیط سالمی بصورت بحث در نمی‌آورید؟ برای اینکه می‌دانید راست نمی‌گویید. شما از خودتان جعل می‌کنید و بعد بر اساس جعلیات خودتان، متهم می‌کنید و بر اساس اتهامی که خود آن را ساخته‌اید، محکوم می‌کنید و به محکوم هم مجال نمی‌دهید کمترین دفاعی از خود بکنند. آیا این روشها اسلامی است؟ آیا اینها ضد اسلام و ضد مکتب نیست؟ چرا چنین می‌کنید؟ تا زود است خود را رها کنید، فردا دیر است، فردا اگر هم بخود بیایید، خواهید دید که راه بازگشت ندارید. عمله ظلم و عامل بی‌اختیار ستمگران شده‌اید.

و اما شما مردم، شما که حاکمیت استبداد و اخلاق استبداد برایتان جز رنج، گرسنگی، جهل، سیه روزی، عقب ماندگی، بهم ریختن اوضاع کشور، از بین رفتن نظم و انتظام و امنیت قضایی و اضمحلال حاکمیت واقعی دولت ثمری به بار نمی‌آورد، شما که باید نتیجه حاکمیت این اخلاق را بصورت هجوم بیگانگان تحمل کنید. شما نسبت به این روشها لاقید نمائید و با استواری در برابر آنها بایستید و البته می‌بینم که ایستاده‌اید.

امروز در جامعه ما زدن عکس رئیس جمهوری به شیشه مغازه یا تاکسی جرم تلقی می‌شود! امروز با کسانی که به سود رئیس جمهور تظاهرات بکنند سختی روا می‌دارند! من به آنها که اینکارها را می‌کنند هشدار می‌دهم که شما را



سودی در این کارها نیست و به شما مردم می‌گویم اگر امروز نسبت به این امور لاقید بمانید و همین طور که استقامت به خرج می‌دهید، استقامت نکنید برای شما هم فردا دیر خواهد شد؛ چو از نو استبداد جدیدی برقرار می‌شود که این استبداد بخواهد و یا نخواهد دم خود را به دم سلطه‌گران خارجی می‌بندد و کشور شما از نو به اسارت همان رژیمی در می‌آید که بر ضدش انقلاب کردید. بهتر است از این برخوردها بدر بیاییم، چه عیب دارد بجای آنکه بر ضد هم عمل کنیم بیاییم یکدیگر را دوست بداریم؟ بجای اینکه در پی تحصیل حاکمیت مطلق برآییم. در پی تفاهم باشیم و براستی با هم براه تفاهم برویم؟ بجای اینکه قیم مردم بشویم و هرکار می‌خواهیم با مردم بکنیم به راه آگاهی دادن و آگاهی گرفتن برویم تا مردم از روی آگاهی و بصیرت با همکاری و همدلی آنچه را که باید کرد بکنند، بنظر من این دومی اخلاق اسلامی است و آن اولی اخلاق شرك، اخلاق استبداد و همان اخلاق ماده‌پرستی غربی است. این هم به مناسبت مطالب این کتاب که خواندم.

از جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۹ بهمن ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۶۱

قسمت سوم

در نوار هست: باید شخص امام را از خط امام جدا کرد و به دومی

چسبید

اما مسئله دیگری که در این روزها مطرح است و من درباره آن نامه‌ای به امام نوشته‌ام که حالا نمی‌توانم درباره محتوای آن صحبت بکنم. مسئله گروگانهاست. بعد از آنکه آقایان نامه سرگشاده نوشتند متنی هم به صورت پلی

کپی منتشر کردند تا نشان بدهند رئیس جمهوری خطی غیر از خط امام بلکه ضد خط امام دارد و از جمله آنها همین مسئله گروگانهاست.

اینها از دید زورپرست خودشان به امام می‌نگرند و امام در دید آنها من مطلق شده خودشان است. خیال می‌کنند امام همانست که خودشان هستند ولی با ابعادی بزرگتر. و وقتی می‌گویند خط امام، در واقع می‌خواهند خط خودشان را به نام خط امام قالب بزنند؛ نواری هم هست که در آن گفته‌اند: «باید شخص امام را از خط امام جدا کرد و به دومی چسبید».

به گمان من، مردم هم این واقعیت را دریافته‌اند که خط امام خط اسلام است، آیا امام در امور فقهی غدغن کرده‌اند که کسی خلاف نظر فقهی ایشان فتوا داشته باشد؟ آیا سایر مراجع تقلید در آنچه که اصلی است، فتوهایشان عیناً مثل فتاوی امام است؟ اگر در آنجا اختلاف رأی دلیل بر جدایی خط و ضدیت با خط نیست، در امور سیاسی چرا چنین باشد؟ آیا در صدر اسلام پیغمبر اسلام که با صحابه خود به شور می‌نشست، در همه امور با آنها هم عقیده بود؟ هیچ پیش نمی‌آمد که نظر صحابه غیر از نظر پیغمبر باشد؟ آیا چنین نبود که در بعضی مواقع غیر نظر پیغمبر اکثریت می‌شد و پیغمبر نظر اکثریت را بکار می‌بست؟

در همان وقت که داوطلب ریاست جمهوری بودم چه در اجتماع روحانیت مبارز تهران و چه در اجتماع بعضی از علمای قم این مسئله طرح شد که در نوار هم ضبط و موجود است. گفتم: نمی‌توانم بگویم که ممکن است مسئله‌ای پیش بیاید که، در آن، نظر من عین نظر امام باشد، لازم هم نیست این‌طور باشد. برای اینکه ما بشریم و بشر به جهات اطلاعات گوناگونی که دریافت می‌دارد نظرهای گوناگون پیدا می‌کند هر چند مبنای حرکت تفکر و روش هم یکی باشد. اما من چون امام را به رهبری پذیرفته‌ام و این را هم امروز نپذیرفته‌ام و چون به حکم اخلاق اسلامی متعهدم که به نتایج پذیرفتن امام به عنوان رهبر کردن بگذارم در مواردی که نظر من با نظر امام یکی نیست، من نظر خود را می‌گویم، اما از تصمیم امام پیروی می‌کنم و گمان من اینست که در خط امام بودن همین است. وظیفه ما اینست که صادق و امین باشیم و آنچه

را که واقعیت می‌دانیم بگوییم. حتی اصرار کنیم تا آنچه واقع می‌شود خطا نباشد.

اما در عین حال برای اینکه نظم در جامعه اسلامی استوار بگردد، باید آن تصمیمی را به اجرا بگذاریم که رهبری اتخاذ می‌کند. در این مورد هم شما آنچه واقع شده است را به امام نسبت ندهید، امام بری است، آنچه امام فرموده‌اند یعنی مبارزه قاطع با سلطه آمریکا يك اصل است و آنچه واقع شده است را امام نکرده است و بحث هم بر سر آن چیزهایی است که واقع شده است. در جامعه اسلامی برای اینکه ما باز هم در آینده دچار سرگردانیهای بزرگتر نشویم، بهتر است دست از این چماق بازیها برداریم.

## بینیم مسئله گروگانها چگونه بوجود آمد، چگونه تحول پیدا کرد و چگونه پایان پذیرفت؟

مسئله به همان صورتی پایان پذیرفت که پیش بینی کرده بودم و اثراتی به جا گذاشت که قابل مشاهده است و در يك محیط آزاد بدون جو سازیهای قلابی می‌توان این مسئله را مورد ارزیابی قرار داد و دید: آمریکا چه شرایطی را حاضر بود بپذیرد، امام چه شرایطی را قرار دادند، و این شرایط در عمل چگونه اجرا شد؟ اینها است که اگر محیط آزاد باشد و بدون مقاصد تخریبی و برای پند و عبرت گرفتن مورد بحث واقع بشود، بر شما نویسندگان نامه سرگشاده و شما منتشر کنندگان پلی‌کپی و بر همه مردم روشن خواهد شد که من در خط امام بوده‌ام و با صداقت هم بوده‌ام و آنچه گفته‌ام در خیر و مصلحت ایران و بر ضد سیاست آمریکا بوده است.

از اینجا به موضوع دیگری می‌روم که گفتگو با سفرا و فرستادگان خارجی است. چون نمی‌دانم که باید از قول آن کس که می‌خواهم این مطلب را نقل بکنم مجازم یا خیر نام او را نقل نمی‌کنم، ولی یکی از آنها به من می‌گفت: شما باید يك راه حلی را برای پایان دادن به جنگ بپذیرید. برای اینکه اگر آمریکا احراز کند که شکست عراق قطعی است بهانه‌ای خواهد تراشید و مداخله نظامی خواهد کرد. او می‌گفت این کوششی که برای هر چه زودتر به

زمین زدن شما می‌شود برای اینست که فکر می‌کنند اینکار شیرازه جبهه‌ها را از هم خواهد پاشید و ارتش عراق را از شکست حفظ و شکست قوای ایران را قطعی خواهد کرد. البته من به او پاسخ دادم که امریکاییها هم امام را از دید خودشان و زورپرستان شناسایی کرده‌اند و ندانسته‌اند که امام با استحکام و قدرت تمام از کسی که خود وی او را فرمانده کل قوا کرده است حمایت می‌کند و در تامین اسباب پیروزی ما بر رژیم مهاجم صدام حسین استوار ایستاده است. همان قدر استوار است که در مبارزه با رژیم شاه استوار بود. بنابراین وسوسه‌های این شیطان به جایی نخواهد رسید.

مطلب دیگری که او طرح می‌کرد همین مسئله بود که با توجه به موقع آیا رژیم ریگان آزادی‌گروگانها را برای تشدید حمله به جمهوری اسلامی ایران مغتنم خواهد شمرد یا این رها کردن عامل تخریب او خواهد شد؟

به مناسبت موقع، از خودش در این مورد توضیح خواستیم. توضیحش این بود که شما در حال جنگ هستید و پیروزی یا شکست شما در جنگ بر ثبات یا بی‌ثباتی و اضمحلال آن رژیم تأثیر قطعی دارد. بنابراین چگونگی عمل ابرقدرت‌ها می‌تواند موجب سرعت شکست یا عدم شکست بشود. در این مورد هم به او گفتم روش من بعنوان يك مسلمان بر اساس آنچه از قرآن آموخته‌ام این بوده است که تا آنجا که می‌توانیم بخود تکیه کنیم. همان روشی که ما در انقلاب اسلامی ایران آزموده‌ایم که با دست خالی با آن رژیم دست بگریبان شدیم و بر زمینش زدیم. همان‌طور که در تنهایی ۴ ماه است بدون دریافت هیچگونه اسلحه و مهماتی بر مهاجمی که طی ۱۲ سال خود را برای قدرت نظامی شدن، تجهیز کرده است و یکسال تمام است که خود را برای حمله آماده می‌کند، می‌جنگیم. این در تاریخ بشریت معاصر اگر نه در تمام تاریخ ما بی‌سابقه است که يك کشوری وابسته از نظر نظامی صنعتی، کشوری که خود اسلحه و مهمات نمی‌سازد، توان داشته باشد که ۴ ماه بجنگد؛ با کشوری که از پیش برای چنین تجاوزی خود را آماده کرده بود و هر روز هم اسلحه و مهمات وارد مرزهایش می‌شود مشغول نبرد باشد. مگر اینکه نیروهای نظامی دیگری را وارد عملیات بکنند که در آن صورت هم ما به مردم خودمان

باز خواهیم گشت و از آنها فداکاری بیشتر طلب خواهیم کرد. سربازان بیشتر خواهیم خواست و جنگ را همچنان ادامه خواهیم داد. صحبت دیگری هم با این سفیر درباره رفتن به کنفرانس سران اسلامی و توقع ما از این کنفرانس بمیان آمد.

من گفتم توقع ما از این کنفرانس اینست که نخستین دستور اسلامی را که محل اختلاف هم نیست و همه مسلمانها آنرا قبول دارند بکار ببندند: متجاوز را محکوم بکنند، همین. آن را هم برای خودمان نمی‌خواهیم چون محکوم کردن آنها، واقعیت‌های صحنه‌های جنگ را تغییر نمی‌دهد، اما امید را در دل ملت اسلام زنده می‌کند که عصر تولد نو در اسلام فرا رسیده است

**خطاب به حزب دمکرات : شما بگوئید چگونه می‌خواهید در جدایی و یا به قیمت تجزیه کشور در این دنیا آزاد، خودمختار و خودکامه زندگی کنید؟**

موضوع دیگری که در این چند روز بدان پرداختم مسئله کردستان بود؛ حزب دمکرات کردستان کسانی را نزد من فرستاده بود که ما آماده‌ایم در صورتی که «شش اصل» را دولت بپذیرد ولو با اصلاحات ما بیاییم و دوش بدوش شما با متجاوز عراق بجنگیم!

اخبار و اطلاعاتی هم از کردستان رسیده بود که هم در جلسه فرماندهان نظامی، هم در جلسه شورای عالی دفاع و هم در گفتگو با متصدیان غیر نظامی مورد بحث قرار دادیم. من به آنها این‌طور گفتم:

اگر وقتی يك كشوری این‌طور علنی و آشکار مورد تجاوز قرار بگیرد و در این دنیا، هیچ دولتی بطور جدی - هیچ دولتی البته اغراق است چون چند دولتی فریاد اعتراض برداشتند گرچه اعتراض شان قاطع نبود و نیست - اعتراض نکند، این سازمانهای بین‌المللی که برای ۵۰ گروه‌گان آن همه سر و صدا براه انداختند، برای انسانهایی که هر روز بدون هیچ دلیل روشنی بخاک و خون می‌افتند چرا اعتراض نمی‌کنند؟ شما بگوئید چگونه می‌خواهید در

جدایی و یا به قیمت تجزیه کشور در این دنیا آزاد، خودمختار و خودکامه زندگی کنید؟ آیا این تجاوز و این ضربه سخت شما را بیدار نکرد؟ و آیا این برادرکشی‌ها شما را بیدار نکرد؟ این خرابیها شما را بیدار نکرد؟ در این جهان که ما ملت‌های مسلمان، تازه اگر همه دست بدست هم بدهیم، هنوز سالهای دراز باید کوشش کنیم. مبارزه کنیم تا از سلطه قدرت‌ها و ابرقدرتها بدرآئیم. آیا شما در جدایی، سعادت و آزادی و رستگاری می‌بینید؟ آیا کافی نیست اسباب دست صدام حسین شدن و بدست تبهکار او خونریزی براه انداختن؟ آیا وقت آن نرسیده است که بخود بیاید؟

کارنامه جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۵۹

تاریخ انتشار ۱۳ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۶۴

قسمت چهارم

### در سنج راه بر نیروهای ارتش جمهوری اسلامی می‌بستید

گفتم که ما به آنچه گفته بودیم پایبند بودیم و در همان روزهایی که می‌رفت ما امیدوار بشویم که مسئله کردستان حل شده است، در سنج راه بر نیروهای ارتش جمهوری اسلامی بستید. آنها هم مطابق معمول گفتند: «ما نبودیم کومله بود». بعد به یادشان آوردم که طرح تقسیم اسلحه و مهمات پادگان سنج که شما سه دسته تنظیم کرده بودید، در دست ما است. بالاخره پذیرفتند که «اشباهاتی» شده است و می‌گفتند که از طرفین اشتباهاتی شده است.

حالا به همین مناسبت به شما مردم عزیز آن سامان می‌گویم: برادران من، خواهران من، ما هر چه بهم ظلم بکنیم یک هزارم ظلم بیگانه را نخواهیم کرد، شما بیاید، آثار جنگ را در خوزستان ببینید، آنچه را که ارتش صدام بر سر شهرهای خوزستان آورده است ببینید تا حرف مرا بفهمید.

هیچکس برای شما دلسوزتر از ما و برای ما دلسوزتر از شما نیست و این میهن یک میهن است و متعلق به همه ما است. همه ما هم مسلمانیم و اگر بر اساس اخوت اسلامی عمل کنیم، هیچ دلیلی برای برخوردهای مسلحانه نمی‌ماند. این روزها، روزهای حساسی در تاریخ میهن اسلامی ما است. از من بشنوید: با اسلحه یعنی ایجاد رابطه بر پایه تضاد نیروها کار از پیش نمی‌رود.

بگذارید قدرتهای خارجی همان‌طور که ما را استوار و با صلابت یافتند یکپارچه و متحد نیز بیابند. اگر براه تفاهم می‌آمدید و اگر وحدت حکومت اسلامی را مورد خدشه قرار نمی‌دادید (خطابم به گروههایی است که به نام کردستان عمل می‌کنند)، نیروهای ما پخش و پلا نمی‌شد و دشمن در درستی تصمیم خودش در تجاوز به ایران تردید می‌کرد. اگر هم تجاوز می‌کرد، قبل از اینکه این همه خرابی بیار آورد ما متجاوز را بر سر جایش می‌نشانیدیم. پس شما در آنچه بر کشور رفته است سهیم هستید. تاریخ از این کار شما در نخواهد گذشت. هنوز وقت باقی است به دامن حکومت اسلامی بازگردید.

در این باره با امام صحبت کرده‌ام امام موافقت فرمودند به همه کسانی که اسلحه بر زمین می‌گذارند، تأمین داده شود و شرایط کسانی که می‌توانند تأمین بگیرند در شورای عالی دفاع طرح شد و تصویب شده است.

در شورای عالی دفاع هم که دو جلسه پیاپی تشکیل داد در دو زمینه طرحهای نظامی در تمام مرزها و سیاست خارجی که متضمن دو مسئله یکی طرح پالمه و دیگر مسئله شرکت در کنفرانس اسلامی است بحث شد. البته نامه‌ای هم دولت در جواب یادداشت دولت روسیه نوشته بود که آنهم مورد بحث واقع شد. که درباره این موضوعات فعلاً نمی‌توان چیزی گفت

در موضوع طرح پالمه قرار شد که ما سئوالهایی بکنیم و آنچه واضح کردنی است واضح بکنیم. در مورد طرحهای نظامی قرار شد که ما در یک جو وحدت و هماهنگی و اعتماد به فرماندهان نظامی این امکان را بدهیم تا آنها با استفاده از اعتقاد و دانش نظامیشان راههای پیروزی را هموار بکنند.

مطلب دیگر بعنوان جمع بندی کارهای این چند روز دیدار با امام بود قبلاً فرزند امام آمد و با او صحبتهایی در غالب این زمینه‌هایی که بحث شد کردیم؛ بعد هم به دیدار امام رفتیم. ایشان با قیافه باز و بشاشی مرا پذیرفتند و

تأکید داشت که باید پیروز شد؛ ایشان گفتند: در برخورد با جنگ بعضی اشتباهات هست که اینها باید کنار گذاشته بشود، شما با اطمینان و اعتماد کامل به جبهه برگردید، خدا با شماست، بجنگید و پیروز بشوید.

من به ایشان عرض کردم که به اسلام و تمامت آن معتقد و پای بندم و براین باورم که اگر شرایط اجرای احکام و حدود آن طور که در اسلام هست، رعایت بشود عادلانه ترین نظامها مستقر خواهد شد. همه حرف و سخن من بر سر مجری و شرایط اجراء است. چون اینها را نمی توان کم بها داد. نحوه اجرا و مجری حدود، از حدود و نفس اجرایشان مهمتر است. اگر قاضی تمام شرایط اسلامی را داشت و با در نظر گرفتن شرایطی که اسلام معین کرده، حد جاری کرد، آن حد عادلانه ترین، انسانی ترین مجازات و به زعم من خفیف ترین مجازاتها خواهد بود. به ایشان عرض کردم که در این مسئله به زبانهای خارجی نیز مطلب نوشته ام و در مطبوعات این کشورها نشر داده ام. از جمله در يك روزنامه فرانسوی درباره قطع يد سارق که آن روزنامه بعنوان سؤال پیش من آورد، به او گفتم: برای اینکه بتوان دست دزدی را برید باید بیست و شش شرط جمع بشود که اگر آن بیست و شش شرط جمع بشود خود شما بجای بریدن دست چنان دزدی را اعدام می کنید! در قوانین جزایی شما اعدام هست و اگر این دست بریدن را با آن اعدام مقایسه کنید ملاحظه خواهید کرد که هنوز در زمان ما هم مجازات اسلامی، بسیار بسیار خفیف تر است. بنابراین ایراد من و ایستادگی من بر سر تحقق آن شرایط است و مطابق معمول وقتی به آن جاری کنندگان حدود بخاطر عدم رعایت شرایط اعتراض می شود این را به پای انکار اصل می نویسند که این دروغ است.

بهر حال این مناسبتی بود که این مطالب را به صراحت بگویم. چون در این دنیا وقتی ممکن بوده که در شام علی را بعنوان نخستین کافر تبلیغ کنند و بیاوراند، وقتی کسانی که يك قدم برای اسلام نه در فکر کردن و نه در قلم زدن، نه در عمل بر نداشته اند و نمی دانند نظام اسلام و واقعیت آن چیست، این امکان را می یابند که کسی را که عمر خود را در شناخت اسلام گذرانده و برای اعتلای آن زحمت کشیده و فکر کرده و قلم زده است به داشتن بینش غربی



متهم بکنند، البته می‌توانند او را متهم به کفر بکنند و قتل او را هم واجب بگردانند.

غیر از این مطالبی که گفتم بعد از یکماه دوری از تهران فرصتی دست داد تا با مادر و برادران و خواهران دیدار کنم و این وعده را بخود بدهم که در آینده وقتی از این جنگ خلاص می‌شویم، خواهم توانست چند روز استراحت کنم.

کارنامه چهارشنبه ۱ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۶۵

### دانشجویان در برابر نیروهای مسلح سرکوب مقاومت شدیدی کردند

سالها پیش در این روزها در دانشگاه تهران این‌طور که یادم است در ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ بود که تظاهرات گسترده‌ای را سازمان دادند البته بسیاری امور به عنوان مقدمات آن تظاهرات واقع شده بود که من از آن اطلاع نداشتم، ولی آنچه در روز اول بهمن بر من معلوم شد، این بود که رژیم شاه می‌خواست با يك كشتار، کار من و سایر همفکرانم را بسازد و با يك ضربه، هم مخالفان سیاسی آن روز را که جبهه ملی بود از میدان بدر کند و هم دولت امینی را ساقط کند و عنان امور را کاملاً در دست بگیرد و هم دانشگاه را به عنوان يك نیروی زنده و متحرک زبون بسازد. جای شگفتی ندارد اگر بگویم مسئولان امور انتظامی از خود دانشجویان برای هدایت تظاهرات و مهار آنها تعیین شده بودند و پیش از آن روز، طبق دستوراتی که من در مقام مسئول از آنها بی‌خبر بودم، از دانشگاه بیرون برده شده بودند. در نتیجه هدایت تظاهرات با وجود نیروهای ویژه سرکوب به غایت مشکل شده بود. با وجود این رژیم نتوانست صحنه‌آرایی را که می‌خواست بکند. ناگزیر شد نیروهای مسلح را به داخل دانشگاه بفرستد و با این کار، یادگاری خونین و ننگین، از خود، در تاریخ به جای بگذارد. دانشجویان در برابر نیروهای مسلح سرکوب مقاومت شدیدی

کردند و ما با تعدادی تا به آخر در دانشگاه ماندیم و چون من به سختی زخمی شده بودم، دانشجویان مرا در دانشکده علوم تا رفتن نیروی سرکوب نگهداری کردند.

داستان آن روز دنباله پیدا کرد و قطعاً به تحول سیاسی مهمی در تاریخ معاصر ایران انجامید چرا که موجب شد دانشجویان در پی یک رهبری دیگری بروند و خواهان مشخصات نویی در رهبری شوند و همین امر به تماس با مصدق و آنچه در پی این تماس واقع شد، انجامید. به هر حال بسیاری از این دانشجویان که در آن روز ایستادگی و مقاومت کردند، بعدها از پهلوانان عرصه‌های مبارزه با رژیم شدند و در زندانها یا با شکنجه از بین رفتند و یا بعد از شکنجه اعدام شدند که به این مناسبت به روح پرفتوحشان درود می‌فرستم. اما درسی که خود من از این واقعه گرفتم و امیدوارم فراموش نکرده و همواره به کار برده باشم، این بود که انسان توانا است، اگر در هر وضعیتی عمل کند.

به شرط این که بتواند عوامل لازم کار را از محیطی که در آن عمل می‌کند به دست بیاورد. با این حال زمانی می‌رسد و موقع و مکانی می‌رسد که در آنجا فقدان عواملی که باید حضور داشته باشند و حضور عواملی که نباید حضور داشته باشند موجب می‌شود که ضایعات زیاد به بار آیند و نتیجه حاصل بسیار کم باشد و رهبری به جای نشان دادن قوت، ضعف به خرج بدهد. این گونه موارد ایستادگی و مقاومت به تمام می‌خواهد و برای نجات وضعیت باید تن به فداکاری داد و قبول خطر کرد. حال این که اگر ما، از پیش، همه مقدمات لازم را فراهم می‌آوردیم و رهبری واضح و روشن بود، جا و موقع خودش را می‌شناخت، بدون قبول خطرهای بزرگ، می‌توانستیم ضربه‌های مرگبار به دشمن وارد بسازیم، در این جنگ هم همین طور است.

هر بار که ما به دشمن حمله کرده‌ایم و همه مقدمات کار را سنجیده ایم، ضربات ما به دشمن مرگبار بوده است و تلفات و ضایعاتمان در حداقل. در هر مورد دیگر نیز همین طور است، در اداره کشور هم همین طور است. بسیاری کارها با سروصدای فراوان شروع شدند؛ اما چون همه جوانب سنجیده نشده است و به گمان من چون کار برای خدا نبوده است، پس از چندی به جای

نفع، ضرر به بار آورده و به جای پیشرفت، ما را به عقب برده و به جای سازندگی، تخریب از آب درآمده است. در سختی و مشکلات است که آدمی ارزش خود را می‌تواند نشان بدهد. آن روز ممکن بود، گفت ما وسایل اجرای برنامه را نداریم، دشمن «ساواک» دارد، عناصر این ساواک در بین دانشجویان فراوانند و با استفاده از نبودن سازمان مخصوص برقراری نظم و انتظامات، تعزیه گردان شده و نیروهای دانشجویی را در پراکندگی به هر کاری وامی دارند و از آن سو نیز نیروهای خود را وارد عمل کرده و... و در نتیجه، مهار از دست ما خارج شده و آنچه واقع شده، واقع شده است.

اما برای گریز از خطر، این يك توجیه است. راه دیگر این بود که تمام تلاش از راه شرکت دادن همه دانشجویان به کار رود و مهار به دست آید تا نقشه‌های دشمن قابل اجرا نباشد و همین‌طور هم شد. خداوند توفیق داد، به جای آنکه ما زیان کنیم، رژیم شاه زیان کرد و نقشه‌های او نگرفت و ننگی دیگر بر ننگهای آن رژیم یعنی حمله مسلحانه به دانشگاهی، افزوده شد.

در همین جنگی که بدان مشغولیم نیز ممکن بود فقدان امکانات را اسباب توجیه گریز از برابر خطر تجاوز عراق قرار بدهیم و آنچه شده است را دلیل بر قبول پیشرفت سریع دشمن بدانیم. اما ما بر این روش نرفتیم، بر این روش رفتیم که آنچه شده است، اسباب ضعف را فراهم آورده است اما باید از امکانات سود جست، ضعفها را به قوت تبدیل کرد و مقاومت کرد.

**به مردم اطمینان می‌دهم در صورتی که مشکلی برای ما ایجاد نکنند،  
ما این جنگ را با پیروزی به پایان می‌بریم.**

ما نباید ضعفها را به عنوان دلیل بپذیریم و بر همین روش هم عمل می‌کنیم. امروز می‌توانیم با اطمینان بگوییم که دشمن نتوانسته است به هدفهای خود برسد و نخواهد توانست برسد و اگر ما باشیم و همین دشمن، شکست او قطعی است. من این مسئله را با اطمینان خاطر می‌گویم و به مردم اطمینان می‌دهم در صورتی که مشکلی برای ما ایجاد نکنند، ما این جنگ را با پیروزی به پایان می‌بریم.

من از آن روز - اول بهمن - در زندگی خودم این درس را گرفتم که رهبری نقش بزرگ و تعیین کننده‌ای دارد و همین امر هم موجب شد که بخش بزرگی از عمر خود را از آن زمان به بعد صرف مطالعه در موضوع «رهبری و امامت» بکنم.

اما آنچه که در این روز تا شب گذشت.

مسئله اول این که طرحهای نظامی با سرعتی که دلخواه بوده پیش نرفته است، البته علت عدم پیشرفت سریع این طرحها، ناهماهنگی در استان است و کاری به کار نظامیان ندارد. شب مسئولان استانداری آمدند و با آنها در این باره صحبت شد. آنها از این امر شکایت داشتند که آنچه عمل می‌شود، از طریق استانداری که مسئول هماهنگی است انجام نمی‌گیرد. اگر این سخن یا شکایت صحیح باشد، حق به جانب آنهاست. با این حال به علت وجود همان مسئله‌ای که هم اکنون توضیح دادم، می‌باید کار را به پیش ببریم. اینجا مسئله موجودیت کشور است، مسئله حضور دشمن در سرزمین ما است، مسئله آوارگی است، مسئله خون و جان خواهران و برادران ما است. در این وضعیت این حرفها را به دقت دیگر باید گذاشت و با تمام استعداد و توان کوشید تا آنچه برای پیشرفت کار نظامی لازم است، انجام بگیرد. می‌شود گفت قسمت مهم وقت امروز صرف فراهم آوردن کامیون و تجهیزات ماشینی دیگر شد که تا دیروقت شب به اینکار مشغول بودیم.

مطلب دیگر در این روز، تکمیل تجهیزات و امکانات نیروهای مسلح ما در جبهه‌ها برای تغییر هدفهای جنگی بود که قسمتی از وقت هم صرف این کار شد. سر شب هم مطابق معمول شورای نظامی تشکیل شد و در این جلسه شورای نظامی در وقت خیر، پیام امام را که قرار بود در تقویت نیروهای مسلح به قصد بالابردن روحیه آنها و روشن کردن وضع برای همه از این نظر، صادر بفرمایند، شنیدیم کاملاً پیدا بود که روحیه‌ها چقدر بالا رفت و چه نعمت بزرگی است، وقتی پیام رهبری به پشتیبانی و القای روحیه آن چنان توانایی و صلابتی به نیروهای مسلح می‌بخشد که جای بسیاری کمبودها را از نظر اسلحه و مهمات و امکانات را پر می‌کند. اگر از روز نخست همه در این خط عمل می‌کردند، چقدر ضایعات ما کمتر و تلفات ما کمتر می‌شد؟ ضرباتی که به

دشمن وارد می‌کردیم بیشتر می‌شد و ای بسا می‌توانستیم دشمن را در مرزهایمان متوقف کنیم و او را به داخل خاکش عقب برانیم. حالا هم اگر همین رویه دنبال بشود و کار جنگ و سرنوشت نیروهای مسلح از کار برخوردارهای سیاسی جدا بگردد و اگر این برخوردها از بین نمی‌رود، زمینه دیگری پیدا بکند و یا لااقل اگر حرف و بیانی است، به خود من زده بشود و نیروهای مسلح با اطمینان خاطر عمل بکنند، نتایجی که به دست خواهد آمد قطعاً به مراتب بزرگتر از نتایجی است که تا به حال به دست آمده است.

به هر حال شنیدن این پیام، هیجان بسیاری در همه ما بوجود آورد. امیدوارم نیروهای مسلح ما مفاد این پیام را يك به يك و با دقت اجرا کنند و دیگران نیز به تبعیت از امام، نیروهای مسلح ما را تقویت کنند تا ما در این جنگ پیروزی را به دست بیاوریم.

### در جهان، تجربه و دست آورد آن را نباید مطلق کرد

مطلب دیگر این که امروز فصل دیگری از کتاب «پوپر» را خواندم. فصل «آنچه علم است و آنچه علم نیست». این حرفهای پوپر به قول نویسنده‌اش درست فهمیده نشده و هر کس به زعم خود این حرفها را آن طور که فهمیده معنی کرده و برای خود ما هم در خارج وقتی در روش بحث داشتیم این «غلط فهمیدن» مشکل و مصیبتی درست کرده بود. به هر حال رابطه‌ای که «پوپر» در این کتاب برای تشخیص علم از غیر علم قرار می‌دهد، این است که علم قابل تکذیب هست یا نیست قابل رد هست یا نیست؟ آن اطلاعی علم است که قابل رد باشد. آن اطلاعی که قابل تجربه و رد نباشد علم نیست. البته سعی می‌کنم به زبان ساده‌ای بیان «پوپر» را برای خواننده بازگو کنم. آن معانی که علم نیستند، این نیست که صادق و درست نیستند، معنایش آن است که ما نمی‌توانیم آزمایش کنیم و ببینیم درست هستند یا درست نیستند. پس ممکن است درست باشد و همیشه هم درست باشند، اما چون نمی‌توانیم از راه آزمایش، درستی آن را تأیید و یا تکذیب بکنیم، ناگزیر نمی‌توانیم آن را علم بدانیم. بنابراین معنای این که بعضی احکام علمی نیستند. آن نیست که آن

احکام صحیح نیستند؛ ممکن است صحیح هم باشند. معنایش آن است که ما نمی‌توانیم از راه تجربه غلط بودن آن را ثابت کنیم و در نتیجه علم به معنای شناختی که قابل رد یا اثبات باشد نیست.

این فصل مطلبی دارد که خواندنی است. به باور او «جهانی از وجودهای نامشهود و قوای نامریی امواج، یاخته‌ها، ذره‌ها که همه آنها در یکدیگر سازمان یافته و در سطحی عمیقتر از آنچه آدمی تاکنون به آن راه یافته است، ساخته شده‌اند» وجود دارد. در این جا باید از «پوپر» پرسیم آیا این حکمی که صادر می‌کنی قابل تجربه هست و آیا می‌توان از راه تجربه غلط بودن آن را ثابت کرد؟ البته اگر فصل پیش و آن فصل هر دو را در نظر بگیریم، جواب پوپر این است که بله ما می‌توانیم این حرف را به تدریج تصحیح بکنیم، دقیق بکنیم و ناخالصی‌ها را از آن بیرون کنیم اما به هر حال این معنی را نمی‌تواند انکار کند که تا بیرون کردن آن ناخالصی‌ها و پیش از آن کار ما یک حکم عام و کلی صادر کرده‌ایم و در علم این طور که خود او هم کرده است جایی برای این کار نیست.

او بعد از این که شرح می‌دهد که مایه و پایه بسیاری از علوم یا همه نظریه‌های علمی افسانه بوده است، همان احکام و بیانه‌های کلی است که توأم با ناخالصی‌ها بسیار بوده است که بعد از راه تجربه جنبه علمی پیدا کرده و خالص شده‌اند به این بیان انیشتن می‌رسد که «جهان یکپارچه است و در آن هرگز چیزی واقع نمی‌شود، زیرا هر چیز از لحاظ چهار بعدی بودن از قبل مقدر است» حال بر اصحاب فلسفه است که بنشینند و درباره این جمله گفتنیها را بگویند. ورود در این بحث، سخت به درازا می‌کشد و باید تمام روز را صرف این معنی بکنیم. از دید عمومی که پوپر به دست می‌دهد، بسیار نزدیک و یا عین نظر بوعلی سینا است. آنجا که می‌گوید: «همه چیز را باید در بقعه امکان گذارد» یعنی هر امری را ممکن شمرد.

نویسنده کتاب با ذکر نظریه‌های پوپر روشن می‌کند که به خلاف تصور و حتی خود نئوپوزیتیویست‌ها و جانبداران نحله تحصلی، پوپر به این نحله تعلق ندارد، بلکه خود از کسانی است که موجب نابودی این مسلک شده و ضد آن بوده است. دلایل او موجب شده که مسلک تحصلی منطقی در درازمدت از بین

برود. او مثالی در مقایسه نظر پوپر و جانبداران مسلک تحصیلی ذکر کرده است. تحصیلی‌های نیمه منطقی می‌گفتند که جمله «خدا هست» صوتی بی‌معنی است؛ اما پوپر در این مورد می‌گفت جمله‌ای است که معنی دارد و ممکن است صادق باشد، اما چون هیچ‌گونه راهی برای اثبات کذب آن متصور نیست، لذا خبر علمی نیست. بدین ترتیب صاحب کتاب روشن می‌کند که پوپر بر شیوه رد و انکار «تحصیلی‌های منطقی» نبوده است به عکس شیوه بوعلی سینا را داشته است. در اینجا این سؤال در ذهن شما مطرح می‌شود که، خوب فایده این بحث برای خواننده چیست؟

فایده‌اش این است که در جهان، تجربه و دست آورد آن را نباید مطلق کرد، لااقل در این حد که چند ده تجربه اگر ما را به يك حکمی رساند، نمی‌باید ما بینداریم که تمام تجربه‌های بعدی هم ما را به همین نتیجه خواهند رساند. تا این مقدار حق به جانب پوپر است و من در مقدمه تضاد و توحید همین حق را به او داده‌ام. در زندگی سیاسی و اجتماعی هم همین طور است، اگر ما خود از زندان احکام مطلق ذهنی که بر پایه برداشتهای خودمان از امور صادر و ایجاد کرده‌ایم، آزاد بشویم، زندگی را بگونه‌ای دیگر خواهیم یافت و در تحول اجتماعی، انسانها را بیشتر شرکت خواهیم داد و با قاطعیت بیشتری، البته به معنی درست کلمه، عمل خواهیم کرد و این‌سان که در این روزها مرسوم شده است، «تخصص و مکتب» را در مقابل هم قرار نخواهیم داد. چون «مکتب» چیزی غیر از علم نیست. بنابراین علم نمی‌تواند منکر خودش بشود. همین دوگانگی قائل شدن و این از

**تقدم بخشیدن مکتب بر تخصص، فریب سخت خطرناک نسل امروز است.**

فریب‌های غرب است و آنها که این کار را می‌کنند، بعضاً عالم‌اً و از روی قصد و آگاهی می‌کنند و بعضاً چون خود، علم ندارند، از راه نادانی، فریب این بازی خطرناک را می‌خورند. غربی‌ها چه آنها که لیبرالند و چه آنها که مارکسیست‌اند، دین را علم نمی‌دانند، بلکه آن را مجموعه‌ای از باورهای

افسانه گونه مربوط به دورانی که بشر از تبیین علمی امور ناتوان بود، می‌شمرند، چنان که در همین بحث هم من از قول پوپر آوردم که هنوز این ماجرا تمام نشده و هنوز در مباحث فلسفی و علمی دین هم چنان مجموعه افسانه‌هایی تلقی می‌شود که مربوط به روزگاری است که بشر از توضیح و بیان علمی امور عاجز بوده است. گرچه این افسانه‌ها و انتقاد آنها موجب شده که آدمی به علم راه ببرد، اما به باور او همین راه بردن به علم موجب شده است که آن افسانه‌ها را افسانه بیاید و رها کند.

پس تضاد را میان علم و دین می‌بیند، مارکسیست‌ها نیز همین را باور دارند. اینها هر چه را غیر مارکسیسم است، غیر علمی می‌دانند و دین را بدین خاطر که مجموعه این افسانه‌ها و اساطیر می‌شناسند، «ترياك توده‌ها» نیز می‌شمارند.

بنابراین دین را نه تنها بیگانه از علم، بلکه ضد و مقابل علم می‌شناسند. پس اگر این دو گروه بخواهند دین را از صحنه جامعه ما بیرون برانند، باید از همین جا شروع کنند؛ چون ظاهر پسندیده‌ای هم دارد. مکتب، علم و تقدم مکتب بر علم، یا این که تخصص بدون دین و اعتقاد موجب انحراف می‌شود. همین امشب هم در تلویزیون جوانی را آورده بودند که خود را در آمریکا به «سیا» فروخته بوده است و هدایت بحث در جهتی بود که ثابت کند، تخصص مقابل عقیده و مکتب است.

## کشور را بدون علم نمی‌شود اداره کرد

می‌خواهم به جوانهای مسلمان هشدار بدهم که فریب این معنی را نخورند؛ این فریب، يك فریب خطرناکی است که، بدان، در دوره قاجار، فراماسون‌ها، نسل جوان آن روز را فریفتند و امروز می‌خواهند نسل امروز را با بیان دیگری بفریبند. چون کشور را بدون تخصص نمی‌شود اداره کرد، باقی می‌ماند این که علم با کدام مکتب که با آن سازگاری دارد، خواهد خواند؟ آنجاست که سرنوشت بازی معین می‌شود و آنها که نظریه خود را علمی می‌دانند، میدان دار و برنده این بازی خواهند شد.



واقع امر این است که به باور من، اعتقاد از جهل مایه نمی‌گیرد، کسی که نمی‌داند، معتقد نمی‌شود؛ هر کس به همان مقدار که می‌داند، معتقد می‌شود. بنابراین اگر دین ما علم است، که به نظر من هست، تخصص انسان را از دین بیرون نمی‌برد، بلکه بدان معتقدتر هم می‌سازد. حالا اگر برد، معنی‌اش این است که آموخته جناب متخصص علم نیست و بازی است و او خود را به بازی سرگرم کرده است. ما چرا مسئله را برای توجیه جاهلان و نادانان «سروته» بکنیم؟ چرا این‌طور نگوییم که دین علم است، عالم متدین می‌شود، و اگر نشد، عدم خلوص در علم او بسیار است.

### آن کس که دین دارد، علم هم دارد، دین خود علم است

چرا علم او را مسلم بگیریم و مکتب و عقیده را چیزی غیر از علم قرار بدهیم؟ و بگوییم اگر او این «چیز غیر علم» را داشت آن وقت به درد نمی‌خورد، اما اگر این «غیر علم» را نداشت، علم را داشت، می‌رود و عضو سیا می‌شود. خیر این غلط است. دین غیر علم نیست. دین علم یقین و مسلم است. آن کس که دین دارد، علم هم دارد، دین خود علم است. بنابراین هر مرتبه‌ای از دینداری، خود مرتبه دانش انسانی را نیز نشان می‌دهد. و اگر کسی درس خواند و فیزیکدان شد یا اقتصاددان و دین نداشت، ما نباید «بگوییم مکتبی نیست» باید بگوییم که «عالم نیست» چون فرض ما این است که اگر درست علم را می‌آموخت و می‌داشت و خود را معطل باورهای دروغ به عنوان علم نمی‌کرد، به حقیقت و واقعیت دین می‌رسید. اگر ما هم این‌طور عمل کنیم، آن وقت از خطر پرهیز کرده‌ایم و دیگر مجبور نیستیم برای توجیه سپردن مسئولیت به کسانی که علم آن‌کار راندارند فریب بخوریم، تسلیم این بازی خطرناک بشویم و سرانجام بعد از يك دوره‌ای کوتاه یا بلند که مسایل و واقعیات و تحرك‌های اجتماعی آن را معین می‌کنند، زمینه را به دست کسانی بسپریم که خود را دارای علم، تخصص و دارای «اعتقاد علمی» می‌دانند. افزون بر این، کار علم غیر از کار دین است. کار دین توجیه و پذیرفتن و نپذیرفتن است و کار علم بکاربردن در این و آن کار و این آن رابطه است.

چون علم و مرام این دو وظیفه را دارند، اخلاق و رفتار هر آدمی بیانگر درجه دانایی و علم او نیز هست، همان طور که بیانگر دین او هم هست. این دو یعنی علم و دین، دو واقعیت جدا از هم نیستند. علم واقعی راه به دین می‌برد چرا که دین، علم واقعی است. گمان می‌کنم این هشدار کفایت می‌کند و اگر نکرد، باز در این باره صحبت خواهم کرد. چرا که پیش از این ما فریب این نیرنگ را چند نوبت خورده‌ایم. همه آنها که این سطور را می‌خوانند و خود قربانیان این فریب هستند، با تمام وجود حس می‌کنند که من چه می‌گویم.

و بالاخره امشب بعد از شورای نظامی به اتاق من آمدند و گفتند که وزیر مشاور گفته است که من هرگز صورت مذاکرات و یادداشتهای متبادل میان ایران و آمریکا را نخواسته‌ام و این صحیح است، اما مطلب اینجا نیست، مطلب اینجا است که نباید گفت رئیس جمهور هیچ اظهاری نفیاً یا اثباتاً نکرده است و اگر مطلبی داشت و مسئله‌ای به نظرش می‌رسید، می‌گفت. چون این یادداشتهایی هم که آمریکا داده بود، من نخواسته بودم، بلکه برای من فرستاده بودند. اما این که عجله موجب شده است هیچ اطلاعی به رئیس جمهوری ندهند، موجب زیرپا گذاشتن قانون اساسی نیز شده است. تصویب نامه‌ای هم که به تاریخ ۲۹ بهمن روزی صادر شده است، در همان روز صادر شده که آقای وزیر مشاور اسناد را امضاء کرده است. یعنی قبل از آنکه رئیس جمهور فرصت کند انطباق همان تصویب نامه ارسالی با قانون را ببیند و مورد ملاحظه قرار بدهد تا احیاناً در صورت وجود خلاف آن را اظهار کند.

## **اما خود مسئله گروگانها و نحوه حل این مسئله امری نیست که بتوان واقعیت آن را با های و هوی پوشاند.**

بهترین کار این است که از طریق بحث‌های آزاد این مسئله برای مردم روشن بشود.

آنچه می‌توان گفت، همان‌طور که به دفعات گفته‌ام، وقتی انسان کاری را از موضع قوت حل نکرد، ناگزیر آن را از موضع ضعف حل خواهد کرد. چنان می‌شود که شده است: امروز همه چیز در دست میل و خواست و هوس ابرقدرتی

است که نه در گذشته پایبند قانون و قاعده‌ای بوده و نه در حال حاضر و نه در آینده خواهد بود این مسئله را به موقع با مردم طرح خواهم کرد و تمام جزئیات امر را از ابتدا تا امروز شرح خواهم کرد. برای این که آشکارا ملاحظه می‌شود با انحصار وسایل تبلیغاتی نه تنها واقعیت غیر از آنچه که بوده و هست، به مردم عرضه می‌شود، بلکه کوشش می‌کنند با ترور فکری يك زخمی را در روحیه مردم به وجود آورند و مسئله را در ابهامی نگهدارند که خود می‌تواند یکی از عوامل مهم ضعف جمهوری اسلامی در آینده نزدیک بگردد و جمهوری را از اساس به خطر بیاندازد. وقتی ملتی يك رژیم را در آنچه اساسی است ضعیف یافت، از شدت علاقه و پیوستگی و همبستگی اش با آن می‌کاهد و همین نقطه آغاز خطری بزرگ برای موجودیت جمهوری اسلامی است.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۵ بهمن ۱۳۵۹

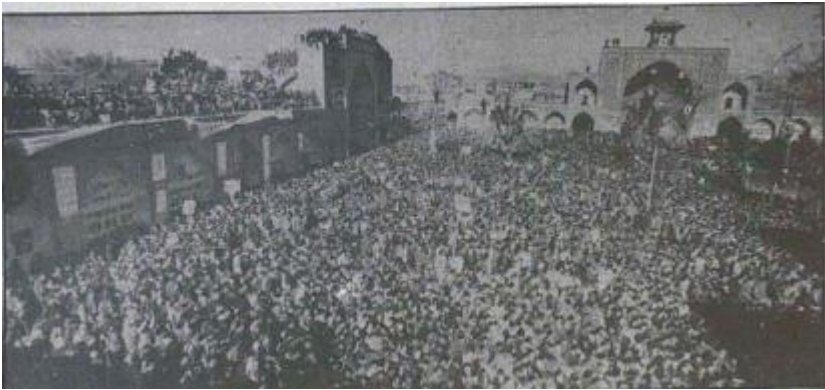
شماره روزنامه ۴۶۶

## عناوین کارنامه این هشت روز را می‌توان به این ترتیب آورد:

۱. دیدار از مردم قزوین، اصفهان و سمنان
۲. دیدار با انسانهای مبتکر و کارگاههای صنعتی
۳. رهبری
۴. آوارگان و سیاست و نحوه زندگی آنها
۵. دیدارهای مختلف
۶. شوراهاى نظامی و طرحها و سخنان صدام
۷. بازدید از جبهه ها
۸. دو صحبت، یکی در فرودگاه اصفهان و دیگری در دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهوری
۹. اداره رادیو و تلویزیون و بی طرفی

۱۰. کتاب درباره طبقه جدید در روسیه

قسمت اول  
در اجتماع مردم قزوین



در اجتماع مردم اصفهان



## در هر سه شهر بر نقش مردم تکیه کردم و ضرورت حفظ و توسعه آزادیها را شرح کردم

اما در دیدار از اصفهان و قزوین و سمنان سه مشخصه در اجتماعات عظیم مردم این سه شهر چشمگیر بود که هم ضمیر و ذهن مرا روشنی بخشید و هم به خود مشغول کرد. یکی وسعت استقبال و یکسانی شعار، دیگر قوت روح استقامت و سومی خودجوشی.

این که ما در قزوین برای پیمودن يك خیابان کوتاه يك ساعت وقت صرف کردیم، این که قزوین و توابعش یکجا در این اجتماع بزرگ پرشور و هیجان حاضر بودند، مسئله‌ای است که به خودی خود بی‌سابقه نیست. اما این که این اجتماع عظیم يك شعار و يك خواست از خود نشان بدهند، بدون این که کسی از پیش، شعارهای آماده شده‌ای را به آنها القاء بکند و یا آن شیوه بی‌سابقه را برایشان به مورد اجرا بگذارد، یعنی «کشاندن» مردم به يك جا و ناگهان قطعنامه برای آنها خواندن که شکل تازه فریب عمومی است و در سابق مثل و مانند نداشته است و خلاصه بدون همه مقدمه چینی‌های مرسوم، وقتی این جمعیت بی‌مانند يك شعار می‌دهند، این نشانه قوت و وسعت روح وحدت‌طلبی، قوت و وسعت شعور و آگاهی و وضوح وجدان عمومی است. بارها گفته بودم که انحصار وسایل تبلیغاتی و «تبلیغات ضد» از نظر شخص من زبانی به بار نمی‌آورد، بلکه مفید نیز هست، چرا که زحمت توضیح دادن را از من کم می‌کند و مردم، بدون این که نیازی به توضیح باشد، پی می‌برند که موانع کدامه‌ایند و چرا امور روال عادی پیدا نمی‌کنند. نتیجه دو ماه تبلیغات، جوسازی، قطعنامه خوانی، عکس پاره کردن، فشار و تضييع و دهها شیوه دیگر را در این سه شهر همه دیدند. در این آگاهی، در این بزرگی اجتماع آگاه، طوری که اهل اصفهان می‌گفتند، از اربعین ۵۷ به بعد اصفهان اجتماعی به این بزرگی به خود ندیده است و قزوین شاید اصلاً اجتماعی به این بزرگی در سالهای اخیر به خود ندیده باشد.

پس حرفم صحیح بود که تنها ناسزاگفتن، تنها نیش و کنایه زدن، تنها تبلیغات يك طرفه کردن، کفایت نمی‌کند. گاه می‌شود که محتوای همین

تبلیغات، خود بهترین تبلیغ به سود کسی است که می‌خواهند او را بکوبند. پیغمبر از مکه به مدینه مهاجرت کرد، مکه در بست در دست کفار بود و شب و روز از همین نوع تبلیغات انحصاری و یکجانبه بر ضد او می‌کردند، اما نتیجه آن تبلیغات این شد که اقبال توده مردم مکه به پیامبر روزافزون شد و سرانجام بنای کفر و حکومت کافران در مکه فرو ریخت.

اما این تبلیغات به زیان جمهوری هست، من همواره گفته‌ام این گونه تبلیغات به زیان جمهوری است و امروز در این سه شهر دیدم که مردم خوب می‌فهمند، اما چرا به زیان جمهوری است؟ به لحاظ این که اگر این ناسزاگفتن به آزادی را مردم به پای کل جریان بگذارند، این سؤال پیش می‌آید، آیا اینها که علمدار ضدیت با آزادی شده‌اند، مطمئن‌اند که هیچ تغییری روی نخواهد داد و دولتشان «ابدی» است و فکر نمی‌کنند اگر تغییری پیش آمد و این رژیم به خطر افتاد، دیگر هیچ کس را یارای دم زدن از آزادی نمی‌ماند؟ آیا فکر کرده‌اند که ممکن است فریب دشمن را خورده باشند و به دست خودشان آنچه گرامی و عزیز است و ممکن است حافظ این ملت در برابر توطئه‌ها باشد، یعنی آزادی را از پیش به دست خود قربانی کرده‌اند؟ جواب این سؤال معلوم و مشخص است چون وقتی تبلیغات یکطرفه توأم با تحریک و روشهای تخریبی شد، معلوم و مشخص است که آزادی وجود ندارد. چگونه می‌توان از چیزی که خود آن را از بین برده‌ایم، به عنوان حربه‌ای برای جلوگیری از توطئه‌ها استفاده کرد؟

با توجه به این سئوالهای روشن و واضح و خطرهای بزرگی که جمهوری را تهدید می‌کند، در هر سه شهر بر نقش مردم تکیه کردم و ضرورت حفظ و توسعه آزادیها را شرح کردم، استقبال بی‌مانند مردم از این سخنها نشان داد که ملت از استبدادها به تنگ آمده و آزادی را می‌خواهد و آن را می‌جوید.

دومین ویژگی این اجتماعات روح مقاومت و استقامت در مردم ما است. مردم ما دارند این کارپذیری را که فرهنگ و اخلاق استبداد تاریخی بود، از دست می‌دهند. دیگر این‌طور نیست که هر کس هر چه کرد، هر کس قدرت نشان داد و خواست مردم را تابع کند، مردم هم بپذیرند و تابع بشوند. دیگر این‌طور نیست که اگر گروهی خواستند، بیایند و اجتماعی را برهم بزنند، مردم

گوسفندوار پراکنده بشوند و هر گروهی از راهی برود، دیگر این طور نیست که مردم لاقید بمانند و از حق خودشان دفاع نکنند، دیگر این طور نیست که مردم حقوق خودشان را نشناسند و آمادگی دفاع از آن را نداشته باشند.

## در اصفهان مردم پرتاب کنند گان کفش بسوی رئیس جمهور را ادب کردند

در اصفهان گروهی با تجهیزات این طور که گفتند، با يك تاكسی بار، کفشهایی را که مردم داده بودند تا برای جنگ زدگان ببرند، به آنجا آورده بودند و یکی از کفشها را به محض ظاهر شدنم در محل سخنرانی به سوی من پرتاب کردند. مردم این گروه را ادب کردند و به گمان من در همه شهرها مردم خودشان باید از حقوق خودشان دفاع کنند و نگذارند هیچ گروهی، هیچ نهادی، هیچ اداره و هیچ شخصی آنچه را که حق آنهاست، با این تمهیدات از آنها بگیرد. در همه جا این بار نوبت مردم است که استقامت کنند و پیش از آن که دیر بشود، وطنشان را از خطرها حفظ کنند. مردم باید به این گروههای کوچک اقلیت که می خواهند با جوسازیهای گوناگون بر مردم حکومت کنند و این طور توی ذهن خودشان کرده اند که مردم آماده فرمانبرداری هستند، پس کافی است بر او دهنه بزنند و افسار او را به دست بگیرند، بفهمانند که این دوران سپری شده است.

دو سال است، انحرافهای بسیار به جامعه ما تحمیل می شود، خطرهای بزرگ پی در پی موجودیت ما را تهدید می کند، بر نابسامانیها پی در پی افزوده می شود، جنگ و ناامنی و سقوط اقتصادی و بسیاری فسادهای دیگر نتیجه همین روشهای زورمدارانه این گروهها است. این گروهها دارند زمینه وضعیت دیگری را در کشور ما آماده می کنند، هیچ کس نیست که کمی انصاف داشته باشد، کمی برای مردم کشور و دین دل بسوزاند و این خطر مهیب را که هر لحظه بزرگتر می شود، نبیند.

شما خوانندگان این سطور بدانید که من انگیزه ای جز حفظ این جمهوری ندارم و اگر این انگیزه مبنای عقیدتی نیز نداشت، باز نمی توانستم انگیزه

دیگری جز حفظ این جمهوریت داشته باشم، چرا که منزلت و اعتبار، از این جمهوری یافته‌ام. بنا براین نه در گذشته و نه در حالا به شما جز حقیقت نگفته و نمی‌گویم. شما خود بنگرید اگر اداره کشور با علم و اطلاع توأم نشوند، اگر در برابر تجاوزهایی که به قانون می‌شود، با قاطعیت نایستید، کشور در کام خطرها بیش از آنچه رفته است، فرو خواهد رفت. این طور که من فهمیده‌ام، با دیدار از این سه شهر، این معانی بر مردم آشکار است و آنها که وظیفه خودشان را حفظ و پاسداری از انقلاب و کشور می‌دانند و این سطور را می‌خوانند، ایستادگی را باید بر خود واجب بشمارند. از خطرها و مزاحمتها نترسند و بر ضد این جوسازیها با استقامت بایستند و حقایق را به مردم بگویند. این که عده‌ای هر چه می‌خواهند بکنند و کشور را به سوی سقوط ببرند، خود بگویند و خود تصدیق کنند، فاجعه‌های بزرگ به بار خواهد آورد.

در فرودگاه اصفهان و برای آنها که از دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با رئیس جمهور آمده بودند، گفتم و اینک برای همه شما می‌گویم: سال، سال، استقامت است. نگذارید فساد و تباهی و خطرهای سقوط آور، بزرگ و بزرگتر بشوند و موجودیت کشور و انقلاب را تهدید بکنند. مردم آمادگی دارند، مردم آگاهی دارند و استقامت می‌کنند، شما حرف مردم را، خواست مردم را بگویید؛ توضیح بدهید؛ بایستید و نترسید. اگر ما بخواهیم این دوران بحران را به سلامت سپری کنیم، راهی جز استقامت نیست. من رفتار مردم اصفهان را آغاز این دوره استقامت می‌دانم و به شما می‌گویم اگر مردم اصفهان این گروه اقلیتی را که می‌خواهد با زور کشور را به قبضه درآورد این‌سان ادب نمی‌کردند، اگر می‌گذاشتند چون گذشته این گروه‌های چماقدار بتوانند اجتماع آنها را بر هم بزنند و اگر من نمی‌ماندم و صحبت را و سخن را به پایان نمی‌بردم، دیگر چه کسی جرأت می‌کرد در این کشور در اجتماعی سخن بگوید؟ مگر این که مداح و سخن پرداز گروه چماقداران باشد. به همین مناسبت می‌گویم که دوشنبه شب که شورای عالی دفاع تشکیل شده بود، آقای موسوی اردبیلی هم آمده بودند. گفتند من به این مناسبت آمدم که به هم زدن اجتماعات و شعارهای بر ضد سخنگویان اجتماعات دارد به صورت یک رسم در می‌آید و این سراسر خطر است و باید تا زود است، جلوی آن را گرفت. در



آن جمع همه موافق بودند و قرار شد که هر کس در جا و موقع خود، این روش را نفی و تقبیح کند.

به یاد خوانندگان این سطور می‌آورم که از ابتدا با این روش مخالف بودم و با قاطعیت در برابر آن ایستادم، باز این ایستادگی دو مبنای اساسی داشت: يك مبنای عقیدتی که بنا بر اعتقاد من، آموزش قرآنی این است که ما انسانها، قولها و حرفها را گوش بدهیم و بدون فشار و تضییق و سانسور حرفها را بشنویم و از روی سنجیدگی، بهترین آنها را انتخاب کنیم. اگر این آزادی نباشد، اگر بتوان مانع از بیان شد، در آن صورت انتخاب بهترین قولها غیرممکن می‌شود.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۶ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۶۷

قسمت دوم

## وقتی آزادی بیان از بین رفت، انسان ناگزیر هر چه می‌شود یکطرفه است

در جهان ما به علت گستردگی وسایل تبلیغاتی اصلا نمی‌توان مانع از شنیدن شد. چنان که رژیم پیشین هم با همه دستگاه عریض و طویل ساواک و دستگاههای دیگر نتوانست. منتها وقتی آزادی بیان از بین رفت، انسان ناگزیر هر چه می‌شود یکطرفه است. ممکن است حتی قولهای مخالف، ضد و نقیض بشنود، اما ذهن او دیگر مجال پیدا نمی‌کند که اینها را در رابطه با هم بشنود و درستی هر قول را ارزیابی صحیح بکند. در نتیجه، فرهنگ جامعه رشد نمی‌کند و نسل جوانی که رو می‌آید ذهن نقادی پیدا نمی‌کند و همواره ذهن او مثل نواری می‌شود که حرفهای مختلفی را در خود ضبط و حبس می‌کند و کمتر مجال برداشت جامع از امور را می‌یابد. این است آن خطری که جامعه‌های از این گونه را تهدید می‌کند. با زود به زود مردم را در معرض

جوهای گوناگون قرارداد، می‌توان در جامعه آشفته‌گی ذهنی به وجود آورد و همین آشفته‌گیهای ذهنی است که ابرقدرتها از آن برای تحمیل رژیمهای دلخواه خود استفاده می‌کنند. دلیل دوم مخالفت من با این امر، این بود که ولو این عقیده و استدلال مرا هم ملاک نشمریم، وقتی در جامعه انقلابی این رسم گذاشته شود و بتوان با چوب و چماق مغز را کوبید، مسلم است که در دعوای میان مغز و چماق، چماق حاکم خواهد شد و در این صورت نوبت به کسانی که این مسایل ظاهراً به سود آنهاست نیز خواهد رسید، هم‌چنان که امروز رسیده است.

امروز چماقداران دیگر به اجتماعات غیرمذهبی‌ها حمله نمی‌برند، چون راه را بسته‌اند و دیگر خود را معطل این درگیریها نمی‌کنند و ما خود داریم به سود آنها شب و روز تبلیغ می‌کنیم. آنها اجتماع را برای چه می‌خواهند و چه تبلیغی در این اجتماعات بهتر از آنچه که ما به سود آنها می‌کنیم، می‌توانند بکنند؟ اما از آنجا که چماقدار نمی‌تواند بی‌کار بماند، ناچار موافق و مخالفها خود ما هستیم. وقتی مقامات مسئول که باید حافظ حقوق و آزادیهای مردم باشند و بر طبق قانون اساسی وظیفه آنهاست که این حقوق را حفظ کنند، خود گروههای چماقدار داشته باشند و به اجتماعها بفرستند و مخالفان خود را بگیرند و حبس بکنند، مثل مشهد و فسا و جاهای دیگر، ناگزیر این خطر که روز اول بعضی فکر می‌کردند متوجه خودیها نخواهد شد، متوجه آنها شده است. پس راه کار این است و در آنجا هم گفتم و قرار شد آقای دادستان کل هم داستان مشهد را تعقیب بکند و ببیند مقامات استانداری حق دارند چماقدار داشته باشند؟ حادثه بسازند؟ و با در دست داشتن وسایل تبلیغاتی جوسازی بکنند؟ و به چنان جوسازی که نزدیک بود به خطر بزرگ تبدیل بشود دست بزنند؟ آیا در فسا حق دارند اشخاص را توقیف کنند و در بسیاری شهرهای دیگر اینها را محرمانه و آشکارا تحت تعقیب قرار دهند؟ و آیا مردم حق دارند از آنچه در شهرها گذشته است آگاه بشوند؟ آیا آنها که بازداشت می‌شوند حق دارند که در محاکم علنی و عادی دادگستری محاکمه بشوند، تا مردم بدانند چه گذشته است؟ این سئوالات را به این لحاظ مطرح کردم که معتقدم فقط از این طریق است که می‌توان این بلا را از سر این انقلاب رفع نمود.

به هر حال این کار، زشت‌ترین کارها است. هر اجتماعی تشکیل شد، کسانی که در آن اجتماع شرکت می‌کنند حق دارند سخنانی را که برای آن جمع شده‌اند بشنوند و هیچ شخص و گروهی مجاز نیست این حق مسلم را از مردم سلب کند. البته مردم هم حق دارند اگر آن سخنان را موافق با علم و آگاهی خود نیافتند، خلاف حقیقت یافتند، اجتماع را ترک کنند، چون این حق مردم است. این هم حق مردم است که اگر قطعنامه‌ای قرار است برای تصویب به مردم عرضه بشود، این را نیاورند و در آن اجتماع و بدون مقدمه بگویند که ما این قطعنامه را داده‌ایم، این فریب مردم است. بنابراین باید قطعنامه از پیش منتشر بشود، در اختیار همه کسانی که می‌خواهند در یک اجتماع شرکت کنند، گذاشته شود تا آنهایی که موافق هستند بیایند و از روی علم و آگاهی موافقت خود را ابراز بدارند. این کارها انواع جوسازی است و این جوسازیه‌ها خلاف حقوق مردم است، نوعی از چماقداری است و چون همه اشکال چماقداری محکوم است، این شکل نیز محکوم است.

اما آیا این روشها ترک خواهند شد یا نه این بسته به درجه استقامت مردم است. در اصفهان و قزوین به من گفتند که استقامت مردم کامل است و ما می‌توانیم امیدوار باشیم که دوران تازه‌ای فرا می‌رسد که در این دوران مردم خود پاسدار آزادیهای خویش می‌شوند و اجازه نمی‌دهند که گروههایی این آزادیها را به خطر بیندازند.

### ویژگی سوم این اجتماعات خودجوشی است،

در این سه شهر دو کیفیت از این خودجوشی آشکار و عیان بود. یکی این که این اجتماعات بزرگ را کسی سازمان نداده بود، گروهی سازمان نداده بود. نه خود اجتماع را و نه محتوی اجتماع را که همان شعارهای مردم باشد. هم چنان که در دوران انقلاب، خود مردم به طور خودجوش سازمان یافته بودند و شعارها چون بر واقعیت‌ها و نیازهای یکسان مبتنی بودند، همسانی جستند و یکی شدند، این ویژگی هم ویژگی بسیار امید بخشی است و بیانگر قوت یک

جریان در جامعه امروز ایران است. این جریان این است که مردم ما توانا تر از این خطرها و تهدیدها هستند.

وقتی ملتی آگاه شد که توانایی مقابله با خطرها، تهدیدها و نارسایی‌های جدی را دارد، وقتی هم درجه بزرگی خطر را شناخت و هم دید که چاره‌ای جز تکیه به خود ندارد، به طور خودجوش سازمان می‌پذیرد و به صورت دریایی از انسان، موج موج، به حرکت در می‌آید.

## درس‌مان جمعیت موج موج می‌آمد، با همان وحدت در شعار و

### وحدت در عمل و با چه شور و هیجانی

گذشته از این کیفیت، کیفیت چهارمی نیز این اجتماع‌ها داشت که نمود آشکارتر آن در سمنان تجلی یافت. ساعت يك بعدازظهر بود که کسی گفت مردم سمنان فهمیده‌اند که شما در هفتادکیلومتری شهر آنها برای دیدن ابتکارات مبتکرین هموطن خود آمده‌اید و در حال جمع شدن هستند تا شما به شهر آنها بیایید. چون يك ساعتی وقت بود و دیدار مردم شهر هم مغتنم، پذیرفتم که به سمنان برویم. پیش از این که به سمنان برسیم، مردمی که در روستاهای مسیر راه بودند نیز آگاه شده بودند و در سر راه به استقبال آمده بودند. اما خود شهر وضع دیگری داشت. حتماً در داستانها خواننده یا شنیده‌اید که «موی او را آتش زدند ناگهان حاضر شد»، اینجا هم مثل این می‌ماند که موی فردفرد مردم شهر را آتش زده باشند. همه فوراً حاضر شده بودند. جمعیت موج موج می‌آمد، با همان وحدت در شعار و وحدت در عمل و با چه شور و هیجانی. این امر مرا به سختی شگفت زده کرد. همان‌طور که گفتم، این خودجوشی را خود مردم سازمان می‌دهند و زمینه آن همان وجدان و شعوری است که عموم به مسایل دارند. وقتی همه مردم برداشت‌ها و نظرات مشابهی نسبت به امور پیدا کردند، خواست مشابهی نیز پیدا می‌کنند و نتیجه این که به همین صورت و با همین سرعت اجتماع می‌کنند و حالا چه کسی می‌تواند با وجود این مردم، با وجود این درجه از آگاهی و با وجود این درجه از هشیاری و وحدت نسبت به حال و آینده ایران نگران باشد؟ ولی باید توجه داشت که با

این حال خطرها کوچک نیستند و نگرانی هم کم نیست. برای این که اگر ما پاسخ روشنی برای این خواستها نداشته باشیم، اگر ما نتوانیم باخطرها به طور جدی مقابله کنیم، این وجدان و این شعور و این آگاهی که این خودجوشی را پدید آورده است، متوجه ایجاد رهبری و وضعیت دیگری خواهد شد و همه خطر و بزرگی آن هم در همین است. ما نباید به خود غره شویم، ما نباید فریب بخوریم. هیچ کدام از دو فریب را نباید بخوریم، نه این فریب را که مردم حساب و کتاب در کار شعارها و هیجانهاشان نیست و هر چه را عده‌ای بیایند و بگویند، باز می‌گویند: اگر بگویند زنده باد رئیس جمهور، مردم می‌گویند زنده باد رئیس جمهور و فردا باز اگر يك عده‌ای بیایند و بگویند، بگویند «مرگ بر رئیس جمهور» مردم هم خواهند گفت مرگ بر رئیس جمهور. خیر این اشتباه است. این خودجوشی، این وضوح و روشنی در شعار مردم به آنها که قبول ندارند نشان می‌دهد که مردم گوسفند نیستند که هر کس هرطور خواست، آنها را بچراند. آنها که این اشتباه دردناک را کرده‌اند، در گذشته نیز این اشتباه را کرده‌اند و جاده صاف کن استبدادها شده‌اند و به دست خود، زمینه استبداد را فراهم کرده‌اند.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۸ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۶۸

قسمت سوم

**کارنامه  
رئیس جمهور**

۱۳۵۱  
۹ بهمن  
کزارش مردم

\* وقتی جامعه آماده کارپذیری شد و نقش کارپذیر را پیدا کرد، انحراف شروع میشود، گسرها و هها بجان هم میافتند و هرگز وهی زور بیشتری داشت حاکمیت پیدا می کند

\* قرآن یادآور قوتها، توانائیها و باز پس دهنده حق جامعه به جامعه است

\* هر پایه ای که برای تبدیل ضعف به قوت گذاشتیم «تند بادجوسازی» آنرا خراب کرد

از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ۵۹  
بسم الله الرحمن الرحيم  
قسمت سوم

اما اگر بیایم بگوییم نه، چون مردم این خواستها و شعارها و علاقهها را دارند، پس ما آسیب ناپذیریم و هیچ کس کاری نمی تواند بر ضد ما بکند، این هم از آن طرف بام پایین افتادن است و زیاده به خود غره شدن. حق این است که مردم خواستهای دارند، امیدهایی دارند، دردهایی دارند و خطرهایی را هم لمس می کنند و به کسان و جریان هایی امید می بندند که می توانند اداره امور را به صورتی انجام بدهند که خطرها از بین بروند و خواستها برآورده شوند. ولی اگر ناتوانی ملاحظه شد، جامعه به راه دیگر خواهد رفت.

این واقعیتی است که من باید هم به خود بگویم و به تکرار هم بگویم و هم با تو خواننده این سطور بگویم و هم به مردم بگویم که ما نباید خود را بفریبیم؛ خودجوشی قوت دارد و آنچه که گفتم قوتهای آن بود. اما ضعف هم دارد، ضعف آن این است که اداره امور دیر بر منطق و علم استوار می شود و

همین تأخیر موجب می‌گردد که اداره‌کنندگان نتوانند خود را با واقعیت‌ها تطبیق بدهند. در این حالت، زمان لازم برای مقابله با خطرهای کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود و به تدریج میان مردم و رهبری جدایی می‌افتد و امید جامعه بریده می‌شود. برای این که این وضعیت پیش نیاید، رهبری باید مشخصات ویژه‌ای داشته باشد تا این زمان در تاریخ بشر انقلابها همه از مسیر اصلی خود منحرف شده‌اند.

انقلاب پیغمبر ما به خلافت اموی، عباسی انجامید و خاندان پیغمبر که آن همه محبوبیت داشتند در کربلا قتل عام شدند، سر بریده شدند و آنهایی هم که ماندند، طی قرن‌ها، سنت و ارث ایشان، در به دری و شهادت بود. اما چطور می‌شود که چنین می‌شود؟ این را در چند نوبت مورد بحث قرار داده‌ام. پیش از انقلاب در دورانی که ما در اروپا بودیم، ۱۹ اشکال به حکومت اسلامی می‌گرفتند. در آنجا، این ۱۹ اشکال را چه در اجتماعات ایرانیان، چه در اجتماعات اهل تحقیق و سیاستمداران اروپایی و چه در توضیح برای خبرنگاران پاسخ گفتم که به صورت ضمیمه در اصول راهنمای حکومت اسلامی چاپ شده است. حتی می‌بینم که این اشکالها و ایرادها دارند واقعیت پیدا می‌کنند، اما از پاسخهای قاطع ما، از ایستادگی و استقامت ما در برابر آن ایرادها خبری چندان نیست و به نظر من یکی از اسباب عمده انحراف انقلابها همین است و این را به مناسبت برداشتی که از مطالعه یک کتاب می‌کنم، با شما در میان می‌گذارم.

## ای مردم شما میدانید که اگر به توانایی‌های خودتان پی ببرید، هیچ نیرویی در برابر شما یارای مقاومت ندارد

عجالتاً می‌خواهم به وجهی از وجوه و مسئله‌ای از مسایل رهبری بپردازم که پیش از این در مطالعاتی که انجام داده‌ام، بدان نپرداختم. این را نخست از راه تجربه در دو سال اخیر و مراجعه به قرآن کسب کرده‌ام که به شما ارمغان می‌کنم. اگر درست دقت بکنید، می‌بینید که ضعف در یک جامعه مثل قوت در یک جامعه، در عین حالی که عامل ضعف رهبری است، متأثر از ضعف رهبری

هم هست. اگر در جنگ ما با ارتش متجاوز، بر ضعفها تکیه کرده بودیم و دائم مثل عده‌ای که در این مدت کاری جز تکیه کردن بر ضعفهای ارتش ما و بزرگ کردن این ضعفها و تبلیغ کردن آنها و چاشنی خیانت هم اضافه کردن ندارند، عمل کرده بودیم، قطعاً ما در برابر ارتش مهاجم در همان روزهای اول شکست می‌خوردیم. مشخصه یک رهبری سالم، قوی، توانا، تکیه به قوت‌های جامعه است، به توانایی‌های یک جامعه است و خود من که اهل مطالعه قرآن بوده‌ام و بسیاری کارها منتشر کرده‌ام، در این مطالعه، از این معنا غفلت داشته‌ام. نخست آنچه که به من آموخت، همین تجربه آموخت و بعد من مثل این که پرده‌ای از جلوی چشم به کنار رفته باشد، در مدت اقامت در خوزستان که هر روز قسمتی از قرآن را در مقام مطالعه فهمیدن و یادگرفتن می‌خوانم، ناگهان متوجه این معنا شدم که روش کار پیغمبر ما این نبود که ضعفهای جامعه را بزرگ کند و در آنها القای ناتوانی و ضعف بکند و با این القاء، ضعف‌ها را تشدید کند، بلکه این بود که قوت‌های فراموش شده جامعه را به یاد آنها بیاورد، توانایی دگرگون‌سازی را به یاد آنها بیاورد و دیدم عجب از این مسئله فراوان صحبت است. تقریباً در تمامی قرآن هر جا، این معنا به ذهن مخاطب عرضه می‌شود که ای انسان، ضعف تو از نشناختن امکاناتی است که داری و به او می‌گویند که چه امکاناتی برای تحول دارد. حال چه شده است که ما از این آموزش قرآنی غافل شده‌ایم؟ این همان جریان تاریخی غرب‌زدگی است که از عصر اموی با نفوذ و حاکمیت فلسفه یونانی به وجود آمد، این همان نفی نقش مردم است. نفی نقش جامعه و القای ناتوانی در جامعه است. این القای کارپذیری در جامعه، القای این معنا که جامعه باید مثل گوسفند پیروی کند و نتیجه حاکمیت این فکر و این غرب‌زدگی این بود که چه در قلمرو مذهب و معنویت، چه در قلمرو عرفان، چه در قلمرو سیاست بنا و روش و روال آن امور، بر نفی توانایی انسان و تکیه بر ضعف او و دعوت به تسلیم‌طلبی و زیونی در برابر پیشامدها شد. تا بدانجا که سلطان محمود غزنوی، به گزارش تاریخ بیهقی، به مردم نیشابور عتاب و خطاب کرد که چه حق داشتید شما از شهر خودتان دفاع کنید! شما حق این کارها را ندارید! هر کسی آمد و قدرت داشت، شما باید نسبت به او تسلیم بشوید! این با من است، اگر توانستم می‌آیم



مزاحم حکومت خود را می‌رانم و اگر نتوانستم، او حکومت خواهد کرد! او به مردم شهر گفت اگر در اثر دفاع شما، به شهر من خسارتی می‌رسد و آن مقدار هم که خسارت رسیده است، این از کیسه من رفته و من حق دارم از شما باز پس بگیرم، البته بعداً لطف کرد و بازپس نگرفت. ولی این فکر در جامعه ما حاکم بود. تمام قدرتهای سیاسی استبدادی به هر شکل و شمایل که در آمده‌اند، همین فکر و همین نظر را داشته‌اند. بر این ضعفها تکیه داشته‌اند. این رهبری جامعه را به تسلیم می‌برد و وقتی جامعه آماده‌کارپذیری شد و نقش کارپذیر را پیدا کرد، انحراف شروع می‌شود و گروهها بر سر قدرت به جان هم می‌افتند و هر گروهی زور بیشتری داشت، حاکمیت پیدا می‌کند. این زور بیشتر هم در خود این گروه نیست، شرایط اجتماعی داخلی و شرایط جهانی می‌خواهد، بنابراین ای بسا کسانی و گروههایی جامعه را به طرف کارپذیری ببرند و برای جامعه جز يك نقش تصدیق کردن هم نشانند، اما خود قدرت بهره‌برداری از این تضعیف جامعه را نداشته باشند و تنها زمینه را برای دیگران آماده کنند و غالباً هم این طور بوده است. وگرنه چگونه ایجاد و دوام حکومت امویان و حکومت عباسیان را توجیه کنیم؟ این است که قرآن رهبری پیامبر را جز این توجیه می‌کند و توضیح می‌دهد. قرآن یادآور قوتها، تواناییها و بازپس دهنده حق جامعه به جامعه است که ای مردم شما باید که اگر به تواناییهای خودتان پی ببرید، هیچ نیرویی در برابر شما، در خود، یارای مقاومت نمی‌یابد.

این که من گفته‌ام از این معنا و این بیان و وفور این معنا و بیان در قرآن غافل بوده‌ام، بدان معنی نیست که نمی‌دانستم این طور است. نمی‌دانستم رهبری پیامبر در برانگیختن مردم چگونه بوده است. چرا که در کتاب زور علیه عقیده در پاسخ کسانی که گفته بودند قرآن نقش انسان و جامعه انسانی را نفی و انکار می‌کند و هیچ نقشی جز پیروی گوسفندوار برای او قائل نیست، این معنی را توضیح داده بودم. در «کیش شخصیت» به تفصیل تمام شرح کرده‌ام که طرح ضعفهای انسان در قرآن برای آن است که قرآن در آدمی این توانایی را می‌یابد که این ضعفها را علاج کرده و از خود براند. قرآن فطرت آدمی را پاک و توحیدی، یعنی متوجه به خدا می‌شناسد، بنابراین، این ضعفها

را عارضه بیماری و قابل علاج تلقی می‌کند. به این مقدار پیش از این رسیده بودم و بیان کرده بودم.

در رابطه رهبری با مردم نیز که در سال پیش در اجتماعات یکی از موضوعات مورد بحث من بود، به این مسئله پرداخته بودم. اینها وجه تازه‌ای که تجربه مرا بدان رسانده است، نیست، بلکه آن وجه تازه، شیوه و روش برانگیختن جامعه است، برای این که جامعه با استفاده از توانایی خود به درمان ضعف‌های اجتماعی خویش بپردازد.

در دوران معاصر، مصدق و خمینی این وجه اشتراك را دارند که هر دو به قوت‌های جامعه تکیه کرده‌اند و روشی را به کار برده‌اند که، به یمن آن، جامعه توانست به توانایی‌های خود، علم و آگاهی پیدا کند و به حرکت درآید و این دو در این وجه موفق هم بوده‌اند.

من جز توجه بدین امر در این ۴ ماهی که از جنگ می‌گذرد، به قرآن پرداخته‌ام تا روش‌ها را پیدا کنم و یک به یک به آزمایش بگذارم. در حقیقت کار من نیز مشکل بوده است. نه تنها نقطه شروع، نقطه ضعف کلی بود، بلکه جو اجتماعی که عده‌ای آن را می‌ساختند نیز در جهت تشدید هر چه بیشتر ضعف‌ها بود و هر پایه‌ای که برای تبدیل ضعف به قوت می‌گذاشتم «تندباد جوسازی» آن را خراب می‌کرد. به هر حال، از میدان بدر نرفتم و در مواجهه با ضعف‌ها، این روش قرآنی را به کار بردم. بازتاب این روش به صورت، به صورت بازیافت روحیه و هیجان کار، به صورت برخاستن امید و به صورت اعتماد به خود و اعتماد به نفس، ظهور کرد و انسان‌ها در خود توانایی دیدند، به کار و تلاش آمدند و ضعف‌ها به تدریج به قوت‌ها بدل شدند. این که من بخواهم آن روش را در اینجا برای شما شرح بدهم، خود یک کتاب مفصل می‌شود. آن را به بعد می‌گذارم و امیدوارم که به تدریج این کتاب را آماده کنم و در دسترس نسل امروز قرار بدهم.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۹ بهمن ۱۳۵۹

## رهبری درست این است که ضعف‌ها را بگوید و قوت‌ها را هم بگوید

اما آنچه در اینجا می‌خواهم بگویم، دو مسئله است. یکی تکیه به قوت‌های جامعه به معنی قبول این فکر که تغییر باید در خود جامعه از طریق پیدا کردن شعور به ضعف‌ها و توانایی‌های خود انجام بگیرد. پس کار اول و روش نخست در رهبری درست این است که ضعف‌ها را بگوید و قوت‌ها را هم بگوید و از بیان ضعف‌ها نترسد. اما به دارنده این ضعف‌ها بگوید که این توانایی‌ها را هم داری و می‌توانی این ضعف‌ها را از بین ببری و با این قوت‌ها این کارها را می‌توانی انجام بدهی.

اگر رهبری تنها جامعه را ستایش کرد و احساسات آن را برانگیخت، برای يك مدت کوتاهی می‌تواند موفق بشود، اما برای درازمدت شکست می‌خورد. برای این که وقتی مردم برای تبدیل ضعف‌ها به قوت‌ها کاری انجام ندادند و تکرار این تحریک احساسات آنها را خسته کرد، خواهند آمد و خواهند گفت: آیا شما ما را دست انداخته‌اید؟ گمان کرده‌اید که با بچه سروکار دارید؟ دائم ما را تحریک می‌کنید و احساسات ما را بر می‌انگیزید؟ اگر رهبری، ضعف‌ها را نگفت، در حقیقت خود و جامعه نخواهند دانست که چه کاری را باید انجام بدهند و کدام کار مهمتر است که آن را انجام بدهند. آن همسویی و وحدت نظر در جامعه از بین خواهد رفت. مثل طبیبی می‌ماند که نداند و نگوید مرض چیست، بنابراین نه خود و نه مریض، دوايي برای دردی که معلوم نیست چیست نمی‌توانند بجویند و مرض مریض را از پا در می‌آورد. رهبریهایی که به قوت‌های جامعه تکیه می‌کنند، موقعی می‌رسد که تنها قوت‌ها را می‌شمارند و چون ضعف‌های اساسی را به مردم نمی‌نمایانند و نشان نمی‌دهند، مردم نقش خود را گم می‌کنند، آنها هم نقش خود را گم می‌کنند و آشفتگی و انحراف از همین جا شروع می‌شود.

قرآن سراسر، این روش ها است. پیغمبر ما ضعفها را می گفت، با صراحت هم می گفت. اما مثل يك طيب، راه علاج آنها را هم می گفت و مردم را برمی انگيخت تا خود این راه علاج را به عمل درآورند و دليل موفقیت آن رهبری هم همین است. وقتی در تاریخ که پی گیری می کنیم و در این ۴ ماه جنگ هم کمی فرصت یافته ام که به این مسئله در تاریخ بپردازم، به این نتیجه رسیدم که یکی از پایه های اصلی انحراف، همین است. وقتی برای نگفتن ضعفها سانسور به وجود آوردند، همه انحرافها از همان لحظه شروع شده است که به عناوین مختلف مانع از بیان ضعفها شده اند و بدون ارائه راه علاج صحیحی که از خود ضعف باید آن را گرفت. و یا به صورتی گفته اند که روحیه کسانی که باید این ضعفها را در خود درمان کنند، از بین برود و آنها تسلیم ضعفها بشوند. به تدریج تکیه بر قوتها، رها شده و تکیه بر ضعفها جایگزین آن شده است. می توان با یک مثال ساده این تغییر جهت را برای خواننده روشن کرد: آن رهبری که انقلاب را می سازد، پیامش پیام دعوت به عمل و حرکت و القای این توانایی به جامعه است که می توانی پس، «قم فاستقم» برخیز و بایست و مقاومت کن. حتی می شود با يك ضرب المثل، مطلب را برای شما شکافت و روشن کرد. قرنهای این ضرب المثل در جامعه ما بود که «مشت با درفش نمی جنگد»، مشت با تانک نمی جنگد، مشت با اسلحه نمی جنگد که مشخص است القای ناتوانی و مطلق کردن ضعف در جامعه است. در دوران انقلاب اسلامی امام گفت: «مشت با درفش نمی جنگد»؛ مشت با تانک می جنگد. راه پیروزی در این جنگ هم مثل دوران انقلاب این است که شما مردم به نقش خودتان پی ببرید و متوجه بشوید که قوت دشمن چیزی جز همان نیرویی که از خود شما گرفته و بر ضد شما به کار می برد نیست. این نیرو را به او ندهید، این نیرو در شماست، آن را به کار بگیرید. دشمن ضعیف و زبون می شود.

پس تکیه بر قوتها، یعنی دعوت به عمل؛ بیاد آوردن تواناییها و ضعفها و روش برگرداندن ضعفها به قوتها و تکیه بر ضعفها، یعنی دعوت به عمل نکردن، تسلیم پذیری، کارپذیری و قبول پیشامدها است.

## تو پنداری مردم يك نقش بیشتر ندارند و آن تصدیق است!

در دوران بعد از انقلاب، جوسازی‌های گوناگونی که به وجود آمد و حکومت کرد و هنوز نیز این جوسازیها ادامه دارد، بر ضعف‌های مردم تکیه کرده و می‌کند و از مردم دنباله روی و کارپذیری می‌طلبد. تو پنداری مردم يك نقش بیشتر ندارند و آن تصدیق است! و غالباً هم بدون تصور، یعنی بدون این که بدانند چه چیز را باید تأیید و یا تصدیق کنند، باید آن را تصویب و تصدیق کنند! و اگر نکردند، پس مردم ناآگاهند و باید آنها را راه برد! و ناگهان به یادها می‌آید که قرآن گفته است «اکثر مردم نادانند!» خوب چرا به یاد نمی‌آید که قرآن نگفته است بر جهل و نادانی مردم تکیه کنید و خود به زور، هر کاری را می‌خواهید انجام بدهید؟ چرا که اگر این اصل را می‌پذیرفت، دیگر قرآن و روش رشد و پیامبری لازم نمی‌شد. پیامبری برای این بود که این ضعف بزرگ یعنی جهل را به قوت بزرگ، یعنی آگاهی تبدیل کند. تا انسانها خود عمل کنند و خود رشد کنند.

ما اگر بخواهیم انقلابمان بدون انحراف ادامه پیدا کند، باید به قوت‌ها تکیه کنیم و کار اساسی ما این باشد که ضعف‌ها را باز بگوئیم، در بحث‌های آزاد بشکافیم و راه‌حل‌ها را ارائه بدهیم تا مردم جامعه ما بتوانند خود برانگیخته بشوند و به استقبال خطرها بروند و ضعف‌ها را به قوت‌ها تبدیل بکنند. این مسئله اساسی، پایه‌ای و بنیادی است.

يك مبنای اقبال مرد همین است، آن رهبری که بر ضعف‌های مردم تکیه کند و قدرت و زور کافی برای این کار را نداشته باشد، محکوم به اضمحلال و نابودی است و از بین می‌رود. آن رهبری هم که بر ضعف‌ها تکیه کند و زور را نیز داشته باشد، آن‌طور که رژیم سابق هم نشان داد، محکوم به از بین رفتن است. و آن رهبری که استقامت کند و از میدان بدر نرود، آن‌طور که پیغمبر ما استقامت کرد، پیروز است. در زمان پیغمبر، مردمی که باید تغییر بکنند، حتی چنان از خود بیگانه بودند، چنان اسیر جهل و ضعف بودند که این پیام آزادی و فراخوا ناو به بازیافتن قوت‌های خویش را نمی‌شنیدند، پیام توانایی را نمی‌شنیدند. و پیامبر را اذیت و آزار می‌کردند که چرا به یاد آنها می‌آورد که

توانا هستند! می‌توانند انسانهایی سازنده و مبتکر و خلاق و دگرگون ساز بشوند. اما او ایستاد و استقامت کرد تا آرام آرام پیام پیامبر بر زره جهل آن انسان‌ها فرو نشست و عبور کرد و ذهن آنها را روشن کرد و نوری تازه در اندیشه و دل آنها به وجود آورد و انسانهایی دیگر ساخت و این انسانها دگرگون ساز شدند. این همان است که در مبحث خودجوشی کمی پیش از این بدان پرداختیم و این يك جریان دائمی نیست، بلکه يك مراقبت دائمی می‌خواهد و از نظر من، امامت به همین دلیل بنیاد خلقت است.

از خود بیگانگی، باوجود برجاماندن مطلق‌های ذهنی و عینی اجتماعی ممکن است و خیلی هم ممکن است. يك جریان انقلابی صحیح می‌تواند به ضد انقلاب تبدیل بشود، در صورتی که رهبری توانمندی که در برابر انحراف استقامت کند، وجود نداشته باشد. شیوه این استقامت نیز در اثر بخشی مؤثر است. شیوه‌هایی هست که بدون تدارك زمینه به کار می‌روند و ناکامی را بیشتر می‌کنند. شیوه‌هایی هست که با تدارك زمینه به کار می‌روند و اثربخش می‌شوند. پس انحراف در رهبری از نظر تجربه‌ای که به دست آورده‌ام و بعد با مراجعه به قرآن صفا و روشنی و وضوح پیدا کرد، از لحظه‌ای است که تکیه بر قوت جای خود را به تکیه بر ضعف می‌دهد، از لحظه‌ای است که به جای برانگیختن مردم به عمل، ما خود عمل کنیم و از مردم تصدیق بخواهیم.

در نیروهای مسلح، ما می‌توانستیم بر ضعف‌ها تکیه کنیم که به شکست کامل ما می‌انجامید، می‌توانستیم بر قوت‌ها و توانایی‌ها تکیه کنیم که این کار را کردیم و به شکست نخوردن، و ایجاد امید به پیروزی انجامید. این همه که در ضرورت روحیه صحبت کرده‌ام به این دلیل بوده است، باید استقامت کرد تا آنهایی هم که با عصبیت و تعصب پاسدار جهل‌های خویشند و با تمام توان می‌کوشند به جامعه نقش دنبال روی و کارپذیری ببخشند، علاج شوند، آنها که می‌پندارند نقش مردم همین بوده است که عده‌ای را در مقام‌هایی قرار بدهند و بعد هم بروند دنبال کارشان تماشاچی بشوند، هم اگر ما نایستیم و استقامت نکنیم و در این استقامت هم بر توانایی‌های مردم تکیه نکنیم، علاج نخواهند شد و همه باید متوجه این معنی بشوند. در تبلیغات و در محتوای هنر تبلیغاتی، نمایش، فیلم، نویسندگی، شعر، سخنرانی، تنظیم خبر، موسیقی، سرود و... و

همه اینها است که باید دید که به کدام يك از این دو خط می‌رویم. آیا داریم ضعف‌ها را تکیه‌گاه می‌کنیم یا قوت‌ها را؟

## مردمند که به عمل خوانده می‌شوند یا مردمند که به تصدیق و کناره‌گیری از عمل و دنباله روی خوانده می‌شوند؟

برای آزمایش، این جنگ بهترین میدان بود. فکر کنید که اگر رئیس جمهوری به عنوان این که فرمانده کل قواست می‌خواست دائم دستوراتی که چون نظامی‌گری هم فن او نیست و غالباً با اشتباهات بسیار همراه می‌شد، صادر می‌کرد، و به جای برانگیختن استعدادها، خود تصمیم می‌گرفت و آن را ابلاغ می‌کرد تا اجرا بشود. با توجه به ضعف‌هایی که از ابتدا وجود داشت، معلوم بود که بر سر کشور چه می‌آمد. اما اگر او به روش قرآنی و در پی مکتبی عمل کردن می‌رفت که رفت و استعدادها و توان‌هایی را که وجودداشت، برای تبدیل ضعف‌ها به قوت‌ها برمی‌انگیخت، او نقش بزرگ خود را بازی کرده بود و این انسانی که در صحنه‌ها می‌جنگید، خود بود که می‌جنگید. پس آنچه نیروهای مسلح ما به دست آورده‌اند، خودشان کرده‌اند و توانایی‌های آنهاست که بروز و تجلی کرده است. این که آنها کرده‌اند، چیزی از ارزش کار من نمی‌کاهد و اصلاً هیچ لازم نیست من به جای آنها کار کرده باشم، بلکه نقش يك انسانی که به راه خدا می‌رود باید همین باشد که بنگرد چسان می‌توان مجموعه انسانی را به راه صواب کشاند. که جز با تکیه بر قوت‌های جامعه به این کار نمی‌توان موفق شد. امیدوارم که این توضیح در ذهن خواننده، روشنی لازم را به وجود آورده باشد و از بازتاب این روش در جامعه آن‌طور که در سه شهری که از آنها دیدن کرده‌ام یافتم، می‌توان مطمئن شد که جامعه به تدریج به این معنی پی‌برده است که دو جریان اینک وجود دارند و در واقع نیز دو جریان اینک وجود دارند: جریانی که بر سازندگی تکیه دارد و می‌خواهد بیانگر و مظهر آن باشد و جریانی که به تخریب و تسلیم تکیه دارد و بیانگر و مظهر آن است.

جریان اول به توانایی‌های جامعه تکیه می‌کند و از نتایج کار و دستاوردهای عمل جامعه نمی‌ترسد و جریان دوم از نتایج ابتکار و دستاوردهای مردم می‌ترسد و می‌خواهد مردم را به قالب و شکلی در آورد که خود آن را بهترین اشکال می‌داند. جریان دوم که البته از گروهها و عناصر ناهمگونی که يك خط و ربط دارند و بر يك بنیاد کار خود را استوار کرده‌اند که همان بنیاد زور است ترکیب شده‌اند و به هر مکتب و فکری خود را پایبند نشان می‌دهند و در مجموع يك واقعیت و يك جریان هستند که از بنیاد با اسلام بیگانه و حتی با آن در تضادند.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۰

قسمت پنجم





## آزادی سازنده شما است، زبانی به جنگ ما نمی‌رساند و برعکس کمک هم هست

مطلب دیگری که بر اساس همین خط و ربط باید از آن صحبت بکنم، مطلبی است که در این شهرها در صحبت‌های خود گفته‌ام. محتوای صحبت خود را در ذهنم منظم کرده بودم، مسئله رهبری و نوع رهبری بود. خود دیدم که اثر بیان، بر اثر این که این مفاهیم و روش‌ها در ذهن من از راه تجربه و آموزش قرآنی وضوح پیدا کرد و در بیان من بازتاب این وضوح ملاحظه می‌شد، تأثیر آن نیز دیگر بود. در دو جمع، یکی در جمع کسانی که غالباً جوان بودند و به فرودگاه اصفهان آمده بودند و یکی جوانانی که در دفتر هم‌آهنگی همکاریهای مردم با رئیس جمهوری به مناسبت سالروز انتخاب ریاست جمهوری جمع شده بودند، با وضوح بیشتری این مسئله را عنوان کردم. مضمون اصلی صحبت‌ها استقامت، نوید پیروزی در سایه استقامت، چه در جنگ با دشمن خارجی و چه در جنگ با نیروهای کور و سیاهی و تباهی

استبداد و ضرورت آزادی بود. توضیح من این بود که وقتی قرآن می‌گوید «قم فاستقم» به پا خیز و استقامت کن، شعار نمی‌دهد، واقعیتی را بیان می‌کند، هر جامعه‌ای وقتی به پاخاست و ایستاد، می‌تواند به هدفهای خود برسد، هر نسلی که به پاخاست و ایستاد، می‌تواند به هدفهای خود برسد. غالباً این صحبت پیش می‌آید که با وجود شرایطی که داریم، چنان که در اصفهان جوانی پرسید با وجود جنگ، آزادی ضرر به جبهه داخلی ما نمی‌زند، و طرح این مسائل ایدئولوژیکی و عقیدتی و غیر اینها صدمه به کار نمی‌زند؟ به او پاسخ دادم که در جنگ صفین در بحبوحه جنگ، کسی از امام علی درباره خدا پرسید. امام ایستاد و پاسخ داد. یکی از یاران او به سؤال کننده گفت، این چه جای سؤال است؟ و امام گفت: همین جا جای این سؤال است؛ چرا که اگر شك داشته باشد و نداند که چرا خدا هست و چرا باید برای خدا بجنگد، چگونه خواهد جنگی؟

انقلاب ما برای این بود که در داخل کشور با استقرار حکومت اسلام، آزادی واقعی و سازنده مردم را توسعه بدهیم تا بلائی استبداد داخلی و سلطه خارجی به ایران بازنگردد، چون چه آگاه و چه ناآگاه وقتی جانبدار استبداد باشد، نمی‌تواند به دنبال سازش با قدرتهای خارجی نرود و به کسانی که درباره ضرورت توسعه آزادیها حرف می‌زنند نتازد. می‌بینید که به رغم قانون اساسی که این آزادیها را لازم و واجب شمرده است، می‌تازند. همین قانون اساسی خود دلیل و حجتی است بر ضرورت استقامت در حفظ این آزادیها و بر مبارزه با هر گونه کوشش قدرتهای خارجی برای سلطه بر کشورمان. در آنجا، به آن جوان گفتم: مسئول جنگ به عنوان رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا من هستم و به شما می‌گویم: آزادی سازنده شما، زبانی به جنگ ما نمی‌رساند؛ برعکس کمک هم هست. بنابراین تو از خود آزادی را دریغ و مضایقه نکن.

در تهران هم همین معنی را در دفتر هم‌آهنگی شرح کردم. گفتم: بسیار تردید به وجود می‌آید و در دوران استالین هم همین تردیدها بود که آیا استقامت در برابر انحرافها با وجود این که «رژیم جدید» غیر از «رژیم پیشین» است، به استقرار رژیم زیان و ضرر نمی‌زند؟ عمل و تجربه گفت که نایستادن و استقامت نکردن در مقابل انحرافها ضرر رساند و آن رژیم را از

طبیعت خویش بیگانه ساخت. در صدر اسلام هم همین طور بود. اگر استقامت خاندان پیامبر نبود، اسمی هم از اسلام نمی ماند. مقابله با انحراف در رژیم اسلامی ضرورتی صد چندان پیدا می کند، برای اینکه معنایش بازگشت به رژیم سابق است و ایستادن در برابر آن معنایش جلوگیری از این بازگشت است. بنابراین هر چه در آن وقت ایستادن در برابر تبهکاریهای رژیم سابق ضرورت داشت، امروز ایستادن در برابر انحرافها صد چندان بیشتر ضرورت دارد، چرا که اگر ملت ما از ابزار نظری خود، یعنی اسلام که با آن انقلاب کرده است محروم شد، اگر از استقلال محروم شد، اگر از آزادی محروم شد، ناچار از نان نیز محروم می شود، از امنیت محروم می شود و از آنچه مهمتر از اینهاست، یعنی رشد، محروم می شود و به زندگی تحت سلطه و حکم ظالمانه نمایندگان ابرقدرتها محکوم می شود. بنابراین، استقامت ای نسل جوان، استقامت زیانهای تو را کم می کند، امنیت کشور تو را افزایش می دهد و استقلال واقعی کشور را ممکن می گرداند، استقرار اسلام را نه استقرار استبداد به نام اسلام را و استقرار خود اسلام را ممکن می سازد.

### همه چیز به مقاومت این نسل بسته است

اگر در رژیم سابق کسی را به ناحق می گرفتند و زندانی می کردند، بر ما بود که در برابر آن رفتار مقاومت کنیم، اینک باید بیشتر مقاومت کنیم. چرا که اگر یک دستگاه قضایی بی طرف و اسلامی به معنای واقعی کلمه و نه ابزار قدرت سیاسی، بلکه بی طرف و مستقل از قدرت سیاسی به وجود نیاید، استقرار حکومت اسلامی غیر ممکن می شود.

بنابراین مسئله یک مسئله جدی است. سانسور را ببینید از کجا شروع کردند، تا این که رساندند به سانسور رئیس جمهوری. گرفتن را از کجا شروع کردند تا رساندند به گرفتار کردن کسانی که از بنیانگزاران این جنبش بودند و همین طور می توانید بگیرید و بروید. اینها مطالبی بود که در این دو سخنرانی گفتم. گفتم: نسبت به هیچ امری نباید لاقید ماند و باید با تمام توان استقامت کرد و این جریانهای متمایل به زور و فشار، اختناق و حاکمیت انحصاری را عقب زد و درهم شکست.

در یکی از این دو جا یا در هر دو جا به این امر نیز پرداختم که يك وقتی یکی از متصدیان امور به من گفت که شما يك نکته‌ای را از نظر دور می‌دارید، او گفت: «نسل امروز بسیار لذت می‌برد از این که تفنگ در دست بگیرد و کار قهرآمیز بکند. شما زیاد صحبت از سازندگی می‌کنید و حال این که جوانان ما از این گونه کارها لذت می‌برند. کمی از این جور کارها حرف بزنید، جوانها راضی می‌شوند» پرسیدم که این تفنگ را چرا می‌خواهند به دست بگیرند و با آن چکار می‌خواهند بکنند، آیا ما بعد از انقلاب باید به جان هم بیفتیم و یکدیگر را پاره پاره کنیم؟ تا جوانان ما احساس آرامش کنند «و خلق تنگی» شان از بین برود؟ يك وقت دشمن به کشور ما حمله کرده، این قابل فهم است که جوانان ما اسلحه به دست بگیرند و از میهن خویش دفاع کنند، اما به طور کلی بر خلاف باور شما، نظر من این است که نسل امروز تشنه سازندگی است و این امر يك انحراف است، يك از خود بیگانگی است. دو قرن تحقیر به مناسبت ناتوانی در ابداع و اختراع علمی و ابتکار، اینک زمانی را به وجود آورده است که نسل ما تشنه پیدایش زمینه ابتکار و خلاقیت است. اگر شما می‌بینید که نزد بعضی از قشرهای جوان این تمایل به اسلحه زیاد است، به خاطر این است که جو را جو ابتکار، جو سازندگی، جو خلاقیت نمی‌بیند؛ این همان جو مسمومی است که از فردای انقلاب، دستگاههای تبلیغاتی ما و گروههای به اصطلاح چپ با عملیات خشونت‌آمیز شان به وجود آوردند. محیطی که، زمینه بحث، سازندگی، ابداع و ابتکار باشد، کم شد. تجربه چهار ماه جنگ می‌گوید که این تمایل به ابداع و ابتکار در نسل جوان امروز بسیار، بسیار زیاد است. کسی باید از نزدیک صحنه‌های جنگ را ببیند، ابتکارهای جوانان ما را ببیند تا بفهمد که اسلحه وسیله‌ای است برای تحقق آن میل سرکوفت شده‌ای که طی دو قرن در نسلهای مردم ما يك عقده حقارت شگرف به وجود آورده است. به طوری که در ادبیات سیاسی - فرهنگی این دورانها يك مسئله همواره تبلیغ می‌شده است و آن این بود که ایرانی فاسد شده است، ایرانی نژادی است که طی قرون به تباهی گراییده و قوه عقل و ابتکار و هوش سازنده را از دست داده است.

## جوانان از کشور می‌روند چونکه در این جا مجال ابداع و ابتکار ندارند.

به باور من رهبری اسلامی است که در این نسل میل به ابداع و ابتکار تحریک و تشویق می‌کند و برمی‌انگیزد؛ بهتر است ما بینیم چقدر زمینه و میدان برای ابداع و ابتکار درست کرده‌ایم و آن زمینه‌هایی را هم که خود به خود به طور خودجوش به وجود آمد، چگونه به گرایشهای سیاسی آلودیم و از کار سازنده و خلاق، به کار سیاسی تخریبی کشانیم. این گریز روزافزون مغزها، این جوانها که روزهای اول انقلاب پی در پی به کشور می‌آمدند و سپس راه بازگشت در پیش گرفتند و آنها هم که در کشور بودند، یا رفتند و یا می‌روند؛ اما چرا می‌روند؟ آیا برای این است که در این جا مجال لهو و لعب ندارند؟ چنین برخوردی تحقیر انسان است و آنها برای این می‌روند که در این جا مجال ابداع و ابتکار ندارند.

طی پانزده سال که در خارج بودم، می‌دیدم بسیاری از جوانان دانشمند، مبتکر، مخترع را که به ایران باز نمی‌گشتند و وقتی از آنها می‌پرسیدم چرا نمی‌روید، آیا دلایل سیاسی مانع است؟ می‌گفتند بله، البته ما فعالیت سیاسی به آن معنا که پرونده در ساواک داشته باشیم، نداشته‌ایم، اما محیط، محیط خفقان است. محیط کار نیست و این محیط ابتکارها را نمی‌طلبد. این را بدانید اگر يك محیطی ابداع و ابتکار طلب کرد، همه بدان جلب می‌شوند. در این جنگ، چون دشمن ما را در محاصره اقتصادی گرفته بود، ناگزیر می‌باید به قوه ابداع و ابتکار خود تکیه می‌کردیم و به این ترتیب زمینه ابداع و ابتکار به وجود آمد. چه ابداع و ابتکارهایی که به خرج داده شده است و همین‌ها بود که توانست دشمن را متوقف کند. به نظر من دستگاه تبلیغاتی ما در این که یکسره بر خشونت و بر ضرورت زدو خورد تکیه می‌کند، گناهی بس بزرگ مرتکب می‌شود و این کار هم که زمینه سازی برای استبداد می‌کند، جرمی است که مرتکب می‌شود، نه تنها جرمی نابخشودنی است، بلکه يك جنایت تاریخی است.

نسل جوان امروز باید بداند که اگر این فرصت را مغتتم نشمارد و فضا را فضای ابداع و ابتکار برای خودش نسازد، غیر ممکن است جز زندگی انگلی در این جهان، زندگی دیگری پیدا کند. غیرممکن است، دیگران زحمت بکشند و بسازند و آنها را بیاورند از راه بشر دوستی در اختیار کسانی قرار بدهند که حاضر نیستند استعداد خدادادی خویش را جز در تخریب به کار اندازند. پس از گذشته تاریخ خود عبرت بگیرند و بنگرید که ما در «چالدران» وقتی ترکیه عثمانی به فن جدید مجهز شده بود و ناگزیر می‌باید با شمشیر به توپهای دشمن حمله می‌کردیم به خود آمدیم، آن روز ضرورت ابداع و جستجوی فن جدید تشخیص داده شد و کارهایی انجام گرفت. اما زمینه تخریب فراوان فراهم بود و جنگهای فرساینده با مهاجمانی که از شرق و غرب حمله می‌کردند، سرانجام موجب شد از نو در غفلت شدیم تا آن روز که نیروهای روس تزاری به تبریز رسیدند، آگاهی آمد، اما توان نبود. از آن روز تا امروز یک قرن و نیم و بیشتر است، یک قرن و نیم ذلت و خفت، همه اینها ما را بس نیست؟ این پیام من است، آخر نه مگر شما مرا انتخاب کردید تا من نسبت به شما صادق باشم، پس پیام مرا بشنوید. مغزها را بکار بیاندازید؛ دستهای شما باید از مغزهایتان فرمان ببرد و نه مغزهایتان از دستهایتان تا دیر نشده است، به خود آید و بجنبد. مدارس ما، دانشگاههای ما به این روز افتاده، همه عرصه زندگی باید عرصه سازندگی و ابداع و ابتکار بشود، استقلال فرهنگی، گریز از سلطه فرهنگی بیگانه، رهایی از غربزدگی، تنها و تنها با ابداع ابتکار، با استقلال و آزادی، با استقلال و آزادی و باز هم با استقلال و آزادی ممکن است و بس. من آنچه را که اعتقاد حکم می‌کرد، انجام دادم و امیدوارم تاریخ درباره‌ام این طور قضاوت کند که وسوسه قدرت او را از خود بیگانه نساخت و او به آرمانهای انقلاب اسلامی و به هموطنانش خیانت نکرد، دنبال زد و بند برای قدرت نرفت و بر سر پیمان ایستاد و فریادی شد، هشدار می‌شد برای نسل به پا خاسته‌ای، تا گویج نشود و آنچه را که با آن همه سختی به دست آورده است، مفت از دست ندهد.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۱ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۱

قسمت ششم



## آنها که ابتکارها کردید، صدای مرا بشنوید: بکوشید و کوششهایتان را دوچندان و ده چندان کنید

مطلب بعدی در این هفته، بازدید از کارگاهها و دیدار با انسانهای مبتکر است که ایران امروز به مناسبت نجاتش از توطئه حمله عراق، مدیون آنهاست. مدیون آنهایی است که در جبهه جنگیدند و می جنگند و مدیون آنهاست که در کارگاهها کار کرده و می کنند. آنها که ابتکارها کردید، صدای مرا بشنوید: بکوشید و کوششهایتان را دوچندان و ده چندان کنید. شب و روز می کوشید، می دانم، بیشتر بکوشید، تاریخ این کشور تاریخ شما است، تاریخی است که دستها و مغزهای شما آن را می سازد. این تاریخ را روشن و درخشان بنویسید.

شما در این روزهای سخت باید کار کنید تا این جنگ را به همت شما به پیروزی برسانیم و بعد ما در روابط بازرگانی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگیمان با بقیه جهان، قوی خواهیم بود. جبهه‌های ما به ابزار جنگی نیاز دارند. قدرتهای بیگانه چنانکه پنداری ما در يك مخصصه نجات نیافتنی گیر کرده‌ایم، به ما دندان نشان می‌دهند و می‌گویند به ما چیزی نخواهند داد، ابزار جنگی به ما نخواهند داد. ملت ما پس از دو قرن تحقیر، اینک زمان را زمان ابداع و ابتکار یافته است و شما نشان بدهید که حق با ماست. شما کارگران، شما فن دانان، شما مهندسانی که من در قزوین دیدم، در سمنان دیدم، در اصفهان و شهرهای دیگر دیدم، شما حقی بزرگ به گردن استقلال ایران و آزادی ملت دارید، پس بیشتر بکوشید.

پیام مرا گوش کنید. مسئله این نیست که ما چقدر در ازای کوششهای شما می‌توانیم حقوق و پاداش مادی بپردازیم؛ کوششهای شما ساختن زندگی است؛ بنای يك کشور آزاد و مستقل است، اینها چیزی نیست که ما بتوانیم با وسایل مادی برآورد کنیم و پاداش بدهیم و شما با تلاشتان، با کوششتان نه تنها می‌سازید و موجب می‌شوید که ما جنگ را ببریم، بلکه زمینه سازندگی و ابتکار را در ایران به وجود می‌آورید و موجب می‌شوید که نسل امروز در ویرانگریها و در تخریبهای خود و یکدیگرتباه نشود. شما در عین حال که عامل پیروزی می‌شوید، معلم این نسل نیز می‌شوید. شما مهندسان، شما دانشگاهیان، شما مغزهای خلاق در هر جای جهان هستید، به این ندا و صدا گوش کنید، کشور شما به شما نیازمند است. ابداعها و ابتکارهای خود را به سوی ما روانه سازید. بگذارید ایران به عنوان جامعه‌ای که در اسلام آزادیبخش، در سازندگی و خلاقیت شتاب می‌گیرد، نمونه و شاهد و شهید برای همه ملتها بشود. به هر حال، کار شما بزرگ است و من، بنا برمسئولیتی که دارم، جز این که به شما روی بیاورم، چاره ندارم و من می‌دانم که تواناییهای شما اندازه نمی‌شناسد. تواناییهای هیچ انسانی اندازه نمی‌شناسد، به شرط آن که او بداند بنده خداست و آفریده شده است که از راه رشد و تکامل به سوی خدا بازگردد، پس بکوشید و هر چه بیشتر بکوشید.



شما که سهم بزرگی در این جنگ داشته‌اید، شما که اهل ابتکار و ابداع هستید، شما مردم سخت کوش در خلاقیت‌ها شرکت کنید. به دنیا نشان دهید که این ملت تصمیم گرفته است به دوران ذلت و خواری و زندگی انگلی در قلمرو اندیشه و خلاقیت و فرهنگ خاتمه بدهد. نشان دهید که تصمیم گرفته‌اید دیگر برای کم‌ها و زیاده‌ها و نیازها دست به دامان بازارهای کشورهای صنعتی نشوید. تصمیم گرفته‌اید جامعه خویش را عرصه ابداع و ابتکار بگردانید.

### برای این که جامعه عرصه ابداع و ابتکار بشود، باید جو اجتماعی ما جو تفاهم باشد.

جوی باشد که در آن ابداع و ابتکار منزلت و ارزش داشته باشد و برای این، يك جامعه دیگر لازم است و برای این جامعه، جو دیگری لازم است. جو جامعه ما نباید این باشد که، در آن، مردم به خشونت و ستایش خشونت‌ها سرگرم شود، بلکه جو اجتماعی ما باید جوی باشد که مردم را دلگرم کنیم، اندیشه‌ها را میدان و فرصت دهیم تا بسازند و این تلاش در سازندگی، چهره ایران ما و جهان ما را دگرگون سازد، اگر درست عمل کنیم ما می‌توانیم چهره جهان را دگرگون سازیم.

به هررو، دیدارم از این کارگاهها جز این پیام نیست که «بسازید و بسازید». گفتن این که قطعه یدکی نیست را کنار بگذارید، موتور نیست را کنار بگذارید؛ کوشش کنید خود بسازید و من می‌دانم که سازماندهی این سازندگی خوب نیست، اطلاعات ناقص است، صنعتها از هم بی‌خبرند، از امکانات یکدیگر بی‌اطلاع هستند. اما آن کس که بخواهد و شما که می‌خواهید بسازید، خود باید بروید این اطلاع‌ها را هم پیدا کنید و راه را باز کنید. آنچه من در هلی‌کوپتر سازی، در کارگاه تعمیرات تانک و در سمنان وقتی ابتکارها را می‌آزمودند، دیدم به من امید و نوید می‌دهد که راهی که رفته‌ایم درست است و این جریانی که می‌خواهد جامعه ایرانی در اسلام، جامعه

سازنده و پیشروی بشود، جریان پیروزی است. تنها استقامت می‌خواهد. خسته نشدن و مأیوس نشدن می‌خواهد.

به همه آنها که ابتکارهاشان، که تلاش و کارشان به ما امکان مقاومت بخشیده است درود می‌فرستیم. جای آنها در قلب این ملت است و رحمت بی پایان خداوندی شامل حال آنهاست. اما باز و به تکرار از آنها می‌خواهم که کار را بیشتر کنند، بیشتر از آنچه می‌کنند، کار کنند تا دوران جنگ کوتاهتر شود، تا ایران و نسل امروز اعتماد به نفس پیدا کنند و ما در یک جو صمیمیت و دوستی اجتماعی، هم‌آهنگی و همدلی و کمال‌خواهی و علوطلبی، زمینه‌های بیشتری برای سازندگی و ابداع و خلاقیت نسل امروز و فردا پیدا کنیم.

مطلب بعد که جزء کارهای ما در این هشت روز بود، دیدارهای فراوانی بود که در تهران داشتم. آخرین آنها با گروهی بود که از اصفهان آمده بودند و درباره اختلافها صحبت می‌کردند و از من نظر می‌خواستند. من دلایل و علل و عوامل آن را برایشان شمردم و گفتم و باز هم خواهم گفت که اگر بخواهند یک نظامی را از بین ببرند، از کجا شروع می‌کنند.

## شما با من به عنوان شخص مخالف نیستید، بلکه به عنوان رئیس جمهور مخالف هستید

نظام ما «نظام انتخاب» است و برانتخاب استوار است، در قانون اساسی ما تمام مقامها انتخابی است، کسی که او را مردم سراسر کشور به رأی مستقیم انتخاب کرده‌اند و با آن اکثریت عظیم انتخاب کرده‌اند، اگر آن‌طور که مشغولند هر روز با یک حرف، یک تصمیم، یک بازی، برای آن که از گوشه و کنار مسئولیتهای او بزنند و به صورتی درآورند که مثل این که رئیس جمهور وجود خارجی ندارد ادامه پیدا کند، آنان می‌توانند بگویند که با شخص رئیس جمهور موافق نیستیم و این کارها را از این جهت می‌کنیم. اما چه کسی فریب این حرف را می‌خورد؟ شما با من به عنوان شخص مخالف نیستید، بلکه به عنوان رئیس جمهور مخالف هستید؛ با من در مقام رئیس جمهوری مخالف هستید. وقتی برای عده‌ای یک فعالیت سیاسی بیشتر وجود نداشت و آن حذف

رئیس جمهوری بود، معنایش این است که رأی مردم بی‌اثر است. وقتی به این سادگی رئیس جمهور را در انتخاب يك عضو برای شورای سرپرستی رادیو تلویزیون، بر خلاف حکم صریح قانون اساسی بی‌اثر کردند، در حالی که چون این اصل را من خود پیشنهاد کرده‌ام، می‌دانم معنای پیشنهاد چیست، مقصود جز بی‌معنا کردن رأی عمومی نیست. رأی مردم این طور بی‌ارزش شد، رأی ۱۱ میلیون نفر انسان بی‌ارزش شد، تازه آنهایی هم که به من رأی ندادند، به کس دیگری به عنوان رئیس جمهور رأی دادند. آن کس دیگر هم که رئیس جمهور می‌شد، طبق قانون اساسی باید مسئولیتها و اختیاراتی را که داشت بر عهده می‌گرفت.

اگر امروز از همین مردم رأی بگیرند، خواهند دید که نزدیک به اتفاق این مردم به این رئیس جمهوری رأی خواهند داد. وقتی که این رأی بی‌اعتبار شد و کار به آنجا می‌کشید که اشخاصی را به صرف این که عکس رئیس جمهوری در اطاق کارشان بوده از کار بی‌کار کرده و آن عکس را پاره می‌کنند. وقتی در مدارس این مسئله موضوع برخورد سیاسی شد که متصدی مدرسه عکس را پاره کند و دانش‌آموز هر روز برود پول روی هم بگذارد و همان عکس را بخرد، آیا همه اینها مخالفت با شخص است؟ آیا به همین سادگی است؟ اگر هم عده‌ای این را از راه مخالفت با شخص می‌کنند، در حقیقت نتیجه کارشان عاید آنهایی می‌شود که می‌خواهند اصل را نفی کنند. اصل و میزان که آرای عمومی است، آن را می‌خواهند نفی کنند. وقتی این اصل نفی شد و مردم رأیشان بی‌اثر گشت، رژیم سابق مثل يك مرض عود کرده است و دیگر قدمهای بعدی را خیلی آسان می‌توان برداشت، پس مسئله را شخصی تلقی نکنیم. مسئله جدی است بسیار هم جدی است. چون این عده غالباً می‌گفتند که زندانی شده‌اند و یکی از آنها را من می‌دانم که در زندان شکنجه هم شده بود و خود ما در خارج برای او فعالیت بسیاری کرده بودیم. به آنها گفتم اگر می‌خواهید رژیم زندان و شکنجه برنگردد و عمومیت پیدا نکند، باید بایستید. مردم رأی داده‌اند و باید رأیشان محترم شمرده بشود. چطور است که کسی نمی‌آید از این آقایان بپرسد که چرا اصل قانون اساسی که می‌گوید: «وزرا باید به تصویب رئیس جمهور باشد» اجرا نمی‌شود؟ و در عوض می‌روند و قطعنامه بخورد

مردم می دهند که چرا رئیس جمهور موافقت نمی کند! مگر مردم مرا انتخاب کرده بودند برای این که تحت فشار با هر کسی موافقت بکنم؟  
این مطالب را با آنها در میان گذاشتم و به آنها گفتم: من بر سر اعتقادم ایستاده‌ام و نمی توان از من توقع داشت که برخلاف عقیده‌ام عمل بکنم، بر سر حقوق و وظایف و مسئولیتهایی که قانون اساسی بر عهده من گذاشته است ایستاده‌ام و حاضر نیستم تمکین بکنم. از ابتدای کار این قانون اساسی زیر پا گذاشته شده است. مطالب دیگری هم گفته شد و آنها قرار شد که به اقدام خودشان ادامه بدهند.

مطلب دیگر، دیدار از آوارگان جنگ است چون از جیرفت هم دیدن خواهم کرد، این معنا را می گذارم به وقتی که بازدید از اردوگاه جیرفت را تمام کردم، یکجا از آن حرف می زنم. غیر از اینها مطلب دیگر همان طور که گفتم شوراهای نظامی، طرحها و سخنان صدام حسین در کنفرانس طائف می باشد.  
در فاصله این هفته تقریباً مسلم شد که آمریکا هیچ قرار و مدار بین المللی را محترم نمی شمرد و ابزارهای جنگی را که ما پولش را هم داده‌ایم، خرج بسته بندی آنها را هم داده‌ایم و در دو سال انقلاب، در فرودگاهها مانده، هزینه انبارداری آنها را هم از ما گرفته‌اند، به ما نمی دهند، حالا چطور است که با آن همه گفتار و سخن و صحبت (اینها را نگرفته)، موافقتنامه (با حکومت کارتر بر سرگروگانها) امضاء شده است، بدون گرفتن ابزار جنگی، این بحثی است جدا که همان طور که گفتم در یک نوبت دیگری مفصل به آن می پردازم.

بنابراین ما می باید باز به خودمان و امکانات خودمان بازگردیم و طرحهایی متناسب با امکاناتی که داریم بریزیم؛ البته با اطمینان از نتایجی که این طرحها می تواند به بار بیاورند. همین کار را هم کردیم و طرحهایی که بعد از انجام، از آن صحبت خواهیم کرد، تهیه کرده‌ایم و به اجرا گذاشته‌ایم، امیدوارم نتایج اجرای این طرحها آن انتظاراتی را که ما داریم برآورده سازد، در این بین که ما مشغول این طرحها بودیم و در شوراهای نظامی از آنها صحبت می کردیم،

## در کنفرانس طائف آقای صدام حسین صحبت هشتاد دقیقه‌ای کرد

که از رادیو تلویزیون بغداد منتشر شد و من هم گوش دادم. باید بگویم که هیچ سخنی از سخنهای او راست نبود، ادعا می‌کرد که حمله را ما آغاز کرده‌ایم، به عراق خرابکار فرستاده‌ایم و در تمام این جریان او مظلوم بوده و آخرسر دیگر از راه ناچاری به مقابله نیروهای مسلح ما آمده و کار جنگ به اینجا کشیده است و بعد هم او آماده آتش بس بوده و باز هم ما نپذیرفته‌ایم! قرارداد ۱۹۷۵ را هم او چون امضاء کرده محترم شمرده، اما ما چون نپذیرفته‌ایم، حالا دیگر از اعتبار آن نمی‌شود حرف زد و بالاخره هر چه این کنفرانس تصمیم می‌گیرد، آقای صدام حسین عمل خواهد کرد!

يك دفعه خطاب به او صحبتی کردم و نمی‌خواهم بدان بازگردم، می‌خواهم این بار به مردم خودمان بگویم که منطق زور و منطق گرگ همین است، زور را می‌گوید خرابی به بار می‌آورد، می‌درد، می‌خورد تازه آخر هم طلبکار است و بقیه هم از ترس یا سازش باید بگویند «صحیح است، احسن است!» خوب اگر استقامت کردیم نرم می‌شود، همین آدم بود که «الدرم بلدرم» زیاد می‌گفت. ولی حالا نرم شده است. رادیو و تلویزیون او به عربی و فارسی ضمن ناسزاهایی که حیف است این زبان به آنها آلوده شود، می‌گوید ما چرا آتش بس را نمی‌پذیریم! خوب این نشان می‌دهد که ادامه جنگ، پیروزی نظامی برای رژیم عراق ندارد؛ البته به شرطی که ما استقامت بکنیم. در کدام تاریخ در کدام کشور زورمندان دروغ نگفته‌اند و برای این که کسی در مقام تکذیب برنیاید، شلاق و سرنیزه و زور خود را نشان نداده‌اند؟ هم امروز در داخل کشور ما هم وضع همین‌طور است، هر آدمی که بخواهد و هر گروهی که بخواهد زور بگوید، ناچار دروغ هم می‌گوید و باز حرف همان حرف است. اگر استقامت نکنیم، این زور و این دروغ، حاکم می‌شود و حکومت می‌کند، اگر استقامت بکنیم، ناچار مقداری الدم بلدرم، مقداری هم نوحه سرایی و «نه آماده‌ایم و نه حاضریم» و «چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم» و «ما نظر ارضی نداریم» و از خاک ایران نمی‌خواهیم سرخواهد داد. و اگر استقامت را بیشتر کنیم، ناچار یا بیرونش می‌کنیم، یا بیرون می‌رود. ما به کسانی که به نام يك میلیارد مسلمان در

آنجا جمع شدند، چه حرفی باید بزنیم جز این که شما چرا در چهار ماهی که از جنگ می‌گذرد، يك هیئت تحقیق به جای هیئت آشتی به ایران نفرستادید تا ببینید چه کسی حمله کرده، چه کسی خرابکار فرستاده، چه کسی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را نپذیرفته، چه کسی جنگ را شروع کرده، چه کسی ویرانی و خرابی به بار آورده و همه اینها را تحقیق می‌کردند و نتیجه آن را برای این کنفرانسی که شما در آنجا جمع شده‌اید خیلی شسته و رفته می‌آوردند و وضع را برای همه شما شرح می‌دادند؟ این عدالت اسلامی است که به يك متجاوزی اجازه می‌دهید در آن کنفرانس شرکت بکند و با وجود غیبت کشوری که قربانی تجاوز شده است، به او هشتاد دقیقه هم اجازه می‌دهید این دروغها را بگوید؟ آیا این از عدالت اسلامی است؟ خیر این معنایی جز این ندارد که اولاً کسی غم ملتی را که خود غم خود را نخورد، نخواهد خورد، پس ما باید خود غم خود را بخوریم. در این دنیا هنوز زود است که ارزشهای والای اسلامی برای حکومتها معتبر شده و حاکم شده باشد. بنابراین ما می‌باید همواره برای دفاع از موجودیت خودمان آماده باشیم و همه اینها استقامت است، نا به جا نگفتم، ما باید استقامت کنیم، هم در داخل و هم در خارج برای این که هدفهای انقلاب در داخل مورد دستبرد قرار نگیرند و از خارج موجودیت ما را به خطر نیندازند.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۲۳ بهمن ۱۳۵۹  
شماره روزنامه ۴۷۲  
قسمت هفتم

## بازدید از جبهه‌ها



اما مطلب دیگر، بازدید از جبهه‌ها بود. یکی از طرح‌های ما متوقف به انجام يك مسئولیت جنگی است و برای انجام این مسئولیت جنگی، کارهایی را انجام داده‌اند که برای بازدید از این کارها رفتیم. از يك نقطه‌ای تا نقطه بعدی يك کیلومتر راه بود و دشمن براین فاصله دید مستقیم داشت. یعنی براحتی می‌دید و تیراندازی می‌کرد. ما این فاصله را پیاده طی کردیم که بسیار

خسته شدم، به طوری که عرق از سروروی من می‌ریخت. این نشان می‌دهد که هنوز بدنم قوت خود را باز نیافته است و باید مراقب سفارش اطباء باشم. در اینجا در رفت و برگشت با تیر مستقیم تانک می‌زدند و در مراجعت دو تیر یکی ده متر پشت سر ما و یک ده متر جلوتر از ما به زمین خورد کسی از همراهان (وقتی من از خستگی شکایت کردم) گفت ورزش کن. و من جواب دادم، زندان با اعمال شاقه مرسوم بود، ورزش با تیر مستقیم را هم آقای صدام باب کرده و از او خواهد ماند! به هر حال، این کار (آن مأموریت نظامی) تا حالا که من دارم نوار را پر می‌کنم انجام نگرفته است و هر روز از صبح تا شام ما در کاریم تا آن مأموریت انجام بگیرد. برای این که بقیه طرح موکول به انجام مأموریت است، به همین جهت هم من در منطقه مانده‌ام و می‌مانم تا این کار انجام بگیرد.

در آنجا کسی عنوان کرد شما چرا در بازدیدهایی تا این حد خطرناک حاضر می‌شوید و این جور بازدیدها می‌کنید؟ خطر یکدفعه واقع می‌شود و... من به او پاسخ دادم برای این که نمی‌خواهم این کشور، کشور ناصرالدین شاه بشود و به او گفتم در خاطرات اعتمادالسلطنه است که می‌گوید ناصرالدین شاه می‌خواست به منطقه‌ای در شمال ایران برود. روسها رضا نمی‌دادند و او خود را می‌خورد و با عصبانیت و خفت می‌گفت این چه سلطنتی است که من دارم؟ شمال را روس اجازه رفتن نمی‌دهد، جنوب را انگلیس و معلوم نیست من بر کجا سلطنت دارم! حالا ما باید از خطر نهراسیم و خود را به خدا بسپاریم تا مردم بدانند خطر را باید دور کنند. اگر مسئولین کشور نتوانند از این نقطه به آن نقطه کشور بروند، چه کشوری بر جای می‌ماند؟ این چیزی جز اظهار اراده يك ملت به این که از يك وجب خاک خویش نمی‌گذرد نیست، گذشته از این، من در انتخابات ریاست جمهوری تعهد سپرده‌ام از تمامیت ارضی ایران دفاع کنم.



## اداره رادیو تلویزیون و حفظ بی طرفی آن

مطلب بعدی مسئله اداره رادیو تلویزیون و حفظ بی طرفی آن است: این طور که اطلاع داده‌اند، مانع از پخش صحبت من در اصفهان شده‌اند. این مسئله از لحاظ شخصی فاقد اهمیت است، اما از لحاظ کشور واجد تمام اهمیت است. آن روز که آن اصل را پیشنهاد کردم، چه در پیش نویس و چه در مجلس خبرگان، برای همین بود که به رادیو تلویزیون سانسور راه نیابد و هیئت واقعاً بی طرفی آن را اداره کند. اما این قانون به صورتی که تصویب شد، چگونگی تصویب آن می‌گوید که قصد آن نبوده که يك هیئت بی طرفی رادیو تلویزیون را اداره کند و به یمن مدیریت بی طرف، واقعیت‌ها همان‌طور که واقع می‌شوند به جامعه عرضه بشوند. بنابراین من بر نظری که داشتم می‌مانم. به نظر من اینها نظر امام را، دستور او را اجرا نکردند و کسانی که انتخاب شده‌اند، بی طرف نیستند. در همین جا به مردم می‌گویم من نیازی به رادیو تلویزیون ندارم. این را قبلاً هم گفته‌ام و ایستاده‌ام و می‌ایستم تا آن اصل از قانون اساسی به همان صورت که مقصود قانون بوده و هست، تأمین بگردد و تا آن روز هم از کوشش و تلاش نخواهم ایستاد. از هیچ خطای این دستگاه نخواهم گذشت و می‌دانم که ملت مرا، در این تلاش و کوشش پشتیبانی خواهند کرد و انشاءالله آن روز به زودی خواهد رسید که دستگاه رادیو تلویزیون فراهم آوردند محیط تفاهم، محیط کار و تلاش، محیط سازندگی، محیط آزادی اسلامی به معنای واقعی کلمه بگردد.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۶ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۴

قسمت هشتم

## آنچه هیتلر از انجامش عاجز شد، استالین بدان توانا شد

کتابی خواندم که ترجمه فرانسه‌ای بود به اسم «نومان کلاتورا» یا «طبقه جدید صاحب امتیازات» در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. البته من درباره طبقه جدید در کشورهای کمونیستی کتابهای فراوانی خوانده‌ام و در نظریه سلطه هم این معنا را روشن کرده‌ام که تمرکز قدرت و برقرارکردن رابطه مسلط - زیر سلطه با کشورهای دیگر نمی‌تواند بدون طبقاتی کردن جامعه و استقرار حاکمیت یک طبقه جدید با هاضمه بزرگتر و اشتهای بیشتر و پویایی فزونتر انجام بگیرد. برای این که نظریه بر واقعیتها متکی باشد، ناگزیر در تاریخ ایران و تاریخ جهان مطالعات مفصلی کردم و در همه جا ایجاد، رشد و انحلال قدرت سیاسی حاکم را مطالعه نموده‌ام. وقتی انقلاب شد، مشغول نوشتن نظریه قدرت در شاهنامه بودم که قسمتی را نوشته‌ام و بقیه آن انشاءالله برای وقتی مانده است که فرصت دست دهد. درباره دولت اغلب نظریه‌هایی را که اظهار شده خوانده‌ام.

آخرین کتابی که خواندم از لوفور بود تحت عنوان «دولت». در آن، درباره استالین و کار او نوشته بود (این را یکی دوبار هم گفته‌ام در تضاد و توحید هم آورده‌ام) که آنچه را هیتلر از انجامش عاجز شد، استالین بدان توانا شد و رژیم او را، فاشیسم مطلق خوانده است. علت را این‌طور توضیح می‌دهد: در آلمان هیتلر موفق نشد قشرها، گروهها و نیروهای اجتماعی را که محدود کننده قدرت دولت هستند، یکسره نابود کند؛ اما استالین در روسیه بدین کار موفق شد و رژیمی را بنیاد گذاشت که «فاشیسم مطلق» بود. البته لوفور از فیلسوفان نام آور غرب است و خود را مارکسیست می‌خواند و این کتاب هم که فرصت یافتم سه فصلش را بخوانم از یک روسی است که خود تربیت شده دستگاه استالینی است و تجربه‌ای را باز گو می‌کند که در آن، بارآمده است. نقل قولی از «جیلاس» سیاستمدار کمونیست اهل یوگسلاوی آورده که لا بد خوانندگان نام کتابش را همان کتاب پرجنجالش را به اسم «طبقه جدید» شنیده‌اند. می‌گوید (از قول جیلاس) بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، دستگاه حزب کمونیست به یک طبقه حاکمه جدید مبدل شد. این دیوانسالاری

انحصار قدرت دولت را به دست آورد و تمام اموال و سرمایه‌ها را از راه ملی کردن به خود اختصاص داد. در نتیجه، با تصاحب وسایل تولید، طبقه جدید يك طبقه استثمارگر و بهره‌کش شد. مبانی اخلاق را ویران کرد و دیکتاتوری خویش را از راه ترور و مهار کامل ایدئولوژی برقرار ساخت. آنها که پیش از همه برای وسیع‌ترین و گسترده‌ترین آزادیها کوشیده بودند و برای آرمانهای انقلابی بیش از همه تلاش و کوشش کرده بودند، به مرتجعان مخوفی بدل شدند و به جان مردم افتادند. چنین است قدرت که بشر را از خود بیگانه می‌سازد و اینان را نیز از خود بیگانه کرده است.

بعد از این نقل قول می‌گوید: کتاب «جیلاس» با همه ویژگیهایش، به تجربه یوگسلاوی بسنده کرده، او خود را کمونیست می‌خواند، در نتیجه به يك بیان تاریخی و توضیح واقعیات به صورتی که اتفاق افتاده نپرداخته، بلکه به صورت يك اعتراض این کتاب را تدوین کرده است. اما، او، نویسنده کتاب نومان کلاتورا، بر آن است که واقعیات را آن‌طور که اتفاق افتاده است شرح کند. نویسنده از قول بنیان‌گذاران و همکاران طراز اول لنین می‌گوید: هم از اول کار دو طبقه از هم فاصله می‌گرفت و طبقه مسلط مبانی حکومت خویش را تحکیم می‌کرد. از قول «فیلسوف، نیکلای بردیف» که در زمان نوشتن این سطور ناگزیر از مهاجرت شده است و از وطن آواره بوده می‌گوید:

با این شیوه يك دیوانسالاری قوی به وجود آمده است که مثل يك تار عنکبوت به روی کشور افتاده است. این تار عنکبوت، این دیوانسالاری، به مراتب قوی‌تر از دیوانسالاری دستگاه تزاری است. این طبقه جدید، صاحب امتیاز آن است. همه وسایل را برای بهره‌کشی بی‌رحمانه خلق در دست دارد و خلق را استثمار می‌کند. بعد از رمان «اورول» که انتشار آن در کشورهای کمونیستی ممنوع است، از «رمان ۱۹۸۴» نقل قول می‌کند که «جامعه به سه طبقه و سه قشر تقسیم شده حزب داخلی یعنی دستگاه حزبی که طبقه حاکم شده، حزب خارجی یعنی روشنفکران تابع حزب داخلی، کارگران که پست‌ترین طبقه جامعه هستند و مورد استثمار.»

از قول تروتسکی که طرفدار انقلاب جهانی بود نیز انتقادی را از وضعیت - روسیه در حال شکل گرفتن - آورده است. به این‌سان که می‌گوید: تروتسکی

توجه را به تبدیل حزب به يك ديوانسالاری جلب می‌کند، او می‌گوید به جای يك ديكتاتوری پرولتاریا، ديكتاتوری «بر» پرولتاریا در حال ایجاد است. نقل قولی از پروگرام و برنامه جنبش دموکراتیک اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۹ آورده است؛ بدین‌سان که در جریان نیم قرن گذشته کارگران نه دهقانان نه روشنفکران، طبقه حاکم نشدند بلکه گروه چهارمی طبقه حاکم شدند. این طبقه استثمارگر، بهره‌کش که بدون این که دیگران را در حکومت شرکت بدهد، حکومت می‌کند و تمام سرخ‌های قدرت را در دست دارد. (این طبقه) نخبه نخبگان و دیوانسالاران دیوانسالاری واقعی حزب هستند. و باز «مموراندم» درباره نابرابری در «اعمال قدرت حزب کمونیست» می‌گوید: يك طبقه جدیدی در روسیه سازمان یافته و شکل گرفته و آن نخبه کارگزاران حزب هستند. نخبه‌ای که از کارگزاران و کارمندان حزب تشکیل شده. همین‌طور پروگرام برنامه لنینگراد که در ۱۹۷۰ منتشر شده، خاطر نشان می‌کند که دستگاه حزب و دولت، تنها قدرت سیاسی تمامی کشور است؛ اما زیر چشم، طبقه حاکم جامعه خودمان را داریم... که براستی طبقه‌ای است استثمارگر و حاکم بر سرنوشت تمامت ملل اتحاد جماهیر شوروی است. از قول «اندره مارلیک» در کتابی که نوشته است، کتاب «شوروی تا ۱۹۸۴ حیات خواهد داشت» این‌طور نوشته است:

### يك طبقه حاکم صاحب امتیاز دیوان سالار مثل يك ساندویچ سه طبقه است

که طبقه بالایش را دیوانسالاران تشکیل می‌دهند. بر اینها افزوده است بیان رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی را و از تألیفات جامعه‌شناسی رسمی شوروی نیز نقل قول آورده است. بدین‌سان، در کتاب، به طبقات، قشرهای اجتماعی و گروهها در اتحاد شوروی پرداخته‌است. می‌نویسد: در جامعه شوروی آنچه به حساب می‌آید، اختلاف میان سازمان‌دهندگان و سازمان‌پذیران است. صاحب کتاب ناگزیر می‌پذیرد که عده‌ای سازمان می‌دهند و عده‌ای هم سازمان داده می‌شوند. بعد در کتاب به نقش روشنفکران جامعه روسیه، در

خدرمت رژیم شوروی می‌پردازد: فعالیت شغلی روشنفکران، همان کار اداری است، سازماندهی و هدایت و ریاست است. بدین ترتیب که روشنفکران شغلشان اداره کردن و هدایت و سازمان دادن است. اینان را در رابطه با آنهایی که باید کارهای اجرایی را انجام بدهند، قرار می‌دهد: دستور دهنده و مجری دستور. در نتیجه می‌گوید: در ادبیات سیاسی روسیه امروز از اداره کنندگان و اداره شوندگان صحبت می‌شود و خاطرنشان می‌کند که اداره کننده بخشی از روشنفکران و درس خوانده‌های جامعه هستند و حال اینکه اداره شوندگان تمام مردم روسیه هستند. یعنی همه روشنفکران در اداره شرکت نمی‌کنند. بعد برای این که طبقه جدید را در روسیه معرفی کند، به نقل قولی از لنین استناد می‌کند که گفته است طبقه گروه وسیعی از آدمیانند که جای آنها را - جایی که در نظام تاریخی که تولید اجتماعی آن را مشخص می‌سازد - نظام مشخص می‌کند. در رابطه با وسایل تولید، نقششان در سازمان اجتماعی کار و بنابراین در شیوه تولید، تعیین می‌شود. بنابر این نقش، سهمی از ثروت اجتماعی به آنها می‌رسد. البته اگر بخواهیم این ترجمه روشن‌تر بشود باید بگوییم: طبقه اجتماعی بنابر نقشی که در تولید دارد تعریف می‌شود؛ اگر دارنده وسایل تولید بود. سرمایه دار است، اگر دارای نیروی کار و فروشنده نیروی کار بود، کارگر و پرولتاریا است.

خوب این فصل اول بود که به نقل قولها از منابع رسمی و غیر رسمی و در پارلمان با نقل قولی از خود لنین، یعنی آنچه که در روسیه هست، نتیجه گرفته می‌شود آنها که اداره می‌کنند، آنها که تصمیم می‌گیرند، آنها همانها نیستند که کار خودشان را در ازای مزد می‌فروشند. به اصطلاح طبق تعریف لنین این طبقه حاکمه جدید در روسیه طبقه‌ای است که ابزار تولید را در اختیار و کنترل کامل خویش دارد و دیگران را بنا بر همان توجیه مارکسیسم استثمار می‌کند.

### تولید طبقه جدید حاکم در روسیه

فصل دوم این کتاب درباره تولید طبقه جدید حاکم است. در فصل اول، تضاد میان نظر مارکس و انگلس و لنین را شرح می‌کند و می‌گوید به نظر

انگلس و مارکس قانون تحول رانمی شود وادار کرد سریعتر عمل کند. اگر  
لنین می‌خواست به این حرف وفادار بماند، به این نظر مارکس و انگلس  
وفادار بماند و بگوید پس ما باید صبر کنیم جامعه روسی سرمایه داری بیاید،  
بورژوازی حاکم شود و پس از اینکه سرمایه‌داری به آخرین مرحله رشد خود  
رسید، به طور خودجوش انقلاب سوسیالیستی انجام بگیرد، البته به جایی  
نمی‌رسید. پس او آمد و دو تغییر در مارکسیسم داد. دو تا حرف تازه اضافه  
کرد برای این که راه را برای خود باز کند. برای این که این دو تغییر را بدهد،  
ناچار از اینجا شروع کرد، از تغییر بیان مارکس در باره رابطه بین وجدان و  
واقعیت اجتماعی شروع کرد. مارکس می‌گوید: اصل اساسی ماتریالیسم  
تاریخی روشن است و آن این است که وجدان شعور انسانی نیست که هستی او  
را تعیین می‌بخشد، بلکه به عکس هستی اجتماعی انسان است، که وجدان و  
شعور او را تعیین می‌بخشد. لنین آمد گفت که نه، کارگران، هنوز نمی‌توانند  
وجدان اجتماعی دموکرات داشته باشند، این وجدان از خارج می‌تواند در آنها  
القاء بشود. تاریخ همه کشورها شهادت می‌دهد که طبقه کارگر تنها با نیروی  
خود نمی‌تواند به وجدان طبقاتی خویش دست بیاید، نمی‌تواند به این وجدان  
دست بیاید که در سندیکاها بر ضد اربابان و سرمایه داران متحد بشود و از  
دولت این و آن قانون را بخواهد. خوب این نقش خارج را چه کسی باید  
برعهده بگیرد؟ البته پاسخ این پرسش را محتاج نیستیم از این کتاب بخواهیم،  
می‌دانیم که لنین در «چه باید کرد؟»، می‌گوید این نقش را باید روشنفکرانی  
که از بورژوازی هستند و خاستگاه بورژوازی دارند ولی از او بریده و به طبقه  
کارگر پیوسته‌اند، آنها باید برعهده بگیرند. همین معنا را هم صاحب این کتاب  
در اینجا آورده است. این دو تا تغییر از اینجا شروع شد، پس این روشنفکران  
که خاستگاه اجتماعی شان بورژوازی است، باید به صورت انقلابی‌های  
حرفه‌ای، «حزب پیشاهنگ طبقه کارگر» را بنیاد بگذارند. لنین چون آدمی بود  
که به اصطلاح به عمل بیشتر بها می‌داد، اراده گرایی جانشین خودجوشی  
مارکس کرد.

بنابراین، یکی از دو تغییر، همین ایجاد حزب از انقلابی‌های حرفه‌ای  
است (حرفه‌ای یعنی این که پول زندگی و گذرانشان را از حزب بگیرند و هیچ

کار دیگری نکنند. و تمام وقت در اختیار حزب باشند) - نقل قولی از لنین در کنگره یازدهم حزب در ۱۹۲۲ آورده است: تاریخ به ما چیزهای بسیار می‌آموزد، یکی از آن چیزهایی که تاریخ می‌آموزد، این است که بنا گذاشتن بر اعتقاد، ایثار و کیفیتهای عالی دیگر در سیاست کار سبک سرانه‌ای است. خواننده می‌تواند از همین قول، نتیجه‌ای را که باید گرفت، بگیرد. به نظر من از همین جمله می‌توان چرایی (دلیل) انحراف انقلاب روسیه را به استالینسم فهمید و پی برد. در هر انقلابی که در آن اخلاق بدون این که مقاومت جدی و قاطع برانگیزد این‌سان به دور افکنده شود، باید قهرماً منتظرانحراف آن شد. این اخلاق و این بیان که در سیاست بنا گذاشتن بر اعتقاد، بر ایثار و مفاهیم و کیفیت‌های متعالی از نوع سبکسرانه است، روشن می‌کند که از نظر این بنیادگذار سیاست، یعنی اعمال قوه زور همین و بس. اخلاق چیزی جز وسایل ذهنی که کاربرد این قوه و زور را آسان و بی‌مقاومت، ممکن بگرداند نیست. این وجه مشترک همه آنهاست که قدرت و استبداد را در این جهان اصل می‌شناسند و دیگر مسئله ایسم مسئله ثانوی است. همین حرف را در بررسی از نوشته‌های هیتلر آوردم، شما به کلی تعجب می‌کنید از مشابهت این دو حرف. اما هیچ تعجب ندارد. اگر دولت یعنی قدرت مطلق، اگر اداره یعنی به کاربردن این قدرت مطلق و شکستن هرگونه مقاومت، پس در سیاست، اعتقاد و ایثار و مفاهیمی عالی از این نوع را باید کنار گذاشت. این حرفها بچه گانه و سبکسرانه است. حالا در کشور خودمان هم خواننده می‌تواند ببیند چه کسانی همین حرفها را بازگو می‌کنند و در عمل این مفاهیم عالی را از مقوله دیگری می‌دانند که نمی‌باید در سیاست بدانها پایبند بود.

بازگردیم به این دو تغییری که لنین به قول صاحب کتاب در نظریه مارکس و انگلس داد. در «چه باید کرد؟»، لنین می‌گوید: حزب پیشاهنگ، مرکب از انقلابی‌های حرفه‌ای را این‌طور سامان و سازمان می‌دهد که روشنفکران انقلابی حرفه‌ای در این حزب در يك سازمان جداگانه‌ای نقش رهبری را به عهده می‌گیرند و کارگران چون هنوز وجدان طبقاتی پیدا نکرده‌اند، نقش رهبری شونده را پیدا می‌کنند. از قول او می‌گوید: سازمان انقلابیون، سازمان مرکب از انقلابی‌ها بیش از همه و به‌طور عمده باید مردان و زنانی را در بر

گیرد که شغلشان عمل انقلابی است. می‌گویند کارگرانی هم که وارد این سازمان انقلابیون حرفه‌ای می‌شوند، دیگر کارگر نباید بمانند. هر کارگری که به دست انقلاب وارد سازمان می‌شود نباید روزانه یازده ساعت در کارخانه کار کند. باید هزینه و مخارج او را حزب بر عهده بگیرد. آیا این حزب را می‌شود به شیوه‌ای آزاد و دموکراتیک اداره کرد؟

جواب او این است که خیر، تنها اصل جدی در زمینه سازمان برای مبارزان جنبش ما، سرداری تمام (رازداری) انتخاب توأم با مراقبت بسیار شدید و آماده کردن انقلابیون حرفه‌ای است، وقتی همه اینها شد، ما به این حزب و بهم اعتماد ریفقانه داریم و دیگر وقت این را نداریم به اشکال پوچ دموکرات‌گرایی دل خوش کنیم. در نتیجه در سازمان حزب پیشاهنگ طبقه کارگر دموکراسی جایی ندارد. خوب، حالا مقداری هم صاحب کتاب به کمک‌هایی که سرمایه داران روسی به این حزب می‌کردند پرداخته است که در چندین کتاب هم در این زمینه‌ها من قبلاً مطالبی خوانده‌ام. يك کتابی هم با سند و مدرک کمک‌های بانک‌های آمریکا را به این حزب پیش و بعد از انقلاب آورده بود. اینها بماند، چون ما می‌خواهیم ببینیم این تغییرات در نظریه، چگونه پایه ایجاد يك قدرت در روسیه شد و این قدرت چگونه به استقرار طبقه جدید انجامید.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۵

قسمت نهم





## لنین می گوید: مهمترین ویژگی انقلاب بیرون آمدن قدرت از دست طبقه‌ای و افتادن آن در دست طبقه‌ای دیگر است

تغییر دومی که لنین بنا بر قول این نویسنده داد، این بود که گفت: این مراحل را که مارکس و انگلس تأکید داشتند، مارکس می گوید اگر هم شما قوانین را بشناسید، آگاه باشید و به قانون تحول جامعه پی برده باشید، نمی‌توانید موجب بشوید که قانون سریعتر عمل کند. مثل این که در کوه باران بیارد، شما علم هم داشته باشید که میزان بارش آب چقدر بوده و سرعت آب چقدر است، فاصله آب تا مقصد چقدر است و چقدر طول می‌کشد تا به زمین بیاید، شما نمی‌توانید کاری بکنید که این قانون زودتر عمل کند. البته شما می‌توانید چطور نمی‌تواند، شیب زمینی را تند می‌کنیم، آب تندتر می‌آید و زودتر هم به مقصد می‌رسد و تغییراتی در زمین این سرعت را افزایش می‌دهد. البته این تغییرات را در زمین می‌شود داد که این سرعت را بگیرد. حالا ما بحث مان در این مورد نیست که آیا قوانین اجتماعی مثل آمدن

باران است یا خیر، بحث بر سر این است که مارکس و انگلس می‌گفتند که شما نمی‌توانید کاری کنید که قانون اجتماعی سریعتر عمل کند. جناب ایشان آمد و گفت خوب، حالا ما می‌گوییم چرا می‌شود یک مرحله را پشت سر گذاشت. بنابراین بورژوازی که در فرانسه و کشورهای سرمایه‌داری صنعتی یک دوره معینی که دوره اوج فئودالیسم بود، نقش انقلابی ارزنده‌ای بازی کرد، ولی در جامعه فئودالی روسیه تزاری، اینها نقش ضدانقلابی دارند و گذار مستقیم به سوسیالیسم ممکن است. یعنی انقلاب سوسیالیستی می‌تواند جامعه روسی را بدون این که مرحله سرمایه‌داری را بگذراند، مستقیم از نظام فئودالی به نظام سوسیالیستی ببرد. این معنا با نظریه مارکس و انگلس مخالفت کامل دارد و لنین برای این که مارکسیستهای دگم، جزمی، زیاد توی ذوق شان نخورد، گفت که بورژوازی روسیه باتزاریسیم همدست است، بنابراین نقش خائنه دارد، نمی‌تواند آن طبقه انقلابی را که مارکس می‌گفت تشکیل بدهد و بار آن را هم باید پرولتاریا بر دوش بکشد و انقلاب را با درگذشتن از مرحله سرمایه‌داری به نتیجه برساند. در اینجا بر خواننده روشن می‌شود که **مشخصه عمده نظر لنین، و مسئله اصلی او ایجاد قدرت جدید است.** در واقع هم همین‌طور است؛ برای این که او در تعریف انقلاب می‌گوید: **ویژگی مهم و مهمترین ویژگی انقلاب بیرون آمدن قدرت از دست طبقه‌ای و افتادن آن در دست طبقه‌ای دیگر است.** اگر این انقلاب، انقلاب کارگری باشد، قدرت در دست طبقه کارگر قرار می‌گیرد. اما اگر این انقلاب بورژوایی باشد، قدرت در دست طبقه بورژوا قرار می‌گیرد. آیا در روسیه هم همین‌طور می‌شود؟ در اینجا می‌گوید: نه، چرا؟ به همان جهت که بورژوازی نقش انقلابی ندارد و ناچار قدرت در دست کارگران و دهقانان می‌افتد. خوب با این دو تغییر او اولاً امکان در دست گرفتن قدرت را در روسیه وسیله گروه جدید ممکن شمرد و حزبی را برای این که این قدرت را در دست بگیرد شروع به ساختن کرد. اما خود انقلاب چگونه واقع شد و لنین در آن چه نقشی داشت؟ لنین بنا به نوشته‌هایی که از خود او فراوان نقل شده - و ظاهراً تا به حال کسی هم در این نوشته‌ها شك نکرده است - از انقلاب از طریق روزنامه‌ها مطلع شد. یعنی در ایجاد انقلاب نقشی نداشت. چنان که سازمانها و گروهها هم در انقلاب

اسلامی ما نقشی نداشتند. اما از منظر او، این مسئله، مسئله عمده او نبود. مسئله این نبود که انقلاب چگونه به راه افتاد، مسئله این بود که چگونه انقلاب را مهار کنیم و قدرت را در دست بگیریم. به اصطلاح، هنر لنین و هنر همه گروههایی که در تاریخ از انقلاب سود جستند برای این که قدرت جدیدی را مستقر کنند همین بود که روشهای مناسب برای تصاحب انقلاب و ایجاد قدرت جدید را یافت و به اجرا گذاشت. از این به بعد کتاب در واقع بیان این روشها و نتایج آن در ایجاد طبقه جدید است.

امیدوارم خوانندگان این سطور توجه بکنند، این که من در مقام ریاست جمهوری وقت صرف خواندن کتابهایی از این نوع می‌کنم و آنها را طرح می‌کنم و آنها را مورد ارزیابی و انتقاد قرار می‌دهم جز برای تعهدی نیست که در قبال خدا و خلق دارم تا مردم هشیاری لازم را پیدا کنند و نگذارند انقلاب آنها را تصاحب کنند و از این نوع قدرت‌های استبدادی بسازند و به جان آنها بیندازند. این کارها که کرده‌ام و می‌کنم، برای جلوگیری از همین فساد بزرگ است. چرا خود من به این راه نرفتم، این نتیجه شخصیتی است که با کار علمی و مبارزه سیاسی و تربیت و پرورش دینی پیدا کرده‌ام.

به هر حال، باز می‌گردم به کتاب، با توجه دادن خواننده به این که این مطالب را با دقت بخواند و نسبت بدانچه در کشور خویش می‌گذرد، با توجه به این مطالب با دقت بیشتری برخورد کند و بداند بهای هرگونه عدم استقامت امروز، فردا سنگین، سنگین، سنگین، بسیار سنگین خواهد شد. ما کشوری مثل روسیه پیدا نخواهیم کرد، برای این که او يك امپراتوری بود و در آن روز، کشوری که بتواند بر آن امپراتوری مسلط بشود در صحنه نبود، ما يك کشور کوچک هستیم و گرگهای بسیاری آماده‌اند تا بر ما مسلط بشوند. به محض این که استبداد شکل قطعی گرفت، فوراً دم خود را به دم یکی از این قدرتها، ابرقدرتها خواهد بست و آنچه باید به روزگار ما بیاورد خواهد آورد و روزگار این ملت بیچاره را سیاه خواهد کرد. پس حالا که چاره داریم، انقلاب کرده‌ایم و ملت با چاره شده‌ایم پیش از این که دیر شود،

## در برابر تجاوزات آشکار به حدود و حقوق و آزادیهای خودمان لاقید نمائیم، بایستیم، مقاومت کنیم

پس از این تذکر به کتاب بر می گردم.

این که لنین به نظریه خود صادق بوده است یا خیر، بحثی نیست که آدمی بتواند به آن جواب روشن بدهد. باید بنا را حمل بر صحت گذارد و بنا را بر این گذاشت که او می خواسته است جامعه نوینی را از راه در دست گرفتن قدرت بسازد. اما چیزی که از نظر او مخفی مانده است، چنان که در تاریخ از نظر بسیاری کسان نظیر او که با ایجاد قدرت و در دست گرفتن انحصاری آن خواسته اند مسایل اجتماعی را به گونه ای که می خواسته اند حل کنند، مخفی مانده است و می ماند، این است که قدرت از اراده و خواست آنها پیروی نمی کند. قدرت مثل این می ماند که رها بشود و اختیار او با نیرو و زمینه ای است که برای پیشروی دارد. قدرت از قوانین خاص خود در رشد و انحلال، پیروی می کند. این است که لنین، پس از ایجاد این دیوانسالاری جدید، نسبت به سرانجام انقلاب نگران شد. چنان که در ۱۹۲۲ گفت: «بدترین دشمن داخلی ما دیوانسالاری است». کمونیستی که، در مؤسسات روسی، یک مقام مسئول دارد و از احترام همگانی برخوردار است، از دیوانسالاری نمایندگی می کند. بیشتر از این، می گوید: «دیوانسالاری دارد سازمانهای حزبی را فرا می گیرد». به قول صاحب این کتاب در آخرین مقاله خود، لنین نگرانی خود را از این دیوانسالاری این طور اظهار می کند: «دیوان سالاری ما، دیوان سالاری شوراهای، مثل دیوان سالاری حزب همه جا حاضر است. نه تنها در شوراهای، بلکه در نهادهای حزبی هم». طبیعتاً غیرقابل احتراز بود که دیوان سالاری زاده شده در نهادها، سازمانها و مؤسسات اتحاد شوروی در سازمانهای حزبی عمل نکنند، چرا که دیوان سالاری در حزب و نهادهای دولتی هر دو وجود دارد، این دیوانسالاری در دولت و حزب زیر چشمان لنین به یک نظام خودکامه، به استبداد فشار و تزویر تبدیل شد و او جز این نتوانست که بگوید: این سلطه دیوان سالاری شرایط عمومی دیوان سالاری را دارد که اصالت روسی دارد. لنین در ۲۶ مارس ۱۹۲۲ این جمله شگفت انگیز را نوشته است: «اگر

چشمان خود را در برابر واقعیت نبندیم باید قبول بکنیم که در حال حاضر سیاست کارگری - پرولتاریایی نه به وسیله اعضای حزب، بلکه به وسیله مقامات این قشر کوچک، حزبی‌های قدیمی تعیین می‌شود، کافی است يك مبارزه داخلی در میان این قشر به وجود بیاید تا این آمریت و حاکمیت خودش را از دست بدهد یا لااقل بسیار ضعیف بشود.»

بدین‌سان خود لنین به رأی‌العین دید که قدرت در يك قشر محدود، گروه محدودی که در رأس حزب قرار داشتند و به قول خود او، انقلابی‌های حرفه‌ای برخاسته از طبقات غیر پرولتری بودند، متمرکز شد. قدرت بدین‌سان متمرکز می‌شود و این قانون اول قدرت است. هر قدرتی با تمرکز به وجود می‌آید و با تمرکز روزافزون بزرگ می‌شود.

چرا که تا نیروها در يك جا گرد نیایند و متمرکز نشوند و جهت ویران‌گر نیابند، قدرت واقعیت پیدا نمی‌کند. پس گروهی که می‌خواهد این نیروها را از دیگران بستاند و در خود جمع کند، این لازمه‌اش تضاد است، برخورد است، تخریب است. این است که جریان تمرکز قدرت در يك گروه، عنان به عنان است با جریان تضاد اجتماعی و تخریب گروه‌های دیگری است که مزاحم این تمرکز می‌شوند. قدم سوم در صورت موفقیت، رفتن به طرف انحصار کامل است. چنان که استالین پس از این که دو قدم اول برداشته شد، قدم سوم را برداشت. برای این که انحصار ممکن بگردد، باید هسته جدید، گروه جدید، توانایی تمرکز قدرتها را در خود داشته باشد. هر قدرتی، بدون استثناء چنین پدید آمده‌است و اختصاص به استالینسم در روسیه ندارد، اختصاص به نازیسم در آلمان ندارد، اختصاص به فرعون در مصر قدیم ندارد، اختصاص به استبداد در کشورهای کوچک امروز ندارد، اختصاص هم به اقتصاد و تمرکز در سرمایه داری ندارد، این امری عمومی است و قانون عمومی قدرت است. قدرت بدون وجود دیوان سالاری، بدون طبقه جدید، دارای ظرفیت جاذبه بزرگ برای جذب هرچه بیشتر قوا در خود، نه متمرکز می‌شود و نه می‌تواند در مرحله بعدی مطابق قانون خویش برخویش بیفزاید. این است که در مطالعه این که آیا يك گروه اجتماعی می‌تواند قدرت بشوند یا خیر، مطالعه خود آن گروه برای این که بدانیم چقدر ظرفیت متمرکز کردن قدرت را در خود دارد،

کاری اساسی است. غالباً آن گروه اجتماعی که قابلیت تبدیل شدن به قدرت را دارد، از گروهها و قشرهایی که این توانایی را ندارند، اما فرصت‌طلبی لازم را برای این که پوشش واقع بشوند را دارند، استفاده می‌کنند و آنها را جلو می‌اندازند؛ وقتی زمینه آماده شد، قدرت را تصاحب می‌کنند. در انقلاب روسیه عیناً چنین شد. گفتیم که نلین خود به وسیله روزنامه‌ها از وقوع انقلاب در روسیه مطلع شد. دستورالعملی که بلافاصله معین کرد، این بود که در اولین فرصت باید قدرت را از دست کسانی که آن را در دست گرفته‌اند بیرون کشید. همین الگو را در زمان خودمان، مقارن انقلاب خودمان، کمی پیش از آن، در افغانستان دیدیم و به گمان من جانبداران سیاست روسیه در ایران در پی آنند که این تجربه را در ایران نیز تکرار کنند. حالا بینیم استالین برای این که این طبقه جدید را دارای امکان و ظرفیت جذب هر چه بیشتر قدرت و تمرکز قدرت در خود و تحمل نتایج بزرگ شدن قدرت، یعنی برخورد افزودن قدرت بکند، چه کرده است. این طبقه اجتماعی، قشر اجتماعی بهتر است بگوییم این گروه اجتماعی که قدرت را قبضه می‌کند، باید تحمل نتایج تمرکز قدرت را نیز بیاورد. چرا که قدرت بر خود می‌افزاید و وقتی بر خود افزود، دامنه عملش چند برابر وسعت می‌گیرد، افزایش عددی نیست، افزایش تصاعدی است. در نتیجه، دیوانسالاری باید بتواند به خود دامنه وسیع بدهد، باید بتواند مرزهای جدیدی را بر روی قدرت بگشاید و گرنه خود قربانی همین تمرکز و همین بزرگ شدن تصاعدی می‌شود. با این توضیحاتی که دادم و به این دلایل، بر خواننده روشن می‌شود چرا من جانبدار استقلال و آزادی هستم و چرا می‌خواهم مردم همیشه در صحنه حاضر باشند؛ و فرق است میان آزادی با بلهوسی و لهو و لعب و عیش و نوش که در جوامع سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری به حکم تمرکز قدرت به وجود آمدند تا آزادیهای واقعی مردم را محدود کنند.

اینک می‌پردازم به اینکه استالین چگونه آن طبقه جدید را سازمان داد، برای این که اینها بتوانند حامل قدرت جدید بشوند و نتایج متمرکز و بزرگ شدن قدرت را تحمل کنند. البته این بدان معنا نیست که استالین از نتایج کار خود آگاه بود، نه، طبیعت قدرت این است. توقعات خود را به متصدیان دیکته می‌کند. آنها را ناگزیر می‌کند که این توقعات را برآورده سازند و این کارها به

تدریج انجام می‌گیرد. يك وقت انسان به خود می‌آید می‌بیند که انسان بوده، ابزار قدرت شده و به بسیاری از جنایات‌ها دست زده بدون این که از روز نخست در خود نه تنها ظرفیت سراغ کرده و به فکر خود، انجام این جنایات‌ها را راه داده باشد.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۸ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۶

قسمت دهم



در تلگرافی به حجة الاسلام لاهوتی

## رئیس جمهور: برای استقرار نظم قانونی خواهیم ایستاد و آماده پرداختن بهای آن هستیم

**این واقعه باید به همه ثابت کرده باشد که هشدارهای اینجانب حق است**

در صفحه آخر

**رای یک دادگاه اسرائیل علیه رژیم این کشور صادر شد**

در صفحه آخر

**کارنامه**

**رئیس جمهور**

وزارت پروردگار

**در جنگهای اعراب و اسرائیل ارتشهای عرب شکست می‌خورند برای اینکه فرماندهان نه بر اساس لیاقت بلکه بر اساس بند و بستهای گروهی قدرت انتخاب میشدند**

**اگر ما بجای بکار بردن زور تو ضیح و آگاهی را اقرار ندهیم خطر تجدید استبداد اهتر از نا بند بر است**

از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ۵۹

استاد آرزو همگامی چرا که این نه اسلام و سلفیست لوت می‌دهد که همگی تا صهیونیسم بین‌المللی که سرزمین مقدس و قدس شریف را اشغال کرده، فتنه گری است.

ایستاد اطمینان دارم که آزادی فلسطین و مقدسات آن ایمنی است بمهده همه مسلمانان و همه آوارگان و بردم

معالی نخواهم تنها، بویژه در مقابل نا اوضاع خطرناکی که آمده جنگ برای ملت شما و منطقه و تمامی ملل آن است. اسلامی بوجود آورده، موفقی ندارد.

اینجانب بر پی خلق مسلمان و برادران ایران آرمین خاطر و بیطرفی و سکوتی و قلمه بر مناسی دسوارهایی که در این شرایط سخت با آن مواجه

**رئیس جمهور: من از اینکه رادیو و تلویزیون باید آزاد باشد دست بر نمی‌دارم**

بقول صاحب کتاب «نومان کلاتورا» در زبان دیوان سالاری روسی این معانی را دارد، فهرست مقامهای مدیره در اتحاد جماهیر شوروی، فهرست اشخاصی که چنین مقاماتی را دارند.

در آغاز استالین برای این که این دیوان سالاری را تشکیل بدهد، یعنی اشخاصی را به مقاماتی بگمارد، شرایطی تعیین کرد که ممکن است خواننده را به تعجب برانگیزد. با توجه به این که در کشور خود ما همین حرفها را می‌زنند و همه می‌شوند و نباید تعجب کرد. قانون قدرت در همه جا یکسان عمل می‌کند. وقتی رژیم جدیدی برقرار شود و خلاءهایی به وجود آید و در زمینه‌های مختلف قدرت، برای متصدیان جدید، جای خالی باشد، آنها که در پی موقع مقام هستند، به صورت موج روانه می‌شوند (این را صاحب کتاب می‌نویسد) و برای این که موفق بشوند، باید کار کمی کنند. باید از منشاء بورژوا نباشند یا از نجبا نباشند و وارد حزب بشوند. حالا کشور ما آن شرایط را لازم ندارد. بنابراین، همان دومی کافی است. اما نه، استالین بر این شرایط افزود: باید بین اینهایی که وارد حزب می‌شوند انتخاب کرد، لذا تنها کافی نبود که منشاء بورژوا نداشته باشند و وارد حزب بشوند، بلکه باید چهره سیاسی نیز داشته باشند؛ به اصطلاح خودمان «مکتبی» باشند. تخصص ضابطه نبود؛ زیرا چهره سیاسی ضابطه بود. حالا معنای چهره سیاسی چه بود؟ به قول صاحب کتاب فرض کنید که آلبرت انیشتین که در حزب اسم نوشته بود، با یک ملوانی که در حزب اسم نوشته بود، هر دو برای یک فعالیت در زمینه کار انیشتین خود را معرفی می‌کردند؛ این دومی که در حزب اسم نوشته بود، انتخاب می‌شد. این سؤال پیش می‌آید که آیا تخصص را به چیزی نمی‌گرفتند؟ می‌گوید چرا در مواردی که لازم داشتند متخصص را به کار می‌گرفتند. می‌خواهم بگویم که تمام شگرد قضیه در این است:

### بالا تصمیم می‌گیرد و پایین تصمیم را اجرا می‌کند

به دوران رضاخانی برگردید، رضاخان یک بیسواد نادان بود و غالب کسانی را که به قدرت رساند، نظیر خود او بودند. آن روشنفکرها و



متخصص‌هایی که می‌خواستند ایران را به راهی برانند که می‌خواستند، خود را در پشت سر و در پوشش این گروه جای دادند و به تدریج پس از این که سوار شدند، آنها را راندند. و خود حاکم شدند. در روسیه هم عیناً همین طور شد. بنابراین اول کار استالین به آدمهای مطیع احتیاج داشت. چرا، کار را به اشخاصی می‌سپرد که لیاقت بسیار کمی داشتند و یا اصولاً برای کارهایی که متصدی آن شدند نالایق بودند.

پس چرا این کارها را به آنها سپرد - در صفحه ۷۶ کتاب این نکات را آورده است: برای این که هر کس باید می‌دانست علت اینکه این مقام را به دست می‌آورد، حق او نیست. چون اگر بداند و بگوید چون اعتقاد دارد و تواناست و تخصص دارد، پس این مقام را دارد، این امر موجب می‌شود که از نادان‌ها و بی‌لیاقتها اطاعت نکند. اما اگر لایق این مقام نبود و این مقام را به او دادند، از کسانی که این مقام را به او می‌دهند، ناچار باید اطاعت محض کند. این است که در آن وقت مقام حق نبود، لطفی از بالا بود؛ بالایی که مقام را به او می‌داد. البته کسی که مقام، حق او نیست و لیاقت مقام را ندارد، می‌داند و این صراحتاً هم به او گفته می‌شد که به آسانی می‌توان این لطف را از او دریغ کرد و مقام را از او گرفت و به دیگری سپرد. بر این اصل بود که نظر استالین استوار می‌شد. حرف استالین این جمله است: «نزد ما هیچ کس غیر قابل‌جانشین شدن نیست» یعنی هر کس را می‌توان جانشین کرد، البته غیر از خودش. در این حرف که شما دقت بکنید می‌بینید که هر رژیمی که به سوی استبداد می‌رود - پس از استقرار استبداد نیز - از این قاعده پیروی می‌کند. تا این زمان، در جنگهای عرب - اسرائیل، ارتشهای عرب شکست خورده‌اند، چرا؟ برای این که فرماندهان قشونها بر اساس لیاقت انتخاب نمی‌شدند. ضابطه انتخابشان وفاداری بود و اطاعت و شرکت در بند و بست‌های گروهی و دسته‌ای برای تحصیل و ضبط قدرت. این همان است که قرآن می‌گوید که ملوک (یعنی پادشاهان) وقتی به یک شهری، کشوری، در می‌آیند، مردم عزیز و لایق را زبون می‌کنند و مردم زبون را سروری می‌بخشند. این قانون عمومی قدرت است. نویسنده در صفحه ۷۷ کتاب خود می‌گوید: در طول سالهای بسیاری که من در روسیه به سر بردم، به ندرت کسی را یافتم که صلاحیت لازم

را برای مقامی که داشت، داشته باشد. کاملاً با وضع کشور ما از قاجاریه تا امروز می‌خواند. می‌گوید: هر چه اشکال تراشی بود، برای آدمهای با صلاحیت و لایق می‌کردند. چرا که اینها با آن ضوابط برای ایجاد قدرت جدید سازگار نمی‌شدند. بعد اضافه می‌کند: داشتن سیمای سیاسی، معنایش وفاداری کامل به طبقه جدید بود. استالیت، شخصاً، برگه هویت متضمن اطلاعات درباره مشخصات اشخاص را نزد خود نگه می‌داشت و احدی را بدان دسترسی نبود، جز شخص او. او بود که آدمهای خود را برای مقامها در سرتاسر امپراتوری برمی‌گزید؛ بالاخره، به تصویب کنگره حزب در ۱۹۲۳ رساند که برای بر کار گماردن افراد، مشخصه آنها، باید اطاعت از دستورالعمل‌های دبیرخانه حزب باشد، این را در صفحه ۷۸ کتاب می‌گوید. در همان کنگره، استالین می‌گوید: حالا ما به جایی رسیده‌ایم که دیگر می‌توان کار تشخیص هویت و شخصیت اشخاص را محدود کرد به کسان و کادریایی که عضو کمیته مرکزی یا کمیته‌های اداری کرد. متصدیان، بدون استثناء و در همه صنایع و سایر حرفه‌ها، به همین ترتیب برگزیده و گمارده شوند. نتیجه این شد که دیگر، مردم و حتی قشرهای پایین حزب، نقشی در تصمیم‌گیری ندارند. **بالا تصمیم می‌گیرد و پایین تصمیم را اجرا می‌کند.** چنانکه در همان زمان تروتسکی نوشت: حزب در دو طبقه زندگی می‌کند، در طبقه **بالا تصمیم می‌گیرند**، در طبقه پایین از تصمیمات مطلع می‌شوند و باید اجرا کنند. (این مطالب مرا به یاد نواری انداخت که اخیراً شنیدم، گوینده‌ای در همین دوران و در کشور خودمان گفته است شما باید در ادارات مختلف و در جاهای مختلف باشید، ما تصمیم می‌گیریم و شما اجرا کنید.)

بدین‌سان، روز به روز، دامنه حاکمیت این قشر وسعت می‌گرفت. قشری شد حاکم بر جامعه روسی. این قشر به تدریج حریص می‌شد. مقامات تصمیم‌گیری که هنوز بنیانگذاران حزب کمونیست روسیه بودند و ایده‌آلها و آرمانهای حزب را از یاد نبرده بودند، هنوز زورشان می‌آمد استبداد تام و تمام استالینی را تحمل کنند. این است که لازم شد گاردهای قدیمی حزب، گاردهای قدیمی حزب بلشویک تصفیه شوند.

## تصفیه سراسری شد و طبقه جدید کاملاً مستقر گشت

ناگهان بیست سال بعد از انقلاب در بهار ۱۹۳۸ تصفیه وسیع شروع شد، تمام شیوه‌های شکنجه به کار گرفته شد تا آنجا که کسانی مثل «بوخارین» شخصیت‌شان شکست و آماده شدند هر چیز را که از آنها می‌خواستند بگویند و امضاء کنند و زودتر اعدام بشوند. زیرا در مرگ خود، آسودگی و آسایش می‌دیدند. در صفحه ۸۶ کتاب می‌نویسد: اعضای «پولیت بورو» مانع از این می‌شدند که بخوابند، آن قدر که مقاومتشان می‌شکست، بعد آنها را کمی می‌خواباندند، این بار بیدار می‌کردند و از ترس اینکه دیگر بار دوباره نگذارند بخوابند هر چه می‌خواستند اقرار می‌کردند و شکنجه‌های بسیار دیگر که شرح آنها را در این کتاب داده است. اما آنهایی که این گارد قدیمی را قربانی کرده از بین بردند، خود نیز بر جا نماندند طوری که وقتی محاکمه آن گاردها به انتها می‌رسد آنهایی که اینها را گرفته بودند، خود آنها هم متهم می‌شدند، آنها را هم به محاکمه می‌کشیدند و از بین می‌بردند. بنابراین هم شکنجه گران، هم محاکمه کنندگان، هم محکوم کنندگان، هم محکوم شوندگان همه قربانی قدرت جدید شدند و به دست یکدیگر نابود شدند. نتیجه این تصفیه سراسری این شد که طبقه جدید کاملاً مستقر شد. برای این که نتیجه را به رقم نشان بدهد، در صفحه ۹۰ کتاب می‌گوید: «در سال ۱۹۳۰ هنوز ۶۹٪ دبیران حزب در مناطق و بخش‌ها و کمیته مرکزی حزب از کسانی بودند که قبل از انقلاب وارد حزب شده بودند؛ اما نه سال بعد در سال ۱۹۳۹، ۸۰/۵٪ آنها کسانی بودند که بعد از سال ۱۹۲۴ وارد حزب شده بودند.

۹۰٪ دبیران در سال ۱۹۳۹ کمتر از ۴۰ سال داشتند، یعنی وقتی انقلاب به وجود آمد، نوجوان بوده‌اند. درباره شهرهای دیگر هم وضع همین طور بود. بدین ترتیب آنهایی که حکومت داشتند و بنیان‌گذار بودند، رفتند و جای خود را به کسانی دادند که خدمتگزار قدرت جدید بودند. بعد، صاحب کتاب جریان شکل طبقه جدید را در سه مرحله به این شرح، شرح می‌دهد:

- مرحله اول: ایجاد سازمان انقلابیون حرفه‌ای، هسته طبقه جدید.

• **مرحله دوم:** تصرف قدرت به وسیله این سازمان در نوامبر ۱۹۱۷؛ از آن زمان، يك مدیریت (رهبری) با تعهد به دو شرط به وجود آمد. شرط اول: مقام اول گارد لنینی همان کمونیست‌های قدیمی و بنیانگذاران و مقام دوم پایین‌تر طبقه جدید استالینی باشند.

• **مرحله سوم:** این طبقه که در پایین تشکیل شده بود. آن بالا را - قشر لنینی را- از بین برد و حاکم بر سرنوشت روسیه شد و روز به روز بر عرض و طول و عمق و بُعد این قدرت جدید افزوده شد.

### به خواننده بگویم: هشدار! هشدار! هشدار!

تا به فصل‌های دیگری که خواندم برسم در مقام نتیجه‌گیری این دو فصل باید به خواننده بگویم: هشدار! هشدار! هشدار! اگر در برابر قدمهای انحرافی اول، بهانه‌ها پذیرفته نمی‌شد و با تمام توانایی استقامت می‌شد، آن انقلاب به این سرنوشت دچار نمی‌شد، انقلاب به ضد انقلاب تبدیل نمی‌شد. انقلابی که برای آزادی انسان و انحلال قدرت به وجود آمده بود، موجب ایجاد قدرتی با ظرفیت چند برابر بیشتر، با هاضمه چند برابر بزرگتر نمی‌گشت. در تاریخ اسلام نیز همین جریان را می‌بینیم، در انقلاب مشروطه نیز همین جریان را دیدیم و پیدایش طبقه جدید دوران رضاخانی و نیم قرن گذشته را دیدیم. معهذاً انسان زود خام می‌شود و باید به دفعات به او هشدار داد تا بایستد و استقامت کند و نگذارد این امرواق تباه‌گر در انقلاب ما نیز به همین صورت که در انقلابهای دیگر و در گذشته وقوع یافته، وقوع یابد. مسئله این است که، بعد از وقوع، اراده‌های شخصی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. هر چه باید کرد، پیش از وقوع باید کرد. مسئله این است که مردم خام نشوند و نگویند خوب، این زندگی که ما داریم، در هرج و مرج، ناامنی، و... دخالت خارجی، جنگ، وضع بد اقتصادی، تورم، بیکاری اینها را مگر می‌شود بدون يك قدرت دولتی مستبد علاج کرد؟ و زمینه را آماده کنند برای دولتی استبدادی با ظرفیت ویرانگری بسیار بیشتر. با توجه به واقعیت‌هایی که از قول این کتاب به مناسبت گفتیم، باید دید کدام گروه اجتماعی می‌تواند حامل قدرت جدید بشود. در

جهان ما و به حکم وضعیتی که ما داریم، چند بار این را توضیح داده‌ام که آن گروهی می‌تواند حامل قدرت جدید بشود و استبداد جدید را بنیان گذارد که بتواند دنباله قدرت جهانی یکی از ابرقدرتها باشد، بنابراین فرهنگ متناسب با آن و تخصص متناسب با آن را می‌خواهد. پس اگر ما به جای هر چیز آگاهی را نشانسیم، اگر ما به جای به کار بردن زور، توضیح و آگاهی را قرار ندهیم، خطر تجدید استبداد، احترازناپذیر است. این يك نمونه بود که در مورد روسیه گفتم و دهها نمونه نظیر این در انقلابهای گذشته کشور خودمان و کشورهای دیگر هست. جلوگیری از عود استبداد يك راه دارد و آن استقلال از سلطه بیگانه و بسط آزادیها؛ حضور مردم در صحنه و آگاهی دادن به جای اعمال زور. اگر این کار را کردیم و توانستیم عامل آگاهی و وحدت در وجدان و شعور و آگاهی مردم را جایگزین تمرکز قدرت و ایجاد دیوان سالاری قدرتمدار بکنیم، توانسته‌ایم انقلابمان را نجات بدهیم. از اینجا، به نظر من، نه تنها سرنوشت تاریخ کشور خودمان، بلکه سرنوشت تاریخ جهان تغییر خواهد کرد. توانایی و ناتوانی انسان را باید به این خط و ربط اندازه گرفت.

اگر من به عنوان رئیس جمهور دنبال این خط بروم که خود موجب قدرت جدید و طبقه جدید بشوم، با این اعتقاد بروم، باید بینم آیا می‌توانم این کار را بکنم یا نه. اما اگر من با ایجاد چنین قدرتی مخالف بودم و به حکم کار عملی طولانی در زمینه نظریه قدرت برایم مسلم بود که این قدرت به ما وفا نخواهد کرد، خود عامل از بین بردن ما و انقلاب ما خواهد شد و از نو سلطه بیگانه بر کشور ما را تحکیم و تشدید خواهد کرد، در این صورت، ملاک توانایی من، عمل من و ایستادگی من است در برابر جریان اول. جریانی که می‌خواهد با تمرکز قدرت زمینه ایجاد استبداد جدیدی را به وجود بیاورد. به مناسبت می‌گویم که در تهران که بودم، گفتند در مجلسی که حدود ۴۰۰ تن از بازاریان دعوت داشته‌اند، ناطق گفته است که وضع انقلاب ما مثل وضع انقلاب الجزایر است، همان‌طور که در آنجا يك حزب حکومت می‌کند در اینجا هم يك حزب باید حکومت بکند. بدین ترتیب توجه می‌کرده است طرح کودتایی را که بر خلاف قانون اساسی دارد پیاده می‌شود و به اجرا درمی‌آید. در اینجا باید این مطلب را گفت که «يك حزب باید حکومت کند» معنایی جز استبداد

ندارد و این استبداد به حکم واقعیت‌ها جز وابستگی چاره ندارد. تازه موقعیت ما هم موقعیت الجزایر نیست و با موقعیت الجزایر بسیار بسیار فرق دارد. ما به قول آن نویسنده، مثل کاه و پوشالی هستیم که بین چینی‌ها قرار می‌دهند که تصادم رخ ندهد. ما در مرز دو ابرقدرت هستیم. اینجا استبداد دولتی، استبداد دیوان سالاری، جز افتادن در دام یکی از این ابرقدرتها هیچ سرنوشت دیگری نمی‌تواند داشته باشد. دقیق که بشویم می‌بینیم در همه جا همین جور است. یک کشور ضعیف با یک قدرت استبدادی نمی‌تواند به دنبال وابستگی نرود. این است علت مخالفت من با جریان انحصار و تمرکز قدرت و کوشش و تقلای من برای نجات انقلاب اسلامی ایران. به نظر من مکتبی واقعی، مسلمان واقعی و آگاه از واقعیت اسلام کسی است که با تمام قوت در برابر این جریان بایستد و مطمئن باشد که اگر نیاستیم و مقاومت نکنیم، ایران، یا زیر سلطه ابرقدرت روس خواهد رفت، یعنی برای همیشه موجودیت خود را از دست خواهد داد یا به دایره سلطه ابرقدرت آمریکا باز خواهد گشت. به مناسبت جمله‌ای را که روزنامه «وال استریت ژورنال» ارگان سرمایه داری آمریکا یعنی محافل پولی و مالی و بانکی آمریکا نوشته است می‌آورم و قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذارم. او نوشته است: اگر ما قرارداد را عمل نکنیم (قرارداد الجزیره بر سر گروگانها بعلاوه توافق پنهانی با ریگان و بوش)، چنین اقدامی زیر پای آن گروه از رهبران ایران را خالی خواهد کرد که موافق با انجام چنین معامله‌ای بوده‌اند. گمان من این است که این جمله گویا و روشن است توضیح نمی‌طلبد.

باز هم هشدار! اگر ما دستگاه تبلیغاتی‌ای داشته باشیم که از راه بحث‌های آزاد شعور و وجدان عمومی را ارتقا دهد و موافقت عمومی را برای مشارکت در بازسازی ایران تأمین کند، این احتمال هست که ما بتوانیم کشور خودمان را از افتادن در ورطه استبداد و سلطه خارجی نجات دهیم. من بر سر پیمان خودم با خدا و ملت ایران ایستاده‌ام، پیمانی که در جریان انتخاب ریاست جمهوری بسته‌ام و امیدوارم مردم ایران از حمایت من در این تقلا و کوشش بزرگ مضایقه نکنند. غالباً در این فکر، وحشت به من دست می‌دهد که نکند فردا

دیر باشد و ما نتوانیم جلوی رفتن کشور را به طرف استبداد مزدوج با سلطه خارجی بگیریم.

به هر حال آنچه در توان است می‌کوشم، بقیه را خداوند باید یاری دهد. امیدوارم مردم ما فریب نخورند با همه سختی‌ها که هست مقاومت کنند و آزادی خودشان را مفت از دست ندهند.

کارنامه از پنجشنبه ۲ تا پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۹ بهمن ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۷

قسمت یازدهم



کارنامه  
رئیس جمهور

در جامعه‌ای که مسابقه برای تحصیل  
قدرت است تحریک و ریا دو  
خاصه مهم اخلاق نزد طبقه جدید  
است  
پیغمبر (ص) ریا را شرک اصغر  
خوانده است  
اینکه ببینیم چقدر ریا در جامعه بیشتر  
یا کمتر شده نشانگر آنست که چقدر  
جامعه بیشتر یا کمتر منزلت یافته است

## چگونه سازماندهی قدرت را بشناسیم

اما فصل‌های دیگر این کتاب: فصل هشتم این کتاب خواندم. چرا بدین سان خواندم؟ برای این که از نظر من، کتاب وقتی مبانی را شرح می‌دهد، باید چگونگی سازمان یافتن قدرت را شرح می‌دهد و بازتاب آن را در اخلاق و رفتار آدمیان به خواننده بشناساند. هم اصل راهنمای بینشی که توجیه‌گر سازمان دهی قدرت شده است را و هم اثرات شکل گرفتن قدرت جدید را بر رفتار آدمیان بشناساند، تا ما بتوانیم چگونگی سازمان یافتن را دریابیم. اما منطق خود نویسنده دیگر بوده و به تدریج فصولی را پشت سر هم آورده تا خواننده دقیق، چگونگی سازماندهی قدرت را بشناسد. من نیز، پس از این که این فصل بازگفتم که می‌گوید چگونه این طبقه جدید، در جامعه، شکل می‌گیرد و از اخلاق عاری می‌شود و نقش انگل پیدا می‌کند، سعی می‌کنم خلاصه فصول دیگر را که خوانده‌ام، به علاوه نظر خودم، با خواننده در میان بگذارم.

### عنوان این فصل این است: «این طبقه انگل است» چرا انگل است؟

از اینجا شروع می‌کند که در روسیه انسان فراوان می‌شود که نمی‌توان ما را (روسیه را) با کشورهای غرب مقایسه کرد. برای این که روسیه همیشه کشوری فقیر بوده است، یعنی وقتی انسان این کشورها را می‌بیند که منابع طبیعی هم ندارند و مردمش فقیر نیستند و مقایسه می‌کند با وضع روسیه که منابع عظیم طبیعی دارد و مردم فقیرند، متوجه می‌شود که بخشی از این ثروت به لحاظ سازماندهی غلط تولید، به هدر می‌رود و بخشی دیگر نیز به وسیله همین طبقه انگل حیف و میل می‌شود.

سازماندهی این طبقه جدید انگل را این طور شرح می‌دهد: یکی این که در هر وزارتخانه‌یی، در هر سازمانی اینها حاضرند، یعنی مقام‌های کلیدی در دست اینها است و تمام فعالیتهای وزارتخانه‌ها، سازمانها، ادارات، مؤسسات به وسیله اینها هدایت می‌شود و کنترل می‌گردد.



در واقع دو تا دوگانگی وجود دارد. کم و بیش مثل دوگانگی‌هایی که ما داریم به وجود می‌آوریم. یکی حزب، یکی دولت، و انسان در عجب می‌ماند که اگر مسئول وزارتخانه وزیر است، نماینده حزب چه می‌گوید و اگر حزب است، وزیر و کسان او برای چیست؟ بر این اضافه می‌کند: پرشماری معاونان را، مقام‌های تصمیم‌گیری، پست‌های تصمیم‌گیری، بسیاری معاونان و مشاوران دارند. در حقیقت چون خود از عهده بر نمی‌آیند، این متخصص‌ها کارشان این است که برای اینها کارهایی را که باید بکنند آماده می‌کنند.

یادم می‌آید که صحبت وزرا بود مدتها پیش، به امام گفتند که اینها ولو متخصص نباشند، متخصص‌ها به آنها کمک می‌کنند. امام جواب دادند که یا آن متخصص‌ها مسلمانند که خودشان را گول زده‌اند؛ یا اگر نیستند، پس اینهایی که شما می‌گذارید می‌شوند اسباب دست آنها. آنها نظرهای خودشان را و تصمیماتی را که باید گرفته بشود به اینها می‌دهند و اینها کار آنها را می‌کنند و آبرو از اینها می‌برند و کار به نفع آنها تمام می‌شود.

این عین حقیقت است. نه این که در روسیه چون واقع شده، نه، در رژیم رضاخانی هم همین طور بود. حالا چه کسی قدرت دارد، این يك واقعیتی است که مطالعه دقیق می‌خواهد که آیا آنکه متخصص است و تصمیم‌هایی را که می‌باید اتخاذ بشود می‌اندیشد و تنظیم می‌کند و به دست غیر متخصص که مقام دارد می‌دهد، او است که قدرت دارد، یا این آدمی که در مقام تصمیم‌گیری قرار گرفته است؟ در واقع، متخصص است که قدرت را در دست دارد، منتها خود را با پوشش آدم ناآگاه جاهل می‌پوشاند. خوب اینها این مقام‌ها را دارند، عناوین را دارند، طرف اعتمادند، زندگی مرفهی دارند و تصمیمات را در دست دارند و... اما در ازای همه اینها به رهبری وفادارند. وجودشان برای کشور چقدر قیمت دارد؟ هیچ. مزاحم هم هستند و قطعاً مزاحمند. بخش مهمی از ثروتهای کشور در اثر همین اصل قرار نگرفتن لیاقت، هدر می‌رود. این جور که امروز در کشور خود ما مرسوم است، چون رابطه حاکم است و نه ضابطه، بخش مهمی از امکانات کشور به هدر می‌رود.

اما اینها چه اخلاقی دارند؟ اینها به حکم این که بدون لیاقت بر اساس رابطه مقامها را در انحصار دارند، به حکم این که لایه لایه افراد را در يك

دیوان سالاری گسترده به کار گمارده‌اند، غالباً نقش جدیدی در اداره صحیح کشور ندارند، بخشی از تولید را می‌بلعند و هر روز این بخش افزایش پیدا می‌کند. این است که در حقیقت نقش انگلی دارند، ناچار اخلاق آنها «اخلاق انگلی» است. نویسنده در این باره که طبقه جدید وجدان و شعور خویش را چگونه تعیین می‌بخشد. می‌نویسد:

به عکس، این هستی اجتماعی و موجودیت اجتماعی اوست که به وجدان او تعیین می‌بخشد؛ محتوی و شکل وجدان نتیجه جای انسان در جامعه است و نه به عکس. بر اساس این تعریف، می‌نویسد: موجودیت اجتماعی این طبقه جدید که یک طبقه بهره‌کش، صاحب امتیاز و انگل است، فرآورده یک قدرت دیکتاتوری است. این قدرت دیکتاتوری کاملاً به وجدان او را تعیین می‌بخشد. او اصول اخلاقی را از دو پدر اخذ کرده است: لنین و استالین. لنین به جوانان کمونیست می‌آموزد، این بیان از لنین است: «پایبندی به اخلاق که شروعش از مفاهیم خارج از انسانیت و بیرون از طبقه است، ما اینها را به دور بیاندازیم. ما می‌گوییم که اخلاق ما کاملاً تابع منافع مبارزه طبقه پرولتاریا است.» بنابراین در مبارزه برای استقرار دیکتاتوری طبقه جدید این اخلاق به کار می‌آید و باز از لنین نقل قول می‌کند: «ما می‌گوییم اخلاق آن چیزی است که در تخریب جامعه پیشین، جامعه بهره‌کشان و اجتماع همه زحمتکشان به دور پرولتاریا ما را به کار آید». بر پایه این دستورالعمل اخلاقی، طبقه جدید که خود را قیم زحمتکشان ساخته است و به خود حق می‌دهد مخالف خویش را نابود کند و اخلاق را عبارت از مجموعه رفتارها و روشهایی بداند که به کار نابودی مخالفان و حاکمیت طبقه جدید بیاید.»

کارهای انجام یافته وسیله جامعه شناسان روسی در بیست سال اخیر نشان می‌دهد - نویسنده یادآور می‌شود که این تحقیقات از کتابخانه‌های روسیه برده شده است - که اخلاق و رفتار نزد جوانان گرایش به خودخواهی و قیحانه و مقام‌پرستی دارد. در روسیه امروز تحقیق درباره جمعی کردن، عمومی کردن، همگانی کردن و برابری، جای خود را به تحقیق در اطراف وفاداری به رهبر و کار بی‌توقع برای وطن سوسیالیستی سپرده است. معنای کار بی‌توقع برای وطن سوسیالیستی یعنی وفاداری به دبیر اول حزب و مقام‌طلبی در جامعه ساخته و

پرداخته استالین. نزد طبقه جدید، اخلاق این است: «در مسابقه برای تحصیل قدرت و مقام هرکاری صحیح است، به شرط آن که مؤثر باشد». در این جامعه، تحریک و ریا دو خاصه مهم اخلاق نزد طبقه جدید است، همان چیزی که امروز در کشور ما به جوسازی تعبیر می‌شود.

در هر جامعه‌ای که مقدمات ایجاد و رشد قدرت جدید فراهم می‌گردد و به وجود می‌آید، این روش و این اخلاق، روش و اخلاق متناسب با ایجاد قدرت جدید است. ناگزیر آدمیان برای این که در دستگاه جدید جا و موقع پیدا کنند، خود را آن گونه نشان می‌دهند که نیستند و این اخلاق به همه جامعه سرایت می‌کند و همه ظاهری بیگانه از باطن دارند و ناگزیر، هرکس خود دستگاه سانسور خود می‌شود. همه با هم برخورد می‌کنند، حرف می‌زنند، اما در بیگانگی؛ در این جوامع، ریا خاصه اصلی اخلاق جامعه می‌شود. می‌بینیم این که پیغمبر ما ریا را شرك اصغر خوانده است (شرك کوچک خوانده است) بیهوده نیست. جامعه‌ای که در آن ریا خاصه اصلی اخلاقش بشود، ناگزیر تحریک و روشهای تخریبی نیز خاصه‌های دیگر اخلاق آن جامعه می‌شود. این همه دنائت و پستی در اخلاق نمایشگر حاکمیت زور بر روابط آدمیان است. این که ببینیم چقدر ریا در جامعه بیشتر یا کمتر شده نشانگر آن است که چقدر جامعه از حاکمیت زور بیشتر رها شده و در آن حاکمیت قانون استوارتر شده است و نیز چقدر جامعه بیشتر یا کمتر منزلت یافته است.

به همان نسبت که حقوق و تکالیف در جامعه تثبیت شده باشد، به همان میزان نیز ریا در جامعه بیشتر یا کمتر می‌شود. در جوامعی که انسانها منزلت نسبی دارند، یعنی حقوق و تکالیفشان نسبتاً به وسیله قانون تضمین می‌شود کمتر نیاز به ریا و فریب دارند. اما در جوامعی که انسانها منزلت پیدا نکرده‌اند، یعنی حقوق و تکالیفشان تضمین نشده است، ریا از وسایل مهم حفظ خویش است. این که در جامعه روسی ریا و تحریک و وفاداری به اصول حزبی، یعنی وفاداری به حاکمان ضابطه‌های اصلی اخلاق شده‌اند، جای شگفتی نیست. زیرا این عمل و رفتار خاصه هر رژیم استبدادی است. این نوع رژیم به تدریج کارآیی خویش را از دست می‌دهد و روی به تباهی عمومی می‌گذارد چنانکه همه رژیمهای استبدادی نیز به همین سرنوشت دچار می‌شوند.

يك دوران اولی زیر فشار و شلاق کارهایی را انجام می‌دهند اما پس از آن که این دستها خسته شد و شلاقها اثر خودشان را از دست دادند، انحطاط شروع می‌شود و این انحطاط تا انحلال قدرت و پریشانی امور جامعه پیش می‌رود. در تاریخ ما، در هر سلسله سلطنتی، این امر را به خود دیده است: پس از آن که دوران اول حاکمیت سلسله سپری شد، دوره انحطاط و انحلال قدرت می‌رسد.

آنچه را که امروز درباره روسیه می‌خوانیم، مقامات روسیه نباید کوشش بیخود کنند بگویند که اینها حقیقت ندارد، چنین نیست و چنان نیست. حقیقت را نمی‌توان پوشاند، زیرا نوبت به انحطاط و انحلال می‌رسد. اینها خاصه متمرکز و بزرگ شدن قدرت است؛ هر اندازه قدرت به مرزهای نهایی رشد خود نزدیک‌تر می‌شود، این خاصه‌ها بیشتر بروز می‌کند و پیشاپیش انحلال قدرت را خبر می‌دهد. نویسنده کتاب می‌گوید: «این سکه» روی دیگری هم دارد. یعنی طبقه جدید در عین حال که افراد و اعضایش می‌دانند از این طبقه هستند، می‌دانند که رقبای خطرناک یکدیگر نیز هستند. بنابراین، در این طبقه احساس تنهایی شدید است. عیناً مثل رژیم سابق ایران و مثل رژیمهای سلطنتی و استبدادی خودمان در گذشته که همه احساس تنهایی می‌کردند، همه می‌دانستند که قدرت با کسی قوم و خویشی ندارد، یعنی در عین حال که از طریق روابط شخصی و ازدواج (خصوصاً روابط شخصی) قدرت به وجود می‌آوردند و از این طریق، گروه‌بندی‌های خود را تقویت می‌کردند (که این معنا در روسیه امروز هم هست). با این حال، بنابر ایجابات قدرت، به وقت ضرورت، نزدیک‌ترین کسان خود را هم قربانی می‌کردند.

### به خواست قدرت، نزدیکترین کسان را هم باید قربانی کرد.

می‌بینید که اخلاق قدرت مدار و زورمدار هیچ تناسبی با دوستی با اعتقاد فی مابین آنها و ... ندارد. برای مثال، آن رابطه‌ای که پیامبر ما با صحابه داشت و با آنها يك و یکدانه بود، این قبیل رفتارها، بنابر قانون قدرت، به کلی ممنوع و غیرممکن است. در این راه (قدرت)، همه کس تنها هست. چرخ قدرت که

راه افتاد، هرکس را مقابلش بایستد نابود می‌کند. مبانی اخلاق قشر انگل همان‌طور که می‌بینید، همان دید عمومی است، یعنی مناسبات و تناسبات زور و روابط بر پایه زور. این امر با امری قدرت هیتلری بود، تفاوتی ندارد، محتوی و مبنای هردو یکی است، ناچار روشها با هم مشابه می‌شود و اخلاقها با هم مشابه می‌شود. «ایسمها» کاملاً از هم جدا و بیگانه و ضد هم بایکدیگر مشابه می‌شوند. در صورت، فاشیسم و کمونیسم استالینی ضد و مقابل یکدیگرند اما در حقیقت دارای يك محتوی هستند. چرا؟ چون اصل راهنما آنها یکی است و ناگزیر رفتارها و اخلاق نیز یکی می‌شود.

کارنامه جمعه ۱۰ تا جمعه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۸

قسمت دوازدهم

## زور و قدرت فاسد کننده است و هراندازه که مطلق‌تر باشد فساد آن

### بیشتر است

به هر حال قسمت دوم این کتاب شرح زندگی گذران یکی از اعضای قشر طبقه جدید در روسیه است که نشان می‌دهد به راستی این زندگی يك زندگی «انگلی» است. در این شرح، چگونگی از خواب برخاستن، میل به زندگی راحت و لوکس، به اداره رفتن در آنجا بجای کار جدی به تحریک و زدوبند مشغول شدن و دنبال لهو و لعب بودن و تا عصر کوشیدن برای اینکه دل مرئوس خود را بدست بیاورد که نکند یکی برای او بزند. جوری عمل نکند که در پرونده اثری از آن بماند و بالاخره چیزهایی که در جامعه خود ما سابقه طولانی تاریخی دارد و خواننده از آنها بیگانه نیست. برای مثال کارمندان در

رژیم استبدادی در رژیمی که می‌ترسند، مجری «قانون» نیستند بلکه مجری «اوامر» هستند و وضعی مشابه دارند.

باید مثل يك بازیگر تئاتر از صبح که به اداره می‌روند بازی کنند تا بعد از ظهر یعنی تا وقت اداری تمام بشود، بعد بمنزل بیایند و بازی دیگری را تا شب جور کنند و شب هم نوعی بازی را اجرا کنند تا موقعیت و منزلت خود را بتوانند حفظ بکنند، اگر اینکارها را نکنند بر آنها رود هرآنچه رود! پس این خاصه تنها ویژه‌گی جامعه روسی و دیوانسالاری روس نیست این خاصه، خاصه همه دیوانسالاری هائی است که در آن جوامع اداره آنها مبتنی بر زور است. و استبداد وجود دارد در جوامع اروپایی و لیبرال نیز اینها وجود دارند. اما به صورت اشکالی دیگر. نه اینکه بکلی در آن جامعه‌ها از بین رفته باشد زیرا در آنجا منزلتهائی وجود دارد که نیاز زیادی برای اینگونه بازیها در سطوح پائین نمی‌گذارد، ولی در سطوح بالا رقابت بر سر قدرت فراوان است و شیوه‌های خاص خود را دارد.

این هم این فصل کتاب. می‌ماند باصطلاح يك نتیجه کلی. و آن همان زور و قدرت فاسد کننده است و هراندازه که مطلق‌تر باشد فساد آن بیشتر است. زور مطلق مساوی است با فساد مطلق، اینکه در تاریخ می‌بینیم رژیمهای استبدادی تخت جمشید ساختند و اهرام مصر ساختند یا در روسیه دوران استالینی و بعد استالینی کارهای بزرگ فنی کرده‌اند هیچکدام هیچ دلیل کافی برای دسترسی این رژیمها نیست. برای اینکه اگر مقایسه کنیم، دست‌آورد آنها را با دست‌آورد کار پیغمبر اسلام در ۱۴ قرن پیش می‌بینیم که کار آنها هیچ بحساب نمی‌آید. چرا این‌طور شده است؟ چرا آن دست‌آورد به صورت يك میلیارد مسلمان جهان، چهارده قرن تلاش و کوشش را در پی داشته و نیز این حوزه‌های بزرگ اسلامی که در يك دوران تاریخی بوجود آمده است اگر چه آنها هم کاملاً منعکس کننده اسلام نبودند (بطور ناقص هم نبودند) معهذاً، بهمان مقدار که ارزشها، مبانی و اصول در مغزها جا افتاده این انسان را بحرکت آورده و موجب تغییرات بزرگ در زندگی بشری شده است. علتش واضح و روشن است زیرا تا انسان تغییر نکند، چیزی تغییر نمی‌کند. زیرا این جریان‌های شتاب گیر و واقعی است که از طریق تغییر انسانها بعمل در می‌آید این

تغییری که در جامعه ما واقع شد و به صورت انقلابی چنان سریع و قاطع درآمد، اگر ادامه یابد بهمان سرعت می‌تواند بر مشکلات کشور فایده‌آید، که این چنین جریان را متوقف می‌کند و منحرف می‌کند. کوشش برای دست گرفتن سرنوشت انقلاب و خارج کردن این سرنوشت از دست خود مردم است. يك توطئه خطرناکی است. آگاه و ناآگاه عده‌ای بسوی آن می‌روند اما از من بشنوند این دام است و در آن نیفتند. در جاهای دیگر ما می‌بینیم که مسائلی مثل مبارزه با بیسوادی خیلی با سرعت انجام می‌گیرد در کشور ما طی دو سالی که از انقلاب می‌گذرد ما نتوانستیم کار جدی در این زمینه بکنیم که گمان من علت آن وجود همین فکر، فکر قیومیت، و جستجوی حاکمیت و دست گرفتن سرنوشت انقلاب است اگر این را بشکنیم و جامعه خود، بخواهد در حل مشکلاتش شرکت بکند هم سرعت عمل بیشتر می‌شود و هم نتیجه عمل مطمئن‌تر می‌گردد و بالاخره آن جامعه اسلامی آزاد که ما می‌خواهیم قابل تحقق بشود، می‌شود.

با توجه به زمینه‌هایی که در کشور ما هست شرایط و ویژه‌گی‌هایی که يك طبقه جدید برای استقرار استبداد لازم دارد که ناچار با وابستگی نیز توأم است، گروه‌های اسلامی موجود هیچکدام چنین خاصه‌ای را ندارند. بنابراین اگر از من می‌شنوند بهتر است بخود بیایند به برخوردها و اختلاف‌هایشان پایان بدهند در کنار هم بنشینند و بجای کوشش برای حاکمیت بر مردم و در اختیار گرفتن قدرت، بروند روی این خط که بهترین لیاقتها را در اختیار مردم بگذارند و تغییرات را از طریق خود مردم باجرا در بیاورند روش نفی و تخریب را رها کنند. روش جذب را، ایجاد هیجان مثبت کار را در پیش بگیرند. همه با هم این شیوه را در پیش بگیریم و سرنوشت انقلاب را در دست‌های توانای مردم قرار بدهیم با اطمینان باینکه می‌توانیم ایران اسلامی را، خوب بسازیم و هم به صورت يك الگو برای همه بشر در بیاوریم و این هم کارنامه این هشت روز .  
خدا نگهدار!

کارنامه جمعه ۱۰ تا جمعه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۸

## طبقه حاکم در جامعه روس

نخست درباره کتابی که خوانده‌ام و در کارنامه هفته پیش از آن صحبت کرده‌ام «نومان کلاتورا» حرف بزنم و کار بررسی آن کتاب را پایان ببرم: سه فصل این کتاب را هفته پیش شرح کردم و اینک فصلهای دیگر کتاب. فصل سوم کتاب «نومان کلاتورا» درباره طبقه حاکم در جامعه روس است. این فصل به کم و کیف این طبقه جدید پرداخته و می‌گوید قدرت «نومان کلاتورا» در روسیه شوروی بوسیله ۲۵۰٫۰۰۰ نفر اعمال می‌شود، در واقع یک هزارم جامعه روسی است. این گروه نه انتخاب شده‌اند و نه مردم به آنها نمایندگی داده‌اند که درباره امورشان تصمیم بگیرند؛ اینها در دستگاه اداری هستند و اگر بر اینها کسانی را که در صنعت و کشاورزی و آموزش و پرورش هستند بیافزاییم، حدود ۴۵۰٫۰۰۰ تا ۵۰۰٫۰۰۰ نفر امور کشاورزی، صنعت و آموزش و پرورش را در اختیار دارند که جمع این دو حدود ۷۵۰٫۰۰۰ نفر می‌شود و اگر فرض کنیم که خانواده روسی چهار نفر باشند این عده معرف یک جمعیت سه میلیون نفری است. پس قشر و طبقه حاکم در روسیه سه میلیون نفر را در مجموع تشکیل می‌دهند که ۱/۵ درصد جمعیت روسیه است. این ۱/۵ درصد، قدرت حاکم و اداره کشور را کاملاً در اختیار دارد و خود را رهبر، هوش، افتخار و وجدان عصر حاضر می‌داند و تعریف می‌کند؛ خود را سازمان‌دهنده و پدیدآورنده همه پیروزی‌های خلق شوروی می‌شمارد. خود را سخنگوی ۲۶۰ میلیون زن و مرد روسی می‌داند. حزب و دولت ابزاری در دست این طبقه است؛ بخصوص حزب ابزار اصلی آنها است که نه تنها آن در تحکیم حاکمیتشان در جامعه بکار می‌برند، بلکه در تثبیت امتیازها و افزایش این امتیازها نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. امروز بلحاظ همین امتیازها که فرزندان همین افراد نیز از آن برخوردارند، بتدریج این طبقه بسوی «ارثی» کردن حاکمیت می‌رود. یعنی نسل بعد از نسل این طبقه بر جامعه روسی



حکومت خواهد کرد. وی، در آن فصل از کتاب می‌خواهد بگوید آنچه در آغاز برای حذف طبقه ایجاد شده بود، امروز در ایجاد رشد طبقه جدید بکار می‌رود؛ درست به پیشنهادی می‌ماند که خود من برای اداره رادیو و تلویزیون دادم. بطوریکه آزاد از حاکمیت قدرت اجرایی باشد و همان پیشنهاد متأسفانه امروز برای انحصاری کردن رادیو و تلویزیون بکار رفت. این است که مردم همواره باید این معنا را در ذهن داشته باشند که شکل و قالب اهمیت ابتدایی و اصلی ندارد. بلکه اهمیتش فرعی و ثانوی است و محتوایی است که باید تغییر کند و همه دقت را باید بکار برد تا محتوی تغییر کند. اگر محتوی تغییر نکند تغییرات صوری و شکلی دیری نمی‌پابد و چه بسا که همین اشکال و صورتهای برای محتوایی که ۱۸۰ درجه با محتوایی که انقلاب می‌خواست بدان برسد، تضاد دارد مورد استفاده قرار بگیرد.

در فصل چهارم، از «طبقه حاکم»، نومان کلاتورا، بعنوان طبقه بهره‌کش در اتحاد شوروی صحبت می‌کند. در قسمت به قسمت این کتاب بحث‌هایی را عنوان می‌کند که مالکیت سوسیالیستی به مالکیت دسته‌جمعی «نومان کلاتورا» یعنی همین طبقه جدید تبدیل شده‌است. در قسمتهای دیگر سعی کرده است این معنا را توضیح بدهد که چگونه این مالکیت طبقه جدید بر جامعه روسی مستقر شد. در یک بند، از قانون اقتصادی سوسیالیسم، به قول نویسنده، واقعاً موجود (یعنی سوسیالیسمی که در عالم واقع تحقق پیدا کرده نه آن سوسیالیسمی که در تئوری بوده است) صحبت می‌کند. می‌گوید: از نظر این طبقه جدید، تقدم با قدرت «سیاسی» است و نه «اقتصادی». برای طبقه جدید، قدرت سیاسی در شوروی از سود حداکثر برای سرمایه‌داری غربی، اهمیت بیشتری دارد. لذا بازدهی تولید بخاطر تحکیم آن قدرت سیاسی قربانی می‌شود. این قانون واقعی آن سوسیالیسمی است که در عمل پیاده شده است. طبقه جدید هیچ تمایلی به تولید کالاها برای مصرف مردم ندارد و هیچ میلی به ساختن تأسیسات صنعتی مصرفی (یعنی هر مؤسسه‌ای که تولید آن نیازهای مردم را برآورد) ندارد. افراد این طبقه، در علاقه به قدرت، متعصب‌اند. اینها توجهی به صنعت و سود جز در رابطه با قدرت ندارند. بهمین دلیل است که در اقتصاد، به معنای تلاش و کوشش هرچه بیشتر اما برای تحکیم قدرت و به

حداکثر رسانیدن قدرت سیاسی، می‌نگرند. بهمین دلیل می‌کوشند جز همانکه برای این هدف اساسی است، تولید نکنند.

بدین‌قرار، قانون اساسی این سوسیالیسم که در واقع به اجرا و عمل درآمده است، طبقه جدید را ناگزیر می‌کند، بوسیله تدابیر اقتصادی، امنیت و توسعه قدرت خویش را در حداکثر تضمین کند. ممکن است خواننده بپرسد: خوب چگونه زندگی و گذران مادی خود را با امتیازاتی که دارند، اداره می‌کنند؟ خوب اینها تولید خاص دارند، مغازه‌های خاص برای خودشان دارند. افراد این طبقه از مغازه‌های مخصوص به قیمت‌های پایین اجناس لازم را می‌خرند. بنابراین برای خودشان آنچه را که می‌خواهند و بلکه بهترین‌ها را در اختیار دارند.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۷۹

قسمت دوم

## اما اقتصاد را در رابطه با قدرت چگونه سازمان داده‌اند؟

اقتصاد برنامه ریزی شده و بی‌نهایت انحصاری را از قانونی که لنین درباره انحصار وضع کرده‌است، شروع می‌کند: لنین درباره انحصار می‌گوید: مجموعه اقتصاد شوروی معرف بنیاد يك کارگاه صنعتی است که يك کارفرما دارد و آن دولت است؛ به قول نویسنده کتاب، همان طبقه جدید است. این طبقه تمامی این کارگاه را در اختیار دارد و در واقع اقتصاد شوروی يك «کارتل» غول‌آساست که در اختیار این طبقه است. کلمه کارتل از لنین است که در کتاب خود (دولت و انقلاب) می‌نویسد: «راهی که به ساختمان اقتصاد سوسیالیست می‌انجامد، خلع مالکیت از سرمایه داران، تبدیل همه شهروندان به کارگران و کارمندان يك کارتل بزرگ واحد یعنی دولت است. دولت تمام بنیادها، کارگاهها و تأسیسات اقتصادی را به قبضه خویش در می‌آورد و کارگران و

تمام نیروی کار در خدمت و در دست او قرار می‌گیرد. و این دولت شوراهای و نمایندگان کارگران و سربازان است.»

بدین قرار انحصار تأسیسات دولتی در دست دولت است، تأسیسات صنعتی به طور انحصار در دست دولت است و این دولت کارگران را در فشار می‌گذارد تا به حداکثر تولید کنند. رساندن تولید به حداکثر، تقدم مطلق دارد و طبیعتاً باید تمام وسایل به کار برده شوند تا این نتیجه حاصل شود. در قسمتهای بعد خواهد گفت که چرا با وجود این همه فشار این نتیجه حاصل نمی‌شود؛ دقیقاً شرح می‌دهد که چرا گرایش به کاهش نیروهای تولیدی است. کاهش بازده کار است؟ می‌گوید که کارفرما میان دو فشار قرار گرفته است:

يك فشار از بالا برای این که تولید به حداکثر برسد و يك فشار از پایین برای کار نکردن. چرا که کارگران مایل نیستند کار کنند؟ به دلیل این که از تولید حداکثری که طبقه جدید می‌خواهد، چیزی عاید آنها نمی‌شود. برای این که کارفرما تحت این دو فشار بتواند بنگاه کارفرمایی خود را اداره کند، ناگزیر حد وسطی پیدا کرده است و آن این است که آنچه در برنامه پیش بینی شده، بدان برسد و از آن تجاوز نکند. اگر کارفرمایی آنچه را که در برنامه آمده به دست آورده باشد تشویق هم می‌شود. در این زمینه هم چنین به شیوه‌هایی پرداخته که آن را برای برانگیختن کارفرمایان به کار و برای مجبور کردن کارگران به کار، در پیش گرفته‌اند و آن قشربندی در طبقه کارگر است: از راه دادن امتیازات مادی، کارگران را قشربندی کرده‌اند. اشرافیت کارگری پدید آورده‌اند و اینها مأمورند که بقیه را ناچار و مجبور به کار کنند.

## بحران دائمی کمبود تولید و تقدم صنعت سنگین

در قسمت بعدی به بحران دائمی کمبود تولید و تقدم صنعت سنگین پرداخته است؛ می‌گوید: تبلیغات کمونیزم روسی با غرور و افتخار همواره اعلام می‌کند که کشورهای دارای نظام سوسیالیست واقعی (من تا به حال می‌گفتم سوسیالیسم واقعی، یعنی آنچه در عمل شده. اما حالا می‌بینم مثل این که اینها شاهد جدا کردن خودشان از چینی‌ها هستند، البته به ادعای زمامداران

روسیه). اینها می‌گویند کشورهای دارای سوسیالیسم واقعی بحران به خود نمی‌بینند و بحران را نمی‌شناسند. بحران در آنها واقع نمی‌شود و این دروغ است. البته بحران اجباری ناشی از تولید بیش از حد، نه، این چنین چیزی در آنجا نیست. اما بحران دائمی کمی تولید در آنجا وجود دارد. این بحران اجباری دوره‌ای نیست، بلکه مزمّن است و این واقعیت روزمره زندگی اقتصادی در سوسیالیسم واقعاً موجود است.

شهروندان روسی مدت‌های دراز است که به مجموعه‌ای از تولیدهای مختصر و غیر کافی برای گذراندن زندگی‌شان عادت کرده‌اند. البته بعد شرح می‌دهد که کمبود تولید خود چه نقشی در ثبات وضع در روسیه دارد و چگونه دادن امتیاز با وجود کمبود تولید موجب این می‌شود که قشرهای دیگر در ذیل آن قشر حاکم، رام بمانند. طبقه جدید تمام سرنخها را در دست دارد: قشر بالایی «طبقه حاکمه جدید» را تشکیل می‌دهد. زیر این قشر، قشرهای دیگر قرار دارند؛ همه آنها از طریق امتیازهایی که دریافت می‌کنند به آن رأس وابسته و پیوسته می‌شوند.

اما صنایع سنگین برای سلطه طبقه جدید است. طبقه جدید از گسترش صنایع سنگین دو هدف را تعقیب می‌کند: «یکی ابرقدرت شدن در جهان و دیگری تحکیم مبانی قدرت حاکمیت دولت بر جامعه». به دنبال آن، شرح مفصلی می‌دهد که چگونه با قیمت گذاری، طبقه جدید سود را به حداکثر می‌رساند: قیمت کالاهای صنعتی مصرفی را بر اساس قیمت بازار و قیمت تولیدات صنایع سنگین را بر اساس هزینه تولید، حساب می‌کند. در نتیجه قیمت فرآورده‌های مصرفی در رابطه با هزینه تولید، ۸۰۰ تا ۹۰۰ درصد بیشتر است. یعنی ۸ تا ۹ برابر هزینه تولید است.

### بهره‌کشی بر پایه مارکسیسم

صاحب کتاب، در قسمت‌های بعدی، باز توضیح می‌دهد طبقه جدید چگونه این سود را به حداکثر می‌رساند. در بند هشتم درباره بهره‌کشی بر پایه مارکسیسم بحث می‌کند. آنگاه از دو شیوه برای افزایش ارزش اضافی صحبت

به میان می‌آورد. می‌گوید: برای افزایش ارزش اضافی دو شیوه وجود دارد، یکی طولانی کردن زمان کار که این را «ارزش اضافی مطلق» می‌گویند و دیگری کاستن از زمان کار لازم برای تولید که این را «ارزش اضافی نسبی» می‌گویند. در دومی، یعنی کاستن از زمان کار لازم، زمان لازم برای تولید کالا در حقیقت این همان چیزی است که از آن به بهبود باروری تعبیر می‌شود. طبقه جدید «هر دو روش» را به کار می‌برد. استبداد فراگیر هم باروری کار را افزایش می‌دهد و هم زمان کار کارگردان را بیشتر می‌کند و از راه قیمت‌گذاری استثمار می‌کند. به این ترتیب، خواننده این کتاب توجه می‌کند که مکانیزم‌ها، سازوکارهای استثمار و بهره‌کشی در سوسیالیسم واقعاً موجود، بسیار پیشرفته‌تر شده است.

می‌گوید: بعد از انقلاب اکتبر، زمان کار کاهش یافت، سپس افزایش یافت و ادامه می‌دهد: من خود به یاد می‌آورم که وقتی که مدرسه بودیم به ما می‌گفتند که کشور ما کشوری است که در آن، زمان کار روزانه از همه جای دنیا کوتاه‌تر است. اما بعد هفته‌ای ۶ روز کار شد. یعنی هفته ۶ روز شد، ۵ روز کار و یک روز استراحت. این جور بگویم که اول قرار بود که هفته پنج روز به حساب بیاید که چهار روزش را کار کنند، یعنی در واقع از ۷ روز سه روزش تعطیل باشد، بعد این جور قرار شد که ۶ روز هفته شمرده شود که ۵ روزش کار باشد و در سال ۱۹۴۰ هفته هفت روز شد، ۴۸ ساعت در هفته کار باید انجام می‌شد. مرخصی یک ماهه که بعد از انقلاب وعده داده شده بود به ۱۲ روز تقلیل پیدا کرد و آن وقت برای این که این افزایش زمان کار را توجیه بکنند گفتند که کار در اتحاد جماهیر شوروی «غرور و افتخارآور» است. حتی ساعات و روزهای عید و جشن و نظیر اینها را هم کم کردند. نویسنده می‌گوید: استالین به تدریج قانون کاری را وضع کرد که در اروپا هیچ وقت دیده نشده بود. یک تصویب‌نامه هیئت رئیسه «پرزیدبوم» اتحاد جماهیر شوروی در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۰ به دادگاهها اجازه می‌داد کارگرانی که غیبت می‌کردند یا ۲۰ دقیقه تأخیر می‌کردند را تعقیب بکند و آنها را به کار اجباری محکوم نماید. کنترل خیلی شدیدی برقرار کردند برای این که زمان کار را به حداکثر برسانند. جالب است که لنین خود این به اصطلاح فکر را در فردای روز

انقلاب (در همان روزهای اول انقلاب) وقتی دید دولت چیزی در دست ندارد، در کتاب «دولت و انقلاب» گفت: کارگران در اتحاد شوروی معاف از اطاعت، از کنترل، از نظارت و از حساب کتاب، نیستند. او با خونسردی خاطر نشان می‌کند که سوسیالیسم خود را از این کنترل رها کردن نیست و هیچ کارگر معتقدی خود را از این کنترل رها نمی‌کند. به دنبال این تعارف، تأکید کرد: البته خاطی باید خیلی به سرعت و با خشونت تنبیه بشود. بدین‌قرار، فکر این که اگر کارگران تن به این کنترل و آن مهار و... ندادند باید تنبیه بشوند، از خود «لنین» است.

لنین، قبل از انقلاب، از نظام علمی «تیلور» که آمریکایی است، سخت انتقاد کرده بود؛ با این وجود، در همان سال ۱۹۱۴ گفته بود: «بدون این که این نویسنده (تیلور) بداند و نیز بر خلاف تصمیم دلخواه او، سیستم تیلور، زمانی را آماده می‌کند که پرولتاریا تمامی تولید اجتماع را در دست بگیرد، یعنی این سیستم آن وقت اجرا خواهد شد»

### سیستم تیلور چیست

حالا برای این که بدانید سیستم تیلور چیست و نیز خوانند بتواند بفهمد که معنای کار آقای لنین و جانشین او استالین چه بوده است، مختصری «سیستم تیلور» را توضیح می‌دهد: تیلور یک مهندس اقتصاددان آمریکایی است و او سیستمی برای مزد پیدا کرده که خلاصه و ساده‌اش این است: یک زمانی را برای تولید کالا محاسبه می‌کنند، مثلاً فرض کنیم برای تولید یک لیوان به وسیله یک کارگر به طور متوسط یک ساعت وقت لازم است و حالا اگر کسی در همان یک ساعت یک لیوان را تولید کرد، تمام مزد و صد در صد مزد را می‌گیرد؛ اگر زمان بیشتری صرف کرد، مثلاً یک ساعت و یک ربع صرف کرد، به نسبت بیشتری از مزدش کم می‌شود. اگر زمان کمتری صرف کرد یعنی در سه ربع ساعت این لیوان را تولید کرد به نسبت بیشتر از زمان لازم، مزدش افزایش پیدا می‌کند و به او جایزه و پاداشهای دیگری هم تعلق می‌گیرد که محاسبه آن فرمولهایی هم دارد. ما در اینجا نمی‌خواهیم از آن فرمولها حرف

بزنیم که فقط به درد دانشجویان اقتصاد می‌خورد، بلکه می‌خواهیم حرفی بزنیم که همه حالیشان بشود. خلاصه‌اش این است که اگر زمانی که برای تولید به کار برده می‌شود، بیشتر از زمان لازم باشد، از مزد کاسته می‌شود. در واقع، کارگر را در صورتی که زمان بیشتری از آنچه که لازم است وقت صرف کند، مجازات می‌کنند. در صورتی که زمان کمتری به کار ببرد پاداش می‌دهند. این همان «سیستم تیلور» است که مورد انتقاد شدید لنین بود ولی بعد در روسیه این روش و این سیستم کاملاً به کار گرفته شد. می‌گوید پس از پیروزی، لنین، در نظریه تیلور محاسن بسیاری را کشف کرد و از آن به سازماندهی علمی کار تعبیر کرد و با شتاب این سیستم در نظام تولید اتحاد شوروی وارد شد. وی ادامه می‌دهد: در ژانویه ۱۹۲۱ نخستین «کنفرانس» پاناروس درباره مسئله سازمان علمی کار تشکیل شد و مسئله‌ای را که می‌باید حل می‌کرد این بود: در جامعه روسی، چگونه از محصول حداقل، سود حداکثر، توأم با حداکثر شادی در کار، می‌توان به دست آورد؟ به دنبال آن کنفرانس، مؤسسه‌ای که به این کار پرداخت و کار تیلور را تکمیل کرد: حرکات کارگران را به شوک و فشار وارد کردن تنظیم کرد. بر این پایه (بر پایه شوک و فشار) بود که بیومکانیک شوک و فشار را به وجود آورد و «تیلوریسم» جدید روسی، یا، به اصطلاح، سازماندهی علمی کار را تکمیل کرد. این نوع تیلوریسم در همه روسیه رواج گرفت و در سال ۱۹۲۵، ۶۰ مؤسسه سازمان علمی کار وجود داشت و یک شورای مرکزی سازمان علمی کار به وجود آمد که اینها را هماهنگ کند.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۳ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۰

قسمت سوم

## چگونه در روسیه از کارگران بیشتر کار می‌کشند

صاحبان يك نظريه در پی راه‌کاری بودند تا که خود کارگران برآن شوند و بگویند مایلند بیشتر کار کنند و کمتر مرخصی بگیرند. در واقع مقصود ایجاد شرایط فشار و شوک و ترس و رساندن ترس در کارگر به حدی است که وقتی که حتی خسته است، باز هم مثل يك ماشین کار کند و از این که، مثل سگ، شب و روز جان می‌کند و بخورنمیری به عنوان مزد به او می‌دهند، اظهار خوشحالی هم بکند. در دوران «برژنف» این خواست که خواست مطلق جامعه طبقه جدید است، با افزایش تولید تکمیل شده است. نظر راهنما این است که میزان افزایش تولید باید بیشتر از میزان افزایش مزدها باشد. به این ترتیب، علاوه بر حاصل افزایش زمان کار و علاوه بر تفاوتی که از افزایش باروری، به عنوان ارزش اضافی، عاید طبقه جدید می‌شود، این تفاوت مزد یا بهتر بگوییم افزایش پیدا نکردن مزد به تناسب افزایش تولید نیز يك روش جدید است که طبقه جدید برای دوشیدن و بهره‌کشی کارگران کشف و به اجرا گذاشته است. بدیهی است طبقه کارگر برای مقابله با این استثمار شدید راهی جز «در رفتن از کار»، کار نکردن و تن ندادن به کار نمی‌توانسته است داشته باشد. پس کار مهم طبقه جدید این است که این طبقه تنبل (از قول نویسنده) را که نصف کاری را که باید بکند، می‌کند و از این که نتیجه کارش به دولت می‌رسد ناراضی هم هست، چگونه به کار وادارد. اینجاست که پای فکر بکری به میان می‌آید و در دوره رژیم سابق هم همین فکر بکر را از استالینسم گرفته بودند، یعنی اتحاد با قشر اشرافی طبقه کارگر.

او می‌گوید: در ۱۹۱۷ بلافاصله بعد از انقلاب و در آوریل همان سال، اجرای ابتکار بزرگ شروع می‌شود؛ ابتکاری که به اجرا گذاشته می‌شود از خود لنین و آن کار روز شنبه است. این ابتکار که اول در مسکو اجرا می‌شود و بعد به همه جا گسترش می‌یابد.

بر وفق این رهنمودها، طبقه جدید نخست جنبش کارگران «شک»، بعد جنبش «استاخونوئیست»، بعد «بریگادهای کار کمونیست» را تشکیل داد و آن را مدتها در همه سرزمین وسیع اتحاد شوروی به کار گرفت. کمیته‌های



مرکزی و کمیته‌های منطقه‌ای حزب این بریگادها را به کار گرفت. به وسیله اینها که از افزایش تولید سهم خوبی دریافت می‌کردند، کارگران را به کار وادار می‌کرد. می‌گوید «استاخونو» که یک کارگر ساده‌ای بود که ویژگی نداشت، اهل می و مشروب بود، اما یک منش رام و تسلیم‌سربزیری داشت و با قیافه فتوژنیکش که در عکس خوب می‌افتاد، این امکان را داشت که قهرمان بشود و جنبشی به اسم او به وجود بیاید. تبلیغ می‌کردند که او چهارده برابر میزان متوسط، تولید می‌کند. البته این تبلیغات (مطابق نوشته این کتاب) به جایی نرسید، بلکه تولید پایین آمد، ولی این تیه‌های راه را پیدا کردند؛ و به افراد آنها امتیازات و امکانات دادند و آنها را به کار وادار کردن کارگران گماشتند. این قبیل شیوه‌ها، شیوه‌هایی است که بوده و هست و در اتحاد شوروی به کار برده می‌شود.

### شیوه دوم، پایین نگاهداشتن مردها

اما شیوه دومی که گفتیم از آن استفاده می‌کنند، پایین نگاهداشتن مردها است. البته ما بعد می‌بینیم که شیوه‌های دیگری هم به کار می‌برند. با مجموع این شیوه‌ها، رمق زحمتکشان را می‌گیرند. بنا بر ارقام رسمی متوسط مزد کارگران و کارمندان در ۱۹۸۰، قبل از مالیات «۱۶۷ روبل» است که به طور متوسط برابر ۴۱۸ فرانک فرانسه می‌شود که اگر قیمت فرانک فرانسه را حتی ۲۰ ریال حساب کنیم، ۸۳۵ تومان مزد متوسط کارگر و کارمند قبل از اخذ مالیات کم می‌شود و در حدود ۵۲۵ تومان برایش می‌ماند. به قول و ادعای نویسنده کتاب، این مورد برای زندگی یک نفر هم کافی نیست. البته به این نکته اشاره می‌کند که این متوسط مزد کارگران و کارمندان است؛ معنایش این است که مثلاً وزراء، مارشالها در این متوسط و جزء همین متوسط هستند و حداکثر و حداقل مزد را می‌گیرد و اینها را به تعداد آن گیرندگان تقسیم می‌کند و متوسط به دست می‌آورد.

در عالم واقع این ۱۶۷ روبل متوسط مزد نیست، بلکه مزد بسیار خوب است. مزد متوسط واقعی به طور محسوس کمتر است و حدود ۱۰۰ روبل

است. البته این مسایل در آن کشور جزء اسرار است؛ رقم دقیق نمی‌توان به دست داد و این ارقامی هم که به طور رسمی ارائه می‌دهند، با واقعیت فاصله دارد. می‌گوید در ۱۹۷۵ بنا بر آمارگیری رسمی اداره مرکزی اتحاد شوروی ۵۶/۲ درصد کارگران صنعت و ساختمان را به تناسب کار و ۴۳ درصد را «ساعتی» مزد داده بودند و در حال حاضر به تعداد واحدهای تولید مزد پرداخت می‌کنند، یعنی شیوه‌هایی که کارگر را به کار حداکثر ناگزیر کند. البته خود او (نویسنده) هم این مسئله را دست انداخته است و می‌گوید که این شیوه‌ها در دوران قبل سرمایه داری مرسوم بوده است و شیوه‌های بهره‌کشی بسیار ظالمانه‌ای است، ولی هر روز بیش از روز پیش اوج می‌گیرد.

بعد، می‌گوید: بنا بر نقشه پنج ساله قرار بوده است متوسط مزد کارگران و کارمندان، در ۱۹۸۰ یعنی همان سال مسیحی که گذشت به ۱۸۰ روبل برسد. تازه اگر به اینجا هم می‌رسید در این سال کارگر متوسط روسی، (البته متوسط کارکنان و کارگران روسی)، یک سوم متوسط مزد کارگران (کارکنان) فرانسه را می‌گرفتند. پس شیوه دیگر افزایش ارزش اضافی پرداخت مزد کم است. بعد خواهیم دید که در ازای این مزد کم، کالایی وجود ندارد که کارگر بتواند خرید کند و ناگزیر بخشی از همین مزد را به دولت بر می‌گرداند (کمی بعد این مسئله را خواهیم دید). بعد به کار زنان و بچه‌ها پرداخته است که چگونه از این طریق نیز عایدی طبقه جدید افزایش پیدا کرده است.

نویسنده سپس سطح زندگی در اتحاد جماهیر شوروی پرداخته و مثالهایی رانیز بیان کرده است. از جمله مثالها مقایسه آلمان شرقی با آلمان غربی است. که حتی تبلیغات طبقه جدید نیز نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که سطح زندگی در دو آلمان کاملاً غیر قابل مقایسه با یکدیگر است. و البته انکار هم نمی‌کنند.

۱. در آلمان در سلطنت «هایس بورگ» می‌گفتند که در فاصله جنگ اول و دوم منطقه «بوهم» یک سطح زندگی بالاتری از اتریش داشت. این تبلیغات که «چکسلواکی سوسیالیست چه شکوفایی داشته است»، در بهار «پراگ» از بین رفت و معلوم شد که در آنجا شکوفایی نبوده، بلکه درد و رنج و بدبختی بوده است. و از آن به بعد، چکسلواکی به اصطلاح هدف خود را این قرار داد

که سطح زندگیش به سطح زندگی مردم اتریش برسد! البته همه می‌دانند که سطح زندگی در چکسلواکی به آن حد نرسیده است.

گفتیم که آنها انکار نمی‌کنند که این تفاوت وجود دارد؛ منتها برای توجیه این امر می‌گویند که کارگران ما تنبل هستند و خوب کار نمی‌کنند. خوب، حالا چطور شده است آلمانی شرقی‌اش تنبل است ولی غربی‌اش زرنگ؟ خود صاحب کتاب می‌گوید برای این که: «میزان استثمار در آلمان شرقی بیشتر و بالاتر است».

سپس راجع به این که سهم غذا در بودجه خانواده کارگری چقدر است و از این قبیل شرحی داده است و بالاخره به این ابتکاری که طبقه جدید به خرج داده، رسیده است که البته در کشور ما هم سابق در نظام ارباب و رعیتی وجود داشت و آن این بود که در روستاها کالاها از طریق ارباب عرضه می‌شد و کم هم عرضه می‌شد، به طوری که مازاد تولید دهقان به نوعی دوباره به دست ارباب بازمی‌گشت. آنگاه می‌گوید که با همه این کمی مزد، کالای کمی برای خریدن وجود دارد و آن کالایی هم که وجود دارد به قیمتی است که کارگر در حقیقت با پرداختن آن قیمت، بخش دیگری از مزد خود را به طبقه جدید باز می‌گرداند.

### ارزیابی میزان استثمار در روسیه

نویسنده سپس، میزان استثمار را ارزیابی کرده و می‌گوید که «کوران» و «موتسل برسکی» بعد از تحقیق درباره لهستان به این نتیجه رسیده‌اند که در اوایل سال ۶۰ یک کارگر یک سوم وقت را صرف تولید کالا می‌کند و دوسوم وقت را به کار ارزش اضافی. یعنی آنچه به او می‌دهند در حقیقت ثلث ارزشی است که ایجاد می‌کند و دوثلث بقیه را طبقه جدید می‌برد. و می‌گوید که این بدون توجه به تفاوت مزد واقعی با مزدی است که در عمل به کارگر می‌دهند. که اگر این تفاوت را هم در نظر بیاوریم، می‌بینیم که میزان استثمار از این هم بیشتر است.

حالا می‌ماند به این که ببینیم این ارزش اضافی که از طرق متفاوتی مثل افزایش مدت کار، افزایش باربری، تفاوت‌های موجود در پرداخت مزد و قیمت‌ها حاصل می‌شود، در نبودن کالا برای خریدن و بازگرداندن مازاد به دستگاه پولی و مالی طبقه جدید، به چه مصرف‌هایی می‌رسد؟ به اصطلاح این ارزش اضافی چه جریانی را طی می‌کند و چگونه به طبقه جدید منتقل می‌شود؟ او می‌گوید که نظام مالیاتی منطبق با انحصار مطلق است و ادامه می‌دهد که چون در روسیه مالکیت با دولت است و همه چیز در اختیار اوست، بنابراین این مالیات مستقیم معنی نمی‌دهد. به همین جهت است که مالیات مستقیم کمتر از ده درصد درآمد دولت است و ۹۰ درصد بودجه اتحاد شوروی همان‌طور که خود می‌گویند از اقتصاد سوسیالیستی حاصل می‌شود.

بنگاههای اقتصادی، صنعتی و کشاورزی و غیر آن، بخشی از ارزش اضافی را که به این ترتیب حاصل می‌کند، (که مقدار آن هم از پیش معین است) برای سرمایه‌گذاری‌ها و نیازهای خود برمی‌دارد و بقیه را به بودجه دولت می‌ریزد.

بنابراین ارزش اضافی را به طور مستقیم از تولید برداشت می‌کند. و چون خود دولت است که مزدها را تعیین می‌کند و سپس می‌پردازد، (البته وضع مالیات بر آن بی‌معنی است) با این حال مالیات گرفته می‌شود. به هنگام حکومت «خروشچف» قانونی برای حذف تدریجی مالیات‌ها وضع شد و دستگاه تبلیغاتی دولتی در این باره تبلیغات بسیار نمود. یعنی در واقع این مالیات‌ها، تنها درباره کسانی لغو شد که میزان مزدشان از ۷۰ روبل پایین‌تر بود و گفتند مالیات کسانی را که بیش از این مقدار مزد می‌گیرند، نمی‌توان برداشت.

با این همه به ترتیبی که دیدیم، مالیات مستقیم هست، مالیات غیرمستقیم نیز وجود دارد و آن همان تفاوت بین قیمت خرید و قیمت فروش است. یعنی قیمتی که کالا برای دولت تمام می‌شود و قیمتی که دولت در بازار عرضه می‌کند، باز بازار دیگری برای بهره‌کشی از کارگران، دهقانان و اقشار دیگر جامعه روسیه است.

بالاخره نویسنده در قسمت دیگری به خاصه اجباری بودن کار می‌پردازد و می‌گوید که به دو دلیل در روسیه کار اجباری است. یعنی به دو دلیل «طبقه جدید» در روسیه کار را اجباری کرده است. یکی به این دلیل آشکار که میزان ارزش اضافی و بهره‌کشی را به حداکثر برساند.

و دلیل دوم این که تابعیت از «طبقه جدید» موقوف به داشتن و نداشتن کار است؛ چون همه چیز در دست دولت است. در صورتی که کسی هوس کند با دولت مخالفت کند، به راحتی کار را از او می‌گیرند و چون کارفرمای دیگری جز دولت وجود ندارد، او باید بین گرسنگی و عوارض آن یا انقیاد و تابعیت، یکی را انتخاب کند.

حالا بر اینها وجود دستگاههای پلیسی را هم اضافه کنید تا قیافه واقعی رابطه «طبقه جدید» را با مردم روسیه به دست بیاورید.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۴ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۱

قسمت چهارم

<p><b>این شماره</b></p> <p>روزنامه روزهای ۱۳۳۳ روزهای ۱۳۳۳</p> <p>روزنامه روزهای ۱۳۳۳ روزهای ۱۳۳۳</p> <p>روزنامه روزهای ۱۳۳۳ روزهای ۱۳۳۳</p> <p>روزنامه روزهای ۱۳۳۳ روزهای ۱۳۳۳</p>	<p>نوسه نو بخانه لشکر ۲۸ کردستان</p> <p><b>بادگان بیاره عراق بسدت زیر آتش گرفته شد</b></p> 	<p><b>درداوه یکصدتن از واستگان به گروههای ملخ غیر قانونی خود را بمعرفی و ایمان نامه در یافت داشتند</b></p>	<p><b>انقلاب اسلامی</b></p> <p>رئیس جمهور در جمع اعضا دفتر هماهنگی مردم باز رئیس جمهور در اصفهان</p> 
<p>مقرر وزیر آموزش و پرورش در براهه ۱۳</p> <p><b>اشغال ناحیه ۱۳، تعلیم دیرستان دخترانه خوارزمی، آموزش و پرورش کرمان و فعالیت سیاسی در دیرستانها</b></p> <p>وزیر آموزش و پرورش اشغال ناحیه ۱۳ آموزش و پرورش تهران را غیر قانونی خواند</p>	<p><b>دو سال است به عده ای چماقدار نمیتوانیم حالی کنیم که کشور بوسیله چماق قابل اداره نیست</b></p>	<p><b>اسارت اندیشه و چماقهای فاشیست</b></p> <p>رئیس جمهور در جمع اعضا دفتر هماهنگی مردم باز رئیس جمهور در اصفهان</p>	
<p><b>کارنامه رئیس جمهور</b></p> <p>ملیحه خدیجه و آزادگان شوروی از همه فعالیتات نیز به دست است</p> <p>دوران خدایتوری ماندها اثر ملی است در آن نسبت گذشته است</p> <p>ملیحه خدیجه حاکم دور رسیده خیلی بهتر از همه دورهای آن تکی زده می کند</p> <p>ملیحه خدیجه حاکم دور رسمیه نیز از انقلاب تا به روز است برای دانش دامنه های دانش باز یاد و روزگار و روزگار</p>	<p><b>نظرات ۳ تن از علماء مدرسنین حوزه علمیه قم در باره چماقداری</b></p> <p>در جلسه مجلس در ورجس مجلس قم</p> <p><b>باید نامه ریزی دقیق اقتصادی جلوی سقوط اقتصادی را بگیرد</b></p> <p>چماقداری را باید بگیرد</p>	<p><b>رئیس جمهور روز ۱۳ آغاز سال نو در مشهد ۱۲۳ فروردین در میدان آزادی سخنرانی خواهند کرد</b></p> <p>رئیس جمهور روز ۱۳ آغاز سال نو در مشهد ۱۲۳ فروردین در میدان آزادی سخنرانی خواهند کرد</p>	

### طبقه صاحب امتیازان

حالا می رسمیم به فصل پنجم تحت عنوان «نومان کلاتورا» یا «طبقه صاحب امتیازان»

در مورد کارگران، کار باید اجباری باشد و... اما به خودشان که می رسد، می گویند: چون کار ضرورت اولیه نشده است، بنابراین باید محرکها و مشوقهای مادی در کار آورد. بینیم با به کار آوردن این مشوقهای مادی، متوسط مزد در قشر بالایی طبقه حاکم چقدر است:

نویسنده می گوید که اگر باور کنیم بر اساس این آمار (آمار دولت شوروی) یک کارگر و یک کارمند روسی در ماه ۱۶۷ روبل به طور متوسط

دریافت می‌دارد، در مقابل مزد رئیس بخش کمیته مرکزی به ۴۵۰ روبل در ماه می‌رسد و این مسئولان علاوه بر این، حق يك ماه مرخصی در سال را نیز دارند و در روز هم زمان لازم برای رفت آمد دارد و يك ماه هم در سال پاداش می‌گیرد و به اصطلاح يك پاداش ۴۵۰ روبل دیگر هم دارد با این حساب در حقیقت دو ماه اضافه در سال می‌گیرد و تازه اینها همه امتیازات او نیست، زیرا علاوه بر این به آنها يك برکه‌هایی به نام برکه «کرم لیوتراکت» می‌دهند که حدود ۷۰ روبل در ماه می‌شود و قیمت محصولاتی که دارند این برکه می‌خرد بر اساس شاخص ۱۹۲۹ می‌باشد. یعنی تقریباً مفت می‌خرد.

به این ترتیب با این برکه خریدی که به آنها داده می‌شود، در ماه در واقع ۲۰۰ روبل عایدشان می‌شود. یعنی این تفاوت قیمت خرید از مغازه‌های مخصوص با خارج است که اگر این را هم بر مزد او اضافه کنید، حقوق يك «رئیس بخش کمیته» ۷۵۰ روبل و یا به عبارت دیگر ۵ برابر متوسط مزد در روسیه شوروی است. اما باز هم اینها همه درآمد او نیست.

اگر این فرد يك زبان خارجی نیز بداند ده درصد بیشتر مزد (برای شناخت يك زبان) دریافت می‌کند اگر دو زبان بداند، ۲۰ درصد. حتی اگر میزان اطلاعات از زبانهای خارجی ناقص باشد، باز هم این میزان را دریافت می‌کند. به این ترتیب، اگر همه اینها را جمع بکنیم، می‌بینیم که يك «رئیس بخش» ده برابر يك «کارگر» مزد می‌گیرد.

و اما به علت این که مالیات در حقوق تصاعدی نیست هر چه مزد اینها بالاتر می‌رود، مالیات کمتری می‌پردازند.

نویسنده می‌گوید استالین بر اینها يك مزد دیگری هم تحت عنوان «پاکت» اضافه کرد. یعنی هر کارمندی که به اصطلاح کاری بکند که نزد حاکمان محبوب واقع بشود، علاوه بر مزدی که دریافت می‌کند، يك پولی هم داخل پاکت می‌گذارند و به او می‌دهند.

البته می‌گوید: مبلغ این پول زیاد نیست، مثلاً حدود ۵۰ روبل یا بیشتر و کمتر است. اما نقش سیاسی آن مهم است از همان لحظه که او به آن پاکت دست پیدا کرد، می‌داند که مورد اعتماد واقع شده است. پس، می‌فهمد که آینده دارد.

نویسنده می‌گوید: بعد از مرگ استالین، این پاکت حذف شد و البته جای خودش را به پادشاهی از نوع دیگر داد.

در قسمت سوم، نویسنده به قسمت‌های نامرئی مزد، یعنی مزد این «طبقه جدید» در اتحاد شوروی پرداخته است و می‌گوید که جای پاکت استالین را در اوایل سال‌های ۷۰ صندوق مصرف اجتماعی گرفت که به اصطلاح بر اساس آن یک خانه برای درمان و گذراندن دوران نقاهت و نیز برای تعطیلات خانه‌ای در اختیار آنها گذاشتن و نیز بچه‌های اینها را به کودکان و مهد کودک و باغ کودکان و این جور جاها فرستادن و بیمارستان و کلینیک برای اینها تدارک کردن نیز جزء آن است. پس این امور هم در واقع به مزد آنها اضافه می‌شود. تا جایی که مجموع مزد آنها بسیار بیشتر از آن می‌شود که در ابتدا گفته شد و قبلاً هم گفتیم که آنها از خانه شهری، خانه بیلاقی و اتومبیل خوب و لوکس و مغازه‌های مخصوص و مسافرت به خارج بهره مندند و فرزندان آنها در مدارس خاص تربیت می‌شوند. «طبقه جدید» در اتحاد شوروی همه امتیازات را دارد.

## فساد مالی در شوروی

در قسمت چهارم، نویسنده به فساد مالی در شوروی پرداخته است و تحت عنوان «طبقه جدید و بخشش» از آن سخن گفته است. منظور از «بخشش» همان اصطلاح فارسی است که از این زبان به زبانهای دیگر رفته و در واقع امروز، ما از آن به «رشوه» تعبیر می‌کنیم.

نویسنده در این زمینه می‌گوید: در اتحاد جماهیر شوروی مقامها را می‌فروشد و برای آنها قیمت گذاشته‌اند. چند تا را هم مثال زده است که بعضی هاشان را من برایتان می‌گویم: در آذربایجان قیمت دادستانی بخش، در ۱۹۶۹، ۳۰ هزار روبل بوده است. قیمت مقام رئیس شهربانی در همان آذربایجان ۵۰ هزار روبل است و مدیر «سالخوز» ۸۰ هزار روبل است. و مقامهای اصلی نظیر «دبیر بخش» ۲۰۰ هزار روبل است. یعنی در سال



۱۹۶۹ برای این که دبیر اول کمیته بخش آذربایجان می‌شد، می‌بایست ۲۰۰ هزار روبل می‌پرداخت و برای دبیر دوم شدن هم ۱۰۰ هزار روبل. اما مقامهای علمی هم مفت نیست، باید بابت آنها هم پول پرداخت. مثلاً مقام مدیر تئاتر، ۱۰ هزار و ۳۰ هزار تا ۴۰ هزار روبل (در سه مورد) و مدیر مؤسسه تحقیقات ۴۰ هزار روبل و عضویت آکادمی علوم جمهوری سوسیالیستی شورای آذربایجان ۵۰ هزار روبل قیمت داشت.

و مدیر مثلاً يك مؤسسه بالاتر نیز بسیار بیشتر از اینهاست، یعنی ۲۰۰ هزار روبل و مدیر دانشگاه ۱۰۰ هزار روبل و... البته اگر بخواهید وزیر بازرگانی آذربایجان شوروی بشوید، باید ۲۵۰ هزار روبل بدهید.

این قیمتها چرا و برای چیست؟ برای این که اولاً غیر از «طبقه جدید» کسی این پولها را ندارد که بدهد، پس در واقع این خود نوعی و یکی از ابزار توزیع درآمد در درون این طبقه حاکم جدید است. پس آنها این پولها را دارند که بپردازند و آنها از چه کسانی این پولها را دریافت می‌کنند، از جامعه. در کشور خودمان در استبدادهای گذشته نیز همین طور بوده است؛ مقامها را می‌فروختند. می‌دانیم آنها چگونه این پولها و رشوه‌ها را که می‌پرداختند از مردم می‌گرفتند و در می‌آوردند. نویسنده سپس موردی را ذکر کرده است که در آن شخصی به نام «ماندوز» مبلغ ۱۹۵ هزار روبل به حساب پس انداز همسرش ریخته است که این را اگر به مزد متوسط تقسیم کنیم، مزد ۱۶۰ سال يك کارگر متوسط روسی است.

بعد نویسنده به غذا و مسکن این طبقه می‌پردازد و شرح می‌دهد که غذای آنها، غیر از غذای عامه مردم است و مغازه‌هایی که این غذاها را به آنها می‌فروشد، غیر از سایر مغازه‌هاست و قیمت‌ها به همان ترتیبی که قبلاً گفتیم، ارزانتر است و نیز مشخصات خانه‌هایی را که به اینها می‌دهند می‌نویسد و ادامه می‌دهد: از علائم تشخیص، تغییر خانه و تغییر اتومبیل است، یعنی وقتی در سلسله مراتب کسی بالا رفت، اولین کاری که انجام می‌دهد، این است که اتومبیل و خانه‌اش را تغییر می‌دهد تا مشخص بشود که فلان شخص در سلسله مراتب بالاتر رفته است.

در مقام مقایسه می‌گوید: فضای منزل مسکونی برای يك شهروند روسی به طور متوسط حدود ۷ متر مربع است. و اگر این را با خانه‌ها و کاخهای شهری و ویلاقی آنها (طبقه جدید) مقایسه کنید، آن وقت در می‌یابید که بر این مردم چه می‌گذرد. تجهیزات را که اینها از آن برخوردارند، به خواب قشرهای زحمتکش هم نمی‌آید. برای مثال، نویسنده می‌گوید: در روسیه داشتن تلفن یکی از علائم مهم امتیاز طبقاتی است. برای این که تلفن در روسیه کم است و مثل اروپا نیست که اغلب مردم داشته باشند. و داشتن تلفن، خود شخصیت می‌آورد. این هم خلاصه‌ای بود درباره طبقه جدید حاکم از نظر مزد و امکانات و این قبیل مسایل.

نویسنده آنگاه ادامه می‌دهد: در قشر بالایی و بالاترین رده‌های این قشر حاکم وضع از این هم بهتر و امتیازات فراوانتر است. می‌گوید که اینها خیلی بهتر از میلیادرهای امریکایی زندگی می‌کنند و ادامه می‌دهد که دبیران کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ۷۰۰ روبل حقوق ماهانه می‌گیرند و يك دبیر حزب «پولیت بورو» (يك كانديدای پولیت بورو) ۸۰۰ و دبیر کل ۹۰۰ روبل حقوقشان است. و تازه این تنها مزد آنها نیست، برای این که اینها يك حساب بانکی دارند که هر مقدار لازم داشتند، بدون قید و شرط از آن برداشت می‌کنند. زندگی‌شان هم که در کاخها می‌گذرد و تقریباً مجانی و به حساب دولت است. این هم وضع زندگی و گذران این طبقه.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۵ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۲

قسمت پنجم



در فصل ششم نویسنده به «دیکتاتوری طبقه جدید» پرداخته است. و در آنجاست که می‌خواهم به خواننده آنچه را که گفتمی است بگویم و توضیح بدهم که چرا وقتی آزادی نباشد، این محرومان نیستند که سود می‌برند، بلکه همین فقدان آزادی است که موجب این گونه نابرابری‌ها و پیدایش طبقه جدید و شدت بهره‌کشی از محرومان می‌گردد.

اگر بدانیم که در جمهوری اسلامی آن شیوه‌های استفاده از ایجاد انحراف و ایجاد زمینه‌های تخریبی فعالیت که در دموکراسی‌های غربی است و خود موجب محدود شدن زیاد آزادیها می‌شود و هیچ کدام اینها در اسلام جا و مکان ندارند، نباشد، و ما آزادی را به معنای درست کلمه، امکان اطلاع یافتن و آگاه شدن از حقیقت همان طور که هست و نیز مشارکت در تصمیم دربار سرنوشت و ابتکار و خلق، تعمیم بدهیم و همه از آن برخوردار بشوند، آیا جامعه ما همان

جامعه‌ای نخواهد شد، که مثل خورشید در جهان پرتو روشنایی اسلام را بیفکند؟

به هر حال برای رسیدن به این سؤال به فصل ششم کتاب بپردازیم:

### درباره دیکتاتوری طبقه جدید:

در قسمت اول این فصل نویسنده به این معنا پرداخته است که شوراها در روسیه شوروی شکل بی‌محتوا و قالب میان تهی است. و مثل همه جا عناوین هست (مثل رژیم سابق که در آن مجلس بود، اما در حقیقت این شاه سابق بود که نمایندگان را نصب می‌کرد و مردم نبودند که نمایندگان را انتخاب می‌کردند).

می‌گویند در واقع هر سه قوه (قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضاییه) در یک جا متمرکز است. و این «یک جا» همان کرملین و قدرت مرکزی است. باید گفت که به ضرورت هر استبدادی بدون تمرکز قوا در یک جا ممکن نمی‌شود. در تمام جریانهای تاریخی که به استبداد انجامیده است، به همین طریق عمل شده است و ساز و کارها مشابه هستند.

گروهی که قدرت را در خود متمرکز می‌کند، نهادهای جدید را به ابزارهای جدید تبدیل می‌کند، فرض کنید که در کشوری قوا از هم تفکیک بشود. یعنی قوه مقننه و قوه قضاییه و قوه اجرایی به وجود بیاید. برای آنکه نهادهای جدید ابزارهای جدید بشوند، آن گروه حاکم می‌باید اختیار این نهادها را در دست بگیرد. و بعد در یک دوره طولانی آنها را کاملاً به ابزار تبدیل کند. به طوری که افراد آن نهادها را خود برگزیند و نصب کند. (ممکن است صورت ظاهری هم برای آن درست بکند).

و این در حقیقت در کشور خود ما واقع شده است و در روسیه هم همین مسئله واقع شده است. از طریق همان شوراها، استالین جریان را تغییر داده است و به جای این که مردم اعضای شوراها را تعیین کنند، خود او اعضای شوراها را تعیین کرده است و هنوز همان رویه برجاست. یعنی حزب، نامزدهایی را که باید برای نهادهای مختلف انتخاب بشوند، پیشنهاد می‌کند.

پس طبقه جدید در يك جریانی تحت رهبری استالین، قوا را در خود متمرکز کرد و آن استقلال و بی‌طرفی قوا را همراه با منشاءهای آن از بین برد و دستگاه قضایی، ابزار قدرت جدید گشت. این دستگاه دستگاہی نیست که برای تمیز حق از باطل باشد.

قوه مقننه هم که کارش تصویب هر اراده‌ای است که قدرت حاکم به او دیکته و ابلاغ کند. دستگاه سیاسی هم که در اختیار خود اوست، می‌گوید مفهوم شوراها را اول خود «لنین» دور انداخت و آن شعاری که می‌گفت تمام قدرت باید به شوراها سپرده شود، بعد از اعتشاشات ژوئیه ۱۹۱۷ وقتی لنین متوجه شد این شوراها ابزار حزب نمی‌شوند، این فکر را کنار گذاشت و این امر نشان می‌دهد که لنین به استقلال شوراها بها نمی‌داد؛ یعنی به آنها به عنوان این که پشتیبان و ابزارهای حزب باشند می‌نگریست و وقتی دید که این شوراها آن نظر را بر نمی‌آورند، این فکر را رها کرد ولی بعد امکان یافت از آنها به عنوان ابزار، استفاده بکند و امروز به اصطلاح به کلی نقش خودشان را به عنوان بیان‌کنندگان خلق از دست داده‌اند و ابزارهای کنترل خلق هستند.

## دبیر کل حزب و حدود اختیارات او

بعد به دبیر کل حزب و حدود اختیارات او پرداخته است. در دوران استالین دبیر کل از اختیارات وسیعی برخوردار بود و در حقیقت دیکتاتور به تمام معنا بود. در دوران خروشچف هم تا حدودی همین طور بوده است. اما بعد وضع عوض شد. می‌گوید که حالا طبقه جدید با توجه به تجاربی که به دست آورده است، بر آن نیست که بر پایه لیاقت، دبیر کل را انتخاب کند، بلکه دبیر کل بیشتر بر اساس رابطه انتخاب می‌شود. این هم یکی از مشخصات تمرکز قدرت در رژیم‌ها است. وقتی که مرحله بعد از استقرار قدرت فرا می‌رسد، یعنی مرحله‌ای که افراد قشر حاکم می‌خواهند از منزلت‌ها، یعنی حقوق و تکالیف با ثبات‌تری برخوردار بشوند، يك دبیر کل توانا می‌تواند موقعیت آنها را متزلزل کند.

نویسنده سپس به شرح رقابتی که با «برژنف» وجود داشته است پرداخته است؛ درباره این که اول او موقت انتخاب شده بود می‌گوید: قرار بود «شلپین» دبیر کل بشود و ادامه می‌دهد که «شلپین» خلق و خوی دیکتاتور مآبانه‌ای داشت؛ لذا گفتند برژنف را به طور موقت بیاورند و بعد که به اصطلاح زمینه مساعد شد او را (شلپین) را بیاورند ولی در واقع بر سر شلپین کلاه رفت. نویسنده شرح داده است که او (شلپین) و گروهش را چگونه از کارها برکنار کردند. می‌گوید: تقریباً در قشر بالا روابط به صورت «باند» است. هر گروه یا هر باند افراد خود را دارد و البته این خود مقداری ثبات به موقعیت آنها می‌بخشد. ولی تصفیه‌های بی‌رحمانه و از دست دادن موقعیت‌ها نیز وجود دارد.

نویسنده دقیق مطرح نکرده است که من بینم روابط درونی این گروه بندی‌ها چگونه برقرار می‌شوند و روابط شخصی قدرت چگونه به وجود می‌آید و ثبات پیدا می‌کند؟ مثل کشور ما ازدواج در ایجاد گروه‌بندی‌های متفاوت نقش بازی می‌کند یا نه و چه عواملی موجب می‌شود که مثلاً دسته‌ها و گروهها به وجود بیایند و به اصطلاح به رقابت بر سر قدرت بپردازند؟ تنها چیزی که من در این کتاب یافتم، همین پستها و مقامهای دولتی است که وقتی کسی در يك پست قوی و بالا مستقر شد، افرادی را که به او نزدیک هستند، بر پستهایی که تحت امر او است می‌گمارد و اینها با او يك گروه می‌شوند. آیا این تنها وسیله ارتباط درون گروهی آنهاست و یا این که وسایل ارتباطی درون گروهی دیگری وجود دارد؟ اینها در این کتاب مشخص نیست. باید صبر کنیم شاید تحقیق دیگری ما را از آن آگاه کند..

پس دبیر کل در واقع محصول برخورد این گروههای مختلف در قشر بالایی طبقه جدید در روسیه شوروی است؛ وقتی تکلیف این برخوردها معین شد، دبیر کل هم معین می‌شود. پستهای مهم دولتی هم به این ترتیب معین می‌گردد. و جز این هم نمی‌توانست باشد.

نویسنده سپس به «سکرتاریای» حزب، (دبیرخانه حزب) و بعد به «پولیت بورو» و سپس به روابط اینها با هم می‌پردازد

و آنگاه به «کا-گ-ب» (پلیس مخفی اتحاد شوروی) نیز اشاره می‌کند. چیزهایی که در کشور خود ما هم بوده است.

طبیعتاً این تمرکز قدرت و ایجاد سلسله مراتب، مسئله تازه‌ای نیست که صاحب کتاب در روسیه کشف کرده باشد، بلکه در همه جامعه‌ها به ضرورت تمرکز قوا سلسله مراتب را می‌آورد و سلسله مراتب هم بدون گروه‌بندی و برخوردها معنی پیدا نمی‌کند و این برخوردها برای این که ثبات رژیم به خطر نیفتد، به تمرکز بیشتر می‌انجامد.

چنان که در رژیم سلطنتی سابق هم همین طور بود. ولی در جریان انحلال قدرت عکس این اتفاق می‌افتد. یعنی تمرکز قدرت شروع به از بین رفتن می‌کند و آن گروه‌بندی‌ها به جان هم می‌افتند و یکدیگر را پاره پاره می‌کنند تا انحلال آن هسته مرکزی که قدرتها در آن هسته جمع می‌شدند. خوب، ناگزیر این عقاید خاص خود را هم دارد. یعنی قدرت با تمرکز خود، فرهنگ و طرز فکر خویش را هم اعمال می‌کند که در آنجا هم به صورت حاکمیت عامل روس و مانع شدن اقلیت‌ها از دست یابی به قدرت‌های اصلی، خصوصاً در ارتش و در مقامات عالی دولتی و نیز در کمیته مرکزی و حزب و... وجود دارد و این مرزبندی‌های قومی، نژادی، عقیدتی نیز چنان که در این کتاب و همین فصل آمده است، ضرورت تمرکز قدرت هست.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۶ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۳

قسمت ششم



### طبقه‌ای که بدنبال سلطه بر جهان است

بالاخره در فصل هفتم کتاب تحت عنوان طبقه‌ای که بدنبال سلطه بر جهان است از «نومان کلاتورا» در مقام مقایسه با طبقه‌ای که پیش از انقلاب اکتبر در روسیه حکومت داشت، پرداخته، و روشن کرده است که این طبقه، هزینه‌ای چند برابر بزرگتر برای بلعیدن جهان صرف می‌کند. چرا؟ برای این که دینامیک و پویایی قدرت همین است.

قدرت ناگزیر است بر خود بیافزاید. اگر نتواند بر خود بیافزاید، ناگزیر منحل می‌شود. شروع می‌کند به منحل شدن و از بین رفتن. برای این که بر خود بیافزاید، ناچار از ظرفی که در آن (ظرف اجتماعی - تاریخی که در آن) به وجود آمده بیرون می‌رود. در جهان ما هیچ تمرکز قدرتی به حدود زمان و مکان



محدود نمی‌شود. و اگر شد، ناگزیر پس از مدتی عکس جریان اول شروع می‌شود. یعنی جریان انحلال قدرت.

این کتاب از نظر من که آن را چند بار خواندم و همان طور که گفتم نخستین کتابی نیست که من در این باره خوانده باشم، کارهای عملی تمرکز قدرت و استقرار استبداد را در روسیه نشان می‌دهد. و نشان می‌دهد که نتیجه عملی استقرار رژیم جدید و به کار افتادن ساز و کارهای تمرکز قدرت این است که فاصله طبقاتی فزونی‌تر بشود، میزان بهره‌کشی افزایش پیدا کند و این هم به نام خود «طبقه کارگر»!

پس باید این مسئله برای ما هشدار می‌باشد؛ هشدار می‌باشد برای نسل امروز، نسلی که انقلاب کرده است برای این که او بداند هرگونه تمرکز قدرتی، خواهی نخواهی به همین نتیجه می‌انجامد. هزینه‌هایی که قدرت سیاسی برای حفظ و تحکیم موقعیت خود صرف می‌کند، دائم افزایش پیدا می‌کند؛ لذا بخش مهمی از تولید از جریان اقتصادی خارج می‌شود و صرف هزینه‌های سیاسی می‌گردد و این دلیل افزایش روزافزون محرومیت‌های محرومان جامعه است.

ساز و کارهای رشد قدرت، تمرکز و توسعه روزافزون قدرت، بدون گرفتن، شیره کشی کردن و «زه‌کشی کردن» (و یا هر اصطلاح دیگری که می‌خواهید بکار ببرید) از جامعه‌ای که این قدرت در آن جامعه متمرکز می‌شود، ممکن نیست. چگونه می‌شود کارگر را بهره‌کشی کرد (مورد بهره‌کشی قرارداد) دهقان را مورد بهره‌کشی قرارداد و برای از بین بردن اعتراض آنها ابزاری ایجاد نکرد؟ پس بهره‌کشی بدون وجود ابزارهایی برای خنثی کردن اعتراض ممکن نیست. در جامعه روسی بنابر آنچه که این کتاب شرح داده است، ابزارهای پلیسی، فشارهای گوناگون، یعنی زور مستقیم است که اعمال می‌شود. پس طبیعی است که در این کشور آزادی لفظ منفوری باشد. بنابراین القای ایدئولوژی از ناحیه کسانی که بخواهند به سود آن سلطه جویی جهانی «طبقه جدید» در روسیه عمل بکنند، در همه جامعه‌های دنیا یکسان است و آنها باید نفرت از آزادی را تبلیغ کنند و دفاع از آن با ایجاد زمینه روانی ذهنی در جامعه غیر ممکن بگردد.

در جوامع اروپای سرمایه‌داری ابزارهای پلیسی هست؛ هم چنین دستگاه‌های قضایی بی‌طرف نیستند و غالباً اگر کارگری بخواهد به دادگستری شکایت بکند، نه توانایی مالی، نه وقت و نه امکان آن را دارد که از وسایل موجود استفاده کند، در حالی که سرمایه‌داران به عکس از این امکانات استفاده می‌کنند. با این حال وسایل غیر مستقیم برای حذف آن قوه اعتراض بر جامعه بیشتر به کار گرفته می‌شود. این است که انبوهی از جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و تبلیغات‌چی‌های گوناگون و همه آنچه را که ما تحت عنوان لُهو و لعب تعبیر می‌کنیم. رقص خانه‌ها، دانسینگ‌ها، کاباره‌ها و سینماها، تئاتر، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها همه و همه وسایل، به کار گرفته می‌شود تا با استفاده از خودبیگانگی انسان در غرایز، استفاده از میل جنسی، استفاده از میل به غذا، استفاده از بسیاری از امیال دیگر، آدمی را چنان گرم و گیج کنند که او هرگز مجال تردید در صحت زندگی و جریان زندگی پیدا نکند و به اصطلاح از «خود بیگانگی» در جامعه‌های غربی، بلکه بیشتر هم باشد، برای این که زن و مرد غربی گمان می‌کند «زندگی‌ای که دارد» بی‌نقص است و کمال مطلوب است و آزاد است. به گمان من برای این که جامعه به یکی از این دو دام نیفتد، لازم است که ما با تمام قوت از آزادی به معنای درست کلمه دفاع بکنیم، خصوصاً برای محرومان جامعه روشن بکنیم که اگر آزادیها از بین رفتند، در واقع دعوا سر لحاف ملاست. در حقیقت دعوا بر سر سهمی است که برای ایجاد قدرت، رشد دادن قدرت، حفظ موقعیت‌ها از تولید برداشته می‌شود. بنابراین آخر امر، سر شما را خواهند تراشید. پس فقدان آزادی به زیان شماست. «آزادی به معنای امکان اطلاع درست از واقعیت‌ها و امکان مشارکت در تصمیماتی که به سرنوشت جامعه مربوط می‌شود. من تا این جا از آزادی حرف می‌زنم و مقدار بعدش که امکان رشد فراخور استعدادها باشد را فعلاً برای بعد می‌گذارم.

عناصر دیگری هم در رابطه با آزادی هست که آنها را به آینده واگذار می‌کنم؛ فعلاً می‌خواهم بگویم که اگر ما در مخاطره سلطه ابرقدرتها نبودیم؛ اگر فقدان آزادی، شرایطی فراهم نمی‌آورد که به ابرقدرتها امکان بدهد دستگاه دولت را قبضه کنند و فاتحه بی‌الحمد هم برای انقلاب ما نخوانند، پس از نظر

دفاع از حقوق مستضعفان، ما ناگزیر می‌باید جانبدار استقلال و آزادی به همان معانی که گفتیم، باشیم. این که استالینیست‌ها هر جا که لازم است باشند، دم از مخالفت با آزادی می‌زنند و با آزادی مخالفت می‌کنند و تحت عناوین «لیبرال» و غیره می‌کوشند مدافعان آزادی را بی اعتبار بسازند، دلیل واضحش همان جریان رشد قدرت و تمایل طبقه جدید به سلطه بر جهان است. خوب، این واقعیت‌ها باید نسل امروز را هوشیار و بیدار کند. در همین هفته مقاله‌ای را برای من آوردند که نویسنده تحت عنوان «کاربرد روش شناخت بر پایه توحید در امر انقلاب و سیاست اداره امور کشور» مطلبی را نوشته بود که برای خود من بسیار خواندنی بود. این که مسلمان در جمهوری اسلامی بتواند در «دروغ بافی» و «جعل مفاهیم» تا این حد سقوط کند؟ و این که در جمهوری ارزش علم تا این حد پایین آید و میل به فریب خواننده بر میل به بررسی واقعیت این همه پیشی بگیرد، سئوالی سخت تکان دهنده است. از مطالبی که در این مقاله نوشته بود می‌گذرم. چون اگر بخواهم وقت را صرف این گونه مطالب بکنم که اشخاص «جعلیات و دروغها» به هم می‌بافند، آن وقت باید هر روز يك مثنوی به جای کارنامه بگویم. اما آن مطلبی که موجب شد تا من به یاد این مقاله بیفتم، این بود که ادعا کرده است که ما گفته‌ایم «تضاد عارضی» است. و از خودش گفته است که لابد از «خارج» عارض می‌شود. و می‌گوید در این باره حرفی زده نشده، اما می‌شود حدس زد از وقتی که بیگانگان پا به ایران نهادند. بعد خود می‌گوید خوب، تا عصر صفویه از استعمار بیگانه خبری نبود. باید قاعدتاً جامعه از درون، وحدت داشته باشد. آنگاه خودش گفته است که لابد می‌خواهید بگویید قبل از آن هم بیگانگان دیگری وحدت درونی جامعه را به تضاد کشانده بودند و بالاخره می‌رسد به دوره ساسانیان و می‌گوید این همه را می‌خواهد به اسلام نسبت بدهد و دوران ساسانی را دوران هماهنگی درونی جامعه ایرانی می‌دانستند و هجوم بیگانه، یعنی هجوم اعراب را موجب برهم خوردن این تعادل و هماهنگی درونی جامعه می‌دانستند و این همان حرفی است که دشمنان اسلام می‌گویند.

خلاصه آن که نویسنده کتاب و مبتکر روش (یعنی من) در واقع مخالف اسلام هستم! توصیه من به نویسنده این است که فرض کنید نوشته شما را

عده‌ای خواندند و فرض هم بکنید که شما موفق شدید آنها را فریب دهید و فرض دیگر این که آنها هم فریب خوردند و طرفدار شما هم شدند. حالا از خودتان بپرسید که عده‌ای طرفدار فریب خورده به چه کار شما می‌آید؟ آیا اینها شما را ناگزیر نمی‌کنند باز هم از این حرفها جعل بکنید؟ و از این نسبت‌ها بیشتر بدهید و بالاخره آخر چه خواهد شد؟

انسان وقتی قلم به روی کاغذ می‌گذارد، باید در دادن فکر و آگاهی علمی صحیح باشد تا خود در پی کار علمی برود و خواننده خود را هم به همین راه بکشاند.

به خلاف او، چه در «تضاد و توحید» که روش خود را شرح کرده‌ام و چه در «سیر تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران»، به خلاف تصور جناب نویسنده، این معنی را شرح کرده‌ام. قدرت در هیچ جامعه‌ای متمرکز نمی‌شود، آن طبقه حاکم در هیچ جامعه‌ای ظهور و زندگی پیدا نمی‌کند مگر آن که در رابطه با جامعه‌های دیگر یکی از دو موقعیت مسلط یا زیر سلطه را پیدا کند. البته حالت سومی متصور است که هر دو به جامعه نسبت به هم در موقعیتی قرار بگیرند که بر هم خوردن تعادل قوا بین آنها موجب سلطه یکی بر دیگری گردد. قدرتهای جهانی مثل دو ابرقدرتی که امروز هستند، از این گونه رابطه با هم دارند. ممکن است حتی اینها با هم هیچ وقت جنگ نکنند و مستقیماً هم با هم روابط برقرار نکنند. لذا کافی است که تحولات داخلی خود را بر پایه قدرت یکدیگر استوار کنند. در این صورت هر کدام از این دو کشور با کمترین تغییر در قدرت رقیب باید در قدرت خویش تغییرات مناسب را به وجود بیاورد و اگر نه، با برهم خوردن تناسب قوا، یکی زیر سلطه دیگر خواهد رفت.

جامعه روسی بعد از انقلاب در رابطه و تناسب قوا با کشورهای دیگر قرار گرفت و تا امروز از همین قانون (قانون عمومی تعادل) استفاده کرده است یا بگوییم تحت تأثیر آن تحول داده است. در نتیجه، امروز علاوه بر نیروی مترامی که بر اثر تمرکز قدرت، روز به روز بر ابعادش افزوده شده و آهنگ رشدش سریعتر گشته است، تناسب قوا با جوامع دیگر جهان نیز عامل دیگری در تمرکز روزافزون و شتاب باز هم بیشتر قدرت در اقلیت حاکم بوده

است. این جریان قابل متوقف کردن نیست و بالاخره به مرزهایی می‌رسد که در گذشته عبور از آن مرزها بدون برخورد با قدرت رقیب ممکن نمی‌شد. این جاست که یا باید جنگ واقع بشود و جنگهایی این چنین واقع می‌شوند. وقتی تناسب قوای جدید، بر اساس سلطه یکی بر دیگری، به وجود آمد، یکی از دو قدرت در حال رقابت، باید از صحنه خارج شود؛ یا آن که در همان مرزها متوقف شود و هر دو قدرت در جریان توقف، ناگزیر روی به انحلال می‌گذارند. اینجاست که مقداری دقت در سوره روم به آدمی می‌فهماند که این امر واقع مورد توجه قرآن، در ارزیابی جنگ ایران و روم، قرار داشته‌است.

برای اینکه این جامعه، جامعه‌ای که می‌خواهد به سوی آزادی برود، به سوی اسلام واقعی برود و از تأثیرات تناسب قوا آزاد بگردد، چاره‌ای جز حضور دائمی و آگاه مردم در صحنه‌ها نیست. لذا این است که به دفعات گفته‌ام و باز هم می‌گویم: برای اداره کشور دو راه بیشتر نیست یا با آگاهی و حضور فعال مردم در همه صحنه‌ها و همه تلاشها، باید کشور را اداره کرد و پیش برد که البته این راه طولانی‌تر اما مطمئن‌تر و میزان پیش رفتش در جامعه (پس از آن که این روش موانع را برداشت) بسیار سریعتر است و از بازگشت استبداد و تحکیم موقعیت قشرهای حاکم می‌توان به خود بیم راه نداد و نیز مطمئن شد که چنین نیز نخواهد شد. یا اگر این راه را نرویم، ناچار باید «توسل به زور» را تنها روش حکومت قرار بدهیم و این در شرایط کشور ما در جهان، مساوی است با بازگشت به وابستگی و استبداد متکی به سلطه خارجی.

بنابراین زورستایان، ما دست شما را رو می‌کنیم. بهتر است به خود زحمت بی‌حاصل ندهید؛ و شما مردم باید بیش از پیش بر مراقبت خویش بیافزایید. سختی‌ها بسیارند، مشکلات بسیارند، اما راه حل آن استقرار استبداد (به هر شکلی که در آید) نیست و این افتخار است، افتخار است، افتخار. بررسی‌هایی که من می‌کنم برای این است که شما تجربیات دیگران را نیز ببینید و با توجه به تجربه‌های دیگران، درباره سرنوشت کشور خودتان تصمیم بگیرید. اگر با من هم عقیده‌اید، یا هم عقیده می‌شوید، که بهتر است با این سختیها بسازیم، اما هرگز تن به زور به عنوان روش اداره کشور ندهیم.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۷ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۴

قسمت هفتم



کتاب «پوپر» را هم در همین هفته تمام کرده‌ام. مطالبی را از دو فصل آن می‌آورم که به درد خواننده می‌خورد. این مطلب در همین زمینه‌های ضرورت آگاهی برای جامعه‌ای است که نخواهد با استبدادی کردن، خود را رها سازد. فصل ششم و فصل هفتم آن درباره «جامعه باز» و «انسان جامعه باز» است. می‌گوید: این حقیقت که چند کشوری (۱۰ یا ۱۲ کشور) که دارای عالیترین سطح زندگی مادی هستند همگی دارای حکومت آزاد و معتدل هستند، به واسطه این نیست که دمکراسی مقوله‌ای تجملی است که ثروتشان

برای آنها میسر ساخته است، بلکه به عکس، توده مردم هنگامی که موفق به کسب حق انتخابات عمومی شدند، فقیر بودند. ارتباط علیت به نحو معکوس برقرار شد. دموکراسی در اصول راهنمای خود، شاخص‌های عالی زندگی است و در برقرار شدن این شاخص‌های هم مادی و هم معنوی، مهمترین سهم را داشته است. جامعه‌ای که دارای بنیانهای آزاد باشد از جوامعی که دارای این بنیانها نیستند، عملاً، موفق‌تر است. بنابراین به قول صاحب کتاب، نان و بیشتر از آن ثروت آزادی را به ارمغان نیاورده بلکه به عکس، آزادی است که نان و ثروت آورده است. ما اگر بخواهیم درباره این سخن نویسنده کتاب نظر بدهیم باید بگوییم که اروپا نمونه‌ای است برای این که نظریه‌های گوناگون را در آن بیازماییم و ببینیم که این واقعیت - واقعیتی به نام اروپا - در کدام نظریه بهتر بازتابانده می‌شود.

## جامعه اگر امنیت را نیافت اندیشه‌ها و مغزها و ثروت‌ها از آن جامعه

### می‌گریزد

اگر دقت کنید در تحول جامعه اروپایی می‌بینید که خود این امر که در یک دوران طولانی از روابط قدرت در مقیاس جهانی برکنار بوده، به خصوص اروپای شمالی، محل تمرکز نیروهای محرکه و محل تمرکز اندیشه‌ها شده است. این را در تاریخهای متعددی که در جریان طلا، پول و اندیشه نگاشته شده، آورده‌اند که این کشورها بین خود جنگ داشته‌اند. پیدایش و رشد آمریکا بیان کننده همین قاعده است؛ قاعده‌ای که می‌گوید: هروقت بین امنیت و آزادی «تزاخم» شد، جامعه امنیت را انتخاب می‌کند، و اگر امنیت را نیافت اندیشه‌ها و مغزها و ثروت‌ها از آن جامعه می‌گریزد و به جایی می‌رود که در آن امنیت داشته باشد. پس وجود امنیت نسبی در یک کشور موجب می‌شود که آن کشور بتواند مغز و ثروت را جذب بکند اما امنیت نسبی بدون قانون، بدون حمایت‌های قانونی، بدون نهادهایی که بتوانند قانون را اجرا کنند، برقرار نمی‌شود؛ و برای این که نهادها به وجود بیایند می‌باید کشور در آن روابط قدرتی قرار نگیرد که هرگونه استقرار و ثباتی را در جامعه ناممکن بسازد. بنابراین اگر

در جوامع اروپایی نهادهایی توانسته‌اند بوجود آیند، ممکن است بگویند نتیجه ثروت نبوده و زندگی لوکس نبوده (البته لوکس نیست) بلکه نتیجه موقعیت جهانی بوده است، نتیجه تمرکز امکانات بوده است. امروز هم اگر ما بخواهیم در کشور خودمان روی این اصل که آزادی پیشرفت و ترقی می‌آورد و در نتیجه سطح عالی زندگی را فراهم می‌کند و این که این ثروت نیست که آزادی را می‌آورد بلکه آزادی است که رشد و تعالی را می‌آورد، عمل بکنیم، باز به همان سخن باز می‌گردیم که چاره‌ای نداریم جز این که با روشی عمل بکنیم که بر اساس آگاهی و مشارکت مردم باشد. و اگر نه، در تناسب موجود قوا در مقیاس جهان و با وجود این که ما میان دو ابرقدرت قرار گرفته‌ایم، اگر این روش را به کار نبریم، ناگزیر امنیت، مسئله اول خواهد شد و آزادی قربانی استقرار آن خواهد گشت و البته در جامعه زیر سلطه‌ای که آزادی نباشد رسیدن به درجه‌ای از رشد که به ما امکان بدهد در جامعه جهانی زندگی کنیم - یک زندگی انسانی - ممکن نخواهد شد.

صاحب کتاب در دنباله بحث خود می‌گوید: برای این که یک جامعه باز باشد، و برای این که مردم در امور مشارکت داشته باشند، ناگزیر باید در قبال پولهای هنگفتی که صرف سیاستهای غلط می‌شود، مبلغ ناچیزی هم صرف تحقیق در نتایج نامطلوب آن بگردد. به بیان دیگر توسعه آگاهی در جامعه وقتی ممکن است که اثرات مطلوب و نامطلوب هر سیاستی با بی‌طرفی کامل مطالعه شود و به اطلاع جامعه برسد. اگر رژیمی تنها از اثرات مطلوب سیاست خود حرف بزند، این رژیم خواهی نخواهی جامعه را جامعه بسته‌ای می‌کند و امکان توسعه آگاهی از بین می‌رود. نقش بزرگ مطبوعات، وسایل علمی، تأسیسات علمی، عالمان علم اجتماعی این است که اثرات نامطلوب هر سیاستی را مطالعه کنند و با جامعه در میان بگذارند.

عقیده غلطی در قرن فعلی رایج گشته که عقل، منطق و روش علمی مقتضی جامعه‌ای است که سازمان آن، در واقع تنظیم آن، تمرکز داشته باشد. پوپر مدعی است و ثابت می‌کند که این حرف غلط است، برای این که استبدادی است؛ مبتنی بر مفهوم غلط و متروک و مندرسی است که علم، عقل، منطق و روش علمی غلط بودنش را مبرهن کرده‌اند. علم و روش



علمی و عقل‌مداری اقتضای جامعه‌ای را دارد که باز و کثرت‌گرا باشد؛ در داخل آن، نظرهای ناسازگار اظهار شوند و اغراض و آرمانهای معارض دنبال گردند. جامعه‌ای که در آن هرکس آزاد است اوضاع و مسایل را تحقیق کرده، راه حلی پیشنهاد کند. جامعه‌ای که در آن هر کس حق داشته باشد از راه حل‌های پیشنهادی دیگران و از همه مهمتر دولت انتقاد کند. چه راجع به آینده و چه در در باره سیاست و عمل مقام بالا، یعنی دولت، بر حسب انتقادهایی که می‌شود، تغییرها بعمل آید. این مقدار را از من بپرسید می‌گویم اندیشه بشری در پیشرفت علم خواهی نخواهی راه به اسلام می‌برد و امر به معروف و نهی از منکر بمعنای درست کلمه، جهل و زورزدایی است.

### اگر اکثریت جامعه به فاشیزم رأی داد، باید بدان تمکین کرد؟

نویسنده در ادامه بحث، سئوالی طرح می‌کند که بسیار اساسی است و آن این که آیا اگر اکثریت جامعه به فاشیزم رأی داد، باید بدان تمکین کرد؟ اگر اکثریت جامعه به استقرار قطعی حکومت استبدادی رأی داد، آیا آنها که به این استبداد باور ندارند باید به آن تسلیم شوند؟ عیناً این‌طور می‌گوید: اگر فرض کنیم شخصی ملترم به انتخاب حکومت اکثریت آراست؛ او اینجا و در برابر سئوال بر سر دو راهی واقع می‌شود و در بلا تکلیفی غیر قابل حلی قرار می‌گیرد. هر اقدامی بر ضد حزب فاشیست و نظایر آن بشود، تا مانع از رسیدن آن‌ها به قدرت گردد، خلاف اصول او است؛ از طرف دیگر اگر آنها زمام امور را به دست گیرند به دموکراسی خاتمه خواهند داد. از این گذشته چنین شخصی هیچ مبنای اخلاقی برای مقاومت فعال در برابر رژیم نازی، اگر اکثریت به آن رأی داده باشند، نخواهد داشت.

نحوه عملی که «پوپر» توصیه می‌کند، خالی از اشکال است. کسی که مستلزم به حفظ بنیانهای آزاد است، می‌تواند در مقابل حمله از جهتی، (چه در اقلیت و چه در اکثریت) از آن‌ها دفاع کند. در عوض، نظر او صحیح است وقتی می‌گوید: اگر اقدامی برای واژگون ساختن تأسیسات یا بنیانهای آزاد به وسیله قوه قهریه بشود، انسانهای دموکرات می‌توانند، بی‌آنکه دچار تناقض

باشوند، با قوه قهریه از آن تأسیسات دفاع کنند. زیرا در جامعه‌ای که حکومت آن را می‌توان بدون زور و تجاوز تغییر داد، گروهی متوسل به زور شوند، با این قصد که حکومتی برقرار سازند که فقط با زور و عنف قابل تعویض باشد، این حکومت جابر است و آدمی که معتقد به استبداد نیست، باید در برابر حکومت جابر بایستد و از آزادی دفاع کند.

اینهم نوعی راه بردن به اسلام است. چنان که امام ما حسین بن علی (ع) نیز چنین کرد. هر چند که در آنجا مسئله اکثریت به این معنا که امروز مورد نظر نویسنده هست، معنی نمی‌دهد؛ یعنی، یزید را اکثریت جامعه مسلمین انتخاب نکرده بود. اما حکومتی بود که این اکثریت بدان گردن گذاشته بود. چون آن حکومت اساس را به خطر می‌انداخت، امام (ع) می‌بایست از اساس دفاع می‌کرد، حتی با جانبازی و این دفاع را هم انجام داد. در مقام چگونگی برخورد با آنها که در پی استقرار حاکمیت زور مطلق هستند می‌گویید:

«با این قبیل مردمان اول در سطح گفتگو و استدلال معقول باید برخورد کرد. ولی ممکن است که آنها از ابتدا هرگونه استدلال را رد کنند. و پیروان خود را از شنیدن آن منع نمایند و به آنها بیاموزند که در پاسخ استدلال، مشت و طپانچه به کار ببرند؛ در این حال، جامعه تنها در صورتی باقی می‌ماند که حاضر باشد در مرحله آخر این‌گونه مردمان را با اعمال قدرت از کار خود باز بدارد.»

باز تجربه جوامع بشری را می‌بینید که يك اندیشمند را به تفکر موازنه عدمی سوق می‌دهد. در موازنه عدمی چنین است؛ باید از تقابل بیرون آمد. و معنایش این است که کسی که به خدا معتقد شد، در برابر ظالم نخست از راه امر به معروف و نهی از منکر می‌کوشد تا او را از ظلم باز بدارد. اما اگر او به قول صاحب کتاب از ابتدا هرگونه بحثی را بی‌فایده اعلام بکند و جواب سخن حق را با مشت و طپانچه بدهد، «سد» خدا تلقی می‌شود و هرگونه سازشی با او بیرون رفتن از راه خدا است و باید با فداکاری و قاطعیت تمام در برابر آن ایستاد و آن را از سر راه برداشت.

در دنباله این بحث، نویسنده کتاب مسئله‌ای را که ابتدا (به قول او) افلاطون طرح کرده است، طرح می‌کند و آن مسئله آزادی است. پوپرمی‌گوید: «آزادی مطلق مثل کارپذیری مطلق، نه فقط مخرب نفس است، بلکه مسلماً ضد خویش را هم ایجاد می‌کند. زیرا اگر همه حدود و موانع برداشته شود، چیزی از این جلوگیری نخواهد کرد که صاحب قدرت، ناتوانان و یا کارپذیران را برده بسازد.»

پس «آزادی کامل و مطلق» خود موجب پایان آزادی است و لذا کسانی که هواخواه آزادی مطلق هستند در حقیقت دشمنان آزادی هستند. حال نیت آنها هر چه می‌خواهد، باشد.

در اینجا من می‌خواهم بحثی را برای خواننده طرح کنم و آن این که اگر آزادی مجموعه‌ای از فعالیت‌های سازنده و تخریبی تلقی بشود و این مجموعه فعالیت را در هر زمینه که باشد آزادی بدانیم، و بگوییم آزادی مطلق، یعنی هر کاری که انسان خواست، (اعم از این که تخریب خود باشد و یا تخریب دیگر باشد) انجام بدهد، این البته مطلقش یعنی انهدام آزادی.

برای این که به راحتی می‌توان در تناسب قوا و تقابل زورها، فعالیت‌های تخریبی را تشدید کرد و آدمی در تخریب خویش و دیگری تا بدانجا برود که مجموعه فعالیت‌های بشری تخریب و فساد و تباهی بگردد.

اما برداشت صحیح این است که اگر ما در رابطه قوا و تناسب قوا، به اصطلاح «زور» را اصیل شماریم و اصل قرار ندهیم، بلکه «توحید» را اصل راهنما بدانیم و بکنیم و انسان را بنده خدا بدانیم و در رابطه با او، آزادی را تعریف بکنیم، فعالیت‌های تخریبی، چه درباره خود انسان و چه درباره دیگران از قلمرو آزادی بیرون می‌رود و این فعالیت‌ها در قلمرو استبداد قرار می‌گیرد.

اگر استقلال را مجموعه امکانات انسانی برای رشد بخوانیم، هر اندازه انسان از تناسب قوا، تعادل قوا و از روابط مبتنی بر زور، آزادتر بگردد و هر اندازه بیشتر خود را در رابطه با خدا قرار دهد، عمل او آزادتر می‌شود و هر چه به خدا نزدیکتر بشود، آزادی او کامل‌تر می‌گردد. و اگر یکسره از غیر خدا آزاد شود، آزادی او میل به مطلق شدن پیدا می‌کند.

پس مسئله اساسی تعریف خود آزادی است. این است که در «کیش شخصیت»، روشها و فعالیتهای تخریبی را از قلمرو آزادی بیرون برده‌ام. حق هم همین بود؛ زیرا نمی‌توان هوسبازی و هوسرانی و استفاده از دیگری برای ارضای هوسهای خویش را آزادی خواند؛ اینها استبداد است.

بین مردی که می‌کوشد زنی را به دام افکند (یا به عکس) و آن را وسیله ارضای هوسهای خویش قرار دهد، و نیز حاکمی که افراد را وسیله ارضای هوس ریاست‌طلبی، جاه‌طلبی و لذت بردن از حکمروایی مطلق‌العنان قرار می‌دهد چه تفاوتی وجود دارد؟ چگونه می‌توانیم آن را استبداد بگوییم و این یکی را آزادی؟ یعنی هوسرانی را آزادی بگوییم و زورگویی را استبداد؟ خیر، هر دوی اینها یک پایه و یک اصل دارد و آن «زور» است. بنابراین هر دوی این اعمال در قلمرو استبداد قرار می‌گیرند.

آزادی یعنی رهایی از فعالیتهای تخریبی و رشد در یک جامعه، امکان رشد هر چه بیشتر باشد، آزادی بیشتر است، به همین دلیل اگر صاحبان عقاید گوناگونی در یک جامعه قرار بگیرند و از راه فعالیت‌های سازنده با هم رابطه برقرار بکنند، آزادی در آن جامعه گسترش می‌یابد و تمایل به «وحدت فکری» جای تمایل به «تضاد فکری» را می‌گیرد.

توضیح این که اگر صاحبان عقاید گوناگون، کوشش کنند تا از طریق بحث آزاد نظرهای خود را نسبت به مسائل مختلف کشور، طرح بکنند، به تدریج مجهولات یکدیگر را کم می‌کنند و زمینه معلومات مشترکشان گسترش می‌یابد و آخر الامر به آن عقیده‌ای می‌رسند که حق است. به این ترتیب است که آزادی بسط می‌یابد و جای تمایل به کار بردن زور را برای حل مشکل، حقوق و علم می‌گیرند.

این برداشت از آزادی، به گمان من از آن برداشت از آزادی که آزادی را به معنای امکان هرگونه عمل کردن می‌داند به علم نزدیکتر است و با این برداشت از آزادی، زمینه سازندگی در جامعه کاملاً فراهم می‌شود و رشد در این جامعه ممکن می‌گردد. می‌ماند این‌که اگر آدمی توانایی می‌داشت و واقعاً مبارزه با نفس می‌توانست همه انسانها را در وضعی قرار دهد که هیچ‌کس کار تخریبی نکند، و همه کار سازنده انجام دهند و با این فعالیتهای سازنده میدان عمل

عموم گسترده و گسترده‌تر بشود و مرزهای آزادی فراختر و وسیعتر بگردد، جهان، جهان دیگری می‌شد. اما حق این است که انسان هنوز بدان مرتبت نرسیده است و بخش مهمی از امکاناتی که آزادی عمل فراهم می‌آورد، صرف فعالیت‌های تخریبی می‌شود.

با این فعالیت‌های تخریبی چگونه باید روبرو شد؟ اسلام می‌گوید از راه امر به معروف و نهی از منکر (که بر همه واجب است) و با انتقاد دائمی و همیشگی باید با این فعالیت‌های تخریبی روبرو شد.

صاحب این کتاب هم اتفاقاً، به این راه حل می‌رسد و می‌گوید: «بهای آزادی مواظبت دائم از آزادی است».

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۹ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۵

قسمت هشتم



درباره دشمنان جامعه باز، «پوپر» می‌گوید: «اکثریت مردم خواهان آزادی نیستند، چون از قبول مسئولیت وحشت دارند». قبول مسئولیت مستلزم روبرو شدن دائم با انتخاب شیوه‌ها و تصمیم‌گیری درباره آنها و نیز بر عهده گرفتن نتایج آن است.

وی ادامه می‌دهد: «در همه ما چیزی شاید کودکانه باشد که می‌خواهد از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند، با این حال چون قویترین تمرین، تمرین حفظ نفس است، شدیدترین احتیاج نیز امنیت می‌باشد.»

در این جا لازم است که من یک تجربه تاریخی را که به صورت قاعده مقبول عموم نحل‌های علم اجتماعی است، بیاورم و آن این‌که: «هر وقت میان آزادی و امنیت تراحم شد، (آزادی به معنای امکان هرگونه عمل) در آن صورت جامعه امنیت را انتخاب می‌کند» و از اینجاست که آن سخن تاریخدان آمریکایی که در روزنامه «هرالد تریبون» خواندم که گفته است: انقلاب سه مرحله دارد، مرحله پیروزی، مرحله هرج و مرج و مرحله استبداد، معنا پیدا می‌کند.

چرا که هرج و مرج کار را به جایی می‌رساند که جامعه میان امنیت و آزادی، مجبور از انتخاب می‌شود و چون امنیت برای حفظ نفس ضرورت دارد (یعنی آن آزادی بنیادی است)، آزادی را فدای آن می‌کنند.

استبدادهای بعد از انقلاب‌ها بدین ترتیب بوجود می‌آیند، ممکن است این سؤال به نظرتان بیاید که آیا این امر محتوم، ضرور، واجب و جبری است که بعد از انقلاب هرج و مرج بشود و بعد از هرج و مرج استبداد؟ و آیا این سؤال، سؤالی هست که من با بی‌طرفی بتوانم بدان پاسخ بگویم؟

اگر من نخستین رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران هستم، پس ناگزیر اگر مرحله سومی را برای انقلاب جبری هم فرض کنیم، خواهی نخواهی مرا حذف می‌کند و یا خود من باید مستبد سازنده دوران سوم بشوم، که این خود نوعی دیگر حذف شدن است و بدترین نوع حذف شدن هم هست. در حقیقت مرگ در عقیده است که مرگ در این جهان و آن جهان است.

پس اگر من استدلال کنم بر این که «این تجربه‌های تاریخی گرچه گواهی می‌دهد که انقلاب‌ها این سه مرحله را پشت سر گذاشتند: اما با این حال این سه مرحله، جبری نیست». خواهند گفت که چون مرحله سوم به حذف شما

می‌انجامد، شما ناگزیر هستید که دلیل بتراشید و حجت بیاورید که: نخیر، مرحله سوم می‌تواند فرا نرسد.

- کمی به تاریخ بازگردیم و تاریخ تمام انقلابها را يك به يك بررسی کنیم و ببینیم آیا همه آنها بدون استثناء مرحله سوم را داشته‌اند؟
- آیا انقلاب کبیر فرانسه به استبداد ناپلئونی نیانجامید؟
- آیا انقلاب اکتبر به استبداد استالینی نیانجامید؟
- آیا انقلاب مشروطه به استبداد رضاخانی نیانجامید؟
- آیا ملی کردن صنعت نفت استبداد ۲۸ مردادی را بدنبال نداشت؟
- و...

اینها در دوران معاصر است، در کشورهای افریقایی هم بسیاری موارد مشابه می‌توان ذکر کرد.

اگر در تاریخ به عقب برویم در انقلابهای تاریخی کشور خودمان نیز

می‌بینیم:

- آیا قیام مزدک به استبداد شدیدتری نیانجامید؟
- آیا قیام سرداران که در زمان خود انقلاب عظیمی بوده کارش به آنجا نکشید که امیر سرداران خودش از تیمور لنگ دعوت کرد که به خراسان بیاید و آن آدم شقی آمد و آنچه از جنایت چنگیز نکرده بود انجام داد؟
- آیا انقلاب اسلام به استبداد «اموی و عباسی» نیانجامید؟

پاسخ همه این سئوالها این است که: «بلی، همه اینها به استبداد انجامید»

اما فاصله بین پیامبر اسلام و استبداد اموی و عباسی يك فاصله طولانی بود و این خود حکایت از واقعیتی می‌کند. بعد از ناپلئون، تمایل به آزادی بر تمایل به استبداد بالاخره چربید، زیرا هر چه بخواهند و بخواهیم راجع به جوامع غربی بگوییم کسی نمی‌تواند تردیدی داشته باشد که دموکراسی امروز غرب بهتر از استبداد دیروز غرب است و این خود واقعیتی را بیان می‌کند و به همین دلیل است که در جریان انقلاب و در دوره‌ای که نام آن را «هرج و مرج» گذاشته‌اند، چون به جامعه آگاهی داده نمی‌شود و گروهها مجال می‌یابند تا مراکز متعدد قدرت به وجود بیاورند و زور تنها اصل مقبول شناخته می‌شود - همان‌طور که در روزگار خودمان می‌بینیم «قاطعیت» در «اعمال زور»

خلاصه می‌شود و به بیان دیگر در «قاتلیت» خلاصه می‌گردد -، در نتیجه، به تدریج امنیت‌ها به خطر می‌افتد و کار بجایی می‌رسد که مردم در آنچه که اساسی است (در امنیتی که برای ادامه زندگی اساسی است) احساس خطر می‌کنند و از این به بعد متمایل می‌شوند که سرنوشت خود را به دست عده‌ای قدرتمدار بدهند که آنها به جای تمام ملت مسئولیت را قبول کنند و امنیت را برای آنها به وجود بیاورند. به این ترتیب استبداد مستقر می‌شود.

پس اگر ما بخواهیم تجارب تاریخی را بدون نگرش صحیح و علمی در آنها، ملاک قرار بدهیم، و قائل به جبر بشویم و بگوییم مرحله سوم بضرورتاً (مرحله استبداد و دیکتاتوری) فرا خواهد رسید، به این معناست که از هم اکنون امور را رها کنیم و آن را به دست حوادث بسپاریم تا هر چه زودتر مقدمات آن استبداد فراهم آید!

اما اگر در تاریخ به درستی دقت کنیم و هر تجربه‌ای را به خوبی مورد ارزیابی قرار بدهیم، می‌بینیم که هراندازه میزان آگاهی و نیز هر قدر هسته آگاه در جامعه مثل صحابه رسول خدا (ص) قویتر باشد، و در برابر تمایل به زور بیشتر مقاومت بکند، دوره آزادی طولانی‌تر می‌شود و اگر ما میزان آگاهی را به حدی برسانیم که مردم از روی علم و اطلاع نظم بپذیرند و زیر بار گروههایی که می‌خواهند از راه اعمال زور خود را حاکم بکنند، نروند، و نیز در برابر این گروهها استوار بایستند، مرحله سوم (استبداد و دیکتاتوری) هرگز نخواهد رسید. چنان که در بعضی جوامع نیز انقلاب انجام گرفته است و ادامه انقلاب هرگز به استبدادی که ما در ذهن خود داریم نیانجامیده است.

بنابراین، این يك امر جبری نیست و رهبران هر ملتی و نیز رهبران هر انقلابی اگر به این مسئله که می‌گویم از روی دقت توجه نمایند و در دفاع از دستاوردهای انقلاب جازم باشند، می‌توانند هرج و مرج را از بین ببرند و قانون را حاکم کنند و مانع از فرا رسیدن مرحله سوم بشوند.

چون پیش از انقلاب نیز به مطالعه سیاست آمریکا در ایران می‌پرداختم و گزارشهای مفصلی را در هنگامی که امام در نجف بودند، و بعد به پاریس آمدند، برای ایشان تهیه کرده‌ام، می‌دانم که از همان زمان سیاست آمریکا این بود: «نه شاه و نه خمینی». چون می‌دانست که رژیم شاه در بن‌بست قرار گرفته



است و نمی‌توانست ادامه پیدا بکند، پس رفتی بود. بنابراین لازم بود که او با يك رژيم با ثباتی تعویض بشود و برقراری این رژيم با ثبات در حدود منافع آمریکا جز بامهار کردن جریان انقلابی در ایران ممکن نمی‌شد.

پس از همان وقت روشن بود که اگر ما به عنوان شرکت کنندگان در این انقلاب، نتوانیم برنامه داشته باشیم و نیز افراد کاردان و لایق برای اداره امور نداشته باشیم و امور را از لحظه اول به دست نگیریم، گروهی به خود اجازه خواهد داد که در زمینه‌های مختلف زندگی جامعه، تصمیم بگیرد و به اجرا بگذارد.

و این تصمیم گرفتن و به اجرا گذاشتن، هرج و مرج به بار می‌آورد و این هرج و مرج هم چه بخواهیم و چه نخواهیم ما را به مرحله سوم، یعنی استبداد می‌برد و می‌برد.

بنابراین، سیاست آمریکا، تدارك هرج و مرج و جلوگیری از موفقیت در هر زمینه‌ای بوده و هست. بسیاری نیز به این سخن کم بها داده‌اند، زیرا گمان کرده‌اند که بها دادن به این سخن ارزش دادن به گوینده این سخن است، حال این که این سیاست هر سلطه‌گری و سیاست هر ابرقدرتی، خصوصاً ابر قدرت آمریکا است و این مطلب، که در آن «نوار» بود، مبنی بر این که باید مانع از موفقیت رئیس جمهور در هر کاری شد، نباید دشمنی شخصی تلقی شود، بلکه این همان قاعده عمومی است، برای این که دو قاعده دیگر در جامعه‌شناسی هست:

• قاعده اول این که: لحظه‌های پیروزی عمومی لحظه‌های وحدت عمومی است، بنابراین برای استمرار وحدت، استمرار پیروزی لازم است؛ زیرا انقلاب را بدون پیروزی نمی‌توان حفظ کرد.

• قاعده دوم این است که لحظه شکست، لحظه اختلاف است و هر چه شکست عمومی‌تر باشد، اختلاف هم عمومی‌تر خواهد شد؛ زیرا، با وجود شکستها حفظ وحدت غیر ممکن می‌شود.

بنابراین و با توجه به این دو قاعده، و نیز با توجه به قاعده «تراحم میان امنیت و آزادی» (که جامعه ناگزیر امنیت را بر می‌گزیند) و با توجه به آن سه مرحله، خواننده می‌تواند دریابد که اگر آمریکا بخواهد ایران را به چنگ

بیاورد، باید مانع هرگونه موفقیت ما به عنوان رژیم بشود، و نگذارد که در هیچ زمینه‌ای، هیچ موفقیتی به دست بیاوریم.

باید کاری کند که هر نهادی را که ایجاد می‌کنیم محتوای غیر قابل دفاع پیدا کند، به طوری که پس از مدتی جامعه به این نتیجه برسد که انقلاب قادر به یافتن راه دوام و ادامه نیست و در بن‌بست قرار گرفته است، و آن وقت است که برای قبول حاکمیت یک گروه وابسته، آمادگی ذهنی پیدا می‌کند.

وقتی که این معنا را متوجه می‌شویم که شکست اختلاف را ایجاد می‌کند و اختلاف، هرج و مرج را تشدید می‌نماید و تشدید هرج و مرج هم امنیت را در همه وجوه آن به خطر می‌افکند. و نیز، رسیدن خطر و نا امنی به حدی که برای جامعه قابل تحمل نباشد مساوی است با فراهم شدن و ایجاد لحظه تمایل به استبداد، می‌توانیم بر اساس این دستگاه نظری که من اینک برای شما توضیح دادم، رفتارهای قدرتهای مسلط خارجی و عوامل داخلی آنها را پیگیری کنیم و آنچه که تحت عنوان «القای ایدئولوژی» گفته‌ایم و خصوصاً معنای آنچه را که به صورت «نفرت از آزادی» تبلیغ می‌شود، درست بفهمیم و به اصطلاح «کلاه سر هیچ کس نرود» و با علم و اطلاع بر این واقعیتها تمام کوشش و تلاش خودمان را به کار ببریم تا بر هرج و مرج غلبه کنیم تا حکومت لیاقت را جایگزین حکومت جبر و گروه‌بازی بنماییم و بالاخره به این ترتیب انقلاب را نجات بدهیم و مانع از پیدایش مرحله سوم بگردیم.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۰ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۶

قسمت نهم

## حفظ آزادی موکول به دفاع قاطع از آن است

صاحب کتاب بر این باور است که «حفظ آزادی موکول به دفاع قاطع از آن است». پس از آن، بحثی را به میان می‌آورد که از نظر من بسیار جالب است و باز هم نشانه دیگری است گویای این که اندیشه بر پایه تضاد بالاخره از راه انتقاد آنچه به نام آزادی در غرب وجود دارد، جای به اندیشه برپایه توحید می‌سپارد و به حقانیت تفکر اسلامی راه می‌برد.

می‌گوید: «ما آزادی را به بهای امنیت و مساوات و برابری را به بهای عزت نفس، و آگاهی انتقادی را به بهای عزت نفس، و آرامش فکری خود می‌خریم. این قیمت گزافی است که هیچ یک از ما به طیب خاطر آن را نمی‌دهد و بسیاری اصلاً نمی‌خواهند آن را بپردازند». نویسنده سپس مثال تاریخی می‌آورد و می‌گوید: «بهترین افراد یونان قدیم شکی در این معامله نداشتند و راجع به بزرگترین منتقدان و پرسش‌کنندگان خود، یعنی سقراط می‌گفتند که بهتر است آدمی چون سقراط راضی باشد» اما واکنشی پدید آمد و سقراط را برای پرسش‌هایی که مطرح می‌کرد کشتند. از زمان شاگردش افلاطون تا به امروز کم نبوده‌اند اشخاص برجسته و با استعدادی که با بیشتر باز شدن جامعه مخالفت ورزیده‌اند و خواسته‌اند آن را یا به عقب یا به جلو، به سوی بسته شدن بیشتر سوق بدهند.

این که میان آزادی (در صورتی که مجموعه فعالیت‌های تخریبی و سازنده را آزادی بدانیم) و امنیت، برابری، عزت نفس، مغایرت و مخالفت و تضادی وجود دارد، درست است. چون فعالیت‌های تخریبی ممکن است آن قدر زیاد بشود که بخاطر امنیت، باید برابری و عزت نفس و منزلت انسانی را فدا کرد؛ اما اگر ما فعالیت تخریبی را از قلمرو آزادی خارج کنیم، میان امنیت، برابری، عزت و منزلت انسانی و آزادی نه مغایرتی است و نه تضادی وجود دارد، بلکه اینها یک واقعیت می‌شوند.

اما برای بازداشتن انسانها از فعالیت تخریبی، روشی متناسب با زمان و مکان و شرایط روز جهان باید در پیش گرفت. چه بسا بین ما در هدفی که

می‌خواهیم به آن برسیم اختلافی نیست، اما اختلاف در روش کار، خود اختلاف عظیمی است.

به گمان من در زمان و مکان ما (امروز) باید تکیه بر آگاهی کرد و با فعالیت‌های تخریبی از راه توسعه دایره علم و اطلاع عمومی، مبارزه نمود. اگر ما بخواهیم با توسل به زور جلوی فعالیت تخریبی را بگیریم، تنها میزان تخریب‌ها را بیشتر می‌کنیم. در حقیقت، زور چون نمی‌تواند سازنده باشد و خواهی نخواهی افراط در کار و تمایلات سلطه‌طلبانه، فرمانروایی، عاملیت و این بیماری‌ها که در انسان وجود دارد، موجب می‌شود که خود فعالیت به مراتب تخریبی‌تر از آن فعالیت‌های تخریبی بشود، که ما می‌خواهیم به زور جلوی آنها را بگیریم. این است که هدایت و خصوصاً کوشش برای تغییر تصحیح تعریف‌ها و تعمیم آگاهی‌ها، به عنوان مطمئن‌ترین راه برای حذف آن بخش از فعالیت‌ها که تخریبی هستند و از نظر ما مخالف آزادی است، ضرورت تام و تمام می‌یابد.

تجربه تاریخ به ما می‌گوید آنها که برای جلوگیری از منکرات، روشهای خشونت‌آمیز در پیش گرفته‌اند، در حقیقت می‌خواسته‌اند که این منکرات را بهانه سلطه بی‌چون و چرای خویش بر جامعه، قرار دهند. در عمل، پس از استقرار استبدادشان، یعنی «منکر بزرگتر» آن منکرات با ابعاد بزرگتری در جامعه رواج یافته است. صاحب کتاب به همین معنا نیز پرداخته است و می‌گوید: «آنها که خیال می‌کنند جامعه از بد رو به بدتر می‌رود، طبعاً می‌خواهند مانع دگرگونی شوند و آنها نیز که خیال می‌کنند جامعه کامل آینده را به وجود می‌آورند، پس از تحصیل قدرت، بخاطر تقدم حفظ قدرت، خود مانع از حصول آن جامعه، می‌شوند؛ استبدادگری مستلزم ممانعت از جریان دگرگونی است.»

کمی بعد می‌گوید: «مثلاً» می‌گویند کارآترین طرز حکومت دیکتاتوری است. یا پیرو نظریه جامعه کامل مثل کمونیزم، می‌خواهد مدینه فاضله بسازد. از لحاظ نظری ساختن آن مدینه فاضله و آن جامعه کامل خوب است. ولی در عمل، بخاطر استقرار دیکتاتوری، درست از آب درنیامد. البته اگر نظریه‌ای در عمل درست از کار در نیاید، دلیل بر این است که در خود نظریه نقصی موجود

است. در این باره نیز باید گفت که در صورتی که ما نظریه را اجرا کرده باشیم و خوب از آب درنیاوده باشد. اما اگر ما نظریه را اجرا نکرده باشیم که به نام نظریه، حکومت دلخواهی به وجود بیاوریم. در واقع باید آن نظریه‌ای را به محاکمه کشید که در عمل و به اجرا درآمده است.

کمی دورتر، صاحب کتاب می‌گوید: «تفتیش عقاید در اسپانیا، حکومت‌های استبدادی و جنگ‌های حاصل از تضاد عقاید و مذاهب که قسمت مهمی از تاریخ مغرب زمین را اشغال کرده است» مصداق بارز این ضرب‌المثل است که «راه دوزخ از نیت خوب فرش شده است». کسانی که در این راه قدم برمی دارند، تنها ابلهان و احمقان نیستند؛ در واقع حس عدم رضایت از جامعه موجود، مردم را به این کار برمی‌انگیزد؛ بیشتر از آنها صاحبان هوش و تخیل هستند که برانگیخته می‌شوند، نه عکس آن؛ زیرا مردم کند ذهن و فاقد قدرت تخیل اغلب محافظه کارند و وضع موجود را می‌پذیرند».

این بیان «پوپر» به استاد ضرب‌المثل که راه جهنم از نیت خوب فرش شده است. همان حرفی است که ما اکنون زدیم مبنی بر این که: نیت خوب وسیله به حکومت رسیدن اشخاصی شدند مثل عبدالملک مروان خلیفه اموی که مشغول خواندن قرآن بود، وقتی مطلع شد که خلیفه شده است، قرآن را بست و گفت: «هدا فراق بینی و بینک» یعنی بین من و تو جدایی افتاد. این درست که تمام اسلام نیت خوب است، اما وقتی که امویان به نام اسلام حکومت بکنند، جامعه را به نام اسلام به جهنم می‌برند.

بنابراین، مسئله آن است که عدم رضایت از وضع موجود، نقادان و باهوشان را به خواستن اجرای آن نیت، مقاصد، دین، راه و رسم و قوانین خوب، برانگیزد. اما اگر مردم با هوش و مردم تحول طلب آن نیت و هدف‌های خوب را کنار گذاشتند و آن وقت طالب تغییر شدند، (بدون این که معلوم باشد که چه نوع تغییری را می‌خواهند) این خطر وجود دارد که تغییرهایی که به جامعه تحمیل می‌شوند، «بد را بدتر» کنند.

پس مسئله اصلی این است که ما بر سر اجرای آن نیت خوبی که به خاطر آنها عمل و انقلاب می‌کنیم، معامله و سازش نکنیم و بایستیم.

صاحب کتاب در دنباله بحث در همین رابطه می‌گوید: اگر مردم، به علم، خواسته‌هایی را نپذیرد و به عمل درنیاورد، راه دیگر همان تحمیل مقاصد بر کل جامعه است. اگر جامعه از روی آگاهی و علم، امور و خواسته‌هایی را نپذیرد و به عمل در نیاورد راه دیگری نمی‌ماند، جز آن که حکومت یا حاکمان، مقاصد خود را به جامعه تحمیل کنند. و این ممکن نمی‌شود، مگر این که تمامی قوا در دست آنها قرار بگیرد و این همان رژیم استبدادی است و هیچ سرنوشتی جز سرنوشت رژیمهای استبدادی و حتی آنها که با نیت‌های خوب آمدند تا جوامع بشری را به مدینه فاضله برسانند و در عمل به فساد و تخریب و تباهی کشانند، به بار نمی‌آورد.

دلیل آن هم واضح است. زیرا که استبداد ناگزیر است هر روز «زور» بیشتری به کار ببرد. نویسنده در این قسمت می‌نویسد: «نه فقط خود طراحان نقشه‌های آینده جزء جامعه‌ای هستند که می‌خواهند آن را از میان ببرند، بلکه تجربه اجتماعی و لذا فرضیات و آمال اجتماعی آنها هر قدر که انتقادی باشد باز، عمیقاً تحت تأثیر آن جامعه قرار دارد. پس برآستی از بین بردن آن جامعه شامل از بین بردن خود آنها و نقشه‌هایشان خواهد بود.

به هر حال هر تجدید بنای اجتماعی که اساسی و از بن و ریشه باشد، به خاطر همین اساسی بودن، به طور حتم عده زیادی از مردم را ریشه‌کن و گیج و مبهوت می‌سازد. و موجب بدبختی جسمی و روحی می‌شود. و ناچار لاقط عده‌ای از این مردم با این تغییرات که چنین تأثیراتی دارد مخالفت خواهند کرد.

کسانی که در رأس قدرتند و می‌خواهند آمال خود را تحقق بخشند و «جامعه آرمانی» را مستقر سازند، معتقد خواهند شد که این قبیل مردم بخاطر اغراض و منافع فردی خود مخالفت می‌کنند و البته این تا حدی هم درست است و آنها را به عنوان دشمنان جامعه معرفی می‌کند و به ناچار آنها در طی وقایعی که روی می‌دهد، قربانی می‌شوند.

زیرا که هدفهای آرمانی غیر قابل حصول است و دوره طولانی‌ای را در بر خواهد گرفت و دوره‌ای که انتقاد و مخالفت را باید در آن خفه کرد، بسیار به درازا خواهد کشید.

لذا عدم مدارا و تساهل و به کار بردن زور و استبداد شدیدتر خواهد شد. حتی اگر اعمال کنندگان آن نیز نیت خیر داشته باشند»  
نویسنده سپس ادامه می‌دهد: «برای اجتناب از هر گونه انتقاد ممکن، خرابکاری و مداخلات بیگانگان و فساد دستگاه، یعنی سوء نیت را بهانه می‌کنند. بدین جهت لازم می‌شود که مقصران شناخته شوند و ریشه‌کن گردند و اگر بنا بر گناه به گردن انداختن شود، بالاخره کسانی را پیدا خواهند کرد که گناه را به گردن آنها بیاندازد. در این موقع، رژیم انقلابی، در نتایج پیش بینی نشده و غیر منتظره اعمال خود، غوطه ور می‌شود.»  
به طوری که می‌بینید، این نویسنده نیز به همان نظرات که تاریخدان آمریکایی می‌رسد. این نویسنده، چون او، معتقد است: تحمیل نظر به جامعه به استبداد می‌گردد و استبداد به تباهی بیشتر؛ همین طور هر چه استبداد بیشتر بشود، تباهی و فساد بیشتر می‌گردد و این همان دور شدن از هدفهای انقلاب است.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۱ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۷

قسمت دهم

**حق اطلاع از واقعیتها و حق مشارکت در تصمیماتی که به امور**

**جامعه راجع می‌شود**

آنچه در اینجا به عنوان تصحیح باید گفت، این است: اگر هدفهای انقلاب از راه آگاه کردن مردم و با مشارکت خود مردم تعقیب گردند، این راهی است که ما را هم از سلطه استبداد نوع مارکسیستی و هم از دیوانسالاری نوع لیبرالی حفظ می‌کند.

چرا که وقتی مردم آگاه می‌شوند و شرکت می‌کنند، جامعه به گروه‌های متضاد تقسیم نمی‌شود، بنابراین انبوه عظیم توده مردم در پیشبرد هدف‌های انقلاب شرکت می‌کنند و به تدریج میل به سازندگی در جامعه افزایش و میل به تخریب کاهش می‌یابد. این همان چیزی است که موجب توسعه «مرزهای آزادی» به معنی و مفهوم حق اطلاع از واقعیتها و حق مشارکت در تصمیماتی که به امور جامعه راجع می‌شود و حق رشد و مشارکت در سازندگی می‌گردد.

پوپر، بعد از این بحث، به اینجا می‌رسد که از میان بردن ناگهانی سازمانها و نهادها، کار را به هرج و مرج می‌کشاند و بعد از هرج و مرج، جامعه آرمانی ظاهر نمی‌شود و تصور این که هرج و مرج موجب ایجاد جامعه کمال مطلوب بگردد، دیوانگی محض است و همچنین اعتقاد به این که جامعه بهتر از جامعه فعلی در هرج و مرج حاصل می‌شود، نیز چنین است.

بنابراین اگر درباره جامعه کامل تعهد داشته باشیم، علیرغم خواب و خیال خود ممکن نیست که همه چیز را از میان ببریم و از نو بار دیگر آغاز کنیم.

بدین قرار، در مجموع نظر پوپر درباره «جامعه باز» و «جامعه بسته» این می‌شود که آن جامعه‌ای که تغییر را بپذیرد و از آن نترسد و نیز آن جامعه‌ای که در آن مشارکت عموم در کارها ممکن باشد، «جامعه باز» است و آن جامعه‌ای که این مشخصات را نداشته باشد، «جامعه بسته‌ای» است.

و ما با انتقادهایی که از این نظر کردیم، به این نتیجه رسیدیم که در مورد جامعه خودمان بدون آن که آزادی به معنای امکان اطلاع از واقعیت‌های راجع به جامعه و جهان و مشارکت در تصمیمات راجع به سرنوشت کشور و رشد و برخورداری از حق رشد و استفاده از این حق، ما نه تنها قادر نمی‌شویم که بنیادهای نظام اجتماعی را به سود محرومان و مستضعفان دگرگون بسازیم، بلکه ناگزیر می‌شویم که رژیم سابق را تکرار کنیم. البته با فساد بیشتر و با تحکیم بیشتر سلطه خارجی بر سرنوشت کشور.

این است که هراندازه که ما نسبت به آزادی در مفاهیمی که گفتیم پافشاری را فزونتر کنیم، به اسلام صادق‌تر هستیم؛ در حقیقت اسلامی عمل می‌کنیم و در این صورت امکان تحقق اسلام در جامعه بیشتر می‌شود و



استقرار استبداد به عنوان سرانجام محتوی انقلاب، بعیدتر می‌گردد. و اگر ما به راستی در طریق آگاهی دادن و آگاهی گرفتن و مشارکت دادن و مشارکت گرفتن، برویم، می‌توانیم مانع از پیدایش این مرحله بگردیم.

### وابسته‌ها به حکومت برسند

به هر حال تجربه‌ای که در آن هستیم، تجربه بزرگی است و همه آنها که این سطور را می‌خوانند، باید نگرانی عمیق مرا احساس کنند. بر آنهاست که تصمیم بگیرند کدامیک از دو روش را برمی‌گزینند؟ اگر با من موافق شدند که اتخاذ روش استبدادی با توجه به ضعف اجتماعی استبداد، موجب می‌گردد که دقیقاً وابسته‌ها به حکومت برسند، همه آنهايي که بر روشهای استبدادی اصرار می‌ورزند، قربانی این اصرار خویش خواهند شد. اگر به این نتیجه رسیدند که آزادی به معنای آگاهی دادن است و واقعیتها را با مردم در میان گذاشتند و نیز اگر معتقد شدند که مشارکت مردم در تصمیمات مربوط به سرنوشت خویش ضرورت عینی و اساسی رشد انقلاب است، مرا یاری خواهند کرد. بر من بود که هشدار بدهم؛ بر من بود که تجربه‌های تاریخی را پیش چشم همه بیاورم؛ و بر من است که در برابر جریانی که کشور را به سوی استبداد وابسته به سلطه خارجی می‌برد مقاومت کنم، چرا که این به معنای مرگ اسلام، و مرگ ایران و مرگ آرمانهای يك انقلاب است.

اما موضوع بعد که در این هفته قرار بود در کارنامه از آن حرف بزنم «بازدید از اردوگاهها» و «سیاست و معنویت» بود.

در اصفهان و جیرفت، يك واقعیت به وضوح به چشم می‌خورد و آن این که گروههای سیاسی می‌کوشند از موقعیت پناهندگان جنگ به سود خود استفاده کنند و از یادمی‌برند که همین اخلاق در زمانی که پناهندگان می‌باید با احساس وحدت، احساس اخلاق عالی و احساس روحیه تلاش برای پیروزی در این جنگ، امید و اطمینان پیدا کنند، می‌بینند که گروهها از پی هم می‌آیند، هر يك بر ضد دیگری تبلیغ می‌کنند، آیا از این که در جنگ به جای فتح،

شکست آید، مایوس نمی‌شوند؟ و آنها ناگزیر از خانه و کاشانه خویش امید نمی‌برند؟

در «جیرفت» با تحریک عناصر ضدانقلاب آوارگان و گروهی از مردم شهر به جان هم افتاده بودند و روز پیش از آن که من به آنجا بروم عده‌ای کشته، بعضی مفقود، گروهی زخمی و جمعی نیز توقیف شده بودند. چه انگیزه‌ای در این گروهها هست که به جای مغتنم شمردن این فرصت برای اطمینان دادن به مردم، در شکست روحیه آنها و القای ناامیدی به آنان تلاش می‌کنند؟ این سوالی است که مردم باید از آنها بپرسند! آن مقامهایی که آوارگان را مردمی تصور می‌کنند که باید از موقعیت آنها استفاده کرد و به سود خود تبلیغ نمود، اشتباه می‌کنند و فریب ضدانقلاب واقعی و اصیل (یعنی آنها که می‌خواهند به سود ابرقدرتها، ایران را تحت سیطره خویش درآورند) را می‌خورند.

## بگذارند در این اردوگاهها حب و بغض‌های سیاسی وارد

### نشود

چرا که نه تنها امروز این آوارگان از این گونه رفتارهای بیان‌کننده «تدنی» و «فرومایگی» به تنگ می‌آیند، بلکه فردا هم که جنگ تمام می‌شود، خاطره این روزها آنان را آزار خواهد داد و نوع رفتار مقامات مسئول و غیر مسئول و گروهها را فراموش نخواهند کرد.

این است که من درباره اثرات زیانبار این گونه رفتارها به مقامات مسئول که به خانواده‌های شهدا خدمت می‌کنند و یا در اردوگاههای پناهندگان مشغول فعالیت هستند، هشدار می‌دهم و تأکید می‌کنم که این روشهای نادرست و تخریبی را رها کنند و بگذارند که در تماس با خانواده‌های شهدا در این اردوگاهها حب و بغض‌های سیاسی وارد نشود و آنچه حاکم می‌شود، همان معنویت و روح بلند انسانی که در سختی و تنگنا هموطنان خویش را یاری می‌دهد باشد و در این شرایط اردوگاهها را میدان برخوردها، نکنند.

به هر حال برای من که بازدید کننده بودم، شور و هیجان پناهندگان و امیدشان به پیروزی بسیار دلگرم کننده بود و البته مایه شرمندگی، شرمندگی از این که می‌باید چنان می‌کردیم که خانه و زندگی آنها مورد تجاوز قرار نمی‌گرفت و وقتی که از این کار ناتوان شدیم، لاقلاً باید می‌توانستیم به موقع و با پیش بینی‌های لازم، فکر پناهندگان را می‌کردیم و گذران و زندگی موقت آنها را در اردوگاهها، آن گونه سامان می‌دادیم که بر رنج آنها افزوده نگردد.

به هر حال، امیدوارم بر آنها که معلوم باشد که آنچه در توان داریم، برای پیروزی در این جنگ و راندن دشمن انجام می‌دهیم و امیدوارم که پس از جنگ با هم و با امکاناتی که در کشور داریم، به بازسازی مناطق جنگ زده بپردازیم.

## این مردم چرا مرا انتخاب کرده‌اند؟ آیا انتخاب کرده‌اند برای این که من ماشین امضا بشوم؟!

غیر از مسئله اردوگاهها و این تذکره‌درباره اثرات سوء تقدم دادن به گرایشهای سیاسی در اردوگاهها، مطلب دیگری که در جیرفت با آن برخورد نمودم، این بود که جوانی آمد و اعلامیه‌ای به من داد که زیر آن امضا شده بود: «جهاد سازندگی جیرفت و انجمن اسلامی...» (نام انجمن اسلامی در خاطر من نیست) متن اعلامیه این درباره بود که دفترهای هماهنگی، مرکز ضدانقلاب شده است و عناصری چنین و چنان بدانجا آمدند و یا در روزنامه انقلاب اسلامی چه شده و چه نشده است و نیز وزرای مکتبی چرا معین نمی‌شوند و... بود.

از آن جوان پرسیدم: آیا در این شهر دفتر هماهنگی وجود دارد؟ معلوم شد که وجود ندارد. گفتم این اولین دروغ شما. چیزی که در این شهر وجود ندارد چگونه می‌شود که پناهگاه این و آن شده باشد؟ پس معلوم شد که شما از مرکز واحدی الهام می‌گیرید که عین همین اعلامیه را با همین عبارت در شمال ایران هم به دست من داده‌اند.

سپس از او پرسیدم شما که گفته‌اید که چرا وزرا را منصوب نمی‌کنم، آیا در قانون اساسی وظیفه رئیس جمهور این شده که هر وزیری را که به او پیشنهاد کردند تصویب کند و یا این که وظیفه نخست وزیر این است که وزرای قابل تصویب را به رئیس جمهور پیشنهاد کند؟

این مردم چرا مرا انتخاب کرده‌اند؟ آیا انتخاب کرده‌اند برای این که من ماشین امضا بشوم؟ و یا انتخاب کرده‌اند که طبق قانون اساسی رئیس قوه مجریه باشم و وزرایی را که قابل تصویب می‌دانم تصویب بکنم؟

آیا قانون اساسی این جور مقرر کرده است که من نقش مجلس را بازی کنم؟ یعنی وزرا پیشنهاد بشود و من خواهی نخواهی (در نقش حتی نه مجلس آزاد، بلکه يك مجلس مجبور) آنها را تصویب بکنم؟

آیا وظیفه شما که می‌گویید جهاد سازندگی هستید، صادر کردن این جور اعلامیه‌ها است؟ و آیا برای همین کارها (اعلامیه‌ها) جهاد سازندگی به وجود آمد؟ آیا شما قیم مردم هستید؟ بعد، به او گفتم آنها که در جهاد سازندگی در روستاها و شهرها به «هدف» این جهاد یعنی «سازندگی» مشغولند، روحشان از این اعلامیه‌ای که شما به نام آنها امضا کرده‌اید خبر ندارد و متأسفانه استفاده از این نهادها برای تبدیل آنها به ابزار حکومت، نه تنها موجب می‌شود که این نهادها وظایفی را که برای انجام آنها به وجود آمده‌اند، کم کنند، بلکه به تدریج رابطه با مردم بودن و با مردم عمل کردن و بلکه پیشاهنگ مردم بودن را به رابطه حاکم و محکوم با مردم و تلاش برای حاکم شدن تبدیل می‌کنند و این همان است که آن نهاد را به ضد هدفی که برای آن بوجود آمده است تبدیل می‌کند.

باری، در جیرفت این مسئله پیش آمد و من به مناسبت این مطلب را گفتم. بعد، به میان مردم رفتیم که در اجتماع آنها همان خودجوشی که در سمنان دیده بودیم، دیدیم، همان شعارها، همان شور و همان هیجان، این بار، مرا مطمئن‌تر کرد که تلاش برای مشارکت دادن عموم و تلاش برای آن که وجدان و شعور عمومی ارتقا بیابد، اثرات خویش را به بار می‌آورد: و رفتارها در همه جای کشور یکسان است.

پس می‌توان ناامید نشد و می‌توان به سرنوشت کشور امیدوار شد.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۲ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۴۸۸

قسمت یازدهم



## از جنگ چه خبر؟

با توجه به آنچه گفته‌ام، (کارنامه گذشته) می‌توان ناامید نشد و به سرنوشت کشور امیدوار شد و اطمینان یافت و اطمینان داشت که ما بر مشکلات چیره خواهیم شد و این مردم به تدریج از ابهامات ماههای نخستین انقلاب بدر می‌آیند و آماده می‌شوند که بطور خودجوش نظم بپذیرند و در کار و تلاش شرکت کنند و پاسدار اسلام راستین باشند و مانع از تحقق هدفهای دشمن در استقرار استبداد جدید بگردند.

از مطالب دیگری که در این هفته بدان مشغول بودیم طرحهای نظامی بود. درباره این طرحها باید گفت که پاره‌ای از آنها را باید چندبار از سرکوفت،

درست شود مثل آن موری که ران ملخ را به بالای دیوار می‌برد. گذشته از آن که وقت می‌گیرد، قابل بحث و توضیح هم نیست و نمی‌توان در معرض اطلاع عمومی قرار داد. ناچار، این سؤال همیشه هست که: «از جنگ چه خبر؟». این سؤال آدمی را در بیم و امید نگه می‌دارد البته تأثیرات این حالت بر اعصاب و روان آدمی تأثیرات خوش آیندی نیست. ولی به هر حال اصرار و سماجت ما باید به ما این امکان را بدهد که مشکلات اجرای این طرحها را از بین ببریم و اگر به این امر مهم موفق بشویم، (و به خواست خدا می‌شویم) همان تجربه پیروزی خواهد شد که ما از آن صحبت می‌کنیم. این پیروزی به کشور ما امکان می‌دهد که این تجربه را در تمام زمینه‌های دیگر تکرار کنیم و بدون این که در انتظار سیاست موافق قدرتهای خارجی بنشینیم، برنامه ایجاد ایران اسلامی، مستقل و آزاد را به اجرا بگذاریم.

### امریکا قطعات هواپیما و اسلحه و غیره را به ایران نخواهد داد

در این هفته گزارشهای زیادی از جمله درباره وضع رژیم عراق و نیز حرفهای وزیر خارجه آمریکا و رئیس جمهوری جدید این کشور خواندم. گزارشی از آمریکا بود که، بنابر آن، در مجلسی که آقای ریگان و پنجاه نفر از نمایندگان کنگره در آن بوده‌اند، و راجع به تغییر رژیم در ایران صحبت شده است، ریگان خندیده و گفته است: من می‌دانستم کارتر اشتباه کرده است و اگر ما در ایران عمل کنیم، روسها با ما مقابله نخواهند کرد.

بیاناتی هم که وزیر خارجه و رئیس جمهوری آمریکا به طور علنی کرده‌اند، به این مضمون گفته‌اند که در ایران دولت به معنای مجموع تأسیسات مندرج در قانون اساسی، یعنی قوه مجریه و قوه مقننه و قوه قضاییه نیست. همچنین گفته‌اند که امریکا قطعات هواپیما و اسلحه و غیره را (که پولش را داده‌ایم) به ایران نخواهد داد.

تهدیدها و دندان نشان دادن‌ها، را نیز خواندم و دیدم که دستگاه اداری ریگان بیشتر از دستگاه اداری کارتر به راه خطا می‌رود. زیرا که عامل «مردم» و «ملت آگاه» را به حساب نمی‌آورد.

همواره کوشیده‌ام برای هموطنان خودم توضیح بدهم که میان «مخالفت قلابی» و «مخالفت واقعی» با آمریکا تفاوت وجود دارد. چرا که مخالفت قلابی با آمریکا آن مخالفتی است که به آمریکا امکان بدهد که آنچه از فشار و تضییق که می‌تواند، بدون ترس از عکس‌العمل مردم جهان در حق ما اعمال نماید.

ولی «مخالفت واقعی» با آمریکا، آن است که ما وابستگی‌هایی را که به خارج داریم با کار و تلاش و کوشش در داخل به تدریج قطع نموده، کشور را از هر گونه تأثیر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سلطه‌گر خارجی برهانیم.

جانبداران سیاست شمالی با این گونه مخالفت با آمریکا موافق نیستند. (گرچه در حرف زدن هم اظهار موافقت نمایند) چرا؟ برای این که استقلال را به وابستگی نمی‌توان تبدیل کرد. اما وابستگی به آمریکا را به وابستگی به روسیه می‌توان تبدیل کرد. چنان که انورسادات وابستگی به روسیه را به وابستگی به آمریکا تبدیل کرد.

با خواندن این گزارشها بر من است که به مردم هشدار بدهم و بگویم تا زمانی که شما در صحنه هستید، خطر از اسلام و ایران دور است. اما اگر شما بی‌تفاوت بشوید و اگر شما لاقید بشوید و اگر شما خطر را آن طور که هست نبینید، باید بگویم که هر دو ابرقدرت مشغول ایجاد خط سوم هستند و خطر برای کشور بزرگ است.

«ایجاد خط سوم» یعنی چه؟ یعنی این که وقتی انقلاب انجام گرفت و نیرویی که انقلاب بر سر کار آورده است، به جای آن که پی در پی پیروزی به دست بیاورد، شکست برایش حاصل شود، در این صورت خط سوم پیدا می‌شود: خط «نه این و نه آن»، بلکه خودم.

در حال حاضر خط متمایل به آمریکا با توجه به مصاحبه‌ای که «امینی» در خارج از کشور کرده است، معلوم است که چه کسانی را در بر می‌گیرد عده‌ای از گرایشهای گوناگون بگرد این خط و محور جمع می‌شوند؛ یعنی همان که بارها گفته‌ام که می‌گویند چاره‌ای نیست، یا باید با آمریکا کنار آمد و یا باید با روس کنار آمد. کنار آمدن با روسیه پایان زندگی مستقل ایران است. زیرا دیگر نمی‌توانیم از سلطه آن خارج شویم، پس باید با آمریکا کنار آمد.

«لیبرال» به معنای درست کلمه یعنی آن قشرهایی که به دنبال این خط می‌روند. همه اینها يك محور دارند که امریکا است. روز به روز دست نشانده‌گی خود را روشنتر می‌سازند. البته، جناحهایی از این‌ها هم خواهند کوشید که از عنوان مصدق مرد بزرگ تاریخ ما نیز استفاده کنند.

محور دیگر، همان محور تمایلات وابسته به ایدئولوژی و سیاست همسایه شمالی هستند. آنها هم با همین طرز فکر (یا باید با آمریکا بود یا باید با روس) ناچار، به استناد نارسائیه‌ها و ناکامیها، این خط را پیش می‌برند و تبلیغ می‌کنند و خواهی نخواهی ممکن است عده‌ای هم فریب این سخنها را بخورند. البته هر دو دسته می‌توانند گروههایی را در درون جنبش اسلامی ما، جا دهند که اینها «خط سومی» در داخل جنبش پیش بکشند که، نه رئیس جمهور و نه مخالفین رئیس جمهور، بلکه خود ما باشیم. این خط ابوموسی اشعری است که البته به سود معاویه تمام می‌شود. یعنی دست آخر، یا جانبداران آمریکا از این «خط سوم» استفاده می‌کنند و یا جانبداری همسایه شمالی. در اوضاع و احوالی کنونی به نظر می‌رسد که آمریکا زمینه بیشتری برای استفاده از این خط سوم دارد.

با این برداشتم از واقعیت‌های روز و گزارشهایی که خواندم، می‌خواهم بار دیگر به مردم هشدار دهم:

بر سر تاریخ اسلام آنچه از راه شیوه ابوموسی اشعری باید می‌آمد، آمد؛ تکرار این تجربه مساوی است با همان مرحله سوم، یعنی استبداد و این استبداد مساوی است با سلطه آمریکا و یا سلطه روس. پس باید دانست که کار مسلمان این نیست، بلکه این کار کسانی است که اسلامشان در خودخواهی‌های خودشان خلاصه می‌شود. کار مسلمان واقعی انتخاب میان حق و باطل و حمایت قاطع و بیدریغ از حق است. باطل، باطل است. چه التقاطی و چه جانبدار خالص و خلص زور.

کارنامه ۱۰ تا ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۳ اسفند ۱۳۵۹

۱۰۲۴



## چند نوبت درباره فرار مغزها از ابتدای انقلاب تا به امروز صحبت کرده‌ام

یکی از کارهایی بود که در این هفته انجام دادم، مصاحبه بود. در این مصاحبه که با تفصیل انجام گرفت، در زمینه‌های مختلف توضیحات مفصل دادم و از معنویت انقلاب اسلامی ایران دفاع کردم و این معنویت را توضیح دادم و گفتم که تبلیغات امریکا در وارونه جلوه دادن حقیقت انقلاب ما در جهان، یکی از بزرگترین خیانت‌های زمامداران امریکا، نه تنها به ملت امریکا، بلکه به مجموع بشریت است.

سپس چند نامه و گزارش راجع به افرادی خواندم که این افراد به لحاظ غیر قابل تحمل یافتن وضع، کشور را ترك کرده‌اند. آنها که رفته‌اند صلاحیتها و تخصصها بوده‌اند. چند نوبت درباره فرار مغزها از ابتدای انقلاب تا به امروز صحبت کرده‌ام و هشدار دادم و نیز اعلام خطر نموده و گفته‌ام که جامعه عاقل و رشید، نمی‌باید مغزهای خود را بتاراند و بعد به دنبال خارجها برود و از آنها بخواهد که بیایند و برای او شبکه برق درست کنند، کارگاه برق به کار بیاندازند، سد بسازند و کارخانه به پا کنند و...

این صحیح نیست که ما چنان عمل کنیم که در جهان این طور تبلیغ بشود که هر چه مغز است، با اسلام ناسازگار است و از جمهوری اسلام می‌گریزد. و این صدور انقلاب نیست، بلکه صدور ضد انقلاب است. هر مغزی که ناگزیر بشود که میهن خویش را ترك بگوید، سفیری است که می‌رود تا بر ضد جمهوری و بر ضد اسلام تبلیغ کند. تازه اگر مانع رفتن آنها بشویم (که با اوضاع و احوالی که داریم مشکل می‌توانیم مانع بشویم)، فشار آنها بیشتر می‌شود.

بنابراین ما باید روشها را عوض کنیم. این مسئله ما را ناگزیر مجبور خواهد کرد تا روشهای نادرستی را که داشته‌ایم عوض کنیم و زمانی ما این کار را خواهیم کرد که حالت تسلیم پیدا کنیم و وای از آن روز بر کشور، بر اسلام و بر جمهوری. در این باره نیز بار دیگر هشدار می‌دهم: روش‌ها را تغییر بدهیم و به جامعه و مغزها امکان بدهیم از راه جلب و جذب و میدان دادن به استعدادها و از راه حاکم نکردن نادانان و نالایقان؛ تا آنها به حقانیت اسلام واقف بشوند و همه توان فکری و توان یدی و استعداد و ابتکار خود را در خدمت ایران و اسلام بگذارند.

غیر از اینها در این هفته، فعالیت‌های مربوط به امور نظامی زمینه عمده فعالیت را تشکیل می‌داد و عملاً وقت خود را به این فعالیتها می‌گذرانم؛ اما چون این فعالیتها یا جنبه محرمانه دارد که نمی‌توان آنها را اظهار کرد و یا فعالیتهای معمولی است و بارها از آن صحبت شده است، وقت شما را با بحث از آنها نمی‌گیرم.

## لحظه پیروزی، لحظه وحدت است. لحظه شکست، زمان اختلاف است

در عین حال، در این هفته دو نامه مفصل به فرزند امام نوشتم که در یکی از آنها به ۴ قاعده که در این کارنامه از آن بحث کردم پرداخته‌ام: لحظه پیروزی، لحظه وحدت است؛ لحظه شکست، زمان اختلاف است و در مقام تزامن میان امنیت و آزادی سرانجام جامعه امنیت را انتخاب می‌کند و ما باید برای وحدت به دنبال پیروزی برویم و از راه به دست آوردن پیروزیها به وحدت برسیم و این روزهای تلخ را فراموش کنیم.

شنبه ۱۸ تا جمعه ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۴ اسفند ۱۳۵۹

## قسمت اول

بچه وقتی به ملتی قبولانند که  
توانایی انتخاب ندارد، چگونه  
میتوان از جمهوری دفاع نمود؟  
بچه وقتی کسی به قصد تخریب دیگری  
دروغ گفت مشکل میتوان از او  
پذیرفت که خدا را می پرستد و نه  
خود را!

### تبلیغ زیادی می کنند مبنی بر این که من مسلمان نیستم

پیش از ظهر شنبه با آقایان حاجتی کرمانی و محلاتی به بازدید جبهه و کارهایی که در حال انجام بود، رفتیم که این کارها مثل کارهای «مور» می ماند همان موری که شصت بار «ران ملخ» را از دیوار بالا می کشید. باید ناامید نشد و تسلیم یأس نشد و کار چندین و چند بار تکرار کرد تا به نتیجه برسد. انشاءالله وقتی به نتیجه رسید، می گویم که چه نوع کاری بود و چه کسانی با چه پشتکاری این کارها را پیش بردند.

آقایان حاجتی کرمانی و محلاتی به محل آمده بودند تا درباره محتوای صحبت چهارشنبه سالروز انقلاب (۲۲ بهمن) با من صحبت کنند. پیشنهادهایی داشتند که نوشته بودند و با من در میان گذاشتند. حرفها زده شد و یکی از مطالبی که من موافق نبودم که در سالروز انقلاب بگویم اثبات مسلمانی خودم بود. توضیح این که تبلیغ زیادی می کنند مبنی بر این که من مسلمان نیستم. حالا اگر ارزش کارهای علمی خود را بگویم «منم» و خودستایی کرده ام و یا از مظلوم دفاع کرده ام که نامسلمانها این طور بروند و در مسلمانی او شك بکنند؟ به هر حال، آنها که با علم سروکار دارند، ارزش کار علمی را می دانند و آگاهند که کارهایی که برای تجدید حیات علمی اسلام

انجام داده‌ام، چه ارزشی دارد. وقتی تا این حد سقوط و انحطاط اخلاقی باشد و کسانی باشند که از خدا ترسند و در جمهوری اسلامی، نخستین رئیس جمهور منتخب مردم مسلمان را نامسلمان جلوه‌گر سازند، این به معنای شکست اخلاقی جمهوری است. آنهایی که این کارها را می‌کنند اگر هم که با شخص من دشمنی داشته باشند، فرعی است. بلکه دشمنی اصلی آنها با جمهوری است و می‌خواهند جمهوری و خصوصاً رأی مردم را بی‌اعتبار کنند. اگر مردمی که با آن وسعت، رأی دادند و ظرف این یکسال هم هیچ فرصتی را برای تأیید و حمایت و نشان دادن احساس و رأی موافقت از دست نداده‌اند، همه اینها در انتخاب، نادان باشند! کدام يك از انتخابهای دیگرشان بجاست؟ و وقتی به مردمی قبولانند که توانایی انتخاب ندارند، چگونه می‌توان از جمهوری دفاع نمود؟ قدم اول و اساسی (که يك بار دیگر نیز گفته‌ام) برای ساقط کردن جمهوری این است که رأی مردم را بی‌اعتبار جلوه بدهند.

قطعاً وقتی که رأی ۷۶ درصد رأی دهندگان، یعنی ۱۱ میلیون انسان غلط، اشتباه و خطا بود، رأی ۵۰ هزار و ۱۰۰ هزار از همین مردم به همان نسبت، دهها و بلکه صدها بار اشتباه و غلطتر خواهد بود! این چه برخوردی است که جمعی با رأی مردم می‌کنند؟ اما وقتی مردم قادر به انتخاب نشدند و این معنا که «مردم در انتخابشان اشتباه کرده‌اند» تبلیغ شد، ناچار به این برمی‌گردد که چه کسانی عقل و لیاقت و درایت اداره کشور دارند؟ تا قیّم مردم بشوند و مردم را به راهی که خود مردم، آن را تشخیص نمی‌دهند ولی این عقلهایی استثنایی آن را تشخیص می‌دهند، ببرند! به این ترتیب است که زمینه روانی، فکری استبداد فراهم می‌گردد. نباید کسی فریب بخورد و من نیز نباید گمان بکنم که شخص من تنها هدف تیرهای تهمت هستم.

باری، شنبه بعد از ظهر به تهران بازگشتم و تا دیروقت دیدارها انجام شد که اغلب آنها هم راجع به صحبت روز چهارشنبه ۲۲ بهمن بود. یکشنبه صبح هیئت ۵ نفری روحانیت آمد و در زمینه صحبت ۲۲ بهمن آنها نیز نظر خودشان را گفتند که تحریک و حمله نباشد و تفاهم باشد. مطلبی را به آنها گفتم که بازگو کردن آن به کار خواننده می‌آید. و آن این است: برای من يك ضابطه و معیاری وجود دارد و آن این که وقتی کسی دروغ گفت و این دروغ را

به قصد تخریب دیگری گفت، از او مشکل می‌توان پذیرفت که خدا را می‌پرستد و نه خود را! اگر درباره مطالبی که می‌گویند، تحقیق بشود و معلوم بگردد که چه کسانی در مقام تخریب دیگری دروغ می‌گویند، گمان می‌کنم که آن کسان بدترین بلاها برای جمهوری اسلامی هستند.

انسان با صداقت، صلابت و ایمانی مشغول کار است و از بقیه امور فارغ و غافل است، اما وقتی که به تهران می‌آید، در تهران می‌بیند که «نقشه کودتا» کشیده است و خود خبر ندارد! نقشه بندوبست سیاسی با این و آن گروه کشیده است و خودش خبر ندارد! طرح‌های عالی جنگی به او داده‌اند ولی او اجرا نکرده است و خود خبر ندارد! طرح‌های جنگی آورده‌اند تا در شورای عالی دفاع طرح بکنند ولی او اجازه نداده است! ... و از خود می‌پرسد که آیا ما برآستی در جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم؟ آنهایی که با دروغ این جوها را می‌سازند، آیا قصدشان خدمت به اسلام است؟ و اینها آن امور و مسایلی است که باید تحقیق بشود و چندبار هم گفته‌ام که در این جمهوری متأسفانه بنا بر تحقیق نیست. هر کس هر حرفی زد و هر جوی ساخت، می‌سازد و می‌رود.

## مطلب دیگری که مطرح شد این بود که روزنامه‌هایی که بد و بیراه می‌نویسند، تعطیل بشوند تا مردم راحت شوند

برای آنان استدلال کردم که با این کار مردم راحت نمی‌شوند، بلکه خطر برای جمهوری افزایش پیدا می‌کند و بدنال آن حالت روحی نسل جوان را برایشان شرح دادم و گفتم که این نسل احتیاج به شادی و تحرک، رشد و کار و فعالیت دارد. وقتی که اینها تعطیل است، روزنامه ولو فحش بدهد و آن را تعطیل کنید، عوارض دیگری خواهد داشت، چرا که فحش تعطیل نمی‌شود، بلکه از کتبی و نوشته به شفاهی تبدیل شده و رواج بیشتری هم می‌یابد و دهها مشکل بر مشکلات ما می‌افزاید. تمام کوشش ما در دوران جنگ این بوده و هنوز هم این است که آزادی را به بهانه جنگ قربانی نکنیم. چرا؟ برای همین که اگر رأی مردم بی‌اعتبار بشود و آزادی آنها از بین برود و نیز وضع اقتصادی

آنها به هم بخورد، جنگ خارجی باشد و امنیت هم که نباشد، جامعه تمام شرایط لازم برای قبول استبداد را پیدا می‌کند. این زمینه است که دیکتاتوری را به وجود می‌آورد. بنابراین روزنامه‌ها باشند و حتی همه آنها هم به من ناسزا بنویسند، مسئله این نیست؛ مسئله این است که تبعیض نباشد و همان آزادی برای عده‌ای و انحصار زور برای گروه دیگری نباشد. به علاوه مسئله در گفتن‌ها و نوشتن‌ها نیست. به نظر من مردم هشیار، عاقل و بالغ هستند و این افراد کم نیستند و اینها با خواندن این مطالب دروغ را از راست تشخیص می‌دهند و برای مردم دیگر نیز توضیح می‌دهند.

بنابراین اینها مشکل و مصیبت نیست، بلکه مصیبت و مشکل کارهای خلاف قانون اساسی و خلاف قوانین اسلامی است که در همه جای کشور انجام می‌گیرد و بی‌اعتبار شدن قانون، خصوصاً قانون اساسی یکی دیگر از شرایط مهم استقرار استبداد است.

از قدیم گفته‌اند که «احترام امامزاده با متولی است»؛ وقتی ما قانون اساسی را رعایت نکنیم، چگونه می‌توانیم این انتظار را داشته باشیم که قانون در جامعه محترم بماند و کسی فکر نکند که می‌توان بر خلاف قانون عملی انجام داد؟ شاید این امر از سایر امور دیگری که عنوان کرده‌ام مهمتر است. اگر قانون بد است یا کافی نیست، این را باید به مردم گفت. تجربه به ما معلوم کرده که قانون ما برای اداره امور کافی نیست و باید از نو قانون را رفع عیب بکنند و به مردم پیشنهاد کنند. ولی تا وقتی که چنین نشده است، باید قانون را اجرا کرد. فهمیدن این مسئله که از ناحیه چه کسانی قانون زیر پا گذاشته می‌شود و (چه قانون اساسی و چه قوانین عادی)، کار مشکلی نیست.

در تعلیمات کمونیستی، گروههای دیگری هم که می‌خواهند در جامعه‌ای انقلاب ایجاد کنند (بها تعریفی که خودشان از انقلاب دارند)، يك مسئله اساسی همیشه هست: برای این که زمینه انقلاب در جامعه فراهم بشود، اول باید در نظر توده‌ها قانون حاکم را بی‌اعتبار کرد! برای این که در آمریکای لاتین دهقانان را به انقلاب بکشانند، ابتدا، سالها، قوانین حاکم بر زندگی آنها را بی‌اعتبار و مخالف منافع آنها می‌شناسانند، (در این جا به عنوان جمله معترضه بگویم که البته این قوانین مخالف آنها، به سود گروههای حاکم هم

بودند و البته برای انقلاب هم باید قوانین ظالمانه را بی اعتبار کرد). منظور ارزیابی خود قانون نیست، بلکه مقصود يك اصل است که اگر بخواهند در جامعه ای يك رژیم را بی اعتبار کنند، پیش از هر کاری باید به سراغ قوانین آن رژیم بروند و آن را بی اعتبار کنند. برای بی اعتبار کردن جمهوری اسلامی باید بروند قانون اساسی را بی اعتبار کنند. سپس قوانین عادی را بی اعتبار کنند و به دنبال آن اسلام را بی اعتبار کنند. به این صورت که این قوانین را آگاهانه، و آزادانه، باز و بدون احساس بیم و اضطراب زیر پا بگذارند و اجرا نکنند و یا این که آن را به صورتی اجرا کنند که همه را از آن قانون بیزار سازند.

اینها خطرهای بزرگی است که جمهوری ما با آنها روبه روست و این همان چیزی است که ما می خواهیم به اجرا درآید. موارد روشن و آشکاری از قانون اساسی به نظر ما زیر پا گذاشته شده است و اگر ما نسبت به اجرای قانون اساسی بیش از این لاقید باشیم، به طور قطع جمهوری را به خطر انداخته ایم.

### قرار گذاشتم که اول تذکر بدهم و بعد به اطلاع مردم برسانم

قرار شد که مسایل را که پیش می آیند هفته اول تذکر بدهم و از هفته دوم با شرح و بسط به اطلاع عموم برسانم. به آنها گفتم که يك هفته دیگر هم صبر می کنم که مجموعاً می شود دو هفته، یعنی هفته اول خطا و تخلف از قانون را به مقام مسئول ابلاغ می کنم، اگر انجام نشد، هفته دوم مجدداً ابلاغ می کنم و باز اگر نشد، هفته سوم به اطلاع عموم می رسانم. آن زمان، همه باید از این کار قانونی حمایت بکنند و هیچ کس هم نباید بگوید اختلاف ایجاد شد. بر این اساس قرار گذاشتیم و امیدوارم که عمل کنیم.

شنبه ۱۸ تا جمعه ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۶ اسفند ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۹۱

۱۰۳۱

## قسمت دوم

### صحبت‌ها در حضور امام چند قسمت داشت

یکی دیگر از کارهای این هفته، دیدار یکساعته با امام بود. صحبت‌ها در حضور امام چند قسمت داشت:

یکی از گزارشهایی که به ایشان داده بودند درباره این بود که مثلاً من در این کار هستم که فدایی خلق، کومله، جبهه ملی، نهضت آزادی و مجاهدین خلق را با هم جمع کنم و متحد کنم و با آنها کارهایی انجام بدهم. که بعد منشأ این فتنه را شناختم.

خوب، راست یا دروغ این مطلب را لابد خود این گروهها بهتر می‌دانند. به هر حال یادم می‌آید و در بسیاری از نوشته‌های من هم هست که تا وقتی مراجعه به خود مردم، زمینه آگاهی عمومی را آن طور فراهم نیاورده باشد که بتوان بر پایه بینش اسلامی، یک جبهه پایداری که دارای وحدت در مبانی باشد، به وجود آورد، این کار ثمره‌ای نمی‌دهد، چه رسد به این که ما در مبانی هم اختلاف‌های بنیادی داشته باشیم.

چون آن مطلب صحیح نبود و من از آن کاملاً بی‌اطلاع بودم، نظر خودم را گفتم. بعد که دیدم این مطلب در نامه‌ای خطاب به ایشان آمده است و آن منشأ فساد کشف شد، نامه‌ای خدمت ایشان نوشتم و همین مطالب را که با هیئت ۵ نفری صحبت شده بود، خدمت ایشان هم عرض کردم. ایشان راجع به پرهیز از اختلافات و به میان نیاوردن صحبت‌هایی که موجب تشدید برخوردها می‌شود راهنمایی‌هایی فرمودند. درباره پیشامد اصفهان و جیرفت و نیز وزرایی که تعیین نشده‌اند و جنگ و بسیاری مسایل دیگر گفتگو شد که بازگو کردنش موردی ندارد.



## چند گزارش و نظر در باره صحبت بنی صدر در ۲۲ بهمن

بعد از ظهر یکشنبه، تا شب، مراجعات بود و غالب این مراجعات هم برای صحبت چهارشنبه بود. این مراجعات تا صبح چهارشنبه ادامه داشت که در آنها چند گرایش بود:

یک گرایش این بود که در مردم انتظار زیاد به وجود آمده است، برای این که حقیقت را - هر چه هست - بشنوند و این روز، روز تعیین تکلیف بشود. عده‌ای هم می‌گفتند که مخالفین رئیس جمهوری در جامعه تبلیغ کرده‌اند که رئیس جمهور در آن روز (چهارشنبه) حرفهایی خواهد زد که تکلیف معلوم می‌شود، و همه به جان هم می‌افتند، و برنده و بازنده معلوم می‌شود تا به این ترتیب سطح توقع و انتظار را در جامعه به حداکثر برسانند. از طرف دیگر از این سو فشار آورده‌اند و فشار را روز به روز زیادتر می‌کنند تا تحت این فشارها نتوانید حرف خود را بزنید، و جامعه بیاید و در همه جای ایران گوش بدهند و ببیند که آن توقعی که داشت برآورده نشده است و از تغییر این وضع که به لحاظ شرایط موجود، برای مدت طولانی قابل دوام نیست، مأیوس بشود.

گروه دیگری، گرایش دیگری را عنوان می‌کردند، و معتقد بودند که بایستی از طرح اختلافها و این که چه کسی باعث شده است و چه کسی عامل شده است و... خودداری کرد؛ پیشنهاد می‌کردند که این مطالب عنوان نشود و فلان مطالب عنوان بشود و از این حرفها.

قسمت سنجش افکار هم نتیجه سنجش افکار را آورده بود و مشخص می‌کرد که مسایلی که مردم می‌خواهند طرح بشود، چگونه مسایلی است. دیدم که هوش و آگاهی و وجدان عمومی، برخورد درست‌تری با مسایل اساسی کشور می‌کند. برای این وجدان و شعور عمومی مسئله این نیست که گروهی به گروه دیگر حمله کند. بلکه مسئله این است که کشور چه مشکلاتی دارد و چه راه حلی برای این مشکلات پیشنهاد می‌شود. این را خود مردم از طریق سنجش افکار به من گفتند و از این گروههایی که با من دیدار می‌کردند، غیر از دوستان خود من کسی این مطالب را با من در میان نگذاشت. این است که مرا بیش از پیش متقاعد کرد که وجدان عمومی بسیار کمتر خطا می‌کند.

يك مسئله هم جزء این مسایل پیش آمد: من چند ترجمه از مقاله‌هایی را که در روزنامه‌های خارجی آمده بود، در این هفته خواندم که عنوان خواهم کرد و اظهار نظرهای مقامات خارجی است و این که آقای ریگان آنجا نشسته است، ببیند در اینجا چه کسی با چه کسی بحث میکند و او باید چگونه حرف بزند، یکی بگوید که ببینید «ریگان اینجور گفت!» این، روانشناسی و درجه آگاهی جامعه خود را از حداقل پایین‌تر و در سطح سادگی محض و حتی سفاهت تلقی کردن است و به موقع خود اینها را خواهم گفت.

پس جو پیش از چهارشنبه از لحاظ گروهها يك جو نگرانی و انتظار حداکثر بود. ولی از نظر سنجش افکار یعنی آنچه که می‌شود گفت آئینه وجدان و آگاهی و انتظار عمومی، جو انتظار برای شنیدن مشکله‌ها و راه حل آنها بود. و من بر اساس رهنمود امام و گفتگو با روحانیون و این گروهها همان خط را که وجدان و شعور عمومی انتظار داشت، در سالروز انقلاب یافتم و همان راه را رفتم.

البته راجع به همین خطرهایی که انقلاب راتهدید می‌کند، مثل تحدید آزادی، شکستن حرمت قانون و... که در این گفتگو به میان آوردم، می‌بایست مطالبی را می‌گفتم ولی نگفتم بدین لحاظ که اینها با وضوح و بصراحت در پیام امام آمده بود. و اگر بنا بر شنیدن و به کار بستن باشد، حرف امام حجت است و باید مسئولین بشنوند و بکار برند.

جو بعد از صحبت، باز از نظر همان وجدان و شعور عمومی، جو رضایت کامل بود. مسایل و مشکلات کشور بدون پرده‌پوشی طرح شده بود.

شنبه ۱۸ تا جمعه ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۷ اسفند ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۹۲

قسمت سوم

## چهار رکن راه‌حلهای کشور همچنان معنویت، امنیت و حل مشکلات اقتصادی و دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال است

در سنجش افکار، پیشنهادها و راه‌حلهایی عنوان شده بود که به نظر من چهار رکن راه‌حلهای کشور همچنان معنویت، امنیت و حل مشکلات اقتصادی و دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال است. بدون توسعه آزادی در داخل کشور به آن معانی که چندین بار شرح کرده‌ام، ما بر اساس این چهار پایه، قادر به اجرای برنامه برای نجات اقتصاد کشور، برای تأمین امنیت کشور و برای اعتلای معنویت جامعه اسلامی و نجات استقلال کشور نیستیم. آن برنامه هم بدون شناسایی علمی مشکلات کشور در چهار زمینه فوق فراهم نمی‌شود. برنامه عبارت از یک رشته حقایق خوب، شعارهای خوب نیست. این که ما بنویسیم کشور را صنعتی می‌کنیم، کشاورزی را تنظیم می‌کنیم یا بسط می‌دهیم، ایران را سبز می‌کنیم، چنین می‌کنیم و چنان می‌کنیم، با این شعارها برنامه به وجود نمی‌آید؛ برنامه، نتیجه شناسایی علمی مسایل کشور است و باید پاسخی روشن برای آن مسائل باشد که تازه این خطوط را به دست می‌دهد و هرکدام از این راه‌حل‌ها به نوبه خود باید یک برنامه تفصیلی پیدا کند که عمل به آن برنامه را زمان بندی کند، محل شناسایی کند و نحوه اجرای آن را معلوم بسازد و نتایجی را که به بار می‌آورد از پیش ارزیابی کند.

به هررو، بعد از صحبت، غیر از آن گروههایی که تمایل به بالا گرفتن برخوردها دارند، تمام مردم این‌طور که که سنجش معلوم کرد از صحبت راضی بودند. در اینجا اشاره به یک مسئله بد نیست.

در نامه‌ای به من نوشته بودند که شما همه کارها را بر اساس سنجش افکار عمومی عمل می‌کنید اول از مردم می‌پرسید چه مسایلی دارند، چه مشکلاتی دارند، چه می‌خواهند و بعد شما می‌آیید همانها را می‌گویید خوب، این از این جهت که مردم می‌بینند، شما نیات و مقاصد آنها را پیروی می‌کنید خوب است. اما مدیریت و اداره، اقتضا می‌کند آنچه را که باید بشود، شما به مردم بگویید و تغییر ایجاد کنید. جواب من این است: (البته این جواب را که می‌گویم چند نوبت داده‌ام) یک وقت ما می‌خواهیم آن تغییرات اساسی را بدون

آگاهی و مشارکت خود مردم به وجود بیاوریم، ولی زمانی می‌خواهیم با مشارکت خود مردم این تغییر را ایجاد کنیم. کار من این است که ببینیم مردم چه می‌خواهند همانها را بازگو کنم، کار من این است که ببینیم آیا مردم مشکلات خودشان را می‌شناسند؟ گر می‌شناسند، پس، برای يك راه‌حلهای اساسی و برای جراحیهای بزرگ آمادگی دارند. از این‌رو، راه‌حلهای آنها پیشنهاد می‌شود، بعد از آنها پرسیده می‌شود از راه‌حلهای چقدر اطلاع دارند و آنها را چگونه تلقی می‌کنند؟ راه‌کار صحیح همین است. اگر ما با خود مردم بخواهیم کارها را به سامان برسانیم که از نظر من این راه درست کار و منطبق با آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی است و نیز با بینش اسلامی و رهنمودهای اسلام منطبق است، ما در عین این که از مردم آگاهی می‌گیریم، باید موافق مسئولیتهایی که داریم به مردم راه‌حل پیشنهاد کنیم. تا جایی که مردم برای به اجرا درآوردن راه‌حلهای آگاهی کامل پیدا کنند و ضمن دادن و گرفتن پیشنهاد، به تدریج آگاهی‌های خود ما هم افزایش پیدا کند. راه‌حلهای خودمان مورد انتقاد عمومی قرار بگیرد و به يك راه‌حلهایی درست‌تر دست پیدا کنیم.

پس این در حقیقت کوشش متقابلی است برای آماده شدن از طریق اجرای برنامه‌ای که می‌باید به مشکلات کشور پایان ببخشد. این روش به گمان من روشی است که قرآن می‌آموزد، روشی است که روش پیامبر گرامی ما بود. پیامبر گرامی ما به همین ترتیب اسلام را عرضه کرد و به همین ترتیب اسلام را پیش برد. به همین دلیل هم آنچه که بنا کرده بود، پایدار ماند و این معنا را نه تنها همواره به عنوان يك رکن سیاست اسلامی پذیرفته‌ام، بلکه در این جنگ نیز آن را آزمودم و درستی آن را به رأی‌العین دیدم و می‌خواهم بگویم چون روی این خط عمل شد، شکست مورد انتظار صدام دست‌نداد و پیروزی دست داد.

در مورد صحبت چهارشنبه اگر کسانی فکر کرده بودند توقعات زیاد درست کنند و بعد با فشار مانع از بیان مطالبی بشوند که این احساس به مردم دست بدهد که «بور» شده‌اند، چون خط درست در پیش گرفتیم، این احساس به مردم دست‌نداد و بنابر ارزیابی عمومی، موجب رضایت و امید در جامعه

شد. امیدوارم روش کار با مردم، توضیح برای مردم، قبول نظر مردم روشی باشد که به ما امکان بدهد کشور را از بحرانها بیرون ببریم. تکرار مطالبی که در صحبت چهارشنبه عنوان کردم بی معنی است، لابد خوانندگان آن را شنیده و خوانده‌اند.

پنجشنبه قرار بود به مشهد مشرف بشوم. این طور که گفتند مردم شهر و نقاط دیگر گردآمده بودند و با تأسف بسیار گفتند که هوا بد است و هواپیما نمی‌تواند در مشهد بر زمین بنشیند. البته بعد به من گفتند که در همان وقت دو هواپیما در فرودگاه مشهد به زمین نشست، این است که باید در این باره رسیدگی بشود ببینیم واقعاً به دلیل بدی هوا بوده و یا بدلیل انجام نگرفتن سفر بوده است. پیامی به وسیله تلفن به مردم مشهد فرستادم و آن روز را صرف کارهایی کردم که عقب افتاده بود. از جمله کارهایی که عقب افتاده بود یکی این کارنامه بود. با این حال از ساعت ۳ بعد از ظهر تا دیروقت شب در زمینه مسایل و مطالب گوناگون مراجعات بود. جمعه تا ظهر ملاقاتها بود از جمله ملاقات کنندگان هیئتی از لیبی آمده بود درباره ضرورت همکاری سیاسی میان دو کشور صحبت شد و قرار شد که خط و ربطی را روی کاغذ بیاورند و موضوع بحث و گفتگو بشود و خط و ربطی که پیدا شد، اساس قرار بگیرد.

شنبه ۱۸ تا جمعه ۲۴ بهمن ماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۱۸ اسفند ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۹۲ و ۴۹۳

قسمت چهارم

مناصب اختصاصی با رئیس جمهور

# هشدار رئیس جمهور به حامیان چماقداران

میخواهند به هر قیمت حاکمیت چماق برقرار کنند و بر مردم است که با تمام قوا ایستادگی کنند و چماق را بشکنند

این هک به تنوع میبشود چماقداران چگونه سازمان یابند و دستگهاری تبلیغاتی چگونه به انحصار در آمدند

این حاکم جمهوری اسلامی و قوای سه گانه آنرا در معرض یک آزمایش سرنوشت ساز قرار داده است

## انقلاب اسلامی

سر مقاله امروز  
تعلیم  
رئیس جمهور

دو در نامه  
تلویزیونی  
دینب

مردم بدانند که اینجانب ایستادم و یقین داشته باشم که پیروز می شوم

دینا می پرسد این چگونه جمهوری است که در ۱۳۵۷ ایجاد شد و بعد انقلاب متوجه شد رئیس جمهور بر قلبها حکومت می کند و از مردمهای اسلامی می خواهند تا نه مثل ایران دولت و فردی همان دور

در ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی پایه اندام ما پدید آمد و این نظام را رئیس جمهوری پدید آورد

مردم بدانند که اینجانب ایستادم و یقین داشته باشم که پیروز می شوم

دینا می پرسد این چگونه جمهوری است که در ۱۳۵۷ ایجاد شد و بعد انقلاب متوجه شد رئیس جمهور بر قلبها حکومت می کند و از مردمهای اسلامی می خواهند تا نه مثل ایران دولت و فردی همان دور

در ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی پایه اندام ما پدید آمد و این نظام را رئیس جمهوری پدید آورد

### نخست وزیر: ضد انقلاب اخیراً پایگاه جدیدی پیدا کرده است تحت عنوان حمایت از رئیس جمهور

انسانها ناچار آن می گویند برای یک مدتی رفتار بد این جناحی بسیار در صدد مناسی را که باید برای مردم گفت و داد به نام تبلیغ

این جناحی که در جمهوری اسلامی پدید آمد و این جناحی که در جمهوری اسلامی پدید آمد و این جناحی که در جمهوری اسلامی پدید آمد

### دشمن اهو از را به موشک بست

اوضاع کشور برای بدست منتهج شد

این دشمن اهو از را به موشک بست و اوضاع کشور برای بدست منتهج شد

### بعد از به تعطیل کشاندن باز از توسعه گر و ههای فشار مردم به حمایت از رئیس جمهور اهمیت می کردند

روایت شو می دفتر ریاست جمهوری: محافظان رئیس جمهور در دستگیری اخلالگران در دخالتی نداشته اند

حامیان اخلالگران حضور محافظان محدود رئیس جمهور را در ساختمان محل استقرار ایشان در منطقه عنوان کرده اند

### اینهمه دروغ!!

اینهمه دروغ!!

### برنامه رئیس جمهور

برنامه رئیس جمهور

## کار علمی به همراه همسر در باره مسئله زن و خانواده

یکی دیگر از مطالب این هفته، یکی از کارهای علمی ما در خارج کشور که به اتفاق همسر انجام می دادیم مسئله «زن و خانواده در جامعه ایرانی و در اسلام» بود. اطلاعات، داده‌ها، نمونه‌های واقعی را که هست در تاریخ پی گرفتیم و استمرار آنها را شناسایی کردیم و بر اساس آن شناسایی موقعیت زن را در روابط اجتماعی و در روابط شخصی قدرت، شناسایی و به نوشته درآوردیم. کار را هم به اتفاق انجام دادیم (گرچه در ایران چاپ اولش به نام من چاپ شده است).

در شاهنامه مقام و موقع زن را در روابط شخصی قدرت نوشتیم و بر اساس این تحقیقات در سمینارها صحبتها کردیم و مجموعه این گفته‌ها و نوشته‌ها را قرار بود فرصت کنیم تکمیل کنیم و به صورت یک کار علمی پایه

برای آزادی زن، آزادی به معنای درست کلمه که از نظر من در اسلام حاصل می‌شود، دریاوریم. انقلاب، ما را به ایران کشاند و این نوشته‌ها در يك جا جمع نشد، صحبتها هم گرچه از نوار به کاغذ منتقل شده بود، یعنی به صورت نوشته درآمده بود، اما بیان را به قلم، به نوشته تبدیل کردن خود زحمت بسیار می‌خواهد. چند نفری داوطلب این کار شدند و خود من هم مدتی به این کار مشغول شدم، اما گرفتاریها مجال نمی‌داد که در روز بیشتر از یکی دو صفحه به صورت نوشته که دست کم قابل خواندن باشد دریاورم البته با توجه به این که این خطر بود که اگر خود بخوایم آنچه را که گفته‌ام بنویسم، نوشته مطابق آنچه که می‌گویم مشکل و سنگین بشود و خواننده احساس کند نوشته ثقیل است، گرچه چند فصل این کار را نوشته‌ام. آنها همین سنگینی و مشکل بودن را خواهند داشت.

## اعتلای مقام زن در جامعه بدون این که خود زن برای آزادی و رشد خود کوشش کند شدنی نیست

با این حال، چون از سالها پیش معتقد شده‌ام که بدون رشد و آزادی زن به معنای درست کلمه، ما جامعه پیشرو، جامعه اسلامی و جامعه ارزیاب و منتقد پیدا نمی‌کنیم، و چون معتقد شده‌ام که اعتلای مقام زن در جامعه بدون این که خود زن برای آزادی و رشد خود کوشش کند شدنی نیست؛ می‌دانم بدون شناسایی روابطی که، در آن، زن موقعیت شئی و دون انسان را پیدا کرده است و به کار تنظیم روابط شخصی قدرت و تحکیم مبانی ظالمانه نظام اجتماعی آمده است، نمی‌توان این رابطه‌ها را تغییر داد و بدون تغییر آنها، زن نه می‌تواند رشد کند و نه می‌تواند آزاد شود.

بخشی از وقت خود را (در این زمینه بیشتر نقش کمک‌کننده را داشتم و این کار زمینه کار همسرم بود) صرف جستجو در تاریخ ایران و روابط اجتماعی امروز ایران برای تعیین موقعیت زن در روابط اجتماعی کردم تا دریابیم چرا زن موقعیت نازل و موقعیت دون انسان دارد؟

به گمان ما ، به این سؤال پاسخ گفته‌ایم و امروز فکر می‌کنم اگر زنان درس خوانده حوصله کنند و این دو کتاب را، یکی زن در شاهنامه و یکی کتابی که اینک دارد آماده چاپ می‌شود بخوانند و برای زنان کشور بازگو کنند، برای تغییر آن روابط بکوشند و مبارزه کنند، ما می‌توانیم امیدوار باشیم صبح روشن در انتظار است.

زنان ایران و زنان دیگر نقاط جهان! آزادی بشر، رهایی بشر از این دستگاه عظیم مخرب که به نام تمدن به وجود آمده و اساس موجودیت بشر را به خطر انداخته است در گرو کار و تلاش شماست. تا شما خود را آزاد نکنید، جامعه‌های بشری روی آزادی نخواهند دید. اعتقاد ما به قدر و منزلت والای زن که به گمان من به تعبیر قرآن هنر ساز زندگی و هنر زندگی است.

**ناممکن‌های بسیار را (تاریخ می‌گوید) زنان ممکن کرده‌اند. و اینک نیز ناممکن حل مشکل عقب ماندگی را زنان ما باید ممکن بگردانند.**

در پی این باور است که تنظیم این کتاب را تی چند بر عهده گرفتند و آن قسمت که نوار بود و نوشته شده بود و به صورت نوشته منظم درنیامده بود، به صورت نوشته منظم درآوردند و در همین هفته برای من آوردند تا من نگاهی به آنها بکنم و تنظیم بکنم و کتاب آماده چاپ بگردد. این است که من برای این هفته که به جبهه‌ها می‌روم این نوشته را با خود می‌برم تا اگر فرصتی دست داد آماده کنم. امیدوارم به کار تلاش و کوشش عظیم زنان برای آزادی خودشان و آزادی فرزندانشان و آزادی جامعه شان و اعتلای خودشان و جهانگیر شدن اسلامشان بیاید.

اما مطلب دیگر این که در مطبوعات خارجی گفتم چند مقاله راجع به ایران بود. آنچه که متأسفانه رسم رژیم سابق بود امروز هم برجاست، یعنی این مطالب را در ترجمه فارسی یا سانسور می‌کنند یا به صورتی که دلخواهشان هست درمی‌آورند، نشر می‌دهند و با آن جوسازی می‌کنند.



## سولیوان سفیر سابق آمریکا در ایران مصاحبه‌ای کرده

آقای سولیوان سفیر سابق آمریکا در ایران مصاحبه‌ای کرده بود با روزنامه «متن دویاری» به من گفتند در يك روزنامه خودمان چاپ شده بود (روزنامه عصر تهران) و البته سانسور شده. از قول آقای ریگان مطالبی عنوان شده که البته تحریف شده است. دیگر حالا همه رسمشان شده است که در زمینه داخلی و یا در زمینه خارجی، اگر يك گروهی يك نقصی را انگشت رویش گذاشت، چون آن گروه گفته است که این نقص است، پس هر کس بگوید این نقص است گفته او باطل است. حال این که شیوه اسلامی به ما می‌آموزد اصلاً ببینیم آیا آن نقص هست یاخیر؟ اگر آن نقص هست، چرا ما خودمان نقص را از بین نبریم و بهانه را از دست دشمن نگیریم و به جای این که نقص را از بین ببریم، خود را به آن مشغول کنیم که هان چون دشمن گفته است شما این نقص را دارید، پس هر کس بگوید که نقص وجود دارد دستیار دشمن است.

این شیوه تبلیغاتی، شیوه تبلیغاتی زورمداران و آنها است که می‌خواهند به هر قیمت خود را به جامعه تحمیل کنند و البته دشمنان ما وقتی ببینند به این سادگی می‌شود در ایران شرایط مساعد با سلطه آنها را فراهم آورد، برای آنها خرجی ندارد، هر کس را که خواستند خراب کنند، تعریف می‌کنند، هرکس را که خواستند برای خرابی کار ایران نگهدارند، تکذیب می‌کنند. این کار چه زحمتی دارد؟ آنها که پایبند اخلاق نیستند.

وقتی خود ما پای بند اخلاق نیستیم، از آنها چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم که پایبند اخلاق باشند و راست بگویند؟ چه کسی در این جهان می‌پذیرد که يك ملتی ارزیابی امور خویش را خود نکند و قضاوت درباره مسئولان خود را به سخنگوهای قدرتهای خارجی دشمن بگذارد. غرب‌زدگی به معنای درست همین است، هنوز از این اصل پیروی می‌شود که ملاک عمل، گفته و نوشته و اقدام فرنگیان است. آنها هستند که وقتی يك حرفی را زدند ما باید متناسب با او عمل بکنیم. هیچ فرقی نمی‌کند، موافق او و یا مخالف او عمل کنیم و وقتی مثل میمون منتظریم که او بزند تا ما برقصیم، دیگر چه فرق می‌کند که چگونه عمل بکنیم وقتی خود مانیستیم که ارزیابی می‌کنیم، خود ما نیستیم که سنجش

می‌کنیم، خود ما نیستیم که ببینیم عیب و حسن کارمان کجاست، چه فرق می‌کند که موافق گفته یا نوشته دیگران عمل بکنیم یا مخالف. نقش ما در هر حال نقش میمون است و غربزده یعنی میمون. در عوض، همین‌ها راجع به حال و گذشته ما هم گزارش‌هایی می‌کنند. کارهایی که کرده‌اند، حرفهایی که زده‌اند، روابطی که داشته‌اند آن حرفها و نوشته‌ها هم يك بام و دو هواست.

## وقتی راجع به امیرانتظام بگویند، باید به زندان برود

هنوز هم معلوم نیست امیر انتظام چرا در زندان است. وقتی راجع به دیگری باشد، کسی سند جاسوسی را نمی‌پذیرند. اما وقتی مربوط به مزاحمان بازسازی استبداد می‌شود، در ترجمه سند به فارسی، تقلب می‌شود و یا سند سانسور سانسور می‌شود.

از جمله همین مصاحبه «سولیوان» چه آقای ریگان گفته باشد در ایران دولتی که بشود با آن گفتگو کرد وجود ندارد، (مراد از دولت، مجموع رژیم است) چه نگفته باشد، ما باید برویم دنبال این حرف که آیا در ایران رژیم استوار است یا نه؟ نقایص کارش کجاست؟ اینها را از بین ببریم تا دشمنان ما نتوانند به ضعفهای ما استناد کنند والا کار ما سر را مثل کبک زیر برف کردن می‌شود بر فرض این که گفته باشند و تحریفی هم در حرفهای آنها نشده باشد که شده است.

ما باید ببینیم درست انگشت گذاشته‌اند؟ و آیا دقیقاً روی ضعفهای ما انگشت گذاشته‌اند یا خیرقوت‌های ما را هم می‌خواهند ضعف جلوه بدهند؟ این ارزیابی است که ما خود باید بکنیم و اگر دشمن بداند که انگشت روی هر ضعفی بگذارد، قدرت تلقی خواهیم کرد به راحتی می‌تواند - همان‌طور که در مورد گروگانها دیدیم - شرایط کشاندن ما را به طرف ضعف و تسلیم فراهم بکند. این مسئله مهمی است، لازم بود این نکته را با خوانندگان خودم در میان بگذارم و بر عهده روزنامه است (آن روزنامه‌ای که می‌خواهد زبان حقیقت باشد) هر وقت دید این‌گونه تحریفها رخ می‌دهد، حرفهای مقامهای خارجی می‌خواهد وسیله جوسازی در داخل کشور بگردد، اولاً عین آن حرف را پیدا

کند و بی کم و کاست، به اطلاع خوانندگان برساند. (چون با وضع اداره رادیو، و تلویزیون از شنوندگان باید چشم پوشید) و ثانیاً با شجاعت آن مطالبی را که موضوع گفتگوی مقامات با روزنامه‌های خارجی شده طرح بکند بینیم که ضعف بوده است که به آن استناد کرده‌اند یا قوت بوده که ضعف نشان داده‌اند. افکار عمومی ما از حقیقت امر آن طور که هست آگاه بشوند و این طور نباشد که وسایل تبلیغاتی ما مثل وسایل تبلیغاتی استالین برای ایجاد زمینه ذهنی و بیرون آوردن حرفهای لازم از زبان این و آن، فعالیت بکند. اینها مطالبی بود که در این هفته واقع شده بودند و گزارش کردم البته کارهای دیگر هم بود و آنها کارهای روزمره است. برای مثال، گزارشهایی که ستاد ارتش می‌آورد و باید به آنها رسیدگی کرد و گزارشهای جنگ و بسیاری مسایل و مشکلات که می‌آوردند و طرح می‌شود و اینها چون امور جاری است، بازگو کردنش برای خواننده شاید خستگی آور باشد. هرچند از جنبه معرفت به چگونگی تحول جامعه‌شناسی سیاسی ایران و تاریخ، بسیار مهم است.

امیدوارم مجال کنم و روز به روز، کارنامه هر روز را مطابق معمول بیاورم.

### سرمقاله به مناسبت ۱۴ اسفند

تاریخ انتشار ۲۰ اسفند ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۹۵

# انقلاب اسلامی

## تظاهرات مردم قم به پشتیبانی از رئیس جمهور

بشارتین بر حضور و استقبال حسن پالاک از تبریز شد

• آمیخته با حضور گسترده، در میان مردم و به فریاد گسترده

## ارتفاعات ۵۷۷ وسند صادق در غرب کشور از تصرف نیروهای عراقی خارج شد

### امام: امروز دست از اختلاف برداریم تا این مملکت را آرام کنیم

فرماندهای بسیاری به امر حرکت کرد



دو نفر از اسم بوزگند است مرحوم صادق در دانشگاه

### رئیس جمهور: کسانی که در اینجا حاضر بودند پدر و مادر و اقربای آنها را که دیده اند شهادت دهند

## رئیس جمهور: ترجیح میدهم امروز دست تبهکاران کشته بشوم بلکه رسم جماعتی در این کشور از میان برود



شهادت آنها هم چنین در هر از هر که باشد موجب عزت است در این انقلاب

استوار که این کلمات بر زبان انقلابی را به باطن و داند و استیلا و با کمال استیلا، جز و و با وجود است

### رئیس جمهور

در این کشور این همه استوار است که این کشور را از استیلا و با کمال استیلا، جز و با وجود است

### انقلابیهای

وزیری، سپاه پاسداران، حزب اسلام، وزیر راه و ترابری، دانشگاه

### مکس و مدارک

پشتیبان آینده از جماعتی که در این کشور از استیلا و با کمال استیلا، جز و با وجود است

در این کشور این همه استوار است که این کشور را از استیلا و با کمال استیلا، جز و با وجود است

### گروههای زیادی از مردم برای ادای شهادت به داد گسری مراجعه نمودند

در این کشور این همه استوار است که این کشور را از استیلا و با کمال استیلا، جز و با وجود است



بشارتین بر فریاد گسترده

در این کشور این همه استوار است که این کشور را از استیلا و با کمال استیلا، جز و با وجود است

در این کشور این همه استوار است که این کشور را از استیلا و با کمال استیلا، جز و با وجود است

**سخنگوی دولت: هر وقت مردم ما را نخواهند میرویم**

نوی: جمع روز ۱۴ اسفند همین  
 یکدست و خلاص شد انقلاب بود  
 اصلا از قیامه شان ایران که نوری خیابان  
 رد میشود. می فهمیم که از کجا دستور  
 میگزیرند و میآیند

**اعتراض مهندس بازرگان به جهت گیری گروهی رئیس مجلس در خصوص وقایع ۱۴ اسفند**

عضنر بور: اگر نماینده ای نتواند از حداقل حقوقی که مجلس در اختیار او قرار داده استفاده کند چه کسی در این جامعه امنیت و عزت خواهد داشت  
 سلامتان: در مقابل زور و اعمال فشار ناسازگاری یعنی چون کوفتند به سلاخخانه رفتن  
 مشاهدات یکی از دستگیر شدگان وقایع دانشگاه از جریانات پشت پرده جمفاداری

**کارنامه رئیس جمهور**  
 ما با توجه به انعکات افکار و افکار با انبشار افکار امین اسلامی و دفاع می کنیم  
 همه کسی میدانند خلیف بنوم سوری در جعل و پندیر قتل بنوم و خود کاشه عمل کردن یکی از عمده ترین اسباب و جهت گیری شد که در خطر مهر بوجود آمد  
 شنبه ۲۵ جمادیه اول اسفندماه ۵۷

**رئیس جمهور: قرض و محکم میایستم و زیر بار ناحق نمیروم، حتی به قیمت کنار رفتن**

در سر مقاله امروز

**بر اثر مقاومت شدید رزمندگان خودی دشمن در منطقه دزفول با تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی شد**

**نازه ترین اظهار نظرهای رئیس جمهور در باره وقایع روز کشور**

**یکی از اعضای شورای نگهبان استعفا کرد**



**ناسخ رئیس جمهور به جحش کرمانی**

**راد بو تلو بز یون ما عین زمان رژیم سابق شده است**  
 این جمهوری، جمهوری نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم  
 این نهادها را دار ند در جامعه منکوب میکنند از دید من این جریانات یک توفته است که تا شما مردم از آن آگاه نشوید ادامه دارد  
 وهی جز حذف رئیس جمهوری ندارد

بر اثر مقاومت شدید رزمندگان خودی دشمن در منطقه دزفول با تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی شد  
 عراق با دیگر با دو مشتک با هواز حمله کرد  
 کارنامه رئیس جمهور  
 ما با توجه به انعکات افکار و افکار با انبشار افکار امین اسلامی و دفاع می کنیم  
 همه کسی میدانند خلیف بنوم سوری در جعل و پندیر قتل بنوم و خود کاشه عمل کردن یکی از عمده ترین اسباب و جهت گیری شد که در خطر مهر بوجود آمد  
 شنبه ۲۵ جمادیه اول اسفندماه ۵۷

**کتاب اظهارات و وقایع نمایندگان در مجلس**  
 اعتراض مجلس بازرگان به ۱۰۰۰  
 بر اثر مقاومت شدید رزمندگان خودی دشمن در منطقه دزفول با تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی شد  
 عراق با دیگر با دو مشتک با هواز حمله کرد  
 کارنامه رئیس جمهور  
 ما با توجه به انعکات افکار و افکار با انبشار افکار امین اسلامی و دفاع می کنیم  
 همه کسی میدانند خلیف بنوم سوری در جعل و پندیر قتل بنوم و خود کاشه عمل کردن یکی از عمده ترین اسباب و جهت گیری شد که در خطر مهر بوجود آمد  
 شنبه ۲۵ جمادیه اول اسفندماه ۵۷

**نسخ رئیس جمهور به جحش کرمانی**  
 بر اثر مقاومت شدید رزمندگان خودی دشمن در منطقه دزفول با تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی شد  
 عراق با دیگر با دو مشتک با هواز حمله کرد  
 کارنامه رئیس جمهور  
 ما با توجه به انعکات افکار و افکار با انبشار افکار امین اسلامی و دفاع می کنیم  
 همه کسی میدانند خلیف بنوم سوری در جعل و پندیر قتل بنوم و خود کاشه عمل کردن یکی از عمده ترین اسباب و جهت گیری شد که در خطر مهر بوجود آمد  
 شنبه ۲۵ جمادیه اول اسفندماه ۵۷

**راد بو تلو بز یون ما عین زمان رژیم سابق شده است**  
 این جمهوری، جمهوری نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم  
 این نهادها را دار ند در جامعه منکوب میکنند از دید من این جریانات یک توفته است که تا شما مردم از آن آگاه نشوید ادامه دارد  
 وهی جز حذف رئیس جمهوری ندارد

**یادبود مصدق، عده ای از سازمان چماقداران آمده بودند**

موضوع دیگر این هفته مسئله پنجشنبه یادبود مصدق بود. بخواهم در این باره با تفصیل صحبت بکنم این طور می شود. روز چهارشنبه بعد از بدرقه سران کشورها، مسئول امور داخلی دفتر ریاست جمهوری اطلاعاتی درباره توطئه برای پنجشنبه بدست آورده بود که قرار است بیایند و یک حادثه ای بسازند و بدنبال آن جوسازی کنند و به تضعیف ریاست جمهوری بپردازند. قبل از این دفتر ریاست جمهوری از نیروهای انتظامی، سپاه انقلاب، کمیته های تهران، شهربانی و ژاندارمری و شاید هم ارتش دعوت کرده بود که نمایندگی بفرستند و درباره برقراری امنیت این روز تصمیمات بگیرند و پیش بینی های لازم را بکنند که بعضی از اینها نیامده بودند. صبح پنجشنبه که به احمدآباد رفتیم در

آنجا معلوم شد که عده‌ای از سازمان چماقداران آمده‌اند و به شعاردادن و نوشتن و این چیزها مشغول هستند.

در آنجا جمعیت زیاد نبود، همان مردم احمدآباد بودند که احساسات خیلی گرم و صمیمانه‌ای نشان دادند. رفتم در کنار آرامگاه فاتحه‌ای خواندم و از اینکه بر مردی چنان خدمتگذار در این قرن این‌طور جفا کرده‌اند، آن‌هم در دوره انقلاب بسیار متأثر شدم و گریستم. بعد از مراجعت من، معلوم شد عده‌ای آمده‌اند و شعار داده‌اند و یک کسی از همانهایی که نام مصدق را می‌خواهند وسیله کار خود قرار بدهند جور دیگر شعار داده است. نزدیک بوده است برخورد سختی بوجود بیاید که عاقلی رفته و صحبت کرده است، که بدانید آدمی که شعار انحرافی داده است از همانهاست که می‌خواهند از عنوان مصدق استفاده کنند، و غائله را ختم کرده است.

از آنجا که بازگشتم نزدیک ظهر شاید بعد از ظهر درست یادم نیست، آقای لاهوتی تلفن کرد و گفت که خبرهایی راجع به این که امروز ممکن است به شما سوء قصد شود هست. بگویید مراقب شما باشند. بعد مسئول امور داخلی در دفتر ریاست جمهوری آمد و گفت که اطلاعاتی بدست آمده که برای برهم زدن اجتماع امروز دارند در یکی از این نهادها برنامه ریزی می‌کنند. گفتم در حضور من به آقای مهدوی کنی تلفن کنند به ایشان گفتند و خود من هم با ایشان صحبت کردم. قبل از اینکه او بیاید و این اطلاع را بدهد وقتی من از احمدآباد بازگشتم آقای میرسلیم که گفتند قبلاً دوبار تلفن کرده و کار فوری داشته است تلفن کرد و گفت که دو دسته به آنجا برای برهم زدن نظم می‌آیند. یک عده علاقمندان مرحوم کاشانی هستد و دسته دیگر نه، آنها برای کارهای خودشان می‌آیند. دفتر شما یک اطلاعاتی بدهد و آن دسته اول را مطمئن کند که شما در آنجا به اختلافهای گذشته و به طرفداری از این و مخالفت با آن نمی‌پردازید. منظور این است که اختلاف مصدق و کاشانی را طرح نخواهد کرد. اینها خیالشان راحت شود و ما لاقبل با یک دسته کار داشته باشیم. من گفتم بسیار خوب ولی شما نیروهای انتظامی و مسئول امنیت هستید وقتی می‌بینید که اینها خواهند آمد از پیش تدابیر لازم را بیندیشید که نیایند و فساد نکنند.

نزدیک ساعت ۲ و ربع خواستم که از دانشگاه بپرسم که وضعیت چگونه است. پرسیدند و گفتند عده‌ای جلوی دانشگاه آمده‌اند و دستها زنجیر کرده‌اند و با شعارهای خودشان مانع از ورود مردم به دانشگاه می‌شوند. پرسیدم: نیروهای انتظامی که از پول مردم بوجود آمده‌اند و باید مجری قانون اساسی باشند تا طبق قانون اساسی مردم آزادی اجتماع داشته باشند و بتوانند وقتی لازم تشخیص می‌دهند، اجتماع کنند کجا هستند؟ ارزش هر نهادی در رابطه با اصولی است که ما به آنها معتقد هستیم. اگر این قانون اساسی را ملت مسلمان ایران تصویب کرده است و قانون اساسی جمهوری اسلامی است و اگر رعایت این قانون است که نشان می‌دهد ما پای‌بندی به اسلام داریم یا نه و اگر رئیس این جمهوری را مردم انتخاب کرده‌اند و امام روز پیش از ۱۴ اسفند گفتند او بر دلها حکومت می‌کند و از سران کشورهای دیگر خواستند آنها نیز این‌طور حکومت بکنند، چگونه می‌شود که این نیروهای انتظامی در آنجا نباشند و عده‌ای باشند و شعار ناسزا بگویند؟ این بجای خود، مانع ورود مردم به دانشگاه نیز بشوند؟ به دلیل این وضع زودتر به دانشگاه رفتیم ظاهراً موجهای جمعیت و حضور در دانشگاه موجب شد که آن سد مقابل دانشگاه شکست و مردم توانستند به داخل دانشگاه بیایند. حدود ۲۰ دقیقه به ساعت ۳ سفیرالجزایر تازه آمده و نشسته بود و مشغول صحبت بودیم که دیدیم بله، یک عده‌ای حدود صد نفر به جلوی پنجره آمدند و شروع به ناسزا دادن کردند. اول گفتم بروند با اینها صحبت کنند و بگویند که صحیح نیست شما یک روز بعد از سخنان امام و بنام امام بیایید اینجا و حرف امام را تکذیب بکنید! حالا با رئیس جمهور مخالف هستید بسیار خوب، اما این کار صحیح نیست. بر فرض هم می‌خواهید بکنید، عیبی ندارد، شعارتان را بدهید. اما چوب و چماق بمیان نیاورید. بعد اینها بجای اینکه از این حرف پند بگیرند و نشان بدهند که واقعاً راست می‌گویند و در خط امام هستند، بدتر کردند. شاید این حرف را دلیل بر ضعف گرفتند. فریادها را بیشتر بلند کردند. گفتم: پرسند ببینند مسئول انتظامات دانشگاه کیست. بعد سرهنگی آمد و معرفی کردند که سرهنگ لاهوتی است. به او گفتم که این عده را به ترتیبی از دانشگاه دور کنید که برخورد نشود. رفت. ولی آنها تا وقتی من برای صحبت رفتم، یعنی تا ساعت ۳

و ۳۰ دقیقه، بودند و انجام وظیفه می‌کردند. از اینجا بعد از مردم در فیلم سانسور شده دیده‌اند، اما برای اینکه در تاریخ این دوران بماند و آیندگان بدانند چه دستهایی با چه نقش‌هایی در صدد تضعیف رژیم برآمدند که با انقلاب مردم بوجود آمده بود، آنچه شده است را يك بيك می‌گویم.

صحبت را شروع کردم و اینها همچنان مشغول ناسزاگفتن بودند. بر اثر ناسزاگویی آنها يك عده هم این طرف ناسزاگفتن را شروع کردند و حدود نیم ساعت شاید گذشته بود که برای بار دوم از جمعیت فریاد آمد که بلندگو را قطع کرده‌اند و کمی دورتر يك گوشه از میدان ناگهان خالی شد. علت را پرسیدم معلوم شد که سنگ و فشفشه انداخته‌اند، در اینجا دیگر جهت شعار نبود، بلندگو را قطع کردن هم نبود، کار رسیده بود به سنگ پرتاب کردن و روی همان اطلاعات که پیش از این گفتم، پس منتظر کارهای بعدی یعنی تیراندازی هم باید می‌شدیم. در آنجا در نظر خودم مجسم کردم که اگر تیراندازی همینطور هوایی هم بکنند و انبوه مردم در اثر اضطراب، به روی هم بریزند، چند ده نفر زیر دست و پا از بین خواهند رفت.

این منظره مرا ناگزیر کرد تصمیم قاطع و عاجل بگیرم و فرصت به چماقداران ندهم. اول از نیروهای شهربانی کمک خواستم که این عده را فوراً از دانشگاه خارج کنند ولی آنها هیچگونه وسیله‌ای نداشتند. عجیب اینجاست که وقتی می‌گویی در يك شهر چگونه دو نهاد می‌توانند مسئول حفظ امنیت باشند و این دوگانگی تا کی باید باشد می‌گویند شهربانی کار نمی‌کند و اگر کمیته‌ها نباشند امنیت شهر مختل می‌شود. که البته جواب این است که افراد خوب، آن کمیته‌ها و شهربانی را در يك نهاد جذب کنید و یکی کنید؛ حالا آن بحث به کنار، اما در چنین اجتماعی که يك شهری در یکجا جمع شده‌اند، چطور می‌شود که فقط شهربانی آنجاست و آنهم بدون هیچگونه وسیله‌ای و به تعداد غیرکافی.

بعد معلوم شد که قرار بوده است از شهربانی ۲۰۰ نفر بیشتر یا کمتر در آنجا باشند و در عمل ۹۰ نفر بیشتر نبوده‌اند. آنهم بدون هرگونه تجهیزاتی! اینها هم رفتند و سرودست شکسته برگشتند. با اینحال «کجدار و مریز» رفتار



شد. اما مجدداً بلندگو قطع شد. این بار افسر دیگری آمد شکایت آورد که ما را می‌زنند و هیچ وسیله دفاعی هم نداریم. او يك سرگرد شهربانی بود.

باز سنگ پرانی این دفعه با قلاب آهنی شروع شد و این در حالی است که هوا هم دارد تاریک می‌شود و رئیس جمهور و فرمانده کل قوا، کسی که نیروهای مسلح باید از او دستور بگیرند و به دستور او باشند و همه نیروهای مسلح طبق قانون باید تابع او باشند و در اول سال هم امام در پیامی این سال را سال امنیت خواندند و رئیس جمهور را مسئول امنیت قرار دادند، باید به نیروهای انتظامی آن مقدار هم که هستند دستور بدهد و آنها ناتوان هستند و مسئولیت پیشامدها هم به عهده آقای «ایکس» است! مقامات در جریان قرار گرفته‌اند و در آنجا حاضر نیستند و این آقایان چماقدار هم يك نوبت افراد را کتک زده و زخمی کرده‌اند و جری‌تر شده‌اند، حالا مشغول سنگ‌اندازی هستند. پس وضع از هر جهت و لحظه به لحظه به وخامت می‌گراید چاره نمی‌ماند غیر از اینکه پیش از آنکه عمل کنند و جمعیت در هم بریزد. و خدای نکرده کشت و کشتاری شود اقدام کنم. این است که از مردم خواستم این عده را با آرامش از دانشگاه بیرون کنند و مردم هم همین کار را کردند. عده‌ای از این افراد چماقدار دستگیر شدند.

در جیب دستگیرشدگان کارتهای شناسایی بود که چند عدد از این کارتها را خواندم، همین امری که موجب شد بهانه‌ای به دست جو سازان بیفتد که قصد تضعیف نهادها را داشته‌ام و چرا قبل از قضاوت کارتها را خوانده‌ام. آنگونه کسان با همین استدلالهایی که می‌تراشند خود را لو می‌دهند و نیت واقعی خویش را آشکار می‌سازند. برای اینکه اگر عده‌ای بخواهند بیابند با آسودگی خاطر به وظیفه چماقداری عمل کنند، و در جیب خود مثلاً کارت حزب رستاخیز را داشته باشند یا کارت عضویت در ساواک را داشته باشند و یا کارت مؤسسات دیگر دوره رژیم سابق را داشته باشند، خوب اینها ناگزیر بی‌حمایت می‌مانند. این‌طور که نمی‌شود چنان جوی بسازند مثل اینکه اصلاً نه چماقداری بوده و نه جماعدارها کاری کرده‌اند و حرفی زده‌اند، نه کاردی و نه قمه‌ای و نه دشنه‌ای داشته‌اند، نه سنگی با غلاف آهنین داشته‌اند، نه اسید داشته و نه کاری می‌کرده‌اند. بیچاره‌ها در آن گوشه شعار می‌داده‌اند! خوب،

آزاد بوده‌اند شعار بدهند! ما چرا باید جلوی شعار دادن آنها را بگیریم و هر چه تقصیر بوده است با رئیس جمهور بوده است. پس ناچار اینگونه اشخاص اگر بخواهند عمل کنند، باید در پوشش نهادهایی که مورد قبول هستند عمل کنند و این يك امر بدیهی است. حالا آنهایی که علم و کتل برداشته‌اند و شده‌اند مدافع این نهادها؛ اگر راست می‌گویند باید مثل خود امام که راست می‌گوید، می‌آمدند می‌گفتند: عجب این اشخاص چگونه در این نهادها رخنه کرده‌اند؟ از کجا رخنه کرده‌اند؟ چطور شده‌است؟ با اینکه از پیش معلوم بوده است که این عده می‌آیند و این کارها را می‌کنند و هیچکدام از مسئولان این نهادها که بعد آمده‌اند و کشف کرده‌اند که این قضیه يك توطئه چپ آمریکایی بوده است، از پیش جلوی این کار را نگرفتند. پس همین استدلال روشن می‌کند که اینها مانند معاویه پیراهن عثمان درست می‌کنند. او پیراهن خونین عثمان را علم کرده بود و می‌گفت: «علی قاتل عثمان است» حالا هی بگو بابا این علی همان کسی است که نه تنها چند بار خود به خانه عثمان رفت بلکه فرزندان خود را فرستاد که مردم هجوم نبرند و... این آقایان در تبلیغات معاویه گونه خود موفق نمی‌شوند. رئیس جمهور مخالف نهادهاست و تمام!

خوب، ما که چهارده قرن از مسئله «پیراهن عثمان» رنج برده‌ایم، آیا جوانهای مسلمان و فداکاری که در این نهادها هستند از همین واقعه عبرت نمی‌گیرند و بخود نمی‌آیند؟ آیا چه کسی مسئول تصفیه هر کسی است که اسم رئیس جمهور را بیاورد؟ و در عوض کارت نهادها را به اینگونه اشخاص می‌دهند و در اینگونه اجتماعات بدین صورت از آنها استفاده می‌کنند؟ مسئله، مسئله روشنی است با همه این کار و زار تبلیغاتی که به‌مراه انداخته‌اند و هیچ کم از همان «پیراهن عثمان» ندارد، بر مردم واقع بین و راستگوی معتقد و صمیمی روشن است که اینها می‌خواهند با استفاده از این نهادها پایه قدرت خویش را محکم بکنند، وگرنه، همه کس می‌داند نه خواندن کارت صدمه به نهاد می‌زند و نه قضاوتی است که به ما می‌گویند که چرا پیش از قضاوت این را خوانده‌ای؟ اینها دارای این کارتها بوده‌اند؛ بعداً ممکن است معلوم شود که کارتهایی بوده‌اند مربوط به دوره قبل که از اعتبار افتاده‌اند و همین طوری در جیبها اینها نهاده شده‌اند یا خیر. این هم سئوالی است: اگر این کارتها دیگر اعتبار ندارند

چگونه هنوز در جیب اشخاص وجود دارند؟ و چطور شد همه آنها که دستگیر شدند از این کارتها داشتند؟ غیر از این است که در وقت لازم کارت را دریاورند و از محصه بیرون بروند؟ دراین باره آنچه گفتنی است در مصاحبه‌ها گفته‌ام.

این جمهوری جمهوری‌ای نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم در اینجا می‌خواهم کمی با دستگاه قضایی صحبت کنم. بله، یک طریق قضاوت اینست که یک عده‌ای را از این طرف مقصر جلوه بدهیم و یک عده‌ای را از آن طرف و در مجموع بگوییم که ما بی طرف بودیم و هرکس را که خطا کرده بود، گرفتیم. اما، وضع این طور نیست. اینجا پای شهادت زمان و تاریخ بمیان است و من که رئیس جمهور هستم نه ذره‌ای ارفاق می‌کنم و نه به این سیاست بازی‌ها تمکین می‌کنم. قرص و محکم می‌ایستم و زیر بار ناحق نمی‌روم، حتی به قیمت کنار رفتن. این کشور نشد که در آن عده‌ای چماق‌دار بیایند و ناسزا بگویند، سیم بلندگو را قطع کنند، سنگ پیرانند، فشفشه بیندازند، اسید پاشند، تیرها کنند و آخر طلبکار هم بشوند! و تازه اینها یکطرف قضیه بشوند و رئیس جمهور هم طرف دیگر قضیه بشود. و عده‌ای بیایند بگویند: «خوب این طرف این تقصیر را کرد و آن طرف آن تقصیر را کرد». وظیفه شما دستگا قضایی این است که بروید این سؤالها را تحقیق کنید و ببینید آیا دستگاههای انتظامی از پیش آگاه بوده‌اند که برای این روز نقشه هست یا خیر؟ بر فرض که آگاه نبوده‌اند؛ چطور دستگاههای انتظامی هستند که این حد از واقعیتها ناآگاه هستند؟ دستگاههای اطلاعاتی که دارند؛ اما چطور در بعضی موارد برقی و خوب عمل می‌کنند و در اینگونه موارد فلج هستند؟ اگر اطلاع نداشته‌اند چطور شد که دفتر ریاست جمهوری مطلع شد و آنها مطلع نشدند؟ اگر اطلاع نداشتند چگونه شد که مسئول شهربانی تلفن کرد و اطلاع داد دو دسته به آنجا برای ایجاد اختلال، در نظم می‌آیند و اگر مطلع بودند پیشگیریهای لازم را انجام داده‌اند یا خیر؟ چه پیشگیری‌هایی را انجام داده‌اند؟ و اگر انجام نداده‌اند چرا؟ آیا بعد از آنکه به وزیر کشور و مسئول شهربانی گفته شد که جلوگیری کنید، چه اقدامی انجام داده‌اند؟ آیا مسئول امنیت آنجا با مقامات مسئول امنیت شهر

گزارش کرده‌اند و از آنها استمداد جسته‌اند یا خیر؟ اگر نجسته‌اند چرا؟ و اگر استمداد جسته‌اند چه نوع کمکی به آنها شده است؟ آیا اطلاعی که به دفتر ریاست جمهوری داده شد، درست بوده که در یکی از نهادها دارند این عده را برای بهم زدن نظم، سازمان می‌دهند، یا خیر؟ تا کجا می‌خواستند نظم را بهم بزنند؟ آیا این اطلاع که به رئیس جمهوری داده‌اند که تا کشت و کشتار هم اینها آمادگی داشته‌اند صحیح بوده است یا خیر؟ چون نوار در دست است و به وضوح معلوم است که نقشه گسترده‌ای بوده است و اگر رئیس جمهوری روی تجربه‌ای که از زمان قبل از مصدق تا امروز از اینگونه برخوردها داشت، پیشدستی نمی‌کرد و آنها مثل کوچ اصفهان تیراندازی به طرف جمعیت ولو هوایی را شروع می‌کردند آن وقت چند ده نفر کشته و چند صد نفر زخمی بر جا می‌ماند، مسئول چه کسی بود؟ چه اقداماتی در این زمینه‌ها کرده‌اند؟ چگونه شده است که در مواردی اشخاصی به صرف اینکه در اجتماعات شعار بسود رئیس جمهوری داده‌اند توقیف و فوراً محکوم شده‌اند و آزاد نشده‌اند که بعد ببینند از آنها بازجویی کنند؟ ولی در این مورد توقیف شدگان فوراً آزاد شده‌اند؟ از آنها دلجویی هم شده است! و آنها هم حق پیدا کرده‌اند در دانشگاه اعتصاب کنند و طرف مقابل قرار بگیرند؟! این جمهوری جمهوری‌ای نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم، اگر دستگاه قضایی بیاید و به این ترتیب دو کفه ترازو درست کند قطعاً من از این مقام در خواهم گذشت و این کار را به عنوان اعتراض به این روش رسیدگی می‌کنم. این نمی‌شود که پس از دو سال که دهها نفر زیر چماق این چماقدارها نفله شده‌اند، امنیت در شهرها از بین رفته است، استقرار قانون غیر ممکن شده است، حالا بخواهند به این ترتیب به آن رسیدگی کنند؛ این امر قابل تحمل نیست. همراه این کار جوسازی بکنند و در آن تمام بازیگران اصلی شرکت بکنند. از صبح تا شام، از شام تا صبح رادیو و تلویزیون و چند روزنامه که با پول این مردم اداره می‌شوند مشغول تبلیغات یک طرفه باشند. اینها تصور می‌کنند مردم ما عقل و هوش را از دست داده‌اند و این مسئله واضحی که جلوی چشم مردم یک شهری انجام گرفته است می‌شود آن را در نظرشان وارونه جلوه داد. این یک امتحانی برای دستگاه قضایی است و در آنجا آمده و گفته‌اند که بله، ما پرسیده‌ایم باید ببینیم گارد رئیس جمهوری چه بوده

است؟ رئیس جمهور چطور دستور داده است و... اینها در واقع گریز از رسیدگی واقعی است.

## مراگاردی نیست

نیروهای مسلح تحت فرمان فرماندهی کل قوا هستند. به صراحت قانون جز از رئیس جمهوری نباید فرمان ببرند، مراگاردی نیست، در دژبانی ارتش عده‌ای بعد از اینکه تعلیم داده شدند به استخدام درآمدند و آنهم با عنوان «یگان حفاظت». هر جا رئیس جمهور می‌رود، چهار نفر همراه او می‌شوند. در هر شیفت چهار نفر همراه هستند. این یگان حفاظت، حفاظت از رؤسای کشورهای میهمان ایران را نیز به عهده دارد. حفاظت از محل اقامت رئیس جمهوری و بسیاری از امور را بر عهده دارد. در آن روز ۲۱ نفر از این یگان حفاظت در دانشگاه بوده است. هفت نفر بالای بام محل استقرار بلندگو هفت نفر در همان طبقه‌ای که رئیس جمهور بوده است و هفت نفر هم پایین ساختمان. این ۲۱ نفر شدند «گارد رئیس جمهوری» و به مردم حمله کردند؟ حمله به مردم بی‌دفاع؟ آیا این هم عدالت اسلامی است؟! خود مردم از نماز ظهر جمعه آنچه شنیدند، شنیدند، تا روزهای بعد و آنچه را از عدالت راستی و اسلامیت باید بدانند، دانستند. به لحاظ اینکه واضح وضع را وخیم می‌دیدم، وضع را بحرانی می‌دیدیم و یک مسئولیت سنگینی بر عهده من بود داوطلب ریاست جمهوری شدم، آنچه در توان داشتم کوشیدم ولی دائم بر دست و پایم بند گذاشتند و دیوارهای ضدیت و مخالفت را برگرداگرد من بالا آوردند. باز آنچه در توان دارم، برای اینکه کشور در جنگ خارجی، درگیر است و خطر بزرگی است، می‌کنم و اگر دیدم توانایی هیچ کاری نمانده است، این عنوانی نیست که من خود را به آن فریب بدهم، می‌آیم و به شما مردم حقیقت را هر چه هست می‌گویم و شما باید دریاره سرنوشت کشور خودتان تصمیم بگیرید. همه ما پذیرفته‌ایم و چه ظاهراً و چه باطناً بعضی از روی راستی پذیرفته‌اند، از امام که به راستی پذیرفته است و قبول دارد تا بقیه که میزان رأی شما مردم است و ما به رأی شما در مسئولیتهایی که هستیم هستیم آنچه واقعیت آن روز بود من به این ترتیب برای شما نقل کردم و شما خود آن جوسازی یک طرفه را

در مجلس، در رادیو تلویزیون و در روزنامه‌ها دیدید. يك طرفه، يك طرف، «تنها به قاضی رفتن و راضی برگشتن» شما شاهد ریختن چماق‌دارها به بازار شهرها بوده‌اید. شما مقاومت کرده‌اید و این توطئه تعطیل بازار بر ضد رئیس جمهوری را شکست داده‌اید. رادیو، تلویزیون ما عین زمان رژیم سابق شده‌است. شما خود می‌دانید که تعطیل کرده‌اید یا نکرده‌اید. آنها که کرکره مغازه‌هایشان را پایین کشیده‌اند می‌دانند چند درصدشان از روی عقیده این کار را کرده‌اند. همه چیز بر همه شما معلوم است کاسه داغتر از آش هم نمی‌شوم. آن مقدار که به تلاش و کوشش من مربوط است برای حفظ کشور کرده‌ام و می‌کنم. اما، وقتی از هر جهت ناتوان شدم، دیگر ماندن و مسئولیت شکست را بر عهده گرفتن کار صحیحی نیست. از دید من این يك توطئه‌ای است و تا وقتی که شما مردم از آن آگاه نشوید ادامه دارد و هدفی جز حذف رئیس جمهور ندارد. آن طرح دو فوریتی، بلافاصله این قضیه پنجشنبه و پيامدهای آن، همه يك جریان است. جریانی که در آن نوار کنایه بوضوح تمام شرح شده است و برای از بین بردن این جمهوری باید از همین جا شروع کرد. گاه از خود می‌پرسم: ماندن در این عنوان وقتی از هر سو انسان در محاصره دیوارهای تضاد و مخالفت و پرونده‌سازی است و اینگونه جوسازی‌های مفتضح، چرا؟ ترجیح در این است که با مردم همه چیز گفته شود و اختیار با آنها باشد، من تا عمرم به اینجا رسیده است برای وحدت کوشیده‌ام؛ البته کسی نیستم که مایه اختلاف شوم. مردم باید آگاه شوند وحدت در خطر و بدانند عامل خطر کیست. بالاخره باید معلوم شود که این چماق‌داری چگونه سازمان می‌یابد: گروه‌های سیاسی که این چماق‌داری را سازمان می‌دهند کدام‌ها هستند. اموری که دستگاه قضایی باید دنبال آن باشد اینها هستند. والا اگر یکی گوشه چشمی به چماق‌داران خیره می‌کند، يك چشم غره‌ای هم به رئیس جمهوری برود، این را عدالت قضایی نمی‌گویند. این را می‌گویند ماست مالی مسئله و این حق و حقیقتی است که من باید بگویم و شما مردم باید بدانید. انسان وقتی جانب حق را گرفت بیم و اضطراب این و آن که با او مخالف می‌شوند را بخود راه نمی‌دهد. من آنچه حق بود گفتم و ایستاده‌ام تا حق پیروز بشود. انشاءالله

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار چهارشنبه، ۲۰ اسفند ماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۴۹۵

## بخش دوم

### ما با توجه به امکانات مان، اما با تکیه بر ابتکارات مان از میهن اسلامی دفاع می‌کنیم

شما بدانید اگر این انقلاب را حفظ نکنید و اگر در برابر ملت خود، برای ملت خود احترام قایل نشوید، ناچار باید نمایندگان زور را محترم بشمارید و شما می‌دانید که زور و قدرت از مردم نمی‌آید، از جایی می‌آید که آن جا جز خارج مرزها جای دیگری نیست.

پس اینکه من چند نوبت توضیح داده‌ام و اینک نیز توضیح می‌دهم که استبداد بدون وابستگی ممکن نیست، حرفم صحیح و روشن است.

امیدوارم که نیروهای مسلح ما آنچه که آموختنی است از این بیان بیاموزند و با کار و تلاش و ابداع و ابتکار از پیروزی به پیروزی دیگر گذر کنند و با پیروزی در این جنگ راه برای استقلال کامل ارتش و استقلال همه نیروهای مسلح هموار کنند و ما آسوده از این پیروزی و دست‌آوردهای این پیروزی به سوی حل مشکلات دیگر برویم و پیروزی‌های جدید بدست بیاوریم.

کار دوم ما در هفته‌ای که گذشت مطالعه گزارش‌ها و تصمیم در مورد آن‌ها بود. در مجموع بیشتر از ۳۰ گزارش خواندم و بعضی از این گزارش‌ها را نمی‌شود گزارش خواند برای اینکه سی، چهل و بعضی‌ها شان هم حدود ۷۰ صفحه هستند مربوط به مسائل مختلف کشور. گزارش مهم از ارتش بود مربوط به سه تا از نیروها؛ گزارش مفصلی راجع به ارتش مهاجم عراق و در مورد نقاط ضعف و قوت آن هم بود که خواندم.

پیش از این، در دوران جنگ هر اطلاعاتی که می‌گرفتیم در جدول مقایسه‌ای از نقاط ضعف و قوت‌های ارتش خودمان فراهم کرده بودند، وارد می‌شد. ولی این گزارش از این طریق به دست نیامده بود، از راه دیگری تحصیل شده و برای ما بسیار سودمند بود. از لحاظ اینکه به ارتش عراق آن‌طور که بارها گفته‌ام به صورت یک ارتش دشمن نگاه نمی‌کنیم، به صورت فرزندان ملتی نگاه می‌کنیم که این‌ها در دست یک رژیم دست‌نشانده‌ای در شرایط جوّ ترس و وحشت و ترور به جنگ کشانده‌اند. پس ما باید آن‌طور رفتار کنیم که با این باور ما سازگار باشد و ارتش عراق مجال این تفکر را داشته باشد که از حمله به کشور ما چه سودی می‌برد؟ و چرا می‌باید طرز فکر غلط بر ارتش‌های ما حاکم بشود؟ آن‌ها مسلح می‌شوند، هزینه‌های زیادی خرج آن‌ها می‌شود، نه برای اینکه کشور حاکم را در برابر ابرقدرت‌ها حفظ کنند، بلکه به وسیله و ابزاری برای ابرقدرت‌ها تبدیل گردند. ما با توجه به امکانات مان و تکیه بر ابتکار مان از میهن اسلامی دفاع می‌کنیم. بطور قطع و یقین طبق اصول اعتقادی ما ارتش باید بکند و ضعف‌های خود را از بین ببرد و به قوت‌ها تبدیل کند و در برابر فشار ابرقدرت‌ها بایستد. چون بر این اعتقاد عمل می‌کنیم، هیچ‌کینه‌ای به سربازان خودمان نسبت به ارتش مهاجم القاء نمی‌کنیم و به مناسبت در رابطه با مطالب ارتش یکی از ضعف‌هایی که راجع به ارتش عراق گفته‌اند و در رابطه با ضعفی در مورد ارتش ما که آن‌ها تصور کرده‌اند و به نظر من درست است بیاوریم، ضعفی که آن‌ها فریب آن را خوردند و در حقیقت ضعف نبوده و قوت بود (اطلاعاتی را آمریکایی به آن‌ها داده بودند) در مورد مسایل داخلی و جریانات درون ارتش ما. این اطلاعات که آقای صدام حسین را در حمله به ایران تشویق و تحریک کرده بود، اطلاعات نادرستی بوده است.

بر طبق آن اطلاعات، ارتش ایران توانایی مقاومت نمی‌داشته و تمایل به مقاومت نیز نمی‌داشته است. در نتیجه، این حمله با سرعت در همان روزهای اول به پیروزی عراق منجر می‌شده است. قسمت اول این اطلاعات که به دشمن داده شده است بی‌ربط نیست. در حقیقت در روزهای اول حمله با آنکه ما از پیش از حمله آگاه بودیم، اما همچون طبیعی که علائم بیماری‌ها را



می‌بیند اما امکان پیشگیری ندارد، ما هم این علائم را می‌دیدم برای پیشگیری هم تلاش می‌کردیم اما به دلایل بی‌شمار و ضعف‌های بسیار که به موقع به اطلاع مردم مسلمان ایران خواهم رساند، قادر نبودیم به موقع مانع از تجاوز بشویم. اما آنچه نادرست بود یکی روحیه و دیگری امکاناتی که ما می‌توانیم بسیج بکنیم و به عنوان مثال از این اشتباه، وضع نیروی هوایی و توان پرواز را نقل کرده بودند.

### دشمن باور کرده بود ما ارتش نداریم و به کشور ما حمله کرد

در این گزارش که ما (یعنی عراقی‌ها) سربازی را زخمی و دستگیر کردند در بیمارستان او به خود آمد به او گفتند به شما باید خون تزریق بشود شما خون ندارید آن سرباز پاسخ داد ترجیح می‌دهم شهید بشوم اما خون دشمن در بدن من جریان پیدا نکند. این روحیه، روحیه فداکاری و ایثار و آشتی‌ناپذیری با متجاوز این واقعیتی است که رژیم صدام حسین عکس آن را باور می‌کرد و آنچه در طول این مدت ۵ ماه گفته‌ام درباره حفظ این روحیه بوده است و امروز نیز تأکید می‌کنم هیچ چیز در جنگ تعیین کننده نیست مگر روحیه. خیانت است به اسلام و انقلاب اسلامی و به میهن اسلامی اگر رفتار ما، گفتار ما، خصوصاً اگر برنامه‌های رادیو و تلویزیون ما این روحیه را خراب بکند؛ این کار به اسلام و انقلاب اسلامی و میهن اسلامی خیانت است.

گفتند در یکی از شب‌های آخر هفته، در تلویزیون برنامه‌ای درباره خرمشهر اجرا شد. حالا اینکه در آن برنامه شرکت کنندگان از خود ستایش فراوان کردند بماند و اما اینکه چگونه رادیو و تلویزیون ما به سراغ مسئولان اداره جنگ نمی‌رود و به این کارها می‌پردازد، از نظر من این نیز همان دستی است که می‌خواهد این کشور در دوران انقلاب هیچ موفقیتی به دست نیاورد. به هر حال گفتند چند نوبت و با تکرار، این فرد گفته است، هرگاه از فرماندهی اطاعت نکردیم موفقیت داشته‌ایم. همه کس می‌داند تبلیغ خودسری در عمل (خود این خودسری در عمل) و نپذیرفتن نظم و خودکامه عمل کردن یکی از عمده‌ترین اسباب وضعیتی شد که در خرمشهر بوجود آمد. تبلیغ این مرام، یعنی

بازگشتن به وضعیتی که در آن وضعیت دشمن باور کرده بود ما ارتش نداریم و به کشور ما حمله کرد؛ با وجود همه تأکیدهای امام، رادیو تلویزیون این گونه تبلیغ می‌کند آن‌هم در اوج جنگ! آیا این کمکی است که دستگاه تبلیغات به ما می‌کند در جریان جنگ؟

پس ضعفی که این دشمن را به طمع انداخته بود و به ما حمله کرد این بود که توانایی بازسازی ارتش، توانایی حاصل از ابتکاراتی که جوانان ما در نیروهای مسلح از خود بروز دادند را نه تنها به حساب نیاورده بود، بلکه عکس آن را به حساب آورده بود. حتی تجهیزات جنگی را به حساب وضعیتی که داشتند ملاک گرفته بود نه به حساب امکان ما در آماده کردن آن‌ها و شرکت دادن آن‌ها در جنگ. فکر اینکه ملتی به حرکت می‌آید و در کارگاه‌ها این تجهیزات را آماده می‌کند، به خیال او خطور نکرده بود و در عمل دید تجهیزات فراوانی که پدید آورده بود و در گزارش بود که از ۱۲ لشکر عراق ۱۰ لشکرش در حال جنگند. برپایه برآوردی که از توانایی مقاومت نیروهای کرده بود، تصور می‌کرد با ضربات اول ما از پای در خواهیم آمد. ولی به یمن رهبری و اداره به معنای ایجاد امکان به خاطر آنکه ابتکارها مجال بروز بیابند و شجاعت‌ها مجال ابراز بیابند و کار و تلاش عظیم همه مردم ما، این حساب او غلط در آمد.

## مراکز متعدد تصمیم‌گیری و قدرت در کار ارتش دخالت می‌کنند

اما ضعف دیگری که به ارتش ما نسبت داده بود، صحیح است: آن ضعف امروز به مراتب کم شده است. مراکز متعدد تصمیم‌گیری و قدرت، از مجاری گوناگون، در کار ارتش دخالت می‌کنند. و این عامل تضعیف روحیه و سبب بهم ریختن سازمان است و بر طراحی برنامه‌های جنگی و نحوه اجرای آن‌ها، اثرس منفی می‌گذارد؛ این مداخله‌ها هیچ قابل توجیه نیستند.

دشمن از آن آگاه است، مردم هم از آن آگاهند و می‌دانند چه تلاشی برای ایجاد برخوردهای سیاسی، عقیدتی در داخل ارتش می‌شود، بین ارتش و دیگر نیروهای مسلح می‌شود. این تحریکات شبانه روزی که در نیروهای مسلح به

عمل می‌آید، این جو سازی‌ها که از راه صدور قطعنامه و تلگراف و تلفن و گفت و شنودها، تا آنجا که امام خطر را خیلی جدی دیدند و اخطار کردند که نباید کاری کنند که موجب تشویش رئیس جمهور و فرماندهان ارتش بشود، پوشاندنی نیست. در یک گزارشی هم که پس از پیروزی جبهه «کرخه کور» به دست افتاد و بوسیله سپاه پاسداران ترجمه شد، همین معنا بود و به این جو تکیه شده بود.

ما بتدریج این ضعف را کم کردیم و کمک امام در این مورد نقش تعیین کننده‌ای داشت. اما اینکه برآوردهای دشمن از ضعف‌های ارتش ما، راجع می‌شود به روحیه و توان رزمی ارتش. این‌ها را باید بیش از آنچه باید، به فکر برانگیزد.

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار پنجشنبه، ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۹۶

## بخش سوم

نخستین مسئله‌ای که باید در این زمینه مردم ما نسبت به آن حساس بشوند (و این در همه زمینه‌ها است) آن تجربه‌ای است که دو سال انقلاب بدان گواهی می‌دهد. این تجربه در دو سال انقلاب واقع شده است و پیش از آن هم در دوران زندگی همواره با آن روبرو بوده‌ایم.

**اهمیت آن جمله معروف روشن می‌شود و آن اینکه: «ما نباید**

**بگذاریم این رئیس جمهور در هیچ کاری موفقیت بیابد.»**

این‌طور که من تجربه کرده‌ام، آن‌هایی که عقیده را وسیله دستیابی به مقام و موقع قرار می‌دهند و به استاد پای‌بندی به عقیده، موقعیت طلب می‌کنند و

برای تحصیل آن جوّ می‌سازند، قدرت‌طلب و قدرت پرستند و نمی‌خواهند که از راه نشان‌دادن استعداد و لیاقت‌هایشان، مقام و موقع پیداکنند، بلکه می‌خواهند از جوّ موجود استفاده نمایند و به نام جوّ خود را تحمیل کنند. این‌ها، همان‌هایی هستند که اینجا و آنجا می‌دوند و احساس نگرانی ایجاد می‌کنند که یک جریان‌ها و اوضاع و تحولی است که اگر دیر بجنبید همه چیز از دست می‌رود و ذی‌نفوذها را به عمل در می‌آگیزند و این ذی‌نفوذها که به عمل برانگیخته شدند، فشار می‌آورند تا این آقایان در جاهایی که می‌خواهند، قرار بگیرند. از اینجا به بعد مقاومت و کارپذیری است، یعنی سازمانی که اینگونه افراد در رأس آن‌ها قرار می‌گیرند، تن بکار نمی‌دهند. در حقیقت، مقاومت منفی می‌کنند و در نتیجه کارها به جای موفقیت با شکست و ناکامی روبرو می‌گردند.

در این جا اهمیت آن جمله معروف روشن می‌شود و آن اینکه: «ما نباید بگذاریم این جمهوری در هیچ کاری موفقیت بیابد.» این جمله را آقای بگین در کنست، مجلس اسرائیل، گفته است.

گزارش دیگری بود که من خواندم؛ جملاتی از این گزارش را از مصاحبه ریگان و حرف بگین و دیگران خواهم آورد.

او صحبت خود را در کنست کرده است؛ گفته است: این جمهوری بیش از همه، به زیان اسرائیل است و نباید بگذاریم که در هیچ زمینه‌ای کمترین موفقیتی به دست بیاورد. هنوز از مشکلی نیاسوده، باید او را (جمهوری را) گرفتار مشکل دیگری بکنیم تا از پا در آید. و این سیاست آمریکا است که از زبان بگین اظهار می‌شود. خود آمریکایی‌ها هم این مسئله را گفته‌اند.

هموطنان ما لابد بیانات وزیر خارجه سابق آمریکا را درباره گروگان‌ها شنیده‌اند. روز بروز روشن‌تر می‌شود که، همانند دوران مصدق، آن‌ها که آن روز درباره آمریکایی بودن مصدق اصرار می‌ورزیدند و تبلیغ می‌کردند - که بعد هم معلوم شد خود آن‌ها (تبلیغ‌کنندگان) آمریکایی بودند-، امروز نیز آن‌ها که به ظاهر و در حرف خود را ضد آمریکایی نمایانند، در واقع با جلوگیری از هر موفقیتی در هر زمینه، سیاست آمریکا را در ایران به اجرا می‌گذارند.

چیزی که هست، این است که ما باید بر این اساس عمل کنیم که مثل جدّمان حضرت آدم از بهشت هبوط کرده و در این زمین واقع شده‌ایم. همه چیز مجهول است و نیز جز خودمان و تلاشمان و ایمان و اعتماد و اراده و تصمیم‌مان به شکستن صخره‌های موانع و مشکلات، یار و یابوری نداریم. چنان کنیم که اعتماد کامل بگردد نه این‌که اعتمادی که آرام آرام به نیروهای مسلح ما بازگشته است، از نو متزلزل شود. هیچ بهانه و عذری پذیرفته نیست. هر عملی که فرماندهی را که استواری و قوام نیروی مسلح در جنگ بدان است، متزلزل کند، عملی خائنانه است و این عمل از هر سو هرکس و گروه انجام گیرد بیاید باید با آن با قاطعیت روبرو شویم.

در همین گزارش، این معنا به صراحت آمده بود که دشمن در شرایطی است که نه می‌تواند پیشروی کند و نه می‌تواند عقب بکشد. بنابراین، در این موقعیت اگر راه حل سریعی پیدا نشود و داستان به طول بیانجامد، ارتش مهاجم جز قبول شکست چاره‌ای نخواهد داشت.

برای اینکه از این بن‌بست بیرون بیایند، سران رژیم عراق نگران و هراسان در این فکر هستند که قتل رئیس جمهوری و یا مرگ امام می‌تواند موجب آن آشفته‌گی بشود که بتوانند از آن استفاده کنند و به هدف‌های نظامی‌شان برسند. اما، اینکه این‌ها چنین هدفی را دارند و آمریکایی‌ها نیز همین هدف را دارند و اینکه چه سیاست‌هایی مایل به پیروزی ما نیستند، مسایلی است که گمان می‌کنم امروز برای بسیاری روشن است. اما آمریکایی‌ها حاضر نیستند پیروزی ما را ببینند، چرا که این امر تمامی خاورمیانه و سرزمین‌های نفت‌خیز را به حرکت در خواهد آورد.

**هموطنان من، به این قسمت از کارنامه خوب گوش کنید و این قسمت از کارنامه را بخوبی بخوانید و درباره آن درست بیندیشید.**

پیروزی ما در این جنگ، با وجود تنهایی، محاصره اقتصادی و مشکلاتی که در داخل برای این پیروزی فراهم است، جز این معنا نمی‌دهد که قاعده انقلاب ما، قاعده درستی است و استثناء نیست و هر ملتی وقتی که تصمیم

گرفت و بخود متکی شد، فرهنگ مستقل پیدا می‌کند. به این معنا که از خود ابداع و ابتکار به خرج می‌دهد و فرهنگ مستقل همین است و می‌تواند دوازده لشکر مجهز را متوقف کند و بشکند.

در این صورت، چرا باید از حاکمیت گروه‌های مسلح و عود مرض استبداد و از رژیم‌های نظامی در منطقه ترسید؟ این رژیم‌ها چقدر دوام خواهند آورد؟ صدام در عین حال معرف قوی‌ترین نظام‌های نظامی منطقه است. قوی‌ترین به این معنا که به اصطلاح حاکمیت نظامی مبتنی بر ایدئولوژی بعث است. چیزی که در مجموع به «ناسیونال سوسیالیسم هیتلری» شباهت دارد.

وقتی نازیسم و فاشیسم شکسته شد، کدامین رژیم برجا می‌ماند و اگر این رژیم‌های نظامی که به حکم طبیعت‌شان محکوم ملت خودشان نیستند و بلکه حاکم بر ملت خودشان هستند، بنابراین، وابسته به قدرت‌های خارجی می‌باشند، فرو ریختند، عصر استقلال و آزادی ملت‌های مسلمان فرا رسیده است و زنگ این استقلال و آزادی به صدا در آمده‌است. تمامی این سرزمین‌ها ولوله و غلغله خواهد شد.

اما روسیه، نه تنها در افغانستان تجاوز نظامی کرده است و نه تنها پیروزی ما در این نبرد به معنای پیروزی فکر و اعتقاد راهنمای ما است و نه تنها این پیروزی موجب مستقیم و استوار شدن و ایستادن و استقامت کردن مسلمان‌ها در همه جای جهان می‌شود و نه تنها غیر مسلمان‌ها را هم به تفکر و تأمل در این فکر بر می‌انگیزد، بلکه پدید آمدن میل به مقاومت در آدمی، غیر ممکن را ممکن و استعداد ابتکار را بر می‌انگیزد و چنان صلابتی به او می‌بخشد که با همه سختی‌ها روی از مقاومت و مقابله بر نمی‌تابد.

### دو ابرقدرت، مایل به پیروزی ما نیستند

توجه به این فکر، در جهان ما، جهان بحران فکری - اعتقادی و جهان تزلزل ارزش‌های مادی، برای ابرقدرتی که جز گسترش جهانی مفردی برای خود نمی‌بیند و به یمن جنبش‌ها از این گسترش ناتوان می‌شوند، البته خوشایند نیست بلکه بسیار هم ناگوار است. خصوصاً که در داخل و قلمروی

امپراطوری، این پیروزی مسلمان‌ها میل به مقاومت و میل به ایستادن و استقامت را برخواهد انگیخت.

خوب، وقتی دو ابرقدرت، میل به پیروزی ما نباشند، به دلایلی که شمردم، ناچار رژیم‌های منطقه که به این یا آن تعلق دارند نیز مخالف خواهند بود. برای اسرائیل این پیروزی مرگ است چرا که معنای این پیروزی این است که مردم مسلمان منتظر تجهیز شدن به وسیله این ابرقدرت یا آن ابرقدرت نباشید، بلکه مغزها و دست‌هایتان را بکار بیاندازید و این خنجر را از پشت ملت اسلام بیرون آورید.

اما آن‌ها که داعیه وسیله کردن اسلام برای ایجاد قدرت منطقه را دارند، آن‌ها هم موافق نیستند و علاوه بر وابستگی‌شان، این پیروزی را به معنای بر باد رفتن تصور و خیال خام خود می‌شمارند.

با وجود این همه موانع و این جوّ مخالف بین‌المللی، مردان و زنان ما نترسیدند و معنای حماسه هم همین است یعنی قبول خطر کردند و در جهان مخالف، بر روی حق ایستادند و ایستاده‌اند و چشم به الطاف الهی دوخته‌اند تا پیروزی را از آن‌ان گردانند.

نسل امروز، نسل سرفرازی است و هیچ نباید در این امر تأمل و تردید داشته باشد. در این جوّ جنگ ایستاده تا پیروز بشود تنها باید استقامت بکند، استقامت، استقامت، باز هم استقامت.

حماسه امروز سرآغاز حیات مستقل ایرانی خواهد شد و نسل فردا وقتی این حماسه را تدوین می‌کند، در حقیقت آن را مایه تحرک و تداوم این تحرک و بدان‌ها ادامه حیات مستقل مردم این کشور خواهد ساخت. غیر از گزارش‌های نظامی، گزارش‌های بسیار دیگری درباره مسائل داخلی کشور بود.

## دو گزارش درباره دستگاه قضایی بود که با کمال تأسف حکایت از فقدان امنیت قضایی و قضاوت‌های غیر اسلامی، زورگویانه و حق‌کُشانه می‌کند:

یک مورد آن به تویسرکان مربوط می‌شود و مقایسه آنچه در تویسرکان شده است و آنچه که در اصفهان رخ داده است، بسیار جالب است. آنچه در تویسرکان شده است، این است که عده‌ای در محل سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی درود بر بنی‌صدر گفته‌اند. به من گزارش نکردند که بیش از این گفته باشند. این‌ها (درود گویندگان) به ۴۰ ضربه شلاق و یک سال زندان محکوم شدند.

در اصفهان، به محل سخنرانی با اتومبیل لنگه کفش آوردند و دو، سه نوبت، گروهی با عکس و تفصیلات بودند که از جمعیت رانده شدند ولی دوباره بازگردانده شدند و باز آمدند که حکایت از سازمان مرتب و منظمی می‌کند که برای برهم زدن سخنرانی و توهین به رئیس جمهوری است که در حقیقت به لحاظ موقع و رأی مردم، توهینی به ملت تلقی می‌شود.

استاندار و عده‌ای برای این امر آمده بودند گفتند که ۹ نفر را گرفتیم که ۷ نفر آن‌ها از مردم عادی بودند و چون شما گفتید که مربوط به نهادها و دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی نبودند رهایشان کنید، آن‌ها را رها کردیم و پرونده دو نفر دیگر را به دادگاه فرستادیم. پرسیدم دو سه نوبت از میدان بیرون شدند و دوباره با صف و شعار و عکس و تفصیلات آمدند و فیلمبرداری آن هم موجود است و اتومبیلی هم که با آن لنگه کفش آورده‌اند و در حال توزیع لنگه کفش از آن اتومبیل عکس گرفته‌اند موجود است و آن‌هایی که فساد می‌کردند، در عکس شناسایی شدند نیز موجود هستند. آیا هرگز این‌ها را پیگیری و تعقیب کرده‌اید؟ معلوم شد که خیر، این کار را نکرده‌اند و گفته‌اند که آن عکس‌ها را در اختیار ما بگذارند تا این کار را بکنیم.

این هم از همان حرف‌ها است که مقامات مسئول امنیت تعقیب نکنند و دیگران روی دلسوزی عمل کنند و بیاورند به این‌ها بدهند تا که هرآینه این‌ها بروند و تعقیب کنند! معلوم شد آن اتومبیل به کجا و کدام دسته متعلق است و



بسیاری چیزهای دیگر نیز معلوم شده است. این وضع بی طرفی دستگاه قضائی است!

یک جا ۴۰ ضربه شلاق، یکسال زندان و محرومیت از زندگی، آنهم به دلیل شعار دادن و در عوض، جای دیگر بطور سازمان یافته، حمله به اجتماع و پرتاب کردن لنگه کفش به سوی رئیس جمهوری و این هم نتیجه تحقیق آن؟!

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار سه شنبه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۸

روزنامه شماره ۴۹۷

### بخش چهارم

شنبه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ماه ۵۹  
بسم اللہ الرحمن الرحیم قسمت چهارم  
\* بگین در کنیسه گفته بود که باید  
درداخل ایران مساله ایجاد کرد  
\* اسرانیلیها میگویند که بازنده ترین  
کسانیکه در انقلاب ایران  
زیان دیده اند اسرانیلیها بودند  
\* آنها که مصدق را آمریکائی  
میگفته اند ، خودشان  
حتی پیش از ملی کردن نفت  
در خدمت آمریکا بودند

قرار گرفتن در برابر مردم برای جمهوری بسیار زیان بخش است و  
هیچ قابل تحمل نیست

مردم ما نمی باید خسته شوند و نسبت به این امور هم نباید لاقید بمانند. و  
به این عده هم که از اصفهان آمده بودند، گفتم که این مردم توانایی خود را

آزموده‌اند و هیچکس نمی‌تواند مقابل این مردم بایستد. مردم توهین به خودشان را تحمل نمی‌کنند. رئیس‌جمهور را این مردم انتخاب کردند و وقتی که انتخاب شد معرف این ملت است. این ملت توهین به او (رئیس‌جمهور) را تحمل نمی‌کند و شما بدانید که تقلید دستگاه‌های شاه سابق را نمی‌توانید در بیاورید.

وقتی توطئه و تحریک سازمان یافته شد، نمی‌توان گفت که شما پیش از وقوع آن اطلاع نداشتید و بعد از وقوع مطلع شدید. شما در پی کسانی بودید که این مفسدان و چماقداران را از میدان بیرون کردند و آن‌ها را تنبیه کردند؛ شما در پی خود آن مفسدها نبودید.

این حرکت‌ها که در اینجا و آنجا ملاحظه می‌شود، قرار گرفتن در برابر مردم است و برای جمهوری بسیار زیان بخش است و هیچ قابل تحمل نیست. من تا زمانی صبر می‌کنم که عموم از واقعیت آن‌طور که هست آگاه بشوند. آن وقت بی‌یچ ملاحظه‌ای عمل می‌کنم.

## گزارشی از دو خبرنگار هندی درباره مداخله غیر نظامیان در اداره امور نظامی:

و اما مطلب بعدی ترجمه نوشته‌های روزنامه‌های خارجی درباره ایران بود. گزارشی از گفتگو با دو خبرنگار هندی بود که این‌ها از عراق بازدید کرده بودند و مطالبی را راجع به شیعیان عراق گفته بودند و برای ما از این لحاظ که با واقعیت‌ها آن‌طور که هستند برخورد کنیم، آموزنده است. همین خبرنگار هم یکی از مطالبی را که می‌گفت، این بود که عراقی‌ها به آن امید دوخته‌اند، که مداخله غیر نظامیان در اداره امور نظامی و نیز تبلیغات تحقیرآمیز درباره ارتش و تحمیلات به آن، کار برقوای عراق آساند کند. که پیش از این درباره آن صحبت کرده‌ام.

## دو سال است که نسبت به وضعیت اقتصادی پی در پی هشدار

### می‌دهم:

از ترجمه نظرات خبرنگاران دیگر، مقاله‌ای از «اکنونیست» (مجله اقتصادی انگلیس) بود. این مقاله وضعیت اقتصادی ایران را بررسی کرده بود و چیزی که ما ندانیم نداشت. معلوم می‌شود که آنها هم بسیار چیزها را می‌دانند. دو سال است که نسبت به وضعیت اقتصادی پی در پی هشدار می‌دهم و مثل بسیاری از امور دست و پا بسته‌ایم و به کار جدی توانا نیستیم.

مردم توقعات بسیار دارند. اما خوب است که با واقع بینی به وضعیت رئیس‌جمهور بنگرند و ببینند که از ابزار کار، چه در اختیار او است؟ و آیا او از این ابزار کار استفاده می‌کند یا خیر؟ اگر مسئولی دست و پایش بسته بود، دستگاه‌هایی که باید با او کار کنند، (به لحاظ اینکه او رئیس قوه مجریه است) جمع اعداد بودند، طبیعتاً او به کاری توانا نمی‌شود، جز اینکه آنچه می‌تواند بکند (در حدودی که می‌تواند) هشدار نسبت به وضع اقتصادی ایران است. ما نمی‌باید امور را با خوش‌خیالی برگزار بکنیم و از اثرات خرابتر شدن اوضاع اقتصادی غافل بمانیم تا آن هم مثل داستان گروگان‌ها به جایی برسد که چاره‌ای جز تسلیم نماند.

مطلب دیگری که در این مقاله است، گزارشی درباره گفتگو با مقام مطلع فلسطینی است که به مناسبت، آقای بگین این حرف را مورد استناد قرار داده و این‌طور نوشته است:

### بگین در کنست گفته بود: باید در داخل ایران مسئله ایجاد کرد

«بگین در کنست گفته بود: باید در داخل ایران مسئله ایجاد کرد. اسرائیلی‌ها می‌گویند کسانی که از انقلاب ایران، بیشترین زیان را دیده‌اند، اسرائیلی‌ها هستند. ما نمی‌خواهیم ایران انقلاب خود را بسازد و پشتیبان فلسطینی‌ها باشد. باید در داخل ایران جنگ داخلی ایجاد کرد و باید به این

مسئله اهمیت داد. ایجاد مسائل داخلی و محاصره ایران باید سیاست ما و آمریکاییان در حال و آینده باشد.»

حال، ببینیم که رئیس جمهور آمریکا در این باره چه می‌گوید. آنچه از قول او موضوع تبلیغات گسترده‌ای در ایران شد، تحریفی از حرف اوست. مطلب او راجع به کل رژیم و حاکمیت اسلام در ایران است و همین‌طور در باره انقلاب ما و رژیم انقلابی ما است؛ می‌بینیم که به همان استدلال کهنه‌ای که در دوران مصدق نیز موجب کودتای ۲۸ مرداد شد، چسبیده است.

از دوره قاجار تا امروز، ایادی روس و انگلیس و آمریکا متقابلاً یکدیگر را علت وجودی خود شمرده‌اند. آمریکاییان در ایران کودتا می‌کنند به لحاظ اینکه اگر آن‌ها کودتای ۲۸ مرداد را نمی‌کردند ایادی روس (حزب توده) زمام امور را در دست می‌گرفتند.

این ایادی در ایران فساد می‌کنند؛ با این استدلال که اگر ما نکنیم، آمریکایی‌ها ایادی خود را حاکم خواهند کرد. ولی در این قضیه مسئله رقابت و تضاد بر پایه توسعه دامنه قدرت جهانی است. در حقیقت وقتی که می‌توانند، بوسیله ایادی‌شان یکدیگر را می‌زنند و وقتی که نمی‌توانند با هم سازش می‌کنند.

## ریگان می‌گوید: آیت‌الله خمینی امروز فقط نماینده یک قشر در ایران است

به هر حال، این مصاحبه در تاریخ ۱۹ ژانویه با روزنامه «اشپیگل» انجام گرفته است (یعنی تقریباً یک ماه یا کمی بیشتر). در این مصاحبه، خبرنگار می‌پرسد: حال که گروهان‌های آمریکایی در تهران، آزاد شده‌اند، شما علاقمندید و آیا اصلاً ممکن است دوباره با ایران یک رابطه تنگاتنگ برقرار کنید؟ ریگان پاسخ می‌دهد: «قبل از هر چیز باید مشخص شود که آیا اصلاً در ایران دولتی وجود دارد؟ من شخصاً به این موضوع شک دارم. من آرزو داشتم که در ایران روشنفکران و سیاستمداران قابل‌حکومت را در دست گیرند. آن وقت بله، من فکر می‌کنم که یک دلیل قانونی وجود داشت که ما با ایران پیوند

برقرار کنیم. این دلیل امروز، هنوز نیست. سؤال بعدی خبرنگار از ریگان این است: آیا با وجود بودن آیت‌الله خمینی، امکان دارد که افرادی که مورد نظر شما است در ایران حکومت را در دست گیرند؟ ریگان در جواب می‌گوید: «من شک دارم که هنوز هم آیت‌الله به عنوان رئیس حکومت تلقی شود. این قسمتی از مسائل ناروشن موجود در ایران است. به عقیده من دلایلی وجود دارد که آیت‌الله خمینی امروز فقط به عنوان نماینده یک قشر در ایران است. در ایران خطر بزرگ برای همه ما از طرف چپ‌ها است. حزب توده ایران فقط منتظر این است که نابسامانی وضع ایران به نقطه‌ای برسد که در آن موقع بتواند وارد عمل بشود.»

بدین‌قرار، صحبت او و هدف او، مجموعه رژیم و رهبری امام است. پیش از سقوط شاه هم همین‌طور بود.

## در سیاست خارجی می‌خواهیم برگردیم و از پیش از کودتای ۲۸

### مرداد شروع کنیم؛ یعنی می‌خواهیم مستقل باشیم

در سال ۴۰ یا ۴۱ که مرا دستگیر کردند؛ در ساواک، یک آمریکایی بلند قد لاغری ظاهراً به حسب اتفاق وارد اتاق شد و مأمور ساواک که مرا به اتاق او برده بود، مرا به او معرفی کرد. او گفت: «ها شما مصدقی هستید؟ اما چرا از مصدق پیروی می‌کنید او یک آدم متعصب دیوانه‌ای است.» تا آن وقت، روی تبلیغاتی که شده بود، این‌طور فکر می‌کردم که وقتی فرنگی‌ها، فناتیک و متعصب می‌گویند منظورشان اشخاصی هستند که به اصطلاح خود ما «خشک مقدس» هستند و سخت و محکم به آداب و رسوم و مناسک مذهبی چسبیده‌اند.

به او جواب دادم: مصدق آن‌طور که خودش می‌گوید، مسلمان هست و ما هم از احمدآباد زندان او عکسی داریم که روی بخاری اتاقش تصویری از پیامبر اسلام (ص) است. اما متعصب نیست. گفت: نه، نه، منظور من از متعصب تعصب در ضد خارجی بودن است.

من دوباره گفتم: تا آنجا که مردم ایران از او سابقه دارند، ضد خارجی هم نیست. برای اینکه خود او در اروپا تحصیل کرده است.

گفت: البته ضد خارجی به آن معنا که با اروپایی و با مردم اروپا، با مردم آمریکا و با مردم آسیا، دشمن باشد نمی‌گویم. می‌گویم که او طرز فکری دارد و خیال می‌کند که باید از دنیا برید و ایرانی‌ها بدون ارتباط با دنیا امور خودشان را خودشان حل و فصل کنند. به این جهت که این حرف (کار) شدنی نیست، گفتم که او متعصب و دیوانه است.

گفتم: موازنه منفی فکر او هست. اما از او شنیده نشده است که منظور از موازنه منفی قطع کامل هر گونه رابطه با خارج است. آنچه هست و شما نمی‌خواهید روشن و صریح بگویید این است که او با این کار که شما امور ما را اداره کنید و اتفاقاً در مرکز کشور ما وارد این اتاق بشوید و در این جا راجع به شخصیتی که برای ما عزیز است، این طور قضاوت بکنید و کسی هم نباشد به شما بگوید که شما چکاره‌اید که در امور کشور ما دخالت‌تان تا به اینجا رسیده است، مخالف است و حالا من فهمیدم شما کسانی را که با ریاست و حاکمیت شما بر ایران مخالف هستند متعصب می‌دانید. البته باید بگویم که در اروپا هم، وزیر خارجه اسبق انگلیس که گویا از حزب کارگر بود، در انگلیس با من ملاقات کرد (و گمان می‌کنم در آن هنگام «لرد» و عضو مجلس اعیان بود. حالا هم شاید باشد) و صحبت مصدق پیش آمد. گفت که شما چه می‌خواهید بکنید. گفتم که ما در سیاست خارجی می‌خواهیم برگردیم و از پیش از کودتای ۲۸ مرداد شروع کنیم. یعنی می‌خواهیم مستقل باشیم.

او یک ربعی هوچیگری کرد که مصدق بازگشت به عقب است و اسپرگرایی است و راه درست دیدن حقایق و واقعیت‌های دنیا است. و تصور من این است که شما می‌خواهید جدا و منهای دنیا و بریده از دنیا زندگی می‌کنید و این تعصب است. همان حرف‌هایی را که سال‌ها پیش آن آمریکایی در اتاق ساواک به من زد، او هم گفت.

به این ترتیب، می‌بینیم که اینان، از چه دریچه‌ای به امور ما می‌نگرند و چه چیزی برای آنها مسئله و مسئله اصلی است. روی این مسئله است که عمل و تبلیغ می‌کنند و در تبلیغاتشان هم بسیار کار کشته هستند. یعنی جوری تبلیغ

می‌کنند که آنچه را که می‌خواهند ضعیف بشود، ضعیف بشود اما در نظر مردم ایران جوری وانمود بشود، که عکس آن مطلوب آنها است. چنانکه به همین مصدق که بعد از سقوط متعصب و دیوانه می‌گفتند (البته اینهایی که گفتم تنها به من گفته‌اند. اینطور نیست که موارد دیگری نباشد که بشود گفت اغراق در اینها هست و آنها اینطور از مصدق برداشت ندارند. شاید بی‌اغراق دهها مقاله وجود دارد که در آنها آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و انگلیسی‌ها مصدق را متعصب و فئاتیک و ضد خارجی معرفی کرده‌اند و در این مورد حتی کتاب‌هایی هم نوشته‌اند. گفته‌اند شاه صد هزار لیره به یک هندی داده بود و او هم یک کتابی نوشته و در آن، بحث مفصلی راجع به همین «صفات مصدق» آورده بود) اما راجع به همین مصدق، در زمانی که نخست‌وزیر بود جوری تبلیغ می‌کردند، مثل اینکه مصدق با انگلیس و روس نیست اما با آمریکا هست. به این وسیله، او را تضعیف می‌کردند. البته این نقش را آن وقت، عمده «حزب توده» بر عهده داشت. بعد از اینکه کودتا شد توده‌ایها آمدند و انتقاد از خود کردند و گفتند: ما اشتباه کردیم. به خیال خودشان، خود را پاک کردند و قضیه تمام شد!

ولی در دوره مصدق، تبلیغات داخلی آن گروه و آن گروهی که در واقع به سود آمریکا عمل می‌کرد، از توده‌ای و غیر توده‌ای، جوری تبلیغ می‌کرد که مصدق آمریکایی است. زمان گذشت، اسناد سفارت آمریکا، آن قدر از محتواهای آنها که جسته و گریخته به خارج راه یافت (متأسفانه معلوم نیست که چگونه حکومتی داریم که این اسناد در دست حکومت نیست و یک هیئت بی‌طرف به آنها رسیدگی نمی‌کند و کسانی که به واقع و البته به آنها بوده‌اند را کنار نمی‌گذارند) معلوم می‌کند، آنهایی که مصدق را آمریکایی می‌گفته‌اند، خودشان حتی پیش از ملی کردن نفت در خدمت آمریکا بوده‌اند.

## مطبوعات غربی می‌گویند: صدام در حساب‌های خود اشتباه کرده‌است:

در گزارش دیگری، عیناً از قول یک مقام عراقی این‌طور آمده است: در مطبوعات غربی می‌گویند، در آغاز جنگ صدام در حساب‌های خود اشتباه کرده‌است (البته اطلاعاتی که غربی‌ها و عمال ایرانی آنها به او داده‌اند، غلط بوده است).

او می‌گوید: این درست نیست که صدام در برآورد نیروی نظامی ایران اشتباه کرده است. خیر، او در مورد آمادگی و روحیه شهادت مردم اشتباه کرده‌است. یک دوستی در پادگان الرشید داشتم. او تعریف می‌کرد که یک سرباز زخمی ایرانی را به آن جا می‌برند. این سرباز احتیاج به جراحی داشته است و دکتر می‌گوید که احتیاج به خون داری. او گفته است که نمی‌خواهم خون دشمن در رگهای من باشد؛ ترجیح می‌دهم شهید شوم. صدام این چیزها را حساب نکرده بود و روحیه مقاومت مردم ایران را درک نکرده بود.

## اطلاعاتی که ما داریم می‌گوید که «سیا» به عراق اطلاعات اشتباه داده که به ایران حمله کند تا هر دو ضعیف بشویم.

گزارشی است از یک گفتگو با یک سیاستمدار مترقی عرب و من بعضی جمله‌ها را که رسا و گویا است برای شما می‌آورم: «اگر دخالت نظامی آمریکا در طیس موفق می‌شد، یک روش جدید مداخله بود و در جاهای دیگر هم بکار می‌بردند.

من معتقدم که آنها برای گروگانها نیامده بودند، بلکه دنبال یک جریان داخلی بودند که قرار بود کار را مثل کودتا شروع کند و اینها حمایت کنند. این‌طور که من شنیدم، بنزین دو تا از هلی‌کوپترها تمام شده بود. یعنی آن دو احتمالاً تا تهران آمده بودند ولی طرفی که قرار بود در داخل کار کند، ظاهراً آماده نبوده است.



هر وقت صحبت از دخالت نظامی می‌شود، باید به خاطر داشته باشید که آمریکا نتوانسته است ایران زمان شاه را با چیزی جانشین سازد و نخواهد توانست و آن به خاطر موقعیت «ژئوپلیتیکی» ایران است. در این شرایط، آمریکا ایران زمان شاه نمی‌خواهد بلکه ایران ضعیف می‌خواهد. اشتباهاتی که شما در مورد گروگان‌ها انجام دادید، از نظر ما غیر قابل بخشش است. این شما را خیلی ضعیف کرده‌است. می‌دانید برای اولین بار بعد از جنگ ایران و عراق، «گرمیکو و ادموند موسکی وزیرای خارجی روسیه و آمریکا با هم ملاقات کردند و پس از ۱۵ دقیقه به توافق رسیدند؟

اطلاعاتی که ما داریم می‌گوید که «سیا» به عراق اطلاعات اشتباه داد تا که به ایران حمله کند تا هر دو ضعیف بشویم. «کا.گ.ب» هم از جریان خبر داشت و او هم تشویق کرد، حالا، چه کسی بازنده است، مردم جهان سوم و ما». غیر از این گزارش‌ها، که درباره گفتگوهای خارجیان و مطالبی که نوشته‌اند و نظایر این‌ها است، چند گزارش دیگر به این ترتیب خوانده‌ام:

## گزارش از استاندار سابق استان اراک درباره قتل اشخاص بطور

### خودسرانه

و ضرب و شتم و شکنجه آنان و اینکه قاتل هم معلوم و شناخته شد و دستگیر هم شید ولی پرونده لوٹ شد. نوشتم که برای دادستان کل بفرستند، بلکه بخود بیایند. گزارش دیگری درباره رفتار با مأموران کلانتری‌ها در تهران بود که اخیراً شنیده‌ام این رفتار در مشهد نیز تکرار شده‌است. به این صورت که اینها را با توهین و تحقیر مانع کارشان می‌شوند و در مواردی که اینها جرائمی را تعقیب می‌کند، مانع می‌شوند. به رئیس شهربانی نوشتم و از او در این باره توضیح خواستم. فعلاً به این مقدار اکتفا می‌کنم و امیدوارم آنها که این کارها را می‌کنند، از این رویه‌ها دست بردارند و نیروهایی که حافظ امنیت هستند، اگر به این ترتیب تضعیف بشوند، وضعیت فردا برآستی تاریک است و این رفتارها، تحقیرها و توهین‌ها، بازتاب شدید می‌دهد و برای سلامتی انقلاب ما خطرناک است.

گزارش دیگری درباره شرکت پشتیبانی و نوسازی هلی‌کوپترهای ایران بود (که من از کارهایشان هم بازدید کرده بودم) و حکایت از کارهایی می‌کرد تا به حال انجام داده‌اند و هیچ قابل مقایسه با پیش از انقلاب نیست و چندین برابر بیشتر است؛ خصوصاً ابتکارها که از نظر من بسیار بسیار ارزشمند هستند. بعد گزارش درباره نفت خواندم. وضع تولید، مشکلات تصفیه نفت سیاه و ضرورت پیدا کردن بازاری برای این نفت و استفاده از آن به عنوان سوخت، خصوصاً در نیروگاه‌ها.

گزارشی دیگر خواندم درباره محل اسکان خانواده شهدا، مجروحین و آوارگان جنگ بود و نیز کارهای براستی نفرت‌آور که در این اردوگاه‌ها به عنوان اداره آنها انجام می‌دهند و در روحیه پناهندگان چون زخم باقی می‌ماند. نامه مفصلی هم «منیر شفیق» روشنفکر عرب نوشته بود که درباره «بازتاب اختلافات داخلی ما در خارج» است که البته این بازتاب زیان‌بخشی است.

### گزارش روزنامه‌هایی که مشی سیاسی دارند

غیر از این‌ها، چندین گزارش بود از روزنامه‌های مختلف معرف مشی گروه‌های سیاسی درباره مسایل کشور. آن‌هایی که اصالت را «به زور» می‌دهند دو دسته‌اند و دو نوع روش دارند:

• آن‌هایی که در روش التقاطی هستند. یعنی وسط بازی می‌کنند. گاهی «نه این و نه آن» و گاهی «هم این و هم آن». طبیعتاً در مسائل سیاسی هم، بنا بر موقع، مطابق منافع گروهی خود درمورد یک عمل قضاوت می‌کنند. حالا اگر چندی بعد معلوم شد آن قضاوت غلط است، بدون «رودربایستی» و شرم و حیا، موضعی ضد موضع قبلی می‌گیرند. اگر صد بار هم به آنها بگویی که: آقا، دیروز آن‌طور می‌گفتی و امروز این‌طور می‌گویی، جواب خواهد داد که دیروز، دیروز بود و امروز، امروز است.

• دسته دوم یعنی «وسط بازها»، «مبهم‌گو» هستند. به اصطلاح، جاده را باز می‌گذارند. یعنی جوری حرف می‌زنند که اگر گفتی آقا شما دیروز آن‌طور گفتی، ولی امروز این‌طور، می‌گویی، بگویند: بله، ما دیروز گفته بودیم آن جور

ولی گفته بودیم: اما، اگر فلان شد و آن جور نشد. چنین و چنان است. خوب حالا هم می‌گوییم فلان چیز این جور است.

به نظر من، آن‌ها که می‌خواهند در جامعه آگاهی را افزایش بدهند، باید همین کار را بکنند، یعنی این ارگان‌ها را بگیرند. مثلاً: بگویند که فلان گروه در رابطه با گروهان‌ها از ابتدا تا الآن چه گفته است و خطر را به مردم نشان بدهند. و یا اینکه در مسایل دیگر چه گفته است. این‌ها را به مردم بگویند تا مردم سردرگم نمانند. این روش بهترین روش «روکردن» دست نابکاران است.

یک گزارش ۷۰ صفحه‌ای هم خواندم. این گزارش مربوط می‌شود به خطی که پیش از ملی کردن صنعت نفت به وجود آمده است و در جریان ملی کردن نفت و سقوط مصدق و کودتای ۲۸ مرداد نقش تعیین کننده داشته است و بعد تا امروز ادامه حیات داده است و این تحقیقی است که محققان آن در حال ادامه تحقیق هستند و بعد نام اشخاص مطرح شده است. من راجع به این گزارش بیش از این حرفی نمی‌زنم. اگر از جهت وضعیت کشور قابلیت انتشار پیدا کرد، البته منتشر خواهد شد.

خوب، به نظر می‌رسد که درباره گزارش‌ها هم این مقدار کافی است.

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار یکشنبه، ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۴۹۸

قسمت پنجم



### همسر من درباره موضوع «زن و خانواده» کار می‌کرد

می‌رسیم به کار دیگری که در این هفته انجام دادم و آن تصحیح قسمت آخر کتاب «زن و خانواده» است. در حقیقت، اسلام به عنوان یک نظام باید بُعد اقتصادی، بُعد اجتماعی و نیز بُعد سیاسی داشته باشد که اینها بر بُعد فرهنگی و معنوی تکیه داشته باشند و بر اساس این بُعد تعریف بشوند و خطوط و حدودشان هم مشخص بشود. وقتی ما اینگونه با اسلام برخورد کردیم، بر آن شدیم که عمر را در بازسازی این ابعاد بگذاریم، درباره اصول راهنما و اخلاق کار کنیم، درباره رهبری و سیاست و درباره اقتصاد و نیز درباره روابط اجتماعی کار کنیم، و بالاخره در «چهار وجه» واقعیت اجتماعی را از دیدگاه اسلام بنگریم و این چهار وجه را بر اساس معنویت و اصول راهنمای اسلام توضیح بدهیم.

این کار تلاش آسانی نبود و زمان بسیار و کار علمی جدی طلب می‌کرد. همیشه همسر من درباره موضوع «زن و خانواده» کار می‌کرد و برگه‌ها و کتاب‌ها و گزارش‌هایی که می‌خواند و اطلاعات مندرج در آنها را موافق روشی

در برکه دان‌هایی جمع‌آوری می‌کرد و با من درباره کارش گفتگو و شور می‌کرد. بتدریج من نیز با او در این کار همراه شدم و تحقیقاتی که درباره زن در جامعه اسلامی در کشورهای مختلف انجام داده بودند، می‌خواندیم. به نظر رسید که دیدگاه معین و مشخصی است و اغلب نویسندگان زن اروپایی را «اصل و مرکز» گرفته‌اند و زن مسلمان را در مقایسه با او شرح و بسط می‌کنند و یا به نظرگاه‌های سیاسی معینی دارند و به قصد معینی کتاب نوشته‌اند و یا به اصطلاح تحقیق کرده‌اند. آنچه که تحقیق و نگارش نکرده‌اند، این است که موقعیت زن را در روابط اجتماعی کشورهای ما تعیین کند. در این وقت بود که مطالعه در ابعاد دیگر در جامعه ایرانی خواهی نخواهی، جای آن را در روابط مشخص قدرت در ایران پیش می‌آورد و در نتیجه آنچه را هم که من از امرهای واقع و اطلاع درباره زن و جای او در روابط اجتماعی ایران بود، مثل موقعیت حقوقی و سایر مسائلی که به زن راجع می‌شد، همه را در برکه‌هایی می‌نوشتیم و در واقع دو نفری اطلاعات و امرهای واقع را جمع‌آوری می‌کردیم و این اطلاعات و امرهای واقع بسیار زیاد شدند و کاری که آماده شده است، قسمت کوچک و دربرگیرنده قسمت کمی از این اطلاعات و امرهای واقع است. آماده کردن تدوین و نوشتن آنچه که گرد آمده است، مدت زمان طولانی می‌خواهد و دنبال کار ناگزیر بر عهده همسر من است.

کاری را که می‌خوانید مثل کار قبلی، یعنی زن در شاهنامه کار مشترک ما است. البته هر چند که آن را به اسم من منتشر کردند، ولی قرار بود که به نام هردوی ما منتشر شود.

گمان می‌کنم تا وقتی زن آن مقام و ارزش والای انسانی را که باید در جامعه ما پیدا نکند، میل به رشد، شدت و شتاب نمی‌گیرد و برای باز یافتن این مقام و منزلت، نمیتوان به انتظار نشست و بر عده زنان است که تمام کوشش و تلاش و نیروی خود را به کار اندازند و نمونه و الگوی دیگری از زن به انسان امروز ارائه کنند. چرا که «الگوی شرقی»، «الگوی اسارت» و «دون انسان» شمردن زن است.

کسی که در ساختن خود تلاش کند، خصوصاً از راه مبارزه با کیش شخصیت خود را بسازد، او می‌تواند میزان ارزش زن آگاه و زن پیشرو و زنی که

قدر انسانیت خویش را بشناسد را بفهمد. آن وقت می‌فهمد که خودسازی به تنهایی ممکن نیست. آن وقت است که می‌تواند معنای بیان پیامبر (ص) را بفهمد که فرمود: «خدیجه نیمی از نبوت بود»؛ آن وقت می‌تواند بفهمد که مرد به عنوان «مرد» در تنهایی نقص است و زن به عنوان «زن» در تنهایی نقص است و کمال این دو به جمع شدن است و جمع شدن هم میان بالا و پایین و برتر و پایین‌تر، مافوق و مادون و حاکم و محکوم، ممکن نیست. چرا که جمع شدن، همطرازی، برابری، کوشش و تلاش مشترک می‌خواهد و اگر میل به رشد در هر دو نباشد و اگر نتوانند با هم تبادل فکری و همکاری در عمل داشته باشند، چگونه ممکن است؟

### ارزش مرد به پست و ضعیف شمردن زن نیست

بارها گفته‌ام و اینک بار دیگر می‌گویم که «مردان» خود را فریب ندهید و از این دروغ که ما را بدان خود داده‌اند، بپسندید و خود را از شر این دروغ رها سازید؛ زن دون مرد است، دروغ است. ارزش مرد به پست و ضعیف شمردن زن نیست، چرا که گذراندن عمر با ضعیف و پست بزرگترین ظلم در حق ما است. ما اگر از دیدگاه «خود را دوست داشتن» (و نه خودخواهی) و به بیان من از راه نگرستن خود در خود به مثابه بنده خدا و دعوت شده به رشد از سوی خدا، در خود بنگریم ناگزیر «زن» را باید به عنوان هنر خلقت بپذیریم و به او جرأت بدهیم تا ناکرده‌ها و آنچه را که انجامش دور از باور می‌نماید، انجام دهد تا ما بتوانیم مرزهای جدیدی به دست بیاوریم و به زندگی خودمان معنا بدهیم.

تنها وقتی زن به عنوان هنرمند و به عنوان گشاینده افق‌های جدید، در زندگی عمل می‌کند، زندگی معنا و مفهوم پیدا می‌کند، رشد معنا می‌یابد و انسان نوع جدید (انسان رشدیاب) معنا پیدا می‌کند. پس شما مردان اگر زندگی دیگری می‌خواهید، به خودتان رحم کنید و به زن ارزش بدهید، ارزشی را که دارد.

و اما شما زنان، نشینید و صبر نکنید تا مردها متوجه واقعیت بشوند که در بالا گفتم. خودتان برخیزید و عمل کنید و به خودتان ارزش بدهید و آنچه را که تحمیل است، نپذیرید تا جریان تحول واقعی و بنیادی جامعه ما سریع بشود.

در این کتاب که آماده نشد، قسمتی را نوشته‌ام این قسمت از نوار پیاده نشده است. بقیه را از نوار پیاده کرده‌اند و من آن را از نظر عبارت اصلاح کرده‌ام. بنابراین، ممکن است شما (خواننده) آن قسمت نوشته را مشکل ببینید اما انتظار من بخصوص از زنان درس خوانده این است که صبر و حوصله داشته باشند و با صبر و حوصله بخوانند چرا که مطالب علمی را باید تحصیل کرد؛ مطالب علمی غیر از داستان است. حتی داستان را هم باید با دقت مطالعه کرد تا فهمید که نویسنده داستان کدامین واقعیت‌ها را در صورت داستان بازگو می‌کند و آنچه که در می‌یابید کوشش کنید، با تشکیل کلاس و مجالس بحث، برای زنان دیگر توضیح بدهید تا آن‌ها هم واقعیات محیط اجتماعی را که در آن هستند بشناسند و این واقعیات را بپذیرند و آن را به واقعیت دیگری که متناسب با مقام و منزلت انسان است، تبدیل کنند.

به هر حال، این کار از پیش از انقلاب همچنان آماده بود و اینکه به همت همسر و کوشش آقای جعفری آماده شد، و من نیز آن را اصلاح کردم، امیدوارم به همت آن‌ها که زحمت حروفچینی، چاپ و کارهای دیگر آن را بر عهده خواهند گرفت، انتشار بیابد و به رهایی واقعی زن امروز از وضعیت اسارت باری که دارد، کمک کند. و چنان نباشد که از «چاله اسارت» در روابط اجتماعی امروز ایران رها بشود و در «چاه زن غربی» بیفتد. تا بلکه معرف الگوی دیگری بشود که به کار تمامی انسانیت بیاید.

در حقیقت ما کاری غیر از تقلید از الگوهای دیگران داریم. اگر انقلاب کرده‌ایم و می‌خواهیم که این انقلاب ما بیانگر روح زیبایی‌پرست انسانی و رشدجوی آدمی باشد، ناگزیر باید در پی بنا کردن انسان نویی باشیم و به دنبال آن برویم. این کار هنرمند می‌طلبد و امید که زنان ما در خود یارا و توان این هنر بزرگ را بیورند و با ما در ساختن انسان نو یار و مددکار باشند. زنان کشور می‌دانند که منتخب آنها چه احترام عمیقی به مقام و موقع آن‌ها دارد و چه تلاشی در ارتقاء منزلت آنها در جامعه می‌کند. بنابراین، انتظار او از زنان کشور

این است که خود پیشگام شوند، از مشکلات و موانع نهراسند، به رشد خودشان بها بدهند، برای ارتقاء و اعتلای سطح دانش و بینش‌شان بکوشند. در همه جا مجالس بحث و گفتگو پدید آورند و در آن مجالس درباره آنچه به بالارفتن سطح آگاهی کمک می‌رساند بحث و گفتگو کنند تا با اشاعه این آگاهی‌ها و توسعه آگاهی‌ها اسباب دگرگونی بنیادی را فراهم بیاورند. وقتی برای بازدید جبهه‌ها می‌روم چقدر رنج می‌برم که زنان را می‌بینم انبوه بزرگی از خار و چوب بر سر از صحرا به خانه می‌روند.

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار دوشنبه، ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۸

روزنامه شماره ۴۹۹

قسمت ششم





موقعیت، موقعیتی نیست که بتوان آن را نگاه داشت. ما ناگزیریم به حکم رسالت اسلامی به مسئولیتی که در قبال نسل‌های بشری در همه جای دنیا در حال و آینده بر عهده داریم، مقام زن را ارتقاء بخشیم و همان‌طور که پیامبر ما نمونه‌های «نو» زن اسلامی را پرورید و به بشر عرضه کرد (و آن‌ها هنوز بهترین الگوها بشمارند) بر اساس آن الگوها به راه فاطمه برویم و با رفتن به راه فاطمه، الگوهای زن مسلمان را به بشر عرضه کنیم و شما زنان بیش از دیگران باید به تلاش و کوشش برخیزید.

ضمن همان مطالعاتی که گفتم، کتابی هم من و همسرم درباره موقعیت زن بعد از انقلاب الجزایر خواندیم. این کتاب حکایت از آن داشت که موقعیت زن با شتاب زیاد به وضعیت پیش از شروع انقلاب بازگشته است. یعنی زن همان موجود پست و ضعیف و تحت سلطه و بدور از زندگی اجتماعی، محکوم به وظایفی که در جامعه خودمان همه این وظایف را می‌شناسیم، شده است. (ما هم در کارهایی که در همین کار (کتاب) منتشر می‌شود این وظایف را یک به یک آورده‌ایم).

نویسنده خود نیز اظهار تأسف داشت از اینکه چگونه انقلابی که زنان در آن نقش تعیین کننده داشته‌اند (فرانتس فانون در «جامعه شناسی یک انقلاب» می‌گوید: استعمار فرانسه گفته بود تا وقتی ما زن الجزایری را تسخیر فرهنگی نکنیم و از فرهنگ خود بیگانه نکنیم، خطر انقلاب از بین نمی‌رود و زن الجزایری از تسخیر شدن، تسخیر فرهنگی شدن، بی‌فرهنگ شدن، به اصطلاح ما غریزه شدن، امتناع کرده بود. در نتیجه، جو انقلابی را پروریده بود، نه تنها زنان دوشادوش مردان در انقلاب شرکت کرده بودند بلکه محیط خانه‌ها را به پایگاه‌های انقلاب تبدیل کرده بودند (همان‌طور که در جریان انقلاب خود ما چنین شد) اما همین زنان با پایان گرفتن انقلاب نمی‌باید نقش خود را پایان یافته تلقی می‌کردند؛ نمی‌باید از تلاش و کوشش باز می‌ایستادند؛ نمی‌باید برای تثبیت منزلت جدید در جامعه انقلابی نمی‌کوشیدند. در جامعه خود ما هم وضع همین‌طور است.

اگر شما به تاریخ خود ما برگردید و بپرسید: آن روز که مردم تهران به عنوان اعتراض به قرارداد «رژ» (قرارداد تنباکو) در مقابل شمس‌العماره

جمع شدند و به سوی آن‌ها تیراندازی شد و پراکنده شدند، اگر زن‌ها به بازار نمی‌ریختند و باصطلاح آن روز «لچک» بسر مردها نمی‌انداختند، اگر پشت مردها نمی‌ایستادند، اگر به آن‌ها نمی‌گفتند سزای شما فرار از خانه است، اگر همسر شاه به او نمی‌گفت قلیان حرام است، این قرارداد چگونه باطل می‌شد؟ به نقش زن در انقلاب خود ما بنگرید. آیا این نقش زنان در لحظات ناباوری نبود؟ در لحظاتی که گمان می‌رفت رژیم پیروز شده و موقع خود را تثبیت کرده، اگر درست در آن لحظه، زنان ناممکن را ممکن نمی‌کردند و هنر به خرج نمی‌دادند، سرنوشت انقلاب چه می‌شد؟ صدها نمونه تاریخی از این نمونه‌ها می‌توان آورد. هنرمند می‌باید کار هنری خود را به طور مداوم و پیوسته انجام دهد. پیوسته و مداوم بکوشد و هیچگاه خسته نشود.

امروز روزی نیست که ما خود را به یأس و خستگی بسپاریم و دست از مقاومت بشوییم. باید تلاش کنیم و بدانیم انقلاب امری نیست که با یک حرکت سیاه را سفید کند. انقلاب یک حرکت بهم پیوسته‌ای است، طولانی است و شب و روز مواظبت و مراقبت و استقامت می‌خواهد و همه چیز در گروهی استقامت شما زنان است. بکوشید، بایستید و استقامت کنید.

چون سخن را بدینجا رساندم می‌خواهم به خوانندگان خودم تحت عنوان «انسان موجودی میان یأس و امید» به عنوان حاصل کارهای این هفته مطالبی بگویم. مسایل گوناگون کشور را که می‌بینیم مشکلات بسیاری داریم؛ جهت عمومی امور نه تنها به بهبود نمی‌رود بلکه روی به خرابی بیشتر دارد. در این تنهایی که داریم، دور تا دور ما را نیروهایی گرفته‌اند که در مقیاس جهان دست کم با ما روی خوش ندارند.

اینهایی که به تضاد معتقدند، اگر زورشان چربید، اویسی‌ها را از بین می‌برند و اگر زورشان نچربید، و زور اویسی‌ها به آنان چربید، خطاب به او «غلط کردن نامه» می‌نویسند

آیا اینکه گفتیم، از نظر سیاسی ابرقدرت‌ها موافق موفقیت و پیروزی ما نیستند، قدرت‌ها موافق نیستند، حکومت‌ها و رژیم‌های منطقه‌ای موافق نیستند، آیا این فکر را القاء نمی‌کند که پس سیاست ما واقع‌بینانه نیست؟ و ما باید سیاست غیر واقع‌بینانه را رها کنیم و سیاست واقع‌بینانه را در پیش بگیریم؟ چرا؛ عده‌ای این‌طور فکر می‌کنند. در زمان شاه سابق هم این عده همین طرز فکر را داشتند. واقعیت‌ها را می‌گفتند و بر اساس این واقعیت‌ها استدلال می‌کردند که راه حل قاطع «باید شاه برود»، واقع‌بینانه نیست. بسیاری از این‌ها در زمره خود ما بودند یعنی جزء مخالفان رژیم بودن؛ بعضی از آن‌ها بعد از پیروزی انقلاب در مقام استفاده از فرصت جدید خیلی زیاد از حد افراطی شدند، بعضی‌ها هم آن خط را حفظ کردند، بعضی‌ها هم پیش از انقلاب به اردوی دشمن پیوستند. شاید آنها با توجه به مشکلاتی که ما با آنها روبرو هستیم امروز هم بگویند: ما حق داشتیم این روش واقع‌بینانه نبود؛ می‌بینید که چه بر سر کشور آورده‌اند.

آن روز با سازش موافق نبودم. نه تنها به دلیل اینکه مبنای بینش توحیدی سازش را منع می‌کند، بلکه، بارها این مطلب را توضیح دادم، بدین‌خاطر که بر پایه توحید، میان خوب و بد صالح و فاسد هیچ سازشی ممکن نیست. چرا که میان متقی و ضد متقی سازش ممکن نیست و توحیدی نیست. یک بار هم گفته‌ام کسانی هستند که بنای کار خود را بر فریب گذاشته‌اند؛ بر فریب خواننده‌هایشان. کینه‌ها و عقده‌های شخصی را می‌خواهند از راه فریب اغناء کنند. می‌نویسند و می‌گویند: «سیاست بر پایه توحید» یعنی اینکه مثلاً با «اویسی» باید تفاهم کرد. خیر، این‌هایی که به تضاد معتقدند اگر زورشان چربید اویسی‌ها را از بین می‌برند و اگر زورشان نچربید و زور اویسی‌ها بر آن‌ها چربید، به او نامه «غلط کردم» می‌نویسند. ندامت‌نامه می‌نویسند. به نصیری‌ها

نامه ندامتنامه می‌نویسند. اما آن‌ها که بینش توحیدی دارند با مخالفان راه خدا هیچ نمی‌توانند از در سازش در آیند. سازش از دیدگاه آن‌ها شرک است. پس از جهت بینش و مبنا نمی‌توانستم در سازش با رژیم شاه به عنوان دست‌نشانده سیاست آمریکا در ایران و مظهر تقسیم ثروت‌های ایران به عنوان قوا میان ابرقدرت‌ها و قدرت‌های جهانی، موافق باشم. از نظر روشی نیز این کار را ممکن نمی‌دانستم؛ در این باور بودم و این باور را از راه مطالعه طولانی در چهار وجه واقعیت جامعه ایرانی به دست آورده‌ام و طی یک رشته مقاله‌ها این واقعیت‌ها را برای هموطنان خودم و خوانندگان غیر ایرانی تحت عنوان «ایران در بن‌بست» شرح داده‌ام.

**به نظر من سازش با رژیم، رژیم را نجات نمی‌داد چرا که آن رژیم محکوم به سقوط بود؛ بلکه به قدرت‌های مسلط بر کشور ما امکان می‌داد که جانشین آن را خود انتخاب کنند.**

پس سازش با آن رژیم جز آنکه ما را بی‌اعتبار می‌کرد و نقش مردم ما را در تعیین جانشین رژیم سابق بسیار تقلیل می‌داد، کاری از پیش نمی‌برد. در شرایط فعلی هم وضع از همین قرار است. ما اگر بر پایه تضاد به تقابل قوا، سیاست داخلی و خارجی خودمان را تنظیم بکنیم، ناگزیر وقتی با این واقعیت‌ها برخورد می‌کنیم، وقتی با نیرویی به مراتب قوی‌تر و بزرگتر از نیروی خودمان مقابل می‌شویم، بر طبق قانون تضاد می‌باید از در سازش در آییم و باصطلاح صبر کنیم تا وقتی که تناسب قوا به سود ما بشود. دیالکتیک چپ وابسته و دنباله‌روهای این چپ وابسته همین است. دیالکتیک گروه‌هایی که وابستگی را در کشور ما تبلیغ می‌کنند، ایدئولوژی وابستگی را تبلیغ می‌کنند، همین است. آنها به ما می‌گویند راه ساده‌ای دارد: شما نمی‌توانید هم از آمریکا بپرید، هم از روسیه بپرید؛ ناچار باید از آمریکا که بریدید با روسیه پیوند کنید. در این صورت، وضعیتی که گفته بودید تغییر می‌کند و ایران می‌تواند مشکلات خود را حل بکند. ما گفته بودیم که نه روس و نه آمریکا، بلکه می‌توانیم با

کشورهای صنعتی که توانایی تبدیل شدن به قدرت حاکم را در زندگی جامعه ما ندارند، احتیاجات خودمان را برای پیشرفت رفع کنیم. این را هم تخطئه کرده‌اند. گفته‌اند که این شگرد جدید امپریالیسم است و از طریق اروپا می‌خواهد عمل کند. اما در جریان گروگانگیری و محاصره اقتصادی اروپا و محاصره اقتصادی ایران دروغ این آقایان برملاء شد و معلوم شد که خیر، آن‌ها از ترس اینکه نتواند جای آمریکا را روس بگیرد اینگونه تبلیغات می‌کنند وگرنه، با اخطار کارتر بر همه معلوم شد که آمریکا پای هر کشور اروپایی را که بخواهد به ایران برسد، خواهد شکست و تازه حرف ما هم این نبود، حرف ما این بود که اگر ما سیاست مستقلی داشته باشیم می‌توانیم رژیم‌های دنباله‌رو را در اروپا بی‌اعتبار کنیم و میدان بدهیم به رشد نیروهایی که جانبدار استقلال عمل اروپا از ابرقدرت‌ها هستند.

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۶ اسفند ماه ۱۳۵۸

روزنامه شماره ۵۰۰

## قسمت هفتم

احتیاجات عظیم جامعه ما را به فن و دانش، از کدامین راه تأمین خواهیم کرد؟ آیا از راه گسترش نادانی‌ها؟ و یا از راه گسترش دانش‌ها؟

در اوضاع و شرایط فعلی هم با وجود این جنبه‌های ناامید کننده، بر همان باور هستیم که در دوران رژیم پیشین بودم، یعنی ما نباید تسلیم وضعیتی بشویم که می‌خواهند به ما تحمیل کنند. برای اینکه این وضعیت را نتوانند به ما تحمیل کنند، تنها یک راه داریم و آن بازگشت به خود و وحدت تمام عیار در سطح مردم است. نه در سطح گروه‌ها، بلکه وحدت در سطح خود مردم. این

وحدت تمام عیار به دست نمی‌آید مگر اینکه مردم تمام حقیقت درباره مسایل خودشان را بدانند و با گروهی که قادر به حل این مسایل باشند، همدلی داشته باشند و به یک تلاش طولانی برای بازسازی کشورشان تن بدهند.

ما آنچه را مهم است و باید بدانیم، و نباید از تکرار آن خسته شویم این است که اجازه ندهیم حریفانمان به جای مبارزه واقعی به ما مبارزه قلبی و به جای شعار واقعی نیز شعار قلبی القاء کنند.

آنچه که آمریکا را از پا درمی‌آورد، گروگانگیری نبود، چرا که همه سرانجام آن را دیدید؛ پیش‌بینی‌های من موجود است و آنچه هم که انجام گرفت موجود است» قضاوت در این باره را خود مردم می‌توانند بکنند. هوچیگری هوچی‌ها هم دیگر تأثیری در این قضاوت نمی‌کند.

آنچه که آمریکا را از پا در می‌آورد، بریدن این بندهای وابستگی است. آمریکا به چه چیزی «آمریکا است»؟ به سلطه اقتصادی‌اش بر جهان، به سلطه نظامی و فرهنگی‌اش بر جهان و به ایجاد این نظام‌های اجتماعی در کشورهای جهان که، در آنها، گروه‌های وابسته به گروه‌هایی، بر آنها حاکم باشند که موقعیتشان حاصل غارت جهان، ثروت‌های بشر، است. مثل رژیم سابق.

پس آن چیزی که آمریکا را همچون غولی برفی از پا در می‌آورد، این است که ما برنامه اقتصادی‌ای اجرا کنیم که رشته وابستگی ما را از آمریکا بگسلد. آن‌چنان برنامه فرهنگی را اجرا کنیم که سبب می‌شود مغزها از جامعه ما نگریند و به این جامعه باز گردند و این مغزها بکار بیفتند و محصول آن‌ها به ما امکان بدهد از لحاظ تکنولوژی و علوم به خودمان متکی شویم؛ تا که مثل امروز در دوره جنگ محتاج پیچ و مهره نباشیم و محتاج اسلحه نباشیم و محتاج نان و گندم هم نباشیم.

اگر ما یک سیاستی در پیش گرفتیم که بیشتر از زمان رژیم سابق به گندم خارجی محتاج شدیم، به اسلحه خارجی و کارشناسان خارجی محتاج شدیم، آیا این کارشناسان خارجی خواهند آمد و در کشور ما زندگی راهب‌ها را خواهند کرد؟ و از دنیا خواهند برید تا ما ظواهر اسلامی را در کشور خود در حال رعایت ببینیم؟ آیا آنها وقتی ما را مجبور دیدند، شرایط خود را تحمیل نخواهند کرد؟ آن وقت مجبور نخواهیم شد امتیازها بیشتر از آنچه که در رژیم

سابق داشتند، به آنها بدهیم؟ این‌ها حقایق و واقعیت‌ها است. و اگر ما برآستی بخواهیم از سلطه آمریکا آسوده شویم و جرأت بکنیم که با این سلطه بجنگیم، باید به آنچه که اساسی است، پردازیم.

در آنچه که وابستگی‌ها است، چه کرده‌ایم، درباره وابستگی اقتصادی چه کرده‌ایم، درباره وابستگی‌های مالی چه کرده‌ایم و درباره وابستگی‌های فرهنگی چه کرده‌ایم؟ در روزنامه مقاله‌ای دیدم که امیرکبیر را تخطئه کرده بود که چرا دارالفنون ساخته است؟ این غرب‌گرایی است!؟

این‌ها است که ظاهراً مخالفت با غرب‌زدگی است؛ اما در واقع زمینه‌سازی برای بدترین غرب‌زدگی‌ها است. وقتی تلاش مردی به بزرگی او (امیرکبیر) برای اینکه، فن و علم اسباب از خودبیکانگی فرهنگی مردم ما نشود، در کشور مدرسه تأسیس می‌کند، تخطئه بشود، احتیاجات عظیم جامعه ما را به فن و دانش، از کدامین راه تأمین خواهیم کرد؟ آیا از راه گسترش نادانی‌ها؟ و یا از راه گسترش دانش‌ها؟ و اگر بخواهیم که دانش‌ها را گسترش بدهیم، آیا می‌توانیم بگوییم که چون مثلاً فلان فن در آمریکا پیدا شده است، به کشور ما نباید راه داشته باشد؟ بدیهی است اگر چنین کنیم، در آن صورت رشد ممکن نیست.

در اروپا، پیش از رنسانس و تجدید حیات علمی همین‌ها را تبلیغ می‌کردند و به همین دلیل است که آن دوران را دوران قرون وسطایی و سده‌های تاریک اروپا می‌نامند و می‌گویند که یکی از ره‌آوردهای جنگ‌های صلیبی این است که مقدمات تجدید حیات عظیم و تغییرات بزرگ اجتماعی را در اروپا فراهم کرد. امیرکبیر - که دو داستان از زندگی او وجود دارد - کاملاً نشان می‌دهد تا کجا نگران استقلال فرهنگی ملت خود بوده‌است؛ او می‌دانسته است ملتی که استقلال فرهنگی نداشته باشد، دیر یا زود قهراً موجودیت‌اش به خطر خواهد افتاد.

یکی داستان ترکیه است. او در آن جا سفیر بود. بر اثر تحریکات سیاسی به سفارت حمله کردند و او مسلحانه از سفارت دفاع کرد و آن قدر در این دفاع پایداری کرد که دولت عثمانی ناگزیر نیرو فرستاد و مردم را پراکنده کرد و از سفیر نیز معذرت خواست. جالب این‌جا است که از او خواستند در آن هنگامه



لباس ترکی بپوشد و از میان مردم ناشناس بیرون برود و او نپذیرفت و گفت: در اینجا ایرانیت من به این لباس معلوم می‌شود و شخصیت من به این لباس معلوم می‌شود؛ وقتی این لباس را از تن بدر آوردم، دیگر نمی‌توانم با شما بنشینم و راجع به منافع کشورم حرف بزنم.

داستان دیگر مربوط به یکی از دانشجویانی است که از اروپا بازگشته بود و او را به پیش امیرکبیر بردند. معروف است که «امیر» از او سئوالاتی می‌کرد. وی در جواب لغات فرنگی استعمال کرد. امیر دستور داد تا او را شلاق بزنند تا زبان مادریش به یادش بیاید.

### هیچکس به یاد راه حل امیرکبیر نمی‌افتد

حالا در جمهوری اسلامی در مقام تبلیغ، کوبیدن «امیرفقید» زنگ خطر است. زنگ خطری است زیرا آنهایی که می‌خواهند القاء ایدئولوژی بکنند، می‌باید شخصیت‌های معرف استقلال کشور ما را بکوبند. وقتی که آنها بی‌اعتبار شدند و سختی رسید و فشار مشکلات راه‌حل فوری را ایجاد کرد، هیچکس به یاد این راه‌حل نمی‌افت؛ در حقیقت، هیچکس به یاد راه حل امیرکبیر نمی‌افتد، بلکه راه‌حلی را که به او عرضه کنند، می‌پذیرد و به سوی وابستگی بیشتر می‌رود. به این ترتیب است که در انسان‌ها، القای ایدئولوژی می‌کنند. ظاهراً مخالفت با غرب‌زدگی است اما در واقع زمینه‌سازی برای بدترین غرب‌زدگی‌ها است. از این داستانها و کارها در تاریخ ما فراوان بوده است. اگر به چگونگی روی کار آوردن رضاخان از روی دقت و مطالعه بنگریم، می‌بینیم پیش از روی کار آوردن او، از سوی عوامل همان سیاست‌هایی که او را روی کار آورده‌اند، همین روش بکار رفته‌است.

### باید با فریاد به شما مردم هشدار بدهم

خطر بقدری جدی و مهم است که نه می‌توانم ساکت بمانم و نه می‌توانم آهسته سخن بگویم. باید با فریاد به شما مردم هشدار بدهم به اینکه این

خطرها موجودند، صحیح است و اینکه کوچک کردن آن‌ها خیانت و گناه است، دروغ است. باید حقایق را همان‌طور که هست به شما گفت. اما این هم دروغ است که ما خودمان نمی‌توانیم راه حل پیدا کنیم و این دروغ است که هیچکس برنامه ندارد و برنامه نداشتن جزئی از مقدمه‌سازی برای بازگشت به وابستگی است.

اگر حرف «بگین» و اگر جمله‌ای که در آن «نوار» کذایی گفته شد: «نباید گذاشت رئیس جمهور در هیچ کاری موفق بشود»، و اگر حرف آقای رئیس جمهور آمریکا، این‌ها را کنار هم بگذارید و بر این‌ها حرف‌های وزیر خارجه سابق آمریکا درباره گروگان‌ها را اضافه کنید، متوجه می‌شوید که یک جریانی است که می‌خواهد تمام تجربه‌ها، کوشش‌ها و تلاش‌ها در اجرای برنامه؛ برنامه‌هایی که با موفقیت اجرا شده‌اند، بی‌ارج و بی‌اعتبار بسازد و شخصیت‌های معرف این تجربه را بی‌اعتبار کند.

### هیچکس برنامه ندارد، دروغ است

تبلیغ این دروغ که کسی برنامه ندارد و چون هیچکس برنامه ندارد پس هر چه پیش آمد، خوش آمد، ما از راه تجربه، مسائل را که بتدریج پدید می‌آیند حل می‌کنیم، در حقیقت زمینه‌سازی است و استفاده از ضعف‌های شخصیت و بیماری کیش شخصیت است برای اینکه ما به «باری به هر جهت» عمل کنیم، چنانکه در گذشته کرده‌ایم تا کار به آنجایی برسد که دیگر علاج ممکن نباشد. لاجرم وضعیتی که پیش می‌آید و هرچه که پیش می‌آید را بپذیریم. می‌بینید که بر پایه بینش تضاد، روش جز این نیست. در یک دوره، به عنوان قاطعیت، تبلیغ ضدیت و جار و جنجال می‌کنند و می‌زنند و می‌بندند و می‌کوبند و مدعی می‌شوند: تنها راه این است که باید رفت و کوبید و نابود کرد و از بین برد. این طرز تفکر و عمل بروفق آن، چیزی غیر از برنامه است برای رهاشدن از روابط قوا در مقیاس جهانی و بیرون آمدن از نظام ابرقدرت‌ها. کار هر روز سخت و سخت‌تر خواهد شد و مشکلات اقتصادی فراوانتر خواهند گشت.

آن‌ها که نمی‌دانند اقتصاد چیست، گمان می‌کنند با گفتن اینکه ما باید ۱۵ سال ۲۰ و ۲۵ سال با ریاضت و فقر بسازیم تا مستقل بشویم، کار درست خواهد شد. مردم می‌گویند، بله، صحیح است و ما حاضریم این مدت با فقر بسازیم. پس از گفتن این سخن، به دنبال صابون زدن به شکم‌هاشان می‌روند که اگر ترش‌حی هست، پاک شود تا احساس گرسنگی نکنند! اما مسئله این نیست. مسئله اقتصاد این است که شما ۳۵ میلیون جمعیت در یک جهان پر از جنب و جوش و تغییر دارید. سالی یک میلیون نفر بر نیروی کار شما اضافه می‌شود و این‌ها کار می‌خواهند. کار برای یک میلیون نفر را نمی‌شود از راه جمع و جور کردن آجرهای خانه‌های خراب شده توسط بمباران و یا توپخانه دشمن، بوسیله گاری دستی، دوک نخ‌ریسی و این قبیل چیزها درست کرد. ایجاد کار و حل معضلات مغزها و استعدادها را می‌خواهد و فن و تجهیزات فنی، کارخانه و ماشین و ابزار می‌خواهد و امنیت قضایی برای فعالیت می‌خواهد. وقتی فعالیتی نبود، مسئله تنها گرسنگی نیست، بلکه گرسنگی مغزها هم هست. چراکه آن‌ها هم بیکار می‌شوند، خصوصاً اینکه ما مغزها را فراری هم می‌دهیم. این سیر به طرف سقوط است. به ۱۵ سال نمی‌کشد که هیچ، بلکه به ۱۵ ماه هم نمی‌کشد که لحظه سقوط فرا می‌رسد.

دشمن باید از سویی، همان‌طور که می‌گوید، پی در پی برای ما مشکلات ایجاد کند و برای ما پی در پی موانع بوجود بیاورد و جلوی انجام هر کاری را بگیرد و مانع از هر موفقیتی بشود؛ اما بیشتر از این باید در ما سرگیجه فکری و سرگیجه ایدئولوژیک بوجود بیاورد که ندانیم که چه می‌خواهیم و در «جوهای» گوناگون، سیاست‌های گوناگون اتخاذ کنیم و از شکستی به شکست دیگری برویم تا به شکست آخر برسیم.

این ندانم کاری‌ها و تبلیغ ندانم کاری و بی‌اعتبار کردن علم و بی‌اعتبار کردن تخصص و بی‌اعتبار کردن برنامه و بی‌اعتبار کردن شخصیت‌هایی که معرف راه‌های مستقل بوده‌اند، بی‌اعتبار کردن میهن‌دوستی و بی‌اعتبار کردن اسلام به معنای راه‌های مبتنی بر معنویت و اصول، اصولی می‌باشد که جهانی و معتبرند، اعتبار تاریخی دارند و اعتبارشان را از تجربه تاریخی تمامی بشریت می‌گیرند.

البته آنان زمینه را برای سقوط فراهم می‌آورند و ما در برابر این خطرها چاره‌ای نداریم جز اینکه بایستیم و از دیدگاه استقلال به امور بنگریم. اگر کسی در این سخن «مدرس» از دیدگاه مبلغین این «جریانات وابسته» بنگرد، که گفت: «اگر قرار است شراب بنوشیم، بهتر است به جای شراب خارجی، شراب خلر شیراز را بنوشیم». خوب می‌شود «هو» کند که آقا، شراب خارجی ننوشیم ولی شراب «خلر» بنوشیم، این چه سخنی است؟ ما حرف‌مان این است که اصلاً شراب ننوشیم. مدرس مکتبی نبوده است و این حرف را زده است!

اما درست که دقیق بشویم می‌بینیم که مدرس و مصدق یک واقعیتی را درست فهمیدند و آن ربط «اسلامیت و ایرانیت» است و این غیر از ملت‌گرایی اروپایی است. یعنی بدون استقلال ایران، اسلام در ایران قابل اجرا نیست.

## اما استقلال را یک روزه نمی‌توان به دست آورد؛ چرا که تحصیل استقلال نیازمند اجرای برنامه طولانی است.

پس اجرای اسلام هم محتاج برنامه طولانی است. اگر استقلال در این برنامه اسلامی کردن ایران، مقدم شمرده نشود و اگر تلاش برای استقلال مقدم شمرده نشود و نفس استقلال برای مسایلی که در درجه دوم و سوم اهمیت قرار دارند، قربانی بشود، نه اسلام به دست خواهد آمد و نه استقلال و بلکه هر دو بر باد خواهند رفت.

بنابراین، مسئله، مسئله روشن است: مدرس نمی‌گوید که خوب، حالا که چاره‌ای جز نوشیدن شراب نیست، پس شراب خلر بنوشید، بلکه می‌گوید تا ما به آن جا برسیم که شراب را بتوانیم منع کنیم، اول باید زمینه‌های استعمار را از میان برداریم؛ روانشناسی و بینش وابستگی و تخریب را از بین ببریم و به آنچه که اصلی است بپردازیم؛ آن استقلال را بوجود بیاوریم که با از بین رفتن شراب «خلر» شیراز نروند شراب از خارج بیاورند و آن وقت، بهیچ‌وجه نتوانیم جلوی آن را بگیریم. هیچ جای دنیا هم نتوانستند جلوی آن را بگیرند. اگر در وابستگی بمانیم، چنان خواهد شد که هم شراب خواهیم نوشید وهم استقلال

نخواهیم داشت. به تخصص‌ها حمله کردن، آسان است اما اگر ما با این حمله‌ها (همان‌طور که کرده‌ایم) متخصص‌های خودمان را فراری دادیم، دانشگاه خود را بستیم، آیا نیاز ما برطرف می‌شود؟ و یا بتدریج و با سرعت زیاد نیاز ما به این تخصص‌ها افزایش پیدا می‌کند و چون ما خودمان نداریم، ناگزیر به خارجی پناه می‌بریم؟

گفتم: عربستان سعودی متخصص‌های بیگانه را ترجیح می‌دهد برای اینکه می‌گوید آن‌ها بیگانه‌اند، کاری به نظام اجتماعی ما که چه کسی حکومت می‌کند و چگونه حکومت می‌کند، ندارند. اما متخصص‌های خودی مشغول کار که شدند، شروع می‌کنند به اینکه: اینجا چرا چنین است و آنجا چرا چنان است. اما در واقع آن‌ها (متخصصین خارجی) بیشتر کار دارند.

زمانی که در اروپا بودم، «پل ویبی» جامعه شناس فرانسوی که از سال ۱۳۳۸ در ایران در مؤسسه علوم اجتماعی با من در کار تحقیق در جامعه شناسی ایران بود، اطلاع داد که هیئتی را برای مطالعه به عربستان سعودی می‌خواهند و قرار شد که ما با هم به آنجا برویم و تحقیقاتی در زمینه جامعه‌شناسی اقتصاد بکنیم. وقتی من خود را معرفی کردم، آن مؤسسه‌ای که می‌خواست ما را بفرستد، گفت که دولت عربستان سعودی شرط کرده‌است که محققان عرب، و از مردم خاورمیانه نباشند. بلکه اروپایی یا آمریکایی باشند!

به هر حال، برای اینکه ما می‌خواستیم بدانیم که سلطه آمریکا بر جامعه عربستان سعودی چه تأثیرات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بجا گذاشته است. نتیجه تحقیق این بود که خیر، متخصصان خارجی زودتر و سریع‌تر بنیادهای فرهنگی مستقل را از بین می‌برند و تغییرات سیاسی را سریع‌تر تحمیل می‌کنند و در نتیجه انهدام بنیادهای جامعه را آن‌طور فراهم می‌آورند که در درون این جامعه عامل مقاومت باقی نمی‌ماند. در این تحقیق به مناسبت نوشته شده بود (آن‌طور که یادم می‌آید) یا شاید خود «پل ویبی» می‌گفت که درون خانه‌ها «هالیوود» است یعنی اثری از اسلامیت در درون خانه‌ها نیست و بیرون، به ظاهر اسلام است و آن درون مثل یک آتشفشان هر لحظه احتمال انفجار دارد و این بیرون را با خود همسان خواهد کرد.

## این سیاست‌ها، شکست خورده‌اند و به درد رژیم‌های کاملاً وابسته می‌خورند.

یک رژیم مستقل باید طبق همان رهنمود مدرس، اول محتوای وابستگی را در ذهن‌ها (مغزها) تغییر دهد. اما اگر او نشد و شما ناگزیر شدید که کاملاً به تخصص و متخصص خارجی تکیه کنید، در آن صورت نه اسلام به جای می‌ماند و نه استقلال ایران. این واقعیت نه تنها درباره ایران بلکه درباره همه کشورهای اسلامی صادق است. هیچ کشوری موجودیت خود را نمی‌تواند حفظ کند مگر اینکه ظرف عقیدتی برای بیان این استقلال و موجودیت داشته باشد و این ظرف تحمل عناصر جدید که برای حفظ آن استقلال و موجودیت لازم است، را بیاورد. انقلاب الجزایر با ۳ شعار شروع می‌شود: «اسلام دین ماست، الجزایر وطن ماست و عربی زبان ماست». آن‌هایی که «ایرانیّت» را تخطئه می‌کنند، همان‌ها هستند که «القاء ایدئولوژی» می‌کنند، چون می‌دانند وقتی ایرانیّت نفی شد، در جهان ما چیزی جای آن را خواهد گرفت و آن «وابستگی» است. چگونه «اسلامیت» در وابستگی می‌ماند؟!

پس در حال حاضر با وجود گرمی و مراقبت، حمله به خود اسلام حمله کننده را از بین می‌برد؛ لذا چطور است که غیر مستقیم حمله کند؟ بنابراین، به «ایرانیّت» حمله می‌کند و از طریق حمله به «ایرانیّت» عمل می‌کند. چون می‌دانند وقتی ایرانیّت بی‌اعتبار شد، وقتی این فکر که می‌توان مستقل زندگی کرد، از بین رفت، فردا که وابستگی کامل شد و رژیم وابستگی مستقر شد، کسی را یارا و جرأت نخواهد بود از این‌ها که امروز با جوسازی‌ها از راه سردادن شعارهای تند و تیز برضد ایرانیّت بپرسد: آیا شما نبودید که این وضعیت را فراهم آوردید؟ پس، این‌ها چون از «فردا» خیالشان راحت است امروز هر کار که می‌خواهند، می‌کنند.

اما شما مردم ایران، مردم تازه به دوران رسیده‌ای نیستید، بلکه شما ملتی با فرهنگ کهن هستید و می‌دانید که تاریخ شما پر از تجربه‌ها است و همه رنگ را شما دیده‌اید. از سرخ جامه، سبز جامه، سیاه جامه و سفید جامه، همه را

دیده‌اید. پس این را بدانید که امید، تنها در استقلال است و اسلام در استقلال است و استقلال بدون اجرای برنامه همه جانبه شدنی نیست.

استقلال با تاراندن مغزها و از بین بردن زمینه‌های اجرای یک برنامه، با نبودن مجریان قابل که بتوانند برنامه را اجرا بکنند، شدنی نیست. به استناد آنچه گفته‌ام، امروز نیز من بر این باورم که نمی‌باید تن به سازش بدهیم. بلکه باید به فراهم آوردن اسباب استقلال پردازیم. نه اینکه در شعار، ضدیت و در حرف و در عمل فراهم آوردن اسباب افزایش وابستگی باشد، بلکه کوشش در قلمرو عمل برای فراهم آوردن اسباب استقلال باید باشد و این شدنی نیست، مگر با «وحدت شما در پایه» و آن وحدت هم به دست نمی‌آید مگر با «آگاهی شما» و آن آگاهی به دست نمی‌آید مگر اینکه ما بی «سانسور» حقایق را به شما بگوییم. پس اهمیت دستگاه‌های تبلیغاتی در مدح و قذح نیست.

## مرا از تبلیغات و مخالفان و مستقیم حمله کردن و غیر مستقیم حمله کردن‌ها باکی نیست.

ترس و بیم من از آن است که سانسور به مردم ما امکان ندهد که حقایق را آن‌طور که هست در بیابند و در نتیجه وحدتشان از بین برود و آن حالت مراقبت و کار و تلاش به بی‌تفاوتی تبدیل بشود و بی‌تفاوتی هم زمینه فعال شدن ضد انقلاب اصیل را فراهم بیاورد و آن «مرحله سومی» (که سیاست آمریکا بر آن چشم دوخته است در مصاحبه آقای ریگان روشن‌تر و واضح‌تر از آنچه در مقاله «هرالد تریبیون» آمده بود و من در بیان ۲۲ بهمن آن را برای شما خواندم) یعنی استبداد وابسته فرا برسد و ما نتوانیم جلوگیری کنیم.

این است که این بیان، (بیان امروز) با اینکه اولین هشدار نیست. اما شما خوانندگان آن را آویزه گوش کنید و به آن‌ها که نخوانده‌اند برسانید و در سراسر کشور براه بیفتید؛ ننشینید، اجتماعات بوجود بیاورید و این حقایق را برای مردم توضیح بدهید تا عمومی و همگانی بشود.

## روزنامه کیهان در چهار شماره تعطیل دانشگاه را

### به من نسبت می دهد

از قرار معلوم روزنامه کیهان در چهار شماره یا بیشتر این مطلب را که من گفتم انقلاب سه مرحله دارد و مرحله سوم استبداد است، خواسته است این طور به خواننده القاء کند که این باور خود رئیس جمهوری است؛ با «رندی» خواسته است بعضی امور را به من نسبت بدهد از جمله تعطیل دانشگاه را و عجیب است که ضد انقلاب‌های اصیل هم در خارج ایران، تعطیل دانشگاه را به من نسبت داده‌اند و این دروغ است و همه می‌دانند که دروغ است. آن جریان دانشگاه، جریانی بود برای ضربه زدن به اعتبار رئیس جمهوری و ایجاد همان وضعیتی که هم اکنون برای شما توضیح دادم. به جای تعطیل قرار شد که دانشگاه تا آخر سال ادامه پیدا کند و در دوره تعطیل تابستانی آنچه شدنی است بشود و در اسرع وقت دانشگاه افتتاح بگردد، اما از آن چیزهایی که باید می‌شد و بر اساس خط و ربط جدید دانشگاه باز می‌شد، هنوز خبری نیست.

بارها این مطلب را گفته‌ام و حالا هم می‌گویم: کسی که در مقام تبلیغ دروغ گفت، نمی‌تواند معتقد باشد و او آدم زورپرستی است و فرهنگ وابستگی همین فرهنگ است. کسی که مبانی را از قول من به خواننده‌اش القاء می‌کند که روش شناخت بر پایه توحید یعنی «این» و یک رشته کارهای انجام نشده از سوی مرا به من نسبت می‌دهد و کوشش می‌کند که بر اساس دروغ‌هایی که خودش بافته است، این کار را به من بچسباند و توحید را بی‌اعتبار کند و تضاد را به کرسی بنشانند، آدم نگون‌بخت وابسته‌ای است و القاء ایدئولوژی وابستگی می‌کند. او از استقلال هیچ نمی‌داند و از قاطعیت یک انسان معتقد به توحید هیچ نمی‌فهمد و لااقل از خود نمی‌پرسد که: اگر این حرف‌ها که می‌گفتی راست بود، پس لااقل با تو نویسنده سازش می‌کرد و در برابر امثال تو مواضع قاطع اتخاذ نمی‌کرد و در این جنگ هم قاعدتاً شما باید می‌بودید که به جای او می‌جنگیدید و در زمان رژیم پیشین هم چون شما



«ندامت» نامه می‌نوشت و بسیاری از این قبیل. بر پایه توحید انسان باید از وابستگی بپرهیزد.

کارنامه ۲۵ بهمن تا جمعه اول اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۵۰۱

## بخش هفتم ، قسمت دوم

### آسودن این مردم از شرّ آن فریب تاریخی که: «چاره جز وابستگی نیست»!

بر پایه توحید انسان باید از وابستگی بپرهیزد. چه در مقیاس فرد و چه در مقیاس ملت و این راه وجود دارد: تلاش نو کوشش شبانه روزی ما در این جنگ برای به کرسی نشاندن این واقعیت است و آسودن این مردم از شرّ آن فریب تاریخی که: «چاره جز وابستگی نیست»! پس شما مردم حساس باشید و نگذارید القای ایدئولوژی وابستگی و کوبیدن شخصیت‌هایی که معرف استقلال هستند، موفق شود. خوب، ایران به چه چیزی ایران است؟ در تاریخ ما اگر بگوییم این ملت هیچ فرزندان قابل نپرورده است، آیا این قبول همان حرف غربی‌ها نیست که ما نسل منحطی شده‌ایم؟

اگر امیر کبیر و مصدق کوبیده بشوند، چه کسانی را ما بگوییم به جای آن‌ها هستند. آن‌ها که در دامن فرهنگ اسلامی این ملت پروریده شده‌اند اگر نفی شوند، این ملت کویر تلقی و باور نمی‌شود؟ کمی به خود بیاییم و مردم آگاهی پیدا کنند. ما می‌توانیم ناامیدی‌ها را به امید تبدیل کنیم و مانع از فاجعه بشویم و این بحث را با این حرف پایان می‌دهم:

## پیروزی حق شما است و پیروزی استقلال شما در تعیین سرنوشت خویش است

«مردم ایران، شما به رئیس جمهوری با اکثریتی که در تاریخ جمهوری‌های جهان بی‌سابقه است رأی دادید. یعنی ۷۶ درصد رأی دهندگان، رأی داده‌اند. پیروزی و شکست من پیروزی و شکست شخص من نیست، بلکه پیروز و یا شکست منتخب شماست. این شعار که می‌دهید و می‌گویید: «حمایت می‌کنیم»، در حقیقت دفاعی است که شما از رأی خودتان می‌کنید.

باید در همه زمینه‌ها یاری کنید تا این جمهوری پیروز بشود. پیروزی ما پیروزی شما است. و پیروزی شما در اعمال حق شما بر تعیین سرنوشت خویش است؛ پیروزی به تحصیل استقلال است. شما این پیروزی را به دست نمی‌آورید مگر آنکه رویه اشتباه و بهتر است بگویم اشتباه آدم ابوالبشر را تکرار نکنید. او وقتی که شیطان در او وسوسه کرد، چون و چرا نکرد و از او نپرسید که چرا بکنم یا چرا نکنم؟ شما هم بدانید که انسان زود غافل می‌شود و بدون چون و چرا کاری را انجام می‌دهد. در امور چون و چرا کنید. هر چه به شما می‌گویند، چون و چرایش را بپرسید؛ آن وقت بسیاری حرف‌ها را نمی‌توانند القاء کنند و بسیاری از دروغ‌ها را هم نمی‌توانند بگویند.

مردم ایران!

بدانید، اعتماد کردن شما کار ساده‌ای نیست. اگر در اعتماد شکست خوردید، رأی‌های بعدی شما متزلزل است و این تزلزل‌ها استواری حکومت و ثبات سیاسی را از بین می‌برد و این همان است که مقدمات آن استبداد وابسته را از نظر سیاسی فراهم می‌آورد.

پس آن‌ها که از راه نادانی و ناآگاهی این کارها را می‌کنند، کمی به خود بیایند و به هوش بیایند و بر غرض‌ها و مرض‌های خودشان تسلط پیدا کنند و از آن‌ها که وابسته هستند و این کارها را می‌کنند، صف خود را جدا کنند تا وحدت پایدار ممکن بگردد و دوست و دشمن از هم شناخته بشوند تا ما بتوانیم مشکلات را با همراهی عموم ملت در وحدت عمومی مردم از بین ببریم. اگر آن‌ها این نصیحت را نشنیدند، چاره‌ای نیست جز اینکه «وحدت در پایه»

بوجود آید و این وحدت نزد خود مردم بوجود آید و خود مردم آنچه را که عمل کردنی است و آنچه را که نکردنی است تشخیص بدهند و شعارهای واقعی را تشخیص بدهند و از کس یا گروهی که بیانگر آن شعارها است حمایت نکنند تا او بتواند بر مشکلات فائق آید.

کارنامه شنبه دوم اسفند و یکشنبه سوم اسفند  
تاریخ انتشار ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۹،  
روزنامه شماره ۵۰۱

شنبه غیر از کارهای جاری روزمره، سه مسئله عمده دارد که در این روز به انجام رساندم. دیدار با امام، گفتگو با پالمه، آمدن به خوزستان و تغییر طرحها از مسائل مهم این روز بود.

### دیدار با امام و تأکید بر دادن روحیه به نیروهای مسلح

در دیدار با امام، اطلاعات و گزارشاتی که از داخل و خارج رسیده بود و موقعیت ما را بهتر روشن می‌ساخت به اطلاع ایشان رساندم و گفتم که مسئله روحیه، مسئله مهم و تعیین کننده‌ای است و باید نیروهای مسلح ما از روحیه بالا، خوب، شاد و امیدوار برخوردار باشند و تبلیغات باید این روحیه را تقویت کند و آن را تضعیف نکند و رفتار ما با نیروهای مسلح طوری باشد که این نیروها احساس نکنند که این رفتار درست نیست و تحقیرآمیز است و... امام در این موارد تأکید فرمودند و گفتند که خود من همواره توجه دارم و از ارتش حمایت می‌کنیم و باید سلسله مراتب رعایت بشود. در زمینه‌های دیگر هم گفتگو شد که در مصاحبه‌ای گفتم. به هر حال دیدار با شادی و امید شروع شد و وقتی من بیرون می‌آمدم امیدواری و دلگرمی ام بیشتر بود.

**انتخاب اسلامی**

شماره: ۱۰۰۰ / تاریخ انتشار: ۲۹ شهریور ۱۳۸۱ / شماره مسلسل: ۱۰۰۰ / پت: ۱۳۸۱ / شماره ثبت: ۱۰۰۰

**نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی از آزادی فعالیت احزاب و گروهها در ایران سخن میگویند**

**مذاکرات هیئت رسیدگی به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با حضور ابوالاعلی دقناق**

**پیشنهاد ایران به هیئت رسیدگی به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ارائه شد**

**راه نفوذی دشمن در آبادان شناسائی و زیر آتش شدید قرار گرفت**

**اولین پاسخ مستند دولت آمریکا به دعاوی مؤسسات خصوصی علیه ایران**

**مواضع دشمن در چهار منطقه عراق زیر آتش قرار گرفت**

**مواضع اشتباه در باره یاسکازی آموزش و جبران میسود**

**یاسکازی آموزش و جبران میسود**

## با اولاف پالمه و یکی از همراهانش در باره روش صلح گفتگو کردیم

از آنجا به منزل که آمدم ساعت یک بعد از ظهر بود و «اولاف پالمه» و یکی از همراهانش آمده بودند. گفتگو با او هم تا ساعت ۴ به طول انجامید. غیر از گفتگوهایی که در زمینه اصولی که باید در پایان دادن به جنگ رعایت بشود، روشی که برای رسیدن به صلح باید به اجرا در آید، گفتگو شد. شرح مفصل دادم که چرا نمی‌توانیم در مرحله‌ای که نیروهای دشمن در خاک ما هستند، با آتش بس موافقت کنیم. بار اول نبود چندمین بار بود که این مطالب را توضیح می‌دادم؛ گفتم: این مثل متوقف کردن حرکتی است که در حال دور گرفتن است و اگر ما آن را متوقف کنیم به زیان ما و به سود متجاوز است و اگر ما بخواهیم دوباره این حرکت را ایجاد کنیم، شاید یا میسر نشود و یا با

ناکامی‌های بسیار روبرو گردد. یک نسلی است با مسئولیت‌هایی و از راه ابتکار و شور و هیجانی که پیدا کرده است، جنگ را تحمل می‌کند و به پیش می‌برد. دوباره دید خودم را از اوضاع جهان گفتم و نیز گفتم که چرا صدام نمی‌تواند صلحی را که متضمن زیانی برای ما نباشد بپذیرد، چون آن وقت جنگ غیر قابل توجیه می‌شود و از فردای صلح در دنیای اسلام و حتی در دنیا مسائل جنگ بررسی می‌شود و نیز خطاهای این دیکتاتور مورد بررسی قرار می‌گیرد و او را تا سقوط رها نمی‌کند. پس ما خود را فریب نمی‌دهیم و ناگزیریم که با قاطعیت مقاومت را ادامه دهیم تا مطمئن بشویم که هیچ خطری و کمترین خطری کشور ما را تهدید نمی‌کند.

به مناسبت، یکی از همراهان من گفت: آیا به نظر شما نمی‌رسد که بهترین راه ایجاد صلح واقعی در برابر تجاوز قاطعانه ایستادن است؟ و اگر ما در برابر متجاوز قاطعیت به خرج ندهیم چه تضمینی وجود دارد که هنوز از این جنگ نیاسوده ما را مورد تجاوز دیگری قرار ندهند و ما ناگزیر بشویم از این تجاوز به آن تجاوز کشانده بشویم و همان‌طور که خواست هر سلطه‌گری است، آن قدر ما را در مسائل لاینحل و ناکامی‌ها کشان‌کشان ببرند تا از پا در آییم؟

پالمه گفت: آمریکایی‌ها هم وقتی صحبت مثلاً «السالوادور» پیش می‌آید، می‌گویند باید با قاطعیت ایستاد و گرنه نفوذ شوروی چنین پیشرفت می‌کند و چنان می‌شود و حال آنکه واقعیت، واقعیت است. با آن، این جور سخت و سفت نمی‌شود برخورد کرد و باید با واقعیت همان‌طور که هست، برخورد کرد.

من به او جواب دادم که در جنگ صفین، خوارج به علی (ع) امام ما گفتند که «لاحکم الاله» (یعنی هیچ حکمی جز حکم خدا نیست) و مرادشان از این حرف این بود که امام را رد و تخطئه بکنند. و علی (ع) در جواب آنان گفت: «کلمه حق یراد بها الباطل» یعنی (کلمه حقی است که از آن مراد باطل می‌کنند). حالا اگر آمریکایی‌ها هم می‌گویند در برابر تمایل به تجاوز باید قاطع ایستاد، این حرف صحیح است، فقط اینکه در آن جا باید تشخیص داد و دید که متجاوز کیست. به گمان من در آمریکای لاتین متجاوز

اول، خود آمریکا است. پس حرف صحیح است اما مراد از این حرف صحیح باطل است.

## آمریکا قیم ملت‌های دیگر نیست و حق ندارد در زندگی آن‌ها مداخله کند

و اگر آن ملت‌ها بخواهند این متجاوز اصلی را به حال خود بگذارند و با او مماشات و نرمش کنند، همین می‌شود که تا حالا شده است. یعنی آمریکای لاتین تیول آمریکا می‌ماند.

پس، روش درست است، با این تفاوت که در آنجا متجاوز، مردم آمریکای لاتین نیستند که آزادی و استقلال می‌خواهند، بلکه متجاوز آمریکا است که می‌خواهد آن‌ها را از این حق محروم کند. از قرار معلوم این حرف را قبول کرد و من ادامه دادم و گفتم: گمان من این است که اگر واقعاً کسانی می‌خواهند صلح‌طلبی را در جهان، تبلیغ و تشویق کنند، باید به کسانی جایزه صلح را داد که بیشترین استقامت را در برابر متجاوز نشان می‌دهند.

اگر جهان ما با وجود چند میلیارد انسان این درس را از اسلام بیاموزد که باید ایستاد و مقاومت کرد (قم فاستقم) شما مطمئن باشید که این همه هزینه‌های تخریبی از بین خواهند رفت و جهان، جهان صلح و سازندگی خواهد شد و این چند میلیارد انسان که ثروت‌هایشان صرف تخریب خودشان و موجودیت و طبیعت و حیات و زندگی و آرزوهای‌شان می‌شود، صرف رشد و رفاه و پیشرفت‌شان خواهد شد.

به هر حال، چون ما مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم، هر چه شما می‌خواهید باید از متجاوز بخواهید؛ از او بخواهید که به تجاوز خویش پایان ببخشد. بیاید سُنّت نوی را در جهان بگذارید و آن اینکه «متجاوز از خود انتقاد کند و به لحاظ تجاویزی که کرده است، پوزش بطلبد».

من می‌خواستم این سُنّت را در رابطه با آمریکا بوجود بیاورم و آمریکا از ایران به مناسبت روش ظالمانه‌ای که داشته است و حکومت غیر قانونی و تبهکارانه‌اش بر کشور ما پوزش بخواهد.

به این کار کامیاب نشدم اما، مطابق رویه‌ای که مسلمان باید داشته باشد، می‌باید آن قدر این خواست را پیگیری کنیم تا به صورت یک سنت در روابط جهان در آید و آن سنت تجاوز و زورگویی را از بین ببرد.

### بعد به خوزستان آمدم

به محض اینکه رسیدم، فرستادم سراغ فرماندهان تا ببینم کارهایی که قرار بود و در دست انجام بود، به کجا رسیده‌اند. معلوم شد که پیشرفت کارها بد نبوده است و آب هم در جبهه سوسنگرد آمده و به سوی دشمن در حال پیشروی است.

این مسئله را به روزهای آینده می‌گذارم تا نتیجه کاملاً به دست آمده و مشخص باشد و آن وقت با خوانندگان در میان می‌گذارم.

شب تا دیر وقت با فرماندهان مسائل جنگی را مورد مطالعه قرار دادیم و آن مسائل را به حکم طبیعت شان نمی‌توانم با خوانندگان در میان بگذارم.

کارنامه یکشنبه، سوم اسفند

تاریخ انتشار ۲۷ اسفند ۱۳۵۹

شماره روزنامه ۵۰۱

### درباره وضعیت اقتصادی بار دیگر باید هشدار بدهم

امروز گزارش‌های بسیاری خواندم. دو گزارش از بانک مرکزی بود. یکی درباره قیمت‌ها که نشان می‌داد در سال جاری تا این زمان افزایش قیمت‌ها ۲۸ درصد بوده است و یکی هم گزارش درباره فعالیت‌های ساختمانی که نشان می‌داد از یک دوره چند ماهه به این طرف فعالیت‌های ساختمانی در شهرها کاهش پیدا کرده است و در مقایسه میان آبان ماه ۵۸ و آبان ماه ۵۹ در مناطق

شهری، کاهش ساختمان و فعالیت‌های ساختمانی، ۵۲ درصد در مناطق شهری و ۷۸/۳ درصد در تهران بوده است.

درباره وضعیت اقتصادی بار دیگر باید هشدار بدهم و بیم آن دارم که اگر به موقع عمل نکنیم کار به جایی برسد که وقتی هم بخواهیم عمل کنیم کاری از عهده ما بر نیاید. وضع خزانه، وضع قیمت‌ها، وضع صنعت و وضع کشاورزی خوب نیست و روند کنونی نشان می‌دهد که وضع رو به وخامت نیز می‌رود. امیدوارم که پیش از پایان امسال گزارشی درباره وضع اقتصادی کشور و جهتی که این اقتصاد در صورت ادامه وضع فعلی در پیش خواهد گرفت و سرانجامی که پیدا خواهد کرد، تهیه و به اطلاع افکار عمومی برسانم. غیر از این دو گزارش، گزارشی خواندم درباره پیشامد «کاخک» و تیراندازی به سوی مردم که منجر به کشته شدن عده‌ای شده است و این امر مرا بشدت متأثر کرد.

### در جمهوری ما مسئولان زبان توضیح پیدا نکرده‌اند و بدتر از وضعی که در رژیم سابق بوده است در بعضی موارد عمل می‌کنند.

مطابق این گزارش، در ایام رژیم سابق خواسته‌اند چاه بزنند، مردم موافق نبودند چون قنات‌هایشان خشک می‌شده و این کار انجام نگرفته است. آیا آن رعایتی که آن رژیم داشته است ما نباید بکنیم؛ ما که محصول قیام همین مردم هستیم؟ به هر حال، گفتم: گزارش را برای دادستان کل بفرستند تعقیب بشود و امیدوارم که تعقیب بشود تا من ناگزیر نشوم در این باره دوباره مطلبی بگویم. گزارشی دیگر درباره نوشته‌های روزنامه‌ها و انتظارات مردم در رابطه با مشی سیاسی و وظائف قانونی رئیس جمهوری خواندم. این گزارش برای انتشار جالب است اگر چه گزارشی است که برای من تهیه کرده‌اند و باصطلاح «باز» نوشته‌اند و اگر به همین «بازی» بخواهند انتشار بیابد باز مطابق معمول سر و صدا بوجود خواهد آورد. خلاصه مطالب این گزارش این است که



## استدلال من در آن سخنرانی این بود که برای جلوگیری از مرحله سوم، یعنی وقوع دیکتاتوری، راه وجود دارد

در سرمقاله‌های چهار شماره در ظاهر مؤدبانه، روی استنادات رئیس جمهور به پیش‌بینی تاریخ‌نویس آمریکایی در مورد مراحل مختلف انقلابات ناموفق و برنامه‌های آمریکا برای جهت دادن به حاکمیت و استبداد و دیکتاتوری مطالبی نگاشته‌اند.

آنچه با تردستی در هر دو مورد منظور نویسندگان بوده القای این نکته به خوانندگان است که استناد آقای رئیس جمهور به سخنان تاریخ‌شناس آمریکایی جزء معتقدات و باورهای تحلیلی رئیس جمهور است و از آن جا سرچشمه می‌گیرد. بسیار خوب! یعنی انقلاب‌ها این سه دوره را در گذشته نداشته‌اند و این جزء واقعیت تاریخی نیست و یا این جزء واقعیت تاریخی است، اما یک سرنوشت جبری محتوم نیست که به حکم ضرورت هر انقلابی باید به مرحله سوم یعنی استبداد برسد. کدامیک جزء باورهای من است؟

اولی در اختیار من نیست و گزارش تاریخ است ولی در رابطه با دومی خیر، استدلال من در آن سخنرانی این بود که برای جلوگیری از مرحله سوم، از وقوع دیکتاتوری، راه وجود دارد. اما این راه را باید رفت و اگر نرویم و راه دیگری را برویم البته، به استبداد و دیکتاتوری می‌انجامد، چرا که هر جتهی به سرانجامی می‌رسد و اگر هدف‌های انقلاب یعنی هدف‌هایی که مردم برای آن انقلاب کرده‌اند، پیش گرفته نشوند و برنامه‌های مناسب برای تحقق آن هدف‌ها تنظیم و به اجرا گذاشته‌اند نشوند و به جای تعقیب آن هدف‌ها، کارهای دیگر بشود، به معنای شکست در رسیدن به هدف‌ها است و ما بخواهیم یا نخواهیم، شکست در دست یافتن به هدف‌ها، معنایش بازگشت به استبداد است.

پس من نه اینکه باورم بود که مرحله سوم جبری است، بلکه می‌خواستم این باور را در ذهن مردم از بین ببرم که نه برای دستیاران ابرقدرت شمالی، مجال باشد که مردم را بفریبند و بگویند که چاره‌ای جز دیکتاتوری نیست و اینکه اگر نخواهید به دیکتاتوری سرمایه‌داری تن در دهید، باید به دیکتاتوری ما تن در بدهید و نه برای ایادی غرب مجال بماند که بگویند، دیدید؟

می‌گویند بر دیوارها هم شعار نوشته‌اند: اگر گرانی می‌خواستید، اگر بیکاری می‌خواستید، اگر جنگ داخلی و خارجی می‌خواستید و اگر اگر اگر من همه این‌ها را برای شما می‌توانستم انجام بدهم، دیگر چرا مرا بیرون کردید. امضاء «شاه سابق»

این مطلب ولو لطیفه هم باشد، متضمن و دربر دارنده یک واقعیت بزرگ است و آن این که هر دو جناح وابسته یک واقعیت را تبلیغ می‌کنند: «اسلام به عنوان حاصل شیوه‌ها و روش‌های تحصیل استقلال را به جایی نمی‌برد».

پس تا اینجا، این دو کوشیده‌اند که به مردم این‌طور وانمود کنند که من بر این باور هستم. خوب، لابد کوشش بعدی آن‌ها این خواهد بود که این باور «دروغ هم نیست» و وقتی در ذهن مردم رفت که این باور صحیح است، به دنبال آماده شدن برای قبول جبری و محتوم و احتراز ناپذیر بودن استبداد می‌روند و آن را می‌پذیرند.

این هم نوعی القای ایدئولوژی است که برگرداندن حرف از موضع خود است و برای اینکه این مسئله برای خوانندگان خوب روشن بشود، بحثی را که روز شنبه با امام طرح کردم در اینجا می‌آورم:

## اگر ما بخواهیم انقلاب را از خطرهای حفظ بکنیم باید به آن تداوم ببخشیم یعنی هدف‌های آن را پیگیری کنیم.

در حقیقت من در هفته پیش نامه‌ای به فرزند امام نوشته بودم و امام هم آن را خوانده بودند. در آن نامه نوشته بودم که یک قاعده به حکم تجربه در جامعه شناسی به دست آمده است و در قرآن هم هست و آن اینکه لحظه پیروزی، لحظه وحدت است. دلیل آن هم این است که کسی حاضر نیست خود را شریک آن پیروزی بشمارد. ایشان (امام) در صحبتی استناد به این حرف جامعه شناسان کرده و گفته بودند: این حرف با علم نمی‌خواند، به لحاظ اینکه ما می‌بینیم بعد از پیروزی انقلاب اختلاف‌ها پیدا می‌شوند.

به ایشان عرض کردم اختلاف‌هایی که بعد از انقلاب پیدا می‌شود، راجع به خود انقلاب نیست. البته تا یک زمان نیست. چرا که بعد از یک زمانی در خود

انقلاب هم تردید پیدا می‌شود و این همان است که زمینه استبداد جدید را فراهم می‌کند.

هیچکدام از مخالفان رژیم سابق که با جمهوری هم از در مخالفت در آمدند، در اصل انقلاب اختلاف ندارند و نمی‌گویند که انقلاب بد بوده است. ایشان گفتند، «بله، اما در دوره انقلاب اختلاف نبود، وقتی که انقلاب پیروز شد، هر کدام آمده و حرف خودشان را می‌زنند و در نتیجه اختلاف پیش می‌آید و این حرف صحیح است.»

پس، در مورد انقلاب با اینکه گروه‌ها و گرایش‌های بسیاری بودند که متضاد هم بودند، اما در آن امر متفق بودند. به محض اینکه انقلاب به نتیجه رسید، هر کدام مرام خود را ظاهر ساختند و اختلاف شروع شد.

در این مرحله نیز اگر ما بخواهیم هدف‌های انقلاب را رها کنیم و به برخوردها و اختلاف‌ها سرگرم بشویم، در همان اختلاف‌ها می‌مانیم و آن اختلاف‌ها تشدید می‌شود. این است که شکست به دنبال شکست فرا می‌رسد و جمهوری را ناتوان می‌سازد. پس اگر ما بخواهیم انقلاب را از خطر حفظ نکنیم باید به آن تداوم ببخشیم یعنی هدف‌های آن را پیگیری کنیم.

طبیعی است که با تعقیب آن هدف‌ها گروه‌هایی مخالف می‌شوند. ولی چاره‌ای نیست؛ زیرا پیروزی در متحقق کردن آن هدف‌ها موجب می‌شود که جامعه در بطن و جمع خویش، وحدت خود را حفظ کند. هر اندازه از پیش آمادگی بیشتر باشد و برنامه کار معلوم باشد، قوه این‌هایی که باید دستگاه اجرایی را بچرخانند، معلوم باشد و خط و ربط‌ها معلوم باشد و نهادهایی که باید از بین بروند و نهادهایی که باید بوجود آیند، همه معلوم باشند، کار سهل‌تر، خوب‌تر و قاطع‌تر انجام می‌گیرد و به نتیجه مطلوب‌تر می‌رسد.

و اگر چنین نشود و یا حتی اگر ما کوشش نکنیم آنچه را که اصلی است و آنچه را که هدف‌های اصلی انقلاب بوده است، با پیگیری دنبال کنیم و به پیروزی دست نیابیم، سخن همان است که امام فرمودند، یعنی بعد از پیروزی اختلافات بروز می‌کنند و این اختلافات مانع از تحقق هدف‌های انقلاب می‌شود. در این جا است که مرحله سوم احتراز ناپذیر می‌گردد.

پس، در واقع آمریکا (همان‌طور که در کارنامه هفته پیش گفتم) به فرا رسیدن آن مرحله چشم دوخته است و برای اینکه آن مرحله را فراهم بکند، روشی را در پیش گرفته است که در بیان آقای ریگان بازگو شده است و آن این‌که، مانع از موفقیت چه کوچک و چه بزرگ شوند و نگذارند که ما در هیچ کاری موفقیت پیدا بکنیم تا شکست‌ها زمینه سقوط جمهوری را فراهم بیاورند.

کسانی که توانایی دارند و می‌توانند برنامه را بخوانند و بفهمند و برای دیگران توضیح بدهند، بر آنان است که به این تلاش برخیزند و در شهرها و روستاها براه بیفتند و برنامه استقلال همه جانبه کشور را برای مردم جزء به جزء و ماده به ماده تشریح بکنند. وسیله دیگری فعلاً در اختیار من نیست.

### امنیت قضایی و چماقداری

مطلب دوم که در این گزارش آمده‌است، مسئله «امنیت قضایی و چماقداری» است: آن‌ها طلبکار شده‌اند و کسانی که حرف می‌زنند و یا می‌نویسند، بدهکار شده‌اند!

خوب، ممکن است حرف‌ها و نوشته‌ها هم تحریک‌آمیز باشند؛ نمی‌شود گفت که تحریک کردن بی‌تأثیر است، اما اگر قرار است که ما در جستجوی مقصر تا سرچشمه برویم، باید ببینیم

• اولاً زمینه‌های تحریک وجود دارند یا خیر؟ بهانه تحریک وجود دارد یا خیر؟ آن بهانه‌ها مقصرهای اصلی هستند. اگر ما آن بهانه‌ها را از بین ببریم، نمی‌گوییم که تحریک، بکلی غیر ممکن می‌شود، خیر، خواهد بود اما بسیار کم می‌شود.

• ثانیاً، آیا راه‌حل تحریک از طریق «گفتن و نوشتن» «چماق» است؟ و آیا این (چماق) آن را علاج می‌کند؟ و یا به عکس، برای آن گوینده و نویسندگانی که بر سر و دستشان چماق می‌شکنند، مظلومیتی بوجود می‌آورند که به او امکان می‌دهد تحریکات را بیشتر و مؤثرتر انجام بدهد؟

نگرشی بر گذشته خیال آدمی را از جهت جواب آسوده می‌کند. جواب این است: این روش‌ها به سود آن تحریک‌کنندگان است و اگر درست دقیق بشویم

می‌بینیم که یک منشاء بیشتر ندارند. و اگر ما بخواهیم که جوّ اجتماعی ما جوّ تحریک و جوّ چماق نباشد، از هر دو سو باید عمل بکنیم. همه باید با چماق و چماق بازی مقابله جدی بکنیم و هم با تحریک و از راه تحریک جامعه را بهم ریختن.

به هر حال، هر دوی این کارها را باید از طریق قانون بکنیم. اگر مسئله نادرستی به صورت تحریک‌آمیز عنوان شده است، باید به قانون مراجعه شود و از طریق قانون به مراجع صلاحیت دار مراجعه بشود و اثرات تحریک زایل بگردد. وگرنه، اگر ما کار را به چماق و چماقداران بگذاریم، خواهی نخواهی تحریک کنندگان هم چماقدار پیدا خواهند کرد و آن وقت آنچه در این میان زیان خواهد دید، انقلاب است و باز برای آن مرحله سوم زمینه فراهم می‌شود.

## عنوان مطلب بعدی: «فعال کردن نقش قانونی نظارت رئیس جمهوری بر قوای سه گانه»

عنوان مطلب بعدی: «فعال کردن نقش قانونی نظارت رئیس جمهوری بر قوای سه گانه» است که بحثی درباره سخنان آقای مهندس بازرگان در مجلس درباره «مواد قانون اساسی» و «وظایف ریاست جمهوری» است. گفته است این موضوع در روزنامه‌ای داخلی بخوبی منعکس شده است و خبرگزاری‌های خارجی هم آن را منعکس کرده‌اند و تهیه کنندگان این گزارش این‌طور نتیجه‌گیری کرده‌اند: «به نظر می‌رسد که این مطالب را نباید بی‌جواب گذاشت و می‌توان در جواب به نارسایی و سکوت قانون اساسی، انحصارطلبی و اعمال نفوذ کسانی که در مواضع قدرت قرار گرفته‌اند، استناد و اشاره کرد. هم چنین به راه حل سیاسی قضیه حداقل در این شرایط زمانی که همان مطرح کردن مسائل با مردم است، توجه داد.»

گمان من این است که مسئله را نمی‌توان به نارسایی و سکوت قانون اساسی نسبت داد و باید اراده اجرای قانون در ما بوجود آید و از اجرای قانون لذت ببریم و شخصیت و منزلت را در اجرای قانون بیابیم تا مشکل ما حل بگردد.

به هر حال، مسئله این کار مثل هر مسئله اجتماعی دیگر جریان دارد و کوشش و تلاش و مبارزه می‌خواهد و به اجرا در آوردن قانون اساسی چنان نیست که بگوییم قانونی است تصویب شد و به اجرا در آمد. مقاومت‌ها هست، مقابله‌ها هست، قدرت‌طلبی‌ها هست، تمایلات هست و موانع و مشکلات هم هست. باید استقامت کرد، بلکه در به اجرا درآوردن قانون اساسی پیروز بشویم.

### مسئله کردستان: بعد در سندج راه بستن بر ارتش پیش آمد

عنوان بعدی «مسئله کردستان» است که نوشته است که «به دنبال مطرح شدن مسئله در کارنامه رئیس جمهور و انتشار مصاحبه آقای قاسملو با بی بی سی که بنا به گزارش در کیهان به صورت تحریف شده و مودیانه منعکس شده است و گفته است که یکی دو روزنامه هم خواسته‌اند تلویحاً تا حدودی صراحتاً پیرامون سازش رئیس جمهور هشدار بدهند، حالا آن‌ها که این هشدار را می‌دهند، قبل از ریاست جمهوری من بگویند چه بر سر آن کردستان آوردند و کردستان در چه وضعی بود.

آن‌ها درسی ندارند که به من بدهند چون خود کردستان را به وضعی انداخته بودند که به صراحت آن را از دست رفته می‌دانستند.

اما اینکه آقای قاسملو گفته است آن شش ماده ابتدا با موافقت من روبرو شده و در شورای انقلاب رد شده است، خلاف واقع است. چرا که این شش ماده از سوی ما مورد تغییر قرار گرفت و صورت تغییر یافته آن موجود است. بعد در سندج راه بستن بر ارتش پیش آمد که منجر به مقابله و درگیری نظامی شد. و جریان حادثه به صورتی در آمد که دنباله‌اش تا به حال ادامه یافته است و در آن جا بود که آن سند به دست آمد و معلوم شد که این‌ها سه دسته «کومله»، «دمکرات» و یک دسته سومی طرح تنظیم کرده بودند در اینکه وقتی پادگان سندج سقوط کرد اسلحه و مهمات را بین خودشان به چه نسبت تقسیم کنند و این نشان می‌دهد که آنها می‌خواستند از سویی ما را سرگرم گفتگو بکنند و از سوی دیگر به اصطلاح ضربه نظامی وارد کنند.

و حرف من با مردم کردستان همواره این بوده است که در این جهان وقتی ما به صورت یک ملت در کنار هم از عهده توطئه‌های خارجی‌ان در داخل و خارج به زحمت بر می‌آییم، در جدایی جز اینکه شکار آن‌ها بشویم چه سرنوشتی پیدا خواهیم کرد؟

کارنامه دوشنبه ۴ تا جمعه ۸ اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۵۰۱

## دشمن ناگزیر شد عقب نشینی کند و تلفاتی هم در این عقب نشینی تحمل کرد.

در این چهار روز در جبهه‌های جنگ، ما با واقعیتی روبرو بودیم که این واقعیت برای ما بسیار آموزنده بود. بارها از طرح‌ها صحبت کرده‌ام و خواننده حق دارد پرسد این درست است که این طرح‌ها، نظامی هستند و از آن‌ها نمی‌توان مطلع شد و اینکه چه وقت اجرا می‌شوند ولی چطور است که ما بعد از اجرا هم مطلع نمی‌شویم که نتیجه چه شد!

پاسخ این است که حتی در جریان اجرا هم ما نمی‌توانیم آن طرح‌ها را عنوان بکنیم برای اینکه دنبال کار از دست ما بدر خواهد رفت. ما در این چهار روز با تغییراتی در جبهه خوزستان روبرو شدیم. اطلاعاتی که ما از دشمن داشتیم، حکایت از این می‌کرد که آن‌ها پی در پی مشغول تقویت نیروهای خویش هستند. اما در عمل دشمن ناگزیر شد که عقب نشینی کند و تلفاتی هم در این عقب نشینی تحمل کرد.

این عقب‌نشینی و عامل این عقب‌نشینی در حقیقت پیروزی این نظر هست که اگر ابتکار به آدمی امکان بدهد که ترکیب مناسبی میان عوامل مختلفی که می‌توان به خدمت گرفت بوجود آید، ما با امکانات موجود می‌توانیم به مراتب بیشتر نتیجه به دست بیاوریم.

پس با دلگرمی بیشتر، هیجان بیشتر و امید بیشتر بکار پرداختیم و بیشتر از پیش امیدوار شدیم که ترکیب این عوامل به ما امکان پیروزی‌های بیشتری را می‌دهد و برای استفاده بردن از شرایطی که پیش آمده است، باید وارد عمل می‌شدیم و چنین نیز کردیم.

## از جبهه‌های جنگ بازدید کردم و تا نزدیک‌ترین خط تماس با دشمن رفتم



پنجشنبه پیش از آمدن به تهران من از جبهه‌های جنگ بازدید کردم و تا نزدیک‌ترین خط تماس با دشمن رفتم و از محل «دیده بان توپخانه» مواضع دشمن را دیدیم. عقب رفته بودند و این‌طور که پس از آمدن به تهران به من گفتند، از آن موضع نیز عقب‌تر رفته‌اند. در آن‌جا در فضای باز ناهار خوردیم، هر چند که از احتیاط بدور بود زیرا که سفره را هم بالای «خاک ریز»



گسترده بودند. یعنی کاملاً در معرض دید بودیم و توپخانه دشمن هم مشغول تیراندازی شد ولی ما با آسودگی خاطر ناهار را با افسران، درجه داران و سربازان خط مقدم جبهه خوردیم.

در همین روز، از مواضع پاسداران در سوسنگرد و ژاندارمری و نیروهای ارتش دیدن کردیم. احساسات همه آنها صمیمانه، گرم و روحیه‌شان عالی بود. اما درسی که گرفتیم این است که آن نیرویی در این جهان زنده می‌ماند که طبیعت حتی دشمن را عواملی تلقی کند که اگر ترکیب درستی از این عوامل بوجود آیند، انسان درمانده نمی‌شود و می‌تواند دلایل شکست را به دلایل پیروزی تبدیل کند.

در تهران، دو سه تنی در مجلس و یکی دو مقامی در روزنامه‌ها، دست به ایجاد جوّ بر ضد نیروهای مسلح و ارتش زده‌اند. البته این کار، بار اول آنها نیست. من وعده کرده‌ام و به وعده وفا خواهم کرد. به محض اینکه جنگ تمام بشود، یک به یک ضربه‌هایی را که این‌ها از پشت وارد کرده‌اند، برای مردم شرح خواهم داد. خصوصاً برای مردم خوزستان.

هیچ‌کس نمی‌تواند خود را معذور بدارد، با وجود نپی صریح امام و با وجود اینکه اطلاع از واقعیت وضع ما و وضع دشمن ما ندارد، بیاید و راجع به رکود جبهه‌ها اعلام خطر بکند.

کسانی که در بالای «خاک ریز» سفره می‌گسترند و غذای بسیار ساده‌ای را زیر گلوله‌های توپ دشمن می‌خورند، بیشتر از شما که نگران رکود در جبهه هستید، خواهان این هستند که جنگ را به نتیجه برسانند.

شما فکر نمی‌کنید آن افسر، سرباز و پاسدار دلیری که در این جبهه‌ها است و خود از نزدیک با واقعیت تماس دارد، وقتی نوشته شما را می‌خواند چه حالی پیدا می‌کند؟ قدری انصاف بدهید. اگر این تز و نظر را ندارید که پیروزی نیروهای مسلح ما خطر دارد و موجب رشد میلیتاریسم می‌شود و اگر انگیزه واقعی این نیست و به عنوان دلسوزی در واقع نمی‌خواهید روحیه نیروها را بشکنید، شما از من بپذیرید که عامل اصلی و تعیین کننده در این جنگ روحیه است.

شما کاملاً حق دارید که بروید در جبهه‌ها، منتها با فرماندهان. جمع بشوید و اطلاعات را از دشمن و نیروی خود به شما بدهند تا بدانید وضع چگونه است و در وضع موجود چه می‌توان کرد و چه نمی‌توان کرد. و آنها در آنچه می‌توانند بکنند آیا کاهلی و تنبلی می‌کنند یا خیر. در همان‌جا مطلب بر شما روشن می‌شود.

و اما آن نظر که تبلیغ می‌شود، باید همه بدانند که عکس آن نظر صحیح است. یعنی اگر با وجود محدودیت امکانات که ناگزیر مقارن و همزمان با بزرگی تلاش است، دیدند روحیه‌شان تخریب می‌شود، کینه پیدا می‌کنند. آن وقت است که باید از آن خطر ترسید.

## وضع جبهه، مثل سرنوشت گروگان‌ها شد؛ این احساس به این نیروها دست می‌دهد که از پشت به آنها خنجر زده‌اند و به کشورشان خیانت کرده‌اند

این امر را چند نوبت توضیح داده‌ام. این است که حالا می‌خواهم به مردم کشور هشدار بدهم: عده‌ای گمان می‌کنند متخصص جو سازی هستند و هر زمان با جیغ و داد و با ظاهری که گویا سخت مخالف هرگونه مذاکره‌اند و موافق مبارزه و ایستادگی و جنگ هستند، مطالبی را طرح می‌کنند و در همان حال نیروهایی را که باید بجنگند دلسرد می‌کنند و در آنها بی میلی و انزجار بوجود می‌آورند تا ما در جبهه‌ها درمانده بشویم و آنچه که درمورد گروگان‌ها بر سرمان آمد بیاید و فاجعه بر فاجعه افزوده شود و یک رشته شکست‌ها زمینه فعالیت ضد انقلاب اصیل را فراهم بیاورد.

و به شما نیروهای مسلح می‌گویم که این حرف‌هایی که این عده بدون احساس مسئولیت می‌زنند، شما را نگران نکند و روحیه‌تان را ضعیف نکند. شما بدانید که اگر در شرایط موجود با تمام شجاعت و با تمام روحیه عالی

سربازی و با استقامت تمام نایستید و نجنگید، فردا، نشستن و برای شکست مقصر معلوم کردن، دردی را از کشور دوا نخواهد کرد.

در این جا دو روانشناسی مطرح است؛ در این باره قبلاً نیز صحبت کرده‌ام و حالا نیز ناگزیر باید با روشنی بیشتر و توضیح بیشتر صحبت را از سر بگیرم: یک روانشناسی این است که شکست را امر محتوم تلقی می‌کند و از مشکلات مأیوس می‌شود و از پیش به جمع‌آوری دلایل و مدارک بی‌تقصیر شمردن خود و مقصر قلمداد کردن دیگران، مشغول می‌شود. اگر ما برای افتخارات شخصی کار و عمل کنیم، تازه، این شیوه، شیوه درستی نیست. چرا؟ زیرا تاریخ به ما می‌گوید که شکست خوردگان، چه آنها که با تقصیرند و چه آنها که بی‌تقصیرند، از نظر جامعه و تاریخ می‌افتند. برای اینکه حرکت عمومی تاریخ به انسان‌هایی نیاز دارد که پیروز بشوند و تاریخ، علل، اسباب و دلایل پیروزی آن‌ها را ضبط کند.

نسل‌هایی که بعد می‌آیند، حتی همان نسلی که بعد از شکست می‌خواهد از نو حرکت را شروع کند، فرصت ندارد که ببیند چه کسی مقصر بود، مگر آنکه یکی از دو طرف دعوا را در استقامت و تلاش ببیند و اینکه از پای نمی‌نشیند و به تلاش ادامه می‌دهد. یعنی برای افتخارات شخصی نمی‌جنگد، بلکه برای عقیده و نجات میهن می‌جنگد. وگرنه، تاریخ را بنگرید، امروز از شکست خوردگان، چه کسی می‌رود بپرسد که شما تقصیر کار بودید یا دیگری؟ این را در کتاب‌های تاریخ می‌نویسند تا آیندگان بخوانند، نه اینکه به یکی حق بدهند و به یکی حق ندهند. این مسئله هست ولی مسئله ثانوی است و مسئله اصلی این است که ببیند چه دلایلی بود که شکست فراهم شد.

## روانشناسی دیگر این است که دنبال پیروزی برویم و پیروز بشویم و مشکلات را بهانه قرار ندهیم.

ممکن است ما نسل امروز، به هدفی که داریم نرسیم، اما همین‌که با تمام توان به سوی هدف می‌رویم و خود در صدد بر می‌آییم تا مشکلاتی را که ایجاد می‌کنند، از پیش پا برداریم و راه را باز کنیم، در حقیقت به هر جا که

برسیم، پیشرفت کرده و پیروز شده‌ایم. نسل بعدی می‌تواند از همان‌جا کار را دنبال کند. این روانشناسی، روانشناسی کسانی است که برای عقیده کار می‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند مشکلات را برای کار نکردن، بهانه قرار بدهند و با قرار دادن مشکلات به عنوان بهانه وقتی که شکست فراهم شد بگویند ما که تقصیر نداشتیم. ما گفتیم، نوشتیم، موعظه کردیم و پند دادیم ولی گوش نکردند! این روانشناسی، روانشناسی آن‌هایی است که کار را برای خودشان می‌کنند.

این مسئله را یک بار با امام در میان گذاشتم و به ایشان گفتم که ما در پی آن هستیم که انقلاب را به پیروزی برسانیم. بنابراین، هر مشکلی که ایجاد بکنند، ما کار را متوقف نمی‌کنیم زیرا زندگی از نظر ما مسلمان‌ها و از نظر انسان واقع‌بین بدون فرض شیطان، واقع‌بینانه نیست.

### شیطان همین موانع و مشکلاتی است که بر سر راه انسان قرار می‌گیرد و آدمی را دچار یأس و خستگی و پشیمانی از پیشرفت می‌کند.

اگر این موانع و مشکلات را فرض کنیم که نیستند، این فرض واقع‌بینانه نیست و زندگی بدون این موانع و مشکلات (دسیسه‌ها، تحریکات، توطئه‌ها و جو‌سازي‌ها) زندگی در خیالات است.

پس شیطان، فرضی است که بدون آن زندگی ممکن نیست. انسان بدون وجود شیطان نسبت خود را از یاد می‌برد. وجود شیطان به او امکان می‌دهد که دائم این را در ذهن خود بیاورد که «نسبی» است. اما می‌تواند با شیطان بجنگد. پس می‌بینید که وجود شیطان نیز، نیک که بنگرید، عاملی است برای اینکه انسان بتواند با استفاده از آن رشد کند. چون اگر انسان فراموش کند که نسبی است، آن وقت خیال می‌کند که به آخر خط رسیده است از رفتن و رشد می‌ماند.

این فرض ایجاب می‌کند که ما دنبال روش‌هایی برویم که به ما امکان پیروزی می‌دهد و شما نیروهای مسلح وجود این حرف‌ها و این نقل‌ها و جریان سازی‌ها و جو‌سازي‌ها را به چیزی نشمارید، بلکه خود آن‌ها را عاملی فرض

کنید همان‌طور که انسان باید شیطان را عاملی فرض کند برای تحرک بیشتر و برای ابتکارات بیشتر و برای وارد آوردن ضربات قاطع‌تر.

وقتی پیروز شدید، این نبرد، همچون حماسه‌ای در زندگی ملت ما خواهد ماند و نه تنها خود این امر که در چنین جوّی بکلی بی‌مانند در دنیا (هیچ جایی در دنیا دیده نشده است که نیروهای مسلح در جبهه شب و روز تحت فشارهای روحی، اخلاقی و سیاسی قرار بگیرند) و با وجود این، عوامل پیروز شدید، نسل امروز را مطمئن کرده‌اید و خودتان هم مطمئن شده‌اید که انسان در زندان مشکلات نیز می‌تواند راهی به پیروزی و رهایی پیدا کند و این روش‌ها برای این مردم به صورت سرمایه بزرگ و جاودانی خواهد ماند. آن وقت تلفات و ضایعات این جنگ نه تنها تحمل کردنی می‌شود، بلکه فراموش می‌گردد. پس شما ارزش کار خودتان را کوچک و کم نگیرید.

کارنامه دوشنبه ۴ تا ۸ اسفند

تاریخ انتشار پنجشنبه، ۲۸ اسفندماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۵۰۲

قسمت دوم

## ملت ما زندگی را از کسانی دارد که وارد میدان می‌شوند و مسئولیت را بر عهده می‌گیرند.

تاریخ حیات ملت ما نشان می‌دهد که این ملت زندگی و حیات خود را از کسانی که در لحظه خطر تنها تلاششان این است که خود را بی‌تقصیر بگردانند تا شکست پای آن‌ها را به میان نیاورد، ندارد. بلکه زندگی را از کسانی دارد که با علم به وجود خطرها و با علم به بزرگی خطرها و با وجود دسیسه‌ها و توطئه‌ها از پس و پیش، وارد میدان می‌شوند و مسئولیت را بر عهده می‌گیرند.

امروز نیز ما به این کسان نیاز داریم و از همین نظر و به همین دلیل بود که از ابتدای جنگ، نوشته‌ام، گفته‌ام و می‌گویم و مسئولیت جنگ را بر عهده

می‌گیرم و جوابگوی پیشامدها در برابر تاریخ و این ملت بزرگ هستم. یقین دارم که این ملت وضع را آن‌طور که هست، می‌فهمد و می‌داند که همین روانشناسی، (روانشناسی پیروزی) موجب شد که از سرنوشتی که در صورت شکست در انتظار من است، واهمه و بیم بخود راه ندهم. اینکه جنگ را چه کسان و چه عواملی بوجود آورده‌اند، بهانه نجنجیدن قرار ندهم و با تمام نیرو در کنار شما برای پیروزی در این جنگ بکوشم. در همین حال که اینگونه ضربه‌های روحی، روانی، اخلاقی و سیاسی را وارد می‌کنند، همین آدم‌ها در مجلس عنوان کرده‌اند: «رئیس جمهور لابد به پالمه وعده داده است و دو نفر آقایان فرهنگ و سنجابی را به آمریکا فرستاده است که با ریگان ملاقات کنند.» و روزنامه اطلاعات بیان تحریف شده‌ای را از منبع خارجی ترجمه کرده است به این عبارت:

- سؤال خبرنگار خارجی، یعنی تلویزیون سی بی اس آمریکا از رئیس جمهور ایران: آیا شما این امکان را می‌بینید که در دوران ریاست جمهوری خودتان زمانی با ریگان در کاخ سفید دست بدهید و میزبان ریگان در تهران باشید؟
- جواب: این دنیا دنیای امکانات است و همه چیز ممکن است.

و پاسخ را این‌طور معن کرده‌اند: ممکن است ما با آقای ریگان کنار بیاییم و دنباله داستان اینکه یک شبکه تبلیغاتی البته مأمورند تا این مسئله را بتدریج در ذهن خواننده و شنوندگان القاء بکنند و یک بار هم گفته‌ام که این همان نقش آمریکایی است که می‌خواهد مخالف واقعی خود را به نام وابستگی به خود بی‌اعتبار کند و این نقش را از دوران قائم مقام فراهانی تا امروز به دفعات دیده‌ایم که اینها بازی کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند.

## در کتاب تاریخی دانش آموزان نوشته‌اند، مصدق مردی جانبدار سیاست انگلیس است

امیرکبیر را به همین ترتیب از بین بردند و عجب اینکه با مصدق هم همین کار را کردند و حالا هم کذاب‌ها مشغول تاریخ‌سازی برای آن دوره هستند و برای مدارس تاریخ نوشته‌اند که شرم انسان می‌آید که در عصر جمهوری

اسلامی که، در آن، باید دروغ بزرگترین گناه شمرده شود، مردی چون مصدق که جهان او را می‌شناسد، خود آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها ده‌ها کتاب درباره او نوشته‌اند و همه اسناد مربوط به آن کودتایی که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بر ضد او کردند، بر همه شناخته است، در کتاب تاریخ که برای دانش آموزان نوشته‌اند، مردی جانبدار سیاست انگلیس و بعد هم از ایادی امپریالیزم غرب معرفی شده است!



کارنامه رئیس جمهور

آنگرید سولای

## کارنامه رئیس جمهور

مردی که در این روزها به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شده است، در این روزها به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شده است...

**دانشجوی با قلب گام!**

این مرد در جوانی به تحصیل در رشته حقوق پرداخت و در این رشته به درجه دکتری رسید...

**شکاف که اینچنین**

قلب آشکار می‌گردد...

**آیا این آشکار است**

امریکا و آفریقا...

**کتابخانه و تاریخ**

و این است آن کتاب...



رئیس‌جمهور آمریکا در حال سخنرانی

این تصویر نشان می‌دهد که رئیس‌جمهور آمریکا در حال سخنرانی است...

**استانلیسم چیست**

این مفهوم به معنای...

در این روزها به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شده است...

این مرد در جوانی به تحصیل در رشته حقوق پرداخت...

**شکاف که اینچنین**

قلب آشکار می‌گردد...

**آیا این آشکار است**

امریکا و آفریقا...

**کتابخانه و تاریخ**

و این است آن کتاب...



رئیس‌جمهور آمریکا در حال سخنرانی

این تصویر نشان می‌دهد که رئیس‌جمهور آمریکا در حال سخنرانی است...

**استانلیسم چیست**

این مفهوم به معنای...

در این روزها به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شده است...

این مرد در جوانی به تحصیل در رشته حقوق پرداخت...

**شکاف که اینچنین**

قلب آشکار می‌گردد...

**آیا این آشکار است**

امریکا و آفریقا...

**کتابخانه و تاریخ**

و این است آن کتاب...



رئیس‌جمهور آمریکا در حال سخنرانی

این تصویر نشان می‌دهد که رئیس‌جمهور آمریکا در حال سخنرانی است...

**استانلیسم چیست**

این مفهوم به معنای...

## استالیتیسیم چیست ؟

استالیتیسیم همین است. در دوران شاه سابق جرأت نکردند چنین دروغی را در کتاب‌ها وارد کنند و خود شاه در حرف‌هایش این را می‌گفت. و اما برای اینکه این ایادی که در جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند ضربه به اسلام بزنند و نوجوانان را از ابتدا به این جمهوری و این اسلام بدبین کنند، این مطالب را می‌نویسند، چون مردم راجع به هر چیزی در مصدق شک کنند در وطن دوستی آدمی که یک قرن در ایران آزموده شده‌است، شک نمی‌کنند. در نتیجه شک در ما می‌کنند که این حرف‌ها را به خورد نوجوانان می‌دهیم پس این تبلیغات به زیان جمهوری اسلامی است. همچنان‌که نوشتن این مطالب در روزنامه‌های ایرانی تبلیغی به زیان جمهوری اسلامی است و آیا معنایش این نیست که ملتی مردی را به ریاست جمهوری اسلامی انتخاب کرده است که او عامل آمریکا است؟ آیا معنایش این نیست که این ملت از تشخیص ناتوان است و اگر ملتی از تشخیص ناتوان شد، به او حق می‌دهند که در حکومت خود دخالت بکند؟ او این زمینه‌سازی ذهنی استبداد جدید نیست؟

اما این مصاحبه مثل «لااله الاالله» می‌ماند. چرا که این‌ها «لااله» را نوشته‌اند و «الاالله» را ننوشته‌اند:

## روزنامه «اطلاعات» و تحریف‌ها!

اینکه متصدیانی روزنامه اطلاعات مدعی بشوند که ما همین مقدار را که در آن جا گفته شده است ترجمه کرده‌ایم، از آن‌ها رفع مسئولیت نمی‌کند برای اینکه اینها مدعی‌اند که مسلمان هستند و ما که در این جا هستیم و برای این مسلمان‌های مکتبی کاملاً آسان است بپرسند و بخواهند که نوار این مصاحبه را در اختیار آن‌ها بگذارند و اگر دیدند که خارجی نسبت به رئیس جمهور آن‌ها تحریف در بیان کرده است، و «لااله» را گفته است و «الاالله» را نگفته است هم متن خارجی را بگذارند و هم جواب رئیس جمهور را به آن خبرنگار خارجی و اعتراض کنند و بگویند که چرا شما در کار تقلب کرده‌اید؟



نه اینکه آن را به عنوان یک فرصتی باری بی اعتبار کردن رئیس جمهوری مغتنم بشمارند. حال اینکه مردم همه را می شناسند و این تبلیغات شما جز اینکه خود شما را بی اعتبار کند، نتیجه ای ندارد.

آن جمله ای که من گفتم، «لاله» آن همین است که در روزنامه اطلاعات درج کرده است. اما الاالله آن را حال می گویم که شما خواننده این کارنامه هم بدانید: من در جواب این سؤال گفتم که: این دنیا، دنیای امکانات است و در این دنیا همه چیز ممکن است. اما برای اینکه این امکان تحقق پیدا کند، لازم است که یک انقلاب در نظام آمریکا انجام بگیرد و یک انقلاب در باورها و شخصیت آقای ریگان انجام بشود تا او آدم دیگری و معرف آمریکایی دیگر بشود و این امری است که از نظر من بسیار بعید به نظر می رسد، دستکم در کوتاه مدت.

پس جواب من این بوده است. حال من از این جواب چه می خواسته ام؟ اینکه ملت آمریکا متوجه بشود که او را رنگ می کنند و نظامی که دارد به سود سلطه طلبان می چرخد. و ما به عنوان مسلمان جز آزادی، انسان (از آمریکایی و غیر آمریکایی) را طلب نمی کنیم. دشمن انسان آمریکایی نیستیم بلکه دشمن نظام آمریکایی هستیم.

ما در پی تبلیغ اسلام در جهان هستیم و نیز در پی تبلیغ ارزش های اسلامی در جهانیم و این آقایان مکتبی در پی بی اعتبار کردن ملت خود هستند که رئیس جمهور او، به حکم قانون اساسی و بنا به رأی مردم، معرف او در جهان است.

## پول های بلوکه شده ایران توسط آمریکا با زیانی در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار

همین روزنامه اطلاعات فساد دیگری کرده است. چون من این کارنامه را امروز که دوشنبه یازدهم اسفندماه است در نوار ضبط می کنم، بار دوم است که این فساد را می کند، پس در همین جا شرح می دهم:

قضیه به پول‌های بلوکه شده ایران توسط آمریکا مربوط است و اینکه این پول‌ها قرارداد بین ایران و آمریکا بابت وام‌های ما برخلاف قانون با زبانی در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار برای ما یکجا به بانک‌های آمریکایی داده شد. ناچار این آقایان مکتبی در صدد شدند که یک مقصر برای این بذل و بخشش غیر قانونی‌شان از کیسه این ملت محروم بتراشند. مسئله را از نو طرح کردند. من چند نوبت درباره آن توضیح داده بودم اینکه می‌گویند: بله، من نمی‌باید اعلام می‌کردم که این پول‌ها را ما از شبکه‌های بانکی آمریکا خارج می‌کنیم و چون من اعلام کردم بلافاصله کارتر تصمیم به بلوکه کردن آنها گرفت و موجب این زیان‌ها شد، دروغ است. حقیقت این است وقتی که من به وزارت امور خارجه رفتم

### روند بلوکه شدن پولهای ایران

و اسناد و یادداشت‌های متبادله بین ایران و آمریکا و گزارش‌هایی را که سفارت ما از آمریکا فرستاده بود، خواستم، دیدم که در دو نوبت گزارش شده است که پول‌های ما را آمریکا بلوکه عملی کرده است و کارتر قرار است هر لحظه اعلام بکند. آن روز وقتی من این گزارش‌ها را خواندم (که عین این گزارش‌ها هم اکنون نیز در پرونده وزارت امور خارجه موجود است)، به شورای انقلاب رفتم.

چند نفری از کارمندان بانک مرکزی هم آمده بودند و این مسئله طرح شد و قرار شد در شورای انقلاب طرح بشود و اگر تصویب شد، بلافاصله خواسته بشود که بلافاصله پول‌ها را از سیستم بانکی آمریکا خارج بشود.

شورای انقلاب موافقت کرد، من از جلسه شورای انقلاب خارج شدم و به کارمندانی که از بانک مرکزی آمده بودند گفتم که این کار را بکنند. ۲۴ ساعت بعد معلوم شد که خیر، کار به آن آسانی نیست و در حقیقت آمریکا مانع تغییر و تحول شده است.

صحبت در همان وقت هم در شورای انقلاب پیش آمد که ما اگر هم نتوانیم پول‌ها را منتقل بکنیم، لااقل از لحاظ حقوق بین‌المللی و افکار عمومی

بین‌المللی نمی‌باید صبر بکنیم تا اعلام را کارتر بکند و بگوید که «من مسدود کردم»، بلکه ما باید اعلام بکنیم که «قصد داریم این پول‌ها را منتقل بکنیم»، تا اگر کارتر اعلام کرد در واقع بنا بر مقررات بانکی بین‌المللی یک خلاف مشهودی باشد. روز چهارشنبه صبح، یعنی همان روز که من در ساعت ۲ بعد از ظهر اعلام کردم، گزارشی به من تسلیم شد؛ بنا بر آن گزارش، چند ساعت پیش، کارتر «اسناد بلوکه کردن» را امضاء کرده است و این اسناد این کار از دو هفته پیش از آنکه من به وزارت امور خارجه بروم، آماده شده بوده و هیچ کاری جز امضای کارتر لازم نداشته است. کارتر همان روز امضاء کرده بود و قرار بود تا چند ساعت دیگر رسماً اعلام بشود، این است که من از خبرنگاران دعوت کرده بودم و در این اجتماع خبرنگاران این مسئله را طرح کردم تا به اصطلاح در بیان آن پیشدستی شده باشد وگرنه، از نظر عملی پول‌ها بلوکه شده بود (\*).

اینکه چرا پول‌های ما در آن سیستم مانده بود و چه کسانی مقصر این کار بودند، این مسئله‌ای است که در مجموع سیاست خارجی و اقتصادی ما از ابتدای انقلاب تا آن روز باید مورد ارزیابی و رسیدگی قرار بگیرد و معلوم بشود. اما من تا آنجا که به یاد می‌آورم، همواره نسبت به اینگونه ذخیره سازی نزد سیاست سلطه گر حاکم در شورای انقلاب و پیش از آن تاریخ و حتی از ابتدای انقلاب هشدار داده‌ام:

در کتاب «نفت و سلطه» تحت عنوان حرکت انتقالی درآمدهای نفتی، در صفحات ۲۵۵-۳۰۷ به تفصیل از بلایی که قدرت خارجی بر سر ارزهای ما می‌آورد صحبت کرده‌ام و بند ششم آن از صفحه ۲۸۲ به بعد درباره افزایش ذخیره‌های ارزی است. غیر از این، ۸ روز پس از ورود به ایران، یعنی در همان روزهای اول ورود به ایران، در بانک مرکزی صحبت کردم و درباره ضرورت بیرون آوردن این ارزها و سپرده‌ها از بانک‌های آمریکایی به تفصیل تمام گفتم و این معنا را هم چند نوبت در شورای انقلاب گفتم و در سرمقاله‌های روزنامه «انقلاب اسلامی» اشاره به این موضوعات کم نیست. بدین ترتیب جای تردید نمی‌ماند که پیش و پس از انقلاب، تلاش مستمر من بر این بوده است که سپرده‌های ما از دسترس قدرت‌هایی که می‌توانند ما را

تحت فشار قرار بدهند، خارج باشد. حالا تعجب و شگفت ندارد که چرا اینگونه مقاله پردازان نمی‌پرسند چگونه ذخایر و پس اندازها و سپرده‌ها از آغاز انقلاب تا آن زمان در بانک‌های آمریکایی مانده بود؟ چه کسانی مسئول باقی ماندن این سپرده‌ها در بانک‌های آمریکایی بودند و چرا به هشدارها، تذکرها و فریادها گوش نکردند؟ دست کم چرا وقتی به سفارت آمریکا حمله شد، هماهنگی لازم وجود نداشت که از پیش آنچه در دسترس دشمن است از دسترس او خارج شود که این ضررهای هنگفت به ما نخورد و چرا بلافاصله بعد از گروگان‌گیری این کار انجام نگرفت؟

به جای طرح این سؤال‌ها، ناگهان همه چیز از زمان اعلان خارج کردن این سپرده‌ها از بانک‌های آمریکایی، شروع می‌شود. آیا این جز برای این است که می‌خواهند برای سرنوشتی که آن سپرده‌ها پیدا کرده است، مقصر بتراشند؟ این مسئله را دو بار تکذیب کرده‌ام ولی هنوز تکرار می‌شود و این همان تبلیغ «گولز» گونه است که گفت، دروغ را باید آن قدر تکرار کرد که همه متقاعد بشوند ولو به زور، که حقیقت دارد و به آن خو کنند. وگرنه در رژیم اسلامی یک بار تکذیب کفایت می‌کند و اگر کسی خواست که در آن تکذیب تردید کند، باید برود و اسناد مربوط را یک به یک ببیند و بر اساس آن اسناد تکذیب را مورد ارزیابی قرار بدهد.

(\*) پیش از رئیس جمهوری، محمد جواد باهنر، عضو شورای انقلاب و عضو شورای مؤسس حزب جمهوری اسلامی، تصمیم شورای انقلاب را علنی کرده بود. البته جو سازان این واقعیت را بروی خود نمی‌آوردند.

**انسان به چنین دروغ‌گویی که در برابر ۳۵ میلیون آدم دروغ می‌گوید، چه بگوید؟!\***

اما کار روزنامه اطلاعات به همین ختم نمی‌شود. مجله اطلاعات هفتگی، از چهارشنبه تا چهارشنبه ۱۳ اسفند ۵۹ و روی جلدی از عکس‌های گوناگون من با عنوان «تحقیقی کامل: آیا مواضع آقای بنی‌صدر قبل و بعد از ریاست

جمهوری تغییری کرده است؟» در شش صفحه کوشیده است تا به گمان خود در شش مورد، تناقضی میان گفته‌ها و یا نوشته‌های من، پیش و پس از ریاست جمهوری بیابد.

وقتی این متن را به من نشان دادند و آن را خواندم، خدای را سپاس گزاردم که: اولاً جز دو مورد مقایسه وجود ندارد و ثانیاً در تمام این شش صفحه بنای نویسنده جز بر تقلب نبوده است. خدا را سپاس گزاردم که این محقق در تحقیق کامل و با همه کوششی که به کار برده است، از آنهمه گفته و نوشته نتوانسته است تناقضی بیابد و آنچه را که ساخته است، دروغی است که ساخته خودش است و این مطالبی که می‌نویسم برای نسل امروز واجد اهمیت بسیار زیاد است.

اگر کسی واقعاً اهل نظام و مکتب بود و اصولی داشت و روش او بر اصولی مبتنی بود، ناگزیر در رفتار و گفتار او تناقضی بهم نمی‌رسد. و این هم یک امتحانی است و هر کسی می‌تواند آن را انجام دهد و بهترین امتحان‌ها است. اگر در موقعیت‌های گوناگون سخنان اشخاص را با هم بسنجند و در کنار هم بگذارند و ملاحظه بشود که تناقض‌ها زیادند، این نشان می‌دهد که آن آدم دارای نظام نیست و در نظام عمل نمی‌کند و بنا بر موقع و تابع شرایط روز عمل می‌کند. چنین آدمی از ثبات رأی و راستی راه نصیب نمی‌برد و از نعمت آن آگاه نمی‌شود. بعضی موارد این تحقیق کامل را که در حقیقت تقلب کامل است، برای خواننده می‌آورم:

عنوان اول در مورد دولت موقت است. عنوان می‌گوید: «دولت موقت، حکومت ترقی خواهان بوده است» این را برای یک سال پس از ریاست جمهوری گذاشته است. و در مقابل آن عنوان دیگری است: «دولت موقت انقلابی نیست، بلکه مشکل انقلاب است.» شش ماه قبل از ریاست جمهوری.

## در مکتب شما دروغ واجب است؟! تقلب واجب‌تر از واجب است!؟

خوب، تقلب این کجاست؟ در این است که یک سال پس از ریاست جمهوری، حرف من نیست بلکه حرف روزنامه‌ها آمریکایی «هرالد تریبون» است و آنچه را که این آقای محقق! به من نسبت داده است، حرف یک روزنامه آمریکایی است. خود او هم نوشته است، منتها تقلب نوشته است. نوشته است که: «آقای رئیس جمهور در دومین سالگرد انقلاب و یک سال پس از ریاست جمهوری‌شان در میدان آزادی با استناد به نظریه تاریخ‌شناس آمریکایی از دولت موقت به عنوان دوره حکومت ترقی‌خواهان یاد می‌کند.» اینهمه آدم در آنجا و این مردم هم در سراسر ایران آنچه را که من در آنجا گفته‌ام شنیده‌اند. انسان به چنین دروغ‌گویی که در برابر ۳۵ میلیون آدم دروغ می‌گوید، چه بگوید!؟

در آنجا من به استناد نظریه تاریخ‌شناس آمریکایی وصف دولت را نکردم، بلکه من سه دوره‌ای را از قول او مشخص کردم که یک دوره‌اش، دوره ترقی‌خواهان است (از قول آن آدم). پشت سرش آشوب است و بعد هم استبداد. این دوره بندی را برای این عنوان کردم که بعضی تقلبات از این نوع را که در ترجمه سخنان خارجیان در ایران مرسوم شده است، این‌ها را لو بدهم و به مردم حالی کنم که آمریکا چشم به مرحله سوم دوخته است و می‌خواهد در ایران استبداد بوجود بیاورد. در این جا، من در مقام ارزیابی دولت موقت و یا غیر دولت موقت نبودم، بلکه متنی را از یک روزنامه آمریکایی می‌خواندم. خوب، به «استناد قول رئیس جمهور» کجا بوده است؟ من چه ارزیابی از آن حکومت کرده بودم که به استناد آن روزنامه آمریکایی این حرف را بزنند؟ روزنامه آمریکایی متنی را نوشته است که من ترجمه آن را خوانده‌ام. خوب شما که این چنین تقلب آشکار می‌کنید، تا با این تقلب، تناقض بسازید و آن را به من نسبت بدهید، در مکتب شما دروغ واجب است؟! تقلب واجب‌تر از واجب است!؟

## دومین تقلب، در باره شورای انقلاب:

البته نویسنده‌ای که محقق است (چون گفته است تحقیق کامل، پس خود نویسنده هم محقق کامل بوده است) و برای جور کردن یک تناقض جعل قول می‌کند، ناچار تناقض دوم را هم باید به همین ترتیب بسازد هر چند که قابل ساختن هم نباشد.

هر دو عنوان یک معنا دارد. وقتی گفته می‌شود باید شورای انقلاب بطور جدی تقویت شود یعنی آن قدر ضعیف است که تقویت عادی کفایت نمی‌کند و باید بطور جدی تقویت بشود و در متن هم عیناً همین‌طور آورده است. (البته از قول من) نوشته است که در تاریخ ۲ مرداد ۵۸ آقای بنی‌صدر می‌گوید: «... مشکل اساسی این است که ما نتوانستیم رهبری منسجم به وجود بیاوریم. دولت بازرگان تصور کرد که با ادغام شورای انقلاب با دولت این انسجام بوجود می‌آید. و ما تردیدمان را نسبت به این تصور گفتیم». بعد «محقق» اضافه کرده است: سه ما بعد، یعنی در تاریخ ۲ آبان ۵۸ ایشان (بنی‌صدر) می‌فرمایند: « با توجه به اینکه اوضاع کشور جدی است، دولت و شورای انقلاب باید از دوگانگی به یگانگی بگرایند و طرحی را که از نخست هر بار به جهاتی کنار گذاشتند به پیش بکشند و یک رهبری اجرایی هماهنگ برای تصدی انقلاب، انقلاب همه جانبه را در نظام سابق بوجود آورند.

باز از ۱۷ آذر ۵۸ نقل قول کرده است؛ بنی‌صدر می‌گوید: «تکلیف رهبری اجرایی کشور باید بطور قطع معلوم بگردد. تقویت جدی شورای انقلاب و اجرای تصمیمات آن همان شرطی است که تا تحقق نپذیرد ما قادر نمی‌شویم نظم انقلابی را بر کشور باز گردانیم».

پس از آن قسمتی را از قول بنی‌صدر تیر کرده است که این است: «شورای انقلاب تصمیماتی را که می‌گیرد نمی‌تواند اجرای آن را تضمین کند و این مخفف او است. در آنچه که با این گفته متناقض یافته است، نقل قولی از ۱۸ بهمن ۵۸ دارد. اساس ضعف شورای انقلاب در خود اوست. رویه‌ای که شورای انقلاب در گذشته داشته است، رویه تردید و تسلیم در برابر پیشامدها و تصمیم‌های این و آن گروه بوده است و حتی یک مورد را نمی‌توان سراغ کرد که شورای انقلاب عامل سرپیچی از تصمیمات خود را تنبیه کرده باشد.»

پس حرف ۱۷ بهمن ۵۸ عین حرف ۱۷ آذر ۵۸ است. در اولی گفته‌ام: «شورای انقلاب تقویت نمی‌شود، مگر اینکه تصمیمات خود را بتواند به اجرا در آورد.» در ۱۸ بهمن ۵۸ گفته ایم که «یک مورد هم نمی‌توان سراغ کرد که شورای انقلاب عامل سرپیچی از تصمیمات خود را تنبیه کرده باشد.»

پس در هر دو جا یک ضعف را گفته‌ام و هیچ تناقضی در کار نیست. خوب چگونه با دو عنوان این چنین تناقض قلابی را بوجود آورده است؟! این را باید از آن «محقق» پرسید، ولی خواننده اگر متن را بخواند می‌بیند که هر دو یک مفهوم دارد و در هر دو جا شکایت و ناله ما از ناتوانی شورای انقلاب در به اجرا گذاشتن تصمیمات خویش است.

بعد، مقاله‌هایی نقل کرده است تحت عنوان «روحانیت، شورای انقلاب روحانیون حزب جمهوری اسلامی...» که البته مقابل نیاورده است و من بعد در این باره صحبت می‌کنم. اما درباره آزادی، تقلبی کرده است که جا و محل دارد که دستگاه قضایی بدان رسیدگی کند. برای اینکه اینگونه تقلب‌ها نه تنها خیانت به مردمی است که در این لحظات می‌باید تصویر روشنی از آزادی و استقلال و ربط این دو با هم داشته باشند، بلکه ضربه‌ای به اخلاق اسلامی است:

در سمت راست این عنوان را نوشته است: «امروز طرح مسئله آزادی فریبی بیش نیست.» «این را از ۷ ماه قبل از ریاست جمهوری» نقل کرده‌است و در سمت چپ نوشته است: «استقامت برای آزادی شش نوع زندان، شکنجه» یعنی ۷ ماه قبل از ریاست جمهوری طرح مسئله آزادی را ما فریب می‌دانستیم و ده ماه پس از مسئله ریاست جمهوری آن را واجب می‌دانیم.

این دو عنوان مرا به سختی تکان داد و خود مرا در تعجب فرو برد که چگونه می‌شود من اینقدر تغییر کرده باشم؟! خود حس کردم که این گونه جعل کردن‌ها در خواننده چه تأثیر زیانباری می‌تواند داشته باشد. دیدم که نوشته است من این صحبت را در ۱۳/۴/۵۸ کرده‌ام که چنین نبوده و بلکه در تاریخ بعد بوده است.

خوب، چه گفته‌ام، دیدم که ۴ نقطه (...) گذاشته و از قول من این‌طور نوشته‌است: «... تحصیل این آزادی به عنوان زمینه کار و مبارزه و هدف



انقلاب ایران جز فریب نیست...» کلمه «این» مرا هشیار کرد. البته شاید شما خواننده از این کلمه هشیار نشوید اما من چون نویسنده مقاله بودم و چون بحثی طولانی درباره آزادی و انواع آن، داشته‌ام و نوشته‌ام، فوراً کنجکا و شدم و به اصل مقاله رجوع کردم. دیدم که تقلب را این «محقق متقلب کل»، چگونه فراهم کرده است. آن را یافتم.

## من به عنوان رئیس جمهوری اگر جانبدار آزادی شدم، معنایش این است که نمی‌خواهم زور بگویم

مطلب بحثی است که سال‌ها، از دوران مصدق تا امروز میان ما و حزب توده بوده است و بعد، میان ما و گروه‌هایی که تمایل به غرب کرده‌اند، این بحث به میان آمد که «آیا میان آزادی و استقلال ربطی هست یا نیست؟» حزب توده بر این باور بود که ربط نیست و بعدها دیگرانی هم بر این تمایل شدند. البته توجه آن‌ها به آمریکا بود. آن‌ها هم می‌گفتند که ما در گذشته استبداد داشتیم، آزادی نداشتیم. پس این‌ها با هم ربطی ندارند.

چند نوبت، چه در کارنامه و چه در سخنرانی‌ها و چه در کتاب‌ها و چه در مقاله‌ها، از ربط این دو با هم صحبت کرده‌ام و به پیشنهاد من در اصل ۹ قانون اساسی این دو جدایی ناپذیر تشخیص داده شد چرا که استقلال در واقع آزادی یک ملت است؛ وقتی یک ملت در مجموع خود آزاد نیست، در درون این جامعه‌ای که زیر سلطه خارجی است، چگونه افراد می‌توانند آزاد باشند؟

این «آزادی» یعنی «آزادی بدون استقلال» را من فریب می‌دانستم و در میدان آزادی هم همین نکته را بدون کم و کاست گفتم و عین اصل ۹ قانون اساسی را خواندم و گفتم که امروز هم من که مسئول جنگ بر ضد متجاوز خارجی هستم، به عنوان مجری قانون اساسی در برابر نیروی متجاوز، از آزادی کشور دفاع می‌کنم و در این جا در میدان آزادی، از آزادی‌های شما مردم دفاع می‌کنم تا ربط این دو آزادی و استقلال برای فرد شما مردم محرز و مشخص باشد.

اتفاقاً در صفحه بعد خود او عین مقاله را آورده است، البته این مطلب را از سرمقاله انقلاب اسلامی تحت عنوان «در قوت و ضعف تنهایی» نقل کرده است. از قول من آورده است: «یکی از این مسائل که واقعیتی در بر ندارد و می‌خواهند آن را زمینه اصلی قراردهند، «آزادی مستقل از استقلال» است. تحصیل این آزادی (یعنی آزادی بدون استقلال) به عنوان زمینه کار و مبارزه و هدف ایران جز فریبی بیش نیست و مایه اختلاف است. همان‌طور که می‌بینیم عمل در بیرون از زمینه اصلی یعنی زمینه استقلال، نیروی متحد و یکپارچه ملت را به نیروهای ناهمگون و در برخورد مدبل کرده است. اگر رهبری چه دولت، چه شورا و چه امام، زمینه اصلی را رها کند، نمی‌تواند برای مسائل راه حل واقعی پیدا کند.»

بدین قرار، «تحقیق کل» چیزی جز «تقلب کل» نبوده است و بدترین تقلب‌ها. برای اینکه این تقلب در مقام خیانت به آزادی و استقلال است. خواسته است بگوید من آزادی را فرعی می‌دانسته‌ام و طرح مسئله آزادی را فریب! پس چه چیز را اصلی می‌دانسته‌ام؟ بنا بر جعل این «نویسنده متقلب»، بنی‌صدر آزادی را چیزی غیر از اسلام می‌دانسته و طرح آن را جایز نمی‌دانسته است؛ خواسته است ثابت کند من هم مثل این‌ها به آزادی باور داشته‌ام و حالا باور خود را عوض کرده‌ام.

من به عنوان رئیس جمهوری اگر جانبدار آزادی شدم، معنایش این است که نمی‌خواهم زور بگویم، تازه اگر تغییر موضعی داشته باشم، معلوم می‌شود که من از یک موضع غلط به یک موضع صحیحی آمده‌ام. آن هم وقتی که مصدر امر هستم که قاعدتاً مصادر امور بر خلاف این جهت می‌روند.

حال اینکه، اصلاً بحث بر سر انواع آزادی است: وقتی آزادی اصلی که استقلال است، کنار گذاشته شد، آزادی‌های کوچکتر خودبخود کنار گذاشته شده‌اند و به عکس؛ وقتی به آزادی‌های افراد تجاوز بشود، معنایش این است که آن آزادی بزرگ، از بین رفته است. این دو یک حقیقت و یک واقعیت است و جدا کردن آن‌ها از هم، فریب است و طرح یکی بدون دیگر هم فریب است.

آن روز بر این عقیده بودم، امروز هم بر این عقیده ام و در میدان آزادی هم همین مطلب را گفتم.

و حالا راجع به مطالب دیگر: اگر شما اهل تحقیق بودید، می‌رفتید و می‌دیدید چه کسانی از مواضعی که داشته‌اند و مورد قبول همه بوده است، عدول کرده‌اند. مقصر آن‌ها هستند که از خط بیرون رفتند. اگر کسی از خط بیرون نرفته بود، اختلافی هم پدید نمی‌آمد.

انگیزه شما از اینکه وقتی را تلف می‌کنید و شش صفحه تقلبات جور می‌کنید، چه بوده است؟ آیا محض رضای خدا این کار را کرده‌اید؟! آیا معنای مکتب این است؟ شما چه سودی از خلاف‌گویی و قلب حقیقت و ایجاد تشویش و ابهام و تزلزل در ذهن خواننده می‌برید؟ خواننده‌ای که دسترسی به واقعیت ندارد. مگر نه اینکه اخلاق جامعه اسلامی باید اخلاق راست‌گویی و حقیقت‌گویی باشد تا که جامعه از دروغ به عنوان زشت‌ترین کار، بزرگترین گناه، صاف و پاک بگردد؟

اینکه شما آنچه در نظر خدا زشت‌ترین کارها است و گناه کبیره است، به این صراحت درباره منتخب این ملت می‌گویید و می‌خواهید او را با دروغ بی‌اعتبار سازید؟ شما مبلغ کدام حقیقت دیگری هستید؟ آیا شما فکر نمی‌کنید وقتی با دروغ بتوانید منتخب یک ملتی را خراب بکنید، اساس اعتماد کردن را در ذهن فرد فرد این مردم می‌کشید و از بین می‌برید؟ با این کارها دیگر چه کسی می‌تواند به خود و دیگری اعتماد بکند؟ و جامعه اسلامی که در آن اعتماد ممکن نباشد، چگونه جامعه اسلامی است؟

### (\* پاسخ رئیس جمهور به اطلاعات هفتگی)

شما اسلام را چماق کرده‌اید و کشور بدون آزادی، گورستان اندیشه و انسانیت است.

پس، بخود بیایید و از این روش تخریبی دست بردارید. این روش‌ها شما را «لو» می‌دهد: می‌گویند که شما اسلام را چماق کرده‌اید و محتوای ضد اسلامی را می‌خواهید به نام اسلام در این کشور به کرسی بنشانید و اگر من این

مقدار درباره نوشته شما وقت صرف کردم، به خاطر دفاع از شخص نبود و به خاطر دفاع از حقیقت و مکتب بود که خوانندگان شما بدانند که آنچه شما به نام اسلام می‌کنید، ضد اسلام است. بابت این کارها به اصل و به اسلام بدبین نشوند. که آن دین دین حقیقت است و روش در آن دین، روش حقیقت‌گویی و جویی است.

امروز نسل ما که مسئولیت بسیار سنگین ساختن یک ملت نو و رو به رشد به عهده اوست، بیش از هر زمان دیگری می‌باید خود را عاشق حقیقت نشان بدهد. اگر نسبت به دروغ حساس نشد، به نام اسلام و مکتب، ضد مسلمان‌ها می‌تواند بر آن‌ها حاکم بشوند و با جو سازی‌های گوناگون کشور را از چاله به چاه و از چاه به ورطه بیاندازند.

اگر با دروغ مبارزه جدی و بی‌امان شد، همه به راه سازندگی، ابتکار و خلاقیت می‌روند و همه، برای رشد کردن، آزادی را چون هوای لازم تلقی می‌کنند. همان‌گونه که بدن بدون هوایی که تنفس می‌کند، حیات ندارد، اندیشه نیز بدون آزادی حیات ندارد.

همان‌طور که اندیشه بدون آزادی حیات ندارد، در کشوری که آزادی ندارد، اندیشه‌ها هم آزادی ندارند. در نتیجه، کشور بدون آزادی گورستان آزادی می‌شود: کشور بدون آزادی، گورستان اندیشه و انسانیت است.

و شما که می‌خواهید به اینگونه جعلیات و تقلبات آزادی را در نظر مردم بی‌اعتبار کنید، آیا برای اسلام که دین رشد و دین آزادی واقعی است، دل می‌سوزانید؟ و یا برای قدرت‌های خارجی دل می‌سوزانید؟ چرا که خوب می‌دانید وقتی میل به آزادی مُرد، تسلیم به زور، خواهی نخواهی و به حکم جبر گریز از آزادی، قاعده عمومی می‌شود و همه کس تسلیم زور می‌گردد و ناچار کشور درجا تسلیم زور و قدرت‌های خارجی و ابرقدرت‌ها می‌شود و ما از نو به همان رژیم‌های باز می‌گردیم که بخود وعده داده بودیم که با انقلاب اسلامی برای همیشه با آن وداع گوئیم.

جاده را برای بازگشت به عقب صاف نکنید و تسلیم این ارتجاع ننگین نشوید، بگذارید خودتان و خوانندگان‌تان و مردم این سرزمین با آزادی انس

بگیرند تا اندیشه‌های این نسل بارور بشود تا این نسل به خود اعتماد بنفس پیدا کند، تا ما بتوانیم بنای جامعه اسلامی آزاد مستقل را بنیاد بگذاریم.

به هر حال، شما چه این تقلب‌ها را بکنید و یا نکنید، و چه دست از این روش‌های تخریبی بردارید و یا بر ندارید، ما با استقامت و بدون تزلزل به راه خود می‌رویم و یقین داریم که این ملت که طی قرن‌ها در مرزها استقلال جسته است، تا در درون آزادی به کف آورد، از این راهپیمایی طولانی تاریخی خسته نمی‌شود و این راه را تا پیروزی ادامه می‌دهد. خوب است شما نیز به رهروان این راه بپیوندید و در تاریکی‌های جهل و زورمداری نمانید، چرا که آن جا هر چه هست فساد، گندیدگی و کوری است و هر چه هست خواری و مذلت تسلیم به زور است.

در آنجا، اندیشه جز محصولات عفی از این نوع که شما ساخته‌اید پدید نمی‌آورد؛ شما چرا از فروغ اسلام می‌گریزید؟ از فروغی می‌گریزید که انسان را به راه خدا و به راه آزادی از غیریت‌ها می‌خواند. چرا به راه رشد نمی‌آید و چرا به راه «غی» می‌روید؟ سرنوشت آن‌ها که به راه «غی» و سرکشی رفتند مردن در هجران محبت، مردن به گونه معاویه‌ها است. آنجا که در واپسین دم زندگی سراسر سیاهی خویش گفت: من در زندگی از اسباب قدرت همه چیز فراهم داشتم، سلطنت بر جهان، خوردن و سیر نشدن، کاخ، زنان زیبا همه این‌ها را داشتم؛ اما ای کاش این‌همه را می‌دادم و دقیقه‌ای از زندگی علی به من می‌دادند و من می‌دانستم که محبت چیست؟

## اگر لایق نیافتم به صرف و دلیل آنکه عضو حزب شما هستند به آنها وزارت نخواهم داد

این راه را رها کنید و بدین راه آید. در این قلمرو و در این افق هر چه هست، زیبایی است. چرا از آن می‌گریزید؟

در این هفته، کتابی تحت عنوان «کارنامه مصدق» (که البته چاپ نشده است) خواندم اما این دفتر پنجم کارنامه مصدق است که خواندم و الآن

می‌خواهم این را ارزیابی کنم. دو نکته دارد که به کار امروز ما می‌آید و یک تجربه مستمر و علمی و پایدار است:

یکی اینکه از همان لحظه تمایل مجلس به نخست‌وزیری مصدق، احزاب دور او جمع شدند و از او خواستند که وزیران را میان آن‌ها تقسیم کند. او در جواب گفت که شما مبارزه کردید تا اشخاص معتقد و لایق در مقامی که باید، قرار بگیرند، یا مبارزه کردید برای اینکه حکومت در دست شما بیفتد و اصل وابستگی به گروه باشد و نه لیاقت؟ اگر کسان لایقی دارید پیشنهاد کنید، بر اساس ضابطه لیاقت و اعتقاد، من وضع آنها را بررسی می‌کنم، اما اگر لایق نیافتم به صرف و دلیل آنکه عضو حزب شما هستید به آنها وزارت نخواهم داد. این امر یک امر همیشگی است. در صدر اسلام هم علی با همین مسئله روبرو بود. هم از لحظه اول اگر تن می‌داد به نشانیدن رابطه به جای ضابطه، وضع جور دیگری می‌شد، اما دیگر او علی نبود. وقتی هم خلیفه شد باز با همین امر روبرو بود.

اهل رابطه از او می‌خواستند که به آن‌ها امارت و حکومت و آجیل بدهد، اما او اهل ضابطه بود و تسلیم منطق زورپسندان و عاشقان حکومت بر مردم نمی‌شد. جنگ جمل، جنگ صفین، ترور او، همه و همه، در حقیقت یک جنگ بود: جنگ بر سر این امر «آیا ضابطه باید در کار آید، اعتقاد و لیاقت در کار آید یا رابطه باید در کار آید، وابستگی در کار آید؟» این نبرد یک نبرد تاریخی است، پیش از آن هم بوده است تا امروز هم هست، امروز هم هست. همواره عده‌ای که کوششی برای تربیت خود و پروراندن استعدادها و لیاقت‌های خود نکرده‌اند و به خود نیز زور گفته‌اند، به جای پروراندن استعدادهای خود، دائم کوشیده‌اند، با بکاربردن روش‌های تخریبی، خود بر خود تحمیل کنند و خود را هم بر دیگران تحمیل کنند. این‌ها در گروه‌ها گرد می‌آیند و به حکم چوب و چماق خواهان مرتبه و مقام می‌شوند و طبیعتاً اسلحه‌ای هم جز دروغ ندارند.

زشت‌ترین روش‌های استبدادی شکنجه و داغ و درفش، زندان و اعدام‌های بی‌محاکمه از بدترین‌ها شروع می‌شود اما به بهترین‌ها ختم می‌گردد.

به هر حال، او بر ضابطه اصرار ورزید و سختی مخالفت این گروه‌ها را به جان خرید و همان‌طور که تاریخ گزارش می‌کند، آن‌ها به راه دشمنی رفتند و این کشور را از نو تسلیم سلطه‌گران بین‌المللی کردند.

مطلب و راه و رسم دومی که از او آورده است، اینکه کوبیدن مخالفان را روا نمی‌داشت و آن را به معنای استقرار مجدد استبداد می‌دانست. در این روش نیز از پیامبر نازنین اسلام پیروی می‌کرد و امروز که ما خود تجربه کرده‌ایم می‌دانیم که زشت‌ترین روش‌های استبدادی شکنجه و داغ و درفش، زندان و اعدام‌های بی‌محاکمه از بدترین‌ها شروع می‌شود اما به بهترین‌ها ختم می‌گردد. این دو نکته، دو نکته مهم و اساسی در اخلاق سیاسی یک رئیس حکومت است.

در این‌جا این، سؤال پیش می‌آید که چگونه چون مصدق مردی را در کتاب تاریخی که برای مدارس متوسطه نوشته‌اند همدست و همپالگی سید ضیاء قرار داده‌اند؟ به گمان من این امر، برای از بین بردن خط استقلال و ربط استقلال با آزادی و ربط استقلال و آزادی با اسلام است، تنها او نیست که کوبیده می‌شود، امیرکبیر هم کوبیده می‌شود، قائم مقام هم کوبیده می‌شود. همین خط، خطی که مدافع استقلال بوده، کوبیده می‌شود.

از جهات دیگر هم اگر بنگریم یک مسئله مهمی از لحاظ خود ملت ما وجود پیدا می‌کند: اگر طی یک قرن یکی هم پیدا نشود که با خارجی بند و بست نداشته باشد، به معنای آن نیست که ملت ما در اخلاق در اعتقاد و در عمل تباه شده و فاسد شده و قادر به تربیت انسان‌هایی که پایبند به موجودیت کشور و استقلال آن باشند، نیست؟ اگر مصدق که مرد قرن بود او نیز انگلیسی باشد، چه کسی دیگری می‌ماند که انگلیس نباشد؟ وقتی ملتی که یک مصدق می‌پرورد او هم از انگلیسی از آب در می‌آید، چگونه می‌توان آن ملت را ملتی غیر فاسد دانست؟

پس این القاء روحیه و روانشناسی خودکمتربینی در مردم است. القاء روحیه کارپذیری در مردم است و این همان خط تبلیغاتی قدرت‌های مسلط خارجی است که از دوران قاجار آغاز گرفته و مردم ما را معتاد کرده بود به خودکمتربینی. امیدوارم که این انقلاب این بیماری را در ما علاج کند.

### اما درباره کتاب خواندن رئیس جمهوری در جبهه

خوب، هر کس سخنی در این باره گفته است. اما خواننده این کارنامه باید بداند که این کار عبث نیست. ما در شرایط یک انتخاب اساسی هستیم. چون زور و اعمال آن آسان به نظر می‌رسد، بسیاری وسوسه می‌شوند و فریب زور را می‌خورند؛ مثل مریض‌هایی که گمان می‌کنند مسکن زیاد درد آنها را زود علاج می‌کند. ناگزیر باید با این ذهنیات مبارزه بشود. باید همه بدانند که وقتی در سراسیمه اعمال زور افتادیم و حل هر مشکلی را به زور حواله کردیم، زیر چرخ‌های شتابگیر درشکه زور آن‌ها که آن را به کار می‌برند، خرد می‌شوند؛ مردم را هم خورد می‌کنند. مقصود این است که این معنا بر آن‌ها معلوم باشد. گمان نبرند که می‌توانند عنان درشکه را در دست نگهدارند؛ نخستین قربانیان خود آن‌ها هستند. مردم ما نیز بدانند، از راه آگاهی بر تجربه‌های دیگران، بدانند که تسلیم وسوسه قدرت شدن رهبران، آن‌ها را به چه روز سیاهی می‌نشانند و گاه چند نسل باید کفاره این گناه را بپردازند؛ با رنج‌ها و دردهای‌شان، با قربانی دادن‌های‌شان، با فقرشان و با جهل‌شان، باید بپردازند. چنانکه ما از گذشته ارثی جز همین‌ها نداریم. پس از نظر من اینکه دیرگاه‌های شب را به مطالعه اختصاص داده‌ام، آن هم این نوع مطالعه، یک تلاش و کوششی است در مرام خدمتگزاری به این نسل و به قصد ایجاد مقاومت در برابر وسوسه فریبکار زور و زورمداری. عقیده و باور من این است که صاحبان قلم و فکر باید به یک تلاش سخت و گسترده‌ای برخیزند. تجربه‌های گذشته و تجربه‌های حال متعلق به دیگران را پی در پی در معرض دید نسل امروز قرار بدهند، چرا که وسوسه قدرت و زور، آدمی را زود گرفتار می‌سازد و تا این نسل به خود بجنبند، قربانی شده است.



پس برای اینکه این نسل قربانی نشود، در مسئولیت بزرگ ساختن جامعه نو پیروز بشود، برعهده همه ما است که استراحت را نکنیم و تا آنجا که بدن توانایی دارد از آن کار بگیریم و حاصل آن را به این نسل تقدیم بکنیم، بلکه نمودهای زور، چماق، سانسور، دروغ، نیرنگ، فریب، تهمت، افترا، شکنجه، داغ، درفش، زندان و این مسائل جای خود را به راستی، لیاقت، اعتقاد استوار، اندیشه تفاهم، تعلیم و تعلم علم و... بسپرد.

### اینها بنایشان بر حذف رئیس جمهوری است

در این هفته دو کار نیز وقت بسیاری از من گرفت، یکی طرح دو فوریتی بود که در مجلس عنوان شده بود. دو نامه درباره این طرح به امام نوشتم و از شرکت در شورای دفاع تا تعیین تکلیف این طرح خودداری کردم. این طرح چه می‌گفت؟ خواننده به یاد دارد که وقتی من عنوان کردم که طرح‌هایی که به مجلس می‌برند، هم آن‌هایی که تسلیم مجلس می‌شوند و هم آن‌ها که مجلسی‌ها تهیه می‌کنند، این‌ها بنایشان بر حذف رئیس جمهوری است. آن وقت گفتند: این «دروغ سال است». یک موردی بوده است و آن‌هم رادیو. اینکه یک مورد نبود، چهار مورد من به یاد دارم. یعنی عنوان شده و من از آن مطلع شدم، حالا در کمیسیون‌های مجلس چند مورد داشته آن را من نمی‌دانم البته یک موردش به تصویب رسیده، سه مورد دیگر یا به تصویب نرسیده یا جوری اجرا شده که هم اکنون می‌گوییم:

آن موردی که تصویب و اجرا شد، رادیو و تلویزیون بود. یک نامه خطاب به امام برای گرفتن فرماندهی کل قوا از رئیس جمهور امضا کردند. طرحی به مجلس بردند برای اینکه پول‌هایی که مردم به حساب‌ها ریخته بودند، اینها را یکجا کنند و البته مقصود گرفتن اختیار پول‌هایی بود که مردم به حساب رئیس جمهوری ریخته بودند. این سه مورد.

مورد چهارم که هم نقض چند اصل در قانون اساسی شد و هم اختیار رئیس جمهور و مجلس از بین رفت و این مورد مربوط می‌شد به امضای موافقتنامه از سوی یک وزیر. بدون آنکه آن موافقتنامه به تصویب مجلس

رسیده باشد و رئیس جمهور یا نماینده او امضا کنند. گفتم چند اصل؟ یک اصلش این است که موافقت‌نامه‌ها را باید رئیس جمهور امضاء کند. اما این موافقت‌هایی هم که در آن موافقت‌نامه انجام گرفته بود خود نیز باید به تصویب مجلس و امضای رئیس جمهور می‌رسید. تصویب نامه‌ای هم که در این مورد اختیار می‌داد به وزیر باز باید به تصویب رئیس جمهور می‌رسید که نرسیده بود و کسی هم نپرسید که چرا این‌طور شد؟ و این رشته سر دراز داشت. و بعد، حالا این طرح به این اعتبار می‌شود پنجمی. خوب، مبنای این طرح چیست؟ این است که این سه وزارتخانه درست اداره نمی‌شود. چه کسی اینها را اداره می‌کند؟ کسانی که از سوی نخست وزیر به عنوان سرپرست تعیین شده‌اند. پس تصویب این طرح معنایش ادامه همین نوع اداره است. خوب چگونه است که اداره هم خوب انجام نمی‌گیرد و هم اینکه باید این اداره ادامه پیدا کند؟ جز اینکه بگوییم این‌ها بهانه است و هدف حذف رئیس جمهوری و رساندن وضع به جایی است که او بگذارد و برود. دست و پای او را بکلی ببندند و طبق همان نوار، نقشه‌ای که در آن نوار آمده است، بگذارد و برود. ممکن است بگویند که خیر، این اداره خیلی خوب بوده اما اینکه تکلیف قانونی چون معلوم نبوده، ما خواستیم که این تکلیف معین بشود. خوب اگر خوب بوده و تکلیف قانونی معنی نبوده است، شما باید همین را می‌گفتید. حال اینکه جور دیگر کردید. ثانیاً پس این شش ماه که واقعاً خلاق قانون اساسی شده است و شما هم قبول دارید که خلاف قانون بوده، حالا چگونه این‌ها باز بتوانند به کار خود ادامه بدهند و ما باز بتوانیم دم از قانون و اجرای قانون و این حرف‌ها بزنیم؟ این بحثی است که انشاءالله در موقع خود خواهیم گشود.

اما مطلب بعدی گزارش‌هایی بود که درباره عراق تهیه شده بود و من این گزارش‌ها را هم در این هفته خواندم. همان گزارش‌های قبلی را تأیید می‌کرد. با همه این‌ها، انسان باید با واقع‌بینی عمل کند. بسیاری اطلاعات را ما برای اینکه یک قضاوت درستی راجع به ضعف‌ها و قوت‌های رژیم بعث عراق، در دست داشته باشیم کم داریم. تحصیل این اطلاعات و انجام یک ارزیابی

درست شرط اساسی اتخاذ یک سیاست صحیح درباره دشمن و رفتار با دشمن است.

در باره این گزارشها مطلب زیادی نمی توانم بگویم برای اینکه نمی باید به دشمن اطلاع داد که به ما چه اطلاعاتی درباره کار و فعالیت او می رسد.

کارنامه از شنبه ۹ اسفند تا جمعه ۱۵ اسفند  
تاریخ انتشار ، ۲۸ اسفندماه ۱۳۵۹  
روزنامه شماره ۵۰۲

پنجشنبه ۲۸ اسفندماه ۱۳۵۹ - شماره

# دایران

## انقلاب اسلامی

### کارنامه رئیس جمهور

روزنامه از شنبه ۹ اسفند تا جمعه ۱۵ اسفندماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار ، ۲۸ اسفندماه ۱۳۵۹

روزنامه شماره ۵۰۲

### اگر شکستی بر ای وزیر عراق فراموش نشود، به یگان ما ابعثای پیروزی مردم عراق، پیروزی ارتش مردم ایران و پیروزی نیروی



**نیروی هوایی سلاح و در جنگ است**

برادران ما که در جبهه های نبرد با دشمنان و در جبهه های نبرد با دشمنان و در جبهه های نبرد با دشمنان...

### دوره دوم تنگنوا و پیشنهاد ایران

در این دوره، تنگنوا با همکاری ایران، در زمینه های مختلف همکاری می نماید...

### دوره سوم آیت الله اردبیلی

در این دوره، آیت الله اردبیلی با همکاری ایران، در زمینه های مختلف همکاری می نماید...

## گفتگو با سران هشت کشور اسلامی

سه روز در این هفته را تقریباً صرف آمد و رفت و گفتگو با سران هشت کشور اسلامی کردیم. بین آن‌ها بحث بر سر این بوده است (بین خودشان) که با چه زبان با ما حرف بزنند. یک عده‌ای می‌گفتند زبان سیاسی بکار ببریم، وضعیت دنیا را تشریح کنیم، موقعیت ژئوپولیتیک ایران، منطقه، احتمال دخالت ابرقدرت‌ها و خطرات سیاسی، اقتصادی که جنگ برای منطقه دارد. این‌طور که به ما گفتند سکوت‌توره بر این نظر بوده‌است که به زبان اسلام و اصل و ارزش‌های آن از جانب هیئت حرف بزنند. بالاخره بنا می‌شود با این زبان با ما صحبت کنند.

این گفتگوها وقتی قابلیت انتشار پیدا کرد در تمامت خود جزء این کارنامه خواهد شد. یعنی باید بشود؛ برای اینکه تاریخ است و قسمت مهمی از تاریخ معاصر ما است. حال بطور اجمال پیش از این، گفتگوها تا حدودی منتشر شده است. در اینجا، تنها به ذکر چند مسئله می‌پردازم که از نظر خواننده مهم هستند: تکیه کلام آقای سوکوتوره امور زیر بود:

اینکه شیطان و نقش او و معنای پرهیز از وسوسه‌های شیطانی و دخالت‌های شیطان، اینکه خانه وقتی آتش گرفته است باید نخست آتش را خاموش کرد و بعد به دنبال علت آتش سوزی رفت. مسئله سوم، سادگی و پیچیدگی راه‌حل اسلامی و مسئله چهارم هر طرف پیروز بشود اسلام شکست می‌خورد.

اما درباره شیطان و نقش او، من هم پاسخی دادم که پیش از این به مناسبت‌های مختلف با خواننده در میان گذاشته‌ام.

**پاسخ اول** این بود که ما در جهانی زندگی می‌کنیم پر از حادثه‌ها و توطئه‌ها و اگر انسان این‌طور تصور کند که هر چه بخواهد و هر چه هوس کند همان می‌شود و هیچ مشکلی، مانعی و حادثه‌ای و توطئه‌ای و وو در سر راه او قرار نخواهد گرفت، جهان او جهانی خیالی است و واقع بین نیست. زندگی وقتی واقع‌بینانه است که با فرض شیطان باشد. یعنی انسان در هر قدم احتمال فریب، احتمال توطئه، حادثه، نیرنگ و دروغ وو را بدهد و در اصطلاح ما قدم را

برای خدا بر دارد. هر قدمی که انسان بردارد و در آن غیر خدا باشد، زور باشد، خواهی نخواهی شیطان حضور دارد و عمل می‌کند و چون آدمی خالص و پاک از وسوسه‌های زور یافت نمی‌توان کرد، ناچار زندگی را با مرض شیطان باید کرد. بدون این فرض انسان موجودی خیالباف می‌شود و باید در یک رشته تناقضات خود را اسیر و گرفتار کند و بنای شخصیت خویش را ویران سازد. امروز درجه آزادی و دانش بشری به آن جا رسیده است که انسان می‌داند مبنای زور در کمال خود همان مبنای شیطانی است. مبنای عدم زور در کمال خود، خدایی و رحمانی است. پس، مسئله ما در این جنگ این است که شیطان را تعیین کنیم ببینیم شیطان یعنی مجموعه عوامل که جنگ را پدید آورده‌اند، تمایلاتی که جنگ را پدید آورده‌اند و به دو ملت برادر تحمیل کرده‌اند کدام‌ها هستند؟

بدون این کار، ما صلح نمی‌یابیم و به یک جنگ دائمی خود را گرفتار می‌کنیم. می‌باید تمام کارمایه و توان خودمان را صرف این جنگ دائمی بکنیم. تحریک دائمی از دو سو روز بروز بیشتر خواهد شد و زمینه برخوردهای فزاینده‌ای را فراهم خواهد آورد. این است که با وجود مشکلات و حضور قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها، همه و همه، ایجاب می‌کند که ما کار را از ریشه درست کنیم و این موقوف است به شناسایی شیطان این جنگ و بی‌اثر کردن فعالیت‌ها، توطئه‌ها و وسوسه‌های او.

در مورد شیطان یک بار دیگر نیز بحث به میان آمد. آقای سکوتوره می‌گفت که شیطان با اینکه دانا بود، عالم بود، خدا را فراوان عبادت کرده بود، معهذاً چون اطاعت بی‌چون و چرا از امر خدا نکرد، رانده شد و برای اینکه اجر آن زحمت‌ها و عبادت‌هایش از بین نرود تا قیامت مهلت یافت. من در پاسخ او گفتم: تفسیری که من می‌کنیم به گمانم با بیان قرآنی موافق‌تر است: وقتی آدم را خدا از گل سرشت و از فرشتگان خواست تا به او سجده کنند، چون و چرا کردند. این قدم اول و صحیح را برداشتند و به خدا گفتند موجودی را می‌آفرینی که در زمین خونریزی و فساد کند و این چون و چرا تا آنجا رفت که خدا از آن‌ها خواست علم خود را اظهار کنند، آن‌ها ناتوان بودند. از آدم خواست، آدمی که به او اسماء آموخته بود، علم خود اظهار کرد و فرشتگان

سجده کردند. هیچ سرزنشی هم نیست که چرا چون و چرا کردند. اما شیطان نتیجه بحث را نپذیرفت. با اینکه دید آدم می‌داند و او نمی‌داند، به علم گردن نگذاشت با اینکه می‌توانست چون و چرا را ادامه بدهد، سؤال کند، جواب بگیرد، به این کار هم تن نداد. از اینجا به بعد به حکم جهل و از روی جهل سرکشی آغاز کرد.

این بار خدا با او چون و چرا را پیش آورد: « چرا؟ جوابی که داد همان جوابی است که همه شیطان‌ها، شیطان‌های آدم نما، قدرت‌پرست و زورپرست در طول تاریخ خود ما داده‌اند و هنوز نیز می‌دهند: به اختلاف در نژاد استناد کرد و گفت: « مرا از آتش آفریدی و او را از خاک. من از او برترم». پس شیطان چون خود قربانی جهل خویش شده‌است، چون خود در مقام چون و چرا سؤال و پاسخ برنیامد و وقتی خدا در این مقام برآمد او بدین راه نرفت و نتیجه بحث را نپذیرفت، کوشید از همین ضعف خویش بر آدمیان القاء کند و از آن بهره بجوید، چنانکه با آدم در بهشت نیز چنین کرد. در او برای خوردن میوه ممنوعه و سوسه قوی پدید آورد؛ طوری که آدم از یاد برد که از خدا بپرسید چرا نباید از این میوه ممنوعه بخورد؟ تا آگاه باشد و از روی آگاهی دچار وسوسه‌های شیطانی نشود. وقتی هم شیطان به او القاء می‌کرد، وسوسه خوردن میوه ممنوعه را القاء می‌کرد، از او نپرسید چرا بخورد؟ چرا تو که این درس را بلدی خود نمی‌خوری؟ و به من می‌گویی بخورم؟

غالب انحراف‌ها و فریب‌ها از همین چون و چرا نکردن ناشی می‌شود و اگر مردم یک جامعه‌ای، اگر بشریت، هیچ امری را بدون چون و چرا نپذیرند، اگر پذیرفتن و رد کردن هر مسئله‌ای موقوف به بحث و روشن شدن آن امر بشود، جنگ‌ها واقع نمی‌شوند، خرابی‌ها ببار نمی‌آیند و انسان از راست راه سازندگی و توحید بیرون نمی‌رود. از قرار (که بعد به من گفت) این برداشت من را سخت پسندیده و در او بسیار مؤثر شده است.

درباره اینکه اول باید آتش را خاموش کرد بعد دید علل و اسباب چه بوده‌اند، جواب من این بود که در بیشتر مواقع، خاموش کردن آتش بدون از بین بردن علت آتش سوزی ممکن نمی‌شود و در این مورد نیز همین‌طور است. اگر علت آتش سوزی، یعنی علت جنگ که تجاوز رژیم عراق است شناخته و

محکوم نگردد و تضمین کافی برای اینکه در آینده تجدید نشود پدید نیاید آتش چگونه خاموش می‌شود. امروز شما می‌گویید آتش بس کنید برویم دنبال پر کردن انبارها از مهمات و اسلحه، آماده شویم برای اینکه چند ماه بعد از نو با شدت بیشتری جنگ را آغاز کنیم، پس کار درست این است که علت آتش سوزی را از بین ببریم که آتش قطعاً و برای همیشه خاموش بشود.

در امور داخلی خودمان هم همین‌طور است. تا اختلاف و برخوردی از ریشه حل نگردد، مصالحه‌های ظاهری معنایش ایجاد آمادگی در خود برای برخوردهای شدیدتر در آینده نزدیک و دور است (این را هم برای شما خوانندگان گفتم و نه در آن گفتگوها)

اما اینکه راه حل‌های اسلامی در عین سادگی پیچیده هستند، بسته به روشی است که متناسب مبنای اسلامی اتخاذ می‌کنیم. اگر روش ما بر مبنای اصالت خدا باشد، نه؛ راه حل‌ها هم ساده و هم پیچیده نیستند. سراسر روش و روشن و واضح هستند و اگر نه به نام اسلام مبنای دیگری انتخاب کنیم، البته راه حل پیچیده می‌گردد. برای اینکه واقعیت را باید در لفافه الفاظ و عبارات اسلامی بیوشانیم کاری که شیطنی است.

### آنچه به نام اسلام اجرا می‌گردد غیر اسلام بلکه ضد اسلام است

هر بار که بخواهند یک امر غیر اسلامی، ضد اسلامی را به نام اسلام پیش ببرند، باید آن امر و آن مسئله و آن روش را در پوشش اسلامی قرار بدهند تا مردم متوجه نشوند که آنچه به نام اسلام اجرا می‌گردد غیر اسلام بلکه ضد اسلام است و همه فریب‌ها از اینجا است. این همه اختلاف‌ها که در اسلام هست به خاطر چیست؟ اسلام چند نوع که نیست، یک خدا، یک پیامبر، یک کتاب. پس این همه فرقه‌ها چگونه پیدا شدند؟ جواب روشن است. اگر اصول اسلام توضیح داده شد و فهمیده شد جا برای اختلاف نمی‌ماند. اما وقتی شما یک اصولی همان‌طور که می‌دانیم از فلسفه یونانی و غیر آن می‌گیرید و بر وفق آن‌ها می‌خواهید کتاب خدا را شرح دهید و تفسیر و بیان کنید، اگر شما بخواهید تمایلات قدرت‌طلبانه و زورمدارانه را اقناع کنید و تشبّث خود را برای

حاکمیت مطلق بر بندگان خدا در پوشش اسلام بیان بکنید، البته کار پیچیده‌ای است و بسیار هم پیچیده‌ای است. باید هزار رنگ بدان واقعیت بزیند تا کسی متوجه نیت اصلی نشود و گمان کند آنچه بدو عرضه می‌شود، اسلام است.

اما اگر بر پایه اصول اسلام، بر پایه توحید، بر پایه نبوت، بر پایه امامت بر پایه عدالت، و معاد آن‌طور که در قرآن این اصول توضیح داده شده‌اند خواستید روش اتخاذ بکنید، در این حال سادگی، روشنی و وضوح راه‌حل جایی برای برخورد و دشمنی نمی‌گذارند.

درباره مطلب پنجم که هر طرف از ایران و عراق شکست بخورند و طرف دیگر پیروز بشود، اسلام شکست خورده‌است، پاسخ ما این بود که ما دو ملت ایران و عراق خود را در جنگ نمی‌دانیم و بر این باور نیستیم که ارتش عراق به خواست ملت عراق به ایران تجاوز کرده و جنگ برادرکشی راه انداخته‌است. به باور ما هر دو ملت قربانی یک رژیم خودکامه‌ای هستیم که در پی قدرت‌طلبی و سود مشترک خود و ابرقدرت‌های حامی خویش به ایران حمله کرده است. پس پیروزی ما شکست ضد اسلام است. پیروزی هر دو ملت است. برای اینکه ما از این پیروزی هیچگونه چشمداشت مادی، چه بر خاک عراق، چه بر ثروت عراق و چه بر منابع عراق نداریم. چشمداشت سلطه جویانه هم در زندگی سیاسی مردم عراق نداریم. پس اگر شکستی برای رژیم عراق فراهم بشود به گمان ما به معنای پیروزی مردم عراق، پیروزی ارتش عراق، پیروزی مردم ایران و پیروزی نیروهای مسلح ما در این جنگ است. و بالاخره ایشان (آقای سکوتوره) می‌گفت ما برای قضاوت نیامده‌ایم، ما آمده‌ایم تا به جنگ میان دو کشور اسلامی پایان بدهیم (چون ما اصرار داشتیم بر اینکه باید به تجاوز رسیدگی بشود).

### چگونه می‌توان بدون قضاوت الگو و راهنما شد؟!

در پاسخ، من گفتم: خداوند انسان را بر اعمال خویش و اعمال دیگران قاضی دائمی قرار داده است و تکلیف مسلمان‌ها را به صراحت روشن کرده



است که باید قضاوت کنند و ببینند متجاوز کیست، بر ضد او وارد عمل بشوند. پس ما نمی‌توانیم بگوییم که ما قاضی نیستیم. ما قاضی هستیم و قضاوت یک شأن و مرتبت و منزلت بزرگ انسانی است و آدمی را خدا به قضاوت دائمی خوانده و در قرآن خویش ما را میزان و امت وسط خطاب کرده و چگونه می‌توان بدون قضاوت میزان شد و چگونه می‌توان بدون قضاوت الگو و راهنما شد؟! و ناچار چون بیان، بیان اسلامی بود، پذیرفت که امروز به جنگ پایان دهیم و فردا به داوری بنشینیم.

به این ترتیب، در دور اول گفتگوها ما (طرفین) به این نتیجه رسیدیم که پایان جنگ و داوری درباره آن باید با هم انجام بگیرد، من این معنا را یادآور شدم که با توجه به فرهنگ مسیحیت بعد از جنگ دوم، دادگاه «نورنبرگ» تشکیل شد. آیا ما که مسلمانیم و فرهنگ ما این است که تجاوز را نباید بی‌جواب گذاشت، سیلی نابحق را باید با سیلی پاسخ گفت، آیا مستحق‌تر نیستیم که چنین دستگاهی پدید آوریم و درباره تجاوز به قضاوت بنشینیم؟

## دور دوم گفتگوها و پیشنهادات ایران



در دور دوم که آمدند پیشنهادهای خود را آورده بودند. باز بیان مفصلی آقای سکوتوره در مقدمه پیشنهادها کرد و به تأکید از ما می‌خواست که صلح را رد نکنیم.

در آن مجلس ما سه مسئله را عنوان کردیم که امیدواریم در پیشنهادها باشد و اگر نباشند ما به راه شیطان نمی‌رویم، آن سه مسئله را می‌نویسم، نظر خود را می‌نویسم برای شما می‌فرستم و امیدواریم بی‌چون و چرا تا جایی که حق پیروز بشود ادامه می‌دهیم. آن سه مسئله این‌ها بودند:

- ۱ آتش بس و عقب نشینی باید با هم و در کوتاهترین زمان انجام بگیرد.
- ۲ به تجاوز و نتایج آن رسیدگی و درباره آن حکم صادر شود.
- ۳ مبنای حل و فصل مسائل همان موافقتنامه الجزایر باشد و مبنای دیگری بر اساس زور و تجاوز نمی‌توانیم بپذیریم.

به این ترتیب گفتگوهای ما تمام شد. به منزل امام رفتیم به جماعت با ایشان نماز گزاردیم و از آنجا به فرودگاه رفتیم و آن‌ها رفتند.

در پیشنهادهایی که داده‌اند می‌شود گفت که از یک جنبه نیروهای مسلحی که در این مدت طولانی با تهاجم مقاومت کرده‌اند، برای ما پیروزی بزرگی است و آن مورد آن است که ما از ابتدا گفتیم آتش بس و عقب نشینی باید بر هر کار دیگری مقدم باشد ولی رژیم بعث عراق مدعی بود که باید آتش بس بشود، مسائل حل و فصل بگردند، بعد از آن نیروهای خود را از ایران بیرون ببرد. بنابراین، این پیشنهاد از این نظر برای ما پیروزی بود.

### پیروزی دوم در مورد شطّ‌العرب

این بود که رژیم بعث عراق شطّ‌العرب را در حاکمیت خود می‌دید و هیچ‌گونه بحثی راجع به شطّ‌العرب را نمی‌پذیرفت. در این پیشنهاد اداره شطّ‌العرب موضوع گفتگوها است. با این حال، پیشنهادها به همان دلایل سه گانه‌ای که گفتیم نظر ما را کاملاً تأمین نمی‌کرد. امیدواریم آن هیئت ۸ نفری به کوشش خویش ادامه بدهند تا آنچه حق است بدان برسیم.

## در منزل آیه‌الله اردبیلی

دوشنبه نهار در منزل آقای موسوی اردبیلی بودیم. قبلاً ایشان تلفن کردند. گفتم: «می‌خواستم به آش مهمان بکنم»؛ مایل بودند قبل از مهمان شدن، مهمان بکنند و پرسیدند: اگر عده‌ای هم باشند برای من مسئله‌ای نیست؟ گفتم خیر، مسئله‌ای نیست و به منزل ایشان رفتم. آن عده که آن جا بودند خود صاحبخانه بود، آقای مهدوی کنی بود که او هم بعد از من و دیرتر آمد. آقای بهشتی بود، آقای خامنه‌ای بود و آقای هاشمی بود و آقای رجایی بود و آقای باهنر بود.

(\*) این قسمت از کارنامه مربوط به جزئیات میهمانی نهار منزل آیت الله موسوی اردبیلی است که فعلاً به خاطر رعایت اصولی که در پیام امام امت به آن اشاره شده است، آن را چاپ نمی‌کنیم.

موضوع دیگر این هفته مسئله پنجشنبه یادبود مصدق بود. بخواهم در این باره با تفصیل صحبت کنم، این‌طور می‌شود:

متن کارنامه پنجشنبه ۱۴ اسفند در سرمقاله روز چهارشنبه ۲۰ اسفند آمده است.

(سرمقاله ۲۰ اسفند ۱۳۵۹ - روزنامه شماره ۴۹۵)

کارنامه: دنباله ۹ تا ۱۵ و ۱۵ تا ۲۱ اسفند ۱۳۶۰

تاریخ انتشار، ۱۱ فروردین ماه ۱۳۶۰

شماره روزنامه ۵۰۳

## روز جمعه ماشین تبلیغاتی گردانندگان چماقداری به کار افتاد و

ساعت به ساعت سرعت و وسعت می‌گرفت. از این ماشین (از کوزه همان برون تراود که در اوست) تبلیغاتی جز دروغ، جز نادانی، جز افشاگری، افشای اصل و نصب چماقداری چیزی از او بیرون نیامد. این کارزار تبلیغاتی که هر

چند یک بار به راه می‌اندازند، موجب شده است که جامعه در مجموع میان راست و دروغ فرق بگذارد. آنها که دنبال منافع نیستند آنها به حق عمل هم می‌کنند؛ آنها که دنبال منافع هستند در تضاد بین وجدان و منفعت‌طلبی هستند. چنان وانمود شد تو پنداری اصلاً چماقداری نبوده، کسی هم برای توهین و توطئه نیامده، عده‌ای آمدند آن جا، خوب مخالف بودند یک شعارهایی دادند. از مردم مؤمن، مخلص صمیمی! بله، شال سبز به کمر داشتند و ریش بر صورت! همین باعث شده که بر سر آن بیچاره‌ها ریختند، آنها را زدند! ارکان به تکان آمد. یک دفعه جامعه در برابر یک بام و دو هوای غیر قابل انکاری قرار گرفت. در مواردی فوراً می‌گیرند و می‌بندند و می‌برند، محکوم می‌کنند و زندانی. در این مورد رفتند آزاد کردند و عذر خواستند و طلبکار کردند و آنها را در دانشگاه متحصن کردند و تمامی دستگاه تبلیغاتی در اختیار آنها قرار گرفت. باز راه افتادند بلکه بازارها را ببندند و برای روز شنبه تدارک ببینند و حوزه‌ها را تعطیل کنند و به اصطلاح این جمهوری را با حذف رئیس جمهوری که با آنها وصله ناجوری است، با هدف‌های خودشان، نفع‌طلبی‌هاشان، قدرت‌طلبی‌هاشان، یکدست و جور بکنند.

اینکه قدرت آدمی را کور می‌کند، مسئله تازه‌ای نیست. اینکه وسوسه اعمال قدرت زاهدی را که ۸۰ سال عبادت کرده بود به تجاوز و قتل برانگیخت، در بسیاری از زندگی جامعه و در همه جامعه‌ها نمونه‌های فراوان دارد. تنها در آن داستان زیباست که آن مرد روحانی برای اینکه شب به دختری که به «دیر» او پناه آورده بود تجاوز نکند، انگشتان خود را برید و بر آن نمک پاشید و گرنه قدرت وسوسه‌ای مقاومت شکن ایجاد می‌کند. وقتی این وسوسه را ایجاد کرد دیگر راست حرام و دروغ واجب می‌شود، کمترین ابا و امتناعی از بکار بردن دروغ نمی‌ماند. من چون در این باره در کارنامه روزهای شنبه و یکشنبه و دوشنبه صحبت خواهم کرد، فعلاً به همین مقدار درباره کارنامه این هفته اکتفا می‌کنم. مطلبی که شگفت بود اینکه در نماز جمعه ۱۵ اسفند اعلام شد که:

«شورای عالی دفاع به اتفاق آراء پیشنهاد سران ۸ کشور را رد کرد.»

ما تعجب فراگرفت چون هنوز ما این پیشنهاد را مورد بحث قرار نداده بودیم و شب هنگام در شورای دفاع روز جمعه (شب شنبه) ۶ ساعت ۷ ساعت

بعد از زمان اعلام، ما این مسئله را مورد بحث قرار دادیم و در واقع درباره ۳ امر توضیح خواستیم. این طور عمل کردن و علاوه بر اینکه حقیقت نداشته است چندین عیب هم بهم می‌زند. یکی اینکه شورای دفاع در برابر امر انجام شده قرار می‌گیرد، دوم اینکه ما نمی‌باید به دشمن امکان بدهیم شرایط بین‌المللی ایجاد بکند برای تشدید فشار و آزاد دستی در حمله به شهرهای ما وسیله توپ‌های دورتر، موشک‌ها و هواپیماها. علی‌الخصوص که ما خود گفته بودیم به همین هیتی که آمده بودند هم گفته بودیم (از آن ابتدای جنگ هم گفته بودیم) که پیش از هر کار باید دشمن نیروهای خود را از ایران بیرون ببرد و این پیشنهاد و این حرف ما پذیرفته شده بود به یمن استقامت نیروهای ما. سرانجام دشمن بر این امر که اساسی است تسلیم شده بود. پس ما می‌باید جوری تبلیغ بکنیم که در جبهه‌ها نیروهای مسلح ما بدانند کارشان عبث نیست و ما یک عده آدم‌هایی نیستیم که نشسته باشیم روی تعصب و در یک عالم خیال یک حرف‌هایی را اول بزنیم بعد که دشمن آن‌ها را پذیرفت، حرف‌های دیگر عنوان کنیم، بلکه بدانند مقاومت آن‌ها، ایستادگی آن‌ها ما را باید به هدف‌های خودمان نزدیک کند. آن هدف‌ها هم حق طلبانه است، هم مردم ما بدانند حق طلبانه است، هم مردم دنیا بدانند حق طلبانه است. این مطالب را باید با این توضیحات می‌گفتیم که این پیشنهاد متضمن سه امر اساسی یکی مبنای حل و فصل مسائل و اختلافات؛ یکی که همان قرارداد الجزایر باشد؛ دیگری تعیین و مجازات متجاوز؛ یکی هم کوتاه بودن و یکجا بودن دوره آتش بس و خروج نیروهای دشمن از خاک ما. این سه تا مطلب در پیشنهاد شما نیامده است تا از نظر مردم دنیا معلوم باشد که چرا ما این پیشنهاد را نپذیرفتیم، کافی ندانستیم بلکه آن‌ها به کوشش خودشان ادامه دهند و این سه هدف هم برآورده شود.

پس این نحوه بیان، این نحوه عرضه مطلب هم از نظر روحیه نیروهای مسلح ما، هم از نظر روحیه مردم ما و هم از نظر روحیه مردم خوزستان که نتایج این جنگ را شب و روز باید تحمل بکنند، بسیار مهم بود و اینها باید بعد از شور عنوان می‌شد، بعد از تصمیم‌گیری عنوان می‌شد نه قبل از آن. مطلب دیگر قابل توجه در این هفته واقع نشد غیر از مطلبی که از قول طالقانی گفتند که بسیار امیدبخش بود. مثل صبح سفید نوید می‌داد در پایان

شب سیاه. امیدواریم که روح آن بزرگوار ما را در این لحظات سخت یاری و مدد کند و ما بتوانیم این شب تیره را به صبح روشن برای این ملت عزیز، این ملت خوش قلب فراهم آوریم.

کارنامه ۱۶ تا ۲۱ اسفند ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار ۱۱ فروردین ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۰۳

### انقلاب اسلامی

رئیس جمهور در رابطه با حمله جمافدازان به مر اسفند ۱۳: اسفند

### امام در پاسخ به تلگراف آیت‌الله العظمی گلپایگانی

## اطمینان میدهم که با خواست خداوند تعالی با این گونه مخالفهای با اسلام برخورد شدید خواهد شد

به دستگام فضائی گفته‌ام که قضیه را با نظیر و معجزین و معجزین را شناسایی و بجاگانه کنید

#### دوران تازه

در جهان مسیحا در این انقلاب عظیم در این انقلاب عظیم

اصطلاحاً دوره پیمان بود ملی و ملی و استعاده از آید و از این طریق استعاده از آید و از این طریق استعاده از آید

آینده

استعاده از آید و از این طریق استعاده از آید و از این طریق استعاده از آید

آینده

استعاده از آید و از این طریق استعاده از آید و از این طریق استعاده از آید

### آخرین مهلت پرداخت عوارض نوسازی



### ارخداوند متعال مسئلت می‌کند که قضات مأمور رسیدگی به این امر را توفیق و از این آزمایش روسفید بدر آورند

### تلفات و ضایعات سنگینی به دشمن وارد گردید

### در اجتماع دپرو مردم چه گذشت؟

مجلس شورای اسلامی در جلسه ۱۳ اسفند ۱۳۵۹ در محل اجتماع دپرو مردم در تهران برگزار شد. در این جلسه آقایان دکتر بهرام پور و آقایان دکتر بهرام پور و آقایان دکتر بهرام پور...

### حجت الاسلام خفای در جلسه مجلس فرمانده جمافدازان بنی صدر بوده است و مجرم اصلی او است

### باز از بیان تهران قم - مشهد - تبریز اهواز - اسفهان تسلیم گروهبای فشار نشدند

### کرانه رئیس جمهور

۱۳۵۹ بهمن ماه ۱۳۵۹

### عکسها و مدارک بدست آمده از جمافدازان

دستگیر شدگان وقایع دانشگاه آزاد شدند

### خبرها از اوضاع لاهیجان

خبرها از اوضاع لاهیجان

### جمافداری بحکومت است

جمافداری بحکومت است

## تا اوضاع شلوغ پلوغ و هواگرد خاکی است، رئیس جمهوری را بر زمین بزنند

در این هفته هر کس نقش خود را بازی کرد و خود را به جامعه آن طور که هست نمایاند. یکی از روش های درستی که قرآن به ما می آموزد این است که هر کس را در ادعایی که دارد بیازماییم و وقتی او در مقام آزمایش نسبت به آنچه می گوید و مدعی است باور دارد قرار گرفت و خراب کرد، جامعه روشن می شود. هیچ روشی بهتر از این برای ایجاد آگاهی و روشن گری نیست. وجدان عمومی روشنی و ارتقاء پیدا نمی کند مگر از راه رفع ابهام ها و روشن شدن مسائل برای مردم.

### چماقداری پدیده تازه ای در تاریخ ما نیست. در رژیم سابق نیز بود،

پیش از آن نیز بود و همواره در تاریخ ما این پدیده بوده است. رژیم سابق در ماه های آخر عمر خویش به خاطر اینکه نمی توانست نیروهای قهریه خود را آشکارا و آن طور که می خواست به کار ببرد، اینها را در پوشش چماقداری مورد استفاده قرار می داد. این بیماری به رژیم ما نیز سرایت کرد. مسئله هیچ پیچیده و غامض نبود و جلوی چشم مردم تهران روی می داد. رئیس جمهور آمده بود تا درباره مسایل روز و شخصیت مصدق و پاره ای از وجوه رفتار سیاسی و اخلاق او که به کار نسل امروز و فردا می آید صحبت کند. عده ای هم آماده بودند، از پیش سازمان پیدا کرده بودند، از صبح مشغول به اینکار بودند تا آن اجتماع را بر هم بزنند و آماده همه کار هم بودند و آنچه باید بکنند هم کردند. ادعا کرده بودند که چماقداران مردمی هستند که عصبانی می شوند از بعضی حرف ها، این است که چماق می کشند و به جان مردم می افتند. ولی

عکس‌العملی که نشان دادند در دفاع از این چماق‌دارها، نشان داد که نه این‌جور نیست که از حرف‌ها عصبانی بشوند و بیایند و جمعیت‌ها را به هم بریزند. این‌ها سازمان داده شده‌اند و به فرمان عمل می‌کنند و این‌ها پشت‌شان به کوه است. همه مردم این کشور اینک می‌دانند که اگر واقعاً و عکس‌العمل خودجوشی باشد، عده‌ای روی تحریک شعار بدهند، این‌ها فوراً دستگیر، فوراً محکوم، فوراً زندانی می‌شوند و در مواردی مصادره و محروم از شغل و همه چیز می‌شوند.

اما این بار، فوراً آزاد شدند، فوراً رادیو تلویزیون به سراغ آن‌ها رفت، فوراً متحصن شدند، فوراً طلبکار شدند، فوراً حاکم شدند و مردم بی دفاع شدند و فوراً رئیس‌جمهور گارد پیدا کرد و فوراً این‌گارد، این مردم بی دفاع را زد و... پس این‌ها هم در ادعای خودشان دروغ گفتند و صادق نبودند و با پدیده چماق‌داری نه تنها مخالف نیستند، بلکه خود آن را سازمان می‌دهند. به خیال خودشان با یک کارزار تبلیغاتی و با استفاده از همان چماق‌دارها می‌توانند ابهام در اذهان عمومی ایجاد کنند و تا اوضاع شلوغ پلوغ و هواگرد خاکی است، رئیس‌جمهوری را بر زمین بزنند.

### آن کودتای خرنده‌ای که از آن صحبت می‌شد همین است

اما می‌پردازیم به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها: این‌ها دیگر خودکشی کردند در دروغ و آن قدر هم دروغ‌های آشکار گفتند که ظاهراً برای مردم تردید باقی نماند که این دستگاه تبلیغاتی «خلف صدق» دستگاه تبلیغاتی رژیم سابق است. دو روزنامه اطلاعات و کیهان (برای نمونه می‌گوییم) عکسی را چاپ کرده بودند که یک نظامی داشت یک کسی را از بالای تور سیمی به این طرف می‌آورد. زیر آن نوشته بود: «گارد رئیس‌جمهور این را از آن بالا رها کرده به پایین.» خوب حالا کسی که عکسش چاپ شده بود لباسش هم مشخص است و خودش هم رفته گفته آقا من عضو نیروی هوایی هستم و او را از آن بالا به پایین پرت نکرده‌ام. چون او می‌خواست از توی جمعیت به این



طرف بیاید و راه نبود، رفته بود از بالای تور به این طرف بیاید و من هم برای اینکه به او کمک کنم که نیفتد بالا رفته بودم.

خوب، یک نماینده مجلس را که معلوم شد آنجا سبز بوده است را فوراً آوردند و در تلویزیون «شهادت» داد. خدا را شکر که اینک مردم ایران می‌توانند روشن و واضح ببینند: این شخص همان کسی است که از اول شروع جنگ بدون خستگی مشغول سمپاشی و تضعیف روحیه در نیروهای مسلح ما در استان خوزستان است. این همان کسی است پیش از جنگ، در جریان جنگ، نقش مخربی داشته است در تضعیف دفاع ما در برابر تجاوز. این را هم خدا دروغش را زود افشا کرد و شاهدهی شهادت داد که آنچه گفته است دروغ بوده است. گرچه تمام مردم تهران آنجا بودند، می‌دیدند آنچه را واقع شد. و البته خود می‌دانند که این شهادت‌ها، شهادت این‌طور آدم‌ها چقدر حقیقت دارد. ناگهان امضاها شروع شد. یک حزب است، یک گروه است ولی مثل حزب توده در سابق، ده‌ها رنگ و فنگ دارد و به نام انجمن فلان و گروه فلان و صنف فلان، پشت سر هم اعلامیه می‌دهد. بعد همان داستان بستن بازار، تو پنداری مردم، مردم دوران رژیم سابق‌اند و می‌شود آنها را با چوب و چماق به کاری واداشت یا اگر هم این کار را کردند این باز عملی افشاگرانه تلقی نمی‌شود و آن مردم بیشتری نمی‌برند که دعوا بر سر لحاف ملا بوده است! خوب چگونه دعوا بر لحاف ملا بود؟ به این ترتیب که ناگهان یک طرح دو فوریتی به مجلس رفت. به بهانه اینکه سه وزارتخانه در دوران بحران و جنگ و چنین و چنان خوب اداره نمی‌شود، چه کسانی اداره می‌کنند، همان کسانی که نخست وزیر آنها را برخلاف قانون اساسی بر این سمت گمارده با اینکه رئیس جمهور چند نوبت به او اخطار کرده است که این کار برخلاف قانون است. خوب اگر این‌ها خوب اداره نمی‌شوند سرپرست‌ها چگونه به همان شیوه بد اداره ادامه بدهند؟. علت اینکه نمی‌توانستند خوب اداره کنند این است که عنوان وزیر نداشتند، این تازه‌ترین حرف و بکرترین آنها و باید با «طلا» بنویسند در تاریخ بشر بماند. معلوم می‌شود این عنوان است که لیاقت می‌آورد!

این به جای خود، در منزل آقای موسوی اردبیلی راجع به سه وزیر موافقت شد و قرار شد آقای میرسلیم وزیر خارجه شود اما از این قرار هم عدول شد و با استفاده از این جوسازی طرح دو فوریتی دوباره در مجلس مطرح شد. این طرح از نظر من مخالفت آشکار با قانون اساسی دارد.

من حق دارم نظر خود را بگویم و در اینجا می‌خواهم این را به مردم بگویم: اینها در ابتدا ادعا داشتند - همان‌طور که در اول ادعای مخالفت با چماقداری را داشتند - آنها جانبدار قانون اساسی هستند و درس قانون اساسی گذاشتند و روضه قانون اساسی خواندند. اینک، در مقام امتحان علاقه‌شان به آن قانون اساسی، با اینکه خود وزیری را که قبول کردند نپذیرفتند، باز هم رفته در مجلس آن طرح را عنوان کرده به تصویب رساندند.

پس دعوا سر لحاف ملا بود و اینک آشکار است که آوردن عده‌ای چماقدار در آن روز، جزء همان برنامه است که این‌ها از ابتدا داشتند، هنوز هم دنبال می‌کنند و آن حذف رئیس جمهوری است که با این‌ها وصله ناجور است و خدا را شکر که چنین است.

خوب، رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها معلوم کردند که چقدر بی‌طرف هستند، چقدر مسائل را با بی‌طرفی بررسی می‌کنند، تا کجا تمایل به کشف حقیقت دارند. این را شما مردم دیدید و گمان می‌کنم من از هر توضیحی در این مورد بی‌نیازم؛ معلوم شد که صاحبان ادعاها در ادعای خودشان در مخالفت با چماقداری، در وفاداری به قانون اساسی چقدر پایبند هستند. این است آن نقطه خطر: اگر قانون اساسی بی‌اعتبار شد، قربانیان بی‌اعتبار شدن این قانون اساسی نخست کسانی هستند که این چنین می‌کنند.

آن کودتای خزنده‌ای که از آن صحبت می‌شد همین است. به تدریج، قدم به قدم، جلو رفتند؛ گفتند که این «دروغ سال» بوده؛ این که گفتم مقصود از طرح‌هایی که به مجلس می‌برند، حذف رئیس جمهور است، دروغ است. البته قبلاً هم در این باره گفته‌ام. این پنجمین طرح بود که به مجلس می‌رفت. گفتند این دروغ سال بوده، حالا معلوم شد دروغگوی سال چه کسی بوده است.

اما چرا ما به قول بعضی‌ها خودداری نمی‌کنم از ورود در این حرف‌ها و قول‌ها و بحث‌ها و وارد اینجور بگومگوها می‌شوم؟ بسیاری به من ایراد

می‌گیرند که این کارها را چرا می‌کنم و موجب می‌شوم رئیس جمهور- ریاست جمهوری- موضوع کشمکش قرار بگیرد؟ جواب من به آنها این است: شما از روی واقع بینی به اوضاع کشور بنگرید و نیروهای محرکه را ببینید و ببینید که من ناگزیرم یا خیر: یک نیروی محرکه ما جوان‌ها هستند و جوان‌هایی که به سن دانشگاه می‌رسند؛ اگر در اسلام بند نشوند از اسلام بیرون بروند، بخواهیم نخواهیم ایران در دست آنها است، بخواهیم نخواهیم این ایران را با آنچه بدان باور دارند در دست خواهند گرفت و اداره خواهند کرد. این سخنی است که من از روز اول انقلاب گفته‌ام. یک نیروی محرکه گروه‌های سیاسی هستند؛ تلاش ما برای اینکه گروه‌های سیاسی - که حالا به من فشار می‌آورند، موضع خودم را در برابر آنها روشن کنم- این‌ها از طریق بحث آزاد موضوع و مسئله شان قابل حل است و لا غیر.

عده‌ای که می‌خواستند قدرت انحصاری به دست بیاورند (همه می‌دانند که قدرت بدون ضد ممکن نیست و یکجا جمع نمی‌شود) این عده، به جای بحث آزاد، چماق را راه حل این گروه‌ها و احزاب سیاسی مخالف شمردند و چون از اداره صحیح امور کشور نیز عاجزند، این استفاده از چماق به تقویت روزافزون قربانیان چماق انجامید. گمان من این است که این مسئله قابل انکار برای احدی نباشد واقعیت مثل روز روشن و برای همه روشن است.

## حل مسئله گروه‌های مخالف اسلام و گروه‌های التقاطی

### در گرو دو امر است:

یکی اداره صحیح کشور و پاسخ به نیازهای جامعه؛ جامعه‌ای که انقلاب کرده و از زیر این فشارهای گروه پیشین رها شده و تشنه یک رشد شتابگیر است؛ جامعه‌ای که محرومیت‌ها در آن بسیار است، محرومان آن اکثریت قریب به اتفاق جامعه‌اند و اینها به انتظارند تا رژیم جمهوری اسلامی از محرومیت‌های آنها بکاهد. تبلیغ اینکه خط رفاه طلبی توقعات را در جامعه بالا می‌برد و چنین می‌کند و چنان می‌کند، این‌ها دنبال روی از غرب زدگان پیشین است،

تبلیغ دروغی است. گفتن این که جامعه رفاه، جامعه مصرف؛ این عناوین چیزی است که در غرب مُد است چرا برای اینکه آن جامعه‌ها جامعه‌هایی هستند که بیش از حد مصرف می‌کنند، برای مبارزه نکردن با محرومیت مردم ایران، مردم فریبی است. می‌گویند: آن حرف‌ها را در جامعه‌ای که محرومیت‌اش بیش از حد است، نمی‌توان زد. در اینجا اکثریت نزدیک به تمام مردم از حداقل لازم برای زندگی انسان در عصر امروز محرومند. بله حرف مصرف انبوه را نباید زد، اما قرآن برای بشر، آن‌طور که خود می‌گوید، عسر قرار نداده و یسر قرار داده است. وقتی ما به محرومیت‌ها نرسیدیم، بلکه با تورم و تشدید بحران اقتصادی و سرمایه‌گذاری نکردن و... بر عرض و طول بی‌کاری در شدت و فشار به قشرهای محروم جامعه افزودیم، تورم بدترین فشارها به محرومان جامعه است.

وقتی محرومان جامعه که انقلاب کردند در ما توانایی اداره ندیدند و افزایش فشار و محرومیت را دیدند، نیروی محرکه عظیم‌شان که به ما اقبال کرده بود ادبار می‌کند، پشت می‌کند و جهت دیگری می‌گیرد. در نتیجه، به گروه‌هایی روی می‌آورد که به او وعده می‌دهند از عهده رفع محرومیت‌ها بر می‌آیند.

**عامل دوم**، این است که در مقام توضیح به جامعه بتوان خود را بر حق و گروه‌های مخالف را بر ناحق بشناساند. اگر در اداره ناتوان شد در مقام پاسخ به سؤال‌های مردم هم چوب و چماق در کار آمد، جامعه دیگر قوه انتخاب و تمیز را از دست می‌دهد. وقتی از ما روی گرداند، خود را رویاروی می‌بیند با مخالفان ما. این واقعیت بدیهی و روشن جا برای بحث ندارد.

**ما که از ابتدا با چماقداری و با شیوه اداره بدون برنامه و بدون**

**حساب و کتاب هم مخالف بودیم**

ما که از ابتدا با چماقداری مخالف بودیم از ابتدا با شیوه اداره بدون برنامه و بدون حساب و کتاب هم مخالف بودیم و اینک زمان در هر دو زمینه حق را به ما می‌دهد و این نیروی محرکه نیروی محرکه جوان است که باید علوم را

بیاموزد و با این علوم چرخ‌های گوناگون اداره جامعه را به کار بیندازد، وقتی از اسلام بُرید، خواهی نخواهی، بخواهیم یا نخواهیم، کشور را به راهی خواهد برد که دلخواه اوست. این نیروی محرکه هست و همان‌طور که دیدیم، تعطیل دانشگاه دلیل ناتوانی ما در عرضه اسلام به اوست.

اینک به مدارس بنگریم: این برخوردی که در مدارس هر روز هست، این شیوه حل مسئله که در پیش گرفته شده‌است، حکایت از آن دارد که آن جریان گریز از خود، گریز از اسلام، شدت گرفته است و اگر باز هم به این هشدار توجه نکنیم، تغییر در اداره امور کشور، تغییر در زبان و روش در برخورد با تمایل‌های فکری و گرایش‌های سیاسی را بوجود نیاوریم، ناگزیریم پس از چندی انقلاب فرهنگی در دبیرستان‌ها هم بکنیم، بعد نوبت به دبستان‌های کشور و این پایان این ماجرا با فاجعه است.

### در درون کشور حداقل امنیت قضایی وجود ندارد

پس تا این جا دو نیروی محرکه، یکی نیروی محرکه جوان در جریان تحصیل و دیگری نیروی محرکه محرومان جهتی را در پیش دارند که این جهت خروج از این جمهوری است. خروج از حیطه امر و نهی مسئولان امروز است. و به این دو نیروی محرکه، فشار اقتصادی سمت و سو می‌دهد و امان از این فشار. آن‌ها که نمی‌دانند، نمی‌دانند که بیماری اقتصادی هم چون سرطان وقتی خود را نشان می‌دهد که دیگر کار چندانی از دست کسی بر نمی‌آید. اینان این‌طور گمان کرده‌اند که اگر واردات را افزایش بدهند و کالا فراوان باشد، بطوریکه زیر دست و پا باشد و پول در دست و بال زیاد باشد، مشکل حل می‌شود! در شرایطی که ایران دارد نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، احتمالاً بدتر نیز می‌کند. دلیل آن این است که وقتی در درون کشور حداقل امنیت قضایی وجود ندارد، رفتاری که با رئیس جمهور در دانشگاه شد و دنباله‌ای که پیدا کرد و احترامی که قانون اساسی و غیر اساسی دارد، آشکار می‌کند که، در اینجا، در این جمهوری که قرار بود روزی تنها قانون اسلام حکومت کند، امروز تنها قانون حکومت نمی‌کند. به این ترتیب، تولید در داخل

امکان افزایش ندارد. واردات روزافزون تولید موجود را هم از بین می‌برد. در نتیجه، از این سو، بی‌کاری را به صورت یک غول مهیب در برابر مسئولان قرار می‌دهد و از آن سو، بی‌کاری دست به دست تورم و ناامنی همان شرایط عمومی سقوط هستند.

من ممکن بود در این باره، درباره اثرات تشدید بحران اقتصادی بیشتر از این صحبت بکنم. از بودجه دولت به عنوان نیروی محرکه حرف بزنم و بگویم وقتی کسر بودجه به ۱۰۰ میلیارد تومان رسید، معنایش این است که بودجه دولت با قدرت خریدی که در جامعه ایجاد می‌کند که دو برابر و نیم بلکه ۳ برابر کل بودجه می‌شود، بازتابی که این قوه خرید در کل اقتصاد بر جا می‌گذارد، با توجه به بحران امنیت داخلی، امنیت قضایی ضربه مرگباری است که خیلی سریع نتایج خود را بروز می‌دهد.

### میل به ادامه جنگ از سوی بعضی

به تصور این‌که جنگ موجب آرامش جامعه است، در یک گوشه کشور هم جریان دارد، یک مقدار هم پناهنده هست، آن‌ها هم تحمیل می‌شود. در نتیجه هر کس خواست ایرادی بکند، نقی بزند، به او بگوییم نق نزن جنگ داریم، این هم خودفریبی است. عیناً مثل این است که ما بخواهیم با مسکنی قوی درد سرطان را فراموش کنیم. اما خود سرطان رشد سریع‌تری پیدا می‌کند چون مانعی، مزاحمی در سر راه خویش نمی‌بیند.

پس جنگ اگر چه واقعیت را می‌پوشاند، اما زیر پوشش این واقعیت، آن واقعیت مثل سرطان ریشه می‌دواند و وقتی ما به سر وقت او می‌رویم که کار کمی از ما ساخته است. خود جنگ نیز نیروی محرکه خویش است. تا کجا جنگ را ادامه بدهیم؟ بازتاب داخلی او در یک کشوری که موزائیک است چگونه خواهد بود؟ و این شرایط که هیچکدام از آن‌ها برای مردم توضیح دانی نیست، روشن نیست چرا جنگ؟ آیا ممکن نبود از آن پرهیز کرد؟ چرا گروگانگیری و چرا آن سرنوشت؟ یک رشته چراها، همه بی‌جواب.

با وجود مخالفان دور تا دور کشور، ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی همه شرایط و نیروهای محرکه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هستند که اگر جهت عمومی آنها را در نظر بگیریم، می‌بینیم خطر تا کجا جدی و بزرگ است و با این خطر شوخی نمی‌توان کرد. پس این جا وقت آن نیست که ما در فکر حفظ احترامات فائقه مقام ریاست جمهوری باشیم. این جا وقت آن است که خطر کنیم و حقیقت را با مردم بگوییم. حقیقتی را که متعلق به مردم است، با مصلحتی که همان حفظ احترامات فائقه ریاست جمهوری است عوض نکنیم، نفروشیم. آن را به این نفروشیم، به مردم حقیقت را همان‌طور که هست بگوییم و از اینکه آنها که نمی‌دانند، آنها که ضعف قدرت پرستی دارند و اسباب دست کسانی هستند که می‌دانند چه می‌کنند، از ناسزاها نهراسیم و به خاطر دین‌مان و به خاطر وطن‌مان آنچه را که هست بگوییم، بلکه وجدان عمومی روشن بشود. همه آنها که علاقمندند به موجودیت مستقل کشورشان هستند، همه آنها که علاقمندند اسلام در این کشور راه‌نما بگردد، آنها به حقیقت پی‌ببرند و بایستند تا این نیروهای محرکه از جهتی که دارند باز گردند و در جهت استقلال کشور و در جهت اسلامی کردن نظام سیاسی، اجتماعی کشور به حرکت افتند.

این دلیل من است (البته این دلیل را به اختصار گفتم اما برای اهل فهم همین مقدار کفایت می‌کند). این اضطراب و بیم، زمینه اشتغال فکر دائم من است. این بیم و اضطراب فکری را نفهمیدن و آن را به اخلاق و روحیه و جنبه‌های شخصی ربط دادن گریختن از واقعیت است.

همه شما که اینک در این سرگیجه گرفتارید، سرگیجه‌ای که از قال و قول عظیم پدید آمده است، شمایی که از هر جا صدا برآورده‌اید به موافقت به مخالفت به میان‌داری به تشر، به دو طرف، به خط سوم جستن، دین‌تان، وطن‌تان در خطر است. کمی به این خطرها باز گردید. به ارزیابی و شناسایی صحیح و دقیق آنها بنشینید، آن وقت شاید درد را بفهمید. بفهمید این صدایی که پرده‌ها و بندهای ملاحظاتی را پاره می‌کند و به فغان طنین می‌افکند صدای انسان مضطربی است، صدای مسئولی است که سخت نگران است از جهتی که نیروهای محرکه داخلی و خارجی دارند در پیش می‌گیرند.

اقلاً خود را با این واقعیت‌ها آشنا کنید و اگر دیدید که او در ارزیابی و تحلیل خود اشتباه می‌کند او را از اشتباه خارج کنید و از اضطراب آرام کنید و وقتی او آرام گرفت، دیگر نیازی نیست به اینکه تقلاً کند، فریاد کند اعتراض کند و شما از این جا و آنجا صدا بر بیاورید که چرا کردی؟

## در پاسخ به آقای حجتی کرمانی

در این جا گرچه من پیش از این به نوشته آقای حجتی کرمانی پاسخ گفتم، اما اینک گمانم آن است که با توجه به مطلبی که آوردم به او بگویم:

۱. وقتی من این صحبت‌ها را می‌کنم می‌روند می‌نشینند و می‌گویند رئیس جمهور حرف‌هایی می‌زند که مردم را مأیوس می‌کند. این جوابی است که می‌دهند. خود این جواب حکایت آشکاری است بر یکی از دو امر: یعنی یا این حرف‌ها صحیح است و نباید گفت و یا نمی‌دانید چنین واقعیاتی هست و عیناً مثل آدم‌هایی که در رؤیا و خیال‌های شیرین فرو رفته‌اند، می‌خواهید هیچ حرفی از واقعیت نشنوید تا آن دنیای خیالی و زیبای شما از دست نرود. اما این مسائل، مسائلی نیست که اگر به مردم نگوئیم نخواهند دانست. گرانی، تورم چیزی نیست که اگر ما نگوئیم جامعه آن را حس نکند. این همه جوان بلا تکلیف، واقعیتهای اجتماعی است. این واقعیت واقعیتهای فرهنگی است. تغییر در باورهای او نزد خود او انجام می‌گیرد. امری نیست که اگر ما نگوئیم انجام نگیرد. مرض در بدن مریض رشد می‌کند. طبیب اگر نگوید چیست، مرض از رشد نمی‌ماند، بلکه آن قدر پیش می‌رود تا بیمار را از پای در می‌آورد. پس این‌ها که اصرار در نگفتن دارند، نه به دین خدمت می‌کنند نه به ملت خدمت می‌کنند و نه از یأس‌ها می‌کاهند، بلکه موجب می‌شوند آن انتخابی که گفتیم سریع‌تر انجام بگیرد. آقای حجتی کرمانی اگر قرار باشد مردم در هیچ‌کدام از ما راه حلی برای مسائل خویش نبینند، در هیچ‌یک از ما توجهی به مسایل خویش نبینند، چه رسد به راه‌حل آن‌ها، آیا تردیدی خواهند کرد در برگزیدن غیر ما و ضد ما؟ به جای همه ما تاریخ و این تجربه طولانی عمر بشری در این جا چه حکم می‌کند؟ اگر حکم می‌کند که خیر، می‌رود؛ وقتی در این رهبری



در این مجموعه‌ای که اداره کشور را بر عهده دارد توانایی ندید، توجه به مسائل خویش ندید، راه حل ندید، روی بر می‌گرداند. اگر این درس، درس تاریخ است پس کمی عمیق‌تر به مسئله بنگرید. مسئله چیزی شخصی نیست و آن‌طور نیست که شما پنداشته‌اید که جنبه شخصی داشته باشد، خیر، جنبه عقیدتی دارد، جنبه تشخیص دارد. تشخیص من این است که اگر به سرعت بدان نرسیم جهتی که این نیروها گرفته‌اند، نیروهای محرکه‌ای که شمردم، گرفته‌اند، جهتی است خطرناک. این تشخیص ممکن است صحیح نباشد و ممکن هم است که صحیح باشد، خوب چرا روی این تشخیص بحث نکنیم؟ چه اصراری هست روی اینکه این مسائل مورد بحث واقع نشود؟ واقعیت آن‌ها آشکار نگردد؟ چه کسانی نفع دارند در اینکه درباره این تشخیص اصلاً گفتگویی انجام نگیرد؟ سؤال این است. این‌ها واقعیت‌هایی است که شما باید به دنبال آن بروید. اشتباه می‌کنید.

۲. ما نیستیم که جامعه را تقسیم کرده‌ایم، نه رئیس جمهور و نه مخالفان او نیستند که این جامعه را تقسیم کرده‌اند. بدبختانه ما قرآن را بد می‌خوانیم. اگر قرآن را خوب بخوانیم می‌فهمیم که عوامل اختلاف بخش کوچکی ذهنی و بخش بزرگی واقعیت‌های بیرون از ذهن من و شما است.

اگر کیش شخصیت بگذارد، یعنی ذهن‌های ما واقعیت‌های خارجی را به بازاری برای جستجوی قدرت و زد و خورد تبدیل نکند، آن واقعیت‌های خارجی را می‌توان مثل بیماری تشخیص داد، به علاج پرداخت و با اتحاد بیشتر فکر کرد. مثلاً جنگ اُحُد واقع شد، شکست آمد. شکست ناشی از ضعف فرماندهی جنگ نبود، ناشی از ضعف نقطه و فرمان‌پذیری بود. گروهی مقام و جای نظامی را که به آن سپرده شده بود تا حفظ کند، به دنبال شرکت در غارت، آن محل را ترک گفتند. اما این شکست زمینه فراهم کرد تا منافقان آن را به ابزاری برای شکست پیغمبر تبدیل کنند. چون ذهن پیغمبر گرفتار کیش شخصیت نبود، برای اینکه این شکست ابزار کار منافقان نشود، تدبیری اندیشید. آن تدبیر را شما می‌شناسید و با آن تدبیر که آیات قرآن در مقام توضیح برای مردم روشن کرد علت شکست چه بوده، مسئله را پرده نکشید.

نگفت حالا دیگر شکست خوردیم حرفش را نزنید، مردم مأیوس می‌شوند، نه.

آمد آیه‌ها را یک به یک برای مردم توضیح داد و روشن کرد که چرا شکست خوردند. راه حل این را که پیروز بشوند را هم در همین آیه‌ها گفت: در نتیجه، زمینه کار منافقان از بین رفت.

حالا آقای حجتی آیا ما از آغاز انقلاب تاکنون این روش قرآنی را بکار برده‌ایم؟ این مشکلاتی که کشور با آن‌ها روبرو شده و دائم بر عرض و طول و ژرفای آنها افزوده می‌شود، هنوز ما از طریق بیان واقعیت و بررسی علل بوجود آمدن مشکلات و ارائه راه‌های بیرون رفتن از آنها، این‌طور عمل کرده‌ایم یا هر بار هم که رئیس جمهور آمده از بیم مسئولیت‌ها و از خوف خدا این مسائل را طرح کرده‌است، فوراً گفته‌ایم: این حرف‌ها را نزنید، مردم مأیوس می‌شوند؟ اما اگر این حرف‌ها را نزنیم مردم مسائل‌شان حل می‌شود؟ یا این مسائل را روز بروز بیشتر لمس می‌کنند و از ما مأیوس می‌شوند؟

این خطر، خطر بزرگی نیست و بگذاریم مردم از همه ما مأیوس بشوند و یک وقتی به خود بیاییم که دیگر هیچ امیدی نه به وضعیت خودشان دارند نه به ما دارند. آن وقت پایان دردناک ماجرای ما نخواهد بود؟

در اینجا نمی‌دانم حق گله دارم یا اگر گله کردم خدای ناکرده تعبیر می‌شود به مخالفت با روحانیت؟

آقای منتظری در مصاحبه گفته‌اند، آن‌ها که مخالف با گروگانگیری بودند حالا چرا مسئله رهایی گروگان‌ها را عنوان می‌کنند؟ و این کار را هم خیانت دانستند. همین سؤال را که بالا کردم در اینجا هم جا پیدا می‌کند. اولاً مخالف بودند به دلیل اینکه می‌دانستند کار به تسلیم می‌کشد و این را گفته بودند، یکی از آن‌ها که مخالف بود من بودم، اما در همان وقت گفته بودم ما تا وقتی قوی هستیم باید این مسئله را حل کنیم اگر این کار را نکردیم در موضع ضعف حل می‌کنیم و در آن صورت ناچار از تسلیم هستیم. پس آن مخالفت برای این بود که کشور گرفتار این مشکل‌ها نشود که شد. پس برای این بود که ما تسلیم نشویم. حالا اگر حل مسئله صورت و واقعیت تسلیم پیدا کرد، سکوت موجب

می‌شود که مردم آن را فراموش کنند؟ ما سکوت کردیم، این مردم که از رادیوهای خارجی واقعیت‌های کشور خودشان را می‌شنوند. این‌هایی که جسته و گریخته حالا که می‌گویند مطبوعات خارجی یا وارد ایران نمی‌شود یا وقتی وارد می‌شود در آن‌ها سانسور می‌شود، می‌گویند در این‌ها هم که به داخل وارد و منتشر می‌شود می‌خوانند که ایران پیشنهاد کرد که بلافاصله ۳/۷ میلیارد وام کلان خود را بپردازد. به قول یکی از ناظران، بانکداران آمریکایی با شنیدن این پیشنهاد از خوشحالی به زمین افتادند. یا وقتی که در همین مقاله می‌خوانم که اولین بار در تاریخ آمریکا است که نه تنها بانکداران دیناری از پول‌هایی که داده بودند از دست ندادند، یعنی قبلاً روسیه و چند مثال دیگر آورده (چین، کوبا) آورده و گفته است که بانک‌های آمریکایی از قرض‌هایی که داده بودند، وام‌هایی که داده بودند، قسمت بسیار اندکی را به دست آورده بودند، اما این بار همه وام‌هاشان را به دست آوردند. بعلاوه، مبالغ زیادی هم روی آن. وقتی این‌ها را می‌خوانند به ما چه می‌گویند؟ دیگران ساکت می‌مانند؟ نه، این‌ها را برای مردم می‌گویند. نتیجه، مردم از آن طرف حقیقت را می‌شنوند و از این طرف می‌شنوند «چرتکه» نیندازید! هیچ توضیحی راجع به آنچه در واقع انجام گرفته است نمی‌شنوند. از طرف مقابل همه‌گونه حرف می‌شنوند؛ می‌شنوند بانک‌های آمریکایی گفته‌اند ما به ایران تجاوز به عنف کرده‌ایم. دانشجویان ما در خارج این عبارت را در روزنامه‌ها می‌خوانند. آن‌ها را اگر هیچ کار دیگر نکنند در نامه‌های خود به خانواده‌هایشان می‌نویسند که در جهان ما این مسائل منتشر می‌شود.

## باید به هر قیمت که هست برویم دنبال تشخیص حق بینیم حق کجاست، از دارنده حق دفاع کنیم

پس حرف این مسائل را نزدن مسئله را از بین نمی‌برد، به عکس موجب می‌شود حرف را تماماً مخالفان ما بزنند و ابتکار عمل کاملاً دست آن‌ها بیفتد و هر چه دل تنگ‌شان می‌خواهد در این زمینه بگویند و روشن بگردانند که یا ما به تمام معنا بی‌کفایت هستیم یا بین ما هستند کسانی که از ما بهتراند و

برای آنها کار می‌کنند. چون نمی‌خواهم این مطالب جنبه تخریبی پیدا کند، نمی‌گویم با چه کسی اما این بحث پیش آمد. در همین چند روز پیش سر مسئله گروگان‌ها سؤال شد؛ من سؤال کردم این چگونه حلّی بود؟ این کار را چرا کردید، آن کار را چرا کردید؟ و جواب این بود که اگر یک ماه بعد انجام می‌دادیم چه می‌کردید؟ و من به او گفتم، خوب، پس بروید و به مردم بگویید رئیس جمهور حق داشت. اگر آن وقت که او می‌گفت حل می‌کردیم ما به این صورت حل نمی‌کردیم و حالا هم اگر به این صورت حل نکنیم، یک ماه بعد باید بسیاری چیزهای دیگر هم روی گروگان‌ها بگذاریم و به آمریکایی‌ها بدهیم. حالا مطالب دیگر هم باز به میان آمد اما همین یک مطلب کفایت می‌کند برای اینکه ببینیم اختلاف در روش ناشی از اختلاف در بینش را چگونه باید حل کنیم. آیا روش قرآنی در پیش بگیریم یا از جنگ احد که آمدیم یا بگویم هر کس حرف جنگ را زد این خیانت است. اگر خود پیغمبر حرف این جنگ را نمی‌زد، خدا آیه به او وحی نمی‌کرد و او آن آیه‌ها را نمی‌گفت، تبلیغات یکسره در دست منافقان می‌افتاد و آنها همین جنگ و همین شکست را در جنگ وسیله شکست قطعی پیامبر اسلام می‌کردند. حرف این است. آقای حجتی، شما مسئله سوم را ببینید. این واقعه دانشگاه ظهور و نمود است؛ نمود همین جهتی که نیروهای محرکه در پیش گرفته‌اند و علائم بیماری است. شما سخت به هیجان آمده‌اید و این هیجان خودتان را به صورت رگبار جمله‌ها ریخته و به جان من انداخته‌اید. اما حالا که آرام شده‌اید کمی به این واقعیت بیندیشید. دیدیم که توانستند گزارشی هم تهیه کردند به جای چماقداران گروه دیگری را مقصر جلوه دادند و به جای آنها که آمدند به رئیس جمهور ناسزا گفتند رئیس جمهور را هم مقصر کردند. اما خود به این واقعیت بنگرید و ببینید نگفتن این واقعیت که گزارش قلب حقیقت و وارونه جلوه دادن آن چیزی است که روی داده‌است، کار غلبه زور بر حق را به کجا می‌کشاند؟ ندیدن واقعیت، بدتر از آن، پوشاندن آن با ظاهر مطلوب خود، مشکل را حل می‌کند و یا سابقه خطرناکه حاکمیت زور بر حق را ایجاد می‌کند؟ اگر واقعاً آن‌ها که دلسوز هستند - آن‌ها نیستند و قدرت‌بازند ما را با آن‌ها کاری نیست - اما آن‌ها که دلسوزند دیدند که نه، حل نمی‌کند و این

سابقه را هم ایجاد می‌کند، چه بایدشان کرد؟. پس این روش نصیحت، نصیحتی که به قول خود شما پرهیز از انتخاب است، روش درستی نیست. از نظر من این سیاست التقاطی است و متأسفانه آنها که این سیاست را در پیش می‌گیرند بیشتر کمک می‌رسانند به استقرار رژیم ظالمانه. باید میان حق و باطل انتخاب کرد و نمی‌توان میان حق و باطل ایستاد و کوشید اینها را به هم نزدیک کرد. پس باید به هر قیمت که هست برویم دنبال تشخیص حق ببینیم حق با کیست و از دارنده حق دفاع کنیم. آن حرفی که از قول امام گفته‌اید، بعد از تشخیص حق معنی می‌دهد نه قبل از تشخیص آن. آن وقت هم بوده‌اند در عصر علی (ع) هم بودند عده‌ای که می‌گفتند بله، سران اسلام اختلاف ایجاد کرده‌اند و ما حاضر نیستیم انتخاب کنیم. اما نرفته بودند ببینند حق نزد علی است یا نزد معاویه یا احتمالاً نزد هیچکدام. بلکه جای دیگر است.

پس باید به تشخیص حق پرداخت! اگر فرض کنیم آقای هاشمی رفسنجانی صحیح گفتند، آن جمعیت انبوه به قول ایشان و به قول آقای خامنه‌ای، غیر مسلمان‌ها بودند؛ پس این همه غیر مسلمان ناگهان از کجا پیدا شد؟ این همه غیر مسلمان برای شنیدن سخنرانی مسلمان چگونه حاضر شدند؟ فرض کنیم هم که اینها بودند و برای شنیدن حرف‌های من (رئیس جمهور مسلمان منتخب مردم مسلمان) حاضر شدند پس معنایش این است که از این رئیس جمهور به عنوان پوشش می‌خواهند استفاده کنند. آیا غیر از این است؟ ولی واقعیت امر وجود دارد.

آیا در روزهای اول انقلاب، ۶ ماه پیش از این، این غیر مسلمان‌ها اگر می‌خواستند اجتماع تشکیل بدهند، به این وسعت می‌توانستند به این انبوهی؟ پس اگر حرف این‌ها راست باشد وای بر ما. همان بیماری است که خود را نشان می‌دهد. اگر آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای رجایی خلاف نگفته باشند و مثل یک مسلمان تحقیق کرده باشند و خدای نکرده تهمت نزده باشند و خدای نکرده آن جمعیت عظیم همه بیرون یا لااقل بی‌اعتنای به دین باشند، وای به حال ما. پس خود مرض را می‌بینید. پس شما که مرض را به این روشنی می‌بینید، چرا از این راه می‌روید؟ شما باید از آن‌ها این سؤال را بکنید چه کرده‌ایم که چنین جمعیت انبوهی تشکیل می‌شود؛ از کسانی که به حکومت

شما مکتبی‌ها باور ندارند؟ آن روش را عوض کنید. اینکه در آنجا گروه‌های مختلفی بودند، هر کدام برنامه خودشان را اجرا می‌کردند، صحیح، دستگاه قضایی ما هم فرض کنیم می‌رود و می‌گوید که کشف کردیم، یک دسته‌ای بوده با این عرض و این طول، اسمش هم فلان و این‌ها آن روز آمدند یک عده این شعار را دادند و عده دیگر آن شعار را و جو را آشفته کردند و کار را به آن جا رساندند. این وسط کسانی هم بودند که از صبح آمدند و تا ۶ بعد از ظهر ناسزا گفتند. این‌ها هم وهم و خیال بوده است. این آدم‌ها هم مردم بی‌دفاع مکتبی و معتقد بودند و همین حرف‌ها.

خوب این‌ها هم درست، ولی آیا با صدور چنین حکمی مسئله حل می‌شود؟ یا این نشانه آن‌است که جامعه به سوی بحران‌های شدیدتر می‌رود؟ شما مسئله را کوچک نگیرید. آن را در رفتار رئیس جمهوری خلاصه نکنید. به خود مسئله بپردازید، آن وقت متوجه می‌شوید که اگر رئیس جمهوری در آن جا عمل نمی‌کرد، علامتی آشکار بود به اینکه آن جمعیت انبوه و جمعیت‌های بسیار دیگری به دنبال کسانی بروند، به دنبال رهبری بروند که در این مواقع عمل می‌کند. شما این واقعیت‌ها را که وقتی یک به یک در نظر آورید، آن وقت می‌بینید که گیر اصلی ما در این است که کارهایی را می‌کنیم یا کارهایی را باید بکنیم که نمی‌کنیم، آن‌ها را باید بیاوریم و نزد مردم بگوییم این کار ما عیش کجا بود، ما چرا کار غلط کردیم؟ و چه راه حل داریم برای خارج شدن از آن کار غلط. دنبال راه حل درست برویم. اما ما به جای اینکه این کار را بکنیم می‌گوییم این را به مردم نگوییم، برویم همان کار غلط را ادامه بدهیم. بهترین نمونه‌اش همین طرحی است که شما در مجلس تصویب کرده‌اید. هر چه بکنید از ذهن جامعه نمی‌توانید بیرون بیاورید که درباره این سه وزارتخانه اگر به دلیل عدم لیاقت شما به نخست وزیر اختیار دادید که همان اداره ادامه پیدا کند، این بهانه جویی بوده. جامعه این را کوششی برای سلب اختیار قانونی از رئیس جمهور می‌داند و این را بازی قدرت می‌داند و جز این هم معنایی پیدا نمی‌کند و این نهادهای جمهوری را، بخواهید و یا نخواهید بی‌اعتبار می‌کند و معنایش سردرگمی است.

معنایش این است که ما نمی‌خواهیم به مردم بگوییم چه پیش آمده، چرا با مشکل روبرو شدیم و چه کوششی برای حل مشکل می‌کنیم، بلکه می‌خواهیم این مشکل را وقتی بیشتر شد وسیله دعوی قدرت قراردهیم. این است جان من، برادر من، این مشکل با اینگونه نامه‌ها حل نمی‌شود. شما می‌خواهید که اشکال حل بشود باید بیایید بروید بگویید: آقا، من نماینده مجلس هستم بروم ببینم این سه تا وزارتخانه چگونه اداره می‌شود؟ چرا رئیس جمهور با این وزراء موافقت نکرده است؟ بعد این را با جامعه طرح کنید بگویید من رفتم تحقیق کردم این بود. راه حلش هم این است. آن وقت طرف حق تقویت می‌شود، طرف باطل تضعیف می‌شود و جامعه هم از ما مأیوس نمی‌گردد.

بالاخره مطلب آخری که در این زمینه من باید به شما بگویم این است که ضعف‌های شخصیتی آن چیزهایی که ما از قرآن تحت عنوان کیش شخصیت مورد بحث قرار دادیم، این‌ها در برخورد با واقعیت خود را نشان می‌دهند. بعضی در برابر ناسزا ناتوانند و خونسردی را از دست می‌دهند. بنابراین، بازتاب این ناتوانی به صورت عمل و گفتاری در می‌آید که نشان دهنده ضعف آن‌ها است. فرض کنید که مشیرالدوله از ناسزا شنیدن بسیار می‌ترسید می‌گفت این به شئون‌اتش ضربه می‌زند و رضاخان هم این ضعف او را فهمیده بود هر وقت می‌خواست او را وادار به استعفا کند یا از سر راه بردارد، اشخاصی را بر می‌انگیخت که به او بی‌احترامی کنند. او هم فوراً برای اینکه احترامش حفظ بشود، استعفاء می‌داد و می‌رفت خانه‌اش. به این طریق به اصطلاح در برابر واقعیت خارجی عکس‌العمل نشان می‌داد. بعضی هم به صورت پرخاشگری عکس‌العمل نشان می‌دهند. یک فحش می‌خورند چند تا هم جواب می‌دهند.

اگر ما بخواهیم در همین جا از قرآن بیاموزیم، از پیغمبر اسلام بیاموزیم، باید ببینیم او وقتی ناسزاها را می‌شنید، چگونه عکس‌العمل نشان می‌داد، آن وقت راحت‌تر می‌توانیم ارزیابی کنیم و نقاط قوت اشخاص را اندازه بگیریم. آن روشی که قرآن به ما می‌آموزد و پیغمبر ما همان را بکار برده است، این است که پاسخ ناسزا را با ناسزا و شدت عمل دادن همان اظهار ضعفی است که موجب می‌شود دیگران از این ضعف استفاده کنند و میزان ناسزاها را چند برابر افزایش دهند. راه درست این است که ناسزا را که برای هیچ و پوچ نمی‌دهند؛

آن کاری که برای آن ناسزاها می‌گویند، باید جدی‌تر تعقیب کرد و به نتیجه رساند. روش درست این است.

خوب، به عنوان مثال، مصدق، بعضی ممکن است بر او ایراد داشته باشند که در پی استقرار حکومت اسلام نبود و اما آیا می‌شود بر او هم ایراد گرفت که در پی استقلال ایران نبود و آیا استقلال کشور جا و منزلتی در اسلام ندارد؟ اگر در پی همه اسلام نبود، در پی قسمت‌های اساسی اسلام بود.

خیلی خوب، حالا می‌شود آمد گفت که (چنانکه خود من هم این انتقاد را کرده‌ام) که آن جنبش یک کسر داشت و آن مایه و پایه ایدئولوژیک که همان اسلام باشد، به صورت یک نظام جامع برای حل و فصل مسائل داخلی و خارجی کشور بود. اما این بدان معنا نیست که ما بیاییم و منکر هرگونه خدمتی بشویم که مصدق به این کشور کرده است. نه، از جهت شخص او مسئله اهمیت دارد از نظر همان خط استقلال مسئله اهمیت دارد که اگر گم شد به آسانی نمی‌شود دوباره این خط را پیدا کرد. وقتی استقلال و آزادی از نظر من دو رکن استقرار حکومت اسلامی از بین رفت، (چون این‌ها به هم ربط دارند) حکومت اسلام بی‌پایه می‌شود. در یک کشور استبدادی، وابسته به خارج، اسلام قابل اجرا نیست. آیا شما برادر من، تردید دارید در این معنا؟ خوب حالا اگر تردید دارید بحث کنیم. اگر ندارید بروید و تحقیق کنید ببینید چه کسانی آزادی را در داخل تهدید می‌کنند و وابستگی را در خارج تشدید می‌کنند و همه نمایندگان آن خط استقلال را می‌کوبند. همه آن‌ها که این دو معنا را با هم در نظر داشتند و عمل هم می‌کردند. آیا مدرس روحانی نیست؟ چطور از او صحبتی نیست؟ جز بخاطر همان استقلال و آزادی است؟ پس می‌بینید که مسئله عمق دارد منتها برای اینکه این واقعیت را بپوشانند البته از ضعف ما استفاده می‌کنند و طبق آن قول شما تحت عناوین ثانوی مصدق را می‌کوبند. حال اینکه ما اگر مصدق را در جای خود بگذاریم برای نسل امروز و فردا هم خط استقلال و آزادی گم نمیشود، هم کم و کسری‌های کار بر نسل امروز روشن می‌شود و ارزش راه و رسم اسلامی معلوم می‌گردد و هم اختلاف و برخورد سر این مسائل بوجود نمی‌آید.



باری، این مسائل مسائلی نیستند که بتوان از آن‌ها سرسری گذشت. اثرات مجموعه این کارها وقتی ظاهر می‌شوند که دیگر از ما کار چندانی ساخته نخواهد شد و سبب دلهره من و سبب کوشش من و سبب فریاد من است.

## آخرین گزارشی که من دریافت کردم این است: فکر کرده‌اند اگر جنگ طولانی بشود و رئیس‌جمهور را حذف کنند، امور در دست خودشان قرار می‌گیرد

در باره جنگ گروه جو‌ساز که هیچ فرصتی را برای تسخیر موضع قدرت به خیال خود از دست نداده‌است، متناسب موقعیت هر زمان یک نوع تبلیغ کرده است. یک زمان می‌گفت (و نزد من، صورت مکتوب هم موجود است) که رئیس‌جمهور جنگ را به قصد عمداً طولانی می‌گرداند تا دولت و وزیران موجود نتوانند مشکلات مردم را حل کنند و آن وقت ناچار است سقوط کند. حالا می‌گویند باید جنگ را ادامه داد. به هر حال، مقصود ظاهراً در آخرین گزارشی که من دریافت کردم این است که فکر کرده‌اند اگر جنگ طولانی بشود و رئیس‌جمهور را حذف کنند، امور در دست خودشان قرار می‌گیرد و تا پایان جنگ هم می‌توانند به همان وضع ادامه دهند، بعد هم قضیه کهنه می‌شود و وضع یک جور دیگر به دلخواه آنها می‌شود. همین طرح دو فوریتی با اینکه هیچ مجوزی نداشت و در منزل آقای موسوی اردبیلی درباره هر سه وزیر توافق شده بود، این نشان می‌دهد که نه آن حادثه دانشگاه اتفاقی است نه این طرح دو فوریتی اتفاقی است و نه این حرف بی‌مناسبت در مورد گروگان‌ها بی‌حساب و کتاب است. آن وقت هم گفته بودند باید از گروگان‌ها مثل یک «آتو» علیه بنی‌صدر و کارتر استفاده کرد. حالا هم می‌خواهند از جنگ مثل یک «آتو» استفاده کنند. اما این استفاده به قیمت خیلی خیلی سنگین‌تری برای کشور تمام خواهد شد و من ناگزیرم از هم اکنون این هشدار را به مردم بدهم.

در اینجا که ما هستیم شورای نظامی تشکیل دادیم در چند نوبت مسائل جنگ را بررسی کرده‌ایم، طرح‌هایی که در حال اجرا است چند بار آنها را از

سر گرفته‌ام ولی انشاءالله در حال تمام شدن هستند و امیدواریم که با اجرای این طرح موقعیت ما یک موقعیت خوبی بشود و بتوانیم از موضعی بسیار بهتر و قوی‌تر با دشمن مقابل بشویم و کشور از وجود نیروهای خارجی پاک بگردد و بعد که خیال ما از جهت مرزها راحت شد، مردم درباره داخله و وضع خودشان هر طور خواستند عمل خواهند کرد و به هر تمایلی خواستند موافقت خواهند کرد.

یک مطلب دیگر تصمیم مجلس روی آن طرح دو فوریتی بود. بعد از آن جو سازی کذایی، از نظر من (اگر حق داشته باشم اظهار نظر بکنم) این تصمیم نه تنها مخالف قانون اساسی است، بلکه ضربه‌ای به قانون اساسی و به استقرار رژیم سالمی در ایران.

امیدوارم مردم ما نه خیلی دیر، بلکه زود متوجه بشوند که هدف از اینگونه تصمیمات چیست؟ زود متوجه بشوند که در این جو، جو برخورد و جبهه بندی‌ها کشور با چه خطرهایی روبرو می‌شود و در برابر آن باید بایستند. و امیدوارم تابحال متوجه شده‌اند آن همه تأکید و فریاد برای اینکه باید مجلس و رئیس جمهوری با هم هماهنگی داشته باشند، عبث و بیهوده نبوده‌است. بسیاری از مشکل‌ها می‌توانست بوجود نیاید در صورتی که هم‌آهنگی‌ها وجود می‌داشتند.

یک ملتی نمی‌تواند دو جور رأی بدهد؛ یک بار رئیس جمهور انتخاب کند و یک بار مجلس انتخاب بکند و این دو تا به جان هم بیفتند. اگر شد وضعی می‌شود پر از تلاطم، پر از کشمکش و در لحظاتی که ما هستیم این‌ها برای کشور مرگبار است. وظیفه من است که با صراحت و صداقت این مطلب را بگویم و اگر این مدت برای روشن کردن ناتوانی کسانی که اداره امور را در دست گرفته‌اند کافی نیست، ممکن است آن روز که به این معنا توجه می‌شود، بسیار دیر باشد.

پیشنهاد من (به مردم) این است: چون و چرا کنید، بخواهید که از همه چیز آگاه بگردید

پس باید بسوی مردم بازگشت؛ تعیین کننده نقش مردم است تا شما مردم چه بکنید؟ پیشنهاد من این است چون و چرا کنید، بخواهید که از همه چیز آگاه بگردید. از من بپرسید می‌گویم دعوای اصلی بر سر دو گرایش است. گرایشی خود را قیم مردم می‌خواند و با مردم مثل صغیر رفتار می‌کند و گرایشی که خود را بیان مردم می‌خواند و بنای او بر آگاهی دادن، آگاهی گرفتن و رشد دادن مردم است.

شما مردم هستید که باید با هوشیاری عمل کنید وضع را بسنجید و از روی سنجیدگی عمل کنید. کشور ما وضعی دارد که به هر حال هر کدام از شما مردم به گونه‌ای آن را لمس می‌کنید. پس جا ندارد که من بخواهم در این باره صحبت را دراز بکنم.

حرف من این است: مثل آن بیماری نباشیم که معالجه را آن قدر به تأخیر بیندازیم که وقتی به سر وقت طبیب می‌رویم کاری از او ساخته نباشد. اگر ما هر کار را در موقع خود انجام داده بودیم نه محاصره اقتصادی می‌شدیم، نه گروگان‌ها آن سرنوشت را پیدا می‌کردند، نه جنگ به ما تحمیل می‌شد، نه اوضاع ما از هر نظر بهم می‌ریخت. حالا هم اگر به موقع عمل نکنیم فردا بسیار دیر خواهد بود. آنچه شرط وفا و مسئولیت شناسی بود گفتم بقیه را به تصمیم شما مردم می‌گذارم.

به هر حال، این هفته، هفته امتحان بود. هر کدام از ما به نوعی به شما مردم امتحان دادیم. امتحان صداقت، امتحان مسئولیت‌شناسی، امتحان پای‌بندی به عقیده، امتحان تمایل به قدرت و قدرت پرستی یا عدم تمایل به قدرت پرستی، امتحان وفای به عهد به مردم کشور، امتحان دینداری. پیشنهاد من به شما این نیست که اختلاف کنید، پیشنهاد من به شما این است که امتحان کنید، تا می‌توانید نکات مبهم را از راه پرس و جو (چون و چرا) روشن کنید و پس از آنکه بر شما معلوم شد که حق کجاست، پشت سر حق متحد شوید. این تنها شرط نجات انقلاب ما و جمهوری اسلامی و وطن ما است. خدا به همه ما یاری رساند.

کارنامه جمعه ۲۲ اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار شنبه ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۰۴

## به نمایندگان مجلس، به آن‌ها گفتم که اینها اسباب استقرار استبداد را ندارند و فقط می‌توانند زمینه ساز آن بگردند

صبح به تهران آمدم در بدو ورود با دو گروه دیدار کردم. يك گروه بعضی از نمایندگان مجلس بودند که درباره مسایل گوناگونی بحث شد ولی موضوع اصلی، مسئله جمهوری اسلامی و سرنوشت آن بود و اینکه چگونه کسانی و گروههایی و... اسباب حاکمیت استبداد جدید را فراهم می‌کنند. به آنها گفتم: اینها اسباب استقرار استبداد را ندارند و فقط می‌توانند زمینه ساز آن بگردند. زیرا که اگر کسی یا کسانی و یا حزب و گروهی ادعا کند که می‌تواند با استبداد داخلی، استقلال خارجی تحصیل کند، يك دروغ آشکاری گفته است. زیرا استبداد داخلی وابستگی خارجی بوجود می‌آورد و این وابستگی خارجی و استبداد داخلی به قیمت تشدید محرومیت و فقر مادی و معنوی همه جانبه مردم مستضعف و زحمتکش ما تمام می‌شود. از سوی دیگر موجب حاکمیت همان گروهها و قشرهایی می‌گردد که محصول وابستگی هستند و می‌توانند با قدرت خارجی حامی هماهنگی و تفاهم پیدا کنند بطوریکه هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی و هم از نظر نظم و نظام اجتماعی، دنباله منطقی قدرت مسلط خارجی باشند.

آن گروهها، اینها نیستند. زیرا که فرهنگ اینها هرچند که فرهنگ زور است، اما فرهنگ فقر هم هست، فرهنگ فقر علمی، اقتصادی و فرهنگ تبلیغ این فقر نیز هست.

اگر ما بخواهیم نسل جوان در اسلام بماند و اگر بخواهیم درس خوانده میان علم و دین تضادی نبیند و در نتیجه قشرهای آگاه و صاحبان تخصص از اسلام بیرون نروند، باید بتوانیم مسائل کشور را حل بکنیم و در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی کاربرد اسلام را در مقام آزمایش و عمل نشان بدهیم و آنچه

ما نشان می‌دهیم، آیا چیزی نیست که بتواند این نسل را لاقل فراری نکند و گریزان نسازد؟

پس بیم ما از آن قشرهای وابسته به غرب یا شرق است که به انواع و اقسام نفوذ کرده‌اند و با ماسک و پوشش زورمندان مکتبی دارند زمینه بازگشت خودشان را فراهم می‌کنند و استوار هم پیش می‌آیند.

در آنچه که به من مربوط می‌شود با استقامت تمام ایستاده‌ام و در مقام عقیده هیچگاه در زندگی اهل سازش نبوده‌ام و از این پس نیز نخواهم بود و امیدوارم آگاهی و وجدان بیدار عمومی و استقامت و پایداری مردان و زنان حق ما را از این بحران بزرگ، سلامت بیرون ببرند.

آنچه مهم است این است که «خط» گم نشود. برای يك جامعه هیچ امری خطرناکتر از گم شدن «خط» نیست. اهمیت این مسئله تا بدانجا است که ما در توضیح و توجیه قیام کربلا می‌گوییم: برای آن بود که «خط» گم نشود. وابسته‌ها می‌خواهند «خط» را گم کنند؛ چون همانند عصر اموی، آنچه اصل است و آنچه مبین واقعیت و اساس اسلام است، آنها را به کناری گذاشتند و به بعضی از فروع (آنها نه همه فروع) که بکار تحکیم و موقعیت و استقرار قدرت انحصاری می‌آید چسبیده‌اند.

ربط میان استبداد و وابستگی يك ربط ذاتی است و غیر ممکن است که گرایش به استبداد در داخل با گرایش به وابستگی در خارج همراه نباشد. این «خط» است که اگر گم شد، اساسی‌ترین اساسهای استقرار اسلام به عنوان حکومت در ایران از بین رفته است.

به هر صورت، مشکلات ما و جهتی که حرکت اجتماعی در پیش دارد، باید ما را بیدار کند، گرچه آنهایی که ضربه‌های پتك هم بیدارشان نمی‌کند، بسیاریند، چنانکه ضربه‌های توپ در چالدران بیدار نکرد و بجای رفتن در پی اسباب بقا و استقلال، کار بجایی رسید که با کم و زیادش در پایان صفویه و استقرار قاجاریه ۴/۴ میلیون از جمعیت ایران در اغتشاشها و زدوخوردها از بین رفت. رقمی که بعضی از تاریخ نویسا در این مورد نوشته‌اند، ۳۰ میلیون است.

ضربه‌های ارتش تزاری نیز ما را بیدار نکرد. ما نسبت به تاریخ آن روز بسیار با سوء ظن می‌نگریستیم اما وقتی وقایع امروز کشور خودمان را می‌بینیم مشاهده می‌کنیم که همین نادانیه‌ها، ندانم کاریها و اسباب دست شدن آنها آن روز، با ابعادی بزرگتر، موجب آن شکست و فلاکت تاریخی گشته است. امروز هم اگر عمل نکنیم و اگر نایستیم و استقامت نکنیم، آیندگان (در صورتی که آینده‌ای در کار باشد) درباره ما همین قضاوت را خواهند کرد. خواهند نوشت که ملتی قیام کردند و تمام امکانات و وسایل را در اختیار کسانی بعنوان مسئول گذاشتند و آنها با دیدی محدود و دانشی اندک و تعصبی بسیار در پی قدرت‌طلبی رفتند و از نو ایران را برده وابستگی و استبداد کردند و در نتیجه، به فقر و جهل روزافزون کشاندند.

### چاره‌ای جز ایستادگی و استقامت نیست

بنابراین، چاره‌ای جز ایستادگی و استقامت نیست. برای اینکه این ایستادگی و استقامت واقعیت پیدا کند، باید هنوز برای ارتقاء دانش و آگاهی و واضح و روشن کردن وجدان عمومی کوشید این کوشش باید در پایه و نزد توده مردم همان وحدت روزهای نخستین انقلاب را پدید آورد. از این پایه است که می‌توان براه افتاد و به نتیجه رسید. یکی از نمایندگان این بحث را پیش آورد که اگر نیروهای معتقد به اسلام گردهم نیایند، جامعه به اینکه سرنوشت دیگری نیز متصور است، امید پیدا نمی‌کند. آگاهی‌دادن بدون آنکه امکان اجتماعی - سیاسی ملموسی به مردم عرضه کنیم و بدون عرضه برنامه و اتحاد سیاسی که قادر به اجرای برنامه باشد، نتیجه بایسته را ببار نمی‌آورد. البته همه در این معنا موافق بودیم.

### شما از استقلال و آزادی حرف می‌زنید و آنها از مستضعفان

و بمناسبت این مسئله پیش آمد که شما از استقلال و آزادی حرف می‌زنید و آنهایی که در پی فریب و تحصیل قدرت انحصاری هستند، از مستضعفان و بهبود وضعیت آنها و اینگونه مطالب می‌گویند و می‌گویند اینها را بنگرید که

دنبال حرفهایی هستند که شما مردم از آنها چیزی نمی‌دانید و دردهای شما را نمی‌گویند و در پی آنها نیستند.

پاسخ من این بود که آنها چون به شعور مردم باور ندارند و چون معتقدند که مردم نادان هستند گمان می‌کنند که خود قیم مردم هستند، پس بنای کارشان در تبلیغ دروغ و فریب است. اما تجربه تاریخی و تجربه زمان خود ما روشن کرده است که مردم آگاه هستند و خصوصاً مستضعفان و محرومان می‌دانند که حق کجاست و چه کسی بفر آن‌هاست. چرا می‌گوییم استقلال و چرا می‌گوییم آزادی و چه رابطه‌ای میان این دو کلمه و عمل و اجرای برنامه بسود محرومان و زحمتکشان هست این چیزی نیست که محرومان ندانند.

**وابستگی یعنی چه؟ یعنی غارت محرومان کشور بسود گروههای حاکم داخلی و قدرتهای حامی خارجی.**

استبداد یعنی چه؟ و استبداد بزیان کیست؟ و چه کسانی فریاد برخوانند آورد؟ اگر محرومان و مستضعفان جامعه که اکثریت قریب به اتفاق جامعه را تشکیل می‌دهند مصالح خویش را تشخیص بدهند چه نیازی به استبداد می‌ماند؟ آن گروه اقلیتی که با وجود آگاهی عمومی و با وجود اینکه يك ملتی کار حکومت را موافق با مصحلت و پیشرفت خویش بیابد، مقابله کند، کدام است؟

پس وقتی نیاز به استبداد می‌شود، معنایی جز این ندارد که می‌خواهند، از پیش وسیله اعتراض و مقاومت همان محرومان و مستضعفان را از دست آنها بگیرند.

این گرانی روز افزون و این تورم به زیان کیست؟ چه کسی نمی‌داند که تورم بسود گروههای حاکم است؟ و بسود آنهایی است که سرمایه و دستگاه اداری و وسایل توزیع کالا و همه و همه چیز را در دست دارند؟ چه کسی نمی‌داند، در تورم آنهایی که می‌فروشد سود می‌برند و آنهایی که می‌خرند و مصرف می‌کنند زیان می‌بینند؟ وقتی مردم زحمتکش می‌بینند که قیمت‌ها بالا می‌رود، کار و تولید می‌خواهد، با حرف و با کلمه مستضعف گفتن و با شعار آنها فریب می‌خورند؟ خیر، فریب نمی‌خورند، زیرا که این مسئله تجربی است و يك مسئله نظری نیست.

مردم محروم ما مثل مردم محروم همه جای دنیا نسل بعد از نسل تجربه دارند و می‌دانند که تورم يك بیماری است و یا به بیان بهتر، علامت يك بیماری است که هر چه میزان آن بیشتر بشود و هر چه گرانی قیمت‌ها بیشتر بشود، نشانه آن است که محرومیت جامعه بیشتر شده است و گروه‌های محروم جامعه تحت فشار بیشتری قرار گرفته‌اند؛ نشانه آن است که تمایل عمومی به حاکمیت گروه‌های صاحب قدرت و صاحب سرمایه و... و... و... نیست.

اما در حال حاضر، تورم فقط علامت افزایش محرومیت تنها نیست، بلکه نشانه فقدان کامل امنیت و کاهش شدید تولید در داخل است؛ این معنای کنونی تورم است. آن‌ها که می‌دانند و از اقتصاد و جامعه‌شناسی اطلاع دارند می‌دانند که این علامت تا کجا خطرناک است. و این همان مسئله‌ای است که در آغاز گفتگو با شما در میان گذاشتم و این علامت‌ها، علامت‌های خطرهای بزرگ هستند.

به همین لحاظ آن کارگران، آن دهقانان و آن مستضعفان نیز فریب حرف و شعار را نمی‌خورند برای اینکه خودشان در کارگاه‌ها و روستاها هستند و می‌بینند که بر خود آنها چه می‌گذرد؟ از حرکت بازماندن چهل هزار تراکتور معنای روشنی دارد.

آن مستضعف وقتی در برابر خود می‌بیند که ماشین خوابیده است و کار معطل است و کسانی هم دارند روضه محرومان را می‌خوانند، نمی‌پرسد: همه چیز در دست شما است، چرا بجای عمل روضه می‌خوانید؟

مردم درست تشخیص داده‌اند و درست هم رأی داده‌اند و به کسی رأی داده‌اند که نه تنها اهل بازی نیست، بلکه اهل عقیده است و در عقیده هم نه سازش می‌کند و نه تسلیم می‌شود. محرومان جامعه می‌دانند که چگونه آنچه در سود آنها به اجرا درآمد متوقف شد. آنها می‌دانند استقراری که حکومت متکی به خود آنها و مجری يك برنامه، چیست؟ آنچه را که عمل می‌شود، لمس می‌کنند؛ زیرا در زندگی آنها منعکس می‌شود. و این درست همان تکذیب واقعی بر ادعاهایی است که می‌شود.



آنها که استقلال در مرزها و آزادی در درون مرزها می‌خواهند، آنها کسانی هستند که می‌خواهند جامعه ما دیگر جامعه محرومان و جامعه جهل و فقر و عقب ماندگی و خواری و خفت در برابر سلطه گران خارجی نباشد. محرومان ما این را خوب می‌فهمند.

ایران در لحظاتی است که تصمیم نسل جوان امروز و ایستادگی و استقامت می‌تواند اسباب نجات کشور و استقرار حاکمیت اسلام را فراهم بیاورد. شکست جو سانسور، جو روشهای تخریبی کاری است، بغایت بزرگ و بر عهده نسل حماسه ساز امروز است که از عهده این کار بزرگ برآید. آنچه قدرت پرستان کور نمی‌بینند، همین اعتقاد به توانایی‌های این نسل است. آنها گمان می‌کنند، تبلیغات پرفریب در جمعهای بسته و اجرای سیاست تحدید و تهدید در نهادها آنها را به مرادشان می‌رساند و اسباب حاکمیت بی‌چون و چرایشان را در همه دستگاههای مدیره کشور فراهم می‌آورد. آنها از تحولات سریع جهان ما غافلند. آنها نمی‌توانند عمق نگرانی نسل امروز را بفهمند. آنها برای این سؤال که ایران در این جهان چگونه خواهد زیست؟ نه پاسخی دارند و نه اضطراب نسل امروز ایران را می‌فهمند.

بنابراین، بهتر است که ما خود را در محدوده برخوردهای تبلیغاتی با این گروه‌ها که از نظر من تنها نقش جاده صاف کن را دارند، نمایم و بکار ارائه يك برنامه و ارائه يك دیدگاههای نو، ارائه معنویت اسلامی و چشم اندازهای جامعه اسلامی و توانایی‌ها و استعدادهای خودمان برای حل این مسائل بپردازیم.

بقیه کارنامه جمعه ۲۲ اسفندماه ۵۹

تاریخ انتشار یکشنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۰۵

## گروه بعدی این مبحث را پیش آوردند که نسل امروز به شما رأی داده است و از شما استقامت می‌خواهد.

همان‌طور که به نمایندگان گفته بودم، به آنها هم از نو گفتم که قرار ما استقرار اسلام و حکومت اسلام بود و قانون اساسی وضع کردیم، کم یا زیاد آن قانون يك بحث است، و اینکه يك میثاقی است که مردم بنام اعتقاد اسلامی بدان رأی داده‌اند، يك بحث دیگر.

## بسیاری کارها که بنام اسلام انجام می‌شود ضد اسلام است؛ از تجاوزها، ناامنی‌ها، خودسری‌ها و...

تا وقتی که این قانون است باید محترم شمرده شود و اجرا بگردد. و اگر در کشور ما، کشوری که انقلاب کرد تا قانون در آن اجرا گردد و فرد فرد مردم ما، روابطی قانونی میان خود برقرار بکنند و از رهگذر این روابط قانونی منزلتهای انسانی ثابت و پایدار شود، اینک ببینید که هر گروه زورمندی، هر تجاوزی که می‌خواهد به قانون اساسی می‌کند. بسیاری کارها که بنام اسلام انجام می‌شود ضد اسلام است. از تجاوزها، ناامنی‌ها، خودسری‌ها و... و... در این صورت من چگونه خود را رئیس جمهور بخوانم، مجری قانون اساسی باشم و دست و پا بسته ناظر اوضاع بمانم؟

سخن من این نبود، معنایش سستی و ضعف و فتور نبود، معنایش ایستادگی و استقامت بهر قیمت بود، تا همه جا ایستاده‌ام و باید که در این کشور قانون به اجرا درآید، باید روابط ما مردمان اسلامی بگردد، از بخت بد، مجاری اطلاعاتی، نوع مجاری اطلاعاتی، سانسور روزافزون و بدتر از اینها نبودن روش علمی سنجش اطلاعات موجب شده است که گروههای قدرت پرست مواضع را بدست بیاورند، با استفاده از فریب و دروغ و با استفاده از همین ابزار که در اطراف رئیس جمهور کسانی هستند، گروههایی بنام او عمل می‌کنند و اطلاعات نادرستی به او می‌دهند، در نتیجه او را وادار به بیان مطالبی می‌سازند که چنین است و چنان است؛ اگر این نبود، اگر سانسور نبود،

اگر اطلاعات همان‌طور بی‌کم و کاست به مراجع تصمیم‌گیری می‌رسید، اگر روش علمی در کار بود و از اطلاعات رسیده استنتاج درست می‌شد، این اوضاع به خرابی نمی‌گرایید و وضعیت به این صورت در نمی‌آمد. پس خود این وضعیت که هست اگر خوب است و هیچ عیبی ندارند، پس نگرانی بابت چیست؟ این همه هیاهو برای چیست؟ اگر خوب نیست، خراب است و خرابتر می‌شود، پس چرا ما علتها را رها کرده و بدنبال معلولها هستیم؟ این خرابیهای اصلی کجا هستند که عوارض آنها بصورت این برخوردها، این همه نظرها را بخود جلب و معطوف کرده‌است؟ بنابراین ما ایستاده‌ایم، با هم به استقامت ایستاده‌ایم و کاملاً نیز امیدواریم که با پایداری و استقامت نسل بزرگ مسئول امروز بتوانیم مشکلات را از پیش پا برداریم و جامعه اسلامی پیشرو، آزاد و مستقلى را بنیان بیافکنیم، جامعه‌ای که در آن محرومانی برجای نمانند تا وسیله دست تبلیغ و ملعبه تزویر و ریا و اسیر حکومت گروههای قدرت پرست بگردند.

**ممکن نیست من در برابر جبهه‌های گوناگونی که بر ضد استقرار جمهوری اسلامی بر پایه دو اساس استوار استقلال و آزادی از داخل و خارج گشونده‌اند، تسلیم شوم:**

بهر حال دیدارکنندگان می‌گفتند مردم می‌خواهند شما را، با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، يك مجرى پراستقامت و صمیمی ببینند، تا این زمان چنین بوده است، از این پس نیز این مردم می‌خواهند چنین باشید. بار دیگر تکرار کردم که ممکن نیست من در برابر جبهه‌های گوناگونی که بر ضد استقرار جمهوری اسلامی بر پایه دو اساس استوار استقلال و آزادی از داخل و خارج گشونده‌اند، تسلیم شوم. بنگرید به جبهه جنگ با متجاوز خارجی، در حالیکه از هر سو در محاصره‌ایم و یا هیچ امکان نظامی از خارج دریافت نمی‌کنیم، با موفقیت از وطن دفاع می‌کنیم. اما نمی‌بینند که، در همان حال، ما ناگزیریم در جبهه دفاع از آزادیهای مردم، با قدرت پرستان کوردل که زیبایی

انقلاب، معنویت انقلاب، حق مردم این کشور به رشد و زندگی شاد معنوی را مشاهده نمی‌کنند مقابله کنیم؟

## من بنوبه خود در جبهه جنگ با فقر و جهل به کوشش برای شکستن سانسور همه جا حاضریم:

من بنوبه خود در جبهه جنگ با فقر و جهل به کوشش برای شکستن سانسور، همه جا حاضریم، این حقیقت چنان بارز و عیان است که تمام رشته‌های تبلیغات دروغ آن‌ها که در جبهه‌ها رویاروی من ایستاده می‌جنگند باطل می‌گرداند. این ملت می‌بیند که در جبهه‌های اصلی جنگ منتخب او حاضر است و می‌جنگد ممکن نبود بدون عقیده این توانایی در انسان پدید آید و ممکن نبود بدون عقیده استقامت پدید آید و ممکن نبود بدون عقیده و بدون آنکه انسان معتقد باشد به آنچه می‌کند در این همه جبهه‌ها با استقامت بایستد و بجنگد. اگر چنین نبود، این آدم دنبال زد و بند می‌رفت و سرنوشت دیگری می‌یافت. بهر حال از روی علم و اطلاع و عقیده این سرنوشت را پذیرفتم و مایلیم تاریخ همانند نسل امروز، شهادت بدهد که در جنگ سخت و همه جانبه، حاضریم؛ ممکن است از پای درآیم اما تسلیم نمی‌شوم.

## نوه امام آمد به او گفتم می‌خواهند به جامعه بقبولانند من به خلاف عقاید عمل می‌کنم.

بعد تا دیرگاه شب گروه‌های دیگری نیز آمدند و با آنها نیز صحبت‌های طولانی کردم. گزارشها درباره ۱۴ اسفند فراوان بود که می‌گذارم برای کارنامه فردا. امروز فقط دیدارها و گفتگوها را می‌گویم. سرشب نوه امام آمد. او می‌گفت (.....) نتیجه‌ای که اینک گرفته‌ام اینست که هیچکس از شما صمیمی‌تر به امام نیست. نشانه این صمیمیت این است که شما پرده پوشی نمی‌کنید و آنچه را که حق می‌دانید می‌گویید و از شیوه‌های تبلیغاتی سخت نانجیبانه قدرت پرستان فصلی گفت و با يك صفای خاطری گفت: «وقتی

روزهای پیش و پس از رفتن شاه سابق دورنمای ایران انقلابی را در نظر مجسم می‌کردند همه شادی بود و یکدلی و دوستی بود و پیشرفت بود و از بین رفتن محرومیتها بود و...» با گفتن این جمله، به هیجان آمد و اشکهای او جاری شد. بهر حال لحظه‌ها و لحظه‌های سخت و لحظه‌های تصمیم است؛ هر چه پیش آید بهتر است انسان از عقاید خویش نبرد و بدور نیافتد. به او گفتم: آنچه این دشمنان تبلیغ می‌کنند و می‌گویند خود نیز از یک چیز ناتوان شدند و آن اینکه به جامعه بقبولانند من به خلاف عقاید عمل می‌کنم. حتی به ذهن خود آن‌ها هم نیامده است که چنین چیزی را تبلیغ می‌کنند. آنچه جامعه را و تاریخ را به قضاوت عادلانه و درست رهبری می‌کند پایبندی ما است در عمل به عقایدمان. طبق این تبلیغات که شده آن روز که من بخش نوشته کارنامه را بنویسم همه خواهند دانست که چه امکانش و چه وعده‌ها بوده است برای استقرار استبداد و در دست گرفتن همه چیز تا این ملت بزرگ بداند، من به رأی او خیانت نکردم به عقیده خودم خیانت نکردم و زیر بار این وسوسه‌ها نرفتم و حاضر نشدم به راهی بروم که اکنون ایستاده‌ام تا بنام اسلام و انقلاب ما را بدان نکشانند. شما بسیاری از این امور را آگاهید، بلحاظ موقعیتی که دارید اما مردم عادی آگاه نیستند. عمری تجربه و تحصیل علم مرا به این نتیجه رسانده است که استبداد به زیان محرومان است. و چرا ما به مردم محرومی که حق دارند در این سرزمین گسترده زندگی خوب و شاد و انسانی داشته باشند جفا کنیم. اگر ما ناتوان بشویم در حل مسائل بهتر از این است که به آنها خیانت کنیم، امید آنها را از بین ببریم، راه و خطشان از بین برود و آن‌ها که به اسلام امید بستند در ما بعنوان مسلمانانی که می‌توانیم آرمانهای آنها را تحقق ببخشیم امید بسته‌اند. بهتر است بایستیم و اگر از پای درافتیم چه باک؛ نباید به راه جفا و خیانت به باورهای مردم برویم. آنها هم که به این راه رفته‌اند از من بشنوند تا دیر نشده بازگردند. بهر حال، همان‌طور که شما از پس اشتباه برآمدید و از آن بدرآمدید، نظیر شما بسیارند جوانهایی که در جبهه‌ها اسلحه بدست سینه به تیر دشمن گرفته‌اند، در آنجا هم این القاءها را کرده‌اند و من کاملاً امیدوارم آنها هم از اشتباه باز گردند. اسلامی که ما در پی آنیم، اسلام در کلیت آن است و در جامعیت آن اسلامی است که به انسان طراوت اندیشه و زیبایی و کرامت و

معنویت می‌بخشد، اسلام خمود، اسلامی که به آدمی خمودگی، غم‌زدگی، کزکردگی ناامیدی، عقب‌ماندگی، قیافه چرکین، ببخشد این اسلام اسلام از خود بیگانه زیون‌پروری است.

گفتگوها زیاد شد از تمایلات از روحانیت اصیل از مخالفت آنها با گروه حاکم و... و بسیار صحبت شد. امیدوارم این نسل امروز با همان باور که در روزهای نخستین انقلاب می‌داشت به اسلام وفادار بماند، آنچه از ناراستی‌ها و کجی‌ها در رفتار ما می‌بیند به اسلام نسبت ندهد.

### آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی آمدند

بعد آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی آمدند. درباره وضعیت کشور صحبت بمیان آوردند و از وضع جبهه‌ها، این تلاشی که از پرده بیرون افتاده است، گفتند. آنها گفتند: همان‌روز که آن نوار بدست افتاد (نوار آیت که در باره چگونگی کودتا طرح می‌دهد) معلوم شد برنامه آنها برنامه ساخته و پرداخته امریکاست، بسیاری تهدیدهای بعدی بر ما روشن کرد که این برنامه، برنامه‌ای است که به هر قیمت اجرا می‌شود. اگر تابحال به تأخیر افتاده و آن‌طور که خواسته‌اند، نتوانسته‌اند به لحاظ همان کوشش ما برای آگاهی دادن به مردم است، آگاهی عمومی است، و اینکه هر کار کرده‌اند و این جوسازیها که کرده‌اند سرانجام به زیان آنها تمام شده است، مانع از این شده که کار بدلخواه آنها انجام بگیرد کوشش ما باید براین باشد که بیش از هر کار دیگر خاک میهن اسلامی خودمان را از وجود دشمن پاک کنیم، اگر دشمن در خاک ما باشد، هر تحولی می‌تواند برای سرنوشت ما مرگبار باشد.

گزارشی که از خارج آمده بود را با آنها در میان گذاشتم؛ در مطبوعات خارجی آمده بود را با آنها در میان گذاشتم. در این مطبوعات خارجی که موضوع اصلی بحثشان بی‌ثباتی رژیم ایران است و اینکه ما (دوستان غربی) ناگزیریم بنای رابطه خودمان را بر دوستی با عراق بگذاریم بلحاظ ثبات بیشتر آن رژیم؛ اینکه رژیم عراق و دستیاران جهانی او هیچ انتظاری جز این نمی‌کشند که این توطئه‌ها به نتیجه برسد و رئیس جمهوری حذف بشود و

بازتاب آن بر روحیه نیروهای ما که در جبهه‌ها می‌جنگند مسئله‌ای نیست که بدلیل فرمایشات آقای خلخالی در مجلس نادیده گرفت. در نتیجه خطرهای بزرگ متصور است. این است که مسئله مهم و اساسی از نظر من این نیست که در تهران بمانم و مواظب خود باشم و مراقب توطئه‌هایی باشم که بر ضد من می‌چینند. درست است که اینهم جبهه است و بر ضد ما گشوده‌اند اما جبهه اصلی اینجاست. اگر دشمن در خاک کشور ما نبود وضع طور دیگری بود هر چه پیش می‌آید در داخله بود اما آنها می‌خواهند بر دردها این درد را نیز بیافزایند.

«بقیه کارنامه جمعه ۲۲ اسفند ۵۹»

تاریخ انتشار دوشنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۰۶

## رفته بودند منزل آقای موسوی اردبیلی و با پیغامی از سوی او آمده بودند. این پیغام سه پیشنهاد بود:

بعد آقایان حاجتی کرمانی، بجنوردی و محلاتی آمدند. یعنی اول شب آمدند چون حرفشان زیاد بود رفتند. آن‌طور که خودشان می‌گفتند رفته بودند منزل آقای موسوی اردبیلی و با پیغامی از سوی او آمده بودند. این پیغام، سه پیشنهاد بود و یک قول. پیشنهادها اینها بودند:

**اول:** چون در جو ملتهب نمی‌توان کار رسیدگی را بطور جدی پیش برد، رئیس جمهور در روزهای آینده بطور موقت از اجتماع و سخنرانی صرف نظر کند،

**دوم:** بر همان تأکید همیشگی بایستید که باید قانون اجرا گردد ولو درباره رئیس جمهور و

**سوم:** تصفیه همه جا باید بشود ولو در دفتر رئیس جمهور (اگر کم و زیادی در این بیان که کردم باشد در متن نامه‌ای که برایم نوشته‌اند سه تا پیشنهاد

دوتایش آمده و آنجا هست) و قول داده بود که چماقداری را بلای بزرگ جمهوری می‌داند و می‌ایستد که این بلا ریشه کن شود. در نامه، او این‌طور نوشته بود: درباره قانون خوب معلوم است که تمام هم و غم و کوشش و تلاش ما بر این است که قانون اجرا بگردد و اگر قانون اجرا می‌شد ما با این بلا روبرو نمی‌شدیم که حالا باین صورت زندگی جمهوری را تهدید کند.

بهرحال نوشتم در صورتیکه شما بقول خود عمل کنید و ریشه چماقداری را برکنید و این تصفیه بزرگ در جامعه ما انجام بگیرد آن وقت من با کمال میل می‌پذیرم که این هیئت بیاید و در دفتر رئیس جمهور و در هر جای دیگر آدمهای ناباب، ضد انقلاب و... اگر یافتند آنها را هم تصفیه کنند، پس حالا منتظرم ببینم این بلای چماقداری ریشه کن می‌شود والبته بعد با کمال میل می‌پذیرم که آدم ناباب هر جا پیدا شد تصفیه بشود. حرف تازه‌ای هم نبود ما از پیش بر همین باور بودیم و یکی از زمینه‌های اصلی اختلاف همین حکومت اشخاص ناباب است، با این آقایان نیز در زمینه‌های مختلفی گفتگو کردم. آنها از اینکه این پیشنهادها را پذیرفتم شاد بودند و قرار شد متنی هم در این زمینه آقای موسوی اردبیلی درباره همین قول برای من بنویسند.

## از آنها پرسیدم که این موضعگیری بر ضد گروهکها تا حال سودی در برداشته است؟

آقای محلاتی گفتند: من شرحی در حضور آقای موسوی اردبیلی راجع به سازمان چماقداران دادم و این آقایان را هم به شهادت گرفتم که نزد خدا مسئول نباشم و آنچه را که می‌دانستم به او گفتم؛ نزد آقای مهدوی کنی هم رفته و به او نیز گفتم. بعد صحبت رفت روی اینکه این گروه چنین است و آن گروه چنان است و همین‌طور ضرورت اتخاذ موضع بر ضد این گروه و بر ضد آن گروه. از آنها پرسیدم این موضعگیری بر ضد گروهکها تا حال سودی در برداشته است؟ آیا این فشار و طرد سودی دربر داشته است؟ آنها را ضعیف‌تر کرده یا قوی‌تر؟ چون تصدیق داشتند که قوی‌تر کرده است، گفتم: بسیار خوب پس چرا آن روشی را که من پیشنهاد کردم و امام نیز پذیرفت



بمورد اجرا درنیاوردند؟ آقای حجتی کرمانی گفت: تصدیق همه الان این است که همان يك بحث چند ساعته با فدائیان خلق رمق آنها را گرفت، اعتبار آنها را گرفت و دیگر قادر نشدند به آن گونه کارها در جامعه ادامه بدهند. گفتم: خوب پس بروید تحقیق کنید ببینید چه دستهایی نگذاشت این روش پیش برود و جامعه ما وحدت فکری پیدا کند و در اسلام يك دست بشود؟ مگر با موضع گرفتن و طردکردن يك گروهی از بین می‌رود؟ غالب این گروهها موجودیت و ریشه خودشان را از همین طرد و نفی بدست می‌آورند. در هر حال، آنها قبول کردند که راه درست کار همین است و قرارشان این بود که خود با امام صحبت بکنند و یکی از صحبت‌هایشان هم همین باشد.

### راجع به ۱۴ اسفند صحبت به میان آمد که مفصل صحبت کردم

بعد راجع به ۱۴ اسفند صحبت به میان آمد که مفصل صحبت کردم (....) کسانی که وقایع چهارده اسفند را بوجود آوردند، آنها کسانی نیستند که بتوانند يك قدرت استبدادی پایدار بوجود بیاورند. اگر غیر این خیال می‌کنند مثل بقیه کارهایشان خیال می‌کنند. ببینید در این دوسالی که پشت سر گذارده‌اند چه کرده‌اند، چه موفقیت‌هایی تحصیل کرده‌اند تا بفهمند که آنها کسانی نیستند که بتوانند قدرت انحصاری پایداری را بدست بیاورند. آنها نخستین قربانیان هستند.

بعد مقداری هم از روش کار‌آنهايي که میانه را می‌گیرند صحبت کردیم و من آن روش را سخت انتقاد کردم. گفتم آن‌ها که سیاست التقاطی دارند، ضربه هاشان کشنده‌تر و خطرشان بزرگتر است. برای اینکه می‌کوشند صاحب حق را وادار کنند از حقش «ولو مقداری» بگذرد و جناح باطل را ولو در مقداری از ادعا تصدیق می‌کنند، در نتیجه مقداری از حق ضایع و مقداری از باطل حاکم می‌شود و به همین ترتیب باطل پیش می‌رود و از حق خورده می‌شود تا حق بکلی از بین برود. این است که وسط بازی کردن، میانه را گرفتن، در حقیقت محکوم کردن حق به مرگ تدریجی است. رویه درست این است که حق را بجوید، ببینید کجاست و از آن با تمام توان حمایت کنید.

آقای حجتی می گفت: آخر حق نسبی است. گفتیم: نه ما نسبی

هستیم، علم ما نسبی است والا حق یکی است

آقای حجتی می گفت آخر حق نسبی است. گفتیم: نه ما نسبی هستیم، علم ما نسبی است والا حق یکی است. ممکن است علم ما کافی نباشد که ببینیم چقدر از حق نزد این طرف و چقدر از حق نزد آن طرف است. در این صورت، ما باید از قضاوت بازایستیم؛ قضاوت گناه است. باید تحقیق را ادامه بدهیم؛ آن قدر تا ببینیم حق کجاست. وقتی دانستیم حق کجاست، آن وقت سکوت را بشکنیم و از حق دفاع کنیم. والا براحتی باطل می تواند از هیچ، همه چیز را بدست بیاورد چون کافیست يك دعوا پیش بیاورد و ادعایی علیه صاحب حق بکند. عده ای در مقام مصححت اندیشی پا به میان بگذارند و بگویند که ما چون نمی دانیم چقدر از حق این طرف است، چقدر از حق آن طرف است، پس بیاییم این طور بکنیم. در این صورت، باطلی که اصلاً هیچ چیز را مالک نبود، مالک بخشی از حق می شود و صاحب حق قسمتی از حق خود را از دست می دهد. عیناً همین امری که در جمهوری ما دارد واقع می شود: بر خلاف قانون اساسی هر روز عمل می شود و هر وقت می ایستیم و می پرسیم چرا این کارها شده؟ می گویند: «اختلاف شد» و عده ای می آیند میانه را می گیرند. در نتیجه، امر تجاوز به قانون اساسی همچنان دارد انجام می گیرد و اگر به همین ترتیب پیش برود در عمل دیگر چیزی از آن باقی نمی ماند.

وقتی مجریان قانون خود ناقضان قانون شدند مردم چگونه به ما

اطمینان می کنند؟

راه درست این است که ببینیم متعرض به قانون اساسی کیست و در برابر او بایستیم، راه میانه را گرفتن، غیر از ادامه همین تجاوز به قانون اساسی، چه نتیجه دیگری را بیار می آورد؟ و وقتی مجریان قانون خود ناقضان قانون شدند مردم چگونه به ما اطمینان می کنند؟ و سرنوشت این جمهوری چه خواهد شد،

وقتی کسانی که خود را مکتبی می‌دانند آنسان قانون و مکتب را زیر پا می‌گذارند؟ شما چه سودی می‌برید از اینکه میانه را بگیرید وقتی یا می‌دانید حق کجاست و باز هم به تمامه دفاع نمی‌کنید یا نمی‌دانید که دفاع شما جز به سود باطل نیست. پس بهتر است در هر موضوع پیش از داوری به تحقیق پرداخت، حق را معلوم کرد و جانب حق را با تمام توان گرفت. آنهایی که یکی به این می‌زنند و یکی به آن، یکی به این می‌بخشند و یکی به آن، جز به باطل و پیشرفت کار باطل کمک نمی‌کنند. خوب این بحثها هم شد و البته غر از اینها دیگران نیز آمدند و با آنها هم بحث شد و تا دیروقت شب این آمد و رفتها و گفت و شنودها تمامی گرفت. البته از یاد بردم که ظهر نیز به منزل خواهرم رفتم و یکی دو ساعتی هم نزد مادر، خواهران و برادران بودم.

کارنامه شنبه ۲۳ اسفند ۵۹

تاریخ انتشار ۱۸ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۰۷

### گزارشها راجع به ۱۴ اسفند

دو گزارش از دفتر ریاست جمهوری درباره توطئه و مواضع کودتا در ادارات: امروز صبح يك رشته گزارشها راجع به ۱۴ اسفند نزد من آوردند تا آنها را ببینم، اینها چند دسته بودند، يك دسته راجع به کسانی که در ایجاد حادثه شرکت داشتند، نحوه سازماندهی، محللهایی که از آن محلها این عده به دانشگاه آمدن بودند به ندای وجدانشان پاسخ گفته و گزارش نوشته و فرستاده بودند و یا آمده و گفته بودند. يك رشته مربوط به تحقیقاتی که انجام گرفته بود و يك رشته مربوط می‌شد به گزارشات مقامات انتظامی که مفصل بود و متعدد و گزارشهایی بود از کسانی که در آن روز در دانشگاه مسئولیت داشتند. از مسئولان بلندگوها تا مسئولان نظم و امنیت يك رشته هم گزارش بود راجع به نوشته‌های مطبوعات، برای اینکه خواننده يك حسابی بدست بیاورد در یک روز چهار روزنامه ۵۸ مقاله بر ضد رئیس جمهور نوشته بودند. این پرونده‌ها

حجم بسیار بزرگی را در بر می گرفت و گرچه آنچه در برابر چشم مردم يك شهر گذشته بود، آنچه مردم کشور از طریق تلویزیون دیده بودند واضح و مبرهن بود بر همه که حقیقت چیست؛ اما اینکه این رویداد چگونه سازمان یافته بود، محتاج کار و تلاش است و مقداری از این کار و تلاش با موفقیت انجام گرفته بود که آورده بودند. این پرونده‌ها را که آورده بودند آقای حجتی کرمانی، بجنوردی، جلالی نمایندگان مجلس هم بودند، قرار شد که يك فتوکپی از آنها به این آقایان داده بشود که مطالعه کنند و پی گیری بنمایند. در ضمن مدتی پیش از این واقعه ۱۴ اسفند شاید به فاصله يك ماه بلکه بیشتر، دو گزارش به دفتر ریاست جمهوری رسید درباره توطئه مواضع کودتا در ادارات ( با عده‌ای اسامی هم بود) که همان وقت من به سپاه و اداره اطلاعات ارتش دادم تا قضیه را تعقیب بکنند، اطمینانی به صحبت آن نداشتند که این امر کاملاً درست بوده باشد و آن اسامی هم يك اسامی بود که آدمی بیشتر اطمینان داشت که این اطلاعات نادرست است و سر و تهی نباید داشته باشد. در این روز گزارشی آمد که می‌خواهند آن اطلاعات را به يك پرونده تبدیل کنند و برای طلبکار کردن چماق‌دارها بگویند که بله آن روز قرار بوده که آن آدمها کودتایی انجام بدهند و این چماق‌دارها با هوشیاری جلوی آنها را گرفتند ( حال در دانشگاه آنها چه‌ها گفتند به رئیس جمهور و آن بازی را راه انداختند و چگونه می‌شد با آن حرفها و کارها جلوی کودتایی را گرفت، البته چون قلم و زبان در دست خود این آقایان است، لابد این را هم جور می‌کنند و میزان می‌کنند و به خیال خودشان بخورد مردم می‌دهند).

واقعیتی هست که به این مناسبت من باید با مردم در میان بگذارم و آن اینکه از نظر من بعنوان محقق مسائل اجتماعی کشور یکی از عوامل اساسی سقوط رژیم شاه این بوده که او تا آنجا پیش رفته بود که نه تنها مردم را نادان و ملتی را جاهل، ابله بحساب می‌آورد، بلکه این اواخر اصرار داشت که مردم را تحقیر کند بگوید، شما نمی‌فهمید مستقیم و غیرمستقیم طوری رفتار می‌کرد که پنداری مردم سفیه و ابله‌اند و هر چه از زبان او برآید هر خلاف حقیقتی را بگوید، چون او گفته است، مردم حقیقت خواهند پنداشت و باور خواهند کرد. يك مجله ترکی نوشته بود که در ترکیه او و همسرش شراب می‌نوشیدند و

از او می‌پرسند که شما این‌طور راحت مشروب الکلی می‌نوشید از نظر مردم ایران که مسلمانند بد جلوه نمی‌کند؟ پاسخ گفته بود: مردم خیال می‌کنند که این ویسکی به محض اینکه به لب من رسید تبدیل می‌شود به آب کوثر و پایین می‌رود. هیچ ملتی نیست که اینگونه تحقیر را تحمل کند. البته معروف است که فرعون در مصر می‌خواست دعوی خدایی کند، به وزیرش گفت که من می‌خواهم ادعای خدایی کنم و تو باید راه پیدا کنی و کاری کنی که مردم مرا به خدایی بپذیرند. او يك ماه مهلت خواست و برای عده‌ای از مردم رژیم‌های غذایی گوناگون و برای يك کسی هم رژیم غذایی باقلا در نظر گرفت. کسی که آن رژیم را داشت و شبانه روز باقلا می‌خورد بعد از يك ماه حرکات سفیهانه‌ای از او سر زد. وزیر پیش فرعون رفت و گفت اگر بخواهید مردم تو را به خدایی بپذیرند، باید هفت سال به مردم باقلا بخورانی! با این حال، آن‌چنان که تاریخ گزارش می‌کند، به آن مردم هفت سال رژیم باقلا خوراندان کفایت نکرد؛ کار این تحقیر و خفت به آخر نرسید و دستگاه فرعون برچیده شد. در زمان ما که این همه دستگاه‌های فرستنده و گیرنده در جهان وجود دارد، در زمانیکه يك تغییر اساسی در روانشناسی ملت ما بوجود آمده است، بنا را گذاشتن بر نادانی مردم و تبلیغات و بیان و ادعا را بر این اساس کردن، گور خود کردن است. اگر ما، کمی هوشیار باشیم، اهل دقت باشیم و تا اندازه‌ای سر از تحقیق در مسائل جامعه در بیاوریم، مقداری در روانشناسی جامعه و وجدان و شعور جامعه کارکرده باشیم، می‌فهمیم که آن تغییر اساسی در جامعه ما یکی از علت‌های تعیین‌کننده پیروزی انقلاب و سرنوشت رژیم شاه، بوده است. چه بود آن تغییر که هم در عینیت و کمیت جامعه واقع شد و هم در کیفیت و ذهنیت جامعه ما؟ این جامعه جوان شد؛ از نظر سنی، جامعه جوانی است، بسیار جوان. از نظر کیفی و ذهنیت، نقطه مقابل نسل‌های پیش است. نسل‌های پیش می‌گفتند چون نمی‌فهمیم چون نمی‌دانیم و چون جاهلیم، از رهبرانی پیروی می‌کنیم که می‌دانند و می‌فهمند. رهبران نیز بنایشان بر نادانی مردم بود. جامعه نیز پذیرفته بود که چون نمی‌دانم و نمی‌فهمم باید از آنها که می‌فهمند پیروی کنم.

## مردم از نظر من آگاهند و می‌دانند که آگاهند

آن جامعه، جامعه کارپذیری بود و خودجوشی، حرکت‌های خودجوش بصورت موج‌های پی در پی در پی در نمی‌آمدند، همه‌گیر و همه‌جاگیر نبودند. توانایی مقاومت در برابر ضربه‌های قدرت حاکم را هم نداشتند. این بود که گاهی موجی برمی‌خاست و فرو می‌نشست، در این دوران که ما هستیم این نسل رهبری را بیان آگاهی خود تلقی می‌کند. پذیرفته است که چون می‌داند این نوع رهبری را انتخاب کرده است از همه حرکات، بازتاب‌ها حرکت‌های خودجوش، آشکار و عیان است که این مردم نمی‌پذیرند که به آنها همان رفتاری بشود که در گذشته به عنوان «عوام کل‌الانعام» به صورت گله‌های گوسفند و غیر، تلقی می‌شدند و با آنها آن‌طور رفتار می‌شد که گله چران با گله می‌کند و آن را به هر طرف که می‌خواهد می‌برد. امروز، چه پیش از انقلاب، چه در دوران انقلاب، حرکت‌های خودجوش همه‌گیر و همه‌جاگیر شده است. می‌بینید شعار در مرز ترکیه داده می‌شود، همان شعار در همان روز در مرز پاکستان از زبانها بیرون می‌آید. این وحدت در بیان، بیانی که در سرتاسر کشور از بطن جامعه می‌جوشد و اظهار می‌گردد، نشانه همان باور است، باور به استقلال و آزادی و دانایی، ما در اینجا نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم که این باور صحیح است یا ناصحیح. مردم واقعاً آگاهند و درست فکر می‌کنند که می‌دانند یا ناآگاهند و گمان می‌کنند که آگاهند. این بحث دیگری است. از نظر من آگاهند و می‌دانند که آگاهند، اما نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. آنچه مهم است این نیست، آنچه مهم است همین تغییری است که در ذهنیت جامعه ما بوجود آمده است. بنابر این اگر نسل پیش می‌توانست از رهبران سیاسی و مذهبی، رفتاری را تحمل کند بر مبنای نادانی خود، رفتاری که نشان می‌داد مردم نادانند، امروز قطعاً این رفتار را نمی‌پذیرد و تحمل نمی‌کند. پس بنا را گذاشتن بر بمباران تبلیغاتی و فرستادن امواج تهمت و ناسزا و جوسازی و بکارگرفتن انواع حملات گازانبری و غیر گازانبری بر پایه اینکه مردم نمی‌دانند و هر چه بگویم بعنوان حقیقت می‌پذیرند، اشتباهی کشنده است. واقعیت‌های روز نشان می‌دهد آنها که این اشتباه را می‌کنند، تنها به خود ضربه می‌زنند. اگر نه این سیل تبلیغاتی که به راه انداختند باید کفایت می‌کرد و کار را یکسره می‌کرد.

امیدوارم آنها که بر این اساس عمل می‌کنند بخود بیایند. آنها هم تحقیق بکنند ببینند اگر حق با من بود، آنها هم دیدند مردم چون باور کرده‌اند که می‌دانند آن روانشناسی تغییر کرده است و امروز، مردم رهبر را بیان آمل، آرزوها و خواسته‌های خود می‌دانند و از آن پیروی می‌کنند، این روش‌های تبلیغاتی را بدور افکنند.

در جمهوری اسلامی، تهمت و افترا و نسبت دروغ و پرونده‌سازی و ایجاد جوی که به تدریج جامعه باور کند، هیچکس در مقام جسارت به چماق‌داران مصون نیست حتی رئیس جمهوری؛ او نیز تهدید می‌شود ( به... و محاکمه)، جز یأس در جامعه نسبت به ما بوجود نمی‌آورد. اگر کسانی بخواهند آرام آرام با زمینه سازی رئیس جمهور را به دادگاه بکشاند این را توجه کنند که کشاندن رئیس جمهور به دادگاه از وزن و اعتبار او کم نمی‌کند؛ اما خدای ناکرده موجب این قضاوت نزد جامعه می‌شود: اهمیت چماق‌داری تا بدانجاست که همه ارزشها، همه مقامها، حتی کسی که می‌باید مبین احترام و شخصیت يك ملت باشد، قربانی مخالفت با چماق‌دار می‌شود. ما روش خود را تغییر نمی‌دهیم، به گمان ما اگر مردم نمی‌دانند، ما حق نداریم، بعنوان قیم این مردم به زور اموری را بر آنها تحمیل کنیم. کوشش باید این باشد که مردم آنچه را که نمی‌دانند، بدانند و وقتی دانستند رهبری متناسب با این علم پیدا کنند و رشد جامعه شتاب و سرعت بگیرد. این روش‌های تخریبی و این سانسور و خودسانسوری که بدترین سانسورها است، جامعه جوان ما را ناگزیر از گسستن می‌کند. امور از مجاری صحیح بیرون می‌روند و اعتماد به دستگاهها، خصوص دستگاه قضایی از بین می‌رود. آن وقت، ناگزیر جامعه در صدد می‌شود که از این تأسیسات و این بنیادهای قدیم و جدید امید ببرد و راهی دیگر پیدا کند.

و این درباره این گزارشهایی که خواندم و خواستم که در تکمیل آنها بکوشند، پیگیری کنند تا در موقع خود به مردم بگویند.

آنها در حقیقت قدرت اقتصادی را طالبند و از بحث آزاد جلوگیری

می‌کنند

آقایان حجتی کرمانی، جلالی، بجنوردی و انواری نزد امام رفته بودند در مسائل روز بحث و گفتگو شده بود و گفتند که چه مطالبی را با امام در میان گذاشتند. روز پیش درباره گروه‌های سیاسی ما بین ما بحثی شده بود و آنها هم پذیرفتند که با توجه به این تغییر که در روانشناسی مردم روی داده‌است، خصوصاً با توجه به این واقعیت، مسئله فکری و عقیدتی را با چماق نمی‌شود حل کرد؛ با زور نمی‌شود حل کرد؛ با نفی و طرد نمی‌شود حل کرد. دو سال است ما می‌خواهیم این مشکل را با زور حل کنیم و جز ناتوانی، جز بهم ریختگی امور، جز تشدید جو نفاق، اختلاف و کینه، جز افزایش برخوردهای روزافزون، ثمری نبرده‌ایم. این بحث به میان آمد که ایجاد يك قدرت اقتصادی بدون تضاد ممکن نیست. بنابراین آنها که مانع شدند در يك جامعه اسلامی با بحث آزاد، وحدت فکری تداوم پیدا بکند، آنها در حقیقت قدرت اقتصادی را طالبند و از بحث آزاد جلوگیری کردند، به دلیل آشکار و واضح. اگر مسئله از راه بحث حل گردد، زمینه اعمال زور از بین می‌رود و وقتی زمینه اعمال قوه زور از بین رفت، بهانه از بین رفته است و تبدیل تأسیسات، بنیادها و، به قول امروزیها، نهادهای موجود به ابزار قدرت بی‌معنی شده‌است و غیرممکن می‌شود. پس مانع می‌تراشند، جلوگیری می‌کنند؛ هر روز در هر شهر زد و خورد و یکدیگر را پاره کردن و زخمی و کشته تحویل جامعه دادن، این است آن راهی که از آن راه ما می‌خواهیم مسئله فکری - عقیدتی را در جهان امروز، جهان پر از تلاطم و تحول، تحولات سریع، جهانی که دست آوردهای علمیش، آن قدر عظیم و سریع‌اند که هنوز اعتقادی، عقیده‌ای، اظهار نشده در معرض رفع و انکار قرار می‌گیرد و خود این امر از اسباب بزرگ بحران عقیدتی - فکری در جهان امروز ما است. حل مسئله از راه چماق و زور و زندان و محاکمه، آن‌طور که رژیم سابق امتحان کرد، آن‌طور ما امتحان کردیم. بجز سست کردن مبانی کار خود ما هیچ نتیجه دیگری بیار نمی‌آورد. بدلیل همان سرعت تحول در جهان و تشدید بحران در جهان، وقتی در اینجا ما مجاری صحیح علم و اطلاع را بستیم جامعه ما از جریان عمومی جهان برکنار نمی‌ماند، بلکه عطش او به اخذ عناصر علم و اطلاع از خارج شدیدتر می‌شود. در نتیجه بحران، بحران فکری - عقیدتی در جامعه ما قوت و شدتی بیشتر از



نقاطی دیگر پیدا خواهدکرد و جامعه‌ای خواهیم داشت دست خوش انفجاری شدید که ممکن است اساس موجودیت ما را از بین ببرد.

### وقتی دانشگاه را تعطیل کردند

نمونه بیاوریم: وقتی دانشگاه را تعطیل کردند، آن‌طور که به من گزارش دادند سیل جوانها به کشورهای غرب به صورتی درآمده است که امروز بیشتر از رژیم گذشته فرزندان ما در غرب با فرهنگ غربی و با توجه به جو امروز با کینه و خشم و ضدیت با این جمهوری تربیت خواهند شد. آیا باوجود این وضعیت، درباره فردا و سرنوشت این جمهوری نباید نگران باشیم؟ پس فکر اینکه ما بتوانیم جز از راه بحث، جز از راه بکرسی قبول نشانندن نقش علم در زندگی انسان، نمی‌توانیم وحدت فکری جامعه را تضمین بکنیم و جامعه را به پیش ببریم. زور را روش کردن از خام فکری و باطل و بیهوده است.

### آقای حجتی کرمانی گفتند: «بخاطر امام آوردم بحثی را که رئیس جمهور با فدائیان خلق درباره گنبد داشت

این بحث کار دو لشکر را انجام داد و اینها از آن پس در جامعه از تلاطم افتادند. جامعه فهمید که اینها بر خطا هستند و جوانها آنها را رها و تنها کردند. « آنها برای اینکه بکلی از تك و تا نیفتند و از بین نروند به حزب توده چسبیدند گرچه این نوعی دیگری از انتحار بود. امام هم موافقت داشتند که باید این بحثها بشود. در آنجا اطلاعیه‌ای را تنظیم کردند؛ روز بعد این اطلاعیه را به اطلاع امام رساندند و با تصحیحی که امام در آن لازم دیدند برای اینکه مواضع رئیس جمهور نسبت به گروهها روشن گردد؛ آن متن بصورتی که خوانندگان از آن اطلاع دارند منتشر شد. امید ما اینست که آنها که نمی‌خواهند کشورشان با توجه به این جنگی که از خارج به ما تحمیل شده، با توجه به جنگهایی که پیش از این به ما تحمیل شده بود، میدان اینگونه برخوردها

بگردد و روزی بخود بیایند که میهنشان پاره پاره شده است، بپذیرند و از راه بحثهای آزاد ما بسوی وحدت فکری برویم.

تعصبات کور از بین بروند و حق و حقیقت را مردم ما بشناسند و بپذیرند و به تدریج این برخوردهای کشنده ویرانگراز بین بروند و معنویت انقلاب زمینه اجتماعی خود را از دست ندهد. سران گروهها ایرادی نسبت به این بحثها دارند که چند نوبت با من در میان گذاشته‌اند. ایراد این است: چه تضمینی وجود دارد که بحث کنندگان بعد مورد ایذا و اذیت قرار نگیرند؟ وقتی امنیت قضایی وجود ندارد چه تضمینی هست برای شرکت در این بحثها و بعد بی سروصدا زندانی نشدن، یا بدست چماقداران تنبیه نشدن؟ جواب من اینست: اولاً، با این قراری که گذاشته شده، امور به اطلاع عموم خواهد رسید و خود مردم و حضورشان در صحنه این امنیت را تضمین خواهند کرد. ثانیاً، این را بهانه قرار ندهید چرا که اگر امنیت نیست قبل از بحث هم نیست و برای همه نیست؛ هر روز هم می‌بینیم نیست. گمان من اینست که بعد از بحث تازه امنیت بیشتر هم می‌شود برای اینکه جامعه از کسانی که حاضر شده‌اند بیایند از عقایدشان دفاع بکنند و اگر حرف حقی شنیدند، صادقانه بپذیرند حمایت خواهد کرد و آنها که بخواهند با اعمال زور جریان صحیح بحث را یا متوقف کنند یا منحرف، را منفور خواهند داشت. جامعه ما امروز نشان داد، در بسیاری از حوادث نشان داد، که از امنیت عده‌ای که می‌خواهند بحث کنند حمایت می‌کنند.

« بقیه کارنامه شنبه ۲۳ اسفند ۵۹ »

تاریخ انتشار چهارشنبه ۱۹ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۰۸

<p><b>با تلاش و استقامت و زحمات کارکنان عبود اسلام:</b></p>	<p>سجده دولت در محاسبه مطبوعاتی:</p>	<p>کتابخانه انقلاب اسلامی استادان و اساتید محترمین انتخاب اسلامی روزانه و هفته مجموعی ۳۵ رایحه با ازیم مشوین مادی ۱۳۳۸-۲۱ از مطبعه ام</p>
<p><b>دشمن در چند جبهه</b> از نفعات استراحت نیک گیملا تقرب از تصرف دشمن خارج شد</p>	<p><b>مبلغ واقعی کسر بودجه امسال، ۶۰ میلیارد تومان است</b> اسبت به آینده اقتصادی کشور خوشبین هستیم جزیره نفت و مسلمان به میزان هر سه ماه یک کیلوگرم این نفت</p>	<p><b>انقلاب اسلامی</b> امام در دیدار با خلبانان شجاع نیروی هوایی</p>
	<p><b>اجتماعی</b> تعدادی از کارکنان دولت و مطبوعاتی در سید کی</p>	<p><b>از خصوصیات کشور اسلامی است که مردم در صحنه باشند</b> چون این مردم و این عیان بهما کارها را بطوری انجام میدهند که خود آنها را خود</p>
<p><b>رئیس جمهور: خفقان مطبوعات مقدمه استقرار استبداد است</b></p>	<p><b>هینت اعزای «غیر متعهدها» برای رسیدگی به جنگنا عراق با ایران</b></p>	<p><b>آظهار نظر شخصهای مسلکی درباره آزادی مطبوعات و تعطیل روزنامه میزان</b> تعدادی از نمایندگان مجلس: توقیف عددی مسئول روزنامه میزان مستند به کدام ماده و اصل قانونی بوده است؟</p>
<p><b>کارنامه رئیس جمهور</b> پس از ۳۳ ماهه استبداد آینه پر زاری و زلفی بختی میماند...</p>	<p><b>بنظر انجناب اختلافها از تمایل به تجاوز از حدود قانون مایه میگردد</b> انجناب بنظر من در این راه هرگز به نیت من و مردمی که در این راه هستند...</p>	<p><b>چرا توقیف؟</b> انجناب اولاً توقیف مطبوعات و تعطیل روزنامه میزان مستند به کدام ماده و اصل قانونی بوده است؟</p>

## شب نطق آقای صدام حسین را شنیدیم؛ از نو تهدید می کرد

بعد از ظهر به خوزستان آمدم. پیش از آمدن اطلاعاتی از خارج، یکی از سران دول منطقه، برای من فرستاده بود درباره قضیه عراق در حمله به ایران. شب نطق آقای صدام حسین را شنیدیم؛ از نو تهدید می کرد که اگر ما آتش بس را نپذیریم، صلح را نپذیریم حمله گسترده خواهد کرد و شهرها را خواهد کوبید و خواهد گرفت و... و... و... سخنی که با او باید گفت اینست: اگر چه من پیش از این نیز با او به همین ترتیب صحبت کرده ام. « بعنوان رئیس دولت، موجود از خود بیگانه ای هستی و گمان می کنی حیات، انسان، رشد، این مفاهیم که در اسلام ما، روشن و واضح اند، خلاصه می شود در اینکه بسان قلدرهای قرنهای پیش از این، بسان زورگویان تاریخ از زدن و بستن و کوبیدن دم زد و بخود بالید و گفت: « من آنم که مردم بیگانه شهرها را با موشک به دیار نیستی فرستادم؛ من آنم که انقلاب یک ملتی را از بین بردم؛ من آنم که دو

ملت همسایه را بجان هم انداختم و از این منم‌ها زدن‌ها». همین حرفها برای مردمی که کمی آگاهی داشته باشند با مقداری ارزشهای معتبر نزد بشریت متمدن آشنایی داشته باشند و پای بند، خود این بیان روشن می‌کند که رژیم شما يك رژیم فاشیستی، عقب مانده، با تفکری سخت جاهلی، بسیار واپس‌گراتر از تفکر هیتلر است و وجود این رژیم يك بیماری بزرگ برای مردم کشور برادر ما و منطقه است.

## از نظر ما تا نیروهای خارجی که مربوط به رژیم عامل دست آمریکاست کشور ما را ترك نگوید، حل و فصل مسائل معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند

در جهان پیشرفتهای بزرگ، در عصری که انسان کاوشگر مبتکر، خلاق، سازنده عرصه‌های تازه‌ای برای تحرك و رشد خویش به دست می‌آورد، تو بخود می‌بالی که اگر تسلیم حکم تو نشویم بیشتر ویران خواهی کرد؟ اما چه ویرانی بزرگتر از این که با تسلیم به حکم تو اساس انسانیت خودمان، اساس معنویت بزرگی که بدون آن انسان به این عنوان وجود ندارد، اساس انقلابمان و بالاخره اساس برداشت و فهم خودمان از انسان بعنوان موجودی که در ارتباط با خدا در رشد دائمی، در بالندگی، در شکوفایی و در گسترش دامنه استقلال و آزادی‌های خویش را قربانی کنیم؟ چه چیز بیش از این خرابی قیمت دارد؟ چگونه ما حاضر بشویم برای اینکه موشکهای شما به شهرهای ما نخورد این همه را قربانی کنیم؟ چرا نمی‌دانید که این ملت در برابر هجومهایی که از شرق و غرب انجام گرفت، ایستاده و به حیات خویش ادامه داده‌است؟ بسیاری جامعه‌ها، اگر مقاومت ملت ما نبود، امروز نبودند. این ملت نمی‌تواند تسلیم منطق «زورستایان» و فاشیست مآبان آنها در این حد از خفت فکر بشود. امروز روزی نیست و جهان ما جهانی نیست که در آن زورگویان بتوانند بخود ببالند که ماییم آنهایی که کوبیدیم و کشتیم و سوختیم و بردیم. امروز عصر ستایش چنگیزها نیست، عصر ستایش هیتلرها نیست، عصر ستایش زورگوهای کوچکی نظیر شماها نیست. در عوض، ما می‌گوییم امیدواریم با

مقاومتان نه تنها حملات جدید شما را بی نتیجه بکنیم، بلکه زمینه آزادی قطعی مردم کشور برادر خودمان را از شر رژیمی چون رژیم شما فراهم آوریم. دگرگونی در آن کشور با خود مردم آنجا است؛ اما برای اینکه مقابله مردم عراق با این فشار، فشار يك رژیم دهشت و ترور، رژیمی که این سان آسان شهرها را به موشک می بندد، آسان بگردد، پیروزی ما ضروراست. در نظر صدام، انسان منزلت ندارد و امیداوریم که مقاومت ما فشار این رژیم را بر مردم عراق کم کند و مردم آن سامان با قیام خودشان، خیزش خودشان، خود را از شر این رژیم راحت بگردانند و منزلت بجویند. بهرحال شما تهدید کردید، ما هم ایستاده ایم تا ببینیم نتیجه چه خواهد شد. ما بر همان سخنیم. از نظر ما پیش از آن که نیروهای خارجی که مربوط به رژیم عامل و دست آمریکا است، کشور ما را ترك نگوید، حل و فصل مسائل معنا و مفهوم پیدا نمی کند. بنابراین ما آنچه را که پذیرفته ایم، پذیرفته ایم و کم تر از آنچه پذیرفته ایم نمی پذیریم. بدیهی است بهای استقلال، حیات مستقل و تداوم تاریخ در استقلال و آزادی را، بهای حفظ استقلال رژیم اسلامی خودمان را می پردازیم.

از فرماندهان نظامی خواستم فردا در اجتماعی شرکت کنند و درباره امکانات ما و دشمن بحث کنیم. آنچه را لازم است، آماده کنیم و خصوصاً بر ابتکارها بیفزاییم. یکبار نیز این مسئله را گفته ام و امروز نیز تکرار می کنم. جنگ کار خوبی نیست اما اگر ما بینش توحیدی داشته باشیم در جنگ نیز آدمیان را به ابتکار و سازندگی برمی انگیزیم آن وقت آنچه پیروزی واقعاً به حساب می آید، پیروزی است که از راه این ابتکارها، از اعتماد به نفسی که از این ابتکارها پدید می آید، بیار می آید.

نسل امروز نسلی است که از عمل، از ابتکار، لذت می برد. قرنهای سرکوب، دو قرن تحقیر، امروز يك بی تابی برای عمل بوجود آورده است. اگر ما او را براه تخریب نکشانیم. اگر این نسل را به کار و سازندگی برانگیزیم اگر بدانیم راه واقعی رهایی از غرب زدگی، این است که در نسل امروز، برای ابتکار و خلاقیت جرأت بوجود بیاوریم اگر به جای بستن دانشگاه آنجا را به محیط ابتکار و خلاقیت تبدیل می کردیم، این جامعه، این نسل از هر دقیقه قرنی می ساخت.

## ابتکارهای جوانها در صحنه‌ها و میدانهای جنگ

فردا که جنگ تمام می‌شود، آن وقت ابتکارهایی که جوانهای ما در صحنه‌ها و میدانهای جنگ، در کارگاهها، از خود نشان داده‌اند، فهرست و شماره می‌شود، مردم خواهند دانست درست گفته‌ام، وقتی گفته‌ام ما جنگ را با ابتکارها ادامه داده‌ایم نه با اسلحه گرم که در این زمان از جایی نیز نتوانستیم بخریم و تهیه کنیم. اما ابتکارها آن قدر فراوان بودند، که ما توانسته‌ایم اسلحه لازم را برای شکستن حملات پیاپی نیروهای دشمن فراهم بیاوریم. یکی از این ابتکارها که من نمی‌توانم بگویم چیست، امروز که من وارد خوزستان شدم، چهارمین یا پنجمین بار است که ناکام می‌شود. و این همان مور است و ران ملخ؛ موری که شصت بار ران ملخی را از دیواری بالا می‌کشید، بار سنگین بود، به زمین می‌افتاد و مور با صبر و استقامت بدنبال بار می‌آمد، از نو ران ملخ را می‌گرفت و از دیوار بالا می‌کشید و شصتمین بار پیروز شد. پس ما ۵۴ یا ۵۵ بار دیگر فرصت داریم. اگر نخواهیم بیشتر از مور استقامت کنیم. عده‌ای (تنی چند) بار اول که ناکامی بیار آمد، مأیوس شده رفتند. آنها را بازگردانیدیم و، با ایجاد هیجان و عشق به کار، با متقاعد شدن به این سخن حق که پیروزی بر یأس و آفریدن مهمتر از پیروزیهایی است که بردشمن بدست آمده‌است با بکاربردن دست‌آوردهای ابتکارها. چرا که به نسل امروز این درس را می‌دهد که مقاومت و استقامت، پیروزی بیارمی‌آورد. ولی نباید مأیوس شد، مشکلات، انحرافها، اینکه در جمهوری گروهی پدید آمده‌اند که هیچ باهدفهای جمهوری سازگار نیستند؛ اینکه بدترین بلای اجتماعی، دروغ، این‌سان در جمهوری فراوان بکار گرفته می‌شود، نمی‌بایست ما را مأیوس کند. ما می‌باید به تلاش خودمان، بکار برای پیروزی معنویت انقلاب، پیروزی ارزشهایی که انقلاب برای تحقق آنها به انجام رسید، بیافزاییم و از پای در نشینیم.

اجرای طرح جامعه نو قطعاً مشکل‌تر است از طرحی که ما بدان مشغولیم و چهار بار با ناکامی روبرو شده است. اگر در این طرح شکست را بپذیریم چطور می‌توانیم در طرح ایجاد جامعه نو اسلامی، جامعه مستقل، جامعه‌ای که

در آن با اجرای اسلام، مرزهای آزادی گسترده‌تر می‌شود، چطور می‌توانیم در آن طرح بزرگ و شگرف، طرحی که باید محتوا و سیما و درون و برون جامعه را دگرگون کند، موفق بگردیم؟ اگر ما در طرحهای کوچک مایوس بشویم، چگونه در آن طرح بزرگ مایوس نشویم؟

پس لازم است که، مردم، آنها که در این طرحها کار می‌کنند بدانند، رها کردن يك طرح بعد از مایوس شدن از موفقیت آن، ضربه‌ایست کاری بر هدفهای انقلاب اسلامی ما. همه آنها که می‌خواهند گوهر و جوهر انسانیت خویش را در ابتکارها جلوه‌گر بسازند، بدانند که طرحها باید با ثبات قدم پیگیری بشود. دهها مشکل بوجود خواهد آمد؛ توقف‌ها بیار خواهد آورد؛ اما نباید از پای نشست باید به کار و تلاش ادامه داد و طرحها را به پیروزی رساند.

امروز که برای بازدید این طرح رفتم، البته آن یأس دفعات پیش را در قیافه‌ها کمتر دیدم. قسمتی از زحمت بی حاصل شده بود، اما این روحیه که کار را ادامه بدهند وجود داشت. این حالت که از خرابی کار در آنها بوجود آمده بود بصورت ابراز صمیمیت نسبت به برادر خودشان (رئیس جمهوری) بروز و ظهور کرد. مقداری با آنها ماندم با شادی و امید با آنها صحبت کردم. وقتی می‌آمدم مطمئن بودم که با تلاش بیشتر و استقامتی افزون‌تر کار را تا موفقیت کامل ادامه خواهند داد.

کارنامه - بقیه شنبه ۲۳ اسفند ماه ۵۹

تاریخ انتشار ۲۰ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۰۹

قسمت سوم

**سخنان امام درباره دستگاه قضائی کشور**

زمان اسلامی باید روی همان بویان اسلامی باشد

مجلس جناب حجت الاسلام و العالیین آیت الله العظمی خاتمی

مردم در آن

**اظهار نظر شخصیت های مسلکی درباره**

آیا حتی تعهد این شعار انقلاب و امر از امرای آیه ۱۴۱ بان قرار دادن انقلاب پالی نمدار است؟

آیا امروز این سر کار و حکومت در دست است؟

آیا امروز این سر کار و حکومت در دست است؟

آیا امروز این سر کار و حکومت در دست است؟

**انقلاب اسلامی**

بنیاد و اساس آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است

بنیاد و اساس آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است

بنیاد و اساس آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است

**آزادی مطبوعات و تعطیل روزنامه میزان**

صاحب امتیاز و سردبیر میزان به بازپرسی احضار شد

**بلندترین منطقه مشرف به دشمن در ذهاب به تصرف درآمد**

کدام قانون؟

## این طور تبلیغ می شود که وطن و دوست داشتن وطن و این طور مطالب، ملی گرایی است و با اسلام ناسازگار است

اما مطلب بعدی که امروز پیش آمد مسئله وطن بود و آموزش قرآنی. گفته اند « این طور تبلیغ می شود که وطن و دوست داشتن وطن و این طور مطالب، ملی گرایی است، چون که با اسلام ناسازگار است. خود این امر موجب تبلیغات و برخورد شده و عنوان کرده اند که آنها که به نام اسلام عمل می کنند می خواهند ایران را از دست بدهند؛ حس میهن دوستی را که موجب حفظ این کشور شده و در این مراحل سخت مردم را به دفاع از میهن برانگیخته، می خواهند از بین ببرند».

بدیهی است که اینگونه تبلیغات در نیروهای مسلح چقدر تأثیر سوء به جا می گذارد که ناگزیر چون مسئله تازه ای نیست و هر بار پیش می آید و از مسائل دنیا است، با اینکه چند نوبت به اشاره و صراحت در این باره صحبت کرده ام، اینک با وضوح و گستردگی بحث دوباره در این مورد را انجام می دهم: نخست باید بعنوان خاطره، دو خاطره را بگویم: یکی اینکه، در زندان، شبی این مسئله



پیش آمد، درباره همین مسئله ملی‌گرایی بحث شد. گفتند: در اصالت خاك و اصالت خون، در حقیقت، این دو اصالت و یا حداقل یکی از این دو، مبنای ملی‌گرایی است. هستند کسانی که معتقدند: «خاك میهن اصالت دارد و چون ما از این خاکیم ناگزیر ویژگی و خاصه‌هایی داریم که در مردمان قسمتهای دیگر این کره زمین نیست. در خون ما بعنوان ملت و نژاد ویژگی‌هایی وجود دارد که این ویژگی‌ها در نژادهای دیگر یا در مردم کشورهای دیگر نیست. و یا حتی اگر نگوییم که این خاصه‌ها در ما هست و در دیگران نیست، اساس وحدت ملی را وحدت خاك و خلوص خون تشکیل می‌دهد. این مقدار از باور، در تاریخ ایران، وجود داشته‌است و دارد. بهمین دلیل است که پیش از اسلام این همه در حفظ خلوص خون، پاکی نژاد اصرار می‌ورزیدند. مصر بودند که آمیزش و اختلاط پیش نیاید و آمیزش خونها، پاکی نژاد او را از بین نبرد.» در آن وقت، در زندان، بحث می‌کردیم. در کارنامه روزهای زندان، این مسئله را آورده‌ام. من این‌طور پاسخ دادم که: ما نه می‌توانیم اصالتی برای خون قائل بشویم نه برای خاك، این خاك يك خاك است و کره، کره زمین و انسان‌ها از این خاك هستند که مثل دانه‌های شانه باهم برابرند. هیچ تبعیض و تمایز و فرقی میان انسانها نیست. اینگونه خود را جدا کردن از لحاظ منشاء ( حالا منشاء خون، خاك و آتش ) از نظر اسلام امری شیطانی است. موجود نخستین، اولین موجودی که باستناد فقط منشاء، استکبار و برتری جست، شیطان بود که برای همیشه از درگاه خدایی رانده شد. استوار کردن میهن دوستی، وطن دوستی و ضرورت دفاع کردن از موجودیت و استقلال وطن بران پایه‌ها یعنی ضرورت دفاع از میهن و یا ضرورت حمله به دیگران، اقرار کنیم که جهان ما را از ابتداء تا انتها جهان خصومت کینه، دشمنی، جنگ و ویرانی و کشتار می‌کرد و می‌کند. چنانکه جنگ میان انسان و شیطان جنگی است که در آغاز شده تا پایان ادامه دارد. این سخن و این استنباط از همین تفکیک و جدایی در پایه می‌آید. وقتی ما خود را بخاطر خون و نژاد و خاك جدا می‌کنیم و دیگران زیر بار این برتری‌جویی‌ها نمی‌روند و آنها هم لابد بر اساس همین فلسفه برای تحمیل برتری خود بر ما متوسل به جنگ می‌شوند و از آنجا که اساس زندگی در این جهان مشترك است همه ما در کشتار یکدیگر

و همچنین در تخریب، مبانی موجودیت یکدیگر شریک می‌شویم. اینست که این مبانی، خاک و خون، در اسلام، نیست. اسلام دین دوستی، محبت و اخوت و برادری میان انسانهاست و آن مبانی را که چنین تبعیض و تمایزها و چنین برتری‌طلبی‌هایی را بپذیرد، با خود سازگار نمی‌داند.

بدیهی است که اینگونه اعتقادات بر مبنای فاسد «حق را به نا حق دادن» است، بدین اعتبار که «دفاع از میهن» تبدیل به «جنگ برای اثبات برتری و تفوق و فزونی‌طلبی» می‌شود و اگر شکستی پیش آید نخستین ثمره‌اش احساس حقارت است. وقتی آنها که خود را برتر می‌دانند شکست می‌خورند، ناگزیر می‌باید یا از این برتری جویی دست بردارند و قبول «خودکمترینی» و حقارت بکنند و یا اینکه برای جبران شکست از نو جنگ را تدارک ببینند و همین‌طور است در مورد طرف مقابل. جهان بطرف نیستی کشانده می‌شود.

داستان دوم داستانی است که در اروپا به هنگام بحث از هویدا و حکومت او پیش آمد. یکی گفت او موجود خطرناکی است و کشور را بباد خواهد داد. می‌گفت آنهایی که در رابطه با یک جریانی بی‌وطنی قرار گرفته بودند، آن بلاها را سر ایران آوردند و اینکه او در جریان سه بی‌وطنی قرار گرفته است. توضیح خواستیم که مراد شما از سه جریان بی‌وطنی چیست؟ او گفت: این آدم در این سه جریان بی‌وطنی، بی‌اعتبارکردن وطن دوستی و بی‌ارزش کردن وطن را تبلیغ کرده است: بهایی‌گری و فراماسونری و حزب توده. دوتای اول در راه خدمت انگلستان و سومی را در مقام اثبات توده‌ای‌گری کرده است. نیک که بنگریم، می‌بینیم، هر سه بی‌وطنی، نه از فکر راهنما که از قدرت‌طلبی است که مرام وسیله توجیه آن شده است. وگرنه، وطن‌داری و وطن دوستی حقی از حقوق هر انسان است. اسلام استقلال و آزادی، وطن دوستی را حق می‌داند و امضاء می‌کند.

چرا این مسئله بدین صورت طرح و عنوان نمی‌شود؟ جواب من این است که: پاسخی که ما برای هر مسئله می‌یابیم، اگر قدرت در سر نداشته باشیم، فرآورده بینش ماست، این پاسخ که من یافتم و با شما در میان گذاشتم، به نظر من، پاسخ اسلام به مسئله‌ای است که از ابتدای زندگی بشر مطرح بوده است، میهن و وطن و دوستی آن سخن تازه‌ای نیست، ره‌آورد غرب هم نیست. هر

ملتی برای خود حماسه‌ای دارد ما شاهنامه فردوسی را داریم که مواضع و موقعیت ما را بعنوان ملت، بعنوان ایرانی در برابر قدرتهای مهاجم انیرانی شرح می‌دهد. دیگران هم از این نوع حماسه‌ها دارند، اینهمه داستانهای عامیانه، روستایی، شهری ادبیات گوناگون درباره میهن و وطن و وطن دوستی؛ اینها که تازه به وجود نیامده است. از آنجا که این مسئله مهمترین مسئله بشری است، اسلام هم راجع به آن ساکت نیست. شما اگر به رساله‌های عملیه هم مراجعه کنید، می‌بینید دفاع در اسلام واجب است. اما به همین عنوان. آن پاسخی که من دادم بر اساس اصالت خدا و عدم زور بود. برابری انسانهای روی زمین در حق و برداشتی از جهان شمولی حقوق انسان بود. اما در عین حال که اسلام يك حکومت جهانی می‌طلبد این حکومت جهانی بر این اساس نیست که يك ملت بر دیگران مسلط بشود و عرب بر غیر عرب یا بر عکس مسلط بشود.

در ارتباط با همین بحث، از مدرس و مفتی عثمانی در حضور خلیفه عثمانی، نقل می‌شود که مفتی عثمانی به مدرس گفت: « ما اختلاف کردیم، ما مسلمانها وحدت نداریم و چنین و چنان و در نتیجه اروپایی‌ها جرأت کردند و به قلمرو ما تجاوز کردند و چنین و چنان » در جنگ بین الملل اول که مدرس جزء دولت موقت ( دولت در تبعید کرمانشاه ) بود و با آنها مهاجرت به عثمانی کرد.

مدرس در پاسخ او گفت: وحدت دو جور است يك وحدت بر اساس سلطه شما بر دیگران است که این را دیگران زیر بار نمی‌روند. در صدر اسلام هم همین طور بود: سران عرب می‌خواستند به عنوان اسلام بر جهان مسلط بشوند که جهان زیر این بار نرفت. علی (ع) می‌خواست سلطه عرب بر غیر عرب نباشد و عرب زیر بار نرفت.

کارنامه یکشنبه ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۹

تاریخ انتشار شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۱۰

## در آغاز کارنامه امروز به سه نامه اشاره می‌کنم البته به یکی از آنها مفصل می‌پردازم:

نامه اول نامه‌ای از يك سرباز است. برادر سربازی که در واقعه کرخه کور آن‌طوری که نوشته است حاضر بوده، در آن شب که دشمن سد آتش ایجاد کرد و در کنار ما گلوله‌های توپ کاتیوشا بر زمین می‌خورد، نوشته است که «او بود که مرا به تن خویش پوشاند و دعا می‌خواند». اینک من از فداکاری او سپاسگزاری می‌کنم و در این کارنامه عین نامه او می‌آید. امیدوارم خدا از او راضی باشد. در آن شب عده‌ای زیادی سرباز و درجه دار و افسر بودند و من در همه آنها روحیه فداکاری و گذشت دیدم و یقین دارم تاریخی که با فداکاری و جانبازیشان می‌نویسند، تاریخ «استقلال، آزادی و استمرار جمهوری اسلامی» خواهد بود. نامه بعدی از يك هموطن اهل خرمشهر است، نوشته است: «پنجاه و یکمین نامه‌ای است که برای شما می‌فرستم» درباره وضع آوارگان و کتابی هم برای من فرستاده است. آی کاش آدمی توانایی‌های بسیار می‌داشت و می‌توانست تمام معضلات و مشکلات را حل کند.

امروز که این کارنامه را ضبط می‌کنم باید بگویم علاوه بر اطلاعات مفصلی که راجع به چگونگی وضع جنگ در جبهه‌های خرمشهر و آبادان داشتم، گزارش مفصلی (می‌شود گفت يك کتاب) درباره این جنگ خوانده‌ام، در وقت خود راجع به این گزارش صحبت خواهم کرد. در اینجا می‌خواهم به این هموطن عزیز بگویم که قطعاً نظم بهترین ارزشها است. بشرطی که نظمی استبدادی نباشد نظمی پذیرفته از روی علم و اطلاع و خودجوشی مردم باشد.

### نظم بهترین ارزشهاست، بشرطی که نظمی استبدادی نباشد

و در این جنگ: خصوصاً در آن جبهه‌ها، گروهها و اشخاص زیادی حاضر شدند و عملاً کار وحدت فرماندهی را مختل کردند و آمد به سر ما آنچه که نباید می‌آمد. شکر خدا را که ما بر این مشکل غلبه کردیم و به هر شکلی بود، سرانجام تا حدود زیادی وحدت فرماندهی را بوجود آوردیم. امروز امیدواریم

این حادثه بعنوان يك تجربه و درس فراموش نشود. و برای همه ما نسل امروز و نسل‌های بعد تجربه زنده‌ای در اذهان باقی بماند و بدانند بدون نظم در این جهان نمی‌توان با استقلال و آزادی و خصوصاً با اسلام زیست. اسلام دین نظم است.

**حکومت اسلامی حکومت نظم است.** بدون نظم آنچه بلا که دیدیم خود بر سر خود می‌آوریم و اینکه بعضی گفته‌اند «انقلاب ما در بی‌نظمی پیروز شد و بی‌نظمی نیز ادامه می‌یابد» حرف نادرستی است. انقلاب ما به لحاظ نظم خودجوش جامعه در وحدت عمل و کار بروز ظهور کرد، پیروز شد و بدلیل بی‌نظمی‌های فراوان و بوجود آمدن مراکز متعدد تصمیم‌گیری و قدرت و بی‌نظمی‌ها در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی، کشور را دچار مشکلاتی کرد که می‌بینید.

نویسنده اظهار امیدآوری کرده‌است که خرم‌شهر زود آزاد بگردد و من به شهر او بازگردم؛ آن وقت او به مسئولان رسیدگی آوارگان، خصوصاً به دفتر ریاست جمهوری خواهم گفت: چگونه می‌توان از بارمشکل‌ها کاست.

### اما نامه سوم، نامه ایست باین شرح:

«بنام خدا، پدر عزیز و استاد بزرگ، سلام...»

رئیس جمهور محترم بر تو و راهت درود می‌فرستم و ندای حق‌طلبانه‌ات را در قلبم حس می‌کنم. اینجانب حسین جمالی دانشجوی سال اول دانشگاه اصفهان و اهل کاشان می‌باشم. غرض از نوشتن این نامه همدردی با شماست. من قبلاً عضوی از دفتر تبلیغات ریاست جمهوری شما بودم و به لحاظ اینکه در سرنوشت خود و جامعه‌ام سهیم می‌باشم نکاتی را به شما یادآوری می‌کنم. امیدوارم که اصل را بر تفاهم و هم‌سو کردن نیروها بگذارید و مشکلات را مرتفع سازید. همانگونه که به کرات گفته‌اید و نوشته‌اید جامعه ما دچار جوسازیها، فرصت‌طلبی‌ها و انحصارطلبی‌های گروه معدودی قرار گرفته است و هر کس بر حقی بایستد با چماق روبرو و سرکوب می‌گردد. واقعاً چه باید کرد؟ آقای بنی‌صدر از نظر من این جوسازیها شما را نیز بخود مشغول ساخته

است، خطوط فکری شما، سخنرانیهای شما همه اشاره‌ای است به خرابکاری‌های دولت. برادر و پدر مهربانم آیا شما نباید در رابطه با مردم راه‌حل اساسی و بنیان‌کن سرمایه داری را در میان بگذارید؟ آیا نباید به مردم گفته شود بازرگانی خارجی و داخلی ملی اعلام گردد؟ آیا نباید گفته شود بازار و سیستمش باید ملی گردد؟ آیا نباید تولید و توزیع کلیه کالاهای مصرفی در انحصار دولت انقلاب قرارگیرد؟ درست است که ممکن است آنچه را که شما بخواهید بگویید، چماق کنند و بر سر شما فرود آورند. اما بقول شما سال، سال استقامت است. رئیس‌جمهور عزیز بخدا قسم، تورم ملت را فلج کرده، شما در اقتصاد توحیدی گفته‌اید که امکانات کار در هر نسلی برای همه باید مساوی باشد. چرا این مسائل را از کتاب به مردم منتقل نمی‌کنید؟ چرا راه‌حل حصول مساوات و برابری را با مردم، این پشتوانه اصیل خود و انقلاب، در میان نمی‌گذارید؟ بیانیه جمهوری اسلامی شما مقداری راه‌حلی را گفته است، اما در سطح مردم بایستی طرح و باز شود، فاصله طبقاتی ناشی از جامعه سرمایه‌داری باید از میان برداشته شود. باید الگوی مصرف تغییر کند؛ باید معنویت به جامعه بازگردد. اما اینها همه خود مبارزه‌ای بنیادی با سرمایه‌داری می‌خواهد، پدر بزرگوار می‌دانم که شما با کوهی از مشکلات طرف هستید و می‌دانم که ملی کردن تجارت آزاد با کوهی از نارساییها مواجه خواهد بود و مشکلاتی را چون بی‌کاری و فقر در بر خواهد داشت. اما دریچه‌ای است برای حصول به اقتصاد توحیدی»...

این نامه چند خط هم دنباله دارد و در آخر این‌طور آورده است که: پدر! بنظر من باید شما این مسائل را که درد مردم است، با مردم در میان بگذارید و مردم راه‌حلی‌های شما را تحمل خواهند کرد.

خداوند یار و نگهدارنده باد»

چند نوبت هم به من گفته‌اند در دو مسئله صحبت بکنم، با خوانندگان خودم و با مردم؛ یکی درباره نظم و یکی دیگر مسائل مبتلابه محرومان جامعه و راه‌حلی‌هایی که هست بحث. گفتگو درباره نظم را بارها کرده‌ام. در کارنامه یکی از روزها اجزاء این نظم را با تفصیل موضوع بحث خواهم کرد با شواهد و دلایل بسیار از همین جنگ تا خوانندگان من ببینند ارزش هیچ چیز در

جامعه به اندازه نظم نیست. آن قدر نظم در جامعه‌های بشری اهمیت دارد که رژیم‌های استبدادی علت ایجاد خود را همان نظم می‌دانند و جامعه آگاه، جامعه پیشرو آن جامعه‌ای است که بدون استبداد و خود مردم بطور خودجوش نظم را بپذیرند و در کارها با نظم عمل کنند اینکه ما عدالت را اصل دینی می‌دانیم امامت را اصل دینی میدانیم. توحید را اصل دینی می‌دانیم، این اصول یعنی همین پذیرفتن خودجوشی و رشد کردن تحت رهبری آگاهانه و آزادانه و از روی عقل. کتابی درباره ملاصدرا خواندم؛ وقتی نوبت به کارنامه روزی شد که این کتاب را تمام کردم، درباره نظم صحبت خواهم کرد.

## آیا ملی کردن تجارت اگر ما استقلال نداشته باشیم، به نفع محرومان تمام می‌شود؟

اما درباره راه‌حلهای کشور و محرومان جامعه، اول از اینجا شروع کنیم که آیا ملی کردن تجارت اگر ما استقلال نداشته باشیم، به نفع محرومان تمام می‌شود؟ اروپای شرقی را بنگریم، در آنجا تجارت داخلی و تجارت خارجی ملی است اما چون استقلال وجود ندارد (در رابطه با خارج) و آزادی وجود ندارد در رابطه با داخل، از این ملی کردن تنها آن دست از دیوانسالاران و تن سالاران سود می‌برند. همان‌طور که امروز در لهستان بعد از قریب ۴۰ سال حاکمیت سوسیالیسم و کمونیزم می‌بینیم.

بهرحال در صورتی که زمینه زمینه وابستگی باشد فرق نمی‌کند که کشور سلطه‌گر باشد مثل اتحاد شوروی یا زیر سلطه باشد مثل لهستان. وقتی زمینه استقلال نباشد و در جامعه آزادی نباشد، اینها دردی از مردم محروم جامعه دوا نمی‌کند. چرا راه دور برویم، يك مثال از کشور خودمان بزنیم. ما بهره بانکی را حذف کردیم، به این ترتیب که در کشاورزی، مسکن؛ در وامهایی که به اینها می‌دادند، در صنایع کوچک و مردم محروم (پیشه‌وری و غیره) بهره حذف شد. اما اگر ما می‌خواستیم وامهایی که به صنایع بزرگ و بازرگانی و ساختمان سازی می‌دهیم بی‌بهره کنیم، سودش به جیب سرمایه داری می‌رفت. معنایش این بود که مردم محروم پس‌اندازهای کوچکشان را به دستگاه بانکی

بدهند و این بانک این پول را در اختیار مردم ثروتمند قرار دهد و آنها پولشان را زیاد بکنند. بهره هم نگیرند و ضرر را هم از محل نقت تدارک کنند و بپردازند. پس اگر ما می‌خواستیم بهره در اقتصاد از بین برود، باید نظام اقتصادی را دگرگون می‌کردیم. برای این کار قدم اول این می‌شد که بازرگانی خارجی (همان‌طوریکه در قانون اساسی هست) ملی بگردد. و سرمایه‌گذاری‌های داخلی را در صنعت و کشاورزی بانکها تصدی کنند و یا لاقلاً شریک شوند. به این ترتیب، بانکها که کارشان صرافانی بود، تبدیل می‌شوند به نهادهایی که مرکز فعالیت‌های اقتصادی قرار می‌گیرند و بهره هم بی‌معنا می‌شود. پس یک کار را به تنهایی نمی‌توانستیم انجام بدهیم. وقتی بازرگانی خارجی و سرمایه‌گذاری صنعتی و سرمایه‌گذاری‌های دیگر مشکلند و انجام نمی‌گیرند و در اختیار نیستند، طبیعی است که حذف بهره به معنای رساندن سودهای کلان به صاحبان سرمایه‌های بزرگ است. به همین نظر ما در همین زمینه‌ها نیز اقدام کردیم. در دوره کار شورای انقلاب قانون ملی‌کردن بازرگانی خارجی به تصویب رسید و می‌بایست ظرف یکسال به اجرا در می‌آمد. آن سال تمام شد. این است یکی از مشکلهای؛ اگر آن بازرگانی خارجی ملی می‌شد، آن بخش از وام‌های بانکی که به بازرگانی خارجی داده می‌شد، در واقع اعتباراتی بود که از محل پس‌اندازهای عمومی به این‌گونه فعالیتها اختصاص می‌یافت و سودی که از این رهگذر بدست می‌آمد، نصیب جامعه و صاحبان پس‌اندازهای کوچک می‌شد. همین‌طور توسعه صنعتی و کشاورزی و امور ساختمانی نیز محتاج برنامه بود تا بتدریج دستگاه بانکی ما تبدیل به یک دستگاه سرمایه‌گذاری بزرگ و وسیع بشود. در آن صورت، باز بهره بی‌معنی می‌شد و نظام بانکی تبدیل می‌شد به دستگاه سرمایه‌گذاری جذب‌کننده پس‌اندازهای مردم و تبدیل‌کننده آنها به سرمایه‌های صنعتی، کشاورزی و ساختمانی. اگر این قسمت از برنامه هم بلااجرا بماند، طبیعتاً آن قسمت از برنامه حذف بهره بانکی بلااجرا می‌ماند. حالا ممکن است عده‌ای سروصدا راه بیاندازند که «کو آن حذف بهره؟» جواب این است که آن بخش از وعده که وام‌های کوچک برای کشاورزی و خرید خانه بود بهره‌اش حذف شده و ضررش را نظام بانکی تقبل کرده و می‌پردازد. اما این دو قسمت که به اصطلاح بخش مهم اعتبارات بانکی است



و بدلیل عدم اجرای برنامه‌هایی که در اختیار نظام بانکی نبوده و در خارج نظام بانکی باید انجام می‌گرفت، انجام نگرفته است. خوب این يك مشکل. مشکل بعدی این است که بر فرض اینکه ما این مشکلات را هم حل می‌کردیم اگر اقتصاد ما فعالیت تولیدی داخلی روز بروز کمتر بشود و تکیه و اتکایش به واردات روز بروز افزایش پیدا بکند، ملی کردن بازرگانی خارجی چه تأثیری به سود محرومان جامعه ما می‌تواند داشته باشد؟

این است آن سؤال اساسی که به شما خواننده که نویسنده نامه‌اید و همه مردمی که این سطور را می‌خوانند می‌گوید چرا من هم پیش از جنگ و هم خصوصاً در دوران جنگ این همه نگرانی آزادی در درون و استقلال در بروم. برای اینکه می‌دانم، اگر محرومان جامعه ما و آگاهان ما شما دانشجویان، شما دانشجویان، شما درس خوانده‌ها، شما روحانیون، شما مردم کشور آزاد نباشید و عمل نکنید و این وابستگی روزافزون بشود، ملی کردن تنها به میزان غارت خواهد افزود. هم چنانکه در اروپای شرقی هم همین‌طور است. هزینه‌های گسترده دیوان سالاری، عدم کنترل و غیر قابل مهار شدن دستگاه کنترل و تمامی فعالیتها و قرار گرفتن بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی در خارج از مرزها که موجب خواهد شد تا جامعه امکان کنترل خویش را بر فعالیت‌های اقتصادی از دست بدهد و خود تحت کنترل این فعالیتها درآید. اینک که زمینه معلوم شد، چند نوبت دیگر این زمینه را من توضیح داده‌ام که استقلال و آزادی در حقیقت زمینه تحول اساسی است در جامعه بسود محرومان که اگر اینها نباشد، هیچ رژیم‌های هراندازه ادعا کند که به سود محرومان جامعه می‌خواهد عمل کند نمی‌تواند به ادعای خود عمل کند. چون ابزار کار را ندارد، در همین مثال بهره که آوردم ما اگر بخواهیم بهره را از اقتصاد خود حذف بکنیم تنها کافی نیست که بانکها بهره نگیرند. یعنی اگر ما از پیش برنامه صنعتی و بازرگانی خود را اجرا می‌کردیم و بانکها علت موجه دیگر برای اعتبار دادن به اشخاص با بهره پیدا نمی‌کردند، باز بهره در اقتصاد ما از بین نمی‌رفت و پیش از اینکه در دستگاه اجرایی عهده دار مسئولیت بشویم، بحثهای مفصلی درباره شرایط اقتصادی حذف بهره انجام دادیم و باید بگویم مقداری تنبلی و مقداری گرفتاری همان‌هایی که در این بحثها شرکت داشتند موجب شده است

که این بحثها منظم ضبط شده ولی منظم بصورت کتاب در اختیار عموم قرار نگرفته است. تا همه متوجه بشوند که حذف بهره حرف و شعار نیست که بگویند، بله ما می‌آییم و حذف می‌کنیم. ممکن است دولت بهره را نگیرد اما این ارفاقی است به زیان محرومان که به سود صاحبان قدرت و نفوذ سرمایه می‌کند. اگر بخواهیم بهره از بین برود باید نظام و ساختمان اقتصادی جامعه در جهتی تغییر بکند که واقعاً بطور استمرار برای همه امکان کار مساوی وجود داشته باشد. امیدوارم این تذکر من موجب بشود آنهایی که متصدی شده‌اند و مسئولیت قبول کرده‌اند که این بحثها را آماده کنند و منتشر سازند، بیش از این تعلل و تنبلی نکنند و زود مباحثات را آماده و در دسترس عموم قرار بدهند. چرا که تا آگاهی در مردم نباشد، زود می‌شود جو درست کرد و بنام محرومان بر ضد آنان عمل کرد و وضعی فراهم آورد که قابل تدارک نباشد و یا تدارک آن دشوار باشد.

## تا آگاهی در مردم نباشد، زود می‌شود جو درست کرد و بنام محرومان بر ضد آنان عمل کرد

پس از اینکه با این بحث کوشیدم به شما خوانندگان روشن کنم استقلال و آزادی انسان که من می‌فهمم و چند نوبت توضیح داده‌ام، زمینه اصلی تغییرات اساسی اجتماعی در جهت از بین بردن مستکبر و مستضعف است. اگر در کار نیاید، مستضعف مستضعف‌تر و مستکبر، مستکبرتر می‌گردند.

ممکن نیست در يك جامعه‌ای آزادی نباشد و از شدت محرومیت کاسته گردد. چون وقتی می‌گوییم آزادی نیست، معنایی جز این ندارد که اکثریت جامعه بسود يك اقلیتی مجبور به سکوت، دم نزدن و خفه و خاموش شدن است. آن اکثریتی که در جامعه‌های ما هست اکثریت محروم است. وقتی آنها خاموش می‌شوند معنایش این است که آن اقلیت حاکم که همه چیزها را بخود اختصاص می‌دهد، در رفاه‌طلبی اندازه نگه نمی‌دارد. اینها اسیرسلطه‌گری هستند؛ روحیه سلطه‌گری دارند و از سلطه بر دیگران لذت می‌برند. آنچه به همه تعلق دارد خود تصرف می‌کنند. پس مردم را نباید فریفت؛ اگر ما

بخواهیم بسود مستضعف و محروم عمل بکنیم، قبل از هر چیز و بیش از هر کار، باید در زمینه استقلال کشور و آزادی‌های سازنده (بمعنایی که گفتیم) عمل کنیم. مردم محروم کشور آزاد باشند تا آنها بتوانند در تحول جامعه خودشان نقش داشته باشند و کلاه سرشان نرود وقتی این زمینه را هم بدون برنامه نمی‌توانیم بدست بیاوریم، پس این‌جور نتیجه بگیریم که استقلال و آزادی، در جامعه استبدادزده وابسته، به معنای تغییر نظام اجتماعی از طریق حذف وابستگیها بخارج و توسعه امکان آزادی عمل اقتصادی آزادی عمل سیاسی، آزادی فعالیت فرهنگی، آزادی اجتماعی (رهایی جامعه از بندهای طبقاتی) است. اجرای برنامه در این قلمرو بما باید امکان بدهد که عوامل اساسی محرومیتهای جامعه را از بین ببریم. در این زمینه بوده است که در دو سال گذشته در آنچه شده‌است من نیز نقش داشتم. کارها در صورتی که در آن‌جهت انجام بگیرد، به سود محرومان انجام گرفته است. در زمینه بانک، در زمینه صنایع، در زمینه بازرگانی خارجی، در زمینه افزایش دستمزدها، در زمینه کوشش برای ایجاد نظم، در زمینه کوشش برای توسعه فعالیتها، در زمینه تغییر اساسی در نظام سرمایه‌گذاری، کارهای بسیار انجام گرفته است. اما این امور، اموری نیستند که خودبخود پیش بروند. اینست که یک رهبری متناسب و آگاه در مقام اجرای یک برنامه ضرورت دارد. از میهن اسلامی ما در جبهه‌ها چه کسانی دفاع می‌کنند؟ انقلاب را چه کسانی کرده‌اند؟ این هیجان و احساسات صمیمانه را، این دوستی و صفا و صمیمیت از چه کسانی است؟ ما می‌بینیم جز محرومان کسی قادر به انجام این کارهای سترگ نبود.

اگرما بخواهیم الگوی تازه‌ای به بشر عرضه کنیم؛ حتی اگر از روی خودخواهی نه از روی اعتقاد هم بخواهیم این کار را بکنیم چه کار دیگری جز کوشش برای از بین بردن محرومیتهای باید بکنیم؟

پس ما همان‌طور که اعتقادمان است باید بکوشیم تا شرایط تحول جامعه را فراهم بیاوریم آیا می‌توانیم این شرایط را فراهم آوریم، بدون مشارکت خود محرومان؟ در این جا ما به سومین زمینه اساسی کار خود می‌رسیم، آنچه در تاریخ واقع شد. به یاد نویسنده نامه و به یاد همه آنهایی که این کارنامه را می‌خوانند می‌آور:

علی برای که می‌کوشید؟ چطور شد او که برای محرومان می‌کوشید،  
می‌رفت و سر را به چاه می‌گذاشت و می‌گریست از دست چه کسانی  
می‌گریست؟ آیا فقط از دست مستکبرها می‌گریست یا از دست عدم آگاه‌ها هم  
می‌گریست؟

بقیه کارنامه یکشنبه ۲۴ اسفند ۵۹  
یکشنبه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۶۰  
روزنامه ۵۱۱

بقیه یکشنبه ۲۴ اسفند ماه ۵۹  
\* آینده تاریک است، با تلاش  
بسود تغییرات اساسی آنرا  
روشن کنید.  
\* بسیار میشود که با خود می‌گوییم  
اینهمه اصرار که در سانورمن می-  
کنند پریی جا هم نیست!  
\* دم زدن از محرومان و عمل کردن  
بسود مستکبران، نظامی را در ایران  
استوار خواهد کرد که و وابستگی  
را افزون خواهد نمود.

به دو شیوه بیشتر نمی‌توان نظام اجتماعی را دگرگون کرد  
به دو شیوه بیشتر نمی‌توان نظام اجتماعی را دگرگون کرد. می‌گوییم به دو  
شیوه برای اینکه می‌خواهم برای چندمین بار ثابت بکنم در حقیقت یک شیوه  
بیشتر نیست.

یکی شیوه استبدادی، گروهی، حزبی، امور را در دست بگیرند و با کشت و کشتار و بریدن نفسها، بدون اعتناء به خواست مردم و دلخواه و مشارکت آگاه و فعال مردم، برنامه خویش را به اجرا بگذارند.

یکی دیگر، ایجاد تغییرات اجتماعی با شرکت خود مردم، از روی آگاهی و با مشارکت فعالشان.

اما راه حل اولی، این را در روسیه و کشورهای کمونیستی و پیش از جنگ دوم جهانی در اروپای مرکزی بوسیله رژیمهای نازیست و فاشیست، در کشور خودمان بوسیله رژیم استبدادی عمل کرده‌اند، لیکن نتیجه آن این نبوده است که نظام بسود محرومان تغییر کند بلکه سرانجام نظامی به زیان محرومان بوجود آمده‌است. طبقه جدیدی جای طبقه حاکم پیشین را گرفته و شدت استثمار افزایش یافته است.

هیچ ممکن نیست، یک رژیمی بسود محرومان همه چیز را دگرگون کند و محتاج استبداد باشد اگر محتاج استبداد شد معلوم می‌شود که در زبان و حرف و بیان درد مظلومان را دارد ولی در عمل درد ظالمان را دارد و بسود آنها عمل می‌کند.

اما مردم و محرومان جامعه چگونه می‌توانند در عمل مشارکت بکنند وقتی آگاهی ندارند؟ وقتی نمی‌دانند نقش آنها کدام است، وقتی نمی‌دانند مسئولان آنها چه مشخصاتی باید داشته باشند، وقتی نمی‌دانند برنامه‌هایی که باید اجرا بشوند کدامند، وقتی نمی‌دانند چقدر باید صبر و استقامت داشته باشند و کار کنند، وقتی نمی‌دانند ارزش کار افراد عالم و متخصص چیست، و بسیاری امور از این قبیل؟ نتیجه این است که امروز می‌بینید یک متخصصی مثلاً می‌آید حقوق می‌گیرد. آنها ممکن است اعتراض کنند که چرا پول زیاد می‌گیرد. محرومین همچنان در محرومیتند؟ ناگزیر باید این را بدانند که تحول یکسویه انجام نمی‌گیرد اگر ما بخواهیم، حقوق این متخصص را از حد کمتر بدهیم کسی که آگاه باشد و معتقد، به کم قانع می‌شود اما اگر زندگی را جور دیگری فهمیده بود، او می‌رود به جایی که به او آنچه می‌خواهد می‌دهند. بناچار چرخ فعالیت آن هم در جهان ما، کند و گاه متوقف می‌شود و وضع اقتصاد بدتر شده و بر شدت محرومیت‌ها افزوده می‌گردد. اینها اموری است که مردم باید بدانند،

يك دوران طولانی کار و تلاش در آزادی و آگاهی را پذیرند تا ما از شام تیره به صبح روشن برسیم. و سومین زمینه کار ما باید آگاهی دادن باشد بدون آگاهی « آزادی نیست » بدون آزادی استقلال نیست. اینها يك واقعیتند و بدون اینها محرومیتها روزافزونند.

چهارمین زمینه از سه زمینه قبلی بوجود می‌آید: نویسنده نامه می‌پرسد: شما چرا مطالب را از کتاب به مردم منتقل نمی‌کنید. اما شما وقتی کارنامه را بخوانید سرمقاله‌هایی که در اوایل در انقلاب اسلامی می‌نوشتیم بخوانید، سخنرانی‌ها را بشنوید، ببینید که در مدتی که متصدی امور هستم، بیش از حد توان و در مقایسه با کشورهای دیگری که اینگونه انقلاب‌ها را به خود دیده‌اند، چندین و چند برابر بیشتر از هر مسئولی در این زمینه‌ها با مردم صحبت کرده‌ام و بسیار می‌شود که با خود می‌گویم، این همه اصرار که در سانسور من می‌کنند، پر بی‌جا هم نیست زیرا اگر این تلاشها در آگاهی‌دادن نبود، تاکنون بر سر ما چه آمده بود؟

زمینه چهارم این است که نسبت به فعالیتهایی که انجام می‌گیرد، نظر بدسیم و ارزیابی کنیم و به مردم بگوییم که از این نوع فعالیت چه بیار خواهد آمد. و قطعاً نویسنده نامه هشدارهای مرا در زمینه اقتصادی خوانده و شنیده است. برای آغاز سال هم باز يك گزارش اقتصادی برای اطلاع عموم - که از طرف دفتر اقتصادی ریاست جمهوری آماه گشته (گروه اقتصاد) و من آن را دیده‌ام - منتشر می‌شود. تلاش برای متقاعد کردن همه، ضرورت يك برنامه، برنامه دراز مدت طولانی و برای تغییر همه جانبه نظام اجتماعی، زمینه چهارم تلاش من است. به یاد نویسنده نامه می‌آورم که در سفر به چند شهر خراسان يك موضوع محور بحث قرار گرفت و آن تغییر دادن و جلوگیری از تغییر نظام اجتماعی در ایران بود. به گمان من امروز جامعه ما در وضعی است که باید با تغییر اساسی در نظام آن نیروهای مبتکر و خلاق آزاد بگردند و به کار و تلاش بیفتند. این نیروها و کارمایه‌هایی که در قشرهای عظیم جامعه ما هست و بی‌کار، بکار افتد، با کار و تلاش تغییر کند و وضع محرومان نیز تغییر کند و جامعه نوی پیدا کنیم. اینکه با همه تبلیغاتی که به ضد می‌شود، در محیط محرومان هم می‌شود، چه دهقانان در روستاها، چه کارگران در شهرها و

قشرهای محروم جامعه، این احساسات گرم و صمیمانه را هر بار که مجال یابند بروز می‌دهند، هیچ دلیلی جز این ندارند که مردم آگاهند. می‌دانند که دعوای اصلی برسر چیست. آنها دارای يك فرهنگ تاریخی هستند. و می‌دانند که تغییرات اجتماعی، تغییراتی نیستند که با یکی دو عمل به انجام برسند و با یکی دو شعار به نتیجه برسند. امروز وضع را در قلمرو اقتصاد و فرهنگ و سیاست و روابط اجتماعی می‌بینیم. هیچ دلیلی برای بدتر شدن وضع وجود نمی‌داشت اگر ما از روز نخست با برنامه و نظم عمل می‌کردیم و نسبت به آزادی‌ها و حقوق مردم قاطع می‌بودیم و امنیت قضایی بمعنای درست کلمه بوجود می‌آوردیم، امروز ما در جای دیگر بودیم.

این همه کارمایه که در برخوردهای بی‌حاصل، چه داخلی، چه خارجی، تلف کردیم، می‌توانستیم در سازندگی بکاربریم. یعنی اگر قوانین ما که در زمینه تغییرات اساسی اقتصادی چه در جهت استقلال از وابستگی و چه در جهت تغییر مناسبات اقتصادی داخل جامعه خوب اجرا می‌شدند و این‌طور نمی‌شد که یا بلااجرا بمانند و یا طوری اجرا شوند که ما آرزوی وضع سابق را بکنیم، کار بهار انقلاب به خزان نمی‌کشید. اینها بدون آگاهی شما شدنی نیست. پس حالا که شما خود می‌دانید که این امور را باید با مردم گفت، معلوم به اینکه یکدست صدا ندارد؛ تنها گفتن من دردی را دوا نمی‌کند - آنهم با مشکلاتی که ایجاد شده‌است - پس خود شما (خوانندگان) این مفاهیم را با مردم در میان بگذارید. بیانیه جمهوری اسلامی را بند، بند در چند نوبت به تفصیل توضیح داده‌ام؛ در اجتماعات بزرگ در خارج و داخل کشور. پیش از آمدن به ایران، پیش از انقلاب و بعد از انقلاب، اول باید متقاعد شد به ضرورت اجرای يك برنامه، بعد مردم را از آن برنامه آگاه کرد. تنها در این صورت است که ما می‌توانیم بدون استبداد و با مشارکت مردم برنامه‌ای را برای تغییر اساسی، به اجراء بگذاریم. اینک نوبت شماست که آن بیانیه را بند بند برای مردم توضیح بدهید. به نقش بزرگ خودتان کم بها ندهید، این همه مردم محروم که می‌توانند با شمارکت خود، دگرگونی‌های بزرگ در جامعه خود و در جهان بوجود آورند باید از توانایی خویش آگاه بگردند و این بر عهده شماست. با این حال من نیز سهمی را بعهده می‌گیرم و بنا به مقتضیات و

مسائلی که پیش می‌آید، گفتنی‌ها را می‌گوییم به این امید که شمایی که به من نامه نوشته‌اید و هزاران جوان چون شما که این نامه را نوشته‌اند و با شما شریکند به تلاش و کوشش برخیزید و در چهار زمینه که گفتم آگاهی بدهید به مردم و روشن کنید که بدون استقلال، بدون آزادی، بدون آگاهی و بدون برنامه ( و آن سه بدون برنامه موجب هیچ تغییر اساسی نخواهد شد ) و اگر این چهار امر تحقق پیدا نکند، استقرار جمهوری اسلامی اسمی است بی‌مسمی. صمیمانه مرا در این تلاش یاری رسانید. ایران زمانی محدود دارد؛ دقایق برای ما مهمند، باید همه بکوشیم و آنچه دگرگون کردنی نیست، دگرگون بسازیم. به تلاش برخیزید غیر این، یکبار دیگر نیز این حرف را زده بودم حالا نیز تکرار می‌کنم: «بکوشید در سرتاسر کشور بکوشید. به سود تغییرات اساسی، برای دگرگونی‌های اساسی بکوشید». اگر نه، دم زدن از محرومان و عمل کردن بسود مستکبران، نظامی را در ایران استوار خواهد کرد که بود. وابستگی‌ها را افزون خواهد کرد و آینده تاریک است. روشن کنید آینده را با تلاش بسود تغییرات اساسی. این است که آنچه کردنی است و باید کرد و امیدوارم همه با هم انجام دهیم.

در این روز، علاوه بر این نامه‌ها که موجب این بحث برای شما خوانندگان شد، گزارشهای دیگری نیز خواندم که فهرست این گزارشها را در کارنامه یکی از روزهای آینده خواهم آورد. در مورد جنگ، اجتماعی از فرماندهان تشکیل دادیم و مسائل جنگ را مورد بحث و گفتگو قرار دادیم. شب هنگام نطق صدام حسین را که متضمن تهدید ایران بود شنیدم. در این باره پیش از این مطالبی را گفته‌ام و حالا نیز می‌گویم.

## صدام این دومین بار است که پس از آمدن هیئت هشت نفری ما را تهدید می‌کند:

صدام این دومین بار است که پس از آمدن هیئت هشت نفری ما را تهدید می‌کند. آنچه مهم است تهدید او نیست بلکه نقش افشاگرانه تهدید او است. این صحبتی که او می‌کند، باز دیده‌ها که می‌کند، لحن تمسخرآمیزی که در



صحبت‌های خویش بر ضد ما بکار می‌برد، همه بازگو کننده بینش راهنمای اوست. بگمان من او يك بیمار است. بیماری که علائم مرضی را به روشنی بروز می‌دهد. بیماری او از اعتقاد به اصالت زور ناشی می‌شود و در حدی است که گمان می‌کند هیچ‌کس دیگر هم جز به زور اصالت نمی‌دهد. پس چون فکر می‌کند ما هم چون او زور را اصل می‌دانیم، تهدید می‌کند که زور من بیشتر است. اگر تسلیم نشوید من شهرهای بیشتری را می‌گیرم، زمینهای بیشتری را می‌گیرم، چنین می‌کنم و چنان می‌کنم. شاه سابق هم چون وی همین بیماری را داشت و این بیماری نزد مستبدها شدید هست. دائم زبان تهدید بکار می‌برند و آنها که این بیماری را ندارند و یا بسیار کم دارند نه تنها از این تهدیدها از میدان بدر نمی‌روند، بلکه با اطمینان خاطر می‌توانند برنامه صحیحی را برای از پیش پا برداشتن مزاحم بیمار به اجرا بگذارند. شرط آن هم تنها صبر و استقامت است. بهر حال اگر او می‌توانست بفهمد که زور اصالت ندارد، البته دست از زورگویی به هموطنان خویش و فرستادن نیروی مسلح به ایران برمی‌داشت. و اگر لااقل بیماری او تا این حد شدید نبود و می‌توانست بفهمد ما بر اساس حق عمل می‌کنیم نه بر اساس زور باز می‌توانست رفتار مناسبی با ما در پیش بگیرد و کار را به اینجا نکشاند. اما همان‌طور که رویه کار این‌طور بیماران است حق را نمی‌شناسد و زور را می‌شناسند. هیچ واقعیتی را بجز زور نمی‌پذیرند و گمان آنها این است که این واقعیت، واقعیت همگانی و ابدی است. پس يك زبان بیشتر نمی‌ماند و آن زبان زور است. و حالا هموطنان ما باید به این نکته اساسی توجه بکنند، تنها صدام نیست که چنین می‌اندیشد،

## در داخل کشور ما و کشورهای دیگر جهان نیز زورگویان بسیارند

اگر ما اصالت را بحق ندهیم و به زور بدهیم آن وقت باید متناسب با زور، زوری که داریم و زوری که بر ضد ما بکار می‌رود، یا امتیاز بدهیم یا امتیاز بگیریم. در این صورت خواهی نخواهی ما به رژیم‌های باز می‌گردیم که بر ضد آن انقلاب کردیم. کشور دستخوش تلاطم‌های پایان‌ناپذیر می‌گردد. این مسئله بسیار اساسی است و من مایلم همه آنها که این کارنامه را می‌خوانند به این امر

توجه بکنند که انگیزه تحرك ما باید حق باشد. اگر انگیزه تحرك ما حق بود ما نباید جز به حق تسلیم بشویم و نباید چیزی بیشتر از حق بخواهیم. نه به کمتر و نه به بیشتر آن نباید قانع بشویم.

و مبارزه برای احقاق حق باید يك مبارزه دائمی بگردد. طول مدت و خسارات حاصله هر چه باشد بیشتر از خسارات تسلیم به زور نیست.

ما در هر مسئله‌ای اگر بر این اساس عمل بکنیم یعنی حق را ضابطه قرار بدهیم، ممکن است فشارها و زوری که بکار می‌رود مانع از آن بشود که ما فوراً بحق برسیم و حق را اعمال کنیم. اما اگر خط حرکتی خود را از دست ندهیم دیر یا زود ما پیروز می‌شویم. عمده این است که منطق زور ما را نیز مغلوب نکند و مجبور نسازد که آن را بپذیریم. تا وقتی که ما منطق دشمن را نپذیرفته‌ایم، احتمال پیروزی ما بالا است و زیاد است. اما اگر منطق زور را پذیرفتیم و تسلیم اصالت زور شدیم، ولو بر نیروهای عراق غلبه کنیم، شکست خورده‌ایم؛ اینست مسئله اساسی و بمناسبت این تهدیدها و از راه تکرار من می‌باید با شما خوانندگان در میان بگذارم که جنگ با عراق از نظر من باید با همان انگیزه انجام بگیرد که در هر مبارزه دیگری. نمی‌توانم تضمین بکنم که همه مبارزه‌ها فوراً به نتیجه برسند اما تا وقتی انگیزه و مایه تحرك ما حق است، دشمن قادر به فاسد کردن ما نمی‌شود و پیروزی ما میسر است. از این روست که در مسئله کربلا يك سو حق کامل است يك سو زور کامل است. در صحنه تاریخ، زور کامل از حق کامل شکست خورد. هر چند زورگویان هنوز حکومت می‌کنند اما بعنوان ارزش و در فرهنگ بشری زور از کربلا به این سو ارزش و اصالت خویش را از دست داد و این امید در دل مستضعفان بوجود آمد که روزی بکلی زور بعنوان اساس تنظیم روابط چه در زندگی داخلی جامعه‌ها و چه در زندگی بین‌المللی از میان برود. علت اینکه ما توانستیم در برابر نیروی مهاجم مقاومت بکنیم بگمان من همین است که ما در سازماندهی دفاع و در تدارك جنگ با همه موانعی که ایجاد شد روشهایی را اتخاذ کرده‌ایم که بر پایه حق استوار بودند نه بر پایه زور و در نتیجه استعدادها توانستند بروز کنند و فعال بشوند. فعال شدن استعدادها، موجب شد که ما در مدت کم توانستیم امکانات نظامی زیادی را فراهم بیاوریم و در جبهه‌ها نیروهای خود را

تقویت کنیم. این امری است که آقای صدام حسین نمی‌تواند آن را بفهمد و اگر خوانندگان این سطور این امر را بفهمند و مرا در مسئولیتی که دارم، لااقل تا این حد یاری کنند که بگذارند بر اساس حق روشهای مناسب را بکار ببرم، اطمینان می‌دهم که کمبود مهمات و تسلیحات را استعدادهای و ابتکارها و اعتقادهای جبران کنند و رژیم صدام حسین را قربانی زورپرستی خویش بگردانند.

عصر هنگام به تهران آمدم برای اینکه صبح فردا در منزل امام به دعوت او حاضر شوم.

کارنامه دوشنبه ۲۵ الی پنجشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۹  
 تاریخ انتشار دوشنبه ۲۴ فروردین ماه ۱۳۶۰  
 روزنامه شماره ۵۱۲

## بیانیه مهم امام برای حل بحرانهای موجود

<p>کسی حق ندارد به هیچیک از مقامات رسمی کشور توهین و یا آنان را تضعیف کند</p>	<p>شورای دفاع به نحوی که در قانون اساسی است معمول میشود تصمیم در اجرای مصوبات شورای عالی دفاع با فرماندهی کل قواست</p>	<p>معیار در اعمال نهادها قانون اساسی است</p>	<p>قوای مسلح باید از فرماندهی ریاست جمهوری که به فرماندهی کل قوا منصوب کرده‌ام اطاعت کنند</p>
---	--	--	---






تا پایان جنگ ، رئیس جمهور ، نخست وزیر ، رئیس دیوان عالی کشور و رئیس مجلس سخنرانی نکنند

جلسه هشت کی

ساعت ۸ صبح به منزل امام رفتیم. آقایان مهندس بازرگان، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، رجائی، موسوی اردبیلی هم آمده بودند.

نخست امام صحبت کردند بعد ما نشستیم و صحبت کردیم آخر سر هر کس پیشنهاد خود را نوشت و به امام داد. در ساعت ۲ بعدازظهر پراکنده شدیم و شب هم پیام امام را شما مردم شنیدید.

آنچه در گفتگوها گذشت، بنابراین شد که در معرض اطلاع عمومی درنیاید. گرایشها و پیشنهاد را به آینده می‌گذاریم و فعلاً امید ما این است که با اطمینان و روحیه بهتری کار جنگ را پیش ببریم و برخوردها جبهه ما را تضعیف نگرداند.

روز بعد به خوزستان بازگشتم و برای بازدید از طرحی که در دست اجرا بود رفتم و برگشتم. بعد از آمدن، سرتیب فلاحتی و آقای رسولی و پنج نفر دیگر در آب می‌افتند، چون قایق ظرفیت این همه را نداشته بود؛ آب آنها را چند کیلومتر دور می‌برد. تا ساعت ۱۲ شب در جستجوی آنها بودند که دو نفر شهید شدند و بقیه را خوشبختانه زنده از آب خارج کردند. این طرحها البته با خطرهای بسیار توأم است و افتادن در آب یکی از آن خطرها است. اما طرحهای نظامی در مناطق جنگی غالباً زیر باران گلوله‌های توپ و موشک و بمب انجام می‌گیرند و از این‌گونه خطرها بسیارند. آنها که طرحهای ابتکاری در منطقه جنگی تنظیم می‌کنند و به مرحله اجرا می‌گذارند، معرف اراده حیات این نسلند و آنها که در این راه شهید می‌شوند به دو اعتبار در تاریخ ما حقی ویژه می‌یابند، یکی به دلیل ابتکارهاشان و دیگری بدلیل قبول خطر و ایثار جان، خواستم که برای این شهدا و برای همه شهدایی که در جبهه‌های جنگ بر زمین می‌افتند، لوحه یادآوری بوجود آورند تا نسلهای بعد بدانند چه کسانی برای حفظ این سرزمین در خاک و خون غلطیدند تا آنها بتوانند آزاد و مستقل زندگی کنند.

دو جلسه شورای جنگی تشکیل دادیم

در این روز و فردای آن روز ( یعنی چهارشنبه ۲۷ اسفند) گزارشهای دیگری نیز خواندم و دو جلسه شورای جنگی تشکیل دادیم و موقعیت نظامی را مورد مطالعه قرار دادیم. آنطور که فرماندهان به من گفتند و موفقیتها عملاً آن را تأیید کرد، همین بیانیه ۲۵ اسفند امام روحیه نیروهای مسلح را فوق العاده بالا برده و بدانها اطمینان خاطر لازم را بخشیده است که تزلزلهای روزمره در کار نخواهد بود و جنگ با فرماندهی قوی و بدون تزلزل تا پیروزی ادامه خواهد داشت.

### فهرست گزارشهایی که در این مدت خواندم

- اما فهرست گزارشهایی که در این مدت خواندم بدین قرار است:
- گزارشی درباره مراجعه از ناحیه حزب توده به دفتر ریاست جمهوری و گفتگوهای انجام گرفته در این جهت
- وضع ایران و عراق در بازار بین‌المللی نفت
- روابط نفتی عراق و ژاپن
- فعالیت مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور و مسائل مربوط به کردستان
- گزارشهایی درباره روزنامه‌های ایران و مطالبی که ظرف یک هفته در این روزنامه‌ها آمده است و گرایشهای آنها
- گزارش تحلیلی درباره اجتماع ۱۴ اسفند و پیامدهای آن
- گزارش تحلیلی درباره مطبوعات کشور و جوسازیها
- گزارش درباره روزنامه‌ها و مجلات خارجی، روزنامه تایمز، میدل ایست و ...
- گزارش درباره سیاست خارجی، اظهارات رئیس جمهوری و وزرای خارجه و دفاع آمریکا در باره انزوای ایران و روابط ایران و آمریکا
- موضع اخیر و انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه و دورنمای روابط ایران و فرانسه
- اوضاع خاورمیانه

- روابط سوریه، اردن، لبنان، فلسطینی‌ها
- کنفرانس غیر متعهدها و موضع ما
- گردهمایی ۶ کشور حوزه خلیج فارس
- گزارش درباره ترجمه کتابهای رئیس جمهوری، بازرگان، شریعتی و مطهری در کشورهای عربی
- بولتنهای اطلاعاتی اداره دوم
- وضع کشورهای همجوار
- گزارش مرکز تحقیقات و بررسی معاون نخست وزیری در مورد انقلاب شامل سه پرونده از فعالیتهای افسران اطلاعاتی عراق در ایران
- نفوذ کامل اطلاعاتی عراق در یکی از شهرها (که البته این پرونده‌ها از سابق مانده بود که دوباره به لحاظ وضعیت به آنها مراجعه شد)
- پرونده بازسازی ارتش
- و گزارشهای دیگری که بعضی از نکات آنها را اینک می‌آورم. خلاصه همه اینها به رویهم کتابی بود.

از نامه‌های شکواییه از استان خراسان به مناسبت سفری که در ۲۹ اسفند به مشهد خواهم کرد تهیه کرده بودند که خواندم. این‌طور نوشته است: « با توجه به سفر جنابعالی به استان خراسان، شکواییه‌هایی که از این استان در رابطه با شکنجه، اقدامات غیرقانونی بعضی از مقامات به این دفتر رسیده است. صرف نظر از صحت یا عدم صحت آن، به ترتیب زیر دسته بندی که جهت اطلاع آن مقام ایفاد می‌گردد. البته ناگفته نماند که تعداد شکواییه‌های رسیده در مورد مسائل مختلف از جمله شکنجه زیاد است که آمار و چگونگی اقدامات انجام شده بصورت گزارش مشروح آماده می‌باشد و در صورت لزوم خدمت جنابعالی تقدیم خواهد شد. کل شکواییه‌های رسیده در مورد شکنجه و ضرب و شتم ۷۶ مورد و مطالب شکایات به شرح زیر می‌باشد: ضرب و شتم در هنگام بازداشت، شکنجه در بازداشتگاهها و اماکن دیگر، حمله به اماکن و انجمنها و اجتماعها، بازداشت به دلیل فعالیتهای سیاسی، ایجاد رعب و وحشت برای اشخاص به عناوین مختلف، اخاذی به زور».

## شکوائیه‌ها را برای مقامات قضائی می‌فرستم

البته در صفحات بعدی بعضی از این شکوائیه‌ها را با اسم و رسم آورده است. اینکه من اینها را عنوان کردم برای اینست که این مسائل از یاد نرود و کهنه نشود تا این انسان ایرانی که هیچ‌گاه قدرت حاکم منزلتی برای او نشناخته است، همچنان در جمهوری اسلامی بی‌منزلت نشود و نماند. باید این امور را تا وقتی وجدان عمومی، کاملاً نسبت به آن احساس شد تکرار و پی‌گیری کنیم بلکه این نابهنجاری‌ها از بین برود و انسان که این‌همه اسلام بدو منزلت بخشیده است، منزلتی در حداقل پیدا کند و مقامات حکومتی بدانند تحقیر انسان در حقیقت تحقیر خودشان است. انسانی که دیگری را شکنجه می‌کند در حقیقت خود را در وجود او تحقیر می‌کند. اینکه اسلام شکنجه را حرام کرده است، بدین خاطر است که شکنجه‌گر با شکنجه‌تنها دیگری را آزار نمی‌دهد بلکه مقام والای انسانی خود را نیز تحقیر می‌کند.

بهرحال این شکوائیه‌ها را برای مقامات قضائی، می‌فرستم. گزارش دیگری که از لحاظ اهمیت بعنوان نمونه می‌آورم درباره جنگ ایران و عراق و تأثیر آن در بازار نفت جهانی است.

بر اساس این گزارش، اوپک بعد از این جنگ ضعیف شده و حدود ۴ کشور یعنی عربستان سعودی و شیخ نشینهای خلیج فارس با افزایش تولید کمبود ناشی از کاهش تولید ایران و عراق را جبران کرده‌اند و در نتیجه موجب شده‌اند که قیمت‌های نفت پایین بماند و پیش بینی می‌شود - بنا به این گزارش - بعد از جنگ نیز بعلت احتیاج کشورهای ایران و عراق به درآمدهای نفتی، میزان تولید را افزایش دهند و در نتیجه قیمت‌ها برای مدتی طولانی ثابت بماند. بدین‌سان دولت عراق نه تنها در خدمت آمریکا با حمله به ایران می‌خواست رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند تا رژیم متمایل به غرب بر سر کارآید، بلکه مشکل غرب را از لحاظ اتخاذ یک سیاست نفتی نیز می‌خواست حل کند.

خدمت به قیمت خون بسیاری از جوانان مسلمان ایرانی و عراقی برای تحصیل موقعیتی موهوم در کشور و منطقه این کاری است که آقای صدام حسین کرده است.

آنچه در این جنگ واقع شد و پیش از این جنگ واقع شد، برای ما درسی بزرگ است؛ البته اگر این درس را درست بکار ببریم. با این همه، گمان من اینست که می‌توانیم مافات را جبران کنیم در صورتیکه بدانیم چه می‌کنیم و درست عمل کنیم و بکشیم هدفهای انقلاب متحقق کنیم. تمام کوشش ما باید مربوط به این امر باشد که در دام بازیهای ابرقدرتها نیفتیم. زندگی در این جهان با وجود غولها آسان نیست، اما بنظر من مبارزه با این نظام جهانی زیباترین لحظات حیات آدمی است. اگر این مبارزه بزرگ به نتیجه بیانجامد سرنوشت چند میلیارد انسان تغییر می‌کند. پس، می‌ارزد تمام کوشش خود را بکار ببریم. در این جهان قدرتها از هیچ جنایتی روگردان نیستند، و این جنگ جنایت بزرگی است از سوی آنها برای به بند کشیدن مردم منطقه. آنها می‌خواهند، امید به آزادی و استقلال را در منطقه بکشند و برای این کار انقلاب اسلامی ما را هدف قرار داده‌اند و به قول مصدق، نسل امروز باید هشیار و بیدار باشد و با چشمانی باز نگران سرنوشت خانه کهنسال خویش باشد. تامبادا تاریخ از نسل امروز به زشتی یاد کند.

کارنامه پنجشنبه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۹

## برای بازدید از طرحها و ابتکارات مهندسان، فن دانان و کارگران نیروهای مسلح به تهران آمدم

امروز برای بازدید از طرحها و ابتکارات مهندسان، فن دانان و کارگران نیروهای مسلح به تهران آمدم. از چهار طرح بازدید کردم و پرسنل در حضور من آنها را آزمایش کردند. خدا می‌داند و بس، که چقدر شاد شدم. این طرحها



طرحهای نظامی بودند، ابتکاراتی بودند از مهندسان، فن دانان و کارگران ما. آنها را به عمل درآورده بودند که تأثیری جدی در تقویت بنیه دفاعی کشور دارد. دلم می‌خواست برای آنها صحبتی طولانی کنم اما آن قدر هیجان داشتم که همه را در چند جمله به آنها گفتم. گفتم: «وقتی ابتکار می‌کنید از انسان بودن خود لذت می‌برید؛ وقتی ابتکار می‌کنید به مردم خود امید و اتکاء بنفس می‌دهید؛ شاد باشید که در ابتکارات شما من امید و استقامت می‌بینم و می‌دانم که ما نسلی پراستقامت و با ابتکار داریم و با وجود این نسل ایران از پا در نخواهد آمد»

### برای مراسم شهدای ارتش و سپاه به بهشت زهرا رفتیم.

وقتی از این بازدید آمدم، با رئیس ستاد، برای شرکت در مراسم شهدای ارتش و سپاه به بهشت زهرا رفتیم. مردمی که در بهشت زهرا بودند جمع شدند و شور و هیجان و احساسات پاك و صمیمانه‌شان و آن اراده‌ای که در صدای پرتینشان بود، چنان بود که من نتوانستم از هلی‌کوپتر خارج بشوم، تلاشها بی فایده شد و ناگزیر پس از مدتی هلی‌کوپتر از زمین برخاست، بدون آنکه من توانسته باشم در مراسم شرکت کنم.

### سنجش افکار درباره حوادث ۱۴ اسفند، مسئله چماقداری و

#### ریشه‌های آن

از آنجا به منزل آمدم. سنجش افکاری درباره حوادث ۱۴ اسفند، مسئله چماقداری و ریشه‌های آن و امید به رسیدگی به قضیه که از هر حیث امیدبخش بود، ولی حالا نمی‌خواهم در نتایج این سنجش وارد بشوم و بگویم که مردم مقصدها و منشاءها را چه گروههایی می‌دانند. بر طبق همین آمار درباره ۱۴ اسفند ۶۵ درصد رئیس جمهور را مقصر می‌دانند. گفتم این سنجش افکار را برای دادستان کل بفرستند. این نتایج با وجود این جو تبلیغاتی بیانگر يك واقعیت بزرگ است و آن این است که مردم ما بالغ و رشید شده‌اند و قضاوت

در امور را بر اساس اعمال ما می‌کنند. روش درست هم همین است. با توجه به قول معروف که باید دید چه می‌گوید نه این‌که، که می‌گوید. آیا توجه به این‌که شخص کیست که می‌گوید و توجه در شخص، تنها شرط است؟ خیر؛ در توجه به قول، شخص شرط نیست. آن روز که درجه آگاهی و هشیاری مردم بجایی برسد که حق را به شخص نسنجند، بلکه شخص را با حق بسنجند، می‌توان گفت که انسان پیروز شده است. انسان متعالی و مستقل و آزاد و رشد یابنده پیروز شده است؛ اسلام پیروز شده است؛ زیرا اسلام به معنای درست کلمه رسیدن به این مرحله است که حق ضابطه بگردد. خداوندا مردم ما را در همین حد رشد ده بطوری که همیشه در جامعه ما شخص را با حق بسنجند و نه حق را با شخص.

روشنی فکر و بیان آن در این سنجش افکار در حدی است که غبار هرگونه شك و تردید و یأس را از دل می‌زداید. اگر ما بتوانیم چنان عمل کنیم که همواره بیانگر آگاهی‌های مردم باشیم و چنان عمل کنیم که میزان این آگاهی‌ها فزونتر بشود، می‌توانیم با اطمینان تمام بگوییم که انقلاب ما از بندها به سلامت خواهد جست و این انقلاب در این قرن نه تنها پیروز می‌شود بلکه جهان را دچار تغییر و دگرگونی می‌سازد. همه چیز در گرو عمل شما مردم ایران است. خواهران و برادران من همه چیز در گرو آگاهی شما است. همه چیز در گرو حضور فعال و مصمم شما در صحنه است. اگر بطور فعال و مصمم در صحنه حاضر باشید، بسیاری چیزها واقع نخواهد شد، بسیاری توافقی از بین خواهند رفت، بسیاری کارهایی که باید بشوند خواهند شد، و ایران، در اسلام، آزاد و مستقل خواهد شد و بدیهی است که جهان، سلطه‌گر و زیرسلطه از تأثیرات این وقایع مصون نخواهند ماند. بندهای اسارت به صدا در می‌آیند و فرو می‌ریزند و همه چیز در ایران و جهان تغییر می‌کند. تنها باید که تو ای نسل حاضر نومید نشوی، استقامت را از دست ندهی و بی‌تفاوت نشوی، صحنه را رها نکنی و پیگیری را شعار خود بسازی.

اگر قرار بود خود مردم در صدد فهمیدن حقیقت برنیایند، اگر قرار بود، امواج تبلیغاتی اثر گذارند و ذهنها را غرق کنند، ما چه وضعی پیدا می‌کردیم؟

بهرحال، من از شما مردم سپاسگزارم ولی بهترین حمایت‌های شما آگاهی شما از حقایق و عمل شما است در حمایت از حق. خداوندا دل‌های ما مردم را با هم یکی بگردان و بر این دل‌ها نور معرفت بتابان تا مردم ما همواره از روی آگاهی عمل کنند. خداوندا شعور و آگاهی مردم را افزایش ده تا سیاست فریب و نیرنگ بر کشور ما حاکم نشود. این نسل، نسل مسئول را مسئولیت‌شناس بگردان تا تن به استبداد ندهد. نه از زورگویی لذت ببرد و نه زیر بار زور برود.

کارنامه جمعه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۵۹  
تاریخ انتشار سه شنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۱۳

### به مشهد رفتم. يك هفته بود پی در پی خبر می‌رسید که گفته‌اند ممکن است چماق‌دارها برنامه‌ای اجرا کنند

امروز صبح به ملاقاتها، خواندن گزارشها، امضا نامه و امور جاری گذشت و بعد از ظهر برای زیارت به مشهد رفتم. يك هفته بود پی در پی تلفنی خبر می‌رسید که بله گفته‌اند ممکن است چماق‌دارها برنامه‌ای اجرا کنند، ممکن است چنین بشود، ممکن است چنان بشود و این تلفنها خود دلیل اساسی داشت و آن بی‌توجهی یا کم‌توجهی به نقش مردم بود. بعضی هم البته از پیش می‌دانستند که به مناسبت این سفر موج‌های انسانی برخواهد خاست و همان را نمی‌خواستند و تمایل درونی خود را بصورت بیم از بعضی کارها و توطئه‌ها عرضه می‌داشتند.

وارد فرودگاه مشهد شدیم و از اینجا به بعد، دیگر امواج بی‌انتهای انسانی، دریای بزرگ و طوفانی بود که از آن چیزی نمی‌گویم. تا وقتی که به تهران بازگشتیم چیزی جز انسان و انسان ندیدم. دریای بزرگی از انسانها امواج بی‌پایان و فریاد، فریادی که شادی در آن بود، امید در آن بود، تصمیم در آن بود،

حضور در صحنه سیاسی و تصمیم به ایفای نقش تعیین کننده خویش، در آن بود. این حضور استقبال از رئیس جمهوری نبود، بلکه این حضور برای اظهار يك اراده بود، اراده انتخاب يك راه و رسم، انتخاب اصول، ارزشها و هدفهای انقلاب اسلامی ایران و تصمیم به دفاع از آنها به دفاع از کسانی که خواهان تحقق آنها هستند.

دو ساعت و ربع طول کشید تا فاصله فرودگاه و آسایشگاه جذامیان را طی کنیم. در آنجا، در بیمارستان نیز، ما قادر به دیدن هیچ جا نشدیم. هر چه خواستند با بلندگو آن هیجان طوفانی را آرام کنند تا بلکه بتوانیم از بیماران عیادت کنیم ممکن نشد. ناچار بسوی حرم راه افتادیم باز جز جمعیت، جز انسانهایی با قیافه‌هایی شاد و پرامید و مصمم هیچ نمی‌دیدم. اتومبیلی که من در آن بودم جای سالمی برایش باقی نماند. اینکه چه کردند تا مرا داخل ساختمان کردند نشاندهنده چگونگی بروز احساس و عواطف مردم و بیشتر از آن برای نشان دادن این واقعیت است که چه می‌کنند و چه می‌خواهند. البته من کماکان جز موج مردم نمی‌دیدم. ناگزیر اتومبیل را تا جلوی در آوردند جوری که وقتی در اتومبیل را باز کردند من در آستانه در ورودی ساختمان بودم. تازه در آنجا نیز خدام حرم همان احساسات، همان اراده، همان خواست را اظهار کردند و به زحمت بسیار من به اطاق راه پیدا کردم.

در اینجا، مناسب است خوابی را که خوابی دیده است و برای من فرستاده است برای شما نقل کنم. خوابی که پر از امید و عنایت حق تعالی و هشدار است که مراقب باشم، حمایت وسیع مردم مرا مغرور نسازد.

داستانی خواندم از زندگی ملاصدرا بود، داستان دعوت شمس تبریزی از سوی مولوی به خانه مولوی بود به این شرح:

« شمس وقتی به خانه مولوی قدم می‌گذارد، می‌بیند بساط پذیرایی گسترده است، از مولوی می‌پرسد: شراب در سفره گذارده‌اید؟ مولوی با تعجب، می‌پرسد: مگر شما شراب می‌نوشید؟ شمس پاسخ می‌دهد: من تا می‌نوشم، نه غذا می‌توانم خورد نه خواب می‌توانم کرد و نه سخن می‌توانم گفت. مولوی می‌گوید: این وقت شب شراب برای شما از کجا فراهم کنم؟ شمس پاسخ می‌دهد: خادم خود را بفرست و از حجره نصارا بخرند و بیاورند. مولوی

می‌گوید: خادم مرا هم می‌شناسد؛ اگر او برود موفق هم بشود و شراب بخرد و بیاورد، صبح دیگر در این شهر ماندن نشاید. شمس می‌گوید: پس خود تو برو. بهررو، مولوی خرق بر دوش می‌افکند، شیشه در دست می‌گیرد و به محله نصارا می‌رود. ( فردی به معروفیت مولوی نمی‌توانست شناخته نشود و کنجکاو‌ی‌ها را برنیا‌نگیزد) عده‌ای «زاغ سیاه» او را چوب می‌زنند؛ می‌بینند او وارد شراب فروشی شد و شراب را خرید و از شراب فروشی بیرون آمد. مردمی که مرید او بودند و او را مردی زاهد و مقدس و پاك می‌دانستند و به امامت او نماز می‌گزاردند، بتدریج دور او جمع شدند و به او نزدیک شدند و همان‌طور که او به سوی خانه باز می‌رفت، بر تعداد آنها نیز افزوده می‌شد. مردی که رقیب او بود، مردم را تحریک می‌کرد که این همان مرد زاهد و با تقوی، در واقع، زهد فروش است که امشب او را در حال خرید شراب غافلگیر کرده‌اید. این او است آن شراب خواری که دم از تقوی می‌زد. مردم که انبوه شدند، او خرقة را از دوش مولوی برداشت. شیشه شراب را در دست مولوی و او حیران و مات، در حلقه مریدانی که اکنون حاضر بودند بر سر او بریزند و در زیر لگد له و لورده‌اش کنند، ایستاد. رقیب تفی بر روی مولوی انداخت. هیجان مردم هر لحظه بیشتر می‌شد. در این لحظات درماندگی مولوی و هیجان روبه افزایش جمعیت، شمس تبریزی رسید. از مردم پرسید: چه می‌خواهید؟ همان رقیب قصه را بازگفت. شمس گفت: آنچه مولوی در دست دارد، شراب نیست سرکه است و از آن شیشه در کف‌های دستهای مردم ریخت و آنها چشیدند و دیدند سرکه است. از مولوی پوزش خواستند و آن رقیب نیز بسیار پوزش خواست و شمس و مولوی به خانه آمدند.

مولوی از شمس می‌پرسد: این چه کاری بود با من کردی و این چه بلا بود که بر سر من آوردی؟ شمس پاسخ می‌دهد: می‌خواستم غرور تو بشکند و بدانی که اشتباه میان شراب و سرکه کافیت که مردمی که تا آن لحظه بتو علاقه‌ای چنان شدید داشتند به خون تو تشنه شوند.»

و این حقیقت است، تاریخ ما و تجربه زمان خود ما، از جنگ تا امروز، بدفعات شاهد اوج‌گرفتن و فروکش کردن احساسات مردم بوده‌است. اما این ظاهر هر قضیه است و نمی‌توان آن را به جهل و نادانی مردم نسبت داد. اکنون

من می‌خواهم به مناسبت این مسئله را که يك مسئله مهم روانشناسی و جامعه‌شناسی است، برای شما خوانندگان توضیح بدهم و بعد هم سعی می‌کنم نحوه استفاده از رهنمودهای قرآنی را با این روش به بیان بیاورم و سوره «الناس» را برای شما بعنوان روشی در این زمینه‌ها توضیح بدهم.

### تبدیل اقبال عمومی به ادبار عمومی

نخستین مسئله‌ای موجب می‌شود که « اقبال عمومی به ادبار عمومی » تبدیل شود، مسئله چگونگی رفتار آدمی در مقام مسئولیت است. رفتار آدمی در مقام مسئولیت، غرورآمیز می‌شود وقتی او به استناد و اتکاء محبوبیت عمومی خواست، توقع، هوس، اراده و تصمیم خویش را بدون در نظر گرفتن مصلحت مردم، خواست مردم، آگاهی مردم، اعلام کرده و به اجرا گذارد. اینگونه تصمیمات به لحاظ اینکه در جامعه به اجرا و عمل در می‌آیند، خواهی نخواهی در زندگی مردم مؤثر واقع می‌شوند و اگر تصمیماتی باشند که به کار مردم نیایند و به زیان آنها تمام بشوند، بتدریج اقبال عمومی را تبدیل به ادبار و محبوبیت را تبدیل به مغضوبیت می‌کند. در زندگی رهبران سیاسی و مسئولان کشور در گذشته ما از این نمونه‌ها بسیار داشته‌ایم. يك وقت مسئول آنچه را که در مصلحت عمومی می‌داند با صداقت تمام می‌گوید، يك وقت آنچه را که مصلحت خویش بعنوان قدرت سیاسی می‌داند، می‌گوید و از پیش می‌برد. در مورد اول، محبوبیت به مغضوبیت تبدیل نمی‌شود بلکه بعکس محبوبیت روزافزون می‌شود. اما در مورد دوم، محبوبیت به مغضوبیت تبدیل می‌شود.

مطلب دوم درجه آگاهی مردم است. هراندازه سانسور کم باشد و واقعیتها همان‌طور که هست در معرض آگاهی عمومی قرار بگیرد و انتخابی که مردم می‌کنند از روی آگاهی بیشتری باشد، هم نظارت مردم در قوه اجرایی و مسئولان زیادتر می‌شود، هم فسادپذیری مسئولان کمتر می‌گردد و هم محبوبیت به مغضوبیت تبدیل نمی‌شود. پس يك رابطه مستقیمی میان درجه اقبال عمومی، توجه و علاقه عمومی با آگاهی عمومی وجود دارد. هراندازه ضابطه‌ها

در انتخاب بیشتر شناخته شوند و بیشتر بکار آیند، به همان نسبت محبوبیت بیشتر و پایدارتر است. و این محبوبیت هم يك محبوبیت احساسی نیست، محبوبیتی است از روی مسئولیت‌شناسی؛ هم مسئول هم مردم نسبت به یکدیگر احساس مسئولیت می‌کنند. خدمت به مردم از جانب مسئول و پشتیبانی و حمایت مردم در پیشبرد هدفها، رابطه‌ای بوجود می‌آورد که، در آن، بطور روزافزون، صمیمیت، صداقت و یکدلی میان مسئولان و مردم فزونتر می‌شود.

اما مطلب سوم که مهمتر از هر دو مطلب قبلی است، عمل مسئولان به اعتبار ضابطه است. توضیح این‌که يك وقت مسئول آنچه را که حق می‌داند بر وفق مبانی عقیدتی خویش، همان را می‌گوید و يك وقت خیر ملاحظه يك قشر، دو قشر، چند قشر از مردم را می‌کند و حرف را جوری می‌زند که باب طبع آنها باشد. خاصه حرفی که از روی عقیده گفته می‌شود این است که مصلحت جامعه در حال حاضر و تا زمانهای دور تا آنجایی که مسئول می‌تواند ببیند، ملاحظه شده در نتیجه درجه اشتباه در آن کمتر است. اما آن حرفی که بقصد جالب محبوبیت و پشتیبانی مردم گفته بشود و عقیده در بیان آن حرف بحساب نیاید به لحاظ تراحم منافع، خواهی نخواهی پس از مدت کمی بی‌اعتبار و باطل از آب در می‌آید و بتدریج اعتماد عمومی کم می‌شود. اینست که رهبران سیاسی در جهان ما برای کسب محبوبیتهای موقتی (مثلاً در وقت انتخابات) يك وعده‌هایی می‌دهند که اینها نه منعکس‌کننده عقاید آنها است و نه حساب و کتاب دقیقی شده است که به چه سرنوشت و سرانجامی خواهد انجامید. پس از انتخابات هم می‌بینیم که آن حرفها فراموش شده است. در نتیجه، مردم به تدریج اعتمادشان را از اینگونه رهبران می‌برند. اینست که تناقض در بیان و عمل آدمیان موجب کاهش اعتبار می‌شود، خصوصاً در بیان و عمل رهبران تأثیر فوری می‌گذارد و بتدریج از درجه اعتماد عمومی می‌کاهد؛ یعنی مردم متوجه این امر می‌شوند که رهبر سیاسی که وعده داده‌است و حرفهایی زده‌است آنها را به لحاظ جلب پشتیبانی گفته و فقط سپر کرده است. اما آن دسته از رهبران که می‌آیند و می‌گویند مشکلات این است و امکانات اینست و راه‌حل اینست و میزان سختی و ناراحتی‌هایی که باید تحمل کرد اینست، ممکن است در آغاز کار با مشکلات زیادی روبرو بشوند،

اما بتدریج اعتماد عمومی بلکه اعتماد نسلها را جلب می‌کنند. پیامبران و اولیاء دین از اینگونه مردمند. آنها وعده‌هایی خشک و خالی به مردم نمی‌دهند و واقعیتها را آن‌طور که هست عنوان می‌کنند و مردم را به صبر و استقامت و پایداری می‌خوانند به سختی‌ها می‌برند و در سختی‌ها تمرین می‌دهند، بکار و تلاش و سازندگی و ابتکار برمی‌انگیزند؛ در آنها اعتماد بنفس بوجود می‌آورند و در نتیجه نسلها را که از پس هم می‌آیند این صداقت و امانت و این اعتماد بنفسی که از سوی اینگونه رهبران در آنها ایجاد شده است، سبب می‌شود که اینان به صورت شهید و الگو باقی بمانند. پس از این، می‌رسیم به

**مسئله چهارم:** یکی از کارهای اساسی اینست که رهبری کننده معرف اعتماد بنفس باشد، هم اعتماد بنفس داشته باشد و هم آن را در مردم بپروراند؛ جوری که تردید و تزلزل - که در جامعه بخصوص در جامعه‌هایی که در زیر سلطه بسر می‌برند بسیار است - از بین برود. مثلاً حضرت موسی رهبری قوم یهود (بنی‌اسرائیل) را در دست گرفت. این قوم بلحاظ اینکه تحت سلطه فرعون بودند اعتماد بنفس خود را از دست داده بودند. او این قوم را وقتی از صحرای سینا می‌گذراند چهل سال در صحرای سینا همراه با کار و تلاش نگهداشت؟ بطوری که آن نسل، نسلی که به بی‌اعتمادی به خود، به احساس حقارت و خودکمترینی، خو کرده بود، بتدریج از بین رفت و نسل جوان جدیدی با اعتماد بنفس، اتکاء بخود و روحیه و روانشناسی جدید، در آنجا، نشو و نما کرد. آنها را برداشت و به سرزمین موعود برد.

اینست که اگر مسئولان در مردم اعتماد بنفس به وجود بیاورند که این اعتماد به نفس هم با امید دادن‌های خشک و خالی بوجود نمی‌آید بلکه باید سختی کار را بر آنها معلوم کرد تا بروود بطرف کار و تلاش و موفقیت حاصل کند. بایستد، سختی‌ها را تحمل کند و پشت کار را بگیرد؛ وقتی پیروزیهای اولیه بدست آمد، اعتماد به نفس به وجود می‌آید. بدهی است وقتی ملتی خود اعتماد بنفس بدست آورد، کس یا کسانی که منتخب او هستند معرف اعتماد بنفس آنها می‌شوند.

البته در قرآن مطالب زیاد است، اگر خوب دقت بکنیم در رفتار پیغمبر با مردم و اینکه ما دیدیم در مورد او، زمان به زمان محبوبیتش بیشتر شد؛ نه تنها



در زمان خودش، هر روز بیشتر شد، بلکه بعد از حیات او تا زمان ما زمان به زمان بر محبوبیت او اضافه شد تا به امروز که حتی در نزد غیر مسلمانها نیز چهره محبوبی است. چرا چنین شد؟ ما این چرا را در قرآن و روش کار پیغمبر که در قرآن بازگو شده است می‌توانیم بدقت پی‌گیری کنیم. من چند موردش را در اینجا آوردم و مورد پنجم مورد نحوه رفتار با مردم است.

مسئله پنجم: يك وقت مسئول بنا را بر این می‌گذارد که مردم نمی‌دانند، نمی‌فهمند؛ یعنی بنا را بر نفهمی مردم می‌گذارد و رفتاری اتخاذ می‌کند قییم مآبانه؛ اما يك وقت نه، بنا را می‌گذارد بر اینکه مردم می‌دانند (راجع به آگاهی پیش از این حرف زده‌ام اما این مطالب غیر از آن است) و رفتاری در پیش می‌گیرد بر این اساس که بیان آگاهی‌های مردم باشد و بیان آگاهی‌های مردم شدن او را برمی‌انگیزد به اینکه در همان خط که عموم می‌دانند عمل بکند و همان‌طور که قبلاً گفتم، در راستای بر توسعه این آگاهی و وجدان و شعور عمومی افزودن عمل کند. اولی قدرتمدار و دومی جانبدار حقوق مردمند.

اما مطلب آخری مربوط می‌شود به شور و شوری؛ در کتابی از آقای تهرانی که برای من فرستاده بودند و در مقدمه آن چند خط نوشته و اظهار امیدواری کرده بودند که من فرصت کنم و این کتاب را بخوانم برداشتی از آیه مربوط به شورا کرده بودند که خود من نیز در یکی از سرمقاله‌های انقلاب اسلامی همین برداشت را کرده بودم. این برداشت غیر از برداشتی است که معمولاً از این آیه می‌شود. بر طبق اصول اسلام، این برداشت بنظر درست می‌رسد که خدا به پیغمبر می‌گوید: «تو اگر با مردم مهربان نبودی و با صداقت و سلامت رفتار نمی‌کردی از دو رو بر تو پراکنده می‌شدند و حال هم با مردم شور کن و نتیجه را وقتی شور کردی بکار ببر و توکل به خدا داشته باش، این کار را بکن و نه‌راس از اینکه نتیجه خوب می‌شود یا خیر؟»

و این مسئله، مسئله بسیار حساس است، در تجربه‌ای که ما از این جنگ حاصل کردیم و چون تجربه هم کردیم می‌توانیم بگوییم که این برداشت برداشتی درست و صحیح و به ثواب نزدیک است. این است که وقتی شور انجام گرفت و تصمیم با شور اتخاذ شد و اجرا شد و مردم هم خودشان در مقدمات تصمیم و در تصمیم و نتایج آن شرکت داشتند، نتایج آن را هم می‌پذیرند. شور

در جامعه، در هر تصمیم، سبب می‌شود از هر حرکت، تجربه‌های جدید بدست می‌آورد.

انتقاد جنبه‌های ضعف سبب تبدیل به قوت می‌شود؛ زمان به زمان به وحدت نزدیکتر می‌شود. جریان، جریان گذار از اختلاف به وحدت است اما در اینجا می‌رسیم به مهمترین مسئله که تشخیص میان غرور و رفتار درست است.

کارنامه جمعه ۲۹ اسفند ۱۳۵۹

تاریخ انتشار چهارشنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۱۴

بخش دوم

### چگونه محبوبیت به مغضوبیت تبدیل می‌شود؟

اگر انسان در آنچه می‌کند، بعنوان مسئول، خدا را در نظر بگیرد و نه بر يك گروه و قشر بلکه به مردم و همه مردم و محرومین و مستضعفان یعنی انبوه و اکثریت قریب به اتفاق مردم، تکیه کند و در مسئولیتی که عهده دار می‌شود به نیروهایی که آینده سازند و درآینده نزدیک نقش تعیین کننده بعهده می‌گیرند، تکیه کند و در اندیشه و عمل، به موافقتها و مخالفتهای روز در رابطه با خدا و خلق بها و اهمیت بدهد و این‌طور نشود که در این برخوردها گم بگردد و از خلق و خدای خلق غافل بشود و از نیروهای کارساز، از نیروهایی که آینده را کاملاً می‌سازند و در آینده نقش بر عهده می‌گیرند جدا بیفتند، موازنه عدمی، اصالت خدا، عدم اصالت زور همین است. مسئول امور مردم می‌باید از زور تنها برای برداشتن زوری که سد راه خدا می‌کند، استفاده کند و از تمام روشهای تخریبی، تمام روشهای فریب، دروغ، ایجاد جو، ایجاد هیجانان کاذب، برانگیختن گروهی بر ضد گروه دیگر، از تعصبات، احساسات، نادانی‌ها، و همه اینها دوری کند. چون اینها اگر در کوتاه مدت فایده ببار آورد

قطعاً در درازمدت محبوبیت را تبدیل به مغضوبیت می‌کند و انسانی که بخواهد با این روشها به مسائل جامعه برخورد کند بطور قطع دیر یا زود محبوبیت او به مغضوبیت تبدیل می‌شود. اینها آموزشهای قرآن است. اما عکس این نیز صحیح است؛ یعنی اگر این روشها را هیچگاه بکار نبرد و روشهایش سازنده باشد، در رابطه با خدا بیندیشد و عمل کند در فکر تبعیض جمعی بر جمعی دیگر نباشد، تفکر و عمل او بر پایه تضاد استوار نگردد بلکه بر پایه توحید استوار بگردد و مردم را به خودخواهی‌های شخصی و گروهی نفروشد ممکن است در زمانی کوتاه ناکام باشد و توانا به انجام آنچه می‌خواهد نباشد اما در دراز مدت پیروز می‌گردد.

در اینجا، می‌خواهم این بحث را با برداشت خودم از سوره «الناس» تکمیل کنم: سخن در این باره که گفتم تجربه‌های دوران مسئولیت خصوصاً تجربه در جنگ است، تمام نیست. امید من این است که در يك فرصت دیگری تمیز غرور از رفتار درست را تدوین کنم. گفته بودم که خواهی خوابی دیده و در این خواب سید والامقامی صورتی از سوره‌ها و آییهایی از قرآن برای مراجعه بخاطر مشکلاتی که من با آنها روبرو هستم داده بود که من این آییه‌ها را در این سوره بخوانم و روشهای لازم را در مقابله با مشکلات و جنگ از آنها بدست بیاورم. یکی از اینها سوره «الناس» است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اغوذ برب الناس، ملك الناس، اله الناس من شرالوسواس الخناس الذی، یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس.

در این سوره، خدا، مردم، خناس هست اگر بخواهم از این سوره، روشی بدست بیاورم و آن روش را بکار ببرم برای آنکه دچار آن غرور نگردم و در هدفی که بکار مردم و رشد آنها می‌آید موفق بگردم، باید بگویم سوره بسیار روشن و واضح است.

از شر خناس، اعم از اینکه این خناس کارش ایجاد وسوسه در دل مردم است خواه جن باشد خواه انسان، بخدا پناه باید برد؛ خدایی که مالک مردم است و خدای مردم است. اگر مردم، جمهور مردم همه مردم را «ناس» بگیریم و اگر رابطه با این مردم را از طریق خدا برقرار بکنیم، خود را ارباب مردم، شاه مردم،

خدای مردم ندانیم و بنابراین بعنوان مردم و بیان مردم عمل بکنیم آن وقت از شر خناس‌ها مصون هستیم. می‌بینید که به همین بحث و نتیجه می‌رسید. ممکن است تفسیرهای مختلفی از این سوره شده باشد. اما من در مقام تجربه، تجربه رابطه با مردم، تجربه جنگ که از سویی رابطه با نیروهای مسلح و از سویی دیگر رابطه با دشمن است، این‌طور برداشت می‌کنم که در این سوره به مردم به «ناس» از طریق خدا باید رسید و رابطه گرفت و با خدا هم از طریق مردم. در این صورت من از وسوسه خناس و مظاهر زور و مظاهر حاکمیت یک گروه بر «ناس» مظاهر، اربابی جستن، خدایی جستن، و صور مادی اعتقاد به ضرورت اربابی بر مردم آسوده می‌گردم و طبیعتاً موفق می‌شوم واقعیتها را همان‌طور که هستند ببینم مردم را در همان واقعیتهای که دارند ببینم و آن‌طور عمل کنیم که راههای رشد و راههای توحید اجتماعی هموار بگردد؛ بطوری که در جامعه مردمان جز خدا را به اربابی نپذیرند و جز به او که حق است، بنابراین، جز به حق، گردن نگذارند.

نسبت بهم، برده و ارباب، مستضعف و مستکبر نباشند، برادر، خواهر و برابر باشند. اگر جز این کنیم، آن وقت از طریق «خناس»‌ها با مردم رابطه خواهیم گرفت یعنی در پی اربابی بر مردم خواهیم رفت. یعنی منافع یک گروه را بر منافع مردم ترجیح خواهیم داد یعنی در پی این خط خواهیم رفت که ما تشخیص می‌دهیم و مردم تشخیص نمی‌دهند.

بنابراین به دنبال استبداد خواهیم رفت، استبداد در مقیاس جهان، ما را به زد و بند ناگزیر خواهد کرد و ما به همان نظام استبداد و سلطه بازخواهیم گشت. و اگر درست هم شروع کنیم اما، به تدریج، از مردم به خناس روی بیاوریم مثل بسیاری از رژیمها که در آغاز مردمی هستند، از مردمند اما بتدریج منافع گروهی از راه وسوسه فزونی قدرت بر منافع خلق از نظر آنها می‌چرید، مقدم می‌شود و خدا و سرانجام خلق حذف می‌گردد و خناس و مظاهر اجتماعی آن برجای می‌ماند. این یک قانونی است اجتماعی در تاریخ بشری همواره مجری بوده‌است. انقلابها به ضد انقلاب به این ترتیب بدل شده‌اند. پس اگر ما از راه خدا با ناس (مردم) رابطه بگیریم، ناگزیریم همه مردم را محور فعالیت قرار بدهیم. یعنی سخن و عملی در پیش بگیریم که حقوق همه مردم در آن باشد و

نه سود يك قشر و يك گروه. مردم را که در امور خویش شرکت بدهیم، در صحنه حاضر بخواهیم، زور را در تنظیم فعالیتهای اجتماعی، فقط وقتی بکار ببریم که زوری سد راه خدا شده باشد؛ یعنی گروهی به زور بر جامعه حاکم شده باشد، این روشی است که من از این سوره قرآنی می‌فهمم. توحید اجتماعی وقتی ممکن می‌گردد که همه متوجه خدا باشند، تضاد اجتماعی وقتی است که انسانها در گروههای اجتماعی دارای منافع متضاد در مناسبات و تناسبات زور، بر ضد یکدیگر عمل کنند. اگر آدمی در این ورطه افتاد، محبوبیت امروز او به معضوبیت تاریخی بدل می‌گردد و اگر نیافتاد ممکن است نزد گروههای حاکم مغضوب باشد اما نزد «ناس» (جمهور مردم) محبوبیت تاریخی پیدا می‌کند. این وجه از محبوبیت بصورت گواه و شهید درآمدن است و این نه غرور، بلکه وجه خدایی است و مطلوب و آن وجه از محبوبیت که در جذب منفعت و همراهی گروه و اعمال قدرت حاصل گردد ناپایدار و دروغین و غرور است. در تاریخ بشری رهبرانی که «ناس» نه نژاد، طبقه، ملت، زبان، بلکه همه بشر دانسته‌اند و بشر را در بعد تاریخی در نظر گرفته‌اند، سخن را برای سعادت این بشر گفته‌اند و عمل را برای سعادت این بشر کرده‌اند، باندازه‌ای که این مشخصه در قول و عمل آنها بوده است، بصورت الگو و شهید محبوب در تاریخ زندگی بشری مانده‌اند. پس این سوره بیش از همه به درد آنها می‌خورد که می‌خواهند مسئول امور مردم باشند یعنی می‌خواهند محبوبیت آنها، آنها را دچار غرور نگرداند. بنابراین، اگر انسان دائم خدا را بیاد بیاورد و به او، معنای درست کلمه، توجه کند؛ یعنی هر بارخواست، زور بکار ببرد، در درستی روش خود تردید کند، بخدا توجه کند و خود را از آن منافع آنی و کوتاه مدت، میان مدت، درازمدت، رها بسازد، آن وقت از وسوسه می‌تواند مصون بماند؛ اگر نتواند، در دام وسوسه‌های خناس می‌افتد و سقوط می‌کند. امیدوارم در روزهای آینده سوره‌های دیگری را هم به همین ترتیب با شما خوانندگان در میان بگذارم. بطوری که روشهای قرآنی را بتدریج باهم بیاموزیم و آنها را بکار ببریم. اگر من بخواهم موضوع را برای خواننده ساده‌تر کنم، باید به او بگویم آموزشهای دیگری هم در این سوره هست؛ از این نظر و به لحاظ موقع، این روش را بررسی کردم. اگر شما در خانه با برادر با خواهر با پدر، با مادر بر پایه

منافع شخصی خودتان رابطه برقرار کنید، ناچار با آنها در تضاد زندگی خواهید کرد. امروز محبوب خواهر، مغضوب برادر و فردا بعکس. اگر تنها خود را ببینید مغضوب همه خواهید شد. اما اگر خود را هم در دیگران ببینید هیچ نفعی نخواهید، مگر برای همه و در ضرر جمع نیز خود را شریک سازید، همواره محبوب مردم می‌شوید، محبوب محیط خودتان (خانه) می‌شوید. محبوبیت اولی، زندگی با دیگران بر پایه نفی غرور است؛ امروز هست، فردا نیست. اما محبوبیت دومی غرور نیست و ماندنی است. بیان آگاهی است، بیان عمل با خدا است.

بدین‌سان، از نظر اجتماعی معنای اینکه از «خناس» باید به خدا پناه برد، این است که خداست که رب مردم و خدای مردم است. پس، انسان خود در صدد این برنیاید که جای خدا را بگیرد. در این صورت، جامعه بتدریج میل به توحید می‌کند، تضادها جای خود را به هماهنگی‌ها، یگانگی، شادی، امید می‌دهد و انسانی که در چنین تحولی نقش ایفا کرده‌است، محبوبیتی همیشگی پیدا می‌کند. این محبوبیت غرور نیست، این همه دوستی به معنای درست کلمه است، به معنای اسلامی کلمه است. این همان اخوت و محبت اسلامی است. از راه تکرار باید گفت انسان وقتی از وسواس خناس در امان است که خود را نماینده یک گروه نسازد. خود را، از راه استفاده از جهل، حاکم بر مردم نگرداند. خدای مردم نسازد، ارباب مردم نگرداند.

در هر عمل چنان کند که پنداری جز خدا نمی‌بیند و جز برای او نمی‌کند. در این صورت، آن عمل به سود «همه ناس» تمام می‌شود. این است که گفته بودم و به تفصیل، که وقتی در جامعه توحید هست، خدا پرستیده می‌شود. وقتی در جامعه تضاد هست، خدا فراموش می‌گردد. آنها که می‌خواهند از راه زور حقی را که ندارند بدست آورند، کسانی هستند که آنچه به ناس تعلق دارد به خود متعلق می‌انگارند.

به موجد این اعتماد خیانت نکنم و وفادار بمانم

پس از این بحث و به مناسبت، بازمی‌گردم به اجتماع عظیم مردم خراسان در مشهد. این اجتماع بطور خودجوش پدیدار گشت. نه دعوتی و نه سازماندهی از سوی اشخاصی و یا گروهها نشده بود؛ فرمایشی و غیره و ذالک نبود. بنابراین چون بطور خودجوش سازمان جسته بود، حاصل آگاهی‌های مردم بود. آنچه برای من می‌ماند این است که به موجد این اعتماد خیانت نکنم و وفادار بمانم. این اجتماع به لحاظ خودجوش بودن و آگاهانه بودن بیانگر این واقعیت بود که مردم امروز می‌خواهند از آگاهی و وجدان و شعور خود پیروی کنند؛ یعنی می‌خواهند بگویند چون می‌دانیم چنین می‌کنیم و این بسیار مهم و امیدبخش است. نسل امروز نمی‌تواند گوسفندوار پیروی کند. نسل امروز باید چون و چرا کند و بداند و از دانش و آگاهی و شعور عمومی خویش پیروی کند. شرط و بقای حیات بسته به این است. این اجتماع موج بی‌کران ناپیدای انسانی به زبان حال می‌گفت: روشی که از سوی رئیس جمهور در تحقق آرمانهای انقلاب اسلامی ایران، در طی راه و رسم امام، ارائه می‌شود را می‌پذیرد و می‌پسندد و دنبال می‌کند. اجتماع با آن شور بی‌انتها و هیجان وصف ناکردنی حکایت از روحیه محبت جو و صمیمت طلب مردم کشور ما می‌کند. بیان واضح و روشنی است بر اینکه مردم ما کینه‌ها را دوست نمی‌دارند، ایجاد جو دشمنی و نفاق را دوست نمی‌دارند، از برخوردها بیزارند و می‌خواهند محیط شان شادی و گرمی داشته باشد و با شادی و گرمی به کار و تلاش و سازندگی بپردازند.

اینکه ملتی فرصتهایی از اینگونه را برای متجلی کردن صفات خوب برادری و خواهری، محبت و دوستی، شادی و امید و آمادگی برای رفتن به سوی آینده‌ای نو، مغتنم بشمارد، بزرگترین امید برای کسانی است که بخواهند به استقبال مشکلات بروند و مشکلات را با سرپنجه تدبیر و استقامت حل کنند. و بالاخره، این اجتماع بزرگ، در این اوضاع و احوال، حکایت از استقامت مردم در رأی و اراده خویش دارد. این نیز باز وجهی مثبت و خاصه و خصیصه‌ای گران‌قدر از نسل امروز است که خسته نمی‌شود، صبر و توان خویش را از دست نمی‌دهد و مایوس و بی‌تفاوت نمی‌گردد. در حقیقت بسیاری از آنان که تبلیغ می‌کنند که این مردم دارند بی‌تفاوت می‌شوند، اکثریت

دارد بی تفاوت می شود. اما حضور مردم در صحنه با این شور و هیجان باید به همه نشان داده باشد که مردم بدنبال بی تفاوت شدن نمی روند چرا که بی تفاوتی از بی اعتنایی به سرنوشت خویش، از اصرار به آگاه نشدن و از استقامت نکردن و از ابهام مایه می گیرد. نسل امروز در جستجوی دانستن است. می خواهد بداند و با توسعه آگاهی های خود، کاستی ها را جبران کند. در سرتاسر کشور، اطلاعات چون خون در بدن اجتماعی ما جریان می یابد. اگر کسی از راه عبرت به شعارهای این اجتماع بزرگ، به شعارهای مردم در بهشت زهرا، به شعارها در فسا و جاهای دیگر توجه کند، شعارهایی که خود مردم ایجاد می کنند و نه شعارهایی که در دهان آنها گذاشته می شود، نظر کند، می بیند يك شعارند از يك نیاز مایه می گیرند و به يك واقعیت پاسخ می گویند، يك اراده را اظهار می دارند و مبین و آشکار کننده شعور و آگاهی در سرتاسر میهن اسلامی هستند. این اجتماع اظهار اراده وحدت در جامعه ما است. در تاریخ ما فراوان پیش آمده و يك ویژگی اجتماعی نه تنها خواست جامعه ما بلکه جامعه های بشری است که وقتی خطرهای بزرگ متوجه موجودیت کشور و بقای جامعه می گردد، وجدان عمومی متاثر می شود. وحدت بصورت ضرورت و يك خواست عمومی درمی آید؛ جامعه، توده های انبوه و عظیم مردم برای يك چنین وحدت ضابطه ها و معیارهایی بوجود می آورد و سدهایی بنا می کند ذهنی و اجتماعی. آن ضابطه ها را بر ذهن و عمل جامعه حاکم می کند؛ تا که برخوردها به جامعه راه نیابد و بر اساس وحدت او زیان نرساند. بتدریج بیانگرهای این وحدت نیز رو می آیند و جای اجتماعی خویش را پیدا می کنند. جامعه ای در چنین موقعیت جامعه تعدد «خطها» نیست. بسیاری امید بستند باین که این برخوردها زمینه را برای آنها فراهم بیاورد. بنابر این قاعده که دو طرف برخورد سقوط می کنند و نوبت به سومی می رسد که زر را بزند و ببرد. پس هم بازار برخوردها را آشفته تر می سازند و هم در کمین نشسته اند. آنها شرایط اجتماعی امروز ایران را نمی شناسند گمان می کنند، ایران امروز وضعیتی دارد مثل وضعیت اروپای امروز تازه در وضعیت اروپای امروز نیز به لحاظ بروز همین خطرها حد وسط درحال حذف شدن است.



## مردم خود وحدت خویش را حفظ می کنند

بهر تقدیر بیان مردم در مشهد واضح و روشن بود و جا برای هیچ ابهامی نبود. مردم خود وحدت خویش را حفظ می کنند و میکروبهای اختلاف را به تن جامعه راه نمی دهند و پاسدار وحدت خویش خودشان هستند. دست آخر، این اجتماع بزرگ پرتلاطم و پر حرکت، پرهیجان و پر تصمیم بیانگر این واقعیت بزرگ نیز بود که مایل است دوران بحران بسر آید و مسائل از راه آگاهی و بینش و بصیرت، حل و فصل بگردد و خصوصاً جامعه نسبت به روشهایی که بر اساس نادانی آنها استوار شده باشد لاقید نمی ماند مردم باید به حساب آیند و خود مردمند که باید خود را بحساب آورند. هر بار دیدند که اموری می گذرند بترتیبی که بنابراین است که گویا مردم حضور ندارند، در صحنه حاضر بشوند و حرف خود را بزنند که تضمینی باشد برای رژیم جمهوری اسلامی و دوام و بقای آن. اینها درسهایی است که از این اجتماع باید گرفت.

همین جا بگویم که چند روز بعد در گزارش ویژه خبرگزاری پارس خواندم «از فرودگاه تا کجا نظامی چیده بودند و این نظامیان مردم رامی زدند، چند اتومبیل خراب شد و شکست و چند نفر صدمه دیدند.» از آن همه زیبایی، از آن امواج بی انتهای انسانی، از آن همه شور و هیجان و آگاهی، خبرنگار خبرگزاری پارس جز زشتی های خود ساخته ندید.؟!

## چرا آدمی در بیماری کیش شخصیت تا بدین حد پیش برود که زیبایی ها را زشت بیند؟

اینکه چگونه در جمهوری اسلامی این گونه خبرگزاران هستند و بکار خویش ادامه می دهند، يك موضوع است، اینکه مردم مشهد و مردمی که از نقاط دیگر به مشهد آمده بودند و خود دیدند و می دانند که چه کرده اند يك موضوع است، اما اینکه تو جوان آن همه زیبایی را نمی بینی و آن زیبایی بی انتها را و آن محبتی که از درون مردم می جوشید و در هیجان و حرکت و شعارشان

تجلی می‌کرد، نمی‌بینی، موضوع اساسی همین است. چرا آدمی در بیماری کیش شخصیت تا بدین حد پیش برود که زیبایی را زشت ببیند؛ آن‌هم تا بدان حد زشت؟ چرا نبیند که مشهد مثل صحرای محشر بود؛ کسی از کسی شناخته نمی‌شد. در امواج بی‌کران، جامعه یکی شده بود. نظامی و غیر نظامی در هم گم شده بودند، موجها بودند که می‌رفتند و می‌آمدند. صدافسوس که کیش شخصیت، یعنی اصرار و کوشش در تخریب دیگری برای ساختن خویش موجب شده‌است خبرگزار ما از آن همه بزرگی، از این شکوه مردمی هیچ نبیند. به حال او باید افسوس خورد و از زاری حالش رنج برد؛ چرا که گمان برده‌است اگر اینگونه اخبار را در دفترچه ویژه‌نامه بیاورد و برای مسئولان بفرستد، همه قانع خواهند شد که در مشهد خبری نبوده، عده‌ای بودند و نظامیان هم آنها را می‌زدند! این همان اشتباه دردناکی است که جاعلان خبر می‌کنند و گمان می‌کنند مردم امور را از دریچه دید آنها و خبرهای تنظیمی آنها می‌بینند. چند نوبت این معنی را گفته‌ام که کاری نکنید تا مردم عکس آنچه را که می‌گویید و می‌شنوند حقیقت بپندارند.

**امیدوارم مسئولان خبرگزاری پارس این تذکرات را جدی تلقی بکنند**  
خبرگزار عزیز فرض کنید که مردم مشهد خبر شما را در این کارنامه خواندند و عیناً هم چاپ شد و به اطلاع مردم رسید؛ چه خواهند گفت مردم درباره دستگاه خبرگزاری پارس، دیگر چه اعتباری خواهد ماند برای خبرهایی که شما تنظیم می‌کنید؟ شما گمان می‌کنید که به رئیس جمهوری صدمه می‌زنید، اما در حقیقت به خودتان صدمه می‌زنید و متأسفانه بیشتر از آن به از بین رفتن اعتماد در جامعه کمک می‌رسانید و این خطری بزرگ است. جامعه ما می‌باید در حکومت اسلامی به دیده اعتماد بنگرد، در ارکان این حکومت به دیده اعتماد بنگرد، در ارگانها و نهادهای این حکومت به دیده اعتماد بنگرد تا میان این حکومت و حکومت‌های دیگر فرق بگذارد؛ وگرنه، وقتی اعتماد خویش را از دست دادند نسبت به رژیم جمهوری اسلامی، اگر نه مخالف، لاقید می‌شود. امیدوارم مسئولان خبرگزاری پارس این تذکرات را

جدی تلقی بکنند. این بار اول نیست، در این ویژه‌نامه يك زمينه سازی و جوسازی از روی قرار و قاعده بر ضد رئیس جمهوری انجام می‌گیرد. این بار را چون مردم در مشهد بودند و اینک همه ایران، در سراسر ایران، از آنچه در مشهد روی داد و در سراسر ایران روی می‌دهد، آگاهند، دروغ فاحش است. اما بسیار شده‌است که مطالب نادرست، دروغ و غیرواقعی می‌نویسند که مردم از آنها آگاه نیستند.

یکی از وجوه تمایز میان غرور و محبوبیت واقعی و پایدار همین است. مسئولان که ما باشیم باید با مردم بی‌ریا و بی‌تکلف عمل کنیم. خبر و اطلاع را وسیله کار سیاسی نکنیم. خصوصاً وسیله برخوردهای سیاسی نکنیم و حقیقت را همان که هست به مردم بگوییم. اگر این کار را کردیم و مردم اعتماد پیدا کردند که ما به آنها دروغ نمی‌گوییم، بطور استوار با پی‌گیری و سخت‌کوشی از رژیم جمهوری پشتیبانی می‌کنند.

تجربه می‌گوید: اگر به سرنوشت شخصیتها، گروههای سیاسی، احزاب سیاسی که در نیم قرن گذشته در ایران رو آمدند و زیر رفتند، بنگریم، می‌بینیم آن گروههایی که برای دستیابی به هدف خیر ساختند، جعل کردند، دروغ گفتند، مردم را دست انداختند؛ آنها وقتی زیر رفته‌اند، دیگر هرگز رونیا شده‌اند. جامعه ما به حکم فرهنگ بزرگ و طولانی با عمر و بادوام خویش، به حکم موقعیت جهانی که دارد، به حکم خطرهایی که از هر سو او را تهدید می‌کند، نسبت به صداقت مسئولان بسیار بسیار حساس است. بسیاری امور را بر مسئولان می‌بخشد جز دروغ گفتن، خیر جعل کردن و یا در خبر دست بردن، ریا کردن و استفاده از اطلاعات برای تسویه حسابهای سیاسی. این نابجا نیست و بیخود نیست که در تاریخ «رجال سه قرن اخیر» نویسنده این تاریخ در همه موارد ضابطه تشخیص شخصیت این رجال را همین صداقت در گفتار و عمل قرار داده است. به لحاظ اهمیت اجتماعی این اخلاق و خصیصه و رفتار است. در ایران ما این خصیصه بسیار پراهمیت است. به لحاظ حضور ابرقدرتها در زندگانی جامعه ما، به لحاظ احتمال وقوع حوادث پیش بینی نشده، به لحاظ پراکندگی جمعیت در يك سرزمین گسترده و به دلایل بسیار دیگر مشخصه مسئول مردمی از غیر آن همین صداقت در گفتار و در رفتار

است. و این نعمت بزرگ در جمهوری ما است آن را با اینگونه کارها از دست ندهیم. امیدوارم آن خیرگزار این قدر از خودبیگانه نشده باشد که زیباییها را هم زشتیها ببیند و اگر شده است این انذار و این هشدار را قدمی در راه نجات خود بداند و خود نیز تلاش کند خود را از این بیماری رها سازد. جهان ما زیبا می‌گردد وقتی که ما امور را همان‌طور که هستند ببینیم.

مثلاً رابطه مسئول با جامعه، رابطه بیان‌کننده و تنظیم‌کننده و هماهنگ‌کننده است. اما این رابطه، وقتی مسئول از جامعه فاصله می‌گیرد، وقتی يك گروه سیاسی از جامعه فاصله می‌گیرد، امری که در همه جامعه‌ها بوقوع می‌پیوندد و جریان فطری انقلابی، تبدیل به يك جریان غیر فطری و ضد انقلابی می‌شود، یعنی وقتی گروه یا شخص یا گروه اشخاص مسئول از جامعه فاصله می‌گیرند تا بر جامعه حکومت کنند، تضاد بیانگر رابطه میان جامعه و مسئولان یا مسئول یا گروه می‌گردد. در این وقت است که اقبال عمومی و آن زیبایی وحدت، تبدیل به ادبار می‌شود و زشتی اختلاف. در جریان از خودبیگانگی، خیر، تبلیغ، و انواع شیوه‌های تخریبی نقش و اهمیت بسیار پیدا می‌کند. اگر در قرآن، دقیق بشویم می‌بینیم شیوه کار منافقان و مخالفان در رابطه با پیامبر اسلام همین بود؛ اساس کارشان این بود که میان او و جامعه تضاد مصنوعی پدید آورند با جعل اخبار، با وارونه جلوه دادن حقیقت و با تحریک دائمی بر ضد او، همان‌طور که در سوره منافقان است. البته در «نفاق در قرآن»، به بحث مفصل درباره منافقان و چگونگی معرفی آنان در قرآن پرداخته‌ام. اینجا، به مناسبت این بحث، خواننده را متوجه این رویداد می‌کنم که وقتی جنگ احد به پایان رسید، منافقان خواستند از فرصت کمال استفاده را ببرند و شکست را به حربه‌ای تبدیل کنند برای جدا کردن مردم از پیغمبر و برانگیختن مردم به ضدیت با پیامبر. اینست که گفتند وقتی به مدینه رسیدیم، عزیزترها، ذلیل‌ترها را بیرون می‌کنند. چون خود را اهل مدینه می‌دانستند و عزیزتر و پیامبر و معدودی از مهاجران را ذلیل‌تر می‌شمردند، برنامه شان این بود که به محض رسیدن به مدینه پیامبر و یاران او را از شهر برانند. پس روش کار آنها این بود که میان رهبری و جامعه تضاد پدید آورند و محبوبیت او را به مغضوبیت تبدیل کنند و سرانجام جامعه را بر ضد رهبری برانگیزند. این يك

روش ثابت منافقان است. اینکه قرآن می‌گوید همواره این‌طور می‌کنند یعنی این روش، روشی است که در جوامع بشری همواره روش کار منافقان است. در همه تاریخها در شیوه‌ها و ترفندها تغییر می‌دهند اما اصل روش این است. اگر رهبری، مسئولان، گروه رهبری کننده و هر اسمی که می‌خواهید روی آن بگذارید، در جهتی که منافقان می‌خواهند، عمل نکنند، یعنی به هیچ قیمت حاضر نشوند از مردم، به همان مشی که توضیح دادم، جدایی بگیرد، هیچ وسوسه‌ای او را به این جدایی راضی نگرداند، در آن صورت، وسوسه‌های منافقان به ضد خودشان بر می‌گردد. این هم مثل همان اولی یک قاعده است، قاعده دائمی در جامعه‌های بشری. یعنی همواره چنین است: تا وقتی مسئول، مسئولان، گروه مسئولان از مردم جدایی نجویند، به همان معانی که گفتم، از گزند حیل‌های منافقان و مخالفان در امان است و در امانند.

جدایی از جامعه هم از جهت اجتماعی به این است که منفعت یک گروه، حاکمیت بر جامعه را در رابطه با این منفعت بچسبد و منفعت تمام جامعه را رها کند حالا این منفعت اعم از معنوی و مادی می‌تواند باشد. غالباً فریب از اینجاست که به حکم تزلزل و بی‌ثباتی در حکومت، این فکر را القا می‌کنند که ضرورت ثبات به این است که فی‌المثل آدمی، توده‌های مردم را که بی‌شک بی‌سازمان و در نتیجه در مواقع لزوم ناتوانند، بگذارد و نهادهایی که می‌توانند حاکمیت حکومت را استوار بگردانند بچسبند. از اینجا جریان می‌رود و می‌رسد به جاییکه می‌بینی از جامعه برخاسته‌ای و در تضاد با جامعه قرار گرفته‌ای. چگونگی این از خودبیگانگی همان چگونگی تبدیل امامت به استبداد است و دیدی که ما در رهبری و خط سیر تحول قدرت بدان پرداخته‌ایم امیدوارم فرصت کنم و مطالب تازه‌تری بدانچه در این باره‌ها گفته‌ام بیفزایم. خصوصاً در بیان بعضی آیات قرآنی بعنوان روش، روشی که در این جنگ آزمودیم، با نتایجی که گرفتیم.

نتیجه این بحث این است که ماندن با مردم در عین حال کاری ساده و مشکل است. اگر انسان در دامها نیفتد، تبلیغ برای ایجاد تضاد نتیجه عکس می‌دهد. برای آنکه در این دامها نیفتد روشهایی وجود دارد که باید بکار برد.

قسمتی از آنها را در کارنامه امروز آوردم. بقیه را نیز در فرصتهای دیگر با خوانندگان درمیان می‌گذارم.

### صدای صاف فریادگون مردم که از صمیم دل بر می‌خاست

امروز پس از آنکه لحظات تحویل سال را با مردم در حال نیایش بدرگاه خدا گذراندم، در آن پرتو گوهرهیجان، پرشور و پر از اخلاص و صمیمیت با آن صدای صاف فریادگون مردم که از صمیم دل بر می‌خاست و امواج بی‌انتهای معنویتش به آسمانها دامن می‌گسترده، امید به پیروزی در جنگ، امید به غلبه بر مشکلات را دیدم. امید به لطف خداوندی که در دل ما مردم ایران اراده استقامت را مستحکم بگرداند و ما بتوانیم بر مشکلات انباشته غلبه کنیم و ایران را در حکومت اسلامی الگوی رشد و تعالی و جامعه خودمان را جلوه‌گاه توحید و پرتو معنویت ابدی خداوندی بگردانیم.

شب هنگام دیروقت به تهران بازگشتیم و این روز نیز بدین ترتیب سرآمد. ما ایرانیان سالی را بسر آوردیم و قدم در آستانه سال نو گذاشتیم امید که این سال، سال استقامت و پیروزیها باشد و ملت ما بر شادیهای خویش با کار و تلاش بیفزاید.

کارنامه شنبه الی جمعه ۷ فروردین ماه ۱۳۶۰

پنجشنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۱۵

**همان شور و هیجان که در مشهد بود، در بهشت زهرا و در فسا و**

**برازجان هم بود**

در این هفته موضوعات قابل بحث، حضور در اجتماع مردم، بازدید از دو طرح ابتکاری، آسان و مشکل، امور جنگی و آموزشی از يك کتاب است.

اما حضور در اجتماع مردم، روز اول فروردین در بهشت زهرا به زیارت قبور شهدا رفته و روز یکشنبه از اردوگاههای پناهندگان در فسا و برازجان دیدن کردم. همان شور و هیجان که در مشهد بود، در بهشت زهرا و در فسا و برازجان هم بود و همان شعارها و این همان نیروی اصیل، همان آگاهی عمومی و همان اراده مشترک مردم این سرزمین است.

در بهشت زهرا هیجان و گرمی و فشار جمعیت مانع از آن شد که بتوانم بر مزار شهیدان بروم. بیش از دو سه قدم رفتن میسر نشد ناچار باز به اتومبیل بازگشتم و شعار مردم همان شعار بود. می‌خواهند (یعنی این شعارها می‌گفت که می‌خواهند) اداره جنگ در اختیار کسانی باشد که می‌دانند چه می‌کنند و بر سر استقلال و موجودیت کشور نه معامله می‌کنند و نه آن را وسیله قدرت جویی قرار می‌دهند.

روز یکشنبه در فسا و برازجان با همین منظره روبرو شدیم. در فسا که مطلقاً ممکن نشد بتوانیم حتی از یک چادر دیدن کنیم و در برازجان که جمعیت از شهر بسیار دور بود خود پناهندگان چنین مجال و امکانی را به ما ندادند و همه جا همان شعار بود. من بمناسبت کتابی که خوانده‌ام و عنوان آن کتاب کودتا است در کارنامه روزهای آینده به این مسئله می‌پردازم که قطع رابطه با مردم یکی از هدفهای اساسی استقرار یک رژیم وابسته است. اینست که در چندین نوبت از نسل جوان مسئول امروز خواستم در سرتاسر کشور، در شهرها و روستاها، جانشین من بشوند در بیان حقیقت، در توضیح برنامه و در حال بسیج نگاهداشتن مردم که تنها شرط پرهیز از خطرهای اساسی است که متوجه سرنوشت کشورند. خود مردم چنین توجهی را دارند وجدان عمومی بیدار است. مگر نه این تظاهرات، هیجانها، ابراز علاقه به یک شخص نیست، بلکه نگرانی نسبت به سرنوشت کشور و اظهار اراده نسبت به یک راه و رسمی است غیر از راه و رسمی که حکومت می‌کند.

وقتی مردم روستاها، مردم شهرها همه یک حرف می‌زنند و یک خواست را اظهار می‌کنند، این نشانه آگاهیست. بر آنها که می‌دانند، می‌دانند که چه باید کرد فرض است که این آگاهی را مشخص، روشن و مجهز به برنامه اجرای شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بگردانند.

**آنهايي که اين سودها را مي‌برند، علاقه به استبداد دارند**

چرا بايد چنين کنند؟ بدین لحاظ که وقتی قدرتی می‌خواهد مستقر بگردد همان‌طور که در بررسی کار هیتلر در کارنامه‌های قبل آوردم تا ممکن است محروم و مستضعف ستایی می‌کنند و، در حرف، برای او يك دنیای خیالی بوجود می‌آورند تا وقتی که او خام و غافلگیر شود و آن استبداد مستقر بگردد. پس از آن خفقان مانع بروز تمایلات محرومان و رفع محرومیتها می‌شود. باز در همان بررسی کتاب کودتا این مسئله را خواهم شکافت. اجمالاً به قول آقای مهندس سحابی از راه تجارت در سال گذشته ۱۲۰۰ میلیارد ریال، ۱۲۰ میلیارد تومان نفع برده‌اند. این پول از کجاست؟ پول واردات را ما از نفت پرداخته‌ایم که متعلق به ۳۶ میلیون مردم بی‌چیز و فقیر است. چطور سود آن به جیب يك اقلیت کوچکی رفته‌است؟ پس آن طرز اداره‌ای که در حرف از محرومان دم می‌زنند، در عمل این سودهای هنگفت را به جیب يك اقلیت می‌ریزد، نمی‌تواند تمایلات استبدادی نداشته باشد. این سود کلان، بی‌نظیر و به قول آقای مهندس سحابی بی‌مانند در تاریخ ما صدای يك ملت را در می‌آورد. برای آنکه صدای این ملت درنیايد آنهايي که این سودها را می‌برند، علاقه به استبداد دارند، مردم محروم را از طریق ارائه برنامه باید روشن کرد که بکار او عمل می‌آید نه شعار.

تاریخ بشری پر است از شعارها که به سود محرومان دادند و عملها که به سود مستکبران کردند ما باید عکس آن را بکنیم و این بدون برنامه نمی‌شود. بدون تغییر نظام اجتماعی از بنیاد نمی‌شود.

در يك مناسبتی با عده‌ای از پاسداران که نزد آنها تبلیغ کرده بودند رئیس جمهوری طرفدار خان است این مطلب را گفتم و پرسیدم: **آنهايي که این سودهای کلان را می‌برند در جامعه امروز خان هستند؟** بقول «آرون» جامعه‌شناس و نظریه‌ساز سرمایه‌داری دنیای ما دنیای امپراطوری فن (تکنولوژی) و اطلاعات است. آنهايي که فن و اطلاعات را در دست دارند سرمایه را هم دارند و حاکمند. این همه تلاش ما برای مبارزه با سانسور برای اینکه جوانان ما از تحصیل علم منصرف و منحرف نگردند، برای همین است



که ما می‌دانیم جامعه‌ای که مغزهایش از آن بگریزند جامعه وابسته‌ای است. جامعه‌ای است که روز به روز امکانات داخلی تولید را از دست می‌دهد و ناگزیر باید به جای تولید داخلی نیز وارد کند. این واردات جیبهای يك عده‌ای را به همین ترتیب که گفتم پر می‌کند، امکان تولید داخلی را کم می‌کند، بی‌کاری را افزایش می‌دهد و تمایل به روشهای استبدادی را نیز افزایش میدهد و از نو ما را تحت سلطه همانها که مسطند در جهان، در می‌آورد.

این مسئله‌ای است که چندین و چند نوبت توضیح داده‌ام. در پرتو واقعیت‌های روز این توضیح‌ها بیشتر بر مردم روشن و ملموس می‌گردد. و مرا چاره جز تکرار نیست.

### اصلاً این چه اسلام بی یال و دم و اشکمی است

جمعی از علما نیز این مسئله را طرح کرده‌اند که دردهای جامعه را ما در اسلام باید حل بکنیم، نمی‌توانیم بگوییم مسائل و مشکلات اقتصادی را بحال خود رها می‌کنیم و هر کس صدا به اعتراض بلند کرد می‌گوییم ما برای اقتصاد انقلاب نکردیم بلکه برای اسلام انقلاب کردیم. نمی‌توانیم امنیت قضایی فراهم نکنیم، امنیت فراهم نکنیم، بگوییم ما برای اسلام انقلاب کردیم. نمی‌توانیم اداره کشور را نظم و سامان ندهیم و بگوییم ما برای اسلام انقلاب کردیم و برای اداره کشور انقلاب نکردیم. نمی‌توانیم آزادیهای مردم را از بین ببریم و بگوییم ما برای اسلام انقلاب کردیم و بقیه امور که مردم و شما از آن آگاهید. اینها همه واقع بشوند و ما این حرف را بزنیم. برای اینکه بعد به ما خواهند گفت اگر همه این امور به اسلام راجع نیستند، اگر توسعه دانش، علم و فن در جهان امروز، که نه در جهان امروز بلکه در کشور ما مایه يك قرن و نیم سلطه بوده، حل این معضل بزرگ و از بین بردن این وابستگی، به اسلام مربوط نیست و ما نباید دانشگاهها را توسعه هم بدهیم دو سه برابر هم بکنیم، اگر ایجاد این قدر امنیت و آزادی، تغییرات اساسی اقتصادی بسود محرومان و مستضعفان و ایجاد يك اقتصاد مستقل و پیشرو، در قلمرو اسلام نیست، پس بگذارید در يك قلمروی دیگر حل بشود و اصلاً این چه اسلام بی یال و دم و اشکمی است.

و اگر اینها در قلمرو اسلام واقع است، پس بطور جدی به این مسائل بپردازیم. محرومان را در حکومت اسلام باید با عمل از محرومیت بدر آورد. و این چیزی نیست که بدون علم و اطلاع آنها از واقعیت، يك واقعیت درمانی که برای تغییرات اساسی در زمان اجتماعی باید انجام بگیرد، حل و فصل بگردد. این مقدار باشد تا در نوبت دیگر به آن بازگردم.

چون صحبت دید و بازدید بود، از دید و بازدیدهای ایام عید هم در یکی دو جمله صحبت کنم: در این ایام همان طور که مردم از آن مطلع شده‌اند، دید و بازدیدها در نقاطی که من آنجاها رفتم، با مسئولان کشور، با افراد فامیل و کسان انجام گرفت و برای من شادی بخش بود. بلحاظ گرفتاریهای بسیار، بسیاری از آنها را در دید و بازدید عید سال پیش دیده بودم و دیگر ندیده بودم؛ پس از یکسال دیدم.

## يك طرح درست، صحیح و انقلابی آنست که ما از آگاهی و علم

### مردم نترسیم بلکه مشوق آن باشیم

کار دوم این هفته بازدید از دو طرح بود، امور جنگی و این طرحها بلحاظ جنگی که ما داریم قابل توضیح نیستند، ناچار، در این امور به اشاره قناعت می‌کنم. اما خود این طرحها علاوه بر آنکه نیاز نسل امروز را به ابداع و ابتکار بازگو می‌کند، بینانگر نیاز روزافزون ما به این ابتکارها نیز هست. این ابتکارها بدون دانش و بدون فن‌شناسی البته ممکن نیست. ما امروز در جنگ می‌بینیم که اگر به اندازه کافی امکانات فنی می‌داشتیم، سرعت می‌توانستیم سرنوشت جنگ را تغییر بدهیم؛ ما در جنگ برای ضربه‌های کاری زدن به دشمن محتاج وسایلی هستیم که این وسایل را باید بسازیم. محتاج منطبق کردن امکانات خودمان، وسایل جنگی خودمان، با تغییراتی هستیم که تجارب جنگی ما را ناگزیر از دادن این تغییرات می‌کند. ما اطلاعات دقیق و روزمره از دشمن می‌خواهیم و ما محتاج تغییر در برد و اثربخشی سلاح خود هستیم و ما محتاج جایگزین کردن سلاح و مهمات خود هستیم و اینها همه ابتکار می‌طلبد. ما تنها به فن و تکنولوژی وارداتی نمی‌توانیم قناعت کنیم ابتکارها محصول

تجربه و شرایطی هستند که بسیاری از آنها در این جنگ وجود ندارند و بجای آنها شرایط و تجربه‌های دیگری بروز و ظهور کرده‌اند و اگر این ابتکارها، انطباق دادن امکانات و شرایط موجود نبود طبیعتاً وضع ما غیر از این وضعی بود که اکنون داریم. پس آنهایی که علم و اطلاع دارند (چنانکه یکی از همین‌ها از خارج آمده بود يك طرح ابتکاری داشت و پیش من آمد و می‌گفت آمده است تا دین خود را به میهن و مردم آن ادا کند)، در هر کجا هستند باید به ابداع و ابتکار پردازند چه در داخل و چه در خارج کشور و آنها را در اختیار بگذارند. يك طرح درست، صحیح و انقلابی آن‌است که ما از آگاهی و علم مردم نترسیم؛ تمام مغزهایی که در جهان پراکنده‌اند به میهن اسلامی فرا بخوانیم و از آنها بخواهیم که در همه جای کشور از همه فرصتها استفاده کنند و کارگران ما، دهقانان ما و دانشجویان ما را آموزش دهند. ما برای آنکه از دایره سلطه ابرقدرتها بیرون برویم فرصت کمی داریم و با شتاب تمام می‌باید به استقلال علمی و فنی برسیم و صد افسوس که این مسئله نه تنها درست فهمیده نشده‌است بلکه بر عکس ما رویه‌ای خلاف این در پیش گرفته‌ایم و مغزها از ایران رفته‌اند و دانشگاهها هم در حال تعطیل است. بهر صورت، امروز خود این جنگ بر ما معلوم کرد که بیش از هر کار دیگر ما محتاج ابتکارها هستیم. بیش از هر گروه دیگر باید از مغزهای خودمان مراقبت و مواظبت کنیم و از آنها بخواهیم که بیشتر کار کنند. هر چند آنها محتاج این توصیه هم نیستند چرا که خود آنها می‌دانند زندگی بدون ابتکار تلخ و بی‌مایه است، لذت زندگی هر نسل به حیات و خود حیات به ابتکار و در ابتکار است.

این دو ابتکار که دیدم، يك مربوط می‌شد به اسلحه و کاربرد آن و دیگری به تحصیل اطلاع از دشمن. هر دو طرح فوق‌العاده ذیقیمت و آنها که به طرح مشغولند مردمی بغایت عزیز و گرامیند.

چون از این دو طرح حرف زدم از طرح سوم نیز صحبت می‌کنم. چون این طرح بر دشمن آشکار است بر مردم ما نیز آشکار باشد که یکی از سلاحها که ما بکار می‌بریم، آب است.

درباره طرحها باخواننده زیاد صحبت کردم ولی نگفتم این طرحها چه نوع طرحهایی است. یکی از طرحها، طرح استفاده از آب بود به مثابه يك سلاح

جنگی که تا حدود زیادی نتیجه داد و هنوز هم استفاده از آب و اجرای طرح ادامه دارد.

کارنامه شنبه ۱ الی جمعه ۷ فروردین ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۰  
قسمت سوم



فرق هنر با غیر هنر در این است که هنر ممکن کردن غیر ممکن است در چهارم فروردین دو مهندس وقت خواسته بودند و شب هنگام پیش من آمدند درباره یکی از این طرحها ( که در قسمت قبل شرح آن رفت ) صحبت کردیم. می گفتند امکان بقای این دو طرح ده درصد و امکان از بین رفتن آن نود درصد است. من به آنها گفتم ده درصد امکان زیادی است و نود درصد بقیه را شما از همت خودتان مایه بگذارید و این طرح را نجات بدهید. آنها رفتند و تیمسار فلاحی و مهندس پرکار و دلسوزی که از ابتداء در این طرحها ما را یاری می کرد، تا دیروقت نشستند و بالاخره به این نتیجه رسیدند که نود درصد از همت خودشان مایه بگذارند و این طرح را اجرا و نگهداری کنند. به

آنها گفتم: ما در این جنگ روز نخست ده درصد به خود اعتماد نداشتیم، پنج درصد هم نداشتیم ما توکل به خدا کردیم و جوانان سخت کوش و شجاع و مبتکر همت خود را مایه گذاشتند، با ایمان و ایثار جنگیدند و بحمدالله موفق شدند دشمن را در وضعی قرار بدهند که اکنون شما می بینید. حال نوبت شماست که همین کار را بکنید. امروز کارنامه آن روز را ضبط می کنم. هفده روز از آن وقت گذشته است و آن طرح برجا ماند و نتایج سودمندی هم بیار آورد و البته هنوز شب و روز می کوشند در تکمیل آن طرح و حفظ آن واقعیت هنر هم همین است فرق هنر با غیر هنر در اینست که هنر ممکن کردن غیر ممکن است. در دایره ممکن کاری را انجام دادن هنر نیست بلکه « کار » است اما اگر امکان کم باشد مثل همین مورد که می گفتند ده درصد بیشتر امکان نیست و هنر کنند و این ده درصد را به صد در صد برسانند البته هنر است. و هنر است که زندگی را عوض می کند و هنر است که انسان را به پیش می برد و هنر است که افقهای جدید را بروی انسان می گشاید. چنانچه همین هنرها افق جنگ را عوض کرده اند و تا وقتی که این هنرمندان هستند ما حق نداریم از زندگی مستقل و آزاد مایوس بشویم. و این طرحی است که پنج بار ساخته شد و از بین رفت. آن دهقانان جوان که از اراک آمدن بودند سربازان ما کارگران و کارمندان محلی که بدین کار مشغول بودند، تا مرز یأس رفتند، اما ماندند و کار را تمام کردند نقش رهبری و مدیریت درست همین است که مردم از استعداد خودشان آگاه بگرداند و در آنها امید و اراده شکستن مشکل را ایجاد بکند و بایستد تا آنها تجربه کنند. پنج بار یک تجربه را تکرار کردند تا به موقعیت نسبی رسانند این البته تغییر بزرگی در زندگی آنهاست. چرا که از این پس آنها می دانند اراده انسانی، هوش و دانش انسانی می تواند ناممکن ها را ممکن بگرداند بشرط آنکه انسان از دست پنجه نرم کردن با مشکل نه تنها احساس رنج نکند بلکه لذت ببرد و احساس شادی کند.

چند نوبت درباره کاربرد آزادی در نیروهای مسلح صحبت کرده ام

غیر از این طرح‌های جنگی، چند نوبت درباره کاربرد آزادی در نیروهای مسلح صحبت کرده‌ام. در کارنامه یکی از روزهای آینده به تفصیل زیادتری در این باره صحبت خواهم کرد. فرمولی که ما در این جنگ به تجربه یافتیم و بکار بردیم و موفقیت‌آمیز بود، این است: روحیه بعلاوه آزادی (یعنی اختیار، مسئولیت، ابتکار) مساوی است با ممکن کردن ناممکن یا هنر. در روش پیغمبر اسلام که در قرآن نیز منعکس است، دلیل پیروزی وی در جنگ‌ها همین بود. استقامت البته زمینه اصلی است اما اگر استقامت بود که همان روحیه است، آزادی هم بود یعنی هر فرمانده در حد خود اختیار داشت و در ازای این اختیار مسئولیت‌های مشخص داشت و این اختیار و مسئولیت و روحیه را در ابتکارهای خود متبلور کرد، احتمال پنج درصد به احتمال صد درصد تبدیل می‌شود یعنی شکست به پیروزی تبدیل می‌گردد.

حال این فرمول را خواننده داشته باشد تا بموقع خود و بمناسبت بحثی که در این باره با یک هنرمند کرده‌ایم، آن را بشکافم و توضیح بدهم. در این هفته نیروهای مسلح ما پیروزیهای کوچک و نسبتاً بزرگ در همه جبهه‌ها بدست آورده‌اند و ما امیدواریم این روند همچنان ادامه پیدا کند، چنانچه تا امروز که این کارنامه را ضبط می‌کنم ادامه نیز پیدا کرده‌است. مطابق معمول در این هفته نیز چند شورای نظامی تشکیل دادیم و وضع جبهه‌ها را در نقاط گوناگون بررسی کردیم و کارهایی که باید انجام بگیرند مشخص ساختیم و امیدواریم این کارها در روزهای آینده انجام بگیرد که انجام نیز گرفته‌اند بعضی دیگر نیز مانده که انجام خواهند گرفت. این کارها را پیش از انجام من نمی‌توانم در کارنامه ذکر کنم. بعد از انجام نیز چون از طریق وسایل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها) به اطلاع مردم می‌رسند، در کارنامه نمی‌آورم جز نتایجی که به کار نسل امروز و نسل‌های آینده می‌آید.

وقتی وحدت فرماندهی نبود، نظم نبود، ابتکار و هنر نیز نیست،  
آزادی هم نیست

مطلب دیگر در این هفته گزارشهایی است که خواننده‌ام که یکی از آنها گزارشی است در یکصد و پنجاه صفحه درباره جنگ در منطقه خرمشهر و آبادان از ابتداء تا امروز، از قول کسی که تمام این مدت در این تجربه حاضر بوده است. نتیجه‌ای که من می‌توانم از این گزارش برای خوانندگان ذکر کنم این است که وقتی وحدت فرماندهی نبود، نظم نبود، ابتکار و هنر نیز نیست، آزادی هم نیست، یعنی فرماندهی نه اختیار دارد، نه مسئولیت می‌تواند بر عهده بگیرد و نه ابتکار می‌تواند پیدا کند و بکار ببرد و، در نتیجه اینها، روحیه و استقامت را هم از دست می‌دهد. شرط پیروزی این است که وحدت فرماندهی بوجود آید، نظم پدیدار گردد، انسانهای وظیفه شناس و صمیمی و معتقد در فرماندهی قرار بگیرند و به آنها آزادی داده شود و آنها هم به همین ترتیب در سلسله مراتب همین آزادیها را بمعنای اختیار، مسئولیت و ابتکار بسپارند تا تمام استعداد يك نیرو بکارافتد و سدی نفوذ ناپذیر در برابر دشمن بوجود بیاورد. شاید نویسنده گزارش خود متوجه این نتیجه نبود، اما بلحاظ اینکه گزارش، يك گزارش صادقانه از واقعیتی است که روی داده و آشکارا می‌توان دید که فقدان نظم، نبودن روحیه، عدم آزادی، بودن بیم و ترس از یکدیگر، ترس از متهم شدن و بسیاری ترسهای دیگر، به او امکان نداده است که همان نیروهای موجود با نظم و انضباط و کارایی زیاد بکار برده شوند. در نتیجه، دشمن توانسته است بسود خود، ابتکار عمل را بدست بگیرد. در همین گزارش بطور روشن و واضح دیده می‌شود که از زمان پیدایش تمایل به ایجاد وحدت فرماندهی و نظم و آزادی بمعنای روحیه بعلاوه اختیار بعلاوه مسئولیت بعلاوه ابتکار وضع در آن جبهه تغییر کرده است و جز این نمی‌توان علت دیگری برای پیروزی افسر رشید مبتکر، مسئول مثل افسرهای این جبهه از قبیل ( سرهنگ کهتری و سرهنگ شکرریز و سرهنگ فروزان ) جست. کار عمده فروزان در آن جبهه بنظر من ایجاد همین نظم و وحدت فرماندهی است و اگر این بوجود نمی‌آمد این جبهه دوام نمی‌آورد و امروز آبادان هم به سرنوشت بخشی از خرمشهر دچار می‌شد. البته در گزارش وضع گروههایی که تن به هیچ نظمی نمی‌دهند و نقش مخرب آنها به روشنی و با دلایل و مدارک ذکر شده است و این را هم بگویم که این گزارش را يك نظامی تهیه نکرده است. بلکه يك

داوطلب که نقش فعالی در آن جبهه ایفا کرده تهیه نموده است. بنابراین، نسبت به همه دیدی یکسان داشته است.

گزارش دیگری که در این هفته خواندم راجع بود به کنارزدن این و آن. می‌گویم این و آن برای اینکه در بررسی کتاب کودتا به این امر بازخواهم گشت.

در این هفته کتاب زندگانی ملاصدرا را هم خواندم. داستانی از این کتاب را درباره اقبال و ادبار مردم و ضرورت آزادی انسان در امتحان شدن ملای رومی وسیله شمس تبریزی آوردم، جز این از این کتاب درسهایی می‌توان گرفت، نکته اول و اساسی که گمان می‌کنم همه بر آن متفقند، این است که ملاصدرا دانشمندی مبتکر بود و دانش او همان ابتکارهای اوست. درباره دانشمند دیگری نویسنده کتاب در همین کتاب عیناً این‌طور می‌نویسد:

### اگر ملت ما بخواهد زندگی مستقل در جهان داشته باشد باید ابتکار را بجای تقلید بنشانند

«میرابوالقاسم فندرسکی گرفتار سرنوشت تمامی نوابغ یا مبتکرینی شد که افکار معاصران قادر به ادراک نبوغ آنها نیست؛ نمی‌توانند به فواید ابتکار ایشان پی ببرند یا اینکه طبقات متنفذ جامعه اجرای پیشنهادهای آنان را مغایر با منافع خود می‌دانند. این‌گونه پیش‌قدمان در هر ملت که بوجود بیایند، دچار عدم موفقیت می‌شوند. دیگران طوری در سر راهشان موانع بوجود می‌آورند که نمی‌توانند يك گام بردارند. این درد، درد همه دوره‌ها است.»

ملاصدرا نه تنها به این درد گرفتار بود که افکار و ابتکارهایش را متنفذان آن زمان و مدعیان فکر و اندیشه و علم در آن زمان نمی‌توانستند بفهمند و مثل فندرسکی او را گرفتار عقوبت کردند. عقوبت او هفت سال تبعید در کهک قم شد. معاصران او متوجه هشدار او نشده بودند: زندگی مستقل و آزاد در این جهان، ابتکار می‌خواهد. این وجه دوم و اساسی از زندگی اوست که برای نسل امروز بسیار ارزشمند است: اگر ملت ما بخواهد زندگی مستقل و آزاد در جهان داشته باشد باید ابتکار را بجای تقلید بنشانند. او با تقلید مخالف بود و پس از



آنکه در مدرسه خان شیراز به تدریس پرداخت، علوم و به تعبیری درست علم طبیعت را نیز در شمار درسها قرار داد: شیمی، فیزیک، ریاضی و دیگر رشته‌های علم و علم طبیعت را با اصرار جزء برنامه‌های درسی گنجانده. هر چند زمان نمی‌پسندید ولی او و هوش تیزبین او که بقول صاحب کتاب چهارصد سال از زمان خود پیش بود، پنداری امروز ایران را می‌دید. از همان زمان، جانبدار ابتکار بود و هوش تیز او به او گفته بود که باید از تقابل شمشیر و توپ در جنگ چالدران پندگرفت و تا وقت نگذشته است به فن و دانش جدید مجهز شد. در تاریخ ما چون خود، در پی تحقیق درباره شخصیت‌های خودمان نبودیم، یکی از علائمش همین بی‌هویت شدن است و نمی‌شود دولتی را بی‌هویت کرد مگر آنکه، به او باوراند که آدم و شخصیت نداشته و ندارد. کسی راجع به زندگانی ملاصدرا تحقیق نکرد. همین تحقیق را هم از فرنگی ترجمه کرده‌اند و از «هانری کربن» است. و گرنه اگر ما تحقیق کرده بودیم می‌دیدیم که پیش گامان دانش، آنها که زود متوجه شدند، ایران بدون دانش جدید، بدون علم نمی‌تواند در این جهان مستقل و آزاد و در اسلام زندگی کند، آنها کسانی چون فندرسکی و ملاصدرا بودند اما نه زمان خودشان فریاد آنها را شنید و نه زمانهای بعدی این فریاد را شنید. بعدها، خیلی دیر کسانی چون قائم مقام و امیرکبیر این فریاد را شنیدند، به تلاش و کوشش نیز برخاستند، اما آنها نیز به سرنوشت آنها دچار شده‌اند. عجب اینکه امروز نیز چوب می‌خورند که چرا بدنبال علم رفتند؛ در زمانی چوب می‌خورند که ما می‌دانیم آنها که انحصار علم، فن و اطلاع را دارند، حاکمند.

و آموزش سوم که بدرد آن دسته از اهل فن و علم می‌خورد که حوصله ماندن و مقاومت ندارند، این است. ملاصدرا پس از آنکه به کهک قم تبعید شد و هفت سال در آنجا ماند، هر زمان به او می‌گفتند این دانش و علم که تو راست چرا در این روستای پرت افتاده به هدر بروی، بیا به اصفهان و از دانش خود بهره‌رسان و برای اینکه بتوانی به اصفهان بیایی کاری ندارد، یک دو خط بنویس و از آنچه گفته‌ای و از عقیده‌ای که ابراز کرده‌ای و بخاطر آن تبعید شده‌ای پوزش بطلب. او در جواب می‌گفت: ملاصدرا را می‌خواهید به اصفهان بیاید یا کس دیگر را؟ گفتند: نه نه ملاصدرا را می‌خواهیم. گفت: «بعد از این

پوزش نامه دیگر آن ملاصدرا مرده است، آن کس که به اصفهان می‌آید چیزی ندارد تا به شما بدهد.»

این ایستادگی و استقامت در عقیده، اینکه خود او ارزش علم را تا بدین حد می‌شناخت، و آن را متاع تلقی نمی‌کرد تا با استفاده از آن حاکمیتی بجوید یا قدرتی بجوید، پول و مقامی بجوید و این همان وجه عرفان قوی او است. وجه شخصیت توانای است او.

### بیان قرآنی صحیح است: ترساندن از علم گناه است

اگر درس خوانده‌های ما به مردم توجه نکنند و علم را برای مردم و در خدمت مردم بخواهند و علم را وسیله و ابزار نکنند و روی باور علمی خودشان بایستند، خسته نشوند، ایران را ترك نکنند، و یا به گوشه‌ای نخزند، چه نیرویی می‌تواند آنها را این‌طور عاجز و ناتوان بسازد؟ اهل علم باید اهل استقامت و فتح نیز باشند تا آن بلائی که بر سر میرابوالقاسم فندرسکی و ملاصدرا و نظایر او آمد، بر سر آن اهل علمی که اهل استقامت هستند نیاید. یعنی اگر همه ایستادند جامعه در جهت مطلوب تحول می‌کند اما کم‌اند آنها که اهل علمند و کمترند آنها که علم را قربانی آستانه قدرت نکنند یا از برابر قدرت نگریزند. اگر آنها که اهل علمند، صدای مرا می‌شنوند، صدای علم را که از زبان ملاصدراها در تاریخ ما به فریاد بازگو شده است، می‌شنوند هر جا هستند به کشور خودشان بازگردند و به مردم خودشان خدمت کنند. شما بیایید با من همراه بشوید در روستاها و شهرها قیافه‌های پاک و بی‌گناه و پرامید و پرصفا و پراستقامت این مردم را ببینید، تا بفهمید خدمت به آنها چه لذتی دارد. تا در احساسات پاکشان در این آینه صورتهایشان تصویر خدمت به آنها را ببینید و از زندگی خود لذت ببرید و بیشتر از این به زندگی خود معنی بدهید. زندگی بی‌خیال در کشورهای غربی در گوشه و کنار شهرهای بزرگ شبه زندگی است به صحنه اصلی زندگی برگردید. آنچه به ملاصدرا جوهر بخشید، اظهار جوهر بود. ملاصدرا آن بخش از علم خود بود که در عمل او تبلور جست، شما هم چنین کنید. و اگر ما مردانی چنین داشتیم که در چهارصد سال پیش به فکر

این بوده است که اگر به سلاح علم مجهز نشود، زبون و زیر سلطه قرار خواهد گرفت همه چیز درست می‌شد. ای انسان، ای جامعه و ای ملت، ای نسل جوان مسئول امروز بدان که زمانهای بسیار از دست داده‌ای و اکنون وقتی است که از هر دقیقه آن باید یک قرن بسازی بلکه بتوانی بر سر پا بمانی. زمان، هیچ زمان غفلت نیست. علم و دانش را گرامی بدارید، به دانش روی بیاورید، علم و دین از هم جدا نیستند قابل جدا کردن هم نیستند. علم به دین می‌رسد، بیان قرآنی صحیح است، ترساندن از علم گناه است، جهل است که با دین نمی‌سازد، علم با دین می‌سازد و به دین می‌رسد پیش از آنکه کار از کار بگذرد به خود آید. گمان من این است که در همین مختصر فلسفه ملاصدرا بازگو شده است. فلسفه‌ای که بکار آید فلسفه‌ای است که در زندگی انسانی، در عمل او و در مشی و روش او بازگو می‌شود. نویسنده کتاب کوشیده است به زبان ساده‌ای، فکر ملاصدرا را بازگو کند، اما اگر من بخواهم وارد این معنا بشوم از حوصله خواننده سوء استفاده کرده‌ام و خواهند گفت خواندن کارنامه را در وصف کتاب به این شکل ملال آور می‌سازد. با این حال برای اینکه «بیان فلسفه ملا» برای نسل امروز متضمن فایده و رهنمودی باشد، این را از قول ملا می‌آورم چون با فکری که درباره امامت و رهبری، خود من توضیح و شرح کرده‌ام سازگار است.

ملاصدرا در کتاب شرح‌الاصول و در کافی نظریه خود را درباره جاویدان بودن امامت در مذهب شیعه بیان می‌نماید. ما در اصول راهنمای حکومت اسلامی، در تعمیم امامت و در مباحثی که در شناخت بر پایه توحید و در مباحثی که درباره امامت و رهبری کرده‌ایم، نیز بر این باوریم که هستی بدون امامت متصور نیست و در جهان مادی هیچ ذره‌ای بدون امامت و رهبری فعال نیست و معنای تعمیم امامت در جامعه انسانی این است که ما ابتکار را اصل بشناسیم و در هر انسان آن رهبری را پیرویم تا جامعه ما جامعه مبتکرها، معتقدها و مجتهدها بگردد. ملا بحث شیرینی دارد که برای خواننده جوان بسیار مفید است و اینکه شناخت علم معرفت به علمی از معرفت به عالم آسان‌تر است: فرمول شیمی را چون ما می‌دانیم تا وقتی شرایط همانها هستند آن فرمول صدق می‌کند و وقتی آن فرمول شیمی را بدست آوردیم، علمی است

پایدار و این فرمول یا قاعده و قانون سنتی است پایدار. حال اینکه شناسایی عالم بسیار مشکل است. به قول او: نفس اماره دائم در يك حال نیست و شرایط حاکم بر او غیر از شرایط حاکم بر طبیعت و واقعیت‌های این جهان، زود بزود تغییر می‌کند و این است که آدمی احوال متغیر دارد.

پس اگر آدمی زحمتی را که می‌خواهد صرف شناخت عالم بکند، صرف شناخت علم بکند، دو نتیجه بدست می‌آید. یکی اینکه خود عالم می‌شود و عالمان زیاد و فراوان می‌شوند و دیگر اینکه علم پیشرفت می‌کند، ابتکارها بارور می‌شوند. در جامعه حکومت جهل یا حکومت بر جهل، یا حکومت از راه استفاده از جهل از بین می‌رود. البته در تعمیم امامت اینگونه استدلال نکرده‌ام. اما بر این باورم که اگر ما ابتکار را اصل بشناسیم و شیوه تعلیم و تربیتی در پیش بگیریم که فرزندان ما از راه ابتکار به علم دست بیابند، از راه ابتکار خود در رهبری خویش و محیط خویش شرکت بجویند، به همان نتایجی می‌رسیم که ملاصدرا رسیده بود، خود این بیان باز پرتوی است از فلسفه او که فهم آن برای عموم در صورتی که به تحصیل نپردازند آسان نیست. روش شرح اندیشه او برای عموم این است که اول او سعی باید کرد اساس دستگاه فلسفی فی فیلسوف را فهمید که همان موازنه‌ای است که دستگاه فلسفی او بر آن استوار است. آنگاه آنچه بکاربردنی از سوی همگان است، شناسایی و به طالب آن تعلیم داده شود. این روش امکان می‌دهد که طالبان زود پی می‌برند فیلسوف چه چیز می‌خواهد به انسان زمان خویش و به انسانهای زمان پس از خویش بیاموزد. این هم درباره این کتاب، که البته من از بررسی مطالب این کتاب خودداری کردم و فقط به نکاتی پرداختم که جنبه روش دارد و به کار نسل امروزمی‌آید، چنانکه در تمام دوره تحصیل و تحریر و تبلیغ توجه عمده من به روش بوده است.

کارنامه شنبه ۸ تا شنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار یکشنبه ۳۰ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۱۷

۱۲۶۰

## یکی از کارهای این هفته که وقت بسیاری را گرفت خواندن گزارشها بود

که عنوانهای آنها اینها هستند:

- بازار جهانی نفت
  - وضع اقتصاد اروپا
  - اقتصاد فرانسه و ژاپن
  - گرانی در ایران و بهره بانکی
  - در زمینه‌های مختلف اقتصادی.
- بر اینها باید اضافه کرد:
- گزارش صنایع تبریز، خصوصاً ماشین سازی
  - بررسی مطبوعات خارجی
  - بررسی روزنامه‌های داخلی از ۱۴ اسفند تا پایان سال ۱۳۵۹ بررسی روزنامه‌هایی که ارگانهای احزاب سیاسی هستند
  - گزارش درباره افغانستان
  - گزارش درباره عراق که رویهم ۱۵ گزارش نزدیک به یکصد و پنجاه صفحه می‌شد.

در این گزارشها چه بود؟ بعضی نکات از این گزارشها بکار خوانندگان این کارنامه می‌آید درباره اقتصاد کشورهای جهان باید بگویم که اقتصاد کشورهای اروپا و ژاپن، مشخصه‌های مشابه‌ای دارند.

تورم، بیکاری، کسری موازنه بازرگانی خارجی و ضرورت استفاده از بازار و گسترش بازار برای از بین بردن این بیماریهای مزمن اقتصادهای صنعتی که مهمترین آنها استفاده از اسلحه و ایجاد بازار اسلحه است که در مورد فرانسه موجب شده‌است موازنه بازرگانی او مثبت بشود یعنی بیشتر از آنچه که می‌خرد بفروشد.

خراب کردن رئیس جمهور با هر دروغ و دوز و کلکی

در گزارش بررسی مطبوعات ارگانهای احزاب نکته‌ای وجود داشت و آن این است که يك دسته‌ای مثل اینکه يك كشف علمی کرده باشند این را تبلیغ می‌کنند که گویا ما می‌خواهیم امپریالیزم اروپا و ژاپن را جایگزین امپریالیزم آمریکا و روسیه بکنیم. آنها دو دسته‌اند يك دسته که نمایندگان خود آن دو ابرقدرت هستند. خواننده را بیاد این صحبت می‌اندازم که در کارنامه بود که کارتر به ژیسکاردستن پیغام داده بود که ما (آمریکا) پای هر کشور اروپایی که بخواهد قدم به ایران و خاورمیانه بگذارد را قلم خواهیم کرد (خواهیم شکست). نمایندگان این دو ابرقدرت البته این تبلیغ را می‌کنند خصوصاً نماینده ابرقدرت شمالی، روسیه. اما چرا؟ برای این که بخیال آنها خلاء سیاسی را جز خود آنها کسی نباید پر کند و خلاء را این می‌دانند که کشوری از سلطه آنها بیرون آمده باشد، يك دسته دیگر هم دنبال قدرتنند و گمان می‌کنند که راه رسیدن به آن خراب کردن است؛ خراب کردن رئیس جمهور با هر دروغ و دوز و کلکی که شده. اینها هم قربانی جهلشان هستند و جامعه را نیز می‌خواهند قربانی جهل خود بکنند. با اینکه دو، سه نوبت هم این مسئله را توضیح داده‌ام، اما همچنان بر دروغ‌سازی خود اصرار می‌ورزند و به همان شیوه گویلز و معاویه (معاویه در تاریخ اسلامی خودمان و گویلز در تاریخ نازیسم در اروپا)، از راه تکرار، يك دروغ را بیاوراند. آنها علم ندارند چون وضع اقتصادی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی غرب را نمی‌شناسند. بحران‌های غرب را نمی‌شناسند، نمی‌دانند که در اروپا از اواخر دوران دوگل به این سو، مسئله استقلال یکی از مهمترین مسائل روز شده است که نسل امروز اروپایی نسبت به ارزش‌هایی که ثابت و پایدار و دائم و ماندنی و جاودانی تبلیغ می‌شده‌اند به تردید افتاده است و نگران قربانی شدن خویش است. اروپا همان موقعیتی را دارد پیدا می‌کند که ما در اواخر صفویه پیدا کرده‌ایم. دو قدرت در شمال و جنوب ما شروع به رشد کردند و ما غفلت کردیم تا در دوره قاجار آن دو قدرت بجان ما افتادند و ما را تکه پاره کردند و هر يك قسمتهایی از کشور ما بردند. امروز اروپا در میان این دو سنگ آسیا است و دارد خرد می‌شود. این بحران‌های اقتصادی که تورم و بیکاری و کسر موازنه بازرگانی و رکود، چهار مشخصه بارز آن است با بحران فرهنگی شگرفی همراه است؛ طوری که

مشخصه آثار عملی، فکری، فرهنگی این دهه را بحران تشکیل می‌دهد، یعنی همه نوشته‌ها، همه کتابها، درباره بحران بحث می‌کنند و غالب آنها عنوان کتابشان با کلمه بحران شروع می‌شود. بحران سیاسی هم دارند و آن را در برخوردهای حکومتی و سیاسی‌شان می‌بینیم. بحران اجتماعی هم دارند یعنی دیگر آن طبقه بندی اجتماعی که ثابت و پایدار شمرده می‌شد و حتی آن تحلیل‌های اجتماعی مبتنی بر طبقه و این حرفها اعتبار خود را از دست داده‌اند، و جامعه غربی (اروپا) در پیشروی دو تهدید که یکی از بیرون است و حضور ابرقدرتها و یکی از درون است، یعنی این بحرانها، در جستجوی مفری است. پس دو اروپا داریم، یکی اروپایی که تحت حاکمیت قشرهای حاکم کنونی است که آنها می‌خواهند مشکل اروپا را از راه وابستگی حل کنند و یکی دیگر اروپای مستضعفان که می‌خواهند مشکل را در استقلال جستن از ابرقدرتها و رهانیدن خود از «ساحران» یعنی آن دانش قلابی که فرعونیت اروپا را بر جهان توجیه می‌کرد، حل کنند. ما با این اروپای دوم است که سروکار داریم و فکر می‌کنیم که اگر در رژیم‌های کشورهای اسلامی خصوصاً آنهایی که نفت دارند در جهت استقلال تغییر بوجود آید و اگر ما به مردم اروپا حالی کنیم که محرومان با هم می‌توانند از سلطه ابرقدرتها بیرون بیایند، کلید حل مشکل زمان را پیدا کرده‌ایم که این غیر از نظر مائو است که «وحدت بین اروپا و جهان سوم در برابر دو ابرقدرت را تبلیغ می‌کند». بگمان ما او نیز چون دستگاه حاکمه کشورهای اروپایی را تجربه نکرده و نمی‌شناسد، گمان می‌کند و سوسه این وحدت آنها را از ابرقدرتها جدا خواهد کرد. اما تجربه خود ما در ایران نشان داد که چنین نیست. ولی می‌توانیم سیأاتی را اتخاذ کنیم که به نیروهای مترقی و استقلال طلب، آنها که می‌خواهند از سلطه دو ابرقدرت رها گردند امکان داده شود در کشورهای اروپایی حکومت را بدست بگیرند اینست سیاست ما و ما این سیاست را منطبق با استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی می‌دانیم و به نظر ما صدور انقلاب همین است.

مسئله دیگری که در زمینه همین اقتصاد جهانی وجود دارد مسئله عرضه نفت در جهان و قیمت نفت در جهان است که در یکی از کارنامه‌های روزهای پیش از آن صحبت کردم.

این گزارش هم همین را می‌گوید یعنی «جنگ ایران و عراق موجب گشته است که ثبات در این بازار بوجود بیاید و افزایش تولید، کاهش قیمت را نیز همراه داشته باشد». البته این کاهش قیمت در حدی است و تا موقعی است که با منافع ابرقدرت امریکا جور در بیاید و پس از آن دوباره بالا خواهد رفت. از گزارشهای مربوط به اقتصاد کشورهای غربی که بگذریم، آنچه که اهمیت دارد اینست که ما باید بلحاظ این که اقتصادمان بطور روزافزون وابسته شده است و واردات خودمان را از این کشورها می‌کنیم و نفت خودمان را به این کشورها می‌فروشیم، مصرف‌گرایی و تورم و... را هم وارد می‌کنیم.

### گزارش اول مربوط به گرانی است

در این گزارش آمده است که شما (بنی‌صدر)، در یکی از جلسات بررسی گرانی، ۹ عامل برای گرانی شمرده‌اید. این عوامل همچنان برجا هستند و موجب گرانت‌تر شدن. خوب اگر خواننده سخنان آقای عزت‌الله سبحانی را دوباره با دقت بخواند، می‌فهمد که درد اصلی چیست و دعوی اصلی بر سر چیست. این سود کلان ۱۲۰۰ میلیارد ریال در واقع از جیب مردم ما، مصرف‌کنندگان ما و مستضعفان ما رفته است. این عوامل گرانی فهرست‌وار اینها هستند البته عوامل دیگری هم باز می‌شود پیدا کرد اما عوامل زیر عوامل عمده‌اند:

۱. واسطه‌ها و بورس بازی
۲. کاهش تولید و کمی عرضه در برابر تقاضا
۳. ایجاد میل به مصرف در جامعه از طرق مختلف
۴. عدم امنیت که خود بخود میل بخريد و ذخيره را افزایش می‌دهد.
۵. سیاستهای پولی و اعتباری بطور عمده موجب افزایش میزان پول در دست مردم و عدم جذب این پول بعلت کمی اعتماد به دستگاه بانکی و بانکها و بیشتر از آن به سرمایه‌گذارها می‌گردد.
۶. توسعه روزافزون شهرنشینی و مهاجرت به شهرهای بزرگ.
۷. ادامه مهاجرت از روستاها به شهرها



۸. سیاستهای مالی، افزایش کسر بودجه، افزایش هزینه‌های اداری و جاری و کم شدن هزینه‌های سرمایه‌گذاری و تولیدی  
۹. افزایش هزینه تولید کالا که اینها تنها افزایش دستمزد کارگر نیست. نبودن رابطه میان صنایع، نبودن امنیت، افزایش قیمت‌های مواد اولیه و غیره در داخل و خارج و عوامل بسیار دیگری که در مجموع این عوامل موجب گرانی می‌شوند.

اگر بخواهیم گرانی را از بین ببریم باید این عوامل را ریشه کن بکنیم و از بین ببریم و این به بازگشتن به استقلال است، به استقلال اقتصادی.  
در قدم اول ما باید این واسطه‌ها را حذف بکنیم و این محتاج اجرای یک سیاست سنجیده و توأم با قاطعیت و جدیت است.  
باز ما می‌رسیم به این مسئله که وجود قاطعیت قانون، قاطعیت اداره کنندگان امور در اینگونه امور و کارها معلوم می‌شود. اگر ما این عوامل را با قاطعیت از بین بردیم زمینه تولید را فراهم کرده‌ایم طبیعت روابط اقتصادی حکم می‌کند که قیمت‌ها افزایش پیدا نکند بلکه احتمالاً کاهش نیز پیدا کند.

### گزارش دیگری است درباره بهره بانکی

غیر از این گزارش، گزارش دیگری است درباره بهره بانکی. در این باره، در یکی از کارنامه‌های روزهای پیش صحبت کردم. در این گزارش آمده است که سروصدای زیادی در باره این مسئله از نو براه افتاده است. همان‌طور که قبلاً گفتم بهره در یک برنامه جامع اقتصادی ممکن است در یک اقتصاد از بین برود، می‌تواند از بین برود و باید هم از بین برود. نمی‌شود یک قسمت را اجرا کرد و بقیه قسمت‌ها را اجرا نکرد. اگر این کار را بکنیم در واقع مثل اینست که از پول مردم، پس اندازهای مردم و پول نفت بیاییم و اینجور رابطه درست کنیم: با پول نفت وارد بکنیم، در اینجا پول نفت را دولت در داخل درازای ریالی که دریافت می‌کند، پول ایرانی که دریافت می‌کند، به واردکنندگان می‌فروشد آنها با آن پول وارد می‌کنند. این پول ما به ازای دلار و ارز خارجی را بانکها بصورت اعتبار به واردکنندگان می‌دهند. در نتیجه، ما با پول نفت، وارد می‌کنیم و با همان پول ثروتهای بادآورده و عظیمی را به قشر معینی از

جامعه می‌رسانیم. بهره نگرستن از آن‌ها یعنی افزایش سود آنها. نه بیش، نه کم. اگر ما بخواهیم دستگاه بانکی ما جانشین سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در اصطلاح رژیم سابق بشود ناگزیر باید که برنامه صنعتی ما، برنامه کشاورزی ما و برنامه بازرگانی خارجی ما با فعالیت بانکی ما هماهنگ بگردد. اگر این کار را نکنیم نه تنها بهره را از نظام بانکی و اقتصاد خود نمی‌توانیم حذف بکنیم بلکه آن را بیشتر هم می‌کنیم. برای اینکه اگر بانک‌ها غیر از زمینه‌هایی که حذف شده، بقیه موارد را هم که حالا بصورت شرکت در سود (تحت این عنوان) از واردکنندگان و کسانی که فعالیت‌های مهم اقتصادی را در دست دارند می‌گیرد، نگیرند، برسوهای بزرگ کسانی که می‌خواهند فعالیت اقتصادی کنند، از جیب مردم افزوده می‌شود و آنها به سودهای کلان دست پیدا می‌کنند.

دنباله کارنامه شنبه ۸ تا شنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار دوشنبه ۳۱ فروردین ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۱۸

قسمت دوم

## وعده کرده بودم درباره نظم و سازمان به نحو گسترده صحبت بکنم

وعده کرده بودم که به مناسبت خواندن بررسی کتاب زندگی ملاصدرا درباره نظم و سازمان به نحو گسترده صحبت بکنم و این صحبت که راجع به اوضاع اقتصادی، بانک و بهره پیش آمد (در شماره دیروز چاپ شد) دلیل دیگری است برای اینکه این بحث را در همین جا بدلیل اهمیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن بگشایم:

پس بعنوان بحث نظم و سازمان و زور اینکه سازمان و نظم در جهان مادی ما مشخصه اصلی همه پدیده‌ها است محل تردید کسی نیست. از کوچکترین ذره تا کیهان دارای سازمان و ساختمان درونی و روابط بیرونی که آن نیز سازمان یافته و منظم شده است می‌باشد. در جامعه بشری نیز سازمان و نظم وجود دارد. اگر سازمان و نظم نباشد چیزی به اسم اجتماع نیز وجود

ندارد. حتی اگر دو نفر بخواهند بنام دوستی و یا دشمنی با هم رابطه برقرار کنند، این رابطه نیز سازماندهی و نظم می‌خواهد. اصلاً «رابطه» به معنای سازمان و ساختار است و این سازمان و ساختار جز با نظم تحقق پیدا نمی‌کند.

### بدون استبداد نظم بوجود نمی‌آید!

اما در نتیجه تبلیغات رژیم استبدادی پیشین که در ذهنها هم رسوب کرده است، این طور اعتقاد پیدا کرده‌اند که «نظم بدون زور امکان‌پذیر نیست، بدون استبداد نظم بوجود نمی‌آید!»

شاه سابق این اواخر دموکراسیهای غربی را دست می‌انداخت که اینها قادر به ایجاد نظم و سازماندهی صحیح جامعه نیستند و نظم شاهنشاهی را بهترین نظم و بهترین سازماندهی جهان می‌شناخت و ایدئولوژی شاهنشاهی او درحقیقت بازگو کننده نظم و سازمانی بود که بر پایه قدرت مطلق شاه جامعه را در امنیت نگاه می‌داشت و پیش می‌برد.

از نابخشناری این طرز فکر پس از سرنگونی رژیم شاه از بین نرفت بلکه عبارات و کلمات و اصطلاحاتش عوض شد؛ اما همچنان این باور وجود دارد که بدون زور سازمان و نظم معنی پیدا نمی‌کند، به مناسبت جنگ، بحثی در این باره پیش آمد. یکی از مدیران پرکار و تلاش اما معتقد به این که پیشرفت کار محتاج سازماندهی و نظم است و سازماندهی و نظم بدون اعمال زور بوجود نمی‌آید، این باور خود را متکی به تجربه و وسیله توضیح رفتار خود قرار می‌داد. رفتاری که موجب تاراندن کسانی می‌شد که می‌آمدند یکی دو روز کار می‌کردند و در می‌رفتند. البته این توجیه را در غالب نقاط کشور می‌کنند و خوانندگان همه خود می‌توانند گواه این واقعیات باشند و شاید خدای نکرده خودشان هم بر این باور باشند. در این بحث، من از او پرسیدم چطور شما میان سازمان و نظم و زور رابطه برقرار می‌کنید؟ آیا اصلاً ممکن است وقتی زور بمیان می‌آید سازمان و نظم بوجود بیاید. مثال بدن را برای او زدم که بدن سازماندهی دارد، سازمان دارد، ساختار درونی دارد و متناسب با نیازهای خود با دنیای خارج بروفق نظم و باز با سازمان معین ارتباط می‌جوید. اگر شما زور را بکار ببرید نظم بدن را بر هم می‌زنید، مختل می‌کنید و وجود این اختلال در

نظم حکایت از این می‌کند که سازمان آن نیز برهم خورده است. همین‌طور وقتی میکرب وارد بدن می‌شود و بدن مریض می‌گردد، اعمال زور میکروب، سازمان و نظم بدن را مختل می‌گرداند. در طبیعت نیز همین‌طور است. اگر شما عمل تخریبی، یعنی اعمال زور بکنید سبزی را به خشکی تبدیل می‌کنید و خود این امر سازمان محیط زیست و در نتیجه نظم آن را برهم می‌زند. در جوامع انسانی که در آن محیط زندگی می‌کنند و همین‌طور حیوانات مؤثر واقع می‌شود و آن خرابی که در طبیعت ایجاد کرده‌ایم، اگر زیاد باشد اجتماع آنها را می‌پراکند. پس دروغ اصلی یعنی دروغ قرن‌ها همین ارتباط دادن نظم و سازمان با زور است. این دروغ آن قدر عمومی و همگانی و جهانی شده است که یک طرز فکر را تحت عنوان «آناشیزم» بوجود آورده است، که در وجه افراطی خود معتقد به نفی سازمان و نفی نظم است با این تصور که سازمان و نظم بدون تمرکز نیرو و تبدیل آن به زور ممکن نمی‌شود. حقیقت آن است که خود تمرکز نیرو و تبدیل آن به زور تخریبی حکایت از برهم خوردن سازمان طبیعی و نظم می‌کند. ممکن است شما پرسید: «اگر این‌طور است چگونه شده است که وقتی رژیم سابق بود و زور بود و ترس بود سازمان هم بود، نظم هم بود، صنایع کارخوار می‌کردند و کشاورزی هم کار خود را می‌کرد و بسیاری امور نظم و نسق داشت و بعد که انقلاب شد صنعت و کشاورزی و امنیت کشور به این روز افتاد؟ پس نمی‌توان گفت سازماندهی و نظم زور نمی‌خواهد آنچه می‌توان گفت این است که آن زور، آن استبداد باطل بود و باید آن را با زور و قوه صالح و عادل جانشین کرد.» این حرف که زده می‌شود، باز قرن‌ها است که زده می‌شود؛ از میراث‌های فلسفی یونان است و از عناصر غرب‌زدگی که قرن‌ها است در ذهن ما رسوخ کرده است. عیناً به این می‌ماند که ما مرضی را از بدن بیرون کنیم و در دوران نقاهت مرض دیگری وارد بدن بشود و ما این دو بیماری را با هم بسنجیم. اسم دومی را سلامت بگذاریم (یا اسم اولی را) و این دو را با هم مقایسه کنیم و بگوییم: دوران دوم گرچه دوران سلامت است اما بدن کمبودهایی دارد و باید او را جبران کنیم و یا برعکس. ولی در هر حال آنچه واقع شده است جانشین کردن یک بیماری بجای بیماری دیگر است.

اینکه در دوران رژیم پیشین وضع «سازمان و نظم» مختل بود به این دلیل بود که منابع این ملت بطور بی حساب بسود دولتها و ابرقدرت خارجی غارت می شد و مردم هم برضد آن سازمان زور محور انقلاب کردند. اگر می خواستیم و یا می خواهیم که نظم و سازمان صحیحی برقرار کنیم می بایستی آثار بیماری رژیم پیشین یعنی آثار اختلال در سازمان و نظم را که از راه اعمال زور بوجود آمده بود از بین ببریم، نه اینکه جای آن را با زور دیگری پر کنیم که موجب ادامه بیماری بشود. چون همان اوضاع یعنی اختلال در نظم و سازمان بصورت دیگری رخ می نماید و دیر یا زود ما را به همان وضعیت سابق یعنی به اختلال مزمن در سازمان و نظم باز می گرداند.

اختلال اجتماعی در سازمان و نظم در هر چهار وجه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بروز و ظهور می کند. نشانه اختلال و نظم در وجه سیاسی، تمایل به انحصار در قدرت و استبداد است. بدیهی است که، در این صورت، جامعه باید نقش فعال خویش را از دست بدهد، همه استعدادهایی که در اداره سیاسی جامعه باید بطور فعال سهیم و شریک باشند، یا ناگزیر می شوند خود از صحنه کنار می روند یا کنار زده می شوند و یا ناگزیر می شوند به توقعات گروهی که بطور «انحصاری» قدرت را در دست دارد، تن بدهند. پس علامت اختلال در سازمان و نظم جامعه غیرفعال شدن مردم، بیرون رفتن مردم از صحنه و غیرفعال شدن همه استعدادهای و سیاست حذف، بعنوان سیاست اصلی در اداره سیاسی جامعه است.

علامت بیماری از جنبه اقتصادی تمرکز سرمایه در دست این اقلیت و انحصار سودها بدین اقلیت و غیرفعال شدن اکثریت جامعه و کارپذیر شدن آنها که حاصل آن نظام مزدوری است. یعنی فروش کار، که در نظام مارکسیستی این جریان به کمال خود می رسد و تمامت جامعه مزدور می گردد.

از نظر اجتماعی این اختلال در سازمان و نظم موجب هرمی شکل شدن جامعه و بوجود آمدن برشهای عمودی و افقی و قشربندی و گروه بندیها و همچنین گروههایی می شود که روابطشان با یکدیگر از طریق زور تنظیم می گردد.

از نظر فرهنگی زورپرستی در جلوه‌های گوناگون، مشخصه اختلال در نظم و سازمان جامعه است.

بدین سان از نظر ما، اسلام، قرآن روش بازگرداندن جامعه بشری است به سازمان و نظم طبیعی، بطوری که بتدریج عامل اختلال یعنی همان زور از بین برود نه اینکه بصورت دیگری تجدید بشود. جامعه، جامعه‌ای با سازمان با نظام و در نتیجه به بازدهی حداکثر از جهت رشد انسان برسد. این فکر از بخت بد به لحاظ حاکمیت فلسفه یونانی، (فلسفه ماده‌گرا) و در نتیجه معتقد به زور (چون ماتریالیسم بدون زور و روابط قدرت میسر نیست) در فکر اندیشمندان ما وارد شده است. تسلیم ماتریالیسم یونانی شده و بدان رنگ و لعاب زده‌اند. در درون جوامع بشری، انواع مکتبها و طرزفکرها را بوجود آورده است که در اصل بازگو کننده یک واقعیتند، یعنی بکاربردن زور برای ایجاد سازمان و نظم. البته یک جریان فکری نیز بوجود آمده (که گفتم اشتباهش کجاست) برای از بین بردن سازمان و نظم بخاطررها شدن از زور.

آنچه امروز در غرب مردود است، لیبرالیسم، مارکسیسم، فاشیسم (که بعنوان فکر هنوز هم وجود دارد و گروههای دست راستی افراطی دارای این فکرنند) همه بحث در انواع کاربرد زور برای ایجاد انواع سازمان و نظم می‌کنند. حال آنکه همان‌طور که آمد اعمال زور بمعنای ایجاد اختلال در نظم طبیعی و در سازمان فطری است. هراندازه میزان زوری که بکار می‌بریم بیشتر باشد به همان درجه اختلال در سازمان و نظم بیشتر می‌گردد. ما می‌توانیم تجربه دو سال اختلاف خودمان را در پرتو این واقعیت ارزیابی کنیم.

در مواردی که کوشیده‌ایم به سازمان و نظم بازگردیم و بدون اعمال زور مسائل را حل و فصل بکنیم، کاملاً موفق بودیم و هر نوبت که خلاف این، عمل کرده‌ایم، اختلال را افزایش داده‌ایم تا بدین غایت رسیده است. مشخصه بازگشت جامعه به سازمان و نظم، هر چه بیشتر فعال شدن مردم است، در دسترس قرارگرفتن هر چه عمومی‌تر امکان فعالیت اقتصادی است، تمایل به توحید اجتماعی و در نتیجه رهایی از پرستش زور است.

## هر اندازه مردم آگاهتر و عالمترو در صحنه حاضرتر و فعالتر، نظم و سازمان بیشتر

هر سازمان و نظامی مغایر با تعمیم امامت نیست، هر اندازه مردم آگاهتر و عالمترو در صحنه حاضرتر و فعالتر، نظم و سازمان بیشتر. از جنبه اقتصادی همین مسئله بانکها و بهره را که مثال آوردم، می توان مثال آورد و نشان داد که نظم و سازمان چگونه باعث يك تحول بنیادی و اساسی می گردد و در این تحول امکان افزایش تولید به حداکثر می رسد و در همان حال روابط اجتماعی، سازمان و نظم اجتماعی را سالم می گرداند و در قلمرو سیاسی شرکت همه مردم را در اداره امور خویش ممکن می گرداند و بالاخره فرهنگ، فرهنگ پرستش خدا می شود؛ در نتیجه، دوستی و صمیمیت در روابط اجتماعی برقرار می شود.

اگر بانک را بعنوان سازمانی که مازاد مصرف جامعه را به خود جذب می کند و به سرمایه تبدیل می گرداند فرض کنیم، این سازمان می تواند بدو صورت فعال بشود: یکی اینکه این مازاد پس انداز را در اختیار گروه یا گروههای خاص قرار بدهد و آنها فعالیت اقتصادی بکنند و در نتیجه از فعالیت خودشان سود ببرند. دیگر اینکه می تواند این مازاد را به نمایندگی از طرف جامعه به سرمایه گذاری تبدیل کند که محصول آن نیاز همه جامعه را برمی آورد و سود آن هم به خود جامعه بازمی گردد. سازماندهی نوع دوم اعمال زور لازم ندارد، اما نوع اول یعنی دادن این پس انداز مازاد به گروه اقلیت، اعمال قوه و زور لازم دارد و باید شرایط اجتماعی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متناسب با این جریان (نوع اول) بوجود آورد. این زور به چه صورت اعمال می شود؟ به این صورت که متناسب با این جریان، باید بازرگانی داخلی و خارجی نیز در ید این اقلیت قرار بگیرد و گرنه سرمایه گذاری از سوی او ممکن نمی شود. سیاستهای مالی، تحوه گرفتن مالیات و نوع مالیاتها و نیز سیاستهای پولی، همه و همه، باید از این جریان تبعیت بکنند تا که این جریان، سرمایه داری خصوصی، مستقر بگردد. (اروپای غربی و آمریکا) و یا سرمایه داری دولتی برقرار شود (روسیه و اروپای شرقی). در هر کدام از این دو رژیم اسماً ممکن است بهره را از بین برد، اما

رسماً و واقعاً بهره از بین نمی‌رود، چرا؟ به دلیل این‌که پول يك نیرو و قوه بزرگی است و در دست هر کس قرار بگیرد می‌تواند با بکاربردن این قوه سود و منفعت زیادی را بدست بیاورد. طبیعی است که اشخاص و گروه‌ها برای این‌که این قوه و زور (پول) را بخود اختصاص بدهند، بایکدیگر رقابت می‌کنند. پس پول بها پیدا می‌کند و این بها همان چیزی است که «بهره و ربا» می‌گوییم. پس تا ما سازمان و نظم اقتصادی را به طبیعت خود بازنگردانیم، ربا و بهره از بین نمی‌رود. معنای این حرف اینست که اسلام وقتی بهره و ربا را تحریم می‌کند سازمان و نظم اقتصادی طبیعی و فطری را اساس قرار می‌دهد و می‌خواهد که جامعه به این سازمان و نظم برگردد و شیوه‌ها و روشهایی را هم پیشنهاد می‌کند که اجرای آنها موجب بازگشتن به این سازمان و نظم می‌گردد.

پس اینکه ۱۴ قرن ربا حرام بوده و حتی در دوره‌های تاریخی هم نمونه داریم که با رباخواران بسیار سخت‌گیری شده و در بعضی موارد بسیار بیش از آنچه در دوره انقلاب سخت‌گیری شد، ولی باز همان امر واقع استمرار پیدا کرد و ربا از بین نرفت و هنوز هم از بین نرفته‌است. این به لحاظ وجود اختلال اصلی در سازمان و نظم است. ما تا این اختلال را از بین نبریم، ربا و بهره نیز از بین نمی‌رود. چنانکه در قلمرو سیاسی نیز همین‌طور است. زور خود يك میکرب و مرض اجتماعی است؛ «مرض عادل» معنی ندارد. «استبداد عادل» معنی ندارد. استبداد نمی‌تواند عادل باشد. وقتی که استبداد بوجود آمد به معنای «اختلال در سازمان و نظم» است.

با توجه به این بحث، از کارهای ملاحظه‌ها این‌طور بر می‌آید که او اگر نه به وضوح به این مسئله واقف شده بود (می‌گوییم اگر نه به وضوح چون آنچه در دسترس است کارهای او است. شاید در ذهن او شرایط واضح بوده اما شرایط و جو سانسور روزگار امکان بیان صریح‌تر و واضح‌تر را نمی‌داده است) سازمان و نظم را حالت فطری و طبیعی پدیده‌ها می‌شناخته است و این درست همان است که اینک توضیح دادم و پیش از این نیز در کارهای دیگر توضیح داده بودم.

طبیعی است که در کارهای دیگران مثل کار میرزای نائینی هم این فکر ملاحظه می‌شود. او البته استبداد را عامل اختلال تلقی می‌کند. بهر صورت،



آنچه ما، تحت عنوان موازنه عدمی در فرهنگ ایران می‌جوئیم و پی‌گیری می‌کنیم در حقیقت آن جریان فکری قوی است که بر اساس نظم خودجوش و سازمان خودجوش جامعه منکر هر نوع استبدادی بوده است. و این فکر قوی انقلاب‌ها و نهضتها را در تاریخ ما مثل حلقه زنجیر بهم پیوند داده است و امروز نیز عامل انقلاب اسلامی ما و تداوم آن نیز همین سازمان خودجوش بر اساس آگاهی عمومی بشمار می‌رود.

اگر ما بخواهیم از این بحث نتیجه بگیریم این می‌شود که سازمان دادن به فعالیت سیاسی يك ضرورت است، تعمیم امامت به معنای انکار سازمان و نظم نیست بلکه برعکس به معنای قبول و تلاش جدی برای سازمان و نظم دادن به فعالیت است. البته به شرط آنکه این سازمان و نظم در خود جامعه انجام بگیرد و افراد فعال بکوشند که این سازمان و نظم را در متن جامعه تعمیم بدهند. اگر هسته‌ای ایجاد می‌کنند این هسته فوراً در صدد تحکیم موقعیت خود برای مسلط شدن بر جامعه بر نیاید و امور را قبضه نکند، بلکه به عکس بکوشد تا جریان مداوم اندیشه در جامعه را ( اندیشه سازمان و نظم در جامعه را ) حفظ کند و مردم را در صحنه نگه بدارد و، همانند طیب، بتدریج آثار استبداد را از بین ببرد و جامعه از بیماری شدید اختلال در سازمان و نظم معالجه بشود. آنها که این کارنامه را می‌خوانند مخالفت با سازمان و نظم را به من نسبت ندهند و بنام جانبداری از فکر من این روش را در پیش نگیرند و بدانند که اسلام و فکر اسلامی موافق نظم و سازمان به ترتیبی که گفتیم هست و خود مردم در این انقلاب و در جریان بعد از انقلاب بطور خودجوش، سازمان یافته و با نظم عمل کرده و به این دلیل بوده است که انقلاب را به پیروزی نخستین رسانده‌اند.

### سازمان و نظم و تعمیم امامت با هم پیمان ناگسستی دارند

برای اینکه معلوم بشود چگونه سازمان و نظم و تعمیم امامت با هم پیمان ناگسستی دارند، همان‌طور که معلوم کردم زور اختلال در سازمان و نظم است، اینک می‌خواهم روشن کنم که رهبری بر اساس بندگی خدا ضرورت

سازمان و نظم است. يك مثال می‌آورم. درنوبتی دیگر هم باز باین مثال بازمی‌گردم اما چون مسئله بسیار اساسی است آن را در اینجا مورد بحث قرار می‌دهم. گفتم: به لحاظ اینکه زور را اساس سازمان و نظم باورانده‌اند، بدیهی است که در ابتدای امر آسان بشود جو بوجود آورد و از راه اعمال زور موانع استقرار قدرت جدید را از پیش برداشت. پدیده چماقداری بدین ترتیب در دوران پس از انقلاب استمرار پیدا کرد و جزء امور واقع استمراری و مستمر شد.

### ۹۸/۹ درصد مردم با چماقداری مخالفند

پیش از انقلاب، بشکلی بود و بعد از انقلاب، هم به شکلی دیگر هست. اما تلاش برای توضیح واقعیت به افکار عمومی و از میدان درنرفتن و تسلیم حکم سانسورچیان نشدن و ایستادن و مورد به مورد اثرات چماقداری را توضیح دادن کار را بجایی رساند که امروز موافق سنجش افکاری که در يك نمونه‌برداری خوب در تهران انجام گرفته است، تقریباً بله تحقیقاً به اتفاق آراء، بدون يك استثناء، همه مردم می‌دانند که پدیده چماقداری وجود دارد. این آگاهی عمومی و همگانی و در حد کمال و مهمتر اینکه امروز يك و یکدهم درصد (۱/۱) مردم با چماقداری موافقتند و ۹۸/۹ درصد مردم با آن مخالفند. حالا نتیجه رسیدگی‌های آنهایی که دارند رسیدگی می‌کنند هرچه باشد، قضاوت مردم انجام گرفته و جامعه در قریب به اتفاق خود مخالف چماقداری است. پس ما در علاج این بیماری بزرگ دو مرحله اساسی را پشت سر گذاشته‌ایم هر چه بکنند و هر چه بگویند و هر حکم و رأی که صادر بکنند، جامعه امروز بانفاق منهای يك درصد، حکم محکومیت چماقداری را صادر کرده است. بنابراین قطعاً و با اطمینان خاطر می‌توان گفت که قادریم این پدیده را علاج کنیم. خود اینکه شما مردم هم به پدیده، حساسیت نشان داده‌اید و از وجود آن آگاه شده‌اید و هم اینکه کسانی بودند که مورد به مورد اثرات وجودی چماقداران را در اختلال در سازمان و نظم اجتماعی توضیح بدهند و روشن بکنند که چگونه عدم امنیت عمومی همه چیز را مختل کرده است و اینکه جامعه این‌طور بانفاق مخالف است که مغزها را با چماق بکوبند و رابطه مغز با

مغز را به رابطه چماق با مغز مبدل بگردانند، در حقیقت وضعی را بوجود آورده است که ما با علاج بیماری فاصله بسیار کمی داریم. اما مسئله سومی که در این سنجش افکار بطور واضح و روشن ملاحظه می‌شود این است که حتی يك نفر رئیس جمهوری را عامل پیدایش چماقداری نمی‌شناسد.

پس معنای تعمیم امامت یعنی عمومی کردن اطلاع و عمل و مشارکت دادن عموم در رهبری با معنای سازمان و نظم یکی است و از هم بیگانه نیستند. بدین‌سان، مبارزه با سانسور يك کار اساسی است. چون آگاهی مردم و رأی و حکمی که جامعه بر اساس آگاهی صادر می‌کند، ضامن نظم و سازمان بمعنایی است که ما می‌فهمیم، پس شما مردم اگر این نوشته را می‌خوانید، شما که اینک اثر ایستادگی و مقاومت را در کل مسئله بصورت چنین سطحی از آگاهی و چنین رأی عمومی، رأیی بی‌مانند، رأیی که همانند رأی به استقرار جمهوری و مخالفت با رژیم سابق بوده می‌بینید شما نباید دلسرد بشوید و بدانید همان‌طور که گفتم بکار بردن مفهوم آزادی در مدیریت و اداره و رهبری یعنی استقامت بعلاوه مسئولیت بعلاوه اختیار بعلاوه ابتکار.

## استقامت کنید، احساس مسئولیت کنید، اختیاری که خدا به شما داده است مفت از دست ندهید و ابتکار کنید

مثلاً برای شکستن سانسور همان‌سان که در رژیم پیشین عمل می‌کردید، عمل کنید. یعنی تداوم جریان اندیشه را در جامعه برقرار کنید بطوریکه روزنامه و رادیو تلویزیون اگر هم به انحصار درآیند مانع کار شما نشوند و بود و نبود آنها را شما به عنوانی که واجب کافی است و از عهده شما ساقط است، دلیل بر نکردن نگیرید. در همه جا بکار و تلاش برخیزید، بکار خود سازمان بدهید، بکار جامعه نیز سازمان بدهید، در جامعه بمانید با مردم بمانید و با مردم عمل کنید تا این آگاهی و این رأی که در مورد چماقداری صادر شده است و اگر رأی دستگاه قضایی جز این رأی باشد که مردم داده‌اند، در حقیقت خود را محکوم کرده است و تأثیری در جریان عمومی که در جهت

حذف چماقداری است ندارد، در موارد دیگر نیز مردم به این حد از آگاهی و به چنین رأیی برسند تا در نتیجه وحدتشان در سطح خود مردم همچنان دست نخورد و کامل باقی بماند و ما بتوانیم زودتر به بحران و اختلال عمومی در نظم و سازمان که خطر فلج اجتماعی را در بردارد، پایان ببخشیم، امیدواریم آنها که فراوان مراجعه می‌کنند تا من درباره سازمان و نظم صحبت بکنم با این صحبت راضی شده باشند، امیدوارم که فعالان از این پس بدون بهانه به کار و تلاش جدی‌تر و فعالانه‌تر بخواهند خاست اکنون بروم به سراغ گزارشهای دیگری که خواندم.

کارنامه شنبه ۸ تا ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار سه شنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۶۰  
شماره روزنامه ۵۱۹

### قسمت سوم



## سازش غرب با اسلام

همان‌طور که گفتم چند گزارش درباره مطبوعات خواندم، گزارشهای مفصل از مطبوعات خارجی که مقاله‌ای تحت عنوان «سازش غرب با اسلام» داشت که گرایشهای ما را به چهار دسته تقسیم کرده بود.

• دسته اول: «سنت‌گرایان» یعنی آنهایی که باصطلاح هرگونه سازشی را محکوم می‌کنند و اینها حتی اهمیت علم را هم انکار می‌کنند (البته آنها را دیگر سنت‌گرا نمی‌توان گفت چون پیغمبر ما فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالصین» (بجوید علم را اگر چه در چین باشد).

• دسته دوم: دسته دیگری را «انطباق‌گرایان» خوانده است که اینها می‌گویند کلیت قرآن غیرقابل تردید و سؤال است اما باید در زمینه‌های دیگر انطباق جست.

• دسته سوم را کسانی دانسته‌اند که می‌گویند در مواردی اسلام با غرب و در مواردی غرب با اسلام باید منطبق بگردد.

• دسته چهارم التقاطی‌ها، که آنها مقداری از اسلام، مقداری هم از فرهنگ و تفکر غرب را با هم در می‌آمیخته‌اند و يك گرایش را بوجود آورده‌اند.

گمان من این است که این تقسیم‌بندی، تقسیم‌بندی مرسوم است که از قدیم یعنی از چند دهه به این طرف، می‌کنند. مقاله نویس هم همان قالب را نگه داشته و خواسته است واقعیتها را در همان قالب بریزد و توضیح بدهد. نه اینکه بگویم چنین گرایشهایی وجود ندارند، نه، بلکه می‌گویم انقلاب ما در خارج این چهار گرایش انجام گرفته است. به این معنی که آنچه به فن و علم مربوط می‌شود و غرب آن را غربی هم می‌داند، به غربی بودنش اعتقادی نداریم؛ به باور ما علم و فن دستاورد کوشش تمام بشریت در تاریخ طولانی خویش است. این به کنار، عقیده ما این است که اسلام در صورتیکه اجرا گردد، ذهن آدمی برای دستیابی به علم آمادگی بیشتری پیدا می‌کند و این همان مسئله‌ای است که ما داشتیم و داریم و همواره این مطلب را گفته‌ام که علم با اسلام بیگانه نیست و جدا از آن هم نیست.

بهمان درجه که انسان بیشتر مطلب را بفهمد و بشناسد بیشتر با علم سروکار پیدا می‌کند، بیشتر از علم لذت می‌برد، بیشتر رشد می‌کند و بیشتر رشد می‌دهد، در واقع بعنوان مسلمان طرز فکر، رفتار، نظام ارزشی، شیوه رهبری در يك مجموعه فرهنگی را که بیان‌گر زور است و اصالت را به زور می‌دهد، نمی‌توان پذیرفت. بنابراین هیچکدام از این چهار دسته در نوع رفتارهاشان با غرب، بیان‌کننده اسلام به عنوان مکتب توحید و مکتبی که بنابر رابطه انسان - خدا بمثابة تنظیم‌کننده رابطه‌ها دارد، نیستند. تا ما مسلمانها خود را از سیطره فرهنگ غرب که از زمان اموی و عباسی شروع شده و تا امروز نیز ادامه یافته است، بیرون نیاوریم و بقول آقای «حییبی» (که در فرنگ این مباحثات را باهم داشتیم) تا در فلسفه یونانی که یا ماده را خدا می‌کند و یا خدا را ماده می‌کند و در هر حال نتیجه یکی است، باقی بمانیم ما نمی‌توانیم نقش امام و شهید در این جهان را پیدا بکنیم و به معنای درست کلمه مکتبی بشویم.

## بر من این‌طور معلوم شده‌است که آمریکائیان با هر گرایش و شخص و دسته‌ای تماس گرفتند

اما انقلاب ما پیروز شد چون هیچکدام از این گرایشها بر آن حکومت نکرد. بلکه به همان ترتیبی که در نفی چماقداری و در نفی رژیم شاه وحدت بوجود آمد و يك فرهنگ مبتنی بر زور و جلوه‌گر زور و بکاربرنده زور را نفی کرد، این جوهر انقلاب ما است و این با آن چهارگرایش یکی نیست. این اسلام افقها را بروی علم باز می‌کند. بنابراین، با تخریب آشتی‌ناپذیر است و با آن رابطه مخالفت و تضاد آشتی‌ناپذیر دارد؛ برعکس با سازندگی در علم و رشد خوانایی دارد. مسلمان وظیفه خود می‌شمرد که امام شهید و مبشر این جریان شتاب‌گیر رشد باشد، البته با توجه به تمیزی که قرآن میان رشد و سرکشی و طغیان و فزونی‌طلبی می‌شناسد.

غیر از این، گزارشهای دیگری است که مطبوعات خارجی درباره اوضاع داخلی ما، تمایل به ادامه جنگ، تمایل به پایان دادن جنگ، نفوذ و رخنه

کمونیسته‌ها در دستگاه‌های حکومتی و تبلیغاتی و سعی در رابطه گرفتن از سوی دستگاه حاکمه آمریکا با جناح‌های مختلف در ایران به خوانندگانشان ارائه داده‌اند. به این مناسبت می‌گویم چه در جریان انقلاب و چه بعد از انقلاب از تماس‌های غیر رسمی اجتناب کرده‌ام، بر من این‌طور معلوم شده است که آمریکائیان با هر گرایش و شخص و دسته‌ای تماس گرفتند خودشان به نحوی آن را لو داده‌اند، برای اینکه می‌خواهند این‌طور وانمود کنند که تنها رژیم سابق نبود که در پی سازش با آنها بود، بلکه چون (باعتماد خودشان) کلید حل معضلات و مشکلات در دست آنهاست، آنها هم که از راه انقلاب بر سر کار آمده‌اند، همین شیوه را دارند و در نتیجه به دو نتیجه می‌رسند، یکی بی‌اعتبار کردن ما و دیگری عادی کردن وابستگی و رابطه با خودشان.

به‌همین مناسبت مقاله‌ای هم از آقای صالحی نجف آبادی خواندم که می‌شود این را هم برداشتی از دیدگاه اسلامی وی درباره سیاست خارجی دانست که در آنجا بدرستی گفته است که «مذاکره، سر یک میز نشستن با دشمن به معنای سازش با دشمن نیست». و یک دولت اسلامی باید هیچ فرصتی را برای اجرای سیاست خویش از دست ندهد و در مورد این مذاکرات باید منظور و هدف از مذاکره را دید.

این حرف صحیح است. الا این‌که مذاکره و گفتگو و ارتباط و تماس یک وقت جنبه رسمی پیدا می‌کند که عیبی ندارد، باید یک حکومت از روی عقل و تدبیر برای اجرای سیاست مستقل خود، هر وقت لازم دید تماس برقرار کرده و مذاکره کند. یک وقت هم جنبه شخصی دارد که وقتی جنبه شخصی پیدا کرد، فسادش بیشتر از صلاح و نتایج خویش است. ما می‌باید در هر گفتگویی از موضع استقلال کامل، عدم سازش با ستم و بیداد و عدم تابعیت عمل بکنیم. از این‌رواست که من تماس‌های خصوصی و شخصی را در زندگی سیاسی خودم هیچ‌وقت نپذیرفته‌ام. گمان می‌کنم که این سیاست برداشت درست و منطبق با موازین دین و مصلحت کشور باشد.

یکی از مطبوعات داخلی درباره مسئله نزدیکی با اروپا قلم فرسایی کرده (فدائیان خط اکثریت) و همان داستان کهنه باز نوشته است که من باز در کارنامه‌های همین هفته و هفته پیش درباره آن توضیح دادم: ما یا می‌خواهیم

اروپا را جانشین آمریکا و روسیه بکنیم و یا اینکه آمریکا مستقیماً نمی‌تواند وارد بشود و از طریق اروپا می‌خواهد وارد بشود و از این حرفها...

این دسته آن وقت که این حرفها را می‌زدند هنوز وابستگی خود را آشکار نکرده بودند؛ اما وقتی جهت داخلی و خارجی سیاست خود را واضح کردند معلوم شد که «سرخ مسکویی» بوده‌اند. در این حالت، معلوم است دردشان چیست و حرفشان کدام است. حرفشان این است که ما نمی‌باید از روابط دو ابرقدرت بیرون برویم و گرنه از دست هر دو بدر خواهیم رفت. اختصاص به ایران هم ندارد، در همه جای دنیا، این وابسته‌ها همین سیاست را دارند. اتفاقاً در دوران تزاری هم که روسیه و انگلیس در ایران قدرت مسلط بودند، این دو وابسته‌های این دو آمریکا را راه نمی‌دادند، که تازه داشت خودش قدرت می‌شد. بعد هم که تزار ساقط شد، باز ما دیدیم که این دو سیاست به اتفاق مانع حضور آمریکا در صحنه می‌شدند. تا این‌که یکی از آن دو سیاست یعنی انگلستان آن قدر ضعیف شد که خود نتوانست تنها در صحنه بماند و آمریکا با فشار خود را وارد صحنه کرد. حالا هم همان سیاست است. این دفعه، آمریکایی‌ها نمی‌خواهند دیگری وارد صحنه بشود. خوب بین خودشان بازی قدرت می‌کنند یا این می‌برد یا آن و یا تقسیم می‌کنند. نمایندگان این دو سیاست در کشور ما هم همین خط را دارند. هم با جریان استقلال مخالفند هم با حضور قدرت ثالث در صحنه. از اتفاق، دکتر تقی زاده که از سفر آمده است، کتابی به زبان انگلیسی برای من آورده بود درباره «اروپا در میان دو ابرقدرت». نویسنده کتاب روی این خط رفته است که شرط بقای اروپا اینست که مستقل از این دو ابرقدرت عمل کند. حال من می‌گویم اروپا چگونه می‌تواند مستقل از این دو ابرقدرت عمل کند. اروپا نمی‌تواند مستقل عمل کند مگر این‌که سیاست دیگری در پیش بگیرد. سیاست دیگر این است که نکوشد بعنوان قدرت سوم وارد صحنه بگردد بلکه بکوشد همراه مستضعفان دنیا از نظام قدرت بر محور دو ابرقدرت و سه ابرقدرت بیرون بیاید. طبیعی است که این محتاج سیاست و رژیمهای دیگری است، محتاج حاکمیت مستضعفان اروپا، بر سرنوشت خویش است. نظر من این است که این کار شدنی است، در صورتی که ما سیاست صحیحی اتخاذ کنیم. نه این سیاستی که تابحال موجب



بقای رژیمهای راست ( دست راستی) بوده یعنی گرفتن امتیاز از کشوری ضعیف و گفتن این حرف به مردم و کارگر و دهقان اروپایی که اگر ما (این نوع حکومت‌ها) نباشیم این امتیازات را نمی‌توان گرفت و زندگی شما مختل می‌شود و... بلکه سیاستی که با آن بتوان این دروغ را از ذهن مردم زحمتکش آنجا بیرون آورد و معلوم کرد که همکاری با کشورهای مستضعف اگر به منافع سرمایه دارها زیان وارد می‌کند، به منافع کارگر و دهقان هیچ زیانی وارد نمی‌آورد، بلکه زندگی همه ما بهتر می‌شود. اما این درست همان سیاستی است که نه باب طبع دست راستی‌های اروپا می‌باشد و نه روس و نه آمریکا. این هم راجع به این مسئله.

کارنامه شنبه ۸ تا شنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار چهارشنبه ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۲۰  
قسمت چهارم

### گزارش روزنامه‌های داخل کشور از ۱۴ اسفند

بمناسبتی قبلاً گفتم که اینها هرکدام در روز چندین مقاله بر ضد رئیس جمهور نوشتند و بخیال خودشان جو ایجاد کردند و ما بازتاب همه این نوشته‌ها را در عمل مردم دیدیم و می‌بینیم. امیدوارم اینها از این روشهای غلط بازگردند و عبرت بگیرند.

### گزارش دوم طرحی است برای عمران کردستان

بعد دو گزارش درباره کردستان و یکی درباره خلیج فارس خواندم. گزارش مربوط به کردستان يك قسمت مربوط است به نحوه رفتار با آن مناطق که متأسفانه بعضی رفتارهای نادرست هنوز ادامه دارد و آنچه نوشتنی بود درباره این گزارش نوشتم که امیدوارم عمل بشود و من ناگزیر نشوم در نوبت دیگر این رفتارهای نادرست را باز بشکافم و با مردم در میان بگذارم. اما گزارش دوم طرحی است برای عمران کردستان اهم مسائل موجود و راه‌های مربوطه، برنامه‌های تولیدی و عمرانی، دامپروری، کشاورزی، صنایع و معادن، آب و برق، ارتباطات، ساختمان و مسکن، بهداشت و درمان نیروی انسانی. پس از خواندن این گزارش نوشتم که چه کسی این پیشنهادها را اجرا می‌کند؟ معنایش این است که طرحهای خوب کم نیستند، اما زمینه اجرا در عمل می‌خواهد؛ رهبری و مدیریت صحیح می‌خواهد تا این طرحها اجرا گردند و مردم آن سامان آسوده بشوند.

## ما باید جنگ که تمام شد تمام خدمت را به مردم عرب خوزستان بکنیم

بمناسبت این گزارش صحبتی را که باید در کارنامه روزهای آینده بیاورم، در اینجا بدان اشاره می‌کنم و آن صحبتی بود که با امام درباره مردم عرب خوزستان کردم. به ایشان گفتم: این جنگ يك آزمایش بسیار موفق برای جمهوریمان، برای وضعمان و برای حال و آینده‌مان است. وقتی عراق حمله کرد بر مناطقی دست یافت که ساکنان آن عرب بودند و آنها در محل سکونت خویش نماندند. نه كمك از عراق پذیرفتند، نه اسلحه پذیرفتند و نه حاضر شدند و سیله سیاست عراق بشوند. اینها بطرف ما آمدند اشراك در دین، در رژیم و در وطن آنها را سوی ما آورد و تکذیبی روشن و صریح شد بر ادعای رژیم عراق که می‌کوشد بگوید ما رژیمی نژادگرا هستیم و جنگ، جنگ عرب و فارس است؛ حال اینکه عرب بدو پشت کرد و بسوی ما آمد دقیقاً. به لحاظ اینکه ما به نژاد اصالت نمی‌دهیم و برادری و اخوت اسلامی را قدر می‌شناسیم. رژیم سابق حدود ۶۰ سال بر این مردم ستم روا داشت بعنوان اینکه اینها چون عرب

هستند پس برای ایران خطر هستند و می‌خواست يك جورى آنها را براند. این سابقه در نحوه رفتار ما هم متأسفانه اثر گذاشت و ما با سوءظن با این مردم عمل کردیم تا این آزمایش پیش آمد و آنها بهترین و عالیترین نمونه موفقیت در آزمایش را نشان دادند و وفاداری به اسلام، علاقه به میهن اسلامی و نه گفتن به متجاوزین. گفتم: ما باید جنگ که تمام شد تمام خدمت را به این مردم بکنیم و گذشته تلخ و طولانی را جبران بکنیم.

### بر این باور بوده‌ام که باید به مردم کردستان اعتماد کرد

امام هم بر این معنا بسیار تأکید داشتند و گفتند مناسبتی که پیش بیاید در این باره صحبت خواهم کرد. آنچه را که عربهای خوزستانی کرده‌اند را بگویم دلیل ندارد، انتظار از مردم کردستان دلیل دارد: از کرد کردستان یعنی مردمیکه خود از بنیانگذاران کشور ایران جزو هفت طایفه اولی که بنای این کشور را گذاشته‌اند، بوده‌اند جزو وفاداری به میهن اسلامی، چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم؟ آیا می‌شود تصور کنیم آنها ممکن است میهن اسلامی خودشان را به تمایل تجزیه‌طلبی، آن هم با زد و بند با خارجی بفروشند؟ بنابراین اگر من از ابتدا این‌طور که در نوشته‌ها نوشته‌ام، در بیانها گفته‌ام، بر این باور بوده‌ام که باید به مردم کردستانی اعتماد کرد، تجربه خوزستان می‌گوید که حق با من بوده است. مردم غیر از گروههایی هستند که از مردم بیگانه می‌شوند و به راهی می‌روند که راه تجزیه و دشمنی و خصومت است. حالا من به آنها می‌گویم، رژیم عربی و «عرب ستاینده» که به خوزستان درآمد و مناطق عرب نشین را کوبید و مردم عرب هم به آنها پشت کردند و به ما روآوردند، آیا شما گمان می‌کنید که این رژیم ( رژیم عراق ) با شما بهتر عمل خواهد کرد؟ آن روستاهای کرد را در عراق کدام رژیم با خاک برابر کرده؟ این رژیم با کرد عراقی جفا کرد آیا تصور می‌کنید با شما وفا می‌کند؟ آیا وقت آن نرسیده است که شما این روش و شیوه غلط را ترك کنید و به دامان امنی بیایید که بدون آن ما قادر نمی‌شویم نیروها و توانایی‌های خودمان را صرف سازندگی عمومی کشورمان بکنیم؟ تا کی باید جنگ باشد و یکدیگر را دریدن و پاره پاره کردن؟

شما (گروههای مسلح) آب در هاون می‌کویید، ممکن نیست مردم کرد از وطنی که خود ایجاد کرده‌اند جدا بشوند.

در این دنیا همه در پی وحدتند تا بتوانند در برابر غولهای بزرگ بایستند. همین کتابی که گفتم برای من آورده بودند، همان فریادی است که من هفده سال در اروپا همواره می‌شنیدم. امروز اروپا بصورت کشورهای جدا از هم نمی‌تواند در برابر دو ابرقدرت موجودیت خود را حفظ کند. با وجود اینکه روزگاری دراز پنج قاره را غارت کرده و ثروتهایی بس عظیم گردآورده است. این اروپا در پی آن است که متحد و یکی بشود، بلکه بتواند موجودیت خود را در برابر این دو ابرقدرت حفظ کند و شما چگونه می‌خواهید در سرزمینی که انقلاب آن را از کام رژیم پیشین بدرآورده است و امروز با دهها مشکل در همه زمینه‌ها روبروست بصورت جدا و منفرد جامعه پیشروی بشوید و چرا چنین فکری در کله شما است؟ می‌گویید نه ما چنین فکری نداریم، بسیار خوب پس اسلحه را زمین بگذارید و بدانید که همان‌طور که گفتم ملت ما آرام آرام دارد به این فکر می‌رسد که چماق و انواع آن جز زیان، بیار نمی‌آورد. ما می‌توانیم از راه بحث آزاد زمینه اجتماعی را برای آنچه باید کرد فراهم بیاوریم. هیچ کسی در ایران امروز دیگر بر این باور نیست (هیچ کس البته منظور خود جامعه و منتخبان او است) که «باید يك عده از مردم ساکن در نقاطی از ایران را تحت فشار قرارداد». امروز همه بر این باورند که همه جای ایران باهم و دست در دست هم باید پیشرفت بکنند، بدین جهت ما می‌توانیم با نمونه و الگوی جدیدی که بوجود می‌آوریم موجب جذب و وحدت همه منطقه بشویم.

چرا ما از وجود ترك و کرد و لر و عرب و ترکمن و بلوچ بترسیم؟ ما می‌گوییم چون اینها در اسلام، در میهن اسلامی، در فرهنگ مشترکی که طی قرون بوجود آمده است، با یکدیگر مشترکند و ما باهم برادری و اخوت اسلامی داریم، پس این سرزمین را با هم آبادان می‌سازیم، تا اقوام پراکنده‌ای که در کشورهای دیگر هستند نیز به همین وحدت بپیوندند، يك وحدت بزرگ اسلامی که به مجموع ما امکان بدهد در برابر ابرقدرتها با توانایی تمام بایستیم. بهرحال من آماده‌ام که در این مسئله يك بحث آزاد تشکیل بشود و

امنیت شرکت کنندگان در این بحث آزاد هم فراهم بگردد، بلکه این شکل در همین زمینه‌ای که گفتیم حل شود.

## گزارش دیگری درباره خلیج فارس خواندم

بعد از این گزارش، گزارش دیگری درباره خلیج فارس خواندم که ۳۲ صفحه است و اولین گزارش در این زمینه نیست و قطعاً آخرین گزارش نیز نخواهد بود. قسمت اول این گزارش درباره اهمیت منطقه برای ما است که ۱۴- ۱۳ دلیل در مورد آن آورده شده است:

تنها راه اتصال ایران به دریاهای آزاد است و مثل دستگاه تنفسی ایران است. همه واردات و صادرات ما که از جمله صادرات نفت و قسمت عمده واردات ما از این منطقه انجام می‌گیرد. این منطقه دارای اهمیت نظامی تعیین کننده‌ای است، این جنگ به ما این مسئله را نشان داد و حضور ابرقدرتها در منطقه این معنی<sup>۱</sup> را به ما نشان می‌دهد. بهمین دلیل که دارای اهمیت نظامی است، دارای اهمیت سیاسی نیز هست. نوع رابطه کشورهای این منطقه تعیین کننده وضعیت سیاسی، نظامی، اقتصادی فعلی و آینده این منطقه است. منابع موجود در خلیج، صید ماهی، نفت در دریا و چیزهای دیگر و فواید دیگری که از دریا بدست می‌آید و بالاخره وحدت فرهنگی خلیج به لحاظ این که اسلام است و زندگی مشترک تاریخی و همین‌طور اهمیت اقتصادی از جنبه مبادلات منطقه‌ای. قسمت دوم بحث درباره اهمیت خلیج برای کشورهای دیگر منطقه و نقشه‌هایی که آنها دارند، است. مثل عربستان سعودی و قدرتها، انگلستان، امریکا، روسیه کشورهای اروپایی و ژاپن که اینها هم به لحاظ تناسب قوا، در سطح جهان و هم به لحاظ اینکه این منطقه مرکز اتصالات تمامی دنیا است (منطقه ایران و اقیانوس هند)، بنابراین، این منافع همیشه با منافع ما همسو نیست و غالباً بله در تمام موارد مخالف منافع ما است. بعد این گزارش به شرح وضعیت ما در خلیج، بنادری که ما داریم و اهمیت این بنادر می‌پردازد. بعد جزایری که داریم و اهمیت این جزایر و نقش هرکدام از آنها و بعد از این، به کرانه‌های ایران در دریای عمان می‌پردازد و بعد به مطالعه کشورهای خلیج

فارس می‌رسد، کویت، عربستان سعودی، عراق، بحرین، قطر، امارات عربی متحده، عمان و در قسمت بعدی روابط سیاسی امارات و کشورهای خلیج فارس با یکدیگر را شرح می‌کند و اینکه اخیراً هم این کشورها بدون اردن و عراق با شرکت عربستان در پی ایجاد يك امنیت مشترك هستند و بحث را به این نتیجه می‌رساند که ما در این منطقه حیاتی، سیاست نداریم و باید سیاستی بر اساس شناسایی اموری که گفتیم در مورد حال و آینده منطقه اتخاذ بکنیم و به اجرا بگذاریم، بطوری که در طول زمان مصالح و منافع ما را تامین بکند. این گزارش با این دو جمله به پایان می‌رسد: «باید خلیج فارس را شناخت و به ملت ایران و سیاستمداران شناساند، هرگونه غفلت در این مورد مسئولیت نسل حاضر در برابر نسل آینده را در بر خواهد داشت.» امیدوارم که غفلت‌های ما پایان پذیرند و ما غفلت در این باره را هیچ جایز نشمریم. به این مناسبت که ضرب‌المثلی را بازمی‌گویم: «قربان عقل آخر مسلمان!» یعنی یا آن قدر صبر می‌کنیم که خرابی از حد بگذرد، بعد وارد عمل می‌شویم یا اینکه مطالعه و سنجش آنها را نمی‌کنیم و «دیمی» وارد می‌شویم. و بعد از دهها بار خرابی ببارآوردن آخر سر متوجه می‌شویم که باید روی حساب و کتاب کار و عمل کرد و آن هم وقتی است که کار از کار گذشته است. شاید یکی دو نوبت هم گفته‌ام مثل همان رفتاری می‌ماند که ما با مرض می‌کنیم. معمول ما این است که مرض را اهمیت نمی‌دهیم و به طیب مراجعه نمی‌کنیم تا وقتی که جدی می‌شود؛ کار از کار که گذشت، آن وقت می‌رویم پیش طیب به گمان اینکه او می‌تواند معجزه کند. در مدتی که من در اروپا بودم، غالب کسانی که برای معالجه می‌آوردند وقتی می‌آوردند که مرضه‌اشان آن قدر پیشرفت کرده بود که علاج نداشت و در حالی بود که رنج زیادی به بیمار می‌داد، هزینه زیاد تحمل می‌کردند، می‌آوردند و بی نتیجه باز برمی‌گرداندند.

بهرحال، بر ما است که بکوشیم. يك جمله هم از مصدق هست که همواره در ذهنم حضور پیدا می‌کند و آن این است، «فرزندان عزیز وطن، با چشمانی باز نگران سرنوشت خانه کهنسال خویش باشید تا مبادا، تاریخ از نسل امروز به زشتی یادکند».

## گزارشی درباره صنایع و بخصوص ماشین سازی خواندم

بعضی ارقام آن را حالا می گویم و بررسی بیشتر را به همراه گزارش مربوط به «صنایع در سال ۱۳۵۹» می آورم. موافق این گزارش، تولید کارخانه، ماشین سازی کمتر از ۳۰٪ و ضرر ماهیانه ۱۰ تا ۱۲ میلیون تومان است. در تراکتورسازی از کل ۹۵۱۲ دستگاه ۶۲۹۱ دستگاه از خارج وارد شده و در ایران فقط رنگ شده است. کارگران گفته اند که ما از بی کاری داریم دیوانه می شویم. حالا تا ما به بررسی تفصیلی این مسئله بپردازیم به کارگران عزیز، به فن دانان و مهندسان و کارمندان این کارخانه ها می گویم: در اسلام هیچ بهانه ای برای نکردن کار، مقبول نیست. نظم و سازمان که از آن بسیار صحبت کرده ام برای کار است. و کار برای سازمان و نظم نیست. پس نباید هیچ امری را بهانه کار نکردن قرار داد. این کارخانه، این اقتصاد و کارخانه، از آن شما است. شما باید که باید با کار و تلاش و ابتکار خودتان کشورتان را مستقل بکنید. والا هراندازه صنعت ما بیشتر بخوابد، کشاورزی ما بیشتر بخوابد، وابستگی ما بیشتر می شود. وقتی شما به کار قیام کردید و خواستید کار کنید، البته از جهت اداره و مدیریت و کمبودها با مشکل روبرو می شوید، ولی چون خواسته اید کار کنید صدای شما شنیده خواهد شد؛ ناچار این مشکلات طرح خواهند شد. ناگزیر یا آنها که متصدی امورند این مشکلات را از بین خواهند برد و یا جای خود را به کسانی خواهند داد که قادر به از بین بردن آن مشکلات باشند. به مناسبت بررسی وضع صنایع در سال ۵۹ با تفصیل بیشتری در این زمینه صحبت خواهم کرد. اما گزارشهایی که درباره عراق خواندم: ۱۵ گزارش بود که بررسی آن ها را به وقتی که گزارش تازه تری را خواندم می گذارم و به همه یکجا می پردازم.

کارنامه شنبه ۸ تا شنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۲۱

قسمت پنجم

۱۲۸۷

شنبه ۸ تا شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۶۰  
ما میخواهیم یکبار برای همیشه  
بر پایه حق، زندگی در برادری و  
همسایگی با مردم عراق داشته باشیم  
به دولت عراق اینرا تفهیم  
بکنید که ما از حق عدول نمی کنیم  
و هیچ ضعف و قوتی در کار ما  
موجب تغییر رویه نخواهد شد و تا  
احقاق آنچه که حق میدانیم می ایستیم

### گزارش‌ها مربوط به افغانستان.

اینها هم ۱۵ گزارش بود در این موضوعات:

- احزاب و گروههای شیعه و سنی ( یعنی احزاب شیعه و احزاب سنی )
- دو گزارش درباره مناطق مرزی، وضعیت مرزهای ما با افغانستان،
- نحوه برخورد نیروهای انتظامی با مسئله افغانستان و پناهندگان،
- طرحی برای پناهندگان افغانی،
- فعالیت افغانها در استانهای مرزی.

آنچه می‌توان در مجموع با شما خواننده در میان گذاشت، یکی پراکندگی است، اضطراب‌ها و ناسازگاریها. دوم جدا شدن احزاب و گروهها است از توده مردم، که این جریانی است که در کشور خودمان هم بوده و هست. سوم فشار فوق طاق و روشهای فوق‌العاده خشن که از شمار بزرگ پناهندگان می‌توان آن را فهمید و به گمان من هیچ پوزشی ندارد، نمی‌توان خطا شمرد و پوزش طلبید. شدت فشار باید خیلی زیاد باشد تا بیش از سه میلیون از کشور خود آواره بشوند. در ایران و پاکستان.



گزارش‌ها نیز حکایت از رفتاری با منتهای بی‌رحمی با مردم افغانستان داشت و در عین حال حکایت از این دارند که باز ما در این زمینه نیز سیاست مشخصی را دنبال نمی‌کنیم و عمل ما در پیشبرد هدف مردم افغانستان نقش مهمی ندارد. اینکه ما تنها مرزهای خودمان را باز بگذاریم تا مردم افغانستان بتوانند از این فشار و ستم بی‌اندازه به ما پناه بیاورند کافی نیست. یک سیاست جامع می‌خواهد تا این مسئله (مسئله افغانستان) بسود مردم افغانستان حل بگردد. تا آن مردم استقلال و آزادی پیدا کنند و نیروهای روسیه از آنجا بیرون بروند. در این زمینه بمناسبت می‌گویم با سفیر روسیه در این زمینه صحبت شد، نظر او این بود که «اگر ما با پاکستان و افغانستان در مورد مسئله افغانستان به توافق برسیم مشکل آنجا حل می‌شود و مثلاً آنها هم بعد از مطمئن شدن از عدم تجاوز، خاک افغانستان را ترک می‌کنند». اما ما با چه کسی در افغانستان به توافق برسیم؟ این سئوالی است که جواب آن آسان نیست. ۳ میلیون آواره و جنگ و حضور نیروهای روسیه نشان می‌دهد که مردم افغانستان از دولت خودشان راضی نیستند، یک مقایسه کوچک باید دولت روسیه را متقاعد کند که حضور نظامی در افغانستان کاری از پیش نخواهد برد. آن مقایسه اینست:

رژیم ما به مردم تکیه دارد، این است که در خوزستان، عراق حمله می‌کند، عرب در حوزه تسلط او باقی نمی‌ماند. با اینکه عرب است و صد جور وعده آقای صدام حسین به آنها می‌دهد. یک میلیون و نیم آواره به مناطقی می‌آیند که در دست خود ما است. حالا چطور در افغانستان حکومت مردمی است و سه میلیون از وطن خود می‌گریزند؟ پس رژیم ما رژیمی طبیعی و مردمی است، برای عرب و غیر عرب مقبول است. آن رژیم در آن کشور مردمی نیست و مقبول نیست، برای آن‌که مردم با آن می‌جنگند؛ دولت نیروی خارجی وارد آنجا می‌کند، این نیروی خارجی هم رفتاری می‌کند که مردم از میهن خودشان آواره می‌شوند. پس دولت روسیه با مشاهده این امر، باید به این واقعیت تمکین بکند که مردم افغانستان با رژیم تحمیلی موافق نیستند. وجود این پناهندگان و آن جنگ اثر هر نوع تبلیغی را نه تنها از بین می‌برد بلکه عکس آن را در ذهن مردم دنیا صحیح و واقعی می‌گرداند. از نظر ما سیاست درست این است که ما خود را قیم مردم افغانستان نشماریم؛ خود را دلسوزتر از

آنها نسبت به امور خودشان ندانیم و بگذاریم این مردم خودشان اداره امور خودشان را در دست بگیرند. در آن صورت، مسئله حل می شود. به گمان من پیشنهاد درست این است که روسیه آمادگی خود را برای خارج شدن از افغانستان اعلام بکند و هیأتی از کشورهای اسلامی بر این خروج، همچنین بازگشت پناهندگان به کشورشان و انجام يك انتخابات آزاد نظارت بکنند تا مردم افغانستان نوع حکومتی را که می خواهند، بطور آزاد بوجود بیاورند. وگرنه این زخمی نیست که بامذاکرات سیاسی و سازش و این حرفها علاج گردد.

### بازدیدي هم از جبهه آبادان کردیم

در آنجا و جاهای دیگر تشکیل شوراهای نظامی کار روزمره ما است برای بررسی وضعیت جنگی و کارهایی که باید کرد و درباره استفاده از تجربه‌ها در کارهایی که می کنیم. امید اصلی ما در همه این امور میل به ابتکار و تلاش است. آرام، آرام، آرام میل به ابتکار، ایجاد طرحهای نو و بدیع و ابتکاری زنده شد و همان طور که مردم در اخبار می خوانند هر روز دست آورد تازه‌ای از این تلاش و کوشش و ابتکارها بدست می آید.

### سفر هیئت صلح اسلامی به کشورمان و مذاکرات صلح



هفته‌ای که گذشت مصادف بود با سفر هیأت صلح اسلامی به کشورمان و در نتیجه بیشترین اوقات را به بحث و بررسی پیشنهادات و پیگیری این موضوع اختصاص دادیم. تاکنون، به دفعات و در هر فرصتی، خوانندگان این کارنامه را در جریان امور جنگ قراردادها و از ایثار و روحیه غیر قابل توصیف رزمندگان فداکار این مرز و بوم در دفاع از میهن اسلامی و میل به خلاقیت و ابتکار و «ناشدنیهایی» که به همت این یادگارهای عزیز اسلام و ایران به «شد» تبدیل شده است، گفته‌ام. در کارنامه این هفته نیز می‌خواهم صحنه و جبهه دیگری از این تلاشها را توصیف کنم و شما را در جریان مذاکراتی که با هیئت اسلامی داشتیم قرار دهم.

در این مذاکرات که با حضور اعضای شورای عالی دفاع انجام شد، آقای سکوتوره رئیس جمهوری «غنا» که سمت سخنگویی هیأت مذکور را نیز بر عهده داشت، پس از تعارفات و مقدمه‌ای در باب تمایل امت اسلامی به برقراری صلح و علاقه هیأت به ادامه کوشش در راه تحقق این آرزو، به حساسیت مأموریت خودشان و این‌که مجبورند چهارچوب کلی که مورد قبول طرفین باشد را پیدا نمایند، اشاره نمود. خلاصه و اهم مطالبی که ایشان بعنوان پیشنهادات هیأت طرح کرد عبارت بود از این‌که: آتش بس برقرار شود و عقب نشینی نیروهای عراقی بدنبال مذاکراتی که بلافاصله صورت می‌گیرد، انجام شود و پس از عقب نشینی، کمیته‌ای به حل و فصل اختلافات فی‌مابین بپردازد. در مورد رسیدگی به تجاوز و محکومیت متجاوز که خواست ما بود، ایشان با نظر موافق، تشکیل یک کمیته رسیدگی به تجاوز را تایید می‌کرد. در مورد مسئله مرزها پیشنهاد می‌نمود که کمیته‌ای برای رسیدگی و تعیین وضعیت مرزهای خاکی و آبی تشکیل شود و اشاره داشت به اینکه رژیم عراق، در مورد حل این مسئله و بخصوص مرزهای آبی خواهان چهارچوب دیگری غیر از قرارداد ۱۹۷۵ است و معتقد است که قرارداد مذکور توسط رژیم گذشته ایران به عراق تحمیل شده‌است. وی اضافه نمود که هرگونه توافق جدید می‌بایست از تضمینهای کافی برخوردار باشد تا در صورت نقض آن کاملاً مشخص باشد که مسئولیت متوجه کیست. ایشان در خاتمه به ادعای رژیم عراق در مورد

حاکمیت عربی بر سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی اشاره نمود و  
علاقه داشت که نظر ما را در این مورد نیز بداند.

پس از این که صحبت‌های آقای سکوتوره تمام شد، در جواب ایشان  
گفتم:

شما از پیدایش روح صلح‌طلبی ایران و عراق صحبت کردید، گمان ما  
این است که ما این روحیه را از اول داشتیم. آن قدر این روحیه در نزد ما قوی  
بود که در کشور ما هیچ‌کس باور نمی‌کرد ملتی که انقلاب اسلامی کرده و با  
شور و شوق تمام آماده شده تا در کنار کشورهای اسلامی از حقوق مشترک امت  
اسلامی دفاع بکنند، از سوی کشوری مسلمان و همسایه مورد تجاوز قرار بگیرد.  
وقتی نخستین عملیات نظامی پیوسته (چون عملیات نظامی غیر پیوسته از روز  
نخست انقلاب از سوی عراق انجام می‌گرفت) انجام گرفتند، ما بر این باور  
بودیم که شاید در همین حدود مرزی، دولت عراق می‌خواهد قدرت نمایی کند.  
شاید امروز ما را سرزنش کنند که چرا این همه به صلح پایندی نشان داده‌ایم. نه  
تنها به لحاظ موقعیتی که پیدا کرده بودیم از ابتدا روش صلح‌جویانه داشتیم،  
بلکه در دوران جنگ تا به امروز که شما به اینجا آمده‌اید به حکم روشی که  
اتخاذ کرده‌ایم خواهان صلح بوده‌ایم. ما چند مورد را بعنوان نمونه از تفاوت  
رفتار بین خودمان و رژیم‌هایی که به ما حمله کرد برای شما نقل می‌کنیم و اگر شما  
در اینجا کمی درنگ کنید و با ما به منطقه بیایید، آنچه را که من اکنون می‌گویم  
به چشم خود خواهید دید. ما هم توانایی حمله‌هایی به شهرهای عراق را داریم  
و هم توانایی داریم که شهرهای عراق را با توپخانه و وسائل موشکی از زمین  
مورد حمله قرار بدهیم؛ اما تا امروز در برابر فشار بسیار مردمی که هر روز زیر  
آتش توپخانه و موشکها و هواپیماهای عراق هستند، مقاومت کرده‌ایم و بهیچ  
کدام از شهرهای عراق حمله نظامی نکرده‌ایم.

پیش از این که شما برای بار اول به ایران بیایید، رژیم عراق، حمله موشکی،  
هوایی و توپخانه‌ای را به شهرهای ما شروع کرده بود و قبل از آمدن شما در این  
سفر نیز، همین رویه را بکار برد. از نظر ما این روش ناشی از باور و بینش بنیاداً

ضد اسلامی رژیم حاکم بر عراق است. پیش از آنکه به این بینش پردازم، دلیل دیگری از تفاوت رفتار می‌آورم و آن این است که از روزی که عراق جنگ را آغاز کرده حتی پیش از شروع جنگ، ما همان حرفی را زده‌ایم که وقتی شما آمدید زدیم؛ اکنون نیز می‌زنیم. علت اینکه ما دائم يك حرف را می‌زنیم این است که «به گمان ما اساس رابطه با همسایه حق است و نه زور». ما بر پایه آنچه که حق می‌دانستیم نظرهای خود را گفته‌ایم و تغییری هم در آنها نداده‌ایم. اما رژیم بغداد چندین و چند نوبت در حرفهای خود تغییر داده است. يك روز قيم منطقه شده و راجع به سه جزیره حرف زده و بعد تخفیف داده و گفته است که آن مسئله را طرح نمی‌کند و فعلاً از طریق شما آن مسئله را از نو طرح می‌کند. يك بار می‌گوید که قرارداد ۱۹۷۵ معتبر بوده و ایران برهم زده از اعتبار افتاده است. حالا خوبست شما سخنان گوینده این سخن را در همان وقت بخوانید و ببینید که آیا ایشان در همان وقت که این سند را امضا کرد بر همین نظر بود؟ آیا در آن زمان هم این را يك قرارداد توهین‌آمیز برای عراق تلقی می‌کرد؟ روزنامه‌های عراق که تحت کنترل این رژیم هستند، این قرارداد را نشان خفت و خواری عراق می‌دانستند؟ و یا بالعکس پیروزی تلقی می‌کردند؟ و بعد ادعای این رژیم را در آغاز همین جنگ ببینیم، اینها نبودند که می‌گفتند علت جنگ عدم رعایت قرارداد ۱۹۷۵ از سوی ایران است؟

بنابراین، مطلب اساسی برمی‌گردد به دو باور: ما بر این باوریم که اگر پایه روابط را حق قرار ندهیم زندگانی در کشوری بنام ایران، از مرگ بدتر است. برای اینکه اگر ما بخواهیم، بر اساس تناسب قوا زندگی کنیم، دورتا دور ما قوا هستند و آن وقت ما باید از هرگونه پیشرفت و زندگی انسانی در این جهان قطع امید کنیم و تمام امکانات خود را صرف ایجاد نیرو و قوه برای حفظ تعادل بکنیم. شما هم وضعی بهتر از ما ندارید. آیا بنظر شما این جامعه اسلامی است؟ و شما از ما می‌خواهید این اصل را بپذیریم و به تعادل و تناسب قوا گردن بگذاریم؟ اگر ما باید چنین کنیم، خوب در حال حاضر هم در همین کار هستیم (جنگ). چرا از ما می‌خواهید که چنین کاری نکنیم؟ جنگ چه چیز دیگری است غیر از اینکه رژیمی می‌خواهد اراده خود را به يك ملتی تحمیل

کند؟ اگر می‌گویید که ما این اراده تحمیلی را بپذیریم، این صلحش کجا است؟ این یعنی قبول جنگ و نتایج آن.

اما آن‌طور که ما اسلام را می‌فهمیم، آموزش قرآنی در این مورد بسیار روشن و واضح است و آن این است که جداً از مظلوم توقع دارد که تسلیم ظالم نشود و بر حق خود بایستد. البته این توقع را هم دارد که وقتی به حق خود رسید، از حق خود تجاوز نکند. پس ما در حق خود باید بایستیم. هرگونه ارفاق و مسامحه و هرگونه تن دادن به سازش وقتی حق تضییع می‌شود، از نظر ما غضب خدا را متوجه ما خواهد کرد. گمان می‌کنیم که در همین نمازی که هر روز می‌خوانیم و باهم می‌خوانیم، این آموزش هست و آنچه ما از شما توقع داریم، اینست که در آنچه حق است ما را یاری کنید و خصوصاً به دولت عراق حالی کنید که غیرممکن است و باز هم غیرممکن است ملتی که در تاریخ خود همواره میدان جنگها، تاخت و تازها و تجاوزها بوده و بر پایه فرهنگ اصیل اسلامی، حق حیات خویش را محفوظ داشته است، تسلیم امری بشود که آن را حق نمی‌داند. آنچه رژیم عراق بشما گفته تماماً مبتنی بر پایه دیگری است و آن زور است. می‌گوید در ۱۹۷۵ زور نداشته تسلیم شده، امروز زور دارد و ما باید تسلیم بشویم. آیا شما از ما انتظار دارید بر فرض که این استدلال را پذیرفتیم، خود را قوی نکنیم تا فردا دوباره به عراق زور بگوییم و همین‌طور این دور پایان‌ناپذیر ادامه پیدا کند و ما هم اسم آن را زندگی بگذاریم؟ ما می‌خواهیم يك بار برای همیشه، بر پایه حق، زندگی در برادری و همسایگی با مردم عراق داشته باشیم و نمی‌خواهیم در این دور بیفتیم. چون می‌دانیم که این بسود ابرقدرتها است. در آن‌صورت تمامی امکانات دو ملت را طی سالهای دراز باید صرف تهیه قوا کنیم و بر ضد یکدیگر بکار ببریم.

بعد از این مقدمه که تفاوت معلوم شد چند کلامی هم راجع به مطالبی که شما عنوان کردید می‌گوییم: بر اساس همان گفتگوهایی که پیش از این کرده بودیم و در تمام این مدت جنگ هم تغییری در آنها نداده‌ایم، پیشنهاد شما را بررسی می‌کنیم و فکر می‌کنیم که این تصحیحات اساسی باید در آنها بعمل آید. سخن از مذاکره در آتش بس آمده بود. مذاکره برای چه؟ اگر مذاکره برای تعیین روزهای عقب نشینی است و یا مذاکره برای حدودی است که باید تا آن

حدود عقب نشینی کرد و یا اینکه برای همه اینها است که این مسئله مبهمی است. از نظر ما مهمتر از همه این است که بین آتش بس و عقب نشینی فاصله را پذیرفتن بسود متجاوز است. پس ما اینطور فکر می‌کنیم که بهتر است همه کارها قبلاً انجام بگیرد. راجع به هیأت تحقیق در مورد تشخیص متجاوز، این مقدار که شما پذیرفته‌اید برای ما مغتنم است؛ اما ما مایلیم که شما به اصلی که ما بنا بر آن، این تقاضا را کرده‌ایم، توجه اساسی بکنید و آن همان تفاوت حق و زور است. چون ما می‌خواهیم با همسایگان خود بر اساس حق زندگی متعادل‌تری داشته باشیم و در امنیت و صلح زندگی بکنیم. این است که حد معنوی هم برای ما اساسی است. آن هیأتی که تشخیص متجاوز و غرامت مادی و معنوی می‌دهند، باید بیانی روشن و واضح بکند. طوری که خود این بیان بصورت تصمیمی برای حال و آینده درآید. همان‌طور که شما می‌گویید دلیل ندارد که رژیم عراق این امر را بپذیرد چون او مطابق بیان شما و مطابق آنچه که ما شنیده‌ایم می‌گوید ما (ایران) به آن کشور حمله کرده‌است. پس این که تجاوز مورد رسیدگی قرار بگیرد، قاعدتاً نمی‌تواند مورد مخالفت عراق واقع شود و اگر مخالفت کرد این خود دلیل روشنی است بر اینکه این رژیم (عراق) متجاوز است. آن وقت قاعده اسلامی و ارزش اسلامی و حکم خدایی، تکلیف همه ما و شما را معلوم کرده و گفته است که ما باید با وحدت در مقابل متجاوز بایستیم.

اما در مورد این که مبنای حل و فصل مسائل چه باشد؟ دولت عراق می‌گوید که قرارداد ۱۹۷۵ را باطل تلقی کنیم. اگر این کار را بکنیم خوب چه مبنای دیگری را بپذیریم؟ آیا بناست قوا را مبنا قرار دهیم؟ در این صورت باید جنگ را ادامه دهیم تا معلوم شود چه کس قوی‌تر است. پس زحمت شما بی‌حاصل است. برای اینکه از پیش وقتی ما مبنای حق را نپذیرفتیم و مبنای زور را پذیرفتیم، خود بخود پذیرفته‌ایم که جنگ را ادامه دهیم و شما هم ناظر باشید و ببینید که چه کس برنده می‌شود و متناسب با قدرت به او «زمین و آب» بدهید.

اگر بنا بر این است که ما حق را مبنا قرار دهیم این حق را چه چیز بوجود می‌آورد؟ آیا موافقت دو دولت برای یک متنی کافی نیست؟ او می‌گوید که آن موافقت نیز بر مبنای زور بوده؟ خوب کدام موافقتی بر پایه کدام حقی است؟

تاریخ را مبنا قرار می‌دهید؟ از نظر ما عیبی ندارد ولی من تردید ندارم که رژیم عراق هرگز زیر بار اینکه تاریخ مبنای تعیین مرزهای ما باشد نخواهد رفت. نقشه ایران و عراق روبروی من است. هرکس به این نقشه نگاه کند می‌فهمد که بسیاری از جاهای این نقشه بسود ایران نیست. اگر مبنا را تاریخ قرار دهیم، تغییرات اساسی در مرزها بسود ایران ضرور است. از نظر ما رژیم گذشته در موقعیت متزلزلی که داشته است ( انقلابی که بدان رژیم پایان داد. کافی است که شما بگویید چقدر موقعیت متزلزلی داشته است ) امتیازاتی به رژیم عراق داده‌است. شما ممکن است بپرسید که با وجود این شما ( ایران ) چگونه این قرارداد را می‌پذیرید؟ جواب ما این است که در روابط میان دو ملت، در صورتیکه اصل اخوت اسلامی باشد، می‌توان آنچه در گذشته واقع شده با کم و زیادهایش را نادیده گرفت و روش اغماض در پیش گرفت و ما بر همین اساس نخواستیم در آنچه واقع شده شك و تردید بوجود بیاوریم. گمان می‌کنم شما با ما موافق هستید که اگر ما بنا را بر شك بگذاریم، سالهای دراز درباره تعیین خطوط مرزی باید به سر و کله یکدیگر بزنیم. در این صورت، منطقه‌ای که ما داریم، بجای اینکه منطقه‌ای معرف وحدت اسلامی بر ضد قدرتهای مهاجم خارجی و ابرقدرتها و خصوصاً اسرائیل شود، منطقه‌ای خواهد شد که خیال اسرائیل و ابرقدرتها را کاملاً راحت خواهد کرد از اینکه در این منطقه منافع آن‌ها کمترین صدمه‌ای ببیند. و این بزبان خودمان تمام می‌شود. پس ناچار ما به لحاظ علاقه به صلح و علاقه به حقوق مشترکمان در برابر ابرقدرتها و علاقه به وحدت در برابر اسرائیل در منطقه و علاقه به ایفای يك نقش فعال در سیاست منطقه، گمان می‌کنیم، کوتاهترین راه برای صلح، قبول این پایه یعنی موافقت نامه الجزایر است.

اما درباره تضمین مرزها که دولت عراق آن را يك بهانه قرارداد و راجع به ضرورت این تضمین بسیار صحبت کرده و با شما هم صحبت کرده است؛ این تضمین هایی که شما می‌گویید در سازمان ملل ضبط بشود در کجا به امانت گذارده شود و چه بشود و چه نشود، اینها چیزهایی نیست که با آن مخالف باشیم. چون بنظر ما متجاوز او است و ما به خاک عراق تجاوزی نکرده‌ایم. بنابراین، این گونه تضمین خواستن‌ها از نظر ما معنی ندارد. ما اینها را بیشتر بهانه جویی رژیم عراق برای توجیه تجاوزی که هیچ بهانه روشنی برای آن



نداشت و ندارد، تلقی می‌کنیم. والا وقتی خود آن رژیم می‌گوید که در سال ۱۹۷۵ زور نداشته و به قراردادی تن داده و امروز زور دارد و جنگ می‌کند، پس اولین تضمین راما باید بخواهیم. ما باید بپرسیم: چه تضمینی وجود دارد که یکسال بعد زور خود را بیشتر نبیند و حرفهای تازه پیش نیاورید؟ شما می‌دانید که بهانه برای یک‌گرگ همیشه زیاد است. آشکار می‌بینید که چه کس و چه طرفی باید تضمین بخواهد.

و اما مسئله آخری که شما عنوان می‌کنید، یعنی مسئله سه جزیره: ما می‌خواهیم بدانیم دولت عراق چه حق دارد که در مورد این مسئله دخالت کند و عنوان او برای دخالت در این مسئله چیست؟ آیا به همین عنوان که خود را قوی تصور می‌کند است؟ پس باید از غرب تا شرق عالم در امور دخالت کند، همین است؟ خوب معنای این ادامه جنگ است. چون بهمان دلیل که دولت عراق به خود حق می‌دهد در مسئله‌ای که چندصد کیلومتر از مرز او فاصله دارد دخالت بکند، همان مجوز می‌تواند فردا برای دخالت در مرز ایران و پاکستان، ایران و ترکیه، ایران و افغانستان وجود داشته باشد و اگر ما بخواهیم بپذیریم که هر ادعائی مورد رسیدگی قرار بگیرد، بسیار خوب ما هم می‌توانیم یک فهرست از ادعاهایی که داریم و باید مورد رسیدگی قرار بگیرد، تنظیم کنیم. گمان می‌کنم در آن صورت، رسیدگی به این ادعاها، چند ماه بلکه چند سال وقت شما را خواهد گرفت و ما در تمام این مدت باید در جنگ بگذرانیم؛ به این امید که یک وقتی رسیدگی این ادعاها به نتیجه خواهد رسید. این است که به گمان ما علت طرح این‌گونه ادعاها، از همان باور ضداسلامی مبتنی بر اصالت زور است. اما ما مسلمانیم و به خدا باور داریم و چون به خدا باور داریم، خود را ضعیف نمی‌پنداریم. این همه دولت عراق دم از قدرت و توانایی نظامی و از این قبیل زده است؛ چندین نوبت ما را تهدید کرده‌است که شهرهای بیشتری را خواهد گرفت و چنین و چنان خواهد کرد. در تمام این مدت ما از این‌گونه افزون‌طلبی‌ها و اظهار سخنانی که از نظر ما در شأن مسلمان نیست، پرهیز کرده‌ایم. ولی گمان من این است که شما اعضای محترم که بعضی نظامی هستید و بعضی دیگر نیستید از وضعیت نظامی بی‌اطلاع نیستید.

ما بشما اطمینان می‌دهیم که توانایی نیروهای مسلح ما به لحاظ تجربه و به لحاظ دانش نظامی و به لحاظ روحیه و عقیده در حد عالی است. بشما اطمینان می‌دهیم که ملت ما می‌تواند برای مدتی دراز مسائل این جنگ تحمیلی را تحمل کند و بشما اطمینان می‌دهم که اگر ما چند برابر این قوی بودیم، بیش از آنچه که بشما گفتیم نمی‌گفتیم و اگر چند برابر ضعیف‌تر از وضعی که الآن داریم بودیم، جز آنچه را که بشما گفتیم نمی‌گفتیم. برای اینکه ما بر اساس معتقدات اسلامی حرف می‌زنیم و بر پایه این معتقدات تجاوز از حق، یاغی‌گری در برابر خدا است و خدا نیارود آن روز که ما بندگان یاغی او بگردیم.

پس آنچه ما از شما توقع داریم، به استثنای مطالبی که در تصحیح پیشنهادات شما گفتیم، این است که به دولت عراق تفهیم کنید که ما از حق عدول نمی‌کنیم و هیچ ضعف و قوتی که در کار ما موجب تغییر رویه نخواهد شد و تا احقاق آنچه که حق می‌دانیم می‌ایستیم. گمان من این است که در آنچه پیشنهاد کرده‌ایم و با شما در میان گذاشته‌ایم بر حقیق و با شما نیز صادق بوده‌ایم و همین پیشنهادهای خود بهترین ترجمان اراده ما به صلح واقعی با ملت برادرمان عراق است. ما از اول نپذیرفته‌ایم که جنگ میان دو ملت بوده است، بلکه هر دو ملت را قربانی جنگ افروزی یک رژیم تلقی کرده‌ایم و هنوز هم بر این باوریم و بر این اساس هیچ مایل نیستیم که پیروزی ما در صورتیکه خدا پیروزی بدهد، پیروزی ارتش ما بر ارتش عراق تلقی شود، چنانچه قبلاً نیز همین حرف را زده‌ایم، بلکه می‌خواهیم این پیروزی پیروزی حق باشد. خلاصه کلام:

از نظر ما اینکه آتش بس و عقب نشینی پیش از این که هر کاری انجام گیرد، حق است. ما مایلیم که این دو کار باهم انجام گیرد. اینکه شما اصل رسیدگی به تجاوز را می‌پذیرید و بما امید می‌دهید که این اصل را به رژیم عراق نیز بقبولانید، برای ما پیشرفت مهمی است، الا اینکه ما می‌خواهیم محتوای این رسیدگی روشن، واضح باشد و برای این انجام بگیرد که در روابط فی‌مابین پایه حق را جانشین پایه زور قرار دهد. مطلب سوم این که، مبنای روشنی برای حل و فصل وجود داشته باشد؛ چون ما علاقه به صلح داریم و این نه از موضع ضعف بلکه از موضع باور به حق و ارج‌گذاری به جان انسانهایی است که هر روز در میدانها بر زمین می‌افتند، پیشنهاد کردیم که این مبنا، قرارداد ۱۹۷۵ باشد و

بیگمان، هر مبنای دیگری مساویست با ادامه جنگ، مگر اینکه دولت عراق قضاوت تاریخ را بپذیرد. من گمان نمی‌دارم که رژیم عراق حاضر بشود تسلیم قضاوت تاریخ شود؛ زیرا که قضاوت تاریخ مرزهای ما را در خاک عراق بسیار دور خواهد برد. مسئله جزایر مطلقاً به دولت عراق راجع نیست و ما هیچ بحثی در این زمینه با دولت عراق نداشته‌ایم، نداریم و نمی‌داریم. درباره مرزهایی که بر مبنای روشنی تعیین خواهد شد، البته باید تضمین‌هایی برای طرفین وجود داشته باشند که این مرزها محترم شمرده شوند. امیدواریم که این تصحیحاتی که ما بر پایه حق خواهان آن هستیم، با تلاشهای مشترک ما به انجام برسد و به یک صلحی بر پایه حق و عدالت دست بیاییم. چون آن‌طور که ما از اسلام فهمیده‌ایم تسلیم به حق بزرگی می‌آورد و امتناع از قبول حق کوچکی و ضعف را نشان می‌دهد. برای رژیم عراق در صورتیکه مدعی باشد کمترین اعتناء را به اسلام دارد، قبول حق ضعف نیست.

آنچه ما گفتیم به گمان خود ما حق است. از کوشش شما در هر حال ما سپاسگزاریم و امیدواریم که این کوشش به نتیجه مطلوب بیانجامد. پس از اتمام سخنان من، آقای سکوتوره مجدداً صحبتی کرد که طی آن ضمن تأیید اینکه معادلات تناسب قوا اصل اسلامی نیست و اصل زور در اسلام مشروعیتی ندارد، به لزوم فداکاری و از خودگذشتگی اشاره کرد و اینکه شرایط متغیرند و در ادامه جنگ غرور و افتخاری وجود ندارد. پس از این مقدمه، مجدداً خواست که برای جلوگیری از خرابی و قربانی بیشتر، آتش بس را بدون قید و شرط بپذیریم. ضرور دانستم که در این رابطه نیز پاسخی داده باشم. از این‌رو در جوابشان به خاطره‌ای اشاره کردم و گفتم:

من می‌خواهم به استناد همان بیان شما، یک اصلی را بمیان بیاورم. وقتی بچه بودم و از پدرم (که مردی روحانی بود) پرسیدم که در اسلام چه چیزی از همه برتر است؟ او جواب داد: دین. از او پرسیدم بعد از دین چه چیز برتر است؟ و او گفت: حیات انسان. از او پرسیدم: چرا دین بیش از انسان ارزش دارد؟ پدر من پاسخ داد: دین ما این‌طور می‌گوید که برای دین می‌توان تا پای مرگ فداکاری کرد و مرد و کشته شد، اما عکس این امر صحیح نیست، یعنی کسی نمی‌تواند برای ادامه زندگی، دین را قربانی کند. و این مسئله محور تفکر

من بود تا وقتی که به گمان خودم این مشکل را حل کردم و آن برمی گردد به بیان قبلی شما، اگر بپذیریم که حرف شما صحیح است و بر پایه روابط قوا فاتح همیشگی وجود ندارد، امروز فاتحیم و فردا شکست خورده‌ایم، دیروز امپراطوری بودیم، امروز زیر سلطه‌ایم، و... بنابر تاریخ، در همه جای دنیا، همین حالت غالب و مغلوب وجود داشته است. در همین آفریقای شما، امپراطوری‌ها بوده که امروز از آنها خبری نیست و فردا را هم نمی‌بینیم و اگر بپذیریم که جنگ در هر حال افتخاری نیست، پس حقیقتی که در واقع انگیزه تلاش و دفاع ما را تشکیل می‌دهد، جز این نیست که مرگ برای دین در حقیقت برای جلوگیری از نابودی و خرابی دنیای انسان است. اینکه شما می‌گویید: «اگر امروز آتش بس را بپذیریم، فردا دیگر قربانی نخواهیم داشت»، صحیح است اما بشرطی که فردا قربانیها و خرابیهای بیشتری نداشته باشیم. بهمین دلیل است که جز بر پایه حق هرگونه صلحی مساویست با قبول يك جنگ بزرگ و حالا اگر مسئله باین ترتیب حل شود که ما اصل رابطه قوا را يك اصل تخریبی بدانم که حیات بشری و حیات طبیعت را رو به ویرانی می‌برد و توحید را بیرون رفتن از این اصل بحساب بیاوریم، در این صورت کاملاً با هم، هم عقیده‌ایم؛ اگر شما بر این اساس عمل بکنید و ما بر این اساس عمل بکنیم، حرف شما به این صورت در می‌آید که طرفین بعنوان مسلمان (اگر آنها هم خودشان را مسلمان می‌دانند) بعنوان گذشت در برابر حق، آتش بس با خروج بی‌قید و شرط قوای عراق را بعنوان يك اصل اسلامی بپذیریم و اجرا بکنیم؛ و این بنظر من اصل اسلامی است. اما اگر آتش بس بی‌قید و شرط را ما پذیرفتیم، کسی که فکر او این است که «هر که قویتر است او است که حق دارد»، چه تضمینی وجود دارد که فرصت را مغتنم نشمرد و توقعات چندبرابر بیشتر اظهار نکند و جنگ را از سر نگیرد و تلفات انسانی چند برابر بیشتر نگردد؟ گمان ما اینست که تمام گذشت لازم را برای صلح کرده‌ایم، چون اضافه بر حق هیچ نخواستیم، حتی از حق هم آنچه که جنبه مادی داشته، مطالبه نکرده‌ایم از روز نخست، امام و همه مسئولین کشور گفتند که ما از مردم عراق غرامت مطالبه نمی‌کنیم. حالا شما بنشینید و ارزیابی بکنید، اگر آنچه را که ما می‌خواهیم اضافه بر حق است، به ما بگویید که این اضافه بر حق است و این دلیل قرآنی

آن است. ما آن مقدار اضافه را صرف نظر می کنیم. اما اگر هر چه را که خواستیم حق است و بخشی از حق است و آن حق را هم در نفع همه خواستیم، و نخواستیم زور اصل گردد، آن هم در روابط کشورهای مسلمان، در این صورت از حق ما دفاع کنید. این همان است که قرآن از شما می خواهد. با همه این حرفها که شنیدیم، فاصله از نظر ما - طرف مقابل را نمی دانم - با شما زیاد دور نیست. بمحض اینکه مبنا برای حل و فصل مسائل معین شد، چون شما اصل رسیدگی به تجاوز را و اصل همراه بودن آتش بس با عقب نشینی را می پذیرید، می ماند مبنا که ما گفتیم قرارداد ۱۹۷۵ و اگر آن را هم شما بپذیرید که دلیلی ندارد نپذیرید، ما به حق خود رسیده ایم و جنگ تمام شده است. اما اگر ما بعنوان دفاع از جان افراد از این حقوق که ابتدایی ترین آنها است، صرف نظر کنیم، من بشما اطمینان می دهم که خاورمیانه میدان کشمکشهای طولانی، کشتارهای عظیم، ویرانیهای عظیم تر خواهد شد و اولین نتیجه اش این خواهد شد که، دولت اسرائیل بگوید آنچه را که بدست آورده است حق است و ما هیچ دلیلی نمی بینیم که مخفی بکنیم و این را هم نه بخاطر آقای یأسر عرفات بلکه بخاطر اعتقادی که داریم می گوییم که «اسرائیل خنجر است در پشت ملت اسلام و وظیفه خود می دانیم که این خنجر را بیرون بکشیم» و شرط اول آن این است که بین ما مسلمانها زور اساس حل مسائل نگردد. امیدوارم که شما این اصل را با همین صراحت و قوتی که «اعتقاد» به انسان می بخشد به ملت عراق تفهیم کنید و یقین دارم در صورتی که شما بایستید، آن دولت چاره ای جز تسلیم به حق نخواهد داشت.

باری این بود شرح مذاکرات ما با هیأت اسلامی صلح و اینها را از این جهت برای شما بازگو کردم که اولاً بنابر اعتقاد همیشگی، پنهان داشتن اطلاعات و جریان امور، خصوص مسائلی که به سرنوشت انقلاب اسلامی و شرق و حیثیت ملی ما مربوط است را خیانتی نابخشودنی به این ملت می دانم، آن هم چنین ملتی که به این آسانی از جان و مال در راه حفاظت از انقلاب و میهن اسلامی خویش گذشته و تمامی مصائب و نارسائیهها و حتی ندانم کاریها و اشتباهات را تحمل می کند و دوم اینکه با درک حقایقی که بر مردم روشنتر می گردد و پشت پرده نمی ماند، بتوانیم قضاوت صحیح تری از امور داشته باشیم

و ملت بیش از پیش حقیقت را دریابد و چون حق برای او روشن شد، دیگر هیچ‌گونه عملیات جاهلانه و ریاکارانه نخواهد توانست جنگ و یا صلحی که خلاف حق و رأی وی باشد بر او تحمیل نماید. صدام حسین چون از حق چیزی نمی‌دانست و زور را می‌شناخت پا از گلیم خود فراتر گذاشت، تجاوز کرد و قطعاً به مردم ما و مردم خودش و اسلام و بشریت خیانت کرد و حال خوب می‌داند که بر خود نیز چه کرده‌است. بسیار بوده‌اند حکام و زمامدارانی که تسلیم زور شده‌اند و بر مبنای حق و برای حق مبارزه نکرده‌اند و از حق مردمشان گذشته‌اند و برای ملتشان زیان و سرشکستگی و برای خودشان ننگ بدنامی گذاشته‌اند. از خدا می‌خواهم که به ملت ما و به من که در این لحظات حساس مورد اعتماد این ملت قرار گرفته و به رأی او مسئول شده‌ام نیروی درک حق و اعتقاد و ایمان به مبارزه در راه آن را عطا کند و خود با عنایات بیشمارش مددمان نماید که در صحنه داوری بشریت و تاریخ نه آن باشیم و نه این.

کارنامه یکشنبه ۱۶ تا ۲۲ فروردین ماه ۱۳۶۰  
یکشنبه ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماه ۵۲۳



## نیروهایی که در ایجاد کودتا شرکت می‌کنند و نیروهایی که ضد این نیروها هستند و باید خنثی شوند

مطلبی که در این هفته پیش آمد: مطالعه‌ای بود درباره دو کتاب که اطلاع از آن برای افکار عمومی نهایت ضرورت را دارد. از باب اینکه مردم هراندازه آگاهیشان از امکانات گوناگون تحول سیاسی کشور بیشتر باشد، هراندازه از آنچه در جهان گذشته و تجربه‌هایی مردم زیرسلطه از آنچه سلطه‌گران جهانخوار بر سر ملتها آورده‌اند آگاه‌تر بگردند و با مراقبت بیشتری به وضعیت خودشان بنگرند و عمل کنند به همان اندازه ما از خطرها دوریم. اگر من بخواهم دو کتاب را خلاصه بکنم این می‌شود که نیروهایی در ایجاد رژیم کودتای شرکت می‌کنند و نیروهایی ضد این نیروها هستند و باید خنثی بشوند. و راه‌کاری وجود دارد برای جلوگیری از کودتا که حتماً من آن را برای شما توضیح می‌دهم.

اولاً آن‌طور که به من اطلاع داده‌اند، نویسنده این کتاب از مشاوران آقای ریگان است. طبیعی است که انجام کودتا بنا بر آنچه متخصص این امر در این کتاب آورده است، محتاج شرایط داخلی است و یک زمینه اصلی دارد و آن غیر فعال کردن مردم است. در مرتبه اول، نگران ساختن مردم است و در مرتبه دوم، ایجاد تمایل به استقرار رژیم با ثبات ایجاد کننده امنیت داخلی و خارجی است و تأمین کننده رشد در مرحله سوم است. برای به اجرا درآوردن کودتا، باید نیروهایی که بدین‌سان از مردم غیر فعال جدا شده‌اند و فعال هستند را متمایل به کودتا کرد و آنها را که متمایل نمی‌شوند خنثی کرد. در مرحله چهارم، در زمینه خارجی (بین‌المللی)، قدم اساسی و اول انزوا است. قدم بعدی ایجاد جو مساعد به سود کودتا و ضد رژیمی که می‌باید کودتا آن را سرنگون سازد. این انزوا و این جو خصمانه توأم می‌گردد با فشارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی بطوری که بازتاب این فشارها در داخل کشوری که می‌باید قربانی بشود، بصورت باور ثابتی بر عدم امکان ادامه رژیم با وضعیت داخلی و خارجی، درآید. این زمینه‌های داخلی و خارجی باید به این صورت پدید آیند: تبلیغ ترکیب با ثباتی از نیروهایی که می‌توانند بنحو پایدار رژیم را حفظ کنند موجودیت کشور را حفظ کنند، امنیت را حفظ کنند، و فعالیت اقتصادی را ممکن بگردانند در نتیجه پیشرفت را میسر بسازند. ضمن این تبلیغ، تبلیغ دیگری نیز بر ضد وضع موجود باید بعمل بیاید و این دوکار می‌باید با یک کار اساسی توأم باشد که قطع ارتباط با مردم است.

## رژیم استبدادی تا وقتی مردم در صحنه بمانند و فعال باشند قابل استقرار نیست

پس مرحله اول قطع ارتباط معرف رژیم است با مردم. جلوگیری از حضور در میان مردم، جلوگیری از تماس دائمی با استفاده از وسایل ارتباط جمعی با مردم از سویی و از سوی دیگر کشاندن نیروهای فعال به مخالفت. این نیروها در هر جامعه‌ای قابل شناسایی هستند. صاحب کتاب مثالهایی آورده است: اگر بخواهد در فرانسه کودتای انجام بگیرد، نیروهای فعال احزاب هستند. پس



اگر احزاب با رژیم می‌کند مخالف بشوند، زمینه فراهم می‌گردد برای تغییر وضع. البته نیروهای دیگری هم هستند. این بعنوان مثال آورده شد. در مصر اگر بخواید کودتا بشود این نیروهای فعال روحانیت است، دانشجویان و کادرهای اداری هستند، طبیعتاً بازار هست. بازار در همه کشورهای اسلامی فعال است و در کشور ما خیلی فعال‌تر است. کارگران هستند، اینها در مرتبه اول باید خنثی بشوند یعنی ارتباط خود را با معرف رژیم می‌کند بر ضد آن کودتا بشود، از دست بدهند و بعد مخالف بشوند.

در مرحله دوم عناصری که بسود رژیم عمل می‌کنند اینها می‌باید بی‌اعتبار بشوند، اگر این کار ممکن نشد، شخصیهایی از آن ترور بگردند و حذف بشوند. پس بخواهیم نقشهای قطع ارتباط را، غیر فعال کردن و مخالف کردن را دوباره طرحش را بنابراین کتاب بیان بکنم، می‌شود این:

- قطع رابطه با مردم
- مخالف کردن نیروهای فعال یا خنثی کردن آنها مثلاً در جامعه‌هایی نظیر جامعه ما دانشگاهها، روشنفکران، روحانیون، بازاریان، کارگران
- از بین بردن گروهها و شخصیهایی که بسود رژیم فعالند.

اینها در زمینه‌های اجتماعی، اما برای اینکه نیروهای ضد کودتا بطور کلی خنثی و بی‌اثر بشود، در نیروهای مسلح به چه ترتیب باید عمل کرد؟ یکی جدا کردن آنها از رژیم بوسیله تبلیغ و دیگری از راه تهدید و اجرای تهدید. مثل تصفیه در داخل نیروهای مسلح از عناصری که وفادار به رئیس دولت، به مشخص آن رژیم بطوری که اختیار نیروهای مسلح عملاً در دست کسانی قرار بگیرد که مساعدند با کودتا. اما همه اینها که گفتیم کافی نیست؛ صاحب کتاب نمونه‌هایی آورده است از کشورهای گوناگون که نشان می‌دهد کودتا کننده می‌باید يك شخصیت محبوب و لاقط معروف و کارآیی باشد. تا اینجا مسئله‌ای را طرح کرده که بعنوان درس و تجربه بنظر بسیار با اهمیت می‌رسد و آن این است که اگر زمینه برای کودتاگران اصلی کاملاً آماده نباشد، یعنی آنهایی که بالمآل و دست آخر می‌باید اوضاع را در دست بگیرند آن حد از محبوبیت و مقبولیت را نداشته باشند باید برای آنها ایجاد کرد. پس پیشمرگ لازم می‌شود. پیشمرگ آن گروهی است که زمینه در افکار عمومی ندارد و

تمایل شدید به تصرف قدرت دارد. پس اگر گروهی که در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی عمل کرده و شکست خورده و در افکار عمومی زمینه ندارد، او را به عمل برانگیزند و جلو بدهند و این گروه اوضاع را در دست بگیرد کار بسیار ساده و آسان می‌گردد. زیرا عمل برای بیرون کردن گروه از امور، از نظر افکار عمومی بد جلوه نخواهد کرد. بعبارت دیگر، کودتا را می‌شود به صورت ضد کودتا جلوه داد. مثالی که برای این امر آورده، آندونزی است. من این مطلب را بر مثال او می‌افزایم که در نقاط دیگری هم مثل کنگو این روش را با موفقیت کامل امریکائیا آزمایش کردند. همان‌طور که می‌دانید در آندونزی نخست این‌طور عنوان شد که کمونیستها کودتا کردند. چند روزی از کودتای کمونیستها صحبت بود. تبلیغات شدید درباره کودتای کمونیستها شد. بعد ارتش با ادعای وفاداری به رژیم، بر ضد کودتای کمونیستها وارد عمل شد و اوضاع را در دست گرفت. به این ترتیب با يك كشتار بسیار وحشتناك رژیمی را مستقر کرد که هنوز نیز پابرجاست. در کنگو نیز ما با همین وضع روبرویم. در پرتغال هم همین طرح به اجرا درآمد. چند هفته‌ای از سلطه کمونیستها و از کودتای آنها بر پرتغال شب و روز صحبت بود. در نتیجه، نیروهای ضد این کودتا وارد عمل شدند و وضع را بصورتی درآوردند که الآن هم هست. با این تفاوت که طبیعت رژیمی که در پرتغال هست با رژیمی که در کنگو هست، یکی نیست. صاحب کتاب این واقعیت را تصدیق می‌کند که نیرویی که امتحان خود را به جامعه داده باشد نه قادر است به کودتا و نه قادر است به حفظ قدرت و ضدکودتا مگر با محور کردن روزافزون قدرت بیگانه.

در مجموع، بنابر کتاب، برای انجام موفق يك کودتا باید در کشورهایی نظیر کشورما، در مرحله اول، نیروها یعنی جوان‌ها، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران، بازاریان و تا حدودی دهقانان خنثی و در صورت امکان سرکوب بگردند. احزاب حتی المقدور از صحنه رانده بشوند و غیرفعال بگردند. در مرحله دوم، روحانیت بتدریج تمایل به سکوت پیدا کنند و زمینه مخالفت با وضع موجود در آن افزایش بیابد. وضع اقتصادی، وضع سیاسی، و قضایی بدان حد از وخامت برسد که جامعه خلاصی از آن وضع را راه نجات خود بداند و هر بهایی را برای آن بپردازد. در نیروهای مسلح آنها که با استقرار رژیم

کودتایی موافق نیستند خنثی و حذف بشوند. اینها البته بعد از اینکه مردم صحنه را ترك کردند غیرفعال و بی تفاوت شدند. پس از این شرح که در واقع بر اساس آن باید طرح تغییر يك رژیم را ریخت و به اجرا گذاشت، ما می‌توانیم مجموع این گفته‌ها را در يك فرمول خلاصه کنیم. این فرمول این است:

آن وضعی مساعد کودتا است که اگر مردم صحنه را ترك گفته باشند، نیروهای مساعد با کودتا دو تا سه برابر بلکه بیشتر قویتر شده باشند از نیروهایی که جانبدار رژیم کشور هستند. پس منهای مردم، بدون حضور مردم، نیروهای جانبدار کودتا باید بزرگتر از نیروهای جانبدار رژیم که باید سرنگون شود، باشند.

در صحنه جهانی نیز می‌باید قوایی که ممکن است بسود رژیم وارد عمل بشوند خنثی بگردد. یعنی همان فرمول را طلب می‌کند. نیروهای جانبدار تغییر از راه کودتا در مقیاس جهانی در آن محلی که باید کودتا انجام بگیرد باید قویتر از نیروهای خارجی مدافع وضع رژیم موجود باشد. بقیه کتاب فن اجرای این برنامه است چگونه باید واحدها را آماده کرد، چگونه باید مردم دلزده و خسته و مأیوس از وضع موجود را از صحنه بیرون کرد و... که اینها بکار خواننده چندان نمی‌آید:

حالا خواننده می‌تواند با نگرشی در واقعیت‌های کشور ببیند آیا ما در هشدارها که داده و می‌دهیم، در پرتو این روشنایی که این طرح کودتا بدست می‌دهد، در رویدادها، در گفته‌ها، در نوشته‌ها، در اعمال نظر کند و ببیند که ما چه میزان حق داریم. در آن نوار کنایی از نو و با دقت نظر کند و در آنچه روی داده و می‌دهد، تأمل کند تا ببیند اینها خودبخودی انجام می‌گیرند، یا طرحی به اجرا درمی‌آید.

و اما چه باید کرد. البته چون خود من مطالعه طولانی درباره تشکیل، رشد و انحلال قدرت دارم و در کارهایی که کرده‌ام در این زمینه نیز نوشته و گفته دارم و تغییر رژیم‌های بسیاری را مطالعه کرده‌ام، پیش از خواندن این کتاب نیز در واقعیتها دقت می‌کرده‌ام، دوی درد را در روشی دیده‌ام که اتخاذ کرده‌ام و حالا تحت عنوان چه باید کرد، از آن صحبت می‌کنم.

## به گمان من ضد کودتا یعنی مجموعه زمینه و روشهایی که امکان کودتا را به حداقل برساند آنها کدامند؟

در زمینه داخلی می‌باید مردم همواره در صحنه بمانند. همه تلاشهایی که برای قطع رابطه میان مردم و نهادهایی که خود مردم ایجاد کرده‌اند عقیم بگردد.

برای اینکه مردم در صحنه بمانند می‌باید در امور مشارکت داشته باشند و این محتاج آگاهی و آزادی است. هر اندازه مجاری اطلاع محدودتر باشند خطر قطع رابطه بیشتر، خطر خنثی شدن مردم بیشتر، خطر تغییر ناگهانی بزرگتر است. مردم نمی‌توانند و در هیچ کجای دنیا ممکن نیست برای سالهای طولانی مردم را در صحنه نگهداشت مگر از راه آزادی و آگاهی. تبلور این آزادی در رابطه با آگاهی، آزادی مطبوعات و آزادی وسایل ارتباط جمعی از سانسور است. بسیاری گمان می‌کنند که می‌شود. چون در آزادی زیان هست، مثلاً مطبوعات مطالبی می‌نویسند که این مطالب تحریک‌آمیز است، یا موجب برخوردهایی می‌شود و یا موجب بعضی فسادها می‌گردد، پس می‌باید محدود گردند. اما باید این را دانست که ما در بهشت زندگی نمی‌کنیم و در جهان زندگی می‌کنیم. چون ما معصوم نیستیم ممکن نیست بتوانیم از آزادی طوری استفاده کنیم که متضمن هیچ زیانی نباشد. باید نفع و ضررش را دید و سنجید و ما وقتی نفع و ضرر را می‌سنجیم می‌بینیم که ضرر هر چه باشد به اندازه هزار یک سانسور ضرر ندارد. برای اینکه سانسور یا جلوگیری از نشر یا تحریف در واقعیت یا انواع دیگر سانسور موجب عدم آگاهی یا آگاهی غلط که بدتر از عدم آگاهیست در جامعه می‌شود و بتدریج وحدت جامعه را از بین می‌برد. متن جامعه را به بی‌تفاوتی راغب می‌گرداند و وقتی مردم از صحنه بیرون رفتند بر هم زدن تناسب قوا بسود رژیم کودتایی آسان می‌گردد.

پس اصرار در نگاهداشتن مردم در صحنه و این به معنای آن است که ما رأی مردم را میزان بشناسیم، بدان اصالت بدهیم و داورها را نزد مردم ببریم و

داوری مردم را بپذیریم. تا ممکن است امکان اطلاع مردم را از اوضاع و واقعیت‌های داخلی و خارجی افزایش بدهیم. این به معنای دفاع از آزادی است. کار بعدی ما استقرار حکومت قانون است نه آزادی و نه باقی ماندن مردم در صحنه بدون اجرای قانون ممکن نمی‌شود. قانون در دفاع از حق محرومان باید همه قاطعیت و برندگی خود را بدست بیاورد. زائد است بگویم به نام قانون حکومت کردن بدون قانون و بدلخواه، غیر از حکومت خود قانون است. در رژیم‌های استبدادی قانون ابزاری بیش نیست، بسود صاحبان حق اجرا نمی‌شود، اما به زیان آنها اجرا می‌گردد. وقتی قدرت لازم ببیند آن را به رخ می‌کشد و اجرا می‌کند مثلاً برای محکوم نمودن مخالفان خود. اما در موردی که می‌باید قانون را درباره خود و حامیان خود بکار ببرد در آنجا تیغ قانون کند می‌شود و جوسازی جای اجرای قانون را می‌گیرد.

اجرای قانون باید وسیله قاضی و داور کور انجام بگیرد. این است که مظهر عدل و عدالت قضایی فرشته است و کارش وزن کردن است تا که دو کفه عمل و پاداشت مساوی شود. گفتند انسان بی‌طرف پیدا نمی‌شود صحیح است، پس چطور ما می‌گوییم قاضی بی‌طرف. قاضی باید با طرف باشد اما طرف قانون و او باید قانون را اجرا کند و بطرفینی که یکی شاکی است و دیگری کسی است که از او شکایت شده، بین این دو فرق نگذارد، حق را بجوید و بر طبق آن قانون را جاری سازد، حکم قانون را جاری سازد.

بعد نوبت به مردم می‌رسد، باز از نو مردم. آن نسل جوان دانشجو، دانش‌آموز، کارگر، بازاری، گروه‌های سیاسی و دهقان اینها در جامعه زندگی می‌کنند یعنی نیازهای مادی و معنوی دارند. اگر اکثریت محروم نبودند، مستضعف نبودند، یعنی نیازهای مادی و معنوی آنها، لاقلاً نیازهای مادی و معنوی اولیه شان، تامین بود، در آن صورت، اولاً کودتا آسان صورت نمی‌گرفت. چنانکه صاحب کتاب هم می‌گوید در کشورهایی که نیازهای اولیه مادی و معنوی تأمین است کودتا بسختی ممکن است انجام بگیرد. مثال فرانسه را آورده است. در فرانسه سال ۱۹۵۸ دوگل يك شبه کودتایی انجام داد بعد نظامیان، سرکردگان نظامیان فرانسوی در الجزایر کودتای دیگری انجام

دادند که ناکام شد و مطالعه کرده است که چرا کودتای اول موفق شد. شبه  
کودتای اول و دوم شکست خورد. خوب

۱. دوگل از يك حیثیت عظیم و بی‌مانند در فرانسه برخوردار بود و رهبر  
مقاومت فرانسه در جنگ جهانی دوم بود.

۲. ملت فرانسه بیم نداشت از این‌که دوگل يك رژیم استبدادی از آن نوع که ما  
می‌شناختیم که رژیم پیشین بود، برقرار کند.

۳. احزاب سیاسی موافق حل مسئله الجزایر بودند و ملت فرانسه از عدم ثبات  
حکومتها خسته شده و بتنگ آمده بود. بعبارتی روشنتر وضع موجود و آن  
وضع‌ی که دوگل بدان پایان داد عدم ثبات بعلاوه ناکامی در زمینه اقتصادی  
بعلاوه ناکامی در زمینه حل جنگ شمال آفریقا بعلاوه خطر تبدیل شدن فرانسه  
به يك کشور درجه دو سه در اروپا در نتیجه زیر سلطه دیگران رفتن و... و  
دوگل معرف وضعی بود که به فرانسه ثبات، رونق اقتصادی می‌بخشید، موقع  
فرانسه را بعنوان يك کشور طراز اول اروپایی تثبیت می‌کرد و به جنگ الجزایر  
پایان می‌داد و نظم و نسق را باز می‌داد.

با تبدیل آن وضعیت به این وضعیت، جمهور مردم فرانسه موافق بودند.  
بعد که صحبت حل مسئله الجزایر پیش آمد، نظامیان الجزایری و کلن‌ها یا آن  
فرانسویانی که در الجزایر سکنی گزیده بودند و آنجا را تیول خود ساخته بودند  
و بر آن حاکم بودند، مخالف بودند و کودتا کردند. آنها خیلی امید داشتند به  
موفقیت خودشان اما موفق نشدند، چرا؟ به دلیل اینکه احزاب سیاسی فرانسه  
را که نیروهای محرکه جامعه را در خود متشکل می‌کردند، بهیچ گرفته بودند،  
سازمانهای کارگری را به هیچ گرفته بودند، خلاصه ملت فرانسه را به هیچ گرفته  
بودند و آنها فوراً عکس‌العمل نشان دادند. در نتیجه کمی بعد کودتاگران  
دستگیر و زندانی شدند.

پس وخامت وضع اقتصادی، سیاسی که همان عدم امنیت و عدم ثبات  
است وخامت وضع فرهنگی یا همان بلا تکلیفی فکری و ایدئولوژیک، نبودن  
برنامه نبودن چشم‌انداز روشن و نگرانی نسل جوان، به وخامت وضعیت  
اجتماعی می‌انجامد. یعنی احساس محرومیت و فعال شدن قشرهای عظیم  
محرومان در جامعه، بی‌ثباتی را تشدید می‌کند. پس بازگشت به مردم یعنی

بازگشت به مستضعفان. دو نوع برخورد با مستضعفان: ما این دو نوع برخورد را در همه جامعه‌ها می‌بینیم؛ در انقلاب کبیر فرانسه، پس از ده سال که از آن انقلاب گذشت، دهقان و کارگر فرانسوی از ناپلئون یک ناجی وضع می‌دید. ناپلئون هم با رفتار مبهمی همین نوید را می‌داد. اما تاریخ می‌گوید که او هیچ روی خوش به محرومان و مستضعفان نشان نداد؛ بلکه برعکس بود. در دوران شاه سابق که او نیز، هم پدر، هم پسر زیاد از محرومان و مستضعفان دم زدند؛ اما شدت استثمار این محرومان را بیشتر کردند. حالا ما بخواهیم به تاریخ برگردیم در تاریخ خود ما نیز این رفتار فراوان دیده شده است؛ دیده شده است که نیروها با هم گرد می‌آیند تا بنیاد یک رژیم جدید را بگذارند، خوب می‌دانند در آغاز کار توده مردم را باید راضی کرد. پس می‌روند دنبال وعده و وعید و به اصطلاح دنبال شعار. رفتار مقابل این رفتار این است که ما بجای شعار بعمل پردازیم به اصطلاح شعور را بعلاوه عمل برای تغییرهای اساسی جانشین شعار بگردانیم. جلوگیری از استقرار استبداد رژیمهای کودتایی جز از این طریق ممکن نمی‌گردد.

## اگر محرومان حقی را که دارند، در دست خود یافتند به این آسانی نمی‌شود آن را از دستشان بیرون آورد

و این خود بهترین تضمین برای رژیمی می‌گردد که می‌خواهد مردمی، مستقل و آزاد باشد. پس اگر ما آزادی و قانون را برای حضور مردم در صحنه مثل یک دوا واجب بدانیم، خصوصاً برای جامعه‌ای که گرفتار بیماری مزمن چند قرنی، چند ده قرنی استبداد، بوده است، آن قانون و آزادی به این کار می‌آید که مستضعفان ما فرق عمل از روی برنامه بسود خودشان را از شعار خوب تشخیص بدهند؛ به موقع تشخیص بدهند و فریب نخورند. پس آنها که آگاهند یعنی نسل مسئول امروز می‌باید هیچ بهانه‌ای را نپذیرد. اینکه رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها، تریبون‌ها، منبرها، یا تعطیل می‌شوند و یا به انحصار درمی‌آیند نباید موجب آن بگردد که ما در توضیح واقعیت کوتاه بیاییم. بهر قیمت می‌باید از انقلاب و دستاوردهای انقلاب دفاع کنیم و بدانیم که جامعه

ما سنت قوی، قویم و کارآمدی دارد. همان‌که نویسنده‌ای بدان رادیو بازار عنوان داده است. یعنی مجاری اطلاع را خود جامعه ایجاد می‌کند و نیروهای فعال و جانبدار انقلاب اسلامی می‌باید یک لحظه از کار نمانند. در سرتاسر میهن اسلامی به تلاش برخیزند، به توضیح دادن بپردازند، به نگاهداشتن مردم در صحنه مشغول باشند. این وظیفه اصلی همه ما است. اگر ما به تغییرهای عظیم که در کشورهای مختلف انجام گرفته‌اند بنگریم، می‌بینیم که سه نیاز اصلی، زمینه ساز این تغییرها بوده‌اند. نیاز به معنویت که دین و عقیده برآورنده آن است، نیاز به استقلال که رژیم جدید می‌باید آن را برآورد و نیاز به تغییرات اساسی در جامعه بسود محرومان. در تاریخ کشور خودمان نیز هر وقت گروهی، نیرویی اجتماعی معرف و پاسخگوی این سه نیاز شد توانست انقلابی را به نتیجه برساند. ماندن و پایداری این نیروی اجتماعی در حمایت از حکومت، مشروط به آن است که این سه نیاز و مقصود را برآورده سازد. این است که رژیم ما را در هر سه زمینه، نیروهای ضد انقلاب داخلی و خارجی در معرض آزمایشی بسیار سخت قرار داده‌اند: این نیروها از روز اول انقلاب، در آنچه به برآوردن نیاز به استقلال مربوط می‌شود، تمام کوشش را بکار بردند تا از طریق جنگهای داخلی، بعد هم جنگ تحمیلی خارجی و تجاوز عراق، محاصره اقتصادی چنان کنند که ما از تحقق هدف انقلاب و برآورده ساختن نیاز اساسی جامعه به استقلال عاجز و درمانده شویم. بطوری که وابستگیهای ما روزافزون بگردند و استقلال سیاسی ما از بین برود و از این جهت نیز حسرت رژیم سابق را مردم بخورند.

تا این زمان، ما با تمام قوه کوشیده‌ایم تا وحدت کشور و استقلال سیاسی کشور و تمامیت ارضی کشور را حفظ کنیم. مردم ما باید بدانند که این جنگ، جنگ سرنوشت است و ما می‌باید بهای آن را بپردازیم اگر به خواست خدا موفق بشویم و ما در یکی از سه هدف اساسی جامعه به هدف رسیده‌ایم و آن نیاز را برآورده ساخته‌ایم.

همین‌طور ما می‌باید برای استقلال اقتصادی و فرهنگی جامعه تمام تلاش خودمان را بکار ببریم. اتخاذ روشهایی که وابستگیها را افزون سازند باز موجب شکست ما در برآورده ساختن نیاز به استقلال می‌گردد.



قسمت دوم کارنامه یکشنبه ۱۶ تا شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار دوشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۲۴

## قسمت دوم

### مسئله دوم وضع سه تغییر بنیادی است بطوریکه اکثریت عظیم محرومان از حقوق اقتصادی و فرهنگی و آزادی و معنویت،

#### برخوردار شوند:

در این زمینه نیز، ضد انقلاب داخلی و خارجی تمام کوشش خود را بکار برده و می‌برد تا ما خود به هدفهای انقلاب خیانت روا بداریم و در برآورده ساختن این نیاز نیز شکست بخوریم. بالاخره، در قلمروی معنوی به همین قیاس. اگر ما نتوانیم نیاز جامعه را به معنویت اسلامی پاسخ بگوییم و در تأمین سه نیاز جامعه ناتوان بشویم، بدست خودمان زمینه تغییری را فراهم آورده‌ایم که با خارج شدن مردم از صحنه، این زمینه بسود سلطه‌گران شرقی یا سلطه‌گران غربی آماده خواهد شد. در شرایطی که ما داریم با توجه به نیروهایی که در صحنه هستند، در صورتی که مردم از صحنه بیرون بروند، خطر واقعی را آمریکا و نیروهای وابسته به آن تشکیل می‌دهند. با توجه به وابستگی‌هایی که ما داریم آن نیروها هستند که با دور دیدن چشم مردم، می‌توانند به میدان بیایند و امور را قبضه کنند. پس هدف را از یاد نبریم، دشمن را هم گم نکنیم. مردم هم نمی‌باید دشمن مجازی را بجای دشمن واقعی بگیرند. چرا آن نیروها خطر اصلی هستند؟ این را چند نوبت توضیح داده‌ام. بطور اجمال بدین دلیل که معنای شکست دربرآورده ساختن نیاز به استقلال، به آزادی و تغییرات اساسی اجتماعی و به حکومت اسلامی بعنوان متحقق سازنده رشد واقعی انسان، رشد مداوم و شتابگیر، این است که، در این جهان، همان‌طور که وابستگان به دو ابرقدرت تبلیغ می‌کنند دو راه بیشتر نیست یا می‌باید شیوه غربی زندگی و

روابط اجتماعی و روال زندگی را پذیرفت و یا باید شیوه شرقی را پذیرفت. خوب ناچار عده‌ای می‌روند و یا کشانده می‌شوند بسوی شرق بعنوان این‌که در این شیوه حق مستضعفان بیشتر رعایت می‌گردد و فکر می‌کنند که با این کار نیروهای محروم جامعه را هم می‌توانند بدنبال خود بکشند. عده‌ای هم می‌روند روی این خط فکر که تسلط روسیه بر ایران پایان موجودیت ایران است، پس، حالا که مجبوریم، باید بسوی غرب برویم. آن گروههایی که جانبدار استقلالند در اقلیت می‌مانند و قربانی می‌شوند. کودتای ۲۸ مرداد محصول چنین گرایشهایی است. همان‌طورکه، در عصر قاجاری، سرنگون شدن قائم مقام و امیرکبیر و تبدیل انقلاب مشروطه به استبداد رضاخانی، نتیجه چنین تحول فکری در زمینه آن شکستها است. پس ضد کودتا یعنی حضور همه مردم در صحنه و حضور دائمی مردم در صحنه محتاج آزادی و آگاهی و این دو محتاج مبارزه با سانسور است و قبول بهای آزادی مطبوعات. هشداریه مسئولان! هشدار! هیچ تحریکی خطرناک‌تر از تحریک و تشنج حاصل از سکوت نیست. آزادی مطبوعات متضمن هر مقدار از تشنج و تحریک باشد، این تشنج و تحریک هزار یک تشنج و تحریکی که ناشی می‌شود از سکوت نیست. مغز من اطلاع می‌خواهد و کار؛ وقتی آزادانه این اطلاع به مردم داده شد از طریق دیگر داده خواهد شد و میزان تحریک و تشنج را در جامعه افزایش خواهد داد. تمام رژیمهای استبدادی را که در آنها مطبوعات آزاد نیستند بنگرید که کانونهای دائمی تشنج و تحریکند، هر روز می‌باید زور بیشتری، خشونت بیشتری برای حفظ وضع موجود بکار ببرند و مسابقه در می‌گیرد میان قوای قهریه و خشونتی که بکار می‌برند و نیروهایی که بر ضد این خشونت و قوای قهریه بکار می‌افتند. این است آن تشنج و تحریک دائمی که دست آخر ما را ناگزیر می‌سازد از هدفهای انقلاب صرفنظر کنیم و زمینه‌های داخلی و خارجی را فراهم می‌آورد برای آن تغییری که هیچ یک از ما سودی در آن نداریم و همه ما قربانی آن می‌شویم. مردم، با شما زیاد درباره اختلافهای ما صحبت می‌شود اما صمیمانه بشما بگویم من خطری را که می‌بینم، همان خطر ضد انقلاب اصیل است. اگر حرفی می‌زنم و کاری می‌کنم برای انداز و هشدار است. بلکه روشها تغییر بکنند و آن ضدانقلاب اصیل مجال پیدا نکند و بسود حاکمیت

گروه‌های حاکم و دستیار آمریکایی خودشان از نو در کشور ما مسلط نشوند. این اختلافها از نظر من تلاش و کوشش برای از بین بردن موانع يك وحدت پایدار است بطوریکه همه نیروهایی که از استقرار استبداد وابسته زیان می‌بینند با هم یکی بشوند و از این انقلاب اسلامی، از حکومت اسلام و از استقلال و آزادی دفاع بکنند. بد هیچ‌کدام را نمی‌خواهم و اتفاقاً آقای اشراقی پیش من بود و می‌گفت که: «بر بسیاری معلوم است هدف شما مخالفت برای براندازی نیست بلکه می‌خواهید آن اصلاحی که فکر می‌کنید اگر انجام بگیرد مانع از موقعیت دشمنان دین و ملت می‌شود، بوجود بیاید. این نهادها پاك و منزه بشوند، محبوب مردم بشوند و دیگر مخالفت با آنها از سوی ضدانقلاب اصیل ممکن نگردد. این هدف را آرام آرام همه اندر یافته‌اند یا می‌روند که اندر بیابند. اما زبان شما تلخ است، یعنی شما مثلاً می‌خواهید از نهادهای انقلاب صحبت بکنید واقع امر این است که می‌خواهید آنها آن چنان اصلاحی بشوند که کاملاً محبوب مردم باشند و از وظیفه خودشان دور نیفتند و جدا نشوند و عناصری که رخنه کرده‌اند در این نهادها پاك و منزه بشوند. و پاسدار انقلاب بشوند، اما این را به زبانی می‌گویید که این جور تلقی می‌شود که شما مخالف این نهاد هستید.»

البته بحث ما طولانی شد و من به او گفتم: نه، انسان وقتی وسوسه قدرت او را گرفت دیگر هر حرف را به هر زبانی شما بگوید، در دستگاه ذهنی، به آن معنایی را می‌دهد که تشنه قدرت می‌خواهد داشته باشد. پس تنها تلخی زبان من نیست، گیرنده نیز معنایی بدان می‌دهد که می‌خواهد. بهر حال چه این زبان تلخ باشد، چه گیرنده بدان تلخی بخشد، واقعیت امر این است که برای وحدت باید با موانع وحدت با قاطعیت مبارزه کرد. موانع آن ضعفهایی است که ما را از برآوردن هدفهای انقلاب عاجز می‌گرداند و خطر را هم نباید از نظر دور داشت و گم کرد. خطر آن ضدانقلاب اصیل است من این طرح عمومی کتاب را برای شما خوانندگان شرح کردم. نظر خود را درباره چگونگی رشد ضدانقلاب واقعی توضیح دادم و امیدم این است که چشم‌ها و گوش‌های همه ما باز بشود، بخود بیاییم، تاوقت نگذشته است بهترین استعدادها را برای برآورده کردن آن نیازهای اساسی بکار و تلاش برانگیزیم و مشی اختلاف را به

مشی وحدت تبدیل کنیم و برای موفقیت در این زمینه، من به بحثهای آزاد بسیار امید دوخته‌ام. این بار بلکه انجام بگیرند و بلکه این زمینه عمومی وحدت نیروهای پاسدار انقلاب همه نیروها برای دفاع از انقلاب و تحقق هدفهای انقلاب سرانجام پیدا کند. این آنچه لازم بود درباره این کتاب بگویم و این چند جمله را هم بر آن می‌افزایم: همه آنهایی که در این انقلاب سهم دارند، بدانند کوشش برای قطع ارتباط رئیس جمهوری با مردم، بطوری که نه از طریق رادیو تلویزیون، نه از طریق روزنامه‌ها، نه از راه گفتگوی مستقیم با مردم نه از راه حضور در میان مردم حتی حضور در يك بازی فوتبال نه از راه روحانیت، نه از راه روشنفکر، نه از راه نویسندگان، نتواند با مردم تماس داشته باشد، برای این جمهوری خطرناک است. بی‌اعتبار کردن نهادها از راه تغییر وظیفه آنها برای این جمهوری خطرناک است. قاعده این است که نهاد قانون‌گذاری و نهاد قضایی حافظ قانون باشند، که او، رئیس قوه مجریه، آزادیها، قانون و منزلتها را بخطر نیفکند. وارونه کردن وظیفه بسود جمهوری نیست. نهادها همه می‌باید به مرزهای قانون بازگردند. هیچ نهادی اصالت ندارد، یعنی ما انقلاب نکردیم، برای استقرار هیچ نهادی، بلکه این نهادها را مردم پدید آورده‌اند برای پاسداری از انقلاب، انقلاب بمعنای هدفهای اساسی آن، استقرار حکومت اسلام، استقلال و آزادی، پس این نهادها برای قانونند، قانون برای این نهادها نیست.

پس آنها می‌باید به مرزهای قانون بازگردند، تغییرات اساسی در جامعه ما باید واقع بشود، بطوریکه همه این جامعه به يك دانشگاه بزرگ تبدیل گردد، برای رشد انسان.

پس زمینه تحصیل در این جمهوری باید از هر جمهوری دیگر بیشتر باشد. آن وقت که من در فرنگ بودم، الجزایر بیش از ۴۰ درصد بودجه خود را صرف آموزش و پرورش می‌کرد. خصوصاً به تحصیلات عالی بسیار توجه می‌کردند. چرا؟ برای این که بدون نسل بادانش ممکن نیست ما بتوانیم استقلال فرهنگی اقتصادی و سیاسی بدست بیاوریم. بیانی که ( البته بعد از این تاریخ امام سخن گفته‌اند؛ چون این کارنامه را بعد از آن روزهایی پر کرده‌ام که اکنون دارم از آنها حرف می‌زنم) امام درباره دانشگاه کرده‌اند این را اگر پشت‌گوش نیاندازیم و

بگذاریم مغزهایی که میهنشان را دوست دارند، از حقوق خود برخوردار باشند، (و اگر ما جامعه را به همین صورت که گفته‌ایم دریاوریم) دینشان را بیشتر دوست خواهند داشت. هیچکس از فطرت خود نمی‌گریزد مگر ما آن را بگریزانیم. اینها درکشور فعال بشوند و همه جوانان ما بتوانند به تحصیلات عالی دست پیدا کنند. وضعیت را بنگریم اگر غیر از این بکنیم، در تحقق هدفها شکست ما مسلم است. تقویت و روآمدن ضدانقلاب مسلم می‌گردد و این طرح عمومی که گفتم، یعنی کودتا خودبخود انجام می‌گیرد. هر روز هم نمی‌شود مردم را آماده انقلاب کرد. اینك فرصتی پیش آمده‌است برای پاسخ دادن به سه نیاز جامعه و ما می‌باید این فرصت را مغتنم بشماریم. امیدوارم که این بحث به کار همه ما بیاید، همداری باشد، روشنگری باشد و تمایل به وحدت را در همه ما برانگیزد.

### نحوه رهبری و مدیریت نیروهای مسلح در جنگ

یکی از کارهای ما در این هفته، گفتگویی بود درباره نحوه رهبری و مدیریت نیروهای مسلح در جنگ برای این‌که بتوان عمل کرد، باید عملیات نیروهای مسلح را در جنگ به يك بیان ماندنی درآورد تا نسل امروز و فردا برداشت درستی از آنچه واقع شده‌است داشته باشد. این بحث از این جهت برای خواننده جالب و بیان آن برای من لازم است که در واقع گزارشی است از حاصل کاربرد روشهای قرآنی در نیروهای مسلح. من در دوران پیش از انقلاب و همین‌طور در دوران انقلاب، درباره ارتش مطالعه می‌کردم و چندین مقاله و يك سوم از يك کتاب که به زبان فرانسه منتشر شد درباره ارتش بود. جای ارتش در روابط اجتماعی ایران، سازمان ارتش، درون ارتش و تضادهای آن و ایدئولوژی حاکم بر آن در دوران رژیم پیشین، وابستگی‌های آن. در نتیجه، آشنایی به محرومیت‌های ارتشیان داشتم. در دوره مسئولیت نیز تا توانستم نقائص این مطالعه را رفع کردم و بنای کار را گذاردم بر عمل بر اساس محرومیت‌های ارتش طوری که ارتشیان حس کنند دردهاشان را می‌شناسم و ببینند که می‌کوشم این دردها را رفع کنم. چرا این روش قرآنی است؟ این‌هم

موضوع يك مطالعه‌ای است طولانی و آن مطالعه برای یافتن پاسخ این سؤال بود که چرا قرآن و اسلام ماندنی شد. جوابی که پس از مطالعه طولانی یافتم، نخست در بعثت دائمی طرح کردم و بعد در کارهای دیگر. اگر ما جامعه بشری هنگام ظهور پیامبر اسلام را مطالعه کنیم بخصوص جامعه عرب آن روز را، بعد به قرآن باز بگردیم، می‌بینیم فهرست کامل محرومیت‌های مستضعفان آن روز بشر، بخصوص جامعه عرب، در قرآن آمده است. علت اینکه این دین نخست جامعه عرب و بعد بخش مهمی از جهان را فراگرفت همین بود که به آن محرومیتها پاسخ روشن و واضح می‌داد و اجرای دستوراتش، رفع محرومیت می‌کرد. هر کسی می‌تواند برای جامعه امروز خودمان نیز همین فهرست را تنظیم کند. ببیند جامعه ما از چه چیزهایی رنج می‌برد و احساس محرومیت می‌کرد و بعد بنگرد که اسلام و قرآن ما چه پاسخی به این محرومیتها می‌داد تا بتواند بفهمد چرا اسلام، بیان راهنمای انقلاب اسلامی ایران شد. رفتار من در مقام مسئول، چه در قبال جامعه بزرگ ایران و چه در قبال نیروهای مسلح، بر همین رهنمود قرآنی استوار بوده است. یعنی می‌کوشم بیان‌کننده و راه‌حل‌یابنده آن محرومیت‌ها باشم و حالا وقت آن نیست که من فهرست کاملی از این محرومیتها در سطح ارتش ارائه بدهم چرا که ما در جنگیم اما چون پیش از این نیز در این باره صحبت کرده‌ام درباره چند محرومیت که کوشیده‌ام آنها را رفع بکنم صحبت می‌کنم. به گمان من از آغاز تشکیل ارتش جدید تا وقوع انقلاب در درون ارتش اختیار مسئولیت، ابتکار و در نتیجه روحیه مناسب با این سه امر وجود نمی‌داشت. ارتش ما محروم بود و احساس محرومیت وقتی شدیدتر شد که در دوران انقلاب به جای این‌که ما بر اساس این محرومیتها با ارتش برخورد بکنیم و با از بین بردن آنها ارتش مردمی و جانبدار قانون و مدافع استقلال کشور را پدید بیاوریم، نه تنها نکوشیدیم آنچه را که از روحیه کم داشت بدو بدهیم، بلکه از روحیه را کاستیم. به اصطلاح خود ارتشیان غرور آنها را نیز پایمال کردیم. یعنی این روحیه و غرور در رژیم سابق همان‌طور که یکبار نیز در همین کارنامه بحث کردم غرور واقعی نبود اما يك غرور کاذبی به آنها می‌داد. ما واقعی را که ندادیم کاذب را هم از بین بردیم. در نتیجه، احساس محرومیت بیشتر شد. علاوه بر اینها، سازماندهی درونی

ارتش نیز که متناسب با همین فقدان مسئولیت و اختیار و ابتکار بود، موجب می‌شد که همه قشرهای نیروهای مسلح ما رنج ببرند. افسر، همافر، درجه‌دار، سرباز، کارمند، غیرنظامی و دیگران و دیگران خود را مظلوم می‌دیدند هر يك نوعی. در نتیجه، در درون ارتش، تضاد شدید بود که خود این امر از کارآیی آن بسیار می‌کاست. گفتم ما بر این محرومیتها و محرومیت‌های دیگری که الآن نمی‌خواهم در اینجا از آنها بحث کنم، با تشدید سستی منزلت افزودیم. یعنی روحیه را خراب‌تر هم کردیم. سستی منزلت در جامعه ما، در همه تاریخ، يك محرومیت بزرگ بوده است. اگر مردم به رئیس جمهوری علاقه دارند یکی بدلیل این است که به این محرومیت بزرگ تاریخی آنها جواب مثبت می‌دهد. چندین و چند نوبت گفته‌ام که مردم ما از فقدان منزلت یعنی معلوم نبودن حقوق و تکالیف و عدم تضمین قانونی نسبت به این حقوق و تکالیف همواره رنج می‌برده‌اند و هنوز نیز رنج می‌برند. نیروهای مسلح ما هم همین‌طور؛ اگر وابسته به رژیم بود ترفیع مقرراست و به او می‌دهند، بدون استحقاق نیز می‌دهند. اگر خواست مستقل زندگی کند، در این صورت، درجه او را می‌گیرند و اخراجش می‌کنند و هر بلای دیگری بر سر او می‌آورند؛ به دادگاه می‌برند، احضار می‌کنند، زندانی می‌کنند و از این کارها. آنچه من انجام داده‌ام رفع این محرومیتها بود. قسمتی از آنها را موفق شده‌ام و بقیه را نیز امیدوارم با پایان موفق جنگ به انجام رسانم. آنچه از نظر من اساسی و مهم بود و هست روحیه بود با ایجاد منزلتی نسبتاً ثابت و دفاع در برابر هر مقامی که این منزلت ثابت را بخطر بیافکند. دادن اختیار و تشویق به قبول مسئولیت و ابتکار و بکاربردن ابتکار به یمن فعال کردن استعدادها، که اینها قبول مسئولیت، گرفتن اختیار، جستجوی ابتکار، یعنی آن کار که تحت عنوان کاربرد آزادی در نیروهای مسلح، انجام گرفته‌است. با توجه به جو موجود قبول مسئولیت و ابتکار آسان نیست، يك عمل نظامی ممکن است نتایج پیش‌بینی شده را بیار نیارد، در این صورت، جوی بر ضد فرماندهی که این عمل را انجام داده‌است، بوجود می‌آید و در گردباد بهتان و... اعتبار و حیثیت او را از او می‌ستانند و چون پر کاهی می‌برد و سر به نیست می‌کند. این است که می‌باید استوار در برابر نتایج ناکامی‌های جنگی ایستادگی انجام می‌گرفت.

## اوایل جنگ افسران غالباً می گفتند: می دانیم که فردای پیروزی همه ما را اعدام خواهند کرد:

امام در این زمینه با استواری تمام عمل کرد و بتدریج این روحیه بوجود آمد. اوایل جنگ افسران غالباً می گفتند: می دانیم فردای پیروزی همه ما را اعدام خواهند کرد و این تردید و ترس هر بار که در مجلس، در روزنامه‌ها، در نمازهای جمعه، مطلبی گفته می شد، فزون تر می شد و طبیعتاً در محافظه کار کردن فرماندهان اثر می گذاشت. ولی بتدریج این ترس کم شد، نمی خواهم بگویم بکلی از بین رفته است ولی بسیار کاهش پیدا کرده و امیدوارم همه آنهايي که این کارنامه را می خوانند و به میهن اسلامی خودشان علاقه دارند و نمی خواهند ما در این جنگ شکست بخوریم، به این مسئله توجه جدی بکنند تا که این ترس بکلی از بین برود. این محرومیت تنها در سطح فرماندهان نبود بلکه در همه سلسله مراتب این محرومیت وجود می داشت و هر چه ما پایین تر می آمدیم شاید این محرومیت بیشتر هم می شد. پس باید بتدریج روحیه، اختیار، مسئولیت و ابتکار، رسوخ می کرد تا به سطح درجه دار و بعد هم سرباز می رسید. امیدوارم که با پایان گرفتن جنگ، و با تجدید سازمان نیروهای مسلح، تضادهای ناشی از محرومیت‌های سازمانی نیز از بین بروند و همین تجربه جنگ بصورت پایدار در ایجاد يك نیرویی مسلح قوی بکارآید. بطوري که نیروهای مسلح ما از هرگونه وابستگی مستقل شوند و بصورت يك دانشگاهی درآیند و در این دانشگاه، در عقیده و در دانش (که از نظر من يك واقعیت است) و استعداد پرورده بشوند و اینها اساس ترقی در سلسله مراتب قرار بگیرد. گمان من این است که این نحوه رهبری موجب دگرگونی کیفی مهمی در نیروهای مسلح ما است و امید دشمنان رابه کلی از بین برد. آنها گمان می کردند به محض حمله نیروهای عراق، قوای مسلح ما به جمهوری پشت خواهند کرد و کار این جمهوری ساخته می گردد. اما این نوع برخورد و از بین رفتن يك محرومیت بزرگ دیگر که خود دشمن موجب آن شد، یعنی محرومیت از عمل به خاطر میهن اسلامی، موجب شد که ارتش ما نه تنها حماسه ساخت، بلکه به



قول هیأت کنفرانس اسلامی، معجزه کرد. این جنگ بصورت يك عمل معجزه‌آسا در تاریخ ایران می‌ماند. این ارتش آن دگرگونی بزرگ و اساسی را نیز پذیرفت و امیدوارم که با پایان گرفتن جنگ، نیروهای مسلح ما بیان‌کننده اعتقاد اسلامی ما و میهن دوستی بر اساس این اعتقاد باشند. در حقیقت یکی از عقده‌های بزرگ ارتش ما همین محرومیت از میهن دوستی بود و در آن کاری که من انجام دادم ضعف مهم رژیم پیشین را همین می‌دانستم و به همین جهت عقیده داشتم در صورتی که مردم و مبارزان بایستند همه با کمال تعجب خواهند دید که نیروهای مسلح وفادار به رژیم سابق نیستند و حالا آن محرومیت را می‌شکافم.

کارنامه یکشنبه ۱۶ تا شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

تاریخ انتشار اردیبهشت ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۲۵

قسمت سوم

**وظیفه اصلی ارتش دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال آن است**  
این ارتش را نخست در دوران ناصرالدین شاه کارشناسان روسی تحت عنوان قزاق بنیان گذاشتند و ابزاری در دست آنها بود؛ همین ارتش که رضاخان در آن پرورده شد و کودتا کرد. در تمام دوران رضاخان و فرزند او، ارتش بر خلاف طبیعت خویش بکار برده شد. در حقیقت وظیفه اصلی ارتش چنان‌که در قانون اساسی ما نیز هست، دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال آن است عملاً رژیم‌هایی که بر این ارتش متکی بودند، عامل سلطه خارجی بودند، پس همیشه میان وظیفه اصلی ارتش و وظیفه‌ای که به او تحمیل می‌کردند تضادی وجود داشت و از همین جا آن محرومیت بزرگ بوجود می‌آمد. ارتش مجال پیدا نمی‌کرد بعنوان پاسدار استقلال کشور، عمل کند. نه تنها مجال پیدا نمی‌کرد بعنوان پاسدار استقلال کشور عمل کند، بلکه بر ضد

استقلال کشور بکار می‌رفت. این تضاد، تضاد دائمی پایدار و بزرگ ارتش بود. بهمین دلیل دائم در سطح ارتش حرکت بود و مبارزه و گرفتاری، زندان و اعدام بود. اگر ما تحرك سیاسی جامعه را با تحرك در سطح نیروهای مسلح در دوران رژیم پیشین مقایسه کنیم می‌بینیم نسبت بخود بیشتر قربانی داده‌است. این را من در همان کار آورده‌ام. تجربه انقلاب نشان داد که تحلیل من علمی و صحیح بوده است. حمله عراق به ایران، چون بدون توجه به این واقعیت انجام گرفت و حمله‌کنندگان و مشاوران ایرانی آنها که می‌گویند بختیار بوده است، عکس واقعیت را تصور می‌کردند؛ گمان می‌کردند که ارتش ما خواهان وابستگی است و به محض آمدن نیروهای عراق دست بدست هم خواهند داد و همه جای ایران را برای آنها فتح خواهند کرد، راه افتادند و بطرف ایران آمدند. غافل از اینکه این عمل مجالی بوجود می‌آورد تا ارتش آن زخم تاریخی، آن تضاد تاریخی و آن محرومیت بزرگ را علاج کند.

## در خارج، عمل ارتش را حماسه و بیش‌تر از آن کاری معجزه آسا می‌دانند

پس این‌که در خارج، عمل این نیرو را، عمل ارتش را، حماسه و بیش‌تر از آن کاری معجزه آسا می‌دانند، بدین خاطر است که خلاف انتظارشان بود. چرا انتظاری غیر از این داشتند؟ چون از این محرومیت‌زدایی آگاه نبودند. پس این‌که من گفتم این روش، روش قرآنی بود، باید به خواننده این فکر را بدهد و برای او این روشنگری را مسبب شده باشد که روش درست، در شناخت صحیح واقعیت و محرومیت و جواب مناسب بدان دادن، روشی علمی همین است. چون اگر هم ما فکر کنیم محرومیتها را آن‌طور که هستند شناخته‌ایم و جوابی نادرست به آنها بدهیم (به هر اسمی بدهیم)، در این صورت، خود ما قربانیان اول خواهیم بود. ما با حضور در جبهه‌ها، که در واقع شرکت در دفاع از میهن اسلامی دوش به دوش نیروهای مسلح بود، گفتیم بهترین راه رفع محرومیت، محرومیت تاریخی، همین استقامت تام و تمام در برابر متجاوز است. نتیجه، این‌که وسایل ما در شروع جنگ در حداقل بود و دشمن به اتکاء

تجهیزات عظیم، پیش می‌آمد. با همه این احوال، مقاومت حماسی، قهرمانی نیروهای مسلح ما سبب شد که بتدریج ما توانستیم از نظر تسلیحات و مهمات نیازمندیهای خودمان را رفع بکنیم. امروز ارتشی داشته باشیم که بخش مهمی از محرومیت‌های آن رفع شده است، خصوصاً محرومیت‌های ذهنی آن، محرومیت‌های معنوی آن، که از نظر هر نیروی مسلحی مهمترین محرومیتها بشمار می‌رود. يك کار دیگر هم انجام داده‌یم و آن گسترش زمینه همکاری و هم‌آهنگی میان همه نیروهای مسلح است، نه از بالا به پایین بلکه از پایین به بالا یعنی از طریق شناختن منزلت انسان و همکاری در عمل. این کار آسانی نبود، همه ما می‌دانیم برخوردهای شدید، پیش داوری‌ها، ذهنیتها، بدگمانیها، موجب می‌شد که بین سپاه و ارتش، بین اینها و نیروهای دیگر هماهنگی پدید نیاید و همان نطق و خطابه‌ها و مقاله‌ها و بردن افرادی اینجا و آنجا موجب می‌شد که جو سوءظن نیز تشدید بشود. تبلیغات شدید، جوسازی‌ها، تصفیه‌ها، اقدامها بر ضد رئیس جمهوری، خودبخود راه‌حلی طلب می‌کرد. من کوشیدم در سطح نیروهای مسلح هیچ گونه بحثی را بر سر حقانیت خود موجب نگردم. هر جا که حضور من موجب ایجاد چنین بحثهایی می‌شد از حضور در آنجا امتناع کردم، برای اینکه این جنگ اگر برای افتخارات شخصی می‌بود یا می‌شد، تابعال به ناکامی انجامیده بود. از سوی دیگر هر زمینه‌ای برای همکاری پدید آمد آن را تقویت کرده پیش بردیم. طرحهایی کوچک و موفقی این نیروهای مسلح در جبهه‌های مختلف باهم انجام دادند. در کارنامه‌های روزهای نخست جنگ، این معنی را گفته‌ام در دستورالعمل‌هایی که داده‌ام این معنی هست و همه آنها که در فرماندهی ارتش هستند، بر حقیقت گواهی می‌دهند که من با هرگونه زمینه احساس ناموافق و تضاد نسبت به نیروهای دیگر مبارزه کرده‌ام. از فرماندهان خواسته‌ام طرحهای مشترك تنظیم کنند و به اجرا بگذارند. بدین امید بوده‌ام که آنچه آخرسر ملاک قضاوت خواهد شد برای افراد سپاه، برای افراد ارتش، برای بسیج عشایری، برای جنگ‌های نامنظم، برای نیروهایی از ژاندارمری، شهربانی و کمیته که در این جنگ فعالیت می‌کنند، تجربه‌ای است که خود بدست می‌آورند و وقتی در عمل و در طول جنگ دیدند کسی که این تجربه را بکار برده، پدید آورده، تشویق کرده، با موانع موفقیت آن جنگیده،

درست عمل کرده است، قضاوت آنها واقعی خواهد شد. و ما در عین پیروزی در جبهه جنگ با دشمن خارجی، در ایجاد وحدت بنیادی میان نیروهای مسلح نیز پیروز شده‌ایم در وفادار کردن آنها به اسلام، به انقلاب و به جمهوری اسلامی نیز موفق شده‌ایم. پس از نظر من تهیه يك اثر ماندنی از این جنگ بزرگ (بزرگ به لحاظ کیفیت جنگ) می‌باید با توجه به این عقایدی باشد که از آن صحبت کردم. ما اگر بخواهیم در جنگها، در این اثری که در این جنگ می‌خواهیم یادگار بگذاریم بعنوان يك اثر هنری، تانک و توپ و هواپیماها را بنمایش درآوریم، اما ابتکارهایی که بکار برده‌ایم که اثراتی بمراتب بیشتر در موفقیت ما داشته‌اند، را نمایانیم، در حقیقت هیچ از معنای این جنگ بیان نکرده‌ایم. اینک امیدوارم خواننده بمن حق بدهد که بجا با تفصیل بیشتری درباره نحوه عملکرد خود در نیروهای مسلح صحبت کردم و امیدوارم افراد نظامی (وابسته به نیروهای مسلح) اگر این کارنامه را خوانند، در آنها این اثر را بگذارد که بیشتر به موقعیت خویش در این جمهوری توجه بکنند و بدانند که این جمهوری به آنها خدمتی کرده است بیشتر از خدمتی که به قشرهای دیگر کرده است. چون محرومیت آنها بیشتر بود و این محرومیتها بیشتر علاج شد. پس آنها باید با همین وفاداری که نسبت به جمهوری از خود نشان داده‌اند عمل کنند و وفاداری آنها نیز بتدریج بیشتر شود که ما هم موفق شویم و محرومیتهای دیگر آنها را نیز علاج کنیم.

### آمدن هیئت هشت نفری به ایران و شرح گفتگوها با آنها

اما موضوع سوم آمدن هیئت هشت نفری به ایران است این هیئت دوشنبه دهم فروردین به ایران آمد و قاعده این بود که من در کارنامه آن روز به این موضوع می‌پرداختم اما چون این هیئت رفت بعد حبیب شطی را با پیشنهادات فرستاد، بعد وزرای خارجه چهار کشور غیرمتعهد آمدند و اینها در این هفته واقع شد این است که گزارش همه آنها را یکجا اینک به اطلاع مردم کشور می‌رسانم. پیش از تشکیل جلسه مشترك هیئت هشت نفری با اعضای شورای دفاع، در هتل، بین سکوتوره و من صحبت درباره حل مسئله شد. رژیم عراق

حاکمیت در شط العرب را می‌خواهد و مدعی است که مرزهای ۱۹۷۵ در دوران رژیم سابق ضعیف بوده و تحمیل شده و قرارداد را از ناچاری پذیرفته من به او پاسخ دادم که قرارداد به تقاضای خود صدام حسین ( که تقاضا از دولت الجزیره کرده است ) منعقد شده و در تمام دوران رژیم سابق همکاری صمیمانه میان دو رژیم برقرار بوده، تعیین حدود انجام گرفته، نحوه اداره شط العرب به اجرا درآمده و اینها همه مخالف است با ادعای امروز آقای صدام حسین. او می‌گفت می‌خواهد برای اینکه نگویند این جنگ برای هیچ و پوچ بوده اسماً حاکمیت داشته باشد والا عملاً هر دو کشور آزادانه و بطور برابر از این راه آبی استفاده کنند. من در پاسخ گفتم حاکمیت اسمی یا باید تبدیل بشود به حاکمیت عملی یعنی يك جنگ دیگری هم باز ما بکنیم در آینده‌ای که رژیم عراق آن را مناسب تشخیص خواهد داد و باز در آن وقت هم خواهد گفت در جنگ قبلی من قوه کافی نداشتم که تمام حاکمیت را بدست بیاورم حالا بقیه‌اش را می‌خواهم بگیرم. یا در واقع فریب مردم عراق است و نتیجه مصیبت بار خود را برای رژیم عراق بیار می‌آورد. من روش دیگری را پیشنهاد می‌کنم. گفتم که این حرف را امام در ایام رژیم سابق خطاب به مسئولان آن رژیم نیز گفته بود. روش را تغییر بدهد و به مردم خود راست بگوید هدفهای اصلی از حمله خود را برای مردم عراق بگوید و بگوید که این هدفها را جنگ برآورده نساخت و حالا بهتر این است که از هر دو ملت پوزش بخواهد و به جنگ پایان ببخشد. بار دیگر که بعد از گفتگوی جلسه مشترك روز بعد نزد من آمدند باز من این حرف را زدم و گفتم اگر او توانا به این بیان نیست من حاضرم بعراق بروم و به ملت عراق بگویم. این راه درست‌تر است والا ما نمی‌توانیم از حق حاکمیت خودمان صرف نظر کنیم، این را نه ملت ما خواهد پذیرفت و نه نیروهای مسلح ما و همین مسئله را شرح کردم که نیروهای مسلح ما مجالی بدست آورده‌اند برای خلاصی از آن محرومیت تاریخی، محرومیت از وظیفه اصلی که دفاع از استقلال کشور است و اینک دارند بخودشان بعنوان پاسدار استقلال کشور تحقق می‌بخشند. چگونه می‌خواهید که ما این فرصت تاریخی را از آنها بستانیم؟ بعد او پیشنهادی کرد که عین آن را در آن جلسه مشترك طرح نکرد و من هم نمی‌خواهم در اینجا بازگو بکنم

بلحاظ رعایت امانت گفتگوهای جلسه مشترك ضبط شد و وقتی سکوتوره صحبت کرد و من پاسخ گفتم اعضای شورای دفاع تکبیر گفتند. هم خود من، هم هیئت هشت نفری غافلگیر شدیم. بعد از جلسه احمد آقا خیلی قدردانی کرد از این صحبت و گفت این را باید در رادیو تلویزیون پخش کنند تا مردم و همه بدانند شما چه گفته‌اید. بهرحال خواننده صورت مذاکرات آن جلسه را در کارنامه هفته گذشته خوانده است و خود می‌تواند درباره آن قضاوت و ارزیابی کند.

روز بعد، سکوتوره و ضیاء الرحمن رئیس جمهور بنگلادش و حبیب شطی به نزد من آمدند. سکوتوره گفت ما دیشب بیان کننده ادعاهای دولت عراق بودیم و حالا که به عراق می‌رویم بیان کننده نظرهای شما خواهیم بود خود ما هم يك نظر داریم بعد از اینکه از بغداد به جده رفتیم بصورت پیشنهادی برای شما و دولت عراق می‌فرستیم

## من از نو تأکید کردم که ملت ما طالب صلح است اما طالب صلح توأم با تسلیم نیست.

به او گفتم: اگر آقای صدام حسین مدعی باشد که در سال ۷۵ بلحاظ اینکه تناسب قوا به زیان او بوده تن به این قرارداد داده است و امروز بر اساس تناسب قوایی که فکر می‌کند بسود او است بخواهد قرارداد جدیدی را به ما تحمیل بکند آیا این خود بمعنای آن نیست که يك ملتی و جمعیتی و سرزمینی چند برابر عراق دنبال همین طرز فکر برود و بمحض اینکه احساس کرد برتری نظامی دارد انتقام این جنگ را بستاند؟ آیا این صحیح است که ما دائم در حالت جنگ زندگی می‌کنیم؟ من این را صحیح نمی‌دانم. این است که بهتر است چند بار بهای يك جنگ را نپردازیم و صلحی برقرار بکنیم، نه بر اساس تناسب قوا بلکه بر پایه رهنمودهای اسلام و بر اساس دادن حق به حق دار. آنها هم گفتند ما نیز بر این باوریم که حل مسئله بر اساس تناسب قوا حل درستی نیست و باید يك صلح پایدار پدید آورد. از اینجا به فرودگاه رفتیم و من رؤسای هشت کشور را بدرقه کردم. بعد آقای حبیب شطی آمد و در

خوزستان با من ملاقات کرد. يك ربع ساعت پیش من بود پیشنهادها را داد و من آنها را مطالعه کردم ابهاماتی که در پیشنهادها بود از او پرسیدم او جوابهایی به من داد. من بر اساس آن پیشنهاد و جوابها به مشاوران خودم گفتم پاسخی روشن، صریح و بدون ابهام تهیه کنند. برای اینکه سخن مبهم کار را طولانی می کند و ما را مردمانی بازیگر معرفی می گرداند و آخر سر هم در نظر مردم خودمان و مردم دنیا معلوم نمی شود چه پیش آمد و چه گذشت و به چه نتیجه رسیدیم. پاسخ ما به آن پیشنهادها تهیه شد که آن پیشنهاد دو پاسخ آن اگر چه پیش از این منتشر شده است ولی از باب اینکه خوانندگان امور و آنچه پیش آمده است را با وضوح تمام بخوانند و از آن آگاه بگردند در اینجا نیز یکبار دیگر می آید. به دیدار امام رفته پیشنهاد هشت کشور را برایشان خواندم پاسخ خودم را هم خواندم. ایشان پس از آنکه تأکید کردند ما درباره حاکمیت ملی هیچ گذشتی نمی توانیم بکنیم و نباید بکنیم، یا اینکه پاسخ ما روشن، صریح و واضح باشد، کمال موافقت و خرسندی را داشتند: آن پیشنهادها را همان شب در شورای دفاع طرح کردم و گفتم که آقای شطی درباره پیشنهاد خود این توضیحات کوتاه را در پاسخ سئوالات من داده است. آن پیشنهادها تصویب شد و برای دبیرخانه هیئت ۸ نفره به جده مخابره شد.

به خوزستان آمدم، در این فاصله گفتند که دستگاه خبرسازی حزب توده خبری ساخته و پراکنده که من به آقای دکتر تقی زاده ماموریت داده ام که در لندن به سفارت عراق برود و درباره حل مشکل جنگ مذاکره کند.

این را بگویم که دبیرکل حزب توده پس از دوندگیهای بسیار، دو بار به نزد من آمد، و البته اطلاعاتی از این نوع، درباره دیگران بخصوص قطب زاده می آورد. ( وقتی بود که قطب زاده زیاد به پروپای این حزب می پیچید) بعد می گفت که این صددرصد موثق است. و حال همان بازی را با خود من دارد می کند. البته ما با این کار حزب توده بی سابقه نیستیم. در دوران رژیم سابق نیز ساواک از اینکارها می کرد. یکبار در خارجه بمناسبت همین نوع بداخلاقی ها من به این حزب يك اخطاری کردم، خوبست از گذشته تلخ، از روزگار سیاهی که در ایجادش این حزب نیز شرکت داشت، درس بیاموزد و گرد این روشهای تخریبی، ضداخلاقی، ماکیاولی (بهتر است بگویم مجموع

اینها استالینی) نگردد. من هیچ‌گاه در کار سیاسی موافق روشهای مخفیانه، زیرزیرکی و سری، نبوده‌ام. و هیچ نیازی هم به ارتباط با عراق آن هم در لندن، آن هم با سفیر عراق در لندن، برای حل مشکل جنگ نبوده و نیست. معنای این‌طور مذاکره‌ها جز این نیست که ما می‌خواهیم از قسمتی از حقوق و حاکمیت خود صرف نظر کنیم. ما چگونه می‌توانیم این کار را محرمانه انجام بدهیم؟ پس این همان جنگ روانی است که در جریان بررسی زمینه سازی کودتا آوردم. این حزب نیز در این کارها بی‌سابقه نیست. در تاریخ خود بسیار از این کارها کرده‌است و سابقه طولانی دارد. با این‌حال، من یکبار دیگر به گردانندگان این حزب اخطار می‌کنم دست از این روشهای تخریبی و ضداخلاقی ماکیاولیستی و استالینی بردارند. بر پایه این‌گونه خبرسازی‌ها بود که پرسیده شده‌است: بین من و حبیب شطی چه گفتگویی شده است؟ گفتگو بترتیبی بود که با شما خوانندگان گفتم و پاسخ روشن و واضح ما خود می‌گوید که گفتگویی نشده است و آن پاسخ موضعی است که ما اتخاذ کرده‌ایم. چطور ممکن است صحبتی شده باشد، از جهتی غیر از آن مواضع و ما کتباً آن مواضع را اعلام کرده باشیم؟

این‌طور که به من گفتند آقای رجایی در کمیسیون دفاع مجلس گفته است که «از مذاکرات من با حبیب شطی خبر ندارد». اگر غیر از آنچه در شورای دفاع گفتم، مذاکراتی آقای حبیب شطی کرده‌است خود من هم از آن خبر ندارم و اگر همان هست که من اکنون گفتم مذاکره دیگری بین من و او نشده است. بهر حال این مطلب را از این باب در اینجا ذکر کردم که همه توجه بکنند، دشمنان بسیاری در کمینند تا با مسموم کردن جو، جبهه داخلی ما را ضعیف بگردانند و روحیه نیروهای مسلح را پایین بیاورند و به ما ضربه بزنند. در پاسخ یکی از نمایندگان گفتم: شاید بخاطر مسئولیت مستقیمی که در این جنگ بر عهده من است، ظاهراً بیش از دیگران علاقمند به پیروزی باشم، اما من کسی نیستم که به مردم و به میهنم جفا کنم و آنها را بازیچه بازیهای قدرت داخلی و خارجی قرار بدهم.



## در این فاصله، چهار وزیر خارجه کشورهای غیر متعهد آمدند.

وزیر خارجه کوبا از طرف آنها صحبت کرد و گفت که ما از ابتدا در کوشش برای پایان دادن به این جنگ بوده‌ایم و شرح این کوشش‌ها را داد. البته او دو سه بار به ایران آمده بود. بله گفت که آمده‌اند که هر تلاش را لازم باشد بکنند و من به آنها پاسخ گفتم که ما حرف مبهمی نمی‌زنیم، حرف ما روشن و واضح و این است که مرزهای بین ما و عراق مشخصند و دولتی بما تجاوز کرده و حداقل توقع، حداقل خواست، حداقل حق که ما بدان راضی شده‌ایم این است که به مرزهای خویش بازگردد و به این تجاوز رسیدگی شود. آنها گفتند ما می‌رویم و پیشنهادهایی تهیه می‌کنیم و برای شما می‌فرستیم. به اصطلاح این دیداری بود تشریفاتی و آنها رفتند از مناطق جنگی دیدار کردند و رفتند تا پیشنهادات خود را بفرستند. بنابراین، چون دیدار و گفتگو با آنها محتوای مشخصی نداشت، می‌توان گفت که در واقع مقدمه‌ای بود برای این که فعالیت خود را شروع کنند. گرچه بیانیه‌ای که بنام وزارت خارجه بر ضد آقای حبیب شطی صادر شد، بعد از تاریخ این هفته است، معهنا برای اینکه تمام این مطلب یکجا گفته آید، آن را هم در اینجا می‌آورم. من از این بیانیه آگاه شدم و کمال تعجب به من دست داد. مستند این بیانیه خبر رادیو اسرائیل بود، بعد معلوم شد که چیزی هم به آن خبر اضافه شده است. من همه این مطالب را مجموع تلفنگرام‌ها و سؤال و جوابها را برای هیئت سه نفری فرستادم. بمناسبت می‌خواهم این روش را در اینجا بیاورم: نه در دوره مبارزه با رژیم سابق، نه در دوران انقلاب وقتی امام در پاریس بود نه از روزی که به ایران آمدند، هیچ‌گاه مذاکره، گفتگو چه محرمانه چه شخصی را نه با نمایندگان رژیم سابق و نه با نمایندگان کشورهای خارجی تا این زمان نپذیرفتم و گمان می‌کنم یکی از اسباب موفقیت همین بوده است. خود گفتگوی شخصی يك ضعف است و طبیعی است طرفی که آدمی را به این گفتگو فرا می‌خواند ناآگاه از این ضعف نیست و همین را مقدمه و وسیله می‌کند برای بهره‌برداری و بتدریج انسان را می‌کشد به خط خودش. گمان من این بوده و این است که اگر انسان به حق قانع باشد و در حق نیز آنچه را که مسلم است، بچسبد، احتیاجی به برقرار کردن روابط شخصی و این گونه مذاکره‌ها ندارد. آقای صالحی نجف

آبادی متن مفصلی نوشته بود و پیش از این نیز به این متن اشاره کرده‌ام و در آنجا گفته بود که مذاکره را باید دید که بسود است یا به زیان اگر به سود انقلاب و کشور است باید سپاسگزار هم بود. مذاکره مفید نیاز به این‌که شخصی باشد و محرمانه باشد ندارد. اینگونه مذاکراه‌ها (غیرسودمند) متناسب است با زد و بند برای تحصیل قدرت یا تحکیم قدرت فردی. در صورتی که چنین مقصودی در میان نباشد مذاکره باید سازمانی باشد، یعنی از مجاری تعیین شده انجام بگیرد و با مسئولان معلوم. در این صورت، آدمی از خطر مصون و کشور از خطر مصون است و همه می‌دانند که چه گفته و چه شنیده شده است. در این صورت، البته مذاکره مفید است. ضمن این‌که بقول مصدق دقیقاً هیچ امری مخفی نیز نمی‌ماند. چرا هیچ امری مخفی نمی‌ماند؟ مسئله جامعه‌شناسی سیاسی ایران است: يك دليل آن این است که امور در ایران بر اساس روابط شخصی قدرت می‌چرخند؛ بنابراین، اطلاع حربه است، حربه مهمی هم هست. در نظام سیاسی که بر روابط شخصی قدرت استوار است، کسب اطلاع و استفاده از اطلاع از کارگزاران حربه‌ها است. این است که در ایران بیشتر از کشورهایی که در آنجا فعالیت‌ها کمتر شخصی و بیشتر سازمانی است، خبرها و رابطه‌های محرمانه فاش می‌شوند. زیرا همه جاسوس یکدیگرند و می‌کوشند که بدانند رقیب چه می‌کند، نه تنها رقیب چه می‌کند بلکه دوست هم. يك دليل ديگر اين امر تضاد دائمی میان ملت و دولت است و در برخورد بر سر قدرت ناگزیر هر گروه برای جلب اعتماد مردم و برانگیختن مردم از اطلاع به زیان رقیب خود استفاده می‌کند. البته دلایل زیاد دیگری هم وجود دارد. قدرتهای خارجی نیز از این سو قرار ملاقات می‌گذارند و گفتگو می‌کنند و از آن سو با «لو» دادن مطلب هدفهای سیاسی خاص خویش را تعقیب می‌کنند، چنان‌که در دوران انقلاب نیز این کار را کردند. به همین جهت وقتی کاردار سفارت آمریکا از من تقاضای ملاقات کرد ( وقتی که من عضو مجلس خبرگان بودم)، به آقای انتظاریون گفتم: به آقای کاردار بنویسید کتباً تقاضای ملاقات کند و موضوع ملاقات را هم معلوم بکند و از مجرای خود یعنی با اطلاع دولت پیش من بیاید، به همین ترتیب هم پذیرفت و پیش من آمد و در زمینه ایجاد روابط بین ایران و آمریکا صحبت کرد. من به او گفتم شما در

ایران حکومت کرده‌اید، سالم کردن رابطه یعنی دست برداشتن از تمایل به حکومت در ایران و بر سر این حرف هم ماندم و او هم رفت. در خارج هم که بودم به همین ترتیب حتی‌المقدور از قبول مذاکره شخصی و خصوصی حتی عمومی، اجتناب می‌کردم.

به اعتقاد من، حکومت اسلامی وقتی کاملاً اسلامی است که از جمله در آن سر نباشد و مردم از همه چیز آگاه باشند البته ایجاد شرایطی که بتوان همه چیز را به موقع و در همان موقع به مردم گفت آسان نیست، اما اگر ما بخواهیم در این جهان در کام ابرقدرتها، زندگی بطور مداوم مستقلی داشته باشیم. باز تکرار می‌کنم بدون آزادی، بدون آگاهی میسر نیست و این را هم در اصول راهنمای حکومت اسلامی و هم در تعمیم امامت و در کارهای دیگر آورده‌ام و این‌که گزارش کارهای روزانه را به مردم می‌دهم از این اعتقاد مایه می‌گیرد. امیدوارم بر این اعتقاد پایدار بمانم و هرگز از این اعتقاد دور نیفتم.

کارنامه یکشنبه ۱۶ تا شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

تاریخ انتشار پنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۲۶

قسمت چهارم

### مطلب دیگر این هفته، موضوع شکنجه بود.

روز سه شنبه هجدم فروردین، آقایان حاجتی کرمانی، بجنوردی و محلاتی نزد من بودند که جوانی را وارد کردند که می‌گفت مرا شکنجه کرده‌اند و با آتش سیگار بر شکم من نام بهشتی را نوشته‌اند و شکم خود را نشان داد. آقای بجنوردی گفت: من واردم به شکنجه بگذار من امتحان کنم. او امتحان کرد و بعد گفت بله این با آتش سیگار سوخته شده. آن جوان نامه پزشک قانونی را هم ارائه کرد که نوشته بود او را سوزانده‌اند. جوان می‌گفت: در تبریز مرا گرفتند و بردند و با من این کار را کردند. به او گفتم بسیار خوب برو من

می‌گویم که به این مسئله رسیدگی کنند. بعد از رفتن او در اینجا گفته شد به اینکه اینها را خودشان می‌کنند، برای اینکه به جمهوری صدمه بزنند. من در پاسخ گفتم اولاً بلحاظ اینکه حکومت ما اسم اسلامی بر خود دارد ما می‌باید نسبت به ماموران دولت خودمان سختگیر باشیم. رژیم ما با رژیم رضاخان فرق می‌کند. او اعلامیه داده بود که هر کس از مأمور دولت شکایت کند پدرش را درمی‌آورم. بدین ترتیب، یک طرفه، حق با مأمور دولت شده بود. در رژیم شاه، دادگاهها که مردم را محکوم می‌کردند یک دلیل گزارش ساواک بود؛ دادگاه یک طرفه حق را به ساواک می‌داد. باید سختگیر باشیم وقتی شکنجه در اسلام حرام است لابد دلیل دارد که حرام است با حرامهای دیگر فرق ندارد. بنظر من بدتر هم هست به لحاظ اینکه شکنجه برای این انجام می‌گیرد که آنچه عزیزتر هست، آن گوهر انسانیت و شخصیت، آن را بشکند، معنویت و روحیه انسان را بشکند. مواد مخدر و مسکرها این بلا را بر سر انسان می‌آورد. حالا اگر ما بیاییم بگوییم اینها خودشان این کار را می‌کنند، این در واقع تبلیغی است به سود اینها؛ به لحاظ اینکه اگر این مقدار وفا و این مقدار ایستادگی در یک گروهی بوجود آمد که برای ضربه زدن به حکومت اسلامی حاضر بشود با افراد خود این کار را بکنند و افراد خودشان بپذیرند آنها ماندنی هستند و ما رفتنی.

این داستان روزهای نخست جنبش حسن صباح و سربرداران اینها را به یاد می‌آورد و من گمان نمی‌کنم که نه ما این قدر بد شده باشیم که عده‌ای حاضر بشوند این شکنجه‌ها را برای ضربه زدن به ما تحمل بکنند و نه آنها آن قدر خوب شده باشند که برای ضربه زدن به ما تن به این فداکاریها بدهند. به هر حال ما لاقل می‌بایست اگر آن را یکجا نمی‌پذیریم لاقل درباره این امور تحقیق را لازم بدانیم.

وگرنه، بله آسان می‌شود گفت هیئت رسیدگی به شکنجه رفتند و رسیدگی کردند و پرونده‌ها را زیرورو کردند و هیچ اثری از شکنجه نیافتند و اگر هم بوده ماهها قبل بوده! خوب این مسئله پیش می‌آید که آن قبل که بوده چه کسانی می‌کردند؟ چه کسانی هستند چه مجازاتی شدند؟ چگونه قطع شد؟ خوب اگر چنین گزارش شد (این را به هیأت سه نفری نوشتم) و به آن صورت درآورد مسئله انتشار گزارش‌های مربوط به شکنجه متشنج کردن جو است، تضعیف

نهادهای است یا بعکس تقویت جمهوری است و مبارزه قاطع با آن چه که در قانون اساسی ما ممنوع است و نباید بشود. امیدوارم که آن هیأت سه نفری زود تکلیف این مسئله را روشن کند تا ما بدانیم اگر گزارش بنظر ما رسید که متضمن واقعیت نیست حق نداریم این مطالب مربوط به شکنجه را نشر بدهیم و اگر نشر دادیم تضعیف نهاد کردیم و تشنج شده است و غیرذلك. این هم مربوط به این قضیه.

غیر از این مسئله ترور آقای ربانی شیرازی و رفتاری که در اهواز با دو طلبه شده بود و کارهایی از این نوع که در اینجا و آنجا اتفاق می افتد و تیرهایی که کمانه می کند و صاف به قلب نوجوانها می خورد، چند گزارش در این باره با اسناد لازم تهیه کرده و برای من فرستاده اند. نظر من این است که باید با اینگونه اتفاقات جدی و قاطع رویرو شد. وگرنه آن طور که سابقه در خود کشور ما نشان می دهد و در کشورهای دیگر نشان می دهد، این موج بالا خواهد گرفت و متضمن خطرهای بسیار برای کشور و برای جمهوری و برای دین و حکومت دین است. فعلاً به این مقدار اکتفا می کنم تا ببینم در این زمینه چه خواهیم کرد و چه وقت يك دستگاه قضایی قوی و واقعاً بی طرف، نظم و نسق را باز می گرداند و این گونه امور از بین می رود.

**روزهای نخست جنگ روحیه، روحیه تدافعی بود، امروز روحیه،**

**روحیه تهاجمی است**

مطلب دیگر امور جنگی یعنی عملیات جنگی است که در این هفته تقریباً هر روز شورای نظامی را برای مطالعه نتایج طرحها که در دست اجرا هستند و طرحهایی که باید اجرا بشوند، تشکیل دادیم.

يك مسئله مسلم است و آن مسئله را بسیاری به من تذکر دادند و یادآور شدند گرچه خود من آن را تجربه می کنم و آن این است که در روزهای نخست جنگ روحیه، روحیه تدافعی بود. تمام تلاشها، فکر و ذکرها متوجه این مسئله و این امر بود که چطور مانع پیشروی دشمن بشویم. امروز روحیه، روحیه تهاجمی است. همه فکر و ذکرها متوجه این معنی است که چگونه به دشمن

هجوم ببریم. انواع طرحها و تاکتیکهای مختلف را می‌آزماییم. من از ابتکار در زمینه اسلحه و مهمات و تعمیر وسایل جنگی زیاد صحبت کرده‌ام. می‌شود گفت که هیچ طرحی و ابتکاری را با خواننده در میان نگذاشته‌ام، دلیل آن روشن است چون ما در جنگ هستیم و نمی‌توانیم این ابتکارها را شرح بدهیم. اما می‌خواهم بگویم که شماره آنها زیاد است و قطعاً در آموزش ارتش و نیروهای مسلح در آینده بکار می‌آیند.

کاربرد نیروها بنحو موثر، انواع تاکتیکها از نیروهای مسلح، انواع نقشه‌های حمله و نتایج بدست آمده از آنها و دخالت دادن این نتایج در طرحهای جدید، در مجموع تلاش عظیم نسل امروز است که می‌خواهد به استقلال در مهمترین زمینه دست بیابد. ارتش ما وابستگیهایی داشت که یکی از آنها وابستگی در استراتژی، تاکتیک و فرهنگ نظامی بود. امید من این است که در این جنگ این وابستگی را از دست بدهند. بسیاریند که می‌نشینند و می‌گویند که جنگ چریکی، جنگ عملیات نامنظم را کنار گذاشتند و جنگ کلاسیک کردند و این با خیال‌پردازی‌های شورشی آنها سازگار نیست و این مسئله را برای ما گناه نابخشودنی قرار می‌دهند. یک هموطن من هم نامه مفصلی به امام نوشته بود و رونوشت آن را هم برای من فرستاده بود و تاکتیک جنگ روسی را که عراقی‌ها به کار می‌برند که در واقع تصرف زمین خالی از انسان است یعنی کوبیدن برای اینکه کسی باقی نماند آنها فقط زمین را اشغال کنند، بود و فرق جنگ نامنظم را با جنگ چریکی. موقع و شرایط هرکدام از اینها را شرح داده بود و پرسیده بود آیا این مطالب را دشمنان جمهوری اسلامی نیستند که می‌گویند و می‌گویند ما از امکاناتی که داریم استفاده نکنیم معنای آن این نیست که تن به شکست و پی آمدهای آن بدهیم؟ حالا من این مقدار می‌خواهم بگویم که ما در این جنگ اسیر قاعده‌ای نماندیم و آنها هم که این مطالب را می‌گویند و می‌نویسند از دور به مسئله نگاه می‌کنند و در این کارگاه بزرگ نیستند و حضور ندارند، تا ببینند که چگونه آرام آرام آن قواعد برهم خورد و جستجوی ترکیبهای نو از همه امکانات و شیوه‌ها، اساس قرار گرفت آن «من‌ها» آرام آرام شکست. طبیعی است افسرانی که سالهای دراز تحصیل کرده‌اند و همان‌طور که گفتم در رژیم پیشین حق هیچ‌گونه ابداع و ابتکاری

نداشته‌اند سریعتر از این نمی‌توانستند به ابتکارهای نو دست بزنند و امیدوارم که حالا دور بردارد و در سراسر جبهه‌ها هر روز افسران ما، فرماندهان ما از بالا تا پایین جنگ را میدان تخریب تلقی نکنند، بلکه يك کارگاه بزرگ تلقی بکنند که در آنجا می‌باید مثل يك کارفرما دنبال ترکیب‌های جدید و فرآورده‌های نو باشند. این شوراهاى نظامی هم که ما تشکیل می‌دهیم، قسمتی صرف همین بحثهای مربوط به روشها می‌شود؛ صرف این طرحها می‌شود. برای موفق شدن در این طرحها، همه نیروهای مسلح ما می‌باید «من‌ها» را کنار بگذارند و همدیگر را قبول کنند و کمی و زیادی‌ها را برای بعد بگذارند و همدیگر را بپذیرند و ببینند چگونه می‌توانند با یکدیگر هم‌آهنگی ایجاد کنند و طرحهای نظامی موفق را اجرا کنند. این هم از نظر دفاع میهن اسلامی مادر حال حاضر اساسی است و هم در آینده کاری بغایت مهم و اساسی است، چه از نظر امنیت داخلی و چه از نظر امنیت خارجی. بطوری که ارتش ما، نیروهای مسلح ما، از این جنگ بصورت يك نیروی بیرون بیایند که آماده رویارویی با هرگونه استراتژی و تاکتیکی که دشمنان ما بخواهند از آن به زبان ما استفاده کنند، باشند. موفقیتهایی که در سراسر جبهه‌ها بدست می‌آیند محصول هم‌آهنگی و جستجوی ابتکارهای جنگی نو است. به عنوان نتیجه بگویم آن‌طور نیست که عده‌ای تبلیغ می‌کنند که ما جنگ کلاسیک را حاکم کردیم و جنگ غیر کلاسیک و غیر منظم و چریکی را رها کردیم؛ نه، ما در پی شیوه‌های جنگی نو و بدیع با ترکیبهای مناسب از نیروها و امکانات تسلیحاتی خود رفته‌ایم و امیدواریم با همین ابتکارها بتوانیم جنگ را با پیروزی به پیش ببریم و میهن اسلامی خودمان و استقلال میهن را حفظ بکنیم. این هم توضیح درباره شوراهاى نظامی.

## بازدید از جبهه‌ها بود و خلبانانی که آن هنرنمایی چشمگیر را در خاک عراق کرده بودند:

مطلب دیگر این هفته مسئله بازدید از جبهه‌ها بود و خلبانانی که آن هنرنمایی چشمگیر را در خاک عراق کرده بودند پس از رفتن به حضور امام،

نزد من آمدند و موفقیت آن‌ها هم حاصل یکی از همین ابتکارهای نظامی است که نیروهای هوایی ما با شکست همان مرزها، مرزهای سابق، (مرزها یعنی قواعد نظامی سابق)، بدست آورده‌اند. البته این‌که من می‌گویم شکستن آن مرزها معنایش این نیست که قاعده شکنی کاری است انقلابی. قواعدی هستند که به قول خود نظامی‌ها محصول جنگهای بیشمار تاریخ بشری هستند و شکستن آن‌ها مساویست با قبول شکست. اما قواعدی هم هستند که متناسب با امکانات فروشندگان اسلحه‌ها وضع شده‌اند، و یک کاربرد معینی را اینها، قاعده کرده‌اند. ما در وضعی که هستیم اگر طبق آن قواعد بخواهیم عمل بکنیم هیچ‌کار نمی‌توانیم بکنیم. پس ناگزیر می‌باید در جستجوی قواعد تازه‌تری باشیم. این ابتکارها ضرورت جنگ است. جنگی که در آن، ما می‌خواهیم لااقل قسمتی از وابستگی‌های خودمان را نیز از دست بدهیم و مستقل بشویم. این است که کار این خلبانها نه تنها از نظر نظامی یک کار توأم با شجاعت و جسارت بسیار است، بلکه باز از نظر نظامی متضمن ابتکار، نوآوری، تلاش و کوشش برای استقلال در زمینه عمل نظامی است. هر اندازه کوشش ما، نیروهای مسلح ما، در این زمینه‌ها بیشتر باشد، استقلال ارتش ما بیشتر می‌شود و امید خارجی‌ها به اینکه از وابستگی‌های نیروهای مسلح ما به زیان ما استفاده کنند کمتر می‌گردد و در این کشور با موقعیت بسیار مهمی که دارد یک ارتش مستقل می‌تواند از اسباب بزرگ ثبات در منطقه، بدون حضور ابرقدرتها باشد و این اگر درست عمل کنیم همان چیزی است که محرکان جنگ عکس آن را آرزو داشتند.

### تشکیل اجتماعی اجازه قبلی نمی‌خواهد

کار دیگر این هفته همان مسئله قطع رابطه میان رئیس جمهوری و مردم است. مدت‌ها پیش ستاد ارتش از من خواست تا در بازی فوتبال حاضر بشوم و درآمدی که حاصل می‌شود، صرف بهبود نتایج حاصل از جنگ در آنچه که به خانواده‌ها راجع است گردد. من پذیرفتم، وزیر کشور تلفن کرد و گفت: «ممکن است اجتماع عظیمی بشود و یک وقت برخوردی پیش بیاید، فعلاً شما تأخیر



بیاندازید». من پذیرفتم. اما بر خلاف قاعده ایشان اعلام کردند که این فوتبال برگزار نخواهد شد. چرا بر خلاف قاعده؟ برای اینکه در قانون اساسی وقتی اصل مربوط به اجتماعات موضوع بحث بود چند نوبت این اصل به لحاظ قیدهایی که داشت رد شد. پس از آن که این قیدها رابرداشتند و معلوم شد که تشکیل اجتماع هیچ اجازه قبلی لازم ندارد، خود من هم در این زمینه صحبت کردم در آن مجلس دیگران هم صحبت کردند، به تصویب رسید. پس تشکیل اجتماع اجازه قبلی نمی‌خواهد. بخصوص که اجتماع، اجتماع غیرسیاسی باشد و در حضور رئیس جمهوری باشد. به هر حال برای اینکه محیط محیط متشنجی نشود گفتم به عقب بیندازند، بعد به من گزارشی کردند که در ورزشگاهها و در ورزشگاه بزرگ و در ورزشگاه امجدیه نگذاشتند این بازی انجام بگیرد، حتی مسئول ورزشی، باشگاه پرسپولیس را تهدید کرده‌اند جواز آنها را لغو خواهند کرد. حالا به این امور چه کسی باید رسیدگی کند؟

## هر روز يك طرحی می‌برند برای اینکه اطراف اختیارات رئیس جمهوری را بچینند

يك وقتی من گفتم: «هر روز يك طرحی می‌برند برای اینکه اطراف اختیارات رئیس جمهوری را بچینند». یکی از آنها که برده‌اند همین است که رئیس المپیک را هم که در همه جای دنیا، رئیس دولت معین می‌کند (رئیس جمهور معین می‌کند)، برای ورزش در جهان که جنبه سیاسی هم ندارد و جنبه نمایندگی از ملت و مظهریت دارد، این را هم در ایران از رئیس جمهور بگیرند. حالا معلوم شد که برای این جور کارها است. حالا که البته این برای مسابقه با خارجیها و دنیا است.

بهرصورت، ارتش گفت: مسابقه در زمین ورزش خود ارتش، مرکز آموزش کادر برگزار می‌شود و برگزار شد. من بارها به شعور، وجدان و آگاهی مردم تکیه کرده‌ام و بدان اعتقاد نشان داده‌ام. در آن روز که در آنجا مسابقه برگزار شد، امکانات آنجا محدود بود، آن مقدار که توانسته بودند بعنوان تماشاچی بیایند، احساسات بسیار گرم و صمیمانه و آگاهانه‌ای از خود نشان دادند. اما

این همه داستان نیست: مردم چون آگاه بودند، چون بقول آن نویسنده «رادیو بازار همه را آگاه کرده بود که چرا این بازی در آن زمین انجام می‌گیرد»، این است که در مراجعت از آن زمین که در دورترین نقطه شرق تهران بود، در همه مسیر مردم اجتماع کرده بودند و احساسات شورانگیز و توأم با آگاهی ابراز می‌کردند. اما این اجتماع که من می‌گویم توأم با آگاهی بدین لحاظ که معلوم نبود ما به محلی که رفته بودیم از چه راه باز خواهیم گشت و به کجا خواهیم رفت. پس چگونه مردم در مسیر جمع شده بودند؟ این حرکت، یک حرکت خودجوش بود یعنی وقتی ما راه افتادیم هر کس موتور یا وسیله نقلیه‌ای داشت با ما راه افتاد. خود این امر موجب می‌شد که مردم از خانه‌هاشان بیرون می‌آمدند و اگر در خیابان بودند فوراً متوجه می‌شدند و می‌آمدند صف می‌شدند و آن احساسات گرم و صمیمانه را ابراز می‌کردند.

بهرحال، اگر آن جلوگیری برای این بود که رئیس جمهوری در جمع مردم حاضر نشود، نتیجه عکس داد. وقتی مردم آگاهند، بیدارند، همیشه همین‌طور می‌شود.

## حضور در مسجد، در ختم مرحوم اللهیار صالح و قتیکه به خوزستان می‌آدم

دیگر از کارهای این هفته حضور در مسجد، در ختم مرحوم اللهیار صالح و قتیکه به خوزستان می‌آدم بود. موافقت و مخالفت با شیوه‌های سیاسی، با روشها، یک مسئله است و ضرورت تقدیر و احترام از کسانی که عمر درازی بر یک رویه بوده‌اند و معرفی، معرفت، شخصیت پروری ملت خویش هستند، یک مسئله دیگر است. جز در نزد استبدادگرها، جانبداران استبداد و زورپرستها، که اخلاقی قبول و رد کلی دارند، در بقیه دنیا این‌طور است که گرایشهای فکری، سیاسی هر چه باشند، شخصیتها را عموم مردم ارج می‌گذارند و تقدیر می‌کنند. به این ترتیب است که جامعه با ارزش کردن شخصیتها برای خود محیط تربیتی فراهم می‌آورد که در آن محیط تربیتی کودکان از ابتدا طوری پرورده می‌شوند که شخصیت ثابت، و رو به رشدی داشته باشند. این است که ما به حکم اخلاق

اسلامی می‌باید رویه‌ای داشته باشیم، تا بتدریج جامعه ما محیطی بشود برای پرورش شخصیت‌های ثابت، رشیدیاب و بزرگ.

## در کشور ما هر وقت شخصیتی بوجود آمده است، کوشیده‌اند او را خراب بکنند، از اعتبار بیندازند

دشمنان ما در دو قرن اخیر، عکس این سیاست را در کشور ما اجرا کردند، هر وقت نیز شخصیتی بوجود آمده است، کوشیده‌اند او را خراب بکنند، از اعتبار بیندازند؛ طوریکه این ملت نه تنها باور کند قادر به پروردن شخصیت نیست بلکه بیشتر از این باور کند که دچار فساد و تباهی تاریخی شده و فسادش هم علاج‌ناپذیر است. در نتیجه، قرارگرفتن کار در دست اشخاص خائن، اشخاص نالایق، اشخاص فاسد را طبیعی بیندازد و فکر کنند که غیر از این علاجی نبوده است. کار را چنان سخت کردند آن قدر شخصیت‌های رام ناشدنی، تسلیم ناشدنی را از بین بردند یا از نظر و چشم مردم انداختند که بتدریج باوری پیدا شد که ملك الشعراى بهار در تاریخ احزاب سیاسی آن را بدین صورت بیان کرده است، می‌گوید: در ایران يك كرمى هست، كرم شخصیت‌خوار. این کرم هر وقت می‌بیند استعدادی پیدا شد و جوهری از خود نشان داد به جان او می‌افتد؛ اگر توانست خرابش می‌کند و کار او را می‌سازد؛ اگر نتوانست در اطراف و محیط او بکار می‌افتد و آن را خراب می‌کند تا که بالاخره او، آن استعداد و شخصیت، را از کارآیی بیندازد. این کرم، این آفت، آفت بزرگ اجتماع ما است.

در دوران جمهوری، ما می‌باید صرفنظر از اختلاف نظرها که بین من و صالح بود، در شیوه مبارزه و در نحوه برخورد با رژیم سابق اختلاف بسیاری بود، اما با وجود این اختلاف من همواره بر این باور بودم که شخصیت‌هایی که داریم و اینها روی «نه» خود به استبداد مانده‌اند باید احترام بشوند تا نسلی که رو می‌آید بداند استمرار، پایداری، بقا بر پیمان، ارزش اساسی در جامعه ما دارد و بوقلمون صفت و هر روز به یکرنگ بار نیاید.

آنهايي که که صالح را از نزديک می‌شناسند می‌دانند که او مردی با «رويه» بود. در دوران زندگي در پی مال اندوزی نرفت. بر آنچه باور داشت استوار بود و بر خط خود مداومت داد. این آن ارزش است که ما می‌باید تکریم کنیم. حضور من در آن مجلس به معنای قدردانی و قدرشناسی و تکریم این ارزش و ارزشهای دیگری بود که او معرف آنها بود.

از اتفاق از سفر خوزستان که به تهران آمدم، دیدم کتابی را برای من فرستادند بعنوان «تقریرات مصدق در زندان» یکی از قصه‌هایی که در این کتاب بود از دردهای مصدق - که من در کارنامه هفته بعد بعضی از نکات را که بدرد خواننده می‌خورد از این کتاب می‌آورم - همین مسئله ثبات شخصیت است. می‌گوید: آقا درد کشور ما این است که ثبات نیست. ثبات در عقیده نیست و می‌گوید: اگر کسی بت هم بپرستد اما در عقیده خود ثابت قدم باشد قیمت دارد. بهتر از کسی است که هر روز به يك عقیده و يك رنگ است و با اوضاع و احوال رنگ عوض می‌کند. مثل بعضی از حیوانات که پوست می‌اندازد و عقیده دیگری را می‌گیرد. حالا اگر کسی پیدا شد و اوضاع و احوال روز در عقیده او تأثیر نگذاشت، در جامعه ما باید ارج و احترام پیدا کند. البته اگر بخواهیم نسل جدید، با ضوابط و ارزشهای اسلامی تربیت بشود. يك داستان هم صالح برای من گفت که برای معرفی اخلاق او و این دو دسته از رجال جا دارد که در اینجا بیاورم:

گفت: من امینی را در وزارت دارایی استخدام کردم. وزیر دارایی بودم استعفا کردم. امینی نزد من آمد و گفت شما چرا استعفا کردید؟ گفتم من وزارت را برای انجام يك برنامه و طرحی پذیرفتم والا عاشق این مقام نبودم. چون امکان اجرای آن طرح و برنامه نبود من، استعفا کردم. امینی در جواب گفت: ای آقا! من حاضرم يك روز وزیر بشوم فردا هم تابوت مرا به قبرستان ببرند. شما وزارت را ول کردید برای اینکه طرح را نمی‌شد اجرا کرد؟»  
یاد و خاطره او گرامی باد

کارنامه یکشنبه ۲۳ تا شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۰

## بررسی یکی از سوره‌های قرآن، به عنوان روش

در آغاز کارنامه این هفته من به بررسی یکی از سوره‌های قرآن، به عنوان روش، می‌پردازم. این سوره هم جزو همان فهرستی است که خواهری به خواب دیده و برای من فرستاده است.

### سوره کوثر

بسم الله ا لرحمن الرحيم: انااعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شائتک هوالاتر.

ما به تو کوثر، سرچشمه خودجوشی فزاینده، پر خیر و برکت بخشیدیم. پس برای خدای نماز بگذار و نحر کن بیگمان طعنه زن کینه جوی دشمن تو، ابتر و دنباله بریده است.

ظاهر آیه این است که چون فرزندان پسر پیامبر از دنیا رفتند، دشمنی از راه طعنه گفت: پیامبر بدون عقبه است (ابتر) است، یعنی بعد از مرگ خاندان او دنباله پیدا نمی‌کنند و به خود او تمام می‌شود. مرحوم طالقانی در تفسیر خود بر آن است که از پیامبر از طریق دختر بزرگ او و داماد او «علی» خاندانش استمرار پیدا کرد و کتاب و دین او سرچشمه زاینده همه دوران‌ها شد و علما که فرزندان معنوی او بودند، کوثر شدند. عترت او و کتاب او و علما اینها آن سرچشمه فزاینده‌ای هستند که دائم بر کم و کیف حرکت انقلاب در جامعه بشری می‌افزایند و آنها که مخالف پیامبر بودند دم بریده و ابتر شدند و از آنها نام و نشانی نماند. اگر بخواهیم دقیق‌تر بیان کنیم خاندان پیامبر را از ابراهیم تا امروز متجاوز از ۴۰۰۰ سال طول عمر و تاریخ معینی دارد. قطعاً پیش از این هم عمر داشته است و از این حیث یکی از شگرفی‌های جهان ما است. پس این واقعیت اجتماعی و جهانی را می‌توان کوثر شمرد. اما تفکر توحیدی او، تفکری قدیم است، از بعثت آدم تا امروز این فکر موجب خیزش‌ها تحرك‌ها،

انقلابها گشته. البته در مقابل آن هم فکر شرك بوده، توحید - شرك، بیان کننده مبارزه دائمی بوده است در تاریخ بشر، بر اساس توحید، عدالت و رهبری و اداره صحیح طلب می شده است و بر پایه شرك تبعیض و حاکمیت زور طلب می شده است. آنهایی که به نام توحید عمل کرده اند، آنها کوثر، همان سرچشمه فزاینده ماندنی شده اند. نمونه های بسیار می توان آورد. بنی امیه، اثری از خود بر جامعه گذاشتند که ابتر شدند. دنباله بریده شدند طوری که امروز کسی حاضر نمی شود خود را به آنها منسوب بداند اما خاندان نبوت در تاریخی طولانی استمرار پیدا کرد و هر کسی فخر می کند که بدان وابسته باشد. همین طور درباره دانایان دانش توحید نیز آنها که این دانش را به خدمت مبارزه برای استقرار توحید گذاشتند، کارشان استمرار پیدا کرد و سرچشمه شدند و هستند. آنها که این دانش را در خدمت دیو قدرت استبدادی گذاشتند، آنها هم ابتر شدند و دم بریده شدند و گم شدند و اگر هم نامی از آنها به میان آید به زشتی است. پس علت بقاء خاندان پیامبر، در يك دوران ۴۰۰۰ ساله تاریخ سراسر مبارزه برای يك فكر صحیح، فكر توحیدی، دین، دین توحیدی به ما می گوید که مایه این استمرار و این سرچشمه خودجوش و پرجوش چه جور است بدون فكر و بدون مبارزه برای تحقق آن فكر، استمرار حیات ممکن نیست. این است که بحق حیات، عقیده و جهاد، بمعنای کوشش مداوم برای متحقق کردن آن است. کوثر این است مثال های تاریخی در هر جامعه ای وجود دارد و می توان آورد. جانب داران حق ماندنی می شوند؛ حیات اجتماعی آنها استمرار پیدا می کند دائم. مثل سرچشمه آب زلال امید. آب حیات مبارزه برای تحقق آرمان توحید را بیرون می دهند و آنها که براه شرك می روند، آنها دم بریده می شوند و استمرار در کار در حیاتشان نیست. در تاریخ اسلام خاندان پیامبر مقبول است منبع فیاض جوششها و خیزشهای اجتماعی است، اما از مخالفان این خاندان اثری یا دنباله ای بر جا نیست. آنها ابترند چرا این طور است؟

اینکه به بررسی جامعه شناسی این واقعیت تاریخی می پردازیم. به لحاظ اینکه گفتیم فكر توحیدی پاسخی است به يك نیاز اساسی، نیاز به بازیافت خود، بازیافت فطرت خود. بازتاب اجتماعی این فكر برابری و برادری، رهایی انسان از نیروهای تخریبی، ایجاد روابط اجتماعی که مجال رشد به

آدمی بدهند، پایان بخشیدن به تضاد و جنگ و تخریب و بنا نهادن يك جامعه جهانی برادر و یار و پیشرو، پایان دادن به فقر و جهل و بیماری و نابسامانی‌ها و مذلت‌های اجتماعی، رها کردن انسان از قید بندهای مادیت فرساینده و بازپس دادن معنویت آدمی به او. اینها است بازتاب اجتماعی دین توحید. این پاسخ آشکار و روشنی است به نیاز همه قرن‌ها، سراسر تاریخ انسان، انسان از خودبیگانه، انسانی، که در روابط اجتماعی متکی به زور، خویشتن خویش را گم کرده است و در جستجوی او است. پس ریشه این فکر در خود انسان و محرومیت او است، در جامعه انسانی و محرومیت‌های این جامعه انسانی است. پس تفکر توحیدی و کتاب خدا چیزی و امری نیست که دنباله بریده بشود. ناچار ماندنی است. در مکان و زمان این فکر جریان می‌یابد، هر جا انسان می‌رود، طرز فکر و روشی را که او را به استقلال و آزادی خود داشته‌اش می‌خواند پیدا می‌شود و سرچشمه‌ای می‌گردد که از آن راه‌ها و شیوه‌ها می‌جوشند و بیرون می‌زنند.

پس يك علت اجتماعی آن ضرورت رهایی از روابطی است که انسان بر اثر آن روابط از رشد، از سازندگی و تعالی می‌ماند و گرفتار تخریب متقابل می‌شود، گرفتار تضاد می‌شود و اسیر پندارهای شرك آلود می‌گردد. از جنبه عینی محرومیت به تناسب آگاهی، رنج‌آورتر می‌گردد. آنها که از ظالمانه بودن رابطه‌ها آگاه‌تر می‌شوند، روشهایی که برای رهایی انسان می‌جویند آن را بکار می‌گیرند و مبارزه را برای تغییر نظام اجتماعی دنبال می‌کنند.

چون در جامعه محرومیت در نتیجه روابط مبتنی بر زور، روزافزون می‌گردد، مبارزه نیز دامنه گسترده‌تری پیدا می‌کند. زمان به زمان، در طول تاریخ، محرومیت هست، مبارزه هم هست. علت استمرار اندیشه، اندیشه مخالف محرومیت و استمرار مبارزه در جامعه‌های بشری همین است. خواننده ممکن است بپرسد طرز فکر توحیدی پاسخی است واهی، روشی است برای بیرون بردن جامعه‌های انسانی و همه جامعه بشری از محرومیت‌ها و مهمترین آنها از خودبیگانگی انسان. آیا این سخن بدان معنی است که وقتی محرومیت سرآمد و تمام شد و انسان خود شد، کوثر نیز می‌خشکد؟ این چشمه، چشمه خودجوش می‌خشکد؟

پاسخ این است که نه، نمی‌خشکد. بعکس همه حیات اجتماعی عرصه این چشمه می‌گردد و رشد انسان شتابی محاسبه نکردنی پیدا می‌کند. چرا که دیگر آن روابط مبتنی بر زور، طرز فکر، تنازع یا آن طرز فکر شرك، اصالت دادن به زور و زورپرستی از بین می‌رود، یعنی موانع رشد آدمی از بین می‌رود و انسان در توحید به کمال خود رشد می‌کند. پس کوثر چشمه زاینده جاودانی است که رشته آن به معاد ابدی می‌پیوندد. البته می‌شد - در کیش شخصیت این کار را کرده‌ام- به طریق دیگری نیز توضیح داد و آن طریق عمل و استمرار آن است: هر عملی استمرار دارد برای اینکه فعل از بین رفتنی نیست، کاری که شما می‌کنید از بین رفتنی نیست و می‌ماند، نه تنها می‌ماند بلکه بنا بر زمینه و شرایط بر کم و کیف خویش نیز می‌افزاید. هر اندازه زمینه اجتماعی يك عمل فراهم‌تر باشد و زمان به زمان، فراهم‌تر نیز بگردد میزان فزاینده‌گی عمل بیشتر می‌شود. این معنی از نظر مفسر هم مخفی نمانده است. ( البته آنها که من دیدم) بنابراین، این که خداوند به پیامبر کوثر بخشیده است، با توجه به روند تاریخ، ۱۴ قرن که بر تاریخ دعوت پیامبر گذشته است و زمینه اجتماعی که امروز فکر توحیدی دارد و ما می‌دانیم که اندیشه توحیدی امروز، زمینه اجتماعی جهانی بمراتب بیشتری دارد پس امروز فزاینده‌گی عمل دعوت پیغمبر به مراتب بیشتر است. این فطرت که همراه این فکر، تداوم مبارزه برای تحقق توحید را از ابراهیم تا امروز حفظ کرده است، نه تنها عنصر اجتماعی ماندن است، ( جواب آنها که می‌گفتند پیامبر ابتر است) بلکه نیروی فزاینده‌ای است. این نیرو که در مقیاس جهان مظهر محرومیتها و محرومان می‌گردد و راه‌حل محرومیت آنها را در بعد معنوی و مادی عرضه می‌کند، البته در جهان امروز نیرویی به مراتب بزرگتر است تا همین نیرو در چهارده قرن پیش. پس به طور عینی این سخن قرآنی، بیان خدایی، يك واقعیت قابل لمس است. در جامعه خود ما قابل لمس است، در هر جامعه دیگری هم قابل لمس است و قطعاً فکر توحیدی و بیان‌کننده اجتماعی آن فکر، زمان به زمان قوت بیشتری می‌گیرد.

تا اینجا این سوره کوچک بیان‌کننده واقعیتی اجتماعی تاریخی است که سیر اندیشه در جهان و سیر مبارزه در جهان بازگو و نشان می‌دهد و حق هم با قرآن است. این فکر و نیروی اجتماعی حامل آن، رو به رشدند و فزاینده و



خودجوشند و این يك قاعده است. تا اینجا ما کوشیدیم تا به کمک تاریخ و جامعه‌شناسی بیان خدایی را روشن کنیم. لکن، ببینیم چگونه می‌توانیم از آن به مثابه يك روش استفاده کنیم. ماندنی چیست، رفتنی چیست. فکر ماندنی کدام است، فکر مردنی کدام است. از خوب و بد آن که بگذریم، در صورتی که محرومان (که اکثریت قاطع هر جامعه هستند) و اگر بگوییم آن‌ها هم که دنبال زورپرستی و حاکم کردن سلطه استبدادی خودشان بر جامعه هستند آنها هم محرومند، می‌شود همه جامعه. در واقع، هم همین طور است. چون فطرت آنها هم گاهی، ضعیف، صدایش را به گوش از خود بیگانه‌های دیوانه قدرتی می‌رساند که اینان هستند، اینها که انسانیت خود را از دست داده‌اند. فطرت به آنها می‌گوید: ای تباه شده به خود آی! اگر این‌ها را هم در زمره محرومان بشماریم، که حتماً هستند، پس روش صحیح این است که ما کار کنیم تا که چند و چون محرومیتها بر مردم معلوم شود. همان روشی که قرآن گفته است. راه برطرف کردن این محرومیتها را هم به مردم بگوییم و استمرار داشته باشیم در کار، استقامت داشته باشیم. محرومان را هر روز بیشتر به صحنه بیاوریم. پیش از این در بحث بکار بردن مفهوم آزادی در نیروهای مسلح روشن کردم که چرا برخورد درست با محرومیتها درون ارتش، ما را به نتایجی چشمگیر و خیره‌کننده رساند. اکنون این سوره به ما می‌گوید: اگر می‌خواهی کوششوی باید فکر توحیدی را از دست ندهی، باید بیان‌کننده اجتماعی این فکر در استقامت‌های خودمان باشی؛ بیشتر از اینها، باید در آگاهی دادن و گرفتن بکوشی، طوری که محرومان، محرومیت خود را يك تقدیر ابدی نپندارند، يك بیماری، بیماری اجتماعی قابل علاج بشناسند و راه علاج آن را نیز بدانند نه تنها ما می‌باید چنین بکنیم؛ بلکه می‌باید ارزیابی درستی نیز از نیروهایی که رو می‌آیند و محرومیت‌هایی که احساس خواهند کرد نیز داشته باشیم و آن‌طور عمل بکنیم که بیان‌کننده آن محرومیتها و ارائه دهنده راه‌حل آن محرومیتها بر پایه فکر توحیدی و اسلام باشیم. در این صورت، زمان به زمان این سرچشمه و آن نیروی اجتماعی، آن بستر اجتماعی که آن فکر قوی در آن جاری می‌گردد بزرگتر خواهد شد. برای اینکه به چنین نتیجه‌ای برسیم، انقلاب دائمی در خود و بازگشت به خدا ضرورت دارد. معنای این سخن به عنوان روش

چیست؟ پیش از این در مطالعه سوره «الناس» گفتم و در این جا، وجه دیگری را بیان می‌کنم: ملاحظه استقرار استبداد، پیشروی استبداد در آن‌ها که فکر توحید دارند موجب این وهم می‌شود که مثل اینکه کار دیگری نمی‌شود کرد، مواضع را گرفته‌اند و مواضع دیگر را هم دارند تصرف می‌کنند، پس کار تمام است و مقاومت بی‌فایده است و رها کنیم. این وقت است که این نیروی اجتماعی دیگر نمی‌تواند، کوثر باشد، زاینده حیات باشد و برخورد بیافزاید و در برابر استبداد بایستد و امواج آن را عقب براند. این در حقیقت بدتر شدن است؛ تسلیم فکر شرك، طرز فکر زورمداری و اصالت زور شدن است و موجب قوت جریان اجتماعی ضد استقلال و آزادی و ضد رشد شده‌است و می‌شود. آنچه امروز قوت کار دشمنان استقلال و آزادی و رشد، بازجستن فطرت، بنظر می‌رسد، در حقیقت، ضعف آن‌است. ضعف آن‌است اگر ما روشی را بکار ببریم که این سوره به ما می‌آموزد. این ضعف بزودی آشکار می‌گردد و همه مواضع از دست گروه اجتماعی «در جستجوی حاکمیت زور» بدر می‌آید. همه سخن و همه دلیل بر «کوثر» شدن جریان و نیروی اجتماعی خواهان استقرار توحید در این است که او فکر خود را از دست ندهد، مبارزه برای عقیده را نیز از دست ندهد. تنها به این دلیل است که «ابتر» نیست و ماندنی بصورت چشمه زاینده و فزاینده است. این شدنی نیست مگر این‌که انسان خود را از سیطره فریب تبلیغ حاکمان برهاند. و این همان آموزش قرآن بر پایه بعدی است ( فصل لربك و انحر) یعنی اگر ما اتصال و توکل خودمان را از دست ندهیم و اگر استقامت بکار ببریم در فکر و مبارزه و تلاش خودمان و از سرچشمه دورنیفتیم «ابتر» نمی‌شویم. پس آنها که آن فکر را دارند، آنها که از محرومیتها رنج می‌برند، آنها که انقلاب اسلامی را پاسخی برای محرومیت‌های روزافزون جامعه ما می‌دیدند و می‌بینند، اگر خسته بشوند، تابع حکومت کسانی می‌گردند که زورمی‌پرستند و دیر یا زود انقلاب به ضدانقلاب تبدیل می‌شود و انقلاب ابتر می‌شود.

## بر انسان است خود را بازجوید و از تار عنکبوت روابط اجتماعی بیان کننده اصالت زور آزاد سازد:

اما اگر در هر حال به سرچشمه برگردند و ببینند برای چه انقلاب شد و هدفهای انقلاب را گم نکنند و برای تحقق آنها ایستادگی و استقامت بخرج بدهند، نوید و بشارت خدایی است که به آنها کوثر عطا می‌شود یعنی ماندنی می‌شوند، کارشان روز بروز قوت بیشتر می‌گیرد و مخالفان انقلاب و رشد و آزادی انسان، زورپرستان، ابر می‌گردند. اگر من بخواهم آنچه را که گفتم بعنوان حاصل سخن بازگو کنم این می‌شود که يك قاعده اجتماعی و ثابت در تاریخ در این سوره بیان می‌شود، انسان در روابط اجتماعی تبدیل کننده نیز به قوه تخریبی، از خود بیگانه می‌شود و روز بروز بر محرومیت او افزوده می‌گردد. فکر توحیدی بینش و روشی است برای اینکه انسان خود را باز بجوید و از تار عنکبوت روابط اجتماعی بیان کننده اصالت زور آزاد سازد. این فکر کوثر است چشمه فزاینده است که زمان به زمان بزرگتر می‌شود. قوت آن افزون می‌گردد همه پهنه زندگی بشری را فرا می‌گیرد در جریان تاریخ چنین است که نیروی اجتماعی بیان کننده این فکر نیز زمان به زمان زیادتر می‌شود هر اندازه بر آگاهی انسانی از محرومیت‌های خویش افزوده می‌گردد، این نیرو نیز افزایش می‌یابد بنفع زاینده این نیرو جامعه و محرومیت‌های آن است. پس به حق فکر اسلام و نیروی اجتماعی بیان کننده این فکر، نیروی ماندنی و فزاینده است. هر جریانی بخواهد «کوثر» پیدا کند می‌باید بر این دو واقعیت تکیه داشته باشد. برای اینکه زمان، زمان پیروزی، کوتاه بگردد و دامنه پیروزی وسیع بشود، نیروی اجتماعی بیان کننده فکر توصیه می‌باید تسلیم نشود و مانع از آن بگردد که فکر شرک او را جذب کند و این شدنی نیست مگر با بازگشت به سرچشمه و از دست ندادن رشته. در این صورت نیروی اجتماعی بیان کننده طرز فکر شرک دم بریده می‌شود و گرنه انقلاب به ضدانقلاب تبدیل می‌شود، البته مبارزه ادامه پیدا می‌کند، قاعده تاریخی از دست نمی‌رود، اما در مکان محدودتر و با زمان طولانی‌تر. بدینسان آموزش این سوره، آموزش بزرگی است بعنوان روش. هر اندازه ما به هدفهای يك حرکت بیشتر بچسبیم و با استقامت تمام از آن دفاع

کنیم، زمان پیروزی کوتاهتر و وسعت اجتماعی پیروزی بیشتر است. پس سخن ما امید خشک و خالی دادن نبود وقتی گفتیم امسال را سال استقامت بشناسیم. پس شما که این برداشت را در سوره کوثر می‌خوانید و با من در کاربرد این روش موافقید در همه جا به استقامت برخیزید. در همه جا محرومیتها را شناسایی کنید و با خود محرومان در میان بگذارید در همه جا راه‌های ما را برای آن محرومیتها با مردم در میان بگذارید تا آنها همواره آگاه باشند و به آنها بگویید: «آگاهی اگر به عمل نپیوندد کوثر نیست» عمل است که خاصیت بر خودافزودن را دارد وقتی شرایط مساعد باشد.

امیدوارم خوانندگانی که این تفسیر و این نحوه برخورد را می‌خوانند و بعنوان روش کار می‌پسندند از سختی‌ها نهراسند، ذهن آنها وضوح و روشنی پیدا کرده باشد و بدانند در صورتیکه نیروی اجتماعی بیان‌کننده توصیه بزرگ باشد، (که این بزرگی در دست خود آنهاست) وقتی در همه جای کشور همه به آرمانهای انقلاب باز می‌گردند و رشته را از دست نمی‌دهند، ما بسیار زود، زوتر از آنچه کسی باور کند، موفق گردیم به استقرار اسلام در ایران، به فراهم آوردن رهایی جامعه از محرومیتها و به زمینه سازی رشد شتابگیر انسانی. همان‌طور که ما این روش را در جریان انقلاب آزمودیم، انقلاب ما سریع در میان شگفتی و ناباوری خودمان و جهانیان به نتیجه رسید به لحاظ کوثر و به لحاظ حرکت خودجوش که در سرتاسر میهن اسلامی ما بر پایه فکر توحید بوجود آمد. این بحث را از یاد نبریم و این روش را رها نکنیم. بنگرید که پیامبر تبلیغ اسلام کرد و دشمنی از راه کینه و طعنه بدو گفت «ابتر» از آن گوینده نام و نشانی بر جا نماند و از اسلام این همه حرکت در تاریخ بشر حاصل شد، حاصل می‌شود حاصل خواهد شد. خاندان گوینده این سخن گم شد خاندان پیامبر استمرار جست. به لحاظ مبارزه به لحاظ بیان‌کننده فکر توحید و جامعه محروم بشری شدن. اتصال از اصل را از دست نداد و در نتیجه استمرار زمانی - مکانی پیدا کرد، ۴۰ قرن از ابراهیم تا امروز استمرار به لحاظ از دست ندادن رشته و سرچشمه بود. این است که برای از دست ندادن سرچشمه و رشته (فصل لربك و انحر) باید دائم به خدا بازگشت و تسلیم یأس و وسوسه نشد امیدوارم که این کار، این بیان خواننده را بکار آید

کارنامه یکشنبه ۲۳ تا شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۲۸  
قسمت دوم



اشخاصی که بلحاظ عقیده و بلحاظ استعداد، توانایی ندارند به تدریج کنار بروند و آنهایی بمانند که خودجوشند: در این هفته دو اجتماع و گردهمایی هم داشتیم یکی با مسئولان دفتر ریاست جمهوری و یکی با یاران عقیده و مبارزه و در حقیقت این تفسیر سوره ناس و همین طور این برداشت از سوره کوثر بعنوان روش، برای آنها و برای همه کسانیست که می خواهند در بستر اجتماعی، بیانگر فکر توحید باشند و بایستند تا انقلاب به هدفهای خویش برسد.

بعنوان روش، برای این‌که هم بعنوان فکر و هم بعنوان نیروی اجتماعی حاصل از عمل به فکر، استمرار داشته باشد تا به پیروزی برسد چاره‌ای جز ایجاد هسته نیست. عترت پیغمبردختر او، زن، چشمه زاینده حیات در رشد، دختر و مادر و همسرهمان هسته است که امام و الگو شدند و در تاریخ، به استمرار نقش دارند. پس بدان هسته نیاز است که در درون آن، افراد اهل فتوت و جوانمردی باشند، به اصطلاح خودمان، با هم ندار باشند. یعنی بهم زور نمی‌گویند. برای اینکه افراد در آن هسته به هم زور نگویند، می‌باید مبارزه دائمی با کیش شخصیت بکنند. از اصل و سرچشمه اتصال نبرند و نیز در جامعه باشند نه در بیرون جامعه. با آنها در این زمینه‌ها بحث مفصل شد. قرار شد که ما هر هفته یکبار دیدار کنیم. در مورد دفتر ریاست جمهوری. نظر من از ابتدا این بود که چون اساسی که گذاشته می‌شود باید دوام داشته باشد، عجله لازم نیست. باید مسئولان در یک آزمایش طولانی سنجیده شوند و اشخاصی که بلحاظ عقیده و بلحاظ استعداد، توانایی ندارند به تدریج کنار بروند و آنهايي بمانند که خودجوشند، جوهر و ابتکار دارند و عقیده و علم - که از نظر من يك واقعیتند - محرك اصلی آنها باشد. بهمین ترتیب نیز عمل می‌کنیم و بخواست خدا این دفتر «کوثر» بشود برای این جمهوری.

اما در مورد فعالیت سیاسی برای تحقق هدفها، من با یاران و دوستان که از سابق باهم کار می‌کرده‌ایم، آنچه بعنوان روش آموخته و تجربه کرده‌ام را در میان می‌گذارم. بمناسبت «تقریرات مصدق در زندان» را می‌آورم و بعد گفتگوی خودم را دنبال می‌کنم.

مطلبی درباره حزب از او است - می‌دانیم که او فعالیت حزبی نیز داشته است - این‌طور می‌گوید :

«عقیده‌ام این است که در ایران حزب بزرگ سر نمی‌گیرد. چون همه می‌خواهند که جزء کمیته و هیأت عامله باشند. بخاطر دارم وقتی جمعیتی تشکیل داده بودیم، همه می‌خواستند جزو کمیته بشوند. وقتی رای گرفته شد عده قلیلی انتخاب شدند عده زیادی از انتخاب نشده‌ها یکی یکی می‌گفتند دیگر ما مرخص می‌شویم. می‌گفتم: آخر آقا برای چه؟ می‌گفت، دیگر کاری نداریم و مرخص می‌شویم.»

می‌دانیم که او مدت محدودی عضو انجمن و حزب بوده است. خود او بتاريخ ۱۲ آذر ۱۳۴۴ درباره عضویتش در این انجمن این‌طور می‌گوید: (نامه خطاب به آقای ایرج افشار است.)

### نامه مصدق خطاب به آقای ایرج افشار

«قربانت گردم مرقومه محترمه که حاکی از صحت و سلامت جنابعالی است، عز وصول بخشید و موجب کمال مسرت و خوشحالی گردید. راجع به انجمنهایی که در بدو مشروطیت تشکیل می‌شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود، اطلاعی که دارد اینست: مرحوم میرزا عباس قلی در خانه خود این انجمن را تشکیل داد و هر کس که می‌خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضاء او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد. یکی از روزها شخصی محترم به خانه من آمد مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی‌الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانیها، گرگانیها و تفرشیهای ساکن تهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند، دیگر نمی‌توانستیم در انجمن آدمیت حاضر بشوم. این است اطلاعات بنده که به استحضار رسید. در خاتمه ارادت خود را تجدید می‌نمایم. «امضا دکتر محمد مصدق»

پس در این انجمن هم دو سه جلسه حاضر شد در انجمن بعدی یعنی مجمع انسانیت هم تا کودتای محمدعلی شاه بود، بعد به اروپا رفت، در احزاب دیگر هم بود. اما خود من هم تحقیق تاریخی راجع به همین جامعه آدمیت در زمان رژیم سابق کرده‌ام. ساواک از ورقه عضویت (مصدق) در این جامعه بعنوان اینکه مصدق فراماسون است بهره برداری می‌کرد و خیلی روی این زمینه تبلیغ می‌کرد. در داخل و خارج کشور این تحقیق را من انجام دادم و روشن کردم همان‌طور که خود او هم حالا نوشته (آن زمان، نامه را در اختیار نداشتم)، دو سه جلسه بیشتر در آنجا نبوده‌است. علت ترك هم همین بوده است که آن گروه اولاً در درونش روابط زور حاکم شد و ثانیاً از اصل خود

برید. یعنی انجمنی بود برای مشروطه طلبی بعد معلوم شد، نه؛ این ظاهر قضیه است و باطن قضیه چیزهای دیگری است و یا لااقل عده‌ای از اعضای آن طالب چیزهای دیگر بودند.

خوب می‌خواهم بگویم که این آدم که تجربه یک قرن است، تجربه یک قرن خود را در این احزاب و گروهها و مجامعی که بوده است، به این صورت در اختیار ایرانیان قرارداد. تاریخ می‌گوید که استمرار و پیروزی شرطش این است که در درون هسته اولاً از اصل و سرچشمه نبرند، چون هرکس که بقول مولوی اصل خود را گم کرد، دیگر او از خود بیگانه است و ابتر می‌شود، بریده می‌شود. دنباله‌اش و ثانیاً در خود نمانند برخود بیافزایند منتها بر اساس همان اصل، همان عقیده و ثانیاً در درون خودشان روابط زور نداشته باشند. اگر این کار را بکنند و در همه حال، از اصل نبرند، نیروی اجتماعی وسیع، گسترده و پایداری بوجود می‌آید که می‌تواند بر مشکلات غلبه کند.

در این زمینه، ایرادها و انتقادهایی که به خودمان و به محیطمان بود، اینها طرح شد و مفصل گفتگو شد و امیدواریم بر اساس همین رهنمودهای قرآنی هسته گسترده‌ای بوجود بیاوریم برای پیشرفت کار و به آن تجربه ناکافی که من الآن از قول مصدق آوردم در ایران پایان داده بشود.

## **آنهایی که می‌خواهند نقش تاریخی در این دوران داشته باشند، بدانند تعمیم امامت بدون سازمان و نظم میسر نمی‌گردد:**

در اینجا هم از جمله مطالبی که طرح شد، یکی این بود که افراد نمی‌توانند میان فکر تعمیم امامت و سازمان و نظم رابطه برقرار کنند، به اصطلاح تعمیم امامت بنوعی آنارشیزم و فکر آنارشیزم را می‌باوراند که با سازماندهی و نظم سازگار نیست. چرا که سازماندهی و نظم معرف آمریت، حاکمیت توأم با اقتدار رهبری است بر اعضاء. من امیدوارم حالا که بحث در رهبری را بعنوان روش بر اساس سوره ناس کردم، بحث سوره کوثر را کردم، بحث نظم و سازمان را هم کردم، همه آنهایی که می‌خواهند نقش تاریخی در این دوران



داشته باشند، تاریخ را بسازند، اینک ببینند که تعمیم امامت بدون سازمان و نظم میسر نمی‌گردد و این دو بدون پیوند دائمی با اصل ممکن نمی‌شود. من بدین ترتیب یعنی با همین بیان که منتشر می‌شود از آنها که در اجتماع ما شرکت می‌کنند می‌خواهم این سه مطلب را بخوانند و درگردهمایی که داریم روی آن بحث کنیم. این بحث ضبط بشود و منتشر بگردد تا هم موجب قوام و هم موجب آموزش و دوام بگردد.

چون به مناسبت از مصدق و نظرهایش صحبت کردم، برای اینکه در جای دیگری دوباره به این کتاب برنگردم، مطالبی از آن که باز بدرد نسل امروز و همه ما می‌خورد، دوسه نکته دیگر را هم برای خواننده می‌آورم:

یکی درباره خاصه‌ها و صفات لازم مرد سیاست؛ او در پاسخ سرهنگ بزرگ مهر که پرسیده بود چطور به ستاد ارتش رفتید؟ گفته است: «آقا برای يك سیاستمدار سه چیز لازم است جرأت باید داشته باشد که بتواند کاری انجام دهد، از خود گذشتگی می‌خواهد تا از همه چیز بتواند بگذرد، تصمیم به موقع هم باید بگیرد». گمانم این سه چیز همیشه و در هر عصری برای مرد سیاست لازم است. جز این بیانی دارد درباره فساد ایرانی و اثر غرب‌زدگی، چون این روزها این بحث‌ها داغ است، بد نیست که عیناً «از قول او» بیاورم:

«... پس از مذاکرات مفصلی که با «بسیکس» راجع به قوانین ایران و اوضاع و احوال اداره کشور کردم، او تمام گفته‌های مرا تصدیق کرد و گفت: اغلب هموطنان شما با من مذاکراتی نموده و گفته‌اند که ایرانیان مردمانی با تقوا و صحت عمل نیستند. همین فساد اخلاقی سبب آن است که نمی‌توان کارهایی در این مملکت انجام داد. من به او گفتم آنهایی که این مطلب را به شما گفته‌اند علت آن است که به تمدن شما متوجه شده‌اند و از تقوی و فضیلت محروم شده‌اند ولی ایرانیانی که با تمدن اروپایی تا کنون آشنا نشده‌اند جامع اوصاف ستوده هستند هرکس به شما غیر از این گفته باشد خلاف واقع گفته است. «بسیکس» برآشفت و گفت مگر اخلاق اروپایی بد است که گفتم هر کس به شما نزدیک شده از مکارم اخلاقی محروم شده است؟ من در جواب گفتم: مقصود من این نبود که کسانی که به شما نزدیک می‌شوند و از تمدن اروپایی بهره‌مند می‌گردند، از مکارم اخلاقی محروم می‌شود، نظر من این است

که عده‌ای که صاحب معلوماتی می‌شوند چون تعدادشان قلیل است از معلومات خود در مملکت سوء استفاده می‌کنند و اشخاصی که با اخلاق و آداب قدیم ایران باقی مانده‌اند وسایل این سوء استفاده را ندارند. گفت: ممکن است برای این مطلب مثالی بزنید تا من درست بفهمم؟ گفتم: بلی. پس از او سؤال کردم برای بیمه مال‌التجاره از آلمان به ایران صدی چند باید پرداخت گفت: برای تمام حوادث ممکن است از صدی چهار تجاوز نکند. گفتم: خوب آیا شما تابحال شنیده‌اید که کمپانی‌های آلمانی از بیمه کردن مال‌التجاره‌های خود به مقصد ایران متضرر شده باشند؟ گفت: اگر متضرر شده بودند دیگر حاضر نمی‌شدند مال‌التجاره به مقصد ایران بیمه کنند. گفتم: آیا می‌دانید این مال‌التجاره را چه اشخاصی از بنادر دوردست تحویل می‌گیرند و به اقصی بلاد مملکت حمل می‌کنند و صحیح و سالم به مقصد می‌رسانند؟ گفت: اطلاع کافی در این باب ندارم. گفتم: حمل‌کنندگان کالا اشخاصی هستند که نه سواد دارند، نه محل اقامت معلوم و معینی و نه شرکتی دارند که در یک دفتر رسمی دولتی ثبت شده باشد، این اشخاص بی‌نام و نشانند. فقط صاحب چند قاطر و شتر برای حمل کردن بارند. مال‌التجاره در یک بندری به آنها تحویل داده می‌شود و بارنامه‌ای به آنها می‌دهند و در مقصد رسید می‌گیرند و دیگر سند در بین نیست. اگر احياناً رسیدی از آنها بگیرند، چون سواد ندارند، انگشت را بروی مرکب و سپس بر روی کاغذ می‌زنند. هیچ موقع هم دیده نشده‌است که، در هر حالی از احوال، این اشخاص کوچکترین تصرفی در عرض راه در محتویات کالا بکنند. مال را صحیح و سالم به مقصد می‌رسانند و طبق بارنامه رسید اخذ می‌کنند و آن رسید را تسلیم تحویل دهنده بار می‌کند. اکنون از شما سؤال می‌کنم: آیا ممکن است در آلمان مال‌التجاره را تسلیم چنین اشخاصی بکنند و آنها هم به کیفیتی که عرض کردم وظیفه خود را انجام دهند؟ گفت: نه. گفتم: این‌است اخلاق نبوده‌است، ولی هر قدر تمدن بیشتر نمی‌خواهم بگویم که در اروپا این اخلاق نبوده‌است، ولی هر قدر تمدن بیشتر شده و فهم مردم زیادتر شده‌است راه تقلب را بهتر و زودتر پیدا کرده و به مقصود رسیده‌است. قبل از بسط تمدن جدید قانون مجازات بدین صورت در اروپا نبود و هر قانونی بر حسب احتیاج و ضرورت وضع می‌شد. طبعاً در

عصری که اخلاق مردم آن‌طور پاك بود، احتیاج به وضع قانون و مقررات نبود و بدون قانون و مقررات روابط لازم میانشان وجود داشت. ولی بعد که عده‌ای دارای اطلاعات و معلومات بیشتری شدند و توانستند به آنهایی که از این اطلاعات و معلومات سهمی نداشتند تعدی کنند، قانونی لازم شد تا معین کننده روابط میان اشخاص فهمیده اما متعدی نسبت به اشخاص بی اطلاع باشد. اکنون مملکت ما، در وضعی است که شما قبل از تمدن جدید داشته‌اید. اشخاصی که با شما مذاکره کرده‌اند و گفته‌اند که ایرانیان از صحت عمل محرومند آن اشخاصی هستند که بواسطه داشتن معلومات و اطلاعات و نبودن قوانین کافی سوءاستفاده می‌کنند و طبعاً همه مردم را نمی‌توان با آنها قیاس کرد. بسیکس متأثر شد و گفت: «ما هم در ممالک خود همین گرفتاری‌ها را داشتیم و تازگی به دلیل وضع قوانین از تعدیات اشخاص متعدی نسبت به اشخاص بی اطلاع جلوگیری کرده‌ایم».

مطلبی هم از کتاب **دهخدا** آورده‌است در همان معنی و این نشان می‌دهد که این حقیقت تعلیم و تزکیه، همان‌طور که قرآن می‌گوید، باید با هم همراه باشد و گرنه «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا». چرا این امر واقع را از این کتاب آوردم؟ برای اینکه بر آنها که می‌خواهند نظم اسلامی آزادیبخش را حاکم بگردانند باید دنبال اعتقاد و علم و استعداد بروند و هیچ‌کدام از اینها را به تنهایی نپذیرند. این بیانه‌ها از آدمهایی که يك قرن زیستند و تجربه کرده‌اند، خود يك قانون دارد و قرآن ما هم که مستند است بر تجربه تاریخی طولانی نسلهای بشری در این کره زمین همه اینها را با هم همراه می‌خواهد.

**به سفیر شوروی: ما جانبدار استقلال هستیم، معنای استقلال**

**این است که نه بشما امتیازی بدهیم، نه به امریکا:**

در این هفته باز با سفیر شوروی ملاقات شد که مقداری از گفتگوها قابل نشر نیست. ولی مقداری دیگر چرا. در بار اول او برسم گله گفت: می‌خواهند (یا می‌خواهید) هم ناسزا بگویند و بزنید و هم از گاو شیر بدوشید؟ در پاسخ به او گفتم: علت آن‌است که مردم ما مردم باتجربه‌ای هستند. می‌دانند که

بعضی گاوها هستند که حالت آمادگی نشان می دهند که اگر دست به پستانشان ببری شیر می دهند اما بمحض اینکه به آنها نزدیک بشوی به جای شیر لگد می زنند. او بسیار خندید و گفت: لابد خیلی قوی هستند این گاوها. گفتم: خوب این مردم که مردم ما باشند احتیاط را با این گاوهای خیلی قوی لازم می دانند.

بار دوم نیز، همین مطلب را پیش آورد که تبلیغات به ضد ما زیاد می شود و این متناسب با همکاری نیست. من به او گفتم: ما جانبدار استقلال هستیم، معنای استقلال این است که نه بشما امتیازی بدهیم، نه به امریکا بدهیم و نه به هیچ کشور دیگر. اگر شما این سیاست را صحیح بدانید که چه بهتر ما اجرا می کنیم اگر هم صحیح ندانید باز هم ما اجرا می کنیم. او تصدیق می کرد که حق بجانب ما است که چنین سیاستی داشته باشیم. گفتم: این مانع همکاری سالم نیست هیچ کس در این کشور منع نمی کند همکاری سالم را با دولتهایی که هدف سلطه جویانه ای در کشور ما نداشته باشند. قرار شد که من این مطلب را (یعنی من گفتم عین همین حرفی که بشما زدم) در کارنامه بیاورم و بمناسبت آوردم.

کارنامه یکشنبه ۲۳ تا شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۲۹

قسمت سوم

### در این هفته دو سفر ناکام کردیم

روز پنجشنبه می خواستیم به بهبهان برویم؛ روز جمعه هم می خواستیم در سمینار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شرکت کنیم.

اولی را از وسط راه در آسمان برگشتیم، دومی را در راه گفتند که نشستن به لحاظ وضع هوا، ادامه سفر را غیر ممکن خواهد ساخت. در نتیجه این دو سفر ناکام ماند و ما به جایی نرسیدیم.

## روزنامه میزان موافق رأی يك قاضی شجاع و جانبدار حکومت قانون از توقیف آزاد شده‌است

<h3>حمایت بیدریغ مردم به آزادی میران انجامید</h3> <p>پيام لشکر ۲۲ ن از سايه‌گان مجلس از قضات دادگستری در مورد رفع توقیف میران</p>	<h3>تسکیر مهندس مهدی بازرگان از مردم</h3>	<p>درم القاصد بر مدت کوتاهی که ۷ تن کشته و ۲۵ تن بشدت مجروح شدند</p>	<h3>میزان</h3> <p>فکر آزادی شماره ۱۲۵ تاسیس ۱۳۰۲ هـ</p>
<p>استقلال فوه قضائیه بدون استقلال رأی قضات امکان‌پذیر نیست</p> <p>گزارش حمایت مردم از معزوفه استقبال عظیم مردم برای حمایت از آزادی مطبوعات</p> <p>مردمان از دستگیری زندگان و آزادی مردمان از دستگیری زندگان و آزادی مردمان از دستگیری زندگان و آزادی</p> <p>هتدار و اعلام خطر بهت آزادی ایران</p>	 <p>زنان خواستار اجرای قانون اساسی شدند</p>	<p>دو هواپیما و یک هلیکوپتر دشمن در شرف و جنوب کتور منهدم شد</p> <h3>۵۰۷ عراقی در عملیات اخیر غرب کشور اسیر شدند</h3> <p>ساعت ۹ صبح امروز دادگاه مهندس عباس امیران نظام شروع میشود</p>	<p>دو هواپیما و یک هلیکوپتر دشمن در شرف و جنوب کتور منهدم شد</p> <p>۵۰۷ عراقی در عملیات اخیر غرب کشور اسیر شدند</p> <p>رأی و معادن زنده ان امنیت آستان لجف بهتت مجاهدین عراقی جلا گت رسیده</p> <p>توجهات غیره عراق بطور دوربرد مناطق مسکنی اعوز و آلوده را هدف قرار داد و خسارت جبران ناپذیر ایجاد کرد.</p>



باشد بی طرف بمعنای جانبدار قانون باشد؛ نظرهای گروهی و سیاسی را در قضاوت دخالت ندهد،

گفته‌اند که سنجش افکار جوسازی است. البته انکار ندارد که از سنجش افکار در کشورهای اروپای غربی برای جوسازی استفاده می‌کنند، اما در کشور ما در حقیقت ضد جوسازی است. چرا؟ به لحاظ اینکه دستگاههای تبلیغاتی در انحصار است و جوی را بوجود می‌آورند بعد که این جو را بوجود آوردند، عملی را انجام می‌دهند، چنانچه پنداری تمام مردم با این عمل موافقت. چه راهی هست برای اینکه ببینیم آیا مردم موافقت یا خیر، جز اینکه بوسیله سنجش افکار از مردم بپرسیم تا بدانیم یک اقدامی را چه گونه تلقی می‌کنید، مثلاً بعد از ۱۴ اسفند یک هفته این جوسازی انجام گرفت، وقتی سنجش افکار انجام گرفت معلوم شد که ۹۸/۹ درصد مردم مخالف چماقداریند که در این باره صحبت کردم؛ نیم درصد مردم چماقداری را به دستگاه ریاست جمهوری نسبت می‌دهند و صفر درصد مردم عامل چماقداری را رئیس جمهور می‌دانند، یعنی هیچکس این نسبت را به رئیس جمهور نمی‌دهد و ۱۱/۹ درصد مردم گمان می‌کنند و امیدوارند که رسیدگی به این قضیه با بی طرفی و برای کشف حقیقت انجام بگیرد. در مورد روزنامه میزان نیز خواستم این سنجش بعمل آید. ۹ درصد مردم موافق توقیفند، ۴۳/۷ درصد مخالف توقیف می‌زانند، ۸/۱ درصد مخالف اختناق یعنی دیدی واسعتر دارند و با هر اختناقی مخالفند جمع اینها حدود ۵۲ درصد می‌شود و بقیه از اظهار نظر خودداری می‌کنند و می‌دانیم که این هم از بیم، از بی تفاوتی، از بی اطلاعی، بیرون نیست، معنی این حرف این است که

## دستگاه قضایی ما بجای اینکه اطمینان ببخشد ترس ایجاد

### کرده‌است

با کمال تأسف ما دیدیم اول این را به خلخال نسبت می‌دادند ولی حالا در خیابانها اعدام می‌کنند بعنوان اینکه این اثر بیشتر می‌گذارد. حالا یک عده‌ای را هم ناراحت می‌کند. حال این که فلسفه تنبیه در اسلام، فلسفه مجازات در

اسلام «تنبه» است نه ایجاد نفرت و خشونت و انزجار و ترس. نه تنها این امر وجدان جامعه را متأثر می‌کند بلکه در جهان بدترین تبلیغ برای ما است. ما باید فکر کنیم انقلاب اسلامی را می‌باید صادر کنیم، گمان نمی‌کنم این صحنه‌ها صحنه‌های قابل صدوری باشند. اگر مقصود ایجاد ترس سیاسی است و «به در می‌گویند که دیوار گوش کند»، باز باید بگوییم که این ترس را ایجاد نمی‌کند. خشم و انزجار و بیزاری از این دولت را ایجاد می‌کند، این است که من قویاً می‌خواهم اولاً این جور گروه، گروه اعدام کردن انجام نگیرد، ثانیاً جهات انسانی به تمامه رعایت شود، انسان‌ها، چه محکوم و چه مردمی که این مجازات انجام می‌گیرد تا آنها درس عبرت بگیرند، بیش از هر چیز انسانند و معنویت آنها را نباید قربانی کرد. باری این سنجش افکار بسیار هشیار دهنده و تکان دهنده است.

امیدوارم همه را بخود بیاورد، جامعه‌ای که انقلاب کرده و هنوز زیاد از انقلاب نگذشته و ۳۶/۵ درصد آن از اظهار نظر خودداری می‌کند آنهم در باره يك مسئله ساده برای همه باید علامت خطر باشد. چون در مسائل و سئوالهای دیگر بسیار اندکند که جواب نمی‌دهند؛ تعداد کسانی که جواب نمی‌دهند از ۵ و یا ۶ درصد نمی‌گذرد.

## دستگاه قضایی باید به جامعه اطمینان کامل ببخشد و نه ایجاد ترس کند

اینهایی که می‌گویم در خیر و مصلحت تمام نهادهایی است که در این جمهوری بوجود آمده‌اند و تأکید من این است: دستگاه قضایی باید به جامعه اطمینان کامل ببخشد و نه ایجاد ترس کند. این اشتباهی اساسی است که می‌شود و گمان می‌کنند مردم باید از دستگاه قضایی بترسند. مردم باید اطمینان داشته باشند که حق در اینجا پایمال نمی‌شود. آمدن و دائم جملات تهدیدآمیز و خشن گفتن در حقیقت به یاد مردم می‌آورد که همان محرومیت از منزلت ادامه دارد. گفته‌ام ما اگر بخواهیم بر محرومیتها تکیه کنیم یعنی نشان بدهیم که می‌دانیم این محرومیتها کدامند و بخواهیم آنها را از بین ببریم، جامعه ما کمال موافقت



را می‌کند. ما «کوثر» می‌شویم چشمه را زاینده خیر و برکت و رشد و پیشرفت و توسعه حاکمیت اسلام می‌شویم. و اگر همان محرومیتها را نیز در این زمان نگه بداریم ما به سرنوشت پیشینیان گرفتار می‌شویم و روز بروز جامعه از ما جداتر و بیگانه‌تر می‌شود. یکی از مهمترین محرومیت‌های مردم ما که بیش از نان و گرفتاریهای مادی و بیش از هر امر دیگری در تحرك انقلابی این جامعه نقش داشته‌است و همه تاریخ او، هر بار که این ملت انقلاب کرده‌است، آنچه جستجو کرده، منزلتها بوده‌است. یعنی بدست آوردن حقوق و روشن کردن تکالیف بموجب قانون، به استناد قانون و با حمایت قانون. این است آن چیزی که دستگاه قضایی، دستگاه قانون‌گزاری دستگاه اجرایی، هر سه قوه، باید به مردم بدهند تا این محرومیت تاریخی مردم ما رفع بشود و ما رژیم پایدار بگردیم و مورد محبت و علاقه مردم و مورد پشتیبانی و حمایت مردم. حالا که این روزنامه آزاد شد معلوم است که افکار عمومی وجود و حضور دارد و اثر دارد. باید ما چنان کنیم که همواره این حضور حفظ بشود و جامعه در این‌گونه موارد که مستقیماً به او راجع می‌شود، بتواند نظر قاطع بدهد. برای این‌که روزنامه با فکر مردم سروکار دارد و وسیله تغذیه اندیشه‌ها است، ناچار مردم نمی‌توانند نسبت به آن لاقید بمانند. هربار که مردم با استقامت از آزادی روزنامه دفاع کنند در حقیقت از آزادی خودشان دفاع می‌کنند؛ از آن آزادی دفاع می‌کنند که بدون آن منزلت یعنی حقوق و تکالیف قانونی ثابت و مورد حمایت قانون را از دست می‌دهند. امیدوارم که قضات دادگستری نمونه‌های برجسته‌ای از شهامت، وفاداری به قانون و حاکمیت قانون باشند. و این کشور که در آن همواره دستگاه قضایی وسیله کار قدرت سیاسی حاکم بوده است - این هم یکی از امرهای مستمر واقع در کشور ما بوده‌است -، در این جمهوری، يك دستگاه قضایی پیدا کند مستقل از قدرت سیاسی حاکم و مانع از رشد تمایلات استبدادی.

کارنامه یکشنبه ۲۳ تا شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار شنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰



**کارنامه  
رئیس جمهور**

بجای آنها که میجنگند، شعارهای  
ظاهر فریب پرزبان ندهید

اگر این جنگ را عده‌ای بخواهند وسیله  
دستیابی به هدفهای گر و هی خود  
بگردانند، این فرعی کردن جنگ است

❖ هر تجاوزی به آزادی شد، شما مردم  
همانطور که در زمینه روزنامه میزان کردید  
باید با چشمانی باز مراقب باشید و ننگارید  
هیچ تجاوزی انجام نگیرد

❖ هیچ ملتی حاضر نمیشود که ما نقش قیم و  
متولی را برای او بازی کنیم اگر هم حاضر  
بشود ما اگر انقلابی هستیم نباید بپذیریم

## گزارش درباره وضع صنعت کشور در سال ۱۳۵۹

مطلب دیگر گزارش درباره وضع صنعتی کشور در سال ۱۳۵۹ و صنایع ماشین سازی تبریز است. موافق این گزارش وضعیت صنعتی کشور در سال ۵۹ بدتر شده است. صنایع سنگین، ذوب آهن، ماشین سازی اراک، ماشین سازی تبریز از هر نظر مناسب وضع خوبی نداشته‌اند. مهندس معدن، بسیار کم و آنها هم که بوده‌اند رفته‌اند. بنابراین تولید زغال سنگ و تولید سنگ آهن با مشکل روبروست. بدیهی است که به لحاظ جنگ، شیراز و اهواز هم کار نمی‌کند و آن کارخانه دیگری هم که قرار بود نصب بشود هنوز نشده است. ماشین سازی اراک، تولیدش در مواردی از نصف هم کمتر شده است بازده کلی کارخانه،

ماشین سازی ۳۰ درصد است. در تراکتورسازی از ۹۵۱۲ دستگاه ۶۲۹۱ دستگاه از خارج وارد شده، ضرر و زیان، ماهیانه ۱۰ تا ۱۲ میلیون است و کارگران می‌گویند از بی‌کاری داریم دیوانه می‌شویم.

تولید نیرو کاهش داشته، صنایع غذایی از جمله روغن نباتی بسیار کاهش داشته تولید دانه‌های روغنی مثل آفتابگردان بسیار کم شده، تولید چغندر در سال ۵۵ بمقدار ۵/۲ میلیون تن بوده، از سال ۵۶ پایین آمده، در سال ۵۸ به ۴/۳۸ میلیون تن. در سال ۵۹ به ۳/۴ میلیون تن کاهش پیدا کرده. مصرف قند افزایش یافته؛ واردات قند در سال ۵۸ مقدار ۷۸۸۰۰۰ تن بوده و در سال ۵۹ به یک میلیون تن رسیده است. در حالی که تولید داخلی از ۵۹۲ تن در سال ۵۸ به ۵۰۰ هزار در سال ۵۹ تنزل پیدا کرده است.

گزارش می‌گوید که قیمت شکر وارداتی هر تن ۹۰۰ دلار بنابراین در سال جاری ما باید ۹۰۰ میلیون دلار بابت واردات شکر پردازیم.

در همینجا می‌نویسد: و این در حالی است که کشاورز محروم ایران از کوچکترین پشتیبانی مالی بی‌بهره می‌باشد. خرید چغندر قند در سال ۵۸ از کشاورز ایرانی تنی ۴۰۰ تومان و در سال ۵۹ تنی ۴۳۹ تومان و مطابق آخرین تصویب نامه هیئت دولت برای سال ۶۰ به تنی ۵۵۰ تومان رسیده. و این ازدیاد قیمت‌ها همیشه از میزان تورم کمتر بوده و در نتیجه قیمت واقعی چغندر قند در حال نزول بوده است که منجر به عدم تشویق کشاورزان گشته است. خرابی وضعیت، خرابی کار صنعت که نخست به هم پاشیدگی بعد از انقلاب، دوم مدیریت و وابستگی و کمبود کادر فنی متخصص و محاصره اقتصادی، فقدان برنامه عمل مشخص و روشن. تا وقتی ما این امور را بطور جدی سروسامان ندهیم، وضع اگر بدتر از این هم متصور باشد، خواهد شد.

### مردم ما مردم باشعور و آگاهی هستند:

باز دوباره همان مسئله است. گفتن این حقایق امور به مردم موجب دلسردی و یأس می‌شود، یا موجب آگاهی می‌شود برای این که نظم صحیح بدون استبداد توأم با امنیت قضایی در جامعه زمینه پیدا کند و ما بتوانیم به

كمك نیروی عظیم مردم، مشکلات موجود را حل کنیم. باور من این است که دومی درست است.

مردم ما مردم نابالغ غیررشدی نیستند که ما دائم آنها را با تحریک؛ یا تحریک به احساسات خوب و یا تحریک به احساسات بد اداره کنیم. مردم ما مردم باشعور و آگاهی هستند که وقتی بدانند مشکله کجاست و راه حل آن کدام است همه گونه فداکاری، همه گونه تلاش و کار را آماده اند و می کنند. با این مردم تا این حد آماده، کوههای بزرگ مشکل را می شود از پیش پا برداشت. بهرحال، وظیفه اسلامی، وظیفه کسی که در جایی قرار گرفته است که رأی مردم او را در آنجا قرار داده است، این است که حقیقت را بگوید، همان طور که در جنگ بكمك بیان حقیقت حمایت عمومی جلب شد و آنچه می توان گفت این است که دشمن فرصت تاریخی را نتوانست مغتنم بشمارد و مقاومت و پایداری ما او را متوقف کرد و نیروهای ما باری ده برابر سنگین تر از توان تحمل خویش را بردوش گرفتند و زمان به زمان استعداد و توانایی بیشتری از خود نشان دادند.

در زمینه اقتصاد نیز جز این راهی نیست که ما همه استعدادهای موجود خویش را بسیج کنیم و بکار بیاندازیم و این بیش از همه يك محیط سیاسی - اجتماعی مساعد با سازندگی طلب می کند. محیطی طلب می کند که انسان در آن محیط منزلت داشته باشد یعنی حقوق و وظایف قانونی او معلوم و مشخص باشد و تضمین قانونی برای این حقوق و وظایف داشته باشد. بر من است که این راه حل را آن قدر تکرار کنیم تا همه متوجه آن بشوند، همه آن را بخواهند بلکه ما بدان دست پیدا کنیم.

## گزارشهایی که درباره عراق خواندم؛ در مجموع بیشتر از ۲۰۰

### صفحه

اما مطلب دیگر مربوط می شود به گزارشهایی که درباره عراق خواندم. در مجموع بیشتر از ۲۰۰ صفحه که يك کتاب است، این گزارشها و آنچه خود من هر شب می بینم و می شنوم باید بما واقع بینی و اطلاعات لازم را برای هدایت

صحیح جنگ بدهد، نخست باید بگویم یکی از ضعفهای بزرگ ما در دوران جنگ، ضعف ما از لحاظ اطلاعات بوده است. البته این ضعف را به مقیاس بسیار وسیعی جبران کرده‌ایم؛ طوری که امروز ما نیروهای دشمن را می‌شناسیم، ارزیابی نسبتاً صحیحی از این نیروها داریم، تاکتیکهای او را می‌شناسیم، شیوه مقابله با آنها را می‌دانیم و در مجموع دیگر بیم از نیروی ناشناخته‌ای که بود برای ما نیست.

گزارشهایی که من خواندم درباره رژیم عراق، وضعیت داخلی عراق و رابطه این رژیم با مردم عراق بود. چرا رژیم جنگ را شروع کرده بود؟ عوامل زیادی ذکر شده‌است از جمله اینکه آقایان نشسته و با خود گفته‌اند: «يك فرصت تاریخی بدست آمده به لحاظ موقعیت بین‌المللی و مشکلات داخلی ایران» و خواستند از این فرصت تاریخی کمال استفاده را بکنند. پیش از این در این باره صحبت کرده و گفته‌ام چرا رژیم عراق نتوانست از این فرصت استفاده کند؛ چه اشتباهاتی در محاسبه او بود. البته باز قبل از این صحبت، صحبت دیگری کرده و گفته‌ام: اگر ما شیوه دیگری در اداره امور برمی‌گزیدیم، این «فرصت» هرگز بوجود نمی‌آمد تا عراق جرأت کند به کشور ما حمله کند. آنچه صحیح است و باید گفت این است که تمام ارزیابی رژیم عراق نادرست نبوده، موقعیت به لحاظ محاصره ما، انزوای ما، تمایل و تشویق آمریکا، کاملاً موقعیت مناسب و خوبی برای چنین تجاوزی بوده است. اگر ما خود این موقعیت را بوجود نمی‌آوردیم، چنین جنگی هم بما تحمیل نمی‌شد. اما عناصری که در این موقعیت رژیم عراق بدانها تکیه کرده بود غلط از آب درآمدند. این هم به لحاظ همت، تلاش و فداکاری بیش از حد نیروهای مسلح ما و حمایت بی‌دریغ مردم ما بوده که مقداری از ضرر و زیان را جبران کرده‌است. خوب، این فرصت تاریخی را رژیم عراق برای چه می‌خواست؟ قبل از همه برای تبدیل عراق به مرکز قدرت دنیای عرب، این امر به رژیم عراق ثبات می‌بخشید و در صورت پیروزی او را به يك قدرت بزرگ منطقه تبدیل می‌کرد. درباره این امور قبلاً بحث کرده‌ایم. البته چون هیچ فاتحی نیست که محبوبیت پیدا نکند، ثبات این رژیم توأم با محبوبیت این رژیم نیز می‌شد.

خود این امر به آقای صدام حسین امکان می‌داد نقش ناصر را در جهان عرب بازی کند. هم اکنون هم احتیاج به گزارش ندارد، خود دستگاههای تبلیغاتی عراق نشان می‌دهد که با چه عرض و طول و تحمیق کردنی رژیم عراق از اینکه نیروهای ارتش او در داخل خاک ما است، بهره برداری می‌کند. ساعتها بازدیدهای صدام حسین را از نقاط مختلف عراق و احساسات و تظاهرات مردم برای او را نشان می‌دهند. پس این امر که از «پیروز» کسی دلیل و مدرک و حساب و کتاب نمی‌پرسد و اینکه «پیروز» محبوبیت بدست می‌آورد امر واقعی است و تازگی هم ندارد. طبیعی است که رژیم «موفق و پیروز» دوام و ثبات و محبوبیت پیدا می‌کند. البته آقای صدام حسین فکر می‌کرد که بعد از پیروزی بر ارتش ایران و پس از اینکه تجاوز به ایران هیچ‌گونه مخالفت و مقاومت جدی در جهان برنیا نگیخت، استفاده از نیروی مسلح يك شیوه عادی می‌شود در تنظیم سیاست خارجی و جناب ایشان بلکه بیشتر از ناصر هم خواهد توانست بر دنیای عرب سیطره پیدا کند. اینها خوابهای طلایی او بود. به همین نسبت ناکامی در جنگ برای رژیم عراق کشنده و مرگبار است. این امر هم از این گزارشها کاملاً بدست می‌آید. چرا مرگبار است؟ بخاطر اینکه تلفات ارتش عراق بسیار سنگین است. ما می‌توانیم يك مقایسه گویا بعمل بیاوریم و بر اساس آن خواننده می‌تواند خود ببیند که به چه نسبتی نیروهای دو طرف تلفات داده‌اند، البته باید بگویم که ما از نظر مهمات و اسلحه به نسبت خیلی کمتری تلفات داده‌ایم. ما حدود ۳۵۰۰ اسیر از دشمن گرفته‌ایم، ارتش عراق از مناطق اشغالی عده‌ای را به عنوان اسیر برده است، در جمع حدود ۲۰۰۰ نفر که ۱۲۰۰ نفر آنها نظامی و از نیروهای مسلحند، بقیه را به اصطلاح «توقیف» کرده و برده‌است. از جمله مثلاً در سه راهی آبادان چندین اتوبوس را توقیف کرده برده که در میان آن توقیف شده‌ها، وزیر نفت، آقای تندگویان نیز هست. به عبارت دیگر اسرای عراق در دست ما، سه برابر اسرای ما در دست آنها است. به همین نسبت کشته و زخمی حساب بکنید، با توجه به امکانات آموزشی عراق، با توجه به جمعیت عراق و جمعیت ایران می‌توانیم سنگینی تلفات عراق را برآورد کنیم. دلیل دیگر این که ضایعات اقتصادی این جنگ هم برای ما هم برای عراق عظیم بوده است. اما

برای عراق بمراتب بیشتر بوده، بلحاظ توانایی و برترری نیروی هوایی ما. و اما ناتوانی عراق در دستیابی به هدفهای نظامی، موقعیت او را در جهان عرب بیش از پیش خراب کرده است. بدیهی است که شکست به کلی او را بی اعتبار می سازد. بالاخره، چون این جنگ قابل توجیه نیست، بخصوص وقتی که پیروزی همراه ندارد، رژیم از نظر تبلیغات و از نظر سیاست در مقابله با مردم موضع دفاعی پیدا می کند. چنین رژیمی قادر به ادامه حیات نیست. اینها امور واضحی هستند. (یعنی با این توضیحات بر ما واضح و روشن می گردد) و بر اینها باید افزود که رژیمهای استبدادی مثل رژیم عراق که بر ترور و فشار و وحشت و اختناق استوارند، در نقاط مختلف کشور بلحاظ ادعای پیروزی مورد استقبال مردم هم قرار می گیرد. اما چون به حکم طبیعت متضاد با جامعه هستند دیر یا زود محبوبیت را از دست می دهند و همان طور که در بحث محبوبیت و مغضوبیت گفتم سرنوشت محتومشان مغضوبیت است. اگر پیروز نشود سرنگون خواهد شد. با همه اینها از این گزارش مفصل که مخالفان رژیم عراق از داخل و خارج عراق با زحمت و مطالعه فراهم آورده اند و کوشندگان معتقد ما اینها را جمع و جور کرده اند، این طور برمی آید که نیروهای مخالف در شرایط کنونی دارای آن قوت و کارآیی که بتوانند از درون شرایط سرنگونی رژیم را فراهم بیاورند، نیستند. البته این معنی نیز روشن است و دلایل بسیار دارد چنان که در دوران مبارزه با رژیم شاه نیز احزاب و گروههای سیاسی ما از مقابله با او ناتوان بودند و اگر رهبری امام متکی به روش صحیح و برانگیخته شدن یکجای جامعه نمی بود این گروهها خیال سرنگونی شاه نیز از مخیله شان خطور نمی کرد. باید زمینه اجتماعی عمومی فراهم گردد و آن زمینه در عراق فراهم نمی گردد مگر پس از ناکامی رژیم عراق در حمله خویش به ایران. اینها که گفتم باصطلاح حاصل و چکیده آن دویست صفحه است، برای خواننده ای که بخواهد دید روشنی نسبت به وضعیت پیدا بکند و برای خود ما برای این که بدانیم چه می کنیم. البته وقتی وضع این طور تعیین کننده است، قدرتهای منطقه ای و بین المللی این اطلاعات را آنها هم دارند و آنها متناسب با منافع و مصالح کوتاه مدت و درازمدت خودشان در منطقه خط مشی سیاسی برای خودشان تعیین می کنند. باین ترتیب مسئله

آن‌طور آسان که ما تصور می‌کنیم نیست بسیار پیچیده است. با این‌حال، ما می‌باید همه امکانات خودمان را بسیج بکنیم و دشمن را از خاک خودمان برانیم. این حق مطلوبی است که زمینه خوبی می‌تواند در افکار عمومی جهان، خصوصاً افکار عمومی ملت‌های مسلمان داشته باشد. و رسیدن به این هدف از نظر من با توجه به نتیجه‌ای که از مطالعه طولانی گزارشها، نه این گزارش تنها (بیش از ۲۰ گزارش مجموعاً ۲۰۰ صفحه) بلکه از اول جنگ. پیش از جنگ نیز ما بطور مرتب گزارشها را دریافت می‌کنیم و می‌خوانیم در مجموع وضعیت به صورتی است که برای شما شرح دادم. ما باید تمام استعداد‌های خودمان را بسیج کنیم و نیروی دشمن متجاوز را از خاک خود برانیم. به گمان من این کافیسست برای اینکه رژیم عراق بدست خود مردم آن سامان سرنگون بگردد.

دشمن تنها عراق نیست. قدرتهای جهان بیکار نیستند تماشاچی هم نیستند. همان‌طوریکه گفتیم آنها برنامه‌های کوتاه مدت و درازمدت دارند. طبق آن برنامه‌ها عمل می‌کنند و در کشور ما و کشور عراق زمینه عمل دارند و براحتی می‌توانند در پوشش شعارهای خوش ظاهر فریبنده، مقدمات شکست ما را فراهم کنند. ما از ابتدای جنگ يك حرف روشن و واضح داشتیم و آن این است که متجاوز باید از مرزهای ما بیرون برود، به تجاوز رسیدگی بشود و ما موافقت نامه الجزیره را بعنوان اساس می‌پذیریم. این سخن، سخنی نیست نادرست که بتواند، بهانه بدست رژیم عراق بدهد برای تبلیغات بر ضد ما در دنیای عرب، یا بهانه بدست آمریکا و دست راستی‌ها در دنیا بدهد برای کمک به عراق بر ضد ما و فریب افکار عمومی خودشان. این سخنی است که در همه جای دنیا مقبول است و هیچکس نمی‌تواند بگوید که ما حق نداریم این تقاضا را داشته باشیم. حقانیت مشروعیتی برای ما ایجاد کرده و می‌کند که افکار عمومی جهان را ولو با رژیم ما مخالف شده باشند، در این باره متقاعد می‌سازد که حق با ماست.

بدیهی است که در این زمینه موافق جهانی اجرای سیاستی که رژیم عراق بخاطر آن به ایران حمله کرد آسان نمی‌شود. و ما هم مقاومتمان از نظر جهان مشروع و مقبول است، هم قابل فهم است و هم می‌توان امید حمایت از افکار



عمومی جهان داشت. اما اگر ما گفتیم نه، حرفهای دیگری داریم و می‌خواهیم جنگ را ادامه بدهیم تا رژیم عراق برود، رژیم فلان برود، فلان تغییر بصورتی که ما می‌خواهیم بشود، وقس علیهذا، ظاهر شعار جالب است، اما افکار عمومی دنیا را بر ضد ما بسیج می‌کند، در جهانی که ما هستیم نباید خود را فریب بدهیم،

## هیچ ملتی حاضر نمی‌شود که ما نقش قیم و متولی را برای او بازی کنیم.

اگر هم حاضر بشود، ما اگر انقلابی هستیم نباید بپذیریم. نیروهای عراق که سربازانشان مسلمانند شرایط را اگر مساعد دیدند خود آماده‌اند که به ما بپیوندند، آنها به تصور این‌که اگر نایستند و مقاومت نکنند، بعد ما کشورشان را تصرف خواهیم کرد، خواهند ایستاد و با قاطعیت خواهند جنگید.

رژیم عراق بهانه خواهد داشت، رژیمهایی چون خود را به حمایت خویش برانگیزد و همان‌طور که می‌بینیم کمکهای مالی، نظامی پی در پی بگیرد. برای ادامه تجاوز خود بهانه خواهد داشت، همان‌طوریکه تابحال گفته است، «اگر او وارد خاک ایران نشده بود، با توجه به این‌که شهرهای عراق زیاد نیست و نزدیک مرزهای ما است، حالا همه ویران شده بود». همین گزارشها می‌گوید که اینها تبلیغاتی است که آنها دارند می‌کنند و اساساً سیاست رژیم عراق بر همین زمینه استوار است. این بحث را من برای این کردم تا معلوم بشود بر آنها که نمی‌دانند که شعار در میدان جنگ بکار نیاید. اینجا (جبهه جنگ) مرد میدان می‌خواهد و آدمهای فداکار لازم دارد و امکانات. بجای آنها که می‌جنگند، شعارهای ظاهر فریب‌پریان ندهید. ما می‌باید در حد و مرز حقانیت خود بایستیم. و این هیأت‌ها که آمدند و می‌آیند، و می‌روند، تجربه می‌گوید که وقتی در خط حقانیت خودمان عمل کرده‌ایم، آنها نتوانستند بروند و بگویند که حق با ما نبوده است. برمن است که هشدار بدهم و بگویم: مردم ایران، برادران و خواهران من ما در میدانهای جنگ نیز شب و روز با همه توانایی تلاش می‌کنیم و بیشتر از هر کس دیگر، طالب پیروزی هستیم اگر هم

بخاطر اعتقاداتمان نبود، بخاطر خودمان طالب پیروزی بیشتر از دیگران بودیم، این را قبلاً گفته بودم، باز هم تکرار می‌کنم: لطف خداوندی شامل حال شد که ما در این جنگ در پی پیروزیهای شخصی نشدیم، بخاطر نجات میهن اسلامیمان، انقلاب و نظام جمهوری، جنگیدیم و تا وقتی براین صراطیم، انشاءالله پیروز می‌شویم. اما هشدار: این شعارها، شما را نفریید و می‌دانم که نمی‌فریید و این مسئله که جنگ مسئله اصلی است صحیح است، اما اگر این جنگ را عده‌ای بخواهند وسیله دستیابی به هدفهای گروهی خود بگردانند، این فرعی کردن جنگ است و نه اینکه اگر تجاوزی به آزادیها شد و خواستی بگویی چرا تجاوز شده است بگویند که جنگ فرعی شد. نه در اینجا جنگ اصلی است. چون ما جنگ را برای حفظ انقلاب و کشور می‌کنیم، برای حفظ دست آوردهای انقلاب می‌کنیم، بنام جنگ نمی‌شود آن دست آوردها را از بین برد.

### آزادی را بنام جنگ نمی‌توان از بین برد

قانون اساسی، در این مسئله صریح است. پس هر تجاوزی به آزادی شد، افکار عمومی، شما خوانندگان، شما مردم، همان‌طور که در زمینه روزنامه میزان کردید باید چهارچشمی با چشمانی باز مراقب باشید و نگذارید، هیچ تجاوزی انجام بگیرد. این اصلی کردن جنگ است. وقتی ما مانع از آن بشویم که بنام جنگ به آزادی‌های اساسی مردم تجاوز بشود در حقیقت به جنگ همان معنایی را داده‌ایم که از دید اسلامی ما دارد، یعنی تلاش برای رهایی انسان. این هم در حد وضع. صحبت درباره گزارشهایی که در این هفته درباره عراق خواندم. گزارشی هم درباره سیاست دو ابرقدرت در ایران خواندم که در همین گفتگو درباره عراق هدفهای آنها را بازگو کردم.

غیر از اینها دیدارها و ملاقاتها و اینها است که جنبه عادی دارد و مضمون قابل بازگو کردن در آنها نبود. تا گزارش هفته آینده شاد و پیروز باشید.

کارنامه شنبه ۲۹ تا جمعه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار یکشنبه ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۳۵

## طرح استفاده از آب در جنگ، غیر ممکن را ممکن کرد

در این هفته، کارهای انجام شده را تحت چند عنوان گزارش می‌کنم: اول بازدید از طرح انجام گرفته و به نتیجه رسیده، دوم بازدید از جبهه‌های جنگ، سوم بازدید از آوارگان جنگ در بهبهان و چهارم مطالعه کتاب و روز زن و سنجش افکار درباره نظرهایی که زنان کشور دارند.

اما بازدید اول از طرح آب: در کارنامه‌های روزهای گذشته از این طرح با اشاره و سرپوشیده صحبت کردم. این طرح وقتی شروع شد، دو نظر ارائه شد یکی می‌گفت شدنی است و دیگری می‌گفت ناشدنی است. چون ما با دشمن روبرو بودیم. چون به توانایی انسان باور داشتیم و داریم و چون می‌دانیم که علم و عمل با هم همراهند و آنها که دانش کاری را دارند، با عمل می‌توانند پیش بینی نشده‌ها را ببینند و برایشان راه حل بیابند و چون بر این باور بودیم و هستیم که استقامت در کار موجب می‌گردد که آدمی بر مشکلات کار غلبه کند، نظری را پذیرفتیم که می‌گفت، «ممکن است». اما این امکان و شدن به آسانی سرنگرفت. چند نوبت فشار آب، انقلاب هوا، بارانها و سیلابها، قسمت عمده زحمتها را بریاد داد. اما گروه جهاد اراک که به سرپرستی سروان فرهانی آمده بودند، آنها جان خود را بر اثر غرق شدن در آب از دست دادند. سربازان ما در لشگرهای نیروی زمینی، و یگانهای نیروی هوایی و دریایی و تیمسار فلاحی که بطور خستگی‌ناپذیر بذل کوشش و مراقبت و سرپرستی می‌کرد، آن‌هم به کمک مهندسانی که هم مبدع طرح بودند وهم در پیشرفت طرح نظارت و کاری کردند، موجب شد که کار با موفقیت انجام گرفت. در کارنامه پیش راجع به صحبت مهندسی که گفت ده درصد احتمال بقاء دارد و من گفتم که نود درصد هم شما همت بگذارید گویا در کارنامه ابهام بوده و مهندس جوان

مراجعه کرد و گفت، این‌طور برداشت می‌شود که «من گفتم، درصد احتمال بقاء دارد و دنبال کارم رفتم» و حال اینکه من تا صبح نشستم و با دیگران راه پیدا کردیم برای حفظ این طرح. البته منظور من هم همین بود و به او گفتم اگر غیر شما می‌کرد که «مزه» نداشت. «مزه» کار این بود که شما که ده درصد احتمال بقاء می‌دادید خودتان با کار و تلاش، همراه دیگران این طرح را حفظ کردید و طرح‌های دیگر را هم باید با همین «سیاق» با همین روحیه به انجام برد. داستان «دیدنی که شد» در تاریخ ما بسیار است. در غالب ادوار تاریخی، يك، دو چند داستان در این باره هست. در دوران معاصر هم هست. به مسئولی مثلاً مراجعه و گفته می‌شود: فلان کار و فلان کار و فلان کار را اگر بکنی، فلان نتیجه را می‌گیری و او می‌گوید نمی‌شود به این دلایل و پیشنهاد کننده می‌رود و طرح را به اجراء می‌گذارد و بعد می‌آید و می‌گوید «دیدنی که شد». راجع به ایجاد بعضی از سلسله‌های سابق هم از همین داستانها هست از همین «دیدنی که شد» و خود جنگ ما هم «دیدنی که شد» است. اگر آن مشکلات و موانع و عوامل که روز اول شمرده می‌شدند قرار بود بر ذهن و فکر ما حکومت کند، ما امروز نبودیم و دشمن با محاسبات نظامی احتمال می‌داد ما چهار تا پنج روز بیشتر نتوانیم مقاومت کنیم. حال باید گفت: «دیدنی که شد». من می‌خواهم بگویم این روحیه‌ای که امروز در نیروهای مسلح ما بوجود آمده است روحیه «دیدنی که شد» است. یعنی همه می‌خواهند هنر از خود نشان بدهند و غیر ممکن را ممکن بکنند. با این هنر، با این جنگ، این انقلاب تداوم پیدا می‌کند و بصورت يك حماسه پایدار آفریده استعداد و نیرویی که در انقلاب اسلامی ما آزاد شد و چنین شگفتی بوجود آورد، برای نسل‌های بعد بیادگار می‌ماند. از اتفاق، آقای سعید سنجابی مشاور رئیس جمهوری در سیاست خارجی متنی را نوشته است که جا دارد قسمتهایی از آن را به مناسبت این هنر در اینجا بیاورم:

به این نسل اعتماد کنیم که او حکومت جهل را نخواهد پذیرفت

«در این اوقات که به مطالعه تاریخ انقلاب فرانسه و تفکر درباره این انقلاب و تاریخ ایران و اسلام مشغول مطالبی ذهنم را مشغول می‌کند که دریغ می‌آید با شما در میان نگذارم. از انقلاب کبیر فرانسه تا استقرار دیکتاتوری ناپلئون ده سال بیشتر طول نکشید. در این ده سال، سه دوره ترور، هزاران کشتار و قتل و شکنجه و آزار، قحطی و جنگ و فقدان منزلتها آن چنان عرصه را بر مردم فرانسه تنگ کرد که خود، خواهان ختم انقلاب و برقراری دیکتاتوری لایق شدند. بعداً تاریخ چگونه جریان یافت و چه نقشی بر صفحات روزگار از انقلابیان بجای ماند، صحبتی دیگر است. آنچه توجه مرا جلب می‌کند، این است که از این انقلاب دست کم چند بنیاد بعنوان میراثهای افتخارآفرین و پایدار برای ملت فرانسه بجای ماند. آکادمی علوم فرانسه، مدرسه پلی تکنیک فرانسه، انستیتو هنرهای ظریفه، پا گرفتن و رشد و پیشرفت در زمینه‌های هنر و علم راستی چشمگیر است. آثار جاودانه‌ای از ریاضی‌دانان، زیست‌شناسان، شیمی‌دانان و منجمان پایدار گشت. مدارس مختلف در سطح عالی در رشته‌های مختلف در این مدت گشوده گشت مدارس متوسطه بسیار پایه‌گذاری شد؛ تحصیل ابتدایی اجباری گردید. این همه زمینه دادن به ابتکارها و ابداعات، استعدادها اکنون مرهون قانونگزاریهای مجالس پراالتهاب سالهای کوتاه انقلاب است. با این همه تلاش برای پیشبرد علم و هنر، ایجاد زمینه برای رشد استعدادهای انسانی امکان وقوع یافت. این واقعیت حداقل باید ما را به ارزیابی درباره انقلاب خود که در این باره‌ها چه کرده‌ایم و چه نکرده‌ایم را بدارد» او می‌گوید: «با ظهور اسلام همین میراث بزرگ پدیدار گشت و برای بشریت ماند. آیا اینک، با انقلاب اسلامی ما، نمی‌باید عصر علمی جدیدی در تاریخ بشری پدیدار گردد؟ آیا اگر ما اسلام را آغاز رهایی ذهن و اندیشه از اسارت در دورانی که به تمدن امروز انجامید بدانیم و رنسانس اروپا را دوره دومی که دانش بشری از سانسور آن دوران رها شد بشماریم اینکه با انقلاب اسلامی ما نمی‌باید دوران سومی آغاز بگردد؟ در این صورت ما نمی‌باید به سرعت یک دانشگاه را چند دانشگاه، یک محیط علمی را چند محیط علمی بگردانیم و با معنویت اسلامی دانش را از اسارت ماده پرستی رها کنیم؟ آیا بر ما نیست که نه تنها دانشگاه بر دانشگاه بیافزاییم، بلکه محیطهای علمی

ایجاد کنیم و به علم ارزش بگذاریم؟ و بعد درباره همین جنگ این‌طور می‌نویسد: «آیا مقاومت پرشور و حماسه‌آفرین نیروهای دلیر نظامی این جمهوری سزاواری بیان در این زمینه‌ها را ندارد؟ حماسه‌ای که باید سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر انتقال بیابد و سرمشق نسلهای آینده در ساختمان تاریخی غرورآفرین این ملت باشد؟ چرا از استعدادها هنری این قوم دعوت نکنیم که توانایی خود را در این باره به ظهور برسانند؟ و آنان را مورد تشویق قراردهند؟». پاسخ من این است که چرا، ما به راه غلط رفته‌ایم، اما انقلاب به حکم همین ابتکارها به حکم ممکن کردن ناممکن، سدها را خواهد شکست و راه را باز خواهد کرد. هیچ نباید امید را از دست داد وقتی در این جنگ این‌سان ناممکن، ممکن می‌شود، ناممکن‌ها ممکن می‌شوند، پس باید یقین داشت و به این نسل اعتماد کرد که او حکومت جهل را نخواهد پذیرفت. سرانجام این انقلاب همان‌طور که تو برادر گرامی خواسته‌ای و آرزو کرده‌ای عصر سوم علمی و تداوم عصر اول خواهد شد. البته این بشرطی است که همه اهل علم بکوشند و ارزش علم را نشان بدهند، اول آنها بکوشند و علم را در برابر عقیده قرار ندهند بلکه همسو بدانند تا راه بازگردد و اندیشه‌های جوان ما ابتکار بر ابتکار بیفزایند و این عصر، دوران سوم، را آغاز کنند. عصری که می‌باید آغازگران آن هنرمند باشند، یعنی بدنبال ممکن کردن ناممکن باشند. نیروهای مسلح ما، همه آنهایی که برای پیروزی در این جنگ زحمت کشیده و می‌کشند، آنها که شهید شدند و آنها که معلول شدند و آنها که مجروح شدند، آنها که در جبهه‌ها مقاومت می‌کنند همه و همه هنرمندند ناممکن را ممکن کردند و اینک با این روحیه، با روحیه «دیدنی که شد» آماده می‌شوند تا قدمهای استوار بعدی را نیز بردارند.



## در این جبهه‌ها مسئله چشمگیر اول هماهنگی میان نیروهای مسلح، ارتشی، سپاهی، بسیجی، نیروهای چریکی است

اما بازدیدی از جبهه‌ها در سه روز، ساعات طولانی از سه جبهه نقابیه بهبهان و شوش و دزفول دیدن کردیم. پل ویی جامعه شناس فرانسوی که از سال ۱۳۳۸ با من همکاری علمی دارد آمده بود و در این بازدید همراه بود. او ارزیابی خود را از آنچه دیده بود این‌طور گفت: «انقلاب اسلامی نیروهای مسلح شما را دچار اساسی‌ترین انقلابها کرده‌است، این روحیه، این برداشت از امور، این انسجام، این شجاعت و دلیری، همان انقلاب واقعی است که می‌باید رخ می‌داد. آنچه از نابسامانها دیده می‌شود وقتی با این انقلاب مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که به حساب نمی‌آید و نباید از انقلاب امید برگرفت. این انقلاب راه خود را طی خواهد کرد. این نسل در منجلاب برخوردها، زورگوییها، نابسامانها و نابهنجاریها غرق خواهد شد خود را از این منجلاب بیرون خواهد کشید و راه خود را باز خواهد کرد. روز اول جنگ با امروز

وقتی مقایسه می‌شود انسان خوب می‌فهمد که این نسل توانایی بیرون کشیدن خود را از منجلا ب دارد. همان‌طور که این نیروی مسلح که امروز ما دیدیم توانست خود را از گرداب بسیار مخرب شکست که همه دلایل و عوامل بر شکست و غرق شدن حکایت می‌کرد برون بکشد. و اکنون با توانایی تمام که به جان دشمن افتاده و با ضربه‌های پی در پی تکه تکه از بدنه ارتش دشمن جدا می‌کند، علامت و بیانگر آن‌است که انقلاب در ایران ادامه دارد و هیچ تلاشی برای حاکم کردن استبداد در این کشور امید پیروزی ندارد. با همه مشکلات اقتصادی، بحران، جنگ خارجی، جنگ داخلی. این روحیه امیدی چنان بزرگ است که انسان کاملاً باور می‌کند که حل آن بحرانها و بیرون آمدن کشور از آن بحرانها نیز ممکن است. خود من نیز بر این باورم و بدین امیدم؛ امید به نسل جوان امروز دوخته‌ام تا افقهای باز و دور را بنگرد و در برخوردها بر سر هیچ و پوچ خود را تبا نگرداند. همه چیز امروز ممکن است. روزی که جنگ را به ما تحمیل کردند، بیم از شکست بر ذهنها سنگینی می‌کرد. امروز امید به تغییرات بزرگ در همه خاور، در همه جا، امیدی واهی و پوچ نیست، در صورتیکه از پشت سر، دست و پای ما را نگیرند و نیندند، ما به پیش می‌رویم و اگر هم از پشت سر چون گذشته عرصه را بر ما تنگ کنند، ما بهانه نخواهیم آورد و به کار و تلاش ادامه خواهیم داد. چون می‌دانیم وقتی انقلاب اسلامی ما در این آزمایش تعیین کننده پیروز شد، آن وقت جریانهای ناموافق با انقلاب اسلامی ما چون برق ذوب خواهند شد و ایران چون قلب بر سر تا سر زندگی بشری خون خواهد دو اند. خون زندگی، خون حیات که انقلاب بخاطر ادامه آن در استقلال و آزادی رویداد.

در این جبهه‌ها مسئله چشمگیر اول، هماهنگی میان نیروهای مسلح، ارتشی، سپاهی، بسیجی، نیروهای چریکی بود. آن قدر از این امر به شوق آمدم که ناخودآگاه به یاد پیامبر افتادم که به هنگام کندن خندق به گرد مدینه، وقتی بر اثر ضربه کلنگ جرقه‌ای از سنگ پدید گفت: «در پرتو این نور سقوط امپراطوریه‌ها را دیدم» در پرتو این هماهنگی پیروزی را دیدم و با این پیروزی دگرگونیهای بزرگ را. مطلب دوم، همان روحیه شجاع، بی‌تاب و جستجوگر جلب توجه می‌کرد که از قول جامعه شناس فرانسوی آوردم. و مطلب سوم،



منظره زیبایی بود پر از آموزش که در جبهه شوش دیدم. ما در آن سوی کرخه، کیلومترها پیش رفتیم و مواضع نیروهای خودمان را بازدید کردیم تا رسیدیم به خط اول، یعنی سنگرهای نیروهای ما که روبروی سنگرهای دشمن بود. آنها و ما به روی هم دیدی مستقیم داشتیم کمی کمتر از ۲ کیلومتر فاصله با دشمن. بعضی جاها را باید خمیده و از پشت موانع، تپه و غیره عبور می کردیم که دشمن نبیند و تیر مستقیم نزند وقتی به خط اول رسیدیم، چند لحظه پیش از آن دشمن با تیر مستقیم «خری» را کشته بود حالا خر بخت برگشته در آن روز و آن ساعت و آن محل با وجود شلیک توپخانه و خمپاره انداز و تفنگ و مسلسل و اینها چه می کرد خود بحثی است. به هر حال، خر کشته شده بود و «کره» او چشم در چشم مادر بی حرکت زیر رگبار گلوله ها در غمی فرو رفته بود که او را از دنیا غافل ساخته بود. ما از کنار او گذشتیم. هیچ حرکت و تکانی از او سر نزد. گلوله ها بر زمین می خوردند و صدای انفجار برمی خاست و او کمترین تغییری در وضع خود نمی داد. شاید بیشتر از نیم ساعت ما در آنجا ماندیم و در این مدت من در احوال این کره غرق شدم و حیرت کردم از این بیان خدا که این طبیعت و موجودات آن را بر فطرت آفریده است. اگر این موجودات را بحال خود بگذارند و زور در کار نیاید در محبت و صلح با هم خواهند زیست و در شادی و رشد خواهند زیست. شگفت این جا است یعنی مسئله ای است که از مشاهده این منظره بسیار زیبا، بر من روشن شد: پیش از این، این نظر را مورد بحث قرار داده بودم اما اینک وضوح و روشنی دیگری یافته ام و آن اینکه نه تنها زور اصل نیست به لحاظ همین غرق شدن کره در قیافه مادر و فراموش کردن خطر، بلکه اگر همین فطرت و میل بازگشت به فطرت نبود جنگ و زور زندگی را نابود می کرد، آنچه در جنگها موجب می شود که از ویرانی کلی جلوگیری بعمل آید همین مقاومت فطری است، همین فطرت آدمی است که حتی در بحبوحه جنگ انسان را به مقاومت برمی انگیزد، از ظلم و زور به ستوه می آورد. در او انزجار ایجاد می کند در نتیجه متجاوز را سست می گرداند و مورد تجاوز را قوت می بخشد و او قادر می شود به تجاوز پایان ببخشد. این واقعیت را که این منظره بوضوح بیان می کرد، وقتی کتاب ناپلئون را که تازه در همین هفته تمام کردم و با خواننده در میان خواهم گذاشت، بهتر خواهم شکافت. روشن

خواهم کرد عملی که به يك قدرت استبدادی سیری ناپذیر پایان دادن بخشید کدام بود؟ بهر حال، از این منظره زیبا که نمایش فطرت بود در کنار بیگانگی از فطرت، عکاس ما به لحاظ نبودن فیلم در دوربین، نتوانست عکسی برای خواننده تهیه کند و چه حیف شد. از نظر من اگر فیلمبردار عقب نمی ماند و مخبری که همراه بود فیلمش تمام نمی شد و از این منظره عکس برمی داشت زبان این عکس از صد کتاب گویاتر و رساتر بود؛ بخصوص برای نسل امروز که انقلاب کرده است. این عکس به او می گفت اگر ما به اسلام یعنی به فطرت بازگردیم مشکلهای خیلی زودتر حل می شوند تا وقتی که می خواهیم با زور مشکلات کشور را حل کنیم، به او می گفت چیزی قویتر، نیرویی بیشتر، از زور - که ضعف است -، وجود دارد و آن همان فطرت است فطرتی که با وجود انفجارهای پیپی کره را کنار نعلش مادر نگاه می دارد. این «نه» ایست به زور که از وجود فطرت این طبیعت بر می خیزد؛ توحید همین است.

### به بهبهان بدون اطلاع قبلی رفتیم

اما بازدید از بهبهان: به بهبهان، بدون اطلاع قبلی رفتیم و همه رعایتها شده بود تا هیچکس مطلع نشود؛ تا که بتوانیم از وضعیت واقعی آوارگان سر در بیاوریم. پیش از شهر در يك اردوگاهی پیاده شدیم و قرار گذاشتیم با شتاب بطرف بهداری اردوگاه برویم طوری که تا مردم مطلع بشوند ما اردوگاه را بازدید کرده باشیم. اما هنوز چند قدم از هلیکوپتر دور نشده بودیم که مردم فهمیدند و آمدند. تا مردم برسند، ما به بهداری رسیده بودیم و از آنجا به بعد عملاً بازدید غیرممکن شد. باز در اینجا همان پدیده، همان منظره، عزت فطرت و نیروی عظیم آن تجلی می کرد. شاید خودخواهی نگذاشته بود که من زیبایی احساسات وصف ناکردنی را اندر بیابم و مقدر بود که خودم منظره را - پیش از این شرح دادم - ببینم تا بتوانم بفهمم، چطور مردمی با وجود اینکه این همه مصیبت بر آنها وارد شده و بر اثر جنگ آواره شده اند زندگی و خانه خود را رها کرده اند و در شرایط سختی، روزها را می گذرانند. چطور این طور با هیجان و گرمی می آیند و مجال نمی دهند که از آنها پرسشی دردشان و کسریشان چیست. شاید بعضی باشند که بگویند مردم ما اهل حساب و کتاب نیستند و

اهل احساسات و عواطف و این حرفها هستند. اما حال که برای شما شرح کردم، با توجه باینکه انسان، به قول امام علی (ع) شگرفترین مخلوقی است که دستگاه آفرینش تولید کرده است، فطرت، شعور طبیعی، در آدمی به مراتب از موجودات دیگر قویتر است. سختیها يك چیزند فطرت يك چیز دیگر است. وقتی مجال بروز بیابند، بمناسبت نپذیرفتن تجاوز این دومی قویتر می شود و اولی را از یاد می برد. من دلیل و شاهی هم برای این بیان خود دارم. وقتی از آن اردوگاه عملاً نتوانستیم بازدید کنیم به دزفول رفتیم و در محل ژاندارمری پیاده شدیم و آنها هم نمی دانستند به همین جهت سه نوبت مراسم سلام نظامی انجام دادند و با گرمی و هیجانی مثل گرمی و هیجان آوارگان جنگ، مرا در میان گرفتند و برای اینکه نکند مردم بفهمند و در داخل شهر هم نتوانیم جایی را ببینیم، سرعت بسوی مسجد رفتیم، مسجدی که عده ای از آوارگان را در آن جا داده بودند. وارد حیاط شدیم بلافاصله وارد يك شبستان شدیم، مردم هنوز نمی دانستند که رئیس جمهور در دزفول است وقتی فهمیدند جمع شدند، از کسانی که در آن اطاق بودند ( با پرده شبستان را به اطاقهایی تقسیم کرده بودند)، پرسیدم:



وضع شما چطور است؟ جوانی جلو آمد و گفت کاری به وضع ما نداشته باشید ما تحمل می‌کنیم، شما بایستید، در برابر داخلی‌ها و خارجی‌ها بایستید، پا سست نکنید و استقامت کنید.

خیلی کم در بازدیدهایی که از اردوگاهها کرده‌ام، تمایل به اظهار ناراحتی‌ها هست و خیلی زیاد تمایل به اظهار همان فطرت است، فطرت قوی، اصیل که در این انقلاب مجال بروز یافته است، پذیرفتن زور، نپذیرفتن تجاوز، آن تمایل چون قویتر است بر این تمایل یعنی بیان ناراحتی‌ها پیشی می‌گیرد. شاهد من بیان این جوان بود. این تنها نبود، همه آن حرکات، حرکات پرجوش و خروش، پرشور، حکایت از همین قوت فطرت دارد. نپذیرفتن حکم زور یعنی عمل به فطرت و وقتی مردم کسی را در عمل موافق فطرت خودشان بیابند او را دوست می‌دارند و این دوستی را نشان می‌دهند، اما این دوستی به شخص نیست، به همان فطرت است، به همان امتناع از قبول زور و حکم زور است. از قبول تجاوز و حکم متجاوز است. باری، گفتم با یک خانواده دیگر هم گفتگو کنم، اما دیگر ممکن نشد. فرماندار شهر گفت عجله کنید و تا مردم نفهمیدند اقلأً یک محل دیگری را هم ببینید، همین‌طور با عجله رفتیم، اما

عجله چندان دیگر بکار نمی‌آمد، مردم می‌فهمیدند و جمع می‌شدند در محل دوم با سختی بسیار، در میان امواج هیجان پناهندگان توانستیم وارد يك حجره بشویم باز همان داستان تکرار شد. در محل سوم نیز به همین طریق. من که حالا ذهنم روشنی بیشتر پیدا کرده بود، به لحاظ دیدن آن منظره بسیار زیبا در شوش، اطمینانم به پیروزی صدچندان شد. فهمیدم و مطمئن شدم ارتش عراق صد چندان هم که بشود از پس این فطرت بیدار بر نمی‌آید. هم در داخل کشور هم در منطقه این انقلاب آن فطرت را بیدار ساخته است و امیدم بسیار به توانایی این نسل بیشتر شد. هیجان من برای کار فزونتر گشت و اطمینان دارم تا وقتی بیان این فطرتیم شکست نخواهیم خورد.

باری بازدید در واقع بدین سه اطاق در سه محل محدود شد و ما ناگزیر در میان فشار و هیجانی که مردم نشان می‌دادند، راهی به اتومبیل یافتیم و به محل سپاه پاسداران رفتیم. آنها افراد سپاه در داخل حیات به صف بودند. با آنها دست دادم، در قیافه‌های آنها دقت کردم بیان فطرت را یافتم. چیزی که بار امید مرا افزونتر کرد و امید مرا به پیروزی این انقلاب بیشتر ساخت. نهاری در آنجا خوردیم و بعد نماز و وقتی خواستیم از آنجا به بازدید پایگاه هوایی برویم بیرون آمدن با اتومبیل از آن محل با سختی تمام انجام شد.

در محل پایگاه، به خانه افسران و درجه داران و افراد نیروی هوایی رفتم و از دفاع هوایی بازدید کردم باز همان هیجان، همان شور و از آنجا چون هلی‌کوپتر حاضر نبود و مه بود به پیشنهاد عده‌ای از جوانان به زیارت قبور شهدا رفتم. اما مردم دانسته بودند و به تعبیر یکی از همراهان انسان قیامت را می‌دید که چگونه انسانها از زمین برمی‌خیزند. انگار که آدمها دارند از زمین می‌جوشند. تا محل قبور شهدا رفتیم اما این انسانهایی که می‌جوشیدند و موج، موج سرازیر می‌شدند، امکان پیاده شدن بماندادند و ما با کندی تمام توانستیم فاصله را تا محل ژاندارمری طی کنیم و از آنجا با اتومبیل شهر را ترک بگوییم. در بین راه اتومبیل را برای شستن شیشه جلو و آب ریختن داخل موتور نگاهداشتند.

دکتر ممکن گفت ما شما را به حال خود نگذاریم حالا خودمان بیایم پایین و درود بر بنی‌صدر بگوییم. اما در همین حال چون اتومبیل را جلوی

کارخانه‌ای نگهداشته بودند، نگهبانان و آنهایی که کشیک بودند، آنها گفتند؛ کاری که دکتر ممکن می‌خواست بکند، آنها کردند.

در اینجا البته این موجب خنده و تفریح شد اما می‌خواهم به خواننده بگویم که این احساساتی که در بیابان و شهر، بیان و ابراز می‌شد، خودخواهی است که اگر انسان متوجه شخص خود بداند. این بیان همان فطرت است، فطرتی که در انقلابهایی از گونه انقلاب ما بروز می‌کند. انسان می‌خواهد تسلیم زور نشود و بیان‌کننده این نیاز اساسی را تشویق می‌کند، تقدیر می‌کند، تا وقتی که بیان‌کننده است.

### به مناسبت روز زن، کتاب خانواده از چاپ خارج شود و در دسترس زنان کشور قرار بگیرد

اما مسئله دوم که باز شاهدهی است بر همین بیان من از منظره‌ای که دیدم، مسئله روز زن است و سنجش افکاری که به این مناسبت نزد زنان بعمل آمده است. اینکه من به مناسبت این روز پیامی نفرستادم امید من این بود که به مناسبت روز زن، کتاب خانواده از چاپ خارج شود و در دسترس زنان کشور قرار بگیرد. اما این امید ناامید شد، برای اینکه نسخه آماده چاپ را از کیف آقای گرمارودی با خود کیف دزدیده‌اند. حالا یا دزد سیاسی بوده یا دزدی بوده که خیال کرده پولی دارد و کیف را دزدیده است. اگر دومی بوده که به «کاهدان» زده است و اگر هم اولی بوده، باز هم ناشی بوده و به «کاهدان» زده بنابراین چون من فکر می‌کنم نزد کسی که کیف را ربوده همان فطرت وجود دارد و قوی است، بدین وسیله از او می‌خواهم که کیف را برگرداند و این کتاب منتشر بشود. چون کاری است مفید. برای نسل امروز و در خدمت آزادی واقعی و رشد زن. از اتفاق آقای آشتیانی کتاب خود را تحت عنوان رهبری برای من فرستاده بود. مقدمه آن کتاب را من خواندم که یادداشتها، برگه‌ها و مدارکی جمع‌آوری کرده بود برای نوشتن کتاب و آنها را ربودند، مثل آن کتاب (حال یا گم شده یا ربوده‌اند درست به ذهنم نیست) بهرحال او ناگزیر آن کتاب را بر اساس حافظه و آنچه موجود بوده در دسترس داشته از نو

تدارك کرده و نوشته‌است. این را هم بگویم که چون ممکن است او این یادداشتها را بخواند، این کتاب را دوباره باید با همان نقدی که نوشته بود، بنویسد و برای من بفرستد چرا که من کتاب را می‌خواستم به خوزستان ببرم و حالا مثل همین دست نویس و برگه‌های ایشان گم شده است و من از خواندن آن کتاب محروم شده‌ام. بهرحال، آن وقت به ذهن من آمد که نکند همین بلا بر سر این کتاب بیاید، این است که تأکید کردم که گم نکنید. پس کاری که من می‌خواستم بکنم این بود و آنهم این طور شد. بهرحال اندوه من از این امر بسیار است.

کارنامه شنبه ۲۹ تا جمعه ۴ اردیبهشت ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۳۶

قسمت دوم

### سنجش افکار که از زنان بعمل آمده است

باز می‌گردم به مسئله سنجش افکار که از خود زنان بعمل آمده است و جوهر و لب کلام، یعنی آن مطلبی که از این سنجش در مجموع بدست می‌آید، این است که انقلاب به خلاف باور و به خلاف تبلیغ، تغییرات مهمی را در جهت رشد و آزادی زنان موجب گشته است. در اینجا به مناسبت، بحثی درباره قانون می‌کنم. عده‌ای این طور تبلیغ می‌کنند که علامت آزادی پیدایش قوانین بر صفحه کاغذ است و نشر آن در روزنامه‌ها. می‌گویند خوب برای آزادی زنان چه قوانینی نشر شده است، تصویب و منتشر شده، هیچ. اما قانونی که در کاغذ می‌نویسند در صورتی که با واقعیت اجتماعی سازگار نباشد به اجرا در نمی‌آید. و این بحث مهمی است در جامعه‌شناسی. قانون غیر از قابلیت اجرای قانون است. آن قانونی واقعی است که به عمل درآید تا به عمل درنیاید قانون، جنبه

اجرائی واقعی پیدا نکرده است و به عمل درآمدن يك قانون انطباق آن قانون است با فطرت، بنابراین، با حقوق و نیازهای انسان در جریان رشد. اگر این انطباق را داشت بتدریج که جهل انسانی برطرف می‌شود، موانع برطرف می‌شوند، قانون قابلیت اجرا پیدا می‌کند. این است که در انقلاب، آن رسوم و عادات که براساس مردمداری، مردمسالاری، بوجود نیامده‌اند، اگر تغییر پیدا کرده‌اند، پس، در عمل، مردم تغییر پیدا کرده‌اند؛ اگر درک مرد نسبت به زن تغییر پیدا کرده‌باشد، در عمل، مردم تغییر پیدا کرده‌اند؛ انقلاب درک مرد را نسبت به زن تغییر داد، درک زن را نسبت به خود و به مرد تغییر داد؛ رفتارها عوض شده‌اند در حقیقت قانونها عوض شده‌اند. قانونهای مانده از گذشته، عوض شده‌اند. زیرا ضامن اجرا در روحیه، طرز فکر، دانش و رفتار اجتماعی ندارند.

این‌طور که از این سنجش افکار برمی‌آید و بسیار نویدبخش و امیدبخش و شادی بخش و پر از پیام نسبت به حال و آینده است، می‌گوید که در قانون واقعی، در پندار و طرز فکر و رفتار و رابطه‌ها تغییرات بوجود آمده‌اند و پیروزی يك انقلاب هم در همین‌ها است. مورد به مورد ما پیش می‌رویم.

شما خوانندگان می‌دانید که در جامعه ما کارکردن مرد در خانه عیب شمرده می‌شد. اما این‌طور معلوم است که نسبت خانه‌هایی که در آنها، شوهران با همسران، مردان و زنان، در کارخانه شرکت می‌کنند بیشتر است از خانواده‌هایی که مردها هیچ در کارخانه شرکت نمی‌کنند. البته شوهرانی که در کارخانه شرکت می‌کنند بعضی کم شرکت می‌کنند؛ بعضی میزان شرکتشان متوسط است و بعضی زیاد. اما اصل همان مشارکت است. همین همکاری است که مفاهیم را دگرگون می‌کند رابطه را دگرگون می‌کند و آن حالت سلطه و قهر و غلبه، رابطه بر پایه زور را عوض می‌کند، رابطه را می‌برد بر پایه فطرت و محیط خانواده را محیط عشق، صمیمیت، صفا و پیشرفت و کار و تلاش می‌گرداند. در این محیط است که فرزندان نوپرورده می‌شوند. به این مناسبت داستانی از زندگی امام علی (ع) با فاطمه زهرا (ع) که امروز یعنی روز زن که مصادف با تولد او است می‌آورم.



«روزی پیامبر نازنین ما وارد خانه امام شد و دید زن و شوهر نشسته‌اند و به نوبت گندم آرد می‌کنند. پیامبر گفت: «حالا من جای کدامیک از شما را در کار بگیرم؟». علی پاسخ داد: «جای فاطمه را برای این‌که او خسته شده‌است». منظور به این‌که همکاری در خانه يك سنت اسلامی است. امیدوارم آن عده هم که ۳۶/۶ درصد هستند که در کارخانه شرکت نمی‌کنند، این مطلب را که می‌خوانند در کارخانه شرکت نکنند. البته خود من هم جز کسانی هستم که کم شرکت می‌کنم به لحاظ گرفتاریهایی که هست و شما خوانندگان می‌دانید.

بعد درباره اختلافهای میان زن و شوهر، باز انقلاب اثر خود را باقی گذاشته است، گرچه اختلافها را دسته بندی که کنیم، همان اختلافهایی است که قرآن بدانها صراحت دارد و در تاریخ بشری این اختلافها امرهای مستمر است و در مجموع آنها را در سه دسته می‌توان دسته‌بندی کرد.

## هنر زندگی در همین است که دو نفر با وجود اختلاف با هم زندگی کنند و بکوشند در رفع این اختلافها

اختلاف بر سر مسائل مادی زندگی، اختلاف بر سر اخلاق، عقیده، سلیقه و اموری از این گونه، اختلاف بر سر رابطه فامیل زن با فامیل شوهر فرزندان و رابطه جنسی، شوهر و زن در خارج محدوده زناشویی.

آنچه چشمگیر است این است که يك اکثریت عظیم در هیچ مورد اختلاف ندارند: در ۳۳ درصد خانواده‌ها میان زن و مرد اختلاف است که از آنها ۱۳/۲ درصد بر سر مسائل مادی و رفاهی، ۹/۵ درصد بر سر اخلاق و عقیده و سلیقه، ۱۰ درصد بر سر روابط فامیل زن و فامیل شوهر، زن جدید گرفتن و این‌گونه مسائل. البته تعدد زوجات ۶ درصد از موارد است و می‌شود گفت نزدیک به صفر و ناچیز این امر که در اکثریتی از خانواده‌ها اختلافی نیست بسیار نویدبخش و امیدبخش است و این امر که نزد این خانواده‌ها اختلاف است جای یأس نیست و اگر آنها که میانشان اختلاف است کارنامه مرا می‌خوانند، راه حل این اختلافها را این بدانند که با هم بر اساس فطرت و

حقوق عمل کنند، نکوشند به هم زور بگویند. اگر هر کدام از زن و مرد قبل از این که بخواهد عمل کند، از خود بپرسد آیا حق می‌کند و حق می‌گوید یا زور می‌گوید، اختلاف بوجود نمی‌آید و هنر زندگی هم در همین است که دو نفر با وجود اختلاف با هم زندگی کنند و بکوشند در رفع این اختلافها.

خود این کم شدن اختلاف در خانواده‌ها که این درصد رقم بالایی است، نه در رژیم سابق چنین چیزی متصور بوده و نه در کشورهای دیگر دنیا، خانواده بدون اختلاف پیدا نمی‌شود. این حکایت از همان صحبتی می‌کند که بمناسبت آن منظره (میدان جنگ) عنوان کردم انقلاب اسلامی تقابل دو زور با هم نبوده، یکی زور رژیم و دیگری زور مخالفان رژیم، بلکه تقابل فطرت با زور بوده است و طبیعی است که این اثرها را در خانواده‌ها، میان زن و شوهرها بوجود آورده باشد. انقلاب واقعی انقلاب رهایی بخش، انقلاب آزادیبخش، انقلاب اسلامی، همین است که واقع شده یعنی در رابطه زن و مرد نقش زور را کم کرده است. اگر در اداره کشور این نقش (زور) به حداقل می‌رسید، آن مقدار از اختلافها هم که در خانواده‌ها مانده به لحاظ حل مشکلات مالی و حاکمیت معنویت اسلامی در جامعه از بین می‌رفت. آن وقت برابری خانواده‌ها کانونهای شادی و رشد و تعالی می‌شد؛ آن خانواده و واحد پیشاهنگ اسلامی تحقق پیدا می‌کرد. از این طرف هم راه هست. یعنی شما زنان و مردان در خانه سعی کنید آنچه را که می‌خواهید در جامعه از بین برود از بین ببرید، اختلافها از بین رفتنی است چون من خود شوهر و پدرم و می‌دانم که از بین رفتنی است. البته خانواده ما هم بحمدالله جزء خانواده‌هایی است که بلحاظ حسن رفتار همسر من اختلاف در آن تا این هنگام نبوده است. پس می‌شود که شما از اینجا راه بیفتید (این ۳۳ درصد) و بکوشید واقعیتها را آنطور که هست ببینید نه بر اساس زور بلکه بر اساس فطرت و حق. اختلافهای خود را حل کنید در جامعه‌ای که در کانونها و واحدها اختلاف نباشد، اختلاف نمی‌تواند باقی بماند. به این ترتیب شما موفق می‌شوید جامعه خودتان را هم علاج کنید.

باز ما يك تحولی می‌بینیم که انقلاب در رفتار اجتماعی زنان ما بوجود آورده است. به این صورت که در پاسخ این سؤال که مناسب‌ترین سن ازدواج

برای زن و مرد کدام است؟ می‌بینیم که ۲۷ درصد ۱۵ تا ۲۰ سالگی را سن مناسب دختران برای ازدواج می‌دانند، البته ۱۸ سال را ۲۰ درصد و ۲۷ سال را هم ۲۷ درصد گفته‌اند. یعنی این دو سال را بسیار بیشتر عنوان کرده‌اند. این هم باز از آثار و برکات انقلاب است و بنظر من دست‌آورد بزرگی است؛ برای این‌که سن و عقل و توانایی شرکت در زندگی خانوادگی، نسبت مستقیم دارد با داشتن امکانات بدنی، طبیعی و اجتماعی امروز. زن و شوهر باید از پس برآوردن نیازهای ضرور و برقرارکردن روابط صحیح خانوادگی، برآیند.

حالا بمناسبت، قسمتی از يك کتاب را می‌آورم برای اینکه جبران کرده باشم گم شدن آن کتاب و ندادن پیام را. این کتاب را فردی بمن داد که بخوانم، عنوان کتاب «روانشناسی جمعی، توده‌ای، اجتماعی فاشیسم» است. فصلی از این کتاب تحت عنوان «وظیفه اجتماعی فشار و اختناق و سرکوب جنسی» است. می‌گوید: «مارکسیسم عامیانه توضیح نمی‌دهد، چرا انسان اجازه می‌دهد او را استثمار کنند و از نظر اخلاقی او را تحقیر کنند؟ سعی می‌کند توضیح بدهد چگونه استثمار را اما توضیح نمی‌دهد چرایی آن را و این‌که چرا انسان استثمار و تحقیر خویش را می‌پذیرد و بر آن است که، در قرن بعد از مارکس، فروید کوشید فراگرد زندگی روانی را کشف کند. کشف‌های او را يك به يك شرح داده و من همین‌طوری بدون توضیح می‌گویم برای اینکه توضیح آن از حوصله خواننده عادی خارج است. و ما کار به نتیجه این بحث داریم نه به توضیح این کشفها.

کارنامه شنبه ۲۹ تا جمعه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار سه شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۳۷

قسمت سوم

چهار کشف فروید

کشف اول این که غیر از شعور آگاه، دستگاه شعور آدمی يك شعور ناخودآگاه هم دارد.

کشف دوم بزرگ فروید وجود قوه جنسی نزد کودکان و نه تنها وجود حرکات و اعمال جنسی بلکه بازتاب وجود این قوه در مجموعه حرکات و رشد کودک است.

کشف سوم او این است که فشار، اختناق و سرکوب جنسی مانع از برآورده شدن میل جنسی، آن را از بین نمی‌برد، بلکه موجب می‌شود که این میل به صورتهای گوناگون، بروز کند. بعد ما خواهیم دید که این صورتهای گوناگون اغلب صورتهای خشن و تخریبی است. صاحب کتاب می‌خواهد بگوید که رشد قدرت استبدادی رابطه مستقیم دارد با فشار و اختناق جنسی.

چهارمین کشف مهم فروید این است که تعیین کننده، روحیه، اخلاق و رفتار آدمی، تدابیر تربیتی است که پدر و مادر و محیط در حق انسان بکار می‌برند و از ابتدای طفولیت، بعد در صورت تضاد و برخورد میان تمایلات فرزند و احکام والدین بصورت باور در رفتار و اخلاق انسان منعکس می‌گردد.

صاحب کتاب، بر اساس این کشفها، می‌گوید: جامعه‌شناسی مبتنی بر روان‌کاوی می‌کوشد جامعه را تحلیل کند و طبیعتاً بین میل به تخریب و سرکوب و فشار اختناق جنسی رابطه‌ای برقرار می‌کند. البته بحث صاحب کتاب مفصل است خود او این سؤال را طرح می‌کند چه دلایل جامعه‌شناسی بر وجود رابطه میان اختناق در سطح جامعه و اختناق جنسی در سطح فرد وجود دارد؟ و این‌طور نتیجه می‌گیرد: رشد قدرت استبدادی در جامعه‌ها و بهتر است بصورت عام‌تر بگوییم رشد قدرت در جامعه‌ها بدون القای طرز فکر، روحیه و رفتار کارپذیرانه نزد اکثریت جامعه ممکن نمی‌شود؛ یعنی توده مردم در صورتی که از بچگی به طبیعی انگاشتن فشار و اختناق جنسی خو نکرده باشند. آن زمینه را پیدا نمی‌کنند تا که بعد بتوان به آنها فشار و اختناق سیاسی و اقتصادی را تحمیل کرد. می‌گوید: «منع جنسی بچه‌ها، ایجاد ترس و شرم از قدرت در حقیقت لازم و ملزوم یکدیگرند. آمریت سیاسی، آمریت اقتصادی و قبول این آمریت ریشه در تربیت دوران کودکی دارد که در آن دوران سرکوب شروع می‌شود در دوران جوانی نیز ادامه می‌یابد» خود او (صاحب کتاب)

می‌گوید: « زنان به لحاظ محرومیت جنسی و حالت انفعالی که دارند بر خلاف منافع خودشان در جامعه‌های فاشیزم‌زده (حالا ما کلی‌تر می‌گوییم در جامعه‌هایی که بنا بر تمرکز قدرت است)، رأی به آنهایی می‌دهند که قدرت پرستند. » می‌گوید: « انفعالی که ناشی از همین اختناق و سرکوب است، موجب می‌شود که او (زن) بر موقعیت خویش واقف نشود، مرد هم بر موقعیت خویش واقف نشود و حاکمیت قدرت را بپذیرد و خود در خدمت قدرت قرار بگیرد » این است که جامعه بصورت يك ماشین بزرگ تخریب درمی‌آید و متناسب با محرومیت و توان عمل انسانها، محرومیتها را وسیله توجیه اعمال زور در یکدیگر می‌کنند و آنها را با خشونت و وحشیگری جبران می‌کنند. خوب بخواهم خلاصه کنم حرفهایی که از قول صاحب کتاب آوردم، می‌شود این‌که: آنچه انسان بطور فطری، بعنوان غرایز دارد، باید در همان حد فطرت نیز ارضاء بگردد:

در جامعه‌هایی که اصل بر زور و استبداد است، این ارضای طبیعی ممکن نمی‌شود و محرومیتها فراوانتر از فراوان می‌شود. در نتیجه، چون گزینه است و محروم کردن بدون اعمال فشار ممکن نمی‌شود و با فشار از بین نمی‌رود، بصورت‌های دیگر بروز می‌کند. آن صورتهای دیگر همان میل به تخریب و تبدیل جامعه است بیک ماشین بزرگ که در آن همه یکدیگر را تخریب می‌کنند.

خوب حالا که این‌طور است و این نه يك کشفی است که صاحب کتاب کرده و من آن را برای شما بازگو کردم بلکه این امری است که در تمام جوامع شناخته شده است. حالا اگر بخواهم درباره آن فصل از کتاب گمشده را ( که امیدواریم از سر بنشینند و آن قسمتهایی که نوار بوده دوباره پیاده کنند. و بالاخره کتاب را آماده کنند) تحت عنوان « زن شیئی جنسی » در اینجا بیاورم در واقع يك کتاب باید بگویم،

**در زندگی مشترك بتعبیر قرآن، منع جنسی، فشار جنسی و محدودیت جنسی، شرم جنسی هیچ وجود ندارد:**

آن سنی که ارضاء بصورت زناشویی ممکن است آن حد فطرت است و بهترین راه از میان بردن فشار و اختناق جنسی همین ایجاد رابطه زناشویی برپایه عقیده و علاقه است. این رهنمود قرآن است چرا این بهترین است؟ به لحاظ این که اگر ما بگوییم فشار و تضییق وقتی وجود ندارد که زن و مرد همین طور که غذا را هر وقت گرسنه شدند می‌خورند، در ارضای میل جنسی هم آزاد باشند، در دنیای واقعی ما این کار شدنی نیست مگر از راه اعمال زور، همان طوری است که ما در جامعه‌های سرمایه‌داری که این رفتارها در آنجا هست می‌بینیم، نازیسم و فاشیزم در آن جامعه‌ها بوجود آمد؛ استالینیسیم هم در همان جامعه‌ها بوجود آمد و انسان هم در همین جامعه‌ها به شیئی تبدیل شد. انسان وقتی که در جامعه زندگی می‌کند، اگر بخواهد نیروی جنسی را بصورت يك عامل اعمال زوریکاربرد از آن، در جذب و دفع، استفاده کند، فشار، بنابراین، محرومیت جنسی تشدید می‌گردد؛ اگر پیش از این بوده و بوجود می‌آید و رشد می‌کند اگر نبوده. نتیجه این که انسان در جریان دائمی، جذب و دفع باید دائم تسلیم شود و تسلیم کند. این همان جریان یا فراگرد تخریب عمومی است که به فاشیزم می‌انجامد. این که اسلام دین فطرت است و با حاکمیت استبداد ناسازگار است، بدین خاطر است که زن و مرد در سن بلوغ و رشد نه بر پایه زور بلکه بر اساس عقیده و علاقه و جاذبه متقابل زندگی مشترکی را شروع می‌کنند و در این زندگی مشترك به تعبیر قرآن، منع جنسی، فشار جنسی و محدودیت جنسی، شرم جنسی هیچ وجود ندارد. بخش مهمی از نابهنجاریها و نابسامانیهای اجتماعی بازتاب استبداد سیاسی است در تعلیم و تربیت فرزندان که در نزد کودکان بصورت بیم و ترس از عمل جنسی و شرم از آن از سوی پدر و مادر القا می‌شود و همین است که آدمی را چون در آن غریزه اصلی ترسان و لرزان شده، آماده می‌کند برای قبول استبداد و بعد هم در مباحث زناشویی، همین شرم و ترس و محدودیت موجب آن می‌گردد که ناکامی جنسی به اختلافات خانوادگی منجر شود؛ چرا که بحق محرومیت موجب از بین رفتن غریزه نمی‌شود، بلکه سبب بروز آن بصورتهای دیگر و در نتیجه حاکمیت زور بر روابط زن و شوهر می‌شود.

درباره سن ازدواج متناسب برای مردم ۲۰ تا ۳۰ سال سن مطلوب ازدواج بیان شده که ۸۹ تا ۹۰ درصد پاسخ دهندگان این فاصله سنی را مناسب‌ترین سن شناخته‌اند. آنچه که نظر مرا در باره تأثیر انقلاب تأیید می‌کند یکی پاسخی است که برای چگونگی حل اختلاف داده‌اند: ۵۱ درصد از پاسخ دهندگان اختلاف را بین خودشان حل می‌کنند و این فوق‌العاده امیدبخش و نویدبخش است و این همان است که من گفتم و امیدوارم بقیه هم همین کار را بکنند. بر این ۵۱ درصد باید ۱۲ درصد هم کسانی را افزود که گفته‌اند هیچ اختلافی نداریم. بنابراین می‌شود در حدود ۶۳ درصد، حدود ۳۰ درصد اختلاف را وسیله پدر و مادر، خواهر، برادر و یا افراد خانواده و بزرگان فامیل حل می‌کنند. اینان نیز خود به خود بهمان راهی می‌روند که قرآن پیش پای خانواده‌ها گذاشته است. بطور فطری انسان این‌طور می‌کند، در صورتی که بنابر رفع اختلافها باشد، اما وقتی خودشان بین خودشان حل کنند این بهترین شکل حل اختلاف است. پاسخی که به سؤال: « سه مشکل اساسی خانواده خود را بگویید؟ » داده‌اند این معنا را تأیید می‌کند. چون آنهایی هم که باهم اختلاف داشته‌اند اختلاف را مشکل نمی‌دانند. بهمان دلیل که اکثریت عظیمشان (۶۶ درصد) جزئی می‌دانند و بین خودشان حل می‌کنند. ۹۳ درصد می‌گویند که ما مشکلی نداریم. این معنای تغییر در رفتارها و در قانونهای حاکم بر زندگی انسانی است.

اگر ۹۳ درصد خانواده‌ها باهم و در خانه مشکلی نداشته باشند، باید گفت که جامعه يك جامعه خوشبخت است و انقلاب در آن تحقق یافته و حکومت اگر بازتاب این واقعیت نباشد، این واقعیت آن حکومت را با خود تطبیق خواهد داد. قانون اگر متناسب با این واقعیت نباشد، این واقعیت، آن قانون را با خود متناسب می‌گرداند. پس ما باید امیدوار باشیم.

این نارساییها که هست، فشار، تضییق، اختناق، سانسور، مشکلات اقتصادی، جنگ، اینها صدمه به اصل هنوز زنده و آن بازگشت به فطرت، گریز از استبداد، گریز از سلطه داخلی و خارجی، جستجوی اسلام بمثابه راهنمای همین زندگی با صلح و رشد و معنویت و دوستی و تفاهم شده‌است. این دست‌آوردها را، نسل امروز باید مثل يك گوهر حفظ کند.

خوب بقیه نظر سنجی: مشکل مسکن، بودجه خانوادگی، بی‌کاری، مرض و جالب است که اختلاف بین زن و شوهر ۶ درصد بصورت مشکل درآمد است، (چون قبلاً گفتیم که برای ۳۳٪ اختلاف وجود دارد ولی بصورت مشکل نیست). آن‌هم درصدی به این پایینی. وضع وقتی فرق می‌کند که صحبت از مشکل مجموعه خانواده است. مشکلی است که هم برای مرد و هم برای زن، هر دو وجود دارد. در این وقت کمبود بودجه خانوادگی ۲۲ درصد، مشکل مسکن ۲۲/۶ درصد، بی‌کاری ۱۱/۸ درصد بصورت سه مشکل عمده خانواده‌ها است که در واقع مشکلات اقتصادی است و با سنجش‌های دیگری که ما راجع به مشکلات کردیم کاملاً می‌خواند. سنجش افکاری راجع به سه مشکل عمده جامعه انجام شده است. در آنجا هم ۳۵/۷ درصد مشکلات اقتصادی را مشکل اول دانسته‌اند. نزد زنها درصد بالاتر است: ۵۶/۴ درصد از کسانی که پاسخ گفته‌اند مشکل خانواده‌شان را مشکل اقتصادی خوانده‌اند. این همان بحران شدت گیر و شتاب‌گیری است که باید با قاطعیت و با فهم درست به آن پرداخت. در این سنجش افکار، مشکل دوم، ۲۶/۷ درصد مشکل سیاسی است. نبود آزادی، سانسور، برخوردها، اختلافها، استبداد. نزد زنان مشکل سیاسی نبود آزادی، بسته بودن دانشگاه، بدی وضع مدارس، نبود اعتماد به آینده، مشکلات سرگرمی و تفریح و اینگونه مشکلات است. جنگ مشکل سوم است: ۸/۸ درصد. یعنی کمتر از دو مشکل اول، جنگ مشکل جامعه است. ولی در این سنجش افکار تا اینجا اثری از جنگ نیست. شاید هم تصور پاسخ دهندگان این بوده است که باید مشکلاتی را بگویند که خانواده بطور ملموس با آنها روبروست.

مرض و فساد در اعضاء خانواده و مشکل تربیت فرزند و ازدواج بچه‌ها و خانه‌داری مشکلاتی دیگر است؛ از اینگونه مسائل مشکل نوع سوم است. اما بهتر شدن وضع زنان بر اثر انقلاب بر خود آنها نیز معلوم است: بطوری که ۱۲/۴ درصد پاسخ دهندگان می‌گویند انقلاب تغییری در وضع نداده است و ۲۹ درصد نمی‌دانند. از نظر بقیه این تغییرات بوجود آمده است: ۳/۶ درصد می‌گویند سن ازدواج پایین آمده و ۱۰ درصد می‌گویند درصد ازدواج زیاد شده و ۱۳/۴ درصد می‌گویند توقع‌ها، تشریفات، ایرادها، جهیزیه یعنی



موانع ازدواج کم شده و ۱۳ درصد می‌گویند وضع زنان بطور کلی بهتر شده و ۲ درصد می‌گویند بدتر شده و ۱ درصد می‌گویند حق زنان بیشتر رعایت می‌شود. در مجموع، زنان ما بر تغییر، آگاهی و استحضار دارند. به این امر خواهم پرداخت که آن چیزها که بدست آمده، چه چیزهایی است و چگونه بدست آمده است. اول سنجش افکار را تمام کنم و بعد بدان پردازم.

### نیمی از پاسخ دهندگان بر اثر آشنایی قبلی با هم ازدواج کرده‌اند

این امر، خود، تکیه بر عقیده یا علاقه را بیشتر می‌کند. سخن من تنها یک اظهار نظر نیست، بلکه خود از پاسخی که به این سؤال داده‌اند برمی‌آید. سؤال این است: سه نکته مهم را که باید در انتخاب همسر در نظر گرفت نام ببرید؟ ۶۷ درصد عقیده و اخلاق را ضابطه شناخته‌اند برای انتخاب همسر. البته ۶/۸ درصد هم شغل و درآمد و پول و سرمایه را ضابطه شناخته‌اند. اما در حقیقت باز خود بخود لااقل در وجدان آگاه و بیدار پاسخ دهندگان همان دو اصل قرآنی بعنوان ضابطه عنوان شده، عقیده و علاقه و به گمان من این تغییرها، تغییرهای بزرگ و ذیقیمیتی است که نباید گذاشت از دست برود.

پاسخی که به سؤال انقلاب تاکنون چه کار مهمی برای زنان انجام داده است؟ داده‌اند، بیان ما را درباره تغییراتی که انقلاب در امر ازدواج به وجود آورده و پیش از این گفتیم (پاسخها را) روشنتر می‌گرداند: ۳۷ درصد از زنان می‌گویند هیچ‌کار. نه به ضرر کار کرده نه به نفع. ۳۶/۸ درصد نمی‌دانند یعنی برای اکثریت انقلاب کاری نکرده است. ۸ درصد گفته‌اند که آزادی اجتماعی بیشتر شده. ۴/۴ درصد گفته‌اند دید سیاسی زنان بیشتر شده، کارهای مفیدی برایشان انجام گرفته. ۱ درصد گفته‌اند از این مصرفی بودن بدر آمده‌اند. ۴ درصد گفته‌اند محل‌های بد بسته شده است.

این پاسخ را وقتی مقایسه کنیم با تغییراتی که در واقع انجام گرفته، از روی جوابهایی که داده‌اند، این‌طور بنظر می‌رسد که زنان این تغییرات را در متصدیان امور نمی‌دانند و حق هم همین است. یعنی این تغییری که خود مردم بدست می‌آورند، اساسی است و ماندنی است و پایدار و اصيل است و کسی هم

نمی‌تواند، آن را بگیرد. این است که همیشه گفته‌اند حقی هست که داشتنی است و حقی هم هست که گرفتنی است. آنچه را که به آدمی بدهند، به فرض ما هم تصمیمی بگیریم و ابلاغ هم بشود باز نباید به اجرا برسد از دهها مجرا باید عبور کند و باز باید خود صاحبان حق بدوند و آن را بگیرند والا حق خودبخود داده نمی‌شود. این است که ما مواجه‌ایم با این دوگانگی و این دوگانگی توضیح اینگونه پاسخ دادن به سئوالات نیست. فرد يك فاصله‌ای میان خود و اداره‌ای که از انقلاب حاصل شده و حس می‌کند و می‌گوید و برای من کاری نکرده است. خوب حالا خود جامعه این پاسخ را کامل‌تر و روشن‌تر می‌کند. در پاسخ این سؤال که در قانون اساسی حقوق زنان رعایت شده است یا نه؟ ۶۰/۸ درصد نمی‌دانند، خوب این يك نقصی است بر کار ما که حقوق مندرج در قانون اساسی را برای مردم توضیح نداده‌ایم. اما ۱۰ درصد می‌گویند هیچ و ۲۸/۴ می‌گویند حقوق زنان رعایت شده، البته بيك درجه نمی‌گویند. از این ۲۸/۴ درصد، ۹/۲ درصد می‌گویند کم، ۷/۸ درصد می‌گویند متوسط، ۶/۸ درصد می‌گویند زیاد و ۴/۶ درصد می‌گویند خیلی زیاد. باز می‌بینیم که زنان ما این تغییراتی که در خودشان بوجود آمده و در مردم بوجود آمده، آنها را حس می‌کنند و می‌گویند، آن تغییراتی که در اداره بوجود آمده، یعنی تبدیل قانون به اجرا آن را هنوز نمی‌بینند. این است که واقعاً ما به همان بیانی می‌رسیم که دائم تکیه کلام من است: ملت ما منزلت می‌خواهد. یعنی حقوق و تکالیف او باید بر طبق قانون معین باشد و این قانون به اجرا درآید. این چیزی است که جامعه ما می‌خواهد و قرن‌ها از آن محروم بوده است. اگر در انقلاب اسلامی هم از آن محروم بماند چون آن محرومیت هست دنبال راه‌حلهای دیگر خواهد رفت. این تغییر روحیه را اگر ما دنبال بکنیم می‌بینیم که پاسخهایی که به سئوالهای دیگر داده‌اند، روشنتر می‌گرداند: در پاسخ این سؤال که «آیا با کار کردن خانمها در خارج از منزل موافقید؟» ۷۵/۲ درصد گفته‌اند بله. ۲۲/۲ گفته‌اند خیر. ۱/۴ درصد گفته‌اند بلی بشرطی، یعنی بله مشروط. در پاسخ به این پرسش: چه نوع شغلی؟ کارمندی اداره ۷/۶ درصد، پرستاری بهیاری، پزشکی ۱۴ درصد. معلمی ۲۲/۲ درصد، خیاطی و آرایشگری ۳/۶ درصد، همه کارها را می‌توانیم انجام بدهیم ۱۷/۲ درصد، مشاغلی که از نظر روحی و بدنی

متناسب با زن باشد ۴ درصد؛ این هم نوع مشاغلی که زنان در خارج خانه مایلند داشته باشند.

در پاسخ این سؤال که قبل از انقلاب با حجاب بودید یا خیر؟ ۲۳/۲ درصد خیر، ۷۶/۴ درصد بلی و در جواب این سؤال که بنظر شما پوشش اسلامی چگونه لباسی است؟ ۳۳/۲ درصد لباس سنگین بدون چادر و روسری و ۳۳/۶ درصد مانتو و روسری و ۳۱/۴ درصد چادر و ۱/۶ درصد حجاب باطنی و ۵/۴ درصد فرق نمی‌کند فقط پوشیده باشد. هرکس می‌خواهد از مقایسه این دو رقم نتیجه‌ای را که باید بگیرد، بگیرد. اما نتیجه‌ای که من می‌گیرم این است که در امر اعتقاد، توضیح، اقناع و تبلیغ تنها راه است. اعمال زور، بازتاب می‌دهد، همچنان که از این دو پاسخ به این دو سؤال این بازتاب و عکس‌العمل خوب روشن و هویداست. يك مطلب دیگر که تأییدی است بر نظر من، پاسخ زنان است باین سؤال: بعد از انقلاب در چه فعالیتهایی شرکت داشته‌اید؟ ۵۴/۵ درصد زنان در سخنرانیها و راهپیمایی‌ها شرکت داشته‌اند؛ میل شدید به آگاهی بازتاب همان محرومیت تاریخی که طی قرون نسل بعد از نسل، مردان و زنان ما بخصوص زنان ما از آگاهی محروم بوده‌اند و اینک در جستجوی آنها، کم کردن عرصه آگاهی و علم، خلاف طبیعت این انقلاب است. خلاف فطرتی است که بر اساس آن این انقلاب انجام گرفته و هر محدودیتی در راه آگاهی به زیان انقلاب و ایجاد کننده محدودیت است. این واقعیت را از این جواب می‌فهمم. بخصوص وقتی که این درصد را مقایسه می‌کنیم با فعالیتهای دیگر: ۳۷/۵ درصد هنوز در هیچ فعالیتی شرکت نمی‌کنند. نماز جمعه ۶ درصد، سوادآموزی، جهاد سازندگی ۲ درصد، عضویت در گروهها سیاسی و سپاه ۸ درصد در نتیجه فعالیتهای دیگر نزدیک به صفر است. پس ما باید این فرصت اجتماعات را برای سخنرانی مغتنم بشماریم و این میل و عطش را اقناع کنیم وگرنه این میل از بین نخواهد رفت بلکه دیگران از این میل در ایجاد مجالس سود خواهند جست و توضیحی که ما نمی‌دهیم آنها می‌دهند و بنابراین اصل که گفتم، محدود کننده زیان می‌برد. این پاسخ را وقتی با پاسخی که به این سؤال «در طول انقلاب چه فعالیتی داشتید؟» داده‌اند، بسنجیم می‌بینیم که با آن می‌خواند. آن زمان ۵۹/۴ درصد در سخنرانیها و راهپیماییها شرکت

می‌کردند. در واقع، بعد از انقلاب، ۵ درصد از زنانی در این سخنرانی‌ها و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند، کاسته شده است. در آن وقت ۵ درصد هم به فعالیت سیاسی می‌پرداختند، وقتی این را مقایسه کنیم با درصد فعلی می‌بینیم که کم شده است و این معنایش خطر اس:

### باید تا ممکن است آزادی اجتماعی، آزادی بیان را تأمین کرد:

این میل عظیم، این عطش شگرف به آگاهی و ابتکار حاصل آن محرومیت تاریخی را نباید دست‌کم گرفت؛ باید تا ممکن است آزادی اجتماعی، آزادی بیان را تأمین کرد تا نسل امروز مجهز به آگاهی اسلامی بشود و این آگاهی او را از عوارض اجتماعی و خطرناک جهل مصون بدارد. این بیان را پاسخ‌های دیگر نیز واضح‌تر نشان می‌دهد. در پاسخ این سؤال «در انتخابات گوناگون شرکت داشته‌اید یا نه؟» پاسخها این بوده‌است: ۷۷ درصد در مجلس خبرگان، ۷۴/۴ درصد در قانون اساسی، ۹۰ درصد در انتخابات ریاست جمهوری، ۷۱/۷ درصد در مرحله اول مجلس، ۷۲/۶ درصد در مرحله دوم مجلس و بالاخره این سنجش افکار را با پاسخهایی که به این سؤال داده اند و من پیش از این بدان پرداختم تمام می‌کنم:

سه مشکل اساسی کشور را نام ببرید؟ پاسخها: بی‌کاری، گرانی، مسکن و مسائل اقتصادی مرتبه اول است و عدم امنیت، هرج و مرج، کشت و کشتار، اختلاف ارگانها با هم، مسائل سیاسی مربوط به احزاب و گروهها، ارگانهای انقلابی بعد از مسائل اقتصادی و جنگ بعد از همه اینها ۶ درصد. کاملاً با آن سنجش افکاری که گفتم می‌خواند. امیدوارم خواننده‌ای که این کارنامه را مطالعه می‌کند و برداشت مرا از این سنجش افکار می‌خواند با من موافق است که آنچه زنان و مردان، در این انقلاب، خود بدست آورده‌اند، برجا مانده و همان تمایل بازگشت به فطرت است. آن تغییر اساسی است که امیدبخش و نویدبخش است.

برای این که این بحثها، بحثی که درباره زنان کردم، بحثی که قبلاً بر اساس دیدن آن منظره (میدان جنگ) کردم بی‌دنباله نشود یعنی بین مطالعه کتاب و

آنچه از يك كتاب می‌خواهم بگویم و مسایل دیگر فاصله نیفتد. این بحث را تکمیل می‌کنم با کتاب ناپلئون.

تاریخ انتشار چهارشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
کارنامه یکشنبه ۲۳ تا شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۳۸

### قسمت چهارم



### کتاب ناپلئون

کتاب ناپلئون ۵۲۶ صفحه است از مورخ روسی و ترجمه محمد قاضی. خوب معلوم است که دید خودشان را در نوشتن تاریخ دخالت می‌دهند. با این وجود، بین کارهایی که من از مورخان روسی خوانده‌ام، این یکی تمایل

بیشتری به آزاد شدن از آن قالب نشان داده است. اثرات روابط خارجی بر جامعه و نوع حکومت و تحول به نوع معینی از حکومت را تا حدودی دیده و تکیه خود را تنها بر تضاد درونی نگذاشته است. البته نمی‌توانست هم بگذارد؛ چرا که ناپلئون پدیده‌ای فرانسوی نیست بلکه اروپایی است. بنابراین نمی‌شود بازتاب امپراطوری او را در اروپا و بازتاب مقاومت اروپا را در برابر این امپراطوری مورد بحث قرار نداد. در بسیاری جاها کوشیده‌است که این روابط داخلی و خارجی را توضیح بدهد و از این جهت می‌شود گفت که تا حدودی قالبها را شکسته است. برای این‌که مستند صحبت کرده باشم دو قسمت از بیان او را می‌آورم که در واقع نظر اوست بر اساس واقعیتی که مطالعه کرده‌است. در صفحه ۲۸۲ کتاب می‌نویسد: «ایالات قدیم یعنی همان فرانسه که مرکز امپراطوری ناپلئون بود عالمی، عامداً و با اسلوبی منظم و بوسیله خود ناپلئون بصورت يك قدرت استثمار کننده درآمد بودند، حال آنکه ایالات جدید یعنی کشورهای اروپایی فتح شده وضع سرزمینهای استثمار شده را داشتند و برای حفظ این موقعیت لازم بود که به زور اسلحه از توسعه اقتصادی کشورهای تسخیر شده جلوگیری بعمل آید». ذیل همین بیان این رابط که همان رابطه سلطه‌گر با زیرسلطه است، ملی و ملی‌گری و ملی‌گرایی را از دید سلطه‌گر باز می‌گوید که با ملی و ملی‌گری که زیرسلطه می‌فهمد و باور دارد، فرق می‌کند. می‌گوید: «ناپلئون از سال اول زمامداری خود مکتبی کاملاً مشخص به معنای واقعی کلمه برای خود داشت که تا پایان سلطنتش بدون اندک تغییر باقی ماند. به عقیده او منافی وجود داشت که ملی بود» و منافی که به مابقی آدمیان تعلق داشت و منافع افراد نه تنها تابع بلکه بایستی فدای منافع ملی می‌شد؛ لیکن حدود این ملی‌گری کدام بود؟ از شمال محدود بود به بلژیک از مشرق نه تنها به خود رودخانه رن بلکه به مرزی که فرانسه قدیم را از آلمان ساحل چپ رن جدا می‌کرد. از مغرب به دریای مانس و اقیانوس اطلس، از جنوب به کوههای پیرنه. منافع فرانسه منافع ملی بود منافع بقیه اروپا منافع غیر ملی بود دیگران بود و این منافع دسته دوم باید تابع منافع دسته اول می‌شد. ملی هنوز هم در غرب همین معنا را دارد.

## با ملی که نزد ما بمعنای استقلال از سلطه خارجی است،

از زمین تا آسمان فرق دارد. باری صاحب کتاب ادامه می‌دهد: به هر اندازه که ناپلئون حدود قدرت خود را جلوتر می‌برد به همان اندازه می‌کوشید تا مفهوم منافع ملی را فشرده‌تر کند و قلمروی جغرافیایی این کشور ممتاز، یعنی فرانسه قدیم را، از جنبه منافع اقتصادی، محدودتر سازد. قضیه کاملاً مفهوم بود: در ذهن بورژوازی بزرگ صنعتی و بورژوازی بازرگانی که ناپلئون حفظ منافع ایشان یعنی غارت و چپاول کشورهای دیگر را سنگ بنای سیاست خود قرار داده بود این دو گرایش سخت به هم بستگی داشتند. همین منافع بود که ناپلئون آن را ملی می‌نامید. پس آن ملی نامطلوب که می‌بینیم خیلی سریع از آن زمان در اروپا بوجود آمده (که عقیده من این است که قبل از این نیز وجود می‌داشته است) یعنی حاکمیت یک ملت بر دیگران، در گذشته تاریخی ما هم بوده، در گذشته تاریخی کشورهای دیگر هم بوده، قرآن هم در وصف فرعون همین سخن را می‌گوید در حق او. او هم منافع خود و منافع آل خود را منافع ملی و مال بقیه را تابع این منافع می‌دانست. این غیر از هویتی است که زیر سلطه می‌خواهد در برابر سلطه گر برای خود حفظ کند. خوب حالا نه می‌خواهم در این کتاب تحلیل صاحب کتاب را برای شما بیاورم، که کتاب به این پرحجمی را خلاصه کردن ساده نیست و خود او هم یک کتاب می‌شود و نه می‌خواهم هنرهای جنگی را که ناپلئون داشته و بکار می‌برده برای شما بیاورم و به کار اداره جنگ می‌خورد و یک دلیل عمده‌ای که من این کتاب را خواندم همین بود. بلکه تنها

می‌خواهم از یک مطلب اساسی برای شما بحث کنم و آن اندیشه  
ناپلئون است درباره سلطنت.

برای این که شما هم این اندیشه را بدانید من چند صفحه از حیات پرماجرایی او را از این کتاب برای شما نقل می‌کنم. یک دوره اعتلای قدرت او بود که از یک زمانی هم این قدرت شروع به افول کرد، یک صحنه تعیین کننده

در این جریان، شکست در جنگ اسپانیا است. این نخستین جنگی است که توده‌های مردم با ارتش متجاوز جنگیدند و آن را بتدریج خوردند و به تحلیل بردند و شکست ناپلئون را در جبهه اسپانیا کامل کردند. چرا در جنگهای پیش، مردم به نیروهای مسلح نیوستند و ننگیدند ولی در اسپانیا جنگیدند؟ این را صبر کنید در آخر سر بدان بازمی‌گردیم. بعد از این جنگ، دومین جنگ که او را نابود کرد، جنگ در روسیه بود. آنچه ما در مدرسه در تاریخ می‌خواندیم این بود که در این جنگ سرما و برف ناپلئون را از پا درآورد. البته من راجع به ناپلئون و انقلاب کبیر فرانسه، کتاب بسیار خوانده‌ام و بعد این غلط در ذهن من تصحیح شد. اما برای شما خوانندگان، یحتمل هنوز این غلط در ذهنتان مانده باشد، چرا تزار روسیه و تاریخ نویسان آن دوره و دوران شاه سابق این شکست را به سرما نسبت می‌دادند؟ بدو دلیل: یکی اینکه مردم نباید بفهمند که نقششان تعیین کننده است و این دلیل اصلی است و دلیل دوم اینکه دیکتاتورها نباید شکست بخورند، یعنی مردم نباید تصور بکنند که قیام آنها و ایستادگی آنها می‌تواند يك دیکتاتور را به زمین بزند.

از اتفاق خود ناپلئون وقتی که کنسول و کنسول اول و امپراطور شد، در دوران حکومت، قدغن کرده بود هیچ کلمه‌ای نه در کتب درسی، نه در روزنامه، نه در نامه، نه در بیان راجع به دوران انقلاب فرانسه ننویسند و نگویند، حتی استعمال کلمه انقلاب را هم اجازه نمی‌داد. این امر برای آن بود که مردم انقلاب را فراموش کنند و از یاد ببرند که می‌توانند مستبد را بر زمین بزنند. این دو دلیل. اما باقی امر این است که در روسیه هم، مردم ایستادند در برابر ارتش مهاجم،

روستاها را تخلیه کردند، انبارهای آذوقه را آتش زدند. در نتیجه ناپلئون دید اگر بخواهد بماند در زمستان سرد البته گرسنگی و حملات پی در پی همین مردم که آذوقه خودشان را آتش می‌زدند تا بدست او نیافتد، او را از پای درخواهد آورد. حرکت کرد. اما باز همین مردم بصورت ارتش منظم و غیرمنظم از هر سو به او حمله آوردند جوری که از آن لشکر عظیمی که ناپلئون آن را ارتش کبیر می‌گفت، و نام می‌داد بیشتر از ۳۰۰۰۰ نفر زنده نتوانست برگردد. این دو حادثه و دو صحنه. صحنه سوم این است که وقتی ناپلئون در



استرلیز شکست خورد و استعفاء داد و به جزیره آلف تبعید شد و از آنجا به فرانسه برگشت، از جایی که پیاده شد تا پاریس نیروهای مسلح و مردم یعنی همان مردم محروم با شور و اشتیاق زایدالوصفی از او استقبال کردند. دوباره جنگ کرد؛ در واترلو شکست خورد این بار مردم محروم پاریس با شوری خیلی بیشتر از او استقبال کردند. در این جا بود که او، خیلی دیر، یک روشنایی در درون خود حس کرد، چرا؟ برای این که یک واقعیتی را ملموس دید: آنهایی که بخاطرشان ۱۵ سال جنگیده بود، جنگیده بود تا آنها منافع حاصل کنند، از او استقبال نکردند، منتظر نیروهای غالب بودند، اعم از انگلیسی و اطریشی و پروسی و روسی. ولی توده مردمی که نگران این بودند که ناپلئون برود خانواده «بورین» بیاید و بریخورهای موجود بخورهای فتودال هم که با انقلاب دفع شرشان شده بود اضافه بشوند، آن مردم محروم با همه این زور و استبدادی که ناپلئون بکار برده بود، معهدا به مصداق این که «در جهنم عقربهایی هست که انسان از دست آنها به مار پناه می برد» به او پناه آورده بودند و سراسر فرانسه به تعبیر این کتاب فریاد می زد: «زننده باد امپراطور». در سنت هلن، در آن تبعیدگاه دائمی که در آنجا مرد، خود او به ارزیابی زندگی سیاسی خود پرداخت. آنجا متوجه شد که نابجا دهقان و کارگر و مردم زحمتکش را بی سروپا می خوانده است. اگر در مرز اسپانیا می ایستاد و بیانیه الغای «سرواژ» را خطاب به ملت اسپانیا صادر می کرد، رهایی بخش بود، نیازی هم به لشکرکشی به آنجا نداشت و انقلاب هم صادر کرده بود و دشمن او هم در آنجا ماندگار نمی شد. در جنگ با روسیه این فکر فراوان به ذهن او آمد. اما هربار بقول صاحب این کتاب از این که بیان کننده محرومان بشود، امتناع کرد و در شأن خود بعنوان امپراطور ندید. اگر در مرز روسیه بیانیه الغای «سرواژ» را صادر می کرد ( سرواژ همان رژیم ارباب و رعیتی است که در آنجا رعیت کاملاً تابع و منقاد و وابسته به زمین و ارباب است)، باز احتیاجی به لشکرکشی نمی یافت؛ قدرت تزار به دست مردم از بین می رفت و ارتش کبیر او هم نابود نمی شد. پس آن مقاومتهایی که در این دو کشورما دیدیم، مقاومت توده مردمی بود که در ارتش کبیر قیافه «خان زورگوتری» را می دیدند و نه قیافه «رهایی بخشی» را. در مورد فرانسه هم خود او همین ارزیابی را می کند.

این‌که گفتیم در وجود انسان فطرتی است قوی‌تر از هر زور و قدرتی، همین است. بنابر قرآن، هم ما داریم. وقتی فرعون رسید و آب او را در خود گرفت، نادم شد. اما بعضی‌ها یعنی مستبدها وقتی نادم می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته است. پس این يك واقعیت تاریخی است. در تاریخ استمرار دارد که در قرآن ما آمده است. چنانکه ناپلئون هم به همین جا رسید. به تعبیر (گمان می‌کنم در «مروج الذهب» خواندم) مسعودی معاویه هم وقتی می‌مرد گفت: «ما همه خوشی‌ها را کردیم و همه قدرتها را بدست آوردیم و سلطنت و همه و همه و همه... هر چه فکر کنید حاصل کردیم اما نفهمیدیم معنای محبت چیست و ای کاش این همه را از دست می‌دادیم و بجایش لحظه‌ای از عمر علی می‌یافتیم». اما خوب او هم در بستر مرگ این حرف را می‌زد. این همان فطرت قویتر از قدرت‌طلبی و زورمداری است. اگر انسان تا هنوز امپراطور نشده، این ندا را بشنود، رستگار می‌شود و سرنوشتی از اینگونه پیدا نمی‌کند.

## انقلاب وقتی اصالت دارد که استبداد را از بین ببرد یعنی دولت به اکثریت عظیم جامعه که توده‌های محرومند تکیه کند

خوب چه درسی بگیریم از این محبت؟ این درس را بگیریم که انقلاب وقتی اصالت دارد که استبداد را از بین ببرد یعنی دولت به اکثریت عظیم جامعه که توده‌های محرومند تکیه کند و محرومیتهای تاریخی آنها را از بین ببرد. همان‌طور که استبداد ناپلئونی در مقایسه با دوران انقلاب نسبت به محرومان کاری ناچیز کرد؛ یعنی دوران آزادی بنفع محرومان بود و دوران استبداد ناپلئونی به زیان آنها، بخصوص برای توده‌های زحمتکش شهری، در هر جامعه دیگر نیز همین‌طور است. آزادی بنفع مستضعفان است و استبداد به زیان آنهاست. این از امور جاریه و ساریه و استمراری است و در همه جامعه‌ها هم همین‌طور بوده است. اکثریت محروم برای علاج محرومیت آزادی می‌خواهند. استبداد یعنی حاکمیت اقلیت متکی به زور، حاکمیت اقلیت متکی به زور، یعنی تشدید محرومیت اکثریت. حالا که محرومیت بدون آزادی رفع

نمی‌شود، ناگزیر باید این معنی را هم روشن کنیم که آزادی هم بدون نظم نمی‌شود. اگر در آزادی نظم نبود، امنیت قضایی و غیرقضایی نبود، مثل انقلاب فرانسه و هر انقلاب دیگری بتدریج جامعه خسته می‌شود و متمایل به استبداد می‌شود و سرانجام استبداد حاکم می‌گردد. برای این‌که استبداد حاکم نگردد، باید آزادی به معنایی که بارها توضیح داده‌ایم، یعنی مسئولیت‌ابتکار، اختیار، آگاهی از واقعیت‌ها و رشد، اینها باید با نظم و انضباط و امنیت توأم باشد تا محرومان جامعه بتوانند خود عامل تغییر شرایط واقعی زندگی خویش بگردند. با این وجود دوران ناپلئونی تغییرات عظیمی در همه زندگانی مردم اروپا بجای گذاشت چون مقایسه است. آن وضع فرانسه ناپلئونی خیلی با وضع کشورهای دیگر که تابع سلطنتهای استبدادی بودند، از نظر توده مردم، فرق داشت. یعنی با وجود استبداد ناپلئونی این استبداد آزادیهایی را برای همین محرومان برسمیت می‌شناخت که در جامعه‌های دیگر اروپایی نبود، این است که عامل تغییرهای مهمی در آن جامعه‌ها شد. واقعیتی که ناپلئون، بعد از واترلو، بدان پی‌برد و در سنت هلن، از آن یاد کرد، این است که طبقه حاکم یعنی بورژواها همان‌طور که گفتم منافع خود را اصل می‌دانند و وقتی دیدند آن منافع بخطر افتاد، هیچ تردیدی در زد و بند با قدرت خارجی و قربانی کردن همان کسی که برای او کف می‌زدند، نمی‌کنند. این جملات را درباره صحنه بازگشت ناپلئون بعد از شکست واترلو، برای شما، عیناً از صفحه ۴۷۱ کتاب می‌آورم: «در آن هنگام جمع کثیری در اطراف کاخ «الیزه» که ناپلئون در بازگشت از جنگ در آنجا مستقر شده بود گردآمده بودند و فریاد می‌زدند: «استعفا ندهید، زنده باد امپراتور». شدت این تظاهرات بحدی بود که بورژوازی محلات مرکزی پایتخت سخت نگران شد و به وحشت افتاد که مبادا آتش انقلاب شعله‌ور شود، شیخ انقلاب، از آن بدتر، انقلابی که ناپلئون را دیکتاتور مطلق‌العنان اعلام می‌کرد ذهن طبقات بالا، حتی بورس بازان مرفه را بخود مشغول داشت و ایشان را بوحشت انداخت. لیکن هنوز شایعه استعفای ناپلئون در شهر نیچیده بود که بهره‌مالکان املاک مزروعی ترقی فوق‌العاده‌ای کرد. بورژوازی به ورود قریب‌الوقوع انگلیسیان، پروسیان و اطریشیان و روسیان به پایتخت راضی‌تر بود تا به ورود کارگران حومه به صحنه سیاست؛ بخصوص که کارگران

ظاهراً می‌خواستند در برابر تهاجم بیگانه پایداری کنند. وقتی در غروب روز ۲۲ معلوم شد که ناپلئون به مالمیزون رفته و استعفای او قطعی و غیرقابل برگشت است، دستجات مجتمع کم کم شروع به متفرق شدن کردند. بله دیکتاتور نخواست بیان‌کننده محرومانی باشد که آماده بودند در برابر ارتشهای آن چهار کشور بایستند. آن طبقه‌ای که او در اختیار آنها بود آماده بودند که با آن ارتشها بسازند. برای این‌که از میان دو انتخاب یکی بازپس دادن حق محرومان به محرومان و دیگری زد و بند با قدرتهای خارجی، گروههای حاکم همیشه دومی را انتخاب کرده‌اند.

این‌هم واقعتی است تاریخی و مستمر در تاریخ بشری. باز می‌رسیم بهمان نتیجه که استبداد بدون سلطه خارجی ممکن نمی‌شود. استبداد ناپلئونی بدان جهت ممکن شد که او اروپا را فتح کرد. استبداد خانواده بوربن نیز بدان جهت ممکن شد که گروه‌های حاکم در فرانسه با قدرتهای اروپایی زدوبند کردند. در هر دوی این استبدادها محرومان بوده‌اند که قربانی شده‌اند.

مستضعفان واقعی، زحمتکشان، کارگران شهری و دهقانان روستاها! من به شما هشدار می‌دهم، بعنوان رئیس جمهور منتخب هشدار می‌دهم که حافظ حقوق خود باشید؛ خواست من و اراده من این است که بیان محرومیت‌های شما و کوشش‌کننده برای رفع این محرومیتها باشم. اما این را بدانند که اگر در برابر تمایل به استقرار استبداد نایستید، استبداد بر شما مسلط خواهد شد و دمار از روزگار شما بدر خواهد آورد. این استبداد ناگزیر با سلطه خارجی زدوبند خواهد کرد و کشور ما وابستگی بقدرتهای مسلط و استبداد را با هم خواهد داشت. ایستادگی در برابر تمایل به استبداد همان ایستادگی در برابر سلطه خارجی است و امروز قدرتهای جهان گرفتاریهایی دارند که مانع از آن است که بتوانند درست نیروهایشان را بر ضد ما بکار ببرند. در آغاز جنگ، صدام حسین گفته بود يك فرصت تاریخی بدست او افتاده است که باید از این فرصت تاریخی استفاده کند. اینک بر اثر مقاومت نیروهای مسلح ما، همین مردم مستضعفی که در این نیروهای مسلح به مقاومت برخاستند، آن فرصت تاریخی بدست ما افتاده است. اگر جبهه داخلی بر جبهه خارجی اضافه نشود و ما درست عمل کنیم، این

جنگ با پیروزی ما پایان خواهد رسید و اساس تحول و انقلاب بزرگی را در منطقه پدید خواهد آورد و تغییرات بزرگ در همه جا بدنبال آن خواهد آمد.

کارنامه شنبه ۲۹ تا جمعه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار پنجشنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۳۹

### قسمت پنجم

## سه نفر را در ازنا بجرم عضویت در دفتر هماهنگی محکوم کرده‌اند:

اما مطلب بعد دیدار با خانواده زندانیان ازنا بود. سه نفر را در ازنا، بجرم عضویت در دفتر هماهنگی (دفتر هماهنگی مردم با رويس جمهور) محکوم کرده‌اند. خانواده‌های آنها به دیدار من آمدند. می‌گفتند که این فرزندان ما پیش از انقلاب، در انقلاب، بعد از انقلاب فعال بودند و تلاش کردند برای پیروزی انقلاب، بچه‌های دیگر ما در جبهه هستند و اینها را به دلیل حمایت از رئیس جمهور محکوم کرده‌اند.

## شما رئیس جمهوری دارید، طرفداران او را می‌گیرند از شگفتی‌های تاریخ است:

به آنها گفتم اساس بر استقامت است؛ این امر که شما رئیس جمهوری دارید، طرفداران او را می‌گیرند از شگفتی‌های تاریخ است. سپاس خدا را که رئیس جمهوری شما همچنان زبان محرومتهای شما است، زبان آنها است که حق می‌گویند و آماده‌اند بهای حق‌گویی را بپردازند. امید ما به آینده انقلاب به همین است؛ به این است که منزلت‌های شما، حقوق شما از جانب رئیس جمهوری تهدید نمی‌شود. این امر، تلاش و استقامت برای ایجاد و استقرار این

منزلتها، مایه تحرك در نسلی است که به هیچ قیمت نمی‌خواهد و نباید دست‌آوردهای انقلاب را از دست بدهد.

لازم است برای حمایت از اینگونه مردان و زنان، مردم کمک بکنند، حسابی باشد و از آن حساب به این‌گونه محکومان کمک بشود.

این چگونگی است که در مواردی اینان برق آسا محکوم می‌کنند اما در موارد دیگری هیچ عملی نمی‌بینیم:

ما باید پاسدار قانون باشیم. قانون اساسی می‌گوید باید حقوق انسانی و مالی زندانیان رعایت بشود، دستگاه قضایی باید آزادیها را توسعه بدهد. این چگونگی است که در مواردی اینان برق آسا محکوم می‌کنند اما در موارد دیگری هیچ عملی نمی‌بینیم. بهر حال راه اصلی راه استقامت و مقاومت خود این نسل است. من تردید ندارم که این استقامت به نتیجه می‌رسد و ملت ما پس از قرن‌ها موفق می‌شود آنچه را که نداشته است بدست بیاورد و آن همانا حقوق و منزلت اوست و مسئولان این جمهوری می‌آموزند که عمل به اقتضای فطرت بهتر است از تبدیل شدن به عامل خوف و وحشت. حال که این صحبت را کردم و داستان زیبایی را که در جبهه شوش دیده بودم گفتم، هم من و هم خوانندگان بهتر باید بتوانیم معنای این سخن مقدس اردبیلی را اندر بیابیم. داستان این است که می‌گویند:

### داستان شیخ بهایی و مقدس اردبیلی

«شاه عباس شیخ بهایی را به نجف اشرف فرستاد تا مقدس اردبیلی را راضی کند و به ایران بیاورد. شیخ بهایی رفت؛ مقدس اردبیلی راضی نمی‌شد با اصرار بسیار راضی شد. شیخ بهایی از او خواست که سوار بر اسب بشود و بسوی ایران براند. مقدس اردبیلی گفت من بر همان خر خویش می‌نشینم و با آن می‌آیم. اصرار بی نتیجه بود ناچار شیخ بهایی پذیرفت. اما زود بر شیخ معلوم شد که با راه رفتن این خر به این زودی امید رسیدن به اصفهان نیست. از مقدس خواست که خر را تندتر براند. مقدس نپذیرفت. خود او از پشت سر

شروع کرد «به سک زدن خر». مقدس خر را نگهداشت و گفت: کشوری که حجت‌الاسلامش تویی معلوم است شاهش چکاره است. من به آنجا نمی‌آیم. تو بر این خر هیچ حقی نداری او باید خود راه برود. این را گفت و بازگشت. اگر اسلام همین اسلام است که مقدس اردبیلی می‌گوید پس ما آدمیان باید به اندازه آن خر حق داشته باشیم که خود فکر کنیم، خود تصمیم بگیریم، خود عمل کنیم و اگر این حق را برای همه بپذیریم، بسیاری از اختلافها و دعوای تمام می‌شود و ما به سازندگی موفق می‌گردیم و به پیروزی‌های بزرگ در ایران و جهان کامیاب می‌گردیم. و مطلب دیگر در این هفته گزارش‌هایی است که خواندم. این گزارشها را دسته بندی که کنیم سه دسته می‌شوند:

یکی گزارشها مربوط به عراق،

یکی گزارشهای مربوط به گروههای سیاسی،

یکی گزارشهای مربوط به نوشته‌های مطبوعات خارجی درباره ایران

و یک گزارش اقتصادی درباره روابط اقتصادی اروپا و ژاپن از سوی و با آمریکا از سوی دیگر و تضاد منافع اقتصادی اینها باهم.

**اما گزارشهای مربوط به عراق:** اینها چهار گزارش است یکی مقاله‌ای است

از یک نویسنده عرب که در نشریه انستیتوی سلطنتی مطالعات بین‌المللی لندن چاپ شده که شرحی است بر این‌که چگونه روابط رژیم صدام با کرملین بهم خورده. به همین مناسبت جمله‌ای را هم از قول انورسادات درباره صدام حسین آورده است. **سادات صدام را این طور وصف کرده‌است:** «مردی با دو چهره که پشت درهای بسته با آمریکا است در حالیکه درانظار عموم به آن حمله می‌کند». بعد به تهیه مهمات بوسیله عراق پرداخته و تجهیزاتی که باید تهیه کند و این‌که چرا عراق جنگ را با ایران شروع کرد. می‌گوید: عوامل مهمی برای خود می‌شمرد برای اینکه مرکز قدرت در منطقه بشود؛ می‌گوید: دست کشیدن مصر از سیاستهای عربی، فضای خالی بوجود آورده بود که عراق می‌خواست این فضای خالی را پر کند. شرایط لازم را بعنوان یک جانشین طبیعی دارا است. چرا که با موضع جغرافیایی‌اش از نظر استراتژیک نزدیک به ۱۴ میلیون جمعیت صنعتگر، باسواد، طبقه متوسط پیشرفته درآمد نفتی سالانه بالغ بر ۲۳ میلیارد دلار و نیروهای مسلح کاملاً مجهز بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر

می‌تواند چنین نقشی را بازی کند. بعد به بحثی پرداخته تحت عنوان سرنوشت عراق؛ در این بحث، با اشاره به اینکه صدام حسین پس از تحکیم موضع خویش در حزب بعث به کمک نیروهای مسلح، برای وجیه‌المله شدن سعی در بوجود آوردن يك نظام پارلمانی نمود، در ژوئن ۱۹۸۰ بیش از ۷ میلیون عراقی، ۲۵۰ نماینده برای مجلس ملی انتخاب کردند و در این مجلس بودجه، برنامه‌های توسعه، سیاست‌های خارجی، (ظاهراً چون واقعاً چنین نیست) موضوع بحث و تصویب می‌شوند. بعد، به رابطه او با شیعیان عراق پرداخته و گفته است که او کوشش زیادی بکار برده‌است تا شکاف میان اغنیا و فقرا را بطور چشمگیری کاهش بدهد، پس از شرح چگونگی تحکیم موقعیت صدام در حزب بعث و کوشش او برای بدست آوردن وجهه در افکار عمومی، به این بحث پرداخته است که «عراق برای حفظ موضع خویش در جهان عرب و خلیج فارس چاره‌ای جز پیوستن به محور سعودی و عراق و اردن ندارد تحت این عنوان به این امر می‌پردازد که توضیح بدهد چرا عراق به ایران حمله کرده است؛ می‌گوید: رهبر عراق (یعنی صدام) به این نتیجه رسید که باید از طریق نظامی به مقابله با رژیم ایران پردازد که موجودیت رژیمهای مثل او را بخطر انداخته بود. تمام نشانه‌ها و تحلیلهای عراق و دیگران حاکی از آن بود که حکومت تهران بی‌کفایت متفرق و در صحنه بین‌المللی منزوی است. همچنین نیروهای مسلح ایران روحیه خود را از دست داده و دچار کمبود لوازم یدکی لازم هستند. بدین ترتیب در محاسبات عراقیها، ایران از نظر نظامی در مقابل ارتش مجهز عراق قادر به مقابله نبود. هجوم عراق در وهله اول متوجه منطقه خوزستان شد که تقریباً تمام نفت ایران از آنجا استخراج می‌شود. مردم عرب زبان این استان نیز خواهان خودمختاری از حکومت تهران بودند (البته این جناب و صدام گمان می‌بردند). کوتاه سخن، پیروزی قاطع و سریع عراق چیزی بود که انتظار آن می‌رفت. يك پیروزی سریع از سه جهت به نفع عراق بود اول این‌که باعث کاهش اعتبار خمینی میان شیعیان و دیگر مسلمانان عراق و منطقه می‌گشت؛ دیگر این‌که خوزستان و نفت ایران به تصرف عراق در می‌آمد که در مذاکرات آینده با حکومت تهران می‌توانست بعنوان يك برگ



برنده مورد استفاده قرار بگیرد و بالاخره، عراق را بصورت قدرت اصلی منطقه در می‌آورد و رهبری صدام را بر جهان عرب تثبیت می‌کرد.

البته در گزارش دیگری هم بود که من در موقع خود گفتم که صدام به اطرافیان خود گفته بود که «يك فرصت تاریخی است که هیچگاه تجدید نخواهد شد و ما باید از این فرصت استفاده کنیم». خود نویسنده مقاله می‌گوید که مقاومت «سرسختانه» ایرانیان بطور کلی محاسبات عراق را غلط از آب درآورد. نتیجه جنگ هر چه باشد با طولانی شدن آن مواضع داخلی و منطقه‌ای صدام و حزب بعث را به مخاطره خواهد انداخت و از طرفی اشتیاق صدام برای رهبری جهان عرب می‌تواند توسط رهبران مخالف او، مانند اسد و سرهنگ قذافی عقیم بماند. با در نظر گرفتن اقدام اخیر سوریه و لیبی برای اتحاد دو کشور، صدام شاید مجبور به جنگ نه تنها با ایران در شرق، بلکه با سوریه در غرب باشد و هر دو کشور نیز برای تضعیف موضع عراق می‌کوشند. بنابراین، چاره‌ای بجز پیوستن عراق به محور سعودی اردن، برای حفظ موضع وی در جهان عرب و خلیج فارس باقی نمی‌ماند: «بدین سان رژیم صدام در واقع به اردوگاه آمریکا می‌پیوندد».

بعد به زیان‌هایی می‌پردازد که رژیم عراق از رهگذر این جنگ به ملت خود تحمیل کرده است: یکی زیان‌های اقتصادی است و می‌گوید «يك سقوط اقتصادی ناگهانی برای رژیم عراق پیامدهای سیاسی ناگواری در بر خواهد داشت» و علاوه بر این می‌گوید: «رژیم صدام در شرق دشمن دارد ( یعنی ایران )» که به این سادگی، حمله‌ای را که به این ملت وارد کرده است، فراموش نخواهد کرد و برای انتقام روز شماری می‌کند. نویسنده برای روشن کردن منافع مشترك غرب بخصوص آمریکا با عراق این‌طور ادامه می‌دهد: «روابط رو به افزایش اقتصادی با غرب، میانه روی فزاینده، در قیمت گذاری و تولید نفت، کوشش‌هایش برای بهبود روابط با کشورهای محافظه کار و طرفدار غرب این منطقه همه و همه این سیاستها با منافع غرب تشابه بسیار دارد». بدین خاطر است که برژینسکی در ۱۴ آوریل ۱۹۸۰ چنین اظهار می‌دارد: «ما هیچگونه تضاد اساسی بین منافع آمریکا و عراق نمی‌بینیم ما فکر نمی‌کنیم که روابط ما و عراق باید سرد و کینه توزانه باشد». او ادامه می‌دهد:

«در ابتدای جنگ ایران و عراق اوضاع برای غرب، امیدوارکننده‌تر بود. (یعنی امید داشتند که ما زود از پادراییم) بخصوص که امریکا قاطعانه موضعی بی‌طرف اتخاذ نمود. با در نظر گرفتن رکود روابط و فاصله‌ای که بین عراق و شوروی ایجاد گردیده، تحویل لوازم و تسلیحاتی که در زمان شاه سابق خریداری شده، در مقابل آزادی گروگانها، می‌توانست توازن قوا را به سود ایران برهم زند، لیکن امریکا برای حفظ بی‌طرفی دست به چنین اقدامی نزد.» بدین‌قرار، مطلب بر خواننده روشن می‌شود:

حالا اگر من بخواهم همه گزارش را در اینجا بیاورم طولانی می‌شود. بطور خلاصه، نویسنده نتیجه می‌گیرد که «عراق از يك موضع انقلابی، شعارهایی که روزهای اول انقلاب بر سر می‌داد به يك موضع محافظه کارانه و طرفدار غرب متحد آمریکا رفته و بناست محوری با کشورهای عربستان سعودی و اردن بوجود بیاورد.»

گزارش دیگر را گروهی اهل تحقیق غیر ایرانی در مسائل خاورمیانه نوشته‌اند. اینان کوشیده‌اند موضع کشورهای منطقه و دو ابرقدرت را درباره جنگ ایران و عراق روشن کنند. درباره آمریکا این‌طور نوشته‌اند: «از زمان روی کار آمدن ریگان مسئله اساسی آمریکا، رسیدن به تعادل قوا با شوروی برای بار دیگر می‌باشد، به همین دلیل مسئله نظامی برای آمریکا از همه مهمتر است. مسئله خاورمیانه اهمیت سیاسی زیادی در سیاست فعلی آمریکا ندارد. موضع‌گیری این کشور در مسئله جنگ ایران و عراق نشان می‌دهد که مسئله خاورمیانه برای آنها هیچ مسئله اساسی نیست بلکه مسئله اساسی این کشور روسیه است. اما شوروی: روسها هم در افغانستان و لهستان وضعشان بد است و برای این دو کشور اولویت قائلند، سیاست روسها در خاورمیانه خیلی فعال و تهاجمی نیست. در رابطه با جنگ، روسیه نقش لاابالی بازی کرده و نتوانسته است کار اساسی بکند. این مسائل یعنی ناتوانی‌های این دو ابرقدرت به نیروهای محلی اجازه داده است تاحدی خودشان عمل کنند و در آینده منطقه نقش زیادی ایفا نمایند. همه نیروهایی که در منطقه نقش مهمی دارند سعی می‌کنند برای خود نیرو جمع کرده و دوستان جدید پیدا نمایند. اما سوریه: سوریه با رفت و آمدهای عرفات برای خاتمه جنگ موافق نیست چون

می‌خواهد جنگ ادامه پیدا کند و در صورت ادامه جنگ، احتمال دارد عراق بعنوان يك رقیب برای سوریه از صحنه خارج شود. و سوری‌ها بتوانند در کشورهای خلیج فارس نفوذ پیدا کنند و کمکهای مالی بیشتری دریافت کنند. حال سازمان آزادیبخش فلسطین: جنگ ایران و عراق باعث شد که این سازمان بیشتر به سمت سوریه برود، علی‌رغم خواست خودش به کنفرانس عمان نرود. سازمان آزادیبخش می‌خواهد با میانجیگری که در مورد جنگ می‌کند يك توازن جدید بوجود آورد. هم از ایران و عراق امتیاز بگیرد هم يك توازن بین کشورهای عربی و خلیج فارس بوجود آورد و هم بتواند مستقل‌تر از سوری‌ها عمل کند. اما مصر: مصر پس از توافق کمپ دیوید، از يك طرف روابط خود را با اروپا بهتر کرده و از طرف دیگر با بعضی کشورهای عربی مثل سودان، سومالی، و تا حدی با عراق، روابط بهتری پیدا کرده‌است. کشورهای خلیج از بازگشت مصر به صحنه عربی استقبال می‌کنند چون مصر يك نیروی مهم در توازن منطقه و در حفظ توازن منطقه می‌باشد.

بازگش مصر به علت ضعف عراق و ناتوانی او هم در صلح و هم در جنگ بخاطر تبدیل شدن به يك قدرت منطقه‌ای است. اما کشورهای خلیج فارس و عربستان: اینها می‌خواهند با ضعف عراق که اکنون دیگر بر همه روشن گشته اوضاع خودشان را بدون سلطه عراق سامان دهند. ظاهراً ناگزیر وقتی اینها یکی شدند عراق را هم به جرگه خود خواهند کشید. می‌گویند این کشورها می‌خواهند خود را از نتیجه جنگ کنار بکشند و در صورت ادامه جنگ به عراق کمک خواهند کرد چون سقوط عراق برای آنها يك فاجعه است. وبالاخره، نتیجه می‌گیرد: اگر وضعیت به همین صورت پیش برود و عامل تازه و عمده‌ای وارد صحنه نشود، صدام سقوط خواهد کرد حتی اگر صلح شود. آن وقت خاورمیانه دوباره در اولویت قرار خواهد گرفت.»

پیش از اینکه درباره گزارش دیگر صحبت بکنم با توجه به این گزارش‌ها جا دارد که این صحبت را با همه بکنم.

## روز بیست و پنجم اسفند در حضور امام قرار بر متارکه شد این

### متارکه را محترم بشماریم:

یعنی هر روز لایحه به مجلس نبرند و از شورای نگهبان تفسیر نطلبند در جهت از بین بردن حقوق و اختیارات قانونی رئیس جمهوری. روزنامه‌ها، گروه‌های سیاسی کمی از این زدوخوردهای تبلیغاتی، خیابانی و غیر اینها دست بردارند و نهادها و همه نیروها به یک چیز بیاندیشند و آن پیروزی است. این پیروزی همه چیز را تغییر خواهد داد. ملتی که در اسلام پیروز می‌شود این اسلام را رها نخواهد کرد. منطقه وقتی این توانایی را در انقلاب و در نسل انقلابی ایران ببیند، به تکان خواهد آمد. همه چیز دگرگون خواهد شد. ما در آستانه یک تحول تاریخی بزرگ هستیم. زمینه این تحول را با وسعت دادن به جبهه داخلی، از بین نبریم؛ تا مگر بخواست خدا، کاری که دشمن کرد برای از بین بردن انقلاب ما خود موجب از بین رفتن دشمنان اسلام، دشمنان آزادی و استقلال مردم منطقه بشود.

هشت ماه تلاش شبانه روزی در جنگ و با جنگ، در مخاطرات بزرگ. هشت ماه مطالعه، تجربه، مشاهده، اینک ما را به جایی رسانده است که وضعیت را روشنتر ببینیم. من قصد دارم در روزهای آینده نتیجه هشت ماه تلاش جمع وسیعی از کارشناسان مبارزان انقلابی عرب و غیر عرب که مطالعات خود را در اختیار ما گذاشته‌اند، مشاهدات خودمان از علایمی که دشمن بدست می‌دهد تجربیات روزمره جنگ، همه اینها را در یک تحلیل عمومی از وضع و موقعیت برای نیروهای مسلح، فرماندهان نیروهای مسلح تشریح بکنم تا بخواست خدا قدمهای همه ما استوار و ضربه‌های ما بر دشمن شکننده گردد.

کارنامه شنبه ۲۹ تا جمعه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار شنبه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۴۰

## قسمت ششم

### گزارش دیگر تحلیلی درباره مهمترین رویدادهای سیاسی پیرامون جنگ تحمیلی بشرح زیر:

«مسافرت خانم تاچر نخست وزیر انگلیس به عربستان سعودی همزمان با تحویل بمب افکنهای اف - ۱۵ از سوی آمریکا به عربستان. خرید ۶۰ میلیارد دلار اسلحه توسط سعودی از آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان و این واقعیت که سعودی متخصصان و خبرگان کافی برای استفاده از این همه اسلحه را در اختیار ندارد» و بالاخره این طور ادامه می‌دهد: «کشورهای عربی بویژه رژیم عراق می‌خواهند تنها حامی حقوق فلسطینیها شوند تا بدین وسیله هرگونه رابطه و پیوند میان انقلاب اسلامی ایران و انقلاب فلسطین را از بین ببرند. همکاری دو انقلاب خلیج فارس بزرگترین خطر برای کشورهای منطقه بحساب می‌آید. ولی بدنبال جنگ تحمیلی، ایران روابط خود را با سازمان آزادیبخش سرد کرد. حتی برخی از مطبوعات ایران، عرفات را کیسینجر اعراب خواندند. دوری ایران از فلسطین بهترین فرصت را به کشورهای عربی منطقه خواهد داد تا آنها با کمکهای مالی فراوان و پشتیبانی سیاسی، فلسطینیها را تحت انقیاد خود درآورند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رهبران عرب منطقه همکاری دو انقلاب را با نگرانی و وحشت تعقیب می‌کردند». مطلب سوم این که «طی ماههای گذشته آمریکا موافقت کرد که موتورهای زیردریایی سفارش شده از سوی ایتالیا از نوع «لپو» و پنج هواپیمای بوئینگ و بالاخره ۱۸۰۰ دستگاه کامیون سنگین به رژیم عراق تحویل دهد. در این مذاکرات صدام حسین از بهبود روابط عراق با آمریکا اظهار مسرت می‌کند ولی به آنها توصیه می‌کند که این روابط باید گام به گام گسترش یابد تا از سوی برخی از کشورها تفسیر و تعبیرهایی بعمل نیاید.

بناست بزودی دیپلماتهای دو کشور در سطح بالاتری تعیین و افزایش یابند. صدام بارها از مقامات آمریکایی نظرشان را درباره رژیم کنونی ایران خواستار شده. مقامات آمریکایی خاطر نشان ساختند که با تجربه ایران موافق

نیستند یعنی (با انقلاب ایران) چون موجب دخالت شوروی در ایران خواهد گردید. صدام از احتمال تسلیم بمبافکن، هلیکوپتر، موشک و قطعات یدکی به ایران از سوی آمریکا اظهار نگرانی کرده است. صدام افزوده است: خطر اصلی که منطقه را تهدید می کند حکومت آیه الله خمینی است که ثبات و امنیت منطقه را بهم زده و از روز اول در صدد دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه و تحریک شیعیان برآمده است.»

«در این گفتگوها که صدام با آمریکاییها داشته، صدام از شیعیان بعنوان ستون پنجم نامبرده است. وی اضافه کرده است که تحریکات رژیم ایران باعث دخالت شوروی در افغانستان گشته است. صدام سپس گفته است در ایران معلوم نیست چه کسی حکومت می کند.

این حکومت دوام نخواهد آورد بزودی ناپدید خواهد شد و اوضاع بهم خواهد خورد. صدام می افزاید در ایران هیچ کس حرف هیچ کس را قبول ندارد. شما آمریکاییها نباید از خطر کمونیزم در منطقه بهراسید. ما اجازه خودنمایی به آنها نخواهیم داد و سیاست مستقلی را در برابر مسکو در پیش خواهیم گرفت.»

### صدام برای جلب کمک آمریکا دست به اقدامات زیر زده است:

اظهار علاقه عراق به همکاری با کشورهای عربی منطقه در تمام زمینهها و جلب اعتماد آمریکا در این زمینه.

در اینجا، به همان نتیجه می رسد که گزارش پیشین مؤسسه انجمن سلطنتی مطالعات استراتژیک لندن به آن رسیده بود: «نداشتن نگرانی آمریکا از خطر کمونیزم در منطقه؛ خطر اساسی رژیم فعلی ایران از سوی صدام مطرح شده است که دارای جنبه های غیرمستول، دخالت جو و حادثه آفرین است. احتمالاً عراق قادر است شهرهای دیگری را اشغال کند ولی از حمایت آمریکا و عکس العمل آن هراس دارد. (در واقع می توان گفت بلوف می زند تا ظاهراً آمریکاییها بدانند قدرت او چقدر است) علاقه صدام به همکاری با آمریکا و استفاده از تکنولوژی پیشرفته آن.»

گزارش بعدی هم تحت عنوان «تحلیلی بر مهمترین رویدادهای سیاسی پیرامون جنگ تحمیلی» چند قسمت دارد.

• اول این که عراق تلاش خواهد کرد انتظاراتی را که فلسطینیها از انقلاب اسلامی ایران برای کسب حقوق خود داشته‌اند را برآورده نماید و از آمریکا بخواهد که این معضل سیاسی بزرگ منطقه را حل کند تا بطور کلی روابط آمریکا و عراق بویژه فلسطینیها را مواجه با تحول سیاسی نماید و جمهوری اسلامی ایران را در میان دولتها و توده‌های مردم بی‌اعتبار کند.

• دوم این که کشورهای شبه جزیره عرب که سرگرم همکاریهای عمیق سیاسی، نظامی و امنیتی و اقتصادی هستند بدنال تجدید روابط آمریکا و عراق احتمالاً حاضر خواهند شد که عراق را نیز به همکاری دعوت کنند.

• سوم این که بدنال آغاز جنگ تحمیلی علی‌الظاهر عراق محکوم به تحریم ارسال اسلحه از سوی شوروی شد، لذا روابط دو کشور دچار نوعی پروت گشته‌است.

• چهارم این که بدنال تجدید روابط عراق و آمریکا، روابط ضعیف جبهه پایداری با عراق قطع خواهد گشت.

• پنجم این که: روابط عراق با مصر که در حال بهبود یافتن است دچار تحول در جهت مثبت خواهد شد. مصر با تجدید رابطه با عراق اساسی‌ترین مخالف را در راه برقراری صلح خاورمیانه از میان برخواهد داشت.

• ششم این که بدنال محاسبات فوق است که رژیم عراق احتمالاً علاقمندی به پایان جنگ با جمهوری اسلامی ایران را از دست داده است.

بدین‌سان اگر بخواهیم از این دو گزارش و مقایسه با گزارشهای قبلی به يك نتیجه برسیم آن نتیجه این است که زمان، روزها و ساعتها برای ما و دشمن تعیین کننده است. روشی که ما باید بکار ببریم همان است که قرآن، در سوره عادیات، به ما تعلیم کرده است. باید يك لحظه وقت تلف نکنیم. با سرعت و قاطعیت عمل بکنیم پیش از آنکه دشمن بخود آید کار او را بسازیم.

اما گزارش دیگر حاکی از آن است که دبیر کل حزب کمونیست عراق در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست شوروی سخنرانی کرده است. در این سخنرانی دبیر کل گفته است که این لشگرکشی همانند لشگرکشی‌هایی که از

سوی دیگر رژیمهای دیکتاتوری ارتجاعی صورت گرفته با شکست روبرو خواهد شد.

جالبست که عراق می‌خواهد میزبان کنفرانس غیر متعهدها در سال آینده بشود، معلوم نیست که اگر او غیرمتعهد است پس دیگر چه کسی متعهد است. عنوان غیرمتعهد نباید با برقرار کردن کنفرانس در عراق و تحت سلطه رژیم مخوف صدام بی‌اعتبار گردد، مگر اینکه تا آن وقت آن رژیم سرنگون شده و رژیمی به دلخواه ملت عراق بر سر کار آمده باشد.

## اما گزارش بعدی درباره تقابل سیاست‌های اقتصادی اروپا و ژاپن با آمریکا است:

این گزارش هفت قسمت دارد یعنی دو تا ضمیمه و پنج قسمت: تاریخچه سیاسی و اقتصادی اوپک - پیش بینی وضع اقتصادی کشورهای بزرگ و تقابل آینده اروپا - ژاپن و آمریکا، بیان روابط کلی آمریکا با اروپا و ژاپن. احتمال بازیهای مختلف آمریکا در خاورمیانه در رابطه با تقابلش با اروپا و ژاپن. ضمیمه اول راجع به وضع پولی دنیا، ضمیمه دوم راجع به بازار جهانی طلا است.

خوب اینها مفصل است و اگر بخواهم برای خواننده بگویم خسته خواهد شد. ولی در يك جمله این گزارش نتیجه می‌گیرد که آب آمریکا و اروپا و ژاپن از يك جوی نخواهد رفت. من نه تنها نتیجه مطالعات خودم در اقامت طولانی‌ام در آن حدود، این معنی را می‌گویم، بلکه می‌گویم: اگر ما نقش فعالی در جهت استقلال داشته باشیم، تحولات سیاسی بزرگی در اروپا محتمل است. اگر اثر انقلاب ما بر این تحول با تغییر در سیاست و تمایل دولتهای اروپایی ظاهر بگردد، آن وقت می‌توان گفت که زمینه جهانی دیگر در حال بوجود آمدن است و این زمینه خود مزید تغییرات دیگری در جهان خواهد شد. چرا نه؟ این نظام بر پایه تعادل میان دو ابرقدرت از اساس متزلزل خواهد شد.

گزارشهای بعدی ترجمه چند مقاله از مجله‌ای است که ظاهراً به تعداد کم منتشر می‌شود و به قیمت بسیارگران بفروش می‌رسد؛ برای اهل سیاست.



این‌طور که از مضمون این مقاله‌ها برمی‌آید بیشتر برای همان القای ایدئولوژی است. در این مقاله‌ها کوشیده‌است نقش خود آمریکا را در حوادث ایران پیش و در جریان و بعد از انقلاب و گروگان‌گیری توضیح بدهد. من مایل نیستم مطالب این مجله را در اینجا برای شما بازگو کنم برای اینکه از اعتبار آن مطمئن نیستم و بیشتر حدسم این است که به قصد القای ایدئولوژی یعنی ایجاد سوءظن نسبت به رژیم جمهوری اسلامی است.

در مقاله‌ای تحت عنوان افشاگری نقل قولی را از ماسکی وزیر خارجه کارتر آورده است. بدین عبارت که «مطلقاً هیچ اساسی برای بهانه جویی در مورد اینکه ما در مورد بقای عراق با عراق هستیم و در جنگ اخیر دست داشته‌ایم، وجود ندارد». نقل قول دیگری از قول نیویورک تایمز که منعکس کننده نظرهایی است که مسئولین سیاست خارجی آمریکا دارند، بدین عبارت آورده است: «آمریکاییها بشکل قابل درکی خواهان سرنگونی رژیم ایرانیها که هموطنان ما را گروگان گرفته و مدعی دشمنی و تنفر کامل نسبت به ایالات متحده هستند می‌باشند؛ اما نابودی ایران می‌تواند جزء علائق آمریکا نباشد.»

خواننده خود می‌تواند نتیجه‌ای را که باید، از این دو نقل قول بگیرد و وضع کشور را آن‌طور که هست اندریابد. (یعنی موقعیت جهانی کشور را آن‌طور که هست درک کند.)

سه گزارش دیگر، یکی درباره صحبت‌هایی که آگاهان مسائل بانکی کشور در کانون اسلامی بانک مرکزی ایران کرده‌اند. من این را از ابتدا تا آخر خواندم و بسیار تأسف خوردم که چگونه این کسان می‌توانند دروغ‌هایی تا این حد فاحش و آشکار بگویند. غیر از این که بگویم باید مواظبت بکنیم همان‌طور که امام گفته است، «این انجمنها براساسی اسلامی باشند»، باید مراقب دروغ‌سازیه‌ها نیز باشیم. اظهارنظرهایی کرده‌اند راجع به ارزش دانشجویی و غیره که نشانه کمال بی‌اطلاعی از واقعیت‌های اقتصادی است. باری نمی‌خواهم وارد این گزارش بشوم برای این‌که قبلاً به دفعات راجع به این موضوعات صحبت کرده‌ام و این را می‌گذارم بعهدہ مسئولین اقتصاد، مسئولین بانک مرکزی و غیره که خودشان اگر لازم دیدند توضیحاتی درباره این مطالب بدهند.

گزارش دیگر درباره مسائل فارس است که آیه‌الله ربانی شیرازی برای امام و اینجانب فرستاده‌اند. من خیلی با روشنی و وضوح این معنی را باید بگویم که وقتی تمام درآمد يك ملتی در پول نفت خلاصه می‌شود، خانهای واقعی در رابطه با این پول نفت بوجود می‌آیند. انقلابی واقعی باید تمام هوش و حواس خود را صرف کند تا ما بتوانیم يك سیاست مستقل اقتصادی داشته باشیم. پراکنده کردن کوششها و در کوی‌ها بدنبال برخوردها گشتن، در حقیقت سرگرم شدن با هیچ و پوچ است. واقعیتهای اجتماعی را با این‌گونه برخوردها نمی‌توان علاج کرد. نهاد انقلابی باید پرچمدار تحولات بزرگ در کشور و منطقه باشد نه خود را بدین کارها که کارهای درخور ساواک سابق است، سرگرم کند. امیدوارم که عقل و منطق انقلابی در ما حاکم گردد و ما بتوانیم در همه جا امنیت و قانون را حاکم بگردانیم. من در این باره نیز نمی‌خواهم فعلاً صحبتی بکنم برای اینکه جای عمل است.

### اما گزارش بعدی کتابی است مفصل در ۸۵ صفحه قطع بزرگ درباره عملکرد و سیاست روسیه در ایران.

بگمان نویسنده این سیاست بر سه پایه دیپلماسی آشکار، دیپلماسی پنهان، استفاده از عوامل خود در ایران یعنی حزب توده، قرار دارد. هدف آن این است که ایران را وابسته بخود بگردانند. پس این گزارش مفصل توضیح این سیاست است. باز جا ندارد که من با خواننده درباره این سیاست صحبت بکنم. آنچه اساسی است این است که خود ما حرکتی در خط استقلال واقعی از شرق و غرب داشته باشیم و اجازه ندهیم که دیگران در کشور ما با استفاده از دیپلماسی آشکار و پنهان و عوامل خود سیاستی را که می‌خواهد اجرا کنند و به ما تحمیل نمایند.

گزارش این هفته را بدین‌جا پایان می‌دهم، گرچه هنوز مسائل دیگری بود اما صحبت طولانی شد و گمان می‌کنم آنچه اساسی بود، گفته‌ام. ساعت يك بعد از نیمه شب است و وقت آن است که کارنامه را تمام کنم.

کارنامه شنبه ۵ تا جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۴۱

## به عنوان روش به بیان سوره «والعادیات» می‌پردازم

به لحاظ گزارش این هفته، به عنوان روش به بیان سوره «والعادیات» می‌پردازم. این سوره نیز جزء همان سوره‌هایی است که خواهری خواب دیده و فهرست آن را برای من فرستاده است:

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا \* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا \* فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا \* فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا \*  
وَقَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ \* وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ \* وَإِنَّهُ  
لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ \* أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعًا إِلَىٰ آثَارِ آلِ الْأُولَىٰ مَا فِي الصُّدُورِ  
\* إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ \*

سوگند به دونده‌های شتابان در حالیکه بسرعت نفس می‌زنند پس جرقه افروزان بر زدن سم‌ها، پس یورش آوران بامدادی، پس با آن گردی برانگیزان، پس بدان بر میان گروه درآیند، همانا آدمی برای پروردگارش بس ناسپاس است و براستی خود بر این گواه است و همانا حب او به خیر شدید است، آیا نمی‌دانید آنگاه که برانگیخته شود آنچه در قلبها است و آنچه در سینه‌ها است، درآورده شود، همانا پروردگارشان در این روز به آنها بس آگاه است.

چون بعنوان روش درباره این سوره بحث می‌کنم، ناگزیرم توجه خواننده را به این امر جلب کنم که روش برای عمل کردن به آن است. قرآن بگمان من کتاب روش برای عمل است و بر اساس واقعیتها و امرهای واقع مستمر در تاریخ بشری است. به این لحاظ وقتی خدا سوگند می‌خورد معنایش این است که همیشه این امر این‌طور است یعنی يك امر واقعی مستمر است و انسان را متوجه این واقعیت می‌کند که اگر دوروبر خودش را نگاه بکند می‌بیند که همین‌طور است و این واقعیتی است که جلوی چشم نسل امروز است، جلوی چشم نسل پیشین هم بوده، جلوی چشم نسلهای قبل از او هم بوده. از امور

واقع مستمر، یکی همین بحثی است که درباره آیه‌های اول این سوره است از نظر نظامی؛ همین‌طور از هر نظر، بعنوان روش این آیه‌ها متضمن چند واقعیت و اصل هستند: اصل سرعت و اصل غافلگیری و اصل همکاری و هماهنگی. بدین معنا که در جنگ اگر پیش از آنکه دشمن بتواند خود را جمع و جور کند ناگهان بر سر او حاضر بشوید و با سرعت تمام عمل بکنید، ۲۰ نفر بر ۱۰۰ نفر غلبه می‌کنند، بشرط این‌که اصل دیگری را از یاد نبرید و آن این‌که

### یکدیگر را فراموش نکنید. یعنی بداد هم برسید و مثل يك تن واحد عمل کنید.

یعنی همه افرادی که حمله می‌آورند با هم عمل کنند، مواظب یکدیگر باشند، به کمک یکدیگر برخیزند و ملاحظه یکدیگر را بکنند. فرق يك گروه معتقد و آگاه با يك گروه غیرمعتقد که بزور یا به لحاظ نظم نظامی يك جا برده شده‌اند، در همین جا ظاهر می‌شود. گروه اول در رابطه با یکدیگر و با توجه به حرکات یکدیگر عمل می‌کنند؛ اما گروه دوم ضربه را که خوردند هر کس بفکر خود و تنها خود می‌افتد و بقیه را فراموش می‌کند و همین امر اسباب شکست می‌شود. مرحوم طالقانی گفته است: بحثی بود که بنی‌عباس می‌گفت که آیه دلالت بر اسب دارد خطاب به اسب یا اسبهایی که ناگهان تاخت می‌کنند و گرد می‌کنند و خاک می‌کنند و همه‌می‌کنند و فلان. و امام علی (ع) می‌فرمود که این سوره بعد از جنگ بدر بود و در آنجا ما دو اسب بیشتر نداشتیم؛ مراد شتر است. اما مراد شتر و اسب نیست و نقش انسان است. شتر و اسب وسیله کارند. امروز تانک و نفربر زرهی و خودروها، هواپیما و اینها است روش و انسانی که این روش را بکار می‌برد اصل است. این سه تا اصل هستند و در این جنگ هم آزمودیم و هر بار به این نتیجه رسیدیم که اینها بعنوان روش موفق است. چنانکه در جنگ بدر هم همین روش مسلمانها را پیروز کرد.

باید نقش را به انسان داد

وقتی نقش را به انسان می‌دهیم، انسان وقتی روحیه دارد یعنی می‌داند که چه می‌کند، آگاه است که چه می‌کند و مصمم است به انجام کار و این روش را بکار می‌برد، زمان شهادت می‌دهد، خود عمل می‌گوید، به تعبیر این سوره تاخت و تاز و گرد و غبار و فریاد و صدا و وضعیتی که ما امروز می‌بینیم، خود اینها همه گواهی می‌دهند بر پیروزی و موفقیت عمل. تنها در زمینه سیاست نظامی این‌طور نیست، بلکه در هر زمینه‌ای همین‌طور است. وقتی انسان تاریخ نظامی کشور خود را که همه تاریخش تاریخ جنگ و نظامی است، تاریخ جنگ سرداران و نظامیان پیروز را می‌خواند، می‌بیند که نه، در همه جا این سه اصل از اصول جنگی است، نویسنده کتابی هم که چند هزار سال پیش نوشته است و بزبان فارسی هم ترجمه شده تحت عنوان «هنر جنگ» نیز این سه اصل را بعنوان اصول مسلم در جنگ می‌داند. اما اگر تعمیم بدهیم، آن اصول بکار مبارزه سیاسی نیز می‌آید بکار تلاش در زمینه اقتصادی نیز می‌آید. در هر زمینه‌ای انسان اگر کار امروز را به فردا نگذارد و این اصول را رعایت نکند پیروزی با او است.

در اینجا به واقعیت دیگری نیز توجه شده است. قرآن در همین سوره می‌گوید: «ان الانسان لربه لکنود وانه علی ذلک لشهید، و انه لحب الخیر لشید.»

انسان به خیر علاقه و عشقی شدید دارد با وجود این نسبت به پروردگار خود ناسپاس و در کار خیر شتاب ندارد. چگونه است آیا این تضادی را بیان می‌کند؟ واقع امر اگر انسان به واقعیت کاری که خود می‌کند، از روی آگاهی و علم دقت کند، متوجه می‌شود که فطرت است که مایل به خیر است و بیگانگی از فطرت است که مایه شر می‌شود انسان را ناسپاس می‌گرداند و در کار جنگ و اداره امور و متابعت از تمایلات استبدادی و اینها، شر و شکست بیار می‌آورد. این آیه به ما روش کار را یاد می‌دهد.

اگر فرض کنیم دفاع از وطن خیر باشد که هست، هر کسی بدین کار علاقه شدید دارد، اما صرف علاقه و علاقه شدید کافی نیست. اگر روحیه متناسب با این علاقه برای کار بموقع نباشد، با همه علاقه، سستی در کار همگانی می‌شود. نتیجه اهمال، عقب انداختن کارها نظم ندادن به کارها و

برخوردها است که بنوبه خود موجب می‌شود دشمن پیش بیاید و چیره شود. درست همین‌جا است که دوست داشتن و دوست نداشتن باید بر یک اساسی باشد. اگر بر اساس بینش توحیدی باشد، یک نوع روش و عملی را سبب می‌شود، اگر بر اساس زور و تضاد باشد یک نوع دیگر، اما دومی یعنی دوست داشتن بر پایه زور و تضاد، دایره آدمی را محدود می‌کند و هدف او را خرد کردن طرف مقابل و از بین بردن او می‌گرداند. نتیجه این‌که دید محدود و تفکر و دایره عمل محدود است. بر اساس توحید هدف در درجه اول نجات طرف مقابل است. دید و تفکر وسیع یعنی تحرك اندیشه به حداکثر است و ناگزیر عمل چون بر اساس تفکر روشنی انجام می‌گیرد سنجیده، بموقع و بر اساس اصولی است که شرح کردیم. پس این هر دو آیه بیانگر این واقعیت روشن است: گرچه بنا بر فطرت، انسان به خیر و نیکی، رغبت و عشق دارد، اما همین انسان در مقام بیگانگی از فطرت فراموش می‌کند که این خیر و نیکی در رابطه با توصیه و پرستش خدا معنی دارد. نتیجه این‌که خود را بجای خدا می‌گذارد و عمل او با علاقه فطری او ناسازگاری بلکه تضاد می‌جوید.

### **بعنوان روش این را باید گفت: اگر میان علاقه و عشق به هدف عالی و عمل هماهنگی وجود داشته باشد، پیروزی قطعی است**

در این‌جا است که می‌خواهم نه تنها با افراد نیروهای مسلح صحبت بکنم بلکه با همه آنهایی صحبت بکنم که در انقلاب ایستادند و پیروزی بدست آوردند. صحبت من این‌است:

«اگر هدف استقلال است، آزادی است و استقرار اسلام است، عمل می‌باید با این هدف سازگار باشد». اما زمان شهادت می‌دهد که چنین نیست. چرا چنین نیست؟ بخاطر «لکنود»؛ توضیح این‌که ما انسانها استقامت و استمرار در کار نداریم. چرا؟ به لحاظ مسائل روزمره‌ای که ما یا خود، خود را بدان گرفتار می‌کنیم و یا حاکمان ما را بدان گرفتار می‌کنند. آیا این آیه‌ها می‌خواهند بگویند، چاره نیست؟ نه. می‌خواهند بگویند پی‌گیر باید بود. در حقیقت، ما بطرف خیر می‌رویم، اما در راه موانع و مشکلات می‌بینیم، از رفتن می‌مانیم،

کند می‌شویم و پی‌گیری را رها می‌کنیم. واقعیت این است که این‌طور می‌کنیم، اما يك واقعیت دیگری هم هست: اینکه، آنها که به نیکی و به خیر عشق می‌ورزند و آگاهند و گرفتار مسائل روز نمی‌شوند و خود را از آنها رها می‌کنند، اگر آنها هم بایستند (مقاومت کنند)، برای اینکه به خیر و هدف عالی برسیم کفایت می‌کند. ما در جنگ هم همین را دیده‌ایم. وقتی فرماندهی ایستاد (مقاومت کرد) ولو بقیه در بروند، ناگزیر همین ایستادگی و استقامت، فراریان را به مواضع خویش برمی‌گرداند و وقتی آنها برگشتند، تجربه می‌گوید که با استقامت تمام می‌جنگند. از این‌رو است که در کار جنگ می‌گویند یکی از نقشهای فرماندهی حضور به شخص خویش است؛ یعنی این‌که در موقع سختی در میان سربازان و افراد نیروی خویش حاضر بشود و آنها را به جنگ برانگیزد. این اصل همواره صادق است. در همه مبارزه‌ها چنین است در همه جنگها چنین بوده و چنین است. خود من در همین جنگ این اصل را آزموده‌ام و نظرم این است که تغییر سرنوشت جنگ نتیجه رعایت اصولی است که در همین آیه آمده است که من در همان روزهای اول جنگ با خوانندگان در میان گذاشتم. مکتبی واقعی کسی است که در عمل قرآن را بعنوان روش بکار ببرد و صحت آن را در آزمایش ببیند و معتقد بشود. شما مردمی که به هدف عالی انقلاب، آزادی، باور دارید و می‌خواهید به نام استقلال قربانی نشود و این دو را ارکان اصلی استقرار در حکومت اسلامی می‌شناسید، باید بایستید، استقامت کنید، «کنود» نباشید. سستی در کار نیاورید، از سختی‌ها نهراسید و بدانید اگر پشت همدیگر را داشته باشید، اگر بموقع با سرعت و قاطعیت عمل بکنید، بدان خیر دست می‌یابید، چرا؟ برای اینکه آیات پایان سوره راه و نتیجه را به شما می‌گوید: وقتی این اصول در کار رعایت شد، ناگهان جامعه جلوه‌ای می‌شود از معاد و پنداری انسانها از گور بیرون می‌آیند و می‌جوشند و برانگیخته می‌شوند؛ همان‌طور که در جریان انقلاب بزرگ ما شد، همواره همین‌طور است. همان‌طور که در جریان این جنگ شد. اینها که زود توانستند وضع را در دست بگیرند، انسجامی به نیروها بدهند و با توجه به موقعیت و وضعیت «کنود» نباشند و کار را به موقع انجام بدهند و موافق همین اصول انجام بدهند، موفق شدند همگی نیروهای مسلح را همان‌سان که پنداری

برانگیخته شده‌اند از آن حالت تسلیم، بغض، نبود روحیه که این مرگ است و مرگ معنوی انسان است، برانگیخته شده‌اند و بزندگی برگشته‌اند، در همه زندگی اجتماعی نیز چنین است. در میان ناباوری می‌بینید که همه چیز دگرگون شده. کافی است که تسلیم نشویم، کنود نشویم، مشکلات فراوان درست می‌کنند، من مشکلاتی که جنگ ایجاد کرده‌است را بیاد شما می‌آورم. مشکلاتی که محاصره اقتصادی ایجاد کرده‌است را بیاد شما می‌آورم و مشکلاتی که در داخله ایجاد شده و می‌شود را بیاد شما می‌آورم. هر کدام از مشکلات کافی بود که ما «کنود» بشویم، یعنی بگوییم چون مشکل هست، این مشکل هست، آن مشکل هست، راهی نیست، باید واقعیت را پذیرفت. بعضی بودند که در اوایل جنگ هم این حرف را به ما می‌زدند که ما امروز ولو قسمتی از خاکمان را بدهیم، ولو امتیازاتی را بدهیم، بدویم و صلح ایجاد کنیم، بعد خود را تقویت می‌کنیم به محض اینکه توانایی حاصل کردیم، بلایی را که باید بر سر دشمن می‌آوریم. این «کنود» است، یعنی این واقعیتها هستند نمی‌شود گفت نیستند؛ اما واقعیتها مطلق نیستند. اگر ما تسلیم این منطق بشویم که پشت سرعه‌ای هستند که با همه وسایل می‌زنند، شعارشان هم این است که «نصف ایران برود بهتر است که بنی‌صدر پیروز بشود»، اسلحه ما کم است، مهمات ما چنین است، نیروهای مسلح ما هماهنگی ندارند. ارتش ما در بدترین موقعیت است، ما در محاصره اقتصادی هستیم، انزوای سیاسی داریم و این مشکلات بر هم می‌افزایند، در جبهه‌ای که در داخل گشوده‌اند، هر روز عمل می‌کنند برای اینکه فرمانده نیروهای مسلح را ضعیف و ناتوان سازند - بین خود می‌گفتند باید کاری کنیم که مردم بفهمند این آدم «از خود نمی‌تواند دفاع کند چه رسد به آنها» (این به مناسبت کشاندن به دادگستری) - هر کدام از این بهانه‌ها کافی بود برای سست آمدن. چند نوبت من راجع به این مسئله صحبت کرده‌ام. در همان اوایل جنگ هم شبی در شورای نظامی این مسئله عنوان شد که دو سال است این بلاها بر سر ارتش آمده و ارتش ناتوان شده و حالا باید بهای آن را بپردازیم. در آن جا هم، همین حرف را زدیم که نه «کنود» نباشیم. ما این جا ننشسته‌ایم برای این که این مشکلات واقعیت دارند، این موانع که واقعیت



دارند، بدبختیها که ایجاد شده‌اند و واقعیت دارند اینها را بهانه قرار بدهیم برای سست شدن، این ناسپاسی است.

ما با وجود همه این مشکلات، هرگاه به درسی عمل کنیم که سوره می‌آموزد و طبق روش عمل بکنیم می‌توانیم سرنوشت جنگ را تغییر بدهیم. اگر چنین کنیم، نیروهای ما از این مرگ معنوی به زندگی معنوی می‌آیند و همه چیز دگرگون می‌شود. ما که اکنون این‌سان ماتم شکست گرفته‌ایم با هیجان زندگی پیروزی بدست می‌آوریم. این يك قاعده عمومی است. این قاعده را قرآن در جای دیگر هم گفته است: «وقتی فتح و پیروزی می‌آید می‌بینیم که وارد می‌شوند در دین خدا فوج فوج». این قاعده و آن قاعده يك قاعده است. البته ممکن است همان‌طور که گفتم اهل تفسیر برای این سوره و این آیات تفسیرهای دیگری بکنند، کار من تفسیر نیست می‌خواهم آنچه را که بعنوان روش باید آموخت و در عمل بکار برد با خواننده که قسمتی از آنها نیروهای مسلحند در میان بگذارم برای اینکه آینده جنگ و آینده کشور را ما باید بر اساس همین روشها بسازیم. پس اگر ما مشکلهای هرچه باشد مهم نشماریم (مهم نشماریم نه به این معنی که بگویم نیستند، هستند، مهم هم بشماریم اما مطلق و دست‌آویز بی‌عملی نکنیم) توانایی خود را برای غلبه آنها از یاد نبریم آن حب به خیر را بر پایه اینکه ما توحید را اصل قرار داده‌ایم و انسان در رابطه با خدا اندیشه‌اش از حاکمیت مطلقها رها می‌شود و می‌تواند برای مشکلهای راه حل بیابد در صورتی که بایستد و در صورتی که این روشها را بکار ببرد، در این صورت ما توانا می‌شویم به دگرگون کردن وضع. در آن صورت است که می‌بینیم انسانها به زندگی باز می‌گردند. خوب در قرآن در همین سوره و در همین آیه‌هایی که موضوع بحث من بعنوان روش است، خداوند می‌پرسد: آیا انسان نمی‌داند که برانگیخته می‌شود؟ بگمان من این «آیا نمی‌داند» اشاره به آن نیست که «آیا نمی‌داند قیامتی خواهد بود و در آنجا انسانها برانگیخته می‌شوند و از گورها بدر می‌آیند»، خاطرنشان کردن این واقعیت است: اگر از علم حاصل از تجربه زندگی تاریخی، غافل نشوی و بهانه نیاوری که علم به معاد، علمی نیست که انسان حاصل کرده باشد، حتی اگر از آنچه هر نسل در عمر خود تجربه کرده‌است، غافل نشود، می‌تواند آن واقعیت بزرگ را هم در قلمرو

علم خود بیاوری و بدان علم بیابد و ببیند: بعثت پیغمبر، در آن سرزمین مرگ معنویت و از خودبیگانگی کامل انسان، چنان زندگی ایجاد کرد که پنداری زندگی بعد از مرگ بود، ببیند: هربار که یأس و تسلیم اجتماعی فراگیر می‌شود، زنان و مردانی هستند که می‌ایستند؛ پیشینیان بر همین روش عمل کرده‌اند و انسانهایی چنانکه پنداری از گور برمی‌خیزند، برخاستند و ایستادند زندگی بعد از مرگ شد. پس این آیه، آیه نوید است و تجربه هم شده است. این را ما در این جنگ به اجرا گذاشتیم؛ هر بار که بر طبق این اصول عمل کردیم، پیروز شدیم. البته روشهای دیگری هم در این جنگ بر اساس همین آموزشها بکار برده‌ایم که بموقع خود از آنها با خواننده صحبت خواهم کرد. اما عجالتاً می‌خواهم به شما بگویم اگر روحیه یعنی آمادگی برای عمل به مقتضای هدف، هدف خیر، دستیابی به خیر، هدف عالی، وجود داشته باشد، موانع و مشکلات بهانه کند شدن، بهانه ناسپاسی نسبت به فطرت خود قرار نگیرند، به تعبیری بهتر، در صورتیکه ما همین موانع و مشکلات را که ایجاد می‌کنند یا ایجاد شده‌اند به عامل تحرك بیشتر تبدیل نکنیم، در این صورت، با بکار بردن روشهای درست، موفق می‌شویم برانگیزیم. برانگیخته بشویم، زنده بشویم زندگی معنوی متناسب با فطرت پیدا کنیم.

پس همه چیز برمی‌گردد به آگاهی از این واقعیت که ای انسان! بدبختی زیر سر خود تو است و از سهل انگاری و سست شدن در عمل برای رسیدن به هدف شروع می‌شود.

هیچ بهانه‌ای را از خود نپذیر. وجود بهانه‌ها را، وجود مشکلات را به عامل تحرك بیشتر تبدیل بکن و مقاومت کن و منتظر ایستادن دیگران هم مباش تو تا آگاهی بایست، استقامت بکن، با سرعت و قاطعیت بموقع عمل کن، خواهی دید که موانع حیات در شرایط فعلی ما موانع استقلال، موانع آزادی، موانع استقرار اسلام به معنی دین فطرت، برداشته خواهند شد و تو پنداری که بعثت شد، برانگیختگی شد، حیات بعد از مرگ شد. اگر نایستادی و خودت می‌دانی که می‌ایستی یا نمی‌ایستی؛ هم‌آن آیه می‌گوید انسان خود شاهد خویش است؛ گواه است؛ بر این ضعف خویش علم دارد، می‌داند که بهانه می‌آورد یا نه، يك پستی، مقامی و عنوانی می‌گیرد و در می‌رود، یا نه ترسی او را در بر می‌گیرد و

متوقف می‌شود و یا نه واقعیت را برای او وارونه جلوه می‌دهند و بیم در او ایجاد می‌کنند که نکند چنین شود، نکند چنان شود؛ همین‌ها موجب می‌شود که او (ما انسانها) «کنود» بشویم. اگر اینهایی را که می‌بینیم دلیل این نگیریم که هان دیدی این نارساییها شد و این فشارها شد و این زورگوییها شد و همه چیز گواه می‌دهد که کار دارد از کار می‌گذرد و دیگر از ما کاری ساخته نیست، این «کنود» است. درست در همین موقعیت است که خود این امور به ما نشان می‌دهد که در گذشته «کنود» بودیم که این امور واقع شدند شدند. اینها پیش آمدند و اکنون باید بایستیم و جبران کنیم آن بهانه قراردادن آنها را و هیچ چیزی را هیچ مشکلی را هیچ سختی را، هیچ مانعی را بهانه قرار ندهیم و هدف اصلی را هم رها نکنیم. خیلی از شما هستید که می‌گویید: «چرا در فلان مورد رئیس جمهور حرف نزد؟ چرا در کجا عمل نکرد؟ چرا در آنجا قاطعیت بخرج نداد؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟» اما همیشه فراموش نکنید که جنگ برای ما تعیین کننده است و اگر همان‌ها را که شما «چرا» می‌کنید به آنها پرداخته بود، در آنها غرق شده بود، از کار اصلی، از آن «خیر» اصلی باز می‌ماند و همه چیز می‌رفت. پس امیدوار باشید گمان نکنید که ایستادن شما بی‌تأثیر است هر جا که نایستید، «کنود» باشید، در يك سازمان در يك نهاد (باصطلاح امروز) در يك جامعه فرق نمی‌کند، اگر آن کس که خیر را تشخیص می‌دهد سستی نکند و بهانه نیاورد و بایستد برای آنچه خیر است، آن جمع برانگیخته می‌شوند به خیر، بسان بیرون آمدن مرده از گور. و اگر نایستید، اگر بگویید «جو آن‌طور بود و در جلسه همه حمله می‌کردند و من هم دیدم خوب همه ایستادند و حرف زدن من فایده ندارد و مقاومت من حاصل ندارد و من هم حرفی نزد»، در این صورت این ناسپاسی است، بهانه قرار داده و از خیر بریده، همه دچار مرگ معنوی می‌شوند. البته مرگ مادی هم در پی آن می‌آید.

حالا صدها نمونه می‌توان آورد: اگر در مجلس پانزدهم و شانزدهم يك اقلیت کوچک نمی‌ایستادند اگر مصدق نمی‌ایستاد، آن خیزش و جنبش برای ملی کردن نفت چگونه بوجود می‌آمد؟ در بعدی بزرگتر اگر امام نمی‌ایستاد این تغییر بصورت يك انقلاب چگونه بوجود می‌آمد؟ خود ما در خارج این

واقعیت را به آزمایش گذاردیم. بر اثر همین بهانه قراردادن انسانها «کنود» شده‌اند و همه چیز رفت: کنفدراسیون، جبهه ملی، همه و همه افتاد بدست آنهايي که با ما از يك باور نبودند. يك حالت مرگ، کزکردگی در انگشت شمار جوانهای مسلمان بوجود آمده بود که دست به هیچ کاری نمی‌توانستند بزنند. دو نفر در پاریس بودیم و دو نفر هم در هامبورگ تصمیم گرفتیم نه تنها این موانع و مشکلات را دلیل بر تسلیم نگیریم، دلیل مسامحه و کندی و ناسپاسی‌گری قرار ندهیم، بلکه بعکس این اوضاع و احوال را محیط مناسبی برای آزمون و تجربه بپذیریم و عمل کنیم و عمل کردیم. وقتی ما به ایران می‌آمدیم وضع کاملاً دگرگون شده بود. سالها طول کشیده بود، اما دگرگون شده بود. چنان‌که بعث نسل جوان و مسلمان در خارج کشور عیناً مثل اینکه از گور برمی‌خیزند، آنجا گورستان اندیشه توحیدی شده بود و سبزه زار زندگی این اندیشه (توحیدی) شد.

اگر قرآن را به این ترتیب بفهمیم، بر اساس واقعیتهای تاریخی که محتاج علم تاریخ و جامعه‌شناسی و اقتصاد و علم انسان است، محتاج علم طبیعت هم هست. محتاج دانستن اصول دین آن‌طور که خود قرآن می‌گوید، نه آن‌طور که ارسطو می‌گوید، هم هست، ما مسلمانها موافق این روش عمل بکنیم، آن جامعه اسلامی پدیدار می‌گردد که می‌تواند الگو برای تمام بشر بشود و زندگی انسان امروز را دگرگون می‌سازد.

گمان من این است که آنچه بعنوان روش از این سوره می‌دانستم و تجربه کرده‌بودم، با شما خوانندگان در میان گذاشتم دیگرانی هم ممکن است باشند آموزشهای دیگری در همین سوره سراغ کنند، بر من و بر شما منت است اگر آنها را با شما مردم در میان بگذارند. امیدوارم که در هفته‌های آینده این آیه‌ها و این سوره‌ها را که به ما درس عمل می‌دهند، برای شما به همین نحو بیان بکنم و اطمینان دارم به برکت پیروی از آن روشها ما در همه صحنه‌ها پیروز می‌شویم. آنچه باید گفت این است: «ذلیل کمبود تجربه، استقامت کن، خسته نشو، از هدف نبر، بایست، زندگی سراسر بعثت و بعثت دائمی می‌شود.»

مسئولیت‌های بسیار سنگین بر دوش تو است. مسئولیت‌هایی که هیچ‌گاه در تاریخ ما بر دوش هیچ نسلی نبوده‌است، مسئولیت استقلال در دنیایی پر از

تضاد، مسئولیت آزادی و این دو بر آن مسئولیت بزرگتر که مسئولیت رشد در جهانی است که شتابی سرسام آور دارد. این مسئولیتهای بزرگ، استقامت و مقاومت بزرگ، جوانی، پرتوانی با هم می‌خواهد و البته خستگی‌پذیری به همراه دارد، اما هربار که خسته می‌شوی بیاد توان خویش بیفت. به یاد این روشها بیفت، و به حرکت آی، بایست و استقامت بکن تا «حاصل ما فی‌الصدور» تا به هدف عالی و اندیشه‌ای که در دل داری و به خاطر آن این انقلاب واقع گشت، حاصل آید. آنها که شکنجه‌های سخت را تحمل کردند و مردند و تسلیم نشدند، پیشروی تو جوانی ایرلندی شصت و چند روز است اعتصاب غذا کرده‌است، اگر این استقامت باشد، اگر موانع و مشکلات را بهانه کنی و سستی قرار ندهی، ایران بهشت آزادی و نمونه و الگوی حکومت اسلامی خواهد شد. و جهان را دگرگون خواهد ساخت.

برای این چشم انداز زیبا بکوش؛ بکوش و بایست تا راه بر هر انحراف بسته گردد و انقلاب به راه خویش برود و به هدفهای خود دست یابد؛ بایست تا به هدفها برسی «حاصل ما فی‌الصدور». اندیشه‌ای که در دل ما بود و به خاطر آن انقلاب تحقق پیدا کرد، بدان دست یابیم و انسان در اسلام آزاد شود و رشد کند و جهان را توحید فراگیرد.

کارنامه شنبه ۵ تا جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار سه شنبه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۴۲

قسمت دوم

شب در شورای دفاع رئیس ستاد با عکس و نقشه وضعیت

جبهه‌های جنگی را توضیح داد:

اما کار ما در این هفته مطابق معمول بطور عمدۀ فعالیت‌های نظامی بود. صبح شنبه با امام دیدار کردم. پیش از من فرماندهان نظامی به خدمت ایشان

رفته و وضع نظامی را تشریح کرده بودند و من ایشان را بسیار شاد و خندان یافتم.

شب در شورای دفاع رئیس ستاد با عکس و نقشه وضعیت جبهه‌های جنگی را توضیح داد و روشن کرد که ما حدود ۴۰ درصد از زمینها را از دشمن پس گرفته‌ایم. در آنجا از طرح نظامی هم صحبت به میان آمد، خصوصاً از روشهای نویی که با موفقیت آزموده می‌شود.

بمناسبت این تحرك و ضربه‌ها دشمن از نو تبلیغات وسیعی را براه انداخته است که شکستهای خود را بپوشاند. چون تلفات نیروی دشمن در سرپل ذهاب زیاد بوده است. در مجموع از کشته و زخمی و اسیر هزار و چند صد نفر می‌شده است که این طبیعتاً در جامعه عراق و روحیه ارتش عراق بی‌تأثیر نیست. بهمین دلیل، شب و روز مشغول این تبلیغ «فارسی و عربی» است که در سرپل ذهاب ما (ایران) حمله کردیم و ناکام شدیم، کشته بسیار دادیم و ارتش عراق برنده شده است! این علامت باید فرماندهان ما را متوجه این واقعیت بگرداند که لازمست با طرح‌های پی در پی، تعداد این ضربه‌ها را بیشتر بکنند، تا این روحیه‌ای که در ملت عراق بوجود آمده است ثمرات خود را بار بار بیاورد. از همین تبلیغات رادیو و تلویزیون عراق و فیلم قلبی که به مردم نشان می‌داد، آشکار است که مردم عراق بتدریج دارند به دروغ بودن تبلیغات رژیم عراق پی می‌برند. پس هر چه ضربه‌ها کاری‌تر، سریعتر و پی‌درپی باشد، دوران جنگ کوتاه‌تر و رهایی دو ملت ایران و عراق از رژیم خودکامه صدام حسین زودتر خواهد شد.

فرزندان رشید ایران، بکوشید، امروز دیگر نمی‌گوییم بکوشید تا «جامه ننگ» نپوشید. این حرف روزهای اول بود، آن کوششها و فداکاریها و حماسه بزرگ سبب شد که ما «جامه ننگ» نپوشیم و امروز می‌گوییم: بکوشید تا به سرعت پیروزی بدست آورید و چشم اندازه‌های نو را به روی مردم منطقه بگشایید.



در خوزستان نیز چند جلسه شورای نظامی تشکیل دادیم و طرحها را يك به يك مطالعه کردیم. از دو سه محل بازدید کردیم و از بخت بد به مناسبت جنگ جزئیات مطالب این ساعتهای طولانی را نمی توانم به شما گزارش کنم. بهر حال امیدوارم نتیجه که حاصل شد، بتوانم به اختصار هم شده از این طرحها صحبت کنم. گرچه بعد از انجام احتیاجی هم به صحبت از آنها نیست چون همه از آن آگاه می شوند.

غیر از این، بازدید از عملیات جنگی و یکی هم عملیاتی که در خدمت عملیات جنگی است، از هر دوی اینها بازدید شد. این بازدیدها هم جنبه رفتن و دیدن و تشویق تنها ندارد، گرچه این هم مهم است، بلکه رفتن و دیدن، رفع نواقص و روشن کردن زمینه کار و ایجاد تغییرات لازم در طرحها و همه اینها را هم به همراه دارد.

راجع به اینها هم بعد از انجام با شما صحبت خواهیم کرد.

## دیدار از خرم‌آباد، همچنین دیدار از شهر کارگری قزوین و خانه و زندگی آنها

غیر از اینها، برای دیدار از خرم‌آباد، همچنین دیدار از شهر کارگری قزوین و خانه و زندگی آنها، روز چهارشنبه ۹ اردیبهشت ماه، رفتیم. برای دیدار از کارگران کوره‌پزخانه‌ها و شهرکی که برای کارگران و کارمندان صنایع نظامی ساخته بودند، هم رفتیم اینک به شرح این بازدیدها می‌پردازیم:

این بازدیدها بلحاظ این‌که ممکن بشود بدون اطلاع قبلی بود. از فرودگاه خرم‌آباد یکسر به محل پناهندگان رفتیم. عده آنها را می‌گفتند کمی بیشتر از هزار نفر است در آن محل اردوگاه و وضع معیشت آنها بطوری که خودشان می‌گفتند و ما هم دیدیم بد بود. مواد غذایی را که به آنها می‌دادند به ما نشان دادند قابل خوردن نبود. بادمجانی بود پلاسیده، پیازهایی به همین قیاس سبز کرده و نانی کپک زده، حمام هم نداشتند. در کنار جاده بودیم که مادری را دیدم که می‌گریست، او بچه خود را از دست داده بود. اینها را می‌گویم به امید این‌که مسئولان بسرعت تمام به کمک پناهندگان بروند و وضع زندگانی آنها را خوب بکنند. آنها از سرپرستی که داشتند بشدت ناراضی بودند. نه تنها بلحاظ این‌که این‌گونه مواد را به آنها می‌داد بلکه به لحاظ اخلاق و رفتار توهین‌آمیز و تحقیرآمیزی که با آنها داشت، این‌گونه مسئولان باید بدانند که اثر زخم روحی که رفتارشان برجای می‌گذارد، پایدار است و به روزگاران می‌ماند و این جمهوری باید بهای سنگینی بابت این رفتار بپردازد. چون چند نوبت در چند محل این شکایتها شده بود و من تذکر داده بودم و معلوم می‌شود که به آن تذکرها توجه نمی‌شود. این است که در کارنامه می‌آورم و اگر این مقدار هم کفایت نکرد، به وسایل قانونی اقدام می‌کنم بلکه این وضعیت عوض شود. زائد است بگویم با وجود این وضعیت شور و هیجان همین مردم از حد بیرون بود. دختری در جمعی ایستاد و با همان هیجان مطالبی را گفت و نامه‌ای را هم که نوشته بود به من داد که در راه آن را خواندم. جمله‌های نامه را برای این‌که روحیه مردم آن اردوگاه را بدانید برای شما می‌خوانم.



## چرا در جمهوری اسلامی رئیس جمهوری محبوب مردم باید احضار بشود؟

«آقای بنی صدر سلام عرض می‌کنم. من.... (اسم خود را نوشته است که من نمی‌آورم) من یکی از مهاجران جنگی مستقر در اردوگاه میثم ملاوی مدت یکماه است که اینجا هستم. آقای بنی صدر این‌جا وضع ما خوب نیست. ولی اینها همه می‌گذرد. آقای بنی صدر قلب ما آزرده است نه از ستم صدام بلکه از اهانتی که به شما فرمانده کل قوا می‌شود. قلب ما آزرده می‌شود. آقای بنی صدر چرا در جمهوری اسلامی نباید ما آزادانه شعار «حمایت از بنی صدر اطاعت از امام است» بدهیم؟ چرا! چرا! چرا در جمهوری اسلامی رئیس جمهوری محبوب مردم باید احضار بشود؟ چرا...؟ دیگر نمی‌توانم حرف بزنم. خواهر کوچکت....»

در این اردوگاه و در راهی طولانی که ما به خرم‌آباد باز می‌گشتیم و مردم روستاها فهمیده بودند که به اردوگاه آمده‌ایم، بسیار بودند که از شوق و نوعی رنج می‌گریستند. در راه یادداشتی به من دادند که مردم خرم‌آباد به شما بسیار علاقه دارند و اگر بدانند که آمده‌اید و سری به شهر آنها نزداید، عواطفشان جریحه دار می‌شود. بعد معلوم شد که بخش مهمی از پناهندگان در خود شهر و در خانه‌ها اسکان یافته‌اند ما هم به شهر رفتیم در بدو ورود به شهر بعضی با کنجکاوی نگاه می‌کردند، هنوز نمی‌دانستند که ما وارد شهرشان شده‌ایم. اما بزودی دانستند و همان‌طور که در همه جا مردم جوشیدند آنها هم ما را در میان گرفتند. احساسات و صمیمیتی که اظهار می‌شد آن قدر پاک و گویا بود که من قادر به وصف آن نیستم همان گریستن از هیجان و درد و رنج فراوان جوانی که مثل دیگران می‌گریست دست خود را برید و خونس را به نشانه «پیمان خون» به شیشه مالید.

این اشکهای شوق و درد و این خون وظیفه سنگینی بر عهده ما می‌گذارد، که به هدف این انقلاب و این ملت خیانت نکنیم و هرچه توان داریم در خدمت آن بگذاریم. بهمین مناسبت نامه‌ای از یک برادر پاسدار را که اهل منطقه است

و در جبهه‌ای از جبهه‌های خوزستان مرا دید و بسیار بیشتر از اینها برای من نوشته بود و من آن را تا امروز در جیب دارم برای شما می‌خوانم.

برادر، بنی‌صدر امیدوارم که سلامت و موفق بوده باشید و رفع کسالت شده باشد. دیروز خیلی دلم می‌خواست زیارتتان کنم ولی متأسفانه دیر رسیدم و سعادت دیدارتان را نداشتم. به‌رحال امروز که رد می‌شدم متوجه ماشینتان شدم گفتم سلامی خدمتتان عرض نمایم شاید ابراز ادبی کرده باشم.

ترا خدا وقتی به جبهه‌ها می‌آید سری به ما پاسدارها بزنید. به خدا دل‌مان خیلی برایتان تنگ است. متأسفانه دیروز یکی از برادران در سوسنگرد گفت که آقای بنی‌صدر به ارتش‌ها سرزد و نگاهی به ما پاسدارها نکرد. خیلی ناراحت شدم. به خدا پنج انگشت یکی نیست. اگر این دفعه به جبهه سوسنگرد آمدی حتماً به ما سری بزن.

چرا روزنامه‌های آزادگان و جمهوری با هواپیمای می‌آید ولی انقلاب اسلامی دو روز بعد به اهواز می‌رسد؟ چرا به جبهه‌ها فقط جمهوری اسلامی می‌دهند؟ و وقتی سؤال می‌کنیم چرا انقلاب اسلامی نمی‌دهید؟ انگار فحش پدر و مادرشان می‌دهیم. بقول یکی از برادران می‌گفت، عکس آقای بنی‌صدر را اگر از هر کسی بگیرند جرم است! (البته جاهایی که یک بعدی است) امیدوارم موفق و پیروز باشی.»

البته توضیح بدهم که من به هر جبهه‌ای می‌روم با هر کس که در آن جبهه هست دیدار می‌کنم. اشاره این نامه به وقتی است که ما تدارک حمله در کرخه کور را می‌دیدیم و حتی المقدور نمی‌خواستیم دشمن حضور ما را در آن حدود احساس کند. بهمین دلیل از مواضعی بازدید می‌کردیم که نیروهای ما می‌باید می‌گرفتند و از آنجا حمله می‌کردند، پس این صحبت صحیح نبوده است که از ارتش‌ها بازدید کردم و از پاسدارها نکردم، برای من همه آنها که می‌جنگند سرباز اسلام و ایرانند و عزیز و گرامی.

باری، ما قرار بود از خرم‌آباد به بروجرود و ازنا برویم. اما از شهر به سختی توانستیم بیرون آییم نزدیک ساعت ۷ بعد از ظهر بود که هواپیمای ما آماده پرواز شد که جز برگشتن به تهران کار دیگری نمی‌توانستیم بکنیم. قرار شد که از بروجرود و ازنا در فرصتی دیگر بازدید کنیم.

## روز بعد باز بی اطلاع و برای ادای احترام به مقام کار و کارگر به شهر

### صنعتی قزوین رفتیم:

چند ماه پیش که از این شهر بازدید کرده بودم، معلوم شده بود که آب و اسفالت و خیلی چیزها کم دارد. آن وقت قرار شد برای این منطقه يك شهردار قرار بدهند که به این کارها برسد. این طور که معلوم شد آن شهردار را قرار ندادند.

به شهر صنعتی که وارد شدیم باز جوشیدند همان هیجان و همان گرمی و همان صمیمیت در این جا هم بود. آن قدر صمیمی و قاطع که امید میداد و حیرت را بر می‌انگیخت. در بعضی جاها از وضع مدیریت کارگاههای صنعتی اظهار عدم رضایت می‌شد؛ چون تولید پایین بود و نظم کم. امیدوارم تجربه آن روزها یعنی دوره رژیم سابق به کارگران ما آنچه را که باید، آموخته باشد و امکان يك مدیریت اسلامی به سود کارگران بوجود آید. از شهرک مسکونی البرز هم دیدن کردیم که کوچه‌ها پر از گل بود. به یکی دو خانه رفتیم و با ساکنان آنها صحبت کردیم.

از آن جا به محلی که برای زاغه نشینان خانه می‌ساختند رفتیم و از آنجا به محل لشگر قزوین آمدیم. از آنجا، در میان هیجان و شادی احساسات پاک و صمیمانه ارتشیان و خانواده‌های آنها بسوی تهران آمدیم. در اینجا چون من نامه‌ای از يك پاسدار خواندم، یکی از همراهان ما که هیجان پاسداران قزوین را می‌دید گفت: «مثل این که این جا جو دیگری است». به او پاسخ دادم: اگر شما به جبهه‌ها بیایید می‌بینید همه جا همین جو است. این جو غیر از جو دروغ، جو سانسور و «جو کینه پروری» است که عده‌ای ایجاد می‌کنند و در سایه آن می‌خواهند بگویند همه مثل آنها هستند. چطور ممکن است آنها که در جبهه‌ها هستند و می‌جنگند و این تلاش شبانه روزی را می‌بینند، واقعیت را معکوس ببینند و دوست را دشمن بدانند؟

بعد از ظهر آن روز بدیدار کارگران کوره پزخانه رفتیم:

نخستین اعتراض پراحساس و پرعاطفه، صمیمانه و برادرانه شان این بود که چرا بی‌خبر آمدید؟ از دو سه اطاق دیدن کردم که در هر کدام دو سه خانوار زندگی می‌کنند. درکشان روشن بود، می‌گفتند ما هیچ گله نمی‌کنیم و تا جنگ هست حرف نمی‌زنیم، هیچی نمی‌خواهیم، می‌خواهیم کشور ما بماند و نیروهای ما پیروز بشوند. این درجه از آگاهی کجا پیدا می‌شود؟ چطور می‌شود با این حد از آزادی به استبداد تن بدهند؟ به قیومیت این و آن تن بدهند؟ در همه جا چند نوبت گفته‌ام و اینک نیز می‌گویم: این‌که در همه جا یک زبان و یک بیان یکسان وجود دارد، نشانه وضوح روشنی وجدان و شعور عمومی و آگاهی مردم ما است. نشانه آن‌است که این مردم توانایی آن را دارند که موانع را از پیش پای بردارند و این‌کار را هم خواهند کرد. این مردم آگاهند و بجای آنکه در سختی یکدیگر را پاره کنند و به ویرانی بنای موجودیت کشورشان پردازند، این توانایی را دارند که دست در دست هم مشکلات و موانع را از پیش پای بردارند. کافیست که ما خود را به آنها تحمیل نکنیم، کافیست که ما آگاه شدن مردم را از کارها و نظرهای خودمان، ضعف خودمان ندانیم، کافیست که بدون جوسازی و روش‌های تخریبی در مسائل کشوری نظر بدهیم و بگذاریم مردم داوری کنند و بر اساس راه و برنامه‌ای که باید در پیش گرفت متحد بشوند. در آن شهرک که بعد از دیدار از کارگران بدانجا رفتم. همین شور و هیجان بود و همین زبان، کمبود هم داشتند. روحانی محل هم حضور داشت و از فقدان تلفن و همه چیز صحبت کردند، اما آشکار بود که این مسایل برایشان فرعی است. مسئله اصلی آنها همان مسائل عمومی کشور بود و انتظار داشتند که آنها درست و خوب حل بشود.

کارنامه شنبه ۵ تا جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۴۳

قسمت سوم

روز جمعه چند دیدار داشتیم، با کردها، با دانشگاهیان، دو مصاحبه با خبرنگاران خارجی کردم؛ جلسه شورای عالی دفاع داشتیم و دو واقعه که از آنها در اینجا صحبت می‌کنم.

اما در مورد مسئله کردها. دو تن از برادران بارزانی و پیر قومشان آمده بود که در کل مسئله صحبت شد. آنها می‌گفتند مسئله ما در درجه اول استقلال است، خیلی از حرفها و هدفهای خوب هستند که وسیله کار بدکاران قرار می‌گیرند. این قول اما علی (ع) است که در پاسخ خوارج گفت:

### چه کسی خودمختاری می‌خواهد؟

«کلمة حق یراد بها الباطل». این‌که می‌گویند: حکم خدا را است، کلمه حقی است، اما از آن مقصودی نادرست و باطل دارند. می‌خواهند این کلمه حق را و این پیمان حق را وسیله دستیابی به باطل قرار دهند. حالا ما می‌خواهیم جمهوری اسلامی را بنیاد بگذاریم؛ در جمهوری اسلامی اصل بر خودمختاری است. خودمختاری انسان در رابطه با خدا، بنابراین ما وحشتی از کلمات نداریم. آنچه ما را می‌ترساند این است که چه کسی خودمختاری می‌خواهد آیا از خود استقلال دارد یا خیر؟ برای چه هدفی می‌خواهد؟ و ما نه تنها اطمینانی نداریم که این گروهها از خود استقلالی دارند، بلکه دلایل و شواهد بسیاری عکس آن را نیز ثابت می‌کند. نه تنها اسنادی به خط و نوشته رهبران این گروهها در دست است، بلکه حضور نظامیان بعثی، اسلحه‌ای که از آنها می‌گیرند و... همه به ما می‌گویند که مقصود چیز دیگر است. وگرنه هیچ يك از این کارها از ابتدا ضرورت نداشت و لازم نبود. بزور اسلحه چیزی را که ما از پیش قبول داشتیم بخواهند بما بقبولانند. هیچ‌کس در ایران نمی‌گوید مردم کرد در امور خودشان باید مثل صغیر اداره بشوند. ما در قانون اساسی هرآنچه لازمه خودمختاری واقعی در محدوده ایران مستقل است، پیش بینی کرده‌ایم. گیریم به اینکه تجربه خوزستان به ما معلوم کرد و تجربه کردستان نیز همان را ثابت کرد که هیچ‌کس جدایی نمی‌طلبد.

## چرا جنگ داخلی به پا کرده‌اند و نیروهای مسلح ما را در این جنگ درگیر کردند:

در جهان غولها واحدهای کوچک محکوم به فنا هستند، محکوم به زیر سلطه رفتن و ماندن هستند، پس زبان اسلحه را کنار بگذارند و ما هم به اجرای قانون پردازیم همه خواهند دید که دشمنیها و خونریزیها و فلج کردن نیروهای مسلح ما در وقتی که دشمن خارجی به ما حمله کرده‌است، هیچ کم از خیانت ندارد. ما چگونه رفتار عرب خوزستان را با رفتار گروههای سیاسی که گویا آگاهی هم دارند و باصطلاح خودشان چیزهایی هم سرشان می‌شود مقایسه کنیم؟ در اینجا نه تنها برای ما مسئله ایجاد نکردند، بله جانب ما را گرفتند. اما آن گروهها باید به ملت ما و تاریخ ما توضیح بدهند که چرا جنگ داخلی به پا کردند و نیروهای مسلح ما را در این جنگ درگیر کردند تا دشمن از فرصت استفاده کند و به کشور ما حمله بیاورد؟ به هر حال من در آینده نزدیک از کردستان بازدید خواهدهم کرد آنچه اینک می‌گویم اینست که:

### برادران و خواهران کرد من، بدانید که ما می‌خواهیم يك جمهوری

#### اسلامی باشیم و همه را متحد کنیم

ما از کرد و ترک و عرب و اینها بیزار نیستیم بلکه بعکس می‌خواهیم این جمهوری بیان کننده امکان زیست مستقل همه آنها با هم و در کنار هم و با برادری و خواهری برابری باشد، برای اینکه ما جز این راهی برای استقلال از سلطه ابرقدرتها نداریم. در همه جای کشورهای اسلامی وضع از همین قرار است.

شما لبنان را بنگرید و ببینید که اگر ما تسلیم این‌گونه وسوسه‌ها بشویم که «خناس زمان» یعنی همین ابرقدرتها و قدرتها در ما ایجاد می‌کنند، کشورمان را باید میدان زد و خوردهایی بکنیم که دست آخر از آن چیزی نماند و دیگران بنشینند و درباره سرنوشت ما تصمیم بگیرند و حال و روزی پیدا کنیم که مردم لبنان پیدا کرده‌اند. امیدوارم این توضیحات تمایل به بازگشت به دامن جمهوری اسلامی را قوی بگرداند و همان‌طور که در دوره جنگ مردم کردستان

(کاری به این گروهها ندارم) کمال بردباری را از خود نشان داده‌اند و مثل مردم خوزستان از آزمایش وفاداری به میهن اسلامی موفق بدرآمده‌اند از این کار خود پشیمان نباشند و ما نیز در عمل نشان بدهیم که خدمتگزار آنها هستیم و هیچ بنا نداریم حقوق طبیعی و واقعی مردم کشور خود را ضایع بگردانیم و از بین ببریم.

## ضرر و زیانی که از بسته بودن این دانشگاهها متوجه کشور می‌شود، مفصل صحبت کردند

با دانشگاهیان هم حدود دو ساعت صحبت شد. آنها از رفتاری که با دانشگاهیان می‌شود، مشکلاتی که ایجاد شده‌است، سختی وضع و اینکه افتتاح مجدد دانشگاه به آسانی ممکن نیست و ضرر و زیانی که از بسته بودن این دانشگاهها متوجه کشور می‌شود، مفصل صحبت کردند. چون بعد از آن ملاقات در سمینار مسائل دانشگاهی صحبت کردم و این نوار را بعد از آن ایام دارم پر می‌کنم، آن مطالب را در آن صحبت مفصل و جوابی که به سئوالها دادم آورده‌ام که چاپ شده است و در اینجا درباره آن بحث نمی‌کنم، جز اینکه انقلاب یکی از مایه‌های اساسی اش محرومیت از علم، ابداع و ابتکار علمی بود و من تردید ندارم که موانع برداشته خواهد شد و این نسل به راه ابداع و ابتکار خواهد افتاد و این جو رکود متعفن که در آن محصولی جز ناسزا، کینه، بغض و تخریب و خشونت ایجاد نمی‌شود، به جوی بدل خواهد شد که در آن اندیشه‌ها شکوفا گردد و فضای زندگی مردم ما فضای شادی و رشد همگانی و هماهنگی و پیشرفت بگردد.

## شب جلسه شورای عالی دفاع بود

مطابق معمول وضع نظامی‌مان مورد بحث واقع شد و دو سه تصمیم اتخاذ شد که آنها را هم نمی‌توانیم با خوانندگان در میان بگذاریم. در این شب تلگرافی از آقای شیخ علی تهرانی را که خطاب بمن فرستاده شده بود خواندم که در آن آمده است «شما گفتید با چماقداری مخالفت می‌کنید و می‌ایستید و

استقامت می‌کنید ولی مثل اینکه کوتاه می‌آیید». البته در همین حدود سئوالی هم در همان مجلس بحث از مسائل دانشگاهی شد که من در آنجا جواب دادم و اینک نیز به ایشان جواب می‌گویم:

### خیر، من ایستاده‌ام و کوتاه هم نمی‌آیم

اما همه باید تلاش کنند، شما مرا انتخاب نکرده‌اید تا بجای همه تلاش کنم؛ همه باید بایستند. هر بار که کار به چماق و چماق کشی می‌رسد. مثال شما باید مردم را فرا بخوانند و جلوی چماق‌داری بایستند. در تفسیر سوره والعادیات گفتم ما مشکلات و موانع را بهانه می‌کنیم و کند می‌شویم. اگر این مشکلات و موانع را بهانه تند شدن و سرعت گرفت بکنیم، همه چیز فوراً دگرگون می‌شود و پنداری که انسانها از مرگ معنوی رها شده و بعثت و حرکت از سرگرفته‌اند. در آن صورت «حصل ما فی الصدور». اما اگر همه تکلیف را برعهده من قرار بدهید و بفرض که من بدین کارها موفق آیم، خواهی نخواهی خود دیکتاتور می‌شوم. پس بهتر است که کار همه را همه بکنند همه در همه جا بایستیم، چون فطرت اصل است و زور از خود بیگانگی است، فطرت غلبه می‌کند و ما پیروز می‌شویم.

این‌طور که به من گفتند در همین روز و در همان شهر که آقای تهرانی از آنجا به من تلگراف کرده‌است، آقای حسین خمینی قربانی ضرب شصت چماق‌داران شده‌است. خود این مسئله بسیار گویا است: برای زورهیچ حد و حریمی وجود ندارد. این واقعیت روشنی است. اگر امان بیابند و فرصت بیابند و حاکم بشوند، حریمهای دیگر را خواهند شکست، این است سخنی که من باید بگویم.



من ایستاده‌ام و کوتاه هم نمی‌آیم،  
اما همه باید تلاش کنند، شما مرا  
انتخاب نکرده‌اید تا بجای همه  
تلاش کنم، همه باید بایستند

ایستادگی شماست که به ایستادگی من معنی می‌بخشد:

ای نسل، به خودآی! چشمها را باز کن! از این جوسازیهای مصنوعی  
نترس! از های و هویها نترس! از تهدیدها نترس و در برابر کسانی که می‌خواهند  
زور را بر اندیشه و عقیده حاکم کنند بایست! مرا نیرویی جز نیروی شما نیست،  
ایستادگی شماست که به ایستادگی من معنی می‌بخشد. در همه جا در همه شهرها  
باید در برابر این امور بایستید و به هر قیمت بایستید، تا ایستادگی مرا حس  
کنید. من ایستاده‌ام و یقین دارم که چون برحقیم و چون امروز گروه بزرگی از  
مردم حق می‌خواهند، پیروزی با ما است.

## بحث مفصلی تا ۲ صبح درباره سیاست ابرقدرتها در منطقه و تأثیر آن بر جنگ ایران و عراق

از شورای عالی دفاع شب هنگام به منزل آمدم و بحث مفصلی تا ۲ صبح  
درباره سیاست ابرقدرتها در منطقه و تأثیر آن در جنگ ایران و عراق، وضعیت  
ما، وضعیت دشمن با مسئولین سیاست خارجی، نهضتهای رهایی بخش بعمل  
آوردیم. یکنوع تمرین ابتدایی بود برای من که محصول هشت ماه مشاهده و  
تجربه و مطالعه گزارشهای مفصل را به صورت یک تحلیل بیان می‌کردم.  
امیدوارم در هفته‌ای که از فردای امروز شروع شد من این تحلیل را برای  
فرماندهان نظامی ارائه کنم و بر اساس آن خط و ربط خودمان را تصحیح  
بکنیم و در این راهی که می‌رویم با شتاب بیشتری گام برداریم و به نتیجه  
برسیم. دیگر از کارهای هفته، ملاقاتهای بسیار بود و این ملاقاتها را جز  
آنهايي که بیان ماوقع آنها برای جمهوری اسلامی مفید است، بقیه گفتنی ندارد.

بقیه اوقات این هفته را هم مطابق معمول به مطالعه کتاب اختصاص دادم به مطالعه دو سه کتاب مشغول شدم. وقتی مطالعه این کتابها تمام شد آنچه که از این کتابها بدرد خواننده می‌خورد به اطلاع خواهم رسانید. یکی از آنها شرح زندگی و تاریخ «تیتو» است. دیگری «فقر تاریخیگری» و سومی که قسمتی از آن را نیز به مناسبتی پیش از این نقل کردم جامعه‌شناسی اجتماعی فاشیزم به انگلیسی است. این هم گزارش این هفته.

کارنامه شنبه ۱۲ تا جمعه ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۴۴

### روز اول هفته مصادف است با روز نخست وزیری مصدق:

امروز، یعنی شنبه روز اول هفته مصادف است با روز نخست وزیری مصدق. خود او در مجلس در مطالبی که به آقای سرهنگ بزرگمهر گفته و او جمع‌آوری کرده‌است، با صراحت، چگونگی نخست وزیر شدن خود را بیان کرده است: سید ضیاءالدین طباطبائی در دربار منتظر نشسته بوده‌است تا مجلس بدو رای تمایل بدهد. مصدق می‌گوید: «این‌طور فکر می‌کردند که اگر به من پیشنهاد کنند نخواهم پذیرفت و در نتیجه او را پیشنهاد خواهند کرد و او مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت را در نطفه خفه خواهد کرد و قانون ملی شدن نفت به جایی نخواهد رسید. ولی من پذیرفتم.»

### مطابق این سنجش افکار مردم ایرانیت و اسلامیت را از هم جدا نمی‌کنند

يك سنجش افکاری وزارت کشور انجام داده‌است در مقدمه آن هم نوشته است این برای اطلاع است و برای استفاده از آن در بیان و غیر نیست. من هم

گرچه خود را پای بند به این قرار و مدارها نمی‌دانم، اما مایلیم که با متصدی این امر گفتگو کنم تا متوجه بشود که اطلاع مردم از این‌گونه سنجش افکارها به زیان نیست بلکه بسود است و همه را متوجه واقعیتها می‌کند و هر کس در عمل بجای آن‌که به دنبال سیاست جو سازی و پنهان کردن حقیقت یا وارونه جلوه دادن حقیقت و غیره و ذالک برود، براهی می‌رود که اعتماد مردم را جلب بکند. باری، چون بمناسبت نخست وزیری مصدق به یاد این سنجش افکار افتادم، می‌خواهم این را بگویم که مطابق این سنجش افکار مردم ایرانیت و اسلامیت را از هم جدا نمی‌کنند. دوست داشتن وطن را جدا از اعتقاد به اسلام نمی‌دانند بلکه عین اعتقاد به اسلام می‌دانند و اعتقاد مردم درست است. و چون این‌طور است مردم ملی را کسی می‌دانند که عمل خود را بر اسلامیت و ایرانیت گذاشته است، یعنی استقلال ایران و اداره کشور در اسلام. به این اعتبار مصدق معرف و بیان کننده است و... حساب او از حساب کسانی که از نام او می‌خواهند برای مردم خودشان استفاده کنند، جداست و مردم هم این دو را از هم جدا می‌دانند و آنها هم که می‌کوشند این واقعیت را عوض بکنند، بجایی نمی‌رسند. این ملت طی قرن‌ها در مرکز جنگ‌هایی جهانی زیسته است و اگر این علاقه شدید به وطن نبود، قادر به ادامه حیات نمی‌شد. در جمهوری اسلامی نه تنها نباید این حس را تضعیف کرد بلکه باید این حس را تقویت و تصحیح کرد. یعنی ما مثل ناپلئون ملی را این‌طور تعریف نکنیم که «حق ما حق ما»، ما هم یعنی گروه حاکم و «حق دیگران هم حق ما» یعنی اینکه باز هم حق همان گروه مسلط داخلی است، بلکه ملی را حق محرومان این سرزمین بر زندگی مستقل و آزاد و رو به رشد در این سرزمین بدانیم، در این صورت این ملی عین اسلام است و با آن یکی است و این همان است که مدرس می‌گوید و حق با مدرس است و اگر این سنجش افکارهم نبود، همین جنگ بهترین سنجش افکار است که بگوید حق با مدرس بود وقتی می‌گفت: این حس وطن دوستی در ایران بسیار بسیار قوی است و شکر خدا را که چنین است.

## تخصص نداریم وابستگی داریم

اما تا به خوزستان بیایم، در این روز، چند گروه به ملاقات آمدند. گفتگوها بسیار بود یکی از آنها درباره نفت و کمبود تخصصها بود. این همان مصیبت همیشگی را که تخصص نداریم وابستگی داریم، تخصص داریم عقیده ضعیف است در نتیجه سختیها را تحمل نمی کنند و میهن خود را رها می کنند و می روند و نتیجه آن دور باطل است.

مقاله ای هم از آقای حجتی کرمانی در همین هفته خواندم که اسلام باید ناراست را راست بکند، اگر بخواهد هر فاسدی را از بین ببرد، ظاهراً «علی می ماند و حوضش» پس ما ناچاریم سیاست ارشاد را در پیش بگیریم، بلکه بتوانیم به این مشکلها پایان ببخشیم.

## در خوزستان شورای نظامی تشکیل دادیم

بعد به خوزستان آمدم. در خوزستان شورای نظامی تشکیل دادیم. فرماندهان نظامی بودند از سپاه هم بودند. بمدت ۲ ساعت در مورد واقعیت ابرقدرتها و اروپا و حضور آنها در منطقه، توانایی های رژیم عراق، وضعیتی که در اثر جنگ بوجود آمده است و فرصت تاریخی که صدام می جست و از دست داد و فرصتی که مردم منطقه پیدا کرده اند برای فرماندهان صحبت کردم. به دلیل این که ما در جنگیم، قسمت خیلی کوتاه و موجز آن را در کارنامه پیش از این آورده ام. آن صحبت دو ساعته را نمی توانم برای شما بازگو کنم تنها می خواهم این را بگویم که اگر قیافه هایی که بعد از این صحبت دیدم، که بیانگر تصمیم و صلابت بودند برجا بمانند و عمل بکنیم، همه چیز حکایت از این دارد که پیروزیهای بزرگ در انتظار ما است.

بعد از پایان صحبت، از فرماندهان ارتش و سپاه پرسیدم که با تحلیل من موافقت یا خیر آیا آن را روشن و واضح می دانند یا نه؟ آنها گفتند موافقت و واضح و روشن است. بنابراین ناچار پذیرفتند که باید عمل کرد و با گامهایی سریعتر و استوارتر پیش رفت و آن فرصت تاریخی را که صدام می جست و از

دست داد ما بدست بیاوریم و شب تار و طولانی منطقه را به صبح روشن برسانیم.

بعد از پایان این جلسه شورای نظامی، دکتر چمران به اطاق من آمد. نظر او این بود که بیان روشن و واضح و بسیار خوب بود و اظهار امید کرد که اینک ذهنها واقعیت را همانطور که هست، روشن می‌فهمند و می‌دانند عمل نظامی آنها چه بازتابی گسترده در ایران و جهان دارد. بعد فرمانده سپاه پاسداران منطقه برای سپاسگزاری از این بیان آمد و می‌گفت که بسیاری از ابهامات در این باره رفع شد. من به او گفتم اینها که این ابهامات را ایجاد می‌کردند و می‌کنند، از حقیقت آنطور که هست زیاد بی‌اطلاع نیستند؛ انشاءالله خدا همه را هدایت کند. بهر حال، روز و شب خوبی بود. امیدوارم آنچه از عمل به دنیال می‌آورد موجب سربلندی نیروهای مسلح ما و موجب رسیدن ملت ما به هدفهای بزرگ خویش بگردد.

و اما کار دیگر این هفته: فردای آن روز، یک جلسه نظامی برای بررسی طرحها به مدتی طولانی تشکیل شد که البته من در آن شرکت نکردم. این جلسه در کنار اطاق من تشکیل شد که گزارش آن را به من دادند.

بازدید از عملیات (همان دو نوع عملیات) بخش دیگری از کارهای این هفته بود در یکی از این بازدیدها گذار ما به دو ده عرب نشین افتاد. به رسم خودشان پایکوبی کردند. همان هیجان که در همه جا دیدیم و با همان شدت و همان خواسته‌ها در این جا هم بود.



يك بار ديگر بگويم اين امر بيان كننده اين واقعيت است كه وحدت در فكر و عقیده، وحدت اصلي و اساسی است، آن فكر و عقیده‌ای كه همه نیازهای مادی و معنوی را برآورد، می‌تواند اساس وحدت پایدار بگردد. درست كه در اسلام بنگریم می‌توانیم ادعا كنیم كه اسلام این نیاز بشر را برآورده می‌كند چون كه بیان روشن و واضحی از توحید و بازتاب آن در زندگی انسان است. جز این گزارش‌های بسیاری است كه خواندم.

كارنامه ۱۲ تا جمعه ۱۸ اردیبهشت  
تاریخ انتشار یکشنبه ۳ خردادماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۴۶  
قسمت دوم

## گزارش‌ها درباره شهربانی و ژاندارمری، درباره لیبی، هفتگی مطبوعات، درباره زد و خوردها و کردهای رانده شده و کشاورزی نیشابور، تربت حیدریه، گنبد را خواندم

کتابچه نشانها، گزارش مفصلی راجع به نشانها در جمهوری اسلامی، طرحها و شرایط اعطای آن.

دو جزوه درباره شهربانی و ژاندارمری یکی گزارش مفصل درباره وضع استخدامی این جوانمردان که درباره آن نظریه‌های خود را دادم.

بعد گزارشهایی درباره لیبی، سیاست آن کشور در منطقه، گزارشی از مطالب هفتگی مطبوعات،

گزارش درباره زد و خوردها و کردهای رانده شده

و کشاورزی نیشابور، تربت حیدریه، گنبد و گرگان و

گزارش مفصلی درباره همان خرید و شخصی که به اسم «حیدری» واسطه خریدهای نظامی بوده که ۶ میلیون دلار را ربوده است. درباره آن دستوراتی دادم. در همان روزهای اول که آیه‌اللهی از پاریس آمده بود، گزارشی راجع به این شخص داد که آدم فاسد و تباهی است و این مرد برای خرید اسلحه نماینده شده است و باید زود هشدار داد و تا حساب را زیاد نکرده کار را از دست او گرفت. من نیز عیناً به وزارت دفاع ابلاغ کردم. ظاهراً آنها هم کوشیده‌اند، اما گویا دیر شده بوده است.

یک گزارش هم درباره سئوالاتی که برای گزینش دانشجو به منظور تحصیل در مدرسه عالی علوم اراک شده است.

## مجله فورچون Fortune معامله با ایران کم سود هم نبود

یک مقاله از مجله فورچون Fortune تحت عنوان «معامله با ایران کم سود هم نبود» خواندم که بعضی از نکاتش را برای شما خواهم گفت. یک مقاله درباره نفت، یکی درباره وضع دانشجویان کشور به هنگام تعطیلی

دانشگاهها در اثر انقلاب فرهنگی، و گزارشهای خبری از رادیوها و مطبوعات و شخصیت‌های خارجی درباره ایران. و اینها غیر از کارهای اداری بود که آنها را مطالعه و درباره شان نظر داده‌ام. اما آنچه از این گزارشها بکار خواننده می‌آید و من آنچه نقل کردنی است را نقل می‌کنم:

### **بحث آزاد: اگر مقصود ما از بحث کشف حقیقت باشد**

اما گزارش مطبوعات: یکی درباره آن چند نفر است و یکی هم درباره بحث آزاد: گفته شده است که مقصود روبرو کردن رئیس جمهوری و گروههای سیاسی منجمله مجاهدین خلق از طریق طرح بحثهای ایدئولوژیکی و باصطلاح بحث آزاد است. در همین هفته‌ای که گذشت من سه نفری را که درباره این بحثهای آزاد با امام صحبت کرده بودند به نزد خود دعوت کردم. دونفرشان یعنی آقای حاجتی کرمانی و آقای بجنوردی آمدند. گفتم مقدمات این بحث آزاد آماده است، گروهها هم آماده‌اند اما شرایط انجام آن باید به ترتیبی باشد که واقعاً بحث آزاد باشد. وقتی این شرایط را حاصل کردید اطلاع بدهید تا این بحثها انجام بگیرد. اینکه کسانی در این فکر باشند که رویارویی میان رئیس جمهور و گروهها بوجود بیاورند و رئیس جمهور را ناگزیر از اتخاذ موضع بر ضد این یا آن گروه بکنند، یک مطلب است و این حرف که در این جامعه اندیشه‌ها بتوانند از راه مباحثه خود را عرضه کنند یک مطلب دیگر است و ماییم که خواهیم گفت از بحث چه هدفی را تعقیب می‌کنیم. اگر مقصود ما از بحث کشف حقیقت باشد و همه به حقیقت گردن بگذاریم. این کمال مطلوب است، دیگران هرچه می‌خواهند فرض کرده باشند. وقتی همه آنهايي که در بحث شرکت می‌کنند در پی کشف حقیقت باشند و به حقیقت تسلیم بشوند، ما به هدفی که زیباترین هدفها و از بزرگترین هدفهای انقلاب اسلامی است رسیده‌ایم و معضل فکری، عقیدتی خودبخود و از راه صحیح آن حل می‌گردد. ولی اگر مقصود از مباحثه کشف حقیقت نباشد، بلکه بزن و بکوب باشد و بخواهیم چماقهای به اصطلاح زبانی را بکار بیاندازیم، کار نه بحث آزاد که تخریب آن است. بحث درباره فکر و عقیده نه مجال این‌گونه وحدتها



است و نه فرصت باج‌دادن است و نه عرصه ضدیتها بین این و آن است؛ نه ارفاق است، نه سازش بلکه این مجال، مجال بیان عقیده است، عقیده‌ای که انسان دارد، این مجال مجال اصرار بر جهل نیست، مجال لجاجت و بازی و کشمکش هم نیست، مجال اقرار به حق است. بنابراین انسان از مقاصد دیگران نباید نگران باشد، بسیاری که با مقاصد خودشان يك وضعیتی را پیش می‌آورند، اما وقتی آنها که در راه حقند توانا به سود جستن از این وضعیت برای پیشبرد بحث آزاد هستند، طالبان حق نمی‌باید از بحث بهراسند.

### در سه نوبت از همه هموطنان خود خواستم که این درگیریها را متوقف کنند و بگذارند که پشت جبهه ما جبهه دیگری باز نشود

مطلب دومی که در این هفته بدان پرداختم چه به لحاظ گزارشهایی که خواندم، چه به لحاظ نامه‌هایی که نوشتم و اقداماتی که کردم مربوط می‌شود بمرحله فزاینده درگیریها. در سه نوبت از همه هموطنان خود خواستم که این درگیریها را متوقف کنند و بگذارند که پشت جبهه ما جبهه دیگری باز نشود، تا بتوانیم جنگ را پیش ببریم صحبت بر سر اینکه چه کسانی این درگیریها را ایجاد می‌کنند، زیاد است. آن نوار از یاد من نرفته است. اما تنها کسانی که در آن خط عمل می‌کنند برای ایجاد درگیری در صورتیکه مردم نخواهند بازیچه توطئه‌ها بشوند کافی نیستند ملتی که از جهت عواطف و میل به معنویت نمونه و نخبه است می‌تواند این‌گونه مسائل فکری را از راه بحث حل کند، در صورتی که زبان تهدید و خشونت و انزجار و نفرت و اینها جای خود را به زبان انتقاد اصیل و صحیح یعنی امر بمعروف و نهی از منکر بدهد. بر خلاف اصول قانون اساسی، اجتماعاتی از سوی قوه قضاییه و قوه اجراییه تشکیل شده و باز برخلاف قانون اساسی تصمیماتی گرفته‌اند که من در این باره به هیأت سه نفری نامه نوشته‌ام.

بهر حال هیچ منطقی نمی‌پذیرد که جبهه‌ای در پشت جبهه جنگ بوجود آید، چرا که ممکن نیست درگیریها در روحیه جنگندگان اثر نگذارد و خدای ناکرده وضعیت خوبی را که بوجود آمده از بین نبرد.

مطلب دیگر باز هم به مسئله کردها مربوط می‌شود چه آنها که از خاک عراق رانده شده‌اند و ما آنها را بلحاظ اشتراك در فرهنگ، دین و جهات دیگر از خود می‌دانیم. سیاست عفو و اغماض و تفاهم، توأم با قاطعیت با کسانی است که در مقام مقابله مسلحانه با جمهوری اسلامی برآمده‌اند و آن را ترک می‌کنند، ثمرات خود را بیار می‌آورد. وقتی مقابله مسلحانه ترك گفته می‌شود، عفو و اغماض و تفاهم باید رویه شود. ما بر این باور بوده و هستیم که این سیاست بتدریج ثمرات خود را بیار آورد و ما امیدواریم که در عین موفقیت در جنگ با متجاوز خارجی، در منطقه کردستان نیز توفیق ما کامل بشود و میهن اسلامی ما دیگر صحنه برخوردهای مسلحانه نباشد و انشاءالله روزی برسد که صحنه هیچ‌گونه برخوردی نباشد.

## چگونه دولتی که در ۸ ماه سال قبل کسری داشته است امسال کسر بودجه ندارد

مطلب دیگر گزارشهایی است که در این هفته خواندم يك گزارش مربوط بوضع اقتصادی کشور در سال ۱۳۵۹ که يك کتابچه‌ای است در ۵۲ صفحه. چند نکته از این گزارش را می‌آورم چون که خود من گزارش وضع اقتصادی را در پایان سال بمردم داده‌ام و در ارزیابی بودجه نیز گفتنی‌ها را گفته‌ام و تفصیل نمی‌دهم. می‌توانید ببینید که این گزارش آن گزارش را تأیید و تصدیق می‌کند: در ۸ ماه اول سال ۵۹ بنا بر این گزارش، درآمدهای دولت ۱۴/۵ درصد کاهش داشته و هزینه‌های دولت ۲۶/۶ درصد افزایش. نتیجه اینکه آن ۸ ماه کسری دولت ۳۵۹ میلیارد ریال بوده است، حالا چگونه دولتی که در ۸ ماه سال قبل این مقدار کسری داشته است امسال کسر بودجه ندارد، این مطلبی است که باید توضیح داده شود. در رابطه با ارز و موازنه ارزی کشور، این گزارش حاکی است که ۵/۴۵ درصد افزایش داشته است در نتیجه خالص حسابجاری موازنه ارزی کشور که در ۶ ماه اول سال ۵۸ بمیزان ۱/۳ میلیارد دلار مازاد داشت در ۶ ماهه اول سال ۵۹ با حدود يك میلیارد دلار کسری مواجه شده است پس این هم وضع ارزی کشور.

و اما تولید کشاورزی، موافق این گزارش تولید پنبه ثلث شده است، جو و گندم هم کم شده است حالا بر طبق مقایسه‌ای که در وضعیت اقتصادی شده است، در آغاز سال ۵۹ اثرات بهبود نسبی وضع اقتصادی در متغیرهای پولی و اعتباری بطور محسوسی انعکاس پیدا کرده و موثر واقع شده است بطوریکه از ابتدای سال ۵۹ تا مردادماه جمعاً ۲۲ درصد از اسکناس و مسکوک در دست مردم به نظام بانکی برگشته است اما از آن زمان ببعد خصوصاً با پیش آمدن جنگ وضع از «روبه بهبود» رو به «بد» گذاشته است، البته در صفحه ۲۵ این گزارش جدولی از خلاصه وضع ارزی کشور در ۶ ماه اول سال ۵۹ آورده که من آن را برای شما خلاصه کردم.

### علامتهای مرض در يك اقتصاد که جنبه اصلی دارد

و در رژیم سابق هم وجود داشت و خود من در يك مقاله‌ای این علامتهای مرض را آوردم و به استناد آنها رژیم سابق را از نظر اقتصادی در بن‌بست توصیف کردم:

- یکی نابرابری شدید واردات و صادرات و وخامت وضع ارزی؛ یعنی همین «کسری موازنه ارزی» است .
- یکی کاهش تولید در بخشهای اقتصادی و کاهش و میل به تولید بطور کلی در اقتصاد.
- یکی افزایش میزان تورم در عین رکود.
- یکی کاهش سرمایه‌گذاریها.
- و یکی زیادی مخارج بودجه بر درآمدهای بودجه یعنی کسر بودجه و بالا بودن آن.

که اگر درست دقت بکنید می‌بینید که از تمام منابعی که به تولید داخلی متکی است درآمد وجود ندارد بلکه بودجه باید باین تولید تزریق هم بکنند. خوب گفتیم یکی قیمت‌ها است؛ یعنی همان تورم که بنابراین گزارش طی ۸ ماه اول سال ۵۹ بطور متوسط ۲۲/۴ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل قیمت‌ها افزایش داشته است. وقتی مجموع این علامتها در يك اقتصاد پیدا شد

باید اطباء حاذق، طبایی که بیماری اقتصادی رامی‌شناسند و درمان آن را می‌دانند فراخوانده شوند و آنها هم با جدیت و تلاش شبانه روزی علل آن مرض را پیدا کنند و با از بین بردن آن علل، اقتصاد را از نو در مسیر رونق و رشد بیاندازند.

## گزارش هم درباره وضع کشاورزی در گرگان و گنبد و تربت حیدریه

### و نیشابور:

سه گزارش هم درباره وضع کشاورزی در گرگان و گنبد و تربت حیدریه و نیشابور خواندم. این گزارشها هم تائید همان وضع اقتصادی در سال ۵۹ است اطلاعاتی از تعداد افرادی که در این مناطق به مدرسه می‌روند داده است. از هر کدام يك چند رقم را که گویایی دارد می‌آورم:

در گرگان و گنبد درصد کسانی که در سن ۶ تا ۱۱ ساله هستند و به مدرسه می‌روند ۶۰ درصد است. این گزارش شرحی هم در باره تساوی طلبی فدائیان خلق وقتی در آنجا عمل می‌کردند دارد و می‌گوید به اینکه اقدامات آنها در حالی بوده که نابرابری بشدت وجود داشته است. مسئله زابلی‌های آن منطقه را شرح می‌دهد که وضعیت بسیار ناجوری دارند و کسی هم زیاد بدرد آنها نمی‌رسد. دیگر از مطالب کاهش تولید پنبه است و این که رسیدگی جدی از همه جهت بوضع کشاورزی این منطقه ضرورت دارد برای این که دوباره محصول پنبه به حد مطلوب برسد و امکانات دهقانان کفایت بکند و بتوانند زمینها را کشت کنند و این که در هر سه جا مسئله مالکیت زمین از موانع و مشکلات بحساب آمده است. مشکلات به لحاظ توقف بند «ج» قانون اصلاحات ارضی و اینکه بالاخره تکلیف معلوم نیست، بوجود آمده است.

اما گزارش بعدی درباره نیشابور است: در اینجا هم باز در گروه سنی ۶ تا ۱۱ سال، ۵۷ درصد به مدرسه می‌روند، گزارش اضافه می‌کند که با توجه به زمینهای موجود در صورتیکه بند «ج» هم اجرا بشود چهار تا پنج هزار خانوار روستایی زمین نسبتاً کافی گیرشان می‌آید که بتوانند زندگیشان را بگذرانند بنابراین در این منطقه مسئله مهم و اساسی احیای منابع آب و خاک جدید است

تا بتوان به دهقان مدد رساند و آنها خود بتوانند درآمد کافی از کار خودشان داشته باشند.

نوشته است در يك منطقه که شنزار بوده، درختکاری کرده بودند که شن پیشروی نکند، این زمینها را تقسیم کرده‌اند، حتی چاه هم زده‌اند و بعد معلوم شده که زمینها قابل کشت نیست و حالا چاره جز این نیست که در جای دیگر به این دهقانها زمین داده شود.

در جای دیگری در مقام توضیح ضعف مدیریت می‌گوید: «گندم آبی در سال گذشته در هر هکتار ۷۰۰ کیلوگرم برداشت شده، حال آنکه متوسط تولید گندم آبی در هر هکتار حدود سه تن می‌باشد. دلیل آن ضعف مدیریت است. می‌گوید با کشاورزان این مناطق که صحبت کرده‌اند گفته‌اند کشاورزی به آب و کود و بذر زنده است و در این دو سال انقلاب با کمبود در هر سه زمینه روبرو بوده‌اند، مثلاً کشاورزی گفته است: «برای کشت زمینهایم به ۲۰۰ کیسه کود احتیاج داشته‌ام ولی گفته‌اند که کود کافی نرسیده و فق ۴۰ کیسه کود بمن داده‌اند، این گزارش میزان کاهش تولید را در این مناطق ۲۰ درصد می‌داند و این کمبود، کمبود علوفه نیز هست و نتیجه اینکه درآمد دهقانها کافی نیست و ناگزیر زمینها بایر می‌ماند که آنها را رها کرده و می‌روند.

در گزارش مربوط به تربت حیدریه میزان کودکافی که بین ۶ تا ۱۱ سال هستند و به مدرسه می‌روند ۵۴/۵ درصد است، در آن مناطق که چغندرکاری بوده، بلحاظ اینکه زحمت چغندرکاری زیاد و درآمدش کم است، مردم کشت خود را به گندم تغییر داده‌اند. بعد شرحی نسبت به رویه بنیاد مستضعفان آورده است که موافق این شرح بنیاد مستضعفان در واقع به سود مستکبران عمل می‌کند و چند نکته را هم از این گزارش می‌آورم، چون اگر اینها بر مردم معلوم نشود، این رویه‌ها ترك نخواهد شد.

گزارش می‌گوید: زمینهای خیامی ۱۶/۵ هزار هکتار می‌باشد که در منطقه جنگل در جنوب تربت حیدریه واقع است. بنیاد جانشین خیامی شده و بجای این که زمین را به دهقانان واگذار بکند یا لااقل در میزان بهره مالکانه خیامی تخفیف داده و تعدیلی بوجود آورد همان سهم را از دهقانان مطالبه کرده و گرفته است. عیناً این‌طور نوشته: «برای سال ۵۸ - ۵۹ روستائیان از تقسیم

زمین کشاورزان ناامید شده بودند و بهترین راه حل را که اجاره درازمدت باشد به بنیاد پیشنهاد کردند، بنیاد در حالیکه زمینهای اطراف ده را با شرایط سهلی بعنوان اجاره بیست ساله به متنفذین شهری واگذار کرده است با تقاضای روستائیان موافقت نکرده و آنها مجبور به قبول اجاره یکساله شده اند. این تبعیض آشکار بر ضد روستائیان باعث شد در منطقه جنگل جو بدبینی نسبت به انقلاب اسلامی اوج گیرد؛ چه آنها احساس می کنند که بنیاد بعنوان يك ارگان انقلابی جانب عدالت اسلامی را رعایت نکرده و ادامه دهنده نظام استثمار قبلی در شکل جدید می باشد. در زمینهای حواشی قراء «جنب آباد» و «جنگل» که حدود ده هزار هکتار زمین است ۴۰ هکتار چاه عمیق حفر شده ولی بی موتور است که ۴/۵ هزار هکتار زمین بایر به این ترتیب بوجود آمده است بنیاد مستضعفان تمام زمینهای فوق را بعنوان اجاره بیست ساله واگذار کرده است و زمینهای بایر را در اختیار دیپلمه های بیکار طرح گسترش خدمات تولید و عمرانی قرار داده و بقیه زمینها را به حکم قرعه به متقاضیان خصوصی (عمدتاً متنفذین مشهدی) واگذار کرده است. روستائیان منطقه جنگل به عملکرد بنیاد در مورد واگذاری چاههای خیامی اعتراض داشتند، آنها مدعی بودند که در آذرماه سال ۱۳۵۸ قبل از واگذاری چاهها، نماینده بنیاد مشهد در مورد شرایط واگذاری با روستائیان صحبت کرده و شرایط اجاره چاهها را پرداخت ۶۵ هزار تومان هزینه حفاری برای هر چاه بصورت نقد اعلام کرده بود و بعلاوه که از امکان تهیه وام جهت تجهیز چاهها که حدود ۴۰۰ هزار تومان هزینه دارد صحبتی نکرده بود ( یعنی به اینها نگفته بود که می توانند وام تهیه کنند و بنیاد می تواند بآنها کمک کند. در نتیجه اینها فکر کرده بودند که این پول را ندارند تا چاهها را آباد و تجهیز کنند و بکار بیاورند در نتیجه منصرف شده اند) بعد از انصراف روستائیان منطقه از درخواست اجاره زمینها در اثر عدم آگاهی از دریافت وام برای تجهیز چاهها، بنیاد مستضعفان مشهد بنا به قرعه زمینها را به متقاضیان شهری که عمدتاً تجار و کشاورزان مکانیزه بودند اجاره داده است. جالب آنکه بعد از تنظیم اجاره نامه های مربوطه به اجاره کاران وام جهت تجهیز چاهها داده شده است. قرائنی

وجود دارد که این داوطلبان اجاره از قبل می‌دانستند که بنیاد قادر به تهیه وام با شرایط سهل برای آنها می‌باشد.»

و گزارش ادامه می‌دهد: «نحوه واگذاری این زمینها با روند ضداستکباری و عدالت‌طلبی، در انقلاب اسلامی، مغایرت دارد. بنیاد از واگذاری يك یا چند حلقه چاه با حدود ۲۵۰ هزار هکتار زمین برای هر چاه به يك شخص ابایی نداشته است. حال آن‌که به نظر هیئت هفت نفره تربت حیدریه هر چاه می‌تواند وسایل امرار معاش ۲۰ خانوار را فراهم سازد. روستائیان محلی هر چاه را برای امرار معاش فقط ۱۰ خانوار کافی می‌دانستند و با توجه به موقعیت آب و خاک منطقه نظر آنها عقلانی‌تر می‌باشد معهدا این چاه‌ها می‌توانست برای حداقل ۴۰۰ خانوار روستایی جلب اشتغال و درآمد مکفی کرده و از مهاجرت آنها به شهرها جلوگیری کند.»

کارنامه شنبه ۱۲ تا جمعه ۸ خرداد ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار شنبه ۲ خرداد ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۴۵

قسمت سوم

## مجله فورچون: بعضی نکات را بطور مفصل درباره موافقتنامه الجزایر آورده است:

دو گزارش دیگر هم خواندم که در حقیقت دو مقاله ترجمه شده بود. یکی از مجله فورچون تحت عنوان «معامله با ایران کم سود هم نبود» که بعضی نکات را بطور مفصل درباره همین موافقتنامه الجزایری آورده است که من هم نسبت به عاقدین آن اعلام جرم کرده‌ام. بعضی نکاتش را در اینجا می‌آورم: «هنوز دعاوی قضایی در نگرفته است و در حدود ۳ هزار شرکت آمریکایی از محل سه تا چهار میلیارد دلار دارایی‌های مسدود شده ایران، هر يك سهم عمده‌ای دارند. بعد بموجب قرارداد، حساب ودیعه دیگری نیز برای تامین

مطالبات کمپانی‌ها و افرادی که بموجب حکمیت حقوق‌شان مشخص می‌شود مفتوح می‌گردد. موجودی این حساب که از محل حسابهای مسدود شده ایران باید تأمین شود، به یک میلیارد دلار بالغ می‌گردد و دولت ایران تا هنگام تسویه کلیه مطالبات باید این موجودی را همواره بیش از ۵۰۰ میلیون دلار نگهدارد. برندگان بزرگ آن بانکهایی هستند ۳/۷ میلیارد دلار دارایی شان در وامهای سندیکایی بخطر افتاده بود. طبعاً بخت بلند آنها در مقام مقایسه با کمپانیها بخاطر موقعیت برتر آنها به هنگام انسداد حسابها در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ بوده‌است. این بانکها ۶/۲ میلیارد دلار از سپرده‌های ایران را در اختیار داشتند که از آن میان بیش از ۴ میلیارد دلار مربوط به شعب اروپایی آنها بوده‌است. با وجود این تسلط آمریکا بر سپرده‌های دلاری ایران در اروپا نامطمئن بود. ایرانیها از طریق وکلای خود در لندن و سایر نقاط اروپا غیرقانونی بودن انسداد سپرده‌های ایران در بانکهای خارج از آمریکا را مطرح ساختند. این انسداد موجب شده بود که ایران نتواند اقساط وام‌های خود را بپردازد و در نتیجه بعنوان قصورکننده در پرداخت شناخته شود. ایرانیها اعتراض قانونی خود را نسبت به پایاپای کردن وامها و سپرده‌ها نیز مطرح کردند. قرار بود که یک دادگاه بریتانیایی بزودی و شاید در ماه مارس به این مسئله رسیدگی کند که طرح دعوی در دادگاههای انگلیس بانکهای آمریکایی را در وضع نامطلوبی قرار داد و بسیاری از وکلای بانکی در خفا با نظریه یکی از اعضای عالیرتبه دولت کارتر همداستان بودند که او می‌گفت بانکها دعوا را می‌بازند ولی برای پیروزی در دادگاه بانکها باید به استدلالی متوسل می‌شدند که بقول برگ کاتلر مشاور سابق رئیس جمهور کارتر حکم خودکشی را داشت. برای توضیح دستور کارتر در مورد انسداد حسابهای دلار اروپایی آنها می‌بایست چنین استدلال کنند که دلارهای اروپایی با سپرده‌های داخلی آمریکا تفاوتی ندارد. چنانچه این نظریه مورد قبول همگان قرار می‌گرفت به میزان زیادی از اعتبار بازار پرسود دلار اروپایی که خصیصه‌اش جدایی از کنترل نظام بانکی آمریکا است می‌کاست.



**در ماه نوامبر ۱۱ بانک عمده آمریکایی خود موافقت کردند و**

**پیشنهاد کردند که وامها به وضع قبل از انسداد حسابها بازگردد**

پس بدین حساب و بقول این نویسنده، در اثر طرح دعوا از سوی بانک مرکزی، بانکهای آمریکایی در اروپا محکوم می‌شدند. بجای دنبال کردن شکایت، قرضه‌های ایران «حال شده» و یا یکجا به این بانکها پرداخت شد. مقاله می‌گوید: در ماه نوامبر ۱۱ بانک عمده آمریکایی خود موافقت کردند و پیشنهاد کردند که وامها به وضع قبل از انسداد حسابها بازگردد بشرط آنکه ایرانیها نه تنها کلیه اقساط معوق وامها را بازپرداخت کنند، بلکه بانک مرکزی ایران بازپرداخت اقساط آینده آن وامها را نیز تضمین نماید. پس از آن، در ۱۵ ژانویه ۱۹۸۱ ایرانیان با پیشنهادی حتی مطلوب‌تر از طرح بانکها، مذاکره کنندگان آمریکایی را حیرت زده ساختند: پیشنهاد کردند حدود ۳/۷ میلیارد دلار اقساط پرداخت شده وامها را رأساً و بطور کامل بازپرداخت نماید.

**یکی از مقامات عالیرتبه مذاکره کننده اظهارداشت چیزی نمانده بود**

**که بانکداران از خوشحالی پردربیاورند!**

در دنباله مقاله مجله فورچون چنین آمده‌است: مسئله دیگری که بود این بود که بابت وجوه مسدود شده ما می‌باید ده درصد بهره سالیانه و ۱۵ درصد بهره به ایران می‌دادند. اینها روی پرداخت ۱۳ درصد بهره که معادل ۶۷۰ میلیون دلار می‌شد، توافق کردند. این رقم ۱۳۰ میلیون دلار کمتر از مبلغ مورد مطالبه ایران بود.

من باید در اینجا به خوانندگان بگویم که آن بهره‌هایی که حذف شد حدود ۳۰ میلیارد تومان از محل این بهره‌ها می‌باید جبران می‌شد.

بالاخره بر اثر پافشاری بانک مرکزی ایران آنها پذیرفتند که ۸۰۰ میلیون دلار را بطور کامل بپردازند ولی ۱۳۰ میلیون دلار مورد اختلاف بخشی از ۱/۴ میلیارد دلاری باشد که بصورت ودیعه برای تسویه وامهای سندیکایی در اختیار الجزایر قرار داده می‌شود.

یعنی ۱۳۰ میلیون دلارش را ببرند در همین حکمیت داوری که اگر توانستند آنجا آن را بالا بکشند. بعد ادامه می‌دهد: در مورد داوری این‌طور نظر می‌دهد: «مقامات مذاکره‌کننده چنین استدلال می‌کنند که موقعیت شرکتهای آمریکایی در لاهه که محتملاً شورای حکمیت در آنجا تشکیل خواهد شد بهتر از آمریکا خواهد بود. مثل کمپانی‌ها در دادگاههای آمریکا به دو گونه می‌باشد. اول ماهیت دقیق و حساس «قراره‌های تأمین» است اکثر دارایی‌های توقیف شده ایران مربوط به سازمانهایی است که کمپانیهای آمریکایی با آنها قراردادی نداشته‌اند. یعنی دادگاه نمی‌توانست به نفع آنها رأی بدهد. حال که دستور لغو قرار تأمین از دارایی‌های مسدود شده ایران صریحاً صادر شده اصل دفاع از مصونیت دولتی که بموجب آن مدعیان خصوصی نمی‌توانند یک دولت خارجی را تحت تعقیب قرار دهند، مجدداً خودنمایی می‌کند. بموجب قانون مصونیت دولتهای خارجی مصوب ۱۹۷۶ قرار تأمین قبل از صدور حکم دادگاه تنها در صورتی معتبر است که دولت خارجی صریحاً از مصونیت صرف نظر کرده باشد.

بنابراین موافق قوانین آمریکا، دست این کسانی که امروز ادعاهای عجیب و غریب می‌کنند و هر روز هم بر این ادعاها می‌افزایند، در دادگاههای آمریکا به جایی بند نمی‌شود. حالا شما ببینید بر سر ما چه آمده است. بعد یک مقایسه‌ای می‌کند و در آخر می‌گوید: از جهت تاریخی قرارداد ایران و آمریکا در مقام مقایسه با سایر قراردادهای مشابه مطلوب بنظر می‌رسد چون قرارداد دیتینوف بین آمریکا و اتحاد شوروی ۱۶ سال پس از انقلاب بلشویکی منعقد گردید فقط چند سنت در هر دلار نصیب بستانکاران غربی کرد. تسویه مطالبات با دولت توده‌ای چین ۲۹ سال پس از مسدود شدن دارایی‌های چین بدستور پرزیدنت ترومن ۴۱ سنت از هر دلار و بدون بهره نصیب آمریکاییها کرد. بستانکاران آمریکایی کوبا هنوز به چیزی دست نیافته‌اند و این هم مقایسه وضعی که ما داریم و وضعی که آنها داشتند.

## عربستان سعودی با افزایش تولید مانع از این شد که کمبود نفت حاصل از جنگ ایران و عراق در قیمت‌ها اثر بگذارد

و اما مقاله بعدی درباره نفت است. خلاصه‌اش این است که عربستان سعودی با افزایش تولید مانع از این شد که کمبود نفت حاصل از جنگ ایران و عراق در قیمت‌ها اثر بگذارد و امروز سیاست غرب بر این است که از راه افزایش تولید مانع از افزایش قیمت نفت شود. غیر از این دو گزارش، گزارشهایی هم درباره سیاست لیبی و اخبار و اطلاعاتی که رادیوها و روزنامه‌های خارجی درباره ایران منتشر کرده‌اند خواندم و به لحاظ اینکه مطلب جالبی که منتشر نشده باشد نداشت، من چیزی از آنها برای خواننده نقل نمی‌کنم. همچنین گزارشی درباره سیاست لیبی در منطقه و ایران که بحث در باره آن را به وقتی دیگر می‌گذارم.

یک گزارش درباره بررسی وضع دانشجویان کشور بهنگام تعطیلی دانشگاه در اثر انقلاب فرهنگی خواندم که گمان می‌کنم بهتر آن است که عین گزارش در روزنامه چاپ بشود به لحاظ اینکه جنبه سیاسی ندارد و «به گاو و گوسفند کسی هم بر نمی‌خورد»!

## سئوالات مربوط به گزینش دانشجو مدرسه عالی علوم اراک، مصداق تفتیش عقیده و القای ایدئولوژی نیست؟

بعد يك ورقه‌ای که سئوالات مربوط به گزینش دانشجو برای مدرسه عالی علوم اراک است را دیدم سئوالات از این قبیل است:

انقلاب اسلامی چیست؟

آیا انقلاب اسلامی بوده است یا انقلاب مسلمانان؟

فرق انقلاب اسلامی با اسلام انقلابی چیست؟

نقش روحانیت در انقلاب چگونه بوده است؟

موضع آمریکا یا شوروی یا انگلستان در قبال انقلاب تا قبل از پیروزی و بعد از پیروزی چه بوده است؟

ملیت چیست و چرا اکثر ملی گراها وابسته به اجانب بوده اند؟  
 فرق جبهه و سازمان را بنویسید.  
 آیا امام با تشکیلات موافق است یا نه؟  
 رابطه تشکیلات و ولایت فقیه چیست؟  
 دشمن از نظامی کاری ما بیشتر می ترسد یا سیاسی کاری و یا از تفکر ما؟ چرا؟  
 موضع امام در مقابل دولت بازرگان چه بود؟  
 انگیزه گروگانگیری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام چه بود؟  
 آیا آزادی گروگانها این هدف را تامین می کرد؟  
 تحلیل شما از جنگ ایران و عراق چیست؟  
 و تا می رسد به اینجا که موضع آقای بنی صدر در مقابل انجمنهای اسلامی،  
 «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، مسئله انقلاب فرهنگی، مجلس شورای  
 اسلامی، دولت و دستگاههای قضایی چیست؟ و چرا؟  
 چرا اکثر گروههای مارکسیستی در انشعابهای خود بطرف حزب توده گرایش  
 پیدا می کنند؟  
 برای بزرگداشت وفات مصدق چرا دانشگاه انتخاب شد؟  
 آیا بنظر شما آقای بنی صدر در مناظره تلویزیونی مربوط به مسائل دانشگاه  
 شرکت می کند؟  
 آیا آقای بنی صدر در ۲۹ اسفند و ۱۲ فروردین سخنرانی خواهد کرد؟  
 چرا پس از ریاست جمهوری آقای بنی صدر گروههای منافق و چپ از ایشان  
 حمایت می کنند؟  
 چرا اخیراً رادیو عراق و رادیو اسرائیل از آقای بنی صدر حمایت می کند؟ و  
 سؤالاتی از این نوع.

خوب آیا اسم این القاء ایدئولوژی نیست؟ اسم این کار استفاده از ضعف  
 برای به خدمت گرفتن کسانی است که به این جوابها پاسخهای مورد موافقت و  
 طبع سؤال کننده می دهند نیست؟ این روشها تنها در رژیمهایی که دارای استبداد  
 درازمدت با عمر طولانی هستند و تفتیش عقیده می کنند، رایج است. برای آن  
 رژیمها فایده دارد، وگرنه، برای خود سؤال شوندهگان مثل سم مهلك است. به  
 لحاظ این که آنها که اعتقاد و شخصیت خودشان اجازه نمی دهد خلاف

عقیده‌اشان بنویسند، پذیرفته نمی‌شوند؛ آنها با این دستگاه مخالف می‌شوند. آنهایی هم که پذیرفته می‌شوند چون می‌دانند ضعف بخرج داده و برای قبول شدن پاسخ باب طبع سؤال کننده را داده‌اند همیشه در درون خودشان نسبت به کسانی که از آنها این گونه استفاده کرده‌اند کینه می‌ورزند و وقتی فرصت پیدا کنند حتماً کینه خود را به آنها نشان می‌دهند. این روشها هیچ در خور جمهوری اسلامی، جمهوری که می‌باید به جوانان شخصیت بدهد، تفتیش عقیده نکند و امکان بدهد آنها مجبور نشوند برای تحصیل روزی یا موقعیت عقاید خودشان را به بیع و شری بگذارند و شخصیت خودشان را بدست خودشان بشکنند نیست. و این بدترین کاریک رژیم است.

و مطلب دیگر در گزارشهایی که خواندم، گزارش هفتگی مطبوعات یعنی مطالبی که در ظرف این هفته مطبوعات راجع به آنها بحث کرده‌اند. اگر من بخواهم از آن نقل بکنم گمان می‌کنم بی‌دردسر نباشد. بهرحال، بگمان من بهتر این است که این گزارشها جمع بشود و در موقع مقتضی بصورت يك مجموعه چاپ بشود و در اختیار مردم قرار بگیرد برای اینکه هم از نظر تاریخ این دوره اهمیت دارد هم از نظر جریانهای فکری و سیاسی. هم از نظر برخوردهای سیاسی و هم اینکه روشن‌گر است.

دیگر از کارهای این هفته تحلیل و بررسی و مطالعه بودجه بود و متنی که به این مناسبت منتشر شد و نیز دو نامه یکی به آقای اشراقی و یکی به فرزند امام احمدآقا نوشتم و بازدید از طرحهای مربوط به جنگ که بمناسبت این بازدید از چند روستای عرب نشین خوزستان نیز بازدید کردم و همان حالت و روحیه و همان وجدان و همان شور وجود داشت و اطمینانی دیگر بود بر این واقعیت که اشتراك در عقیده، در فرهنگ در نفع و ضرر يك سرزمین امری نیست که قومیت بتواند آن را متزلزل بسازد و تردید باقی نمی‌گذاشت که آقای صدام حسین در ارزیابی خود دچار اشتباه شده است.

برای بازدید از نقاط زلزله زده در استان خراسان و زاهدان به این

استان رفتیم:

چهارشنبه به تهران آمدیم و پنجشنبه برای بازدید از نقاط زلزله زده در استان خراسان و زاهدان به این استان رفتیم. به لحاظ شدت احساسات صمیمانه مردم، ما به رفتن به زاهدان موفق نشدیم برای اینکه بازدید از نقاطی که بدانجا رفته طول کشید. بناچار با پوزش از مردم زاهدان این سفر به وقت دیگری موکول شد. سفر به مناطق سیل زده هم بدون اطلاع قبلی بود که برای مقامات استان دردرس ایجاد کرده بود به لحاظ اینکه مردم فکر می‌کردند از ناحیه آنها است که آمدن رئیس جمهوری را اطلاع نداده‌اند. از يك روستای سیل زده که در واقع «گل زده» بود، برای اینکه آب و گل و لای زیادی با خود آورده و ده را با گل پوشانده بود دیدن کردیم. این روستا را یکبار در سال ۴۷ زلزله خراب کرده بود و آنها محل ده را تغییر داده بودند. این بار هم سیل آمده و زندگی آنها را بهم ریخته بود. بعد برای اینکه هلیکوپترها بنزین نداشتند به گناباد رفتیم. البته مردم خبر نداشتند مثل همه جای دیگر وقتی مطلع شدند با همان ترتیب جوشیدند و سیل‌وار سرازیر شدند. در یکی دو روستای دیگر هم پیاده شدیم. به کاخک و قائنات هم رفته و در همه جا يك واقعیت را دیدیم و در آنجا این صحبت پیش آمد که اگر با مردمی که این‌گونه عواطف صمیمانه دارند و این روحیه خوب و پر امید را دارند، اگر ما بهمین زبان صمیمیت با آنها صحبت بکنیم، برای نظر و عمل آنها احترام قائل بشویم، چه کارهای بزرگ که نمی‌توانیم بکنیم؟ بحث مفصل شد؛ خلاصه آن این است که ما می‌باید راه درست برویم و آن راه درست تغییر زبان است، بیان است، عمل است برای ایجاد هیجان مثبت کار و تلاش و سازندگی و اگر چنین بکنیم با سرعت بسیار می‌توانیم آنچه دگرگون کردنی است دگرگون بکنیم و اساس يك کشور مستقل نیرومند و يك نمونه خوب حکومت اسلامی را به جهان عرضه کنیم. این احساساتی که مردم ما بیان می‌کنند نباید علاقه نسبت به شخص که باید علاقه نسبت به روش، فکر و اخلاق تلقی بشود و مهمتر از اینها به تعبیر قرآنی عشق و علاقه انسان به خیر تلقی بشود و ما بیان‌کننده این اراده باشیم که مردم علاقمند به خیر به استقبال موانع و مشکلات بروند. آن‌ها را حل بکنند و راه را باز بکنند. اگر چنین کنیم همان‌طور که مردم ما در جنگ توانایی خود را نشان دادند. در جنگ با مشکلاتشان نیز توانایی خود را نشان خواهند داد. اما

اگر زبان ما زبان زور و خشونت و بی‌اعتنایی به نظر و خواست مردم و تحمیل نظر و تهدید و ارباب و محکوم کردن و زندان کردن و این صحبتها باشد، این هیجان این عاطفه، این میل به تلاش و همکاری و تفاهم و دوستی بعنوان يك نیروی عظیم از دست خواهد رفت و مردم ما در تنیده مشکلاتی که هر زمان بر آنها افزوده می‌شود و در مقام طبقه بندی آنها را باین ترتیب درجه بندی می‌کند. اول مشکلات اقتصادی و بعد سیاسی و همین محیط خفقان و برخورد و اختلاف و بعد جنگ و بعد مشکلات دیگر یعنی برآوردشان از مشکلاتشان اینها است و به این ترتیب در تنیده این مشکلات از پا در خواهند آمد. نتیجه آن، پیدایش خطرات بزرگی برای این جمهوری است:

### می‌گویند نباید گذاشت رئیس جمهوری در هیچ کاری موفق بشود:

بهرحال، شب به تهران بازگشتیم و روز جمعه نیز از صبح تا شام در ملاقاتها و گفتگوها با نمایندگان مجلس و گروههای دیگر مردم گذشت. در این ملاقاتها مسافری از اروپا آمده بود و خبر نواری را آورد که می‌آورند و در جاپا کتی خانه ایرانیها و دانشجویان می‌گذارند. در آن نوار، آقای بختیار گفته است دشمن اصلی بنی‌صدر است و باید او را از پا درآورد. در روزنامه لوموند هم بیانیه‌ای از قول آقای امینی چاپ شده که آن را هم آورده بود. اطلاعاتی هم راجع به تحرکهای ضدانقلاب رسیده بود که دیدم.

من همواره نسبت به خطر ضدانقلاب هشدار داده‌ام و تأکید کرده‌ام که اگر مشکلات اقتصادی، سیاسی، جنگ و خصوصاً امنیت، امنیت نه به معنای ایجاد ترس بلکه به معنای ایجاد اطمینان خاطر از عهده برنیايم. با توجه جهت نیروی فعال جامعه، خطر ضدانقلاب اصیل بزرگ است. اما اینکه ضدانقلاب اصیل مرا خطر اصلی می‌داند بنظر من دلیل آن این است که امید به توانایی حل مشکلات به لحاظ این خط، که خط واقعی امام است، امیدی است که زمین را زیر پای ضدانقلاب سست می‌کند. آن نیروها و قشرهایی که این ضدانقلاب می‌خواهد به آنها تکیه کند وقتی ناامید می‌شوند، شکار ضدانقلاب می‌شوند و تا این امید وجود دارد، ضدانقلاب در ایران، حتی حداقل پایگاه

لازم را برای عمل پیدا نخواهد کرد. هر نیرویی بخواد در ایران عمل بکند در شرایط فعلی وضعیت جامعه ما باید بتواند کادرها یعنی قشر درس خوانده جامعه، جوانان و آن بخش که به تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی دست پیدا می‌کنند و در شهرها به مشاغل اداری و آزاد مشغولند را بخود متمایل بگردانند چون این حداقل لازم است البته وقتی مشکلات اقتصادی، سیاسی، ناتوانی در اداره امور فزونی گرفت قشرهای دیگر اجتماعی نیز علاقه لازم را به دفاع از رژیم از دست می‌دهند. و آن وقت ضدانقلاب می‌تواند عمل کند. پس اینکه دشمن، مرا خطر اصلی تلقی می‌کند به لحاظ این است که ارباب امریکایی او میدانند که يك قوه اجرایی کارآمد با يك برنامه مشخص با آمادگی عظیم توده مردم کشور با استفاده از مغزها و استعدادها قادر خواهد شد برنامه استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی را به اجرا درآورد و راه را برای همیشه بر نفوذ آن ابرقدرت و هر قدرت خارجی دیگری سد کند. این است که باید این امید را از بین ببرند. پس این‌که می‌گویند نباید گذاشت رئیس جمهوری در هیچ کاری موفق بشود، این‌که شب و روز باید اعتبار او را پایین آورد، در حقیقت دو هدف مشخص را دارد: یکی این‌که مردم به رأیی که داده‌اند یعنی به رأی خودشان بی‌باور بشوند و آن را بی‌فایده بدانند؛ دوم این‌که دستیابی به هدفهای انقلاب و حل مشکلات اساسی جامعه را از طریق این رژیم در نظر مردم غیرممکن جلوه‌گر سازند. چرا من دشمن اصلی هستم به لحاظ این‌که در مقام اجرای سه هدف اساسی انقلاب یعنی استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی معرف امکان اجرای این سه شعار و معرف شکستن خدعه‌ها و علامتهای منع عبور توده مردم هستم. توده مردم در رئیس جمهوری که خود انتخاب کرده‌اند کسی را می‌بینند که معرف شکستن مرزها و برداشتن منع‌ها است، مردم کشور در او و عمل او شکستن آن منع و حقارت خویش را می‌بینند که طی تاریخ شاهنشاهی بدان محکوم بوده‌اند. کارگران کشور شکستن اصل انقیاد و تابعیت و استثمار را که محکوم بدان بودند، می‌بینند. دهقانان کشور او را نشانه شکستن اصل تابعیت از ارباب اداری و غیر اداری می‌بینند. جوانان کشور در او شکستن اصل اطاعت بدون ابتکار، بدون تحرك را می‌بینند و در او بیان‌کننده حق ابتکار، حق تحرك، حق سازندگی، حق استقلال و آزادی را



می‌بینند. در این‌جا، می‌خواهم بگویم حتی آنها هم که به اسلام باور ندارند در وجود رئیس جمهوری حق داشتن عقیده، حق اظهار عقیده و حق مخالف بودن با طرز فکر خود رئیس جمهوری را می‌بینید و مسئله این‌جا است که ما و انقلاب ما از زبان امام چه پیش از انقلاب و در پاریس، چه پس از پیروزی انقلاب و بالاخره در قانون اساسی، این حقوق برای صاحبان مذاهب و ایدئولوژی‌های سیاسی به رسمیت شناخته شد که اینها آزادند عقاید خود را داشته باشند، آزادند عقاید خود را بیان بکنند. پس پیروزی این خط زمینه‌ای برای رشد نیروهای ضدانقلاب نمی‌گذارد و آن خطر که خطر اصلی است، دور و دورتر می‌شود.

## آیا کسانی که با ما در يك عقیده نیستند حق اظهار وجود بر طبق قانون اساسی ما دارند یا ندارند؟

مطلب اساسی و مهم این است که آیا ما معنی همه کسانی که به حفظ این جمهوری پای بندند و با بخطر افتادن این جمهوری عقایدشان، موجودیتشان موجودیت کشورشان بخطر می‌افند، اینها باید به این مسائل کمال توجه را بکنند یا خیر؟ آیا توجه به این مسائل اقتضا دارد که آزادی را قربانی نکنیم و به حل مسائل اساسی کشور بطور جدی بپردازیم یا نه؟ مثلاً آیا ما می‌توانیم در این دنیا عناصر چپ را ممنوع از بیان بکنیم و بگویم حق اظهار عقاید خودشان را ندارند؟ آیا این شدنی است؟ و با منع کردن آیا در واقع محیط حیاتی برای این عقاید را فراهم نمی‌آوریم؟ و آنها را عملاً به ضدیت با این جمهوری و زمینه سازی برای سقوط این جمهوری نمی‌کشانیم؟ آیا کسانی که با ما در يك عقیده نیستند حق اظهار وجود بر طبق قانون اساسی ما دارند یا ندارند؟ اینها مسائلی هستند که اگر ما هر چه دیرتر به حل آنها بپردازیم به زیان خود ما حل خواهد شد. ما باید مطمئن باشیم که اولاً از بین بردن معلول تا وقتی علت برجاست ممکن نیست و هر کوششی به تقویت آن معلول خواهد انجامید. ثانیاً وقتی از اصل خود دور افتادیم و بدانچه گفته بودیم و اظهار عقیده کرده بودیم، پشت پا زدیم، ضعیف‌تر می‌شویم و آنهایی که ما می‌خواهیم

آنها را از بین ببریم قوی تر می گردند. پس سیاست درست آن است که به دنبال از بین بردن علت ها برویم و از بین بردن علتها سیاستی دیگر می طلبد: بجای ترساندن ایمنی بخشیدن لازم است؛ برداشت از امنیت آن طور که رژیم سابق می کرد، باید رها گردد و جامعه حکومت را پاسبان و پاسدار ایمنی های اساسی خویش تلقی کند؛ در مقیاس جهان هم همی نظور است. ما به کارهای بزرگ تواناییم در صورتیکه بدانیم چه موقعیت جهانی برجسته ای داریم.

### دشمن اصلی بنی صدر است، نه بعنوان شخص که بعنوان خط

پس از آن که من توضیحی درباره نظر خود در مورد تحول در دنیا خصوصاً اروپا دادم، دو نشریه مربوط به دو گروه پاسخ گفتند و تحلیل کردند: «گفتند خوب شما با سرمایه دارهایی که مقیم خارج از کشور هستند رابطه ندارید، اروپا بکنار، کمونیستها را هم که بد می دانید و رابطه ندارید باقی می ماند سوسیالیست ها اینها هم که طرفدار صهیونیزم هستند و وابسته به آمریکا». خوب معنای این حرف چیست؟ معنای این حرف این است که در اروپا هیچ آدم طرفدار استقلال از دو ابرقدرت آمریکا و روسیه نیست! اگر سوسیالیستها صهیونیست هستند و طرفدار آمریکا، چطور است که کمونیستها به آنها رأی می دهند؟ حتی چپهای افراطی هم به آنها در انتخابات فرانسه رأی دادند و میتران رئیس جمهور شد. اینها که این سخنها را می گویند از تحرك و پویایی جامعه های اروپایی ناآگاهند و در ورای گروهها و دسته های سیاسی و حزب چیزی را نمی بینند. تحول عمیق و ریشه داری که در باورهای نسل جوان اروپا بوجود آمده است را نمی توانند بفهمند، نه تنها اینها را نمی توانند بفهمند واقعیت هایی چون پیدایش شرکتهای چند ملیتی و سرمایه داری بین المللی را نیز نمی فهمند. مارکسیستهای عقب افتاده ای هستند که نه تنها این مسئله را نمی توانند بفهمند، نمی توانند بفهمند که امروز آمریکا مادر شهر سرمایه داری جهانی است و دست راستی های کشورهای صنعتی در مقام انتخاب میان استقلال از این ابرقدرت و یا وابستگی به آن، چون تن به قبول تغییرات

داخلی در جامعه‌های اروپایی نمی‌دهند، به وابستگی تن داده‌اند. باز نمی‌توانند بفهمند پویایی جامعه‌های اروپایی چنان قوی است که امروز حتی احزاب کمونیست نیز که مشخصه‌شان وابستگی تام و تمام به روسیه شوروی بود بسوی استقلال می‌روند و هر روز بیشتر از روز پیش از وابستگی دور می‌شوند. این واقعیت ملموس نتیجه همان پویایی در جامعه‌های امروز اروپایی است که بطور روزافزون خود را در میان دو سنگ آسیاب می‌بینند. احزاب امروز اروپایی پوسته‌ای بیش نیستند واقعیتی که در درون آنها در حال تحرك روزافزون است، در صورتی‌که در همه جا این واقعیت، واقعیت استقلال از ابرقدرتها بصورت حرکت و برنامه انقلابی عرضه شود و به اجرا درآید، رشد خواهد کرد. آنچه ما می‌بینیم آغاز است و نه پایان و آنچه من می‌بینم در عمق است، در بطن است، در محتوای اجتماعی است و نه در ظاهر و شکل و سیما هرچند ظاهر و شکل و سیما نیز حکایت از این تغییرات بنیادی می‌کند. اما برای کسانی که به تضاد خو کرده‌اند و جهان را یا روسی می‌بینند یا آمریکایی و در مقام انتخاب می‌گویند باید آمریکا را رها کرد و روس را گرفت، نه نمی‌توانند این منطق را بفهمند و نه این واقعیت در حال رشد را ببینند. بهررو، از نظر بین‌المللی نیز برای سیاست دو ابرقدرت و در نتیجه وابستگان به این دو ابرقدرت، دشمن اصلی بنی‌صدر است، نه بعنوان شخص که بعنوان خط. آنها جرأت ندارند بگویند یا نمی‌خواهند بگویند دشمن اصلی خط انقلاب اسلامی است که امام بیان‌کننده آن است. خط استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی است. آنها که آزادی را در داخل کشور مورد تهاجم قرار می‌دهند در واقع استقلال را هم مورد تهاجم قرار می‌دهند. بنابراین، برای ضدانقلاب خطر اصلی بشمار نمی‌روند و براحتی قابل جایگزین شدن بوسیله کسانی هستند که بتوانند در ساخت وابستگی در روابط وابستگی به این یا آن ابرقدرت، بهتر عمل کنند. پس هم آقای بختیار درست تشخیص می‌دهد و هم وابستگان به ابرقدرت رقیب آمریکا درست تشخیص می‌دهند. خطر اصلی و دشمن اصلی آنها هستند که اسلام را بعنوان بیان استقلال و آزادی می‌فهمند و به اسلام به این اعتبار عمل می‌کنند و این اسلام را مایه تحول بزرگ در منطقه می‌شناسند و این اسلام را مایه تحول بزرگ در منطقه می‌شناسند و می‌دانند اگر از این موضع

دورنیافتند، از این اصل نبرند سرانجام منطقه دنیا دگرگونی‌های بزرگ خواهد پذیرفت و نظامی که دو ابرقدرت را پدید آورده‌است، یعنی علت این معلول را از بین خواهد برد و انقلاب اسلامی ما همان‌طور که پیش از این گفتم عصر سومی را در جهان آغاز خواهد کرد. عصر دگرگونی‌های بزرگ در نظام جهانی، عصر بزرگترین انقلابها و عمیق‌ترین آن‌ها در روابط میان جامعه‌های بشری. بنابراین خطاب من به امام و مردم این است: هر اندازه آزادی ضرر داشته باشد هزار یک استبداد ضرر ندارد.

## بدون آزادی، استقلال بدست نمی‌آید و بدون این دو اسلام

### بی‌محتوی است

و بدون اینها ما قادر به آن تحول بزرگ در ایران، منطقه و جهان نخواهیم شد؛ بدون این تحولات ما خود نیز قربانی بازیهای ابرقدرتها خواهیم شد و از پای در خواهیم آمد. هنوز وقت باقی است. آنها که از خط بیرون رفته‌اند را به خط بازگردانیم و در همان خطی باشیم که پیش از این انقلاب، امام در بیانها و مصاحبه‌های خود در پاریس رسم کرد و با همه وجود از آزادی به معنای درست کلمه دفاع کنیم و بگذاریم جامعه ما نقش خود را بعنوان قلب انقلاب در جهان ایفا کند و آنچه تغییر دادنی است تغییر دهد.

کارنامه پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار دوشنبه خردادماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۴۷

الله اکبر

تصرف رشته بلندیهای الله اکبر و بیرون آوردن آن از دست دشمن

عنوان این کارنامه را «الله اکبر» قرار دادم به لحاظ این که این طرح در عملیات جنگی برای تصرف رشته بلندیهای الله اکبر و بیرون آوردن آن از دست دشمن بمورد اجرا درآمد و هم به این لحاظ که دیروز پس از تصرف این بلندیها سربازان ما بر این بلندیها «الله اکبر» گفتند.

و اما این طرح سابقه طولانی دارد: نخست دکتر چمران ماهها پیش با اصرار تمام خواهان حمله به بلندیهای الله اکبر و پاک کردن آن از وجود دشمن بود. گروههایی را مأمور کرده بود که در آن منطقه تجسس می کردند و مراقب فعالیت های دشمن بودند. سیدعلی ابوترابی فرزند نماینده مردم قزوین در مجلس شورای اسلامی در یکی از این گروهها بود که با شهید یا دستگیر شده چون اخیراً صحبت از این شد که احتمال دارد او در دست دشمن اسیر باشد. طرح حمله چند نوبت در شوراها و نظامی مطرح شد و پس از آنکه طرحهای مختلفی مورد بررسی قرار گرفت، قرار شد سرهنگ الماسی فرمانده تیپ سوم لشکر خوزستان اجرای این عملیات را برعهده بگیرد و با هماهنگی کردن دیگر نیروها آن را انجام بدهد. این که آیا گرفتن این بلندیها مفید فایده نظامی هست یا نیست و به تلفاتی که باید داد می ارزد یا نمی ارزد بحثهای طولانی را بخود اختصاص داد و من بر آن نیستم که این بحثها را در اینجا با خوانندگان در میان بگذارم.

## روشهای درست را جانشین مهماتی می کنید که منتزید قدرتهای بیگانه آن را به شما بفروشند:

همان طور که در کارنامه خوانده اید، دو هفته پیش از این: من بار دیگر، فرماندهان نظامی را جمع کردم و موقعیت کشور و موقعیت دشمن و وضعیت جهانی را برایشان توضیح دادم و گفتم که ما یک موقعیت تاریخی بدست آورده ایم و باید به نیروی کار و تلاش و فداکاری این موقعیت را بسود خود تثبیت کنیم. خطرات را با وضوح تمام برای آنها شرح کردم، گفتم در عین حال که موقعیت ما، موقعیت بزرگ و مهمی است وضعیتی که ما در آن می جنگیم نیز در تاریخ بشری شاید بی نظیر باشد. بدین عنوان که تمام

دستگاههایی که می‌باید برای پیش بردن جنگ به ما کمک کنند به جای آن، مخالفت و ضدیت می‌کنند. هرگز نشده‌است که دستگاه تبلیغاتی مخالف يك فرمانده کل قوا باشد و چنان تبلیغ کند که جز تضعیف روحیه نیروهای مسلح ما از کار آنها نتیجه‌ای حاصل نشود و بهمین ترتیب نهادها و دستگاههای دیگر کشور، اینها را می‌شود دلیل ضعف گرفت و گفت با این پشت جبهه نمی‌توان به جنگ پرداخت. چرا که عامل اصلی و تعیین کننده در این جنگ روحیه است و وقتی روحیه نبود، موفقیت برتر در جنگ نه تنها تضمین شده نیست، بلکه احتمال شکست بر احتمال پیروزی غلبه دارد. کسانی با توجه به این که امکانات دشمن و مواضعی که تسخیر کرده‌است، فوق‌العاده از امکانات و مواضع ما بهتر است می‌توانند طور دیگری بگویند؛ بگویند: ما در شرایطی هستیم که جز با عمل صادقانه، از روی اخلاص و ایمان و توأم با فداکاری، راهی برای نجات کشور نداریم. در نتیجه، تکیه بخود را باید افزایش داد، ابتکار را بیشتر کرد، مغزها را بیشتر بکار انداخت و با نیروی کار و تلاش، با اعتقاد به دروغ بودن تبلیغات دشمن، ماهیت پشت جبهه را عیان ساخت و ارزش وجودی خود را برای مردم کشور آشکار گرداند. این همان است که قرآن در سوره «والعادیات» بما می‌آموزد. به این ترتیب، عامل ضعف، عامل «جبهه پشت سر» که دستیار عامل دشمن، «جبهه روبرو»، جبهه‌ای است که دشمن در آن با ما می‌جنگد، است، عامل خودی‌هایی که نقش ترکان خاتون را بازی می‌کنند؛ یعنی حاکمیت بیگانه را بر پیروزی خودی ترجیح می‌دهند، را به عامل قوت بدل کرد، اگر مبنی را بگذاریم بر نشان دادن توانایی انسان وقتی که از روی ایمان به قصد قربت و توکل به خدا و به نیروی فداکاری می‌جنگند. در این صورت توده مردم روشن و واضح می‌بینند که انسانهای معتقد، لایق، عالم ما در چه شرایط سختی می‌توانند چه اثرات شگرفی از خود به منصف ظهور برسانند، معتقد می‌شوند که وقتی به این مردم مؤمن، عالم، لایق و به این ترکیب مناسب از اعتقاد و علم و لیاقت میدان داده بشود مشکلات دیگر کشور را به طریق خیلی بهتر و ساده‌تر و آسان‌تر می‌توانند حل کنند. پس آن درس بزرگ این سوره و این روش که اگر بیاموزید و این جنگ را از روی الگوی جنگ بدر انجام بدهید، سه کار اساسی را با هم انجام داده‌اید:

یکی اینکه خود ارزش کار و تلاش از روی اعتقاد و علم و لیاقت را  
آزمون می‌کنید و بنابراین بدان بیشتر دل می‌بندید. مردم شما هم این ترکیب  
اعتقاد، علم و لیاقت را می‌بینند، پس به شما معتقد می‌شوند که مردانی هستید  
که می‌توانید در سخت‌ترین سختی‌ها برای قبول شکست بهانه نیاورید و با تمام  
نیرو بایستید و بجنگید و پیروز بشوید.

دوم اینکه شما يك روش جنگی را با محك آزمایش می‌آزمایید که در  
جنگ بدر بکاررفت. آن ترکیب، ترکیب اعتقاد، علم، لیاقت بود؛ با عده کم  
می‌تواند از پس نیروی دشمن باتوانایی‌های چند برابر بیشتر برآید و حداقل  
تلفات را هم بدهد و حداکثر ضربه را نیز به دشمن وارد آورد و او را به  
شکست قطعی محکوم کند. پس این جنگ آغاز تجربه‌های تازه می‌گردد که  
همه آنها با همین درجه از پیروزی قرین خواهد شد و شما در واقع روشهای  
درست را جانشین مهماتی می‌کنید که منتظرید قدرتهای بیگانه آنها را به شما  
بفروشند.

سوم، نتیجه این وضع با آن ترکیب و آن روش این است که ملت ما به  
استقلال، بدون تزلزل، دل می‌بندد و برای حل مشکلات خویش، بخود متکی  
می‌شود. تلاش را چند برابر می‌کند، همان واقع می‌شود که خواننده برداشت مرا  
از سوره والعادیات خوانده است.

در این قسمت مطالبی گفته شده است که دیروز در صفحات اول و ده  
انقلاب اسلامی، تحت عنوان «چگونگی تصرف ارتفاعات الله اکبر» از  
زبان رئیس جمهور و فرمانده کل قوا چاپ شد.

و اینک ادامه مطلب با تکرار «بازتاب پیروزی در مردم» برای آنکه  
خواننده روند منطقی بحث را از دست ندهد.

### بازتاب پیروزی در مردم

اما بازتاب این پیروزی در مردم: صبح که می‌رفتیم، در مسیر، مردم جمع  
بودند. دستهای خود را بعلافت پیروزی بسوی ما می‌گرفتند و هلهله و شادی  
می‌کردند. پرسیدم: اینها از کجا خبر شدند عملیات را که نمی‌دانستند چه وقت

شده و می‌شود و حالا از کجا فهمیدند که ما پیروز شدیم؟ در تمام مسیر همین احساسات، همین حرکات را دیدیم. همه می‌دانستند از اهواز تا الله اکبر از آنجا تا سوسنگرد و از آنجا تا حمیدیه بعد تا اهواز همه جا مردم در مسیر راه جمع بودند برای نظامیان ابراز احساسات می‌کردند. وقتی متوجه می‌شدند و رئیس جمهور را می‌شناختند هیجانشان به حداکثر می‌رسید. غالب جاها ما ناگزیر توقف می‌کردیم و به آنها تبریک می‌گفتیم این امید در همه صورتهای موج می‌زد. بار دیگر، این معنی را به ما نیز حالی می‌کرد که این مردم صفای باطنی تمام دارند و اگر بجای تخریب در خط سازندگی قرار بگیرند کوههای مشکلات را می‌توانند از جای بکنند و راه پیشرفت خود را در این جمهوری هموار بگردانند. سرشب هم جمعی از مردم اهواز برای تبریک گل آورده بودند شادیشان بغایت بود. ما هنوز کارهای بسیار باید انجام بدهیم.

و اگر ما بخواهیم معنای درست این دستگاه اطلاعاتی و تظاهرات و احساساتی که مردم اظهار می‌کنند را بفهمیم جز این نیست که مردم به موفقیت احترام می‌گذارند و بدان علاقه دارند و این موفقیت را نشانه قرار گرفتن در مسیر انقلاب خود می‌دانند و علاقه بیشتری نشان می‌دهند. وقتی عدم موفقیت پیش می‌آید آن گرمی از دست می‌رود و چهره‌ها نگران و پرسش بار که چه شده‌است؟ این‌طور نیست که در پی «تمیز» نروند و نخواهند بدانند منشاء نارسایی و ناتوانی کجاست و علاقه نداشته باشند یا به تعبیر من «التقاطی مسلک» باشند و بگویند «همه تقصیر کارند»، بلکه در پی آن می‌روند که ببینند عیب کار کجاست و «جهت» می‌گیرند. این هم نکته مثبت دیگری است از آنچه در حرکت، تظاهر و قیافه مردم امروز کشور می‌توان دید.





اما مسئله سوم، شب هنگام ما لحظه به لحظه جریان را تعقیب می کردیم. چمران تلفن کرد و بعد آمد خبر آورد از تپه شهیفته یعنی همان آخرین تپه‌ای که ما در برابر او از اتومبیل پیاده شدیم و زدوخورد بود و گفت که افراد او در روی تپه ۲۰ شهید دادند و زخمی‌های بسیار و اصرار داشت که حتماً تپه سوم برود و آن تپه را تسخیر کند. فلاحی را خواستم و گفتم که کنود (سست) نباید بود و اگر همان روش را که قرآن می‌آموزد بکار برده‌اید باید تا آخر بروید، هیچ سستی مقبول نیست. این‌که این‌جا چیزی نیست. خیر، نباید نقطه ضعف گذاشت؛ آن‌جا را هم باید گرفت. اما فرماندهی لشکر ۹۲، سرهنگ الماسی به ما اطمینان داد که لااقل یک طرف تپه قطعاً در دست ما است؛ دشمن کوشیده بود حمله متقابلی بکند و با تعداد ۱۷ یا بیشتر تانک حمله کرده بود که نیروهای ما با موشک و توپ چهار تا از آن تانکها را زده‌اند و توپخانه ما هم ۵ تا را زده‌است؛ بقیه ناچار فراری شده‌اند. با این‌حال، گفتم تا وقتی بر فراز این تپه مستقر نشده‌اید خود را آسوده‌خیال نپندارید. برای این‌که آن‌جا می‌تواند یک

مایه فسادى بشود و زحمات بسيارى را بهدر بدهد و تلفاتى را به نابجا به شما وارد کند.

## رادیو تهران را گرفتم اعلامیه‌ای بنام سپاه می‌خواند، اثری کشنده و مرگبار داشت

ساعت ۱۲ شب من بلند شدم که به رادیو بغداد گوش بدهم. زیرا که من هر شب دستگاه‌های تبلیغاتی عراق را می‌گیرم و با دقت تمام علائمی را که می‌دهد ثبت می‌کنم چنان‌که می‌گفت: در الله اکبر و سوسنگرد به نیروهای آنها حمله کرده‌ایم؛ اما آنها ما را فراری داده‌اند. گفتم: این خود از ضعفهای بزرگ دستگاه صدام حسین است برای این‌که چنین شکست آشکاری را وارونه وانمود کرده‌است. این دروغ بر نیروهای مسلح او قطعاً تأثیر منفی می‌گذارد. اما در همین ساعت که داشتم دنبال رادیو بغداد می‌چرخیدم رادیو تهران را گرفتم اعلامیه‌ای بنام سپاه می‌خواند. چون در این جنگها، مسئله روحیه، مسئله تعیین‌کننده‌است، اثری کشنده و مرگبار داشت و از يك لشکر دشمن در صورتیکه حمله متقابل می‌کرد زیان‌بارتر بود. می‌گفت: پس از مدتی رکود با آتش توپخانه و با کمک هوانیروز و سپاه این منطقه را بازپس گرفتیم. معلوم می‌شود چند تیپ از نیروی زمینی، نیروهای تحت فرماندهی چمران اصلاً در آنجا حاضر نبودند! چون من این کارنامه را امروز جمعه اول خرداد پر می‌کنم، صبح رحیم صفوی فرمانده عملیات سپاه را خواستم و گفتم: شما از این اعلامیه اطلاع دارید؟ گفتم: خیر. گفتم: «بنظر شما این اعلامیه صحیح است؟» گفتم: «خیر» صدمه جدی به هماهنگی نیروهای ما و ارتش می‌زند. تلاش زیادی را هدر می‌دهد. به او گفتم: فرماندهان نیروها دیشب در همان دیرگاه به پیش من آمدند که سخت رنجیده و عصبانی بودند می‌گفتند که ما تحت دلالت شما، فشار شما می‌رویم و همکاری و هماهنگی می‌کنیم بعد این رادیو با ما این‌طور می‌کند، این تلویزیون با ما این‌طور می‌کند و هر چه در هماهنگی زحمت کشیده می‌شود برباد می‌رود و روحیه خصومت و کینه برجا می‌گذارد. کسانی که این کارها را می‌کنند قطعاً دوست سپاه نیستند دشمن سپاه

هستند و می‌خواهند این ارگان را از مجموعه انسانهای معرف عقیده و ایثار به مجموعه انسانهای تابع قدرت و قدرت طلب تبدیل کنند. در ضمن، این‌گونه اطلاعاتها هیچ نفعی ندارد و این ضررها را برای سپاه و نیروهای مسلح ما در مجموع دارد:

۱. سلب اعتماد نسبت به بیانیه‌های سپاه
۲. ایجاد دوئیت و خدای ناکرده مخالفت و دشمنی میان سپاه و دیگر نیروهای مسلح چنان‌که همین دیشب پی در پی آثار عدم رضایت شدید اظهار می‌شد.
۳. دیر باورکردن نیروهای مسلح به آنچه از همه عزیزتر و گرامی‌تر است یعنی ایمان و اعتقاد و این معنا را در ذهنها آورده است که همه چیز بازی است و تا يك کاری انجام می‌شود هر کس می‌خواهد آن را بنام خود کند.
۴. از بین بردن آن حالت برادری، یگانگی و آن صفایی که ما در جبهه دیدیم و تبدیل آن به بحثهای مخرب که «من کردم و تونکردی چرا به نام تو کردند چرا به نام من نکردند؟ چرا کار دیگری را به نام خود کردی؟» و این‌گونه حرفها که مخرب روح و تن و روان و تبدیل‌کننده دوستی و آشتی به کینه و کدورت و دشمنی است.
۵. کم کردن میل به تحرك و کاهش دادن توانایی فرماندهی در عملیات نظامی است.
۶. میدان دادن به دشمن برای بهره‌برداری از این‌گونه بیانیه‌ها است.
۷. از بردن کار و تلاش شبانه روزی برای تغییر آنچه در باورها و اعتقاد نیروهای مسلح تغییر دادنی است.
۸. تشدید احساس مظلومیت و در نتیجه افزایش میل به گریز از جمهوری اسلامی و از نیروهای مسلح است.
۹. کاهش میل مشارکت در جنگ از سوی مردم و بوجود آوردن این باور که رفتن و در میدانها با مرگ دست و پنجه نرم کردن و در راه میهن اسلامی کشته شدن، این نتیجه را دارد که پس از کشته شدن، وسیله می‌شوی برای آن کس یا گروهی که می‌خواهد امتیاز را به خود منحصر کند.

۱۰. ضرر بزرگ دیگر پایین آمدن سطح اخلاق در جامعه و در نیروهای مسلح است.

۱۱. فروافتادن روحیه جهاد در نیروهای مسلح ما و در مردم ما است. و حالا پرسیدنی است که در برابر این یازده تا ضرر مسلم، تنظیم کننده و تبلیغ کنندگان دروغهای بی مزه چه سودی به افراد معتقد سپاه پاسدار می‌رسانند؟ بر خلاف این تبلیغات، افراد سپاه پاسداران برای این نمی‌جنگند که رقیب نیروهای مسلح دیگر باشند و بگویند که «ما کردیم و آنها نکردند» بلکه برای این می‌جنگند که دیگران را نیز با خود در یک جنگ اعتقادی دوش بدوش به پیش ببرند. این‌گونه بیانیه‌ها به زیان آنگونه مردم معتقد است و من یقین دارم که روزی روز افراد معتقد سپاه که اکثریت قریب به اتفاق آن را تشکیل می‌دهند، بیشتر به تبلیغات نابکارانه، مخالفان رئیس جمهوری پی خواهند برد و متوجه خواهند شد که چه کسی راست و چه کسی دروغ می‌گوید؛ چه کسی دوست آنها است و چه کسی دشمن آنها است، چه کسی می‌خواهد آنها را به ابزار سلطه طبقه جدید تبدیل کند و امتیازها را ببرند و بخورند و آنها را وسیله این کار بکنند و چه کسی می‌خواهد آنها را در خدمت به محرومان قرار بدهد. بهررو، بعنوان فرمانده نیروهای مسلح دستور دادم که از این پس هیچکدام از نیروهای مسلح به تنهایی نباید اعلامیه صادر بکنند. هرکدام از نیروها یک نماینده باید در دفتر آقای خرازی داشته باشند که همه اطلاعات جنگی در آنجا جمع بشوند و به صورت یک بیانیه هر شب خوانده بشود. تا دستگاه تبلیغاتی ما لااقل ما را از پشت سر، راحت بگذارد و مثل ستون پنجم عمل نکند و در میدانهای جنگ بابت یک بیانیه و تفسیری که بدنبال آن می‌آورد میل به ادامه تعرض را به صفر نرسانند.

پس از این‌که من با نیروهای مسلح و فرماندهان ارتش صحبت کردم، باز یادآور شدم همه این ضعفها را با کار و تلاش و شجاعت و کاردانی باید جبران کرد و شما وقتی از هر سو بجای تشویق و تقدیر این‌گونه مطالب دریافت می‌کنید جز این‌که بیشتر به کار و تلاش بپردازید راهی ندارید.

دو خبر هم امشب به من دادند یکی پاسخ امام پر از تشویق به همان فرماندهان نظامی بود و این پاسخ جبران آن بیانیه و تفسیرهای در پی آن را

می‌کند و چند صد برابر بیشتر. در همان حال، خبر دیگری دادند و آن این که مجلس قدم دیگری در حذف رئیس جمهوری بعنوان رئیس قوه مجریه برداشت. این هم پاداشی بود به زحمات من!

کارنامه پنجشنبه تکمله‌ای می‌خواهد که اینک بر آن می‌افزایم. تعداد اسیران به ۷۳۸ نفر رسیده است و این همان تعداد است که در کرخه کور بدست نیروهای ما اسیر شدند. از این تعداد ۱۲۶ نفر در عملیات منطقه شوش به فرماندهی سرهنگ جعفری دستگیر شدند. عملیات شوش به قرار گزارشهای امروز رئیس ستاد ارتش به نوبه خود عملیات مهمی بوده است. چرا که دشمن يك فرورفتگی بین نیروهای ما در نزدیکی کرخه کور ایجاد کرده بود که نیروهای ما آن را پس گرفتند و ۱۲۶ نفر را به اسارت گرفتند. به این ترتیب خوانندگان ملاحظه می‌کنند که عملیات در جبهه سوسنگرد و الله اکبر و شوش با موفقیت قرین بوده و با استفاده از روشهایی صورت گرفته که تکیه اساسی به انسان به اعتقاد انسان، به دانش انسان و به هم‌آهنگی انسانها با هم گذاشته شده بود. امید که انشاءالله این پیروزیها، به این روشها، روزافزون بگردد.

کارنامه شنبه ۱۹ تا جمعه ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار شنبه ۹ خرداد

روزنامه شماره ۵۵۱

این کارنامه را تحت ۸ عنوان می‌آورم ۱- دو هیأت، ۲- دیدارها و امور اداری، ۳- اعلام جرم و بودجه، ۴- سری به هلال احمر و اداره دوم ستاد ارتش، ۵- بازدیدها، ۶- گزارشها، ۷- در خانه شریعتی، ۸- «جنگ عجیب» تیتو.

۱ - آمدن هیأتها

## هیأت نمایندگان چهار کشور غیر متعهد و یکی هم ضیاءالرحمن

### رئیس جمهور بنگلادش و حبیب شطی

اما دو هیأتی که در این هفته به تهران آمدند یکی هیئت نمایندگان چهار کشور غیر متعهد و یکی هم ضیاءالرحمن رئیس جمهور بنگلادش و حبیب شطی بودند. هیأت غیر متعهدها طرح پیشنهادی را آورده بود که نسبت به پیشنهادهای که تا این زمان به ما ارائه شده بود، از نظر من بهترین بود. در مورد این طرح، در همان وقت که آن را با ما در میان گذاشتند، سئوالهایی به ذهن من رسید که طرح کردم و آنها هم جوابهایی دادند و سئوال و جوابها هم ضبط شد. بعد عین آن پیشنهاد را من به اطلاع امام رساندم و ایشان هم آن را خوب یافتند. بعد در شورای عالی دفاع طرح شد و بنا شد که اگر پیشنهادهایی که با آن سه هدف ما بخواند به ما بدهند ما دلیلی بر استنکاف نداشته باشیم، با این حال من گفتم بهتر است کار را محکم کنیم و هنوز سئوالهایی را طرح نکنیم. ناچار نامه‌ای نوشتیم و دو سئوال جدید نیز طرح کردیم که البته اگر به نتیجه رسید همه آنها عموماً به اطلاع افکار عمومی خواهد رسید. چرا که ما خود را قیم مردم نمی‌دانیم که وقتی بنام آنها تصمیم می‌گیریم، تصمیم را با اطلاع نرسانیم. خوب ما نماینده مردم هستیم. نماینده مردم کسی است که خود را موظف بداند طبق تمایل و خواست مردم رأی بدهد؛ پس ناچار همه آنچه را که شده است با اطلاع عمومی خواهیم رسانید.

هیأت دوم، هیأتی بود که به ریاست ضیاءالرحمن رئیس جمهوری بنگلادش آمد. این هیأت دوم در حقیقت به ما پیشنهاد می‌کرد که کار رسیدگی به تجاوز که «چه کسی متجاوز است» بلافاصله شروع شود. قبل از اینکه اصلاً جنگ پایان پذیرد و آن هیأت هشت نفری هم به یک هیأت چهارنفری تقلیل پیدا کند و اینها بکار بیردازند و شرایط صلح شرافتمندانه و مبتنی بر حق را فراهم بیاورند.

خوب، اینکه رسیدگی به تجاوز شروع بشود کار مفیدی بود که تقاضا و پیشنهاد خود ما هم بود و در این عیبی نبود. اما این هم که اینها کوشش کنند به یک صلح شرافتمندانه و مبتنی بر حق دست بیابند، محتاج آمدن به تهران

نبود! بهر حال ما به آنها گفتیم تا وقتی که حق به ما نرسد، ناگزیر به مبارزه و استقامت ادامه خواهیم داد. این گفتگوها هم باز در موقع خود عموماً با اطلاع افکار عمومی خواهد رسید. اصل قضیه این بود؛ جزئیاتش هم با اطلاع عموم خواهد رسید. همان طور که در مصاحبه گفتم وقتی این هیأت‌ها می‌آیند، زحمتش بر عهده ما است؛ اما عده‌ای مشغول «شعار دادن» می‌شوند. من از شما پنهان نمی‌دارم که این مسئله را با امام در میان گذاشته‌ام و گفته‌ام عده‌ای هستند که اخلاق و صفت سلطان خاتون را دارند.

### عده‌ای هستند که می‌خواهند ما بهر قیمت شکست بخوریم

وداستان سلطان خاتون این بود که به او گفتند: «پسر تو، سلطان جلال‌الدین محمد لایق و شجاع است و بگذار او عهده دار امور بشود و کشور را از حمله مغول حفظ کند» و او گفت: «نه، حمله مغول و سلطه مغول بر سلطنت این فرزند من رجحان دارد چون این فرزند به تمایلات خودکامانه و فساد اقتصادی که او مبلغ و مروج آن بود گردن نمی‌گذاشت. همین طور هم شد. آخر سر، «ریزه خوار سفره» مغول شد. ته مانده‌های سفره را جمع می‌کرد و برای نمردن از گرسنگی می‌خورد. همان‌جا هم به او گفتند: «اگر مانع نشده بود هم کشور بر جا بود و هم تو احترامات محفوظ.» او در پاسخ گفت: «این وضعیت من هنوز بر سلطنت این فرزند ترجیح دارد.»

حالا عده‌ای هستند که می‌خواهند ما بهر قیمت شکست بخوریم؛ چون فکر می‌کنند پیروزی، پیروزی رئیس جمهوری است و این چیزی است که برای آنها غیرقابل تحمل است! اما توجه ندارند که پیروزی، پیروزی اسلام است. پیروزی ملت اسلام است. رئیس جمهوری هم منتخب این ملت اسلام و خودش هم سربازی از سربازان اسلام است. عمده و تمام تلاش خودشان را بکار می‌برند برای اینکه جنگ با ضعف ما ادامه پیدا کند، نه اینکه جنگ ادامه پیدا کند با قوت ما! وقتی به کتاب «تیتو و جنگ عجیب» رسیدم، این معنی را خواهم گفت که اگر قرار بود جنگ با قوت ما ادامه پیدا کند، دیگر این همه در تضعیف رئیس جمهور اقدام بعمل نمی‌آمد. این هیأت‌ها هم که می‌آیند

ما نمی‌توانیم با آنها چنان رفتار کنیم که تمام افکار عمومی دنیا را بر ضد خود بسیج و تحریک کنیم و خود را مردمی جنگ‌افروز و این‌که می‌خواهیم دنیا را به آتش و خون بکشیم معرفی بکنیم، چون این به زیان موجودیت ما است. نه تنها به زیان ما در این جنگ است، بلکه به زیان موجودیت ما است. ما باید به دنیا بگوییم که حرف حق و معقولی داریم و مورد تجاوز واقع شده‌ایم؛ نباید بهانه و ایرادی در دست متجاوز باقی بگذاریم که بزبان ما در جنگ بهره بگیرد و نباید کا را بصورتی دربیاوریم که سرنوشت جنگ هم مثل سرنوشت گروگانها بشود و این ملت مأیوس جنگ زده دچار فقر و پریشانی و ناامنی تسلیم هر پیش‌آمده بگردد. حالا در این باره بیشتر از این صحبت نمی‌کنم. می‌گذارم کا را به موقع خود.

## ۲ - دیدارها و امور اداری

مطلب دوم، دیدارها و امور اداری است. من با گروه‌های بسیاری که به دیدنم آمده بودند، دیدار کردم و کارهای اداری را که به من راجع می‌شد انجام دادم. از جمله آنها با نمایندگان مجلس شورای اسلامی: با دو گروه آنها در این هفته صحبت کردم. یکی از این دو گروه آقایان حاجی کرمانی بود و دوستان او که درباره بحث آزاد و سرانجام آن صحبت شد. من پیش از اینکه نزد امام بروم در این باره با امام صحبت بکنم، در آغاز کار گفتم نخواهند گذاشت به معنای درست کلمه «بحث آزاد» برقرار بشود. دلیل آن هم روشن است: قدرت بدون تضاد نه شکل می‌گیرد نه واقعیت پیدا می‌کند و هر گروهی که بخواهد قدرت را به انحصار درآورد ناگزیر «ضد» می‌خواهد اگر «ضد» هم نباشد می‌تراشد و «لولو» درست می‌کند و به جان آن می‌افتد. به گمان من آنها که در پی ایجاد قدرت انحصاری هستند توانایی این کار را هم ندارند و جاده صاف کتی بیش نیستند. اینها مانع این کار خواهند شد، بلحاظ این‌که بهانه اعمال قدرت برای انحصار قدرت را از دست خواهند داد. پس این کار را نخواهند کرد و اگر هم ناگزیر بشوند به آن شکلی بدون محتوی خواهند داد. آنها گفتند که ما یک مقدار به اینها بدبین هستیم و این رفع شدنی است. گفتم بسیار خوب



و آنها رفتند خدمت امام صحبت کردند و امام فرموده‌اند که باید این بحث انجام بگیرد. بیانیه را هم از من خواستند که بنویسم و نوشتم؛ بنظر امام رسید منتشر کردم و دعوت کردم به بحث آزاد. گروههایی هم حاضر شدند و قرار شد این بحث آزاد انجام بگیرد. يك روز دكتر ممكن آمد و گفت كه راديو تلويزيون مي گويد كه اداره بحث آزاد بايد در دست ما باشد. بحثي كه بحث آزاد است اداره اش دعوا نمي خواهد مسئله اين است كه شرايط بحث آزاد تضمين و تامين بشود.

گفتم به آقای حجتی کرمانی مراجعه کنید که خود او و دوستانش مشکل را رفع کنند. مراجعه کردند و ایشان هم آمدند پیش من با نمایندگان دوست خود و گفتند: «اداره را ما بعهده می گیریم»؛ گفتیم: «خوب شما بعهده بگیرید» و شرایط «بحث آزاد» را فراهم بیاورید. طوری که کشور روش و راه برخوردی خاصیت آمیز را رها کند و مغزها به مبادله آنچه دارند بپردازند و راه حل‌های منطقی برای مسائل کشور پیدا بشود. دوباره خود من با امام در این باره صحبت کردم و قرار شد که فردای آن روز آقای حجتی کرمانی و دوستان او خدمت امام برسند و شرایط بحث واقعاً آزاد را فراهم بیاورند. یکی از آن شرایط دقیقاً چگونگی ترکیب شرکت کنندگان است یعنی اینکه ترکیب چنان باشد که واقعاً بحث باشد، صورت ظاهر و ساختگی نباشد، برای رسیدن به هدفهای مشخصی نباشد. جز کشف حقیقت و این که کدام فکر حق است و کدام فکر ناحق. ایشان رفتند و صحبت کردند و آمدند و گفتند که امام فرمودند: «بله انجام بدهید» و خودشان رفتند که شرایط را فراهم بیاورند. هنوز که خبری نشده است. امیدوارم که شرایط فراهم بیاید. اما من همچنان بر این باورم که نخواهند گذاشت بحث آزاد به معنای درست کلمه برقرار بشود. اگر قرار بود بحث آزاد برقرار بشود، این همه آزادیها مورد تجاوز قرار نمی گرفتند و اگر قرار باشد بحث آزاد به معنای درست کلمه فراهم بشود، احتیاجی به این همه تلاش برای تصرف و تسخیر قدرت باقی نمی ماند و جامعه در معنویت و مادیت را با هم می یافت. این دو از هم جدا نیستند و کم و کیفشان بهم ربط دارد؛ هر چند در معنویت کم و کیف چندان رسا نیست؛ ولی بهرحال میان مادیت و معنویت رابطه است و نه بیگانگی. حالا اگر آقایان موفق نشدند این

رادیو و تلویزیون را بقبول واقعیت وا دارند و امر امام را بقبولانند، ناگزیر راهی که می‌ماند این است که در يك محلی این بحثها انجام بگیرد و فی‌المراداری بشود توسط خود مردم و یا هر کس دیگر که بازم خود مردم و یا هر کس خواست این فیلم‌ها را در شهرها بنمایش بگذارند و گوش بدهند و بالاخره هر چه باشد باز تلاش و کوششی برای سالم کردن جو جامعه است و شکستن سد سانسور که بنام «بحث آزاد» هم می‌خواهند «بحث آزاد واقعی» را غیرممکن کنند. خواننده را به کتاب «تعمیم امامت و مبارزه با سانسور» رجوع می‌دهم؛ در آن، انواع سانسورها تشریح شده‌است. خواننده خواهد دید وقتی بخواهند هرکاری را از محتوی خالی کنند، شکل آن را حفظ می‌کنند و محتوی آن را عوض می‌کنند. هر چند که انقلاب هم همین است و پیامبر اسلام هم اشکالی را نگهداشت و محتوی را عوض کرد. ضد انقلاب هم همین کار را می‌کند: شکل را نگه می‌دارد و محتوی را عوض می‌کند، اما در جهت منفی و هدفهای مستقیم و غیرمستقیمی را از این نگهداری شکل تعقیب می‌کند تا عکس مقصود اولیه حاصل آید و چیزی بدست آید که جویندگان قدرت مطلقه خواهان آنند.

## بحث آزاد یا فریب

پس ما برسر وعده ایستاده‌ایم و آن‌طور نیست که فریب بخوریم و بگویم که چهار نفر نشسته‌اند و هرکدام حرف خودشان را می‌زنند و اسم این‌هم بحث آزاد است. خیر اسم این بحث آزاد نیست. برخورد مردم هم با واقعیت معلوم می‌کند که آنها این برنامه‌ها را چگونه تلقی می‌کنند. آنچه می‌شود را بحث آزاد می‌گیرند یا «شبه بحث آزاد» و بدور از واقعیتی که نامش «بحث آزاد» است. یا نمایندگان دیگر درباره مسائل مختلفی صحبت و بحث کردیم. به آنها گفتم این تاریخ بشر پیشاروی ما است ببینید چه وقت بوده‌است که کسی مشغول جنگی است خطرناک و در دنیایی پر از مخاطرات و تمام عواملی که باید در خدمت او قرار بگیرند تا او جنگ را با موفقیت پیش ببرد بر ضد او عمل می‌کنند. يك طرف قضیه این‌تست که بگویند رئیس جمهور این نهادها را

قبول ندارد خوب این آسان است، اما يك طرف ديگر كه عكس اين است، همين است كه بگويند اين آدم در حال جنگ است و در اين ۸ ماهه خون بدل او کرده‌اند و بجای کمک تا توانسته‌اند به او ضربه زده‌اند. اين چیزی است كه «در جنگ عجيب» بدان خواهم پرداخت برای اينكه حماسه اين جنگ از بسياری جهات بی‌مانند است از اين نظر نيز بی‌مانند است، نسل امروز و نسلهای آينده بايد حقيقت را عريان و صاف و آن‌طور كه هست اندر يابند و ببينند بر ما چه گذشته است و چه می‌گذرد.

### اعلام جرم و بودجه

مطلب سوم مطلب اعلام جرم و بودجه است. گفتند كه وزير مشاور آقای بهزاد نبوی در مجلس شورای اسلامی ۴ ساعت در جلسه خصوصی صحبت کرده و البته آنچه خواسته گفته است. حالا ديگر خوانندگان اطلاع دارند كه من طی دو نامه خواستم نوار اين مذاكرات در اختيارم قرار بگيرد كه نشد. همان‌طور كه اطلاع داريد برخلاف قانون اين نوار در اختيار من قرار نگرفت. ولی بطور کلی می‌دانم كه اين صحبت در رابطه با رئيس جمهور و اعلام جرم و نحوه رفتار او (رئيس جمهور) بوده است. اگر من خواستم برای بيان حاضر بشوم ناگزير می‌بايد از اين ۴ ساعت مطلع بگردم.

### گناه نوبری اين است كه موافق نيست اموال اين ملت مفت و رایگان به آمريكاييان داده بشود

در ضمن حرف و نقلهايی كه آقای وزير مشاور ( بهزاد نبوی ) گفته‌اند معلوم شد كه گناه بزرگ آقای نوبری چيست! آن گناه اين است كه چرا او (نوبری) موافق نيست اموال اين ملت مفت و رایگان به آمريكاييان داده بشود! اين موافقت نامه را خيانت می‌داند كه اين از نظر آقایان گناه اصلی اوست. اما وقتی به بودجه نگاه كنيد، بودجه‌اي كه حتی در رژيم پيشين نيز مانند نداشت، متوجه می‌شوید كه گناه او بزرگتر است!

این بودجه که تهیه شده است بدون اینکه بانک مرکزی به ابزار چاپ اسکناس بیش از آنچه که بود بدل بشود و وسیله غارت بی حساب « قشرهای صاحب امتیاز داخلی و خارجی» را فراهم بکند قابل اجرا نیست. بناچار کسی که پایبند دین و علاقمند به کشور باشد باید از این مقام کنار برود، اما اگر او بخصوص برای تجدید حیات نظام بانکی که شیرازه اش بکلی از هم پاشیده بود و «قراردادن آن در خط استقلال» زحمت هم کشیده باشد، البته به آسانی تسلیم یک جریان اقتصادی که وابستگی سریع و کشنده ای را ایجاد می کند نخواهد شد. در نتیجه لازم می آید برای حذف او «چاره ای» اندیشیده بشود. و اما تا حالا درباره اعلام جرم و آنچه بموافقت نامه با آمریکا مربوط می شود مطالب تازهی کشف شده است که به اطلاع شما رسیده است مطلب دیگری هم هست که آن این است که قرارداد الجزایر شامل سه موافقت نامه است که دو موافقت نامه از این سه موافقت نامه اصلاً منتشر نشده است. درباره آنها مشغول تحقیق اند تا ببینیم از آن دو موافقت نامه چه بلایی قرار است بر سر ما بیاورند که تا نتیجه آن تحقیق فعلاً سخن کوتاه می کنم و پس از روشن شدن نتیجه تحقیقات، آن را هم بموقع خود به اطلاع مردم می رسانم.

### لایحه حذف فرمان همایونی

آقای یزدی که عضو این هیئت سه نفری است نزد من آمد و درباره متارکه صحبت کرد. گفتم: بله از اول قرار بر متارکه بود متارکه یعنی این که آقایان به جریان حذف رئیس قوه اجرایی یعنی رئیس جمهور خاتمه بدهند و آن را متوقف کنند و از سوی من نیز متقابلاً حرفی و نقلی پیش نیاید تا جنگ با موفقیت پیش برود و من برای چنین متارکه ای همچنان آماده ام.

بعد درباره لایحه ای که با رندی تمام عنوان «حذف فرمان همایونی» را بدان داده اند تا بخیال خودشان افکار عمومی را فریب بدهند صحبت کردیم. در این مورد، من با امام هم دیدار و گفتگو کردم و بخشی از آن گفتگو را در مصاحبه کوتاه گفتم و چیزهای دیگری هم بود که آنها را می گذارم برای موقعی

که تفصیل این وقایع را بیاورم، ولی آن مسئله هم متوقف نماند که موضوع گزارش هفته بعد است و بدان خواهم پرداخت.

گزارش شنبه ۱۹ تا جمعه ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار یکشنبه ۱۰ خردادماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۵۲

### بودجه

و اما مسئله بودجه که قرار بود بحث آزادی در مورد آن انجام بگیرد. این طور به من گفتند که آقای وزیر مشاور در تلویزیون گفته‌اند در هر جا و هر موقع آماده است که درباره بودجه بحث بشود. بنابراین از ایشان و افرادی مطلع صرف نظر از عناوین دعوت شده بود که در این بحث شرکت کنند. من هم اعلام آمادگی کردم و همچنان که خوانندگان از آن اطلاع دارند بحث بصورتی که می‌دانند انجام نگرفت یعنی پیشنهاد دهندگان خود عدول کردند و باز رفت روی این که باید تحت مدیریت رادیو تلویزیون باشد و بهمان صورتی که دلخواه آقایان است.

بهر حال اینها گفته‌اند که درباره بودجه ما ناگزیر بودیم یکی از چندکار را بکنیم:

۱. از بانک مرکزی وام بگیریم
  ۲. خریدهای عمده مثل خرید اسلحه را کاهش بدهیم
  ۳. مالیات‌ها را افزایش بدهیم تا بودجه‌ای غیر از آنچه که به مجلس ارائه شده است تهیه و ارائه بشود.
- اما قرض از بانک مرکزی باعث عدم تکافوی پشتوانه ارزی کشور می‌شود و کم کردن خرید اسلحه در شرایط جنگی صحیح نیست و افزایش مالیات‌ها نیز در «شرایط بحرانی فعلی» صحیح نیست.

خوب وقتی قرارداد کسانی که کمترین اطلاعی از اقتصاد ندارند بودجه تهیه کنند، استدلالهایی هم که می‌کنند از همین قماش است که بیان‌کننده بی‌اطلاعی کامل از واقعیت‌های اقتصادی است. چون مفصل راجع به بودجه اظهار نظر کرده‌ام، در اینجا، نمی‌خواهم آنها را تکرار کنم؛ بلکه، می‌خواهم مطالب دیگری را به اطلاع افکار عمومی برسانم تا ببینند که این بودجه تا چه حد زیانبخش و اجرائش خطرناک است:

۱. یکی این‌که ببینیم منابع درآمد بودجه کدام است و بودجه از کجا تأمین می‌شود؟

۲. دوم این‌که ببینیم این بودجه به چه مصارفی می‌رسد؟

۳. سوم این‌که مشخص شود نفع این خرج به کیسه چه کس یا کسانی می‌رود؟ خوب، اگر ما نفت بفروشیم و ارز بخریم اولین مسئله‌ای که پیش می‌آید این است که اداره این ارز در اختیار کیست؟ و این سرمایه عظیم در دست چه مقامی قرار می‌گیرد؟ کلمه ارز که معلوم است یعنی پول خارجی که وقتی نفت را فروختیم و پول خارجی بدست آوردیم معنی آن این است که شما در کشوری که این پول مال آن کشور است قوه خریدی معادل پولی که در اختیار داری کسب کرده‌ای و می‌توانی خرید کنی. پس پول در اختیار آن کشور خارجی و یا بطور کلی کشورهای خارجی است. نفت تا وقتی در چاه است در اختیار ما است وقتی از چاه رفت توی کشتی در اختیار خریدار است و پول فروش آن نیز در اختیار خریدار است؛ سرمایه‌ای است در دست او که مناسب با سیاست‌های پولی و مالی شرکت‌های چند ملیتی جهانی آن را در جهان بکار می‌اندازد.

در اینجا يك مطلبی وجود دارد که برای افکار عمومی بسیار در خور توجه و مهم است و آن این‌که از قدیم‌ترین زمان، هر قدرت مسلط جهانی محتاج دو نوع پول بود: يك نوع پول که نقش پول جهانی را بازی می‌کرد و یکنوع پول که نقش پول محلی را بازی می‌کرد. رابطه میان این دو نوع پول یکی از مجاری مهم غارت زیر سلطه‌ها توسط مسلطها بود یکی از اسباب مهم جنگ‌های بین ایران و رم هم در طول تاریخ همین مسئله بود که اختیار این پول جهانی در دست که باشد یعنی اینکه غارت چگونه انجام بگیرد و متأسفم که

اشتغال به کارهای کشور مجال نداده است که کتاب « پول و نظام بانکی ایران » را کامل کرده و منتشر کنم.

ولی کتابهای زیادی درباره جریان طلا و نقره از دوران پیش از اسلام و بعد در دوران اسلامی به چاپ رسیده و این امر از امور مسلم است که یکی از دلایل انتقال مرکز قدرت از کشورهای اسلامی به کشورهای اروپایی و تغییر جریان طلا از معادن طلا به مراکز اسلامی که مجرای قدیمی بود، آن مجرا تغییر کرد و از مبداء معادن طلا به مقصد کشورهای اروپایی جریان پیدا کرد، همین «جنگ پول» بود.

بهرحال جنگ پول همچنان که «جاده ابریشم»، یعنی در دست داشتن مهار تجارت جهانی از عوامل عمده جنگها در طول تاریخ بشری بوده است. دوگانگی پول تا دوران قاجار حفظ شد. در آن نظام دو پول وجود داشت «پول محلی و پول مرکزی» که دولت مرکزی با تغییر عیار این دو پول جیب مردم مستضعف را بسود خود و دیگر مستکبران خالی می کرد. تا این که بعد از شکست در دوران قاجار، «پول اصلی» ارز خارجی و «پول محلی» پول کشور که در دوره پهلوی همین ریال باشد، شد. تغییر ارزش این دو پول نسبت به هم یکی از منابع و وسایل مهم غارت کشورهای زیر سلطه است. همه شما شاید نخوانده و نشنیده باشید؛ ولی بیایند بین شما که خوانده و شنیده اند که اقتصاددانان اروپایی پیایی فریاد برمی آوردند که آمریکا از جیب اروپا دارد جنگ ویتنام را انجام می دهد و هزینه های جنگ را به کشورهای زیر سلطه تحمیل می کند. این کار را از راه همین ابزار پولی یعنی دلار که پول حاکم بر جهان بود و هست، انجام می دهد. نمونه های بسیاری هست که حالا من اگر بخواهم وارد نمونه ها بشوم طولانی می شود بعنوان نمونه دوم، می گویم که در جنگ دوم نیز انگلیسی ها هزینه های جنگی را از طریق همین تغییر ارزش پول به مردم هندوستان تحمیل کردند.

برخورد گروهی یا...

بودجه کشور و نقشش در تحول

حالا ما بیاییم ببینیم در مورد وضع کشور ما تغییر ارزش رابطه این دو پول چه غارتی را به سود مسلطها و به زیان ما موجب می‌شود تا يك مقدار بیشتر مردم به عمق آنچه در ظاهر «برخورد گروهی» نام دارد پی ببرند. خوب، ظاهراً ندادن ارز به کسانی که در خارج کشور زندگی می‌کنند بازنشستگان، دانشجویان و اینها دلسوزی است و حکایت از کمال مراقبت در منابع ارزی و حفظ آن منابع می‌کند اما اگر ما بدانیم که:

اولا این ارزها باید خرج بشوند تا دولت بتواند بودجه خود را خرج بکند چون بودجه دولت در اصل ارز خارجی است که باید آن ارز خارجی را به وارد کننده کالا یا تقاضا کننده پول خارجی بفروشد و مابه ازای ریالی آن را در ایران خرج کند. اگر آن ارز را نفروشد بودجه در اینجا ندارد که خرج کند.

ثانیاً اگر بدانیم این‌گونه سختگیری‌ها موجب می‌شود که در «بازار آزاد ارز» قیمت ارز افزایش پیدا کند. خوب، در حال حاضر قیمت دلار در بازار آزاد ۲۰ تومان است در بازار رسمی ۷۸ ریال تا ۸ تومان، حالا شما تفاوت ۸ تومان و ۲۰ تومان را بگیرید که ۱۲ تومان است. از طرف دیگر، از طرف دیگر، برای تأمین بودجه ما، قرار بر فروش نفت تا مبلغ ۳۵ میلیارد دلار است. یعنی باید هر مقدار که لازم است نفت بفروشیم تا این مقدار پول بدست بیاوریم و این بودجه بتواند تأمین و خرج بشود، تفاوت قیمت ۱۲ تومان برای هر دلار ضرب در ۳۵ میلیارد می‌شود ۴۲۰ میلیارد تومان که می‌بینید رقمی بزرگتر از کل بودجه کشور است. اولین سوالی که طرح می‌شود، اگر يك بحث آزادی واقع بشود، این است: این پول به کیسه چه کسی می‌رود؟ این همان تفاوتی است که گفتیم در طول تاریخ همیشه بود و به جیب حاکمان و قشرهای مستکبر می‌رفت و می‌رود. معنای این‌که ارز در بازار آزاد ۲۰ تومان است، این است که ارزش ریال نسبت به دلار به نسبت بیشتری کاهش می‌پذیرد یا پذیرفته است و در نتیجه آنها که این پول در اختیار آنها قرار می‌گیرد یعنی دستگاه بانکی کشورهای صنعتی از این تفاوت قیمت استفاده اصلی را می‌برند و آنهايي هم که در جریان این مبادله «ارز» بدست می‌آورند قسمتی از این پول را می‌برند.

تا اینجا، مسئله روشن است که بودجه‌هایی از این‌گونه سودهای کلانی نصیب قشرهای مستکبر داخلی و بین‌المللی می‌گرداند. بترتیبی که من برای



شما شرح کردم، هراندازه حجم بودجه را افزایش بدهید و وابستگی شما به ارز خارجی بیشتر باشد، این «استفاده» بزرگ خواهد شد. این رابطه تنها بین ریال و دلار نیست. پول عموم کشورهای زیرسلطه نسبت به پول کشورهای مسلط دارای همین رابطه است و این یکی از منابع مهم درآمد کشورهای صنعتی مسلط و از اسباب عمده غارت کشورهای زیر سلطه توسط آنها است. این مسئله‌ای نیست که من تازه عنوان کرده باشم همان‌طور که با خواننده گفتم قسمتهای اصلی این کتاب «پول و نظام بانکی در ایران» نیز نوشته شده و این مطالب هم نوشته شده‌اند علاوه بر این که هنگام اقامت در فرانسه مقاله‌ای در مجله علمی فرانسه منتشر کردم تحت عنوان «چگونگی بازگرداندن پولهای نفت به اقتصادهای صنعتی» در آنجا بهمین مسئله نیز پرداختم و افزایش ذخائر ارزی را بعنوان پشتوانه پولهای کشورهای زیر سلطه در واقع یک نوع در اختیار گذاشتن مفت و مجانی منابع ثروت کشورهای زیر سلطه که در اختیار بانکهای کشورهای سرمایه داری است، توصیف کرده‌ام و همین‌طور هم هست. پس اگر ما بجای ارز خارجی همان نفت را پشتوانه اسکناس خود قرار بدهیم، آسمان به زمین نمی‌آید و هیچ فاجعه بزرگتری هم رخ نمی‌دهد، به عنوان ذخیره ارزی نمی‌توان و نباید این‌گونه نفت و این ثروت را متعلق به نسل امروز دانست و ثروت نسلهای آینده را صادر کرد و پول آنرا در اختیار مسلطها گذاشت تا به زیان خود بکار ببرند.

در مورد بکار بردن این پولها به زیان ما نیز من در یک تحقیقی که باز به زبان فرانسه و فارسی هردو منتشر شده‌است و تحقیقی است در باره شرکتهای چندملیتی در جهان و نقش آنها برای تصرف اقتصاد جهان آورده‌ام که در کتاب «نفت و سلطه» نیز چاپ شده و به خواننده قویاً توصیه می‌کنم این کتاب را با دقت مطالعه کند؛ چرا که بحث راجع به «بودجه وابستگی» را در فصل اول این کتاب در تحلیل بودجه رژیم سابق آورده‌ام. حال این‌که بودجه رژیم سابق ۴ میلیارد کسری داشت و این بودجه ۱۳ میلیارد و اگر درست دقت بکنیم بیشتر از اینها است.

اما اینکه این بودجه بچه مصرفی می‌رسد؟ ما یکی از ایرادهای اصلی به رژیم سابق را این می‌دانستیم که با رشد دادن دیوان‌سالاری، طبقه جدیدی

ایجاد می‌کند که اینها در حقیقت از طریق تولید و افزایش آن در کشور اعاشه نمی‌کنند بلکه از فروش ثروت طبیعی کشور اعاشه می‌کنند و رشدشان مربوط به بیشتر فروختن این ثروت است. اینک بدون این‌که ما این بودجه اداری را افزایش یا کاهش بدهیم، چگونه این افزایش هزینه‌های اداری را توجیه کنیم؟ در این بودجه ما نه تنها هزینه‌های اداری را افزایش داده‌ایم بلکه بخشی از بودجه نیز صرف جبران ضرر و زیان بخشهای تولیدی می‌گردد، پس معنایش این است که حتی آن بخش از بودجه کشور هم که باید خرج سرمایه‌گذاری‌ها بشود، در واقع خرج سرمایه‌گذاری نمی‌شود، بلکه صرف یک سرمایه‌گذاری منفی می‌شود. به این معنی که جبران تولید نکردن دستگاههای تولیدی صنعتی، کشاورزی و غیر اینها را از این طریق می‌کنیم. اما آیا ما راه حل دیگری نداریم؟ نمی‌توانیم این دستگاهها را بکار بیاندازیم و آنها تولیدشان را افزایش بدهند و بجای این‌که باری بر بودجه باشند خود به بودجه کمک کنند؟

وقتی تمام بودجه در حقیقت صرف هزینه‌های اداری می‌شود معنای این بودجه جز ایجاد بازار خرید برای کشورهای خارجی چیست؟ این آن حقیقت دردناکی است که شما خوانندگان باید بدانید و باید بدانید که جنگ اقتصادی مخوف‌تر و مشکل‌تر است و پرداختن به آن دانش و ایمانی بیشتر می‌طلبد و ملتی باید از مناقشات دست بردارد و به جان و دل شب و روز کار کند تا بلکه نجات بیابد.

این‌جا است که متوجه می‌شوید براه انداختن این مناقشات، برخوردها حتی پوشش قراردادن جنگ در حقیقت برای این است که شما این واقعیت‌های دردناک را ندانید و بر شما برود آنچه باید برود.

هیچ لحظه، چه پیش، چه در دوران انقلاب، چه پس از آن از بیان این حقیقت بازنیاستاده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام و می‌توانم کوشیده‌ام و می‌کوشم تا مردم ما این حقیقت را بدانند و به تلاش برخیزند؛ پیش از آن‌که کار از کار بگذرد و دیگری کاری از ما ساخته نباشد. وقتی بودجه یک کشور صرف هزینه‌های اداری شد و این هزینه‌ها به جای این‌که کاهش پیدا کنند افزایش غیر معقولی هم پیدا کردند، بودجه خورد و برد می‌شود. این بودجه از همه بودجه‌هایی که تا این زمان تهیه و به اجرا گذاشته شده‌اند، گوی سبقت ربوده

است. تا توانسته بر هزینه‌های اداری افزوده‌اند. افزایش هزینه‌های اداری قوه خرید را با يك ضریبی متناسب با میل به مصرف و بسیاری عوامل دیگر افزایش می‌دهد و ناچار برای این قوه خرید باید کالا به بازار عرضه کرد و چون این کالا هم در داخل تولید نمی‌شود باید از خارج خرید و وارد کرد و وقتی از خارج خریدی و وارد کردی، زمینه تولید داخلی از آنچه هم هست کمتر می‌شود و بودجه بعدی باز متناسب با این جریان افزایش پیدا می‌کند و باید باز فضاها را خالی دیگری را که نتیجه عدم سرمایه‌گذاری‌های لازم است، پر کرد. بی‌کارها را سرگرم کرد و به آن‌ها چیزی داد که بخورند و صدایشان درنیاید و از سوی دیگر همین افزایش بودجه، افزایش صدور نفت را طلب می‌کند و این دو به نوبه خود افزایش واردات را و همان جریان پیش می‌آید که کار رژیم پیشین را از نظر اقتصادی به بن‌بست کشاند و آورد بر سر او آنچه آورد. خوب این جریان ایجاد توسعه بازار برای کالاهای وارداتی سودش به چه کسی می‌رسد؟ به آنها که متصدی توزیع کالا در داخلند و به آنها که فروشنده این کالاها به ما هستند. پس این بودجه هم در منابع که همان درآمد نفت است، هم در مصرف به سود آنها است که دارند و به زیان آنها است که ندارند.

مطلب سوم این‌که می‌گویند ۷۰ درصد از بودجه از نفت است، اما همین هم حقیقت ندارد و چیزی بیشتر از کل بودجه از نفت است به چه اعتبار؟ به این اعتبار که می‌گوییم:

این امر مسلم است که تولید کشور ما پایین آمده، پس مالیات گرفتن از تولیدی که انجام نگرفته و پایین آمده بی‌معنی است. پس این ۳۰ درصد که می‌گویند از مالیات و غیره می‌گیرند از کجاست؟ آنها هم از نفت است به چه معنی؟ به این معنی که وقتی کالا وارد کشور می‌شود حقوق و عوارض گمرکی از آن می‌گیرند. تولید در ایران انجام نگرفته ما از خارج خریده‌ایم. با چی خریده‌ایم؟ با نفت. پس در حقیقت این حقوق و عوارض گمرکی به يك واسطه، همان درآمد نفت است. خوب قسمت دیگری از این مالیاتها مالیات بر حقوق است. حقوق را از چه محلی می‌پردازیم؟ درآمد نفت. و قسمت دیگر از همین مالیاتهای غیرمستقیم، عوارضی است که بر مصرف نفت و بنزین وضع و وصول می‌شود. همه اینها را در همان نفت سلطه محاسبه کرده‌ام. شما

اگر حوصله داشته باشید می‌توانید خودتان بنشینید و محاسبه کنید. خواهید دید که همه از نفت است. خوب معنای این حرف چیست؟ معنای این حرف این است که ما چیزی بیشتر از تولید نفت و فروش نفت مصرف می‌کنیم و این همان کسر بودجه است. این کسر را از کدام محل خواهیم پرداخت از فروش نفت در سالهای آینده. در این جهان باز یک مسابقه‌ای است، یعنی ما هر سال کسر خواهیم داشت. هر سال این کسری باز به اعتبار فروش نفت در سال بعد است و در سال بعد کسر خواهیم داشت و کسری ما افزایش پیدا خواهد کرد. در نتیجه، وقتی که به آخرین قطره نفت می‌رسیم، کسری‌های ما بر هم اضافه شده‌اند و دیگر محلی هم نداریم که از آن محل این کسری‌ها را بپردازیم. اگر کار به آنجا برسد پایان شوم و دردناک زندگی اقتصادی یک ملت است. معنای کسر بودجه چیست؟ و نفع آن را چه کسی می‌برد؟ از قدیم گفته‌اند کسی که خرجش از دخلش بیشتر باشد خانه خراب است. چون هر چه هم درآمد بدست بیاورد باید به کسانی بدهد که از او طلب دارند و به او جنس می‌فروشند. وقتی یک جامعه‌ای از عوامل عمده‌ی تورم سیاست مالی دولت شد و هزینه‌هایی می‌کند در واقع قدرت خریدی که بودجه دولت ما ایجاد می‌کند، اقلأً ۲/۵ برابر کل بودجه است؛ این قوه خرید به بازار می‌رود و به تقاضا برای کالا یا خدمت تبدیل می‌شود. پس قیمت‌ها هم در آنجا بالا می‌رود. قیمت‌ها که بالا رفت، فروشنده نفع می‌کند و خریدار زیان. پس ما که این بودجه را بودجه فقر روزافزون توده‌های محروم و ثروت روزافزون اقلیتی مستکبر وصف کرده‌ایم، بی‌جا نگفته‌ایم. در رژیم سابق هم همین‌طور بود و در کشورهای مختلف دنیا هم که بنابر تمرکز قدرت است، همین‌طور است.

کارنامه ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار سه شنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۵۳

قسمت سوم

● اگر بخواهید در جامعه ای که  
اکثریت وسیعی بمعنی واقعی  
کلمه گرسنه و بیکارند برای دزدی  
مجازات دست بردن قرار  
بدهید، بعد از مدتی مردم  
بی دست خواهند شد!  
● باور نکنید که بشود بر اساس ترس،  
امنیت بوجود آورد

### خرید اسلحه

استقلال برنامه مفصل می خواهد و این برنامه مفصل باید اجرا گردد  
خوب می گویند: ما نمی توانیم خرید اسلحه را کاهش بدهیم. اولاً تا این  
زمان به ما اسلحه عمده ای نفروخته اند تا بخریم و به استاد آن مجبور باشیم این  
همه نفت صادر کنیم و پولهایش را در بانکهای خارجی ذخیره کنیم!  
ثانیاً تبلیغ این جنگ و ادامه آن در ماورای مرزها را به چه قیمت عملی  
کنیم؟ وقتی ما بنا را بگذاریم بر جنگ با عراق در ماورای مرزهای ایران به  
قیمت افزایش وابستگی به اربابان عراق، وابستگی از لحاظ اسلحه، وابستگی  
از لحاظ ارز آیا این دفع فاسد به افسد نیست؟ خلاف عقل و منطق نیست؟  
پس يك جای قضیه را به مردم نمی گوئیم. حقیقت را بگوئیم: مسلمان به مردم  
خلاف حقیقت نمی گوید و نباید بگوید؛ جان جوانها، خرابی خوزستان و  
جاهای دیگر، افزایش عوارض جنگ به بهای افزایش وابستگی هایی که بعداً  
دیگر از جنگ آنها نخواهیم توانست رهیدن، آیا همه اینها اسمش جنگ بخاطر  
اسلام است؟ پس یا این سخن نادرست است و بهانه جویی است یا آن سخن  
نادرست است یعنی در واقع هدف از ادامه جنگ ظاهراً جز این نیست که  
مواضع متصرف در قدرت تحکیم بگردد. هدف از طولانی کردن جنگ جز این  
نیست که مواضع تحکیم بگردد و این هم از اشتباهها است. چون ظاهراً ممکن

است عده‌ای يك عناوینی پیدا بکنند، اما در بطن و باطن امور آن عوارض منفی رشد می‌کند و وقتی جنگ که بالاخره روزی باید پایان پذیرد، پایان پذیرفت، آن عوارض خود را نشان می‌دهند و آدمهایی که دچار خوش باوری بودند، ناگهان بخود می‌آیند می‌بینند پندارشان وهم بوده و همه چیز از دست رفته است. پس این دلیل هم بی‌وجه است و ما می‌باید برای ایجاد دوران سوم در زندگی بشری راه دیگری برویم، این «راه دیگر» تغییر همه روشها به منظور ایجاد يك کشور نمونه اسلامی است. از سویی دیگر باید آن تلاش در پشت جبهه را بصورت تلاش عظیم در جبهه‌ها برای واردآوردن ضربه‌های فوری و قاطع به نیروهای دشمن تبدیل کنیم. طوری که جنگ در کوتاهترین مدت با موفقیت کامل به انجام برسد و ما کشور را بر پایه استقلال و آزادی بسازیم. البته در روز اول همه چیز ناگهانی و با يك تصمیم ساخته نمی‌شود؛ بلکه يك جریان طولانی دارد، استقلال برنامه مفصل می‌خواهد و این برنامه مفصل باید اجرا گردد.

من درباره بودجه نیز با امام صحبت کرده‌ام. در همین هفته به ایشان عرض کردم ما هر قدم که در برابر آمریکا عقب بنشینیم او ده قدم پیش خواهد آمد. ما نمی‌باید سرسوزنی عقب بنشینیم و کمترین امتیازی بدهیم. امام با قیافه‌ای مصمم تأکید کردند «همینطور است». گفتم: اگر بخواهیم چنین بکنیم باید این بودجه در ترکیب منابع تأمین مالی و علی‌الخصوص موارد مصرف تغییر کند. وگرنه این بودجه، بودجه وابستگی است و طبعاً عوارض داخلی خود را هم بیار می‌آورد که همان رژیمهای وابسته است و از نو مبارزه ملت، منتها این دفعه با فکر دیگری که معنایش شکست اسلام است ادامه پیدا می‌کند و من روشن نمی‌بینم که آینده این ملت بهتر بشود. این است که ما می‌باید هر چه می‌توانیم تلاش بکنیم تا این ملت در اسلام به استقلال کامل برسد به خود باور کند، روی پای خویش بایستد که این شرط اصلی ایجاد دوران سوم در تاریخ زندگی بشری است.

به گمان من ما رسالت داریم و این امکان را هم داریم که این دوران را آغاز کنیم. بر همه زنان و مردانی که این نوشته را می‌خوانند و سوز دل مرا حس می‌کنند واجب است به تلاش و کوشش و ایستادگی و استقامت برخیزند،

افق دید خود را وسیع بکنند، بدانند تا ما تغییر ندهیم، تغییر نمی‌کنیم. البته از آن طرف، «تا تغییر نکنیم، تغییر نمی‌دهیم» و این دو با هم ربط منطقی دارند. این مقدار راجع به این بهانه‌ها در قضیه بودجه کفایت می‌کند.

### بودجه و افزایش مالیاتها

اماحالا می‌رسیم به این‌که این افزایش مالیاتها در این شرایط بحرانی صحیح نبود؛ ولی این مالیاتها کدام مالیاتها است و چرا این افزایش صحیح نبوده‌است؟ ما اگر امنیت قضایی، و امنیت به معنایی که بعد خواهیم پرداخت، (در همین جا چند نوبت بارها توضیح داده‌ام باز هم امروز توضیح خواهم داد) برقرار بکنیم و اگر ما ظرفیت واحدهای تولیدی خودمان را به تمامی مورد بهره برداری قرار بدهیم، به دو نتیجه می‌رسیم یکی کاهش تکیه بودجه به نفت و افزایش تولید داخلی و دوم نظم منطقی پیدا کردن بودجه ضمن این‌که از مردمی که تولیدی هم ندارند و چیزی هم دریافت نمی‌کنند، مالیات گرفتن البته بی‌معنی است. اما بالاخره در این کشور تا وقتی اقتصادی هست و داد و ستی هست سودی هم هست. چرا مالیات گرفتن از کسانی که این سودها را می‌برند صحیح نیست؟ صحیح نیست که ما این مالیاتها را بگیریم، یعنی این که این بودجه از دو جهت در خدمت آنها است: یک جهت این‌که دولت پولها را خرج خواهد کرد و قدرت خریدی که توزیع می‌کند برای خرید به بازار خواهد رفت و اینها سودهای خود را خواهند برد و جهت دیگر این‌که چیزی هم به عنوان مالیات نخواهند پرداخت. باید گفت هر کس را از عملش می‌شناسند؛ در مورد اندیشه، اصل قول است باید دید که چه می‌گوید. اما در مورد آدمها، عمل شرط است. «چه می‌گوید» مسئله نیست، آسان می‌شود گفت که من مسلمان دوآتشه هستم، مکتبی هستم، طرفدار مستضعف و محروم هستم، اما در عمل است که باید دید که چه می‌کند. این بودجه به نفع قشر سرمایه بدست و کاربردست داخلی و خارجی است، خیلی واضح و بدون ابهام، اگر کسانی هستند که این مطالبی را که من در این زمینه‌ها طرح کردم صحیح نمی‌دانند آن را با استدلال بدون‌های وهوی بنویسند و باطلاع مردم برسانند که

به چه دلیل این توصیف و تحلیل صحیح نیست. این بودجه از جهت این که بسود مستکبران داخلی و خارجی است، همانند بودجه‌ای است که رژیم سابق می‌نوشت. ما که آمده بودیم همه چیز آن رژیم را دگرگون کنیم اینک در خط آن رژیم چهاراسبه پیش رفته‌ایم.

### حضور در اداره دوم ارتش

مطلب چهارم حضور در اداره دوم ستاد ارتش و هلال احمر بود. در اداره دوم ستاد ارتش گزارشی طرح شد که ۱۹ گروه سیاسی چپ و ماورای چپ و راست و ماورای راست سعی در رخنه و نفوذ دارند و اعلامیه‌های آنها را که پخش می‌شود ارائه کردند و اینکه ارتش مصونیت می‌خواهد و حفاظت می‌خواهد و گرنه از درون دچار ضعف می‌شود و دسترسی دشمن به درون ارتش خطر اساسی برای موجودیت ایران است. درباره ارتش و تحولی که در جریان جنگ پذیرفته است پیش از صحبت کرده‌ام و بعد از این هم در جای خود صحبت خواهم کرد. در این جا هم به آن‌ها که صادقند و به هر دلیل که پیش خودشان دارند، موافق رئیس جمهوری نیستند می‌گویم: آنچه در این جنگ ساخته شد ضامنی است برای بقای کشور شما.

بخاطر موافقت و مخالفت با رئیس جمهور سر به سرش ن‌گذارید و به روزی در نیاورید که خدای ناکرده اگر این تجربه حمله عراق بصورت دیگری تکرار شد، کشور بتواند سرپا بماند.

باری در این جمع برای آنها مفصل صحبت کردم؛ گفتم: آن هدفی را که شما می‌خواهید متحقق کنید، ترساندن متحقق نمی‌کند. در دوران رژیم سابق دستگاه‌های تأمینی گوناگون برای درون ارتش بوجود آمده بود اما شما دیدید که در جریان انقلاب این درون به انقلاب میل کرد و آن رژیم نتوانست مانع تحول تمایل ارتش از رژیم شاه به انقلاب بشود. ما باید محیط امن بوجود بیاوریم جوری که سرباز، درجه دار، افسر، کارمند، و هرکسی که در ارتش خدمت می‌کند محیط خدمت خود را محیط امنی بداند و با شادی، رغبت، میل و فداکاری و اخلاص در این محیط کار بکند. برای دست یافتن به این



هدف، دو کار ضرورت دارد: یکی عقیده یکی هم اخلاق. چون بسیاری چیزها هست که انسان بصورت باور می‌پذیرد اما در عمل بدان عمل نمی‌کند، پس اخلاق یعنی عقیده در عمل و این همان معنویت است، اگر معنویت در ارتش اهمیت پیدا بکند طبعاً تسلیم وسوسه و تحریک از داخل و خارج نمی‌شود. شما باید در این زمینه کار کنید تا اداره دوم محلی برای سالم کردن محیط فعالیت نظامیان برپایه این معنویت بشود که اگر این‌طور کردید نیروهای مسلح یک نیروی اعتقادی شده و خود از اسباب امن و امنیت داخلی و خارجی یک کشور می‌گردند و وجود چنین ارتشی تضمینی است برای این‌که هیچ دولتی تصور حمله به ما را نکند. چرا که می‌داند این چنین ارتشی قادر است تمام ملت را بسیج کند و بکار بگیرد. این اصل حرف بود که در این زمینه خیلی با تفصیل بر اساس عمل بکنید. اگر بر اساس سابق رفتید، - چنانکه متأسفانه در دوران انقلاب نیز همین‌طور شده‌است - و امنیت بر ترس استوار شد، این خود بزرگترین ناامنی است و این ناامنی روزبروز افزایش پیدا خواهد کرد تا جایی که مثل رژیم سابق غیرقابل تحمل بگردد. به آنها گفتم: اگر افرادی که به محیط ارتش می‌آیند، این محیط را محیطی ناامن یافتند که در آنجا انسان باید مواظب باشد که یک کلمه حرف بودار از دهانش بیرون نیاید و یک حرکت معنی‌دار نکند، از صبح تا وقتی که این محیط را ترک کند با ترس، اضطراب و سانسور دائمی خویش یک زندگی جهنمی را خواهد گذراند. مگر این‌که دستگاه فکری خود را تعطیل کند که از آن ارتش هم، در این جهان پر از تحریک، دیگر انتظار دفاع از کشور را، نمی‌توان داشت. پس ناچار شما می‌باید محیط او را امن کنید و او را به واقعیت‌ها خوب بدهید. بتدریج به امنیتی دست خواهید یافت که در هیچ ارتشی مانند آن دیده نشده است جز در ارتشی که پیامبر ما در صدر اسلام بوجود آورد. البته در آنجا هم آنها که می‌خواستند نفوذ کنند، بودند. شیوه شناسایی منافقان در قرآن توضیح داده شده و مسلمانهای آن روزگار هم این منافقان را با آن روشها می‌شناختند و آنها هم در آن ارتش هم نمی‌توانستند رخنه کرده و فساد کنند. بعد مسئله امنیت را به لحاظ سنجش افکاری که انجام گرفته بود، پیش آوردند که بر طبق آن ۷۰ درصد مردم خود را از هر امنیتی محروم می‌بینند، بنابراین رقم بزرگی است و از سابق هم بیشتر شده

و باید برای ما که مسئول مردمیم بیشتر از هوشیار دهنده، تکان دهنده باشد. هراندازه ما بخواهیم ترس را بیشتر بکنیم برای این که امنیت بیشتر بشود، به نتیجه عکس می‌رسیم. چرا؟ زیرا ساختهای رژیم سابق از دست رفته‌اند. اولین شرط برای این که ترس بتواند حتی امنیت ظاهری و قلابی را بوجود بیاورد و این امنیت استمراریابد، ایجاد ساختهای قوای قهریه است. اینها باید مثل یک ماشین، بدون حق چون و چرا، عمل کنند. وگرنه آن نتیجه حاصل نمی‌شود بلکه عکس نتیجه می‌دهد؛ یعنی روز به روز تمایل به مقابله با زور از راه زور را افزایش می‌دهد و همان‌طور که می‌بینیم کشور بطرف برخوردهایی می‌رود که علاوه بر این که برای سرنوشت کشور ما سخت نگران کننده است، خلاف خواست و میل مردم ما نیز هست.

### مردم ما قرن‌ها امنیت به معنای اطمینان خاطر نداشته‌اند

از این که من بعنوان رئیس جمهوری معرف تمایل به ایجاد آن امنیت هستم، هم به خود می‌بالم و هم خود این امر دلیل است برای این که مردم چه نوع امنیتی را می‌خواهند. در جای خود به مناسبت کتابی که خوانده‌ام درباره «زن و غرب» خواهم گفت چرا زنان و مردان با اطمینان خاطر تمام، مکنونات خاطرشان را، مکنونات قلبی‌شان را حرفهایی را که به دیگران نمی‌زنند به نزدیکترین کسان نیز خود نمی‌زنند، با رئیس جمهور خود در میان می‌گذارند؟ نامه‌هایی که می‌نویسند حتی آنچه که در دیدارها می‌گویند، نشان آن است که به محض این که اطمینان خاطر پیدا کردند که این آدم نظر ندارد به این که اینها را وسیله کسب قدرت و وسیله زورگویی کند و به آنها زور بگوید و به او از این جهات اطمینان پیدا می‌کنند، آن وقت به هیجان می‌آیند و در محیط امن، با رهبری که به آنها اطمینان خاطر می‌دهد، کارهای بزرگ از آنها ساخته می‌شود. چنان که این جنگ یکی از بهترین نمونه‌های آن است. جنگی که قرار بود چهار روز بیشتر ادامه پیدا نکند، اکنون در ماه نهمش هستیم و دور هم در دست ما است. این وضعیت به لحاظ ایجاد همین رابطه، همین اطمینان خاطر و همین امنیت است. البته به لحاظ این تحریکات یک اختلالاتی هم بوجود می‌آید اما

چون در مجموع این اطمینان خاطر و این امنیت حاکم شده است، کارها که ناممکن می نمود، ممکن شد و بعمل درآمد. پس ما نمی باید این تجربه را کم بها بدسیم و نکوشیم به جامعه خودمان نیز همین تجربه را منتقل کنیم و محیط امنی پدید بیاوریم که اگر همان امنیت نشد - می گویند: با ظهور ولی عصر گرگ و میش از یک جوی آب می نوشند - گرگ و میش از یک جوب آب بنوشند، لااقل نسبت به هم اطمینان پیداکنند و دست در دست یکدیگر، وطن خویش را بسازند. اگر در این راه شویم جهان دگرگون می شود و عصر سوم به این ترتیب بوجود می آید. این حرف من است و شما بنظر من محیطی بارورترید؛ به لحاظ اینکه خود شما معرف آن امنیت بر اساس ترس بودید؛ حال اگر در درون شما امنیت بر اساس معنویت پدیدآید و اطمینان خاطر و این نتایج را بیارود که در این جنگ بیار آورد و هر افسر هر درجه دار و هر سربازی مجال پیدا کند استعداد و جوهر خود را بروز بدهد، ما می توانیم از دو بد بزرگ زمان پرهیز کنیم:

یکی بد رژیم های استبدادی مثل رژیم سابق و رژیم های بلوک شرق که اینها امنیت را بر پایه ترس استوار کرده اند. یکی دیگر بد جامعه های سرمایه داری که کوشش می کنند با ایجاد مسابقه میان قانون و زشتکاری مشکل را حل کنند در حالیکه مشکل به این طریق حل نمی شود.

## جامعه ای که گرسنه و بی کارند برای دزدی مجازات را دست بردن

### قرار بدهید، بعد از مدتی مردم بی دست خواهند شد!

مثالی برای شما بیاورم: اگر بنا را بر معنویات بگذاریم و با ایجاد اطمینان خاطر، با اسباب و عوامل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، از بین بردن تبعیضها و محرومیتها، فراهم آوردن زمینه رشد استعدادهای محیط را امن و معنوی بکنیم، در آن صورت، بسیاری از کارهای ناشایست و زشت و جرم و جنایتها انجام نمی گیرند؛ چون کسی به آنها رغبت نمی کند. برای موارد کمی هم که این جرم و جنایتها انجام می گیرند، اجرای حدود اسلامی یا قصاص با شرایطی که فرض است و بدون آن شرایط، حدود قابل اجرا نیست،

می‌تواند محیط را سالم کند. اما اگر شما آن اطمینان خاطر را بوجود نیاورید، آن مدینه فاضله پیغمبر را بوجود نیاورید و از این طرف هم بنا را بر این بگذارید که اصول راهنمای قضاوت و شرایط را هم رعایت نکنید و بخواهید در جامعه‌ای که اکثریت وسیعی بمعنی واقعی کلمه گرسنه و بی‌کارند، برای دزدی مجازات را دست بردن قرار بدهید، بعد از مدتی مردم بی‌دست خواهند شد. پس این را بپذیرید همه نظام باید باهم اجرا بشود و گرنه نتیجه عکس ببارمی‌آورد. این‌که امروز مردم احساس امنیت نمی‌کنند، این نه مسئله‌ای است که تنها از سنجش افکار حاصل شده باشد، سال گذشته را امام سال امنیت نامیدند، پس مسئله برای مردم مسئله مهمی بود. اما سال گذشت و امنیت بیشتر نشد بلکه کمتر هم شد. معنایش این است که روشهایی که بکار بردیم نادرست بودند و باید این روشها را تغییر بدهیم. در حوزه مسئولیت خودم که حوزه مستقیم بود حتی در جریان جنگ کوشیدم که شیوه دیگری بکار ببریم و همان‌طور که آنها گفتند و شما هم می‌دانید من بعد از نخستین آزمایشها، گفتم: بهتر است از خیر دادگاههای زمان جنگ بگذرید و بر همین رویه هم عمل کردیم. نتیجه این شد که سربازهای فراری هم مراجعه کردند، پشیمان و نادم و داوطلب فداکاری شدند و خواستند که ما آنها را به جبهه‌ها برگردانیم و اجازه بدهیم که بیایند بجنگند و احساس آرامش بکنند. پس این روش، روش صحیحی بوده‌است. همین روش است که در جامعه نسبت به رئیس جمهوری اطمینان خاطر بوجود آورده و بر اساس همین روش هم می‌توان آن امنیت را در جامعه برقرار کرد و فعالیتی شتاب‌گیر پدیدآورد که می‌تواند ایران و جهان را تغییر بدهد. امید من به عصر سوم، عصر این تجربه است و این تجربه‌ای است که بر اساس روش قرآنی به اجرا گذاشتیم و بزرگترین نتایج را بیار آورد. روشهای جنگی که از قرآن اخذ کرده‌ایم نتایج خوب بیار آورد اما آنچه که اصل بود یعنی ایجاد روحیه جنگ با متجاوز بر اساس اطمینان خاطر و اعتقاد و نه بر اساس ترس از مجازاتهای اعدام و تیرباران، ما را بجایی رساند که سرنوشت جنگ را دگرگون کردیم. سهم اساسی که روش اسلامی ایفا کرد همین بود و این است آن دگرگونی بزرگ که پدید آمد. نتیجه این شد که نیروهای مسلح ما صلابت پیدا کردند، بارها دشمن هجوم آورد اما هیچ سربازی يك قدم عقب

نگذاشت و این هجومها را در هم شکست. بعد خود به هجوم پرداخت و اینک ما در کار به تحلیل بردن نیروی دشمن هستیم.

این بحثی بود که در آنجا کردم و اکنون به خوانندگان می‌گویم باور نکنید که بشود بر اساس ترس امنیت بوجود آورد. ایجاد دستگاههای ترسناک و روشهای هراسناک، امنیت بوجود نمی‌آورد بلکه سلب امنیت هم می‌کند که نتیجه سلب امنیت گریز از فعالیت، گریز از ابتکار در زمینه اقتصاد، در زمینه سیاست، در زمینه فرهنگ و بالطبع عقیم شدن جامعه، که این بغایت خطرناک است بخصوص اگر بنام عقیده انجام بگیرد که در آن صورت خدای ناکرده ممکن است به انهدام جامعه منجر شود. من این بحث را به تفصیل در این جا می‌آورم برای اینکه توجه نسل امروز را به نتیجه موفق آزمایش مورد اجرا جلب بکنم. پیش از این نمی‌توانستم این بحث را طرح بکنم بلحاظ این که آزمایش به نتیجه قطعی نزدیک نشده بود؛ اما اینک شده است و آن انسان است با عقاید خود که در جبهه‌های گوناگون با اطمینان خاطر می‌جنگد و این روشی است که ما بکار برده‌ایم. این که چند نوبت به اشاره گفتم من در این جنگ کسی را تنبیه و مجازات نکردم، در واقع نشان دادن گوشه‌ای بود از یک تجربه بزرگ که با موفقیت به نتیجه رسید. امید من این است که در همه دستگاههای کشور، همین روش، روشی که قرآن می‌آموزد و خود پیغمبر ما آموخت و اجرا کرد و نتیجه گرفت و جامعه ما با اطمینان خاطر با امنیت واقعی چنان تحرکی پیدا کرد که دو ابرقدرت زمان خودش را سرنگون ساخت و عصری نو در تاریخ زندگی بشری آغاز کرد، ما در همان جا قرار گرفته‌ایم را بمورد اجرا بگذارند.

امیدوارم آنها که این نوشته را می‌خوانند این «ندا» را بشنوند و افق دید خود را وسیع بگردانند و بدانند که اگر ما این ناامنی روزافزون را از محیط خود دور کنیم، یکدیگر را نترسانیم، ترس و رعب در دلها نیفکنیم و بجای آن، در این جامعه اطمینان خاطر، امنیت خاطر، آسایش خاطر پدید آوریم، این جنگ زود و پیروزمندانه، پایان خواهد رسید؛ این منطقه دگرگون خواهد شد؛ جهان را دگرگون خواهد کرد و تاریخ از ما بعنوان زنان و مردان بزرگی یاد خواهد کرد که نقش خویش را در زمان خود خوب فهمیدند. میدان و عرصه فکر و عمل را، افق گسترده حال و آینده مجموع بشر تلقی کردند و به رسالت

بزرگی که زمان بر عهده آنها گذاشته بود، عمل کردند و جهانی نو ساختند.  
این است آن امنیتی که ما طلب می‌کنیم و در پی آنیم.

کارنامه ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰  
تاریخ انتشار چهارشنبه ۱۳ خردادماه ۱۳۶۰  
روزنامه شماره ۵۵۴

## قسمت چهارم

در جمعیت هلال احمر بمناسبت روز جهانی صلیب سرخ حاضر شدم و با توجه به صحبتی که در اداره دوم ستاد ارتش کرده بودم در اینجا هم درباره اصالت انسان، اصالت فطرت و اصالت توانایی انسان در غلبه بر مشکل صحبت کردم. این را باید بگویم که در بازدید از جنوب و شمال خراسان در مناطق سیل‌زده، از هلال احمر به مناسبت اینکه زود و به موقع بدادشان رسیده بود، تشکر می‌کردند. در اردوگاههای جنگ‌زدگان نیز که من رفته‌ام آنها هم از هلال احمر راضی بودند. حتی بار دوم که به خرم‌آباد رفتیم، در آن‌جا، گفتند: تا وقتی هلال احمر بود اداره خوب بود و بسیاری این را می‌گفتند و از وقتی که اداره‌کننده تغییر کرده‌است، وضع بد شده‌است. این مطلب را برای دو منظور گفتم. چون گفته‌اند یکی از دلایل بردن لایحه سلب حق امضاء از رئیس جمهور، این هلال احمر است که نتوانسته جنگ‌زدگان را اداره کند. حقیقت این است که اصلاً نگذاشتند هلال احمر اداره بکند. چون طبق همان قاعده‌ای که گفتم باید اعتماد عمومی را از این که در این جمهوری اصلاً کاری امکان وقوع و موفقیت داشته باشد، ببرند؛ بجوری که همه باور کنند در این جمهوری هیچ کاری به سامان نمی‌رسد. ثانیاً در هیچ کجای دنیا شفای بلای جنگ آن‌هم جنگی را که سه چهار استان کشور را آلوده کرده‌است از هلال احمر طلب نمی‌کنند، چون استعداد این سازمان در حد حل چنین مشکلی

نیست. ثالثاً بر فرض این‌که از هلال احمر که برای خدمات اولیه و فوری آن‌هم در مقیاسی خیلی کوچکتر است، بخواهند از عهده این امور برآید، باید همه امکانات را در اختیار آن بگذارند و اگر نتوانست، بیایند و بگویند آقا نتوانستی. نه این‌که به هلال احمری که برای رساندن امدادهای اولیه در موارد سیلی، زلزله‌ای و یا مرضی مسری است، امکان هم ندهند و بعد هم بیایند بگویند شما چرا آوارگان جنگی چهار استان را چنین و چنان اداره نکردید؟ بعد در اداره امور جاهایی هم که اداره می‌کند، اختلال درست کنند، حالا خود این آوارگان هستند که این کارنامه را می‌خوانند، اگر این حرفهایی که گفته‌ام راست است و آنها به من گفتند خوب، خودشان راجع به کسانی که ناتوانی‌های خودشان را این‌طور توضیح داده و توجیه می‌کنند، قضاوت کنند که می‌گویند چون هلال احمر نتوانسته است، پس قانون می‌بریم مجلس! پس شما برای چه بودید؟ خود چرا نتوانسته‌اید؟ این‌که وظیفه شما بود وظیفه هلال احمر نبود!

**در این جمهوری اخلاق، فرشته‌ای بوده که گویا به آسمان رفته است  
و باید همه حقایق را وارونه به مردم جلوه بدهند!**

بهرحال در هر جا که من رفتم از کار و تلاش هلال احمر تشکر شد. گزارش کار هلال احمر را هم من خواندم چندین کتابچه هم آورده بودند که حکایت از کار بسیار گسترده آنها می‌کرد، اما متأسفانه چنین پیدا است که در این جمهوری اخلاق، فرشته‌ای بوده که گویا به آسمان رفته است و باید همه حقایق را وارونه به مردم جلوه بدهند. ولی من می‌دانم آنهایی که مصیبت جنگ کشیده‌اند، آن‌ها که از سیل و زلزله رنج برده‌اند همانها قضاوتشان صحیح است و آنچه را به من گفته‌اند، دروغ نگفته‌اند چون به خودشان راجع می‌شد. اگر اینهایی که من از قول آنها می‌گویم راضی نبودند، دلیلی نداشت که اظهار رضایت نکنند. خوب حالا می‌خواهند آنجا را هم به سرنوشت جاهای دیگر دچار کنند تا بهمان نتیجه برسیم که گفتم. یعنی اینکه ما قادر به اداره نیستیم و باید آنها که توانا هستند، «ازما بهتران» به موقع بیایند و آنچه را که باید در دست بگیرند، از ما بگیرند.

اما مطالبی که در هلال احمر گفتم یکی این که خود وجود این‌گونه سازمانها نشانه قبول اقلأ سه مطلب و سه اصل است:

**اول، اصالت انسان:** انسان هر باوری داشته باشد پیش از هر چیز انسان است و به این صفت حق حیات حق عمل حق انتخاب عقیده دارد و آزاد و مختار است. و اگر، با هر عقیده‌ای، به سانحه‌ای گرفتار شد به حکم همان اصل مورد قبول همه انسانیت، باید به کمک او شتافت. یعنی فصل مشترك تمام انسانها حقوق آنها است و بنابر حقوق، باید به او کمک کرد تا از خطر بیرون آید. همه عقاید موجود در این جهان این اصل را پذیرفته‌اند و هلال احمر بیان کننده این اصالت است. حالا در جمهوری اسلامی ما امیدواریم که این اصالت روزی و نه حالا، بطور کامل پذیرفته گردد روزی که ما امروز تا رسیدن به آن روز راه زیادی داریم.

**دوم، اصالت فطرت** اینکه سانحه‌ای فاجعه‌ای واقع می‌شود، جنگی، مرضی مسری، زلزله‌ای، سیلی، آتش فشانی، جنگی، خانه خرابی‌هایی و غیر اینها بوجود می‌آورد و بدون این‌که بپرسند کی هستید که این بلا بر سر شما آمده، عده‌ای می‌روند و کمک می‌کنند، معنایش این است که «فطرت بشری بر خیر است». همان‌طور که قرآن می‌گوید، «حب و میل انسان به خیر شدید است». اگر بنابر میل به خیر، نیروهای محرکه بر وفق فطرت عمل کنند، همه سازندگی است می‌شود. در نتیجه، محیط، محیط شاد بی‌تبعیض و بی‌محرومیت می‌شود. اما اگر از فطرت منحرف بشود سازندگی کمتر و تخریب بیشتر می‌شود، تبعیض‌ها، محرومیت‌ها، رنجها و دردها برهم افزوده می‌گردد.

**سوم اینگونه جمعیت‌ها** برای این است که انسان می‌داند سانحه و فاجعه و این قبیل امور و مشکلات چیزهایی نیستند که انسان از غلبه بر آنها ناتوان باشد. وجود این جمعیت‌ها به معنای قبول عمومی بشر بر توانایی غلبه بر مشکلات است.

این مسئله، مسئله بسیار مهمی است چرا که در بسیاری از فرهنگها، این‌گونه بلاها و مشکلات بزرگ غیر قابل از بین رفتن هستند و انسان چاره‌ای جز تسلیم به آنها ندارد؛ اما بتدریج جهانی شدن باور به توانایی انسان بر غلبه



بر مشکلات طبیعی و غیر آن گسترده می‌گردد و سرانجام، این باور است که اگر همه انسانها بدان گرویدند، جهان درون و برون و باطن و ظاهر دیگری پیدا خواهد کرد. این هم صحبت در هلال احمر و حالا نتیجه این دو گفتار یا گفتگو.

### در رقابت بر سر قدرت، اصل راهنما تضاد است

و کارمایه توان انسان و طبیعت صرف تخریب می‌گردد. چنین جریانی بتدریج آدمیان را در قلمروی سازندگی عقیم می‌گرداند که برای جامعه امروز ما بزرگترین فاجعه است؛ کشنده‌ترین کشنده‌ها است. برعکس، در زمینه مشارکت دادن عموم مردم در کار و در عدم رقابت بر سر قدرت، اصل راهنما توحید است که تفاهم ایجاد می‌کند، امنیت خاطر ایجاد می‌کند، میل به ابتکار را افزایش می‌دهد، میل فداکاری را افزایش می‌دهد و همه چیز را دگرگون می‌سازد، ما بر این باوریم و این را تجربه کرده‌ایم و این نتیجه را گرفته‌ایم. این است که باز از خوانندگان این سطور می‌خواهم کارپذیری و انفعال را بکلی از خود برانند، فعال و خلاق بگردند، استقامت کنند و با همه وجود در کار و تلاش شرکت بکنند، همه چیز در بند این تغییر است. با این تغییر، همه چیز خواهد کرد و زود تغییر خواهد کرد و جهانی دیگر خواهد شد.

**بازدیدها - همه جا این فریاد که «زندانیان سیاسی را آزاد کنید» از**

### **گلوی مردم بیرون می‌آمد**

**مطلب پنجم** بازدیدهایی بود که در این هفته انجام دادم. یکی از خراسان در جنوب و شمال که در همه جا شعارها یکی بود که این نشان از روشنی وجدان عمومی دارد. در ازنا هیجان بغایت بود و همه جا این فریاد که «زندانیان سیاسی را آزاد کنید» از گلوی مردم بیرون می‌آمد. و حالا آنها که بابت شعار حکم صادر کرده و چند جوان را زندانی کرده‌اند، که نه قانون و نه شرع چنین اجازه‌ای را به آنها نمی‌دهد که چنین روشی را برگزینند توجه بکنند:

آیا آنها بگیر و ببندها را موافق خواست مردم دانسته‌اند و کرده‌اند؟ خود مردم اینگونه تظاهر می‌کردند و شعار می‌دادند. در واقع اینها اینکار را برای ترساندن مردم کرده‌اند که خود این همان خطی است که رژیم سابق می‌رفت و به همان سرنوشت می‌انجامد و بسیار هم زودتر، یعنی هنوز نرفته با سر به زمین خواهد خورد و اعتماد عمومی را به دستگاه قضایی به حداقل پایین خواهد آورد. ناگزیر میل به استفاده از روشهای قهرآمیز را برای دفاع در برابر دیگری افزایش خواهد داد. و معلوم نیست کشور با این وضع به کجا خواهد رفت. بهرحال، در جامعه امروز ما، با توجه به وضعیت اقتصادی و وضعیت سیاسی و وضعیت فرهنگی و وضعیت اجتماعی، جز با همراهی مردم نمی‌توانیم بر مشکلات فائق بیاییم. این وضعیت در ازنا را چگونه توجیه کنیم که مردم بالاتفاق فریاد می‌زنند «زندانیان ما را آزاد کنید»، در کاخک با همان «اتفاق» مردم فریاد می‌زنند: «کسانی که بروی ما آتش گشوده‌اند و جوانان و افراد ما را کشته‌اند مجازات کنید». چطور شده‌است که در آنجا دستگاه قضایی عمل نکرده و در اینجا با چنین سرعتی آنهم به صرف شعار، به صرف «زننده باد، مرده باد» گفتن افراد را محکوم می‌کند؟ این روش ما را به کجا می‌برد؟ این مسئله کاملاً چشمگیر بود و این نمونه باید هشدار دهنده باشد.

باری، دوباره به بودجه برمی‌گردم کمی دقت به ارقام بودجه روشن می‌کند که ما از هزینه‌های سرمایه‌گذاری کاسته و بر هزینه‌های اداری جاری افزوده‌ایم. معنای این کار این است که ما به بی‌کاران کارهایی داده‌ایم که توسعه دیوانسالاری را سبب می‌شود و باری بر بارها می‌افزاید. در این اوضاع که ما برای «ساکت کردن» بی‌کاران، اینگونه تیشه به ریشه موجودیت اقتصادی خود می‌زنیم، آیا بهتر نیست که دستگاه قضایی را به معنای درست کلمه مستقل و بی‌طرف بگردانیم و محیط امنی بوجود بیاوریم؟ این رابطه بودجه با اقتصاد را نیز تغییر بدهیم تا جوانان کشور به کار و تولید و سازندگی بپردازند و ما محتاج نباشیم به راهی که نابودی کامل ایران و وابستگی کامل کشور به امریکای سلطه‌گر در آن است، برویم؟

## یکی از اصلی‌ترین بندها یا فصل‌های کودتای خزنده این بود که «مردم را از بنی‌صدر بگیرند»

اگر بخواهیم از احساسات و عواطفی که در محلهای بازدید دیدیم حرفی بزنم، باید بگویم این مردم سیل‌زده، مصیبت‌زده، جنگ‌زده دردهای خود را فراموش کرده بودند و با شور و هیجان زایدالوصفی از شوق می‌گریستند و اشک‌هاشان بیان امید آنها بود؛ امید به بوجود آمدن تغییرهای مطلوب در وضعیتی که غیرقابل تحمل است. به مناسبت بگویم یکی از اصلی‌ترین بندها یا فصل‌های کودتای خزنده این بود که «مردم را از بنی‌صدر بگیرند» چنان‌که یکی از اعضای باند اصلی تهیه‌کننده اجراکننده طرح کودتای خزنده گفته‌است: «ما قرار نداریم بنی‌صدر را از مردم بگیریم بلکه می‌خواهیم مردم را از بنی‌صدر بگیریم.»

يك کسی باید باشد و به او بگوید «مسلمان، چه مرض داری که مردم را از بنی‌صدر بگیری؟» این گرفتن ایجاد زخم است، زخم روانی و دیرپا و همین مقدمه رژیم‌های کودتایی است. يك اصلی هم در روانشناسی فردی، هم در روانشناسی اجتماعی هست که می‌گوید وقتی «مورد علاقه» بزور یا فریب گرفته و ستانده شد، «علاقمند» به هر پیش‌آمدی تن می‌دهد و هر وضعیتی را با بی‌تفاوتی و کارپذیری می‌پذیرد. این است که مردم نباید تصور بکنند این سخن و این دشمنی، يك سخن و دشمنی با شخص است؛ بلکه باید بدانند که این يك زمینه‌سازی اساسی عمومی برای تغییر سیاسی است که با تغییرات اقتصادی که مقدمات آن را فراهم می‌آورند همسو می‌شود. یعنی وابستگی سیاسی و اقتصادی، بعلاوه فقر روزافزون آینده تاریک و استبداد، من امیدوارم در این زمینه تیرشان به سنگ بخورد و نتوانند نه مرا از مردم و نه مردم را از بنی‌صدر بگیرند.

کارنامه ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار پنجشنبه ۱۴ خردادماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۵۵

## قسمت پنجم



### بازدید از لشگر ۷۷ خراسان

از جمله این بازدیدها، بازدیدی بود که از بعد از پیروزی در جبهه آبادان، از مرکز فرماندهی لشگر ۷۷ خراسان بعمل آوردم و از آنجا برای دیدن طرحهای نظامی از طریق شادگان به اهواز آمدم. در شادگان که پناهندگان بسیاری در آنجا جمعند مردم مرا در اتومبیل شناختند و همان هیجان، همان شور، همان شعار، همان اراده نمود کرد. امیدوارم به لطف خدا و بخواست مردم این علاقه متقابل فزونی گیرد و کشور ما همچنان که در جنگ تجاوزکارانه عراق از پای درنیامد، در برابر مشکلات دیگر نیز از پای درنیاید

و ما در استقلال راه خود را بسوی استقرار يك جامعه توحیدی باز کنیم و «عصر سوم» را در تاریخ زندگی بشر بیاغازیم.

### مطالعه گزارش‌ها

و اما گزارشها، این گزارشها، يك سری گزارشهایی است که درباره قرارداد با آمریکا برای مطالعه به من داده‌اند که آنها را برای بازپرس و مجلس فرستادم و در روزنامه نیز درج شده‌است. درباره حل مسئله گروگانها سنجش افکاری با استفاده از ۵۷۶۰ نمونه بعمل آمده است که حکایت از آگاهی مردم درباره مسائل اساسی کشورشان می‌کند. در پاسخ این سؤال که «آیا بنظر شما دولت با آزادکردن گروگانها موفق به دریافت حقوق ملت ایران از آمریکا شده است یا خیر؟ ۶/۵ درصد گفته‌اند بله، ۱/۷ درصد گفته‌اند اگر آمریکا به قرارداد عمل کند ۱۶ درصد هم جواب نداده‌اند ۷/۳ درصد گفته‌اند، مقداری از آن را گرفتیم و بقیه گفته‌اند: خیر، ضررهم کرده‌ایم و « دولت تسلیم شرایط آمریکا شده‌است».

بنابراین، موضوع بر افکار عمومی ما روشن و واضح است و پرده پوشی هم بی‌فایده. چون ملت تا این حد آگاه و روشن به مسائل است، همه گونه امید وجود دارد که ما بتوانیم به کمک این ملت بیدار از بحرانها با موفقیت عبور کنیم. بهرحال من نمی‌خواهم راجع به گزارشهای مربوط به اعلام جرم مطلبی بیاورم چون جداگانه انتشار یافت.

### هنری کیسنجر و ایران

اما گزارش دیگر مربوط به صحبت آقای هنری کیسنجر است؛ مطلب بسیار مهمی است. خوانندگان لابد اطلاع دارند که اخیراً آقای کارتر درباره گروگانها مطالبی گفت که بسیاری از مبهم‌ها را روشن کرد. اما حرفی که آقای کیسنجر گفته‌است: «اگر انقلاب ایران بخواهد به خارج مرزهای خود صادر شود باید موانع بسیاری که در پیش روی هستند را حل کرده، سپس به اهداف

خود برسند. این موانع بسیارند از جمله اختلافات مذهبی و قومی، بحرانهای اقتصادی و سیاسی، اختلافات مرزی با عراق، در نهایت اگر از تمام این موانع سالم عبور کنند باید مسائل خود را با کشورهای خلیج فارس حل نمایند. ولی اطمینان داشته باشید (خطاب به یهودیان عضو انجمن، این سخنرانی را در انجمن یهودیان واشنگتن کرده‌است) که تا آن روز، اسرائیل به اهداف نهایی خود دست یافته است». خوب، خیلی صریح و روشن می‌گوید که اختلافهای قومی و مذهبی در ایران را آنها براه انداختند و بوجود آوردند برای این‌که انقلاب ما نتواند به هدفهایش برسد و صادر گردد. او می‌گوید: «بحرانهای اقتصادی و سیاسی در ایران» که از نظر من طرح کودتای خرنده و سیاستهای مالی، ناامنی و همه آنچه که اقتصاد ما را به وابستگی می‌کشاند را آنها بوجود آورده و می‌آورند؛ جنگ عراق را آنها براه انداخته‌اند و همان‌طور که او هم گفته‌است، اگر ما از همه اینها سالم عبور کنیم، هنوز خوابهای تازه‌ای برای ما دیده‌اند. ما را در خلیج فارس درگیر خواهند کرد، در قسمتهای دیگر کشور درگیری ایجاد خواهند کرد و ما اگر بر همه آنها چیره شویم، تازه وقتی به این کار توانا می‌شویم که اسرائیل به همه هدفهای خود رسیده‌است! در واقع امواج سد شکن انقلاب اسلامی را مهار کرده است.

من امیدوار بودم که حقایق بدون سانسور در اختیار افکار عمومی مردم ما قرار گیرد و این‌طور نباشد که آقای ریگان يك حرفی بزند آن را در اینجا به دلخواه خودشان تغییر بدهند و باب طبع خود در آورند و موضوع سخنرانیها و نمازهای جمعه بکنند و این‌گونه حقایق و واقعیات، در پرده سانسور، از شنیده شدن و خوانده شدن پوشیده بماند.

این هم واقعیت عریانی است که آقای کیسینجر گفته است. من بارها نسبت به آنها هشدار داده و اعلام خطر کرده‌ام؛ چرا که انقلاب اسلامی ما تمایلی نیست که تنها در مردم ما بالیده و بارور شده باشد، بلکه در همه مردم مسلمان و مستضعفان این جهان این تمایل به استقلال به زندگی آزاد توام با ابتکار و خلاقیت وجود دارد.

بنابراین، از نظر آنها این تمایل است که باید سرکوب شود و برای سرکوب کردن این تمایل چه چیز بهتر از سرکوب کردن این انقلاب در زادگاه آن

است؟ برای سرکوب کردن این انقلاب در زادگاه خود، چه چیز بهتر از این که اقتصاد آن را فلج کنیم و همه می‌دانید که اقتصاد ایران دو رکن و دو قائمه دارد. یکی صنعت نفت یکی دستگاه بانکی. من به شما هشدار می‌دهم که اینک می‌خواهند این دو را نیز فلج سازند. با فلج شدن این دو، زمینه تولید داخلی بالمره از بین می‌رود؛ بی‌کاری و گرانی روزافزون می‌شود ما چاره‌ای جز این نخواهیم داشت که بر واردات مان بیافزاییم و کیسه واردکنندگان و توزیع کنندگان و فروشندگان خارجی را پر و پرتر کنیم.

برای اینکه طرح آقای کیسینجر یعنی کسی که بقول کارتر «او و راکفلر شاه را به آمریکا بردند تا مقدمه روی کارآوردن دست راستی‌ها را در آمریکا و بهمراه آن مقدمه این برخوردهای سیاسی و غیر سیاسی را در ایران و در منطقه ما فراهم کنند»، اجرا نگردد، مردم ایران باید هوشیار باشند، بیدار باشند. من آنچه وظیفه داشته‌ام و دارم گفته‌ام و می‌گویم. و وظیفه شما مردم هم این است که بایستید سرنوشت خود را به دست حوادث و حادثه سازان نسپرید.

## گزارشهای دیگر

اما گزارشهای دیگری که خواندم، سه گزارش مفصل راجع به فعالیتهای هلال احمر که قبل از این درباره آن صحبت کردم. البته این هلال احمر مثل جاهای دیگر خوابیده نیست، بکار افتاده‌است و به همین دلیل بر طبق طرح کودتای خزنده باید آن را هم از کار بیاندازند تا معلوم شود در ایران هیچ کاری و بخصوص در این جمهوری، شدنی نیست.

دیگر گزارشی است درباره وقایع ۱۴ اسفند که البته گمان می‌کنم آخر سر بدهکار هم خواهیم شد ولی با این حال گفتم برای بازپرس بفرستید.

گزارشی درباره شهر صنعتی البرز خواندم. مربوط است به این امر: روزی که من به بازدید این شهر صنعتی رفتم، کارگران کارخانه‌هایی که قرار بود از آنها بازدید بکنم، نبودند؛ آنها را به جای دیگر برده بودند. آنها که این‌گونه کارها را می‌کنند، گمان می‌کنند «ندیدن» موجب می‌شود که علاقه زحمتکشان به کسی که بیان کننده خواست‌ها و آرزوهای آنها است، کم شود. این گزارش

عکس آن را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که کارگران با هوشیاری متوجه شده‌اند که فریبی در کار بوده است.

بعد، گزارش دیگری درباره وضع بازار جهانی نفت و پیش بینی تولید و صادرات نفت ایران در سال ۱۳۶۰ خواندم که به گمانم بهتر است در روزنامه چاپ بشود و مردم خود آن را بخوانند. گزارش دیگر مربوط به قیمت‌ها است که بیش از حد تصور نگران‌کننده است و نشان می‌دهد که قیمت‌ها در مقایسه با سال ۱۳۵۴ در بعضی موارد نزدیک به سه برابر و در بعضی موارد بیشتر از سه برابر شده‌اند و البته با وضعیت اقتصادی که داریم اگر دیر به این مسئله برسیم متاسفانه هرگونه کنترلی از دست خواهد رفت.

گزارش دیگر مربوط به امنیت در شهرها و برخوردهای گروههای سیاسی است. این گزارش نیز هشدار دهنده است. متاسفانه برخوردها و زدوخوردها به يك پدیده روزمره در شهرها تبدیل شده است و انعکاس این همه در نظر مردم نسبت به امنیت روشن است: سنجش افکاری که در تهران انجام گرفته برای ۷۰ درصد مردم امنیت وجود ندارد و ۱۱/۵ درصد مردم هم جواب نداده‌اند؛ طبیعی است امنیت را آن قدر کم می‌دانسته‌اند که نخواستند هیچگونه احتمال ناامنی برای خودشان ایجاد بکنند. ۱۸ درصد هم گفته‌اند امنیت وجود دارد. این باور به ناامنی، فرآورده آن واقعیتها در جامعه است. اما به این پرسش که بنظر شما کدامیک از دستگاههایی که باید امنیت را برقرار کنند وظیفه خود را خوب انجام می‌دهند؟ این پاسخ داده شده است: شهربانی و ژاندارمری. بنابراین، مطابق سنجش افکار، وضع شهربانی و ژاندارمری بهتر از همه است.

گزارش دیگر درباره جنگ ایران و عراق، وضعیت رژیم عراق پیش از جنگ و در جریان جنگ، ضعفها و قوت‌های آن است که بلحاظ جنگ بهتر است از بررسی آن خودداری کنم. گزارش دیگر صورت گفتگو با خلبان اسیر عراقی است راجع به امکانات نظامی بخصوص نیروی هوایی آمریکا، نیروی هوایی عراق که این هم بدرد انتشار نمی‌خورد و گزارش دیگر، گزارش مطبوعاتی است که مطالب روزنامه‌ها را در زمینه‌های مختلف با تحلیل عمومی از آنها تهیه کرده‌اند که خواندم.



گزارش دیگر راجع به اروپا بود که توسط مسافری که از اروپا آمده بود، راجع به تحولات سیاسی در اروپا و خصوصاً تحول در گرایش سیاسی جامعه‌های کشورهای اروپایی و همین‌طور در مورد گرایش سیاسی هموطنان ایرانی ما تهیه شده بود و تقریباً همان نتیجه‌ای را گرفته بود که پیش از این برای خواننده توضیح داده‌ام و این‌که ضدانقلاب اصیل مرا دشمن اصلی خویش می‌شناسد.

يك گزارش دیگر درباره صنایع فولاد اهواز خواندم که باید درباره آن عمل کرد چون احتمال دارد که هر چه در این کشور بخواید دیگر راه نیافتد. اینها هم گزارشهایی بود که من در این هفته خواندم بر اینها اضافه می‌شود بسیاری نامه‌ها که جنبه اداری داشته‌است که خواننده و امضاء کرده‌ام و رد شده است و بدرد طرح در اینجا نمی‌خورد.

### در منزل شریعی

مسئله بعدی، رفتن به خانه شریعی بمناسبت سالروز رفتن او بخارج کشور که پس از آن نیز از میان ما رفت. این دنیا پرخشهای بسیار بخود دیده است، روزگاری جامعه ما بلحاظ استبداد حاکم بر آن از ابداع و ابتکار محروم بود اما با این‌حال، مردان و زنانی پیدا شده‌اند آگاه برحق این مردم بر ابداع و ابتکار، آزادانه اندیشیده‌اند و ثمره اندیشه آنها حرکتی در جامعه، در دورانهای مختلف، شده است. من در خانه شریعی در این زمینه صحبت کردم و این صحبت نیز چاپ شد و بنا ندارم در اینجا آن را تکرار کنم ( انقلاب اسلامی - قرار بود متن این سخنرانی چاپ شود، ولی بعلت نامفهوم بودن تنها نوار ضبط شده از این سخنان قابل چاپ نیست) و تنها می‌خواهم این را بگویم: من به صفت رئیس جمهوری در آنجا حاضر شدم برای اینکه بگویم ابداع حق مسلم نسل جوان امروز است و این جمهوری محصول همین حق است.

کارنامه ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار شنبه ۱۶ خردادماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۵۶

## قسمت ششم

### کتاب تیتو و برداشت من برای شما خوانندگان

و بالاخره مطلب آخری، کتاب تیتو و جنگ عجیب نوشته پیلیس اوتی، ترجمه خسرو زندی فر در ۴۱۹ صفحه کتابی بود که در این هفته خواندم. اگر من بخواهم همه این کتاب را خلاصه کنم و برای خواننده بیاورم خود کتابی می‌شود. پس، از این کار صرفنظر می‌کنم و برداشت عمومی خودم را از این کتاب با شما خوانندگان در میان می‌گذارم:

مهمترین، روشن‌ترین، مسلم‌ترین مطلبی که از این کتاب برای خواننده حاصل می‌شود، این است که اگر انسان برای دست یافتن به هدف از تلاش باز نایستد و استقامت را از دست ندهد و سختی‌ها را بهانه نرفتن بسوی هدف نگرداند و عوامل ضد را به عوامل مساعد بدل کند، به هدف می‌رسد، تصور کنید يك دهقان زاده یوگسلاو که بعد کارگر مکانیک می‌شود، از تصفیه‌های استالین جان سالم بدر می‌برد، در جنگ اول، زخمی و اسیر می‌شود، در روسیه بلشویک می‌شود، عضو حزب کمونیست یوگسلاوی می‌شود، چند نوبت به مسکو فراخوانده می‌شود، در بحبوحه تصفیه‌های استالینی جان سالم بدر می‌برد و سرانجام با نازیسم آلمان که به خاک کشورش تجاوز کرده بود، می‌جنگد و بالاخره نه تنها در جنگ با نازیسم پیروز می‌شود، بلکه استقلال خود را در قبال استالینیسیم و قدرت استالین بدست می‌آورد و تیتو می‌شود. اینجا يك جمله‌ای از این کتاب بنظر من رسید که برای خواننده نقل می‌کنم و آن این‌ست: استالین گفته بود «با يك حرکت انگشت من تیتو نیست و نابود می‌شود». این انگشت هم حرکت کرد، دنیا را طوفانی کرد، تمام همسایه‌ها را به جان تیتو انداخت اما تیتو نیست و نابود نشد، سرنگون هم نشد. بعدها خروشچف به یوگسلاوی رفت و در همان فرودگاه عذرگناه خواست.

معنای این سخن که گفته‌اند اگر انسان برای وصول به «هدف» بایستد به آن می‌رسد، وقتی است که هدف يك هدف مطلوب اجتماعی باشد. وقتی هم که هدف، هدف مطلوب اجتماعی نیست می‌توان رسید اما نه با مردم بلکه با نیروهایی که زورشان بر زور مردم می‌چربد. مثلاً رضاخان به سلطنت در ایران رسید اما نه با مردم بلکه با گروه‌های قدرت‌مدار داخلی و قدرت حاکم خارجی آن روزها که انگلستان و همین روسیه بودند.

دومین مسئله‌ای که در این کتاب به وضوح و روشنی دیده می‌شود، این است: اگر رهبران يك کشور در برابر قدرت‌های خارج استوار بایستند و به مردم خودشان تکیه بکنند، سرانجام می‌توانند استقلال کشور را در برابر این قدرت‌های خارجی حفظ کنند. تصور کنید مردی را که عضو کمینترن بوده، از سوی همین کمینترن به رهبری حزب کمونیست یوگسلاوی نصب شده ولی در حرکت خود چون از طریق مردم عمل کرده‌است، بتدریج از زائده‌ای و عضوی عامل اجرای سیاست روسیه، به يك قهرمان مردم خود در تحصیل استقلال تبدیل شده‌است. این چنین است نقش مردم، نقش سازنده و خلاق مردم. اما اگر رهبرانی باشند که از مردم ببرند ناچار بوسیله قدرت‌های خارجی بلعیده خواهند شد و بصورت عامل در خواهند آمد و خودشان را به اسارت آن قدرت‌ها در خواهند آورد.

### استبداد همزاد سلطه خارجی

مطلب دوم اینکه استبداد با سلطه خارجی همزاد است. درجه آزادی مردم در عمل و ابتکار، میزان عدم وابستگی آنها را نیز مشخص و معین می‌کند. در این کتاب نیز این معنا بر خواننده هوشیار روشن می‌گردد. تمایل به استبداد ناگزیر حکومت را مجبور می‌کند برای ساکت کردن بخش عظیم توده مردم که نان می‌خواهند و کار می‌خواهند و بسیاری چیزهای دیگر می‌خواهند به خارج مرزها پناه ببرد و این خواسته‌ها را با مسکن‌ها تسکین دهد. در این جا است که برای حفظ استبداد ناگزیر باید سیاست باج دادن را در داخل و خارج در پیش بگیرد و این مرگ يك ملت و حرکت و انقلاب يك ملت است. خواننده در این کتاب این تمایلها را می‌بیند؛ تمایل به آزادی در داخل با تمایل به استقلال در

خارج و تمایل به استبداد در داخل با تمایل به وابستگی در خارج همراه می‌شود. حالا یا به غرب یا به شرق، چون تیتو مغضوب شرق بوده ناگزیر رو به غرب می‌آورد، اما تن به وابستگی کامل نمی‌دهد و همه کس می‌تواند از سیاستی که او در جهان داشت، این خط حرکت و انحرافهای آن را برآورد کند. مطلب دیگری که باز در این کتاب آموزشی است برای آدمی این است که در جریان جنگ با ارتش متجاوز هیتلری در یک دوره‌ای تیتو هیچ کمکی از خارج دریافت نمی‌کرد با اینکه پیایی از روسیه استالینی تقاضای کمک می‌کرد و هنوز در واقع نماینده و عضو کمیترین هم بود، اما کمکی از آنها دریافت نمی‌کرد. کشورهای غربی هم به گروه سلطنت‌طلبی کمک می‌کردند که در ظاهر ضد متجاوزان آلمانی بود اما در زیر با متجاوزان آلمانی زد و بند کرده و با مردمی که تحت رهبری تیتو برای استقلالشان می‌جنگیدند، می‌جنگید. پس این امر واقع، امر تازه‌ای نیست؛ در جوامع مختلف، بسیاری به خدمات دشمن در می‌آمده و با مخالفان واقعی دشمن جنگیده‌اند. متفقین بسیار دیر متوجه شدند که کسانی که از آنها، برای جنگ با آلمان، کمک می‌گرفتند، در واقع این کمک را در جنگ بر ضد مخالفان آلمان بکار می‌بردند.

بهرحال، تیتو، در داخل نیز از سوی این وطن دوستان قلبی تحت فشار بود. ارتش هیتلری هم در خاک یوگسلاوی بود و آنها هم تمام زور و فشار و امکان خود را بر ضد نیروهای پارتیزان بکار می‌بردند و تیتو در تنهایی کامل می‌جنگید. در این‌گونه موارد، دو روش بکار رفته‌است: یکی به شکست انجامیده است یکی به پیروزی. روش آنها که می‌گویند ما در جنگیم، در حالی که تنهایییم، یک دست صدا ندارد و رویه تسلیم در پیش گرفته‌اند، به شکست انجامیده‌است و روش آنها که گفته‌اند: ما به سراغ خود مردم می‌رویم و از استعدادها و امکاناتی هنوز بکار نیافتاده و مورد بهره برداری قرار نگرفته مردم بهره می‌جوییم، پیروز شده‌است. اینها توانسته‌اند از میان آتش و خون و ویرانی و هزار مشکل و بدبختی ملت خویش را پیروز به سوی هدف که استقلال است ببرد. این روش دوم است که در یوگسلاوی در دوران جنگ پیروز شد. و این روش در همه وقت همین‌طور نتیجه را بیار می‌آورد. یک تجربه تاریخی است که ملتهای مختلفی آن را آزموده‌اند، آن را انجام داده‌اند و به نتیجه رسیده‌اند.

چنان‌که انقلاب اسلامی خود ما هم همین‌طور است. این جنگی که ما الآن بدان مشغولیم در چنین وضعی است. با این تفاوت که تیتو این اقبال را داشت که در داخل خود یک‌دست بود و همه با او در رهبری جنگ همراه او بودند و من از این اقبال هم محروم به شرحی که در پایان همین بحث خواهم آورد. در این‌گونه موارد، اگر نخواهیم تسلیم بشویم و بخواهیم با استقامت کار و تلاش را پیگیری کنیم، باید به همان روش برویم که قرآن به پیامبر می‌آموزد و من امیدوارم در کارنامه هفته آینده، سوره مدثر را بعنوان روش بررسی کنم تا خواننده ببیند که اگر امکانات خارجی نبود و اگر امکانات داخلی هم نبود، هنوز در نیرویی که می‌جنگد، استعدادها و منابعی عظیم وجود دارد که اگر آنها را بکار بگیریم می‌توانیم سرنوشت را تغییر بدهیم. چنان‌که خود پیغمبر اسلام نیز چنین کرد. قرآن در همین سوره به او می‌آموزد که در برابر کسانی که نه زیادت مال و نه زیادت مقام و نه زیادت قدرت، هیچ‌یک سیرشان نمی‌کند و هرچه بیشتر به آنها میدان بدهی، دشمن‌تر و کینه‌توزتر می‌شوند روش درست این است که با قاطعیت در برابرشان بایستید و در خود مردهای نهفته را بیدار کنید و بکار بگیرید. این استعدادهای نهفته را بیدار کنید و بکار بگیرید؛ این استعدادها همه چیز را دگرگون خواهند کرد. در همین کتاب، در يك دوره‌ای تیتو کوشیده‌است با این‌گونه‌کسان، تفاهم کند. اما هر چه بیشتر کوشیده، هرچه بیشتر امتیاز داده، کمتر فایده برده‌است؛ تا جایی که در يك توطئه مشترك میان نیروهای آلمانی و همین مخالفان ظاهری آلمان، نزدیک بوده حیات خود و حیات جنبش استقلال طلبانه را از دست بدهد. از يك زمان به بعد هم، در برابر تمایل استالین به سازش با این‌گونه گروهها در یوگسلاوی که جزئی از سیاست خارجی آن روز استالین در قبال غرب و در برابر چرچیل بود، با قاطعیت می‌ایستد و بجای تفاهم‌طلبی و سازش‌طلبی با آنها، بسراغ مردم و منابع بی‌پایان آنها می‌رود و این یکی از رموز اساسی موفقیت جنبش او است. البته اگر این کار را نمی‌کرد و به راه سازش می‌رفت، مردم را از دست می‌داد و بقول همان «گوینده»، مردم را از او می‌گرفتند و البته در تنهایی نفل‌اش می‌کردند و معلوم نبود چه بر سر یوگسلاوی بعد از جنگ می‌آمد، اما او این رویه را رها کرد، بسوی مردم رفت و همین رفتن بسوی

مردم موجب شد که در طرز فکر استالینی او نیز تغییرات اساسی بوجود آید (این قسمت برداشت خود من از این کتاب است).

او آن سختی و صلابت روشهای استالینی را به تدریج از دست داد؛ اما خیلی دیر و اینکه آینده یوگسلاوی چه خواهد شد؟ این چیزی است که زمان حال و آینده خواهد گفت اما خوکردن به منشهای استالینی اثر خود را در جامعه‌ای که در دوران تیتو ساخته شد برجا گذاشت. طبقه جدید پیدا شد و آرمانهای انقلابی به آینده‌های دور حواله داده شد. این يك سخن از او است و من آن را در پایان می‌آورم؛ برای خوانندگان ما بی‌فایده نیست:

در سال ۱۹۴۹ درباره این‌که اشغال يك سرزمین سلب استقلال يك ملت است و این غیر سوسیالیستی است، این‌طور می‌گوید:

«کاملاً آشکار است که هر نوع اشغال نظامی حتی اگر بوسیله ارتش سرخ باشد در ذات خودداری عواملی غیرسوسیالیستی است. به سبب برقراری حکومت ظالمانه، بردگی ملی اجتناب‌ناپذیر خواهد شد و همه برابریها از دست خواهند رفت و چیرگی بی‌قید و شرط اشغالگر حاصل خواهد شد. مسخره این است که امروز اینگونه اشغالها کمک خوانده می‌شود.»

و اما یک جمله هم بگویم در وجه تسمیه تیتو که چرا به او تیتو می‌گویند: اسم او «یوسیپ بروز» بوده است. علت این‌که به او تیتو گفته‌اند این‌جور که این کتاب نوشته است، تکیه کلام او بود:

تو که چنین کردی، تو که چنان کردی، تو که فلان، ترجمه فارسی آن کلمه‌ای که او استعمال می‌کرده می‌شود «تو که» این است که بتدریج از زیادی گفتن «تو که» نام او شده است «تیتو»

کارنامه ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰

تاریخ انتشار یکشنبه ۱۷ خردادماه ۱۳۶۰

روزنامه شماره ۵۵۷

قسمت ششم

۱۵۱۸

## جنگ عجیب

نسل امروز و نسل فردا بدانند بجای آن که به کسی که مسئولیت عملی این جنگ را برعهده دارد کمک بشود، تمام عوامل به ضد او عمل می کنند

و اما جنگ عجیب، ما جنگی را برعهده گرفتیم در روز اول برآورده می شد، از نظر نظامی، مقاومت ما بیشتر از چهار پنج روز طول نخواهد کشید و اینک نه ماه است. در همان روزهای سخت این جنگ که هر کس از هر سو، خطابه و نطق و شعر آماده می کرد تا گناه شکست آن را بر عهده من بگذارد، من آن را حماسه بزرگ این نسل خواندم و مسئولیت کامل آن را برعهده گرفتم. حالا هم نمی خواهم راجع به این حماسه بزرگ، این ایستادگی و استقامت که افتخاری جاوید از نسل امروز است و بهترین ترجمان اراده حیات مستقل در این ملت است، صحبت بکنم و این را به بعد می گذارم. می خواهم نسل امروز و نسل فردا بدانند بجای آن که به کسی که مسئولیت عملی این جنگ را برعهده دارد کمک بشود، تمام عوامل به ضد او عمل می کنند.

سیاستهای خارجی، ابرقدرتها و قدرتها نه کمک کرده اند نه اسلحه فروخته اند و نه دست از ضدیت با ما شسته اند. همین دیشب، گزارشی خواندم درباره اسلحه ای که آمریکا از طریق کویت به عراق تحویل می دهد. پس در خارج و از خارج نه یاری داشته ایم و نه کمکی.

و اما داخل، آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است؟! دولت و نخست وزیر مخالفند شورای قضایی مخالف است، شورای نگهبان مخالف است طوری که رعایت بی طرفی را هم لازم نمی بینند. دو تن از آنها نزد امام می روند و می گویند اگر این لایحه (لایحه حذف رئیس قوه اجرایی) پس گرفته شود، این کار موجب تضعیف مجلس می شود و کسی هم نیست از این آقایان بپرسد: چه رابطه ای میان تضعیف رئیس جمهور و تقویت مجلس وجود دارد؟ و تضعیف مجلس چه ربطی به پس گرفتن یک لایحه دارد؟ و بالاخره شما که باید بی طرف باشید و فقط حواستان جمع قانون اساسی باشد، شما را چه کار به این کار؟

عکس این است که می‌گویند: راه‌کار صحیح این است که قوت رئیس جمهور قوت مجلس و قوت مجلس قوت رئیس جمهور است. بهررو، مجلس مخالف است، دستگاه تبلیغاتی مخالف است. نهادها مخالفند، ضدانقلاب اصیل در داخل و خارج مخالف است. با این‌همه، ما مشغول جنگیم و استوارتر از همیشه. در حالی که اگر همه این عوامل یار بودند ما استعدادهای زیادی را که صرف برخوردها در پشت جبهه می‌کنیم، نمی‌کردیم و صرف جنگ با دشمن می‌کردیم و چون یار نیستند و مخالفت می‌کنند و این مخالفت آشکار و بی‌پرده‌ای هم هست، باز ما طبق روش قرآنی ناگزیر می‌باید این ضعف را به قوت تبدیل کنیم. یعنی به نیروهای مسلح بازگردیم و از آنها بخواهیم هنوز استعدادهایی را که بکار نیافتاده، یعنی کیفیت انسان را ارتقاء بدهند و جنگ را قاطع‌تر پیش ببرند و امیدواریم از همین راه پیروزی بر دشمن را کامل بگردانیم.

**سؤال:** ممکن است خواننده پرسد شما چرا نکوشیدید مخالف را موافق کنید؟ اگر می‌کوشیدید و اینهایی که نامبردید و همه هم می‌دانند که مخالفند، موافق می‌کردید، به این دردسر گرفتار نمی‌آمدید؟

### جواب

اما جواب من این است: کمی قبل آنچه را که تجربه تیتو بود گفتم و گفتم در هفته آینده در مطالعه سوره «مدثر» بعنوان روش توضیح خواهم داد. در حقیقت، کوشش بسیار کرده‌ام اما به جایی نرسیده‌ام. بهتر می‌بینیم که در این باره در همین جا متوقف بشوم و در مطالعه سوره مدثر روشن و واضح بکنم چرا این ناکامی حاصل شد. همین قدر باید گفت: از سویی، علائم مرضی که می‌بینم و حالا هم دارند واضح و واضح‌تر می‌شوند و از طرف دیگر، امکانهایی را می‌بینم که این انقلاب برای ما و مردم منطقه و مردم جهان بوجود آورده است، خون می‌خورم که چگونه ما نمی‌دانیم چه می‌توانیم بکنیم و به جای از بین بردن علامتهای مرض بطور دائم چنان عمل می‌کنیم که آن علامتها مشخص‌تر و نمایان‌تر بشوند؟



## علائم مرض

• ترکیب بودجه ما یکی از علامتهای این مرض است. این بودجه نه تنها همان ترکیب بودجه رژیم سابق را دارد، بلکه بدتر نیز شده است. ترکیب بودجه سال ۶۰ موجبات وابستگی شدیدتری را فراهم خواهد آورد که دیگر ما به این زودی‌ها خلاصی نخواهیم یافت.

• برخوردهای داخلی، جنگ داخلی، جنگ خارجی از دیگر علائم مرض است؛ ما می‌توانستیم از اینها پرهیز کنیم و به اصطلاح سنگ را در زمین همسایه بیاندازیم. ولی متأسفانه بلحاظ ندیدن امکاناتی که ما در کشور و در جهان با انقلابمان بوجود آورده‌ایم، ضد انقلاب جهانی سنگ را در زمین ما انداخت و ما در همه جای کشور مشغولیم!

• بزرگ شدن دستگاه اداری کشور بصورت يك سرطان برای جمهوری اسلامی خطر مرگباری است و من، پیش از انقلاب و در آغاز انقلاب، همواره، نسبت به آن هشدار داده‌ام. اما آنچه به جایی نرسیده است فریاد است.

• اختلافها بر سر این واقعیت‌ها است؛ بر سر این است که ما مسائل را با زور حل کنیم و جو جامعه را جو خشونت و برخورد بگردانیم و یا این که معنویت انقلاب ما که برنده ترین سلاح ما در روان کردن امواج انقلاب به سرتاسر جهان است، فراموش بشود از علائم مرض است. بدفعات، نسبت به آن اعلام خطر کرده‌ام. با کمال تأسف، این فریادها شنیده نشده‌اند و دانسته نشده‌اند که این همان است که در سوره مدثر آمده بود: قدرت‌طلبی آدمی را کور می‌کند و مانع از آن می‌شود که ببیند در کجاست ما می‌توانیم تاریخ جهان را دگرگون کنیم، عصر نویی را در کشورمان در جهان آغاز کنیم. افسوس و صدافسوس اگر این امکانهای بزرگ به موانع بزرگ بر سر راه انقلاب ما تبدیل بشوند که متأسفانه در قسمتی تبدیل شده‌اند. اگر کسی که عمر خود را در جستجوی روش علمی کار گذرانده و کارش پیش‌بینی علمی امور بوده‌است و پیش از انقلاب دریاره سرنگونی رژیم شاه پیش‌بینی درست کرده‌است و مطالبی که در دوران انقلاب گفته و نوشته‌است موجود است و همه بر درستی برداشتها و پیش‌بینی‌ها حکایت دارد، فریاد بزند که ما بهتر است راه دیگری برویم و جهانی

را دگرگون کنیم و این فریاد چنانکه پنداری دادرس و یاری دهنده‌ای نیست و فریادش ناشنیده بماند، چه بایدش کرد؟

### حماسه، نه، معجزه انسان

البته بر کشورمان می‌رود آنچه می‌رود و جنگ در این وضعیت ادامه دارد؛ در مورد جنگ ما این ضعفها را توانسته‌ایم به قوت تبدیل کنیم یعنی به استعدادهای نیروهای مسلح تا توانسته‌ایم پرداخته‌ایم و همین استعدادها بودند که بکار افتادند و در جو داخلی و بین‌المللی با امکاناتی که می‌دانید از چه قرار بوده است، این چنین و با موفقیت تمام جنگیده‌اند. این حماسه حماسه کاملی است نیروهای مسلح ما با مظلومیت می‌جنگند و در مظلومیت به معنای درست کلمه در میان مردمی که ظلم بر آنها وارد می‌شود اما تسلیم ظلم نمی‌شوند می‌جنگند و نیرو و قوت این جنگ همین مظلومیت است. این حماسه بزرگ حماسه این زمان است. بنظر شما خواننده آیا این جنگ از شگفتی‌های تاریخ بشری نیست؟ تا این حد در تنهایی جنگیدن از شگفتی‌ها نیست؟ این حماسه، حماسه انسان است، انسانی که بخود بازگشته و بجای استعدادهای عاریتی، استعدادهای خویش را برمی‌انگیزد و در شرایطی چنین سخت که از درون و برون بر ضدش عمل می‌کنند، بر پا است و می‌جنگد. به حق گفتند این حماسه نیست، معجزه است. ما برپاییم و استوار می‌جنگیم.

عصر امروز و تاریخ امروز و فردای این کشور وقتی به دقت به مطالعه این حماسه جاودانی، نه، معجزه جاودانی، پرداخت، زیبایی‌های این باور شگرف انسان امروز ایران بخود را روشن‌تر اندر خواهد یافت. واضح‌تر خواهد دید که ملت ما در انقلاب اسلامی چه دگرگونی اساسی را پذیرفته است. ترس آقاي کیسینجر هم از صدور انقلاب همین است، از همین معجزه است، از کشف بزرگ این ملت، کشف راههای بکار گرفتن این استعدادها است.

این است معنای واقعی استقلال فرهنگی و این است دلیل راستین ترس دشمنان، ابرقدرتها، و این است علت آن که من خطاب می‌کنم به همه آنها که از

سر سوء تفاهم و بدفهمی و کج فهمی و هر اسمی می‌خواهید روی آن بگذارید، جو را آشفته می‌کنند. راه بهتر این است:

## بهتر است محیط زندگانی جامعه خودمان را امن کنیم تا این استعدادها بیشتر بشکفند

ما راهی بهتر در پیش داریم، ما می‌توانیم جهانی را دگرگون کنیم، بهتر است محیط زندگانی جامعه خودمان را امن کنیم تا این استعدادها بیشتر بشکفند، این هنر بزرگ از هنرمند بزرگی که نسل امروز ایران است، زندگی این قوم و ملت‌های اسلامی و همه جهان را دگرگون می‌کند. بهرحال، باور به توانایی نسل امروز ملت‌های مسلمان و ایجاد عصر سوم زندگانی بشری در من استوار است و این باور آن قدر قوی است و آن افق آن قدر در ذهن من روشن است که با استقامت تمام برای آن می‌کوشم، به هر قیمت می‌کوشم و هرچه بر سر من بیاید، می‌پذیرم و به آنها که دیدهای کوچک دارند و افق‌های دیدشان کوتاه است هم پند می‌دهم: بنگرند و ببینند ما در کجا قرار گرفته‌ایم و چگونه می‌توانیم نقش خود را در تاریخ بشر ایفا کنیم؟ اگر ما چنین کنیم، با کمی همراهی، جلوه‌های تازه‌ای از توانایی‌های باورنکردنی که بروز خواهند کرد را خواهیم دید؛ جو معنوی عظیمی که پدید خواهد آمد و جهانی که دگرگون خواهد شد را شاهد خواهیم شد. این هفت خوانی که کیسینجر برای ما تعبیه کرده‌است، همان‌سان که مانع رسیدن رستم به مقصد نشد، مانع از رسیدن نسل امروز به هدف‌های بزرگ اسلام نیز نخواهد شد. این جنگ براستی از شگفتی‌ها و از عجیب‌ترین عجایب است. با این حال، يك شگفتی دیگر نیز دارد و آن اعتماد عمومی است تا این زمان آنها که می‌خواستند کودتای خزنده کنند در گرفتن مردم از بنی‌صدر شکست خورده‌اند، در برانگیختن امام به مخالفت نیز شکست خورده‌اند و از شگفتی‌های این جنگ است که مردم این همه و با تمام توان ما را در این جنگ یاری رساندند.

## ضمیمه ها

پیام آقای بنی صدر به مردم ایران ، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰

خبر تعطیل چند نشریه دیگر از آن جمله روزنامه انقلاب اسلامی را شنیدید. شب گذشته نیز برنامه تلویزیونی دادستان کل کشور را که به منظور

لکه‌دار کردن رهبر نهضت ملی ایران دکتر مصدق و خدشهدار کردن رئیس جمهوری تنظیم شده بود، تماشا کردید .  
اینها مراحل مختلف حرکتی است که حذف رئیس جمهوری منتخب شما را هدف قرار داده است .

آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس جمهوری نیست، مهم آن است که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم بپاخته تحمیل کند و اثر خونهای گرانقدر عزیزان شما را که در سرنگونی رژیم سیاه پهلوی نثار اسلام و استقلال و آزادی شد را از بین ببرد و این در شرائطی است که کشور، خود را برای انجام انتخابات میان دوره‌ای آماده می‌کند .

رئیس جمهوری شما همچنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران برعهده او گذارده‌اید، استوار ایستاده است. پیام و کارنامه خود را به هر شکل از آن جمله نوار و اطلاعیه و... به اطلاع شما خواهد رساند و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می‌خوانید صمیمانه لبیک می‌گوید .

شاد و پیروز باشید.

رئیس جمهور سید ابوالحسن بنی‌صدر

همدان ۱۷ / ۳ / ۱۳۶۰

توضیح توقیف ۷ نشریه، به دستور آقای بهشتی و بی‌اطلاع «دادستان انقلاب» آقای لاجوردی اما با امضای او، بعمل آمد.

## هشدارنامه رئیس جمهوری به مردم مسلمان ایران ،

۲۲ خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

### مردم مسلمان ایران!

شما با رأی قاطع خود مرا به ریاست جمهوری انتخاب کردید. اینک از خود پرسید اگر اینجانب با توقعات قدرت گرایان هم آهنگی می‌کردم، آیا در وضعی که مرا قرار داده‌اند، قرار می‌گرفتم؟ اگر زبان شما نمی‌شدم و اعتراض نمی‌کردم، اگر وضع کشور را روزانه به شما گزارش نمی‌کردم، اگر هر چه واقع می‌شد را قانونی می‌شمردم، اگر... با من این‌طور رفتار می‌کردند؟

به دین خود و رأی و اعتماد شما خیانت نکردم و تا جایی که توانستم کوشیدم. بسیاری از جریانها را بموقع مطلع شدم و هشدار دادم. صدایم را در قیل و قالهای جوسازان گم کردند و اینک نیز مثل جدم حسین ابن علی (ع) آنچه از خطرها که می‌بینم برای شما پیش بینی می‌کنم :

از سه شعار انقلاب اسلامی: استقلال آزادی جمهوری اسلامی هیچ محتوایی بجای نخواهند گذارد (۱)

۱. استقلال اقتصادی با بودجه‌ای که تهیه کرده‌اند و با نفتی که صادر می‌کنند و با قراردادهایی که امضاء می‌کنند از بین می‌رود و چون امنیت نیست، وضع شما محرومان جامعه بدتر خواهد شد و گرانی و بیکاری روزگار شما را سیاه خواهد کرد.

۲. استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی و با وجود ناامنی داخلی و جنگ خارجی از دست خواهد رفت .

۳. از آزادی چیز چندانی باقی نمانده است؛ فقدان امنیت تا بدانجا است که لیره ۲۰۰ تومانی دو سال و نیم پیش پنج هزار تومان شده‌است. روزنامه‌ها تعطیل و زبانها بسته شده‌اند و آینده از این هم بدتر خواهد شد. گروهی که مقامات را به تصرف در آورده‌است، بلحاظ بدتر شدن وضع و بی‌اعتبار شدن

نزد افکار عمومی، روز بروز بیشتر بوسائل اختناق آور پناه خواهد برد و خود قربانی همین جریان خواهد شد.

۴. روزی محکومی در پای چوبه دار گفت: ای آزادی چه جنایتها که به نام تو نمی‌کنند! امروز و فردا بیشتر از امروز خواهند گفت: ای اسلام چه جنایتها که بنام تو نمی‌کنند. چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که بنام این دین تا یک قرن کسی نتواند حرفی بزند و دعوتی بحق کند.

۵. اینجانب هیچ گناهی بجز این که خواسته‌ام استقلال و آزادی و اسلام بعنوان تضمین کننده استقلال و آزادی و زمینه ساز رشد و تعالی همه جانبه انسان به اجرا در آیند نداشته و ندارم. از اسلام نان نخورده‌ام؛ اما عمر را در خدمت آن گذرانده‌ام. بشما مردم گفتم کودتای خزنده اجرا می‌کنند و مراحل آن را هم یکایک شرح کردم. تا این جا نیز بهمان ترتیب انجام داده‌اند و مرحله آخر آن که سلب عنوان ریاست جمهوری و گرفتن جان اینجانب است را نیز دست اندر کارند تا انجام دهند. اگر چنین کردند علاوه بر آنچه که در بالا پیش بینی کردم امور زیر نیز واقع خواهند شد:

الف. برخوردهای پایدار در کشور بر برخوردهای مسلحانه کنونی اضافه خواهند شد و خود بر مشکلات بالا خواهند افزود. مردم ما کر و کور نیستند و وضعیت روزمره خود را می‌بینند و می‌بینند که دو سال و نیم حکومت حزب حاکم روز به روز وضعیت کشور را بدتر ساخته‌است و امنیت از بین رفته‌است. اقتصاد فلج شده‌است. جنگ داخلی و خارجی بطور مستمر ادامه دارد و اینک خطر گسترش آن نیز هست.

ب. جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می‌انجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم می‌گردد. همان‌طور که در جریان گروگانگیری ملاحظه کردید، ناچار به شرایط ننگینی تن خواهند داد. همان‌طور که بیمی بخود راه ندادند و روزی گفتند: تا گروگانها در دست ما است، گلوگاه امپریالیزم آمریکا در دست ما است و وقتی تسلیم شدند، گفتند: گروگانها جنس بنجل بودند و آمریکا نمی‌خواست، ناچار شدیم از سر بازشان کنیم، خواهند آمد و خواهند گفت: چاره نداشتیم جز این که به شرایط تسلیم بشویم.

## مردم بدانید:

چهار وزیر خارجه آمدند و پیشنهاد کردند قوای عراق به داخل خاک عراق عقب نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیر نظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند. از ابتدای جنگ به این سو، امروز وضعیت نظامی ما بهترین وضعیت است. عقیده اینجانب این بود که اگر ما را بحال خود بگذارند، با چند پیروزی چشمگیر، ما نه تنها پیروزی نظامی بدست می‌آوریم، بلکه نقشه‌های آمریکا را در همه منطقه برهم می‌ریزیم و می‌توانیم عصر سوم را در تاریخ آغاز کنیم. ضربه از خارج را تحمل کردیم، ارتش مهاجم را متوقف ساختیم و شروع به اضمحلال آن نمودیم؛ از پشت سر کردند آنچه که کردند و شما از آن اطلاع دارید. وضع جنگ تا این لحظه این‌طور است، هستیم و می‌بینیم که این وضع چطور تحول خواهد کرد. اگر این خطرها که برشمردم، برای شما مردم ملموس هستند و در دل خود احساس می‌کنید که راست می‌گویم و با شما صادقانه حرف می‌زنم، اگر امتحان خود را داده‌ام که مقام و موقعیت مرا نفریفته و به اقتضای وفاداری به دین و بخاطر شما مردم، برای همه چیز حاضر شده‌ام، اگر بر شما معلوم است که فرق است میان حرف و عمل وقتی انسان سوار اسب سرکش قدرت نشده و وقتی که سوار می‌شود و اگر می‌دانید که امتحان واقعی وقتی است که انسان اسباب سوار شدن بر مرکب قدرت خودکامه را داشته باشد و سوار نشود، باور کنید که خطرها که برشمردم همه خطرها نیستند و خطرها هم جدی هستند. باور کنید برای این‌که این خطرها پیش نیایند خود را در هر خطری افکنده‌ام، باور کنید که يك لحظه از فکر این خطرها بیرون نرفته‌ام، به هیچ کس خائن نبوده‌ام و خواسته‌ام محیط امن و آزاد اجتماعی بوجود آید و کشور سریع رشد کند.

بگمان اینجانب راه چاره آسان است؛ به شما مردم همواره سخنم این بوده

است:



روزی که به دزفول رفتم، شهر در حال سقوط بود. با ارتشیان صحبت کردم به آنها گفتم شما بخود باور کنید، می‌توانید دشمن را متوقف کنید و بشکنید. آنها از این جانب پذیرفتند، عمل کردند و موفق شدند. حالا هم به شما مردم می‌گویم شما به توانائی خود باور کنید. تسلیم جوسازان و چماق‌داران نشوید. استقامت کنید. راههای استقامت را شما خود در گذشته یافته‌اید و این بار نیز می‌توانید بیابید.

و اما به کسانی که شتابزده می‌خواهند کار را یکسره کنند، بارها گفته‌ام و حالا هم می‌گویم:

گفتم: برنامه کارتان حذف اختیارات رئیس جمهور است، گفتید: این حرف دروغ است و معلوم شد که دروغگوی سال که بود.

گفتم: برنامه کارتان حذف رئیس جمهوری است، گفتید: بدگمانی و خیال است. تا این جا آمده‌اید. بیایید هم‌آهنگی بوجود آوریم و با اجرای واقعی قانون، کشور را از مهلکه بیرون ببریم. قانون را وسیله اجرای نیت خود کردید و اجرای واقعی آن را تا این حد مشکل ساختید. برای پرهیز از خطرها، برای آن که مردم کشور نگران‌تر از آنچه هستند نشوند، بیایید.

الف. آزادیهای مصرح در قانون اساسی را محترم شمرد و آزادی بیان و قلم را تأمین کنید و مطمئن باشید مردم ما عاقل و رشید هستند و با مقاله‌ها و حرفهای تحریک آمیز تحریک نمی‌شوند.

ب. قانون اساسی را مو به مو به اجرا بگذاریم و هر جا را که خلاف انجام شده است معین کنیم و باز گردیم و قانون را اجراء کنیم.

ج. دستگاه قضائی را همان‌طور که اسلام می‌گوید، مستقل و بی‌طرف کنیم و اعتماد و امنیت واقعی را پدید آوریم و بجای پرداختن به حذف همه و همه و اعمال زور در برخورد با هر مشکل، برنامه‌ای برای حل مشکلات کشور به اجرا بگذاریم و از راه بحث آزاد واقعی، مانع از آن گردیم که برخورد اندیشه‌ها به برخورد چماقها و اسلحه‌ها بدل گردد.

**خواهر و برادر!**

با کمال صداقت وضعی را که می بینم برای شما شرح دادم. بشما می گویم اگر امروز که هنوز وقت باقی است نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن بر شما خواهند آورد و... امروز از صبح تا شام و از شام تا صبح چماق داران رسمی و غیر رسمی محل زندگی و کار رئیس جمهوری منتخب شما را در محاصره دارند و اینها مستثنی هستند. می توانند هر تظاهری را بکنند و هر ردالتی را انجام دهند. فردا با شما مردم چه خواهند کرد؟ خدا را گواه می گیرم که به وظیفه خود عمل کردم و آنچه را باید به اطلاع شما می رساندم، رساندم. بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.

رئیس جمهوری

ابوالحسن بنی صدر

۱۳۶۰ خرداد ۲۲

توضیح :

این پیام در مجلس، در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰، توسط آقای احمد غضنفرپور خوانده شد. آقای خمینی از قرائت آن، آن طور که آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب «عبور از بحران» آورده است، برآشفته و عتاب کرده بود: چرا جلوگیری نکرده اید؟

۱. فهرست آنچه قرار بود استبداد ملاتاریا انجام دهد را بنی صدر در کتاب خیانت به امید کاملتر آورده است. و ملاتاریا همه خیانتها، جنایتها و فسادها را مرتکب شد. او امروز ایران و تا وقتی استبداد وابسته بر ایران حاکم است را آن روز دید و هشدار داد.

## ۷ مصاحبه جهانگیر گلزار با آقای بنی صدر

چرا و با چه هدفی اولین رئیس جمهوری روزانه به مردم گزارش مکتوب می داد؟، (۱)

[https://www.youtube.com/watch?v=oiYJice9oXI&feature=emb\\_logo](https://www.youtube.com/watch?v=oiYJice9oXI&feature=emb_logo)

جهانگیر گلزار: شما یک مجموعه مطالبی در ایران نوشتید، در روزنامه انقلاب اسلامی، لازم است توضیح بدهم که شما در ۵ بهمن ۱۳۵۸ با آراء ۷۵ درصد، رأی آوردید و اولین منتخب تاریخ ایران شدید. در تاریخ ۱۱ تیر ماه ۱۳۵۹، یعنی ۶ ماه و ۶ روز بعد از آن، شما شروع کردید به یک کاری که در حقیقت در نوع خودش در جهان بی نظیر است و اینکه، گزارشات روزانه به مردم دادید. مجموعه کارنامه ها متعلق به چند روز گذشته بود. آخرین مجموعه ای که شما دادید، مال ۱۹ تا ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ است که در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ بخش ششم (آخرین قسمت آن)، چاپ شده و بعد از آن، روزنامه را توقیف کردند و روزنامه بسته شد.

در این جا توضیح بدهم که در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، شما یک متن و در تاریخ ۲۲ خرداد یک بیانیه، در ادامه آن گزارشات روزانه به ملت ایران دادید.

سؤال اساسی این است که این مجموعه عظیم از صحبت هایی که کرده اید- که در حدود ۱۲۰۰ صفحه شده و در ۴ جلد کتاب به روی سایت انقلاب اسلامی (در هجرت) می آید و در اختیار علاقمندان قرار می گیرد- چه هدفی را دنبال می کردید؟ و خواست و آرزوی شما از نوشتن این مطالب چه بود؟ آیا شما با شخص آقای خمینی دعوی قدرت داشتید؟ یا می کوشیدید با این کارنامه ها- و البته نامه های فراوانی هم دارید که به شخص آقای خمینی نوشته اید که آن ها هم در کتاب نامه ها چاپ شده و در مورد آن ها هم با شما مصاحبه داشتیم و سرمقاله هایی که در روزنامه می آمده و غیره- تأثیر به روی آقای خمینی بگذارید تا از آن راهی که می رفت، دور کنید، بیاورید به راه انقلاب، به راه آزادی؟ اگر امکان دارد در این مورد توضیحاتی بفرمایید.

ابوالحسن بنی صدر: انقلاب ایران، یک ویژگی پیدا کرده، چند تا ویژگی دارد: یک ویژگی اش این است که نخستین انقلاب است که سخنگو و رهبری کننده آن روزانه با مردم دنیا درباره هدف های آن انقلاب صحبت کرده است. خوب، در انقلابات دیگر همچین چیزی واقع نشده بود. بنابراین، دنیا پیشاپیش هدف های انقلاب ایران را از زبان آقای خمینی، شناسایی کرده بود.

ما فکر می کردیم یک تصمیم مهمی است، به لحاظ اینکه دنیا ناظر، شاهد بوده که آقای خمینی گفته است که این هدف ها با سقوط رژیم شاه متحقق خواهند شد: استقلال، آزادی، دموکراسی پیشرفته ای که همه مردم در اداره امور خویش شرکت کنند، حقوق انسان، عدم مداخله روحانیون در کار دولت، برابری زن و مرد و بقیه ...،

ویژگی دوم، مطالعه بالینی روزمره انقلاب است. انقلاب های دیگر این اقبال را نداشتند. ما، هم در انقلاب نقش تعیین کننده داشتیم، هم مطالعه بالینی این انقلاب را، روز به روز، بر عهده گرفتیم. این مطالعه های بالینی، قبل تر در سرمقاله های روزنامه انقلاب اسلامی و مصاحبه ها، بعداً در مصاحبه ها، بعلاوه در نامه ها، بعلاوه در کارنامه یا وضعیت سنجی روز بروز، انجام گرفتند. حالا در واقع، ویژگی این کارنامه که هر روز به مردم گزارش می شد، چیست؟ این کارنامه، ویژگی های بسیار دارد. در واقع محک و ضابطه اش را بدست می دهم که شنونده و خواننده با این محک ها در این مطالعه بالینی بنگرد. اگر دید که خلاف این محک ها در این متن هست، من دروغگو بوده ام. و اگر نه، راستگو بوده ام؛ یعنی مطالعه، دقیق انجام گرفته و ذهنیات دخالت نکرده بود. در اینکه مثلاً به سود خود گزارش روزانه بدهیم، به زیان این و آن. خود من هم می باید که متوجه می شدم که حالا که دارم مطالعه می کنم- ممکن است دیگر، ذهنیات آدمی مشغول است و هر روز هم برخورد و این ها-، چه کنیم که این وضعیت پیش نیاید که چیزهایی در سود خود و به زیان دیگری، هر روز بگوییم و تبلیغات روزمره یکطرفه بکنیم و بعد واقعیت ها را تکذیب کنیم. پس قرار گذاشتم بر اینکه از امرهای واقع مستمر، صحبت کنم. یعنی، اگر چیزی را آن روز گفته ام، امروز جامعه ایرانی با آن سر و کار ندارد، آن روز من دروغ گفتم. اگر امروز سر و کار دارد، یعنی من آن روز به نفع خود و به زیان دیگری، سخن نگفتم: واقعیت را آن جور که هست، دیدم، گفتم، به دلیل اینکه امروز هم همان، واقعیت پیدا کرده است. امروز شنونده و بیننده- چون این کارنامه، مطالعه بالینی است- بخواد بفهمد که امروز چرا در این وضعیت هست، هیچ چاره دیگری جز مراجعه به آن کارنامه ندارد. چون بغیر از آن کارنامه، مطالعه دیگری، نه در انقلاب ایران واقع شده، نه در جاهای دیگر. مثلاً من از جنگ صحبت کردم و سرنوشتی که جنگ پیدا می

کند و پیامدهای جنگ. اگر مردم ایران آن سرنوشت در جنگ را پیدا نکرده و آن پیامدها را ندارد، ارزیابی من غلط بوده است. اگر آن سرنوشت را دارد، آن ارزیابی، آن مطالعه، بی طرفانه بوده است، واقع بینانه بوده و به جامعه می گوید که چه عواملی آن زمان سبب شده که امروز، این جامعه، در این وضعیت باشد. ما داریم یک صحبتی می کنیم با بیننده و شنونده که کمتر کسی در این جهان، جرأت این کار را دارد. شما متنی را در اختیار می گذاری که می گویی ۴۰ سال پیش بابت وضعیت امروز خود، گفته شده است. ما نمی گوئیم در مکان و زمان خود بسنجید، چنانکه رویه است و می گویند، کسی، فلان نظر را داده، مثلاً مدرس راجع به فلان مسئله این حرف را زده، آن نظر را با طرز فکر امروز، نسنج. ما، این را نمی گوئیم. می گوئیم، با همین وضعیتی که امروز داری، ببین، آن روز، آن ارزیابی، آن تحلیل، آن نگرش، آن جستجو، در رابطه با واقعیت، آنجور که هست، درست انجام گرفته، یا خیر. و به او می گوئیم که این مراجعه به کارنامه را نه برای اینکه ما را امتحان کنی، بکن. نه، بکن، برای اینکه بفهمی، چرا در این وضع هستی. چون آن عوامل سر جایش است. حالا، یک ویژگی دیگر که مربوط می شود به سؤال شما، اینکه، بعضی ها مدعی شده اند، بخصوص وسط بازها، که خطرناک ترین موجودات روی زمین هستند. وسط بازها در هر جامعه ای پیدا بشوند، عامل شکست جبهه استقلال و آزادی و حقوقندی می شوند، و موجب پیروزی طرف زور و قدرت و ویرانگری. آنها بازی می کنند، بزنگاه که می رسد، جانب قدرت را می گیرند. بعد هم که فسق و فجور و فساد آن قدرت ظاهر شد، می گویند، کی بود، کی بود، ما نبودیم، ما طرف سوم بودیم. آن دو طرف با هم دعوی قدرت می کردند. در مورد من هم همین واقع شده است حالا، راست و دروغش را از کجا بفهمیم؟

جهانگیر گلزار: آن طرف زور و قدرت هم به شما می گوید، دعوا، دعوی قدرت بوده. در فیلم ها و گزارش ها و ... که هر سال درست می کنند و تبلیغ می کنند، همین را می گویند. ...

ابوالحسن بنی صدر: این را حالا، می گویند. اما آن زمان در مجلس، اینها، دانسته یا نادانسته- که نادانسته در واقع بی معنی است- چون می خواستند مرا محکوم بکنند، باید دلایل می آوردند. دلایل حزب اللهی پسند آن زمان را آوردند، ۱۲ تا دلیل آوردند. اگر دعوا سر قدرت بود، یک دلیل سیزدهمی اضافه می کردند که سر قدرت هم، دعوا بوده است. آن که جای خود. یک اقبالی ما پیدا کردیم، در حالیکه داریم مصاحبه می کنیم، سایت کلمه، صورت مذاکرات اسفند ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب را منتشر کرده است. آن مذاکرات که تا حالا، محرمانه بوده، هم اعضایش محرمانه بوده، هم صحبت های آن شورا؛ به نظر من نمی رسد که کامل است. برای اینکه من یک چیزهایی می دانم، وقتی خواندم، دیدم که حذف شده اند. فرض کنید، در بحثی من پیشنهاد کردم، از زنان هم باید نماینده در شورای انقلاب باشد، دلایل مخالفان حذف شده است، هیچ نیست. با اینحال، یک گویایی دارد. آن گویایی این است که یک آدم هایی روی خط تحول از پایین، که مردم هستند که باید حقوقند بشوند، استقلال و آزادی تنها در سطح کشور و جامعه نیست، در سطح هر انسان، استقلال و آزادی می باید به عمل در بیاید، هر انسانی مستقل و آزاد بشود. و کسانی که آن طرف خط را می گیرند که نه، تحول باید از بالا باشد. در واقع انقلاب برای این شده که شاه برود و این آقایان جانشین بشوند. این، روشن توی آن گفتگوها هست. موضع انتقادی من نسبت به آقای خمینی هم در آن جا هست. مثلاً من می گویم که آقای خمینی استواری در تصمیم ندارد، امروز حرفی که می زند، فردا عکس اش را می گوید. در شورای انقلاب گفتم

که من به آقای خمینی گفتم که شما را مردم، با هیتلر مقایسه می کنند. پس، هم به خود او گفتم، هم در شورای انقلاب گفتم که به ایشان اینجور گفتم. حالا، ما در شورای انقلاب چه هدفی را در رابطه با آقای خمینی تعقیب می کردیم؟ اینکه ایشان یک مقام منزهی بماند، نماد معنویت. خشونت جای خود، از مادیت هم چیزی، گردی، بر دامن معنویت ایشان، ننشیند. برای اینکه از دید ما اگر او نماد حق و معنویت می ماند، الگویی می ماند که به یک تعهداتی وفا کرده، عمل می کند، نه تنها برای جامعه ما، بلکه برای جامعه بشری، مغتنم بود. پس در آن شورای انقلاب، مراقبت مداوم ما این بوده است که آقای خمینی منزّه بماند. جرم و جنایت و این خشونت ها به ایشان نسبت داده نشود.

حالا، ما الان، رئیس جمهوریم، چرا شروع کردیم به نوشتن کارنامه؟ مطالعه بالینی را قبلاً می کردیم و آن سرمقاله ها، همان مطالعات بالینی است که هر کدام یک مسأله را طرح می کرد، بعد هم مصاحبه ها بود، سخنرانی ها بود. ما دیدیم به اینکه - در شورای انقلاب هم بود- که دو طرف هستند. یک طرف آقای خمینی را می خواهد بکشد آن ور، ما می خواهیم بکشیم این ور. این ور یعنی تحول از پایین، و در کارنامه توضیح می دهیم که محرومان جامعه کی ها هستند و مسلط کیست، این ها باید مستقل و آزاد بشوند، حقوقند بشوند، رابطه های این ها باید با حقوق تنظیم بشود، زور در سطح این ها بی نقش بشود. یک طرف می کشد آن ور، و می گوید که شما، بشو شاه، مرکز و صاحب تمرکز قدرت. اگر در کارنامه توجه کنید، نه تنها من با تمرکز قدرت در ایشان مخالفم، در مورد خود هم می گویم که اگر من بنی صدر این قوا در من متمرکز بشود، می شوم دیکتاتور. پس موافق نیستم. حالا اگر بگوییم دعوا سر قدرت بوده، آن طرف معلوم است دعوا سر قدرت بوده، برای اینکه اختیارات رئیس



جمهوری در قانون اساسی چندان نبود. اما همان هم که بود، مرتب این ها، یا از طریق آقای خمینی این را نقض می کردند، یا خودشان در مجلس باصطلاح طرح می بردند و محدود می کردند. من اگر دعوا سر قدرت داشته باشم، باید یک کاری کرده باشم. مثلاً از مجلس اختیاری سلب کرده باشم، یا در این صدد، بر آمده باشم. از قوه قضائیه یک اختیاری سلب کرده باشم، به کسی زوری گفته باشم، نه، هیچی نیست. بر عکسش هم هست. آقای قوه قضائیه، شما حق وضع قانون نداری، آلت قدرت نیستی، باید مستقل باشی، شما باید حق را به حقدار برسانی، آقای قوه مقننه، کار شما وضع قانون است، کار شما کودتا نیست. پس این کارنامه، الان در اختیار نسل امروز است و نسل های آینده، برای اینکه تاریخ است. تاریخ از آن نوع هم که بعداً بنشینند، بنویسند، نیست. تاریخ روز بروز نوشته شده است. بر اساس امرهای واقع مستمر نوشته شده است. یعنی هر زمان، در آینده هم کسی بخواهد ببیند، این صحیح است یا غلط، باید به امرهای مستمر آن روز نگاه کند، به زمان زندگی خد در آن روز. پس ما می خواهیم که آقای خمینی به طرف استبداد نرود، طرف بازسازی قدرت نرود، بیاید این طرف. این کارنامه در واقع بخش مهم اش تنظیم رابطه با آقای خمینی است. این است که خواننده ای که این را می خواند، می بیند، در یک مرحله ای، ما نسبت به ایشان، بنا بر مصلحت عمل می کنیم. هنوز دعوای حق و مصلحت در ذهن ما حل نشده بود. یعنی رجحان به این است که مصلحت را باید رعایت کرد. لااقل در مورد ایشان. در مورد غیر ایشان، نه، اینکار نشده بود، به اصطلاح، حق، قربانی مصلحت نشده بود. تا یک زمانی که آن جا می گوئیم که نه، غلط است که حق را قربانی مصلحت بکنیم. یعنی معلوم می شود که آنجا، ما این اشتباه نظری- فکری را حل کردیم و به این نتیجه رسیدیم که مصلحت را قدرت می سنجد، حق را انسان دارد. و مصلحت همیشه، ضد حق است، مصلحتی که ضد حق نباشد، سنجیده نمی شود. و از

آنجا هم، رابطه با آقای خمینی، معلوم است که دارد تغییر می کند. یعنی کارنامه این را می گوید. تا یک دوره ای، ایشان هر چه می گوید، ما می گوئیم، چشم، و سعی می کنیم ایشان را در این خط و ربط نگه بداریم، از یک دوره ای که می شود اسفند ۵۹، ما متوجه می شویم که نه، ایشان این طرف بیا، نیست. اینجا، شما می بینید که— در واقع از ۲ ماه قبل از این هم شروع شده بود که ما سرنوشت دیکتاتورهای دنیا را موضوع بحث قرار می دهیم که لنین با مارکسیسم چکار کرد، استالین چکار کرد- ...

جهانگیر گلزار: البته یکی از سؤال هایی که من دارم، همین راجع به کتاب هایی که شما در آن دوره نوشتید و تجربه آنها است.

ابوالحسن بنی صدر: مربوط به آقای خمینی را حالا می گوئیم. بعد می روم دورتر که دو جنبه دارد. یکی، جنبه برانگیختن جامعه که ایستادن بر حقوق خودش، و اینجا که سوره های قرآنی را به اصطلاح، بعنوان روش، شناسایی می کنیم، هم آقای خمینی، مخاطب ما است، هم مردم. آقای خمینی، برای اینکه درس بگیر، راهی که پیامبر رفت، این نیست، شما دارید راه مقابل او را می روید، سرنوشت دردناکی پیدا می کنی، کشور را هم دچار سرنوشت دردناک می کنی.

جهانگیر گلزار: آقای خمینی کارنامه ها را می خواند؟

ابوالحسن بنی صدر: هر روز، هر روز. بله، بله، آن را که می دانستم، می خواند. حتی یک بار آن قضیه کره خری که به مادرش خیره شده بود که با

گلوله دشمن کشته شده بود، وقتی داشته می خوانده ، گفته، نویسنده است، نویسنده است ... حالا دارد غصه کره خر را می خورد ...

جهانگیر گلزار: البته یکی از زیباترین قسمت هایی که شاید بگویم معنوی این کارنامه است، در آن دوره جنگ و آن لحظه ای که شما توضیح می دهید که چه بر این وطن، دارد می رود، توی آن حالت کره خری دیدید به مادرش، که از دست رفت.

ابوالحسن بنی صدر: چون می دانستم که هر روز می خواند، پس سعی می کردم که ایشان سرنوشت در جامعه های مختلف، تجربه ها را ببیند. انقلاب های مختلف، چه بر سرشان آمده؛ قدرت چگونه بازسازی شده؛ استبداد بازسازی شده؛ چگونه محبوبیت، مغضوبیت شده؛ همه این ها را با دلسوزی تمام در کارنامه، خواننده می خواند. یعنی هر کسی آن کارنامه را بخواند، تردید نمی کند و اضافه می شود بر آن صورت جلسات شورای انقلاب، که ما نسبت به ایشان صمیمیت کامل داشتیم. ذره ای از سوء نیت در ما نسبت به او نبوده است. واقعاً می خواستیم که او یک معنویت خالص باشد. انسان، وقتی به خودش غضب می کند، دیگر کسی نمی تواند او را برگرداند.

خوب، حالا چرا ما موفق نشدیم؟ نسل امروز حق دارد این را بپرسد. چون این مسئله که تازه نیست. انقلاب مشروطه، قبلش واقع شده، و بعدش نهضت ملی شدن نفت واقع شده، آقای کاشانی چرا؟ پدر من چقدر به او نصیحت کرد. گفت با مصدق مخالفت نکن. به او گفت، اگر هم نمی توانی همکاری کنی، ساکت شو. که اگر او شکست خورد، اقلاً شما بمانی. تو که داری خودت را تخریب می کنی، او هم اگر شکست بخورد، هیچی دیگر این جامعه برای

مقاومت ندارد. چرا نشنید؟ برو قبلس. سران مشروطه، چرا نشنیدند؟ مدرس که هر روز به آنها می گفت. چرا روحانیون آن روز، حرف مدرس را نشنیدند؟ این یک سؤال است و دائمی هم هست. امر واقع مستمر است. برو به جامعه های دیگر. در روسیه که انقلاب شد، همین آقای لنین، چرا حرف هایی که راجع به استالین می گفتند، نشنید؟ وقتی شنید که دیگر کار از کارش گذشته بود. یک وصیت نامه هم نوشت که نخواندند. در وصیت نامه اش نوشت که استالین آدم خطرناکی است. اما خوب، استالین حاکم شده بود و همه چیز را قبضه کرده بود، از جمله، همان وصیت نامه را. کسی اصلاً نتوانست بفهمد که لنین، چه گفت، و چه نگفت. پس یک مسئله، امر واقع مستمری است.

هر تحولی، این خطر را دارد که رهبری آن، در صدد بازسازی استبداد بر بیاید. بنابراین، باید از پیش، از این خطر، پرهیز کرد. دو عامل، وجود دارند: ۱- اینکه درست که نگاه کنیم، می بینیم که در کودتای ۲۸ مرداد، یک دسته، این پهلوی چی ها بودند، یک دسته هم، کاشانی و بقایی و این تیپ ها بودند. بعد که با هم کودتا کردند، همین آقای خمینی هم، آن وقت، توی این دسته بوده است، لااقل به لحاظ اینکه به ما گفتند، ایشان پیام برده به آقای بروجردی که از او فتوا بگیرد- فرض کنیم، خبر وجود دارد، اما صحت اش معلوم نیست-، اما اینکه موضع اش با این طرف بوده که جای تردید نیست، به لحاظ اینکه آقای مهدی حائری- پسر آقای حائری، بانی حوزه قم که خودش هم فیلسوف شهیری بود و در انگلیس و استرالیا و آمریکا استادی فلسفه کرده بود، دختر برادر ایشان هم عروس آقای خمینی بود-، می گوید که آقای خمینی، باصطلاح، جانب کاشانی و بهبهانی را داشت. و حتی می گفت، کاشانی وارد نیست، خط بهبهانی در ضدیت با مصدق درست است. خوب، چطور شد که این ها در رهبری انقلاب قرار گرفتند؟ الان نگاه کنید، کودتای بر ضد من را

کی‌ها کردند؟ کی‌ها توی آن نقش داشتند؟ بقایای چی‌ها که مسلم بودند، حسن‌آیت و دار و دسته آن‌ها؛ آقای خمینی که بود و کسانی که تابع ایشان بودند. حالا، همین این‌ها، در واقع مثل اینکه از آن دو دسته، پهلوی چی‌ها، اول آنها رانندند؛ بعد اینها، آنها را رانندند. ما مردمی هم که انقلاب کرده بودیم، رانده هر دو دسته شدیم. پس یک غلط این است که کسانی که در گذشته در جبهه استبداد بوده‌اند، ... این‌ها را شما مردم، توجه نکنید، هی ننشینید بگویید، اپوزیسیون، چرا یکپارچه نمی‌شود. این یکپارچگی، پدر ایران را در آورد. مشروطه را بر باد داد، ملی‌کردن را بر باد داد، انقلاب ۵۷ را بر باد داد. یک بار دیگر هم بخواهیم تکرار بکنیم، تا قیامت، همین است، امر واقع مستمر است. رهبری انقلاب باید با کسانی باشد که این‌ها خط مستقیم مداومی در زندگی، دارند، تا با یک هویت روشن، بتوانی بگویی که از امروز تا آخر، خط عمومی ایشان، این است. این شیوه، از خطا، مصون می‌ماند. پس، یکی از دو عامل، این بود.

اما، ۲ - دلیل و عامل مهمتر این بود که خوب، ما به آن طرف که می‌گفتیم که بیا به طرف استقلال، آزادی، حقوق انسان، همه اینهایی که در فرانسه گفتی، اینها بگذار، تحقق پیدا کند، جامعه ما مستقل و آزادی، رشد کند، ما یک کشور نیرومندی بشویم. خوب، آن طرف چکار می‌کرد؟ آن طرف دست ایشان را بند می‌کرد. این کارنامه از این جهت بسیار گویا است. گرچه ما با ملاحظه می‌گفتیم و ملاحظه ایشان را می‌کردیم که چیزی که صریح و روشن باشد نگوئیم. خب، گروگانگیری. ایشان دیگر احتیاج به گفتن نداشت. روز اول گفت انقلاب دوم است بعد دست ایشان را بند کردند به زد و بند با دسته ریگان و بوش سر همان گروگان‌ها که شد افتضاح اکتبر سورپرایز. باز دست ایشان را بند کردند در افتضاحی که شد ایران گیت. خب، وقتی دست ایشان

در این دو قضیه بند است چگونه می‌تواند آن طرفی را که با هم این کار را کردند ول کند بیاید این طرف؟ آن طرف می‌گوید هر چه که کردم به دستور تو کردم. در جلسه غیر علنی مجلس آقای بهزاد نبوی مگر غیر از این گفت؟ گفت این آقای بنی صدر که ما را نمی‌خواهد محاکمه کند، می‌خواهد امام و شما را محاکمه کند. سر همین اعلام جرمی که کرده بودم نسبت به این قرارداد الجزایر. یا مثلاً در مورد تقلب در انتخابات آقای هاشمی رفسنجانی که هوایی نیامد بگوید که امام به ما گفتند شما بروید مجلس را در دست بگیرید.

جهانگیر گلزار: البته یک نواری هم در یوتوب هست که آنجا در مجلسی، قبل از "انتخابات" مجلس اول، توصیه می‌کند که بروید بگیرید، به موضوع آن "انتخابات" می‌خورد، غیر از آن، نمی‌تواند باشد.

ابوالحسن بنی صدر: آن که موجود است، آن که من می‌گویم، [هاشمی رفسنجانی] در نماز جمعه گفت. بعد از کودتا، ایشان در نماز جمعه، گفت که ما پیش امام رفتیم، گفتیم، اینکه نشد، بنی صدر با ریاست جمهوری، همه چیز بهم می‌خورد، ایشان [روح الله خمینی] گفت، شما بروید مجلس را در دست بگیرید. یعنی اجازهٔ تقلب را او داد. ۷۰ درصد "انتخابات" مجلس اول هم، تقلبی بود. به زور آقای خمینی هم، تحمیل کردند. چون، قرار بر کمیسیون تحقیق شد و قبل از آنکه کمیسیون، نتیجه اش را بدهد، آقای خمینی گفت، با همین مجلس شروع کنید. وقتی برای همچنین مجلسی تقلب کردند، با دستور ایشان این مجلس را تحمیل کردند، حالا آقای خمینی بیاید بگوید این مجلس بیخودی است؟ به او، چه می‌گویند؟ می‌گویند آقا، تو خودت که این ها را گفتی! شما گفتید، برو مجلس را در دست بگیرید. شما گفتید که تحقیق کمیسیون لازم نیست، با همین مجلس شروع کنید. او به من گفت که این مردم

رأی ندارند، ما محض اینکه در دنیا نگویند اینجا دیکتاتوری است، می گوئیم مردم بیایند یک رأی بدهند! پس توی این هم، دستش را بند کردند. توی آن جنایت ها، اعدام ها، هم .... حالا توی این صورت جلسات شورای انقلاب، آقای دکتر یزدی می گوید که آقا [روح الله خمینی] فرمودند که قاضی، باید شمر باشد. یعنی قاطع و برنده باشد، از دید ایشان، قاطع و برنده، یعنی شمر!

جهانگیر گلزار: مثل آقای خلخالی که توی خاطراتش می گوید به شما گفتم، من قاطع، شما گفتید شما قاطع نیستید، شما قاتلید. [روح الله خمینی]، او را انتخاب کرد.

ابوالحسن بنی صدر: بله. خوب، پس با این روحیه و این دستور که قاضی باید شمر باشد، آن اعدام ها هم شد. خلخالی هم که صریح آمد، گفت که من، به دستور امام کردم. گفت، حتی گفته ام که حکم امام را در کفم بگذارند. خوب، حالا ایشان چه بگویند به این ها؟ پس، دستش را بند کردند. در سرای قدرت، زندانی اش کردند. ایرانی، بدان، این جوری می شود. یک رهبری که در خط استقلال و آزادی است، در همین نوفل لوشاتو، در آن بیانیه آقای دکتر سنجابی، کلمه استقلال یادش رفته که در حاشیه اش نوشته بود که این کلمه افتاده، ایشان دوباره بنویسند و این کلمه را وارد کنند. اینقدر حساسیت به استقلال و آزادی، کارش به آنجا می رسد که دستور کتبی می دهد، ظرف ۳ شب (از قول آقای منتظری ۲۷۰۰ الی ۳۷۰۰) نفر را به یک بله و نه، اعدام می کنند. کی ها را؟ کسانی که محاکمه شده، محکوم شدند، هیچ جای دنیا محکوم را دوباره محاکمه نمی کنند، این نقض اصول قضائی است! می گوید، شما پیرس، اگر سر موضع بود، اعدام است. به این ترتیب شما می بینید که آن طرف، دست ایشان را بطور کامل بند کرده، سند و مدرک و همه چیز هم

دارد. ما چه می‌کنیم؟ ما از ایشان دعوت می‌کنیم که شما معنویت باش، شما پاک باش، شما منزه باش، شما چراغ راهنمای تحول در استقلال و آزادی باش. خوب، آنها، با خلق و خوی ایشان، جور در نمی‌آمد. این است که به حرف راست گوش نمی‌داد، به حرف دروغ آن طرف، گوش می‌داد. این است که اگر جامعه ای بخواهد تحول صحیح انجام بدهد، اول باید یکایک شهروندان خودشان حقوند بشوند، وجدان به حقوق پیدا بکنند، حقوق خویش را بشناسند، به استعدادهای خودشان وجدان پیدا کنند، و به عنوان انسان فعال بشوند. آن کسی هم که در موقعیتی قرار می‌گیرد که سخنگوی آن مردم باشد، در هیچ رابطه‌ی قوایی قرار نگیرد، که اگر قرار گرفت، بنابر قانون بی‌شفقت قدرت، بعنوان آلت فعل، عمل خواهد کرد. چنانکه آقای خمینی این کار را کرد. پس، مطالعه‌ی بالینی که انجام گرفته، چقدر اهمیت دارد، نه تنها به لحاظ شناسایی وضعیت در آن روز، بلکه برای امروز و فردا های ایران. امیدوارم، گفتگوی ما در جهت یابی، برای نسل امروز، مفید واقع بشود. جوانانی هم هستند که می‌گویند: ما چه باید بکنیم؟ این‌هایی که گفتم، بکنید.

\*\*\*\*\*

**چرا روح الله خمینی مجلس شورای اول را با تقلب در**

**مقابل ریاست جمهوری اول قرارداد؟ (۲)**



جهانگیر گلزار: آقای بنی صدر، در ادامه سؤالی که در یک جلسه دیگر با شما داشتیم، و در مورد تاریخ آنگونه که رخ داده است، بر می‌گردد به مسئله کارنامه های ریاست جمهوری. در حقیقت گزارشات روزانه ای که شما در طی ۹ ماه و چند روز به مردم دادید. در جلسه اول این مجموعه، توضیح دادم که به چه صورت بود. یک مسئله که دوست دارم نسل جوان بیشتر از آن اطلاع داشته باشد - قبلاً هم با شما این مصاحبه را کردیم- که در اولین انتخابات ریاست جمهوری ۹ نفر، شاخص اصلی شدند. یعنی ۹ نفر اول که در انتخابات رأی آوردند و این ها نظرات خودشان را به ملت ایران ارائه دادند، و شما بعنوان اولین منتخب، با ۷۶ درصد آراء انتخاب شدید. خوب، نفرات بعدی از آقای مدنی گرفته تا آقای قطب زاده، آقای طباطبایی، آقای حبیبی و مرحوم فروهر و ... در حقیقت این ۹ نفر آدم های ملی بودند که در انتخابات شرکت کردند و مردم ما این ها را بعنوان آدم های ملی می دیدند. درست است که شما را بعنوان یک آدم مسلمان می دیدند که دارای طرح و برنامه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی هستید، شهر به شهر می رفتید، توضیح می دادید که برنامه ایران سبز، چگونه است، ولی شما را بعنوان یک نماد ملی می دیدند، با گذشته ای که بعنوان آدم ملی فعال بودید. بعد در حقیقت در ۵ بهمن ۱۳۵۸، اولین انتخابات ریاست جمهوری. در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸، یک ماه و نیم بعد انتخابات مجلس است. و در آنجا اکثریت بر خلاف این گروه اول، انتخاب می شوند. این سؤال است که چگونه می تواند یک جامعه ای در مدت بسیار کوتاه، ۲ انتخاب مختلف داشته باشد؟ حتی آقای حبیبی که از طرف حزب

جمهوری اسلامی بوده و می گویند آقای خمینی هم به او رأی داده، او هم بعنوان آدم ملی در خارج کشور- تا آجا که من اطلاع دارم- معروف بود، بعنوان آدمی که حزب الهی بوده، نبوده است. چگونه اتفاق افتاد؟ به چه جهت این اتفاق افتاد و چه هدفی را مجلس اول دنبال می کرد؟

ابوالحسن بنی صدر: باز بعنوان امر واقع مستمر، رضاخان کودتا کرد. آن مجلسی که به سلسله قاجار رأی داد، چگونه این رأی را داد؟ آن جور که تاریخ می گوید و افراد متفاوتی این ها را تصدیق می کنند، این است که اولاً، آقای رضاخان شد نخست وزیر، در انتخابات تهران و یکی دو جای دیگر که جلوی چشم بود، مداخله کرد و نظامی ها "نماینده هایی" را از صندوق در آوردند. پس آن ها نماینده مردم نبودند، آن ها "نماینده" قشون بودند. بعد هم آن ها را بردند به محل کار آقای سردار سپه، امضاء گرفتند. مستوفی که رئیس مجلس بود، استعفا داد، تا استعفا را بخوانند و بگویند رئیس نیست و جلسه رسمیت ندارد، تا رئیس تعیین بکند، بلکه بتوانند از امروز به فردا یک فرصتی ایجاد بکنند. آن استعفاء نامه را هم در مجلس نخواندند، رأی دادند و مجلس در واقع آلت فعل کودتا شد. استبداد سیاه ۲۰ ساله هم برقرار شد و غالب آن "نماینده هایی" هم که به اصطلاح اعتبار شخصی می داشتند، هم چوب این ضعف شان را خوردند.

حالا بیاییم سر مجلس اول بعد از انقلاب. ما به آقای خمینی گفتیم که این مجلس اول ما باید از مجلس اول مشروطه خیلی بهتر باشد. چون در این جنبش همگانی همه مردم شرکت کردند. حالا، من هنوز خبر نداشتم که این ها [رهبران حزب جمهوری اسلامی] رفتند پیش آقای خمینی و از او اجازه تقلب در انتخابات گرفتند. ولی از طرز اجرای این انتخابات متوجه شدم که نه، این

ها بنا ندارند که بگذارند مردم انتخاب کنند. پس از مردم خواستم که هر جا دیدید آزادی نیست و انتخابات آزاد نیست، در انتخابات شرکت نکنید. اگر توجه بکنید، اول تفاوت اساسی ای که "انتخابات این مجلس اول" با انتخابات ریاست جمهوری اول دارد، این است که در "انتخابات مجلس اول"، فقط ۶ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر شرکت کردند، که نسبت به تعداد رأی دهندگان آن زمان ۲۸ درصد می شد. در نامه به آقای خمینی نوشتم، که [اکثریت نسبی انتخاب مستقیم در دور اول] نصف بعلاوه یک، ۱۴ درصد می شود. خوب، این میزان، نمایندگی از مردم ندارد. این مجلس "نمایندگی اش" را از کی دارد و موقعیت اش را به کی مدیون است؟ آن مقامی که این ها را بعنوان "نماینده" آنجا نشانده است. یعنی حزب جمهوری اسلامی و در واقع آقای خمینی. خوب، پس این مجلس طبق دستور او عمل می کند. و از شگفتی های تاریخ بشری اینکه مجلس، کودتاجی بشود. چون قاعدتاً، قوه مجریه است که ...، مثلاً رئیس قوه مجریه یا یک نظامی کودتا می کند، مجلس را هم منحل می کند، قانون اساسی را تعطیل می کند و نظام جدید را اعلام می کند و می تازاند. اینکه مجلس، ضد قوه مجریه و آنهم ضد اولین منتخب تاریخ ایران بشود، نوبر است. از این لحاظ که الان سابقه قبلی را گفتم، نوبر نیست، به این لحاظ نوبر است که امر واقع مستمر شده و ادامه دارد. اما به لحاظ اینکه من که [شاه] قاجار نبودم، من را مردم ایران انتخاب کرده بودند. منتخب اول تاریخ ایران بودم و بر سر حقوق و آزادی های مردم هم ایستاده بودم. پس این ها بیخود در مجلس...، ۲ تا مسئله است. یکی، مسئله حزب الهی ها بود که می گفتند، به لحاظ اینکه بنی صدر طرفدار حقوق بشر است - صفت غربی هم به آن می دادند که حقوق بشر غربی است -، طرفدار دموکراسی غربی است، مخالف ولایت فقیه است، مخالف دادگاه های انقلاب است، مخالف سپاه است، ... از دید آن ها، این چیزها

را که بگویی، و کسی که به این صفات شناخته می شود، باید حتی سرش را هم برید، همانطوریکه آقای گیلانی مرا ۷ بار به اعدام محکوم کرد. اما از نظر تاریخ که نگاه کنید، می گوید این چه مجلسی است که کسی را به روی این اعتبار که روی استقلال و آزادی ایستاده و از حقوق انسان ها دفاع می کند، بعنوان بی کفایت عزل کرده است. این چه جور مجلسی است؟ ولی آنها به تاریخ اهمیت نمی دادند، آن زمان، آقایان [حزب الهی] می خواستند قدرت را قبضه کنند. از کی شروع کردند به قبضه کردن قدرت؟ این یک سؤال مهمی است برای نسل امروز. خوشبختانه، حالا که گفتم، این صورت جلسات منتشر شده، سر رشته را در آنجا پیدا می کند. گر چه، یک خوشبختی دیگر، مردم ایران دارند: آقای دکتر یزدی، کارنامه یا خاطراتش را هم تحت عنوان ۶۰ سال شکوری و صبوری نوشته است. در جلد سوم آن، می گوید که یک طرح محرمانه بوده که آقای رهبر صاحب اختیارات مطلق باشد، و شورای انقلاب وسیله عمل و تابع دستورات ایشان، و نهادهای انقلاب، بعلاوه حزبی که این جامعه را از لحاظ سیاسی- اجتماعی، مهار بکند. حزب جمهوری اسلامی ها گفتند، نهضت آزادی نباشد، ما خودمان این کار را می کنیم. خوب، ما از این طرح محرمانه خبر نداشتیم. بعد توی شورای انقلاب می بینیم، ۲ تا که مهمترین است، طرح می شود که امام فرمودند که این ها تحت نظر شورای انقلاب باشند. کدام ها است؟ یکی سپاه پاسداران است- کمیته ها که دست آقای مهدوی کنی است که قبلاً هم بود- یکی هم دادگاه انقلاب. خوب، آقای طالقانی می گوید که بار شورای انقلاب را سنگین نکنید. تصدی این ها به شورای انقلاب ربط ندارد. من می گویم که این تمرکز یعنی استبداد و دیکتاتوری، و در عمل انجام می گیرد. حتی خود آقای دکتر یزدی می آید تحویل می دهد. آن ترکیبی که درست کرده بود، آن ترکیب به ایشان وفا نکرد و اختیار این دو تا افتاد دست شورای انقلاب. شورای انقلاب کیست؟ اکثریت

آن، همین بانیان حزب جمهوری اسلامی اند. پس قبضه قدرت از آنجا شروع شده بود. علت اینکه به آقای خمینی گفتند این که نشد، آقای بهشتی گفته بود یا انتخابات ریاست جمهوری نمی شود، یا بنی صدر رئیس جمهور نمی شود- چرا این حرف را زده بود؟- به لحاظ آن طرح بود: طرحی که بر اساس آن، حزب جمهوری اسلامی بخواهد دولت را تصرف بکند، یا باید انتخابات نشود، یا بنی صدر رئیس جمهور نشود. حالا آن وقت، آقای خمینی هم حالت بیماری پیدا کرده بود و کمی بعد از آن هم به بیمارستان رفت. مراسم تنفیذ ریاست جمهوری، در واقع، در بیمارستان انجام شد. خوب، انتخابات انجام شد و بنی صدر با ۷۶ درصد آرا رئیس جمهور شد. پس، باید بروند پیش ایشان، آقای هاشمی رفسنجانی گریه هم بکند و بگوید که آقا، این طبق بهم ریخت. او [روح الله خمینی] هم به او بگوید، شما برو مجلس را در دست بگیر. پس، از ابتدا، مجلس، در واقع، برای مقابله با رئیس جمهور بود.

جهانگیر گلزار: در مقابله با شخص رئیس جمهوری، یا نوع تفکر شما بود؟ دعوی با شخص که نیست. اگر فقط شخص بود، شاید می توانستند شما را به یک جوری، دور بزنند. یا مقابله با طرز تفکری که داشتید و می خواستید ایران را بسازید، بود؟

ابوالحسن بنی صدر: در آن گفتگوی قبلی گفتم، دعوی اصلی سر این بود که تحول از پایین بشود، یا تحول از بالا. آن زمان اهمیت این دعوا، بر آن نسل معلوم نبود. درس خوانده های ما، متأسفانه، همه، یعنی اکثریت، لنین زده بودند. ما در واقع در یک اقلیت کوچک بودیم، در بین آنهایی که اصل را، هدف مبارزه را بدست آوردن قدرت، حفظ قدرت و بکار بردن قدرت نمی دانستند. حالا بعدها، بعد از کودتا، توی همین خارج، یک کسی در مقام

پاسخ به بنی صدر، گفته بود که این آقا، آرمان خواه است. اینکه هدف مبارزه، استقلال و آزادی است، یعنی چه؟ هدف مبارزه، معلوم است که قدرت است. مسئله قدرت زدگی، یک بیماری است که گفت، آخرین چیزی که از کله یک مؤمن بدر می رود، حُب ریاست است. مؤمن، افراد عادی که جای خود دارد. پس قدرت یعنی چه؟ یعنی تحول از بالا. تصرف قدرت، یعنی چه؟ یعنی، تصرف دولت. ما می گفتیم که خط استقلال و آزادی، یعنی تحول از پایین. حتی خط ما این بود که جامعه در تحولی که می کند، اگر بتواند به جایی برسد که رابطه های خودش را با حقوق تنظیم کند، هر انسانی، عارف به حقوق باشد، عمل به حقوق بکند، احتیاج به دولت ندارد. خود بخود به خویشتن سازمان می دهد، چنانکه در انقلاب ایران همین کار را کرد. یک جنبش همگانی بوده، خود، به خود، سازمان داد. پس دعوا سر این بوده. سر قدرت است و آن اندیشه راهنمایی، آن اسلامی که...، ۲ تا اسلام آنجا روبرو است. خود این، بحث بسیار مهمی است که در کارنامه، روزمره، مطرح بوده است. اسلام بی یال و دم و اشکم، توجیه گر قدرت، و اسلام به مثابه بیان استقلال و آزادی که در انقلاب ایران، آن اصول ۲۰ گانه را هدف های انقلاب ایران شناخته، پذیرفته که انسان حقوق دارد و... . پس دعوا سر این است. دعوا سر شخص من، قطعاً نیست. سر این است که تحول از بالا باشد، یا از پایین. اگر من حرف آقای خمینی را می پذیرفتم که با آن طرف همکاری کنم، همینجوری که به من در کرمانشاه که بودم، توسط برادر زاده اش پیام داده بود، عزیز می شدم، رئیس جمهور می ماندم، فرمانده کل قوا می ماندم، حکومت را تغییر می دادم، هر کس را که می خواستم نخست وزیر می شد و وزیر. اگر دعوا سر قدرت بود، من می باید می پذیرفتم، چون همه کاره می شدم. و من گفتم، نه. چون نمی خواستم آلت فعل جنایت بشوم. می دانستم که استبداد یعنی، خیانت، فساد، جنایت.

جهانگیر گلزار: اگر این حرف را می پذیرفتید، دوگانه نمی توانستید بازی کنید. باید دقیقاً آن کاری را می کردید که از شما می خواستند. یک عده، خیال می کنند که شما می گفتید، بله، و بعد می رفتید کار خودتان را می کردید. کار خودی، نمی شد انجام داد.

ابوالحسن بنی صدر: نه، این ها خود فریبی است. شدنی نبود، برای اینکه، ایشان از من می خواست که بیانیه بدهم، ۸ گروه سیاسی را محکوم کنم. این ۸ گروه هم ۴۰ سال است، تشکر بجای خود، از فحش دادن هم، مضایقه نفرمودند. با این حال، من روی اصل دفاع از استقلال و آزادی و تحول از پایین، نمی پذیرفتم که رئیس جمهور، سازمان های سیاسی را محکوم بکنند. می گفت این را بکن، همکاری با آن طرف را بکن. همکاری با آن طرف، یعنی چه؟ یعنی آن معامله پنهانی را امضاء بکن. من در یک نامه ای که به تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ است، می گویم که این معامله در پاریس انجام گرفته است. معامله پنهانی سرگروگان ها که سبب شد، رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا بشود. پس، این کارهای را باید می کردم. آن دادگاه های انقلاب، و بگیر و ببندها را باید تصدیق می کردم. خوب، اگر این ها را می کردم، خودم می شدم آلت فعل استبداد.

جهانگیر گلزار: در حقیقت دیگر، این کارنامه ها را هم نمی توانستید بنویسید.

ابوالحسن بنی صدر: نه دیگر، آن را هم باید تعطیل می کردم.

جهانگیر گلزار: آنها را باید در خدمت قدرت می نوشتید.

ابوالحسن بنی صدر: نخیر، اصلاً می گفت تعطیل. به این ترتیب آنهایی که می گویند، دعوا سر قدرت بوده، دروغگوهای بزرگی هستند: با این همه مدرک و سند، جرأت می کنند، دروغ بگویند. نه، یک طرف سر استقلال و آزادی و حقوق ایستاده، یک طرف قدرت می خواست. خوب، حالا این چکار بکند؟ آخرین دیدار من با آقای خمینی که تلخ ترین دیدار است - تا آن زمان، هنوز من می گفتم، نه، آقای خمینی در زد و بند محرمانه با ریگان و بوش نبود- حالا، آنجا پسر او می گفت ...

جهانگیر گلزار: می فرمایید چه تاریخی بود؟

ابوالحسن بنی صدر: ۱۶ خرداد ۱۳۶۰. آنجا [در منزل و پیش روح الله خمینی] پسر ایشان می گفت که آقای بنی صدر، شما یک عیب دارید. پرسیدم چه عیبی؟ گفت، ول نمی کنی. هی می گویند، اینها سازش کردند، سازش کردند؛ آقا! سازش کردند یا نکردند، تمام شد رفت؛ گروگان ها هم به امریکا برگشتند. حالا، امام می فرمایند، شما با این ها همکاری کنید. پس، امام می داند که یک سازشی شده است! والا، یعنی چه این حرف که در حضور او می زند؟

جهانگیر گلزار: نه اینکه فقط سازش شد، بلکه موافق هم هست که او [احمد خمینی] دارد در حضورش می گوید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، دارم همین را می گویم. ما تا آنجا می گفتیم، ایشان اطلاع نداشته، نمی دانسته، می گوید اصلاً اینها دروغ اند، چه سازشی؟! حالا



[آنجا، در حضور روح الله خمینی] معلوم شد، خیر، می داند. خوب، می داند، ... من که قبلاً به ایشان نامه نوشتم. چطور اقدام نفرمودند که سازش کننده با ریگان و بوش ...، اویی که می گفت، شیطان بزرگ، سازش به کنار، می گوید، در رابطه با شیطان بزرگ، من بروم با آنها همکاری کنم؟ یعنی چه، آخر؟! خیلی به من تلخ شد. شما فکر کنید، من اینقدر به این آدم علاقه دارم، می خواهم یک نماد معنویت بشود، حالا می بینم که یک جرثومه کثیف از خیانت، زورگویی است. آخر، آن چه و این چه؟! اصلاً حالتی به من دست داد که به این تلخی تا عمر دارم یادم نمی رود، هیچ وقت، اینقدر تلخ به من نگذشت. اِه؟ پس اینجور؟ حالا باز اگر من می خواستم دعوی قدرت بکنم، باید می گفتم، بله، چون ایشان می فرمایند، چشم، آنجوری که ایشان می فرمایند، همانجور من می کنم. اما نه، گفتم نه، نمی کنم. یک نه ای گفتم که خودم می دانستم که این «نه» ای که دارم می گویم، خیلی گران تمام می شود. نه اینکه نمی دانستم.

جهانگیر گلزار: شما، مقدمات کودتا را هم یک به یک گفته بودید.

ابوالحسن بنی صدر: قبلاً، همه آنها را ... که بحشی الإحدّه است: کودتای خزنده را بطور مرتب که به این مرحله آمده، تا اینجا آمده، از این به بعد هم ادامه پیدا می کند، این ها را روزمره داشتیم می گفتم. حتی یک کتاب راجع به کودتا خواندم، و می گفتم که این کودتا چگونه انجام می شود، تا که جامعه هشیار باشد، ببیند، همان علامت ها، همان کار ها، اینجا دارد انجام می گیرد، ... آن جای خود.

جهانگیر گلزار: آن لحظه‌ای که در مقابل آقای خمینی اینگونه پاسخ دادید، می دانستید که آخرش چه خواهد شد.

ابوالحسن بنی صدر: بله، دیگر واضح بود. با این حال، به همدان آمدیم، آنجا که روزنامه ها را توقیف کرده بود، آقای بهشتی، به نام دادستان انقلاب، دستور توقیف داده بود، که بعد آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت های عبور از بحران می گوید که نه، آن دادستان انقلاب، خبر نداشت، این آقا به نام او، کرد. آقای بهشتی، حافظ حقوق مردم، رئیس قوه قضائیه تشریف داشتند! در حالیکه، ما هم به این تجاوز آشکار به حقوق اساسی مردم که یکی اش این آزادی بیان است، اعتراض می کردیم، آقای خمینی هم آمد و دومین سخنرانی تند را بر ضد بنی صدر کرد. بعد هم که به کرمانشاه رفتیم، آن پیام را داد یا این کارها را می کنی، عزیزی و ...، و یا تا آخر می روم. قبلاً در یک نامه ای به ایشان نوشتم، آن آخر شما کجاست؟ شما، یک کربلا کم داری، منم آماده ام. آنجا، سر من را می خواهی بُبری، بُر. کار به اینجا می رسد.

جهانگیر گلزار: در کارنامه هم چند بار می نویسید که آماده شهادتم، از بس که اینها خشونت می کنند.

ابوالحسن بنی صدر: بله، اگر کسی آن کارنامه را بخواند، می بیند که آن جبهه جنگی که با عراق مشغول بودیم، پیش جبهه جنگی که این ها گشوده بودند، چیز کوچکی بود. منتها از دید ما، آن [جنگ با عراق] مقدم بود. به لحاظ اینکه ما اگر به این زد و خورد مشغول می شدیم و بخشی از کشور می رفت، به این زودی، باز پس گرفتنش، ممکن نمی شد. نمی توانیم بگوییم که بله، می شد. در جاهای دیگر می بینیم که رفت و برگشت. این است که ما به آن تقدم

می دادیم. گفتیم کشور بماند، در داخل کشور، بالاخره بلکه یک کاری، روزی مردم بکنند. بهر حال. آقای خمینی استعفای من هم، دستش بود. من که روز اول انتخاب، استعفاء نامه ام را نوشتم، گفتم، هیچوقت نمی خواهم بین من و شما دعوا بشود. هر وقت شما لازم دیدید، این را منتشر کن. چرا منتشر نکرد؟ چرا لازم داشت که این به شکل کودتا انجام بگیرد؟ اول، اگر آن کار را می کرد، دستش از سرکوب کوتاه بود. دو، اینکه، زبان من که دیگر در اختیار ایشان نبود. اگر از من می پرسیدند که چرا کار به اینجا رسیده، می گفتم که یک معامله پنهانی انجام گرفته، از دید ایشان، این دنیا به آخر رسیده بود. با آن محبوبیتی که من داشتم که این ها (همین آقای بهشتی و خامنه ای و رفسنجانی) رفته بودند گفته بودند که الان با روحانیت یک طرف و ایشان یک طرف، ایشان برنده است؛ فردا جنگ را تمام کند، سوار تانک هایش می شود می آید، دیگر شما هم حریفش نمی شوید. سه، جنگ. غیر متعهدا قرار بود پاسخ مثبت صدام حسین را بیاوند، جنگ تمام بشود، آن را چه جور توجیه کند؟ پس لازم داشت که این را به صورت برخورد خونین انجام بدهد. والا هیچ دلیل دیگری نداشت. که بتواند از لحظه اول صداها را در سینه ها حبس کند، با اعدام های دست جمعی، نفس ها را در سینه حبس کند، تا کسی نتواند بگوید، چرا؟ دلیل اش این بود. والا استعفای من دست ایشان بود. خوب، حالا [با چنین وضعیتی] چکار کند؟ مجلس. به مجلس دستور می دهد (آن مجلسی که دست نشانده است). پس فلسفه اینکه شما بروید مجلس را در دست بگیرید، اینجور است. البته تنها مجلس نبود، از اول بنایش بر این بود که نخست وزیر هم کسی باشد که با رئیس جمهور ضد باشد. این است که احمد خمینی را بفرستد پیش دکتر سنجابی که شما نخست وزیری را به شرط مخالفت با بنی صدر، قبول کن، یک مورد و دو مورد نیست. آقای رجایی را

تحمیل می کند، برای اینکه می داند یک آدم خشک سری است، آلت فعالی است، بر ضد بنی صدر.

جهانگیر گلزار: البته چیز تازه ای نیست که شما الان دارید می گوید. تمام این موارد را در کارنامه توضیح داده اید. حتی اخلاق رجایی را گفتید، ناتوانایی هایش را گفتید، یک به یک، تمام صحبت هایی که با افرادی که آمدند در رابطه با انتخاب نخست وزیر صحبت کردند، در آنجا واضح توضیح داده شد.

ابوالحسن بنی صدر: بله، همه این ها را توضیح دادیم، نتیجه چی شد؟ نتیجه اینکه مجلس، وسیله کودتا شد. حالا توی مجلس، آن وسط بازها، الان به آنها حرفی بزنی، می گویند آقا، ۳ طرف بوده است، نسل امروز باید حرف های ۳ طرف را بخواند. اینکه حرف هر ۳ طرف را بخواند، حرف درستی است. یعنی، آنها، حرف هایی دارند، نسل امروز باید برود ببیند آنها چه گفتند؟ ما که گفتیم، [آن کارنامه] مطالعه بالینی است، بطوری که منهای اتکا به گوینده است. گوینده را حذف بکنی، هنوز بعد از ۴۰ سال، تمام واقعیت وضعیتی که امروز ایران در آن است، در آن کارنامه یک به یک توضیح داده شده است؛ اینکه ایران این وضعیت را پیدا خواهد کرد. در آن مجلس، واقعاً ۳ گرایش بود؟ نه. آن وسط بازها در آنجا، اولاً یک بیانیه دادند که ۳ تا جرم برای من شمرده بودند. یک جرمش که خوب توی ذهنم مانده، مخالفت با ولایت فقیه بود. مثل اینکه جرم دیگر مخالفت با نهادهای انقلاب است، سومی یادم نیست. پس ۳ طرفی توی کار نبوده است. در رأی دادن هم، آن طرف را انتخاب کردند. شما اگر طرف سوم بودی، چطور رفتی آن طرف رأی دادی؟ چه جوری رأی دادند؟ به قول آقای صلواتی که می گوید، من مخالف بودم، ولی طبق دستور آقای خمینی رأی دادم. دستوری رأی دادند. حالا، آن

رضاخان برد آنجا، از آنها امضاء گرفت، اینها آن شخصیت را هم نداشتند که لاقلاً ببرند آنجا یک امضایی از خودشان بگیرند. نه، با ابلاغ و دستور آقای خمینی که کار بنی صدر را تمام کنید، آنطور که آقای هاشمی رفسنجانی در کارنامه می گوید، کفایت داشته و آها هم طبق دستور رأی دادند، منهای ۲ نفر. یکی، آقای معین فر است که در مخالفت، خطبه بسیار شجاعانه و ماندگار در تاریخ ایران را ایراد کرد، و یکی دیگر، که الان اسمش یادم نیست که مثل اینکه از دنیا رفته است. بقیه چه جوری بودند؟ اینکه گفتم، وسط بازها خطرناکند، به این جهت است. سر بزنگاه، طرف قدرت را می گیرند. حالا روزی که اوضاع تغییر کند- اگر ما روی این خط نایستاده بودیم، حالا که ایستادیم، اینجور شده است- می گویند، نه، ما نه این طرف بودیم، نه آن طرف. آدم دروغگو! آن روز کجا بودی؟ حالا نه این طرفی چون بیرون کرده، می گویی، نه اینجایی، نه آنجایی. چون آن وسط بازها را، آن طرف هم که حاکم می شود، اول کاری که می کند، اینها [وسط بازها] را مرخص می کند. چون می داند، اینها موجودات خطرناکی اند، در بزنگاه ممکن است همین بازی را با آنها بکنند. پس از اول دفع می کند، که اینها هم از امور واقع مستمر اند، رضاخان، همین کار را کرد، سلیمان میرزا و همه اینهایی که یا وسط بازی می کردند، یا یک پا این ور و یک پا آن ور، همه این ها را حذف کرد. استثناء هم ندارد. آقای استالین هم همین کار را کرد، هیتلر هم همین کار را کرد. قاعده است، قدرت که نمی آید وسیله بازی بشود- یکی را بگذارد آن وسط، اگر یک وقت دید این ور ممکن است بچربد، بماند، نه، برود آن ور-، حذف می کند. این است که [رضا خان] اینها را حذف کرد و اینها رانده و مانده از دو طرف شدند. آن مجلس [اول بعد از انقلاب] هم تا تاریخ هست، بعنوان مجلس کودتا می ماند. گرچه امر واقع مستمر است، اما فرقی دارد این مجلس با مجلسی که رضاخان را "شاه" کرد، این است که رضاخان کودتا کرده

بود، قدرت را قبضه کرده بود. آنها [وسط بازها] می توانستند بگویند که ما توانایی مقابله نداشتیم. اما اینجا کودتا نبود. انقلاب بود، انقلاب بود. یک ملتی هم این انقلاب را کرده بود. گل را بر گلوله پیروز کرده بود. در جهان بی مانند بود. یک جنبش همگانی خودانگیخته، خودسازمان یافته بود. خیلی جفا به این مردم بوده که مجلس اول بعد انقلاب، بشود مجلس کودتا بر ضد همین مردم. بعد هم بگویند مردم شعور نداشتند، انتخاب نداشتند، دلیل، اینکه بنی صدر را رئیس جمهور کردند. این هم گفتگوی در باب آن کارنامه. درسی مهم برای نسل امروز برای اینکه بداند، یک ملتی حاکمیت بر سرنوشت خویش پیدا نمی کند، هرگاه نتواند روابطی را که در سطح جامعه باید تنظیم بشوند، روابطی باشند که حقوق تنظیم می کنند، تا احتیاجی، محلی برای استبداد و بازسازی استبداد، نماند. اگر این کار را نکرد، انقلاب عبارت از تحولی خودانگیخته نشد، همه را به حواله بعد داد و گمان کرد که این مثلاً، بگوید که من حقوق انسانی را دارم و این دولت است که باید مرا برخوردار بکند. نه آقا، نه خانم، این حقوق را شما دارید. یعنی خود باید به این حقوق عمل کنید. نکردید، همین که الان شده است، می شود. کودتا می کنند، ۴۰ سال این بلاها را بر سر شما می آورند. آن زمان، هشدارها، هر روز، داده می شود که سرنوشت شما این می شود و خواهد شد. چنانچه الان هم همچنان توی همان وضعیت هستید. از این وضعیت هم بخواهید بیرون بروید، راهکار این است که تحول از پایین انجام بگیرد. یعنی هر شهروند ایرانی وجدان پیدا بکند، به حقوق خود، به استعدادهای خود، و به حقوق عمل کند و فعال بگردد. شاد و پیروز باشید.

\*\*\*\*\*

## چه نیازی داشتند در خرداد ۱۳۶۰ برضد رئیس جمهوری اول کودتا کنند؟ جبهه داخلی کشته تر بود یا جنگ با عراق؟ (۳)

[https://www.youtube.com/watch?v=hrpamjdwSqw&feature=emb\\_logo](https://www.youtube.com/watch?v=hrpamjdwSqw&feature=emb_logo)

جهانگیر گلزار : بینندگان و شنوندگان عزیز تلویزیون سپیده، این سومین جلسه ای است که با آقای بنی صدر در رابطه با کارنامه های روزانه ایشان، یعنی گزارشات روزانه رئیس جمهور به ملت ایران که در روزنامه انقلاب اسلامی در ایران انتشار پیدا می کرد و بیش از ۹ ماه این گزارش های روزانه انتشار می یافت، سئوالاتی را مطرح می کنیم و می خواهیم بخشی از این تاریخ را در حقیقت آن طور که تاریخ رخ داده است را با شما در میان بگذاریم. یک سئوالی که در رابطه با آن دوران هست، راجع به گزارشات روزانه شما با ملت، هشداری است که شما هر روز به ملت می دادید. تقریباً می شود گفت، جا به جا به شکل های مختلف، اگر در جبهه هستید، اگر با مردم هستید، اگر در سیستان و بلوچستان هستید، اگر در شمال ایران هستید، فرق نمی کند، در هر جای ایران و به هر مناسبت راجع به آن صحبت می کنید و آن مسئله کودتا علیه شما است. حرف روزهای آخر نیست. حتی از روزهای اولی که شما این گزارشات را می نویسید، این ها را می شود مشاهده کرد. شما دو جبهه را

توضیح می دهید. یکی جبهه جنگ که شما در حقیقت مسئولیت کل جبهه ها را داشتید، مسئولیت جنگ را داشتید و دیگری به عنوان ریاست جمهوری در ارتباط شما با مردم، از وضعیت داخلی کشور. شما از دو جبهه مختلف صحبت می کنید و یک جبهه را همیشه می گوید سخت تر است. می گوید جبهه داخلی ما بسیار سخت تر است، نسبت به جبهه جنگی که با عراق داریم و این هشدار بسیار مهمی است. شاید آن زمان کمتر کسی متوجه می شد که منظور شما در آن هشدارها چیست. اما الان که تاریخ گذشته، آدم بهتر متوجه می شود که چه منظوری داشتید و در مصاحبه های قبلی هم این را عنوان کردید. یک مجموعه سؤال هست در این رابطه. سؤال اول اینکه چه نیاز داشتند علیه شما کودتا کنند؟ هشدارهای روزانه شما چه تأثیری را دنبال می کرد؟ یعنی شما چه چیزی را می خواستید با آن هشدارها دنبال کنید؟ کدام جبهه سخت تر بود؟ جبهه خارج که جنگ با خارج بود و جبهه داخل که در حقیقت مسئله کودتا را دنبال می کرد؟ و اگر زمان مصاحبه امروز کافی نیست، می توانیم این را در مصاحبه بعدی ادامه بدهیم.

ابوالحسن بنی صدر: اینکه این ها چرا می خواستند که کودتا کنند. در کارنامه ۲۲ اسفند تا چندم فروردین این هست که آقای مهندس مهدی بازرگان و آقای دکتر یدالله سبحانی، نزد من آمدند و گفتند که این برنامه آمریکا، دارد اجرا می شود. اگر تا حالا به تأخیر افتاده، به لحاظ این روش شما است - خطاب به من - که روزمره این را به مردم آگاهی می دهید، هشدار می دهید، توضیح می دهید و مراحل مختلف این کودتای خزنده را با مردم در میان می گذارید. ولی اینطور که پیداست، این برنامه اجرا خواهد شد. یعنی از دید آن دو شخصیت هم این برنامه آمریکا باید پیاده می شد. یعنی چه؟ این برنامه چه بود؟ البته در کارنامه از قول آن ها نیست که این برنامه چیست. چون فرض این است که هر



دو طرف می دانستیم که از چپ داریم حرف می زنیم. به لحاظ رعایت آقای خمینی هم در کارنامه نیاوردیم که این برنامه ای که امریکا اجرا می کند و می شود، چیست. اما خوب، بعد در ۳ جلد کتاب "سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب اول، امریکا و انقلاب"، که آنجا از جمله تمام اسناد سفارت امریکا یک به یک آورده شده و این بخش اول آن کتاب را تشکیل می دهد. آن کتاب هایی که مقام های امریکایی نوشتند هم، آقای سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران، کارتر رئیس جمهور وقت امریکا، وزیر خارجه وقت امریکا، آقای برژنسکی، مشاور امنیتی ایشان آقای جردن، رئیس دبیرخانه ایشان، این ها همه یک به یک آنجا آمده. [رابرت هایزر] آن آقای نظامی را که فرستادند ایران که دولت بختیار را تثبیت بکند. جلد ۲ مربوط می شود به گروگانگیری و آن معامله پنهانی بر سر گروگان ها. جلد ۳ مربوط به بعد از آن تاریخ است که ایران گیت است. پس ناگفته های آن زمان در ۳ جلد گفته شده است.

جهانگیر گلزار : البته در آن زمان هم شما در کارنامه دائماً هشدار می دادید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، آن ها هست. گفتم که معامله گروگان ها این سرنوشت را پیدا کرد. قبل از انتخابات ریاست جمهوری امریکا گفته ام که این کار به ترتیبی انجام می گیرد که کارتر شکست بخورد و ریگان انتخاب بشود. این ها را گفته ام. اما این که بشکافی و جزء به جزء بگویی که این طرح امریکایی بوده و چه جوری در امریکا تهیه شده و چه جوری آمد در ایران، اجرا شد و خمینی چه جوری این را انقلاب دوم و بزرگ تر از انقلاب خواند و بعد چیزی که قرار بود بیشتر از ۳، ۴ روز بیشتر طول نکشد، ۴۴ روز طول کشید و شد آن معامله محرمانه و جنگ با عراق که دامن ایران را گرفت و تا وضعیت امروز. این ها پیامدهای آن گروگانگیری است. برنامه ای که باید اجرا بشود،

این است. کی اجرا می کرده است؟ سؤال اساسی است. رهبران حزب جمهوری اسلامی. یعنی آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی، خامنه ای، موسوی اردبیلی که بعد کنار کشید، باهنر، آقای آیت و ... در گفتگوی قبلی توضیح دادم که چگونه آقای خمینی را کشاندند به سرای قدرت، در را هم به رویش بستند که نتواند از جایش تکان بخورد. دست او را بند کردند به گروگانگیری که انقلاب دوم است و تا معامله پنهانی و تا ایران گیت. تا قربانی کردن آقای منتظری. قضیه منتظری لو دادن این ایران گیت است که بحث عمده اش را از طریق من انجام داد. پس، یا من باید با این ها می ساختم، یعنی موافقت می کردم و وارد آن گنداب می شدم، به اصطلاح در آن سرای قدرت منهدم وارد می شدم و قفلی هم روی در می زدند، دو تا قفل می شد، که هر دو در آن جا اسیر باشیم، یا باید می گفتم نه. و من گفتم، نه.

چند نکته هست که نسل امروز برایش مهم است. برای اینکه آن کودتا، فقط یک کودتا نبود، امر واقع مستمر است تا امروز. نگاه کنید: دنباله اش کودتای منتظری (عزل او) آمده، بعد هم آمده نسب آقای خامنه ای که خودش هم در مجلس گفته که باید خون گریست به حالی مردمی که من رهبرشان بشوم. طراحی ها و اجراها و حقه بازی ها و دروغ سازی ها و ... در آن مجلس خبرگان هم یکی پیدا نشد که بگوید آقا، این رهبر باید طبق قانون اساسی گزیده بشود! نظام سلطنتی که نیست که آقای اعلیحضرت بگوید که کدام یک از بچه های ایشان، جانشین ایشان بشود. بر فرض هم که آقای خمینی گفته بود که آقای خامنه ای برای جانشینی من مناسب است، اما هزار دلیل دارم که آقای خمینی نمی توانسته این حرف را بزند. یک دلیل اینکه، مگر ایشان رئیس جمهور آقای خمینی نبود؟ مگر مرتب از دست این آقای خمینی گریه نمی کرد؟ خودش گفته بود که یک روزی رفته بود بالای بام نشسته بود و گریه می

کرد از اینکه آقای خمینی نمی گذاشت این آقا نفس بکشد. مگر همین میر حسین موسوی را بعنوان نخست وزیر، به او تحمیل نکرد؟ مگر این دو پا نشدند- ثقفی برادر زن [روح الله خمینی] آن جا بوده و به من پیغام داده بود- که آقای میر حسین موسوی و آقای خامنه ای می روند پیش ایشان که دعوا طی کنند. با بگو مگوهایشان، حوصله او را سر می برند، می گوید، پا شوید، بروید، همه تان جمع بشوید، یک انگشت بنی صدر نمی شوید. ثقفی می گوید، وقتی آنها رفتند، به او گفتم خوب چرا او را که لایق می دانی و خوب کار می کرد و ... از دست دادی؟ [روح خمینی] گفت: "من از دست ندادم، این اطرافیان، بیچاره اش کردند. هی گفتم، این ها را بران". اطرافیان من کی بودند که شما می گویی؟!، اطرافیان شما، آنهایی بودند که شما را در سرای قدرت زندانی کردند. من که زندانی نشدم. اطرافیانی نداشتم، مرا زندانی کنند. و اینکه آقای خمینی، آقای خامنه ای را مجتهد می دانست؟ این، مسئله است، دیگر. می گوید، ولایت فقیه. این آقا را فقیه می دانست؟ او را در مجلس اول [مجلس خبرگان رهبری] به عنوان مجتهد متجزی می دانستند. یعنی کسی که می تواند در بعضی از مسائل دینی، اجتهاد کند، نه در همه مسائل. به این عنوان او را در آن مجلس [مجلس خبرگان رهبری] پذیرفتند. اگر می دانست، در حضور ایشان، در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹، آقای بهشتی گفت که ما با آقای بنی صدر نمی توانیم همکاری کنیم. ایشان خودش را دانشمند قرن می داند، مغز قرن می داند، ما را هم بیسواد می داند. و من گفتم، و بی دین.

جهانگیر گلزار: حالا توی این دوره، بی دینی شان اثبات شده، برای همه مشخص است که بعنوان بی دین، عمل کردند.

ابوالحسن بنی صدر: اصلاً ضد دین. تخفیف دادم. ضد دین از آب در آمدند. آقای خمینی، آنجا [در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹] گفت که یکی از این ها، مجتهد است؟ باید می گفت، دیگر. باید می گفت، این چه حرفی است دارید، می زنید؟ همه مجتهد هستند. حالا تازه بهشتی کجا، و این آقا کجا. پس در واقع کودتا کردند. دلیل دیگر هم داریم و سند داریم. آقای کیمچی مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل، پیغام این آقایان را برده است، پیش آقای مک فارلین مشاور پیشین امنیت ملی رونالد ریگان که رفت ایران و سرپرست گروهی بود که بعد افتتاح ایران گیت رو شد. این، در کتاب خاطرات آقای مک فارلین آمده است. می گوید ایشان [آقای کیمچی] رفته پیش آن آقا [آقای مک فارلین]، گفته است که میانه روهایی که این آقایان باشند، می گویند هرگاه ما از حمایت آمریکا مطمئن بشویم، حاضریم خمینی را هم بکشیم. پس این ها تا آن جا آمده بوده اند که برای به قدرت رسیدن، خمینی را هم بکشند!

جهانگیر گلزار: درجه صحت چنین حرفی را که می زنید تا چه حد است؟

ابوالحسن بنی صدر: ببینید، درجه ... آن طرف می گوید، ما گفتیم، نه؛ سیاست آمریکا این است که در مورد رؤسای دولت ها، تا آنجا نرویم. دلایل متعدد دارد که چرا آنها هم چنین قراری گذاشته بودند. وقتی این آقا توی کتابش اینها را گفته و چاپ شده و ما این را بارها بازگو کردیم، یکی از این هایی که الان حاکم اند و دستیارانشان، هیچکس نگفته که چنین حرفی گفته نشده است. این یک. دو اینکه، در عمل چی؟ در عمل آقای منتظری را عزل نکردند؟ کردند، دیگر. مرگ آقای خمینی را که در همان لحظه اعلام نکردند، بعد از اینکه مجلس خبرگان، جلسه اش را جور کردند و این حقه بازی و صحنه سازی را راه انداختند و این آقا را کردند رهبر، آنوقت آن تشریفات را

برای تشییع جنازه آن آقا ترتیب دادند. یعنی اول اطمینان حاصل کردند که می توانند این آقای خامنه ای را بعنوان رهبر بچپانند، بعد آن مراسم را راه انداختند. اگر یادتان باشد، آقای گلپایگانی را آوردند برای این آقا نماز بخواند، این آقای رهبر، در مقام رهبر، پشت سر او در نماز میت ایستاده بود. این ها همه دلیل بر اینکه برای این ها قدرت اصل بوده است. بعد هم مگر خمینی زدایی نکردند؟ پسر او را من کشتم، یا شما؟ آنها کشتند، دیگر. پسر [حسن خمینی] آن آقا [احمد خمینی] گفت که او گنجینه اسرار نظام بود. گنجینه اسرار نظام که نمی شود زنده بماند، و دائم بگوید، بگویم؟ می گویم، ها. کودتا کردند و این آقا شد رهبر و آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور. بعد از آن ماجرای جنبش سال ۸۸ و سرکوب خونین. حتی در مقام رئیس جمهوری که اختیاری هم ندارد ... تازه آن رهبر، آقای خمینی زور می گفت، طبق قانون اساسی اختیار نداشت. در بازنگری قانون اساسی که کودتای دیگری بود، حالا ولایت فقیه، مطلقه شده است

جهانگیر گلزار : با اختیارات مطلقه

ابوالحسن بنی صدر: بله. ۱۱ اختیارات به ایشان دادند، تازه می گوید این کف اختیارات ایشان است. حکم حکومتی هم می کند، هر کاری هم دلش خواست می کند. پس این کودتا هم ادامه دارد، امر واقع مستمر است. حالا برای رهبری بعدی هم دارند تدارک می بینند، آن هم یک کودتای دیگری خواهد بود. حالا من آن زمان علاوه بر اینکه مراحل کودتا را روز بروز می گفتم که کودتای خزنده به اینجا رسیده، مردم هشیار باشید، در صحنه باشید، حاضر باشید، استقامت کنید، ۳ تا سوره قرآن را آنجا بعنوان روش توضیح دادم که ۲ جنبه دارد. یک جنبه اش مردم اند، و یک جنبه اش آقای خمینی

است: مردم بدانند که اگر به استقامت بایستند، کودتا ممکن نمی‌شود، این آقا بدانند که چه سرنوشتی در انتظارش است. یک کتاب راجع به کودتا خواندم، توضیح دادم که این کودتا چگونه انجام می‌گیرد، چه سرنوشتی پیدا می‌کند، چه کسانی در کودتا حذف می‌شوند. خیلی مهم است. این حذف [بعدی] سران حزب جمهوری اسلامی، قبلاً در کارنامه گفته شده که در همهٔ کودتا اینجور رخ می‌دهد، بخشی از کودتاگرها، حذف می‌شوند. قانون کودتا است. از آن کتاب گفتم، نویسنده آن کتاب هم یکی از مشاوران آقای ریگان بوده که در واقع امریکایی‌ها می‌خواستند در ایران کودتا کنند و دوباره این رژیم را دست نشانده کنند. حالا، یک مسئله‌ای که پیش می‌آید، البته این بعد، پیش آمده، یعنی من از کرمانشاه به تهران آمدم، با دوستان و مشاوران ...

جهانگیر گلزار: چه تاریخی از کرمانشاه آمدید که این پیام را به شما دادند؟

ابوالحسن بنی صدر: بله؟

جهانگیر گلزار: یادتان هست که چه تاریخی بود که در کرمانشاه بودید که به شما پیام دادند ...

ابوالحسن بنی صدر: ۱۸ خرداد ۱۳۶۰، بود. ۱۸ خرداد، آقای خمینی آن پیام را توسط برادر زاده اش داد، بعد عزل [از فرماندهی کل قوا] است، بعد از عزل هم، من به تهران آمدم. در تهران یک جمعی بوده، آنطور که یادم هست، از جمله در آن جمع، زنده یاد شهید سید حسین نواب صفوی که مشاور من بوده، حاضر بودند. آنجا صحبت پیش آمده که اینها تا پای عزل می‌روند. خوب، من می‌گفتم این‌ها راهی ندارند. چه جوری پای عزل می‌روند؟ بر فرض بروند،

توی مردم می رویم. یکی دیگر می گوید که شما هنوز به این آقا باور دارید؟ این آقا مردم را هم به رگبار می بندد. من می گویم، نه آقا، او هر چه دارد، از این مردم دارد، تا آنجا نمی رود. می رویم با مردم، به مقاومت می ایستیم و عمل می کنیم. در آنجا صحبت پیش آمده که مبارزه را باید در سطح جامعه برد یا در بالا؟ جواب من این است که نه، مردم با ما هستند، دلیل ندارد که دعوا را توی مردم ببریم، که جنگ داخلی پایان ناپذیر می شود. این راه و روش را قرآن می آموزد. فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ (با رهبرهای کفر مبارزه کنید). آدمی، وقتی چیزی را می شنود، تحت فشار قرار می گیرد، حافظه، شنیده یا دانسته را به ترتیبی باز می گوید که از آن فشار برهد. بعد هم این توی ذهنش تثبیت می شود، خیال می کند، واقعاً، همین را شنیده و یا محض اینکه فکر می کند به منیت اش بر می خورد که بگوید اینجور نبوده، همان را بازگو می کند. اینگونه سخنان از زندانیان، اعتبار ندارد، صریح قرآن هم هست، می گوید، اگر شما در زندان زیر شکنجه کسی را مجبور کنید که به پیامبر ناسزا بگوید، اگر به قلب نگفته باشد، فقط به زبان گفته باشد که از فشار برهد، این اعتبار ندارد و او در ایمانش باقی است. همینجور هم روش صحیح مبارزه با شکنجه و داغ و درفش رژیم های استبدادی است. نباید حرف هایی را که [زندانیان] در تلویزیون می زند، پذیرفت و بگوییم چون این ها در تلویزیون این حرف ها را زدند، نامعتبر شده و خودشان هم باطل اند. این توضیح را از اینجا دادم، برای اینکه این مسئله مهمی است. دعوی من این است، آن کارنامه را هم به شهادت می گیرم، نامه ها به آقای خمینی هم موجودند، در تمام مدت تصدی من، یک دستور خشونت، صادر نکردم. در کارنامه، نه زوری گفتم، نه زوری را تصدیق کردم، تمام کارنامه، از آغاز تا پایان، توضیح این است که زور به عکس هدف دلخواه زورگو، می انجامد. از خشونت زدایی، از زور زدایی به طور مداوم، صحبت کردم. حالا، آن رژیم مدعی شده که من گفتم که

سران رژیم را ترور کنید. حالا این ای که می گوید، منطق صوری است، دیگر، برای اینکه واقعیت فراموش بشود. ای! بنی صدر گفته این ها را ترور کنید؟! ای! پس او که می گفت خشونت نباشد! آقا! شما جنگ را شروع کرده بودید، یادت نرود، جبهه جنگ داخلی را شما گشوده بودید، تنها مسئله تبلیغات نبود که این شب و روز جنگ اعصاب می کردند. این آقایان، در هر هفته، ۱۲۰۰ حادثه مسلحانه در کشور راه انداخته بودند، به قول خودشان، گروهک گشی. در کارنامه می گویم که تیرهای این آقایان، کمانه می کند، تخت سینه افراد!

جهانگیر گلزار: می گوید، اینکه می گوید، تیر می زنیم، کمانه می کند، همه اش که کمانه بکند، باید به سینه اینها بخورد؟

بنی صدر: بله. این ها که بود، گرفتن و زندانی کردن و شکنجه کردن، بود، پس شما جبهه جنگ را گشوده بودید، شما بودید که می گفتید نصف ایران برود، بهتر از این است که بنی صدر پیروز بشود. خوب، شما جبهه جنگ را گشودید، حالا بخواهیم خشونت زدایی بکنیم، چکار کنیم؟ مردم را بیندازیم به جان هم، همدیگر را بکشند؟ نه، روش صحیح این است که قرآن می آموزد: فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ. تازه مبارزه مسلحانه با شما، أُمَّةَ الْكُفْرِ، هم دفاع است. یادتان نرود. شما جنگ را گشودید. شما جبهه بزرگ تر از جنگ ایران و عراق را در درون گشودید. هم با تخریب مداوم جنگ اقتصادی می کردید، افراد را می گرفتید، امنیت تولید را از بین بردید، سبب گرانی قیمت ها شدید، در همان سال ۵۹ میزان خورد و بُرد اینهایی که کودتاچی شدند و عواملشان در بازار تهران، یعنی آن بخورهای بزرگ، ۱۷ میلیارد دلار به پول آن زمان بود! نه به پول امروز، به پول آن زمان! اقلاً ضرب در ۴، بلکه ضرب در ۵ بکنید،



ببینید به پول امروز چقدر می شود. این خورد و بُرد آقایان بود، از زمانی که آقای رجایی را بعنوان نخست وزیر تحمیل کردند، تا آخر سال ۵۹. در یک صحنه که نبود، این ها یک جبهه ای گشوده بودند، مجلس بود، دستگاه قضائی بود، هر روز ...، توی کارنامه هست، دیگر: دستگاه قضائی به حقوق مردم این تجاوز را کرده، اشخاص را گرفته، مال این را برده، آن مصادره کردن ها بود، آن مجلس بود، مرتباً طرح بردن و طرح تصویب کردن بود، خمینی را تحریک کردن بود، آدمکشی بود، همه این ها بود.

جهانگیر گلزار: همه این هایی که شما می گوئید، در آن کارنامه هست. یعنی اگر جامعه ایران بخواهد بداند که چه شکلی آقای رجایی تحمیل شد، می تواند روز بروز بخواند، ببیند که چه شکلی شما گفتگو کرده، آمدید تا آن بجایی که آقای رجایی به شما تحمیل شده است.

ابوالحسن بنی صدر: بله. آنهم به زور آقای خمینی. پس شما یک جبهه وسیع جنگ را گشوده بودید. در سرتاسر کشور کار مسلحانه روزمره می کردید. طرف مقابل، واکنش هم نشان نمی داد. مثلاً افراد گروه مجاهدین را می زدند، گروه های دیگر را می زدند، بدبخت ها، آن زمان هنوز واکنش نشان نمی دادند. در اوایل کار، چرا، رفته بودند در کردستان و مازندران، مبارزه مسلحانه راه انداختند، اما، آن دورانی که ما داریم از آن صحبت می کنیم، آن ها به این نتیجه رسیده بودند که این کار بی نتیجه است. و این ها یکطرفه می کردند. خوب، حالا با شما چه باید کرد؟ قرآن می گوید: فَقاتِلُوا اُمَّةَ الكُفْرِ. شما بودید که در این انقلاب کفران کردید! بر حقوق مردم عصیان کردید! نه حق و حقوق انسان قائل بودید، نه حقوق شهروندی برای کسی قائل بودید، نه برای این طبیعت بیچاره حقی قائل شدید، چرا الان بیابان شده است؟ آن تجاوزها را

شما در تمام قلمروها گشودید و به زور می خواستید خود را تحمیل کنید. این معامله پنهانی بود و آنها می دانستند منهای این کارها و قبضه قدرت، غیر ممکن بود، اینها به اصطلاح جان سالم، به معنای آبرو و حیثیت و ماندن در صحنه را بتوانند داشته باشند. چون این زد و بند لو می رفت و این ها باید می رفتند دنبال زندگی شان. این ها دیگر نمی توانستند دولتمدار بشوند. پس این ها، همل این جبهه ها را گشوده بودند. در اقتصاد، در فرهنگ، سرکوب های شدید در قلمروی فرهنگ و طرز فکرهای مختلف، بهایی سرکوب می شد، حتی اقلیت دینی سرکوب می شدند، هنرمند و غیره سرکوب می شد. اینها کسی را در امان نگذاشته بودند. اینها، یادشان می دهند که بنی صدر گفت ... آقا! بنی صدر نگفت، قرآن گفت. گفت: فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ. گفت، جنگ را توی مردم نبرید. من، نمی خواستم، دامنه خشونت، گسترش پیدا کند. والا، خشونت را که شما راه انداخته بودید. تازه آنچه را که بنی صدر می گفت، ترور نبود، مبارزه بود. اگر هم گفته بود که شما را بکشند، خلاف نگفته بود. برای اینکه شما جبهه جنگ گشوده بودید. مگر عراقی به ایران تجاوز کرده، باید وا می ایستادیم و تماشا می کردیم، چون ما با خشونت زدایی موافقیم؟ بله، حالا بیایند بگویند، آقای بنی صدر، شما می گفتید که صلح حقی از حقوق انسان است، پس چطور خودت رفتی جنگ کردی؟ این منطق صوری است. من نرفتم جنگ کنم، من رفتم دفاع از وطنم کردم. دو تا حرف است. تازه توی آن کارنامه هم می نویسم، جنگ، بدترین چیزها است، تجاوز به حق است. ولی دفاع از وطن است، دیگر. وطن را که نمی شود بگویی، چون صلح حق است و جنگ بد است، و آقا جنگ را به ما تحمیل کرده است، ما چون جنگ را بد می دانیم، می گوئیم که آقا، بفرمایید، شما بکشید و ببرید و بخورید و ...! همچنین منطقی کی داشت که من دومی اش باشم؟ کدام عقل این را می پسندد و با کدام حق جور است؟ پس این قضیه روشن باشد. آن ماجرای کردستان هم

در کارنامه به طور مفصل بحث شده است. اصلاً چیزی بعنوان «چکمه هایتان را در نیاورید»، توی کارنامه وجود ندارد. آن وقت هم در ایران این دروغ را نساخته بودند. چون اگر می ساختند، توی کارنامه به آن می پرداختم. در آن جا هر دروغی که آن طرف های مقابل گفته، از توده ای گفته، حتی از این کردها، دروغ هایی که گفتند، در آن کارنامه طرح شده، یک به یک توضیح داده شده که معلوم بشود، امر واقع هم می گوید که چه چیزی، واقع شده بود. بعد، در خارج، این ها دروغ را ساختند و ۳۰ سال هم تکرار کردند، چون اینجا مدرک و سند، دست ما نبود، تا اینکه دست ما آمد. بالاخره از داخل، هم آن نوار آمد، هم روزنامه آمد که سخنرانی من در میدان آزادی، صحبت از کسانی است که فرماندار خوی و عده ای را در شهر خوی به گروگان گرفتند.

جهانگیر گلزار: این در کارنامه هم آمده است.

ابوالحسن بنی صدر: بله. که به نظامی ها گفته ام، چکمه هایتان را در نمی آورید، الا که اینها را آزاد می کنید، ربطی به کردستان ندارد. حالا البته، بعد از اینکه این جا سند عنوان شد، یک نفر را هم آوردند که متصدی تلویزیون حزب دمکرات کردستان بود که در فرانسه از دنیا رفته است. او هم قبول کرد، هم پوزش خواست.

جهانگیر گلزار: آقای ابو کریمی. در یک جلسه ای می گوید که شما عکس اش عمل کردید. وی سخنگوی حزب دمکرات کردستان در خارج از کشور بود، و بعد گفت که نه، شما اتفاقاً جان ما ها را در کردستان خریدید، موقعی که گفتید اسلحه ها را زمین نگذارید.

ابوالحسن بنی صدر: آن مسأله بعدی است. به هر حال، می خواهم این دو تا مسئله روشن باشد. اینها هر دو، تکذیب شده و اینکه من نه دستور ...، می گویند دعوای قدرت، آدم باید یک کاری کرده باشد که یک عده ای بگویند این می خواسته مقامی را به زور بگیرد یا در انتخاباتی خواسته کسی را به زور تحمیل بکند، کسی را تهدید کرده که یا اینجور می کنی یا ...، نه، هیچی از این ها نیست. در تاریخ بشری چند تا آدم می توان پیدا کرد که اینطور باشد، باید تحقیق کنیم. اما من می گویم به اینکه از این سو، یک مقاومت بر پایه حق است. به این دلیل است که من مطمئنم، موفق می شویم. چون ۲ جور مبارزه هست. یک وقت هست شما برای قدرت مبارزه می کنید، خود هم، اسبابش را دارید، هر که زورش چربید، حاکم می شود. قسمت مهم اش هم بستگی به این دارد که جامعه بین این دو دسته، به کدامیک بگوید بله.

اگر به هیچکدام نگفت، بله، آن دو تا باید آنقدر با هم بجنگند، تا به قول فارابی، یکی بر دیگری غلبه کند. و این در تمام جامعه های دنیا اینجوری است. یک وقت هست نه، شما بر حق می ایستید. این جا باید مراقبت بکنید که ذره ای پایت را از حق بیرون بگذاری، طرف بُرده. این در کارنامه مشهود و معلوم است. ما داریم از انقلاب ایران دفاع می کنیم. می خواهیم این انقلاب، تجربه نیمه تمام، نماند، به عمل در بیاید، این جامعه از استبداد قرون، برهد. این برنامه ما بوده است. پس باید بر حقوق مردم می ایستادیم. از آن حقوق هم پا را بیرون نمی گذاشتیم و نگذاشتیم. یکی از شهادت های بی خدشه تاریخی، همین کارنامه است. یک قدم خارج از حق، ما بر نداشتیم. با اینهمه، این هم هست که دوباره می گویم، نسبت به آقای خمینی، ما بنابر مصلحت عمل می کردیم، وقتی متوجه شدیم که این روش بر خطا است، تصحیح کردیم، با ایشان هم مینا را بر حق گذاشتیم. این هم در کارنامه موجود است. به این ترتیب، یک طرف دارد کودتا را پیش می برد و فشار از هر سو

به من وارد می کند، از طرح هایی که می برند به مجلس برای اینکه اختیارات رئیس جمهوری، همان مقدار ناچیز را هم سلب کنند، از فشار از طریق آقای خمینی، که خیال نکنید فشارهایش ...، توی نامه ها هست، توی همین کارنامه هم با اینکه ملاحظه می شد، هست. این فشارها خیلی خیلی سنگین بود. مثلاً یک نوبت ایشان ممنوع فرمودند که سخنرانی نشود. خوب، من عمل می کردم، آن طرف مقابل که نمی کرد، یکطرفه شد. فشار ایشان که شما در فلان مسئله کوتاه بیا. فشار اینکه مجلس را بپذیر. فشار اینکه آقای رجایی را بپذیر. فشار اینکه وزرای ایشان را بپذیر. اینها، مرتب و روزمره فشار بوده اند. آخرین بار هم گفت این ها را که می گویم می کنی، یا من تا آخر می روم. خوب، از هر سو فشار بود. به قول آقای آیت که گفته بود، یا مردم را از ایشان می گیریم، یا ایشان را از مردم. در سطح جامعه هم، دروغ پراکنی از اندازه بیرون بود. یکی از دروغ هایی که این اواخر خیلی به آن وسعت هم داده بودند، این بود که بنی صدر مسلمان هم، نیست. حتی به من گفتند که به میدان ۲۴ اسفند که می روی، صحبت می کنی، آن کتاب هایی را که راجع به اسلام نوشتی، آنجا به مردم نشان بده تا معلوم بشود مسلمانی. به این ترتیب می خواستند از هر سو، عرصه را بر من تنگ کنند. فشار بر کسان من هم بود. نه اینکه به آنها فشار وارد نمی کردند! چرا! به آنها هم فشار وارد می کردند. از جمله آنها، همین آقای دکتر حسین بنی صدر را که کتک مفصلی زده بودند. وقتی که کودتا شد، برادر بزرگ مرا گرفتند، پسر او را گرفتند، حتی بردند آنجا، بچاره را اعدام مصنوعی هم دادند. یکی از شکنجه های ایشان این بود، دیگر، چشم ها را می بستند، می گفتند جوخه اعدام و فلان و فلان. این جنایت ها را هم اینها با ما کرده اند. حالا، ما باید که بر حق بایستیم. صحبت این بود که ما چرا دست به کودتای متقابل نزنیم؟ این در کرمانشاه طرح شد. یکی از افسران در آن شورای نظامی، گفت که آنها دارند کودتایشان را انجام می دهند و اگر

کودتایشان را موفق کنند، چیزی از ایران باقی نخواهند گذاشت، ما بر علیه آنها کودتا کنیم و آنها را برانیم. من به او در آن جمع گفتم با کودتای نظامی موافق نیستم، برای اینکه فرق نمی کند آن ها بکنند یا شما بکنید. بالاخره این زور، قائمه حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران می شود. ما انقلاب، برای این کردیم که این قائمه را برداریم، حق را جای آن بگذاریم. اما حالا برای اینکه بعد در تاریخ نگویند که اگر بنی صدر نگفته بود و نظامی ها این ها را رانده بودند، این بلاها سر ایران نمی آمد، بفرمایید بینم چه جوری می خواهید کودتا کنید؟ در تهران چقدر قوا دارید؟ فلاحی گفت که ۲ تا گردان. گفتم برای کودتا کافی است؟ گفت خیر. پاسدارها تعدادشان خیلی بیشتر است و با این نیرو نمی شود کودتا کرد. چه جوری باید کودتا کرد؟ باید با صدام حسین گفتگو بشود، او در جبهه ها توقف بدهد، ما قشون را از جبهه ها ببریم تهران، تهران را تصرف بکنیم، کار را تمام کنیم. گفتم خوب، اولاً، چه تضمینی دارد که آقای صدام به آن چیزی که می گوید، عمل کند؟ اگر با دشمن توافق کنیم و جبهه ها را خالی کنیم و او خوزستان را گرفت، چی؟ ثانیاً، چقدر طول می کشد، تا شما قشون را به تهران ببرید؟ گفتند، حداقل ۱۵ روز. گفتم این ۱۵ روز، آقای خمینی و بقیه می فهمند که شما از جبهه دارید می آید، تهران را بگیرید. آنها هم که بیکار نمی مانند. پس جنگ داخلی می شود، کودتا نمی توانید بکنید. بشینید کارتتان را بکنید، کارتتان دفاع از وطن است. بقیه را بگذارید به عهده من. به حق، می ایستیم. بر فرض هم که این ها کودتایشان موفق بشود، آخر دنیا نیست. تا وقتی ما بر حق ایستادیم، پیروزی این طرف است. قانون عمومی هستی این است، حق می آید، باطل می رود. این گفتگویی بود که آنجا کردیم.

حالا، آقای نیرومند، کتابی نوشته به آلمانی که می گوید، آنجا [ارتشی ها] به بنی صدر گفتند [کودتا کنیم]، بنی صدر مخالفت کرد. ماجرا این بود، به خود او هم گفتم. دقیق باید شد. ماجرا این است [که شرح دادم]. بله، من مخالف کودتا بودم، اما امکان هم نداشت. این امکان نداشت، مهم است. چون اگر امکان داشت، می شد دائم یقه بنی صدر را چسبید که اگر می گذاشتی، اقلاً اینجوری نمی شد که شد. پس، این توضیحات، همه داده شد، راجع به اینکه شهادت کارنامه به عنوان یک مطالعه بالینی است. یک مطالعه بالینی، مثل اینکه پزشک می آید، فرض کنید، بیمار را معاینه می کند و می گوید این بیماری را تو داری، تشخیص می دهد، یا چکاپ می کنند و می گویند، سلامتی یا فلان و فلان مرض را داری، این ضعف ها را داری، وضع موجود را می گوید. اما یک وقت هست شما یک چکاپی می کنی، می گوید که در آینده هم اینجور خواهد شد؛ این کارنامه از این نوع است. اگر آن نسل در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ که آقای خمینی گفت، ۳۵ میلیون بگویند آری، من می گویم نه، حق را به شخص نمی سنجید و شخص را به حق می سنجید، بیرون می آمد و می گفت یادت رفته که شما در فرانسه گفتید، ولایت با جمهور مردم است؟ یادت رفته، آنجا گفتی خمینی دنباله رو مردم است؟ به خودت چه جسارتی می دهی که می گویی اگر ۳۵ میلیون بگویند بله، من می گویم نه؟ اگر این کار را کرده بود، این وضعیت امروز را نداشت. هشدارها داده شده بود. نکرد، بهای بسیار سنگین پرداخت. از فرار مغزها بگیر، فرار سرمایه ها بگیر، بیابان شدن ایران بگیر، کشتارهای یک نسل انقلابی یا در جنگ یا در زندان ها بگیر، نفله شدن یک نسل در ظرف ۸ سال جنگ. این [۸ سال]، دوره رشد هر نسل است. این دوره رشد را نسل ۱۶ تا ۲۴ ساله در کجا گذرانند؟ یا در جبهه های جنگ گذرانده، یا در شهرها در شرایط جنگی که درس و کار و رشد نبوده است. یک نسل ایرانی قربانی شده، این بلاها سر ایران آمده به لحاظ اینکه

یک نسلی در موقع اش، در آن توضیح سوره که دادم، می گویم که کنود نباشید. آدم خیلی چیزها خوشش می آید. اما یک سری آدم هایی هستند که کاری را که دوست دارند، دنبالش می روند، یک سری آدم هایی هم هستند که خوششان می آید، دنبالش نمی روند. اینکه نمی رو دنبالش، نمی رسی. حتی آن چیزی را هم که داری، می آیند از دست می گیرند. مرتب آنجا [در کارنامه]، دارم به آن جامعه می گویم که برای آن چیزی که می خواهی، بایست و مبارزه کن، در صحنه حاضر باش. خوب، نکرد. می دانم که مقاومتی که مردم ایران از کودتای خرداد ۶۰ به بعد انجام دادند، در تاریخ ما کم مانند است. اما خسران عظیمی هم از [کمبود] مقاومت دیده اند. اگر آن روز ایران می آمد بیرون، مثل همان روزی که در دوران انقلاب آمده بود بیرون، هیچ احتیاجی به این مقاومت هم پیدا نمی کرد، اینهمه کشت و کشتار و جنگ و همه این ها هم نبود و ایران هم الان، ایران دیگری بود. این توضیحات، اهمیت کارنامه را از لحاظ زندگی امروز جامعه ایرانی می گوید. چون امروز هم آن کارنامه می گوید که وضعیتی که الان دارد، وضعیت آن روز است، دیگر: آن کارهایی که آن روز پیشنهاد می شد، اگر می کرد، آن وضعیت را نداشت، الان هم اگر آن کارها را بکنند، این وضعیت را نخواهد داشت. حقوق پنجگانه و قانون اساسی بر پایه حقوق پنجگانه را به این جهت پیشنهاد کردیم، دیگر. می گویم، اگر جامعه ای به این حقوق وجدان پیدا بکند، از پایه این رابطه ها را با حقوق تنظیم کند و انسان ها با وجدان به حقوق و عمل به حقوق، زندگی خودشان را تنظیم کنند، آن هرم اجتماعی فرو می پاشد. آن رأس که قدرت در آن جا متمرکز است، فرو می خوابد. جامعه می تواند خودش را باز بیابد. حیات در استقلال و آزادی را باز بیابد.

\*\*\*\*\*



## هشدارهای روزانه به مردم برای چه بود؟ (۴)

[https://www.youtube.com/watch?v=PCMTYvc62kU&feature=emb\\_logo](https://www.youtube.com/watch?v=PCMTYvc62kU&feature=emb_logo)

جهانگیر گلزار: آقای بنی صدر، این چهارمین جلسه است که به کتاب روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد یا به اسم دیگر "کارنامه" که شما آن روزها داده بودید، که هر روز در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار پیدا می کرد، اختصاص داده ایم که یک مجموعه ای است به صورت کتاب، حدود ۱۰۰۰ صفحه یا بیشتر و یک مجموعه کاملی است از یک دوران بسیار مهمی از وضعیت ایران که هشدارهای فراوانی به جامعه می دادید. در هشدارهایی که داده اید، یک قسمت اش هست که خیلی زیاد است و من یک مقداری از آن را جمع آوری کرده ام، درباره رشد، با جامعه مرتب صحبت می کنید. اعتماد به نفس، مبارزه با سانسورها، آزادی ایران و آزادی انسان. راجع به استقلال در زمینه های مختلف، راجع به کوشش برای ساختن وطن، راجع به شادی ایرانی، اهداف انقلاب. مرتب راجع به اهداف انقلاب صحبت می کنید. راجع به عدالت خواهی، مبارزه با فقر، دوستی با مردم، مرتب هشدار می دهید. هشدارهای زیاد در جبهه های جنگ، از مقاومت بیش از حدی که شما می کنید در دو جبهه داخلی و خارجی برای ماندن بر حقوق، بر اصول، و این را مرتب به جامعه انتقال می دهید، بعنوان درسی که جامعه یاد بگیرد. برای من بسیار جالب است، این کتاب را بعد از گذشت چند دهه، بازخوانی کردم- که

به صورت ۴ جلد انشاء الله در خواهد آمد-، این روحیه مثبت و تحول را که شما به جامعه انتقال می دهید، برای ساختن خود و برای ساختن وطن، فوق العاده است. و در طول مدتی که شما این کارنامه را نوشتید، چیزی که بسیار به چشم می خورد، گزارش ها از کتاب هایی هستند که شما می خوانید و نتیجه آن را به جامعه انتقال می دهید. مثل کارنامه مصدق، کتاب ناپلئون، شرح زندگی مارشال تیتو و جنگ عجیب، فقر تاریخی گری، جامعه شناسی اجتماعی فاشیسم، زندگی ملا صدرا و تفسیری از آیات قرآن، استبداد هیتلر، توضیح دقیق استبداد هیتلر. به شما در آن دوره خیلی خرده گرفتند- و در کارنامه هم آوردید- که این رئیس جمهور مرتب کتاب، هم می خواند، و هم گزارش این کتاب ها را به مردم می دهد. شما یک تجربه ای را همیشه از این کتاب ها به جامعه انتقال دادید که این بسیار جالب است. سؤال من این است که شما دنبال ساختن یک نسل جدیدی بودید؟ چرا اینقدر هشدارها راجع به مسئولیت شناسی و حق طلبی می دادید؟ و روی سخن شما فقط جامعه بود، یا اینکه این هشدارها و انتقال این نوع طرز تفکری که می دادید، خطاب به آن کسانی که قدرت مدار بودند، از جمله آقای خمینی و دیگران هم بوده است؟

ابوالحسن بنی صدر: عرض کنم به شما، این کارنامه، مال ۴۰ و یکی دو سال پیش است. آنجا صحبت از اینکه حقوق را انسان دارد، صحبت از وجدان و حقوق است، و صحبت از وجدان و استعدادهایی که انسان دارد: استعداد خلق، استعداد علم، استعداد رهبری، ... . صحبت از اندیشه راهنما است، اندیشه راهنمای استقلال و آزادی، و اندیشه راهنمای قدرت، که این ها با هم مرتب تصادم دارند. ۴۲ سال از آن زمان گذشته، حالا جامعه شناس فرانسوی کتاب جدید می نویسد که در جلد سوم کتاب رشد، که حق چیست و این

حقوق کدام است، نظریات آن جامعه شناس معروف فرانسوی، آقای آلن تورن را آوردیم که می گوید فرا مدرنیته، وجدان به حق و وجدان به خلاقیت ها هستند. که انسان بداند که حق دارد و بداند موجودی خلاق است. ۴۲ سال پیش، مبنای کار، خصوصاً در جنگ، ابداع است، ابتکار است، خلق است و با این ترتیب با دشمن جنگیدیم. ما که اسلحه نداشتیم. در گفتگوی قبلی، از جمله چیزهایی که گفتم این جبهه داخلی ضد استقلال و آزادی انجام می داد، یکی اینکه در توافق بر سر گروگان ها که با کارتر انجام دادند، طرف حاضر بود که اسلحه و قطعات یدکی که ما خریده بودیم تحویل بدهد، این ها گفتند ما اسلحه آمریکایی نمی خواهیم، هم آقای هاشمی رفسنجانی آنرا گفت، هم آقای رجایی. کسی هم به ما اسلحه نمی فروخت. از بعد کودتا، اسلحه دادن به ایران، شروع شد.

جهانگیر گلزار: این چیزی نیست که امروز می گوئید، این را توی کارنامه هم گفتید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، توی کارنامه هم گفتم، توی کتاب گروگانگیری [سیر تحول سیاست امریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری] به تفصیل که از قول آن ها [گروگانگیرها] هم آمده، که ما حاضر بودیم، این ها خودشان نخواستند. خوب، چرا نمی خواستند: برای اینکه به قول خودشان نصف ایران برود، بهتر از این است که بنی صدر پیروز بشود. در واقع ما یک حکومتی داشتیم که مراقب بود که ما نتوانیم از جایی اسلحه تهیه کنیم برای دفاع از وطن. پس با چی می جنگیدیم؟ با این ابتکار انسان. با این احساس توانمندی انسان که برانگیخته شد. برای اولین بار، نظامی ایرانی دید که بابت ابتکارها، درجه می گیرد. با همین ابتکارها، توانستیم قشون عراق را در همان ماه اول

زمین گیر کنیم، از ماه دوم هم افتاد زیر ضربات ارتش ما، در خرداد ۶۰، ما ۵۵ درصد از زمین ها را پس گرفته بودیم، و طرف صلح را پذیرفته بود، اگر آقایان کودتا نمی کردند، جنگ با پیروزی تمام می شد. پس این آقایان کودتاچی، یک پیروزی را از ارتش ایران و ملت ایران دزدیدند. حالا در چنین جوئی ما می باید که جامعه را برانگیزیم. انقلاب مگر چیست؟ انقلاب، ابتکار و خلق است. ملتی این را خلق کرده است. این را که نباید رها کند. باید که وجدان به حقوق و وجدان به استعدادهایش را به عمل تبدیل کند، به عمل در بیاورد و بشود ملتی جدید. پس باید دائم، هم در صحنه حاضر باشد، و هم در کار آموختن و خلق کردن. رشد هم همین است.

جهانگیر گلزار: شما مرتب رفتید به جایی که ارتش، اسلحه می سازند، ابتکارات جدید خلق می کنند و چقدر تشویق کردید. مرتب، چه در جبهه و چه در پشت جبهه.

ابوالحسن بنی صدر: تنها در ارتش نیست، به اصفهان رفتم، به جاهای غیر نظامی دیگر رفتم که قطعات می ساختند، امکاناتی که ما نداشتیم تهیه می کردند، ایران شده بود یک کارگاه عظیم خلق و ایجاد. همان جا می گویم، جنگ چیز بدی است، ولی ما می توانیم آنرا به یک کارگاه بزرگ از خلاقیت و توانمندی انسانی تبدیل کنیم. این ها همه توی کارنامه، هست. خوب، ما حالا توی دو تا جبهه داریم می جنگیم. یک جبهه که جبهه جنگ است و اسلحه، ابداع و ابتکار و علم و امثال اینها لازم است، و آن کسی که فرمانده کل قوا است و نظامی نیست، می باید که یک اطلاعات دقیق از روش های عمومی داشته باشد. این اقبال را داشتم که دوران تحصیل را و دوران تحقیق را عمدتاً در مورد روش، تحقیق کرده بودم. آن کتابی که من گفتم کتاب قرن

است و آقای بهشتی آنرا برداشت، تبدیل کرد به اینکه بنی صدر می گوید من مغز قرن هستم، همان کتاب تضاد و توحید است که در بارهٔ روش است.

در مورد اینکه چرا و برای چه کتاب می خوانی؟ اولاً که بخش مهمی از زندگی من مطالعه است. آدمی با خواندن کتاب با عقل های خلاق، همنشین و هم صحبت می شود. مطالعه، ستوده ترین و لذت بخش ترین کارها است. اگر کسی خودش را به این کار عادت بدهد، می فهمد که چقدر لذیذ است. فرض کنید، شما دارید یک ایده، یک فکر را می خوانید، و کشفی جلوی چشم تان می آید، یک دنیا لذت دارد. چرا می بایست خودم را از این لذت محروم می کردم؟ چون رئیس جمهورم، نباید مطالعه کنم؟ یا اینکه اگر در جبههٔ جنگ هستم، نباید لای کتاب باز کنم؟ نه. یادم می آید که یک بار که سر نهار و شام با پدرم نشسته بودم، کتاب کنارم بود، به برادر بزرگترم گفتم، ببین، این می شود اهل دانش. نترس لای کتاب را باز کن. حالا آن یکی برادرم، انشاء الله عمرش دراز باد، شده اهل مطالعه، خیلی زیادی از حد، کتاب می خواند. خوب، طبیعتاً لذت می برد، چیز می آموزد، عقل باز می شود، خلاق می شود. کتاب چیزی نیست که توضیح بخواهد که چرا من کتاب می خوانم. ولی خوب، آن زمان از من می پرسیدند، شما در جبهه های جنگ هستید، چقدر وقت پیدا می کنی برای این ها؟ ولی من مگر چقدر می خوابیدم؟ به زحمت ۴ ساعت. شب، ساعت ۴ به خانه می آمدم. خوب، چکار می بایست بکنم؟ یللی تللی بکنم؟ باید یک کاری بکنم، دیگر. آن کار را هدف دار کردم. کار و زندگی من بوده است، دیگر. من همیشه، سر و کارم با کتاب بوده است. الان هم همین طور است.

جهانگیر گلزار: جالب است که شما در آن گزارشات می گوید، ساعت ۱۲ شب به خانه رسیدم، چند نفر منتظرند، صحبت کنیم. اسم هم می آورید. تا ساعت ۲ تمام شد. ساعت ۲، آقای کی آمد، تا ۲:۲۰ دقیقه هم با او حرف زدم. بعد رفتم به رختخواب. ۷ صبح آقای کی اک، پشت در گفت، منتظرند که صحبت کنند. یا اینکه مجموعه ای از گزارشات روز را شما لیست کردید. چی ها خواندم، به چی ها دقت کردم. با کی ها حرف زدم. من خودم، کار مدیریت می کنم، تصور این حجم از کار را نظم دادن و پشت سر هم بردن، ... واقعاً کار عجیبی بود.

ابوالحسن بنی صدر: حالا من در آنجا به مطالعه، نقش دادم. یعنی کتاب هایی انتخاب می کردم که به کار این دو تا جنگ بیاید، خصوصاً، جنگ داخلی که هم با نسل آن روز صحبت بکنیم که بدانند پای سرنوشت اش در میان است و به استقامت بایستد، و هم با آقای خمینی، بلکه از سرنوشت هایی که دیگران داشتند، عبرت بگیرد، درس بگیرد.

جهانگیر گلزار: من در یک مصاحبه دیگر هم از شما سؤال کردم: آقای خمینی کارنامه ها را می خواند؟

ابوالحسن بنی صدر: بله. مرتب می خواند. مثلاً آقای خمینی گفته بود که با یک اشاره انگشت، کار بنی صدر، ساخته است. به من گفتند، ایشان یک همچین حرفی زده است. آنوقت شما در کارنامه می بینید که من کتاب مارشال تیتو را خواندم و در آنجا می گویم که استالین گفت با یک حرکت انگشت شست، کار تیتو ساخته است. و استالین رفت، تیتو ماند. یعنی درس و عبرت بگیر، این حرف را هر مستبیدی می زند. مگر نمی گویی، آدم اهل خدایی؟

آخر این خدا، هیچکاره است؟ فقط تویی که می توانی کلکِ بنی صدر را بکنی؟ خوب، حالا ببین: کلکِ بنی صدر را کندی؟ نتوانستی. بنی صدر هست، تو رفتی. از لحاظ تاریخ، دارم می گویم. آنوقت هم گفتم، شما کودتا کردید، ما می رویم، که بمانیم، شما می مانید، که بروید. پس این [مطالعهٔ کتاب ها و انتقال سرنوشت دیگران] دو تا کار را با هم انجام می داد. یکی خطاب به مردم است که شما انقلاب کردید، انقلاب، مثل بچه ای است که به دنیا می آورید. از آن باید مراقبت کرد، به نتیجه رساند. نکنی، بعد مثل نسل امروز بیا بشین- چیز عجیبی است، هان- تبلیغات ضد انقلاب را ملاک قرار داده، می گوید پدر ما را این انقلاب در آورد. آقا! انقلاب، باید بهش می رسیدی، می پروراندی. مثل یک بچه که به دنیا آمده، [مراقبت] نکردی، مرده، آمدی می گویی، ای بابا، بچه مُرد، بزنی توی سرت. آقا! باید از بچه را باید مراقبت می کردی، بزرگ می کردی، نمی مُرد. انقلاب هم همینجور است. انقلاب، آغاز یک تحول است، پایانش که نیست. باید هدف هایش را یک به یک متحقق کنی، بهش برسی. مرتب در آن کارنامه می گویم که این هدف های انقلاب، تحقق پیدا نکنند، استبداد بازسازی می شود. خوب، گوش نکردی. حالا امروز گوش بده. فرق نمی کند، هر انقلاب و حرکتی را باید مراقبت کرد، به نتیجه رساند. حالا این جنبش هایی که رخ می دهند، [مثلاً] جنبش ۸۸. ببینید من چند سرمقاله در روزنامهٔ انقلاب اسلامی (در هجرت) نوشتم و هشدار دادم که اگر این را مراقبت نکنی، متوقف می شود، مراقبت بکنی، به نتیجه می رسد. شیوهٔ مراقبت را هم، گفتم. می گوید من توی ایران، نخواندم و نشنیدم. خوب، این دیگر تقصیر من نیست.

جهانگیر گلزار: مرتب هم مصاحبه کردید.

ابوالحسن بنی صدر: بله. مصاحبه هم کردم. ما الان همینجوری داریم با هم داریم گفتگو می کنیم، بسیاری از ایران به من می نویسند که شما با بی بی سی و صدای امریکا، چرا مصاحبه نمی کنی؟ من می گویم، بابا، من نیستم که مصاحبه نمی کنم، آن طرف است که نمی خواهد با من مصاحبه بکند. یعنی می خواهد از من بَرک بسازد، بعنوان اینکه ما با او هم گفتگو می کنیم، آن خزئبلات و ضد اطلاعات را به خورد شما مردم ایران بدهد. این ها هر بار با من مصاحبه می کنند، یکی، دو جمله را می گیرند، بقیه را ... می کنند. خوب با دختر من. جان مردم توی کار بود. جانش را مایه گذاشته، رفته از نزدیک بیمار، نرسیده که خودش هم مبتلا بشود و بمیرد، یک روشی را پیدا کرده، می گوید، اینجوری درمان می شود. آورده به من می گوید که بی بی سی به او مراجعه کرده، مصاحبه کند. گفتم، من تحریم کردم، ربطی به شما ندارد، اینجا هم پای جان مردم در میان است. شما می توانی پذیری، تصمیم را شما می گیری، به من ربط ندارد. او هم [مصاحبه را] پذیرفت. حالا آقا آمده مصاحبه می کند، از همه چیز می پرسد، غیر از این درمان. تازه خود او مجبورش می کند، می گوید، آقا، صبر کنید درمان را توضیح بدهم. این بی بی سی است. شما چرا اصرار دارید، من با یک بوق هایی که می دانم در خلاف استقلال و آزادی و حقوق شما مردم ایران عمل می کنند، [مصاحبه کنم]؟ بجای اینکه از من بخواهی، با آنها مصاحبه کنم که سرکار بشنوی، خوب، این هایی که دارند زحمت می کشند، کار می کنند، از حاصل کارشان، یک برنامه ای برای شما تنظیم می کنند که هفته ای یک دفعه شما بشنوید، خوب، شما زحمت بکش، این را پخش کن. چرا خودت به خودت این زحمت را نمی دهی، به من فشار می آوری که برو با این ها مصاحبه کن؟ می گویم، مصاحبه نمی کنند. طرف می نویسد، آنها مصاحبه نمی کنند، چرا با رادیو فرانسه مصاحبه نمی کنی؟ آقا جان، من آنها را تحریم نکردم، بی بی سی را تحریم کردم. صدای آمریکا را



هم گفتم تا آقای ترامپ هست، تحریم می کنم، گفتم، به لحاظ سیاست ضد شما مردم ایران، مصاحبه نمی کنم. ولی نگفتم با صدای فرانسه یا با آلمان مصاحبه نمی کنم. آنها به من مراجعه نکردند که من مصاحبه بکنم. ولی شما از خودت سلب مسئولیت نکن. آزاد، مستقل می شود، مسئول. مسئولیت را نخواهی بپذیری، یعنی از استقلال و آزادی غافل، نداری. برو آنچه را که داری، از آن غافل نشو. استقلال و آزادی، حق ذاتی حیات هر انسان است. به این ها اگر عمل بکنی، به استقلال و آزادی، مسئولیت شناس می شوی. آنوقت مسئولیت شناس که شدی، می فهمی که خوب، تنها بنی صدر که نیست، او می گوید، شما اقلان زحمت بکش، وقتی می شنوی به دیگری منتقل کن. آنوقت سراسر ایران مطلع می شوند. رادیو بازارِ دوران انقلاب، مگر غیر از این بود؟ آن دورانی که من رئیس جمهور بودم، همین بساط سانسور بود. آن ها، رادیو و تلویزیون را داشتند، نمازهای جمعه را داشتند، هر روز هم این ها کارشان تبلیغ بر ضد رئیس جمهور بود.

جهانگیر گلزار: یک درصد امکانات امروز هم وجود نداشت.

ابوالحسن بنی صدر: من فقط روزنامه انقلاب اسلامی و کارنامه را داشتم، همین. ولی آن نسل، ... اولاً، تیراژ روزنامه به ۴۰۰ هزار رسید، دیگر آن طرف [چاپخانه روزنامه اطلاعات] دیگر قبول نمی کرد که بیشتر چاپ کند. تازه برای خرید روزنامه صف می بستند. اشخاصی که می خواندند، به روزنامه فروش بر می گرداندند که به دیگری بفروشد. در واقع دستکم، روزانه ۸۰۰ هزار تیراژ پیدا کرده بود، و جامعه هم پخش می کرد. که آقای بهشتی ناله اش از این رادیو بازار در آمده بود. رادیو بازار این بود. خوب، همین امروز هم شما می توانید این را داشته باشید. خوب، در آن شرایط که ما دست مان از

همه جا کوتاه است و وسیله ای که داریم، همین کارنامه است، و با آن باید با نسل آن روز صحبت بکنیم، باید تجربه ها را منتقل کنیم، دیگر. می گوئیم، آقا شما انقلاب کردید، مثلاً فرانسوی ها هم انقلاب کردند، بعدش شد [امپراطوری] ناپلئون بناپارت، این بلاها را سر آن انقلاب در آورد. بله، جامعه فرانسوی را کشاند به جنگ های پایان ناپذیر، عاقبت هم شکست شد، در جزیره سنت هلن هم از دنیا رفت. آنجا، او یک نکته مهمی را متوجه شد، اینجا درس به آقای خمینی است. چون ایشان [ناپلئون بناپارت] از اشراف که نبود، از توده مردم بود، دیگر. بعد دیگر خیلی از خود بیگانه شده بود، حتی وقتی بعد جنگ، بعد شکست در واترلو آمد، توده مردم آمدند جلوی کاخ، فریاد زنده باد امپراطوری سر می دادند، می گفتند استعفا نده، ولی به خودش این را نمی قبولاند که وفای این مردمی که محرومند، سربازها به او دادند، در جنگ ها برای او جنگیدند، زییاست. آن هایی که امپراطوری ایشان در خدمت منافع این ها بود، به محضی که دیدند این آقا کارش تمام است، با آن طرف ساختند، یعنی به قشون آن طرف گفتند تشریف بیاورید پاریس. می گوید، در سنت هلن متوجه شده که کاش خود را می کردم زبان آن مردمی که صفا داشتند، وفا داشتند، دوستی می فهمیدند. این درس به آقای خمینی است. این، الان درس برای همه ما و شما ها هم هست. آن مردمی که با منافع خو می کنند، با حقوق قطع رابطه می کنند، اصلاً از حقوق شان غافل می شوند، آنها وفا و صفا حالی شان نیست. برای منفعت سر شما را هم می بُرند. آنهایی که نه، با منافع خو نمی کنند، انسانیت شان سر جایش است، اگر وجدان به حقوق هم پیدا بکنند، انسان های بسیار با ثبات می شوند، حق دوستی را بجا می آورند. آنها قیمت دارند. ما به آنها وفا کردیم. به این جهت است که می گوئیم، ما پیروزم، کودتاچی ها شکست خوردند. تنها در مورد کتاب ناپلئون نیست که این درس دارم آن زمان می گوئیم، در کتاب های دیگر هم که می

خوانم، این درس را می گویم، مثلاً اینکه آقای استالین، ... نمی دانم چقدر وقت داریم، ولی این مسأله مهمی است: مسئله رابطه فکر راهنما، حالا یا دین باشد یا ایدئولوژی، با قدرت، خاص ایران که نیست، پدیده جهانی است. قدرت کارش این است که دین را به استخدام خود در می آورد. چون محتاج توجیه است. باید خودش را توجیه کند، آنچه که می شود را باید بگوید موجه است، باید بشود. این را باید از طریق فکر راهنما بقبولاند. این است که استخدام می کند. برای اینکه استخدام بکند، خوب با آن [دین یا ایدئولوژی] سازگاری ندارد، از خود بیگانه اش می کند. یک چیزی را بر می دارد، یک چیز دیگری را جایش می گذارد. در کتاب مربوط به استالین و کمونیزم و "انقلاب اکتبر"، که آن زمان انقلاب نمی دانستیم، حالا هم نمی دانیم، به یک اعتباری بود، به یک اعتباری نبود. آقای لنین گفته بود که مهم نیست کی انقلاب می کند، مهم این است، کی انقلاب را تصرف می کند. حالا این ها تصرف کردند. لنین ۳ تا دخل تصرف کرد. در اندیشه مارکس، ۳ تا، ۳ بار آنرا از خود بیگانه کرد. مارکس می گوید که جامعه بورژوازی و سرمایه داری باید رشدش را بکند، آن قالب، که مالکیت خصوصی است، آن محتوا، که نیروی عظیم کارگری است، را نتواند تحمل کند، محتوا بزند این قالب را متلاشی کند و بشود دیکتاتوری پرولتاریا که کارش حذف نیست، این است که هم خود را بعنوان کارگر از خود بیگانگی رها کند که کارش را می فروشد، هم بورژوا را از بورژوا بودن، استثماری بودن، رها کند و انسان بشود. آقای لنین آمد گفت، تا جامعه روسی بخواهد تا آن وقت صبر بکند، چند نسل طول می کشد، به آقای لنین وفا نمی کرد. پس آمد گفت که نه، می شود مراحل را حذف کرد، درز گرفت. می شود قبل از اینکه جامعه سرمایه داری رشدش را بکند- آخوندها می گویند طی عصر، چشمت را ببند، یک صلوات بفرست، الان نیت کن، می خواهی، آنور دنیا باشی، هُپ، آنور دنیا می شوی- [میان بُر زد]. این

یکی از کارهای [از خود بیگانه کردن] بود. پس، ۱ - "انقلاب روسیه" که اصلاً جامعه صنعتی هم نشده، چه برسد به اینکه رشد سرمایه داری کرده باشد، شدنی نبود. ۲ - انقلاب را باید کارگر بکند، محتوا را [متلاشی کند]، مثل جوجه ای که باید [پوسته تخم] را بزند، بشکند، بیاید بیرون. کارگر هم که در روسیه نیست که طبقه کارگر به آن بزرگی پیدا کند که قالب آنرا نتواند تحمل کند! همچنین چیزی نبود. آمد گفت که حزب تراز نو طبقه کارگر، پیش آهنگ طبقه کارگر، می تواند در این کار، جانشین این طبقه بشود. خوب، وقتی کارگر نیست، حزب اش از کجا می آید؟ گفت آن روشنفکران بورژوازی خائن به طبقه بورژوا، می توانند حزب طبقه کارگر را تشکیل بدهند.

جهانگیر گلزار: در حقیقت یک کلاه شرعی برای نظریات مارکس، درست کرد.

ابوالحسن بنی صدر: به اصطلاح، ۲ تا از خودبیگانگی در نظر مارکس ایجاد کرد. اینها را توی کتاب هایی که آنجا [در کارنامه] توضیح می دهم، [آورده ام]، نه اینکه الان دارم می گویم، آنوقت بنا بر آن کتابی که خواندم، گفتم. یک کار سوم هم کرد که آن در دیالکتیک است. تضاد را یک مختصر تغییری در آن تعریف داد که به جای دیالکتیک جذب آقای مارکس، شد دیالکتیک حذف. حالا استالین هم آمد این را کامل کرد و گفت، دشمن طبقاتی را باید طبق قانون تضاد، حذف کرد. به این ترتیب، مارکسیسم وسیله توجیه دیکتاتوری شد که سر از استبداد فراگیر [درآورد]، یعنی توتالیتیر شد، استالینیسم شد. حالا این ها را به کی می گوئیم؟ هم به آقای خمینی داریم می گوئیم، هم به مردم ایران. حالا شما مردم ایران، یقه اسلام را چسبیدید که ما هر چه داریم، از اسلام داریم. دروغ است. یک نابخردی هم برداشته مقاله

نوشته که بازرگان و شریعتی و بنی صدر خیانت کردند که گفتند مردم، اسلام چنین است، اسلام چنان است. آقا، اسلامی که ما گفتیم، توی کارنامه هم هست، می‌گوییم که این اسلامی که شما دارید وسیله قدرت می‌کنید، شیر بی‌یال و دم و اشکم می‌شود، خالی می‌شود، الان هم شده است. اسلامی که ما به شما مردم ایران پیشنهاد کردیم، آن ۲۰ اصل انقلاب تویش بود. استقلال بود، آزادی بود، حقوق انسان بود، حقوق شهروندی بود، حقوق زن و برابری زن و مرد بود، عدم مداخلهٔ روحانیون در دولت بود، این همه توی آنها [۲۰ اصل انقلاب] بود. و بیان استقلال و آزادی بود، هدف زندگی را در استقلال و آزادی می‌شناخت، توجیه‌گر قدرت نبود، و مرتب آنجا داریم هشدار می‌دهیم و در هشدار نامهٔ ۲۲ خرداد می‌گوییم که کاری خواهند کرد که تا یک قرن به نام اسلام دیگر نشود حرفی زد و تبلیغی کرد. همانجا گفتیم. همهٔ این‌ها، هشدار داده شده است. حالا شما ۲ تا قربانی، چند تا قربانی ...، ما هم جزو قربانیان هستیم. ولی حالا ما ایستاده ایم. اسلام قربانی، انقلاب قربانی، طبیعت ایران قربانی. یقۀ آن قدرتی که این‌ها را قربانی کرده و ول کردید، چسبیدید یقۀ این قربانی‌ها. مارکس گفته بود که شرم، احساس انقلابی است. مقداری شرمساری هم خوب است! مسئولیت‌ات را بشناس! وجدان به حقوق‌ات پیدا کن! بایست برای حقوق‌ات، مسئولیت‌ات را بشناس. این‌ها همه را ول کردی، چسبیدی که اسلام چنین است؟ چرا یقۀ اسلام را چسبیدی؟ هر مرام دیگری هم، این بلا را سرش می‌آوری. حالا که اسلام را گذاشتی کنار، این‌ها گذاشتند کنار، ضد اسلام شدند، چی شدند، چی می‌کنند؟ به کدام مسئولیت‌شان عمل می‌کنند؟ انصاف! [گیریم] انقلاب بد، شما که می‌گویید انقلاب بد است و هر چه بلا کشیدیم، بدبختی داریم، از انقلاب است، حالا چی کردی که خوشبخت بشوی؟ حالی که اگر ایستاده بودی و انقلاب را به نتیجه رسانده بودی، الان ایران، الگوی جهان بود. خوب، نکردی. انقلاب را

من و شما کردیم، دیگر. پس ایراد به ما است. ما چه کردیم که آن کاستی های انقلاب را رفع نکردیم، و با اینکه آدمی هم پیدا شد، روزمره مطالعه بالینی کرد، یک به یک هم گفت که این دارد به خطا می رود، این راه به اشتباه است، راه صحیح این است. خوب، به شما همی گفت، به راه صحیح رفتی، به راه غلط رفتی! گفت، بگذار افتد و بیند سزای خویش! این هم در شعر سعدی، امر واقع مستمر است. گفت، راه دارد و می بیند و نمی رود، می رود خودش را توی چاه می اندازد! خوب گفت، بگذار افتد و بیند سزای خویش! کمی به خود بیا، یک کمی از این خودخواهی خودت را رها کن. وجدان پیدا کن به حقوق ات. آدمی که به حقوقش وجدان پیدا کرد، اول چیزی که از آن رها می شود، این خودخواهی است. می فهمد، انسان است. بجای این خود ناچیز، یک موجودی کشف می کند که به قول علی بن ابی طالب- اومانیسیم غربی از همین جمله علی بن ابی طالب می آید- وجود این هستی بزرگ، در وجود من و شما است. قدرش را بدان. شاد و پیروز باشید.

\*\*\*\*\*

هشدارهای روزانه به مردم برای چه بود؟، (۵)

[https://www.youtube.com/watch?v=MllhxpkoRbU&feature=emb\\_logo](https://www.youtube.com/watch?v=MllhxpkoRbU&feature=emb_logo)

جهانگیر گلزار: بینندگان عزیز، این پنجمین صحبت و گفتگویی است که با آقای بنی صدر در رابطه با کتاب یا مجموعه کارنامه های ریاست جمهوری که در حقیقت در آن دوران آقای بنی صدر بیش از ۹ ماه هشدار به ملت ایران دادند و گزارش به ملت ایران دادند. در این رابطه سئوالاتی را مطرح کردیم که در آن مجموعه بیش از ۱۲۰۰ صفحه بزودی انتشار خواهد یافت و در سایت آقای بنی صدر در اختیار مردم خواهد بود که عزیزان بتوانند تهیه کنند و مطالعه کنند.

ابوالحسن بنی صدر: الان هم هست.

جهانگیر گلزار: الان هم هست، ولی این با یک بازبینی جدید انتشار پیدا می کند. وگرنه مجموعه در ۶ قسمت مختلف حدود ۳۵ سال است که انتشار یافته و بیش از ۲۰ سال است که در سایت در اختیار جامعه است. آقای بنی صدر، شما به شهادت کارنامه هایی که نوشتید سخنگوی وجدان عمومی مردم و بعد از این هم که به خارج آمدید، یک بار هم در مصاحبه به کرات گفتید که این یک دوران طولانی است. مردم می توانند ما را به آزمایش بگذارند ببینند که ما کجا از حرف مان کم آمدیم، تغییر دادیم. شما همان روشی که در ایران داشتید که گزارشات روزانه به مردم دادید، به مردم انتقال دادید، به خارج هم که آمدید مجموعه کتابها، سرمقاله های روزنامه انقلاب اسلامی، ۸۵۰ شماره آمده بیرون و از آن موقع تا به امروز، در نظرسنجی ها فعلاً ۹ کتاب چاپ شده از وضعیت سنجی ها که شما هر هفته گزارش به مردم دادید و تحلیل کردید. شما خودتان را سخنگوی مردم می دانید؟ چون شما گفتید که مردم رهبر نمی خواهند، چون هر کس خویشان را هدایت می کند و یا معتمد مردم می دانید؟

ابوالحسن بنی صدر: من باصطلاح به لحاظ منزلت حقوقی رئیس جمهوری منتخب مردم ایران برای یک دوره ای شدم. آن دوره کودتا واقع شده اما به پایان نرسیده. بنابر قوانین اساسی و سنت ها در جمهوری هایی که بر دموکراسی مبتنی است، یکی از وظایف هر رئیس جمهوری تداوم نظام دموکراسی و جمهوری است. آن هم از این طریق انجام می گیرد که رئیس جمهوری پیشین، ریاست جمهوری بعدی را امضاء می کند. ما منتظریم انشاء الله مردم ایران یک انتخابات آزادی انجام بدهند و یک رئیس جمهوری را در استقلال آزادی انتخاب بکنند و با تصدیق آن رئیس جمهوری، این مسئولیت هم از دوش من برداشته بشود. یک دلیل از دلایل برای استقامتی که می کنیم همین است. باید به وظیفه عمل کرد. در امریکا می بینید که وقتی یک رئیس جمهوری انتخاب می شود در حضور رئیس جمهوری که دوره اش تمام شده، مراسم سوگند را بجا می آورد و آن پیشین، پسین را تصدیق می کند. متأسفانه در ایران کودتا شد و رئیس جمهور بعدی در یک نظام دموکراتیک انجام نگرفته است تا بشود گفت که این ها رئیس جمهوری طبیعی مردم بودند، حتی اگر اکثریت مردم هم رأی داده باشند. چون در دموکراسی تنها رأی ملاک نیست. با وجود استقلال و آزادی، برخورداری از حقوق است که به رأی معنا می دهد؛ انسان حق را دارد به روشی که بکار می برد و آنهم بدترین روش، نارساترین روش است، به کسی نمایندگی بدهد. اما اگر حق را نداشتی و رفتی پای صندوق، چه چیز را نمایندگی می دهی؟ آن که "انتخاب" می شود، "نمایندگی" از رأی دهنده ندارد، نمایندگی از کسانی دارد که خود را به جامعه تحمیل کرده اند، بعنوان نامزد یا هر عنوان دیگری. بسیار بسیار مهم است که جامعه توجه بکند. رأی دادن، حق نیست، روش است، آنهم روش صحیحی نیست. برای اینکه حق را نمی شود انتقال داد. تازه دموکراسی های بر پایه



انتخاب، نمی گویند که این آقا، نماینده یا رئیس جمهوری مردم است، می گویند نماینده ملت است. یعنی وجود فرضی دارای حق حاکمیتی را فرض می کند، می گویند آئی که مردم به آن رأی می دهند، نمایندگی از این ملت در اعمال حاکمیت پیدا می کند. این ها را در کتاب ارکان دموکراسی توضیح دادم. با این توضیحاتی که شما ایرانی ها شنیدید، خوب توجه بکنید، حق را دارید. حق ذاتی حیات است. روش حق، عمل به حق است. نمایندگی دادن، از راه ناگزیری است. وقتی بتوانید جامعه ای داشته باشید که شورایی باشد و همه در اداره، شرکت بکنید، با توجه به اینکه حق، قابل انتقال هم نیست، احتیاجی هم به انتقال حاکمیت پیدا نخواهد شد. پس بنابر اصل انتخاب، من نمایندگی از آن مردم، و وظیفه و مسئولیت دارم. یعنی تا روزی که انشاء الله آن جامعه، آزادی بدست بیاورد، استقلال بدست بیاورد، می ایستم. در آزادی و استقلال، نظام جمهوری که مستقر شد، در واقع به وظیفه ام عمل کرده ام. این وظیفه ای است شاق شاق شاق. دلیل دوم اینکه مردم رأی دادند و اعتماد کردند که بایستیم. رأی ندادند که در برویم. من در گفتگوی قبلی به آن ها انتقاد کردم که شما در خرداد ۶۰ باید می آمدید بیرون و پای رأیی که دادید، می ایستادید. در واقع پای حق می ایستادید. حاکمیت مال شما است. ولایت مال جمهور مردم است. آقای خمینی در نوفل لوشاتو ولایت جمهور مردم را تصدیق کرد، قبل از آن، در مشروطیت هم ۳ مرجع تقلید به محمد علی شاه تلگراف کردند که در زمان غیبت، ولایت با جمهور مردم است. مسئله، تنها شخص آقای خمینی نیست. مرجعیت دینی از مشروطه به بعد، این حق را شناخته است. دیده که این حق طبیعی را هر انسانی دارد. نداشته باشد که دیوانه است. اگر بکلی نداشته باشد که مُرده است. اگر استعداد رهبری را از من بگیری، من دیگر نیستم. چگونه می شود که من استعداد رهبری دارم، اما حق رهبری ندارم! پس این ولایت با جمهور مردم، یک امر طبیعی است. قرآن

(سوره ۹ توبه، آیه ۱) هم می گوید که "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ..." (ترجمه: زن و مرد مؤمن، ولی یکدیگرند). بنابر ولایت عمومی است. پس خود مردم هم می بایست روی حق شان بایستند. حالا اگر نایستادند، در آن زمان، که ۴ سال [ریاست جمهوری اول] تمام شد، عده ای از دوستان به من گفتند که این ۴ سال تمام شد، خودت را راحت کن. شما به من برای ۴ سال رأی دادید، ۴ سال تمام شد و دیگر رئیس جمهوری نیستم.

جهانگیر گلزار: البته شما آن موقع یک اطلاعیه دادید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، می دانم، دادم، همان را دارم می گویم. مردمی اگر نایستادند، از من سلب مسئولیت می شود؟ نه. برای اینکه حق خودم که سر جایش است. حق خود من می گوید که یک، بایست و با این استبداد مخالفت کن و کودتا را نپذیر. دو، به آن ملت بگو که من خود را در مقام منتخب شما می شناسم، آن را ترک نمی گویم، برای اینکه به شما وفا می کنم، چون غیر از این باشد، آن ملت نمی داند که وفای به حق، جزوی از حق وندی است. آدم هایی که قدرت در سر دارند و عقل قدرت مدار دارند، چون از حقوق خود غافلند، از وفای به عهد هم غافلند. وفای به عهد با قدرت اصلاً جور نیست. قدرت امروز می گوید، یک کاری باید بشود، فردا می گوید عکسش باید بشود. شما بخواهید به عهد دیروز وفا بکنید، امروز نمی توانید عکس آن را عمل کنید. پس باید وفا به عهد را بشکنید. اما اگر بخواهید به حق عمل کنید، دیروز به حق عمل می کنید، امروز هم به حق عمل می کنید، وفای به عهد جزو است، جزو عمل به حق است. خوب من باید وفای به عهد بکنم. بخواهم وفای به عهد بکنم، می گویم که دوران ۴ ساله، منتخب شما بودم، بعد بنا به اعتمادی که شما به من کردید، معتمد شما هستم، بنابر آن

وظیفه ای که گفتم، هم منتخب، و هم معتمد شما هستم، بعنوان شخص خودم هم مسئولم به اینکه نسبت به شما مردم ایران، با انقلاب ایران، وفای به عهد بکنم. و بعنوان حقوقی که خود انسان دارد، با حقوق شهروندی شما، با حقوق ملی شما که همه ما داریم، بایستیم، و ایستاده ایم.

جهانگیر گلزار: شما خودتان را سخنگوی مردم می دانید یا معتمد مردم؟ بالاخره باید این تحول در جامعه ایران انجام بگیرد. این جامعه نیاز به یک سخنگو دارد. آیا شما تا امروز خود را بعنوان سخنگوی مردم ایران می شناسید یا وظیفه عمل به حقوق می کنید، یا اینکه چه جایگاهی غیر از این برای خود قائلید؟

ابوالحسن بنی صدر: در آن کارنامه، من در مقام منتخب مسئول، خود را موظف می دیدم، به مردم ایران، همه جنبه های زندگی را گزارش کنم. آن گزارش ها، تنها هشدار نیستند، خود را موظف می دیدم، تمام جنبه های زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی را روزانه بگویم که در چه وضعیت هستند. مثلاً در یک کارنامه ای ۲۰ تا ویژگی خاصه برای اقتصاد آن روز ایران گفتیم. امروز اگر اقتصاد ایران این ۲۰ ویژگی را دارد و حالا بدتر هم شده است. وضعیت سنجی آن روز، هم به کار آن روز می آمده، هم به کار امروز می آید. هم عواملی که سبب شده که آن ویژگی ها را آن روز داشته، حالا هم دارد. راه حلش هم این است که آن عوامل از بین برود. بدون از بین بردن آن عوامل، این ۲۰ تا ویژگی از بین نمی رود.

۲ جلد کتاب هم در مورد رهبری در دموکراسی نوشتیم. ... آن جور که یادم هست در کتاب بیان استقلال و آزادی هم به مسئله امام و الگو پرداختیم. هر

انسانی باید امام باشد. یعنی در آینده دور و بی نهایت قرار بگیرد. یعنی چنان عمل کند که حق خالص باشد. چون حق است که دائمی است. اگر شما بر ناحق عمل کنید، هی بر خودش تا بی نهایت اضافه می کند. پس باید در آن بی نهایت قرار بگیرید تا نتیجه عمل امروزتان را ببینید. امروز حواست را جمع کنی، بخصوص اگر جوانی، اگر دروغ بگویی، اگر خدای نکرده جرمی و جنایتی مرتکب بشوی، مثلاً دزدی بکنی، اگر به زوری تسلیم بشوی، این بر خودش تا بینهایت اضافه می کند. خیال نکنی که کاری شد و تمام شد، رفت. نه، این تا بی نهایت...، آنجا در بی نهایت باید ببینی نتیجه چه می شود. یک چیز عجیب و عظیمی می شود که من و شما که سهل است، کل بشر هم جمع بشود، از زیر بار آن خارج نمی شود. آن جهنمی که می گویند، این است، آن را لحاظ کن. الان که داری عمل می کنی، حواست را جمع کن. دروغ بگویی، آن جهنم می شود. امام یعنی این.

این چیزها را که آقایانی به خورد شما می دهند، اسمش امام نیست. امام، کلمه زیبایی است. امامت از زیباترین کلمه ها است. برای اینکه به شما می گوید استعداد رهبریت را بر مبنای حقوق، بکار انداختن استعداد هایت، و اینهمانی پیدا کردن با خدا، یعنی هستی محض، الان فعال کن. اگر این کار را کردی، دائم در رشدی. تا بی نهایت رشد می کنی. نکردی، تا بی نهایت تخریب می کنی.

اگر که الگوی حق شدیم، در گفتگوی قبلی گفتیم که در مبارزه اگر شما نخواهی، زور با زور مقابله بشود، بخواهی حق با زور مقابله بشود، باید از حق هیچ منصرف و منحرف نشوی. بر حق بایستی. حالا اگر بر حق ایستادی، می شوی امام. به این صفت، ما داریم عمل می کنیم.

الگو و امام که شدید، شما وقتی به حقوقی که در جامعه همه دارند، عمل می کنید و جامعه را به این حقوق می خوانید و وجدان آن ها را بیدار می کنید که این حقوق شما، ذاتی حیات شما هستند، آنها را دارید، بدست آوردنی نیستند- می گویند که حق را باید گرفت، این حقوق، آن حقوق نیستند، یک چیز دیگر هستند، مال شما را بردند بروید بگیرید، آن را باید گرفت- اما استقلال و آزادی شما، حق اندیشیدن شما، ذاتی حیات شما هستند. خودت داری. از آن غافل نشو. به آن عمل نکن. به این عنوان می شوی سخنگو، سخنگوی وجدان. این هم بسیار کار دقیق و سنگینی است، چون شما یک دور باید مراقب باشی که از شالوده حق خارج نشوی، خودت، زندگی ات را یک جوری تنظیم کنی که ناحق نکنی، هی بر خودش اضافه بشود، بار روی دوشت بشود که نتوانی تحمل کنی. هم می باید مراقب باشی که نه خودت کاری کنی که بشوی واعظ غیر متعظ، چیزی از وجدان بگویی که خود از آن حقوق غافل بشوی، و هم اینکه دائم مراقبت کنی که این جامعه بالاخره کی به خود می آید، کی پاسخ می دهد.

حالا یک مسئله هست که این جامعه تا یک مدتی می گوید، آقا! به تو چه مربوط است که ما حقوق داریم یا نداریم و هی هشدار، هشدار، خودت را آن بالا قرار می دهی. شنیدم، انسانی هایی هستند- گفتم که عقل قدرت مدار با تخریب خود شروع می کند- که از جمله تخریب هایی که می کنند این است، نمی گوید که من هم باید که حقوق خودم را بشناسم، به آنها عمل کنم و به دیگران هم هشدار بدهم که او هم این کار را بکند. از آن کار غافل است، می گوید، تو چرا داری این کار را می کنی؟ خودت را بالا قرار می دهی؟

جهانگیر گلزار: می گوید اگر نکنی، می شوی مثل من.

ابوالحسن بنی صدر: نه، در حق، بالا و پایین نیست. اگر شما را به این می خواندم که بیایید به من اعتماد کنید، جوان های خود را در اختیار من قرار بدهید، من بروم به میدان مبارزه با این رژیم، دمار از روزگار این رژیم در بیاورم ...، اینجا حق با شما بود که بگویید آقا! دلیل و مدرک شما چیست که شما بدتر از این ها نشوید؟ تردید هم نکنید، بدتر از این ها هم می شوم، اگر اینطور با شما برخورد کنم، و هر کسی دیگری هم اینجور با شما برخورد کند، می دانم که اینجور هم می کنند، بدتر از این ها می شود. اگر من بگویم که شما بیایید با هم این وضعیت را عوض بکنیم، بعد حقوقمند می شویم و به حقوق عمل می کنیم، باز هم دروغگو هستیم. برای اینکه انحلال از همان لحظه ای است که شما وجدان پیدا می کنی به حقوق، به حقوق باید عمل کنی. با این عمل به حقوق است که رژیم عوض می شود، نه عکس آن. اگر شما به حقوق عمل نکنی، چرا رژیم باید عوض بشود؟ شما داری زور می گویی، زور می شوی. چه چیز را می خواهی عوض کنی؟ عوض بشو، تا عوض بکنی. پس این وظیفه، سنگین است و مرتب باید این را به جامعه بگویی. کی این جامعه از منیت اش رها می شود، اسطوره را می شکند و خود انشان می شود، بعد می گوید عجب! مثل این که این ندا از درون خود من است. چطور من نمی شنیدم؟ بله، ندا از درون شما است. عارفانی که در خط و ربط سهروردی هستند، می گویند که نور در درون آدمی است. حجاب ها را باید بدری، بدری تا برسی به نور مطلق. در آنجا، با او این همانی پیدا کنی. در او فنا بشوی و با او بشوی هستی جوری که شما از چشم خدا ببینی و خدا بگوید که چشم و گوش من، چشم و گوش این انسان است که تا این اندازه رشد کرده و به این مقام رسیده است. سهروردی، کسی است که عرفان قبل از اسلام را و

تفکر و اندیشه ایرانی قبل از اسلام را بازیافته و بازمی گوید. بحثی هم دارد در باب اختیار که آن را در کتاب استقلال و آزادی می خوانید. اینکه انسان با هستی این همانی پیدا کند، از دید من احتیاج ندارد که حجاب ها را بدرد (در کتاب استقلال و آزادی، نقد کردم)، اولاً این همگانی است، در آخر کار نیست، در آغاز کار است. به محض اینکه شما موازنه عدمی را اصل راهنمای عقل خویش کردید، می توانید با خدا بعنوانی هستی مطلق، دانا، توانا، و ... این همانی پیدا کنید. آنوقت استقلال و آزادی کامل را باز می یابی، عقلت خلاق می شود. می توانی خلق کنی. باید دائم الگو شد. من با این سنی که دارم، روزمره هم می خوانم، از خواندن کتاب لذت می برم. متأسفم که می گویند، نسل امروز، نسل تلگراف شده است، از یک خط و یک جمله ای بیشتر نمی خواند و حوصله ندارد. خوب، همانقدر که حوصله داری، بارت می کنند، حواست را جمع کن. حوصله کن. این زندگی مال تو است. قدرش را بدان، مفت از دست نده. با صرف، یک جمله خوانی، یعنی زندگی را مفت داری از دست می دهی. زندگی را تخریب می کنی. گفتم که کتاب، اندیشه است. با اندیشه، اُخت کن، نشست و برخاست کن، دوست بشو. آنوقت اندیشه خودت هم خلاق می شود. خلاق که شد، به زندگی ات معنا می دهی. به این معنا که می گویند، بله سخنگو هستم، ولی من که تنها نیستم. هر انسان دیگری که به این صرافت بیفتد و به حقوق خویش عمل کند و وجدان به حقوق پیدا کند، الگو بشود، امام بشود، می شود سخنگو، و بر او است که جامعه را بخواند به وجدان به حقوق، وجدان به استعدادها که انسان ها دارند و به اینکه یک جامعه زنده ای، یک فرهنگ زنده و پویایی، آن جامعه ای است که میزان خلاقیتش به حداکثر میل کند.

جهانگیر گلزار: شما به صفتی که قبل از انقلاب داشتید، در دوره انقلاب با آن گزارشاتی که دادید و از آن دوره به امروز در دفاع از حقوق مردم، در دفاع از طبیعت ایران، در دفاع از حقوق شهروندی، در دفاع از رابطه ایران با کشورهای دیگر، به اصطلاح سخنگوی دفاع از حقوق مردم هستید، به این صفت عمل کردید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، به این صفت عمل کردم. و هر انسانی باید به این صفت عمل کند. من مسئولیت بیشتر داشتم به لحاظ اینکه منتخب آن مردم بودم، معتمد آن مردم بودم و هنوز هم این صفات را در خود می دانم و مسئولیت سنگین تر است، اما دیگران را معاف نمی کند. دیگران هم باید با این مسئولیت، به شناختن حقوق خودشان، عمل به حقوق شان، بکار انداختن استعدادهای شان، قرار گرفتن در بی نهایت، این همانی با هستی، کوشا باشند. تا برای اینکه عمل خطا نکنند، تخریب نکنند، تخریب نشوند، به حق عمل کنند. اینها را هر انسانی باید بکند. حالا بعد از ۴۰ سال در غرب می گویند که تحول باید از پایین بشود. خوب، تحول از پایین انجام بگیرد، آن پایین هم احتیاج دارد به کسانی که وفا کنند و صفا کنند و به آنها بگویند که راه و رسم این تحول چیست. آنها را به حقوق شان که ذاتی حیات شان است، آگاه کند و راه و روش این تحول را بگوید. به گمان خودمان، قانون اساسی بر پایه حقوق ۵ گانه، برنامه عمل، و قانون اساسی دوران گذار را در اختیار جامعه ایرانی بلکه جامعه جهانی قرار دادیم. ما ۴۰ سال قبل راجع به وجدان به حقوق و استعدادها صحبت کردیم. حالا در غرب ۴۰ سال بعد می فهمند. اگر ما آنوقت عمل کرده بودیم، الان الگو برای کل بشر بودیم. بنابراین، آنچه که می ماند این است که آن کارنامه یک دفاعیه بدون خدشه از حق است، یعنی دو راهکار، مرتب با هم، اولاً، مطالعه شده، نقده شده، مقایسه شده اند. یکی



راهکار، به نتیجه رساندن انقلاب، متحقق کردن هدف های انقلاب، یکی این بیراهه بازسازی استبداد. این ها هر دو، یک به یک، روز به روز، در هر یک از مسائل آن روز، مورد بحث هستند. این، به این نتیجه می رسد، آن، به آن نتیجه می رسد، وضعیت امروز، مال آن بیراهه است، در آنجا (در آن کارنامه)، همه گفته شده، این عوامل به این نتیجه رسیده است. این وضعیتی هم که ما الان در آن هستیم، نتیجه آن راهی است که رفتیم. رفتیم، از هیچ ابتلایی هم نترسیدیم. حالا این رژیم ها، افرادی را به واواک یا اطلاعات سپاه می برند، می گویند شما طرفدار بنی صدر هستید که با مسعود رجوی رفت. آقا، ما با مسعود رجوی، وارد یک ابتلا شدیم. با آقای خمینی وارد یک ابتلا نشدیم، برای اینکه روز اول قبولش داشتیم. ولی کارنامه می گوید که از زمانی که دیدیم او دارد- در شورای انقلاب هم گفتم که مردم دارند او را با هیتلر مقایسه می کنند- راه قدرت را می رود. پس این کارنامه را راه انداختیم. و با ایشان مرتب آمدیم تا خرداد ۶۰. در خرداد ۶۰ هم نماندیم، ها، بعدش هم ادامه دادیم که شد کتاب خیانت به امید، کتاب توانایی و ناتوانایی، انتشار نامه ها. بعد او فرستادند پیش ما که شما بیا، بر گذشته ها صلوات، جواب دادم که نه، شما برو به رادیو تلویزیون از خدا توبه کن، از مردم پوزش بخواه، یک انقلاب معنوی می شود، آنوقت آمدن من نتیجه دارد. همه این ها ادامه داشته است. اینطور هم نیست که ما آمدیم اینجا، رها کردیم. نه. این ها را ادامه دادیم، تا امروز هم ادامه می دهیم. این همه هم حاصل کار ما است. مجموعه کتاب ها، ایستادگی هایی که بر حقوق مردم کردیم و اینکه الان یک کسانی هستند که شاخص حقوق هستند و توی آن خط و ربط هستند. آن جامعه بهانه برای بدیل ندارد. راه و روش اینکه چگونه باید عمل کند و جنبش همگانی را چگونه تدارک کند، سال ها است مرتب گفتیم. حالا چند سالی هم هست که از طریق این تلویزیون داریم می گوئیم. پس هیچ کم و کاستی ندارد.

کم و کاستی می ماند به اینکه آدم ایرانی به خودش بگوید که من بالاخره کی ام؟ یک روزی باید این سؤال را از خودش بکند. اگر جواب سؤالش این بود که من انسان حق و نند هستم، آنوقت ما را پیدا می کند و ما هم آنها را. اگر نه، این را پیدا نکرد، متأسفانه ما را نمی تواند ببیند. یک حرف هایی هم می شنود که بنی صدر این را گفت و ... از این گوش می شنود و از آن گوش می دهد بیرون. من این ها را می دانم. این را هم می دانم که تا آنجا ما باید صبر و استقامت داشته باشیم و کنود و خمود نشویم، یعنی سست نشویم.

جهانگیر گلزار: ولی، راه حل تحول در ایران هم، ایستادگی بر اصول استقلال و آزادی و دفاع از حقوق و زندگی بر حقوق است. راه حلی بغیر از این وجود ندارد.

ابوالحسن بنی صدر: غیر از اینکه، ... حالا بسیاری می گویند، سختی های مقاومت. سختی ها دارد، تهدید به ترور هست و سختی های زندگی روزمره هست. اما این ها در برابر لذت ایستادن بر حق مثل خارش است که انسان احساس کند. بله، سختی ها را داریم. من ۴۰ سال است در قرنطینه هستم. این هایی که با این ویروس به خانه هایشان، فرستاده شده اند، می فهمند، قرنطینه یعنی چه. ۴۰ سال است در قرنطینه ام. شاد و بشاش هم هستم، فرصت را هم مغتنم شمردم، این همه کار هم کردم. این کتاب ها محصول این دوران قرنطینه است. در برابر لذتی که من احساس می کنم، ایستادم بر یک حقوقی، وفا کردم به عهد با ملتی، این سختی ها هیچ اند.

در بین این هایی که دوستان ما هستند، بعضی می گویند ما دیگر این مردم مأیوس شده ایم، ایرانی دیگر بکلی بخار از دست داده است. بعضی ها هم

می‌گویند که هر چه کردیم، اپوزسیون متحد نشد. اولاً اپوزسیون یعنی چه؟ یعنی شما خودت را با این رژیم تعریف می‌کنی. می‌گویی من ضد رژیم ام. این شد تعریف؟ موجودی که همچین خود را تعریفی می‌کند، یعنی به خودش مهر باطل می‌زند. اپوزسیون، معنی ندارد. اپوزسیون وقتی معنی می‌دهد که یک رژیمی باشد، یک طرف حکومت بکند، طرف مقابل هم بعنوان بدیل آن، در جامعه بگوید که من راهکار دیگری دارم و تبلیغ بکند و مردم در یک انتخاباتی آن را بردارند، این را جایش بگذارند. یا به تعبیر مارکسیست‌ها که می‌گویند اپوزسیون نگاتیو (منفی)، یعنی شما اصل سیستم را قبول نداری. خوب آنوقت باید پیشنهاد داشته باشی. سیستم را قبول نداری، چی داری؟ باید چیزی پیشنهاد کنی. ما اپوزسیون چیزی نیستیم، پیشنهاد دهندگانی هستیم، می‌گوییم این انقلاب را باید به نتیجه رساند که سرنوشت جنبش‌های قبلی، نیمه تمام نشود. باز دوباره یک نسل دیگر بیاید انقلاب بکند، آن هم نیمه تمام. برای اینکه به این نتیجه برسد، انسان‌ها باید به این ترتیب عمل کنند. خود ما داریم این کار را می‌کنیم. ما می‌گوییم انقلاب را بر خود پیاده کرده ایم. انسان‌هایی شدیم مستقل، آزاد از هفت دولت. امیدوارم شما نسل امروز هم بالاخره این سؤال را روزی از خود بکنید: من کیستم؟ اگر پاسخ شما این بود که دیدید عصر وجدان به حقوق است، من موجودی حق‌وند، صاحب استعدادها هستم، از جمله توانایی این همانی‌جستن با هستی ... خود را از این همانی‌هستی دریغا کنی، می‌شوی ناچیز، ناچیز، هیچ. برای اینکه عقل شما بسته می‌شود، دیگر! آخر آدمی خودش را از بیکران هستی محروم می‌کند؟ عقل را محروم کنی؟ عقلی را که مثل پرنده می‌تواند به پرواز در بیاورد، خلق بکند، چیزهای نو کشف کند، استعداد هنری اش را بکار بیاندازد، فراخناهای جدید پیدا کند، الایبندی، ... می‌شود مثل همه این موجوداتی که الان روی زمین اند.

نقش ما و کار ما این است که برای انسان هایی که خود را مستقل و آزاد  
تعریف می کنند، الگو باشیم.

شاد و پیروز باشید.

\*\*\*\*\*

آیا مطلبی مهمی هست که با مردم مطرح نکرده باشید؟

(۶)

[https://www.youtube.com/watch?v=l\\_bxpvnzu\\_E&feature=emb\\_logo](https://www.youtube.com/watch?v=l_bxpvnzu_E&feature=emb_logo)

جهانگیر گلزار: بینندگان عزیز، این ششمین جلسه با آقای بنی صدر است، در رابطه با گزارشات روزانه ای که به مردم ایران در دوران ریاست جمهوری- بیش از ۹ ماه گزارشات روزانه به مردم دادند- تحت نام «روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد» یا «کارنامه رئیس جمهور»، دادند. خدمت شما عزیزان عرض کنم که در دورانی که هیتلر می خواست حزب فاشیست را درست کند، یک خبرنگار این پیام را به مردم داد که حزب فاشیست دارد قدرت پیدا می کند و یک استبداد فراگیر، آلمان را خواهد گرفت. به آلمانی ها خُرده می گیرند که چرا حرف این خبرنگار را گوش ندادند. به آقای بنی صدر نمی دانم [چه بگویم]! نباید خرده گرفت که [مردم را مطلع نکرده اید]، [زیرا] شما [آقای بنی صدر، به مدت] ۹ ماه، هر روز به ملتی گزارش دادید که چه بر سر شما خواهد آمد.

ابوالحسن بنی صدر: به مردم باید خُرده گرفت.

جهانگیر گلزار: بله، به مردم باید خُرده گرفت که چرا به این هشدارها گوش ندادند. ۲ جلد از کتابِ کارنامه و روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد، در ایران چاپ شد، با وجود آنکه روزانه نیز انتشار پیدا می کرد.

ابوالحسن بنی صدر: در ۶ جلد.

جهانگیر گلزار: بعد این کتاب در ۶ جلد تهیه شد. هر بخش از آن یک کتاب شد. الان، این کتاب با بازخوانی شما از نو دارد انتشار پیدا می کند، به ترتیبی که عین متن باقی مانده، [اما] تغییراتی داده شده که خواننده بهتر متوجه بشود که آن زمان چه گذشت. شما این کتاب را که ۱۲۰۰ صفحه است، دوباره بازخوانی کردید. امروز، چه چیز را فکر می کنید که در آن زمان به مردم کم گفتید؟ و اینکه در یک جایی در آن کارنامه می گوئید که مسألهٔ جنگ یک طرف است، و مسألهٔ برخورد داخلی-که در رابطه با آن با شما قبلاً صحبت کرده ایم- اگر بیشتر بشود، من خیلی چیزها را خواهم گفت و تا آخر خواهم رفت. آیا فکر می کنید آن زمان تا آخر رفتید؟ و یا اینکه مسائلی را می شد گفت، و نگفتید؟

ابوالحسن بنی صدر: [اصطلاح] تا آخر می روم که مالِ آقای خمینی است. من گفتم، می ایستم، و ایستاده ام.

نوهٔ ایشان آمد، داستانی را شرح داد که عمویش (= احمد خمینی) او را پخته بوده، و پیش پدر بزرگش برده بود. [حسین خمینی] گفت که من وقتی وارد شدم، دیدم [پدر بزرگم] خوابیده است و من را که دید، به حالت گریه گفت، این بنی صدر دارد من را از بین می برد. و [شرح داد که] ذهنش را بدین ترتیب آماده کرده، و خبرنگار اطلاعات هم حاضر بوده، از او بر ضد بنی صدر مصاحبه می گیرند. بعد که [حسین خمینی] می فهمد، سرش کلاه رفته، رفت و یک مصاحبهٔ دوم انجام داد، [حاکمی از این] که با من چنین کاری کردند، نه، بنی صدر صمیمی است، برای اینکه حقیقت را بدون رو در رو بایستی، به پدر بزرگ من می گوید، چون [بنی صدر] به پدر بزرگ من علاقه دارد. او چنین مصاحبه ای کرده بود. من به او چه گفتم؟ گفتم اگر من ناگفته ها را بگویم، چه خواهد شد؟ اینها را که می گویم، وحشت می کنند، ناگفته ها را که بگویم، چه خواهد شد.

خوب، [در مورد] ناگفته ها: قبلاً گفتم که ما با آقای خمینی به راه مصلحت می رفتیم. اینجا، جا دارد که بگوییم، آن مطالعه بالینی، [در مورد] انقلاب و تحول روز به روز جامعه، چه درسی می آموزد. [در مصاحبه ای قبلی] گفتم، آقای خمینی را آن طرف قدرت طلب که می خواست دولت را تصرف کند، آرام آرام برد و در سرای قدرت انداخت و در را هم به رویش قفل کرد. ما از این طرف می خواستیم، او به آن سرا نرود و در فراخنای استقلال و آزادی مانده و نماد معنویت برای ایران و بلکه برای بشریت باشد.

نقص کار ما چه بود؟ هیچ نقصی نداشت؟ چرا، نقص داشت. گفتم که روش تجربی فرقی با روش دستوری این است که روش دستوری تصحیح پذیر نیست، باید بر طبق دستور عمل کنید. مثل جنگ ۸ ساله و مثل گروگانگیری.

آخر هم جام زهر سر بکشی. روش تجربی، روشی است که هر جا دیدی که دارد مشکل ایجاد کرده، به خطا می رود، می توانی این را تصحیح کنی و اشتباهات را رفع کنی. و ما چون روش تجربی داشتیم، موفق شدیم این رابطهٔ مصلحت با حق و حقیقت را نقد بکنیم- جلد سوم کتاب «رشد»، حاصل کار از آن زمان تا این زمان، در دسترس همگان قرار گرفته است-، ولی قبلاً ما به طور مستمر راجع به رابطهٔ مصلحت و حق با نسل های بعد انقلاب صحبت کردیم. حالا که اشتباهات را رفع کردیم، معنایش چیست؟ معنایش این است: ما می باید تدارکات لازم را هم می دیدیم که توانایی، داشته باشیم که او را نگذاریم ببرند، زندانی اش کنند.

جهانگیر گلزار: از چه لحاظی باید تدارک می دیدیم؟

ابوالحسن بنی صدر: دفاتر هماهنگی ما به طور خودجوش شکل گرفت. هماهنگی مردم با ریاست جمهوری در جریان انتخابات ریاست جمهوری به ابتکار خود مردم به بطور خودانگیخته در شهرها و روستاها شکل گرفت. این سازماندهی اگر یک استواری ای پیدا می کرد، سبب می شد که [اعضای آن] می توانستند در شهرهای مختلف مانع تقلب در انتخابات مجلس [شورای ملی] بشوند. اگر آن سازماندهی کامل بود، می توانستند در خرداد ۶۰، کودتا را غیر ممکن بکنند. خوب، ما به این پرداختیم. البته هر بار که من از جبهه می آمدم، به این دوستان می گفتم، آقا، شما که در دفتر جمع شده اید، با هم حرف زدن، درد را دوا نمی کند. مسئله اصلی این دفاتر است. بروید به این ها بپردازید، تا استواری پیدا بکنند، بتواند مقاومت را سازمان بدهد، هر مقاومتی، سازمان می خواهد. مقاومت، عین حرکت خودانگیخته است، باید در طول زمان بتواند دوام بیاورد و عملاً استقرار کودتا را غیر ممکن کند. این یک



نقص ما بوده است. باید اینکار را می کردیم، در این مورد کار لازم انجام نگرفت.

[نقص] دو: خوب، با آقای خمینی به راه مصلحت رفتن یک چیز است، مصلحت را تا جایی رفتن که منجر به تن دادن به مجلس قلابی و تحمیل نخست وزیر شد، یک چیز دیگر است. این ها را می توانستیم بگوییم، نه.

جهانگیر گلزار: چه شکلی می توانستیم بگوییم، نه؟ چون شما چند تا نخست وزیر معرفی کردید، که همه را قبول نکردند تا رسید به محمد علی رجایی، آنهم با شرط و شروط پذیرفتید.

ابوالحسن بنی صدر: ببینید، این ها را همه عمل کردم، نه اینکه الان نقد می کنم. همان زمان رفع اشتباه کرده، عمل کردم. مثلاً، من چگونه تا آخرین لحظه با وزرایی که برای وزارتخانه های اصلی خطرناک می دیدم، موافقت نکردم؟ به همان روش می توانستم عمل کنم.

جهانگیر گلزار: البته تمام این موارد را در کارنامه آورده اید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، آوردم. اینها را می توانستم بکنم. به من گفتند، منتها، [همانطوری که بارها] گفته ام، آن زمان نگرانی من از این بود که عراق به ایران حمله کند و ما در دعوای تعیین وزیر و نخست وزیر باشیم و کشور از دست برود. بعد معلوم شد که این جبهه پشت سر، بسیار خطرناک تر است. اگر این نبود خیلی بهتر می شد با قشون بیگانه مقابله کرد. ما که نمی دانستیم این ها تا جایی می روند که بگویند، اگر نصف ایران برود، بهتر از این است

که بنی صدر پیروز بشود! [نمی دانستیم] این ها همه کار می کنند که ما نتوانیم حتی یک فشنگ از خارج بخریم! این ها را که نمی دانستی!. یک وقت است، دشمن می رود این ور و آن ور، مانع می شود که شما خرید بکنید، با او بجنگید، یک وقت نه، به اصطلاح کسانی که هر چه دارند، از این انقلاب مردم ایران دارند، این کار را می کنند! این ها را که نمی دانستیم! واقعیت، به ما گفت که اگر با آن حکومت [= حکومت رجایی] موافقت نمی کردیم، کار بهتر انجام می گرفت، برای اینکه وزارتخانه ها [موجود] دست آدم هایی بود که دیگر مانع نمی تراشیدند و می شد اقلأً، از یک جاهایی مهمات لازم را بدست آورد. این هایی که می گویم، تصحیح [لازم داشت]، این ها هستند. خوب، من می توانستم، آن کسانی را که صحیح می دانستم، مرتب به "مجلس" معرفی کنم، "مجلس" هم مرتب رد کند. این ها هم به من پیشنهاد شد. می گفتم، ممکن است این کشماکش طولانی شده، به ایران حمله بشود، بعد بگویند، تقصیر بنی صدر بود که با "مجلس" سر تعیین نخست وزیر، دعوا راه انداخت، ایران رفت.

جهانگیر گلزار: خوب پس، حالا می گوئید مصلحت کردم، یا آن زمان فکر نمی کردید دارید مصلحت اندیشی می کنید؟ چون شما تصور می کردید، اگر این کار را نکنم، عراق حمله می کند، ایران می رود.

ابوالحسن بنی صدر: آنوقت فکر می کردم، چرا، آری. از این جهت این را می گفتم ...، در رابطه با مصلحت با آقای خمینی بود که توجیه می کردم، دعوا سر نخست وزیری نکنیم. "مجلس" که از لحاظ من اعتباری نداشت. "مجلس" ۷۰ درصد قلبی، زائده آقای خمینی بود. او می گفت این را بکن، مجلس می گفت بله، می گفت این را نکن، مجلس می گفت نخیر. سر کودتا

هم همین جور شد: دستور داد، آن‌ها هم دستور را اجرا کردند. پس مسأله، آقای خمینی بود. خوب، می‌توانستم به اصطلاح، اینگونه عمل بکنم که بدون اینکه بایستم و نه بگویم، همین‌جور آرام، به طور طبیعی [پیش‌روم]. وزارتخانه‌ها که داشتند کارشان را انجام می‌دادند، من همین‌جور معرفی‌کنم، آن "مجلس" بگوید، نه. جامعه بر ضد آن "مجلس" برانگیخته می‌شد. چون هیأت وزیران، تحت ریاست رئیس جمهوری اند. بخشِ قوهٔ اجرایی [دولت] هستند. آنها باید با رئیس جمهوری همکاری داشته باشند. پس رئیس جمهوری، اینجا حق دارد، نه "مجلس"، آنهم "مجلس" قلابی که به زور بخواهد تحمیل کند. در واقع "مجلس" هم نمی‌توانست تحمیل کند. آقای موسوی اردبیلی از آقای خمینی پیام آورد که امام می‌گوید، شما ارتش را تصدی کنید، حکومت را به این‌ها [= "مجلسی‌ها"] بدهید. پس می‌شد، اینکار را کرد. می‌شد حتی مجلس را نپذیرفت. می‌شد. می‌گفتم، این "مجلس"، انتخاباتش قلابی است و قانونیت ندارد، من مجری قانون اساسی هستم، این را قانونی نمی‌دانم. آقای خمینی چکار می‌کرد؟ یا باید در همان وقت، استعفا نامهٔ من که دستش بود، منتشر می‌کرد، طرف "مجلس" قلابی را می‌گرفت، آن وقت اول کار [نظام تازه تأسیس] و به رئیس جمهوری که منتخب مردم بود، می‌گفت، نه. یعنی، با مردم روبرو می‌شد. ببینید، در خرداد ۶۰، وضع فرق می‌کرد. او آنجا [= خرداد ۶۰] اصرار داشت، نمی‌توانست مقابل مردم واقع نشود. [در خرداد ۶۰] ما می‌گفتیم که او تا آنجا نمی‌رود. ولی در واقع در عمل رفت، چون نمی‌توانست نرود. چون اگر می‌خواست نرود، باید جانب بنی‌صدر را می‌گرفت. اگر می‌خواست جانب بنی‌صدر را بگیرد، یعنی کودتا نه، یعنی جنگ در خرداد ۶۰ با پیروزی ایران پایان می‌پذیرفت، غرامت هم می‌گرفتیم، یک نسل ایرانی هم قربانی نمی‌شد و استبداد هم بازسازی نمی‌شد. آنجا [= خرداد ۶۰] جای این نبود ...، اما هنوز پیش

از شروع جنگ، آن وضعیت نیست. ایشان هم هنوز دستش توی زد و بند محرمانه، بند نشده بود. توجه بکنید که این [تعیین نخست وزیر] در تابستان ۵۹ است. دست ایشان را هنوز در آن معامله پنهانی، بند نکرده بودند. پس می شد که ایشان جانب آن "مجلس" قلابی را رها کند و جانب رئیس جمهوری را بگیرد.

جهانگیر گلزار: یعنی امکانش بود. اینکه آیا آقای خمینی این کار را می کرد، خودش باز یک سؤال است.

ابوالحسن بنی صدر: حالا می کرد یا نمی کرد، بالاخره نتیجه از این که شد، بدتر نمی شد. مسأله این است. می گفتمی که آقا، این "مجلس" قلابی است، من این را افتتاح نمی کنم. به این "مجلس"، من نخست وزیر معرفی نمی کنم. مصوبات این "مجلس" را من، امضا نمی کنم. تمام. پس می شد یک "مجلسی" که رئیس جمهوری به صراحت می گوید، انتخاباتش، قلابی است. من ۱۰ هیئت معین کردم، هر کدام به ریاست یک قاضی دیوان کشور، و قضات بی طرف گزارش دادند که آن انتخابات در تهران تقلبی بود، در شهرهای مهم تقلبی بود، ۷۰ درصد "وکلاء"، تقلبی بودند. پس راهکار داشت. تازه آقای خمینی آن وقت - چون [در انتخابات مجلس شورای ملی - مجلس اول] ۶ میلیون ۶۰۰ هزار نفر بیشتر شرکت نکرده بودند، یعنی ۲۸ درصد [از کل واجدین شرایط رأی دادن] - خوب این ۲۸ درصد، اعتبار و پایگاه مردمی نداشت. باید [روح الله خمینی] یک چیز قلابی که مردم هم به آن رأی ندادند، تحمیل کند و با رئیس جمهوری در بیفتد. تازه طبق قانون اساسی هم که ایشان، این اختیار را نداشت، باید زور می گفت. خوب، [در زورگویی] دستش را زودتر رو می کرد، خیلی بهتر بود. قبل از جنگ هم بود،

آن زمان دعوا طی می شد و وقتی جنگ رخ می داد، تکلیف آدمی، معین بود. اینجور نبود که ما یک دشمن، خطرناک تر پشت سر داشته باشیم، و روبرو هم با تجاوز عراق بکنجیم. پس شدنی بود. چون آن زمان عمل کردم و در کارنامه بازگو شده است که وزراء را معرفی می کنم و آن ها قبول نمی کنند و می گویم شما مقصردید، وزیری که رئیس جمهوری نمی تواند تصویب بکند، معرفی می کنید. قانون اساسی گفته، وزیر را باید رئیس جمهوری تصویب بکند. من مجبور نیستم کسی را که شما معرفی می کنید، تصویب کنم. شما مجبورید کسی را معرفی بکنید که من بتوانم تصویب کنم.

جهانگیر گلزار: دقیقاً در کارنامه، مفصل آورده اید

ابوالحسن بنی صدر: بله، در نامه ای هم به او نوشتم. پس این کارهایی را که با تأخیر انجام دادیم، می شد از اول انجام داد. خوب، بعد آقای خمینی در سخنرانی ۲۵ خرداد ۶۰ که گفت، این نهادها را باید قبول بکنند، این ها را می گفت، دیگر. می گفت، "مجلس" را باید قبول کنم. دستگاه قضائی را قبول نداشتم، می گفتم آقای خمینی خلاف قانون اساسی عمل کرده است. خوب، روز اول باید می گفتم با این انتصابات که شما انجام دادید- گفتم، اما باید می ایستادم-، من آقای بهشتی را به ریاست دیوان عالی کشور و آقای موسوی اردبیلی را به دادستانی کل کشور، نمی پذیرم، چون بر خلاف قانون اساسی نصب شده اند. [با اینکه] می توانستم بگویم، مصلحت در این دیدم که با آقای خمینی در نیافتیم.

جهانگیر گلزار: چرا با آقای خمینی نمی خواستید در بیافتید؟ می خواستید مسأله کاشانی و مصدق، تکرار نشود؟

ابوالحسن بنی صدر: آن که بود. دامادش آمد پیش من، گفت ایشان نگران است که قضیهٔ مصدق و کاشانی تکرار بشود- آن استعفا را به این جهت دست ایشان دادم-، من گفتم نه، هیچ نگرانی نداشته باشند، من هیچ در صدد این نیستم که با ایشان دعوا کنم، مطمئن باشند که من با ایشان دعوا نمی‌کنم، این هم استعفاء نامه، هر وقت ایشان لازم ببینند، منتشر کنند، خیالشان راحت باشد. خوب [اینکه]، پسرش را برای معرفی نخست وزیری قبول کردم، برای چه بود؟ برای اینکه ایشان نگرانی شان رفع بشود. تازه به عکس، بعد مدعی شد که [چون] شما می‌خواستید مرا در جامعه بی اعتبار کنید، خواستید، پسر من نخست وزیر بشود! خوب، [یک] آدمی، اینجوری است، دیگر! هر کاری که شما بکنید، باب طبعش نباشد، یک اسم روی آن می‌گذارد! به هر حال، در تجربه روشن شد که شما اگر می‌خواهید کسی نرود به راه خطا- فرض کنید یک خانواده است، پدر، مادر، می‌خواهند مراقبت کنند، بچه شان به بیراهه نرود، توی ابتدال و درس و چنین چیزهایی را ول کند و ...، یک روش این است که به زور بخواهی جلوی او را بگیری. یک روش دیگر این است که شما می‌خواهی، به آن راه نرود، ولی دلش را هم نمی‌خواهی بشکنی. این [روش] کفایت نمی‌کند. برای اینکه، او از همین [روش]، ممکن است سوء استفاده کند. چون می‌داند که شما نمی‌خواهی، دلش را بشکنی، می‌آرام آرام می‌رود، و شما را هم با خودش می‌کشاند و می‌برد. خوب، ما از یک جایی دیدم، نه نه، اگر بخواهیم همینجور برویم، باید توی همان لجن بیفتیم. اینکه می‌گویم، من همان زمان تصحیح کردم، به این جهت است؛ روش تجربی بود، تصحیح شد. اگر تصحیح نمی‌شد، باید تا موافقت با آن زد و بند محرمانه می‌رفتم، تا انحلال احزاب می‌رفتم، تا سرکوب های خونین می‌رفتم، توی

فسادهای بزرگ می رفتم، به استبدادی که ایران را به این روز انداخته، می رفتم.

پس از یک جایی خود را انتقاد کردم که آقا! کافی نیست که شما هی کوشش کنی با آیه قرآن و روش پیامبر، و [با نوشتن در کارنامه که] استالین، اینجور شد و هیتلر، آنجور شد و فرعون، آنجور شد و دستگاه پاپ قرون وسطا، آنجور شد و [نیز] سرنوشت مستبدها را طرح کردن که آقای خمینی، مراقب باش!، [مانع افتادنش به سرای قدرت شوی]، این کار صحیح است و روش درستی است، اما این [کار] باید توأم باشد با اینکه، اسباب هم در اختیار داشته باشی که نگذاری، توی سرای قدرت برود و آن ها، در را به رویش قفل کنند.

لازمه اش این است که دل به دلش، ندهی، به دلخواه او عمل نکنی..، سر حق بایستی و مصلحت را نیاوری جلو، و بنابر مصلحت، در واقع، حق را نادیده بگیری. خوب، از یک جایی ما این روش را تغییر دادیم- در کارنامه مشخص است- حالا داریم آقای خمینی را روشن تر و واضح تر، هم نقد می کنیم، هم سعی می کنیم، اسباب فراهم کنیم که تا آخر نتواند برود. یکی از مهمترین کارهایی که داشتیم می کردیم، و از لحاظ استقلال ایران بسیار بسیار با اهمیت است، این بود که جنگ را خیلی سریع تمام کنیم. چون اگر ما جنگ را تمام می کردیم- حالا آنها [= سران حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ...] گفته بودند که [بنی صدر] سوار تانک هایش می شود و می آید تهران. سوار تانک ها، لازم نبود بشوم، تهران بیایم-، آنها در یک موقعیتی [بسیار بد] قرار می گرفتند، و من، [آنها را] بعنوان دستیار دشمن که از پشت سر، آن همه جنایت و خیانت در حق این ملت کردند، ... و من با وجود این [چنین] دشمنی که از قشون صدام گردن کلفت تر، مرتب، هر روز، از پشت سر حمله می کرد، توانستم از این ور، با یک ارتش متلاشی،

از وطن دفاع کنم، و با موفقیت، جنگ را تمام کنم. خوب، هیچکس حریف من نمی شد. حرف صحیحی بوده که [پیروز به تهران می آمدم].

جهانگیر گلزار: دو تا سه ماه دیگر نیاز بود که با آن هیئت بی طرف [از جنبش غیر متعهدها] مسئله را تمام کنید. جنگ داشت تمام می شد، دیگر.

ابوالحسن بنی صدر: آری، دو تا سه ماه دیگر؟ اگر این ها کودتا را یک هفته به تأخیر می انداختند، کار جنگ تمام بود. این هیئت قرار بود، در [حول و حوش] ۲۰ خرداد، ایران بیاید.

جهانگیر گلزار: در کارنامه هم نوشته اید که این ها بنا است بیایند، گفته اند که ... عقب افتاد.

ابوالحسن بنی صدر: بله. خوب حالا، آن کارنامه این درس را به ما می آموزد و می گوید که در برابر تمایل به قدرت، می باید، عمل به حق، ایستادگی بر حق، تنظیم رابطه ها با حق، هم انجام بگیرد، تا شما بتوانی مقاومت کنی، نگذاری آن طرف، برود، بیفتد توی سرای قدرت، در را به رویش قفل کنند، دیگر آنجا نتواند [کاری برای نجات خود بکند، و] زندانی قدرت بشود. خوب، این درس بسیار بسیار مهمی است. ما از آن انتقادی که [از روش خود] کردیم، توانستیم به جنگ سرعت بدهیم، سران ارتش هم خطر را متوجه شدند، و با دل و جان، شب و روز تلاش کردند و به ترتیبی که در چهارمین ...، الان، اسناد محرمانه منتشر شده اند. ما می دانیم که در چهارمین ماه جنگ، آقای صدام پذیرفته بوده که حمله اش شکست خورده و از بهار ۱۳۶۰ (یعنی، از ۱۹۸۱ میلادی)، ایشان، برای تن دادن به صلح، آمادگی داشته است. از ۲



هیئت، به ما پیشنهاد شده، و ما پیشنهاد جنبش غیر متعهدها را بهتر یافتیم، یک تغییراتی در آن دادیم، و وقتی کودتا می شد، قرار بود که آن هیئت [مذاکره کننده جنبش غیر متعهدها]، پاسخ موافق صدام را [به ایران] بیاورند که جنگ تمام بشود.

جهانگیر گلزار: این هم چیز پنهانی ای [آن موقع نبود و] نیست. گزارش کاملش را شما در کارنامه آوردید، حتی پیشنهادات، قبول آنها، صحبت های شخص .. همه را آورده اید.

ابوالحسن بنی صدر: بله، آوردیم، نامه به آقای خمینی هست، توضیح آن پیشنهاد، هست، همه این ها هست. علاوه بر این، گفتم که سندهای محرمانه کشورهای مختلف هم رو شده اند، رژیم آقای صدام هم رفته و اسناد عراق هم رو شده، حالا، همه چیز، بر همه، معلوم است.

خوب، آنوقت هنوز [همه چیز بر همه] معلوم نبود. پس ما [در رابطه با] آن انتقادی که [از خود] می کردیم، [خواستیم] که جنگ را بعنوان ابزار از دست طرف مقابل بگیریم که نتواند نسلی را زندانی آن جنگ بکند، [و آن نسل] نتواند در برابر بازسازی استبداد مقاومت بکند. می خواستیم هر چه سریع تر آن جنگ را تمام کنیم. این است که آنها به اصطلاح، دست پیش را گرفتند، رفتند پیش آقای خمینی که الان اگر شما، کار بنی صدر را تمام نکنی، جنگ را تمام کند، دیگر حریف او نمی شوی.

ولی خوب، همین مقدار توجه، سبب شد که ارتش ملی، واقعیت پیدا کرد، این یک دست آورد بزرگی برای جامعه ای مثل ایران است، مقاومت در جبهه های جنگ، با وجود این [چنین] پشت جبهه، بعنوان روش، یک پیروزی فوق العاده با اهمیتی بود که از موضع حق عمل کنی آنهم در دو جبهه، از روبرو حمله، از پشت سر حمله، شما ایستادی بر حق، و این هر دو را بتوانی عقب بنشانی، دست آور جدیدی برای کل بشریت بود. از این جهت، آقای خمینی کاری که کرده خیانتی است به دین خود و مردم، به کل بشریت. یک هفته می توانست این جنایت را به تأخیر بیندازد، ولی نه، لازمه آن کودتا، ربط مستقیم با ادامه جنگ داشت! این که وزیر دفاع انگلستان [آلان کلارک، Alan Kenneth Mackenzie Clark] در دادگاه می گوید، جنگ [ایران و عراق]، در سود انگلستان و غرب بود، اسباب ایجاد و ادامه اش را فراهم کردیم، [از جمله، نشان داد که] ادامه اش، لازمه اش بود. این ها [روح الله خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ...] باید از انقلاب ایران، راحت [مرخص] می شدند. الان، بخشی از مردم ایران از انقلابی که هیچ گناهی ندارد، منجر شده اند؛ خود آن انقلاب هم، قربانی است. جامعه های دیگر هم، همه نگرانند که نکنند، همین سرنوشت را پیدا کنند! خوب، این [انزجار و نگرانی]، نتیجه آن جنگ و جنایت هایی است که رژیم ولایت فقیه در داخل کرده، و این بلایی که سر اقتصاد آورده است، و ... . الان، کشور در ۱۰ تا جنگ گرفتار است که یکی اش جنگ اقتصادی است.

پس، به استناد آن کارنامه، بر روش خود، یک نقدی انجام دادیم، برای اینکه نسل امروز هم ببیند، آن زمان [قبل از نقد] چگونه عمل می شد، آن عمل [آن روش]، چه نتایجی داشته است: یک دوره که بنابر مصلحت بوده، آن تحمیل

ها به ما شده، مجلس قلابی تحمیل شده بود، نخست وزیر- محمد علی رجایی، یک آدمی که دست چپ و راستش را هم بلد نبوده-، تحمیل شده بود. حتی آقای بهزاد نبوی می گوید، آقای رجایی به [مقر] روزنامه کیهان آمده، گفت، به ما می گویند، بیا نخست وزیر بشو. عجب کشوری شده است! هر دو، خندیدند. مثل آقای خامنه ای که گفت، به حال ملتی که من رهبرش بشوم، خون باید گریست. خودشان هم باورشان نمی آمد. واقعا! هم، غیر قابل باور بود! آخر این آدم چه می دانست که اداره کشور چیست؟! همچنین آدمی آمده آنجا، می گویم، آقای [رجایی]، وزیر بازرگانی، آقای صدر، در دوره تحریم اقتصادی، خوب عمل کرده، کشور معطل نمانده است؛ گفت، نه، جرمش همین است، مگر امام نگفته که مردم باید ریاضت بکشند؟ آقای مهدوی کنی به او گفت، این حرف ها چیست می زنی؟! مگر شما نخست وزیری اید که به مردم ریاضت بدهید؟ این طرز فکرش بود. یا بعنوان کار ایجاد کردن، می گفت، این خانه هایی که بمب ها و گلوله ها توپ و موشک های عراقی خراب کرده، آجرهایش را برداریم ببریم جای دیگر، ساختمان کنیم، کار ایجاد بشود. این هم طرز فکر اقتصادی این آقا بود. من به او می گفتم، خشک سر، بعنوان توهین نمی گفتم. اصلاً، واقعا، ذهنیت اش آمادگی [برای اداره کردن] نداشت. یک کشور است، آن هم وسط دنیا، ... . آقای اشراقی گفت، من رفتم به آقای خمینی گفتم که بنی صدر می گوید این خشک سر است. من با او صحبت کردم، دیدم اصلاً سر ندارد که خشک باشد، یا تر. همچنین آدمی را، شما بعنوان نخست وزیر، به صرف اینکه ضد بنی صدر است، تحمیل می کنید!

جهانگیر گلزار: البته در کتاب کارنامه، شما، اینکه گفتید خشک سر است را با احترام توضیح می دهید، یعنی به او توهین نمی کنید.

ابوالحسن بنی صدر: نه، ...

جهانگیر گلزار: برای من، خیلی جالب است، آن قسمتی که توضیح می دهید که او را آمدند، پیشنهاد کردند، او چه شخصیتی دارد، چه نوع فکری دارد. من هر چه امروز به او می گویم، می گوید بله، فردا می رود عکس اش را عمل می کند. اصلاً او متوجه وضعیت کشور نمی شود. بی احترامی در توضیحات نیست. بعد شما می گوید، من به او می گویم خشک سر است، به این دلیل و توضیح می دهید.

ابوالحسن بنی صدر: بله. نه، مسئله توهین توی کار نبود، مسئله شناسایی بود. خوب، در دور، مصلحت این ها به ما تحمیل شده بود. در دوره حق [دوره بعد از نقد روش] نه، مصلحت بیرون از حق مفسدت است، مصلحت را قدرت می سنجد، حق را انسان دارد. نه [دیگر]، آن [روش] عوض شد. استقامت، صحبت روزانه با مردم، توضیح وضعیت به مردم که حکومت چه دارد می کند، دستگاه قضائی چه می کند، نقد این ها، مجلس چه دارد می کند، حقوق انسان چیست، مال آن دوره است.

تدارک ایجاد وجدان همگانی نسبت به حقوق و برانگیختن جامعه به استقامت در برابر بازسازی استبداد. اینکه استبداد چگونه بازسازی می شود، همه، مال نقدی است که آن زمان ما از خود انجام دادیم. چون روش تجربی داشتیم، تصحیح کردیم و به یمن این تصحیح، در برابر آقای خمینی هم، بر حق ایستادیم.

اگر شما صورت جلسات شورای انقلاب را [که جدیداً منتشر شده اند] آغاز بگیرید، آن رویه نقد را که من نسبت به آقای خمینی داشتم، و بسیار صمیمانه آنها را توضیح دادم، [می توانید] ببینید. آنها [صورت جلسات] می آید تا یک دوره ای، مصلحت، مقدم و حاکم بر حق و حقیقت است. از یک زمانی [به بعد] نه، حق می آید، مصلحت می رود: به حق می ایستیم و حق را می گوئیم، گرچه نسبت به آقای خمینی در کارنامه، ملاحظه هست، رو در رویی، صریح نیست. [اما] در نامه ها [به آقای خمینی، کلیک کنید] چرا، در آنجا، [نقدها] خیلی صریح و روشن، و در آخرها، دیگر خیلی سخت و ... هستند اما در کارنامه همچنان [ملاحظه کاری نسبت به او] رعایت می شود.

بعد که [بزودی ۶ جلد کارنامه به نوشته درآمده، منتشر بشود] خواننده بخواهد توجه کرده، شاهدی [بر نقد من به آقای خمینی و تغییر روش] بیابد، [آن شاهد] این است که آقای احمد خمینی یک دفعه به من گفت، مردم می گویند که بنی صدر، صبر می کند، ببیند، امام چه صحبتی می کند و چه موضعی می گیرد، تا توی کارنامه اش، ضد آن را بگوید که امام بی اعتبار بشود. بعد هم وزارت ارشاد، ۲ جلد کتاب در آورده اند که [نشان بدهند] مواضع روزنامه انقلاب اسلامی با مواضع امام، ضد هم اند. نه، من [چنین] صبری نمی کردم، اصلاً مطلع هم نمی شدم که ایشان چه حرفی می زند. فکرش را بکنید، آدمی [با اشتغالات من] - آن کارنامه می گوید که چه اشتغالاتی داشت - حالا [او] روزانه هم یک وقتی صرف کند، رادیو تلویزیون گوش کند که ببیند، آقای خمینی چه گفته است. اما [مکانیسم] قدرت را می شناسم، می دانم از موضع قدرت، چگونه عمل می شود. پس وقتی [موضع قدرت] او را نقد می کنم، [بر] می خورد به فرمایشات [همان موقع] آن آقا؛ خوب، می شود نقد همان فرمایشات آن آقا. او خیال می کند، من حرف او را شنیدم، و نقدش را گفتم.

نه، من قدرت را نقد کردم. او چون با قدرت این همانی پیدا کرده، خود را قدرت مجسم تصور کرده و ندانسته، آلت قدرت شده، فرض می کرده که من، حرف های او را نقد می کردم. نه، من آن قدرتی را نقد می کنم که تو آلت آن شدی. به این ترتیب، ... این مدارک، همین الان، موجود است، هم آن دو جلد کتاب هست (کلیک کنید)، اما حرفی که آقای احمد خمینی به من گفته، مثل اینکه [در کارنامه] یک جایی هم گفتم که او به من اینجور می گوید، و اینطور نیست، من، باصطلاح؛ آنچه حق می دانم، می گویم.

بهر حال این [کارنامه]، هم درس تجربه بگیرید، هم مطالعه بالینی. مطالعه بالینی، غیر تاریخ است. البته اگر شما امرهای واقع مستمر را شناسایی کنید و رابطه آنها را بعنوان یک مجموعه پیدا کنید، تاریخ واقعی می شود، آن جور که واقع شده، [می شود]. مطالعه بالینی، بر آن، اضافه دارد. چون شما با مطالعه بالینی روش های گوناگون را هم می آزمایشید که کدام روش، چه نتیجه هایی می دهد؟ آن طرف چه روش هایی بکار می برد؟ چه سرنوشت هایی بوجود خواهد آورد؟ می گویم که! ۴۰ سال گذشته است، دیگر! من می گویم، اگر نسل امروز، آنچه را که آن زمان گفته شده، [بیابد که] الان نیست، من آن وقت، غلط فهمیدم. اگر [بیابد که] الان هست، درست فهمیدم. برای اینکه آن مطالعه، از تاریخ، جامع تر است. این کارنامه، مطالعه بالینی است و تجربه ای است که مرتب نقد و نقد متقابل است و شما یک روشی را به اجرا می گذارید، تصحیح می کنید، این ها می مانند. مثلاً روش های جنگی که ما پیدا کردیم، این ها در تاریخ نظامی خواهد ماند. شما با یک ارتش متلاشی، آنهم با آن پشت جبهه، با یک ارتش مجهزی که ۱۲ لشکرش را روس ها بطور کامل تعلیم داده، مجهز کردند، آنهم با تازه ترین اسلحه، [با موفقیت جنگیدید]. آنها [رژیم بعثی عراق] تبلیغات ضد ایران راه انداخته بودند که ۴

روزه، کارِ ایران را بسازند. خوب، ۴ روزه که نتوانستند، اما در نهمین ماه جنگ، طرف [عراقی]، سر شکسته، حاضر شدند، صلح را با شرایطی که ما تعیین کردیم، بپذیرند. آمدند توی کنفرانس اسلامی گفتند، کاری که ارتش ایران کرده، حماسه نبوده، معجزه بود. واقعاً هم معجزه بود. خوب، آن [جنگیدن] یک روش داشته که معجزه ممکن شد. آن روش را منتخب مردم ایران پیدا کرده و به ارتشیان و دیگران گفته و در کارنامه هم از آن حرف زده است. این ها [مطالعه های بالینی] همه، آن مجموعه ای را ایجاد می کند که از مهمترین اسناد تاریخ ایران است. و از لحاظ انقلاب، تنها مطالعه بالینی یک انقلاب است و برای نسل هایی که از پس هم می آیند، همچنان می گوید که اگر یک جنبشی کردند، بخواهند موفق بشود، دوباره استبداد بازسازی نشود، چه باید کرد. این ها همه در آن کارنامه، جمع است. یکی از ماندگارترین کارهای زندگی من و همکاران گرامی و گرانقدر من است که با من در آن دوران بسیار سخت ایستادند، بعضی از آنها ها هم تا امروز ایستاده اند. و خود آنها هم، یکی از مهمترین سرمایه ها برای ایران، بلکه برای زندگی بشر در عصر حاضر اند.

شاد و پیروز باشید.

\*\*\*\*\*

در صورت اطلاع از طرح محرمانه روح الله خمینی چه

کاری باید انجام می شد؟ (۷)

گلزار: بینندگان عزیز، این هفتمین مصاحبه‌ای است که با آقای بنی صدر در رابطه با مجموعه گزارشات روزانه رئیس جمهور به ملت ایران که تحت نام «کارنامه» انتشار پیدا می‌کرد، این‌ها بیش از ۹ ماه در آن دوران روز بروز انتشار پیدا کردند بعد هم به صورت مجموعه کتاب در آمدند و این مجموعه در ۶ جلد در سایت آقای بنی صدر موجود است و مجموعه کتاب‌ها که عزیزان می‌توانند به آن رجوع کنند و از آن‌ها استفاده کنند و مطالعه کنند. این کتاب‌ها در ۱۲۰۰ صفحه هستند در شکل جدیدی، با یک نگرش جدید با همان محتوا که این کتاب به احتمال زیاد در ۴ جلد انتشار خواهد یافت. ما ۶ مصاحبه در این رابطه انجام دادیم و تصور می‌کنم این آخرین مصاحبه‌ای است که در این رابطه با آقای بنی صدر انجام می‌دهیم. امکان دارد مصاحبه‌های دیگری بعداً انجام بگیرد که مجموعه‌ای می‌شود به عنوان ضمیمه که در آخر این کتاب می‌آید برای اینکه تجربه آن نسل را نسل جدید استفاده بکند و ما از قدرت به قدرت برویم و از خشونت به خشونت گذر نکنیم بلکه این بار از خشونت و استبداد، بخصوص استبداد دینی، به استقلال و آزادی و دموکراسی گذر کنیم. یک مسئله‌ای که در خاطرات آقای یزدی روشنی پیدا می‌کند، طرح محرمانه‌ای است که از روز اول انجام شده مابین یزدی، خمینی و به گفته‌ای آقای بازرگان هم از آن اطلاع داشته، آقای مطهری هم از آن اطلاع داشته و این یک چیزی است که اگر در کتاب آقای یزدی نمی‌آمد به این صورت کسی متوجه آن نمی‌شد. به نظر من چیزهای دیگری هم بوده که در طول زمان یک به



یک این‌ها برای شما آشکار شده. شما روزانه به مردم گزارش می‌دادید. اگر از روز اول اطلاع داشتید که یک همچین طرح محرمانه‌ای بوده، برای شما چه تفاوتی می‌کرد؟

بنی صدر: بسیار تفاوت می‌کرد. ببینید، در فرانسه چون آقای خمینی می‌ترسید که شاه ماندگار بشود و جنبش بخوابد و ایشان در فرانسه به جمع پناهندگان اضافه بشود، می‌دانیم حتی برای او خانه هم خریده بودند در ورسای، و نوه ایشان چندی قبل مصاحبه کرده گفته که قرار بود مدرسه هم برای ایشان در نظر بگیرند که او آن‌جا به مدرسه برود. فرزند او هر روز می‌آمد پیش من، گاهی هم به فاصله ۲-۳ روز یک بار که آیا واقعاً نظر شما این است که این رژیم رفتنی است؟ نگران بود که نرود. پس نمی‌توانست حرف‌هایی بزند که سبب تثبیت او بشود. وقتی هم که ایشان وارد این‌جا شد، من ۱۹ مسئله را که مطبوعات دنیا طرح می‌کردند و اینکه این مسئله چه پاسخ‌هایی دارد که اگر ایشان این مواضع را اتخاذ بکند این انقلاب به راه خودش می‌رود و رژیم هم می‌رود. این را در سومین روز ورود ایشان ماشین شده در اختیار ایشان قرار گرفت که در ایران چاپ شد و به عنوان ضمیمه در کتاب اصول راهنمای اسلام کتاب منتشر شده. استقلال، آزادی، حقوق انسان، خطر فاشیسم مذهبی، رابطه دولت و روحانیت، اقتصاد ایران، ... همه جنبه‌های مختلف. ما ۲۰ اصل را پیشنهاد کردیم، ایشان ۱۹ تای آن را بر زبان آورد به جز عفو عمومی که گفت برویم ایران ببینیم چه می‌شود. متناسب با آن ۲۰ تا اصل که در کتاب انقلاب این‌ها را آوردیم، همه مستند هستند برای اینکه مطبوعاتی که این‌ها را منتشر کردند مثلاً ایشان گفته ولایت با جمهور مردم است، با اسپیکل مصاحبه کرده، تاریخ مجله و همه این‌ها هست که در فلان روز در فلان ساعت این مصاحبه انجام شده و ایشان این موضع را گرفتند. متناسب با آن، طرح شورا را پیشنهاد کردیم

که مردمی که جنبش همگانی انجام دادند در محل شورایی را انتخاب کنند به عنوان شورای انقلاب و نمایندگان آنها شورای استانی و نمایندگان آنها شورای کشوری تشکیل بدهند و این در واقع اداره جنبش را تصدی کند بعد هم دولت جدید متکی باشد بر این شورا. اینکه در صورت جلسات شورای انقلاب هست که من می‌گویم که آقای خمینی گفت می‌رویم در ایران انتخاب می‌کنیم. یعنی شورا انتخابی می‌شود. حالا اینکه هست انتصابی است. بعد هم فراموش کرده بودند که این آقا همچنین قولی داده بود که من در شورای انقلاب این را گفته‌ام. صورت جلسات خوشبختانه منتشر شده، در آنجا هست. خوب، این یک طرح تحول از پایین است بعد تحول استقلال انسان و جامعه ایران است. به قول خود استقلال و آزادی تعریف می‌شود بر اصل موازنه عدمی، یعنی نه به مسلط - زیر سلطه، که شعار انقلاب هم این بود، نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی. یعنی آن جمهوری اسلامی تلقی می‌شد که بیان استقلال و آزادی باشد. همین را در کارنامه هم توضیح می‌دهیم که این استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی اینجور قرار بود. خوب، حالا رفتیم ایران. قبل از اینکه ما برویم ایران آقای خمینی یک مصاحبه کرد گفت شورای انقلاب تشکیل شده و آقایان بنی صدر و یزدی و قطب زاده هم عضو نیستند. خوب حالا این تشکیل شده یک چیز و اینکه ما عضو آن نیستیم هم یک چیز. چه لزوم داشته؟ دلیلی لازم داشته که با این صراحت بگوید که ما عضو آن نیستیم. این را دانسته نمی‌شود مگر به یمن اسناد سفارت آمریکا. آنجا شما که اسناد را ببینید می‌بینید که از لحاظ تضمین دادن به آمریکا که بنی صدر در دولت نخواهد بود، یکی از تضمین‌ها است و آمریکایی‌ها مرا مائوئیست تصور می‌کردند. یعنی ایرانی‌ها می‌رفتند می‌گفتند که کمونیست طرفدار مائو هستیم. البته آمریکایی‌ها بعداً با چینی‌ها کنار آمدند اما آن زمان هنوز مائو جنگ افروز به حساب می‌آمد. حتی کمونیست‌های اروپا از مائو و

مائوئیست وحشت داشتند از اینکه می‌خواهد دنیا را به خاک و خون بکشد. خوب پس بنی صدر که مائوئیست است، نباید در هیچ کاری باشد. آنجا می‌بینید که سندها همه از همین قماش است. دسته بندی کردند که چه کسانی می‌توانند با سیاست آمریکا راه بیایند. همه این‌ها را در سیاست آمریکا در ایران آوردیم. یک گروه که بنی صدر و دوستانش هستند این‌ها با دموکراسی و استقلال و آزادی جورشان جور است، با آمریکا جورشان جور نیست. آقای خمینی با گروه او با استقلال و آزادی جورش جور نیست، اما می‌تواند با آمریکا جورش جور بشود. حالا بخشی هم آقایان هنوز منتشر نکردند که بعد توی ویکیلیکس منتشر شد. از جمله سندهایی که ویکیلیکس تازگی منتشر کرد که در صفحه‌ای از تاریخ در سایت انقلاب اسلامی آمده، که نماینده نهضت آزادی به سفارت آمریکا رفته، صحبت این بوده که هیئت وزیران جدید که تشکیل می‌شود، ایشان اطمینان می‌داده که بنی صدر نخواهد بود. به این ترتیب، آن طرف که تقدم به آزادی و استقلال داده، مبنایش این بوده که چون ما در تاریخ استقلال داشتیم و آزادی نداشتیم، حالا باید که اول آزادی را مقدم بدانیم که آن را به دست بیاوریم بعد به تدریج استقلال. مهندس بازرگان در همین نوفل لوشاتو گفت به من ثابت کن که چرا استقلال و آزادی هم جدایی ناپذیر است. برای ایشان چند تا دلیل آوردم. از جمله اینکه استقلال این است که من بتوانم بدون محدودیت تصمیم بگیرم. آزادی این است که بتوانم نوع تصمیم را خودم انتخاب کنم. ممکن است شما اولی را داشته باشید، دومی را نداشته باشید. مثلاً پول نداشته باشید، امکان مالی ندارید انتخاب محدود است. شما استقلال مالی ندارید ولی خوب تصمیم را می‌توانید بگیرید. می‌گویید خانه فلان امتیازاتی دارد می‌خواهم بخرم. استقلال مالی نیست، آزادی انتخاب هم ندارید. یکی دیگر این است که وقتی شما می‌گویید استقلال یعنی نه مسلط نه زیر سلطه، شما نه مسلط باشید نه زیر سلطه

باشید، به این معنا مستقل باشید، آزادی چه می شود؟ آزادی عبارت از این می شود که شما در سیاست داخلی در داخل بتوانید به حقوق عمل کنید، بتوانید استعدادهایی داشته باشید که خلق بکنید، نه مسلط نه زیر سلطه، یعنی عقل مستقل است. نه در مقام مسلط محدود است نه در مقام زیر سلطه محدود است. ۳۰ تعریف گوناگون از استقلال و آزادی دادیم با مثالها در کتاب جدید که امیدواریم در برنامه‌ها که پُر می شود اینها یک به یک با بیننده و شنونده در میان گذاشته بشود. برای اینکه مثالها از خانواده‌ها و شهر و کشور و روابط بین‌المللی گفتیم. وقتی نه مسلط، یعنی شما به عنوان مسلط محدود نیستید. چون وقتی مسلط شدید رابطه قوا است. در آن مدار بسته شما موقعیت مسلط دارید اما توی مدار بسته‌اید. نه مسلط یعنی رهایی از آن مدار بسته. نه زیر سلطه، یعنی باز هم از آن مدار رها هستید. یعنی عقل یا کشور یا انسان مستقل است، محدود کننده ندارد. در این جا اول آزادی که به معنای دقیق کلمه معنا پیدا می کند این است که به عنوان استعداد خلق می تواند خلق بکند. در موضع مسلط زیر سلطه این توانایی به دست نمی آید. این را که می گویم هر انسانی می تواند تجربه بکند. عقل برای اینکه بتواند خلق بکند باید از هر محدود کننده‌ای رها باشد. حالا این محدوده کننده می تواند این باشد که من در مقام فلان بر عده‌ای مسلط هستم یا نه، امر دیگری باشد. یا کشوری زیر سلطه باشد. فرهنگ آن کشور عقیم می شود. پس آزادی می شود برخورداری از حقوق و توانایی خلق. اگر آن استقلال نباشد، اینها هم نیست. حالا ایشان متقاعد شد. رفتیم ایران و ولی سیاست آزادی بر استقلال مقدم است اجرا شد و این بلاها سر ایران آمد. طرح بر مبنای استقلال و آزادی هم آماده که قبلاً که آقای خمینی که نجف بوده دادیم، ایشان آن جا خوانده. وقتی دادم به ایشان گفت این ریز نوشته شده. چشم من نمی بیند. یک پولی هم از من گرفتند که آن را درشت نویسی کنند که ایشان بتواند بخواند. این جا در فرانسه که گفت ما

اقتصاددان داریم و اشارت کرد به من، گفت ما اقتصاددان داریم نمی‌گذارند این‌ها کشور را آباد کنند. اشاره اش به آن برنامه عمل بود که در نجف خوانده بود. آن هم در ایران منتشر شد تحت عنوان برنامه جمهوری اسلامی. در خارج، شهر به شهر تحت عنوان حکومت ملی موضوع بحث شده بود در اروپا و در آمریکا. یعنی ما از پیش برای انقلاب ایران برنامه عمل داشتیم. چون ما تدارک انقلاب را می‌دیدیم و آن را حاصل عمر خود تلقی می‌کردیم. مثل پدر و مادر سعی می‌کردیم این را بار بیاوریم. ما خبر نداریم که یک طرح دومی هم وجود دارد. این آقای دکتر یزدی ما را از آن مطلع می‌کند. آن طرح دوم، در واقع سیستمی است مثل کوبا و روسیه دوران استالین، یک رهبر با اختیارات مطلق، یک شورا تحت امر او، ستون پایه جدید قدرت مثل دادگاه انقلاب و سپاه پاسداران، یک حزب واحد برای کنترل سیاسی اجتماعی جامعه که سر این حزب واحد که نظر ایشان این بوده که نهضت آزادی را تصدی کند، این‌هایی که حزب جمهوری را ساختند گفتند خیر خود ما تصدی می‌کنیم. او می‌گوید که آن طرح محرمانه را به آقای خمینی داده و پسندیده و قبول کرده، غیر ایشان آقای احمد خمینی اطلاع داشته، بعلاوه آقای مهندس بازرگان و بعلاوه آقای مطهری. بهشتی را یادم نیست ولی در جایی در مورد حزب واحد با آقای بهشتی گفتگو داشته، معلوم می‌شود او هم اطلاع داشته. ولی در صورت جلسات شورای انقلاب موضوعی که آقای مهندس بازرگان دارد با این طرح محرمانه سازگاری ندارد. من تعجب می‌کنم که اگر ایشان اطلاع داشته و موافق بوده، قاعدتاً نباید این جور مواضع می‌گرفت. به نظر من نمی‌رسد که او اطلاع می‌داشته و اعتماد داشته گذاشته ستون پایه‌ها در حکومت موقت تشکیل بشود و بکند با ایران آن کاری که کرد. این یک چیز است، اما آنچه که سؤال شما است، رابطه با ایالات متحده آمریکا، آن یک چیز دیگر است. آن چندین سند است. یک سند در آن زمان معلوم نبود. می‌دانستیم که آمریکایی‌ها مراجعه

می‌کنند، آقای دکتر یزدی هم واسطه است و هر انقلابی اینجوری است که قدرت مسلط خارجی این گفتگو لازمه اش است. بالاخره یک زمانی می‌رسد که انقلاب پیشرفت می‌کند می‌رسد به لحظه پیروزی، حالا تغییر و تحول گفتگو پیش می‌آورد. اما آن جا ایشان یک موضعی می‌گیرد که بعد که سندها منتشر شد، بعد هم توی نوشته های مقامات آمریکایی بود از جمله گاری سیک، ما می‌بینیم که ایشان طرف آمریکایی می‌گوید (پیام آقای خمینی است) که شما جانب بختیار را رها کنید چون قرار بود در آن گوادولوپ به خلاف دروغ‌هایی که پهلوی چی‌ها می‌سازند، قرار نبود شاه برود خمینی بیاید. قرار این بوده که شاه را نمی‌شود حفظ کرد، ژیسگاردستن، یک دروغی این آقایان ساختند برای اینکه برای خودشان بنویسند، که گویا آقای ژیسگاردستن مراجعه کرده که رهبری انقلاب چه می‌خواهد. آقای قطب‌زاده یک متنی تهیه کرده و آن را به رئیس جمهور فرانسه داده، او هم برده در گوادولوپ طرح کرده و قرار شده که شاه برود و خمینی بیاید. دروغ است. حتی آقای ژیسگاردستن وزیر کشورش را فرستاد به ایران، در مصاحبه لوموند دیپلماتیک گفتم، تمام مدارکش را هم دادم که آورده در آن مصاحبه با من. آقای نیرومند در آلمان، متصدی این مصاحبه بود، یک شماره مخصوص در آورد در مورد ایران، مدارکش را هم توضیح دادم. که پنیادوسکی به شاه پیشنهاد می‌کند که خمینی را بکشند اما شاه می‌ترسد. در نامه‌ای که به ژیسگاردستن می‌نویسد اینکه پیشنهاد کردند بکشند گفت نه، این آن نیست. این را ??? روزنامه فرانسوی که اسرار زیادی را فاش می‌کند، اول او فاش کرد. اما بعد دیگران هم این را بازگو کردند. ولی اینکه ما می‌توانیم او را از فرانسه اخراج کنیم حقیقت دارد که شاه می‌گوید نه، دست به ترکیب او بزنید دیگر کشور بکلی از کنترل خارج می‌شود. آقای ژیسگاردستن می‌گوید که در جلسه گوادولوپ هم من مخالف بودم که شاه برود هم اشمیت صدر اعظم آلمان. [...] در گوادولوپ قرار بوده

که نه شاه (برای اینکه کارتر گفته بود که دیگر نمی‌شود شاه را حفظ کرد) نه خمینی، بختیار. اگر هم نشد کودتای نظامی. این برنامه شان بوده. این هم که پیام آقای خمینی می‌گوید که شما بختیار را ول کنید ما برای منافع شما بهتر هستیم دلیل بر اینکه سیاست آن‌ها بر بختیار بوده. اگر سیاست آن‌ها بر آقای خمینی بود دلیل نداشت که این پیام را به آن‌ها بدهد. ولی خوب همین پیام ناقض استقلال است. ایشان می‌گوید که من از راه مصلحت این حرف را زدم دقیقاً همین می‌شود. از راه مصلحت این حرف را زدی، بعدی می‌شوی گروگانگیر مهمتر از انقلاب اول، بعد می‌شود معامله محرمانه، بعد می‌شود اکتبر سورپرایز، بعد می‌شود ایران گیت، هم می‌شود وضعیتی که ایران الآن دارد. گفتم، قدم اول را نباید آدم بردارد. حالا مقایسه کنید با مصدق سر «واو». طرف انگلیسی می‌گوید طرف وسواس عجیبی دارد. هر جمله را هر دفعه می‌گوید این معنی اش چیست؟ این کلمه می‌شود اینطور هم از سر برداشت بشود؟ تجربه قرن است. حواسش جمع است. دوره قاجار را می‌شناسد. مثل من که می‌دانم که این قراردادهای که مسلط زیر سلطه می‌بندد مشخصاتش چه می‌تواند باشد. او هم همین جور. همه این‌ها را تجربه کرده بود و می‌دانست که فلان کلمه را اینجوری هم می‌شود معنی کرد. این «واو» می‌تواند عطف به فلان بکند بعد یک همچین درد سری درست کند. اینکه یک سر سوزن حاضر نیست تخفیف بدهد از آنچه که استقلال می‌داند، نه مسلط نه زیر سلطه، تا بیاید این جا که به طرف بگوید ما برای شما از بختیار بهتریم. این یکی، دو، بدتر از این، در خانه آقای فریدون سحابی ملاقات آقای مهندس بازرگان و موسوی اردبیلی با سلیوان آخرین سفیر آمریکا که یک رژیم با ثباتی بر مبنای اتحاد ارتش و روحانیت بوجود آوردن. این‌ها می‌گوید که آن طرح محرمانه یعنی وابستگی. عمل در محدوده وابستگی. خوب این استبداد درون آن است. بازرگان نمی‌توانسته... من تعجب می‌کنم و به این جهت

می‌گویم با مواضع‌اش نمی‌خواند. چون وقتی می‌گفت آزادی مقدم است، نمی‌گفت که آزادی را قربانی کنیم. اما توجه نداشت که دولت آزاد و وابسته ناممکن است. آن وابستگی استبداد هم می‌آورد. ولی فکر می‌کرد که ایران آزاد پیدا بکند. نمی‌خواست که رژیم شاه برود یک استبداد دیگر بیاید. این تجربه است. آن سندها می‌گوید در محدوده وابستگی آزادی ناممکن است. در عمل هم ناممکن شد. عملاً هم آن طرح محرمانه پیاده شد. حالا گیریم که از دست نهضت آزادی بیرون آوردند، حزب جمهوری تصدی کرد. بعد هم که مستقر شد، اول خودش حذف شد. به عنوان حزب منحل شد. در بحث قبلی نگفتم آن‌هایی که کودتا می‌کنند یک دسته‌ای هستند که اول خود قربانی می‌شوند؟ هم حزب قربانی شد، هم بهشتی و افرادی که در آن حزب بودند از بین رفتند، هم بعدش بقیه کسانی که مزاحم بودند به تدریج طرد شدند، در روسیه هم همین‌جور شد. آقای هیتلر هم همین کار را کرد. اصلاً وقتی آدم تصفیه‌های هیتلری را می‌خواند می‌بیند یک دسته آمده یک دسته را بکلی نابود کرده. این‌جوری است. پس به این ترتیب ما حالا اگر مطلع می‌شدیم که همچنین طرح محرمانه‌ای هست و این قرار مدارهای محرمانه با سفارت آمریکا وجود دارد، خوب از پیش تدارک می‌دیدیم. ما بنا گذاشته بودیم بر اعتماد کامل به آقای خمینی که اشتباه بوده.

گلزار: چه تدارکی می‌دیدید؟

بنی صدر: آنچه را که از زبان آقای خمینی گفتم، چند بار گفتم، گفتم این اصول را اگر خود آقای خمینی یا غیر او، قبل از انقلاب اگر گفتم و بعد از انقلاب اگر گفتم، آن‌ها هم این نظر و فکر را داشتند، اگر جز من کسی نیست که هم قبلش گفته، هم در انقلاب گفته، هم بعدش تا امروز می‌گوید، این فکر



از من است. چرا از زبان آقای خمینی تنها بگویم، چرا خودم نمی‌گفتم؟ این مسئله که مردم ایران، این انقلاب چیزی نیست که همین‌جور با زور زندگی کنی بعد رژیم شاه برود، شما بشوی صاحب حقوق. این‌جور نیست. از لحظه‌ای که وارد می‌شوی به جنبش باید زور را از زندگی حذف کنی با وجدان به حقوق شروع کنی به زندگی. این می‌شود انقلاب. از همان لحظه باید رابطه‌ها را تغییر بدهی. باید این شوراهایی که به ایشان پیشنهاد کردم، [...] آن زمان به جامعه ایرانی پیشنهاد کرده بودیم که روستا به روستا، شهر به شهر، شوراهای انقلاب را تشکیل بدهید. بعد شورای انتصابی نمی‌توانست تشکیل بدهد. این ستون پایه‌ها را نمی‌شد تشکیل داد.

گلزار: کسان دیگری هم بودند که نظر شما را در شورای انقلاب پشتیبانی کنند؟

بنی صدر: در شورای انقلاب که نه. آن‌ها انتصابی‌های آقای خمینی بودند. اما دوستانی که با ما همکار و همفکر بودند می‌توانستیم به جامعه ایرانی پیشنهاد بکنیم. و اگر تحول از پایین از جریان انقلاب انجام می‌شد، بازسازی استبداد تقریباً ناممکن می‌شد. تقریباً می‌گویم، برای اینکه هنوز یک عواملی هست که می‌تواند عمل بکند ولی خوب خیلی چیزها عوض می‌شد. بعد شروع می‌کردیم به اینکه با نیروهای محرکه جامعه، جوانان، زنان، دانشگاهیان، معلمان، می‌خواستیم همه این‌ها یک ارتباط بشوند از طریق آقای خمینی. خوب می‌توانستیم مستقیم ارتباط برقرار کنیم. آن کاری که من وقتی وارد ایران شدم و شروع کردم در دانشگاه صنعتی ۳۰ هزار ۴۰ هزار گاهی ۵۰ هزار جمعیت می‌آمد برنامه عمل را توضیح می‌دادم، می‌توانستیم زودتر شروع کنیم، در سطح کشور شروع کنیم، و آن دفاتر هماهنگی که بعد در دوران ریاست جمهوری

پدید آمد می‌شد زودتر انجام داد. هنوز هم اعتقاد دارم که یکی از بزرگترین دستاوردهای انقلاب ایران است که این فکر دینی، دین از خود بیگانه تکلیف مدار است، بیگانه از حق و حقوق است، از زبان مرجع تقلیدی انتقاد می‌شود و دین حق مدار که بیان استقلال و آزادی و حقوق و این چیزها است، به جامعه پیشنهاد می‌شود، انقلاب دینی عظیمی می‌شود در ایران. به نظر هنوز هم یکی از دستاوردهای مهم آن انقلاب است. طرز فکر دینی مردم ایران امروز را مقایسه کنید با کشورهای مسلمان ببینید چقدر فرق قضیه است. خوب این‌ها را از زبان آقای رهبر بگوییم، از زبان مرجع بگوییم خیلی بُرد دارد برای اینکه حرف یک روشنفکر یک محدوده‌ای دارد اما حرف یک مرجع کل یک جامعه را فرا می‌گیرد و طرز فکر دینی افراد را تغییر می‌دهد. پس بهتر است از طریق ایشان عمل کنیم. بعد هم انقلاب اگر چند زبان داشته باشد و ... احتمال اختلالش در آن فراوان می‌شود و ممکن است جنبش بخوابد. خوب اشتباه بوده. بعد هم می‌گفتیم صدای ما به جایی نمی‌رسد. در جریان ورود به ایران و شهر به شهر رفتن معلوم می‌شد نه، می‌توانستیم حرف حق را بزنیم و این در رو داشته. ولی من خبر نداشتم که سخنرانی‌های من ضبط شده و شهر به شهر گشته و همه از آن اطلاع داشتند. فقط یک دفعه به من گفتند که توی تظاهرات، آن اجتماع عمومی را که راه انداخته بودند، عکسی و اسمی از بنی صدر بوده. هنوز هم نمی‌دانم این واقعیت داشته یا نه، ولی به من گفتند بوده. اما اینکه در ایران این فکر استقلال و آزادی چه زمینه‌ای دارد اطلاعی نداشتم. خوب اگر اطلاع می‌داشتی طبق آن اطلاعات عمل می‌کردی. چنانکه بعد که مطلع شدید عمل کردیم، روزنامه‌ای انتشار دادیم تا امروز در تاریخ ایران بی‌مانند. انتخابات ریاست جمهوری را بردیم با همان هسته، وطن را دفاع کردیم با ارتش متلاشی با همان هسته، مقاومت را در مقابل آقای خمینی انجام دادیم با همان هسته، حالا بر آن‌ها هم اضافه شده، کسانی از آن هسته

خود را بازنشسته کردند، کسان زیادی بر همان خط و ربط ایستادند و این مقاومت ادامه دارد. این‌ها را زودتر می‌دانستیم، خوب زودتر عمل می‌کردیم. این است که شما نسل امروزی بدانید هر چیزی را نمی‌دانی، برو دنبالش بدان. برای اینکه بهای ندانستن سنگین است. شاد و پیروز باشید.

## مصاحبه های آقای علی صدارت با آقای بنی صدر

کارنامه بنی صدر، و بازخوانی (۱)

<https://alisedarat.com/6268/09/04/1399>

\*

کارنامه بنی صدر، و بازخوانی (۲)

<https://alisedarat.com/6284/16/04/1399>

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۳)

<https://alisedarat.com/6328/23/04/1399>

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۴)

<https://alisedarat.com/6435/06/05/1399>

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۵)  
[/6468/13/05/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6468/13/05/1399)

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۶)  
[/6490/20/05/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6490/20/05/1399)

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۷)  
[/6516/27/05/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6516/27/05/1399)

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۸)  
[/6564/10/06/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6564/10/06/1399)

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۹)  
[/6595/17/06/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6595/17/06/1399)

\*

کارنامه بنی صدر، و بازخوانی (۱۰)  
[/6677/24/06/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6677/24/06/1399)

\*

کارنامه بنی صدر و بازخوانی (۱۱)  
[/6693/31/06/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6693/31/06/1399)

\*

کارنامه بنی صدر، و بازخوانی (۱۲)

[/6735/07/07/1399https://alisedarat.com/](https://alisedarat.com/6735/07/07/1399)

\*

## فهرست اعلام

, ۳۷۹	, ۳۷۶	, ۳۷۳	, ۳۷۱	, ۳۶۴	, ۳۴۳	, ۳۴۲	, ۳۳۱	شهریور ۱۷
, ۳۸۸	, ۳۸۵	, ۳۸۴	, ۳۸۳	, ۳۸۲				۵۷۳, ۵۳۵, ۵۰۰, ۴۷۹
, ۴۰۰	, ۳۹۹	, ۳۹۵	, ۳۹۲	, ۳۸۹				۲۲ بهمن ۱۰۳۱, ۱۰۳۲, ۱۰۳۷
, ۴۱۰	, ۴۰۸	, ۴۰۵	, ۴۰۳	, ۴۰۱				۱۰۹۹
, ۴۱۷	, ۴۱۶	, ۴۱۵	, ۴۱۳	, ۴۱۱				ابتکارها ۶۱۲, ۶۸۱, ۶۹۳, ۷۵۲
, ۴۳۶	, ۴۳۵	, ۴۲۸	, ۴۲۴	, ۴۱۹				۷۵۴, ۸۰۷, ۸۰۹, ۹۲۹, ۹۳۱
, ۴۴۹	, ۴۴۴	, ۴۴۱	, ۴۴۰	, ۴۳۷				۹۳۳, ۱۲۰۲, ۱۲۰۳, ۱۲۰۴
, ۴۵۷	, ۴۵۶	, ۴۵۲	, ۴۵۱	, ۴۵۰				۱۲۲۴, ۱۲۶۵, ۱۲۶۶, ۱۲۶۷
, ۴۷۷	, ۴۷۵	, ۴۶۵	, ۴۶۰	, ۴۵۹				۱۳۳۹, ۱۳۴۱, ۱۳۷۹
, ۵۰۴	, ۵۰۳	, ۴۹۴	, ۴۹۲	, ۴۹۱				ابداع و ابتکار ۲۹۹, ۷۵۲, ۷۵۳
, ۵۱۵	, ۵۱۲	, ۵۱۱	, ۵۰۹	, ۵۰۶				۹۲۸, ۹۲۹, ۹۳۰, ۹۳۲, ۹۳۳
, ۵۲۷	, ۵۲۳	, ۵۱۹	, ۵۱۸	, ۵۱۶				۱۲۵۵, ۱۴۴۵, ۱۵۱۹
, ۵۴۷	, ۵۴۰	, ۵۳۶	, ۵۳۵	, ۵۲۹				ابن بابویه ۱۹۳
, ۵۷۱	, ۵۷۰	, ۵۶۸	, ۵۶۵	, ۵۶۴				ابوالولید ۳۷۱
, ۶۰۲	, ۵۹۳	, ۵۸۹	, ۵۸۵	, ۵۷۶				ابوجهل ۱۷۰, ۲۸۲
, ۶۱۵	, ۶۱۱	, ۶۱۰	, ۶۰۷	, ۶۰۵				ابوشریف ۴۰۴
, ۶۴۴	, ۶۳۳	, ۶۲۳	, ۶۲۰	, ۶۱۸				ابولهب ۱۷۰, ۲۸۲
, ۶۶۸	, ۶۶۷	, ۶۶۶	, ۶۴۸	, ۶۴۵				ابوموسی اشعری ۱۰۲۸
, ۷۰۱	, ۶۸۶	, ۶۸۵	, ۶۸۱	, ۶۷۴				احمدآقا ۲۲۳, ۲۵۲, ۲۷۸, ۲۷۹
, ۷۳۲	, ۷۲۳	, ۷۲۰	, ۷۱۹	, ۷۱۰				۲۸۴, ۳۶۳, ۴۰۴, ۴۱۷, ۴۴۸
, ۷۵۲	, ۷۵۱	, ۷۴۳	, ۷۴۰	, ۷۳۹				۴۷۰, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۵, ۵۱۹
, ۷۶۷	, ۷۶۶	, ۷۶۴	, ۷۶۳	, ۷۵۵				۵۳۲, ۱۴۶۷
, ۷۸۱	, ۷۸۰	, ۷۷۰	, ۷۶۹	, ۷۶۸				اداره دوم ارتش ۱۵۰۲
, ۷۸۸	, ۷۸۷	, ۷۸۶	, ۷۸۵	, ۷۸۲				ارتش ۱۰۹, ۱۱۴, ۱۳۴, ۱۳۸
, ۷۹۳	, ۷۹۲	, ۷۹۱	, ۷۹۰	, ۷۸۹				۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۵۰, ۱۵۱
, ۸۰۶	, ۸۰۴	, ۸۰۳	, ۸۰۲	, ۷۹۴				۱۵۲, ۱۵۳, ۱۶۱, ۱۶۶, ۱۸۳
, ۸۱۹	, ۸۱۰	, ۸۰۹	, ۸۰۸	, ۸۰۷				۱۹۷, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۱۴, ۲۲۲
, ۸۴۹	, ۸۴۸	, ۸۴۶	, ۸۳۹	, ۸۳۲				۲۲۹, ۲۴۰, ۲۴۵, ۲۴۷, ۲۵۴
, ۸۹۱	, ۸۹۰	, ۸۸۸	, ۸۵۴	, ۸۵۰				۳۱۸, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۳۱, ۳۳۲
, ۱۰۵۷	, ۱۰۴۹	, ۱۰۴۷	, ۹۹۵	, ۹۱۶				۳۳۴, ۳۴۶, ۳۵۱, ۳۵۷, ۳۶۳
, ۱۰۶۲	, ۱۰۶۱	, ۱۰۶۰	, ۱۰۵۹	, ۱۰۵۹				
, ۱۱۰۳	, ۱۰۷۱	, ۱۰۶۵	, ۱۰۶۳	, ۱۱۱۴				
, ۱۱۷۸	, ۱۱۴۹	, ۱۱۱۷	, ۱۱۱۴	, ۱۱۹۳				
, ۱۳۰۴	, ۱۲۳۰	, ۱۲۲۷	, ۱۱۹۳					

, ٥٧٥ , ٥٦٣ , ٥٢٩ , ٤٢٨ , ٤٢٤  
 , ٧٩٣ , ٧٨٥ , ٦٨٨ , ٦٦٨ , ٦٠٩  
 , ٨٠٩ , ٨٠٨ , ٨٠٦ , ٨٠٤ , ٨٠٢  
 , ٨٦٢ , ٨٥٨ , ٨٥٧ , ٨٥٠ , ٨١٠  
 , ٩٢٠ , ٨٩٧ , ٨٩١ , ٨٨٨ , ٨٧٤  
 , ١١١٤ , ١٠٩١ , ١٠٢٦ , ٩٢٨  
 , ١٢٥٦ , ١٢٠٣ , ١١٨٦ , ١١٤٧  
 , ١٢٨٩ , ١٢٨٨ , ١٢٦٦ , ١٢٦٤  
 , ١٤٠٤ , ١٣٧٢ , ١٣٤١ , ١٣٣٩  
 , ١٤٤٣ , ١٤٣٠ , ١٤٢١ , ١٤١٩  
 , ١٤٩٩ , ١٤٩١ , ١٤٥٣ , ١٤٤٤  
 ١٥٢٧ , ١٥٢٥

اسير ٣٦٥ , ٤٢٦ , ٤٦٦ , ٥٥٧ , ٥٧٧  
 , ٩٢٢ , ٨٤٥ , ٧٥٤ , ٦٢٨ , ٦٢٧  
 , ١٣٧٢ , ١٣٤٩ , ١٣٤٠ , ١٢١٥  
 , ١٥١٨ , ١٤٨٣ , ١٤٧٥ , ١٤٣٦  
 ١٥٢٠

اشراقى ١٠٥ , ١٥٧ , ١٦٦ , ١٦٩  
 , ٤١٦ , ٣٨٥ , ٣٦٤ , ٣٤٤ , ٢٠٢  
 , ١٣٢٠ , ٥٧٤ , ٤٧٣ , ٤٧٢ , ٤١٧  
 ١٤٦٧

اصفهان ١١٢ , ١٦٤ , ٢٠٦ , ٢٥٣  
 , ٧٢١ , ٧٠٧ , ٦٠٢ , ٣٤٧ , ٢٥٥  
 , ٩٠٦ , ٩٠٥ , ٩٠٤ , ٧٣٤ , ٧٢٩  
 , ٩٢٦ , ٩٢٥ , ٩١٢ , ٩٠٨ , ٩٠٧  
 , ١٠٣٦ , ١٠٢١ , ٩٤١ , ٩٣٤ , ٩٣٢  
 , ١٢٦٢ , ١٢١٠ , ١٠٧٠ , ١٠٦٨  
 ١٤١٢ , ١٢٦٣

اطلاعات هفتگی ١١٢٩ , ١١٣٦

اعدام ١٠٧ , ١١٢ , ١٦٣ , ١٦٩  
 , ٥٥٤ , ٥٥٣ , ٤٧٧ , ٤٥٣ , ٢٤٩  
 , ٧٩٠ , ٦٧٩ , ٦٧٥ , ٦٠٨ , ٦٠٦  
 , ١٣٢٧ , ١٣٢٥ , ٩٥٩ , ٨٩٤ , ٨٩٢  
 ١٥٠٦ , ١٣٦٥

, ١٣٢٧ , ١٣٢٦ , ١٣٢٣ , ١٣١١  
 , ١٣٤٣ , ١٣٤٢ , ١٣٣٩ , ١٣٢٨  
 , ١٣٨٢ , ١٣٧٢ , ١٣٥٩ , ١٣٥١  
 , ١٤٣٠ , ١٤١٤ , ١٤٠٦ , ١٣٨٧  
 , ١٤٨٣ , ١٤٨٠ , ١٤٥٠ , ١٤٣٦  
 ١٥٢٤ , ١٥٢٢ , ١٥٠٨ , ١٥٠٢

اردن ٦٦٧ , ١٢٢٧ , ١٢٩١ , ١٤١٤  
 ١٤١٦

اروميه ١١٢ , ١١٣

ازنا ١٤١١ , ١٤٤٠ , ١٥١٢

اسپانيا ٣٣٢ , ١٠١٧ , ١٤٠٦ , ١٤٠٧

استاد شريعتى ٦١٤ , ٦٢١

استالين ٥٣٥ , ٧٧١ , ٩٢٦ , ٩٤٢  
 , ٩٧٧ , ٩٦٦ , ٩٥٧ , ٩٥٦ , ٩٥٣  
 , ٩٩٣ , ٩٩٢ , ٩٨٨ , ٩٨٧ , ٩٧٨  
 ١٥٢٣ , ١٥٢٠ , ١٠٤٧

استان زنجان ١٧٣ , ٢٠٤ , ٢٠٦  
 ٣٠١

استيضاح ٥٠٤ , ٥٣٢ , ٦٠٤

اسد ١٤١٥

اسرائيل ٥١٣ , ١٠٦٤ , ١٠٦٧

اسرائيل ١٢١ , ٢٣٦ , ٣٥٧ , ٣٧١  
 , ٦١٨ , ٥٣٥ , ٥١٣ , ٤٦٩ , ٤١٠  
 , ٧٨٨ , ٧٦٦ , ٦٩٦ , ٦٨١ , ٦٦٧  
 , ١٢٣٧ , ٩٥٧ , ٨١٣ , ٧٩٣ , ٧٩٠  
 , ١٤٦٦ , ١٣٣٥ , ١٣٠٧ , ١٣٠٢  
 ١٥١٦

اسقف كاپوچي ١٧٠ , ١٧١ , ١٨٦  
 ٢٢٢

اسلاميك ميچر ١٨٥

اسلحه ١١٣ , ١٨٠ , ٢١٤ , ٢٤٩  
 , ٤٢٣ , ٣٩٣ , ٣١٦ , ٢٩٣ , ٢٩٠

, ۵۱۹ , ۵۱۸ , ۵۱۱ , ۵۰۷ , ۵۰۴  
 , ۵۳۷ , ۵۳۶ , ۵۳۲ , ۵۲۵ , ۵۲۰  
 , ۵۴۷ , ۵۴۶ , ۵۴۲ , ۵۴۱ , ۵۳۸  
 , ۵۷۲ , ۵۷۱ , ۵۶۰ , ۵۵۴ , ۵۵۲  
 , ۶۱۳ , ۶۰۲ , ۵۹۷ , ۵۹۳ , ۵۹۱  
 , ۶۴۰ , ۶۲۵ , ۶۲۲ , ۶۱۵ , ۶۱۴  
 , ۶۶۹ , ۶۶۷ , ۶۵۶ , ۶۴۸ , ۶۴۴  
 , ۶۸۹ , ۶۷۶ , ۶۷۵ , ۶۷۲ , ۶۷۰  
 , ۷۲۱ , ۷۲۰ , ۷۱۰ , ۷۰۰ , ۶۹۹  
 , ۷۶۹ , ۷۴۴ , ۷۴۳ , ۷۳۵ , ۷۲۳  
 , ۸۲۹ , ۸۲۷ , ۸۲۵ , ۸۲۲ , ۷۷۰  
 , ۸۸۴ , ۸۴۴ , ۸۳۸ , ۸۳۳ , ۸۳۱  
 , ۸۹۲ , ۸۹۱ , ۸۸۸ , ۸۸۷ , ۸۸۶  
 , ۹۶۵ , ۹۴۱ , ۹۲۶ , ۹۲۰ , ۸۹۷  
 , ۱۰۳۶ , ۱۰۳۰ , ۱۰۱۲ , ۱۰۰۶  
 , ۱۰۵۴ , ۱۰۵۳ , ۱۰۵۱ , ۱۰۳۸  
 , ۱۰۶۵ , ۱۰۶۳ , ۱۰۶۲ , ۱۰۵۷  
 , ۱۱۱۰ , ۱۱۰۵ , ۱۱۰۳ , ۱۰۷۳  
 , ۱۱۳۵ , ۱۱۲۰ , ۱۱۱۷ , ۱۱۱۱  
 , ۱۱۷۰ , ۱۱۵۲ , ۱۱۵۱ , ۱۱۴۲  
 , ۱۱۹۷ , ۱۱۹۰ , ۱۱۸۹ , ۱۱۸۵  
 , ۱۲۲۶ , ۱۲۲۵ , ۱۲۲۴ , ۱۱۹۸  
 , ۱۲۸۸ , ۱۲۸۴ , ۱۲۸۳ , ۱۲۴۴  
 , ۱۳۳۰ , ۱۳۲۵ , ۱۳۲۲ , ۱۳۰۶  
 , ۱۳۴۱ , ۱۳۴۰ , ۱۳۳۵ , ۱۳۳۲  
 , ۱۳۹۱ , ۱۳۹۰ , ۱۳۸۵ , ۱۳۷۳  
 , ۱۴۲۶ , ۱۴۲۴ , ۱۴۲۳ , ۱۴۱۸  
 , ۱۴۵۴ , ۱۴۳۹ , ۱۴۳۵ , ۱۴۳۳  
 , ۱۴۷۳ , ۱۴۶۹ , ۱۴۶۷ , ۱۴۶۶  
 , ۱۴۸۵ , ۱۴۸۴ , ۱۴۸۲ , ۱۴۷۴  
 , ۱۵۰۰ , ۱۴۹۰ , ۱۴۸۷ , ۱۴۸۶  
 ۱۵۳۰ , ۱۵۲۵ , ۱۵۰۶  
 امامی کاشانی ۵۹۸ , ۲۵۲  
 امنیت قضایی ۱۰۹۵ , ۱۰۶۸ , ۱۴۹  
 ۱۱۶۳ , ۱۱۶۲ , ۱۱۱۲

اعظم طالقانی ۳۷۶ , ۳۷۲ , ۱۶۷  
 ۴۹۲  
 افریقا ۱۳۱۵ , ۶۹۸ , ۵۹۶ , ۱۸۱  
 افغانستان ۲۷۰ , ۲۰۳ , ۱۶۶ , ۱۳۲  
 ۷۹۷ , ۷۹۶ , ۷۹۵ , ۷۵۸ , ۴۱۰  
 ۱۲۹۴ , ۱۲۶۶ , ۱۰۶۶ , ۹۵۴  
 ۱۴۲۰ , ۱۴۱۶ , ۱۳۰۳ , ۱۲۹۵  
 اقتصاد توحیدی ۱۲۱۱ , ۲۸۷  
 اکونومیست ۱۰۷۱  
 الجزائر ۸۲۸ , ۷۵۷ , ۷۱۵ , ۴۰۱  
 ۱۳۲۲ , ۱۳۱۵ , ۱۳۰۲ , ۹۶۱ , ۹۳۸  
 ۱۴۹۰ , ۱۴۶۳ , ۱۴۶۱  
 السالوادور ۱۱۰۵  
 الله یار صالح ۱۳۴۴  
 امام ۱۱۸ , ۱۱۶ , ۱۰۶ , ۱۰۴ , ۱۰۳  
 ۱۲۸ , ۱۳۶ , ۱۳۵ , ۱۳۴ , ۱۲۸  
 ۱۶۴ , ۱۶۱ , ۱۵۸ , ۱۵۷ , ۱۴۸  
 ۱۸۵ , ۱۸۲ , ۱۸۰ , ۱۷۷ , ۱۶۵  
 ۲۰۵ , ۲۰۲ , ۱۹۱ , ۱۹۰ , ۱۸۸  
 ۲۲۳ , ۲۲۰ , ۲۱۹ , ۲۱۸ , ۲۱۰  
 ۲۵۰ , ۲۴۵ , ۲۳۸ , ۲۳۱ , ۲۲۵  
 ۲۷۶ , ۲۷۱ , ۲۵۶ , ۲۵۲ , ۲۵۱  
 ۲۹۱ , ۲۸۹ , ۲۸۲ , ۲۸۱ , ۲۷۹  
 ۳۰۹ , ۳۰۷ , ۳۰۱ , ۲۹۷ , ۲۹۶  
 ۳۲۶ , ۳۲۵ , ۳۲۴ , ۳۲۳ , ۳۱۰ , ۳۱۲  
 ۳۴۴ , ۳۴۳ , ۳۳۸ , ۳۳۰ , ۳۲۷  
 ۳۶۴ , ۳۶۳ , ۳۶۰ , ۳۴۶ , ۳۴۵  
 ۳۷۹ , ۳۷۸ , ۳۷۰ , ۳۶۹ , ۳۶۵  
 ۳۹۹ , ۳۹۱ , ۳۸۵ , ۳۸۴ , ۳۸۱  
 ۴۰۹ , ۴۰۵ , ۴۰۴ , ۴۰۱ , ۴۰۰  
 ۴۳۶ , ۴۳۵ , ۴۱۸ , ۴۱۷ , ۴۱۶  
 ۴۶۰ , ۴۵۹ , ۴۴۹ , ۴۴۸ , ۴۴۶  
 ۴۷۳ , ۴۷۲ , ۴۷۰ , ۴۶۹ , ۴۶۵  
 ۴۹۴ , ۴۸۴ , ۴۷۸ , ۴۷۷ , ۴۷۵



, ٥٦٢ , ٥٦١ , ٥٥٩ , ٥٥٨ , ٥٤٤  
, ٥٧٥ , ٥٧٤ , ٥٧٢ , ٥٦٧ , ٥٦٣  
, ٥٨٧ , ٥٨٤ , ٥٨٣ , ٥٨٢ , ٥٧٦  
, ٦٠٦ , ٥٩٧ , ٥٩٦ , ٥٩٢ , ٥٩١  
, ٦١٩ , ٦١٨ , ٦١٥ , ٦١٤ , ٦٠٨  
, ٦٤٢ , ٦٤١ , ٦٣٢ , ٦٢٤ , ٦٢٣  
, ٦٦٥ , ٦٦٤ , ٦٥٥ , ٦٤٥ , ٦٤٣  
, ٦٨٣ , ٦٨١ , ٦٧٩ , ٦٧٨ , ٦٧٧  
, ٦٩٥ , ٦٩٣ , ٦٨٧ , ٦٨٥ , ٦٨٤  
, ٧٠٩ , ٧٠٤ , ٧٠١ , ٦٩٨ , ٦٩٧  
, ٧٢٦ , ٧٢٠ , ٧١٦ , ٧١٥ , ٧١٤  
, ٧٣٨ , ٧٣٧ , ٧٣١ , ٧٣٠ , ٧٢٧  
, ٧٥٢ , ٧٥٠ , ٧٤٩ , ٧٤٨ , ٧٤٣  
, ٧٧٨ , ٧٧٥ , ٧٦٩ , ٧٦٧ , ٧٦٢  
, ٨٠٢ , ٧٨٧ , ٧٨٥ , ٧٨١ , ٧٧٩  
, ٨٢٨ , ٨١٦ , ٨١٥ , ٨١٢ , ٨٠٩  
, ٨٨٣ , ٨٨٢ , ٨٧٩ , ٨٥٠ , ٨٣٠  
, ٩١٢ , ٩١١ , ٩٠٨ , ٨٨٨ , ٨٨٥  
, ٩٢٦ , ٩٢٢ , ٩٢١ , ٩٢٠ , ٩١٥  
, ٩٣٦ , ٩٣٠ , ٩٢٩ , ٩٢٨ , ٩٢٧  
, ٩٤٨ , ٩٤٦ , ٩٤٣ , ٩٤٢ , ٩٣٨  
, ٩٥٤ , ٩٥٢ , ٩٥١ , ٩٥٠ , ٩٤٩  
, ٩٧٣ , ٩٧١ , ٩٦١ , ٩٦٠ , ٩٥٩  
, ٩٩٦ , ٩٨٠ , ٩٧٨ , ٩٧٧ , ٩٧٤  
, ١٠٠١ , ١٠٠٠ , ١٠٠٠ , ٩٩٨ , ٩٩٧  
, ١٠١٧ , ١٠١٤ , ١٠١٣ , ١٠١٢  
, ١٠٢٣ , ١٠٢١ , ١٠٢٠ , ١٠١٩  
, ١٠٣١ , ١٠٢٩ , ١٠٢٧ , ١٠٢٥  
, ١٠٤٩ , ١٠٤٣ , ١٠٣٨ , ١٠٣٤  
, ١٠٦١ , ١٠٥٩ , ١٠٥٢ , ١٠٥٠  
, ١٠٧٨ , ١٠٧٢ , ١٠٦٦ , ١٠٦٣  
, ١٠٨٨ , ١٠٨٧ , ١٠٨٦ , ١٠٨٣  
, ١١١٠ , ١١٠٩ , ١٠٩٩ , ١٠٩٨  
, ١١١٨ , ١١١٤ , ١١١٣ , ١١١١  
, ١١٢٨ , ١١٢٧ , ١١٢٥ , ١١٢٠  
, ١١٣٣ , ١١٣٢ , ١١٣١ , ١١٣٠  
, ١١٦٠ , ١١٤٠ , ١١٣٧ , ١١٣٤

, ١١٢٣ , ١٠٩٣ , ١٠٩٢ اميركبير  
١١٤٠  
اميرانتظام ١٠٤٦  
امينى ١٤٦٩ , ١٣٤٦ , ١٠٢٧ , ٨٩٣  
انتظاريون ١٣٣٦ , ٢٤٣ , ١٩٥  
انديمشك ٨٧٠ , ١٨٠  
انزلى ٢٣٠  
انصارى ٣٤٩ , ٢٢٠ , ٢١٠  
انقلاب ١١٦ , ١١٤ , ١١٣ , ١٠٣  
١١٩ , ١٢٦ , ١٢٧ , ١٣٣ , ١٣٥  
١٣٨ , ١٣٩ , ١٤١ , ١٤٢ , ١٤٣  
١٤٦ , ١٤٨ , ١٤٩ , ١٥٠ , ١٥٣  
١٥٧ , ١٥٨ , ١٦٣ , ١٦٤ , ١٦٧  
١٦٩ , ١٧٠ , ١٧١ , ١٧٢ , ١٨١  
١٨٤ , ١٨٥ , ١٨٦ , ١٨٩ , ١٩٤  
١٩٨ , ١٩٩ , ٢١٩ , ٢٢١ , ٢٢٣  
٢٢٦ , ٢٣٢ , ٢٣٣ , ٢٤٢ , ٢٤٦  
٢٥٤ , ٢٦٢ , ٢٦٨ , ٢٦٩ , ٢٧٠  
٢٧١ , ٢٧٢ , ٢٧٦ , ٢٧٧ , ٢٧٨  
٢٨١ , ٢٨٢ , ٢٨٣ , ٢٨٥ , ٢٨٩  
٢٩٣ , ٢٩٤ , ٢٩٧ , ٢٩٨ , ٢٩٩  
٣٠١ , ٣٠٣ , ٣٠٧ , ٣٠٩ , ٣١٠  
٣١١ , ٣١٣ , ٣١٦ , ٣١٩ , ٣٢١  
٣٢٤ , ٣٢٨ , ٣٣٠ , ٣٣٣ , ٣٣٦  
٣٣٧ , ٣٣٨ , ٣٤٦ , ٣٤٨ , ٣٤٩  
٣٥٩ , ٣٦٦ , ٣٦٧ , ٣٧٢ , ٣٧٦  
٣٧٧ , ٣٧٨ , ٣٧٩ , ٣٨٠ , ٣٨٨  
٣٩٢ , ٣٩٣ , ٣٩٦ , ٣٩٧ , ٣٩٩  
٤٠٠ , ٤٠٦ , ٤٠٩ , ٤١٠ , ٤١٦  
٤٣٢ , ٤٣٥ , ٤٤٠ , ٤٤١ , ٤٤٢  
٤٤٤ , ٤٤٦ , ٤٤٩ , ٤٥٢ , ٤٥٣  
٤٥٦ , ٤٥٩ , ٤٦٢ , ٤٧٤ , ٥٠٧  
٥٠٩ , ٥١٠ , ٥١٢ , ٥١٣ , ٥١٨  
٥١٩ , ٥٢٠ , ٥٢٦ , ٥٣٩ , ٥٤٠

, ۱۲۲۸ , ۳۷۵ , ۳۷۳ , ۳۴۰	اویک	, ۱۱۷۰ , ۱۱۶۷ , ۱۱۶۲ , ۱۱۶۱
۱۴۲۲		, ۱۱۸۴ , ۱۱۸۳ , ۱۱۷۹ , ۱۱۷۶
۱۱۰۴ , ۷۱۴ , ۶۱۸	اولاف پالمه	, ۱۱۹۴ , ۱۱۸۹ , ۱۱۸۷ , ۱۱۸۶
, ۲۸۹ , ۱۴۷ , ۱۴۴ , ۱۰۷	اهواز	, ۱۲۰۳ , ۱۲۰۰ , ۱۱۹۹ , ۱۱۹۵
, ۴۰۵ , ۳۸۹ , ۳۱۸ , ۳۱۷ , ۲۹۱		, ۱۲۱۶ , ۱۲۱۱ , ۱۲۱۰ , ۱۲۰۴
, ۴۱۹ , ۴۱۸ , ۴۱۷ , ۴۱۱ , ۴۰۸		, ۱۲۲۷ , ۱۲۲۲ , ۱۲۲۰ , ۱۲۱۹
, ۴۲۷ , ۴۲۶ , ۴۲۵ , ۴۲۴ , ۴۲۳		, ۱۲۳۸ , ۱۲۳۳ , ۱۲۳۱ , ۱۲۲۹
, ۴۷۹ , ۴۷۵ , ۴۷۱ , ۴۶۸ , ۴۳۳		, ۱۲۶۹ , ۱۲۵۴ , ۱۲۴۴ , ۱۲۴۱
, ۵۶۸ , ۵۲۵ , ۴۸۹ , ۴۸۷ , ۴۸۳		, ۱۲۷۸ , ۱۲۷۷ , ۱۲۷۴ , ۱۲۷۳
, ۵۹۹ , ۵۹۸ , ۵۸۲ , ۵۸۰ , ۵۶۹		, ۱۲۸۹ , ۱۲۸۴ , ۱۲۸۳ , ۱۲۷۹
, ۶۴۷ , ۶۴۴ , ۶۳۹ , ۶۲۷ , ۶۱۹		, ۱۳۱۷ , ۱۳۱۶ , ۱۳۰۷ , ۱۲۹۷
, ۷۸۳ , ۷۸۱ , ۷۵۰ , ۷۳۸ , ۷۳۷		, ۱۳۲۳ , ۱۳۲۲ , ۱۳۲۱ , ۱۳۱۸
, ۸۷۰ , ۸۳۸ , ۸۳۱ , ۷۹۹ , ۷۸۸		, ۱۳۴۷ , ۱۳۳۵ , ۱۳۲۹ , ۱۳۲۷
, ۱۴۴۰ , ۱۳۶۸ , ۱۳۳۸ , ۸۷۱		, ۱۳۵۵ , ۱۳۵۴ , ۱۳۵۲ , ۱۳۵۱
۱۵۱۹ , ۱۵۱۵ , ۱۴۷۸		, ۱۳۶۹ , ۱۳۶۷ , ۱۳۶۶ , ۱۳۶۲
۳۵۲ , ۱۴۳	ایلام	, ۱۳۸۱ , ۱۳۷۹ , ۱۳۷۷ , ۱۳۷۶
۱۴۱۹ , ۸۱۱ , ۸۱۰ , ۵۰۶	ایتالیا	, ۱۳۸۸ , ۱۳۸۷ , ۱۳۸۶ , ۱۳۸۴
, ۸۰۵ , ۷۶۶	ایدئولوژی شاهنشاهی	, ۱۳۹۷ , ۱۳۹۲ , ۱۳۹۱ , ۱۳۸۹
۱۲۷۲		, ۱۴۰۶ , ۱۴۰۲ , ۱۳۹۹ , ۱۳۹۸
, ۱۲۰ , ۱۱۴ , ۱۰۸ , ۱۰۴	ایران	, ۱۴۱۶ , ۱۴۱۱ , ۱۴۰۸ , ۱۴۰۷
, ۱۲۷ , ۱۲۶ , ۱۲۴ , ۱۲۳ , ۱۲۱		, ۱۴۲۱ , ۱۴۲۰ , ۱۴۱۹ , ۱۴۱۸
, ۱۳۴ , ۱۳۳ , ۱۳۲ , ۱۲۹ , ۱۲۸		, ۱۴۲۹ , ۱۴۲۸ , ۱۴۲۳ , ۱۴۲۲
, ۱۵۹ , ۱۵۵ , ۱۵۲ , ۱۵۱ , ۱۵۰		, ۱۴۴۰ , ۱۴۳۹ , ۱۴۳۵ , ۱۴۳۳
, ۱۷۶ , ۱۷۵ , ۱۷۱ , ۱۶۶ , ۱۶۳		, ۱۴۶۰ , ۱۴۵۹ , ۱۴۵۴ , ۱۴۴۵
, ۱۸۷ , ۱۸۵ , ۱۸۱ , ۱۷۸ , ۱۷۷		, ۱۴۶۶ , ۱۴۶۵ , ۱۴۶۴ , ۱۴۶۱
, ۱۹۶ , ۱۹۵ , ۱۹۳ , ۱۹۲ , ۱۸۹		, ۱۴۷۸ , ۱۴۷۴ , ۱۴۷۳ , ۱۴۷۰
, ۲۲۰ , ۲۱۴ , ۲۱۰ , ۲۰۵ , ۱۹۸		, ۱۵۱۶ , ۱۵۰۲ , ۱۴۹۶ , ۱۴۸۸
, ۲۳۳ , ۲۳۰ , ۲۲۳ , ۲۲۲ , ۲۲۱		, ۱۵۲۳ , ۱۵۲۲ , ۱۵۱۹ , ۱۵۱۷
, ۲۷۲ , ۲۶۱ , ۲۶۰ , ۲۵۴ , ۲۴۶		۱۵۲۹ , ۱۵۲۷
, ۲۸۹ , ۲۸۷ , ۲۸۵ , ۲۸۳ , ۲۸۴ , ۲۷۶		انگلیس
, ۲۹۸ , ۲۹۷ , ۲۹۴ , ۲۹۳ , ۲۹۰		, ۵۵۳ , ۵۳۴ , ۲۹۰ , ۱۸۱
, ۳۱۴ , ۳۱۳ , ۳۱۱ , ۳۰۴ , ۲۹۹		۱۴۶۲ , ۱۴۱۹ , ۱۲۸۵ , ۹۴۰ , ۸۸۲
, ۳۳۲ , ۳۳۱ , ۳۲۷ , ۳۲۶ , ۳۲۵		۱۱۹۷ , ۵۹۱ , ۳۱۱ , ۲۰۳
, ۳۶۴ , ۳۶۲ , ۳۶۰ , ۳۵۷ , ۳۴۷		انورسادات
		, ۱۰۲۷ , ۶۹۹ , ۲۹۰
		۱۴۱۳

, ۱۲۳۱	, ۱۲۳۰	, ۱۲۲۸	, ۱۲۲۷	, ۳۷۵	, ۳۷۴	, ۳۷۱	, ۳۶۷	, ۳۶۵	
, ۱۲۴۸	, ۱۲۴۵	, ۱۲۴۴	, ۱۲۳۳	, ۳۹۲	, ۳۸۸	, ۳۸۶	, ۳۸۵	, ۳۸۲	
, ۱۲۶۳	, ۱۲۶۲	, ۱۲۵۶	, ۱۲۵۱	, ۴۰۲	, ۴۰۱	, ۴۰۰	, ۳۹۸	, ۳۹۳	
, ۱۲۷۸	, ۱۲۶۹	, ۱۲۶۷	, ۱۲۶۶	, ۴۱۲	, ۴۱۰	, ۴۰۹	, ۴۰۸	, ۴۰۴	
, ۱۲۹۰	, ۱۲۸۸	, ۱۲۸۵	, ۱۲۸۴	, ۴۲۹	, ۴۲۰	, ۴۱۶	, ۴۱۴	, ۴۱۳	
, ۱۲۹۷	, ۱۲۹۶	, ۱۲۹۴	, ۱۲۹۲	, ۴۴۱	, ۴۴۰	, ۴۳۹	, ۴۳۲	, ۴۳۱	
, ۱۳۰۳	, ۱۳۰۱	, ۱۲۹۹	, ۱۲۹۸	, ۴۵۴	, ۴۵۳	, ۴۴۹	, ۴۴۷	, ۴۴۴	
, ۱۳۲۷	, ۱۳۲۶	, ۱۳۲۳	, ۱۳۱۹	, ۵۰۳	, ۵۰۰	, ۴۶۹	, ۴۶۵	, ۴۵۸	
, ۱۳۴۵	, ۱۳۴۳	, ۱۳۳۴	, ۱۳۳۰	, ۵۱۶	, ۵۰۹	, ۵۰۸	, ۵۰۵	, ۵۰۴	
, ۱۳۵۹	, ۱۳۵۸	, ۱۳۵۶	, ۱۳۵۴	, ۵۴۷	, ۵۴۶	, ۵۴۴	, ۵۴۱	, ۵۳۶	
, ۱۳۷۴	, ۱۳۷۲	, ۱۳۷۱	, ۱۳۶۹	, ۵۷۶	, ۵۶۶	, ۵۵۹	, ۵۵۶	, ۵۴۸	
, ۱۳۸۲	, ۱۳۷۹	, ۱۳۷۶	, ۱۳۷۵	, ۶۲۸	, ۶۱۸	, ۶۰۸	, ۶۰۳	, ۵۹۶	
, ۱۴۱۶	, ۱۴۱۵	, ۱۴۱۳	, ۱۴۱۲	, ۶۵۰	, ۶۴۷	, ۶۴۵	, ۶۴۱	, ۶۳۷	
, ۱۴۲۳	, ۱۴۲۱	, ۱۴۲۰	, ۱۴۱۹	, ۶۸۳	, ۶۷۷	, ۶۷۶	, ۶۵۸	, ۶۵۶	
, ۱۴۳۵	, ۱۴۳۴	, ۱۴۳۰	, ۱۴۲۴	, ۷۱۱	, ۷۰۹	, ۷۰۲	, ۶۹۵	, ۶۸۴	
, ۱۴۴۹	, ۱۴۴۷	, ۱۴۴۳	, ۱۴۳۶	, ۷۴۰	, ۷۳۴	, ۷۳۲	, ۷۱۶	, ۷۱۴	
, ۱۴۶۳	, ۱۴۶۱	, ۱۴۵۳	, ۱۴۵۱	, ۷۵۸	, ۷۵۵	, ۷۵۲	, ۷۴۳	, ۷۴۱	
, ۱۴۶۹	, ۱۴۶۶	, ۱۴۶۵	, ۱۴۶۴	, ۷۸۵	, ۷۷۹	, ۷۶۹	, ۷۶۲	, ۷۵۹	
, ۱۴۹۵	, ۱۴۹۴	, ۱۴۹۲	, ۱۴۷۴	, ۷۹۳	, ۷۹۲	, ۷۹۱	, ۷۹۰	, ۷۸۸	
, ۱۵۰۶	, ۱۵۰۲	, ۱۴۹۹	, ۱۴۹۷	, ۸۰۸	, ۸۰۵	, ۸۰۴	, ۷۹۷	, ۷۹۴	
, ۱۵۱۷	, ۱۵۱۶	, ۱۵۱۵	, ۱۵۱۳	, ۸۱۷	, ۸۱۶	, ۸۱۵	, ۸۱۳	, ۸۱۲	
	۱۵۲۹	, ۱۵۲۸	, ۱۵۲۱	, ۱۵۱۸	, ۸۴۱	, ۸۲۶	, ۸۲۳	, ۸۱۹	, ۸۱۸
			ایرج افشار ۱۳۵۶	, ۸۶۶	, ۸۶۰	, ۸۴۷	, ۸۴۵	, ۸۴۲	
			ایلام ۳۵۲	, ۸۷۸	, ۸۷۷	, ۸۷۵	, ۸۶۸	, ۸۶۷	
	۴۱۷	, ۳۸۱	, ۳۵۴	, ۹۰۲	, ۸۹۴	, ۸۹۱	, ۸۸۸	, ۸۷۹	
			۴۳۳	, ۹۳۱	, ۹۲۹	, ۹۲۶	, ۹۱۳	, ۹۱۲	
			آبادان ۱۰۳	, ۹۴۰	, ۹۳۷	, ۹۳۴	, ۹۳۳	, ۹۳۲	
	۳۹۶	, ۳۸۰	, ۲۰۹	, ۹۶۸	, ۹۶۲	, ۹۵۷	, ۹۵۴	, ۹۴۲	
	, ۴۷۱	, ۴۶۸	, ۴۶۰	, ۱۰۱۰	, ۱۰۰۱	, ۱۰۰۰	, ۹۹۹	, ۹۷۱	
	, ۴۸۴	, ۴۸۲	, ۴۷۹	, ۱۰۲۲	, ۱۰۲۱	, ۱۰۱۴	, ۱۰۱۲	, ۱۰۱۲	
	, ۵۰۹	, ۵۰۲	, ۴۹۵	, ۱۰۲۹	, ۱۰۲۷	, ۱۰۲۶	, ۱۰۲۳	, ۱۰۲۳	
	, ۵۳۱	, ۵۲۸	, ۵۲۵	, ۱۰۴۳	, ۱۰۴۲	, ۱۰۳۹	, ۱۰۳۷	, ۱۰۳۷	
	, ۶۰۵	, ۵۷۷	, ۵۷۱	, ۱۰۴۷	, ۱۰۴۶	, ۱۰۴۵	, ۱۰۴۴	, ۱۰۴۴	
	, ۶۶۹	, ۶۴۴	, ۶۳۹	, ۱۱۷۹	, ۱۱۷۸	, ۱۰۵۷	, ۱۰۵۱	, ۱۰۵۱	
	, ۸۴۹	, ۷۸۸	, ۷۱۹	, ۱۱۹۴	, ۱۱۸۷	, ۱۱۸۵	, ۱۱۸۲	, ۱۱۸۲	
	, ۱۲۹۰	, ۱۲۶۰	, ۱۲۰۹	, ۱۲۱۹	, ۱۲۰۷	, ۱۲۰۵	, ۱۲۰۰	, ۱۲۰۰	
			۱۵۱۴	, ۱۲۲۶	, ۱۲۲۲	, ۱۲۲۰	, ۱۲۲۱	, ۱۲۲۱	

۷۶۸, ۷۸۵, ۷۸۶, ۷۸۸, ۷۹۰  
 ۷۹۱, ۷۹۶, ۸۰۴, ۸۰۶, ۸۱۰  
 ۸۱۱, ۸۱۲, ۸۱۳, ۸۱۴, ۸۱۶  
 ۸۲۸, ۸۲۹, ۸۶۴, ۸۶۵, ۸۶۶  
 ۸۷۳, ۸۷۶, ۸۸۱, ۸۸۲, ۸۸۳  
 ۸۸۷, ۸۸۸, ۹۰۰, ۹۰۲, ۹۳۶  
 ۹۴۸, ۹۶۲, ۱۰۰۳, ۱۰۱۲, ۱۰۱۴  
 ۱۰۲۶, ۱۰۲۷, ۱۰۲۸, ۱۰۲۹  
 ۱۰۴۵, ۱۰۴۶, ۱۲۲۶, ۱۲۲۸, ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۹, ۱۲۷۷, ۱۲۸۴, ۱۲۸۵  
 ۱۲۹۱, ۱۳۱۹, ۱۳۳۶, ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲, ۱۳۷۱, ۱۳۷۴, ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۵, ۱۴۱۶, ۱۴۱۹, ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱, ۱۴۲۲, ۱۴۲۳, ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۴, ۱۴۶۵, ۱۴۷۲, ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۳, ۱۵۰۰, ۱۵۱۵, ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۹, ۱۵۲۵  
 آمریکای لاتین ۱۷۸, ۵۱۳, ۱۰۳۴  
 آیت الله ربانی شیرازی ۱۱۲, ۲۸۹  
 ۱۴۲۴  
 آیت الله منتظری ۱۰۸, ۴۷۹, ۸۳۸  
 آیت الله طاهری ۳۲۴  
 باوند پور ۵۲۵  
 باهنر ۱۱۵۲  
 بجنوردی ۵۹۱, ۵۹۴, ۱۱۸۸  
 ۱۱۹۳, ۱۱۹۷, ۱۳۳۷, ۱۴۵۴  
 بحث آزاد ۱۴۶, ۱۶۴, ۲۶۴, ۳۴۱  
 ۳۴۷, ۳۶۰, ۵۰۶, ۵۶۲, ۶۲۴  
 ۶۵۶, ۷۰۳, ۷۰۵, ۸۸۴, ۱۰۰۸  
 ۱۱۶۰, ۱۱۹۶, ۱۱۹۷, ۱۲۹۰  
 ۱۴۵۴, ۱۴۸۶, ۱۴۸۷, ۱۴۸۸  
 بختیار ۱۲۴, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۸۲  
 ۴۰۴, ۴۱۶, ۱۳۲۷, ۱۴۶۹, ۱۴۷۳

آذربایجان ۱۵۴, ۱۶۷, ۲۰۶, ۲۰۸  
 ۲۲۲, ۲۵۴, ۲۹۱, ۲۹۶, ۳۲۴  
 ۳۲۶, ۳۳۳, ۳۵۵, ۳۵۹, ۳۷۶  
 ۳۸۱, ۶۳۲, ۶۴۵, ۹۸۸, ۹۸۹  
 آذربایجان غربی ۲۰۶, ۲۰۸, ۲۵۴  
 ۲۹۱, ۳۲۴, ۳۲۶, ۳۳۳, ۳۵۹  
 ۳۷۶, ۶۳۲, ۶۴۵, ۹۸۹  
 آشتیانی ۲۰۶, ۱۳۸۸  
 آقای انواری ۲۰۳, ۳۰۷  
 آقای تهرانی ۶۱۴, ۶۲۱, ۱۲۳۸  
 ۱۴۴۶  
 آقای فردوسی ۲۶۴  
 آقای کریمی ۳۰۸  
 آقای موسوی دادستان کل ۶۱۵  
 آقای مهدوی ۲۰۴, ۲۱۳, ۲۷۸  
 ۲۸۵, ۲۸۸, ۶۲۲, ۱۱۸۹, ۱۰۵۰  
 آقای میناچی ۲۲۲  
 آلمان ۱۲۳, ۱۲۴, ۳۱۷, ۴۶۴  
 ۵۳۵, ۷۵۸, ۷۷۴, ۷۷۵, ۷۷۶  
 ۹۴۲, ۹۵۳, ۹۶۹, ۹۸۲, ۹۸۳  
 ۱۳۵۹, ۱۴۰۴, ۱۴۱۹, ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۲, ۱۵۲۳  
 آمریکا ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۸, ۱۱۴  
 ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۸  
 ۱۲۹, ۱۳۳, ۱۳۵, ۱۶۵, ۱۶۷  
 ۱۷۸, ۱۸۱, ۱۹۲, ۲۹۰, ۲۹۴  
 ۳۰۲, ۳۳۲, ۳۴۶, ۳۵۹, ۳۶۲  
 ۳۶۳, ۳۷۱, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۸۶  
 ۴۱۳, ۴۴۷, ۴۶۰, ۴۶۵, ۴۶۶  
 ۵۰۵, ۵۰۶, ۵۱۹, ۵۴۵, ۵۴۸  
 ۵۵۱, ۵۵۳, ۵۸۴, ۵۸۶, ۵۸۷  
 ۶۰۳, ۶۱۸, ۶۴۷, ۶۶۷, ۶۷۹  
 ۷۰۴, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۵۶, ۷۵۸, ۷۵۹

بنیاد مفتح ۱۱۱  
 بودجه ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۵۰،  
 ۱۵۴، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۰،  
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹، ۳۰۱، ۳۰۸،  
 ۳۱۳، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۵۵،  
 ۳۷۴، ۳۷۵، ۶۶۳، ۶۹۷، ۸۰۶،  
 ۸۰۷، ۹۸۳، ۹۸۴، ۱۱۶۳، ۱۲۷۰،  
 ۱۳۲۲، ۱۳۹۸، ۱۴۱۴، ۱۴۵۶،  
 ۱۴۵۷، ۱۴۶۷، ۱۴۸۳، ۱۴۸۹،  
 ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳،  
 ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷،  
 ۱۴۹۸، ۱۵۰۱، ۱۵۰۰، ۱۵۱۲، ۱۵۲۷،  
 بوشهر ۱۶۴، ۲۰۶، ۳۰۱، ۶۰۵،  
 بهبهان ۱۳۶۲، ۱۳۷۷، ۱۳۸۱،  
 ۱۳۸۴  
 بهره بانکی ۳۲۹، ۱۲۱۲، ۱۲۶۶،  
 ۱۲۷۰  
 بهشت زهرا ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۶۰،  
 ۱۲۳۰، ۱۲۴۵، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲  
 بهشتی ۱۱۵۲  
 بهشتی ۲۱۶، ۳۴۱، ۵۲۵، ۶۷۰،  
 ۱۳۳۷، ۱۲۲۵  
 بی بی سی ۱۱۱۴  
 پادگان عشرت آباد ۱۰۹  
 پاسداران ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۶،  
 ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۸،  
 ۲۰۶، ۲۴۰، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۱،  
 ۳۳۵، ۳۷۰، ۳۹۶، ۴۲۳، ۵۷۳،  
 ۵۸۹، ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۳۱، ۶۳۹،  
 ۶۴۱، ۶۷۷، ۷۲۲، ۸۰۳، ۸۶۵،  
 ۱۰۶۳، ۱۱۱۷، ۱۲۵۳، ۱۳۶۲،  
 ۱۳۸۷، ۱۴۴۱، ۱۴۵۱، ۱۴۸۲

بدیعی ۱۸۱  
 برژنف ۹۸۰، ۹۹۴  
 برژینسکی ۶۶۷  
 برژینسکی ۱۳۴، ۳۲۷، ۶۰۳، ۶۱۹،  
 ۱۴۱۵  
 برگ کاتلر ۱۴۶۲  
 بروجرد ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۴۴۰  
 بسیکس ۱۳۵۹  
 بسیج ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۵۷، ۲۸۹،  
 ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۹۶، ۴۲۱،  
 ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۵۶، ۴۵۹،  
 ۵۱۲، ۵۷۰، ۵۸۳، ۵۸۹، ۶۰۴،  
 ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۸۴، ۷۶۹، ۷۷۶،  
 ۷۹۱، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۶۴، ۸۶۵،  
 ۱۲۵۲، ۱۳۲۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۴،  
 ۱۳۷۵، ۱۴۸۶، ۱۵۰۳  
 بگین ۱۰۶۴، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۹۴  
 بلوچستان ۱۰۵، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۵۶،  
 ۲۹۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۴۰۳، ۴۷۴، ۷۴۶  
 بن بلا ۱۳۰، ۳۳۳  
 بنی صدر ۲، ۱۷۲، ۱۹۰، ۲۰۲،  
 ۳۰۶، ۷۳۷، ۱۰۳۷، ۱۰۶۸، ۱۱۲۹،  
 ۱۱۳۱  
 بنی صدر ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۶،  
 ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۹،  
 ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۶، ۶۲۴، ۶۴۵،  
 ۶۴۷، ۶۷۱، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۳،  
 ۷۹۵، ۱۲۱۰، ۱۴۳۰، ۱۴۳۹،  
 ۱۴۴۰، ۱۴۶۶، ۱۵۱۳، ۱۵۳۰  
 بنیاد مستضعف ۶۶۶  
 بنیاد مستضعفان ۲۴۰، ۲۵۸  
 ۱۴۵۹، ۱۴۶۰

تقی شهرام ۱۸۵  
 تمامیت ارضی ۷۸۵, ۸۸۳, ۹۴۰  
 ۱۳۲۷, ۱۳۱۸, ۱۰۳۹  
 تهران ۱۱۴, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۳۱  
 ۱۳۴, ۱۴۰, ۱۴۷, ۱۷۶, ۱۸۷  
 ۲۰۶, ۲۲۱, ۲۵۰, ۲۶۲, ۲۸۵  
 ۳۱۸, ۳۳۲, ۳۵۱, ۳۵۴, ۳۵۷  
 ۳۶۴, ۳۸۹, ۳۹۸, ۴۰۶, ۴۱۳  
 ۴۲۳, ۴۲۷, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۴۷  
 ۴۴۸, ۴۵۷, ۴۷۲, ۴۷۵, ۴۸۴  
 ۴۸۹, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۴, ۴۹۸  
 ۵۰۲, ۵۰۵, ۵۱۸, ۵۱۹, ۵۲۸  
 ۵۳۲, ۵۳۳, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۴۱  
 ۵۴۹, ۵۵۴, ۵۵۸, ۵۶۰, ۵۹۳  
 ۶۰۱, ۶۱۳, ۶۱۴, ۶۱۶, ۶۲۲  
 ۶۲۸, ۶۳۱, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۴۳  
 ۶۴۷, ۶۵۸, ۶۵۹, ۶۷۳, ۶۷۴  
 ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۷۸, ۶۸۹, ۶۹۵  
 ۷۰۵, ۷۰۷, ۷۲۰, ۷۲۸, ۷۲۹  
 ۷۳۸, ۷۴۲, ۸۲۹, ۸۳۱, ۸۴۳  
 ۸۴۴, ۸۷۲, ۸۸۶, ۸۹۳, ۹۲۶  
 ۹۳۴, ۹۶۱, ۱۰۳۲, ۱۰۳۳, ۱۰۴۵  
 ۱۰۴۹, ۱۰۷۳, ۱۰۷۷, ۱۰۸۶  
 ۱۱۰۸, ۱۱۱۶, ۱۱۱۷, ۱۱۲۲  
 ۱۱۵۶, ۱۱۵۸, ۱۱۷۷, ۱۱۸۸  
 ۱۲۲۴, ۱۲۲۹, ۱۲۳۲, ۱۲۵۱  
 ۱۲۷۹, ۱۳۴۳, ۱۳۴۵, ۱۳۵۷  
 ۱۴۱۴, ۱۴۴۰, ۱۴۴۱, ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹, ۱۴۸۰, ۱۴۸۴, ۱۵۱۸  
 تیتو ۱۴۴۸, ۱۴۸۳, ۱۴۸۵, ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۲, ۱۵۲۴, ۱۵۲۶  
 جبهه ۱۲۴, ۱۲۷, ۱۳۲, ۱۳۵  
 ۱۵۷, ۱۷۶, ۳۵۱, ۳۵۳, ۳۵۴  
 ۳۵۵, ۳۶۶, ۳۶۸, ۳۷۳, ۳۷۶  
 ۳۷۹, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۳

پاکستان ۱۹۵, ۳۹۸, ۴۰۱, ۴۰۵  
 ۴۰۷, ۴۱۰, ۴۳۹, ۴۴۰, ۵۵۹  
 ۷۸۷, ۱۱۹۵, ۱۲۹۴, ۱۳۰۳  
 پاوه ۱۹۸, ۲۱۴, ۲۴۸, ۲۵۰, ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 پایگاه هوایی نوژه ۲۵۲  
 پرزیدنت ترومن ۱۴۶۴  
 پل وییی ۱۰۹۷  
 پوپر ۸۷۳, ۸۷۴, ۸۷۸, ۸۷۹, ۸۹۷  
 ۸۹۸, ۸۹۹, ۹۰۰, ۱۰۰۲, ۱۰۰۵  
 ۱۰۱۰, ۱۰۱۷, ۱۰۲۰  
 پهلوی ۱۹۳, ۲۹۸, ۳۸۶, ۵۵۱  
 ۵۵۴, ۵۷۶, ۶۱۰, ۶۶۴, ۸۰۵  
 ۹۹۴, ۱۴۹۳  
 پیرحسینی ۱۰۵, ۱۱۶, ۲۸۰  
 پیلیس اوتی ۱۵۲۰  
 تخصص ۴۶۲, ۵۲۷, ۵۴۵, ۵۵۰  
 ۵۵۱, ۵۸۵, ۵۹۲, ۶۲۹, ۶۵۸  
 ۸۱۰, ۸۹۹, ۹۰۰, ۹۰۱, ۹۰۲  
 ۹۵۶, ۹۵۷, ۹۶۱, ۱۰۹۵, ۱۰۹۸  
 ۱۱۷۷, ۱۴۵۰  
 تربت جام ۲۶۸  
 ترجمه محمد قاضی ۱۴۰۳  
 ترکیه ۱۱۲, ۱۱۳, ۴۷۴, ۱۰۹۲  
 تعطیل دانشگاه ۱۱۰۰, ۱۱۶۱  
 تعمیم امامت ۶۰۶, ۶۷۹, ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵, ۱۲۷۶, ۱۲۷۸, ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰, ۱۳۳۶, ۱۳۵۸, ۱۴۸۸  
 نفتیش عقاید ۲۷۵, ۲۷۷, ۲۸۰  
 ۳۲۸, ۵۸۵, ۷۳۱, ۱۰۱۷  
 تقوی ۱۹۵

, ۱۱۱۵	, ۱۱۰۷	, ۱۰۸۵	, ۱۰۶۳	, ۴۰۸	, ۴۰۵	, ۳۹۹	, ۳۹۸	, ۳۹۴
, ۱۱۴۰	, ۱۱۲۱	, ۱۱۱۸	, ۱۱۱۷	, ۴۱۹	, ۴۱۷	, ۴۱۶	, ۴۱۱	, ۴۱۰
, ۱۱۸۶	, ۱۱۸۵	, ۱۱۸۴	, ۱۱۷۵	, ۴۲۴	, ۴۲۳	, ۴۲۲	, ۴۲۱	, ۴۲۰
, ۱۲۲۳	, ۱۲۱۶	, ۱۲۰۹	, ۱۱۸۷	, ۴۳۰	, ۴۲۸	, ۴۲۷	, ۴۲۶	, ۴۲۵
, ۱۲۹۵	, ۱۲۶۰	, ۱۲۵۹	, ۱۲۲۵	, ۴۳۷	, ۴۳۶	, ۴۳۵	, ۴۳۳	, ۴۳۱
, ۱۳۴۰	, ۱۳۳۴	, ۱۳۲۸	, ۱۲۹۶	, ۴۴۷	, ۴۴۶	, ۴۴۴	, ۴۴۰	, ۴۳۸
, ۱۳۸۰	, ۱۳۷۷	, ۱۳۷۵	, ۱۳۴۱	, ۴۵۸	, ۴۵۷	, ۴۵۵	, ۴۵۲, ۴۵۴	, ۴۴۸
, ۱۴۱۰	, ۱۴۰۶	, ۱۳۸۲	, ۱۳۸۱	, ۴۷۶	, ۴۷۳	, ۴۷۱	, ۴۷۰	, ۴۶۰
, ۱۴۳۵	, ۱۴۲۱	, ۱۴۱۲	, ۱۴۱۱	, ۴۸۶	, ۴۸۴	, ۴۸۳	, ۴۷۹	, ۴۷۷
, ۱۴۵۵	, ۱۴۴۱	, ۱۴۴۰	, ۱۴۳۶	, ۴۹۹	, ۴۹۸	, ۴۹۷	, ۴۹۵	, ۴۹۳
, ۱۴۸۳	, ۱۴۸۱	, ۱۴۷۶	, ۱۴۶۶	, ۵۱۶	, ۵۱۴	, ۵۰۳	, ۵۰۲	, ۵۰۰
, ۱۵۱۴	, ۱۵۰۷	, ۱۵۰۶	, ۱۵۰۰	, ۵۲۴	, ۵۲۲	, ۵۲۱	, ۵۲۰	, ۵۱۷
			۱۵۲۶	, ۵۳۴	, ۵۳۳	, ۵۲۸	, ۵۲۷	, ۵۲۵
			جبهه «نقابیه» ۱۳۸۱	, ۵۵۸	, ۵۵۶	, ۵۵۰	, ۵۳۹	, ۵۳۶
			جبهه ملی ۱۷۶, ۸۹۳	, ۵۷۸	, ۵۷۰	, ۵۶۹	, ۵۶۵	, ۵۵۹
			جعفری ۱۰۸۳	, ۵۹۰	, ۵۸۹	, ۵۸۷	, ۵۸۴	, ۵۸۰
			جعفری ۴۹۲, ۱۴۸۳	, ۶۰۲	, ۶۰۱	, ۶۰۰	, ۵۹۳	, ۵۹۱
			جلالی ۲۰۸, ۲۱۰, ۲۲۰, ۱۱۹۳	, ۶۱۰	, ۶۰۹	, ۶۰۷	, ۶۰۵	, ۶۰۳
			۱۱۹۷	, ۶۲۷	, ۶۲۶	, ۶۲۳	, ۶۲۱	, ۶۱۷
			جنگ چریکی ۸۰۹, ۱۳۳۹, ۵۴۰	, ۶۳۳	, ۶۳۲	, ۶۳۱	, ۶۳۰	, ۶۲۸
			جنگ روانی ۳۸۵, ۴۶۰, ۵۲۱	, ۶۴۳	, ۶۴۰	, ۶۳۷	, ۶۳۶	, ۶۳۴
			۵۳۴, ۵۳۶, ۵۴۳, ۵۴۶, ۵۷۱	, ۶۶۹	, ۶۶۰	, ۶۴۷	, ۶۴۶	, ۶۴۵
			۵۹۰, ۶۴۸, ۶۴۶, ۶۴۴	, ۶۸۷	, ۶۸۰	, ۶۷۸	, ۶۷۵	, ۶۷۴
			۷۱۳, ۷۱۴, ۸۴۲, ۱۳۳۳	, ۷۰۹	, ۷۰۶	, ۷۰۵	, ۷۰۰	, ۶۹۱
			جنگ سیاسی ۵۳۳, ۷۴۰	, ۷۱۷	, ۷۱۴	, ۷۱۳	, ۷۱۲	, ۷۱۰
			جو سانسور ۱۱۸۲, ۱۲۷۷, ۱۴۴۱	, ۷۲۲	, ۷۲۱	, ۷۲۰	, ۷۱۹	, ۷۱۸
			جهانگیر گلزار ۱۵۳۷, ۱۵۴۱	, ۷۳۹	, ۷۳۷	, ۷۲۹	, ۷۲۸	, ۷۲۳
			۱۵۴۴, ۱۵۴۵, ۱۵۴۸, ۱۵۴۹	, ۷۵۱	, ۷۵۰	, ۷۴۷	, ۷۴۶	, ۷۴۳
			۱۵۵۱, ۱۵۵۵, ۱۵۵۷, ۱۵۵۸	, ۷۸۱	, ۷۸۰	, ۷۶۹	, ۷۶۲	, ۷۶۰
			۱۵۵۹, ۱۵۶۰, ۱۵۶۲, ۱۵۶۵	, ۷۹۸	, ۷۹۵	, ۷۸۶	, ۷۸۴	, ۷۸۳
			۱۵۶۷, ۱۵۶۹, ۱۵۷۰, ۱۵۷۱	, ۸۲۰	, ۸۱۱	, ۸۰۲	, ۸۰۰	, ۷۹۹
			۱۵۷۲, ۱۵۷۴, ۱۵۷۵, ۱۵۷۷	, ۸۳۳	, ۸۳۲	, ۸۲۹	, ۸۲۵	, ۸۲۱
			۱۵۸۳, ۱۵۸۶, ۱۵۸۵, ۱۵۸۸	, ۸۴۷	, ۸۴۳	, ۸۴۱	, ۸۴۰	, ۸۳۷
				, ۸۵۴	, ۸۵۲	, ۸۵۱	, ۸۵۰	, ۸۴۹
				, ۸۸۸	, ۸۷۱	, ۸۶۵	, ۸۶۳	, ۸۶۲
				, ۹۲۶	, ۹۰۴	, ۸۹۷	, ۸۹۳	, ۸۹۲
				, ۱۰۳۶, ۱۰۴۴	, ۱۰۳۱	, ۹۳۹	, ۹۳۱	, ۹۳۱

حاج سید علی اصغر بهاری ۳۲۱	۱۵۸۹, ۱۵۹۱, ۱۵۹۴, ۱۵۹۷
حبیبی ۱۲۸۳	۱۶۰۰, ۱۶۰۱, ۱۶۰۴, ۱۶۰۶
حجتی کرمانی ۱۱۶۵	۱۶۰۸, ۱۶۱۱, ۱۶۱۲, ۱۶۱۴
حذف رئیس جمهوری ۱۱۴۲	۱۶۱۵, ۱۶۱۶, ۱۶۱۸, ۱۶۱۹
۱۱۴۳, ۱۱۵۳, ۱۱۵۹	۱۶۲۲, ۱۶۲۳, ۱۶۲۵, ۱۶۲۶
حزب ایران ۱۷۷	جیرفت ۶۹۱, ۶۹۲, ۹۳۶, ۱۰۲۱
حزب توده ۱۳۵, ۲۲۱, ۳۰۶, ۴۱۳	۱۰۲۲, ۱۰۲۳, ۱۰۲۴, ۱۰۳۶
۶۲۴, ۶۷۰, ۶۷۱, ۷۵۵, ۷۵۷	چالدران ۹۳۰, ۱۱۷۸, ۱۲۶۲
۷۶۰, ۱۰۷۲, ۱۰۷۳, ۱۰۷۵	چالوس ۳۰۸, ۷۳۸
۱۱۳۴, ۱۱۵۸, ۱۱۹۸, ۱۲۰۷	چریکهای فدایی خلق ۳۲۶, ۶۷۱
۱۲۲۶, ۱۳۳۳, ۱۴۲۴, ۱۴۶۶	چریکهای فدایی خلق ۶۲۴
حزب کمونیست ۹۴۲, ۹۴۴, ۹۵۸	چکسلواکی ۷۵۸, ۸۶۶, ۹۸۲
۹۹۰, ۱۴۲۱, ۱۵۲۰, ۱۵۲۱	چماق ۱۵۵, ۲۹۱, ۳۶۰, ۶۱۴
حسن صباح ۱۳۳۸	۸۸۷, ۹۱۰, ۱۰۵۱, ۱۰۵۶, ۱۱۱۲
حسین خمینی ۱۱۵	۱۱۱۳, ۱۱۳۶, ۱۱۳۹, ۱۱۴۱
حسینیه ارشاد ۶۲۰	۱۱۵۶, ۱۱۵۸, ۱۱۶۰, ۱۱۶۱
حسین ۱۱۶, ۱۳۰, ۱۸۵, ۴۰۶	۱۱۹۷, ۱۲۱۰, ۱۲۸۰, ۱۲۸۹
۴۲۰, ۵۵۳, ۶۰۳, ۶۱۵, ۶۲۲	۱۴۴۶
۶۳۷, ۶۴۸, ۶۹۰, ۷۳۲, ۸۴۴	چماقداران ۶۱۴, ۹۰۹, ۹۱۰
۱۰۰۶, ۱۲۱۰, ۱۲۲۴, ۱۳۳۰	۱۰۴۹, ۱۰۵۰, ۱۰۵۲, ۱۰۵۸
۱۳۷۲, ۱۴۴۶	۱۰۷۰, ۱۱۱۳, ۱۱۵۶, ۱۱۶۹
حسین بن علی ۱۰۰۶, ۶۳۷	۱۱۸۹, ۱۱۹۹, ۱۲۸۰, ۱۴۴۶
حسین خمینی ۶۴۸, ۶۲۲	چماقدارها ۱۰۵۶, ۱۰۵۸, ۱۱۵۶
حسین عرفانی ۱۸۵	۱۱۵۷, ۱۱۹۳, ۱۲۳۲
حسینیه بنی فاطمه ۲۳۴	چماقداری ۱۱۱۲, ۱۱۵۲, ۱۱۵۶
حضرت موسی ۱۲۳۷	۱۱۵۷, ۱۱۵۹, ۱۱۶۱, ۱۲۷۹
حکومت قانون ۴۵۳, ۶۶۲, ۸۰۸	چماقداری ۹۱۱, ۱۰۵۳, ۱۰۵۸
۱۳۱۴, ۱۳۶۲, ۱۳۶۴	۱۱۸۸, ۱۱۸۹, ۱۱۹۶, ۱۲۳۰
حمله مغول ۶۷۸, ۱۴۸۵	۱۲۷۹, ۱۲۸۰, ۱۲۸۱, ۱۲۸۴
خامنه ای ۱۱۵۲	۱۳۶۵, ۱۴۴۵, ۱۴۴۶
	چنگیزخان مغول ۶۷۸
	چین ۱۷۷, ۱۲۸۲, ۱۴۶۴



٦٩٠ ، ٦٩٥ ، ٦٩٦ ، ٩١٨ ، ١٠١٣ ،  
١٤١٤ ، ١٤٢٠ ، ١٤٤٦  
خواف ٢٦٧

خوزستان ١٠٣ ، ١١٩ ، ١٣٠ ، ١٣١ ،  
١٣٨ ، ١٥٣ ، ١٥٧ ، ١٦٠ ، ١٦٤ ،  
٢١٤ ، ٢٨٠ ، ٢٩١ ، ٣١٨ ، ٣٢٤ ،  
٣٤٩ ، ٣٧٢ ، ٣٨٨ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ،  
٣٩٦ ، ٣٩٧ ، ٣٩٩ ، ٤٠٥ ، ٤١٣ ،  
٤١٥ ، ٤١٨ ، ٤٢٦ ، ٤٣٣ ، ٤٤٧ ،  
٤٥٤ ، ٤٦٥ ، ٤٦٦ ، ٤٦٨ ، ٤٧٧ ،  
٤٨٢ ، ٤٨٧ ، ٥٠٢ ، ٥١٠ ، ٥١١ ،  
٥١٨ ، ٥٢٠ ، ٥٢٣ ، ٥٢٧ ، ٥٣٦ ،  
٥٤٠ ، ٥٤٦ ، ٥٤٧ ، ٥٤٩ ، ٥٦٤ ،  
٥٧٠ ، ٥٧٢ ، ٥٩٨ ، ٥٩٩ ، ٦٠٢ ، ٦٠٤ ،  
٦٠٧ ، ٦١١ ، ٦١٨ ، ٦٢٦ ، ٦٢٨ ،  
٦٤٧ ، ٦٦٧ ، ٦٧٥ ، ٦٨٦ ، ٧١٠ ،  
٧١٤ ، ٧٢٨ ، ٧٣٧ ، ٧٤٠ ، ٧٤٤ ،  
٧٤٦ ، ٧٥١ ، ٧٦٨ ، ٧٨٣ ، ٧٩٣ ،  
٨٣٧ ، ٨٤٣ ، ٨٥٠ ، ٨٧٠ ، ٨٩١ ،  
٩١٦ ، ١١٠٣ ، ١١٠٧ ، ١١١٥ ،  
١١١٧ ، ١١٥٤ ، ١١٥٨ ، ١٢٠٠ ،  
١٢٠٣ ، ١٢٢٥ ، ١٢٨٨ ، ١٢٨٩ ،  
١٢٩٥ ، ١٣٣٢ ، ١٣٣٣ ، ١٣٤٤ ،  
١٣٤٥ ، ١٣٨٩ ، ١٤١٤ ، ١٤٣٧ ،  
١٤٤٠ ، ١٤٤٣ ، ١٤٤٤ ، ١٤٤٥ ،  
١٤٥٠ ، ١٤٦٧ ، ١٤٩٩

خیامی ١٤٥٩

خیانت ٤٤٩ ، ٤٥٥ ، ٥٠٥ ، ٦١٠ ،  
٦٨٦ ، ٦٨٧ ، ٦٩٨ ، ٧٣٣ ، ٧٧٦ ،  
٧٨٨ ، ٧٩١ ، ٧٩٥ ، ٩١٦ ، ٩٣٠ ،  
١١٨٦ ، ١٢٤٣ ، ١٢٤٤ ، ١٣٠٧ ،  
١٣١٨ ، ١٤٣٩ ، ١٤٤٤ ، ١٤٨٩ ،  
دادستان انقلاب اسلامی ٧٥٠

دادستان کل ١٠٣ ، ١٢٠ ، ١٨٥ ،  
١٩٨ ، ٢٣٩ ، ٢٧٨ ، ٢٨٤ ، ٣٦٧ ،

خامنه‌ای ١٣٤ ، ٥٠٥ ، ٦٠٢ ، ٦٣٠ ،  
٦٧٧ ، ٦٨٥ ، ٦٨٦ ، ٦٨٩ ، ٧٤٣ ،  
١٢٢٥

خانم تاجر ١٤١٩

خانم گاندی ٣٤٠

خبرگزاری پارس ٢٩٤ ، ٣٢٦ ، ٣٥٧ ،  
٦٣٥ ، ١٢٤٦ ، ١٢٤٧

خراسان ١٢٧ ، ٢٥٣ ، ٢٦٦ ، ٢٨٦ ،  
٦٧٢ ، ٨٦٨ ، ١٠١١ ، ١٢١٩ ، ١٢٢٧ ،  
١٢٤٤ ، ١٤٦٧ ، ١٤٦٨ ، ١٥٠٨ ،  
١٥١٢ ، ١٥١٤

خرم آباد ١٧٤ ، ١٧٦ ، ٤٧٧ ، ٥٣٣ ،  
١٤٣٨ ، ١٥٠٨

خرمشهر ٣٨١ ، ٣٨٥ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ،

٣٩٦ ، ٣٩٧ ، ٤٠٥ ، ٤٢٢ ، ٤٢٦ ،  
٤٢٧ ، ٤٢٨ ، ٤٢٩ ، ٤٣٠ ، ٤٣١ ،  
٤٣٣ ، ٤٣٥ ، ٤٦٦ ، ٤٧٣ ، ٤٧٥ ،  
٤٧٨ ، ٤٧٩ ، ٤٨٢ ، ٤٨٣ ، ٤٨٤ ،  
٤٨٧ ، ٤٨٩ ، ٤٩٥ ، ٤٩٦ ، ٤٩٨ ،  
٥٠٢ ، ٥١١ ، ٥١٤ ، ٥١٨ ، ٥٧٠ ،  
٥٧١ ، ٦٣١ ، ٦٣٤ ، ٦٣٨ ، ٧١٤ ،  
١٠٦١ ، ١٢٠٩ ، ١٢٦٠

خروشچف ٩٨٤ ، ٩٩٣ ، ١٥٢١

خسرو زندی فر ١٥٢٠

خسرو قشقای ٣٠٧

خلافت اموی ٦١٥ ، ٩١٥

خلخال ٢٨٠ ، ٢٩٩ ، ٤٢٥ ، ٥٩٥ ،  
٦٦٦ ، ٧٥٠ ، ١١٨٧ ، ١٣٦٥

خمینی ١١٥ ، ١٤٣ ، ٢٠٢ ، ٣٠٦ ،  
١٠٧٣ ، ١٠٧٢

خمینی ١١٦ ، ١٣٠ ، ١٥٨ ، ١٦٤ ،  
١٧٥ ، ١٨٢ ، ٣١٢ ، ٣٤٦ ، ٣٨٩ ،

دوگل ۱۲۶۷, ۱۳۱۵	۴۳۸, ۵۰۴, ۵۴۴, ۵۴۵, ۵۵۳
دهخدا ۱۳۶۱	۵۹۵, ۶۵۲, ۹۱۱, ۱۲۳۰
دیکتاتوری ۱۱۰۹	۸۲۶, ۳۰۰, ۵۹۵, ۶۷۵
رادیو کانادا ۴۲۹	۵۹۷, ۵۹۶, ۵۹۲
رادیو تلویزیون ۱۱۵, ۱۲۵, ۱۵۰	۱۲۱۴
۱۶۳, ۱۶۵, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۸	دریای عمان ۱۲۹۱
۲۰۱, ۲۱۵, ۲۱۷, ۲۲۱, ۲۲۹	دزفول ۱۸۰, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۲۳
۲۷۳, ۲۹۹, ۳۸۴, ۴۱۴, ۴۱۶	۴۳۳, ۴۳۶, ۴۷۹, ۴۸۲, ۴۸۹
۴۳۲, ۴۶۳, ۴۷۳, ۵۰۵, ۵۴۲	۴۹۹, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۰۶, ۵۲۰
۵۴۳, ۵۴۴, ۵۴۵, ۵۵۵, ۵۶۱	۵۲۵, ۵۲۶, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۲۹
۵۶۲, ۵۶۳, ۵۷۳, ۶۱۹, ۶۳۴	۵۴۱, ۵۶۵, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۸۳
۶۵۱, ۶۵۳, ۶۵۶, ۶۸۴, ۶۸۶	۶۱۹, ۶۴۰, ۶۴۵, ۶۸۹, ۷۸۸
۶۹۶, ۷۲۹, ۹۳۵, ۹۳۷, ۹۴۱	۸۷۱, ۱۳۸۱, ۱۳۸۵
۱۰۵۸, ۱۲۸۰, ۱۳۲۱, ۱۳۳۱	دستگاه قضایی ۱۸۲, ۲۱۰, ۲۹۸
۱۴۸۷, ۱۴۹۱	۳۶۷, ۴۵۸, ۴۵۹, ۵۷۲, ۵۸۵
رادیو کانادا ۴۲۹, ۶۷۰	۵۹۵, ۶۱۶, ۶۵۱, ۹۲۷, ۹۹۳
رادیو و تلویزیون ۱۶۴, ۱۶۷, ۱۸۸	۱۰۵۵, ۱۰۵۸, ۱۱۹۶, ۱۲۸۱
۱۹۴, ۱۹۷, ۳۰۴, ۳۴۱, ۳۵۰	۱۳۳۹, ۱۳۶۴, ۱۳۶۵, ۱۳۶۶
۴۷۶, ۶۱۳, ۶۱۹, ۷۰۳, ۷۲۹	۱۴۱۲, ۱۵۱۲
۹۰۴, ۹۳۷, ۹۷۳, ۱۰۵۶, ۱۳۱۷	دکتر جعفریان ۱۰۳
۱۴۸۸	دکتر چمران ۲۰۳, ۲۲۸, ۳۹۹
ربانی شیرازی ۴۵۷, ۱۳۳۸	۴۰۳, ۴۲۳, ۴۷۵, ۶۰۰, ۶۰۲
رجایی ۲۷۶, ۱۱۵۲, ۱۱۷۰	۸۳۱, ۱۴۵۱, ۱۴۷۵
رجایی ۲۰۴, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۵	دکتر حفقو ۲۰۸
۲۲۸, ۲۳۵, ۲۵۳, ۲۶۲, ۲۷۴	دکتر سحابی ۱۱۸۷
۲۷۵, ۲۷۶, ۲۷۷, ۲۷۹, ۲۸۴	دکتر سنجابی ۱۷۶, ۴۵۶
۲۸۶, ۳۰۲, ۳۰۴, ۳۰۶, ۳۰۸	دکتر شیبانی ۱۹۸, ۴۶۸, ۶۳۷
۳۰۹, ۳۱۰, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۳۱	دکتر فخر ۲۹۹
۳۴۸, ۳۵۱, ۴۰۶, ۴۶۲, ۴۹۴	دکتر مکرری ۲۲۲
۵۳۶, ۶۷۰, ۶۹۰, ۶۹۱, ۷۳۵	دکتر ممکن ۱۳۸۷, ۱۴۸۷
۱۳۳۴	دمکرات ۸۸۹, ۱۱۱۴
رجوی ۳۵۹	

۹۹۵ ، ۹۹۶ ، ۹۹۷ ، ۱۰۲۷ ، ۱۲۱۸ ،  
 ۱۲۶۷ ، ۱۲۷۷ ، ۱۲۸۵ ، ۱۲۹۱ ،  
 ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۵ ، ۱۳۱۹ ، ۱۴۰۶ ،  
 ۱۴۰۷ ، ۱۴۱۶ ، ۱۴۲۴ ، ۱۴۷۳ ،  
 ۱۵۲۰ ، ۱۵۲۱ ، ۱۵۲۲ ،  
 رهبری ۱،۰۶ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۶ ،  
 ۱۶۱ ، ۱۷۷ ، ۲۷۱ ، ۳۰۳ ، ۳۲۷ ،  
 ۳۴۶ ، ۳۵۳ ، ۴۰۹ ، ۴۲۴ ، ۴۶۰ ،  
 ۴۶۵ ، ۴۹۴ ، ۵۰۳ ، ۵۰۹ ، ۵۶۳ ،  
 ۵۷۲ ، ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۹۱ ، ۶۰۶ ،  
 ۶۱۱ ، ۶۴۹ ، ۶۶۱ ، ۶۸۳ ، ۶۹۵ ،  
 ۷۰۱ ، ۷۲۹ ، ۷۴۸ ، ۷۵۱ ، ۸۱۵ ،  
 ۸۱۹ ، ۸۲۸ ، ۸۳۶ ، ۸۶۲ ، ۸۸۲ ،  
 ۸۸۷ ، ۸۹۴ ، ۸۹۶ ، ۸۹۷ ، ۹۰۴ ،  
 ۹۱۳ ، ۹۱۵ ، ۹۱۶ ، ۹۱۸ ، ۹۱۹ ،  
 ۹۲۰ ، ۹۲۲ ، ۹۲۵ ، ۹۲۹ ، ۹۴۷ ، ۹۶۰ ،  
 ۹۶۵ ، ۹۹۳ ، ۱۱۸۶ ، ۱۱۹۵ ، ۱۱۹۶ ،  
 ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۳۷ ، ۱۲۴۹ ،  
 ۱۲۵۰ ، ۱۲۵۸ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۵ ،  
 ۱۲۷۹ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۸۷ ،  
 ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۵۸ ،  
 ۱۳۷۳ ، ۱۳۸۸ ، ۱۴۱۵ ، ۱۵۰۴ ،  
 ۱۵۲۱ ، ۱۵۲۲ ، ۱۵۲۳ ،  
 ریگان ۱،۰۶۴ ، ۱،۰۷۲ ، ۱،۰۷۳ ،  
 ۱،۰۹۹ ، ۱،۱۱۲ ، ۱،۱۲۲ ، ۱،۱۲۵ ،  
 ریگان ۵۳۴ ، ۸۱۱ ، ۸۱۲ ، ۸۸۸ ،  
 ۱،۰۲۶ ، ۱،۰۳۸ ، ۱،۰۴۵ ، ۱،۰۴۶ ،  
 ۱،۳۰۹ ، ۱،۴۱۶ ، ۱۵۱۶ ،  
 رئیس جمهور ۲ ، ۱،۰۴ ، ۱۱۰ ، ۱۲۳ ،  
 ۱۲۹ ، ۱۳۵ ، ۱۵۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ،  
 ۱۸۳ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ،  
 ۲۰۲ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷ ،  
 ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۱ ،  
 ۲۳۶ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۶۵ ، ۲۷۲ ،  
 ۲۷۶ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷ ، ۳۰۴ ، ۳۰۶ ،

رژیم سابق ۱،۴۵ ، ۱،۰۸۹ ، ۱،۰۹۱ ،  
 ۱۱۰۸ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۷ ،  
 رژیم شاه ۲۹۷ ، ۳۲۷ ، ۴۵۹ ، ۵۶۲ ،  
 ۶۲۰ ، ۶۷۸ ، ۷۶۵ ، ۷۸۹ ، ۸۸۸ ،  
 ۸۹۳ ، ۸۹۵ ، ۱،۰۱۳ ، ۱،۱۹۳ ، ۱،۲۷۲ ،  
 ۱۲۸۴ ، ۱۳۷۳ ، ۱۵۰۲ ، ۱۵۲۸ ،  
 رسولی ۱۲۲ ، ۱۲۲۵ ،  
 رضا صدر ۱۳۶۴ ،  
 رضاخان ۲۳۶ ، ۲۳۶ ، ۸۸۳ ، ۹۵۷ ، ۱،۰۹۳ ،  
 ۱۱۷۲ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۳۷ ، ۱۵۲۱ ،  
 رفسنجانى ۲۳۵ ، ۲۵۵ ، ۲۸۴ ، ۴۸۹ ،  
 ۶۷۰ ، ۶۷۳ ، ۶۹۱ ، ۱۲۲۵ ،  
 روزنامه اطلاعات ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۵ ،  
 ۱۱۲۶ ، ۱۱۲۹ ، ۱۱۵۷ ،  
 روزنامه انقلاب اسلامی ۲۸۹ ، ۲۹۴ ،  
 ۵۱۸ ، ۵۷۲ ، ۶۱۵ ، ۶۲۳ ، ۶۶۵ ،  
 ۷۸۱ ، ۷۸۷ ، ۱۰۲۳ ،  
 روزنامه آیندگان ۶۱۴ ،  
 روزنامه میزان ۶۱۴ ، ۶۲۳ ، ۷۴۹ ،  
 ۱۳۶۴ ، ۱۳۶۵ ، ۱۳۷۶ ،  
 روزنامه «اطلاعات» ۱۱۲۵ ،  
 روستای محمدآباد ۲۶۴ ،  
 روسیه ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۶۷ ، ۱۷۷ ،  
 ۲۹۰ ، ۳۰۲ ، ۳۸۲ ، ۳۸۶ ، ۴۰۲ ،  
 ۴۶۵ ، ۴۶۹ ، ۴۹۸ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ،  
 ۷۰۴ ، ۷۵۶ ، ۷۵۸ ، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ،  
 ۸۳۰ ، ۸۹۲ ، ۹۰۴ ، ۹۴۲ ، ۹۴۳ ،  
 ۹۴۵ ، ۹۴۷ ، ۹۴۸ ، ۹۵۰ ، ۹۵۱ ،  
 ۹۵۳ ، ۹۵۷ ، ۹۵۸ ، ۹۶۰ ، ۹۶۱ ،  
 ۹۶۴ ، ۹۶۵ ، ۹۶۶ ، ۹۶۸ ، ۹۶۹ ،  
 ۹۷۰ ، ۹۷۲ ، ۹۷۶ ، ۹۷۹ ، ۹۸۴ ،  
 ۹۸۵ ، ۹۸۷ ، ۹۹۰ ، ۹۹۲ ، ۹۹۴ ،

, ۳۳۵	, ۳۳۴	, ۳۳۰	, ۳۲۸	, ۳۲۶	, ۳۲۸	, ۳۲۶	, ۳۱۳	, ۳۱۱	, ۳۰۷
, ۳۵۹	, ۳۵۸	, ۳۴۸	, ۳۴۴	, ۳۳۶	, ۳۵۸	, ۳۵۵	, ۳۴۹	, ۳۴۲	, ۳۳۵
, ۴۱۴	, ۴۰۴	, ۳۹۳	, ۳۹۵	, ۳۹۱	, ۳۹۴	, ۳۹۱	, ۳۶۴	, ۳۶۰	, ۳۵۹
, ۴۴۱	, ۴۳۷	, ۴۳۶	, ۴۳۵	, ۴۱۸	, ۴۰۹	, ۴۰۷	, ۴۰۵	, ۴۰۱	, ۳۹۸
, ۴۷۴	, ۴۶۴	, ۴۶۳	, ۴۶۲	, ۴۴۹	, ۴۶۲	, ۴۴۷	, ۴۴۶	, ۴۳۲	, ۴۱۸
, ۵۰۳	, ۴۹۶	, ۴۹۵	, ۴۸۵	, ۴۷۵	, ۴۹۲	, ۴۷۶	, ۴۷۴	, ۴۷۳	, ۴۶۳
, ۶۰۹	, ۵۷۳	, ۵۶۲	, ۵۵۵	, ۵۳۵	, ۵۳۶	, ۵۱۹	, ۵۰۵	, ۴۹۵	, ۴۹۴
, ۶۴۱	, ۶۲۳	, ۶۱۹	, ۶۱۴	, ۶۱۰	, ۵۶۷	, ۵۶۶	, ۵۶۲	, ۵۵۹	, ۵۵۵
, ۶۵۲	, ۶۵۱	, ۶۴۹	, ۶۴۸	, ۶۴۴	, ۶۴۱	, ۶۴۰	, ۶۲۲	, ۶۰۷	, ۵۸۷
, ۷۰۳	, ۶۹۶	, ۶۹۱	, ۶۹۰	, ۶۷۱	, ۶۶۹	, ۶۵۴	, ۶۵۱	, ۶۴۸	, ۶۴۳
, ۷۳۲	, ۷۳۰	, ۷۲۹	, ۷۲۱	, ۷۱۸	, ۶۸۵	, ۶۷۴	, ۶۷۳	, ۶۷۱	, ۶۷۰
, ۷۷۷	, ۷۷۰	, ۷۵۱	, ۷۳۶	, ۷۳۳	, ۷۲۹	, ۶۹۶	, ۶۹۵	, ۶۹۱	, ۶۹۰
, ۸۱۳	, ۸۱۱	, ۸۰۳	, ۸۰۱	, ۷۹۰	, ۷۴۳	, ۷۴۲	, ۷۳۶	, ۷۳۵	, ۷۳۲
, ۸۶۸	, ۸۳۸	, ۸۳۲	, ۸۲۹	, ۸۲۲	, ۸۰۰	, ۷۸۷	, ۷۸۵	, ۷۵۰	, ۷۴۹
, ۸۸۵	, ۸۸۴	, ۸۸۳	, ۸۷۲	, ۸۷۰	, ۸۶۸	, ۸۴۳	, ۸۲۹	, ۸۲۴	, ۸۱۶
, ۹۲۵	, ۹۲۳	, ۹۰۴	, ۹۰۲	, ۸۸۶	, ۹۰۲	, ۸۸۵	, ۸۸۳	, ۸۷۲	, ۸۷۰
, ۱۰۳۷	, ۱۰۲۶	, ۹۳۴	, ۹۲۷	, ۹۲۶	, ۱۰۱۰	, ۹۶۱	, ۹۳۴	, ۹۱۳	, ۹۰۸
, ۱۱۹۶	, ۱۱۸۷	, ۱۰۵۷	, ۱۰۵۶	, ۱۰۵۶	, ۱۰۳۲	, ۱۰۲۸	, ۱۰۲۴	, ۱۰۱۳	, ۱۰۱۳
, ۱۲۳۳	, ۱۲۲۷	, ۱۲۲۶	, ۱۲۰۴	, ۱۲۰۴	, ۱۰۵۴	, ۱۰۵۳	, ۱۰۵۱	, ۱۰۳۷	, ۱۰۳۷
, ۱۲۹۶	, ۱۲۸۰	, ۱۲۵۳	, ۱۲۴۷	, ۱۲۴۷	, ۱۱۸۸	, ۱۱۸۳	, ۱۰۵۷	, ۱۰۵۵	, ۱۰۵۵
, ۱۳۴۲	, ۱۳۲۸	, ۱۳۲۴	, ۱۳۲۱	, ۱۳۲۱	, ۱۱۹۸	, ۱۱۹۶	, ۱۱۹۲	, ۱۱۸۹	, ۱۱۸۹
, ۱۴۱۱	, ۱۳۷۸	, ۱۳۴۴	, ۱۳۴۳	, ۱۳۴۳	, ۱۲۶۷	, ۱۲۴۴	, ۱۲۳۰	, ۱۲۱۰	, ۱۲۱۰
, ۱۴۶۸	, ۱۴۵۴	, ۱۴۳۹	, ۱۴۱۸	, ۱۴۱۸	, ۱۳۶۵	, ۱۳۴۳	, ۱۳۳۱	, ۱۲۸۷	, ۱۲۸۷
, ۱۴۸۳	, ۱۴۸۲	, ۱۴۷۰	, ۱۴۶۹	, ۱۴۶۹	, ۱۴۳۳	, ۱۴۱۱	, ۱۴۱۰	, ۱۳۸۵	, ۱۳۸۵
, ۱۵۰۴	, ۱۵۰۲	, ۱۴۸۵	, ۱۴۸۴	, ۱۴۸۴	, ۱۴۷۷	, ۱۴۷۲	, ۱۴۶۲	, ۱۴۵۴	, ۱۴۵۴
		, ۱۵۲۰	, ۱۵۰۶	, ۱۵۰۶	, ۱۴۸۸	, ۱۴۸۵	, ۱۴۸۴	, ۱۴۷۸	, ۱۴۷۸
, ۲۹۶	, ۲۲۹	, ۲۱۴	رئیس ستاد	, ۲۱۴	, ۱۵۰۴	, ۱۵۰۲	, ۱۴۹۰	, ۱۴۸۹	, ۱۴۸۹
, ۳۸۵	, ۳۷۳	, ۳۷۲	, ۳۷۰	, ۳۵۱			۱۵۲۶	, ۱۵۰۸	, ۱۵۰۸
, ۴۰۷	, ۴۰۳	, ۴۰۱	, ۳۸۹	, ۳۸۸	, ۱۲۹	, ۱۲۲	, ۱۰۶	رئیس جمهوری	, ۱۲۹
, ۴۴۸	, ۴۴۰	, ۴۳۵	, ۴۲۰	, ۴۱۱	, ۱۷۵	, ۱۷۱	, ۱۶۵	, ۱۵۲	, ۱۳۳
, ۴۸۵	, ۴۷۸	, ۴۷۵	, ۴۷۱	, ۴۵۴	, ۱۹۲	, ۱۸۹	, ۱۸۴	, ۱۸۳	, ۱۸۲
, ۶۸۹	, ۶۷۵	, ۶۰۰	, ۵۴۷	, ۵۲۵	, ۲۰۹	, ۱۹۹	, ۱۹۸	, ۱۹۶	, ۱۹۳
, ۸۶۳	, ۸۳۱	, ۷۴۴	, ۷۴۳	, ۷۲۳	, ۲۲۷	, ۲۲۶	, ۲۱۸	, ۲۱۷	, ۲۱۶
			, ۱۴۸۳	, ۱۲۳۰	, ۲۴۴	, ۲۳۹	, ۲۳۷	, ۲۳۶	, ۲۳۱
			رئیس مجلس	, ۵۳۷	, ۳۰۸	, ۳۰۴	, ۲۸۵	, ۲۷۹	, ۲۵۶
			زابل	, ۱۸۵	, ۳۱۹	, ۳۱۴	, ۳۱۳	, ۳۱۱	, ۳۱۰

سرپل ذهاب ۲۴۰, ۳۳۲, ۳۵۵,  
۴۰۵, ۳۵۶

سران هشت کشور ۱۱۴۴

سربازان ۱۰۹, ۱۱۲, ۱۱۳, ۲۷۰,  
۳۱۵, ۳۵۳, ۳۵۵, ۳۸۹, ۳۹۳,

۳۹۵, ۴۲۳, ۴۳۴, ۴۵۰, ۴۵۲,  
۵۲۱, ۵۲۷, ۵۳۳, ۵۳۴, ۵۶۴,

۵۶۵, ۵۷۸, ۵۷۹, ۵۸۹, ۶۰۳,  
۶۱۱, ۶۲۶, ۶۲۸, ۶۳۰, ۶۳۱,

۶۳۲, ۶۳۴, ۶۷۷, ۷۶۰, ۷۶۱,  
۷۸۲, ۷۸۲, ۸۲۰, ۸۲۸, ۸۳۹, ۸۵۲,

۸۶۳, ۸۶۵, ۸۸۹, ۹۷۵, ۱۰۶۰,  
۱۱۱۷, ۱۲۵۸, ۱۳۷۷, ۱۴۲۹,  
۱۴۷۵, ۱۴۸۵

سرپل ذهاب ۳۲۲, ۳۵۵, ۴۰۸,  
۴۱۸, ۵۶۹, ۱۴۳۶

سرگرد شیرازی ۴۱

سرلشکر باقری ۲۱

سرمایه داری آلمان ۷۷۵

سروان فرهانی ۱۳۷۷

سرهنگ شکرریز ۱۲۶۰

سرهنگ آذین ۴۲۰, ۵۸۰, ۶۰۰,  
۶۰۲, ۷۲۳

سرهنگ بزرگ مهر ۱۳۵۹

سرهنگ بزرگمهر ۱۴۴۸

سرهنگ حشمت ۸۳۱

سرهنگ عطاریان ۴۱۶, ۵۶۸,

سرهنگ فروزان ۳۷۹, ۴۸۷, ۴۸۹,  
۷۸۳, ۱۲۶۰

سرهنگ فکوری ۴۲۰, ۶۴۵,

سرهنگ قذافی ۱۴۱۵

زن ۱۱۷, ۲۵۴, ۲۵۷, ۲۶۸, ۳۲۹,  
۴۳۸, ۴۷۲, ۵۲۵, ۹۷۲, ۹۹۸,

۱۰۴۲, ۱۰۴۳, ۱۰۴۴, ۱۰۸۰,  
۱۰۸۱, ۱۰۸۲, ۱۰۸۳, ۱۰۸۵,

۱۰۸۶, ۱۳۴۷, ۱۳۷۷, ۱۳۸۸,  
۱۳۹۰, ۱۳۹۱, ۱۳۹۲, ۱۳۹۳,

۱۳۹۵, ۱۳۹۶, ۱۳۹۸, ۱۴۰۱,  
۱۵۰۴

زندان ۳۰۰, ۴۲۵, ۵۸۴, ۵۸۵,  
۵۹۵, ۵۹۶, ۶۰۶, ۶۱۸, ۶۱۵,

۶۲۹, ۶۵۳, ۶۶۶, ۶۷۹, ۶۸۵,  
۸۹۹, ۹۳۵, ۹۴۰, ۱۰۶۸, ۱۰۴۶,

۱۰۶۹, ۱۰۷۴, ۱۱۲۱, ۱۱۳۳,  
۱۱۳۹, ۱۱۴۰, ۱۱۴۱, ۱۱۹۷,

۱۲۰۵, ۱۳۲۷, ۱۳۴۵, ۱۳۵۶,  
۱۴۶۹

زندانیان سیاسی ۱۵۱۱, ۱۵۱۲

ژاپن ۳۳۲, ۱۲۲۶, ۱۲۶۶, ۱۲۶۷,  
۱۲۹۱, ۱۴۲۲, ۱۴۱۳

ژاندارمری ۱۱۴, ۲۰۸, ۲۴۰, ۲۴۱,  
۲۴۵, ۳۰۱, ۳۰۸, ۳۱۸, ۳۵۲,

۳۷۶, ۳۷۹, ۳۹۰, ۴۰۰, ۴۳۳,  
۴۸۷, ۴۸۹, ۵۲۵, ۵۸۹, ۸۶۵,

۱۰۴۹, ۱۳۲۹, ۱۳۸۵, ۱۳۸۷,  
۱۴۵۳, ۱۵۱۸

ژیسکاردستن ۱۲۶۷

سادات ۳۷۱, ۸۱۳, ۱۴۱۳

سازمان ملل متحد ۴۳۱

ساواک ۱۹۵, ۸۹۵, ۹۱۰, ۹۲۹,  
۱۰۵۳, ۱۳۳۳, ۱۳۳۷, ۱۳۵۷,

۱۴۲۴

سبزواری ۱۸۵

سپاه پاسداران ۱۱۱

سید ضیاءالدین طباطبائی ۱۴۴۸  
سیستان ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۵۶،  
۳۵۷، ۳۶۲، ۷۴۶  
سیستم بانکی ۶۵۹  
شاهنامه فردوسی ۱۲۰۸  
شریعتی ۳۱۲، ۱۲۲۷، ۱۴۸۳،  
۱۵۱۹  
شطی ۴۱۱، ۴۱۲، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱،  
۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۴۸۴  
شکنجه ۱،۰۷۷، ۱،۱۳۳، ۱،۱۳۹،  
۱،۱۴۰، ۱،۱۴۱  
شکستن سانسور ۱۱۸۵، ۱۲۸۰  
شکنجه ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۳۵، ۴۷۷،  
۵۸۴، ۵۸۵، ۶۱۵، ۶۷۹، ۶۸۵،  
۶۹۹، ۷۰۰، ۷۲۶، ۷۹۰، ۸۷۵،  
۸۸۱، ۸۸۳، ۸۹۴، ۹۳۵، ۹۵۹،  
۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸،  
۱۳۷۹، ۱۴۳۵  
شلیپن ۹۹۴  
شمس تبریزی ۱۲۳۳، ۱۲۳۴،  
۱۲۶۱  
شورای انقلاب ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷،  
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱،  
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۷،  
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳،  
۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،  
۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۶۰،  
۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۱۶،  
۳۳۰، ۳۴۲، ۳۶۴، ۵۰۵، ۵۳۷،  
۵۴۴، ۶۱۷، ۶۶۰، ۶۷۴، ۱۲۱۳  
شورای عالی دفاع ۳۷۹، ۴۷۲،  
۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۹۴، ۵۱۹

سرهنگ کهتری ۶۳۱، ۱۲۶۰  
سرهنگ لاهوتی ۱۰۵۱  
سرهنگ وطن پور ۴۲۶، ۴۲۷  
سعید سنجابی ۳۵۹، ۱۳۷۸  
سعید محبی ۵۰۳  
سفیر سوئیس ۳۶۳، ۴۶۰، ۴۶۵  
سفیر شوروی ۱۳۲، ۳۸۶، ۱۳۶۱  
سکوتوره ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۳۰۵،  
۱۳۳۰، ۱۳۳۱  
سلامتیان ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۷۰  
سنجابی ۱۱۲۲  
سنگر ۱۲۱، ۳۱۴، ۳۹۴، ۴۳۵،  
۴۸۵، ۴۹۶، ۶۰۷، ۶۳۰، ۶۳۱،  
۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۶، ۸۴۰، ۸۵۲، ۸۶۲  
سوریه ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۸۸، ۷۵۷،  
۱۲۲۷، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶  
سوسنگرد ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۳، ۵۸۹،  
۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰،  
۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۲۷، ۶۴۵،  
۶۴۶، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۸، ۸۲۰،  
۸۲۹، ۱۱۰۷، ۱۱۱۷، ۱۴۴۰،  
۱۴۷۸، ۱۴۸۰، ۱۴۸۳  
سوسیالیزم سوئد ۷۱۴  
سوکوتوره ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶،  
۱۱۴۹، ۱۱۵۰  
سی بی اس ۱۱۲۲  
سیستان و بلوچستان ۱۴۳  
سیاست آمریکا ۱۲۹، ۷۸۸، ۸۱۱،  
۸۸۸، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳  
سیاست جنگ ۸۳۶

, ۹۳۷ , ۹۳۶ , ۸۹۰ , ۸۸۸ , ۸۴۴  
 , ۱۲۲۹ , ۱۲۲۴ , ۱۲۲۱ , ۱۲۰۰  
 , ۱۳۳۲ , ۱۳۳۰ , ۱۳۰۷ , ۱۲۹۵  
 , ۱۴۱۴ , ۱۴۱۳ , ۱۴۱۰ , ۱۳۷۲  
 ۱۴۸۰ , ۱۴۶۷ , ۱۴۳۶ , ۱۴۱۹  
 صراف ۱۳۱ , ۱۳۷ , ۱۴۳ , ۲۰۲  
 ۳۷۴ , ۳۷۳ , ۲۵۷  
 صفویه ۱۱۷۸ , ۱۲۶۷ , ۹۹۹  
 صیاد شیرازی ۲۴۲ , ۲۴۴ , ۲۸۹  
 ۳۵۷  
 ضد اسلام ۵۹۷ , ۶۵۵ , ۸۸۴  
 , ۱۱۴۹ , ۱۱۴۸ , ۱۱۳۶ , ۱۰۲۹  
 ۱۱۸۳  
 ضیاء الحق ۳۹۸ , ۴۰۴ , ۴۰۷ , ۴۱۱  
 ۴۳۹ , ۴۱۲  
 طارق عزیز ۵۹۸ , ۵۹۹  
 طالقانی ۱۱۵۴  
 طالقانی ۳۴۴ , ۳۶۸ , ۴۸۳ , ۱۳۴۷  
 ۱۴۲۶  
 طیس ۱۲۹ , ۱۵۱ , ۲۶۳ , ۲۶۴  
 ۱۰۷۶ , ۲۸۳  
 ظهیرنژاد ۲۴۱ , ۲۴۲ , ۲۴۴ , ۲۴۵  
 , ۳۷۹ , ۳۵۵ , ۳۵۳ , ۳۵۲ , ۲۴۶  
 , ۵۷۹ , ۵۷۷ , ۵۱۸ , ۴۸۷ , ۴۲۰  
 ۶۴۴ , ۶۰۳ , ۶۰۰  
 عثمانی ۱۲۰۸ , ۹۳۰ , ۶۴۳

, ۶۷۲ , ۵۵۹ , ۵۴۹ , ۵۴۵ , ۵۴۳  
 , ۸۱۳ , ۷۳۹ , ۷۰۷ , ۶۸۵ , ۶۷۵  
 , ۹۰۹ , ۸۹۱ , ۸۹۰ , ۸۶۴ , ۸۶۳  
 ۱۴۸۴ , ۱۴۴۷ , ۱۴۴۵ , ۱۴۴۳  
 شهید کشوری ۷۵۲ , ۷۵۱  
 شیراز ۲۰۶ , ۲۲۵ , ۳۰۰ , ۳۱۹  
 ۱۳۶۸ , ۱۲۶۲  
 شیلی ۱۷۷  
 صادق طباطبایی ۴۶۴  
 صالحی نجف آبادی ۱۲۸۴  
 صدام ۲۹۰ , ۳۶۳ , ۳۷۱ , ۳۸۶  
 , ۴۰۰ , ۴۰۱ , ۴۰۲ , ۴۰۶ , ۴۱۹  
 , ۴۲۴ , ۴۴۱ , ۴۴۸ , ۵۰۳ , ۵۱۶  
 , ۵۷۶ , ۵۷۸ , ۵۸۹ , ۵۹۹ , ۶۰۳  
 , ۶۱۸ , ۶۱۹ , ۶۲۰ , ۶۲۸ , ۶۴۹  
 , ۶۶۷ , ۶۸۰ , ۶۸۱ , ۷۴۰ , ۷۵۳  
 , ۷۸۱ , ۷۸۵ , ۷۸۷ , ۷۹۰ , ۷۹۳  
 , ۷۹۴ , ۷۹۵ , ۸۰۲ , ۸۰۸ , ۸۱۴  
 , ۸۲۱ , ۸۴۴ , ۸۸۸ , ۸۹۰ , ۸۹۱  
 , ۹۰۴ , ۹۳۶ , ۹۳۷ , ۹۴۰ , ۱۰۶۰  
 , ۱۰۶۱ , ۱۰۶۶ , ۱۰۷۶ , ۱۱۰۵  
 , ۱۲۰۰ , ۱۲۲۱ , ۱۲۲۴ , ۱۲۲۹  
 , ۱۲۹۵ , ۱۳۰۷ , ۱۳۳۰ , ۱۳۳۲  
 , ۱۳۷۲ , ۱۴۱۰ , ۱۴۱۳ , ۱۴۱۵  
 , ۱۴۱۷ , ۱۴۱۹ , ۱۴۲۰ , ۱۴۲۲  
 , ۱۴۳۶ , ۱۴۳۹ , ۱۴۵۰ , ۱۴۶۷  
 ۱۴۸۰  
 صدام حسین ۲۹۰ , ۳۶۳ , ۳۷۱  
 , ۳۸۶ , ۴۰۰ , ۴۰۱ , ۴۰۲ , ۴۰۶  
 , ۴۲۰ , ۴۲۴ , ۴۴۱ , ۵۱۶ , ۵۷۶  
 , ۵۷۸ , ۵۸۹ , ۵۹۹ , ۶۰۳ , ۶۱۸  
 , ۶۱۹ , ۶۲۰ , ۶۴۹ , ۶۶۷ , ۶۸۱  
 , ۷۸۱ , ۷۸۵ , ۷۸۷ , ۷۹۰ , ۷۹۳  
 , ۷۹۴ , ۸۰۲ , ۸۰۸ , ۸۱۴ , ۸۲۱





فرهنگ ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،

۱۲۸، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۳۸،

۴۰۹، ۴۳۵، ۴۵۴، ۵۵۰، ۵۵۱،

۵۶۵، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۱،

۶۹۷، ۶۹۹، ۷۱۵، ۷۳۱، ۷۴۹،

۷۵۸، ۷۶۲، ۷۷۰، ۷۷۶، ۸۰۲،

۸۰۳، ۸۰۶، ۸۱۴، ۸۴۱، ۸۸۰،

۹۰۷، ۹۱۰، ۹۳۳، ۹۶۱، ۹۹۵،

۱۰۶۶، ۱۰۸۶، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰،

۱۱۰۱، ۱۱۲۲، ۱۱۵۰، ۱۱۷۷،

۱۱۹۸، ۱۲۲۳، ۱۲۲۰، ۱۲۴۸،

۱۲۷۶، ۱۲۷۸، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴،

۱۲۹۰، ۱۲۹۹، ۱۳۳۹، ۱۴۵۶،

۱۴۶۷، ۱۵۰۷،

فضلی نژاد ۲۲۱

فکوری ۱۴۰

فلاحیان ۳۸۹، ۴۶۶

فلاحی ۱۹۷، ۳۵۶، ۳۸۸، ۳۸۹،

۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۲۰، ۴۲۸،

۴۵۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۷، ۴۹۰،

۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۹۵، ۱۲۲۵،

۱۲۵۷، ۱۳۷۷، ۱۴۷۹

فلسطین ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۰۱، ۳۰۲،

۳۷۱، ۴۱۰، ۶۱۸، ۶۶۷، ۶۸۱،

۷۹۳، ۷۹۵، ۸۱۰، ۱۴۱۷، ۱۴۱۹

قاجار ۳۲۰، ۵۵۱، ۵۹۱، ۵۹۷،

۷۹۴، ۸۰۹، ۸۸۱، ۸۸۲، ۹۰۱،

۱۰۷۲، ۱۱۴۰، ۱۲۶۸، ۱۴۹۳

قاسملو ۱۱۱۴

قدوسی ۱۶۳، ۲۵۶

قصر شیرین ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۵،

۲۰۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۲۲

فانتوم ۳۵۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۱۷،

۴۳۱

فدایی اسلام ۲۲۵

فدائیان ۲۲۱، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۳۵،

۷۴۹، ۱۱۸۹، ۱۱۹۸، ۱۴۵۸

فدائیان خط اکثریت ۱۲۸۵

فرار مغزها ۶۵۵، ۶۵۶، ۱۰۲۹

فراماسون ۹۰۱، ۱۳۵۷

فرانتس فانون ۱۰۸۶

فرانسه ۱۲۳، ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۸۴،

۳۲۲، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۱۹،

۵۰۶، ۵۳۴، ۸۳۰، ۹۴۲، ۹۵۰،

۹۸۱، ۹۸۲، ۱۰۱۱، ۱۰۸۶، ۱۲۲۶،

۱۲۶۶، ۱۳۱۰، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶،

۱۳۲۳، ۱۳۷۹، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵،

۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰،

۱۴۱۹، ۱۴۷۲، ۱۴۹۵

فردوس ۲۶۴، ۲۸۳

فرمان همایونی ۱۴۹۰

فرمانده نیروی زمینی ۱۱۳، ۱۴۷،

۵۸۳، ۵۶۵

فرمانده نیروی زمینی ۱۱۲، ۱۱۹،

۲۰۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۸،

۳۵۱، ۳۵۹، ۳۷۰، ۴۰۳، ۴۵۷،

۴۸۴، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۳۹،

۵۸۳، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴،

۶۲۷، ۶۳۰، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۸۹،

۷۴۴، ۷۶۰

فرماندهی کل قوا ۱۱۴۲

فروهر ۵۰۲

فروید ۱۳۹۳

کشورهای اسلامی ۱۲۸ ، ۳۸۷ ،  
۳۹۹ ، ۴۰۱ ، ۶۸۳ ، ۸۱۴ ، ۱۲۶۸ ،  
۱۲۹۵ ، ۱۲۹۷ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۱۰ ،  
۱۴۴۴ ، ۱۴۹۳

کشورهای غیر متعهد ۴۳۷ ، ۵۰۷ ،  
۱۳۳۴

کلانتری ۲۱۲ ، ۲۱۸ ، ۲۸۱ ، ۳۳۵

کمپ دیوید ۸۱۳ ، ۱۴۱۷

کمیته مشهد ۶۷۲

کنی ۲۱۳ ، ۲۲۰ ، ۲۵۲ ، ۲۷۸ ، ۲۸۴ ،  
۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۳۲۶ ، ۳۴۲ ، ۶۲۲ ،  
۶۲۵ ، ۶۸۸ ، ۷۳۴ ، ۸۹۸ ، ۱۰۵۰ ،  
۱۱۸۹ ، ۱۱۹۴ ، ۱۲۰۰ ، ۱۴۸۶ ،  
۱۴۹۲

کودتا ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ،  
۱۹۴ ، ۳۶۰ ، ۴۹۴ ، ۵۵۳ ، ۶۲۴ ،  
۶۴۷ ، ۶۶۸ ، ۶۷۸ ، ۶۸۷ ، ۷۵۹ ،  
۷۹۶ ، ۱۰۳۳ ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۹۳ ،  
۱۲۵۲ ، ۱۲۵۳ ، ۱۲۶۱ ، ۱۳۰۹ ،  
۱۳۱۰ ، ۱۳۱۲ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۵ ،  
۱۳۲۲ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۳۳

کودتای خزنده ۱۵۱۳ ، ۱۵۱۶ ،  
۱۵۲۹ ، ۱۵۱۷

کوران ۹۸۳

کورت والد‌هیم ۴۳۱

کهکیلویه، بویراحمد ۱۶۴

کیسینجر ۱۴۱۹ ، ۱۵۱۶ ، ۱۵۱۷ ،  
۱۵۲۹

کیش شخصیت ۲۶۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۴ ،  
۳۱۵ ، ۳۲۸ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۵۵۵ ،  
۵۷۸ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۸ ،  
۶۰۶ ، ۶۳۳ ، ۷۲۴ ، ۷۲۵ ، ۷۳۵

قطب زاده ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۲۱۳ ، ۴۰۷ ،  
۴۰۸ ، ۵۰۵ ، ۵۴۲ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵ ،  
۵۵۳ ، ۵۵۵ ، ۵۵۶ ، ۵۶۰ ، ۵۷۲ ،  
۵۷۳ ، ۵۹۵ ، ۱۳۳۳

قطب‌زاده ۵۴۴

قوه مجریه ۴۹۴ ، ۱۰۷۱

کردستان ۱۰۳ ، ۱۴۱ ، ۲۴۱ ، ۱۱۱۴ ،  
۱۱۱۵

کرمانشاه ۲۴۸ ، ۳۵۱ ، ۴۲۶ ، ۵۶۵

کودتا ۱۵۰ ، ۱۷۵ ، ۱۹۲ ، ۱۰۷۲ ،  
۱۰۷۵ ، ۱۱۸۷ ، ۱۰۷۶ ، ۱۱۸۷

کومله ۱۴۱ ، ۱۱۱۴

کاخک ۱۴۶۸ ، ۱۵۱۲

کارتر ۱۲۴ ، ۱۳۴ ، ۵۳۴ ، ۶۰۳ ،  
۸۱۳ ، ۱۰۲۶ ، ۱۲۶۷ ، ۱۴۲۳ ،  
۱۴۶۲ ، ۱۵۱۶ ، ۱۵۱۷

کاشانی ۲۵۲ ، ۱۰۵۰

کاووس قانع بصیری ۲۹۴

کتاب «تومان کلاتورا» ۹۷۲

کتاب آزادی ۷۲۵

کتاب خانواده ۱۳۸۸

کردستان ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،  
۱۵۴ ، ۱۶۶ ، ۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۲۰۵ ،  
۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ،  
۲۸۹ ، ۲۹۵ ، ۳۰۷ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ،  
۳۲۶ ، ۳۷۲ ، ۳۹۱ ، ۴۲۲ ، ۴۶۸ ،  
۴۷۰ ، ۵۰۸ ، ۵۳۶ ، ۷۵۵ ، ۸۸۹ ،  
۸۹۰ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۸۸

۱۴۴۳ ، ۱۴۵۶

کرمان ۱۳۲ ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ،  
۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۶ ، ۳۳۲ ، ۳۸۱ ،  
۴۹۱ ، ۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۷۵۰

لیبی ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۸۸، ۷۵۷،  
 ۱۰۴۱، ۱۴۱۵، ۱۴۵۳، ۱۴۶۵  
 مارکس ۸۷۸، ۹۴۵، ۹۴۷، ۹۴۹،  
 ۱۳۹۳  
 مارکسیست ۱۲۲، ۷۷۱، ۹۰۰، ۹۴۲  
 مارکسیسم ۱۲۳، ۲۳۴، ۵۸۱، ۵۹۴،  
 ۸۷۳، ۸۷۸، ۹۰۰، ۹۴۵، ۹۴۶،  
 ۹۷۶، ۱۲۷۵، ۱۳۹۳  
 مازندران ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۵۵  
 ماهشهر ۵۰۴، ۶۳۱، ۶۳۹، ۷۲۲  
 ماهشهر ۵۰۲  
 مبلغی ۵۵۵، ۵۶۰، ۶۱۵، ۱۳۵۷  
 متاسکی ۱۰۷۷  
 مجاهدین ۲۲۱، ۲۸۱، ۳۳۵، ۳۴۳،  
 ۳۴۴، ۳۵۹، ۷۴۹، ۱۰۳۶، ۱۴۵۴  
 مجله «فورچون» Fortune ۱۴۵۳  
 محاصر اقتصادی ۶۶۱  
 محبوبیت ۲۲۶، ۵۱۲، ۷۲۱، ۷۳۰،  
 ۹۱۵، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۸،  
 ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳،  
 ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۳۱۱، ۱۳۷۱،  
 ۱۳۷۲  
 محلاتی ۱۱۶، ۱۳۰، ۲۱۲، ۲۱۳،  
 ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۵۴، ۳۲۳، ۳۴۵،  
 ۳۵۸، ۳۷۶، ۴۱۸، ۴۷۷، ۶۷۴،  
 ۱۰۳۱، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۳۳۷  
 محمد یزدی ۲۳۵  
 محمدی ۳۰۰، ۴۹۲، ۵۸۸  
 مدرس ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۸۰،  
 ۱۰۹۶، ۱۰۹۸، ۱۱۷۳، ۱۲۰۸،  
 ۱۴۴۹

۷۷۴، ۸۷۸، ۹۱۸، ۱۰۰۸، ۱۲۴۶،  
 ۱۲۴۷، ۱۳۴۹، ۱۳۵۶  
 گرمارود ۳۵۰  
 گرمارودی ۱۴۷  
 گرمارودی ۱۳۸۸  
 گرمیکو ۱۰۷۷  
 گروگانگیری ۳۳۲، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱،  
 ۱۱۲۸، ۱۱۶۳، ۱۱۶۷  
 گروگانها ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۵۲، ۳۱۷،  
 ۳۳۲، ۴۳۱، ۵۰۶، ۵۳۴، ۵۸۷،  
 ۵۹۳، ۶۸۳، ۸۸۷، ۸۸۸، ۹۰۳،  
 ۱۰۴۶، ۱۰۶۴، ۱۰۷۱، ۱۰۷۶،  
 ۱۰۷۷، ۱۰۹۴، ۱۱۱۸، ۱۱۶۷،  
 ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۴، ۱۱۷۶،  
 ۱۴۱۶، ۱۴۶۶، ۱۴۸۶،  
 ۱۵۱۵، ۱۵۱۶  
 گناباد ۲۶۵، ۲۸۳، ۱۴۶۸  
 گولنز ۷۷۴، ۱۱۲۹، ۱۲۶۷  
 گیلان ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۲۹،  
 ۲۳۰، ۳۰۰، ۴۵۴، ۷۸۸  
 گینه ۱۲۹۶  
 لاهوتی ۶۷۰، ۱۰۵۰  
 لنین ۹۴۳، ۹۴۵، ۹۴۷، ۹۴۹، ۹۵۲،  
 ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۶۶، ۹۷۴، ۹۷۷،  
 ۹۷۸، ۹۸۰، ۹۹۳  
 لوفور ۷۷۱  
 لوموند ۱۲۴، ۳۲۷، ۴۴۱، ۱۴۶۹  
 لهستان ۹۸۳، ۱۲۱۲، ۱۴۱۶  
 لیبرالیسم ۲۳۴، ۳۶۱، ۵۸۱، ۶۹۶،  
 ۷۵۵، ۸۷۳، ۱۲۷۵

مصر ١٩٥ ، ٥٣٥ ، ٦١٨ ، ٦٩٩ ،  
 ١١٣ ، ٩٥٣ ، ٩٧٠ ، ١١٩٤ ، ١٣١٠ ،  
 ١٤١٣ ، ١٤١٧ ، ١٤٢١ ،  
 معاويه ٢٧١ ، ٦٤٣ ، ٧٥٩ ، ١٠٢٨ ،  
 ١٠٥٤ ، ١٢٦٧ ، ١٤٠٨ ،  
 معين فر ١٩٦  
 معين فر ١٣٤ ، ١٩٧ ، ٢١٤ ، ٢١٥ ،  
 ٢١٦ ، ٢٢٧ ، ٢٢٨ ، ٣٦٤ ، ٣٧٣ ،  
 مغضوبيت ١٢٣٥ ، ١٢٣٩ ، ١٢٤٠ ،  
 ١٢٥٠ ، ١٣٧٣ ،  
 مفتي زاده ٣٢٥  
 مقام زن ١٠٤٣ ، ١٠٨٦ ،  
 مكاتبى ١٥١ ، ١٦٠ ، ١٩٠ ، ٢٣١ ،  
 ٢٤٧ ، ٢٧٠ ، ٢٧١ ، ٢٧٣ ، ٢٧٩ ،  
 ٢٨٥ ، ٣٠٣ ، ٣٠٥ ، ٣٠٧ ، ٣١٠ ،  
 ٣٢٠ ، ٣٢١ ، ٣٢٧ ، ٣٢٩ ، ٣٣٧ ،  
 ٣٥٠ ، ٣٦٨ ، ٣٦٩ ، ٤٠٩ ، ٤١٠ ،  
 ٤١٨ ، ٤٤٤ ، ٤٥٢ ، ٤٦٢ ، ٥٠٥ ،  
 ٥١٧ ، ٥٢٧ ، ٥٧٥ ، ٥٧٩ ، ٥٨١ ،  
 ٥٩٢ ، ٥٩٧ ، ٦٥٦ ، ٧١٢ ، ٧٣٠ ،  
 ٧٤٨ ، ٨٨٠ ، ٩٠٢ ، ٩٢٣ ، ٩٥٦ ،  
 ٩٦٢ ، ١٠٢٣ ، ١١٧٨ ، ١١٩١ ،  
 ١٢٨٣ ، ١٤٠٤ ، ١٤٢٩ ، ١٥٠١ ،  
 ملاصدرا ١٢١٢ ، ١٢٣٣ ، ١٢٦١ ،  
 ١٢٦٢ ، ١٢٦٣ ، ١٢٦٤ ، ١٢٦٥ ،  
 ١٢٧١ ، ١٢٧٧ ،  
 منتظرى ١١٦٧  
 منتظرى ٨٣٧ ، ٨٣٨ ،  
 موازنه علمى ٣٠٤ ، ٦٦٥ ، ٧٤٤ ،  
 ٧٥٥ ، ١٠٠٦ ، ١٢٣٩ ، ١٢٧٨ ،  
 موئسل برسكى ٩٨٣  
 موسى خلخالى ٢٠٨

مدرسى ٢٠٨ ، ٥٩١  
 مستضعف ١٢٨ ، ١٧٥ ، ٢٠٨ ، ٢٣٦ ،  
 ٢٦٠ ، ٢٩٢ ، ٥٣٠ ، ٦٦٦ ، ٧١٥ ،  
 ٧٤١ ، ٧٥٦ ، ٧٥٧ ، ٧٩٨ ، ٨٨٤ ،  
 ١١٧٧ ، ١١٨٠ ، ١١٨١ ، ١٢١٥ ،  
 ١٢١٦ ، ١٢٤١ ، ١٢٥٣ ، ١٢٨٦ ،  
 ١٣١٥ ، ١٤٩٣ ، ١٥٠١ ، ١٥١٧ ،  
 مستضعفان ١٧١ ، ٢١٥ ، ٢٢٠ ،  
 ٢٣٤ ، ٢٣٦ ، ٢٤٠ ، ٢٥٨ ، ٢٥٩ ،  
 ٢٦٠ ، ٣٤٨ ، ٤٤٤ ، ٤٥٣ ، ٧١٥ ،  
 ٧٥٥ ، ٧٧٥ ، ٧٩٥ ، ٨١٣ ، ٨١٥ ،  
 ٨٨٤ ، ٩٩٩ ، ١٠٢٠ ، ١١٧٩ ، ١١٨٠ ،  
 ١١٨١ ، ١٢٢٣ ، ١٢٣٩ ، ١٢٥٤ ،  
 ١٢٦٨ ، ١٢٦٩ ، ١٢٨٦ ، ١٣١٦ ،  
 ١٣١٧ ، ١٣١٩ ، ١٣٢٣ ، ١٤٠٨ ،  
 ١٤١٠ ، ١٤٥٩ ، ١٤٦٠ ،  
 مستوفى الممالك ١٣٥٧  
 مشهد ١٩٨ ، ٢١٩ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ ،  
 ٢٣٣ ، ٥٦٨ ، ٦٤٨ ، ٦٥٣ ، ٦٧٠ ،  
 ٨٤٢ ، ٩١١ ، ١٠٤١ ، ١٠٧٧ ، ١٢٢٧ ،  
 ١٢٣٢ ، ١٢٤٤ ، ١٢٤٦ ، ١٢٤٧ ،  
 ١٢٥١ ، ١٢٥٢ ، ١٤٦٠ ،  
 مشيرالدوله ١١٧٢  
 مصدق ١٧٦ ، ٥٥٣ ، ٦٥٤ ، ٧٥٩ ،  
 ٧٦٠ ، ٨٩٤ ، ٩١٨ ، ١٠٢٨ ، ١٠٤٩ ،  
 ١٠٥٠ ، ١٠٦٤ ، ١٠٥٦ ، ١٠٧٢ ،  
 ١٠٧٣ ، ١٠٧٤ ، ١٠٧٥ ، ١٠٧٩ ،  
 ١٠٩٦ ، ١١٠١ ، ١١٢٣ ، ١١٢٤ ،  
 ١١٣٤ ، ١١٣٨ ، ١١٤٠ ، ١١٥٢ ،  
 ١١٥٦ ، ١١٧٢ ، ١١٧٣ ، ١٢٩٢ ،  
 ١٣٣٥ ، ١٣٤٥ ، ١٣٥٦ ، ١٣٥٧ ،  
 ١٣٥٨ ، ١٣٥٩ ، ١٤٣٣ ، ١٤٤٨ ،  
 ١٤٤٩ ، ١٤٦٦ ،

۱۴۱۹, ۱۰۲۴, ۶۵۹, ۶۵۱, ۶۱۸  
۱۵۲۵, ۱۴۴۸

نظامیان ۱۱۹, ۱۵۳, ۳۲۳, ۳۳۱

۳۴۶, ۳۸۳, ۳۹۹, ۴۰۱, ۴۰۲

۴۳۶, ۴۳۸, ۴۶۶, ۴۸۳, ۵۰۱

۵۱۴, ۵۹۹, ۶۷۷, ۶۸۶, ۶۸۷

۷۲۰, ۷۳۹, ۷۶۷, ۸۱۹, ۸۲۲

۸۳۱, ۸۹۶, ۱۲۴۶, ۱۲۴۷, ۱۳۱۵

۱۴۲۷, ۱۴۴۳, ۱۴۷۸, ۱۵۰۳

نفت ۱۳۴, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۰۹

۲۴۰, ۲۶۱, ۲۸۰, ۲۹۱, ۳۱۸

۳۳۸, ۳۴۰, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۵

۳۸۰, ۵۶۹, ۶۶۱, ۷۱۵, ۷۵۶

۷۶۰, ۸۰۲, ۸۰۵, ۸۱۳, ۸۶۶

۸۶۷, ۱۰۱۱, ۱۰۷۶, ۱۰۷۸

۱۰۷۹, ۱۱۲۸, ۱۲۲۶, ۱۲۲۸

۱۲۵۳, ۱۲۶۶, ۱۲۶۸, ۱۲۶۹

۱۲۷۰, ۱۲۹۰, ۱۳۷۲, ۱۴۱۴

۱۴۱۵, ۱۴۲۴, ۱۴۳۳, ۱۴۴۸

۱۴۵۰, ۱۴۵۳, ۱۴۶۵, ۱۴۹۲

۱۴۹۴, ۱۴۹۵, ۱۴۹۷, ۱۴۹۹

۱۵۰۱, ۱۵۱۷, ۱۵۱۸

نوار ۱۲۲, ۱۳۹, ۱۶۹, ۱۷۵, ۱۸۳

۱۹۲, ۲۰۱, ۲۰۷, ۲۵۰, ۲۷۸

۳۳۵, ۳۴۷, ۳۵۲, ۶۱۴, ۶۲۲

۶۵۳, ۶۷۱, ۶۹۰, ۷۰۳, ۸۸۶

۹۴۰, ۱۰۱۳, ۱۰۴۳, ۱۰۴۴

۱۰۵۶, ۱۰۵۸, ۱۰۸۳, ۱۰۹۴

۱۱۲۵, ۱۱۲۶, ۱۱۴۳, ۱۱۸۷

۱۳۱۳, ۱۳۹۵, ۱۴۴۵, ۱۴۵۵

۱۴۶۹, ۱۴۸۹, ۱۵۱۹

نوار آیت ۱۷۵, ۱۱۸۷

نوبری ۱۶۳, ۱۶۹

نوژه ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۴

موسوی اردبیلی ۱۱۵۱, ۱۱۵۲  
۱۱۷۴, ۱۱۵۸

موسوی اردبیلی ۱۰۳, ۱۳۲, ۱۵۷

۱۶۱, ۱۶۳, ۱۷۳, ۲۲۷, ۲۵۳

۲۵۶, ۲۸۴, ۴۴۷, ۴۶۱, ۴۷۴

۵۰۴, ۵۱۱, ۹۰۹, ۱۱۸۸, ۱۱۸۹

۱۲۲۵

موسوی صدر ۳۶۵

موشه دایان ۴۰۲, ۶۸۱

مولوی ۱۲۳۳, ۱۳۵۸

مهدوی کنی ۱۱۵۱

مهندس بازرگان ۱۹۰, ۲۵۶, ۲۸۲

۳۷۷, ۱۱۱۳, ۱۱۸۷, ۱۲۲۵

مهندس پرکار ۱۲۵۷

مهندس خدابندی شهرکی ۱۸۵

مهندس سبحانی ۶۱۵, ۱۲۵۳

میرزای نائینی ۱۲۷۸

میرسلیم ۱۳۰, ۲۰۰, ۲۱۲, ۲۱۵

۲۱۸, ۲۷۸, ۵۹۸, ۱۰۵۰

نایلیون ۸۳۰, ۱۰۱۱, ۱۳۱۶

۱۳۷۹, ۱۳۸۳, ۱۴۰۳, ۱۴۰۵

۱۴۰۶, ۱۴۰۹, ۱۴۴۹

نازی آباد ۲۳۴

ناژداکی ۲۰۷

نجف ۱۷۷, ۱۰۱۲, ۱۳۳۵, ۱۴۱۲

نخست وزیر ۱۱۰, ۱۱۹, ۱۸۹

۱۹۲, ۲۰۰, ۲۰۴, ۲۱۶, ۲۲۶

۲۲۸, ۲۳۵, ۲۳۷, ۲۵۲, ۳۴۰

۳۵۰, ۴۳۸, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۷۳

۴۹۴, ۵۰۵, ۵۱۹, ۵۳۴, ۶۱۵

نومان کلاتورا ۹۹۶، ۹۸۶

نیشابور ۲۲۰

نیروهای مسلح ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۰۲

۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۹۸

۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۸۹، ۳۰۱

۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴

۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۶۴، ۳۷۹

۳۸۱، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۶

۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۹، ۴۵۰

۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۱

۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲

۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۱، ۵۰۹، ۵۱۲

۵۱۴، ۵۲۱، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۴۲

۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۶۷، ۵۷۰

۵۸۵، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۳

۶۰۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۱

۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۹

۶۶۸، ۶۸۹، ۶۹۵، ۷۰۱، ۷۱۳

۷۱۴، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۴۳، ۷۵۴

۷۶۳، ۷۶۴، ۷۷۷، ۷۸۶، ۷۸۸

۷۹۶، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۴

۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱

۸۲۰، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷

۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۴۰

۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۹

۸۵۰، ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۹۳

۸۹۴، ۸۹۷، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۳۷

۱۰۵۳، ۱۰۵۷، ۱۲۰۵، ۱۲۲۶

۱۲۲۹، ۱۲۴۱، ۱۲۵۹، ۱۳۰۳

۱۳۱۰، ۱۳۲۲، ۱۳۲۵، ۱۳۲۷

۱۳۲۸، ۱۳۳۱، ۱۳۳۴، ۱۳۳۹

۱۳۴۲، ۱۳۵۱، ۱۳۷۱، ۱۳۷۸

۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۴۰۶

۱۴۰۷، ۱۴۱۰، ۱۴۱۳، ۱۴۱۸

۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۴۴، ۱۴۵۱

۱۴۷۶، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲

۱۵۰۳، ۱۵۰۷، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸

نیکلای بردیف ۹۴۳

وانس ۱۲۴

وزیر دفاع ۲۲۸، ۲۵۳، ۴۰۳، ۴۱۲

۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۸

۶۷۵، ۷۴۳

وزیران ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۹

۱۹۳، ۲۲۵، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۴

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۲۶

۳۳۷، ۳۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴

۴۷۳، ۴۹۵، ۶۵۱، ۶۹۱، ۷۸۷

ویتنام ۷۱۴، ۸۲۸، ۱۴۹۳

هاشمی ۱۰۶۸، ۱۱۵۲، ۱۱۷۰

هاشمی رفسنجانی ۱۰۶۸، ۱۱۷۰

هاشمی ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۸۴

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۱، ۴۸۹، ۶۹۱

۱۲۲۵

هگل ۱۶۶، ۱۷۸

هلال احمر ۳۶۵، ۵۹۹، ۷۴۱

۷۵۱، ۱۴۸۳، ۱۵۰۲، ۱۵۰۸

۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۷

هلند ۳۳۲

همدان ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۰۶، ۲۳۸

۲۵۲، ۳۰۰، ۳۲۲، ۴۲۲، ۴۲۸

۴۳۰، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۳

همسرم ۲۱۲، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳

۱۰۸۳، ۱۰۸۶

هند ۳۴۰، ۴۴۰، ۵۰۷، ۱۲۹۱

هنری کیسنجر ۱۵۱۵

هیئت هشت نفری ۱۲۲۱, ۱۳۳۰,	هوانیروز ۳۳۲, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶,
۱۴۸۴	۴۲۹, ۴۳۰, ۴۴۰, ۴۶۶, ۴۶۷,
یاسر عرفات ۳۷۱, ۴۰۶, ۴۱۱,	۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۵, ۴۸۲, ۴۸۴,
۴۱۲, ۴۱۶, ۴۱۷, ۴۲۰, ۶۴۷,	۴۸۷, ۴۸۹, ۴۹۰, ۴۹۱, ۵۰۴,
۱۳۰۷	۵۱۷, ۵۱۹, ۵۲۳, ۵۲۵, ۵۳۹,
یحیوی ۲۲۱, ۲۶۷	۵۴۶, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۷,
یزدی ۳۱۱, ۱۴۹۰	۶۰۲, ۶۰۳, ۶۶۸, ۷۵۱, ۷۵۲,
یمینی ۳۰۱	۸۳۲, ۱۴۸۰
یوگسلاوی ۹۴۲, ۹۴۳, ۱۵۲۰,	هیتلر ۵۳۴, ۵۳۵, ۷۷۰, ۷۷۱,
۱۵۲۱, ۱۵۲۲, ۱۵۲۴	۷۷۲, ۷۷۳, ۷۷۴, ۷۷۷, ۹۴۲,
	۹۴۷, ۱۲۰۱, ۱۲۵۳
	هیئت ۵ نفری ۶۷۵, ۶۹۱, ۷۳۶,
	۷۵۱, ۱۰۳۲, ۱۰۳۶